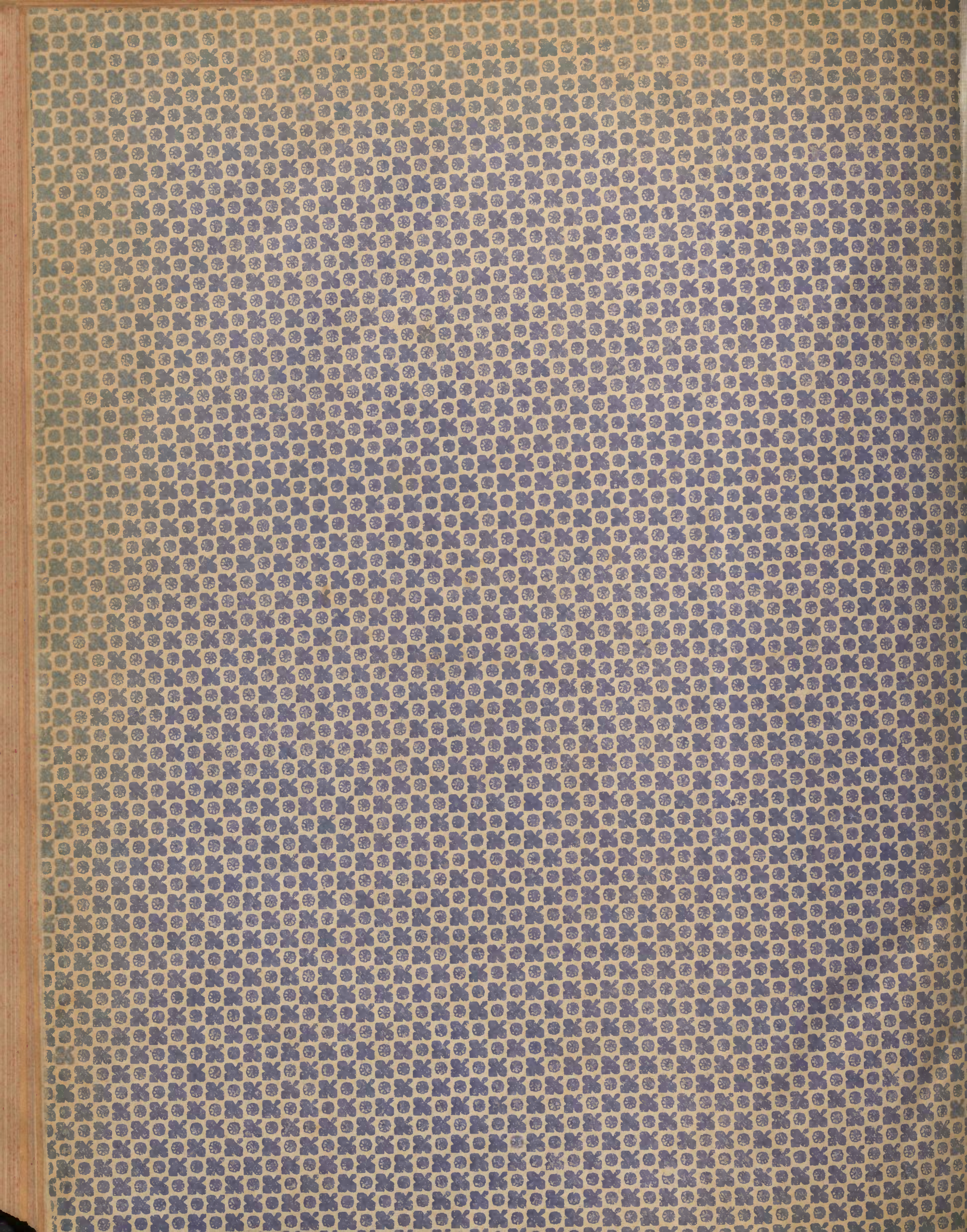


7786

35

FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD



Lithographed copy of an old Persian MS. on medicine

Presented to the Medical Library of McGill University
by

S. Casey Wood.

MP 22

صنایع مکرمه و مکاتیب فضیله و خلاصه و مسامحه
چون نایب مکتب و نایب وقت میل بان

درین آوان فراخی توانان کتاب ستیاب که جمله کمالات طبیعه را حاویست و جمیع ابواب و فصول کتب
طب را کافی و در اقیست مجمع الجوامع و ذخائر التراکیمب مقبول طبایع برنا و پیر عدیم ایش و بنیظیر



از تصانیف رازدان رموز حکمت یونانیان معرفت اندوز رسوم معالجه ایمانیان شیرازه قانون شفا
دیباچه دیوان دو اقدوه اظهار و الادستگاه جناب حکیم سید محمد حسین خان طابشاه و جل الجته مشوا

در مطبعه میثقی نشونمکته استامه کتبه ایان کتبه مطبعه

اطلاع

اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جس کے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اعلیٰ حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے پیش ہیج کے تین صفحہ سادہ میں ہمیں بعض کتب طب و لغات مختص بمفردات طب فارسی و عربی و اردو وغیرہ درج کرنے میں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہو اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ کی قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

کتب طب زبان فارسی

الکیر اعظم - درچارجلد یہ کتاب فن طب میں جامع کلیات اور معالجات مؤلفہ محمد اعظم خان مخاطب نامہ ظہران کہ جلد کتب فن طب کو یکجا کر کے مجربات اور آزمودہ نسخہ مندرج فرمائے۔
خلاصۃ التجارب - طب مجربات حکیم علویجان موندہ و مرتبہ بقراط زبان جناب حکیم بہار الدولہ بہار یہ اعلیٰ درجہ طب کی کتاب ہے۔
مجربات انگریزی - محنتی تصنیف حکیم محمد اکبر خان عرب حکیم ارزانی۔
تکلیف الحکمت - حکیم محمد سلیم الدین خان کی تصنیف سے ہے قدر دانی شائقان کے کر طبع ہوئی۔
کفایہ منصور می - مشہور کتاب معالجہ اور تشریح میں ہے۔
خبیاء الصبار - فن طب میں تصنیف حکیم محمد رضا صاحب کی۔
مجربات رضائی - معالجہ امراض ضعف باہ و نشاء و کثرت مجامعت و نشہاے مجربات ہر ایک مرض کے اس میں بہت لکھے ہیں۔
دستور العالج - نہایت صحت کے ساتھ طبع ہوئی ہے۔

میزان الطب - مع رسائل دیگر مشہور ابتدائے طب کی کتاب ہے جو کہ قبل اس کے ہی تصحیح و منشی تمام مطبع محمدی جامی محمد حسین مرحوم میں طبع ہوئی تھی اسی منقول عند سے

کتابت پاکیزہ طبع ہوئی۔
معدن الشفا سکندر شاہی - از تصنیفات جناب حکیم بہارہ خالص صاحب بن خواص خان صاحب طب اکبر - تصنیف حکیم محمد اکبر ارزانی علم طب میں مستند کتاب ہے۔
مطبب علویجان - مجربات علویجان کی ہر مرض کے لیے نکتہ میں۔
مختص فصول بقراطی - مشہور کتاب علامہ حکیم بقراط پنجیس و تالیف حکیم برکوی غلام حسین صاحب سے ہے جنہوں نے شرح اعجاز خسروی تصنیف فرمائی ہے اور وہ اس مطبع میں سابق ازین طبع ہوئی ہے۔
مفہم القلوب - فارسی تصنیف حکیم محمد اکبر بن محمد ارزانی۔

مجالہ نافعہ - تصنیف حکیم نامی محمد شریف خان صاحب دہلوی تصنیف علاج الامراض۔
ام العالج - رسالہ فرب و مجالہ عجیب حاوی ایک ادویہ طبیہ تصنیف حکیم انان اللہ فیروز جنگ اہل نہایت خان خانان محمد دولت نواز الدین محمد جہاگیر بادشاہ غازی یہ کتاب خاص طریقہ آسان معالجہ ہر قسم مرض میں مستند و یادگار ہے۔
طب یوسفی - مشتمل بر رسالہ جات رسالہ نبض رسالہ قارورہ رسالہ ستہ ضروریہ

بلطقات یوسفی رسالہ ماکول و مشروب قصیدہ در حفظ صحت بدن رسالہ کسراں مشہور کتاب کے زاوخریب تصنیف حکیم صادق علی خان امین حکیم مشہور لیث خان

صاحب دہلوی مسافروں کے یہ کتاب معالجہ ہر موسم کی ضروری لکھی گئی ہیں مخزن الادویہ مع تحفہ المومنین فارسی طب میں مشہور کتاب ہے۔

قرا بادین قادیسی - فارسی تصنیف حکیم محمد اکبر ارزانی مصنف طب اکبر و میزان الطب وغیرہ سے مشہور کتاب ہے۔

علاج الامدان - یہ کتاب فن طب میں نایاب ہے تالیف حضرت حکیم عبدالحق صاحب کی علاج امراض انسان خود انسان کے بہ نقل عبارات کتب معتبرہ ثابت کیا ہے۔

کمز الاسبغار - تصنیف حکیم ہادی حسن صاحب مراد آبادی مسائل طب میں بیچ الحداقت - علم طب کی کتاب۔
کتاب الیخون - تصنیف حکیم محمد سلیم الدین خان صاحب ہے پوری۔

قرا بادین جلالی - نیر اعظم - مطبوعہ نظامی - غایۃ الشفا -

کتب طب عربی

موجز - مشہور کتاب متن متین فن طب کی ہے۔

فهرست مضامین جلد اول قرابادین کبیر فارسی

صفحه کالم	مضمون	صفحه کالم	مضمون	صفحه کالم
۱۱۲	فصل در بیان آیه‌ها و دستورها که در قرآن آمده است	۸۲	مصدق سبحانه تعالی و نعت ختم المرسلین -	۲
۱۱۳	فصل در بیان چهار شائی که اصل و عمود در آنهاست	۸۹	مقدمه تشریح فصول از فصل اول نهایت فصل	۳
۱۱۵	فصل در بیان حکم الایمان اصل و عمود در آنهاست	۹۱	بسم فصل اول در بیان غذا و دوا -	۳
۱۱۹	فصل در بیان ادب است که اصل و عمود در آنهاست	۹۱	فصل دوم در بیان مرکب القوی -	۶
۱۲۰	فصل در بیان سفر فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۲	فصل سوم در بیان خراج و اقسام ارضیه -	۸
۱۲۲	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۲	فصل چهارم در بیان علمیه بقی معرفت امریه -	۱۰
۱۲۳	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳	فصل پنجم در بیان اجتماع به ترکیب ادویه -	۱۵
۱۲۴	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳	فصل ششم در بیان کیفیت ترکیب ادویه -	۱۸
۱۲۸	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳	فصل هفتم در بیان معرفت درجات اخلاقی و پرورش	۱۹
۱۳۱	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳	فصل هشتم در بیان طریق استخراج مقادیر	۲۰
۱۳۲	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳	شرایط مرکبات -	۲۱
۱۳۴	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳	فصل نهم در بیان اعمار بعض ادویه مفروقه -	۲۲
۱۳۶	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳	فصل دهم در بیان زمان ادرک و مدت اعمار ادویه کبیر	۲۱
۱۳۷	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳	فصل یازدهم در بیان سبب اختلاف اقوال اطباء -	۲۲
۱۳۸	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳	فصل دوازدهم در بیان طریق اخذ ادویه -	۲۳
۱۳۹	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳	فصل سیزدهم در بیان آداب طعام خوردن	۲۴
۱۴۰	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳	در آب نوشیدن -	۲۴
۱۴۱	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳	فصل چهاردهم در بیان احسراق ادویه -	۲۵
۱۴۲	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳	فصل پانزدهم در بیان معرفت افعال ادویه -	۲۶
۱۴۳	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳	فصل شانزدهم در بیان بعض اصطلاحات -	۳۰
۱۴۴	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳	فصل هجدهم در بیان حدود امراض -	۳۲
۱۴۵	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳	فصل نهم در بیان اوزان و سکا بیل -	۶۲
۱۴۶	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳	فصل نوزدهم در بیان بعض علوم متعلقه	۶۶
۱۴۷	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳	به نجوم و طبیعات -	۶۹
۱۴۸	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳	جدول مندرجات که در کتاب بعد بسیار متعلقه علم طب	۷۹
۱۴۹	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳	فصل بیستم در بیان اشیاء طب خاندان مولف	۸۰
۱۵۰	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳	کتاب الف	۸۱
۱۵۱	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳	باب الف مع الالف	۸۱
۱۵۲	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳	فصل در بیان شایعات -	۸۱
۱۵۳	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳		
۱۵۴	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳		
۱۵۵	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳		
۱۵۶	فصل در بیان شرف فایده که اصل و عمود در آنهاست	۹۳		

صفحه کالم	مضمون	صفحه کالم	مضمون	صفحه کالم	مضمون
۲ ۱۵۸	باب الالف مع الغین العجمه	۳ ۱۹۴	فصل در بیان تبحر این بقی و فرق میان تری و قوی و عقیق و ضعیف و جید و ردی صحیح و غیر صحیح آن	۳ ۲۳۶	فصل در ذکر خوبیکه اصل و عمود و خرد عظم در آنها ایفون است -
۳ "	باب الالف مع الف	" "	" "	" "	" "
۳ ۱۶۰	فصل در بیان خوبیکه اصل و عمود در آنها ایفون است	۲ ۱۹۸	فصل در ذکر شرط استعمال تریاق الالفی و النفع	۳ ۲۴۴	فصل در ذکر دو اما یککه اصل و عمود در آنها ایفون است و از انجمله دو اما می سبت است -
۱ ۱۶۲	فصل سفوفایکه اصل و عمود در آنها ایفون است	" "	" "	" "	" "
۳ "	فصل سفوفایکه اصل و عمود در آنها ایفون است	" "	" "	" "	" "
۳ ۱۶۵	فصل سفوفایکه اصل و عمود در آنها ایفون است	۱ ۱۹۹	فصل در بیان اشخاص الالفی -	" "	" "
۱ ۱۶۰	فصل سفوفایکه اصل و عمود در آنها ایفون است	۲ ۲۰۰	فصل در بیان ماهیت طریق اخذ و طبیعت	" "	" "
۲ "	فصل سفوفایکه اصل و عمود در آنها ایفون است	" "	جودت و رداوت و خواص و منافع و مضار ایفون	" "	" "
۱ ۱۶۲	فصل خوبیکه اصل و عمود در آنها ایفون است	۲ ۲۰۵	فصل در بیان مضرتهای ایفون -	" "	" "
۲ "	فصل در بیان او اما یککه اصل و عمود در آنها ایفون است	۳ "	فصل در بیان دفع مضرتهای ایفون بقدر امکان	۲ ۲۴۰	فصل در ذکر شیانفات اقبلیها -
۳ ۱۶۳	فصل در بیان ضادایکه اصل و عمود در آنها ایفون است	" ۲۰۶	فصل در بیان مقدار شربت آن -	" "	" "
۱ ۱۶۴	فصل قوی و طایفه ایکه اصل و عمود در آنها ایفون است	" "	علامات و معالجات کسی ایفون مقدار قوی و خورده باشد	۳ "	" "
۲ "	فصل معاینه ایکه اصل و عمود در آنها ایفون است	۱ ۲۰۴	فصل در بیان سبب نشاط ایفون و کیفیت آن و منشأه اعتبار بدان -	۱ ۲۴۱	فصل در ذکر اکسیرین -
۳ "	فصل در بیان احوال طایفه بریکه از مقدار مفسد است	" "	" "	۳ ۲۴۲	باب الالف مع الیسیم
" "	ایفون زیاد و خورده و خواص و مضرتهای او	۲ "	فصل در بیان طریق خوردن ایفون در بیماریها و	۱ ۲۴۳	فصل در ذکر اقسام انزوداروا -
۲ ۱۶۶	فصل او اما یککه اصل و عمود در آنها ایفون است	" "	شبهای مبارک ماه رمضان و خوردن آن	۱ ۲۸۰	فصل در بیان جوارشایکه در آنها آله است
۳ "	فصل در بیان خواص و منافع شربها میست	" "	قبل از طعام و یا بعد از آن -	۲ ۱۸۵	فصل در بیان مضررات الحبه -
" "	که اصل و عمود در آنها ایفون است	۳ ۲۰۸	فصل در بیان دفع ایفون و تعریف آن با ادویه دیگر از مفسد و در مکره -	" "	" "
۱ ۱۸۰	فصل ضاد ایکه اصل و عمود در آنها ایفون است	" "	" "	۲ ۲۸۶	باب الالف مع التون
۲ "	فصل در بیان ایکه اصل و عمود در آنها ایفون است	۱ ۲۱۰	فصل در بیان حالایکه بعد از بزرگ عارض میگردد	۲ ۲۹۱	فصل در بیان سفوفات انزوبار لیس -
۱ ۱۸۱	فصل مطبوخایکه اصل و عمود در آنها ایفون است	۲ "	فصل در بیان معالجات این احوال بطریق حمال	۱ ۲۹۲	فصل در بیان شرابایکه اصل و عمود در آنها انزوبار لیس است -
۳ ۱۸۲	فصل در بیان علامت ای که گزیده و در آن سم آن	۳ "	فصل در بیان مدت بقای قوشانیون و کیفیت نگاه داشتن آن -	" "	" "
۱ ۱۸۳	فصل در بیان تریاق الالفی -	" "	" "	۲ ۲۹۳	فصل در بیان سفوفات انزوبار لیس است
۲ ۱۸۴	فصل در بیان ترکیب نمودن این تریاق در نگاه داشتن	۱ ۲۱۱	فصل در کیفیت استعمال ایفون در رکیب و اکحال	۲ ۲۹۹	فصل در بیان شرابهای که از انجمله است
" "	و زیاده بعد از ساختن آن میتوان استعمال نمود	" "	" "	۱ ۳۰۱	فصل در ذکر جوارشات انجدانی -
۱ ۱۸۹	فصل در ذکر نسخ معتبره این تریاق -	" "	" "	۳ ۳۰۲	فصل در بیان ضروریایکه اصل و عمود در آنها انزودت است -
۱ ۱۹۰	فصل در ذکر اقراص مستعمله در تریاق افامی و جمله از منافع و خواص آنها -	" "	" "	" "	" "
۱ ۱۹۲	فصل در بیان احوال انزود خوردن -	" "	" "	۳ ۳۰۳	فصل در بیان شیانفات انزودتی -
۳ "	فصل در ذکر منافع و مقادیر شربت این تریاق	" "	" "	۱ ۳۰۴	فصل در بیان نسخ انکباب -
" "	در هر علت و منفعت آن در هر مرض -	۲۲۳	" "	۳ ۳۰۶	فصل در بیان نسخ ایفون -
۱ ۱۹۴	فصل در بیان مزاج این تریاق -	۲۲۹	فصل در ذکر تریایکه اصل و عمود در آنها ایفون است	۲ ۳۱۰	باب الالف مع الواو

صفحه کالم	مضمون	صفحه کالم	مضمون	صفحه کالم
۱ ۳۱۱	باب الالف مع الباء	۳۹۲	باب الخار مع المعجمة	۳ ۳۸۸
۳ ۳۱۲	فصل در بیان بلیله جات مرابا -	" "	فصل در بیان بخت جوشاب -	۱ ۳۸۹
۱ ۳۱۳	فصل در ذکر افسر بقلات -	۱ ۳۹۳	فصل در بیان نخ جوارشات -	" "
۳ ۳۱۴	فصل در بیان نسخ اقسام اطرفیات -	۲ ۳۹۵	باب الباء مع الراء المهملة	" "
۲ ۳۱۵	فصل در بیان نسخ جوارشات البلیجی -	" "	فصل در ذکر برودات -	" "
۳ ۳۱۶	فصل جو میکه اصل و عمود در آنها البلیج است -	" "	باب الباء مع السین المهملة	۳ ۳۹۰
۲ ۳۱۷	فصل در ذکر ادیان کلکلا نخ -	۲ ۳۹۶	فصل در بیان اول البیکه بعد از خوردن بر یک از انواع قوی آن طاری می گردد -	" "
۳ ۳۱۸	فصل سفوفایکه اصل و عمود در آنها البلیج است -	۳ ۳۹۳	فصل در ذکر نسخ جوارشات سباسبه -	۳ ۳۹۳
۱ ۳۱۹	فصل در ذکر اشتر البلیج -	۲ ۳۹۴	فصل در بیان نسخ معاجین سباسبه -	۳ ۳۹۴
۱ ۳۲۰	فصل در بیان نسخ کلکلا نخات -	۱ ۳۹۵	فصل در ذکر نسخ اشتر اص لبه -	۳ ۳۹۴
۳ ۳۲۱	فصل مطبخایکه اصل و عمود در آنها البلیج است -	۳ ۳۹۵	باب الباء مع الصاد المهملة	۳ ۳۹۳
۳ ۳۲۲	فصل معاجینیکه اصل و عمود در آنها البلیج است -	" "	باب الباء مع الطاء المهملة	۳ ۳۹۵
۱ ۳۲۳	فصل در بیان مفرجات البلیج -	۳ ۳۹۶	باب الباء مع الظاء المهملة	" "
۳ ۳۲۴	فصل در ذکر معاجین نخاج -	۳ ۳۹۷	باب الباء مع الغین المعجمة	" "
۲ ۳۲۵	فصل در بیان نقوعایکه اصل و عمود در آنها البلیج است -	۲ ۳۹۸	باب الباء مع القاف	۲ ۳۹۶
۲ ۳۲۶	باب الالف مع الیاء المثناة تحتانیة	" "	باب الباء مع اللام	۲ ۳۹۷
۳ ۳۲۷	کتاب الباء الموحدة	۲ ۳۹۹	فصل در بیان مرکبایکه اصل و عمود در آنها عمل بلاد است و از انجمله انفرادی است -	۲ ۳۹۷
" "	باب الباء مع الالف	" "	فصل در بیان جوارشات بیکه اصل و عمود در آنها بلاد است -	۲ ۳۹۸
۳ ۳۲۸	کیفیت در بیان پیدا شدن فاد زهر در فارس -	۲ ۳۹۹	فصل در بیان سفوفات بلوطی -	۳ ۳۹۷
۱ ۳۲۹	فصل در بیان مزاج و کیفیت فاد زهر در خواص	۲ ۳۹۹	فصل در ذکر معاجین عطائی که اصل و عمود در آنها بلوط است -	۲ ۳۹۸
" "	شانکاره آن و مقدار شربت و بهل آن -	" "	باب الباء مع النون	۳ ۳۹۳
۲ ۳۳۰	فصل در ذکر خوب فاد زهر حیوانی -	۱ ۳۸۱	فصل در بیان بنادق البزورات -	۱ ۳۸۲
۳ ۳۳۱	فصل در بیان فاد زهر معدنی -	۲ ۳۸۱	فصل در ذکر نسخ خوب بنفسج -	۱ ۳۸۵
۱ ۳۳۲	در بیان مزاج و طبع این سنگ -	" "	فصل در بیان نسخ اشتر بنفسج -	۲ ۳۸۶
۲ ۳۳۳	بیان منافع و خواص آن -	۳ ۳۸۱	فصل در ذکر نسخ اشتر بنفسج -	۳ ۳۸۶
۱ ۳۳۴	فصل در ذکر خوب با زهر معدنی -	۲ ۳۸۱	فصل در ذکر نسخ اشتر بنفسج -	۳ ۳۸۶
۱ ۳۳۵	فصل در بیان فاد زهر معدنی -	" "	فصل در بیان لغوقات تبسبی -	۱ ۳۸۸
۱ ۳۳۶	در بیان مزاج و طبع این سنگ -	" "		
۲ ۳۳۷	باب الالف مع التاء	۳ ۳۸۱	باب التاء مع الفاء	۳ ۳۸۳
۲ ۳۳۸	فصل در بیان فاد زهر حیوانی -	۱ ۳۸۴	فصل در بیان جوارشات تفاحی -	۱ ۳۸۴
۳ ۳۳۹	فصل در بیان فاد زهر معدنی -	۱ ۳۸۵	فصل در ذکر شرباب های تفاح -	۱ ۳۸۵
۱ ۳۴۰	در بیان مزاج و طبع این سنگ -	۲ ۳۸۶	باب التاء مع المیم	۲ ۳۸۶
۲ ۳۴۱	بیان منافع و خواص آن -	۳ ۳۸۶	باب التاء مع النون	۱ ۳۸۸
۱ ۳۴۲	فصل در ذکر خوب با زهر معدنی -	۱ ۳۸۸		
۱ ۳۴۳	فصل در بیان با مسرج -			
۲ ۳۴۴	فصل در ذکر نسخ با سلیقونات -			
۳ ۳۴۵	فصل در ذکر نسخ یا شوره -			
۲ ۳۴۶	باب الالف مع التاء المثناة الفوقانیة			

صفحہ کالم	مضمون	صفحہ کالم	مضمون	صفحہ کالم	مضمون
۳ ۴۶۳	فصل در مفدمات خوردن آن -	۱ ۴۳۳	باب الحجیم مع الزاوا المعجمۃ	۳ ۴۰۹	فصل در ذکر نسخ تزدوا -
۲ ۴۶۴	فصل در ترتیب خوردن این چینی -	۳ ۴۳۳	فصل در ذکر نسخ اشرف جوز -	۳ ۴۱۰	باب التاد مع الواو
۳ ۴۶۵	فصل در استعمال این پنج -	۲ ۴۳۴	فصل در ذکر الوان اطعمہ حبزری -	۳ ۴۱۳	فصل در ذکر نسخ خوب توتیا سے ہندی
۲ ۴۶۶	فصل در بیان استعمال خوب چینی بطریق سفوت -	۱ ۴۳۵	باب الحجیم مع اللام	۲ ۴۱۳	فصل در بیان ضرورتی کہ اصل و عمود در
۱ ۴۶۷	فصل در بیان دستور استعمال این دوا بطریق معجون مضر ح -	۲ ۴۳۶	باب الحجیم مع المیم	۲ ۴۱۴	آنها توتیا است -
۴ ۴۶۸	فصل در بیان استعمال خوب چینی در مہریم و روغنہا و غراغروا علیہ و غسل آن -	۱ ۴۳۷	باب الحجیم مع النون	۳ ۴۱۵	فصل در بیان شراب طین
۲ ۴۶۹	تمامی یعنی خاتمہ -	۲ ۴۳۸	فصل در ذکر نسخ معاجین ہندی -	۳ ۴۱۶	کتاب التاد و المثالثہ
تمام شد		۲ ۴۳۹	فصل در ذکر نسخ سنجہا ہر چند مناسب آن بود	۳ ۴۱۷	کتاب التاد مع العین المہملۃ
		۲ ۴۴۰	کہ در جوت ذکر سین مذکور شود لیکن چون اصل و عمود در آنها چند بادست است لہذا مناسب نبود کہ اینجا ذکر یابد	۱ ۴۱۸	باب التاد مع الواو
		۱ ۴۴۱	باب الحجیم مع الواو	۳ ۴۲۱	کتاب الحجیم
		۲ ۴۴۲	فصل در بیان جوارشات بفرسہ -	۳ ۴۲۲	باب الحجیم مع الالف
		۲ ۴۴۳	فصل در بیان جوارشات مسہلہ -	۳ ۴۲۳	باب الحجیم مع الدال المہملۃ
		۲ ۴۴۴	فصل در بیان خوب چینی چینی و خطائی و سلٹی و بنگالی -	۲ ۴۲۴	در بیان جودت و رداوت جدوار و فرق
		۲ ۴۴۵	فصل در بیان شراط ضروریہ استعمال خوب چینی قبل از شروع در بین و بعد اتمام آن -	۲ ۴۲۵	میان فائض و مغشوش آن -
		۲ ۴۴۶	رسالہ میر حکیم میر عابد الدین محمود قدس سرہ -	۲ ۴۲۶	فصل در بیان مزاج و کیفیت و منافع جدوار -
		۱ ۴۴۷	فصل در تحقیق طبیعت او -	۳ ۴۲۷	دستور خوردن جدوار خطائی -
		۲ ۴۴۸	فصل در بیان منافع او -	۲ ۴۲۸	فصل در بیان خوبے کہ اصل و عمود در
		۳ ۴۴۹	فصل در شراط خوردن این پنج -	۳ ۴۲۹	آنها جدوار است -
		۲ ۴۵۰	فصل در بیان تفاوت امزجہ در خوردن این دوا -	۲ ۴۳۰	فصل در ذکر خوب جدواری کہ اصل و عمود
		۲ ۴۵۱		۳ ۴۳۱	در آنها جدوار است و فیون داخل نیست
		۲ ۴۵۲		۱ ۴۳۲	فصل در ذکر نسخ معاجین جدوار سے -
		۲ ۴۵۳		۲ ۴۳۳	فصل در ذکر نسخ مفرحات جدوار سے -

چون کتاب مکرم و مکاتیب فاضله خلاصه و مستمسک
درین و آن فراخی توانان کتاب تنظیب کماله طبعیه را حاصل نیست و جمیع ابواب و فصول کتب
طب را کافی بود اقیست مجمع الجوامع و ذخائر الزکریا یک مقبول طبایع برزنا و پیر عدیم امشل و بنیظیر

از تصانیف رازدان روز حکمت یونانیان معرفت اندوز رسوم معا لجه ایمانیان شیرازة قانون شفا
دیباچه دیوان دو اقدرة اطباء هر دالاد استگانه جناب حکیم سید محمد حسین خان طابشاه و جعل الجنته مشواد



از تصانیف رازدان روز حکمت یونانیان معرفت اندوز رسوم معا لجه ایمانیان شیرازة قانون شفا
دیباچه دیوان دو اقدرة اطباء هر دالاد استگانه جناب حکیم سید محمد حسین خان طابشاه و جعل الجنته مشواد

در مطبعه میثاقی کوشوریه استانبول
مطبعه میثاقی کوشوریه استانبول



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق دون ادراك كنه ذات المقدسة العقول والادبام وتماشي عن قرب سائر جنوده وجماله العلوم والافعال المبرم المحررات والملايات العبادات
والسبلات الروحانيات والجهانيات واخترع الاجسام والسيارات والركبات وجعل العناصر مادة الكائنات الفاضلات وصير الكون والفساد وسببا
للملايات فخلق منها الانسان في احسن تقويم وشرفه بتسليم نفوسه في حق ربي الذي هو منشأ الوحي والالهام والتبليغ ونشكته شكل اشاكرين وذكره ذكره
الذالكون بسان الحجر والتقدير هو اجمع البصير والصلوة واسلام على حبيب القلوب وطيب النفوس الذي ارسل بالهدى النظم والحقائق الكبرى محمد الصطفى
والذي انزل به انوار كنهه تعالى ظهر به قطره معلوم شمسا وقمر وسراجا منيرا بالهدى العجيب بل ان ايمانى وحملانى روحانى سرمانه عنده عاصى شيخ كم از حج ابن البشير
سنة لاسناد المرحوم محمد باوى القليل العلوى انحراسانى ثم الشيرازى التميمى حكيم محمد باوى خان محمد حسين غفر الله له ذنوبها واستر به ربه فى بديدا شقيقا من
ابنته كتابى در سبب حج وتاليف نايد كه ماوى وشامل باشه اكثر غير افسر من اهل البشير من آن اهل الكون بسبب بيضا عتيق و فرديمايى وقد ان علم وعمل و
خدمه شمس تجر و غير با از مولف و عواقب از تو و افضل مني آمد و غير صفة شهود و ظهور مني يانست و چند بزوى از من يوم در اراض راس نوشته بود كه اتفاقا اجواب چند
اشرفى از مسودات خال دالدا جده منقور و سرور محمد باقر الحياط حكيم مقرر الملوك سيد علويان بن حكيم محمد باوى العلوى قدس الله سره و به ترتيب تجر بدست آمد
و از ان معلوم گرود كه شريعت بجمع تاليف قرابادى منو كه بودند بكن منق كه اول بعضى از اوديه سفرواه شهوره را ذكر نمايند و در ذيل هر يك از انها كتابى
ان در اصل و عمدت در آنها نيز به ترتيب حروف مندرج سازند و دستخط بعضى مركبات را بدون ذكر مفردات نيز ابرار و نمايند و با تمام فرسسيده بود كه جناب
استغنى الا نقاب حضرت ارشاد بايلى پير و مرشد حقيق سمي حبيب الله و الله تلال افاضات و افادات كه حبيب بنسب صورتى همچونى آن جناب حضرت سرور
انرا و سندا منيا حضرت سيد اوليا و مشيواى اقبيا بالولاية الحينية صلوات الله عليهم سبب امر نموده كه چون نسخ اين را جمع كن و با تمام رسا ن جمع است
كه مستشرق و ضالغ گره و شايد بكار نبيده از خندگان خداى تعالى آيد و قضايه باشد بر اى عقلى انما لا لامره الا شرف الاعلى و زين آدان كه بدت بكنه از و بكنه
شته او و بزج از حضرت ختمى نبيا صلى الله عليه و آله كذا شته است با وجور كمال نادانى كالقلم فى يد الكاتب كسوجه جمع و تاليفه آن گرود و با خبر ا
ياقت از قرابادى كتاب لا يوم سماج اجواب از تاليف آن مرحوم منقور و كتب ديگر از قرابادى و نياكت و مفردات و هبل التراكيب و غير ما كه تفصيل آن را
ذره اشارت اى در فرس مظهره مذکور خواهد شد بقتضاى كتاب ارشاد بايلى و ام طله العالى سوجه كشت و مشاهير و شيد و نسخ موجود بكنه بدست مى آمد و نسخ حقيقى

حاکم در آن که جمع اجزای بدن را در قفسه نصیر خود محکم
 دارد و حافظ آنها است و یکسره موی از قبضه قدرت او
 بیرون نیست و آنچه دارد بدن میگرداند داخل و خارج
 بدن مطلق است حتی المقدور در دفع آن می کوشد
 و آنرا دفع نمی نماید مگر آنکه عاجز آید سبب ضعف خود
 و یا بطنیه و قوت دارد که درین هنگام محتاج میگردد و بیجا
 و در موی از خارج و معادن عبارت از طبیعت است
 خواص طبیعت خواهد بود با الهام و یا تحصیل علم
 عمل و کثرت تجربه یا دیگره بستور و در عبارات از
 غذا و در است با تمام خود یا که خواص غذا را از تشنه
 تعالی پس اگر آن طبیب حاذق است یعنی متصف
 بعلم و عمل و تجربه کاند و صاحب مکه است و هو
 بر و غالب نیست و بی مرض غرض است مدد موفقی
 و نافع و بحسب مطلوب و بقدر حاجت با و میرساند
 الا کثره و یا زیاد و یا مخالف معانی مضر و کثره طبیعت
 مختل میرساند و زیادت ضرر و فساد و بیخوبی که در
 و یا بسیار قوی و یا سمی و یا خود ستم مطلق باشد که طبیعت
 در تصرف و حفظ طبیعت را مطلق و مختل و مغرول میکند
 و خود در بدن تصرف با فساد و فساد افشا نماید و بد آنکه
 غذا از چنین دو صاحبان ماده و کیفیت و صورت
 اند و ماده و صورت هر دو جوهر اند و کیفیت عرض
 و عرض یا عارض صورت است و آن حرارت و برودت
 است که از کیفیات فاعله اند و یا عارضه ماده و آن
 رطوبت و یوست است که از کیفیات منفعله اند و تولید
 غذا از ماده است و تاثیر و از کیفیت است در اکثر
 احوال و گاه بصوت و گاه بهر دو است و خاصیت طبیعت
 از صورت است که عبارت از صوت نوعیه باشد و غلبه
 تاثیر یا یکی از آن امور ثلثه است به تنهایی و یا هر دو
 از آنها و یا هر سه بکسب ترکیب با تسلی ایشان با هم
 و یا بعدم تسادی متکاد در دای مطلق قوی و ضعیف
 و از کیفیت است و در او دیگر مغلوب و ضعیف
 و در دو آن خاصیت صورت قوی و غالب را است
 و بر همین نسبت در غذای و غذای ذرات طبیعت

و غیر با و کجاست شارت به معنی آنرا مضاعف بر دیگر مینماید
 غذای دوائی و دوائی غذا و دوائی فاذر هری
 و دوائی می و امثال اینها می نامند و ذرات و الحاحیه می
 موافق و مقوی و منقی و حافظ مزاج اصلی و حرارت
 غریزی و قوی است و یا مخالف و مفسد و فانی کننده
 آنها و اول را فاذر هر و تریاق و ثانی را ستم می گویند
 و چون این مقدمات باجمال دانسته شد پس بداند که
 آنچه دارد بدن انسان گرد و خالی از آن نیست که تاثیر
 آن یا ماده فقط است و آنرا غذای مطلق نامند و یا
 کیفیت فقط و آن دوائی مطلق و یا ماده و کیفیت هر
 دو آنرا غذای دوائی و یا کیفیت و ماده هر دو
 دوائی غذای و یا بصوت فقط و آنرا ذوی الحاحیه
 گویند و این یا موافق و در دفع مضاد است و مخالف
 اجزای کننده مضر و فساد و هر یک از اینها متصف بیک
 قسمی گردانند آنچه موافق است پس تاثیر بصوت فقط
 است و آنرا فاذر هر و یا ماده و بصوت هر دو و آنرا
 غذای فاذر هری و یا کیفیت و صورت هر دو و آنرا
 دوائی فاذر هری و یا هر سه از ماده و کیفیت و صورت
 و آنرا غذای دوائی فاذر هری خوانند و اما آنچه تاثیر
 آن بخالف است و مضادات باشد نیز بر چند نوع است
 یا بصوت فقط است و آنرا ستم مطلق نامند و
 یا کیفیت و صورت هر دو و این نیز بر مراتب است
 اگر در کمال قوت است آنرا دوائی می گویند و اگر در
 کمال قوت نیست آن نیز بر دو نوع است یا با آن
 قوت سهله است و آن نیز بر سه نوع است یا قوی
 است و یا متوسط و یا ضعیف اما قوی را تاثیر بصوت
 کیفیت است با هم و آنرا دوائی سهله ذواتیه
 نامند و اما متوسط را تاثیر کیفیت و صورت است
 و این را دوائی سهله گویند و اما ضعیف را اکثر تاثیر
 کیفیت و ماده و صورت هر سه است و لیکن در بعضی
 و تاقص خصوص صورت و این را دوائی ملین خوانند
 و معنی تاقص این چنان است که غذای مطلق آن است
 که تاثیر و تاثیر آن در بدن ماده فقط باشد و کیفیت

و صورت برین قسم که چون دارد بدن گردد و تاثیر در آن
 نماید و متوسط کیفیت که اکثر آن است بدن از آن متاثر
 و تغییر نشود و از مزاج اصلی خود نبرد بلکه در آن تصرف
 نموده بالقوه آنرا بفعل آورد و در آنرا تغییر و مبتدل از
 صوت غذای بصوت فاعلی سازد و دست عمل آنکه برود
 جزو عضو بر اقطار ثلثه آن بپذیرد و فانی گردد و در بدن
 صوت عضوی از مبادر فیاض حیثانه با استعداد
 مانند آب است که شکر لطیف و زرده تخم مرغ نیز
 و یا بعد مانند گندم و سایر جوهر بقول و غیره کیفیت
 حاصل از آن خلط استانی و غالب بر کیفیت اصلی بدن
 اعضا نباشد و دای مطلق است که تاثیر آن در بدن
 کیفیت فقط باشد و ماده آن قابلیت غذای است
 و جزو بدن شدن داشته باشد برین قسم که چون دارد
 بدن گردد و حرارت غریزی در آن تصرف نماید و آنرا
 و تغییر نگیرد بلکه تاثیر او تصرف در بدن نماید و آنرا
 و تغییر کیفیت خود سازد و از حرارت و برودت و رطوبت
 و یوست مضر را یا مگر با آنرا فاعلی در تحصیل و تسلط
 و کافور و زبر راز یا نه و امثال اینها و غذای دوائی آن
 است که تاثیر آن در بدن ماده و کیفیت هر دو باشد
 همان نحو یا غلبه ماده که بعد تاثیر و تاثیر از آن مطلق
 حاصل گردد که جزو بدن تواند شد و با آن اندک است
 و مزاج باشد غالب بر کیفیت مزاج اصلی بدن یعنی
 در بدن نماید کیفیت خود از کیفیات اولیه مانند خرد
 ما شعیر و خیار و بادرنگ و کدو و هندوانه و خربزه و
 و انگور و تهلله الحما و اسفناج و بابونه و شبت و شانه
 و زردک و چغندر و کل و مال عدو و خورد و لوبیا و غیره
 دوائی غذای آن است که تاثیر آن در بدن کیفیت
 و ماده هر دو باشد یا غلبه کیفیت در بدن را متغیر سازد و تغییر
 مالی و تاثیر در بدن در آن تصرف نماید و از آن خلط بسیار
 می حاصل گردد که قابلیت غذای است و جوهر بدن است
 صورت عضوی داشته باشد یعنی غالب بدن مانند
 گندم و انواع دیگر کاسنی و حبیب اشک و سیر یا زردت
 و آلود اکثر میوهها و زرد مانند خیار و خربزه و هندوانه و غیره

و بدانکه ادویه را غذیرا افعال کلیه می باشد مانند تقویت قوت قوی حار و تدبیر و کثیف بار و تیسین سیلان رطب و تیسین صلابت و امساک یا پس نیز هر یک از ادویه را صفات مخصوصه است که شباهت افعال کلیه آن است مانند تفتیح و رورع و تحلیل و اسهال اینها و اغذیه مفروده را صفات منحصر است در جمله قسم برین نحو که نذا گاه می باشد صالح الکیوسس و یا فاسد الکیوسس و اول آن است که متولد شود از ان خون طبیعی عسافی که مخلوط نباشد با آن اغلاط دیگر که از آنکه بقدر احتیاج زمانی بخلاف آنست و هر واحد از ان هر دو تقسیم میشود به قسم لطیف و کثیف و متوسط بنیما و باز به قسم دیگر کثیر الغذاء و متوسط بنیما کثیر الغذاء آن است که از ان خون بسیار تولد یابد و قلیل الغذاء بعکس آن و متوسط بنیما پس اقسام اغذیه بجزه میشود بضرر سه در شش و بیان دیگر آنکه غذا یا رقیق لطیف است مانند اسفناخ و یا غلیظ است مانند پنیر و یا معتدل است مانند گوشت بزغاله و هر واحد از ان هر دو پاچید است مانند آیکوشمت چوبه مرغ و میفیه مرغ ماهی ریزه و یا معتدل است مانند آیکوشمت بزغاله و خود و نان تازه و یا ادوی مانند خردل و سیرو پیاز و هر یک از اینها یا کثیره الغذاء است مانند زرد و بیضیه نیم برشت و یا معتدل الغذاء مانند مرغ و خود با عمل و یا قلیل الغذاء مانند سار بقول چنانچه درین جدول نموده می آید

<p>لطیف صالح الکیوسس کثیره الغذاء مانند زرد و نیم برشت یا برشته و گوشت کبک و شراب کثیف صالح الکیوسس کثیره الغذاء مانند زرد و نیم مرغ کرده در روغن معتدل صالح الکیوسس کثیره الغذاء مانند گوشت بزغاله یکساله</p>	<p>لطیف صالح الکیوسس کثیره الغذاء مانند زرد و نیم مرغ کرده در روغن معتدل صالح الکیوسس کثیره الغذاء مانند گوشت بزغاله یکساله</p>	<p>لطیف صالح الکیوسس متوسط الغذاء مانند نان گندم پاکینه کثیف صالح الکیوسس متوسط الغذاء مانند گوشت بچه گاؤ</p>	<p>لطیف فاسد الکیوسس کثیره الغذاء مانند شش سیوان کثیف رومی الکیوسس کثیره الغذاء مانند گوشت گاؤ</p>	<p>لطیف فاسد الکیوسس قلیل الغذاء مانند ترب و پیاز و سبزه و تیر و تند باشد کثیف رومی الکیوسس قلیل الغذاء مانند گوشت متدیر</p>	<p>لطیف فاسد الکیوسس قلیل الغذاء مانند نان فطیر و روغن الطبخ کثیف رومی الکیوسس معتدل الغذاء مانند ماهی خشک کرده معتدل رومی الکیوسس معتدل الغذاء مانند ماهی خشک کرده</p>
<p>و ذوالخاصیت آنست که در تاثیر آن در بدن کیفیت قوی امری و رای کیفیات و امور ظاهره حمیه و دومیه باشد بلکه بنا سبب طبیع امری بسیار لطیف رقیق خفی مانند جذب متعادل و کاهرا آهن و کاهرا و تاثیر فادز هر دو قسم در بدن که تجر از ان لبعوت نوحیه نیز نموده اند و لیکن جذب متعادل کاهرا آهن و کاهرا و لطف صادق خفی است از تاثیر آن هر دو بلکه این نموده از تاثیر نفوس بعض اشخاص انسانی بعض دیگر از ان صفت و همدار و ایشان بسبب مناسبت و مناسبت نفوس دارد و اح هر یک با هم عدم مناسبت مناسبت ایشان از یکدیگر که تفصیل آن طوی دارد و محل گنجایش آن ندارد و بدانکه ذوالخاصیت اگر تاثیر آن بخواهد آن را فادز هر دو تریاق نامند و از اسم فادز هر دو تریاق</p>	<p>آنست که تاثیر آن در بدن و حرارت غریزی قوی و اوج بطریق موافقت و محافظت و تقویت و اعانت آنها بجای باشد که بر دفع و دفع نکابت و اذیت هم مودی پار می مقاومت نماید چنانچه تفصیل انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و آنکه انیون را تریاق می نامند مجاز است بجهت آنکه ماقظ القوه است و درین امر با تریاق حقیقی اشتراک دارد و غذای قوی آنست که تاثیر آن باده و صورت هر دو باشد چنانچه از فعل و افعال و تاثیر و تاثر مانند روغن گوسفند گاو و شیر باغزر گردگان و مانند آنها که با وجود تغذیه احدث تفریح و دفع سمیت می نماید و ذوالخاصیت آنست که تاثیر آن به کیفیت و صورت هر دو باشد مانند بازر هر جوانی و جود در وجب انوار</p>	<p>که با وجود تریاقیت و دفع سمیت و اذیت سم احدث حرلی غالب بر مزاج اصلی بدن نماید و غذای دو ذوالخاصیت آنست که تاثیر آن باده و کیفیت صورت هر سه باشد مانند تفاح و خرکه با وجود تغذیه احدث اندک کیفیت غالب بر بدن تفریح و سرد رومی آوردن و سم معلق آنست که تاثیر آن در بدن محافظت و ضد تاثیر فادز هر باشد و بر روی بلا همت تصرف در بدن نموده تصرف طبیعت را معطل وارد و حرارت غریزی و ارواح و قوی را فاسد و فانی سازد و در فعل و افعال ندهر مانند پیش و شرب مراره افعی و در پای قوی و گزیرین آنها که فی الفور مملک سازد و در وای سمی آنست که تاثیر آن به کیفیت و صورت نوحیه هر دو باشد و لبعوت تاثیر و تاثر با حصول اثر سمیت</p>			

احداث لطیفیتی غالب بر کیفیت اصلی بدن نماید مانند
 پنج سیاه و نژادی سسی آنست که تاثیر آن با ده صورت
 هر دو باشد و بعد فعل انفعال با حصول تغذیه به دستور
 مسطور احداث سمیت نماید و امثال این در حجاج کم
 متحقق است زیرا که اشیاء ستمیه فی کیفیت از کیفیات
 نمی باشند و بلا در بعضی قدا سسی گفته اند چنین نیست
 و غذای ددای سسی آنست که تاثیر آن با ده و کیفیت
 و صورت هر سه باشد و بعد تاثیر و تاخر با حصول غذای
 و کیفیت غالب احداث سمیتی نماید مانند محوم
 افای و ساعر محوم ستمیه و گیاهای ستمی و ددای سهل
 ذوا انجاصیه آنست که تاثیر آن بر کیفیت و صورت
 هر دو باشد و با آن نیز قوت سهله بود در کمال قوت
 و شدت تاثیر و برای کسر قوت محتاج با اصلاح و تدبیر
 از تشویه غیر ما باشد و بعد اصلاح و درود در بدن
 و تاثیر و تاخر نفوذ و مسریت و رافضیه و سطوح و دوق
 و اعماق بدن نماید و مغلطه و تشبیه با غلظت و رطوبت
 رقیقه و غلیظه گردد و اکثر آنها را به تجزیه و ترتیب
 مذویب و تقطیع و غیر ما دفع سازد و بعضی را به تکمیل
 بر زمانه شمولیا که کیفیت خود احداث حرارت و
 لطیوت نوعیه دفع صفرا و بنغم می نماید و همچنین سایر
 ادویه مسله قویه مانند ماژولون و دند و خرق و غیره
 و ددای سهل آنست که تاثیر آن آن مشابه باشد
 بلکه در فعل از آن اندک ضعیف تر باشد و محتاج
 با اصلاح بسیار نباشد مانند سنابلکی و ترب و پهلجات
 و امثال اینها که با استعمال با دروا ستمیه سنی ساریکی با
 گل شیخ و چرب نمودن ترب و پهلجه جات با روغن با دام
 کانیست و ددای ملین آنست که تاثیر آن از آن سهل
 ضعیف تر باشد و تشبیه با خلط و رطوبت است و چون
 حاضر در معده و در معاد و حوالی آنها گشته دفع گرداند
 با آن قوت نفوذ چندان نباشد مانند فلوس خیالیه
 تورنجین و شیر خشک و شکر شیخ و سمر هندی اجاص
 و امثال اینها لیکن خالی از قوت عالی نباشد و از اینها
 نیز بعضی محتاج با اصلاح اند مانند فلوس خیالیه

باید که بر روغن با دام یا گل شیخ چرب نمودن برای دفع
 تشبیه و چسبیدن به مفاصل و اجلاش قرحه و سوج در صبر
 و بعضی شستند محتاج بدان مانند ترنجبین و شیر خشک
 سایر لطینات مذکوره در کتب و بدانکه چون هر فرد از
 اشخاص انسانیه را اطلاع و تصرف بر مزاج خود از وجه
 دیگران در احوال طایفه بر آنها انا فانا کیفیاست و
 خواص و منافع و مضار و مقادیر شراب و طریق استعمال
 هر یک از ادویه مفروده و مرکبه در هر مرض مرضی و غیره
 و راقات و ازمان و سنان و فصول و بلدان و تفاوت
 متضاده و مواعات خطا صحت و تقویت اعضا و تیسره
 و قوی دار و اح نیست مگر معدود و قلیل که معروف
 موسوم با طبایع و ذکر ادویه مرکب و مفروده و غذای
 در قرابادینات و غیره برای تذکره و یاد آوری ایشان
 نه دیگران و لهذا بر دیگران لازم است که عندالاجتناب
 حد و شغافه بخداق آن طائفه رجوع آورند و بار
 دینی ایشان از برهنه و استعمال ادویه و غذای غیره
 عمل نمایند و از پیش خود خود را بهیلاک بینند و در
 سازند و بر طبایع لازم است که با ایشان کمال حسن خلق
 محبت و شفقت نمایند و ایشان را بجای دوی حقوق
 و برادران و فرزندان و عیال خود دارند و نظر بدار
 عمل در مال و تنال و ملک ایشان بینند و در ایشان
 سنت نهند بلکه بر خود دست دارند و ایشان را باعث
 استکمال و آله نور و موضوع صناعت خود دارند و نیز
 باید که متوجه معالجه هر چهار مایوس العلاج متوجه بشود
 و مجربین گشته نشوند خود را بدانام و در محل خطر و نمک
 نیندازند و چون متوجه معالجه مرین گردند و زمانی قلیل
 و یا کثیر بردار نمایند و او در به صحت نیاید باید که از
 کمال شفقت و دهر بانی از دغدغه خواهند و بگویند که
 بطیب و دیگر رجوع آور و شاید که شفا بدست او مقدر
 باشد از برام بسیار در معالجه نمایند و نیز باید که مفسر
 بطور عمل خود نگردند و داتم مستحق فیض از درگاه جناب
 شانی حقیقی غشانه باشند و قطع نباشد در هر
 حال خود را فخر به پسته و نیز در پی تحقیر و کذب و تبیه

اطبای دیگر نباشند و بر ایشان تفوق بخنید و خود را
 بهتر بنیند و از افعال و اعمال ایشان متنبه گردند
 بر منافع و مضار ادویه و غذای و تدابیر و همه را بسین
 و در نگار خود دارند پسینند و انشاء علم
 فصل دوم در بیان مرکب القوی و ذوا انجاصیه
 و تاثیر هر یک از آنها بدانکه مراتب قوی ادویه مختص
 به مرتبه و قوت عبارت از بسیار و حسب سبب اجناس
 است و ذوا نیز از مواضع لاکمه مرتبه اول از افعال موسوم
 ادویه است سبب کیفیت متشابه حاصل از سبب ذوا
 و جل اسم از ترکیب عناصر و امتزاج ایشان با یکدیگر
 و این را مزاج اول نامند مرتبه دوم فعل محسوس مزاج ثانی
 اشیا صاحب از به ثانویه است و در ملاقی خود با دکان
 از مزاج مرتبه اول است و پیشیای صاحب مزاج ثانی مرکب
 از اجزای سبب ترکیب کیفیت مزاجی خاص و مختلفه از
 مانند تخمین بعضی و بر بعضی از اجناس تفاعل کیفیات
 اولی کیفیت ثانوی حاصل شده و اثر آن غیر ایشان از
 است مانند روح و قیض متشابه تخمین و تبرید و هر چه از مزاج
 ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و حسب صنایع
 اگر مزاج ثانی را اثر موافق آنها از جزای مفروده است آن
 مرکب استوانقه القوی گویند و اگر مخالف است شفا
 بهم تخمین و سبب تبرید کند از متفاده القوه گویند و طبیعت
 با وزن جلشانه هر یک را در مکان لائق استعمال نماید
 او را حلقی و مانعی نباشد مرتبه سوم از لوازم مرتبه اول
 شایسته بواسطه فعال صولت نوعیه با انجاصیه عیالات
 از آنست مانند حجر الیمود و طبیعت حضا که از لوازم
 مزاج است که تقطیع اخلاط را لازم دارد مانند اختصار
 او شو خویش بدماغ که از لوازم حرارت مزاج است
 که لطیفه اخلاط حاضه و یا غیبه میکند صولت نوعیه خود
 و مانند تریاق که دفع سخم نماید بلوازم مزاج ثانوی
 و بواسطه صولت نوعیه خود بدانکه بنا بر ذرات سبب
 قدس سره و محققین ممکن است قائل اند بقیاس و غیره
 باید که مراتب قوتها چار باشد چه تصحیح آوده اند که مرکب
 مزاج اولی حاصل از کیفیات اجزای متفاده نماید باشد

و تاثیر اولی مرتبه است از مراتب و همچنین مزاج ثانوی را
 از نسبت غیر آن مانند لعین که مرکب است از اسبیت و
 درینست و جنیت و تاثیر او بر مرتبه دیگر است از مراتب
 برین قیاس صورت نوعی ترکیبی را اثر نیست غیر آثار
 مذکوره و تاثیر اجزاء غیر منفا علمه مرکبات را مرتباً از مرتب
 در شمرده اند و قیاس مقتضی آنست که قوتها بقدر فواید
 باشند و اندراج مرتبه اثر صورت نوعی غیر منفا علمه
 غیر تناسب در تحت مرتبه اثر صورت نوعی ترکیبی ظاهر نیست
 و بدانکه بعضی از مرکبات بی صوت نوعی اند مانند خاک
 مخلوق باب و نفی که مرکب است از آب هوا و بخار که
 مرکب است از آب آتش و هر چه با صورت نوعیست
 یا محکم ترکیب است یا غیر آن تفصیل این بسبب ازین
 خواهد آمد و تفصیل امور باقیه بالا مجال است اما مرکب
 اتقوی دوی را نامند که مرکب باشد جوهر آن از اشیا
 چند که هر یک را براسه فراخی خاص باشند مابین دیگری
 و بعد ترکیب در شی واحد پوشیدن لباس صورت و حیا
 استزاج نامی یافته باشند که بعد در دور بدن از هم
 ممتاز نتوانند گشت و تاثیر واحد تو اند نمود مانند اشیا سیکه
 از عناصر ترکیب یافته اند و بر مجموع آنها فراموشی و صورتی
 واحد فائض گشته و زمانی ممتدی تواند حفظ صورت
 نوعی خود نمایند و اینها را نام ترکیب نامند و آن را
 از فصل ترکیب یعنی بعد در دور بدن اجزای از هم
 جدا گشته هر یک تاثیر و احداث کیفیتش خاص نماید
 نشاء آثارش را منفی متضاده میگردد و بعضی برودی و بعضی
 بریری است که استزاج و لطافت و کثافت مواد
 اجزای خود چنانچه تفصیل انشاء الله خواهد آمد مانند حیرتس
 و چه دار و چوب چینی و در و احر و مارا و در و اکر و در
 نادر هر چه در تریاقه و کل او در با همیه مثل شفاقل و غیر
 و بوزیران و جوزبوا و در و در طول و در حیرتس و غیر
 در بنا و در نازنها و درین چنین و دای نباتی اکثر
 رطوبت فضلیه غالب بر رطوبت اصلیه آن می باشد
 و لهذا در دوی اگر گرم می خورد و تپاه می گردد و دیگر
 رطوبت فضلیه عبارت از رطوبتیست که در تمام اجزای آن

شی که مینویسند نمانده و بدانکه زمانه بعضی اذنان
 به خلیل رود و جرم آذرانشق سازد بعضی بعضی صورت
 گرمی یافته جرم آنها بخورد و رفته رفته تمام آنها فانی
 گرداند و اما ذواتها خاصیت بدانکه خاصیت باصلاح افعال
 و آثار ثانوی را نامند و درای کیفیات اولی از حرارت
 و برودت و رطوبت و یسوت که از شی ظاهر گردند مانند
 لطافت و سمرعت نفوذ و تفتیح و ترقیق و قاب و خلیل و
 امثال اینها و افعال و آثار ثلث را نیز نامند مانند
 تفتیت حصاة و تفریح و تقویت و دفع و دفع
 اگر موافقت مناسبت فزج و ارواح و حیات
 نادر هر تریاق نامند و اگر کجاست و عدم مناسبت
 باشد سم نامند و بدانکه افعال آنها از آن ظاهر گردند
 و به بیان دیگر آنکه ذواتها خاصیت چیزها نامند که تاثر آن
 کیفیت باشد بلکه بعضی بود که آن چیزها صورت
 آنها از سایر اشیا یافته نوعی خاص گشته باشند و
 با نیست این صورت را صورت نوعی نامند که با آن
 نوع نوع از هم جدا گشته هر یک تاثیر و دای تاثیر
 دیگری نمایند و اما اشتیاق هر نوع نوع در آن تاثیر
 مستعد اند مانند جذب متضاد پس این را درگاه یا نگاه را
 چنانچه ذکر یافت و مانند تاثیر حیرتس و حیرتس
 و جد و در حیرتس و تریاق فاروق و مشهوره و یسوت
 و شمال اینها از ادویه نادر هر چه تریاقیه مفروده و دیگر
 در موسم جاره و بارده و اراض متضاده اگر بوقت
 و مناسبت باشد آنها نادره نمانند و الا سزیرا که
 ذواتها خاصیت برود نوع است و فی الحقیقت مرجع بابا کیفیت
 و مرکب تقوی و ذواتها خاصیت و ما با الطبع عند تحقیق و
 التذیق قریب بهم و یک امر است و آن نیست مگر اثر
 طبیعت که آن اثر تقوی نفس الطباع و فرد و فرستگ
 آنست در اجسام براتسب لا آنکه تاثیر با الیه ضعیف
 و خیر نیست و تاثیر مرکب تقوی از آن زیاد و معتکف و
 تاثیر ذواتها خاصیت از آن بیشتر و بالا جمالی تاثیر با الطبع
 از آن زیاد و تاثیر نفس کلی مثل و از همه تقوی و
 ارفع و اعلی است زیرا که نفس از جسم مفارق است

و جد است و پیوسته بعضی افعال است و عقل بعضی
 است و الله اعلم و اما تاثیر نادره هر تریاق پس بدانکه
 تاثیر نادره از هزار جهت مرکب تقوی بودن آنست و هم
 از جهت مناسبت و جذب نمودن آن سم را بسوی خود
 و یل سم بسوی آن و هم از جهت تضاد دست و دفع و
 البطلان افقهای آن اثر سم را از خود داد مناسب
 معادن خود که حرارت غیره و قوی و ارواح باشند
 و هم از جهت امور مذکوره در نادره هر تریاق چنانچه
 نفوذ و غوص در اعماق بدن جذب سم از زبان جهان
 و چون اجزاء رطوبت قوی و ارواح بدن همه با هم متصل
 و متحدند اتصال و اتحاد و عدائی و طبیعت مدبره بدن
 نفس حیوانی قابض و حافظ و مجتمع کل اند با جمیع واحده
 اند مجبور و درود آن در بدن تاثیر آن تمام بدن رسد
 چنانچه در صین ضعیف و کسکی بسیار مجبور و درود
 مقوی و غذای صالح خصوصاً لطیف و فقه تقویت
 حاصل میگردد و اما تاثیر و احداث غذا تقویت بدن را
 دفعه واحد مجبور و درود در معده دو جهت یکی آنکه
 لطیفه آن بواسطه رطوبات بدنیه و حرارت قوی و ارواح
 و اتصال و اتحاد ایشان با هم دفعه تمام بدن کشید
 باعث تقویت قوی و ارواح میگردد و دوم آنکه طبیعت
 مدبره عامتیه بدن آنچه از غذای آماده و ذخیره نگاه
 داشته است که اندک اندک صرف بدن نماید هنگام فقدان
 آن پس چون غذای تازه دارد بدن شود مطمئن گردد
 آنرا زیاد به صرف می آورد و موجب تقویت بدن
 میگردد و تاثیر تریاق و حیرتس در سرعت و درین
 نحو است و الله اعلم و اما در تریاق الاقاعی و آنچه در
 نجوم افامی است شاید بان امور مذکوره امر دیگر باشد
 و آن جذب هم افعی است سمیت را بسوی خود و درینست
 است که تالیف و مبالغه بسیار نموده اند که در هنگام گرفتن
 افعی و صین قطع هر ذنب آن باید که از ذیت با و زبرد
 در حیحی و لاغور گردد و در هنگام کمال قوت آنرا بنصب آورد
 تا تمام زهر آن بسوزند آن آید و سرعت تمام و یک
 ضربت آن هر دو را جمع نموده قطع نمایند که دفعه تفصیل

و حکمت مطلقا در بدن ان سرایت ننماید و علت این یعنی
 جذب سمیت نیز مناجبت تخم آفت به سم آن مانند جذب
 اجرام عصارات و رطوبات و لطائف محصورات و آداب
 از نزد وی بسوی خود و این امریست بین و محسوس و
 لهذا فرموده اند که بعد از بلع مطبوخات و مالیدن اجرام
 آنها بزودی صافی نایند و لطائف جوهر را از کثافت
 و اجرام آنها جدا کنند و الا باز آنها را بخورد میکشد و نیز جهت
 زیادتی تاثیر و تقویت اعانت بر امور مذکوره تخم سیر
 اجزای تریاقات خصوص تریاق الا فاعی را بخم غیبی
 ننمایند تا سرعت تام نفوذ و حوض را عمیق بدن نموده
 سمیت جذب و دفع نماید و لهذا بعد تناول آن اولاً
 بدن گرم میگردد و بعد از آن عرق از ج بد بود دفع میشود
 و اکثر آنست که بول و براز نیز بر صورت زود پدید بوسه
 میباشد نیز از جهت امور مسطوره استعمال فادز بهر است
 و تریاقات و سایر ادویه قویه را نیز در عدم حاجت
 ضرورت منع نموده اند که مضرت می بخشد و غذا را حاجت
 نیز زیاد از مقدار مطلوب قدر شربت مسین لائق
 از برای هر سم و هر علت علت نیز فائده بداند که
 بعضی گفته اند که اطلاق فادز بر ادویه مفروضه مطلوبه
 مجرب که در جوف حیوانات مانند کبک و گاو و گوسفند و میمون
 و غیره است که میگرد و در بر معدنیات نیز و تریاق بر ادویه
 نباتیه مفروضه مانند جدوار و حب الغار و ادویه مرکب
 مصنوعه مانند تریاق الا فاعی و شکر و دلیوس تریاق
 ثمانیه و ارجمه و غیره که مزاج ثانوی ترکیبی یافته اند اولی
 و نسب نماید و بعضی با اشتراک گفته اند یعنی اطلاق
 یکی بر دیگری جائز و مستعمل است و الله اعلم و اما تاثیر
 سم با مرفر بوره بمشادات و قهر و غلبه نسبت بر طبیعت
 و تصرف تام در بدن و افساد و البطلان و افکار حرارت
 غیره و قوی و ارواح و رطوبات است و گرنه آنها هر با
 عن الصد بسوی سبب و مینوع نمود که قلب است و
 اخاد و خاموش شدن آنها در ان و انقیاض مجاری
 و انقباض و انقباضان مین رنگ بشوره و سایر بدن زود
 در فتره زود که بود و سیاه و حرارت آن مبدل بر مروت

می گرد و صاحب اخوان الصفا نوشتند که سوم و دو
 نوع از حاره و بارده اما سوم حاره پس فعل آنها در بدن
 بنوعی اذاتی رطوبات و فانی نمودن آنها است و
 و سبب آن ناخته و سبب زعفران در آسب که
 در یک لحظه تمام آنرا رنگین میگرداند و تمسیر میبازد
 اما سوم بارده پس فعل و تاثیر آنها در بدن بسوی ان
 تحمید التقاد و خون و رطوبات و ارواح لطیفه اعضا
 که توام حیات و محنت مزاج بدست و و سبب اینها
 با نذ الفحیه و مایه است که چون بر شیر زنده آن را منعقد
 بسته سازد و در اندک زمانی فعل و تاثیر بعد از هر است
 و تریاقات بر عکس آنست و و سبب اینها مانند رسیدن
 بر شیشه است برنگ زعفران که بزودی آن را فاسد
 میسازد و باطل میگردد و اندک فعل آنها اما تاثیر بسیار
 از مسهل و غیره با اکثر امور مذکوره نسبت اجرام
 آنهاست با اختلاف فاصله تقریباً معده و اما معانی
 بر ساینده طبیعت مدبره بدن قوی و لطائف آنها
 با عضای بیدره و ضیقته المجاری و نیز بخندب اعضا
 است آنها بسوی خود رسیدن اثر آنها بزودی در
 تمام بدن با اعتبار اتصال اجزای بدن و رطوبات
 است با هم جزر و فرور رسیدن تا بعضی مخصوص در
 مرض خاص حاصله نمک آن دو نیز مخصوص آن عضو
 آن مرض باشد تا غیر بر نوع که باشد از قبض و جمع و
 از خادق و بفتح و تریق و تقطیع و تسلیل و دفع
 نشف و تفرق و اسهال و ادوار و غیره و الله اعلم
 فصل سوم در بیان مزاج و اقسام از جمله و معرفت در
 آنها بدان که مزاج مصدر یعنی متزنج با هم مخلول است
 و آن بالا جمال عبارتست از کیفیت عنصر متوسطه حاصله
 از کیفیات بسیطه متفاده و بالتفصیل عبارت از کیفیت
 تا نوبه مشابه متوسطه حاصله از کیفیات اربعه
 المتزنج عناصر اربعه است نهنگامیکه بسیار بر زهر
 شوند اجزای آنها و با هم متصل و مختلط گردند و فعل
 و انفعال نایند یکدیگر صورت هر واحد صورت و حدت
 دیگری را بشکند و صورت و حدانی بهم رسانند که

از هم متمایز نگردند و عناصر که ارکان و اسطقس و اصل
 نامند چهار اند آتش و هوا و آب و خاک و کیفیات نیز
 چهار اند حرارت و برودت و رطوبت و بیسبب و کیفیت
 از آنها که حرارت و برودت باشند فاعله اند و دیگر که
 رطوبت و بیسبب باشند منفعل و هر یک از ارکان و
 کیفیات است یکی فاعله و دیگری منفعل مثلاً آتش حار و
 یاس است و هوا مار و طب و آب باره و طب و خاک باره
 و یاس و هر واحد از اینها با یکدیگر به نسبت با فوق خود
 و به نسبت با تحت مناسبت مشابهت دارند و هم
 مندرت و عدم مناسبت مثلاً هوا با آتش با اعتبار کیفیت
 حرارت خود و مناسبت مشابهت دارد و با اعتبار رطوبت
 خدیت و با آب سبب کیفیت رطوبت خود و مناسبت دارد
 و با اعتبار حرارت خدیت و همچنین سایر ارکان و بهر علت
 انقلاب آمیزش آنهاست با یکدیگر و تاثیر و تاثر و
 آثار مختلفه از ایشان و الا انقلاب و آمیزش غیره
 متصور نبود و بدانکه اقسام از جمله نسبت آنست
 یک معتدل و شبت غیر معتدل در ای این صورتها
 دیگر متصور و محقق نیست که در او معتدل که میزان
 علیه غیر معتدل است یعنی آن می بخند اختلاف از جوار
 معتدل فرضی طبی است که معنی تکافو تساوی مقادیر
 اجزای عناصر است و در متزنج بالقرین با نسبت حقیقی
 و واقعی زیرا که تحقیق معتدل حقیقی در خارج معتدل است
 بجهت میل و توجه هر یک بر مرکز خود بسبب عدم قطع و
 غلبه زیادتی هر یک مانع و قهر دیگر نیست و خارج از
 اعتدال یا از جهت غلبه زیادتی یک کیفیت است از کیفیات اربعه
 در متزنج از آنچه متراد است که در معتدل باشد آن معتدل
 یا حرارت غالب است یا آن امر از مایه یعنی دیا بروت
 و آن امر از مایه یعنی دیا رطوبت و آن از طب از مایه
 دیا بیسبب و آن از مایه یعنی است دیا از جهت
 و کیفیت است و آن نیز چهار است یا حرارت و بیسبب
 غالب است پس آن امر و امیس باشد دیا حرارت و رطوبت
 و آن امر و طب بود و یا برودت و رطوبت و آن امر
 و در طب و یا برودت بیسبب و آن امر و امیس مایه یعنی

باشد و اینجا ایرادی دارد و است و آن این است مثلا
 اگر کسی گوید که اشیا مرکب اند از عناصر پس اگر آب
 برشی مرکب متبخخ عنصر ناست باید که بران شی حرارت
 و میوت غالب باشد و اگر عنصر هوا غالب است باید که
 حرارت و رطوبت غالب باشد و همچنین پس چگونه است
 که میگویند فلان چیز احرار ماینفی است و یا سرد و یا رطوب
 و یا ایس و احداث گرمی و یا سردی و یا ترس و یا
 خشکی بسیاری نماید جواب آنست که آنچه مرکب است
 یعنی احرار و ایس و یا احرار و رطوب یا ابر و رطوب یا ابر
 و ایس و در هر یک از آنها یک عنصر غالب است
 و در کیفیت آن عنصر که یکی فاعله و دیگری منفعله باشد
 ازان برود و ظهور نماید مثلا اگر دران ممتزج عنصر نار
 غالب است پس آن احرار و ایس ماینفی است و اگر عنصر
 هوا غالب است احرار و رطوب ازان خواهد بود و همچنین
 و اما آنچه دران یک کیفیت غالب است که منفور و یا
 و عنصر غالب است مثلا در احرار ماینفی و عنصر غالب
 است که نار و هوا باشند و کیفیت منفعله آن هر دو
 که میوت و رطوبت باشد با هم نفس افعال نموده بگو
 اذ ان تارقاتا تقاطع فنل و اثر هر دو مرفوع گردد پس
 باقی نماند که دو جز و عار ازان هر دو پس آن شی منخ
 احرار ماینفی خواهد بود و هر چند حرارت بسیار بالعرض
 احداث میس میناید سبب است تحلیس و تفتیح خود
 و لیکن آن میس در جنب حرارت کتر است زیرا که آن بالعرض
 است نه بالذات و بر همین قیاس نماند ابر و رطوب
 و اما میس ماینفی را کما لا یغنی و بدانکه کیفیت عبارت
 از هیئت مستقره مجعده الاجزا در جسم است که لغو ادراک
 آن موجب تصور و ادراک امری خارج ازان باشد
 و نیز اقتضای قسمت نسبت اجزای حاصل و موضوع
 خود نماید یعنی قسمت پذیر نباشد و اما کیفیت معرفت
 درجات او ویه و مراتب آنها بدانکه آنچه در بدن انسان
 مستدل المزاج و یا قریب با اعتدال جوان ذکی افس
 با دراک گردد و حرارت غریزی او دران تاثیر نماند
 کیفیت کاسنه بالقوه آنرا برود و فصل آورد و کیفیت

حاصله اگر محال کیفیت بدن آن است و تکرار است
 و کثرت مقدار شربت تاثیر و احداث کیفیت غالب
 و زائد بر مزاج اصلی آن نکند و ارواح و قوی الی غیر
 نسا زد و کیفیت از کیفیات اربعه ناقص و تخمیل ننماید
 فعلی از افعال را آنرا معتدل نامند و الا فایح اذا اعتدال
 و خروج آن اگر بر تبه است که مقدار کم آن بدن آن
 احداث کهنیتی متغالبه زائد نماند مقدار بسیار و تکرار
 استعمال آن تغییر نمی نماید اما ناقص و تخمیل نسا زد و غلبه
 از افعال را آنرا درجه اولی گویند و اگر مقدار کم آن احداث
 کیفیت غالب و زائد نماید و زیادتی مقدار در کثرت
 استعمال آن بسرحد ضرر و فساد آن نرسد آنرا درجه ثانیه
 گویند و اگر آن بسرحد ضرر و فساد و نقصان و اعتدال
 رسد و لیکن ممالک نباشد آنرا درجه ثالثه نامند
 و اگر ضرر بسیار عظیم در ارواح و قوی نماید و بسیار پاک
 رساند و ممالک باشد آنرا درجه رابعه نامند و نیز در اربعه
 و تاثیر کیفیت غالبه نماند با برین پنج بیان نموده اند که
 چون بدن مشتمل است بر ارضیه مانند معده و بر مجاری
 مانند عروق و برا غلاط محصوه در عروق و بر رطوبت
 ثانیه محصوه در عروق و فوریات سواقی و برا اعضا
 و روح که در جمیع اعضای مذکوره ساری است پس
 هر چه مقدار خالی از افراط و تفریط دارد بدن گردد
 بیرون ازان میست که بعد از متخیر شدن از کیفیت
 تاثیر در هوای شافل ارضیه کرده منفوق و الاثر می گردد
 و یا اثری ازان باقی میماند و اول معتدل است
 و ثانی اگر تاثیر آن منحصر در روح مجاور مجادی است
 و حیا و ازان نمی تواند نمود پس آن درجه اول است
 و اگر تاثیر در روح و غلاط فقط نماید درجه دوم اگر
 در روح و غلاط و رطوبت تاثیر نماید درجه سوم و اگر
 تاثیر آن در هر سه باشد و کل اعضا را شامل گردد
 درجه چهارم باشد که نهایت تاثیر است و بدانکه هر یک
 از درجات سه مرتبه قرار داده اند در عرض اول
 و وسط و آخر و کیفیت غالبه در اول آن درجه
 بالتسبوت بوسط آن کتر محسوس میگردد و در وسط ازان

زیاده و در آخر از همه زیاده و درجه رابعه هر سه از
 کیفیات را در طول سم گفته اند و آن شی را سمی مگر
 آن که بحسب صورت نوعیه تر یا قی باشد و آنچه از دست
 و میست آن در اول آن درجه باشد قابل اصلاح است
 و آنچه در آخر آن بود اصلاح پذیر نیست و این هم
 مراتب و درجات چندان اصلی ندارد و کلی نیست
 بلکه اکثری است و نیز این تقسیم و تقویر مراتب نظریه است
 استقرائی است نه تحقیقی فائده بدان که مقرر است نزد
 حکما که شی عا رطوبت مجاد زنی کند حرارت آن از در اولی
 جهت آنکه اگر حرارت آن زائد شود بدن مقدار قانی
 میسازد رطوبت آنرا پس برای آنست که نمی باشد و در
 گرم در درجه دوم و سوم در اکثر مگر ایس و هر چه پیکر عا
 در درجه سوم و چهارم باشد البته باقی است و در آن
 و تاثیر سمیات اکثر بصورت نوعیه خود است که ضایت
 می آید همان مانی که مذکور شد کیفیت محض چنانچه
 ذکر یافت و اکثر او ویه نادر هر چه قوی گرم و خشک
 و یا سرد و خشک می باشد و همچنین سموم حیوانات
 زیرا که تاثیر هر یک از فاعلتین که حرارت و برودت
 باشند و یا میوت بسیار و قوی میباشد و بار رطوبت
 کم و ضعیف و لهذا حرارت نار و خشک گرم کرده شده
 اقوی میباشد از حرارت هوا و آب گرم کرده شده
 و برودت ارض زیاده از برودت است مانند سنگ
 منفرشته از آب سرد شده و نیز مزاج را قسمت اولی
 دو نوع قرار داده اند یکی اولی اصلی طبیعی حاصل از
 امتزاج عناصر اربعه و غلبه بعضی بر بعضی و مغلوبیت
 آن دیگر و دوم ثانوی صنایعی عادات از ترکیب او ویه
 مفرده یا مرکبه در مرکبات مصنوعه این ترکیب شامل
 کیفیت و صورت هر دو است یعنی مجعده که کیفیت اولی
 اصلی میباشد ثانوی صنایعی نیز میباشد چنانچه ذکر
 یافت و همچنین بحسب صورت نیز برودت و قسمت یکی اصلی
 دوم صنایعی و نیز هر یک بر دو نوع است تمام ترکیب
 قوی مستحکم و غیر تمام ترکیب ناقص ضعیف و نوعی مستحکم
 اما تمام ترکیب آن است که اجزای بساطت عنصری

مترج آن بسیار لطیف صغیر صافی باشند و با هم فعل و
 انفعال تام نموده کیفیت و صورت و حدی یافته باشند
 بحدیکه حرارت غریزی بدن بلکه حرارت خارجی ناری نیز
 اجزای لطیفه آنرا ز کثیفه جدا و متفرق متوانند نمود تا
 از هر یک اثری و کیفیت و خاصیتی خاص ظاهر گردد بلکه
 کیفیت و خاصیت واحد اعم از آنکه مستدرک باشد
 و یا غیر معتدل از ان صادر و ظاهر گردد و مانند ذرات
 بنواری توانند تفسیر بقانون نمود مانند سایر فلزات
 تطورات و اما غیر تمام ترکیب ناقص ضعیف رخو غیر
 مستحکم نیز برآید می باشد چه بعضی از ان را قطری اجزا
 از هم بسیار سهل می باشد مانند گوگرد و نمک و بعضی
 نه چنین در بیان دیگر آن که ناقص ترکیب بسیار ضعیف
 است که آب غسل و سستن نذر و مانند کاسنی و اکثر
 بقول و یا طاقت طبع بسیار مانند قیون و عدس و اشال
 اینها نذرند که مجرب و شستن و طبع بسیار اسهل و نازک
 آفیله خفیفه لطیفه نازک و غشوه آنها مفارقت نموده
 تجلیل یافته اجرام باره غلیظه کثیره سده تشکیه کیفیت
 آنها باقی میماند و لذا نمی دارد شده است از جناب
 حضرت شارع صلی الله علیه و آله و از اطباء نیز در باب
 شستن کاسنی و اشال آن از جهت جدا شدن آن
 اجزا از هم و باطل شدن افعال مخفیه آنها و مانند
 گوشت مرغ و عدس و ترب و کلم که جوهر لطیف عالی
 بودنی مسهل اینها از ماده ارضی و کثیفه قافض از طبع
 و آب جدائی گردد و در آب می آید و باقی میماند ماده
 ارضیه قافضه آنها اندک شامیدن مرقه آنها ملین طبع
 است بخلاف جرم آنها که مسدود قافض است و نیز
 استعمال بعضی آنها مانند کلم و ترب و عدس از خارج
 محلل و منضج است بخلاف داخل و از آنها قوی پیاز و
 سیر است که استعمال آن هر دو از خارج منضج و مفرج است
 خصوصاً باز سخته و سیر نام دو جبهه تاسیر و پیاز در خارج
 از قروح انضاج و غیره بخلاف داخل شاید آن باشد
 که چون در خارج یکجا ساکن و مستقر میماند و رطوبت نوری
 حاره جالبه حرارت آن تاثیر در جلد بدن کمابیش می نماید

لذا باعث انضاج و قروح میگردد و در داخل سبب
 عدم استقرار و سکون که طبیعت مدبره بدن آزاد نام در
 حرکت و قلب و انفعال و کسر و انکسار و دیدار و صورت
 اصدیه صورت آنرا برقرار نمیدارد و مانند نمی تواند نماید
 نمود و خصوصاً که نجش شده باشد در خارج از حرارت
 ناریه آب و از رطوبت بود قویه جالبه و حرارت آنها
 چیزی بخیل رفته باشد و دیگر آنکه چون اکثر آن است
 که سطح سده ملون غشوه بلغم و رطوبات می باشد
 و آقا عامل و مانع می آید از تاثیر آنها و نیز آنها مفرج
 و مخلوط با آن بلا غم گشته و حرارت بدنی در آن تاثیر
 نموده کسر قدرت آنها میشود و لذا تاثیر نمی تواند نمود
 اگر محروم از الزام یا بس که در سده او فضلات و طبع با
 نباشد نخورد و خصوصاً خام آنها البته باعث سنج و
 قروح میگردد و همچنین هر دو از غذای حار و حاد که در
 بلدان باره رطبه صاحبان افزیه باره رطبه بنشیند
 متداول میمانند بدان جهت موافق است با افزیه آنها
 و ادویه داغندیه باره رطبه که در بلدان حاره صاحبان
 افزیه حاره و مویه صفراویه متداول میمانند و از ان
 منتفع می گردند البته مخالف و مضرت امقابل آنها
 و بسیاری از ادویه است که متداول آنها بر بسیار می باشد
 و تقمید آنها تسخین و تجلیل مانند کشته و آرد و جو خصوصاً
 مخلوط با هم جهت آنکه جرم آنها را کست از جوهر
 مائی شدید التبریر و از جوهر لطیف محلل که بعد در
 در سده و تصرف حرارت غریزی در آن جزو لطیف
 محلل تجلیل می رود و باقی میماند جوهر ارضی شدید التبریر
 بخلاف در خارج و لذا به تجلیل می برد و ارام صلبه باره
 را مانند خنایر و ارام حاره را نیز و یا آنکه ضعیف
 رعادت آن باین مرتبه نباشد مانند شبت و اشال
 آنکه از غسل و طبع اجزای لطیفه آنها از کثیفه جدا میگردد
 و تجلیل نمی یابد و بعضی از ادویه می باشند که حسب
 دو جوهر مختلف اجزای متضاده الکلیفیات انداز غیر
 ترکیب تمام مستحک و بعضی از آنها ظاهر و محسوس اند مانند
 اترج که تخم و قشر زرد آن گرم است و محسوس است

آن سرد و یا نفعی اند مانند بزرقطونا که تشنه رقیق
 بالای آن و تخم آن گرم است و لب آن سرد پس اگر
 درست بیاشامند سبب لب لعابی باره و آن تبریر
 میکنند و قشر و تخم آن تجلیل نمی یابد که اثر می از ان
 ظاهر گردد و چون کوبند و بیاشامند ملحق بسطح
 اعضای باطنی گشته متفرد میگردد و اندک انداز در خارج
 کوبیده آنرا بطریق مناد و بر ارام دو ماسیل بگذارند
 تجلیل و منضج و انقباض آنجای گردد و نا کوبیده دست آن
 باعث عدم انضاج و خامی و اشال علم و اما مرکبات
 صنایعی مانند تریاق فاروق و مشر و دیگوس و سایر
 معاجین کبار و جوارشات و جوب اکثر ادویه نادره
 و تریاقیه و غیره مانند حبه التیس و در جنبه بیانه زراوند
 و شقاق و امثال اینها از قبیل ثانی و غیر تمام ترکیب
 اند که بعد در در بدن و تصرف طبیعت در آنها اجزای
 آنها از هم جدا گشته از هر یک اثری و فعلی و کیفیت و خاصیتی
 علوه ظاهر میگردد و چنانچه در مرکب القوی و ذوالعاجیه
 ایجابی بدان کرده شد بیان هر یک بالا جلال در ان
 خود در تریاق الافامی و با دزهر و جد و در جوهر صینی
 و مومیائی و غیره با اشارت الله تعالی خواهد آمد و تفصیل
 در کتب قوم سطور است و الله اعلم
فصل چهارم در بیان طرق معرفت افزیه ادویه
 اغذیه به تجربه و قیاس بدانکه داشتن نریزه ادویه
 یا به تجربه است یا بالقیاس و در تجربه چند شرط عرض
 داشت تا اعماد بران تواند نمود اول آنکه باید آن
 خالی باشد از کیفیات کمتسه خارجیه مثلاً آب بادام
 که گرم شد احوال حرارت می نماید و چون حرارت
 ماضی آن زائل شود بزراج اصلی خود که بردست است
 بر می گردد و احوال بردت می کند و همچنین هوا و سایر
 اشیا بسطیه مفرده و مرکبه دوم آنکه باید تجربه را
 بر اشخاص معتدل المزاج جوان جاس ادرک باشی
 شتی از قلت مقدار و کثرت آن و در ارض مختلفه
 متضاده اوقات و از زمان و فضول و کسان تناسیه
 نمایند درست آید و آنچه ظاهر شود از حرارت و بردت

در رطوبت و میوه است حکم بر آن کنند که آن دو ادویات
 تکلیف است بان کیفیت که از آن ظاهر شده سوم آنکه باید
 قوت آن مقاومت با قوت علت تواند نمود یعنی مقدار
 آن کیفیت و کثرت و شدت و ضعف مساوی مرض
 باشد که کمتر از آن زیاد از آن زیرا که بعضی از ادویه گاه است
 که ما جز می آیند از مقاومت با مقدار خود دوران تا
 آنی نمیتواند نمود پس ادوی آن است که مجرب اگر
 کار بر مشکل نشود باید که اول بر کثرت ضعیفی و مقدار
 کمی تجزیه نماید و بتدریج در علت قوی مقدار زیاد
 نموده قوت آنرا معلوم نماید به تهنائی هم با معین
 سبب آن و چهارم آنکه مراعات زمانی نماید که فعل
 یا اثر دو ادویات غذا در آن ظاهر می گردد و مثل اگر در اول
 استعمال از آن فعلی و اثری ظاهر نگردد در آخر ظاهر شود
 آن دو ادویات قوی و اندک در کسب القوی مانند جو بیچی و
 اکثر ادویه قویه و یا آنکه در اول استعمال از آن فعلی و اثری
 خاص ظاهر نگردد و در آخر فعلی و اثری دیگر مانند
 ایفون و ادویه مخدره و دیگر که اول سبب مخدر میسازد
 احداث حرارت نماید و در آخر احداث سردی برودت
 امانت قوی و ارواح با خادها غریزی تمهید تخفیف
 بر طوبات اصلی پس باید که فعل اول را با عرض و اند
 و ثانی را با لذات و نیز در بعضی ادویه و اندیه ممکن است
 که آنچه اول از آن ظاهر شود با لذات بود و آنچه در آخر
 با عرض مانند اکثر ادویه کثرت استحرارت ماده مخدر که
 اول از اخلاط گرم میسازند و احداث گرمی می نمایند
 و ثانیاً سبب سوختن سبب سردی را دیت رسانیدن
 آنها احداث برودت با عرض می نمایند چنانکه باید که
 استمرار فعل و عدم آنرا مرعی دارد یعنی باید که ملاحظه
 نماید فعل آنرا اگر دائمی و یا اکثری است آن را قوی و
 لذات و اند و الا عارضی و با عرض ششم آنکه باید که
 حکم کند در دو ابقیاس با بدن نوعی که آن دو ادویات
 تجزیه نموده با بدن انواع دیگر مثل اگر در بدن انسان
 دشمن نماید حکم کند که آن دو اگر هم است در بدن انسان
 و پس در سایر حیوانات حکم بگردد می آن نمایند زیرا که

بسیار است که دوائی که در بدن انسان خاصیتی دارد
 و در بدن سایر حیوانات خاصیتی دیگری نمایند مثلاً
 اگر بفرس بگذارد با دام و یا خرابانجا غذا گرمی
 بسیار در آن مینماید و عرق بسیار می کشد و همچنین اکثر
 حشایش و ادویه سمیه حاره شدید الحار و البروده
 که غذای اکثر حیوانات است چون شوکران که غذا
 جانور است که آنرا زرزو و گویند و خرلیق که غذا
 جانوری است که آنرا سبانی خوانند و شش که غذا
 جانور است که آنرا شوش میشناسند و یا اگر که غذای
 اکثر حیوانات مانند بز کوهی که در جوف آن با ذره
 مکون می باید و طایوس نیز و همچنین کل آنها نیست بدن
 انسان مضر و سم قاتل و مملک اند و بدانکه چون
 در تجربه محاطه بسیار است چنانچه حکم کبیر است و ابقراط
 اشاره بر آن نموده زیرا که بسیار است که بدون مراعات
 شرایط با غفلت موجب هلاک می گردد و کثرت آنکه
 میتواند بود که آن دو از سم قاتل مطلقه باشد که بجز
 استعمال اندک آن هلاک گرداند و لهذا اطباء می ما تقدم
 وصیت نموده اند که در اینکار راده تجزیه آن داشته
 باشند باید که پیش از تناول اول ملاحظه را حتم و طعم
 آن نمایند اگر بوی بسیار ناخوشی یا طعم کسیر داشته
 باشد بر آنکه آن دو افالی از مضرتی نخواهد بود و احتیاط
 تمام آنرا استعمال نمایند و نیز اگر لغت بسیاری از آن
 طبیعت یا بند البته آنرا استعمال نمایند بدن تجزیه
 باید که عند التجربه اولاً بحیواناتی که از تجربه آنها قریب
 بزاج انسان باشد مانند بوزینه و غیر آن که خود را کثرت
 ادویه سمیه از گیاه با حیوانات سمی نباشد بخورند و
 تا سه روز نوزاد نگارند و طعام و شراب را قطع
 با و برهند و اگر مکرر چنین کنند بهتر است پس انسان
 بتدریج از مقدار کم به زیاد روند و اولاً با شخصان
 قوی البنیة غلیظه الطبع بلغمی کبیر السن معتاد با فیون
 و ایفونیات و امثال آن دهند و یا اولاً بواجب القتل
 حسب حکم شرع شریف بخوراند پس بدگران بدرجه
 کیفیت و خاصیت و قدر شربت آنرا معلوم نمایند و نیز

باید دانست که طریق معرفت از هر دو ادویه خرد
 و منافع آنها بعنوان کبیر به منحصراً آنچه ذکر یافت
 بلکه با سخا می بگرد نیز یافت اند اولاً بالانسان
 و از آنجمله یکی اتفاق است مثلاً شخصی صاحب مرض و
 عارضه بجای دارد و شود و یا آنکه از برای او دوائی و
 غذائی آورند و او آورنده آن ندانند کیفیت آن را
 و بخورد و باعث شفا و صحت او گردد و پس آن شخص خود
 و یا آورنده و یا حکمدا طلبا متفطن گشته در تجزیه
 و امتحان آن در آیند کیفیت و خواص و مقدار شربت
 آنرا معلوم نمایند دوم آنکه میل و خویشی است و بتناول
 دوائی و یا غذائی که کیفیت آنرا ندانند بقریب و یا بر آن
 تقریب شود آنرا بیاشامد و بخورد و باعث شفا و صحت
 مانند میل و خویشی غنیمت مستحق میباید پس علاج بخوردن
 بلخ جوشانیده ملخ و خربان از بلخ فروش خودن شفا
 یافتن از آن چنانچه در ما ذریون انتشار یافته که خواهد
 و خوردن مخدوم ایوس السلاج شیرینی که ده افی و یا
 شکر است که در آن افتاده و مرده بی اطلاع و شفا یافتن
 و بعد اطباء بی بدن بدون حکایت آن شهوت در بسیار
 بد ترکیب تر باق فاروق حکایتی میورین خواهد آمد
 انتشار یافته تعالی سوم آنکه با کراه و یا اجبار و یا شخص
 از راه عدوت با و پیزد بخوراند که مضر و مملک باشد
 بقصد و هلاک دآن شخص اتفاقاً مرضی فرمن داشته
 باشد و بان چیز دفع علت او گردد و مانند خوردن زنج
 و سم الفار و پیش بصاحبان امراض باره و رطبه
 و سودا و به محترقه از ضیق النفس سرفه کننده و بدام غیر ما
 چهارم آنکه سبب فحط سالی و غلاد و یا بیساحت و غیره
 اتفاقاً دوائی و یا غذائی بخورد که گاهی ندیده بخورد
 باشد از قبیل اوراق گیاهها و گلها دانهها و پنجا و آن با
 شفا و صحت و تقویت و فریبی او گردد و پنجاه کیفیت
 اطلاع بر بیخ چینی و چای خطائی گفته اند و ازین قبیل
 اطلاع بر موسیالی و باد زهر و انتشار از تعالی بر یک
 بجای خودند که خواهند خورد و بعد از آن بی حقیقت
 و کیفیت و کثرت آن برزند و واقفان آنرا ندانند و بجز

تجربه آنکه با اشاره و ارشاد انبیا و اولیا علیهم السلام
 که ایشان با الهام و اطلاع با مرتقی نشانند و نموده باشند
 یافته اند اولاً با جهال و تقلید و تصدیق و حسن ظن و
 ثانیاً با تبصیر و تحقیق متبهم آنکه با الهام و القاد قلب
 نزد احتیاج و ابتلا و سیر و در ماندگی مثل شخص در امری
 و مرضی فرد و در زمانه که چه ندید بیاورد و چه باید
 نمود و او را و یا غذا ناگاه در آن حال در دل او در دیده
 که فلان نمیرد یا بنمود یا فلان دوا یا فلان غذا را مفردا
 و یا مرکباً این خوب است حال نمود و چون او عمل آورد آن
 چنانچه شده است ظاهر گردد و یا آن که در همان حال
 بخواب رود و در خواب بنیدتد بر آن را چون بیدار شود
 و عمل آورد همچنان بود که دیده بود پس در بعضی در یافتن
 افتد چنانچه این دوست و به از تاریخ الحکما غا احمد متنی
 در ذکر بد ظهور اطباق و ترکیب تریاق غاروق و پیدایش
 با و هر ما در یون و مومیائی مذکور است و در اما کن خود
 انتشار الله تعالی ذکر خواهد یافت منقسم آنکه از مشاهد
 عمل بعضی حیوانات در محالجات خود با الهام خالق انام
 عمل و غور یابند مانند آنکه عمل حقه را جالیوس از سر
 آموخت چنانچه در حرف الحار در حقه خواهد آمد و مشهور
 است که مار چون در ایام زمستان در زیر زمین پنهان
 میباشد بر آن جهت چشم او تاریک و کم نور میشود و بعد
 انقضای ایام زمستان و کسر صورت سردی هوا که بر
 می آید رفته گیاه رازیانه را میخورد و در چشم خود میمالد
 چشم او بر صورت روشن و نورانی می گردد و گویند که باز
 چون در جوف خود روی درمی یابد طریقه که بویانی
 و لقیوس می ناستند صید کرده مگر آنرا می خورد و همچنین اکثر
 چیزها از اکثر حیوانات نقل کرده اند که از آنها حکما و
 اطباقا انتقال نموده تیکار و ذکر استعمال کیفیات
 و خواص منافعی چند یافت نموده در کتب خود با ضبط
 کرده اند و الله اعلم و ما طریق معرفت امر جبه ادویه
 و اغذیه بقیاس که از امری با امری دیگر بیه بودن و
 علت سبب امری حاصل بر امر دیگر نمودن و حکم کردن
 است که از غیر چنین است پس آن بچند وجه است

از جمله سرعت استعمال و بطور آنست و سرعت جمود بطور
 آن طعم در آنکه دلون اما در یافت سرعت استعمال و بطور
 آن بدین نحوست که آنچه دارد آتش گردد و شعله چون
 آتش اندازند اگر در گرم و یا خنیل بدان گردد و گرم
 خواهد بود نسبت با آنچه دیگر گرم مستعمل بدان گردد و بشرط
 آنکه جسم آن هر دو مساوی باشند و در تانگی و کثافت
 و رخاوت و صلابت و رقت و غلظت که اگر مختلف باشند
 حکم نتوان کرد بر آن زیرا که آنچه متماثل و یا رخاوت و رقت
 است از دو جسمی می گردد و بخلاف آنند و اینها هم برین
 قیاس سرعت جمود و بطور آنست یعنی باید که در سرد
 مذکور با هم مساوی باشند و در صورت تساوی آنچه
 زودتر از برودت متاثر گردد و در غلظت و صلابت و آنچه
 دیرتر بر آب سردی آن کمتر زیرا که فاعل تخمیل و از آب
 و اجزای حرارت است و فاعل انقضا و انجماد و قبض و جمع
 و کثافت برودت و در آن تاثیر هر یک که قویتر و باشت
 شدت ظهور و بقا و ثبات آن باشد یا بس است و الا
 رطب جهت آنکه احوال فاعلتین را با یوست عمل قویتر
 است و بار طوبت ضعیف تر یعنی هر چه قوی الحار و قوی
 البروده است و یا شدت الصلابت و کثافت یا بس است
 مانند اجزای آنچه بر خلاف اینهاست طب اهل علم
 بحائق الامور ناظم که اقوامی کل اوله و جمع آن علوم
 است پس کلیات آن بحسب استقرار است حرارت و
 وارت و ملوحت و نموضت و غفوضت و قبوضت و
 و سومت و ملوحت و قفایست که مسخ نیز نامند و لغزیم
 کسرتن مملد و سلون یا رقتنا تحتانیه و فانی تجرد
 بعضی قفایست را شامل علوم نگردانید و اصول علوم را
 بهشت گفته اند و مساوی آنها مرکب آنها اند و خواه
 بین محسوس شد و یا غفی غیر محسوس و مرکبات آنها را
 حضرت است اختلاف علوم با اعتبار اختلاف بلاد و قیام
 و از جهه و نوازل آنهاست زیرا که گفته اند خالی از آن
 که جوهر حاصل شمی ذمی طعم یا لطیف است و یا کثیف ارضی
 و یا متوسط میان آن هر دو و قوت مزاج آن یا حار
 و یا بار و یا معتدل در میان آن هر دو و جوهر لطیف

اگر حرارت حرلیت می گردد و اگر بار دست حاصل و اگر
 متوسط در حرارت و برودت است و هم جوهر کثیف ارضی
 اگر حرارت مرد اگر بار دست غفص و اگر متوسط است
 در حرارت و برودت علو و جوهر متوسط در کثافت و لطافت
 اگر حرارت است ملح و اگر بار دست قابلین اگر معتدل است
 قفص و مسخ و به بیان دیگر آنکه خالی از آن نیست که ملوکه
 عبارت از قویایل و محال اند یا لطیف یا کثیف به متوسط
 بینها و فوازل یا حرارت اند یا برودت یا کیفیت معتدل
 بینها و حاصل الضرب سه در سه نه است مثلا حرارت
 قویه هرگاه تاثیر در ماده لطیفه احوال حرارت بینا یار
 و آنرا حرلیت میگردد و در ماده کثیف احوال حرارت
 و آنرا میسازد و در ماده لطیفه احوال حرارت متوسط بینا یار
 و آنرا محض می گرداند و در ماده کثیفه غفوضت و آنرا
 غفص میسازد و در ماده معتدل متوسط قبوضت و آنرا
 قابض می گرداند و حرارت معتدل چون تاثیر در ماده لطیفه
 نماید احوال و سومت بینا یار و شمی را رسم میگردد و در
 ماده کثیفه احوال ملوحت و آنرا ملوینا یار و در ماده
 معتدل احوال قفایست و آنرا قفص میسازد و در کثیف
 طوم مفروده اشیاء حاره است و بعد از آن مرد و بعد از آن
 ملح و محض ابر و انواع طوم مفروده اشیاء بار دست
 بعد از آن غفص بعد از آن قابض و هم معتدل تر از آن
 اشیای معتدل است و بعد از آن علو و بعد از آن قفص
 داین جدول جامع قسام طوم بحسب فوازل و مواد است

قوی	حرارت	برودت	قوة معتدل
لطیف	حرلیت	محض	وسم
کثیف	مر	غفص	علو
معتدل	ملح	قابض	قفص

و اکثر این مراتب در اکثر اشیاء خصوصاً جلوه آنها در این مراتب
 اگر بر ماده آنها در طوبت لطافت نالیست با آنها اندک

و انبرد و اشغال این هر دو که در ابتدا قفسه پس تا نفس سینه
 باعتبار کثافت آید و دم تا تاثیر حرارت در آن کما فی غیر
 بعد از آن که اندک لطافتی یافته و حرارت در آنها اندک
 که زیاده تاثیر نموده عفن حاصل گردد و منت میگردند و در وقت
 رفته عفوشت می افزاید و عفوشت میکاهد و چون قریب
 با اعتدال رسیدند سبب بخلات و میمانند و آهسته آهسته
 حرارت می افزاید و عفوشت میکاهد تا آنکه شیرین میگردد
 و اگر طریقت در آنها بسیار در او فرا باشد بعد از بیخ تمام چون
 حرارت منجمه صلیبه ناقص گردد و حرارت غریبه در آن با
 تاثیر نماید بعضی حامض میگردد و اگر ماده آنها چند
 گذشته باشد حرارت غریبه قوی باشد میگردد و آنها را
 حریف و یامرد در این مرتبه و اکثر طعوم مشابیه
 شده و سبب برین قیاس اشیاء دیگر با اختلاف بود که قوای
 و حرارت و برودت که قوای اند و تفاوت تاثیر و اثر
 آنها متفاوت و مختلف میگردد و در اینجا ذکر یافت و
 بدانکه بعضی طعوم با هم مشارک اند و لیکن در شدت و
 ضعف و اختلاف ماده و تاثیر فاعل متفاوت مانند حوت
 که مشارک مرست الا آنکه در حریف سبب لطافت ماده ظهور
 و تاثیر فاعل زیاده ظاهر است و در مرتبه و نیز در مایع با هم
 مشارک اند الا آنکه تاثیر فاعل در مرتبه از ارجح و بلند
 چون در مایع حرارت زیاده از حلالق تاثیر نماید و لطافت
 و رطوبت آنرا نیز میگرداند مانند مایع مرطوبات مایع طعام
 و همچنین قالیض یا عفن و عفن با حامض و حامض با
 مشارک اند و ظهور آثار و افعال هر یک نیز بهمان نسبت
 بر ترتیب میباشد و الله اعلم اما حریف بکسر ج و رای عملی
 و در دم از آن هر دو مشدد و سکون یا وفا که بفارسی نیز
 و تن نامند است که در حین چشیدن زبان را بگزود و جزای
 آن در زبان نفوذ کند و از افعال آن جلا و خراشیدن
 سطح جلد و غوص نمودن در آن و تفتیح و ترقیق و لطیف
 و تقطیع و تحلیل و منقیر و منع عفن و تسخین و احراق است
 سبب شدت گرمی لطافتی که در جوهر است مانند فلفل
 خردل و هر چه تیز و در آن چیزی باشد بر ترتیب خود و انجم
 سبب و تشدید رای مملکه که معنی تیغ است آن است که

سطح ظاهر زبان نفوذ کند و غوص در آن نماید و سطح نرم
 خوشن سازد و طبیعت از آن کراهت و نفرت بود و
 طبیعت را بر هم زند و از افعال آن جلا و لطیف و ترقیق
 و تقطیع و تسخین و تحقیف و تسخین و منع و عفن است
 اما کمتر از حریف سبب حرارت و ارضیتی که در جوهر آن
 است و در سایر افعال ضعیف تر از حریف است الا
 تحقیف و منع تعفن که زیاده از است سبب ارضیتی که
 در جوهر آن است مانند مرکب و صبر و هر چه تلخ و در آن
 تلخی است نیز بر ترتیب خود و اما ملح که معنی شور است
 آنست که نفوذ کند بر سطح زبان بدون گزیدن جلا
 سطح آنرا و از افعال آن تفتیح و لطیف و تحلیل و جلا
 و تقطیع و تسخین و منع عفوشت و تسخین با اعتدال است
 سبب با اعتدال جوهر خود و در سایر افعال قریب بر است
 و از آن ضعیف تر مانند مملح و آنچه در آن مومست و
 شور است نیز بر ترتیب خود و اما حامض و عفوشت که
 معنی ترش و ترشی است آن است که سطح زبان اندک
 بگزود و نفوذ در آن نماید و آب در دیان آید حتی از
 تصور آن و از افعال آن تلطیف و تقطیع و تحقید و ارفا
 و تفتیح مجاری و سد و جلا و احداث برودت و رطوبت
 است سبب برودت و ایت و لطافت جوهر خود
 مانند سرکه و آب میوه های ترش و آب است و آنچه
 در آن ترشی است نیز بر ترتیب خود و اما عفن و تسخین
 عین ممله و کسرها و صداد ممله که معنی زخم است آن
 است که اجزای زبان را بر هم کشد و جمع و خش و کشید
 و صلب سازد و از افعال آن کشید و تصلیب و عصار
 و دروغ و تسخین و تبر است سبب برودت و ارضیتی
 و کثافت جوهر خود مانند ماز و دجنت بلوط و آنچه در آن
 عفوشت و زخمی باشد نیز بر ترتیب خود و اما قالیض که
 معنی گیزنده است آن است که اجزای زبان را بر هم
 آورد و چندان خوش نسازد که عفن میسازد و از
 افعال آن قلیظ و کشید و قیض و تحقیف و تقویت
 است و جس اسهال و تبر است سبب برودت
 و ارضیتی جوهر خود و در سایر افعال ضعیف تر

از عفن است سبب کمی کثافت جوهر خود نسبت بان
 مانند فلفل و آنچه در آن قیوضت نیز بر ترتیب خود و اما
 و سبب لفعج و ال ممله و کسرتین ممله و سبب دوست که
 معنی چوب و چربی است آن است که سطح زبان را ملام
 و منبسط و مستوی سازد و افعال آن ترتیب و تسخین
 و ارفا و از لاق و انضاج در احتمال نخلت غالب تسخین
 قلیل است سبب لطافت و هوا است و ایت جوهر خود
 مانند امان و اسمان و شمای دینی حریف و اما علو نسیم
 مای ممله و سکون لایم و واد و ملاوت که معنی شیرین
 شیرینی است آن است که سطح زبان را نرم و ملام و منبسط
 و مستوی سازد و طبیعت را مدبره بدن آنرا درست و ارفا
 و قوت جاذبه کبیده آنرا برود می بخود جذب نماید و
 اشتاق بدان باشد و از افعال آن جلا و ارضت و
 انضاج و تسخین و ترقیق و اذایه و احتمال نخلت غالب موم
 و اسخان قلیل است سبب اعتدال حرارت و لطافت
 جوهر خود مانند شکر و عسل و دو شتاب انکور و لوت و
 خرماد و تخمیر دانه و با جمله آنچه در آن شیرینی و شیرین
 و اما علو قوی اکملات شدیدا اسخان پس آن درشت
 کننده سطح زبان و عطش است مانند شکر شکر و بعضی
 انواع عسل حاد و کند و اما تفتیح مای شتاة فوقانیه
 و کسرها و با که مسخ نیز مانند لفعج میم و کسرتین ممله
 سکون بای شتاة تحتانیه مای محبسه و تقاهت که
 معنی بی مزه و بی مزگی آنست که سطح زبان را بسیار
 نرم و ملام و منبسط و مستوی سازد و در جوهر طبیعت باشد
 و از افعال آن تسخین حرارت و عطش و دفع خشونت و
 قیوضت اشغال آنهاست اگر بار طوبت باشد و با کثرت
 طعم ولادت بر حرارت می کند و اعتدال و ملاوت آن است
 بر عوارض خشونت و قیوضت و عفوشت بر است
 رخاوت و ملاوت و تسخین بر رطوبت و بر همین قیاس
 از ترکیب آنها میتوان دریافت نمود کیفیت اشیا را
 و گاه است که شئی مرکب از دو چیزی که باردی طعم و گرمی
 با طعم میباشد باردی طعم غلبه جوهر خود بر جوهر حریف
 درین نوع میباشد طعم آن مرکب غالب سبب جوهر حریف آن

برودت بسبب غلبه جوهر بار و مانند قیون که نخی آن
 از جوهر بار و تاثیر برودت آن از جوهر بار آن است
 و این چنین شی را مرکب القوی می نامند و امثال آن
 بطریق صناعت است که چون اندکی صبر را در بسیاری
 از دوغ ترش مل نماید البته آنرا تلخ میسازد و اما مزاج
 آنرا گرم می ماند پس هرگاه بطریق صناعت مکن باشد
 که چیزی هم چیز را منحرف گرداند و مزاج آن متغیر نشود
 پس بطریق استخوان ترکیب طبیعت که بطریق اولی جائز
 پس استدلال بطعوم کلمیه باشد زیرا که گاه است در بعضی
 جاها مخالفت با مطلوب می نمایند و گاه مجتمع میگردند و طعم
 در جرم شی واحد مانند مرارت و قویعت مجتمع در حفص
 و این را شیع و شاعت می نامند و مانند مرارت و
 طویبت و در ارضی سنج و آب در یای شور و این را از عوقت
 و زماق می نامند و مانند مرارت و حرارت در غسل
 مطبوخ از حد در گذشته و گشته بچوش آمده و بعضی شمار
 شیرین از حد در گذشته و مانند قویعت و مرارت و
 قویعت در بعضی میوه ها و مانند مرارت و حرارت و قویعت
 در باد و بخار و مانند مرارت و نقاست و کاسنی و امثال
 این مرکبات و غیر آنها نیز بسیار است از ترکیب سنانی
 و فلاتی و رباعی و خماسی غیر با و الله اعلم بحقایق کلام
 و اما را گنگ که جمع آن روح است که استدلال کرده میشود
 بدان نیز در اکثر امر بر کیفیت مزاج شی ذی الراحه یعنی
 بعضی بوییدن بدون تشدید و دریافت طعم آن
 در می یابند مزاج آنرا زیرا که بوی ماد قوی دلالت بر
 حرارت دارد و بوی رخنه ضعیف بر برودت و بوی طعم
 بر اعتدال و همچنین لیکن این نسبت بطعوم ضعیف تر
 است و کلی نیست زیرا که بسیار واقع میشود که را گنگ چیزی
 با طعم آن مخالفت دارد و مانند بعضی گلهای خوشبو که
 طعم آنرا عالی از تلخی و عفو صفتی نباشد که کیفیت نشان
 و رای آن خواهد بود و بدانکه در کیفیت استنشام روح
 بعضی گفته اند که اجزای لطیفه آنهاست که جدا شده و
 مخلط به هوا گشته بخش شامه میرسد و بعضی گفته اند اجزای
 لطیفه آنهاست که جدا شده و مخلط به هوا گشته بخش شامه

میرسد و فی الحقیقه شامه یعنی شای ذی الراحه چنان
 باشد و بعضی چنین میگویند که جوهر آنها لطیف و جرم
 آنها ضعیف و مخلط به بود و نحو بود که هم اجزای ضعیف
 هم اجزای لطیفه از آنها جدا گشته و مخلط به هوا بقوت شامه
 می رسند و در کسب میگردند و از خجسته اشیا می کشیفه و صلبه در
 نهایت کثافت و صلابت اکثر است که خالی از راحه
 میباشند مانند اجزای در عمارت و بیوت و غیر با یکبار
 می برزند و یا قوت و الماس و زرد و غیره و مانند طریق
 استدلال بر راحه در آنها مسدود و مفقود است و بدانکه اکثر
 منقسم میشوند بر سه قسم اول باعتبار چیزی که مقدار آنها
 از طعوم در اکثر نام برده میشود و این روح نام
 طعوم است که تفاوت آنها با یکدیگر مانند آن که
 می گویند بوی و شتاب شکر و صل و سرکه و می گویند
 فلان چیز و فلان میوه بوی شیرین دارند و سرکه و
 ماهیت و فلان میوه و فلان چیز بوی ترش و همچنین سایر
 طعوم و استدلال اینها مانند استدلال با نه است دوم
 استدلال بلامت و منافرت آنهاست چنانچه گفته میشود
 که این را گنگ طعم و موافق طبیعت و طیب و لذت و
 مرغوب است مانند راحه غیر و گلاب و گلهای خوشبو و
 در او احمد و در صینی و زجری امثال اینها که استدلال اینها
 کرده میشود بر اعتدال جوهر حرارت و لطافت ماده آن
 در اکثر و در آنکه فلان را گنگ که ریه و غیر مرغوب و منافرت
 و مخالفت طبیعت است مانند حلیت منتن و قویعت و غیر
 و مانند اینها و استدلال کرده میشود با اینها بر حدت طبیعت
 جوهر حرارت و کثافت ماده آنها در اکثر امور سوم اعتبار
 فعل و تاثیر آن است در حاشه شامه چنانچه گفته میشود
 که فلان را گنگ مسکن حرارت و طراوت بخش داغ است
 مانند نیلوفر تازه و سیب و خیار تازه و فلان را گنگ هیچ
 حرارت و خشک کننده داغ است مانند خشک و
 خند بیدستر و فلفل و زنجبیل و شونیز و امثال اینها و
 اول استدلال بر برودت و رطوبت کیفیت لطافت ماده
 کرده میشود و از ثانی بر حرارت و بیوست و با یکبار
 حاره ماده موافقه و ملائمه دلالت بر حرارت و بیوست

کیفیت و لطافت ماده و هر راحه قوی که ریه دلالت بر
 حرارت و بیوست کثافت ماده و هر راحه ملائمه مسکنه
 حرارت و نفس مفرجه قلب در روح و رطوبه داغ و قوی
 یعنی اینها دلالت بر اعتدال حرارت و غلبه رطوبت
 و لطافت ماده می کنند و بعضی بر برودت و رطوبت
 و الله اعلم و اما لول که جمع آن ابوان است پس بدانکه
 استدلال اینها بسیار ضعیف و شوش و مضطرب تر
 از روح است و همچنان کلی نیست اکثر است که گفته
 میگردند و با یکبار و جمله استدلال اینها آنست لول بیاض
 اکثر دلالت بر برودت و رطوبت می کند چنانکه اگر برودت
 سفید میگردد و از جسم رطب چنانچه در رخ و برف مشاهده کرده
 میشود و لول سواد بر لولاب خود دلالت بر برودت و بیوست
 می کند چنانکه برودت سیاه میگردد و از جسم یابس چنانچه
 مشاهده کرده میشود و در اشجار یا بسنه میوه یا شی نام نارس
 یا بس بی آب که چون شری بسیار آنها را در حد جرم آن متکاف
 و خشک و سیاه میگردد و فعل حرارت در آن هر دو پس
 نیست یعنی میگردد و از شی رطب را سیاه چنانچه میگردد و
 نیز تر را خم و جسم یابس را سفید مانند آنکه میگردد و از حد
 را دو و با لفته اند هر گاه نوع واحد از دو می خاص
 مثلا اگر مختلف شوند اصناف آن درنگ که بعضی مائل
 به بیاض و بعضی مائل به حمرت و بعضی مائل به صفرت و بعضی
 مائل بسواد یا خنثی پس مائل به بیاض اگر باشد طبیعت نوع
 آن بارد و مانند صندل و غیر پس آن آبر و اصناف
 است و مائل به حمرت مانند صندل احمد و سرودی از آن کمتر
 و مائل به صفرت نیز از آن کمتر و اما مائل بسواد و هر دو
 و در بیوست مائل به بیاض از همه اصناف خود بعد از
 اصفر و بعد از آن احمد و بعد از آن از همه غالب و یابس
 تر است و اگر طبیعت آن دو مائل به حرارت باشد
 پس حکم آن بر عکس باروست مانند غسل سفید و سنج
 که غسل سرج و سینه میباشند بسیار گرم مائل سفیدی باشد
 اگر میش از آن هر دو کمتر و در لطیفه هندی و انبه و خرزیره
 حکم بالعکس است اکثر یعنی سفید دانه و انبه و خرزیره
 از دو و بیانی رنگ شیرین تر و بهتر میباشد از سنج و سایر

قرابون کبیر

الوان مرکب از آن هر دو اند و الوان دیگر چون کلبه
 ولات آنها نیز بحسب کسب و غلبه بعضی آنهاست بر
 بعضی و اصل کل الوان بیاض و سودست و سایر
 الوان مرکب از آن هر دو اند بدانکه از سواد و از حرارت
 حرارت دانسته اند و هر بیاض را علامت برودت و هر
 سرخ را علامت اعتدال و هر سبز را علامت برودت و
 یبوست و هر زرد را علامت حرارت و میبوست پس دلیل
 سواد و حرارت را کله افیون میباید گرم باشد نه سرد و
 آنکه گفته شده که قانون استدلال بالوان ضعیف و
 مشوش و مضطرب و ولات آن اکثری است نه کلی
 هست است که اکثر شبهه واقع میشود مثلاً چون غلط
 کرده شود در یک عمل غیر و در شقال افیون با این حقیقت
 که کردن آن هر دو شی واحد و محسوس نگردد و اجزای افیون
 جدا از شیر و مزاج ثانوی صنایعی هم رسانند با وجود آنکه
 رنگ آن متغیر گشته باشد بسیار گرم همچنین است حکم و طعم
 و رائحه نیز مانند افیون و کافور که با وجود آنکه بسیار با اثر
 است و تند اند سجد که غالب می آید بر اکثری از طعمها و بویها
 قوی مانند فلفل و زعفران و چند سیرتر و عینر مشک
 و غیره یعنی در ترکیب و متمیزی که افیون یا کافور باشد
 غالب است بر طعم و رائحه هر یک از آن هر دو بر کل جزا و
 همچنین استدلال بر سرعت استحاله و بلوغ آن و سرعت مجرب
 و بلوغ آن نیز کلی نیست پس استدلال با سوره خسه یتنها
 بدون تأیید تجربه تکرار و تکرار استعمال ناقص و ناتمام
 است و حکم با مجرم نمیتوان نمود باینکه بعضی از کیفیات اربعه
 و بعضی یعنی آن غالب حاصل نمیکرد و از آن زیرا که میتوان
 بود که شی متفرج مرکب بار باشد و یا حار و طعم و رائحه
 آن هر یک جدا جدا ولات بر خلاف آن نماند و از حقیقت
 اجتماع بر خلاف آنهاست آنکه ممکن است که ترکیب آن
 از اجزای مختلفه باشد و جزوی طعم و بار آن و ولان قوی
 و غالب بر دیگر اجزا باشد و در متمیزی آن ظاهر گردد و در
 در ترکیب افیونیه و یا قطر نیمه و یا زنده کافور و در
 افیون و کافور و ولان افیون و قطران که سواد و ولان او
 که زده است شاهه و ظاهر میگردد و همچنین در الوان

دیگر و لغوم نیز و اما افیون و کافور که لون آن میوه و ولات
 بر برودت دارند و حرارت را کله و طعم آن هر دو ولات
 حرارت میکنند سجد که منتشر تو هم بعضی گشته که آن هر دو
 سواد دانسته اند و میتوان توفیق جمع بین الرابین برین
 طریق نمود که آن هر دو از جمله ادویه مرکب بعضی اند
 در آنها در سواد و غالب است یکی لطیف جارحان را کله
 و باعث سردی و فعال حرارت گشته و دیگری لطیف ارضی
 بار و که موجب لون و سردی و فعال برودت شده و بعد
 در و در بدن جزو لطیف حار آن سبب فعل و فعال
 با طبیعت اثر خود نموده برودتی تحلیل میرود و در این
 و باقی میماند جزو کثیف ارضی بار و آن درت مدبر
 افعال برودت از آن صادر میگردد و اوله هر یک از امور مذکور
 تفصیل و شرح قانون کتب میسوط این فن مذکور است
 و چون اینجا گنجایش ذکر آنها نبود برین مقدار اکتفا نمود
 و اما استدلال با خود از افعال ده اچنان است که
 آنچه در آن قوی و قبض باشد حار و یا بس است با برین
 یعنی مرکب القوی است با غلبه حرارت و آنچه در آن
 تحلیل و لزوم بود در آن ناریت و ولوبت غالب
 است و آنچه قوت آن بسیار لطیف و ضعیف باشد و یا
 قابل کوبیدن باشد مانند سقمونیا و یا قابل شستن
 نباشد دلیل آنست که جزو عارناری آن بسیار
 قلیل و ضعیف است و جزو ارضی بار و کثیف بسیار و
 همین قیاس استدلال بر احوال دیگر باید نمود و لا یعلم
 حقائق الامور کما هی الا فالعلماء و مخالفها جانشانه -
 فصل پنجم در بیان اعتبار ترکیب ادویه - اولاً
 باید دانست که چون یافته میشود در دوا میفرودند
 مقابلهت مقاومت توانند و هر مرضی مرضی یعنی در
 کیفیت و غاصبت خود متکافی باشد دفع و دفع آنرا
 در اکثر خصوص در امراض مرکبه و استفاده پس ناچار
 است از ترکیب و مرکب هر چند قلیل الاجزا و ضعیف باشد
 بهتر است از کثیر الاجزا و قلیل زیرا که دوا میفرودند
 است طبیعت از مرکب و آنکه از مفرد مقدار شریک
 تمام کامل در اکثر مستعمل میگردد و بخلاف مرکب نامر که

بر شریک تمام کامل شریک میگردد و البته نامه است از قیاس
 کامل پس بالا جمال بدانکه علت ترکیب کثرت اجزا یا
 حکمت تقویت و است و یا حکمت حفظ قوت آن یا
 حکمت دفع اذیت و نکایت آن و یا حکمت برودت شدن
 و نفوذ فرمودن آن و یا حکمت دفع کراهت و بشاعت
 طعم و رائحه آن و یا اشغال آنها از اعراض و اغراض و
 فواید و یا کثرت امراض پس هر چند این امور زیاد شود
 اجزای ترکیب یافته خواهد شد و باقی است آنکه حکمت
 کلی و غرض اصلی از ترکیب ادویه درم و بدانکه در
 متکافی است و رفع و دفع مرض مطلوب را بر وجه اول
 آنکه در آن کیفیت و وصفی قوی و غالب و زائد باشد
 از مقدار مطلوب و یا آنکه ضعیف ناقص بود و یا مضافت
 و منافاتی بعضی از اعضا و قوی دار و ارجح و یا بعضی از
 داشته باشد دوم آنکه مرض و علت مرکب باشد از چند
 و آن دو و یا بهانهائی مقابله و دفع آنها نتواند کرد پس این
 صورتها چارست از ترکیب و بدانکه تا غذا می دوانی
 توان مناجحه نمودید و اسی غذائی نباید برداشت تا در
 غذائی اصلاح حال مزاج و دفع مرض آن نمود و توجه
 نباید شد و تا از دوائی ضعیف القوه سهل الموده دفع
 اعتیاد شود بدوائی قوی و شوار نباید رجوع نمود
 همچنین تا معرق و در دفع اعتیاد و تنقیه شود پس
 نباید داد و تا بلین قضای حاجت و دفع فائده و
 شود سهیل نباید برداشت خصوص با دویه مسهله قویه
 بی مضاعف و نهی که اعتدال قوام مواد و قابلیت دفع است
 سهیل نباید داد که نزد ضرورت و عدم فرصت نیز که
 طبیعت و جوهر و البته مضافات و مخالفت متناقضه
 با طبیعت و جوهر برن و ارواح و قوی و در صورت اعتبار
 ادویه مرکبه مجربه متداوله علی و اهلای ما تقدم و ما تأخر
 و آنچه تجربه طبیب خود آورده و کبریات و مرات استعمال نمود
 در اشخاص افزونه و از زمان و انسان تنوعه متکثره بهترند
 نموده غیر تجربه است و بدانکه مراد از مرض مفرد اینجا آن
 است که طبیب در معالجه آن محتاج بیک امر بیش نباشد
 مانند تبرید و یا تخفیف یا از طبیب یا تبیس و یا تحلیس

و یا اسهال صفرا و یا بلغم و یا سودا می صرف و امثال آنها
 خاکر بچین را بر باشد مرکب است تا آنکه اگر مرض مرکب از
 چند جنس واحد باشد دوران محتاج بچین نوع از معالجه
 باشد مانند قوی که از جمله تفرق افعال است و
 در آنکه آن محتاج بر دوی نسبت بحر و جالی میخ و دوح و
 ناشت رطوبات زائمه اند و اگر در آن کم عین فاسد باشد
 بر دوی اکال نیز و همچنین با اول یعنی از غلبه احتیاج
 ترکیب دوانی است که در آن کیفیت و وضعی قوی و
 غالب می باشد یا شش آن شش قسم است اول از آنها
 آنکه قوت و کیفیت آن غالب بر قوت و کیفیت مرض
 باشد یا ضعیف و ناقص از آن مثلا حاجت بر دوانی
 شود که کیفیت و حرارت آن سته جزو باشد و یافته شود
 دوانی موافق مطلوب که حرارت آن چهار حسنه و باشد
 پس ناچار آن را ترکیب باید نمود یا دوانیکه در دو
 جزو از حرارت باشد که بعد کافو و فعل و افعال در دو
 سته جزو از حرارت باشد مانند ترکیب و استخراج آب بسیار
 گرم آب می گرم و یا بدوانی که در دو یک جزو از برودت
 باشد مانند استخراج آب بسیار گرم از آب سرد و همچنین در
 برودت و ترکیب بار و بار و دوار و با حار و رطب
 بارط و یا یابس یا یابس و یا بارط دوم از آنها آنکه
 در آن دو وضعی حالت غالب باشد که مخالف و منافی
 باشد غرض مطلوب بدین نحو که مثلا بسیار شدت القوه
 باشد مانند فیون و فریون و کافور و امثال آنها
 و یا سبب انفوذ باشد و غرض کمتر از آن حاصل گردد
 مانند زنجار و کباریت و زرا میخ و نوره امثال
 آنها که سبب کمال قوت و حدت محتاج اند به غلط و
 ترکیب با دوی مصلحه مغزیه از جمله کاسره قوت و حدت
 آنها مانند زعفران و چند بیدستر با فیون و زعفران
 با کافور و کثیر و صمغ با فیون و او دمان و موم و
 سفیده تخم مرغ با زنجار و کبریت نوره و ازین قبیل است
 استخراج کثیر یا بسد محرق و امثال آن و سفرجل مصطکی
 و طباشیر و عود هندی در امراض معده و کبد و عروق و
 نواح آن هر دو با هم و یا غار لقیون تا آنکه هر دو را

کجا بر اندر معده و کبد و عروق و نواح آن تا فعل خود
 را کما یمنی نمایند و آن جزب صغیر است و اذا بطنم حبت
 آنکه از خاصیت متغیر و غار لقیون است سرعت نزولی
 با معاد بسوی خارج و نیز آن دوی حافظ قوی دارد و
 و اعشار و سیر شریفه و عامه المنافع اندک قلب کبیر
 و دماغ و معده باشند از ضرر و غایب آن هر دو یعنی
 سقمونیان و غار لقیون زیرا که دوی مسهل قوی است از
 ضرر و غایب نیستند چنانچه در صدر کتاب ذکر یافت
 و نیز ازین قبیل است استخراج و ترکیب دوی مغزیه با
 حدت و سرعت مرور و نفوذ مانند کثیر و صمغ عربی اینها
 با دوی قویه حاده سیرت نفوذ و مرور مانند زرا میخ و
 بوق و نوشادر و شوره و مانند اینها تا آنکه زمانی تمتد
 در مشام باشند و فعل اثر خود را بخشند و ضرر و غایب
 بان برسانند و ایضا از جمله است احتیاط دوی سهله
 شدید قویه با مصلحات و چرب نمودن بر دوی باوم
 و گاو مانند تر بر و بلید جات و مغز فوس خیار شنبه و غیره
 و تشویه بعضی آنها مانند حسب السلطین و حسب الملوک
 و ما فریون و متغیر و اندر زوت و ساژ دوی سهله
 قویه و نیز از آن جمله است استخراج مرکب با شکر و پامل
 و در کتب کبیرین برای کسورت و سرعت نفوذ سرکه و
 ثوران و میجان صفرا و سودا را جهت آنکه ترشی حاد
 محض هیچ صفرا و سودا است و نیز شکر و عسل سبب است
 که در نواح شدت نفوذ و کاسر حدت سرکه از طبیعت
 و قوت کبیدی سبب کمال غنیت و سل شیرینی آنرا
 بزودی جذب مینماید افعال مطلوبه از آن شکر
 حدت صفرا و نفوذ در جمیع سالک مجاری و ممتد
 و غیره کما یمنی صادر میگردد و نیز اختلاط دهن در با
 سرکه جهت منافع و فوائد مذکوره است ایضا استخراج
 شیرینی با نجیب و بلید جات و بلج از سخن بر
 آنها و غیره با شکر و یا عسل از جهت است نیز ازین قبیل
 است ترکیب دوی لطیفه نفوذ با دوی سهله نفوذ
 مانند تخم رازبان و کرفس انیسون و کثوث و دهن
 بلسان و امثال آنها که سبب کمال قوت نافذ خود را

در کبد و غرض مخصوص نمی نمایند که افعال مطلوبه از آنها کما
 یمنی صادر گردد و از نفوذ سرد و تکمیل مواد و غیره پاک
 تا چار است از ترکیب آنها با دوی آنکه با جذب آنها باشد
 بسوی خلاف جهت کبیده تا آنکه در کبد قرار یابند و طرف
 دیگر نفوذ نمایند مانند تخم ترسب که با جذب بسوی غده
 و امثال اینها از دوی عاقله ساده سیرت نفوذ مانند زرا
 بلسان که محتاج بسوی ترکیب با دوی لطیفه نفوذ
 شرح اندوسم از آنها آنکه دوی لطیفه نفوذ و یا ضعیف القوه
 و اثر باشد که پیش از رسیدن بعضی مطلوب توت و فعل آن
 باطل و زایل و یا ناقص و ضعیف گردد و یا آنکه آن را
 سبب ضعف قوت خود یا سبب بعد مسافت عضو
 معلول و یا سبب عدم اختصاص آن بان عضو بدین راه
 متفرق و منتشر گردد و تمامی قوت آن بعضی مخصوص گردد
 و یا آنکه اختصاص آن عضو شده باشد و لیکن به تنهایی
 نمواند رسید پس بدین صورت محتاج است ترکیب با دوی
 نفوذ مختص بان عضو تا آنکه باعث تقویت و مانع
 احتشار او گشته بزودی قوت و اثر آنرا بعضی مخصوص
 برسانند مانند خال زعفران در اقرص کافور و دوی سهله
 و همچنین کافور در آنها تا آنکه سبب اختصاص که زعفران
 و کافور قلب دارند بزودی اثر برودت کافور
 ادویه را قلب رسانند بدون کسر آنکسار بسیار نیز از
 خاصیت زعفران است که بعد رسانیدن اثر دوی قلب
 هم بقوت حرارت خود و هم با خاصیت و فعل افعال در
 با طبیعت خاصیت و اثر آن را کمال و باطل میگردد و باقی
 میماند اثر و قوت دوی ازین جهت است که مقدار زعفران
 را در اقرص کافوری کمتر از وزن کافور و کافور را
 ادویه قلبیه کمتر از وزن ادویه دیگر مینمایند تا سبب
 بر آنها نیاید و همین و سبب برق آنها باشد و نیز ازین
 جمله است ادخال سرکه در ادویه منقحه لطیفه افعال
 از جهت ادخال کرده میشود زعفران اسارون با دوی
 و غار لقیون تا آنکه هر دو قوت این هر دو را بر باغ
 و عروق آن برسانند و این هر دو کما یمنی فعل خود
 نمایند و ایضا برای آن است ادخال کردن دوی سهله عطره

ترا با دل کبر

قابضه و مفتحه و تقویه فضول در ادویه معتدله باورام کبدر
 و ماغ و معدده و گرده و نشانه و انقباض مانند عود و بند
 و صطکی و درواحر و کون و باسهلات معتدله و مشک
 و صطکی و باسهلات کبدر درواحر باسهلات و باغ و سنبلی
 الطیب و باسهلات انقباض کون و همچنین ازین قبیل
 است او خال و زارتح جهت اختصاص آن بگروه و نشانه
 با ادویه مزه نافعه مراد از آن گرده و نشانه تا آنکه قوت آنها
 را بر دوی بلا نقصان و ضعف بان هر دو عضو برسانند
 و نیز از این قبیل است و خال مسکه در دهن در چنبره و طبع
 و با بون نیز در اخنچه و ادویه مشرب و جهت آنکه در با
 و قوت است بی محله و دوم قابضه که بقوت محله
 اثر در نفس عضویناید و بقوت قابضه منع و سد مجاری
 و ساس و منع القباب مواد بدان عضو میکنند و همچنین آنکه
 در مسکه قوت است بی مفتحه و دوم نافذه و سوم قابضه
 و در دهن و در نیز مسکه قوت است بی مفتحه و دوم محله و سوم
 لعنه می خیمه بلکه قوت قبضه نیز در او ایضا از آنکه
 است اختراع زنجبیل یا تر به جهت آنکه تر به بصرفت خود
 تقطیع و تر قیق و دفع مواد بغلیه غلیظه که مینگی بدون
 اعانت با زنجبیل نمی تواند نمود مصطلک برای تقویت
 معده و کبد است و همچنین است ترکیب بعضی ادویه مسهله
 با بعضی دیگر برای زیادتی تقویت و اعانت بر دفع
 قلع مواد و ترکیب امتزاج شراب ریحانی صافی رقیق
 یا مار اللحم برای صاحب غشی حوالی و صاحب ق کافور
 یا مار الشحیر برای متوق بهت آنکه مار اللحم سبب از عقیده
 دارد و بجاری و مسالک می پسند بر دوی و بعضی مقصود
 و اعاقق بر آن نیز سبب شدت نفوذ خود بر دوی
 از سایر سانس و خود نیز غذایت دارد و کافور نیز بر دوی
 اثر را از سایر القلب سیر سانس جهت اختصاصیکه القلب دارد
 و نیز بر قوی مینماید و ازین جمله است ترکیب ریحات
 محلیه با دراع نزد تراید و ارام که طبیعت مدبره
 بر آن باذن خالقها بل همه فعل و خاصیت هر یک را
 بجای لائق خود میرساند و از آن این امور خوب و
 بعید نیست امور و تقویه خفیه عامله غایبه بسیار از آن صا

میکرد و زیرا که خلیفه عقل و نفس در عالم اجسام همی
 از آنها آنکه منافات و مضادت داشته باشد با روح
 و قوی و بعضی جزا مانند فیون و سایر ادویه قویه سمیه
 و غیر سمیه مسهل که محتاج بحافظ و مصطلح اند مثل
 ایون که در ادویه عین بدون زعفران و در اقراس
 و زرد بند با زعفران و جند و مشک و هم چنین در
 ادویه قلبیه بدون آنها به تنهایی استعمال آن جائز نیست
 برای آنکه مفتی ارواح و قوی و مطفی حرارت غریزی
 است و همچنین ادویه قویه و سهلات سمیه که بدون
 مصطلحات و حافظات قوی و ارواح و اعضا مخصوص
 اعضا ریشیه و عامه المنفع مثل قلب و کبد و ماغ
 و معدده و گرده و نشانه مانند سقمونیا و غار لقیون و مثال
 آن هر دو با صغ و کثیرا و غیره از مغزیات و
 مصطلحات و نشونه و تدبیر و ادویه حافظه ارواح و قوی
 جائز نیست و همچنین شمار و امثال آن بدون صمغ
 و سوم و ادهان چنانچه ذکر یافت نیم از آنها آنکه آن
 دو که بهتیه الراسحه و یا بشع الطعم بشد و طبیعت آنها
 قبول ننماید مانند حلیت و صبر و خیار شنبکه محتاج اند
 آن هر دو با خلط و امتزاج با دوی خوشبو نیکو طعم از
 قبیل زعفران و عمل و خیار شنبکه با کلابا با عسل
 طبیعت و عدم نفرت و کسورت و دفع غایه غلیظ
 آنها گردد و ششم از آنها آنکه عضو سبب شدت لطافت
 و شدت ذکا حی حس خود برداشت ادویه قویه حاده
 کاویه نداشته باشد مانند قلب ماغ و عین و فم معدده
 که بهت کسرت مدت آنها محتاج اند ترکیب ادویه که
 کاسر حدت آنها و یا تبلید عضو باشد کثیرا و العبد
 ایون و زرد لنج و ادویه مقویه حافظه آنها در ادویه
 ماکوله و مشرب و صمغ و او پان و سوم و سفید مغزی مرغ
 و ایون و رطلبیه و صمغ و قیر و طیبات و مله و اندر مرغ
 رنگار سفیداب و قوتیا و نوره و امثال اینها که
 لزوم است در خاتمه و غیره یا مانع آیند از شدت تاثیر
 و ادراک بالم لذخ و نفوذ و کاشش و تقطیع و احراق
 و غیره و ازین قبیل است امتزاج شیره نهایی مقویه

قلب کبدر و فم معدده طبیعت الراسحه مانند کلفند و شکر است
 و به و جراثش عود و و ارا مسک امثال اینها با ادویه
 خاده که بهتیه الراسحه به طعم مانند حلیت و مرکی و غیره امثال
 و اکثر این امور با هم مشارک اند و اما دوم که طبیعت
 دو ترکیب مرض باشد آن است که مراد اول آنکه قوی
 مرکب از دو خلط باشد و دوی مفردیه نهایی نیز از دفع
 هر دو خلط مانند سطر الغب که غب غیر خالص نیز مانند
 ماده آن مرکب از صفرا و بلغم است محتاج میشوند در علاج
 آن ترکیب سهیل صفرا با بلغم مانند سقمونیا با هم مختلط
 مثلا و اگر مرکب از سودا باشد با کچرا و سنی یا از سرد و تر
 اینها مثلا و نیز ترکیب کرده میشود دوی کاسر حدت
 قانع و دفع ماده صفرا با دوا محمل و منصف و قطع
 و دفع بلغم مانند مسکه و شکر و بز و مناسبه و همچنین
 بزوری و شرب بزور و امثال آن هر دو مانند در کافور
 متوجه که محتاج اند در آن به تقویه و سخ و چرک و قطع هم
 زاید و انبات لحم صالح و فقدان و مفرد و چینی پس با چار
 ترکیب باید نمود از با دوا آنیکه چرک و دس و زرد
 نماید و دوا آنیکه گوشت بر ویانند مانند تیغ با زنجار و هم
 زنجار و در ارام باره صلبه و در کبدر محتاج اند در علاج
 آنها بدو آنیکه در انفضاج و تحلیل و تقوی و قبض با دوا
 مفرد و چینی یافت نمیشود پس با چار اند ترکیب
 صلبه بر انفضاج و انقباض و تقویت برای تقوی و زعفران برای
 تحلیل و درواحر برای قبض و حفظ قوت زیرا که سبب
 انفضاج و تقوی و تحلیل مواد آنها سهولت و دفع میشوند و
 سبب قبض و حفظ قوت ماده تازه بر آن منصف نگردد
 مگر آنکه اگر قبیل از انفضاج محملات استعمال کرده شود
 لطیف ماده تحلیل میرود و کثیف آن متجز میگردد و در
 می انجامد و اگر در ارام باره صلبه کبدر که از غیر استعمال
 از درم حار و یا سبب انقباض و طریق میان کبدر طی آن
 و مجتمع گردد و در کبدر خلط غلیظه سوداویه که طحال خفیه
 میکند آنها را و حال سبب انقباض و منقبض اند و سبب انقباض
 محتاج اند ترکیب با ادویه مفتحه مجاری نیز در درم
 حار و سوی و یا صفرا و سوی نیز که مرکب از سوی مزه و

اتصال و مرض ترکیب است محتاج از بسوی ترکیب
 بدوای بار و برای زوال سور مزاج عار و بسوی را در
 برای منع و باز داشتن ماده تازه از انقباض و نزول
 بدان عضو بسوی محلل برای تکمیل ماده منصبه حاصله
 در آن عضو و بسوی مقوی قالیق مانند ترکیب براده
 قریح با صندل و بابونه و اقا قیا هر یک براسه فائده
 غرضی شربت مذکور بر همین قیاس است ترکیب دوم
 آنکه یافته شود و دوی مفز و یک در آن دو قوت بیشتر
 یکی از این هر دو قوتی و دیگری ضعیف تر برای مرض مزاج
 از دو علت آن دو با آن هر دو علت بطرفت خود
 نتوانند مقابلهت و مقاومت نمایند زیرا که یک قوت
 خود قوی و غالب می آید بر یک مرض و بقوت دیگر
 و ناقص تر مرض دیگر پس ناچار اند ترکیب آن بدوای
 که تقابل هر دو قوت آن نماید مانند بابونه که قوت تحلیل
 آن بیشتر است از قوت قبض پس هر گاه مقصود قبض شدید
 باشد باید ترکیب نمود آنرا بدوای قالیقی تا مقصود
 گردد و آبروم آنکه یکی از دو جز و در مرض قوی از دیگری
 باشد و دوی مفز و یک هر دو قوت آن متکافی و متسانی
 آن هر دو جز و مرض باشد در شدت و ضعف یافت نشود
 پس در مقصود نیز محتاجند ترکیب آن بدوای که بر
 تقویت یکی از آن دو قوت بفرزاید و از دیگری بکاهد
 تا مواضع مقصود نماید مانند مثال مذکور که چیزی بر بابونه
 باید افزود تا قوت تحلیل آنرا کم نماید و چیزیکه قوت قبض
 در او آنرا بفرزاید اگر منظور زیادتی است بعضی دروغ با
 والا چیزیکه اعانت بر قوت تحلیل آن نماید تا معادل و
 مساوی مرض گردد و مانند ما را شعیر در قرصه ریه دوق
 که هر دو در خود به تنهایی و فایده طغای حلاوت نمیتوانند
 و اما بقوت جلای خود متکافی است قرصه ریه را و اما در
 تعزیه ناقص است قدری کثیر و طین مخنوم در قرصه ریه
 بالفور و کافور در دوق اضافه باید نمود تا مقوی
 قوت تعزیه و برودت آن شده و فایده قرصه و دفع حرارت
 دقیقه نماید و اضافه یک دو در صورتی است که مرض
 مفز باشد و مستحکم باشد اما در صورت ترکیب در استحکام

پس محتاج از بسوی جمع و ترکیب او به متعدد و هر چند
 ترکیب مرض زیاد باشد ترکیب دو نیز زیاد باشد تا
 آنکه مدعا حاصل آید و از جمله آنها فراژی و صورت نوعیه
 خاصی که مقادیرست تواند نمود و بر دفع مرض و شرب
 فواید کثیره که یافته نشود و در دوی مفز و بهر جهت
 که دفع امراض و عوامل بسیاری از آنها نماید مانند ترکیب
 فاروق و امثال آن از معاینه کبد و صفرا و غیره با از
 ادویه مرکبه فائده بدانکه مقدار شربت بعضی نسبت
 با مزجه سالقه و جمعی قیاس بمعدل المزاج و طایفه قدری
 را مشروط داشته اند که کمتر از آن موثر نباشد و در
 مقداری را اعتبار نموده اند که زیاد از آن نفع
 نمود و اکثری نسبت لضعیف المزاج و قوی موافق
 قوی المزاج قدری معاینه ساخته اند و اولی
 در اعانت حد وسط و احتیاط است و امثال علم
 فصل ششم در بیان کیفیت ترکیب ادویه و استخراج
 مقدار شربت آنها - بدانکه ضابطه درین چنان است
 که چون ترکیب کنند ادویه چند را که برای هر واحد واحد
 غرضی خاص و منفعتی معین باشد باید که نسبت مقدار
 شربت هر یک از آنها بمقدار شربت از دیگری است
 غرض مطلوب از هر یک باشد مثلا اگر غرض متساوی باشد
 باشند تمام از آنکه مقادیر شربات آنها متساوی باشند
 یا مختلف باید که بگیرند از هر یک از آنها جزو از مقدار
 شربت کامل آن بقدر مرض و حاجت مطلوب است
 عدد ادویه یعنی جزو و مخرج آنرا مانند خمس از خمس و ربع
 از ربع و ثلث از ثلث و نصف از ثلثین بر همین قیاس
 پس هر گاه احتیاج شود ترکیب دوائی از برای دفع
 و قطع و جمع بلاغم و حسب القرص و سایر دیدان از
 کابلی و ترید سفید و قنبیل و لسان العصاره و شیخ
 از منی و در منه ترکیب است و عدد ادویه پنج باشد باید
 خمس مقدار شربت تمام کامل از هر واحد واحد گرفت
 و ترکیب کرد در مجموع را یک شربت نمود و یا آنکه شربت
 تمام هر واحد را گرفت و ترکیب کرد و به پنج قسمت
 پنج شربت تمام نمود برین قسم که از برنگ کابلی قنبیل و

شیخ که مقدار شربت از هر واحد دو در هم است از ترید و
 لسان العصاره که از هر یک سه در هم است و ترکیب
 و به پنج شربت تقسیم کرد و یا آنکه خمس هر واحد واحد گرفت
 یک شربت کامل نمود و بدانکه اصح آن است که معصنات
 و مبرفات و مصلیات مانند قنبیل و کبیر در دوق و در دوق
 و غسل و شیره نبات و قند و غیره محسوب و در تقسیم
 و اکثری محسوب داشته اند و چون اراده کرده شود
 دوائی از برای دفع صفرا و بغم از صبر و غار لقیون و
 شحم خنظل و مقونیا که چهار دو است و مقدار شربت تمام
 غار لقیون دو درم و از صبر و شحم هر یک دو مثقال
 و از مقونیا نیم درم و مجموع سه درم و پنج سدس در هم
 است ربع آنکه بتخمین یک سدس کم گیرد صبر و مقدار
 یک شربت تمام آن باشد و اگر غرض تسکین باشد
 بلکه بسوی بعضی زیاد از بعضی بود همان نسبت بر او
 آن بعضی بفرزاید و از بعضی دیگر بکاهد مثلا اگر غرض
 اسهال صفرا زیاد از بغم باشد باید که صبر مقوم نیار
 زیاد از غار لقیون و شحم خنظل نمود و ازین هر دو کاه
 و یا بالعکس بر همین قیاس و ترکیب باید ترکیب نمود
 و مقدار شربت آنرا معلوم کرد مثلا اگر هفت و دو باشد از
 هر یک سبع گرفته باشند آن یک مقدار شربت است
 تمام گرفته باشند هفت شربت و تخمین و اما در صورت
 تفاوت و زیادتی و کمی جز اولی آنست که بر هر
 حساب کنند و مقدار شربت را اخذ نمایند پس از آن که
 فائده بیاید است که آنچه بوده باشد از مفزات آن
 مرکب مهل و عمومی در ترکیب باید که آنرا بدل و حذف
 زیاد کم نمایند تا اینکه نقص باطل و ضعیف نگردد
 و فائده و غرض مطلوب از ترکیب فوت نشود مانند
 افمی در تریاق فاروق و حسب الغار و در تریاق اربعه
 و صبر در اراج فیکر و خرق در اراج لو ناز و تخمین بلکه
 باید که حتی المقدور جزا را سائر ادویه مرکبه دیگر از تخمین
 و تبدیل و کم و زیاد نمایند تا اینکه غرض مطلوب شود
 اگر در دوا مصلیات و مبرفات و امثال آنها از لاجز
 محتاجات یعنی از آنها یکدفعه گرفته میشوند تا تقاضای ثانوی

پس در زیادتی و کمی آنها مختارند بلکه در صفت بعضی آنها نیز نزو و عام شدت حاجت و ضرورت بسیار یا عدم وجدان آنها و نیز باینکه او در میسده و باطل کننده و مضع قوی و خواص آنها را خصوص جزو اعظم وصل و عمود اذل نماید مانند بلادر که مفسد محوم و مضعف اکثر او در تریا قیوم است و در تریاق فاروق و تریا قیوم که در آنها محوم و یاد و تریا قیوم فاو زهریه داخل است نکند و در ترکیب فیونیوم و مخدره و پیشینه نیز در او در تریا قیوم فاو زهریه یا نیز فاو زهریه و سمدنی دجه و او در او در تریا قیوم مضعفه و مطلقه و فعل آنهاست فیون دیش داخل نمایند اصلا و یا مقدار کمی بر آن کسب حدت و ضرر و غائله آنها داخل نمایند همچنین ترکیب سسمله مضعفه او در تریا قیوم مسدوده و حالبه نفس با جگر باید که طبیب مرکب مراعات این امور کما یبغنی کرده ترکیب بحسب هر علت علت و مزاج مزاج و فصل فصل و صنف صنف و مراتب انسان اخلاط و اعضاء و قوت و شدت حاجت و عدم آن نماید تا غرض مطاوب حاصل گردد و نیز باینکه عارف و شناسای او یعنی حیدری تریا قیوم و سنی خالص و غیر خالص آنها باشد تا حقا در کارش واقع نشود مانند غار لقیون سیاه و چند سیدتر اغبر و حلیت اذرق و سورخان سیاه و زرد و پیش مجبول متشبهه بجزا و مانند اینها که استعمال آنها جائز نیست شمره با و نیز دوانا بزنج و کیفیات و خواص منافع و مضار او در هر طرف استعمال آنها باشد تفصیلی که در کتب مبسوطه مسطور است زیرا که علم بقوانین ترکیب و غیره با اهل علم و دانش صنایع این فن است و ادلی است از نقل و جمع نسخ مشهور و بی فائده در لاز قوانین در قرابادنیات و اندکیم بحقائق المفردات و المركبات و الامتناعیات فصل مضعف در بیان معرفت درجات امر جاد و مرکب و طرق استخراج آنها چون خواهند که در جاد او در تریا قیوم را معلوم نمایند که یکدام درجه است از کیفیات اربعه حرارت و برودت و رطوبت و یسوت یا سده است طریقه آن است که بنگرند آیا مقدار شمره با اجزا آنها تساوی اند یا نه در صورت اول آئینه عاری یا یسوت

و یا همه عارند و یا همه بار دانه با یسوت و یا همه بار دانه با طوبت یا مختلف از جمع نمایند اجزای حاره و بارده و رالطه و یا بسه را تقسیم بر عدد او در تریا قیوم که معروض بسمی عدد او در تریا قیوم است پس خارج قسمت را فاقد نمایند که همان درجه مزاج آن مرکب است در صورت تفاوت استسقا نماید اقل را از اکثر و باقی را بر عدد او تقسیم نمایند و بگیرند جزو سومی عدد او در تریا قیوم یعنی مخرج آنرا که درجه کیفیت و مزاج آن مرکب نیز همان است مثال متفق در مقدار شمره با متقد در کیفیت حرارت و یسوت مختلف در مراتب آن هر دو تریاق اربعه است که اجزای آن حوافق است اصل که حب الفار و خطیانا در مکی و زرا و ندر طول است همه مساوی در مقدار اما حب الفار و مگر گرم خشک در ووم و خطیانا و زرا و ندر طول گرم در سوم و خشک در ووم پس درجات حرارت ده و یسوت شصت شدند و در آنرا که بر چهار قسمت نمایند خارج قسمت دو نیم میشود و در آنرا که بر چهار قسمت نمایند خارج قسمت دو میشود پس آن در دو درجه و نیم گرم و دو درجه خشک باشد و مانند تریا قیوم که مرکب از حب الفار و خطیانا در مکی صافه و زرا و ندر طول و ریوند چینی و پوست بچ کبر و سطلخ و عروق الصفر است اجزای همه مساوی در مقدار و زرا و ندر خطیانا و قسط هر سه گرم در سوم خشک در دوم و پوست بچ کبر و عروق الصفر هر یک گرم خشک در سوم و حب الفار در مکی هر دو مار یا بس در دو درجه و زرا و ندر گرم در اول و خشک در دوم اند پس اجزای حاره یسوت و اجزای یا بسه هر سه شدند و خارج قسمت سبب شمره و دو نیم هر سه بر شصت و دو درجه میشود پس این نیز گرم در دو درجه و نیم و خشک در دو درجه و زنج درجه با و مثال متحد الوزن مختلف کیفیت قلیل الاجزا تریاق الطین است که مرکب از حب الفار و طین مختوم هر شصت و اوزن حب الفار گرم و خشک در دوم و طین مختوم باره در اول و یا بس در دوم پس اجزای حاره آن دو باره یک یا بسه چهار باشد و چون یک بار در اول و دو باره ساقط نمایند یک جزو و سایر میماند و یک که بر دو که عدد

او در تریا قیوم است قسمت نمایند خارج قسمت نیمه در شمره با یسوت یا بس در دو قسمت نمایند خارج قسمت دو درجه میشود پس آن مرکب گرم در نیم درجه و خشک در دو درجه باشد و اما اگر اجزای مرکب هم در مقدار شمره با هم و کیفیات مختلف و متفاوت باشند پس طریق اصل آن تریا قیوم است یعنی طین غالب طریقه است که نسوب است بخدایق الاطباء و آن خیابان است که هر دو دانی که چند مقدار شمره با آن داخل ترکیب باشد مثلا دو شمره با و یا شمره با و یا چهار شمره با و همچنین هر یک از آنها بهمان نسبت مذکوره او در تریا قیوم قرض نمایند مانند آنکه آنچه دو شمره با باشد و دو و آنچه شمره با باشد دو و همچنین و بهمان دستور و نسق حساب کنند و اول را از اکثر اسقاط نمایند اگر مساوی نباشند و درجه شمره با مزاج آنرا در یابند و اگر مساوی باشند آن مرکب معتدل باشد یعنی اگر درجات کیفیات حرارتی با برودتی و همچنین طوبت با یسوت مساوی نباشند و در درجات حرارتی مثل این باشد و برودت سه و یا باطل قیوم که سه است از اکثر که پنج است اسقاط نمایند و دو و است بر عدد اجزا تقسیم نمایند خارج قسمت همان درجه مزاج آن مرکب باشد و اگر مساوی باشد معتدل خواه فاعلتین باشد که حرارت و برودت است خواه منفعلتین که رطوبت و یسوت یا آنچه ذکر یافت نام بر شمره با پنج شخ الریش که مرکب از فیون و زرا و زنج و سنبل الطیب و فلفل سفید عاقر قرحا و فریون و زعفران است که هفت دوا باشد و وزن هر یک از بر الیچ و فلفل سفید سبب متشقال فیون و متشقال و زعفران پنج متشقال و فریون و سنبل الطیب و عاقر قرحا هر یک یک متشقال است و مقدار شمره با زرا و الیچ دو دانگ است که یک متشقال بود پس آن شصت شمره با باشد و فلفل که یک متشقال است نسبت شمره با بود و فیون یک دانگ که سدس متشقال است شصت شمره با باشد زعفران که یک متشقال است پنج شمره با که فریون که نیم دانگ است دوازده شمره با و سنبل الطیب

که نیم شقال است دو شربت عاقر قرحا نیز بدست آورد
 شربت باشد پس مقدار شربات کل جزا که هر شربتی را می
 علی حده فرض کرده شود یکصد و شصت یک میشود و اما کیفیت طرح
 جزا یعنی بار دیابیس در سوم ایون بار دیابیس چهارم و اول
 سفید و عاقر قرحا هر واحد عاقر دیابیس در سوم و در فنون
 دیابیس چهارم و سنبلی الطیب عاقر دیابیس در دوم و زعفران
 عاقر در دوم دیابیس در اول است پس کل کیفیات بار
 چهار صد و شصت و عاقر یکصد و شصت و شصت و یاست
 پانصد و پهل و سه و چون اجزای اجزاء عاقر که اقل است
 از بارده که اکثر است اسقاط نمایند باقی از اجزای بارده
 دو صد و نود و دو و میماند و این را که بر سبی عاقر و یک صد
 و شصت یک است تقسیم نمایند سه درجه در ربع وزن میشود
 با تقریب پس این مرکب در دو درجه الا نصف عشر در ربع
 عشر بار دیابیس در سه درجه ربع و شش و شش شش
 پنجمین مانند این مضرع بار دیابیس از گل سرخ و نیلوفر
 از هر یک ده درم و در وارید و سب و کبر با و لسان الثور
 طباشیر و صندل سرخ و سفید و خشب الکدر از هر یک سه
 درم همین سفید و همین سرخ و تخم فرخ خشک و تخم کاسنی و
 تخم خیار با درنگ و تخم خیارزه از هر یک دو درم و کافور نیم
 شقال است که جمله مقده و او باشند و اما افزای آنها پس
 گل نیلوفر و تخم خیار با درنگ و تخم خیارزه هر یک
 با در طب دوم و در وارید بار دیابیس در دوم و صندل سفید
 بار سوم و یابیس در دوم و طباشیر و صندل سرخ هر یک
 بار و در دوم دیابیس در سوم و سب و بار در اول و یابیس در
 دوم و کافور بار و دیابیس در سوم و گل سرخ و خشب الکدر
 هر یک گرم در اول خشک در دوم و همین و فرخ خشک
 هر یک گرم خشک در دوم و لسان الثور عاقر در طب در
 اول و تخم کاسنی مال بجزارت یابیس در دوم و کبر با
 معتدل دیابیس در دوم و نقوی بار در اول است و اما
 مقدار شربات آنها پس از گل سرخ پنجمین است و
 در هم آن دو شربت باشد و از گل نیلوفر سه درم است
 پس سه شربت و شش باشد و از مراد نیم شقال است
 پس تقریباً چهار شربت باشد و از سب یک درم است

پس شربت باشد و از لسان الثور دو درم یک تخم شرب
 و از کبر با نیم شقال تقریباً چهار شربت و از طباشیر یک درم
 سه شربت از صندل سفید یک شقال تقریباً سه درم
 آن دو شربت باشد و از صندل سرخ نیم شقال است تقریباً
 چهار شربت باشد و از خشب الکدر یک شقال تقریباً
 دو شربت باشد و از همین سفید و همین سرخ هر یک یک درم
 است پس هر یک دو شربت باشد و از فرخ خشک دو درم است
 یک شربت باشد و از تخم کاسنی دو درم یک شربت
 باشد و از خیار با درنگ و خیارزه هر یک پنجمین است تقریباً
 شش شربت باشد و از کافور یک شقال است تقریباً
 باشد پس اجزای عاقر چهارده و نیم بارده چهل و نه و طبع
 نه و یک سدس سدس و یابیس هفتاد و نه شند و عدو
 شربات سی و شصت و نیم و چون اجزای عاقر که اقل
 از بارده که اکثر است وضع نموده شود باقی سی چهار نیم
 بارده میماند و همین اجزای رطبه که اقل است از یابیس
 که اکثر است چون وضع نموده شود هفتاد و یابیس باقی
 میماند و چون اجزای بارده باقیه را بر عدد شربات
 تقسیم نموده شود فنان قسمت با پنجمین یک درجه الا یک
 عشر میشود و همین اجزای یابیس باقیه را که بر سبی عاقر
 قسمت کرده شود فنان قسمت دو درجه الا یک عشر میشود
 با پنجمین پس این مضرع بار در یک درجه الا یک عشر درجه
 و یابیس در دو درجه الا یک عشر با پنجمین یابیس با پنجمین
 قیاس و ترتیب هر مرکب را که خواهند در جات کیفیات ترا
 معلوم نمایند و بدانکه چون امر مقدار شربات ادویه اکثر
 تخمین و قلت و کثرت آن بحسب امر خیر و شایسته است
 صفت دانسان و حصول و بلدان مختلف میباشد لهذا
 شیخ الرئیس ابو علی بن سینا رحمه الله تعالی در مفرد
 قانون و دیگر اطباء متقدمین متوجه قید و ذکر آنها
 نشده اند و هم چنین تحقیق در جات کیفیات آنها نیز
 و الله اعلم بحائق الامور

شربت آن نمایند و جزوی از وزن مرکب نمانند که نسبت
 آن جزو مجبور و وزن مرکب چون نسبت احد باشد بعد
 شربات آن مثلاً اگر وزن مجموع مرکب سی درم باشد
 عدد شربات سه پس اعداد را بنمایند زیرا که نسبت آن
 سه که عدد شربات است چون نسبت سه است پس که وزن
 ادویه است یعنی نسبت عشری است پس مقدار شربت
 آن سه درم باشد و اگر بالعکس باشد یعنی عدد شربات
 سی باشد و وزن مرکب مقدار شربت شش در هم
 زیرا که ده را با سی نسبت ثانی است و سه بیان دیگر آنکه فنان
 دو وزن در هم ادویه مرکب را بر عدد شربات
 آن تقسیم نمایند خارج قسمت از آن مقدار شربت آن باشد
 مثلاً عدد شربات موافق مثال مذکور در فصل قبل از هر
 نیم باشد و از آن ادویه پنجاه و هفت درم با تقریب
 و خارج قسمت پنجاه و هفت بر چهل نیم یک درم در ربع و
 در هم در ربع عشر میشود و با پنجمین پس مقدار شربت آن
 مضرع مذکور همان یک درم و شش در هم در ربع عشر
 باشد و اگر از آن ادویه چهل باشد مثلاً و عدد شربات
 پانزده پس مقدار شربت آن مرکب یعنی خارج قسمت
 آن دو درجه و دو و شصت درجه باشد و بالعکس یعنی اگر
 از آن ادویه پانزده و مقدار شربات چهل باشد
 قسمت که مقدار شربت مرکب است یک ربع درجه و شش
 میباشد نسبت آنکه نسبت دو و دو و شصت به پانزده که عدد
 که عدد شربات است پنجمین است نسبت پانزده به چهل که از آن ادویه است
 و بر همین قیاس و ترتیب مقدار شربت هر مرکب را که
 خواهند استخراج نمایند و الله اعلم بحقائق الامور
 فصل نهم در بیان اعمار بعض ادویه مفرده بالا جلال
 والاختصار بدانکه ادویه مفرده از سه جنس بیرون
 نیستند یا معدنی اند یا نباتی یا حیوانی پس بعضی مختلف
 میشوند و عمرهای انواع و اصناف آنها بحسب شربت
 خست و تمام ترکیب و متانذالا جزا لطیف بون اجرام
 و جواهر آن و عدم آن مانند ذرات حجر الماس یا قوت
 و زمره و امتثال آنها از معدنیات که مدت مدیدی باقی
 میمانند و فاسد نمیکردند و اما لقره معدنیاتیکه بدان

نباشته یعنی ناقص ترکیب با مانند س آهن و اسب
 و غیره بسیار باقی مانده و بزودی فاسد و فانی میگردد
 خصوصاً که در آب و گل و فن نمایند مدتی در آن بمانند
 از بخار پس ناقص میشود و قوت آن تا یکسال و زودتر کمتر
 باطل می گردد و عقیدت آب قوت آن بیش از آن میماند
 و مرکب که در سنگ باشد قوت آن تا سالهای بسیار باقی
 میماند همچنین قلیما و قشیا و توتیا و اما عیسر فادر
 یعنی باز بر مدتی خطائی و قد صدای و انواع خوشترنگ
 و خوشبوی امس آن نیز مدتی در قوت آن باقی میماند
 اما لور و مدت بقای آن از آن کمتر است و اما طیار
 طیبه لردان مانند طین و غستانی و مخوم و آنچه بدان
 پرو و مانند بقا و قوت آنها از لور و لور کمتر است و کل آنجا
 و طیاران را چون مسابند و مدتی بر آنها بگذرد و قوت آنها
 ضعیف تر از آن میگردد و زودتر رفته مثل اجار و طیاران
 در گیر میشود و بسبب مراتب خود با و آنچه صاحب است
 مادام که رانگه باقی است قوت پس بهر صورت ضعیف
 و باطل میگردد و مثل سایر اجار و طیاران میشود و مدد علم
 فائده بر آنکه اکثری بر آنکه کرده و بسبب آنکه متفرقات
 و زین و کبریت است پس هرگاه هر دو در نهایت خوبی
 جوهر صفا باشند و کبریت در قوت ناریت صاف و ناریت
 باشد صورت زهی بر آن مرکب از سبب افاضت حاصل کرده
 می گردد و هب تکون می یابد و اگر زینت غالب باشد
 با قوت باره صوت فسی می یابد و قوه متکون میگردد
 و چون اجزای ردی الجوهر باشند و کبریت کمتر با قوت
 مانده باشد صورت طلعی می یزید و هرگاه رویت جوهر
 آن بیشتر باشد صوت اسر می یابد و اگر زینت جوهر
 الجوهر بود و کبریت ردی الجوهر و مانع ظهور اسباب صافی
 باشد بالتمام هر چند آن اسباب وافر باشد صورت
 می یابد و چون با خیال اگر میوست شده بر آن
 غالب باشد صورت ردی قوتیا که غار یعنی مانند
 و اگر کبریت جید الجوهر و زینت ردی الجوهر باشد
 عدم اسباب صیغ صورت حدیدی بر او فانی می گردد
 و اصل صنعت کیمیا را عقیدت است که انتقال اسباب بعضی

بعضی با اعمال مخصوصه مدونه در کتب خود که رفع بر می
 هر یک شوند ممکن است اما شاید این سخن توهمین پیش نباشد
 زیرا که انقلاب حقایق محال است و همچنین حجاب نصیب
 غیره مطلقه مانند یا قوت و الماس زرد و غیره یا نیز اصل
 و ماده و مسالط آنها از نبق و کبریت است با حتمات
 مراتب از صفا و کدورت و غیره و اما شد علم و هم پیش اگر
 زینت جوهر و نیکو باشد و لیکن کبریت نام صاف باشد
 ترکیب محکم و حافظ صورت نوعیه خود مدت مدیدی می تواند
 بود و اگر هر دو جوهر و صافی باشد محکم ترکیب می رود و
 حافظ صورت خود مدت مدیدی میماند و اما ادویه نباتیه
 پس آنها از قبیل صمغ و عصاره است و یا از با و قنار
 و با لبان و تیوعات و یا ادیان و یا اوراق یا زرد
 یا اغصان و یا اصول و یا و قشور و یا مثال اینها اند پس
 صمغ مدت بقای آنها تا سه سال است و عصاره است
 از آنها کمتر و اما از با و قنار و گلهها و شکوفهها باشد و
 اوراق بسبب قوت و ضعف خود یکسال نهایت دو سال
 قوت آنها قوی باشد پس ضعیف و باطل میگردد و اما لبان
 و تیوعات مانند سقونیان و فریون و اینون و امثال
 اینها پس سقونیان قوت آن تا بیست سال می ماند و بعد
 از آن ضعیف میگردد و زودتر رفته باطل میشود و فریون
 تا چهار سال و اینون پنجاه سال قوت آن باقی میباشد
 و زیاده نیز گفته اند و با جمله اکثر لبان قوت آنها تا
 سه سال باقی میماند و اما آن لبان پس باره آنها
 فاسد میگردد و خصوصاً رطبه آنها که در یک سه سال
 و حاره رطبه و یا لسه آنها بر مراتب یکسال تا دو سال
 پس فاسد و متکرم میگردد و اما آهن بلسان پس آن
 از قبیل لبان است و قوت آن مدت مدیدی باقی میماند
 و گفته اند هر چند گفته تر شود جوهر و قوی ترمی گردد
 هم چنین آهن کافور و همین از خمر تا دو سال اما بزود
 پس آنها مختلف می باشد آنچه از آنها کثیر الدین مانند
 منقر که دکان و بادام و بسته و چغوزه و نارچیل و
 کچد و خشخاش و خیار و سهند و آنه و خرزیره و لود و امثال
 اینها است تا یک سال و آنچه قلیل الدین مانند حلیه

و حره و خردل و رازیخ و امثال اینها است تا دو سال
 تا سه سال بحسب قوت و کما بهمانی از نم و رطوبت خاک با دو سه
 باقی میماند و اما اغصان و یا اصول و قشور پس مختلف
 می باشد بقای آنها بحسب قوت جوهر آنها در صلابت
 رخاوت و ضعف پس آنچه مانند قسط و زراوند و درونج
 و در و زرد چوبه و دار سینی و قرفه و زیند و زنجبیل و امثال
 اینها است قوت آنها تا ده سال باقی میماند و زینت اینها
 زیاده مگر آنچه در آنها رطوبت فضاویه باشد مانند زیند
 و زنجبیل و زرد نیاد و زراوند و سرسج و همین بود از آن
 شقاق امثال اینها که بزودی گرم میخورند و ضعیف
 فاسدی گردند و اما آنچه از لحا و عرق سه سال باشد تا
 سال قوت آنها باقی میباشد پس بعد ریج باطل می گردد
 اما ادویه حیوانیه مانند سخم و ماره و الفخه و قرن و عافیه
 و ظلف و زبل و بعد روم و اما سخم که پیله باشد هرگاه کبیر
 و نیک سوود نماید تا یکسال قوت آن باقی میماند و لیکن
 مستعمل در مراسم و بعضی ترکیب دیگر و بعضی امراض خواص
 بود و اما ماره که زهره حیوان باشد پس مدت بقای
 قوت آن بیشتر از سخم است و اگر خوب خشک کنند و
 نیکو محافظت نمایند سالها میماند و اما الفخه که پیریا
 نامند یعنی شیردان حیوان پس مدت بقای قوت آن
 یکسال تا دو سال است و اما قرن و عافیه و غیره با که
 عبارت از شاخ و سم و ناخن باشد پس قوت آنها با
 باقی میماند و اما زبل و بعد روم که عبارت از مژگان
 و خون حیوان باشد مانند سرگین سگ و کفتار و جاز
 بز و ضب تا یکسال و هم چنین خون آن طا با جبهه سبزه
 پس قوت آن تا ده سال باقی میماند و اما سخم
 و فصل و هم در بیان زمان ادراک و مدت اعمار ادویه
 مرکبه و اما آن زمان ادراک مرکبات یعنی زمان حصول
 مزاج ثانوی ترکیبی آنها پس تریاق فاروق بخشش
 و در سال مطهر استعمال میتوان نمود و اما آن بعض متاخرین
 استعمال از اعیان ششماه جائز و ششماه و اما سایر
 مرکبات دیگر بحسب اختلاف آنها منقسم چهار طبقه میگردد
 طبقه اولی معاین کبارند که در ملوک تریاق فاروق از زود

ادراک آنها شش ماه باشد و در ماه ششم یا هفتم استعمال
 توان نمود مانند اسنان کبیری و صغری یا ارباب کبیر
 و صغری سلیم و باد صبح و بر ششها و بر شمای دیگر و تریاق
 الطین و شیا و لیسوس و صغری کبیر و حمر تا که در آن مردار
 داخل نباشد در آن مهران و شلیقا و فرادرس و قطار مان
 اصغری و کبیر و صغری و صغری و صغری قباد الملک و صغری کبیر
 و صغری مهرس و اسطون و افلونی فارسیه بقول حساب
 کامل الصناعته و با بخله کبیری که در آن انسیون باشد
 و صاحب کفایت تریاق اربعه و در حمر تا با لور و قرص
 الکوکب و دوار الکرم کبیر و صغری و دوار الملک کبیر و صغری
 و از طبقه اولی شمرده اند و در کنش یوحنا بن برکین
 از طبقه ثانی شمرده اند طبقه ثانی مرکباتی اند که نهایت
 زمان ادراک آنها سه ماه باشد مانند صغری و صغری
 و صغری و صغری و صغری و صغری و صغری و صغری و صغری
 دره بول و مانند اینها طبقه ثالثی مرکباتی اند که زمان
 ادراک آنها دو ماه باشد مانند مر و سیاه و تریاق غره و
 دوار المسک علو و مر و فینوش و صغری و صغری و صغری
 امثال اینها طبقه رابعه مرکباتی اند که استعمال کرده میشوند
 در روز اول و دوم ترکیب مانند صغری و صغری و صغری
 و زور و رات و اخره و مضادات و اطلیه او ویه مسهله و قرص
 خفیه و کمال و شبافات و فمائل و مرهم و امثال
 اینها و امدت اعمار و دویه مرکب پس بدانکه اینها نیز بحسب
 مراتب خود منقسم بر چهار طبقه اند اما تریاق فاروق پس
 سه سال قوی باشد و بعد از آن صغری و صغری و صغری
 تفصیل انشاء الله تعالی و تریاق فاروق خواهد آمد
 طبقه اولی مرکباتی اند که مدت عمر آنها پنج سال تا ده
 سال باشد و بعد از آن صغری و صغری و صغری و صغری
 و ایاغ و نوزاد ایاغ ارکا غانوس و ایاغ کبیر
 و افلونی فارسیه و اسیمه و بر ششها و سایر بر شها و شلیقا
 و امثال اینها طبقه ثانی دویه مرکب است که مدت عمر
 بقای قوت آنها سه سال تا چند سال باشد مانند
 و مر و سیاه و اسطون و القرو یا دایا رجات و تریاق
 و تریاق غره و در مهران و دوار الملک و دوار الکرم

و صغریا و سوطیر و صغری و صغری و صغری و صغری
 امثال اینها طبقه ثالثی دویه مرکب است که مدت عمر
 بقای قوت آنها تا دو سال باشد مانند شلیقا و صغری
 و جوارشات و اقراص مانند قرص کوب و قرص سیل
 و کلکلانج و در بوب و معاجین صغری و لیا بقول الطین
 رب و شراب به بادام که طعم و رائحه آن باقی باشد
 متغیر نشده باشد تا هفت سال قوت آن باقی باشد
 طبقه رابعه مرکباتی است که قوت آنها از دو ماه تا
 شش ماه نهایت تا یک ال باقی ماند مانند
 صوب و اوپان و زور و رات و صفوفات و صفوات
 و مرهم و اسفون تعلیقا و سفوف صغری و صغری
 و امثال اینها و صغری سفوفاتیکه آب گرم با سرد
 اخذ نمایند پس از وقت ساختن آنها تا ده ماه به دستور
 قوت آنها باقی میماند و اما کمال و شبافات پس قوت
 آنها زیاد میشود از زور و رات خصوصاً با سلقیون و
 مانند آن و بدانکه هر چند حفظ و حرمت آنها بقولین
 بهتر و بیشتر نمایند یعنی لذت حرارت و پوست بسیار
 برودت و رطوبت و ندوات و غیر محفوظ دارند و همچنین
 از کل آفات و دویه آنها جمیع غیر گفته فاسد و غیر
 عمل یافتند و با نبات و یا آنچه با آنها سرشته میشوند
 تازه و بهتر باشند و ترکیب کننده و پرنده آنها
 صاحب قوت تر باشد مدت بقای قوت و عمر آنها
 زیاد و بیشتر خواهد بود بالعکس گفته و انشاء الله
 فصل یازدهم در بیان سبب اختلاف اقوال اطباء
 در اسیب و خواص ادویه مخفی مانند که چون اکثر ادویه
 بسبب ماکن و فصول اربعه و شکل و تری و تازگی
 کنگی و خامی و کمال رسیدگی امثال اینها مختلفه
 و الماهتم می باشد پس هر گاه شخصی مثلاً در بلدی و
 بلدی و یا در فصلی و در فصلی و یا در فصلی و تازگی و
 در زمان خشکی و یا در وقت خامی تا رسیدگی یا در هنگام
 چنگلی و رسیدگی و امثال اینها و او ای را مشاهده نماید
 و بحسب ادراک خود بیان شکل و رنگ و طعم و رائحه و
 غیر اینها از آن نماید و دیگری در غیر آن اوقات و

مذکور ملاحظه نماید و بیان اسیب آنها موافق محسوس
 خود ذکر نماید و هم چنین پس احوال مذکور هر یک
 لا محاله مخالف یکدیگر خواهد بود و احاطه بر جمیع احوال
 و مراتب هر بریز مقدم و شخصی و احد نیست و هم چنین
 هر یک خاصیت و نفع و ضرر آنرا بحسب اطلاق خود ذکر
 خواهد نمود و ظاهر است که امور مذکوره منحصراً نیست
 و بحسب اوضاع خلکی و ارضی تغیرات و اختلافات
 افزون و خواص ادویه قوی میشود و باعث آشنایی در اسیب
 و قوت و خاصیت اکثر ادویه این امور مذکور است
فصل دوازدهم در بیان طریقه اخذ ادویه و حفظ
 و صیانت آنها - اما بالا بحال پس بدانکه اولی و اولی آن
 است که ادویه قوی و مشهوره هر جا که در آنجا قویتر
 میشود از جای دیگر از همانجا در زمان فصل لایق
 و نهایت ادراک نشود و کمال نفع در رسیدگی آن
 اخذ و تفاوت نمایند مانند آنکه اطمینان را در باز و هم
 نشترت اول از ماه رومی و سقوطی از جبل انفا کیه و
 با بخله اگر قبول استاد القراط که عاجل کل مرض بعقاید
 ارضیه و بلده عمل نموده معالجه بادویه محققه بهمان بلد
 و ملکت نمایند بهتر است جهت آنکه بنا سبب انفعاند
 در طلب فائده و صحت از برای اهل آن بلد و ملکت
 ادویه ملکت دیگر و با تفصیل بدانکه آنچه سعدی از
 قبیل اجمار و اطمینان است بهتر است که از معدن معروضه
 و مشهور آن و اوایل زمستان اخذ نمایند یعنی در هر بلد
 ملکت و هر کان که بهتر میشوند نه از غیر آن مانند تلفظ
 از قبیل زجاج از کرمان و لاجورد از کاشغر و فیروزه از
 نیشاپور و لعل از بدخشان و یا قوت از پیگودانه اینها
 و هر چند رنگین نردصان تر و شفاف تر و پاره تر و
 خالص تر و بزرگ تر و بی غش تر باشد در بره و تنفست
 و آمیخته بجزئی دیگر از خاک و غیره نباشد بهتر است و نیز
 باید که رنگ و طعم و رائحه مخصوصه هر یک مانند فاد و زنجیر
 اطمینان برقرار و در کمال خوبی باشند از زجاج و
 استخوان آنست که بگیند زجاج صافی و قطعی یا
 با سویی و در بوبه که گفته شده اند آنچه مانند کف بر آن

بردارند که مار الزجاج است و اما آنچه بناست بستور یعنی آنچه ورق از بار است باید که بگیرند از آن بخشه بر فصل در زمان و وقت لائق بهر یک و بعد رسیدن کمال خود پیش افتادن از درخت نیز مردگی و غیر شدن سبب رنگ بوی آن و در سایه با احتیاط تمام خشک کنند و در طوبت و غیر با محفوظ دارند و آنچه را که لائق صفت است در غرض کمال خشکی آن باشد که در آفتاب کمال احتیاط نمایند و آنچه از قبیل بز در باشد واجب است که بگیرند بپوشیدن و محکم شدن جرم و خشک شدن و رطوبت آنها بحد اعتدال و زایل شدن غامی و در بزودی و نیز مردگی آوردن ورق آن و بدستور در سایه خشک نمایند و در غبار و اختلاط با شیار غریبه در رسیدن نم و رطوبت و گرمی و خشکی بسیار محفوظ دارند بلکه او به نجاته در قیاسات مخرفه مفروده و مرکبه در بلدان مخرفه الکلیفه در اصله بتریاقت میشوند و همیشه در او با دران بلدان و در قوی می باشند و مانند او به جبلی در طی و بری اقوی اند از بسببانی و اکثر او به باره در بلدان حاره و بکس نیز کیفیت آنها در اکثر امور شدید تر قوی تر می باشد و او به معتدل در بلدان معتدل و رطوبه در بلدان رطوبه پس از آن از انان بلدان و ارامتی اولی از غیر آنهاست و آنچه از قبیل فضبان و قشور است بستور باید که بعد از رسیدن کمال لائق بحال آن پیش از رو به نیز مردگی و خشکی کمی و چه می گذارند و بستور خشک نموده محفوظ دارند و آنچه از قبیل اصول است بعد از اخذ ثمره هنگام رسیدن بر کمال آن و قبل از رسیدن تمامی آنها اخذ نمایند بلکه آخر فصل خریف بهتر است و بستور خشک نمایند و آنچه را که اخذ باید نمود که در هنگام کمال بیوغ و رسیدگی تر و در کمال و عدم نقصان اخذ نمایند و بستور خشک کنند و در کمال آن مصرف لائق آید و آنچه از قبیل اثمار نیز بستور بعد کمال نفع و رسیدن و قبل از نیز مردگی و افتادن خود بخود از درخت اخذ نمایند که آنکه منظور و مطلوب است آن با بنام و آنچه را از آنها در دست و با پوست خشک باید نمود همان قسم در دست خشک نمایند و آنچه را که مقصود است

باید نمود پوست کنده و ورق کرده خشک نمایند و آنچه را بر سیاهان باید کشید بر سیاه کشیده در سایه یا آفتاب کمی با احتیاط تمام خشک نمایند و از گرد و غبار و نم و رطوبت نمودت مگر ج و فساد و خوردن کرم و غیر با محفوظ دارند و با بجمه باید که کل او به نجاته در کمال هنگام رسیدگی نماید و پیش از درخشندگی و نیز مردگی و ضعف نقصان آوردن اخذ نمایند و در هنگام صفا و گرمی و خشکی هوا بهتر است از هنگام که دردت و برودت و رطوبت آن و آنچه با آن خورده و قریب الهمد آن با ضعیف است و او به نیز صحرای قوی اند از بسببانی و حجم و ضخامت آنها کمتر است و در اکثر و جدید قوی اند از بر کیده از شگوفها و گلهما آنچه باید تر و خوشبو تر و سنگفته و پیتر مرده شده باشد بهتر است از مخالف آن مگر گل سرخ که قبل از تمامی سنگفتن بهتر است و بستور بسببانی آن همچنین از بر کیده آنچه خنجر تر و خوشبو تر و تازه تر باشد بهتر است و از نقصان اصول آنچه کمی و نیز مردگی آن کمتر باشد و از بزور آنچه تر و کثرت و نیز تر و چوب تر و سنگین تر باشد بهتر است و از فواکه آنچه شاداب تر و پر گوشت تر و سنگین تر باشد و در علم و راحه هر یک از اینها که بهتر در زیاده و قوی تر باشد اقوی است از مخالف آنها و اما این شرم هر گاه تازه آن سبب بقبرتی مقرر برین انداز اخذ نمایند و الا اگر تازه آن بهم نرسد که شیرازان گرفته شود بستور سبب قوی است تازه آنرا بشویند و یا خشک آنرا در آب گرم بخیسانند و در آفتاب بگذارند تا غلظت و لزج گردد و پس آب آنرا جدا کرده خشک نمایند و این خشک ساس را که فیون است از خشک ساس مصری پاک زرونی در مصر یا گازرون بشویند و در فیون انشا الله تعالی خواهد آمد و همچنین این بلسان و سائر البان را با کمال محققه اندازان لائقه و با بجمه در هر جا که خوب قوی القوه گردند نمایند از جایهای که ضعیف القوه باشند و اما صمغ پس واجب است که اخذ و جمع نمایند آنها را هنگام رسیدن شگوفه و اول روز قبل از طلوع آفتاب و آخر روز بعد از غروب و باید که هوا صاف و معتدل باشد

و پیش از خشک شدن بحدی که متفرک و نفعت گردند خود بخود از درخت جدا و ریزه ریزه شده بریزند و آن عصاره باید از او به حیده از او و اوراق و اثمار و اصول و غیر با اخذ نمایند و با تش طبع ندهند بلکه به او آفتاب خشک نمایند و از گرد و غبار و اختلاط اشیا غیر بکشفه محافظت کنند مانند آفتاب و عصاره ابلج و انبرایس و غیر با و هنگام استعمال نیز گرمی نیا که برن قشور استعمال آن جائز نیست و اما او به حیوانیه پس واجب است که گرفته شوند از حیوانات جوان صحیح که تمام خلقت آنها در زمان بهار با ابتدای صیفت و پیش از رویداد و پیری و ضعف و نقصان آوردن و مقارن بزج در کوه آنها از جمله خون بز حیوان قریب بی عیب نقصان چهار است که بسبب است تا شیران در علاج سنگ کرده نشانه موم بدیندگشته و آن خیانت اول فصل تابستان هنگام رنگ گرفتن انگور باشد آنرا زنج نمایند و خون اول و آخر آنرا بگذارند که بریزد و خون وسط را در کوزه نظف سنگ و با سفالی بگیرند و بگذارند تا منجمد گردد پس ریزه ریزه کرده بر پارچه کبریا پاک بپوش نمایند و پارچه نازکی برای محافظت از گرد و غبار بران بپوشند و در آفتاب خشک نمایند و عند الحاجة مقدار کمی تقابل آنرا با آب کبیر جیل و یا شرب انشال آن بنوشند و با بجمه هر چیزی را بشرط مقرر آن در کمال اهتمام حفظ و ضبط نمایند تا کمال لائق خود آیند و بستور حفظ زهره حیوانات که تازه باهم باید محمل قطع و مجرای آنرا بخیط محکم بسته و شیشه که غسل در آن آن مقدار باشد که او را بپوشاند انداخته نگاهدارند و لیکن این در جایی است که حرارت و رطوبت بر هوای آن بلد غالب نباشد و الا زودتر باعث فساد آن می گردد مگر آنکه غسل را خوب بقوام آورده باشند و بستور حفظ بهی و مغز حیوانات که متعفن نگردد و باید که در غسل چند روز بنیازند و بعد از آن شسته خشک کرده در دست کتان یا چمپیده در سایه آویزند و بستور هر گاه در ظرف قلعی ضبط کنند متعفن نیگردد و بستور حفظ ساس او به بعضی را با هم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد

مثل کافور یا فلفل و بلاد آهین را با و تخم مرغ را با نمک
سازج را با زنجبیل اما معدنی را با غیر جنس آن نباید
جمع نمود و عصاره صمغ و زعفران قلعی و لفره نگاه
دازند و عرقها و سیاه حاره را در شیشه ضبط کنند بعد سر
شدن و با در ظرف مسیح و یارومی تو تیا و عرق بهار در
ظرف مس بهتر میباشد و عرق قرفل در شیشه و عنبر در ظرف
مصاعی اسیری و مجموع ادویات را در گلاب از جای
زنا که آفتاب تند در بایر داشت و ظرف قلعی صحت
رود عموماً و اکثر او به هر کبیر و مفرطه بهتر است و ان شاء الله
فصل سیزدهم در بیان آداب طعام خوردن
و آب نوشیدن و اطعمه که جمع آنها با هم مناسب است
چنانکه بر صاحب حفظ صحت لازم است که بحسب در هنگام
گرسنگی و تشنگی طعام و شراب نخورد و نیشانه و انهم بقدر
ضرورت و احتیاج که سیر حاصل است و تخمه نرسد که مکره و مضر
است و در هنگام استساق و سیری و سیرتی طعام نخورد و آب
نوشد و در هنگام گرسنگی بسیار و عطش مفرط بیکه فقه
طعام و شراب بسیار و سیر نیز نخورد و نیشانه و همچنین
بهار ریاضت و حرکت شدید مفرطه و استیلا می
بسیار بفرز اگر تدریج و دفعتاً اندک اندک خصوصاً
چنانکه طعام قلیل یا غیر نادی و معتاد و یا بسیار گرم و یا
بسیار سرد باشد و همچنین آب غلیظ قلیل و یا بسیار گرم
و یا بسیار سرد و در وجه جناب حضرت امام حسن علیهما السلام
عالم علی آباء و اولاده انشاء و اسلام سیرتاً باید که
بدانکه در سینه کبیره زمین صلیب پاک است هرگاه تشنه
نماند از آب عبارت و آب دادن بمقدار یک زبانه نیشانه
بیکه عرق گردد و در آن دن کم باشد بیکه نافع و تشنه
ماند و خشک گردد بلکه بعد از آن قدر حاجت نوشید
سیر و خرم و آبادی نماند و روز بروز در تراکی و اگر
اما دندانان فاسد گردد و در سینه کبیره گیاه یا ناکاره
بسیار جسد به بلبل غریبه و اشرف عالم و کبیره میانه است
باید که در خطه ثانی در سینه کبیره و افق است بدان معنی که
باشند و تقویت بدن و سینه و استمرار طعام نماید پس
اندازه آن غذا را بکبیره و دیگران همان مقدار غذا را

خورد و نیز می فرمایند که اعلم یعنی بدان در سینه کبیره
از طبایع دوست میدارند کبیره را که مشاکل طبایع
شان باشد پس باید که بخورد کبیره را که مشاکل آن
و هر که زیاده از قدر حاجت تناول نماید فایده نمیدارد
آن و هر که بمقدار یک زبانه کمتر از حد لائق باشد
تناول نماید لفع می بخشد و او را پس طریق صاحب حفظ
صحت آنست که صرف نماید طعام را بقدر کفایت و صحت
بدن خود در شبانه روز و هنوز قدری میل و خواست
ببغام باقی باشد که دست از خوردن بکشد پس سینه کبیره
این صلیب است برای پیچیده و بدن تو و تذکره عقل تو
و سبکتر است بر کبیره تو و شخصی که خوابد که صبح سالم و سبک
باشد بدن او باید که شب طعام را کمتر بخورد و قلیل نماید
را شب کبیره نخوردن خصوصاً که گرسنه باشد بسیار
مضر است زیرا که فوت میشود از ایشان که قوتی که در آن
آن ممکن نیست و خطاب با سون کرده فرزند خود غذا
نخورد تا بتان و گرم در زمستان و معتدل در فصل
دیگر که بهار و پاییز باشد بقدر برداشت قوت و خواست
خورد و بتان ببغام سبکترین نماند که بخوردی آنرا بقدر
حاجت و بحسب طاقت و نشاط بدن خود و قوتیکه واجب
ضرور باشد و باید که خوردن تو در هر روز یک گام گذشتن
هشت ساعت از روز باشد یک فقه و یا آنکه در هر روز شانه
روز سه دفعه برین قسم که روز اول صبح و شب بعد عشا
و روز دیگر بعد هشت ساعت از روز گذشته و باو شب
بچیزی نخوردی روز دیگر صبح بر متولد تناول نماید و
پسین امر نمود بدن حضرت محمد رسول الله صلعم حضرت
علی بن ابی طالب عم در هر یک روز یک مرتبه در روز دیگر
دو مرتبه نیز بقدر حاجت و باید که شراب قوی و عقیق طعام
شراب صفائی که نه که حلال باشد و بر سینه از آنکه جگر کبیره
سیان خوردن تخم مرغ و ماهی با هم در یک وقت نیرا که
اسهال قفس قوی و بوسایر و جمع اضراس و سینه کبیره
کسانیکه می آشناسند نمیدارند جهت آنکه مولد قفس و
برص است و دعوت خوردن تخم مرغ موش کافور
صورت و طحال و دل در پا ح در سینه کبیره و خوردن

سینه کبیره جوش داده مورش در بو و بهر چیزی تنگ نفس را
انقطاع آن است و خوردن چینه های شور و کوشته
قدیم و ماهی نمک سود شور بعد قصد و حماست مارض
می گردد از آن بهتی جرب خوردن کرده گو سفند با
کثافت مشابه میشود و خوردن گوشت خام باعث تولد
گرم است و رشک و بسیار خوردن گوشت حیوان حشی
کا و مورش تغیر عقل و صیرت فم و تبلید و سینه کبیره
بسیار و دعوت بر آن باعث تولد سپیش میشود و بدن
خوردن آب سرد بالای طعام گرم یا شیرینی مضر است
بسانان و باعث افتادن آنداست انتی کلام صلاه
علیه بر آنکه شراب استعمال نکورد را مولف در سینه کبیره
خواهد نمود انشاء الله تعالی و در جهت که طرف طعام ابر
برو باشد که بهیاضات تناول شود در بطرف راست و
چپ که منحرف باید شود و نیز لقمه باید که کوچک بردارد
و نیکو مضغ نماید و در تابستان و اقل روز در زمستان و
اسط آن در شبانه روزی دو مرتبه با یک مرتبه اگر در
روز سه مرتبه خورده شود بهتر است چنانچه در ترجمه حدیث
شریعت ذکر یافت و باید که بسیار طول نماند زمان اکل
و در اخل بکنند یعنی طعام میدید بر طعام غیر منضم سابق خورد
و ادا م که نقل در معده و سینه و جشا یعنی آروغ طعام
طعام تناول کنند و با کله هر وقت که خوب گرسنه شود
آشینه که در باید که طعام بخورد و آب بیاشامه و تقویت
بالتب آن اکثری و برای منوسطین است و الاطفال
و جوانان محروم از مزاج و قوی المنضم و پیران و ضعیف
و باره از ارجان هر یک بنوعی خاص میباشد حکم واحد
بر همه جاری نمیتواند بود و اقتساب نماید از خوردن آن
گرم و آشناسیدن آب سرد بلا فاصله بر آن صحت آنکه
احداث عفونت و سخر می نماید و مضر است بسانان سینه کبیره
و از اجتماع طعام لطیف و شیرین و از شیرینی باک
طعام کثیف مانند خربزه و گوشت هم چنین سیرت المنضم
صلح الیکوسن بالای طبی المنضم ردی الیکوسن و با شیرینی
و امثال آنها را بر آنکه طبیعت غذا لطیف شیرین سیرت
المنضم را بر و در آن حال سید هر منضم بنماید باقی میان

آنها و باعث گزافی و مرض میگردد و هم چنین جمیع بایز در میان
 و طعام که سرد و گرم باشند و یا سرد و شیرین و یا با لقمه
 و یا سرد و لزج و یا سرد و منفتح و یا سرد و قابض یا سرد و غلیظ
 و یا سرد و مرخی و از خوردن سرد که بعد از بیخ و از دست یابی
 ترید یا بعد از ترب و از گوشت مرغ با استخوانی
 شیر یا گوشت مرغ و از شیر با ماهی و از انار یا بهر چه از
 با کله گویند و از سرد که با سرد و یا با خشک و از خمر بزه
 با غسل سوزن با غسل و خمر بزه با اینها و استعمال اینها در
 آب گرم بعد از طعام شور و از آب سرد بعد از میوه تصور
 سیر و سرد و طعام گرم و شیرین بعد از خواب و تینار
 حمام و هر حرکت مفراط و مضغف و ریاضت بسیار و در زمین
 خواب و در ظلمای سحره یعنی ناشناخته و حمام و مستحسن است
 جمیع میان الطمه و میوه های یکه بعضی آنها اصلاح بعضی دیگر
 نمایند مانند طعام شیرین یا طعام شیرین ترش و برین
 و نیز و قابض با جمل شیرین بعضی را گمان است که
 جائز است جمیع میان هر نوع غذا که باشد هر چه است آنکه البته
 آن هر دو تشابه اند یا متضاد اند اگر تشابه اند پس از یک
 نوع طعام خورده شده اند که بیشتر را که متضاد اند هر یک
 مضرت دیگری بنماید و تعدیل حاصل میشود و کلی یون
 این امر خود و هم غلط و باطل است چه متیوان بود که آن
 غذا اشغال کند یکدیگر باشند و هیچ یک مصلح دیگری نباشد
 و از جمیع ایشان از مضرت مآذرت گردد و نه تعدیل مانند
 عضو شخصی با تش سوخته باشد و بران موضع رخ و برین
 گذارند البته متاخری و متضرر خواهد شد و متیوان بود که دو
 تشابه باشند و هر یک از آن هر دو مصلح دیگری باشند
 مثل کی لطیف غلیظ و دیگری کثیف غلیظ و یکی تقویت
 دیگری نماید و چنین نیز متیواند بود که دو تشابه
 کنند جهت کیفیتی که عارض هر دو باشد و قیاسی که لازم
 اجتماع در کسب است و اصل است که اینها ابعاد و
 قوت و ضعف و لطافت کثافت نرا بر میگردد و اعلم
 فصل چهارم در بیان احراق ادویه و تمیص و
 تسویه و نقل و تبرید و غسل و احکام آنها با آنکه احراق
 ادویه و استعمال بران از برای چند فایده است و یا از برای

انتقال طبیعت است طبیعتی دیگر و یا از برای نقصان قوت
 و کسر حدت است مانند زنج و قلفطار و در جراح
 در راه و غیره یعنی از برای تقویت یعنی زیادتی قوت و حدت
 و شدت نفوس انتقال نزل آنهاست بزنج و دیگر
 خمر قره و لیس و صدف و برگ ترب و قنبا کو و مثال
 اینها از اطلاح مصنوعه در مواد و جوهر ادویه مانند جوهر
 حسی البیان و غیره و یا از برای لطیف جوهر نه است
 مانند اصلاح و یا از برای تقویت و رفع اجزای غریبه آنها
 است مانند آنچه بود و سرطانات و شاخ اینها مثال
 اینها و از برای همیا و قابل گردیدن مانند یو اقیست
 و طلا و لقره و آبریشم و مانند اینها و یا از برای آنکه
 باطل گردد و در دعوت و جنابت و سمیت جوهر آنها مانند
 عقرب جهت استعمال در تقویت حصاة و صیه و افعی و
 سو و صلیخ برای جذام زیرا که ادویه یا مادی لطیف جوهر
 یا معتدل و هر دو نوع چون سوخته شوند قوت آنها ضعیف
 و حدت و حرارت آنها کم میگردد و سبب تحلیل جوهر آنها
 صا و آنها مانند ادویه مذکوره و یا کثیف جوهر غیره
 اند و سبب احراق و کسب حرارت ناری تقویت می یابند
 بهم در حدت و هم در حرارت مانند فلزات و حجر نوره و یا آنکه
 صلب اند و یا در آنها رطوبت فضلیه از جهت سبب
 احراق رطوبت مانسکه بتصفیه و لزجه آنها کم و فانی می گرد
 پس سهولت و آسانی و بزودی سایه میگردد مانند
 اجار و ابریشم و یا آنکه در آنها دعوت و جنابت بوده
 و جوهر آنها و سبب احراق کم و زائل گردد مانند عقرب
 و جیه و یا آنکه اجزای غریبه آنها زائل گردند مانند لقره
 و بر آنکه جسم اگر بر بنجی باشد که اعراض در که حسب اصلا
 ترک نکند هر آینه مستمر لطیف خواهد بود و اگر مفارقت و
 ترک کنند پس اگر ضعیف الجسم و تخلف باشد سبب احراق
 میل به برودت کند و از فایده احراق که سحر و ادیت
 رسد بلکه تنش زائل گردد و اگر کثیف الجسم و غیره تحلیل
 باشد از برودت میل بخاررت نماید و ایضا بلکه در احراق
 اشیا شرط است که در جنس مختلف را با هم نسوزانند
 مثل نمک نوره و در احراق اجبار سبب فایده نمایند جنلات

نباتات و حیوانات و آماجیر و محمود و مانند اینها را اول
 احراقی کافیست هر گاه در تبرید و هم محرق باشد بعد
 احراق آنرا با شستن الا بدون بقول استعمال نمود
 و بکلیس از کسب است با صطلح اهل مصر که بقایای کثیف
 و آن سرب و اسحق شد پس هر چه صلب که قابل سوزیدن
 باشد و سبب احراق قابل سوزن گردد آنرا سبب سوزن است
 که قابل احراق اند و بدون احراق استعمال آنها جائز
 نیست پس از آنکه است این ششم و شد و حسب لاس و از سبب
 و بعد در صاص که آبار است و در سبب سوختن و سوزن
 و طلق و عقرب و عود و کبریا و یا قوت و هر یک از آنها
 در رسوم خود انشا را الله تعالی ذکر خواهند یافت و بعضی
 در اینجا ذکر میگردد احراق بورق که بوره باشد است
 که ظرف سفال را بر آتش گذارند و آنرا در آن اندازند
 بگردانند تا آنکه سوخته شود و یا آنکه قاش آهنی را گرم
 نمایند و بوره را ریزه ریزه کرده در آن اندازند و حرکت
 دهند و هم چنین چند مرتبه قاش را گرم نمایند و بعد از
 نا آنکه سوخته شود و بگردانند خاکستر احراق جنین
 و زبده البج و مانند این هر دو که مسطحی بکلیس است آن
 است که بگیرند هر مقدار از هر یک که خواهند و باب و
 نمک پاک میشوند و خشک نموده در کوزه مطین بطین
 حکمت کرده در کوزه آجری بر سر و یا طون حمام و یا
 تنور بسیار گرم بر روی خشتی گذارند تا آنکه سوخته و
 سفید گردد و موادام که سفید نشده است کامل نیست که زرا
 عمل باید نمود و احراقی چه که در باشد است که بگیرند
 در فانی را درست و زنده در کوزه کرده سوزانند و
 بطین حکمت کوزه گرفته در تنور بسیار گرم یک شب
 گذارند پس بر آورند که خشک شده خواهد بود سحق
 نموده با دیت غیر کرده هر خنار بر ضا نمایند احراق
 خطا طیف که خفانش انفاسی بر ستوک ناست آن است
 که بگیرند بجه خطاف را در زنج نموده و پرا ترازنده و شکم
 آن را چاک کرده آنچه در جوف آن است بر آورده و در
 نمایند و پاک شسته نمک بران پاشند در کوزه کرده سر
 آنرا بگل حکمت بسته و تنور یا دراه جات پرا غر گذارند

بمقدور بسته گردانند مانند موم ح حالق و حلاق یعنی ستره
 مومی آن دوائی را نامند که بیخ سومی رست گردانند و آنرا
 دفع سازد و یا آنکه سست کند که باسانی کند و شود مانند
 تر شیخ و نوره و سفیداب و خاکستر حاک یعنی بخارش آرزو
 و آن دوائی را نامند که بسبب گرمی و حدت خود جذب
 کنند بسوی مسام اخلاط گزنده غارش کنند و ما و نباشد
 بان حد که زخم کند عضو را مانند کبکج رخ خام یعنی تمام
 آکنده زخمها و آن دوائی را نامند که بسبب قوت محقق
 خود بر سطح ظاهر جراحت تفرقی و رطوبتی نگذارد و خشک
 کند آنرا و خشک ریشه میند و و مکنده آرزو از آفات تا اینکه
 گوشت و پوست مصلح برآید - در دوائی را نامند
 که بسبب لزوم جفت و چسبندگی خود بیست چسبند مانند بوق
 در دوائی را نامند که بسبب برودت و قوت قبض خود
 اجسادت کند و عضو کشافی که تنگ گردد و مسام آن و
 بشکند حدت حرارتیکه حادث شده است در آن و غلیظ
 و سنجید گردانند اخلاط رقیقه سیاله را و نگذارند که بعضی بریزند
 عضو از قبول آنها باز دارانند عیب الشلیب اورام روع
 در مقابل جذب است - عاصم یعنی نشانده و آن دوائی
 را نامند که بسبب شدت قوت قبض جمع خود اجزاء عضو را
 بفشارد تا اینکه آنچه از رطوبات رقیقه در خلل و فرج آن است
 منقسط و جدا گردانند و از هر منفذیکه بیایند بر آید مانند
 ضما و سسته تر مندی در وصل - غ - غسالی یعنی شست و شو
 و مینده و آن دوائی را نامند که بقوت جالبه منفعله خود که
 رطوبت باشد بقوت فاعله که حرارت باشد بحرکت و
 سیلان در آورد و اخلاط را و از آنرا اندازند از سطح عضو
 مانند بارشیر و آب مخصوص آب نیگرم و گرم - ق -
 فاعل یعنی کشنده و آن دوائی را نامند که بسبب ضدیت
 خود روح حیوانی و قومی را با پاک سازد مانند افریون
 افریون و شیش و این مراد است و بعضی گفته اند که
 و هر چه حیوانی مخصوص با سم سم است و غیر حیوانی مخصوص
 بقبال فاشه یعنی خراشیده پوست و جدا کننده آن و آن
 دوائی را نامند که بسبب شدت قوت جلای خود جلاد هر

و سپرد پوست فاسد عضو را مانند قسط و زراوند و هر چه
 فائده بخت ریش و کلنگ و مانند این هر دو را که کادوی
 یعنی مرغ کننده و سوزنده و در از آن دوائی است که
 جلاد بسبب شدت احراق و تخفیف خود بهم در آورد و حجاب
 اخلاط را سدد و سوزد و مسام را بندد و عضو را بگرداند
 مانند عضو گرم بریان داغ کرده شده مانند زاج و
 قلع طار که اسهل لریاح یعنی شکننده و دفع کننده ریاح
 و آن دوائی را نامند که قوام ریاح غلیظه مخففینه بقوت
 حرارت و تخفیف خود قیق ساخته دفع نماید و یا بکلیل برود
 مانند تخم سداب - ل - لادغ یعنی گزنده و آن دوائی را
 نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود در عضو فرورود و
 تفرق اتصال در منافذ کثیره قریبه بهم احداث نماید که
 اجزای آن با افراد با هم پیوسته نگردند مانند استعمال
 خردل با سرکه و یا سرکه به تنهایی لزوج یعنی چسبند و
 آن دوائی را نامند که بفعل و یا بالقوه در صحت تاثیر
 حرارت فزاج در آن قابل امتداد گشته اجزای آن از هم
 منقطع گردند مانند خبازی - م - مبر و آن دوائی را نامند
 که بقوت مبرزه خود احداث برودت نماید مانند کافور و سوسنی
 یعنی بحرکت آورنده قوت باه و زیاده کننده ماده
 آن و آن دوائی را نامند که تولید ماده سنی و ریاح
 منقطه نماید بسبب حرارت معتدله و رطوبت فضاویه خود
 در مجاری اعصاب و عضلات اعضای تناسل محرک
 او شود مثل همین و بوزیران محمد دک و مانند آنها
 محقق یعنی خشک کننده و آن دوائی را نامند که بقوت
 مخففه خود احداث تخفیف و خشکی در عضو نماید و رطوبات
 آنرا لطیف نماید و تجلیل برود مانند سرکه و سوسنی و محمد
 یعنی بسته کننده و آن محمل است و آن دوائی را
 گویند که بسبب قوت برودت و قبض خود سنجید گردانند
 اخلاط و رطوبات را مانند بزرا لسیخ - محرق یعنی سوزنده
 آن دوائی را نامند که بسیار گرم و خشک بود و بسبب
 قوت حرارت و نفوذ خود اجزاء لطیفه رطوبات عضلانی
 تجلیل برود و احداث احراق و تا کل نماید مانند فریون
 و زرخ - مملک یعنی غارش آورنده و اما دوائی را نامند

که بقوت حرارت و نفوذ خود جزئی را از اخلاط لذاعه حاکم
 بسوی مسامات جلاد و بحد تقیر نرسانند مانند کبکج و آنرا
 محمل یعنی تجلیل برنده و آن دوائی را نامند که بقوت
 حرارت خود جدا نماید و خارج گردانند اخلاط را از موضعیکه
 چسبیده و قرار یافته اند در آن و جدا گردانند اجزای آن را از
 هم و بخار دفع کند جزیره فخر تا آنکه باقی نماند از آن جزیره
 مانند خنبرید بیشتر محقر یعنی سوزنده و آن دوائی را نامند
 که بقوت گرمی و جذب خود گردانند عضو را و آنرا
 ملاقی و متصل است بدن از خون و جذب کنند بسوی آن
 عضو یعنی توی و بدان بسبب سوزش گرد و طاهر آن و
 فعل این توی است بفعل یکی دواغ مانند خردل و سنجید
 خود بخند یعنی تجیس کننده و آن دوائی را نامند که بقوت
 برودت و بیوست و قبض خود سنجید گردانند اخلاط را و سدد
 نماید مسامات عضو را و مانع آید از نفوذ روح نفسانی در آن
 و مانند تجیس گردانند از حرکات بازماند و یا آنکه روح
 نفسانی حساس ستر که رکیف گردانند که احساس حرکات
 آن که گردد و مانند فیون و لنداک اکثر خدرات و خشک
 میباشد و بخش یعنی زبردت کنند سطح عضو آن دوائی
 را نامند که شدت قوت قبض و تخفیف خود بگردانند سطح عضو
 را مختلف الاجزاء عم از آنکه کشیف نماید اجزای طبعه
 ملسه آنرا و یا تفریق و جدا جزا آنرا از یکدیگر و یا بسبب
 شدت جلاد و تجلیل خود تجلیل نماید اجزای رطبه ملسه آنرا
 مانند کللیل الملک و خردل - مدر - یعنی در آرزو
 و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و لطیف خارج
 دفع نماید مانند غذیه و فضول سیاله را ببول و حقیق و غریبه
 و شیر مدخل یعنی اندمال آورنده و اصلاح کنند جبروج
 قروح و آن دوائی را نامند که خشک و کشیف گردانند
 رطوبتی را که در خلل و فرج میان اجزای حرارت که مجام
 یکدیگر اند و بگردانند قوام آن رطوبت تا غلیظ لزوج مغزی
 تا اینکه چسبند یکدیگر مانند دم الاخونین و کبکج و سنجید
 و امثال آنها - مرخمی یعنی سست کننده و آن دوائی
 را نامند که بقوت حرارت و رطوبت خود بگردانند قوام اعضا
 کشیفه المسام را نرم و مسامات آنرا وسیع تا آنکه بسبب

آسانی مندرج کرد و از آنها قبول مجتمعه محتمله در آنها اند
 ضا و شبت و زبر کتان - مرطب یعنی رطوبت افزاینده
 و آن دوائی را نامند که بسبب نیای قی شدت رطوبت خود
 احداث رطوبات نماید مانند العبه باره مرقق یعنی قوی
 کننده اخلاط و این در برابر غلظت است و یا قوت نافذ
 و حرارت و رطوبت عیاشند مانند العبه حاره - مرقق یعنی
 منفرشته فضول و اخلاط و آن دوائی را نامند که بقوت
 لطیفه رطوبت مفرقه که دارد و تلین سطح عضو نماید بحدیکه
 بلغز آنرا بجزه را در آن مجتنب است و تحریک آن نموده مرفع
 نماید مانند آلومنیار اسید و لینی آنچه باعث تسهیل مریض
 گردد و آن دوائی را نامند که بسبب پیوستگی است
 خود و یا بسبب تغریض صلاط سده نماید مانند کتیرا
 مسکن یعنی ساکن کننده و آن دوائی را نامند که اخلاط
 را در واح را از حرکات فی طبیعی باز دارد مانند شیرین تخم
 هندوانه و کاهو و کدو و سهیل یعنی اسهال کننده کتان
 دوائی را نامند که بقوت سهیل و حرارت و نفوذ و جلا و
 ترقیق و جذب و دفع خود از اقصای و منافذ بدن اخلاط
 قاسیه و فضول معدیه را اخراج و دفع نماید بطریق موافقه
 اشتمال آورنده طعام و آن دوائی را نامند که تحریک
 طبیعت نماید بخواستن غذا اصلاح یعنی اصلاح کننده
 آن دوائی را نامند که اصلاح حال ماکول و مشرب نماید بخوا
 رفع ضرر آن نماید و یا مساعدت فعل آن کند و یا حفظ قوا
 و یا کسر حدت آن نماید و یا بحدت آن شود و بجهت حصول
 آن اعضا ضعیفه یعنی در صلب دوائی را نامند که جوهر
 یا مواد اصلیه سخت گردانند بسبب برودت و قوت
 جمع و تکلیف خود و این در مقابل مرخی است مطلق یعنی شش
 سوزان و حدت اخلاط و آن دوائی را نامند که بقوت
 برودت و اعتدال خود لبکنند حدت و سورت اخلاط
 حاده حاره را و یا سوز مزاج حارسانی را مرقق یعنی
 عرق آورنده و آن دوائی را نامند که بجلالت و لطیف
 در ترقیق خود رطوبات محتمله در جلد و اعضا قریبه با آن
 لعرق دفع سازد و اخراج نماید معطس یعنی عطسه آورنده
 و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود تحریک

مواد و اعنی نماید بجان مستقیم و عطسه دفع زود معطس یعنی
 عطش آورنده و آن دوائی را نامند که طبیعت را
 شتاق ترویج سازد و اعلاز آنکه ترویج باشد و مانند
 و جگر و یا بهوای باره مثل دل و ریه و ملاد از عطش عطش
 صادق است نه کاذب مغزی یعنی تغریه کننده و آن
 دوائی را نامند که در آن رطوبت لزجه باشد که بحسب
 منافع و فواید منافذ و سد کند و مانع سیلان گردد
 مانند ایک شسته و پروای لزج سیال مرقق چون
 حرارت در آن تاخیر نماید میگرداند آنرا مغزی ساد و مانع
 معفن بد بود گرداننده و آن دوائی را نامند که بجلالت
 غریبه خود فاسد گرداند فزاج عضو او رطوبت دارد و اح
 آینه بسوی آن متعفن گرداند و تمام آنرا تحلیل برود
 باقی را قابل اینکه بگردند جزو عضو نگردد و نیز سیرمد
 احراق تا کل نرساند بلکه گرداند آنها فاسد و متعفن
 حرارت غریبه در آنها متعفن مانند زرنج و انفسیاء غلظت
 یعنی غلظت کننده و این مخالف لطیف مفسد است یعنی
 شکننده و پاره پاره کننده سنگ بره و آن دوائی را
 نامند که در آن قوت حاده نافذ باشد که چون با اخلاط
 لزجه متعنه برسد ریزه ریزه و گرم گرداند اجزای آنرا
 مانند حجر البیرونگ سترهای و سا و گرم در ما و عقرب
 و غیر اینها از او بی منفته حصاة - مفتح - یعنی کشائنده
 شد و آن دوائی را نامند که بجلالت در او در ماده لکه در آن
 مجاری منافذ و تجا وین اعضا مانده باشد بسبب
 خارج تا آنکه مفتوح گردند مانند فراسیون و قوت
 اقوی است از فعل جالی برای آنکه فعل این بطلیف
 و تحلیل است و یا بطلیف و قتل پس هر چیز حرلیف
 مفتح است و هر چیز بطلیف مفتح و بطلیف سیال مفتح
 اگر باشد مائل بسوی حرارت یا معتدل و بطلیف
 مامض مفتح - مفتح یعنی خام کشنده و آن دوائی را
 نامند که بقوت برودت خود باطل گرداند فعل حرارت
 غریزی و غری را نیز و اخلاط را خام و مضموم را ناقص
 سازد و این در مقابل مفتح و مضموم است مفتح یعنی
 فرج آورنده و آن دوائی را نامند که تعدیل مزاج و

تلطیف اخلاط و روح حیوانی و نفسانی نماید و سبب سازد
 آنها را و خون را از ازل سازد و داغ را قوت دهد و جوهر
 را نیکو گرداند و ذره رطوبت را صافی سازد و کسالت را دور کند
 مانند شرب منشی یعنی پراکنده کننده و آن دوائی را
 نامند که بقوت حرارت خود منفرق و پراکنده سازد و در یخ
 مجتمعه را و قابل دفع گرداند - منقطع یعنی جدا کننده و آن
 دوائی را نامند که بسبب قوت حرارت و لطافت و نفوذ
 خود نفوذ نماید باین خلط لزج سطح عضو بلا صحت بدن
 دفع نماید آنرا بیدون تصرف در توام آن سنگین و قوی
 منقی یعنی فر آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت
 حرارت خود ترقیق نماید اخلاط غلیظه مجتمعه مجاری غذا
 و معده را و قوی دفع نماید مانند تخم ترب مرقق یعنی نرم کننده
 و حرک آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت
 و نفوذ و جذب خود تحلیل برود و فانی سازد رطوباتی که
 میان اجزای حلیه است و ترقیق هر اجزای آنرا و جذب کبیر
 مواد ریه را بسوی آن و احداث قرصه نماید مانند بلادر
 مقوی یعنی قوت بخشنده و آن دوائی را نامند که تعدیل
 توام عضو مزاج نماید تا آنکه مانع آید از قبول فضول
 بسوی آن و از آفات نگردد و یا آنکه تبریه نماید مستحضر
 تسخین نماید بر سر را مانند دهن در دو یا با لخواصیه بحد صحتی
 که در آن است مانند طین مخوم - مکلف یعنی لطیف کننده
 و آن دوائی را نامند که بجلالت معتدل خود در قوت گرداند
 خلط غلظت را مانند ماشا یسین نرم کننده بطین و آن
 دوائی را نامند که بقوت حرارت معتدله و رطوبت خود فرج
 نماید آنچه در معده و امعاست و این اعم از مفتح و مرقق
 است مانند مغز فلوکس خیار شنبه و قمر مند می شیرینشت منضج
 یعنی اعتدال سنده توام اخلاط و مواد و آن دوائی را نامند
 که تعدیل توام اخلاط نماید و قابل دفع سازد
 آنها را اعم از آنکه رقیق را غلظت سازد مانند خشخاش
 بعکس که غلیظه را رقیق نماید مانند طینج ماشا و یا منجد را
 نرم و سیال گرداند مانند حلیه منفتح یعنی نفوذ آورنده و آن
 دوائی را نامند که در جوهر آن رطوبت غریبه غلیظه باشد
 که چون فعل نماید که در آن حرارت غریزه تحلیل نماید

بلکه استیصال بریاج گردد و مانند لوبیا بماند که هر چه در آن لغز
است مصدق و غیره یعنی است و از آنکه پدید آید و پدید آید استیصال
یا بر طوبی است و در مصلحت اول در ریاح و نفخ آن در معده باندا
انحال آن نیز در میان ما باشد و با در اسهال و اسهال در طوبی
تصلیه در آن باشد و آن ماده نفخ در معده و آن بود نفخ آن
در معده و اسهال به تحلیل نیز با تمام بلکه باقی می ماند
چیزی از آن در عروق اعضا تناسل می رود مانند زخمیدیل
و نیز بر جبهه در آن منقطع است و با عشت فوط همان رحمت
سوخ قروح یعنی هر که آورده در زخم ما در آن دوائی
مرطبی را نامند که مخلوط گردد و بر طوبی است قروح و آنهارا
زیاده گردانند و مانع خشک شدن و جاق شدن آنها
آید مانند موم روغن سبزی است که هم نیز نامند یعنی در
گرفتگی آن دوائی را نامند که گردانند و در معده
دارد جراحات می شود و منحل و منقطع تا آنکه استیصال
گردد و معتقد شود در ریاح گوشت جدید می رسد
تصل استخوان و در هم در میان بعضی اصطلاحات حر و الا
آبام یعنی فی زار است - ای که کبک کبک کبک کبک کبک کبک کبک
بروزن احمد نام رنگ گردان است که شاه رنگ نامند و از
تلب روئیده و از هر دو جانب گردان گذشته و پدید
که از قطع آن حیوان زنده نمی ماند زیرا که آن مسکون است
حیوانی است بسوی جمیع بدن و صاحب قاموس ظهر را
نیز بر گفته اجده بر پدید یعنی ساجر و شکیکه بر بدن او
سوزناش و نیز واظها عبارت از انطفاهای حرارت گردان
است بسبب انطفاهای طوبی انطفا موت اخرا می یعنی استیصال
و انطفا می نامند اجود نفخ اول در سکون جسم
و نفخ او و سکون فاو را سینه نام می است
که از محراب کبیر روئیده و دو تا است یکی لطیف بالارسته
و یکی لطیف پائین و ششها به بعضی مختلف گشته اند
رسانیدن غذا به جمیع بدن و آنرا اجود از اجود است
که جوف آن گشاده رگهای در پیدی دیگر است نیز نام
بطون فرج و دو عصب مجوفیکه بسوی هر دو چشم آمده اند
و در بدن سوای آن عصبی روئیده از دماغ نیست اجود
ششها که بر روزه بنید استنشاق بر بینی کشیدن چینی

مائع بود که بسیار سائل باشد سهل یعنی مرغ و این علم
است الا آنکه آرد شجر باشد یا از گیاه - از عصاره یعنی شکر
و آن مخصوص شجر و گیاه شاد است و در فو آن عصاره
اقوامی چینی است که در آن غسل اصل کنند و گنبدند و جگر
نزدند آنرا - احتمال چشم کشیدن چینی بود و اسهل علی
سکنجین میخدا از سر که غسل است و بعضی باوه می کنند در آن
آب در یای شور یا نمک دریا - اکلیل یعنی تاج و ابرو را
و غیر آن نیز آمده است و در او پدید مراد از آن چیزی
که بودن تنگ و باز بنات است و آنکه فاکلیل جمع
آن آمده آنکباب مراد از آن نگاه داشتن عفت است بر چهار
اودیه که در آب جوشانیده و با گرم کرده باشد اودیه
جمع اودی است و یعنی کنار رو و خانه اود در مالی
و آب باران با المناصفه در هم مخلوط نموده و در
آفتاب گذاشته است - آوکسانی سرکه مخلوط با آب
نمک است حرفت البهار با دوزهر هم باسی تر باقی
و گویند هر چه در معده و معصوم و مرکب باشد
مخصوص با این است - با قور جمع بقرا است - با کورستین
میوه که برسد تبر بر بدن - بخور هر چه دو دیبا بخار آنرا
استعمال نمایند بر کور بخاری بخور نامند - بزاق
و لیهاق آب و بدن - بزرا آنچه بار نباتات در غلظت
در قشر باشد مثل ششاش - بشع - یعنی بزهره و هر چه
طعم مرکب از مزارت و نفیض باشد با این اسم خوانند
بعیض نورانی و در خشکده لطیف از زمینها نیکه آب در آن
جمع شده باشد و بفیاضی مراد با نامند که نفخ اول
سکین بر مژه جوان و کبک اول دو شیشه نیک تجریک
گرهها که در منافخ آنجا رنگوان شود - حرف النار بزاق
بنفاری تریاک نامند و هر چه در نشان او باشد که حفظ
نوت و صحت مزاج روح بعدی کند که رفع ضرر نماید
اسم نامند و گویند تریاق مخصوص بهنامی است آنکه از
باز تریاق می نامند جهت حفظ قوت آن است که درین امر
باز تریاق اشتراک دارد تصنیف این سخن شراب آب
تصفیه آنچه باقی از آنرا صغور فرمایند و لطیف آنرا
انگ کنند مثلیق و بیختن چیزی گردان بسیار عصاره

بلی فزه مراد طعمی است که لذت زیاد باشد و نه کبری و تا آنکه
از طیب و تلین از غذای بسیار و تولید بعنسم با شکر
تکرر بخاری یا در گویند و آن متغیر شدن طعم است با
یا پرو و تکلیس یعنی مسازج کردن سوختن چیز و سوز
نموده و بهره بردن آن آمده و مراد از آن بسیار سوختن
بعضی از او پدید است بحبت نفوذ سرعت تاثیر در معده کردن
تعلل کثافت آن خواه با حراق باشد و با جعل دیگر
حرف التار تعلیل یعنی گران و معنی گران آمدن بر
طبیع که بر فعل بود و در سرح الزوال باشد شکر نباتات
است مثل خوشه سیوه و امثال آن شش لغت بزوانی
و مراد از آن هر چه از نباتات ما بین درخت گیاه باشد
حرف الجیم جبر کسر عضو شکسته استین جبرله برای مجله
زمین سنگ لایح جبریش نیکو فته که بنور نامند فضا
خشک و شکلی - جمیع نفخ اول دوائی گرد آمده و جمع
شده و بسته شده و جزو چیز است حرف الحار حار
یعنی تریاق حاد یعنی تند است و آن مرکب تلخی و حرا
است و فعل آن مثل افعال اجزای آنست - حب
آنچه در تریاق روی غلاف بود مثل گندم و جو و کتف
یعنی گندم که اجزای آن در زمان فروخته بسیار گرد
تفریق اجزای آن نماید خشک گیاه خشک و شیشه
بخشک شده را گویند مخصوص نباتی است که بر زمین
پسین نموده با ساق باشد و بعد نمش نرسد حکا که آنچه
از ساقین دو چیز جدا شود و علق سترنده حاکو یعنی
شیرین آنچه زبان را منبسط سازد و مانع حرارت در آن
احداث کند و لذت باشد شیرین نامند طیب شیر تخمها
و غیر آن و شیر تازه ووشیده است - حل با نباتات
اعم از قند و شکر شمر حرف الحار فائرا آنچه اجزای
هم آورد و غلظت گردانند و هر کس عبور و غیره باقی
یعنی سبک و آنچه بطبع احتمال آن آسان بود
و در سرح الزوال باشد خلع بیرون رفتن سکر سخنان
از مکان خود - خلع اسم خلع است - خلع سست
خل یعنی پرز است و در او پدید هر چه سبک به پرز
نماهر آن باشد مانند آنچه بر روزه بسیار معرفت الدلال

واجب آنچه بجهت لزوم کثیفه خود است بجهت مثل این
 و هم هر چه زبان را نرم سازد و اجزای آنرا منبسط سازد و
 احداث حرارت و بقایای چرب نماید و لولک معنی المیدن
 و مراد از آن آنچه از سنونات از انگشت برودن آن باشد
 و دانی غذائی آنکه تاثیر کیفیت آن زیاد بر تاثیر کثیف
 ماده آن باشد و دایمی آنکه کیفیت تاثیر آن موافق مزاج
 بوده و این صفتی کثیفه باشد مثل افیون - و دایمی مطلق
 آنکه تاثیر کیفیت کند و جزو بدن نشود - و دایمی آنکه در جسم
 چربی موجود باشد باعث استعمال او گردد مثل مغز یا کما
 و چوب صندل ایضاً و دیو دار و عود هندی و مانند اینها
 حرف الذال - در و آنچه سائیده بی مائی بر عضو بالذال
 یا پاشند - و در بدلولی - و دایمی صفتی آنچه تاثیر کثیف
 نوع خود کند اعم از آنکه تریاق باشد یا زهر حرف الراء
 را در آنچه سواد را منع ریختن عضو شده اعضا را قابل
 در و آن نشازد و در مع مقابل جذب است و جمع
 فضا که مضمون اول انسان - رقص - لطیف اول ثانی بنا بر
 دلاویه هر چه نازک و زود شکن باشد زود نرم و سست
 ردی الکیومس آنچه از آن اخلاط غیر معتدل القوام
 و کیفیت شکون شود - زودین آرمید بر دبار دور
 ادویه آنچه در شانست و خوش جوهری تمام باشد و سب
 نه نشین بالغات آنچه در بالغات اندازد و بزوی آن
 نه ایست از اسب نامند بر نفس - رطوبت ملینطی را نامند
 که در اطراف پلک چشم جمع شده چسبیده باشند و سب
 سیرین حیوانات روز دالی شراب منخند از عصاره کهنک
 است با غسل حرف الزرار - ز عوقه طعم بسیار که در کرب
 از مارت و ملوحت است ز غیب اول سونی که بر بدن
 حیوانات بر آید و هم بجهت است که ماغی باشد و در
 ادویه آنچه بر سطح او چسبیده بوی تازه بر آید باشد
 فرغیده نامند ز هر شکوفه و گل باشد حرف السین
 ساحل کناره دریا ساحل آنچه اجزای آن در همه جات
 حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجزای او منقطع شود
 مثل آب در و غنای است باغ شوره را از سبطی کرد
 سخن آنچه بسیار نرم سائیده با - هم بجهت نشین بر آید

بغای از هر زمانه بسبب کیفیت خاصیت خود
 فرج لافاسد سازد و مانند مین - سنون آنچه بر بدن پاشند
 و یا بالند و مقوی جوهر آن - سبک - بد بوشن گوشت
 و بد بوی عرق که از بدن آید که بخاری سمیت نامند
 سهل زمین نرم حرف الشین شلخ که بلند شتر مرغ
 اول و کسرتانی در بدن پلک ز برین چشم شمشیری که
 باشلخ خشبی باشد و کامل و آنکه با جزای شعله نباتیه
 باشد و آن تر و ورق و لیب و صمغ و زبر و فشر و سهل
 و عصاره و حب است مثل درخت خرما شلخ سرکشن
 و فراخی و سفیدی روی است شلخ معنی از هم باز
 شدن و بجهت عضل است شلخ لقم اول و سکون ثانی
 فراخی گوشه دهان شلخ لضم اول و فتح ثانی کنگر است
 و در ادویه آنچه در اطراف او را اند و بر آید که گیاه داشته
 باشد مشرف نامند سرانرا قطب بضم اول و ثانی از
 قانون الادب جوهر شمشیر و شلخ اول و سکون ثانی
 از قاموس اللغه جدا گردین و دور شدن و سب
 باز کردن و دلاویه هر چه باین صفات باشد شلخ
 گویند شسته آنچه گویند حرف الصاد - صلح الکیومس
 آنچه از خون متولد گردد و بهمه جات آنکه اعتدال
 داشته سائر اخلاط مخلوط آن بقدر طبیعی باشد و
 خلط بر از و هم ز سر و مخزیه زمین سنگستان منقطع
 بفتح اول و ثانی آبی که برادیم باشکستلو برین زهر
 زرد گردد و معنی طرف و کنار و در نباتات آنچه
 چین را باز روی و سب بطرفی داشته مستقیم باشد
 مصفوق نامند مصفوق پوست درشت و مستحکم
 بافته شده حرف الفضا و ضا و آنچه غلیظ القوام که
 مانع و نرم باشد بر عضو باله و یا بر و سبند اعم
 از آن که موم در و عن داشته باشد و یا نداشته
 حرف الطارطانی آنچه بر روی است بر طینج آنچه
 جو شانی آب آنرا استعمال کنند مطن خوردن
 و طاحونه که آسیا باشد سظمی هم لازم است طری
 تازه است طلا آنچه از رقیق القوام باشد بر عضو
 بالند و نام نوعی از شراب است و طب بسکون ثانی

خوشبو و پاشند بدان پاکیزه حرف العین عینت لضم
 اول و سکون ثانی گیاه است عصاره و مینی عصاره است
 اما در آنچه لشم با بافتاب شدت کرده باشد شمال
 نمایند عصاره آب فشرده از نباتات که بنفشه شده باشد
 عطر با فتح بوی خوش و بکسر خوشبوی عفن کسرفا
 طعم زحمت که زبان را درشت سازد و اجزای آنرا
 برودت بر آورد و فعل آن تیرید و کثیف و تعلیب
 خشک و در است عرق و خوشه نباتات و عناقید
 آن است حرف العین - غرغره معنی آداد و غرغره است
 که از حلق بر آید و مراد از حرکت دادن مالعات است
 در حلق و زود بردن آن و یا فرو بردن در سینه آن
 غصه بفضا و مجده نارس از نباتات غلیظ معنی کثیف است
 و در ادویه بیشتر متداول است و استعمال لفظ کثیف
 در ادویه حرف الفضا تا سب بکسر معنی فاضله
 که مضمون مدبر باشد - قزح شافه و قزح و رحیم را
 مخصوص باشد فرقی معنی رنگ خشک است قبیح
 از هم جدا شدن حرف القان - قایض طعم گیرنده
 را نامند اجزای زبان را بکسر آورد و درشت سازد
 و فعل آن تیرید و کثیف و تعلیب و تقویت استهما
 و در غیر طعم مراد از آن شی ماس است که بسبب هم
 آوردن اجزای عضو جیس و استمال یا بر قضبان شامه
 گیاه بی ساق است و قلیب و اسان است و طوی
 آنچه در گوش و در اعضا بجا نرسیده بضم اول ثانی
 و سکون ثانی قبهامی خوشه کشت حرف الکاف
 کثیر غذا را آنچه کثیر مقدار او است و درین معنی کثیف و غلا
 لطیف و آن چیز است که اجزای او به شوری و سب
 اتصال از کیفیت بدنی کند و نفوذ در اجزای آن است
 نماید - کما و آنچه گرم کرده بر عضو سببند مثل کبیر
 سبوس گندم - کبوس اخلاط متولده از مضمون کبیر است
 کیلوس کشتکاست که از مضمون معدی بهر سبب تشبیه
 کشتک محلول در آب حرف اللام که از آنچه بالغات
 طرفی کرده بر هم زنده و بکنند یا ریشمار یک
 نباتات لزان و صوتی آنچه بر عضو چسبیده باشد

نظوح یعنی اندون چیز است بر عضو که از طلا نماند
 و از مناد و رقیق تر باشد لطیف آنچه از شان او باشد
 که بعد از رو و در بدن منقسم گردد با جزای بسیار صغیر و
 در جمیع اجزای بدن بسیرت کند مثل زعفران نباتی
 آنچه از خیسائی آن در آب اجزای آن مخلوط و تر
 شده چیزی لزج بهم رسد و چون رشته کنند از آن
 رنج شود و قوی یعنی انگیختن است که از مجموع تن
 باشد کفایت آنچه از اصول و لحامی نباتات روید و بار کبیر
 از لحامی باشد حرف المیم مای غسل است مای قرطین
 و مای القارطن مای غسل اند مای آنچه صند جا باشد
 و سیلان کند و رقیق القوام باشد مبر و آنچه سیو با
 خرد کرده باشند و معنی بلوغ و هر چه بسطخ ظاهر زبان
 نفوذ کند و در زشت سازد و با کراهیت بود و طبع گرم
 زرد و فعل آن تسخیر و جلا منع لعفن است مرون کما
 چیزی را بر اعضا تراوت پراکنده بسبب آنچه خواب
 آورد و با منوم مراد است متسکر هر چه سی آورد
 از آنکه با لغزغ باشد یا نباشد مستوح آنچه در الیدین
 آن بر بدن مبالغه در دلک عضو کنند بی فزه و با
 مراد است مقبول آنچه در نوزختن بجا رادیت نرسد
 متعنع فائیدن چیز است متعنه مرعی که در دهن کت
 و میند متعنه خمیده و کج شده مغسول آنچه در شستن آن
 مبالغه کرده باشد متفرق بفتح اول و کسر ثالث تارک
 شمر در تار و گله هر چه سر آن هموز نبوده زواید داشته
 باشد متفرق گویند متشن بدو بخول آنچه بچینه باشند
 حرف النون ناشف آنچه جذب رطوبات سیال کند
 اعم از آنکه منافذ او مرئی نباشد مثل آب که در
 دیامری باشد چون اسطخ و ناشف را مثل نیز نامند
 جنلی در لغات مراد از لغت قومی است و در او دیده
 گیاه خود روی است که زکشته باشد تخم نباتات
 بی ساق است که بر زمین پهن شود که بیارسی بیاره گویند
 نشاره آنچه بسویان دوماره ریزه شده باشد نشوق
 آنچه بینی کشته نظوح بجا آمده و بجای معجم نیز آمده جمع
 آن لغومات آبی و آبهای خوشبو نامند که بر بدن پاشند

دوم خوشبوی است مرکب که زمان بین شرفین عمل
 دارند و در مرکبات در حرف النون انشا الله تعالی
 خواهد آمد نظول هر چه را جوشانیده و آب آنرا اعضا
 بریزند و یا شویه قسمی از آن است نفاخ هر چه از
 رطوبت غویه باشد و از حرارت بدنی تحمیل نیاید
 مستحیل بر ابرج شود و در سده و امیما مثل سوجان
 و خواه در عروق مانند مغزها و اکثر آنها و قسمی مثل
 تقویت باه است نفوخ آنچه از ادویه یا با سائیده
 بی مانع و برینی و مندر نقوع و فیتخ آنچه خیسائی و بد
 جوش ممانت نموده استعمال کنند حرف الواو و شب
 جستن از جهای وئی گزنده و عنبره یعنی معجم
 زمین سخت و قود بر اثر وضن آتش دهن سستی
 حرف الهام نام آنچه اعانت طبیعت بر طعم و گواریدن
 غذا و خلط کند و سبب قبول مضم آن شود مثل مصطک
 تهک پاره شدن شش آنچه جرم آن است نریزه
 باشد و بانگ فشردن ریزه شود مثل صبر خوب
 غار نفون حرف الباء با فوخ پیش سر
 فصل سهند هم در بیان صدد و امراض تریب
 تبحی آورده بدالف بطعم دال و سکون را هر دو جمله
 و آورده بضم الف و سکون ال و فتح را و با ما و خورده
 ریخی آنست که خصیه بزرگ شود از حد طبیعی و ماکثه
 اگر مرطباتش شود و فرود آید در آن چیزی از آن فوق
 آن بسوی یکی از دو خصیه نر آورده و قیده و فتح نامند
 و آورده مانی که دوالی نامند ریختن رطوبات سیال
 بعروق خصیتین و شیخ گفته اگر انصاب بجدی بود
 که مسالک گذشته خصیتین آبر آورده و قیده نامند و
 ماسوای آنرا فتح باسم عام و صاحب نهاده گفته
 که در بضم الف خصیه است و بفتح قیده که لغاری در
 آخذه بدالف و کسر خای و فتح ذال هر دو معجمه
 مراد است خود است آکله بدالف و کسر کاف و فتح لام
 نقض و تا کلی است که در اعضا برسد و در سرت
 کند اما شاد آن زیاده از امتشاز آن باشد و نظایر
 بصوت قرصه باشد و به فارسی آنرا خوره نامند کلاه هم

مصیبت است که در صورت شبیه لغزغ است و در اندک
 زمانی سهرت کند و بسیاری از دمان را فرود گیرد و بدو
 باشد بسبب عفونت آینه بالف ممدوده و فتح هم
 مشدوده با تفرق انصالی است که در سرت واقع شود و
 تا داغ برسد آبر قلسا فتح الف با می مود و سکون
 را هر جمله و فتح تاف و سکون لام و فتح سین الف لغت
 یونانی آنم نوعی از صرع است ابرده کبیر اول سکون
 بای مودده و کسر را در فتح دال هر دو جمله و با قوت
 در جاع که مردان را حادثا گردد و از غلبه برودت و
 رطوبت بسبب کثرت جماع همه آن در اصل نامند است
 ابرش بفتح اول و سکون با مودده و فتح رار جمله
 و سکون سین معجمه لفظهای سفید است که در صورت
 هم میرسد ابریه جزا است انظر لطاوس بفتح اول
 و سکون بای مودده و فتح طار و کسر را هر دو جمله و سکون
 بای شانه تمانیه و فتح طار جمله دالف و ضم داو
 سکون سین جمله لغت یونانی شطراغ نامند آن
 تب صفراوی و بنی متمیز از یکدیگر که بکروز نوبه صفرا
 یکروز نوبه بلغم باشد آینه بضم همزه و سکون با مودده
 و فتح نون و با رخصیت که حادث میگردد و در آنرا
 خصوصاً کسانیکه در مزاج ایشان انوشه غالب باشد
 عادت کرده باشد که مردان با ایشان مقابله در آن
 که مجامع را با این دو دشمن خود بیند ایشانرا منی و شوش
 بسیار است اما غیر متحرک خود بخورد و بدان سبب حرکت
 در می آید و در نوزع میباشد کمی جلی خلقه طبیع دوم
 حادثه اما جلی یا از قبیل ابون است که پدر او با
 بون بوده و با آنکه با مادر او بسیار مقاربت در و خصوصاً
 در حال و با او صناع میگردد که سرت بدان کرده و
 یا از جهت حصول مزاج انوشی است در خلقت او
 جدا که کلت تناسل این با بون نسبت بدیگران غایب
 باندوان کوجکتر میباشد و در هنگام و نور زیادتی منی
 و مدنه در آن میباشد و او بصوت اگر چه مراد است اما
 از زن بدرست و اما عاوی اگر بسبب احتیاد بدان
 است و احوال ایشان مختلف میباشد بعضی مجامعت

ذات میاید و بعضی بانزال منی در بر و معامی ایشان
 و تکلیف است آن از وصول منی و بعضی خود نیز در آن
 حال نزال میکنند ازین قبیل حالات دیگر آبورسما
 فتح اول و ضم بای سوده و سکون و او در فتح را سکون
 سین هر دو همگانه و فتح میم و الف و بنون نیز آمده بجای
 بای اول نبت یونانی است یعنی سیلان و با اصطلاح
 اطباء درمی است حادث از خون و ریح آبوستیا بفتح
 اول و ضم بای سوده و سکون و او در فتح با سوده
 و سکون لام و کسرتان و سکون سین همگانه و فتح بای
 شنایه تخمیه و الف فاجی است که شامل تمام هر دو
 شق بدن باشد سواى صورت بکلیما بفتح اول و کسرتان
 بای و سکون یا شنایه تخمیه و کسرتان و سکون
 بای شنایه تخمیه و کسرتان و فتح یا شنایه تخمیه
 و الف بعضی گفته اند نوع از صرع است و بعضی گفته اند
 تشنج است که مانع حس و حرکت باشد آتشک بفتح
 و فتح نای شنایه فوقانیه و شن مجمه و کاف و ضعیف است
 که حادث میگردد و از سودای محترق یا متفصن که بواسطه
 غلیان انفصال اجزای آن است طبعیت آنرا دفع بظاهر
 جلد و یا باطن بسوی عضوی از اعضا که خمیس و یا
 ضعیف قریب و یا بعید یا در سینه و یا بسوی اکثر اعضا
 حسب قلت و کثرت ماده حتی استخوان و عصاب نیز
 خواه عضو تنوم گردد و یا متفرد و یا کثیر و در انواع
 آن بسیار میباشد نوع زبون آن بخورد عضوی از آن
 آنرا از زود و معالج نماید و بعد معالج آن تمام بدن
 بعضی لادنی و بعضی ماده العرمی مانده و یا در آن صل
 استورم بسیار و در حرکت باز سیدار و سستگین در عود
 بهم برسد با حرارتی و بعضی نوع آن با سوزش
 بسیار میباشد که گویا فکر آتش بر آن گذارفته اند و چون
 اندک آتشک نامند و البته فرنگ نیز نامند جهت آنکه
 ابتدای ظهور آن از فرنگ بوده و یا از نواح آن برآید
 آنکه در او شان بیشتر بر غذیه غلیظه که بریده سودا است
 مانند گوشت گاو و خنزیر و مرغابی و شمال اینها در
 شراب است و متوجه تطیف بدن میشوند لیس غلبه در بعضی

و از غیر گویند جهت آنکه اولاً از بلا دارن ظاهر شده و اکثر
 حشر آن اولاً بر عالی بدن مانند صورتها و سر میباشد
 باعتبار غلیان بزرگو و صغور و تجربه آن و یا باقل خصوص
 اعضا تناسل بجهت فعل ماده آن که سوداست با سفل
 و چون بسیار باشد ماده آن دیاگنه شود و در جلد و گوشت
 او تار و عصاب و عضلات حتی استخوان نیز بهم پیوسته و در
 اعضا و باطنیه نیز بجلات امراض جلدیه بکثیر از اقسام حشر
 و جرم و جدری و غیره و او انهای آن در ابتدا که چک
 و سرتیز برآید بدون آنکه بسیار سرخ و یا بلند باشد
 آن بلکه هموار و بر میباشد با بدن و با صفت و شوخ
 بسیار برمی آید و چون متفرد گردد و در جگر و رطوبت آن
 بر عضو که برسد نیز متفرد گردد و اندک اعتبار در دارت
 ماده و بجماد و نفس صاحب آن نیز باعتبار کمال خباثت
 و بعضی از صده لطیفه امراض است حتی پوشیدن جابر صبا
 آن و نوعی از آن از مباحث است با زمان فو حاش نظیر
 اولاً بهم میرسد و این نیز اصناف باشد بعضی از آن بجهت
 روی است که بزودی قضیب را اگر فزاید و معالجه
 آن نیز فزاید سافط سیکر دانند و مفصل در رساله آتشک
 حکیم عماد الدین محمود قدس سره مذکور است انشاء
 بکمال اول و تالی شنایه فوقانیه مشده و فتح سین همگانه
 و الف و سین همگانه ضعیف که گشاده میگردد و در آن
 عصبه مجوده چشم و صدفه نیز بقول صاحب طب
 زیاده از حد طبیعی و بعضی گفته اند اتساع آفتابه یعنی
 زیاد از وضع طبیعی و اختلاف نموده اند اطباء در آن
 و اتساع بعضی مخصوص و البته اندک اتساع با اتساع عصبه
 مجوده و انتشار را با اتساع آفتابه عصبیه و بعضی بکس
 این گفته اند و از کلام متقدمین تراوت هر دو با هم
 ظاهر میگردد و تحقیق آنست که اتساع در پرده عصبیه
 یا در لقمه میباشد و انتشار نور لازم آنست اتساع من
 است و از انتشار عرض فرق میان هر دو آنست که
 در اتساع ظاهر می گردد و در انتشار در اجزای بدن
 انتشاری و گسائیکه عارف بدان نمیند مینورند
 که گویا چشم او سیاه شده است اعتبار سخنان اجتماع

مواد است در بدن و لازم و متعددی هم می آید و اعتبار
 طشت از آن قبیل است احتیوار الرطوبه علی القلب یعنی
 است که انسان در می یابد که گویا در او در شب می کند
 بجهت آنکه در میاید و در طوبی را که فرا گرفته است
 دل را و دل حرکت میکند و می اندازد خود پس گویا
 شنایه کند و در آن داین مرضی میباشد که بشکرت معبر
 الاختلاج بکسر مخیره و سکون خای مجمه و کسرتان نشایه فوقانی
 و فتح لام و الف و جیم جستن عضوی است غیر سین از
 بدن که همیای حرکت اینها سطحی با سرعت و پروردار
 اراده برای دفع ماده ریجی محبتس در آن عضو بزودی گزین
 شدن آن اگر ماده آن اندک در رقیق باشد و الا باز اگر ماده
 در آن مجتمع گردد آن حرکت نیز عود نماید و همچنین اگر غلیظ
 بسیار باشد استند و میاید و کثرت امتداد آن منتهی در
 است مثلاً اگر شامل تمام بدن باشد مندرک به و کثرت از
 و فاج در عتبه و استر خاست و اگر در وجه باشد مندرک بقوه
 و اگر در عروق باشد مندرک بصرع و یا بخولیا و اگر در ریه
 باشد مندرک با ورام صده و اختلاج قلب مندرک بقی و در سینه
 لقوه و صرع اختلاج لازم و مقدم آنست و فرق میان
 آن و ورعشه آنست که ورعشه در اعضا و آلیه یعنی مرکبه بهم
 میرسد و حرکت آن بی اراده و مائل با سفل میباشد و حرکت
 حرکت نسکین بنیاید و بزودی باز عود نمیکند بخلاف
 اختلاج که حرکت با وجود عدم خنقها من بهتی مانع لقوقی
 است و در آنکه اختلاج در اعضای بسیار نرم اندک رخ
 و در اعضای بسیار صلب نیز مانند استخوان میباشد بلکه
 در اعضا متوسطه در نرمی و صلالت عارض میگردد و اختلاج
 القلب حرکت ناخوش آینده دل است بسبب فاج
 اختلاج المعده حرکت شبيهه بختقان که در معده حادث میگردد
 و لیکن از قبیل اختلاج که در اعضا عضلانی بهم میرسد
 اختلاج بعضی آنست که در افعال فکری بهم میرسد که
 در آنها تغییر تشوشیه رو میدهد اما میسر حد اطلاق قبول
 نمیرسد و الا جنون نامند الاختلاف بکسر اول سکون
 خای مجمه و کسرتان نشایه فوقانیه و فتح لام و الف
 و فاسمهال پرور پی و سهال دوری را نیز نامند و گاه

بعضی اختلاف اندم نیز آمده - اختلاف اندم گاه مراد از سنج
 امعاست و گاه اسهال کبیری فرق میان آن هر دو از جنبه
 وجهت اول آنکه کبیری بسیار بلوی باشد بسبب حرارت
 در طبیعت کبیر اختلاف امعای و دوم آنکه کبیری مقدار آن
 بسیاری باشد بسبب بسیاری خون در آنجا بخلاف
 معوی سوم آنکه در کبیری اولاً بر از دفع پیشتر و بعد
 از آن خون بسبب دوری کبیر بخلاف معوی که مخلوط با
 خون میباشد چهارم آنکه کبیری بی وجع میباشد بسبب
 عدم احساس کبیر بقول جبهو و کمی وجع بقول سبجی بخلاف
 معوی که قوی الوجع است بسبب قوت احساس آن الا اختلاف آنرا
 کبیر اول و سکون فای مجمه و مسخ نون و الف قاف در
 لغت کتب معتبره خفته شدن و باصطلاح اطباء عبارت از زردی
 نفس است بسوی ریه و قلب و یار رسیدن آن اندک
 اندک به خورامی و جمیع اصناف خون منق با ننگه نفس
 و عسر بلع میباشد و اگر سر بر خنجره باشد نفس بیشتر
 میباشد و اگر در مری باشد بالعکس احتیاق رحم مرض
 است شبیه بصبر و غشی که استهای آن رحم و انبساط
 آن بدماغ و دل بواسطه جذب عروق متوارف غیر میباشد
 اما شایسته آن بصبر از جهت او دار و سقوط و تشنج
 بعضی اعضا مانند ساق و غیر آن است و اما شایسته آن
 بغشی از جهت آنست که صاحب آن پیشتر فراد و او از غیر
 فاز برد اطراف و زردی ننگه خسار و صغر نفس و نفس
 اکثر احوال و گاه در آن نفس عظیم میباشد و بعد از فاقه
 زیاده بیشتر ادیمیا بسبب انصباب ماده در آن چین
 و اما شایسته آن بالا شتر از بصبر و غشی از جهت
 تقطیل اکثر قوای محرکه و حساسه است در رحم در آن کشیده میشود
 سبب فوق و گاه مائل یکی از دو جانب است و چپ
 میباشد بسبب شتر فراد و حبس طمث زنی اخیلوس بسبب
 اول و کسر خار مجمه و سکون یا رتخانه تختانیه و ضم لام
 و سکون و او و سین نمله در می است که در موق انسی چشم
 بهم میرسد اولاع اللسان کبیر اول و سکون ال تحله و فخر
 لام و الف و عین جمله بزرگ بشدن زبان است بزرگ
 دهان نخبه و برین آید و شیخ الرئیس از جمله اورام دانسته

و بعضی از غیر جنس او را مگفت آر بیان بضم اول بوسه
 الف است و الفیح آر بیان که نوعی از ماهیت آفتاب
 غریب است شبیه به تشنج که حادث میگردد در اعضا
 آنکه یعنی مرکب متحرک بارده اند و مسخرق میان این
 و اختلاف بیان است که اختلاف و فتنه حادث میشود
 و نیز فتنه زائل میگردد و بخلاف ارتعاش و در ارتعاش
 عضو میل بطرف پائین میکنند بخلاف اختلاف که متوجه
 بجمیع جهات و بیالات مایل میباشد گاه در قصبه ریه
 بهم میرسد و کلام مرثعین میناید و نام سبب آن
 باقی است و در عرشه که عارض پیران گردد بسبب ضعف
 قوت ایشان زائل نگردد و ارتعاش انقباض رحم در وقت
 است آر قان در لغت بمعنی یرقان است ماروق و غیر
 ششم است که او را یرقان باشد ارتعاش انقباض
 بالا رفتن یک از آن هر دو است و یا هر دو از پس خود
 بسوی عانه و مانع آید از اکثر حرکات و یول بزرگی
 و قطره قطره آید و سبب آن استیلا برودت و غش
 است بران اگر منقبض باشد کوچک و کشیده شود بزرگ
 خود چنانچه در حال خون بسیار و فرود رفتن در آب سرد
 بهم میرسد و اگر سبب آن قوی باشد خصیصه تباهی بالار
 سیوی مرق غائب شود و گاه با سیاب مذکور در غش
 تباهی بالا میرود استر خاصیت عصبانی که ضعیف
 است میگردد در آن عضله اعصاب حرکت غنا
 می آید از تحریک عضو و بدان سبب اعضا است
 افتاده میباشد و مطاوعت و در حرکت انقباضی
 نمی نمایند و مخصوص بعضی نیست و اکثر لازم فاج
 است و نیز وقت مراد فاج است و اما نزد متاخرین
 پس فاج عبارت از استرخا حادث در یک شقی برین
 است و استرخا مخصوص بعضی است - استرخا از بعضی
 بفتح جیم و سکون فاد نون سستی است که در ریه یا
 بهم میرسد در یک بالائی چشم بسبب سستی عضله کشنده
 آن بسوی بالا از غلبه رطوبت بران استرخا از استرخ
 بفتح شین و حجه درای جمله و هم در آخر ضعیف است که در
 بلز و ریاح از فتنه برین می آید بسبب فتنه که در

عضله مطبقه مسکه آن بهم میرسد و با سبب برین
 مثنوی جان و با شرب آن رطوبت را استسقا و در لغت
 بمعنی طلب آب است و اجتماع امی اصغر را در شکم نیز گفته
 و باصطلاح اطباء مرضی است که اکثر حادث میگردد از
 ماده بار و غریب که داخل خلل اعضا گردد و اعضا را
 برآمده دارد و آن یا مفرد میباشد یا مرکب مفرد از سه نوع
 برین نیست زیرا که ماده آن یا رقیق است یا غلیظ
 قوام دارد و رقیق دو نوع است یکی آنکه شامل جمیع
 غما برین با که در خلل و فرج اعضا داخل شده از بیار
 برآمده دارد و اکثر ابتدا از قدیم سابقین برین شکم و زخم
 کند و بعد از آن بر پشت دستها و رشا را پس بسیار
 اعضا و این را نمی نامند و دوم آنکه شامل جمیع اعضا
 نباشد بلکه در مواضع خالیه از اعضا ای اعضا مد فرغ غذا
 و اختلاط مانند فضای لطن که عبارت از معد و کبد است
 است تا با این صفاتی و ثرب و یا ثرب و یا معادله غل
 گشته شکم را برآمده و فرخ دارد و این را طبله نامند و
 یک نوع است ماده آن نیز در این صفاتی و ثرب یا
 این ثرب معادله شکم را بزرگ دارد و این را زرقی
 نامند و وجه تسمیه هر یک بسبب شباهت است بدان
 زیرا که همه مشابه بفریبی و چاقی برین بسبب چاقی گوشت
 است و طبله بسبب شباهت شکم آنست طبله که چون است
 بران زیند مانند طبل از آن آواز آید و زرقی بسبب
 شباهت آن بخنجر آب است که چون حرکت میکند
 آواز آب از آن آید و این را بدترین انواع گفته
 و استقرار مرکب چهار نوع است زیرا که مرکب از دو نوع
 اند مرکب از شحم و زرقی و یا از شحم و طبله و یا از زرقی و
 طبله و یا از هر سه است که بول بضم الف مراد از آن اعتبار
 بول است - اسقاطا نزل لاق چنین است از رحم و بران
 آن غیر نام انسان الفار اسم نوعی از مرض نسق
 انفاد است استعمال مرضی لانا مندر که حادث شود و
 بدنیه و حرکت کند معای مستقیم و دفع گردد از آن مضمول
 زیاده از مقدار طبیعی و بالا جمال آنکه بر آن مواضع
 بطرفی معای مستقیم ماده از مقدار طبیعی از هر عضو که باشد

منسوب بران میدارند مانند معوی و معدی و کبیدی و
 حراری و دماغی و طحال و اسار لیتی و بدنی و همچنین این
 خلط که باشد موسوم بران مانند معوی و صفیادی و کبیدی و
 سوداوی و اگر آنرا در اوقات زمین با آب سرد
 مانند اسهال معوی گاه با سح و گاه بدون سح میسازند
 و بی سح را زلفی نامند و ایند امر از مطلق معوی سح
 و نیز اسهال کبیدی و اسار لیتی میباشد و فرقی میان کبیدی
 و اسار لیتی آنست که کبیدی متغیر میباشد با آن رنگ
 اول نیز خلط اسار لیتی و فرقی میان آن سه در دو
 معوی آن است که خلط مسند فرج از کبیدی بسیار میباشد
 و غیر مخلوط به برابر یکدیگر خلط بعد از بروز دفع میکند و در
 بدون منفی و سح و مرارت آن کم بخلاف معوی که منفی
 و سح و درد و اندک و مفضل بهم اسهالی است که اگر از
 انقباض عرق باشد از عرق معای و قاق اول غایب است
 اگر در پس خون رقیق آید باراج و قراق در بارگاز است
 غلط باشد اول غایب یا خون بر آید پس بی خون با آن
 علامت بواسیر نباشد و اکثر سبب سح اسهال ماده لطیفه
 و یا اسهال بسیار باشد که خراشیده شود سطح امعاء و این
 باعث مخلوط ببا هر غلط باشد آهمن لفتح الف صفا
 جمله و لون شده بر بوی زبر غلظ و دندان نیز باشد
 از و غیا لفتح الف و سکون طای جمله و ضم رای جمله
 سکون واد و کسر غین مجریده منسج یا ی مشتاة تحتانیه و
 الف لاغری برن است نسبت نیافتن غذا از حقال
 عند الطلاق مراد بسته شدن زبان است این کیفیت
 که قادر بر تکلم نباشد و عند التفتیر طبیعت باطن بسته
 شدن شکم است. آنچه علاج الذکر تشنج و کشیدگی ذکر
 و سبب کردن آن همیشه سیکطرف است عیال کبیره کلا
 و مانند بسیار است که عارض مفصل عضلات گردد و
 بعرف آنرا غیب نامند و آنچه از غیر حرکت است و سبب آن
 معلوم نباشد مفرد مرض است و بعضی گفته اند عیال
 اشتداد یا بد تشنج به بهم رسد و چون باه گردد و بعضی
 حمل عارض گردد و بر چند نوع است آنچه توسط حرکت عارض
 گردد و آنرا عیالی یا ضعیف نامند و آنچه بواسطه قوه انزاع

قوهی و آن آنست که سر بدن در و نما به نزدیک
 گذاشتن بران و آنچه بواسطه کشیدگی آنرا متد و سه
 و آنچه بواسطه درم بعضی اعضا آنرا در می و آنچه بواسطه
 میوست و خشکی اعضا باشد آنرا تشنج نامند و اغمار
 کسولت و سکون بین مجریده و منسج سیم فالف مجرود
 ضعف قوی قلبی را نامند یعنی بهوشی حادث از ان
 و صرع ضعیف نیز نامند و اقلیوس بالف کسور
 و ذی سائنه و کسوطی جمله و ضم بای مشتاة تحتانیه
 و داو ساکنه و سمن جمله لغت یونانی است بمعنی جمعی قوی
 اقلیوس و اقلیوس و اقلیوس کسولت و سکون
 قاف و کسوطی جمله و سکون بای مشتاة تحتانیه و ضم
 عین جمله و سکون واد و سمن جمله و بلغت و دیگر سبب
 عین قاف و صفت واد و بلغت و دیگر بنون بجای قاف
 اول هر سه بمعنی جمعی و قی است اقلیوس لفتح اول و سکون
 قاف و ضم عین جمله و سکون واد و فتح سیم فالف قوه
 است که با خشک ریش باشد و در تنقیه آن مخاطه بود
 اغشیه را بخورد و چشم را فاسد سازد و التوار کبیده الف
 سکون لام و کسوطی مشتاة فوقانیه و فتح واد و لغت
 موده زوال و بر آمدن فقرات است بطرف راست
 یا چپ انصاف لفتح چسپیدن جنن بقله است یا
 چسپیدن جنن اعلا یا سفلی است لفتح اختلاط عقل
 چنانچه گفته میشود که تحقیق الس الرجل یعنی مردار و س
 است یعنی جنون است - الم لفتح همزه و لام گفته اند مراد
 و جمع است و قوی گفته آنچه بر سن ظاهر شده آن است
 که الم اعم از و جمع است جهت آنکه الم ادراک منافی
 است به فرقی از قوی که باشد و و جمع ادراک کس
 الس است و مراد آنست که هر چند شخص گردد و کلا
 تقدیرین و متاخرین فرقی میان الم و و جمع نیافتن در
 موارد اعمال نشان صاحب کرا لجه گفته که سیم نیز
 فرقی میان الم و و جمع مباطن نموده مولف گوید اگر با
 الم ضربان و شدت و ضعف باشد و جمع است بدون
 آن الم و نیز در تعریف الم گفته اند که بر بدن از حال
 طبیعت است و حال غیر طبیعی - الا مثلا عجز از پری برن

از اختلاط و مشرف بودن بر مرض و گاه اطلاق می
 بروات اختلاط بحسب کیفیت این را مثلا بحسب کیفیت
 می نامند و گاه اطلاق می نمایند بر کثرت کسوت اختلاط
 و در اوج بحد که بر کنند و عینه امکانه خود را بکنند
 را هر چند بحسب کیفیت صلح باشد و این را مثلا بحسب
 نامند زیرا که هر گاه از مکان چیزی بر شود البته عرض
 آن می افزاید و از طول آن میگذرد و همین علت کشیدگی
 و طول و انقباض اطراف خود است در عرض و گاه بر
 پری معده از طعام و شراب نیز اطلاق می نمایند
 اشتلاط غلاف القلب منتهی و پیر شدن غلاف قلب
 رطوبات منخوره از راس و پیر شدن عروق آن است
 از خون غلیظ که از غذای قلب دریه باز ماند و با آن
 اعظم منفی و سو تنفس و انقباض و انقباض منتهی است
 در طولی و بطول و منفی در فرعی و اختلاف آن در طولی
 میباشد ام آلام تفرقی انصالی است که در شرابان
 می رسد و سبب می گفته تفرقی انصالی اگر در شرابان
 واقع شود و ملتحم گردد و خون از ان جاری شود و لفظ
 که در اطراف آنست بریزد و بر کند آنرا و چون نفسان
 آن فضا را برگردد آن خون باز بسوی شریان این را
 ام الدم نامند و قوم اطباء بر تفجیر شریانی را ام الدم
 میگویند ام العصبیان صرع است که عارض اطفال
 میگردد و از جنین ولادت تا چهار سال بحساب آن این اکثر
 منقاروی و با تب حاد و محض خشک تشنجی میباشد و چون
 اطفال را بیشتر عارض میگردد و لهذا آنرا ام العصبیان
 و بعضی ریح العصبیان را نیز همین میدانند و آنرا ام الشیطان
 و قرح الشیطان نیز نامند استیاریوس لفتح الف
 سکون سیم و کسر غین مجریده و منسج ما مشتاة تحتانیه و لغت
 کسولت و سکون بای مشتاة تحتانیه و ضم تون و
 سکون واد و سمن جمله جمعی بلغیه دائره است بلغت
 یونانی - ام الدم کسیر سیم ثانی و سکون لام فتح اول
 جمله و سیم یعنی جمعی است - اموریدوس لفتح الف و ضم سیم
 سکون واد و کسوطی جمله و سکون یا مشتاة تحتانیه و ضم
 واد جمله و سکون واد و سمن جمله بویانی بمعنی جریان

از بوسه است آب و سیاه مفتوح و نون ساکن و بک
 مضموم و دو ساکن و سین مکتوب و یای مشتاة تحت این
 و هم مفتوح و الف بیونانی یعنی سلاق است انتشار
 الالهت بای شده لفظ بعد تالی مشتاة فوقانیه نخستین
 ترکان است بسبب جمع شدن رطوبت در آنها و یا قای
 شدن غذای آن و میل نمودن بسوی حدت و حرارت
 انتشار کبیر همزه و سکون نون و کسرتای مشتاة فوقانیه
 و فتح شین مجرجه و الف در ای جمله ضمیمت که کشاده میگردد
 در آن سوراخ برده یعنی چشم زباده از مقدار طبیعی بدان
 سبب بصره سخط مستقیم بر نمی آید و منتشر می گردد
 و بر می نمی رسد اتصال الفکس ضمیمت که در آن
 قادر می باشد انسان که نفس کشد مگر آنکه دست نشین
 و گردن را درست بدارد و سر را بالا کند افتتاح کبیر
 و سکون نون و کسرتای مشتاة فوقانیه و فتح فا و الف
 و غای مجرجه زیادتی است که در عضو برسد بسبب در آمدن
 ماده ریحی در آن با خارش هر گاه مطلق ذکر می آیند
 و مقید بانقباض بطن و یا غیر آن و از زیادتی حاصل از
 اده و خورجی و فزان است که در آن عضو بهر جهت
 اعیان زیادتی است که از ماده بار و غلطی یا ریحی عارض
 چشم گردد و با خارش نظایر آن مری ضمیمت که حادث
 می گردد در مری از اشرفا دستی عضله همسکه آن و
 گویند از دستی عضله منبسط است که صاحب آن نمیتواند
 چیزی را فرود بردارد آب و فیر آن از اشیا ی قویه سالیان
 بقیه بزرگ اشیا ی غلیظه ثقیله را فرود میبرد بدون مشقت
 انفجار الدم من الاذن جاری شدن خون است از
 گوش بسبب سحران یا بریده شدن رگی از رگهای آن
 و یا استلا نیکه موی با شقاق و افتتاح گردد و یا برسد
 و ضرر بصدمه بدان الفلاح الاذن بر آمدن گوش است
 از جای خود بسبب جذب قوی از آن فتنه که بر آن رسد
 و یا در می ورست که که فشار و آنرا و از جای خود ببرد
 دست کند از جانب دیگر انقلاب و بختن ضمیمت
 که میل می کند در آن ترکان بسوی اندرون و مدقه را کج
 میگرداند انقلاب به دور ضمیمت که انسان را می می خورد

بعد مضم شدن آنرا قی میناید و وجه تسمیه آن بر آن
 منقلب شدن در بختن اسفل آن با علای است
 و یا از جهت انقلاب فعل ماده و انعکاس آن است
 طبیعت خود و فرق میان آن و ایلاس بدان است
 که آنچه در انقلاب معده دفع میگردد و بعضی نیست و در
 قشور رقیقه میباشد و نزد خوژن هموضات و جرح شده
 مینماید بکلاف ایلا و س- انقیار بوسه بسنج همزه سکون
 نون کسرتای و سکون یای مشتاه تحتانیه و فتح میم و
 الف کسرتای جمله و ضم بای مشتاه تحتانیه و سکون
 سین جمله تپ یعنی نایب است که هر روز آنرا نقیحا
 لفتح همزه و سکون نون و کسرتای و فتح بای مشتاة
 تحتانیه الف مضم لام و سکون داو و سین جمله جمعی
 یومی است که آن برودت در باطن حرارت در ظاهر
 باشد انگسار الاذن شیخ نجیب الدین سمرقندی گفته
 شکسته شدن عروق گوش است بحدیکه در چشم ظاهر
 گردد و بعضی گفته اند انگسار را بر تفرق اتصال عروق
 و اطلاق نمی نمایند برای آنکه عصاره لیت نرم قابل انقباض
 و انحنایند و قبول انگسار نمیکند بلکه قابض می باشد و
 کوفته شدن اندام و ذیما بضام و سکون او و کسر
 ذال بجمه و سکون یا مشتاة تحتانیه و فتح میم الف دوم
 رخی یعنی است که چون دست بطن گذارند فرود رود و در
 بحال اصلی آید بلند شود و رنگ آن سفید شود و آن حرارت
 دالم نباشد و به قدرت بآن اندک و جمی با او طیس
 یعنی الف و سکون داو و فتح رای جمله و الف کسرتای
 طای جمله و سکون یای مشتاة تحتانیه و سین جمله
 بلغت بیونانی یعنی شرناق است او رام الاذن بر میست
 که در بنا گوش از بیرون صالح بهر سرد این در اکثر
 خطرناک است و لکن در گردن آن ممنوع است جهت
 آنکه جای ریحین فضول و ذیما غیه است مانند ورم
 زرد لیل که جای ریحین فضول و ذیما غیه است و در مخرج
 ران که جای ریحین فضول کبیر است و اینها را اول
 معاین ناسند آو فیلوس بالف مضموم و دو ساکنه
 و فای مکتوبه و یای مشتاة تحتانیه که در لام مضمومه

و دو ساکنه و سین جمله در می است که در موق انشی چشم
 بهر سرد و غیر مگر دو و چون سفید گردد آنرا غیب نامند
 ایلا و س بک الف و سکون یای مشتاة تحتانیه و فتح لام
 و الف و ضم داو و سین جمله علامه گفته اند که در چشم
 در معای علیه که دقیق است بهر سردی است که نفوذ و نقل
 بسوی معای سفلی که غلیظه است مگر که با چار از زمین
 بر آید و تفسیر از اجالینوس در انقباض بر ب ارم و غیره
 بالمستعاض منه کرده در فضول خود گفته که چون حادث
 شود در قویج مستعاض منه تی و فواق و انقباض از زمین
 پس آن و لیل بدی حال بر نفس است و نیز در انقباض
 گفته که شخص را حادث شود تقطیر البول در قویج مستعاض
 با ایلا و س پس آن شخص در هفت روز می میرد صرف البهار
 الموحده آنها دشنام لفتح باو الف و دال جمله و سکون
 سین مجرجه و نون و الف و میم سرخی بر آید است
 شبیه به ابتدای جذام که در صورت و دست با هم برسد
 خصه و در هنگام مری و داو و مستان گاه بآن فوج
 الیشور ضم باو نامی مثلثه و سکون او و رای جمله را
 نهای کوچک است که در ظاهر بدن بهم میسوزد و احداث
 دشر است البثور فی الحلق و آنها است حار سوزنده که
 گاه در حلق بر می آید و بیشتر بر مری جهت آنکه قابل
 زیاده است از حلق و گاه بر قصبه ریه تبارک السعال سرفه
 که بسبب آن بر آمدن البثور باشد در ریه ثبو الالف و آن
 صلب که در بینی بهر سرد و شیبه تا بلل میباشد البثور
 و آنها می کوچک سفید است که بیدرت و شند و زور
 بدن بر می آید و در نوح میباشند آنچه آنها صلب است
 غد و در آن کم و در بخرق سبب است که آنرا در
 الاصل نامند و آن یا منقلب میشود و بزرگ میگردد و مانند
 دمل یا بر صلابت و کوچک خود میماند این سبب باریت
 ماده آن است و همچنین آنها می صلب کوچک سرخی بسیار
 که بی درد و جمی در موضعی از بدن ظاهر میشود و در مری
 میگردد و در موضعی دیگر بر می آید و چند نوع دیگر
 نیز میباشد یکی راشب کم و دیگری را ثبور اصراع و
 دیگری را ثبور القفا مینامند و بزرگترین قویج است آنها که

در بدن ظاهر میشود و از آن چرک آب برمی آید و در آن
 خشکتر است بسیار می بندد و بان خفقان و غشی میباشد
 و از جنس سفید رویه است و بلخیزه از آن جهت نامند که در
 بلده بلخ بسیار بهم میرسد و اکثر آنها از جمله امراض مستتر
 است که بر دیگر می سرایت می کند ثورا اللندی لفتح لام و
 بای موحده و کسوف و فتح بای ثمنه تختانیه و باد
 انهای سفید رویه است که بر صورت و بینی برمی آید
 بظلماتش چکیده بر عضو چون آنرا نقشاره از آن کی
 شبیه شبیه می خورد و روشن غلبه برمی آید اگر چه با
 و سکون جاد و فتح را هر دو جمله و الف و نون لغت یونانی
 است معنی فصل الخطاب آنروز محاربه طبیعت با مرض
 است و با اصطلاح اطباء تغییر بظن عظیم است که در وقت حادث
 میشود یا بسبب صحت یا بسبب مرض و یا بسبب نا خوشی حال
 بلاک و بجران با نام جدید است و یا نام ردی یا ناقص جدید
 و یا ناقص دی و شبیه کرده اند مرض را برین باغی که
 درین بدن طبیعت را با باد شاه حافظ آن درین و بجران
 بر روز قتل فیما بین پس اگر باد شاه طبیعت بر مرض
 غالب آید و او را از زمین بدن بیرون کند آنرا بجران
 نام جدید نامند و بالعکس بجران تام ردی و اگر یکدیگر
 با یک بر دیگری غلبه تام نیانند و محتاج بقبال یکدیگر
 آنرا بجران ناقص گویند و در مضموت اگر غلبه طبیعت با
 آنرا بجران ناقص جدید نامند و الا ناقص دی بوجه طبیعت
 بضم اول و دوو های جمله اول مضموم دووم مفتوح و میان
 آن هر دو دوو ساکنه و ناقص و سنگینی کو فنگی آواز
 است بسبب کثرت مواد غلیظه در مجاری آن خواه و خواه
 باشد خواه بلغمی آنجور لفتح اول و سکون خای مجمره و در
 جمله بر بونی و لذتی دیان است و بر بونی دیان و
 دنانها یا بسبب طبیعت مده و بجران الف بر بونی بینی است
 و آن با بسبب بوی سرشعین در آنست و یا بر سیدن خای
 ردی و بر بونی از حنک بر بینی آلوده تجر یک با و را
 دال هر دو جمله و یا رطوبت غلیظه است که منجمد و تجر گردد
 در یک چشم و رنگ آن مائل سفیدی باشد شبیه برده
 یعنی جب غام که لفاری زاله نامند البرسام لفتح اول سکون

و فتح سین هر دو جمله و الف و مضمون لفظی مرکب فارسی
 دیونانی است و آن مرضی است که عارض میگردد و در
 یا فرغ حاجاتی است میان کبد و معده و حاصل سست میان
 آن هر دو متصل است بحجالی که میان قلب مده است و
 اتصالی بیکه از دو پرده و درخ که جسم است و در رین
 سبب و وجع آن حجاب بدماغ سپردن عارض
 ستر ظاهر میگردد و جای نبار قول شیخ نجیب الدین
 و اما نبار قول مولانا نسی فرمی است که در نفس حجاب
 بهم سردان حجابی است که فاصله است میان قلب و معده
 البرش لفتح با و رای ممله و شین معنی نقطه ای برده
 سیاه است بقدر دانه کبچ که بر صورت بهم میرسد و گاه
 مائل بسرخ گوشت نیز میباشد و لفاری کبچک نامند
 بشم لفتح بای موحده و سکون شین معنی سخته است
 البرص به سحر یک با و را و صادر هر دو و آنرا برص نیز
 بزادتی الف مفتوح در اول داغهای سفید عمیق است
 که در ظاهر بدن بهم میرسد و ز بروز پس میشود و ستر
 بیاطن نیز میگردد و در بعضی اعضا و گاه در تمام بدن
 باین حیثیت که تمام بدن را فرو گیرد و سفید میگردد و این
 برص نشناخته در ابتدا بشواری زایل میشود و در
 انتها و شمول تمام بدن معالجات آن از قبیل معجزات
 خوارق عاده است و از جمله امراض مسریه است
 و متوارثه نیز برهنه لاسود لکهای سیاه است که در ظاهر
 جلد بهم میرسد و با غمی میباشد و در بعضی مواضع بدن
 در تمامی آن و این نیز روز بروز بر سر تنها بر می آید
 و بین میگردد و پوست بدن خشک نامند فلس آنها از آن
 خشک ریشها جدا میگردد و بسبب آنکه ماده آن مواد
 فاسد محترق است و از جمله امراض مسریه است و متوارثه
 و این قوبای مفسر نیز نامند برهنه العین آنجور نیز بر
 عنقید است و میل نمودن بسبب سفیدی بسبب غلبه
 رطوبت بران برهنه لاطفا لفظهای سفید کوچک
 است که بر ناخنها ظاهر میگردد و بطلان الذوق فساد
 لفتح ذال مجمره و سکون حا و وقاف بر طون شدن حسن
 ذوق است که محل آن نجان است بحدیکه صاحب آن

در دنیا بد و نفع و تمیز تواند نمود میان چیز گرم و سرد
 البطم بضم اول و سکون طای جمله و مضمون و آنهای بزرگ سیاه
 رنگ است که در ساق پا بهم میرسد و از آن چرک آب
 بر می آید بر کاریه و یا بطیس است بکم بضم با و موحده
 و سکون کاف و مضمون عدم قدرت بزرگ است و صاحب
 آنرا بکم و بکم نامند نبات اللیل و آنها را کوچک شدن
 که در سردی هوا و شهاب بر می آید و عارض میکند و تسکین
 بسیار باز شدت میکند البواسیر زیادتی و دانه است
 که بر دیان در کهای نفع از خون سوداوی غلیظه
 میرسد و انواع آن بسیار است گاه مخفی میباشد و گاه ظاهر
 و گاه از آن خون جاری میگردد و گاه بند میباشد و گاه
 یکانه میباشد و گاه چند دانه شبیه لیسریان گاه از آن
 طبیعتی سفید لریخ طراوس مینماید و هنگام بر حسی خون آن
 در طبیعت قبض و لفتح و ذراقر بسیار در شکم میباشد و آنچه
 از آن خون جاری میباشد و آنرا دانی و آنچه غریزی
 است عسایا نامند و حدان با سوسن از جمله امراض
 مسریه بود اسیر الریحی عبارت از ترشح غلیظه عسایا
 است که احداث و حج نماید در معده مانند قورنج و گاه بظن
 پشت و ترسیف و تاشانه یا لارود و گاه در و دایر
 بظن کرده و تیشین و قبض و حوالی مقعد و قورنج و شکم پیدا
 نماید و گاه میل مفاصل دست و پانها بر فقره و آواز در
 شکستان و مفاصل در هنگام قیام و قعود پیدا شود و گاه
 سهال الدم و غیر آن نیز احداث نماید و گاه با بوسیر غیر
 ریحی جمع میگردد و با بوسیر ریحی زیادتی میباشد و با بوسیر
 الالف محمی است نامه که اندرون بینی میرسد و منفذ آنرا
 تنگ میسازد و گاه سفید نرم بی وجع میباشد و این سهل
 علاج آوگاه سرخ رنگ با گوشت و وجع بسیار و علاج
 شوار بوا سیر الشقه زیادتی و سفیدی یا گوشت بقدر دانه
 انگور است که در لب پائین بهم میرسد و منشق میگردد
 وسط لا و وجع میکند و شبیه بقوت شامی میباشد و در
 وجع و گاه تجا و از آن بلب بالا میکند و از آن فر میگرد
 و گاه تا نصف صورت نیز میرسد و با بوسیر ریحی زیادتی
 که در عنق رحم از خلط سوداوی بهم میرسد و در لب یا بخر

توان دریافت و از آن رطوبتی شبیه بر روی می آید
 البوالین مرضیست که میگوید چشم در اندک زمانی خسته
 آب و بازمی آید که بر چشم اول و سکون باورای مملکت
 است که در شش بهم میرسد که صاحب آن نمیتواند در هنگام
 سکون میان و نفس ساکن ماند بلکه بی اختیار پی در پی
 نفس میکشد و بعضی را بویان را یک مرض دانسته اند و بعضی
 غیر و علامه گفته که فرق میان هر دو بدین خوبان کرده
 که ماده رطوبت داخل عروق محتبس میباشد و آلات سینه
 داده در تارهای کسینم نرم میباشد و در وقت سرفه
 رنگ رو سحر میگردد و زیاد از رطوبت اعتبار است
 و غایب در تارهای کسینم که بهر تار یعنی پی در پی
 کشیدن نفس است - بول الدم بر آمدن خون است از مر
 بول اگر اندک اندک آید از افتتاح دهن عودتی باشد و
 اگر دفعی بسیار آید از اشتقاق رگه باشد و خون صرف ناز
 باشد و سبب ضرب به باسقطه و یا تناول ادویه حاده حریفه
 و یا سبب یا تا کل شدن عرقی حادث میگردد و بول الدم
 آن است که قطره شود خون در بول و خون صرف نباشد
 البول فی الفراش بول کردن انسان است در خواب بیشتر
 اطفال مرطوبین عارض میگردد و بولیموس بضم با می
 و سکون او و سکون یا ای شانه تخمینه و ضم
 سیم و سکون او و دین بویانی بمعنی جوع بفری است
 البته بخوبی که گهای سفید رقیق و یا سیاه رقیق بی عرق
 است که در ظاهر بدن بهم میرسد و بتدریج پهن گردد و در
 سیاه آن پوست بدن سبب باشد و فرق میان این دو
 برص است که برص با غوص نفوذ و غور در عروق جلد
 لحم و تا عظم نیز باشد و بطی الزوال بجلات است و سبب
 حدوث آن خلط است و دفعه نفول و خوردن اشیا
 غلیظه کثیفه است البته بضم یا ای موحده و فتح ما و تار
 مثناة فوقانیه باقی ماندن انسان است مبهوت ساکت
 لا یعقل البیاض سفیدست که در طبقه قرینه چشم بهم میرسد
 از آن آنچیز رقیق و بر ظاهر قرینه است آنرا اثر و غام و غام
 و آنچه در باطن است آنرا بیاض مطلق نامند و اسسی
 دیگر اندازد و بیشتر از قرصه در دانه بسم میرسد

البیضه لفتح با سکون یا ای مثناة تخمینه و فتح ضاد
 حجه یاد و سری است شدیده فرسنگی که تمام سر را فرا
 میگردد که در هیچ وقت تسکین نمیباید دروشنی آفتاب و
 چرخ خوش نمی آید و به شواری اصل میگردد و ما خود است
 از مضمینه سلاح که در وقت جنگ بر سر میگذارند بر
 محافظت و تمام سر را فرا میگردد و شخخ رئیس گفته آن
 صدعی است لابت ثابت فرسنگ که بهیجان می آید
 صعوبت آن هر ساعت با نیک سبب که صاحب آن شتر
 میدارد و صد دروشنی و مخالطه با مردم را در دست
 میدارد و نهائی و ناریکی و بر پشت خوابیدن را و در کباب
 هر ساعت که گو یا سورا بمطرقه میگویند و میکشند آنرا
 و شق میکنند حرف التار المثناة الفوقانیه التار کل
 بفتح ما مثناة فوقانیه و پنجه و کان مشده مضموم
 و لام فانی کردن و خوردن اجزای عضو است سبب
 رقیق ماده حاد اکال بدان هر عضو که باشد مانند لثه
 و دندان و غیرین هر دو التقاد بفتح اول و ثان
 مثلثه و الف و ضم و او و بای موحده واضح تناوب
 بفتح تا و ثانی مثلثه و پنجه شده و بای یک نقطه
 که بدون او و حالتی است که مضطر میگردد انسان که
 و بان خود را بکشا بسبب صعود آنچیز دریا حیرت
 سبب التحلیل از مده بسوی سر عضلات دمان و
 از جنس تشنجی است که در عضلات تک عارض میگردد
 و بزودی زایل میشود و در حدیث وارد است که عطشان
 رحمن و ثواب از شیطان است و آنچه بفتح تا و حاک
 حله و تشدید جیم و رای تمله و یا دنی غیر سبب است
 که در بدن ظاهر میشود و وصلب میگردد و نیز اطلاق بنیای
 خاصه برورم گویند صلب که حادث گردد از ماده
 غلیظه در پلک چشم و منجمد و منجمد شود و التخمینه بضم تار و فتح
 و سیم و ما عبارات از عدم انضمام طعام است که در
 و اندن آن دران غیر منضم بحال خود و یا تسخیر و جوب
 غیب و کیفیت غیر صالح گردیدن و تشنای با می بر بوزن
 و گاه بسوی طعام از آن آمدن و تمدد و نقل و سوزش
 معده و یا باطلاق بطریق معاده نفع شدن التحلیلات

شانه التادرة و آن تحلیل نمودن انسان ناظر است
 مثلا اشکال الوان مختلفه را در هوا بیند که ستونی از دور
 پیش چشم او بلند میشود و بالا میرود و منتشر میگردد و بعضی
 آن مندر به نزول آب است در چشم و علامت آن است
 که با که در وقت باشد و اندک اندک هر روز زیاد گردد
 بعد سهال و هنگام گرنگی نیز کم شود و التزل بفتح تاد و
 مملد و ضم با می شده و سکون لام اتفاخی است که ماضی
 اطراف بدن یعنی دست و پا و غیر آن میگردد و سبب تخمین
 بغم رقیق حاصل از ضعف مضم خیاخچه در استقامت او و از
 بعضی حمایت همالات عارض میگردد و گفته میشود وزن
 متزل شد یعنی سنگ گشت و بران گیاه روید و خشکی وزن
 متزل گشت یعنی گوشت بدن او زیاد گشت و فرجه آن
 بفتح تا مثناة فوقانیه و رای مملد و ضم با می شده و در
 سکون لام نرمی و سستی گوشت بدن است و اصل گفته
 اتفاخی است که حاصل میشود در اطراف و اعضای قلیل
 الدم سبب غلیظه بغم رقیق و ضعف مضم آن التمز بفتح
 تا و زای مضم با می شده و در هر دو مملد حرکتی است
 که در معا مستقیم جهت دفع فضل عارض گردد و اتفاخی
 اندک چیزی دفع گردد و گاه با آن اندک غنی نیز باشد
 و سبب آن انصاف طراری و یا رطوبی که با هم باشد که معا
 ریزد و آنرا بگذرد و نغده نماید و یا نقطه دران مختل گردد
 که خروج آن دشوار بود یا سرامی بود که بمقدور است آنرا
 قبض و جمع نماید و ترغغ الدم بفتح تا و زای مملد
 مفتوح و دوم مضمون و دد عین مملد یکی در میان دو
 زای مملد است که در میان انسان در داغ خود که گویا
 دو میکند با وجه و آن است صدر ع ترغغی مملد
 الاکسان بزرگ شدن دانه است سبب سبب سبب سبب
 بسوی آنها زیرا که همچنان که دندان دندان قبول مواد
 میکند و برگ میشود و همچنین قبول مواد فاسده غلیظه
 میکند و بزرگ میشود و گاه باقی میماند دندان جوان
 از دندانهای دیگر سبب صلابت جرم آن خاصه و گویا
 میگردد و دندانهای مجاوران بطول زمان و این زبانی
 غیر حقیقی است بجلات اول التسخیر مرض عصبانی است که

حرکت میکند و بر میگردد و عسل در آن بسوی میبارد خود و کشیده میماند بیک جانب و لهذا منبسط نمی گردد و اعضا خواه بسبب آن مبتلای عروق و اعصاب باشد و یا استقرخ و بیس کشیح المعده و آن کشیدگی است که در اجزای عصبانیه معده و یا باطیات آن عارض گردد پس اگر در نفس معده باشد محتوی نمیکرد معده بر طعام دیر می آید طعام هضم نایافته اگر اندک احتوا یابد طعام قدری هضم یافته و اگر در باطیات آن باشد پس اگر در باطیات میان معده و پشت است درین هنگام طعام در معده نمی ماند و بجز در و در و مخدر با معا میگردد و یا آنکه در مائل بهین بسیار باشد و اگر در باطیات معده میان معده و ترقونین باشد این هنگام مریض مضمی منقطع می باشد و قادر بر حرکت کردن سینه نمیشد لکن مفاصل یعنی سخت و لخته شدن مفاصل است که از عسر در افعال طبیعی عاجز و قاصر باشد و حرکت نتواند کرد و قشر قلبی مرضی است که در بیابا بر انسان که گویا دل ادرا می ترسند و حالتی قریب یعنی در اطاری میگردد باز بزودی با فاقه می آید لکن بول حالتی است میان عسل بول و جریان آن بی اراده و قطره قطره بر آمدن نشد و دشواری در تعلق بعلق فی الحلق اگر اتفاق افتد که انسان آب زودار بیاشامد و در گوی او زود بچسبید اگر در بیرون حلق باشد و نظر آید و اگر در داخل باشد یا در باطن قصبه ریه خواهد بود و بندرت واقع میشود که در آن چیزی بسوی سوی نفس داخل میشود و این هنگام سرفه بسیار میکند و تا زود جدا نگردد و بر نیاید آرام نمی یابد و یا برنی بچسبید و این هنگام غم و تمیل لازم آن است و گاه خون رفیق یا بلغم از حلق بر می آید برین سبب دیگر و چون زود بزرگ شود عوارض استداد یابد و در یا بر حجم آنرا و گاه اتفاق می افتد که زود با لا می رود از حلق بطرف اسفل یعنی در قدم و مرغ را قلیل میگردد و در مجرای آنرا بید مساند و بعضی اطفال لفتح تا عین عمله و قاف شده و غما غلظت و اجتماع مایه های مخصوص ریخ آن که صلب و بالیداند طعام منخره گردد

و هنگام خارش از آن اجزای صفار جدا شود و آنرا خدا انظار نیز نامند و قلب النفس عثمانی و دل برین درگی لازم را گویند و گاه بر طرف شدن شهوت عام را نیز نامند و التمدد شیخ نجیب بن گفته کشیدگی عصب است از هر دو جانب یعنی هم از میبارد هم از مقابل آن لهذا در آن عصب استاده میماند و میل بجانب تنی کند صد شیخ است و شیخ الرئیس گفته مرضیست آنکه که منع می کند قوت محرکه را از قبض اعضائی که از شان آنهاست منقبض شدن و بر تعریف نجیب الدین آبراهیم است آنکه نمند و بنا بر آن مرکب اند و شیخ میشود پس عند شیخ نمیشد و بنا بر تعریف شیخ عند شیخ میشود و جهت آنکه این انقباض است چنانچه شیخ نافع البساطا لفتح تا و میم و طای جمله و یا حالتی است که انسان سفت میگردد که خود را دراز میکشد و دستها باز کند و دست بکشد بسبب آن آنچه آنها غیر منقبضه و یا انقباض قبول و یا رسیدن آنچه آنها بعضی است بدن و کثرت آن دلیل امتلائی بدن و مقدمه مرض است و تمام لفتح تا اول و میم و سکون لام و ضم میم و لام و تحمل بخندنا میم دوم نیز آمده عدم استقرار بدن است در رخت خواب بسبب جمع و غیر آن که گویا بسبب و جمع است یعنی یا بر و بر خاکستر گرم خوابیده و تناثر الشعرفا و موسیت بسبب ضعف رسیدن و با قلت ماده آن آن اکثر در عقب امراض متداوله میباشد و فرقی میان آن و شرط آن است که درین موی اندک اندک و متفرق میزند و در شرط بسیار از یک جا و کثرت او مانند دار الشلب و دار الحیمه و النفس دو حرکت ارادی است که میان آنها دو سکون باشد برای جذب میم منراز بیرون رسانیدن پس از جهت تفریح آن دو دفع بخار و خانی از آن نفس الصعدا لفتح صاد و سکون عین و شیخ دال بر سه جمله و الف ممدوده نفس کشیده بعد طولانی است لفظ لفتح تا و لولون و ضم فای شده و طار مولفه جمله وانه های حبابی ابد است در بدن هم سرد مانند حبابی که از سوختن آتش هم سیر بسبب شکر

خون رفیق مائی شرط تحریک و ضم رای مشدود و طای هر دو جمله یعنی تناثر و کینت موی است و تو تا لضم تا و سکون و او و فتح تالی ثناته فوقانیه و یا شیخ نجیب بن گفته شیخ متفرخ است که در عمق صورت پیشانی بر می آید و علامه گفته فعد بسیار است و گفته اند غده بزرگ است مفروش و اجزای علیای عنق التوتیه بضم تا و سکون و او و فتح تالی ثناته گوشت پایه مسخ مائل لکیا و شیخ و شبیه تبوت است که از خون فاسد در بیک پانین چشم بچسبند و هر گاه در بیک بالادگاه در ملتجه و ابتدای آن از موق السور شمال نظره و گاه وای میباشد که خون سرخ و سیاه از آن جاری میشود و گاه عمیادگاه عمق رخساره و پیشانی و گاه در فرج و مقعد نیز بر می آید و بعضی الاغفال لفتح تا و با و ضم بای موصود و میم در می می و بر آمدگی بلکهای چشم است که داخل شدن ریح در اینها فرق میان آن و لفتح تا و دم آفت که تبیح رخود و میم و چون دست بر آن گذارند فرو سیر و باسانی بخلاف درم لکن نوع لفتح تا و با و ضم و او مشدود و عین جمله حرکت کردن معده است برای دفع چیزی که در طبقات آن وارد شده از راه دهان برین حرکت کردن آن بجز برای دفع و از غیر دفع شدن چیزی یعنی بکسری شناخته فوقانیه و سکون پای ثناته تخمنا نیه و کسرتون و یا چربی است که در اجفان عارض میگردد و شبیه به بلان آنچه در صوت یادش و آنا بیونانی طاسو تو شیس نامند و نیز نام نوعی از بوا سیر است و حرف نشا الثناته التالیل لفتح تا می مثلثه و الف و کلام و سکون یا شناخته تخمنا نیه و لام وانه یا بسیار کوچک سخت بلند در دست مانند دانه نخود و کوچک قر از آن که ظاهر هر جمله بر می آید خصوص در ابدانیکه پوست آنها صلب و متکاثف باشد و آن بر چند نوع است بعضی از آنها مسکو است یعنی سکر نه با طرف اندرون گویا زور فته و نشانی در گوشت و گفته اند نور لولیبست که با شیخ و صاحب ریشها باشد از آنها بزرگ و در و متشقق با شلیها و بعضی از آنها آد طبیه و بعضی مساریه یعنی سکر نه بزرگ

شبهه بخیزد و بیخ آنها بار یک اندرون عضو فرورفته
 و بعضی طولانی گشته و این را قرون نامند و بعضی ضعیف و
 و چرک بر آنها میباشند و این را طرسوس بخت پونانی
 نامند و حزن الجیم ایجاد سیاه و انهای کو چاکت بیسبب
 و برین و آبهای متفرق است که بر بدن برمی آید و بیخ
 آنها سرخ و تیره میباشند و گاه با آنها وجه و لذت شتر
 و ورم و سیلان چرک آب میباشند و گاه نه و از اعضا
 حمله است و محمود البین بضم جیم و حمله و سکون و او
 و ظای عجبه بزرگ شدن چشم و جرم و بولیدن آن
 از صدقه و حجام بضم جیم و شخ حار حمله و اللف و میم
 و ضمیمت که در آن چشم ورم میکند و بجداری بضم جیم و
 فتح و ال و کسر را هر دو حمله و یاد انهای ریزه و بزرگ
 بقدر عدم و مراد است که باقی عدت و خارش
 برمی آید و هنگام بر آمدن سرخ رنگ بسیار ریزه مانند
 شته که ریزه میباشند و بعد از بفتح سفید میگردد پس
 تشکک کیشته می آید و در انواع آن بسیار میباشند از
 و مختص بعضی دون عفتوی میت و ماده آن فتولی
 طمشتی است که در بدن مانده است هر وقت که اسهال
 دفع میگردد و از امراض مسریه است بسبب و در سال
 جدری احقر بضم جیم مذکور است و جذری القلب بفتح جیم
 و سکون ال حجه و بای موعده مرضیت که در می یابد
 در آن در بعضی که گو یادل او را بطرف پایین می کشند
 آنجا که بضم جیم و فتح فال معجمه و اللف و میم مشتق از
 جذم یعنی قطع است جهت آنکه در آخرین مرض اعضا
 منقطع و از هم جدا می گردند بسبب آنکه حادث از سودا
 فاسد غیر طبیعی است در بعضی اعضا و یا در همه آنها و در
 ابتدا و انهای سرخ تیره میباشند در بدن و رفته رفته تیره
 تر و سیاه گردد و در او از آن چرک آب و رطوبات لزج دفع
 میگردد و در آنها اعضا فاسدی گرداند و می اندازد
 و لهذا آنرا که بفراسی غره نامند و اگر عفونت پیدا کند
 بخلا آن قلب سد موجب تب میگردد و اگر بسوی حمله
 بریزد ویرقان بهم و از امراض مسریه است و بزود
 بدگیری میرسد میکنند و از امراض متواتره نیز آنجا است

بجسم تفرقه اتصالی را نامند که در لحم واقع شود
 تازه باشد که بجرک نیامد باشد و اگر بفتح جیم در
 و با بفراسی گری بنجات عجمی خارش نامند و آن بای
 کو چک است که بر بدن برمی آید و در اول سرخ رنگ
 میباشند و خارش بسیار میکند بسبب آنکه ماده آن اختلاط
 فاسد بود و قیوم است که طبیعت آنها را بطرف برین
 مینماید و آن دو نوع است یا بسبب طب یا بسبب آن است
 که دامهای آن بسیار ریزه پیوسته پیوسته برین
 باشد و خارش بسیار کند و چرک نیارد و در طب آنست که
 چرک آید و در آن طوبیات لزج و چرک آب قیق و قیق
 اگر دو اگر در آن چندان خجاست و زواریت بنا شده بر
 با صلاح آید و الا از آن خون سیاه و چرک غلیظ آید
 و ایضا فادان گرم ریزه با سفید و در بسیار کو چک شبیه
 تخم سپش نامند و لوله یا بد و در اعضای داخله مانند
 گرده و شانه تیره حرب بهم میرسد و در چشم تیره و انوار
 آن چهار است یکی آنکه در اندرون چشم خشونت
 بهم رسد با حمرت و خارش و این را جرب منبسط نامند
 دوم آنکه در اندرون چشم دانه کو چک بصوت خفیه
 که بر آن سفید با و از آن قشور نازک جدا گردد و
 سوم آنکه بصوت تراخیر بعضی آن چسبیده بعضی دیگر
 آنها مانند ریزه ها نیز و از این جهت این را تینه نامند
 و چهارم آنکه سیاه با خشک ریشه باشد و این روی تیرن
 همه است و در برسد و در شواری علاج می یابد و از
 امراض مسریه است و جرب العین خشونی است که عارض
 اندرون پلک چشم میگردد و با خارش بسیار و چهارم
 میباشند و از همه آنها چرک از چشم می آید و جرب الکلیه
 منفرجه شدن دانه بای کو چک است که در گرده از
 از اخلاط بلاری بورتی به رسیده باشد و جبار الا جفان
 بضم جیم و فتح سین حمله و اللف ممدوده مرضیت است که
 در جفان بهم میرسد که در شواری بند می توان کرد چشم
 را با آب و جرب و سگری رطوبت و طراوشه و جبار الهمده
 و اللف و الطحال بضم جیم و سکون سین حمله و فتح تیره
 و نا غلظت و سختی است که بسبب کینن و یا داخل شدن

خلط غلیظ سوداوی در جرم کبد و یا معده و یا طحال یا در
 عضلات مگر بهر سه بدون تورم و عضلات تا و تار
 و عروق آنها را کشیده دارد و فرق میان جبار اللف
 معده و عضلات موضوعه آن آن است که جبار اللف
 معده مستدیر میباشند و ضعف در افعال آن ظاهر
 میگردد و گاه در رمی یا به علیل در رمی در معده
 هنگام فرد بردن لقمه بخلاف جبار اللف عضلات آنکه
 و یک طرف آن غلیظ و طرف دیگر رقیق مانند موم
 میباشند و افعال معده در ابتدا سالم و گاه جبار اللف در جانب
 قریب بطحال میباشند و این بسبب جبار اللف طحال در رمی
 مزاج آن جانب و سخن موضوعی است که بر آن تکیه میکنند
 اجتناب بضم جیم و فتح شین معجمه و اللف ممدوده و تار
 آروغ نامند و آن حالتی است که بسبب فتح کردن
 ریح را از راه دبان بهم میرسد جفان اللف بضم
 جیم و فتح فاقا و اللف و فاشکک بنی است و الحجه بفتح
 جیم و در حمله و سکون بهم در میان و یاد انهای سرخ
 یک جا و یا متفرق که بر بدن میگردد و با حدرت و سوز
 بسیار که گو یا افکار آتش بران گذاشته اند و در بر
 منتشر و این میگردد و اطراف خود را فرا میگیرد و
 میکند عضو را بسبب آنکه ماده آن خون داغی سرد
 سمی است و بعضی نافراری را بعضی تشکک نیز یکدسته اند
 و تحقیق آنکه هر یک جدا اند و مجموع بضم جیم و سکون
 داو و اللف حمله است که دفعه عارض میگردد و در
 بر حالتی که هست بهمان حال میماند از قیام و قعود نوم
 و غیره با و آنرا اندوه و سخن سرد که وقاطوس نیز نامند
 در آن اس بر طرف میشود و خصوصاً حس لمس که تعلق بطن مؤخر
 و باغ دارد و ابتدا بر طرف میگردد و بعد از آن کوه دیگر در
 مرض در اکثر امور شایسته است فرق میان این مکتب آن است
 که چیزی در خلق صاحب محمود داخل نشود و بخلاف صاحب
 سکت که اندک چیزی نیستی داخل میشود و سکت شبیه
 اگر متعلق بر پشت بخلاف مجود که گاه جاسم قائم و یا نام
 و غیره میباشند و نیز جو و خفیف مشابه سر صام بلفی یا
 سبات است و فرق میان این آن است که صاحب سکت در

قراردین کبیر

که بنر باد بسیار و غف و شواری تکم نماید و باغ نفس
 نیست و بتدریج حادث میگردد و توکم نوم قبیل بخلا
 جمود و جمود و یکم عاقبت آن محمود است بانکه درسته
 منقضه میگردد و خصوصاً اگر اتفاق افتد او را تدریس
 جمود الصدر بضم جیم و میم و سکون دا و دو ال جمله ستر
 شدن و انجا و پیشتر عضلات سینه و جهاها در است
 که منبسط و منقبض میگردد و برای جذب هوای سرد و دفع
 هوای دغانی و در صورت از حرکت میمانند و بر جوار
 طبیعی نمیتوانند حرکت نمود و حالتی شبیهه تپه و بند شدن
 آب در گلو و تصاب نفس بهم رسد و گاه است که سبب
 کمال انجا و در شدن ل و یا ز سیدن هوا سفلت
 دفته هلاک میگردد و محمود الدم و اللین فی المقعد و الا
 انجا و آن هر دو سبب برودت موضعت و یا استعمال
 فیسی مجرایان و علامت انجا و آن غشی عروق سرد گاه
 نفس قوی را در اعضا و جمود لین بسیار اطفال را عارض
 میگردد و چون بضم جیم و سکون دا و و نون در
 آخر بفارسی دیوانگی نامند و آن مرغیست که از اختلا
 اخلاط فاسده هر غلطی که باشد بهم میرسد و حواس غفل
 میدارد و عقل را از تادیر بدنی باز میدارد و مغزول
 بسیار و چون لبعی حیوانی است که صاحب آنرا مانند
 در فکری با خود و یا غیر و حرکات رویه فاسده هم رسد و جوع
 البقری اگر سنگه اعضاست با سیر معده و معده آن نهند
 گاو و خوک و بسیار میخورند و حیوانی این را بر میوس نماند
 و سبب آن حدوث برودت مغز است بضم معده که توت
 با ذیل توت شود و بدون بسیار محتاج غذا باشد و جوع
 الکلبی مقابل جمع البقری است یعنی اگر سنگه معده است
 با سیری اعضا و سبب آن سو فران بارد و کثرت که غای
 قم معده گردد و الجهر بفتح جیم و سکون با و رای جمله علتی
 است که صاحب آن روزی بنید و سبب آن
 زنت و یا ضعف و یا نقصان نور با صره است که در
 نور آفتاب منقشر و متلاشی میگردد و در برقی نمیرسد و
 سبب وی هوا انجا و در جماعی بافته بمرئی سیر مانند
 خفاش حرف اسم الململه و غیره یا لکم بضم ما و سکون ال

فتح با موهده و با بر آمدن فقرات پشت است بطرف
 قدام و یا خلف یا بجانب بین بسیار حرقت امین بضم
 اول و سکون رای جمله فتح قاف و ناسوزش چشم است
 سبب بخین اخلاط حاده بلدان یا از ارتفاع بخارات
 انقبضه و جود سکون صاد جمله فتح بای موهده
 و با در آخر بفارسی سرخک نامند و آن دانهها سرخ
 متفرق شبیهه بیا و رس است که در بدن بهم میرسد و سوزش
 مرکب بخون و در ابتدای هنگام بروز مانند پشه گزیده
 میاشد یا خارش بسیار و سوزش پس بقدر جادرس
 بزرگ شده و باز تدریج فرودی نشیند و بر طرف میگردد
 بدن آنکه بخته گردد و خشک نشد آرد و انقبضه بضم
 حاد سکون صاد جمله فتح خا و با دانههای کوچک
 تیر است که بزله هر بدن بر می آید و منقرش میگردد
 انقبضه بضم یک چرک است زرد رنگ یا سیاه رنگ یا بنفش
 رنگ که در پای دندان جمع میگردد و متجمیع میشود و
 تجزیه زرد و شکنج باشد و کاک الرئی بکسر اول
 مرغیست که دران مرغی میمانند که در که بخار و گوی
 خود را جمع و یا بجمع و یا سرد کردن راجع نمودن و سبب
 آن تصاب غلط غلیظ و لذاع است بر می چسبند
 الا لاف مرغیست که صاحب آن در میاید در مرغی خود
 هنگام اشتقاق هوای سوزشی و لذعیکه تا باغ
 او میرسد و از چشم او آب جاری میگردد و گاه در میاید
 سوزش بدن اشتقاق هوای سرد نیز حکمه الرحم
 مرغیست رحم را که زن از جماع سیر نکرد و بهر چند با
 او جماعت کنند شوق و خواهش او زیاد گردد و سبب
 انصباب غلط حار بودنی دران ما حکمه بضم حاد سکون
 میم و فتح رای جمله و با بفارسی سرخ با و نامند و دم
 جاد صفا دی است که از جلد بسیار بلند نشود و سرخ
 شکفته روشن براق باشد و چون دست بران گذاشت
 سرخی آن برود و چون دست بردارد باز عود
 کند و حق بضم حاد سکون میم و قاف مراد فرغ
 است و در حرف الراء انشاء الله تعالی خواهد آمد و بضم
 بضم حاد فتح میم مشده و با بفارسی تپ نامند و در غایت

که در قلب متعل که دو دار و روح را گرم گرداند و از آنجا بواسطه
 تشرین بسیار اعضا پر کننده شود و جمیع بدن را گرم نماید
 و با فعال طبیعه ضرر رساند و اجناس عالیه آن است است
 حی دق و حی یوم و حی عفن جهت آنکه اجزای حرکت بدن
 این سه نذ اعضا دار و روح و اخلاط پس اگر اولاً حرارت
 تعلق بجزو اعضا گیرد و آنها را گرم گرداند مانند قند شلا
 پس ارواح را بواسطه تشرین منتشر سازد اعضا گشته
 گرم گرداند از آنجا حی دق نامند جهت آنکه بتدریج بدن را
 دقیق و لاغ و خشک میگردد و اگر اولاً حرارت تعلق
 با روح گیرد و آنها را گرم گرداند و بواسطه تشرین تعلق
 و قلب را گرم سازد و شایا بواسطه تشرین با طران
 منتشر گردد و بواسطه بدن را گرم سازد و آنرا حی یوم
 نامند جهت آنکه مدت انقبضای آن اکثر باشد و چون
 روز و نهایت کم است آن تا بهقت روز میاشد و چون
 از بهقت روز بگذرد البته انقلاب بر تپ یک نمایا گردد
 اولاً تعلق با اخلاط گیرد و آنها را گرم و متعفن سازد پس
 ارواح را بواسطه تشرین بقلب رسد و از قلب بسیار اعضا
 آنرا حی عفن غلط نامند خواه آن تعلق بر حواس عود
 باشد و خواه در خارج یعنی در افضیه حوالی قلب باشد
 و یا معده و یا اعضا دیگر و از آنها بواسطه تشرین بقلب
 و آنچه داخل عروق است همیشه میاشد و از جهت آنرا
 حی لازم می نامند یعنی با دام که غلط متعفن در عروق
 باقی است حی مفارقت نمی نماید و آنچه در خارج عود
 است با نوبت میاشد و آنرا حی نایب میخوانند و نبوت
 اجتماع هر غلطی از اخلاط اربعه یعنی صفرا و دم و بلغم
 و سودا در سقود مکان و فضای اجتماع و هنگام تعلق
 عود میاید و با اشتداد و آن اشتداد و با تقاض آن
 تقاض و با تمام آن منقضی میگردد و همچنین تا تمام
 آن منقذ و زایل گردد و هر غلطی انوبه خاص است
 مثلاً نوبته خون بسبب کثرت مقدار هر روز شبیه
 بلغمی است و نوبته صفرا یک روز در میان و نوبت سودا
 بسبب غلظت و قلت و تبس اقل آن دور در میان
 و یا سه روز در میان و یا چهار روز و همچنین و هر یک

تای خاص دارند اما حمی یوم انواع آن بسیار است
 بعضی از آنها منسوب باحوال نفسانی اند و بعضی به بدن
 و بعضی با امور خارجی اما منسوب باحوال نفسانی بسیار
 اند از آن جمله است که از بیداری بسیار هم میسر و غلبه
 از غضب و طش بسیار هم چنین غم و فزع و فکر و
 فکر و نوس و راحت و همه که از بسیار و از هر یک اینها
 به میسر و اما منسوب باحوال بدنی نیز بسیار است از آن جمله
 است قراعی و غم و غمی و جوع و راحت و سردی و سردی
 و عطش و غذائی و غشی و تشنه و جوی دور می است
 که از هر یک از اینها و یا مانند آنها هم میسر و اما امور
 خارجی مانند قراعی حادث از احتراق شمس است یا
 از قریب آتش است خصیانی حادث از بروت نهی بسیار
 و یا بسیار گرم و یا آب بسیار سرد و یا بسیار گرم و تمام
 باهای قابض مانند تشنه و زاج و امثال اینها
 هر یک به تنهایی و یا ترکیب بعضی با بعضی باشد و اما حمی
 و ق که رسیدن گرمی غیر طبیعی است با عصاره صلیبه
 دل و گرم نمودن آنها در طوبات بدینه را ببرد و ق
 کردن چنانچه ذکر یافت و گفته اند که آن حرارت
 است که در بدن حادث شود بواسطه حدوث آن
 و اعصاره صلیبه و اما حمی عفن چهار نوع است حمی و صفر
 و صفراوی و بلغمی و سوداوی اما حمی و صفر دو نوع است
 نوع اول را حمی مطبقه نامند و این تب و موسی
 است که تعفن ماده آن داخل عروق باشد و مادام که
 مندرج نگردد و تعفن آن باقی باشد تب دائم و لازم
 شبانه روزی باشد و فتوری نیاید و این تب نوع با
 یکی متغیر یعنی روز بروز زیادتی بود تا آنکه منقضی
 گردد و از بدن مفارقت نماید و سبب این یا آن است
 که آنچه تعفن میاید بر زیاد است از آنچه تجلیل میسر و و یا
 آنست که ماده آن بسیار است تعفن بجز و سراسر است
 با جزئی میگیرند روز بروز و یا آنست که کثیر الطوبت
 است و یا این بران غالب پس بزودی سرت میکند
 حضرت آن بسیار از اجزاء آن و با سبب ضعف قوت
 در بره نسبت از عظام از عفوشت و دوم متناقضه

است یعنی روز بروز کم میشود و این مقابل تنزه است
 اسباب این نیز نقصان و سوم مساوی است یعنی برابر
 است سبب تساوی اسباب کوره و بدترین همه متغیر
 است و نوع دوم از حمی صفری سوخست و آن تب
 صفری است که سبب گرم شدن و جوش آمدن عفن
 باشد بدن تعفن و اما حمی صفراوی و آن تب است
 یکی حمی محروقه و آن تب صفراوی است که تعفن در
 عروق باشد خصوص عروق حوالی قلب و کبد و گرمی
 حدت و عطش و قلق و اضطراب آن بحدی باشد که
 صاحب آن میسوزد و آرام ندارد و لهذا محروقه
 و نامی است بدوام تعفن و بقای ماده آن در
 رعات از لوازم آن است و دوم از صفراوی حمی
 غلب است و این تب صفراوی است که ماده در خارج
 عروق یعنی در افضیه داخل اعضا قریب بقای آن
 سعد و غیر آنها تعفن یا فته و از آنجا بواسطه شریک
 رسیده و از آنجا بسیار اعضا و کروز در میان یعنی
 که روز نوبه و اجتماع و توران است تب آید در روز
 دیگر که سکون آنست نیاید و همچنین آن دو نوع
 غلب لازم و غلبه هر یک خالص اند یا غیر خالص
 خالص است که از عفونت صفراوی عفن باشد
 مخالطه خلط دیگر در خارج عروق یعنی در افضیه
 قلب و فرج و خلل اعضا و این با ناقص و قشر
 و سری بسیار آید و بعرق دفع گردد و سبب وقت
 در زمان مکث این از چهار ساعت تا نه ساعت
 دو از ده ساعت نباشد بجز آن این در چهار
 هفت باشد و هر دوره این بنابر کم روزی است
 یا هفت و در منقضی گردد و آنکه ماده آن مختلط است
 اختلاط آن بحدیست که از هر یک جدا نمیکردند آن را
 غیر خالص نامند یعنی همیشه نمیشد و لیکن یکروز
 شدت میکند و اگر اختلاط و متضاح آن نام نیست
 بلکه از هم جدا شده و یکروز نوبه صفراوی و یکروز بلغمی
 نوبه صفراوی و یکروز بلغمی و یکروز بلغمی
 میوزانی طریطاد پس برای سطر العتب نوبه باشد این

تب گاه طول بکشد تا ششماه و گاه منبر تبریل بران
 بزنگی سپری میگرد و دو سوم از صفراوی حمی ناقص
 ناقص است و آن تبی است صفراوی که با آن بدن سوز
 و جهد و حرکات غیر عادی بنماید و دیگر حمی بلغمی است
 و آن نیز انواع است و ماده آن نیز با داخل عروق
 است و یا خارج عروق از آن جمله آنچه داخل عروق است
 یعنی تعفن موجود عروق یا فته و نامی است و آنرا حمی
 لثقه نامند برای لثوق و تشنه است این تب سبب آنکه ماده
 آن بلغمی است و بلغمی است و تشنه از تشنه بجز
 شبیه بلغمی است بلغمی است و آنچه خارج عروق
 یعنی تعفن آن در بیرون عروق و تجارین هم میسر
 آنرا حمی آره نامند و مواظبه نیز در آره از جهت
 آنکه هیچ ساحت است در مینا یعنی بعد تقضای
 نوبه و یکرمی آید بلا فاصله و مواظبه نیز از جهت
 و جهت آنکه هر روزه بطریق مقرر می آید و مدت
 این هیچ ساعت است و تفسیر آن شش ساعت قریب
 بدان میباشد بحسب کثرت و لزوم و غلظت ماده
 و نوع و دیگر از آن بلغمی حمی بلغمی است یعنی تب
 و نوبه آن شب باشد و روز و گذارد و نیاید و دیگر
 حمی آنرا می یعنی تبی که بروز آید و شب را بگذرد
 این بلغم متعفن در خارج عروق است و لیکن
 تر از بلغمی باشد و دیگر حمی انقیاس است بزبان
 تبی است که در آن برودت بسیار در باطن حرارت
 طمس با سبب احتباس بلغم عفن در خارج
 عروق و قعر بدن عمیق آن و لهذا با آن تشنه
 نباشد و دیگر حمی لیفور است بزبان یونانی یعنی تبی
 که در آن حرارت در باطن برودت در ظاهر با و ماده این
 بیشتر بلغم غلیظه که تعفن در باطن یافته باشد و گاه
 بسیار غلظت مییابد و دیگر حمی غشیه است آن تبی است
 که با آن غشی عارض گردد و لازم آن باشد و آن دو نوبه
 غشیه غلظت غلیظه غشیه غلیظه رقیقه و سبب آن خام بسیار
 متفرق در بدن حاصل از تخم و سبب هم میوزات رقیقه بلغمی
 و یا صفراوی و در سیمه باشد و این تب بسیار گرم و در

و خطرناک است و اندام بنض قوت درین در نوبه اول با دویم
 ساقط می گردد و بسیار است که تا چهارم توت فانیکنند
 و میکشد و دیگر از حمیات عینیه نمی شود و ویست آن
 انوعت و نفس آن نیز یا داخل عروق است و یا خارج
 آن آنچه داخل عروق است حتی ربع دانگ است و آن
 که نفس ماده آن در داخل عروق بود و دائمی باشد و در
 چهارم یعنی دو روز در میان اشتداد نماید هبت آنکه نوبه
 پنجم از توران سودا از چهار روز کمتر میباشد و آنچه
 آن بیرون عروق باشد انوعت از انجمه حتی ربع
 دانگ است که بیونانی طریقا و سن منند و آن تب
 سودا ویست که نفس ماده آن در خارج عروق باشد و در
 آن ربع آید و حتی ربع دانگ از انجمت نامند که ابتدا نوبه
 دوم آن روز چهارم باشد از ابتدای نوبه اول و اول
 با نافع اند که آید بسبب غلظت ماده پس بتدریج زیاد
 گردد و بسبب قوت ماده آن یعنی هر چند که رفیق تر گردد
 نافع آن زیاد شود و یادنی آن از علامات حمیه است
 و بالعکس علامات دویه با اعضا شکنی در سردی بسیار و
 حالتی که گویا اعضای او را میکوبند و چیز بسیار
 بر استخوان و مفاصل او افتاده و این بیشتر در خمرین
 آید و گفته اند مدت نوبه آن بست چهار ساعت است و در
 آن هفتاد و دو ساعت دو یکری حتی خمس بکسرهای
 و سکون میم یعنی تب سودا ویست که نوبه آن سه روز
 در میان باشد و روز پنجم روز توران آن با عوارض
 دوران روز شش و یا بله و هم چنین حتی سده که چهار
 در میان آید و روز ششم نوبه توران آن باشد و حتی سده
 و حتی شش اشغال اینهاست هر چند بستور بالا رود و یا
 اینها همه خارج عروق است حتی بسطی است که ماده آن
 یک غلط باشد پس حمیات حاده تبهائی اند که ماده
 آنها همه حدت و تند و دشمنه باشد و عوارض آنها
 شدت حدت بقای آنها اند که باشد یعنی زود منقضی
 گردد و بسیار نمایند حتی صلابه تب گرمی است که در آن نوبه
 در سینه باشد حتی تبادله تبی است که نوبه یکی بدل نوبه
 دیگری شود یعنی نوبه یک تب چون با خمر رسد نوبه دیگر

برسد و آثار آن ظاهر گردد و حتی متداخله تبی است که نوبه
 نوبه آن با خمر رسیده که نوبه تب دیگر آمد و علامات
 آن ظاهر گردد و حتی متشار که تبی است که با تب دیگر
 بطریق اشتراک ظاهر شود مانند آنکه حتی سببری یا
 غب و آرد و یا بلغمی در ترجع شود و حتی مثل تب غب
 است و مذکور شد حتی مختلفه تبی است که با فترت و
 ایجابات غیر منظمه آید و نوبه آنرا مقرر نباشد و با تب
 تبی مختلف منشبت با روح است پس با خلط بسبب
 فساد هوا بر سبب از اسباب که باشد جمعی بضم حای
 جمله دفع تبیم و سکون یای تنناته تحتانیه و دفع قاف
 و الف مقصوده ببارسی با اولیه نامند تبی است
 که با آن دانههای بزرگ سفید آید بار بر بدن بر آمد
 بزرگ تراز دانههای جدری در روز اول تب یا
 دوم نهایت تا سوم و این مابین جدری و حصیه باشد
 و عوارض این از آن هر دو کمتر خطیه نوع از نشوری
 است که بر پیشانی بشکل دانه گندم بر می آید مانند
 و منسوب بدان گفته است - حول لفتح حای جمله دو او و
 لام کج شدن چشم است و آن خلقی است یا عارض
 بسبب تشنج اعشقه و ماغ و جذب آن جذب صلبه
 و یا می پوست و یا حرارت مفرط و یا مقاسات امراض
 حاده عاره و یا بسیار نظر کردن بیک طرف یا بهر سیدک
 ام الصبیان و این مرض بهر دو سبب اخیر اطفال را
 بیشتر عارض میگردد و حرف الحار المعجمه خبث النفس
 بضم حای مجمره و سکون بای موعده و تابی مثلش
 دفع نوز و سکون فادین جمله بهر سیدک مخروم
 و اندوه بی سبب ظاهر است الخبطه و الخبطه لفتح حای
 سکون بای موعده و دفع طای جمله و با و کسبه فادفع
 با و الف و طای حالتی است مانند حیرت و هیجان دانه
 صدر ع خطیه و یعنی زکام نیز آمده و گفته میشود
 فلان الخبطه عارض گردید یعنی زکام الخبطه تجریدیک
 یعنی خمر و دشت و حیا کردن است و آن کیفیت
 نفسانی است که بتبعیت آن روح و حرارت غزیری
 میل بر اعل نماید اول پس سنجار و از نخبست

زرد میگردد و رنگ بدن صاحب آن اول پس سرخ می گردد
 خدر تجریدیک خاد و دال و سکون رای جمله هر و مالتی
 آلی که در حس لمس بهم میرسد و با آن بر طرف میگردد و با
 ناقص میشود حس و یا ر عشته میباشد اگر ضعیف باشد
 و با استر خا اگر مستحکم باشد و اگر در پا باشد صاحب آن
 در آن بین نمیتواند که بخوابد راه رود و اگر در دست
 باشد نمیتواند چیزی را در دست بگیرد و بفارسی آنرا
 خابیدگی کستی اندام نامند و صاحب آن در عضو
 مخدور در میاید که گو یا سورچه راه میرود و با سوزن
 فرو میزند بدون آنکه ادراک دردی نماید و گاه خدر
 بدون عسر حرکت بهم میرسد و سبب آن سده باشد که
 در عصب واقع شود از خلط غلیظه که مانع نفوذ روح
 نفسانی گردد و شیخ الرئیس گفته اگر خدر زود و ام یا بد
 عضوی و بسته فلغ زائل نگردد و از عقب آن دو روز
 بهر سیدک رسیده است و خرن بضم اول و فتح رای جمله
 و الف جیم به طالع جمهور اظهار و رویت که بزرگ و خمر
 شود و ترک آید خواه گرم باشد خواه سرد و گفته اند که از
 مخموم با و رام عاره است چون رو جمع و خمر که
 بخلاف بار و کسولانا نفیس گفته که خرن در گرم
 بزرگی است که دانه درون آن موضع یک کیسی باشد
 ریختن مواد در آن و بزرگ آید و خراط بضم اول و فتح
 رای جمله و الف و طای موقوفه جمله رطوبتی است
 که از جرم امعا جدا گردد و دفع شود و آن رطوبت چنان
 باشد که چون متعقد شود چهره امعا گردد و خمر تب
 خاد و رای هر دو مجمره و بای موعده تبی است که در
 او حله بدن هیسات درم بهر سیدک و با آن در و نباشد
 خشم لفتح اول و سکون شین مجمره و سیم بر طرف شدن
 قوت شانه است که صاحب آن بوی چیزه نشود
 خشم لفتح اول و سکون فادین مجمره و سیم است که
 در پرده قرینه و عینیه بهم که صاحب آن صورتی را خون
 و تباهی می بیند چنانچه هست و بیاید هبت آنکه در
 مرض آن هر دو پرده شفاف یعنی نازک و ضعیف میگردد
 که شعاع آفتاب در آن هر دو نفوذ میکند و پاکت و بیاض

نور با صره که تمامی مری نمی رسد و اما در هنگام غروب
 آفتاب در زیر صورت درست بنظر می آید بسبب
 غایت آن در آن هنگام و با اصطلاح این را ضعف
 چشم نامند و با آن همیشه یکپارگی چشم آن ترمی باشد
 اتفاق افتد خادفا و فاشا و الف و نون حرکت
 اختلاجی است که عارض قلب گردد جهت دفع موی که
 بدان انداز سان از سود رویه غفنه فاشا دیار رسیدن بخارا
 آفتاب بدل در او از حرکت اختلاجی حرکت ارتعادی است
 که عارض اعضا میگردد و نزدیک ناض و حرکت عضلات
 که حالت از احتیاس میگردد و همچنین اعضا حرکت
 میکنند نزدیک زمین با روزه غفنه بسوی آن حرکت
 حرکت میکنند نزدیک زمین موزی بسوی آن حرکت
 ارتعادی پی در پی و خفکان چون مفرط گردد غشی آورد
 و چون باز قراط نماید موجب موت گردد و خفقتا الکبد
 بفتح خا و سکون فاء و فتح قاف و با اضطراب حرکت
 اختلاجی جگر است که صاحب آن در میاید که گویا منتقا
 بر جگر او میزند و یک لحظه ثابت مینماید پس بر طرف
 میگردد و گاه بیاید و روی از قبیل تند و نزدیک
 آن بخاری گرم که بالاسیر و بسوی سر دو گاه بجز
 می آید در آن صین و این مرض غریب نادانان
 است بسبب بهم رسیدن سده در عونی که بجز عروق آن
 و بدان سبب القنیه که مقدس است سفاست بهم میرسد
 ضلع بفتح خا و سکون لام و عین جمله بر بدن اختلاج
 و بیجا شدن اندام آنست از جای خود و نیز استعمال
 جوهریت و تبدیل آن از صورتی بصورتی دیگر را نامند
 نیز فاجعی را که شامل یک تن از بدن و صورت هر دو باشد
 گویند ضلع الثانیه زوال آنست از مکان خود بسبب
 ضربه یا مقطه یا رطوبت مرخیه و هر یک از اینها بواسطه
 است فدا و یا پاره شدن رباطی است که از باطنی که
 پشت متصل گشته خلفا بکسر خا و سکون لام و فتح قاف
 ضمیمت که طعام در شکم بقدر معتاد مقرر شده نماید
 بلکه دفع گردد و یکدفعه بزودی و یکدفعه به تدریج
 اندک اندک بدفعات و کم کم و یکدفعه منضم و یکدفعه

غیر منضم فاسد و این از اسهال معدی است و بعضی
 فرق میان این دو ضرب کرده اند و از این جهت نزد
 بعضی خلفه مرادف اختلاف است و لیکن جمهور منضم
 نموده اند اختلاف را با اسهال معدی دوری و ظریفه را
 با اسهالیکه با لوان مختلف باشد و خوار منضم خادف
 یسم و الف و رای جمله عبارت از عدم انضمام اسهال
 است با تمام بلکه از آن فضله و وجهه بماند و چون
 قحطی بطر بوطت معده گردد و نقل سرد و صراع اعتدال
 نماید و چون مخلوط بصفرا گردد و متوسع و فی آورد
 تحول بصیر عبارت از ضعف سقوط آنست خنازیر
 در می است شبیه سبلعه که با گوشت پیوسته و صلب
 متعدد باشد و بیشتر در گردن و در خراش بر سر است
 دیگر آنکه اورام صفرا صلبی است که در موضع خود نمکین
 باشد و در اکثر احوال حرکت نکند و رنگ بدن با
 و از موضع خود حرکت نکند و زایل نگردد مانند سلوم
 و زاول امر و بیشتر در لحم مخصوصا در گردن بهم رسد اکثر
 چند عدد مجتمع و پیوسته بهم میباشند و یک کسیده گاه
 هر یک در کسیده علیحده مانند سلوم و این را خنازیر از
 جهت نامند که خنازیر را بیشتر بهم میرسد و گردن
 صاحب آن مانند گردن خنزیر بر میگردد و گاه بین همین
 گاه میل به بسیاری کند و خناق بضم خا و فتح نون و
 قاف نفوذ نکردن نفس آب غذاست بر سه اول مری
 بسبب نرم نورین و عضلات بیرونی معلقوم و حنجره
 در مری خواه صفراوی باشد خواه موی خفه شدن
 با حرار و خناق قلبی عروص آنست است بسبب
 درم عضلات داخلی و نیز خناتی را نامند که از برکت
 فقرات گردن بهم رسد و بی اختیار صاحب آن اتم
 درین رکشاده در بان را بر آورده چنانچه عادت
 سگ است و از این جهت مسلمی بدان گشته و متاخرین
 بر خناق روی و خناق کبلی مانند خیالات بکسر خا و
 اشکال بگزارنگ است که صاحب آن در جمجمه آمیند
 بسبب ضعف تحت بصیر و یا صعودا نخره غذا در بان
 جملان بکسر خا و سکون یای ثنائه تحتانیه و فتح لام

و نون جمع خالی است و آن داغهای سیاه اول بزودی
 و با بسجی و با کمد و با حجم بر آمده مدور است که بر بدن
 بر می آید و حرقت الدال المملیه و دار الاسد جداست
 و در چشم مذکور شد و در وجه تسمیه آن گفته اند که بنا بر
 آن است که بر صاحب آن مرض نجوم می آورد مانند
 نجوم اسد بر انسان گفته اند که طبیعت او مانند طبیعت
 شمشیر میگردد و چشمهای او مانند چشم شمشیر در رو نیز
 گفته اند که چون این مرض شمشیر بسیار بهم میرسد و در
 الاسد نامیدند و از امراض مسریه است و در اغلب
 افتادن موی سر و یا بر رویاریش و یا غیر آنست اکثر
 مدد در شکل بسبب خنثی بودن صفراوی و یا سوداوی
 مخلوط بصفرا و یا رسیدن انچه آن بدان و در اغلب
 از آن جهت نامند که روباها را این مرض بسیار بهم میرسد
 که موی آن بریزد و بدن آن تنقح میگردد و در اکثر
 مرضی است که در سر بهم میرسد از داد سوداویه بیشتر
 و یا از بلغم شوروی افتد موی آن جدا میگردد و پوست
 آن مانند کفشدن پوست مار و از این جهت آنرا
 دارا حیه نامند و یا از جهت آنکه این مرض را بسیار
 بهم رسد و فرق میان این دو دارا اغلب بدان
 که موی افتاده از دو دارا الحیدر و چوپایه میباشد و چون
 رست گفته شد به سبب بسیار میباشد و درخ و خج و طول بخارا
 و دارا اغلب و شیخ نجیب الدین گفته اند که دارا اغلب
 هر دو افتادون موی است در تمام بدن بهم میرسد
 و در سر و درش و ابرو و بیشتر در سینه و در کل غیر مستند
 اشکل میباشد و قول شیخ نجیب الدین رد قول اول
 است دارا اغلب بفارسی قبل پانامند و آن یادنی
 که در قدم و ساق پا و زانو و بیخ را از نیز بهم میرسد
 چنانچه فرسی گفته که عروص آن منضم بقدر نیست
 و ساق نیز بهم میرسد که پای صاحب آن به بیجا می آید
 و جامع ادراک در رنگاله آنچه مشاهده کرده است
 که در یک پا اکثر در هر دو پا پندرت و بر کسب حوالی
 غده های بدیهیات بر می آید و بعضی را به غده نیز در
 دست نیز بهم میرسد و تا مرفق بیشتر و تا شاندر که در آن

است صلب که در ابتدا بعضی را با نازک در دوپای
میگردد و در میان داشته و نیز تپ با لرزه به هم
سیر شده و آن بیشتر خون سوداوی است و یا خون
غلظت دریا بلغم غلیظ لزج محترق و آنرا در اریل از جهت
شما به پای صاحبان بیای غلیظ نموده و یا از جهت آنکه
این ارض غلیظ را بسیار بهم میرسد و در الکلب جنوبی است
سبعی و صاحب آن را ضحاک فخلوط بلعوب و بازی فای
و غضب او ازیت فخلوط بهر بانی و اضطراب و هتین و
حک کردن بر مردم میباشد چنانچه خصلت سگ است
و از جهت سببی بر آن گشت و چون صاحب آن الکلب کسلی
گردد و مالک می گردد آنکس مانند سگ یوانه گزیده و بیلیت
الکلب بضم دال و فتح بای سوخته و سکون بای قناره و
و فتح لام و با اکثر این مرض بعد از درم حاد میگردد
و در مرض بر پشت نیتواند خوابید و آنس بفتح دال و الف
و کسر فای مجرب و سکون سین مملد ورم گرمیت که تری
بناخنها بهم میرسد با وج شدید و ضربان قوی و بیدار
گاه ساقطی گردودران انگشتان و بساست که احدا
تپ نیاید و بفارسی آنرا گزیده نامند و با بیهوشی اول
دو بای سوخته در میان الف و آخری اسم نوعی از غلظت
روی است و بدیه بضم دال و فتح بای سوخته و سکون
بای نشانه تخمناهی و فتح لام و با تصغیر در سیت بزگرت
از دل و در در که چون بهم میرسد رنگ آن در درون
آن موضعی کبسی میباشد که در آن ماده آن میریزد و در
چون میگردد و گاه از آن چیزی مانند دردی تری
خاک و فم فوج سفید و زرد و جیده ناخن دومی
اشال آنها از اصناف اجسام صلبه مانند خرف و
سنگ و ریل و زهره های خوب نیز بر می آید بعضی گفته
اند که در بیله دل بزرگ است که آنرا در بارهای بسیار
میباشد و بفارسی کفک نامند بعضی گفته اند که در
معرب و بدیه فارسی است و در کبسه دارد یکی در جوف
دیگری در ریهان کبسه پرونی حرکت تری و در اندرون
چون غلیظ نمیداشد و این مخصوص بعضی نیست
بلکه باعضای ظاهری و باطنی نیز مانند صند و کبیر

گردد و غیر با هم میرسد آنچه قریب با غصه کشیده
زبون است و نوعی از آن معروف بدیهه سنگی
است و آن بیله است که فرورفته و تری باشد از جلد و
این در اکثر قتال است و در درونی قریب بسیاری جریان
آنست و شد بضم دال مملد و سکون سین مجرب و ضم باجی
و سکون ال مملد و سکون ال با نیز آمده چیز است شبیه
نفس و دق که بر غصه و دق و بر استخوان نیز میرسد و در هنگام
شکستن آنها دگاه اطلاق می نمایند بر چیز که بر جرات
میرود و از جوهر عضویت دق است و نیز تری است و
خشک بسیار است که عارض بدن می گردد و صاحب
آن صیوت بدقوق میباشد و ظاهر میشود و از آن اجزا
مشاخ پیش از رسیدن دان آن در جهت و با
از جهت آنکه چون پیران را بشیر از جوانان جوانان
بیشتر از صبیان بهم میرسد سلی بدان گشته و در ج بضم
دال و سکون لال و فتح سین مملد بر آمدن زبان
و بر آوردن آن لازم و متعدی هر دو آمده است
و معده بفتح دال و سکون سین و فتح سین مملد و پارسی
از امر من چشم که همیشه چشم صاحبان تر میباشد خواه
انسان طوطی تقاطر نماید یا نه پس اگر سبب مرض دیگر
باشد مانند حرکات و نشوونده و فرود رفتن شعر منقلب
پس آن عرض است نه مرض اگر بدون اینهاست
آن دل بضم دال و فتح سین مملد و لام و آنها می
صنوبری کل سرخ رنگ از طبس خرامات است که
بر بدن بر می آید و در ابتدا در میسکند و سفید میشود بعد
سخته شدن و در بضم دال و فتح واد الف و در
مملد مرضی است که با آن اگر درش سر لازم است و
خیال میکند صاحب آنکه گوپاتامی شیا بدرد او
میگردد و بدن و مرغ او نیز می گردد و قدرت بر آن
خود را ثابت دارد و در دوزخ قبیل سبسی با هم لام
آنست و دالی بفتح دال و دال و الف و کسر لام
و یا مرضی است که کشاده میگردد در آن رگهای قوی
سبب بسیاری رختن خون سوداوی و یا خون غلیظ
دریا بلغم لزج در آنها و فرق میان این دو در اریل است

که ماده دوال غلیظ معتبس در عروق میباشد و ماده
دار اریل رقیق و از عروق انتشار بلغم میکند و هم آنرا
تشریب مینماید مانند تشریب غذا و دومی بفتح دال و کسر لام
و یاد رفت یعنی صدمت است که مفهوم نشود و از آن چیز
بلکه مانند صدای نفس از جنور عمل باشد و با اصطلاح
اطبا صدای است و غلیظ که صاحب آن بشود و در
پهرون نباشد بلکه آنچه در ریا ح باشد که در اندرون
گوشش او حرکت نمایند و در آن بکسر ال و سکون یار
نماده تحتانیه و فتح دال مملد الف و سکون ح و دوت
و آن گرهایی اند که در اعضا تولد یابند بسبب غلظت
فصله که در آنها مانند متعفن گرد و بطول کش و تاثیر
در آن و سه قسم میباشد آنچه طولانی است بقدر یک
زیاده بر آن در امعای علیا که باریک اند بهم میرسد
و با آن غصن و ضعف نفس برودت اطراف و در
خشک کسانا اعضا و اتفاح شکم و غیره میباشد
در وقت خواب صاحب آن دندان بهم میساید و تاب
دین او بر می آید که بالش او تر میگردد و در وقت
جلاهی معده بکرت می آید و گاه بسبب حرکات غیر
و ارتفاع بخارات عفنه و اعراض در شبیه صبح و
و شج و التواد مانند اینها عارض میگردد و در آنچه پهن
بشکل حب القرح باشد در امعای غلظت که قولون آن
را ند تولد مییابد و آنچه باریک و کوچک مانند گرم پهن
و سرکه باشد و در داخل نامند در دروهای پائین قریب
بخرج بهم میرسد و صاحب آن فاشش متعنه در غده
و این مییابد و مطلق آن لب صاحب آن در در خشک
و شیب میباشد و بیشتر اطفال در طویین کسانیکه سینه
در طهارت آب نمی نمایند بهم میرسد و حرف الدال الحجر
فات الاصل نوع پنجم است که در طبعه قریبه بهم میرسد
فات الحنث بفتح جیم و سکون نون و بای سوخته ورم
مار و دناکی است که در نواح سینه بهم رسد پس اگر
در عضل سینه خصوصاً عضل اعلی آن دیار در حجاب
استلاع طرف داخل باشد آنرا شوصه نامند و اگر در
غشای مستطن سینه باشد آنرا برسام و اگر در حجاب

میان قلب معده با آنزادات اجنبی خالص و ذاتی
 با هم عام نامند و این در هر دو جانب بهم میرسد آنچه
 در جانب راست باشد بهتر از جانب چپ است و با آن
 تنب و انقباض نفس متواتر باشد ذات الریه در سستی
 موسوی و با صفراوی که در ریه هم رسد ذات الصدر
 موری است که در حجاب قسمت کفنه سینه بر نصف
 از طرفیکه موضوع بر نفس است بهم میرسد اگر بر طرفیکه
 موضوع بر نفس است باشد آنزادات اجنبی با هم
 با هم مندر و صاحبان هم معده خود تا عقبه منتهی سازد
 که سوزن فرو میرند و توانند که مر بالا و پایین کنند و بر
 پشت و پهلو بخوابند و صاحب ذیفره گفته که ذات الصدر
 جمع آمدن چرخ است در فضای سینه ذات العرض در
 است که در حجاب قاسم معده که از جانب نفس واقع است
 از جانب فقرات قفا حادث گردد و صاحب آن وحشی
 در میان شانها دریا بدو بر پشت نتواند خوابید ذات
 الکبد عبارت از قدم کبد است خواه از ماده عار باشد
 یا باره ذیالی بضم بر آمدن طبقه عنقیه است نزدنگان
 شدن قرینه بسبب قرحه و یا نثره و یا خراجیکه در آن
 به رسد اگر زیاده از سر سورچه و بقدر سرگس باشد ذیالی
 نامند جهت مشاهده در شکل مبرگن و در کسر بضم ذال
 و فتح بای سوده و حامی حمله و با عاصه بسکون با
 میخوانند و سیت گرم که در عضلات هر دو جانب حلقوم
 که بان بلع میباشند بهم میرسد بسبب غلبه خون استلا
 عروق آن بعضی گفته اند که درم نوزتمین و بعضی گفته اند
 که درم عضل موضوع بر نم مری و حلقوم و بطاآن آن
 است و گاه اطلاق ذکیه بر امتناق نیز می نمایند و
 شیخ الرئیس فرق میان درم عضلات هر دو جانب
 معلقه امتناق نگذاشته و در بلفج ذال در راه
 حمله و بای سوده اسهال معدی است بسبب سستی
 نرمی معده از موسوی مزاج رطبان و یا کثرت رطوبات
 مجتمعه در معده و یا انصباب مواد نرلی معده و از
 معده با سعایا انزلاق فضول این اسهال نامند
 نامند و یا بسبب فساد قوت جاوید کبد که غذار از

معدۀ تواند جذب نمود و درین مدفعه قنایه الیوان
 سبز و زرد و سفید باشد و یا بر طرف شدن عمل
 معده بسبب ابرام و غیر آن او درین طعام بضم نایسته
 برقع گردد و بعضی گفته اند که جاری شدن شکم در وقت
 متصل بهم است و بعضی دیگر گفته اند مضمین یا نشین
 طعام در معده و معاشرت و نرسیدن و نفوذ در بدن
 در جمیع بدن بلکه بطریق اسفل دفع شدن بخنده و معده
 متصل بهم است و بعضی ارادند مخالفه دانسته اند
 ذوبان بفتح ذال دو او و بای سوده و الف و فنون
 که ختم لا غرضن بدن است و ابلاقی گفته که اسهال
 است که از ضعف کبد به رسد آنرا ذو سنطاریا یا بضم
 ذال عمده و سکون و او قسح سین مملد و سکون نون
 و فتح طار مملد و الف و کسر رای مملد و فتح یا ر ثناته
 تحتانیه و الف نامند ذو سنطاریا کیدی سهالی است
 که از ضعف کبد بهم رسد و اگر خون صرن باشد از استلا
 خون بود یا فرق اتصالی که در کبد و یا بسبب قطع است
 و یا به رسد اگر صدید و یا شبیه بر روی آید از احتراق
 دم و صفرا باشد و اگر قرح و چرک آید از انفجار مبله یا
 و اگر غسالی یعنی شبیه باب گوشت شسته بود نیز از انفجار
 ذیال کبد باشد ذو سنطاریا موسوی اسهال موسوی است
 که از انفتاح رگه از رگهای داخلی معده به رسد آنرا
 گفته که لفظ ذو سنطاریا موسوی را بر اسهال یا جمیع اطلاق
 مینمایند و عام از آنکه خون بر آید یا چرک یا خراط و مولانا
 نفیس گفته که لفظ ذو سنطاریا در لغت یونانی بخمر
 قروح امعاست و علما و اطباء اطلاق می نمایند بر این
 فقط و بعضی اطلاق مینمایند بر لازم آن که اسهال
 خون باشد مطلقا اگر آنکه از جیر باشد ذیالی یا
 الاسنان مضمی است که در دندان بهم میرسد که حساب
 آن نمیتواند که چیز صلب بر دندان بشکند بخایه و عمل
 آب سرد گرم نازد و ذیابطیس بفتح ذال بجمه و یا بوی
 قنایه تحتانیه الف و کسر یا سوده و سکون یا ثناته تحتانیه
 و ضم طاقوسین هر دو جمله مضمیت که صاحب آن همیشه
 شده میباشد چون آب میاشامد در اسیرتی نفس که در وقت

صححت میشود و بوی اراده بول کند و آن آب
 بطلقت خود بی تغییر و یا با اندک تغییر دفع گردد که با
 آب خالص مخالفت بسیار داشته باشد و ذیابطیس
 یونانی یعنی ذیابطیس و حکمت مشابهت آنکه از یک طرف
 آب می کشید و از یک طرف دفع میکند بر آن نام موسوی
 اند و مولانا نفیس گفته که آنرا مسلسل البول نیز گویند
 و صاحب سحر الجواهر گفته که این غلط است جهت
 آنکه خروج آب در مسلسل البول اراده میباشد و در
 ذیابطیس اراده و تحقیق آنست که کلام مولانا بجای
 اصل نیست بلکه باعتبار البول در اخر امر و هنگام کمال
 ضعف برودت آن است البول است که جسم اسهال کننده
 کرد حرف الارا الهله و بر بجمه کبیر رای و سکون با کو
 سوده و همین جمله سواد است که در روز در میان
 آید یعنی توبیله غذا آن کرده نو پرتو آن دور و با
 رجو بفتح را و بای سوده و او شیخ نجیب الدین گفته
 مری است مختص بر ریه که صاحب آن چون حرکت کند
 و یا سپا در ریه و نفس و تنگ متواتر گردد و در هنگام سکون
 میان دو حرکت نتواند که ساکن باشد و نفس بکشد بلکه
 با اختیار بر در پی نفس کشد و آنرا نیز بهر نامند و صاحب
 جواهر فی شرح سیرت گفته است و فرقی که در میان هر دو نمود
 دور بر ذکیه بیشتر و قرح را و سکون نامی ثناته فوقانیه
 و قنایه معلقه است که در نم فرج یا رحم عارض گردد و
 مانع می یازد جمیع و بر آمدن خون جنین و سبب آن یا بضم
 است یا حلقه و یا بهر سیدن چرخ از شبیه جنین با غشالی
 غلیظ بر نم آن که باره نازد و بافتضاض و یا اللقیام
 یا نفس قرحه و صاحب انرا ثناته نامند و ذیابطیس را و
 جیم الف حوالی است که بعضی نازرا بهم میرسد شبیه
 بستنی از تغییر رنگ و اعتبار طمست و بضم فم رحم و گاه حتی
 واحساس محرکت مانند حرکت جنین همین بسیار و جمعی
 حکم آن نیز در میان بر آنرا بستنی نامند و حتی آن خواهر
 دارد که او را بستنی صادق بهم رسد و سبب آن آید بضم
 این است که در رحم در یزد و چون در آن حرکت بسیار
 آنرا مقدر نماید بصورت قطعه محمی و در آن نار بستنی ظاهر گردد

و گفته اند از این جهت می گویند که بیونانی موی الا و موی
 ام می است. بجای همای پس بنا بر این اصح می است
 بماند ریاجیم و دو به تسمیه آن یا به جهت دور بودن آن
 و یا به جهت نقل آن است مانند حی که سنگ است یا است
 نفس نفخ را تشبیه نماید و نیز گفته شد که غشوف
 و زنی الف از آن قبیل است اطلاق کسر بر کفر
 اتصال غشوف بدون قطع بر سبب همان است
 یعنی اول فتح بین همزه الف و فا خون آری بی آن
 تا سبب آنه فتح حرفی از مدت خون یا از کثرت
 یا از بزرگی موی و یا از بزرگی آن در روز یا خورا و یا از
 نیز از آن سبب غلیظه یا خارجه و بعد بکسر و سکون
 عین فتح ال همتین یا اسم رعاوست یعنی اضطرار
 و زره و مقدمه رعشا است رعشه کبیرا و سکون
 عین بر دو جمله و فتح شین معجمه یا مری است الی که
 حادث میگردد از حرکت محرمه از حرکت عین سبب
 اتصال و یا سکون ثابت نگاه داشتن آن نیز سبب
 اتصال از جهت تقاضا و حرکت کردن نقلی و گفته که
 داخل عضو شده است و میل میدهد آنرا بسوی سفل
 حرکت غبار ادی پس غلط می گردند و حرکات ارادی
 با حرکات غیر ارادی با ثبات ارادی و یا حرکات غیر
 ارادی و فرق میان رعشه و اختلاط آنست که حرکت
 اختلاط ظاهر میگردد و خواه عضو متحرک باشد و خواه ساکن
 بخلاف رعشه که سو قوت حرکت عضو است و سبب این
 مزاج بار و ادی بود و یا ساده که عارض محض میگردد
 و یا سرد و یا گرم و یا سفت و یا شامه و یا کسا
 را که آب سرد بعد ریاضت و حرکات عنیفه و اعراض
 نفسانیه بسیاری آسانند بهم میرسد و چون لغت لغت را و
 عین هر دو همای و سکون داو و فتح نون و تا بهی حق است
 که در تحرک را دریم و ال جمله تر متاخرین درم گرم و
 و پوست که در ملحه کبیرا سد نگاه بارد یعنی نیز میباشد
 و نقدین غیر حار و دومی را در مری نامند بگردد و سبب
 از تن تحریک مواد حار که است منجر که در گوشه چشم
 بهم میرسد و ریح الا فرسه نفع الف و سکون و کسر را

منح سین هر دو جمله و یا نوسه از بعد بهت و آن
 فتره است از فقرات پشت از موضع خود سبب است
 ریح غلیظ در زیر آن که بگردد آنرا در و در فرسه درخت
 نام ریح است که در غشوف در آید که آنرا باریک گرداند
 و اطلاق لقب افرسه را بصیغه جمع غلط است زیرا که
 جمع آن فرسات آمده نه افرسه ریح البوسه ریحی است
 غلیظ که بشواری تجلیل رود و صاحبان در روده
 خود مانند دوح قویج دریا بد و گاه بالا رود بطرف
 پشت پهلوی و تا شان رسد و گاه فرود آید بسوی
 قطن و موی مقصده و طبیعت قضیب ریح المشان
 استقلال المشان است ریح الکلیه و فتح و تمددی است
 که محسوس میگردد در حوالی نهر در محل گردیدن
 نقل بدون تحریک حصار و هنگام افراط منتشر گردد
 و بطرف اسعاید و آنرا ریح البوسه نیز نامند و مذکور
 شد ریح الرحم ماده نفاخته است که در رحم سبب احتباس
 رطوبات را در هم میرسد ریح الفشکه که نفع شین معجمه و
 سکون داو و فتح کاف و یا ماده حادی است که در
 استخوان ریزد و فاسد سازد و بکنند آنرا ریح الصبیان
 ریح غلیظی است که در اندرون مری طفلان بهم میرسد و بگردد
 آنرا بجا که کشاده می گردند شون اقلیل آن و حاجتی
 شبیه بصرع عارض میگردد و او را ریح الغلیظ ریحی است
 که مدتی طویل در تجار وین بدن بماند و غلیظ گردد و تا
 غلیظ شدن هوا بیکه مدتی در قنوات و چاهها و آب
 انهار را محتبس ماند حرف الزام المعجمه و تسمیه ریح
 را در کسرهای جمله و سکون یا بی شانه تخمنا نیه و رای
 جمله حرکتی است در معای مستقیم برای دفع فقهولیکه
 در آن محتبس شده و اندامها را بکویت و یا بکویت
 و یا بهر دو و محقق معای مستقیم است و در غشوف آن میباشد
 و ز صیر حقی میباشد و با خون و بی خون و ز صیر حقی آن
 است که سبب درم گرم روده مستقیم و یا ریحین غلط
 صفراوی حاد بدان و یا بطن شور بود و یا بسیار مستقیم
 بزرگین صلب و نماند بهم رسد و باطل آن است که از
 احتباس نقل یا بس خشک باشد و قبل از آن چیزها

یا بس قابض بوده با و فرق میان ز صیر حقی و باطل
 آنست که در ز صیر باطل گرانی شکم در ریه است و
 معض میباشد و دفع نمی گردد و بگردان بدن چیزی
 و با آن خواش طعام کم میباشد و چون بزرگ رسیده
 نباشند و برینا بدلیل احتباس است و ز صیر اخون یا
 سبب خراش روده و یا کشوده شدن سبب از گرانی
 آنست سبب مرد و فضل یا بس خشن بران و با آن
 و ز صیر خون یا با خراج رطوبت مخاطی یا با نگرانی
 و یا اخراج بر از رقیق از رفته لغت زیاد سکون را
 جمله وقاف و تالی غنایه فوقانیه میل نمودن سبب
 چشم است با زنی خواه سبب بسیاری از با صوف
 و یا سبب صفاد ندر است آن و یا سبب بی حلیته
 و یا سبب برآمدگی آن و خواه سبب بی رطوبت بنفیه
 و یا سبب صفائی آن و خواه سبب قند بسیاری عمیه
 باشد و خلق آن لاعلاج است ز کام چشم او فتح
 کاف و الف و هم ریحین فضول رطوبی است از هر دو
 بطن مقدم و مانع بطنخیزین و از مینی دفع شدن و گاه
 ز کام را بر غلیظه نیز اطلاق می نمایند و ریح الاساطیح را
 و سکون لام و قاف بقول فتح مجیب الدین در معنی است
 که نمی ماند طعام در معا بلکه می لغزد و منقطع میگردد
 بزودی از آن خواه سبب طوبت فرلفه باشد که در وسط
 آن نقل و اما کث نمند و بیرون آمدن خواه سبب
 بر آمدن بشو می در سطح داخلی آن از مواد حاد باشد
 که چون بگذرند از اخلاط امعا را اما اجا امعا دفع نمایند
 چیز ترا که در آنهاست همضم نیافته و یا قلیل الهمم و گاه
 با ندر که چرک با رقیقی دفع گردد و در امعا نرود و در
 طعام و حتی محسوس شود و لیبی که بالا رود بسوی سر و
 صوت و چون آب سرد میباشد ساعتی تسکین یابد و
 بقول قزینی لغصمان و یا بطلان همضم سبب است آنرا
 زلق از آن جهت نامند که لازم آنست حرکت اسین
 الملهک سبب لغصمان و یا بطلان همضم سبب است آنرا
 ثنایه فوقانیه در لغت معنی خواب است و اصل آن است
 است چنانچه حقی سبحانه تعالی در کلام مجید خود می فرماید

و جملنا تو کرم سببا با او اصلاح اطباء خواب بسیار متعل
 نوق طولانی است که صاحب آن بدستواری بیدار شود
 آنرا بقاری گویند که نامند سبب سهری خواب بنگین است
 که آن بیداری شبه سبب آن درم بلغمی است غلظت با صفا
 که در و باغ بهر سرد و مقابل این سهر سببانی است
 بیداری با خواب و سبب این درم صفا وی است غلظت
 با بلغم یعنی از اجتماع سرد و سبب با هم که نیز و باغ بهر
 و این هر دو علت سهر سبب است در کتب سهر سام بارود
 حار اول از بارود و حار و درم بعکس سبب است که سهر
 مصلح و منج با موصود و الف و طایف مصلح عملی ناقص باشد
 سبب آن تحریک سهر با موصود و سکون لام شیخ الرئیس
 گفته که عشاوه یعنی پرده است که در چشم بانته میشود
 و از گسای ظاهره به سطح مفرجه در تیره شبیه خان علامت
 این گرمی در بارود و سهری در هر دو جانب رخسار و
 و بیدگی بسیار در گسای شقیقه ظاهر است و یاد در
 رگسای ظاهره که از داخل مخف آمده اند علامت این
 با آن علامات عطسه دسوزش و ضربان در و باغ است
 و شیخ نجیب الدین بر ترفیع شیخ افزوده که شبیه نقبای
 سفید رقیق است و طولانی نفیس گفته بر این نظر است
 جهت آنکه سبب و در نوع است یکی آنکه در عروق ملو
 باطنیه باشد پس دیده میشود درین پرده شبیه برود
 عنکبوت دوم آنکه در عروق ظاهر آن باشد سهر
 دیده میشود که پرده سببای مانند و خان پوشیده است
 آنرا در ظاهر است که پرده سیاه شبیه بر خان سفید
 نمی باشد و با جمله پرده است که از اطراف چشم ظاهر
 میگردد و بتدریج زیاد میشود و سبب امتلاهی عروق
 آن با خون غلیظ سبب تحریک سهر و با موصود
 و باز و ال عقل است از پیری که خرافت نامند سهر
 بفتح سین حار هر دو و حمله و سیم خراشید و شدن جلد
 است و تحقیق نزد اطباء عبارت از تفرق اتصال
 در سطح عروق است که بر طرف میشود چیزی از سطح آن
 و مجازا بر تفرق اتصال سطح باطن امعا اطلاق
 می نمایند و همین شبهه نزد اطباء است و عند الاطلاق

برادین است مگر آنکه مقید دارند بسج جلد و فوآن
 است و بضم سین و فتح ذال اول و سکون دال دوم
 سهر سبب همایند شدن مجاری و عروق غلیظه بدن است
 سهر مجری و سهر عرقی که باشد سبب اختلاط از جبهه غلیظه
 که در مجاری عروق غلیظه بچسبند و منع کند خواجه نام که
 مانع آید نشود غذا و فضلات و اختلاط را با تمام مانند فوآن
 ویرقان و یا ناقص که مانع آید بعضی را یعنی غلیظه
 سد تا بیدون رقیق مانند بول رقیق چنانچه میگویند
 که دلالت بر سده میکند و علامه گفته که سهر در نزد
 اطباء غیر سده است جهت آنکه انداد را اطلاق
 می نمایند بر انضمام افواه عروق و سام جلد و گاه
 اطلاق می نمایند سده را بر سختی که بر سهر جرات بهمسد
 و غیره پوست و خشک ریشه گردد و استر و سینه
 انخیشوم آن چیز است که بند میشود و در اندرون میشود
 و منع می کند نفوذ چیزی را از حلق بسوی بینی و از
 بینی بسوی حلق سهر سهر یک سین و دال در سهر
 عمل حافی است که صاحب آن بهوت بیناید و در سهر
 خود سنگینی بزرگی و در چشم خود تاریکی در میاید و گاه
 طینین و آواز می در گوشها که خود در میاید و گاه زایل
 می گردد با آن عقل از سبب صعود اجزیه سودا
 بر باغ ادا سهر سام بفتح سین و سکون را و منج
 سین هر دو و حمله و الف و سیم و گویند بکسرین
 اول اهم است لفظی است مرکب از فارسی و یونانی
 زیرا که سهر لغاری یعنی راس است و سام یونانی
 یعنی رغن و ترکیب هر دو یعنی رغن سر است و
 شیخ گفته که سام یعنی درم است یعنی درم و بان
 معنی مشهور است و آن حقیقی و غیر حقیقی است حقیقی
 درمی است حار که در یکی از دو حجاب و باغ یعنی سهر
 منقل معنی با غلیظه منقل بگانه سرد یا هر دو
 و یاد در جوهر و باغ و یاد در جوهر آنها بهر سده است
 است و موی و آنرا قرانیتلس خوانند و صفا
 و آنرا قرانیتلس خالص بلغمی و آنرا الیتر عس نامند
 و سودای را اسم خاصی نیست و غیر حقیقی عبارت

از اختلاط عقل حاصل بدون درم است بلکه سبب
 صعود اجزیه و اختلاط است بر باغ چنانچه در حمیات
 حار و باغ صعبه می باشد و اطباء اطلاق سهر سام
 را بر درم حار می نمایند و پس میگویند نفس و باغ متورم
 نمیشود و این هر دو قول باطل است بقول شیخ
 الرئیس با دله قاطعه سهر سلطان بفتح سین و در و ط
 هر سه جمله و الف و زنون و درمی است سودای متورم
 از سودای سوخته از صفرای صرف که بر نیز و سوسه
 عضو و پر کند عروق خوالی آنرا و این نوع متفوح
 می باشد و با بلغم سوخته که با آن صفرای سوخته نیز
 و این بیشتر غیر متفوح می باشد و گاه متفوح نیز که عفونت
 و خبثات و فساد می در آن بهر سده و این را سهر سلطان
 از آن جهت نامند که درم آن شبیه سهر سلطان عروق
 آن شبیه برست و پای آن است سهر و سهر و سهر در اندرون
 شبیه سهر سلطان سرد در میاید و بعضی گفته اند که
 سهر سلطان از آن جهت نامند که چسبند می باشد و بعضی
 سهر سلطان را سهر سلطان الرجم سهر طانی است که در رجم بعد
 از او رام سبب آنکه بکلی پاک نشده باشد بهر سده
 و متفوح شود و سهر بفتح سین و سکون عین هر دو
 حمله و منج فوآن و فارسی است که در سرد و صورت بهم
 میرسد و گاه در تمامی بدن نزدیک منابت مویها
 و در نوع می باشد خشک تر و خشک آن در ابتدا
 و انتهایی است که سبب متفوح بر موانع بسیار در سهر
 خراشک می باشد پس اگر چه می آید و خشک ریشه مائل بسهری
 می آورد و داده آن بلغم حاد غلظت با خون است نیز
 از آن حرکات می آید و آنرا شیرین که سهر سهر نیک فارسی
 است و سهره رطبه نیز نامند و سبب آن فضلات
 غلیظه عسسه فاسده لذامه سدیده است که بطرف غلیظه
 و غلیظه آن در زیر جلد محبوس نامد و در بهم می ماند
 غلیظه آن در زیر جلد محبوس می ماند و درم بهم میرسد
 و رقیق آن منتشر می گردد و جلد را مجروح و فاسد
 و متماثل بسیار و سبب عدت و مائل خود پس جگر
 میشود و از آن حرکات لذام و بیشتر اطفال را بهم میرسد

قرابادین کبیر

بسیار سیاری رطوبت ایشان و دماغ های ایشان و
 بسیاری بخار بسبب بسیاری حرارت و رطوبت بر ایشان
 ایشان و صفت اعصاب ایشان از دفع فضلات و صفت
 یا سینه آن است که از آن چیز سرد جاری شود در سوال
 بضم سین و فتح عین هر دو جمله و الف و لام هر یک
 ریه و آلات سینه است برای دفع چیزی موزی و او
 روی که از آن رسیده و اعصابی متصل بدان سینه
 دفع لام و دوا الف و تا افتادن نازده است بسبب
 خلاصی تنگ و لهماه خواه گرم باشد خواه سرد
 بضم سین جمله و کسرت الف و سکون یای ثنناة تحتانی
 و ضم رای جمله و سکون واد و کسین جمله و ریم صفت
 و یا قلی است پس اگر ماده آن سودای مرصت نامر خد
 آنرا خاص نامند پس اگر با بلغم مخلوط باشد آنرا غیر
 خالص نامند اسکته بفتح سین و سکون کاف و فح
 تا ثنناة فوقانیة و یا معطل و باز ماندن اعضا
 از حصر و حرکت بسبب سده تاجی که در تالی الطولانی
 به رسد و مانع آید نفوذ در سینه روح حیوانی را از
 و سایر اعضا همچنین روح نفسانی را نیز اعضا را
 از حصر و حرکت حتی از نفس باز دارد و دفعه جاری
 و سبی گفته با سم لازم خود که سکوت است و زرق میان
 این جمعه و در جمود نگردد و سکه بضم سین جمله و سکون
 کاف و رای جمله حالتی است که عارض می گردد و نشانی
 از تنگی شدن دماغ او از آنجمله متضاده بسوی آن
 و معطل میگردد عقل او و نیز میان امور حسه و غیره
 نمود و بعضی گفته اند که سردی است که غالب آید بر
 مباشرت بعضی اسباب موجب آن است که نشانیها
 از عمل کردن بوجوب عقل خود از غیر آنکه عقل زانل گردد
 سکه بضم سین جمله و نشانیها که فتنه است
 بطور و شرمان و کثرت کردن اطراف آن بریدن
 آنچه حیوانی آن است و از صفت فلایه نیز بر آن و نشانیها
 بریدن و بریدن آن مقدار است که کثرت و بسط برود
 از آنکه از دروات قاطع خون یا شیدان در مردم
 باشد و یا بنده گوشت گذاشتن و کثرت سکن و

بعضی گفته اند که بعد از کثرت نمودن اطراف
 آنکه آینه ای است که سر آن مدور و در وسط آن
 بر اثر باد نیز باشد که باطلات سلاله نامند بر
 آن کرده و شرمان را بان آلت بلند کرده در
 الا ان دوا ثنناة اذ تحتی و هند تا بریده گردد پس
 قلم سازند و دستور تسل شرمان تحصیل در کتب
 سطر است سکه این لغت سین جمله و ضم لام مشدده
 گوشت شمن و برهم نشستن و کشیده شدن و فرود رفتن
 چشم است بسبب کی رطوبات و نشستن طبقات
 آن بر هم و بر طرف شدن و یا کم شدن رطوبت بسبب
 بسیار کم شدن نور که بر میگردد از طبقات
 را و قریب شدن با آنکه یک پای چشم هم افتد و گاه
 بنیانی بر طرف میشود و چشم فرو می آید و اینها از
 اسباب و اغلیه اند و خارجیه مانند چشم را از حد
 بر آوردن و با سوراخ کردن و آنرا رطوبات کشیدن
 و غیر آن اصل بکسر سین و نشانیها لام قرصه است که
 در ریه هم رسد بسبب تنگی نوزله جار حاد بر آن و گاه
 آن است آتیب و قه و لاغری و در وقت سل یعنی نزال
 است از قبیل قنیه شئی با سم لازم سسلاق بضم
 سین و فتح لام و الف و قاف غلظت و سبظی
 و سخی است که در پلکهای چشم از ماده بورق هم رسد
 و در گانهها میزد و مدودی بقره اشفار و فساد باطر
 میزی کرده و بعضی گفته اند که آن دانه است که در رخ
 زبان و یا در جلد هم رسد و سلس البول بفتح سین
 و سکون لام بریدن بول است باز داده و بعضی بر ذرات
 نیز اطلاق نمایند باعتبار آنکه در او آفرینا بطور
 سبز سلس البول میگردد و سلس بضم سین جمله و لام
 و عین جمله شقاق پارانامند و چهار نوع میباشد
 و عسلیه و دمالیه و شیرازی و وجه تمیز آنها بر
 احتوائی آن است بر مانند این شیرازی و عسلیه
 مسود است و اما اردیله مسوی غلیظه است
 که از آرد در روغن تازه متخذ از گاو تریت است
 و شیرازی منسوب بشیران است که نان خور شده

است که از راست پیدا از نرسیده بفتح سین سکون لام
 و عین جمله و یا و کبیر سین تیز آند و در ریه است که از ماده
 غلیظه و عستانی مانند لیس هم میرسد و از نخته غیر
 بگوشت بدن از جمله اطراف می باشد بلکه میتوان آنرا
 بدست گرفت و ضیابندن و آن را در اول بقدر
 نفوذی میباشد و بتدریج تا نارنجی و زرد گزاردن
 میشود و گاه شبیه استخوان چیزی در آن نمکون میباشد
 سوراغلیه بد آنکه قتیقه کبیر قاف و سکون تون و فتح
 یای ثنناة تحتانیة و یا نژد حکما بمعنی ملک و آن
 بودن شی است بکشی که محیط بان باشد و یا متقال آن
 قتل گردد و آنرا ضا و مزاج نیز نامند بسبب کثرت
 و تغییر مزاج و اخلاقی است که از ضا و سوز مزاج کبیر
 هم میرسد در تمام بدن احیانا و این اسم مستفاد از
 دخیل است و لیکن لقباً مختص باین مرض که مقدار
 درشته اند سوراغلیه عبارت از عدم انضمام طعام است
 بضم تام و تغییر یافتن طعام است در ریه و بسوسکه
 بعضی کیفیات ریه و سوزی بضم سین جمله و سکون لام
 و کسر یای توحده و سکون یای ثنناة تحتانیة و کسر
 حای جمله و یا و دست که در عقل و دخل طلق با مرقم
 میرسد سوز مزاج عبارت از غلبه سوز کیفیات از ریه
 است بر مزاج اصلی عضوی از اعضا یا اکثر یا کل
 که قادر نباشد آن عضو که عمل نماید بلکه که از آن صا
 میشت در حالت اعتدالی که دانه است و آن یا مستوی
 است و یا مختلف و اطبا اختلاف نموده اند در آن
 هر دو لفظ جانوس و صاحب مختار گفته اند
 سوز مزاجی است که شامل جمیع بدن باشد و مختلف
 مختص عضوی خاص باشد و آن عضوی و ابوسهل
 درازی گفته اند که در مزاج هر گاه مستوی باشد و
 از آن از قتی نرسد محتاج نیست قوت و افقه که آنها در
 نماید جهت آنکه در استوا بجز مستوی صلی شده است
 شیخ الرئیس گفته استوی است که استقرار در وجه
 عضو نموده و حکم مزاج اصلی بهر ساننده باشد بحد
 طبیعت مدبره بدن منحل ببقا است بان بنای مختلف

آنکه چنین نباشد پس حی عقل این تفسیر سوزن فرزند
 است و شب زین صاحب کامل و آنچه از کلام ما
 مفهوم میگردد مستوی است و بر من بحسب تفسیر
 مستوی است و بنا بر آنچه گفته شد مختلف برای آنکه
 در عضوی دهن عضوی است در اکثر امر و مستوی
 مستوی از جهت ناصیه که مشابه مزاج اصلی است
 در هر دو طرف و جالبینوس و من تیج آن عام راست
 از جهت تحول و جریان آن و تمامی جان و مانند مزاج
 اصلی در ایجاب الم ناصیه و جالبینوس سوزن کائن
 در عضوی دهن عضوی که مختلف نامند از جهت
 آنکه مخالف مقتضای مزاج اصلی است از عدم عروق
 شریک و نیز گاه سوزن علقی باشد و گاه عارضی
 علقی چرب است که در آن مزاج اصلی علقی غیر معتدل
 باشد و این را مزاج غیر فاضل نامند و عارضی آنکه
 مزاج اصل خلقت معتدل باشد لیکن تغییر کرده و از اعتدال
 بسبب سوزن سرد سوزن شفق سوزن مستوی
 است سوزن حسی و عصبانی بدون عروق است
 سرد و خمریک در لذت معنی سیر است و در اصطلاح
 طبیبان سوزن بسیار بیرون از مجرای طبیعی است
 بسبب امر اختیار از اشتغال با امور خارجیه یا غیر
 آن و یا بسبب عینی و مرضی مانند هم و خوف و غم
 و فکر و یا سوزن فزونی یا بسوزن مزاج حار یا سرد
 و یا سوزن فزونی بار و یا بسوزن مادی و یا حار
 یا بسوزن مادی و یا مصلوحه و یا غیره غیره عارضه
 و یا غیره از اسباب آنرا سوزن سوزن فزونی یا بسوزن
 و الف در این زمانه حرق اشین که شفق شفق
 شین بای موده و فانی شدت و مبالغه آن
 است که تجار از حد طبیعی نماید و تجار از سوزن از
 حد طبیعی افراط آن البته مرض است و شفق و بلوغ
 شین نامی فنانه فوقانیه و رای نعل و یا چیدگی
 یکسایم چشم است بجهت که خوب بیم نیاید بعد از آن
 بیم نرسد بسبب سوزن دیده شدن یک یا بعد از غده
 در آن از گاه چشم بالامقاص میگرد و نظرت باز میگرد

آزاد نیست و شقره در لذت معنی نقصان چنین است
 شقوق بضم شین و ظاهر دو سوزن و دو دماغ
 همه قضیت که در فتنه عارض میگردد و صاحب آن
 حالتی که باشد با تاده و یا نشسته و یا خوابیده همان
 حالت بماند و قدرت بر تغییر آن نداشته باشد و چشم
 او باز ماند و نتواند که بر هم گذارد و آنرا محمود و افراط
 نیز نامند همان جهت و سبب آن سده است که از غلط
 غلیظ که در مویز دماغ که نسبت اعضا است بهر سوز
 شدن بفتح شین سکون دال همه و خای میجو تفرق
 اتصالی است که در طول عصب با هم شود و بر شکستگی
 بر استخوان سوزن شود و نیز اطلاق نیامند تفرق بفتح
 شین سکون رای جمله و فانی مژول چیزی در سوزن و
 قضیت ریست و بیشتر در چیزهای سیال میباشد و میگویند
 که آب در گوی صاحب آن بند شود و سرفه پس در سوزن
 آنکه برگردد و بر آید چیزیکه در آن هر دو در فتنه است
 جهت آنکه چشمه و قضیت ریه هر دو از آلات تنفس اند
 نمی گذارند که چیزی غریب در آن داخل شود و فرق
 میان این عضه آن است که عضه مژول چیز است در آن
 اما آنکه غلیظ باشد یا سیال و شرفی غیر آن چیزی
 ذکر یافت و عضه مفروض است جمع آن کفص آمده
 شرفه الکبد عبارت از آنست که آب سرد است
 ناستا هنگامیکه کبد گرم شده باشد از ریاضت ضعیف
 و یا که ی که بلی که بدان رسیده باشد و یا بعد از حمام
 و یا خواب و یا بین آن و یا بعد از رفتن به بلندی مثال
 اینها در این مرض سرع الزوال است اگر چه برودت
 آن برودی بحسب لایق نمایند و از عملات آن
 بیم رسیدن جمع شدیدی است در کبد که صاحب آنرا
 بیفناقت سازد و اگر غلیظ کرده شود در تنه بر سوزن
 با سستها و یا درم کبد گردد و شرفی بکسرت سکون
 دفع خون و الف و فانی چشم نانه شقی است که در یک
 بالای چشم هم میرسد و آنرا سنگین و سوزنی میگرد و
 مانند سوزن که نیاید بلکه چسبیده و سوزنی
 به نیست میان این و سوزن و سبب این رطوبت غلیظ

است که میریزد در یک و از ثبوت اطفال و مژول
 را هم میرسد و شری شین و رای نعل و رای مستوی
 و از نای است بعضی که یک و بعضی بزرگ پس نعل
 بسوزنی یا خارش و کرب بسیار که در فتنه ظاهر میگردد و
 تمام بدن و یا در اکثر اعضا بسبب تجار دم صفر و
 و گاه بارش بسیار میباشد و از آن رطوبت لزیمی آید
 سبب این آنچه بود رقیه رطوبه است شفق الف بعضی
 اول و سکون طارحه و ضم رای جمله تب مرکب از صفا
 و بلغم است چنانچه در حرفت ای ذکر یافت شفق الف
 بفتح شین سکون و عین و ضم را هر دو جمله موی است
 که برشته بدینک چشم میرسد و سر آن با مژول میباشد
 و در چشم منخله و سبب آن رطوبت عفن باشد در اجفان
 و شفا شفق و بفتح شین کسرت عین جمله و سکون یا
 فنانه تختانیه و فانی رای جمله و یاوری صلب طولانی
 است که بر طرف چشم نزدیک بزرگان شبیه بود شکل
 میرسد رنگ یک بسبب ماده فنی غلیظه مخرقه و
 و نوع دیگر هم میرسد سوزن زنگ رنماز ماده موی و از
 عوس نامند اشفاق بضم شین و فانی عین هر دو
 هم در الف و فانی نیست که در زیر شرف هم میرسد
 اشفاق بضم شین و دو فانی در میان هر دو الف
 است که در آن موی میریزد و نیز شفق جلد بدن
 و یا صورت و غیره از شری و یا غیره اطلاق مینمایند
 و بعضی گفته اند عبارت از شفق شفق است شفا او
 بفتح شین فانی و الف و فانی قان و ضم لام و سکون
 و او دین جمله و سبب از خون غلیظه که در خاصه
 شرفی مانع هم میرسد و حسن منیع مینمایند و حیوانی
 را از رسیدن بدماغ پس فاسد میگردد و مزاج آن فاسد
 میگردد و از عصبان موی بیرون آنرا در آخر خود گفته شد
 شفاق قلوب برهوت عفن و باطل شدن حسن آنرا
 مقدوره است بشقیقه بفتح شین که رفات و سکون
 یا بی فنانه تختانیه و فانی قان و رای نعل است که در
 از دو جانب هم میرسد تا بعد و سوزن آن یعنی شوق
 بسبب صفت تجارات و یا افراط حاره حاره یا بارده

برای شوقش لفتح شین سکون او و صاه و صاه و صاه
 است شوقش لفتح اول رد می است که در جای دیگر در صفا
 نیست است زیر جواب ما غیر هم میرسد بسبب این
 ریح در اضلاع و این بسیار شدید میباشد و در حجاب
 نمیشود از بیخ و وجه که بخوابد و حرکت نماید شو که در حجاب
 که بر صورت و جسد هم رسد و شدت آن عرض است غیر
 بخ و شدید و صغره رطبه است و از امراض مسریه که در
 شوقه الطبی زیادتی شهورت طعام در شوقه او آن است
 بحدی که صاحب آن از اغذیه کثیره مختلفه سیر کند و در
 حرش او بر ماکولات و مرکالبه او بر آنها باشد مانند
 سگان و سبب آن سوزن فراخ بارد می باشد که غایر
 هم معده که در خصوص مابین گاهی که فراخ سایر اعضا هم
 باشد شیره از این صنعتی از سلبه است شیشیلم و از بوزن
 است بحرف الکاه و الکاه و صاه لفتح صاه و الف
 و کلام و فتح بای موعده و با جمعی بفرقی است صاحب
 بضم صاه و فتح بای موعده و الف و فتح رای حمل
 بافت سربانی است و معنی آن جنون مفرطی است که
 بسیار صغراوی بهم رسد و گویا و گویا که با مابیا و
 و تپش است صلاخ و روی است که در اعضا و جگر
 از سباب بسیار و نقاری در و سر نامند و صلاخ ای فر
 ضربانی است که در عمق چشم محسوس میگردد که گویا سوز
 فروزی بر بند و بای فشارند و ضربان آن همیشه با
 و گاه در وقتی غیر وقت دیگر مانند شقیقه سرد این را
 شقیقه همین نیز نامند و صده بر روزن امیر طوی
 است سیال که مستحیل میگردد و بدان خون فاضله از
 نقاری زرد آب نامند صرع لفتح صاه و سکون را
 و عین هر سه جمله در لغت بمعنی افتاد است و در اصطلاح
 اطباء سده غیرتای است که در لفظون و مانع و مجاری
 اعصاب آن بهر سه دماغ آید اعضاء انفسا نیز را
 از افعال طبیعی خود منع غیر تمام و صاحب آن بقیقه
 و لغت بر زمین آرد و در ستمای آن چیده گردود
 شخ اعصاب و فرقی میان این و احتناق را هم مذکور
 شد و آن مرکب از صرع و عشی است جهت ظهور و عانی

آن هر دو در آن تخلف احتناق رحم صبر لالسان است
 صاه و سکون رای حمل و سکون بای افتنا شمانه و
 رای حمل و از سائیدن دندان است بهم در وقت خواب
 و این اکثر صبیان و زنان و مشایخ را بهم میرسد بسبب
 رطوبات غلیظه فضائیه معده و یاریا ریح غلیظه در آن
 و با ویدان صغره لالسانین که چک شدن آنهاست و
 سبب آن صعب غلیظ آن است و انتشار الله تعالی
 که در مشهوره انصاف صاه و الف و فتح و رای حمل
 صغره لایم صاه و فتح فالف و رای حمل می
 که در کبد و شکر سیف اضلاع بهم میرسد و بسبب آن
 بدن انسان بسیار زرد میگردد و گاه است که میکشد از
 و گاه اطلاق میزند بر جمع شدن آب در شکم جفا
 مستقی را عارض میگردد و صلابه الاجان مفرطی
 که در یک گاهی چشم بهم رسد و مانع آید از باز کردن
 و پوشیدن آن بخلع لفتح صاه و لام و عین حمل بر نظر
 شدن موی پیش سر است فقط و صاحب آن را
 اصنع نامند و شخ در شفا گفته که زمان و خصای
 اصنع بهم میرسد بسبب کثرت رطوبت فراخ ایشان
 که در کبد و شکر سیف ایست و با اصطلاح اطباء افتاد
 بخوبی است و شخ ایشان بضم صاه و فتح و نون
 و نون بدوی زیر بغل کشیدن و کشیدن شکم و غیره
 و این عام است و در فرخاص موعده لفتح صاه و سکون
 و شخ هم است و صغریان بکسر صاه و سکون بای
 تخمانیه و فتح بای موعده و الف و نون و نون
 در بسیار چسبیده به شخ موی است و یاده آن فر
 یاده قلی است و نقاری رشک و تخم شیش نامند
 حرش انفا العجوه صغره لالسان است و کبیر و تخم
 خلق و انصار اب حادث از هم است و کبیر اول تیرام
 ضربان تخم کبیر حرکت شده در شران است و فرس
 لفتح صاه و راه سکون سین هر دو جمله کند شدن
 دندان است از اسباب خارجی مانند خا بردن اشیا
 حاضر و قیالند و عینه و گاه داشتن آنها در دهان
 و یا از اسباب داخله مانند رسیدن بلغم ترش سودا

بدندان از فواح آنها و یا از معده ضعف البصر
 عظمی است که صاحب آن اشیا را بمقدار می رسد
 و بعضی که می بیند تمامه نتواند دیدن خواهد از نزدیک
 از دور و یا از هر دو و خواهد از غلبه خون باشد و از
 قزاق ضعف لالسان گاه معنی ذیاب مار لالسان
 است که ذکر یافت و گاه معنی بودن آنهاست
 قابل غرور آفات و گاه معنی ضعف شخ آنهاست
 است که بسبب ولت کنده شوند نیز آرد و ضعف المعده
 مولانا یس گفته که مفهوم از لفظ آن است که مختص
 بقوت خاص نیست و لیکن عادت اطباء چنین جاری
 شده که اطلاق ضعف معده را بر فعل بضم می نمایند
 و می گویند عضوی را که ضعیف شده مگر آنکه در فعل آن
 آفتی بهم رسد و فعل معرف آن به تیز و مجوس است مگر
 بضم نون ضعف آن ضعف بضم است ضعف البصر
 استخاره غذا است بقوام و فراخ کیم سزاوار است که بدان
 باشد که قوت متغیره در آن بر مجرای طبیع تصرف نماید
 آنچه بعضی افاضل گفته اند ضعف بضم عبارت از غیر
 انحرار و کثرتن طعام است از معده بزودی بلکه در
 در آن مانند زیاده از عادت و این از بوزن معنی اول
 است که عبارت از ضعف معده باشد ضعف الشهه
 می غبته عدم میل بسوی طعام است و ضعف الکبد عبارت
 از ضعف قوت آن است با تمام بلعینه و این فی الحقیقه
 در جمیع امراض کبد است و همچنین است ضعف کرده
 و مثانه و سایر اعضا انفا القلب لفتح صاه و سکون
 عین هر دو صغره و ضم طای مساله مرضی است
 سوداوی که عارض قلب میگردد بسبب ترشح نمودن
 اندک خلط سوداوی بدل و اجتماع و انضاف آن در آن
 و اندک صاحب آن در بیابا که تو بادل او را انتشارند
 از عقب آن او را اندک عشی عارض میگردد و از زمین
 لعاب برمی آید و عطا العین لفتح صاه و ضمیت الیه
 علیل هر دو صغره چشم خود و جوی که گویا می باشد و وضع فیما
 از آن حرکت در عرض و در مع و حمل این رطوبت جلبدید
 عشی لالسان لفتح صاه و سکون فالف و رای حمل و عین

هر دو در هر دو صلبی است که در زیر زبان تبخیر
 هم میسرند و گاه ماده سبب آن بخورد صلب میگردند
 بلکه محله که معروف است از زانی در رسا که در اول امر
 خود نوشته که مراد بقول بود و در این مرصع هم سوره
 در این صبح و در این صبح می شود تا آنکه من آنرا بشکافد
 سنگ تلمیح لانی سخن بودن است در هر دو وقت
 تلمیح تخریک عین جمله را عوج جاج غلظت را نامند
 چشم بر غیر ضار و سگون و او درای جمله تلمیح
 ضعف لانی است مینقح بجهت ضار و سگون بای شناختن
 تنگ شدن لقبه یعنی است زیاد از نقد و سقا و جیم
 شدن نور با صره و ضعف آنست بدان حد که جلی
 و خلق است چندان روانی ندارد و اگر وضعی است در
 جهت آنکه ضعف بصری آورد و خصوصاً که از نقصان
 رطوبت بیفید باشد تفتیش النفس کسوف ضار و سگون
 قنایه تلمیح تلمیح قنایه تنگ شدن مجرای نفس است
 در وقت تنگی از بیرون و همچنین در وقت اخراج از
 اندرون خواه از سبب طبعات یا به سبب خیره خواه از
 حرارت مجففه قنایه این گاه سربیت بدگره اعتبار
 استنشاق النفس میکند و این مراد است بهر است حرز
 اظهار الکماله تلمیح عملی مادر نامند و طاسر طاس
 عملی بهر راناسند و طاسو قوس جرف جفن است که تلمیح
 گرد و سو قوس نیز نامند طاسون تلمیح طاس و الف و هم
 عین هر دو جمله و سگون او و نون در سبب بزرگ بقدر
 جوی و بزرگتر از آن بادانه کوی است بقدر با قنایه
 بدان که با سبب سوزش بسیار در اصفای غدوی مانند
 مانند خصیبه پستان و تلمیح زبان این ران و یا غیر
 هم میسرند و اطراف خود را سیاه میگرداند از ماده عملی
 عین را قاسد گردانند و برسد کیفیت رویه سمیکه ن قلب
 از راه غلظتین موجب بلاگ گرد و گاه اطلاق می نمایند
 بر هر دو در هر دو حالت در آن موضع برودم قتال نیز
 حال کبیر طاس و فحهای جمله و الف و لام در می است
 و در هر دو سبب تلمیح طاس و فحهای جمله و الف و لام
 قنایه و عملی است در حدیث دارد است که هر گاه ن

در دل خود طمیانی باید که سفر علی بخورد و در هر دو
 طاس و رای طاس و الف و هم پای جمله و سگون و او و هم
 ران جمله و سگون طاس و کسرت های جمله و سگون بای شناختن
 آنست که در این جمله عبارت از هر چه شدید باختر است
 که در این جنس مجسم میسرند و از اظها سو قوس نیز نامند
 طاس و الف طاس و سگون را هر دو جمله در فحهای طاس و الف
 است از خون تازه سرخ رنگ و یا خون گندیده و فک
 رنگ و سیاه که سبب بافتل بعض عروق چشم گردند
 زیر پرمانند و باشد از هر سبب که باشد خواه ضرب یا سیله
 و خواه در عروق و خواه بپوش آمدن خون خواه
 شدن قوی پیش از نفیج و خواه نوره و فریاد بسیار
 و خواه حرکات غلیظه و مانند آنها و این اسم مشتق از
 طاس و ای طاس یعنی سیله که بر چشم واقع شود و سرتی
 در اکثر سبب رسد از غلظت تلمیح یعنی به سبب لازم از
 نفیج طاس و هر دو جمله تلمیح بهر نقصان فوت سبب
 و گاه اطلاق می نمایند بر آنکه بران رسد و بر اطلاق
 آن و بر نقد آن بگویند صانع بسبب مجاز و برین
 طاس و دو قوس مترادف میمانند و فحهای آنست که
 در قنایه سمع است و طاس و نقصان آن و صم
 فقدان بگویند صانع و بعضی خصصا نموده اند و تلمیح
 با طاس طویل العهد فرمن باشد و طاس را بقربیب اسم
 حدیث تلمیح نفیج طاس و کسرتون و سگون بای شناختن
 تختانیه و نون آوازی است بسیار بار یک تنگ
 می شود صاحب آن در گوش خود سبب حرکت آنچه
 غلیظه و یا الصباب نفیج در آن و فرقی میان این
 دو می آنست که او ازین بار یک و عاوست و
 آواز دوی نرم و مانند و غلیظه تلمیح نفیج طاس و الف
 و او و نون و حای جمله و دو سبب جمله در میان هر دو
 بای شناختن تختانیه جرب سیاهی است که بالای خشک
 ریشه باشد و آن شناختن جرب و صعب ترین آن
 است جربن انظار العجبه و غلظت طاس و الف و طاس
 مع و میان آن هر دو بای موحده و لجدنی و در
 الف و بای موحده تلمیح است که در تلمیح هر چه تلمیح

گفته اند لیس است یعنی و جی است و بعضی گفته اند
 است که در جلد بهر سبب نظره نفیج طاس و فحهای طاس
 و با مشهوره نظره و سگون فاست زیادتی عصبانی
 غلیظه یا فح صلبی موق که عینی است چشم جرب
 زیاد و بغم غلیظه لزج و می شد تا آنکه سیاهی آن
 می پوشد و مانع دیدن میشود و آن را بقاری نامند
 نامند و گاه از هر دو موق ابتدا میکنند و است نوع
 یک غشائی است رفیق سفید غیر نافع بهر و ابتدای آن
 موق موق نیست و این مشابه سیل است در هیات
 و ابتدا و فرقی میان هر دو بدان است که سبب جرب
 جوانب چشم است مستعد بر جوال ترمیم و نظره ابتدا از جرب
 موق میکنند از همین یا بسیار یا از هر دو جانب یا از نون
 یا از تحت و ابتدا نظره گاه ابتدا از سودا میاید و خود
 طاس و جرب و در اکثر احوال تمام از آن کلیم می نماید گاه
 صفا و با غلظت بسیار یعنی با شماره و با غلظت
 ابرو و استرو این بدترین احوال آنست غلظت جرب
 و سگون لام و جرب و نامارکی و نقصان هر دو
 حرف العین الملهه عا و الف و الف عین و الف و هم
 صا و جمله و سگون و او و رای جمله نقل و ثورانی است
 در بیابان انسان در سینه خود در بیماری پشانه در بیابان
 در کابوس هنگام خواب - جاتونا نفیج عین و الف
 و هم فحهای و سگون و او و فحهای و الف اختلاط
 ذکر و تمدی است که عارض و عین میگردند در حال
 در نفسا عارض فم رحم تلمیح بغم عین و سگون جیم
 و نفیج رای جمله و با چسبیت که در جسد مجتمع گرد و مانند
 سله و خنده و گفته اند که جبره نوعی از سفته است عده
 جبره است شبیه بیدس که در موضع از بدن بر می آید
 از جنس طاسون میگذشت صاحب خود را اکثر گاه اطلاق
 بر جبره می نمایند عده بغم عین و سگون و الف مجرب
 و سبب رای جمله و جی است که در خلق بهر سبب از غلظت
 خون تلمیح بر عین با هم موضع غلظت است جهت آنکه عده
 آن موضع است و در این موضع عین و سگون و الف مجرب
 و نفیج بای طاس و تلمیح سگون و او و طاس و الف

که در وقت مجامعت از صاحب آن بی اختیار برآورد
 اگر در وقت برضبط خود نباشد سبب استرغاف و عضله
 اسکه مقعد و آنرا بفارسی در جماع مدت کردن بنهد
 و گاه زنان را عارض می گردد و این مرض بیشتر کسانی
 که شوق برایشان غالب باشد و از جماع بسیار لذت
 یا بند و منی ایشان بسبب آن در زمین بقا باشد و مقعد
 او نشان رخ و عضلات آن سست باشد بهم میرسد
 نوز تجرک عین رای جمله و جیم ظاهر شدن عسب و
 نقصان در وقت باست که عاجز آید صاحب آن از
 رفتار که بفارسی ننگی نامند و صاحب آنرا عجم و
 ننگ عرق الدم تجرک مضمیت که بجای عرق خون
 از سام برآید و هم چنین گاه برآید چشم بجای اشک
 خون بسبب کمال غلبه رفت و لطافت و صحت خون
 آمدنی بکسر عین سکون رای جمله و قوت و فتح مینماید
 جمله و کسوف و یابی شناختن نامیر مضمیت که در بدن
 بهم میرسد بسبب آتاسیدن آبهای بسیار غلیظ یکی
 مانده و از غلبه غلیظ و آن مختص بعضوی دون عجزی
 نیست و اولاد در بدن دانه جالی بهم میرسد و بزرگی
 پس شگفتی میشود و از میان آن چیز بسیار بارکند
 بقرق سفید رنگ برمی آید و در جوف آن تار باریکی
 سوی آب میباشد و میان پوست آن عرق و آن تار
 یعنی جوف آن رطوبتی لزوج میباشد که اگر آن لسیخته
 گردد و آن رطوبت بهر جا که رسد زخم کند و بی تنفس
 در کتب مرقوم در رساله عرق مدنی که اوسولف است
 شده و اگر در اعضا کجی ظاهر گردد باسانی برآید بخلاف
 آنکه بر اعضا اصل و اعضا قلیله الیه باشد و آن اجزا
 در زیر پوست مانند گرم نیز حرکت مینمایند و آنرا بفارسی
 رشته بومی نامند عرق النساء یعنی خون و سین جمله
 و الف و جی است که در عرق دریدی که آنرا عرق النساء
 نامند بهم میرسد و از آنجا از مفصل درک گردد و یا آنکه
 آید از طرف وحشی و بران کشیده تا نانو و کف دست
 خشم میرسد و سبب آن استلای آن رگ است از خون
 غلیظ فاسد سیاه و بار طویالتی که از خون جدا

و یا رطوبات بلغمی خام و گاه میباشد که آن اختلاط بسبب
 مختلش بودن کیفیت رویه سمیه بهم میرسد و خشک
 عین دین عجمه و الف مقصود مضمیت که بسبب قوت
 با صبر و صغیرت و باطل گردد و بحدی که چیزی دیده نشود
 و صاحب آن شب چیزی نمیند و آنرا بفارسی شکر بوی
 نامند و سبب آن صعود آنجمله غلیظه است بدانم چشم
 و گرداندن نور با صبر را غلیظه عیش بکسر عین سکون
 عین تجرک قوت بعضی گفته اند مرضی نفسانی است
 و اسطو گفته که عدم ادراک حس و کوری چشم محب است
 و بدین عیوب محبوب و اطلب از جمله یا بویا و مرضی
 و گفته اند و میگویند و بوی است که بوسوسه انسانرا
 بر فکر صوت خوب شامل نیلک میدارد و دوام او در عرق
 و در افکار دیگر باز میدارد و حتی از غور خواب کند و
 سودا ویت و برودت و بیوست ماده روز بروز و اولاد
 صغیرت و لاغری که از عشق با خود است و مضمیت که
 گیاهی است بر هر درختی که می چید آنرا خشک میکردند
 عصابه بکسر عین و فتح صاده جمله و الف و فتح بای برودت
 و با دجی است که در برابر و پا و گاه در یکسایر و در
 بعضی پیشانی و استخوان گوشه چشم در موضعی که عصابه
 می بندند بهم میرسد و بدین جهت اسمی گفته و سبب
 آن ریگی است غلیظه پس بدان اعضا عطا س بضم عین
 فتح طای جمله و الف و سین جمله حرکتی است خاموش
 و مارغ بلای و فتح غلیظه و یا سوژی دیگر که بدان
 از داخل یا خارج با جفانت هوای مستشق از راه بینی
 در دهان غلیظه برای دماغ مانند سرفه است برای
 ریه عطاش بهمان وزن باین مجمر مرضی است که جفانت
 آن هر چند آب میباشد سیرابی او را حاصل گردد
 عطاش یعنی طای جمله و سین و جفانت جفانت
 طبیعت است با شامیدک آب چیز مژده تر غلیظ
 بکسر عین و فتح طای مجمره و بزرگ شدن عین است
 درم بلکه بر سیل چاقی و فرکی مانند بزرگ شدن ایست
 دوران هنگام ظرفیت آن که یک و ننگ میگردد و
 لهذا سنی بسیار و کما عینی تولد نیاید بر عین تجرک عین

قرابون

و لام خیریت که برمی آید در فرج زن شبیه و رده که
 مرد بهم میرسد و آن زن را عفا نامند و بعضی مساوی
 عفت یعنی قوت و فایز و اید غلیظی است که بر عین
 اطراف میروید و طولانی برشته میباشد و عقده بعضی
 و سکون قات و غیره زان جمله و با نقل و کلت و کرسلی
 بر بان است عقر بضم عین سکون قات در ای جمله از
 مرض ارغام است و آن حالتی است عارض میگردد و در
 جدول آبستنی نمی نماید و لطفه در آن بستگی بهم نمیرسد
 و اگر بد شواری بهم رساند بزودی لغزیده ساقها میگردد
 بسبب بی فراخ بار و کثرت بهم آورنده انخواه و وقت
 آن و یا سو بفرج گرم مفسد سوزنده نسبی و یا سو بفرج
 بار و رطب مرضی غلبه اله خاسیه بضم وال جمله و فتح خا
 عجمه و الف و کسرون و فتح یابی شناختن نامیر شده
 و با مضمیت که میاید در اول خود صاحب آن که گویا
 و خالی ازان برمی نیند و مرفوع میگردد و سبب آن
 احتراق اختلاط است و تکیه بسیار گردن این مرض موش
 خشکی و از کار فاسده است عیش تجرک عین و سین
 معجز عبارت از ضعف بصر است و سیلان اشک از چشم
 علی الدوام بدون سبب ظاهری و صاحب آنرا آتش
 نامند و عین یعنی عین و سیم و یابی مقصود باطل شدن
 حاسه بصر است باطل که صاحب آن چیزی را نمیند
 بفارسی کوری نامند یعنی بکسر عین و فتح خون کسری
 و عده و برآید از طبقه صغیره است نزد پار شدن و شگفتی
 شدن قرینه بسبب قرصه و بوی رقیه رده آنه عیب مشهور
 بپوشش است بجز این المعجزه غاقر ایاب فتح و عین
 و میان آن هر دو الف و خون و فتح رای جمله و الف
 و یا شناختن نامیر و الف مقصود شفا قاس است که ذکر
 یانت و آن و سیت که از شان آن باشد که فاسد سازد
 عضو اما بان حس باقی باشد و چون شگام یا بد و عضو
 حس را نیز بر طرف سازد بسبب عفونت اختلاط رویه غا
 که ماده آنست عقیان یعنی عین و یا و شناختن
 احتمالی و الف و خون حالتی است که معده را عارض میگردد
 بسبب انصباب غلیظ لغزاع بدانکه گویا آنرا می فشارند

برای دفع چیز که در آن است آن حالت اگر دائمی است
 آن در نفس معده است والا در موضع دیگر که در هنگام انقباض
 آن حالت او عارض میگردد و عده بضم غین و فتح دال جمله
 و باز یادتی کمی است صلب که در بین گوشت پوست هم
 میرسد و نیز اطلاق بنمایند بر یادتی کمی که در گوشت هم
 که موق البز نامند هم میرسد زیاد از مقدار طبیعی و چون
 بزرگ شود مانع از دفع فضلات چشم نخچیرین و یا مانع
 تحلیل آنها برص و مع گردد و چون بسیار بزرگ شود مانع
 ابصار گردد و سبب آن انقباض فضول طبعی است
 بدان عضو و مقدمه غریب است غریب بفتح غین سکون
 رای جمله و بای موصوفه ناموست که در موق انسی
 برسد و بی اختیار اشک از چشم برآید لایق قطع و غیب
 در لغت بمعنی سیلان و معه است و تسهیم مرض با سبب
 لازم است و بعضی گفته اند آن خروج کویکی است که در
 لایح کبیر لام و فتح حای جمله و الف و ذی حجر که لغاری
 گوشه چشم نامند هم میرسد چون قطع یا بدور اکثر اشک
 می گردد و بخشی بفتح عین سکون شین حجره یا حالتی
 که عارض میگردد سبب وصول اجزای داخله و اخلاط
 فاسده خالقه و غیر آن و یا ضعف قلب و یا انقباض
 روح حیوانی قلبی باشد غریب و یا تحلیل سده که سبب
 باز موزی و یا قلت آن در دل که معدن و منبع است
 مجتمع گردد و قبول تقسیم و نفوذ نسبی اعضا کند مانند آنکه
 در ابتدای بعضی حمیات و یا بعد از فراغ نام و اعراض
 نفسانی از غضب و طیش و غم و خون بسیار عارض میگردد
 غشاه کبیر غین و فتح شین حجره بفتح و الف و او و یا
 پرده است که بالای ملتحمه هم میرسد و طلمت بهر آن نیز
 غضبیه بضم غین و فتح صا و جمله و یا عبارت از استیاد
 طعام و شرب است و علق و یا مری و فرق میان این
 و شرف آنست که مذکور شد در شرق و عده را اکثر احوال
 از اشکای متراکه میباشد و نیز اطلاق بنمایند غضبیه را
 بر جزئی که خلق را بگیرد و جمع آن عضله را غضبیه یک
 عین ضاده و حجره و بای موصوفه کیفیت نسائی
 است که با آن حرکت روح بسوی خارج بدن باشد

جهت طلب ایستقامت از خصم و به تبعیت آن خون نیز حرکت
 آید و بجای اعتدال از انسان بسیار است از براسه بدن
 اقراط آن درین ترین امراض نسائی است غلظت الاضغاط
 کبیر غین و فتح لام و وظای حجره و الف و لام و فتح الف
 سکون جیم و فتح فا و الف و نون غلظتی است که در جن اعلی
 هم رسد بحدی که متوجه شود که جرب هم رسانیده و چون
 جن بر گردانند صاف دیده شود و مخصوص بجن اعلی
 است بخلان صلابت که هم در جن اعلی و هم اسفل و در
 هر دو نیز هم میرسد و نیز لازمه آن صلابت و فتح و
 سرخی چشم است. تمام عبارت از بیاض رقیب است
 که در چشم هم رسد بفتح غین و هم مشدده کیفیت نسائی
 است که بمصاحبت آن روع حرکت کند بسوی داخل
 بدن از جهت خوف موزی که واقع شده باشد و جمع آن
 عموم آمده و فرق موان این در حرف الهام نشاء
 الله خواهد آمد تحت الفاره فاج بفتح و الف کسر
 لام و جیم استرغائی است عام شامل یک شق بدن
 ستره قدم در طول سبب انقباض او او بارده و طبعه با
 بمنبت اعصاب آن تنی و این معنی موافق لغت است
 زیرا که میگویند غلبه ششی قلبی ای شق نمودم زیرا
 به نصف و بعضی گفته اند استرغائی یکی از دو شق است
 سوای ستره صا کمال بری است و قدما فرق نگذاشته اند
 میان آن و میان استرا و چون فاج را بمعنی ستره
 مطلق بگیرند پس گاه میباید از آن نوعی که عام شامل
 هر دو شق از بدن است سوای عضلانی راس که از آن
 نیز عام و شامل باشد سکند فاج بود چنانچه نوعی از
 استرغائی است که مختص بیک انگشت باشد فرق لغت
 فا و سکون تالی منشاء فوقا سرد قاف و لغت معنی
 تفرق اتصال و دوری اجزای است از هم و نزد طبا
 عبارت از تشنگی فته شدن صفای با سلامت مراق
 است و بر آمدن جسمی که محسوس بود در داخل آن شش
 از تشنگی و یا عبارت از تشنگی شده شدن و در حوائی
 که بالای اشین است هر دو معای یکی و دیگری فرقی
 آمدن در کس چیز از جوف و آن انواع است آنچه

تشنگی شده شدن مجرای اشین از بالای آن آمدن
 یا شرب یا حجاب در کس و یا ریح غلیظ بود سینه و یا غلظت
 است از اقبالیه نامند و تفرق علی الاطلاق و بعضی مخصوص
 تشنگی و قبلیه را بجهت سبب تساع مجربین بغیر خرق باشد
 جهت آنکه قبلیه را از امراض تساع مجاری شمرده اند فقط
 و تفرق را از امراض تفرق اتصال فقط و آنچه ذکر یافت
 اصح اقوال است و آنچه سبب انقباض رطوبات مانی
 و یا موزی و یا غیر آنست آنرا آورده نامند و آنچه سبب
 تشنگی شدن صفای و آمدن شرب و یا اسهال است
 در اینجا آنرا شرب و معالی یعنی اگر شرب برآمده است
 تفرق تری و اگر اسهال است معالی نامند و همچنین قبلیه
 شرب و معالی مانی و برآمدگی با مانی و یا مانی
 کش آن در زیر پوست معلوم میگردد و در تری بی قرائت
 و سبب این بیشتر بستن فرا یاد زدن و حرکات عذیفه
 و قبلیه که سبب آن ماده غلیظ باشد آنرا قریه نامند و نزد
 جمهور اطباء آورده و قریه مترادف اند و بعضی اختصاص داده
 آورده را قبلیه که نازل شرب و با اسهال و یا ریح باشد و قریه
 اگر نازل رطوبت مانی و یا موزی و یا غیر آن باشد و
 قریه از آنکه است و ظاهر شد ازین بیان که تفرق عام است
 و قبلیه خاص بنا بر مذکور است و آورده یا مراد قبلیه
 و یا مقابل آن و یا تسمی از آن و قبلیه تساعی که سبب تساع
 مجری باشد لطفال را بسیار هم میرسد سبب بسیار می شود
 از جهه تری و نازکی اعشیه و ضعف اعصاب و بسیار حرکات
 عذیفه و حسرت و خیر ایشان و از اسباب تفرق و قبلیه است
 نمودن منی است و وقت جماع و صعود زن بر مرد و جماع بر
 استیلا معده و جنب و فریاد بسیار قوی زدن و برودترین
 خیر سنبلین یا بجمه هر چه از دست بصفاق برساند و بدترین
 تفرق تفرقی است که در حوائی سره واقع شود و معاد و قاف
 برآید نیز به جهت آنکه بیشتر موجب اعراض ایلا و سن نفوذ با تفرق
 و تفرق مرق بطن نازا بیشتر از مردان هم میرسد چون است
 و ادراک این مراتب موقوف بر معرفت ادراک تشنج
 بطن بود و نداد و کل در شرح آن بیان مینماید تا آسان
 گردد در مطالبان بدانکه احشای معده و اسهال و آنچه در شکم است

چشمه شده در سه حجاب و عضلات و جلد است برای
 محافظت آنها و حجاب اول که متصل احشاست آنرا
 ثوب لفتح نامی نموده و سکون را در همه بای و حده و
 یونانی بلیس نغم الف و کسر بای موحده و سکون با
 ثنناة تحتانیه و مضم لام و سین جمله نامند و ترجمه آن طاق
 و جادی است و حجاب دوم بالای ثوب است و آنرا
 صفاق نامند کسره صاد جمله و فتح فا و الف و قاف بی
 باربطارون لفتح بای موحده و الف و کسر بای جمله و
 سکون بای ثنناة تحتانیه و فتح طار جمله و الف و مضم
 جمله و سکون و او دون و ترجمه آن ممتد کشیده شده
 دگاه الف در دوم راجع می کنند و باربطون میگویند
 و این برده کشیده شده است از بالای شکم تا خاخره اسیه
 و در آن موضع دو مجرای تنگ قرار داده شده است و قوت
 آنست مانند کیسه پس هرگاه کشیده شود یکی از آن
 دو مجری و یا هر دو چیزی البته در کسیر یه چنانچه ذکر است
 آن هر دو مجری را در بطار نامند و عضلات آن بالا
 صفاق است و چهار زوج میباشد یکی از آنها در طول دوم
 در عرض و این تقاطع صلیبی مورب تقاطع نموده
 و حجاب سوم بالای عضلات بر جلد است و آنرا مولانا
 نفیس مرقی نامیده و اقسرا فی طانی و اما پوست شکم
 حامی بر همه است و آنرا نیز مرقی نامند و شیخ الزینب گفته
 مرقی پوست شکم است با غشا و عضلات بعضی گفته که
 مرقی عبارت از صفاق است واضح آنست که مولانا گفته
 گفته بعضی گفته اند هر موضع رقیق جلد بطین مسمی بمرق
 و رنگ لفتح فا و ر جمله و سکون نون و کاف ثوب لفتح
 رویت و مشهور با بله فرنگ است و در ما آنرا ذکر کرده
 اند و شاید از جمله ثوب غریبه باشد و بدانکه حرث امرض
 بسبب حصول اخلاط رویه فاسده است و حصول اخلاط از
 اغذیه مرکبه کثیره متعقنه است و در قدیم الایام نیمه
 ترکیب و تغذیه اغذیه اخلاط آنها با هم نبوده که درین
 زمان است لهذا اکثر الامراضیکه حال بهم رسید سابق نبود
 و اکثر عالم در کسیر لفتح فا و کسر ر جمله و سکون بای ثنناة
 تحتانیه و کسر سین جمله و مضم هم و سکون او و سین

که آن نعوذ بسیار شدید و ذکر دائم استاده بدین باشد با
 شہوت و بدون شہوت و بعد جماع نیز خوابی نمی کشند
 مقدار برآید و یا قلیل و بواسطه که قضیب بران بالید طولانی
 میگردد و بسبب این غیر منی در مجرای آنست و آن بفت
 یونانی یعنی صورتی است که به شکل انسان کوچک
 استاده ذکر میازند و جهت مشابہت مسمی بدان
 نموده اند و نیز مجازا بر شدت خوشبختی آن
 بر جماع اطلاق می نمایند و فریاسیموس نیز آمده نیز یاد می
 یای ثنناة تحتانیه و الف بعد از آن فرغ بجز یک فا
 و زامی حجه و عین جمله کیفیت نفسانی است که بمصاحبت
 آن روح نیز حرکت کند بسوی داخل بدن از جهت
 خوف از موزی در واقع و یا تحیل موزی و بفارسی
 آنرا ترس و ترسیدن نامند و فرغ الصبیان بیج
 الصبیان است و بعضی ام الصبیان دانستند
 فساد لغت علی است که عارض قوت شامه میگردد
 که بدان سبب طبیب آن جمیع بوهای را یک بو میشوند
 و لفرقه میان آنها نمی تواند گذشت بقضاد الشہوت
 عبارت از هم رسیدن خواہشهای رویه فاسده است
 در معده مانند خواهش کلی خوردن در غالی و کج و
 اشیای حریفه و حاده و امثال اینها و بیشتر زنان
 حامله را بهم میرسد بسبب اجتماع مواد فاسده بطن
 در معده ایشان و آن اعم از دخت است جهت آنکه دخت
 شہوت و رغبت در اطعمه رویه الکیفیه است فقط
 بعضی میان آن هر دو فرق نگذاشته اند فساد مضم
 تغییر یافتن طعام است در معده بسوی بعضی کیفیات رویه
 و فرق میان آن دو جمله آنست که درین مضمی است
 بر چند فاسد است بخلاف آنکه که در آن مضم نیست اصلا
 فکر بجز فاد سکون کاف و رای جمله ترتیب امور
 است برای تادی بسوی امر مجبول و کثرت فکر مرض
 است خصوصاً در امور دنیویہ و فلغونی لفتح فا و سکون
 لام و فتح عین جمله و مضم هم و سکون او و کسر نون
 و یا درم دمی حاد بزرگ مقدار یا سیرخی نازل
 بگودت و تمد و در میان فاضل و تب و تشنگی

است که در ظاهر جلد بهم میرسد و گاه اطلاق بر تمام
 که تو رم جوهر دماغ است نیز نمایند خلقت بجز یک لفتح
 وسط و بان را نامند - فلکی لضم فا و سکون لام و کسر کاف
 و یا بر آمدن طبقه غلیظه است نزد شکاف فته شدن قرینه
 بزرگتر و زیاد از غلیظه بعدیکه از احقان در گذرد
 و با شفا در سائیده شود و مانع انطباق کرد و آن را
 مسکاری و ثوبولی نیز نامند و فلکی از آن جهت نامند
 که شبیه لقطه جرم مدوری است که در سیل مغزل که بفار
 چرخه نامند میکنند برای آنکه آن میل بریناید و بران
 بسیار برینید و فواق لضم فا و او و الف و قاف
 حرکت طبقه داخلیه معده است و تمد و انبساطی آن
 مرکب از کشنج القباضی برای دفع موزی از خود است
 آن رسیدن اخلاط در بلع فاسده موزیہ یا خلیطها
 حریف است بدان و یا طعامی حریف - فوجشلا لضم
 فا و سکون او و کسر جیم و سکون این معجزه و لام و الف
 و رویت که در عوم غدوی بهم میرسد و از قبیل
 طواعین است و فوجج لضم فا و سکون او و کسر یای
 مواعده و سکون بای ثنناة تحتانیه و کسر طای جمله
 و یا درمی است که در عضل حلق و مری بهم میرسد و خوف
 بضم فا و سکون او و فتح فا و الفقه سفید است که
 برناخن ظاهر گردد و جمع آن قوف و جمع اصناف
 آمده فونوس لضم فا و سکون او و ضم نون و سکون
 او و سین جمله و مضم صلب سودای عیدیم احمس است
 حرف القاف - فا و سوس بقاف و الف و وال جمله
 و دو سین جمله و در میان هر دو دوحی محرقه یا مانند
 قارت بقاف و ر جمله و تا ر ثنناة فو قانیه عبارت
 از مردن خون است زیر جلد قاشیره بقاف و الف
 و کسر سین جمله و سکون یا ر ثنناة تحتانیه و ر جمله و یا
 عبارت از جراحتی است که قطع کند جلد سر را فاطوس
 و فاطوس عبارت از جمود است - تمام لفتح قاف و
 بای ثنناة فو قانیه و الف و هم ثوبوست سبب فان
 منتشر در سیاهی چشم قذف الدم لفتح قاف و سکون الف
 و فاند خشن خون است از راه دهان اکثر از معده بسبب

انفکات دهن عرقی و مشکافه شدن و یا گیسخته شدن
می باشد قذفت القلب حالتی است که در می یا به حساب
آن که گو بادل آواز سینده بر می آید بقی سیدت صول کجوه
رویه و اخلاط فاسده بلان + قرانیتس بعسج قاف و بار
مهل و الف و کسرتون و ساکن یا و شناه تختا نیند و ضم
طار سلفه و سین هر دو جمله بیونانی بمعنی بزبان مصطلح
اطباء درم جاری است که در حجاب دماغ خواه رقیق و خوا
غلیظ و یا در هر دو بهم رسد و آنرا سرسام نیز نامند یعنی
درم سر زید که سرسام بیونانی بمعنی درم سر بقراری بمعنی
راس است و موی آنرا قرانیتس و صفراوی را قرانیتس نامند
یعنی درم حادث از خالص صفرا دران ذهن در آن در آن
هر متضرر میگردد در خصوصاً در صفراوی زیرا که ضرر در آن است
آن هم کجبت حرارت است و جوست صفرا که منافی جوهر
دماغ و اعصاب حجب است و تمدد آن زیاد و بخلاف
و موی که بحسب حرارت است درین باب اقوال بسیار
است و وجه تسمیه آن بعترا نیطس جهت آنست که
مضر لقب نیطس است که ذهن در می است و گفته اند
نقطه و سیمه آن با سم لازم آن است که بدان باشد
قر و بفتح قاف و سکون رای جمله دو و بزرگ شدن
پوست حیثین است بسبب ریلح و بانزول آب و یا ماده غلیظ
که مقدار آنرا بزرگ و جرم آن را فریه گرداند و با فرود
آیدن امعا و یا تریب و هر یک بمعنی با سم آند نامند
که یکی دو مانی و یکی و معانی و تریب و صاحب کمال گفته
که فرود می رود سیدک گوشت است در عشاء محیط پنجمین
و دران حال درم بلند و برآمده و گاه سحر و بان اجاع
رویه میباشد و اما غلظت و تمغلی و ستره می را عظم خصیه
نامند و در کور شد قروح مع قرم است بفتح قاف
قرشی گفته تفرق اتصالی است که در لحم و اعضای
لحمی بهم رسد و آدم که تازه است آنرا جراحت بکنشیم
نامند و چون گفته کرد و دران چرک جمع گرد و آنرا قروح
نامند و قروح بضم و در و وجع جراحت را گویند و اعضا
بهر عضو که دران وقع شود بیناید و می گویند قروح معده
و کرده و مشانه و امعا و لحم و غیره با قروح المعفنه در

است که دران حرارت ناریه غریبه بر حرارت غریبه
استیلا یابد و ماده آنرا متعفن گرداند + قروح البلیغیه
قروحی است که با آن میور در خشک ریشها باشد و
خوناب ازان جاری گردد و از جنس سفته رود است
و بطنه ازان جهت نامند که در بلخ بسیار میشود قروح
الوضفه بفتح واء و کسره ضا و بجمه و فتح رای جمله دریا قروح
است که دران انواع چرکها باشد قروح الخیز و نیه قروح
است که بدشواری مندل گردد بسبب خبثت و
در اعت ماده و لیکن متاکل و ناصور نگردد و قروح
الساحیه قروحی است که روز بروز زیاد گردد و
حواله خود را ستره گیرد آن را بفارسی کلکیر که
بندی که کمره نامند قروح السالفه قروح کهنه است
که آنرا آن مدتی مانده و صلب گشته و سد مسام منوره
باشد قروح بفتح و قاف در میان هر دو راسه
ساکنه و در آخر حسین هر دو جمله و بقا بجای قاف
دوم نیز آمده کمی است که بفرحم نامند قضیب رود
و در تابستان طولانی گردد و در زمستان کوتاه
قرن بفتح قاف و سکون رای جمله وزن خربلیت
که در فرخ زن مانند دندان میروید و مانع و طبیعت
و صاحب آنرا قرنا نامند قشر مره حله لیه است که
میاید با انسان دران اختلاف در سردی و خشک و جلد
و عضل خود و پیش ازان تکرر و اعضا شکنجی -
قطر بضم قاف و سکون طای جمله و ضم رای جمله
بای موحده مرضی است سوادی از جمله بالیغولیا و صفا
آن میگردند از حیوات و کثرت و صحبت باز و ستان
و دوست میدارد و بودن در غلوت و وحدت و تقابل
را و با وجود این قرار و آرام در موی صفتش از
یکساعت نلار و بلکه همیشه تر و بیناید مختلف الوضغ
و نیز آنکه بکمی میروند و مانند حیوانی که چیک که برود
آب حرکت می کند حرکات سرجه مختلف غیر منظم و هر
ساعت در آب فرو میرود و بر می آید و قرار و آرام
نلار و در آنرا قطر مینامند قلاع بضم قاف و صفا
است که اندرون دمان بهم میرسد بجز ازان متعفن و

متفرح گردد و آنرا اکل و قروح خبیثه نامند فطایح الاذ
شقایقی است که در بیخ گوش بهم میرسد و ازان زردیاب
و چرکاب ترشح میکند و اطفال را بیشتر بهم میرسد باعتبار
کثرت فضول رطوبه که در او مفرغ ایشامی باشد قلع بفتح
قاف و نام و حار و محله زردیاب و چرک است که بر
بالای دندان مجتمع گردد و قلع تجریک حالتی است
که موجب سرعت انتقال انسان از میانی به میانی
گردد قلع بضم قاف و نشدیدیم و لام و قلع بفتح و و
قاف و نیم ساکن در میان دالف و نیم نوسه از قلع
از قلع است که چسبیده بجنین و بسام و فرورفته دران
می باشد بجهت که چون نظر کنند خیال میکنند که گویا بیخ
که اندک درم کرده بسبب عدم حرکت آن و لیکن چون
گرم شود و یا آب بنگرم بران ریزند سر خود را بر آورد
و ماده این غلیظ تر و سرد تر از ماده قلع است و قلع
میان این هر دو آنست که مقام را پایا پای بسیار میباشد
بخلاف قلع القفل فی البدن بفتح قاف و سکون نیم و
لام حیوانیت سفید گوچک بعضی سیاه رنگ که بقا
سپس نامند که در بدن بسبب قات خارجی بدن رانا
شستن و لطیف نگا بدستن و یا ماده بلغمیه عفنیه
است که طبیعت از داخل آنرا دفع بطرف جلد و مسام می
نماید و حرارت غیر طبیعی آنها را بصوت سپس میگردد و
فعل الا جفان سید شدن سپس است در پلکهای چشم بسبب
ماده بلغمیه عفنیه قضیه که طبیعت آنرا بطرف جلد دفع کند
و حرارت غیر طبیعی آنها را بصوت سپس میگردد و آنرا
بضم قاف و نیم و سکون داو و رای جمله کلال و مانگی
است که در بصر بهم میرسد بسبب مداومت نظره بر
چرخ و چیزهای سفید در ریشیه های بسیار و براق و
صاحب آن چیزها را نمیتواند دید و یا از نزدیکی
بیند بسبب ضعف روح با صره و چون نظر کند بسبب
نیال می کند که گویا بایران بیاضی است بسبب تقارر
بیاض قوت بتخیل آن بهمان جهت مذکور و قلوب بضم قاف
و سکون داو و فتح بای موحده و الف و اصل دران
تجریک داوست صاحب قلوب گفته فصل اول فاعول

عین نیامده مگر تو با و خستار و صفاها تو با خستار است
 و آن نشونت در مثنوی است که در ظاهر هر دوست بدن هم
 و سینه با خارش بسیار و از آن تشویر در آنم صفاها میگردند
 صحت یا بد و در ابتدا در آن اندک صفت پیدا میشود و یا
 دائمی و خارش بسیار میکند و بعد خارش بسیار آنکه
 آب لژی از آن تراوش می کند روز بروز منتهی در آن
 میگردد و از امراض سردیست و دو نوع می باشد
 در سیاه سخی آن نازکتر و خارش آن کمتر و سیاه آن
 ضخیم تر و خارش آن بیشتر و ماده سخی خون فاسد
 رقیق مائی بورتیست و ماده سیاه سودا غیر طبیعی فاسد
 روی خواه از خون سوخته باشد و خواه از صفراوی
 سوخته و خواه از سودای سوخته که بطرف جلد ریزد
 و گاه در عمق بدن هم میرسد و دستور خارش بسیاری
 کند و از آن جدا می گردد و در روز بروز منتهی میشود
 و بیابان خصوصاً سیاه ضخیم و از آن رطوبت صلبیست
 قوی و خشن لذاع تراوش نماید و زود منتشر و اطراف
 و متفرق و فاسد سازد بسیار روی و مقدمه جذام و زنده
 بدان است و تو بای منتشر را بر برین سودا الطلاق میزند
 و گاه تو باه در داغ ظاهر میشود و علامت و سبب آن
 قریب به است و سبب حرکة داغ است و لازم آن
 حله داغ است قویخ لثیم قان و سکون او و دفع
 لایم و سکون جیم مرضیست آلی که در سبب لای
 غلیظ بهم میرسد با وجع درد بسیار که دشوار گردد
 بر بدن فظنولی که بالطبع برمی آید و دفع میگردد
 و گاه است که سبب است وجع هلاک میگردد و اندک خلاف
 که شدت آن هلاک نیست و هم تو باه مشتق از تولون است
 و ازین جهت شیخ الرئیس گفته که قویخ حقیقی آنست
 که در معای تولون تولید یابد و گفته شده که در معای غلط
 تولید مییابد جهت کثرت و وقوع آن در آن و آنچه در مساک
 وفاق تولید مییابد آنرا ایلاوس می نامند و مذکور شد
 سبب لژی یا بلغم غلیظ زجاجی و یا بسیاری لژی مخلوط
 با انفال و یا ریخ غلیظ محقق در میان دو طبقه
 روده و یا در جوف آن و یا رگین صفرا مجعد است و گاه نیز

از درم لثیمی و گاه سبب التوای روده و گاه سبب باری
 در ربول و گاه سبب خشکی اسما و گاه از حسرات
 غلیظه و کثرت جماع خصوصاً بر ریس مجده بهم میرسد
 و یا غیرین سبب و گاه مشتبه بفضلی می گردد و فرق
 میان هر دو بدان است که وجع منفس اکال و لذاع
 است اگر سبب خلط اکال لذاع باشد و بعد منفس و لذاع
 طبیعت اجابت میکند خصوصاً که آب بسیار گرم بخورد
 و وجع قویخ سنگین تبیل با منسل دارد و سبب ماده غلیظه
 موجوده و گاه مشتبه بوجع کرده میگردد و فرق میان هر
 بدان است که صاحب آن در مییابد که گویا سخی فرو
 برده اند در قطن او و با آن بول گاه بند میگردد و یا
 اندک می آید و چون قویخ تسکین مییابد بوجع
 قویخ بین میگردد و با لایم رود و بطرف راست و
 چپ میگردد برای آنکه روده تولون از طرف با
 آمده و میل بسیاری بطرف راست کرده پس برگشته بطرف
 چپ رفته و با این پس برگشته باز بطرف راست رفته
 بسوی پشت و از قطره قطن در گذرشته و جالینوس گفته
 که سبب تولون رسیده است بر چهار جهت لطن یعنی
 بطرف راست و چپ و بالا و پایین ازین جهت اوجاع
 آن فرا میگردد و همه جهات شکار و درین اختیاب بول
 نمیباشد هنگام شختن آن آغشی و عرق سردی
 میگردد و بعد قویخ تسکین نییابد بلکه زیاده شدت
 می نماید سبب تحریک سودا و گاه مشتبه بوجع رحم و بعد
 و طحال میگردد و فرق میان شان بموضع علت
 قویخ قان و یا حرکت معده است برای دفع چیزی که
 در آن است از راه دیان با حرکت مندرج سبب کثرت
 معده الا آنرا توقع نامند و شیخ خارج و مندرج مضام
 بسوی آن است مانند فی الدم و غیر آن فی الدم
 آمدن خون است از معده و نواح آن لثیمی سبب کثرت
 شدن دین رگه از رگهای معده و یا تشنگی و یا
 بریده شدن آن سبب امتلا یا ضرب و یا صدمه و غیره
 قیام الکبدی کبیر قان و در سفا یا کبیرت و قیام
 یعنی بر خاستن است و چون صاحب آن اکثر باید که قویخ

قوا بدین کبیر

و پدید باشد لهذا مسلمان بدان گفته از قبیل قسمیه شیخی با هم
 لازم و اسهال کبدی انواع است عسالی مانند آب شکر
 شسته و یا قوی است و یا دوسوی و یا صفراوی یا صلبی
 و انواع دیگر است و دوسوی رز و منظر با کبدی نامند
 و فرق میان اسهال کبدی و غیر آن در کتب و م مذکور
 است بفضیل عدم وجع لازمین اسهال است و گاه
 اندک وجعی در نواحی کبد محسوس میگردد و در قویخ قان
 و سکون یا می تشاهه تشاهه و معای تمام حریت غلیظ
 سیالی که از قرحه بر آید و مخلوط بخون نباشد و قیله کبیر
 قان و سکون یا می تشاهه تشاهه و معای تمام حریت غلیظ
 یا نیز آمده نرول آب و یا جسم غریب دیگر در کبیر منضم
 است و بزرگ شدن آن زیاده از حد طبیعتی و آن نوع
 از قویخ است و در متق مذکور شد حریت اکال
 کابریخ قان و دفع همزه و سکون آن و با می موحده
 و با نفیض است با کسار و اختلاقی از شدت هم و
 حزن کابوس لثیم قان و الف و غم با می موحده
 و سکون داد و سین بمله مرضیست که ادراک می کند
 صاحب آن در حالت خواب خصوصاً که بر پشت خوابیده
 باشد خیالی و صورت سنگین که بر او می افتد و می فشارد
 او را و نفس او تنگ میشود و صدای او منقطع میگردد
 و از حرکت باز میماند و هر چند خواه که حرکت و فریاد
 بر آورد و نتواند و چون منقضی گردد و یا حرکت کند
 و یا نفس کشد دفته بیدار گردد و با فاقه آید اما مانند
 تاملی بهم رسد و سبب آن سخارات غلیظه غیر منضمه
 که مقدم داغ که محل خیال است صعود نماید و در آن جا
 باز غلظت یافته محبوس گردد و لهذا آن را کابوس نامند
 مشتق از کبیر یعنی حبس و از جهت آنکه می فشارد و چون
 داغ را آنرا احنا غوط نامند و اعصاب حس حرکت را
 از انفال خود باز میگرداند و کبیر کاف و با می موحده
 و الف و دال جمله در عرف لغته میشود بر جمیع اعمال
 کبیر و نزد اطباء عبارت از تلج رطوبت است در عروق
 کبیر یکدیگر منع کند آشامیدن آب را و بسیار میگردد
 در آن عطش و علامت آن قلت عطش سنگینی و قویخ

دبودن تاروره سفید فم غلیظ و بر لای آن کف بسیار
 آترة الشهوة بسیاری خواهش بر جاع است و سبب آن
 استلای بدن و بسیاری خون و بی حدت نمی لذم
 آن و با بسیاری از خوبات متهیه و تقاضای منی و یا خار
 بپرست که در او عینه منی بهم رسد و یا بسیاری نفخ و
 ریاح منعظمه که با نفخ کاف و سکون رای حمله و باسه
 موعده و تهریک را نیز آمده که به بضم کاف و سکون
 بفتح باعی است که نفس را غرض گردد و بفارسی آن را
 اندوه نامند که کرب و کریه معدی حالتی است که عارض
 معده گردد و صاحب آن در خود می دریا بد و خواهد که
 انتقال نماید از شکله شکله و در سهیا از هیا و دگاه با آن
 حشیان نیز میباشد که از او کز از به بضم کاف و دو زای
 و در میان هر دو الف شخه را نامند که ابتدا از عضلات
 آترة نماید کشند تا بطرف سیننه و یا پشت و یا سرد و جهت
 و گاه بطریق تقسیم بر هر سردی اطلاق می نمایند و گاه
 مختص بر سردی و حادث از سردی نمی کنند و طوبیت از
 داخل مانند شامیدن اینون و آب بسیار سرد و با از
 خارج مانند رسیدن سردی بسیار سرد از برن و رخ
 و با هوای سرد و فرو رفتن در آب بسیار سرد از یک
 جانب و یا از سرد و جانب میدارند و تسمیمه مرض با هم لازم
 آنست زیرا که گز از در لغت بمعنی القیاض و میست
 آنرا بفارسی گز که نامند کسل تجر یک فعل دایمی است
 که محسوس گردد در اعضا پس اگر به سبب ظاهری باشد
 مندر بر مرض خصوصاً حی و غلبه خون یا بلغم و کثیف نفخ
 کاف و تسین حجه و حای حمله و جح جنب بے ورم است
 کمال نفخ کاف و لام و الف و لام بمعنی ایجاد است
 است کلف نفخ کاف و لام و فالتغیر یافتن رنگ
 صورت است بسیاری و بهم رسیدن آثار نمودت و گاه در
 غیر صورت نیز میباشد و فرق میان آن و هتقی سودا است
 که کلف المن میباشد بخلاف هتقی که با آنکه خشونت میا
 و کلف در سبب مانند آنه کفج است که بضم کاف
 و سکون میم و فتح نون و با آنرا اطلاق است که لفظ جری
 معنی اطلاق می نمایند گاه بر حالتی که در چشم بهم سرد

که ضعیف میگردد و قوت باصره و تغییر میگردد و رنگ طبع
 آن در ابتدا بید و بطنی حرکت میشود و میاید صاحب آن
 که گو یا چشم از بزرگ شده است از مقدار لالین معنی
 دمی بدید اشیا را گو یا غبار آلود و در در خان انداخته
 غارش بسیار ببرد و تسکین نماید بگر بستن آب
 گرم و سبب آن آنچه غلیظه سودا و به حاره است که در زیر
 طبقات خمیس گشته و اطباء این را از امراض طبقه مخرمه کرده
 اند و نیز گاه بر نفس و سنگینی اطفال حادث از ریم غلیظه
 یا نشتن صاحب آن هنگام بر خاستن از خواب که گویا ریل
 و یا خاک در آن رنجیده شده و این امر ارضی است گاه بر
 گاه بر نمته المده و غلظه خلف قریه قریه است
 و گاه بر سردی که در چشم بعد از رفتن رمد میماند نیز اطلاق
 می نمایند نمته الدم بضم کاف و سکون میم و فتح نون
 و مای تنانه فوقانیه جهت و تیرگی است که در چشم و
 زخاره و قران از ضرب و یا سقطه و یا غیر آن بهم رسد
 و مولد نفیس گفته که سیاهی است که زیر پوست بسبب
 سنج شدن خون بهم رسد حرف اللام تقوه بفتح و کسر
 نیز آمده علتی است آلی در وجه که مسترخی میگردد و در
 میکند جانیه از صورت بسوی جانب دیگر و کشیده میشود
 جانیه بجانیه دیگر و تغییر میگردد و بهیات آن از بهیست
 اصلی بسبب رفتن مواد طبی در طوبی منبت اعصاب
 جانب مسترخی و یا تشنج شدن به تشنج استلانی و یا سی
 و دیان و لهابج میگردد که نفخه از این است بیرون
 نمی آید و چراغ را بنفیس نمیتواند خاموش نمود و آب
 وین را نیز درست نمیتواند انداخت و پیکها در چشم بهم
 نمی آید خصوصاً از جانب مسترخی و این علت بر لب
 عارض نمیکردد مگر بندرت که آفت جمیع شعبه است
 اعصاب هر دو جانب رو را فرکی و دیگر بسیار آنها و
 ظاهر نمیکردد در صورت کبی و بدانکه تقوه تا تشنج است
 مسترخی و فرق میان هر دو آن است که در سترخی آب
 وین کم میباشد و حواس سالم و جلد صورت تشنج دور
 استرخی آب وین بسیار و حواس کم در تشنج جلد تشنج
 ماؤن مسترخی و این دلیل التوقع است و بهم عقاب است

و وجه تسمیمه این مرض بران یا از جهت مشابهت اشراق
 صاحب آن در صورت باشد اشراق عقاب است و یا از برای
 مشابهت کبی آن به کبی منقار عقاب و لیسر غنس بکسر لام
 و سکون یای تنانه تحتانیه و فتح تا سه شلته و سکون را
 مظهره چشم عین معجزه و سکون عین جمله مرسام بلغمی است
 یعنی درم بلغمی عفونی است که در جاری روح و مانع بهم رسد
 و گاه در جنب آن دگاه در جرم آن و بلغم کبیت نزوح است
 نفوذ در جنب بسبب صلابت نمیتواند نمود و در جرم مانع
 برای نزوح است آن و صلابت این گرانند که بلغم آن
 ترش و نمدان گفته شده که گاه عارض میشود در آن سرد
 و چون این مرض لازم دارد نسبان را و لیسر غنس یونانی
 یعنی نسبان است تسمیمه مرض با هم لازم آن نموده اند
 حرف المیم تا مشری لفتح میم و الف و فتح کشین معجزه
 و رای حمله یا بسیاری اسم ورم دموی و صفراوی
 مرکب است که از جوش خون و صفرا در صورت و پیشانی
 ظاهر شود و گاه سر را نیز فرا گیرد و گاه اطلاق می نمایند
 بر فلغمونی حادث در صورت و سرد گاه بر فلغمونی حادث
 در جوبه در مانع و تشنج و وجه در سترخی تصحیح کرده است
 بان صاحب کامل و گاه بر فلغمونی حادث در جوبه در مانع
 و فتح الرئیس بر درم صفراوی حادث در کبد اطلاق
 نموده و لیکن در عوت طبی که اکثر متاخرین بر آنند
 درم حادث از خون و صفراوی مرکب در صورت اطلاق
 نمایند تا بلغمی لفتح میم و الف و کسر لام و سکون یا
 تنانه تحتانیه و ضم خای معجزه و سکون داد و کسر لام
 و فتح یای تنانه تحتانیه و الف لغت یونانی است و
 و نمون بعد از لام اول نیز آمده و آن تغییر یافتن طنون
 و فکر است از مجرای طبیع و غیر طبیع و فساد و نفخ بسبب
 آنکه ماده آن سوداوی غیر طبیعی غلیظ تار یک متعین روح
 و مانع و ترساننده آن است بخلاف خون معنی و تسمیمه
 با هم سبب آن است جهت آنکه معنی آن یونانی غلظ
 سیاه است که سودا باشد و نوسه اذان بلغمی لیا را
 عراقی نامند و آن بلغمی لیا می است که بشیرکت عراق
 بهم رسد و معنی عراق در فتن مذکور شد مراد ازان اینجا

صفاق است تا نیا بفتح میم و الف و کسرون و فتح بار
 فثناة تحتانیة و الف بلغت یونانی یعنی خون می
 در دراز کلب که مذکور شد نوعی از آن است و مسامیر
 بفتح میم و سین ممل و الف و کسرمیم و سکون یا ک
 ثنناة تحتانیة و رای همای و انهای کوچک بسیار
 است که سگرتا بزرگ در بیخ آنها باریک برآمده از اندرون
 عضواندین است و ماده آن سودای غیر طبیعی غلیظ
 فاسد است بفتح میم و سکون غیر حمله و صا و ممل
 پیش رو ج معاست بسبب اجتناس ریخ یا فصول
 یا پیش خشک و یا تناول اطعمه ساده حرلیه و یا تیز
 خاطر یا بلان و بعضی گفته اند روح معاست مطلقا خوا
 با قبضه و یا اسهال در سمای رفاق باشد و یا غلاظ
 و اگر باز حیر و یا قویج و یا سح نباشد پس آن مرض
 و اگر باشد عرض لازم آنها بفضیف بفتح میم و کسرون
 بجهر و سکون یا ی ثنناة تحتانیة و صا و ممل و جعی است
 که در لثه بهم میرسد بانگ فارشی و طبله بفتح میم و دو
 لام اول کسور و دوم مفتوح در میان هر دو یا ثنناة تحتانیة
 بر وزن صحیفه در عرف حمی را نامند و با اصطلاح طبی
 حالتی است مثل حمی و ایلاتی گفته حالتی است که در
 آن حرارت است و لیسر حمی نرسیده و بان عیار
 و کسل بسیاری و اغراض مختلفه باشد تورسوخ بضم
 بسم و سکون و او و رای ممل و فتح سین را هر دو و جلا
 و جیم بر آمدن طبقه عینی است نزد شگفته شدن قریه
 بسبب بثره و یا قرصه و یا خراجی که در آن واقع شود
 پس اگر اندک بر آید مانند سر مورچه آنرا مورسوخ نامند
 که عرب سر مورست و اگر زیاد بر آید بقدر ستر باب
 آنرا و با نامند و اگر بیشتر از آن بر آید بقدر دانه انگور
 کوچکی آنرا عینی نامند و اگر زیاد بر آید که از اخفان
 بگذرد سائیده شود و بزرگان و مانع بر هم بر آمدن چشم
 آنرا تقاضی گویند و چون تقاضی فرسنگ گردد و بر آن گوشت
 برود و بنگا فذ قرینه را سماری در فلکی نامند و فرق
 میان مورسوخ و میان ثجورات چشم آنست که رنگ مور
 سوخ عینه میباشد در سبب شملت زرق بر طرف بیخ آن

چیزه سفید برآمده که اقطار قریب باشد که شگفته شده
 است بخلاف ثجور که چنین نیست و نمونان بضم میم و
 سکون و او و فتح تا رثناة فوقانیة و الف و نون
 نزد اطلبا عبارت از امراض است که عارض گردد بسبب
 فساد هوا و قتیله هوا اقبال باشد و نزد اهل لغت مونی
 است که در موضعی واقع شود و بضم میم و سکون و او
 و میم نوعی از جدری است که دانههای آن بصوت و سینه
 و شک زباده از ساق و قدم بر آید و حرف النون و نار
 الفارسی بفتح نون و الف و رای ممل و بعضی گفته اند
 که حمزه است بجای حمله و مذکور شد و بعضی گفته اند که
 ضد آن است یعنی ماده این ضد فری فیلل القطن فجلوط
 بانگ سودست و آن دانه است برآمده از جنس ممل
 وسیع میکند یعنی سمریت با طرف خود مینماید تا آن که
 خشک میشد و بند و بالیب بسیار در اول خطوط
 سرخ یا خاکوسی رنگ میباشد مانند زمانه آتش ننگا که
 که بلند شود و از غیبت آنرا نار نامند بخلاف حمزه که
 ماده آن سودای غلیظ غائق در بدن است و بسیار
 برآمده و بلند نمیشد از عضو و سیاه میگردد از عضو
 و بعضی گفته اند که آتشک است و حق آنست که غیر آن
 است چنانچه ذکر یافت و فارسی آنرا اجمت نامند
 که اول آن مرض در بلاد فارس بمرسد و یا آنکه در
 بلاد فارس بهم میرسد و آنسور بفتح نون و الف و
 سین ممل و سکون و او و رای ممل و ناصو و لیب و ممل
 قرصه فرسین است که آنرا غور و عمقی باشد و از آن
 قرح و صدید همیشه آید و مولانا نفیس گفته اند ناصو
 بر قرصه اطلاق نمی نمایند مگر آنکه گفته شده و در آن بزرگ
 گذشته باشد از هر گام آنجا را آن و اقل آن جمل در آن
 نور بضم نون و تا رثناة فوقانیة و او و ساکنه و
 هجره از رفاع عضو است از مکان خون در بدن آن
 و تورم جراحت و تورم چشم نون و تاسی ثنناة
 فوقانیة و او و مشدوده بر آمدن رحم است از فرج
 و یا بر گشتن آن از بیات اصلی چشمتی که بر گرد و میان
 آن بنامی بطاهر و لقبه آن بهم آید و این را انقلاب

نامند و یا عمق آن کج گردد بدون انقلاب درین کام
 لقبه آن باقی میماند و نتور رحم را عقل و قون نیز نامند
 و صاحب آنرا عقلا و قمر تا قنوة السیه بضم سین و فتح رار
 شده و با عبارت از بلند شدن آنست آن یا از سورا
 در سورا بلست و یا پاره شدن صفاق آن موضع و این
 فتح مرقاطن نامند و یا بسبب طوبت یعنی که در آنجا
 جمع گردد و چنانچه در دستقایی زنی میباشد و یا بسبب
 که در آن بهم رسد چنانچه در طبو میباشد و یا بسبب روید
 گوشت زیر پوست آن و یا بسبب شگفته شدن شریانی
 در آن پس خون از آن بر آید و در آن موضع مجتمع گردد
 نوزف الدم بفتح نون و سکون زایع مجر و فا جاری
 شدن خون از جراحت و غیر آن در هر موضع که باشد از
 داخلی یا خارجی و نوزله بفتح نون و سکون زایع مجر و فتح
 لام و یا بختن فصول رطبه است از دو لطن مقدم و داغ
 بقل و بعضی مخصوص بریبه و یا سینه و بعضی عام دانسته اند
 بهر عضو که بریزد و این حق است نزول المار بضم نون و
 زار حجه و او و لام درخ میم و الف ممد و ده مرفس سا
 عینی است و آن عبارت از ایستاده شدن رطوبت
 غریبه است در طبقه عینی میان رطوبت برضیه و صفای
 قریبه و متکرج شدن آن مانند تکرج مرغی و آب غور
 پس بدان جهت مانع آید نفوذ اشباه را بسوس بصیر
 و یا بر آمدن نور را از بصیر بسوی مبعطت بنا بر اختلاف
 در همین الطباع و خروج الشعاع و اختراع آن با نام
 است چشمتی که تمام لقبه را میپوشد و یا ناقص که بعضی
 آنرا خواه اطراف آن را و خواه وسط آنرا و باقی کشف
 باشد و همان مقدار دیده شود و جالینوس گفته ماه عبارت
 از غلظت رطوبت برضیه است و اطبا اختلاف نموده اند
 در تفسیر آن پس جماعه نظا هر آن در فته و گفته اند عبارت
 از غلظت جوهر آنست و تحقیقین اطبا گفته اند عبارت
 از حصول رطوبت غلیظه غیر برست که در برضیه از آن
 اندک اندک ترشح نماید و از لقبه عینه بر آید و با آن
 لقبه زیر قریبه ایستند چنانچه بعضی گمان کرده اند
 که جوهر برضیه با تمام غلیظه و سنجید میگردد و بسبب برودت

و نوع از این را می رقیق منتشر نامند و صاحب آن می بیند روشنی یا بسیار ساطع و اجسام براق را بسبب رقت آن و گفته اند ما سه نوع باشد یکی آنکه فرود آید و میان عینیه و عکبوتیه می آید و بصارت را باطل میگرداند و در حدقه که در صورت ظاهر میگرد و در رنگ آن اکسب مانند غمام میباشد و این معالجه پذیر نیست دوم آنکه می آید میان قرینه و عنبیه و این همان است که ذکر یافت سوم آنکه در عصبه جوفه می آید و این هنگام ظاهر نمیگردد و در فرود متعیر نمیکرد و حدقه را بسیار رنگ و بندرت و این را ما را سود می نامند و قائل این قول فرق میان ما و سده عصبیه نگردد مگر بر سبیل عموم و خصوص و قوم اطلاق نمی نمایند بارها مگر بر سده عصبیه و بدانکه مار گاه با سده عصبیه می باشد و گاه بر سده و فرق میان هر دو در شوارست و آنچه گفته اند فرق آنست که اگر کشاده گردی از هر دو حدقه هنگام بهم گذشتن یک چشم دلالت بر عدم می کند در عصبیه صحیح است و لیکن کلی نیست جهت آنکه هر گاه ما بسیار غلیظ باشد هر چند سده نباشد حدقه در آن کشاده نمیکرد و بسبب بهم گذشتن یک چشم خیال خود ذکر یافت و فرق در نفس ما و میان سده مفروقه ظاهر است جهت آنکه بطلان بصارت با صفای حدقه و یا با اندک تغییر لازم سده است و بدورت حدقه واجبست در ما و بطلان بصارت شرط آن نیست بلکه حال بصارت صاحب ما مختلف میباشد حسب نوع مغز و کبر و غلظت و رقت آن است که کور شد و تقسام ما بسیار است مانند غامی و زرقی و غیره و آسمان جوفی و منتشر رقیق و زجاجی و بعضی بروی و قشر و اصغر و حمر و زهی از رزق و اسود و نرول ما در عقب عبارت از رقیق خلط ما و سیال است در عقب و در دم لازم آنست بسبب اجتماع آن خلط در آنجا نسبتان یکسوزن و سکون سین جمله و فرغ یا می شناخته و الف و نون یعنی فراموش کردن است آنچه را یاد داشته و یاد گیر و این بسبب فاسد شدن قوت

و یا فکر و یا تخمیل است یا فساد ذکر باطل شدن قوت حافظه است و یا ناقص شدن آن و اما فساد و تخمیل خیال کردن است چیزی را که در خارج موجود نباشد و یادیدن امور چند است که در خارج وجود ندارد و یا ضعیف و ناقص گردیدن امور متخیله است که تخمیل امری که مینویسند می تواند بود و خواب و احلام نه بلند مگر اندک و آنرا فراموش کند و هم فراموش کند صورت محسوسات را و نتواند که تخمیل کند آنها را چنانچه فراموش کرده نفس کبیر نون و فرغ فا و الف و سین جمله خوبی است که در وقت ولادت باین نوبت از آن دفع میگرد و نقایات لفتح نون و فا و الف و طای جمله مشاله و الف و تالی شناة فوقانیة و اما حیاتی است که از ماده رطوبی مانی مختص در زیر جلد در بدن حادث شود و نقایات لفتح نون و فا و الف و فرغ خای مجر و تالی شناة فوقانیة شور حیاتی است که از ماده ریحی غلیظ مختص در زیر جلد در ظاهر بدن هم میسرند و گاه اطلاق مینمایند بر شور مانی نیز بسبب شباهت آن بدان در رنگ و معیبت و فرغ و لغز عبارت از انتقال بطون است و اغلبا گاه اطلاق می نمایند بر درم ریحی نیز و اضافت بر عضو که در آن واقع شود نمود میشود و مانند لفتح کبیر و دم نفت الم لفتح نون و سکون فا و تالی شناة بر آمدن خون مست از راه پا اگر با نراق دفع گردد و از اجزای دیان است و اگر با نخرج از حلق و نواح آن را که با نخرج از قصبه است و اگر بطریق سر که دفع گردد و از ریه و نواح سینیه اگر بطریق قری باشد از معده و یا کبد است نفت المده یکسوزن فرغ نون دال جمله کشنده و یا بر آمدن چرک است از دیان اگر با سرفه باشد از نواح صدر و حجب ریه است اگر باقی باشد از انفجار و بلیه معده و یا کبد و نفس الا تنصاب بخریک را و انصاف یکسوزن و سکون نون و کسرتار فوقانیة دفع صا و جمله و الف با عبا و از حالتی است که صاحب آن نمیتواند که نفس بخشد مگر آن که دست نبش نهند و گردن را راست یار و

در سر را بالا کند تا آنکه عروق آن کشاده گردند و نفس بر آید سبب آن بطن غلیظ است که جذب کند ریه آنرا از حد در احشا بجهت تخلیخ منخات و منخات خود و برآمده گردد و مجازی را رنگ نماید و یا زود ماغ بدن ریزد و بیماری موافق هوا را که با اصطلاح عروق منقشه نامند بر نماید و بعضی این نوع را انصاف نفس در بود و بهر را بر امتلا می عروق صواب که در ریه اند و بدون اقسام قصبه بعضی بر او بر امتلا عروق خسته و بهر را بر امتلا شریک اطلاق مینمایند و بسبب آن امتلا و سینیه است از بخارات قلب احقان آن در آن و در و یا سبب آن اشتغال عضلات صدر و غیر آنها از سینه و یا ضعف حرارت غیریه است لفتح نون و سکون فا و صا و مجر و زه و فشاندن تب است و زین است ناقص و نفس یکسوزن و سکون قان و کسرتار و سین جمله و جوی است که در متصل مقدم خصوصاً ایها و انگشتان بهم میسرند و از رک بطون با دی ایها می شود تا متصل قدم میسرند و وجع آن شدید میباشد خصوصاً که در ایها باشد بسبب ضیق متصل آن بسیار حس آن عدم تخمیل ماده آن از جهت صلاجه آن آن گاه زود شکن میباشد و گاه و سرد امتداد میکند و اکثر بسبب جماع بر امتلا و سیری و تناول غذای غلیظ و نقایه رطبه و آشناسیدن آنها و غلیظ و امثال این میباشد و گاه از اسفل قدم ابتدا میکند و یا از هر دو جهت آن پس شامل جمیع اجزا قدم میگرد و گاه بالا میسرند بسوی ساق و از نو و باعث درم آن میگرد و گاه بسوی این سبب گفته که مفصل ایها را انقوروس نامند پس تمیلین مرض بدان از قبیل تمیلین حال بهم محل است و بعضی گفته اند که در مفصل رسع و اصالح دست بهم میسرند از این نظر نامند و ماده آن در باطیات و اجسام محیطه مفصل سکون میباشد و لذت صاحبان آنرا تشنج بهم میسرند بدانکه در حسیان افعال و زنا ترا بهم میسرند مگر وقتیکه حسیان بسته گردند و منش لفتح نون و میم کشین معرطه سیاه رنگ مانع حسی است که در پوست بدن ظاهر میگرد و گاه

بلداول

میباشد و بیشتر در صورت بهم میرسد از ماده دموی
 سوداوی و نفس کبیرتی از آن است و شیخ الرئیس
 گفته که از آن آنچه باقی میسرخی است شش تا صد و آنچه
 بسیاری بر شش است که لفتح نون و سکون بهم و فتح لام
 در آن است زیاد از آنجا که بسیار که با لیسب و سوزش
 بسیار در بدن ظاهر که در از ماده لطیف بر لیسب
 و موضع آن اندک درم کند و سلب نماید باطراف
 در بدن و مانند کوبه و در نوع میباشد که آنکه ماده آن
 در کمال رطوبت و خبالت میباشد و آن اکال است
 که پوست بدن را سبز و در متفرج بسیار در دم آنکه در
 و خبالت آن بان مرتبه نیک باشد بلکه لطیف میباشد
 در آنرا ساعیه نامند جهت آنکه می دو باطراف
 اما متفرج نیکساز در ساعیه در ظاهر ظاهر میزد
 اکال در ظاهر و باطن هر دو و نواصیر کبیر صا و جمله و
 نواصیر کبیر جمله نیز آمده مع نام صورت و طبیعت
 نازک و در مقده نزدیک بطرف اعصاب مستقیم و صمیم
 بهم میرسد و از آنجا که کاب می آید و نیز نیکه که گفته
 در کور افتد و از آن چیر کاب آید نیز ناصور نامند
 که اندک در آن بود و آفده لفتح وا و الف کسر
 نوا و لفتح وال و با علقی است که مضمض لقیب و نواح
 آن است و در بار لفتح وا و وای موعده و الف
 موعده و در مقصود نیز آمده مضمضت عام که از نشنا
 چه هر چه سبب سباب سماوی و یا از عینی حادث
 گردد و تب و بانی و طاعون بهم میرسد و شش تحریک
 وا و وای موعده شش مضمضت است که بر ناخنها
 و جمع آن او باشد است و قوی لفتح وا و سکون نای
 نشناخته و یا لغزش یا شش و بر آمدن استخوان است از
 موضع خود در بدن بر آمدن تمامی آن و جدا کبیر
 و فتح جیم و الف موعده که کوبیدن خصیبه حیوان تر است
 سجد کبیر شش و جماع آن بر طرف گردد و در لفتح وا
 و جیم و عین جمله در آن احساس منافی است از آن
 خصیبت که منافی است و مراد من الم است و قریب اعزاز
 و بیشتر بدانکه و ج بر دو قسم است یکی آنکه اورا نای

مخصوص است و مشهور از آن بازنده نام است و وجه تشبیه
 بر کبیر بصفت و هیات و ج آن است شش لفتح وا
 و شش کبیر و نون ۲ لفتح لام و الف و کسر
 سحر و عین جمله ۳ خدری لفتح فار مجر و وال جمله
 کسری جمله و وای ۴ اعیانی کبیر الف و سکون عین
 جمله و فتح یای ثنائة تحتانیه و هجره و یا ه حکاک
 لفتح حای جمله و تشدید کاف و الف و کاف و نون
 لفتح نون و الف و کسر حای سحر و عین جمله و مرخی
 بضم میم و سکون رای جمله و کسر حای سحر و یا ه کاسر
 لفتح کاف و الف و کسر عین و راهر دو جمله و ضاعط
 لفتح ضا و هجره و الف و کسر عین سحر و سکون طار جمله
 لفتح بضم میم و فتح فا و کسر عین جمله و خاصه سحر
 الاخریانی لفتح ضا و هجره و فتح بای موعده و الف
 و کسر نون و یای ثنائة ۲ الفقیل لفتح نای مثلثه و
 کسر قاف و سکون یای ثنائة و لام ۳ تا قس لفتح
 نای مثلثه و کسر قاف و بای موعده ۴ سلسلی کبیر
 میم و فتح عین جمله و لام شده و یای ثنائة تحتانیه
 ۵ اجد بضم میم و فتح حای جمله و کسر وال جمله شده
 در وال جمله و قسم دوم آن را نای مخصوص است در مقدار
 محل و موضع و عطف کبیر در آن بهم میرسد یا بدانند و ج
 خاصه و ظهر و نواد و غیره با و ج الخاصه لفتح فار
 مجر و الف و کسر صاد و فتح راهر دو جمله و با و جی
 که در نیکه از اسباب مذکور به هم میرسد و ج لفتح
 و جی است که در فقرات پشت از سوراخ قراج باردن شاخ
 دیامادی بفتح خام یا از لقب حرکات بسیار و یا از بسیار
 جماع و یا از ضعف کرده و امراض آن بهم میرسد
 و ج الفوا و بضم فا و فتح وا و الف و وال جمله
 است که در موعده بهم میرسد سبب قراج آن است
 قریب موعده قلب که نواد است جازا سحر بدن
 گشته و ج الفاصل علامه گفته اطباء هر جی که در
 مفصل بدین در کتبین باشد آنرا و ج مفصل نامند
 و و ج مفصل درک را و ج الورک هر چند آن نیز
 و ج مفصل است و مقدمه عرق النسا و شیخ

موجب البدن گفته که و ج مفصل در می است که در
 مفصل اعضا بهم میرسد از ماده غلیظه فی طی سبب
 مفصل خواه آن ماده صغیر باشد و یا خون و یا بغم
 و یا سودا یا بلغم اکثری است و سودا قلی و تدرت و یا
 ترکیب از آنها و آن و ج اگر در مفصل قدیم باشد
 مانند مفصل کتف و انگشتان خصوصاً ابرام آنرا قریب
 و در دم را سازج و ج الورک لفتح وا و کسر را و کاف
 ترش گفته که و جی است ثابت و مستقر در ورک که تقا
 بعرق النسا نامند و ایاتی گفته که سبب آن ماده قلی
 مجتمعه در مفصل است و آنچه در مفصل یا باشد آنرا
 لفتح و آنچه در مفصل درک باشد و یا نین بناید بر
 لان مگر اندک آن را و ج و کاف و آنچه یا نین اید از طرف
 بیرون ران و نیز سزا کبیر و انگشتان یا آنرا عرق النسا
 و آنچه در مفصل دستها از نو یا باشد آن را و ج مفصل
 نامند و ج لفتح وا و حای جمله و سحر شهور اطباء در
 کیفیت و یا در ویه قویه الطعم و جرم و خام اول لفتح وا و
 حای مجر و دوم کبیر و اول حای مجر و الف و سحر
 ضا و بضم طام لان نامند و جرم یعنی و یا نیز آمده از جهت
 آنکه همچنانکه فساد و با عام و ضرر آن شامل تمام است
 این مرض نیز خیانت است از وقت لفتح وا و وال جمله
 قاف و با و سبب که در لفتح شبیه بدان سفید که گویا یا
 پینه است بهم میرسد از ماده بلغمی در قیق مانی دموی و
 گاه سرخ رنگ میباشد که ماده آن دموی باشد و
 مواضع بروز و ظهور آن مختلف میباشد گاه قریب بوق
 اصغر و گاه زریضن و گاه حوالی اکیلی و گاه در نای
 بسیار ریزه باشد مر و اید برشته کشیده و فرق میان
 این و مور سرج نیست که مور سرج در قریب بهم میرسد
 این در لفتح و در و ج لفتح وا و سکون را و کسر وال
 هر دو جمله و سکون یا و فتح نون و سکون جیم در جی
 که در چشم در پرده متحرک بهم میرسد کبیر قریب را میگویند
 و شیخ نجیب الدین گفته که سبب عظیم که در میگویند در
 سفیدی چشم کبیر که مانع بدن کردن چشم میشود و ج
 تکرار الکی الین گفته که آن ورم دموی و یا صغیر او

که در جسم هم سبب و شیخ الرئیس فرموده که آماط طبقه
 ملتحق است و کلبیان کشوده شدن رنگی است باریک است
 پلتخ و سخت ماده دران و یا بلیک چشم و درم کردن
 آن درم بجز یک داوری حمله و سیم زیاد تا طبیعت
 است که در عضو هم سبب است عمل شدن ماده دران قسام
 آن شش است چهار سبب هر چهار خلط و سیم مائی و ششم
 سیمی و گاه در کلب از اغلاط نیز می باشد و بدانکه در
 حاد و حار از غیر طبیعت اگر است آن سفارقت با
 داخل جوهر اعضا کرده آنرا درم رنگی نامند و اگر در
 کرده و غلظت یافته داخل جوهر اعضا نکرده و بلیک
 یکجا مجتمع گردد آنرا لغز و انتفخ نامند و درم
 نیز بد آنکه درم یا حار است و یا بار و اکثر اطباء و درم
 را بالذات از ماده حار سیر نمند مانند درم صفراوی
 و درموی و اما شیخ الرئیس اطلاق مینماید درم را برنجی
 ماده آن عفن باشد خواه حار را بالذات باشد و یا
 یا عرض حاصل از عفنست ماده بارده و درم خود درم
 سفید نرمی است که حرارت و روح با آن نباشد و گاه
 اندک و دردی کند ولیکن آن است که مطلقا دران در
 نیست زیرا که بغم نیز سبب برودت و امتداد و تدبیر
 لازم است موم است هر چند نسبت با اغلاط دیگر که
 درم بجز ابیونانی او زیمانامند و درم بفتح داو
 و سکون بین بجز و کسر کاف و سکون یای ثنایه تبت
 نوعی از جدری است که شیر رنگ و دران خلط و سفید
 دردی خوردن چرک است خونی را و وضع بفتح داو
 و ضا و جهمه و حای مملک شیخ الرئیس فرموده که تنوع
 است در آن بفتح داو و سکون یا و نون و درمی
 درو است که در استخوان و آنچه منقش بدان است
 بهم رسد سبب ضربه و یا سقوط بدون آنکه لفرق
 اتصال واقع شود و حرف الهاء یا شمه بفتح یا و لعنه
 و کسر شین معجم و فتح سیم و یا شکسته شدن استخوان
 نامند و هر بالاذن بسیار متاثر شدن است از
 صدای عظیم و بلند و الم نیستن از ان و تهرال کبیر
 با درمی بجز و کاف و لام که عفن گوشت بدن را

اشدن است و منزل کرده عبارت از لاغری و کس
 گوشت است و تجانس بضم یا فتح لام و الف
 و سین هما عبارت از تعظیم برهنه خودتی است و بدن البته
 غذا نمیدارد و لاغری و درم شمع یا و تشدید کیفیت
 انسانی است که تابع آن حرکت روح و حرارت
 غیر می است بسببی داخل و خارج جودت امر
 مستصوابه خواه خیر متوجه باشد و یا شرط منظر آن
 در کلب از خون و در جاست و هر کلام که غلبه نماید بر فکر
 نفس بسببی آن حرکت مینماید در خیر بسببی خارج و در
 شرب بسببی باطن از جهت گفته اند آن چهار فکر
 است و هم بکسر یا شیخ فانی را نامند و چهار نوع است
 و فتح داو و الف و عین جمله شق از تنوع یعنی تو
 است و تنوع و ذکر یافت قبول بفتح یا و سکون
 داو و لام یعنی خونی و امر شدید و از ان است مرض
 یا ل یعنی شدید بهیمه بفتح یا و سکون یای ثنایه
 تخمینه و فتح ضا و بجه و یا حرکت کردن مواد فاسد
 غیر نهضت است برای جدا شدن و بر آمدن از معده
 و اما بعضی در سهال باشد و عفن از قوت دافعه
 و سبب آن یا تغیر یافتن و یا فاسد شدن طعام است
 بصرفه و یا بغم سبب روارت کیفیت و قبول گردد
 اضرق را و دفع طبیعت آنچه الطیف و طانی برقم
 معده است بقی و آنچه خلیفه و سنگین در قعر معده است
 با سهال و گاه سبب خوردن طعامی بر طعام غیر
 و یا آشامیدن آب بسیار و یا خوردن میوه تر با کما
 طعام غیر منضم خصه تا که بسیار چرب باشد و یا بون
 خلط باشد و در معده و خوردن طعام بسیار بران یا
 خوردن بجز بسیار در معده و غیره نیز از منفسدات و چون
 پیغمه متبیس گردد و ماده آن سخی باشد سمیت آن
 سریت قلب باغ و سایر اعضا نموده هلاک میگردد
 حرف الیاء بر قاف بفتح یا و رای جمله وقاف
 و الف و نون تغیر یافتن رنگ بدن است خصوصا
 سفیدی چشم با بر روی و یا بسیاری و آن دو نوع
 است صفرا و سوره و سبب صفرا و قوع طبیعت است

صفرا بسببی جلد و ظاهر بدن از بسبب سخن مخصوصا
 در روز با حور و لیکن اگر قبل از سابع باشد بدست
 و خطرناک است آنکه آن از دفع طبیعت نیست بلکه از
 غلبه کثرت و ثوران خود است و ضعف طبیعت یا بون
 سده در کلب و یا از سوره فرج حار کلب و یا سوره فرج
 حار مراره و یا حرارت جمیع بدن و یا درم کلب و یا درم
 مراره و یا سده میان تجرانی مراره و دروده و یا ضعف
 مراره و یا استحاله یافتن بعضی اغلاط بجز صفرا یا قو
 و یا بسیاری گرمی هوا و یا کزیدن حیوان سخی و یا
 آشامیدن دمای قتال است و بول درین بسیار کبیر
 و بر از سفید می باشد و سبب بر قاف اسود و یا بسیاری
 گرمی کلب و یا ضعف جاذبه طحال و یا ضعف مایه
 آن و یا درم طحال و یا سده فی مابین کلبه طحال یا
 طحال و فم معده است و گاه بول و بر از سوره درین
 سیاه می باشد و فرق میان کبیری طحال است که
 کبیری قلیل السواد و یا آن سوره حال کلبه می باشد
 و طحالی شدید السواد و بفتح بفتح یا و نون و عین جمله
 درم عظیم در لخمه یا اجغان است اگر درم کلبه کبیر
 و اگر در صفرا کبیر رسد و شیخ نامند خنجه در حرف نو
 نذکور شد و تمام شده و الا مرا فح
 فصل بجز هم در بیان اوزان و میکایل صفرا
 کبار شرعیه اهل ایران دهند و طبیعت آنها با هم
 بدانکه اوزان هر بلدی و وزر سکوک آن نیز بحسب تفاوت
 از ان و تبدیل دول و تجدید سلطنتها و اسلاطین و مخرج
 تجول و تبدیل و تغیر مصطلح هر قومی چینی و پیمان
 خاصی است و چون مقصود درین کتاب اوزان طبیعت
 است اوزان شرعیه را برای تمیز و تبرک و اوزان
 هندوستان و ایران نیز چون در بعضی جاها وارد شده
 است و اکثر شیخ و برای طبیعت با نام نیز ایراد نموده
 از آنها آنچه را جناب مطالب مستحق الا نقاب سپردند
 حقیقی مذله العالی در رساله که در اوزان شرعیه اهل
 ایران و هندوستان و طبیعت آنها با هم تا لیب فرمود
 اند و محقق و جامع و شامل کل است از آنجا تا آنجا

قرابا درین کیه

نیافت از قانون شیخ الرئیس و تحفه المؤمنین حکیم میر
محمد موسی و اصول التراکیب محمدی و قرابادین طایفه
و غیر اینها از کتب معتبره معتدله دیگر و باشد التوفیق و
الاعانت اما اوزان متعارفه شرعیه قیاس عبارت از نصف
عشر ثقیال شرعی است که یک جزو از بیست جزو آن بود
و بوزن سه بود سه ربع جو متوسط باشد و آن که بقار
دانگ نامند عبارت از سس در سیم شرعی که بوزن
بیست جو متوسط بحسب ثقیال نصف خمس ثقیال شرعی
است ثقیال بیست قیاس است که در سیم یک در سیم
و سیم در سیم و بوزن شصت و هشتت جو در چهار سیم
جو متوسط باشد و دینار بعینه ثقیال شرعی است با ثقیال
رطل عراقی یکصد و سی در سیم است که نو دو یک ثقیال
و شصت شش هزار و دو صد و هجده جو متوسط باشد
و آن دو نلث رطل مدنی بود و رطل مدنی یکصد و نود
و پنجاه در سیم شرعی است که ثقیال یکصد و سی و شش ثقیال
و دو نلث ثقیال و شصت شش هزار و سه صد و شصت
جو متوسط باشد و آن یک و نیم رطل عراقی بود و رطل
عراقی نصف یعنی دو چند رطل عراقی است که در سیم دو صد
شصت در سیم شرعی و ثقیال یکصد و شصت و دو نلث
باشد در ربع صلح است که بحسب سیم دو صد و نود
در سیم و نیم و بحسب ثقیال دو صد و هجده جو متوسط
رطل ثقیال است و آن دو رطل و ربع رطل عراقی است
که یک رطل و نصف مدنی باشد و صاع چهار بیست
که در سیم یک هزار و یکصد و هفتاد در سیم و ثقیال بیست
و نوزده ثقیال و آن یک رطل عراقی نه رطل و چهل و نه
شش رطل و یکی چهار در سیم رطل بود و قطار شش
سین است که بحسب رطل یک هزار و دو صد رطل عراقی
و بیست صد رطل مدنی و شصت صد رطل مدنی است که بحسب
اند و یا نصف مدنی و سه مدنی و ثلث مدنی و بحسب صلح یک
صد و سی صاع و سه نلث صاع و در سیم
یکصد و پنجاه و شش هزار در سیم شرعی ثقیال
یک صد و نه هزار و دو صد ثقیال شرعی باشد
اما اوزان متعارفه محققه ببلاد هندی و سمرقند

عین الیک باشد و هندی و سمرقند و سمرقند
متوسط است و از قیاس ربع کمتر است رقی که
ختم گل چاندنی باشد چهار جو متوسط است و باشد
بشست رقی است و بحسب سیرت سی و دو شیعه و بحسب
برنج شصت و چهار برنج و آن پنج رقی است که شانزدهم
صد و بیست هندی باشد و آن رویه سکه یک برنج از
ده ماشه زیاد است که پنج رقی و یک برنج باشد
تاناگ چهار ماشه است و بقوله سبت و چهار سمرقند
توله متعارفه بنگاله دو اند ده ماشه است و بحسب رقی
نود و شش رقی و در سیم شرعی نه در سیم و ثقیال شرعی
شش ثقیال و ربع ثقیال در ربع خمس ثقیال و توله
متعارف شاه جهان آباد ده ماشه است و بدانکه
که نقره مسکوک بلاد هندی و بنگاله است بر دو سیم
یکه ده ماشه متعارف شاه جهان آباد و اکثر بلاد هندی
و دیگر رویه متعارف بنگاله و این ده ماشه و دورقی
است و معروف رویه سکه است و ثقیال شرعی
هندوستان و بنگاله که عبارت از طلای مسکوک آن
بلاد باشد و آن کامل الوزن دارد و ناقص الوزن
کامل الوزن آن در کل ممالک هندوستان از زمان
اوشش رقی و بحسب رقی هفتاد و هشتت رقی و سیم
در سیم شش هفتاد در سیم و یک ربع در سیم و سه شیعه
و بحسب ثقیال پنج ثقیال و بیست شیعه و یک
سبع شیعه است زیاد نیست و ناقص آن از شش
و چهار رقی کمتر نمیباشد پس عالمگیری که از سیم متعارف
در زمان قدیم هند و بنگاله است بعینه توله بنگاله است
که دو از ده ماشه باشد و سیم متعارف این زمان
ده ماشه و نیم است و دام پنج تاناگ است که بیست
ماشه باشد کسیر عالمگیری شصت و چهار توله است
توله بنگاله و بحسب در سیم بالعد و هفتاد و شش در سیم
شرعی و بحسب ثقیال شش ربع چهار صد و سه ثقیال
یک خمس ثقیال همین عالمگیری چهل سیر است که بحسب
دو هزار و پانصد و شصت توله و بحسب باشد سی هزار
و پانصد و بیست ماشه باشد و در سیم شرعی بیست

دسته هزار و چهل درم و ثقیال شرعی هفتاد و نه یکصد
بیست و هشت ثقیال و اما اوزان متعارفه ایران
از آنکه بقاری برنج نامند یعنی از متوسط دورتر است
که یکی بوزن دو و خردول بری است و حین از ثقیال دو
شیعه است که چهار از باشد قیاس از ثقیال چهار
و یک ربع شیعه است که بیست از و نصف از باشد
و آن که بقاری دانگ گویند بیست و یک شیعه است
و یک نلث که چهل و دو از باشد و دو نلث از
ثقیال صیرفی گفته اند که سبت و چهار قیاس است گفته
یکصد و چهل و شش جو ربع است که سه در سیم شرعی
و دو جو در ربع جو متوسط و یک ثقیال و شش ربع ثقیال
شرعی باشد بدانکه در ثقیال صیرفی اختلاف بسیار
است حکیم میر محمد موسی در سیم نام جدید گفته که سه تا
میشود و توله گوید که مقرر است که دو غازی چهار
ثقیال دور رویه ده ماشه هندی و ثقیال و نیم
چهار غازی را بار رویه سکه بنگاله وزن نموده شد
یک رویه و نه آنه کامل شد که یکصد و بیست و هشتت رقی
که شانزده ماشه باشد و رقی هم مقرر است که چهار جو
متوسط است پس برین تقدیر باید که ثقیال صیرفی یکصد
بیست و هشتت جو متوسط باشد نه یک صد و چهل و
بیست جو پس ثقیال صیرفی سی و ده رقی باشد که حین
باشد است که دو درم و دو نلث در سیم شرعی دو ثقیال
الآن ثقیال شش سیر است تخمینا غازی یکی و دو ثقیال صیرفی
است که بیست ماشه باشد دو غازی چهار ثقیال است
که شانزده ماشه باشد یعنی کیتوله و چهار ماشه سیر نزد
اهل خراسان یا نوزده ثقیال است که پنج توله باشد
ده تارسی و هفت ثقیال و نیم است که دو از ده توله
و نیم باشد پنج ناراجده ثقیال و سه ربع ثقیال
است که شش توله و سه ماشه باشد و دو و نیم نار
نصف آن است که نه ثقیال و سه ثمن ثقیال باشد
که سه توله و یک نیم ماشه است همین تریزوی شش صد
ثقیال است که یکصد و چاه دو غازی باشد که ده
توله که سه آثار و بیست توله که ثمن آثار است میشود

و در هر هم شمری یک هزار و هفتصد و نود و نه مثقال شمس
یک هزار و دویست و هشت مثقال است نیم من تبریزی
سه صد مثقال است که یکصد توله باشد که یک گنار و
و نیم و چهار توله است یک چهار یک ربع من تبریزی
نخا و عبارت از هشتصد حصه یک من است که نیم چهار
باشد و سه عبارت از شانزدهم حصه یک من است
پانزده نصف سیل است و آن را در اصفهان ده ناز گویند
من شلوی یک هزار و دویست مثقال است که سه صد و
نمازی باشد که دو من تبریزی است پس حساب بچند
شش آنار و شانزده توله که یک ربع آنها است
و آنرا در آن مقدار طبعیه معمار و کبار آنرا اصفهان
تبریزی هر دو برابر و میاید ابو بود اولس نزد بعضی
یک دانگ مثقال و نزد بعضی یک دانگ در هم و در
بن طویون گوید سه قیراط است آرد و ابو قیراط
یک او قیاس است استار چهار مثقال و نیم است بوزن
وزن و بوزن فضه شش در هم و سه سبب در هم
و شیخ الرئیس حره الله تعالی شش در هم گفته و در
اطباء از چهار مثقال دانسته اند پس آن حساب چهار
مثقال و نیم که هر مثقال بقوه خنجره یک صد و
شعره باشد حساب هندی سی رتی میشود که سه شصت
و شش رتی باشد پس چهار و نیم مثقال شانزده
و هفت رتی بود که یک توله و پنج ماشه و هفت رتی با
و مثقال شمری هشت و چهار شعره و بصیرتی چهار
مثقال در ربع الاثنی عشر مثقال بود که سو قاف
حسب کیل هشت ورم و حسب وزن هشت قیراط
بر آنکه استعمال در هر دو است و بقول شیخ الرئیس
الله تعالی هر دو در خمی است و او قیه که و قیه نیز مانند
وزن ده درم و پنج سبب در هم و بوزن و هفت
مثقال و نیم است مثقالی که ذکر یافت در شمار که
شش رتی باشد و توله و سه ماشه و شش رتی مثقال
شمری سیزده مثقال و نیم و مثقال بصیرتی هفت مثقال
الا هشت شعره که دورتی باشد که ربع ربع مثقال
میشود و ابولات نه قیراط است و او نقوش یک او قیه

باطله ارا از مطلق آن دوازده باطلای یونانیه پند
بقولی در شامون و بقولی شش قیراط است باطله
اسکندریانه قیراط باطله مصریه هفت و نیم است
و یک در هم باشد که دوازده قیراط است که یک ماشه
و نیم هندی باشد که دوازده رتی است برادر صغیر
یک در هم برادر که مانند طبعیه است و آن از عمل و
شمی ربع چهار مثقال و از مویان و او ویه خشک و
مثقال است و بقوله یک مثقال بر سه دو قیراط
است بنده یک در هم و نیم و بعضی یک مثقال است
بر سه دو قیراط مثقال است بر هر دو بر جبر جبریم و رای
همه بر یک و ثلث مثقال اند و جبرونه شامیه یک
قیراط و جبر چهار مثقال و جوزه از مطلق آن هر دو
در خمی و نزد شیخ الرئیس چهارده شامون و نزد بعضی
چهار مثقال است جوزه نظیه یک مثقال و جوزه
یک شش در خمی است و آنای صغیر و مثقال جانک
کبیره مثقال و جبره در هم و نیم از راست تخمینا
دوازده مثقال چهار از راست که دو شعره باشد
حره سه یک سه چهار و برای حجمه حسب وزن قریب شش
مثقال است و بعضی چهار مثقال گفته اند و گویند
آن مقدار است که گفته دست را معلوم سازد و بخند
میان ابهام و سبب که سطر بنا بر هم گذارد و از شمار
یک قبضه است که یک دسته نامند و بقضه در آید
حقیقه چهار جزو یک ربع جو باشد و مساوی قیراط بود
خرماید دانگ و نیم است و خرنوب از مطلق آن
و ادیک قیراط است و خرنوب شامیه چهار ربعی
و حسب ذمبی است و آن که بغازی دانگ
نامند از در هم دو قیراط چهار طسوج هشت و نیم از
از است و از مثقال سه قیراط و یک چه که حساب
طسوج یک چه و جبهه و بارز چهار از باشد که مثقال طبی
سوانق هندی سه رتی و سه ربع رتی و بصیرتی پنج رتی
و یک ربع رتی و شمری چهار رتی و سه ربع برنج و از
در هم طبی دو نیم رتی و از بصیرتی چهار رتی و از شمری
دورتی تخمینا میشود و در خمی یک در هم است و شیخ الرئیس

یک مثقال گفته که شش ابولات که بخاه و چهار قیراط
باشد و در هم گویند و حسب در خمی است و خرنوب که آن
نامی دارد و ناقصی در هم نام که در قیراط ایام معتاد
بوده هشت دانگ و ناقص آنکه جدید مقرر شده است
شش دانگ است که دوازده قیراط یعنی باشد و در
است و چهار طسوج و هفت و نیم است و در هم طبی در آن
است که دو ماشه و دورتی هندی باشد زیرا که آن
دو شعره است که برده رتی باشد و از کلام شیخ الرئیس
که فرموده و المن یکون الرئیس استار و اول رطل عشرین
استار و الا ستار سه در چهار و الا قیاس و اول ربعه مثقال
پس مثقال هفتاد و دو شعره میشود و بقول ایشان چنانچه
نشار الله تعالی در بیان مثقال خواهد آمد و در هم
بلان حساب هفت و پنج شعره و ثلث شعره می شود
یا زده رتی و یک شعره و ثلث که یک ماشه و سه
و یک شعره و ثلث شعره باشد و دیگران هر یک
چیزی گفته اند و عمل بقول خنجره اولی می نماید
سامونیک غاما و نیم است که ده مثقال و نیم باشد
سکره از مطلق آن نزد شیخ الرئیس هر دو شش کفای
در ربع استار و نزد بعضی شش سهار و چهار دانگ
استار است سکره کبیره نه او قیه سکره صغیره سه
او قیه است شعره و دوازده است که چهار خورد که بر
باشد صد که کبیره چهار ده سامون است صد و صغیره
هفت سامون است صد و بوزن سکره کبیره است
طسوج از در هم دو وجهه و از مثقال دو وجهه و نیم و دوازده
است طول سه مثقال و نیم و سه قیراط است و آن را
مثقال دانگ مثقال در در مقاح الطب ربع در هم تا
دو دانگ است و خمی همین عمل هفت او قیه است
غاما یعنی معجزه از یک دانگ و نیم تا دو دانگ و تا یک
مثقال است فلجبار یک طسوج فلجبار یک در خمی و
نیم است فوطیل هفتاد و دو مثقال است تو شش
مثقال و از روع دوازده در خمی است و از شراب یک

اوقیه دویم و قوطی نعت اوقیه + قیما نعت منتقال
است + قیلا از منتقال میرنی چهار شیعه است و یک
ریح شیعه + که بریه شامیه ریح در هم تا ریح منتقال
و نزل بعضی یک غراما و نیم است و نزل بعضی سه قیلا و یک
حیث است گفتن منتقال است از تقیبه تر گویند
گفتن شد در هم و نیم است منتقال طبعی مخندی
گفته که بعضی گفته اند مختلف نشده است آن سابق
و لاحق زمان بر یک قرار است و آن از طلا یک گرم است
سبع در هم است که نعت منتقال و حسن آن باشد تر را که تخم
و سیاقه اند که طلا از تقریبین مقدار در هم زیاد است
پس آن بحسب دانگ شش دانگ و بحسب قیلاست
قیلا و بحسب سطلج است چهار سطلج و بحسب حبه
شصت حبه و بحسب شیعه یکصد شیعه و بحسب
از و صد و چهل روزه است در دانی آن منتقال
سه قیلا یک حبه و چهار طسوج و ده حبه است از
و قیلا از آن حبه و دوازده و طسوج آن دو حبه و
شصت و عشر از روجیه از آن چهار از و از و نوزده
بری است در این مشهور است و نوشته که دریم بعضی
از کتب قدیم عبارتند که دلالت میکند برین که منتقال
یعنی دو قیلا ازین منتقال مستعمل درین زمان کمتر
در هم آن نیز سدس و یاریع از در هم مستعار گفته اند
لبین این حساب منتقال یکصد و شصت شیعه را چون
شرعی گفتند و سه ریح منتقال یک شیعه و نیمی
سه باشد و شش رتی بصیری سه ریح منتقال و سه ریح
ریح منتقال بشود و شش الریس منتقال را در هم فرموده
و گفته در هم شش او بود است و در هر بودی شش
قیلا و در هر قیلا چهار شیعه پس بدین حساب جمعی که منتقال
باشد هفتاد و دو شیعه میشود چنانچه در قیلا و در
قیلاطی چهار شیعه لبین این حساب شرعی که منتقال باشد
هفتاد و دو شیعه میشود و چنانچه صاحب میزان الطنابع
نیز گفته بود این شرعی که منتقال و شش منتقال المادوس
شعیر میشود و چهار شیعه از منتقال طبعی کمتر بود نیم
منتقال نصف شش منتقال همین دو را در هم نهاد و شش

ناقص است که در هم طبعی نامند بقول مجندی بقول نواب
غفران آب است و مجربی و سه شش تری میشود که سه
باشد یک تری و سه حسن رتی باشد خینا زیرا که گفته
اند که چهار منتقال میرنی پنج منتقال طبعی است اطباء
دیگر هر یک چیز گفته اند و اکثری زین منتقال صریح
ذکر ننموده اند شاید بشهرت حواله نموده باشند
الحاصل عمل بقول نواب غفران آب یا مجندی قری
بصلوب بنماید العلم عند الله و گفته اند غسل چهار
منتقال را از او و به خشک مرادیک منتقال دو منتقال
نیز گفته اند + مسطر و ن کبیر سه اوقیه مسطر و ن
صغیر بوزن حوزه گفته بود که شش در هم است
من آنگه رانی سه او بود است + ناطل ناطل دو
ستار است و نوز و مجندی دو اوقیه و در منتقال الطب
هفت در هم + نواته دو دانگ منتقال است و نزل بعضی
نیم در هم قضی است + و سیمون دو منتقال و نیم است با
مین پنج استار و دست در هم و چهار او بود است +
ببینا سه ریح اوقیه است + و اما از آن چهار
طبعی تر تریب حدود تری + ابرق دوس است
و نزل بعضی پنج رطل + طالیقون یکصد پنجاه رطل
که هر رطلی دوازده اوقیه باشد از این لقیه مشت
چون است که هفت تریار و دو دست منتقال باشد
ایابا غسل و رطل نیم است و از روغن کبیر
فیم چهاره از مطلق آن مراد دست چهار قسط و
الرطل جمل چهار قسط + حبه و صغیر چهار قسط +
جره لظالیقون جمل و شش قسط + جوزق و جو شقا
هر یک سه رطل اند + چون شش قسط بقسط را
که نه صد منتقال باشد رطل مراد از مطلق آن
نزد اطباء رطل بغدادی است که عاتی نامند که دو
اوقیه باشد و با سایر دست استار و بنیاقیل نوزده
منتقال که بحساب مجندی بهندی است و شش
توله و چهار باشد و نیم میشود و بدر هم یکصد و شصت
و شش در هم و چهار سیع در هم این سه را موان گفته
رطل غسل نسبت بر رطل شراب بقدر ریح زیاد است

و نسبت بروغن بقدر نصف یا در رطل شراب است
بروغن بقدر شش زیاد است از روق مطلق نیم
کیده است و بقولی دو قسط که شش عمل شد بقول
شیخ رئیس سه رطل و گفته اند نسبت اوقیه است برای
آنکه هر اوقیه دو از ده در هم باشد زورق الطنابع
شش قسط است با قیلاط رویم و بقولی شش
جوهرین + مصلحین جرعه صغیر است که چهار قسط باشد
صلح چهار دست و آن بقول مجندی که اشارت
نموده بر این است خوابد و بهندی دو و صد و بیست و پنج
توله میشود که سه آنار و نیم و مکتوله باشد و بحسب
نواب در هم که نیز در چهار سجا خواهد آمد سه آنار و یک ریح
در ریح آنرا میشود و بقول شیخ رئیس که منتقال
را در همی گفته که هفتاد و دو شیعه باشد و آنرا را
یک من آنرا میشود و اگر منتقال را منتقال صغیر گویند
سه اوی آنچه آن در هم فرموده اند میشود زیرا که
ایشان نیز من یک صد و شش منتقال فرموده اند که
المن کیون الریون ستار او الاستار ریح شاقیل
طالیقون یک صد و شصت و پنج رطل است قسط
نه رطل نصف سدس رطل که نسبت اوقیه باشد و بیست و
انظالیقون یک رطل است و نزل بعضی که رطل نیم در هم
سه رطل و نیم است و از روغن نیم اوقیه
و از شراب باشد در رطل از غسل بقول شیخ رئیس
رطل نیم قیلا از کبیر به پایه است که بوزن نسبت در پنج
کیده باشد و گویند نسبت و چهار کیده است هر رطلی
چنانچه نسبت که هفت اوقیه باشد و گویند از شراب
ده اوقیه و از زیت نه اوقیه و از غسل سینه ده اوقیه
کیده چنانچه است که یک من و هفت من است باشد
کیده سه صد در هم و کسر است + شش شش استار
وریح ستار است + مکرک سه کیده است من از مطلق
آن مراد و رطل که جمل ستار باشد و بوزن نسبت
یکصد شش و شش منتقال باشد بوزن هفتاد و شصت
و پنجاه و هفت در هم و بیست و پنج در هم نوزده
اند که من طبعی یکصد شصت منتقال صغیر در هم چهار

شقال صیرفی پنج شقال طینی است پس حساب خجی
 پنجاه و شش توله و سه ماشه میشود و کباب نواب
 مرغ مرغی و سه توله و چهار ماشه اگر ستار را چهار
 نیم شقال را خند نمایند و حساب شیخ رئیس که در دریم
 ششما در شقال هر یک یادگاریست سی توله میشود اگر
 مراد از شقال مذکور ستار فرمودند و هوار توله شقال
 در آخر میان مقدار من همان شقال باشد و اگر مراد
 شقال صیرفی باشد پس مساوی آنست که قدس سرور
 فرموده اند من می گوید و شصت شقال است من
 روی بست و قیبه است که بعد و پنجاه شقال باشد من
 مصری و نظایر این شانزه اوقیه مذکور که یکصد و بست
 شقال باشد من ساکنان را قیسه اوقیه بود من
 قطری بست و دو اوقیه و نوزده شیخ رئیس رحیم الله تعالی
 یکصد شقال و شقال است و ذیل در بیان تحول
 اوزان بعضی معرفت آنها و تحول دریم شقال
 آن است که از دریم نصف شمس جمع نمایند که آن
 عدد شقال است شش شش شش و شش شش شش شش
 دریم شقال است از پنجاه نصف اگر شش که بست
 و پنج باشد شمس آن که ده و مجموع سی و پنج شد
 پس دانسته شد که پنجاه دریم سی و پنج شقال شش
 تحول شقال دریم همان است که چون بر عدد دریم
 ششیم افزوده شود مراد حاصل میگردد و شش شش
 دانسته شود که چهل و دو شقال چند دریم است پس
 افزوده بر ده را که ششیم چهل و دو است بر عدد
 شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش شش
 است تحول اوزان دریم مرادون شقال آن است
 که جمیع مرادون من آنرا بیندازند پس آنچه بماند
 حیات شقال خواهد بود و شش شش هر گاه پرسند که
 چهار دانگ دریم چه قدر شقال میشود باید حساب
 نمود و آن سی و دو چوب محسوب میگردد و چون شش را
 وضع کنند بست و شصت جمیع اوزان شقال آنها
 و آن تم قیاط و دیگر از شقال است و تحول مرادون
 شقال مرادون دریم آن است که به توره مذکور بجای آورند

و بر آن سبع آن افزایند مجموع آن حیات دریم
 خواهد بود و شش شش چون پرسند که ده قیاط و نیم
 شقال چه مقدار از دریم است باید که آن را به حبه
 در آرد و آن سی و یک حبه و نیم میشود و چون
 آنرا که چهار حبه و نیم است بر آن افزایند شش حبه
 دریم خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم دریم است
 تحول اوزان دیگر با اوزان هندیه و بدانکه هر دو
 دانگ که خواهند تطبیق با اوزان هندی هند و معلوم نماید
 که چه مقدار از آن است باید که اگر مرادون دریم و یا
 شقال است بشیر و برند و شش و برتی و برتی را باشد
 و مقدار وزن آنرا در یاد کند که چند رتی و یا چند
 ماشه است مثلا چون خواهند بدانند دریم چند
 رتی و یا چند ماشه است و همچنین شقال بدستور
 تر قیاس یافت در یاد و در ضمن دریم شقال نیز ذکر
 یافت و اگر افوق دریم شقال است مقدار هر
 یک از آن هر دو را حساب بکنند در قیاسات
 که چند ماشه است و هر دو از ده ماشه یک توله شش
 دارند و هر شصت چهار توله را یک سیر و هر
 چهل سیر را یک من تا آسان و واضح گردد و در مسئله
 و تطبیق بعضی اینها با جابیطرف دستور العمل نیز ذکر
 انجا ششیر را برتی و رتی را باشد سیب در انجا
 باشد با توله و توله را با شش دانگ را بر این برند
 فصل نوزدهم در بیان جنس امور متعلقه قیاس
 و طبیعات بدانکه موکدات بلکه که جادونات
 و حیوان موجودات این عالم به مشکون مرتب
 از تنزاج عناصر اربعه آنست و انوار آب خاک
 با تیر گو که سیب سیاره زحل و ششتری مرتب
 و شمس و زهره و عطارد و قمر با عانت تو است
 نظرات هر یک با یکدیگر که هر یک از آن دور
 بر دور کار جمل و غرض هر یک از ارکان را در طبیعت
 است چنانچه سوره سیاره خصوصاً علویا و شمس را
 دو قوت است یکی فاعلیه و دیگری منفعلیه فاعلیه
 و برودت و منفعلیه و لطوبت و میوهست چنانچه در

و در جدول منسوبات که اوکب نیز خواهد بود که اوکب
 و دیگر تابع و مشارک منسوبات اند زهره مشارک شش
 و عطارد و مشارک زحل و قمر مشارک شمس هر یک اوکب
 در وحایه علویا و شمس بلسان شرح هر یک معبر
 و سلسلی بلکه از آنکه عظام اند شقال روحانی از اصل با
 غزائیل ملک الموت قابض ارواح نامند و روحانی ششتری
 از میکائیل ملک نزله روحانی شرح را اسرافیل نازل
 صورت روحانی شمس از جبرئیل حامل وحی منزل و
 الهام و آنچه درین عالم سابقه واقع میگردد که حق
 جل شانه از تاثیر آنهاست خواه در تصور زمین جبال و
 سواحل باشد از ترکیب آتین و کبریت که ماده معدنی
 است باختلاف مراتب آنها از لطافت و کثافت
 و صفات و کدورت و تساوای هر دو یا قلت و کثرت
 یکدیگر چنانچه در فصل نهم ذکر یافت و بدانکه یک سطح
 زمین خواه در وسط جزر و طغی و فواید اعمال آدمی
 را در آن داخل و تصرف نباشد که گیاه و شجر خود
 را است تا داخل تصرف بشود نوع زراعتها و غرس
 اشجار و ترکیب بعضی انواع با بعضی است که نباتات باشند
 و آیه کریمه انی هدایت فی السماء زلزله و ما تو معدن
 یک جنی اشاره بدان است زیرا که بدون نزول باران
 و تاثیر قیامت سائر گو که بر ارضی انواع نباتات
 و حیوان و آثار حیوانات که غذا میخورند انسان
 بهم نمی رسند و نزول رحمت برکت و فیض و بخت
 و نعم می خورد آن باعتبار رفعت علو شان و شرف
 مقبر از سما و در سما فوق آنست یا بر کوز زمین
 خواه در سوراخها زمین جبال و خاکها و زمینها
 و کوه و الی و غیر اینها و امثال اینها تنزاج جمع نباتات
 که انواع موام و حشرات باشد و یا به تنزاج که بعضی
 از آنها و انعام و در او سیب و جله و ایله و وحشی است
 و یا تمیل صنعت انسان که حقیقت نماید بعضی انواع
 بعضی دیگر مانند ستر که ان جمع الاربع با هم است و یا
 زلزله یا بر وحشی باشد و گاو و گاو وحشی را زمین
 قیاس یا صنعتی بصفتی دیگر که انواع حیوانات باشند

با اختلاف اصناف از هر یک از اینها
 صغیر الجمله باشند و یا که الجمله و یا استیجار و شکار و یا
 و گویا با آشیانه و خانه سازند که انوع بطور باشند
 با اختلاف اصناف نمود و یا در آب تکون یا بند خود
 بطریق تلج یا به وقت آن که انوع حیواناتی
 باشند با اختلاف اصناف خود از اصناف حله و یا
 کوزنها و سگسگس و غیر مفلس و غیر از اصناف
 حیوانات مانی و هر یک این مولدات گفته و اعضا
 و غذای است خاص و بعضی شایه که آب مانی که حق
 جلی و غیر یکبار این انوع گفته و بعد که حیل و وقت
 عطا نموده از جایزه و اسکه و یا خیره و دانه و
 و غایزه و نامیه مولده و چون این قوی سبب در
 جمادات بسیار ضعیف اند و تمیز نامی ندارند مانند
 آنها را احب آن قوی نمیدانند و در نباتات چون
 قوی و تمیز نام دارند صاحب آنها و آنها را قوی
 نباتیه گفته اند و غذای نباتات از لفظ اجزای
 یا تیه و یا تیه مخلط با هم است که ریشه و پنجه گیاه و
 و پنجه جدا نموده شود و نامی یا بد و بد پنجه و سبب
 و در وقت پوست درخت بساق و شاخ و برگ و گل
 که در بر و نوایه سیرند و هر یک آنها از اجزای خود نام
 و تغذیه و تمیزه تولید بر و نوایه و انسیل و غماخا و
 اطراف بعضی اشجار که پنجه تولید مثل است بدون
 مقصود از ریه و هر یک از موافق مقصود نسبت
 و لیکن چون در نباتات فیض است از آنها جنم
 اعتباری نمی نمایند و لا عند التعمیر خالی اند
 نیستند و قدر که بر تنه اشجار و پنجه آنها هم سیر
 انفعال مضمحل و ثانی است بر آب و صلیح
 و البان و میوهات و آب جاری از تنه بعضی اشجار
 و لقی که بر پنجه اولق و بر او لاق بعضی نباتات
 مجتمع میگردد و فصول مقصود گفته اند است چنانچه
 در بدن حیوان بلز و بولی و عروق عند التامیه و
 حله خون بر عروق و بولی و دم و قی و ادرم و بول
 خیز و حرمه و ادرم و شوره و بول و حرمه و قی و ادرم

و صفرا و سودا و بلغم نیز با مرض مذکوره و غذای
 و سایر امراض مختلفه و غیر خفیه دفع میگردد و موافق
 و تمیز طبع در امراض بی از جمله اعمال و تصرفات
 آدمی است در ابدان و در امراض نفسانی و روحانی
 تصرف است در فوسل اروح و نظرات که آب است
 نیز در آن دخل است و بدانکه سر مرتبه از موافق
 پیوسته بر تمیز دیگری است یعنی افرق جمادات
 پیوسته با تبادلی نباتات و جمادات متکون آن
 از نباتت نیز بهره دارند مانند حجر البیود و در جان
 و سنگی دیده شد یعنی شکل ماهی غفلت بقدر وقت
 شبیری و در صلابت و نقل و جوهر مانند حجر البیود
 و سفید رنگ مرتبه اول نباتات گیاه و شاخه اند
 که از جمادات نیز نصیب دارند مانند نباتیه در
 سواحل بعضی دریاها که کوستان است نیز تمیزه
 تمام آنها در کم زیر آب خواهد بود پس بسبب جز
 و در وقت آن باشد پس نباتات و پنجه ضعیف تمیز
 تا قوی تمام اجزای تشنه نباتیه رسند و افرق نبات
 پیوسته اول حیوان است با آنکه بعضی نباتات شبیه
 شکل حیوان انسان می باشد و حسن و حرکت آنها
 بیرون الضمه آدم گیاه نامند و شنیده شده که
 بعضی همیشه با کفکله های ملک نمند و بر باد است
 و از این جهت بعضی اشجار است که شتران بشکل
 انسان تا کردن و بعضی تمام هیئت انسان
 می باشد و ماده که موی شباهت و رخت و خیمه است
 و پنجه موی سرگی از آنها را بریده از دست جدا
 نموده و در قطره شبنمیه آب خون از چشم آن بریزند
 و بر مرده که در دستک آنرا شکاف سله در و خزان
 بر آنکه گویا پنجه را نکند و لیکن کرم و حوس
 و حرمه نازد و چون پنجه را جدا قطع نمایند
 و موی شبیه خون از آن بر می آید و در ملک سینه
 شکلیه بر سینه شکل بر انسان صورت آن بسیار
 و در آن آن نقطه حله می باشد و انزای بر سینه
 و انزای بر سینه نامند و یا نجاسیت مانند نقل

و از اصل و فوغل که چون سر درخت آنها بر سینه
 تمیز نمند و تا اگر در وقت نقل بر باد که نفاخ
 نقل گویند ترند و نقل ده مرغ خوب نمیدهند و
 سرخ نقل تر سبوی نقل ماده و چون تمام پوست تنه
 کل اشجار را جدا کنند خشک میگردند و نباتات انواع
 و اصناف اند بعضی از آن قبیل اند که در یک روز میسوزند
 و در همان روز بر طرف میگردند و بعضی در چند روز
 تکون می یابند و کمال میسوزند و چند روزی میمانند
 مانند ریاحین و گلها و بعضی کمتر از سه و تکون میمانند
 و شجره آید مانند خیار و بادنگ بقول حضرت
 و بعضی از آنها و بعضی جدا از چهار ماه مانند هندوانه
 و خربزه و کدو و بیلول امثال آنها که باره دارند
 و ساق استاده ندارند و بعضی جدا از سه ماه مانند کلم
 جو و ب و نرو را نند و گوگرد و برنج و ذرت و درخت
 و امثال آنها مانند تکون چنین در رحم و اندک اکثر غذا
 انسان ازین خوب است و اما در ملک جنگاله و بلاد
 حرارت و رطوبت بر آن غالب باشد از آن رویم
 کبیر از ایام مذکوره تکون اتمام می یابند و بدانکه
 هر یک از اجزای نباتات و پنجه بر اعضا
 از اعضا حیوان مثلان پنجه و ریشه پنجه بر اعضا
 و عروق آن است و با اعتباری پنجه که بدان است
 و تنه درخت پنجه لظ و پشت آن پوست عروق
 حیوان و شاخه و اوراق آن پنجه دست و پا
 و انگشتان گل و شتران پنجه لظ و پنجه اولاد
 خاز آن پنجه شاخ و ناخن منقاد اول پنجه حیوان
 حیوانات ضعیفه اند مانند کرمها و همام و حشرات
 که از قوای دوازده بگانه حیوان که پنجه لظ
 پنجه لظ قوت شموی و بعضی است بر بسیار
 بلکه بعضی صاحب قوت و بعضی مهار قوت و بعضی
 و بعضی پنجه قوت اند و همچنین تمام آنها آن قوت
 نباتیه مذکوره یعنی پنجه حیوان تمام قوی کامل
 آن دوازده قوت رسد که مسوفات نباتیه باشند
 حرس میمون نقل غیر از انواع انواع حیوانات بعضی

انسان چنانچه با سینه اش سانس بند می آید سانس
بسیار است و در آن شعور بسیار باشد الا آنکه نفق و نظم
ندارد و اشاره اکثر چیز را می نماید و سینه این
چیز را در نفق مرتبه حیوانیت اند و سینه باول مرتبه است
که انسان ضعیف است و خلقه اند و از تنگت و ذلت
انسانیت و نفسی که جناب قدس الهی بر کل مخلوق
با وعظا نموده که بمنزله نفس با باله الا قیاد است
از حیوانیت غیر با که نفق و در آن کلیات و اطمار
تعلیم و تفهیم با فی نفس خود و دیگر سینه تعلیم و تفهیم با فی نفس
و کمال است و معرفت صانع جل و کرم اکثر بسیار کم
سیدند و کاملین ایشان بهره تام و افزا نمایند و اولیا
صلوات الله علیهم و حکما تشبیه نموده اند جمادات را
با انسان خوب دیده بلکه مرده و نباتات را با انسان خوب
معلوم سینه بر زمین و یا با بیرون و بالا و جلوه نبات
را با انسان بد موش چهار دست و پا رونده در سینه
را با حیوان موش را عقل و تیز و بد آنکه آن کوبند
بعضی جدا کرده و بعضی جدا کرده و بعضی نفس کبیر و
بعضی نفس اصغر و بعضی متوسط تابع آنها پس هر یک
از مراتب مولدات گفته مذکور است بر پایه فادز سینه
تا فوه خیره فاصله منسوب بسعدا که و اصغر و سینه سینه
مفسد و کمال نفس آنها بر مراتب متوسط اینها متوسط
آنها از مخصوص که در خانه و بیت الشرف واقع و
سجادت و خطوط خود با باشند و یا نظرات سخاوت آنها
باشند و بخل و انبساط آنها که در غیبت و مبهوت و در خط و
نزله است محسوس با آنها باشد بدترین تنگام کون
یک از مولدات که کواکب سعید مرتبی آنها اند و آنها
بر آنها اگر در خانه و بیت الشرف واقع و خطوط خود
و نظرات سخاوت آنها است در کمال سعادت اند و الا در
سعادت کمتر و ناقص همچنین کواکب منوره کون با
آنها و بد آنکه بعضی طبایع بعضی مناسبت الفت
دارند چنانچه بعضی کواکب با هم مانند زمین با زمین
چرخ فلک عیس با صید و کواکب با کاه که خون با هم
رشد هم عاشق و معشوق دارند که بر عاشق و معشوق
کفایت

از هم جدا کرد و بعضی قایل بعضی اند مانند سنگ
سنگی که بود وسط آن جمیع اجزاء میسازند و
تیزترند و مانند آهن بار که اکثر اجزاء را تیزترند
و سربان می کنند و حجر مقدس است البسی می بیند
و تیزترند و بقله الماس بر جمیع اجزاء نقش می کنند
و آنچه را می خوانند و بر سینه که سیاه نشده و خوانند
اکثر چیزها است است رطوبت در قی رنج می خورد
که بجز رطوبت است که در سینه سینه سینه و از
با خود میسازند و سانس بسیار و طبعی معین است
مانند تیزکار که سینه باک که از طله و نقره سینه و کبر
و معین نفس اکثر فلزات و اجزاء میسازد و طبعی معین
سنگ نیره و ریل است که بود وسط آن که گفته شده
صافی میسازند و طبعی معین از طبیعت است مانند
نوشاد که در غوص منهای در اعماق اجسام و تنگت و غ
آنها نموده زینت می بخشند آنها را دایره و شویب جاب
و اطلاع بره که بد آنها تصفیه جلای فلزات آنها
و طبیعتی مفسد و طبعی است مانند سرب که مفسد است
و زینت مفسد فلزات و طبیعتی که زنده طبیعت است
مانند حجر با بعضی کفخل و طبیعتی مانع است
مانند تانترات ادویه و اغذیه را عظام و علیله و
صحنه بدن روان و انسان که هر نفسی از اعضا
دو که مخصوص بعلت خود و خدا اخلق بجال خود را
بناست جذب نماید باستوالت قوه مدبره
بدنیه قوت ماسکه عنوییه و قوت فیه مرض قوت
غذیه و نامیه مولده و همچنین سایر طبایع و حیوان
او با جمالی دانسته شد نیست اگر هنگام اختلاط
و التقاط هر یک از مولدات مناسبات و بودن کون
منسوب به آنها را در خانه و بیت الشرف و خط و
ای خود و بودن نظرات خود و یا مدارات نماید
اولی است همچنین هنگام اعضا بر یکدیگر در توسعه
وقت و در هنگام حقیق و ضرورت باکی نیست
عدم مدارات آنها و بد آنکه بر جمادات تیرا است
میوست و در نباتات تیرا است نبات غالب است

با اهمیت حرارت ضعیف و بر حیوانات هر چهار
اعتدال و در انسان باعتدال و فرضی طبیعتی است
بعضی نباتات و اجزاء اعتبار دو کیفیت خود
بر و کوب اند مانند پیاز که بجز است و حرارت بر سینه
و بر طوبت بر بهره منسوب است افیون بر سینه
نرخل و به پوست هم بد و به لبطار و و سینه
که یک چیز چینه کیفیت است که منسوب بچینه
کوب است مانند خوب صینی و جد و او فادز
و نیز در دو کرب القوی و تجامی میباشد که یک
جنس میزند و حسب جنسیت نوعیت منسوب است
کوب است و حسب تفاوت اوصاف و اشکال از غیر
کوب است که نیز نگاه میباشد از اجزای بعضی اشیا و نباتات
با اعتبار از اختلاف کیفیات و الوان و خواص منسوب
بچینه کوب که در آن منسوب کبی و پوست آن
کوبی و خار و برگ و گل و قرد و تخم و کج و آب آن
هر یک کوبی میزند از تخم و نارنج و مقدس و کوانیه از
و اشکال آنها بد آنکه کون تار عنکبوت و کائنات
نیز از تاثیر کواکب مذکور است بر ارضی و بهار آنها
و صحو و خیره و او همه آنها بختی است و سواد و قوت
میاه و ارضی مثل آنچه در موا قریب زمین که بر
نظمت موا مانند تارهای بار یکدیگر متفرق و یا
مجموع در هر هم یافته شده و سقوط کج و دیوارها و
در دانه ها و زمین شاقه و برگها و شمار و منار است
و غیر مانکون با بد آنرا شرح و تار عنکبوت نامند و
صحو و نماید و بالار و و اگر اندک و لطیف بر ارض
فالمست بسبب آنکه ستری مانند ستری از خیزشها و
خنده ما ستری شبهای مستبان طوبت گفته با
تزلزل نماید از اطل و صقیع و ستم منهد و این نیز
بجسب قلت و کثرت ماده و زیاده میباشد در
ارضی قریب بد یا و رطوبات زیاده و در بعضی کوه و اگر
صحو نماید تا کوه زهر بریه سید اگر بر ارض طوبت
عالم است بسبب سوری متر که گفته و فقه فرد و آید
و از حرکت و در آن با توج حرکت را آید این نیز

مقدار وقت ماده آن و سرعت فرود آمدن و بطوری آن موجب شدت قلت یا ح مختلف میباشد و بطبع فانها و باد پاک عظیم نیست یا آنکه بعضی از اجزای آن بخوبی
 و بعضی را به هوا کرده در اندازد و یا خشک نماید و یا آنکه گرمی بسیار بر طوبیت بخار و از انبار سرد و دقت با نیت بسیار منقلب بخواه نیت کرده و در مجموع و حرکت
 در آید و بسبب جزر و مد و یار نیز یک و جبر انقباض مایع بسیار بولیت و هوایت بسیار با نیت گفته اند و آن انچه گفته اند که را سحاب از ناسد چون متفاظ
 گردد و فرود آید بطور باران اگر بید تقاطع و جدا شدن زمین راه مری آن رسد و بخود گشته فرود آید از ابر و دیگرگ نامند و اگر قریب بانفصال مری بسیار می
 رسد و بخود گردد و فرود آید آنرا تلخ و برن گویند و اگر دقت و زمین بر آن غالب است زیاد و عموماً نماید و بالاتر رود و دیگره زهریره رسیده بسبب مری سطح
 آن متراکم گردد و حرارت کاسه در آن اوخته در باطن آن بهیچان خلان و حرکت آید و از حرکت آن صدای آید و سطح هر خود را خشک گفته بر آید با آواز مری
 رعد نامند و اگر در آن اندک و نیت و کبریت در زمین شکافتن محترق گردد و از آن روشنی ظاهر شود آنرا برق نامند و اینها نیز بحسب کثرت و قلت ماده
 مختلف میباشد و در زیادتی و کمی و اگر با آن انچه و اوخته کثیره نیت و کبریت غالب باشد بعد صعود و تراکم و ایجاد حرارت کاسه در آن استعمال یافته آن را
 محرق گویند و از آن روشنی و صدای ظاهر گردد و در جرم سوخته کثیف آن همیشه تا بخاری گرم کبریتی که بهر جا برسد کثیف و در زمین فرود رود بخار آن بر که بسود
 تنغیر و بهر سو که در آنجا ناپاک سازد و آنرا اجسام صلبه نیتد آتش زیاد است از اجسام رخوه نیتد چنانکه اگر به شمشیر و غلات رسد غلات آنرا سوزان
 و شکست و بیخ آنرا سوزان کند و سوزان شود و بر برده زرد که برسد در آن سوزانند و از آن روشنی را برق دان جرم نیتد کثیف افتاده با صدای صاف
 نامند و اگر آن انچه و اوخته لطیف و با کبریت و نیت و غنظت بسیار است و نقل و حریت نادر و بسیار بسیار اصفه نموده و بتاثر حرارت و تحریک فداک محرق
 گشته با شکل مختلفه ظاهر گردد و بحسب قلت و کثرت ماده آنرا نازک و نیز شهاب و ذرات الازفا ناپا و ذره ذره و بسیاره دنیا که در و امثال آنها گویند
 و اگر ماده آن بسیار غنظت و کثرت دارد و بزودی با تمام نرسد و حرکت شبانه روزی فلک الافلاک حرکت استطیاعی نماید و طلوع و غروب کند و نیتد کثیف تا آنکه
 با تمام رسد و اگر بهر است بسیار رطوبت اندک بر آن غالب باشد قدری صعود نموده بطرف افق و خطای منحنی شکل قوسهای بالاس و دیگر میبایان مختلف
 ظاهر گردد و بسبب تاثیر شخاخ آفتاب در آنها و تفاوت محاذات هر یک از آنها آنرا قوس نوح نامند طوری که اوان مستقره شیشه بولگون در رویت
 و قوس نوح اکثر در ایام ربیع و خریف که باران کم باریده باشد اوائل و او آخر روز ظاهر میگردد و در کره زهریره بحسب اختلاف مناسبات اراضی مختلف
 در قریب و بعد و انچه شکسته در جویت زمین و داخل و فرج آن چون بسیار گردد و در راه بدر شدن نمازنا محالست زمین را بشکافد و بدر آید و از صد بسیار
 شکافتن آن اراضی منقسم بدان حرکت در آید و بجز نده خصوص که زمین صلب و خشک باشد و یا آن کوه بود و در اراضی صلبه و دامن کوهها بسیار
 میشود و در اراضی رطوبه رخوه کثر و اگر در نهایت کثرت است و صدای آن در کمال شدت متوالی و متواتر بعضی عمارات و قریه یا شهر یا فریب گردد
 و منقسم شود و فرود رود و آنرا زلزله و خسف نامند و اینها بدین مقدار هر یک از مطالب صدقه و تجویر و طبیعه متعلقه بمسائل طبیعیه اشاره نمود

جدول مشوبات کواکب بجهت بسیار متعلقه بعلم طب							
شماره	قطار و	زهره	شمس	مرخ	شتری	زحل	طیلس
سرد تر	سرد و خشک	سرد تر	گرم	گرم و خشک	گرم و تر	سرد و خشک	طیلس
تری آن	خشک و غالب	باعتماد	باعتماد	بافراط	باعتماد	بافراط	
باعتماد	زهر کوهی که بیامیزد و مزاج آن گریز						
انظاف و کثیف	متزوج از کیفیات	انقسم و اجمل اشیاء	الطیف و اکمل اشیاء	سرد و اشیاء	احل و آن و اتم اشیاء	ابره و روشن اشیاء	کیفیات نوسه

قمر	عطار و	زه مره	شمس	مرخ	مشتوی	زحل	
هر شش قفه بی مزه خام	متمرج از طوموم	الذاشیاء گوارا تر و شیرین تر	اعتدال در طعام	حرارت مرارت و ملوحت و زحوت	اطیب و املس و اعلاد او سم اشیاء	اشبع و قبح و عفت اشیاء	کینیات ذوقه
قوت طبیب	قوت تفکره یعنی شکریه	قوت شهوانیه	قوت حیوانیه	قوت غضبیه	قوت نفسانیه و غاذیه و نامیه	قوت ماسکه	قوی
زرفت بیاض غی خالص از حرمت صفت و کدورت و کدورت	زنگ و کرب سواد وزری مانند زنگ موداشنگ و آسمانی جوئی	زرد مائل سفیدی و سمرت گندم گون و حضرت رانیز صاحب ساست گفته اند	نارنجی درختان براق و گفته اند زنگ آن بزنگ صاحب ساست گفته اند	سرخ تیره	سفید باز روی و گندم گون درختان	سیاه و سماهی	انوان
آب هر چه برودت و در طوبت بران غالب باشد	خاک مفرج باب	هو اقرب باب	آتش اقرب هوا	آتش	هوا	خاک	عناصر
بنم و هر چه بلندی بران غالب باشد	سودا مخلوط په بلعشم	مخرج بان رطوبت خیزی	متکلیف بران صفرائی معتدل و حرارت خیزی	صفرائی حاد	دم طبعی صفائی و شلی و مفر	سودا و بلعشم خام	اخلاط
زجاج بنظی و اوج شقه و هر سنگ سفید و دهنیه	نوره در نیخ و کربا و زیتق	مغنیسا و کمل	لا جو رد و سدر در خام و کباریت و زجاج فرغونی و زرفت	متفاهیس شایع و زنجفر	مرقش او توتیا کباریت در زنج و حجر مراره البقره هر سنگ سفید زرد	مرنگ و خشت الحدم و انجار صلیبه سیاه و سیاه رنگ	سعادون
نول و بلور و فضه و هر سنگ سفید و خوش	فسر و زه و مفروروی	نول و نوز بر جاد جنج و نحاس	یو قیت و جیادق و هر سنگ گران بهاد و ذهب خالص ابریز	حدید و نحاس	رصاص و شیشه خائق و الماس	اسرب	فلزات
سوزن و صاب نوبت	مائل بکوره	سوزن	نذکر و قطب صاحب نوبت	نذکر	نذکر	نذکر و بعضی ضعیفی نیز گفته اند	ذکور و انشی

شمس	زهره	عطارد	زحل	مشتری	مرنج	زحل	ناری و لیلی
علوی و سفلی و کفاری	سفلی و ناری و جنوبی	ناری	لیلی	ناری و شمالی	لیلی و علوی و مشربی	لیلی	ناری و لیلی شمالی و جنوبی
سعد است بنظر و نخس است نبات	سعد صخر	نبات مائل سعادت	نخس اکبر	سعد اکبر	نخس اصغر	نخس اکبر	سعادت و نخوست
یستدیر بالمعانی و تخم خل	سیال لین	مرکب از چند کیفیت	قیصر یا بس صلب ثقیل	مقدل در امور مذکوره و کیفیات	طویل املس و در نخس خشک	قیصر یا بس صلب ثقیل	مقدار
جبال معاون	اراضی کثیره المیاه	اراضی رملی	جبال ریالسه که در آنجا پیغمبری نروید و گیاه و حب بار و یا بس خمار	اراضی سلبه سنجه	خود و کرات و سیر و پیاز و ترب و سداب و جبر و در حمل فساد بخان و هر چیز تند و تیز اندک آن نافع و کثیر آن مضر	جبال ریالسه که در آنجا پیغمبری نروید و گیاه و حب بار و یا بس خمار	اکسسه نباتات و زروع
هر درخت بلند که ثمر آن را بخورند در حب باشد مانند نارچیل و چلغوزه و بادام و هر چه نمر و بادام و هر چه نمر	هر درخت نرم که املس خوشبود و خوش منظر مانند و صندل و عود و سبک	هر درخت قوی را که املس بسیار مانند انار شیرین و بادام شیرین	هر درخت غصص مانند بلوط و آرز و بلبله و بلبله و زیتون و تامل و خرد و هر درخت که به الطعم بد بود و درختی که پوست ثمر آن مضر و زخم و صاب باشد مانند جوز و لوز و نارچیل و فوفل و لسته و فندق	هر درخت چرب با شیرین مانند انجیر و زرد آلو و شفتالو و آلو و آلو و آلو و کزانه آن که در زهره است و در فواکه	هر درخت تلخ تیز جاد و خارناک که ثمر آن با تخم کبیر با حوشمت باشد مانند بادام و هر چه نمر و بادام و هر چه نمر که با لیمون میوه می باشد که زبان را بگز و خون کبیر	هر درخت غصص مانند بلوط و آرز و بلبله و بلبله و زیتون و تامل و خرد و هر درخت که به الطعم بد بود و درختی که پوست ثمر آن مضر و زخم و صاب باشد مانند جوز و لوز و نارچیل و فوفل و لسته و فندق	اشجار

قر	عطار د	زهره	شمس	مرخ	مشتری	زحل	اشاره و خوب
شیخ و دخن و قنار و خیار و پسته و انار و کدو و مشمش و زخمتیکه بر زمین پهن شود	باقمل و لوبیا و ماش و کدو یا و کزبره	تین و شمر و عنب و شیخ و علیبه	اترج و تین و عنب و قمر و بلبلج و حنظل و سلت و شیخ و علیبه	لوز مر و پسته و انار	ران حلوا مسی و تفاح و دونه و حص و سمس	فلفل و بلوط و زیتون و مرو و زعفران و در مان حاک و کتان و عدس و بلبلج و عفش و ناخچه پدیزها مانند	اشاره و خوب
بقرو ابل و شاة و هر حیوان مانوس	سگان شکاری و شتر و روباه و خرگوش و هر حیوان کوچک خشکی و آبی	هر حیوان صعب سم سفید و زرد و دگشی	غنم و نغمه و کبش و قیل و تمساح و غراب البقع	شیر و پلنگ و گرگ و کفتار و خنزیر و ببری و سگ دیوانه و مار گزنده و هر سبب خبیث و مار افندی	مردم و بهائم املی صاحب عقلت او و کفایت و خنجر ببری و سگ و دیوانه و مار گزنده و هر سبب خبیث و مار افندی	هر حیوان سیاه رنگ و هر صحرایی زمین خانه سازد و باشد مانند شتر و بر بوع و مار عقرب و خنفسا و ویدوم و خشرات و بریش و کما و ویز و سوس و کرم و سنجاق و کرم و سنجاق و جوارح طیور	حیوانات
بطا و کرک و هر مرغ آبی و هر مرغ کوچک و طوطا و صر و صوم و شقران	هر مرغ ابلق دو رنگ که پر آن خشن باشد	فاخته و عنده لب و و جاج و هر مرغیکه دانه پسته و هر مرغ آبی و بیجا و هر مرغی که حکایت و تقلید انسان می نماید در گفتار و شمارک و طوطی و غیره	عقرب و باز و قمری دو باسی و در کیشین پیام و ساق ح	جوارح طیور کوچک و شقران که خوارک آنها گوشت است و هر طائر سفید رنگ و زبور	هر مرغ مستوری المنتقار که خوارک آن حب و دانه باشد و سیاه نباشد و کبوتر و درانج و خرده و ماکیان و طاووس	طیور آبی و طیب لیل و خراب و مختلف و نسوز لثوره	طیور
جله و شعر و ظفر و جانب ایسر از بدن	اعصاب قوت ادرک	شحم و سیمین بینی	دماغ و اعصاب و جانبها امین از بدن	لحم	ادویه و مخ	جله و شعر و ظفر و ریش و عروق و عظم و قرن	اعضاء بسینه

قرابادین کبیر

اعضار مرکب	زحل شنبه	مشتری پنجشنبه	زحل شنبه	زهره جمعه	عطارد چهارشنبه	قمر دوشنبه	
آلات حس	طحال و لیان و استخوان اسافل و اعضا از درون صفا و حلق و نخاع و بول و براز	کبد و معده و امعاء و اعصاب غذا و اعضا از درون صفا و حلق و نخاع و بول و براز	ساقان و مراه و کلیت آن مشانه و آلات بول و آن دندانها	بصر و چشم و دل و شش و پهلو و دپان دندانها	رحم و مذاکیر و آلات مبااضه	زبان و چشم و گوش و بینی	عروق و دست و پا
امراض	نقرس و علبتای باطنی و سودا و کما	صحت و اعتدال مزاج	حمی و امراض حار و عارضه صفراویه و موت و یرقان و بواسیر و عارضه اورا طمش و علل رحم و سفالطین	امراض صفراویه و دمویه غیر حار و رطبه غیر مضطرط یا بسنه با فراط	امراض بارده و رطبه بلغمه	امراض بارده و رطبه بلغمه	
آلات حس	سمع و گوش است و نیز بخت اند	بصر و چشم است و نیز گفته اند	شم و منخرامین و نیز گفته اند	آلات استنشاق و منخرامیه را نیز گفته اند	فوق لسان را نیز گفته اند	چشم و چشم السیرا نیز گفته اند	

ادویه تباثیه منسوبه بزحل

الافت	آس	آبنوس	اذان الفار	ابوقاش	ابون نعوم من الحمازم	اشل
ایحاص	اذحصر	اراک	اسد العوس	اسنین	اتاقیا	امروسیا
اسوخ	اسفیلان	اثر باریس	ایذارینا	البار	بردی	برسیاوشان
برطانیقی	بستیاج	بقس	بقس	بقله حامضه	بقله بیوریه	بلخ
بلوط	بلبلج	بنج	بنبومه	نبطان فلن	بولامونینون	بهمی
بیسیم	التار	قرمندی	التار	شمام	شیل	الجیم
جارالنهر	چنار	جلیان	جوزالعبر	جوشیصا	جیدار	الحا

حک	حشیشة الزباج	حصرم	حفص	طفلا	علق	علاب
حاض	مضیف که تیره حاض است	حامم	حنا	حی العالم	انزاع	خانق النمر
خانق الکلب	خرنوب	خمان که قطعی است	خشم	خدریل	خدر روس	خیزران
خانق الذب	الذال	دبق	دخن	وردار	درو فینون	دلب
دم الاخرین	الذال	ذرة	ذنب الخیل	ذنب السبع	الرار	ریباس
الززار	زربیا الجبل	زعرور	زیتون	زیتون الماء	زیت	زیتار
السیین	ساده و بران	سامان گیاه حصیر	سرسر	سرد	سعد	سفرجل
سقولو قدر یون	سک	سماق	سماق الدباغین	سند زلفین	سیون	اشین
شاه صینی	شاه سفرم	شاه بلوط	شوکران	الصناد	صندل	الصناد
ضبر که جوز البر است	الطار	طالیسفر	طباشیر	طرخا	طراثیث	طلح
طلح که موز است	الطا	ظفر القط	العیین	عاس	عذبه	عصی الراعی
عفص	علیق	عنب الدب	العین	غبیلر	غرب	غوشنه
الطار	فاغره	فطر	فقع	فوقل	القاف	قراصیا
قرظ	قرقان	قصب	قطب	قطن	قفا	قنب
اکارو	کافور	کرم	کزبره	کشت برشت	کفری	کماة
کونل	اللال	للاب	لحمه اللیس	لشان الحمل	لنجیطس	کوسیاخوس
لیف	لیف البحر	لیبو	السیم	ماثیا	ماش	مرسطس

مقل کی	النون	نوارس	نیل	نیج	مسط النول	مزارالراعی
بنفت پیاو خورد و سبزه اصناع	بلبلج	الیار	یبروج	یمنه	هرطمان	النار
و هر چه بارد یا بس است مشروب بر حل است						
ادویه مشویه برهمنی						
ابراز	اذان الارنب	ارجوان	اسطرقیوس	اسلخ	آسن	الالف
اقون	اکلیل الملک	ادامی	ادریان	اتلیس	انقیمون	اسرار
اندر و صارون	ایار انوطالی	البار	یابونج	بادرنجوبه	انف اعجل	انفرا
برطانیقی	برسیانا	بسر	بسفاتج	بشنین	برنجاسف	باد آورو
بقشو قرش	بقلة الادجاع	لمسان	بو طی	بسکی	بطخ	بطم
بهار	التار	تانبول	ترمس	ترنجبین	یرلامونیون	بنک
توت	تین	ابجیم	حسندر	جمنج	تمر	تفاح
حب السمنه	حربث	خرنبل	حله که فار لقاو احیون نیز نامند	حلفا	الحار	جوز جنیدم
حور که حور البر نیز گویند	الحار	خصی الکلب	خمش که برواق انیز گویند	خیارشنبه	حنطه	حمص
دوسر	دوسر	دنیا قوس	الذال	ذنب القلط	دارشیشمان	الذال
راوند	ریل	رجل الفرب	الزار	زربیب	الرار	ذنب الخروف
سپستان	سکر	سکر الشکر	سلق	سلد اینون	اسین	زفت
سیلان	الشین	شاهتزه	شجره ابی مالک	ششربث	سوسن	سسم

شطبیه	شقاقل	شلم	ش	شلم الاحمر که نوعی از نفت است	اصاد	صاصلی
صمغ	اضاد	ضدابیس	الطار	طیلاقیون	الاین	عنب
عنب الثعلب	عباب	عود الحیه	عیدون البقر	الغین	غار	الفار
منشق	فضه	اقاق	قاظایقی	قاقل	قازند	قرصنه
قصب اسکر	قطن	قسط	قلقل	قفار	قنب	قط
قوط لیدون	قوطوما	الکاف	کاکنج	کادی	کشیر	کرنب
کراث	کرسنه	کزدان	کسوتقا	کشوث	کشش	کف الصنع که کف السبع نیز نامند
کف آدم	کف اله	کفری	کلز	اللام	لباب	لسان الثور
لوز	لوبیا	المیم	معلب	مخلصه	مرو	مراجز
زبار الراعی	مغاث	میین	النون	نارجیل	نارمشک	نسرین
نفل	نواکس	الهار	پاسیمونا	پلیون	الیار	یاسمین
ادویة مشویه بمرتح						
الالف	آطریلال	آذریون	آزاد درخت	ارید برید	ابوقانس	ارمالک
ارنین	اسنج	اشق	اشتر فار	اشخیص	اشراس	اسنان
افیتون	افیوس	اقحوان	اکلیل الجبل	الموین	انجدان	انیسون
انافانس	انزروت	اونوما که نوعی از خس الحار است	البار	بلون	بخور الماکراد	برنگ
پشه	بصل	تفته فرش	تقله البراری	بلخته	بلادر	بوزیران

بوتون	بیش	بیش موشابیشیا	البار	تربو	البار	نمافیا
نوم	الجسیم	جاؤ شیر	جد دار	جل منک	جمجم	جنطیاننا
جوزبوا	جوزا کدوئل	الحمار	حاشار	حاشیش	حب البیل	حب الزام
حرل	حرف	حرله	حلتیت	حاما	خفظل	انخار
خانق الکلب	خاموسوتی	خردل	خرامقان	خصلی الکلب	خولنجان	خیربوا
خیری	الذال	دار فلغسل	وبیدار یا	درونج	درو بطارس	دغلی
دند	دوقس	دیودار	الذال	ذاقویداس	ذنب العقرب	الرار
رازیانج	رتم	رعی اللابل	رعی الحمیر	ریحان الکافور	الزار	زبیب الجبل
زعفران	زکبیل	زنجبیل الکباب	زوفای یابس	زوفرا	زدان	اسین
سازج	سذاب	سرخس	سطر دیون	سٹانینس	سعد	سحوط
سقبونیا	سکینج	سیفجہ	سنگبویہ	سولان	سینبر	اشین
شبرم	شربین	شقاق	شسل	شونیز	شیب	شیطرج
الصاد	صرتیہ الجدی	صعقر	الضاد	ضجارج	الطار	طباق
طراغیون	طریقین	طریقولیون	الطار	ظفره	الین	عاقرقوا
عشق	عزطینتا	عنصل	عیون	العین	غار	عاسینس
الفار	فاشلر	فاشرتین	فجل	فریون	فونجمشک	فشع
فلغل	فلغل سویہ	فلغل المار	فلغل السودان	فور	فونج	انقات

قرنفل	قرن لستیل	قسط	قسطرون	قبیل	قلب	قلندونیا
قلی	قنطریون	قیحونم	الکانات	کاشمش روی	کبر	کبیکج
کتم	کرات	کرویا	کت ایضغ	کت اله	کون	کنس
کندری	اللام	لاغیه	کامی	لبین السوان	کختیس	لسان الاابل
المیم	ماهوراته	ماهی زهره	مازیرون	قنن	مرزنجوش	مراشیه
مراخوز	مرج	میوه	النون	مانخواه	نام	الواد
روح	وششیرک	دلب	الهار	پاک	هیوفارقیون	الیار
تیور	+	+	+	+	+	+
<p>مسابات تیرا عظیم و کوب عظیم شمس صفا صفت های عالم</p>						
الالف	انبار	اذخر	ارتیطون	اراکبا	اسارون	اسطوخودوس
اصابع اصفر	افیطس	النج	انجوه	انتله	ایرسا	البار
بادرنجیویه	بادرونج	بان	برنجاسف	برنوف	بسفیلج	بطم
تجلیه الادباج	لبیوس	بلوط الارض	بل	پنجکشت	بهن	اتار
تودری	اجسیم	جشبات	جعه	جفتاقریه	جل شرن	جوزبوا
جوزالقی	جوزالخمس	جوزالشک	جوزارقم	جوشیما	الحا	حب الکلی
حب السمنه	حب المنسم	حرفنفا	حراه	حسل	حلبیه	حلبیب
حلبوب	الحار	خردع	نصو الیک	خلج	المدال	دارچینی

در شیشگان	وادمی	وادوم	دوایا اتریا	الذال	ژنب الخرون	الرار
راوند	الزار	زرنب	زراوند	زهره لینی مراره	اسین	سنبل
سیالی	سفاو کس	سفید لیون	سنا	سنبل رومی	سنبل جتی	سپستان
سیارون	اشین	شبت	شنبلیله	الصناد	صام پوما	صبر
الصناد	ضرد	ضریح	الطار	طرخون	المسین	عبثیان
عروق الصبر	عجود	العسین	عاریقون	العشار	قائل الریمان	فراسیون
فتق	اقمان	قاقله	قنار کمار	قره العین	قرظم	قصب الذریر
قنه	قیقیر	اککاف	کبابه	ککاذر یوس	کندر	اللام
لسان العصافیر	المیم	مخلب	مردرینه	مستحبله	مو	التون
فتاح	الواد	ورس	العار	هرنوه	هرشقه	هشتاد بان
ایار	یاسین	*	*	*	*	*
مُسویات نیر زهره						
الالف	انجره	البار	بصل الدرب	انجار	خصیه الشلب	اسین
سوسن سفید	التون	زرگس	نیلوفر	الواد	درد ابيض	*
مُسویات بطلارو						
الالف	اقطی	البار	بابونه	ابجیم	جوز	الحار
شیشه الزجاج	خند قوتا	الرار	ریق	البعین	ع	*

مشوبات نیز صخر قمر

الافت	افساج	افمیدون	البار	باتلا	بزر قوطونا	بقده الحفار
بطنج رومی	بنفسج	بوش در بندی	اکنار	خبازی	غنس	خشناش
خلان	خلال	خوخ	الرار	رمان	الطار	طلب
اتفاق	تقار	تسرع	المیم	شمش	النون	نیلو فر
الهار	هندبار	*	*	*	*	*

و هر چه مشورت است منسوب قمر است و بدانکه آنچه درین جلد اول نوشته شده هم تحقیق نیست محتاج تامل است در مشورت این او و بهر سبب یک این که اکب مذکور و لهذا گفته اند طب معدوم بود بقراط بود آورد و دره بود و جالینوس زنده کرده و تصرف بود و محمد زکریا جمع ساخته ناقص بود و جوابه بود علی سینا جمع تکمیل آن برداشته -
فصل بیستم در بیان اسناد طب خال والدین
مؤلف و والد یا جد قدس الله سرهما مؤلف - بدانکه سند خال والد ماجد حکیم میر محمد باشم الحافظ بیکم محمد الملوک سید علویان بوالد او شان استاد الاطبا و سید محمد هادی العلوی داند او شان باستان الاطبا و اسوه اسکا میرزا سیح والد میرزا محمد تقی موسوی قدس الله تعالی اسرار هم داند میرزا سیح بواسطه باطبا خوز و طبرستان داند او شان باطبا حران داند حرانیان به بقراط حکیم داند او شان باطبا حران داند و حضرت سلیمان بن داود و دیگر غیر علی نبینا و آله و علیها اسلام میرسد و فقیران والد ماجد و والد ماجد از حکیم میر محمد تقی و حکیم میر محمد تقی از والد ماجد خود و هم از میر محمد هادی علوی بلا واسطه قدس الله تعالی اسرار هم داند فقیران جناب ارشاد آبی میر محمد علی دینی

مذخره العالی اخذ نموده و القا یافته و با نیمی رسانید مقدمه را پس شروع نموده ذکر ابوابی حصول کتابه بود ان الله الملك الوهاب و توفیقہ و صلی الله علی رسولہ محمد و آله الطیبین الطاهرون -
کتاب الالفت
باب الالفت مع الالفت
البار اسم رصاص اسود محرق است و بیون تاسه است و لقیون نامند و گویند که اموی لقیون اسم رومی ابار است و هم چنین اسمی بود و اسبغ نیز از سوغه رصاص اسود حاصل میشود و نیز عرق الریس آبار اسم رصاص اسود است و با بکله رصاص اسود محرق میزدند و خشک است و در درختش آن جهت حرقت بیشتر و خوشتر است و جرات خنده اعصاب و بواسیر زخمها و کفیه و طمان آن بار و عن گل سرخ جهت قروح مشدده و تخلیل عقاقیر و او را هم و با سوز و غیره با بدن قسم که آن مقدار است با که غلیظ کرده و اگر در ظرف اسیر با آب کبک شکر تازه براند بهتر است با سبک جهت تخلیل رصاصی حاره و نافذ بدش اسیر و خوردن کشنده و اشانت آبار از او تا تقریر چشم است و تصور العمل آبار یعنی رصاص اسود

محرق که آنرا بفارسی سرب نامند بگیرند و آنرا در کوزه صفیای بار یک سازند و بر بالای کوزه چیده برود و هر قدری کبر سرب برایشند و قدر کبریت با بر آزاری میدند شغال تخله آنک زیاد باشد پس آتش که زود ناگاه آهنی بر هم زنده تا خاکستر شود و نیز سرب نامند و از بخار آن محرز باشند که باعث غشی و هلاکت میگردد و بعضی بجای کبریت سفیداب میکنند عمل آبار به شکر دیگر بگیرند تا به آهنی بر روی آن چوب زنده و باشند بر بالای آن جو کبریت است محرق و بگذراند بالا آن کبریت صفیای رصاص اسود را بر آفرودند و زود آتش تا شعله گردد کبریت و حرکت و پدید اسطام از آهنی صفیای رصاص را تا نیکو محرق شود دیگر دو مانند خاکستر سرب جدا کنند آبار را از آنرا در کوزه شکر و چند مرتبه از شکر شسته نگاه دارند و در کوزه شکر که سرب دارد است که فراگیرند رصاص اسود را در کوزه کبریت آهنی با فرودند در زیر آن آتش قوی تا محرق شود و بگذراند زود زود آهنی که این نوع بهتر است انواع آبار است عمل آبار شکر و دیگر بگیرند تا به آهنی که سرب از در آن صفیای رصاص اسود و باشند بر آن صفیای قدری کبریت سوزد و بگذراند تا بر آهنی که سرب را با سبک شکر سفالی که بر آن را فرغ باشد چوب

و تا بند کرده را تا بسوزد در صا صا پس بر آرد و در گام
 شسته بکار بند عمل ابار سینه و بجز کبیرند و در دم
 آبار در زیره ریزه و کند و تنگ سازند و در تا کبیری
 بر روی هم چندین و قدری سفید آب محرق بر آن کنند
 دو و قبضه جوهر و زیره تا به آتش کنند و با من بر شمرند
 تا سرب سوخته کرده و اگر سرب تمام نوزد و باز سوخته
 جو زاده کنند و آتش دهند آن مقدار که تمام سوخته
 کرد پس شسته بکار بندند و بعد بکیر عمل ابار که در او بر
 عین مستقل بگیرند سرب صاف خالص را در باقی
 گوگرد بگذارند پس در بوته آهنی کرده و در کوره حداد
 گذارند چندین بار بند که خوب خاکستر گردد و بکار بندند
 نو عدد که قتل سرب ناسند بطور اول بند بگیرند از
 سرب خوب مقدار شصت مثقال و تنگ با سازند
 پس شش مثقال گوگرد زرد و دو مثقال سیاه سرب
 خطایه کنند جو عیقه سیاه در گوگرد آمیخته شود و تنگ با
 سرب را با گوگرد و سیاه طلا کنند و در ظرف سفالی
 گذارند شش روز از بطرف سفالی دیگر محکم نموده در آتش
 کبیرن کا و صحرائی بگذارند و چندین افکار کنند که خوب
 سوخته شود پس بر آرد و بار دیگر شش مثقال گوگرد
 و دو مثقال سیاه را بطریق اول در هم صلا بنویسد
 با خاکستر سرب در هم بیاورند و باز بدستور اول
 آتش دهند پس بر آرد و سه روز نمایند و برابر خاکستر
 از پنج سرخ دوه مثقال گوگرد کوفته بخیمه سه شش کنند
 و برابر یک بخش ابا خاکستر سرب بخیمه باب خاطر
 صلا بنمایند و در آفتاب گذارند شش خشک نموده
 بهمان دستور آتش دهند و باز بخش دیگر را بدستور اول
 صلا بنموده آتش دهند پس بخش سوم را نیز بطریق
 سابق نمایند و این مرتبه آتش را موعی کنند که خوب
 خاکستر گردد و بکار بندند و باید نیست که طریقی کلی
 در شش قبضه غلظت و اجساد است که خوب کبیر
 شوند و آتش را زمانی در حدی و مقدار معتد نیست
 چندان آتش باید کرد که خاکستر شوند و در شش
 بر روی آب قرار گیرند و به نشین بر روی نکرند بلکه

بدری بسیار و از بعضی سفید شده که هر گاه خواهند
 که هر یک از این اجساد و بعضی را خوب خاکستر سازند و زود
 عمل آورند باید که آنرا در بوته از گل حکمت ساخته باور
 شیشه محکم که بگل حکمت گرفته باشند کرده و شش
 را حکم نموده شیشه را در میان و یک مثقال بگذارند
 دو یک را از یک بر کنند و با شیشه زرد رنگ
 پنهان شود پس دو یک را بر دیگران حکم نمود و اول
 آتش را نرم کنند و در فته آتش را تندی کنند و چند
 آتش را تندی کنند که مثلا آنچه دروه روز آتش باید کرد
 در یک روز یا در روز نهایت تا شش روز کنند تا
 بزودی با تمام رسد و بدانکه اهل هند را عقیده آن
 است که خاکستر سرب گرم است و می گویند سرب که
 بخوردن سرب گشته در دست کند زور بسیار بر
 میسازد و فربه و قوی میشود و مقدار ششوی از سرب
 گشته تا یک قراط است و دستور غسل ابار بگیرند ابار
 را در سیاه آب ریخته بر هم زنند و آب بر هم زده را
 در سیاه دیگر ریزند و آنچه در سیاه با نده باز بر شش
 با آب بسایند و آب داخل کرده در سیاه بریزند و بر هم
 زنند و در سیاه دیگر کرده نشین آنرا با صلا نمایند
 و آنچه در کاسه دوم است بگذارند تا به نشین شود آب
 آنرا در کوره خشک کرده بکار برند و باز در
 این راهمان دستور عمل نمایند و صاف آنرا بگیرند
 و خشک نمایند و در آنرا در آخر دور نمایند

و در الرصاص نافع از برای وجع بواسیر و رفع
 ورم و دانه آن صنعت آن بکیرند در صا صا و بجز
 سرب را و آب کنند تا بسایند و قدری در روغن گل
 داخل کرده استعمال نمایند مگر را -

فصل در بیان شیافات

کثیر از هر یک شصت مثقال اقلیمیا و سه سفید قلع
 از هر یک چهار مثقال افیون مرکبی صافی از هر یک
 نیم درم کند ریخدرم آب بر شسته شیان سازند و بکار
 ریزند و شیان ابار کثرت عمل در و بلیه بلخ بعد از
 فصد و اسهال و کشیدن شیان امیض افیونی صنعت
 آن سفید اب تلخی آبار سوخته مس سوخته اقلیمیا
 و سهی ستره اصفهانی صنعت عربی کثیر از هر یک
 شصت و درم مرکبی صافی افیون از هر یک کوفته
 آب باران شسته شیان سازند عدد دو و سه است
 شیان آبار نافع است از برای قروح چشم و گوشت
 در قروح میخربانند و پاک میکنند از قرحه را که دفع شود
 مورسج است صنعت آن آبار مغسول اقلیمیا از برای
 مغسول توتیای کرمانی مغسول آتش محرق مغسول کند
 سفید از هر یک دو درم مرکبی صافی صفتی طریقی افیون
 از هر یک یک درم از زوت سفید بر یک درم و در نسخه دیگر
 یک درم است دم الاخوین یک درم و در نسخه دیگر است
 در ماست کوفته و بخته آب بر شسته شیان سازند
 شیان ابار کند ریخ صنعت آن اقلیمیا مغسول
 رو شخج از هر یک اوقیه آنک محرق مغسول چهار
 شقال آتش اصفهانی است شقال نشاسته صنعت عربی
 کثیر از هر یک یک اوقیه افیون کند شخج محرق
 مغسول از هر یک پنج مثقال سبزه شیان سازند
 شیان آبار دیگر قلعی محرق مس سوخته ابار سوخته
 ستره صفا فی توتیای کرمانی صنعت عربی کثیر از هر یک
 شصت و درم افیون نیم درم سبزه شیان سازند عدد
 او و سه شصت است شیان آبار نافع برای سرج دور
 عصب که در چشم واقع شود صنعت آن اقلیمیا سیم
 مغسول مہشت درم سفید شسته سفید درم سرب
 مغسول چهار درم سبزه محرق مغسول شسته م کثیر
 توتیای کرمانی مرکبی گل که کب از هر یک چهار درم
 افیون سه درم او و سه کوفته بخیمه بدستور مگر ابار
 آینه شیان سازند و گل که کب با گل خاموشه بکار
 کلی است سفید سبک بزبان بپسندید آب اقل میشود

شیافیکه جهت رفع آثار و التیام قرحه چشم خوب است
 صنعت آن سرب سوخته نخاس محرق شش نهانی
 توتیای هندی یعنی توتیای کبیری که غیر توتیای
 اخضر است که هندی نیله بخوتقنا نامند صنعت عربی

و در بلاد یونان از جزیره قبرس نیز در درختان کبیر
 است بگل خوشم -
 طلای می سرسب جهت تحمیل خنایر و او را مصلحت
 است آن کبیر را سرسب بار و عن گل ساینده که
 خدیا و سیاه گردوس طلا را نماند هر چه آبار نشی این جزیره
 و رهنه العبدان نافع از برای رویانیدن گوشت
 صفت آن سرسب سوخته بکیت یعنی با کبیر است
 سوخته که در سفید آب از زیر در اشک اقلیمیا
 صطک با شیر مصلی از هر یک دو درم سیر کرده که
 رایتی عکس لطر روغن مورد و موم سفید از یک درم
 شغال شنگ گانار فاری از هر یک چهار درم آنچه
 کوفتی است بکوبند و باقی دوید را در سر که جنبانند
 و در هر مینر در شیره و دیگر بجای صطک گلنار شنگ
 و صمغ عربی است در هر سه ابار دیگر سلور تحمیل
 صفت آن خشت ارض را نرم سوخته بر روغن زیت
 شافی کنند بر آتش مزوج نموده عکس اللانیط را در آن
 گذاشته بجا و بزند و میل اسرب نافع از برای غبار چشم
 صفت آن کبیر را سرسب را در آب کرده در میان آب
 بچنگره که گیاهی هندی است و آب زنجبیل تر و تازه
 که در کوبند و بول گاوداده و عسل و شیر گاو و شیر
 که ببلید و بلید و آمله و قنفل طباشیر سفید در آن
 بنمانده باشند صفت هر چه سرد نمایند و هر مرتبه
 آنها را تجریده باید که مقدار آنها آنقدر باشد
 که اسرب در آن غرق شود و کم نباشد پس از آن سیلها
 ساخته هر روز و هر شب سه چهار مرتبه در چشم کشند

فصل در میان آن بزناک و مستور و اگر گفتن آنها

بلانکه آنرا با مصلح اهلها عبارت از شستن و نشاندن
 در این است در آب خالص یا در آب مطبوخ و خنایش باره
 بلا نشوده آنها با مطبوخ مشتایش حاله آب مطبوخ
 یعنی حیوانات یا بعضی اجزای کوم آنها را
 نشاسته یا برون آنها نیکم یا گرم بقدر جهت
 هر یک تفصیل انشا الله تعالی خواهد آمد و مادر

حوض می و با غیر آن با انفاری بقدر گنجایش
 کرده اولاً در این در آن بشیند پس آنرا نیکم یا گرم
 بقدر برداشت و حاجت بر بعضی از علل در یک
 عضو خاص باشد مانند قویج و روح کرده و شانه
 یا بر اعضا اگر عام باشد از بالا بزند که با جلد سید
 مانند آنکه تانان و یا بای آن یا تا سینه یا اگر در
 رسد و حتی المقدور و برداشت در آن آب نشیند
 آن عضو و یا اعضا را بملایمت بمانند و چون یا بند
 صنف دستی در خود نشیند دل از آن طرف برآید
 و بدن را خشک نموده لباس پوشند و از هر یک
 احتیاج احتیاط نمایند و اگر احتیاج تکرار باشد
 زمان جلوس در آن بفرزاید و مرتبه اول چنان باشد
 که صنف عارض گردد و گاه اطلاق آنرا نیز مجاز است
 آنرا یا بس که عبارت از ترقی باشد از برای امر
 بارده رطبه باشد فایده است و متفاوینا سینه
 خنایند که در شیره و آب آن با پس است و فایده
 و شترخا و سایر امراض مطبوی صفت آن کبیر
 تقاری سر کشاده مثل تقار کاران که در آن در
 کشادی مثل سران باشد و در میان آن که می خفته که
 تواند نشیند در آن بسیار از برای آن تقار سر پوشی
 و در پارچه و در وسط هر دو صفت جان که هر دو صفت
 ملاقات میکنند سوختی باشد بقدر گنجایش گردان
 انسان پس در زمین گوی کنند بقدر وسعت آن
 اجانه یعنی تقار مزور و عرق و کشادی پس بگذراند
 در آن گوا جان را در آن گذارند از اطراف تقار
 یکد از زمین پس بکنند در در آن حفره در هر
 ذراعی از زمین در کشادی پس هر گاه احتیاج شود
 بسوی این بزناک آتش برافروزند و درین حفره کبر
 گرداگرد اجانه است تا برسد گرمی آن تقار و نگردد
 نیکی بسوزاند پس داخل شود و انسان را جان و بشیند
 بر گرمی که در تقار است و پوشند بر آنرا بسوزند
 فرود و در پارچه بر وجهیکه است آن شخص بیرون باشد
 از اجانه و درنگ کند عرق ریزد از آن پس بتدریج

بیرون آید و محافظت کند خود را از هوای بار و سینه
 آب مخصوص آب سرد و آبنر رطب جهت امر این
 صفت آن فرا گزند حوضی از مس یا نقره یا غیر
 این دوران حوض عمیق باشد بقدر فاست انسان
 و بر کنند آن حوض را از آب گرم یا از آب سرد از آب
 حشایش بارده و یا از آب حشایش باره که صفت
 و بشیند علیل در آن آب و سرسب برین باشد
 از آن و بگذراند بر سرش طبعی باشد از سر حوض در
 آن سوختی باشد بقدر سلسه انسان که هر گاه در آن
 و سر پوش را بر سر آن گذارند سران انسان سوختی
 باشد و در احتیاج در آن حوض بگذاشته کرده پس
 آید آبنر حشایش بارده و طبعی برای سرسب
 بدن و دفع حرارت و پوست در جا و فیران
 آن گل بنفشه گل نیلوفر کشنیر تر و تخم کاهو تخم خرفه
 کوبند برگ بید برگ کاهو تخم خیار کبراده فرغ
 تخم خشخاش کوبیده پوست خشخاش نسیم کوفته
 برگ گلستان افزون برگ بازناب گل خطمی سفید
 شاه سفرم جو قشقه نیگوفته همه را جو شانه بریزند
 در حوض نیکور و شیر دختر و روغن بنفشه در آن
 کنند و باید که این بزناک باشد و نشیند در آن
 علیل و در آن آب آنرا بر گرفته بر سرش نیز اگر حرارت
 و بیسی در و مانع داشته باشد و الا نشستن آنها در آن
 کافی است احتیاج بر سر سخت نیست آبنر حشایش
 بارده رطبه دیگر از برای تبرید و ترطیب مزاج در
 امراض مذکور صفت آن برگ کاهو تخم کاهو
 تر جاده خیار جاده بازناب تخم کاهو برگ کاهو
 تخم خشخاش برگ خشخاش تر پوست خشخاش شاه سفرم
 گل نیلوفر گل بنفشه گل خطمی برگ بزرگ قطره جو قشقه نیگوفته
 اطراف خلایق همه را جو شانه و صاف کرده روغن
 بنفشه روغن نیلوفر روغن تخم کاهو در آن
 کرده علیل در آن نشیند و اگر علت در سرش باشد
 از آن آب بر سر ریزند و الا نشستن آنها کافی است
 آبنر حشایش بارده که از برای امراض بارده سلسه

و تحلیل مواد نافع است چنانکه آن گل بابونه طویل
 تمام روز بخوش سطل خود و س برنجاسف زو غامخ نشاند
 سپس گندم بوره سیخ از منی جو شاییده صافی نمود
 روغن قسط داخل کرده علیل در آن نشیند اگر علت
 در سینه باشد از آن آب گرم دائم بر سر بریزد و اگر
 تشنگی تنها کافی است آبن از برای مایه جو لیا
 و موی نافع چون استعمال کرده شود امیزد فصد
 و استفراغ مبلوغ آفتیمون صنعت آن گل نیلوفروش
 برگ کا بو جو مقشر نیکو فته پوست خشک با بو گل
 در آب بسیاری بریزد در قطعتی بار یک ششای
 در علیل در آن تواند نشست ریخته که آن قطعت در
 جامی معتدل باشد روغن بسیاری از بنفشه داخل
 کرده علیل در آن نشیند و او هم از آن آب بر سر او
 بریزد و چون از آن آبن بر آید بالند سر بدن او
 بر روغن نیلوفروش که دو آنچه مشاکل این دو
 باشد آبن نافع از برای وجع مفاصل فقرس و
 خدر و در اعضا تشنگی در آن صنعت آن بگیند
 زرب زنده را دوست و پای او را البته در فرغان
 آب جوشان که در آن آب قدری شست داخل کرده
 در آن زرد و جو شاییده تا ماهر شود و در نظر در آن نشیند
 از آنکه حرارت آن شکسته فایز کرده باشد آبن
 نافع از برای شیخ حادث از مین جفات صنعت
 آن برگ بید جو مقشر گل بنفشه گل نیلوفروش که در آن
 خیارین تازه درق کرده همه را در آب یا در گلاب
 یا در عرق بید جو شاییده تا ماهر شود آب میندوانه
 و شیر گاوی یا شیر بز تازه و دوشیده قدری معتدل به
 داخل کرده نیم گرم علیل در آن نشیند و هر کس تا سحر
 شود روزی دو مرتبه صبح و شام آبن در طب
 دیگر که همین صنعت دارد صنعت آن جو مقشر گل
 نیلوفروش که در وی تازه خیارین تازه یا پاره پاره
 کرده برگ بید میندوانه پاره پاره کرده برگ خرفه
 همه را در آب بسیار بریزد تا ماهر شود روغن بنفشه لیا
 در آن داخل نیم گرم علیل در آن نشیند تا ماهر شود

دو مرتبه صبح و شام آبن در طلب دیگر که همین صنعت
 دارد و نافع است از برای تمدد کزاز یا بس صنعت
 آن تراشه کدوش شیرین تر میندوانه پاره پاره
 کرده خیارین تازه همه را با آب بسیاری جو شاییده
 روغن بنفشه مقدار بسیار داخل کرده علیل در آن
 نشیند لیکن باید نیم گرم باشد تا مستحی گردد و جلد و
 مسامات و شود و تشنگی کند از آن عصاره طوبت
 بسیاری و چون ماهر شود بر آید آبن در طلب دیگر از برای
 تشنگی عیسب صنعت آن گل بنفشه برگ کا بو جو مقشر
 نیلوفروش برگ خطمی برگ بید تراشه کدوش شیرین تر
 گل نیلوفروش همه را در آب غلب بسیار جو شاییده کرده
 بنفشه یا روغن کدوش علیل بسیار داخل کرده
 علیل در آن نشیند وقتیکه نیم گرم باشد آبن در طلب
 دیگر صنعت آن بابونه گل بنفشه برگ کا بو گل نیلوفروش
 برگ کا بو در آب غلب بسیار جو شاییده در شست
 بز برگ کرده که آن طشت عمیق باشد روغن کبوتر
 بسیاری داخل کرده نیم گرم علیل در آن نشیند آبن
 در طلب دیگر صنعت آن برگ کا بو تازه برگ کدو و گل
 بنفشه تر گل نیلوفروش خطمی سفید برگ خشک برگ حنظل
 خرفه تر اسفناخ در آب بسیار بریزد و نیم گرم علیل
 در آن نشیند آبن قلم نموده اند که از استنباط بند
 هندی بهدایت رب حمن علویان است و نیست
 مثل این آبن در دوائی در آن له شیخ عیسب که بود
 باشد اظهار علاج آن مایوس با این آبن حکیم
 قادر و در گرداند آنرا و صحت بخشید صنعت آن
 پارهای زغال سفید و سر پای صان ششما به
 و جو مقشر نیکو فته و برگ کا بو و خرفه تر و برگ
 و گل بنفشه گل نیلوفروش اسفناخ و کدوشی تر شده
 و خیارین و عناب سپستان و بزرقطونا و سب السبق
 و بابونه و گل خطمی سفید در آب بسیار جو شاییده تا
 ماهر شود و صافی نموده تخم خرفه مقشر مغز تخم کدو و مغز
 تخم میندوانه خشک شش سفید از هر یک سبب متقال در
 داخل عرق نیلوفروش بر گرفته در دو کاسه جو از آن

شیره را بر داشته علیل نگارند و تخم را در مطبوخ
 مذکور داخل کرده روغن بنفشه بسیار داخل کرده
 نیم گرم نموده علیل در آن نشیند متصل از آن در وقت
 کرده بر سر او بریزد تا ماهر شود پس از آن بر آید
 یک یا از آن دو سیال را بنوشند و آبن از نگاه داشته
 آخر روز گرم کرده به دستور بر سر علیل در آن نشیند
 بر سرش نطول نمایند بعد از سر شدن بریده کاسه
 دوم را ز شیر با بنوشند و آبهای آبن را در دیگر
 کرده جو شاییده تا تمام آب رفته روغن بماند صافی
 نموده نگارند و آن ترخ نمایند و اگر درین مطبوخ
 بجای روغن بنفشه روغن نیلوفروش داخل نمایند تا سحر
 آبن نافع از برای تشنگی عیسب صنعت آن جو مقشر
 گل نیلوفروش کرده وی تازه خیار تازه برگ خرفه تازه
 میندوانه بریزد کرده جو شاییده و نگارند تا فایز
 شود بلکه مائل مبرمی پس روغن با دوام شیرین روغن
 مغز تخم کدو داخل کرده علیل در آن نشیند آبن نافع
 از برای تشنگی عیسب صنعت آن کله و یا چه حمل یا زغال
 را در آب بریزد تا ماهر شود و نگارند که فایز شود و قوی
 مائل مبرمی و علیل در آن نشیند آبن دیگر نافع از
 برای عشته حادث از مین جفات قلمی فرموده اند
 که این از استنباط احقر عبدا اللہ محمد پاهم است و
 مجرب النفع صنعت آن پاچه بزغال سبب عدد کله
 بره سیخ عدد واهی تازه سی عدد و سلطان سبب عدد
 جراد که وی شیرین خیار شیرین خیار با درنگ مغز
 میندوانه از هر یک یکین جو مقشر نیکو فته و روغن
 همه را در آب بسیار جو شاییده تا ماهر شود و صافی
 نموده روغن بنفشه روغن مغز کدو و سیه کرده بر
 که اخته هر سه بقدر ثلث آب داخل کرده نیم گرم در
 کرده علیل در آن نشیند چون ماهر شود بر آید آبن
 جو شاییده تا روغن بماند و همین با آن نمایند و شوق
 کنند با این بن شوق نمایند صنعت آن آب
 کدوش شیرین تازه آب خیار شیرین آب با درنگ از هر
 یک یکا و قیاب نیلوفروش و قیاب روغن بنفشه

در قدر مضاعف بخوشانند تا آب تمام رفته روغن بممان
 صافی نموده در شیشه کرده هر روز بعد از بیدار شدن از
 آبنون شوق نمایند آبنون مرطوب بکنند از برای
 تند و کزانی قوی در عمل صنعت آن جو مقشر
 نیکو کله گل نیلوفر جلاوه که وی شیرین خیار با درنگ
 پاره پاره کرده در کلاب و آب بسیاری بپزند و در
 بنفشه بسیاری داخل کرده عسل در آن نشیند و خوب
 کند تا سرد شود بیکرتبه صبح بیکرتبه شام بعد از آفتاب و
 خوشی پس آنرا بخوشانند تا آب رفته روغن بممان بهر
 وقت آن تدبیر نمایند آبنون مرطوب استنباط آن
 مرحوم قلمی فرموده اند که معیله است در علاج تند و کزانی
 بیسی و اگر این علت از فال باشد باین آبنون است
 والادیکر ملاجی ندارد صنعت آن بکیرند چو ز با
 مرغ کویک با چهار بزغال سفید و سربانی منان
 یعنی سربانی گو سفند ششها به و جو مقشر و سپتاک
 و زنبه منان ششها به جلاوه که دو مهند فانه خیار با درنگ
 و همه پاره پاره نموده با بونه گل بنفشه گل نیلوفر گل خلم
 سفید اسفناخ خرفه تر قلف بزرقون حساب السقر صلی
 سبب برین مقطع گل با قلا از هر یک مقداری معتد به
 همه را در آب بسیار و عرق بید خشک و کلاب و آب
 انار شیرین قلاب به شیرین از هر یک قدری و از جو شوش
 آن مقدار که براهه و شود صافی نموده در آبنونی کرده
 روغن بنفشه که برورده باشند مغز تخم که و مغز تخم
 بپند فانه مغز تخم با دام شیرین را در گل بنفشه از آنها
 روغن کشید باشند مقداری بسیار در آن داخل کرده
 دو ساله آنرا نگه دارند و تمه یا بیکرم در آبنونی کرده
 بیکرتبه صبح و بیکرتبه شام پیش از تغذی و لغشی عسل
 در آن نشیند و چون سرد شود از آن بر کرده یک ساله
 بخورد و همچنین سیاله دوم را شام پس آن رقه و روغن
 را در قدر مضاعف چندان بخوشانند که آب رفته روغن
 بممان و تدبیر استنشاق بدان روغن نماید اگر محتاج
 تنگ را استعمال آبنون باشد بعضی روغن بنفشه
 ازین داخل نمایند آبنون نافع از برای جفای و

از پس جفای نیز از استنباط آن مرحوم و جو مقشر
 و نوشتند اند که بخوبی خلاصی ازین علت باشد باین
 آبنون خواهد بود و اگر ازین خلاصی نیافت مگر با بونه
 صنعت آن گل بنفشه کاوز بان گل نیلوفر گل خلم
 پینه جلاوه که وی شیرین از هر یک بکنند و آنه تر آن
 پاره پاره کرده نیم من جو مقشر نیکو کله گل نیلوفر
 نهری است غذا پاره پاره بنفشه عدویه کرده بز
 چهل مثقال عناب سپتاک از هر یک چهل دانگ گل
 با بونه پنج مثقال همه را در آب بسیاری بخوشانند
 در شوق صافی نموده در آبنونی کرده روغن بنفشه
 روغن که و از هر یک یک رطل داخل کرده بیکرم مخدور
 در آن نشیند بقدر یک ساعت و چند روز صبح و شام
 این عمل کند و از آبنون نافع از برای امراض مذکور
 صادره از پس جفای نشستن در شیر بز یا گا و خال
 یا فرج یا زیت یا روغن تخم بیه و در هر یک بیکرم یا فرج
 یا هم یا روغن زیت یا کجند سا فشرده که وی شیرین
 یا خیار یا خیار با درنگ و در آن خوشاننده باشند
 که مرقی از رطوبت آنها در آن باقی باشد و تمام
 خشک و منجذب نشده باشد آبنون بیکرم استنباط
 آن مرحوم میر و از برای کزاز و تمدد استملانی صنعت
 آن بچهای کفتار و بچهای ثعلب را زنده در آب خسته
 تا جلا شوند پس بیت بسیاری در آن داخل کرده در
 در آن نشیند و قند که گرم باشد و صبر که تا سرد شود
 و توقف بسیاری نکند بلکه هنوز قدری گرم باشد که
 بر آید و آنرا روز نیز باین دست و پس آن تیره را بخوشانند
 آن مقدار که تمام آب رفته روغن بممان بیکرتبه
 بدان نمایند آبنون تخم از عقاقیر حاره نافع از برای
 تشنج استملانی یعنی هرگاه استعمال کرده شود بعد از
 تقویه صنعت آن گل فیصوم برگ فیصوم سمه کوتی
 قصب الزریره برگ خار در آب بسیاری بپزند و
 عسل در آن نشیند و بدانکه طول مدت مقام آبنون
 صاحب تشنج استملانی را مضرت بهر چیز که باشد
 بیست و چهار عصب و صنعت قوت پس باید که گرفتار شود

بسیاری مرات آن بدل طول مدت پس با نشانند و
 بود ازین روزی دو مرتبه آبنون دیگر نافع از برای
 تشنج استملانی یعنی صنعت آن با بونه صد مرتبه
 اکلیل الملک مجموع را در آب بسیار بپزند و روغن قسط
 روغن بید بخیر داخل کرده در وقتیکه نیم گرم باشد عسل
 در آن نشیند آبنون دیگر از برای تشنج استملانی یعنی
 صنعت آن با بونه اکلیل الملک برگ خار در
 شبت پورده در آب بسیار خوشاننده در حالت
 گرمی بقدر طاقت نشستن در آن پاره عسل در آن
 نشیند و در آخر روز در آن و طول مدت بیکرتبه
 در آن بلکه زود بیدار آبنون کیر نافع از برای تشنج
 صنعت آن فیصوم بودنه صحرانی حاصل برگ خار
 کوفی مرزنجوش شبت از هر یک قدری و از جو شوش
 آب بسیاری بخوشانند تا جلا شود و به نشیند عسل در
 روزی دو مرتبه و طول مدت مقام در آن و این
 آبنون تشنج استملانی را نافع است لیکن در وقت روز
 بیکرتبه کافیت آبنون دیگر از استنباط آن مرحوم
 تشنج از برای تشنج استملانی یعنی صنعت حشیش
 و گل آن برگ خار و برگ اجود بهار نافع اکلیل الملک
 با بونه مرزنجوش اسطوخودوس تمام چوب صینی نیره که
 انخوان صمغ فارسی تشنج از برای حمله عشته مغز بیه زیزه
 کرده از هر یک سه کفگیر در آب بسیار بخوشانند پس
 بکیرند کفتار تر یا ثعلب یا از نب سیر کلام که باشد
 زنده از آبسته در آن اندازند و به نرید تا جلا شود پس
 زیت و روغن شبت از هر یک مقدار کثیر در آن نشیند
 دو را آبنون کرده اول قتره سرد کردن و بعد از آن
 را بخار آن بارند تا عرق آید پس عسل در آن آب سرد
 نشیند و شام و نقل از آن قتره گرم کرده بر عسل
 تشنج که دانند و آب آنرا بار و عنها نیک در آن انداخته
 اند نیز تا آب رفته روغن بممان و دم قتره آن تمام
 آبنون دیگر نافع از برای امراض استملانی یعنی صنعت آن
 بکیرند کفتار تر یا از نب یا در عمل را دوست و با
 از خاکم بسته در آب بسیاری بخوشانند تا آب شبت

پس مثل آن زیت کهنه داخل کرده باز بخوشانند تا جلا شود
 پس علیل در آن نشیند باید که آن حیوان زنده باشد
 و در آن کبیر زده آنکه خوشتر شود که حرکاتش کم گردد
 و همچنین است آنکه تخم از نعلب حرما و کبیر و کبیر
 و این آنکه بشنخ بلغم را نیز نافست آنکه آنرا از سر
 تا پنج بلغم هرگاه استعمال کرده شود بعد از مقیته بلغم
 صنعت آن برگ غار مرزنجوش حرمل بابونه گل
 بابونه گل خطمی سرخ اکلیل الملک برگ کاسه سداب
 سیب سیب سنی قیوم خنکدشت انزلی و مستور
 چند بیدسته صفت و یک جزو در آب بسیار میزنند که تا
 نصف رسد داخل کنند در آن مثل آن زیت کهنه و علیل
 در آن نشیند جاگونی که گرم آنرا دیگر که همین صنعت
 دارد صنعت آن زیت را گرم کرده چند بیدسته زنده
 از فرمون و قلیله از موم زرد در آن داخل کرده و سیب
 گرم باشد بقدریکه علیل طاقت آورد در آن نشیند
 و دیگر که بقدریکه علیل طاقت آورد در آن نشیند و
 شنخ استملانی بلغم صنعت آن کبیر نازب یا نعلب یا
 حار و خشک یا صنعت ابرج یا کلب یا صنعت یادعل هر کدام
 که باشد در دست و پا و آنرا محکم بسته زنده در آن بسیار
 که نمک بسیار و شربت داخل کرده باشند انداخته آن
 مقدار بریزند که در آن نشیند و پس صفائی نموده در آن
 کرده علیل در آن نشیند آنقدر از زمان که آن آب
 شکر گردد و این عمل را زاول ماه و سه روز وسط
 ماه و سه روز آخر ماه بجا آورد در روزی دو مرتبه
 یک مرتبه صبح و یک مرتبه شام و یک بلغم این است سه روز
 استحصال کنند و اگر خنک تر باشد بهتر است و از آن زنده
 مقید از بر او صواب شنخ استملانی که شستن است و زیت
 لعلب صنباع و حار و خشک و علیل و بجزیه سنگ صنعت آن
 کبیر نازب بسیار و کبیر و زنده در آن نشیند و کبیر
 حیوانات که باشد زنده بسته در آن اندازند و کبیر
 تا جلا شود در وقت خوشانیدن قدر شربت و
 نمک داخل نمایند بعد از در شدن آن نموده زیت بسیار
 یعنی ثلث آب در آن اندازند و در آن زنده علیل در آن نشیند

و آن گرم باشد و توقف نماید تا شکر شود و می باید که
 استعمال کرده شود و این آنکه در اول ماه سه روز
 وسطا سه روز و در آخر ماه مکرر روز هر روز
 صبح و شام و نباید که استعمال کرده شود و این آنکه
 هر مرتبه که تمهید میکنند یا در بر سه روز گفته شد که کف
 که در آن نخله میشود میباید که بوده باشد زیرا که
 نافع جهت کشنج استملانی بلغم حاد و مضرعات
 صنعت آن بابونه حلیه اکلیل الملک آب کبیر
 اعضائی تشنجه ایشان را در آن نهند و آنرا در
 نافع از برای عشته استملانی بلغمی از استنباط آن
 مروجوم صنعت آن از خرمنی بپوشند و دوس فادانیا از
 یکا قویه در آب بسیاری بخوشانند و صفائی نموده
 پس بکیند یکد و کف تا زرد است و با آنرا بسته
 آنرا زنده در عین جوش اگر بجای کف در آن نشیند
 نافع است بلکه الفح و کبیر تا جلا شود و در وقت
 جوشانیدن دو سه رسته شربت تازه و قدری نمک
 و برگ کلم داخل نمایند صفائی نموده و وقتیکه سرد
 از آن است باک علیل در آن نشیند و هر کبیر تا شکر شود
 و اگر بقدر ثلث آب زیت کهنه داخل نمایند بلغم و قلیله
 هفته استعمال این آنرا نماید از آن استنباط آن
 مروجوم نافع از برای فالج و سه رسته شربت آن کبیر
 آب کبیر بست و پنج من تبریزی اگر نباشد آب
 قرص و داخل کنند در آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش
 برگ غار از خرمنی برگ نایخ سطور و در آن شکر سوس
 نایخ اقا قیاس یا همین سفید تمام و حرکات توه اشیا
 پودنه بری پودنه جلی نفع برگ صندل پوست پنخ
 صندل رسته مغز پیر برگ سداب جو کبیری اجزاء است
 بخوشانند تا ثلث آب برود و در وقت همانند پس
 بوزن ثلث آب نیت داخل کرده در آب نعلب یا بجم
 و جایا و عمل هر کدام که باشد زنده در آن نیز نفع
 شود و پس صفائی نموده در آن نشیند گرم آنقدر از
 گرمی که علیل را طالت شستن در آن باشد آنرا در عمل
 رطوبات قریب جلد که مقوی اعصاب و اعضا است

و این آنکه بنهایت نافع است از برای فالج و استخرا
 صنعت آن درق غار مرزنجوش حرمل اکلیل الملک
 بابونه خطمی سفید برگ کاسه سداب قیوم خنکدشت
 شنخ از برای هر یک جزوی چند بیدسته نیم جزو
 آب بسیار تا نصف صفائی نموده اضافه آن نماید
 بوزن ثلث آنچه باقی مانده زیت و بیدسته در آن
 علیل زنده که گرم باشد و چون سرد شود بر آید آنرا
 دیگر که همین صنعت دارد صنعت آن برگ کاسه بابونه
 شربت حاشه تمام مرزنجوش مجموع زود آب نخله و
 علیل در آن نشیند و قرص جانب علیل بعد از آنکه
 از آنرا در آن روضن قسط و روضن نارون روضن
 اگر در آن کهنه نماید آنرا نافع از برای ریح علیل
 در تمام بدن و در نعلب و در نعلب آن بابونه
 افخوان بر جاسف نیکو فته اکلیل الملک مرزنجوش گل
 خطمی مرز زایا سبوس گندم برسیا و شان جو صنی گل
 بنفشه از هر یک یک کف در آب بسیار بخوشانند آنقدر
 که ثلث آب با زردن نارون روضن افخوان داخل کرد
 دیگر علیل در آن نشیند آنرا نافع از برای نرم بار و
 بعد از مقیته ماده بلعوق خیار شنبه صنعت آن بابونه
 سبوس گندم بزرگ جوشانند علیل در آن نشیند
 دیگر که ز جیر بلغمی را سفیدست صنعت آن شربت
 کتان حلیه در آب بخوشانند و در بلغم وی که هم گرم
 باشد نشیند آنرا دیگر که ز جیر ورمی را نافع است
 صنعت آن حلیه بنفشه کتان پنخ خطمی در آب بسیار
 بنهند و روغن گل و زرد که تخم مرغ آمیزه نیم گرم
 نمایند آنرا نافع از برای احتیال کسرم در کله در فرج
 آن صنعت آن حاک برسیا و شان سبوس گندم سرخ
 سبوس کبیر ترا جرای متساوی جوشانیده علیل در آن
 نشیند و غولها را را بر روغنهای یا سمن حرب
 نماید آنرا شعل در او رام نشانه صنعت آن حلیه زرد
 کتان بابونه از خرمنی سعد کوفی سنبل الطیب جا فز مانا
 جوشانیده صفائی نموده در آن نشیند آنرا نافع از
 برای حصاة کلیه نشانه صنعت آن حاک بابونه اکلیل الملک

از زنجوش کرفس کزب شبت برگ طمی بر سیاوشان اجرا
 متبوی چشائیده در آن نشیند از آن نافع از برای
 عسل بول که عقب بول لده بول الدم پدید آید
 آن با بوی شیخ نام در زنجوش اطراف الکرب رطبه
 زرق انعام جوشانند در آب می در فیض را بنشانند و
 درات بول در جهان وقت بنوشانند و نقل او ویرا
 بر عانه او ضما د نمایند تا ده و خوبی که در شانه سبزه
 سوجب عسره شده بگذارند بول بکشاید از آن نوعی
 که سنگ کرده و شانه و منافع است چغت آن برگ کزب
 بر کبافت رطبه نوح زرق انعام منخرن سنگ از در
 جوشانند ما بزین نمایند و مقیبات بیاشانند و بنشیند
 که استعمال آن در توسیع مجاری و تحلیل ارج تیر
 نذیر است در امراض کرده و شانه و وقت حاجت
 بدان کونهای نمایند و اگر او وید و یک موجود نباشد
 گرم فقط کافیت جهت آن برگ آیزن قابض نافع
 از برای بول الدم صنعت آن برگ مورد و ترماز و میسر
 گلنار فارسی جزا کسر و پوست انار گلش جوشانند
 صافی نموده در آن نشیند از آن نافع از برای بول
 در فراموش صنعت آن برگ مورد جهت بلوط کزب
 عدس محشر پوست انار ما ز و سبزه بگرفته در آب
 جوشانیده در آن نشیند از آن نافع از برای
 سرعت انزال که سبب آن تیزی و حدت منی باشد
 صنعت آن برگ مورد و عوج گلنار فارسی سماق
 شقه لیمو تره اطراف پوست انار جوشانیده و
 آب سنگ یعنی آن نمایند و صماد پاک خشک بر کزب
 نهند و صندل و کلاب کافور بونید و غذا می ترش و از
 باره بخورند از آن استعمال در سرعت انزال سبب
 برودت و رطوبت هر گاه و بکار برده شود و بعد از
 قوی متواتر و اسهال بحسب بطرح و حسب المنق و حسب
 صفت متعین و تقدیر بلعوم بریان و قلیا یا و مطبجات
 حلوا و حسیله نمایند صنعت آن برگ مورد و زنجوش
 سنبال الطیب پوست انار جهت بلوط سعه کوفی و
 جوشانیده در آن نشیند چنانکه تا که در آب آن باشد

از آن نافع از برای او در حقیقت این از آن تحلیل مایع
 کند معین است بر خل صنعت آن برگ کزب کزب
 برگ چغندر سفید برگ کزب کزب کزب کزب کزب
 برگ بازنگ برگ سداب برگ کزب کزب کزب کزب
 زرشک بر سیاوشان غنای شلب مشکله اشبع تخم
 خطمی تخم خربزه تنکو فستق قند تخم کثوف تخم بلبلون
 تخم کرفس تخم خیارین تنکو فستق کس کس کس کس کس
 فطراریون و طیق گلش شبت گل کزب کزب کزب
 جوشانیده صافی نموده در آن نشیند که
 باور شده نافع است از آن که فرزند در شکم گذارد و تا
 تا بل از ولادت برین نماید صنعت آن گل کزب کزب
 گلنار فارسی باز و از برگ بچرم برگ حسیله
 در شب میانی پوست انار از زهره درم سبزه انار کزب
 در ده من آب جوشانند تا پنج من بماند صاف
 کنند و در پشت ریزند و حاصل را در آن بنشانند
 از آن که خون بواسیر و خون کثمت منقذ باز دارد
 صنعت آن آب برگ بازنگ بستانند و در آن نشیند
 بنشانند و در طبع قوی بجز دیگر سبزه و از آن نافع
 معین بر جوش صنعت آن شبت با بونید اکلیل الملک
 عر جوش جوشانیده صافی نموده از آن نمایند
 از آن نافع جهت زنان حامله که حیض بند و عادت
 ایشان نباشد صنعت آن عدس محشر پوست انار
 گلنار جهت بلوط ما ز و در آب بنشیند از آن
 که خون زن بعد از از ان بکارت بماند حاصل در آن نشیند
 همیشه فرج او خلق و گرم باشد صنعت آن بگند شرب
 انکوری قابض و در آن بنشیند شیبای قابضه و حقه
 عطره مذکوره مناسب جوشانده در طشتی کرده در آن
 نشیند و شرب صفت هم خوب است از آن برگ کزب
 و تخم نیم و تخم نیمه و تخم نیمه و تخم نیمه و تخم نیمه
 حراست که بچته باشد و آن دو قسم است یک قسم کزب
 است که در کوره آبک بزنی آنرا می کزب و آن
 است در اعمال طب و قسم دوم اجزای آنرا در کوره
 اجزای آنرا در کوره آبک بزنی آنرا می کزب و آن

ته سینه صیده مابین هر دو ته ترهای جویز یا جویز
 و یا سکنجین کاو و غیر آن گذاشته آتش میزند تا تمام
 چوب یا سکنجین که مابین اجزاست سوخته شود پس
 سبزه از آن سوخته شود پس بر داشته بجز آن در می آورند
 و اگر گرم است در دو سوم و خشک است در چهارم و
 آن با آب غوره جهت شری می منع ظهور آن و با نمک
 جهت جزا و با سکنجین کاو جهت اولاد و شور نشیند
 استقار کمی در قی و سوره القیبه و در آن قیبه
 خون جراحات و جلوس بر کزب اگر گرم سبزه زهره
 و باره و در کب جویز مخصوص که روغن گل بران رخت
 باشد و نیز سکنجین جمع بواسیر است و چون اجزای
 آب ندیده در آن شرب کنند تا مثل افخ شود و در
 آب و یا شرب اندازند آن مقدار که جوش آید و در
 بخار آن باره معرق قوی است و در تحلیل مواد باره
 و باغیه و نزلات مرمت و در سوسه و سیدل و کزب
 شبت نیمه و آب ندیده و یا قطعه از آن یا خنک آن
 سفید با شرب گرم کرده قدری آب یا شرب بر آن
 در خمی یا باره پنجه داری سجد و بر عضو کیه و جویز
 با درم باره و سوخته باشد و بر موقع بواسیر که وسیع
 شرب یا شرب کاه نمایند موجب عرق کردن آن
 عضو میشود و سکنجین و تحلیل مواد باره که موقع
 است میکند تحلیل معیر و جویز و درم آن سکنجین
 و اطباء میسز از آن است که اگر آجر ریزه کرده
 در دوغ کاو اندازند و یک شب بگذرانند صبح صافی
 نموده آن دوغ را بنوشند قرصه فرمته از آن نافع است
 آجر از آن سکنجین که مابین اجزاست سوخته شود پس
 اهل یونان نهایت گرم است و سریه بقوه عمل
 معرق و ملطفا و شامیدن آن جهت تقویت سنگ
 شانه جویز بول نافع از برای سائر امراض باره
 شانه و کشنده گرم معاد است و جهت سفیر
 باره و در باره و شتابا طمی و ظاهری و موم باره
 و زردان عقرب و قبا و قوه و عرشه و قدر و ترماز
 انسا و حاصل تحلیل خون بجز با شرب یا شرب کزب

وایادین کبر

دو فتح و صفات برین فید است و امکان آن تبه تعلیم
 آب نازل در چشم بظرف و محول آن جهت کشودن
 خون بوسه و استسقاط دانه آن و دفع کرهها و مقصد
 و فرجه آن جهت کشودن حیض و اخراج جنین زنده
 و موده شبیه سرخ الاثر و سقوط آن تبه صرع و نسیان
 سوزش و دروک آن کشنده گرم دندان و سکن الم آن
 و طلاء آن جهت زخم آفتاب بیدیل و چون ساق
 آن بر سر و دروغ نافع است از برای نسیان آفتاب
 آن از برای صرع و بقیادوی گفته که چون بچکان از آن
 چند قطره در بینی نافع است مضر و زود و ششاق
 بان نافع است از برای فوج و نیز شامیدن آن
 نافع است از برای فوج الفسی زهر واری گفته اند که
 پس از برای صرع است از برای فوج و سقوط کردن بان
 و شامیدن و نه این بان در قطران جهت نقل است
 و شرفی آن جهت اراضن بارده بینی و دماغ و ضما
 آن با شش جهت درم سپهر نهایت مفید است قدر
 شش از یک ششقال تا دو ششقال و مضر است بحد
 و صلح سر که مضر است بحد و صلح آن کثیر است
 آن آجر سفید آب نیده تازه را ریزه ریزه کرده
 یکدوم و آنک زیاد و کم در آتش سرخ نموده در روز
 از تون آن از نرس آنرا در قرع معکوس و عن کشند
 و بر شیشه نگاه دارند و نسخه دیگر آجر سرخ آب نیده
 آید در دو درم یا هر قدر که خواهد ریزه ریزه کرده
 در آتش سرخ کنند و در روغن نیون اندازند تا روغن
 را جذب کنند پس آن روغن بیرون آورده کوبیده در
 قرع مطلقین پر کنند و کلو در قرع را بلیف خراب و شش
 آن گیرند و کوزه و طبقه ترتیب دهند با مقصود است
 که وسط طبقه بالا طبقه داشته باشد بعد ریکه کلو
 قرع معکوس از آن بیرون آید پس قرع را معکوس در
 بالا نصب کرده قابله را در طبقه تختانیه بدین قرع
 در آورده آتش بر اطراف قرع برافروزند تا روغن
 از قرع تقابلد چکه و این را استخراج بطریق تکلیف نمایند
 آرد و له صاحب بریان قاطع گفته هم فو قانی سکون

در فتح لام آستی باشد مانند کاکو که از آرد زنده
 مر و دروش و قیر بخورند و آنرا بکوبند و بگویند
 آزاد و درخت درختی است نظیر غرض شبیه بز و در
 زرد رنگ و با خوشه شمش مثل تخم زرد و یک
 عدد و در اختیار دارد و در آنرا میار میسود و در آنها
 و تا زمستان در درخت می ماند و بر کش نیز در الملبس که
 سیاهی و شرف دارانک طولانی و خزان نیکنند و
 آنرا بپند می بجان نامند و به لغت نکابن صلی
 و بیونانی داروان و نیز و با ترس بلغت جرف
 بز بر زمین اهل مازندران آنرا سیمان و بعضی
 شجره الحیره و الفینا حریطه تشدید را گویند و بعضی
 از طین آن است که آنرا بپند می نیند که به نیم
 گویند نامند و این محض توهم است زیرا که نیک
 غیر نهند دیده نشده مگر در بعضی بنا در دریای فارس
 یک دو درخت و آزاد درخت در جمیع ممالک ایران
 و روم بسیار است و شمع زیان آنرا قوس نامند
 و گلش کسب و شمش کمرنگ و به نهایت خوشبو است
 طبیعت آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک
 است بافعال و خواص آن گل آن مفتوح مسد
 و باغی و صام است از برای شش و مبر و مین سها
 برگ آنرا سها و درون بر سر کشنده قمل و دراز گردانند
 سوری است و عصاره برگ آن در بهار و پایسته
 باسل و یا میخچ میخورند نافع از برای فوج و قطع و
 در بول و خیش و نافع است از برای سموم بارود
 و تحلیل خون تجرد و مثانه و عق النساء و سترقا
 انشیین و قدر شربت تاسه در هم است و عصاره
 شامهای آن با غسل یا میخچ مقادیم جمع سموم و
 سم حیوانات و قرآن نیز خنجر و مده و کنگر و چون
 انکار کرده شود عاقر سیکر و در صاحب آنرا عشق
 و قی صفراوی و تنگی نفس و عشا ده بصر و در
 و علاج آن مانند علاج کسی است که فریبون یا بلاد
 خوره باشد در بلاد و فریبون انشا الله تعالی
 خواهد آمد و دیگر هم از تخم آن کشنده و عصاره آن

و نافع غنجان ضا در برگ ششاق آن محل ناز و طول
 آن کن صلح بار و در برگ آن شقی قرع مفتوح
 و چون آب برگ تازه آنرا زده شقال با ششقال
 با آب زنجبیل تازه نقشه که بپند می اورک نامندان
 پنج شقال تا ده شقال بحسب حاجت مبرود است
 و برودت فزاج زن و سه روز ناشتا بخورد و در وجه
 حس طشت آنرا نافع است و زنی که بارنگه دیار او
 نماند باعث حمل ماندن و دیگر ودا کثیر بزک و مود
 الزنج را چندان موافقت ندارد و قطره آب برگ تازه
 آن در بینی نافع صلح بار و در طب است و در گوش
 دافع رطوبات و دوی وطنین جادو ساز برای بار
 و بدل آن در دراز کردن سوزن کبرگ شمشاق و برگ
 سوزن و برگ کنار است و کهنه پوست و ششاق نافع
 است برای تها و بطنه صنعت آن بگیند پوست
 درخت آن و شامه از سر یک بخورم و بپند سیاه
 و درم و همه را نیک گفته بپوشانند و صاف نموده
 درم آزاد و درخت نافع از برای کلی و مضمه و روپانین
 موی سر قر و آن و دفع قمل صنعت آن بگیرند
 عصاره برگ در آنرا و در ششاق بان بیایند و
 بار و عن گل سرخ مهم سازند و چند روز متوالی بر
 بالند و هر روز یکبار تجدید کنند و بهر سه در یکبار فتره
 بشویند و بعد از حمام بدستور بنمایند و سر را با آب
 بپوشند آس بدارلک و سکونین همه بسیار نافع است
 بفارسی او روانند و گویند آنرا بپند می او هر چه
 آنرا بکام نامند و نیک آس را عا و گویند و این است
 قیطس و نیز قیطوس نامند و گویند که قیطس نیک است
 است و در سیاه ایارس بیونانی اسم سستانی است
 و نظر اسم نیک آس است و در ششاق چون درخت انار
 میشود و بر کش سبز است و قرآن نمیکند و در ششاق
 سبز است و چون رسیده سیاه رنگ میشود و مرکب القوا
 است و خرد بار و در آن غالب در اول سر و خرد
 حاشی که است و اندک حرارت دارد و آن به سبب
 از نیشی که در او با لبش قابض است و پخته شود و در

است و بخت قوی است برگ و بیخ و هر دو گل و هر دو از
 نسبت بیکدیگر در مراتب برودت و حرارت و بیوت
 است و در استخوان سبب عطرت را حبه طام حوت
 و سبب قهر و تلطیف نیز طام حوت روح پس تقویت
 و شانت فاضاحت و انارت روح سبک و دانا
 تر کرده و با انامیت مقوی قلب و دافع خفقان
 و غمش یا قوت تریاقیت و متولد میگردان از ان غذا
 اندک از برای بدن و آن سرد و خشک و مقوی معده
 و حالب طبیعت اجفوتی که آنرا میباشند و صالح است
 از برای نفث الدم و نافع باشد از برای سرفه بشیرنی
 که آنرا میباشند و همچنین سب آن و شراب آن در شربت
 شمرخی که حین طبیعت کند و نافع باشد از برای سرفه
 اگر شربت حبال آس شربت ششخاش و بومی سودا
 مقوی مانع و دافع است از دماغ انجیره حاره رطبه
 را و اما حبال آس پس بر جوش غالب است برودت
 و میوه است و اگر چه در کتب از قوتها و مختلفه است اما انجیره
 حاده را حبه آن پس نیست غالب بر مزاج آنها برودت
 اگر چه میباشند نیز مرکب القوی و شانت شده مرکب
 قوتها می آن بقیاس و تجربه اما بقیاس پس باید که کتب
 در ان جزای حاره که برسد بحاسته سرد است که
 بود و باشند آن اجزای لطیف انجیره در شرف است اما انجیره
 پس آن حدت را حبه و کمی است از نفس است و تسکین
 نفس بسوی آن خنجره متولد میگرد و شربت یا معین
 بارده و راحه آن طیب باشد پس ممکن نیست که بوده
 باشند اجزای حائل را حبه مائل یا اعتدال اما سا را انجیره
 آن پس قطع خون و نفث الدم و مقوی ل و احتشاش و میاند
 و حالب سهالات و عرق گویند مسواک بحرب آس هیچ
 جذام است و ضما و کیش هبه ضربه نهایت تفهید حضور
 و قتی که برگ آنرا کوفته با مغز هندی که آنرا میگرد
 لکه می نامند سوده بر زرد و تخم مرغ برشته روغن گلشن
 داخل نموده بیکرم ضما و نمایند ضما و کیش به تنها
 بهجت ورم تحفیه بوسه و نماد و حمزه و شمرخی ضربه و
 و در پاشنه با قدم و طلا می آن هبت ورم حاره و

وضعا و تخم آن هبت سیاه کردن مو با شربت هبت
 قروح یا و کوب نافع است و چون فرا گیرند از برگ آن
 باغچه بنزد و کسرخ و آقا قیامند کسختند
 اعضا بخت و اعصاب یکدیگر و سستی با آنها عارض
 شده باشد نهایت مفید است و چون ریح رطل از
 آب برگ آنرا بار و غن کجند بنوشند مشمل قوی بلغم
 است و جلوس در طبع آن هبت قروح و برودت و
 و رحم و سیلان رحم و سستی اعضا نافع و شستن
 موی با آب آن هبت منع ریختن آن بسیار بنوشند
 قطور آب او هبت چرک گوش و خاکستر او در رفع نای
 و سلاق و مع مقوی تیز از توتیا و هبت کلف
 و خور آن هبت رفع و باد و دفع بواس و سقوط و
 بوی سفید و در ساق دخت مورد گریه بهم برسد
 شبیه کف است و آنرا نیک آس می نامند در کتب
 فعال قوی تر از برگ و تر آس است و قد شربت
 تا سرد و از عصاره آن تا سه روقیه و شربت
 بطن تا قیاد و درام حشر و گویند شربت مطلقا برگ
 قوت است و مضر صامه کام و صدع مجور در شربت
 حیوانی و مصلحتش نفثه + امراض الراس + الصداع
 ورق آن در نهایت نفع از برای صداع حادث از
 ضربه و سقطه و از برای قطع جلد سرد و شجه آن در
 نمودن یا بس مسحوق آن و طلا کردن و نفع آن تا
 موافق چون برگ مورد را با اندکی از آقا قیاد و رنگ
 کوفته با آب سفرجل سرشته بر سر ضما و نمایند نافع
 است از برای صداع و ورم حادث در سر از ضربه و
 سقطه و اگر برگ مورد را کونگه گلاب سرشته اندک
 کافور داخل کرده خرقه کتانی را با آن آلوده کرده بر
 معده ضما و نمایند میباشند نافع صداع بمشاکت
 معده بسبب غلبه صفرا بر معده و چون بنزد مو را
 بشرب و بکوبند و ضما و نمایند بر سر نافع است از برای
 صداع بلغمی و صفراوی این هر دو را زائل گردانند
 و چون بگردند آب برگ آس را و صندل سرخ سوده
 عرق بید در هم نموده در بینی بچکانند نافع است صداع

او رام الراس و همین آن نافع است از برای اولام
 حادثه در سر و استسبات نافع است از برای سبات حاشی
 از انجا و متصاعا بسوی سر و تپ و ریختن چون سرخ
 سر نمایند برهن آس بهجت آنکه مقوی دماغ است
 و مانع بخار و محلل آنچه جمع شده در دماغ از بخار
 السهر بوسیدن او راق و اعضان و بدوست با آن
 محدث سهر است و مصلح آن سوسن گل فیهسته است
 الکر و وار و السدر برگ مورده مانع صعوا انجیره است بسوی
 دماغ و قبول دماغ و انجیره را بوسیدن آن و حبال آس نیز
 مانع صعوا انجیره است بسوی سر و دماغ و ازین هبت
 این هر دو میباشند نافع از برای دوار و سردی حاشی
 از انجیره متصاعا بسوی سر از بدن و معده و چون بنزد
 برگ مورد را و مخلوط بر روغن گل و زرده تخم مرغ
 نموده ضما و نمایند بر سر نافع است از برای دوار و
 سردی حاشی از ضربه ساق بر سر آن زهر گفته که مو
 نافع است از برای دوار و سردی حاشی آن نماد
 آن بر سر صامه بده گفته که عرق کردن سر بر روغن
 مورد در ابتدا و حد و شاد و در دوار حادث از انجیره
 متصاعا از معده بسوی سر چند روز تا بدار علت بعد از
 تفتیه بقی استعمال ایامات میباشند نافع از برای آن
 نفعه ظاهر پس بعد از ابتدا باید که مخموم کرده شود و بر سر
 باند و عرق کرده شود سر با آن + امراض العین
 و الماذن و الغم و الصداع و القلب ضما و برگ آن مسکون
 حله دافع بر کله گشتیم طبع آن یا جو درم حاره آنرا
 نافع است و را و آن از ادویه ناخته و سلاق و مع
 و توتیا ز توتیا است و قطور آب برگ آن قروح
 گوش آمدن حرکت آنرا نافع است و شراب آن هبت
 نیز و مضمضه با آب برگ آن قروح و استرخا آن
 و بر آنرا نافع و شمرخی آن سرفه را نافع و نفث الدم
 را مانع و حالب شکم و همچنین بر آن مقوی قلب و
 خفاقار نمایند است نفث الدم ز فوا که نافع از برای
 نفث الدم حبال آس است + المعده و الامعاء و
 البول المقعد و الرحم + حبال آس مقوی است و حالب بطن

پس مثل آن زیت کهنه داخل کرده باز بخوشانند تا چنان شود
 پس علیل در آن نشیند باید که آن حیوان تازه باشد
 و در آن ببرد تا آنکه خوش نرود که حرارتش کم گردد
 و همچنین بستن آن تخم از تعلب و حمار و کلبه و کلبه
 و این آنرا بشننجی یعنی رانیز ناهفت این آنرا
 نایع یعنی هرگاه استعمال کرده شود بعد از تقویه ریه
 صنعت آن برگ غار مرزنجوش هرگز با بوننه گل
 با بوننه گل کبیری سرخ اکلیل الماک بر یک تاج سداب
 سبب است که سینه قیوم تخمکشت جزا مستور
 چند بسته سفید و یک جزو در آب بسیار میزند که تا
 نصف رسد داخل کنند در آن مثل آن است کهنه و
 در آن نشیند تا که نیکو گرم آید و دیگر که همین صنعت
 وارد صنعت آن زیت را گرم کرده چند بسته و دیگر
 از مبرون و قلیله از موم زرد در آن داخل کرده و کبیر
 گرم باشد قیوم که علیل طاقت آورد در آن نشیند
 و دیگر که قدریکه علیل طاقت آورد در آن نشیند و
 تشنج استملانی یعنی صنعت آن کبیر نازک یا قلیله یا
 حمار و حش یا صنج ارج یا کلبه یا قلیله یا عدس هر کدام
 که باشد دوست و پای آنرا کبیر بسته زنده در آن بسیار
 که ناک بسیار و شبست داخل کرده باشد انداخته آن
 مقدار ببرد که هر شود پس صفائی نموده در آن
 کرده علیل در آن نشیند آنقدر از زمان که آن آب
 سرد گردد و این عمل را روز اول ماه و سه روز وسط
 ماه و سه روز آخر ماه بجا آورد روزی دو مرتبه
 که تیره صبح و یک تیره شام و یک تیره ظهر را پیش از شسته روز
 احتمال نکنند و اگر صبح نر باشد بهتر است و از آن زمان
 سفید از برای آن حساب تشنج استملانی بستن است و در زیت
 لکاب صنباع و حمار و حش و علیل و کبیر سبب صنعت آن
 کبیر آب بسیار و خوش آورد خوش قوی هر کدام از
 حیوانات که باشد زنده بسته در آن اندازد و بخوشانند
 تا ممل شود و در وقت خوشانیدن قدری شبست و
 یک داخل نمایند بعد از خوش شدن آن نمونه زیت بسیار
 یعنی مثل آب در آن اندازد و در آن زنده کرده علیل در آن نشیند

و آن گرم باشد و توقف نماید تا سرد شود و می باید که
 استعمال آید شود و این آنرا در اول ماه سه روز
 وسطا سه روز و در آخر ماه سه روز هر روز دو
 صبح و شام و نباید که استعمال کرده شود و این آنرا
 هر مرتبه که تیره میسازد یا در بسته روز گفته شد که کبیر
 که در آن نخسته میشود میباید که بوده باشد زیرا که
 نایع است تشنج استملانی یعنی حاد و مضاعفات
 صنعت آن با بوننه حلیله الماک آب نخسته مام
 اعضای تشنج ایشان را در آن نهند آید و دیگر
 نایع از برای تشنج استملانی یعنی از استنباط آن
 محروم صنعت آن از خرگی بوننه و دوس فادانیا از
 یکا و قیوم در آب بسیاری بخوشانند و صفائی نموده
 پس بکبیر یک عدد و کفتر زرد دست و پای آنرا بسته در
 اندازند در عین جوش اگر برای کفتر است نایع
 نایع است بلکه القح و کبیر یا نایع تا ممل شود و در وقت
 جوشانیدن دو سه بسته شبست تازه و قدری کبیر
 و برگ کلم داخل نمایند صفائی نموده و وقتیکه معتدل
 از آن است با کبیر علیل در آن نشیند و صبر کند تا سرد شود
 و اگر بقدر ثبات آب زیت کهنه داخل نمایند نایع و یکا
 صنعت استعمال این آنرا نمایند آنرا استنباط آن
 محروم نایع از برای فلج و تشنج استملانی کبیر
 آب کبیر بست و پنج من تبریزی اگر باشد آب
 زنج و داخل کنند و آن با بوننه اکلیل الماک مرزنجوش
 برگ غار و خرگی برگ نایع است و در آن جوشانند
 نایع اتفاقا گل یا همین سفید نام حج ترکی توهه بسیار
 پیونده بری پیونده جمالی نایع برگ کهنه پوست بوننه
 صنوبر عشته مغز بید برگ سداب جو کبیری اجزاء است
 بخوشانند تا مثلث آب برود و مثلث بماند پس
 بوزن مثلث آب نیت داخل کرده از نیت تعلب غنیمه
 عوجا یا عدس هر کدام که باشد زنده در آن بنشیند تا ممل
 شود و پس صفائی نموده در آن نشیند گرم آنقدر از
 گرمی که علیل رطالت شستن در آن باشد آنرا ممل
 رطوبات قریبه بجلد که مقوی اعصاب و اعضا است

و این آنرا نهایت نایع است از برای فالج و دست خا
 صنعت آن ورق غار مرزنجوش هرگز با کبیر الماک
 با بوننه حلیله سفید برگ تاج سداب سبب قیوم نایع
 تشنج از برای آنرا کبیر جزوی چند بسته نیم جزو نیز در
 آب بسیار تا نصف صفائی نموده اضافه آن نماید
 بوزن مثلث آنجا باقی مانده زیت و شبست در آن
 علیل زیت که گرم باشد و چون سرد شود بر آید آنرا
 دیگر که همین صنعت دارد صنعت آن برگ کبیر با بوننه
 شبست حاشیه تمام مرزنجوش مجموع زرد آب نر و
 علیل در آن نشیند و تشنج جانب علیل بعد از آنرا
 از آنرا مثل روغن قسط و روغن نارون روغن مغز
 گردگان کهنه نماید آنرا نایع از برای ریه و تخلیه
 در تمام بدن قوی و شواری بول صنعت آن با بوننه
 اقوان بر جاسف نیکو فته اکلیل الماک مرزنجوش گل
 خطه بر راز یا نه سبوس گندم بر سیاه شان جو عینی گل
 بنفشه از برای یک کف در آب بسیار بخوشانند آنقدر
 که مثلث آب بماند روغن نارون روغن اقوان داخل کرد
 بیکرم علیل در آن نشیند آنرا نایع از برای ریه بار و کبیر
 بعد از تقویه ماده بلعوق خیار شبست صنعت آن با بوننه
 سبوس گندم بزرگ جو نشانند علیل در آن نشیند آنرا
 دیگر که ز جیر یعنی سفید است صنعت آن شبست تخم
 کتان حلیله حلیله در آب بخوشانند و در پنج وی که تخم کبیر
 باشد نشیند آنرا دیگر که ز جیر در می ران نایع است
 صنعت آن حلیله بنفشه تخم کتان پنج خطه در آب بسیار
 بپزند و روغن گل در زده تخم مرغ آمیخته بیکرم در آن
 نمایند آنرا نایع از برای اجزاء کبیر در کل در کل
 آن صنعت آن حاک بر سیاه شان سبوس گندم حلیله
 سبوس کبیر اجزاء مساوی جو نشانند علیل در آن
 نشیند و بخواه آن را بر روغنهای یا سیم چرب
 نماید آنرا شعله در او رام شده صنعت آن حلیله نر
 کتان با بوننه از خرگی سعد کوفی سفید الطیب حاک و مانا
 جو نشانند صفائی نموده در آن نشیند آنرا نایع از
 برای صفاة کلیه بنفشه صنعت آن حاک با بوننه اکلیل الماک

فرز خوش کوفس کز شب برگ حطی بر سپاوشان اجرا
 قس او بی چو شایده در آن نشیند آن نافع از برای
 عسکری بول که عقب بول آمد بول دم پدید آید
 آن با بوی شیخ نام فرزند خوش اطرافنا اگر شب رطبه
 زرقی آنجام بخوشانند در آب می مریض را نباشانند و
 در رات بول در جهان وقت نبوشانند و نقل او ویرا
 بر عانه او نهادن نمایند تانده و خوبی که در رتانه لبته در
 سوجب عسکر شده بگذارد بول بکشاید آنرا نفع
 که سنگ کرده و مثنایه و منافع است بپخت آن برگ کز
 بر سبب رطبه نوح زرقی آنجام مفر خشک آن در آب
 بخوشانند و آنرا نمایند و مقیبات بیاشامند و بنشیند
 که استعمال آن در توسیع مجاری و تحلیل اراج تیرین
 نذایر است در امراض کرده و مثنایه و وقت حاجت
 بدان کوتاهی نمایند و اگر ادویه دیگر موجود نباشد آب
 گرم فقط کافیست جهت آنرا آنرا قالیق نافع
 از برای بول الدم صنعت آن برگ مورد و ترناز و میز
 گلند فارسی چون کسر پوست انار گلشن خوشانند
 صافی نموده در آن نشیند آنرا نافع از برای بول
 در فراس صفت آن برگ مورد و جفت بلوط کز مارج
 عدس معشر پوست انار ناز و سیر نمیکوفته در آب
 جوشانیده مریض در آن نشیند آنرا نافع از برای
 سرعت انزال که سبب آن تیزی و حدت منی باشد
 صنعت آن برگ مورد و عوج گلند فارسی سماق
 شکر لیمو تیس خرما لطف پوست انار جوشانیده و
 آب سنگ یعنی آنرا نمایند و صماد پاک خشک برگ گاه
 نند و صندل و کلاب کافور بونید و غذای ترش او
 باره بخورند آنرا نافع است در سرعت انزال که سبب
 برودت و رطوبت هر گاه دیگر برده شود و بعد از آن
 قوی متواتر و سهال بحسب طریح و حسب المنق و حسب
 صطنه متواتر و تقدیر بلعوم بریان و قلا یا و مطنجات و
 علوی محسوس نمایند صنعت آن برگ مورد و فرزند
 سنبل الطیب پوست انار جفت بلوط سعد کوفی و
 جوشانیده در آن نشیند چنانکه تا که در آب آن باشد

آنرا نافع از برای اوراحض و این ازین تحلیل مایه هم
 کند و سبب بر جل صنعت آن برگ کز برگ ریحان
 برگ حقیق را سفید برگ کز سفید برگ حطی آنجا
 برگ کز برگ سداب برگ کز خوش برگ کز
 زرشک برایشان غلب الشلب مشک کپور اشبع کز
 حطی کز خربزه نیم کوفته قیصوم کز کثوف کز بلهون
 کز کز کز کز کز کز کز کز کز کز کز کز کز کز
 قطار کز یون و تین کز کز کز کز کز کز کز کز
 جوشانیده صافی نموده در آن در آب آن نشیند که
 یا مانند نافع است آنرا که فرزند و شکم گارد و تا
 انازل و ولادت برین نماید صنعت آن گل کز کز کز
 گلند فارسی باز از برگ کز کز کز کز کز کز کز
 در شب میانی پوست انار از نرسه درم همه اینها کوفته
 در ده من آب جوشانند تا پنج من بماند صاف
 کنند و در پشت ریزند و حاصل را در آن بنشانند
 آنرا که خون بواسیر و خون طشت معرق باز دارد
 صنعت آن آب برگ بارتنگ بنشانند و در لیس و در
 بنشانند و در طبع قوی بفرز دیگر بستور آنرا نافع
 و معین بر حمل صنعت آن شبت بابونه گل کز کز کز
 فرزند خوش جوشانیده صاف نموده آنرا نمایند
 آنرا نافع جهت زنان حامله که حیض بند و عادت
 ایشان نباشد صنعت آن عدس معشر پوست انار
 گلند جفت بلوط ناز و در آب نخته در آن نشیند آنرا
 که چون زن بعد از آنکه بکارت بلافاصله در آن نشیند
 همیشه فرج او خلق و گرم باشد صنعت آن بگز ندر آب
 انگوری قالیق و در آن بجز اشیا قالیق و تخم کز
 عطره مذکوره مناسب جوشانده در پشتی کرده در آن
 نشیند و شراب صرف هم خوب است آنرا جگر کز
 و هم جیم و نفع کز و هم نیر آمده شست فرا گرفته از طبع
 حراست که بختی باشد در آن دو قسم یک قسم کز کز
 است که در کوره آبک پزی آنرا می کنند و در آن
 است در اعمال طب و قسم دوم جگر کز و آنرا در کوره
 اجر پزی باین طریق می پزند که شست خام شکسته در

ترتیب جدیده مابین هر دو تریای چون ریاحون
 و یا سکن کز و غیر آن گذاشته آتش نمیدهند تا تمام
 خوب یا سکن کز که مابین اجبر است سوخته شود پس
 میگذارد تا سرد شود پس بر دوشه کز در می آورند
 و اجر گرم است در ورم و خشک است در هیام و غنچه
 آن با آب غنچه جهت شری منع ظهور آن در آنک
 جهت جزا و با سکن کز و جبهه دارم و شورانگی و
 استقار کز در قی و سورا القنیه و ذروران تب قطع
 خون جراحات و در پوست بر کز اجر گرم جهت زخم رطوبت
 و باد و در کز جگر کز کز کز کز کز کز کز کز
 باشد و نیز سکن کز جمع بود است و چون اجر سفید
 آب مذکوره در آتش شری کنند تا مثل آغز شود و در
 آب و یا شراب اندازند آن مقدار که جوش آید و سر
 بخاران بدارند معرق قوی است و در تحلیل مواد باره
 و اعینه و نزلات فرسته و در سرد سیدل و مجرب و چون
 شست خفته و آب مذکوره و یا قطعه از آن را خون آنرا
 سفید بآتش گرم کرده قدری آب یا شراب بر آن
 در نهد می یا باره پینه داری سجد بر عضو کیه و جگر
 با ورم باره و شسته باشد و بر موضع بواسیر که وسیع
 شدید باشد کاد نمایند موجب عرق کردن آن
 عضو میشود و تسخین و تحلیل مواد باره که موجب
 است میکند و تحلیل میبرد و جگر و ورم آن تسکین
 و طبایع بند از عم آن است که اگر اجر ریزه کرده
 در روغ کافور اندازند و یک شب بگذارد از صبح
 نموده آن روغ را نوشند قمر فرسته را نافع است و اگر
 اجر آنرا درین المبارک و چون منقذ کز کز کز کز
 اهل یونان نهایت گرم است و سریع لفق و محمل
 معرق و لطف و آشناسیدن آن جهت تقویت سنگ
 شانه مجرب در بول نافع از برای سائر امراض باره
 شانه و کشته گرم اسما و سعد است و بحسب صنعت
 باره و ریاح و نغمه باطنی و ظاهری و سوم باره
 در کز عرق نافع و لقوقه و عشته و قدر و ترخا و ع
 انسا و فاسل تحلیل خون مجرب یا شراب کز کز کز

قالا دین کبر

و وضع فضلات ریه بنفید است و کتال آن هبه علیل
 آب نازل در چشم بنظیر و محول آن هبت کشودن
 خون او سپرد استقطا دانه آن و رفع کره های معده
 و فرجه آن هبت کشودن حیض و اخراج جنین زنده
 و مده شیهه سرلیح الاثر و سقوط آن هبه صرع و نسیان
 مؤثر در دوا آن کشنده گرم و زدن و سکن الم آن
 و طلاء آن هبت زخم آفتاب بیعیل و چون بر سر
 آن بر سر و مرغ نامف است از برای سیان آفتاب
 آن از برای صرع و لیدادی گفته که چون بچکان از آن
 چند قطره در بینی نافع است مسرور را و ششاق
 بان نافع است از برای فاج و نیز شاسیدن آن
 نافع است از برای فاج نفسی زهر واری گفته اند که
 پس از جراحی است از برای لقمه و سقوط کردن بان
 و شاسیدن و تدبیر بان در قطوران هبت نقل
 و شوق آن هبت امراض بارده بینی و دماغ و ضما
 آن با شش هبت در رم سپر نه نهایت مفید است قدر
 شش از یک شقال تاده و شقال و منقرت بیست
 و صلح سرکه و زعفران بکره و صلح آن کثیر است
 آن آب سفید آب نیده تازه را ریزه ریزه کرده
 یکدیگر و آنکه زیاد و کم در آن شش سوخته شود روز
 زیتون اندازند پس آنرا در قریع معکوس و عن کشند
 و در شیشه نگاه دارند و منقحه دیگر از سرخ آب نیده
 تقدیر و در هم یا هر قدر که خواهد ریزه ریزه کرده
 در آن شش کشند و در روغن زیتون اندازند تا روغن
 را جذب کند پس از روغن بیرون آورده کوبیده در
 قریع مطلقین بکشد و گوی قریع را بلیف خربا و شقال
 آن یکدیگر کوزه و در طبقه ترتیب بند با منقوت
 که وسط طبقه بالا آفتاب و شسته باشد بقدریکه کلوچه
 قریع معکوس آنرا بیرون آید پس قریع را معکوس در
 بالا نصب کرده تا بیاورد طبقه تختانی به زمین قریع
 در آورده آتش بر اطراف قریع برافروزند تا روغن
 از قریع قبایله جدا و این را استخوان بطریق تنگین نامند
 آوردند صاحب بریان قریع گفته بزم فوقانی معکوس

درخ لام انشی باشد مانند کاکو که از آرد در زیر
 مرد در روغن و قریع بخورد و آنرا بختی بخیزد گویند
 از آرد درخت درختی است عظیم ترش شبیه بز و در
 زرد رنگ و با خوشه بخش مثل تخم زرد و یک
 عدد و دو خار دارد و در آنجا می رسد و در آنها
 و تا زمستان در درختی ماند و برگش سبز و پهلوان
 سیاهی و شرفه دار اندک طولانی و خزان نمیکند و
 آنرا هندی بجان نامند و به لذت تنگابن جلی دارد
 و بیونانی دارد آن و نیز رو با ترس و بلغم جویانی
 زهر زین اهل مازندران آنرا سیسان و بجز
 شجره الحجه و الیضا حریطه تشدید را گویند و بعضی
 از طین آن است که آنرا هندی سیدب که هم نیز
 گویند نامند و این محض توهم است زیرا که سیدب
 غیر سید دیده نشده مگر بعضی بنا در دیار فارس
 یک دو درخت و آنرا درخت در جمع مالک ایران
 و روح بسیار است و شرفه زیان آنرا قوس نامند
 و گش کسب و شش کمرنگ و نهایت خوشبوی است
 طبیعت گل آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک
 است بافعال و خواص آن گل آن مفتوح سد پا
 و داعی و صاف است از برای شش و مبر و مین سجاد
 برگ آنرا مناد کردن بر سر کشنده نقل و در آنکه در آن
 سوخت و عصاره برگ آن در بهار و بار مستعمل
 باسل و یا پیچ میخورند نافع از برای قوی و مفتوح و
 در بول قوی و نافع است از برای سحر موم بارون
 و تکمیل خون بجز در مثانه و عنق النساء و شرفه
 ششین و قدر شربت تاسه در هم است و عصاره
 شافهای آن باسل یا پیچ مقاوم جمع موم و
 سر حیوانات و قرآن بر شش روده و کوزه و
 انکار کرده شود و عارض سیکر و در صاحب آنرا عشق
 و قی صفراوی و تنگی نفس و غشاده بصر و دوار
 و علاج آن مانند علاج کسی است که فرجون یا بلادر
 خوره باشد در بلادر و فرجون انشاء الله تعالی
 خواهد آمد و یکدیگر از تخم آن کشنده و عصاره آن

و این غشایان ضما در برگ شش آن محل خازن طول
 آن کن صلح بار و در برگ آن منشی قریع مفتوح
 و چون آب برگ تازه آنرا از ده شقال تابت شقال
 با آب زنجبیل تازه منقشر که هندی اورک نامند از
 پنج شقال تاده شقال بحسب حاجت برداشته طبیعت
 قریع و در شرفه زدن و سه روز ناشتا بخورد و در چشم
 حس طشت آنرا نافع است و زنی که بارنگر و بار مارا
 نامند باعث حمل ماندن و دیگر دوا کثیره که در مورد
 الزنج را چندان موافقت ندارد و قطور آب برگ تازه
 آن در منی نافع فصلح بار و در طب است و در گوش
 نافع رطوبات دودی و طنین جاد و شاز برای بارون
 و بدل آن در روز که در آن سوزنک شهادت و در
 سوز و برگ کن است و کهنه پوست و شش آن نافع
 است از برای تبها از پیچ هفت آن بگیند پوست
 درخت آن و شاشه از هر یک پنجم و پهلوان سیاه
 و در م و همه را نیکو فته بچوشانند و صاف نموده بود
 و هم از او درخت نافع از برای کلب و سفوف و در و اینان
 موی سر قریع آن و وضع نقل هفت آن بگیند
 عصاره برگ و قر آنرا و در شش بان بسیارند
 بارون گل سرخ مبرم سازند و چند روز متوالی بر سر
 بمانند و هر روز یکبار تجدید کنند و بهر سه و در بجم فته
 نشویند و بعد از حمام بدستور نیز بمانند و در بار کلب
 پوشند اس بدارالت و سکون کین جمله سیرانی آسا
 بیفاری خوردانند و گویند آنرا هندی او شرفه
 آنرا بجام نامند و نهک آس را عداد گویند و در شش
 قریع و نیز قریع نامند و گویند که قریع تنگین
 است و در سیاه ایارس بیونانی اسم استانی است
 و نظر اسم تنگ آس است و شش کوبن درخت نامند
 میشود و در شش سینه است و خزان نمیکند و شرفه ایتلا
 سیرت و چون سید سیاه رنگ میشود مرکب القوا
 است و خرد بار در آن غالب در اول شرفه و جزو
 حاشی که است و اندک حرارت دارد و آن سبب
 هندی که در دیالوس قابض مستند و بیشتر شاور و در

است و مختلف قوی است برگ و دین و قوی و کل و جرم از
 نسبت بیکدیگر و مراتب برودت و حرارت و بیوست
 متواتر است و اسبب عطری را حبه مایه و است
 و سبب قوی و لطیف نیز مایه روح پس تقویت
 و شانت و فصاحت و انارت روح بیکدیگر و با سبب
 بر کوره و بالی امیت تقوی قلب و واقع حقیقان است
 و تشریح یا قوت تریاقیت و متولد میگردد و از آن غذا
 اندک از برای بدن و آن در شکم و مقوی معده
 و جالب طبیعت اجفویستی که آنرا میباشند و صالح است
 از برای نفس آدم و نافع باشد از برای سینه بشیرینی
 که آنرا میباشند و همچنین سبب آن و شرب آن در شرب
 شربتی که جنس طبیعت تند و نافع باشد از برای سرفه
 اگر شربت حبس لاس تقویت ششهایش و بوی میوه
 مقوی مانع و واقع است از دماغ انجروه حاره طبعه
 را و اما حبس لاس پس بر جگرش غالب است بر دوش
 و بیست و اگر چه برگ از قوتها و مختلف است اما اجزا
 حامله را حبه آن پس نیست غالب بر تمام آنها و در
 اگر چه میباشند نیز مگر کبالتقوی و شانت شده ترکیب
 قوتها تا آن بقیاس و تجربه آقا قیاس پس بایست که
 در آن اجزای حاره که میرسد بحاسنه شمر دلا است که
 بوده باشند آن اجزای اللطیف انجروه شمر است اما حبه
 پس آن حدت را حبه و کمی است از نفس است و تسکین
 نفس بسوی آن چنانچه ستاند و میگردد و شمر یا معین
 باره و در آنجا آن طیب باشد پس ممکن نیست که بوده
 باشد اجزای حامله حبه مائل یا اعتدال یا سایر اجزای
 آن پس قطع خون و نفث آدم و مقوی دل و احتشاد و غلبه
 و حاسن اسهالات و عرق گویند مسواک بجز آب پس هیچ
 جدام است و ضما و بکش حبه ضربه نهایت نفیض حوض
 و قتی که برگ آنرا گرفته با معاش هندی که آنرا میبرد
 لکری نامند سووده بر زرده تخم مرغ سرشته روغن گلشن
 داخل نموده نیام ضما و نمایند ضما و بکش به تنها
 بجهت درم نفیض بویسیر و نمل و حمره و شرفی ضربه و
 و درج باشد با قدم و طلا و آن جهت درم مار و در

و ضما و شمر آن جهت سیاه کردن مو با شربت
 قروح با و کب نافع است و چون فرایند از برگ آن
 با عطر بنزد و گذر و کسرخ و اقا قیاضا و کسند
 اعضا صیقله و اعصابیکه و سستی با آنها عارض
 شده باشد نهایت مفید است و چون بیع رطل از
 آب برگ آنرا بار و عن کخی بنوشند مشمل قوی بلغم
 است و جلوس در طبیح آن جهت قروح و بر و زخم
 و رحم و سیلان رحم و سستی اعضا نافع و شستن
 موی یا آب آن جهت منع ریختن آن بسیار مؤثر
 قطره آب و جهت چرک گوش خاکستاد در نفع نافع
 و سلاق و درم مقوی تریاقوتیا و جهت کلف
 و بخور آن جهت رفع و باد و رفع بلغم و سقوط
 بویسیر مفید و در ساق و دست مورد که بی هم میرسد
 شبیه کف است و آنرا رنگ آس مینامند در طبیح
 فعال قوی تریاقوتیا و تر آس است و قد شربتی
 تا سه روز و از عصا ره آن تا سه دقیقه و پیش از شب
 بطن تا قیاضا و در ام حوضه و گویند پیش از شب
 قوت است و صفصا حبه کام و صمد و حردن و شربتی
 بخوابی و مصلحتش نفیسه + امراض الراس + الصداع
 ورق آن در نهایت نفع از برای صیداع حادث از
 ضربه و سقطه و از برای قطع جلد سر و حبه آن و در
 نمودن یا پس حوق آن و طلا کردن و نطوخ آن تا
 موافق چون برگ مورد را با اندکی از اقا قیاضا و را که
 گرفته با آب سفرجل سرشته بر سر ضما نمایند نافع
 است از برای صیداع و درم حادث در سر از ضربه و
 سقطه و اگر برگ مورد را کولته بکباب سرشته اندک
 کافور داخل کرده خرقه کتانی را بان آلوده کرده بر
 معده ضما نمایند بسیار نافع صیداع بشاکرت
 معده بسبب تلبه صفا بر معده و چون بترند مو را
 بشرباب و بکوبند و ضما نمایند بر سر نافع است از برای
 صیداع بلغمی و صفراوی این هر دو را زائل گردانند
 و چون بکوبند آب برگ آس را و صندل سرخ سوخته
 عرق بید در هم نموده در بینی بچکانند نافع است صیداع

آورا م الراس و همین آن نافع است از برای اورام
 حادثه در سر و استبت نافع است از برای سبات یا شاد
 از انجا و متصاعد بسوی سر در تپ در غیرت چون سرخ
 سر نمایند برین آس بجهت آنکه مقوی دماغ است
 و مانع بخار و محلل آنچه جمع شده در دماغ از بخار
 آس بر بوسیدن اوراق و اعضا و بدوست با آن
 محدث سهر است و صلیح آن سوسن گل نفیسه تر است
 که در و اسد برگ مورد مانع صحو انجروه است بسوی
 دماغ و قبول دماغ از انجروه را بوسیدن آن طبع لاس نیز
 مانع صحو انجروه است بسوی سر و دماغ و از این جهت
 این هر دو میباشند نافع از برای دوار در سر و حاد
 از انجروه متصاعد بسوی سر از بدن و معده و چون
 برگ مورد را و مخلوط بر روغن گل و زرده تخم مرغ
 نموده ضما نمایند بر سر نافع است از برای دوار و
 سرد عارض از ضربه سقطه بر سر کون زهر گفته که سوز
 نافع است از برای دوار و سرد عارض بر سر آن غما
 آن بر سر صا حبه بده گفته که خرق نمودن سر بر روغن
 مورد در تبدای حدوث سرد و در حادثه از انجروه
 متصاعد از سر بسوی حیدر روزا تبدا رعت بعد از
 شقیه بقی استسحال ایاجات میباشند نافع از برای آن
 نفعی بر سر بعد از ابتدا باید که مخوم کرده شود بر سر
 بادنه و عرق کرده شود و سر بان + امراض العین
 و اذون و لغم و الصداع و القلب ضما و برگ آن مسکن
 حاد واقع بر آنکه چشم طلخ آن یا جو درم حاد انجروه
 نافع است و ترا و آن از ادویه ناخنه و سلاق و مع
 و تریاقوتیا است و قطره آب برگ آن قروح
 گوش آمدن چرک آنرا نافع است و شرب آن هتلا
 لینه و غمضه آب برگ آن قروح و استرخا آن
 در باز نافع و خرقه آن سر قمره نافع و نفث آدم
 را مانع و حاسن شکم و همچنین بک آن مقوی قلب و
 حقا نرا مفید است نفث آدم از فواکه نافع از برای
 نفث آدم حبه لاس است + المعده و الامعاء و الا
 البول المقعد و الرحم + حبه لاس مقوی معده و بطن

و سهال مراری و مانع سیلان فضول است خصوص
 رب آن و ضما بر کش بر زیر ناف سهال مراری یا
 و گاه حب الیاس سبب قوت قبض حب الیاس خورد
 ادرار بول نماید و قرآن نافع است قرحه شانه و قرآن
 البول و در بول و مانع جریان حیض و بواسیر سیلان
 رحم و خروج مقده و رحم است شرب طبع آن اگر نیت
 بر که و قرآن مقوی بخورد مانع افتادن آن بخواب
 رویدن و میند و سیاه شدن آنست و نیز مانع
 و مصلح حج حادث از عرق اش که بپارسی کرمانند
 سهای دیگر و همچنین ضما و برگ آن و زرد رنگ آن
 مانع بدبوی زین فلفل و کج ران و دهن جواهرات است
 و خاکستر آن سفیدی و ذغال کننده کلف است نسوم
 آن نافع نسوم است خصوصاً کربنیل و عقرب تخم نیز با آنرا
 فصل در بیان جوارش است که حاصل و جوارش
 در آنجا حب الیاس است
 جوارش حب الیاس به شکر هم نمندی نافع از
 ضعف استمراری و سهال حادث از آن و از رطوبت
 معده و صفت آن حب الیاس پوست بلبله کابلی پوست
 بلبله شیر که منقعه از هر یک بست درم فلفل دار فلفل
 زنجبیل از هر یک ده درم قرفله قرفله الطیب نیز بوی حب
 بسان از هر یک دو وزه درم مصطکی قرمانا کرمانا سیون
 زیره کرمانی سنبل الطیب پنجه قاقله کبار قسط از هر یک
 ششدرم جوز بوانا خواه تخم کرفس از هر یک پنجم
 سازن هندی حاما از هر یک چهار درم کوفته بخینه
 بسل مصغی نشن مجموع ادویه ششدرم کبیر درم
 نشن که موصوم حب الیاس نو درم است جوارش حب الیاس
 ایضا به نشن کمرقندی در قرابادین و امراض معده نافع
 از برای سوء استرا و سهال با حرارت به صفت آن
 حب بنق مسحوق مانند سره دور طل حب الیاس مسحوق
 نیم رطل خرنوب بنطی گلنار فارسی کندر ذکر که مانع
 ناخواه از هر یک ده درم کوفته بخینه بشکر صافی با بسل
 کف کوفته بششدرم کبیر درم جوارش حب الیاس
 خوزی نافع از برای استرخای اعضا هر گاه بوده باشد

با آن استرغای معده نیز چون استعمال کرده بود
 تنفقه جوارشکات سهدمات نازد جوارش شکر
 و جوارشکات از مشک به صفت آن قسط تلخ سلیمه
 قرفله الطیب حب بسان سنبل الطیب هر یک ده درم
 جوز بوانا پنجم درم عود قماری فام قاقله کبار قرفله
 انیسون اکلیل الملک نارمشک شیطج هندی از هر
 یک چهار درم بسا سه بزنگ کابلی ششدرم از هر یک
 سه درم و در نشن دیگر بجای بزنگ کابلی پوست بر
 لینه بست زرا و در صرح دار صینی شسته از هر یک
 درم زنجبیل سعد کوفی از هر یک دو درم پوست بلبله
 پانزده درم قصبه لذریره فلفل سیاه دار فلفل
 هر یک پنجم پوست بلبله کابلی ده درم حب الیاس
 بوزن مجموع ادویه غسل سفید خوشبو مصغی معجون سازند
 ششدرم درم و مانع استرا جوارشکات علی است
 سمرقندی و اصول انرا کب گفته که گاهی فرا گرفته
 میشود جوارشکات از ناف و به حاره قاقله داخل کرده
 میشود در آن حب الیاس مگر دانیده میشود و آنرا غلب
 بر جزا دیگر تا باشد سهل و عمو در آن ترکیب
 و ششدرم میشود و بشیره نبات و این جوارشکات
 جوارشکات خوزی کبیر گویند و منسوبت با دل سیکه
 این جوارشکات را فرا گرفته و این جوارشکات است
 از برای سهال معری حادث از برو دت مزاج
 جوارشکات خوزی صغیر مخزن از عجم زبید حب الیاس
 و خرنوب بنطی و گلنار فارسی و دقاق کندر ناخواه
 بد بر سر که معجون سازند بشیره نبات یا شراب
 به سیرین از برای سهال معدی با خسارت مزاج
 و باید که گردانیده شود مقدار عجم زبید درین
 جوارشکات از جمیع اجزای زیاده لکن حب الیاس
 را به سیرینا بسا این هر دو را معضای غذا را بسبب
 غذا یعنی که درین هر دو میباشد و بسبب بسیاری
 منفعت این هر دو پس سازند ادویه باید که قبل ازین
 هر دو مقدار دقاق کندر و ناخواه از همه کمتر باشد

و بسا باشد که محتاج آید بر دانه پانین هر دو را
 نا آنکه ملحق شوند بطنقه که می باشد کربان دو درم
 و تیکه حرارت مزاج کم باشد جوارشکات حب الیاس
 جوزی از اطبای فارسی نیکوست از برای نرمی
 و آنکه بسبب بلغم و رطوبت و سوء هضم که از ضعف
 باشد و معده را قوت دهد به صفت آن حب الیاس
 جید خشک کرده یک من بلبله سیاه پوست بلبله
 آله منقح طالیسفر از هر یک بست درم فلفل سیاه
 دار فلفل زنجبیل از هر یک ده درم مصطکی رومی قرمانا
 کرمانا انیسون زیره کرمانی بدر قسط قاقله سنبل الطیب
 سلیمه از هر یک ششدرم جوز بوانا کرفس ناخواه از
 هر یک پنجم سازن هندی حاما از هر یک چهار درم
 کوفته بسل سفید صغیر نشن دوزن ادویه ششدرم
 کبیر درم و این جوارشکات گرم است در واسطه و در
 خشک در اوایل درجه سوم و در نشن حکم معطل حب الیاس
 نو درم ششدرم و نشن اول شهر است به جوارشکات
 حب الیاس دیگر از اطباء غرضت آن حب الیاس
 رسیده جید خشک یک کبیر و نیم سنبل الطیب
 او قیه جوز بوانا پوست نیم رطل قرفله قاقله انیسون
 بوداده تخم کرفس بوداده شسته از هر یک دو درم
 بسا سه یک او قیه و نیم سلیمه چهار او قیه پوست بلبله
 کابلی پوست بلبله آله از هر یک سه او قیه دو درم
 شراب سحانی یک جوش داده در سایه خشک کرده قوه
 بخینه به بلبله بششدرم ششدرم ششدرم ششدرم
 و این جوارشکات مختل است در گرمی سردی و خشک در
 اول درجه اول و بعضی اطباء گفته اگر اجزا این جوارشکات
 را در ماء العسل بدل شراب سحانی جوش دهند بهتر است
 آن هر دو می فرمایند که اگر در سردی که انوری یک
 شراب جوش دهند و بدل میباید سفیر عمل کنند
 با قدری گلاب بهتر است جوارشکات حب الیاس
 دیگر از اطبای خوز یعنی اطبای فارس نافع
 از برای صفت معده و کبیر و برو دت معده و
 کبیر استطلاق لطن و سوء استرا و از برای سوء الهین

و کسانیکه ایشانرا خون استسقا باشد و نیکوست از برای
 محال فادرار بول صنعت آن فرقه الطیب بنبل
 الطیب حب بلسان سیاه از هر یک ده درم جوز
 بواج عدو قاقله قرفل انیسون شیطخ هندی کلبل
 المکاب نارمشک از هر یک چهار درم بسپاسه درم بزرگ
 کابلی مقشر شست درم و در نسخه دیگر بجای بزرگ کابلی
 عقرمی سکه درم داخل است زراوند طول ریوندنی
 اشند از هر یک دو درم و در نسخه دیگر بجای زراوند
 طول زراوند مسج است داین شهر است و بلبل سیاه
 پوست بلبله کابلی از هر یک دو استار بلبله دو عدو حب
 الاس بوزن مجنون ادویه همه را کوفته بخجته با غسل و طبخ
 که بکلاب که اخته بقوام آورده باشند بشیرشند شربت
 از آن بمقدار مازوی با آب شکر و در نسخه دیگر زنجبیل
 ده استار داخل است و در نسخه ماسخ سعد کوفنی سینه
 استار قصبه الذریره فلفل دار فلفل از هر یک پنج درم
 حب الاس دوازده استار داخل است گفت که این
 جوارش نافع است از برای استطلاق بطن و سورا
 استرار و ضعف معده و برودت معده صنعت آن
 قسط بلخ فرقه الطیب بنبل الطیب حب بلسان سیاه
 سیاه از هر یک ده درم جوز بواج عدو قاقله قرفل
 انیسون کلبل المکاب شیطخ هندی از هر یک چهار درم
 بسپاسه بزرگ کابلی مقشر از هر یک سته درم زراوند
 مدرج اشند از هر یک دو درم سعد کوفنی زنجبیل از هر
 یک پنج درم بلبله سیاه دو استار بلبله دو عدو حب
 الاس نصف قهیز جنبه شاکر بود در نسخه دیگر قانون یا
 این نارمشک چهار درم ریوندنی دو درم داخل است
 و این نسخه اصح است زیرا که درین جوارش که در کتب دیگر
 مذکور است این دو جزو داخل است سید اسمعیل در نسخه
 گفته که استاد احمد ابو الفرح در کفایت الطب که از
 مؤلفات اوست بجای بزرگ کابلی پوست اترج آورده
 و در این صواب آمده و نیز گفته که درین جوارش بلبله
 سببا بر بیان کرده داخل نمایند و این جوارش نافع است
 خشک است و اول درجه دو کم صنعت جوارش حب الاس

خوزی به نسخه حکیم معصوم شیرازی نوشته که نافع است
 از برای جمع اعراض و امراض که ذکر شد و از برای جوارش
 بارده و داعی خصوصاً از برای لقوه که در وقت ضعف
 معده و صعود بخار معده بدماغ حادث شود حضور
 وقتیکه با ضعف معده تلبین طبیعت باشد قسط بلخ
 سیاه فرقه الطیب بنبل الطیب حب بلسان از
 هر یک ده درم جوز بواج عدو قاقله کبار کلبل
 المکاب شیطخ هندی نارمشک از هر یک چهار درم
 بسپاسه درم عقرمی از هر یک دو درم و در نسخه دیگر
 از هر یک سه درم ریوندنی زراوند مسج از هر یک
 پنج درم بلبله سیاه پوست بلبله کابلی بزرگ کابلی
 بریان کرده از هر یک دوازده درم و در نسخه دیگر
 از هر یک چهار درم قصبه الذریره فلفل دار فلفل
 از هر یک پنج درم پوست بلبله سه درم حب الاس دو
 حب الاس از هر یک یک سیاه از هر یک دو سیاه از
 و غسل مصفیه سته وزن ادویه بقوام آورند و ادویه
 را با آن بسینند و بعد از دو ماه استعمال نمایند شربت
 یکمقال و در نسخه دیگر جوز بواج زنجبیل سعد کوفنی
 الذریره فلفل دار فلفل داخل نیست و بلبله دو عدو
 است و گفته که اجزا با نبات یا غسل سفید بکلاب دیگر
 بقوام آورده و حب فراج و اعراض ترکیب نمایند شربت
 از دو درم تا دو شقال بحسب ضعف و قوت فراج
 صنعت حب الاس به نسخه دیگر کلبل المکاب انیسون
 قاقله سفار قرفل شیطخ هندی نارمشک از هر یک
 یکمقال و نیز در نسخه ریوندنی زراوند طول کابلی
 شقال قسط بلخی بنبل الطیب فرقه الطیب حب بلسان
 سیاه سیاه سعد کوفنی بلبله سیاه پوست بلبله کابلی
 از هر یک چهار شقال جوز بواج شقال قصبه
 الذریره فلفل سیاه دار فلفل پوست بلبله از هر
 یک دو شقال بسپاسه یک شقال نیم بزرگ کابلی
 مقشر شقال حب الاس بوزن مجموع ادویه کوفته
 غسل بقوام آورده سته وزن ادویه بسیرشند شربت
 شقال جوارش حب الاس خوزی به نسخه محمد بن کریم که

که در کفایت سنوری ذکر کرده نافع است از برای ملامت
 و امعاء و لزق معده و امعاء و قراقرز معده و امعاء
 جوارش طوبات معده را دور گرداند و ضعف معده و ضعف
 بهضم را بیهامیت نافع است و تخفیف طوبات غلیظه کند
 و جهت اسهال فرسوسد باشد صنعت آن است
 زربیب مسجق مانند گل ریح طل حب الاس مسجق
 نیم رطل خرنوب بنطی داننه سیرن کرده گلنار فازی
 کند از برای جوارش از هر یک ده درم ادویه را کوفته
 بخجته بشیر نبات بقوام آورده و در وقت بل مصفیه بشیرشند و در
 ظرف صینی یا در تیان سبزه گاید از هر یک شربت چهار درم
 جوارش حب الاس بنجیه دیگر صنعت آن داننه مونیر بیا
 کرده مسجق مانند گل نود شقال حب الاس حب اس
 و پنج شقال کزبانج خرنوب بنطی گلنار فازی
 کند از برای جوارش از هر یک ده شقال حب الاس مصفیه سته
 وزن ادویه بدستور ترتیب نمایند جوارش حب الاس
 به نسخه دیگر صنعت آن است سوزن که در سر کفایت
 خشک کرده نرم ساینده چون ستر سنی درم حب
 الاس بریان کرده صنعت درم خرنوب بنطی گلنار فازی
 کوزبانج از هر یک پنج درم و در نسخه دیگر درم است کند
 ناخواه مصفیه سعد کوفنی بنبل الطیب از هر یک پنج درم
 کوفته بخجته با نبات سفید بقوام آورده و غسل سفید بشیرشند
 شربت جوارش درم تا چهار درم و این جوارش نافع است
 و خشک است و در خوردن به ثابینه و در نسخه دیگر سوزن
 تخمه جوز بود و درم داخل است جوارش حب الاس
 دیگر از اطباء خوزی منقول از ذخیره خوانم شاهی
 آن حب الاس سته من سعد کوفنی نیم من فلفل دو
 استار زنجبیل بنبل الطیب از هر یک پنج استار
 خولجان دو شقال کوفته بخجته بمیل سفید مصفیه سته وزن
 ادویه بدستور ترتیب نمایند جوارش حب الاس
 بنسخته شقای میضیه اسهال معده را وقتیکه از بلغم در وقت
 باشد باز دار و نافع بود صنعت آن حب الاس نود شقال
 بلبله پوست بلبله سنی علی سفید از هر یک سته درم
 قرومانا گردیا انیسون زیره کرمانی بنبل الطیب قاقله

ترا باده کبر

قسط از هر یک ششدرم جوز بوا تخم کرفس نانخواه از هر
 یک پنجدرم سانج هندی حمالا از هر یک چهاردرم کوفته
 بنجیه نسیل کسر شده و در ششده دیگر فلفل دار فلفل کبیر
 از هر یک ده درم داخل است و در دمای حب الاس نانج
 از برای اسهال کوکان وقت بیرون آمدن نازک
 صنعت آن حب الاس تخم خشخاش سفید کندیز دیگر
 سه کونی از هر یک نیدرم کوفته بنجیه باز زرده تخم
 برنج با شربت حب الاس بدینند

**فصل در بیان او با نیله اصل و نمود
 در اینجا ورق حب الاس است**

دین الاس علمی فرموده اند که از استخراج حضرت
 علامی و الداجد حقیر قدس سره است نافع از برای
 درم جارد صداع حادث از ضرب و سقطه بر سر خون
 کرده شود بر سر لید ز فصد صنعت آن آب سورج بنجیه
 کلای بر که انگوری از هر یک ده شقال روغن کلینج
 بست شقال مجموع را در قدر مضاعف بچوشانند آب
 رو و روغن بماند و برگ شود و شقال عود الصلیب
 مناش بندای کاز که آن مناش هند است و در بندای
 سید کبیری نامند از هر یک شقال کوفته بجز بنجیه مخلوط
 بر روغن مذکور نموده در پادون بسته بمانند تا نیل
 فخرج گردند پارچه کشانی را بان آوده کرده بر سر
 ضاد نمایند و دین الاس یک از این سوسون نافع در آخر
 زمانه درم صداع حادث از ضرب چون ضاد کرده شود
 آن بود از فصد ققیال صنعت آن آب برگ موردوده
 آب برگ سر تر آب برگ بد تراخرا کوبید آب آنرا در
 نصف فن آنها روغن سوسون داخل کرده در قدر مضاعف
 بچوشانند تا آنها سوسخته روغن بماند پارچه کشانی
 بر کرده بر سر ضاد نمایند دین اس از پوست سا هر
 صنعت آن آب برگ مورد بست شقال آب برگ
 سر تر آب برگ اهل آب برگ بید از هر یک ده شقال
 بر گام کوبیده فشرده آنها را گرفته روغن کلینج
 روغن سوسون از هر یک ده شقال داخل کرده در قدر مضاعف
 بپزند تا آنها سوسخته روغن بماند برگ مورد و کلینج خشک

کرده فشار کند از هر یک شقال کوفته بجز بنجیه
 دران داخل کرده در پادون بسته بماند و یکم و زرده
 تخم مرغ خام داخل کنند و بینک بمانند که چون گرم شود
 بر نهاری مالیده بر سر ضاد نمایند دین الاس شقال
 در ضرب و سقطه سر و شسته و یک صنعت آن برگ مورد تر
 برگ سر تر از هر یک دو کف و در شقال روغن
 سوسون بچوشانند پس صافی نموده لادون کیشقال
 دران حکم کرده اکلیل الملک قصب الذریره کل آن
 شست میانی از هر یک شقال کوفته بنجیه شسته
 و در پادون بسته بمانند تا چون گرم شود بر بار ص
 هندی مالیده بر سر ضاد نمایند و اگر آب برگ نموده
 و برگ سر تر نباشد خشک آنرا از هر یک کف کوفته
 شرف آب بنجیه شسته در روغن بچوشانند آن
 مقدار که آب سوسخته روغن بماند صافی نموده روغن
 دران حکم کرده او و بر رانشک سوده داخل نمایند
 دین الاس بنجیه حکم صالح فان رحمة الله تعالی
 صنعت آن برگ مورد و شقال تخم مورد و شقال
 کند زکریسیا و ششان آمله منقی لادون از هر یک
 سه شقال روغن کنی بسبب شقال اخرا است و
 کند زکریسیا کوفته شسته و شقال آب بنجیه
 و صبح بچوشانند تا بنصف رسد بمانند در روغن
 را دا خل کرده بچوشانند تا آب فته روغن بماند
 صافی نموده و ششینه نگاه دارند و دین الاس نانج
 از برای رویانیدن موی و سیاه کننده آن کوش
 کنند و مقوی عصاب است صنعت آن آمله منقی
 در آب برگ مورد کهنه ضعیف مسادوی آن تقوی
 روغن لجن داخل کرده بچوشانند چندانکه آب برسد
 روغن بماند دین الاس بنجیه دیگر صنعت آن
 بکیرند برگ مورد و یا حب الاس هر کدام که بشود
 و یا تخم وزن آمله منقی یک هفته در آب
 برگ مورد بچوشانند پس روغن کعبه
 بوزن تقوی داخل کرده بچوشانند تا آب
 برسد و روغن بماند صافی نموده و ششینه نگاه دارند

و بکار برند و دین الاس یکم سر و خشک است و تا
 مقوی عصاب و مانع قبول مواد و جهت التام تخمها و
 قروح سر و شور و شقاق و زنج و استرغاب و مقال و
 سوزنی آتش و تقویت موی و سیاه کردن آن منجی
 سیلان عرق و منج بخار و درم بکیرند نانج است
 صنعت آن بکیرند آب برگ مورد تازه و اگر ناشد
 آب طبوخ مورد و خشک هر کدام که باشد و با آن
 روغن تیون بچوشانند تا آب برسد و روغن بماند
 دین الاس یکم که مانع رنجین مورد و علت آتشک
 است و جهت دار اشک سفید است چون سوسخته
 از سوسخته دار اشک و در شقال این روغن سوسخته
 رو یا ند حکیم سر محمد روغن گفته که این بنجیه حضرت
 صنعت آن برگ مورد و یا زده شقال برگ کعبه
 سه شقال در چهار صد شقال آب بچوشانند تا بنصف
 رسد صافی نموده با یکصد بست شقال روغن تیون
 بچوشانند تا آب رفته روغن بماند لادون شقال
 دران حکم کرده استعمال بمانند دین الاس بنجیه و دیگر نانج
 از برای صداع حادث از ضرب و سقطه نایک است
 شده باشد صنعت آن برگ مورد و در کف برگ
 بر سر تر برگ خطمی ترا کلید الملک از هر یک کف آب بنجیه
 بکیرند و اگر تر نباشد خشک آنها را در آب بچوشانند
 بچوشانند و آب آنها را بر او بر روغن سوسون
 نصف فن آنها و شرب کنند و فشرده و چند جو خوراد
 قصب الذریره کل از شش شش میانی کوفته و در خرقه کشانی
 بسته بان بچوشانند و بست بمانند و فشرده تا آب
 در است مخلوط بر روغن شود پس کبیره او را فکند
 خرقه را بان این که کرده بر سر ضاد بند و بدانکه دین
 الاس نافع است از برای سبب حادث از تجارت شقله
 بسکودن و در چ و غیرت ندین سر بان بخت آمله
 مقوی دماغ و مانع بخار و محلل انجیره حاصل در سر
 و نیز چون آنرا مخلوط بگلای سر که نمایند و غرق کنند
 سر با آن در علاج داعی که بوده باشد با آن علامت
 خون بعد از فصد استفراغ مطبوع بلع تقویت سر می کنند

و نافع است این نوع صرع را و نیز نافع است صرعی که بوده باشد بسبب صعود بخیره نسوی سر کبیر آنکه مانع دروغ و حملال بخیره است و اگر در نیت سجا یکبار روغن گل سرخ فرا گرفته از زیت انفاق باشد بسیار اقوی و نافع و این الکاس نافع از براسه رعشه حوادث از کثرت شرب شراب مسبب آنکه مقوی دماغ است و دیو جابس کلینی گفته که تدهین سربان نافع است از برای رعشه حوادث از بسیاری اشامیدن شراب سید اسمعیل گفته که تعریق سر بهین آس مضروب با سرکه نافع است از برای رعشه حوادث از کثرت شرب شراب این نوع قرمی گفته که تقویت دماغ برین آس نافع است رعشه حوادث را از ضعف بسبب کثرت شرب شراب ابوسهل مسیحی گفته که هرگاه بوده باشد رعشه حوادث از کثرت شرب شراب باید که منع کرده شود از شرب شراب مطلقا و تقویت دماغ کرده شود بهین آس مضروب بقدر قلیلی از سرکه خمر و نیز نافع برین آس نافع است از برای استرخای بیش گفته که کرم برین آس نافع است از برای استرخای اعصاب و تقوی اعصابی مسترخیه است صنعت آن بگیند مورد تازه تر و بگیند و عصاره آنرا بگیند و اضافه آن نمایند روغن کنجد بازیت انفاق در هر سه رطل از عصاره دور رطل زین دور نشود و دیگر در هر دور رطل عصاره بگلرین زمین بچوشانند و در قدر معنای و تا چهل روز در آفتاب گذارند تا تمام آب برود و روغن بماند بنشیند و دیگر روغن کنجد تازه چهار رطل و سبت رطل مور و خشک سورور را بگیند و در شراب عینی یا بنیند زبیب و غسل داخل کرده یک شبانه روز بگذارند پس روغن را داخل کرده به نیند تا روغن بماند یکسره خوب است باشد قوت وی زیاد شود آب معصور سورور در داخل نمایند و پزیز صافی نموده در شیشه نگاه دارند و رب حب الکاس مسکن قی و دافع خمار و مانع صعود و جمالات بدماغ و نافع از برای خفقان و سرفه و اسهال مزمن موسمی در بوسجم و فشتادم صنعت آن رب الکاس بگیند

و به نیند تا القوام آید و اگر حب الکاس رطوبت باشد حب الکاس خشک را به نیند تا ملامت شود و بسیار آید و یا بوده آنرا باز به نیند تا بقوام آید و در آس نافع از برای دمع و نظیره و سلاق و کبیرت کلف نیز صنعت است صنعت آن بگیند عصاره آن تازه آن دور کوزه نموی کرده سر آنرا بگل حکمت حکم نمود و در تنور تا فته بگذارند تا بسوزد و در مار کرده و در آن ماد قوی ترست از تو تیا و نافع از برای امراض مذکور

فصل در بیان سفوفاتیکه اصل و عمود در آنها حب الکاس است

سفوف حب الکاس نافع از برای سهالان سعال منقول از قرابادین ایضاح صنعت آن حب الکاس مسخوف شاه بلوط خمشخاش خرنوب شامی از سرکه در صمغ عربی بریان خردم کوفته بختی شمر تریسه درم سفوف حب الکاس نافع از برای سهال اطفال غیر اطفال کاین نافع است صنعت آن حب الکاس بریان و انار دانه بریان کاین هر دو را نیکو سخن نموی باشد طهارت سفید صمغ عربی بریان کثیرا گل امینی مصطفی رومی گل سرخ منزع الاقاع اجزاساده کوفته با اطفال بزرگان کینقال تا در وقتقال بار ببارین و بار ببار ببارین بدیند سفوف حب الکاس نافع از برای بول در فرس صنعت آن حب الکاس زبیره کرمانی مدبر فرود مسی و می کوفته بختی هر صمغ درودم آن بخورند سفوف حب الکاس نافع از برای سعال که محتاج باشد بفت غلیظ یا بوده باشد با خرنوب در صورت و سرفه با جرات بسیار در صدر و لیس بطن صنعت آن حب الکاس شاه بلوط خمشخاش سفید بوداده خرنوب شامی منقر تخم خیار و اجزای قساوی صمغ عربی نیم جزو کوفته بختی سه درم آنرا با آب بنوشند و سقوط آس نافع از برای صداع و از غبه و سقطه با سهام صنعت آن آب برگ نمود عرق بید صندل سرخ سوه در هم مخلوط کرده در بینی بچکانند سوای الکاس صلیحان سهال یعنی زرق الاستقا نظیر آن نافع است چون خوزه شود با بعضی بوب قابضه

صنعت آن بگیند حب الکاس سفید جدا خشک نمود بسیار به نیند و عند الحاجة بقدر ضرورت بخار برند فصل در بیان شمرتها تیکه اصل و عمود در آنها حب الکاس است

شراب حب الکاس نافع است صنعت معده را در طبع را و مقوی احشای و طبع میکند سیلان رطوبات را بسوی معده و اسعاج و حبس میکند خض را و صلیح است از برای قروح عارضه در باطن بدن و سیلان رطوبات از رحم صنعت آن بگیند عصاره حب الکاس باین صمغ که بچوشانند آنرا تا بختی شود پس صمغ نموده عصاره آن غسل مصفی داخل کرده در طبع و نیند تا بقوام آید و بعضی سفید عصاره آنرا بدین قسم که سفید بنده آنرا و فشرده آب آنرا سفید و بچوشانند تا غلیظ شود و ثلث رسد پس غسل مصفی داخل کرده بقوام می آید و بعضی سفید حب الکاس را و خشک میکنند و سفید بنده و داخل میکنند در آن آب شراب کیند از هر یک سبت و یکا و قیه بچوشانده صحت میکنند و باقی بقوام می آید شراب ورق الکاس نافع از برای قروح رطبه عارضه در سر و شوی و خاله در آن استرخای لسه و در ج گوش که خارج میشود از آنرا بچک قطع میکند عرق را صنعت آن بگیند اطفال ورق آس اسود و بارک و حب آن بگیند و بگیند از آن ده من بیدارند بول ستر اطفال از آب انگور و به نیند تا هر دو یک ثلث و دو ثلث بماند پس صمغ کیند بچوشانند با قدری و غسل مصفی با تیش ملائم تا بقوام آید و در ظرف صینی نگاه دارند و استعمال نمایند شراب ورق الکاس دیگر که تقطیر ببول و بول لدم را سودده صنعت آن برگ سور و خشک برگ شبت برگ خیار مرکی صافی کنند رگدان فارسی بلوط از سرکه جزوی با شراب انگوری یا باب بچوشانند و صاف نموده هر صباح مقدار یکا و قیه بنوشند شراب حب الکاس که در افعال قریب است بر آن نافع از برای تاملل نسجم معده و سهام بوسه و سهال نمون از معده و معالیه صنعت آن بگیند حب الکاس تازه یک سن در سه من آب بنیند

تا هر شود پس بدست بمالند و ببالند و با نوده آنرا
 با نیم من نبات سفید بقوام شراب آورند صنعت آن
 شراب بسخن زد بگرند حب الیاس و نیم کوفته دریا
 مثل آن آب بنیسانند پس بچوشانند تا بر ربع رسد
 پس از مالند صافی نموده بوزن همانی آن نبات سفید
 داخل کرده بقوام آورند شراب الیاس و دیگر زعفران
 و نشت الدم را و نوزف الدم از هر عضویکه با نافع
 صنعت آن حب الیاس نیکو کوفته بست در م صندل
 سفید بگلای سوده در م تخم خشخاش سفید بختدر م
 همه لاینگو کوفته در دور طل آب یکسب بنیسانند و
 چوشانند چون ثلث بمالند صافی نموده با قند سفید
 در طل بقوام آورند و در ظرف چینی نگا دارند شتر زرد
 شراب حب الیاس قابض سهال و زلق الیاس را موجب
 است خصوص و قیقکه با سفوفی قابض بنوشند صنعت
 آن بپوشین آب امرو و آب سببشیرین آب انار
 از هر یک یک قطل گرفته مقدار حمل مثقال حب الیاس
 نیکو کوفته در آن بنیسانند پس بچوشانند تا نصف
 صافی نموده باز بچوشانند با شش ملائم تا بقوام آید
 استعمال نمایند و اگر سهال بلغمی باشد اول مرتبه که آنرا
 چوش میدهند در کیسه کتانی مهملکه رومی عود و بهبه
 سفیل الطیب سک المسک از هر یک دو مثقال
 کوفته داخل کرده سر کبیر را البته دایم کبیر را مالند
 تا وقت بشارت باز دهد چون آنجا بنصف سد کبیر
 بالیده تیره آنرا بر آورده بفشارند و کیسه دور کرده
 آنرا صافی نموده بقوام آورند شراب حب الیاس بنفشه شغالی
 صنعت آن آماه شقی یک مثقال حب الیاس دو مثقال
 پوست بخیخ انجبار گلنار گل سرخ تخم حاضر بری از هر یک
 دو درم به شیرین گلای از هر یک بست مثقال شتر
 صندل سی مثقال بدستور مقرر شربت بنزد شراب
 حب الیاس موسوم بشربت مورد از آن اطفال از
 خمر غات صاحب خلاصه التمار است شتر و سهال
 با هم عارض ایشان گردد و عظیم النفع و موجب بست
 زموده صنعت آن بکیر تخم مورد و خچیر رسیده در دور

دو جزو امرو و نیم نخچه یک جزو هر دو را نیکو کوفته
 آب چندان بچوشانند که حل شود پس بدست بمالند
 و ببالند و با قدری قند سفید بقوام آورند و بچوشانند
 کلاب اصفانه کرده اند شتر زرد مقدار بر دشت طبیعت آن
 و بند و داخل نکردن کلاب اولی است -

**فصل در بیان ضما داتیکه اصل و عمود
 در آن نهنا حب الیاس است**

ضما و حب الیاس نافع از برای اسهال معدهی صنعت
 آن رسک اصلی زعفران از هر یک یکدرم ششده و دو درم
 مهملکه هفتدرم سفید کوفنی بخدرم نصب الذریره
 دو درم را یک ششدرم تخم کرفس حب الیاس
 مازوی سبز از هر یک یکدرم کوفته بنخچه بشراب
 قابض شسته بر شکم ضما نماید به تمام از برای
 صداع حادث از ضرب و سقوط و شبهه صنعت آن
 اطراف مورد تر کوبیده اگر دو گل از منی عصاره یا
 عصاره انجبار آرد عدد حوض علی اقا قیامند
 آب برگ با رنگ سوده بانی او و به کوفته بنخچه با
 صنعت لاین و اطراف مورد کوبیده سرشته ضما نمایند
 ضما دیگر که همین منفعت دارد و صنعت آن برگ
 مورد دو کف کبیر با نیک از اقا قیاد را یک کوفته
 بنخچه باب سفر جل سرشته بر سر ضما نمایند ضما
 دیگر که همین نفع دارد و صنعت آن برگ مورد و کف

کبیر با نیک که گلنار فارسی و پوست انار نیکو کوفته بر سر
 شراب انگوری و آب خالصه بنزد تا هر شود پس قدری
 سک اصلی و عود هندی نصب الذریره مغاث هندی
 کوفته بنخچه در آن داخل کرده در باون گلنار روز
 مورد و بسته بمالند تا چون مرهم شود بر سر ضما نمایند
 ضما و دیگر قلی فرموده اند که از حضرت اشاذی مالده
 ما بعد فقیر است قدس سره از برای صداع و دو درم
 حادث در سر بسبب ضرب و سقوط و شبهه صنعت آن
 آب برگ مورد و کلاب از هر یک بست مثقال روغن
 مورد و روغن گل سرخ از هر یک دو مثقال سر لاینگو
 پنج مثقال آب برگ نار ششک پنج مثقال بهبه درم

بچوشانند تا آب برود روغن بمالند از دشت
 آرد سفید از هر یک کف عود الصلیب مغاث لیداد
 مغاث هندی که آنرا کله و بند می سیده لکوی بنند
 از هر یک پنج مثقال کوفته بنخچه بان سرشته پارچه کن
 را بان آلوده کرده بر سر ضما نمایند ضما و سا هر
 نافع از برای صداع حادث از ضرب و سقوط مستعمل بعد
 از ضد و منفی خون و تلپین طبیعت لبشایا قات و
 و مسملات مانده صنعت آن آب برگ مورد و آب
 برگ سر و تر و آب برگ اهل آب برگ بدتر که انهم
 را کوبیده فشرده آب گرفته باشند روغن گل سرخ
 روغن ششون روغن مورد داخل کرده در قدر مضاف
 به بزند تا آب رفته روغن بمالند برگ مورد و ششک برگ
 گل سرخ فشا بکنند کوفته بنخچه بان سرشته در باون
 بسته بمالند تا چون مرهم شود بر سر ضما نمایند ضما
 دیگر قریب به تمام سا هر از این ماسویه نافع از برای صداع
 حادث از ضرب و سقوط صنعت آن برگ مورد و برگ
 بید تر همه را کوبیده فشرده آب آنها را بکینند و روغن
 سوسن در آن داخل کرده با شراب مطبوخ کشته بپزند
 با قدری گل کلیل الماک و در مکی صافی نصب الذریره
 کوبیده پس چون نیکو بنخچه شود شب بمانی گل سرخ
 کوفته بنخچه بان مخلوط نموده در باون سنگی بسته
 بمالند تا چون مرهم شود ضما نمایند -

**فصل در بیان طلا یا نیکه اصل و عمود در آن
 حب الیاس است**

طلای حب الیاس الکافوری نافع از برای فساد
 سبب بنور معده صنعت آن حب الیاس برگ سیب
 برگ گل سرخ گلنار فارسی مازوی سبب صندل را یک
 سماق قناع ریان حاض از هر یک بخدرم کا فور
 قیصوی نهدرم باب برگ مورد سرشته بر معده طلا
 نمایند و اگر کبیرم زعفران دو درم عود هندی از برای
 تقویت با قنده داخل کنند بهتر است طلای نافع از
 برای صداع حادث از ضرب و سقوط صنعت آن و سا
 بروغن گل سرخ روغن قسط حبیب وقت مزاج کبیر برگ

کوفته داخل نموده بر سر ضما و نمایند عصاره حب الاس
 نقش الادم و قرحه نشانه و حرقة البول و اسهال فرزند
 و صحو و نجارات لسیر و سرفه بر طوبی و زرد نشانی مسفر
 حار و ذوب رانافع است چمنعت آن کبیر در طب اس
 رسیده جمید را و افشوده آب آنرا گرفته خشک نمایند
 و عند الحاجة بکار بریزند مقدار شربت آن تا سه وقیه
 است اگر شد القهض خوانند از خام آن اخذ نمایند

**فصل در بیان اقراص که اصل و عمود
 در آنها حب الاس است**

قرص حب الاس مستعمل در هضمه که فی و اسهال
 شود آن هر دو را باز دارد و معده را قوت بخشد
 صنعت آن حب الاس سابق کز مانع گل از منی بلوط
 نشاسته بر بیان نقل کی از هر یک ده درم پوست انار
 بازوی سبز از هر یک بخیرم کوفته بخیمه باب مورد شسته افرا
 سازند شترجی یک مثقال تا دو درم قرص حب الاس نافع
 از برای سعال با اسهال صنعت آن حب الاس شتر
 ششی سن سفید بوداده از هر یک پنج مثقال بر او ش
 سه مثقال صمغ عربی دو مثقال نبات سفید نشاسته
 بوداده از هر یک دو مثقال کوفته بخیمه بلعاب بر قطونا
 و لعاب حب السفرجل شسته اقراص سازند هر قرص
 سه درم یک قرص برابا ماه اشجیر یا شتر حب الاس نبوشند
 قرص حب الاس مطلق حرارت نافع برای اسهال با حرارت
 و سعال صنعت آن حب الاس ده درم برسیا و ثمان
 مغز تخم زرنجه از هر یک بخیرم رب السوسن صمغ عربی
 بوداده از هر یک یک درم و نیم کوفته بخیمه یا آب شیرین
 یا آب فلفله شسته اقراص سازند شربت سه درم

**فصل در بیان معالجاتی که اصل و عمود
 در آنها حب الاس است**

مجموع حب الاس خورزی بنحو محمد بن کرمانازی
 اسهال معدی زانیکه قوت با منته سبب هوست که در اسط
 شود میان معده و فمنا ضعیف شده باشد باید استعمال نمود
 بجز در وقوع رطوبت یا باج فقرا و جو از هم نارمشک
 صنعت آن دانه الکو که آن انگور را در سرکه انداخته باشد

دوانه را از سرکه بیرون آورده بر بیان نموده نرم کوی
 سی درم حب الاس شصت درم خردوب بنفش گلزار فای
 از وی سبز از هر یک دو درم کند زانخواه سعد کوفتی
 دره مطلق روی سنبل الطیب از هر یک بخیرم کوفته
 باشکری تقویم آورده با سل مصلی بسیر شند شترجی
 شته درم تا چهار درم و در نسخه دیگر حب الاس پنج درم
 است مجموع حب الاس خورزی بنسخه عیسی بن
 صهار بخت صنعت آن قسط قرقره لطیف بسیار
 سیلخه سنبل الطیب از هر یک ده درم زنجبیل ده درم
 جوز بوا پنجاه عدد قاقله قرقره انیسون اکمل الملک
 شیطیح بپندی از هر یک چهار درم ریوند چینی زانخواه
 طول نشسته از هر یک دو درم بسیاره برنگ کابلی
 مقشع شست درم نارمشک قصب الذریره فلفل و فلفل
 از هر یک بخیرم بلبله کابلی منقی از نویم دو سار بلبله و دو
 حب الاس بوزن مجموع او دویه و در نسخه دیگر زنجبیل درم
 سعد کوفتی ده سار است کوفته بخیمه باشکری تقویم آورده
 با سل مصلی استه وزن او دویه بسیر شند مجموع حب الاس
 نافع از برای ضعف اسکمه معده بسیار زیادتی طبع
 و از لاق طعام چون استعمال کرده شود لعیدانه در اسهال
 با باج فقرا صنعت آن حب الاس منقی از دانه ده
 است از مویز بر بیان نیم من خردوب بنفش گلزار فای
 کند زکر کز مانع از هر یک ده درم ناخواه دوازده
 درم کوفته بخیمه بپسند شترجی سه درم تخم بجز
 مجموع حب الاس نافع از برای اسهال کبیری
 انفع با ذره کبیر داین مجموع جاذبه کبیر قوت
 صنعت آن سیلخه سنبل زعفران از هر یک سه درم
 قصب الذریره عمود بسیار سعد کوفتی تخم کزفسر از
 هر یک بخیرم جوز نواج عدد قاقله قرقره انیسون
 نشاسته و در نسخه دیگر بجزای نشاسته بسیار است
 و این اصح است کند زکر از هر یک دو درم شنه لاد
 از هر یک دو درم و نیم قرومانا سه درم سک صلیح
 درم در ششمان سه درم ناخواه چهار درم حب الاس
 بر بیان کرده منقی از سه سی درم کوفته بخیمه بپسند

شسته مجموع سازند شربت چهار درم تخم بجز
 حب الاس نافع از برای تقطیر بول صنعت آن حب
 الاس ده درم پوست بلبله کابلی آنکه بر بیان کرده
 از هر یک هفت درم قشار کند ریخدرم همه آب
 اینگلان چند مرتبه به بزند و خشک نمایند پس نرم
 کوبیده یارب مورد مجموع سازند مجموع حب الاس
 که همین صنعت دارد و صنعت آن حب الاس یک جز
 لادون ربع جزوی کوفته بخیمه کبیری منقی از
 نویم و جزو شسته مجموع سازند شربت شش مثقال

**فصل در بیان نظولاتی که اصل و عمود
 در آنها حب الاس است**

نظول ورق الاس نافع از برای صداع حادث
 ضرب و سقطه و مقوی نافع صنعت برگ سکود و خرد
 پوست انار سابق گلزار فارسی عدد افاقا گل سرخ خشک
 از هر یک جزوی کوفته با آب بخیمه صافی نموده نقل آنرا
 بر سر ضما نمایند و حرقة با آب آن تر کرده بر سر ضما
 نمایند نظول مقوی سرفه از برای صداع حادث او
 سقطه صنعت آن برگ مورد گلزار فارسی عدد سابق
 منقی پوست انار ورق گل سرخ منفات بغدادی کوفته
 کفی در آب چوشانیده آب آنرا بر نظول نمایند و
 را بر سر ضما نمایند آن بری آنرا اسهال و سفرنا سینه
 بحرینی زرد کوبند در بجان القبور نیز نامند و بوی
 در سیاغریا کوبند مورد سفرم سم فارسی مورد بری
 و توهم کرده کسیکه گفته از خسرت لغاری مورد بر
 گویند برگ زرد تر و لذیذ از سبانی است و طرف آن
 تند شبیه سببان و چوبش صلیب قدس کند از در
 و ترش نهایت سرخ و شد بر دوازده وسط برگ شیرین و
 شاهنای بسیار از یک اصل میرود و در زمستان بر
 آن نمیزند و بسیار نافع بوییدن آن نافع است از
 برای رطوبات و باج و آتشامیدن آن نافع است از برای
 صرع و آتشامیدن تخم برگ آن با شرب هفت حصا و شش
 و نیمه تقطیر عمل طوطی در قان اسهال فرغ او را بر شتر
 بجزر و سدر و باج شرب او هفت نخاله کریم سعد کوفتی و فلفل

رطوبات دماغ و صلیغ بلغمی نافع است این ماسه جوید
 قوت آنرا مثل باد آورده میزند و بعضی قوتش بر
 قوت آنستین استند و این تلمیذ است ضرب و سقطه
 که بر اعضا واقع شود با نجا صیست مفید است و عرق
 آسولفت هندی است و با صطلح اطباء است و تا حد
 عرق شکر مغز را آسونا مندر و نزد مقصدین ایشان مندر
 سگری مغز را آسوکویند و مزاج عرق سگری در او
 درجه دوم گرم است اما هرگاه آنرا با آن ادویه دوباره
 عرق کشید دیگر گرم و تری آنکه بسیار باشد که برسد
 حرارت آن با خرد درجه سوم آسوتا لیف اطباء میزند
 نهایت مقوی باه و مقوی جمیع قوتها و بدن است و
 و نشاط آورده و مفرح و مسکن لوبان است و چمنعت آنند
 لیکن قدسیا نیم سن گل دهاوه و دو سیر در صینی نیم سیر
 کباب چینی نیم سیر زردک رایاک کرده استخوان آنرا در
 کرده نرم بکوبند و باقی ادویه را نیکو فته با قند لیب
 در خم نمایند و باید که خم کهنه و استعمال باشد و در زیر قوده
 خاکستر است و یک روز و فن نمایند بر آورده سیاه
 در شیشه نگاه دارند و هر چند کهنه شود بهتر است شکر
 نیم سیر تا یک سیر عرق آسوا ترا کب آن مرحوم
 نافع است از برای معده و کبد باره و مفید است
 و از مزاج باره و امراض باره مانند مالخو لیا و
 وجع معده و ضعف کرده مثانه و احتناق رحم و ادماج
 مغال باره مزمنه و استسقا و قاطع بلغم است و در
 سودا و انهای طعام آورده و ضعف باه را که از بر قوت
 و بلغم باشد نهایت نافع است حتی آنکه عاده باه کس
 را که مالکس شده باشد از آن میکند و نشاط و سرور
 می آورد و رنگ رو را نیکو میکند و نیز مقوی بدن
 و بسط نفس میکند و توحش را از اهل سیر داند بسبب
 ترقیق خون و روح و مرطوبی مزاج را سواف است
 گرم مزاجان را مضر است و بسیار باشد که در مزاج
 موجب خرق خون سائر اعضا شود و موجب امراض
 متعدده انرا خرق اعضا و امراض سوداوی متولد
 سوداوی محترقه تولید صفرا و جمیات صفرا و کبد

مصلح آن کلاب و عرق بید مشک عرق کوزبان
 عرق شاهتره و عرق نیلوفر و عرق کاسنی عرق بید
 است از برای عرق تولید سودا و تبون و شربت کاس
 و شربت را بنین و شربت بید مشک و شربت بید مشک
 بیدونی و شربت فواکه ترش و شربت رعد و در مثال
 اینها است از برای منع تولید صفرا و شربت آن قدسیا
 دو از ده من تبریز سوزن سرخ سه من تبریز پوست درخت
 مینلان سه من تبریز پوست بلبله کابلی یک چهارم
 من تبریز آمله شفته هفتاد و پنج مثقال برگ بتبول
 برگ نارنج از هر یک پانصد عدد نیمه را یکجا کرده در
 کرده آن مقدار آب بر روی آن کنند که ثلاث خم عالی ماند
 و اگر آب گرم باشد بهتر است پس آن خم را در کفن آب
 و فن کنند اگر زمستان بسیار باشد چهارده روز و در تابستان
 و یک روز و حال کمتر تا جوش خورد و کف بر سر آورده و کف
 بگیرند و چون از جوش فرو نشیند رسیده باشد پس
 آنرا از خم بر آورده عرق کشند و در آن عرق خولجی آن
 و در صینی سیلانی نیون از هر یک دوازده مثقال
 و نیم پنج فنلخ بزرگ الیج سفید پنج فنلخ بزرگ کبیر
 موته جنگلی است از هر یک پنج مثقال ناخواه است
 و پنج مثقال باویان هفتاد و پنج مثقال تیسره که
 معمول اطباء میهند است و در ظرف بازرگ میشود و هفتاد
 مثقال دو په را نیکو فته عرق نکور را بر سو آن کرده
 یک شبانه روز نگاه دارند پس عرق کشند بطریق کلاب اگر
 ساده خواسته باشند همین را در مثقال پس از غذا
 و در مثقال بعد از غذا بپوشند و اگر خواهند آدونه ذل
 را داخل کرده مرتبه ثالث عرق کشند و ادویه شست
 گوشت بره الملک بزغال فریه که استخوان چربی آنرا
 جدا کرده باشند از هر یک نیم من تبریز و در شکر و یک
 یک من است گوشت مرغ جوان پنج قطعه گوشت دران
 گوشت کبک از هر یک یک قطعه گوشت قطعه که نهار سی
 سنگ خوار و هیند لوه گویند یا نوزده قطعه گوشت کبیر
 خلف تازه بر او از آرد پنج قطعه گوشت کردا پنج
 گوشت کبک فرغانی پنجاه قطعه مجموع را از چربی و استخوان

جدا کرده گوشت خالص آنرا در ورق کرده و در
 بسیار کشتن خشک صندل سفید قر نعل عود هندی
 عود و صلیب گسرخ صغر فارسی زبیره کرمانی جوز بول
 از هر یک ده مثقال کوفته بران گوشتهای باشند و در
 دیگ لقره یا سی تازه قلعی با شش ملائم آنرا که بو
 دهند که گوشتهای شروع پس فادان آب نمایند و آن
 رطوبت خشک نشود پس عرق نکور را بر سو آنها کرده
 بهمن سرخ و سفید شاقول مصری عود هندی عود
 اصلیب بار نارنج زرباد با سه شنه سنبل الطیب
 سانج هندی سیلخه دانه مهل قزوه الطیب از هر یک
 پنج مثقال گل سرخ گل سفید سیمی لبعربی و رو صینی که
 نقاری گل شکین و هندی سیوتی نامند از هر یک
 نیم من تبریز داخل کرده عرق کشند عین شربت عرق
 از هر یک دو مثقال و نیم ورده مشرب بگذارد تا عرق
 بزوی آن بکشد عرق آسوتا لیف آن مرحوم موافق
 گرم مزاجان تفریح تمام آورده و نشاط بخشد و صفا
 سودای محترقه و مالخو لیا می خرقی را نهایت نافع
 است چمنعت آن قدسیا بست و چهار من تبریز
 پوست درخت مینلان سه من تبریز در خم کرده آب بر
 روی آن کنند آنقدر که ثلاث خم عالی ماند پس خم را
 در کفن آب و فن کنند و بگذارد که جوش خورد و
 از جوش فرو نشیند و برسد پس آنرا بر آورده از عرق
 کشند و آن عرق را در ظرفی کرده صندل سفید
 کرده بست مثقال گل نیلوفر مهل مثقال گل کاو زبان
 یکصد بست مثقال عرق کاسنی نیکو فته محترقه مفسر
 مفرغ خیارین از هر یک دو صد و پنجاه مثقال مفرغ که در
 نیکو فته دو صد مثقال کتب سید و بهار بید رسک اصلی
 پوست بلبله کابلی از هر یک صد مثقال پوست بلبله
 آنکه منقی از هر یک یکصد مثقال عرق کابو یکصد بست
 مثقال گل سرخ هم از من تبریز کشتن خشک بست مثقال
 همه در عرق نکور یک شبانه روز نجیسانند و عرق کشند
 و در وقت عرق کشیدن دو مثقال عین شربت مشرب بگذارد
 اطریال بدالف و سکون طای و ملالت بر بری است

بمعنی رجل الغراب و جنبش آنرا لبعرب حشیشة الاثرین
 و خبر الشیاطین نیز گویند حکیم میر محمد موسی گفته که خلال
 آن از نوعی از اطریال است و خلال غلیظ نبات اطریال
 است و این هر دو توهم است و نیز گفته که رجل الطیر و رجل
 الزر زرد و رجل العقق و رجل العقاب و رجل الغراب
 و رجل الزنغ اینها همه نبات اطریال است و تبرکی
 نبات اطریال را غادا باغی نامند و در کوهستان
 لرستان پای زاغان نامند و هندی کاک چینی یعنی
 پای زاغ نامند و سی نیز گویند و مستعمل حکم آن است
 آن بسیار ریزه و تیره رنگ مائل بکبوی و طولانی و
 لغایت تند و تلخ با حرافت و تنیدی بود خوب و تازه
 سنگین است و گیاه خشبیه شبیه و گلش سفید
 بیش منفرق و ساقش مربع دور آخر بهار سیرد و آنچه
 سبز تیره و شبیه برازیانه است قوی از دو قوت و تخم خلال
 گویند و بهترین آن مصری است گرم و خشک است در سوم
 محلی ریح و جالی و در فضلات و مفتح سد و قوی گریز
 و مثانه و یکدم آن با غسل حیت دفع ریح و ایواس
 مجرب است و ضداد آن زائل کننده آتار جلد و برص و بعضی
 شافه آن ستامصل بلغم و طلا را آن محقق قروح و قشر
 شربش از یکدم تا سه درم غسل یا شرب همچون اطریال
 نافع از برای برص و نفست آن اطریال یکدم عاقر قرحا
 ترید سفید زنجبیل از هر یک دانگی با سه زن اودیه غسل
 بشیرند و بعد از تنقیه بیاشامند و در آفتاب نشینند و
 و موضع برص را کشوف دارند تا آفتاب بر آن افتد و آن
 کند در زوال نهایت تار و سوم موضع برص بله
 کرده بعد از رفع زوآب بالکلیه بر طرف میشود و چون
 اطریال ساده از برای برص صیغته آن بکینه اطریال
 چهل ریخ متقال کوفته بخیه با غسل یکصد سی ریخ متقال
 ششتره تا پانزده روز زوده از زوده درم که شش متقال نیم
 دانگ صیرفی است متداول نمایند یعنی برص را زائل میکند
 و طی فرموده اند و آنچه کترین در بدل اطریال یا فیه در
 برص ضداد و طلا را و سر بادوی هندی است که آنرا با گو
 گویند باطن مغزه + انس النفس نباتی است ریحی شبیه

بجبر صبر و کوشش بی تشرف و کوشش مانند تره نیز که در
 در دو بر گهای سفید حاظه بر کل آن از دو با حرکت آن
 میل کند مانند شادانه با عدم حرکت هوا حرکت می کند
 و ساقش مربع مائل بسیاری و در مصر ز اطراف شام بسیار
 است و در مجاری آنها می رود و چون حیوان شیراز را از
 بخورد شیرش زیاد میشود و خوردن آن شیر عیب
 نشاد و سرد میگردد و گرم است و در جردوم در
 میوست معتدل و در اطفال نابینا شکر است و در
 فضلات یعنی بول و شیر حیض و عرق و قوی حواس
 و طبع آن درازاله هوم و کفریح مثل شرب است
 سستی و خاردانگی از گلش همین اثر دارد و غلظ
 بقول انیر ساند و مقوی حافظه است و قوی عصاره آن
 جهت قلع بیاض چشم سفید است و چهار درم از تخم آن
 با پنجه یا با شیر کوسفند صبح باه است حتی در جلد
 و مفتح و رنگ رخسار را نیکو و سرخ گرداند و بدن را
 فر به سازد و برقان را زائل کند و مفر کرده و مصلح
 و اکثرش بورت در مفاصل و شترش تا سجد نرم و از
 عصاره طبعش تا سجد در هم و بش آب انگور مطبوخ
 با دار چینی در عفران و شرب انس النفس نافع جهت
 مالتویلیا و سودا و سوداوی صفت آن بکینه زرد
 آریاد و کوبند و آب آنرا بگیرند و در یک من آب آنرا
 من نبات سفید داخل کرده بقرام آورند

باب الالف مع الباء الموحده

اما زبردوزن افامیل اوید و مصلح طعام است
 و قوی گفته اند که حکم است از اوید و مصلح و توایل
 و حجاج طعام و بقول و این قول اقرب بصواب است
 و سبب نداشتن توایل با زبرد طعامها و دیگرهای
 از رخ امر است باقیقی لطافت و نفاست طعام است
 تا آنکه گرداند آنرا صاحب طبی که قبول کند طبیعت
 آنرا و میل کند بسوی آن و منضم نماید آنرا زیرا که پلا
 است از گوشت و برنج در غن این برسته ملیا باشند
 تقد و بی را که اندیس چون اما زبرد و آنرا از نه
 طعم را همه ساند قبول میکند آنرا طبیعت روی او را

بسوی آن و منضم میگردد آنرا و یا سبب انداختن آن در
 طعام نه هوست و کواست و کواست طعام است تا آنکه بگرداند
 را که آنرا لطیف بگرداند آنرا حشیشة که دوست دارد طبیعت
 آنرا و یا برودت مزاج طعام است پس داخل کرده میشود
 در آن اما زبرد چهاره از برای تعدیل مزاج و اصلح آن
 و میل دادن آنرا بسوی اعتدال و یا خلقت و سواری
 هر چه آن است تا آنکه بگرداند آنرا لطیف آسان
 گرد و منضم آن و یا آنکه بگرداند طعام را لطیف و لطیف
 و منضم حجامی صلیح است از برای سیکه جمع آمده با درید
 او فصول بنف غلیظ لزج خام پس با این اسباب آنرا
 خسته تر و آسان است که بسیار کرده کرده نشوند و طعام
 بجهت آنکه هرگاه بسیار کرده شوند سببند آلات غذا را
 آن آلات که سرد میکنند غذا بر آنها و نیز بسیاری با زبرد
 احداث میکنند و کیموس کیفیت حاده حرلیفه و بسیار
 باشد که گرداند سبب قروح و اورام و امراض صلبه ازین
 سبب باشد مضاف کیفیت خون بسبب گردیدن از
 کیفیت طبیعتی نسبت بزرگ آن شخص یا ده از مضاف آن
 بزیاتی کیفیت پس اصلح آن است که در غذا داخل کرده
 نشود و مقدار کمی که حاصل گردد با آن مقدار اغراض
 مذکوره و غرض آنرا از غرضهای حمله اشبه بعلج است
 چه سیکه موافق باشد و را اغذیه ملطفه اشبه است بهما
 از همه پس از حقیقت استعمال با زبرد حاره درین غرض
 می باید که زیاده از غرضهای دیگر باشد و اما با زبرد
 معروفه نزد اهلها و طبایعین نک است و سرکه و آب
 و فلفل و دار فلفل و دار چینی و قاقله و حو لنجان و زبرد
 کرانی و کشنیز خشک و گردیا و مسکه و اسخندان و کاشتر
 و ناخواه و بادیان و شبت و زعفران و شترتار و زبرد
 و قرفل و شونیز و باهیت و مزاج و افعال و خواص
 مضاف هر یک در منوش ذکر کرده میشود و انشا الله تعالی
 و اما با زبرد فادیه که بجهت امراه در اغذیه داخل
 میشود پس آن در صیر است و تخم شلغم و تخم کتان و
 حساب الرخاد و حرفت با طبعه و زعفران و زنجبیل و دار چینی
 و بوزیدن لسان العصافیر و تودری سرخ و تودری زرد

قرابادین کبیر

و بهین سخن و بهین سفید و خوشنجان و لب جرب القه و غیره
 حب الفطن بیبایسیم محسوس بخوبی از وی در اندام و بهین
 از برای او در سینه با بر همه طبعی است مرکب با خند
 زیر بلج الا آنکه معروض مسرکه درین آب غوره میکنند یا
 مسرکه را معطر نموده داخل میانند صنعت آن بگردد
 گوشت بره را و قطعه قطعه نموده با یکدو عدد سیاه و یکدو
 بقدر حاجت در آب بخوشانند و کف آنرا با انگام بگیرند
 پس آنرا از آن آب بیرون آورده باره در غن کما و دیا
 گویند سخن کرده با مصالح گرم و سیاه پس آب نمک بقدر
 حاجت داخل کرده زیره کربانی دار صفتی آنرا بهیل شنیدن
 از هر یک قدری در پارچه کتان بسته در آن اندازند و در
 بعد از آن آب غوره یا مسرکه معطر و قدری سفید بخورند
 چاشنی آن لذیذ گردد و معطر با دم شیرین زیره کرده در آن
 داخل کرده چند جوش دیگر داده کشیده با نان و یا با جلا
 بخورند و این غذا معتدل است مانند زیرباج و موافق
 معده و کبد است و مقوی قلب و معده و با ادویه حاره
 این غذا آنکه عود هندی داخل میکنند از برای زیاد
 تقویت معده و قلب و بعضی گفته اند که ابراهیمیه است
 است که با آب غوره و قند و عود هندی داد و دیه حاره
 و معطر با دم و گوشت مرغ یا بزغاله ترتیب دهند
 و نزد طبایین غذا مطبخ و مقوی معده و دل و جگر است
 ابریشم کسب و فرج هنره و سکون بای معده و کسب و حمله
 و سکون یا و منانه تخم انیسون و تخم شنبلیله و تخم عربی
 بر روی قند و قند و قند و قند و قند و قند و قند و قند
 هندی ابریشم و بسیاری ششبار با نامند و در او از آن مراد است
 پیله است که گرم آنرا سوزخ نکرده باشد که برین رود
 و بهترین آن پیلهای بزرگ با لیز زرد رنگ بر ابریشم
 که با کربلای کوبک قره بی باشد و آنچه در آب بنجته فرج از آن
 کشیده باشد عبرتی حریر گویند و فرستیم نوع از ابریشم
 که گرم آن پیله را سوزن کرده بیرون رفته باشد و بی
 قوی از این نیست بلکه نوع دیگر است که گرم ابریشم و فرج
 مانند لثه و کوفت خانه بند و دیله سازد و آنچه در آن
 کشیده تا گرم آن بریزد آنرا ابریشم خام گویند و ابریشم خام

و یا بس است در درجه اولی بعضی گفته اند که مست
 و تری و تقوی قلب نهایت و از سفر صحت و تقویت
 با نفعیت و معین است بر خفاصیت آن حرارت و بیست
 معتدل آنکه موجب لطیف و شرف رطوبت است
 پس روح را نورانی و مستعد فرج بسیار و تقویت
 ابریشم نیست مخصوص برومی و در حق حالتی در حالی
 بلکه در همه احوال ملایم جمیع احوال است حتی آنکه تقویت
 روح کبده میسکند که عبارت از روح طبعی است در روح
 داعی که عبارت از روح نفسانی است و روح تبلی که عبارت
 از روح حیوانی است و تقوی قوت حافظه و ذوق و ماه
 و جهت خفقان و ضعف معده و در تیره بین مانع است
 و پارچه حریر و قند و قند و قند و قند و قند و قند
 نموده بسوزانند و خاکستر آن در بینی و مندر عارف
 باز دارد و موجب است و شرب آن که آنرا در آب بنجته و شکر
 سفید بقوام آورده باشد مطبخ سرد یا مقوی قلب نیکو
 گرداننده رنگ خسار است و محرق آن منجف تر است
 از مفرض آن در شربه لیکن نافع است از برای قرصه و
 و سلاق و جرب چشم و قدر شمش از یکدم است در
 پیش مراد محرق منقول است و لباسهاست با فتر
 ابریشم و حریر و جنس گرم و لطیف است پوشیدن آن
 ملایم و نرم و فریب می گردانند بر آن و موجب سردی
 لیکن پوست بدن را رفیق میگرداند و اصل آن است
 که با رسیان پنبه آمیخته یافته میشوند و بافته مزوج
 با رسیان را علی ظنی و با قاری آنچه در هندی سوزنی است
 و اکثر مشهور در مشرق است با قسم آن محمد بن زکریا گفته
 که لباس ابریشم گرم و تر از کتان است و موجب جدیت
 بشه است و لباس کتان بر عکس انبساط و شیب تنگ
 آنرا گرم سوت نامند و در لطیف است و پوشیدن آن
 بسیار نافع است و در جای سرد و زانما در هوا با
 قند خون را گرم میگرداند و اصلش آنست که با خنجر
 پنبه بافته لباس ساخته میشوند و از خاصیت لباس
 ابریشمی آنست که مانع تولید سپس است در بدن کسیکه
 آنرا پوشد بیان طریق استعمال ابریشم در مشروبات

گفته اند که بهترین طریق استعمال آن است که آنرا بنجته
 نرمی مفرغ نموده قشری بلنج و با جوا بهر مثل مراد
 و کبر یا بسید و سایر جواهر را و در معده قلب شک
 حقی با نفعی است که با کلاب بر روی سنگ ساق ساخته
 بکار برند و گاهی استعمال کرده میشود و در او دیه کول
 آن یا آنکه سیله ابریشم را که ابریشم از آن جدا نموده
 گرفته و ابریشم را از آن جدا نمایند که مانند پنبه ندانی
 کرده شده باشد و قدری بر بیان نموده در او نقره
 یا سنگی یا آهنی یا برنجی که اطراف دسته آن شکسته نشد
 باشد که در زینهای برنج داخل ابریشم گردد و بگویند در چون
 در زمین کوبیدن نخسته گردد باز قدری بر بیان نمایند
 بگویند و چون باز بخند گردد باز بر بیان نمایند بگویند تا
 تمام کوبیده نرم گردد و از پارچه تنگی گذارند با جوا
 صلایه نمایند زیرا که تقریباً آن در نهایت نرمی بسیار
 و شوار است و اگر در وقت کوبیدن قدری خود بر بیان
 داخل آن نمایند بزودی کوبیده بسیار نرم میشود و بعد
 قدری کوبیده شود در پارچه تنگی کرده کبر حرکت دهند
 تا آنچه آرد و نخود و مفرغ آن است رفته ابریشم نیکو یافته
 بعد از آن آنرا نرم کوفته بنجته تا جوا بر نسیانیده استعمال
 نمایند و ستور احراق ابریشم آنست که بگردد ابریشم خام
 در زیره بره کرده در ظرف سفالی یا طبق آهنی پاکیزه
 کرده بر آتش افکند گذارند در دوام بکف آهنی یا بچوب
 یا بچوب معتدل بر هم زنند تا قابل سایدن شود پس آنرا سوز
 در عاجین مفرغات و خمیر یا در شربه بکار برند و دیگر گفته
 که احراق ابریشم مانند احراق صوف است و احراق صوف را
 چنین بیان نموده اند که بگردد صوف لغی را در تان کنند و
 مقدار نماندگشت بچند دور و یک مس سوز یعنی تلخی پاکیزه
 بر سر آن طبق سفالی که سوزنی در وسط آن کرده اند گذارند
 و اطراف آن بگل حکمت گرفته گذارند بر آتش تا سوزفته شود
 و علامت بلوغ آن آنست که از سوزن طبق دور و سیاه
 بیرون نیایدی فرمایند که طریق اول بهتر است
 و محرق منقول آن چون استعمال کرده شود در او چشم
 ملغ است و نیست غیر محرق آن مستعمل در ادویه چشم

فصل در بيان نمير يا نيمه اصل و عمود
در آنها ابريشم است

نمير يا ابريشم که تقويت اعضا و ريشه دار و روح و قوی
نمايد صنعت آن ابريشم خام رفيع بکشد و پنجاه مثقال
ابریشم مقرر عن پنجاه مثقال طباشير سفيد زده مثقال
يا قوت را می لعل بخشش مرداريد ناسفته که برای شمشاد ورق
نقره ليشب سبز تخم زرد مقرر از هر یک پنج مثقال درق طلا
شمال شربت سيب سبز تخم زرد مقرر از هر یک پنج مثقال
و پنجاه مثقال زنده سفيد کمن تبریزی عنبر است مثقال
پرتو مقرر مرتب نماید یعنی یکصد پنجاه مثقال ابریشم
را در گلاب و آب باران طلا تاب و نقره تاب و شبانه
روز خیسانیده پس جوشانیده نیکو مالیده صاف بنویس
با شکر تها و قند بقوام آورده او و پیرا کو فته خجیه بان
خمیره ابریشم دیگر نافع از بزرگ تقویت روح و دماغ
صحت آن ابریشم رفيع سکه صد مثقال گلاب عرق
بید ششک عرق شانه عرق گاو زبان از هر یک دو
مینا یک مینی آب سيب شیرین آب انار شیرین از هر
یک یکصد مثقال خونچکان و نقل دار صینی درق طلا محلی
از هر یک یک مثقال عنبر شهب درق نقره محلول یا قوت
رمانی مرداريد ناسفته از هر یک دو مثقال قند سفید تخم
من تبریزی نبات سفید کمن غسل مصفی نیم من پرتو
رتب نماید خمیره ابریشم از اقرا آن مغفور که جهت
محمد شاه ابن سلطان جهان شاه ابن شاه عالم معظم
بادشاه بن بادشاه غازی محمد ازنگ زیب عالمگیر
گانی ترتیب داده مقوی قلب جلالت و دفع وسوسه
و حقیقان حادث از اخلاط مخرقه سوداویه و فرفرغ نشاط
و بر آورد و مقوی جمیع اعضا ريشه و کله و معده است
و اصلاح حال نماید و گرمی کرده و عطش مفرط و ذیابیطیر
را زایل گرداند و مجرب صنایع بسیار دارد و هیچ ضرر
ندارد صنعت آن ابریشم خام از سیله جدا کرده تخم نکند
بکشد مثقال دو آب باران طلا تاب و دکن و عرق
بید ششک و گلاب از هر یک یک مینا یک مینی تبریزی
عرق گاو زبان عرق نیلوفر از هر یک نیم مینا عرق

بیل عرق صندل عرق کفزی عرق کاه گل از هر یک پنجاه
مثقال دو شبانه روز نجیساند پس جوشانیده مقدار
که وزن آب رفته وزن عرقها بماند و بقیه سازند و مثال
آنرا در کرده عرقها را صافی نموده نبات سفید تخم من
عسل مصفی پنجاه مثقال شربت فواکه شیرین شربت
سیب شیرین شربت ریاس امر و شربت انار شیرین
شربت سيب شیرین شربت اترج از هر یک پنجاه مثقال
داخل کرده جوشانند و کف آنرا بگیرند و بقوام آورند
پس بگیرند یا قوت رمانی مرداريد ناسفته ليشب سبز
با دز مقرر درق مروان قمری که برای مسمی از هر یک
دو مثقال و تخم لعل بخشش مردار علی از هر یک یک
مثقال و کدو انگ و نیم حجار را با گلاب بزوی ششک
ساق صلايه کرده تقوی کمنوده خشک ساخته وزن
نمایند ورق طلا و ورق نقره از هر یک دو مثقال
و نیم هر دو را بسل مصفی حل سازند ابریشم مقرر و
گل گاو زبان کشته خشک نقشه صندل سفید کمن
گل سرخ بهمن سرخ و بهمن سفید طباشير سفید نشانه تخم
خرفه از هر یک پنج مثقال مغز تخم گاو و شیرین مقرر
بند و نه از هر یک هفت مثقال و نیم عود قاری خرقی
دو مثقال زعفران کینه مثقال پرتو خمیره مرتب نماید
و نصف آن خمیره یک مثقال گاو قرقی صوی سائیده
داخل نماید نصف دیگر بغیر گاو قور باشد شتر زرد
درم تا دو مثقال خمیره ابریشم دیگر از اقرا آن مغفور
بجهت خواب جهانانی شکاند که والا قدر در هذا
قلی میرزا بجهت رفع توخس و سودا و وسوسه
و رطوبت معده و مانع تولید رطوبات و دفع خیاالات
سوداویه و مانع تولید سودا و اتراق خون مقوی باه
صنعت آن ابریشم خام از سیله جدا کرده با نوزده
شاه جهانی گلاب عرق بید ششک عرق گاو زبان عرق
نیلوفر از هر یک کمن عرق صندل عرق بیل با عرق
در دگ از هر یک نیم من نبات سفید تخم من غسل
شرب فواکه شیرین شرب سيب صافی شرب
امر و شرب انار شرب سفرجل از هر یک صنعت مثقال

صیرتی مرداريد ناسفته یا قوت رمانی شیب سبز
قمری که برای مسمی قانز بهر صمدی حطانی از هر یک یک
مثقال لعل بخشش مردار علی از هر یک یک مثقال و نیم
ورق طلا و ورق نقره محلول از هر یک یک مثقال ابریشم
نقرض با جواهر صلايه کرده جیایه در صدر بیان شد
گل گاو زبان کشته خشک نقشه صندل سفید کمن
بهمن سرخ و سفید مثقال مصری غنچه گل سرخ طباشير سفید
از هر یک پنج مثقال خونچکان تور گلگون تخم خشک
عود صندی قام با در بجزیره پوست زرد اترج از هر یک
مثقال زعفران مشک ترخی عنبر شانه هر یک یک مثقال
و نیم پرتو مقرر خمیره سازند شتر زرد یک مثقال تا دو
مثقال خمیره ابریشم دیگر از اقرا آن مغفور محلول
موافق در تقویت قلب و کبد و دماغی لطیف است صنعت
آن ابریشم از سیله جدا کرده خام پنجاه مثقال گلاب
عرق بید ششک و عرق گاو زبان از هر یک دو صد
مثقال آب آهن تاب بقدر حاجت یکسان روز در
ناستان در زمستان دو شبانه روز نجیساند پس
انفکاد که وزن عرقها بماند و بقیه سازند پس صافی
نموده آب انار شیرین آب سيب شیرین آب سيب شیرین
امر و از هر یک سکه او قیه من تبریز که بر او قیه من
تبریز است و من تبریز بوزن ششصد مثقال صیرتی
انیشک قند سفید از هر یک یکبار کمن تبریز عسل سفید
نوشابه و جیایه صافی نیم من تبریز شمع را کجا کرده جوشان
و سفید ه ششم مرغ بر این زده کف آنرا بگیرند چون
دیگر کف نیار و آنرا صافی نموده بقوام آورند یا قوت
رمانی مرداريد ناسفته که برای مسمی از هر یک دو مثقال
با دز مقرر صافی دو مثقال و نیم لعل بخشش مردار
از هر یک یک مثقال صندل سفید گل گاو زبان تخم
گل سرخ مثقال مصری بهمن سرخ و سفید طباشير سفید کمن
خشک نقشه از هر یک دو مثقال و نیم ابریشم مقرر و
مثقال عنبر شربت درق طلا محلول از هر یک یک مثقال
زعفران یک مثقال و کدو انگ و نیم تخم خرفه پنج مثقال
تبی چهار دنگ ورق نقره محلول دو مثقال پرتو مقرر

نمبره ایشیم تالیف حکیم حماد الدین محمود نقول از خط اول
 سفر النبی حکیم محمد باقر مشرف بهر زبانه که علمی بود که
 این نسخه عمل فکلت صنعت آن ایشیم خام ربیع اعلی
 یکس عرق گاوزبان عرق بید مشک عرق خاشره کلان
 از هر یک یکس آب سیخ برین آب ایشیم برین آب
 هر دو صفتی آب پیشرین از هر یک دو صد مثقال ایشیم
 در وقتا بخیسانند شش روز پس آب میوه بارادریلی
 لقره کبوت اند تا ثلث بمانند و در صحن جوشانند دو سه
 که ذکر کرده میشود و کسبه کتانی کرده در آن اندازند و آن
 کسبه را بر پیچون سازی که از چوب صندل باشد بمانند
 تا قوت او دیده با آنها باز داده شود و او دیده نیست منبل
 الطیب مصلکی از هر یک نیم مثقال دانه سیل بواقر نقل از
 هر یک یک مثقال دار صفتی سیلانی سه مثقال عود قماری
 خام عرق ساقی هندی از هر یک یک مثقال جوز بواقر
 از هر یک نیم مثقال زعفران یکدانه یک مجروح رانیکو فته در
 کسبه کتانی کرده در آن اندازند بعد از آنکه ثلث عرق او
 بماند کسبه رانیکو بماند و بکشانند بچین ایشیم ریس
 هر دو در اور کندن نبات سفید و قند مکر از هر یک دو
 در غسل مصلح ایشیم داخل کرده جوام آورند و از آن
 بر کوفته چتر شمش چهار مثقال درق طلا یک مثقال
 عرق لقره یک مثقال و نیم مشک خام یک مثقال مجروح
 در آن داخل کرده تیر بزندان فته شود و در ظرف چینی
 دارند و اگر خواسته باشند در آخر مصلح روی زعفران
 در و چ عقری همین رخ و سفید نقل سبک المسک عود قمار
 خام داد و سیل صندل سفید سوخته از هر یک یک مثقال کوفته
 نیمه داخل نمایند مناسب قوی است و چیره ایشیم در
 از قدما ای اطبانافع است از برای تقویت قلب و جسم
 ریس و از برای خفقان بار و بوسیر و خوش سودا دیده و
 اقسام بالخیولیا و از برای تقویت باه و همین در آن
 آن ایشیم قرض سه صد مثقال کیشبان روز در کینه از
 سه صد مثقال آبیکه بن تافته چند بار در آن شکر
 باشد بخیسانند پس بچوشانند تا ثلث رسد ایشیم
 شکره بیرون آورند پس بگیرند گل گاوزبان یک مثقال

با در چوبه یا نروده مثقال در سه رطل آب بچوشانند باطل
 پس از این با لایند و امانه آب ایشیم نمایند و با صد مثقال
 خند کمر بقوام آورند و بگیرند چتر شمش ورق طلا و کلان
 از هر یک یک مثقال و نیم ورق لقره کلان هر دو در
 صلایه کرده مصلح روی از هر یک دو مثقال در آن
 کرده به تیر مجون سازی بر هم زنند تا خمیر شود و در
 صفتی نگارند و چیره ایشیم و مکر اعیاب برودت عرق
 و تیان را نام است صنعت آن ایشیم خام پنجاه مثقال
 بگلایه و عرق با در چوبه از هر یک یک مثقال آب لقره
 یک شبان روز بخیسانند پس بچوشانند و بماند و فته
 و بیالایند شربت فواکه شیرین نیم تیر بزنیات سفید
 مصلح از هر یک سه چهار یک تیر بزیمه در آب ایشیم
 داخل کرده بچوشانند و کف آنرا بگیرند و بقوام آورند پس
 بگیرند و در این مصلح یا قوت ربانی زرد و با در چوبه
 از هر یک دو مثقال و نیم عمل ریشی با در چوبه ای از هر
 یک مثقال همه را بر روی سنگ سماق بگلایه صلایه شود
 اگر برای مصلحی سه مثقال دار صفتی عود قماری خام سادج
 هندی زرباد در و چ عقری در زبانه گل سرخ عود
 الصلیب لباسه جوز بواقر همین سرخ همین سفید غولجان
 و از سیل سوط خود و سرخ ترکی با در چوبه اسارون
 برز سیسیا یوس از هر یک چهار مثقال درق طلا کلان
 رخ مثقال چتر شمش یک مثقال بتی از هر یک مثقال
 زعفران دو مثقال پد تیر مرقرتب نمایند و حسته
 نوده یک حسته ایشیم مثقال چند بیدستر داخل نمایند
 و چون از برای کسیکه این شراب را تالیف نموده است
 بنشاط بود و ده دوم را یک مثقال چند بیدستر مثقال
 چرس اول داخل نمایند و حده سوم را بغیر چند بیدستر
 و چرس نگارند شربت از حده که بغیر چرس و
 چند بیدستر است و در دم و از آنجا با چند است بگیرد
 و نیم و نیم با چرس است نیم درم تا یک درم و چیره ایشیم
 دیگر ایشیم خام از سیل جدا کرده یکصد و پنجاه مثقال
 فته سفید نبات سفید از هر یک یکصد و پنجاه مثقال
 غسل مصلح است مثقال کلاب عرق بید مشک هر یک

دو دنیا مصلحی تر نقل ساقی هندی دار صفتی در و چ عقری
 از هر یک نیم مثقال زعفران یک مثقال صندل سفید
 مثقال چتر شمش رخ مثقال درق طلا و مثقال لقره
 لقره رخ مثقال آب سیخ برین آب ایشیم برین آب
 آب ایشیم برین آب ایشیم برین آب ایشیم برین آب
 بدل آن ایشیم فواکه و عمل نمایند و الا لقره فواکه نیز میشود
 ساخت ایشیم لایزه لایزه نموده در کلاب و بید مشک
 و در شبان روز بخیسانند پس با شربت با نباتات و یا چند
 بوزن آنها قوام آورند و او دیده را بپوشانند و آن
 شکر و از یک مثقال تا دو درم و چیره ایشیم و مکر که در
 لقره تیت قلب در لقره است و نبات لباسه در صفت
 آن ایشیم خام پنجاه مثقال کلاب چهار رطل عرق بید
 در رطل ایشیم را در عرق با در چوبه از هر یک یک مثقال
 ملام بچوشانند پس خوب بماند و بکشانند و صاف نموده
 با قند و غسل از هر یک پنجاه مثقال بچوشانند و کف آنرا
 بگیرند و صاف نموده بقوام آورند پس بگیرند چتر شمش
 مثقال درق طلا سه مثقال درق لقره یک مثقال در آن
 حل کرده ایشیم گل گاوزبان طباشیر سفید عرق کل سرخ
 عود قماری خام صندل سفید سوخته از هر یک دو مثقال
 مصلحی یک مثقال در و چ عقری و مثقال در آن
 قرضی که با از هر یک یک مثقال هر سه بر سنگ سماق صلایه
 کرده مشک خام یک مثقال تیتا دیده را کوفته و در
 غسل بقوام آورده مخلوط کرده بر هم زنند و در ظرف چینی
 دارند شربت یک مثقال چیره ایشیم از ستاخرین بقوام
 دول و حکم را قوت دهد و حقیقان و عینش و خوش را داخل
 گرداند و نشاء و سر و آورده و مکر بید و صنعت آن ایشیم
 خام پنجاه درم در آب آهن تا باطل تا به خیسانند
 بچوشانند و بماند و بکشانند و ایشیم را در کوفته پس
 گاوزبان با در چوبه گل گاوزبان فتر شمش سیل الطیب
 عرق کل سرخ شسته از هر یک دو مثقال در کلاب بخیسانند
 بچوشانند و بیالایند و امانه آب ایشیم برین آب ایشیم
 و یک کف و نبات سفید بقدر حاجت داخل کرده بقوام
 خمیر آورند پس با چوبه ای در ایشیم با شربت بید

یا قوت رانی یکدم همه را با کلاب صلایه نموده صندل
 کلاب سوخته درم درق طلا و ورق نقره مخلوین عین
 مصطکی از هر یک یکدم بر شیم مقرر چهار روز در عرق
 تنی کلاب سوخته از هر یک یکدم در آن داخل کرده به تیر
 سجون سازی بر هم زنده تا نیکو مخلوط شود و در ظرف
 گلاب رند شتر خود و شغال خمیره ابریشم دیگر صنعت آن
 ابریشم مقرر یک دقیقه عود قماری صندل سفید و رقی
 نقره غیر شهاب از هر یک یک مثقال شنبه صندل الطیب
 ورق طلا از هر یک نیم مثقال زعفران چهار دانگ آب
 سیب سیرین آب انار کشیرن آب به شیرین آب امرو
 شیرین عرق بید مشک عرق گاوزبان کلاب از هر یک
 پنجاه مثقال قند سفید نیم تریز قند و آبها و عرقها را
 بقوام آورده ادویه را داخل کرده تیر زنده تا خمیر گردد
 در ظرف چینی نگاه دارند شربت از یک مثقال تاده مثقال
 خمیره ابریشم منافع بسیار دارد و در نفویت قلب بنفیر است
 صنعت آن ابریشم مقرر خام پنجاه مثقال کلاب چهار
 رطل عرق بید مشک دو رطل ابریشم را شش روز بنفشه
 پس با آتش ملائم بچوشانند تا قوت ابریشم بچوشانند باز در
 شود پس بمالند و بنفشانند و صافی نموده بگیرند و در رطل
 سفید و یک رطل صندل مصطکی داخل کرده بچوشانند و کف آنرا
 بگیرند و بقوام آورند پس عین شهاب چهار مثقال ورق طلا
 سه مثقال ورق نقره یک مثقال در آن حل نمایند پس ابریشم
 مقرر گل گاوزبان طباشیر سفید غنچه گل سرخ عود هندی
 خام صندل سفید از هر یک دو مثقال مصطکی یک مثقال
 در او ریخته و در شغال کربابی می مریحان قرضی از
 هر یک یک مثقال هر سه را بر سنگ سماق صلایه نموده
 شک ترگی یک مثقال دو پی را کوفته بنجید و قند سفید
 و عسل بقوام آورده بپزند و بر هم زنده تا نیکو مخلوط شود
 ظرف چینی نگاه دارند شربت یک مثقال خمیره ابریشم دیگر
 که نفوی قلب دماغ و کبد است و منافع دیگر نیز دارد و صنعت
 آن ابریشم خام ده مثقال یکشان در آب بلدان بنفشه
 دو گاوزبان و برگ فرخ شک و بادرنجبویه از هر یک یک
 مثقال در شغال کلاب و پانزده مثقال عرق بید

نیز بنفشه از هر یک یک مثقال عود هندی غرق خام صندل سفید
 رسد با لید صاف نماید نبات سفید و عسل مصطکی از
 هر یک پنجاه مثقال در آن آبها بنجید با آتش ملائم بقوام
 آورند و بعد از آنکه کف آنرا گرفته باشند باز آتش بریزند
 چهار مثقال ابریشم مقرر و از هر یک گل گاوزبان
 مر و درینا سفته کلاب یا عود بید مشک سوخته عود
 دو مثقال کربابی می عود لید شک برگ فرخ شک
 از هر یک یک مثقال عود هندی غرق خام صندل سفید
 مشک علی ناصر ورق نقره ورق طلا مخلول از هر یک
 نیم مثقال بان لیسر شش شرتنی نیکو شرتنی دو مثقال
 با کلاب و عرق بید مشک بقدر حاجت و اگر از برای
 محو و المزاج ترتیب دهند عین ابریشم مثقال نماید خمیره
 ابریشم حکیم صلاح صنعت آن ابریشم خام بنفشه و عود
 مثقال در پانصد مثقال کلاب است روز بنفشه
 و هر روز دست بمالند تا عاب ابریشم تمام بپاید پس کلاب
 را با ابریشمی که در آن خیسانیده اند بچوشانند و بمالند
 و بنفشانند و صافی نموده یا نبات سفید صندل
 و عود مثقال بقوام آورند و بسواط نیکو بر هم زنده
 و گل گاوزبان برگ بادرنجبویه صندل سرخ از هر یک
 و دوازده مثقال قند سفید و نیم مثقال عود قمار
 خام از هر یک شش مثقال زرشک می دوازده مثقال
 غیر شهاب شک تنی از هر یک نیم مثقال درق طلا و رقی
 نقره مخلوین از هر یک یک مثقال بدستور آن بپزند
 و بسواط بر هم زنده تا خمیر گردد و در ظرف چینی نگاه دارند
 خمیره ابریشم حکیم صلایه صنعت آن ابریشم خام
 است و عود مثقال در صندل و بنفشه و عود مثقال را یک
 کربابی ملائم کرده در آن سر کرده باشند یکشان در
 بنفشه از هر یک یک مثقال کوفته بچوشانند تا بنفشه
 پس چهار صد مثقال قند سفید و خاک کوفته بچوشانند تا
 بقوام آید خونچکان و عود قمار مصطکی روی هر یک مثقال
 و عود آن یک مثقال کوفته بنجید بان لیسر شش و بسواط
 نیکو بر هم زنده تا خمیر شود و در وقت حاجت بکار برند
 شرتنی چهار مثقال خمیره ابریشم با موسیانی که آنرا خرم

صنعت آن عود هندی عود لید صندل الطیب مصطکی
 و اجنبی قند سفید و عود لید صندل الطیب مصطکی
 کوفتی از هر یک یک مثقال زرد آتش عود بادرنجبویه عود
 از اینها مرز بنفشه تمام زرد عود لید در فضل از هر یک است
 و بنجید مر و درینا سفته لید کربابی از هر یک است و عود
 یا قوت رانی عود درم لعل شربتی و دوازده درم عود
 بهمن سرخ در بنا و سافج هندی در و بنجید از هر یک است
 و چهار درم شک صافی موسیانی و در اجربوی و غیر شهاب
 از هر یک سه درم ورق طلا و نقره مخلوین از هر یک
 و دوازده درم ابریشم خام نیم مثقال ابریشم در کلاب
 آب آبن تاب و آب طلا تاب از هر یک دو دانگ
 شبانه روز بنفشه از هر یک یک مثقال و بنفشه از هر یک
 برسد فرود آورده سر کرده بمالند و بنفشانند و در فضل از هر یک
 کنند پس عسل بپایه مر با سه وزن ادویه داخل کرده بقوام
 آورند و جواهر کلاب صلایه کرده عین شهاب موسیانی را
 در قند و صافی چنانچه در عود موسیانی مذکور خواهد شد
 تعالی بار دشمن بپند یا جانخوره یا بادام که اخته و باقی
 را کوفته بنجید یا آنکه موسیانی و عود را در رطل مسلمان
 که اخته بدستور مقرر رسد با عسل مذکور ترکیب نمایند و در
 از قراح آن عود بر سر و کبد رصافی میرزا دلدارش
 نادر شاه صنعت آن ابریشم خام از پدید جدا کرده با زرد
 سیرین تریز کلاب عود صندل عرق بید عرق بید
 عرق گاوزبان عرق نیلوفر از هر یک یک مثقال
 نبات سفید سه چهار یک من تریز عود صندل عود
 عود که شیرین شربت ام و در شربت سیب شربت انار شربت
 شربت به شیرین از هر یک صنعت مثقال ابریشم را با
 شیشه با زرد بنفشه از هر یک یک مثقال آب با زرد
 و نیکو مالید بنفشانند و آب صافی نموده عرقها و شربت را
 داخل کرده بقوام آورند پس تیر زنده تا قوام ترتیب آن
 شکسته شود و عود شهاب مشک از هر یک یک مثقال و در
 سفید سوخته و خاک کوفته بر هم زنده پس زعفران مثقال
 کلاب سوخته و داخل نمایند ورق طلا و نقره از هر یک مثقال

بسیل حل کرده داخل بنامند پس مراد برینا سفته و فاداکار
 معدنی یا قوت رمانی که با بیستی شیب کافوری جان و قوت
 عمل نبشی زرد و از هر یک یک مثقال نیم ابریشم مقرر
 کا و زبان کشنده خشک صندل سفید غیر کگل سرخ کبک
 بسین سفید شفاقل مسری خصیة الثعلب مسری طباشیر سفید
 از هر یک پنج مثقال خود مهندی با درخوبه از هر یک دو
 مثقال پایه شتر اعرابی یک مثقال کوفته خجسته آن کسب
 شربت و در مثقال پنجمه خابیشم قمری صنعت آن
 ابریشم خام از پله جدا کرده پنجاه درم آب شیب برین
 هفتاد و پنجاه درم نبات سفید یکصد درم اجزا رسوا و نبات
 بچوشانند تا برنج رسد پس بمالند و بیالند و نبات
 را کوبیده داخل نمایند و بقوام آورند پس بگیرند در جان
 قمری مراد برینا سفته لاجورد محمول از هر یک دو مثقال
 عجب شربسته درم خود مهندی قرقره الطیب از هر یک
 یک درم درق طلا نیدرم مشک ربع درمی بدستور
 آن بسیند شربت یک مثقال تاد و مثقال -
**فصل در بیان سقوفاتیکه اصل و محمود
 در آنها ابریشم است**

صندل سفید صندل سرخ طباشیر سفید کشنده خشک مسقر
 و جان قمری آنکه بیستی از هر یک یک مثقال مراد برین
 با سفته دو مثقال زهر زهره خطائی بنبر شیم کافوری عمل
 نبشی زرد و علی عقیق نبشی درق لقره محمول از هر یک
 نیم مثقال درق طلال محمول طین مخوم هر یک ربع مثقال
 اجار را جدا جدا بر سنگ سماق و با گلاب و بید مشک صلا
 نموده سه مثقال ابریشم مقرر در غایت تقوی با
 جوارات خشک بدون امی یکجا با ز صلا نموده در آن
 باقی آودیه را با آن مخم کرده قدری صلا کرده در ظرف
 چینی بپوشند و گاه از زهر شربتی یک مثقال با گلاب درق
 بد مشک درق کسب مید و درق نیل و از هر یک پنج
 مثقال تخم بانگونی نیم مثقال بزر و طونا کینثقال بر آن پنجم
 بنوشند سقوف ابریشم دیگر مانع از برای هفتان با
 خوش و صنعت قلب را نازل کند و مانع از قوی کرد
 و مانع دیگر نیز دارد و صنعت آن با قوت رمانی یا قوت
 زرد در جان قمری عمل نبشی تحقیق نبشی کسب شیمی
 از هر یک یک مثقال گل گاه زبان دانه میل با درخوبه
 از هر یک یک مثقال و نیم برگ گاه زبان دو مثقال نظر
 مصطلک خود غرقی خام از هر یک یک مثقال در ربع
 مثقال زعفران یک مثقال غیر شرب مشک تبی درق
 طلا درق لقره از هر یک نیم مثقال آودیه کوفته خجسته
 جوارات را بر روی سنگ سماق با گلاب صلا نموده
 درق طلا درق لقره محکمه ابریشم مقرر در نبات
 بار یکی چهار مثقال با جوارات با ز بر روی سنگ سماق
 خشک ساییده در آن باقی آودیه را آن مزوج کرد
 قدری سخن نموده در ظرف چینی نگاهدارند شربت کینثقال
 یا گلاب و شربتهای مناسب تناول فرمایند
**فصل در بیان شرباب یا میکه اصل و محمود
 در آنها ابریشم است**

مصطلک زعفران ساخن مهندی و لعل ابریشم در ربع غرق
 از هر یک نیم مثقال صندل سفید و مثقال غیر شرب مشک
 مثقال و درق طلا محمول دو مثقال درق لقره محمول پنج
 مثقال آب شیب برین آب به شیرین آب انار شیرین
 آب مرود و اگر آب میوه با نبات بر بوب و یا اشربه آنها
 را داخل نمایند و اگر آنها نیز بناشد تغییر آنها نبات
 و غسل مرتب نمایند و ابریشم را چون بقدر نیم بند انگشت
 بریزه ریزه کرده در گلاب و آب باران و اگر بنا شد عرق
 آب کینثقال و آودیه بیکوفته سواهی مصطلک زعفران
 و عنبه و درق طلا محمول و درق لقره در یا ریه کمانی بسته
 دمان اندازند و یکشنبه روز کینثقال نبشی بچوشانند
 چون آب برود و وزن عرقها با آن از اساقی کرده تنها
 داخل نموده کینثقال آودیه را در آن اندازند و بچوشانند تا
 بقوام آید و مقول کینثقال محکمه المده فشرده و در لکنند و
 عنبه و مصطلک طلا در آن داخل کرده کسب درق لقره و طلا
 زعفران محمولین در گلاب داخل کرده بریم زنده درق
 آورده تیر زنده تا نیکو دریم شود و سر کینه نگاهدارند شربت
 ابریشم ساده از اقلع ثواب عفران آب یعنی یکمید
 محکم خا طیب یکمید معتدله ملوک سپید علویان محکم
 مانع از برای جمیع امراض سوداوی و بلغمی و جمیع امراض
 قلب و هفتان خام ارضیکه مشارکت قلب باشد مانند
 دوار و سردی و سایر امراض سودا و قلب و مانع هفتت
 آن ابریشم خام بگیر طبل درش سطل کلانی شیار و ز کینثقال
 و بچوشانند تا بجا بر طبل رسد پس ابریشم را بکوبد و مانند
 بقشاره در در و در کینثقال و با ز ثلث طبل ابریشم خام بریزه
 کرده در آن اندازند و در روز دیگر کینثقال و لعل کینثقال
 تا سه طبل باقی بماند و ابریشم را در در کرده سه طبل نبات
 سفید داخل کرده بقوام آورند و در آخر دو مثقال غیر
 نیم مثقال شرب مشک تبی خالص نموده داخل نموده بریزند
 تا نیکو مخلوط شود و در مرتبان چینی کینثقال بپوشند و گاه از
 شربتی یک آودیه با عرق گاه زبان ده مثقال کسب شرب
 یک مثقال بنوشند و هفتت دوار و سرد کشنده خشک مسقر
 در عرق گاه زبان شیر کینثقال و آن شربت دمان کرده

سقوف ابریشم کوبوی از اقلع آن مخوم مغفول کینثقال
 بندگان ثواب همانانی شانه زده و الا که تالیف نموده
 مفرح است و سودا را دفع کند و معدده را قوت دهد و در
 راضانی گرداند و مانع تولید سودا و بلغم است و اعصاب
 قوت دهد و قوی اعصاب ریشیه اعضا را تسکین است و قوی
 با و صنعت آن ابریشم خام مقرر و دو مثقال درق
 کل سرخ مراد برینا سفته صندل سفید طباشیر گل گاه زبان
 کشنده خشک مسقر و لاس مرجان قمری از هر یک یک مثقال
 با درخوبه کینثقال و نیم کل مخوم خود قجاری خام قنقار
 مشک ترکی که با بیستی عجب شرب از هر یک نیم مثقال
 جدر و خطائی زعفران درق طلا درق لقره پایه شتر اعرابی
 از هر یک دو درم طای ابریشم سقوف سازند شربت خود در
 آن مانع با شرب شربت با با عرق گاه زبان شربت شیب برین
 یا شرب ریحانی مزوج با عرق گاه زبان بنوشند شربت
 دیگر قوی قلب و هفتان عار و خوش را نازل کند صنعت

شرب ابرشیم و دیگر که همان منافع دارد و قیمت آن ابرشیم
 خام سبب و قیمت منقالت گلاب عرق بیدمشک از هر یک
 یکصد و شصت منقالت عرق کاو زبان عرق شاتره از هر
 یک شصت منقالت ابرشیم راسته با نوز در عرقها نجیسانند
 و دور و ز آخر ابرشیم را نیکو بچوشانند و بماند و بفشارند
 پس مکسید و شصت منقالت قند سفید و سی و پنج منقالت
 عسل مصفی داخل کرده بقوام آورند و در اثناک طبع
 صندل سفید موجوده و در منقالت قرفل سنبل الطیب مصطلک
 دار صنی دانند میل عود و مندی خام سازج مندی زعفران
 از هر یک یکدرم نیکو کشته در کسبه کتانی کرده دران اندازند
 و دوام کسبه را بمانند تا بقوام آید پس فرود زعفران سبب
 منقالت کشمش ترکی یک منقالت ورق لقره مخلول و در منقالت
 داخل کرده تیر غریز تا زعفران و مشک دران مخلوط کرد
 شرب ابرشیم دیگر تا لیف متقدین نافع از براتقوت
 قلب جمیع اعضا رطوبه و دفع خفقان باره و کسیر
 خوش سوداوی و تقسام بالیخولیا قیمت آن ابرشیم خام
 سه صد منقالت در کینار و سه صد منقالت آبیکه آبرین
 مکر دران سر کرده باشد شربان روز نجیسانند پس
 بچوشانند تا به طلب رسد پس ابرشیم را نیکو مالیده فرود
 بگردان آورند پس بجز بیدگل کاو زبان کیلانی بستن
 منقالت با درنجوبه پانزده منقالت در سه رطل آب دیگر
 بچوشانند تا سیکر رطل رسد پس با لایند و اضافه آب
 ابرشیم نمایند و با سه صد منقالت قند سفید بقوام آورند
 پس از آخر عرق شرب درق طلا محال از هر یک یک منقالت
 و نیم درق لقره مخلول مردارین با سفید گلاب صلایه کرده
 مصطلک رومی و در منقالت دران داخل کرده بعد از
 سر شدن در ظرفی صینی یا زجاجی نگاه دارند و شرب
 ابرشیم منسوب باین زهر دل و بگردا خشا و دماغ را قوت
 دهد و نشاط آورد و نافع است از برای سده پا و ضعف پا
 و ششها و ضعف کبد و با بجز جمیع امراض باره را سودا
 صنعت آن بنوعی شیخ داود انطالی بکیر ز ابرشیم خام علی
 رفیع دوا و قیود در سه رطل آب آهین تا آب آهنگران یا
 آبیکه کمتر از ده مرتبه آهین تا فته دران سر کرده باشند

یک هفته نجیسانند پس داخل کنند دران مصطلک رومی چهار درم
 خوبان قرفل از هر یک سه درم زعفران بیج ترکی از هر
 یک دو درم و بچوشانند تا دو شلث آب رفته شلث بماند
 پس نیکو بماند و با لایند و عسل مصفی با نبات سفید
 بقوام آورند نافع باد قیمت این شرب بنوعی سفید از هر
 شفا فی ابرشیم خام سیاه درم در آب آهنگران ششبار
 نجیسانند و در یک سبب بچوشانند تا به نیمه رسد پس
 با لایند و در لجان روح ترکی مصطلک از هر یک سه درم عطر
 یکدرم صلایه کرده داخل نمایند و با کین قند سفید بقوام
 آورند شرب چهار درم و بعضی از متاخرین درین شرب
 در آخر عرق شرب مشک تبتی مقتضای مزاج بجز بیدگل
 تقویت داخل میکنند شرب ابرشیم تا لیف سفید کیم
 عماد الدین محمود شیرازی مذکور در رساله افیونیة مخفی
 الیه تقویت بدن کند و بدن را فر به گرداند و مقوی
 قلب دماغ و کبد و حشا و معده است و لفرج آورد
 و توحش را زایل گرداند و سوداوی و بالیخولیا
 و جنون را نافع است و مفید صداع بشارت قلبیست
 سودا را بر مزاج قلب چون آتش میزد و با عرق کاو زبان
 بجز تنقیه سودا بجز آهنگین یا آهنگین و نبات مقوی
 باه است و منافع بسیار دارد و قیمت آن ابرشیم خام
 یکصد منقالت صندل سفید گلاب سوده و در منقالت سنبل
 زرد و تری سنبل الطیب قرفل مصطلک رومی و در سنبل
 بو سازج مندی از هر یک یک منقالت مجموع را نیم
 کوفه و کسبه کتانی کنند و درق طلا درق لقره عرق
 مشک تبتی از هر یک یک منقالت عرق کاو زبان گلاب
 عرق بیدمشک آب سیت شیرین مصفی آب سرد و مصفی
 آب انار شیرین از هر یک چهار یک من تبریز نبات
 سفید قند سفید از هر یک نیم من تبریز عسل سفید خوشبو
 کف گرفته یک چهار یک طریق ساختن این شرب
 اکله ابرشیم را با آب باران و درین تبریز شربان روز
 نجیسانند و بچوشانند تا به نصف رسد و ابرشیم را نیکو
 و بفشارند و دور کنند پس گلاب در عرقها آورند و با
 دران داخل کرده کسبه آورند دران اندازند و بچوشانند

تا کین وزن تمامه آب برود و کسبه کسبه اما لید بفشارند
 تمام قوت او دیده باز داده شود پس کسبه را بماند و بفشارند
 و بکلا شسته آن گلاب را در طبع داخل نمایند و کسبه دور
 کنند و قند و نبات و عسل مصفی را داخل کرده بقوام آورند
 و لایندش فرود آورند و بچوشانند مشک را با قند و نبات
 گویند و داخل نمایند و درق طلا و لقره را مخلول نمایند
 داخل نمایند و نیکو بهیم زنده تا خوب مخلوط شود و چون
 نیکو شود در ظرف صینی یا لقره یا طلا که لید مندی کشته
 و صی لبان دو در کرده خوشبو نموده باشند کرد که بقند شرب
 طرف خالی باشد نگاه دارند و هر روز در منقالت ترا با کلاب
 و عرق بیدمشک عرق کاو زبان و تخم زرد مشک بچوشانند
 شرب ابرشیم حکیم علاء قزوینی قیمت آن ابرشیم خام
 یکصد منقالت در شربان روز در آب آهین تا آب نجیسانند
 پس بچوشانند تا شلث بماند پس ابرشیم را نیکو بماند و
 بفشارند و در کنند و یکسب بیدگل کاو زبان هفتده درم
 با درنجوبه پنج منقالت در نو منقالت آب بچوشانند تا
 منقالت با نازین آب را با آب ابرشیم بچاشنود و در منقالت
 پشیرین داخل کرده با شش ملائم بقوام آورند پس
 شرب درق طلا مخلول کثیقالت مردارین با سفید درق
 لقره مخلول از هر یک یک منقالت لضافه نموده تیر زنده تا نیکو
 مخلوط شود و سر کرده نگاه دارند و باید دانست که این شرب
 ابرشیم همان شرب ابرشیم متقدین است با نیکو قرفل
 اوزان کجا و نبات رب به داخل است شرب ابرشیم
 حکیم با قرفل از اولاد هایتا افند و صافی قلمی نموده که این
 موافق است با کثر از همه در دفع امراض سودا و تقسام
 بالیخولیا و توحش و دفع هموم نهایت خوش است و مقوی
 قلب جمیع اعضا رطوبه است و خفقان را نافع است و
 را قوت دهد و بفرماند که گویا امتداین شرب ابرشیم
 همان شرب ابرشیم حکیم عماد الدین محمود است قیمت آن
 ابرشیم خام علی رفیع صد منقالت سه روز درق کاو زبان
 و کلاب عرق بیدمشک شاتره از هر یک یک من تبریز شرب
 منقالت صیرنی باشد آب سیت شیرین آب سرد و آب
 شیرین آب سیت شیرین از هر یک صد منقالت نجیسانند بعد از آن

تا ربع رسد و درین جوستانیدین مصلحتی روی مصلحت الطیب
 جز بویا بسا زعفران از هر یک مثقال میل بواجز
 عود قماری نام سافح هندی از هر یک مثقال و نیم درین
 شکر مثقال همه او بیده و کسبه کتانی کرده دران اندازند
 بچوستانند بعد از آنکه آبها برنج رسد بر شکر و کسبه او بیده را
 نیکو بالند و بنشانند و با قدر زکات آب نشویند و در مطبوخ
 داخل نمایند و بر شکر و کسبه او بیده را در وقت طلوع آفتاب
 نموده فند سفید کین تیریز عسل مصلحتی و در وقت شام داخل
 کرده بقوام آورند و بعد از شام در وقت طلوع از هر یک مثقال
 شکر مثقال مشک تاجی خالص نیم مثقال دران داخل نمایند
 و اگر قوتی خورند مصلحتی رومی زعفران در وقت عقیقه نیز
 شکر نیم سفید قرفل عود هندی دانه سیل سفید کوفته
 بخینه لعلز طلخ داخل نمایند و در وقت دو آب نبات سفید و زین
 تیریز که کین شاه باشد عسل صفت مثقال که نیم تیریز است
 و نوشته که زعفران را بچوستانند بلکه لعلز قوام داخل نمایند
 بحدت آنکه زعفران از چوستان هفتاد گرم میگردند و در شراب
 از شکر طهای فارس که جهت فراموشی ممالک ایران
 شاه عباس ثانی صفوی موسون ترتیب داده اند و تقویت
 قلب جمیع اعصار رئیس و ستین بدن و تقویت باه آوردن
 تصرف و سرور و رونق و سحر و الخویا و سودا و جمیع امراض
 سوداوی و تقویت معده و جمع اقسام صفت قلب حقیقا
 از نافع است به مایت صنعت آن از شکر خام ربع کبیر
 پنجاه مثقال در گلاب عرق گاوزبان عرق نیلوفر
 عرق بید از هر یک دو مینا عرق خاتمه نیم مینا شانه بزر
 بخیسانند و قطعه سفید بزرگی بر روی آن بگذارند
 در روز چهارم آن مقدار بچوستانند کثرت عرقها بماند و بالند
 و بنشانند و با گلاب و عرق بید شکر قدری بشویند که خوش
 تمام گرفته شود پس آب سیت سیرین آب به شیرین آب اردو
 هر یک نیم نیم با هم بمانند و قدر سفید و نبات سفید از
 هر یک نیم نیم تیریز عسل مصلحتی سیت مثقال داخل
 بچوستانند و کف آنرا بگیرند و صافی نموده در عرقها و آبها
 داخل کرده در یاتیل یا کوزه کرد باز بچوستانند و کف آنرا
 بگیرند و صافی نموده او دیگر ذکر میشود نیکو کوفته در کسبه کتانی

کرده دران اندازند و دو گرم کسبه را برست یا برست کف
 بالند و بنشانند که تمام قوت او بیده شکر آب باز داده شود
 و او بیده نیست دانه سیل بویا مصلحتی الطیب عود قماری تمام
 سافح هندی قرفل در وقت عقیقه در صحنی از هر یک
 نیم مثقال مصلحتی رومی زعفران از هر یک مثقال صندل
 سفید و مثقال و چون بقوام آید کسبه را بر آورده و بچوستانند
 و بعد او بیده را بر آورده کسبه را بنشانند و بگل شسته آن
 گلاب در شراب داخل نمایند پس از آنش فرود آورده
 عنبر شکر چهار مثقال مشک تاجی ورق طلا در وقت لقره
 مخلوطین از هر یک یک مثقال داخل کرده در ظرف صحنی
 یا لقره یا طلا کرده نگاهدارند و در ساعت خوب برنج تیریز
 از ترب نمایند و چند روز داخل ساعت این شراب به هر یک
 ساعت خوب باشد در ظرف را کشاده در زیر آسمان گذارند
 در شب بام خانه تا قوت سودای بروی فالص شده تا شیر
 بشیر شود و شکر در وقت شام با خداین شراب نیز شراب
 از شکر حلیه عماد الدین محمود است شراب از شکر مرزا محمد باقر
 حکیم شری نوآباد شرف شاه سلیمان صفوی موسوی
 صنعت آن از شکر خام شفاف مائل بزرودی کبیر پنجاه
 مثقال گلاب عرق بید شکر عرق گاوزبان از هر یک
 دو مینا عرق نیلوفر یک مینا عرق شاه تیره نیم مینا قند
 سفید یکصد و پنجاه مثقال عسل مصلحتی سیت مثقال
 سنبل الطیب و هندی دانه سیل مصلحتی رومی سافح هندی
 قرفل در صحنی در وقت عقیقه از هر یک نیم مثقال زعفران
 کین مثقال صندل سفید و مثقال عنبر شکر ورق لقره
 شکر تاجی از هر یک پنجاه مثقال در وقت طلوع در مثقال
 سیب آب انار شیرین آب اردو آب به شیرین اگر گلاب باشد
 داخل کند اما شکر فواکه میتوان داخل نمود و اگر کنگرف
 بر سیت سیرین در سببه شیرین نمایند نیز خوب
 است و اگر مطلق نکنند و نبات و عسل بدل آن کنند
 هم جایز است بطریق سخن آنکه از شکر مقرر صفت نمایند
 بقدر نیم بند انگشتی و در گلاب عرقها و آب جدوان و
 یا آب باران بچوستانند بان او بیده که نیکو کوفته در کسبه کتانی
 کرده دران انداخته باشد در وقت طلوع تا قوت او بیده

با آنها باز داده شود آنکه صافی نموده با قند و عسل بقوام
 آورند و ورق طلا و ورق لقره و عنبر و شکر داخل نمایند
 شراب از شکر هندی قرفل در وقت عقیقه در صحنی از هر یک
 خام سفت مثقال گاوزبان با در پنجوبه پوست بلبله
 از هر یک چهار مثقال آنکه مقشر پنجاه مثقال در صحنی کشنیز
 خشک از هر یک ده مثقال اول از شکر در وقت شام
 آب صاف بنمایند سفت شبانه روز هر روز سفت
 نوبت آهین باکی را با شکر سرخ کرده دران خاموش کنند
 پس بچوستانند تا شکر با آب آید مال صاف کنند و از
 لاجرا جدا بچوستانند صاف کرده با قند سفید و زین
 تیریز بقوام آورند پس مصلحتی سفت مثقال شکر دو
 مثقال عنبر پنجاه مثقال صندل از هر یک سفت مثقال
 زعفران دو مثقال طهای شکر و مثقال عنبر با گلاب حکم کرده
 مصلحتی صندل طهای شیرین نیکو صلا کیه کرده داخل نمایند
 در وقت طلوع و بعد عود و ورق لقره یکصد عدد و حکم کرده اینها
 نمایند و تیریز معجون سازی خوب مخلوط نموده در ظرف لقره
 و یا چینی نگاهدارند شکر تاجی دو مثقال شراب از شکر
 با سومیانی از سنباط آن مرحوم مقوی باغ است حال
 داغ را نیکو گرداند و وقتیکه بوده باشد مزاج آن
 مائل به برودت و در طوبت و ذهین فکر و حافظ را قوت
 و نافع بود و از برای رعوت و محقق عارضی و بلادت و کمال
 عارضی از ازال گرداند صنعت آن از شکر خام اعلی از
 پیله جدا کرده پنجاه مثقال در آب جدوان دو شبانه
 روز بنمایند پس بچوستانند آن مقدار که نصف آب
 بماند و دو گرم از شکر را بالند تا قوتش آب باز داده
 شود پس بقوتش از شکر تیریز و کسبه و عسل سفید خوشبو
 صافی و در وقت طلوع دران داخل کرده پس بکسبه مصلحتی
 زرباد با در پنجوبه در صحنی زنجبیل سنبل الطیب معتبر
 فارسی عود قماری خام از هر یک و مثقال کوفته در
 کسبه کتانی کرده دران اندازند و آتش بسیار داغ در
 زیر آن کنند و دو گرم کسبه را بماند تا قوت آن عسل با آب
 و شیرین اش کشیده شود و شراب از شکر آهین فرود آورده
 کسبه نیکو بماند و بگل شسته بنمایند دران داخل کرده

کیسه را در وقتیکه یک لجه و دیگر آنرا بر آتش نهند که رطوبت
 کلاب مشرب را ضایع سازد پس بگیرند و بنفشه سیاه بیانی دار
 از هر یک یک مثقال و صندل برقی علق البطم را به پنج انبریک
 دو مثقال در روغن بسان حل کرده در آن داخل نمایند پس
 مشک که یک جد و در خطای از هر یک نیم مثقال بر شکر مقرر
 چهار مثقال و در قهلا محلول در قه قره محلول از هر یک
 یک مثقال با آن مزوج کرده یکو بر هم نزنند و در شیشه نگاه
 دارند شکر جوهره مثقال به شرب ابریشم از استنباط آن خوش
 می نماید که هیچ اشرفیه ابریشم بیاشند نافع از بلغم و الخویلیا
 و این سخاوی از همه است درین فعل نیز مجرب است
 بزنی تقویت سردی و باغ و قلب و کبد و تقویت جمیع بدن
 و باه صنعت آن ابریشم خام از پیله جدا کرده چاه
 شغال در کلاب عرق گا و زبان عرق برید مشک عرق
 بادرنجبویه عرق دار صغی عرق فرج مشک از هر یک یک مثقال
 شبانه روز بخوبی بشویند پس کوشانند تا بنصف سد و از هر یک
 یکو با لند و بقیارند در وقتیکه در شیشه نگاه دارند پس بگیرند
 آنکه منقی پوست بلبله کابلی پوست زرد تاج زرشک منقعه
 فرج مشک بادرنجبویه گا و زبان گل گا و زبان پوست زرخ
 گا و زبان درق گل سرخ گل نیلوفر از هر یک پنج مثقال
 زرباد و بجن سرخ و سفید در روغن عرق خیر لقا قاقله کبار
 صندل سفید بگلایه سوده عود مندی از هر یک سه مثقال
 اجزای یکو فته با ابریشم مزاج در روغن آب جمدان چون شش
 تا شلث رسد صفای نموده تمه سفید کرم عسل مصفای شکر
 سیب آب شیرین شکر آب ریاس شکر آب لیون شکر آب
 گا و زبان ساده شکر آب بادرنجبویه ساده از هر یک نیم مثقال
 داخل کرده و قه را نیز داخل نمایند و با آتش ملایم بر نزنند
 تا بقوام آید پس بنفشه مشک ترکی زعفران از هر یک
 یک مثقال در آن داخل کرده و در شیشه نگاه دارند شکر شکر
 بدانکه در هر روز از شکر ابریشم و شکر آنکه مسطور است
 که ابریشم سفید را می آردند شکلی متطابق نمایند شکر
 ابریشم خوش داده و شکر کرده بود و در جانی باشد که شکر
 خام برستنیانید زرباد ابریشم خام سفید و طولانی نمیشد
 بلکه سیب است چنانکه ذکر یافت عرق ابریشم با لیت

آن مرحوم نهایت مقوی قلب است و جهت تقویت باه و
 ساز اعضا رتبه نیز سفید است صنعت آن ابریشم خام
 زیره کرده چاه مثقال گل گا و زبان بادرنجبویه و مشک
 صندل سفید از هر یک ده مثقال به بجن سرخ به بن سفید
 غولجان ساون مندی از هر یک پنج مثقال درق
 گل سرخ هفت مثقال سیبانه رطوبتی دانند پس از هر یک سه
 مثقال نفع خشک شش مثقال زعفران عود از هر یک
 یک مثقال آب سیب پیرین آب به شیرین آب امرو
 کلاب عرق برید مشک عرق دار صغی از هر یک نیم مثقال
 درق یعنی تا بمول یکصد عدد و در شکر مقرر عرق شند
**فصل در بیان مفرحاتیکه اصل و عمود
 در آنها ابریشم است**
 مفرح ابریشم جهت اصلاح اخلاط سوداویه بنوعی
 و نفع سده و تقویت دماغ از آنجمله و تقویت جوهر زیادتی
 سرد و نشاط بالذات بالعرض و تکمیل ایلیح غلیظ و
 زیادتی هضم نافع گرم و داود و در ریوست معتدل و قوی تر
 تا سه سال بقایست و قدر شکرش تا دو درم و نیز این مفرح
 نافع از براهی حقیقان در غشه و سقوط قوی و صلح مزاج
 و خوش و مالخویلیا و امراض کبد و پها و غیره و این مفرح
 خون را صفای گرداند و سل بلادته را زایل کند صنعت
 آن بگیرند اقیمن آن اقرطی سطو خود س حب بسان
 سیله سارون قرض ل از هر یک چهار مثقال مراد پیدنا
 غلطان بزرگ دانه زرباد در روغن عرق کرباج حبی
 مرجان قرقری به بجن سرخ سفید ساون مندی منقعه لیب
 قاقله کبار قرفه الطیب از هر یک سه درم ابریشم عسوق
 و در روغن کبیل دار قافل مشک ترکی از هر یک یک درم کرم
 ریجان هم بادرنجبویه از هر یک چهار درم بادرنجبویه
 خطای سه مثقال عود شکر و دو مثقال درق طلا یک
 مثقال درق قره و دو مثقال جواهر اصلایه کرده بگلایه
 درق طلا در قه قره و با عسل حل کرده و عود را در
 روغن بسان یا روغن مغز پسته که رخته باقی ادویه گرفته
 چغیله پس بگیرند آب سیب شیرین بست رطل دوران
 این تا فته و قره تا فته و طلا تا فته و نفع در سرد کرد

پس بگیرند قرض لیب سیبانه بجن قاقله کبار صندل سرخ از
 هر یک چهار ده مثقال کوفته در پارچه کتان بسته ابریشم
 خام صنعت شغال در آن داخل کرده و در روز بگذارد و در
 روز کیسه را لایه بنفشه زنده اگر هوا گرم باشد و خونی
 سبب باشد کمتر بگذارد و در روز آرد و به رادر کلاب و عرق
 برید مشک یکسانند و در روز آخر آب سیب را اضافه نماید
 پس بخوشانند و کیسه را در آنم ببالند و بنفشه زنده تا برسد
 صفای نموده عسل مصفای کبیل نیم داخل کرده بقوام آید
 و ادویه زنده کوره را با آن سرشته همچون سازنده مفرح ابریشم
 دیگر که قدس سره جمیع امراض قلبی را نافع است و در آن
 تقویت قلب جمیع توتهما نماید صنعت آن ابریشم خام
 مقرر صغیه ده و دو مثقال درق بادرنجبویه گا و زبان
 از هر یک هفت مثقال به بن سرخ و سفید از هر یک یک مثقال
 مراد پیدنا سفته کرباج حبی بسید مفرح مغسول سالیک
 پوست زرد تاج از هر یک شش مثقال سندر و صندل
 هر یک سه مثقال بادرنجبویه خشک نفع خشک از هر یک
 شغال عود قماری خام عود شکر مشک ترکی زعفران
 سیبانه از هر یک یک درم بزرالینج سفید در شیر خشک خشک
 کرده پیدرم کوفته لیب مصفای درب سیب شیرین متساوی
 سه زن ادویه پیدر شکر شکر و دو مثقال به مفرح ابریشم دیگر
 قدس سره مقوی بولغ و قلب است و ذهن را زکی گرداند
 و حفظ بفراید و حقیقان و صنعت طلایه در برابر و زایل
 گرداند صنعت آن ابریشم مقرر آمله منقی پوست بلبله
 پوست بلبلیا از هر یک ده درم به بجن سرخ از هر یک سارون
 بادرنجبویه سطو خود فرج مشک ابریا اجندان بسان
 دار صغی مصطلی بجنیل صغیر از هر یک یک درم نیم شکر
 جوز بواز عفران کند از هر یک سه درم نعل خشکی درق
 قره درق طلا چند یکتر جد و از خطای مشک ترکی
 شکر از هر یک یک درم و نیم عسل مصفای و زن ادویه
 به طور مقرر تری نمایند شکر و یک مثقال به مفرح ابریشم
 این مفرح سردی آرد و مفرح سد با منقی دماغ از آنجمله و
 مقوی توتهما و نافع است از برای سقوط قوت و عود و
 صنعت آن که بنظر عید نیست که بگیرند آبیکه سرد کرد

باشند در آن قبیب و فضه و حدیقه است در طل
بیس بگریز و فضل فیتون بیاسبه قاطبه کبار سیدل کرم
و سفید و زرد از هر یک به مقدار کم کوفته در کسبه گمانی کرده
باسی درم از شیر عبد کرده از میانجام در آب زرد چوبی
و گدازه تا ده روز که پس بپوشانند تا با رنگ رسد و پاک
کسبه به مانند تابش و قوت تمام او برود که در آن شیرین
آید پس کسبه و بر شیر را بقوت تمام بکشانند و دور
کنند و نبات سفید را کسبه یا سفید یا شیر اسب
اگر زبان سیب تازه نباشد و در بند تا بقوام مطلوب
آید پس با شیر بر آن تخم برسان و تخم بالنگ و بهر کوبیده
و نکند داشته کار بزند و قلمی فرموده اند که اگر در این تخم
سیاهی تخم برسان و تخم بالنگ و در بندل او داخل نمایند
میگردد در افعال مسکوره اتومی داده و به این است
با و بوی پوست زرد و ترنج اسطوخودوس ایرسا
حب بلسان و دهن بلسان و در پنج عقده زرد تا ده
در اید با مشتم بر جان قرمز کبر با مر و در بین سبز
سبب سفید قاطبه کبار چوب اسان و سفیدی قره قلی
چند بیدستر از هر یک ششدرم در خشک گل و در آن
از قنون اسارون سیبغ قره فعال از هر یک ششدرم از تخم
مغزین ده درم چاودر سعدنی خطایی سه درم تنگ گز
جده در خطایی از بنجیل غیر شبیه از هر یک درم و در قن
سه درم ورق طلا بکدرم چهار برابر با کالیب عرق بسیار
صلای کرده چتر او روغن بلسان حل کرده ورق طلا در
نقره اصل نموده باقی اجزا را کوفته بپوشانند و در
بان بپوشانند شیره شکر یا قند یا بوخسار بفته بنه و در
موصد و سکون و او در قنهای بیه و سکون نام و در
سین حمزه الک است و بیونی خضار الفول است
اخبار و در حال بیمار نمائند و شکر یا چوب کوبیده که در
شکر بکافات است که بیسانی عاقل گشاید و او با نمائند
و کله و کجلا بگریه بر یک نوعی از بوخسار الی و
بر طلوی نیز نامند و بی بوس نیز گویند و عاقل بود در
رخت کوفته و آن چهار شکر یا شکر اول شکر است
شیره برک کاه و بار بگریه و با کسبه و سیاه بکلی

ز زمین و ساقش مرغوب گشت اشقر و از آن و خوش بقدر
انگشتی بسیار سنج و این تخم را عوام بخورد و عروق و مبین
نمایند و بعد از آن و سنج و کمانه تخمینه و او درون او
بسیار سبب بسیار سنج بود آن نمائند و خوش تا چهار سال
میماند که در خشک است در اول در عینه و محلل غلام که در او
قابض سهال در حین و در نفع منه و مضمیت در عین زبان
یا از نفع آن چه در در سبز و جگر و نقرش در در کوفه صفا
و برقان و سیاه که و طلا آن با سکه جبهه سق و سق اشقر
بجراحیات و تجلی خنایز و با آرد بپوشد در آرد با سنج
گویند و نافع و مسویع و مصالحش روغن زیتون و روغن کدو
و تدریشش تلخ و درم است و عمل آن در بستره و در حین
با در غسل مجرب و در نفع او آن قوی الی است
نفسه نانی مارک بر زکته و شکر در کوفته بپوشد ساقش
و شکر و در شکر کلش ماکل بپوشد و بپوشد و شکر
زیاده و عاقلش جبهه و در عروق نفع و بسیار عاقل
و سنج خالص ابرک بنه در اول و باخشوت و سنج خنایز
از کربک کشتش بیخ در از زرد سنج و تندظم تر از سبزه
جنگله بیدانغی در و شقال ابرج آن با شراب بهتر است
و عاقل او در موضع نشانی و نقلی آن مانع گزیدن نوم
است قسطنطنیه شش تالت و از آن کلش بنه زرد
بنای سنج کرم و خشک است در آخر دم و یک شقال
او یا شقال زوقای خشک و در مانا جنب القریه
در سار کرم اما نهایت نافع و عاقلش باید به با بنه
جبهه خنایز و نقرش او درام صلیه عصاره آن با عاقل
جبهه طلخ و حمول و جلوس در نفع آن چه درم صفت
در نفع آنمار و مذکات طبقات جسم و با سبزه کاه و عاقل
جبهه سبزه سفید کلش در جمیع افعال قوی تر از برک
آن است و انشاید سنج و کلش سنج آن بقدریک
مشقال بنیات در حین و در حین گزیده و درده
ابو غلسا جزو اعظم بعضی مرهم است و صاحب طراصه
التیاریه درم الاخون به عصاره ابو غلسا نوشته
در ستور افند و در بنه بود که شیره بود بود گویند
که اگر در روغن آن نمائند و با شکر و طلایم بپوشانند که

شیره سنج از آن میرون آید و من ابو غلسا جبهه و در
کوش و نقل ساسه برین و او با است قندر او با بی
بیاض چشم و محلل در نه است صفت آن بگریه سنج
را ابو غلسا را و در آب بپوشانند تا مملو شود پس
روغن بپوشانند تا آب برود و روغن بماند صافی
در شیشه میباید از روغن حاجت استعمال نمایند
قوی و میخازینج قسطنطنیه ابو غلسا نافع در بپوشانند
اگر صفت آن بگریه سنج از او در آب بپوشانند
تا مملو شود و روغن داخل کرده بپوشانند تا آب برود
در روغن بماند صافی نموده از آن روغن باموم قوی
صافیه استعمال نمایند قوی دیگر که مایه در روغن
یا جبهه شقاق برود و شکلی دست و با و شوخی آنش سفید
است صفت آن بگریه ابو غلسا را با ساق و سنج
برگ و بپوشانند و صافی نموده در روغن کوبید و بهر
باز بپوشانند تا مملو شود و صافی نموده در روغن
موم کا قوی داخل کرده بپوشانند تا آب برود و موم
روغن بماند استعمال نمایند مرهم موم نه زهر بار و
خوبیت و او رام و شنج و قند و جراحیات را از افعال
صفت آن موم زرد و در و شقاق و در شکر و یا جبار
شقال است بر روغن کجبه تا زده نج شقال کاه غلسا
متفاد یک شقال کوفته بپوشد و او در روغن از شکر
مدان حل کرده و با روغن بدین نمائند تا مملو شود
نگاه داشته بخار بر بند ۲ مرهم شنایز که از مرهم بود
و این مرهم ابو غلسا صفت آن روغن کجبه بپوشد
شقال موم صافی بقدر حاجت بپوشد و در شقال بود
را کوفته بپوشد و روغن بپوشانند و صافی موم را
در آن کاه غلسا بخار بر بند مرهم ابو غلسا نافع از برای
شنج و تدریحات از جراحیات صفت آن موم مغز
مغزول چهار شقال روغن کجبه بنه شقال بر ستور
مرهم سازند و استعمال نمایند مرهم شنایز نافع از برای
قرقره زنده و بواسیر و نو اسیر صفت آن قند موم سفید
از هر یک شقال شنایز موم بود ده شقال کثیر و صفت
کاه غلسا از هر یک شقال بدست شقال بدستور مرهم سازند

هجو به زخمها از درد با صلاح آورد و گوشت بر ویاند
صنعت آن هجو به دو درم از زروت سفید با ز
بر یک یک یک درم روغن کنجد و درم سوم سفید درم او در
گرفته بسیارند و سوم را در روغن کنجد بگذارند و بپزد
در باون کرده با آنکه نشود دیگر که همان نفع و بر صفت آن
دو درم هجو به در شقیق و موم و پانزده شقیق و روغن گل
بچشاند تا قوت بنویسد در آن داخل شود صاف کرده و در
داخل کنند و همانند موم شود و بر زخم گذارند و در آن
نماند اهل الفتی اول و سنگون بای کوهده و فتحه یا کوه
لام و بکر اول و ثالث نیز آمده قستی از سر و کوی است که
آنرا با طباع عاقد و عود و ترک و ریح و نهار سی در
ایرین بویانی برانی دار قوسن بسیار بی بره و بادوی
بر و قون و بر و قون و بندگی هویز مانند و زرد طلا و
مرا و در آنست که آنرا تره الموع و صلبه عریز گویند و
آن دو صنف است صغیر المورق مثل برگ کز و دیگر المورق
شعبه برگ سرد و این صنف زیاده است و در
بلند تر و بار یکتر و صنف صغیر در شش و بعضی که کوتاه
تر و برگش شعبه برگ کز و در صنف صغیر آن اهل است
و زرد تر از بار عود که قسم اشهر سرد کوی است و شیب است
بنی تازه آن زرد رنگ او رسیده اش سیاه باندک شیر
و قفس صحت و عطرت و بنجایت لطیف و با قوت
مخففه و قابضه و لذاعه و محلی در حصن مستطابین
زائل کننده عفونت و روح حینیه مزمنه و مسحق آن با
عسل جبهه ربو و بولاسیر و مطبوع آن جبهه استسقا و خمار
آن بر شوره نما و برگ آن جبهه او دام حاره و سیاهی طبع
و حرک و آثار یک از فضول به رسد و مرفی که بعد از
شدن زخم در عصبانیه و در و ریش جبهه قروح ساعیه
اکله و نکل و اندمال جراحات میند و طلا آن با سر که جبهه
و از الشعلب مجرب و یا اخیر جبهه محمود اعضا و با عسل
جراحات بن دندان و قنص و اکله آن و گرم و خشک
است و رسوم و لوق آن جبهه ربو و بولاسیر نافع و ضار
گویند و آن بر جبهه سر سام نافع و آتش سیدن اهل نافع
است از برای فالج و استر فاد مضر مگر درین و مصلحتش

خونچان و حاما و مضر صده و طلق و مصلحتش عسل و
سمن بد لاش بوزنش جوز السیر و مثل آن سلنه و در
تلیط بوزنش و در صینی و قدر ترش ترش تا قریه هم

فصل در ذکر حوارثات اهل

حوارث اهل نافع ابر برای ربو و بولاسیر و بعضی شقیق
را جاری سازد صنعت آن یک درم اهل او بگویند نرم
و با عسل موم بیشتر شربتی از یک درم تا سه درم هر روز
ناتشا بخورد و جبهه اهل نافع از برای درد دندان چنان
استعمال کرده شود بعد از آنکه طبع حله خضاری و لطاب
طبعه لعاب هم گمان و روغن کنجد یک گرم بر پشت زبانه و
نیو که آن چکانیده و پشت و درگاه را بر روغن شست
و روغن بابونه مالیده باشد صنعت آن اهل در صینی
از هر یک یک درم سلنه مقدم قره الطیب مصافی زرد و در
مخرج مقلخ از هر یک یک درم میوه سالد و دو درم انبوت
یک درم مشک یک درم و نیم کوفیه نیمه حسانه شتر خرس
سه درم باد و او قیه شراب کنه حب اهل دیگر که همین نفع
دارد صنعت آن اهل درم سداب مشک یک درم نیم
نهر استند چهار درم حلیت استخ فوة الصنع از هر یک یک
درم کوفیه نیمه حسانه شتر نیمه درم با طبع اهل و مشک
مشح و فوة الصنع یا در طبع بولاسیر با در عصاره
سداب زجب اهل دیگر که همین نفع بخشد صنعت آن اهل در
درم حلیت نیم درم حلیت شربت باشد حمل اهل در
حرف که انشاء الله تعالی خواهد آمد و این اهل نافع از
بر اطرش صنعت آن یک درم صنعت عدو اهل او در یک
مطل روغن کنجد یا روغن بنفشه یا روغن بیت هر یک گرم
باشد بر آن گفته تا اهلها سوخته شود در شش و غنار اصابه
در وقت حاجت و خالی بودن معده از طعام اندک آنرا
گرم نموده چند قطره در گوش چکانند درین اهل دیگر قطران
در گوش گرمی تازد و کوزه نافع است صنعت آن یک درم
اهل را و نیم کوفیه در روغن بریتون بچشاند تا در گوش
سیاه شود و این اهل نافع است از برای تحلیل
ریاح متولده از رطوبات غلیظه چون بعد از استسقا

ماده استعمال کرده شود در آب بر او باغ بلغمی در
در یکی و از برای عرق النساء و فالج و استسقا و استسقا
اینها از امراض بلغمی در یکی صنعت آن اهل نافع
جوزال و برگ مورد عاقره و کاه کلیل الملک که خوش
و در آن از خرمی سلنه اجزا مساوی نیم کوفیه یک درم
در آب صافی بچشاند پس بچشاند تا در آب و در حله آب
برود و یک صبه مانند پس بچشاند و صافی نموده روغن
سداب بوزن آب داخل کرده در باون بسته جان
تا نیگو مخلوط شود در شیشه نگاهدارند و سفوف اهل
نافع از برای بولاسیر و ریح آن صنعت آن اهل
متقیه انوی را گرفته در آب کند تا خیسایند در سیاه
خشک نمایند پس یک درم از آن ده درم حمل انبوت
زیره کمانی حرف سفید حله ناخواه از هر یک یک درم
کوفیه نیمه سوای حرف و حمل که این هر دو در آب
با درام شیرین بار و روغن مغز استه زرد و کوبریان کرده
را یکجا کرده در ظرف صینی نگاهدارند شتر نیمه از یک
شقیق ناو و شقیق افساد اهل که جذب ریح نافع
ماز از بدن نماید صنعت آن اهل حله نثار بابونه و
اسفیل شتر نیمه و قنص که سه از هر یک نیم کوفیه نیمه
شراب شسته نماید و کند و لوق اهل نافع از برای
و بولاسیر صنعت آن یک درم یک او قیه آنرا کوفیه از
با نیم او قیه روغن گاو و چرب کرده بیک او قیه نیم
صافی کشته تا یک صفت آن مرا و مت کنند جبهه ربو
است مقدار شربش تا سه درم همچون اهل نافع
در در با اسافل بن و بولاسیر و باوان و رقع اشام
گرم معالجات نفع صنعت آن یک درم درم
اهل او و آنه آن بیرون کرده روغن گاو و آنقدر که
از در آن برگردد و بریان نماید و روغن اخضر یا بید
آتش بر گرفته نرم ساخته باوه درم فانیز شسته و در
صیح و درم از با بگرم با درم الحرج بنوشند همچون
اهل دیگر نافع از برای فالج و استسقا و کاسه
ریاح و محلی مواد بلغمی و خشک است صنعت
آن اهل ناخواه کند ریح ترکی در صینی از زیاده

اجزای اسنادی گرفته بخوبی بمصلحتی سه وزن او در
سدرت سگون سازند ششتری دو درم

باب الالف مع التاء المقناة القویة

اثر آن در اول الف و سکون یا تنه قوی است
رای در سکون هم فارسی با درنگ و بالنگ
نامند و بسیاری از آنجا و بند می خورد و بلیغ
از آن است و نیز آنرا قناع مانی نامند و با آن
رایجان المفتح و بوی تنگ و بیوانی با سیستمانان
جمع از جای و دشت آن و طلب متمم است اما آن
پران اطلاق لغز اترج نماید مراد میوه آنست و بوی
زرد آن گرم است و عاقل و خشک است و در دوف
و غیر آنکه زردی پوست تر است و آنرا آب است گویند و در
به بویک با ننگ است و در اول سرد و در است و گویند
مستدل و خشکی در می و حاضر آن یعنی ترشی آن در آن
در هم سرد و خشک است و در ک و شکوفه آن در آن
دوم گرم و خشک و محف و محلل و باطنت اند و اما
پوست زرد و آن مقوی قلبی باغ و معده و کبد و
و اشتا و صالح از برای فقیان و خوشبو کننده بوی مال
و بطف و محلل ریاح همین ریاح است اما در
انبار در خوردن آن نشود پس اگر انکار کرده شود
میگرد و هم نیز از منافع تر قیاس است و حرارت
آن همین ریاح است آنست و بلیغ پوست زرد و خشک
آن سکون فی صغروی است و مضع پوست آن
خوشبو کننده کبیت و محرور المزاج باید که بخورد
اثر آن را باختری از نیمه و حاض آن و عصاره پوست
گوشت آنکه با هم کوفته باشند جهت کزیدن آنی نافع است
همچنین ضاد آن نفع دارد و طلائی فاکتس محرق پوست
آن جهت برین سفید است و چون غیر محرق آنرا در فله
گذازند مانع کم زدن است و چون پوست یک عدد
را در شراب اندازند در ساعت ترش کند و در کس
و مضر کجارد و مانع عاقل است و مصلحت عمل اما شتر آن
که بلیغ مزیانی است بند در گوشت آنست که شتر یک

به پوست با ننگ است با شتر که نفع والا آنست
و غلظت است بسبب صلابتی که آنرا می باشد و حاصل شود
از آن غذا بسیار برای بدن اگر بپزند و در مضر است حرارت
غریبی است و مانع معده و خجارت بد مانع و مضر کجارد و مصلحت
عمل است و با شکر و اگر آنرا در عسل یا شکر مر به بپزند
است و میگرد و خوش طعم و لذیذ و اما حاضر آن یعنی ترشی آن
پس نیست و در ترشی آن غذا نیست و لکن از تقویات قلب
حار المزاج است و قاع صفا و مانع ریخین صفا با سواد
و نافع از برای خفقان حار و تقویت معده و کبد و سکون
اختلاف آنست از برای رفان و سکون کس که در سبال صفا
و کید و تسکین صداع خجاری و شرب آن نافع است
دوار و سرد خجاری حادث از بجه صفا و خون تصفیه
سرد همچنین نان منقوع در آب ترج یا شرب آن سکون صداع
در دوار حادث از خوار معده است و از فواض است
منع صفا و بجه کسو و منع آن بسبب قوت تقوی در آن
و نیز حاضر آنج حایل طبیعت و ذمه شوت طعام و در آن
تفلیح و جلا می باشد و طلائی آن را میگویند و در قیاب
کلفت را او نزل بر قیاس است و ضاد آنست که کزیدن عصاره
پرنده و مار شامه از نافع طلائی آنست قطع زنگی سیاهی
مرکب از جاسفید و قطره زنجیران که در شتر باقی باشد
نافع و احوال یان غرغره بمیلخ آن در سر کجاست اخراج
زرد که در خلق مانده باشد میفرد و در است بسبب
مصلحت شراب خشن است و شراب ترش بدش است
و آب لیمو است و چون جوهر و در کید او آب ترج
بجیاست مصلحت سازد و خوردن غذا آنکه در آن آب ترج
باشد نافع است از برای باغیولیا حادث از سردی
محرور از صفا و خون و وزن حادث از بجه سودا و
محرور از دم و صفا و باغیولیا می مرقه لکن بسبب
جهت مضر است با صفا سودا پس باید که اصلاح کرده
شود و بشکر و اگر مضر است همان مانع شکر داخل کرده خنده
ساخته بوشند و اما شتر آن پس نیست صالح از برای
خوردن بعیت و گرم و خشک است و در دم محلل و
محفف است و معاد است جمع هم میگرد خوردن و

ضاد کردن باک و با قوت مسله و در انتقال از
مقشر آن قائم مقام تر یاق فاروق در جمع هم
و قویتر از تر یاق کبیر است و گفته اند که در انتقال
مقشر آن تر یاق جمع هم ملد و مضر است و با
باب و با با شرب جهت کزیدن عصاره بویک و ترش
اشامیدن و ضاد کردن باک و یکدم مقشر آن
بست مرخص کننده جنین و مخرج آنست و طلائی آن
جهت تحلیل در دم بلغمی و سنون آنست تقویت کفایت
به آنکه چون بوی سفیدی اثرج با هم با ننگ جوهر
بر است منتبه که شسته شده و منتهای نافع و الا شتر
زرد اثرج را با ننگ کس فی الجملة تقاددی است و جوهر
و اثرج کویک و هر دو طرف آن با یک مخروط و نفع
آن ترش می باشد بطلان ننگ که بزرگ کزیدن است
نیست بلکه کفایت آن نسبت بطون دیگر با یک
و شتر این شیرین می باشد اما بجهر با یک کزیده شده و الا
اجزای اثرج به آنکه از بجهر چند لون است لونی دل
مثل براسه است و در صورتیکه نفوس آب غوره آب اثرج
داخل کرده جاشنی آنرا از قند سفید کزیده استعمال نمایند
و این لون در خواص مانند براسه است و از آن در
قد صفا و تقویت قلبی است و در وقت کزیدن
تقویت قلب مرتب نمایند که در عرقان و اقل نمایند
لون دوم مرتب نموده میشود از برای جمیع اعضا و
عاده صنعت آن بهیچ راه تنلی و یا با شتر نرند و
چون نیکوخته شود آب اثرج و قند سفید کزیده جاشنی
آن مضاف مزاج محفف باشد و شیره با دام شیرین مقشر
داخل کرده چند جوش دیگر داده باشد و اگر مصلحت
باشد استقلح کدی شیرین داخل نمایند و اگر حرارت
باشد نباشد و صنف غالب باشد گوشت خروس
بچه یا بزغال داخل نمایند با نیرین که گوشت را قطع
قطعه نموده یکبار یا زو کس بعد حاجت اهل کرده
در آب جوشانند و کف آنرا کزیده نرند تا مظهر شود پس نفع
شیر یا آنرا اهل کرده نرند و در آب ترج قند و شیره با دام
داخل نموده چند جوش دیگر داده استعمال نمایند و اگر خسته باشد

استمناع و که در احوال نماید اگر باشد دل در تنوع است
 زغال را قطعات نموده در آب و نمک با زعفران
 با چیز بزرگ منبت به نرند و گفت آنرا یک نرند گشت برادر
 در وقت که کوه کرده و مصالح جاریه چون در صحنی زهر
 و سبیل و کشته و قرقه الطیب در با بهر شالی بسته در آن
 اندازند و آب و نمک و پیاز بقدرها حاجت اخل کرده
 بیزند تا مظهر و پس آن برنج و اخل کرده نرند و در آن
 آب اترج و قند سفید اخل کرده و در سه جوش و یک داده
 فرود آورده بکشند و استعمال نمایند و درین قطعه از اترج
 برنج داخل کنند و بجز برنج بخرم با ملا و و یا نان بخورند
 و اگر خواستند بجای برنج از بقول و اردیات و فواید
 که در و استغنائج و جعفر و یا کل با شلغ یا زردک یا
 بادنجان یا سیب سبز یا پسته یا پسته یا پسته یا پسته
 یک زنی علمه میشود یا ملا و یا با نان بخورند
 از آنکه حج و قند اترج ملا و یا مینمایند ساخته استعمال
 نمایند استعمال اترج ملا و یا مینمایند ساخته استعمال
 اترج و قند در وقت گرمی و حرارت مزاج میافزاید
 و دستور حل نمودن لوت و در آب اترج که بقیه است
 ذکر کرده بگیرند اترج را در پیشته کرده و در آن
 سفته سوخته در آن داخل کرده در حمام بگذارند تا زمان
 که حل گردد و مطلق در آن جرم لوت نماند و این محلول نافع
 است از بزرگی جمیع سموم و امراض عصاره سیب و جبهه
 مجرب چون با شرب مناسب نمیشد و اگر مرد در آن
 را این دستور حل نمایند و همچنین سایر خواهرات را این است
 تریاق گشت لوت معتدل تا کل حرارت و جوش است
 سال باقی بماند و شیرش تا سه شقال است یعنی مرغ
 و یا زهر سموم و مقوی باه است و جهت جنون و مجرم
 مایه لوبیا با آب مزه جوش استعمال نمایند و جهت طاریج
 و لغوه امراض باره و دماغی و عسر البول و شکست شانه
 یا آب بزرگ کوشن آب ترب و جهت ضیق النفس و زهره
 نشت الدم و خفقان و ضعف معده که از حرارت مایه
 یا آب کاشنی تازه و اگر برودت باشد با گلکاب و جهت
 استسقاء و علایب طحال و یرقان و قولنج با بلغمی

نیون و جهت بواسیر و امراض معدیه و آب غلاب حبه
 مفاسل و نمکس یا آب مبلغم حین بگردانید و جهت
 سموم و هضم بیشتر و قنده تازه و جهت بس و
 برص با ابل غسل نمیشد و ملا در امراض مذکوره و
 اورام نافع است و صنعت آن پوست زرد اترج تخم
 مقشر اترج برگ اترج از سر یک ده شقال حبیطا تا و
 حبیطا شغال الطیب مر با فلن که غریب است عود سهند
 از سر یک هفت شقال زردت در وقت عقرب طحال
 بجز برنج بپسندید میسوزان از هر یک شقال مر و زردت
 چهار شقال نمرد گشته که با کوشنی از هر یک شقال کوشنی
 خطالی و شقال یکد آنک عود سهند را در وقت و شستر
 شقال گلکاب ساینده و با زهر بر آن صلیب کرده صنعت
 روز بگذارد تا حل شوند و بعد از حل شدن در عود و
 با زهر اندک اندک بخت بریزند و بعد از آن با اترج
 در عسل مصفی تقویم آورده که بر سر آتش باشد داخل کنند
 و آتش آنقدر باشد که بخوش نباید بسوزد آورده در
 طرقت نقره یا صینی نگاه دارند و شسته شده و بجا گذاشته
 پس استعمال نمایند و تریاق حب اترج حبه سموم شرب
 مله و قنده شکر القند است و صنعت آن تخم اترج مقشر
 ده شقال کوشنی نیمه وزن کرده با انجیر کوبیده و شکر
 که با آن بیشتر شسته شتر کرده شقال اقراص باقی همان
 اترج حبه صغیر و شکی مغز و قطع فرود و قند صوم نافع است
 صنعت آن نبات سفید کوبیده اندک که آب داخل کرده
 بر آتش ملا که از نرند تا که نخته شود پس اندک آب ترنج تازه
 داخل نمایند تا جاشنی که خواسته باشد درست شود و تقویم
 آید بر شکست یا صینی شتر تره طلع کرده یا نقره زردت باشد
 شود و بریزند و نگاه بدارند و بکار بزنند و اگر خواست باشد در
 هر یک از نبات سفید مقدار یک شقال و در آن نمانده در آب
 ترنج زردت شور نرند و طلک کرده از آن آب ترنج جوارش سازند
 یک شقال غریب صغیر و زعفران که نخته داخل نمایند باشد
 اقوی در القوت و دفع سموم میباشند

جوارش اترج مقشر سوخته و لعاب اسفند کند و ششهای
 ملعام آورده در ریاح بر اترج کند و بود و بان کوشن سازند
 نافع است از بزرگی لغوه و صنعت آن پوست زرد اترج خشک
 کرده سی و درم نقل حنظل و در آن نقل خرد او از حنی خولجان
 بخیل از هر یک یکد درم شکر بتنی خالص یکد آنک و در نرند
 دیگر شکر دو ذرات است لعل مصفی سه وزن و در نرند و در
 سازند این نسخه از شیخ الرقیب است و در نسخه دیگر نقل در
 نقل اقل نیست و وزن شکر دو ذرات و در نسخه
 این نسخه وزن پوست اترج سه درم است و این نسخه
 شتر بود و درم مزاج کوشنی زردت که در وقت است در
 اول و در جبهه سلیم و جوارش پوست زرد اترج شقال از آن
 ترکی قندی صلیب اعلی مقوی با قنده و عصاره زردت و در وقت
 ریاح است و صنعت آن پوست زرد اترج است و در وقت
 عود و شندی و صینی سیاه خولجان از هر یک درم درم قاطع
 بخیل از هر یک یکد درم پوست خرد زردت سی و سه درم کوشنی
 کوشنی و عوام گرمی مانند زردت درم شکر بتنی خالص یکد
 غسل مصفی بقدر کفایت به دستور جوارش سازند جوارش
 اترج مقوی دل و سوره و دافع سودا و مبین بصر کوشنی
 صنعت آن پوست زرد اترج پوست سر و نرند شکر شکر
 کبابه یعنی عود غریقی تمام از هر یک درم و درم نقل خرد حنی سامانی
 کل نقل سیاه و آن تا قاصد و آن تا قاصد کبابه عود مسان
 تخم شکر از هر یک یکد درم شکر بتنی خالص در وقت
 محال از هر یک یک شقال زعفران یکد درم و درم عسل سفید
 سه وزن مجموع ادر و عسل البقوام آورده در نرند
 بنیه با آن بیشتر چون سازند شتر تا درم و در نرند
 علم فرموده اند که از اسنابنده محتاج به فصل ربیعی
 باشد و علایب مقوی اعصاب و دماغ و صده است و
 و تجب الوقع است و بلغم امراض خصوصاً از امراض
 و نافع صنعت آن بجز ترنج تازه که منقح می شقال یکد
 در عرق بهار نارنج و عرق ترنج شکر از هر یک یکد
 بنجاه شقال بخیسند و در روز یک شوشاندا که شود و از
 بالایش بگذارد و عسل مصفی سه شقال داخل کرده
 تقویم آورده پس کوشنی پوست زرد اترج ده شقال از حنی

فصل در بیان جوارش که اصل عمو و در آنها قشر زرد اترج است

اساروان انیسون با نموه بزمین در این سید کونی
 مالیند نفوس سلخه در قتل کل منقح قاقایا کتیر فرط الطیب
 بیل لوراکامه کتیر مصطک رومی از بر پایه شغال جوز
 در فاضل غنل السباه سبل العلب عود الصلیب عود
 هندوی قنقل بر کتیر و شغال از عفره عطر سبب
 خشک تر که از هر یک یک شغال چند ستر مدوار
 خطای از هر یک چهار دانگ کوفته بنجیه آن است
 شربی کتیمقال تا و در دم طوایم اتوج بر سر جلود
 باست مقوی احتشام و موافق محو بر است صنعت
 آن بوست ابرج تازه یا خشک کرده را بعد از در کردن
 زردی بیرون و دفعه بقیه لمی آن اگر باقیانده باشد
 پویشاندن در آب مکر در زم کتیر و طبع نماید با آب و
 قدری کلاب تا موشود و آب آن خشک کرد پس کتیر
 سفید و حاصل صفتی با آب قدری کلاب و انکاره ضایف
 نموده پویشاندن تا مستعد گردد و اگر جاشی خواستند
 آب ابرج یا لیمو بر آن دوران در آخر جوشیده تا حد
 رطوبت آن شود و اگر خواسته باشد مخربش بود و در
 داخل نماید و اگر بوست ابرج باشد و مرمانی آن باشد
 پویشاندن که حال از آن مرتب نمایند تا پاک و جان و تن
 طبع دهند و اگر کتیرند و آنقدر طبع دهند که بر شود و بترست
 و اگر بوست زرد ابرج خواستند آن شیرین کرده بطریق
 مکرر کنند پس طبع نموده علاوه مرتب نمایند و طریقی بود
 ایسته و با دام حبه حلویات آنست که با سیوس کتیر و با
 اردنندم در فیکه پرشته کنند و در عیت تمام بر سر
 زنند که مکرر است و بوی او در پیش از بسوس پاک
 ده استعمال نمایند

فصل در ذکر ادویان حسب الا ابرج و در آن
 در این حسب الا ابرج نافع است برای بواسیر و طلا
 کردن و شامیدن آن و منقح سه کتیر و هر چه از آن
 است در اعتقاد مجله قوی و احتشام و کتیره من کتیر
 آن گوید عرق بآن نزدیک بنمشود و برست صنعت
 آن حسب ابرج را خشک کرد و منقح نماید و بگویند و آب
 بزندان و کتیر آن را بایرند و چون در کتیر نیار و آب او

کرده کتیر اربابانش لایم بزندان آب رود و روغن بایر
 صافی نموده در شیشه نگاه دارند و در شش را حکم بندند و در وقت
 حاجت بکار برند و در من حسب الا ابرج عیسوی دیگر که صفت آن
 حسب ابرج را خشک کرده بگویند و بطریق روغن بادام
 روغن کشنده و من قشر ابرج گرم و خشک است و منقل
 زنده من با بخت امر از عصب و امر از بارده عصب
 و در و منافع من دفع از زیدان در بریج و کتیر
 غمرب نافع است و تدبیر من بآن با منقل قدم حبه رفع
 برودت هموار است و من من آن بر بدن حبه است
 و فالج روغن و لغوه و احتلاج و عرق اینسا و در
 کرده و منانه حبه رو یا نیدن کتیر و خوشید کردن عرق
 در سوخت آن حبه در و در و عمل سودا و در و در شیشه و منقل
 با بخت در دندان و چکانیدن آن در بری از برای
 ششوی از برای صبح و چون در من قشر ابرج را نگاه دارند
 در ظرفیکه بزر کرده باشد آنطرف را بکشند و در
 قناری مکرر بسیار در آن عطرت بهم میرسد و بوییدن آن
 نافع است از برای فالج و استرخا و مقوی اعصاب کتیری
 است و گفته شده که روغن قر گرفته از بوست زرد ابرج
 بچکانیدن آن در بری نافع است از برای مایو لیا و کتیر
 سودا و در و در و در یعنی اطباء گفته اند که روغن بوست زرد
 ابرج نافع است از برای مایو لیا که حاد است از سودا و حرق
 از بلغم یا از سودا محرق از سودای طبیعی شوق کردن بآن
 صنعت آن بگیرند کتیر در ابرج ششود و از زرد کرده در
 روغن من در روغن خرمی از هر یک یک کتیر یا در و در کتیر
 کتیر یا در کتیر یا در کتیر یا در کتیر یا در کتیر یا در کتیر
 کنند و بوست ششود ابرج و با در داخل کرده بعد از ششود
 دیگر در آن آرد تا سه موقه و اگر ابرج مرتبه این عمل نمایند
 میگردانند قوی در من ابرج منقح از بوست و درخت آن نافع
 است از برای استرخا و من آن چون برسد ابرج زرد
 گرد بوست آن تیغ زنند ترهای آن را و من کتیر
 تر ششود میگردانند بوست آن تر یا چنانچه جمع میکنند روغن
 یا کتیر این حسب که گفته که در من ابرج نافع است
 از برای برودت اعصاب و استرخا و صنعتش آن کتیر

قرابادین کبیر را و وقتیکه رسیده باشد و بگویند و روغن آن را
 بر من کتیر تراشند بوست از او وقتیکه بر درخت است
 و بگویند ابرج را تر ششود میکند از بالای بوست آن در جمع
 کنند بعد از آن گفته که در من ابرج نافع است از برای استرخا
 و فالج و منقش آنست که بگویند روغن زدن من با روغن
 خرمی از هر یک کتیر و در وطن یا از هر یک یک کتیر
 بوست زرد و بالای ششود و ابرج را که فالص بایرند
 از سفیدی دوران اندازند و هر سه روغن بوست
 ابرج را بدل کنند تا سه مرتبه یا پنج مرتبه و قوی میگردانند
 بوست ابرج را در وقتیکه رسیده باشد داخل میکنند در آن
 زروغن و کلاب می زنند از با شش مایو لیا آن بوست
 با سه مرتبه سفید شود و قوت آن چنانچه است بر روغن
 در آن روغن پس سرد و در و در کتیر یا در کتیر یا در
 پس صافی نموده داخل میکنند ششود کتیری و ساکت است
 و بکار می برند و قوی و در کتیر یا در کتیر یا در روغن
 کتیر زرد و در میان کتیر یا در کتیر رسیده که بر درخت باشد
 در روزی سه مرتبه و همچنین تا مایل از پس آن از درخت
 چیده بکشفه نقره یا طلا آنرا از شیشه ابرج بیرون آید
 روغن جمع میکنند و قوی کتیر او بوست زرد و ابرج
 بر روز خیار کتیر در گل یا سمن که سفیدی چینی یا در
 کل کتیر را در و در میکنند و با دام را در شیشه خیار کتیر
 و بدل میکنند بوست ابرج را چند مرتبه تا بگوید کتیر بوست
 و بوی آنرا بیل آن کتیر روغن میگردانند قوی بسیار بوست
 ابرج چهار ابرج را بر کتیر کتیر کرده چند بار مکرر میکنند تا
 کتیر بوست یا در ابرج بکیر و مطلق کتیر ملام شود پس از آن
 روغن میگردانند قوی میگردانند ابرج را و وقتیکه رسیده باشد
 و مستحکام باشد و کتیر در روغن بکشد از در و در و در
 ای و کتیر آن روغن و قیل ششود آنرا تراشیدنی لطیف
 که روغن آن بیرون آید و قدشته رسد تا که بیرون آید
 با بوست آن در آن روغن و جمع میکنند از آن ابرج
 ممکن باشد جمع کردن آن و پیچ میکنند طریقه را در خشک
 و عود قناری و عطر استعجب بخوری مکرر و بسیار و
 در آن را در آن عطر نگاه دارند و این روغن عطر

خوشبوی که نیز نافع از برای دماغ و اعصاب باغی است
 و قوی بر می آورد و در هین را از حب اترج همچنانکه بر می
 آورند و در وقت از منزه با دام و مانند آن و بعضی شرح
 قانون مثل صهارجت و مسیح و شریف و بی گفته اند که
 دهن فرا گرفته از قشر زرد در وقت اترج و همچنین بن فرا
 گرفته از حب اترج نافع است از برای فالج و اسهال
 شرب با و از برای برودت اعصاب طلا کردن رفته
 و کردن و فقرات پشت میسر مایند که دهن قلع اترج
 و دهن قشر اترج و دهن حب اترج نافع از برای فالج و
 اسهال شرب با و در وقت اترج و در وقت اترج و در وقت اترج
 گرفته از قشر زرد اترج نافع است از برای اسهال
 آن و تیرنج جان و چکانیدن آن در وقت اعصاب
 و از برای ارتعاش و نیز نافع است از برای اسهال
 بان از برای اختلاج و برودت اعصاب رب
 اترج و در وقت اترج از رب حصر است و جهت غلبه
 و تشنگی مفرط و قطع فی و دفع سموم و از برای ام البسین
 و آن صریح است که مادت میگرد و جلد با زایا و
 صنعت آن اگر چه در ربوب نهر طمونه اند که باطالع
 آنرا بچوشانند تا برنج رسد و لیکن گفته اند که در بعضی
 از انهار با و اگر گفته میشود قدری شیرینی ضرور است
 و اصل نمودن تا بقوام آید و رب اترج از انجلاست باید
 و رب اترج که بر شیرینی قوام آید بمقدار عشر آن یا قشر
 زیاده نبات سفید و اصل نمایند و با آنش بسیار مایه
 تا برنج برسد و در آورده سو کرده در ظرف صنی یا زنجانی
 نگاه دارند و در وقت حاجت بجار بزند و بنشیند اترج
 قابل صفا و مسکن غلیان خون و غنیان و اکثر از من
 صفا راوی و دوی را نافع و صنعت آن بگفته اند
 یا شکر سلیمان یا غل و شتاب یا سلیمان رطب بر کلام
 که خواسته باشند و با برنج آن سرکه انوار و در یک سنگی
 یا نقره یا سنگی با مسی تازه مملی قوام آورند و وقت آن
 بگردد بر آن شکر آتش افکند آتش آب اترج بقدر که داند
 طبیب که میباید داخل کرده بچوشانند تا بقوام آید پس
 از در آورده سو کرده نگاه دارند و سفوف اترج

میفرمایند که از استنباط بنده محتاج بقضای تو فرقی
 رب کریم محمد باستم حکیم منید از برای فالج و اسهال
 آن آشناییده شود بعد از تمییزه یا ارباب است
 آن پوست زرد و اترج و بادرنجوبه قلع از خراشه
 متع پوست بلبله کابلی از هر یک پنج مثقال اسار و
 همین شرح و سفید سلیمه دار صنی قرومانا از هر یک
 مثقال جد و در خطای محجب مشک ترکی غیر است
 چندید ستر از هر یک نیم مثقال درق طلا کما در لیکو
 از هر یک چهار دانگ زرد و در طول جوز بود
 بسنج فستق زرد یا زرد یا دیان خطائی زنجبیل
 شمشاد کبر با سدر و س عود قماری سنبل الطیب
 مسط تلخ فاوانیا زرد سیالوس اسطوخودوس
 از هر یک یک مثقال صغر فارسی و در مثقال خارک
 جرمی با زنده مثقال کوفته نخته هر دو یک مثقال
 آنرا صبح با و در مثقال عرق با و در بخوبی نبوشند

فصل در بیان اترج حاصل اترج و ورق آن

شرب اترج نافع از برای ضعف معده و خفقان
 صنعت آن بگردد بر گنج بجاه عدد یک را از خیار
 باک کرده خرقه کثافی یا غیر آن و شرب بچوشانند سلطان
 و از کله در یک هفته بگذرانند در جای گرم و صافینده و در طول
 غسل گفته در آن اندازند و بر بزم زنده در وقت
 در شیشه و یا در ظرف صنی نگاه دارند و بوقت حاجت
 بجار بزند و شرب حاصل اترج مسکن و دیر در مطف در
 نافع است از برای حیات خار و دوی و صفا و بر
 دافع قی صفراوی و مسکن عطش را نفع سموم است
 نافع است از برای اعصاب صمداع دوی صفراوی
 هر گاه ایتناز اینت طبع باشد و مقوی شرب با و
 و نافع خفقان مار است الا آنکه مفرط بسینه و
 بسبب جمونی که دارد و مقوی معده و جگر و قلب است
 و نافع است از برای صمداع بشارت کت قلب سور
 مزاج صفراوی قلب و جمیع افعال حاصل اترج را
 دارد و مضاران ندارد و صنعت آن بگردد با

اترج و با و دولت آن نبات سفید دور و یک قشر
 یا سنگی بچوشانند تا بقوام آید و اگر خواسته بجا عمل
 مصف با و شتاب انگوری کنند و بعضی البسین اترج
 و شیرینی را با لسان صند بکنند و گفته اند که شرب اترج
 بهترین اثریه است از برای تشنگی صمداع خوارک
 خصوص و قویک با کلاب با عرق کفری بنوشند و شرب
 اترج که از برای صمداع نوشته اند لیکن صفا است و نافع
 مثقال آب اترج عرق کفری که باین شرب بخورد آن
 است که کفری یعنی غلظت طبع محل را بریزد کرده بطریق
 کلاب عرق کنند و شیرینی درین شرب اترج از برای
 اصحاب صمداع یک اوقیه تا دو اوقیه است با کلاب
 یکم شرب عرق کفری یا کلاب و نیز این شرب نافع
 است صمداع مادت بشارت کت قلب بسبب غلبه
 مره صفا را بر مزاج و آشناییده شرب حاصل اترج بگردد
 نافع است از برای صمداع دوی و نیز آشناییدن آن
 نافع است از برای ارعاد و ارعاد است از ضعف قلب و سقوت
 قوت چنانکه این صمداع در عارض میگرد و نافع است
 گفته که شرب اترج نافع است از برای صمداع و صفراوی
 آنکه حاصل اترج بمیل بجزه از سر میکنند بسبب صفرا
 جمع آنطریق بخار از بسبب قوت فالج که آریا باشد
 نشود دیگر آنکه مقوی قلب حار و نافع است از برای
 خفقان حار و صفا بکنند و ماده را قوت و در وقت
 در وقت آنچه مادت از قشر شرب که در معده مانده است
 بسر میکنند بسبب آنکه مقوی نم معده است و نیز این
 منع لقا بعد از جزه مرهقه بسر میکنند صنعت آن آب
 اترج بخیه مثقال قند سفید یکم بقوام آورند شرب
 سواد و اوقیه قمری گفته که آشناییدن آن بگردد
 نفع است از برای صمداع حار و نافع است از برای
 طبیعت آتند و شرب ورق اترج یعنی خمر آن مقوی
 قلب و نافع است و نافع است از برای بالینویسای
 مرانی که با برودت مزاج و صمداع با آن ریاح بارد و نافع
 باشد صنعت آن بر گنج بجاه عدد یک یا سه عدد کلاب
 از تمام زنجبیل خرقه باک کرده در شرب بجان با زنده در

در دستمالی چسباندن سیسفی بنموده چهار طریقه عمل میشود
 و آنست که در آفتاب گذازد و دیروز بر کلبه پ و درین
 کشته درین نبرست و یک بغه بگذارد و درین شب بشسته کرده
 بکار برد و در وقت حاجت بکار بریزد و نیز در هر طریقه
 شراب حامض اترج مقوی قابض منع است و قابض است
 از برای بانجولیاوی حادث از استزاق بلغم هر گاه آفتاب
 شود با شراب اسطوخودوس بحیث آنکه شراب اترج
 قطع بلغم میکند و شراب اسطوخودوس بآنکه در تمام
 نفع است از برای این قسم بانجولیا مصلح شراب اترج
 است و نیز شراب اترج مصلح شراب اسطوخودوس است
 صنعت آن آب اترج که در طریقه نبات سفید بکنین است
 و در یک سنگ با نقره بقوام آوردند و شراب اترج در
 سینه قد حاجت صنعت دل و خفقان و ضعف معده است
 نافع است و صنعت آن بر آب اترج بنجابه عدد در شراب
 گفته یا جوهر قند شش است که هر ششلی صد و پنجاه
 است صنعت روز بخسانند پس صاف بنموده با صد و پنجاه
 انتقال غسل کف گرفته بقوام آوردند و بعضی از پوست اترج
 برستور سطور ترتیب میدهند و بعضی بر کل طریقه است
 راورد و دست و پنجاه انتقال آب چسباندند و در
 بسیار فکده تا به ثلث رسد و با یک طریقه عمل میشود و در

فصل در ذکر عرقهای پوست زرد اترج

عرق پوست زرد اترج ساده که مقوی قلب و معد
 در آن تربیت قویست در طبوبات فاسده را دفع کند
 صنعت آن بکینه پوست زرد اترج یک درین چهار مرتبه
 بترج و این عرق کشند و یا با بنطری که چکنیک بر سر و یک
 زنده و طاسی در آن بعد از آنکه آب و پوست اترج را در
 و یک کرده باشند و سر پونجی همکوس بر روی یک نهند که
 قند و کله آن و مانند رول و یک باشند و اطراف آن
 بخیز کنند و در میان سر پونجی آب سرد بکنند و آتش
 طایر و بند چون آگرم شود بردارند و آب بنفشه را
 داخل کنند و چون دانند که طاس شده سرد یک با
 کرده از بردارند و اگر دانند که در پونجی هنوز قوت
 باقیست شد آب اهل کرده تکرار عمل نمایند شری ازین

عرق نادر و ادویه با شربت سیب با شربت گلاب در زبان
 با قند سفید بنوشند و بدانکه چینی که یکس جز فارسی مای
 و یا کثافته تخمبانه و لون لغت بند است و آن حبس
 از ریسمانیت که مدور است و حلقه بسته و از اطراف آن
 ریسمانیا بر آورده سه یا چهار در آن حلقه از وسط و یک
 آوینان کرده و ریسمانی دیگر گردون و یک بسته آن ریسمان
 های اطراف حلقه را بر طرفان ریسمانیا که گردون و یک
 است بسته و در میان آن حلقه طاس بنشیند آن طریقه
 مگدازند محاذی نکر سر پونجی بلکه با کرمیکه آن در آن
 باشد تا در آن عرق بکند و عرق پوست زرد اترج
 مرکب که در تقویت اعصاب و ریمه و دفع امراض عظام
 بنفشه است و صنعت آن پوست زرد اترج با جوهر
 کل گلاب در میان و در خشک منحل سفید بکنین شناخته
 بسطوی فستق کفاح خشک از هر یک بنجابه انتقال
 ورق بان یعنی تا بول بنجابه عدد و پنجاه سفید
 و آن میل سیاه در چینی قند الطیب کور که در آن
 است صنعت فارسی تا نقره اسطوخودوس از نقره تمام
 از هر یک بنجابه انتقال و نقل کباب یعنی خود بنفشه سلک
 شد از خرنوبی که هر یک سه انتقال سرکه الکلورک
 گا در زبان عرق با در بنجابه گلاب از هر یک دو در
 بر که روی کرده بر ستور عرق کشند + عرق پوست اترج
 سکری که در نهایت تفریح است صنعت آن پوست زرد
 اترج دو دانه سیر شکر سنج یک در قند مقرر آب بر سو
 جوی کرده در نم کرده و در زیر سیرین اسب خرم خرد و کندن
 پس از رسیدن ببلغم جوش خورده و از جوش فرو
 نشستن آنرا خرم بر آورده چند روز بگذارد و بعد
 با ده سیر دیگر پوست زرد اترج عرق کشند و اگر ده سیر
 گلشن داخل نمایند تبلیت + عرق به اترج تر بسیار بوق
 بهار نارنج است و از آن صنعت برده

فصل در بیان اوصاف قندی حامض اترج

فصل قندی حامض اترج نافع الی برای اصحاب
 برقان صنعت آن بکینه قند سفید و بقوام آوردند
 و آب اترج بمقدار یک آنرا مرینی مخلوط و جاشی دار

گردانند داخل کرده در سینی بریزند و بریزند و در سینی
 نمایند زنگ و دیگر شکر سفید را بقوام آوردند و سفید
 تخم مرغ بر آن زده نیز ترند تا سفید گردد و آب حامض
 اترج بقدر حاجت اندک اندک داخل کرده اند که اکثر
 لازم بدیند و باز نیز ترند چون بیک سفید گردد و در میان
 قرص بر روی کرباس نمک زده بچکانند و چون
 سرد شود بردارند این را استعد تا شش خاشی از آنند

فصل در بیان مریات اترج

مریای پوست زرد اترج مقوی قابض مانع و کبد
 بار و دفع است و شش طعم و صنعت آن پوست زرد
 اترج را تا زنگ تراشیده با ریساک و کوجک بریده در آب
 نمک بشیرن نمایند یا در کیشه ننگی کرده در آب بسوس
 کندی یا رنج با درگاه آن چند خورنده در شش تبلیت
 مانع است و در پیش آب حامض خوش کمی و در شش در
 آب یک بگذارد تا شکر کشنده شود پس در آن ظاهر
 طبع داده در شش نبات با قند سفید در فنق یا شکر
 طبع نمایند تا غلیظ شود و اگر در آخر قند گلاب اهل کرده
 چند خورنده زد و در آن میکند و اقوی و خوشبو و اگر
 در شش جوش بدیند بلکه بعد از طبع آب آنرا شش
 و از یاقه صافی آب آنرا خوب شست نموده شش
 نبات سفید یا قند یا غسل بسیار غلیظ گرم بر آن
 و بگذارد تا بشیره در آن بنجذب گردد و در طبوبات خود
 را در آن شیره پس به پس آن شیره با کفته یا ز جوش
 داده گرم بر آن بریزند و یا بشیره دیگر تازه بر آن
 بریزند تا نگاه که دیگر طبوبات پس ندهد و بشیره را
 ریختن کند بهتر است و شکر کشنده تر و خوشتر از خود بود
 مریای آنست که عمارت از گوشت اترج است بسیار
 فیزی و شح اترج بسیار عملی خسانچه ذکر یافت نافع
 است از برای تقویت معده و قلب و صنعت آن
 بکینه گوشت بانگ را یکد و جوش داده آب آنرا زنده
 تا بخی کمی که وارد شود پس در آب طبع و بند تا مریا
 شود آب بر آورده بقشانه که در آن آب باقی مانده
 و بسیار چه پاکیزه خشک کنند و در شیره نبات سفید یا عیس

خند چو شنی داده فرو درند بر است مر بای اترج
 کبیر اترج در دست را و سبک با آن که باشد که قدر
 از خشر زرد آن ساییده کرد و پس بر چه باره
 دو سه ساعت در آن قدر زجاج ساخته طلکده
 باشد بگذارد تا تلخی آن زال گردد و پس آورده با
 آب خالص بشویند اگر شیرین شده باشد بهتر و الا
 دیگر در آب تازه چند ساعت بگذارد پس آب
 آهک بگذارد و بعد آورده باک شسته طبع نمایند
 مر بسیارند و اگر باره با آن زجاج را می بسیارند که اندک
 دیگر آن بگذرد و در آب شیرین یکشنبه روز بگذارد
 و هر دو سه ساعت آب را بدل نمایند نیز شیرین
 و چو شنی آن در آب شیرین خالص کرد و هر سه تبدیل
 نمودن آب نیز تلخی آن ناکل گردد و پس بطریق مر بای
 زرد و اگر اترج در دست بر آن ساخته باشد شیرین کنند
 پوست زرد آنرا از شک با قدری ساییده و در
 زجاج بخیسانند پس آب خالص که شسته داده آن آب
 زرد و دو سه مرتبه خفین کنند نیز در آن در آب
 بگذارد تا شلکند و کرد و پس شسته و بجهت مر بای
 و نهند و اگر در آب اترج گذاشته و بجای جوش آب گرم
 بشویند نیز کافی است و لیکن باید درین قسم شیرین
 کردن بسیارند نمایند و شستن آن تا آنکه زجاج در آن
 شامه مر بای اترج بر نشسته مسعودین و بجز در شوی صنعت
 آن بگذرد اترج تازه را و چهار باره کرده زنجی آنرا
 دور کنند و در آنجا رسالی نماید در آب عذب
 یک یک هفته بخیسانند پس یک هفته دیگر در آب شیرین
 نیز یک یک بخیسانند تا زجاج شسته سفید گردد و
 ظاهرش زجاج باطلش شود پس تراشند و در آب شیرین
 تا شوی در آن نماید و یک یا کوزه کنند و غسل نکند و
 و از آب و جود و بر آن زرد آن مقدار که در دست اترج
 بر کرده و باید که باره اترج را بجلال بوی سوراخ نماید تا
 شیری و جود آن نغز کند و چو شسته مقدار دو سه
 ساعت بخوبی پس آن اترج را در آب و غسل بر آورده بکشد
 بر و در آب تلخی پس گفته تا آبش خشک شود پس نیز

و غسل کفایت و فرود آوردن از اثر باشد این
 سوده و مقدار را فادیه باید که با زای هر یک
 تا با کسار سل از هر یک یکم تقال و نقل در بعضی از
 یک نیم تقال خشک بگذارد و هم سل را از هر یک
 جلیتی کرده که سر آنرا بکشد و به خند بکشد و هر
 مر بای بشوید و گفته اند اگر رنگ را در آب خالص
 پوست اترج برادران انداخته و پنج در آن را خنک
 بست روزی در آن پس از آب و یک بر آورده و چهل
 روز دیگر در آب بگذارد و هر روز در آب بگذارد
 کنند و بشویند آنرا صبح شام و از صبح بخیر رسیده بان
 از آهن و ناکل پس بکشد و هر روز آورده فشارند
 و یکشنبه روز بر که آب پس تلخی تن کنند و نیز در آب
 دستور که مکرر کردیم و بکار زرد مر بای اترج در دست
 اگر خواسته اترج در دست را مر بای سازند و شستن
 که اترج را از شک با پوست مسودین از اساید
 خازرند آنقدر که از زجاج آن بگذرد و بطریق مر بای
 در آب و شک و دست و یا مسودین و یا ماه جو
 گندم و برنج و با آب شیرین نموده شسته با آب
 خالص باره شسته که کیفیت کباب فلاح از آنگاه
 و مسودین در آن زال گردد و پس در آب آهک یک ساعت
 بگذارد پس شسته بر زرد و خازر با بگذرد آن قدر
 آن برسد و در شیره نبات یا قدری قیق یا غصه مصفا
 و اگر خواسته باشد کباب فاحل کرده چو شسته با تقویم
 نوع دیگر صنعت آن اترج در دست را بطریق مسودین
 شیرین کرده در آب آهک گذاشته پس بر آورده
 شسته مسودین قدری بریده جود آنرا فانی کرده
 باند جود آن مختار اترج که نموده برده با آن در
 باشند بر کرده مسودین مسودین نموده آنرا همان باره
 که بریده اند و بجهت بر شیره نبات یا غسل اندام و نیز
 تا تقویم آید و اگر حاضر اترج خواسته باشد که در آب
 یا به با سبک یا چو یک بر شسته کرده نیمه در جود آن کرده
 بطریق مذکور نیز در نقل و شیره قوی صده و یک ساعت
 صنعت آن بگذرد پوست اترج را و سفیدی آید از دم

و در زماند و لوزهای بار که طبع لانی برند و در آب نمک
 سه روز گندم شیرین نمایند چنانچه ذکر آنست پس با اترج
 یکو بشویند و یکدو ساعت در آب آهک بگذارد پس
 آورده شسته با آب شیرین خالص طبع و شسته با آب
 گردد لیکن مصلح شود پس آورده آب آنرا بکشد
 باز کوشیده نموده و در وقت سه که با کسار سل
 اندازند و چند دانق نقل خنک خازر کسار سل و در
 کرده و قدر سیاه و آنده و بجز در کسار سل تازه در آب
 و در آب کباب گذارد تا مزاج گیرد و سواد لانی نماید و هر
 فاسی در آن شود و قدری بقدر مطلوب کم و زیاد و شسته با آب
 یا قند و سرکه اندازند و پوست اترج را بجز شیرین در
 و بختن در آن اندازند و چند جوش در شسته با آب
 جلیتی بکشد و در آن آورده و در داخل نماید با برسد
 و استهال نماید مصلح اترج نوع دیگر تلخی ترشی بر آورده
 که صنعت آن اترج در دست را در آب کباب خنک و زرد
 گذارد و هر روز در شسته با آب شیرین در آب فاحل کرده
 در آب کباب گذارد و چون تلخی آن دور شود از آب نمک
 بر آورده چهار باره نموده و در آب خالص زرد تا مال
 پس یک بارش یا کوزه آنرا خشک سازند و بگذارد تا خشک
 شود و در زرد که شسته اندازند بگذارد تا سه که در جود آن
 عذب شود تا دل نمایند قوی مسودین و کبده طاری مسودین
 خطر است و آنچه دانق نقل در آن و در زرد و شسته با آب
 تغذای واد و یکدو شسته با آب آهک و داخل نماید مسودین
 اقوی و طیب است

باب الاصل مع الشارح المثلث
 نقل نقی الف و سکون های مثلثه و لام آهک شسته
 گویند و تلخی از فاسد در کنار روغن اندام یا بریده
 شسته چنانچه نامند نباتان با مسودین و گیاه و کسار سل
 و شیره شکوفه بقدر شسته و در زرد و تیره و کسار سل
 بر کرده و در جود نم شیره اناس است نیم جود آن
 شسته با مسودین جود آن با مسودین در اول سرد و در
 خشک است و تقویت فاحل در کسار سل و در جود آن
 و مفتح و مطبوخ شیره و شیره و کسار سل و مسودین

و منع سفیدی موی و درد سرد شراب آن مقوی چکر
 و ملین درم آن و منصفه آن جبهه در و زدن خمادون
 جبهه تخمیل درم بیکر و تخمیر آن تا هفت فرسخه بر تپا و درهای
 جدری و بویس و جوش ششما و بویه که آب از آن در سکن
 و خاکس و آب بلنج آنچه نمر میخ و مقهور و تقویت نافع
 و در قطع خون همه اعضا خاکس آن مجرب است و در فریب
 از بلنج آن تا جمل بر پیشانی آن از عصاره آن تا سی
 متقال و منصفه معده معالجش سخن عربی است و پیش
 جوارس و در پیش سرد است و در دم و خشک است و در
 کرده کیک گفته فرم است در دم قطع اسهال بسیار آن
 و در معده و در مقوی معده و بیکر و سوز و اعضا فاش است
 آنچه نفث الدم و در بود منع انصباب نزلات اسهال
 صفراوی و در طوبی و بوداده آن بال خوردنی و در
 باد و در دم و نیم گنهار که در سه دغه مردخه من مقدار
 بخورد جبهه قطع اسهال مجرب است و در پیش سلمان خون
 بسیار سفید و بلنج یک اویته آن و فسیانیده است در
 آب گرم که با شکر نوشیده جبهه برقان و گزین بر تپا و در
 رطوبت و در طوبات رجم و در مزاج المفاصل جبهه نفع منقوش
 رطوبات نافع و چون الفیج آنرا سرد و زیاده است
 بنوشند و از عصب آن دروغ و نان میگردن و در
 نماید باعث زنبی بدن و خوبی رنگ رخسار و تموی
 معده و نفعی رطوبات فاسده است و چون در
 کلاب خیسانیده و در چشم چکاند جبهه روع مواد و
 تقویت اخفان و حدت البصر سفید و خمادون آن
 شدید اعصاب متعشبه و سوز آمدن چوب آن
 گرفتن در و در بخار آن نافع است صاحب تقوه را
 و خشک کننده و انما میسری است در او خرو
 در و آن جبهه قطع خون جراحت و بدون گوشت
 زیاد و غول آن جبهه بر سار رطب و بیکر کردن رنگ
 زخاره و زرع قمل و جمل آنچه زرع رطوبت رجم
 و در سیلان ارقام نافع و منصفه بلنج آن و در
 نماید آن جبهه تقویت کننده و مال دندان و نماید در
 آن در سکره و آب جبهه درم سبز نافع و نظرت بس

و صلتش و قوی و در شیرش از سایده آن و در قمار
 درم و در لیس و زرش غنصل است یا شکر زمان و جوارش
 غریبه که از آن است مقوی معده و در سکنه طعام و
 در فریب که بسبب رسیده باشد و اسهال از نفث الدم
 و سرد است از آن در آن در دست و مانع صغیر
 بر طبع ۲ صنعت آن غریبه بلوط مصطکی در سوزی از سرت
 بخورد و در اول خیزن چهار درم پوست زرد از جبهه
 در دم و در یاد خود سستی خونی از هر یک که در دم
 در آنکه درم اول برگ بود و با کتب و باک نخساید
 و صیقل با کس نام خود نشانند تا مهر شود صاف تر و با
 سر قه سفید بقوام آرد زرد بسا و در را کوفته نه میان
 بسند و در نخته سنگ مسطح یا سینی مس تا زده قلعی کرده
 قردی و در غن با دام با بسته باید به بن کنند و چون
 سرد شود روزی بار بیدار نگه دارد و در غریبی از در دم
 چهار درم و اگر جبهه سرد و از اجان یک درم بخره شنب و
 نیم درم مشک و یکد انگ و درق طلا و جبهه محو در لای
 طما شیر سفید و در درایس و دره از هر یک یک درم و در
 نقره مندم اضافه نماید و علی است تشویه نقره لاس
 و اگر فاجه سنونات و غیره است که کوبیده با عمل
 شسته در کت بسته لته را بگل کوفته بکشد و در نوز بگذارد
 پس بر آورده استعمال ایند شراب نزال یعنی غوی جبهه
 تقویت اعصاب اندا و اعصاب و معده بستر بیدار است
 و جبهه منافع و صنعت آن بیکر نزال او بلنشد
 و استنبی از هر یک نختقال در و در طاب بر ششاید
 مقدار که در و علت آب زفته نقره با صافی نموده با کفر
 سفید یا قند بکطل بقوام آرد زرد تر است یکا قیده بلنج
 نزال قلم تمام جبهه ریمی است در ازاله قروح
 خفته و اشک او ناله و اکله صنعت آن نزال و
 مازوی سبز پوست زامه در آب جوشانیده صاف نموده
 بنوشند و آشامیدن آن هر روز مقدار سه اویقه مر
 است روز نافع است تقوه را و در قرض نزال که در نزال
 است سبزه را بکند از در آنرا کب جالینوس است
 گفته که من این قرض اسه و در شوالی بخوردی و در

لیس و ز چهارم نیکم ایدر نامگه قلم حال در انما فتر
 صنعت آن که با نزال کبیر نختقال اخلاف سفید سبیل
 الطیب اسارون اسق از هر یک دو و نختقال شتر
 در سکره غنصل عک کرده و باقی او بیه را کوفته بخیه بیان
 شسته اقراض سازند شتر می نختقال با سکنجبین
 قرض نزال و بیکر که همین غایت دارد و صنعت آن
 که با نزال و درم قوه الصبیخ بخیزم است قولی قدر یون
 پوست بیکر از هر یک هفت درم جبهه لبان جبه
 الفقه جبهه زرد و در طوبی از هر یک شش درم او
 کوفته بخیه اقراض سازند شتر می نختقال با سکنجبین
 بزوری و قرض نزال که همین صنعت بخشد به نسو
 میخیزد من حکم عماد الدین محمد حسین شیرازی بحبت
 از ایت طما نقل از بسیار مجرب است مقوی اله
 بخله ایشان و صنعت آن که با نزال است قولی قدر یون
 پوست بیکر از هر یک هفت متقال جبهه لبان
 شش متقال زرد و در طوبی قوه الصبیخ از هر یک
 نختقال جبهه جبهه قدر از هر یک و نختقال او و در
 نختقال اقراض سازند شتر می نختقال با نخله کبیر
 و سکون نامی متلثه و کسبیم و سکون وال نخله
 لغت عربی است و آنرا کحل و کحل صفهانی و کحل سلیا
 و کحل طلا نیز نامند و بفارسی سرده و بزوری کوفتن و
 بزوانی طما و من بلا این نیز و بسر بیانی صد بیدارند
 و آنرا اسارون بسیار است از آنجمله در اخفان و در
 و مصر و غیره با از بلدان و بهترین آن صفهانی است که
 از نواخی قتیایه خیزد و بیدار مان منبری در دم سرد
 و در سوز خشک قاطع ترن الدم کل اعضا و فالفان
 محفت او مقوی اعصاب و جبهه تقویت با کفر آن
 و حفظ صحت چشم و فرغ حرارت و رطوبت چشم و
 از مال آن و با آنرا ک مشک مقوی با صره و نقره
 آنکه با بیه شتر بر آتش گذاشته باشد که شعله و زنده
 باشد لطیف و مغسول آن لطف از مغسول با
 مردارید و سر کین و نبات سفید جبهه خنده و با
 چشم و با صفت جبهه درم و در جبهه بولبت و چکانید

سرمد سینه منقول باب کشیده تازه و با آب ک
 تازه رسته نام معتدلان یا با آب انارین خصوص تر
 معصور باشم در ابتدا کدورت آبله و چشم و گوش
 مانع بر آمدن و اندک آبله است در آنجا و مالیدن آن
 پشت چشم و پلکها و برده کبیری و بر کله و سینه تر آن
 عمل دارد و در روز ظهور آبله آن در چشم و عمل
 آن با آب کشیده تازه مانند کافور یا محلول با گلاب
 عمل است و با آب سماق نیز مفید است و بعضی آن
 را چهار ششم قبل از سائیدن سیاه تیره براق اندک
 مائل بسبزی و بعضی سیاه کزک و بعضی جوزی رنگ
 نزدیکه شده و لیکن از همه بهتر سیاه مائل بسبزی بود
 از آن سیاه تیره براق و بوی آن جوزی رنگش بود
 از آن سیاه رنگ است و سفید و سبز نزدیکه
 شده و رنگ سفید آن براق شبیه بقطعیان طلوع
 کبک است که لاهوری در سبز و قرمز است و لیکن از
 صلبت و شاید در قوت ضعیف تر از کل قسم است
 و آب برای محو زردی نافع باشد و سبز آن از زردی
 می آرد و بعضی گویند سفید آن زردی سفید است
 و بندهی آنرا گاو و تانان است یعنی شبیه بندهای گاو
 بولس گوید که چون بگردانند از آن کبیر و و از آن کبیر
 آن و در درازیم سخی نموده و مخلوط نمایند پس کفک
 رقیق و استعمال بان نمایند زایل میکند آمد صدراع
 و گفته شد در آن است که کشیده شود و سخته از جانی که
 صدراع است و قاطع زردی و سخته آن کبیر و بعضی که
 باشد و سخی چرک زردی و کثرت زیاد است و در حفظ
 صحت چشم و تقویت باصره بنظیر و همچنین در کوری چشم
 رطوبت قروح و اندمال آن و نافع است از برای
 قروح اعضا و حمل آن جهت قطع جریان حیض و
 قروح مفقده و ضامدان بر پستانی و نصف هر چهره
 قطع رعان از جوی مایع میند خصوص با آب کرم علی
 تازه برسته و بدستور عمل در آمد است و باریه تازه
 بجهت سوزش آتش و طلا کردن آن با روغنهای بریدن
 جهت قتل سبب و زردی آن جهت جراحت تازه و سبب

خون آن و قروح و کرم خسته طبعه قریه چشم
 و حرق آن لطیف و منقول آن الطف و بذل آن
 امراض چشم آبی است و اندک آن وقت بیست و هفت
 کشیده و نگاه منور و در کرم خسته قریه است
 سینه که دارد و در مصالحت چشم و سخته است
 چشم است که بگردانند و در قطعات چون پسته و
 با قلاب و بادام کرده و رسیه بز بچند و برایش که از بند
 یا شعله در گرد و بسیار سوز و تیرش تراب یا گلاب یا
 قیر لایع سرد کرده بسیار و بشوید و بکار بر بند
 که فائده احراق آن است لطیف و بر طرف شدن چیزی
 که سخته که در چشم است و صفت احراق آن به سحر
 جدا اختیار در نمی ذکر کرده است که اندک از زردی
 کرده چنانکه کشیده پس آنرا در آتش فکرا انداخته است
 پس در آنند تا زایل گردد آنچه در چشم است از لفظ
 سیاه پس استعمال نمایند در آن عسل آن سحر که قلیما
 را غسل میدهند احراق آن صانعی دیگر آنچه را بر
 صلابه نموده و با پسته تازه چشم کرده در ظرفی بر و داخل
 چندان بگذارد که شعله در گرد و در آن بر
 پشت گرد و احراق آن بنشیند و دیگر بگردانند
 بروغن گاو چرب نموده پس در آنند آنکه که سرد
 رود و زایل شود آنچه می باشد در چشم آن را لفظ
 سیاه پس استعمال نمایند از آن بعد شستن آن با کرم
 سیان کرده شود و بدستور شویید بنشیند بر آن
 زردی نموده با پسته تازه که سخته چشم در چشم
 بر آتش بنهند تا سوزش در و پس در آنست چه از آن
 جدا کرده در چشم زردی که سخته باشد یا ببول کبیر
 یا به شراب کینه سرد نمایند و بعضی از اطباء را
 اعتقاد است که اندک صیاج باصلح دارد و دستور
 غسل آن است که از آنرم صلابه کرده آب کرم آن
 کرده بر زردی بگذارد تا نماند لیش و آب کرم آنرا
 است بان چیزی که سخته در گرد و بر تیره و در چشم
 و چون خاطر چشمتند که از چیزی که سخته تمام در چشم
 آینه دیگر با آب بسیار در پاره کرده بر زردی بگذارد

مخلوط با آب است در سال دیگر کرده و بر زردی است
 ساینده بطریق اول غسل نموده و نه نشینان از آن
 بر رویش کرده بر زردی و مخلوط با آب کرم آنرا
 کرده نشینان از آن افکند به دستور زردی که
 تا زمانیکه باقی نماند در تیره ساله که از برای چیزی و برای
 آنرا در گرد کرده با پسته تازه که سخته نشینان شود آب
 ریخته و با پسته کرمه که سخته نشینان از طرفی کرده سر از
 پوشیده بگذارد تا خشک شود پس ساینده کجا بگذرد
 بعضی تا خرمن شسته آنرا در آب سحر و باروت و با در
 یک چیزی یا تاجی کرده و در خیال چند روز میگذارد تا اگر
 لینه خرابت بخورد و در آن یا نشینان بر رویش آب در
 آن موضع منقطع گردد و برود آنرا سیاه و مو فطرت
 و حیالات و ابتدای نزول مار را نافع و معوی است
 ناشت رطوبات است و صفت آن سرمد سفید
 شد در م کوره یک درم سراج یک درم نشینان
 دو درم ماته با سوده استعمال نمایند در گرد و زردی
 اکثر امراض همین آینه است و تقویت چشم نیز منقول
 از کمال العناء و صفت آن سرمد سفید است
 استه خرمای محرق سراج یک درم یک یک درم نشینان
 و دو درم اجزای سوده مانند پسته یا در استعمال نمایند
 و سایر شرح زردی در حق الباطن اشارت نموده که در خواص

فصل در بیان خواص سرمد

خواص سرمد علمی فرموده اند که از تالیف قدوه حکم
 و استاد الاطباء محمد باذی والد با جعفری سرمد است
 صفت آن مردارینا سفید با قوت زمانی با قوت زردی
 آنوس محرق سراج یک درم کرمی منقول در لفظ
 هر یک یکمقال اینان صمدی و سخته قریه قلیما فنی از سرمد
 یکمقال تو تپای سخته بر آن کرده هم مقال سخته
 محرق و هم مقال بطریق محمول عمل سار کند و مراد از
 سخته که سخته است که تو تپای قلیما باشد تو سخته که سخته
 بیاض تو تپای سخته و اگر خواسته باشد که در یکمقال
 دوده که قلیما برود و افکند و نیکو سخی نماید که سخته
 و چشم سخته است صفت آن حصی لبان اسنی سوم

سینه کافوری زیت انفاق روغن بلسان و سخن
 کتان در آتش نشانه آبوس صیدل سفید بود
 ادویه کوفتی را کوفته بخت بار و غنما و موم و صلیبان
 یکی کرده با آتش ملایم بسازند تا نیکو بماند
 یا زرد کفالی را با آن کوفته قیلید با ساقه فستق
 را در روغن کزداشته روشن کرده و در کوزه
 مورد پوست بلبله کبابی در کلاب چشایند
 انار شیرین آب از با نازه آب سماق آب طایف
 و اگر باشد آب طبعی در خشک همه یکی کرده قطره
 قطره برود و بکشد و بسایند تا تمام آب است
 شود و آب خشک کرده و در کوزه چینی نماند و جواهر
 سر به داخل کرده استعمال نمایند و در سینه دیگر این جواهر
 است که با آب کفالی را در آب بر آید تا نیکو
 برگ برود و کلاب که در آن پوست بلبله چشایند
 و آب انار شیرین و آب سماق و آب آله نازه کزداشته
 خشک کرده و قیلید موم و روغن کزداشته بر آن
 ریخته و در کوزه چینی کلو با زردان و غنما
 زرد جواهر سر به دیگر نماند که از حضرت علامی
 منقذی است و صنعت آن لعل بخشی زوره نیشا
 پوری مر قشیشانی بر روق و سب کلاب محلول و
 فرنگ صمغ عربی کثیرا با آن صمغ کثیرا زهر یک
 یک مثقال مر و زرد ناسفت یا قوت ربانی از هر یک شش
 مثقال یا قوت زرد شادنج صمغ منقول تو تیا ربانی
 در آب بخورده برود و صنعتش کی اقا قیام حصول
 سینه که سینه زیت نماند پوست بلبله زردان و روغن
 در پیشتر از هر یک چهار مثقال نبات سفید و مثقال
 انار شیرین محلول مثقال انار زرد ناسفت سماق نبات
 زرد کلاب بسایند بجمع بر آید و موم و صلیبان
 صلیب کرده باقی ادویه را کوفته بخت همه آنجا
 در لاج مجموع از دوده نیکو و زیت سفید و غنما
 مخلوط کرده بکار برود و در سینه دیگر این جواهر
 که چهار مثقال شتر مرغ که سینه کافوری کفالی کوزه
 در آب کوزه در آن سر کین چهار داخل کرده باشد بخت

که پوست آن طلا کرده و سینه و داخل نمایند و هر
 نایف حال آن قدس سه حکم بخت زهر یک
 السد غنما لعل و صنعت آن لعل بخشی زوره نیشا
 پوری شادنج صمغ عربی مر قشیشانی سینه کلاب
 شش مثقال نماند از هر یک یکدم مر و زرد ناسفت
 در م سینه محقق منقول یکدم و نیم طایف سینه و نیمه
 فرنگی اقا قیام حضرت کی زهر یک یکدم و نیم از وقت
 برود و در موم و پوست بلبله کوزه و در موم کافوری
 یکدم یک انار صمغی نبات بخورده برود و در موم مثقال
 در سینه موم کلاب سازند جواهر در روغن کزداشته
 یا صمغ کثیرا استاد خود و نیز از محمد باقر و کلاب عباد
 الدین محمود نظر نموده و آن قدس سه از خشک کلاب
 انار نقل نموده اند صنعت آن انار صمغی نبات
 مثقال یا قوت ربانی یا قوت زرد یا قوت کبود از هر
 سه مثقال لعل بخشی چهار مثقال زرد و مثقال ورق
 طلا محلول در روغن کزداشته و غنما خشک ترکی
 انار یک سینه مثقال سر کین خطایف بر جان تو تیا
 مر و زرد ناسفت و شتر مرغ از هر یک و مثقال زوره
 نیشا پوری لعل و منقول تو تیا ربانی منقول
 از هر یک یک مثقال بو الصب یک مثقال کوفته نیشا
 در سینه موم کلاب سازند و منقول انار نماند
 در حرکت کلاب در جمولات خود از هر یک نماند نافع
 از برای فرام آید این جنس بسبب کثرت خون استوار
 گزیده شود از هر یک صنعت آن سر کین فارسی
 صنعت بلوط کوفته بخت با آب مرگ موم و سینه
 سازند و در آن موم و سینه کلاب و صمغ عربی
 نماند صنعت آن سر صمغی شادنج صمغ
 منقول و م لافون از هر یک سینه موم کلاب فارسی
 مازدهی سینه زهر یک و در موم شادنج کوزن سینه
 اقا قیام منقول زهر یک ربانی لاون زعفران از هر یک
 یکدم بر سینه و نشان یکدم و نیم کوفته نیشا
 محلول از موم بسازند شتر مرغ و در موم و در موم
 که با سینه در روغن طاعت و گفته که با نبات یا غنما

و یک سینه کوزه و زرد و موم و در موم آن صمغ
 در آن داخل کرده بسایند موم کل نافع است
 قروح امعا و زرد و سطر یا وقت لعل از سینه و موم
 الموم و اذ اطمتت با بخله نقش الموم زهر موم
 و خنکانه خنکانه از استقامت و صنعت آن بنفشه
 ریش کلاب صمغی شادنج منقول و م لافون از هر
 یک سینه زهر یک و نشان یک سینه لاون زهر موم
 سکنه صمغی زهر یک در موم کوفته نیشا یک با زهر
 و آب عصی لاری شسته اقرص سازند و استعمال کنند
 وجه وجه اول از برای سلطان خون را سقل سینه و
 دوم از برای اخراط طمت بر دانه و در آن از دانه
 قیلید یا با روغن و وجه سوم ساقه است از بصیرت
 از موم و آب عطی لاری از برای نقش الموم از سینه
 با آب بقا از برای زهر موم و سطر یا با آب موم

فصل در بیان الکالی که حاصل موم و زهر
 الکالی است
 کمال الکالی که حاصل موم است در سینه کبیر
 صنعت آن انار صمغی نبات مر و زرد ناسفت با ربان
 صینی تو تیا ربانی منقول از هر یک مثقال لعل بخشی
 یا قوت ربانی از هر یک سینه مثقال شادنج منقول و
 مثقال زعفران یک مثقال ناسفت بخت مثقال موم و موم
 کلاب سازند و کلاب سینه و دیگر همان صنعت و در موم
 مر و زرد ناسفت مر جان تو تیا ربانی صمغ عربی
 یا سینه بلبله زرد و سینه زهر موم انار صمغی نبات
 از هر یک و مثقال لعل و صمغ عربی مر جان تو تیا ربانی
 لعل بخشی و در موم صمغ عربی منقول کوزن شادنج
 منقول از هر یک یک مثقال زهر موم زهر موم کلاب الکالی
 دیگر که همان نفع بخت و صنعت آن سر صمغی منقول
 تو تیا ربانی منقول از هر یک مثقال زهر موم و کلاب
 تو تیا ربانی تو تیا ربانی و در موم زهر موم و در موم
 است با سینه از موم صمغی نبات کلاب نماند که در موم است
 کلاب از موم کلاب کلاب کلاب کلاب کلاب کلاب کلاب
 و آب بخت کلاب الکالی که در موم کلاب نماند است

از ان دوی عادی بسیارند از ان ضربه با چشم بسیارند
 رتیشای ذبی بر جان فرزی و نه فرنی لاجورد و مسول
 ورق طلا حل در قنقره محلول که برده ارا اول مرتبه
 کلس نموده باشند مایلین صفتی نفعش سفید آفتاب میانی
 تو بال بخاس از هر یک چهار مثقال سرطان بگری محرق مسول
 شش مثقال یا قوت رمانی دو مثقال عقیق میانی مردانه
 ناسفته دار نفع از عرقان از هر یک دو مثقال شادخ
 مسول شش مثقال و طریق داخل گردن و سیم یک
 آن است که کلس این برده و باید ستود یک سنج رتیش میانی
 خود کرده نوده داخل نماید در دم نیست که صفت
 بیشتر و دست بالند و با بر روی سنگ ساق بتی
 چندا که کلس شود پس داخل نماید حکیم با قوت رمانی
 تیز ز گفته که این طریق ثالث معمول است صنعت
 آن محل سنج دیگر مسول صفتی برده و به سنج یا بر
 روح تو بی مسول از هر یک دو مثقال رتیشای ذبی
 مایلین صفتی نفع سفید آفتاب میانی لاجورد مسول
 رتیش در نفع از هر یک دو مثقال سرطان بگری
 محرق مسول از هر یک از هر یک دو مثقال شادخ
 مسول شش مثقال یا قوت رمانی یک مثقال مردانه
 ناسفته بر جان فرزی عقیق میانی ورق طلا ورق نقره
 پوست کمرغ سوخته از هر یک دو مثقال و نیم ستود
 مقرر کلس سازند کلس لاجورد که آن مرحوم در وقت
 از ابرک و کلس مصلح بنده در رتیشا با برای نوب
 شهابت جنگ دیوان صوبه بنگاله ترتیب داده اند
 با صورا قوت و هر دو صفت آن نماید و جار المخل
 را بسیار نافع است صنعت آن مردارید ناسفته یا قوت
 رمانی یا قوت زرد تو بیای کرمانی بر از هر یک
 مثقال مایلین صفتی ساج بندی آفتاب میانی قضی
 از هر یک یک و نیم مثقال سر سبز صفتی ده مثقال
 سر پارچه پارچه کرده مثل نخود و با طلا در دهنه شش
 تازه ورق کرده با شش انگه بنوانند دهنه سوخته شود
 در کد حرق نرسد پس در کلاب یا شیر خور نموده بوفته
 خجسته تاده روز کلاب صفتی ناید پس حقیقه در آب خورده

واگر زیاده نماید بهتر است پس از آب سنج بر در و خشک
 کرده با ساسا از او به ترکیب نماید بعضی جوهرات را جلد
 بر سنگ سماق صلابه نموده باقی او بر روی کوفته خجسته
 مجموع را با کلاب سماق صلابه نموده تا یک جزو
 شود پس هر دو جزو از این جزو کلسی که قلمی میگردد در
 نموده خجسته کنند و بدانکه کلس با صطلح اهل سینه
 دوده را نامند خواه خالص یا با روغن سرشته در خجسته کنند
 نشو کلسی موم سفید هفت نیم مثقال بر روغن گاو تازه
 که اخته سی و هفت و نیم مثقال عطر صندل است یک
 مثقال که چهار و نیم مثقال در آن کند که اخته باشند
 مجموع را در جراحی کرده فیکله از پارچه کتان در آن کلس
 بطریق معمول دوده بگیرند پس آن دوده با گلاری که
 در آن برگ سرد جو شامیده باشند در باون سنگی بر
 و قطره قطره داخل نمایند تا تمام تسقیه کرده سیکو
 گرد پس با سر سبز مسول و مفرغ نموده بکار برند محل
 لاجورد که موی با صره است صنعت آن سر
 صفتی یا قوت رمانی رتیشا که ذبی شادخ
 عده مسول در نفع از هر یک دو مثقال لعل خجسته
 لاجورد مسول از هر یک یک مثقال مشک تبتی خالص
 که آنک تو بیای کرمانی مسول لعل صفتی از هر یک
 مثقال بدست مقرر مرتب نمایند صنعت این کلس
 دیگر یا قوت رمانی رتیشای ذبی نفع در نفع
 از هر یک دو مثقال لعل خجسته لاجورد مسول از هر یک
 یک مثقال تو بیای کرمانی مسول شادخ عده مسول
 لعل صفتی یک چهار مثقال سر صفتی ده مثقال
 مشک ترکیب کنند بدست مقرر مرتب نمایند و از
 نسخه صحیح است کلس لاجورد و دیگر لعل خجسته
 نیشاپوری رتیشا شادخ مسول سفید لعل قضی
 مسول نشتا از هر یک یک گرم مردارید ناسفته
 دو گرم سب سنج از دوت سفید بر از هر یک یک گرم
 نیم طلا سفید و نه فرنی اقا قیا حفض کلی حفض
 عصاره انشاپوست پلید لرد آفتاب میانی ذبی آفتاب
 قضی سرطان بگری سوخته از هر یک یک گرم سر صفتی ده مثقال

باب غوره بر در و ده گرم کافور قیسوری و دو انگ
 بدست مقرر کلس سازند و در نسخه دیگر آفتاب میانی قضی
 نیست و جای آن زنجبیل است و در نسخه دیگر سر صفتی ده
 او به صفت است یا قوت سنج رمانی لاجورد مسول از هر یک
 یک گرم زبرجد سدرم ورق نقره دو انگ ورق طلا یک
 دانگ مایلین صفتی سیدرم کلس سفید از برای انشاپوست
 که سبب مواد غلیظ باشد صنعت آن سر صفتی ده مثقال
 نفع از زجاج فسفادی لعل شش مثقال سبب از نشتا
 سلبیده کلس کلسه کلس دیگر که مقرر کلس رتیشا از برای
 آفتاب میانی باشد تا یک کلسه نفع در خواهر بزرگ صنعت
 آن انشاپوست صفتی سبب از هر یک سدرم تو بال
 زعفران کلس سنج مرکب صفتی سبب سبب کلسه کلسه
 نفع از هر یک یک دانگ سبب استخوان خرما بوزن کل از
 استخوان خرما در سفال نوبت سازند و با ساسا در وید بگو
 روغن طبعان جرب نو بکار برند محل نافع از برای
 طب صنعت آن نفع سیاه بلم سبب از هر یک یک گرم
 دو گرم کلس دریا سبب سر صفتی ده مثقال لعل
 بدست مقرر کلس سازند کلسه کلسه سیاه و صاف
 اثر در رتیشا صنعت آن سر صفتی ده مثقال
 ناسفته یک گرم مشک ترکیب کافور قیسوری از هر یک
 دوده جراحی زیت دو گرم زعفران یک گرم بدست
 و معداد و شش است کلس حافظ صحت عین نیزان کلس
 رتیشا از آنکه چشم زردی قبول نزلت کند صنعت آن
 کلسه سر صفتی ده مثقال عسل مهند آنرا در باون چند مرتبه
 پس بسیار آنرا با آب باران و همین عمل را تو بیای کرمانی
 کنند پس کلسه از آن است سبب درم و از آن تو بیای آفتاب
 ذبی مسول از هر یک ده گرم و از رتیشای ذبی
 مسول هشت گرم مردارید ناسفته صلابه کرده سید
 محرق مسول از هر یک یک گرم ساج بندی زعفران از هر یک
 یک گرم کافور قیسوری شلت درمی مشک ترکیب یک دانگ اجبار
 را جمع کرده بدست سنج روز با آب باران بسیار و با قوت
 را کوفته خجسته با اجبار یک جا کرده و سبب سبب کلسه کلسه
 صفتی ده مثقال سبب از هر یک یک دانگ سبب استخوان خرما بوزن کل از

چشم و مقوی قوت باصره است صنعت آن لعل خردی
 فیروزه نیشاپوری از هر یک دو درم مروارید ناسفته
 درم شادنج حدی مشمول یک درم بسد محرق مغسول درم
 توتیا و کرمانی طباشیر سفید از هر یک یک مثقال دهنه فزنی
 یک مثقال مرقتیشا دو درم اقا قیاض صفی کاشانی طباشیر
 سرطان بحری محرق مغسول اقلیمیا از هر یک یک درم
 حصرم پندرم سفید کرب علمی شسته نشاسته از هر یک دو درم
 انزیر و توتیا درم مروارید ناسفته از هر یک دو درم پوست
 پایله زرد درم کافور قیسوی یک درم طباشیر سفید یک
 مثقال زنجبیل یک درم یک درم بستور مقرر کحل سازند کحل
 ایچوهر دیگر قلی فرموده اند که منقول از خط میرزا علی
 نوری است صنعت آن اشما صفهانی مدبره دره مثقال
 لعل خردی فیروزه نیشاپوری دهنه فزنی زعفران از هر یک
 یک مثقال عصاره ما یثار در سیانی مایلین صبی مروارید ناسفته
 حصرم هندی قرضل سانج هندی از هر یک یک مثقال بستور
 مقرر کحل سازند کحل ایچوهر دیگر مقوی و جالی لعل حافظ
 صنعت عین است صنعت آن اشما صفهانی شش درم
 یا قوت سرخ لاجورد مغسول زعفران تو بال نخاس از هر یک
 ده درم توتیا هندی دو درم عصاره ما یثار جان
 قرضی دهنه فزنی حقیق میانی مایلین صبی لفل سفید درم
 اقلیمیا زدهی اقلیمیا قرضی رو سنج از هر یک چهار درم
 سرطان بحری محرق مروارید ناسفته شادنج حدی مشمول
 از هر یک شش درم مجبور را بستور مقرر کحل سازند و در
 وقت حاجت مایلین طلا یا لقره کبیر کشند صنعت این
 کحل پنجه دیگر سریه صفهانی توتیا می کرمانی مغسول
 از هر یک ده درم مرقتیشا مرجان قرضی دهنه فزنی
 حقیق میانی ورق طلا ورق لقره مایلین صبی لفل سفید
 در لفل اقلیمیا قرضی اقلیمیا زدهی رو سنج از هر یک
 چهار درم سرطان بحری محرق مروارید ناسفته شادنج حدی مشمول
 از هر یک شش درم یا قوت رانی لاجورد مغسول زعفران
 تو بال نخاس از هر یک دو درم جوهر با گلان سنگ
 ساق صلا نیز ده ورق طلا ورق لقره را حل نموده باقی
 اوید کوفته کبر سنجیه مخلوط نمایند کحل ایچوهر با قوت ده

صحت چشم را نگاه دارد و در گان بر ویانده صنعت آن اشما
 صفهانی هفت درم مرقتیشا پنجه درم اقلیمیا زدهی رو سنج
 مروارید ناسفته از هر یک سه درم زعفران بسد محرق مغسول
 از هر یک یک درم سانج هندی یک درم قرضل سانج یک
 قراط مشک ترکی یک طلوع بستور مقرر کحل سازند بستور
 دیگر اقلیمیا زدهی مشمول دو درم درم پنجه سفید
 است درم است و سانج هندی دو درم ویندرم مشک
 نبتی دخل است بستور مقرر کحل سازند کحل ایچوهر
 پنجه دیگر منقول از ابن الیاس اشما صفهانی شش درم
 توتیا و کرمانی چهار درم بسد محرق مغسول مرقتیشا از
 هر یک دو درم مروارید ناسفته هفت درم سانج هندی
 یک درم مشک ترکی طلوع بستور مقرر کحل سازند کحل
 چشم کشند کحل ایچوهر پنجه دیگر سریه صفهانی از
 درم مرقتیشا چهار درم زعفران یک درم قرضل سانج یک
 قراط سانج هندی اقلیمیا زدهی از هر یک دو درم
 مروارید ناسفته یک درم یک نیم بسد حصرم بستور مقرر
 کحل سازند کحل ایچوهر پنجه دیگر سریه صفهانی
 چشم میزاید و صحت بصیر را حفظ نماید صنعت آن اشما
 صفهانی توتیا هندی از هر یک ده درم مرقتیشا
 مرجان سرخ دهنه فزنی حقیق سرخ ورق طلا ورق لقره
 روی سوخته مایلین صبی لفل سفید در لفل اقلیمیا
 طلا اقلیمیا لقره از هر یک چهار درم سرطان بحری
 مروارید ناسفته سانج هندی از هر یک شش درم یا قوت
 سرخ لاجورد مغسول زعفران تو بال مس سوخته
 از هر یک ده درم صلا که دره استعمال نمایند کحل ایچوهر
 بار و منقول از قرابادین کو توالی حافظ صحت چشم
 و افزاینده نور بصیرت و بخارات رویه را از چشم
 روع نماید و خیالات بسبب انجره را از چشم باز دارد
 و چشم را قوت و صنعت آن سریه صفهانی محرق مغسول
 ده درم مرقتیشا زدهی اقلیمیا از هر یک سه درم
 که با شمی مروارید ناسفته بسد محرق مغسول از هر
 یک یک مثقال لعل خردی نیم درم بستور مقرر کحل
 و تبیل زدهی چشم کشند کحل ایچوهر که خواجگان طبیب

خواجده ابوسعید و خواجده ابوبکر و خواجده ابوطاهر و خواجده
 قیاس الله تعالی امره هم بجهت سلطان کریم تربیت داده اند
 روشنی چشم را بفرزاید و باصره را قوت دهد و حافظ صحت
 چشم است و حرارت چشم را ساکن گرداند و غیره و طبع
 چشم را سرد و باد را ببرد و چشم و بخارات چشم را منع کند و خیالات
 که بسبب انجره باشد را منکند چشم را جلاد و صنعت
 آن سریه صفهانی پانزده درم مرقتیشا زدهی اقلیمیا
 زدهی اقلیمیا قرضی کسر بای شمی بسد محرق مغسول
 مروارید ناسفته توتیا هندی عصاره ما یثار هر یک
 سرطان بحری محرق مغسول نشاسته از هر یک دو
 درم پوست پایله زرد دو درم نیم توتیا و بصری توتیا
 کرمانی باب عبوره داب انار ترش و شیرین داب بادیا
 تر بریزد شادنج حدی مشمول از هر یک سه درم رو سنج
 سفید آب قلعی مغسول صمغ عربی کثیر از هر یک یک درم
 و نیم مایلین صبی فیروزه نیشاپوری از هر یک یک درم
 آنه منقی سنبل الطیب صبر سقوطی از هر یک یک درم
 قرضل دو درم کافور قیسوی دو درم یک بستور مقرر
 کحل سازند کحل ایچوهر کبیر که منافع بسیار دارد و از انجل
 حفظ قوت باصره نماید و قوت بخندان را در آفات
 نگاه دارد و صنعت آن کحل صفهانی شش مثقال
 توتیا کرمانی مشمول پنج مثقال مرقتیشا زدهی
 دهنه فزنی حقیق میانی سرخ مرجان قرضی لقره مکلس
 ذهب مکلس مایلین صبی لفل سفید و لفل اقلیمیا
 زدهی اقلیمیا قرضی رو سنج از هر یک دو مثقال سرطان
 بحری مشمول مروارید ناسفته شادنج مغسول زعفران
 تو بال نخاس از هر یک یک مثقال بستور مقرر کحل سازند کحل
 ایچوهر صغیر مقوی بصیرت دروشانی چشم را زیاد کند و
 حافظ عین است صنعت آن اشما صفهانی هفت درم
 مرقتیشا زدهی رو سنج درم اقلیمیا قرضی اقلیمیا
 زدهی محرق مغسول بسد محرق مغسول مروارید
 ناسفته از هر یک سه درم شادنج حدی مغسول
 دو درم بستور کحل سازند کحل ایچوهر
 که همان صنایع وارد صنعت آن مروارید ناسفته

رجان قرمز قلیمایا زهبی قلیمایا زهبی پوست بلبله
 زرد از هر یک دو درم انهد خردم مر جان سفید مارین
 چینی فروزه نیشاپوری لعل بر خشی دار فلفل صمغ عربی
 کی زعفران شاد رخ مغسول از هر یک یک درم دهنه قرسی
 نیم درم بدستور مقرر کحل سازند و میل زهبی چشم کشند
 کحل الجواهر مغسول از هادی صغیر حافظ صحت عین است
 و قوی توت باصره چشم را جلا دهد و قوت باصره را عادت
 بخشد و صنعت آن انهد اصغمانی هشت درم فرقیشتا
 پنج درم قلیمایا زهبی محرق مغسول دو اوزده درم مر و اوز
 ناسفته درم لعل بد خشی زعفران از هر یک نیم درم ساج
 هندی دو درم مشک ترک خالص نیدانگ کوفته
 بخیه نیکو سق نمایند و چشم کشند هر هفته یک مرتبه یا دو مرتبه
 بحسب حاجت کحل الجواهر که مقوی باصره بود و جلا
 تمام بخشد و صحت چشم را نگاه دارد و صنعت آن هر
 اصغمانی شش درم توتیای هندی دو درم دهنه قرسی
 ما شیا مر جان قرمزی حقیق مینی با سیران چینی فلفل
 دار فلفل قلیمایا زهبی و فنی رو سنج از هر یک چهار
 درم سلطان مجری مر و اید ناسفته سازد هندی از
 هر یک شش درم یا قوت مسخ لاجورد شسته زعفران توبال
 مس از هر یک دو درم دویه کوفته بخیه اجمار را بر سنگ
 ساق جدا جدا نرم عملایه نموده پس مجموع را یکی کرده
 باز عملایه نموده تا خوب مخرج کردند وقت حاجت میل
 طوی چشم کشند کحل الجواهر بنفشه دیگر سرته اصغمانی
 شش درم توتیای هندی چهار درم بسدر فرقیشتا از
 دو درم مر و اید ناسفته هفت درم سازد هندی یک درم
 مشک یک طسوج عملایه کرده چنانچه رسم است بمیل طلا
 استعمال نمایند کحل الجواهر بار و حفظ صحت عین نماید
 و معده و حرمت چشم و صنف لیسرا نافع بود و صنعت آن
 هسته بلبله زرد سوخته سی جز و فلفل دو جز و مر و اید
 ناسفته سدق سوخته توتیای کرمانی بد بر سره اصغمانی
 بسد از هر یک یک جز و مجموع را در آب یک درم تمام متصل کشند
 و چهار روز وقت حاجت بکار برند کحل مشبوب بخیر
 امام محمد باقر علیه الصلوٰة والسلام هبت بیاض عین

صنعت آن توتیای هندی قلیمایا زهبی ستر اصغمانی
 پوست بلبله زرد رنگ اندرانی از هر یک یک درم مجموع را
 عملایه نموده چشم کشند کحل عجیب مجرب هبت بیاض و
 دهنه و جلا غشاده و حدت لیسرا و وال غلط اصغمانی
 صنعت آن انهد اصغمانی چهار درم توتیای هندی
 فرقیشتا از هر یک دو درم و نیم نخاس محرق سنج
 محرق از هر یک دو درم قلیمایا زهبی طلا و نقره شاد رخ عدی
 مغسول از هر یک یک درم بسدر مر و اید زره دانه مشور
 نخاس از هر یک دو دانگ مارا الزان زجاج فرعونی
 از هر یک نیم درم دویه دور الیسیانم سو و مانده غبار
 یک دانگ کافور و یک درم مشک خالص طلا کرده باز سق نمود
 بآب باران سرشته جو بسازند و در سایه خشک نمایند
 و عند الحاجة بت آب در صدف ساییده در چشم کشند و آنکه
 و توتیای آب از یانه و آب مرزنجوش هر یک دو درم تبه
 همان خاصیت دارد و کحل غزیری بار و قوی چشم است
 صنعت آن انهد اصغمانی محرق در سه نر مطف کجلا ب
 بست درم فرقیشتا ای زهبی قلیمایا زهبی از هر یک چهار
 درم و نیم مر و اید ناسفته بسدر محرق مغسول که با سرته
 از هر یک سه درم توتیای لیسری مغسول پنج درم شاد رخ عدی
 مغسول توتیای هندی پوست بلبله زرد و حفض کبی قاتیبا
 سفیداب قلعی شسته عصاره امثیا رهبانی از هر یک
 دو درم صمغ عربی یک مثقال سازد هندی رو سنج
 از هر یک یک درم صیر قوطری زرد مرکی سنبل الطیب
 زعفران طباشیر سفید سلطان مجری محرق مغسول خرد
 ردی مغسول از هر یک یک درم دهنه قرسی چهار دانگ
 کافور قیصوری دو دانگ مشک ترک یک دانگ و نیم درم
 نسخه دیگر توتیای هندی طباشیر سفید از هر یک چهار
 دانگ است اجزا را هر یک عملایه کوفته کجری بخیه
 وزن نموده پس همه ایجا کرده سق نموده در سره دان
 چینی یا زجاجی کرده چشم کشند کحل غزیری بنفشه شغالی
 لیسرا نیز گرداند و تاریکی چشم برود و معده وسیلان نان
 باشد صنعت آن سرته اصغمانی سوخته پنج درم قلیمایا
 طلا و نقره شاد رخ عدی مغسول فلفل دار فلفل نوشاد و

حفض کبی توتیای هندی زعفران سلطان مجری از
 هر یک یک درم زنجبیل نیدانگ مشک سه حصه فرغش و
 دانگ عملایه کرده در چشم کشند کحل النصابین و هو
 کحل المر یا بین تتر گرداند لیسرا و تقویت دیدن آزاد طلت
 آزاد و در گرداند صنعت آن پوست بلبله کابلی بریزه
 بریزه کرده در آب انارین فشرده با پوست نجف سازند
 آنقدر که از روی آن بگذرد و بگذارد زرد زرد خشک
 گفته در سایه در موضعی که نرسد با و غباری پس سق نمود
 بیکه ندر از آن ده درم و اضافت کنند بر آن ستر اصغمانی
 توتیای هندی صولین توبال نخاس مغسول از هر یک
 درم نیم پوست بلبله کابلی محرق کینقال حفض هندی صبر
 سق و طری با سیران چینی از هر یک دو درم دویه را سق
 بلخ نموده بآب انارین سرشته در سایه خشک نمایند
 پس نیکو بسایند تا چون غبار گرد و رنگا باز زد و وقت
 حاجت بکار برند کحل که جلا دهد عین را و صنعت آن ستر
 اصغمانی کینقال مر و اید ناسفته یک درم مشک خالص کینقال
 کحل را سوخته ساییده حصول نموده و مر و اید را ساییده
 شسته مشک را در آنرا حاکم ده خشک نمایند و باز
 بآب از یانه ساییده خشک نمایند پس بسایند تا چون
 غبار شود و استعمال نمایند کحل جلا از مشور مسخ بیارستان
 صنعت آن انهد مغسول یک اوقیه فلفل دار فلفل تک
 اندرانی زرد لیسرا از هر یک یک درم کوبیده بخیه پس سق
 نموده مانند غبار برداشته استعمال نمایند کحل دیگر که
 در خزانه حضرت سلیمان بن داود علی نبینا و آله و علیهما
 الصلوٰة والسلام پس منتقل شد بسوی سید مامولای ماعلی بن
 کسری پس منتقل شد بسوی سید مامولای ماعلی بن
 ابی طالب علیه السلام و بود مخفی از چشمهای مردم
 و این نادرو از اسرار است و این نسخه یافته میشود نزد
 اطباء حکما صنعت آن بگیند توتیای کرمانی یک درم
 کحل اصغمانی دو درم مرغ اندرانی ربع مثقال زنجبیر
 نیم قرطابا کافور کجبه پوست بلبله خیزد یک درم فرقیشتا
 پوست بلبله و بلبله را در آب آنقدر که بپوشد آنرا و بیند
 در آن دویه را در جوش دهنه تا آنکه ربع آب بماند صفت

از بار خرد و خشک کنند و بسایند ساینده فی نیکو تا آنکه
 مثل غبار گردد و استعمال نمایند در چشم وقت غروب
 آفتاب چشم را کمال قوت بخشد اگر چه بدتها باشد که ضعف
 او را عارض شده باشد بجز آن شد تعالی کمال مقبول از
 ریشاد معروف بدوا الکاتب جهت حفظ صحت چشم و
 شفت حوبات و تقویت بصره ضعف آن سر بر صغیرانی
 مری باب باران در درم شیان مایینا جزا لورد از هر
 یک یک درم بیدله زرد و نیدرم کافور و انگر با آب غوره
 ساینده کحل سازند کحل دیگر جهت رفع بیاض و
 دو که و ضعف با سه که حکیم هندی در رساله مجربات خود
 که از تالیف استاد نیست صنعت آن گل مایینا از زرد
 سفید بر تشنیزج مقشر با سیران چینی از هر یک پنج
 شتر سنگ چهار مثقال اجزا کوفته بختی مانند غبار
 استعمال نمایند بلکه که نافع است از برای عشا و بیاض
 عین صنعت آن اندر محرق مغبول بعراحو و ون نبات
 سفید بگلای صلایه نموده در چشم کشند + اشیر الملوک لقمه
 بنه و کسر نامه نشسته و سکن یا ی مفاة تخم نسیم و
 ضمرای همه نافع است از برای ناخوشی بوی دبان
 درم گاو و زرد و آدن ملازه و جوشش دبان و گلو
 صنعت آن نشاسته پنجه درم طباشیر سفید از وی سیر
 ساقی از هر یک دو درم در سه درم زعفران قاقه از
 هر یک یک درم نبات سفید تخم خرفه عدس مقشر از هر یک
 چهار درم کافور قیصوی دو دانگ کوفته بختی در آمیزند
 و در دبان باشند + اشیر الملوک دیگر نافع است از برای
 بخرد او را معلق و سقوط الهامة و قلاع صنعت آن ساق
 پنجه درم طباشیر سفید از وی سیر عنبه شقوب ساق منقح
 از هر یک دو درم زردار سه درم قاقه یک درم زعفران
 یک درم شکر طبرزد عدس مقشر تخم خرفه از هر یک چهار
 درم کافور قیصوی دو دانگ اجزا را کوفته بختی در آمیزند
 و در دبان باشند و این مرکب یا زده جزو است و وزن
 مجموع اجزاست و هشت درم دو دانگ است +

باب الالف مع الجیم
 اجاعس کبیر خمره و فتح جیم شده دالف و صا و

بسر برانی جا صا و رانا و سکنبا و کوفیلون نامند و
 بقاری آلودان اقسام است آلودی زرد آلودی سیاه
 که آنرا اهل مغرب عین البقر نامند و آنچه که آنرا در ک
 نامند و آنچه که بنگلی ترش شامیلوچ که آنرا آلودی سفید
 گویند و آلودی سلطانی و آلودی سرخ و لیکن چون مطلق
 ذکر آن شود مراد از آن آلودی سیاه فارسی و آلودی
 بخاری است و در اول سرد و در دوم نرم است و خالص
 آن تبرید و تطیب معده و تبیین طبیعت است بسبب
 لزوم و در طبیعت که آنرا میباشند و بد است براس معده
 و ساقط کننده شهوت طعام است خصوص شیرین آن و
 باغذائیت اندک و ذریق و لین و مهمل صفراوی ریش
 و سکن حرارت دل و عطفی صفراوی صفراوی و تشنگی
 و تپهای صفراوی و صدراع حار و خارش بدن و تجمع
 آن رطب معده و هبت و زغنیان صفراوی نافع و
 رطب آن ابلخ است در اطلاق و خصوص شیرین م
 رسیده آن الا آنکه اجاعس حاض برودت آن یا ز
 و تبیین آن کتر باشد که اطلاق بطین کند نیز بقطع و لطیف
 چون سار چتر با نیکه میباشند ترش صرف هر گاه بیاید
 در معده و اما فطنه اما اگر در یا بند معده و اسعاب
 پاک پس آن بجانب جس بطین اقرب است با آنکه معده
 پاک از فضول نادر است پس از بخت آلودی حاض
 بسبب هموضت لزومت جوهر و رطوبت نیز میباشند
 مهمل و از آلودی کوچک و صلب بود قالفش باشد
 آن بد است بخت آنکه غیر لذیذ است و نیست مهمل
 بطین با الحسل معین بر اطلاق و دفع ضرر آن از معده
 سرد و آلودی خشک را چون بنزد آب و صفای نمود
 بنوشند با شکر یا نمکین یا سسل میباشند ابلخ در تبیین
 طبیعت و سردار آن است از برای مسطول که تنادل
 نماید اجاعس را پیش از طعام و سبادت بخوردن طعام
 نکند تا زمانیکه آلودی سرد شود و آلودی سفیدی اعظم است
 و نیست مهمل مثل غیرش و خورده میشود از برای تطک
 نه از برای علاج آلودی ترش و شیرین
 موافق است از برای تسکین التهاب قلب اما اجاعس

بروی روی است از برای معده و موجب عقل بطین است
 و غرغره لطیف بزرگ و بیخ وی جهت درم الهامة و منع
 نزلات دماغی و درم لوزین نفوسیت لسه و آشامید
 آن نافع از برای رفع گرم معده و فساد و بزرگ آن بسبب
 جهت کشن گرم اما مجرب منهر است بلخ و مصطخ
 خباب و مضر است معده و مصطخ گلفند و در سرد و درین
 مهملگی و کند و غسل و قدر ترشش تا مینظرل و بتر
 تر سندی و اما اجاعس جنگلی پس آن محف است و مطین
 آن در گلاب قالف و صمغ آلودی که آنرا بقاری صمغ فارسی
 نامند گرم تر از صمغ عربی و بیوشش کند از آن است و
 منفعت حصاة جهت سرفه نافع و استعمال آن جهت سردت
 بصره و ضما آن با سه که جهت تو با و جوشش بدن اطفا
 سفید اجاعس غذای موافق است از برای محس و برین
 و اصحاب صفراوی صفراوی و تشنگی و تپهای صفراوی
 و اصحاب صدراع و خارش بدن و باید دست که اجاعس
 اقسام است قسمی آنست که برنج را در آب بپزند و آلودی
 یا آلودی خشک هر کدام که باشد بپوشانند و صفای بنزد
 آب آلودی با شیر بادام شیرین اصناف نموده چند جوهر
 دیگر داده بکار بزنند و اگر اسفانان یا خرفه تریاک و دخیل
 نمایند بهتر است و اگر ماش مقشر یا برنج نیز باشد خوب
 است و این فرود اجاعس را در وقت حمی و شدت
 حرارت استعمال باید نمود قسمی دیگر آن است که گوشت
 بره یا بزغال یا گوشت طیور یا مرغ بجه یا خروس بپزند
 چون مرغ و خروس جوان یا درج و کبک و میوه و مثال
 اینها قطعات نموده در آب و نمک میاز بقدر حاجت
 بپوشانیده و کف آنرا بگیرند پس آن گوشت را از آب برآورد
 بار و عن گا و و پیاز حلقه کرده و قدری از مصباح حاره
 چون دار صنی زیره و هیل اعل نموده سرخ نمایند پس آب
 بقدر حاجت داخل کرده در پارچه قدری دار صنی و دانه هیل
 و قوفه لطیفه در آن اندازند و بپزند چون گوشت قرص
 به بخت شدن رسد آب آلودی بقدر حاجت داخل کرده به بپزند
 تا بقدر حاجت بخت شود فرود آورده بانان و یا با جلا و
 بخورند و اگر خواهند ترش با شیرین شود یعنی چاشنی او

مقدار یک چاشنی آن مطلوب باشد زرد آلودی خشک کرده
 که آنرا قبضی نمایند یا آبجوداغل نمایند و اگر خواسته شد آنرا
 متناهی بهم رساند کفی برنج را کوبیده در ادل طبع داخل نماید
 و اگر اندک زعفران داخل نمایند برای آوردن تفریح
 موافق است و اگر خواهند درین اجاصیده از بقول مش
 اسفانخ و خرفه تازه و ترش و برگ چغندر و بونج چغندر
 ورق کرده در وقت طبع داخل نمایند مناسب است و این غذا
 موافق است از برای افرجه صفراویه و تلبین طبع است
 و تکیه بره میدهند چغندر ذکر با در کتاب اغذیه المرقی
 گفته که هرگاه صفرا حار ساکن شود و قوت در بدن
 بسیار باشد کین قندی با جاصیده یا گوشت و راج
 و طیخ و چوز و مرغ که در آن کسب و به داخل
 باشد با جاصیده بزنگ دیگر که ملین طبع است و طفلی مره
 صفرا و کاسر حدت خون و نافع برای حمیات حاره
 آن بگیرند که خرفه ترش و در آب جوشانند و با
 دیا لایند یا لایش پس داخل کنند در آن اب را بقیلو
 برآین با دوام شیرین و کشنیز خشک کوفته بر آن
 دستا دل نمایند و این اجاصیده نافع است صفرا و بشارت
 قلبی است افرنج و موی قلب چون استعمال کرد
 شود بعد از فصد + آس اجاص صنعت آن گوشت
 قطعات نموده با آب و نمک قدری پیاز جوشانند
 دکت آنرا بگیرند پس با قدری روغن گاو آنرا سرخ
 نمایند و آب داخل کرده به نرند تا گوشت بخت شود
 قدری برنج که آنرا شسته و خیسانید و با شند نیز داخل
 داخل نمایند و چون برنج بخت شود آب آلودی تازه در آب
 بخت یا آب آلودی خشک در آب بخت پاوده با قدری
 نفع تازه و نمک بقدر حاجت داخل کرده آنقدر
 جوشانند که ترشی آلودی جرم برنج نفوذ کند پس فرود
 آورده کشید و بخورند و آب اجاص سر و تر و ملین طبع و سکن
 حراره و خشکی و تپهای گرم صفراوی و التهاب مودور
 سایر آثار مثل آب اجاص است صنعت آن بگیرند آب
 آلودی تر و باتشی بسیار ملائم بنرند تا بقوام آید و احتیاط
 کنند بوقت طبع که نسوزد و بکار برند و اگر قدری شکر سفید

یا نمک یا نبات داخل نمایند عند التلبه نیست در عیال
 در نهایت استوی باشد در حدت که بزرگان آن بخت و
 یا در دم است یا بر که بعضی از مشرب به غذا نیمه و سهند
 چون ربه اجاص با نمک آنرا سکنجین سقر علی اجاصی
 نافع است از برای صفرا و یاس و فیتکه با حرارت
 مزاج باشد بخت آنکه درین علت تقویت معده
 در آب است از برای تقویت هضم بخت آنکه هضم قوی
 باشد غذاها بسیار از برای بدن متولد میشود و کثرت
 غذا موجب تریط است پس ضرورت که در او دیده
 ایشان چیزی مثل آب سقر جل بارب آن پس اگر
 باین قبض باشد ناچار است از تلبین پس ضرورت
 که او دیده مثل اجاص یا ترشندی باشد و ازین جهت
 سکنجین سقر علی اجاصی نافع است ایشانرا صنعت
 آن بگیرند آلودی سیاه نیم من و بشویند در دو و سه
 اب و دو دقیقه گلاب یک شب بخیسانند و شکر
 تا یک طل آب بماند صفائی نموده یک طل شکر و شکر
 آب به شیرین داخل کرده جوشانند و کف آنرا بگیرند
 باز صفائی نمایند تا در شکر نماند پس پنج استارین
 تبریزی سرکه انگوری داخل کرده در یک سنگی
 با شش ملائم جوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده
 سر کرده در شیشه نگا براند شربت دو دقیقه

**فصل در میان شرابها یک اصل و عموم
 در آنها اجاص است**

شراب اجاص ساده سرد و تر و ملین طبع و سکن
 خشکی و صفرا و در دوهای حار و اهنال است
 قشری گفته که این شراب نافع است صفرا و حار را
 لیکن باید که استعمال کرده شود با شراب بنلو فریاض
 بنفشه بخت آنکه در مرغ از ترشی آن متضرر نشود که بخت
 زیادتی صفرا شود پس لازم است که تدارک صفرا آن
 بچیزه که در آن تلبین فروخت و سکن صفرا و
 باشد کرده شود و نیز گفته که آتاشایدن شراب اجاص
 بالعب بز قطن نادر حالت قبض طبیعت نافع است
 صفرا و حار و نموده در الیاس گفته که آتاشایدن

شراب اجاص با گلاب میباشد نموده در صفرا حار و
 باشد که در علاج صفراوی خیر است کانی باشد
 شراب اجاص به تنهایی یا با اندک سقونیا و نموده
 محتاج بدوای دیگر صنعت آن بگیرند آلودی سیاه
 بخارانی هر کدام که باشد و شسته در آب بخیسانند
 تا هر شود صفائی نموده قدری گلاب بوزن آن بخت
 داخل کرده بقوام آوردند و ظرف صینی نگا براند شراب
 اجاص تپهای حاره و در سرد و برقان را نافع و ملین
 طبع و سهل صفرا است صنعت آن آلودی بخارانی را در
 آب بخیسانند و جوشانند تا هر شود صفائی نموده
 سفید بقدریکه خوش طعم باشد داخل کرده بقوام
 و اگر قدری نموده مشوی داخل نمایند قوی لعل
 و صحن زکریا در کتاب اغذیه المرقی گفته که نافع
 است اصحاب صفرا حار را در باید که بگیرند و شکر
 از شراب اجاص سه و حل کنند در آن قیراطی تا دانه
 از سقونیا و بیاض و نافع است از برای اصحاب قوی
 حار آتاشایدن شراب اجاص ساده + شراب اجاص
 ملین طبع است صنعت آن به شکر حکیم منظر الدین
 آلودی سیاه یکصد عدد ترشندی منقی اربک و لیت و
 قشر یک چهار یک من تبریزی تر و نیمه و شکر سفید از
 هر یک سبت درم همه را در کسبه کتانی کرده در پنج من
 آب بخیسانند پس جوشانند تا بیک من رسد پس
 بسبب را ببالند و نفسانند و آب را صفائی نموده یک من
 سکنجین خراسانی پاک کرده از تخم و خاشاک در آن حل
 رود و از صفائی نموده جوشانند و کف آنرا بگیرند و
 دیگر کف نیار و صفائی نموده باز در آب میتیل کرده بقوام
 آید پس فرود آورده مقدار کثقال بقوتی و شغال
 در آن در آن حل کرده نگا براند شربت تا دو وقت
 شراب اجاص سه سبب سبب سبب که در شربت موجب
 ترشند زکریا در سه سبب سبب سبب سبب سبب
 از برای حمیات و اراض صفراوی و ملین صنعت آن
 آلودی سیاه یکصد عدد و خناب جرجانی قره
 بزرگ جیبی هر دو ترشندی نهی از قشر و لیت سبب سبب

کل نفسته خشک است درم تریب سفید جویند در دست
 تر بر را گرفته در کبیره کتانی کرده با مجموع او در آب
 یک شب نجیسانند در روز دیگر بخوشانند و صافی نموده
 پس بگیرند که در کل ترنجبین پاک کرده از خشک آن که در کل
 شکر سفید داین هر دو را با قدری آب بخوشانند و سفید
 شکر مرغ بران زده گفت آنرا بگیرند و چون بگیرند تا در
 صافی نموده در بطیوخ مذکور داخل نموده بقوام شراب
 آردند از آتش بر گرفته ستموینیا انطالی مشوی که میگویند
 زعفران نیم شغال سفید نیارا آب به شیرین بارب شیرین
 مل کرده زعفران را بجلاب سوده هر دو را داخل کرده
 نیکو بر هم زنند و نگاهدارند شترتی از ده درم تاده شغال
 بعضی گفته اند تا بست درم شغال نمایند شراب اینها
 ساده مسکن صفرا و نافع است از برای صدمه صفرا و
 و هوای سبب آنکه شتر است و ملین و مفرق بود از تفتیه
 هم هر گاه بوده باشد طبیعت قبض نافع است از برای
 تسکین و مفرق مختلف از صفرا و دم چشمت آن که
 آلودی سیاه و بشویند در آب تا بگیرد و بگیرد در یک شب
 کرده بریزند بر آن آب بقدریکه چهار انگشت متفرق آن
 روی دی بگیرد پس بخوشانند تا آب بنصف رسد
 صافی نموده باز در همان دیگ نهند و بخوشانند تا بنصف
 رسد قند سفید بقدریکه موزه آنرا خوش کرد و اندازد و خلک
 بقوام آورند شترتی دو اوقیه و گفته اند شتر و آن است
 که بوده باشد وزن قند نصف وزن آلو اما هر گاه آلو
 کرده شود که بگیرد و فعل آن قوی در سه سال صفرا نهد
 آن است که بدل کند قند را بر ترنجبین که او یا شتر شست
 هر کدام که باشد مثل وزن قند و بقوام آورند و در وقت
 خوردن نیمدانگ ستموینیا می شوی داخل نمایند و بعضی
 یکدانگ گفته اند و اگر در وقت طبع بقدر ربع آب
 کلاب داخل نمایند می گردد و قوی بشراب اجاص
 شترتی سفید سید سید در ذقیفه و چشمت آن آلودی سیاه
 یکصد عدد عناب چرجانی سی عدد ترهندی منقی
 اوقیه کل نفسته خشک تریب سفید جویند در دست
 و اوقیه تریب را یک اوقیه در کبیره کتانی که در آن خشک کردن آن

سخن من آب بخوشانند و کبیره را متصل باله تا ملت
 بماند صافی نموده سی ستار ترنجبین خراسانی و نیم من شکر سفید
 در آن افکنند و بخوشانند و سفیده تخم مرغ بران زنند و
 گفت آنرا بگیرند و چون دیگر گفت نیارد و صافی نموده بقوام
 شترتی آردند و دیگر درم ستموینیا و تریب زعفران کلاب
 سوده بعد از فرود آوردن از آتش در آن داخل نمایند
 شترتی از ده درم تاده شغال شراب اجاص سسهل صفرا
 و نافع م صدمه صفراوی را هر گاه که بوده باشد آن
 تب که منع از استعمال مسهلات بصیر است اما وقتیکه
 با آن صفرا شایسته از بلغم باشد استعمال نماید چشمت
 آن آلودی سیاه که آنرا شکسته تا پاکیزه شده باشد
 یکصد عدد ترهندی منقی از حبه لیف نیم درم تریب سفید
 جویند و صمغ مدبر ستر سفید از هر یک بست درم تریب
 نیم گرفته با نفسته در پارچه کتانی بسته مجموع را در
 در یک شب نگینی کرده دره درم تریب آب بر روی دیگ نهند و بخوشانند
 تاد درم تریب با هم کبیره را نیکو مالند و بنفشه تریب
 کنند و بطیوخ را بگذارند تا نشین شود آنرا صافی نموده
 آب شسته تاد درم تریب داخل نشود و باز در همان دیگ
 کرده بقوام آورند پس فرود آورده یک شغال ستموینیا
 شوی سوده داخل کرده بر هم زنند تا نیکو نماید و شود
 در ظرف چینی نگاهدارند شترتی دو اوقیه و نیم شراب
 اجاص مستعمل در صدمه صفراوی منقول از قرابون
 قلاسی چشمت آن آلودی سیاه ترهندی منقی از حبه و
 لیف از هر یک دورم تریب عناب خراسانی سیم خچسپاه
 عدد درم تریب کلاب بخوشانند تا درم تریب رسد
 صافی نموده آب انار شیرین آب انار ترش آب
 شیرین آب سبب ترش آب اترج از هر یک نیم
 درم تریب سفید کبیر طبل داخل کرده بقوام آورند
 پس فرود آورده در ظرف چینی نگاهدارند شترتی دو
 شراب اجاص ساده نافع از برای تسکین خجاری و
 صدمه بشارکت قلب بسبب سوز مزاج صفراوی
 قلب چشمت آن بگیرند آلودی سیاه بزرگ فارسی و
 بشویند که غبار و خاکشتری که در آن خشک کردن آن

دور کرده دور طبل و در پنج درم تریب آب بخوشانند تا در طبل
 و نیم جانده صافی نموده دور طبل و نیم نبات سفید داخل
 کرده بقوام آورده شترتی از یک اوقیه تاد و اوقیه دیگر
 نصف وزن باشد نبات کلاب داخل نمایند می گردد
 نافع شراب اجاص نافع است جهت سرسام و هوای
 مستعمل بعد از فصد چشمت آن آلودی سیاه آلودی بخارانی
 از هر یک پنجاه عدد ترهندی منقی از حبه قشر و لیف یک
 چهارمین تریب زری همه را در یک من آب یک شب نجیسانند
 و صمغ صافی نموده یک من ترنجبین پاک کرده در این
 داخل کرده یک جوش داده مالیده صافی نموده و در
 کلاب داخل کرده بقوام آورند و نیمین لطن این شراب
 نافع است از برای سهر حادش از صفرا و چون آتش
 شود بعد از فصد و در دو درم تریب سید گردانند و طبع براد
 نافع است از برای آن و قوی گفته اند که هر گاه بوده
 باشد در دو درم تریب صفرا غالب میباشد آشامیدن
 شراب اجاص بالعباب نیز قطن نافع حکمت آنکه ملین
 طبع است و فرومی نشاند آنچه را در نفع غاید سهر قوی
 گفته که گاهی سبب نادر میباشد صمغ از صفرا و در وقت
 که بوده باشند نوع از صرع که سیمی است بالعباب
 و حادث میشود این علت نکر آنکه با آن تب باشد
 و علائش به شراب اجاص یا ترهندی است از برای
 استفراغ صفرا به نسخه که در جنب نسخ اول ذکر شد و آن
 شراب را باید با آب سرد لجا احسان علت نخورانند
 شراب اجاص نافع از برای قرانیتس چشمت آن آلودی
 سیاه آلودی بخارانی ترهندی از هر یک ده ستار
 شب نجیسانند و صمغ صافی نموده ترنجبین خراسانی
 کبیر طبل و نیم داخل کرده یک جوش داده باله و صمغ
 نمایند و در یک سینه بقوام آورند شترتی دو اوقیه
 با ما الفواکه شراب اجاص صفرا براند و تریب
 رانافع بود و جوانان و فرجهای گرم را سوز دارد
 آن آلودی بخارانی ترهندی از هر یک بست درم تریب
 شتر شست از هر یک بانزده درم مجموع را شست و خشک
 و صمغ صافی نموده بخوشانند و پاک چهارمین قند

بقیام آورند در آن خود و انگ سفید یا سوره افزایند
 و بوقت حاجت مقدار است درم این شراب با ده م گلاب
 دیگر م باشد طبع اجاص ساده مسهل بی از دست
 و موافق سینه و مثل سائر ترشها مضر بسینه و غیره نیست
 صنعت آن آبی سیاه یا آبی بخارانی هر کدام باشد
 نیز رطل آنرا در کبر رطل و نیم آب بچوشانند تا نیم رطل
 ما در صافی نموده قند سفید و وار قند داخل کرده بنوشند
 طبع اجاص سبلی جید است و بی ازیت و موافق سینه است
 و مثل سائر ترشها مضر بسینه نیست صنعت آن آبی نیم
 رطل عناب جرجانی است عدد در کبر رطل آب بنزد تا
 نصف سد صافی نموده گافند آفتابی خمیره بنفشه از سر
 بر کوه شقال در آن حل کرده صافی نموده بنوشند قلبه
 آبی و محروم از اجاص و صفراوی و دومی را غذای سبکی لذیذ
 و سکن حدث و ثوران آن هر دو است صنعت آن بگریز
 گوشت بره یا بزغال و قطعات نموده با پیاز و نمک
 آب بچوشانند و کف آنرا بگیرند پس بیرون آورند
 با روغن گاو سرخ نمایند و مصالح مانند دار چینی دارند
 قرفه و قرفل داخل کرده آب بنزد چون خوب تخم
 شود آبی تر یا آبی خشک در آب بنزد و با لاله
 در داخل کرده بنزد اگر مصالحه لادر بار چکتانی باشد
 در آن اندازند بهتر است و نمک بقدر حاجت چند قطره
 تغذای تازه داخل نمایند و اگر چاشنی از خواص اندازند
 قند داخل نمایند که چاشنی از شود پس اول نمایند
 اجاص موافق از جهت عارضه مغزی برای صدام بشمار است
 نسبت سوره فراج صفراوی و صنعت آن آبی بخارانی
 بر قدر که خواسته باشند کیشب در آب کیمی باشند و همه
 بچوشانند چون ترسید که در مبر شدن شکر یا نبات
 سفید داخل کرده بقیام آورند و اگر خواهند ترس
 شود قدر آب بیوی تازه در وقت طبع داخل نمایند
 فزوره اجاص نافع از برای ماسه و حمره راس صنعت آن
 بگریز اجاص عناب سفید جل و بنزد در عرقه شام که با طلا
 و کله و نیز در آن داخل کرده باشند و چون خوب حل شود
 مطیب نمایند از روغن بادام شیرین فرو آورده در ظرف

بچوشند و گاه داخل کرده میشود و اجاص مطبوعات
 و بعضی بلا در و نیکوی کرد و در مطبوخ اجاص که صفراوی
 قمر صده را دفع کند صنعت آن آبی سیاه است عدد
 بگریز صافی منتفی از حب لیف و شکر است درم گل سرخ و
 درم تخم کاسنی بچودم بوزن تر و وشاخ و در گلاب
 جوشانیده صافی نموده تر بنشین سی درم در آن حل
 کرده صافی نموده ریونند صنی سوده دو دانگ بر آن
 پاشیده بیاشانند همچون اجاص منقول از تذکره الفی
 مسهل جمیع خلطها حاره و مخرقه و مواد جذام و ما حه
 و عطش است صنعت آن بگریز نیم رطل آبی بخارانی
 و مثل آن بگریز صافی و هر یک از عناب و سیستان و بوزن
 منتفی منتقال پلیده زرد تخم کوشا ششپن بنفشه از
 هر یک پانزده منتقال گل سرخ کوه شقال تخم حطری و
 خبازی رازیانه صندل زرد از هر یک چهار منتقال
 و در آب تخم صاف نمایند و باسی منتقال تر بنشین
 و یک در آن ادویه شکر بقیام آورند و طباشیر کثیر صمغ
 نشاسته سفید یا از هر یک منتقال افزایند و اگر
 خواهند در سهال قوی تر شود و تر بنشین و وزن دو
 و تقویرا اضافه نمایند و قدر شکرش تا بهفت منتقال
 فصل در بیان نقوعاتی که اصل و عمود
 در آنها اجاص است

با اجاص شکر یا شراب نافع است از برای صدمه
 بشمار است معده تسبب خفته صفرا بر مزاج آن نقوع
 اجاص که بلغم طبع و نافع است از برای حرارت مزاج و
 تری صفراوی و صدمه صنعت آن آبی بخارانی
 است دانه عناب ده دانه تر سندی ده درم شکر
 آنجا سیانده صمغ صافی نموده شکر بنفشه یا شکر
 از سر که رام که باشد ده درم و اقل کرده بنوشند و عدد
 برنج با آب تر سندی و اسفناخ و شمشیره با دام بخورند
 نقوع اجاص کیکو قوی از اول در بلغم طبع صنعت آن
 آبی بخارانی آبی سیاه از سر که ده دانه تر سندی ده درم
 عناب ده دانه شکر بنفشه صمغ صافی نموده شکر
 تر بنشین از هر یک پانزده درم در آن حل کرده بنوشند
 نقوع اجاص نافع از برای صدمه دومی و صفراوی
 صدمه حوت از اول حاره سر صدمه حاد است از حرارت
 و از برای سرسام حار چون بنوشند بعد از قصد انتقال اگر
 قصد را انمی باشد بعد از حامت نقره یا حامت بلغم
 و لکتفین صنعت آن آبی بخارانی آبی سیاه عناب
 از سر که ده دانه در آب گرم بکشند کیمیسانند و صمغ
 نموده فلوس نیار شکر تر بنشین از سر که ده درم در آن
 حل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین منتقال
 در آن داخل کرده بیاشانند و نظر بخندای شکر بچوشند

باب الالف مع الذال
 اذرائی بفتح هجره و فتح قال مع ذال ففتح اول جمله
 و الف و قاف و یای آخر حروف لغت سریانی و
 عبری قابل الکتب و حروف لغت سریانی و
 کلمه و کچول نامند و وقت آن لغات درخت نارنج که
 و درخت بل بنهدی و قرآن بقدر نیازگی با پوست سرخ
 رنگ بی بود و چون آن دانهانی کلمه بیاشند در کرم
 خندان می نازد و برگ آن به برگ بل آن کرم بسیار
 و خشک نهایت صلابت در آخر سوم گرم و خشک و سم
 حیوانات دم دارد و با ناصیت مبدل مزاج بسیار است
 بزبان طبیعیه بدون اتقاق خلطاد جهت فاج و در سرفاز
 اعراض بارده اعداب امراض عصبانی و در دگر حجب

قرابادین کبیر

دسته از عصاره آن جهت کلفت و جربت قویا و عرق
 النساء مفصل دام عرض بارده سفید است و مسکرو
 شوش زمین است و صفا شکر داد و دیه خوشبو است
 بر قدر شکرش از یک دانگ تا دو دانگ است و یک
 شقال آن کشنده و اطبای هند خواص بسیار می
 بر آن ذکر کرده اند به حسب اذراتی نافع از جراحت
 شفت آن اذراتی را پارچه کرده در آب بجایانند
 آن مقدار آب که در انگشت بر بالای آن آید پس کوشند
 آن مقدار که تمام آب سوخته شود و اذراتی سیاه گرد
 پس کوبند و با اینون و فلفل و گل از منی از هر یک
 ششباشه حق بلنج نمایند و جویب بندند بر جویب
 خردله شربت یک حسب تاسه صوب درای و در گوش
 نیز نافع است که آب برگ تا ببول جلگه در قطور نمایند
 و برای تب بلغمی با شیره زیره سفید بخورند و برای
 دندان نیز سفید است که در زیر دندان موکم گذارند
 اذراتی سفیدی بمسک المیزاج از تالیف میر محمد موسی
 در مرکبات گفته که جهت قطع عادت اینون نهایت
 جویب است و در دفع استرخا و فنج فاعراض باره
 و در مفصل و عرق النساء سلس البول نهایت نافع
 است صنعت آن ساسه شقال اذراتی که یکجه باشد
 شیره حبیبانه پوست آنرا جدا کرده بسویان زیره
 بجز آن نرم صلابه نمایند گل گاو زبان کثیر از زبان
 مشرق تا چین منقش است و در سفر چلوغوزه شقال
 از هر یک سه شقال بهیل بواجود هندی صندل سفید
 و فلفل از هر یک یک شقال آله منقش پوست پلید سیاه از
 هر یک پنج شقال اجزا کوفته بخیه با سه وزن ادویه
 عسل منقش سرشته همچون سازند شربت یک شقال
 تا دو شقال مداومت نمایند همچون اذراتی دیگر که از
 اطبای هند است و جهت تقویت باه و دفع درد
 و فنج و استرخا و اذراع مفصل و پیران و مش
 ترا جان را بسیار موافق صنعت آن بگزیند اذراتی
 را هر قدر که خواهند و وقت روز شیره حبیبانه و در
 صبح و شام شیر را تبدیل نمایند و بی از جهت روکن

منقش خورده نیم باوان را در پارچه بسته در وسیله که تخمینا
 بر آن دو اتار شیر نازده و ششیده باشد و هر مقدار
 اذراتی منقش زیاده باشد شیر را نیز بهمان مقدار
 زیاده کنند و حلق در آن آویزان کرده تا شش ملائم
 جوش بندد تا آنکه شیر غلیظ مانند جویب شود پس
 بر آورده باب گرم مال شسته خشک کرده سدیان
 نموده نرم کوفته بخیه فلفل سیاه فلفل سفید و ارغنی
 جوز بولب سیاه صطک عو بسان سعد کوفتی آله منقش فلفل
 سنبل الطیب عو و قیاری زنجبیل اجزا مساوی که
 مجموع بوزن اذراتی باشد بعد کوبیدن و خجین و آب
 چند گل اجزا عسل منقش منقش سرشته بدین دستور
 که اول اذراتی را داخل نمایند و بعد از آن سائر
 ادویه را شرتی و در دم است یوم تا پهل یوم بخورند
 و در آن ایام و چند روز بعد از آن از ترشی و بادوی و
 حرکات نفسانی و بدنی اجتناب نمایند و آخر کبیر
 و سکون ذال عجزه کسره غای مجوه سکون رای جمله آن
 دو نوع است یک نوع از خربری است که آن را عربی
 تین که و خلال ماعونی و بلغت رومی سونس و سنبور
 و سمنس کوبند و بعضی اهل گفته اند که سمنس یونانی
 است و آنرا عربی طیب القریب و بیخ اذخر سائیده
 را غسل نامند و هندی از خرا کند همس و کند بیل
 نامند و گویند از خرا هندی گفتول و سوندی در و
 بغدادی که گیاه دکاه مکه دکنه و شتی نرای همچون
 دنون گویند و کیفیت خوانده کسیکه آنرا اگر به شتی
 خوانده برای جمله در بای موعده و آن نباتی است
 بسیار شلخ و بار یک و شش غلیظ و برش زیره تر
 از کولان و از آن در جسم و قد کویک تر و مال سبزی
 و زردی و قلیل الرانکه و شکوفه آن بسیار انبوه و
 سفید و با عطریت و تند طعم و گزیده و قسم دوم آن
 از خرابا می است و آن گیاهی است که از بیخ آن در
 اجامی است و آن گیاهی است که از بیخ آن در هند
 خنجرانه بسیارند و گیاهش در شکل شبیه با خربری
 لیکن گیاه آن نیست خوشبو چون از خربری و جیش

خوشبو و بار یک و بسیار دراز است قریب نرا غی انرا
 بخاری بیخ و آله نامند و اما از خربری گویند که صنعت
 از آن میباشد غلیظ و کرم آن مخدر است و از خربری
 معروف گرم و خشک است در درجه دوم و محل و منفذ
 و در بول و حین و فضلات و مقطع اخلاط و نفخ و نفست
 عصاة و مسکن و جامع باره باطن مقادیم سموم هوام
 و جهت درم جگر رسده آن در دم فرم شده در دفع لفت
 الهم و باد با جهت استسقا و عمل کرده دریه و شندخ
 عضل و با مصطلک جهت تنقیه فضلات دماغی با تخمیر
 جهت صلابت سپرز و کثقال آن با فلفل بوزن
 آن جهت دفع غشبان مجرب دانسته اند و جهت از ال خوف
 نافع است و عصاره آن جهت درم باره و جگر و مثانه و معد
 و سپرز و ریاح جمع اعضاء جلوس در طبع آن جهت درم
 زخم در در مفصل نافع و مضمضه و سنون آن جهت در
 دندان و تقویت لثه و عمود دفع رطوبات و مداومت
 از شامیدن طبع آن جهت مفصل باره و نهایت
 و کبیر جهت از خربریهای بلغمی مجرب است و خوردن
 از خربری منقش فلفل دماغی است و خاشاک بخور
 آن نافع از برای فنج و هم چنین خاشاک آن مصطلک
 و عکاک البطم و همچنین آشامیدن کثقال آن نافع است
 از برای فنج و لقوه و شخ رطب استلانی و منقش فلفل
 دماغ و رحم و چون آشامیده شود در روز مقدار ربع
 از آن با فلفل میباشد نافع از برای کثقال رطب استلانی
 و طول به طبع از خرد و صناد جرم آن نافع است از برای
 خرد و تصمید آن بر نسبت اعضاء نافع است از برای
 استرخا و فنج و فقلح از خربری شکوفه آن که هندی
 سندهیا گویند طیف تر در افعال بهتر از جیش
 آن است و نافع است از برای لقوه و فنج و نسیان
 و نیلو سیکر دانند فقط را و منقش سه است از فضلات
 در رطوبات بلغمیه و مضر است به گروه سبب شدت
 او را در مضر به محرورین و مصدر است و مصلحتش کلاب
 و عرق نیلو و صندل و قدر شکرش از نیم شقال تا
 یک شقال و بدش لاسن و قسط و فقلح و نصب لار بر و آ

درین فقاخ از خوردن سوم گرم و خشک است و با قوت
 و آشناسیدن آن جهت تکمیل ادرام باره باطن فقاخ
 آن جهت در دهای باره در برین رویانیدن موسی و
 انواع خارش اعضا و دفع مامگی و دلوک آن جهت
 دندان دور شده و جوشیدن دها نافع است چون
 دهن را بر سر بالند نافع است از براسه کابوس عادت
 از برودندید که برسد شرفه نزد خواب شیخ رئیس گفته
 که تیزین باین من مخصوص بر سر و اصول اعصاب نافع
 است از برای سکنه بلغمی جهت آنکه مقوی روح نفسا
 و جواهر اعصاب است و محلل فضول دماغ و فضول اعضا
 از غیرت و خصوص قتی که فراگیر و قوی از زود فاقه
 و قوی و عاشا و مانند اینها صنعت آن بگیرند فقاخ
 از خرد ترا و در پیشه کرده زیت بقدری که آنرا بنوشند
 بر روی آن کرده دو ماه در آفتاب گذارند و در نیمه
 سه چهار بار صافی نموده هر بار شکر تازه داخل نماید
 پس آنرا فقاخ برداشته نگاهدارند و در وقت حاجت
 بکار برند و اگر داخل نمایند درین دهن قدری زود فاقه
 و مقصر و عاشا و نوری میگردد و قوی آن زمان پس
 فقاخ از خرد کم خواهد بود و دهن که از خرد نافع از برای
 برص و انواع حکم عامه و گاه خلط کرده می شود
 در او و به که می برند اعیار صنعت آن بگیرند هر چه از
 را در به پزند با آب تا بچینه شود و بعد از آن روغن کنجد
 تازه یا روغن زیت داخل کرده به پزند تا آب فرود
 روغن بماند و احتیاط کنند که نسوزد و استعمال نماید
 شراب از خرد نافع است از برای کبد و سد با و ریاح
 متولد در معده و شراب سیف و جهت مفضل برین
 حاجت برای پیشه فقاخ از خط حکم محمد باقر که از منهای
 الدکان فعل نموده صنعت آن از خرد یکی مصطلک رومی
 اصل السور از هر یک نیم اوقیه سیلخه سیاه اسارون
 و در صینی پوست بچ کبر زیره کرمانی کردیان و فاقه
 خشک از بانه تخم کرفس از هر یک دو درم و درم و سیلخه
 آشنای از هر یک سه درم قاقله کبار قاقله صغار از هر یک
 یک مثقال تخم خطمی نیم اوقیه ادویه نیم کوفته در چهار

رطل آب یک قصب بخسایند و صبح بچوشانند تا نصف
 صافی نموده و در رطل شکر سفید صافی در رطل غسل سفید
 خوشبوی جدید داخل کرده بقوام آورند شکر یک اوقیه
 عرق از خرد ساده مقوی معده و خلل و فشتی ریاح و تخم
 سد یا و بیجیل است از برای قوی ریاح و بهما بیت
 لطیف است و با قوت تر با قوت در برول و حیض و
 مقطع اضلاط و مسکن و وجاع باره باطنی و جهت درم
 جگر و دستقا و عمل کرده درم معده در ریاح و قیت
 حصاة و تهامی بلغمی سفید و عرق فقاخ از خرد لطیف از
 عرق نبات آنست و صدع محرومین و مصلحتش گلاب
 صنعت آن بگیرند از خرد می نیم و سه من آب داخل
 کرده بطریقی گلاب عرق کشند و اگر از فقاخ از خرد
 کشند نیز همین طریق است و قرص فقاخ از خرد سه سال
 باز دارد و دستقایی زنی که با حرارت و اسهال باشد
 سود دارد و صنعت آن طباشیر سفید گل گنار فارسی
 از شکر منقی سمانی منقی از حب که مانع تخم حاض بریا
 تخم کاسنی تخم فرخ خشک خرد و منقش بر بیان از هر
 یک یک درم سفید کونی فقاخ از خرد انیسون سیلخه
 بر بوند صینی لک منقول پوست بچ کبر ایون از هر یک
 نیم درم کافور یک انگ ادویه کوفته بچینه بدستور
 اقرص سازند شکر از یک مثقال تا دو درم متعجون
 از خرد نافع است کسی را که بواسطه در معده طعام در
 کند صنعت آن بچ از خرد کوسی از هر یک یک درم
 آشنه فلفل پسته زنده را نخواه از هر یک یک درم مصطلک
 عود و خام از هر یک دو دانگ قر فلفل سنگ اصلی از هر
 یک دانگ ز جلیل دار صینی سیلخه پودنه از هر یک ربع
 درمی سوزن بادانه دو چند تیمه ادویه اولاد انهای قوی
 را بر آورده بسیار نرم ساییده پس با لب سوزن ساییده
 آب داخل کرده با نش ملا تخم طبع نمایند تا غلیظ گردد
 ادویه کوفته بچینه آن بسوزند شکر مقدار بادانه
 در نیمه دیگر مصطلک عود و خام قر فلفل سنگ اصلی
 داخل صییت و بجای ریاح درم سدس درم است

از جوان نعیم همزه و ساگون رای مصلح و ضمیم همزه
 و او و الف و نون معرب عنوان فارسی است و آنرا از برای
 نویند گرم مائل با عتدال است و مخرج اضلاط از صحت
 برودت معده و کلیه و تصفیه یون و گل آنرا فارسیا
 شراب میکنند و اعتقاد ایشان آن است که تقریب
 آورد و نیلوس میگردد و اندر حلق را و طبع آن مصلح است
 و معده است و چوب سوخته آن حابس نرف الدم و خنده
 نیکوست نزان از ان خطاط بسیارند و در شیه ریخ آنرا
 چون بقدر در و درم بچوشانند طبع آن مصلح قوی است
 و مصلح برگ عناب تمام و بدش مندل و لصف آن
 گل سرخ و دانه از جوان داد و به عین قائم مقام همزه
 است شراب زهر جوان سرخ و نافع است از برای
 خوار صنعت آن بگیرند گل از جوان ترا و کوبید آب آنرا
 بگیرند و صافی نموده بوزن آن نبات سفید داخل کرده
 بقوام آورند شکر و ادویه قرمبای زهر از جوان مانع
 خوار است خوردن آن صنعت آن بگیرند گل از جوان
 پاک کرده از سبزی و در کین اذان و دمن قند کوبیده
 داخل کرده بمانند در آفتاب گذارند تا بست و بکروز
 استعمال نمایند از بضم همزه و رای همای و ساگون فرا
 معرب ادوی بونانی است و بقاری ایران برن
 و توران کرج دهنده می چاقول و بسربانی روزی نیم
 من گویند نوعی از رازاک در بندرسورت و نواح آن
 میشود و دهنده می کگون گویند و حکما رهنه شفق اند
 بر آنکه برنج باعث طول عمر و صحت بدست برنج هندی
 الطف است و لزوت کمتر دارد و برنج سرخ فارسی در
 بیشتر سفیدان در تقویه قوتیر و گفته اند که اقسام برنج
 و سدوست و به نهانی قبیل انذا و جهت زهر اسهال
 دوی و اختناق رحم و امراض کرده و نهان سفید و پاک
 کثیر غذا و سبزی و مسکن بدن و سوله منی است و بادو
 نازه و ساق مسکن حرارت و جهت اسهال صفراوی
 و شکی و غنیان صفراوی نافع و با شیر تازه و در شیه
 جهت زهر زبانه کرده زرد روغن گاو و جهت مفضل
 اکثر آن مصلح حال بدن رنگ خسا و سوله غلظت صام

باب المالت مع الابرار المله

قرابادین کبیر

دین خوابهای نو یا شامیدن آب مطبوخ آن که چون
 آب شکر طبع و خنک مسکن لذت عدهت اخلاط ملری معده و
 اعصاب را با شیر تازه بخیمه یا المناصفه که تازه روز خورد
 شود جهت تولید نیروی تحریر است و گفته اند از بعضی برنج خیس
 خفیف غذا و نیکو حسن الاستمرار است و صانع است اکثر
 طبایع را در جمیع اوقات غذا است برنج از گندم که است
 اما مزاج برنج پس بدانکه اطباء متفق اند در بیوسهستان
 بعضی گفته اند که یابس در درجه دوم و اختلاف است میان
 ایشان در حرارت و برودت آن بعضی گفته اند که بارودت
 در اولی و دیگری گفته اند که حرارت در اولی و دیگری
 گفته اند که قریب است با اعتدال و هر قول صحیح است
 زیرا که مرکب القوی است آنرا جزیره بارود آهسته میباشد
 که چون در آب بجوشانند در آب مطبوخ آنرا باینه میگردند و گرم
 آن بارود اولی و آبیکه در آن از بخیمه شده حار و اولی
 است و جوهر از مرکب است ازین دو جوهر پس معتدل است
 ستم قندی در کتاب اغذیه گفته اند که برغم قوی از برای
 مسخن محرورین این قول معقول است بحسب تجربه
 قیاس حکمت آنکه میوست دلز و حتی که برنج را میباشند
 هرگاه عمل کند در آن حرارت قوی که در آن ایدان محرورین
 است موجب یاتی میوست دلز و جهت آن میگردند و مزاج
 آن گرم حکمت آنکه چیزهای لزج کم رطوبت یا بیش و
 قبول سخن اترق میکنند و حرارت قوی مشابه میکنند از
 حال چیزهای لزج یا برایش مانند ناطف و سخوان از
 اطعمه لزجه غلیظه پس برنج در حال حرارت قوی در مزاج
 سخن میکند سبب استسباب آن حرارت را از آن برآید
 حاره و به سبب عداست آن شد در عودق با سار لقیه حکمت
 لزجه است و بیس که دارد و میگردند در عودق بسیار سنگ و مانع
 رسیدن آب میشود بر کبد پس گرم میگردند از مزاج محرورین
 بالذات و با عرض و اما در فرجه میگردین و فرطین است
 کم میگردند و لزجه است و بیوست آن بسبب چسبیدند
 آن در عودق است پس میکنند مزاج آن از اعتدال بسیار
 برودت و دیگر در آنرا آنچه میباشد بر یکی از دو برای است
 میکنند و اوضاع ترین اوقات از برای خوردن برنج و دیگر

بوده باشد هوا رطب و بوده باشد در نهایت شدت
 سهوت طعام و آن بطنی انحصار و حاصل سرد دست و
 مصلح آن سسکه تازه و شیرینی بسیار و نیک معتدل و
 خیسایند آن در آب سخا که گندم یک شب بخی آن
 بالرب سبب لقرطم دا کچکه میباشد مین بر مساک قوی
 میگردد و اندر مفضل آن است که بگردد غیر مغسول آنرا
 و اختیار نمایند از اقسام آن برنج سرخ را که سهند
 ساسخی گویند و اندک آنرا بود و سهند و مخلوط کنند آن
 با ورس متشرب و به نیزند و بجای خوردن پیچیده بر
 داخل کنند و اما هرگاه بوده باشد برنج سفید نیز
 از ایدان شستن نیکو مینماید منارقت کنند از آن آنچه
 مخلوط با آن است از شور قوی در روغن دام شیرین
 یا من لقری داخل نمایند یا روغن کجد یا دانه پسته
 آنرا فایده در جسد طبیعت و چون آنرا با شیر تازه و و شیده
 در آب می نیزند که در طعام نیکو کثیر غذا معتدل و در
 رطوبت و بیش حکمت آنکه رطوبت شیر می گردد و مخلوط
 به بیوست برنج میگردند از اعتدال و درین حالت
 می افزایند زرد قریه میگردند و در آنرا و تازه و نیکو
 میگردند رنگ را خصوص آنکه آن شیر برنج با شکر و
 روغن بادام شیرین خوردند شود و برنج از برای سبب
 عادت بهم رسانیدن قوی دهمشته باشد بدست و
 همچنین از برای کسیکه معتاد بر روغن سده باشد و نام
 است از برای سح صغروای و قروح اعصاب و درین حال
 لازم است که آنرا اول بریان کنند پس بنزدت ماهر
 شود و بگردانند لکشک شعیر مانند حبس و خوردند شود
 و گاهی خورده میشود برنج مطبوخ با سماق و با کشک بر
 بقصد عقل طن و گاهی سینه آنرا با آب از برای لطیفه
 و سکین عطنش و حرارت مزاج بعضی اطباء گفته اند که برنج
 با حیصیت محدث حرارت در محور و برودت و میزد
 است ازین سبب است که قدامی اطباء مزوره برنج را
 بعضی نفرموده اند و اغذیه بنمزد از برنج را مخصوص است
 اند که در مرضی احداث کیفیت ضد در اصحاب احداث
 کیفیت مثل مخلوب است میفرمایند کیفیت درین امر

است که در یونان و روم برنج بسیار کم بوده و برنج
 خوب میدانی شد که نادر آن نفرموده اند و چون در
 بلاد فارس سهند بسیار است و برنج خوب یافت میشود
 فارس سهند تجویز حرارت برنج از برای مرضی کرده اند
 و گفته اند چون از غذای مرکب القوی است و در هر
 بدن احداث کیفیت میوانی کیفیت آن بدن می کنند
 و بدان سبب سهند برنج در جسد طبیعت است
 که در هر مرضی اصلاح کیفیت آن موافق آن کنند
 تا کیفیت ضد آن مزاج در آن اثر کرده شود و اصلاح
 آن مزاج کرده و خوردن برنج پاک می گرداند و قوی
 و نیزر مانند گوشت را پس نافع است از برای اصحاب
 خصوص چون بخیمه شود از آن شیر برنج از شیر خرد خورده
 شود و قتیکه نموده باشد تب عطن را اغذیه لزجه قابضه
 مانند از برای پیچیده بر روغن بادام شیرین بود و بسیار
 نافع از برای سح و دفع است ازین آنچه با نقدی بود
 داده ساخته باشند و همچنین دفع است ایشان را برنج
 بوداده که خیمه باشد یا اکاریخ و نافع است از برای
 اصحاب بول الدم عسید غلظت گرفته از آرد برنج هرگاه
 خورده شود و بعد از نقایق خورده از خون لیکن پیش از
 نقایق خورده از خون صانع است ایشانرا اغذیه قابضه
 حاضمه مانند سماقیه نافع است صاحب عسر و لاد است
 آتشامیدن ما را از شیرین کرده با تر شیرین خننه باب
 آن جهت سح و قرحه معان نافع است در جلد اودن جوهر
 خصوص مرورید معیدیل و آب سخا که آن در آن مثل نوب
 است و طلا آن با تر مس جهت کلفت و آثار مفید همچنین
 طلای آرد برنج با آب خرنزه و ضماد آن با پیچیمه است
 کشودن دل و زروش جهت جراعات تازه و آتشامیدن
 آرد برنج که بسیار خیمه باشد با پیچیده بر جهت افراط
 رسال مرضی اسهال و دهانی و سح نهایت نافع و گفته
 اند که چون برنج را بریان کنند مقدار کمی از آن خورده شود
 و سیاه نشود و نوزد مقدار را نوزد مثقال آنرا در
 مثقال آب همان هم دست شب بخیمه کنند و صبح آب همان
 آنرا بنوشند از برای دفع گرم سهند و غشیان که از رطوبت

و حرارت باشد نافع است و گفته اند که چون برنج سفید را
 در آب بخیسانند پس همان در آب صاف آنرا بپاشانند
 جهت صیقل همال سفید می نماید و سائیده آن با گیاه کبیر
 به یکدیگر پورنده در آب نیز نماند که آن گیاه یا برگ را که
 باریک در زمین مفروش می باشد و با آب دانه که نبات
 کشیده می باشد جهت نفث الدم نافع است و با آب
 مطبوخ شلتوک مسقط جنین پوست شلتوک که بسیار
 نرم صلابه کرده باشند از سموم است و گویند که شلتوک آن
 کشنده است و سحوط کردن برنج که در زمین کوبیدن هم
 می رسد قاطع رعات است و بدل برنج آرد جو شود
 برنج بریان انواع می باشد یکی آنست که برنج را بطریق
 جلا و که بندی خشکه نماند بخته خشک نموده در میان
 ازل بریان نمایند و درین قسم بعضی بعد بریان نمودن
 قدری آب نمک بر آن پاشیده بر آتش خشک نموده نگاه
 می دارند و بعضی بی نمک و این را بهندی مرمه می نامند
 نوع دیگر آنست که شلتوک را اندک جوش داده خشک
 نموده بارش در ظرف سفالی بریان می نمایند و این را بهندی
 کھولی و کھلیس نیز گویند و این نوع بسیار سبک و
 لطیف است و از برای مرضی و اصحابه نافع خشک
 خوردن و یاد دانه که شربت نبات مطیب بجلاب باشد
 مشکک یا عرق بهار یا کادی و نوع دیگر آنست که شلتوک
 را در آب اندک جوش داده با اندک رطوبتی قدری بریان
 نموده که ما گرم بماند میکوبند تا دانه های او بین
 و بیوس آن جدا گردد و این را بفارسی کک بهندی
 چرخه نامند و این نوع اندک سنگین و نافع است نصیحت
 آن با آب که اندک گلاب بر آن زده دانه هیل کوبیده
 و با قند یا نبات پاشیده بخورد نفع آن و لذت
 و برنج بریان مفرط مطلق است و ازین است که آنرا
 در جمعی مرضی نمیدهند مخصوص اطفال را و بلا و از اطعمه
 جدید است و آنرا اقسام بسیار است و نوزد استعمال
 این غذا مطلقا بغیر قید مراد قوی است و بخیلی پلا و قوی
 آن است که گوشت یا چیزی دیگر مانند ماش بخته و یا
 خوردن آنرا در امثال اینها را با پاره حلقه کرده برود

سرخ نموده و مصلح صاره آنچه در کار با و اصل کرده برنج
 شسته بخته بر روی آن کرده دم دهند و بخیلی پلا و
 آن است که گوشت بر و مالک یا بزغال یا مرغ جوان را
 با آن قدری سیاز با یک کرده حلقه نموده بختی کرده که آب
 کمی در آن با نذ غلظه این بختی را نگاه دارند و گوشت فر
 را نیز بخته تا ماهر شود و در وقت آنرا بگیرند و برنج پاک
 خیسانیده را بر روی آن بختی کرده و یاد در جوت برنج
 در دیک که شسته یا با بازیر جاره مانند نمک و زیره
 و فلفل و فوادیه مانند در صینی و قرفل و بهیل و برب
 سانج بهندی همه در وقت ناکوفته از بهر یک بقدر خوا
 داخل کرده و آن مرقه را بقدر حاجت بخوردن آنرا
 دوم دهند دروغن بقدر مطلوب داغ کرده بر آن
 و صبر کنند تا روغن در جرم برنج نفوذ کند پس کشیده
 بخورند و بعضی قدری زعفران را سوده با ماست
 مزوج کرده بر آن گوشت بختی کرده می مانند و این
 پلا و حافظ صحت و غذای موافق است از برای
 اصحاب اعتدال قریح دور پلا و معتدله پلا و لطیف و
 مقوی قلب و دماغ است و نافع است اصحاب صدمه
 را بشمارکت طلب به سبب غلبه سودا بر مزاج طلق
 استعمال کرده میشود و بعد از تقیته سودا و اقسام پلا و
 از بر بریان و بختی پلا و از آب غوره در سه که آب
 لیون و اترج و کونله و توت شامی و سماق و زرشک آلو
 بالو و آلو بی سیاه و بخارانی و ترمه بندی و انار و فاک
 جامون امثال اینها پاشنی باشد گرفته آنست که بعد
 طبع برنج هر یک از آنها می اندک زده را که خواهند خورد
 آن می دهند بخته یک دانه آنرا سخت و یا نرم نگردانند و
 کلم پلا و که کرم است و یا غیر آن از اقسام کلم و
 غیره آن است که آنرا پوست کنده ورق کرده با
 گوشت بخته و یا جدا در تهر بخته با سیاز و اندک
 روغن سرخ کرده آنرا با گوشت بختی کرده و در زیر
 برنج یاد در جوت آن می گذارند و دوم می دهند و آنرا کلم
 و یا غیر آن بنام چیزی که در آن داخل میکنند می نامند
 و همچنین بقدر پلا و که از انواع سبزیها از کرم زرد

و پیاوند تازه در سیر تازه خام یا برگ شسته با بون و
 امثال اینها بختی می دهند و نیز شسته پلا و با بون پلا و
 که شسته یا با بون هر کدام که خواهد بود کوفته با یک کرده از
 خاک غیر بخته نموده در پارچه که با یک کوبیده
 لی شسته وقت دم دادن یا برنج آینه صحن نموده در آب
 می نمایند و اگر با قلا پلا و خواهند قدری با قلا می تقشر را در
 آب گوشت بخته در وقت دم دادن نیز با برنج و شسته با
 می نمایند در در هر یک با قلا هم نرسد بدل با قلا هم نرسد
 و همچنین به پلا و سیب پلا و و کبیر پلا و و نارنگی پلا و
 انبه پلا و و انناس پلا و و زردک و بادا انجان پلا و و امثال
 اینها هر کدام که خواهند خام آنرا پوست و تخم جدا کرده قطعه
 قطعه نموده بخته با از یک جا شنی بخته طعام وقت دم دادن
 بگذارند و لیون و نارنگی و کونله هر کدام که خواهند در وقت
 پوست آنها را اندک شیرین کرده بختی که در اترج و کدو
 و بعد شیرین شدن از میان دو پارچه یا زاده اندک
 با خلال چوبی تخمهای آنرا بر آورده بخته با اندک
 جاشنی وقت دم دادن نه طعام می گذارند و همچنین مرغ
 پلا و که شک مرغ را از زرشک شنی و آلو و کونله یا غوره
 یا شمش یا آلو با لودانه بیرون آورده بر کرده بخته
 گذاشته دوم دهند و همچنین شک انک را که بخته بز
 یا بره تازه زانیده است یا آنکه از شک ماور یا بر لودانه
 فرج آن طرح نیز درین قسم بر نموده زیر برنج گذاشته
 دم دهند و ماهی تازه نیز بخته پلا و که به بندی
 خشکه نامند بسیار سبک لطیف و کثیر غذا و در وقت
 است صفتش آن است که بگیرند برنج را و بختی شسته
 در آب بخیسانند بقدر دو سه ساعت و یا زیاد که اندک
 بخیسند از آب بر آورده در آب گرم جوشان بختند
 نیز از آنقدر که مغز برنج بخته شود پس آب آنرا از پلا
 سنی یا کرباس پاکیزه بگیرند و برنج را دم داده بخورند
 یا بهنی و یا با یکی از بختی است و یا با قلا و یا با کبیر
 و قورما امثال اینها اگر اندکی روغن داخل کرده در
 زیر آن پلا و و بریزند و آب نمک بقدر حاجت داخل
 وقت دم دادن میگردانند و بیان صنعت بهی اقسام

و شکسته در حرف الهم در بیان شکر ذکر خواهد یافت
 از شاه الله تعالی جلای آن و برین کثیر الفضا است نسبت
 آن بکینه در برین راه و در آب طبع و سینه و در آخر شکر سفید
 سفید نیم وزن آرد برین یا کثیر یا زیاد بقدر شکر آب
 حل کرده اضافه نماید و طبع و سینه را تخلیه کرد و در سینه
 روغن کاو و تازه دروغ کرده یا روغن بادام شیرین یا
 در آن رخیته بر آن نمایند و در آخر قدری زعفران بکشد
 سوخته در آن رخیته مزوج نموده در سینه تازه قطع کرد
 یا در روغن نیم کرده بطریق لوز بریده تناول نمایند
 و اگر قبلیه مشک یا عنبر نیز داخل نمایند بکسر در آب
 و اگر خواهند مغز بادام مقشور با سینه مقشور یا شاه
 بار یک بریده آن بین کنند و دست بگذارند که بر آن
 قبل از بریدن نور بهتر داند است حلوائی برنج مشهور
 احمدی مقوی قلب است در بدن را فریب کند و صاحب
 معده را نافع بود و صنعت آن برنج سفید کرده و شسته را
 یک نعل در آب بپزند تا جهر اشود پس قند سفید که طفل
 بگلکاب و عرق کاو و بان و عرق صندل و عرق مشک
 یا هر یک و در شقال حل کرده روغن کاو و داغ کرده و طفل
 را در او داخل کرده به پزند تا چون تر حلو شود پس شکر
 بادام مقشور مغز پسته از هر یک ده شقال داخل کرده
 زعفران یک شقال بگلکاب سوخته نیز اضافه نمایند و پزند
 تا زمانیکه شروع پس دادن روغن نماید و در سینه
 دانه اهل رود درم بپزد بود و عدد نرم کوفته اضافه نموده
 از آتش برگیرند و در ظرف صینی بر آورند و تناول نمایند
 و سینه و آفرین عطران بگلکاب حل کرده و بعضی مشک و
 زعفران بگلکاب حل کرده داخل نمایند پس لبوب
 داخل بکنند و بعضی در روغن می چسبند در ظرف بر آورده
 روغن بسته در بادام شیرین بر آن رخیته تناول نمایند
 و این را با پودره پشمک حلوائی برنج مشهور و شکر در شسته
 سرخ الاغ را کثیر الفضا الطیف الهموس موافق اکثر است
 است و نسبت تا همین ضعف الاغشا سفید و بهترین جواب
 است صنعت آن برنج کوبیده اندک بوداده که سوزی
 هفت شقال باشد در پاتیل کرده و هفتاد و پنج شکر

قند سفید را در اندک آب حل نموده با شکر شقال از آب
 و گلکاب عرق میدشک در پاتیل کرده با آتش نرم
 بجوشانند تا بقوام پاوده شود و سوز از رافع است از
 برای ایجاب سال صنعت آن بگیرند برنج منسول یا
 شش شش تخم خشتی اش سفید کوبیده بپزند با شیر گاو بخورند
 بی شکر یا با اندک شکر سفید و گاهی درین حلیب لبوب
 مقوی و داغ و قلین شیر و مغز بادام شیرین مقشور
 بسته و مغز حلوزه و مغز فندق داخل میکنند و این غذا
 موافق است از برای اصحاب صداع بمشمارت قلب
 بسبب غلبه سودا بر مزاج آن چون استعمال کرده شود
 بجزار تنفیه سودا و بجزار روان برنج و بر مضمطی خروج است
 نیست بخبر خطه و دافق گردیدند مردم برین بی تجربه
 پس بخورند آنرا مگر با مصلحه مانند شایبای مکه و در فهای
 لحوم و سبزه و چیزهای چرب پر روغن یا شیر و یا توئم کباب
 بسبب آنست که هرگاه بخورند بی آنچه که مذکور شدی
 یا بند از آن ضرر عظیم و حادث می گردد از آن تو بوج
 سفله و رخی و اگر کسی بر آن کند بخورد آن آب غور
 یا با صندل و مانند این دو برود می تولید سده در کبد
 و طحال میکنند و دافع ضرر آن خوردن آنست با کلخ
 کبر و کرفس و سداب و این ضرر مخصوص برنج سحر
 مزج حلوائی است که طبع نیکو نیافته باشد نه برنج سفید
 چند که نیکو طبع یافته باشد برین قسم که آنرا جلا و بسته
 خشک نموده آرد کرده با آب گرم خمیر نموده بکند و عصار
 که شسته بعد از آن نان بپزند و یا آنکه جلا و بسته برود
 بر روی تخمه صافی یا سنگ صافی نرم سوخته که نماند
 گرد و از آن نان بپزند و این قسم نذیر لطیف میباشد و
 قسم دیگر آنکه برنج را آرد نموده در وقت طبع اندک اندک
 در آب جوشان بریزند و برهم زنند تا طبع تمام باید دانند
 خمیر گرد و از آن نانهای ازک بپزند خمیر بچوب کلویی از
 علی بن ابراهیم از محمد بن علی بن ایش از ابی اسحق ضاعم یاد
 میکنند که بدستیکه آن حضرت خم فرمودند و غلبه شود و کرد
 شکر مسلول طعمی القه را در از آنان برنج و در حدیث
 از حضرت ابی عبد الله عم مروی است که بهترین مویز است

برنج است برستیکه آن مبلغ معده است و کشنده آزار
 است شکر برنج بفراسی است کبیر یا فراسی و سکون است
 همه و تار و طحال نیز و تبرکی قادت و بپندی جاول کاشته
 مانند بار دو قاضی و سکون حرارت صنعت آن برنج را جلا و
 که بپندی خشکه نامند بخیه خشک نموده اندک بریان کرد
 سائیده نگاه دارند و عند الحاجة بقدر مطلوب آب مزوج
 قلیله نبات یا قند بقدر یک ذالقه آنرا شیرین گردانند
 داخل نموده بپوشند و اگر خوبند بید مشک و یا گلکاب مطبوع
 شور با برنج خدائی موافق است از برای صداع بمشمارت
 کلبه و مشابه هرگاه علامات حرارت ظاهر باشد بد آنکه شود
 برنج دو قسم است قسمی است که برنج و ماش را در هم بپزند
 و طبیب بروغن بادام شیرین قلیله افادید و فلفل دانه
 کرمانی نموده بخورند و این شور با برنج و ماش مقشور ساده
 یا با گوشت طیور بری که ترش نموده باشد بموضات قاف
 یا ملینه مانند آب انار و آب غوره و آلوده بپندی نافع
 است از برای اصحاب صداع یا بس سافج و قتیله با جرات
 باشد و سبزی دیگر را قهیه شور با گوگرد و شور با برنج
 نیز مانند این قسم آن است که گوشت را ریزه ریزه کرده
 در آب بجوشانند و کف آنرا بگیرند پس مانند یک یا سبزه
 کرده در روغن مسکه کاو و ذک و در فصل آخره فرود شد
 و با گلکاب در آب بپزند چون نیکو بخت شود برنج در آن داخل
 کرده نیکو رقیق بپزند و تناول نمایند و گاه چند برگ سبزه
 در دو سه قاشی از که وی شیرین با برگ خربزه بسبب جهت
 نیز داخل نمایند و هم چنین گاهی چند پارچه سبزه
 یا ترش یا بهنجوش یا ترش با اندک شیرینی جهت چاشنی
 نیز داخل میکنند شیر برنج که آنرا بعلی از زمین بپزند
 غذا و متدل است در طوبت دیوست و حرارت و سردی
 چون با شکر یا سبب شیرین کرده بخورند متولد اسپرک در آن
 در بدن غذا بسیار و سبب انهم و کثرتی و تقوی باغ
 است و شیر را زباده گردانند و سبب موافق و اصحاب مند
 در سنگ کرده ایشان را صنعت آن بگیرند برنج را در مسکه
 یا بپزند و چند چون نیکو بخت شد نیز داخل کرد و طبع نمایند
 تا بر تو امید نماید آنرا بپزند و این در صورتی است که شیرین

داخل نمایند و الا برنج را نیکو شسته در شیر مقدار ربع یا
 آن آب ریخته بر برنج را در آن آب شست ملائم طبع نمایند و مقدار
 شیر مختلف است بحسب اعضا از چهار چند برنج گرفته تا هفت
 که خواهند نزدیک فرود آوردن اگر قلیله مشک یا گلاب
 سوده صاف کرده داخل نموده بکند و خوش داده فرود
 آوردند میگردد الطیب در ظرف چینی کرده قند یا نبات کوبیده
 چسب بر آن پاشیده تناول نمایند اگر خواهند شیرینی
 را در آخر طبع داخل نمایند قلیله برنج با اصطلاح قدما
 اهل فارس بلادی را گویند که گوشت آنرا باروغن پیاز
 سرخ کرده پس آب در آن داخل کرده بپزند تا بخت شود
 و آب در آن بقدری باید که برنج در آن بخت شود پس برنج
 ریخته در آب نیسانیده بر روی آن کرده دم میزند
 و بعضی برنج را اول مثل آنکه جلادوی بپزند در آب بخت
 و آبکش نموده بر روی آن قلیله کرده دم میدهند و این
 غذای صالح است از برای حفظ صحت و نافع است از
 برای صدمه بشارکت قلب بسبب سوء مزاج یا
 یا سردای قلب چون بعد از تنقیه خلط خورده شود و در
 غذای موافق است از برای صدمه حادث از آب کسوف
 متصاعده از معده آزار که بپندید پیچ گویند آن
 که برنج ریخته بپزند در آب و آنرا صاف کرده چون
 باز آید سرد نموده بخورند مسکن لذت و صحت اخلاط ماری معده
 و اعصاب و مفرغ کثیر غذاست و سبب و مسمن بدن و
 سولدن می صنعت آن بکند بر بجز در آب بخت در آخر
 قدری شکر و گلاب در زعفران و روغن نسکه گاو
 داخل نمایند و دم داده کشیده بچینند و اگر آنرا نرم بپزند
 شکر زعفران اگر مثل جلادوی بپزند مفرغ و بپزند
 مفرغ نافع است از برای صدمه بشارکت قلب بسبب غلبه
 سودا بر مزاج قلب چون خورده شود بعد از تنقیه و شکر
 زعفران نافع است از برای صدمه بشارکت قلب بسبب غلبه
 مزاج باشد و آنچه بپندید گفتم گویند آن است که برنج
 را مانند جلادوی بپزند بغیر از آن که آب آنرا کشند چنانچه
 جلادوی را آبکش میکنند بلکه آنرا در بهمان آب بپزند و دم
 دهند تا چون پلاوی بسیار نرم شود روغن گاو داخل کرده

مغز را نافع باشد و برنج را چون در آب بخت دوغ یا آب
 زرشک یا آب سماق یا آب انار دانه و یا آب انار و یا
 غوره و یا قوت شامی و یا آلوبالو و یا جامون و یا قاسه
 و امثال آن و یا سیب و یا بهنجوش و یا ترش با اندک شیرینی
 جهت چاشنی و گاهی در آب گوشت نیز بخت که با رجهای
 گوشت نازک در آن باشد و گوشت را کوفته ساخته نیز در
 می اندازند و قند و سیب و یا به و یا یکی از میاه مذکوره
 داخل نموده چاشنی دار ساخته تناول می نمایند و آنرا
 شله دوغ و شله سماق و شله انار دانه و غیره آن بنام
 آن چیز نامند مسکن حرارت است و بی گوشت آن نام
 است از برای اسهال صفراوی و دومی و شنگلی مقروط

فصل در بیان شرح ارجح

ار جحبه بدانکه ارجح به فتح همزه و سکون را میگویند فتح
 کاف عجمی و فتح جیم عربی و یا به لغت هندی یعنی غلبه
 اعلی است یعنی طیب اعلی ارجح که از اغانی است نافع است
 از برای تقویت قلب و دماغ صنعت آن عود قماری
 بنام زعفران از هر یک دو درم صندل سفید بگل سوده
 اظفار الطیب حب الملح حب هر یک سه درم عنبر شمشیر
 مشک ترکی نیم درم همه را بگللاب سوده روغن زنبق
 روغن ایسین سفید که آنرا هندی مثل چینی نامند یا در
 بان طیب هر کدام که باشد داخل کرده بر صندل سیلی سق
 نمایند تا نیکو مخلوط شود و متاخرین این ارجح عطر هندی
 و عطر صندل و عطر گلاب و عطر عنبر شمشیر مجموع یا
 آنها داخل میکنند ارجح دیگر که از اغانی است صنعت
 آن عود هندی حب الملح حب هر یک دو درم صندل سفید
 متعصری اظفار الطیب حب هر یک سه درم زعفران عنبر
 شمشیر از هر یک یک درم ادویه را بگللاب و عرق بهار نارنج
 سوده روغن زنبق یا روغن بان داخل کرده بکاوان
 و اگر درین غالبه مشک عطر گلاب و عطر عود هندی
 صندل هر کدام که باشد داخل نمایند میگردد وجود
 اقوی ارجح دیگر از برای نبات شعر صنعت آن عود
 بان طیب که نسخه آن در او مان مرگیده مذکور شد و دیگر
 از آن هر قدر که خواهند پس داخل کنند در آن عود قماری

ان مقدار که آنرا غلیظ کرده پس حل کنند در آن شکر
 عنبر محلول و نیکو بر هم زنند و بخار بزنند اگر شکر بهمان
 بسیار خوشبودند و لذت است صنعت آن صندل سفید بگللاب
 سائیده چهل و هشت مثقال عود غرقی خام سوده و شکر
 پنج بنفشه حبسه کتور که کندالنی نیز گویند و دوی هندی
 خوشبو است اظفار الطیب با سه زعفران عنبر شمشیر
 مشک ترکی خاص دانه ایسین از هر یک دو درم زنبق
 سرخ که هندی کوهی گویند روغن ایسین که هندی
 گویند سه مثقال چود عود هندی ربع مثقال دوازده
 هندی اکسیر گویند چهار سرخ عرق بهار نارنج گللاب
 زرد که هندی ملا گویند گویند از هر یک دوازده مثقال
 در هم نموده استعمال نمایند از کبیر شکر ایسین دیگر صنعت
 آن عود غرقی سه ماشه صندل سفید سوده یا زرد
 اکسیر که شسته سفید است مشک خالص عنبر شمشیر چود
 غرقی از هر یک دو ماشه اظفار الطیب بریان کتول
 پنج بنفشه شاخ شسته از هر یک یک ماشه بسیار قاقه
 صندل از هر یک سه سرخ کافور قهوهی نیم سرخ عرق بهار
 کوله روغن چینی ربع دام گلاب بقدر حاجت او و به
 کوفته بخت با گلاب و عرق بهار سائیده مرتب نمایند
 آوردند اگر کبیر شامی صنعت آن صندل بگللاب سوده
 شمشیر مثقال چود اگر عود هندی است سه مثقال بنفشه
 کتول از هر یک سه مثقال کافور خام چهار حبه بگللاب
 هشت مثقال بقدر مقرر مرتب نمایند اگر چه همان
 صنعت آن صندل بسیار خوشبو اعلی است کوله شکر
 چود عود خاصه اگر غرقی خام از هر یک یک کتول
 شمشیر شمشیر شمشیر صنعت اظفار الطیب کتول از هر یک
 دو ماشه بنفشه چهار ماشه کافور چودانه یک ماشه
 روغن چینی دو دام اجزا را بگللاب و عرق بهار نارنج
 از بار چه گذرانیده استعمال نمایند ارجح دیگر خاصه
 بادشانه اده محمد عظم شاه بسیار خوشبود و نیکو
 صنعت آن صندل سفید سائیده عود هندی خام
 از هر یک یک کتول عنبر شمشیر عنبر به زرد و از هر یک
 یک ماشه مشک خالص پنج بنفشه اکسیر چود عود خام

از هر یک نیم ماشه بسبب قاقا صغارا از هر یک سرخ آفتاب
 الطیب رخ سرخ کعبه دوزخ کافور خالص نیم سرخ روغن
 چینی شش شانه عرق بهار دو توله صندل تلاد لاد گلاب
 بخسار تند و پنج بنفشه را با گلاب رقیق بسازند باز در
 همان گلاب کعبه را با زاقله را و صندل را با زاقله را
 وجوده و عود را داخل کرده و عنبر یا به را با گلاب سائیده
 با زاقله الطیب و بسبب مشک و عود را در همه را یکجا باز
 بسازند و عنبر را با زاقله روغن چینی را اندک گلاب که خسته در
 نماید هم را در هم نموده از بارجه دولتی بگذرانند و عرق
 بهار اندک اندک داخل کرده تپیا شسته تا تمام از بارجه
 بگذرد و دو سه ساعت نگاه داشته تا فی الجمله مزاجی گذرد
 و استعمال نمایند اگر عطر گلاب عطر عود هندی اضافه
 نمایند دیگر در اطیب اگر چه سرکار بادشاهی بنوع دیگر
 صنعت آن صندل سفید گلاب سوده زنتقال عود غرق
 خام در درم عنبر اشبه پنج بنفشه از هر یک نیم مثقال
 خالص رخ مثقال دو الا کسیر در مثقال چوده عود هندی
 و درجه کافور یک چده روغن یاسمین یک مثقال کنور ربع مثقال
 بدستور مقرر ترتیب نمایند اگر کعبه خاصه سرکار بادشاهی
 صنعت آن صندل سفید گلاب سوده زنتقال
 اظفار الطیب بریان کتوله ایرسا از هر یک ربع مثقال
 چوده عود هندی دو الا بنجه مشک خالص عنبر اشبه از
 هر یک نیم مثقال کافور درجه عود غرق خام یک درم روغن
 یاسمین دو درم مثقال بدستور مقرر ترتیب نمایند اگر کعبه
 بابت بادشاهه صنعت آن صندل سفید گلاب سوده زنتقال
 چهل مثقال مثقال روغن یاسمین خوشبو دو درم مثقال
 عنبر اشبه یک مثقال مشک خالص نیم مثقال پنج بنفشه
 دو الا از هر یک یک مثقال اظفار الطیب چوده عود
 خالص از هر یک یک درم گلاب بعد از احتیاج مرتب
 نمایند اگر کعبه خدا بخش خانی صندل سفید گلاب
 سوده عنبر اشبه مشک خالص چوده عود از هر یک
 نیم مثقال عود غرق نیم مثقال پنج بنفشه دو الا از هر یک
 ربع مثقال بسبب دانه پهل زعفران از هر یک شش
 مثقال عطر گلاب نیم مثقال روغن یاسمین خوشبو

یک درم زردی گل نایس زردی گل سرخ از هر یک ری
 بدستور مرتب نمایند اگر کعبه دلاور خانی صنعت عنبر اشبه
 عود غرق از هر یک ربع مثقال مشک خالص بسبب اسه
 صندل زرد که هندی ملا که گویند چوده عود خالص کتوله
 از هر یک دو حبه اظفار الطیب چهار حبه کسیر دو نیم
 وزن صندل سفید دو وزن اجزا با گلاب پهل در پشت
 مثقال بدستور مرتب نمایند اگر کعبه دلاور خانی به نسجه دیگر
 صنعت آن عنبر اشبه دو الا که هندی کسیر نامند از هر یک
 چهار سرخ مشک خالص چوده از خالص اظفار الطیب
 از هر یک سرخ ایرسا که پنج بنفشه است بز با زاقله
 بو الیک از هر یک دو سرخ کافور یک سرخ
 روغن یاسمین چهار توله عود غرق خام یک وزن کل
 او در صندل دو وزن او در عود علی الهم مرتب نمایند
 اگر کعبه سو خانی که خوشبو دینکوست صنعت آن صندل
 سفید سوده عود غرق خام از هر یک ده ماشه مشک
 خالص نه ماشه چوده عود قسم اول قاقا صغارا از هر یک
 نیم سرخ عنبر اشبه یک ماشه گل کامه یک و نیم ماشه
 کعبه اظفار الطیب بسبب اسه از هر یک چهار سرخ کافور
 نیم سرخ نیم سرخ روغن چینی پنج بنفشه از هر یک شش
 سرخ بدستور مرتب نمایند گلاب و عود چهار مرتبه که
 خواهند اضافه نمایند اگر کعبه قلاور خانی صنعت آن
 صندل ده ماشه اگر غرق شش شانه مشک خالص
 عنبر اشبه کسیر گل کامه از هر یک یک ماشه اظفار الطیب
 پنج بنفشه بسبب اسه قاقله صغارا چوده عود هندی
 از هر یک چهار سرخ روغن چینی نیم درم کافور خالص نیم
 سرخ گل کامه یک ماشه عطر گلاب نیم ماشه گلاب یک
 شیشه عرق بهار دو نیم سر شاهی بدستور مقرر مرتب
 نمایند اگر کعبه محمدی خانی که بسیار تخفیف میشود صنعت آن
 صندل سفید عود هندی از هر یک یک توله صندل زرد
 که ملا که گویند شش شانه عنبر اشبه عیسر عیسر مشک خالص
 قره از هر یک دو ماشه کسیر پنج بنفشه دانه پهل کوبک
 اظفار الطیب روغن چینی عطر گلاب عطر فتنه عطر
 نایس عطر عنبر از هر یک یک ماشه کافور خالص عفران

خوشبو و خالص عطر گلاب عطر که از هر یک نیم ماشه گلاب
 و عرق بهار از هر یک بعد حاجت داخل کرده بدستور مقرر
 مرتب نمایند اگر کعبه دیگر به نسجه عطاران هند صنعت آن
 ملا که شش شانه عود هندی حب المصلب از هر یک ماشه
 اظفار الطیب پنج بنفشه از هر یک و ماشه قرقفل چهار سرخ
 کسیر دانه پهل بودا در صحنی از هر یک یک ماشه کافور قاصور
 دو سرخ مجموع را با گلاب نسجه نموده عطر فتنه یک ماشه دیم
 چوده عود هندی نیم ماشه روغن زرق یک توله بان
 عطر که کرده بکار دارند اگر کعبه دیگر که عطاران هند آنرا
 اگر کعبه شاهی نامند صنعت آن صندل سفید مقاصر
 نه توله مشک ترکی خالص کسیر از هر یک یک توله روغن چینی
 ده درم اظفار الطیب را شسته دیم حب المصلب عنبر اشبه
 چوده عود غرق خام پنج بنفشه از هر یک نه ماشه زباد
 شسته چهار ماشه دیم عود غرق یک توله دیم کافور قاصور
 یک ماشه گلاب دو استار عرق بهار یک استار حلی لبان که
 آنرا بر عین صغیر ضرر نامند سه توله عطر فتنه کیتوله بدستور
 مقرر بیاید اگر کعبه سازند بطریق عطر بکار برند اگر کعبه دیگر
 که عطاران هند آنرا اگر کعبه قسم دوم نامند صنعت آن
 صندل سفید مقاصری سوده عطر گل مونسر کیتوله
 از هر یک کیتوله دانه پهل بودا چهار توله قرقفل دو توله عود
 هندی نیم توله است صغیر ضرر که جوهر صعی لبان مصدر
 است بسبب اسه عطر گلاب خالص عطر مجموع از هر یک کیتوله
 گلاب سرد زن مجموع او در به دستور مرتب نمایند دست
 هندی جوهر هر جزو مصدر آنرا نامند اگر کعبه دیگر نسجه
 عطاران هند صنعت آن طلا شیره یک استار ملا که
 یعنی صندل زرد و سائیده نیم است صندل سفید مقاصری
 گلاب سوده باو استار کند که کجری ناگرمو نوح از
 هر یک باو استار بنی کتوله از هر یک نیم باو استار پنج
 که سلیخه است نیم استار که یعنی اظفار الطیب الاچی خرد
 یعنی قاقا صغارا قرقفل صغیر و میوه سائیده از هر یک
 دو درم عطر گلاب عطر فتنه از هر یک کیتوله گلاب مقدار که
 دو درم بان اگر کعبه توان ساخت بدستور مقرر مرتب نمایند
 خیسریه که کسیر گویند صنعت آن آن است که بگردد

نارنجهای کوچک در ستره بر بند وجود آنرا تمام خالی کنند
 بحدیکه سفیدی در آن نماند و در هر چهار سیر به از نارنج یک
 سیر لادن غنچه زیم سیر نخل لطیف و پاپوس و سیر داله لادن را
 کوبیده و سایر اجزاء را از جنس و خاشاک پاک نموده ریزه ریزه
 کرده در ظرف چینی در گلاب آنقدر که بالای دویه آید
 بخیسانند و یک شب بگذرانند پس زنده بخمار کنند و هر آنجا
 را از جهان نظما که بریده اند مستحی نموده درویک شبی یا
 نقره یا مس یا زه قلعی که در آن قدیمی خش ریخته باشند
 تهره تهره حار طبقه جده گلاب بر روی آن ریخته آنرا بسته
 اطراف را بگل حکمت با آرد و آتش بندی می کنند تا نماند بخوبی
 بخاران مطلقا بیرون رود و باقیش ملائم طبع کوهند گوش
 بر آواز آن دارند چون آواز جوش کم گردد در آنست
 که گلاب کم مانده و یک را فرد آورده بگذرانند تا اندک
 سرگرد و بخاران زایل شود سر آرزای نموده نارنجها را
 بر آورده آنچه در جوف آنهاست بر آورده در ظرف چینی
 پس نماند تا خشک گردد و در هر سه سیر ازین یک سیر
 سفید سفید و خوب بگلاب سوده و دونه مشک سوده
 داخل نموده در ظرف چینی نگاهدارند و بعد از یک ماه
 استعمال نمایند و غیره تا به دیگر از آن اقوی اینست آن
 اگر غرقنی خام آشته سبیل لطیف لادن غنچه سفید لادن
 به از نارنج از هر یک یک آنرا پنج نهنفته نیم آنرا مشک
 چهار توله گلاب یک شیشه عرق بهار و همیشه او دریا پنجه
 کوبیدنی است جو کوب نموده علی الرسم مرتب نمایند
 ازین بری معرب ازینا و سرایانی است و کوبنی خوردن
 درای مملو و بفارسی خرد گوش و تریک دو شان بپندنی
 سس و سسه و کوه و بیونانی فر و میون و نیز ازین
 و انور و غسوس و لیسر یابی لاغوسی نامند و
 آن حیوان سرد است بجهت گریه با مو با سه نرم و
 مثل زنان جنس می بندد گویند منقلب میگردد و آن
 باوه و یا کلس و اصله ندارد بلکه یکسال و آن بسیار
 مست میگردد و یکسال آده آن و سیاه و سفید که رنگ
 و ابلق می باشد و بهترین آن سفید است گویند چون آنرا
 بسیار ترسانند و زنج نمایند بسبب شدت خوف آن

ازین هیچ آن بر نمی آید و درت حمل آن مفید است و در دست
 هم گفته اند در اول سوم گرم و در دوم رطب است و در سوم
 قوی سیاه آن یا بس است و سفید تری آن بسیار گرم و
 خشکی آن کمتر میباشد پوشیدن پوست آن سخن بدن و
 معدل خلط بارده و امان اکل آن قاطع بوا سیر
 و مانع تاثیر برودت در بدن دموی محرق آن و غیر محرق
 آن حالبس خون همه اعضا و خوردن خون برشته آن
 جهت اسهال و درجه احوال دفع سموم و طلاء تازه گرم
 آن جهت کلیت و بهن و شور که آب سفید از آن ترشح
 کند و جوش خشکی که در بر باشد و سکن درد های کینه
 است و مغز سر آنکه مشوی باشد جهت رفته مرضی و
 دلوک آن جهت اتملاح امراض لته در دآن اتم
 بر دیدن دندان اطفال و طلاهی پیه آن مانع الشقاق
 مودر بختن آن است احتیاج و از تعاش تناول نمودن
 مغز سر خرگوش با بار العسل نافع است از برای احتیاج
 و از تعاش حادث بعقب مرض و بریان کرده آن نافع
 است از برای از تعاش حادث از بسیاری آشامیدن
 شراب و رفته مرضی خصوص فیکه با نفل و حسبر دل
 خورده شود و مغز سر ازین را چون با سر که در وقت
 بخوشانند و بر بدن بمانند حشرات الارض شخص سرب
 نمایند و نزدیک او بنایند و شیخ داو گفته که خون
 هفت روز و وجهه مغز سر آنرا با دود آتیه شیر تازه
 بنوشند منع سفیدی موی کند و خاکستر و بلخ آن
 با پیه خرس و با بار العسل و آب پیاز غنچه جهت رفع
 و امراض تعصب و نیز آینه آنرا چون بقدری قهر اطلی تا نیم
 مشقال با سر که انگوری بنوشند جهت صرع و تحلیل شیر
 منجر در معده و گوید آن خمی داد و در دست لادن با جمل
 باوز هر جمع سموم است و سه قراط آن با شراب جهت
 رفع تب ربع موجب شمرده اند گویند که یکدوم نیمه زایم
 آن نایک شقال چون با آب تخم خردل و زنجبیل است
 از برای اجتناب منحل بسبب وجود خون در شانند اگر
 یکدوم الفخه ازین را با یکدوم شنب سوسن تر یکا کرده
 پس بگیرند با بونه و سداب و در آب جوشانند صافی

نموده و این دارو را چند روز بخورد با مطبوخ مرکب
 بسته بکشاید طلاهی آن جهت سرطان عجیب الفحل و مشقال
 آنرا چون بنوشند جهت رفع سیلان رطوبات رحم و شکم و
 آشامیدن حوال آن بعد از ظهر سه روز هر روز نیم مشقال
 مانع حمل زنان در سهره آنرا تا شیر نکبکس نرسد آینه آن چون
 بازیت خلط کرده شود و جلوس در طبع آن جهت نفوس
 منفاصل و چون بیاشانند آنچه آنرا با مسکه گویا در وقت
 با سر که انگوری و هم چنین هرگاه آشامیده شود با مسکه
 بار و غن با عسل صغری محلول بخل خمر نافع است از برای
 ضرع و بیخه گفته اند چون قدر قلیله از الفخه آنرا بطفل
 بیاشانند این میگردد و از جودت ضرع و چون اندک
 از الفخه ازین را بطفلی که فرغ کند در خواب بر بند
 دفع میگردد و نه فرغ آنرا و لیکن باید که بسیار کم باشد
 شیر در معده او بنشیند زیرا که موجب جود شیر در معده
 میشود و خوردن گوشت آن مولود خون غلیظ و ستر از
 خونی که از گوشت گاو و بز و میش هم میرسد جهت بول
 در فراس و سلسل ببول و رفته و فاج و امراض بارده
 نافع است و اصلح آن خشن آن است به بخار آب
 بار و غن شبت و مغز سر آنرا در المراج و صلح کاسنی
 سر که دانه مرغوش است صرع گوشت آنرا چون بران
 نموده به بخار آب گرم با شبت پنجه خوردن نافع است از
 برای صرع شیخ الریس گفته که گوشت خرگوش از اغذیه
 جیده است از برای اصحاب صرع و فلاج و لقوه و
 استر خاقرنی گفته اغذیه خرد از گوشت آن خصوصا
 کباب و مشویات مبرزه با زهر جاره مقویه با شبت
 شبت و در اجنبی و نفل و صغر و خردل که ترش کرده
 باشند تا از اجنبی که نافع اند از برای اصحاب فلاج و
 استر خاقرنی و امراض بارده و علل اعصاب و خوردن
 گوشت بریان کرده آن نافع است از برای خرد و تعاش
 و چون بریزند گوشت ازین را تا هر اشود و مانند حسلو اس
 بگویند و ضماد نمایند بر سر نافع است از برای
 لقوه و فلاج با مسکه گوشت با مغز سر آن با مصلح
 خارده و کاهم غذای صلح است از برای اصحاب فلاج

و هرگاه بوده باشد با سوال لغت بسیار یعنی لرح باید که
 بوده باشد غذای صاحب آن شویات و تلبیه بانی از
 گوشت از نب بری و آن محدث سلامت و مصلحت آن
 بسیار است و سمرقندی گفته که کبیر از نب میباشند گرم
 خشک و مولد خون عکس سوزاوی و موجب غشایان است
 تشنگی و بدبولی و موافق کرسی را که محتاج بقدر محضت است
 موافق کرسی را که محتاج باشد بدبیطف و رطب و مصلحت آن
 آنست که چرب سازد و دروغ بسیار و بران نمایانتر
 به بخار آب گرم و گفته شده که گوشت حیوانات و تش
 تماشای بدست است الا بوی که از جمله آنها بدیش کمتر است
 و بعد از آن در کی بدی گوشت از نب و واجب است
 صاحب جمع مفصل را جهت از خوردن جمع کبیر و
 اگر با چار باشد از خوردن کبیر پس بدی که بخورند از گوشت
 از نب و اشغال آن چون طبعی جلی و آب بوی دره و سوزنی
 که قبیل الفضل باشد جهت آنکه غنچه در علاج ایشان
 تقبیل غذاست فرموده اند اگر گفته شود که مشهور آن
 است که از نب بارد المزاج است پس چگونه میباشد
 غذای از بری مضویین و اصحاب امراض بارده جو آب که
 ازین سوال داده اند آنست که مزاج از نب بارده
 است لیکن گوشت آنها حار است از گوشت خزان
 حق جواب آنست که نسبت مزاج از نب بارده چنانکه
 مشهور است و بسبب این شهرت افحال آنست که خون جلی
 باشد و بسبب این ارضیت برودت مزاج آن چنانکه
 نوم کرده اند بلکه چون مزاج از بری ارضیت حرکات که
 آنرا میباشد بسیار گرم خلق شده و از لوازم حرارت
 جرات و جلاوت و اقدام بر حرب است و آن جانوری که
 است اگر این لوازم حرارت با او نباشد بزودی از
 و غدا هلاک میشود باری تعالی بحسن تدبیر حکمت با لوا
 قلب آنرا نسبت به بدن او بسیار بزرگ خلق کرده پس
 حرارت غریزی در روح حیوانی در فضای قلب آن متفرق
 شده صیفت میگردد و موجب جلی و خوف او میشود و
 هر چند در اصل حرارت غریزی او تو لیسیت و نیز حرارت
 اصلی مزاج آن با حرارت غرضی از غصیب با جمع گشت

باعث انفار و صفت آن میگردد و چون بگردد مراره از نب
 را و بیشترند با آن کند و سداب جب ساخته میشود
 در وقت آشامیدن شرب خواب و در کار راه کرده
 شود خلاصی از آن میباشد سرکه کمنه پس بر سببیکه
 موجب شفا او میشود بلیناس گفته که چون زهره آرا بشوند
 خواب بجز تبه شارب آن غلظه کند که تا سرکه بدوند بند و
 استنشاق نماید بپوش نیاید بقوه مؤلف جامع الادویه
 گفته که چون خصیه آنرا با نمک تلخ و در س نکس و خوردن
 دو دانگ آنرا سوسو نماید صفت لقوه مجربست خوردن
 آنرا باروغ سداب جهت اخراج خصیه آزموده است
 و گویند چون زین فوج آنرا بچینه بخورد در حال استیلا
 و هم چنین خول سگرت آن درین باب بسیار مؤثر است
 اند و ضماد کسره استخوان آن محل خنایر و سرگیگ آن
 مقدار اندر ماکدیم شربا جهت منسل لبول و بول در
 فراش نافع و قطور بول آن در چشم جهت قدت
 با صبر مفید است و چون مجموع آنرا در ظرفی بسوزانند
 و باروغ آن سرخ طلا نمایند جهت رویانیدن مو که
 سوزناست و سوزنا حراق از نب جهت تشنگی
 آن است که بگردد از نب بری را بعد از زنج از پوست
 و اشیا پاک کرده در کوزه سفال مطین نموده در نوز
 یک شب بگذارد پس برآورده بگذارد درین از نب
 نافع است از برای مفاصل و فقرن و خدر و در د
 اعضا شستن را بیترین بدان صفت آن بگردد
 از نب رازنده و دست و پای آنرا البته فزغالی را در وقت
 باروغن کج کرده بپوش آرد در از نب را در آن نازند
 و بچو شانه نامر شود پس فرود آورده مر لیفون
 نشیند بعد از آنکه حرارت او کم شده باشد که تواند
 در آن نشیند و قدیری را از بر است بدین نگاه دارند
 جلیج از نب نافع است از برای کبیکه درین از نب
 نافع است از برای آن و مذکور شد در آنزبات
 تنای نافع از برای امراض بارده مانند فالج و غشه
 و سلس لبول و بول در فراش و در مفاصل بارده
 و در یانیدن موی سرد این نوع غذا معمول ترکان

صفت آن بگردد از نب را در نوز نموده پاک کنند پس
 آنرا در آب زنگنه و سببیت و پیاز جوش دهند و کف آنرا
 بگیرند پس آنرا از آب بر آورده با آب سرد بشویند و بخار
 آب بسوزند در وقت چنان است دروغن و مصلحت حاره
 و ادویه نقویه و دانه بر آن بمانند تا زانیکه خوب بچینه شود
 پس آنرا فرود آورده بخورند و پوستین فرا گرفته از پوست
 از نب ابلی متوسط است در گرمی میان پوستین
 سمور و پوستین پوست بره که آنرا قلمه نامند و از پوست
 بره زیاده و از پوست سمور گریش کمتر است +

باب الاغص مع اسن المله
 اسارون بقیع حمزه وین مملد و الف و هم رای مملد
 سکون و لودون بلغت سریانی بیج بنبل بر لیت که
 آنرا اسارون بری نیز نامند و بیونانی سرایون و سندی
 لکر نامند و آن بیج گلهای است بر کوه دراز و بار یک
 و کج و از زرد چوبه بار یکتر و قوی تر است سم نیز آمده
 شده و با اندک غوطه و تندی و سفید مائل بزودی
 و بعضی مائل بزودی و با لیشهای بسیار بار یک که از
 اطراف آن بر آمده و نسبت آن هم گلهای آید آن منسبط
 روی زمین و بر گشتن شبیه برگ شیل و بلباب و از آن
 کویکت و مائل با سنده و گلشن نقش و در زیر گشتن لعل
 بیج و تخش مثل تخم گاوچره که عدلت از قرطم و قشقی از آنرا
 ساق بقدر ذری و در در گش مثل برگ قطور لون
 قوی و اعلائی ساق آن بر شعله منصفه بر بالای بقیع
 و در اطراف شعبه شیل و آنه نیم و در وقت آن جنین
 بزنجی و بیج لبطری خضر دم کرده خوشبو و خوش طعم
 و سخی را برگ مثل قلم اول داغ و صلب شاخهای آن
 پر گنده و بار یک گاش بزرگ و بقیش و غش مثل شمر
 کبر و در جودن او تخم مثل خط و بر اشجاری عید و بخش
 ساری در تحت ارض و بر کوه قوی الرانحه و تلخ و لذیذ ع
 و این قسم مخصوص است در رفع سم و گزیدن مارها و سخی
 برگ از همه اقسام ریزه تر و شاخهای او منسبط بر دوزخ
 و گلشن نقش و بخش نرم و سیکه و زرد تلخ و با عطرت و
 نسبت آن که هم ساده و این قسم صیفت ترین اقسام است

و مجموع آن در خوردن گرم و خشک است بهترین آن قسم اول است لطفت و محال در دفع و منعی معده دیگر و سیر ز کرده از اخلاط پاره و سه متقال آن با اسرار اهل قوی بلغم غلیظ مجتمع در سردی باقی اعضا است و جهت حصاة کرده و مثانه و تسکین در آن و غیره بول و خناس حیض و در و درک و مفصل عرق النساء و نقرس نافع خصوصاً که دو ماه در آب گاو خیسایند باشد و باید که بازای هر سه متقال آن آب گاو چهار رطل و نصف باشد و یا شیر شتر و گوسفند همی مقوی بر و در طوبی و سخن و مقوی معده و کبد و خروج رطوبات فضلیه آن هر دو با در است و جهت تسکین در های باطنی و اشتقاق و بر قان سدی و درم سدی و درم رنج و سیر ز و سقیه لالت بول رطوبات لزج و امراض بارده رطبه و ماخیزه تند صرخ و لقه و فایح و استرخاش و تشنج امتلائی و در و مقوی و باغ و اعصاب است آشامیدن آن شتر قوی زان متقال است با آب العسل داخل کرده میشود و در او و صندل و بخارا رحم ز برای تقویت سردی و در او و در فضل رحم و آن گرم میکند و باغ را در نافع است از برای نسیان خصوص و دیگر با آب العسل بیاض است جهت آنکه بسبب حرارت است و محفف رطوبات و باغ است و آن رطوبت بیاض است و باغ و در همین بوئیدن روغن آن گرم نافع است نسیان را و احتمال آن جهت امراض طبقه ترسیده و در آن جهت که برین غرض صفا در آن با شیر تازه درونیده بر کبج ران است ز بار جهت لغو بسیار خوب است و مضر ریه و مصلحت موزج و گفته اند محفف اعصاب است و مصلحت موزج است سردی کرده جوئینان برغن بادام است و قدر شتر قوی از یک متقال تا سه متقال و در نش و در مثل زن آن با زنجبیل است با نصف آن خوبان و نصف آن مچ حکما و هند را اعتقاد است که چون قبل از آبله بخورم آن با بنید برنج نوشند آبله بسیار کم برمی آید و موجب میدانند جو آرسن اساردن مقوی اعصاب اعصاب غصباتی و نافع است از برای فالج و لقه و استرخاش و صنعت آن شامی فلاح از در سنبل الطیب است سیاه از هر یک و درم قسط در چینی

از هر یک یک درم با عسل سفید سه وزن و در موزج و در موزج است که متقال شتر آب اساردن در بول و نافع از برای استقا و بر قان و عمل کبد و در و در موزج و در موزج است که متقال آن با اسرار اهل و در متقال بنید از در و در از در و در طولی از غصبت غصبت و کبد از در سه ماه پیش صاف نموده است احتمال نایب عرق اساردن ساده و فرج و بخنده سرد و در مقوی قلب است صنعت آن کبیر بنید اساردن و در موزج آب داخل کرده بطریق کتاب عرق کشته شتر قوی و در متقال اسرار الاطباء هالیت نس امین بن بلال اردبیل این ترکیب معجون بلونی است که این اسم سنی ساخته نهایت مقوی باه است در دل و باغ و رنگ رخساره لایب و گردانند قضیب را محکم کند و در امت گفته آن قبل از جماع و بعد از آن این باشد از عرق النساء و نقرس نقصان موی و امراض غصباتی و قدر شتر قوی از در متقال تا سه متقال است صنعت شتر قوی خوبان خصیة الثعلب همی سرخ و سفید و ج ترکی تووری سرخ و سفید لسان العصاره سرخ و سفید از هر یک سه درم حب بلبلان حب بلبلان و در نسیان و دیگر بلوض حب بلبلان خود بلبلان است فلفل سفید مغز خشم خزره مغز خیارین تخم شلغم تخم سبباز تخم یونجه صحرانی و خشتا ش سفید و دو کونیز حب القرم تخم کز ترنگ تخم زردک تخم شبت تخم گداز تخم بلبلان حبک بر با از هر یک ده درم مغز پسته مغز نارچل مغز بادام شیرین مغز مغز جلوزه مغز حبه الحقر مغز حب لفظن کبد مقشر از هر یک هفت درم و در چینی قرفل اساردن سنبل الطیب کبابه چینی بسیار سفید کوفی قرفه الطیب و فلفل جوز لوان است شک خود قوامی غیر شکر زعفران از هر یک یک متقال شکس ترکی یکد انگ نیم زنجبیل لوز دران قسط شیرین مغز حبه لیم و در تخم عرقنی از هر یک دو درم و در مصلح صفت سه وزن و در موزج بدستور مقرر معجون سازند یکم میر محمد مؤمن گفته که من متقادین فیون را درین معجون زعفران سه متقال شیرین شتر اعرابی پنج متقال ایفون ده متقال بزر بلغم سفید و در متقال داخل کردم و بدل سره سفید و راهای دربان نهایت موافق یا نتم قدر شتر قوی از ایفون از نیم متقال

با یک متقال و در نسیان دیگر از هر یک افزوده شد زعفران سه متقال فیون هشت متقال بزر بلغم سفید یک متقال است و بعضی اطباء بلوض بزر بلغم و افیتمو لینی ورق الثعلب ده متقال میکنند و بعضی بلوض ورق الثعلب چوب میکنند و اگر سره سفید و سره سفید بنامش بدل آن های رویان یا نیم متقال کنند و اگر حبک بی بنامش حبک غیر مرغی داخل کنند اسرار الاطباء به نسیان دیگر منافع بسیار دارد و در موزج با آب بی نظیر است و در تقویت دل و دماغ و آوردن اشتا و محکم نمودن قضیب اگر بعد از جماع استعمال نمایند زعفران و مفصل و نقرس نقصان موی و از هر یک یا ریه های غصباتی این گردانند این نسیان حبس نسیان قبل با اندک تفاوتی در غده و در و در بجای درم متقال صنعت آن خوبان شتر قوی خصیة الثعلب همی سرخ و سفید ترکی تووری سرخ و سفید لسان العصاره سرخ و سفید از هر یک سه درم حب بلبلان خود بلبلان است فلفل سفید مغز خشم خزره مغز خیارین تخم شلغم تخم سبباز تخم یونجه صحرانی و خشتا ش سفید و دو کونیز حب القرم تخم کز ترنگ تخم زردک تخم شبت تخم گداز تخم بلبلان حبک بر با از هر یک ده درم مغز پسته مغز نارچل مغز بادام شیرین مغز مغز جلوزه مغز حبه الحقر مغز حب لفظن کبد مقشر از هر یک هفت درم و در چینی قرفل اساردن سنبل الطیب کبابه چینی بسیار سفید کوفی قرفه الطیب و فلفل جوز لوان است شک خود قوامی غیر شکر زعفران از هر یک یک متقال شکس ترکی یکد انگ نیم زنجبیل لوز دران قسط شیرین مغز حبه لیم و در تخم عرقنی از هر یک دو درم و در مصلح صفت سه وزن و در موزج بدستور مقرر معجون سازند یکم میر محمد مؤمن گفته که من متقادین فیون را درین معجون زعفران سه متقال شیرین شتر اعرابی پنج متقال ایفون ده متقال بزر بلغم سفید و در متقال داخل کردم و بدل سره سفید و راهای دربان نهایت موافق یا نتم قدر شتر قوی از ایفون از نیم متقال

در موزج

تودری زرد تودری سرخ زنجبیل کبیر مقشدر اجینی از سر یک
 چند منبیل الطیب سعد کوفی قر قفل کبابه چینی خبا لقلقل
 تخم کزک تخم شانه تخم ترب تخم سیاه تخم اسپست
 تخم ملیون لسان العصافه در اوخ عقربی زربنا در هر یک
 سه درم جوز لوبالباسه و اوله دار قفل از سر یک درم
 خصیة الثعلب با جلا زه مغز کجشک زخشیاش از
 سر یک ده درم قصبه گ و سوده سور بخان بوزیدان
 لغز خشک از سر یک چهار درم یا شتر اعرابی زعفران
 مصطکی از سر یک درمی خود خام در درم درق طلا ای عدد
 درق نقره پنجاه عدد و غیر اشک مشک خالص از
 سر یک نیم مثقال غسل وزن اودیه بطریق معهود معجون
 سازند از سر اول اطباء صغیر منی زیاد کند و کلبه در شانه
 را قوی گرداند و نسیان را نافع باشد درنگ در درانیکو
 گرداند و دلخ را قوت دهد و صفت آن مغز بادام
 مغز گردگان مغز حبه انحر مغز حلزون مغز حبه الزولم
 مغز خندق مغز سیاه مغز ناراجیل تازه مغز حبه القاعقل
 خشیاش سفید تودری کبیر مقشدر تخم جبریم تخم سیاه
 تخم شانه اسپست بهترین زنجبیل از فاضل کبابه کبیر
 در چینی شقال خونجان تخم ملیون مسادی کونته بخینه
 بس سه وزن اودیه معجون سازند چنانچه در رسم
 است مشرخی در درم در اسطوخودوس نفسم نقره سکون
 سین مکره صمغای مکره سکون و او صمغای مکره معجمه و
 سکون و او و صمغ آل مکره سکون و او و سین مکره گفته
 شده که لغت یونانی است و معنی آن حافظ الارواح
 است و لغزی آتش بدالف و مسک الارواح و صمغ
 نفسم صمغ و سکون رای مکره در هر انصرم گویند و اول
 نکان تر دم و لبر بانی سخا وینا مند و آن نام جزیره
 است که از انجالی آورده در بعضی لغات آنرا گفته شده
 و با و در رنگا که پیشه نامند آن کبابه است ربی و در
 جابا و نمک کبابه میزد و در برکش شبیه سرک صغرو
 از آن دراز تر و بزرگتر و گشایش با ل سفیدی و یکساق
 دار و در یک مساق و شاخته از سر دیده شده و در رنگی
 کتر از شیری و بقدر ذری نیز دیده شده و قبل از سر کمر

مخروطی طولانی شبیه بجز و با ل بسرخی و سفیدی تند طعم در آن
 و با اندک تلخی و تخم آن زرد رنگ تیره شبیه به ارنج خود
 و اندک پستی این اسویه گفته که اسطوخودوس را تخم است
 که چون بدست بمانند و میویند بوی کافور از آن آید و طعم
 آن تلخ و تیز مزاج آن گرم است در اول خشک بود
 و در کبست از جوهر اضی و نارسی و تقویت جوهر ناری خود
 تصحیح شده نماید و تلطیف مواد کند در رفع غفونات نماید
 و جمله نام اندونی را تقویت بخشد و آنچه نوشته در دست
 است و چنین مشاهده شده و اسطوخودوس در بعضی بلاد
 هند و بنگاله تیشود و لیکن آنچه درین بلاد بزم سر بعضی
 سیاه خاکستری رنگ و بعضی سفید تخم را غریب و بسیار
 را بجز و کم طعم و بی تخم و ضعیف الحامیست و آنچه در بلاد
 دیگر میشود زرم با اندک رنگ متصف با صفات مذکوره
 گرم و خشک است در درجه اول و گویند در اول درجه
 دوم و این تلیند گفته که با بس است در درم و گویند مرکب
 القوی است و اجزاء بارده آن کتر این قول بلکه
 قول دوم اقرب بصواب است محل و ملط و جالی و فصح
 سدید با قوت قابله و تقوی بدن و دل احتیاج جمع
 قوای ظاهری و باطنی و نافع است از برای غفونست
 اخلاط و طبع آن تا سه درم در امراض سنه و سوال نیز است
 از زوفای خشک و تیز و مفرح و مسهل بلغم و سودا و غلیظ
 و تقوی آلات لول با قوت تر یافته و خاصیت آن
 الفضاح و اسهال هر سودا است از قاصب باغ و بعد از
 درین امر خصوص باغ و بسبب تصقیه روح این دو غصه
 تقویت این دو غصه میکنند و نیز تقویت قابله که آنرا
 میباشند قبض جمع جوهر ارواح میکند و مانع از تجلیل
 آن میشود و شرح بر این میگوید که اعتقاد من است که
 بوده باشد اسطوخودوس را خاصیتی خارج ازین خود
 در تقویت قاصب باغ بسبب که شدید النفع است در
 تقویت قاصب تزکیه کرد آشنامیدن یکدم از آن نبتانی
 جهت غشه و باغی و در جزو آن با یک جزو بخ که با ل
 مرشته باشد جهت بردت معده و بوی استر بنایست
 میضد است و ضما دخیته آن جهت در دفع حاصل فقرس

و وقوع مطبوخ آن جهت استسقا و درم بار و جگر و تنه کرده
 و حال و امراض مقصود و با شراب جهت نفخ در در اعصاب
 در در امضای و سموم مشروب نافع و مضر است بصرف
 مزاج و عطش و مغش و کبر و خوردن و مصلح سبب کبیر گویند
 مضر است به شمش و مصلحش کثیر و صغیر عربی است و قدر
 شترش از دو درم تا چندم و درش در آلات نفس
 فراسیون و در تقویه سودا و غفون است و شیخ یوسف
 بغدادی گفته که خاصیت اسطوخودوس اسهال سودا از
 دماغ است و شترتی از آن یکدم تا چندم در امضای آن
 کبیر است و چون با سبب کبیر خورده شود و محتاج مصلح دیگر
 نیست و بعضی اطا گفته که مصلح شراب آن شراب لیمو
 و مشخ سدابای و باغی و مسهل سودا و بلغم از دماغ است
 و با مجده اسطوخودوس جاروب دماغ است یعنی پاک
 میکند و سر از جمیع فضول بلغمه و سودا و غلیظ ملط
 و ملط و منقی است و بعضی گفته اند مسهل صغیر و بلغم و
 سودا هر سه است و مشخ سدابای و باغی و تقوی قوای
 و باغی است تزکیه کبیر و تز فزع و بلغم نیکو میزد و از دهن
 را موجب تزکیه است و آشنامیدن یکدم از آن با باغی
 جهت تز فزع و بلغم از فزبه و سقط نافع است و در اول
 نافع است از برای دوار و سرد باد و آشنامیدن آن نیز
 از برای دوار و سرد رها و از فزبه و سقط قرشی گفته
 که هر گاه بوده باشد دوار و سرد را از بلغم و معده نافع است
 آنرا آشنامیدن شراب اسطوخودوس با شراب لیمو
 ساده بجهت آنکه با وجود آنکه مقطع و صفت است جسم خوره
 و تقویت معده میکند صرخ و مایه و لیمو است آشنامیدن
 طبع آن سمین اسهال بان نافع است صرخ و مایه و لیمو را
 نفی بلغم و زائل میکند آنرا جهت استسقا و تقویه آن
 مفضل و باغی را تقویت آن مردلغ را بسبب از اول
 آن مرطوبات مرخیر را دافع سودا و بلغم و سودا است و در
 در حبه لغز است چون گل از برای سازند شکر کبیر
 مصطفا و با شامند از آن هر شب مقدار یکم بوده باشد
 در آن از گل اسطوخودوس مقدار یک مثقال و دوات کرده
 شود با لیزیل سودا و بلغم و سودا اس سوداوی است کبابه

و موجب لغزش است فترت قوی جنون و نسیان جمود
 و شخص صرع آشناییدن آن نافع است از برکے
 جنون سوداوی و نسیان و غماز نمودن آن بر نافع است
 از برای نسیان جمود و شخص آشنایده میشود بحسب
 صرع با عاقر قرحا و کبیرین چون بنده از ندرشش
 تو اریس از عصاره کبیرین از اسطوخودوس و در خم کرده
 نگذارند ششماه که آن شراب برسد پس بیاشانند صرع
 از آن با عاقر قرحا و کبیرین شقیق میگرد و از آن و گامے
 بوضع عصاره کبیرین میکنند و درین حالت یکماه که
 در سر که آنرا منقل نمایند استعمال بقوان کرد میفرمایند که
 اگر این سر که کبیرین سر که یا غلبه سازند و از آن کبیرین
 یکدوقته یا دواقیه با عاقر قرحا و کبیرین استعمال نمایند
 بهتر است و جانینوس گفته که چون سخن نمایند اسطوخودوس
 را تا نگردد و مانند عیار و بدینند درین صرع نافع
 است او را و موجب افاتہ سے شود و گفته شده
 که چون بگیرند از آن یکدرم و نرم بسایند و غسل
 مخلوط کرده بان سوط نمایند تقیه و ماغ میکند تقیه
 قوس و نافع است از برای صرع سوداوی بلخی و شیخ
 الریس گفته که هرگاه بوده باشد صرع بمشارکت سده
 اوقی او در از برکے استفراغ ایسان اسطوخودوس
 و شحم حنظل است و استعمال باید نمود آنرا در سالی چند مرتبه
 بعد از تقیه معتد تقویت موده البشان شود و نیز گفته
 شده که هرگاه بوده باشد صرع بلغی پس استفراغ با اسطوخودوس
 نافع است آنرا در کبیرین هرگاه بوده باشد صرع سوداوی و
 مالم عقوبات و انصاف نوازل مست با عصاب قوی
 مسخن اعصاب کرده است و نافع است از برای جرد و عشه
 فصل در بیان کبیرین و عمد و در آنها
 اسطوخودوس است
 حب اسطوخودوس با صبر سوسه معتدین نافع از برای
 بالیو لیا صرع و امراض سوداوی و بلخی دواو العصاب
 صنعت آن پوست پیله زرد پوست پیله کالی از هر یک
 پنجم تر بر سفید همدرد نیم در نیم دیگر هفتدم است
 صبر سقوطی ششدرم اسطوخودوس غاریقون سفید

افیتون سفید از هر یک سه درم شحم حنظل یکدرم
 شحم قرحا و درج حیل از هر یک یکدرم کوفته بخیز برغن
 با و ام شیرین بقدر کفایت چرب نموده حب سازند شری
 بقدر نخود که چکے شری سه درم باب یکدرم حب اسطوخودوس
 اسهال باغم و سودا و غماز کند و جمع امراض بلخی و سوداوی
 و صفراوی را نافع باشد و صلح است از برای امراض
 نظر و وجع درک و اوجاع مفاصل و مانند این امراض
 و گفته شده که این حب نایب مناب حب قویا است
 یکد از آن بنزد و حنظل صنعت آن غاریقون پیش سفید
 شحم حنظل تر بر سفید مجوف تراشیده مرفوض بر وزن
 با و ام شیرین چرب نموده از هر یک یکد و مثقال بود
 پیله زرد و پیله سیاه مقل از رزق بسفاج صنعت از هر
 یک هفت مثقال سفید اشق سقمونیا غاریقون پیش
 سفید حلیقون اشق لفظی و ترکی اسطوخودوس
 کثیر از هر یک پنج مثقال یاریق فیرا بوزن مجموع اود
 صمغ راد آب گرم حل کرده باقی او در یکد کوفته بخیز
 بان سرشته خوب سازند شری و مثقال و گاه از زیاد
 میکنند درین حب قرحا و درج و گاه از زبان از هر یک
 پنج مثقال صبر سقوطی پانزده و مثقال است مثقال
 لاجورد منقول و مثقال و در نیم دیگر اسطوخودوس
 سه مثقال خرب سیاه و مثقال مست و در نیم حال قوی
 الفعل است در امراض سوداوی و امراض که تعلق بر
 داشته باشد حب اسطوخودوس شیخ الریس نافع از
 برای رسته صنعت آن اسطوخودوس شده یکد دم تا
 دو درم ایاریق فیرا یکدرم حب ساخته فرزند بالادان
 مارسل بنوشند حب اسطوخودوس حکیم سدکا زرونی
 شقیق و سودا از بدن و ماغ است و نافع است از برای
 صرع و الحولها صنعت آن پوست پیله زرد پوست
 پیله کالی از هر یک پنجم افیتون اسطوخودوس بسفاج
 صنعت از هر یک سه درم غاریقون سفید یکدرم و نیم
 خرب سیاه نمک لفظی از هر یک دو درم قرحا پودنه
 کوی شحم حنظل از هر یک یکدرم و نیم ایاریق فیرا ده درم
 کوفته بخیزه آب سرشته دستار بر وزن با و ام شیرین

چرب نموده حب سازند شری سه درم و در سخن و کبیرین
 پنجم درم داخل است حب اسطوخودوس قوی الفعل و تقیه
 بدن و سوز سودا و نافع است از برای جمیع امراض
 سوداوی خصوصاً آنچه متعلق بسر باشد صنعت آن
 پوست پیله زرد و پیله سیاه مقل از رزق بسفاج از هر یک
 هفتدرم اشق سقمونیا سقمونیا دشوی حب الحلیقون
 مالم لفظی و ترکی کثیر سفید اسطوخودوس از هر یک
 پنجم تر لفظی و درج کاد زبان از هر یک پنجم صبر سقوطی
 پانزده درم لاجورد منقول دو درم و در نیم دیگر سه درم
 است خرب سیاه دو درم صمغ راد آب گرم حل کرده
 باقی او در یکد کوفته بخیزه بان سرشته خوب سازند شری
 بقدر نخود شری دو درم تا سه درم باب یکدرم کوفته
 حب اسطوخودوس منقول از کمال الصناعت که همین صناعت
 دارد و صنعت آن پوست پیله زرد و پیله کالی پیله
 و پیله سیاه صبر سقوطی بسفاج صنعت از هر یک سه
 درم غاریقون پیش سفید چهار درم اسطوخودوس غاریقون
 از هر یک پنجم شحم حنظل دو درم و نیم خرب سیاه دو
 درم کوفته بخیزه بر وزن با و ام شیرین چرب سازند شری
 پنجمه خوب سازند شری بقدر نخود شری دو درم
 تا سه درم باب یکدرم فرزند از حب اسطوخودوس نافع
 از برای مایند و الکک صنعت آن اسطوخودوس ده درم
 افیتون مصری بسفاج صنعت از هر یک پنج درم حمر
 ارمنی پوست پیله کالی از هر یک یکدرم نمک هندی
 شحم حنظل از هر یک چهار درم پوست پیله کالی شش
 خرب سیاه از هر یک سه درم تر بر سفید است درم کوفته
 بخیزه سقمونیا ششدرم و نیم در نیم دیگر هفتدم است
 درین اسطوخودوس حبت برنج گوش و ثقل سامون نافع
 صنعت آن بگیرند اسطوخودوس توجید و با مثل
 آن سختین یک شبانه روز در آب باران بخیزانند
 پس با شش لایم بخورشانند تا تمام قوت آن آب
 باز داده شود پس فرود آورده پیله صحت کرده
 با چهار وزن آن روغن گل با شش لایم بخورشانند
 تا آب زسته روغن بماند لیکن احتیاط نمایند

که نسوزد پس در ظرف شیشه نگاهدارند و عند الحاجة
 شیر گرم نموده دو سه قطره در گوش بچکانند و اگر نرم وزن
 آن بر نخوش نیز اضاف نمایند میگردد و اوقوی به شراب
 اسطوخودوس ساده نافع است از بربری الخیر لیاحه است
 آنکه تقویت و تنقیه فصول غلیظه و اخلاط لزجیه بلغمیه سودا
 و صفراوی میکند بدانکه شراب اسطوخودوس نافع است
 از برای همدار بار چون آشامیده شود با آب گرم از
 برکے تعدیل مزاج بار و بسبب حرارت عرضی حرارت
 یافته که این شراب را بسیار بسببیکه اطلاق طبیعت
 میکند و بسبب ارضای معده و تر کردن قفل و از لاق
 که آب را بسیار دین و نیز بسبب ارضای باشد ممکن عطش
 و اگر خون عطش بسیار باشد بسبب حرارت اسطوخودوس
 باید که خورده شود یا شراب سیمون یا تخم کدو یا
 حرارت آن نیز سیمون تقطع بلغم و تلطیف آن و صبر
 آنچه و تقویت معده میکند و نیز شراب اسطوخودوس
 نافع است از برای همدار سوداوی پیش از تنقیه از
 برای نفع سودا و بعد از تنقیه از برای تعدیل مزاج سرد
 تنقیه بلغمه از ان و تقویت سرد قلب و نیز نافع
 است از برای همدار طرب بحمت آنکه تنقیه دماغ
 میکند از رطوبات بحاصت و محلل و محضف آن است
 و نیز چون شراب اسطوخودوس را با شراب لیمو تعدیل
 نمایند شراب اسطوخودوس بیخ مثقال و شراب لیمو
 سه مثقال باشد و نیز نافع است از برای دوار و سرد
 بلغمی بحمت آنکه با وجود آنکه مغزی و لطیف است بلغم
 و تقویت معده میکند و نیز شراب اسطوخودوس نافع است
 از برای صرع بحمت و نافع مذکوره و تقویت آن دماغ
 را و نیز نافع است صرع حادث بشارکت و تدین
 و سابقین را بگناه آشامیده شود در وقت نوبه آن
 بحمت آنکه غلیظه بدن میکند از بلغم و فصول غلیظه و مواد
 لزجیه که چسبیده باشد بجز هر حق و موجب سده دماغی
 شده و نیز مقوی دماغ و سخن آنست و محلل آنچه در سرد
 میباشد از آنچه و در حال که موجب صرع است و نیز نافع
 است از برای نقوه آشامیدن آن بحمت غلیظه مواد

بلغمی از دماغ با طبع و وسواس سوداوی را با نفع البقع
 خصوص و قینه با شراب اترج یا شراب لیمو یا سیمون
 شود و صفت آن بگردد اسطوخودوس خشک را در رطل
 دور دو رطل آب در ربع رطل گلاب یک شب بخیسند و صبح
 بچوشانند تا بنصف رسد و رطل قند سفید یا عسل سفید
 بصفحه بحسب حاجت داخل کرده بقوام آورند شربتی یک
 اوقیه و اگر اسطوخودوس تر باشد آنرا بگویند آب آنرا
 گرفته صفائی نموده و در یک من آب اسطوخودوس ترکیب من
 قند سفید در ربع من گلاب داخل کرده بقوام آورند شربتی
 یک اوقیه شراب اسطوخودوس به نسخه قدما صفت آن
 بگردد یک من اسطوخودوس و در شش تواریس
 قهقهه یعنی داخل کرده و زخمی کرده ششها بگذرانند که سرد
 پیشانی نموده نگاهدارند در قرابادین و در وقت حاجت
 یکبار بر بند شراب اسطوخودوس بن مل که در وقت ار
 ذکر کرده و گفته که بگرد است از برای صرع عارضی سده پا
 دماغی و صرع صفت آن اسطوخودوس درم سفنج
 فستق پوست تراشیده گاوزبان با در بجزویه زهر یک
 پنجم درم همه را در رطل آب بچوشانند تا بنصف رسد
 پس بیالایند و دیگر رطل شکر سفید در ان کتند و بچوشانند
 تا بقوام آید سرد کرده در شیشه نگاهدارند شربتی یک
 اوقیه شراب اسطوخودوس که حکیم سدید در شرح
 موجز قرشی ذکر کرده و گفته که این شراب از بدست
 درمن سدید کار زویم و این شراب منبج مواد سوداوی
 و بلغمی و بلین مواد سوداوی و منعی خصوص مواد دماغی
 صفت آن اسطوخودوس پرسیاوشان از هر یک
 ده درم عود و صلیب گلاب و زبانه تخم کدو تخم کدو
 اصل السوس قشر زهر یک پنجم درم کل بنفشه گل سرخ
 منوع الاقل کل گاوزبان با در بجزویه زهر یک پنجم درم
 پستان سی عدد مویز منقی لبست درم مجموع را بچوشانند
 و بیالایند و در رطل قند سفید یا عسل بحسب حال
 داخل نمایند و بقوام آورند و نگاهدارند شربتی از
 ده درم تا یا نوزده درم با آب گرم بیاشامند صفت این
 شراب بسخه مظفر الدین شفا فی مسادی نسخه مزاج است

در اجزا الا انکه بجای تخم کرفس بیخ کرفس است و در وزن
 تفاوت دارد و نسخه آن است اسطوخودوس سیان
 عود و صلیب زهر یک پنجم اصل السوس بیخ کرفس گلاب
 را زیاده تخم کدو کل بنفشه گل سرخ از هر یک سه درم
 مویز منقی یا نوزده درم پستان یا نوزده عدد بچوشانند
 و بیالایند و با یک من قند سفید بقوام آورند و صفت
 این شراب به نسخه حکیم معصوم مسادی نسخه شفا فی
 الا انکه مویز منقی و پستان از هر یک پنجاه عدد است
 و در نسخه دیگر پستان هفتاد عدد است و مویز منقی
 یکصد و پنجاه دانه و وزن قند یک رطل است باقی مسادی
 نسخه شفا فی است و در قرابادین شفا فی مسطور است
 که این شراب نافع است از برای صرع و فاجع و بالخصوص
 و صراع بار و جمع امراض بارده دماغی و سده پا
 دماغ شراب اسطوخودوس تا لینه میرزا محمد باشر
 در میرزا محمد حسین حکیم صفت آن اسطوخودوس
 پرسیاوشان اصل السوس زهر یک و مثقال عود و صلیب
 کل گاوزبان با در بجزویه تخم کدو زهر یک
 بیخ مثقال کل بنفشه گل سرخ از هر یک هفت مثقال مویز
 منقی لبست دانه پستان سی دانه یا شکر اصل زهر یک
 پنجاه درم بدست و در نسخه شراب اسطوخودوس
 دیگر صفت آن اسطوخودوس سفنج فستق پوست
 تراشیده انیمون الرطبی کل بنفشه گل سرخ گاوزبان
 با در بجزویه زهر یک بیخ مثقال عود و صلیب سدر نیم
 مثقال پرسیاوشان اصل السوس قشر زبانه پنجاه دانه
 از هر یک سه مثقال تخم کدو و مثقال پستان سی دانه
 مویز منقی اصل یا نوزده سفید یکصد و پنجاه مثقال
 عسل از هر یک سه مثقال شراب اسطوخودوس تا لینه
 حکیم میرزا محمد بن مقوی دماغ بار و معده بار و است
 و سده پا کس و دماغ بکشد صرع و سده پا کالوس
 را ان باشد صفت آن اسطوخودوس درم و نافع خشک
 پرسیاوشان تر بر سفید اصل السوس زهر یک ده درم
 قنادینا عود قاری خام کل گاوزبان پوست بیخ را زان
 تخم را زیاده تخم کرفس گل سرخ ایرا از هر یک بیخ

باورنجوبیه کاشم سنبل الطیب ذخرکی میسون قطورون
 و قیق از هر یک سه درم مویز منقعه منقعی عد و همه را در آب
 بچوشانند چنانکه مقر راست و بیالانند و اصل کنند در آن
 یکصد و پنجاه مثقال عمل سفید منقعی و مثل آن کلغنده شکری
 و کلغنده آبی که با نعلبند یکصد ساخ هندی قنفل در آن بل
 سنبل الطیب از هر یک درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 از هر یک سه درم مصطکی یکدرم همه را کوفته در پارچه بسته
 در آن اندازند در آتش ملائم بپزند و لمح به لمح پارچه آویزند
 را با اندام بشیر و آن بر آید و بفتنه آید و چون بقوام آید
 پارچه آویزند بر آید و در آن با نعلبند رید لیس از بقدر که
 گلاب بشویند و باز در آن گلاب با نعلبند و بقدر که تمام
 شیر آن بر آید و آن گلاب را داخل کرده بکند و جوشی دیگر
 داده فرود آورند و بیالانند و بعد از سرد شدن در شیشه
 یا مرقبان چینی نگاه دارند و قدر شربش هر روز از ده
 مثقال تا یا از ده مثقال است و باید دانست که نموده
 منافع این شراب نفع از برای صرع است و سحر کفرس در
 نهایت ضرر است از برای صرع پس لازم است که تمام کفرس
 در آن داخل نباشد شراب اسطوخودوس دیگر منفع و منقعی
 اخلاط بلغمیه سوداویه از جمیع بدن خصوص از سردماغ
 است لایسما از برای زخم صرع و این شراب نافع
 است از برای صرع مشارکت محال مداومت آن
 صنعت آن اسطوخودوس سنبل الطیب منقعه از هر یک
 ده درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 از هر یک ششدرم همه را در سه من آب یک شب بخیسانند
 و صبح بچوشانند چون بک من رسد بیالانند و دیگر غسل
 قند سفید بقوام آورند شربتی شانزده درم آب گرم
 یا گلاب عمل نموده بپوشند و اگر طبع قیفل بسیار باشد
 نیم مثقال تا یکدرم غاریقون شش سفید مویز نیز در آن داخل
 نمایند شراب اسطوخودوس قلی نموده اندک از اقزراح
 احقر عب و اندک کلاب آستان امیر المومنین سید
 محمد باشم الحاطب حکیم معتدا الملوک سید علوی حسان
 و محبوب است در نفع از برای نفع مواد سوداویه بلغمیه
 خصوص مواد داغی و از برای نفع سدهای داغی و امراض

بارده اعصاب از برای صرع و فلج و لقوه و از برای
 امراض بارده و داغ و منافع بسیار در صنعت آن
 اسطوخودوس باورنجوبیه سفید منقعه پر سیاوشان
 از هر یک ده درم کاوزبان نیز سیالیوس و قنفل
 و قیق غنچه گل سرخ منقعه الا قلع از هر یک هفت
 درم اصل السوس پوستنج کبیر خلیاناج انجان اسما
 فادانیا از هر یک یکدرم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 از هر یک سه درم خود بلبان خب بلبان فلاح از خمر
 با دیان خطائی از هر یک چهار درم و قنفل سیاسه از هر یک
 یکدرم اجزای نیکو کوفته مویز سرخ طائفی منقعی از حبیب
 درم اینچیز در دست دانه مجموع را در سرکه قنصل که لیمو
 را در آن مخلل نموده باشند و در آب خالص چهار
 درم یک شب از زنجبیل در روز دیگر در یک شب
 با آتش ملائم بچوشانند تا دو ثلث برسد و دلتنی با نعلبند
 بیالانند و در صافی نموده آن عمل مصفی در روغن میوه
 یافته از هر یک درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 و درم و دیگر با نعلبند بقوت تمام و بقدر که بیالانند
 بچوشانند تا بقوام آید فرود آورده در شیشه نگاه
 دارند شربتی یک دقیقه تا دو دقیقه با عرق باورنجوبیه و
 عرق کاوزبان و گلاب بنفشه صنعت حل لیمو که مخلل
 لیمو در حل اسفیل است صنعت آن بکند لیموی رسیده
 حالی از داغ و قشار در سه روز در آب و نمک بگذارند
 پس از آب نمک سیران آورده بکوشیند که شور تر آن
 دور گردد و بسیار هر که باسی نیم آن را بکند و یک روز
 بگذارند که لقبه می که در غل درج لیمو با باقی است سوز
 لشت کند و مطلق نیم آب در لیمو با نماند لیس آن لیمو
 را مخلل چو در سوزخ سوزخ نمایند چنانکه در سر لیمو از
 بر خواجه سوزخ باشد لیس لیمو را در مرقبان چینی با نعلبند
 ز جابی کرده حل اسفیل مصفی که در باب اسفیل ذکر شد
 بر روی آن لیمو کنند آن مقدار که از درم لیمو با
 برگردد و حل روز بگذارند و بعد از آن هر که را جدا کرده
 استعمال نمایند شرب اسطوخودوس در سرکه سفید از خمر
 حکیم شرفتی از حدانی از اولاد حکیم ابوالبرکات صاحب

نافع از برای امراض سوداویه و بلغمیه صنعت آن اسطوخودوس
 کاوزبان را زبانه بسفنج منقعه از هر یک ده مثقال
 مویز منقعی از هر سی دانه صندل سفید سه مثقال
 طباشیر سفید و مثقال باورنجوبیه پانزده مثقال
 قند سفید یکصد درم مثقال بدستور مقرر شربت بپزند
 شربت را از تخم مثقال تا هفت مثقال شراب اسطوخودوس
 از استنباط آن منقعه نافع و محبوب از برای خدر بلغمیه است
 اسطوخودوس در نجوبیه اساردن ایر صاحب بلبان
 اقیقون حمید حله ماشا درم و درم از هر یک ده مثقال سه
 اقیقون از اجزای ششدرم در سه من آب تا یکدرم با نعلبند
 اقیقون را در کبیر کرده مطبوخ را بر روی آن صافی نمایند
 و کبیر را با نعلبند تمام شیر و قنفلش برین آید و مطبوخ
 را صافی نموده کلغنده یکدرم در آن حل کرده و در جوش
 داده فرود آورند و بیالانند تا شیره و قوت کلغنده بر آید پس
 بیالانند و یکصد مثقال گلاب داخل کرده با آتش ملائم
 آورند شربتی یک دقیقه عرق اسطوخودوس سه درم و نفع
 و مقوی ادرج و دماغی و نافع از برای عرق اخلاط
 سودا و نهایت نفع است از برای نزلت و بلغمی مزاج
 و سوداوی را نافع و بسیار موافق و غشیه را زایل کند
 و در مفاصل را نفع و بخت صدق مزاج نافع و از برای
 صرع بنظر است صنعت اسطوخودوس یک درم و درم
 من آب داخل کرده بدستور یک گلاب میکشد عرق آورند
 مرای اسطوخودوس چون هر روز سه مثقال خورده سود
 و مداومت آن کرده شود قنقعی آورد و بلغم سودا
 است صنعت آن بکند که ناله آن را باور و وزن قند
 سفید یا عسل بستو کلغنده مزی سازند مطبوخ اسطوخودوس
 جهت امراض ناعی سوداوی از لایمویا و انشال آن
 و تنقیح اخلاط محرقه سوداویه از داغ نافع صنعت آن
 بکند اسطوخودوس اقیقون از هر یک چهار درم
 و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 را کتان بسته نگاه دارند و اسطوخودوس را
 بچوشانند تا به نصف رسد فرود آورده در صافی نموده
 صرغ اقیقون را در آن انداخته تمام شب بگذارند

تسخیر گرم کرده صوره حالیده فشرده در گند و مرتبه دیگر
 صافی نموده یک و نیم کوبیده داخل نموده بپوشند
 و اگر از برای نزلات باشد بخت استیمون زرد فایس
 و بجای سبزیجات بختیمون یا شکر بختیمون داخل نمایند مطبوخ
 اسطوخودوس منتقل از مذکره شیخ داود الطائی نافع
 از برای غلظت سودوی و اخلاط حار و قوی و صلابات و
 سرداس و جزون و مالچو یا ذوق النساء و حاصل و
 صافی نمودن خون و که در دست حواس و افکار فاسد و
 محبوب است صنعت آن سفنج فستق مغز حب القرم
 غناب منقی از نوری است آن منقی از نوری از هر یک هفت
 مثقال اسطوخودوس گن با بونه قنطاریون فینق فستقون
 از هر یک چهار مثقال سوربجان و مثقال باسه مثل دوی
 آب بجوشانند تا به نشت رسد و صافی نموده بپوشند اگر
 با در دست قاعد بخارات و بیوست داغ با قند انجور
 به دانه برسیا و شان صحرز زنجوش کثیر از هر یک سه
 مثقال اضافه مطبوخ نموده بعد از صافی نمودن مثقال
 روغن بادام شیرین داخل کرده بپوشند اگر راج غلیظه
 باشد یا ضعف و مجاری بول هفت مثقال کلکته فانی
 بصر ایندانه با بختیمون اسطوخودوس نافع از برای صرع
 بلغمی صنعت آن اسطوخودوس فستقون عاقر قوس
 سفنج اجزا مساوی کوفته بختیمون بصر سرخ استیمون
 آرد بهر شد و تناول نمایند از آن هر روز مثل جوز
 ناشایس بدرستی که در کیفیت رفع صرع میکند + معجون
 اسطوخودوس چون بهر شب از آن خورده شود وقت خواب
 و در وقت بان کرده شود جهت دفع نزالت و در در بول
 و ترل و فصل سامه صنعت با صره نافع است صنعت آن
 اسطوخودوس نه مثقال کثیر خشک سه مثقال زنجوش
 و مثقال در بن مثقال معطر رومی پوست هلیله کالی آن
 و اگر از هر یک یک مثقال کوفته بختیمون یا بختیمون
 مصفی معجون سازند شربتی در مثقال معجون اسطوخودوس
 نافع از برای بول اسیر نهایت نفع صنعت اسطوخودوس
 چهار مثقال پوست کبک و مثقال کوفته بختیمون
 مصفی پانزده مثقال سرشته هر روز یک مثقال نافع

ده مثقال عق اسطوخودوس یا ده مثقال گلاب بپوشند
 اسفناخ کبک سرخه و سکون سین جمله دفع فادالت دفع
 فون : الف و خای بختیمون اسفناخ و بیونانی یا فون
 دینر مویان فوسو فوس نماند بر روی اتوبی و
 بندی با یک و آنک هندی قطف است که اسفناخ
 روی باشد و آن بری و لبانی میباشد و ستانی مروت
 و مستعمل است در اسهالی سرد و تر و غذائیت آن نکو
 و محمود الکیوس وقت صفرا و خون است و گویند که مقول
 است در گرمی و سردی و از بختیمون موافق است
 مجورین و میر و دین را الا آنکه اذوق از برای مجورین
 است که فرا گرفته شود با شک جود روغن بادام شیرین
 و درین حالت میباشد نافع از برای تبهای گرم و سرد
 یا بس یا حسن لطن و اما بر دوس دفع از برای آن
 است که فرا گرفته شود با گوشت فربه و برنج یا افادیس
 نمیشد از آن انجیم میباشد کثیر بقول از نفع و کثرت
 بلغمی در خون و طین بلغم است بسبب قوت جالبه
 و قوت خسانه که آنرا میباشد در داغ و برین مصلح و کثیر
 تر از سایر بقول است و جهت التهاب و تشنگی در تبهای
 گرم نافع و عصره آن باشد که جهت یرقان حصاة و غیر
 حرقت آن زدودن که منع اخلاط المراری و صفرا و بختیمون آن
 جهت در و مفاصل جارد او را حاره و احتیاس بول که
 از برای است باشد و صفرا و جام آن جهت در نطفونی که
 زینور انجیم را دل طلای مطبوخ با سفیداب جهت نبوت
 مفید و مضر بار المزاج و مصلح و هاشم بختیمون آن
 بردن بادام یا مسکه گاود و ایچانی و آبکام است
 و قدر شربت از عصره آن تا در مثقال و بدش خرفه
 و قطف است و غرغره باب آن نافع است از برای
 درد گلو و لایه و تخمش جهت جمع فواد و درد احتشاد
 تبهای حاره و شیرین آن جهت تب و ق و سل مجرب و
 بختیمون آن جهت جمع او را حاره و نلین او را مصلح
 بسیار مفید و نفع بسیار است و هاشم کل مخوم و در شربت
 در درم است صداع اسفناخ بختیمون نافع است از برای
 صداع حاره هر گاه در صداع سافج طبیعت یا بس باشد

نافع است صاحب نزاد و درین از بقول انجیم بوده باشد
 بلین طبع چون اسفناخ که آب بختیمون مطبوخ فینق با دام
 شیرین نموده باشند و اگر خواسته باشد آب لیمو یا آب خوره
 با آب اجاص در آن داخل نمایند در وقت طبع اگر سرفه
 نباشد و بختیمون که این هر سه میباشد مکن صداع و
 اگر قدری شکر نیز اضافه نمایند تا با شنی دار شود شاید بد
 نباشد و بختیمون آنکه ترشی صرف محرک صفرا و سودا است
 و گاهی استعمال کرده میشود این مزوره را با گوشت جوز
 مرغ یا گوشت بره و فستق نموده باشد با صداع تب و
 بوده باشد خرف صنعت یا ضعف موجود باشد اگر تب
 باشد اسفناخ را بختیمون یا مسکه گاود روغن بادام سرخ کرده
 بخورند و در زمان اخلاط گوشت تیموج داخل نمایند نیز
 گفته شده که غذای صالح است از برای صداع و وقت که
 در طبیعت قبض باشد اسفناخ بختیمون بسکه تمض
 باب آو یا قرض مطبوخ آو خواه آووی تر باشد یا تشنگ
 مزوره اسفناخ که کثیر تر در آن داخل کنند نافع است از
 برای صاحب صداع حاره از سود مزاج مختلف و همه غذا های
 اصحاب صداع خاری مزوره اسفناخ ترش نموده است
 باب لیمو یا آب سماق یا آب خوره و نیز اسفناخ از انجیم
 است از برای صداع بختیمون قلب لیمو و در صداع
 چون از روغن بختیمون مطبوخ کبک گاود روغن بادام نموده
 بخورند فو الدین سمرقندی در میان فرود گفته که اسفناخ بختیمون
 در وقت وجع مسن که روغن بادام شیرین در آن انداخته
 باشند غذای نافع است از برای صداع و نیز گفته شده
 که باید داخل کرده شود و رفته اها صاحب صداع حاره
 سافج اسفناخ و اشال آن از بقول و اگر بوده باشد
 ایشانرا سهر بخورند ایشانرا سنبوسه معمول از اسفناخ
 و اشال آن نند برگ کاه او را حاره فی الراس گفته اند
 که اصحاب سرسام حاره را در ابتدای علت غذا دادن ایشان
 منع است و در انتها علت باید اسفناخ باب بختیمون
 بردن بادام شیرین نموده بخورند سمرقندی گفته که
 اصحاب سرسام صفراوی را در ابتدا منع غذا کنند و بعد
 از سوم غذای ایشان اسفناخ در آب بختیمون مطبوخ بشیر

بادام شیرین باشد سیدی و سخی نیز چنین گفته اند گفته اند
 که اغذیه صالحه از برای اصحاب سرسام صفراوی است سفناخ
 در آب بخته ترش کرده بسکه چاشنی آن باندگی مشک کرده
 باشد یا ترش کرده با آب آنویا آب ترسندی و آنچه شبیه
 باینها باشد سخی گفته که سردوار است که بوده باشد فدا
 اصحاب سرسام صفراوی در زمان تریه یا مالک الشعیر و در
 زمان استفا سفناخ و اشال آن از بقول در خطاط
 خوب بلده چون ماش مقشره جو مقشره که شیر بادام در
 داخل نموده باشد در داخل خطاط و در اول
 تب سبک محوی و جوز کوه درین داخل نمایند مولانا
 نفیس گفته که اگر مرض را در زمان تریه یا سرسام جار
 برداشت باشد منع غذا نمایند اگر برداشت آن
 نباشد پس لا علاج سفناخ در آب بخته یا شیر بادام
 شیرین بخورند و اما اصحاب سرسام سوداوی را لازم
 است که بوده باشد غذای ایشان مرتب چون مزوره
 و گرفته از سفناخ و ماش مقشره جو مقشره یا شیر
 بادام شیرین یا دروغن بادام شیرین و شیر تخم خشک
 و در انتهای علت و خطاط خردس خسی یا مغز کزغاله
 درین غذا داخل نمایند سحر چون سفناخ را با که در
 برگ کاه بود بکوبد و برگ خشک یا گوشت مرغ فربه دیا
 مختلف کبوتر زرد از آمده و گوشت بزغاله بزغاله شیر
 تخم خشک یا شیر بادام شیرین داخل کرده مطیب است
 گاه نموده بخورند همیشه غذای مرتب و باغ نافع از برای
 سحر حادث از میوست و باغ و گفته شده که مزوره سفناخ
 با که در کثیر تر با ماش مقشره باشد نافع از برای سحر
 حادث از حرارت دیدوست و باغ و تالیخ لیا چون سفناخ
 در آب بخته مطیب نمایند دروغن بادام شیرین یا مسکه
 گاو یا ماهی نموده مانند گوشت بده بخته و بخورند نافع
 است اصحاب لیمو لیا را سید اسمعیل گفته که استعمال
 کرده میشود سفناخ در لیمو لیا حادث آمده از
 که از اغذیه چون آنرا بخته به تنهایی یا با کرفس بخورند
 یا آب آنرا گرفته به شانه شش رخ رئیس گفته که سفناخ
 از بقول غیر صفرا است با صاحب و سوسا که بوزن

و القطب و المانی و دار الکلب چون بزند سفناخ را
 در آب و مطیب و بریان بسکه گاو یا دروغن بادام نمایند
 و بخورند همیشه غذای صالح از برای اصحاب جنون
 و قطرب و اینها حادث از سودای صفراوی بسکه گاه
 با حرارت شدید باشد و نیز چون آنرا در آب بخته پس
 بریان کنند بسکه گاو یا دروغن کبوتر تازه یا دروغن بادام
 شیرین و یا بزند آنرا در گوشت بره پس قلیه کنند
 یا دروغن گاو تازه و بخورند همیشه نافع از برای قطرب
 و نیز چون سفناخ را با بخته بره یا با بخته بزغاله بزند
 و بخورند همیشه نافع از برای اصحاب و در سرد
 و لغزی بجز در سفناخ نافع است از برای سرد
 و سرد جار و شنج چون سفناخ را در آب بخته مطیب
 بر دروغن بادام شیرین نموده خورده شود غذای صالح
 است از برای شنج میسی بن لیا س شیرازی گفته که
 سفناخ در آب بخته مطیب بشیر بادام غذای صالح
 از برای شنج میسی از کام دانند چون سفناخ را با
 بخته بخته بخورند بخته زکام و نزلات حاره مفید است
 و هرگاه زکام و نزلات بسبب حرارت خارجی چون حرارت
 آفتاب و آتش باشد نافع است صاحب آنرا لغزی
 با سفناخ که در آب بخته مطیب نموده باشند بر دروغن
 بادام یا مسکه گاو غذای صالح جید است از برای اصحاب
 صلع یا بس حادث از کثرت غم و هم و خوارتق صاحب
 خناق از بقول اینچون سفناخ غذای موافق است
 بسکه گاه آنرا در آب بخته بر دروغن بادام شیرین مطیب نموده
 بخورند آنرا در رفته عدس بخته بخورند بهتر است
 ذات الحصب امراض الصدر و الریه و السعال تنفیزیان
 نافع است از برای جمع امراض سینه و امراض بر دروغن
 ز سرفه و از بقول موافقه لینه اصحاب ذات الحصب
 در ابتدای مرض سفناخ است که در کشک شیرین
 مقشره بخته بخورند و چون ابتدا بگذرد و دیگر در کشک
 بخته و تقویت قوت پس با سفناخ را با بخته بخته
 بخورند بخته آنکه این غذا تقویت قوت میکند و بخته
 بده بادام را در قوی و حبس لبول و حرقت لبول مرده

سفناخ باردوغن بادام دروغن کبوتر غذای نافع است
 از برای اصحاب قرح حاله که با بلیس نقل باشد بسبب
 بلین از لایقه آنرا بسیار باشد هم چنین نافع است اصحاب
 حبس لبول حرقت آنرا بجمالت تمامه حاره کزغاله
 باشد شدت و حرقت آنرا با بکاه در مرتبه دوم از دروغن
 باشد که بجان آنرا در یاد هم تا چهار دم میشود نافع
 است ایشانرا تغذیه با سفناخ بخته مطیب بر دروغن بادام
 شیرین و اشال آن از بقول سفناخ نافع است
 از برای عطش معروق و از اغذیه باغذای برای کبید صا
 سفناخ نافع است که آب در دروغن بادام شیرین بخته در
 اعدا و بعد از آن سفناخ با بخته مرغ فربه و مشک
 بادام شیرین و یا مسکه گاو غذای جید است از برای
 از برای اصحاب حرقت لبول و تون و دیگر سفناخ نافع
 صالح است از برای شوره و دروغن و صرب و دروغن
 دروغن شاد و صفت آن که سفناخ را با بک نمائند
 تقصان و دیگر بک نمائند آنرا در رفته کبوتر و دروغن
 دروغن کرده و با بخته کبوتر و بریان کنند با دروغن گاو
 و با دروغن کبوتر یا پس بریزند بر آن آب کبوتر یا بخته
 بخته شود پس داخل نمایند در آن آب کبوتر
 پس بر باشند بر آن بخته خشک نموده و با آنکه از نمک
 اندازی آنقدر که آنرا خوش طعم گرداند اگر اراده بلین
 بطن باشد داخل کنند قدر که آب بخته بریزند کرده در
 اول با سفناخ داخل کرده بپزند پس نان در آن بریزند
 کرده بخورند تون دیگر سفناخ نافع فخرش نموده با بخته
 یا ساق یا آب خورده یا آنرا با گوشت دروغن غذای نافع است
 از برای اصحاب خوار و صلع خاری زیرا که اغذیه ایشان باید
 که لطیف باشد که سکن بخته مسکه است و سفناخ نافع
 با کثرت صالح است از برای تون دیگر سفناخ نافع
 صالح است از برای خورد و مبر و صفت آن سفناخ را
 در آب بخته با بخته حلقه کرده بر دروغن گاو سحر نماید و اگر
 و آب بکاه داخل کرده فرود آورند و بخورند سفناخ را با بخته
 یا آب دروغن شیرین معصوم غلای صالح است
 از برای اصحاب صلع حله صفراوی و موسوی بسکه گاه

طبیعت قبض باشد اسفناخیه با گوشت بزغال گوشت درج
 یا چون مرغ و طیور بری می باشد غذای صالح از برای اصحاب
 صدراع حادث از تجارت تصداعه از معده بسوی سرد
 همچنین اسفناخیه با اسبی رضاعی می باشد صالح از برای
 این قسم صلح اسفید باج تفاسی شور با ناسند از جمله اغذیه
 است و آن برقی است که از گوشت مرغ و بزغال و غیر آن
 از گوشت های خفیف لطیف و بقول و غیر آن که طعم غالب
 نمانده باشد و او در جاره مناسبه تر قیاب و هندوان
 غذای است لطیف و طرب صالح الکیوس مولد خون
 صلح و در دم گرم و تر نافع از برای اکثر امراض مثل سرام
 جاد و ایویلیا و جنون و امراض سوداوی و جذام و صمد
 را بسیار موافق صفت آن بگرد گوشت بزغال یا مرغی
 یا طیور خفیف از هر کدام که مناسب باشد و میسرید و باره
 ماریه کرده در آب جوشند پس در کف آنرا بگرد و طبع و پهنند
 پس در آن زجوب و بقول بنه ناسب است زنده ریزه کرده
 داخل کرده پس زنده نماند که در پس چینیست از توایل جاره
 مناسبه و کشنده و مصطک در آن ریخته سرش را بند کنند
 تا لفع یا بد پس فرود آورده کشند و بخورند به تنهایی و یا
 با قدری جلا و اگر قدری قلیل برنج در وقت طلوع داخل
 نمایند بدینست که اگر گرم با قاشق خوردن آن بجز کبک
 آن بر سرد کردن برسد از برای اصحاب زکام و معالجات
 نافع است امراض الراس سرام حار باید که بوده باشد
 غذای اصحاب سر حار در او اول و انخطاط علت اسفید باج
 متخذه از ایش نقشه و جوب بارده چون جو خوشه یا گردون
 جو خوشه یا گردون برسد زمان او از در انخطاط و خروج
 از موی ملت خردی که نیز در اسفید باج ایشان کوم
 خفیفه داخل میتوان نمود سات از اغذیه نافع از برای
 اصحاب جات اسفید باج متخذه از گوشت کبک یا درج
 یا قاطیه یا جوان مرغ است که بوده باشد منزل مفعوه
 بر این چنین در ناخواه و کویا و زیره و قرفل و قرفه و فلفل
 و صغیر و قویم و حلیت و اختلاط الذمین الرغونه و الحن
 و البلهارده و البلهارته تغذیه یا اسفید باجات فرا گرفته از
 گوشت مرغ و گوشت بره متوجه توایل جاره باشد چینی

و چون و صغیر صلح است از برای روحنت و صحت و بلادت
 و بلاست حادث از برودت و بیوست بسبب آنکه
 متولد میگردد از این غذا خونی گرم و تر و دیگر دانه و مانع را
 گرم و تر و قیاب آنکه با لفا حقیقه این غذا میگویند و اند
 عقل را بر صغیر خوردن اسفید باج کم نمک متخذه از سرگ
 رضاعی و لحم خفیفه لطیفه نافع است از برای جگر و دست
 از اجتماع رطوبت بودید که در دماغ جالینوس گفته که
 اسفید باج غذای است نافع است از برای سر جگر و دست
 از برای پیران چون بریزند در آن برگ کاه بود و به باشد
 متولد بر این چنین گفته شده که اسفید باج فرا گرفته از
 گوشت و جاج فربه و کبوتران تازه سیر و از آنده و گوشت
 بزغال که نخته باشند در آن کدو و اسفناخ و برگ کاه و
 و شیر کاه تخم خشک و شیر بادام در آن داخل کرده
 و میطس کرده باشد مسکه کاه و اغذیه نافع است
 از برای سر جاد نشا از بیست دماغ + ایویلیا باید که
 غذای اصحاب ایویلیا بعد از نصد تا چند روز بوده باشد
 اسفید باج فرا گرفته از گوشت بره و ماکیان مسنه به
 و دراج و سگت زه رضاعی این نوع قمری گفته
 غذای اصحاب ایویلیا بعد از نصد تا چند روز باید که
 بوده باشد اغذیه متوسطه جید الکیوس از برای
 تقویت بدن و استراحت اند اسفید باجات با گوشت
 بزغال یا گوشت بره یا چون مرغ یا بای تازه کوچک
 صغیر پس احتمال سهلات سودا نماید جنون باید که
 بوده باشد صاحب جنون تعاد با شامیدن مرقه
 معمول از خوردن سیر که فرا گرفته باشد از آن اسفید باج
 باشد و نمک بسنج نمکوفه و مغز حب القرطم
 لسیان سید سبیل گفته که تغذیه با اسفید باج متولد
 بر این چنین و در فلفل و جوان دانه که حلیت
 نافع است از برای لسیان بار و سنج سکت ابوسل
 سبیلی گفته بسیار که بوده باشد غذای صاحب سکت
 بلغم سرگاه او را اناته حاصل شود اسفید باج فرا گرفته
 از گوشت کبک نزد گوشت جگر که گوشت جگت
 کبوتر یا چو در کابوس این ماسویه گفته اسفید باج فرا گرفته

اگر گوشت جوان مرغ نافع است از برای کابوس حادث
 از اختلاط دریاخ باره و صرع تغذیه با اسفید باج دم فرا گرفته
 از گوشت چوز مرغ یا ماکیان جوان زیر یا گوشت بره
 نافع است از برای صرع سوداوی فلاج و استر و لقهوه
 از اغذیه صالحه از برای اصحاب فلاج و استر و لقهوه و لو
 اسفید باج فرا گرفته از گوشت جگت کبوتر تازه سیر و
 آمده و گوشت کبک نزد گوشت جگر که گوشت کبک
 صاحب تقویم لاد و یه گفته تغذیه با اسفید باج متخذه از
 انان و جاد و علان که با اسفناخ و درون بادام شیرین بخته
 باشد صلح است اصحاب سنج بر سبیلی را نولف گوید
 که اسفید باج و سینه متخذه از گوشت بزغال و گوشت بره
 یا گوشت چوز مرغ و مسکه کاه می باشد از اغذیه مضیده
 از برای اصحاب تشنج یا پس + سنج بکسر اول و مسکون
 سون جمله فتح قاصد سکون فون و حیم بغامی ابر مرده
 و ابر کن و فشره کازران و سندی حوا و بادل و تبرکی
 بنوط و لبرنی زبد نظری و اصحاب ابحر و غامه و عیم و
 نشافه و عدوت الحما این در هر شقه در یونانی میفید نامید
 و آن نیز طبیعت که بر روی شنای کتار دریا شکون شود
 و قسی از آنکه متخلخل و وسیع است قبل است و در زم مشب
 به نده و بر سر رخ ماده گویند قسی با صلابت و قیابهای
 صغیر است نزد آن گرم است و رادل و خشک است در
 و دم محل و خفیف قروح عمیق و اورام غلیظه در لیس و
 سوخته آن با قوت جاد است و چون تازه آن بسر که
 مرغی آب تر نموده یا با شراب تر کرده بر جراحت تازه
 گینا از نال تمام دهد و با نخی صفت قطع نبوت ادم کند و
 مطبوخ آن با غسل یا با آب خاص جربت انتمام زخمها
 و زرد زخمها که بخت قروح عمیق و دم چین که آستن
 باره جگت در سینه آن اگر چه قوی زخم زنده جربت آنکه
 اسفید باج و جو در وقت خفیفه نوت جاد نیز سست است و سست
 آن است نشه نوده که دم قوی است و جاد و جاد و جاد
 جاد با صره و قتیله تازه آرا بر تنانی دریا یا پینه و بار لیس
 که آن سوزت ساسته و قوی افوا از درن معنونه جرح است
 جاسیه محرق منقول آن در او بر زمین زرع است

و چون قطع آنرا بکند که توان فرود بخنطه از شمشیر بست
 بلغ نماید و سر خنطه را بر دست بگیرد و کله صبر کند جز
 رطوبات کرده بآلیده گردد و بعد از آن خنطه را بکشد تا از کله
 بیرون آید در خارج زود بخار که چسبیده باشد معید است
 و چون ریزه ریزه نموده بمقراض در وقت زیت چرب شود
 بگذارد تا موش بخورد میکشد او را و چون باره اسفنج خشک
 را که در آن مطلق تری نباشد بقطر السود یا زیت آلوده کرده
 یک سرگز آبش فرود زد و سر دیگر را بر موضع قطع یا بطکه
 خون از آن بند نشود و بگذارد که حرارت آن بر آن موضع
 نرسد و راع کتبا آنرا خاکستر آن نیز بر آن رخت شود
 در ساعت بند میکند خون را بسبب چسبیدن و گرفتن
 آن افواه عروق را در همین خاکستر سوخته و چرب
 نموده آن بر وقت زیت زرد و در وقت حاجت لغت اندام
 داخلی و خارجی میفید است و در هر گاه زمان آنرا در آب
 می نهد و آب آنرا گرفته در جامه میمانند اسفنج مضر حشمت
 و مصلح آن را بغوره یا ریاس سنگه که در وقت اسفنج
 بهم میرسد در لغتیت حصاة مجرب است و چون خواهند
 بیانشانند اسفنج را باید مفرغ کرده بیانشانند دستور
 تقریر آن بدستور قرص ابریشم است که نهایت ریزه
 قرص نموده بکار بریزد که در بان کوه نمیشود دستور
 احواق اسفنج آنست که آنرا مفرغ نموده در کف آهسته
 کرده بر سر آتش گذارد و بکف آهسته بر سر زنت قابل سخت
 شود پس سخت نموده استعمال نمایند دستور عمل اسفنج محرق
 آن است که محرق آن نرم ساییده در پیاله آب کرده بر هم
 زنت پس آنرا در پیاله دیگر کتند و آنچه در نشین باشد با دست
 نموده بدستور مذکور غسل نمایند اگر آن تخته در وقت نیاید
 خشک کرده باز آنکی بسوزانند در وقت نموده بدستور مذکور
 غسل نمایند و آبهای پیاله دم را بگذارد تا به نشین شود
 و از غیر محافظت نمایند و چون تیشین شد بجر فلقه آب
 آنرا بگیرد و منسول آنرا اقرص ساخته خشک نیاند و
 در وقت حاجت بکار برند و دستور سفید کردن اسفنج
 جنت زنت تم داده تازه آنرا با آب تر کرده و اگر آب
 در یا با آب رادی باشد بهتر است در روز باد در آن آب

دشمنها در آفتاب گذارند و در این عمل کتند تا سفید گردد
 و برای غیر زنت با آب خالص با تیشین است باطلح خوب
 نیست + آخر فصل لادن چون فرا گرفته شود از اسفنج
 فیتله و شب در گوش گذارند صبح بیرون آورند میباشد
 نافع از برای وجع اذن حادث از رفتن آب در گوش
 بجهت آنکه اسفنج جذب میکند آب را بخورد و چون آورند
 آنرا آب را نیز با خود بیرون می آورند و در روز دیگر در
 اسفندان شربانی کثیر النافع است + صفت آن
 غیر عاجز بود از جمیل دار چینی بسا سنج ترکی است
 سنبل الطیب سود کونی نقل و انقل زر بناد و سطل
 بلخ قر نقل زعفران مصطکی رومی کبابه چینی در دنج
 عقری قاقه شقائق بودست زرد و تریخ حب لبان ز
 هر یک سه درم کوفته و در کسه کتانی کرده در دو صد من
 شرباب یا زیاده اندازند و بعد از جمل روز استعمال نمایند
 اسفنداج قریب سفیداب فارسی است و به عربی
 باروق و میونانی سمون و مینون گویند بعبه انیس
 باروق و بلسرانی اسفنداق و میندی سفیده نامند
 و بهترین قسام سفیداب آن است که تنگ از ریاض
 اصفین که قلمی است باشد و سبک و نرم باشد و بعد
 از آن از ریاض اسود که بار باشد دستور اتحاد
 سفیداب با نجاست و ذکر کرده خواهد شد انشا الله
 تعالی و دستور غسل آن نیز در اسفنداج سرد است
 در درجه سوم و در دوم نیز گفته اند و خشک است در
 درجه دوم و غسل او شرط است تا لطیف و مجففت
 ربی لغز شود و آن بر سرد و سرد و مغزی و نال گوشت
 زیاد و بدل قروح و نافع از برای سوختگی آتش با بافتن
 بعضی که پارچه را بر آن تر کرده بر موضع سوختگی اندازند
 چون خشک گردد تبدیل نمایند و با سرکه در وقت غسل
 و بنفشه جنت در سرد با شربت درم های حاره
 مفصل مجرب است و جهت زخمها و شقاقی سفید در
 چشم و جگر آن در ریاض رفیق چشم حیوانات و با شمشیر
 و فزان سفیدی تخم قرص جته رر عار و با اسفنج لبغالب
 در اوقات جنت با سرکه و بشور و زود مالم و عکله درم

جار و حرق آنرا در حرق آب گرم و چون آنرا بکشد
 و تیشین بکتاب کرده خشک نماید در آن آب جبهه در وقت
 حار نافع است و در زمزم با اقلیم یا آب بیج جنت
 روئیدن موجب است از جهت دفع بد بو بر لب
 و کج ران و عول آن جهت منع حمل قطع سندان
 نافع و آشامیدن آن موجب خنق دل و بعضی در
 چون بر سبب مغرب بحر می نمیرد یا کتند
 آنرا در آن بر پیشانی و جباه نگاه خواهند
 بکنند بآلیده موی را نرم میکنند پس میکنند با سانس
 بود در دانه زیاد از یکدم آن کشنده است و در
 ابار و اسفنج است + اسفنداج البصا مین بپاری
 سفید آب زردی نامند آن سنگه بر آن صفیاجی است که
 در یزد و نواحی آصفهان از معدن کج و اشال آن حاصل
 میشود و آن جمالی زمغزی در آن آثار جرب صافی کتند
 بشور و قلع نون الدم جراحات تازه و زخات و طلا
 جنت با سرخ دارام حاره نفع و خوردن آن کشنده است
 دستور اتحاد اسفنداج اقسام است شمس بعضی سفید
 چنان است که بگذرد صفح قلمی صرب را و انگور را با
 آن کوبیده بر آن مالیده در ظرفی کرده در مکان خشک
 بگذارند تا همان عمل گردد و با صفح قلمی صرب را سوراخ
 کرده با انگور کوبیده آغشته و در ظرفی که باید زرد و زخم
 حکم کنند که بکار سرکه بیرون نرود و بعد چند روز آنچه از
 سطح آن صفح سفید بکشد و در سرکه داخل شده باشد
 باید گرفت و باز انگور کوبیده بر آن صغیه مالیده گذارند
 تا به آن سفید آب شود و باید که در وقت تطعات آن تم
 سرکه ظرفی نصب کنند تا هر چه از آن ریخته شود در آن ظرف
 جمع گردد و دیگر آنکه قلمی و صرب را در ظرف خشک
 سفالین گذاشته آن ظرف را در ظرفی که سرکه انگوری
 بسیار تر کرده باشد بگذارند و ظرف خشک را در
 سرکه معلق بیاورند تا تمام سفیداب شود پس از سرکه جدا
 در آن آب خشک کرده بسیارند و هر چه سفیداب نشده و
 ساییده نشود باز باید که عمل نموده طریق دیگر در آن
 سفیداب بعضین که آنرا سفیداب کتند مغزی و سفیداب کتند

آن است که بکثیر صفح فلجی را با بانگور کوبیده با استه
 اعشقه نموده بر روی هم گذارند و در خم سرکه در ظرفی که
 سرکه آشته باشد نهند و سرخم را محکم بپزند که بخار سرکه
 بیرون نرود و فلجی بمرد یا دم از هم بریزد و در سفیداب
 پنهان ظرف بیرون آورده خشک نمایند و بسیارند
 آنچه بی ناز در آن همین عمل را مکرر کنند آهسته آهسته فلجی سفیداب
 شود پس فلجی را در هفتاد مرتبه آن دور گرد و در اجزاء
 استه انکور از آن دستور اما آنجا سفیداب بطریق
 احراق مذکور شود و اگر بخواهد در احراق آن شود سرخ
 میگردد و دستور آنجا از سفیداب بطریق احراق است
 که در بعضی راسیا پنهان کرده و صفتی بسیار از آن ساخته
 بر بالای هم چیده بر روی هر صفتی قدری کمر بسته سوده
 یا شسته و در مقدار کور و در باید با زای هر صفتی قاع
 بیخراک بسیار زیاد و نباشد پس با شش لقمه کرده با پاره
 آبی بر هم زنده تا خاکستر شود و در چیزه از سرخ فلجی
 نماید و از بخار آن محرز باشد که باعث غشی و بلاء کمت
 سبب دارد و آنچه از رصاص سوده است ابار کوبیده و چون
 بیشتر بسوزاند اسرین میشود و هم دیگر فلجی یا مریب را
 در ظرف سفالی که ریخته با لقمه آبی بر هم زنده تا مانند
 خاکستر گردد پس در یک یا دو کوزه سفالی مطین کرده
 یک روز آنش در زیر آن کشته سفید شود و هرگاه خوب
 سفید نشود باید قدری سرکه انگور ریخته بر آن باشند
 و یک هفته بگذرانند هم دیگر عمل سفیداب بطریق حرق
 با فلجی یا مریب را در ظرف سفالی صفح کرده درون
 دیار مذکور احراق نمایند و خوردن سفیداب و اجزاء
 بر آن بدانکه عارض میگردد و در بارک نوا اول فلجی بر زیر
 تان در وضع معده و تمدد اعضا و قوی و خشک
 دیان و خلق و سقوط آهنگ سفیدی زبان و خشک و
 لثه و احساس سردی در دماغ و عرق غیر مستوی و سل
 و استرخا و اعضا و مریب و خشک و کرب و فواق و خناق
 در قرب موت آمدن او و لا خوراندن مغز نان گرم و
 کبچر قشر باطل است که نوعی از مریب است این زمین
 اما العسل مطبوخ با پنجه در نازی و فرمودن تی بلیغ

بخاکستر خوب انگور یا شکوفه انجیر یا شکوفه آسمان بخوبی
 یا بنفشه سفید انگور کوبیده لطیف زردغن سوسن یا شراب کندر
 یا شراب صمغ آو یا رطوبت و زخم بوق یا آب گرم و بسیار
 است که امتنع می یابند بخوراندن عصاره آنجا
 و لبن سفید یا با مار العسل و تخمین تخمین ببارده است که
 پس سفیدن طبع بزرگ نفس و انیسون و رازیا نه و انیسون
 فنی فرمودن یا پنجه نیز با مار العسل یا آب حطی تازه
 و بخاری و لولاب تخم تان و دروغن بادام شیرین
 و در بوب حلوه و قند و صمغ عربی و دروغن و
 شیر و شور با سه چرب خوراندن و در آب سرد
 نشاندن و هر نظره زردغن گل یا کافور و گلاب و زدن
 آهسته بارده رطوبت بردل و جلا بایندن و جود و مریب
 و فادر هر حیوانی و مانند اینها با دودغ تازه گاو و آشنایند
 و سویق بود سیب شیرین و انار شیرین خوراندن
 و اسال نمودن بدودانگ محموده با جلاب و بسیار
 سمکات و بگره پنجه به نشخ شود و علاج آن مبادرت
 نمایند آنچه در محالجه کبیره سومه که کور شد و صفا حقیقه
 خواهد زم شایه گفته که بعد از بی ربع درم سقمونی
 با مار العسل بدهند و بعد از آن عصاره انیسون و سائر
 ملات با مار العسل و ضرر کستن سفیداب نه کیفیت
 است بلکه تسدید و غموس و دروغن و این افعال
 و در صغیر از سرکه آن زیاد است و دروغن و اجزاء
 و در اسیر آبار اسرین در بخار خورده قریب بدین است
 دستور غسل سفیداب بدانکه سفیداب را با یک مغزول
 استعمال نمایند بحد سبب اول آنکه ترشی آن زایل
 شود آنچه را از سرکه ترتیب دهنده دوم آنکه حرارتی
 که از احراق در آن بهم رسیده از غسل زایل شود و نماید
 بچفت بی لذت شود آنچه را با احراق ترتیب داده اند
 سوم آنکه هر دو قسم از سفیداب لطیف سیرین نفع میگردد
 صنعت آن آنست که سفیداب را نرم ساییده در
 پیاله کنند و آب بمزین ریزند بر هم زنده و آب را
 در پیاله دیگر کنند که آنچه مخلوط با آب باشد در پیاله
 دوم رود و آنچه در پیاله اول بماند باز بسایند

در همین عمل کنند مکرر نمایند تا دیگر در تمه ساله چیزه نماید
 پس آنها را بکنار نماند تا نشین شود آب آن را بحر
 حلقه بگیرند و سفیداب را از اوص ساخته در پیاله
 خشک نموده استعمال نمایند اگر مریب طبعی
 بشویند بهتر است برده و سفیداب بخوبی مسکن حرارت
 چشم است صنعت آن سفیداب فلجی مشتمه تخمقال
 مارش شامغ عربی ساقچ هندی مردارینا سفیداب از
 هر یک سه شقال روغنچ چهار شقال کافور و قند و صمغ
 نمک یک شقال ترکی نیم طوبخ بدستور مقرر مرتب نموده
 بدستور در چشم بپاشند و در دیگر قند و مورس صمغ را
 نافع باشد صنعت آن سفیداب از زیز پانزده در هم
 آلبیسایه درم صمغ عربی سفیداب نیم شادنج مغزول
 سوخته نشسته اینون از هر یک دو درم صمغ کوبیده استعمال
 نمایند در در سفیداب مورس و غیره و در روح و طبه
 و نافع است صنعت آن سفیداب کمی سه درم
 آلبیسایه نفره دو درم دو درم صمغ عربی یک درم
 دو درم و آنک شادنج مغزول چهار دانگ کوفته بخت
 استعمال نمایند در زردگری چشم را بشانه صنعت آن
 سفیداب رصاص شادنج مغزول مردارینا شادنج
 هر یک سه درم صمغ عربی دو درم روغنچ چهار درم
 مشک کافور از هر یک طسوجی کوفته نیمه زرد زرد نمایند
تحصل در بیان شیاقا تیکه اصل و عمود
در انما سفیداب است
 شیاقا اصل که در ابتدای رده به شیر و خزان آمده
 استعمال میشود صنعت آن سفیداب فلجی مشتمه
 درم صمغ عربی چهار درم نیم دو درم دیگر صمغ درم کبیر
 اینون از هر یک یک درم ساییده سفیداب نیم مرغ مشتمه
 شیاقا سازند در در سفیداب خشک کرده در وقت حاجت
 بکار برند در روغنچ پنجا آلبیسایه نفره یک
 شقال و اصل است و در روغنچ دیگر اینون نیم درم است
 شیاقا اینص که در انتهای رده استعمال کرده می شود
 صنعت آن سفیداب فلجی مشتمه است دو درم از روغنچ
 بفر فر کبیر اینون از هر یک یک درم صمغ عربی چهار درم

سود و آب باران سرشته شبات سازند شبات اسفند
 انزودی افیونی به نسیه هم مندی نافع از برنسک رتدو
 حرمت در چشم و خارش و سوزش که از گرمی بهر سیده با
 و قروح و جوششی که در چشم واقع شود زائل کند صندل آن
 سفیداب قلعی سرشته درم انزود است سفیداب بد
 سرورم نشاسته کثیر از هر یک یکدم افیون نیمدم کوفته
 بیخته شبات سازند در وقت حاجت بشیر و قرح آن
 در چشم بجا ماند شبات اسفند کندی مستعمل در دبیله و چشم
 در زمان انحطاط کبک باک نمودن قروح اسفند
 مذکور از هر صفت آن سفیداب قلعی که کاشغری گویند
 شسته بخت درم انزود در کثیر انیون از هر یک
 یکدم صمغ عربی چهار درم کندر ذکر نیمدم کوفته صفت
 باب باران سرشته شبات سازند عدد او در شمش
 است شبات اسفند اقلیمیانی مستعمل در قرح و قرحه بود
 از قنده طبعیت جهت پاک نمودن قرح از حرکت
 صفت آن سفیداب قلعی نیمدم صمغ عربی نشاسته
 کثیر از هر یک یکدم اقلیمیانی قرحه محرق محمول افیون
 از هر یک یکدم بد شورشبات سازند عدد او در شبات
 شبات اسفند اقلیمیانی دیگر سفیداب قلعی شسته بخدرم
 انیون اقلیمیانی سیم از هر یک یکدم صمغ عربی نشاسته
 کثیر از هر یک دو درم کوفته بیخته شبات سازند شبات
 اسفند نافع از برای رتدو سکن او جاع عین مست لوز
 تنفیه از برای قروح عین داؤن اسطور بان از برای
 قروح مجرای اعیلی با شیره قتر با شیر سوخته درم زنده کرده
 در اعیلی بکافند صفت آن انزود سفید سوخته بشیر
 خیم کرده بچوب گز بجانند و با نش ملائم بریان کنند پس
 بکندر از آن در انتقال صمغ عربی بشیر از هر یک شبات
 حقیق کاشغری سفیداب کاشغری از هر یک کشفال
 کوفته بیخته بلعاب بز قطن سرشته شبات سازند هر یک
 بقدر جوس و رنگا بارند و وقت حاجت بکار برند شبات
 اسفند افیونی در همین شبات مذکور یک شبات افیون
 داخل نمایند شبات اسفند اقلیمیانی که همین صمغ
 دارد صفت آن صمغ عربی کثیر نشاسته از هر یک یکدم

اقلیمیانی قنده محرق محمول از هر یک یکدم افیون یکدم
 اسفند صمغ شسته ششم مجروح را بشو صلابه کرده سفیده
 تخم مرغ سرشته شبات سازند در وقت حاجت بشیر و قرح
 سوخته استعمال نمایند شبات اسفند و رو که بچند از
 تنفیه در قروح اعضاء مذکوره بکار آید صفت آن
 سفیداب قلعی شسته اقلیمیانی نیم محمول صمغ عربی
 سفیداب قلعی محمول از هر یک یکدم درم کل سفیده تازه که آنرا
 بنام کاشغری گویند و در وقت حاجت بشیر و قرح آن
 شصت درم نشاسته سی درم افیون نه درم کثیر است
 درم صمغ عربی چهار درم سوخته باب باران سرشته
 شبات سازند عدد او در شبات اسفند کثیر کبک بشیر و قرح
 شیخ الرئیس قدس سره فرموده که این صمغ عجیب است
 در تبرید آنچه واجب است تبرید آن صفت آن کبک
 سفیداب قلعی مخلوط کثیر آن سرکه آب کاشی تازه
 و صمغ نمایند آن بر وضعی که تبرید آن مطلوب باشد طلاک
 اسفند در اظلاله انشالله تعالی که مذکور خواهد شد
فصل در بیان علاج اصل و عمود در انما
اسفند انما است
 هر صمغ اسفند صمغ شیخ الرئیس نافع جهت بسوی
 آتش بجا آمدن پوست و صفت آن سفیداب یکدم
 مردار سنگ یکدم موم سفید بخت درم روغن کل و قنده
 موم را در روغن گذاشته و اسفند صمغ درم سنگ را در
 سوخته در آن داخل کرده پس از آنکه سرد گردد در روغن
 شسته کرده بچند و سفید تخم مرغ داخل کرده بدستور
 بیانند تا شستوی گردد در هر صمغ اسفند دیگر که بشیر و شیخ
 الرئیس صفت آن موم سفید یک اوقیه در سه اوقیه
 روغن کل گذاشته بخدرم اسفند صمغ دو درم مردار سنگ
 و یک شبات حقیق قنده و یکدم کثیر نیم کوفته بجز
 بیخته در آن داخل کرده در باون بدستور بماند تا هر صمغ
 اسفند با سرکه بشیر شیخ الرئیس صفت آن اسفند
 محرق محمول یک من در روغن زیت داخل نمایند
 و بهر زنده در روغن سرکه انگوری بنام کاشغری اندک
 اندک داخل نمایند درم نیز در با شبات اسفند که در

پس در ظرف صینی یا شیشه نگاهدارند استعمال نماید هر صمغ
 اسفند صمغ دیگر قروح الف و ثور و شکر کشیده آنرا در ظرف
 منفره و زنده و مومله را که از قرح نار در قرح آب گرم و
 قرح روغن گرم و آبک بهر سیده باشد سفید صفت
 آن موم سفید یک جزو روغن کل صمغ چهار جزو موم را
 روغن بگذارند پس از آنکه فرو آورده سفیداب قلعی
 شسته نیم جزو داخل کرده قدری سفیده تخم مرغ اضافی
 نموده سدس جزوی کافور قیصری بر آن فرود آورده در آن
 بدستور بیانند تا شستوی گردد پس در ظرف صینی نگاه داشته
 استعمال نمایند بهر صمغ اسفند کاشغری کاشغری
 بریاید صفت آن سفیداب از هر یک یکدم درم افیون
 انزود موم سفید درم کندر از هر یک یکدم درم درم
 را در روغن بگذارند در بار کوفته بیخته آن محرق سازند
 و در صمغ سفید تا هر صمغ شود بهر صمغ اسفند
 کافوری دیگر صفت آن موم سفید دو درم روغن کاشغری
 چهار درم موم را در روغن بگذارند پس سفیداب قلعی شسته
 شصت درم داخل نمایند در وقت حاجت شدت حرارت
 بنام کاشغری قیصری سفید از هر یک یکدم اسفند و دیگر صفت
 آن موم سفید بخت شقال روغن کل صمغ چهار جزو
 گذاشته سفیداب قلعی شسته مردار سنگ از هر یک یکدم
 صمغ نموده اضافی کرده بدستور موم سفید صمغ اسفند
 کافوری دیگر بیخته این جزو که گفته که این موم حرارت را
 سوخته در روغن کاشغری حرارت مست و کاشغری بر آن
 صفت آن موم سفید سفیداب از هر یک یکدم روغن کل
 بقدر حاجت موم در روغن را در صمغ بگذارند سفیداب
 را در آن داخل کنند و بسوزند و اگر حرارت زیاد باشد
 کافور زیاد کنند از برای شستوی آتش زنده حرارت
 مردار سنگ بخدرم زیاد کنند هر صمغ اسفند که صاحب
 ذخیره در قروح اذن برای بیخته قروح ذکر کرده صفت
 آن سفیداب از هر یک یکدم صمغ اسفند از هر یک یکدم
 با کبک نیم درم بیخته بر سر کاشغری شسته موم سرکه
 انگوری اندک اندک داخل کنند و بجا ماند تا با قوام آید
 هر صمغ اسفند بیخته یک من بهر صمغ اسفند در روغن

گوشت در فوج بیوزن و اشغال آن بخوابیدن
 آن جزو شکست محض است با سحر که بسیارند و بارود سخن محض
 نسبیست کینه تا غلیظ گردد و فوج محض است سیفند با قلعی سخته
 دانند که کافورم سوده اضافه نمایند و بکار برده مرهم
 اسفندراج کافوری به سحر یکم موزن تمامی قروح جاره و
 سوزنی آتش دجیره و غده را بر پوست حسنت آن چهار
 درم موم را در پانزده درم روغن گل که افخته با سفیداب
 قلعی سخته ده درم کافور قیصری یکدم بسیار نرم سوده
 نیکو موزن نمایند و بکار برند مرهم اسفندراج نافع از برای
 قروح درمی آید بلکه از سوزن آتش و آب سگرم سحر سد
 صفت آن موم سفید مصلی بیخون گل سرخ که است
 سفیداب قلعی داخل کرده از آتش فرود آورده بر هم
 زنند چون سرد شود سفیده تخم مرغ داخل کرده سخن
 نمایند تا غلیظ شود و در گدازنده گاهی اندک کافور داخل
 کنند مرهم اسفندراج دیگر نافع از برای حرارت مفرط و
 احتراق و قروح در اعضا و عصبانیه هر گاه بوده باشد
 با حرارت صفت آن سفیداب قلعی بخند مرهم اسفندراج
 کرده بخند مرهم سفید یک اوقیه روغن گل سرخ شش میر
 به سوزن مرهم از موزن مرهم سفید آن سفیدان مشهور
 به مرهم سیاه که حکیم عیسی فرقی برای عالیه پادشاه آورده
 جهت زخم شمشیر کار و در فوج و غیره اول مجرب است
 صفت آن سفیداب قلعی جید است و چهار مثقال قنه
 که سفیدی کننده بر روزه گویند سجده درم موم زرد پانزده
 مثقال روغن گند تازه چهل و هشت مثقال اول روغن
 گند را در ظرف مسی سرخ بی قلعی گرم کنند در آن سفیداب
 را داخل نمایند و بچوشانند تا خوب سیاه شود و بچوب
 نیم حرکت میداده باشد و علامت خوبی سفید است
 که با روغن خوب موزن گردد و در تیش نشود و بعد از آن قنه
 در موم را داخل نمایند با قش ملائم طبع دهند و بر هم
 زنند تا بقوام آید یعنی چون سرد شود بچوب چسبند و باشد
 پس بر داشته در ظرف چینی یا لقره نگاه دارند و بعد از آن
 در سه روز آن بر راحه صفتی بین کنند و مرهم
 گذاشته هر روز قبیل نمایند اگر هر روز قبیل میکنند

خوب است لیکن باید که از اعتدال کرده باشد از مرهم و
 آتش و گرم کرده بر موضع جرات نمود در روز سوم
 بدین باید نمود و اگر هر روز قبیل نمایند در هر روز
 است و دو مایل را هم بخندده هم موزن ملخ میگردد آن در
 قروح و جروح را از ابتدا تا اتمام مایه صفت مرهم اسفند
 کافوری صفت آن سفید کافوری کاسه سفیدی
 سخته مرهم اسفند موم سفید هر یک دو اونس مثقال
 روغن زیتون روغن کنجد از هر یک سی مثقال و در سخته
 دیگر از هر یک صفت شمال است موم را در روغن گنداخته
 این اوقیه بخندده آن موزن جنوده در باون سخته
 نیکو مصلی نمایند و اگر کافور قیصری سخته مثقال سفیده
 تخم مرغ صفت خود و اضافه نموده باز بسته بالند تا
 یکسان گردد استعمال نمایند آستخیل نشسته بر نانی است
 در مثقال و استخوان نیز گویند در روغن لغات اظطون
 و عربنی بصل الحنظل و بصل الفار و بصل البسرو
 آنرا تفصل و مفصلان نیز در لغاری بسیار دشتی و بسیار
 شوش جهت آنکه کشنده موش است سفیدی کننده است
 و آن کثیر الوجود است در اکثر بلاد و نسا جان هند اکثر
 لغاب آن را جهت استحکام بر لبان می دانند و آن بسیار
 بزرگ تا بوزن نیم رطل در زیاده نیز سه شود و
 برگ آن شبیه به برگ زنبق و سوسن نوکس و
 کندند ساقش بی تنوع است و سبز زلال بزرگی و گلش
 مائل بسیاری و بعضی سفید اندک نو شید و خش مانند
 تخم پانز بزرگ و بهترین آن مرددی شکل زرد است
 سفیدی بران شیرین طعم با جدت و تانی متوسط در بزرگی
 و کوچکی گرم در سوزن و خشک در دم با رطوبت قنطاریه
 بسیار در جهت محرق مخرج جلد لیکن بعد طبع و اشویه
 شدت حدت آن زائل میگردد و جازیب خون است
 بطارح در جهت صرع و ابلجیایه صفت خود در سرد بار و
 و نسبیان قنطاریه با صره و حدت آن در موزن زلال است
 در چشم و در گوش قنطاریه دم و قنطاریه حبه و با هم
 طعام و ادویه ایستادان طعام بر سر سده و سنی اعضا
 در جالی و سخته و محلول با صفت اصله در جهت قنطاریه و حدت

برقان استسقا و اصلاح طحال معوی النساء و در و مفصل
 و در وجه آن و لغت است بدن و صفت تحت آن قنطاریه
 و سرفه کند بزرگ و سخته است سفید و معوی طلق و زهر
 هوام و سنگ مثانه و سخته زرد و در علاج اعصاب و اول
 حیض و اسقاط جنین قروح باطنی و سمل افلاطون غلیظ
 است خصوصاً اشوی آن که با سخته شش مقدار آن یک کاسه
 و در سه روز موزن سخته مقدار کفایت و نیم آنرا بسته
 بخورد استعمال نیکو میفرماید چون بر تو ایل و سفته است
 ماضی از سردی بر او اندک اکل میگردد و اندک آنرا چوبان
 با و در آن مثل کشا گرفته بنزد سخته زرد و گریخته
 آنرا نافع است و چون سخته نمایند در وقت سرخ را در
 جوت یک قنطاریه یکبار اندک با سخته یا یکس چوبان استعمال
 می آورند و آن میگرداند زردن با قنطاریه زین کبیر شدن
 از قنطاریه را در چون فیر سخته آنرا با لطر و نایه سخته
 بر لیه آن کوبیده در پارچه بسته موضع و در وقت شب را
 بآن چندان با نند که خون آلوده گردد سردی بریاید
 و اگر مصلح دیگر اعلی باشد بعد از رفع حرارت نکند
 عمل نمایند تا کبیر لیلی منصل قنطاریه را بر بدن باعث
 از حد و از حد است و اصلاح آن با لیلی از دم
 ساییده با سخته نمایند تا سخته زرد آنکه در سخته
 پخته باشد در احتیاس با اول و در روجه و سوزن هم و
 لغت مصلح است و برقان سردی کند و در وقت اولدم و
 و لغت مده رده و سخته نافع و گفته اند که اگر قنطاریه
 استخیل مشوی را با با اول سخته بزرگ را نافع است و
 آب برگ آنرا که با و در چندان فصل لغت ام و در جهت
 روغن قنطاریه نافع و پاشیدن آب سخته آن در خانه
 و به سخته تعلیق آن جهت طراوت و در هوام مؤثر است
 و چون بیزه بریزه کرده بر روغن زنبق بچوشانند بسیار
 خشک شود طراوت روغن زنبق در جهت خود اطراف از سرما
 و در وقت اولدم و سخته و در وقت اولدم آن موزن
 و با هم در قنطاریه کبیر جهت قروح سخته و در وقت
 تمام و با وقت در جهت بخور با سخته سخته سفید
 یکبار قنطاریه منصل در سخته آن که با هم کوبیده باشد

تقی قوی و فضا دهنده آن با سرکه جهت گرم کردن فعی نافع است و گویند بوی آن کشنده مسکامی کزنده با نجا هیست قاتل مومس ساعت چو ن زان بخورند در آتش آن با خود یاد مکان موجب هر صبح و بهام و بار و مصل و مورچه و ماس است و چون آنرا کوبیده و قشرده در آب آن کزنده را خیز نموده بوشند جهت استسقا مفید است و گویند که خشک و زایل میکند و در یک روز بوشند و آب از او جاری نمیکند و چون مغز خشک را با سرکه کوبیده در حمام بر بقی بماند فعی که بویج و در زایل نشود زان سازد و موجب است و چون غنچه را از یک تاک غرس نماید آنرا با اصلاح آورد و غرس آن در بای درخت لار و سفیر طالع ریختن مشکونه است و اصلاح ندارد اما در اس شیر خشک شیشه و شیخ الریسی در بیان گفته اند که چون آسقل را با سرکه صلایه ساییده بر سر صاحب شیر خشک بپاشند آنرا با بخل خمر و یا با شانه برشته ضما نماید فعی بخشد آنرا و تجویس میدهد و درم را در اگر ضما نماید بر سر و در سانی او جذب میباشد و بر آرد را با اسقل سبات ابن نوح گفته که چون ضما نماید اسقل صلایه کرده با بخل خمر برشته بر سر و با و غنچه و سابقین صاحب سبات موجب تنبیه اومی رود و در سرد و صرع و مالخو یا خوردن اسقل ششوسه مقدار یک انتقال نفع است و در سرد و صرع و مالخو یا راجعت آنکه قوی و قوت با ضمه و لطفت و محلل انجیره و فضول است و با ضرورت چون مفهم و نفع کامل شد فضول و انجیره داوخته البته کم میگردد و اندیس از غنچه نافع است از برای امهیکه سبب آنها فضول نیست و انجیره داوخته شند از انجمله او این مذکوره اند و همچنین با شرب فله یا با اسقل برشته آن نسیان گفته شد با اسقل برنگ ساییده آتش گرم کرده آنقدر که نزع و حدت آن گرم و نافع است نسیان را بتمانی یا با چیزهای دیگر آنرا کطعی و قدر قابل فستقین و صبر و مکی و صفتی اجزا آنرا در سرد و معتدل یا غیر قسادی بقدر حاجت و باید که اسقل بوزن جمع باشد و امر غایبه که منع زنده بر سابقین و جیبسانند تجربه بر سابقین دستدین و یا غنچه و یا بر کبیتین او و بعد

از ان بماند بر ان اسقل کوبیده گرم نموده بتمانی یا با این ادویه صغیر فارسی موزنج از هر یک در درم برگ خردن یکدسته که چکه اشته سه درم همه را یکجا جمع کرده بسیار بکوبند و بار و غن یا سیمین یا روغن سوسن یا روغن غار در باون جسته بسیارند تا چون گرم شود و بر قدین و سابقین او ضما نماید بسیار نافع است جهت آنکه هر گاه استفراخ کرده شود ماده از سابق و قدیم البته منجذب میگردد و بخر حاصل است و در و باغ از ماده بسوی اسقل برای ضرورت خلط و حیت مشارکت میان سابقین و قدین در باغ آستر خا و فنج و لقهو آشامیدن مشوی آن بتمانی یا معجون و با اسقل نافع است از برای امراض مذکوره و تخم آن ملین طبع است و جهت منصف دور و مقود و تخم نافع و چون کوبیده با سرکه خمر جدا سازند و یک عدد در میان انجیره گذاشته یکروز در میان غسل رفیق خیسایند بیرون آورند و انجیره را بمانند و بعد از ان بر اثر آن آب گرم بپوشند یا آبکده در ان بوده چوشانیده باشند با شامانه دفع قوی و نفع صعب نماید و اسقل نضر و حورین و کرب و نضر و عصب مویج نفع آن همان است و صرع و عورت غنچهان و نضر و قطع و مصلحت قند و نبات و بعضی گفته صرع آن بکوبند است و بعضی گفته شیره تازه دو شیده و بعضی گفته شرا یکبار لنگ گفته و باغ کرده باشند در بوب فو که اسقل که تمنا روئیده باشند در زمین روی شده با الحرات حاد و قتال است و در او مانع بقی فرمودن و اشیای مذکوره دزده خمر مرغ در سرکه پخته و سماق و سفوف و بزور و لوایات و مسکه یعنی زید و سفوف تعلیقا است و قدر شربت اسقل تا در درم است و بزش گویند بوزن آن استور و چون سست که سیر صحرانی باشد و قدر دمانین و مثل آن و ثلث ان و ج و ثلث آن همان است طریق خصی کردن اسقل چون اسقل را از زمین بیرون آورند مزاد آن است که آنرا خصی کرده نگاه دارند در طریق خصی کردن آن است که سلسله که در میان آن است بکشد که تا از خون آن بیرون آید پس قطعه فرم را با آتش سرخ کرده بر آنرا

اداخ کنند بجز یک قوت آن باطل نگردد و نگاهدارند و اسقل به آنکه نباید اسقل غیر مشوسه را در مشوسه است استعمال نمود که آنکه مطبوخ آنرا استعمال نمایند که آنوقت احتیاج به نشویه آن نیست صنعت نشویه آن آن است که اسقل را با خمر آرد که سینه بکشد پس بر روی آن خمر را زرد بکشد و در زرد گرم بگذارد که نشویه باید و بخته گردد و در وقت چینی آن است که پوشیده شود و پوست آن جدا گردد و قسم دیگر اسقل را تخم کبیر زرد و زرد گرم بلای آجری بگذارد تا خیره برشته شود و نفع باید و مشوی گردد و نشویه معندی پس بیرون آورده گل و خمر پوست آنرا در کرده بگذارد و چون ورق کرده بر سر جان طاعت کتان کشیده چنانکه قطعات بهم بچسبند و سایه بپا و زنده تا فنگ گردد و در حکم بویون گفته که طریق نشویه او آنست که اسقل پاک کرده بکشد و زرد تا پاک آرد که از نده تا خیره برشته گردد و دیگر گفته که دستور نشویه آن آنست که در خمر بپوشند و زیر آتش کنند تا خیره بپوشد و مانند آن پس خمر را از ان دور کرده استعمال نمایند طریق مشوی کردن اسقل مستعمل در و با حین که بهترین طریق است آنست که آنرا در گل حکمت یا خمر بکشد و در زیر آتش بگذارد تا مشوی گردد پس بیرون آورند و گل با خمر را دور کنند و در آنکه کار و بران برسانند پوست آنرا دور کرده مغز آنرا با پاره نموده در رشته کتان کشند همان طریق در سایه که با در آن بران ز نشینه خشک نمایند پس گرم کوبیده داخل معجون نمایند

فصل در نافع حال اسقل و جیبین اسقل

باید که اسقل که نخل غنصل و بفارسی سرکه غنصل باشد چنانچه جیبین مصنوع از ان قطع احتلا طریقه لزب و در ان مواد سودا و بیهاده از ان شراق بلیم و امراض ماده از ان مشوی معده و و باغ است و امراض باغیه یا نسیان یا خلیا و چون و دو سوس سودا و صرع و سرد و در و سبات و شیر خشک نسیان و فنج و لقهو و سکت و استفراش با و طلا و ادویع اذن که با قوه نباشد و نفع سامه را قطره در امراض مذکوره و دندان را از بخور و نفع نشد و عرق انسان و سستی گوشت

با این اشان و جریان خون ساکن از عروق نافع است
 به یقین بلکه به شفت و طویات از آن و غلبت حکمت و
 جلای دندان شرباب و ضممت و امراض صدر و تصدیه ریه
 را از گرفتگی آواز و سرفه بلغمی و در بوی صفت النفس بتقیه
 اخلاط از وجه و شفت و طویات از آنها شرباب و امراض کبد
 از بربان و سوراخ قینه استسقا و حبابه طحال و غصبت
 سنگ مثانه و عرق الساده خنثاق رحم و تقویت خمضای
 حقیقه مسترخیه و حدت ذهن و بصیرت و تقویت باطنه و
 کسکه طوام در معده از بضم شود شرباب و بلغمی از بضم
 شرباب و طلاء مفید مقدار شرباب آن را قلیله تا دو اوقیه
 و نیم است که بتدریج اضافه نمایند و در هر ساعت و مزاج
 بقدر لائق آن دهند امراض لراس لیشرخس می گفته
 سزاوار آن است که علاج کرده شود لیشرخس محققه با می
 حاره و چون پاک شود بلغم و فرود آید بلغم از سر با نند
 بر هر دو ساق آن سرکه سفید و غوغه در اینده صاحب ترا
 بسنجین فرا گرفته از سرکه سفید به تنهایی یا با یابرج
 فیکر این سراب چون گفته که طلا کردن سرکه سفید بر سر
 صاحب لیشرخس در شب در روز چند مرتبه نافع است آنرا
 شیخ الریس گفته که چون ضما کرده شود فصل صبح سر صا
 لیشرخس مخصوص تر آن منتفع میشود بان بسیار نیز گفته
 اند که چون صاحب لیشرخس نباشد از آن تا حمل و زین
 قسم که ابتدا از دو دم نماید اندک اندک بنیزاید تا
 به نسبت درم برسد از آن علت بنماید و غوغه باغ سفید
 با غسل نافع است از برای لیشرخس چون استعمال کرده شود
 نزد انتهای بعضی اعضا گفته که چون اسقیل را صلایه
 جمره صلایه کنند و تخم طمانینه بخل خرمایه مثلث و ضما
 کنند بر صاحب لیشرخس تخمیل درم میدهد اگر ضما نکند
 بان هر دو ساق او را جنب ماده با سفید میکند بست
 دو او سرد را نوح گفته که چون اسقیل را سحق نموده
 بسرکه سرشته ضما نمایند بر هر دو پا و هر دو دست و هر
 ساق صاحب سیات موجب تبخیر است و نافع است
 صاحب سیات را آشامیدن سرکه آن اندک اندک نفع
 غوغه نمودن بان و الیدن آن مخصوص نیکه حادث

از اجتماع بلغم در معده باشد و نیز گفته اند که نافع است
 آشامیدن و الیدن آن مطلق سبب بلغمی را و نیز نافع
 است از برای سیات بعد از تنقیه استعمال غوغه بسنجین
 عضلی به تنهایی یا با یابرج فیکر و بصیل اسقیل مشوی
 نافع است از برای دو او سرد و خل آن نیز نافع است
 باروان هر دو او همچنین بسنجین و شرباب آن با بلغمی
 و چون خوردن اسقیل مشوی نافع است از برای
 با بلغمی یا بخت آنکه از خاصیت آن تقویت معده
 و نیکه نمودن هضم و تحلیل فضول و آنچه است پس
 بقدرت نافع است از برای امراضیکه بوده باشد
 بسبب تنابلی ری فضول غلیظه از بجه و داخنه و از
 جمله آنها با بلغمی است و گفته شده که اسقیل نافع
 است از برای بلغمی سوداری در سوا سس
 حصه صا سرکه آن و همچنین نخد از سرکه آن و چون
 سرکه سفید را اندک اندک ناشتا بطریق تموه بنوشند
 نافع است از برای بلغمی یا بلغمی حادث از سودا و جرق
 از بلغم و سرکه آن نافع است از برای جنون عارض
 از سودا شرف چون اسقیل ملطف و محلل انجره و مقوی
 معده و قوت باطنه است و ظاهر است که هر گاه باطنه
 قوی باشد غذا نیکو هضم میگردد و تولید فضول و انجره
 و داخنه کم میگردد پس با بلغمی و رت میباشد نافع
 از برای امراضیکه بوده باشد سبب آنها بسیاری
 فضول و انجره و داخنه و صرع از آن جمله است این جمله
 گفته که آشامیدن آن نافع است از برای صرع
 و مقدار ماخوذ از آن یک مثقال است و این تمیز گفته
 که چون اسقیل حار و یا بس است در سوم نافع است
 از برای صرع و آشامیدن خل آن نیز نافع است از
 برای صرع و غوغه کردن به خل آن و همچنین از بسنجین
 آن به تنهایی یا با یابرج فیکر نافع است از برای
 صرع و پیا از اسقیل مشوی معجون بصیل مصفای نافع
 است از برای صرع لغمی بین دهرگاه گرفته شود از
 اسقیل مشوی مقدار یک مثقال در زم کو بیده یا شامند
 با شرباب عملی نافع است از برای صرع لغمی بین و نیز

حس نمودن لبر که اسقیل و ناشتا خوردن آن نافع است
 از برای صرع شیخ الریس گفته که از او به نافع از برای
 صرع بسنجین عضلی است خصوص آنکه بیانشانست در زبان
 هر دو مقدار یک مثقال با آب گرم و در تابستان با آب
 سرد و سردی گفته که اگر بوده باشد صرع بمشاکت قدین
 یا ساقین یا هر دو دست از برای باره که مرفع گردد
 از این اعضا بسوی دماغ علاجه در حالت نوبت
 بستن فوق آن موضع است و گرم کردن آن موضع نافع
 اگر در سردی آن خلط و غصه و اما در حال شرف نوبت تنقیه
 بدن است از بلغم و تقویت سرد دماغ و تسخین آن شایسته
 اسقیل است با آب اسطوخودوس طبع سردی در
 گمشا خود که در سوم است بجا نجات بقرا عملی گفته که
 هر گاه بوده باشد صرع بمشاکت معده باید که علاج کرده
 شود اول مرتبه بفضله جانن در وقتیکه بود باشد بر میان
 آن وقت در میان صرع بعد از آنکه ممکن باشد سپس سه
 بفرمانند او را بعد از نفع اگر باشد آن مختص از کسانیکه ممکن
 باشد و از قوی کردن و قوت نیز شخصت دهد قی کردن
 با این معنی که ذکر میکنم که ابتدا کنند بخور ایندین قرب با نمک
 و خوردن پس بخورند او را مرآت اسفید با می که چخته باشند
 در آن نسبت بسیار در ترب پس امر کنند او را به آشامیدن
 اسقیل با آب گرم تا فانیان حادث شود پس بر مرغی را
 بر وزن اسقیل حرب کرده با یابرج فیکر آلوده و مطلق او
 فرود بر روی کند بقوت تمام استسقا در سه حاصل شود
 و در روز متوالی قی فرمایند او را و ز اول باخچه که
 شد در روز دوم بسنجین عضلی و آب گرم و آب شنبلیله
 و آب ترب که هر دو را با غسل و نمک جو نمانده باشند
 پس بعد از قی استراحت فرمایند او را چند روزی و بر سه
 فرمایند او را از چیزهای مضر وی که هفته و یکم علی گفته
 که اسقیل نافع است از برای صرع خصوص سرکه آن گفته
 شده که آشامیدن سرکه سفید نافع است از برای
 صرع چون آشامیده شود از آن چهل روز سزاوار است
 که ابتدا کرده شود با آشامیدن دو درم از آن یا برسد
 به نسبت درم که هر روز اندک زیاد کرده شود و طلا طلی

در مجاری خود ذکر کرده که استعمال کرده میشود مثل اسفیل
 در فضیله آنرا سلیمیا گویند ایشان هر که غصه سنجین
 آن میباشد نافع از برای ایشان تلغی جگر گفته که
 هرگاه با ایشان جمعی موضع و اندک صدمای باشد بقیه کن
 که علت آن مرکبست پس اگر بوده باشد با علت ایشان
 درم و در داغ امر کن و در بقصد و بعد از آن با ایشان
 اسفیل سنجین است که این سنجین با طبع
 محلل رطوبات غلیظه است و فصل را نفاصت و تحلل
 رطوبات غلیظه است هر چه استعمال کرده شود حتی آنکه
 اگر طرا کرده شود بان الفحلب را موجب تحلیلی آن رطوبات
 تحت حجت جلد است و نیز نافع است از برای ایشان
 حدوث از ارتناک بلغم طبع در داغ آشایسدن
 آن سمرقندی گفته که مثل اسفیل نافع است از برای ایشان
 از استیلا برودت و رطوبت بر مخرج داغ و نیز نافع
 است از برای هردو زمین و لغویت بضرر که غصه
 و سنجین آن نافع است از برای این علت بنیابت
 نفع و کفایت ضار کرده میشود بر سر صاحب اسفیل
 نرم گوید به آتش باز داشته آن مقدار که لذع و حرمت
 آن زایل نگشته که شده باشد نه نمانی یا با چیز نمانی
 مثل ندی غلظتی قدری بسیار کم استین و صبر در مرگ
 و مصطکه که فرا گرفته میشود از این اجزا استادی یا متفاد
 غیر اسفیل که در اجابت است که بوده باشد مثل جمیع اجزاء
 و این ضار و با نافع است و خطا نیست و فعل آن
 و نیز اگر کن صاحب این علت را خصوص آنکه بوده باشد
 او را تلغی خفه که نرند بر ساقین بحیانتند مجرب بر ساقین
 و سرد و قدم او را بفرود که او بعد از استفراغ تمام غصه
 گوید به نمانی و یا با این دوید باید غصه با شش
 باز داشته شده که لذع و حرمت آن بسیار کم شده باشد
 و او داده باشد بیکرم یکطل صفر فارسی مویزج از
 هر یک ه درم برگ خردل ترکیب کرده که چکه است شده
 درم همه را جمع کرده بگویند گوید نرمانی نرمانی نرمانی
 گردند پس نرمانی نرمانی نرمانی نرمانی نرمانی
 یا روغن سوسن یا روغن خار در او انداخته او را

نان مخلوط کرده بدسته با لذت با ایشان شود پس هر دو
 قدم و سرد و ساق او نمایند آنچه گفته اند قدر آنکه
 اطباء که تصفیه ساقین با دوید مجمله موجب جذب است
 از برای ساقین بدن بحجت آنست که هرگاه استفراغ کرده شود
 از ساق و قدم جذب کرده میشود از داغ آنچه حاصل است
 در این بسوی اسفل ضرورت خلا و زیاد کرده اند برین
 وجه یعنی را نیز یعنی در این مشارکت میان دو قدم و
 میان داغ بطریق عصب پس بر سینه مشارکت میان
 این دو قوی است بقراط گوید که بر خنجر آب سرد بر سرد
 قدم مرطوب باغ است مخصوص بعد از خروج از تمام سبب
 آنکه بیانش میان دو قدم و داغ مشارکت پس از این
 جهت امر کرده اند او را اول اطباء بضماد قدمین در امراض
 داغی گفته اند که اسفیل مضر است بعب سیم و مصطح
 آن حما است استرخا و فلاج و قوه و کوه و کوه استامیدن
 آن نافع است از برای استرخا مضر است مخصوص هر که
 و سنجین آن دو زمین متیق آن میکند فله که هر که آن
 حاصل میشود باز یادنی از غیره استراحت و سنجین چون باز
 آنرا مشوی نموده قبیل معجون کرده بیانش نمانی است
 از برای فلاج و هر که آن نافع است از برای فلاج و هر که گفته
 شده که نرمانی قبیل اسفیل مضر است بعب سیم و نافع
 است از برای فلاج و قوه و استرخا و کوه و لغویت
 اعضا ضعیفه و مضره و شراب غصه نافع از برای
 فلاج و استرخا و استامیدن سنجین ده آن با مغله
 اسطوخودوس نرمانی کرمس را زینان و اول السوسیس
 او منضجات جیده است از برای فلاج و سنجین شامیدن آن
 با منصفی و غرغره نمودن سنجین منصفی که مخلوط کرده
 باشند آن را سنجیل سوده نافع است از برای لغوه سنجین
 غرغره نمودن سنجین غصلی به نمانی نافع است
 از برای لغوه و فلاج و استرخا امر اولی الاذن الصدر
 و الریه الطحال المثانه و الرحم و عرق النساء قطور
 آن در گوش حجت نافع گرانی سامو و در گوش که بان
 قوه نباشد و استامیدن آن حجت تمقیه سینه از بلغم
 لزج و مضره یعنی در بودنق انفس و یرقان و طحال

و نقیصت سنگ نشانه و خنقا رحم و عرق النساء
 است اما نفع حلال اسفیل نافع است امر اولی نرمانی
 قبل آن است که بکینه اسفیل سفید را و برک سنجین
 آنرا پاک کرده و بکار و جوی و یا از قطعه زجاجی ورق کرده
 بر لیمان کتان کشیده بخوبی که قطعه های آن ملحق بکینه
 نشوند چیل و در روز در سایه بسیار و نیز ترا خشک کرده
 و یکطل از نرمانی مضره و سیم سرکه انگوری کهنه انداخته
 سحر و رانیات محکم نموده دو ماه در آفتاب گذارند
 پس افشرد صافی نموده بکار بر نرمانی اسفیل نرمانی دیگر
 صنعت آن اسفیل تازه را بکار و جوی ورق کرده بدون
 آنکه خشک کنند در سرکه انگوری کهنه اندازند و سر آنرا
 بکینه و بعد از شش ماه صافی نموده بکار بر نرمانی نرمانی
 اسفیل را خشک نموده آنرا بخال چوبی سوراخ سوراخ نموده
 می اندازند در ده من سرکه انگوری کهنه از نرمانی سحر و
 را نیکو متکا نموده بعد از شش ماه استعمال مینمایند از این
 حل اسفیل خشک نموده قوت اسهالش زیاده است از
 حل اسفیل خشک کرده حل اسفیل نرمانی دیگر بکینه
 از کار و جوی سروج آنرا بمیزانند و از پوست پاک
 کرده در چهار چند اسفیل سرکه انگوری کهنه اندازند
 و سر آنرا بکینه و بعد از چیل روز بر آوردند صافی
 نموده غصه خشک کرده در سرکه انگوری تازه اندازند
 و تا چیل روز دیگر در آفتاب گذارند پس بکار بر نرمانی
 مرتبه سوم باز در سرکه اندازند بهتر است نوعی دیگر که
 عند الضرورت اسفیل را ریزه ریزه در ده چوب سرکه
 انگوری بخوبی شستن آن مقدار که منصف رسد صافی نموده
 بکار بر نرمانی حل اسفیل در حل اسفیل لیمونی که از آن
 سنجین سنجیلی از برای یا لیمونیای مرقی سازند
 آن بکینه لیمونی رسیده زردی داغ و فساد و در دست
 روز در آب نمک بگذارند پس سر آن آورده بشویند
 اگر باس پاک خشک کرده و در سر روز بگذارند که غصه
 رطوبت آب از آن کنند پس آنرا در مرتبان کرده سرکه غصه
 آن مقدار که از روی آن چهار انگشت بر گردد که چهار
 روز بگذارند پس از آن سرکه سنجین غصلی سازند

فصل سی و نهمی در معالجات صناعت آن مروج صنعت آن
 بگردد یعنی رسیده خالی از دلخ و فساد و او دسته روز در
 آب نمک بگذارد پس زان آب نمک بیرون آورده و نیکو
 بشویند که شوری آن دور گردد و بسیار چه که باس پاکي نم
 آنرا بگیرد و دیگر در آنکه کتبی می گوید در خلل و فرج
 آنست دور گردد و هو افست آن کند و مطلق نم آب
 در آنجا باقی نماند پس آن لیمو یا را بخلال چوبی سوراخ
 سوراخ نماید چنانکه در هر لیمو قریب به پنجاه سوراخ بهم رسد
 پس لیمو یا را در قفا سبزی کرده هر که غنصل لضعفی که ذکر
 شده بعمل آورده باشد بر روی لیمو بگذارد آنقدر که
 از روی لیمو با بر گردد و در چهل روز در آفتاب بگذارد
 و هر آنرا پوشیده و از آن پس هر که را از لیمو جدا کرده نگاه
 دارند و بوقت حاجت استعمال نمایند فاعل اسقیل است
 و همچنین غنصل صنعت آن بگیرد اسقیل متوسط در
 بزگی و کوی و آنرا پاک کرده با کار و چوبی درق کرده
 در پس آن گمان کشیده بخو که باصن بکاید نگار نشوند و چهل
 روز در سایه بپایند چنانکه بر زمین و دیوار ملصق
 نگردد و بعد از چهل روز که اسقیل خشک شود و کین بزا
 در تغاری کرده پنجه رطل هر که انگور می جید برود
 آن کنند و در نسخه دیگر کین آنرا در بست و هشت
 رطل هر که انگوری کینه در خم کنند و هشت روز در
 آفتاب بگذارد و هر که تغاریا خم را بپوشند که در غبار
 بران نه نشیند پس بر آوردند اسقیل را در بفتارند و بپایند
 هر که را از اسقیل بسیار که باس صفتی در شیشه یا ظرف
 چینی نگه دارند و عند الحاجة بشکار بزنند و قوی در هر
 یک اسقیل خشک کرده نه رطل و نیم هر که انگوری میکنند
 و قوی هفت رطل و نیم شفافی گفته که بر روی هر که اسقیل
 خشک نه من هر که هر که گفته و محمودین الیاس گفته
 که در هر کین اسقیل خشک ده من هر که انگوری بکنند
 و قوی در کین غنصل سه دریم من هر که انگوری کینه میکنند
 فصل در بیان دوا پانزده اصل و نمود دور
 آنجا اسقیل است
 دوا را اسقیل شیخ ترس گفته که این دوا از جمله

ادویه است که در نهایت نفع است از برای صرع و صنعت
 آن بگیرد اسقیل تازه و از پوست خشک نشسته پاک کرده
 در تغاریا خضر لعاب دار کرده هر که انگوری کینه تند برود
 وی کرده هر که بر لبه پوست اسطوخودوس برود
 هر که اسقیل تازه در روز بگذارد که اول طلوع شعری
 باشد و تا بوقت روز تغاریا دوا آفتاب بگذارد بطرف
 جنوب دور هر زمان آنکه آنرا بر هم زند تا آن که
 حرارت آفتاب که با آن میرسد تشابه الاصول باشد
 با جزاء آن پس آنرا بگیرد و در آن حالت میگردد اسقیل
 مانند مطبوخ فخر الیاس استقیما یا با مانند بقوت و بفتارند
 و بگیرد افشرده آنرا دور کنند فاعل آنرا و مخلوط کنند
 با آن افسرده غسل مضمضه و هر روز یک لقمه آنرا تناول
 نمایند و اگر زود خواسته باشد اسقیل را با آب و سرکه
 بزنند تا ممل شود و بماند و بپایند و غسل بقوام
 آورند قوام سکنجین و هر روز یک اوقیه آنرا صبح
 تا شام تناول نمایند و دیگر دوا را اسقیل از
 مثالش لطیف مواد و تحمیل آنجوه و لغو است معده
 نمودن مضمضه است و ظاهر است که هر گاه مضمضه نمک شود
 قوی فاضول و ریاح و آنجوه و از جنه با ضرورت که می باشد
 پس تحقیق میباشد نافع از برای امراض که سبب آنجا
 بسیاری ریاح و آنجوه باشد و صرع از آن امراض است
 پس دوا اسقیل میباشد باغ النع از برای صرع
 صنعت آن دوا اسقیل به نسخه طبری در کتاب مسما
 بمعالجات بقراطیه بگیرد غنصل بزرگ تر و تازه در بست
 نازک خشک ریشمای سفید آنرا در کتبه بست
 و اجزای آنرا از هم جدا کرده ریزه ریزه نموده در پالایش
 تازه قلی کنند و اگر پالایش لغوه باشد بهتر است
 و پالایش را بر مفرغی گذارند که در آن ظرف سه کتا
 انگوری کینه باشد چنانکه فاصله میان هر که پالایش
 زیاد بر عرض یک انگشت نباشد پس هر دو بگیرند
 و اطراف آن بخوبی خلط کنند و ظرف را در موضع نماند
 در زمین دفن کنند در هر کین اسقیل یا در گندم یا خاکستر
 و از هر چه بهتر خاکستر است و بگذارند تا پانزده روز پس

بیرون آورند بدستیکه اسقیل تمامش که اخته و سیلان
 کرده در سرکه داخل شده و باقی نماند و از آن مگر چیزی
 اندک که نیست در آن تری و ندانست پس آن سرکه را
 گرفته چوشی داده صفائی نمایند و در آن شکر سفید مضمضه
 با غسل سفید مضمضه با حسب طبیعت علیل داخل کرده بقوام
 سکنجین آورند و در وقت با شامیدن آن نمایند
 اصحاب صرع هر روز در قضا به نمایند از غذاها با لطف
 آنچه ممکن باشد از اغذیه قوی جالیوس و در حقیقت
 این دوا در اسقیل مکی است که از میان اسقیل ترتیب
 داده که اصل و نمود دوران هر که اسقیل است و این
 دوا نافع است از برای صرع و بسیاری از امراض +
 صنعت آن بگیرد میان اسقیل و پوست خشک ریشمای
 سفید آنرا دور کنند و آنرا بدست بغیر کار و حدید
 ریزه ریزه کرده در تغاریا سحر لعاب را با چینی کرده هر که
 انگوری کینه بران ریشته بر آنرا بگیرد و بگذارد در
 آفتاب در موضعی جنوبی در روزهای گرم که طلوع میکند
 در آن روزها شعری در آن کتبه چهل روز پس بپایند
 در آن اسما رون شامی بگیرد و نیم فاضل با نژوده درم
 فطر اسالیون چندید متر از هر یک بگیرد مضمضه قوی یا سه
 درم ناخن او چند درم رخن لبان شش درم طر خشقون
 دو درم غسل مضمضه دو رطل شراب آنقدر که بگرد و لغون
 قوی جید از برای صرع صنعت آن چندید متر قوی
 اسقیل از هر یک کینقال بزر سیسیالیوس در شقال
 حب الناز سه شقال نژاد و در حرج اصل نادانیا از
 هر یک دو شقال کوفته بحینه غسل مضمضه سه درم دویه
 بپوشند و هر روز یک شقال با سکنجین بخورد و دوا
 سیویح زمان و الله با بعد آن مروج مجرب از برای صرع
 صنعت آن قوی اسقیل قوی فاضل جوز بوا اسطوخودوس
 محمود صلیب بزر سیسیالیوس از هر یک نیم درم چندید متر
 جد و در حطانی از هر یک و قیراط کوفته بحینه سکنجین غنصل
 و شراب سه طخودوس از هر یک یک و نیم هر شسته دو
 حصه نمایند یک حصه را با صبح غسل نیم شقال در کلاب
 و غرق اسفتین حل کرده بنوشند و دو روز را آخر رود

با گلاب سه مثقال نبات سفید و دو درم تخم فرخ خشک نموشند
 و روای دیگر از آن قوی سه نافع از برای صرخ مزمن
 صنعت آن ترنخل عوز لوبو اغود قماری عود صلیب و ج
 ترکی زرباد چند سید ستر قسط تلخ اجزای قدسی کوفته بجخته
 بسکه که غنصل سه شسته روغن نارین داخل کرده اند که
 از آن گرفته نشوق نمایند باقی را بر سر طلا نمایند

**فصل در بیان ادویات که اصل و عمود
 در آنها اسقیل است**

اسقیل که چون برکت هر دو با هم اند و کف پار
 تا صلیح بر زمین نماند فوط تمام آورد اگر تا یک هفته
 همین عمل کنند عاده باه مایوسین کند و اکثر مجرب
 دانسته اند و بجهت جو و اطراف و سرماز و ک و دور و
 مغاصل و قوس و درد گوش رسده آن نیز نافع است
 صنعت آن بکنند اسقیل را و بکار و جوی ورق کرده یک
 اوقیه و در حال اوقیه زیت بچشانند تا چیده شود پس آن
 روغن را صافی نموده در شیشه نگاهدارند و بکار برند
 دهن اسقیل مرکب نافع از برای سکه بقیه و سبات و
 فالج و دست خنجر چون بر سر و سرهای کردن و پشت بعد از
 تنقیه بالند و چون بر عضو سترخی و بعد از غصیب آن
 بعد از تنقیه بمانند نهایت نافع است و از برای درد
 گوش بقیه و عرق انسان نیز نافع است و طلا کردن آن
 از برای شکر البول و وجع پهلوها و معده و سوراخ است و
 جشای خاص نیز صنعت آن اسقیل تازه ورق کرده
 چهار اوقیه در یک من زیت السراج بپزند آن مقدار
 که چون بدست بماند ضعیف شود پس خوب بماند و
 بسیار ایند قوت و قوا چند ستر خردن قسط تلخ سه فنون
 از هر یک یک مثقال مشک ترکی نیم مثقال ساییده اضافه
 نموده بیک مخلوط نمایند نگاهدارند دهن اسقیل تازه
 بزنج راس بان نافع است از برای سکه و تدبیر باین
 دهن نافع است از برای فالج خصوص عقیق آن +
 صنعت آن بکنند اسقیل تازه را ورق کرده در زیت
 اندازند و چهل روز در آفتاب گذارند پس بگیره از آن

مقدار یک سر را بان چرب توان ساخت دوران ندکی موم
 زرد که آخته بر سر ترنج نمایند و به سنج و دیگر بگیرند اسقیل تازه
 و بکار و جوی ورق کرده در آب زیت کندن بپزند تا همه بشود
 و آب و زیت نمایند پس صافی نموده در شیشه نگاهدارند
 و بکنند از آن هر روز بقدریکه سر را بان چرب توان نمود
 و اندکی موم زرد در آن گذاخته بر سر ترنج نمایند

**فصل در بیان سکنجینا سیکه اصل و عمود
 در آنها اسقیل است**

خواص سکنجین اسقیل از قول اشعریس غیر ایشان
 از اطباء گفته اند که غزه به سکنجین اسقیل به تنهایی یا
 یا با باریج فیه العبد از تنقیه نافع است لیسر و سبات و
 صرخ را در نیز به تنهایی یا با زنجبیل سوده مخمرنج نموده
 نافع است استرخا و فالج و لقوه را و شامیدن آن
 با لیسو لیا و صرخ و نیسان طبعی و استرخا و فالج و لقوه را
 و شج الریس گفته اند او به نافع از برای صرخ سکنجین
 غنصلی است خصوصاً آنکه یا شامند و در مستان هر روز
 ناستا مقدار کثرتقال باب گرم و در تابستان باب سرد
 بر سر فدی گفته اند که او نموده باشد صرخ بمشاکت قدیم
 یا سابقین یا هر دو دست از سجی بارد که مرفیع گردد
 از این اعضا بسوی دماغ علا حش و رجال نوبت بستن
 فوق آن موضع است و گرم کردن آن موضع تا دفع
 گردد سردی آن خلیل و عضو و اما در حال غیر نوبت تنقیه
 بدن است از بلغم و تقویت سرد دماغ و تسخین آبشامیدن
 سکنجین اسقیل با شراب سلطون خود و طبری در کناشش
 خورد که موسوم است بمجا بجات بقراطی گفته هر گاه که
 بوده باشد صرخ بمشاکت معده باید که علاج کرده شود
 اول مرتبه بفسد صاف در وقتیکه بوده باشد میان
 آن وقت دیان صرخ مایند زانیکه ممکن باشد پس قی
 بفرمایند او را بعد از فصد اگر باشد آن شخص از کسانی که
 ممکن باشد او را قی کردن در وقت نیز فرصت دهد
 قی کردن را مانند باین می که فکوسیم برین سخن است
 کند بخوردن ترب با نمک و خوردن و پس بخورد و مرده

اسفید باجی که بخته باشند در آن شبت بسیار ترس پس
 امر کن او را با شامیدن سکنجین آب گرم تا غنغان حادث
 شود پس بر مرغی را بر روغن اسقیل چرب کرده یا با راج
 فیهرا آلوده در حلق فرو برد و قی کند بقوت تمام و تنقیه
 در قی شود و در روز متوالی قی فرمایند او را روز اول
 به آنچه ذکر شد و روز دوم به سکنجین غنصلی و آب گرم
 و آب شبت و آب ترب که هر دو را با غسل و نمک
 جوشانیده باشند پس بعد از قی استراحت فرمایند او را
 چند روزی دیگر هر روز فرمایند او را از چیزهای مفروضه
 یک هفته و نیز نافع است از برای امراض دهن چون
 مضغه کند بیان و قطع میکند خون سائل از دهن
 بجهت آنکه قبض و شفت طوبت از امور میکند و سترخی
 میگردد و دندانها که بجزکت آمده باشند و خوشبو میکند
 دهن و نکست را و نافع از برای بخرد آشیامیدن آن
 نافع است از برای سرد و چون بیاشامند از آن جلا
 میدهد قصبه ریه را و سستی و رخاوت آنرا از اول میکند
 صاب میگردد و صافی میگردد و صدت را و تقویت صوت
 میکند و صالح است از برای سیکه بوده باشد از وجع معده
 و از برای سیکه طعام در معده او هضم نشود و از برای
 صرخ و سرد و از برای سیکه غائب باشد بزراج او مرده
 سود و از برای اشتقاق رحم و صلابت طحال و عرق انسان
 و تقویت عضو مسترخیه لاغ شده و رنگ رو را نیکو میکند
 و صالح است از برای آنچه مذکور شد هر گاه بیاشامند
 از آن هر روز ناستا اندک اندک بشود سنج زیاد کنند
 تا برسد مقدار یک دینه و نیز صالح است از برای
 اشتقاق بیمارهای اشاکه از سردی باشد و برود تنگی
 نفس که از بلغم نزع باشد سکنجین اسقیل مسهل به سنج
 شج الریس نافع از برای فالج و دست خنجر و وجع
 امراض بارده بجزیه عصبیه صنعت آن مغز یا ز غنصل
 پاک کرده در طبل زنجبیل را زانیا نسیون زبره کرمانی
 سنج اجزان فخال از هر عاقر فرجا از هر زونا رخشا ک
 بود و صحرایی فخلع خشک زهر سیک یک قیه نافع از نافع
 تخم کوفل هر گاه اوقیه دو تو ناستا او کاشم سنج هند

از هر یک نیم اوقیه در مانده درم برگ سداست شش اوقیه
 اجزا را نیکو فته بنیند در شش قسط سرکه قطنی
 و قسط غسل سفید جید و یک قسط شکر و همه را
 در عصیان سبز لوبان در کرده یا در عصیان سفید در آفتاب
 بگذارند پس صافی نموده پنج کرده در وقت صبح یا زجاجی
 نگاه دارند و جانی است استعمال بر سبب سببش از طعام
 بوجه از طعام سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 برای فالج و استرخا و تباع ادراس باره بلغمه درخ و قصاب
 و در سبب صنعت آن پیاز غصیل پاک کرده بکار در جوی
 در وقت کرده بکار بر راز یا نه پنج انیسون تخم کشتوت تخم
 کوش فنج از خواست خود در سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 زرد باد آرد و در سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 از پنج باده صحرای قار قار سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 از هر یک بجز درم غصیل از غصیل اسارون شامی جاشا
 و جاشی ششمان بزرگ سیالیوس نمک طعام راسن
 شش قطنی سفید پوست بلیه کالی آله منقح نظیر یون
 دقیق از هر یک ده درم شیطون هندی صغیر فارسی توفه
 الطیب نادانان در مانده در غصیل خود در ماری جوز بوا کاشم
 از هر یک یک درم ادریه را سواوی دو قورک خار برگ
 سداست نانخو اهل بوا قافله کبار از هر یک شش درم
 قهبر اشب جده از قطنی جید بید تر غصیل از هر یک
 یک درم ادریه را سواوی غصیل جده ادره جده در غصیل نیکو
 کوفه در سرکه غصیل دو از ده درم غصیل سفید شش
 درم وسیلان خرد و جلیجین از هر یک سه درم همه را در
 خم سبز لوبان را چینی کرده سر آنرا بسته دو هفته در آفتاب
 نگاه دارند هر روز در وقت نماز بر هم زنند پس آنرا نیکو
 بمانند و صافی نموده باقی گذاشته و غصیل شش را
 در قدر مضاعف حل نموده و جده ادره جید بید ستر و
 زعفران را سوده داخل کرده نیکو بر هم زنند در زیاد درده
 در شش باد در میان صبحی نگاه دارند شربت یک اوقیه
 سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 از برای صاحب بالجو نیا آنکه بوشند شربت قدری سرکه
 گفته خصوصاً سرکه غصیل گفته که اما من میترسم ز غایله

سرکه درین مرض اگر آنکه بوده باشد ذوق افتاد بر آنکه
 ماده آن متولد از صفرا و محرق باشد و بوده باشد ماده
 جالیس میباشد سرکه نافع از برای آن خصوصاً سرکه
 استقیل و اما سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 نافع است از سرکه خالص و از سرکه غصیل نیز این
 سبب سبب نافع است از برای انسان بلغمه آشامیدن
 آنرا گفته که هرگاه مخلوط کنند با این سبب سبب یک شقال
 جندید سر سوده و بریزند جلق سکوت نافع است در
 صنعت آن بگرد سرکه غصیل نیم درم و در سبب دیگر یک
 درم است شکر سفید صافی یا غصیل سفید صافی سرکه ام
 که باشد ملین بپزند تا بقوام آید پس آنرا از آتش درود
 آورده سرد کرده در ظرف صبی یا زجاجی نگاه دارند شربت
 یک اوقیه این جز گفته باید که بوده باشد ذوق سرکه
 غصیل مساوی وزن شکر یا قطنی هر کدام که بوده باشد
 در سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 داخل است سبب سبب غصیل ترکیب از استنباط آن مضمون
 مجرب از برای بالجو نیا و دو اس سوداوی خاصه و توفه
 بشارکت طحال باشد صنعت آن انیسون گاوزبان
 جده باد و جویوه زر آرد و طویل قطنی یون قوی سبب سبب
 شش درم درم گل سرخ از هر یک شش شقال نو شش
 فخر شش پرسیاوشان اصل استون یون چینی
 از سرکه از هر یک سه شقال پوست سبب سبب سبب سبب
 اخیر زرد بسته دانه اجزا را سواوی انیسون سبب سبب
 در یون چینی از آنها آنچه کوفتی باشد بکوفه بسفنج
 را کوفه در کيسه کتانی کرده همه را در سرکه غصیل و
 آب خالص از هر یک دو درم یک شبا زرد بلیانند
 در انیسون را در کيسه کتانی کرده نگاه دارند غصیل یا نیده
 را بچرخانند آن مقدار که درین آب سرد نیست و در
 آورده بالید و صاف نمایند و کيسه کتانی را در آن
 اندازند و یک شب بگذرانند صبح کيسه را نیکو بمانند
 تمام شیره و قوشش بر آید پس سبب سبب را گرم کرده کيسه
 شسته در کيسه و جلال طویل شکر سفید غصیل مساوی
 صبی از هر یک درم داخل کرده بقوام آورند

از آتش درود آورده ریون چینی را کوفته سبب سبب آن مخلوط
 کرده بر هم زنند و بگذارند تا سرد شود در ظرف صبی یا
 زجاجی نگاه دارند شربت از یک اوقیه تا یک اوقیه و نیم
 سبب سبب غصیل در جمع افوال مذکوره از غصیل استقیل
 و شرب آن نافع است خصوصاً از برای بالجو نیا که
 ماده آن سوداوی بلغمی باشد و غره نمودن آن بوسه
 از توفه نافع است از برای شیره غصیل صنعت آن بگردند
 سرکه غصیل مذکور را با کطل غصیل سفید صافی بقوام
 آورند سبب سبب غصیل دیگر مستعمل در معدی است سرد
 و در مشق و رطوبت رجه را نافع کند صنعت آن بگردند
 پوست سبب سبب زرد یا نه ده سیر در سرکه غصیل مذکور نیم
 من آب خالص نیم صبیانند پس باقی باقی باقی بپزند
 تا بصف رسد صافی نموده غصیل سفید صافی نیم
 من داخل کرده بقوام آورند شربت دو اوقیه با
 سفید بپزند سبب سبب ساده مستعمل در بالجو نیا
 و سبب سوداوی محرق از بلغم خالص یا بلغم یا سودا
 مخلوط باشد نیز این سبب سبب نافع است سبب سبب بلغمی
 را چون در آن ایام حل کرده بکوفه تلیل را بلغم سرد
 کردن آن اگر قادر غره کردن باشد صنعت آن
 سرکه استقیل یک چهارم من غصیل سفید کتانی غصیل
 بقوام آورند سبب سبب سبب ساده چون در صداع باره
 داری اراده استین حرارت باشد در صلاح غصیل که سبب
 جدا صنعت باید که سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 صاحب آنرا بگرد و موجب لطیفه آن غصیل نافع
 است از برای هدر آشامیدن آن و جالی قصبه
 ریاست و سینه را صافی نماید و صلاح است از برای
 همین نفس ریو و سرفه طبعی و از برای سبب سبب سبب
 علاج معده یکسکه غذا باشد بوجع معده و کيسه
 هشتم نشو و غذا و معده ادره از برای صحت و سرد و قلبه
 مره سودا و افتاق نیم درم است طحال درق انسانا
 و نیکو روایند زنگ بدن و توت با عره صنعت
 آن غصیل سفید صافی یکین سرکه غصیل یک چهارم یک
 بقوام آورند سرد کرده در غصیل نگاه دارند صاحب

اختیارات بدی گفته که اگر قفسه غسل سفید مصلحت
 بالکافیه با هم کنند بر است سکنجین سفید بنفشه عسل
 ابن ماسویه نافع از برای استسقاء چهارمهای باره احتشاد
 ربو صفت نفس لطیفی و مفتوح سد هاست صنعت آن سرکه
 عصفل در قفسه سفید ستادی هر دو با در یک سبک بالمش
 ملائم بچوشانند و کف آنرا بگیرند چون بقوام آید از آنش
 برگردند بگیرند با برود شود در شیشه نگاه دارند سکنجین
 سفید بنفشه دیگر قلمی نافع از برای جباد و کبیر و طحال و
 تیفیح سد با و قطع با خلط غلیظه نافع از برای ضیق اس
 و سعال قارض از رطوبت صنعت آن با کبیر سفید استسقاء
 سفید یک طل و نیم و بکار در چوبی یا از قطعه ز جابج
 حلقه کنند و بیندازند بران از سرکه حر که صافی یا زنده
 و برینند با تاش ملائم تا سفید ممل شود پس بیالایند و
 داخل کنند در یک طل از آن یک طل و نیم شکر طرز در دور
 دیگر سبک بالمش ملائم بپزند و کف آنرا بگیرند تا بقوام
 آید پس از آنش فرود آورده در ظرف زجاجی
 نگاه دارند سکنجین سفیدی معروف به سکنجین عصفلی مرکب
 نافع از برای عسر البول و در دیلو و در معدود سوسر
 استمراد جشا حاض و جمع عمل افضای و صعبانی و امراض
 باره و غیره صنعت آن با کبیر سفید پاک کرده در طل
 زنجبیل رازیانه انیسون پنج انجدان عاقر قرحا فلفل از غیر
 بودند نه نری نفع خشک از هر یک یک و نیمه فلفل
 و از فلفل تخم کرفس از هر یک یک و نیمه فرودمانا و در دم
 سدایش وقت تخم کرفس بری ناخواه کاسم سافج هندس
 از هر یک نیم و نیمه نیکو فوف در شش قسط از سرکه عصفلی
 و دو قسط قسط عصفلی و دو قسط پهنج در فلفل سبز یا کیره
 کرده هفت روز در آفتاب گذارند پس بیالایند و در یک
 سنگ کرده بپزند و در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند
 شترتی یک و نیمه و این سکنجین را پیش از طعام و بعد
 از طعام باید خورد صنعت آن سکنجین بنفشه این الدوله که
 در جلع خود ذکر کرده بگیرند بیاز استسقاء پاک کرده یک
 طل و نیم و بکار در چوبی و رقی کنند پس بگیرند زنجبیل
 زیره کرمانی عاقر قرحا پنج انجدان زوفا خشک پلو و نه

نفع خشک از هر یک پنج مثقال فلفل ده مثقال تخم جزر
 بری کاش از هر یک ده مثقال نیم فرودمانا و در وقت آن
 سدایش شش مثقال سافج هندی سه مثقال اجزای تمام
 نیمه فوف با غسل و در بازنده طل سرکه انگور و بنفشه
 پس بچوشانند و بیالایند و باز ای هر طل یک طل و نیم
 شکر سفید یا قسط عصفلی داخل کرده بچوشانند تا بقوام
 آید سکنجین سفیدی مرکب بنفشه محمودین الیاس شکر از برای
 نافع از برای استسقاء و امراض باره احتشاد و ربو صفت نفس
 و انتصاب نفس و سعال مزمن بنفشه و تیفیح
 سدای کبیر و طحال و استسقاء جنین زنده و مرده و فواج
 و لقوه و در سرام بنفشه معروف به پشش و از برای
 نسبان لطیفی آشفامیدن آن صنعت آن سرکه عصفلی
 ده من غسل عصفلی سه من شامش دو من این مجموع را
 مخلوط کرده پس بگیرند استسقاء پاک کرده بکار در چوبی ریزه
 ریزه کرده یکین زنجبیل رازیانه حلیت عاقر قرحا پلو و نه
 بری از هر یک ده و نیم تخم کرفس زیره کرمانی کر و یا از
 هر یک پنج درم نیمه فوف و در سرکه عصفلی مذکور انداخته
 یک هفته در آفتاب گذارند پس بیالایند و در ظرف
 چینی یا زجاجی نگاه دارند در نسخه دیگر سدایش خشک
 فلفل سیاه از هر یک ده و نیم داخل است سکنجین سفیدی
 مسهل بنفشه شش مثقال صنعت آن با کبیر سرکه
 عصفلی یک طل آب خالص در طل پس بنفشه اندر آن
 پوست پنج رازیانه پنج کرفس پوست پنج کبیر سفید
 مدبر از هر یک سه درم یک شانه زینس بچوشانند
 آنقدر که دو حصه بود یک حصه بماند پس بیالایند
 و بوزن آن غسل صفتی داخل کرده بچوشانند در یک
 سنگ تاز و یک بقوام رسد پس بگیرند زنجبیل طبل
 و زنجبیل که آن مقدار که دانند صاف است از برای
 فوت شش و هر دو را ساییده در کبیر کتانی
 تازگی کرده در آن اندازند و کبیر را در آن در یک کالند
 تا آنچه در آن است بر آید و چیزه در آن نماند پس
 چون بقوام آید برداشته سرد کرده در ظرف چینی
 یا زجاجی نگاه دارند در وقت حاجت استعمال نمایند

یک و نیمه از او در نسخه دیگر قانون بجای و در چینی که
 السالمین است ریوند چینی داخل است سکنجین سفیدی مسهل
 بنفشه بنفشه دیگر صنعت آن با کبیر سرکه عصفلی یک طل
 آب خالص در طل و بنفشه اندر آن پوست پنج
 کرفس پنج بادیان از هر یک ده و نیم تخم کرفس
 تخم بادیان از هر یک ده و نیم کبیر بنفشه زینس بچوشانند
 و بیالایند پس بگیرند مغز حب لقرطم مقدار پنج استسقاء
 کبیر و در سرکه مذکور شیر کشیده و بوزن سرکه مذکور
 غسل عصفلی داخل کرده بچوشانند در وقت طبع قرار
 بست درم تر به سفید کوفته بنفشه در کبیر کتانی
 بسته در آن دیگر سنگ اندازند و نیمه کبیر کبیر با مالند
 و بنفشه رند تا کبیر تهی گردد و بقوام آید شربت از درم
 تا با نوزده درم سکنجین سفیدی مسهل شالیق کبیر سفید
 محمد مؤمن سرکه کبیر و صفت نفس و مواد لطیفی و سوسر
 و سده احتشاد نافع است و تقویت معده کند و هجبت
 امراض باره و اعراض خصبانی و داغ نافع است و
 تقویت داغ کند صنعت آن با کبیر عصفلی پاک کرده
 بکار در چوبی ریزه ریزه کرده ده مثقال زوفا خشک
 اصل انیسون کا و زبان برسیا و شان اسطوخودوس
 خاریجون سفید از هر یک پنج مثقال رازیانه نافع خشک
 ایرسا از هر یک سه مثقال در یکصد و پنجاه مثقال سرکه
 عصفلی چهارصد و پنجاه مثقال آب خالص سه شنباز و ز
 بنفشه اندر آن بچوشانند تا نصف رسد و بیالایند و با
 سه صد مثقال قند سفید بقوام آورند و هر روز پنج
 مثقال تاده مثقال آنرا با آب مطبوخ برسیا و شان
 و امثال آن بچوشند سکنجین سفیدی که کرده را از نیم
 پاک گردانند صنعت آن با کبیر استسقاء مشوی فطر سالون
 رازیانه صمغ بلغم قصب الذریره برگ عین راس خشک
 اجزای اقساوی در نیم من سرکه و یکین آب بنفشه یا بنفشه
 برسد و بماند و بیالایند و با کبیر غسل عصفلی بقوام سکنجین
 آورند شربت بست درم سکنجین سفیدی زینس
 نافع از برای مرغ صنعت آن زوفا خشک صمغ کرمانی
 برسیا یوس از هر یک سه مثقال شکر کبیر سفید

سبع طلعه بنجیساند و صبح جو شایسته صافی نموده غسل
 مصفحیک طبل داخل کرده بقوام آوردن شتری یک دقیقه
 این نوع قوی گفته باید که بیانشانند اصحاب صرع را در
 زستان این بنجیساند پس بر سببیکه زایل گرداند صرع جمعی
 کثیر را بجهت آنکه منقطع اتحال طرز تهیه غلیظه است و بیکندار
 که متولد گردد و در معده و سینه خلطه غلیظه در این بسبب نیست
 که درین بنجیساند قوت بیابانند که این قوتها سفید
 طوبت میکنند که آنکه منقوعی و عالی است دوم آنکه مابین
 بطین است سوم آنکه در راست و باید که آشنایسده شود
 این بنجیساند در فصل زمستان اما در فصل تابستان باید که
 بیانشانند سبب بنجیساند بی ساد و با بنجیساند استین هر گاه
 لطیف نشد غلیظه باین تدبیر پس بی در سبب اسهال
 آن خلطه نماید سبب است سوداگر سوداوی باشد لول
 میسوی گفته که بنجیساند منضمی تنظیم البقع است از برای
 صرع زوفانی آن در زمستان و ساد و آن با شراب
 استین در تابستان سبب بنجیساند استین زوفانی مرکب نافع
 از برای صرع صنعت آن زوفانی خشک صغیر فارسی
 استین روی اسپط خود و س از هر یک پنجم در آب و
 سرکه منضم بچوشانند که آب بر دو و سرکه بانه صاف
 نموده بیکندازان مطبوخ و از غسل مصفی و شکر سفید معطر
 از هر یک یک کطل که مجموع سه کطل باشد و بچوشانند
 تا بقوام سبب بنجیساند در شتری یک دقیقه سبب بنجیساند استین
 زوفانی مرکب بنجیساند و دیگر صنعت آن زوفانی یا بس
 اصل السوس گاو زبان پر سیاوشان اسپط خود و س
 غار لقون شش سفید از هر یک پنجم نفع خشک لیس
 رازبان از هر یک سه درم همه را در یک کطل سرکه استین و
 طبل آب خالص بنجیساند در تابستان و در زمستان
 سه روز پس بنجیساند تا ثبات نماید صافی نموده و در طبل
 شکر سفید مصفی داخل کرده با آنش کلام بقوام آوردن و در
 ظرف چینی نگاهدارند شتری یک دقیقه سبب بنجیساند استین
 آشنایان آن در ابتدای قیاح و خصوص با عرق دما
 مطبوعه بنجیساند و مستعد میگردد خاطر از برای دفع
 و نیز نافع است از برای استرقاد سار امراض زوده عصبی

صنعت آن بکند سرکه استین و در طبل غسل مصفی استین
 مشابهت و در طبل همه را مخلوط نموده پس بکند سبب استین
 پاک کرده و در طبل بنجیساند رازبان غار قرحا حلیت
 پودنه بری از هر یک پنجم تخم کرفس زیره کرمانی
 گردیا اسپط خود و س از هر یک دو درم نیم همه را کوفته در
 سرکه غسل مشابهت مذکور داخل نمایند در تابستان کیفیت
 در آفتاب گذارند و در زمستان دو هفته پس صافی نموده
 در ظرف چینی یا زجاجی نگاهدارند شتری یک دقیقه

**فصل در بیان شیرهای که اصل و عمود
 و در آنها است**

شراب استین تا لبت آن مرحوم از برای سگته مجرب
 صنعت آن جبلسان حرل بر سیا جطیا با پوست
 حیح دره که آنرا شجره البق گویند منطوریون دقیق
 بسنل الطیب صغیر فارسی شونیزج ترکی نمود صایس
 قوه الصباغین از هر یک دو مثقال همه را نیم کوفته
 یک شب در سبب استین سرکه استین دو درم نیم آب
 بنجیساند در روز دیگر بچوشانند تا بصف لاسدها نماند
 نموده مویزج صرع منزع العجم است و پنج مثقال
 کرده باز بچوشانند تا مهران شود و جانند و از بالایش بیالیند
 پس حلیت جاوشی سبب بنجیساند لسان ذکر مصطلک از هر یک
 یک مثقال در بنجیساند غسل مایه لعل رقیق
 نیم گرم حل کرده صافی نموده در مطبوخ داخل کرده غسل
 لیبن اضافه نموده با آنش ملائم بنجیساند بقوام شرا سبب استین
 فرود آورده سرد کرده در سبب استین نگاهدارند هر روز صبح
 ناشایک دقیقه آن آنرا با نرق بادرنجیویه بنوشند
 شراب استین منقول از کمال اصناف نافع از برای
 صلاحیت پس از جلد و نفیحه سده و تقطیع اخلاط غلیظه
 در دفع ضیق النفس و سرتنه گفته که از بلغم و رطوبت باشد
 صنعت آن بکند بریاز غرضل یک کطل نیم و بکار چوبی
 ریزه کرده با پانزده درم سرکه انگور با آنش ملائم بچوشانند
 تا مهران شود پس صافی نموده در هر یک یک کطل
 از آن یک کطل نیم شکر سفید داخل کرده بقوام آوردن
 دابین الدوله جمعی از سرداران این ادویه را اضافه

بن شراب نموده اند بنجیساند بره کرمانی زوفانی خشک
 عاقر قرحا حیح انجدان پودنه خشک نفع خشک از هر یک
 پنج مثقال فلفل نفل سیاه ده مثقال تخم جزیری کاشم
 از هر یک دو مثقال نیم فرودانند و مثقال سداب شش
 مثقال سابع هندی سه مثقال با غسل در سرکه بنجیساند
 و بچوشانند در صورت جهت قلع عصبانی و امراض
 بارده مزمنه نهایت نافع است شراب استین منقول از
 قرابادین مصومی سرفه کننده و ضیق النفس را سود دارد
 و طبع رازم کند صنعت آن بنجیساند صنعت عدد استین
 مشوی هفت و نیم درم مویز میدان پانزده درم نیم
 سه درم همه را در قدری آب و سرکه بنجیساند تا سه روز
 بگذارند پس از سه روز بنجیساند دیگر آب صاف داخل کرده
 بچوشانند تا آنکه اجزا ممل شود و بیالیند و بار طلع غسل
 صاف بقوام آوردن شراب استین تا لبت حکیم محمد مومن
 نافع از برای سرفه کننده و ضیق النفس مواد سوداوی و انجی
 دسده اشاد لقویت معده و و باغ صنعت آن بیاز
 غرضل زوفانی خشک اصل السوس گل گاو زبان هشت
 بنجیساند و شش اسپط خود و س فارلقون از هر یک
 پنج مثقال نفع خشک رازبان پنج سوس کبود فرودانند
 هر یک سه مثقال در یکصد و پنجاه مثقال سرکه انگوری کین
 و چهار صد مثقال آب دو سه روز بنجیساند و بچوشانند تا
 بصف رسد صافی نموده با سه صد مثقال شکر بقوام
 آوردن و هر روز ازین شراب پنج مثقال تا ده مثقال
 یا آب مطبوخ بر سیاوشان و امثال آن بنوشند

**فصل در بیان ترغیبه یا میله اصل و عمود
 در آنها است**

ترغیبه نافع از برای لقوه صنعت آن مرزنجوش صغیر
 عاقر قرحا پوست حیح بکند از ده حاض بنجیساند نیم
 کوفته جو شایسته صافی نموده سبب بنجیساند استین
 کرده ترغیبه نمایند ترغیبه دیگر نافع از برای لقوه
 صنعت آن مرزنجوش صغیر فارسی عاقر قرحا حیح در
 زوفانی خشک مویزج بنجیساند از هر یک دو درم
 جب الریان حاض بر بیان کرده ده درم کوفته

سکنجین غصبا شرباب بکام حل کرده غرغره نمایند
فصل در بیان اراض استقیل

صفت آن به شرح زیر است که گفته است واجب است
اختیار استقیل طبیب که مستحق باشد و پیوسته باشد
بسیار گوشت و بسیار عظمی که استخوانها بسیار خرد است
در وی طبیعت نازک و سخت خشک باشد و آنچه بسیار
بزرگ است در وی طبیعت ضعیف بسیار باشد و آنچه متوسط
معتدل است و با آنکه ظاهر آن میل بسختی
داشته باشد یا بنفشه لیسری را گرفته سرورین آنرا
بکار و جوی دور کرده بخورد و نباید که آنرا کحل بکنند
و مشوی کنند آنرا در روغن بادرنجبویه که گرم باشد
و تا که آنرا بیرون آورده باشد بر روی شکر بگذارند
یا در تابه نان بر روی تاجیچ یا بلبس بیرون آورند و بکنند
مغز آنرا که نرم است در پوست مالای آنرا که سخت است
دور کنند و نرم بکنند و بچوب که بر هم کرده و مخلوط کنند
بان آرد کرده و غیر آن در و ارض تمانی آرد کرده
مسواوی استقیل بکنند پس چون مخلوط کنند استقیل
مشوی را بر روی شکر بگذارند که سازند از آن قرص
نازک و دست را بر روی شکر خوب نمایند و چون
از قرص ساختن بجهت آنکه تیزی استقیل را باز دارد
و خشک کنند آنرا در روغن بادرنجبویه مخلوط کردن آرد
که شد بان آنست که طبیعت آنرا سخت نکند و در کنگه آرد
که متعفن شود و در روغن بادرنجبویه استقیلی که واقع
میشود در تریاق ناردق نیز نافع است از برای سموم و
رطوبت و جهت چرب کردن و استفا بجدیل است
و اندر وی قوی است که گرمی در روغن بادرنجبویه کتد پاک
سازد و کشته است و مشربت زهر با سه زیانکار
را دفع کند و صفت آن به شرح شیخ داود و اطفا که فصل
مشوی در همین بگویند و مثل آن آرد کرده سینه بان
مخلوط کرده بخراب بپزند و اراض سازند بعد از آنکه
دست را بر روغن کحل چرب نموده باشند و بعضی گفته اند
این قرص را بعد از دو ماه استعمال نمایند و قوتش دو سال

باقی بماند یعنی بدل شراب شاد کرده اند
فصل در بیان اراض استقیل اصل و محمود دور
در استقیل است

فصل در استقیل جهت رطوبت و ضعیف النفس را در وی جهت
باز غلبه نظایر بجا است صفت آنست که صفت آن باز
استقیل مشوی فراسیدن رخ سون بکوبد با غسل مصفوفی
لحوق سازند با آب مطبوخ حاشا و فودنج و بر سبج
استعمال نمایند نافع با لوق استقیل که سید اسمعیل در
ذخیره ذکر کرده سینه را از اخلاط غلیظه پاک سازد و در بو
و سرفه یعنی ضعیف النفس نافع باشد صفت آن
بسیار استقیل تر و سرد و در پوست سخت آنرا بکار چوبی
دور کنند و در پاتیل سی یا قرقنی یا مستی از قلعی کرده
با هم بزنند با غسل مصفوفی آبش نرم بندان بر بند که استقیل
مهر نشود صریح یک کفچه از آن بخورد لوق استقیل قوی
از اول صفت آن استقیل مشوی خشک کرده سه درم
ایساده درم فراسیدن زرد خای خشک از هر یک
یک درم کوفته بچینه بگسل برشته لوق سازند
هر صبح ناشسته شسته در لوق نمایند لوق غصص
منقول از قانون نافع از برای عسر نفس و نفث و
وضع جنین و صفت آن حصاره که فصل غسل
گفت گرفته برابر و بریزند و معقد سازند و قبل از طعام و
بعد از طعام هر وقت که خواهند لوق نمایند

فصل در بیان معا جینیکه اصل و محمود
در استقیل است

مجموع آن استقیل است بطلح صرع صفت
آن بگیرد باری ترکی در اسطوخودوس زهر یک بخورم و
کوفته پس بگیرد استقیل طبیب و کوبیده آب آنرا بگیرند
و داخل نمایند در آن مثل وزن آن غسل سفید سفید
در آبش ملائم بپزند تا بقوام آید پس بگیرند از آن سه وزن
ادویه و چون سازند با آن ادویه را در استعمال نمایند
از آن هر دو مثل بند و متوسط صفت این مجموع
نسبت سحر قندی در قرابین بود و بلخ النفع از برای صرع

دو تخته بگیرند استقیل را و کوبیده آب آنرا بگیرند در داخل
کنند در آن غسل سفید و با آبش ملائم بقوام آورند پس
بگیرند عاقر قرق را بزرسیا لیوس اسطوخودوس از هر یک
دو درم خار لیون هشت سفید بخورم قرمانا تازه هشت
بابی صفت طبیب زراوند هجج حب لبان خود لبان
از هر یک دو درم نیم خانی که هیچ آن سرش سفید
کوبیده بچینه در سه وزن مجموع ادویه غسل نیکو سرشته
استعمال نمایند چون استقیل قوی باه منقول از خط حکیم
عماد الدین شیرازی صفت اسازند لبان طبیب اشهد
و اینی را سه مثل مغز تخم خیار از هر یک در شکر صفت
زعفران بوزیران یا به شکر آفرانی زنجبیل قوی زرد
پس از خصل مشوی تخم ترب تخم سیاه تخم سه تریک
چوبه لبان با سه از هر یک سه مثقال سه سرخ و سفید
لسان الصافران سر یک پنجم مثقال خصیة الغناب مصری
خونجان مغز جنوز مغز نارنج مغز گردگان از هر یک
دو مثقال دو سه را کوفته بچینه با سه وزن ادویه غسل
مصطفی مرتب نمایند هر روز دو مثقال آنرا با شکر گاو یا
غیر گاویش و نبات بخورند اسفندقه بکسره و سکون
و فتح قاف و سکون نون و صمغ قاف و سکون و ادویه
در هر سه آنرا اسفندقه و سفوف بپزند و بکنند و بکنند در لبانی
بپزند و پانی کی کوفتی نمایند آن بیوانی است از برای
بزرگتر و دست و پا دارد و در روغن بادرنجبویه که آن در لب
است که در لب هم بپزند که صمد کرده میشود و در هر لب
لبان کرده اند که از تلخ تلخ است و در شکر
تخم بگذارند و نشو و نما بیرون آب نماید ابو القاسم
نموده که در بلاد هند مشاهده کرد مطبوخ اشهد در روغن
سوی و نبات و عرقش زیاد از نیم درخ و ملون با لب
بزرگی و بسیاری دیگر استقامت مقام حضرت عیسی
مصری مخصوص ببلد قیوم دو یا سه و شسته بعد از آن
در ظاهر نیز گفته فرق میان آن در لب آن است
که در لب در صحرای باشد و اسفندقه در کنار دیبا با کوبیده
قریب بان و دیگر آنکه پوست در لب صفت این است
از پوست اسفندقه و از اسفندقه نرم و در آن اسفندقه نیم درم

است از باسیان و هم از خشکی جو انات و دیگر نطفه ضایعات
 و امثال آنها و این جمیع گفته شده است که در روزهای
 آن بعد از شام کفین شکر آن اعضا یا در دست انفسام
 تا یا فته بود و اکثر اطباء بیان نموده اند که در کنار سیل و
 قندم و باد بیهوش می باشد و آن مرحوم قدس سره نقلی
 نموده اند غلام آستان امیر المومنین علیه السلام خود در
 بلاد هند در ریای گنگا حیدگان نموده و ماده آن در
 اصل سوال تخم خود منهدمان میکنند و زیاد از بست بچه
 مستکن نشود و آنچه حق صید کرده بود در لطن آن
 زیاد از این تخم خورد و گویند که ماده آن را در فرج و نیز
 آن را در ذکر و خصله آن شب است بخصیصه فرج و خواب
 در شب آن است پس باید که در وقت مبار وقت
 ایشان وقت قبل از جفت شدن ماده صید کنند
 یا تا وقت و تا غیر فرج بنمایند زیرا که اگر تا آخر کنند
 گوشت آن گداخته و لاغی میشود و ضعیف میگردد و وقت
 آن در وقت قدری از دنباله آن سبزند و دنباله آن را تمام
 بریدن خوب نیست زیرا که گوشت قریب بدنباله آن
 بسیار قوی الفعل میباشد و شکر آنرا از اجشا سوا می کرده و
 خصر و شکر پاک کرده و نمک انباشته و درخته در سایه
 در مکان مطهر حکوس آن و بخیه و از گرد غبار محافظت
 کرده و خشک کنند و باید که در سبید بید یا نمک گذاشته
 بیا و نیز که موش را با تخم آن محبت بسیار است و اگر آنرا
 آویزان نکنند و در سایه همه آنرا بخورد و باید که آن
 مکان سایه دار باشد که آفتاب توت آنرا نیز نغیر نماید
 تازه غیر نمک سود آن گرم دردم و ترو در اول ذکا
 سود آن در سوم گرم در اول خشک و بنیابت می است
 خصوص گوشت سره و جوانی کرده و سه آن و گفته بحدیکه
 مقوی باه است که بسبب است نوزاد از زنی شاید
 بر تهاک رساند خصوص که باطن خدس و غسل میسل
 نماید اطفا می آن بکافور تخم کاسوسیکه جبهه مناج
 و مقوه و رسته و جلا و کز اول فراس و ادجاج و امر آن
 باره اعصاب و بنین بدن مفید و مضر و بحر و رین مصالح
 راجع به مضره تخم کاهو و کافور است و معین فصل

ان طبع عین غسل و شراب و بنید ز میبازن حسبت
 گوشت غیر مباح تازه آن را با یک از اینها بخورند و مملح
 آنرا کوبیده بزرده تخم مرغ نیمه شست یا تخم جیر سبزی
 یا شکر یا تخم زنده گفته اند که سفوف را سانس کزد
 و طلب آب میکند اگر آب ریافت در آب می رود و
 اگر نیافت بول میکند و در بول خودی غلط است
 که چنین کرد و ساعت آن انسان می میرد اگر انسان خفت
 کرد در آب فرو رفت قبل از زور فرقت سفوف و یا در
 بول خود غلطی سفوف می میرد انسان محبت می یابد
 و شکرش تا سردم و بدشس سکه صبر او و
 قضیب خشک که کوهی است و بجهت خصیصه اش
 مصری را بدل آن دانسته اند اصله نزار و در بار
 گوید که طلای خون آن با بلیله و آبله تغیر رنگ و قبح
 در بر می کند و چون نمک سفوف را مخصوص نمک
 می رسد آنرا با دار صنی سوده بزرده تخم مرغ
 نیمه شست یا شکر بخورد تقویت باه میکند و توتیه
 عجیب زیاد از گوشت است و بهر آن روش گفته که
 خوردن گوشت آن سخن بدن مست و نافع است
 از برای مغز و عین و ملقون و برودین بعضی اطبا
 گفته که تلخ از گوشت آن نافع است از برای فالج
 و با لجه گوشت آن نافع است از برای امراض باره
 اعصاب و اعصابانی خوردن آن

**فصل در بیان جوارشانی که اصل و نمود
 در آنجا سفوف است**

جوارش سفوف را قوت باه بیفزاید و در وقت کرده
 و سر را اهل کند صفت آن سره سفوف تخم تخم
 بیلون تخم پیاز تخم شلغم اسپست تخم کند نا تخم جیر
 تخم آنچه مغز جبهه الحضر انسان المعصافه الخی خشک
 تخم کرب حب الصنوبر اسپندان از هر یک درم
 شقال مصری زنجبیل خوجان دار فلفل از هر یک
 پنجم درم در صنی جوز بواجن سفید همین سرخ قضیب و
 کوهی خشک کرده براده نموده از هر یک درم
 خصیصه الغاب مصری ره درم آیل مشوی سه درم

فانید بوزن مجموع او بر کوفته بجهت وزن نموده درم کرده
 با سوزن مجموع غسل مقوی القوام آورده بر شست بشوی
 در درم ناشایا امثالش یا با شیر و یا با شکر یا با مایه غسل
 بخورد و جوارش است سفوف دیگر از برای کسیکه شهوت
 جماع از نائل نهد با شدنی نظیر است و بنیابت می بود
 و نوزاد تمام آورده صفت آن سره سفوف غلک رودی
 تسطیسیرین از هر یک یک تخم شقال چند قو شقال
 مصری تخم شلغم تخم زردک تخم پیاز تخم کرسه خصیصه اش
 از هر یک درم شقال فلفل سفید کبجد دار فلفل
 از جیبیل زعفران از هر یک یک تخم شقال مغز کونجک و مغز
 سریز فالد شیر خواره از هر یک پنج شقال مغز فندق ذر
 گاو خشک کرده سوپان نموده از هر یک ده شفت آن شیر
 مشوی شقال و در بعضی نسخا شقال داخل نیست
 بهتر است که شقال را داخل نکنند که بسیار تلخ میشود و در
 کوفته بجهت مغز با جاده کوفته درم نموده همه را با هم چید
 عمل صان بر شند و در ظرف کرده بکشد اگر ظرف
 شیشه باشد بهتر بعد از عمل و زک در میان جوگذاشته
 باشد مضر در درم تا اول روز باشد که با گاو میش با
 بار العسل یا امثالش تناول کنند و غذا یک با خود و پیاز
 و قوالب بخیه باشد بخورند و از مضره صفت آن سره سفوف
 بلا حظه کنند جوارش سفوف دیگر صفت آن سره سفوف
 تخم بیلون شقال مصری همین سفید و سرخ لسان العصار
 از هر یک پنجم زنجبیل تخم شلغم تخم کرسه تخم زردک
 جیر تخم پیاز تخم کبجد تخم کدو تخم خوجان دار صنی جوز بوا
 فلفل بوزن اینها از هر یک سه درم تخم آنچه
 در درم فانی بوزن جمع او بر کوفته بجهت بکسل
 در وزن او بر شست بشوی درم تا سه درم

**فصل در ذکر نسخ معی جینی که اصل و نمود
 در آنجا سفوف است**

معجون سفوف نقل از انیل محمدن زکریا بجهت
 تقویت باه صفت آن سره سفوف درم تخم پیاز تخم
 جیر تخم شلغم تخم بیلون شقال مصری زنجبیل همین سرخ
 همین سفید تودی سرخ تودی زرد تخم ترسیان اعصار

ایتقل مشوی ابریشم مفرغ مغز حلقه زده از هر یک نخود روم
 سه گره استغفور و درم نیرالانجه هفتاد درم جوز بوا
 بسیار سه قریفل از هر یک چهار درم زعفران مس درم نخود مش
 است درم کوفته بنجیه حبیب سفید و شیب سفید سه درم
 او درم شسته محزون سنازه شربت به قدر احتمال با عرق
 جوز بوا بخون استغفور به نسخ محسن الدین طبیب باه را
 قوت و بدو نشا طریز کرده که در کوزه و پشت دل و دلخ
 قوت دهد و نوبه تمام آورد و صفت آن سره استغفور و نوبه
 درم شوقی سفید بوزیدان سوراخان بسیار سه قریفل
 قصب گاو خشک سوپان نموده معب الزلم مغز حلقه زده
 مغز مته الحظ مغز با رحل لسان احصا نیز خرفان و قند
 که در کوزه خشک سفید بنجیه قریفل سفید گاو زبان و دلخ
 با در کوزه بنجیه بلبلون اسارون در روغ عرقی دانه سهیل
 جوز بوا نشا طریز و درم از هر یک چهار درم صفت آن درم زعفران
 مصری از هر یک سه درم کباب یعنی سعد کوفی زنجبیل
 زرنجه بنجیه با در کوزه زرنجه با درم صفت رومی شمشیر
 ساخ هندی جو شیب که با بسد زرنجه حل سیم محلول
 از هر یک سه درم غره از هر یک سه درم غره از هر یک سه درم
 درم مشک ترکی یک درم لعل دو درم یا قوت زرد یک درم
 زردا لشکر که خوب سوخته و بنجیه یا خشک درم اجسرا
 کوفه جو اهراب رنگ ساق نرم صلا می نموده بطین
 مشور بسیار شسته و در کوزه حیات استعمال نمایند بخون
 استغفور و نوبه کبرنی سفید زده در کوزه و پشت و کسر را عکس
 سنازه و دانه را پاک و نوبه تمام آورد و دل و دماغ را
 قوت دهد و صفت آن سره استغفور یا زنده درم مغز بسته
 مغز قند مغز حلقه زده مغز حبیب از هر مغز گاو زبان
 حبب القفل کوفته مغز و حبیب شوقی سفید کوفته قوری
 سرخ و سفید مغز شیب کوبیده با بوز خشک بر درده
 مغز زرنجه مغز از هر یک سه درم صفت آن شیب سفید
 از هر یک سه درم زرنجه زرنجه بنجیه سفید زنجبیل
 قریفل بسیار سه درم با در کوزه از هر یک سه درم خرفان
 قصب گاو خشک کرده سوپان نموده در قریفل محلول
 از هر یک سه درم بنجیه شیب یک درم مشک ترکی یک درم

عود خام و درم از هر یک سه درم استغفور و نوبه با سته
 چندان قند و غسل کفنه کوفته بنجیه در وقت حاجت
 مقدار دو درم استعمال نمایند و باید که هم ساختن بل از
 عجا صفت بخورند بخون استغفور بنجیه کوفته در وقت
 باه عظیم نافع است و در عجب و در وقت نوبه تقویت
 که در حاجت از خورونین بخون ظاهر شود و صفت
 آن سره استغفور یا زنده درم بنجیه شوقی قریفل بوزیدان
 بسیار سه کباب یعنی خرفان لسان احصا قریفل کباب
 و صغیر سفید بنجیه قریفل صفت رومی ساخ
 هندی حبه شیب از هر یک سه درم از هر یک سه درم
 خصیه الشیب مصری و درم قصب گاو خشک با ن
 نموده بخورند عود خام نیم لیلون زعفران از هر یک
 چهار درم کوفی زنجبیل یک درم که با از هر یک دو درم
 مشک ترکی یک درم لعل یک درم نیم یا قوت زرد یک درم
 زرنجه حل قریفل از هر یک یک درم جزو اعظم سوخته و
 نرم بنجیه سی شوقی زرنجه با دوام ده شوقی از هر یک کوفته
 بنجیه با سه چندان غسل قند کفنه کوفته بخون سا زنده
 مقدار شربتی از یک درم تا دو درم است اسود ساخ
 نام با سیاه است و دمنده که لاناگ زانند در آخر سوم
 گرم و خشک است و در غایت تخفیف گفته اند آنچه در
 هنگام بودن آفتاب در برج حمل جمود از هر یک تا آخر
 همیشه نموده باشند نشاید استعمال نمود و جهت خند است
 قوت است آن زیرا که حمل از برج نار است شیب
 از هر یک سه درم بنجیه کوفته بنجیه کوفته بنجیه کوفته
 او را در آن شیب است و دولت بنجام قوی الاثر
 و باید که بپوشد سوخته آن با روغن تخم گشنای که چند
 روز در روغن نموده گذاشته باشد جهت بپوشد کوفته
 دانسته اند زعفران بطیور پوست آنکه در شراب
 جوشانیده باشد جهت در روغن و مضمضه جوشانیده
 آن در هر که جهت در دندان و تخلیق دندان آنکه
 در حال حیات زنده باشند در وقت تخلیق دل آن
 جهت نفع بسیار نافع در آلودگی و ذی مغز اطلس
 گویند که چون شکم را از سر تا دانه شیب کفنه شیب است

از هر یک سه درم از هر یک سه درم از هر یک سه درم
 نرم کرده باشند مخلوط ساخته محل شوق را دوخته در آنش آرزند
 تا بنجیه شود پس آن شاه مسفر را بر برص نهاد نماید
 از یک شبانه روز بکشانند با کلبه زرا کل کند و مجرب است
 در روغن که در آن دندان دارد و در هر که آن جوشانیده
 باشد نظای آن جهت بنجام و بالیل سریع الاثر است
 و این در هر که از مخرج احمد نفع میکند که استعمال
 زرنجه با در هر یک سه درم خوب نیست و از سوم قند است
 و تخلیق شاخ از شاهند جهت نفع تب غیب مؤثر است
 و تخلیق سینه کیمه که جبارت از پوستی است که در هر سال
 می اندازد و برورک زنان موجب سرعت ولادت است
 و بخور آن سقط جنین و بنجام و از بوسه نرم مار را چون
 با سر که بوزه ساییده طلا نمایند جهت نفع بر اس آزاره
 مجرب دانسته اند و احتمال بسیار نافع زرنجه آب است
 در آن اسود ساخ نافع جهت بنجام و تخلیق خنازیر و باید که
 سوخته از کردن آن و دفع قوی او استرغای اصل مجرب
 دانسته اند نظای آنرا صفت آن بگریزید و عود
 باه سیاه را با جمل طل در روغن زیتون یا بکند در ظرف
 مس کرده مس آنرا صده و کفنه که بخار آن بیرون نرود
 و بپوشانند تا ممل شود پس صاف نموده استعمال نمایند
 از او اسود ساخ نظای آن بر روغن زیتون جهت
 تخلیق خنازیر و با سر که جهت و از شیب و دایره
 و احتمال آن با غسل بنجیه مقوی با صره است صفت
 آن بگریزید با سیاه خانگی را در زنده در کوزه کرده سر
 آنرا محکم نموده در تون جام گذارند تا محرق شود پس
 بر آورده استعمال نمایند طریح اسود ساخ طلا کردن آن
 بر بدن جهت بنجام مفید است و صفت آن بگریزید
 را در کفنه چنانچه انمی را می کشند پاک کرده در روغن
 نهند و هشتاد وقت غسل فرود یک و قیه آب در روغن
 کنند و طریح هندی در روغن از هر یک دو اوقیه
 در روغن گلشنه و با تش نرم بپوشد تا ممل شود پس بسیار
 در می سر و در می را تراشیده سه روز این طریح را طلا کنند
 بعد از آنکه آردیه که در آن گوشت افش باشد نموده باشند

و نفع این طرا آن است که پوست تپا شده را در مکتب
در پوست و گوشت درست نموده و باندند

باب الاغتسال مع الشیشی

اشترخار حرب اشترخار فارسی است بیونانی اتار لولیان
شای مثلثه و زعفران و اهل نلاج و عربی زنجبیل اب الحشم
زنجبیل الفارس و شکر که اجمال که تاویل اشترخار است و آن
سختی است بشبه با بجنده ان خراسانی و غیره بجنده ان است
خوب بسیار بجنده ان است در طبع گرم و خشک است در آخر
دوره سوم جرم آن لطیفی انعم معنی و لذت و در دست است
از باره سینه و در میان دوران و بهترین آن سرکه
بر آورده آن است و آن جالی معده از رطوبات است
و منقی آن و منبه اشتهای طعام و منفع مسدود و مدر
بول و با قوت تریاقه و سخن معده و منشی و باضم است
و چون در زمانه قریب بخل و غسل میگوید در خاصیت و فواید
بکشف حال از جرم آن مدر بول و جهت تسهیل که از
ماده بلخی غش باشد یا لغتم غش مخلوط بسود و اناضع بود
سخنی معده و جالی رطوبات آن و در انجیرستان
اسهال حراری و در خفه و ضرر سوم باره و وضع معال
است و گفته اند که جنت آن سراسان و بخار و
کوبهان موصل و جنداد آذریجان است بهترین آن
خراسانی و بهترین خراسانی آن صافی بار یک خالی
از زردی و سیاهی تلیل المراره معتدل الجرم کم گره
با اندک تیزی و بشاعت و منشوش نمایند آنرا به پنج
بجنده ان و جیمای مشابه آن و چون زیاده از ان بجنده
خورد و شود فی می آورد و بسبب دیری تضم رانج آن
بجنده ان میشود و بعضی گفته که ظهور رانج آن بجنده
تامنی بسبب بطور تضم آن نیست بلکه بسبب نفوذ و
فوص قوت آنست در جرم معده شیخ داود گفته دوم
میباشد طول و غیر طول طول آن معدت بشارب
عزیز است و این روی است و فرق میان آن و میان
با و در دکان است که تخم آن کوچک مشهور زرد و باصغر
است و مخورند تر و تازه آنرا مانند تخم و تخم آن زرد
و سفید میباشد و آنرا خاهاهی طولانی دوران طی و فیض

بپاشند و بهترین آن آنست که از بر موده می آورند
طلای آن با سرکه جهت تحمیل در ام باره تسکین و با
و عرق آن جهت عمل بکند کرده و طحال نیکوست و
شربت آن از جرم نادر و درم و از سرکه آن پنج نصف مال
و از عرق تاسا و قیبه و بدل جرم آن بجنده ان و بدل سرکه
آن بجنده ان مفصل است بگردد و منشی و مصلح آن بجنده ان
شرب خوره و شرب بیاس سسته صفت آن خل اشترخار
بگیند اشترخار را در ریزه کرده در سرکه انگودی از
و جمل روز در آفتاب بگردد از پس استعمال نمایند این
سرکه بتر از سرکه عمل است بجنده ان خل اشترخار
نافع است از برای برودت معده و اشتها و هضم طعام
و در عرق ریاح و فنج و تریاق سوم باره و در طشت و
زائل گفته برودت دم و صلابت طحال است و از
برای حیات باره بلغمه و می ریاح و با جمله منافع بسیار
دارد صفت آن بگیند غسل نمایند و شوق فائق دور طحال
و چهار رطل نیم آب در آن ریزند و بچوشانند و کف
آنرا بگیند تا دیگر کف نیاید در دیگر طحال خل خمر که اشترخار
در آن برود و با شسته بطریق مذکور در آن ریزند و
با نش ملائم بقوام آورد پس سرد نموده و شیشه با
کرده و سر آنها بسته غذا حاجت بگیند شربت
ده در عرق اشترخار جهت کرده و پس زودگر نافع
است صفت آن دو قسم است قسم اول آنست که
اشترخار را ریزه کرده خشک در آب جیسانند و
صبح بطریق کلاب عرق شسته قسم دوم آنکه اشترخار را
در سرکه برودر طحال زان سرکه جرم اشترخار بطریق
تصفیه و قطره نمایند این عرق پس از اینهاست نافع
است انش معرب است و در عرق پخته در جرم نیز آمده
معرب باشد از اشترخار و بفاشی آدشه و کلبانی
نیز بیونانی یا افقون بنمای شانه بعد از عزمه و نیز
امونیا قن و بعض گفته برفش و بلغت مفرق و شوق
و کلب نامند شیخ زینس گفته که آن صنغ طراوت است
و لذت از بهب میانند گفته اند نرم مکرر داند آنرا
مانند نکر و نغدادی گفته که توهم و غلط کرده و شیشه

آنرا صنغ طراوت دانسته و آن صنغ در منی که حکمت است
تسلیت آن اکثر بلادی است که حرارت و برودت در آن
غالب باشد مانند شام و دیار ربیع و انطاکی گفته و سخت
آن باین نبات و شجر و ساق آن با ریگ غیب مال
بهر سفید است و کل آن باین سرخی در زرق و در جبال
کبج میشود و شام و بزدن تیغ حاصل میشود و بهترین آن
سفید صاف خالی از بو و سنگریزه نرم سرتع الاختلال
است و منشوش بکینج نمایند و ذوق بر زردی رنگ
منشوش است و به طبع است نیز ذوق بیوسه آن است
و خالص آن دانه های بزرگ تکلف تلخ طعم فریب
بیوسه جند میباشد و آن گرم در اول شانه و خشک در
آخر اولی با قوت تحمیل و بجنبت قوی و لذت کمی تفتیح
بسیار بحدیک جاری میکند خون را از فواید عروق و داخل
کرده میشود در مسلمات جهت صلاح فعل هزار که بقوت
تایید جنب ذوق بدن و جالی و نفع سه جگر و سرد
دافواه عروق است و احتمال آن ملین منشوش افغان
و جرب و جالی بیاض و شعیره و جالب رطوبات فروس
فائره ملین را سفید و خوردن کشف حال آن با باره شعیر
بیطریق فوق اندک نذک و با غسل جهت برودت و غش
و نفس آفتاب و خفاق یعنی نافع و لذت نمودن با شعیر
نیز منقح فروس حجاب و مره سودا است و نیز با غسل جهت
صرع و ذبح و در ذوق تفتیح طوبت سفید و غیره بول و نفع
ضرر او و به سله و خیسابنده مقدار بندرم تا بکیرم آن
در رطوبات مناسبه را در آب گرم بنمائی جهت ورود
تسکانه و در کینج و عروق النساء و تحمیل ریاح معده و
صلابت طحال و کبد و اسهال بلغم غلیظه لزج و با بر صفر
تفتیح حصاة و اخراج جنین و کشتن گرم اسهال حباب فرغ
و ادر از فضلات و رطوبات نافع و با سرکه جهت سبب
و نهاد آن جهت تلین صلابت مفاصل بسرکه نظیر در
جهت خازیر و سلو و تحمیل صلابت و با غسل و زنت
محل تجر مفاصل و با سرکه و بوره و در غش جهت اعیان
استلانی و عرق النساء داش از مواد باره با سرکه جهت
شیره پلک چشم و قباد بازیت جهت کف و بقره و شیار

وزیر باس که جهت درم سپرد و جگر استفا و صلابت آید
 شیش الریس گفته که خوردن آن با طلا در مری با در سه سوم
 است خصوص سخی که آنرا طبعیون مینامند و غزوه آن
 با آب گرم جهت تحلیل و جذب طوبات و بلاغم از رماخ
 و خشک و جنوه و خاق سوداوی و بلغمی در مری آن جهت
 تحلیل ادرام و دفع آن خوردن گوشت زائده فاسد نافع
 و حمل آن جهت اخراج جنین او بار طشت و اخفاق رحم
 نافع و با کلمه نافع بسیار اودم مفرد اودم مرکب با دویه
 مناسبه و آثار آن مورث بول الدم داور از خون و مضر
 بمعدده و تحلیل آن نیسون و بکرده و مصلح آن زونا و کم
 استعمال نمودن آن و شتر پس از نیم شقال تا کنشقال و
 بد آن یکجین است یا جا شیر یا پر موم کشیش ریس گفته
 تدبیر بان طارده موم است و چون خلط کرده شود سید
 و زیت و قریب کرده شود موم یکشد آنها را اول بواس
 الوداد السدر و الصرع و الفالج و الاسترخار و اللقوه
 و التشنج و انحرش شیخ الریس و دیگر آن گفته اند غزوه یا
 اشق مخلول در آب گرم فرو می آرد و بلاغم بسیار از دماغ
 و عصاب دماغی بسوی دهان تحلیل میدهد در کوبات
 و بلغم را از دماغ که نافع است امر ارض دماغی بار و طب
 را در از بخله دوار و سرد و فاج و استرخاد لقوه و آنچه جاری
 مجرای اینهاست و آشامیدن که شقال ان با بار اشیر و
 تسخه بر آن دم چنین با بار العسل جهت صرع و باطل جهت
 فاج و فاجی که بان میل میکند گردن بسوی پشت و چنین
 برای تشنج رطب و امتلائی و حذر جهت آنکه اسهال بکنم
 بینا بر مود و آنها را در نع بسیار در شیخ ریس گفته که
 مقدار آشامیدن زمان او یا را که شقال و متوسطن لا کرم
 و صغیرا ربع درمی و قریب بان قشامیده میشود از آن
 مقدار که رسنه در چهار و نیم اوقیه غسل و کهای آشامیده شود
 در طبع زوفا یا طبع اجدان پس نفع می بخشد تشنج طب
 امتلائی را و مقدار شربت آن برای خدر در دم است
 فصل در نسیج مراهمی که اشق اصل و عمود
 است در اسما
 حریم اشق جهت بردن گوشت زائده و یابیدن گوشت

تازه بنهایت مفید است صنعت آن بگیرند اشق در شقال
 و نیم کوفته در سرکه انگوری نجیسانند و در باون شکله
 بسته بر مانند و صافی نمایند پس بگیرند موم زرد و غیر مستعمل
 و در روغن کبکد که اخته اشق را داخل کرده در باون بسته
 همانند تا سوار شود و استعمال نمایند مرم اشق ترویح
 جیده را نافع بود و گوشت فاسد را بخورد و در جگر گوشت
 را بنهایت مفید است صنعت آن اشق کند از سهی کشند
 از بخار عراقی سه درم بوره از سیخیدرم با غسل مصلح
 بطریق معمول مرم سه درم بزرخ که از زرد در قرح
 خوش فیتله را بان آلوده کرده در گوش که از زرد و کرفتیله
 بر موضع زخم نرسد در بار العسل حل کرده در نع نموده
 در گوش چکانند مرم اشق بالیت قوده الاطبایا السید
 استند و الراجدان مرم قدس سه جهت جراحات
 حدیثه و قدیمه ز منافع صنعت آن اشق کثیرا از
 هر یک چهار درم نیم کوفته بخیته لسره که انگوری نجیسانند
 در باون بسته بر مانند تا سوار شود کافور قیصر سه
 دم الاخرین مردانگ گلنار فارسی اقا قیا حفض کی
 شغیرت تو قیای که بانی مغولی از هر یک یک شقال
 کوفته بخیته سه شقال موم غیر مغولی را در لبت شقال
 روغن کبکد که اخته اودیه بان سرشته دو عدد سفیده
 تخم مرغ داخل کرده در باون شکله بسته بر مانند تا سوار
 شود و انگار مرم مرم اشق و مگر فضول رویه لخم زائده بخورد
 صنعت آن بگیرند اشق یک و نیم و در سرکه انگوری
 نجیسانند داخل شود پس باون شکله بسته بر مانند تا
 شقال لجم کرده در بخار منوع از سرکه نه از نو شاد زرد که
 ز بخار صندوع از نو شاد و قرح نرم سوده و حل نمایند تا
 بگردش توام مسکه و استعمال نمایند مرم اشق شقال
 از مجربات حکیم علی لیلیق جهت الفصاح و با میل عسره و
 خازیر و تحلیل ادرام صلابت آن اشق کبریت
 زود خاص تخم انبوزه زرا و در طول مصل رزق اجزا سودای
 مصل اشق را در روغن زیتون بکند از زرد با قیره و طی که از
 موم زرد روغن زیتون ساخته باشند یا سینه زرد
 اودیه را بان مرم زرد کرده نیکو بماند تا مرم شود و نوشته

که کهای اشق و قمل را با عصاره برگ قطعی سرخ عمل کنی
 اودیه را بان خلطی کنی در تحلیل صلابت روم و شقال
 بغایت نافع و قوی عمل و جهت اذابت و تحلیل در مصل
 بجای قصاره برگ قطعی سرکه انگوری تند بنمایم و محلول
 از مرم لظیفه خود ندارد و جهت تحلیل ادرام و خشک
 قرح و در جگر مثل زخم گلوه و غنزاره و شمشیر و اشال بسیار
 نیز مفید است اشنه بضم هزه و سکون شین معجود و فتح
 یافت عربی است در فارسی دوده و دوا لکده و دالی
 بیوتانی ابرویون و ابرویون و سبزی جبر بر او چله و
 اگر گفته اند که بستی سنج و بونی سبزی العجز و شک
 القرد و مانند آن چیز نیست شیره بر سیاهمانی یا ریک
 و سیم با هم پیچیده و در هم بافته در بر شاخهای درخت بلوط
 و صنوبر و سائر درختها شکون میشود و بهترین آن سفید
 خوشبوی تازه و زبون ترین آن سیاه آنست شیخ ریس
 گفته در آن برودت کم فایز است و بطن با عدل بضم
 گمان کرده اند که در اول گرم و خشک و در دوم است
 و جالیوس معتدل دانسته و آنچه از درخت بلوط با هم رسد
 سودا است و مجموع با قوت قابضه و محله و مایه است
 خضرم منور و آن در نع سده رجم در حیف مغوی باه
 در نع و مقوی سده دول و جگر ضعف و همت دفع
 غیثان و منفقان و از آنجا و سنگ شانه مفید و سبب
 عطرتی که دارد ملطوم جوهر روح مقوی آن و سبب
 قیسه که دارد موجب قنات روح و بلاغتی که دارد زود
 نفوذ قلب میکند پس باین اسباب و نیز مقوس
 قلب آشامیدن طبع آن موجب سرد و لغویت روح
 و تانست و مفظا است و زائل میگردد از صفقا زود
 شستن در طبع آن جهت تسکین در با و ادرام عاره
 در جرم و ادرار نمودن حیف و ضماد مسوق نجیسانند
 آن در آب جهت تقویت اعصاب صفت و موم سینه
 بنا گوش کبک ران و زیر بغل و با این کیفیت در نع الام
 و تلبس صلابت در نع ادرام و تقویت جگر و دفع بربوه
 زیر بغل و با سرکه جهت سوزن آن در نهایت منوم است
 چون در روغن و مناسبه اجناس نمایند یا بخورند

و بحالت جهت رفیع اعماد تحلیل اورام و ذروران جهت
 بد بوئی زیر بغل احتمال آن جهت لغویت چشم و قطره بقیع
 آنچه از دست بلوط باشد جهت حرمت و حرارت چشم مفید
 و بخور آن جهت اختناق رحم بقاییت نافع و مفر با مسا
 و صلاحتش لبسون و قدر شترش تا سینه در هم بد بشس
 فردا تا بوزنش در اهل خوشبوها و اگر کج و غایبه بنمایند
 امراض الراس الصدغ و الشقیقه و اسهول و اسهول و
 الصرع و اختناق الرحم بخور کردن آن نافع است از
 برای صدغ و شقیقه و چون نجیسانند از در شراب و
 یا شامندان شراب را خوب عرق می آرد و تکرار
 گرفتن و در آن روینی نافع از برای سکت و صرع و در هم
 برای اختناق آن و بوییدن و آشامیدن آن
 نیز نافع است از برای صرع دستور کوبیدن آنست چون
 اراده کرده شود کوبیدن آن سرد است که آنرا
 یا آب تر کرده پس کوبند تا کوبیده شود و الا خشک آن
 کوبیده نمیشود و جوارش اشنة منقول از حکیم جعفر نافع
 از برای بواسیر و نفوت معده و ریاح و نفوت میت
 باه و فترت مزاج صنعت آن اشنة سنبل لطیب
 بهین سرخ و سفید قاققیا با زرافا صغار زرین باد قرقه
 سافج هندی و اجینی از هر یک یک درم کوفته بخته با س
 وزن دو غنسل سرشته بچون سازند شترتی از یک درم
 تا دو درم اگر در مزاج صفت باشد اجینی و چینی از
 هر یک دو باشد تا چهار باشد اضافه نمایند در من اشنة
 گرم است و جمیع امراض رده و عقار اتان نافع صنعت
 آن اشنة نازه خوب است شغال در نیم من صفت
 یکشان از نجیسانند پس بچوشانند یک ثلث آب
 مانند باند و صاف نموده روغن جنبل خوشبو سه نازه
 چهار چند او دیده و اهل کرده بچوشانند آبش ملائم تا روغن
 مانند آب بسوزوس این او دیده را نرم سوده در اهل
 نمایند خشک افرض باد شسته عطر کرنا که بهار نارنج
 است از هر یک سه مثقال غنبر اشک نور افراش یک
 یک مثقال زعفران شش مثقال لادن غنبری شسته
 شاموده شغال و شسته نگا هارند و عند الحاجة بکار

دست اشنة دیگر که همان منافع دارد صنعت آن اشنة
 است از وسط تلخ ده درم سیلیخه قطب الذریه از هر یک یک
 درم مرما حور دو درم میدیه ساکنه بخورم روغن مور سوده
 یک درم طل و نیم درم سوسن در یک جگای روغن مور در روغن کبچ
 یا زیت الفواق است بوزن روغن مور و او دیده را بچوشانند
 در سر که انگوری نجیسانند سه روز متوالی بکند از ندیس
 همان نمایند در روغن را در آن حل کرده بچوشانند تا سکه
 رفته روغن بماند در شیشه نگا هارند تا ترخ با بن نافع
 است از برای فاجح و استرخاع آن اشنة سوده مفرح
 و مقوی قلب و باه و سریع النفوذ بقیق موجب سرد
 و مقوی روح حیوانی و مزمل خفقان است صنعت آن
 بگنداشنه یک من و سه من آب داخل کرده عرق کنند
 بدستور یک درم تاج ذکر شده و ده مثقال آنرا بپوشند

باب الالف مع الطاهر المملات

اطریه بقیع همزه و سکون طای ممله و کسرای ممله و فتح
 یای ثنائة تحت نایمه و با بغاری آتش در د آتش رشته
 نامند محمود سنبری گفته که اطریه طعایست بخند از
 عین که بریده باشند آنرا باریک و آنرا بفارسی رشته
 نامند و اطریه از اغذیه معده و فاست و شال یا سیم
 و رشته و بلغز در هر با از اقسام آن است و غذای صالح
 است از برای حار المزاج و یک محتاج بفاذ او تین باشد
 و نافع است از برای سوال هر گاه بنوده باشد سبب
 خلط و آن انواع است اگر آنرا در گندم خالص سازند
 پیرن قسم که آرد در بانگ بقدر ضرورت در آب خمیر
 سخت نموده بر روی تخمه پیرن کرده رتهای بسیار با یک
 طولانی یا در آب بخنی گرم جوشان یا در آب قلی جوشان
 بریزند و طبع نمایند تا پخته گردد و بلغم خامی آن زایل
 گردد و مصالح حاره و افادیه بقدر ضرورت در اهل
 کرده فرود آورند و تناول نمایند از بغاری آتش
 رشته و سترکی ابلج نامند اگر آنرا در دیر مربع و یا
 باشکال بگردد بهمان قسم طبع نمایند آنرا بفارسی آتش
 برک یا سیم بغز و غیره و سترکی طبع کوبند اگر غیر آنرا

از آرد سبب اندک نرم ساخته از قمع سورخ تنگ بگند
 بدین قسم که خمیر را در جوف قمع بر کرده بدست یا با لتی زود
 نمایند تا از سورخهای قمع مثل خیاطه خمیر بار یک شده
 بیرون آید یا آنکه بکف برود دست مالیده مثل لاریهای
 خیاطه بار یک سازند و خشک نموده عند الحاجة بکار
 برند و این را لغوی شیعه در بندی سیوسن نامند و این را
 عند الحاجة اولاد بدون روغن در ظرفی بریان نمایند
 مانند کی شخ و رشته گردوس آب بقدر ضرورت در اهل
 کرده دم دهند تا پخته شود پس بر روغن گاو تاز و رشته
 نموده شتر تاز و رشته جو شده را در روغن تخمه قند
 بران باشد و بخورند و گاهی از آرد جو نیز بقسم اول یا
 دوم برای صاحبان حیوانات حاره و دوق لگه گوشت
 باب خالص تیب میدهند و دو قسم اول گرم در اول
 و بارطوبت بسیار است در گوشت آنگاه آنرا آتش لادن
 گویند جهت مرضی و با گوشت جهت اصحابا بعضی امراض
 که نورون گوشت در آن مناسب باشد و ضرر نداشته باشد
 مفید لیکن بطی لضم و الا بخار است جهت قطره لادن
 خیر آن در نزد بعضی کوبیده آن سبک تر است و
 نیست چنین قسم دوم آن از قسم اول سنگین و بطی لضم
 تر آن است و مصلح آن سرد و فلفل در روغن بادام
 شیرین است و چون انضمام یا بقد بسیار از آن هم سبب
 و جهت مرفوع سینه و خشونت آن و حلق و قرصه
 امعا و شانه و لاغری کرده نافع در مری معده باره و چون
 در آن برگ خرفه یا سفناخ بار و عن بادام پخته باشند
 جهت امراض مذکوره موافق تر و ملین بطن است
 و آنچه آرد جو سازند هر دو بارطوبت بسیار از همه بطی لضم
 و الا بخار و فلفل لادن و گاهی در دو قسم اول از برای
 صفراوی مزاجان و یا جهت زیادتی لذت بعضی از
 حموضات مناسب است که شک یا است و یا سرکه و یا
 آب لیمو و اغوره و یا انار یا آکو و یا زرشک و یا ایتیل
 اینها با یک شیرینی چاشنی گرفته ترتیب دهند و این هم
 آتش یا ناتی میانند بطی لضم سرد و د و نولد بلغم
 غلیظ است در مصالحش نوم و او دیده حاره است و بعضی

از آرد سبب اندک نرم ساخته از قمع سورخ تنگ بگند
 بدین قسم که خمیر را در جوف قمع بر کرده بدست یا با لتی زود
 نمایند تا از سورخهای قمع مثل خیاطه خمیر بار یک شده
 بیرون آید یا آنکه بکف برود دست مالیده مثل لاریهای
 خیاطه بار یک سازند و خشک نموده عند الحاجة بکار
 برند و این را لغوی شیعه در بندی سیوسن نامند و این را
 عند الحاجة اولاد بدون روغن در ظرفی بریان نمایند
 مانند کی شخ و رشته گردوس آب بقدر ضرورت در اهل
 کرده دم دهند تا پخته شود پس بر روغن گاو تاز و رشته
 نموده شتر تاز و رشته جو شده را در روغن تخمه قند
 بران باشد و بخورند و گاهی از آرد جو نیز بقسم اول یا
 دوم برای صاحبان حیوانات حاره و دوق لگه گوشت
 باب خالص تیب میدهند و دو قسم اول گرم در اول
 و بارطوبت بسیار است در گوشت آنگاه آنرا آتش لادن
 گویند جهت مرضی و با گوشت جهت اصحابا بعضی امراض
 که نورون گوشت در آن مناسب باشد و ضرر نداشته باشد
 مفید لیکن بطی لضم و الا بخار است جهت قطره لادن
 خیر آن در نزد بعضی کوبیده آن سبک تر است و
 نیست چنین قسم دوم آن از قسم اول سنگین و بطی لضم
 تر آن است و مصلح آن سرد و فلفل در روغن بادام
 شیرین است و چون انضمام یا بقد بسیار از آن هم سبب
 و جهت مرفوع سینه و خشونت آن و حلق و قرصه
 امعا و شانه و لاغری کرده نافع در مری معده باره و چون
 در آن برگ خرفه یا سفناخ بار و عن بادام پخته باشند
 جهت امراض مذکوره موافق تر و ملین بطن است
 و آنچه آرد جو سازند هر دو بارطوبت بسیار از همه بطی لضم
 و الا بخار و فلفل لادن و گاهی در دو قسم اول از برای
 صفراوی مزاجان و یا جهت زیادتی لذت بعضی از
 حموضات مناسب است که شک یا است و یا سرکه و یا
 آب لیمو و اغوره و یا انار یا آکو و یا زرشک و یا ایتیل
 اینها با یک شیرینی چاشنی گرفته ترتیب دهند و این هم
 آتش یا ناتی میانند بطی لضم سرد و د و نولد بلغم
 غلیظ است در مصالحش نوم و او دیده حاره است و بعضی

جست نفع اسهال و تبس طبیعت بااد و ترقی بقصد شل با
 سماق و بیترش و کشکاب بریان و امثال اینها تریب می
 دهند و گفته اند که لوطیه مخدر از تخم ارگندم صالح است اگر
 حار مزاج و کسیکه محتاج لغزای تبین باشد و نافع است
 از برای سعال هرگاه بنوده باشد و سبب آن از اخلاط و
 آنچه با گوشت باشد که از غذا در مرتب و مسن بدن است
 و همچنین با شیر و شیرینی آن مولد غلیظ و آنچه از آرد
 برنج سازند سبک میرود و قابض نوع دیگر که آنرا
 بغازی رشته قطالفت و رشته خطائی نامند و آنرا از آرد
 برنج یا نشاسته سازند بدن نخورده آرد برنج یا نشاسته
 مخلوط با آب کرده صاف نموده در قمی که سوراخهای باز
 داشته باشد کرده و با تیل می یا سنی می را بر آتش گذاشته
 که خوب گرم کرده پس آن قمع را بیک دست گرفته بر دست
 تمام بران بفاصله یک شتر یا کمتر بگردانند تا مانند شتر
 بار یک زان برآید و در درگاه بسته شود و از دست دیگر
 آنچه بسته شده است بردارند اگر یک شخص باشد اگر دو کس
 باشد و با طراف بزرگ باشد بی بریزد و دیگر بر آرد
 ما دام که هر مقدار که خواهند پس آنرا در ظرفی کرده و محسب
 گردگان بریان و مغز بادام بریان و مغز پسته بریان و
 و جلاب سکر که قدری دانه تیل سوخته بر روی او کرده
 بخورند و عطی بجای جلاب سگری یا لوده سگری رفیق
 که آنرا با فاری با قوت رفیق گویند بروی او کرده بخورند
 و آنچه از آرد و ترتیب دهند سبک و ترلع المضم و قابض
 آنرا از آرد و سده یا نشاسته بسیارند که غیر غذا و طبی المضم
 است و از نشاسته ساخته آن سبک و قابض تر و بد است
 اقرب صداع از اغذیه نافع از برای اصحاب صداع خصوص
 صفراوی و صداع یا بسبب فوج خصوص قینکه سبب آن
 غم و هم باشد البته خفیفه لطیفه صالحه غذا است لوطیه
 از آنجا است مالخو لیا از اغذیه صالحه از برای اصحاب مالخو لیا
 آنرا در جرات و میل طریقه است بسبب آنکه متولد میگردد
 از خون لغمی که مقاومت میکند با سودای اخرا قیه بسبب
 تر و ترطیب و متولد میگردد از آن سودا و آنچه
 نیز میگردد و بد است که غذا را بطیفه ه باشد

که ضرر کند بحبت آنکه زود محرق میگردد و نیز اطریه امثال
 آنرا در مالخو لیا و قتی باید خورد که قوت با صفته قادر برضم
 آن باشد بحبت آنکه نزد مضمون قوت با صفته فاسد میگردد
 امثال این اغذیه در معده و فساد غذا از اثر است
 است از برای اصحاب مالخو لیا و اکثر اهل کز کام
 و نیز نافع است از برای زکام و نیز له بار و اغذیه
 باطریه و با غسل لغت الدم نافع است از برای لغت
 الدم هر چیزی که بوده باشد از اخلاط و جفین
 از غذاها مانند اطریه مخصوص و فینکه بخته باشند در آن
 عدس حل از اغذیه مناسبه از برای اصحاب سل اطریه است
 بول الدم نافع است از برای اصحاب بول الدم اغذیه
 باطریه بسیار گفته اند که اغذیه با تش متول بد اجنبی
 باندگی در اطفال و خواجهان دیا باندگی خلقت
 نافع است از برای نسیان بار و ساج و گفته
 اندکی نیست از خوردن برای زنجبیل و امثال آن و
 شات بالای آن برای ابدان و از جبهه باره رطبه
 و معده های طلب و گاهی حمت امحاء و یادتی لذت نخورد
 درست و چغندر را بریزه کرده در آن بخت میخورند و گاهی
 سیب و به و چغندر اصل میکنند و گاهی گوشت را
 کوفته ساخته داخل مینمایند و جمله آشمای آردینه اکثر
 مستعمل اهل خراسان و هرات و توران است و بعد
 از آن اهل ایران و سایر بلاد دیگر کمتر

باب الالفت مع الغین المعجزه

اغبر بدانکه اغبر لغت معجزه و سکون عین معجزه قمع با سه
 موده و رای حمل و دای مرگی را نامند که نافع باشد
 جرب عین را و از قبیل زرد بود است آخر نافع
 از برای درونج و برش جفن بعد از استعمال صفر کبیر
 و تراش باید که بچشم کشته صحت آن تو تپای کرمانی
 مغسول بد بر صاف ساخته مغسول زهر یک درم
 نبات سفید بچرم بدستور سازند و این زرد و جرب
 و سل را نیز نافع در نسخه که حکیم عطا و امده که از بیاض
 مجربات نواب حکیم محمد باقر و حکیم عماد الدین محمود
 شیرازی نقل نموده بجای صفت ساخته بد بر شیخ محرق

مغسول است و وزن هر دو دای اول ده درم وزن
 نبات بچرم است آخر لوی جرب و صفت با سه
 و سل شترناق و ظفره را نافع است صنعت تو تپای
 کرمانی مغسول شیخ محرق مغسول زهر یک درم
 مراد بر تا سفته شده شد نبات بچرم صلایه که در امثال
 نماینده اغذیه دیگر قروح چشم و سل و جرب را سود دارد
 صنعت آن تو تپای کرمانی مغسول شیخ سوخته مغسول
 نبات سفید زهر یک بچرم از زودت پرورده عصاره
 مایه از زهر یک بچرم صلایه کرده استعمال نمایند

باب الالفت مع الفان

افادیه اسم او و به خوشبو است که اطعمه و اشربه میکنند
 محمود و جرب که گفته اند که افادیه عطره طیبه الراجی است مانند
 قزقل و در اجنبی و میل و غیر اینها جرب افادیه مسهل نافع
 از برای ضعف معده حادث از بلغم و از برای کسی که کاره
 از نوشیدن لایح باشد صنعت آن جرب لسان و اجنبی
 عود و لسان بتیغ مصطلک سبب الطیب سازان بسیار است
 زعفران و قزقل جوز لوز زهر یک بچرم و نیم غار لقون
 و در شقال ترب سفید ده درم و در نسخه دیگر در شقال است
 مستعمل و در شقال زنجبیل و درم کوفته بختیه آب کرش
 جرب سازند شترنی و درم نیم تا سه درم و جرب افادیه
 ادراض سودای و صفراوی و لغمی را که در معده باشد
 و غشی حادث از آن در ناخوشی حال معده را نافع است
 صنعت آن در اجنبی قضیب لذیره جرب لسان سیلی
 فقلح از خر قرفه الطیب زهر یک ده افادیه کوفته در
 ششش من آب باران بستره تا نصف رسد پس
 صبر سقوطی نیم من در آن بریزند و در آن آب
 بچوشانند و صافی کنند و در بار سه بار که هیچ چیز
 از ردی در آن نماند با فاب نهند تا خشک شود
 پس زعفران مرکی مصطلک از زهر یک یک و قیه بخت
 در آن با میزند و جدا سازند سر جی بقد نخورد و در
 سایه خشک کشته شتر شقالی باب پنجم فرود بر
 و در نسخه مصمومی از قرفه الطیب از زهر یک بچرم
 نیم است و گفته در یکبار یک باب باران بچوشانند

تا نصف رسد دوزن صبره درم وزعفران مصطلک و
 مرکب از هر یک یک درم شکر کیمشال حبیب نادید که در حی
 یوم سبب ناگواریدن طعام بکار آید و بجهت تائین طبع
 زبادینک نقل زطعامهای غلیظ رسیده باشد بکار آید و
 باو با دفع کند و قوی بکنج بشاید صنعت آن فلفل از فلفل
 در صحنی قرض زنجبیل مصطلک نارمشک اجزا استادی
 کونیه بجهت از مجموع ده درم بکنده درم سفونیا درم
 نبات سفید یک درم کثیر اسوده باب پودنه سرشته خوب
 سازند هر صحنی بقدر خودی و اگر در نه حاضر نباشد بگللاب
 یا انار شیرین بپوشند هر گاه یک صحن بخورند یک مجلس
 اجابت کند و طعام بکوارد و باو با بکنده آب افادیه بار
 دفع کند و طبع را نرم سازد و قوی بکنج بشاید صنعت آن
 زنجبیل قرض و از صحنی فلفل و از فلفل نارمشک مصطلک
 از هر یک یک مثقال سفونیا سفید درم و در نسخه دیگر هفت
 مثقال است قند سفید هفت مثقال کونیه بجهت تائین
 هر یک مقدار خودی هر صحنی یک مجلس اجابت کند و در
 نسخه دیگر از هر یک از کثیر اضعف عربی داخل است
 یک درم و صحن افادیه تا در قرض و بسا سه درم و در چینی
 و جوز بودا تا در اینها نافع است برای جمیع امراض زده
 بلغمیه که تخمیل مباح و تقویت قوی دارد و روح و معده
 و قلب و کبد و دماغ صنعت آن بگینه از هر یک زینها
 که خوانند چهار رطل و جو کوب نمایند و در هر یک رطل یک
 اوقیه و نیم نمک داخل نمایند و در آب گرم بخسایند و تا
 پنج روز در جای مرزنگه دارند پس بقرخ و ازین مقطر
 نمایند و در صحن تقطیر و بجهت نمک نیز داخل نمایند
 پس در صحن را از آب جدا نمایند صاحب طب کیمانی
 بر آن کس که این نسخه مقول زانست نوشته که از چهار
 رطل افادیه هفت اوقیه و صحن برمی آید و انشا الله
 تعالی و صحن هر یک از افادیه در جای خود نکور
 خواهد شد شرب افادیه نافع است از برای جمع صد
 و بیست و دو روز در حوض و نفاس و از برای مسافرن
 و در وقت سرما و از برای کیموس غلیظ و صفی بون
 و آذینده خواب و مسکن اوجاع و زائل کننده وجع

گروه و شانه است و تا آن بگینه زعفران با
 مثقال سیخ هشت مثقال سارون چهار مثقال و در نسخه دیگر
 سنبل الطیب شش مثقال عود هندی هفت مثقال و اصل
 او در برانیکو فته بنیز از در یک یک بیال از آب نگو بکنده
 تا بچوش آید و بگینه زبادیه را در از خوش بشیند پس
 صاف نموده بکار بزند اگر آبش ملائم طبع و هندی تا آنکه
 سه برع برود و یک برع نماند نماید بدینا شد عرق افادیه
 هر یک زافادیه را که خواهند عرق کنند مانند لغت مع و قرض
 در از صحنی و نامخواه سیل و بسا سه سنبل الطیب و جوز بودا
 و ساق هندی باید که چهار یا زیاده اگر سبک خواهند
 مثل وزن آن داخل کرده بطریق کلاب عرق کنند و
 عرق هر یک علمیده علمی در اما کن خود ذکر خواهد یافت
 قرض افادیه نافع از برای خلفه و قروح اموات و تا طبع
 اسهال در ساعت صنعت آن بگینه زعفران انیسون
 سنبل الطیب از هر یک چهار مثقال مرصه سفوفی زرد
 عصاره نیمه انیسون حفظ هندی اتاقیا که با سه شعله
 بازوی سبز کثیر افلفل سفید از هر یک دو مثقال و بکنده
 نرم و بیزند و با شرب سرشته اقراض سازند هر قرضی بوزن
 نیم مثقال شربتی یک قرض و در نسخه دیگر افیون خالص
 دو مثقال نیز داخل است دیگر داخل نیست بلغمیه
 بفتح اول و سکون فادیه نارنانه و سکون یا رختانیه
 و ضم سیم و در وزن لغت یونانی است صحنی در از رنجون
 و شعر الطیب نیز نامند و بسا بیانی سوره مورد هندی اکتاس
 سیل و امر سیل گویند و آن نباتی است سرخ رنگ و زمی
 و تا صیف نیز میماند و در فروع آن مانند خیاط و بر کماست
 بسیار ریزه و گلش سرخ تیره و تخمش از خردل ریزه تر و
 شمشک مثل بزرگی و بر نباتات و اشیا گمانه بزرگ است
 میزند چیش شبیه است بزرگ دماندی زیر زمین
 میماند و نصاری گویند که در حوالی او جزو نمیدر خوش
 آبلخ باندک سندی و بعضی گفته اند که هیچ ندارد و گلشن
 از شیره تخم می بندد و شیخ الرئیس گفته قوت نبات
 آن مثل قوت حاشا است و بعضی گفته اند که از جنس
 حاشا و بهترین آن سرخ از لیلی یا مهدی است که از

جزیره مقدس و یا از لیس در بند و هر چند سرخ تر و تند بود
 و بار یک تر باشد بهتر است جالینوس گرم و خشک در سوم
 میداند چنین دیگر اطباء گرم در سوم و خشک در اول نزد
 بعضی خشک در دوم است تحمل و ملطف و متمهل سودا
 و بلغم و با بنفشه مسهل صفر نیز جهت امراض دماغی و
 عصبانی و اوجاع مفاصل و نفخ و صرع و مالچو لیا و جنون
 و خرد و سرطان مفرغ و با نجا صحت جهت امراض سوداوی
 و تنقیه سودا و تفریح قلب بسبب تقیه سودا و بعد از است
 در خون یک هفته سرور زده درم آنرا با نمک شکر تازه و دوشده
 بخسایند و با پانزده مثقال کیمشال بپوشند جهت رفع
 خفقان و توحش و مالچو لیا و شیخ مجرب دانسته اند
 و شیخ الرئیس گفته که چون چهار درم افیتون را ساسانه
 با قدری عمل و قلیله نمک بخورند اسهال سودا و بلغم
 یلناید و بقدادی قلیله سرکه نیز درین ترکیب گفته اند
 چون افیتون لطیف و ضعیف ترکیب است بسیار خوش
 نماید و او بکنده و خوش القبا باید نمود زیرا که خوش بمثل
 فعل است و افیتون مضر صفراوی و دشمنان و مخورد
 المزاج و موثر کرب و قشی و عطش و مصلح آن بنفشه
 و کثیر است و گویند مقربیه و مصالحش صحن عربی و کثیر
 است و موافق برود المزاج و کھول و سران است و
 قدر شربش از جرم نزد شیخ الرئیس چهار مثقال و نزد بعضی
 تا سه مثقال و بعضی دو درم گفته اند در مطبوعات تلده
 درم و بدیش لا جوز و جوزازی و یک وزن و نیم
 آن حاشا با مثل آن حاشا و دو دانگ تر بپسندید
 است و تخم آنرا نرم نباید کوبید و در فروع با دوام حرب
 باید نمود که مصلح است و مفضل اگر در غیر مطبوع است
 و الا بران باید چکانند مقدار شربت آن تنها یاد و درم
 و با غیر آن تا چهار درم است و گفته اند چون دو درم
 تخم آنرا در بارچه کمانی بسته در دو نلک رطل شرب آب کوبد
 یک شب بخسایند و در زیر آسمان گذارند و در دیگر نسخه
 صافی آنرا گرم کرده با دو اوقیه خربت بنفشه یک اوقیه
 شربت در دگر و یک مثقال رخن با دوام شیرین بپوشند
 اسهال مره سودا در نهایت قوت کند بدون مضریتی

دوا صاف ضعف و جنت مایه لیا و وسواس سوداوی نیز
 نافع است و اگر یک و نیم مغز فلوس خیار خنجر نیز اضافه
 نماید بهتر است احتیاطا لاس گفته اند چون اقیتمون
 مسهل ملغم و سوداوی محترق از دماغ و نافع برای امراض
 حادته ازین دو خلط در راس و دماغ و شربته از ان در
 مطبوخ است از خنجر دم تا سفیدم و از جرم ان از یکدم
 تا دو دم و در لقمه از دو دم تا چهار دم و تا ششدم
 و ستر او را است که هر گاه جرم آنرا استعمال نمایند برین
 بادام شیرین باید که جرب نمایند صدراع چون ششدم
 اقیتمون را در قدری از شیر کوه سفند و اخل کرده بیاشنند
 نافع است از برای صدراع صفراوی سوداوی و تنقیه
 سودا بعد از آنکه به مضایق مناسبه شربت ششدم آن با
 مار الجین نافع است صدراع حادث بمشاکت قلب را
 بسبب سود مزاج سوداوی قلب بالیخو لیا و انیس
 جنون و کابوس و وسواس سوداوی قرضی در شام و غیر
 او از اطبا گفته اند که نافع است از برای بالیخو لیا خصوص
 باش قشنتین چون بکند از اقیتمون ششدم و با
 ده و دم مویز منقی بخوشاوند نافع است از برای بالیخو لیا
 از آشامیدن غیر بسیار و او مان بران اگر اضافه نماید
 بسوی طبع آن سرسفته و اصل لسوس میباشد نافع
 و چون اضافه نمایند بسوی همه مغزجی مانند بادرنجبویه
 دگاو زبان میباشد نافع و نافع است از برای وسواس
 سوداوی و همچنین با مار الجین نافع است بالیخو لیا
 را در مویز گفته که چون بکند از اقیتمون زرن شست
 درم و بیاشنند با شیر ز تازه و شکر سفید میباشد نافع
 از برای بالیخو لیا و انیس جنون و کابوس و اکثر امراض
 سوداوی شریح ارس گفته است سفراع مان بالیخو لیا
 سوداوی با اقیتمون با شکر منقل و اندکی سقمونیا بعد
 از قصد و تصحیح ماده بسا باشد که موجب رستگاری شود
 و اگر این دو موجب رستگاری نگردد باید که استعمال
 ایام رجات نمایند با صبر و حریق با این نحو که فرا گرفته شود
 از آنها بقدر حاجت و جب بسته فرو برند سید اسمعیل
 جرجانی گفته که چون اقیتمون را کوبیده و مویز منقی سرشته

جب بسته فرو برد از ان خنجر مراده درم نافع از برای
 بالیخو لیا و مرانی و چون به مقدم اقیتمون کوبیده را
 با سکنجبین سافج سرشته بیاشنند اسهال سودا بقوت
 میکند و تنقیه محال نماید و نافع از برای بالیخو لیا و مطا لے
 او مانا و جنون نیز و رازی و غیره گفته اند که چون سرشته
 یکمتره ازین ترکیب خورده شود میباشد نافع از برای انیس
 و بالیخو لیا و جنون و جمیع امراض حادث از سودا که
 محترق از سودا هر گاه بوده باشد ماده مائل ببردوت
 و نوشیدن اقیتمون با مار الجین متعین بشیر و قوطم نافع
 از برای بالیخو لیا و انیس جنون و وسواس سوداوی و کابوس
 و ستر او را است که بوده باشد شرب در مطبوخ و مغز جرب قوطم
 کوبیده بست درم و آنرا در شیر بکرم بمالند و بکند از ان تا
 شود و بگرد و نیس آنرا به دستور مقرر بکند و آب آنرا
 باشد ششدم اقیتمون بنوشند طلاطلی و در تجربات خود
 آورده که دیدم خلقه کثیر را از اصحاب بالیخو لیا و انیس
 و جنون و وسواس سوداوی که اقیتمون مخلوط اقیتمون
 دیگر منقل با آنجا داده شد پس زائل گردانید بالیخو لیا
 و وسواس سوداوی ایشان را و نیست دوائی نافع ازین
 دوا از برای اصحاب بالیخو لیا و از برای سوداوی و جنون
 به مقدم تخم آنرا در شیر تازه داخل کرده بخوردند بیاشنند
 نافع جنون و سوداوی و این ماسویه گفته که چون اقیتمون
 را در آب بکند و جوشی داده آنرا بمالند و بفتارند آب
 رضانی نموده گلگند دران حل کرده صافی نموده بیاشنند
 تنقیه معده میکند از اخلاط فاسده سوداویه و نافع است
 از برای کابوس حادث از آنجمله سوداویه مرقیه از معده
 بسوی سرد یا مار الجین برای کابوس سوداوی تصرع
 و فلاج و لقوه و شنج و خدر آشامیدن اقیتمون نافع است
 صرع سوداوی و بلغمی و فلاج و لقوه و شنج است لانی
 و خدر را جنت آنکه منقی دماغ است و باید که بوده باشد
 مخلوط بعضی ادریه مخصوص بتنقیه دماغ مانند اسطوخودوس
 و این جزله گفته که آن منقی دماغ است از سودا و ملغم و
 نافع است از برای صرع و شنج است لانی و خدر و مقدر
 شربت از ان ز یکدم است تا دو دم که بر مغز بادام

شیرین جرب نموده بنوشند و اگر بوداده باشد در مطبوخ
 محتاج بر مغز بادام نیست بغدادی گفته که چون بکند
 از اقیتمون ششدم تا دو دم و بکوشانند در مطبوخ و
 بمالند و بفتارند و بنوشند نافع از برای شنج است لانی
 و خدر بعضی اطبا گفته که چون بکند از ان هر روز ده دم
 و بخسانند در یک من شیر بز تازه و دو شیده و صافی نموده
 اضافه نمایند مقدار پانزده و دم سکنجبین صافی و لقمه
 تا بریده شود و بکند و بیاشنند و این فعل را هشت
 روز متوالی عمل آورند از برای شنج و خدر نافع است
 فصل در بیان جوب که اصل و عمود در آنها
اقیتمون است
 حب اقیتمون که اسهال سودا از بدن دماغ
 و نافع است از برای بالیخو لیا حادث از سودا و جرب
 سودا غطیقه صنعت آن اقیتمون ده درم غار لقون شش
 سفید سفنج صنعت بلیله سیاه از هر یک یکدم ایام راج
 فیقر اقیتمون نیم لاجورد نیم درم نیم سقمونیا و لفظای
 مشوی یکدم نیم کوفته بجنیه بر مغز بادام شیرین نیم
 جرب نموده باب حب سازند شربته از سه درم تا چهار
 درم حب اقیتمون دیگر مسهل سودا است و نافع است
 از برای بالیخو لیا صنعت آن اقیتمون جوارمی از هر یک
 سه درم نمک نطفی دو درم کوفته بجنیه باب کاسنی تازه
 سرشته جوب سازند هر جوبی بقدر خود که شربت در
 مشقال باب گرم فرو برند حب اقیتمون دیگر نافع از برای
 بالیخو لیا و حادث از سودا و محترق از بلغم صنعت آن
 اقیتمون و درم بسفنج صنعت غار لقون شش سفید از
 هر یک یکدم نیم کوفته خرق سیاه از هر یک یکدم
 ایام راج فیقر یکدم اسطوخودوس شش درم کوفته بجنیه
 باب حب سازند جمله در شربت کامل است حب اقیتمون
 دیگر که اسهال سودا کند و نافع است از برای بالیخو لیا
 صنعت آن اقیتمون از لیلی بسفنج از هر یک یکدم
 درم جوارمی خرق سیاه از هر یک یکدم نیم سفید
 یکدم کوفته بجنیه باب سرشته جوب سازند شربت
 دو درم باب گرم فرو برند حب اقیتمون دیگر که اسهال

کند و نافع است از برای یالنجویا هرگاه استعمال کرده شود
 بعد از آنکه بچند روز ایاب جالینوس خورده باشند
 صنعت آن ایتیمون غار لقیون ایاب غیر آنم غلط
 سقونیاسه شوی از هر یک مقدار یکم اقتفا کند
 علیل و حال مریض در وقت و عادت و سن و با جمل
 موتون برای طیب است کوفته بخته باب حب سازند
 و باب گرم فرزند حب ایتیمون حنیف نافع است از
 برای یالنجویا که حادث از سودا سه مائل به برودت
 صنعت آن ایتیمون و شخم غلط و اندک سقونیاسه سازند
 و باب گرم فرزند و اگر این حب موجب رتنگاری شود
 پس بایر که زیاد کرده شود دوران لاجورد و حجار منی
 و خوت فاکله یا خرق سیاه باخوت فاکله حب ایتیمون
 که تقیه سودا کند و نافع است از برای فسیان سودا و
 چون استعمال کرده شود با مطبوخ ایتیمون بعد از نفع بر منجم
 سودا مخصوص مغنی منقول از حضرت استاد الاطباء السند
 قدس سره که بخت همین علت تالیف فرموده اند صنعتش
 نیست گاوزبان شاهره بسفنج باور بنجویه اسطوخودوس
 گل سفید از هر یک دو درم عود صلیب یک درم مونز فانی
 شفته از حب مست دانه عناب خراسانی ده دانه ایتیمون
 در کتان بسته بچند درم اجزا سودا ایتیمون جو شانه عا
 نموده ایتیمون را در کتان بسته شب در آن اندازند و
 بگذارند و صبح گرم کرده بمانند و بشارند و کیسه را
 دور کرده مطبوخ گرم لاجورد و برنجین پانزده مثقال
 صافی نموده بوشند پس چون نفع ظاهر شد اسنابل سودا
 نماید حب ایتیمون و مطبوخ ایتیمون حب ایتیمون حنیف
 را از بدن پاک کند و تب ربع را نافع باشد صنعت آن
 ایتیمون اقریطی ده درم شخم غلط دو درم نمک لفظی
 یک درم قر نفل یک مثقال اجزا کوفته بخته راحت سازند
 شکر دو درم و نیم باب یک گرم فرزند حب ایتیمون
 دیگر نافع از برای حسیه ربع صنعت آن ایتیمون ابلج
 کابلی از هر یک چهار درم عصا سه مالهفت عصا از ایتیمون
 ایتیمون از هر یک دو درم صبر یک درم آبیکه از یازده دران
 جو شانه صاف کرده باشد جبهای بزرگ بسازند و بخت

دو درم ناسه درم حب ایتیمون دیگر که تقیه سودا از بدن و سر
 کند و جمیع امراض سودای و خصوصاً بالنجویا و سرسام
 سودا و کرباب نهایت نافع باشد صنعت آن ایتیمون اقریطی
 ده درم غار لقیون شش سفید از آرد نیم موزین گذرانیده
 شش درم هلیله سیاه پوست هلیله کاسه پوست هلیله زرد
 آرد منقعه پوست هلیله از هر یک دو درم گل سرخ منزوع
 الاقلام سارکس اسطوخودوس لاجورد منقول از هر یک
 دو درم و نیم کوفته بخته بروغن بادام شیرین چرب نموده
 باب رازیانه تر سرشته حب سازند شنبلیله چهار درم
 با هفت درم با جلاب ساده یک گرم حب ایتیمون نافع
 از برای حمیات سودا و این صنعت آن ایتیمون اقریطی
 تر بر سفید بسفنج شفته از هر یک و مثقال غار لقیون
 سفید لاجورد منقول حجار منی از یک یک مثقال کوفته بخته
 جلاب سرشته حب سازند هر چه بقدر نخود سه شترتر
 و مثقال با کلاب و عوق گاوزبان فرزند حب ایتیمون
 مستعمل در یالنجویا که بدل مطبوخ ایتیمون است صنعت
 آن ایتیمون ده درم بسفنج شفته غار لقیون شش سفید
 از هر یک یک درم خرق سیاه نمک پندی از هر یک
 نیم درم اسطوخودوس چهار دانگ ایاب غیر یک درم
 و نیم بستور مقرر تب نماید جله و شربت تمام است
 بخت اقیاد اگر مریض ضعیف یا ضعیف باشد شربت حب
 ایتیمون مستعمل در سور مزاج سودا و سه قلف حقیقان
 حادث از سودا سه متولد از بلغم صنعت آن ایتیمون
 تر بر سفید بد بر از هر یک یک درم غار لقیون سفید ششم
 خنظل حجار منی منقول از هر یک یک دانگ و نیم سقونیاسه
 شش موه لفظی مقل ارنق از هر یک یک دانگ
 خرق سیاه نیم دانگ اسطوخودوس و دودانگ
 کوفته بخته بروغن بادام شیرین چرب نموده حب سازند
 جله یک شربت است حب ایتیمون دیگر مستعمل در
 علت و فیکه که سودا از صفرا باشد صنعت آن
 ایتیمون تر بر سفید بد بر سناکی شاهره از هر یک یک درم
 پوست هلیله زرد یک جز و دودانگ صبر سقوی رزق
 دودانگ لاجورد منقول دودانگ جز در مصلک یک جز

دودانگ گل سرخ دودانگ یک جز کوفته بخته حب سازند
 شربت چهار درم باب شیرین حب ایتیمون نافع از
 برای صدرع سودای و سایر امراض سودا و ضعیف
 آن ایتیمون پوست هلیله سیاه غار لقیون شش سفید از
 هر یک دودانگ لفظی بسفنج حجار منی منقول خرق
 سیاه از هر یک یک دانگ کوفته بخته بروغن بادام شیرین
 چرب نموده باب سرشته حب سازند جله یک شربت
 است صنعت این حب به نسخه دیگر ایتیمون نیم درم
 هلیله سیاه چهار دانگ غار لقیون دودانگ لفظی
 بسفنج حجار منی خرق سیاه از هر یک یک دانگ کوفته
 بخته بروغن بادام شیرین یک مثقال چرب نموده باب
 حب سازند جله بقدر نخود یک شربت است حب
 ایتیمون مسهل سودا و منقی بدن و سرت از ماده سودا
 بنجامه و سفید است از برای یالنجویا و صدرع سودا
 صنعت آن ایتیمون دو درم غار لقیون سفید تر بر سفید
 اسطوخودوس بسفنج از هر یک یک درم کوفته بخته باب
 رازیانه سرشته حب سازند جله یک شربت است
 حب ایتیمون مسهل سودا سه خالص صنعت آن ایتیمون
 بسفنج از هر یک سه درم خرق سیاه حجار منی منقول
 از هر یک یک درم تر بر سفید بد بر نیم درم کوفته بخته باب
 سازند شربت دو درم حب ایتیمون نافع از برای صدرع
 بشارت معده بسبب اجتماع سودا و معده چون استعمال
 کرده شود بعد از نفع ماده این حب منقی بدن و معده و
 دماغ است و نافع است و دارد و سرد سودا و رازین
 صنعت آن ایتیمون اقریطی اسطوخودوس بسفنج هلیله
 سیاه غار لقیون شش سفید حجار لاجورد و حجار منی منقول
 از هر یک یک دانگ و نیم سقونیاسه شش و کثیر از هر یک
 یک دانگ کوفته بخته باب باور بنجویه حب سازند جله
 شربت است حب ایتیمون مسهل سودا و نافع است از
 برای سرسام سودا و صنعت آن ایتیمون اقریطی نیم درم
 سفید بد بر از هر یک ده درم غار لقیون سفید شش درم
 هلیله سیاه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله آله
 شفته از هر یک دو درم غنچه گل سرخ منزوع الاقلام

اسطوخودوس لاجورد مغول از یک دو درم و نیم کوفته
 باب رازیانه تازه سرشته حب سازد شربت از چهار درم
 با هفت درم با جلاب ساده یا آب نیلوم حب افیتون دیگر کوبیده
 منعت دارد صنعت آن افیتون اقریطی بسفنج فستق
 غارلقون مش سفید سقونیا سمشه شمش خنظل حب لاجورد
 مغول حب یلسان از هر یک بقدر حاجت کوفته بخفته
 باب کاسنی تازه سرشته حب سازد شربت و شغال
 صبح با عرق گاؤزبان فرود بندد و غذای مار الشعیر یا خود
 آب بخورد حب افیتون که ارادیه مهمل است و نافع است
 از برای مالینولیا و بعضی اوقات بدل مطبوخ افیتون
 داده میشود وقتیکه مریض را کرده باشد آتشامیدن
 مطبوخ افیتون و گفته شده که این حب نافع است
 از برای مالینولیا به حادث از سودا که محرق از سودا
 طبیعه و جذام صنعت آن افیتون بست درم بسفنج
 ده درم خرب سیاه نمک هندی از هر یک بخورم اسطوخودوس
 هفت درم ایاج فیرا پانزده درم دور نشخه دیگر بخورم است
 و در نشخه دیگر نجاسه ایاج فیرا سه درم متفانیس داخل
 است و نشخه سسه موافق نشخه اصل است الا آن که
 غارلقون سفید ده درم داخل است اجزا کوفته بخفته
 سازد شربت از سه درم تا چهار درم صنعت این حب
 این الیاس افیتون بست درم ایاج فیرا بسفنج
 فستق از هر یک دو درم اسطوخودوس هفت درم غارلقون
 سفید بخورم نمک هندی سه درم کوفته بخفته باب حب
 سازد شربت سه درم آب نیلوم

**فصل در بیان سفوف اصل و نمود
 در آنها افیتون است**

سفوف افیتون مستحب به سفوف سودا است سفوف با
 سفوف با مارالجبین نافع است از برای مالینولیا و
 آفتیه بود کند حصول از صنعت آن افیتون ده درم
 بلبله سیاه پوست بلبله کابل از هر یک یک درم و نیم
 غارلقون مش سفید یک ربع درم خرب سیاه دو
 دانگ کوفته بخفته بروغن بادام شیرین حرب نموده
 شربت از دو درم تا سه درم سفوف افیتون سخی سفوف

سودا منقول از ترش گفته که قصد با سفوف سودا
 سفوف با مارالجبین در علاج مالینولیا در هفته یک مرتبه مجرب
 المنع است صنعت آن افیتون اسطوخودوس مش سفید
 غارلقون لاجورد مغول جحرار منی مغول سقونیا سمشه
 از هر یک مقدار یک ریای طب و مرض امتضا کند کوفته
 بخفته نگا دارند و هفته یک مرتبه سه درم آنرا با مارالجبین بخورند
 سفوف افیتون سخی به سفوف مالینولیا عظیم المنع در
 قطع مالینولیا و دوسواس و وحشت و خبث نفس و جنون
 و این سفوف مقوی سر و قلب و معده است صنعت آن
 افیتون اقریطی شش درم پوست بلبله زرد پوست بلبله
 کابل بلبله سیاه پوست بلبله آلمنته انیسون شش درم
 ریجان ترب سفید در نیم بودیه هر یک چهار درم
 که با شش مرجان قرمزی تخم خرفه مقشر ابریشم
 مرقض مروارید ناسفته کشینه خشک گل ارمنی غود
 قاری خام در پنج عقری از هر یک سه درم شکر سخی
 سه قیرا کوفته بخفته نگا دارند شربت از دو درم و نیم تا سه درم
 و اگر اضافه کرده شود با این سفوف بوزن مجموع ادویه
 نبات سفید بعد از آنکه اجزا را در روغن بادام شیرین
 چرب نموده باشد میاشد در نفع اسع در ریحال شیرین
 از آن بخورم است با گلاب یا آب زرشک شیرین
 کرده بشرت گاؤزبان یا نیلوفر اگر در مزاج حرارت
 باشد میفرماند اگر درین سفوف بجای سه ترب سفید
 لاجورد مغول یا جحرار منی بوزن برابر کرده شود میاشد
 در مالینولیا المنع و اقوی سفوف افیتون روغن
 نافع از برای قطرب مستعمل با مارالجبین چون آتشامید
 شود بعد از فصد و اخراج خون بمقدار یک قریب بنشیند
 رسد صنعت آن افیتون بلبله سیاه هندی آلمنته نشخه
 بسفنج فستق پوست تراشیده لاجورد مغول از هر یک
 مقدار یک اسه طیب بران قرار گیرد کوفته بخفته مقدار
 دو درم از آن با مارالجبین بنوشند سفوف افیتون
 مهمل سودا که چون با مارالجبین خورده شود وقتیه سودا
 کند حصول از صنعت آن افیتون ده درم بلبله
 سیاه غارلقون سناکی ریوندر صینی بسفنج از هر یک دو

درم کوفته بخفته سفوف سازند و مقدار مستعمل از آن
 از سه درم تا چهار درم است سفوف افیتون سفوف
 تمام بدن از سودا کند و نافع است از برای مالینولیا
 وقتیکه سودا در تمام بدن باشد صنعت آن پوست بلبله
 کابل بلبله سیاه افیتون از هر یک ده درم بسفنج فستق
 حب الیاس سناکی از هر یک سه درم ترب سفید نصف مجرب
 ادویه کوفته بخفته قدر مستعمل از آن از چهار درم تا چهار
 مثقال باشد سفوف افیتون مهمل سودا این سفوف اصل
 غلط سودا کند و نافع از برای امراض حادثه از اخلاط غلیظه
 صنعت آن بسفنج فستق افیتون اقریطی از هر یک یک
 شکر طرز زرد و جزو کوفته بخفته چهار درم آنرا کف کنند و
 بعد از آن جلاب سکره بنوشند و چند نشخه دیگر در
 در حوت اللام در ایوان مذکور میگردد انتشار السعالتی

درم کوفته بخفته سفوف سازند و مقدار مستعمل از آن
 از سه درم تا چهار درم است سفوف افیتون سفوف
 تمام بدن از سودا کند و نافع است از برای مالینولیا
 وقتیکه سودا در تمام بدن باشد صنعت آن پوست بلبله
 کابل بلبله سیاه افیتون از هر یک ده درم بسفنج فستق
 حب الیاس سناکی از هر یک سه درم ترب سفید نصف مجرب
 ادویه کوفته بخفته قدر مستعمل از آن از چهار درم تا چهار
 مثقال باشد سفوف افیتون مهمل سودا این سفوف اصل
 غلط سودا کند و نافع از برای امراض حادثه از اخلاط غلیظه
 صنعت آن بسفنج فستق افیتون اقریطی از هر یک یک
 شکر طرز زرد و جزو کوفته بخفته چهار درم آنرا کف کنند و
 بعد از آن جلاب سکره بنوشند و چند نشخه دیگر در
 در حوت اللام در ایوان مذکور میگردد انتشار السعالتی

**فصل در بیان سفوفیاتی که اصل و نمود
 در آنها افیتون است**

سفوف افیتون ساده به نشخه حکیم محمد باقر موسوی
 حکیم با شیخ شاه حجه سلیمان صفوی صنعت آن
 افیتون اقریطی پنجاه درم در کبسه کمانی کرده در روغن
 آب بچوشش آورده انداخته ده سه جوش بریندازند
 را از آتش فرود آورده چندان کیسه را با لند که تمام
 افیتون باب باز داده شود پس کیسه را افشرده دور نمایند
 در سرکه انگوری کهنه پنج سیر من تبریز و قند سفید کهن و
 نیم تبریز داخل کرده جوشانند تا بقوام آید شربت را از
 مثقال سفوف افیتونی ساده به نشخه دیگر نافع از
 برای مالینولیا و اصحاب و سواس و وحشت و جلیج
 سودا صنعت آن بکبرند افیتون پنجاه درم در
 ده سیر سرکه انگوری و آب بقدر حاجت بنشیند پس
 داخل نمایند در آن قند سفید صافی و دو خوشه زرد
 آوند و کیسه افیتون را با لند تا تمام قوتش بدون آید
 شیرین کشیده شود پس کیسه را افشرده دور نمایند و بقوام
 آورده شربت را بنوشند درم با مارالجبین بیاشانند سفوف
 افیتون تا لیف شیخ الکریمی رحمة الله منقول از نجیب
 ابن ابی صادق صنعت آن افیتون اقریطی بسفنج

فستق از هر یک ده مثقال خرق سیاه یک مثقال خرق را
 نیم کوفته یکشان زرد در سرکه انگوری کهنه یک رطل که کوفل
 آب خالص در آن افکارده باشد بخیساند پس با شش
 ملاک می کشند زرد در آن خرقه که سبته باشد در آن بنفاج
 فستق پوست تراشیده کوفته تا نصف سبب انقیون را در خرقه
 کتان بسته در آن اندازند و دو جوش دیگر داده اند از آتش فرود
 آورند و خرقه انقیون را مالند بسیار تا جمع قوت انقیون با آب
 بلای پس خرقه دیگر را نیز مالند و بنفشه از زرد هر دو خرقه را در
 کرده سه رطل شکر سفید صافی داخل نموده با آتش ملاک می کشند
 تا بقوام آید پس از آتش فرود آورده سرد نموده در شیشه نگاه
 دارند و کبچین انقیون مسل بود اما لایف شیخ الریس
 صنعت آن گریز عسل مصفا با شکر سفید و سرکه بروتوریک
 در کبچین ساوه ذکر می شود پس بگیرند انقیون را آن مقدار
 خواسته باشد و بنفاج و خرق اسود هر دو را نیم کوفته و هر
 را جدا جدا در سه کتانی کرده سر آنرا محاسبه در دو یک اندازه
 و نیز بنفشه در کبچین بقونیا و سرکه سقونیان ذکر شود
 این نسخه باشی این ابی صادق کیست و تفاوت
 در صنعت است صنعت این نسخه به کبچین بنفشه و دیگر بنفشه
 فستق پوست تراشیده نیم کوفته سی درم خرق
 سیاه نیم کوفته چهار درم انقیون اقرطبی سی درم هر
 یک را قلمه در صر کتان تمهلل السج کرده و باید که
 نیم هر یک از صر با خالی باشد پس بگیرند سرکه انگوری
 یکصد درم آب خالص دو رطل در دو یک سنگ پاکیزه کرده
 بچوشانند و در صر بنفاج و خرق را در آن اندازند و بچوش
 بچوشانند و زمان بزبان صر بار مالند و چون نصف
 رسد انقیون را در آن اندازند و دو جوش دیگر داده اند از
 بر گیرند و کبیر را نیکو مالند و بشارند تا تمام قوتها کرده
 بان باز داده شود پس کبیر با افشرده دور کنند و دور
 شکر سفید داخل کرده بقوام آورند و سر کرده در شیشه
 یا ظرف چینی نگاه دارند شربت است درم در وقت حاجت
 یکبار برند کبچین انقیونی دیگر منقول از شیخ الریس
 نافع از برای اصحاب توحس سوداوی و صرع و مالنجلیا
 و خلقان سوداوی داین کبچین منضم بود سوداوی

و تنقیه داده علت برقی کند و نیز لوز استعمال این کبچین
 است فرسخ مراد امراض مزبور و مسهلات نصفه متوالی و صنعت
 آن انقیون اقرطبی دو مثقال گاو زبان پانزده مثقال
 تخم کاسنی اصل السوس تراشیده مخصوص پوست تخم کاسنی
 از هر یک دوازده مثقال بنفاج فستق پوست تراشیده
 نیم کوفته ترب سفید پوست تراشیده مخصوص از هر یک
 شش مثقال ماشاز و قاش خشک کما فیطوس از هر یک
 چهار مثقال بر سیادشان نیم مثقال تخم بادرنجبویه
 تخم فرخ خشک زرنباد و زرنج عقربی همین سرخ و سفید
 قاقله کبار سنبل الطیب از هر یک سه مثقال و نیم تخم کثوت
 دوازده مثقال قد سفید بقدر حاجت گلکند آفتابی بوزن
 جمیع ادویه را یکشان زرد در سرکه کهنه بخیساند آن مقدار
 سرکه که از وی ادویه برگردد و بعد از آن چهار رطل آب خالص
 داخل نمایند با آتش ملاک بچوشانند تا آب برود و سرکه
 ماند گلکند آفتابی در آن حل کرده صاف نموده قد سفید
 داخل نموده بقوام آورند شربت پانزده مثقال بهشت
 که این کبچین را با بار الجبن نبوشند کبچین انقیونی فستق
 از ادویه قلبیه شیخ الریس و این کبچین همان نسخه نقل
 است یا با لجه تفاوتی صنعت آن انقیون اقرطبی ده
 درم بنفاج فستق پوست تراشیده نیم کوفته شش درم
 گاو زبان کیلانی پانزده درم ماشاز و قاش خشک
 کما فیطوس از هر یک چهار درم بر سیادشان پنج درم تخم
 فرخ خشک تخم بادرنجبویه تخم بادرنجبویه زرنباد همین سرخ
 و سفید درم نیم تخم عقربی قاقله کاسنی سنبل الطیب
 هر یک سه درم و نیم تخم کثوت تخم کاسنی اصل السوس تراشیده
 مخصوص پوست کاسنی از هر یک دوازده درم گلکند
 سرکه بوزن تمام ادویه را نیم کوفته در پنج رطل آب
 و در رطل سرکه انگوری کهنه با آتش ملاک در دو یک سنگ
 بچوشانند تا نصف وزن سرکه باقی ماند و اگر آب زیاد
 باشد بهتر است پس سرکه را صافی نموده داخل کنند در آن
 شکر سفید صافی مقدار یک بگرداند طعم کبچین را افزا اگر
 احتیاج باشد و گلکند کفایت کند و با آتش ملاک بقوام
 آورند فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاه دارند شربت

پانزده درم تا سبت درم و ده روز استعمال نمایند و تنقیه
 داده سودا در بدن بسیار باشد و در نسخه دیگر این کبچین
 ترب سفید درم و نیم و نیم داخل است تخم فرخ خشک زرنباد
 و در پنج داخل نیست و در نسخه که بعد ازین ذکر شود ترب
 و این ادویه داخل است لکن با این هر دو نسخه اختلاف
 دارد کبچین انقیونی مذکور به نسخه دیگر صنعت آن انقیون
 ده جزو بنفاج پوست تراشیده نیم کوفته ترب سفید محکوک از هر یک
 شش جزو گاو زبان پانزده جزو بر سیادشان ابر سا تخم کاسنی
 اسطوخودوس تخم کثوت پوست تخم کاسنی از هر یک
 پنج جزو ماشاز و قاش کما فیطوس از هر یک چهار جزو
 تخم بادرنجبویه تخم بادرنجبویه تخم فرخ خشک بادرنجبویه زرنباد
 در پنج عقربی همین سفید سا تخم هندی سنبل الطیب قاقله
 کبار از هر یک سه جزو مجموع را در آب و سرکه بخیسانند
 یکشان زرد پس بچوشانند آن مقدار که وزن سرکه باقی ماند
 گلکند آفتابی بوزن مجموع ادویه در آن حل نمایند صافی
 نموده اگر احتیاج باشد قدری شکر سفید که طعم آنرا
 گرداند داخل کرده بقوام آورند و فرود آورده سرد کرده
 در شیشه نگاه دارند کبچین انقیونی که قدس بقوام
 بنفاج نافع از برای جمیع امراض سوداویه خصوصاً تنگی
 آشامیده شود یا بار الجبن صنعت آن انقیون بنفاج
 سنابکی از هر یک ده درم گاو زبان شاهتره بادرنجبویه
 گل گاو زبان اسطوخودوس تخم خیارین پوست تخم
 کاسنی پوست تخم رازیانه اصل السوس مخصوص گل نقش
 گل نیلوفر قنطاریون و تخم از هر یک پنج درم عناب انجیر
 از هر یک ده دانه پستان سبت دانه ادویه را سوت
 انقیون در یکصد و نود درم سرکه انگوری و فستق
 آب بخیسانند پس بچوشانند آن مقدار که دو صد درم از سرکه
 و آب باقی مانده پس انقیون را در صر کتان بسته در آن
 اندازند و دو جوش دیگر داده فرود آورند متصل کبیر را
 مالند و بشارند دور کنند و صافی نموده بگیرند کبچین
 خراسانی بنفشه و بچوش شکر سفید ده درم گلکند آفتابی
 سرکه نیچاه درم در آن حل کرده صافی نموده بقوام آورند
 شربت و ادویه بار الجبن نبوش صنعت این نسخه دیگر

دیگر از سبب میل در ذخیره گفته که این سبب نافع است
 از برای مالتویا برگاه استقرخ کرده شود بارالجهت
 ازین سبب صنعت آن نمک بندی اقیقون هلیله ساه
 شکر سفید هم را در سرکه انگوری گفته و آب بنجیانند و از
 سبب این سبب از آن سبب این بارالجهت فراگیرند سبب
 اقیقون دیگر نافع از برای امراض سوداوی صنعت آن
 اقیقون اقرطبی ده مثقال سفنج پوست تراشیده نیم کوزه
 اسطوخودوس از هر یک پنج دم کاو زبان بادرنجوبه از هر
 دم اقیقون را علاوه در پارچه کتان مسهل السنج بسته
 باقی ادویه یک شیار در در چهار یک من سرکه و آب
 یک من بنجیانند و روز دیگر بنجیانند تا به ثلث رسد
 بالند و بفشارند و با لاند پس قند سفید سه چهار یک
 من داخل کرده با آتش ملائم بجوشانند تا قریب بقوام
 حد پس مره اقیقون را داخل کرده یکد وجوش دیگر او
 متصل نسبه اقیقون را بست بالند و بفشارند و روز
 کرده سبب این را در شیشه کرده نگاهدارند شربت ده مثقال
 در شیشه دیگر این سبب خرق سیاه کیتقال داخل است
 سبب اقیقون دیگر صنعت اسطوخودوس از برای
 شاهتره از هر یک پنج مثقال اقیقون اقرطبی سناسکی
 سفنج پوست هلیله زرد از هر یک ده مثقال ادویه را
 سواد اقیقون نیم کوفته در سرکه انگوری پنجاه درم و
 و صد درم در آب یک کوزه و یک شب بنجیانند پس بجوشانند
 چون قریب بقوام قند سفید کین تریز داخل کرده بجوشانند
 چون قریب بقوام اقیقون را کوبیده در کسه کتانی کرده
 سبب این فرود آورده کسه را بالند تا قوت و شیریه آن
 بر آید سبب این کسه را بگلایه شسته بفشارند و در کنند
 و سبب این آتش نمزاشته بقوام آورده سرد کرده در شیشه
 نگاهدارند و اگر بعد از قوام آوردن کسه را بر صورت در آن
 بالند تا شیریه آن بر آید و چون تمام شیریه آن بر آید
 بفشارند و کسه را در کوزه سبب این نگاهدارند صنعت
 آن اقیقون سفنج از هر یک ده درم لسان الثور نیم
 بادرنجوبه سه درم خرق سیاه دو درم اقیقون را در
 کسه کیند و خرق نیم کوفته و سفنج نیم کوفته را در کسه

دیگر و جمله را در کینه درم سرکه انگوری دو صد درم
 بزیز تا نصف رسد و کینه فقیون را در آن وقت آنگند
 و فرود آورده و کینه را فقیون را بالند تا سرد شود پس
 صافی نموده با یک من قند سفید سبب این سبب اقیقون
 مستعمل در مالتویا با مارالجهت دو قسم و مو بود از قند
 البته دو قسم سوداوی بعد از قند اگر استعداد تمام با
 و الا پیش از قند صنعت آن اقیقون سفنج پوست
 تراشیده از هر یک ده درم خرق سیاه نیم کوفته یک
 مثقال هر یک را علاوه در کیه کتان کرده یک شیار در
 در سرکه انگوری نیم من بنجیانند و روز دیگر نیم من آب
 داخل کنند و مره اقیقون را بر آورده همه را با آتش ملائم
 بجوشانند تا نصف رسد پس مره اقیقون را داخل
 کرده یک عوش دیگر دهند و از آتش برگرفته مره با آتش
 بسیار بالند و بفشارند و در کنند و یک من نیم شکر
 داخل کرده بقوام آورد سبب این اقیقون دیگر که نفع
 کند و نافع است از برای مالتویا و دیگر امراض سوداوی
 و از برای تومش و مره سوداوی صنعت آن اقیقون
 تخم کثوف تخم کاسنی پنج کاسنی اصل السوس از هر یک
 پانزده درم تر بر سفید سفنج از هر یک شش درم سیاه
 شان پنج درم کاو زبان پانزده درم جاش از و فاکر
 خشک گمانیوس از هر یک چهار درم تخم بادرنجوبه تخم
 فرخ خشک رر بناد در و پنج عرق سیاه سبب این سبب
 و سفید سنبل الطیب قاقله صنار از هر یک سه درم ادویه را
 آنچه کوفتنی باشد بکوبند و مجموع را یک شیار در سرکه
 انگوری کته مقدار هفت رطل بنجیانند و روز دوم
 هفت رطل دیگر آب در آن داخل کرده با آتش نمزاشته
 چون مقدار سرکه باقی ماند و گلند آفتابی یک صد و
 نسبت درم و همین مقدار شکر سفید در آن حل کرده مگر
 صافی نمایند و با آتش نیم گرم بقوام آورند مقدار مستعمل
 از سه شانه درم و در روز نفع ظاهر گردد سبب این
 اقیقون منقول از محرمات حکیم ابراهیم قس ابن حکیم
 اثرش حکیم محل شاه سلیمان صنعت آن اقیقون
 سناسکی سفنج نیم کوفته پوست هلیله زرد از هر یک

در مثقال نیم اسطوخودوس را زمانه تخم شاهتره از هر یک
 پنج مثقال نیم کوفته یک شیشه سرکه انگوری یک چهار من
 تریز باشد بر روی و سه کرده کیشا زرد بنجیانند پس
 بجوشانند و صافی نموده یک چهار یک من تریز قند سفید داخل
 کرده بقوام آورند شربت از یک ادویه تا سه ادویه شربت
 اقیقون یعنی خمر اقیقون نیم کوفته با نافع از برای مالتویا
 و مره امراض سوداوی صنعت آن بگیرند اقیقون
 رطل و در چند کسه کتان کرده همه کسه را در رطل
 و در چند کسه کتان کرده در خم کنند و شش شیار گذارند
 تا برسد استعمال نمایند قرص اقیقون که آشامیده میشود
 با مارالاصول از برای استیصال قولنج صنعت آن
 اقیقون اقرطبی ده درم تر بر سفید مثل آن سبب نیم
 این اجزا را تمام ده قرص نموده هر روز یک قرص را
 با این مارالاصول بنوشند صنعت آن پوست خج کاسنی
 نیم کوفته بست درم تخم کاسنی نیم درم تخم کثوف شش درم
 عناب بست عدد سپستان شانزده عدد و در شیشه
 دیگر شانزده درم است ادویه را در چهار رطل آب جوشانند
 تا به نصف رسد پس با لاند و در سه روز بنجیانند

فصل در بیان مطبوخاتیکه اصل و غمود
 در آنها اقیقون است

مطبوع اقیقون مستعمل در مره و لسان سوداوی
 باید که بوده باشد بخدا را مثال این ادویه صنعت آن اقیقون
 اسطوخودوس شاهتره پوست هلیله کالی تر بر سفید سفنج
 لسان الثور مقوی مثل ایارج فیراد غار لقیون و حجر
 ارمنی و حجر لاجورد و غذا در ایام نوشیدن این مطبوخ خود
 آب گوشت فربه متوبل و مقوه مثل زیره و دارچینی و
 قزقل باشد اما لفل و خردل و غذا های او باید که بنا
 مطبوخ اقیقون غار لقیونی منقولی از کامل الصناعت
 مسهل بلغم و سودا و نافع از برای سحر و صبح و عادت
 بشارکت رملین و برین و بسبب ریاح غلیظه فاشد
 که از آن عضو مکتفی بد مغ گردد و موجب سده شود صبح
 بهر سردا که در تحت عشا عمل نمفت آید صدراع حادث شود
 و صنعت آن پوست هلیله زرد هفت مثقال پوست هلیله کالی

بخش شقال هلیله سیاه پوست هلیله آله منته از هر یک سه
 شقال مویز منته بیست دانه او کو بخاران ده دانه گل
 گاؤزبان کبابه منته غافش بادرنجوبیه اسطوخودوس از
 هر یک دو درم بسفنج فستق یک درم و نیم ترید موصوف
 بدر یک درم درین رطل آب بچوشاند تا کمر رطل بماند صافی
 کنند و ده شقال ایتیمون قرطبی در صره منته داخل کرده
 در جوش دیگر داده فرود آورده ایتیمون را نیکو مالند و
 بفشارند و در کفند غار لقیون یک شقال دران حل
 کرده سه حصه نمایند و هر روز یک حصه را بنوشند و باید یک
 غار لقیون یک شقال بعسل سیسته باشند و محبت صاف
 جنون و مالینولیا صبر ستوری نیم شقال خرق سیاه دو
 دانگ اضافه کنند و جهت اخراج بلغم لزج غلیظ بجای
 صبر و خرق شخم غلط دو دانگ اضافه نمایند مبلوغ
 ایتیمون غار لقیون منقول از جامع امین الدوله اتوی از
 نسخه کامل المصنعه به صنعت آن پوست هلیله زرد پوست
 هلیله کبابی از هر یک هفت شقال هلیله سیاه پنج شقال
 هلیله آله منته از هر یک سه شقال او کو بخاران بیست
 دانه تره بندی منته از حب و لیف هفت شقال مویز
 منته بیست دانه سناسکی چهار شقال گل سسغ انستین
 رومی گیاه غافش و اگر نباشد گل آن خوب است شقال
 باد آرد و از هر یک سه شقال اسطوخودوس کما فیطرس
 کما ذریوس از هر یک دو شقال گل گاؤزبان بادرنجوبیه
 هر یک سه شقال فر نفل سافج هندی از هر یک شقال
 تخم فرخشک بادرنجوبیه از هر یک یک درم رازیانه امین
 از هر یک یک شقال بسفنج فستق دو شقال خرق سیاه
 نیم شقال تره بندی هر یک شقال در شش رطل آب
 بچوشاند تا ربع بماند ایتیمون هفت شقال داخل کرده فرو
 آورند و در اتم ایتیمون را مالند تا مبلوغ سرد شود و بیفتند
 و در کنند و مبلوغ را صافی نموده غار لقیون هفت منته صبر
 ستوری از هر یک نیم شقال کف نطفی لاجورد غیر منقول
 از هر یک دو دانگ شخم غلط یک دانگ و نیم شکر سفید هفت
 شقال مجموع را کوبیده دران حل کنند و سه حصه نمایند و هر
 روز یک حصه را بخورند و اگر خواهند اخراج صفر کنند و نمون

مشور و دو دانگ نیز داخل نمایند مطبوخ ایتیمون مستعمل در
 سرسام سوداوی از برای اسهال سودا صنعت آن
 ایتیمون قرطبی شدرم سناسکی درق گل سسغ از هر یک چهار درم
 شکر سفید گل غلیظ اسطوخودوس از هر یک سه درم تخم
 کاسنی اصل السوس برسد یا دشان از هر یک دو درم
 آلو کوی سیاه عناب از هر یک ده دانه گاؤزبان ششتره یک
 تخم کوش از هر یک یک شقال برستور مقرر در مطبوخ
 بزند و صافی نموده غلوس خیار خنبر شازده درم گل کند
 آفتابی دو درم مالیده مالیدنی قوی و مرتبه دیگر صافی
 نموده بچکانند دران روغن بادام شیرین پوزن دو درم
 و نیم بنوشند و منداوران است که بیاشا مانند در صاحب
 این علت را در ایام منصف و مسهل آخر روز جلاد فرافزاید
 از شربت گاؤزبان یا شربت بادرنجوبیه یا گلاب و عرق
 بید مشک و تخم ریحان و تخم بالنگو با اسپرزه و تخم
 فرخشک و بیاشا مندر در روز مسهل آخر روز جلاد فرافزاید
 نبات محلول در گلاب و عرق گاؤزبان یا تخم ریحان و
 تخم بالنگو مطبوخ ایتیمون سه درم است و با نفع
 است از برای و دار و سرد سودا و در چون شامه شود
 بعد از نفع تمام و نیز نافع است از برای مالینولیا و صنعت
 آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کبابی هلیله سیاه
 کشته نشک از هر یک چهار درم بسفنج فستق پوست
 تراشیده نیم کوفته سه درم تره بندی هر دو درم مویز
 از حب ده درم آلو سیاه ده درم ایتیمون بازده
 درم ایتیمون در پارچه کتان بسته ادویه را بدستور
 ملج نموده در آخر ایتیمون را دران اندازند و دیگر را
 فرود آورده کیسه را دائم مالند تا تمام قوت ایتیمون
 بر آید و چون سرد شود کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ
 را صاف نموده صبر ستوری سه درم دران
 حل کرده نیم گرم بنوشند مطبوخ ایتیمون قوی
 نفع از برای ماخلولیا و صافی است از حرق صفرا و
 مالینولیا و ماتی حادث از حرارت صنعت آن
 عناب بازده و دانه پستان بیست دانه آلو کوی سیاه
 فر بهفت دانه تره بندی منته از حب و لیف ده درم

گل غلیظ و سه درم گل سفید پنجم درم سناسکی پوست هلیله
 زرد از هر یک پنجم درم تخم کاسنی یک شقال هلیله سیاه
 منته تخم خطمی سفید از هر یک چهار درم بسفنج فستق
 پوست تراشیده در صحن شدرم ایتیمون از چهار درم
 تا هفت درم برستور مقرر نماند و با لایند بر سر و بنشین
 خراسانی پاک کرده بیست درم غلوس خیار خنبر بازده درم
 و بالند و با لایند در روغن بادام شیرین در بزرگ بینی سود
 از هر یک یک درم داخل کرده بنوشند مطبوخ ایتیمون
 دیگر که زیاده است نفش از برای مالینولیا و حادث از
 محرق از خواص صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله
 هلیله کبابی پنجم درم بسفنج فستق پوست تراشیده نیم کوفته
 درم اسطوخودوس گل سفید از هر یک چهار درم ایتیمون
 پوست هلیله زرد کبابی بسفنج را در شش رطل آب
 تا به یک رطل و نیم برسد اسطوخودوس و سفید را از آن
 باز جوش دهند تا به یک رطل رسد پس ایتیمون در کبابی
 کرده سر آنرا بسته دران اندازند و در جوش دیگر داده
 آورند و کیسه را خوب مالند تا شیره قوتش بر آید و مالند
 کیسه را بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده
 اول مرتبه غار لقیون سفید و ولت در سه صبر ستوری
 یک درم یک هندی پنجم درم خرق سیاه ربع درم کوفته
 بخته کباب بکوی سرشته حب زرد فرو برند بعد از دو ساعت
 مطبوخ را نیکو بنوشند و این مطبوخ و حب مستعمل پیش از
 مطبوخ منوب است به محمد بن زکریا گفته که منداوران
 است که شامه شود این مطبوخ و حب بعد از نفع
 ماده بعد از آن شامه در آن سه روز استراحت کرده
 شود و درین سه روز مفرحات و مرطبات تناول
 و بعد از آن مطبوخ و حب استعمال نمایند و باز سه روز استراحت
 نموده مفرحات و مرطبات استعمال نمایند و باز مطبوخ و حب
 بکار برند و همین دستور تا نفع ماده بکلی شود مطبوخ ایتیمون
 دیگر نام از برای مالینولیا و حادث از خلط سودا که صنعت
 مال برودت با حادث از سودا کلمنی صنعت آن
 هلیله سیاه درم بسفنج فستق پوست تراشیده درم
 سناسکی هفت درم تره بندی تراشیده درم چهار درم اسطوخودوس

ده درم مویز طائفی دانه بیرون کرده افیتمون از هر یک درم
مجموع را سه رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد پس افیتمون
را در کسبه کتانی کرده در آن اندازند و جوش دیگر داده
فرد آورند و کسبه را دانه کم کنند که قوت و شیره آن کبر
در زمانه که مطبوع سرد شود کسبه را فشرده دور کنند و
مطبوع را گرم کرده صافی نموده سه ساعت قبل از نوشیدن
مطبوع چوب مذکور در نسخه قبل باب گرم بخورند و بعد از
سه ساعت مطبوع را نیم گرم بنوشند مطبوع افیتمونی
درگاه امسال بود اکنه صفت آن بلیله سیاه هندی پوست
بلیله زرد از هر یک ده درم شاتره هفت درم سنکلی سه
ده درم انستین رومی سفنج فستق ترب سفید در مروض
خشیش غاف برگ شاه سفم تخم بادرنجویه تخم فرنگشک
تخم گاؤزبان کما فیطوس کما ذریوس از سه یک درم در م
سیاه مروض نیم درم مویز سفی از حب بیت درم مجموع
در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل در ربع رسد پس داخل
کنند در آن افیتمون کوبیده چهار درم و از آتش فرود
آورده بنوشند از آن وقت رطل پس اگر قوی شود و تری
بنوشند و باید که قبل از آشامیدن مطبوع بدو ساعت حب
مزبور در نسخه محمد موسی بن زکریا فرود برند با ضافه یک
لاجورد مغسول مطبوع افیتمون دیگر که نفع آن از برای
مالینویا که حادث از احتراق صفرا زاده است از برای
اقسام آن به صفت آن پوست بلیله زرد پوست بلیله
کابلی بلیله سیاه از هر یک چهار درم سفنج فستق سه درم
ترب سفید در مروض دودرم مویز طائفی دانه بیرون آورده
سه درم آلو سیاه فربه فارسی ده دانه افیتمون قرطبی
پانزده درم بتور مقطر طبع نموده صافی نمایند و اول مرتبه
حب مزبور در مطبوع افیتمون محمد بن زکریا فرود برند
و بعد از سه ساعت مطبوع را بنوشند مطبوع افیتمون دیگر نافع
از برای جمع اقسام مالینویا به صفت آن پوست بلیله
کابلی اسطوخودوس افیتمون از هر یک ده درم سفنج
فستق پوست تراشیده نیکو فستق نیم درم ترب سفید در چهار
درم مویز طائفی دانه بیرون آورده درم در نسخه این
مطبوع سنکلی هفت درم داخل است بتور مقطر طبع نموده

صافی نمایند و پیش از آشامیدن مطبوع که ساعت حب
در نسخه محمد بن زکریا فرود برند و بعد از سه ساعت
مطبوع را بنوشند مطبوع افیتمونی مستعمل در مالینویا که
حادث از احتراق خون یا از احتباس خونیکه معباد بود
جریان آن چون حیض و خون بواسیر هر گاه آشامیده
شود بعد از فصد تجمل یا بعد از فصد باسلیق یا بعد از فصد
صافن اگر سبب احتباس طمث و احتباس خون بواسیر با
صفت آن افیتمون قرطبی ده درم پوست بلیله زرد پوست
بلیله کابلی اسطوخودوس منقعی از هر یک ده درم سفنج
فستق شاتره سنکلی از هر یک نیم درم اجزا اسواسه
افیتمون سه رطل آب بنهند تا به یک رطل رسد پس افیتمون
در آن اندازند و جوش دیگر داده فرود آورند و کسبه
افیتمون را متصل کنند تا شیره و قوتش بیرون آید چون
مطبوع سرد شود کسبه را فشرده دور کنند و مطبوع را فشرده
نموده بشکر سفید شیرین کرده بیاشامند و گاهی سرد در این
مطبوع میکنند هر گاه سودا غلیظ باشد و بده باشد محرق
از دم بلغمی که درم غار لیون سفید و درم ترب سفید بیرون
بادام شیرین چرب نموده و درم صبر مطوطی و نیکو فستق
و اگر خواسته باشد اجزای سرد در او کوفته بجلاب سگری
سسته حب ساخته اول مرتبه فرود برند و بعد از دو ساعت
مطبوع را بنوشند مطبوع افیتمون سحی نافع از برای
مالینویا که مویز صفت آن افیتمون هفت درم پوست
بلیله زرد از هر یک چهار درم جوشانیده صافی نموده
بیاشامند مطبوع افیتمون که اخراج سودا کند و نافع
است از برای مالینویا و نیز سفید است از برای
قوبا و حرب و هق اسود به صفت آن بلیله سیاه اسطوخودوس
مویز طائفی دانه بیرون آورده افیتمون قرطبی از
هر یک ده درم سفنج فستق پوست تراشیده مروض
سنکلی از هر یک ده درم ترب سفید درم چهار درم مجموع
اسواسه افیتمون در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل
آب پس افیتمون را انداخته و بجوش دیگر داده فرود
آورند و بکند تا شیره و قوتش بیرون آید پس کسبه افیتمون
را فشرده دور کنند و مطبوع را گرم کرده صافی

نمایند پس بگیرند غار لیون سفید و ثلث و درم سنکلی
هندی نیم درم حریق سیاه ریح در سه کوفته بخته حب
ساخته اول مرتبه فرود برند و بعد از سه ساعت مطبوع را
بیاشامند و اگر خون از غلظت خریق باشد آنرا دور کرده
عوض آن لاجورد و حجار منی داخل نمایند مطبوع افیتمون
دیگر نافع از برای مالینویا و جمع امراض سوداوی مانند
چرب قوبا و هق اسود و سرد جزام و آتشک و جنون
صفت آن بلیله سیاه ده درم سفنج فستق نیم درم سنکلی
اسطوخودوس از هر یک هفت درم ورق گلشن چهار درم
گاؤزبان بادرنجویه از هر یک درم انستون رازیانه از هر یک
درم ترب سفید مدبر نیم درم زنجبیل نیم درم بتور مقطر جوشیده
در آخر افیتمون قرطبی سه درم و کسبه کتانی کرده سرد آنرا
بسته در آن اندازند و فرود آورده کسبه افیتمون را دانه کم
کالند تا تمام قوت و شیره آنرا بیرون آید پس کسبه را فشرده
دور کنند و مطبوع را صافی نموده بگیرند حریق اسطوخودوس
پیش سفید لاجورد مغسول مک افیتمی از هر یک دو دانه اگر
خواسته باشد اقوی باشد نیز سفید بر این اجزا صبر مطوطی نیم
خصل از هر یک دانه اجزا کوفته بخته بجلاب سگری
ساخته پیش از مطبوع بدو ساعت فرود برند و بعد از آن
مطبوع را بیاشامند مطبوع افیتمون دیگر صفت آن
پوست بلیله کابلی نیم کوفته اسطوخودوس مویز سفی از هر
یک چهار درم سفنج فستق سه درم ترب سفید درم نیم درم
زنجبیل یک دانه افیتمون قرطبی چهار درم بتور مقطر طبع نموده
صافی کرده بنوشند مطبوع افیتمون دیگر مسهل سودا و بلغم و صغیر
محرق و نافع است از برای دسواس سودا و مالینویا و جنون
و سایر امراض سودا که صفت آن پوست بلیله زرد پوست
بلیله کابلی بلیله سیاه از هر یک هفت درم پوست بلیله آلمه منقعی از
هر یک نیم درم مویز طائفی دانه بیرون آورده درم آلو سیاه
دانه گاؤزبان بادرنجویه خشیش عا نش اسطوخودوس از هر یک
چهار درم سفنج فستق پوست تراشیده نیکو فستق سه درم مجموع
را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رطل آب
باقیمانده پس بگیرند افیتمون پانزده درم در پیازچه کتانی
بسته در آن اندازند و فرود آورده کسبه را دانه کم مالینویا

چون قوتش بر آید کسبه را فشرده در کنند و مطبوخ را
صافی نموده اضافه آن نمایند یکدرم غارلقون مخلوط باقی
مطبوخ اقیتمون دیگر اخراج سودای محترق از بلغم کنند نافع
است از براسه مالنجویا که حادثه از آن صنعت آن
را زیاده ایسوان از هر یک یکدرم هلیله سیاه پوست هلیله
کابلی از هر یک ده درم پوست هلیله آله منقعه از هر یک چهار
درم آلوکسیاه فربه بیست دانه تمر هندی منقعه از حب
ولیف ده درم موز طلکفی منقعه از حب بیست درم اسنتین
برگ غانت گاو زبان بادرنجبویه تخم بادرنجبویه تخم قزنجشک
از هر یک چهار درم سنابلی هفتدرم گلشن درق پنج درم اسطوخ
خودوس کما فیطوس سنفان فستق از هر یک سه درم سبزه
هندی قرقل از هر یک یک درم اجزرا کوفته سنی است
نیکوفته در سه رطل آب بنیساندین بچوشانند تا به یک رطل
و نیم رسد پس ششدرم اقیتمون را در کسبه کتانی کرده طرز
لبته در مطبوخ اندازند و یک جوش داده فرود آورند و
دو گرم کسبه را بالند تا تمام قوتش مطبوخ یازده شود و شوره آن
بر آید پس کسبه را فشرده در کنند و مطبوخ را صافی نموده غارلقون
سفید صبر سقوطی لاجورد مغول از هر یک دو دانگ تخم
خفیل یک دانگ و نیم کوفته بجمه بکلاب سکر سه درم
حب ساخته پیش از آشامیدن بدو ساعت فرود برند و مطبوخ
را بشکر سفید دو اوقیه شیرین کرده بیاشانند مطبوخ اقیتمون
دیگر مهسل سودا و محترق اوصفر و بلغم و نافع است از بر
امراض سودا و خصوص مالنجویا و سوداوی
صنعت آن گاو زبان سرفشته گل نیلوفر شاهتره بادرنجبویه
اسطوخودوس برسیادشان از هر یک سه درم سنفان
فستق اصل السوس پوست پنج رازیا نه از هر یک دو درم
درق گل سرخ چهار درم سنابلی هفتدرم پوست هلیله کابلی
پوست هلیله زرد هلیله سیاه هندی از هر یک پنجدرم
موز طلکفی منقعه از حب پستان از هر یک سی دانه مجموع
را در سه رطل آب بچوشانند تا به نصف رسد پس بگیرند
اقیتمون پنج درم در کسبه کتانی کرده سر آنرا به بند در
مطبوخ انداخته بعد از لمح مطبوخ را گرم کرده بر روی
فلوس خیار شنبه و ترنجبین و گلقد آفتابی از هر یک

پانزده درم صافی نموده بالند و بالاند دو درم غون
بادام شیرین داخل کرده نیم گرم نوشند مطبوخ اقیتمون
دیگر مالنجویا و امراض سودا و نافع است صنعت
آن اقیتمون در کتان لبته پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی اسطوخودوس موز منقعه از حب از هر یک چهار درم
سنفان فستق سه درم ترب سفید بر نیم درم زنجبیل
بگیرانگ سنابلی پنجدرم مجموع سوا سه اقیتمون در
دو رطل آب بچوشانند تا دو حصه برسد و یک حصه بالند
پس اقیتمون را در آن اندازند و یک جوش دیگر داده فرود
آورند و صره اقیتمون را دائم بالند تا تمام قوتش مطبوخ
باز داده شود پس فشرده در کنند و مطبوخ را صافی نموده
نیم گرم نوشند مطبوخ اقیتمون که سید استعمل در
ذخیره در باب مالنجویا ذکر کرده صنعت اقیتمون
پوست هلیله کابلی اسطوخودوس موز منقعه از هر یک
ده درم سنفان فستق نیم گرم ترب سفید بر چهار درم و
گاسه از براسه تقویت اسهال آن سنابلی هفتدرم
داخل کرده میشود مجموع را در یک و نیم من آب بچوشانند
تا نیم من بالند صافی نموده مقدار شربت بعد معالجت
مطبوخ اقیتمون و اسنتین نافع از برای مالنجویا و امراض
صنعت آن گاو زبان بادرنجبویه اقیتمون اسنتین و
از هر یک بقدر حاجت بنزد بتور مقرر بر روی فلوس
خیار شنبه مقدار بیست درم صافی نموده بالند قوت و
بیا لاند و یک مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده
نیم گرم نوشند مطبوخ اسنتینی بنسجه دیگر اوقیه
از اول در نفع از براسه مالنجویا که حراقت صنعت
آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی اسنتین و
از هر یک دو درم ترب سفید بر نیم درم آلوکسیاه
عده تمر هندی منقعه از حب ولیف ده درم همه را در
دو رطل آب بچوشانند تا به یک رطل رسد پس بگیرند و
دو درم در پارچه کتان لبته در آن اندازند و جوش
دیگر داده فرود آورند و صره اقیتمون را بالند تا تمام
قوتش مطبوخ آید پس بنفشازند و در کنند و مطبوخ
را گرم کرده بر روی فلوس خیار شنبه و مثقال ترنجبین

پاک کرده پانزده مثقال صافی نموده بالند قوت و
بیا لاند و دو درم روغن بادام شیرین داخل کرده
مطبوخ اقیتمون با غارلقون مهسل در استغفران ماده مالنجویا
و تیکه سبب آن سودا می شکن در سر باشد بعد از نفع ماده
آن صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه پوست هلیله آله منقعه از هر یک هفتدرم
موز طلکفی منقعه از حب ده درم آلوکسیاه ده دانه گاو زبان
بادرنجبویه برگ غانت اسطوخودوس از هر یک چهار درم
سنفان فستق سه درم مجموع را در سه رطل آب بچوشانند
تا یک رطل و ثلث رطل بالند پس بگیرند پانزده درم اقیتمون
در پارچه کتانی کرده در آن اندازند و فرود آورده
کسبه را اقیتمون را دائم بالند تا تمام قوت آن مطبوخ
پس کسبه را بنفشازند و در کنند و مطبوخ را گرم نموده بالند
وصاف نمایند غارلقون سفید یکدرم داخل کرده نیم گرم
بیاشانند مطبوخ اقیتمون خواصی اسهال اختلاط و خشک
کند و نافع است از برای مالنجویا از سودا و محترق از صفر
و خون صنعت آن پوست هلیله زرد هلیله سیاه از هر یک
سه درم آلوکسیاه ده دانه عناب پانزده دانه موز
منقعه از حب دو اساتر هندی منقعه از حب ولیف ده درم شاهتره
چهار درم سنفان فستق سرفشته اقیتمون اسارون اسنتین
روی سنابلی از هر یک دو درم بتور مقرر بچوشانند و صافی
نموده در روی ترنجبین پاک کرده دو اساتر فلوس
پانزده مثقال ریخته بالند و بالاند و بچکانند بر آن یک
مثقال روغن بادام شیرین و بیاشانند اگر اراده قوت
اسهال آن باید که قبل از این مطبوخ بدو ساعت
که فرا گرفته باشد از غارلقون نیم درم ترب سفید بر پارچه
نیق از هر یک یک مثقال کتیرا یک دانگ فرود برند و در آن
مطبوخ را در سه نیم گرم نوشند مطبوخ اقیتمون دیگر مهسل
سودا و محترق از بلغم است و در رطل مالنجویا و حادثه
از آن صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه موز منقعه
از حب سنفان فستق سنابلی اقیتمون از هر یک بقدر حاجت
بچوشانند صافی نموده شکر سفید بیست درم در آن گلقد
ترب سفید خراشیده بروغن بادام شیرین چوبیده

تاریخون ش سفید از هر یک یک درم کوفته بر آن با شکر
 بنوشند در مطبوع اقیقون به نفع بسیار بنظر همین خرفانی
 صفرا سے سوخته و ملغمه بود و از ادق کند و امراض سوخته
 را نافع باشد و صنعت آن سناکی هفت درم گل سرخ
 چهار درم اقیقون در کتان بسته پوست بیلله زرد بیلله سیاه
 از هر یک پنج درم بسفنج فستق اصل السوس را زایان
 از هر یک دو درم اسطوخودوس بر سیارشان شاهره
 گاؤزبان بادرنجبویه فستق مطبوخ از هر یک سه درم موز
 سینه فستق پستان از هر یک سی دانه در سه رطل آب
 بکوشند تا به تیر آید و صاف کرده گل کف آفتابی ده
 درم مغز خیار شیر بر روغن گاؤزبان چرب نموده در تخمین از هر
 یک یک درم در آن حل کرده بنوشند مطبوخ اقیقون نافع
 از برای قطرب و مانیاد و او را الک کلب و جمع اقسام خون
 و دوس و جمع امراض سودا و دی چون در اقسام آن
 نوشته شود بعد از قصد و این مطبوخ مسهل اخلاط حتره
 است و صنعت آن سناکی هفت درم گل سرخ شکر
 گل نیلوفر تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک چهار درم گاؤزبان
 بادرنجبویه از هر یک سه درم پوست بیلله زرد پوست
 بیلله کابلی بیلله سیاه از هر یک هفت درم پوست بیلله
 آمله فستق بسفنج فستق پوست تراشیده همه را نیم کوفته
 اسطوخودوس از هر یک سه درم ترب سفید بر دو درم
 اصل السوس پوست تراشیده سه درم تخم کثوث شاهره
 از هر یک سه درم گل سرخ منزع الاقح اقیقون از هر یک
 هفت درم موز منقح از حب چهار درم مجموع را سوای اقیقون
 در شش رطل آب بنزد تا بدو رطل برسد صاف نموده پس
 اقیقون در کتان بسته را در آن اندازند و بکوشد و بگذارد
 فرد آورند و بگذارند تا گرمی آن ساکن شود پس کبیر
 اقیقون را نیکی با لند تا قوش با طره برون آید پس
 آنرا بقوت مالیده بشارند و در دو رطل بکشند و مطبوخ را
 صاف نموده گرم کرده بر سه رطل فلوس خیار شیرین و ترنجبین
 هندی از هر یک بیست درم ریخته مالند و بکوشند و
 النسخ یا لاند و بکوشند بر آن وزن یک مثقال روغن
 بادام شیرین و تخم مانیاد و مطبوخ اقیقون که منقح

سودا و نکوست از برای مانیولیا و قوبا و حرب و حب
 از در اسرار امراض سودا ویه و صنعت آن بیلله سیاه
 اسطوخودوس موز منقح از حب اقیقون از هر یک ده
 درم بسفنج فستق پنجم درم سناکی هفت درم ترب سفید
 چهار درم مجموع را سوای اقیقون رسته رطل آب بکوشند تا
 تا به یک رطل رسد پس صفائی نموده بکوشند در آن اقیقون
 را در یک شب بگذارند و در روز دیگر صبح مالند و مرتبه دیگر
 صفائی نموده تقویت آن نمایند با این ادویه غار لیتون
 سفید و ثلث در سه صر سقوطی زرد یک درم کاسنی
 نیم درم خرق سیاه ربع درم کوفته بکباب سکری سر شیره
 از مطبوخ لیه ساعت فرو برند و بعد از ساعت یک رطل
 مطبوخ را بنوشند و اگر خونی از غایت خرق سودا باشد
 آنرا اسطوخودوس داخل کنند یا قافم مقام آن بجزا منقح و رطل
 کنند مطبوخ اقیقون و دیگر نافع از برای مانیولیا حادث از
 در دست شرب حمر و صنعت آن اقیقون چهار مثقال
 گل گاؤزبان گل سرخ اصل السوس بادرنجبویه گل سرخ
 سناکی از هر یک دو مثقال موز منقح بیست دانه ادویه را
 سوای اقیقون در دو رطل آب بکوشند تا ثلث مالند صافی
 نموده اقیقون را در کسه کتان بسته در آن اندازند و یک
 شب بگذارند و صبح گرم نایب خیار شیرین بکوشد نیاید و کبیر
 بر مالیده بشارند و در دو درم تخمین با شکر هر کدام یک
 پانزده مثقال داخل کرده بنوشند مطبوخ اقیقون
 از برای اسهال سودا استعمال در صدار سودا و بعد از
 باده و صنعت آن اقیقون بسفنج فستق اسطوخودوس
 بادرنجبویه شاهره از هر یک چهار درم موز منقح بیست
 جوشاننده فلوس خیار شیرین تخمین از هر یک ده مثقال
 در آن داخل کرده صفائی نموده روغن بادام شیرین
 یک درم بر آن بکوشند اول مرتبه لاجورد مغسول و در آن
 بکباب سکری سر حتره جباخته فرو برند و بعد از آن مطبوخ
 را بنوشند مطبوخ را بنوعی نافع از برای اسهال ملغمه
 و سودا استعمال در صدار عاوت از اخلاط غلیظه بکوشند
 صنعت آن اقیقون هفت درم موز منقح بیست درم
 یکم آب بنزد تا به ثلث رسد صفائی نموده چهار درم

ایرج از کاسنی و کاسنی درم یک طعام در آن حل کرده بنوشند
 مطبوخ اقیقون قلی فرموده اند که از احتراق سید الحکما بر
 استاد از طبایر میر محمد باوی والد ماجد فقیر است قدس سره
 سهل و منجج اخلاط مره محتره و نافع از برای جمع امراض
 سودا ویه مانند مانیولیا و دوس و اس خون و صر سودا ویه
 و غیر اینها و صنعت آن اقیقون در کتان بسته سناکی از
 هر یک هفت درم گاؤزبان شاهره بسفنج فستق پوست
 تراشیده نیکی کوفته اسطوخودوس عود الصلیب قطور لیتون
 بادرنجبویه گل سرخ گل نیلوفر غیب الثلب بر سیارشان
 پوست بک کاسنی پوست بک با دیان اصل السوس تخم کاسنی
 تخم خیارین تخم خربزه پوست بیلله زرد پوست بیلله کابلی
 بیلله سیاه گل سرخ منزع الاقح از هر یک دو مثقال عتقا
 ده دانه پستان بیت وانه اجزا را با کف لوتی است و بکوشند
 مجموع را سوای اقیقون در سه رطل آب بکوشند تا آن مقدار
 که یک صد درم آب باقی ماند صفائی نموده صر اقیقون را
 مالیکه بصور گرم باشد در آن اندازند و یک شب بگذارند
 و صبح صر را نیکی با لند و بشارند و در دو رطل مطبوخ را
 یک درم نموده فلوس خیار شیرین تخمین از هر یک دو از ده مثقال
 شیرین خراسانی گل کف سکری آفتابی از هر یک ده مثقال
 در آن حل کرده صفائی نموده روغن بادام شیرین یک
 مثقال بر آن بکوشند بنوشند و اگر خواهند که در اسهال
 قوی باشد شب خواب حب لاجورد یک مثقال سودا و در
 بادام شیرین چرب نموده معجون نخلخ دو مثقال برشته
 حب ساخته بوق نقره بچیده آب گرم فرو برند و صبح
 را بنوشند و غذا وقت ظهر نخورد آب یا تخم شوره با و شب
 قلیه جلا و باشد مطبوخ اقیقون که بعد از نفع ماده اسهال
 بان نافع است از برای صدم سودا ویه و صنعت آن
 اقیقون افریطی گاؤزبان شاهره بسفنج فستق بادرنجبویه
 اسطوخودوس بیلله سیاه از هر یک یک مثقال سناکی چهار
 مثقال موز منقح بیست دانه اقیقون را در کتان بسته
 بکوشند و باقی ادویه را در دو رطل و نیم آب بکوشند تا
 ثلث مالند صر اقیقون را در آن انداخته مالند و در دو
 مثقال صر را مالند تا سرد شود پس صر را نشوده و در دو رطل

باز گرم کرده بر روی فلوس خیار شیر و ترنجبین پاک کرده از هر یک پانزده مثقال کرده بمالن تا تمام شیره خیار شیر جدا شود پس بپالانند و یک مثقال روغن انیسون شیرین داخل کرده اول مرتبه لاجورد مغسول و درنگ بکباب سکر سه مرتبه حساب شده فرود برند و از عقاب مطبوع نیم گرم را بنوشند + تقویم انیسون مقول از تداوم اطباء سهل مره سودا است در نهایت قوت بی ضرر است که موجب ضعف شود + صفت آن بگیند تخم انیسون ده درم در پارچه کتان بسته در دولت رطله شراب انگوری یک شب بخیسند و صبح کسبه را مالند و افشرده دور نمایند و شراب را صافی نموده با هر یک از شراب بنفشه و شراب در دکر یک اوقیه در روغن بادام شیرین یک گرم بیاشامند و غذا قهیم شور با گوشت جوان مرغ باشد و انطاکی از قدما چنین نقل کرده که بگیند یک رطل تخم انیسون را در سی رطل شراب انگوری بخیسند و بگیند از نه تا چهل روز بگذرد پس هر روز در دولت رطله از آن بنوشند و این نسخه را انطاکی معتبر است + مارالجبین انیسونی بر قورق مابدا که قدمه اطباء کتب خود نقلی نموده که چون گفته هر روز ده درم انیسون را در نیم رطل شراب و تازه دوشیده یک شب بخیسند و صبح بمالند و فشار از و صافی نموده پانزده مثقال بچینین صادق الحوضه داخل کرده چون بریده شود در کرباسی اندازند تا تمام آب آن بچکد پس آنرا بنوشند جهت رفع نقصان و بالمیو لیا و بچون و امراض سوداوی و تشنج به نهایت مفید و مجرب است و نیز نافع است از براسه صمد سودا و سه +

فصل در بیان معاینه که اصل و عمود در آنها انیسون است

معجون انیسون بر یکی این معجون را یکی از نجاشیه بجهت بچی برشته مالیت نموده نافع است از برای المیو لیا و سودا و فرغ + صفت آن انیسون اسطوخودوس از هر یک ده درم در نسخه دیگر انیسون پانزده درم است لیلی سیاه بندی بیست درم خربق سیاه حریل گاؤزبان سفرم از هر یک پنج درم و نقل و درم با درنجوبه پوست زرد

از ترنجوب خشک از هر یک سه درم خربق سفید اصل انیسون یک یک درم در نسخه دیگر بجای خربق سفید و سنگ اصل جوز کوا سنگ لیسک بهمان وزن است مجموع را کوفته بکش و صفت معجون سازند شربت در مثقال معجون انیسون را در نافع از برای المیو لیا سه سوداوی صفت آن انیسون ده درم کوفته در سی م مویز منقعه بشند و بکوبند هر روز پنج درم تا ده درم متداول نمایند + معجون انیسون سودا و بغم و نفوس رطبه را از بدن و دروغ پاک کند و بالمیو لیا و جنون و بهوشی و نسیان را مفید است + صفت آن انیسون غار لقیون سفید بسنج قشقه سارکی ترنجوبه مدبر از هر یک پنج درم اسطوخودوس لسان الثور از هر یک یک سه درم با درنجوبه برنگ کابلی متشرف خشک حج ارمنی لاجورد از هر یک دو درم خربق سیاه یک درم مجموع کوفته بچینه جصل صفت شربت شربت درم تا ده درم است

فصل در بیان مغزها یا سیکه اصل و عمود در آنها انیسون است

مغز انیسون نافع از براسه المیو لیا و اوقیه که مزاج بسیار گرم باشد + صفت آن گاؤزبان با درنجوبه انیسون رومی از هر یک دو درم جو شانه در آخر سه درم انیسون را در قهقه کتان بسته در آن اندازند و فرود آرد کسبه یا مالند و فشار در در کنند و مغز را گرم کرده بر روی فلوس خیار شیر بیست درم صافی نموده روغن انیسون شیرین یک مثقال داخل کرده نیم گرم بنوشند یعنی انیسون مستعمل در صمد سودا و سه از براسه نفع ماره سودا که چنانچه صبح بنوشند تا آنکه نفع در قاروره ظاهر شود پس مسهلات کتان بسته گاؤزبان بسنج قشقه شاهره اسطوخودوس با درنجوبه از هر یک دو مثقال مویز منقعه بیست عدد و آردی سیاه بزرگ دانه کمیته دانه شنب در یک رطل آب بخیسند و صبح بچینند تا در براسه انیسون تا آب نصف شود بر روی انیسون صاف نموده شب بگذرانند و صبح نیم نموده کسبه را بچکد و فشار در در کنند و ترنجبین فراسانی پانزده مثقال در آن حل کرده صاف نموده

نیم گرم بنوشند و چند روز برین مداومت نمایند + بزبون نفع انقد و فرغ فاو سکون را میممل و کسر با سه موده و نم با کز شناه تخم نایه و سکون و در لوق آنرا بر بیون دابریون و فریون و فریون نیز گویند + در بر روی انیسون در لوق نونین به سه شناه تخم نایه و بوزلی آکل بنفشه و قاشق بنفشه نیز بوزلی حافظ النمل و حافظ الاطفال و کرش الغم و سوزن خلاش و تا کوب نیز گویند و در اکثر لیسن السودا و بطن انیسون مغزی از بیون است و آن صفت است خاکستری رنگ مائل بزروی با طعم بودکند و نبات آن شبیه کبابه و کسبه و شیر دارد و آن در قلم است قسح از آن رنگ سفید است با شبنم و خار ناک است و قسح از آن برکش سیاه و خار ناک تند و در بار مکر شیر آن بنفشه و از بلاد لیب و حبش سودا خیر و بسبب تنگی و حرارت بودی تر آن اصل آن ملا در دوزخ در زینت آن شکنجه گو سفند را پاک شسته در ظرفی نسبه کرده میگذرانند و بعد از آن از دور حرارت مانند نیز در غیر آن بر میسازند تا مدت بودی آن بشام نرسد به یکس و دفعه شیر بسیار سه از آن فرود نمیده و در شکم جمع میشود خشک کرده استعمال نمایند بهترین آن صاف تازه خاکستری رنگ مائل بزروی و تند بوسه یا عدت و تیز سکه چون بر زبان بگذرانند زبان را بگذرد و تا مدت سه لنع آن باقی ماند و چند تند بوز تیز تر باشد بهتر و تازه تر است و دوز آب روغن زیت گداخته شود و بسبب وزن و تهلیل باشد و گفته آن سرخ رنگ است که زود گداخته نشود و بودی در دلیع آن کم باشد و منشوش آنکه با نوزت و صفت می سازند نیست در او صفت مذکوره از عدت دلیع در دانه گداختن و غیره با گویند اگر بخار آن در وقت گرفتن و صد بر نماند برسد میریزند آنرا امیس باید که در آن وقت در آن را بندند اول سیکه سه پرده با بن صمغ نو با سه ملک و تیه است و آن گرم و خشک است تا اول در چهارم در بعضی خشک در درجه سوم گفته اند و قوت آن تا چهار سال باقی میماند بعد از آن ضعیف میگردد تا سه سال باطل میشود و جالی و ملطفت و محرق و حاد و هر چند تازه تر باشد اوصاف مذکوره در آن زیاد است حتی آنکه در

که حادترین صفتها است زیاده است مسلط بلغم لزج و زرد
 و آب و منفی فضول بلغمی از اعصاب و با او دریه مناسبت
 لقوه و قوی و سوزی کرده و استسقا و سوز و عرق النسا
 و مفاصل و دفع ضرر موم و در درک و کمر که از بلغم باشد
 نهایت نافع و شرب آن کسقط جنین و فرزند آن با
 سم آمدن نرم و نافع سقوط جنین و فرزند آن با
 حیت زردل آب سفید و حرمت و حرمت و سوزش آن در
 چشم و در مبر سمانه و سوط آن با آب چند رحمت سل
 سوز حرمت چشم و تقیه دماغ و صفاد آن بر استخوان باعث
 آن باید که محافظت نماید استخوان را از ان و کلا آن
 دافع گوشت زیاده زخمها و بر زخم سگ دیوانه گزید و لذت
 بومام دافع سمیت آن و بار و غنا فالج و لقوه و عذر
 امراض حسب در مفاصل باز عفوان و اینون جستن
 اقسام مفریان نمیده محمول آن بقدریک حیه تا در کمر جدر
 در ارضی مقس مجرب و اگر احداث سوزش نماید روغن
 کسرخ زخم آنست و یک جبه آن که با سگ ساییده باشد زخم
 آن در اعانت بر حمل و تقویت فرج و تقویت رحم و دفع
 بر بوی آن نافع و دیداست از برای اصحاب مزاج گرم و
 سیکر بر مزاج او خون غالب باشد مندر او نیست که تنگانی
 نباشد و منفرحا کسلی است و مصلح آن مقل ارزق و بر
 السوس افادیه مانند دار چینی و سنبل الطیب و لیزه و کثیر و غیر
 عربی در روغن بادام شیرین است و گویند منفرایش است
 و مصلح آن روغن و مفر بر وجه آورنده نم آن بجا که از
 سقط جنین تواند اسقاط آن نموده قدر نشین و در فراط
 و برش در استسقا با زردیون است و در قوی بوزن آن تا در
 چند جنید سیرتر و قسم یاه آن قال قان موفت گوید
 اگر فریون و اینون را در شیشه کتن هر یک دیگر ریافانی
 گرداند چنانچه از هیچ کدام اثری باقی نماند و بعضی گفته اند
 که فریون صغ و حش مار زبون است و اصلی ندارد
 زیاده آن تا سه درم کشته است و گفته اند که چون فریون
 را با باطلنگا هر دو را در هیچ دقت قوت آن زائل نمیکرد
 امراض الراس سکنه نفطیس با فریون نافع است از برای
 سکنه و همچنین بومیدن آن کجاست آنکه لکه آن مسخن دماغ

ملطفت بلغم و مرق و مسهل آن است + کابوس چون
 بیاشامند از ان وزن ربع در سه یا ادویه مناسبت
 است از برای کابوس + جمود و خصوص علاج جمود
 بلغمی مثل علاج مرات است الا آنکه باید که بر بند سیر
 ایشان روغن یا سمن که در هر یک رطل از ان یک انچه
 فریون حل کرده باشد و نیز نافع است اصحاب شخص
 جمود را طلا کردن بر سر ایشان فریون و چند سیر سوز
 حل کرده در روغن یا سمن + صرح چون نرم ساینده
 در مینی ایشان باشد نافع از برای ایشان و چون
 کنند از آب گرم و خرغره نماید بان صاحب صرح
 باشد نافع مراد شیخ الرئیس گفته که فریون نافع است
 از برای صرح و میدن آن در مینی و تنهانی و با او
 دیگر و نیز گفته که در صرح بمشاکت اعراض بسبب
 ریاح مصره از اطراف بسو که در غ هرگاه طلا کرده شود
 فریون تا فسیاد امثال اینها ادویه محرمه محمله موم
 و مرقه عضو بر موضع که میکنند از ان معود اخره و حال
 صرح نافع است از اول لازم است که طلا کرده شود با
 امثال این ادویه بعد از سبب بلاسه آن موضع که
 معود میکنند از ان موضع ریاح مصره + فالج و
 اکثر بومیدن فریون نافع است از برای فالج که
 آنکه خفیه دماغ میکند و میل میدهد مواد از جهت نخاع
 بکامب مینی و چون بگیرند از فریون وزن یک شعیر
 و حل کنند با آب مرزنجوش یا آب افشرده چند ریاح
 یا آب افشرده سیرتر و سوط کنند بان تنغیه دماغ میکند
 و میل میدهد مواد از جهت نخاع بسوسه مینی پس با
 نافع از برای فالج و اشامیدن آن نافع است از برای
 فالج و استرخا چون بگیرند از ان مقدار یک دانگ و
 ساینده باشد سیر میگرد و زرده تخم مرغ نیم برشت و
 بیاشامند نافع است از برای استرخا و اعصاب نفع
 بلغم و چون بگیرند از ان ربع در سه و از هر یک از
 سکنجین و اشق نصف در موم و موم ساخته فرود بر نافع
 است از برای استرخا و جالینوس و این جمله و صاحب
 صنایع و غیر آن گفته اند که چون فریون داخل کنند

روغن زیت و قرح بان نماید نافع است از برای فالج
 و سایر امراض بارده عصب سزاواریست بسیار نافع
 از فریون در مرقه بلکه باید که بوده باشد سکنه از ان
 در شش روز مرقه و آملش سکه روز است و چون مرقه
 نماید از ان بقیره و ملی که شکسته باشد حدت فریون را
 بر روغن تیج بان نماید در فالج نافع است از ان نهایت
 و سزاواریست اکثر در مرقه آن بلکه باید که بوده باشد
 سکه درم از ان در شش روز مرقه تا هفت روز قرحی
 که چون بگیرند از فریون تلیله و حل کنند بر روغن قسط
 یا روغن غار در کم نموده تهین بان نماید نافع از برای
 فالج و استرخا کجاست آنکه مسخن عصب است و ملطفت
 محلول بلغم با سوسه می گفته که چون بگیرند از فریون وزن
 یک او قیه و نرم صلیه نموده در یک رطل زیت که در ان
 موم دو او قیه گذاخته باشد داخل کرده در باون برسته
 بماند تا چون مرهم شود و مرقه کرده شود بچینه سکه از ان
 بسیار نافع از برای صرح و استرخا نفع مین + لقوه
 فریون نافع است از برای سقوه اشامیدن آن
 شیخ الرئیس در از سه گفته اند که سوط کردن بان
 حسب عدد سه محلول بشیر و ختر نافع است از برای لقوه
 ابن بطلان گفته که چون حل کنند آن را در روغن جبه
 الخضر او بالند بر روزه صاحب لقوه نافع است از
 سفیان اندلسی گفته که چون بگیرند از ان ربع در سه
 و از سکنج و مقل البهود و از شق از هر یک نیم درم و فرود
 صاحب لقوه زائل میگردد و لقوه آن بزودی + تشنج هرگاه
 مخلوط کرده شود فریون را بعضی از او بان حاره مانند
 روغن قسط و روغن سداب می باشد نافع از برای تشنج
 تیج بان شیخ الرئیس گفته که از چیزهاییکه بسیار نافع است
 از برای تشنج استلانی صفاد کردن با فریون است این
 طریق که زیت کهنه یک رطل موم صرخ دو او قیه فریون
 تازه یک او قیه موم زیت را در هم گذاخته فریون
 را سوده بان مخلوط کرده در باون برسته بماند تا
 شود استمال نماید و هرگاه بگیرند فریون و مثل آن
 از هر یک از جنید سیرتر و حاقر حاد بسیار نرم سوده مخلوط

در وعین قط یار وعین سداب یا هر دو در بن ناید
 نافع است تشنج رطب استلانی را هر چند هرگاه فراز
 شود از آن وزن یک گرم و مخلوط کرده شود بوزن
 در هم زیت کشته نافع از براسه خدر مخرج آن و چون
 اصل کند اثر بر وعین دار یعنی نافع است از براسه خدر
 آتش میدن آن و تریخ آن و چون مرم آن با شش در
 مخرج نموده شمش روزان مخرج نماید نافع است
 را و همچنین چون مخلوط نمایند بقیر وطنی و نمک آن مخرج
 نماید نافع است خدر را نهایت نفع و نیز چون گل کند
 بر وعین فشار الحار یا بر وعین حار دیگر نافع است از برای خدر
 مخرج آن و آتش میدن آن + رعشه آتش میدن آفریون
 با دو نیم مناسب نافع است از براسه رعشه بلغمی + دو
 رو سرد عطیس آن بعد از تنقیه نافع است از برای دو
 رو سرد بلغمی و تشوق بان بار وعین مناسه نافع است
 از برای دو رو حادث از کیموس بار و طبرسه گفته که گویند
 آن نافع است از برای دو رو حادث از اخلاط بار و +
**فصل در بیان خوبیکه اصل و عمود در آنها
 آفریون است**

حب آفریون سنگدری نافع از برای فالج و تشنج
 و لقوه و مریخ و رعشه و خدر + صنعت آن شخم فلفل سحرینیک
 مشوی قریق اسود مقل ارزق از هر یک یک جزو آفریون نخل
 از هر یک نیم جزو کوفته بخیته باب کرب سرشته حب ساند
 شترتبه یک گرم + حب آفریون دیگر لکنت زبان زایل
 گرداند چون در زیر زبان نگاه دارند آب آن را بر زنده
 فرد نبرد + صنعت آن دار ششعان گل سرخ از هر یک
 یک جزو و از فرعی آفریون قر نقل از هر یک نیم جزو با
 لادن یا عنبر یا موسیقی هر کدام که باشد سرشته حب ساند
 حب آفریون دیگر که در و لقرس را در ساعت به نشاء
 + صنعت آن آفریون از نجیل از هر یک چهار درم مصطلک
 شش درم سورجان نه درم انیسون زیره کرمانی فلفل
 سفید و فلفل منزه حب لقرم سینه سیاه از هر یک دو درم
 کوفته بخیته باب رازیانه خوب سازند شترتبه دو درم حب
 آفریون دیگر نافع از برای فالج و رعشه و تشنج و لقوه است

آن آفریون مصطلک درمی انیسون از هر یک چهار درم شخم
 مشوی غار لقیون سفید عصاره آشنیقن از هر یک یک مجدم
 شخم فلفل صبر سوطی انیسون سنبل الطیب از هر یک یک درم
 نمک هندی یک درم و نیم در فلفل دو درم کوفته بخیته باب
 کرب سرشته خوب سازند هر چه بقدر فلفل شترتبه دو درم
 حب نانچکرم پیش از غذا و بعد از غذا توان خورد و این
 حب را باب گرم فرو برند و گفته شده که سزاوار آن است
 که بعد از آتش میدن این آب نوشند و این نیز نافع است
 از براسه سور الفقیه و اخراج ماسه اصف و نافع است
 از براسه دجج و رک و دوج و فلفل و لقرس بار و در اصل آفریون
 تا لیف محزون زکریا را می قلع بلغم خام از اعصاب کیند
 و نافع است از برای فالج + صنعت آن آفریون شخم فلفل قطون
 و قیق عصاره فشار الحار در برابر امساک و کوفته بر وعین دو درم
 شیرین چرب نموده خوب سازند شترتبه یک گرم + حب آفریون
 نافع است از براسه رعشه و فالج و برص و سایر فضیله نظیر
 بوده باشد + صنعت آن آفریون شخم فلفل غار لقیون
 سکنج مقل ارزق از هر یک شست شقال صبر سوطی و
 شقال اجزا کوفته بخیته سنج و مقل را در آب کند تا حل گردد
 در آب را بان سرشته حب ساند شترتبه از یک درم تا شش
 نظر بقوت مریض + حب آفریون دیگر فالج و تشنج را
 نافع بود و اخلاط خام که در اعصاب باشد براند + صنعت
 آن آفریون سکنج مقل ارزق غار لقیون شخم فلفل از هر یک
 یک درم صبر سوطی زرد دو درم اجزا کوفته باب کرب
 سرشته حب ساند شترتبه دو درم تاسه درم باب یک گرم
 حب آفریون سهل حبت کسکه تواند سهل بالغ بخورد
 و از خوردن آن عاجز باشد + صنعت آن از بقیق گوگرد
 شکار آفریون اجزا امتدادی گرفته اول گوگرد و سیاه
 با هم خوب سخی نمایند بعد از آن شکار آفریون را داخل نموده
 سخی نمایند که شل بخار گردد و قدر آب صغ داخل آن نموده
 خوب بقدر دانه فلفل بند بند شترتبه دانه یا بیشتر یک گرم
 نجب قوت مزاج و صنعت آن آب سرد تا آن که آب
 یک فنجان بنوشند و از آب گرم و از هر چیز گرم احتیاط
 نمایند که در صورتیکه نخواهند فعل آن کم شود پس آب گرم

نمونه که عمل آن بر طرف میگردد و هرگاه در عمل توفیق رود
 در اعصاب بعد از آن با عصاب استنول سرد بخورد و اگر سوزش
 معلوم شود قدری روغن بادام بنوشند و اگر سوزش
 تشنگانه زیاد معلوم گردد بر وعین گل یا غیر آن مکان
 را چرب نمایند و بعد از ظهر خود آب را خوب سرد کرده
 اگر خوردن مانده باشد بخورد و در شام تر پلا و دیاب قلیه
 روغن یا پلا و بخورد و وقت خوردن خوب چون آب
 سوزش دارد باید که خوب را در چند دانه سوزش
 یا غیر آن بچیده فرو برند که حلق نرمند و این حب نافع است
 جهت امراض مزمنه رویه مثل عرق النساء و امراض
 برص و مریخ زخم و قزوح جزیه مانند تشنج و انواع
 قوبانو و کینه و غیر آنها از امراض رویه جزیه بشرط آنکه بعد از
 احتیاط و تقاریر بدهند و باید که حرارت در دادن آن
 بجز کس و حرقت و هر مرض ننمایند و تا ضرورت بسیار دانی
 شود مرکب آن نشوند و نزدیک آن نروند که در
 از غائله نسبت و بعد از آن تبریر نمایند و احیاناً اگر عمل
 بزرگ عظیم تصور است اصلاح آن بر آب و العبه بار وعین
**فصل در بیان ادویه نیکه اصل و عمود در
 آنها آفریون است**

و همین آفریون نافع است از برای اصلاح بلغم لوله
 چون بر سر باند + صنعت آن آفریون بودیه گو بی
 دو شقال جزیه شترتبه قزوح از هر یک یک شقال
 یک پیاله بخورس آب بر رویه دو کرده بچوشانند
 تا نصف رسد صافی نموده زیت بار وعین کچجیل شقال
 داخل کرده چندان بچوشانند که آب رفته روغن مانده
 شیشه نگاه دارند + همین آفریون دیگر استعمال در اصلاح
 بلغم و قلیه ماده مکن شده باشد در سرد گردیده باشد زمین
 صنعت آن قسط بلغم فصب الذریر و عاقر قزح از هر یک
 درم یک کوفته در یک رطل آب یا در شرب یک شنبلیله
 و صبحش با یک رطل زیت یار وعین کچجیل شقال
 + صنعت آن آب بر دو رو در وعین مانده صافی نموده
 آفریون بوده در آن داخل کرده در باد آن سکنج
 نایک مخلوط شود در شیشه نگاه دارند و در وقت حاجت

دین افریون مستعمل در سکتہ بلغمی و استرخا و فلیج و جمیع
امراض بارده دماغی و عصبی اقوی از نسجها و بلغمی
از سید اسمعیل در زخمیه صنعت آن سداب تازه بکافور
و یک من آب آنرا بگیرند ده استار در عن سوسن اضافت
کنند و با تش ملائم آن مقدار بچوشانند که تمام آب بخوت
شود و قطعه عاقرقره چندی بستر از هر یک سه درم در
افریون جاوشیر بارزد از هر یک یک مثقال نرم سائیده در
روغن گرم ریزند و بدست مالند تا نیکو مخلوط شود و اگر
روغن لبان حاضر باشد سه درم داخل کنند و الا بل
آن روغن ترب داخل نمایند بر هر کاشت و عقب
گردن صاحب کتہ مالند دهن افریون دیگر نافع از برای
تفویض نفعی عیب صنعت آن بگیرند روغن یا سمن یک
رطل و حل نمایند در آن افریون تازه یک اوقیه طراحت علی
را بخورند و این روغن برابر شش بریزند یکم یا پارچه
باین روغن تر کرده بر صاحب شش بگذارند و دهن افریون
میخ فترات و عصاره علیک بان بعد از استسراق کلی و شقیه
اعصاب از طوبات بلغمیه و ظهور علامات بر نافع است
از برای فالج و استرخا و لقوه لیکن میباید و لا عضو را خرقه
خسته مالند پس تمیخ باین دهن نمایند صنعت آن کثیر
زیت رگابی یک رطل موم زرد غیر مغسول یک اوقیه موم
زرد زیت بگذارند در دهن آنراخته یک اوقیه افریون
تازه ملوده در آن داخل نمایند و بدست مالند و بسایند
تا یکسان گردد پس در شیشه نگاهدارند و عند الحاجة
مستعمل نمایند و بوجیه گفته که فالجی که بوده باشد حادث
از جراحت آنرا نافع است در بین برهن افریون و باید
میخ کرده شود بان موضع علت را دائم این ماسوی گفته
که میخ بان نافع است از برای استرخا حادث از ضرب
و قطعه دینز این دهن نافع است از برای تشنج بلغمی
بان صاحب مهنی گفته که دهن افریون نافع از برای
حذر بلغمی تمیخ بان بعد از سهال مسهلات بلغم و چون مخلوط
کنند باین دهن افریون چندی بستر عاقرقره جاوز آن افریون
که هر دو نرم سائیده باشند و تمیخ جسد مناسب عصب
بان نمایند و اتم نافع است از برای خدر عارض از برودت

خواه بیاشامند یا تمیخ بان نمایند و صاحب افلیج خیزین
گفته روغن و آبوسل میس گفته اند که بعد از تنقیه با سهال
عقب شیطیح و جب منتن نشانند صاحب رعشه بلغمی را در
آفتاب تا ورق کند پس تمیخ نمایند عضو ترش را و مخزج
عصب آنرا از فقرات بدین افریون نافع است که نرا
نفعی هویداد دهن افریون تالیف شیخ رئیس نافع از برای
جمیع درد هایکه از سردی باشد خصوصاً در دهای که در
عصب باشد و از برای سه عرق النسا و وجع ظهر و حلق
از برای فالج و لقوه و استرخا صنعت آن قطعه تمیخ
درم چندی بستر چدرم پودینه خشک دو اذره درم عاقرقره
هفتدرم کندش چهاردرم مویزج سه درم جگر را نیکو فته
در چهارصد درم شراب ریجانی یک درم و یک شب بخیساند
پس با تش ملائم بنیزد تا کثر از ثلث شراب مالند پس از شتر
فرد آورده بگذارند تا سرد شود و مالند مالیدنی شیر
و بسایند و داخل کنند در آن نصف وزن آن روغن
کنج یا روغن شیر و باز بچوشانند تا آنکه شراب برود و
مالند پس با زای هر دو درم روغن دو درم از افریون سائیده
تازه بسایند تا چون غبار شود و مخلوط کنند بر روغن و با
بر آتش گذارند و یک جوش دیگر داده از آتش بردارند
در شیشه کرده سر آنرا بسته نگاهدارند و بوقت حاجت
بکار برند دهن افریون بر نسج دیگر صنعت آن زیت
یک رطل موم زرد دست درم افریون تازه ده درم زیت
را گرم نموده فریون را اصلایه کرده در آن بگذارند و صا
نموده فریون را اصلایه کرده در آن اخل کنند و در بان
سنگه بسته مالند تا نیکو مخلوط شود در شیشه نگاهدارند
و در وقت حاجت بکار برند دهن افریون نسجه دیگر
آن قطعه تمیخ ده درم عاقرقره هفتدرم مویزج سه درم جگر
را نیکو فته در چهل درم شراب بنیزد تا ربع مالند پس چهل درم
روغن خیری داخل کرده بچوشانند تا شراب برود و در
مالند پس در آخر دو درم فریون سوده داخل کنند و از
آتش فرو گیرند دهن افریون دیگر نافع جهت جمع اوجا
ظهر حادث از ریاح حادثه از طوبات علیظه و بلغم غلیظ
و از برای سه عرق النسا و استرخا و سکتہ

لقوه و ادجاع مفاصل ریجی و بلغمی صنعت آن بلغمی که
سید اسمعیل در زخمیه در روغن طبر ریجی ذکر کرده نفع
سید چندی بستر فریون عاقرقره شش مثقال صلیت اجزا
مسادی از مجموع ده درم کیرطل روغن سداب داخل
کرده آمیخته یک هفته در آفتاب نهند و هر روز دو مرتبه برهن
زندیس با لایند و مرتبه دیگر ده درم مین ادویه را داخل
کرده یک هفته بستر در آفتاب گذارند و هر روز دو مرتبه
برهن زندیس از هفته بیالایند و مرتبه ثالث بر آورده
ادویه را داخل کنند و بعد از هفته بیالایند و استعمال نماید
شیان فریون ضعف شانند و سلسل البول رقیق را نافع
و باه را قوت دهد صنعت آن مغز نارچیل مغز حب الصویحبه
الحلب مغز بادام تلخ گرم دانه حب الزمل از هر یک دو درم
فریون چندی بستر سداب از هر یک سه درم مقل از زق
ده درم مقل را سداب کند تا حل کرده باقی ادویه را جدا
نرم کوبیده وزن نموده بان سرشته شیانفا سازند +

**فصل در بیان صنایع اتمیکه اصل و محمود
در آنها افریون است**

صنایع افریون مستعمل در فالج که عصاب را نرم کنند
این صنایع از بوسل است صنعت آن افریون یک اوقیه
عاقرقره از جوش مویزج از هر یک یک اوقیه نطفه در آن
از هر یک اوقیه نطفه یک درم چندی بستر چار اوقیه کوفته
بنیخه روغن حب الفار داخل کرده در بان بسته مالند
نیکو تا چون مرهم شود بر هر کاشت و عقب گردن صنایع
نمایند صنایع افریون دیگر مستعمل در فالج صنعت افریون
تازه ده درم نرم سائیده موم زرد دست درم زیت کتہ
سیمن گذاشته زود آورده هنوز گرم باشد که فریون را داخل
کرده در بان سنگه بسته مالند تا هموار شود بر هر کاشت
و عقب گردن صنایع نمایند صنایع افریون مستعمل در تشنج
صنعت آن افریون چندی بستر مینو سائیده نرم سائیده موم
زرد نطفه دهن زرد روغن سوسن گذاشته ادویه را داخل
کرده در بان سنگه بسته مالند تا چون مرهم شود صنایع
صنایع افریون نافع از برای صداع فزین صنعت آن
افریون دو مثقال کوفته بآب در زنجوش سرشته بگذار

تراشیدن سیر بر سر ضار نمایند و اگر دانه زیادتی حرارت
 نباشد سفیده تخم مرغ در روغن گل سرخ و اندک سرکه
 داخل نمایند و اما از میون به بنشیند و اگر صفت آن از میون
 یک درم چند بیدستر در درم هر دو را نرم ساینده زیت که
 یک اوقیه داخل کرده در بادون بسته بماند تا کلسان
 استعمال نمایند طلائی از میون نافع جهت فالج و استرخا
 صنعت آن از میون ده درم عاقر قرحا زنجوش میوز
 از هر یک یک درم خردل فلفل سیاه جوز بوا از هر یک یک
 نیم درم حب الفارسه درم چند بیدستر دو نیم درم مشک
 اجزا را با گلاب برنگ صلابه نیکو ساینده گرم نموده طلا
 نمایند و اگر قدری روغن قسط داخل نمایند میگردد قوی
 طلائی از میون دیگر که همین منفعت دارد و شیخ استلانی
 بر این سفید است صنعت آن از میون چند بیدستر
 ساکنه قسط رخ رز آوند طولی جدا در خطائی اجزا سادگی
 بسیار نرم ساینده یا گلاب یا عرق دار چینی گرم نموده
 طلا نمایند و درین طلا اگر بعضی از ادیان مثل دهن
 سوسن یا قسط یا خرمی یا امثال آنها داخل نمایند بیست

**فصل در بیان قیر و طبایع که اصل و معنی
 آنها از میون است**

قیر و طی از میون استعمل در صدمع فزمن + صنعت
 آن از میون در درم کوفته موم زردی درم روغن شبت
 یکصد درم در هم گذاخته از میون را داخل کرده قیر طی
 ترتیب داده بر سر بماند قیر و طی از میون دیگر استعمل
 در فالج و استرخا صنعت آن بگریز روغن قسط یا روغن غار
 یا هر دو گرم نموده بگذارند در آن قدری موم زرد که گرداند
 روغن را بی الجمل غلیظه پس در بادون انداخته قدری از میون
 تازه را هم نموده در آن داخل نمایند و بسته بماند
 یکسان شود استعمال نمایند قیر و طی از میون بوس گفته که
 نافع است از برای فالج و استرخا حادث از شیخ درمن
 عضل صنعت آن موم زرد یک درم روغن سوسن درم گس
 از هر یک سه درم از میون چهار درم موم بلور روغن بگذارند
 و نموده بکنند بان از میون نموده و بماند بر موضع منسج
 درض + قیر و طی از میون استعمل در فالج و لقوه و صدمع

بارد فزمن صنعت آن از میون سه درم چند بیدستر یک درم
 گرم کوفته شبت پنج مثقال موم را در پنجاه درم روغن
 شبت دسی درم روغن قسط و شبت درم روغن گل که گفته
 در آن آمیزند و قیر و طی ترتیب دهند و بر سر دانه که
 بماند و از بوا احتیاط نمایند +

**فصل در بیان معاجلی که اصل و
 عمود آنها از میون است**

مجموع از میون جهت فالج و لقوه و استرخا
 رعشه و خدر و صرع بلغمی نافع + صنعت آن از میون
 خنظل تمونیا شش غار لقون شش سفید صبر سقر طی
 از هر یک دو درم مصطک رودی یک درم افیتون اسننبل الطیب
 از هر یک سه درم نمک هندی مقل از هر یک نیم درم دار
 خنظل یک درم ادویه کوفته بخت بر روغن بادام شیرین چرب نموده
 با سه درم ادویه عسل کف گرفته برشته شربت یک درم
 تا یک مثقال با آب گرم + مجموع از میون سهل که همان
 نفع دارد صنعت آن از میون مصطک رودی انیسون
 از هر یک سه درم غار لقون شش عصارة اسنتین تمونیا
 شش سفید از هر یک شش درم خنظل چهار درم صبر
 سقوطر اسننبل اسننبل الطیب از هر یک شش
 درم فلفل دار فلفل از هر یک دو درم مقل از رزق یک درم
 ادویه کوفته بخت بر روغن بادام شیرین چرب کرده با سه
 وزن ادویه عسل مصطک بقوام آورده برشته شربت
 یک درم تا یک مثقال مجموع از میون سهل دیگر اقوی
 از دو شخته قبل صنعت آن از میون تخم خنظل قنطورین
 رقیق عصارة قنار الحار تمونیا شش سفید غار لقون شش
 سفید ترب سفید مجوف خراشیده در بر سنبل الطیب مستل
 از رزق از هر یک دو درم صمغ عربی یک درم کثیر انیدرم
 ادویه کوفته بخت با سه وزن ادویه عسل مصطک مجموع
 شربت از یک مثقال تا دو مثقال باب گرم مجموع
 از میون سهل دیگر نافع جهت رعشه و فالج و لقوه و
 برص و هر امره نیک از مغز و رطوبت باشد صنعت آن
 از میون تخم خنظل غار لقون سکنج مقل از رزق ترب
 سفید مجوف تراشیده تمونیا شش سفید از هر یک مثقال

صبر سقر طی یک نیم مثقال صمغ عربی کثیر اسننبل الطیب
 از هر یک یک درم صمغ عربی را در آب کف بجایانند و حل کرده
 نمایند و باقی ادویه کوفته بخت بر روغن بادام شیرین چرب
 کرده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بقوام آورده برشته
 شربت تا دو مثقال با آب گرم یا آنچه مناسب باشد
 از میون که نفوس و عرق النساء و ادجیل نظر و مفاصل
 نافع است صنعت آن از میون ترب سفید ترب هر یک یک
 درم سه درم مصطک چهار درم سور بخان سفید شبت درم
 انیسون فلفل دار فلفل سلجیه سیاه زیره کرانی از هر یک
 یک درم مغز صبر القطم چهار درم ادویه کوفته بخت بر روغن
 بادام شیرین چرب نموده با عسل بقوام آورنده سه وزن
 شسته شربت از دو درم تا سه درم باب راز از میون
**فصل در بیان احوال طاریه بر کسیکه از مقدار
 از میون زیاد بخورد خواه نمرد و خواه**
 بماند از مقدار در درم تا سه درم آن کشته است بحد
 سه روز و از احوال طاریه و اعراض آن در دو نوع
 و اما کرب و التهاب بسیار و فوق و اسهال غوطه
 راقص با فرط تمارک و سنگین آن بخوراندن سکون
 روغن گاؤنانه پس مارا الشحیر و میون بود
 با برف و رخ سرد کرده نشاندن در آب سرد و خوردن
 آب سرد جرحه و همین هم خورا بنیدن آب نو که گفته
 بارده مانند نار میخوش و سیب میخوش در بیاس و
 اندک کافور و روغن و مانند آنها و شیر بز یا گوسفند یا
 تازه دو ششیده و جدا در دقادر زهر معدنی اسطوخودوس
 بادوخ و شیر آشامیدن و تحقیق بجهت بار
 نمودن و مانند این تدابیر است اسنتین نفع هر
 سکون فافع سین و سکون نون و کسر تا نشانه نون
 و سکون یا سه شانه تشامیه نون نون نون نون نون
 و بعد از خنق بخاسه مجبه و تا سه شانه نون نون
 وقاف گویند و بلخت مصر نوع زبون اسنتین را در
 نون جبه اسنتین را در بل گویند بر سه حمله گفته اند
 نوعی از به نجاست است و گویند که اسنتین را بخورند
 و از کثورت رومی نیز گویند و اسنتین را بخورند

استوار و نیز مانند آن اسم نباتی است این شکر و گیاه شکر
 با بونگه که چشم در گوش مانند صفت خبار ناک سفید شامش
 مثل بزنجار است و شاقش بند و گلش مانند گل با بونگه و از
 زهره تر و خوش شویه با سفید تلخی و قیض و بود آن با عطر
 قیضه شامش را میس گفته که چنین گفته اند شستن چند نوع
 میباشد خراسانی و مشرقی و آنکه از کوه لگام آورند و یکی
 در طوسی و غیر آن و قدیمین اصناف آنرا پنج قسم دانسته
 اند طوسی و موسی و نبلی و خراسانی و نبلی و نبلی یا عطر
 است و صفت نبلی آن قوت قیض و تحلیل آن زیاده و
 حرارت آن کمتر ازین جهت سهل بلغم نیست هر چند
 بلغم در معده باشد و شقیه چندان در اسهال بلغم ندارد و شقیه
 که برگ مثل برگ زردک و سفید و گل آن زرد بکلی و ورق
 سفید در معده میماند و زبولون ترین اصناف آنست
 و با بونگه در آن و دو قوت است قوت اسهال و قوت قیض
 و در جوهر است جوهر لطیف که باعث اسهال و تفتیح است
 و جوهر ارضی که سبب قیض و آن نیز از اصناف شامش است
 و از جهت بعضی حکما آنرا شامش رومی نامیده اند و مختار
 برترین اصناف آن موسی و طوسی سفید رنگ با
 غلبت است که چون بشکنند خوب آنرا بوسه صبر از آن
 و طعم آن با حرقت تلخی و قیض باشد گرم در اول و خشک
 در دوم و بعضی گرم در اول و دوم و خشک در آخر دوم گفته
 اند این صمغ است مفتوح و ملطف و مشمی و قابض و تلخ
 و قیض آن قوی و زیاده از تلخی آن و سهل صفا و بار صفر
 و سایر اخلاط معده و منقعه عروق شنیده و شش و باقیه
 سهل منقعه سودا و جهت رعشه و سکه نافع و مقوی بدن
 و معده و اشتها و جگر سرد و درقان و طحال در بول و حیض
 و شیر و عرق و کشته اقسام گرم و در بایق سموم مشروب و
 ملد و دفعه و محلل ریاح غلیظه و با نار دین جهت در معده
 و نیکو کننده رنگ رخسار و جهت در التهاب و دار الحلیه
 و از آنکه آثار شامش رنگ زرد چشم و غیر آن تحلیل صلابات
 باطنی شراب و ضادا و جهت رمد که مخصوصا نبلی آن چون
 ضادا کرده خود بزیر چشم و جهت عشاوه و با میس و مسکن
 ضرابان چشم و درم آنست و شرب بلغم جهت تقویت معده

و آوردن اشتها و طعم که زائل شده باشد سبب الفعل و
 جهت امراض بارده و حمله عقن فرزن و مجالات فاسد
 و اوجاع جنین و خاصه و مفاصل امراض معده و سموم
 خصوصاً عقرب و مقوسه احتیاط منقعه صدر در ریه و آنچه
 عروق است از اخلاط صفرا و چه چون بیاشامند با سبب الیک
 با نار دین اقلیطی تحلیل میدهند و سایر اوجاع معده را
 و همچنین چون بیاشامند چند روز هر روز مقدار است انتقال
 از آب مطبوع آن جهت رفع سقوط استهلا که از رطوبت
 باشد و چون بیاشامند هر روز آن مقدار زائل میگردد و اند
 برقان را در دهم آن جهت که زین عقرب سبب النفع
 و یا شرباب جهت سم شوکران با سکه که جهت فطر نافع است
 و جهت بوا سیر و شقاق معده و اخراج اخلاط حار
 که سبب ادویه مشروب که در معده بهم رسیده باشد
 بسیار مؤثر و قطور آن با زهره بر دروغن با دام تلخ جهت
 امراض اذن در گوش قدیم مجرب و شرباب آن پیش از
 شرباب جهت رفع خمار و شرباب آن جهت قد و زیر شامش
 و بوا سیر و شقاق معده و فرزند آن با عمل مدحیض و
 حموم آن با موم جهت حب القرع و ضادا و آن با جهت
 شکر و بخار مطبوع آن در شرباب جهت در گوش و طحال
 مطبوع آن در شامش جهت در چشم و درم آن دودقه و با
 غسل جهت رفع آثار بنفشه تحت پاک چشم و در سرد
 جهت مفاصل حار و شامش آن با موم در عسل جهت
 در و تیرگه و در دگر در در معده کمنه مجرب و محلل صلابات
 و جهت در التهاب و دار الحلیه و بوا سیر و صلابت رحم و
 درم سیر ضادا نافع و اکتال آن جهت معده و غشاوه
 و استرخاسه جنین و گذاشتن آن در میان متاع نافع کم
 و آمیختن آن با مرکب باعث منع ارضه از کتایمیکه با آن
 مرکب کتاب کرده باشد و طایفه آن با زیت برین
 نافع مقاربت باشد و در آن جهت گز ایندین هوام و
 پاشیدن آب بلغم آن کشته که یکسبب شامش صاحب
 شفا را الاستقام و غیر آن گفته اند که شامش انستین از
 ادنیق ادویه است از براسه معده و تقویت آن و
 عشاوه آن مضمون آن است بجهت آنکه در عشاوه

بست قوت قیض که مجتس است در شیش آن و نیز صاحب
 شفا را الاستقام گفته که با زیت است استعمال آن قبل از
 نفع اخلاط بجهت آنکه ضرر آن در آن عین بیشتر از نفع
 آنست به سبب قوت قیض آن و انستین مصدع و محفف
 و بلغم و شامش رئیس گفته که صاحب عشاوه آن مصدع
 است و گمان میسرم که این بسبب حضرت آن مرصده را
 و محلش انیسون در ریح و شربت انار و قدر شرباب از
 یک انتقال تا در انتقال و در مطبوع از پنجم درم تاده دم اگر
 سفون آنرا استعمال نمایند باید که جهت دفع قیض و حبس
 آن بر دهن با دام حرب نمایند در شامش جهت معده بوزن
 اسارون و نصف آن بلیله زرد بجهت بگر عشاوه غا
 و جوده و قیضوم نیز بدل آنست امراض الیاس چون
 انستین را با شامش از منی در آب بجوشانند و آب آن را
 استنشاق نمایند خصوص آنکه قدری ایاب حقیق در آن
 حل کرده باشد نافع است از براسه صدر و عارض حادث
 درین متولد در مقدم سربات آشامیدن نفع انستین
 نافع است از براسه سبب تلخی و دار دسر چون در
 مطبوع انستین صبر سقوطی اضافه نموده بنوشند نافع
 است و دار دسر را که بوده باشد حادث از صفر اولم
 مالنچو لیا آشامیدن انستین با انستین نافع مالنچو لیا را
 و نیز زنجار و دواقه از آب بلغم انستین هر روز نافع است
 مالنچو لیا را یا حل کنند هر روز در قیراط عشاوه که انستین را
 در آب و بیاشامند اگر بوده باشد ماده مالنچو لیا مائل
 بمر صفا و بی و اگر بوده باشد مالنچو لیا شکر مرق و
 بوده باشد در مرق ریاح بارده نافع و نموده باشد
 در آن و لیب باید تنقیه آن بنویسند انستین با عصا
 انستین بنجور که ذکر شد سکه چون عشاوه انستین را
 بگلو میسکوت ریزند نافع است اورا کابوس و صرع
 و فالج و استرخاسه آشامیدن بلغم انستین به تنهایی یا با
 عسل نافع است این چهار علت را بجهت آن که زود
 می آورد اخلاط فرزند را از اعضا و عشاوه استخوان
 آنها میکند بول و بالعرض بتبرید میکند سبب اخراج
 اخلاط حاره را اینکه حاصل شده باشد در معده اصحاب

فالج بسبب شرب ادویه حاده لثوه آشامیدن افستین و
 غرغره مطبوخ آن نافع است لثوه را در امراض لعین حساب
 جادوی صغیر گفته اگر بگیرند حشیش افستین را و سائیده
 در خرقة گمانی لسته در آب گرم جوشان فرود برده تکبیر و چشم
 که طرف داشته باشد در سینه طول کشیده نمایند نافع است
 آنرا در سینه که جذب میکند خون را و می آید خون در آن صو
 بحدی که اگر بشارند آنرا خون آزان بر می آید امر اعراض اذن
 چون افستین را در آب پخته گوش را بخوار آن برارند نافع
 است و صبح آنرا در چکانید عصاره آن را در گوش نافع است
 و در حاد در آن را بسبب دیدن در یابح حجت آنکه
 قاتل در آن در محلل ریاح است شریف اندکی گفته قطره
 افستین مطبوخ در روغن بادام تلخ بعد که تمام قوت آن
 در روغن آمده باشد با تیل زهره بر محلل ریاح و
 منع جراحت در نافع کره است در ساعت امراض
 الفم و الحلق چون بگوید افستین را و بالطرون و غسل
 سر شسته از خارج بر حلق طلا نمایند نافع است در سه راکه
 که عارض شده باشد عضلات داخلیه آنرا در چمن غرغره
 مطبوخ آن با عصاره آن به تنهایی یا بادویه مناسب
 نافع است آنرا استقاد طحال آشامیدن طبع آن به
 تنهایی یا با غسل و ادویه مناسب نافع است استقاد او
 با فیتون طحال را و صناد کوبیده افستین و منطرون و در وقت
 شل نافع است استقاد طحال را اعیان شریف از لسه
 گفته بدین وجه بخورد پس متخذ از گل افستین رافع اعیان
 و صنعت آن مانند دانه از بار دیگر است دستور اخذ عصاره
 افستین بگیرند افستین ترا و کوبند و بشارند و بگیرند
 آب آن را در آفتاب گذارند خشک شود پس
 برداشته بکار برند و عصاره آن در افعال قوی از چرم
 آن است و نفع سه پایه است و جهت تجمعات
 کند و مرکب و تقویت معده و او را بول و حیض و جهت
 امراض سپرز و رول و تصفیه سده و برانگختن اشتها و
 تقویت هضم و از آنکه از در نفع باطن نافع است افستین
 بیماری با سه سوز که در استقاد و تجمعات مزمنه را سود
 دارد و صنعت آن افستین رومی پوست هله زرد مصلحی

زعفران ریونید چینی یک مغول انیسون شاشیره ایاج
 فقرا اجزا متساوی با آب صنب الثعلب سرشته خوب
 سازند شریقی بوقت خواب بکفمال +
**فصل در بیان ادویاتی که اصل و عمود
 در آنها افستین است**
 دهن افستین تالیف یوحنا بن ماسویه مقوی مو
 و سیاه کننده آن در بدوت اعضا را مفید است
 صنعت افستین آن رومی لادن حب الفار اجزا
 کوفته در کیسه گمانی کرده یک هفته در روغن موردانند
 و ببت بالاند شاشیره آن بر آید و بشارند و نگاهدارند
 دهن افستین دیگر به نسخه یحیی بن عیسی ابن جرکه صنعت
 آن افستین رومی لادن حب الفار از هر یک یک جزء
 جز السود و جز اجزرا کوفته بخینه در صره گمانی کرده
 در روغن آس انداخته یک هفته در آفتاب بگذارند پس
 بالاند که تمام شیره آن بر آید و بشارند در روغن زرد
 نگاهدارند و دهن افستین حبت وضع اذن نقل سلمه
 نافع صنعت آن افستین اسطوخودوس مرزنجوش این
 هر یک سه شقال یک شبان روز بخیسند پس بچشانند
 و صاف نموده با نسبی شقال روغن گل یا روغن زیت به
 جوشانند با شش ملائم تا آب برود و روغن بماند پس
 شبان زور سه چهار مرتبه نیم گرم نموده هر مرتبه چهار
 قطره در گوش بچکانند دهن افستین که در حمله یوم که
 بسبب ناگواریدن طعام بهم رسد بعد از باز ایستادن
 اسهال بکار آید و جگر و جمیع اعضا را قوت دهد صنعت
 آن افستین رومی با زیت رکابی و قدر سه کند و
 دو یک پر آب بکشد و بچشانند تا آب رفته روغن بماند
 لسته پاره بان آلوده کرده بشارند و نیم گرم نموده بر قم
 معده بگذارند دهن افستین معده و جگر و جمیع اعدا را
 آشامیدن و مالیدن آن قوت دهد و در گوش بچکانند
 آن زائل کند صنعت آن بگیرند افستین تازه چند
 خواهند بود وزن آن اسطوخودوس و نیم وزن آن
 مرزنجوش و در شیشه بکند و روغن زیت یا روغن
 بادام تلخ یا روغن کبجد تازه هر کدام که میسر آید برود

آن کرده آفتاب گذارند و بعد از چهل روز استعمال نمایند
 و یا آنکه در چهار وزن آن آب بخیسند و بچشانند تا آب
 رفته روغن بماند دهن افستین معده و جگر و جمیع اعضا را
 قوت دهد صنعت آن بگیرند افستین تازه دو سیر و نیم
 و در شیشه بکند و نیم وزن روغن زیت یا روغن بادام
 تلخ یا روغن جوز یا روغن تخم زرد آلو و تخم بر روی آن
 گذارند و چهل روز در آفتاب گذارند و استعمال نمایند دهن
 افستین دیگر نافع از براسه بر بدوت ظاهر باطن بدن
 و آشامیدن بخندم آن حجت بر قان و سده جگر
 و سده سپرز خصوصاً با کبجین عضله جهت تقویت
 معده و رفع احتباس حیض و سم فطر و اخراج کرم معده
 و خوردن آن قبل از شراب نافع سکر و مستی و بعد از آن
 دفع خمار و قطور آن در گوش مخصوص بازه کلاه جهت
 گرم در یابح آن و طلاسه آن جهت در چشم و با قوی
 جهت تقویت معده و در دهن صنعت آن بگیرند افستین
 تازه و در هر یک ظل آن چهار رطل روغن زیتون یا
 کبجد تازه داخل کنند و چهل روز در آفتاب گذارند
 و بعد از آن استعمال نمایند +
**فصل در بیان خواص و منافع شرباب
 اصل و عمود در آنها افستین است**
 شرباب افستین نافع از برای صرع نافع از براسه
 صرع بشارت معده شخ ریح گفته که از شرباب نافع برای
 صرع شرباب افستین که هر صبح ناشتا بیاشامند از این نافع
 قوی گفته که نافع است آشامیدن آن مهر و عین را در ایام
 زمستان به سلجین عضله او سهل گفته که شرباب افستین
 هر گاه باز دفاسه یا بس بیاشامند بیاشامند نافع از برای
 صرع در زمستان سید امضیل گفته که شرباب افستین نافع
 از برای صرع معده حجت آنکه منفی و مقوی معده است
 صنعت آن افستین ده درم درن گل سرخ بست درم
 ترب سفید در چهار درم سنبل الطیب دو درم مجموع را در
 رطل آب بچشانند تا نصف رسد صافی نموده بیاشامند
 از آن هر روز سی درم با یک اوقیه شکر سفید با کبجین
 یک اوقیه گاهی زیاده کرده میشود و اجزای این شرباب

مصطک رومی از خرمی سانج هندی صبر سقوی از هر یک
 دو درم غاریون سفید چهار درم نزد حاجت بانیا شراب
 انستین منبه دیگر صنعت آن انستین رومی ده درم
 کسب است درم تر بد سفید غاریون سفید از هر یک چهار
 درم سبل الطیب دو درم مجموع در چهار صد درم آب به
 با نصف رسد صاف نموده مقدار یک صد و بیست درم
 شکر سفید داخل کرده بنزد تا بقوام آید و اگر بگردانند
 وزن سبل الطیب را چهار درم میگردد اوقوی شراب
 انستین یعنی خمر آن در بول و حیض و مفتوحه جگر و
 حمت تپاسه کند و در کبه و تقویت معده و حته امراض
 جگر و سپرز در بود و مفتوحه سده و بر انجمن استهلاک تقویت
 هضم و از اله که از دمنج باطن و در رفع کرم معده و سموم
 حیوانی مشروب نافع و مانع و باد و صورت اعراض آن
 صنعت آن بگیرند و در تقال انستین و در شش نیز
 تقال آب انور داخل کرده چندان بچوشانند که ثلث
 آب بماند پس در خم کرده سه ماه گذارند پس صاف کرده
 استعمال نمایند شراب انستین دیگر یعنی خمر آن به صنعت
 آن گیرند انستین سی تقال و اوقوی سبل الطیب سلیمه
 از هر یک پانزده تقال بیکوفته در ده هزار و هشت صد
 تقال شراب مخلوط کرده در خم کرده سه روز آنرا محکم نموده بعد
 از ده ماه صاف نموده استعمال نمایند شرابی بکندیده است
 شراب انستین گمان نیست که از جالینوس باشد و بعضی
 را آن است که از دیتوریدوس است بالجملة این شراب
 مزاج را سرد در دو معده را قوت دهد و موقوف شهوت
 طعام را و سپرز و جباده کبد و طحال و فساد مزاج کبد
 و طحال را نافع و سد باب کشاید و اسهال بطن کند و صفرا
 در معده نماید صنعت آن به نسخه شیخ رئیس که اصح نسخه است
 این شراب است بگیرند شراب که چهار قط عمل مصفی
 یک قط در دو نسخه دیگر دو قط است پس بگیرند انستین
 رومی هفت درم مصطک قطخ از هر یک چهار درم از خرم
 کی سانج هندی غنچه گل سرخ سبل الطیب غاریون سی
 سفید صبر زرد سقوی از هر یک دو درم زعفران یک درم
 ادویه را کوفته در پارچه کتان بسته در شراب و عمل کرده

تقارن با بر یا مرتان صنی کرده باشد اندازند و در تابستان
 هفت روز در آفتاب گذارند و هر روز چند مرتبه خرقه با
 و بفتارند پس استعمال نمایند شربت یک اوقیه ناشتا
 بخورند و در نسخه جنش بن جنس نفلیسی که در کفایه الطب
 آورده بجای سه شراب کهنه میخنج است هفت رطل دو
 وزن عمل مصفیه من است و وزن انستین چهار درم
 و باقی موافق نسخه شیخ رئیس است و گفته که ادویه را کوفته
 در خرقه کتان به نند و با میخنج و عمل در قیچینی کنند
 و سرش را به پوشند و یک هفته در آفتاب گذارند و هر
 روز خرقه را مالند تا آنچه گداخته باشد از ادویه بر آید
 پس در شیشه نگاهدارند و در نسخه محمود بن الیاس که
 در عادی صغیر کرده بعضی میخنج بنید زیب اینست
 عمل هر کدام باشد پنج رطل و وزن عمل مصفیه در رطل
 است و باقی ادویه موافق نسخه نفلیسی در نسخه سید علی
 که در قرابادین ذخیره آورده عوض میخنج شراب کهنه شش
 من و وزن عمل مصفیه همین است و باقی موافق نسخه نفلیسی
 است و لیکن گفته اول مرتبه شراب و عمل را مردوح
 باشی چند بد بند و کف آنرا بگیرند پس در ظرف صنی
 یا زجاجی کرده صره ادویه را در آن اندازند و بدستور
 مزبور مرتبه نمایند شربت یک اوقیه باند که نبات سفید
 و نسخه حکیم معصوم مساوی نسخه سید اسمعیل است سوازی
 آن که وزن انستین هفت درم است و نسخه حکیم سدید که
 در شرح مؤخر قرشی آورده مساوی نسخه نفلیسی است
 سوازی آنکه بعضی میخنج شراب کهنه است بوزن
 رطل و وزن عمل سه رطل و نیم است و وزن انستین
 هفت درم و وزن زعفران یک تقال و گفته که بهتر است
 که این شراب در تابستان ساخته شود و هفت روز در
 آفتاب گذارند و هر روز خرقه را چند مرتبه مالند و بفتارند
 تا آنچه گداخته باشد بر آید و بعد از هفته برداشته در
 شیشه نگاه دارند و بعد اسمعیل در ذخیره در سور مزاج
 بار دگر این شراب را با این صنعت ذکر کرده صنعت
 آن انستین رومی هفت درم مصطک رومی قطخ از
 از هر یک چهار درم در ق گل سرخ شکر سفید غاریون

صبر سقوی سانج هندی سبل الطیب از هر یک یک درم
 زعفران یک درم و نیم مجموع را نیم کوفته در کبینه کتان کرده
 در دو من عمل و چهار من شراب انگوری کنند که در سه
 آمیخته باشد اندازند و هر روز چند مرتبه کبینه را مالند
 و بفتارند بعد از آنکه در آفتاب گذارند باشد خرقه
 هفتم کبینه را نیکو مالند و بفتارند و در کفایت و در
 ادویه را تازه نمایند و در آن انگارند و هفت روز در
 در آفتاب گذارند و بدستور مزبور کبینه را مالند و بفتارند
 چو در هفتم سود کبینه را نیکو مالند و بفتارند و در
 و مرتبه سوم ادویه تازه را نیز در کبینه کتان فراخ بدستور
 در مرتبه مزبور نموده در آن اندازند و هفت روز دیگر در
 آفتاب بمانند و هر روز چند مرتبه کبینه را مالند و بفتارند
 در روز آخر کبینه را مالند و بفتارند
 و در روز آخر شراب را در قرابادین نگاهدارند شربت
 چهل درم و گفته که این شراب سور مزاج بار و عادی کبد
 بعد از استفراغ و در سور مزاج بار و سانج آن بدون
 استفراغ بکار دارند که باذن اسد نافع است شراب انستین
 دیگر که منسوب بجالینوس معده را از صفرا پاک کند و بعضی
 و قتی که با حب ایاری بپوشند و چون صاحب مالینو را
 مرانی را فصد کرده و مسهل را بنور آینه باشی و هفت روز
 گزشته باشد باید که بیاشامانی او را شراب انستین بحسب
 آنکه تنبیه موده میکند صنعت آن انستین رومی پنج درم
 غنچه گل سرخ سبل است درم در خمین آب بنزد تا با برح رسید پس
 بیالان و با یک رطل قند سفید بقوام آورند و در نسخه دیگر
 منقول از جالینوس چنین مسطور است که بعد از پالودن
 این بطبوخ را در شیشه کنند و نگاهدارند و هر روز جمیل درم
 از باره درم نبات سفید و یک درم ایاریج فیکر بپوشند
 در نسخه سید مظفر الدین ده درم تر بد سفید درین شراب داخل
 است و گفته با حکیم قند سفید بقوام آورند شراب انستین
 منسوب بجالینوس به نسخه سید اسمعیل در ذخیره که در علاج
 غلب غیر خالص ذکر کرده و گفته که این شراب درین حالت
 بعد از ظهور نضج بکار آید و نیز این شراب معده را از اظطال
 پاک کن صنعت آن انستین رومی پنج درم تر بد سفید

بوست بلبله زرد غنچه گل سرخ از هر یک نیم درم تابک سنی
 تازه حب سازند شراب انستین و شابه ترین که صفت آن
 مجتمع در سه و هجده اعضا واقع کند صنعت آن انستین
 رومی پنج درم گل سرخ هفت درم شابه تره ده درم آرد
 سیاه بست عدد موزینه هشت درم هندی منقح از حب لیفت
 و قشر از هر یک بست درم در سه من آب بنیزند تا بمقدار
 دو سبت درم برسد پس صاف نموده و هر صبح چهل درم
 آنرا با ده درم شکر سفید و یک درم صبر قوطری ریزند
 و در نسخه حکیم معصوم گل سرخ هفت درم و انستین ده درم
 و شابه تره پانزده درم و باقی اجزا برابر است شراب انستین
 نافع از براسه سو مزاج بار و ما و کس که مستعمل بود
 استفراغ ماده صنعت آن انستین رومی هفت درم قسط
 تلخ مصطک از هر یک چهار درم گل سرخ دو درم غاریقون
 هشت سفید صبر قوطر سه سانج بندر سه سنبل الطیب از
 هر یک دو درم زعفران یک درم و نیم بادون غسل مصطک
 و چهار من شراب الگوری در نیم آمیخته ادویه راد کس
 فراخی کرده در آن اندازند و هفت روز در آفتاب بنهند
 و تا سه مرتبه تجدید ادویه و دادن آفتاب نمایند شربت
 از منی درم با چهل درم شراب انستین و دیگر معنی غیر آن
 صنعت آن بگیرند انستین رومی می متقال سنبل الطیب
 سلیمه دار چینی نیکو کوفته از هر یک در متقال دو درم شراب
 شراب محلول کرده هر ظرف را محکم نموده بعد از دو ماه
 نموده استعمال نمایند شراب انستین دیگر نافع از برای
 مایه خوبیا و صبح بجهت آنکه تصفیه خون میکند و منقح معده
 است صنعت آن انستین رومی ده درم گل سرخ
 نسی درم تر بنفید هشت درم سنبل الطیب چهار درم در شتر
 رطل آب به جوشانند تا به در رطل رسد صافی نموده
 در صافی آن یک رطل شکر سفید داخل کرده بقوام آورند
 شربت یک اوقیه و در نسخه غاریقون سفید چهار درم
 داخل است و گفته که اگر در آن سنبل الطیب را نیز جای
 درم کنند می گردد اوقیه +
 فصل در بیان ضما و اینکه اصل و عمود
 آنها انستین است

ضما و انستین نافع از براسه اسهال معده
 قوت با صفت سبب رطوبت که واسطه شو میان معده
 و معده ضعیف شده باشد صنعت آن انستین رومی یک
 اوقیه در شراب قابض یک سبب باز و زنجبیل مانند در
 دیگر آب برگ مورد تر اضافه آن شراب گند مذوق
 ملاون در ایک در آن حل نمایند و خرقه را بان تر سازند
 و یک گرم بر معده نهند ضما و انستین نافع از براسه درم
 کبدر در آخر آن صنعت آن بگیرند انستین را و با مثل
 آن اکلیل الملک بکوبند و بچوشانند در زیت و ضما
 بان نمایند ضما و انستین نافع از براسه دیدن صمغ
 معده صنعت آن انستین رومی صبر قوطری نیم خط
 کوفته بجهت قطران زهره گا و داخل کرده بر معده ضما
 نماید ضما و انستین نافع از براسه ادوام صلب معده
 صنعت آن انستین رومی سنبل الطیب از هر یک یک
 درم و نیم زعفران صبر قوطری از هر یک یک درم کوفته
 بجهت آب کشیده گرم نموده ضما نماید عرق انستین
 بهترین لغات و جمع عرق است از براسه استسقا
 صنعت آن انستین رومی یک من سه من یا چهار من
 آب داخل کرده عرق کشند بطریق کتاب و هر گاه بسیار
 تشنه شود یک پیاله قوه خوری ازان نوشند غرغره
 انستین نافع از براسه اسهال مراری و ماغی صنعت
 آن انستین رومی باب جوشانیده صاف نموده سلیمین
 سکره ساده داخل کرده غرغره نمایند +
 فصل در بیان قرصها اینکه اصل و عمود
 در آنها انستین است
 قرص انستین منقول از قرابادین قانون زرد کبدر
 و طحال و معده و غب غیر خالص و تها سه مر که گفته
 صنعت آن انستین رومی اخارون شامی تخم کرنش
 مغز بادام تلخ مقشر مصطک رومی سنبل الطیب از هر یک
 یک مثقال انیسون دو مثقال صبر قوطری سانج هندی
 از هر یک یک مثقال و نیم عصاره غانث یک مثقال
 کوفته بجهت آب شسته اقراص سازند و در سایه
 خشک نمایند شربت یک مثقال قرص انستین منقول

از کمال الصناعت ترکیب چنین نافع از براسه ضعف
 صنعت آن انستین رومی انیسون اسارون از هر یک
 دو مثقال تخم کرنش یک مثقال صبر قوطری عصاره غانث
 از هر یک مثقال مغز بادام تلخ مصطک سنبل الطیب
 سازند هندی از هر یک دو مثقال و نیم کوفته بجهت
 پیازند شربت یک درم قرص انستین دیگر نافع از برای
 شخصی که چون طعام خورد بعد از دو ساعت در روزه
 او بهر سردی و تاقی نکند و چیزی سه مرتبه بر نیاید آرام نیاید
 و این قرص را قرص ایلاموس نیز نامند صنعت آن
 انستین رومی ده درم انیسون تخم کرنش از هر یک یک
 سلیمه بست درم نخل مرکی صاف انیسون از هر یک دو
 درم و نیکو کوفته بجهت اقراص سازند هر قرصی لوزن در
 شربت یک قرص با شراب پودنه و مانند آن قرص
 انستین منقول از منباج این جزله نافع از برای تها
 گفته و تلخ سد با تلخ کثیر و در نفصول و ششها فایده
 منقح سد های طحال و ما سار لقا و کبدر و مزمل سرد
 معده و جگر و عسلر و در حوض صنعت آن انستین
 انیسون تخم کرنش مغز بادام تلخ مقشر اجزای سه
 کوفته بجهت آب شسته اقراص سازند و در سایه خشک
 نمایند شربت یک مثقال و بعضی زیاده نموده اند از اجزا
 این قرص مصطک سنبل الطیب نیم قرص انستین
 از ذخیره سید اسمعیل نافع از براسه حمی لثه و جمیع حمی
 خطی مزمن و منقح سد با و مزمل سردی معده جگر و
 سد با کبدر و طحال و ما سار لقا است صنعت آن انستین
 رومی اسارون انیسون تخم کرنش مغز بادام تلخ
 باد آرد عصاره غانث مصطک رومی سنبل الطیب
 مساوی کوفته بجهت اقراص سازند شربت یک مثقال
 گفته آفتابی یا با بجنین عسله یا با بجنین بزوری
 حار یا معتدل بجهت جوشانیده قرص انستین منقول
 از قرابادین ذخیره سید اسمعیل امراض معده جگر و سینه
 را سود دارد و تها را بر صنعت انیسون آن در
 اسارون انستین رومی تخم کرنش مغز بادام تلخ
 سنبل الطیب از هر یک یک مثقال صبر قوطری سانج هندی

از هر یک یک مثقال و نیم عصاره غافث یک مثقال
 بدستور اقراص سازند و قرص آنستین که همین منافع دوز
 در روز مزاج بار دوا و سه کبد بعد از استفراغ متعوی
 است و مختصر صنعت آن آنستین روی انیسون رازینا
 مغز بادام تلخ مقشر اجزا مساوی کوفته بختیه با آب اقراص
 سازند شربت یک مثقال با بار الاصول یا شرب اصول
 با کبجین زردی با عسل نوشند و قرص آنستین سیخ
 دیگر حیات بلغم و عسر البول و برودت جگر را نافع باشد
 رسد و محال و کبد را بکشد و صنعت آن آنستین تخم
 کرفس اساردن مغز بادام تلخ مساوی کوفته بختیه با آب
 قانص بسرشد و اقراص سازند قرص آنستین سیخ
 دیگر ضعیف را نافع باشد صنعت آن انیسون آنستین مغز
 بادام تلخ سنبل صبر از هر یک چهار درم عصاره غافث
 سازی هندی اساردن از هر یک درم مضطک تخم
 کرفس از هر یک یک درم کوفته بختیه بگلای سرشته از
 سازند شربت یک درم و قرص آنستین به نسخه دیگر
 صنعت آن آنستین تخم کرفس انیسون از هر یک
 یک درم سلجیه سیاه دو درم جذبید ستر مکی صاف
 انیسون از هر یک درم کوفته بختیه باب صافی شتر
 اقراص سازند

**فصل در بیان مطبوخانی که اصل و
 عود آنها آنستین است**

مطبوخ آنستین شیخ رئیس نافع در علاج عیب
 قانص بخت اسهال ماده بعد از لضع تام صنعت آن
 آنستین روی غافث پوست هلیله کابلی از هر یک
 یک درم مغز تخم خربزه مغز تخم خیار بادنگ تخم خیار
 تخم کرفس از هر یک دو درم تر بد سفید ترا سفیده مرغ
 یک درم سوزنی صنعت آنستین دانه سپستان شی دان
 سیر زرد دانه جوشانیده صاف نموده در کبید درم
 آن غفند آفتابی یا زرده درم فلووس خیار شنبلیله
 حل کرده با صاف نموده نیم دانگ سقمونیاسوده داخل
 زده نوشند و مطبوخ آنستین که صفراوی تو معده را
 منع کند و صنعت آن آنستین روی یک درم گل سرخ

بیت درم و در نسخه شش درم است تمهیدی اگر
 از حب دلیف و قشر بیت درم همه را در چهار صد
 درم آب به بزند تا مرغ با ندر صافی نموده مقدار سی
 درم بر کبجین منقح از خشاک و تخم در بنقاد درم درین مطبوخ
 داخل کرده صاف نموده یک درم صبر قوطی زرد
 یا ایارج فقیر یک درم در آن داخل کرده نوشند و مطبوخ
 آنستین که شیخ رئیس از جالینوس نقل کرده و گفته
 که اگر بوده باشد در بالیغویا سه مراتب مراق را زین
 و نفع و نباشد در مراق درم و اسهال پس باید که تنقیه
 آن نموده شود با این مطبوخ و نیز گفته که این مطبوخ نافع است
 از برای ریاح باره نافع بلغمیه و سوداویه در معده و مراق
 و طحال سید اسمعیل گفته که تنقیه معده با این مطبوخ نافع است
 از برای بالیغویا سه مرتبه و نیز گفته که آشامیدن این
 مطبوخ هر روز مفید است صاحب بالیغویا از طحال را
 خصوص اگر آشامیده شود اول مرتبه ایارج فقیر این
 از آن باشد اما این مطبوخ را و صنعت آن رازینا
 انیسون تخم کرفس اساردن سیخ از خرا آنستین روی
 از هر یک جزوی بچشانند در آب و صافی نموده نوشند
 بقدر حاجت و مطبوخ آنستین دیگر نافع از برای طحال
 حادث بشارکت طحال و صنعت آن آنستین روی
 افیتون انیسون اساردن غیش غافث از هر یک
 سنبل الطیب از هر یک درم شانه پودرم پوست
 هلیله زرد پوست هلیله کابلی از هر یک سه درم هلیله
 سیاه نه درم نوز سسرخ و دانه بیرون کرده تمهیدی
 صنعت از حب دلیف از هر یک ده درم عناب دانه
 بقانون مقرر تلخ نموده صاف نماید بر درم مغز
 فلووس خیار شنبلیله از حب پانزده مثقال و بالند و پانزده
 دیک مثقال روغن بادام شیرین بران چکانند پس
 با کبجین ایارج فقیر غار لیبون سفید از هر یک یک درم و
 با کبجین حب سازند و فرود بزنند قبل از مطبوخ بدو عسل
 پس مطبوخ یک درم بیاشامند و معجون آنستین بخت
 در معده و دوا که از مواد سوداویه باشد نهایت
 نافع است و صنعت آن انیسون تخم کرفس از هر یک

سیخ مثقال آنستین روی صفت مثقال سلجیه جذبید ستر
 انیسون از هر یک دو مثقال و در نسخه دیگر سلجیه ده درم
 است ادویه کوفته بختیه بدستور مقرر معجون سازند معجون
 آنستین دیگر که قریب النفع است بدان صنعت آن آنستین
 روی انیسون تخم کرفس سلجیه جذبید ستر اجزا برابر با عسل
 دو وزن معجون ادویه را بدستور مقرر معجون سازند و در نسخه
 دیگر انیسون نیز داخل است معجون آنستین در معده و کبد
 که از سردی باشد و استقامت را نافع بود و صنعت آن آنستین
 تخم کرفس اساردن انیسون مغز بادام تلخ اجزا مساوی کوفته
 بختیه بدستور مقرر معجون سازند شربت دو درم و افشخ
 اول و سکون فاد صمغ شین معجم دفع راسه حمله و جیم و آن
 معرب افشخده است که بعضی عصیر نامند و آن مخصوص
 آب میوه است محمود خمر گفته که افشخات عصاره
 که فرا گرفته باشند از نباتات و اثمار یعنی میوه یک بوده
 باشد در آنها آبیکه یا لیه افشخده و یا کوبیده افشخده
 آن را بگیرند در آب بگذارند تا غلیظ شود و درین
 زمان افشخ عبارت است از آب میوه های جامغ
 یا سرکه انگوری که آب قند داخل کرده با طعام بخورند
 ترش چون عرق نفع و سرکه سفید مقطر با غلیظ
 داخل کرده با طعام نوشند و با بجمه شربت ترشی که در
 آب حل کرده با طعام بخورند افشخه نامند و از آنست
 رفیع عرق سلطانی است که مقوس معده و محرک شمت
 تمام دوا ضم دو گواردنه طعام است و صنعت آن کوبه نفع
 خشک پوست زرد اترج باد بجزویه فرخ خشک ناخواه ساغ
 هندی داریجینی فرقه الطیب پودینه خشک از هر یک یک
 سیرن تبریزی قرنفل ساسه عود هندی بادیان کشمش
 کبابه چینی بهار نارنج افشخ از هر یک مثقال سرکه انگوری
 سیخ من تبریزی همه را در سرکه داخل کرده بطریق کلاب
 عرق کشنده شربت بیت درم قند سفید و آب بمقدار یک
 خوش طعم گردد و داخل کرده با طعام نوشند و عرق
 سلطانی دیگر مقوس معده و ارواح و ششی و ششی معجون
 است و صنعت آن سنبل الطیب جوز و ابساره داریجینی
 سود کونی قرنفل عود سدر غرقه خام قاقله کبار مثقال مصری

اسرارون که سهار سجد از هر کیشش شتغال سر که انگوری
 تنزیک من تیر نفع تازه بیت شتغال اجزا خوب
 سر که شش بزرگ زنجبیل سب در دیک گلی یا سنگ با
 تازه قلمی کرده عرق کشد و یک شتغال عنبر اشرد نیم
 شتغال مشک خالص بر سر سبب بندند اگر مقدار سر که براد
 من گردانند بهتر است در شش عرق سلطانی در حرری
 خه اهد آمد انشا الله تعالی انمی اسم عبرانی قسسه از حیات
 وحیه هم جنس است و انمی را یونانی احد یا احد ادا یا
 نامند و اقسام حیات را اسامی و الوان بسیار میباشد
 بزرگ و کوچک و سیاه مائل بزودی و مائل بسرخ و مائل
 به تیرگی و ابلق و غیر اینها و بهترین انمی اشقر مائل بسرخ
 است و ماده آنرا چهار دندان می باشند و زان را در
 دندان و باید که مستعمل در تریاق فارون این نوع خوب
 ماده جوان آن باشد و علامت جوانی آن سرعت
 حرکت همیشه سر بلند داشتن است و نیز باید که چشمش
 مائل بسرخ و در شش عارض و هوش فراخ کشاده باشد
 صلب و مائل به بار بگی و از آب و عمار آب و جگر و شوره
 را در و در باشد و در آخر بهار صید شود و بعد از صید به
 اسنود از زمانه سرد و بنا که آن را قطع کنند بدین قسم که سر
 و آنرا یکجا جمع کرده به یک ضرب تبر و غیر آن از هر یک
 مقدار چهار انگشت بریزد و هر چه کم خون و بعد از قطع سر
 و بنا که حرکت باشد استعمال نباید کرد پس از قطع باید
 پوست و جوف آنرا انداخت و با آب و نمک پاک است
 و استعمال نمود بفرادی گفته که سرد و بنا که از اسباب آنکه
 در گوشت نیست می اندازند و استعمال مینمایند به جهت
 که عوام نمیدانند که در آن سمیت است و نیز باید که از
 ردیه آن اختنا نماند مانند مفرنه که از گردیدن آن
 خون از مسام و منافذ مسوع آن جاری میگردد و
 و ساسه که فرود میرود در رمل و شش میکند در آن مثل ماهی در
 آب و ملکیه مکلته الیس که طول آن نهایت سه شبری
 باشد و سر آن نیز گفته اند مبالغه که به نفس و صفر خود می
 کشد و هر که نظر او بر آن می رود و کسی که نزدیک مرده آن
 از نیزی می رود و انمی که مرده گفته و گردن او بار یک

و سر او همین و اغبر با نقطه با سه سیاه بلوطی که در بلوط
 مینماید و بدو است و کس را به گرد پوست آنکس جلد
 میگرد و معطشه که عارض میگردد و مسوع آن را حرقت
 و التهاب و دالم آب می نوشند و سر آب نمیکرد و تا آن
 بمیرد و بزاقه که می کشد باب دهن خود و لوسه آن
 و سایر انواع ردیه آن و مزاج افر بنیات گرم و خشک
 و محففت و محلل است و چون باب و اندک نمک است
 و در عن زیتون بر آتش آهک بلا کت لعل نمایند تا مامرا
 شود و گوشت آنرا با کند تا ناول نمایند و او غلیظ را
 بطرف جلد دفع کرده تخمیل دهد و در مجزوم امیخته به
 تجربه بر سل که بعد از خوردن آن بدن او متفشر شد
 و از آن مثل فلس ماهی جدا شد و از آن مرض شفا یافت
 و نیز از خوردن بسیار آن بدن متفشر شده مثل فلس ماهی
 پوست ازان میسزد و کم آن اخلاط متفنه لطیفه جیل
 نقل و کشیده را به تقشر جلد دفع میکند و نیز خوردن گو
 یخته آن بچو یک براسه تریاق فاروق می بزند و جهت
 دفع موم مشروب و طهر و غده و ضعف بصیر و در عصب
 برص و منع زیادتی خازیر و حفظ جوانی و تقویت توها
 حیوانی دوحاس نیکو کننده دهن و فکر و جهت لقوه و در
 و طول عمر مؤثر است هرگاه هر سال یک مرتبه تناول
 نمایند و بعد تقویت بدن و شروع بر دیدن گوشت
 تازه در بدن باید که اعانت نمایند بر دیدن گوشت
 و جلد و حفظ نمایند اعضا را با لیدن مرموم و موم زینما
 مناسب و مسکه تازه و آشامیدن شراب و مار اللود
 لوم لطیفه مشوبه و امثال اینها و ضما د گوشت خام آن
 جهت ارفع سمیت افسه گزنده و اقسام مار با به نهات
 نافع و جهت دار التعلب دار الحویه خازیر و او جامع
 بارده نافع است و اکثر آن محرق اخلاط و مضع و
 شیر تازه دو شده و آب فواکه است و چون هفت عدد
 افع را بر سیاهی که از لشم سرخ ارغوانی خفه کرده و با
 هر یک کوسه بزند سبب آن ریسمان بگردن بسیار
 خنثاق حجت بر رف علت بالخی صیه مجرب دانسته اند
 نمک افرو که چون جوف آن پر کرده باشند در افعال ضعیف

گوشت آن است و نخود که صین خوشاننده گوشت
 انمی در آن بخیده باشند در افعال قریب است بقصر لشم
فصل در بیان علامات افمی گزیده و
تدارک سم آن
 بدانکه از جمله علامات گزیدن افمی آن است که از
 موضع اول خون روان میگردد و بعد از آن خون آب
 صدید متعفن و زرد آب پس ازان بزرگ زنجبیل و زنجبیل
 متعفن پس بعد از آن تخمیر اعضا و زوال عقل و لزوم اعضا
 و التهاب اشتداد حمی ناقص عرق سرد و فساد رنگ لشم
 مائل بسرخ و تواتر نفس و فواق و غشی پس هلاک اکثر
 آن است که در همان روز هلاک میشود و اگر مهلت سوم
 یا پنجم و اگر از پنجم گزشت احتمال بر است و نیز
 آن بدستوری است که در قوا عد کلیه مزبور است و با جلد
 بستن بالاسه آن عضو است سخت و محکم و گزیدن
 بران موضع و مکیدن در پی در پی بقوت تمام میکند
 بلا شرط و بعد از آن با شرط و مکیدن بر بدن نیز خوب
 است بدین قسم که شخصی قوی القوه جوان که روزی
 و دندانها که آن گرم فروده باشند و علت ریش
 نم او نباشد دهن خود را پاک بشود و روغن بالند
 بر لبها و دهان خود و بر بقوت تمام بکند و آب دهان را
 از سمیت جذب کند ساعت بساعت بنزد از و بعد از
 مکیدن جمعه تا سه بران موضع بگذارد و نیز در آن
 و خوراندن تریاق فاروق و روغن کمنه با غسل بشود
 و شراب کمنه و تکراری دو و شتغال حلیمت با شراب
 شرب ساییده همه مار و بستن آن بر موضع گزیده و نیز
 مایه خرگوش و غیر آن که تازه باشد با سر که مزج کرده
 یا آب مطبوخ ورق الغار و فاشرا و اسپند و تخم بویجه
 و تخم عینشان و تخم کاشمش و زرا و نطویل زرا و زنجبیل
 و کرفس کوهی و فلفل تغذیر سلطان شکر و زنجبیل
 یا شیر انسان و الاغ مفید است و دوا در سم افمی مانند
 تریاق کبیر دانسته اند و صنعت آن انیون و در دم
 فلفل سه درم و تخم زرا و در جمیع جنید ستر از هر یک
 و نیم کوفته بخیده با اینچ ستره بقدر خود بخورد و خاییدن

فلفل قدری معتدل گفته اند مادام که حدت فلفل
 محسوس نیگردد کم در بدن باقی است و چون فلفل در
 سبزه رود این علامت آن است که استخوان خورد
 یکدیگر میل در آن حل کرده باشند بقدریکه میل و سبزی
 بر آن بران موضع از مجربات است و گدازش تن بر هم
 سوزانند و بختین و خند بیدتر و حلیت با کبریت زرد
 و زیل حمام و گونج و شکطرا شش اجزا مساوی کوفته
 بجز باریت و زفت سرشته بر موضع مسح بکنند و آرد
 جادو که سوزاننده آن مانند زفت و فریون و جادو
 دقت و پیاز مخصوص پیاز عصل و دیگرین که بوتره و قونج و کثرت
 در دم بر سه و خاکستر خوب انجیر ببول انسان و سبزه
 انوری سرشته بران موضع و اطراف آن بالیدن نافع
 است مراره اسه و شرب آن در سمیت مانده پیش است
 در اعراض مشترک از اوتار نفس و غش و کرب و التجاب
 و غیره با چنانچه در پیش انتشار اسه قاعله خواهد بود و در
 آن بزرگدند بتور تدارک است و مکرر تفرغ فرمودن با
 گرم و روغن کچند تازه دو سه داب گرم و خوراندن
 فانی در فاق سخن و تریاق فاروق اصلی و شرد و طیوس
 و دودا و المسک و مارالحم و گوشت تائب مرغ با قدری
 مشک خالص و شیر بز یا گوسفند و یا گاو تازه و شیده
 و مانند اینها و استعمال ادویه مشرکه النفع و جمیع سموم
 نافع اند -

فصل در بیان تریاق الافاق

بنا که تریاق کبیر اول معرب از لغت یونی که تریاق
 مکرده باشد و تریاق در لغت یونانی بمعنی نافع است
 از برای که گزیدن جانوران سحر و قار در آن لغت بمعنی
 نافع است از برای ادویه مشرکه پس این هر دو نام
 را مرکب کرده معرب ساخته تخفیف داده تریاق نامیده
 اند و نیز آن را عیان و ریاق و اریاقه و دراق و تریاق
 نامیده اند و درین لغت سوم کبیر اول بنا بر شمرده
 در کل لغات آمده است و نیز گفته اند که مرکب و تخفیف
 از تریاق است که تریاق بمعنی سم است مطلقا و یونانی
 معنی مقادیم آن پس هر سه در مرکب و تخفیف کرده تریاق

سموم و تریاق و تریاقه و تریاقه بر تشدید را در سموم
 گویند و گفته اند معرب از تریاق فارسی است که عبارت
 از افیون است و اصطلاح کرده اند اطباء با نام بر آن
 دو که فادزهرت داشته باشد که بخاصیت مقادیم
 سموم و رفع نکات او کند و محافظت نماید در
 از فساد و تعفن خواه حدوث آن سمیت در بدن از گزین
 جانوران باشد و از اشامیدن سموم آن چنان سموم
 که بخاصیت و صورت نوعی فاسد مزاج و روح حیوانی
 قلب و حرارت عزیزیه باشد را ادویه سمیه که کیفیت فراوانی
 این عمل کنند بدرستیکه در واسطه بکشد بسبب کیفیت
 در واسطه است نه سم و یا از فساد اخلاط رطوبات
 و فضول وارد حل بدن باشد بسبب کیفیت غریب
 سمی سیسی از اسباب و یا از فساد و عقوبت هوا باشد
 بسبب کیفیت غریب که محدث و باطام خون و سایر
 اعراض و اعراض حادثه از سمیت شوند اعم از آنکه آن
 دوائی که رفع سمیت میکند مفرد باشد یا مرکب و بعض
 اطباء تریاق را مخصوص داشته اند بمرکباتی که این عمل
 کنند و اما مفرداتی که این عمل کنند پس آنرا فادزهر
 نامند و این دفع ثالث است و بعضی استعمال تریاق
 را بر هر دو واسطه گفته اند از انجاسیت نفع عظیم سریع قوی
 باشد اعم از آنکه نفع آن از برای سموم باشد یا غیر
 سموم از آنچه ضرر بافعال بدن رساند و بیان که چون
 اطلاق کرده شود لفظ تریاق منجواهند از آن تریاق
 افاقی را که مرکب و مختص آن اندر و خاص اول است
 بجهت آنکه هرگاه لفظ عاق مطلق مذکور شود میگرد
 بسوسه فرو کامل و کامله از تریاق افلسه تریاقه
 بلکه نزدیکاً باین مرکب نیست مثل آن و لهذا آن را تریاق
 اکبر و تریاق کبیر نیز نامند بسبب بزرگی و بسیاری منفعت
 و خاصیت این مرکب و تریاق فاروق نیز نامند بسبب آنکه
 میباشد این مرکب فاروق میان موت و حیات و یا
 آنکه فاروق است میان سم و طبیعت انسانیه در قوتیکه
 استعمال کرده بجهت سموم یا گزین جانوران سمی و یا آنکه
 فاروق است میان سمیت تام و مرض قوی بخاصیت

صورت و مینامند آنرا با دسی بر آنکه هدایت میکند
 طبیعت را بسبب سمیت و خالیست نیز نامند بر آنکه
 مسکن بچنان سموم و امراض قباله است و نیز نامند
 بر آنکه آنکه رها شده است از سموم مملکه و مانند آنها
 و کاینان را نیز بخلص اکبر بر آنکه آنکه میراند بدن را
 از آفات عظیمه و مفید حیات و به محافظت سمیت
 آنکه چون دفع غایله سم کرد و گویا حیات بخشند و حفظ نمود
 سمیت را صاحب قانوس گفته که مرکب این تریاق
 ماغنیس است و تمام کرد آنرا اندر و خاص بزیا در بدن
 افاقی بر آن نامند آنرا تریاق فاروق شیخ داود در
 تذکره آورده که ترکیب آنرا اندر و خاص قدیم و
 ترکیب آن نمود اندر و خاص ثانی بنیاز کبیر و یکصد
 و پنجاه سال آنرا پنجه طلا احمد قصبی در تاریخ الحکما از بدو ترکیب
 تریاق فاروق و اهتمام آن در کیفیت یا در تجارب
 و گوشت افقی نوشته بدین وجه است که ذکر میاید از
 اتفاق آنچه در پیداشدن تریاق فاروق اندر
 خاص اول را در واسطه نموده و همچنین آنچه در پیداشدن
 افاق بر اندر و خاص ثانی که متمم و مکمل تریاق فاروق است
 ظاهر شده و از کتب محققین اطباء باقی هر سه شود است
 تریاق فاروق بسحر و اهتمام به کس از حکم کبیر که
 از اندر و خاص اول و بر افقیدس و فلاح غورس و فلاح
 و قوثا غورس و مار بنوس و ماغنیس و اندر و خاص ثانی
 و جالینوس اندر در مدت هزار و چهار صد و شصت و نه
 سال با تمام رسید و هر یک ازین حکما غیر از جالینوس
 در آن تصرفات بزیادتی یا نقصان کرده اند و جالینوس
 اگر چه در آن تصرف بزیادتی و نقصان نکرده است بول
 آنکه اندر و خاص ثانی او بمرتب تمام و کمال رسانیده بود
 اما اظهار منافع و مفاد و تعیین مقادیر شرب آن در هر
 مرض و امثال این امور که از قبیل محاسن بود از وظایف
 و لهذا در این در تمام و کمال آن داخل داشته اند
 مفصل این محل آنکه ابتدا سے تریاق فاروق چنین بود
 که اندر و خاص قدیم که با سفلیوس نیز طبق است در رس
 بیت سالکی سفیر میرفت در اثنای راه بموضع رسید

که درخت غار در آنجا بسیار بود و هنوز از آن موضع بگذشته بود که نظرش بر سپر سے افتاد که درخت دیوار کشته نشسته بول میگردانگام مار سے از سوراخ آن دیوار بیرون آمد و انگشت ابهام پائے آن سپر را بگزند سپر فی الحال مار را بفریب سنگ بگشت و متوجه درخت غار و قدر سے حب الغار از آن درخت برگرفت و در دهان او و بچا دید و فرود برد و الققه سپر حب الغار را خورده متوجه راه شد اندر و اخس از مشاهده این حال متعجب گشته بجانب سپر توجه نمود و از روی پرسید که اے سپر ترا مار گزید و هیچ آزار تو بر سپر نگفت اگر من حب الغار نمی خوردم مایک میشدم اما چون آنرا خوردم از زهر مار باکے نزارم اندر و اخس گفت تو این را از روی چه میگوئی و از که آنمختی سپر گفت پدرم همیشه این کار میکند که حب الغار را کوفته بسلسل همچون میسازد و هر که را مار سے یا عقربے گزیده باشد و با وسید بد و ایشان از مضرت آن ایمن میشوند چون اندر و اخس این حکایت از آن سپر شنید و عدم مضرت او را از آن مار مشاهده نمود در مقام تجربه حب الغار شد و آزار در دفع سموم مار هائے کو چاک و عقارب و سایر هوام نفع بسیار یافت بنابراین بعد از مدتی بمطرح رسید که اگر با حب الغار خندد و اے دیگر که در دفع سموم آنها را سپر دخلی باشد میزبان گردد تا معین و مقومے باشند و بیکر ساخته شود یقینکه قوتش در دفع سموم بیشتر خواهد بود پس از تجتبه دو اے دیگر که عبارت از خیطیانا و مرو قسط تلخ باشد با آن ترکیب ساخته آنرا تریاق اربعه نام کرده و تقصیر این سه دو اناجبران بود که طبیب الطبع واقف اے ادویه است در دفع مسرت سع حیات بلکه سع اکثر هوام و دفع عض کلب کلب بلکه عض جمیع سباع و در بهترین ادویه است در دفع مضرت لذع عقارب و ریشا و قسط تلخ نافع ترین دو اها است در دفع نیش جمیع هوام سما فاسے دایر آفات و قوائے که بر مجموع این مرکب یعنی تریاق اربعه بهتر است همچون ذکر علل آن مناسب این مقام نیست قسم اراد الاطلاع

علیها فلیطالع الکتب الکبار الطبیه و بعد از آن نامته مدیاین تریاق اربعه شایع و ذلح بود و هیچ تفسیر و تبدیل نیافت تا آنکه اندر و اخس در سخن چهل سالگی وفات یافت بعد از دوی بختست و سال در بلاد یونان بر اقلیدس اشتہاریات و ریاست حکما با تعلق گرفت داد بر اجزای تریاق اربعه چهار جزو دیگر که عبارت از لفل سفید زردینی و سلخیزه زعفران است اضافه نمود نموده که تا در گرداند ضرر سموم را از قلب و حمایت کند آنرا تفسیر نمایند سده مارا و او را از فضیلات نمایند و اصلاح صدر کنند و تفریح و تنویم آورند که بسبب تنویم احساس بضرر سموم کرده نشود و سه دوا کے اول آنرا قبیل اندر زعفران مفرح و منوم است و آن را تریاق صغیر و تریاق ثمانیه ملقب گردانیده و فوائد تریاق ثمانیه بیشتر آثار تریاق اربعه ظاهر شد و چون بر اقلیدس بعد از آنکه هفتاد و دو سال از عمر گذشت داعی حق را اجابت نمود بعد از دے به سیل و هفت سال فلاغورس طبیب ظاهر شد و وصیت فضیلت و دانائی او در بلاد یونان اشتہار یافت از آن زمان همان هشت دوا نمود و بدل کرد قسط تلخ را زرنب و پس از حال از قبیل و هفت فیتاغورس سال حکیم پیدا شد و وصیت دانائی او در بلاد انتشار یافت را کے او بعد شامل و قدر در تریاق صغیر بران قرار گرفت که چند دوا غذائی برین کسب اضافه باید نمود تا بواسطه الفتن غذائیت طبیعت با و اقبال نماید و اعضا در خدایه مبارزت نماید و اثرش بیشتر ظاهر شود و پانچ این پانچ عنصل و دقیق گرسنه را زیاد کرده و بصوفی اجزا عشره را با شراب همچون ساخت چه پیاز عنصل با وجود غذائیت و کثرت منافع در سع اناسے و لذع هوام نفع تمام دارد و لذت اسم قاتل اکثر هوام است تا بحدی که از دیو سوریوس منقول است که اگر پیاز عنصل دست را بر در خانه بیاورند هیچ نوع گزند از هوام و غیب با آن خانه در نیاید و اگر باشند بحد وضع که تو آنسند بیرون روند بواسطه ضدتیه که در طبیعت ایشان

بسیار عنصل مرکوز است تا بخوردن و ضما د کردن چهره و همچنین دقیق گرسنه با وجود غذائیت و فوائد بسیار از شراب در کتب طب مسطور است اگر او را با شراب همچون ساخته بر موضع نیش افکے یا عض کلب کلب یا عض آد و صمغ ضما د نمایند نکایت همه را دفع میکند و شراب نیز با وجود سرعت نفوذ قوی قواسے ادویه را با قواسے بدن میسرماند و در لسع هوام و دفع نکایت سموم قاتله نفع تمام دارد و در تے مدیاین ترکیب شایع بود و مسفت بسیار از نظر همیشه و چون فلاغورس حکیم بعد از انقضای شی و پنج سال از عرش گذشت در عین جوانی سفر از مرت اختیار فرمود بعد از فوت و سه بعد و سال وصیت فضیلت و حکمت فراتلیس در بلاد یونان نشر گشت و قریه حکمای زمان خود شد و او بحدت فم و قوت از سایر حکما سے آن روزگار محبت از بود و پس از آن چون قامل و تدر بر در تدبیر فلاغورس نمود حکم بقصان آن کرد اما نقصان بواسطه استقاعسل بود چه عنصل لطافت و لزوجت خود ادویه را با یکدیگر امتزاج و اخلا تمام سید بد بنوعیکه آن مرکب بیضات و حدانی پیدا میکند و بان بیضات و حدانی منظر آثار را رنجند میگرد و قوت ادویه نگاه میدارد و بیاضاعت طعم ادویه را نیز زایل میکند و چای طبیعت با و اقبال بنیاید و با وجود آن سینه و جگر است و در لسع هوام و عض کلب کلب و دفع نکایت ادویه سمیه بارده مثل شمشاش سیاه و پنج سیاه و نطفه تمام دارد و اما فسادش از آن جهت است که چون ادویه را با شراب همچون ساخته شود به سبب نانیسه کثرت آب را بیاض از عرض تفسیر و لغض ایمن نخواهد بود و اندا چالینوس نیز باید که شراب باید که گفته بود و اولش باید که سه ساله باشد تا امرت شیخه بالکلیه بیان رفته باشد و موجب تفسیر و تعفین نشود و بنابراین امور مذکور فرقیس حکیم عمل را با از اعاده نمود و پیاز عنصل دآره گرسنه را با شراب گفته مزوج ساخته قریصے که الحال که بقرصن سفیل اشتہار دارد است کرده آنرا بوز بسیار خشک ساختن کبیر و اعتبار نمود

داخل گردانید و چون صد سال از عمر حکیم فراتر گذشت
 و نیز داعی من را اجابت نموده بعد از آن وقت و در وقت
 فوت مغز و طبیب نظر شد و آواز حکمت او در بلاد و
 انتشار یافت و ریاست اهل علم آن زمان باطل
 گرفت و او بعد از آن مل و تدبیر تمام در تصرفات حکما و ارباب
 سابقه اصل تریاق اربعه اندر و ماخس را پسندید اما چون
 قسط و با طبیعت نزدیک بهم بود و در بعضی قسط زیادند
 داخل نجات چه نرود و در تمام هوام دادویه سمیه قاتل لغیر
 تمام دارد و الا آن این تریاق اربعه استعارت و متداول
 است و چون فوت مغز و طبیب در سن هفتاد سالگی
 وفات یافت بعد از کهنه سال دیگر با ریوس حکیم پیدا
 و بست فضائل و کمالات او در اطراف و الکاف بلاد
 یونان اشتهار تمام یافت او بعد از آن مل و تدبیر بسیار
 دو اسه دیگر که عبارت از سنبل الطیب و فراسیون
 لفظ سیاه و در لفظ و نقل از خود نقل از رزق و وحل
 و اسطوخودوس و مشکطرا مشیح باشد بر ترکیب فراتیس
 امانه نمود و مجموع ادویه سفیده هفتاده شد و با قرص استقبل
 وارد گرسنه بجهه اگر آن هر دو را یکدیگر اعتبار کند اگر
 بزاسه قرص را هر یک علیحدّه اعتبار نماید باشد اسه
 بیست جزو میشود و با غسل بیست و یک جزو خصوصاً
 هر یک از این ادویه تسه که با ریوس حکیم اضافت کرده
 بر زانت اسرار طب مخفی و مستور نخواهد بود و معجزه
 در وقت ادویه تفصیل مسطوره است اما سنبل الطیب پس
 سبب آنکه مفتوح است و مشکطرا مشیح بحیث آنکه در
 توسته حتی آنکه خجج چنین و از خوردن فرح هم و مسموم کرده است
 و اسطوخودوس منقح دماغ و دفع سم مقوسه و
 دوده و تکلیف است و باقی ادویه بعضی ملود بعضی
 نیز آهرا اثره در دفع سمیت و تقویت اعضا بر
 حفظ ارواح و اوقوس است و چون از عمر با ریوس
 سال گذشت و نیز بگمانه سابق پیوست بعد از فوت
 بر بیست سال سمیت حکمت و کمال و انانی با غلیس
 عالم را فر گرفت در اسه دورانیش او بعد از
 تدبیر تریاق ریوس برین قرار گرفت که قرص اندر خوردن

گر سیکه از حکما سے بلده اندر و خوردن که جهت نفع
 ساخته و از آن نفع بسیار یافته بود بر تریاق مار زهر
 اضافه کند لیکن چون در آن قرص بعضی ادویه تریاق
 با ریوس بود ماغنیس وزن آن ادویه را از قرص
 کرد و آنچه در آن ترکیب نبود وزن آن را افزود و بقیه
 ادویه مذکوره بیست دو اسه دیگر که آن تخم کرفس
 دکا فیطوس و میسائله و انیسون و حاما و تارون و نلفط
 محرق و ایر ساد تخم شلیم و زوفاسه یا بس و در دیالس
 و صمغ البطم و قطر اسالیون و زنجبیل و جوده اشق و
 سورنجان و قردمانا و جاد شیر و دو تو باشد اضافه
 کرد که مجموع ادویه سی و هفت باشد با قرص سفید که
 مرکب از دو جزو است سواسه غسل و اینجا باشد که
 آنچه از بعضی حکما و متاخرین مثل این عمل که در محنت
 خود آورده که منبع این تریاق ماغنیس است که او را
 ماغنیوس نیز می نویسند و متمم و نقل آن اندر و مار
 و همچنین در ذیل چنین بن سحاق که از ملوقات خواهر زادی
 او صفتش بن اثم بن اثم است نیز با بلع این تریاق را
 به باغنیس منسوب داشته سهو محض است و فاشا که آن علم
 تیغ و تخم تام است چنانچه ابن ابی صادق در شرح
 مسائل چنین تفریح بان نموده و چون از عمر ماغنیس
 سال گذشت او نیز سفر آخرت اختیار کرده بیاران
 سابق پیوست و بعد از دو بصد و بیست سال اندر و سنبل
 ثانی که ستم و مکمل تریاق فاروق است در زمان اسکندر
 ذوالقرنین ظاهر شد و در بیست سالگی صیت کمال او حاصل
 فرد گرفت و او بعد از آن مل و تدبیر تمام در تریاق مذکور
 از کتب معتبره قدما چنین معلوم میشود که اندر و ماخس
 مدت پانزده سال در باب تصرف در تریاق مذکور
 متفکر بود تا آنکه بعد از پانزده سال دیگر را پیش
 قرار گرفت که گوشت افغی را با واسطه تجزیه چیده در
 او را در باب گوشت افغی حاصل شده بود چنانچه غفر
 تفصیل ذکر خواهد شد باسی و در دو اسه دیگر که عبارت
 از قند و سوزج و اسطوخودوس و طین قوم و در وقت
 و تخم رازیانه و ناخواه و در وقت ساذج هندی و صمغ عربی

و حبیب لبسان و روغن لبسان بیخ کبر و بو فارغیون
 و مصطکی و سیسیالیوس کما در ریوس معرفت با علی و قنود
 و نجف شسته و بو فارغیون و ریوس و بو فارغیون و ریوس
 حبلی و بیخ و اقا قیاد کند و انیسون فوه و حصاره لویه
 الیس و بزبید ستر و فقر الیود و قطر ریون قوی است اضافت
 باید کرد و مجموع ادویه سفیده هفتاده شود بغیر از اقرا مشیح
 که عبارت از قرص استقبل قرص اندر و خوردن و قرص
 است که اندر و ماخس ثانی آنرا اضافه نموده و غسل و چنان
 اندر و ماخس ثانی به نود سالگی رسیده قوت شد بعد از
 بعد و پنجاه سال جالینوس ظاهر شد و او هر چند خواست
 در تریاق فاروق تصرفی بنیادتی و یا نقصان کند از خود
 آنکه مباد بعد از تصرف در آن آثار که الحال بر آن تریاق
 است نقل گرد و نتوانست تصرف کرد و اما نسخه سابق
 جالینوس بود اگر چه فاشا صاعدا ندیسی در طبقات لاف
 منافع آنرا نیز نسبت با استاد جالینوس الیالیوس حکیم میکنند
 و میگویند که در زمان الیالیوس استاد جالینوس در
 انطاکیه روم طاعون حادث گشت و چون الیالیوس
 انطاکیه بود بکسی مردم را بر تریاق فاروق از سر آن علم
 خلاص نمود چه هر که پیش از مرض در تریاق فاروق خورد
 مطلقاً سیب با دراه نیافت و آنرا که بعد از مرض خورد
 بعضی خلاص شدند و بعضی چون مرض بر ایشان استیلا
 یافته بود بلاک شدند و چون جالینوس در هشتاد و
 هفت سالگی وفات بعد از دو تا این زمان هیچ احد
 را مجال تصرف در تریاق فاروق نبود بیاید دانست
 که اندر و ماخس ثانی را در باب ادخال گوشت افغی در
 تریاق سده تجربه حاصل شده بود که از اجاب و کفین
 شد که گوشت افغی در دفع سموم نهایت قوی دارد
 چنانچه بیخ دو اسه دیگر در آن باب با و نیتو اندر رسید
 کجی از آن تجربات شامه آن بود که برادر اندر و ماخس
 مرد شیخ و سیار بود اتفاقاً روزی در شامی سرویخت
 خواب بر او غلبه کرد و در پیاسه درختی بخواب رفت
 ناگاه افغی از سوراخ برآمده دست او را بگیرد و او را
 بول مرخندگاتر سیدار شده دانست که او را افغی گرفت

غشسته و اضطراب عظیم عارض او شد و با وجود آن حال
 تشنگی بر دس غلبه کرد و نگاه کرد و دید که نزدیک بان در
 کوئی است که قدری آب صاف در آن جمع شده از
 تشنگی رفته قدری از آن آب نوشید و آب خورد
 اتفاقاً در آنجا آب او تسکین یافت و بحالت اصلی باز
 آمد چنانچه گویا هیچ ماری در آن گزیده بود و از آن
 تشنگی مانده خود گفت آیا درین آب چه خاصیت بود
 که یکباره از آن دفع زهر آید چنانکه من در این چوب در
 و آن آب را بر سر خود دید که دو انچه با هم آویخته در آن
 مرده اند و از شدت گرمای آفتاب مرده اند
 از آنجا برگشت و این حکایت را به برادر خود اندوخت
 نقل کرد و اندوخت متعجب شد که گوشت انچه مقادیر
 بر سر خود میکند و او را از اعضا سینه آدمی دور نماید
 و دیگر از آنجا بابت تلاشی که اندر و ماخس بر او نمود آن بود
 که اندر و ماخس از براس جماعتی از مزایع خود هر روز
 با یک سبوسه شراب میفرستاد که ایشان در کار جلد
 و بسیار کار کنند اتفاقاً روزی چون آن مزایع آن
 خورده متوجه شراب شدند چون سبوسه را کشاوند دیدند که
 آن در میان آن شراب افتاده مرده اند و با برین ایشان
 از آن شراب متعجب شده با یک دیگر گفتند که صالح در آن
 است که این شراب را قدری از طعام از برای این مجرب میکند
 در بیرون قریه افتاده و مردم او را از قریه خود بیرون
 کرده اند لکن ستم تا آذین عذاب خلاص شود پس آن
 شراب با پاره طعام پیش صاحب جدام گذاشتند و او
 بعد از تناول طعام از آن شراب بسیار بخورد و بعد از آن
 بیخودی و بیهوشی حاصل شد و چون بهوش آمد دید که
 پوست او از دس جدا شده و آن مقدار آب غش از سینه
 او بیرون آمده که نوق آن تصور نیست و از آن مرض
 بالکل خلاص یافت و چون این خبر با اندر و ماخس رسید
 دانست که گوشت آن در امثال این امراض نیز نفع تمام
 و تجربه سوم که اندر و ماخس از دس نموده آن بود که
 پادشاه آن زمان غلامی داشت که بصفت غمازی
 موصوف بود و از جمیع مردم سعادت و غمازی میکرد و بواسطه

غمازی و اعلام اخبار پیش آن پادشاه کمال تقرب
 بهر ساینده بود چون بواسطه عمر و سعادت او مردم
 بسیار میرسد ارکان با یکدیگر بقتل او متفق شدند و او
 بر سر ضیافت ببلع برده مقدار در دم ایون در شراب
 با و دادند چون ساعتی بود بگذشت آن غلام به پیش
 افتاد چنانچه همه حاضران را تعجب شد که او مرده بنا برین
 اتفاق یکدیگر در آن خانه را متعجب ساخته متوجه کار
 پادشاه شدند که او را خبر کنند که غلام را نشانای صحبت
 بجز آنکه مرده هنوز ایشان اینمضی را بعرض پادشاه
 بودند که نگاه بانان آن خانه متعجب شدند که انچه از
 برآوردند متوجه آن خانه است و چون آن غلام را
 بعد از ساخته از اندرون آورد غلام برآمد که فریاد میکرد
 در وازه را بکشاید که مرا انچه گزیده با برین مردمان و دیگر
 در وازه شکستند آن غلام بیرون آمد و هیچ تشویشی
 و چون این خبر با اندر و ماخس رسید دانست که قوت
 ستم آن غلام با برودت ایون مقاومت نموده دل او را
 از نجات او نگاه داشتند و برودت ایون بواسطه
 تغلیظ خون ستم آن غلام را از شربت در اعضا مانع آمد
 اندر و ماخس بعد از مشاهده این ستم امر در مقام تحقیق
 و تجربه گوشت آن غلام را بعد از تا مل و تدبیر دست
 پانزده سال از گوشت آن غلام قرص که الحال تقریباً
 اشتها دارد ساخت بشرطی که در کتب مسطور است
 و در بنیاب می آید انشاء الله تعالی و داخل تریاق
 فاروق ساخت و آن ترکیب بان قرص مرتبه که
 یافت و فواید از جمله آن و بنظر رسید تا اینجا نقل کلام
 صاحب تاریخ حکما بود باضافه بعضی فواید از کتب
 دیگر و بعضی گفته اند که اندر و ماخس قدیم که مشهور
 باطلینوس و از اعظم حکما که فلاسفه است و او را
 کسی است که حکم کرد و بعلوم طب و حکما و دیگر مهنه بود
 مثل افلاطون و ارسطو و غیر اینها و آن ابتداء کرده یک
 این تریاق بعد از آن که گذشت برین بیست سال
 مسافرت میکرد و تجربه می آموخت بحسب افکار و معرفت
 او به تریاقیت حب الفارید بنویسند حاصل شد که در نسخه

سپس با او بود نشسته با پای دیوار بول میکشید
 بجز اینکشت ابهام پای او را مار و آن سپر زنت سبوسه
 درخت غار و خورد از حب الفارید مقدار یک پس سوال کرد
 اندوخت ماخس از آن سپر که چه چیز ترابری داشت که بعد
 گزیدن مار رفته از حب این درخت خوردی جواب داد
 که قبایل من استعمال میکنند این حب را از برای دفع زهر
 گزیدن مار و غیر آن از هموم زهر وارد بدن من آن
 با هم دوزن عمل کرده است بمردم می دهد از برای دفع زهر
 مقدار چهار مثقال پس اندر و ماخس بمکان خود حو
 اضافه نمود حسب الفارید بنویسند تا بسبب نفع آن از
 براس سموم در صافه و قسطیخ و باقی ماند این مرکب
 بر سرین چهار جزو که تریاق اربعه باشد پس بعد از آن
 شروع شد باضافه نمودن برین چهار جزو او پنجم در
 ضرر سموم را از قلب حمایت کند آن را از ضرر سموم
 سد کند و او را رخصلات نماید و اصطلاح صدر کند
 و تقویت پنجه در صدر راست از اعضا نماید و مقابله کند
 اختلاف انواع سموم را مانند ستم آن غلام که حار است
 و ستم عقرب که با دراست و محافظت کند جسار از ستم
 و تعفن چون استور دیون که پاشیدن آن بر جسد
 حفظ میکند آنرا از فساد و تعفن و همچنین است لیمه که
 قافله و آنکه بوده باشد در جوهر و او چیزی که مقابل
 ستم باشد مانند قرومانا و سلیمه و دار چینی و آن که
 کرده شود بعضی از آن ادویه به بعضی دیگر مانند
 اسطوخودوس که مضر است بصدر بغار لیون و
 که بطنه نفوذ است بدو اینکه نفوذ بفرماید آنرا مانند
 سلیمه و دواسه اکال حار مانند ققطار بیار و مانند
 ایون و پنجه معدل چهار جزو اول باشد و با پنجه
 ضرر آنها کند مانند زاندا از براس قسط پس زیاده
 بران چهار جزو در قلیدس طبیب فلفل سفید و پرسی
 و سلیمه سیاه و زعفران از براس آنکه دفع سموم
 تفریق عقوبات میکنند و بسبب آنکه زعفران مفرح است
 و منوم که بسبب تویم است از احساس با لم با ستم
 او قلیدس این جمله را که چهار جزو اول باشد و چهار جزو

خود بران اضافه نموده که مجموع هشت جز است +
 تریاق صغیر نامیده که تریاق نامیده باشد و ستر بود این تریاق
 زمان فیلاغورس پس فیلاغورس زیاد کرد بر تریاق
 تایدس و غرض و گرسنه و غسل را بدل شراب کرد و سبب
 آنکه در شراب غذایت است و بدن محتاج است در
 استعمال هم بخیزد که غذایت داشته باشد اما غرض
 پس سبب آنکه منع هوام میکند بجز گذشتن در خانه
 تا چه رسد با شامیدن و صفا کردن آن که گرسنه منع است
 و ستر بود این تریاق تا زمان افراتیسین طبیب پس زیاد
 کرده بران غسل را از براسه دفع عفویت و حدت حفظ
 و تقویه دفع سمیت سموم بارده با آنکه مباشر آنرا قوی که
 دفع جمیع سموم میکند و تحفه که در کس که کثرت
 آنکه شراب به نهائی مفید ترکیب است خصوص فیکه
 زیاد بر یک سال نهایت سه سال بران مرکب بگذرد
 پس گردانید غرض و گرسنه را قراض و ستر ماند این
 تا زمان فلیاغورس پس او اختیار هشت جز او را
 سسه بر تریاق صغیر است نمود الا آنکه بدل کرد قطرا
 زرب و ستر ماند این مرکب تا آمد زمان زرنیوس پس
 او افزود بران ادویه ده جز و دیگر را شکر مطبوخ و
 سناطیب و ناخواه و سناریون و زلفلس سیاه
 و زلفلس و قلع اخضر و قلع ارنق و حرمل و اسطوخودوس
 پس گردید بجز و اما مشکطرا مشبع پس سبب آنکه
 او را زینباید او را سه قوی حتی آنکه اخراج چنین میکند
 و سناطیب سبب آنکه مفتوح است و از طرفه آنکه نافه
 از براسه سموم تقویت میدهد و اسطوخودوس
 اگر دفع سمیت میکند مقوم عصب است و ستر ماند
 این مرکب تا آنکه آمد اغنیس محصی پس او افزود بران
 بجزه جزو سمیت دو جز و دیگر که قبل ذکر یافت پس گردید
 از براسه آن چهل جز و بنا و قرص که اقراض اند و خورد
 اقراض سفیل باشد الا آنکه کم کرد از اجزای سه تریاق
 بقدر آنچه در اقراض است از عقاقیر و ستر یافت
 بود آن برین حال تا آنکه آمد اندر ماخس ثانی
 پس زیاد کرد بران اقراض افاسه وی دو جز و دیگر

ذکر یافت پس گردید اجزای سه آن هفتاد جز و سوا
 اقراض شراب و غسل هفتاد و پنج جز و ستر یافت
 میان مردم از تغییر و تبدیل تا آنکه رسید این نسخه
 بجالیوس پس او تغییر داد آن را بحسب اوزان و ادویه
 چنانچه انشا الله تعالی در بیان نسخ آن مذکور خواهد
 شد

**فصل در بیان ترکیب نمودن این تریاق
 و کجا بدستش و زمانه که بعد از ساختن
 آن میتوان استعمال نمود**

اول باید دانست که واجب است بر کسی که ترکیب یا
 فاروق و همچنین کل ادویه خصوصاً کبار آنهاست کند
 ممارست و شناخت هر یک از مفردات آنرا در جمیع بلاد
 از اول روزی که میرود تا روز بویغ آن بلکه تا روز
 فساد آن بجهت آنکه عقاقیر متغیر میگردد اطوار آنها و
 بسیار دیده شده که کسی را که می شناختند گیاه را بگل
 آنها فقط پس هر گاه موسم گل آنها میرفت زائل می
 گردید معرفت ایشان مر آن را داد او باید که احتیاطاً
 کرده شود عقاقیر تازه جید مختار هر یک را از مکانی
 مخصوص که مختار است درین ترکیب چون بود و هر
 دلبستانی و جلی و از بلاد مخصوصه برداشته چون مرکب
 و خطبیا نارومی و رونی و چینی و گل سبز فارسی
 و سناطیب ناردین و فیلس چنانچه در ذکر ادویه مفرد
 تفصیل مختار هر یک از ادویه را ذکر کرده ایم و باید
 که بناش را ادویه این ترکیب گفته بودید فاسد شده
 و چون این معنی معلوم شد پس بدانکه محتاج است اجزای
 این مرکب بسوس ستران محکم است واجب است تیز
 نظر در تفریق میان دوائی که تحمل کوبیدن بسیار
 باشد مانند زنجبیل و میان آنچه تحمل کوبیدن بسیار
 نباشد مانند زرد سبب لطافت آنها و همچنین هر یک
 از صمغ و گندرس هر یک از ادویه را موافق حال
 باید کوبید و نیز بدانکه آن اجزای با اصول انداخته
 یا بزر در دوا را و از باره فائده بدان که در ادویه
 مرکب بعضی از ادویه میباشد که آنها بمنزله عمود و اصل
 لند از براسه آن مرکب که اگر جذب کرده شوند باطل

میگردند و فائده آن مرکب + و عمود و اصل درین تریاق
 به نسخه اندر و ماخس ثانی که بالفعل متداول است تریاق
 اطباء نجوم افاسه است و لهذا سسه بر تریاق افاسی
 کشته و اما پیش از آنکه ماخس ثانی عمود و اصل دران
 بوده چنانچه بیان کرده شد پس اگر در تریاق اندر و ماخس
 ثانی نجوم افاسه را حذف کنیم مطلقاً و با بدل کنیم بدای
 دیگر و یا داخل کنیم دران دوائی که مفید نجوم افاسی
 باشد چون غسل بلاد که مفید هر گاه است و سبب نجوم
 افاسی که اصل و عمود است درین تریاق فاسد میگردد و
 و جمیع اجزای این ترکیب هر چه هر گاه یک جز و فاسد در
 در اجزای صالحه همه را فاسد میگردد و باطل میگردد و عمل
 و فائده آن داد و دیگر که اصل و عمود نیستند اگر حذف یا
 بدل کرده شوند زیاد کم گردانند آثار را ضرر بود و اصل
 چنانکه مثلاً اگر زیاد کنیم درین تریاق جوز بوار هر چه
 نیست جریمه عظیمی را اگر چه اولی و انسب درین تریاق
 آن است که هیچ نخورد دران نه در عمود نه در رساله اجزای
 ادویه زیادتی و نقصان نسخ اندر و ماخس ثانی نقصان
 کرده نشود جمیع اجزای آن را بهمان وزن که نوشته
 مرتب نمایند بدون آنکه مجموع را بهمان نسبت زیاد کنند
 یا کم کنند چه شاید که این مزاج ترکیب که بران فائده باشد
 است تابع همین اجزای بعینه باین اوزان مخصوصه باشد
 چون خواص ظلمات بلکه در جمیع مرکبات کبار از قدما
 حکما که اکثر آنها بوسی و الهام ایشان را حاصل شده
 هیچ خود را آنها تغییر می باید که راه نباید و اگر چه بسیار
 که بعضی تصرفات بکشد بوسی فائده ولیکن موقوف است
 تجربه صحیح و قیاس مستقیم و اما بدون تجربه آنرا استعمال
 نمیتوان نمود و طریق کوبیدن آنها آن است که اجزای
 از هر یک جدا جدا در باد سنی که باطن آن گردی باشد
 در سران تنگ آنقدر که همین دست دران داخل تواند
 و سطح دو سه تا سطح باطن باطن باطن باشد بخود
 را بکوبید که از اجزای سه سحوق در عین کوبیدن گردید
 بخیزد و بر نیارند و در اول باطن تا گرد آن ساکن نشود
 بزرگ و در در سطحی که از مواج باشد و در وسطه

منخل باشد که اگر در سه ازان بر خیزد باز در منخل نشیند
 نه آنکه بیرون رود و بنزد و در آنجا بگردد لطیف بر روی
 نطمه و معتبر نیست او زمان ادویه که محتاج اند کوبیدن
 بختن مگر بعد از کوفتن و بختن بسا باشد که محتاج بگذشتن
 دو اجزاء کوبیدن در آفتاب باشد بسبب نم درختی
 که داشته باشد پس چون خشک شود آنرا نرم بکوبند و بنزد
 بر ستور بند کور و باید که محافظت جمع این امور را بقدر
 امکان بکنند و چیزی از آنها را حمل و معطل گذارند
 و اما هر گاه بوده باشند آن اجزاء عصارات در لوب
 صمغ پس یا پس آنها را سکر روز قبل از ترکیب با
 که نیکو فته در شراب با غسل مصفی یا آنچه آنها در آن حل
 شوند بچینا بند روز چهارم که روز ترکیب است بیالای
 که خشک و چینه که مخلوط با آنها باشد جدا کرده و آنرا
 آنها را در روز ترکیب حل کرده بیالایند قلفطار حرق
 را در روز ترکیب با شراب سخی نمایند که مخلول گردد
 و اما اجزای مائع آنکه غسل و شراب در وعین بلسان
 است در پاتیل نقره یا طلا کرده یا مسن تازه بتلعه
 کرده بر روی آتش اخلک ملائم گذارند در روز ترکیب
 تا مخلوط شوند پس آنها را از پاتیل بر آورده اجزای
 مسحوقه را در آن پاتیل کنند و تسقیه آن نمایند با دوی
 مخلوط و غسل مخلوط با شراب در وعین بلسان در آفتاب
 و بسواط که از خوب بید باشد در وعین بلسان چرب
 کرده باشد بر هم زنند تا سحر شود اما نه در نهایت
 استحکام و مطبوع پس روی آن را بویونی یا مندی
 بپوشند و بنزد بر آن هر روز دو صد ضرب بعد از آنکه در
 آفتاب گذاشته باشند تا گرم شده باشد و بعضی
 گفته اند که هر چهار روز و جالینوس گفته که بر هفت روز
 یا چهل روز یا دو ماه پس آنرا نگاه دارند در ظرفی
 قوتها سه ادویه ساقط نشود و دیگر در خشک باشد سفار
 بی لعاب و ظرف چوبی و فاسد نگردد و آنرا بسبب
 حرارت چون ظرف زجاجی و پیچیده و بهترین ظروف از
 برای نگاه داشتن آن ظرف طلا است پس ظرف
 نقره پس زجاجی و اگر ظرف چینی یا کوزه سفالی سنبه را بر آن

باید که سر آنرا بچوبی که از برگ خرما یا از خرمان یا
 باشد بپوشند و هر دو ماه یک روز سر آنرا بکشایند
 تا ترویج نسیم بارد بان برسد و حسن فواید و بسیار
 منافع آن قوی بنظور میرسد که صبر کنند بر آن تا
 اجزای مجتروج مزاج ثانویه پدید آید و فعل کنند
 دو یا بعضی در بعضی و هر یک از اجزای قوت خود را
 عطا کنند بدگر و هر یک از اجزای داخل کنند در دیگر
 پس هر محبوسه که عقاقیر آن زیاد باشد محتاج است
 در پدید آمدن مزاج ثانویه در آن بعد از اکثر از برای
 فعل و انفعال و تداخل اجزاء و شک نیست در آن
 که مزاج گرفتن اجزای این تریاق زیاد است بر
 سایر مرکبات بسبب کثرت اجزاء و لذایحی کرده اند
 اندر و ماخص ثانی استعمال آن پیش از ده سال
 و شش ماه و بعضی از اطباء تجویز استعمال آن بعد از
 چهارم کرده اند و بعضی گفته اند که سال پنجم استعمال
 آن جائز نیست و اما جالینوس و متاخرین تا این زمان
 استقراریافته را سه ایشان بر آنکه جائز است
 استعمال آن بعد از ششماه و بعضی متاخرین گفته
 که آنرا بعد از شانزده ماه استعمال توان کرد شیخ الونکر
 گفته که بعد از چهار سال استعمال توان نمود و محمودین
 الیاس گفته که قوسه استعمال میکنند این تریاق را
 بعد از گذشتن پنج سال از ترکیب آن و بهتر آن است
 که استعمال کرده شود بعد از دو ده سال بحیث آنکه
 افعال و قوتها سه آن ظاهر میگردد و تمام میشود و یاز
 گذشتن این زمان ولیکن همراهِ آن است که استعمال
 کرده نشود پیش از گذشتن هفت سال بر آن بداند
 قلاسی گفته که ادراک تریاق فاروق چنانچه صاحب
 کامل الصناعه ذکر کرده اکثرش بعد از دو ده سال
 یا اقلس بعد از هفت سال است و بعضی از پنج سال
 گفته و اما اطباء سه زمان بعد از هفت ماه یا هشت
 ماه تجویز کرده اند و بدانکه گردانیده اند مزاج اخلاط
 اجزای بعد از کوبیدن و حل کردند با ضمیر از برای
 نگاه داشتن آن در ظرف مذکور مانند قوتها سه

اعضای مغز در بواطن اعضا است که فعل قوتی
 مغیره در آن تمام شود و بگوید مستورا از برای حصول
 عضو در آن و ترکیب دو اوران ظرف مذکور جهت آن
 است که داخل نمایند اجزای دیگر و فعل نمایند و فعل
 گردانید که دیگر و حاصل گردد آنرا مزاج دیگر غیر مزاج
 اجزای که بان مزاج مستور و میفشان صورت نوعی ثانویه
 شود که ازان صواب افعال و خواصی که متوقع است
 بنظور رسد و بدانکه مزاج ثانویه این معجون تا سی
 بسیار گرم است مانند جوان پس میگردد مانند کمال تا
 شصت سال پس میگردد قوت آن ضعیف مانند شصت
 درین حال مانند معاین کبیر است شیخ الیاس گفته
 که از برای تریاق فاروق زمان طفولیت و تررع
 و شباب و کولت و نخوت و موت می باشد پس
 میگردد طفل بعد از ششماه تا یک سال پس شروع میشود
 به تررع و تراند پس میرسد بادل سن و قوت بعد از
 ده سال در بطن هار و بعد از بیست سال در بطن
 باره پس باخطا می رسد بعد از بیست سال یا بعد
 از چهل سال پس حکم تریاق فاروق ازان منسلح می
 گردد یا بعد از شصت سال پس میگردد مانند کبیر
 از معاین کبیر که درجه قوت آن از تریاق فاروق
 بیست دو واجب است که بیاشامد کسیکه آنرا نفی
 گزیده باشد از تازه قوی آن در سایر مواضع جائز است
 استعمال غیر تازه قوسه آن و محمودین الیاس شیرازی
 گفته تریاق فاروق حدیث مانند شراب قوی است
 در افعال خود تا سی سال و بعد از آن حدیث است افعال
 خود آن افعالیکه محتاج میباشد آنها تا شصت سال
 کوتاهی در افعال آن راه بنیاید درین مدت و بعد از
 شصت سال ضعیف میگردد و دینی آید ازان افعالیکه
 مطلوب است ازان از دفع سموم و نفوس و اگر عمل
 علیه ضعیف خواهد نمود و میگردد و میگردد معاین کبیر و نفع
 میدهند از برای سه آنها معاین کبیر و هر چند گفته ترشود
 ضعیف تر نشود تا وقتیکه قریب بیک صد سال رسد
 و آن زمان بیخ افعال ازان نمی آید و میگردد و شصت

و اما حدیث قوی در استعمال کرده میشود از برافش
 و افامی و حیات و کلب کلب و گزینان هوام و خوردن
 سوم و داد و دیکه که بجهت آنکه حضرت حادث از نما
 شد بدست پس از نجهت میباشد محتاج بدوا
 بسیار قوی در غایت قوت +

فصل در ذکر نسخه معتبره تریاق این

بر آنکه این نسخه تریاق که شیخ الرئیس در قرابادین تالیف
 ذکر کرده در قرابادین مارستان عسکری شاپور که این
 نسخه است آورده که این نسخه را جالینوس از اندرود
 تالیف کرده این است صنعت آن اقراص سنبلی
 چهل و هشت مثقال اقراص افاسه یعنی بیست و چهار
 اقراص اندرود خوردن لفل سیاه ایون جید از هر یک
 مثل وزن اقراص افاسه یعنی بیست و چهار مثقال
 در صینی یک نسخه دو دانه مثقال و سه نسخه دیگر بیست
 چهار مثقال غنچه گلشن منزوع الاقلاع دو دانه مثقال
 شکر خنفل اشغور دیون یعنی نوم بری نخ سوسن
 آسمان جونی یعنی ایرسا غار لیون هیش سفید انشی السین
 ردغن بلسان از هر یک بوزن کل سرخ یعنی دو دانه
 مثقال رسا کی زعفران زنجبیل ریون چینی بظمان
 فودنج کوهی فراسیون فطر اسالیون اسطوخودوس
 قسط لفل سفید و لفل و قسطا بن یعنی مشکطرا شیر
 کند فلاح اذخر صنغ البطم سلیمه سیاه سنبلی
 جعدیه از هر یک شش مثقال میوه سائله تخم کرفس سیالیون
 تخم القیس که از البری حروف ابیض گویند و پارسی
 تخم سندان سفید ناخواه کما ذریوس کما فیطوس عصاره
 ایون قسطید اس یعنی عصاره لجه الطیس سنبلی
 سانج هندی مویختیا نازر از اینج مخموم ققطار
 حرج حمانا من ترکه حب بلسان هونار لیون نومم
 قرمانا ایون اقا قیا از هر یک چهار مثقال دو قویا
 زرد فقر البهود جاوشیر قنطوریون دقیق زراوند طول
 چند بیدستر سلیمه از هر یک دو مثقال و بردا تبی
 زراوند طول زراوند مزجج است اما چند بیدستر
 سلیمه از هر یک بروایت دیگر چهار مثقال است

بوده رطل شراب عتیق ریجانی حاد و قسط جمله ادورا
 این نسخه شصت و چهار جز است سواست غسل و شراب
 سه خرد مرکب که سه قرص باشد شصت و یک جز و مفرد
 و گفته شده که این نسخه جالینوس است که تصحیح کرده و
 خدمت کرده از نسخه اصلی اندرود ماخس ثانی نه خرد
 آن حساب لغار و نقل ارزق عود و بلسان اشق و پورنج
 و هر مل و مصطک دینج کبر و شیخ ارمنی است و ظاهرا
 که جائز نه باشد خدمت چیزی از آنها و بعضی اطباء
 سواد سورنجان را جائز نداشته اند مخصوص حساب لغار
 سابق معلوم شد که آن اصل و عود کل اجزای تریاق
 است و سایر اجزای الفار که اصل و عود است افزون
 شده و اما این نه جز پس وزن حب لغار شش مثقال
 و مصطک و شیخ ارمنی و نقل ارزق و عود بلسان از هر
 یک چهار مثقال و اشق بزر هر مل دینج کبر از هر یک
 دو مثقال است و اگر سورنجان داخل کنند وزن یک مثقال
 این است اجماع قول در اجزای تریاق افاسه که تخلیص کرده
 از قریب برینجا کتاب شیخ الرئیس رحمة الله تعالی
 گفته که بهترین نسخه تریاق افاسه نسخه اصلی
 اندرود ماخس ثانی است که ذکر یافت و بسیار از
 اطباء مثل جالینوس و غیره از یاد تها و کما بر نسخه
 و ماخس کرده اندرود ماخس از براسه ضرورتی که در
 گردانیده باشد ایشان را بران و نه از براسه حاجت
 قوی که محتاج ساخته باشد ایشان را بران امر و لیکن
 داع شد ایشان را بران آنکه ذکر و نام ایشان بلند
 شود و از برای آنکه باقی ماند از ایشان اثری در
 تریاق فاذوق همچنانکه باقی ماند از اندرود ماخس ثانی
 پس گفته که اعتقاد من آنست که حرکت نباید داد
 چیزی را بحسب تجربه نسخ باشد بسبب آن که شاید
 آن مزاج حادث ازان اوزان مقرره مقتضی نیست
 باشد که تجربه ازان یافته شده پس هرگاه حرکت
 داده شود اندرود نیک آن وزن مقتضی مزاجی خاص بود
 که تابع آن مزاج بود خاصیت خاص که تجربه ازان
 یافته شده هر آینه آن خاصیت خاص که تابع آن

اوزان است نخواهد ماند کما لایحقی + اخلاط این تریاق بر
 نسخه دیگر که شیخ الرئیس در قانون ذکر کرده اقراص سنبلی
 چهل و هشت مثقال اقراص افاسه اقراص اندرود خوردن
 لفل سیاه دار لفل از هر یک بیست و چهار مثقال غنچه
 گل سرخ خشک منزوع الاقلاع اصل السوسن پنجم سوسن
 آسمان کونی یعنی ایرسا و تخم شلغم بری و اشغور دیون
 و ایون خالص جید در صینی غار لیون هیش سفید
 از هر یک دو دانه مثقال عود بلسان ردغن بلسان
 هر یک ده مثقال لفل سفید ریون چینی هر یک ده مثقال
 تخم زعفران سلیمه سیاه فراسیون مشکطرا شیر سنبلی
 الطیب قحاح اذخر فودنج حبله کندر ذکر جعدیه اسطوخودوس
 فطر اسالیون و آن تخم کرفس کوهی یا قیاردنی است
 صنغ البطم مصطک رومی زنجبیل دو نیمه الاقراق از
 هر یک شش مثقال تخم کرفس کما فیوس میوه سائله مویختیا
 نازر دیون یعنی سنبلی رومی کطین مخموم نو کما ذریوس
 سانج هندی ققطار محرق خطیا ناسه رومی ایون
 عصاره اونا قسطید اس یعنی عصاره لجه النیس
 بر زر الریایانج حب بلسان اقا قیه صنغ عربی قرمانا
 سیالیوس حرف ابیض هونار لیون سلیمه ناخواه
 از هر یک چهار مثقال چند بیدستر نه اذخر طول دو قوی
 فقر البهود جاوشیر قنطوریون دقیق بارز و لیون
 از هر یک دو مثقال و در نسخه دیگر وزن چند بیدستر
 چهار مثقال است بر ستورسی که ذکر یافت با غسل
 سازند و این نسخه سواست غسل شصت و پنج جز است
 سه قرص مرکب و شصت و دو جز و مفرد اخلاط این تریاق
 بنسخه سوم که شیخ الرئیس در قانون ذکر کرده اقراص سنبلی
 بیست و هشت مثقال اقراص افاسه اقراص اندرود خوردن
 لفل سیاه ایون جید از هر یک بیست و چهار مثقال
 تخم برسی تخم شلغم بری غنچه گل سرخ منزوع الاقلاع
 ایرسا غار لیون هیش سفید رب السوسن ردغن بلسان
 در صینی از هر یک دو دانه مثقال هر یک صافی فراسیون
 زعفران دار لفل زنجبیل ریون چینی کوهی فطر اسالیون
 لفلنا فلون و آن دو نیمه الاقراق است تراوند چینی

قسط تلخ سفید اسطوخودوس سفید مشکطرا مشیح نقاح
 از خردک البطم لبان ذکر سلینیه سیاه سنبل الطیب
 از هر یک شش اشقال خلیجانا نالافیس یعنی حرفت این
 یعنی آن صیغه ساله است سیسالیوس سنبل الطیب که
 نامورین است ناخواه کما فیطوس کما زربوسس سوس
 اسطبلدس سامج بندسه ایسودن قومو تخم کرفس بزراق
 تلخ طین بجه که آن طین منخوم است لقطار مشوک جانا
 موفاتیون روح ترکه حب لبان اقا قیامع عربی
 قومانا از هر یک چهار اشقال زود فراقنه جاوشیر فقر ایوب
 سکنج قنطاریون قنق زراوند مرجم خندربه ستران
 هر یک دو اشقال و گاه سه زیاده کرده میشود بر این
 ادویه که در نسخه نهمه تالیف شاپوریه است دان این
 است حق نرسه که آنز الفارسی بود زیاده است جوت
 کثیره عطشان مصطکه ردی زراوند طویل بزربالنج سفید
 یک دو اشقال و این نسخه بقاد جزو است سوا عسل
 وزن عسل ضعف ادویه است و بیاض حله پنجه درین
 کینار د چهار صدوسی و چهار اشقال با آنکه یک درواز
 اصل نسخه متروک است و باید که صمغ رائیکو فیک
 شب در شراب یا در طلاسه مطبوخ بنجیساند وزعفران
 را علیوه بسایند و کلک دفته را در روعن لبان گذارند
 و لقطار را بنام و بچین سائر ادویه را نرم کوفتند از
 غوال موین تنگ سورخ یا ابریشم تانگ بنجیه و با
 عسل مصفی مقوم در پانعل طلا بانقره یا مس تاز قلعی یا
 مسواط خوب بید بقوت تمام برشته و بگو بند تا خوب
 محزوج و مخلط گردد پس سرد کرده در ظرف طلا بانقره
 یا چینی که اندرون آنز روعن لبان مالیده باشد برودان
 و باید که مقدار شش ظرف خالی باشد و بعد از حبس
 سال یکبار بر بند شربت به کامل از آن مقدار یک در نیم
 باب اگر موبدستور سه که در صد ذکر یافت
 که هر چند روز یک مرتبه در آفتاب گذارند تا گرم شود
 و به مسواط قدسی به هم زنند و بگو بند پس در ظرف مذکور
 بشرط مسطور گایارند برتر است -
 فصل در ذکر اقراص مستعمله در تریاق ناق

وجماله از منافع و خواص آنها
 اقراص مستعمل درین تریاق نبخیر
 رحمة الله تعالی و صفت آن باید که صید کند افعی را
 در او از فصل ربیع در آورند تا لبان موافق
 رای اطباء اگر ربیع ششمانی باشد یعنی در سرد و باد باران
 شبیه باشد بهشتا توقف باید که در نامق شدن قنط
 یعنی گرمای تابستان و آن نفعی همه از حیات است که
 سر آن عریض و بزرگ و بر حیات شلث و قائمه آن در
 جانب گردن او باشد و گردن آن بسیار باریک و
 کوتاه گو یا برده شده که بفارسی کله دم گویند و میباشند
 فحاحه و کشاش از پنج بفتح فاء سکون یا سه نشاء تخم
 در میان ده حاسه جمله اول از ایشان مسکور که یعنی
 آواز نفس نفعی است و از کشش بفتح کان و سکون
 با سه نشاء تخماید در میان دوشین معجم اول از ایشان
 مسکور که یعنی آواز پوست است در وقت رفتار و
 هیچ قسمی دیگر از حیات این خواص ندارد و باید دانست که
 صلاحیت این قرص که واقع میشود درین تریاق بهم
 افاصه ندارد بلکه باید از براسه کار این کار احتیاط
 کرده شود یعنی ماده اشقر مائل سبخی که رنگ چشم او
 سرخ باشد و علامات ماده بودن آن نفعی است که از
 برای تمان دوشین است از هر چه یکیش از کج و دهان
 یعنی تاب از هر طرف و ماده را زیاد اندونیش است
 یعنی چهار از هر طرف و دو لازم است که اعتبار کرده
 شود از آن نفعی مقرر نبی شاخه دار قرص یعنی ابق و قرص
 یعنی دو رنگ دانه و صاحب طما و واجب است که
 صید کرده فشره باشد از زمین بشوره زار و از کنار
 رودخانه ها و نهرها و دیها و نه از جایکه درختان بسیار
 در آنجا باشند پس بدستیک در آنها نفعی بلوطیه بنجیه
 معطر شده باشد یعنی آن نفعی که خوردن گوشت آن
 می آورد که هر چند آب خورده شود تسکین عطش او
 نمیشود بلکه باید که صید کرده شود از مواضع دور از نم
 و ترس و باید که نفعی را که صید میکنند از براسه این
 قرص نبوده باشد ضعیف الیکه در وقت رفتار

سرخ و راکشیده بر زمین نرود بلکه باید صید کرد
 قوی را که در وقت رفتار سفر فرشته برود و نیز در وقت
 که چون صید کرده شود نگذاردند که همانا اگر ممکن باشد
 قطع کنند از هر دو جانب سردوم آن مقدار چهار اش
 بکیفرب و هر دو را با یکجا جمع کنند پس اگر سیلان کن
 از آن خون بسیار بوده باشد حرمت آن در آن
 قوسه و بسیار دومت آن دیر پس آن مختار است
 خون گم از دوسه آید و حرکت آن بعد از قطع سردوم
 باشد و زود بمیرد پس سردوم است و نیز از علامات
 جودت آن آن است که حرکت آن سریع باشد و درین
 آن بطرف شخص دیدن بجزات و اندام باشد و بوده باشد
 منجیح نقل آن دفع آن نزد آخردم آن چنین نفعی
 مختار سه را بدستور مزبور نفعی سردوم آن قطع
 نمودن بعد از آن باید که بر آوردند پوست و تمام اش
 خصوصاً ماده آن را که سم قائل است زیرا که اگر همانند
 در آن باشکافه شود در آن حال میگرداند تمام گوشت
 که آنرا سم قائل پس بعد از بر آوردن اششاد ماده آن
 غسل دهند باب دهنک غسلی با ستقصا که خوب است
 پس بنیز آنرا و آب آن مقدار که از دوسه نفعی برگرد
 و اگر قرصه تک دانه که شبت در آن آب باشد
 است پس بنیز آن مقدار که بر اششاد بنجیه که آسان گرد
 جدا گردن گوشت آن از استخوانها پس جدا کنند گوشت
 را از استخوان چنانچه پنج مقدار از استخوان در آن گوشت
 نماند پس آن گوشت خالی از استخوان اور با دوسه تک
 کنند و بگو بند که خوب نرم شود و وصیت کرده اند کسی
 را متوجه طبع و جدا ساختن گوشت استخوان و گوشت
 و اقراص ساخته آن میگردد که استنشاق بر روعن
 لبان نماید و چرب کنند دست و انگشتان را در آن
 حین توجه باین اعمال پس چون آنرا نیکو گویند با
 مخلوط کنند آن کمک بنا بر بعضی نسخه با سه مختلف
 در نسخه اصل اندر و ما شش ثانی کمک دیده نشده پس
 بسیار اقراص صحن نازک دور سایه خشک نمایند
 تجربه کنند آنرا در جای که محل تجربه آن است او واجب

که در آن فصل رطوبات فضلی که در شاد بدن آن
جمع شده بر تحلیل رفته و چیزی که از آن در بدن او مانده
که قوت آنرا ضعیف گرداند پس اگر پیش از آنکه آن
برنج صید کرده شود قوت آن گوشت بسبب بسیار
رطوبات فضلیه ضعیف می باشد و اگر بعد از پختن
صید کرده شود می باشد گوشت آن بسبب تحلیل گرس
ماستان مرقوتم آن را ضعیف در افعال مخصوصه آن
و آنکه می باید در حالیکه صید کردند بلا توقف سردوم
آنرا قطع نماید بحسب آن است که از راه اضطراب و
خشم آلودگی و حرکات بسیار که هنگام صبح نیاید ضعیف
و بیمار در بخور میگرد و بدو آنکه می باید که سرد و ناله آن را کم
مستقل سازند و بر بالای سطحی گذارند که
قیسه نمائند که بسیار تر و تیز باشد یک ضرب سرد و ناله
آنرا جدا سازند بخوسه که مطلق چیزی در اصل نماند
قسم که قیسه بخاری را موضع قطع ننهد و دست قیسه را
بدست گیرند که علی پیش از قطع بلغم نرسد که خشم آلود
شود پس بمطابق بقوت تمام سر قیسه را بکوبند که به
یک قدم سرد ناله آن جدا گردد و باید که احتیاط
تمام نمایند که سرد و ناله آن یکسے نرسد که هلاک
میکند آنرا اگر کمیته مجازی آن دارند که در آن افتد
معتبر است پس پوست آنرا بکشند و آنرا پاکیزه نمایند
و طبع دهند بر تنور س که ذکر شد در اقرص سازند و بوضوح
گفته اند که بعد از آنکه پوست آنرا کشیدند و شکش را پاک
نمودند و زهر اش را دور نمودند گوشتش را با خاک کتیر
پاک و نمک بشویند پس با شیرین نیک بشویند و
و دو یک گلی یا سفالی یا منس تازه قلعه کرده نموده و بوضوح
گفته اند که قطعه قطعه باید نمود با آب خالص صاف
آن مقدار که آب بسیار نماید و کم سم نباشد که خام و یا
سوزد و قدر کم نمک و چند تلخ شبت تازه با نش ملائم
بجوشانند تا زهر اش شود اگر آنست خوب بلوط با شکر
معتبر است پس دیگر را از آنش برگرفته سرد آن را
بخوشند و بگذارند تا سرد شود و نگاه آنسے را از دیگر بر
آورده گوشت آنرا تمام از استخوانها جدا سازند و

که در آن فصل رطوبات فضلیه نه پیش از پختن
شدن آن و نه بعد بحسب آنکه آن آب می برد قوت
مخصوصه گوشت آنرا که را مقدار مسموم نیست آدم
مفرد است این بود نسخه شیخ الرئیس که در قانون
آورده و فائده این قرص درین تریاق اکبر که تریاق
خاروق است آن است که غلج بنیاید سم و فضول
عضای داخلی و اعضا خارجی را از بدن رازد و از
سوسه خارج و نیز دفع میکند سم و فضول را بعرق و از
است که هرگاه متداول کند از گوشت آنسے انسانی
در بدن و فضول بسیار باشد متولد میشود در بدن او
بسیار و آنکه باید که اختیار کرده شود آنسے ماده پس
بسبب آن است که سمیت انسی ماده کمتر است از
ماده هر حیوانی که در افعال و فوتماسه مخصوصه
حیوان ضعیف تر از تران حیوان است و اختیار کرده
شده انسی اشتر یعنی خنایی رنگ و صفت گفته اند
بسیار و سندی یا مائل بر سرخه بسبب آنکه این
انسی معتدل می باشد بخلاف انسی سیاه که قوی است
سمیت آن و بر این سبب شایسته این کار نیست و انسی
ضعیف است و بواسطه ضعیفی این کار را شایسته
و آنکه می باید که قوی الحرحه باشد در وقت رفتن سر
بر زمین کشد بسبب آن است که انسی چینی جوان و کهنه
بسیار در عمل است جوانی انسی قوت و سرعت حرکت
آن است و نشان تند رستی آن آنست که در وقت
سرخوردن از فرشته دارد و آنکه می باشد که از پیشانی
ناله آنها در زمین نماند و اما کن بسیار درخت و در
سبب آنست که انسی چینی اما کن ضعیف و کم قوت
می باشد و آنکه باید از زمین شوره و بیابانهای که آب
نیز نباشد بسبب آن است که انسی این اما کن سمیت آن
قوی می باشد بلکه باید که صید کرده شده باشد از گوشت
یا از زمین پاک خالص خالی از نم و قری و آبها و اشجار
نورسے آب در آن زمین نباشد و آنکه می باید که در اواخر فصل
برنج یا در اواخر فصل صید آن کند بحسب آن است که

آنرا خشک نماید مطلق استخوان و آب و رطوبت در
در آن نماند پس برنج گوشت نان سیده پاکیزه که خمیر
رسیده باشد و ترش نگشتد بلکه قریب بقیه باشد و
بریان و خشک شده باشد کوفته و گوشت را بان آنخته
در بادون سنگی خوب بکوبند که چون مرهم شود و گوشت
نان از هم متراش شود پس از جان مرق گوشت قدری
داخل کرده بشنند و دست را بر و عن لبان چسب
نموده اقرص سازند هر قریب بوزن یک مثقال و شبت
غریب سخن کرده در سایه خشک نمایند و از بخار نگاهدارند
و تا هنگام خشک شدن همیشه آن را صبح و شام رو بر
بگردانند و بعد از آنکه خوب خشک شده باشد و نم در آن
باقی نباشد و زطرت مینی یا زجاجی نگاه دارند و وقت
ماحت استعمال نمایند و وجه آنکه در اقرص آقا نان
مخلوط میکنند آن است که رطوبت آن را تخفیف کنند
گوشت را بگذارند که فاش شود سید اسمعیل و زعفران
گفته که می باید که شبت و شکم آن انسی صلب باشد و
صلابت نشان آنکه در دوسے رطوبت فضلیه کمتر
و آنکه باید مقدار چهار انگشت از سرد و ناله آن به یک
ضرب انداخت آن است که تولد زهر از جانب سر
آن میشود و تولد فضول از جانب دنبال آن پس هر دو
عضو را یکضرب دور باید کرد تا سمیت و فضول بکسج
بدن آن منتشر نگردد پس از قطع سرد و ناله باید که گوشت
انسی را جدا کرده احتشاد مراره آن را بر آورده با آب
صافی و اندک نمک بسیار بشویند پس بتور با اندک
نمک که شور نگردد و خوش طعم شود و شانه چند شبت
طبع نمایند و با شبت اندک خشن از هر آن است که
چون شبت تحلیل کننده است فضلهای دیگر که در آن مانده
است تحلیل نماید حکم تیر محمد مؤمن گفته که اقرص افغان
گرم و خشک است و در اول درجه سوم و ملطف در مسموم
حرارت عزیز سے و فاو زهر مسموم قالد و از نرسے اقرص
جذام دفع آن و تحلیل خلط ممتدی بریم بطریق دفعه بعد
جلد نفع و قوتش تا دو سال باقی است و بعد از شبت
استعمال باید نمود و آنچه گفته که اقرص افغانی نافع است

از براسه سموم مطلقا و از براسه اخلاط سوخته و بقایا
 چهارم رسفه و قولش تا دو سال باقی است و بعد از ده
 ماه که از ساختن آن گذشته باشد استعمال نماید صحت
 اقراص افامی به نسخه شیخ داؤد بگیرند افامی که لوده باشد
 حرکت آن قوی و چهار دندان پیش داشته باشد از هر
 طرف دو عدد بعد از دخول آفتاب و بروج حمل یا بحر
 ثور لیکن در بروج جوزا شاید و بعد از میدان بی فاصله
 قطع کنند و بناله آن را از هر طرف مقدار چهار شش
 پوسته پس پوست از تن آن جدا کنند و احتیاسه
 آنرا در گرده نیکو بشویند پس بپزند آنرا با آب صافی و
 اندک نمک و شبت و چون مهر شود آنرا بعد از سرد
 شدن از آب بر آورده استخوانها سے آنرا جدا کرده
 ربع وزن گوشت آرد میدره داخل کرده در پادون
 بکوبند تا محذوم شود و قرص سازند هر قرصه یک مثقال
 بعد از آنکه دست را بردن بلسان چرب نموده باشد
 و اگر ردغن بلسان نباشد گفته که ردغن زیتون نیز خوب
 است و اما نامکن باشد غیر از ردغن بلسان نباید که با
 و بعد از خشک شدن اقراص را در شیشه نگاه دارند و آن
 دو ماه که از ساختن آن گذشته باشد در وقت حاجت
 در تریاق فاروق بکار برند - اقراص استیل مستعمل در
 تریاق الافامی لغو تریاق فاروق در بحث اسفیل در
 بیان اقراص آن مذکور شد از آنجا طلب نمایند -

فصل در بیان اقراص اندر و خوردن

مستعمل در تریاق فاروق این اقراص میباشد نافع از
 برای گزینان هوام و سموم شراب و به دادید قتاله و تقیه سموم
 از اعضا ریمی میکند و سودمند است جهت ضعف
 جگر و استتقاد و تقیع سدها و نسخ آن مختلف است و در اکثر
 در قانون نسخه این تریاق را ذکر کرده و در ذیل هر نسخه
 نسخه یک نسخه ازین اقراص را لوده هر یک با دیگر
 منابر است دارد و صنعت آن بنسخه اول پوست بخ
 در شیشگان اتخوان سفید فوم مصطلک تصب الذریر قسط
 ملح عود و بلسان اسارون حمایا از هر یک شش مثقال فقام
 از خزر زادن چینی دار چینی سلینیه سیاه از هر یک

بیت مثقال مرکب صافی بیست و چهار مثقال سنبلیله
 الطیب سابع هندی از هر یک شانزده مثقال زعفران
 دوازده مثقال مجموع را کوفته بخیته با شراب ریحانی کمند
 آن به شیرینی زنده سرشته اقراص سازند و در سائیه
 خشک کرده در شیشه یا در ظرف چینی نگاه دارند و در
 وقت حاجت بکار برند - اقراص اندر و خوردن بنسخه
 دوم که شیخ رئیس در قانون ذکر کرده و صنعت آن
 عیدان دار شیشگان تصب الذریر قسط ملح سفید
 اسارون عود و بلسان حمایا موز مصطلک رومی اتخوان
 سفید از هر یک بیجده مثقال زعفران سنبلیله الطیب
 سابع هندی از هر یک دوازده مثقال مرکب صافی
 بیست و چهار مثقال مجموع را کوفته بخیته با شراب سبزی
 و بدستور شیخ در نسخه قبل ذکر یافت اقراص سازند
 اقراص اندر و خوردن به نسخه سوم که شیخ رئیس ذکر کرده
 صنعت آن دار شیشگان سلینیه تصب الذریر قسط
 اسارون عود و بلسان مصطلک رومی جیده از هر یک
 شش مثقال فقام از خزر زعفران زهر یک دوازده مثقال
 حمایا دار چینی مرکب صافی از هر یک بیست و چهار مثقال
 اتخوان سفید بیست مثقال سنبلیله هندی شانزده مثقال
 کوفته بخیته با شراب سبزی و بدستور یک ذکر شد اقراص
 سازند و این نسخه جمهور است و نسخ بیارستان جناب
 سلینیه اسارون مصطلک و مرکب صافی و اتخوان و سنبلیله
 الطیب جیده داخل ندارد و باقی مساوی نسخه سوم
 شیخ رئیس است و نسخه اختیار چنین جیده و سنبلیله
 داخل ندارد و گفته که باید دست را بردن بلسان
 کرده این اقراص سازند و صاحب کامل الصناعه از
 چنین نسخه ذکر کرده که مساوی است با نسخه سوم شیخ
 رئیس الا آنکه وزن جیده در آن شش مثقال است
 گفته که با شراب یا بنیند عسل یا جمهوری اقراص سازند
 و دیگر برین نسخه سوم شیخ رئیس مقل ارنق شش
 مثقال افزوده است و سنبلیله هندی و جیده داخل
 کرده و گفته که با شراب ریحانی یا با العسل سرشته
 اقراص سازند و در نسخه دیگر از جمله اجزا این قرص

سوم که شیخ رئیس ذکر کرده آنچه وزن آن شش مثقال
 است هر یک دوازده مثقال آورده و سنبلیله هندی و
 جیده داخل ندارد و باقی مساوی نسخه شیخ رئیس است
 و این جمله در نسخه اول او دیده این نسخه را ذکر کرده و از
 جمله اجزای شیخ رئیس آورده حمایا و دار چینی و
 صافی و سنبلیله هندی و جیده داخل ندارد و باقی
 نسخه شیخ رئیس است که گفته که بخلت سرشته اقراص
 سازند هر قرصه بوزن یک مثقال و بوقت قرص ساختن
 دست را بردن بلسان چرب نموده اقراص
 سازند و خشک کرده در شیشه نگاهدارند و در
 تا دو سال باقی نماند -

**فصل در ذکر منافع و مقادیر شرابان
 تریاق و سر غلت و منفعت آن در سر مرض**

بر آنکه تریاق الافاق بزرگترین افضل ترین ادویه طب
 یونان است از راه بسیار که منافع خصوصاً از راه
 و گزینان افامی و سایر اقسام حیات ذوات السموم
 و عقارب تیل و اسگ دیوانه و سموم مشرب و به قتل
 و بالجملة تریاق جمیع سموم و جانوران گزنده سمی است
 خواه آشامیده شود از آن تا یک مثقال و خواص
 بر موی گزینان آنها بالکل در حال در در اساکن کند
 منفعت عظیم بخشد و از براسه جمیع هواها سمی و با
 طاعون و قلیح سدها و تقویت اردلح و اعضا و دفع
 عفونت اخلاط و دفع اخلاط متعفن و تقیه و فصول
 در طبوبات و جذب از اعماق بدن و تحلیل فصول و
 اصلاح مزاج بدن و تنویم و امراض بلغمیه و سودا
 حمیات بلغمیه و سوداویه و ریاح خبیثه و استرخاد و تقویت
 و فالج و سکت و سبات و سرد در عشه و صدر و تقیه
 و بالجملة و سوس و دفع و جنون و دفع اخلاط از سینه
 و ریه و ضیق النفس در بود بهر و خاق سودا و بلغم
 و سوراخ قینه و استقاد و یرقان و حقان و صل لغت الهم
 تقویت معده و شویط طعام دبا و محرک و جمیع
 شهوات و تزکیه حواس و مسموم و تادیب چشم و در
 که از بلغم سودا باشد و از برای جمیع بقیه و در

و تفتیح سد های جگر و طحال و میهنه و اسهال و شمشاد
 کلبه و نافذ حیات بلغمیه و سوداویه و اوج کرده و
 از هر سیب که باشد و تفتیح سنگ مثانه و قروح مها
 و اسهال الدم و صلوات باطنی خصوصاً صلوات کبیر
 و سوده و طحال و دفع مواد آهنا با درار و جذام و برین
 و حق و شجاع گردانیدن دل و تقویت آن و ادرک
 بول حیض و عرق و شیرواخران شمشیه و جنین و بالجمعا
 است از برای جمیع امراض والا آنکه از برای بعضی
 امراض مشروط بشرط است و از برای بعضی بلا بشرط
 چون آشامیدن آن با چیزهای مناسب هر مرض
 مقدار معین در بعضی بعد از تنقیه یا با رجعات
 مانند ایاریج ثباید ریوس و ایاریج لوغاف یا و تنقیه مواد
 امراض ماده بلغمیه و سوداویه با استعمال بطریق مشروط
 باطل یا سوط یا بطور به تنهایی یا با چیزهای مناسب
 شیخ الرئیس گفته که اگر استعمال کنند این تریاق را در
 حال صحت ضرر نمی سازد با دسموم و برابری میکنند با
 آفات و این میشود و از امراض و بایه و طاعون و حمیات
 و بایه و نزلات مایه و این افعال را بخاصیت و
 صورت تابعه مهر مزاج حادث از امتزاج اجزایش
 میکند و بسبب آنکه مقوسه روح و حرارت عزیزی
 است پس طبیعت آن استقامت میجوید بر دفع مضادات
 باره و عاره قاصح ادراق گوید که خوردن امران و سوک
 و صفرا و سراسه که بر مزاجش این دو خلط غالب
 باشد بسیار مضرات در حال صحت و برای حفظ
 خوردن آن بدون دفع ضرر که مرغه مملکت مانند
 جذام و امثال آن و بعد دفع سم و علت اگر اعتیاج
 برید شود تبرید نماید رفع فائده آن را چنانچه شخصی
 جوان براسه حفظ صحت و توالی شروع کرد بخورد
 آن و چند روزی به هم بخورد و آخر الامر تمام بدن او
 مجروح شد و هیچ تدبیر سودمند نیفتاد و بهمان
 و اما مقدار و شراب آن پس بدانکه بسیار باشد که محتاج
 شود و کیکه آنرا نسیم گویند باشد با استعمال نیم مثقال
 از تازه قوسه آن تا یک مثقال و بزعم بعضی سزگه کامل

از ان کبیر لم است و بعضی گفته اند که شربت کامل
 از ان از برای دسموم مقدار یک بندته است و بعضی
 گفته اند که شربت کامل از ان از برای گردیدن آن
 از یک مثقال تا دو مثقال است با شراب یا مثلث
 و از برای دو کسمی چون افزون و ذرفیون و راریج
 و شوکران از نیم مثقال تا یک مثقال بایک اوقیه
 سرکه انگوری کمند و از جهت گردیدن و سنگ دیوانه
 و امثال آن یک مثقال و زیاده از ان با خاک تر
 سرطان نمره و از جهت گردیدن عقرب نیدرم با
 شراب بابونیزیب و از جهت گردیدن زنبور
 نیم مثقال با سرکه و ضماد کردن از ان بر موضع با سرکه
 انگوری امراض الیاس المایخولیا و اختلاط عقل شرط
 استعمال آن در المایخولیا و اختلاط عقل آن است که
 بعد از تنقیه خورد شود از ان مقدار بندته تا نصف
 مثقال و گفته شده سزاد آن است که آشامیده
 شود بعد از تنقیه تا چهل روز و سوط کرده شود بان
 هر روز و طلا کرده شود از ان بر سر و معده و دراق
 ابو سهل میگوید گفته که سزاد آن است که در المایخولیا
 عمده توجیه طبیب بعد از تنقیه با مر قلب باشد پس به
 دستیکه تقویت قلب عظیم المنق است در امر مزاج و ریوس
 سودا و س و این با آشامیدن تریاق فاروق میشود
 تا شراب که خیسانیده باشند در ان گاؤزبان و
 بادرنجوبیه سید اسمعیل گفته که تقویت صبا المایخولیا
 بار و نمود بعد از فصد و اسهال سودا شیخ الرئیس گفته
 هرگاه المایخولیا حادث از سوزن بار در سافج باشد
 کافی است در علاج آن استعمال به تخمین قلب منفحات
 حاره و تریاق فاروق بعضی اطببا گفته هرگاه سزاد
 گرفته شود از تریاق اگر مقدار یک دانگ و آشامید
 شود با خمر غلیظه که خیسانیده یا جوشانیده باشند
 در ان گاؤزبان و بادرنجوبیه با آشامیده شود با خمر
 عینیه که داخل کرده باشند در ان شراب گاؤزبان
 یا شراب بادرنجوبیه یا شراب عینیه مزوج بعرق کا
 گاؤزبان و عرق بادرنجوبیه در علت المایخولیا بعد

از تنقیه یا با رجعات اصلاح مزاج قلب و دماغ میکنند
 نافع است آنرا - فطرات شیخ الرئیس رحمة الله تعالی
 گفته که تقویت قلب اصحاب قطرب با این تریاق
 آنچه جارسه مجرسه این باشد بعد از اسفند غ ماده
 مزاج از لوازم است و لیکن به اشیم محتاج به تخمین قلب
 ایشان با آنچه تقوی قلب باشد چون تریاق فاروق
 منفحات حاره و ترطیب بدن و تنویم ایشان با شاکر
 بارده رطبه و مخزره چون مار الشعیر با شراب شمشاد
 تا زیاده نگرود و احتراق به تخمین امثال این ادویه بسبب
 کثرت بیداری می فرماید که تریاق فاروق نوک زیا
 بر ششماه تا یکسال بر ان نگذاشته باشد چون آنرا تنویم
 است بهتر از برای ایشان از متوسط آنکه اقوی است
 حرارت و تنویمش ضعیف است روغن گفته که این تریاق
 الفع ادویه از برای اصحاب قطرب است پس اگر احتیاج
 بیداری زیاده نماید باید که گذاشته شود بر سر ایشان
 پارچه کتان تر کرده بشیر و ختران در روغن نشسته و در
 ایشان تری حاصل شود - جنون و اختلاط عمل و در
 و نیان و سکه و نیز این تریاق نافع است از برای
 جنون و اختلاط عقل مقدار بندته بعد از تنقیه مثل
 ایاریج لوغاف یا ایاریج ثباید ریوس شیخ الرئیس گفته
 که از ادویه مرکبه نافع از برای سواس و جنون
 تریاق فاروق است و نیز نافع است از برای نیان
 بلغمی طبری گفته که هرگاه زائل شود نیان بلغمی آشامید
 ایاریج لوغاف یا دسائر تدبیر پس با شامان آنرا که
 برداشت داشته باشد و وقت نیز نافع نباشد از ان
 بعد از اندک تریاق فاروق و امر فرانسے صاحب
 آن را که اندک ازین تریاق بر جنک باله دیوپین
 تریاق را نیز و نیز نافع است از برای سکه و قتیله
 ممکن باشد فرد رفتن چیزه جگوسه صاحب گفته
 چون مقدار نیم مثقال آنرا در مار العسل در گلو کرده
 ریزند محمد بن ذکر یا گفته که داده میشود از ان بر اصحاب
 سکه از نیم مثقال تا یک مثقال و آب مطبوخ سرد آن
 نوع قرمی و ابن الیاس و جریس و ابن درار و ابن بطلبان

و الوهسل مسجی گفته اند که نافع است اصحاب گفته اند که
 بخلق ایشان نافع بعد از فصد اگر واجب باشد بعد از
 حقنه و استعمال عطریات چند مرتبه بهتر است تا نیم
 شتال و با یک درم تا یک شتال از تریاق فاروق و یا
 مشرد و ولطوس محلول با مار العسل و اگر مار العسل حاضر باشد
 باب مطبوخ انیسون و مصطکه تنها و یا زیره کرمانی که حل
 کرده باشد در آن حلنجبین عسله یا بی حلنجبین اگر حاضر
 نباشد باب گرم قرشی گفته که هر گاه ممکن باشد
 صاحب کتبه را بلع بیاشامان او را اندک تریاق فاروق
 یا تریاق اربعه محلول در مار العسل بر قندی گفته که از
 معالجات جیده از برای صاحب کتبه بلغمی ایجاز تریاق
 کبیر است یا مشرد و ولطوس یا نخلص اگر در حلق صاحب
 کتبه بلغم یا بغیر نفع و اگر این تریاق یافت نشود
 هر یک از اینها مطبوخ انیسون و زیره کرمانی و مصطکه است
 که حل کرده باشند در آن حلنجبین عسله و صافی کرده
 در حلق او ریزند + شیخ رئیس گفته که چون ممکن باشد بخورد
 استفراغ فرود رفتن چیزی که بخلق صاحب کتبه پس باید
 بریزند و مقدار بندگه از تریاق اکبر یا مشرد و ولطوس
 با شلیش یا انقرد یا یا سحر نیاد و آنچه شبیه یا نبیا باشد
 صرع و نیز این نافع است از برای صرع هر گاه آشامید
 شود بعد از تنقیه مثل ایارج نیاد و ولطوس و ایارج و جانینوس
 و غرغره کرده شود محلول آن در سکنجبین عسله و حلنجبین
 آشامیدن آن با سکنجبین عسله و لازم است که اولاً
 از تنقیه غرغره کرده شود بان پس نوشیده شود از آن مقدار
 ربع شتال تا نصف شتال با سکنجبین عسله محلول آب
 گرم و گفته شده که باید آشامیده شود این تریاق از برای
 صرع مقدار تر مسه باب گرم حکیم مومن در دست قرابادین
 تحفه المومنین گفته که مقدار شترتبی ازان از برای
 درج یک بندگه است تا نصف شتال که چهل روز بخورد
 و سوط کنند بان نیز هر روز و طلا کنند بان نیز هر حکیم
 معصوم در قرابادین خود آورده که باید آشامیده ازین
 تریاق از برای صرع نیم درم تا یک درم با مار العسل
 رازی گفته که عطا کرده میشود ازین تریاق از برای صرع

مقدار نیم شتال تا یک شتال باب مطبوخ سداب
 شیخ رئیس گفته که از درم کبیر نافع از برای صرع این
 تریاق است بوس گفته که هر گاه بوده باشد صرع بسیار
 قوی پس علاجش بعد از استفراغ بمجموع بخاه آشامید
 تریاق اکبر است پس بدستیکه نیست عدلی مر از اندک
 نفع از برای علت خصوص از برای صرع بمشارکت
 قدین و ساقین در دم و بنجین سبب ماده بارده و
 ریاح غلیظه تا مرتفع ازان اعضا بسوسه و مرغ قرشی
 گفته که بسیار است که صاحب صرع بعد از استفراغ محتاج با
 بسوسه تبدیل مزاج اگر باز مانده باشد سوک مزاج سرد
 با استعمال تریاق فاروق در درگانی طب مزبور است که
 نیست دوائی مثل تریاق اکبر از برای صرع حاد
 از پیش زدن عقرب بر عصب فالج و استرخافینر
 این تریاق نافع است از برای فالج چون آشامید
 شود بعد از تنقیه مثل ایارج فقیر یا اطریفل و سوط کردن
 بان تریاق بار و عن شونیز بعد از تنقیه نافع است از
 برای فالج و چون خورده شود ازین تریاق بعد از
 تنقیه از نیم شتال تا بقدر بندگه چهل روز متوالی و
 سوط کرده شود با گان هر روز و طلا کرده شود بر اعضا
 مسترخیه و نقایه سرو و نقرات نافع است از برای فالج
 و استرخاف و گفته شده که این تریاق عظیم النفع است
 از برای فالج و استرخاف هر گاه استعمال کرده شود بعد از
 تنقیه و استفراغ تمام مثل ایارج نوغازیا و ایارج حاد
 و ایارج نیاد و ولطوس و مسراوار آن است که آشامید
 شود این تریاق از برای صرع با مطبوخ رازی
 و تخم کرفس و انیسون و بسفنج یا رد عن حب المحرورع
 و یا آنکه داده شود ازان هر روز از نیم درم تا یک درم
 با مار العسل شیخ رئیس گفته که تدریج کرده شود بر صاحب
 فالج با شامیدن این تریاق از هر یک دانگ پس زیاد
 کنند اندک در زیاد کنند از یک درم دو گانه به مخلوط
 آنرا با کجد قشر و شکر و نیز گفته که نیست دوائی از برای
 اصحاب فالج و استرخاف مانند این تریاق ابو سهل مسجی گفته
 که هر برسد زمان الخطار فالج پس لازم است استعمال این تریاق

بابی که جوشانیده باشند در آن قرمانا و ناخواه
 سداب از برای تبدیل مزاج این نوع قرشی نقل کرده
 ابی منصور گفته مسراوار نیست استعمال مسلمات تویه و بلغم
 تا چهار روز و اگر مرض معصب باشد تا هفت روز بحسب
 آنکه مهسل توکس می افزاید در علت بلکه باید استعمال
 شود و حقنای حاده و بیاشامانند او را ادویه مططف
 خلط دائم مانند تریاق فاروق یا بسیکه جوشانیده با
 در آن شربت و ناخواه و انیسون و قرمانا و تخم سداب
 مصطکه و بعد از یک هفته بیاشامانند او را مسلمات
 میفرمایند که قول خلاف قول جمهور اطباء است چه
 ایشان در فالج بلغمی پیش از تنقیه بمسلمات منع کرده اند
 استعمال این تریاق را قرشی گفته میاید که استعمال کرد
 شود این تریاق بعد از تنقیه ماده مرض بحسب آن که
 قوی الحوات است سیلان سیدها پنجه را در بدن است
 مواد پس اگر نبوده باشد بدن پاک از اخلاط خونی
 حرکت مواد میباشند همان سبب و چون مواد غیر منفرد
 غیر قابل دفع حرکت کند بالفردت قبول کنند آن مواد
 را اعضا ضعیفه و درین مرض منصف اعضا اعضا
 است پس لازم می آید از دیاد و علت و نیز نزد عدم
 بدن این تریاق بسبب قوت حرارت تحلیل سیدها لطیف
 ماده را زیاده میگردد و باقی غلظت پس نمیکند قبول
 نفع کماینبه داین قول مناقض قول ابی منصور است
 و مدلل و صحیح است و نیز قرشی گفته که لازم است طبیب
 را تنقید استعمال این تریاق بعد از استفراغ و تنقیه و او
 روز نیدرم تا آنکه مرض منحلگه از اول شود و اما اگر سبب
 فالج سور مزاج بار و سافنج باشد یا خوردن ادویه
 بارده پس مخدره پس علاج آن تعدیل مزاج و اصلاح
 آن ادویه است تدریج بمردخات حاره و استعمال این
 تریاق و اگر جیانس گفته که نافع است این تریاق از برای
 استرخاف بلغمی چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه
 مطبوخ شبت ابن الیاس گفته که آنچه نافع است فالج
 و استرخاف نهایت و رحمت بعد از تنقیه خوردن این
 تریاق است مقدار یک شتال در شراب یا در جویوه درم

رازی گفته که دیدم در کتابی که مؤلف آن معلوم نبود
 علاج از برای فالج که موجب زوال آن است
 و آن این است که بیاشامند صاحب آنرا تریاق فنا
 و بخورند آن را غذا تا روزی بلند شود پس بخورند
 آن را بمخل با عسل و نان نخورد تا عین خوردن
 زهره و شویند و شک بازیت که آنرا شکر نموده باشند
 و بیاشامند بران بنشیند غسل دست هفت این تریاق
 زایل میگردد فالج آن در تریاق باین تریاق بالفظ
 بعد از تنقیه در استرخاس بلغمی و در ابتدا در استرخاس
 حادث از بردت در طوبت سانج نافع است آن را
 لقوه دسترخاسه تشنجی و نیز این تریاق نافع است از
 برای لقوه دسترخاسه چنانچه نافع است از برای استرخاس
 مفصل مذکور شد و برای لقوه تشنجی چنانکه در تشنج
 کرده میشود و در کز از بلغمی و نیز این تریاق نافع است
 از برای تمدد که از بلغمی مابرجویه گفته که چون
 شود این تریاق با آب گرم بقدر کنار صحرانی نافع است
 از برای تمدد بلغمی و نیز او است که استعمال کرده
 درین علت بعد از تنقیه مثل ایاج لوغایا و ایاج
 تیاریطوس - تشنج استلانی بلغمی و نیز این تریاق نافع
 است از برای تشنج استلانی آشامیدن آن بلغمی و
 بلغمی بخندان یا بلغمی که از استنباط ماست - و صنعتش
 این است ایرسا با آورد اصل باد آورد اصل السوس
 شک خبطا ناگل خطی قنطاریون و قیق کما در لوس
 با در کنبوی پنج نبات قطن انجیران از هر یک در شقال
 افیمون افریطی در کتاب سسته هشتاد و دو در سواد
 افیمون در آب جوشاننده صافی نموده افیمون را
 در آن انداخته یک شب بگذارد و صبح گرم کرده گسیله با
 و بشارند و در کنند دوران آب مطبوخ بلغمی
 شقال حل کرده صافی نموده تریاق را فرو برزند و از
 غیب آن این مطبوخ را نوشند این تریاق نافع است
 درین علت را چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه باغ
 مثل ایاج فیرا و ایاج تیاریطوس بعد از تنقیه تمام
 عوط کنند باین تریاق محلول بر وزن شویند درین علت

و گفته شده که چون این تریاق را هر روز مقدار
 تا نیم شقال تا چهل روز بعد از تنقیه بخورند و عوط نمایند
 بان هر روز و طلا نمایند بر اعضا تشنج نافع است
 تشنج استلانی بلغمی را - اختلاج و نیز این تریاق نافع
 است از برای اختلاج چون آشامیده شود بعد از تنقیه
 مثل ایاج لوغایا و ایاج تیاریطوس و مقدار و
 خوراک آن از برای این علت یک بند است و
 باید که آشامیده شود چند روز متوالا آبیکه جوشاننده
 باشند در آن زیره که مانی و انیسون - خدر استلانی
 و لس حیوانات سمیه بارده و شراب ادویه بارده
 مخدزه و نیز این تریاق نافع است از برای خدر حادث
 استلانی آشامیدن آن مسوط کردن بان و طلا نمودن
 بر اعضا مخدزه متوالا نافع است که مانی گفته که این تریاق
 از برای خدر حادث از سموم بارده و از لس عقرب
 احقر گوید که این تریاق عام النفع است بانجی است
 برای خدر حادث از جمیع سموم اعم از آنکه بوده باشد
 بار و مانند افیون و بزنج سفید با بونه باشد چار
 چون میش و از جمیع نموش اعم از آنکه سم آنها بارده باشد
 چون عقرب یا حار باشد چون افی - رعشه ذینان
 تریاق نافع است از برای رعشه هر گاه استعمال کرده
 بعد از تنقیه مثل ایاج لوغایا یا ایاج تیاریطوس
 و طریق استعمال این تریاق در رعشه آن است که اول
 مرتبه نطول کنند اطراف صاحب رعشه را با آب گرم
 پس بیاشامند او را این تریاق مقدار بندت با
 مار الاصول این الیاس گفته که این تریاق نافع است
 از برای رعشه حادث از گزیدن حیوانات سمی
 چون بیاشامند با شراب با در کنبوی و غذا خوردن آب
 باشد حکیم میر موسی گفته که مقدار شش تانسی
 سال در تداوم سموم از یک بندت تا یک شقال
 است و از سی سال تا شصت سال از یک شقال
 تا سه شقال است بحسب ضعف و قوت سموم
 و گفته مادامی که از سی سال نگذشته باشد در امر
 استعمال نباید کرد و اگر استعمال کنند از اقل مقدار

شش تانسی تا دو انگشت و از جهت نافع در بیماری بارده
 مقدار دو دانگ است تا نیم شقال با آب گرم و از برای
 سعال فرس و امراض و اوجاع صدر و جنب از باد با
 غلیظ و مواد بارده مقدار دو دانگ با مار العسل یا با
 جلاب سکره اگر نموده باشد تی و بحسب جنام و درین
 و اختلاج عسل و فالج و لقوه و تشنج و اختلاج و صرع و
 دفع مهوم و سادس سودا و بعد از تنقیه مقدار بندت
 تا نیم شقال دهند تا چهل روز هر روز بان مسوط نمایند
 و طلا کنند و بحسب اختناق رحم و اخراج جنین سمیت یک
 با قنار از آن مطبوخ سدا شکر اشبع و اشمال آن
 و جلاب داده شود و از جهت لغث الدم تا چهار دانگ با
 روغن گاو آب و در کفایت حصاة کلیه و مثانه چهار دانگ
 با طبع کرفس و در درام باطنی و عسل البول تا نیم شقال
 با تخم جنین و بحسب تخمین لون بقدر باطلای
 بلغمی فستقین و از جهت گرم امواتیم شقال عسل
 شقای گفته که از جهت گزیدن مار و نفع در کز و
 در تیلایک شقال در شراب و از برای ناقص حمیات
 بلغمی و سوداوی مقدار یک ترسه با گرم با شراب
 در رتویج و نفع معده و منصف ریج و سقوط شهوت طعام
 در بود برص و انقطع صورت مقدار یک ترسه با عسل
 و شراب و در صرع و صداع و شقیق یک ترسه در آب گرم
 و خداوند سینه را دو دانگ در شراب سبب شیرین و
 در جمیع امراض اقل شش تانسی است و اکثر شش
 یک شقال و حکیم محمد تقی در میزان الطبایع گفته که از
 برای مار گزیده یک شقال با چهار اوقیه شراب
 و کشته را سگ دیوانه گزیده باشد یک شقال از آن با
 یک گرم سرطان سحر محرق در یک اوقیه شراب ادا زبرد
 خداوندان سعال بلغمی و در دسینه و در دیلو یک ترسه
 در سه اوقیه شراب و از برای خداوندان نافع است
 که گرم نشیند یک گرم اندر آب گرم دهند و حکیم مقصود گفته
 که صاحب صرع و سکت و فالج و لقوه را نیم گرم تا یک گرم
 با مار الاصول و مخدوم و سرد و خداوندان الحیدر
 در الشلب را مقدار دو دانگ تا یک گرم با مار العسل

و محبت حب الصرع و حیات یکدانگ تا نیم درم با آب
 مطبوخ قیسوم و صاحب سفینه را یکدانگ با آب سبب
 شیرین یا رب سبب شیرین یا رب به شیرین و مستقر را
 دو دانگ در شراب بزور و صاحب در دمه را دو
 دانگ با شراب صفت و یا شراب آسنین در تو
 و سده طحال و کبد مقدار دو دانگ با مار الزور در
 نفوس و اوجاع مفاصل از نیم درم تا یک درم با طبع بخور
 و در گردن مار و نفع و اقرب در تیل و سگ و یوانا
 و حشرات از دانگ تا یک مثقال با شراب و زنبور
 گزیده را نیم دانگ با سرکه بدیند و قدر سه را با
 بمالند و کسی که فرایح خورده باشد یک مثقال
 با شراب و از برای رفع ضرا و دینه قناله چون افیون
 و شوکران یکدانگ تا نیم مثقال با شراب و از برای
 سرفه و زکام و درد سینه و ضیق النفس که فرسود
 باشد مقدار دو دانگ در مار العسل با سرکه عسل
 دو دانگ گفته که از برای سعال مزمن و امراض صدر
 مقدار با قناری در طبع عناب و سپستان و اصل السوس
 بیاشامند و از برای نافع و در اثر و سوما و قی در ابتدا
 دوره تب مقدار یک ترسه از آن با آب با شراب
 که اقل مقدار آن شراب سه اوقیه باشد و اکثرش
 چهار اوقیه و نیم از برای حیات مقدار با قناری
 با طبع حله و مار الزریق و بند وقت استعمال اصحاب
 تمیات فرس این تریاق را بعد از نفع است و از برای
 قوی و نفع معده و نفس آشامیده میشود از آن مقدار
 یک ترسه با مار العسل با جلاب سکر و بعضی گفته اند
 که محبت نفع معده و امعاء مقدار دو دانگ با آب مطبوخ
 زیره و از برای سقوط شهوت مقدار یک ترسه است
 در آب با شراب که افلس سه اوقیه و اکثرش چهار اوقیه
 و نیم باشد و از برای یرقان سدی و سده طحال مقدار
 ترسه در طبع اسارون و از برای استسقا و شال
 آن از امراض کبد من از طعام مقدار ترسه از آن
 فروریزد یا با مقدار یک اوقیه و نیم سرکه کمزور یا
 آب بیاشامند و بعضی گفته اند که از برای استسقا

مقدار ندرت با سرکه کمزور با آب و از برای
 الدم و قتیله مرض قریب العهد باشد مقدار یک مثقال
 در سرکه کمزور با آب و اگر مرض کهنه باشد مقدار
 یک مثقال در طبع سمقون از حی العالم است
 و بعضی گفته اند که سمقون بقاف راسن است
 و سمقون لفاونع از فودنج است و از برای
 انقطاع صوت مقدار با قناری در مار العسل یا آب
 عنب الشب یا نگاه دارند از در زیر زبان و محبت
 صبح باید که اولاً غوغه کرده شود آن پس آشامیده
 شود و از آن مقدار ربع مثقال تا نیم مثقال در آب
 گرم و سکنجین عسله و همچنین در صدرع و شقیقه و با
 قروح امعاء اسهال تا نصف مثقال با آب سماق
 و از برای تقویت حصاة و حرقت بول مقدار با قناری
 در طبع کرفس و در رجوع کلبه مقدار نراره با شراب
 کمزور با آب و از برای اوراد و اسقاط جنین مقدار
 ترسه در طبع مشکطرا مشج با در طبع سداب با طبع
 ابل و از برای عسر النفس تا نیم مثقال با سکنجین عسله
 و از برای امراض طحال و صلابت آن مقدار با قناری
 با سکنجین عسله و از برای گرم امعاء ثلث مثقال
 با عسل و همچنین از برای هر مرض باروری با لجه این
 تریاق گرم و خشک است و بنابرین نافع است از برای
 هر مرضی که نبوده باشد محض از حرارت و یوست لیکن
 باید که فرا گرفته شود در امراضی که شریفة البرد
 باشد با مطبوخ های گرم و یا مار العسل و در غیر
 شریفة البرد با آب فالحص و یاری دهند از آن
 یا دو اسه مخصوص بان مرض خوه مطبوخ باشد خوا
 غیر مطبوخ و تجا و زنگنه حافظ صحت در استعمال آن
 از مقدار یک مثقال و آن هم و قتیله بوده باشد
 حافظ صحت درین شیخوخ محمد بن زکریا گفته که مقدار
 شربت ازین تریاق در گردن افعی و حیات و
 کلب یک مثقال است و در گردن عقرب نیم درم
 و در گردن زنبور یکدانگ و نیم با سرکه در خوردن
 از نیم مثقال تا دو مثقال و کسیکه در دینه داشته

و سعال فرس و در دمه و امعاء احتیاد شهوت کلب
 نافع بی تب دو دانگ در صرع و سکت و لقهو نیم
 مثقال با آب مطبوخ سداب و در تو لبع نیم درم در
 استسقا یک مثقال و در اسهال فرود امعاء نیم درم
 آب ق و در ضیق النفس یکدانگ و نیم با سکنجین عسل
 خوارم یک مثقال با مطبوخ گا و زبان و افیتون و
 در حصاره کلبه و شانه نیم مثقال با آب مطبوخ کرفس
 و در مینه یکدانگ و نیم با شراب و در ضعف شهوت طعام
 و شهوت کلبی یک مثقال با شراب و در احتباس طمث یک مثقال
 یا مطبوخ مشکطرا مشج و گفته که این تریاق تند است
 بر مردم نگاه میدارد چون در هر مایه یک درم از
 بکار برند شربت ازین تریاق یک درم یا بیشتر یا
 کمتر بقوت علت و قوت طویل است سیرمانه که با
 دانست که اگر چه مقدار شراب از برای تریاق
 یعنی تریاق اکبر معروف به تریاق فاروق و او در
 با آن ذکر کرده اند اما طبیب چون خواهد که این
 را بکسی بدید احتیاط باید فصل و بلد و سن و عادت
 و سخته و مزاج اصلی و مزاج عارضی و علت و سکت و
 کیفیت هر مرض را در مریض را ملاحظه نموده پس بقدر
 حال مقدار یک مناسب حال آن مرض و مریض باشد
 اختیار کنند که اول شربت آن یک طبع است که
 باشد و از اکثر مقدار شربت از آن که بقول اکثر
 است و ندرت بعضی دو مثقال زیاد نباشد و در
 موافق حال مرض و مریض باشد داخل ساخته بدین
 - فائده - بدانکه شیخ رئیس در ادویه قلبیه گفته که
 به تریاق فاروق یعنی تریاق الافاعی هیچ ترکیبی در
 نفع نمیرسد سوا که شردلیوس که قریب است بان
 در ملائمت بمرجان انسانی و تقویت آن و تقویت دل
 و از الهه توحش و مقاوت بجمع سموم و عقلا و الهنظ
 که هدایت یافته اند تبالیف ابن دوا با مراض و عیانت
 او سجان امره راست که ذمی یا شبیه بوحی باشد
 و منافع و خواص آن از صورت تا آن است که تا
 مزاج ترکیبی صنایع است نه بسبب جزا و باطن آن

بسیب اجزا و بسائط آن بودی بایستی که تازه آن
از کینه افغ بودی و حال آنکه برعکس است یعنی
تازه آن اندک است و نفع کل در مخمر سیده آن است
تخم آن نزد متاخرین بعد از ده سال است دوزخ و کینه
بعد از بیست سال دین تفاوت ظاهر بحسب تفاوت
بران باشد در سردی و گرمی و خشکی و نفع گفته
بعد از ششماه نفعی که از آن سطور است ظاهر میگردد
و اما کمال قوت آن بعد از ده سال است با دوازده
سال یا بیست سال یا سی سال تا چهل سال بزرگی
شخصت سال دقت و قوت قوت آن است و بجز
شفت سال ضعیف میگردد و کسیکه این معجون را کرب
کرده هرگز در گمان ادبوده که این قسم منافع برین کرب
بعد از امتزاج مترتب خواهد گردید و چون بالتمام و کمال
شده بعد از تجربه از آن نفعی که مامول و متوقع بود ظاهر
گردید +

فصل در بیان مزاج این تریاق

بعضی اهل اعتقاد آنست که در تریاق فاروق تخم
تریاق افاسی و متر و دیوس حرارت زیاد از حد اعتدال
است و در استعمال نصف مثقال از آن توقف دارند
و در استعمال چهار مثقال جوارش کوفی و فطالی توقف
نمایند و این اعتقاد غلط است بحسب آنکه اجزای سرد
در تریاق افاسی یعنی تریاق فاروق میباشند
یعنی و عقایق و عصاره لجه البتیس که بعد از امتزاج
در آنکسار میگردد قوت حرارت بسائط آنرا میگردد
مزاج در حرارت کمتر از حرارت بسائط آن و آنچه
میگردد آن است که مزاج ثانویه آن در یکدیگر
تیرب با دوازده جزء دوم باشد در حرارت و متر و دیوس
در حرارت مزاج آنکه کمتر است از حرارت مزاج تریاق
فاروق و آنکه تریاق فاروق اندک از متر و دیوس
نفعی است در افعال و آثار شریف نیست بحسب
حرارت بلکه بسبب خاصیت قابضه بران از سیده نیاز
است و نفعی که ازین تریاق صادر میشود بر وجهی است
و تریاق آن در نفع متر و دیوس و ترکیب دیگر

از ترکیب اطباء یونان باین دو مرکب نمیرسد
و اگر انسان معتدل المزاج در ادقات و اوقات معتدل
یا باره مقدار معتدل ازین معجون استعمال کند
بشرط آنکه بسرد تو اتر و آثار زساند البته در تقویت
قلب آن نفعت عظیم بخشد و مستعمل آن محفوظ می ماند
از عفونات و بانی و حرکات رویه اخلاط و بلج یک از
سوم را در سردی اثری چندان نخواهد بود و قوت
تمام خواهد یافت و عمرش دراز خواهد شد کسیکه مرش عار
باشد و یاد در فضول بلدان عاره باشد خوبتر استعمال
آن از برای او در حفظ صحت تشنه و همچنین جسم صغیر
و جوارشات عاره بعد ازین تریاق و شود و لیطوس
در نفع دوار المسک مرست که موافق است از برای
اصحاب افزیه معتدله و دوار المسک حلو که موافق است
در افزیه باره و دوار المسک در تفریح قلب ازین
تریاق کمتر نیست و شاید در تقویت دماغ نیز از آن
کمتر نباشد و همچنین در تقویت تمام اعضا و مقاوت
با جمیع سیوم نیکد بلکه مقاوت میکند با سمومی که
جازی مجاز میباشند و فائده دس در نهوش و
لدرغ حیوانات سمیه کمتر است از فائده تریاق در
سوم و بعد از دوار المسک در نفع در مفرج کبر اند
بعد از آن معجون تراج - فائده دیگر آنکه این تریاق
را بحسب بسائط آن آثار و قوتهاست و بحسب متغیر
بران فائض شده از تخمیر آن مدتی که حاصل شده
در آن مزاج ثانویه مناسی آثار و قوتهاست
که شاید جمله آن آثار و قوتهاست اقوی و افضل
هر یک از بسائط آن و بناید تلفت شد بقول اطباء که
تریاق فاروق نفع میدهد از برای سنان مریض
بسبب سنبیل و از برای فلان مریض بسبب و بلکه
نافع است بسبب آنها لیکن عمد و اصل صورت آن
است و اتفاق است بدانکه صورت آن طبل است که
و عظیم است در خاصیت و ممکن نیست باره اشاره
کنیم سو آن دسوس مناسبت آن در افعال آنرا
روشن که بحسب این منافع و آثار از آن صادر میگردد

فصل در بیان امتحان این تریاق و فرق میان
طرز و قوی و عتیق و ضعیف و جدید و
و صیح و غیر صحیح آن

بدانکه در جمله امتحانات این تریاق یکی آن است که
برایش مانند اسانسی را سهل قوی بمنزله سقونیاد شغل
و میگذرد تا آن سهل شریح لعل کند پس برایش مانند
ادر ازین تریاق اگر صبر کرد عمل اسهال آنرا زمان
دقوی و جدید صحیح است و الا فلا و مقدار یک از برای تجربه
و امتحان داده میشود وزن نیم دریم است جنین گفته که
و لیل بر آنکه تریاق فاروق حدیث قوی و صیح است
جلس دوا سهل است یعنی هرگاه دوا سهل است
باشند و نیست خاصیت این تریاق آنکه سهل
ولیکن صبر اسهال دوا سهل میکند بسبب آنکه ضعیف
میگرداند قوت دوا سهل را بحسب آنکه دوا سهل
قوت نیست میباشند این تریاق باطل میکند قوت
آنها را شیخ دوا و انطاکی گفته که امتحان کرده شود
تریاق در کسیکه نفعی شل جوزالتی خورده باشد
اگر در اول عمل این تریاق با خورایندند و قطع عمل آن
نفعی نمود میچاست و الا فلا و بعضی اطباء گفته که کینه
در قطع انزال یعنی کسیکه جماع کند چون زان از آن
شود بنوشند ازین تریاق پس اگر منع انزال نمود
صحیح است و الا فلا و نیز از امتحانات آن آنست که
را بر حیوانی مسلط سازند که بگذرد آنرا پس بخوراند آنرا
سه مثقال ازین تریاق پس از قطع اثر شرم از آن گردد
آن حیوان زنده ماند صحیح است و الا فلا و نیز از امتحانات
آن آنست که خون بسته را بگذارد و نیز از امتحانات آن
امتحان است که جالینوس ذکر کرده و آن این است
صدی کننده خروس بزی را که مزاج آن اجود پس است
از خروس آله و مسلط سازند جانور سے گزند را
پس بخوراند نیم دریم این تریاق پس اگر زنده ماند آن
تریاق جدید است و الا فلا جنین گفته که لیل بر آنکه اختیار
کرده شده از برای تجربه خروس بزی که اعدا میسند
تجربه کرده میشود در خروس اهل آن است که خروس اهل کو

آن نرم و ضعیف است و بعد از گذریدن شایسته آن ماند
 زبانی که کج و صحیح گردد بلکه میگذرد و نسیم از آن برود
 و سر بسکون اعضا شایسته آن و اما خوردن سرکه
 طبع آن امین است و گوشت آن مصلح بر جاری میگرداند
 در آن نم زدودگی و نیز از امتحانات این تریاق آن است
 که بخوراند آنرا بکسی که چیزی از سهوم خورده باشد
 پس اگر دفع مضرت نم از او کرد و آن شخص زنده ماند
 جیتا و صحیح و الا فلا شیخ رئیس گفته که گمان من آنست که
 که امتحان کرده شود بر کسیکه انیون و شوکران و ماندن
 خورده باشد و اما اگر پیش و امثال آن خورده باشد
 پس منفعت این تریاق از برای او قلیل است و اگر
 که نفع موت کند بجهت دانی و میفرماید که گمان من آنست
 که دوار المسک النفع از جمیع تریاقات باشد از برای
 پیش خورده باشد و میفرماید که نفع جمیع فادزهرات از
 برای پیش خورده و از برای دفع مضرت آن جدا
 از امتحانات که شده از برای علم سحریت قوی
 تریاق از قدیم ضعیف و کامل ترکیب آن آنست که
 قدر سکان را در گلو سے مار اندازند پس اگر آن مار
 تریاق حدیث قوی جدید کامل ترکیب و الا فلا و نیز
 از امتحانات آن آنست که کسی را که مار دانه و کلک
 و عقرب در تیل او امثال اینها گزیده باشد بخوراند با مقدار
 ازین تریاق که مقرر است از برای دفع مضار هر یک
 از اینها پس اگر دفع مضرت آنها از بدن کرد و آن شخص
 خلاص یافت خوب است و الا فلا و بعضی گفته اند که باید امتحان
 کرده شود در امراض فرسوده که بروائی دیگر علاج پذیر باشد
 چون شہوت کلبی و سعال مزمن و دردمعده و امثال
 اینها مقداریکه مناسب حال آن شخص و آن مرض با
 چیزیکه مقرر است که استعمال آن بان چیز در آن مرض
 کرده شود پس اگر در مریض از آن مرض شفا یافت خوب است
 و الا فلا و شنیده شده در امتحان آن که اگر شیر زرا بخورند
 گردانند چون با آن زنده خوب است و الا فلا برین
 اعتماد نیست زیرا که فعل غسل و بعضی ادویه دیگر نیز همین
 است و باید دانست که تریاق فاروق را ما و ام که امتحان

تجزیه نکنند و قوت و منفعت آنرا ندانند و خوبی و بد آنرا
 تحقیق ننمایند باید که مرتکب استعمال آن نشوند و چون
 از امتحان و تجزیه آن جمع گردد در زمان احتیاج بقدر
 از آن از برای هر مرض و مقدار که مریض آن
 برداشته باشد بدینند که فائده تمام و سود لا کلام و نفع
 عظیم باذن شایسته حکیم جل اسمی بخشد -
 فصل در ذکر شرط استعمال تریاق الافا
 در دفع از برای جمیع امراض یا چیزی خاص
 مقدار معین که شرط است در دفع از برای آنها
 بدانکه سبق ذکر یافت که این تریاق جدید و نافع است
 از برای جمیع امراض و حفظ صحت الا آنکه استعمال
 آنگاه میباشد بلا شرط و ذکر کرده شده منافع مطلقه بلا شرط
 آنرا و گاه میباشد بشرط خاص و با چیزی خاص مقدار
 معین پس بدانکه باید که استعمال کرده شود در مثل خدام
 و برص و اختلاط عقل و فالج و لقوه و استرخا و عشته و تشنج
 و نمد و صرع و حذر و اختلاج و سوسه و سوسه مگر بعد از
 تمام مثل ایاریج لوفا ذیایاریج ثیاد لیلوس و باید که
 مجزوم بعد از تنقیه تام در اول روز و آخر روز با
 گرم بایشانند تا شب تا جمل روز و در ایام خوردن آن
 کند آنرا بر مبنی در شبها و سوسه کند از آن در اول روز
 و هر گاه جدا نم حکم شده باید که سلوک این قوانین را تا
 یکسال مرع دار در هر دو طوط که در هر پانزده روز یک
 مرتبه بان سوسه کند و بعضی گفته باید که آشامیده شود
 برای جذام بقره افاس یا با طبع لسان الثور بجهت آنکه
 این بهتر است از برای نیکو شدن رنگ رستن و
 صاحب برص بخورد آنرا چنانکه ذکر شد از برای جذام
 و بخاشد موضع برص را و طلا کند از آن بران موضع
 صاحب فالج بپاشد با طبع راز یا نه در کف و لبان و تشنج
 در وزن جب الخرد و بسیار سوسه کند بان بار و نفع
 و همچنین صاحبان لقوه و تشنج و استرخای مخلوط با طبع
 کرده بان تدبیر نمایند و صاحبان بالجوئی و اختلاط
 عقل و سوسه و تشنج بقره افاس یا شرا بیکه در آن کافور
 و باد بجزویر خیساییده باشند و صاحب الخمر استعمال آن

درت زیادتی نور قمر خواه بخورد و خواه طلا کند از آنرا
 زریق امعا مقدم باید داشت بر استعمال آن استعمال حق
 مناسبه در قوت کبیر یا سداب و زیره و در علت احتیاج بقدر
 باید مخزون نمود بان مثل آن از هر یک استوینا صمغ عربی
 و بعضی بجای استوینا شیرم گفته اند و در عشرت من از
 آن باید که نطول کند بر اطراف آب گرم و در دراز فصل
 باید که مقدم است بر استعمال آن نطول کردن با سبب
 و بعد از قصد عرق کعب و از برای دیدان با پوست خیرانا
 و تصب الذریره و زریب و در سهوم با طبع غسل باید
 که بکشد مخلوق این تریاق را در غسل چشم و از برای
 دیدان نگاهدارند آن را بر دو دندانی که در دو در و در
 از برای در گوش آنرا بر دوغن بادام تلخ حل کرده
 گوش بچکانند و بعضی گفته اند که آب گرم حل کرده
 بچکانند و این است و در او جلع بخورند بان با ذوق
 و همچنین در شان یا زیادتی مقل ارزق و همچنین در حسیات
 مطلقا هر گاه گزیده باشد فرمن و شفاقی گفته که زنبور
 گزیده را در سرکه دهند و در سرکه حل کرده بر موضع لذع
 مالند و از جهت مضرت او و کیه سمیه مثل انیون و شوکران
 و فرمون و ذرایج و امثال آنها در شراب دهند و از
 برای فالج و استرخا و لقوه و در عشته در مار الاصول دهند و از
 برای جذام در مار الجبین و ضاد و ندان جب القرح و در بدن
 در طبع تصوم و در منق النفس یا کجبین عصفله و از برای
 احتباس طمث و اخراج جنین سمیت در طبع کلبی مادر
 طبع مشکطرا مشع یا با طبع سداب حکیم محمد تقی در قرابادین
 خود گفته که عقرب گزیده را در شراب دهند و خداوند
 شہوت کلبی را در مقدار سه او قیشر شراب مخزون دهند
 و خداوند صبر اندر کجبین عصفله دهند و هم در کجبین
 عصفله حل کرده غرغره نمایند و خداوند برص را از آنرا
 غسل و خداوند قوی لوبخ را در طبع بادیان زریه کربانی و
 و خداوند جب القرح دیدان را در طبع زیره و خداوند در کوزه
 و شان را در طبع کف و صاحب اسهال خون را در سداب
 امعا را با آب قی بدیند شیخ رئیس گفته باید که خورده
 شود این تریاق از برای تنقیه قصاصه کلیه شان با طبع کبیر

فصل در بیان اقراص الافاعی
 حب اقراص افاعی نهایت مقوسه باه و نمک
 منی است و جمع اعضا سے رئیس را قوت و در صنعت آن
 اقراص افاعی است مثقال تخم خرقة مقشر خشخاش
 هر یک مثقال جد و در خطائی مجرب دو مثقال فادر
 ابروی اصططبانانی یکد انگ عنبر شنب موسیانی دار
 مشک تپی خالص از هر یک نیم مثقال عود قاری زعفران
 زعفران خیر بو گل سرخ منزوع الاقلع شقاق مصری
 سعد کونی ایرسا از هر یک دو مثقال صندل سرخ دوایر
 انقته دار فلفل بهمین سرخ از هر یک پنج مثقال زرنباد
 بهمین سفید سنبل الطیب خصیة الشعاب مصری از هر یک سه
 مثقال صمغ عربی یکد انگ و نمک انیون مثقال زعفران
 هفت مثقال پوست تخم مرغ مکلس یک مثقال کوفته
 بیخته بشیره نبات سرشته کعباسازند هر چه بقدر خود
 بوق نقره یا ورق طلا پیچیده و ورق طلا ته است
 نگاه دارند شربتی و در حب - صنعت این حب بیخته
 و در اقراص افاعی است مثقال خصیة الشعاب مصری
 تخم خرقة مقشر تخم خشخاش سفید از هر یک ده مثقال صندل
 سفید و در ایدنا سفته دار فلفل بهمین سرخ بهمین سفید
 یک پنج مثقال جد و در خطائی مجرب دار چینی قرفل
 وانه هیل ورق گل سرخ شقاق مصری سعد کونی ایرسا
 زعفران از هر یک دو مثقال فادر اصططبانانی حیوانی
 یکد انگ عنبر شنب مشک تپی از هر یک نیم مثقال موسیانی
 دار ابرو صمغ عربی از هر یک یکد انگ و نمک عود قاری غام
 زرنباد سنبل الطیب انیون از هر یک مثقال کوفته بخنیه
 بشیره نبات سرشته جو سب از هر یک بقدر خود
 صنعت این حب بیخته دیگر قرص افعی است مثقال تخم
 خشخاش خصیة الشعاب مصری از هر یک ده مثقال صندل
 سفید و در ایدنا سفته جد و در خطائی مجرب بهمین سرخ بهمین
 سفید زعفران از هر یک یک مثقال زرنباد دار چینی ایرسا
 مثقال مصر سنبل الطیب از هر یک مثقال عود قاری قرفل
 فلفل دار فلفل عنبر گل سرخ سعد کونی از هر یک دو مثقال
 تخم خرقة مقشر پوست تخم مرغ مکلس از هر یک یکد انگ

عنبر شنب مشک کی از هر یک نیم مثقال عنبر عربی
 یکد انگ و نیم باز هر حیوانی مجرب یکد انگ کوفته بخنیه
 باشیره نبات سفید بقوام آورده سرشته جو سب از هر یک
 شش بقدر خود سفید بوق طلا پیچیده خشک کرده
 نگاه دارند شربتی پنج حب تا هفت حب حب قریب
 افعی له قدس سره در تقویت باه و امساک و تقویت
 اعضا سے رئیس و آوردن نشاط بی نظیر است صنعت
 آن جو زبواج عدد میان آنها را خالی کرده از انیون
 کازردنی پر کرده آنها را نیم گرفته در روغن گاو زبان
 نموده پس خمیرا انا ناهما جدا کرده اقراص افاعی
 هفت مثقال جد و در خطائی مجرب صندل سفید
 بهمین سرخ بهمین سفید مثقال مصری خصیة الشعاب مصری
 از هر یک پنج مثقال عود قاری غنی زرنباد در روغن
 عقرنی کباب چینی گل گاو زبان زعفران لسان العصفور
 اسارون سنبل الطیب مصطک قرفل ورق گل سرخ
 ایرسا فلفل سیاه هیل بو اقاله کبار بسا سه با در روغن
 زرنباد تخم بلون دار چینی مغز حب السنه مغز حب
 الزلم مغز حلجوز مغز نارچیل مغز حب القطن از
 هر یک دو مثقال مایه شتر اعرابی صمغ عربی کیشلا
 تخم خشخاش سفید تخم خرقة مقشر از هر یک پنج مثقال
 عنبر شنب مشک ترکے ورق طلا ورق نقره از هر
 یک نیم مثقال نبات سفیده مثقال صمغ عربی شیر
 در آب حل کرده ادویه کوفته بخنیه جو سب سازند هر چه
 بقدر خود سفید بوق طلا نقره پیچیده و خشک کرده
 نگاه دارند شربتی دو حب حب قرص افعی منقول از
 اکلیل مجدز که یاد تقویت باه بی نظیر است صنعت
 آن خصیة الشعاب مصری خولجان خردل سرخ از هر یک
 سه مثقال مایه شتر اعرابی قرص افعی زنجبیل گشن خرم
 از هر یک یک مثقال کوفته بگلک سرشته جو سب از هر
 دو هن الافاعی نافع است از باز سماوم و کلیل مو
 یارده از جلد و براسه جزام و جلا سے آثار جلد مانند
 نوبادار التعلب و حنفه دستر خاوند بهمین باک چند
 روز نیم ساعت میگرداند لفت بو اسیرا در مجرب است

و از براسه تقویت باه بسیار مفید است - صنعت آن
 بگیرند مرقه افاعی را که افاعی را از براسه اقراص
 مزبور بچنه و گوشت آنرا بر آورده باشند از برای ساختن
 اقراص و بوزن آن مرقه روغن زیتون داخل کرده
 یا کیزه چندان بچشانند که آب برود روغن بماند در
 کرده نگاه دارند و بوقت حاجت بجار برند - و سن اللاد
 موسوم بهمین المعامل صاحب خلاصه التجارب گفته که از
 ممتزحات اطباء هند است جهت تکمیل درم که
 خصوص از مفاسل صنعت آن بگیرند انوسیا و در
 ذنب آنرا بیفکنند و تکم آنرا پاک کنند در پارچه چه
 کرده در روغن شیب اندازند و چهل روز در آفتاب
 یا سایه پرورند و اگر در آب شیب بچشانند تا صمغ گردد
 و پالانیند و روغن کبجیران افکنند و با شش ملائم بچشانند
 تا آب برود روغن بماند پس بجار برند بهتر است
 را و افعی در خواص و منافع مانند رما و سود ساکن
 و دستور احراق آن نیز بدستور آن مذکور یافت طبع
 افعی در جزام و بسیار از امراض خصوص در سقم سقم
 هوام سمیه بسیار نافع است - صنعت آن بگیرند انوسیا
 که در بیان افعی مذکور شد در اقراص افاعی در تیز
 تیز و سردم آنرا قطع کرده پوست آنرا جدا نموده آرد
 مراره آنرا برون آورده آنرا با آب و نمک و آب
 بشویند تا پاکیزه شود پس ناخنوده کند تا قدر شربت
 و نمک در آب بسیاری بنیز تا مامر شود پس استخوان
 آنرا جدا کرده بانان گندم پاکیزه ترید کرده نان بخورند
 و شور با آنرا بیاشامند و اگر از گوشت آن نیز قدری
 خورده شود بدست و اگر خواهند که طعم آن نیکو شود
 با کبر تر بچینه بنیزند در ابتدا منفعت این شور باطبا نمیشود
 ولیکن بعد از چند روز پدید می آید و گاه باشد که ابتدا
 عقل زائل گردد پس شفا باید و وقت باز آید شدن از
 خوردن طبع افعی زمانه است که صاحب علت درم
 کند و عقل او زائل شود پس پوست او جدا شود و صحت
 باید مار اللوح افعی جزام و امراض سودا و دیه و بلغمی را نافع
 و مقوی باه کبیر و در المزاج است - صنعت آن کورست

سر دووم قطع نموده و نیکو شسته بطریق مذکور معمول
 مقدار نیم انگار گوشت بره فریب یا بز فریب یا خسی بر کلام
 باشد و خواهند یک آثار مرغ جوان فرقه قطع بسفاح
 فستق بادر جنوبیه از هر یک چهار مثقال انیمون کاوژا
 از هر یک دو مثقال در پارچه نازک لسته باخذ طاقه
 مثبت در آن اندازند باشش آثار آب عرق کشند
 شربتے از ده مثقال تا بیست مثقال بیاشامند و اگر
 قوی تر خواهند کبک و کبوتر بچه از هر یک سه قطعه لوموم
 طیبور از هر یک پنج شش قطعه کبشک خاکلی تربت
 قطعه دار پینی قرقل جوزهو بسا سه از هر یک مثقال
 با پوست پنج مثقال بوزیدان شتاقل همین از هر یک
 سه مثقال و نیم کوفته اصافه نمایند دو و مثقال زعفران
 و یک مثقال عنبر اشنب در پارچه نازک لسته بسیر بادی
 مشرب اندازند و عرق را سرد نموده در شیشه نگاه دارند
 مرقه آنے که آنرا شور باے افی گویند و در حقیقت همان
 طبع آنے مذکور است و این مرقه مستعمل است در مرض
 ضعف آن بدستور طبع آن است و دستور آشامیدن
 در وقت باز ایستادن ازان بعینه همان نوع است
 مجموع قرص آنے بحیث تولد و تناسل مجرب و بهر
 نیکو و مقوی و موافق اصحاب برودت مزاج و سران
 حافظ صحت ایشان و حکمت امراض عصبانی وقت نیمی و
 نیکو گردانیدن رنگ خسار و تقویت باصمه و تقوی و دفع
 وحشت سودا نافع است صنعت آن خصیة التعلک
 زنجبیل دار پینی از هر یک شش مثقال کباب چینی قرقل
 دار قفل از هر یک یک مثقال مغز لسته مغز بادام شیرین
 مقشر مغز ناچیل از هر یک دو مثقال ابریشم قرص آن
 انجدان پنبه یا به شتر اعرابی تخم کرش تخم کرات تخم
 بوچه تخم بلیون تخم کندنا تخم خیار تخم قنطاریه
 جوجره بوزیدان جدو در خطای مجرب مغز جنوزه خولجان
 حب الصنوبر الکبار تخم ترب قرفه الطیب تودری سرخ
 تودری سفید بهمن سرخ بهمن سفید تخم زردک مغز القفل
 مغز بن قفل لسان العصاره خردل کبصل اسفیل ششک
 مرئی عاقر قرحا از هر یک یک مثقال عنبر اشنب مشک تر

از هر یک دو مثقال زعفران و مثقال ورق لقره
 دو مثقال ورق طلا یک مثقال قرص آنے عشر جمیع
 ادویه با عمل مصفی دو وزن ادویه معجون سازند و در
 یک مثقال صنعت این معجون بنسخه شاه غیاث الدین
 شیرازی جد حکیم سلیمان موسوسه غفر الله لهما و الثلیل
 مصری دار پینی زنجبیل از هر یک شش مثقال کباب
 چینی قرقل دار قفل ابریشم آشنه انجدان مایه شتر اعرابی
 تخم کرش تخم بوچه تخم بلیون تخم کندنا تخم ترب تخم جوجره
 تخم کرم تخم شلغم تخم پیاز بوزیدان حب الصنوبر الکبار
 حب الصنوبر الصغار جدو در خطای خولجان تودری
 سرخ تودری سفید قرفه الطیب بهمن سرخ بهمن سفید
 خربزه تخم کاج حب القفل حبه الخضر لفل لسان العصاره
 پیاز مقفل شوشه بسا سه حک مرئی تخم خردل عاقر قرحا
 از هر یک یک مثقال مغز بادام شیرین مقشر مغز لسته
 مغز ناچیل مقشر مغز فندق مقشر از هر یک یک مثقال
 قرص آنے عشر مجموع اجزا مشک تر که نیم مثقال
 کوفته سجنه لعسل سفید خوشبوے صنفی سه وزن ادویه
 شتر معجون سازند شربتے یک مثقال تا دو درم انیمون
 بفتح همزه و سکون فاو ضم یاء مناه تخم انیه و سکون
 داو و لون معرب امیون یونانی است و معنی آن
 مسیت است و بوجوب لبن الخشخاش و مرقد بیر بر
 تریاق و بسیاری و عیا انیمون و تصیقل یعنی میر انده
 اعضا و بفارسی تریاک گویند و تریاک که رستم از
 یک کاؤس طلبیده که لبراب خوراند گویند انیمون بوده
 چنیست و دای در دجاج شدیله حامل میان در لیس و
 موت سوسے آن و چون در آن قوت میباشد بحیث
 با آنکه دواسے شدید الفاعله است و باعتبار چنان
 نفع حکماے اطباء محتاج بودند با استعمال آن در
 حاره ازان لهذا ترکیب نمودند آنرا با مصلحات خاصه
 هر حکمه ترکیبه ازان ساخته و بقدر مقدار در اصل آن
 کوشیده تا بدن ازان قائل آن متفرنگ گردد و فوائد آن
 فصل در بیان اهمیت طریق واخذ و طبیعت
 جود و دارت و خواص و منافع و مضار انیمون

و اما ماهیت آن بدانکه انیمون اطلاق کرده شود بر
 سبیل اشتراک بر سه چیز اول بر صمغ خشخاش مطلقا
 خواه خشخاش سفید باشد و حماه سیاه و اهل مشرق و غرب
 برین متفق اند دوم بر صمغ خشخاش سیاه این نزد قدا
 اطبا است همت آنکه در آن اوقات زرع خشخاش
 نبوده و از خشخاش سیاه محرابی صمغ عربی میگرفته اند و
 بستانه آن بسیار کمی بوده مگر در مرض مضرتا و از انجا
 می برده اند چنانچه میسی گفته که در پنج زمین در شرق
 و نه در غرب انیمون نیباشد مگر در دیار مصر خاصه و بعد
 مصر خاصه در موضعه مخصوص که معروف باشی و است
 از انجا بسا بلاد میسرند سوم بر عصاره خشخاش سیاه
 چنانچه دلیقور بدوس گفته که انیمون صمغ درخت خشخاش
 سیاه است با عصاره آن در شیخ رئیس رحمة فرموده
 که انیمون عصاره خشخاش مصری است که آنرا قبا
 گذارند تا غلیظ و منجمد گردد و نیز فرموده که از جنس
 گاه انیمون میسازند و آن نیز محذر است اما نصیحت
 و گفته اند که از شقایق النعمان انیمون میگیرند و آن
 قوی الاثر است مثل آنکه صمغ خشخاش میگیرند و لیکن
 بسیار قلیل ازان بعمل می آید و اما طریق اخذ انیمون
 از خشخاش آن است که چون گل خشخاش درختی شود
 خشخاش بست دانه و قریب بان رسیده که رطوبت طویله
 کم شود و خشک گردد اطراف ظاهر آنرا آفرود ز سه چهار
 پنج طولانی غیر غار که با ندر و آن ترسد و سورخ کنند
 زده شب بگذارند تا شیرین و طویله که ازان موضع
 می آید بسبب سردی هوای الحما جموده و انعقاد
 بهر سان پس یک یک را صمغ با کشت ازان بر گیرند
 بر کنار صدقے با پیاله چینی با نذ تا شیر جمع خشخاش
 شیرین جمع گردد و همچنین زمانے صبر کنند تا آنچه بجا
 بر آید جمع گردد در همان روز نیز بردارند و گاه باشند
 روز دوم نیز چیزی بیرون تراود آن را نیز بردارند
 دیگر نیز تیغ زنده بدست تا آنچه در آن مانده است بر آید
 و همان طریق بردارند و همچنین آنکه مقدار معتدله
 جمع گردد پس مجموع را بر روسته سنگ بسازند و بر نیکو با

در آن قرص و یا قهقهه اندک بچسبند و یا بشل میزند
 بسیار در سینه خشک کرده نگاه دارند و عند الحاجة
 بکار برند اما همین زمان مذکور حجت آن است که تا رفتن
 آنها از مسامات عروق نمی کنند بلکه از مسامات غلیظه
 که در ظاهر آن است نیز مذهب رطوبات می کنند خواه
 رطوبت آب و خواه رطوبت شیر و یا رطوبت ته که در هوا
 میباشد و کسانیکه تعویذ احوال نباتات میکنند در میان
 این معویذ و بهترین رطوبات رطوبت شبنم است که در تغذیه
 نباتات شبیه است بطل که از نوازه عروق بیرون می آید
 و در ظاهر اعضا آن چسبیده و آن رطوبت اکثر در زمستان
 اوایل بهار میباشد تا چند آنکه حرارت روز تحلیلا نکند
 پس در پوست خشکاش ازین نوع رطوبت بسیار نفوذ میکند
 و در مابقی آن که از بسیار رطوبت و ضعف حرارت مضعف
 می افتد مانند لبن که شبیه است بغذاست نبات کامل نشود
 بلکه رطوبت سبز رنگ میباشد که خام و ناپاک است پس آنکه
 آن رطوبت رنگ بیاض و قوام معتدل گیرد و قبل از آنکه
 غذاست فشر شود تا هم از فرصت بیاید نمود و استخراج شود
 آن که در آن زمانه است که اولین کرده که حرارت
 آفتاب رطوبت آنرا تخفیف کند از ظاهر فشر و بواسطه بسیار
 ظاهر و باطن آن لضع را قبول نکند و هرگاه بدین مرتبه
 که تخفیف رطوبت ظاهر کند قوت حرارت نیز چندان
 خواهد بود که رطوبت باطن را لضع دهد و این در او
 فصل ربیع است و آنیکه شق را بکار می کند جهت آن
 که تا موضع بیرون آمدن لبن بسیار شود زیرا که اگر بچسبند
 و بگسورن کنند سیلان تمام نماید و اما سبب آنکه
 که شق آنرا خارج نباشد آن است که تا با نودون نفوذ
 نکند و لبن آن در باطن نریزد و اما سبب آنکه باید که
 فشر شود از برای آن است که لبن از یک موضع بر
 آید و موضع مختلفه متفرق نشود زیرا که هر چند بیشتر در موضع
 کم بیرون آید آسان تر است التقاط آن از آنکه کم
 از موضع متعدد متفرقه بجهت آنکه چیزی مقدار آن
 آنقدر باشد که از یک موضع بخوبی تواند برد چون از
 متعدد متفرقه برآید ناچار اندک میباشد و نگاه است

که در شق متقارب کنند هر دو از یک جانب قریب مضموم
 نصف که یکی تا به نزدیک سر آن و یکی تا به نزدیک
 نه آن برسد و در وسط قریب بمجاذات هم باشند تا آنچه
 از پائین باشد از یک سر و آن آید و آنچه از بالا باشد از
 دیگر سر و اما سبب آنکه باگشت باید که بردارند آن
 که اگر مثل کار و مانند آن بردارند از جرم فشر چیزی
 می تراشد و از اجزای کثیفه داخل آن میشود و اما
 سبب در صدفه یا پیاله چینی با شیشه جمع کردن بواسطه
 آن است که اینها تمام لبن را باز میدهند و چیزی در آنها
 نفوذ نمی کند خصوص صدفه در انگشت هم چیزی نمی گذارد
 بسبب تیزی خود بخلاف خزف و خشت و برگ و مانند
 آنها و اما سبب آنکه در ذوال باید که بردارند در
 دوم نیز میتوان برداشت آن است که لبن مذکور کاز
 موضع شتر بیرون می آید و همانجا منقذ میگردد و در
 برانوازه منافذین لبن هست از آنجا بعد از آن است
 از بیرون آمدن ممنوع است و هرگاه که برگزینند انوازه
 منافذ گشاده میشود و دیگر باره بیرون می آید و تا مانند
 نیز از تاثیر هوا و آفتاب تخفیف پیدا کرده و وصل نشود
 احتمال بیرون آمدن است و چون خشک شد دیگر چیزی
 بر نمی آید و این است که در روز سوم بچ بیرون می آید
 و اما سبب آنکه باید که بر دو سه سنگ صلا کنند و
 بدست بماند آن است که بعضی از رطوبات آن گلیلی
 رود و خاثر و غلیظ شود و در قوس یا فیله باطلها
 پس و یا مانند بیضه گردد که بود در آن دخل توان کرد
 که اگر بسیار رفیق باشد یا بسیار غلیظ منقذ نشود و در
 تردیح الارواح آورده که بهترین وجهی در اتخاذ
 ایون آن است که ماردن ششخاش که تخم آن
 سیاه است نزدیک بساق شق کنند و با شتر و بگذارند
 تا صبح آن بیرون آید و بعد از آن جمع کنند که این
 ایون خوب است ظاهر اند عاسه او آن است که بصر
 از صبح که در ساق گیا هست آنرا هم بیرون آورند
 و بعد از آن که قوسه پوست بر روی ششخاش را
 میگویند و میفشارند و میسوزند تا غلیظ شود و دست
 در آن

میسانند و این بدترین اصناف آنست و در سقور در
 طریق استخراج ایون که مراد عصاره آن باشد می آورند
 که ششخاش و اوراق آن هر دو را بگویند و عصاره آنرا
 بگیرند پس آن عصاره را بر دو سه سنگ صلا کنند تا
 غلیظ شود که توان قرص ساخت بعد از آن قرص کنند
 گویند که این هم ایون را تقویون گویند - اما بیان جود
 در وزارت آن پس بدانکه بهترین ایون لبن ششخاش
 ششخاش سیاه است که در سایه خشک نموده باشند و بعد از
 گفته اند ایون ششخاش لبن کوزه شقائق النعمان است
 و علامت جودت آن ده است اول آنکه در آب زود
 گذارند شود زیرا که صمغ زود در آب گذارند میشود
 آنکه اگر بجای تنک بگذارند نرم و گذارند میشود مثل
 صمغ عربی و کثیرا در شمال آن دووم آنکه الملس باشد یعنی
 بود آنکه در آب گذارند ششخاش آن قشابه و متسا
 بخند در سه در آن نباشد زیرا که علامت غش و اجزای
 غریبه است بجهت آنکه غش جوهر غریب است و غش لطیف
 ندارد و سبب این است که اکثر نا هموار و دانه دان
 میباشد و بعضی گفته اند که آنرا در آب حل کنند و صفت
 کنند اگر در آن نقل بماند مغشوش است و الا خالص سوم
 آنکه حاد الراهه و منوم باشد زیرا که ایون خالص زود بود
 آن تند میباشد و بوسه خالص دارد و منوم است و ششخاش
 آن کم بو است و این بمقایسه معلوم میگردد که اول این
 خالص اگر باشد چونید بعد از آن آن را در آب آن که
 سابق بوسه خالص آنرا در یافته باشد چهارم آنکه
 آن سفید یا بل بجهت کمی باشد یعنی چون آنرا بشکند
 محل شکستن آن بدان صفت باشد پنجم آنکه در طعم او
 مرارت و قبض باشد و این نیز بمقایسه معلوم میشود
 که اول ایون خالص را بچسند بعد از آن آنرا در آب آنکه
 طعم آنرا از قبل دریافته باشند ششم از سنگین
 در زمین باشد سبب آنکه آنچه خالص است و صفت
 اجزای او مثلند ذاست و آنچه غصانه و منوم است
 اجزای آن مثلنل و سبک است و همچنین است حال
 آنچه از عصاره است یعنی مثلنل و سبک است هفتم آنکه

چون در آفتاب گذارد نرم و گداخته شود و چشم آنکه پخته
 در آتش اندازند و یا زرد چرخ بر نردود مشتعل و افزوده
 دوران جرم بسیار نمائند هم آنکه شعله آن صافی باشد
 و تیره نباشد و هم آنکه چون خاموش کند بجز آن
 قوسه باشد و اما صفات منشوش آن خدا بن صفات
 است و گفته اند که انرا منشوش باقی با عصاره حسن بر
 یا صمغ آن میانند و نشان شناختن این بر سه آنست که
 آنچه مخلوط باقیات مایشا است گره در آب غنوط سازند
 آن ضعیف گردد و طمس آن روشن باشد و آنچه از عصاره
 خس بر سه سازند سبک و بوی مغز باشد بجهت آنکه طبیعت
 عصاره غلیان است هر چند آنرا بطنج و شمش خیان
 که غلیظ شود و از غلیان باز مانند امانه الجوه در آن غلیان
 حادث میشود که موجب نخل و خفت وزن و عدم زلزله
 آنست و آنچه در حدس و امثال آن کنند همچنین زرد است
 و بوسه آن که است و آنچه در آن صبر و مدخل کرده باشد
 طعم در آنکه آن غیر طعم و آنچه انیون خالص است بایز
 نیز که بقای طعم و آنچه انیون خالص می شود چنانچه
 قبل ذکر یافت و آنچه گفته اند باید که بوسه آن موجب
 خدای باشد بجهت آنست که انیون سبب است و گویند
 در راه آن اینست باشد معلوم شود که در کمال قوت است
 و آنچه گفته اند باید که در آب زرد و بگذارد و جهت آنست که
 در صفت آن لزوم نیست که بواسطه آن آب و ان
 نفوذ نتواند کرد که لعین آن برسد بلکه از قبیل سایر البان بنام
 جذب آب بزودی میکنند و میگذارد و اندر رطوبت در آن
 تاثیر میکند است که چون در خاک گذارد نرم شود
 بر آنچه در آن صمغ باشد براق و صفات است و آنچه در آن
 کثیر ادا نشان آن و یا چیز باسه که در آب نینگذارد و در آن
 چون در آب گذاردند ظاهر آن نرم و باطن آن همچنان سلب
 میماند و آنچه گفته اند که باید در آفتاب نرم شود و در آتش
 مشتعل گردد و بچرخ داشتن روشن شود بسبب کمال
 لغت اجزای آنست و شی دیگر را این لطافت و تاثیر است
 بسبب غلبه نعیم بر آن و از علامتیک میان مردم متوجان
 است آنست که نرم آنرا بدو کشت بهام و سایر بار کشت و کشت

سایه بماند اگر مانند در عنق در دست پس شود و قلیله
 شود چسبیده بطرز غسل و خرنابا شد آن خالص است
 الا منشوش دیگر آن است که چون در جاک نمناک گذارد
 نرم شود مانند موم و این امتحان نزدیک با متحاناتی است
 که گذشت و آنچه شیخ الرئیس بر جمله سر آورده که از صفات
 مذکوره در کتاب و سطور بدینست که از بر سه سجده و فاسر
 بودن انیون ذکر کرده اینست که زردین و عا و الراجحه
 و سهل لالجمال در آب باشد و زود منعقد شود و بعد از
 گذاختن در در آفتاب سخل شود و شعله جریغ را تیره و مظلم
 کند هرگاه مشتعل سازند و اینها جدا اند است که ذکر
 یافت و اما انیون زرد رنگ که آب رانگ کند و نامعلوم
 باشد و ضعیف الراجحه که اوصاف مذکوره در آن نباشد
 است اما فرخ و طبیعت انیون پس بدانکه در فرخ انیون
 اختلاف بسیار شده جمود اطبا با سه بوزان آنرا شرح
 میدهند و بردوت آن را در نهایت مراتب میدانند
 که چهارم است دوران نیز اختلاف و بعضی در اول چهارم
 میدانند و بعضی در اواسط و همچنین قول و بر بوسه
 آن اکثری بر آنند که یا بس است و رسوم و بعضی گفته
 اند بوسه آن قوسه است و جمود اطبا سه هند آنرا
 گرم و خشک دانسته و متناخترین اطبا سه فارس قالهر
 اطبا سه یونان اند اکثری آنرا سرد میدانند و بعضی
 گرم نیز گفته دهریک را وسیله است و آنچه بالفعل مشهور است
 اطبا است که متخیز از خشخاش سیاه بر سه آبار در آب
 است در اول چهارم و متخیز از خشخاش سیاه بتانی با یزید
 است در آخر درجه سوم و متخیز از خشخاش سفید بتانی با یزید
 یا بس در اول سوم و متخیز از کوزه شقائق النعمان
 اکثر آنرا گرم گرم میدانند و بعضی سردی آن قایل اند
 فقیر را عقیده آنست که انیون با وجود بردوت
 مرکب القوسه است یعنی نیست خالی از جزو سه
 حار لطیف با جزو بار و کثیف ارضی غالب که آن جزو
 حار میباشد علت نخی طعم وحدت راجحه و سعادت اشتعال
 صد در افعال حرارت در بدن بعز بعد در در بدن
 و فعل و افعال در آن اول از ان اثر حرارت ظاهر میگردد

و بدن را گرم میسازد و تا نیا یعنی بعد زمانه که آن جزو
 حار لطیف بتخلیل رفت باقی میماند آن جزو ارضی غالب
 و احداث بر بردوت مینماید و اما آنانیکه گرم دانسته اند و دلیل
 از قیاس و تجربه آورده اند اوله و اجوبه آنها بالاجمال
 اینست اما از نه قیاس آنرا است اول مراره طعم
 زیرا که فاعل مراره حرارت است و دلیل دیگر حدیث است
 که یا مرارت در آن میباشد و دلیل دیگر قیاس ایشان
 کلام شیخ الرئیس است که فرموده حرارت فی الرطب فی البیاض
 و فی نمد البیاض و البرودت فی الرطب فی البیاض
 و فی نمد السواد و معلوم است که انیون خشخاش است
 یا عصاره آن در حال تبلون بود شده است پس
 معلوم میشود که فاعل آن حرارت خواهد بود اما تجربه خود
 همین ظاهر است که انیون ادلا احداث حرارت میکند
 بواسطه همین مردم در بردوت بود و از متناخرا و نامیکه
 در آن بود و بواسطه آنرا بیشتر استعمال میکنند و بردوتیکه نامیکه
 صادر میگردد میگویند بنابر آنست که مواد حار و بزرگ
 تخلیل میدهند و بعضی بر بردوت احداث میکنند و در
 دوام متضاد از شی و ادلا ظاهر شود که بالذات و
 دیگر که بالعرض و البته بالذات مقدم خواهد بود و ما
 مقدم و خجرت آنکه در حرکت طبع میزین شده که ذاتیات
 مقدم اند بر فضیلت پس چون حرارت از انیون ادلا
 میشود و بعد از ان بردوت پس حرارت آن را خواهد بود
 آن عرضی جواب از این آنست که قیاس موقوف برین
 نیست برای آنکه میتوان بود که در شی امری باشد عظیمترین
 در جس که آن با مال موجب صد در امر کرد که بالفعل آن
 ظاهر نباشد مانند چوب چینی و نریق و آن امری الحقیقت
 اتوی باشد از امری که ظاهر باشد در جس چنانکه تخلیل
 کرده اند و مثقال انفرقیون مخلول در یک طیل از شیرین
 دو شده که بحسب لون ظاهر آن که بیاض است لازم است
 آید بان دلیل که بار باشد و حال آنکه در کمال حرارت است
 و همچنین در انیون فضا میتوان بود که چیزی باشد که طعم آن
 تله باشد و فعل آن آنکه باشد از فعل فاعل مرارت است
 و جواب از دلیل دیگر که در تمسک بقول شیخ گفته اند زود

بسیار جواب آن اینست که میتوان بود که امری دیگر باشد
 که متعنا حرارت باشد و آن اقوی باشد و اما دلایل
 تجربه که آورده اند جواب آن نیست که لایسلی که فعل ایون
 و اجزای است بلکه اول تبرید است و دیگر مقدمه که
 و چنین و تا شایبذات باز تبرید است و دیگر مقدمه که
 و غرض کرده اند که هرگاه دو امر متضاد داشته و واحد
 گردد و واحد هابالذات و ثانی بالعرض اما بالذات مقدم
 است این ممنوع است زیرا که میتواند بود که امری با عرض و توجیه
 بر توجیه باشد که بر بالذات زیادتی و غلبه نماید مانند تخمین
 اکبر اول و تبرید آن ثانیا که اول بالعرض است
 و ثانی بالذات و معینا تخمین آن مقدم است بر تبرید
 و اگر گویند که ایون صمغ است و شیخ الرئیس گفته که کل
 صمغ خاراند پس او نیز خار باشد گوئیم که شیخ با وجودین
 علم کرده است که ایون بار دو یا بل است در درجه ربه
 پس میتواند بود که در اصل طبیعت صمغ خار و یا بل باشند
 آن فعل نباید بر خصل آنکه از نباتات که از ان برون می آیند
 قوتی استفاده کنند که مخالف متعنا صمغیت باشد و در
 آنکه این بلین است نه صمغ و فرق است میان بلین و صمغ
 و با جمله این احوال بر قوتی ندارد - اما میان منافع مضاد
 آن از قول حکما و اطبا که بسیار است آن نافع است از
 برای صمدار بوسیدن و طلا کردن آن بر سر و آتش کردن
 آن بقدر یکبیر فخر الدین سمرقندی در میانه خود گفته بایز
 نمود از استعمال ایون و مجزرات قویه در صمدار مگر آنکه بود
 باشد صمدار در نهایت شدت بیشتر که طاقت برداشت
 آن نداشته باشد و اما هرگاه صمدار باین شدت نباشد
 پس باز نیست استعمال آن بحیث آنکه او را پلید غلیظ میکند
 و ضرر بخواس میرساند - و در امر الحارة فی الدماغ و حجب الایس
 جالینوس در کتاب تریاق بسوی قیصر درج نموده که اعطای
 میشود از ایون مرصاحب قرائطس را منمن در معده
 و تبرید ریح در معده رسانیده میشود و در بار الشعلیس
 نفع میدهد و اگر رستگاری او میشود شیخ الرئیس گفته
 است از ان است که جمید کرده شود در آمدن خواب صاحب
 سرسام صفراوسه یا اگر چه ببالیدن ایون باشد بجز

و بی ادراک برده باشد قوت آن شود و الا باید پزیر نمایند
 کمال پزیرانین علم بحسب آنکه موجب هلاک عقیل
 میگردد و میفرمایند گاه باشد که نفع کند بوسیدن ایون
 با شمه از زعفران و داخل کردن در تلخ منوسه
 در سرسام خار خصوصا صفراوسه و مانند آن از صمدار او
 جنون و قطرب محمد بن زکریا گفته که خوانده ام من فقیر
 یک موضع از کتب بمقدمین آنکه ایون بسیار نافع است
 از برای سرسام خار - فی الشرح شیخ الرئیس گفته بسیار است
 که مضطرب مردم در صاحب سمرقند بسبب خون فحل
 قوت آن باشد میدن مقدار یک قیراط و یک ازان
 از ایون تا خوابش برود و در کتاب تریاق بسوی قیصر
 جالینوس درج نموده که هرگاه خورده شود از ایون مقدار
 گرسه خواب می آید و مسکن میگردد و اندر معده
 بن زکریا گفته چون فرارفته شود از ایون مقدار
 یکدراگ و از عصاره برودن زعفران از هر یک دانگ
 و هر سه داخل نمایند در روغن نعشیه و طلا نمایند بر حسب
 خواب می آورد خواب نیکو و نیز گفته که هرگاه بوده باشد
 سر قوسه غالب بر شخصی بکنسرت که بیاشامد بقدر
 قیراطی از ایون و بویید ایون را دائم تا او را خواب آید
 و نیز جالینوس گفته که چون خورده شود از ایون مقدار
 گرسه و طلا کرده شود بر خیمه و نیز گفته که چون آشامیده
 شود از ایون ربع در معده و در بار الشمه خواب می آورد
 خواب نیکو شیخ الرئیس گفته که بسیار است که نفع شوند
 اصحاب سهر در حیات بخوردن مقدار گرسه از ایون
 یوسف بغدادی گفته که مقدار نیم دانگ ایون چون
 آشامیده شود در قواست احتمال فقله ازان مقیده
 منوم است و گفته اند که اگر آشامیده قدری بسیار اندک
 باصلطخ زعفران خواب می آید و خوابی معتدل است
 اگر ازان اندکی زیاد کند خواب می غرق می آید
 پس اگر ازان نیز اندکی زیاد کند موجب سبات میگردد
 پس اگر ازان نیز چیزی بسیار قلیل اضافه کند اصوات بسیار
 عرق میکند مگر تیره که بیاشامد صاحبش مانند سکوت ازان
 ازان نیز اضافه کنند می کشد و سبب تنویم ایون افراط

بهر دو و نظیر آن است مروج را و عسر حرکات آن بسوی
 خارج و بسوی اعصاب و حواس خسته باشد که آن هم در
 و شمش و ذوق و لمس است پس چون روح داعی میاید بسوی
 این اعضا باطل میگردد و حواس این اعضا خواب عیار
 امهین تعطیل حواس است و اگر حل کنند ایون را با اندک
 زعفران در روغن گل سرخ و طلا نمایند بر باطن الف میگردد
 موجب خواب نهمین چون حل نمایند ایون را با چند
 در روغن نعشیه یا لندبر مقدم سر خواب می آورد و نافع است
 از برای سمرقند قوسه که اطبا از معالجه آن خسته گردیده
 باشد - اختلاط الذهن و الجنون و الفطرب و الصبا
 و در الکلب و المانیان هرگاه بوده باشد انسان بسیار
 گرم مزاج تا رسته بخفتی که بوده باشد ارواح نفسانی ابد
 بسیاری حرارت مشوش الافعال مستعد تحلیل با و در سبب
 و حرکتی از حرکات فکریه پس آنرا نافع است استعمال
 قلیل از ایون و انیونیا که بیاشامد آنکه از انها در آن
 حجت است که میباشند ایون مفید از برای جنون و صبار
 و قطرب و نیز باین سبب می باشد نافع از برای سرسام حاد
 چنانکه مذکور شد شیخ الرئیس گفته که گاهی بخورند صاحب
 قطرب را ایون از برای مسکن گردیدن طبیعت آن
 و مسکن گردیدن فکریه ایس او بعضی اطبا گفته اند که ایون
 را نافع بسیار است از برای قطرب خواه بخورند و خواه بویید
 خصوص فقیه در روغن گل سرخ حلقه اند که زعفران
 داخل کرده بویید حکیم علی در شرح قانون گفته که ایون
 در نهایت نفع است از برای انیونیا و جنون قرشی گفته که
 از جمله علاج جیر قوسه از برای الکلب و انیونیا آن
 که بیاشامد صاحب آنرا نیدرم ایون در بار الشخیر
 نزد قوت اختلاط عقل و غلبه حرارت پس بسیار است
 که در گردان دنیا و دار الکلب را در یک روز بحسب
 آنکه سهر و دلغ و مزبل حرارت محرقه و مسکن اضطراب
 و جنگ در زدن بصلدست دی بخشد دماغ را مزاج مضطرب
 مزاج حار حادث از سوداوسه محرق و دو اقوی است
 و در دفع عالمه سوداوسه محرق و صحت آن خواب آورد
 پس موجب راحت میگردد و نزد خواب از تخلیط و سبابا

که نزد قوت حرارت و استیلا سے مرض احتیاج باعاده
 شود چند مرتبه تا بگرد بسبب طول مدت قوی در تاثیر
 یو خنک گفته که هر گاه بوده باشد با مانیا سهر طول پس نافع
 است آنرا سوسه بخیر سزایونیون محلول بانند کردن عرق
 و گفته شده که تمام قطرات قطرب بتدابیرست که خواب
 آید صاحب آنرا پس میباشد که با شامانند در اگا ہے
 ایونیون از بس که خواب آمدن ایشان زکام و نزله
 چون آشامیده شود از ایونیون مقدار جبهه شیره نافع است
 از برای زکام و نزله در انتها لیکن مضر بدماغ است
 و مصلحتش آن چند بیدتر در عفران است و گفته شده
 که مصلح آن زخمیل است میفرمایند اصلاح حران بدماغ
 هیچ چیز مثل جد در نیکند - امراض اذن چون ایونیون
 یار و عن بادام یا دهن علق که دهن زعفران است عمل
 کرده در گوش بچکانند ساکن میگردد در آنرا چون
 آن را با دود و چند بیدتر سوده در شیر دختران حل کرده
 در گوش چکانند تسکین سے دهر در آنرا مولانا نیک گفته
 که هر گاه وجع اذن از ریلح و بخارات حاره حاده باشد
 نافع است از برای تسکین آن وقتیکه وجع سرد داشته باشد
 چکانیده ایونیون محلول بشیر و دختران در گوش و استعمال
 ایونیون در گوش و تنه باید که از شدت وجع خوف تشنج
 اختلاط عقل و غشے باشد که در آن حالت تسکین وجع بخورد
 مثل ایونیون و اخیل است و با وجود این مدار مت بان
 نباید که موجب لقل سامو است سمرقندی گفته که ماد
 ایونیون از ادویه مسکنه وجع اذن است و نافع است
 از برای قرصه اذن بجهت آنکه مخدر است و خفیفش زیاده از
 تخفیف نفس ایونیون است و هر گاه استعمال کرده شود با
 نیست آنرا ضرر ایونیون تسکین گفته که چون ایونیون
 بزربن سفید را مساوی از هر دو بقدر حد سے صلاح کرده
 در روغن بنفشه داخل کرده نیکو مخلوط ساخته در گوش بچکانند
 نافع است از برای در گوش حادث از حرارت و چون با
 قیراط ایونیون را در شرط تازه دو شیده حل کرده بیک گرم گوشت
 چکانند نافع است از برای بخور گوش وقتیکه باضرا ن باشد
 و خوردن مقدار کرسنه از آن تمامی او جاع رسا که در

و خواب آورد و چون باز روده تخم مرغ بریان کرده با غلظت
 نمزوح نموده بر بزمه بجا که مملع و حرارجات بخاری مخم
 گذارند نافع است آنرا با زعفران و شیر و دختر حبت
 و گذارتن فغلیله نمزوح بان در مقده باعث تسکین ایونیون
 آن مورت خواب است و از نافع ایونیون است که
 مقاومت با روفاجی میکند اگر قدریکه حملک باشد بخورد
 سرخیزان اثر نمیکند چنانچه خواب ارشاد آبی منظره
 العالی نقل فرمودند که از هندوستان مراجعت بان
 شده بود در زمستان اتفاق سفر شد در بین راه
 ملاقات شد که او هم از هند آمده بود و بسبب سردی
 متافه بود و نزدیک بود که بے طاقت شود برود
 با در سائیده قدری ایونیون با او دادم که بخورد و بخورد
 فی الحال با قاعه آمده و توانست که بخورد از منزل رساند
 و حکایت حکم میرزا الدین محمود شیرازی رح و محاذت
 نمودن خود در میان سخ و برت تمام شب بخوردن
 ایونیون اندک اندک مشهور است و این بسبب احدی
 سخوت بالعرض آن است و بسبب تسکین مساکت
 در لع آمدن از تاثیر برودت هوا نظر هر بدن اجتماع
 حرارت و قوی در باطن و بهج دوای دیگر را خواه مفر
 و خواه مرکب این عمل نیست و آخر الامر ایشان را تسکین بخورد
 فالج عارض شده و این با بسبب برودت ذاتی ایونیون
 اذی حرارت عزیزی است که لازم آن است یا با سبب
 منفعت دیگر تویم است چنانچه ذکر یاقوت آن است تسکین
 و تخلیط روح است منفعت دیگر بیدارست لهذا
 سازان در شب که با آنرا بخورند تا خواب بر ایشان
 غالب شود و از بے خوابی نیز تضرر نشوند و این نیز
 بسبب تخذیر و احداث بیس آن است و منفعت دیگر
 جد و نشاط در کار با است بواسطه قوت روح و دیدن
 او با اعضا و اشتغال حرارت بدنی که با رافعال می
 است و این نیز بسبب تخذیر و اجتماع حرارت و
 قوس است در باطن و از این جهت عباد و ناسک
 و اهل خلوات و توجبات جهت بیدار سے شب
 استعمال می نمایند و پیاده روان و ارباب اعمال و

شافه سببه و ترمقه لطیفه مانند کاتبان و نقاشان
 و طالب علمان بان رغبت تمام دارند و این نیز
 بسبب اغفال مذکوره است - و منفعت دیگر از آن
 غم و هم است و از این نیز بسبب العاش اوست
 مراد روح را و اجتماع آن بسبب توجیه بسبب باطن است
 و از این جهت اکثر مردم قریب با این میگردد تا بواسطه
 انقلاب روزگار غم و هموم با ایشان دست نه
 و جهت دیگر آنکه بسبب لطیف کردن او فکر و مقدمات
 و امور محمود و محمود را و جدا کردن متاع از مقدمات
 و رسیدن در ادب خارج بان بسبب تسکین و تخیل
 حواس ظاهره فی الجمله متوجه با در دیگر شدن با زمینانند و در
 میکند هموم و غموم را - و منفعت دیگر بحسب نفس طبیعت
 است در اسهال و البته که بیج دود و تاثیر نکند تخیل
 از ایونیون آن مرفع میگردد چنانچه در کتاب علی مالک
 نوشته اند که بعضی ادویه است که اسهال قوی را فی الحال
 حبس میکند و عمده آن ادویه ایونیون است و باقی مصلح
 و مقویات او مثل چند بیدتر و زعفران در ایونیون
 اینها و بجهت استعمال نباید نمود - و منفعت دیگر از آن
 حاره و در و آن است طلال - و منفعت دیگر دفع معال
 لب طلاله سبب و استنشاق و مقدار من نفع فی الحال
 آن است و این بجهت طبیعت یک بسبب سد و منع نزله
 انصباب بکوسینه دوم بسبب تحلیل و ترقیق مواد بسبب
 تسکین بالعرض آن و دیگر بسبب تخذیر و احداث
 و قبول نکردن اعضا سے در مو او را - و منفعت دیگر
 تیماسه محرقه است خاصه در اقرص طباشیری منفعت
 دیگر مخ تیماسه نازک از بلع و خمس و غیره پیش از آمدن
 توبه است بسبب تخلیط ماده و منع انصباب و بمنزله
 عفونت و نیز بسبب تضم و ترقیق و تحلیل آن زیرا گفته
 اند ایونیون منجم عبارات از اعتدال در تیمه قوام ماده است
 از برای دفع و آن ترقیق غلیظ و تخلیط رقیق و تخلیط
 بلع باشد و این افعال سبب احداث حرارت باطن
 و منفعت دیگر تخفیف قرون است بسبب بیس و تخذیر
 دارد چون اندک از آن در مرهم داخل نمایند منفعت دیگر

از این اثر مسکرات دیگر است مثل قر و قند منقبت
 در بود عشق النفس و چند کس بدیده شده که علاج آنها
 بزاد ان فیون فیونیا بود و بعد استعمال آن شفا یافتند
 منقبت دیگر از تاثیر و با است و بسیار از مردم تخصیص
 یافتند مقابله آن کردند از خوردن آن انطباع آن بجا
 آمد و متاثرین بعضی که مزاج ایشان ضعیف و قوی ایشان
 تحلیل رفت بود که خلاص و نجات یافتند منقبت دیگر
 مع احتیاط و رعایت از آل است بسبب تبرید و تغلیظ و سردی
 آن و غفلت از منقبت دیگر تنزل و لاغ نمودن آن در
 از او است که حرکت و سکون بسبب آن شوارب منقبت
 در سینه منقبت منزل خوردن آن است بسبب برودت و از
 منقبت دیگر دفع جاری بول از کرده و متاثر و تحلیل مزاج
 غلظت ببول و قرحه و سوزش آن است بسبب تحلیف و لطافت
 در تحلیل صیرت اخلاط و منع احتراق و تحذیر قوت مزاج
 احتیاط منقبت دیگر تقویت قلب و روح است بسبب اعتدال
 در قلب جمیع ارباب در باطن از این اجتماع اما که جمیع حاصل
 شود منقبت دیگر مصارت بر جوع و عطش است و قدرت
 در کفای معام قلیل این اگر چه در نفس الما مضر است غلظت
 باشد که احتیاط کلمه بآن دافع شود مانند استعاره و یا
 روزه و زمانه که قوی و خلاص آب و طعام و این نیز
 بسبب تحذیر و عدم ادراک تقاضای نفس و تحب حرارت
 است منقبت دیگر طبع انسان از مشقت این نیز نیست
 در مضر منقبت غلظت است اما گاه احتیاج آن واقع
 آن بعد از وضع و کافور و عاقر و حوا و امثال آن هم
 منقبت دیگر که باه است و این نیز هر چه فی الحقیقت
 مضر است اما در بعضی مواضع مطلوب است این
 مضر است یکی تقابیل حسن و عدم ادراک بر غده - دوم
 تحلیل سینه بواسطه انجماد و تحلیفه که لازم آنست موم
 از آن سخن است مبی که از آن غده حاصل میشود چهارم
 مع نوله که تحریک و غده است و آن بواسطه تحلیل
 از آن موم نامحذوق است منقبت دیگر غلظت
 ممان است از بسیار که از امراض اگر اعتبار آن
 از آن مضر شدن از آن چیزی که منقبت دیگر موم نوله

زکام است منقبت دیگر مع انصباب ماده است
 منقبت دیگر مع وجع قولنج است و این اگر چه متاثر
 بسیار است که قبض باشد اما چون شدت وجع محل بروج
 و حرکات است که دفع المفسد بالاحسد و بعضی الشراویون
 من بعضی مشکین آن را با فیون که بیخ چیز بآن نمیرسد
 بالضرورت می نمایند با معصیاتی آن مثل جنبد سبز
 زعفران و قهوه یا چایچه در انلو نیار و سست و با آن
 خالقها هر یک از ادویه کار خود می نمایند و تاثیر خود
 بخشند منقبت دیگر علاج زحیر است که آنرا بر سینه
 مالیدند که از آن خالی میگردد و بکار می برند که
 خالی بیرون باشد پس بعد دفع احتیاج بیرون آوردن
 و خوردن قدر قلیل آن نیز درین امر مفید است و این
 بسبب قبض و انجماد و اخا و حرارت و طوبت است و از
 خواص آن آنست که چون در سرکه یا در شراب حل کنند
 و در بینی چکانند فرج او بسیار شود و در زیاد بسیار
 دیون در مقده او طلاء کنند آن فریاد فرج ساکن شود

فصل در بیان مضرتهای ایون

بدانکه مضرتهای آن اکثر من ان تحلیست و قطع نظر
 مضرتهای دیگر این کم نیست که در مواضع که نفوذ از آن
 متوقع است اگر نه بطریق مقرر و قدر شربت لائق و شرط
 مسطور و بدون ترکیب با مصطلحات استعمال نمایند مضر
 کلمه میرساند و بعضی را مالک میسازد و از جمله مضرتهای آن
 اضماغ و لاغ نمودن است بواسطه منافات آن با
 دارو ح - مضر است دیگر تضعیف قوه که او را ح و
 تحلیل و تغذیه و تمهیه است - مضر است دیگر هوش
 کزاز است و در کلام الهی آمده البیع یورث الصح و الاصحی
 یورث الکزاز و این بسبب برودت اعصاب متاثری شدن
 و گرمی آن است از موم منقبت موم و کزاز نشود است
 که در عضلات چنگر گرون حادث شود و آنرا معتبر
 و سازد بقدم یا بخلیف یا از هر دو جانب و اکثر اطلاق
 کزاز برین نوع تشخیص است و انواع دیگر نیز گفته اند
 و از جمله مضرتهای ایون احداث وق است بمرور

خود عار و بار و در بر سر و گردن و لاغ شدن اعضا
 و آن بسبب حرارت با عرض برودت و موم است و آن
 است ممراد از ذوق بار و ذوق شیخ است و از جمله مضرتهای
 آن تحلیل نم و اضماغ فکر و سایر قوای باطنیه و ابهال
 حس و امتلاک دماغ و کندی قوت باصره و نقل سلسله
 و تضعیف شامه و تحذیر حس لامسه و عدم ادراک آن و بجز
 خلقه و اکثر اوقات منوم و مخزون بودن و با بندک چیز
 خالفت و آسان شدن و نیز از مضرتهای آن منقبت غلظت
 و کندی قلب و دماغ و قبض طبیعت و ضعف هم وعدم
 انجماد رطوبات و انجماد و تحلیل آنرا و حدت لفظ و
 قولنج و عسر یبول شکله دماغ و الف و کندی زبان و گزین
 آواز که تجالک و ت نامند و صین و کل و منقبت باه و
 تحلیل نمل و حب و حدت و منفرد حضور مجالس و حقل
 و نحاس و بخوابیده و کدورت و نحاس ظاهره و باطنیه است
 و خط و کسالت و کاه و در جمیع افعال ظاهره و باطنیه
 و غیر از اینها از مضرتهای است -

فصل در بیان دافع مضرتهای ایون بقدر امکان

علاج ضعف بدن و قلب و دماغ و تحلیل و تضعیف قوه
 دارو ح و حرارت و تحلیل مقدار شربت آن است بقدر
 امکان و استعمال مقویات بدن و دارو ح بمقداری که جوهر
 روح را زیاد و کند و تقویت دهند از اوصاف اشراق
 و نورانیت بچشمه مثل مفرحات یا قوی معتدل و جوهر
 مانند جوارش عود و عنبر و ابریشم و اشربه مقویه مانند
 شراب ابریشم و عود و گاو زبان و خمیره آنها و خوردن
 قاندر حیوانی و جودار خطانی مجرب سائیده با هر یک جدا
 با کلاب و عرق گاو زبان و عده در اصطلاح بدن وقت
 استعمال ایون است قبل از غذا یا بعد از آن و علاج کزاز
 قبل از وقوع استعمال و در الماسک شیرین و تریاق
 اربعه و تریاق فاردوق و مشرو دلیوس و مخلصه اگر بمانند
 آنها است و جنبد سبز موم بآن نمودن مانع ادو
 وقوع آن است و شربت که مرکب از گاو زبان و بادرنجبویه
 و اسطوخودوس باشد بسیار ممانع است و احتیاط
 از اغذیه مرطبه و سخته است حصول بقول لینیات و سایر

ترا بغير زکوره در کتب در علاج کرازمه و داشتن علاج
 مذکورين باغذيه بيبايد نمود و مخرج افون مفرجات
 و مقويات قلب و روست جام مرطب و لطيف خاطر را
 از ازاله اين قسم زبول مدخل تمام است و علاج تقليل فخر
 و اعتداف فکر و مانند آن بمسلمات افون است از آنچه
 در ان بسط و تلطيفت باشد مانند زعفران و سنبل الطيب
 و قزقل و سيل بود بسا به و عود هندسه و دار چيني و
 که در باب ترک افون مذکور است در نيباب در کتب تمام
 دارد و علاج از ازاله نقل سمع روغن ترب و تریاق البیه
 و ماه فرقی بگناب سائیده و یا بار و عن بادام تلخ و قلیله
 با آن آلوده کرده در گوش گذاشتن است علاج رو ارب
 اختلاق تقليل و تعديل پوست دماغ است باغذيه اثره
 و اطلیه و اتفاق ملاقات با مردم موافق در صین نشاء
 و ترک اختلاط خاصه با کسانیکه از اختلاط ایشان اول
 انقباص ببرد در صین الخطاط کیفیت آن علاج اصفا
 اعضاے رفیه و معده تقویت اردوح و اعضا و مخرج نمود
 بمصطکه و کندر و یار و عن آن هر دو وجود دارد و زنجبیل
 مقويات معده است - علاج غشيان و این از دوام فاقه
 میشود یکی بزایدتی مقدار شربت آن بعد از طعام با کما
 دوم توجیه اختلاط فاسده مغشیه است اورا دور مضموط
 میباشد اول به تقليل و ارتکاب آن در وقت دوره مناسب
 و اجتناب از وقت غیر مناسب و اجتناب از وقت دور
 مناسب دوم تقویت معده است تا قبول انصباء
 کند مثل شربت لیمو و عنادل و غوره و انار مخوش
 و منغ و جوارشیکه در ان پوست ترب و مصطکه و عود هند
 و آب ریاس یا غوره یا زرشک و مانند آنها باشد و
 جوارش عود ترش و غذاهاے غلیظه غیر متعارف مثل
 و آب لیمو یا غوره و پیاز حلقه کرده و نفع خشک بانان
 خوردن مانع است - علاج قبض طبیعت باغذیه
 غسل خیابانده بناشتا قریب هفت دانجود
 و کنیز مقشتر باغذیه مایسه خوردن و شیر و عسل
 و کز انبیین و شور باے چرب مثل رشته و اماج
 آشامیدن و اگر زیاده ازین خواهند شربت بنفشه

یا خمره بنفشه در اگر آنها سودمندستند چه از بنفشه
 دانگه از سانس و ریح دانگه محمود ساخته فرود
 درده شقال شربت بنفشه گلاب حل کرده بالا که آن
 نوشند علاج لینت طبع غالب بواسطه اسهال که یک
 که مواد مختلفه در مدت مدیده محتبس شده بجز متوجه
 و جگر از از خود دفع میکند و این اصعب اقسام
 اسهال است و اصعب امراض طاریه بر ایشان و دیگر آنکه
 قوت ایشان اکثر ضعیف میباشد و اسهال با ضعیف
 خطیه میباشد و دیگر آنکه طبیعت ایشان به افون که منهن
 ادویه است معتاد شده اگر امر عظیم بود که فایده شربت
 بالجه بهترین ادویه در اسهال ایشان ریونید پیوست
 ادویه مناسبه و اقراص انبر باریس و کرم بادورد
 و سایر ادویه مقرره مسطره در کتب است -

فصل در بیان مقدار شربت آن

بدانکه مقدار شربت آن از یک حده تا چهار قیراط
 و زیاده از یک دانگ ممنوع و دو درم آن
 بدون عادت کشنده است -

علامات و معالجات کسکه افون مقدار قائل خو کرده باشد

بدانکه از علامات آن و دارد و صدره سبات اختلال
 حواس و استشام بوسه افون از ذهن و بیان او
 بنجر و خور در تشنگی نفس و نواق و بند شدن زبان
 فرود رفتن چشمان و تاریکی آن و کمودت ناخنها و لثه
 و خارش بسیار در تمام بدن و جریان عرق سرد و سرد
 اعضا و کمودت آن خفصه من دست و یا معالجات آن
 فرمودن آب مطبوخ شربت و ترب و غسل است و آب
 گرم و لوره و نمک طعام و یا نمک هندی باشد که
 مقیه دیگر و آشامیدن دهنه مسه یا سسائیده و آب
 یا آب لیمو یا شیر تازه ووشیده گادسه و شیر باغذیه
 یا گوشتند و مشک یا چندید سرد و جدا و خطائی چرب
 یا شیر گا و دایتهائی و زعفران با جلاب و یا تاگیل
 در یابی سائیده یا شیر گا و دهر یک مفرد او مرکب
 سنجین یا نمک و عسل و با مال اصول و یا در شکل

در کسکه افون و دار چینی در ان جوشانیده باشند
 از نیا و شرا بیکه دار چینی و عاقر قرحا و چندید سرد
 سائیده در ان کبجیه باشند و حقه های ماده جارد انبر
 و خردل خوراندن هر چه ازینها که مسیر آید و تمکید
 باشاے مسخنه و عطسه فرمودن و خوراندن تریاق البیه
 تریاق فاروق و یا سنجین و تریاق الطین و شرد و طویک
 و یا مقارر بنده ازین همچون سسله به تریاق افون از نواق
 جامع این ادواق صیغف آن چندید سرد و در مجرب
 دار چینی عاقر قرحا زعفران فلفل سردا طلیت مشک
 خالص اهل اجزا است و ای نرم سائیده با سه وزن آن
 غسل سفید معنی مقوم سرشته معجون سازند شربت
 سه درم با آنچه مناسب دانند یا شاما ند و خوراندن
 مقدار یک دانگ یکد وجه سفید که با فلفل مزج
 محلول در آب باعث قوی و دفع سمیت آن است همچنین
 خوراندن برگ بیدارنج یا آب آن کمره و تریاق فرمودن
 بدان و بورتق باب فونج یا باب خاکستر و فلفل سرد
 بر سه یا سداب و فلفل با طلا که عبارت از نوعی حمما
 و حنا و فلفل با چندید سرد و سنجین و علثیت و سحر طلا
 پنجه و خوراندن چندید سرد فلفل افون بلکه مذکور
 زیاده و لیسر و مغز گردگان و استنشاق چندید سرد
 طلیت و زعفران و ترمین سرد بدن برده عناهه مایه
 نار دین و سوسن و مانند آن و در آب زن مرطب گرم
 نشاندن و شور با و مر قاسه گوستهای حرب و طلا که
 چرب شیرین یا مشک و زعفران و فلفل سیاه و لولابا
 ازین قبیل بعد از نسق و نفا خوراندن و باید که اورا
 نگذارند که خواب کند و اگر خواب رود بیدار نش کنند
 و استجمام آب گرم فرمایند و تمکید کنند بدن او را
 که بشکند خارش بدن را و بعد از استجمام شور با چرب
 بخوراند و سایر تدابیر که در کتب مسطره است بجا آورند
 و نیز آشامیدن آب مطبوخ فلفل سیاه کوبیده کمر
 و تم کردن بدان دود خوراندن و حرمت فرمودن
 هر چه که باشد و اگر طاقت نداشتنه باشد در مثل
 گواره و از جوچه و چرسه نشاندن و حرکت

دادن و چرخانیدن تا قی آید و همچنین با او که
 با این ایون از دهن او می آید بسیار مؤثرست این
 آب زنجبیل تازه که او را که نامند با شیر نموده اند و اگر
 اینون بمقدار قاشق خورد از عقب آن روغن کنجد یا
 روغن تلخ بیاشامند و همچنین سرکه و ماست ترش و
 سایر ششها نیز میگویند که علاج پذیر نیست و مجرد
 علاج عظیم است و درین هنگام اگر سودمند باشد خوردن
 شیر تازه دو ششیده گاو که یا چند برتر بقدار شش
 زیاده از مقدار اینون که خورده دست فرمودن نیز
 میسر و بخور که ذکر یافت و تحقیق بجهتها مناسب است
 در جمیع احوال شفا بدست اوست جلشانه

فصل در بیان سبب نشاط ایون و طبیعت آن و نشانه اعتبار بدان

بدانکه هر دو که دو هر دو بدان انسان میگردد اولاً حرارت
 بدن در آن تاثیر میکند خواه فعل آن بجزارت و خواه
 برودت و خواه بطبع و یا بقوتی دیگر باشد و ایون که
 چون میگردد بعد از افعال از حرارت بدنی کیفیت
 دوست که با طبع و با الحاحیه دارد ظاهر میشود و منسبط
 میگردد و حواس اطراف بدن اما طبیعت حامی و
 حافظه بعضی اجزای بدن آنرا از منوع حرارت
 عزیزه حاصل و نشانه سائر قوی که قلب و باغست
 دفع میکند و باطراف بدن میرساند بواسطه سمیت که
 با برودت آن است و منافی و حرارت غریزی و قوی
 در دل است بالذات و با طبع و منفرد طبیعت با طبع
 از آن دارد و آن برودت اطراف و ظاهر بدن را نشانه
 نشانه و بسیار است و سببیک نشانه که لازم برودت است حرارت
 از آن مواضع منظم شده میل باطن می نمایند و در وقت
 خوردن میشود و سبب القیاض ظاهر و اجتماع حرارت
 باطن مفاصل در دل که انبساط حرارتها از آنجا است
 عند القیاض و الفراعن الظاهر رجوعش نیز باطن
 خواهد بود و ازین اجمل قوتی استعاشی در آن حرارت
 عادت میشود و بواسطه آن انبساط تمام بظاهر بدن
 بسیار از آن بر دل و سایر بدن برودت میرسد و این

نشاط و نشاط میانند و فی الحقیقت این انبساط و دفع
 بالعرض است آنکه فرج بالذات تقویت و استعاش و
 انبساط حرارت و روح است بسائر بدن بمناسبت
 و جمی است ذاتی بالعرض و بواسطه القیاض ظاهر
 و اجتماع حرارت و باطن زیرا که این سخونت نیز سخونت
 عرضی است نه ذاتی که لایق است و اما سبب اعتبار بدان
 آنست که چنانچه ذکر یافت در آن برودت و سمیت
 قوی است و بالضرورت از آن قلیل روح و دم و
 سخونات و سخونات بدینه لازم می آید و ازین جهت
 ضعف و قوت رو میسر و برودت غالب میشود و در
 بروز از تکرار استعمال این حالت زیاده میگردد و افعال
 چنانچه باید از وضو در نمیکرد و در وقت بسیار و اینها
 رو میسر و این است و معقودین با ایون اکثر کار
 می مانند و سیل بحکات نادر و پس ناچار در تعقیب
 تر اید آن روز بروز میگردد و هر چند زیاده می نماید
 ضعف و قوت و حرارت زیاده میشود و گفته اند که اگر
 خواهند که بسط و دفع زیاده گردد باید که قدری با
 تازه و یا شیر که حب القرم آب از آن نموشند

فصل در بیان طریق خوردن ایون در چهار ماه و شب های مبارک ماه رمضان و خوردن آن قبل از طعام و یا بعد از آن

بدانکه چون مزاج معقودین با ایون از طریق اعتبار
 بیرون است پس اگر امراض ایشان از جنس امراض
 حاده باشد قلیل مقدار ایون ایشان نمایند و در آن
 مثل همدل و نیل و فروغ و خیار و خربزه و هندوانه و کدو
 مقشره و طباشیر سفید کنند و در حریمات بزربالنج پنهانی
 و یا با روی مسطوره در امراض باره مانند جنجید
 و عاقر قرحا و فلفل و فرفریون داخل نمایند و از مقدار
 آن بکاهند و در امراض ناسه قبل از آمدن نوبه نیم ساعت
 بخوراند غالب آنست که نوبه را بر طرف سازد و جهت
 آنکه اخلاطیکه در آن زمان بحرکت می آیند از حرکت
 باز میمانند و مجلسی میشوند و در مستوفی عفو نیست
 ریزند و اگر هم عفتی باشد فرغها اگر بر طرف نشود

تخفیف در شمایید و عوارض و تاخیر در زمان خوردن آن
 خواهد شد و در سایر امراض ملاحظه اوقات و تقویم
 تاخیر نمایند و اما در شهابه مبارک رمضان بدانکه
 بواسطه تقدیم و تاخیر حفظ آب که درین ماه مبارک
 واقع میشود مضر تمام بسیار میرساند بسیار کسان درین
 با ایون مریض میشوند و جمیع از ایشان افطار را بر خود
 واجب دانسته افطار نینمایند و استوار علی بیان کرده
 میشود که چون بان عمل نمایند شاید از اکثر بیماریها و
 افطار نخوردن محفوظ مانند - بدانکه معقودین با ایون
 سه قسم اند یکی آنکه در شب از وزی یکبار میخورند و دوم
 دو بار سلوم آنکه یکبار در روز باوه و اما قسم اول بطریق
 که خواهد عمل کند او از شبی نیم رساند و اما قسم دوم
 چند کند که در ماه مبارک رجب و شعبان وقت را بگذرد
 و با دل روز یا آخر روز نماز کند و در ماه با قبول انقضای
 نماز حتمی نماید و از جمله تدابیر برای دفع اذیت آن
 آنست که شایفیکه مرقب از جنجید تر و ایون با نشانه
 باشد آب صمغ عربی یا کثیر ارشته قلیل را بان آلود
 سر قلیله را بر لیسانه محکم بندند و بخورد در وقت خواب
 خواهد بود از آن بیرون آمدن و البته باید که بسیار نگذارد
 که گذر اشق آن بسیار مضر تمام است کلی میرساند از جنجید
 آنکه عضله متعده که بالغ بیرون آمدن اقبال و در حرمت
 از کار می افتد و حفظ و محافظت نتواند نمود پس چنانکه
 ضعف کم گردد و اندک نشاط حاصل شود نگاه دارد
 هر چند خندید سر مصلح مضرت آن است اما بکلی غایب
 آنرا از اهل تنگداندند و سیر دیگر آنکه حب از ایون
 و یا ادویه دیگر ایونی که معقود با ایون بان ملاحظه
 و در غلظت ترتیب دهند تا آن حب و معده او بر تری
 بلکه تا آن فرزند بماند بدن نخو که موم را با قدری روغن بزم
 بگذرانند و آن حب را بان آلوده سازند که تمام غلظت
 فرگیرد و آخر شب فرود بند و امتحان کنند که چه وقت
 آن میرسد همان زمان الحلال است و خصوصاً در روز
 چند بار میخورد و حب صلیح را بر غلظت موم و حب صلیح
 با غلظت موم مخزوم بقند و حب آفر در زرا غلظت

در اخته در غن بادام فرد در هر سه راه یک فخر هم
 آخر شب یا تبدرج هر یک وقت خود منحل گردند فاکر
 محلی بیوم را چند جا که از اسوراها نمایند تا در وقت
 منحل شود و شوشی نه بنید بهتر است و اما کسی که فایز
 کند خوردن اینون را تبدرج همان تبدر اول زرد از
 تقدیر مزاج بافیون و چند بدتر است و اگر یک وقت
 کفایت نشود بتواتر اما در زرد بر آورد تا ضرورت
 بسیار داسع نشود و ترکیب آن نگر در زرد که ضرر عظیم دارد
 خانی ذکر یافت - اما طریق خوردن آن قبل از
 طعام یا بعد از آن - بد آنکه اقسام محله آن پنج است
 زیرا که یا با طعام میخورد و یا جدا و هر یک ازین دو قسم
 یا قبل از طعام است یا بعد از طعام و قسم خامس آنست که
 آشامی طعام میخورد پس اول در تقدیم و تاخیر مطلق سخن گویم
 بعد از آن هر یک از اقسام را بخصوص و دلائل تقدیم
 بسیار است اول آنکه محفوظ میماند قوت آن از آنکه
 با اختلاط با طعام دوم آنکه افعال طبیعی منقسم می شوند
 بحسب اقسام مقبولات جهت آنکه فاعل و اعداد
 قوایل تنگتر باشد فعل اولیست با آنها منقسم و منقسم خواهد
 شد و اگر قابل نیز واحد باشد فعل او در آن و پس اثر
 آن بسیار ظاهر میگردد و پس هر گاه اینون را بعد از طعام
 بخورد طبیعت متوجه او میشود و اعمال و افعال او با تمام
 بطور میسر و این هنگام میتواند بود که قبلیه گفت نماید بخلایف
 آنکه با طعام باشد که در آن هنگام عده توجه طبیعت بسوی
 هضم طعام است بواسطه ملائمت ذات و انس طبیعی که به
 آن دارد و بر تقدیر آنکه تفادری نگذارد و بار خلاق
 متصرف بجانب طعام و باره متوجه اینون باشد اغلب
 آنست که در رضیورت هر دو ناقص میمانند زیرا که عمل
 کل اتم است از عمل جز و چنانچه ذکر یافت سوم آنکه غذا
 بواسطه ملائمتی که دارد با طبیعت طبیعت در تصرف
 میکند و از آن منع و نامقبول و نام خوب بسیار در بدین
 طبیعت در آن غذا نیز تصرف کمایست یعنی نماید و طبیعت
 کل و بار میشود هر چند مقدار اینون کم و اندک باشد و غذا
 ناقص و خام میماند و از نقصان دفاعی آن بسیار است

از امراض از نع در یاج قراقر و تولید بلاغم و رطوبات
 و سرد و حمیات بسبب تعیین آن بلاغم و رطوبات
 و غیره با از امراض بارده رطبه بلغمیه و زردی رنگ
 بدن و سستی اعضا و اعصاب و سست میگردد و در
 آنکه چون با جزای طعام مختلط شد بعضی اجزا غلیظ
 و کثیفه در طعام است کثیف و اغلاظ میگردد و ظاهر
 که نشان این اجزا تسدید است و منفرت آن بود
 است که موجب توجیح و استسقا و یرقان و غیره باشد
 پنجم آنکه بواسطه عدم تصرف طبیعت در غذا طعام و اع
 و قوه عده میماند و بدان سبب دهن خشک میشود و تشنگی
 عارض میگردد و در بخارات آن بسبب محاذات و
 مشارکت بدین غرور و سرد درین امور مضرت
 بسیار است از آنکه خفاف و خشکی و باغ و سده در مجاری
 و بلعون آن و نیز سبب یس و خشکی دهن است زیرا که
 ترادش و ترطیب دهن از تراوش و ترطیب باغ
 و تشنگی خوردن آب بسیار در رضیورت موجب عرت
 الخلال و اختلاط و انبساط آن میگردد و در سایر اجزا
 غذا ششم آنکه کیفیت نشاء او در زردی بسیار که طعام
 میگردد و میان او و میان معده و غیرین از مضرت او
 دلائل تاخیر اول آنکه چون از ادویه سیمیه است اولی
 آنست که سوسوم مؤخر باشد از طعام تا از میت ایشان
 از معده دور باشد دوم آن که چون سوسوم القوت است
 سبب است که یکس از سوسوم قهاله مقرر است پس باید که
 آن منگس شود مثل طعام تا شدت ازیت او کم گردد
فصل در بیان دفع عادت اینون و حوالیها
 آن با ادویه دیگر از مفرد و مرکب
 بدانکه چون اینون از ادویه سیمیه و منافی روح و حرارت
 عزیزیت بهره و کیفیت خود یونانیها بسبب اعتدال
 بان در آن با منصف و دهن رو میسر پس البته می باید
 ترک آن نماید اما چون ترک آن دفعه و اعمده مؤخر
 ضرر عظیم است حالاً در تکاب آن مستلزم ضرر اندک است
 اما لیس از تکاب که مستلزم ضرر قلیل است مالا اولی است
 از ترک بالکلیه دفعه که موجب ضرر عظیم است حالاً کم

شتر القلیل اموان من شتر اکثر زیرا که شتر متاد و من
 را دیده شده که ترک نمودن آن دفعه و اعمده با هر
 صعبه مانند اسهال و زردی و سقوط افتاد و غیره مانند اسهال
 اکثر بلاگ شده اند پس باید که تبدرج آنرا ترک کرد
 و یا تقویض نماید با ادویه مفرده آنم از آنکه باره و مجز
 باشد یا مانند بز بلنج و زنج قنار و زنج شمش و زنج
 و جوز هاشم و مانند آنها با باغی مجز و هاره مانند بلنج
 و جوز بلوا و ناخواه و انشال آنها و با تخمیر نان کفایت
 و اما تقویض آن به بز بلنج بهترین با دفع ترین ادویه
 چند وجهی آنکه بز بلنج معتدل پوست اینون است
 به سینه که دارد و نیز اینون مقوم فعل بز بلنج است
 و اندک تر سبب است که در آن اینون باشد و در
 و یاد و چندان بز بلنج داخل نگردد باشد - دیگر آنکه
 و بهیت بز بلنج با کلیل قوت برودت اینون است
 مانند و بهیت که در جوز بلوا است که در صلب که حرارت
 در بدن و تقدیر آن نیز جهت آنکه حرارت رطوبت
 و بهیت منگس میشود و لهذا جوز کهنه که در بهیت او کم شده
 باشد حرارت او در بدن اقوی است من حیث الکلیفیت
 از تازه آن زیرا که تاثیر احدی از اعانتین که حرارت
 او برودت باشد با رطوبت اقل و صفت است از آنکه
 پوست باشد اما من حیث الامتداد اقل و محضین است
 بز بلنج و این خود ظاهر مشاهد است که اینست از
 در ترکیب که بز بلنج داخل ندارد که است و در ترکیب
 که اندک افعال است از آن زیاد در ترکیب که بسیار
 بسیار باشد اگر کسی گوید ازین لازم می آید که هر چه
 که در اینون صرف باشد کمتر باشد و از این در بز بلنج
 و حال آنکه هر یک است جواب گوید که حکم ترکیب در بدن
 غرض است که در خارج و ازینکه او را در بدن صفت
 با قدر لازم می آید که در خارج نیز همان صفت کفایت
 دیگر آنکه تاثیر کیفیت بز بلنج علاجه ظاهر میشود و چند
 بقا و دوام و ثبات ندارد و خلایق اینون که اجلا در ترکیب
 و یا اندک بقا و دوام و ثبات است و اما بهیچیکه بز بلنج
 را در ترکیب اینونی داخل مینمایند آنست که در قدیم

از غشاش صحرانی سیاه افیون مگر فقده آن بسیار است
 بوده و حجاب بطنی نبوده و حال که سبب مرد و ایام و کشتن
 خشکاش صحرانی و کثرت زراعت خشکاش است و در کثرت
 ایون از آن و کم بودن قوت آن ناچار شد ندرت کثرت
 انضمام شش معین بان که باعث تقویت قوت آن گردید
 بر این پایه قدری از شاست و در کثرت افیون را کم میگردد و بنا
 بر طبیعت بان زیاد شود و نیز بر بلوغ فی نفس قائم مقام
 ایون میتواند شد و چندان مضرتی ندارد بخلاف ادویه
 کثرت دیگر مانند شوکران و بنج تفت و مژه لجاج و سخن
 آن در جود مائل و قنب و کچله در دار اشکنه و حب النسل
 و مانند اینها که بلوغ یک از اینها خالی از مضرتی و غایب است
 چنانچه تفصیل در رساله افیونیه حکیم میر معاد الدین
 شیرازی قدس سره مسطور است - و تدبیر دیگر تقویض
 آن است که بخور هندی که نار جیل است و بهترین
 تقویضات است و طریقه آن این است که بگردد تا بلوغ
 خام نمیرسد بلکه قدری مغز در آن بسته و آب بسیار در آن
 باشد تا با پوست سبز خارج و سر آنرا سوراخ کرده مقدار
 بیجا شست و شقال ایون خالص را فیکله کرده در آن
 اندازند و سر آنرا محکم نموده پنج شش ماه بگذرانند
 بر آورده و پوستها آنرا با انگلیه دور نموده مغز آنرا آن
 و ایون نیگو حقیق نموده خوب بندند هر چه بمقدار مختلف
 و تفاوتی نمایند و این نیز نیگو تدبیر است از آنکه
 پس و ضرر افیون و چون چند مدت این گذشت از آنکه
 در مرتب نمایند که ثلث یا ربع مقدار افیون از آن کثرت
 و تخمین تا آنکه مقدار افیون نماند و اگر خواهند در چند
 بوم قدری مغز نار جیل ساده با آن نار جیل مبر
 اول بیفزایند تا آنکه همین مغز نار جیل ساده مانند نیز خوب
 است و تدبیر دیگر تغیر وقت و فاصله نمودن از وقت متداول
 تغیر برین قسم که مثلاً اگر هر روز صبح مسخوره باشند
 در وقت تاخیر نمایند و همین قسم یو یا فیو نایک و دقیق
 بیفزایند تا آنکه بیک ساعت رسد و چون به یک ساعت
 رسد یک ساعت تاخیر نمایند و بتدریج تا دو ساعت
 رسد و تخمین تا آنکه طبیعت فراموش کند و عادت بر طرف

شود اما قانون ترک عادت افیون مجدداً است
 که بتدریج هر روز بقدر دانه ششخاص یا بیشتر از قدر خوردن
 افیون کم نمایند و بقدر آن هر روز مقدار اضافی نمایند
 تا بحر و ایام بجد و از تنها قرار باید بود هر روز بقدر خوردن
 افیون جدد و صرف میل نمایند و اگر خواهند که جدد
 نیز ترک نمایند باز بتدریج همان مقدار روز بروز جدد
 کم نمایند تا بلوغ نماند و این قانون بهترین ترک افیون است
 و باسانی میتوان ترک نمود و موجب ضعف بستنی نمیکند
 آنکه جدد را سبب تریاقیت و کیفیت حرارت جمع شود
 بدنی و حرارت عزیزی را قوت میدهد و چون حرارت
 عزیزی قوت یافت کمال زیادتی بهم نمینماید و در آن
 میل بغا هر بینماید و انبساط تمام حاصل میگردد و اثر آن
 بدیع و سایر اطراف میرسد و موجب نشاط و نشاط میگردد
 که قائم مقام نشاسته افیون بلکه بهتر از آن باشد
 کیفیت جدد و ذاتی و افیون عرض است چنانچه در
 سبب نشاسته افیون ذکر یافت و دیگر آنکه افیون سبب بر طرف
 بحر و ایام حرارت عزیزی را کم میکند و مانند و مانند آن
 و اشتها را ضعیف میکند و بشه را زرد و از رونق و صفای
 سینه اندازد بخلاف جدد و ار - و اما مرکبات که تقویض
 افیون بدان میتوان بود بسیار است - که از آنها آن
 ترکیب است که حکیم معاد الدین محمود شیرازی قدس سره
 در رساله افیونیه خود آورده اند که اندر ذمعه حکمای
 فرنگ است در بلاد روم مستعمل و مجرب ایشان است
 و عمده اجزای آن قطران و خرم گیاه است و نحوه آن
 این است زعفران حب النیل از هر یک نیم مثقال خرم
 بیت مثقال بزر بلوغ سفید داری صینی جوز بوا چله از
 هر یک دو مثقال لسان العضا فیترخ و دوازده
 مثقال قطران جمل و پنج مثقال عسل سفید مصفا هفتاد
 مثقال علی الرقسم نجون سازند و چون الفع
 اجزای این ترکیب خرم گیاه است که تنگ باشد
 اگر بواسطه حرمت آن بدل بشاهدانه کنند است
 چنانچه با چنین کردیم در کمال خوب بود و طریق
 ترک افیون بدین چنین است که بقدر خوردن یا

یا جو س از افیون ترک کنند و نیم مثقال از ترکیب
 اندر خوردند و هر بند و چندان که توانند از وقت مقرر
 افیون خوردن تاخیر نمایند و مرتبه دیگر که خوردند هر روز
 نیز از مقدار آن کم نمایند و برنجون تاخیر زمان معتاد
 نیز بنمیزاید و همچنین بتدریج از افیون کم نمایند و برنجون
 و تاخیر زمان معتاد بنمیزایند تا جدی که مثلاً یک مثقال
 صلح با ککل بر طرف شود و باید که در شانزده روز مقدار
 یک مثقال و نیم خورده شود و این ترکیب از مهربان است
 و شاید دو اسهال از این نباشد و دیگر نیز ترکیب است
 که حکم مسطور قدس سره نقل کرده که یکی از مجربان
 روم طوبند افتاده و از مجربین آنجا این دو معلوم
 کرده به اردو سعلی آمده و بسبب مردم را از عادت
 افیون خلاصه داد و به تریز رقت آنجا نیز اکثری را
 نجات بخشید و برادر زاده او جوانی بود در سن بیست
 سالگی برین نسخه مطلع شده بشیردان آمد در زمانی
 که حضرت نیز آنجا بود و جمعی که معتاد بودند بواسطه
 آن ترکیب خلاصی یافتند و پیش حقیر آمد که نسخه را اعلام
 میکنم اما باین شرط که با حقیر باشد و از طب و علاج
 چیزه بپند چون عقل تمام نداشت حقیر قبول نمود و در
 ادقات مولانا حاجی محمود و المعانی که سن او هشتاد و سه
 بود آنجا آمد و در قریب به پنجاه سال بود که ترکیب
 افیونیات شده و در شانزده روزی قریب یک مثقال
 سینه خورد و این پس او را مبالغه کرد که ازین ترکیب بخورد که
 سینه علاج میکنم ترا و قریب بظهر بود که خصل بصفیه از آن
 نوشیده رفت و روز دیگر آمد و گفت که تا قریب نصف
 شب که وقت معتاد بود اصلاً بیاد نیامد که افیون خورد
 یا نه و پس چنین نقل کرده که عمده اجزای این جمل است
 که بر وزن دانه چنان بریان کنند که قریب بسختن شود
 و بالسان العضا فیترخ و شقال ترکیب کنند بسبب دیگر
 حب کچله است که از ارغوانی نامند چنانچه حکم مسطور قدس سره
 در همان رساله مذکور آورده که آن عوض افیون میشود
 و در آن حرارت و پوست قوی است و از مردم بسیار
 معلوم شده که خوردن آن سلیم العاقبت است و معتاد

معتدل او قابل نیست و شکسته دران نیست و میا قلی
 نفع آن در روج درک اشتها تمام دارد و درین وقت
 جهت ترک فیون نفع آن ظاهر شده و مردم بسبب آنرا
 استعمال میکردند و درین اوقات که از کابرو اول
 اشرف که مدت مقدار با فیون بود یکی از افاضل اسیبا
 چه جهت آن ترکیب نمود که عمده اجزا را کجا بود و فیون
 محذرات و مقویات از فیون صرف آنرا نقل آن
 حسب نمود و بعد از آنکه زمانه ترک آن حسب نمود
 و تکرار آن بود و باز بدان مبتلا شد اجزا آن حسب نمود
 بندی بسبب الطیب مضطرب روی عفران پس جدا خطا
 و امثال این ادویه بود و دیگر از ترکیب مشهوره و اعوا
 آنها ملکه اقوی از کل ترکیب تریاق فاروق است
 چنانچه ترکیب و اثر آنرا استعمال آن تفصیل در این
 یافت و حسب جزو مائل که مشهور بحب الثغاف است و در حر
 الجیم در جزو مائل خواهد آمد و دیگر حسب بدل فیون و حسب
 جدا در اول فلو نیا و بر شفا و برش ابوالمرکات و سایر انواع
 بر شفا و ترکیب ایونی و شربت حشوش است چنانچه
 انشاء الله تعالی در همین باب تفصیل مذکور خواهد شد
 فصل در بیان حالاتی که بعد از ترک آن
 معتادین را عارض می گردد -
 پوشیده نماند که این حالات نزدیک است بمصرف تمام
 در ترکاب آن رد نمیناید اکثری از آنرا جمله حالتی است
 که نفس او بر نمی آید و می چیدارد که دل در اقصی موقوف
 در بدن او که وصول هوا مستشق بدان دشوار است
 و نیز می چیدارد که دل او در موضعی است که نفس او را با
 راه نیست همچنین خرد و هوا را مدخلی فی و نیز می چیدارد که
 از کسبیه او سگ نماده اند و نمیکند از آنکه استخوانهای سینه
 و شراست و منبسط شوند و نیز می چیدارد که گویا دل او را
 بر زمین کشند و ضغط القلب که تشردن دل است و تقشر
 قلب که چیدارد که گویا گوشت دل او را جدا میکنند و می کشند
 آمدن اشک سوزان از چشم و عطسه بسیار و سخیونی در
 و کسر آن و سقوط اشتها و بیچیدن ناف و معض و در وقت
 و در دیگر کبریه اتم که گویا تیر که جدا میکنند از او در

و سرفه خصوصا در زمستان و بر نیاندن آواز و گزاف
 سینه و اسهال و تر حر و قلیق و اضطراب غیر انبیا از این
 رویه و امراض مملکه است اکثر اینها بسبب ک عاد
 و خوگرفتن طبیعت بان است اگر چه بوزی بود العاده
 کا طبیعت الثانیة و اجتماع و احتباس اجزای مواد
 و احتقان آنها و ضیق مجاری بسبب مس و تخدر فیون
 و خون آن علق و مانع بر طرف شدن که مذکور است
 محتسبه رنجه تجرک یک ترفیق در می آیند و با اعضا
 می ریزند این احوال طاری میگردد و در صغیر بدین
 و از آنجا منتهی بان اعضا میگردد و باعث این
 اعراض و امراض میگردد و وجود دیگر نیز دارد چنانچه
 مفصلا در رساله ایونیة حکیم عماد الدین محمود حسینی
 قدس سره و سایر کتب متطویر است +
 فصل در بیان معالجات این حوال بطریق احوال
 اما معالجه حالت اولی القوت قلب است مثل مغزات و
 یا قویات و در اول مک طوه و شرب و فیون تریاق قله
 که و سایر مقویات قلب و از اشرب شرب کا و زبان
 و از شرب عنبری و سیب و به با صندل و گلک مشک
 و عرق کادی با تخم بادرنجوبه و فرفر خشک و بالنگه و با
 شربت معمول از بنات و یا قند و یا عسل گلک و بیست
 و عرق بهار و گاو و گاو زبان و در این که بفارسی
 گل مشکین و بهندی سیوتی نامند بازر و مذکور و یا
 لیمو و فوا که منجوش و شربت عود و یا خمیره آنها حسب
 مزاج و وقت و اما علاج عطسه بسیار آمدن اشک
 سوزان از چشم سوط بر عن نفشته نموده و با دم نمود
 و بوسیدن فیون و خوردن تخم حشوش و شربت آن
 یا پوست و صناد پوست حشوش و همچنین تخم کاج و صندل
 سیاه آن بر پیشانی و مقدم دماغ و تمیز سر برین چنانچه
 و نفع چیز با خوردن مقدار یک عدد سبب نفع است
 و اما علاج سخیونی می گردن در آنکه خواب آید از تیر
 دماغ و کف دست و پا و خوردن غذای لذیذ که خون
 آورده خوردن باست و تنویم خاصه که نان دران
 ترید کنند از تمام دارد اما علاج رفع اعیاد و اجا

بخورندن خشخاش سفید و تخم کاه و شادها از و مغز تخم
 خرنیزه و آرد و نخود و گندم برشته و قند سفید و زهر که
 لائق مناسبت است اما علاج درد اعضا آتاشیدن بعض
 محذرات مانند زردیخ و بیخ نقت و تخم مائوره از تیر
 بقدر عدس تا نیم نخود و نخود است و مالیدن سوزن
 و جوز لو و قسطن و مغزات و جد و اخطائی باره زن
 در و عن گلشن و گلک بر آنها مفید است و اما علاج
 اسهال شرب حب الاس و جوارش آن و شربت لیمو
 و پنجه و حب آن و حب جدا و در طباشیر که با
 و در جان و امثال آنها و جوارشات و معاجین قلیق
 اگر اراده ترک بالمره باشد و الا اندک از فیون
 با فیونیات بسیار مفید است و سایر معالجات
 بحسب لائق بعمل آوردن
 فصل در بیان مدت بقا و قوت فیون
 و کیفیت نگاه داشتن آن
 بدانکه مدت بقا و قوت فیون مثل ستمو نیا پنجاه سال گفته اند
 زیرا که گفته اند مطلقا صمغ و عصارات را مدت طولی
 قوت آنها باقی میاندا و درین مدت طولی بر یک منوال
 قرار نیست بلکه در او ایل حال که رطوبت فخر در وقت که حقیقت
 صفت تخمیر و قوت تبریز و دست آن نقل قوی و انما
 و رفته رفته ربه نقصان میزد و ال میگذارد و در او وسط سوط
 و در او اخر ضعیف و گاه که مانند آرد جزای او از هم
 جدا و مقت گرد و دماسکت صورت نوعیه او باقی نماند
 دران زمان اثری نخواهد داشت و اما کیفیت نگاه داشتن
 او آن است که در جا محفوظ دارند که کیفیت طوبت و در
 و حرارت و پوست خارجی و هوا با و خندان تاثیر
 کنند که انرا از صورت نوعیه خود بگردانند و ضعیف
 گردانند زیرا که تاثیر کیفیات خارجی در انحلال میزد
 صورت نوعیه اشیا اثری تمام دارند و لهذا اشیا که
 صلبه را مانند یا قوت و حجر شب که خواهند زد
 قابل سخی گرد و در آتش سخت گرم کرده در آب
 سرد می اندازند در آنکه زمانه و بچند دفعه
 چنان نرم میگردد که بسبب تمام سوده نمی شود

فصل در کیفیت استعمال افیون در ترکیب انجلی
 بر آنکه چون خواهی افیون را در ادویه ملین و آنحال نماید باید که آنرا صاف نماید اگر صاف وخالص نباشد
 و بر بیان کرده باصطحات بکار برنده تا از غایله آن این
 شد و منقش اولم شود و دستور نشویه افیون بدانکه
 دستور بیدوس و فوادی گفته اند که در حذقه یعنی
 سفال باره نمند در آتش گذارند و در بر و بر بگردانند
 و بکار بندند و شیخ الیس گوید که فیون را بر سر و آهین
 بریان کنند تا سرخ شود و بهین دستور در ترکیب دیگر
 که فیون برشته در آن داخل است باید بر بیان نمود
 داخل نمایند و اگر ماد افیون محرق و مراد آنرا نخواهند
 زیاد نشویه نموده در کوزه سطین کرده در تنور یا دواج
 سوزانند تا سوخته گردد پس آورده بکار برند و در ادویه
 سکنه و جع اذن قرطه آن و در منافع افیون قبل ذکر یافت

فصل در بیان ابدال السیون
 آنکه بر آن بقول جمهور و دوزن یا سه وزن آن
 در پنج سفید است زیرا که بزرا بلیج سیاه از سموم است
 یعنی گفته اند بدل آن مثل وزن آن تخم لفتح یا
 پوست بخ آن یا عصاره آن است و بعضی تواری سفید
 گفته اند مثل آن دهم وزن آن عصاره لیموالتیس و در
 مس الدم لتا شیره ملین مخوم و کافور و کمر باو در
 کلام شیخ الرئیس آمده که بدل آن سه مثل آن بزرا بلیج
 و مثل آن تخم لفتح است و سنحی نیز چنین گفته اند
 عصاره لفتح را نیز و سم قندی آنرا بر روح آورده

فصل در تعداد مرکبات افیوندار که از حکما ذکر
 بالقدم است و طریقی ترکیب آن
 آنانیا کبریا آنانیا صغیرا اسطون کبریا اسطون
 اسود سیاه که مشهور بمحجون ابوسلمه است اصغر سلم افیون
 ردوی افیونیا فارسی باو کبرج بر ششبار بزرگ در تریاق
 فاروق تریاق غزه و حمر باد و از الکبیریت زهران کبیرین
 صغیر که را بر بیان نیز مانند سنج بنیا کبیر سنج بنیا صغیر
 نیز در کوش قطارغان کبیر قطارغان صغیر کبیرین
 سر و دیوس مخلص کبیر که سوطیه نیز نامند محجون القراط

محجون ابویا محجون ارسطو ماخس محجون اسود که محجون
 اعظم نیز نامند و صاحب کامل الصنعة آنرا با هم کند و
 ذکر کرده محجون بولس محجون رابع محجون ضمیرا محجون
 شپانی محجون قباد الملک محجون قیسر محجون کاکنج محجون
 هر س - اما طریقی ترکیب آنها چنان است که در
 تریاق فاروق ذکر یافت که ادویه صحیح حدیده
 تازه گرم بخورده فاسد و بوسیده نشده تحصیل نمایند که در آن
 غل و غش و تفسیر تبدیل نباشد و هر یک را جدا جدا
 بگویند همان دستور سزند و وزن نمایند و افیون
 و سایر صمغ را در مانع مناسب بنحیسانند و اگر محتاج
 بصاف نموده ن باشد صاف نمایند و عمل یابنات
 را بقوام آورده در آن ریزند و با خلک رطوبت آن را
 خشک نمایند که سوز و پس فرود آورده و پس از
 فایز گردیدن حرارت آن سایر ادویه را با آن بشنند
 و در ظرف تقری یا یعنی بتصور نگاه دارند و اگر افیون
 با صمغ دیگر محتاج بر بیان نمودن باشد بدستور مقرر
 بر بیان نمایند پس حل نموده داخل نمایند و اگر در گوشت
 بعضی ادویه را با هم بگویند پس باید اجزای که در شحات
 و کثافت و صلابت نزدیک بهم باشند با هم بگویند مانند
 گل سرخ و گاو زبان و نیلوفر و سورنجان و بوزیدان
 و مانند اینها با هم و در ارضینی و خولجان و قرفلس
 با هم و همچنین این قاعده را مرع دارند اما درین صورت
 باید که قبل از کوبیدن هر یک از ادویه را جدا جدا
 وزن نمایند

فصل در بیان مرکباتی که اصل عمود در آنها
 افیون است و از آن جمله اقسام آنانیا سیاه
 ارسطون و اسود سلیم و اصغر سلیم است
 آنانیا سیاه و شیخ آنانیا سیاه
 بدانکه معنی آن منقذ یعنی نجات دهنده است این
 محجون موجب رنگاری از جمیع ادواج و قوی امر از
 شدید بلکه را بنده و خلاصی کننده است از جمیع امراض
 چون دفلونیا سیاه رومی طرسوسی که معروف است
 بر شش یعنی بر الساعه و بعضی گفته که معنی آن

دوار الذهب است جهت آنکه از اجزای آن کبیر
 است لهذا ستمی بر دوار الذهب و کدالذب شده
 آنانیا الکبری الموهله بکیدالذب گویند مشهور است
 که از ترکیب جالنیوس است و بزعم قوسه اقدم از
 جالنیوس است و بهترین آن معتدل القوام است که
 را نیمه شراب دا شده باشد و غش کرد و میشود شش
 بر آفلونیا سیاه رومی طرسوسی و شناخته میشود و بطعم و رنگ
 شراب شیخ دا و در اطبا گفته که این محجون سرد است
 در اول درجه دوم و خشک است در آخر درجه دوم
 یا در اول سوم و صاحب میزان الطبایع گفته که این
 محجون سرد است در ربع درجه اولی و خشک بر آخر درجه
 دوم میفرمایند که چون فقیر میزان این دوار گرفتند
 معروف میان اطبا که عمل را محسوب نمایند معلوم شد که
 در وقت درجه اولی و خشک است در آخر دوم و اگر
 نیز محسوب گردد گرم است در اول و آخر درجه دوم و
 خشک است در اول و آخر دوم اما منافع و خواص این محجون
 بدانکه میباشد نافع از برای جمیع ادواج چون محجون الفس
 معروف بافلونیا سیاه رومی مشهور بر شش مخصوص
 برای ادواج کبد و ادواج معده و اما مخصوص قوی
 و بعضی ادواج طحال مخصوص و جمع شوک و ادواج صد
 و جنبین و کلین و مثانه و از برای ریح معده و کتبین
 مثانه و عسر البول و قه و اختلاف یعنی و ضعف کبد
 و استقا و ذر سنطار یا دوز برای صمدع و منقذ سین
 نافع است در فاجر سل و از برای ریه و در سرد مزمن
 و از برای امراض مقعد آشتامیدن و طلا کردن آن
 و از برای بواسیر سرگاه چون هر هم بران نمند و از برای
 حذر و بانخاصیت موجب استحلاص از جمیع سموم مشهور
 و باید استعمال کرده شود از برای استقا باب مطبوع
 کرفس و از برای سموم مشروب با شیر گاو و از برای
 قوی باب مطبوع شش و از برای عسر البول باب بنجیل
 و شبت و بزعم بعضی باید که استعمال کرده شود این دو دان
 برای مرضی که مانع است این دو از برای آن امراض
 با آب کاسنی تازه یا آب شبت و مانند اینها و شفا فی را

میران الطباع گفته که این دو گرم است در یک جر
 و سه ربع درجه خشک است در درجه نیم و نیز از
 جمله مرکباتی اصل و عمود در آنها انیون است اقلونیا
 است بدانکه اقلونیا لغت رومی است و آنرا اقلونیا نیز
 هیزه نیز گویند و آن عمده و اصل ادویه مرکب است که
 اصل و عمود در آنها انیون است اصل اقلونیا در
 رومیه و فارسیه و اصل و مقدم ازین هر دو اقلونیا
 رومیه است که منسوب است باقلین حلیم رومی طرسوی
 و او را اقلین نیز گویند و اصل نسخیه اقلونیا رومیه
 بزعم شیخ ابوعلی بن سینا که در قانون ذکر نموده معجون
 است که بالفعل معروف است به برشتقا و بعد از نسخ
 اقلونیا که رومیه و فارسیه و اقلونیا با سه تصرف
 متاخرین نسخیه شیخ داؤد رسم برشتقا ذکر میکنند اقلونیا
 رومیه به نسخیه شیخ داؤد الطایقی و ابن جزله و سید اسمعیل
 و صاحب اختیارات بدیمی و اکثر اطباء صنعت آن
 زعفران نچدرم فلفل سفید بزرالینج سفید از هر یک یک
 درم انیون ده درم فطر اسالیون چهار درم تخم کرفس
 بنطسه درم سنبل الطیب چهار درم سافون هندی اسلیخ
 عاقر قرحا صاحب بلسان فرنیون از هر یک یک درم کوفته
 بیخته برودغن بلسان چرب نموده با سه وزن ادویه غسل
 سفید مصفوفه خوبه معجون سازند و بعد از شش ماه
 استعمال نمایند شربت مقدار خود سه با آب مطبوع کز
 بنطی و جعبه بنوشند و قوت این دو تا سه سال باقی است
 و در نسخ این جزله بجای فلفل سفید فلفل سیاه است
 و بعضی اطباء درین اقلونیا بجای تخم کرفس بنطی جعبه
 داخل نموده و دیگر بجای کرفس بنطی دو قود عمل
 نموده و اجزای این دو اسوا که رودغن بلسان
 و غسل هفتاد و یک درم است و مزاج این معجون
 سرد است در آخر درجه سوم و در نسخه مطف الدین
 شفقانی دار فلفل بیست درم و غسل
 است و اما منافع این اقلونیا مسکن اکثرد
 و نافع است از برای قوی و عسر البول و سنگ
 کرده و مثانه و اوجاع طحال و کبد و پهلوها

و سرفه و اسهال و تشنج و قاطع نزف الدم و نافع است
 از برای صدرع مرکب از خون و خطیله باره چون بنغم
 سودا هر گاه خورده شود بعد از قصد و مهینه آن خطیله
 سبب صدرع شده و شربت مقدار خود است با
 بنطی کرفس بنطی و جعبه و مضرب بقل بعضی گفته اند
 این دو را بعد از سه ماه استعمال نمودن توان سید
 اسمعیل گفته که این اقلونیا دو اسه مبارک است
 نزلات را باز دارد و همه بیماریها و دردها را ساکن
 گرداند خاصه در قویج و از برای نزف جنس و
 رانفید است صاحب اختیارات بدیمی گفته که از
 جمله خواص این دو آنکه مسکن درد دندان است شربت
 و گذارستن بران و سرفه و خناق را زایل کند بعضی
 گفته اند که منافع این دو از یاده از حد مضرب است
 و از آنجمله نفع است از برای خفقان و سرفه که
 سیلان مزمن رحم و اختلاط مره صفره و سودا و
 از برای تشنج حادث از شدت اوجاع و آلام آشنایان
 آن و شربت ازین دو مقدار یک نخود است از
 قویج در کرده باب کرفس سید اسمعیل در ذخیره گفته
 که شربت ازین معجون از نیم مثقال تا یک مثقال است
 بحجت قویج در آب بنطی شربت و از جهت درد کله
 بنطی جعبه و حجت درد معده با بنطی بادبان و حجت
 بازداشتن خون با بنطی ساق و سید مطف الدین
 شفقانی گفته که شربت ازین معجون از یک انگ است
 تا نیم مثقال و حجت درد معده در بنطی انیسون و از
 برای درد طحال با بنطین و از برای قویج در بنطی
 حجت و از جهت درد کرده و مثانه در بنطی از یانه و از
 جهت حبس خون در بنطی ساق اقلونیا که رومیه
 به نسخه حکیم سید مومن در تحفه المومنین گفته که منافع
 این اقلونیا مثل منافع اقلونیا که فارسیه است
 لیکن نافع است در قویج و عسر البول و سنگ
 و مثانه و صتیق النفس و تشنج و سبل و خوانیق
 و نزلات و فساد و بان و دندان و اسهال
 و ضعف جگر و این احروا ایس است و هر دو سفید

و من اندک آنکه کثرت در اطه حلوه و سسه نماید
 صنعت آن فلفل بیض بزرالینج سفید از هر یک
 بیست و نچدرم انیون خالص طین مخوم قوه الصیغ
 تخم کرفس بصل اسارون ناخواه از یانه سنبل الطیب
 قسطخ تلخ مغز بادام تلخ از هر یک پانزده درم سلینج
 یکدرم سافون هندی یکدرم رودغن بلسان نچدرم
 مغز تخم خربزه نچدرم شفق سه درم اشق را البشرب
 غیسیانده حل کرده با غسل بقوام آورده او را
 بان بسپزند و در نسخ دیگر زعفران نچدرم مرغی
 صافی عاقر قرحا فرنیون از هر یک دو درم زرنباد
 در و تخم عرقی مر و دریدنا سفید خشک مرغی از هر یک
 یکدرم کافور قویج و یکدرم تخم داخل است و در نسخ
 دیگر بجای خشک مرغی مشک ترکی است و در نسخ
 دیگر جنبد سید ترکه با مرغان قمری از هر یک مقرر از هر یک
 یکدرم نیز داخل است + اقلونیا رومی طرسوی
 به نسخ دیگر صنعت آن فلفل سفید بزرالینج سفید از هر یک
 ده مثقال انیون کار زونی خالص زعفران از هر یک
 پنج مثقال فرنیون مغز گردان از هر یک مثقال سنبل
 انیسون از یانه از هر یک یک مثقال عاقر قرحا سورجان
 از بنطیل از هر یک نیم مثقال تخم مقشر چهار مثقال و تخم
 عنبر اشب نیم درم مشک نبتی یکدرم درق طلا
 درق نقره از هر یک یکدرم و تخم گلاب بقدر حاجت
 غسل مصفوفه وزن مجموع بر ستور مقرر معجون سازند
 اقلونیا که رومیه به نسخ دیگر صنعت آن زعفران
 با شتر اعرابی دار صنی حصیه الثعلب مصری حد و
 خطائی عود قماری خام جوز بوا منزه حلقوزه سازند
 از هر یک پنج مثقال فلفل سفید بزرالینج از هر یک
 مثقال انیون پانزده مثقال فطر اسالیون سنبل الطیب
 از هر یک چهار مثقال تخم کرفس گل داغستانی از هر یک
 سه مثقال سلینج عاقر قرحا فرنیون از هر یک یک
 مثقال عنبر اشب یا قوت رانی مر و دریدنا سفید
 از هر یک و مثقال کوفته نیمه برودغن بلسان چرب نیم
 با سه وزن ادویه غسل مصفوفه معجون سازند شربت از هر یک

نایدانگ + افلونیاسه رومیه بنسخته حکم طفت اشغال
 آن مرموم + صنعت آن فلفل سفید بزرالین سفید
 یک جبل شقال اینون کارزونی بیت شقال عقوان
 زعفران فطر سالیون سنبل الطیب از هر یک شش شقال
 عرق سبب شش شقال سابع هندسه عاقرقره حاسلین
 فلفلون حب بلسان از هر یک دو شقال ادویه راکوفته
 بادام شیرین حرب مبنوه بسل سه وزن در مجموع از
 بنسخته مقرر شسته معجون سازند شسته از یک
 یکدانگ افلونیاسه دیگر که بعضی اطبا از اسم افلونیاسه
 رومیه ذکر کرده و نوشته اند که بزم احقر از ترکیب
 صنعت آن فلفل سفید بزرالین سفید بزرالین سفید
 اینون کارزونی زعفران از هر یک پنج شقال
 مغز گردان از هر یک دو شقال سنبل الطیب ایسون
 از اینان از هر یک یک شقال عاقرقره حاسلین
 از هر یک نیم شقال کبیر شقال شقال
 عاقرقره حاسلین یکدانگ شکاک لی یکدانگ ورق طلا
 ورق لقره از هر یک یکدانگ و نیم بگلاب بقدر
 عمل سفید مصلی سه وزن ادویه بنسخته مقرر معجون
 سازند + افلونیاسه دیگر که بعضی اطبا این را نیز با اسم
 افلونیاسه رومیه ذکر کرده و نیز نوشته اند که در معجون
 از اینان شش شقال است + صنعت آن فلفل سفید
 بزرالین سفید از هر یک بیت شقال اینون یا زنده
 شقال زعفران مایه شتر اعرابی دار چینی خصله شنب
 مصری حد در خطای عود و قماره خام جوز لوان مغز
 انوزه سانج هند از هر یک پنج شقال فطر سالیون سنبل
 الطیب از هر یک چهار شقال تخم کرفس گل داغستانی از
 هر یک شقال سلین عاقرقره فرفیون از هر یک یک شقال
 عاقرقره یا قوت رمانی مروارید ناسفته کربا و کبیری
 از هر یک دو شقال اجزای آنچه صلاحیه کردنی است
 جوار هر صلاحیه نماید و عنبر را در زعفران بلسان گداخته
 ادویه راکوفته بنسخته بان روغن بلسان حرب نماید و با
 وزن ادویه عمل سفید مصلی خوشبو بقوام آورده معجون
 سازند و بزرالین سفید استعمال نمایند شسته از یک

نایدانگ + افلونیاسه دیگر که قریب با افلونیاسه است
 در اجزا اولفخ + صنعت آن فلفل سفید بزرالین سفید
 اینون عاقرقره حاسلین الطیب از هر یک یک شقال
 زعفران دو شقال کوبیده بنسخته یا سه وزن ادویه حاسلین
 معجون سازند + افلونیاسه فارسیه شیخ ذوالنظار در
 جزو ثانی تذکره در حر و فیه هم در این در ذکر کرده و گفته
 افلونیاسه شهر از رومیه است و مرکب آن کما از اجزای
 سفید مایه ششاید در زمان او این افلونیاسه شهر بوده و دیگر
 درین زمان افلونیاسه رومیه شهر است و صحیح است
 این ترکیب اقدام از بخاشعه است صنعت آن بنسخته
 شیخ الرئیس در قانون ذکر کرده فلفل سفید بزرالین سفید
 از هر یک بیت درم اینون طین مخموم از هر یک درم
 زعفران پنجم درم فرنیون مرکه صافی عاقرقره حاسلین
 از هر یک دو درم چند بیت یک درم زرباد درم
 عقربه درم و در این ناسفته مشک خالص از هر یک یک درم کافور
 قیصری یکدانگ نیم عمل سفید مصلی بقدر کفایت بر
 معجون سازند و در نسخه اصل مرکه داخل نیست شتر کبیر
 با این موافق باشد از اشربه و باید که استعمال کرده شود
 این دو بعد از گذشتن هفت ماه از ساختن آن و این
 نسخه سوا سه عمل چهارده جزو است و وزن اجزای آن
 چهار درم و یکدانگ و نیم است و مزاجش سرد است و نیم
 درجه خشک است در دو درجه و نیم و در نسخه دیگر درین
 افلونیاسه مشک داخل نیست و گفته که مقدار شتر کبیر
 دانگ تا نیم شقال است اما منافع و خواص آن نافع
 از برای نزف طمیت و بواسیر و اطلاق طبیعت اسهال
 خون و از برای زنان استمن که حیض به بنید و این
 برای ریاح حار صند در رحم و حافظه جنین است و مخموم
 هم رحم راسته نظیر الدین شغالی گفته که این افلونیاسه
 نافع است از برای استرخادر هر عضو که باشد و
 نزف الدم از جمیع اعضا باز دارد و در رحم را قوت
 دهد و نافع است از برای خفقان و حافظه برای
 قوت دهد + افلونیاسه فارسیه بنسخته شیخ داود الظاهر
 گفته که این معجون بسیار نیکو کثیر النفع است

خصوص در حبس خون و تقویت اعضا و غلظت جنین
 و از باب صداع و سعال و صنعت معده و تیج باه و تو
 این معجون تا چهار سال باقی میماند و بزرالین سفید
 پیش از شش ماه جاره نیست که خورده شود ازین
 معجون زیاده بر یک درم صنعت آن فلفل سفید بزرالین
 سفید از هر یک بیت درم و در نسخه دیگر نیست پنجم درم
 اینون گل مخموم تخم کرفس جوز ابهل اسارون ناخواه
 قسط تلخ را زیاده سنبل الطیب مغز بادام تلخ از هر یک درم
 و در نسخه دیگر از هر یک یا زنده درم است مغز تخم خربزه
 پنجم درم اشق سه درم اشق را در شرباب ریجانی خیسایند
 حله کرده باقی ادویه راکوفته انچه بختی است بنسخته همه را
 جدا جدا وزن کرده با عمل مصلی سه وزن ادویه معجون
 سازند و گفته که گاهی زیاده کرده میشود بر اجزای مزبور
 زعفران پنجم درم مرکه صافی عاقرقره حاسلین
 مرجان شیخ کربا و کبیری از هر یک یک درم + افلونیاسه فارسیه
 بنسخته دیگر که قریب است در اطلاق بنسخته شیخ داود الظاهر
 صنعت آن فلفل سفید بزرالین سفید از هر یک بیت
 پنجم درم اینون طین مخموم فوه الصبیخ تخم کرفس جوز ابهل
 اسارون ناخواه را زیاده سنبل الطیب قسط تلخ مغز بادام
 تلخ از هر یک یا زنده درم مغز تخم خربزه پنجم درم زعفران
 پنجم درم اشق سه درم مرکه صافی عاقرقره حاسلین از
 هر یک دو درم چند بیت یک درم زرباد درم کافور نیم
 ابریشم مقرر از هر یک یک درم زرباد درم عاقرقره
 مروارید ناسفته مشک تلخی خالص از هر یک نیم درم
 کافور قیصری یکدانگ و نیم اشق و مرکی را در شرباب
 انگوری ریجانی خیسایند حله کرده باقی ادویه راکوفته
 بنسخته مجموع را به عمل مصلی سه وزن ادویه شسته
 معجون ساخته در ظرف چینی کرده بعد از شش ماه
 استعمال نمایند شسته یک درم - افلونیاسه
 فارسیه از این ماسویه منقول از قرابادین
 افندی صلاح چلبی کبیر اراهمیم سلطان
 قیصر درم حاسلین سه سال و فون بواسیر
 حیض است شش یک درم + صنعت آن

فلعل سفید زرد بلخ سفید از هر یک بیت درم افیون کرم
 گل ارمنی منقول شایخ عدسی منقول زعفران زهر
 پنجم درم چند بیدستر افیون عاقرقره سنبل الطیب
 مرورید ناسفته کرباجی زرد نباد درون عرقی زهر
 از هر یک یک درم کافور قصوری ثلث درمی با عسل
 مصغله بدستور مقرر معجون سازند + افلونیای فارسی
 به نسخه محمود بن الیاس شیرازی قریب است به نسخه
 شیخ الرئیس صنعت آن فلعل سفید زرد بلخ سفید از
 هر یک درم چند بیدستر زرد نباد درون عرقی از
 هر یک پنجم درم مرورید ناسفته مشک تپی از هر یک نیم
 مثقال در نسخه دیگر از هر یک یک مثقال است
 افیون ده درم زعفران پنجم درم مری صافی سنبل الطیب
 عاقرقره حافیون از هر یک ده درم کافور قصوری
 یکدانگ و نیم کوفته بجمیع بعسل مصغله است وزن ادویه
 معجون سازند کثر تپی یک درم بعد از ششما استعمال
 نمایند + افلونیای فارسی به نسخه یوسف بغدادی حساب
 مالایع الطیب جمله گفته که این مرکب نافع است از
 قویج و نزف الدم زمان و ریاح رحم و نافع است از
 زمانیکه جنین ایشان ساقط میگردد و محکم میگردد و اندام
 و تقویت آن میکند و صالح است از برای استلا و تپی و صالح
 است از برای بدن و بد است از برای دفع و ذهن صنعت
 آن فلعل سفید زرد بلخ سفید از هر یک بیت درم
 افیون ده درم و بعضی بر اجزای مزبور طین مختوم زعفران
 از هر یک پنجم درم افزوده اند اجزا کوفته بجمیع ناسفته وزن
 ادویه بعسل مصغله معجون سازند + افلونیای دیگر از اختراع
 الطبایع متأخرین در افعال مثل افلونیای فارسی است
 و در تقویت باه اقوی از آن است + صنعت آن فلعل
 افیون از هر یک بیت درم زرد بلخ سفید مصغله زعفران
 تخم کرفس خصیة الثعلب مصری از هر یک پنجم درم عاقرقره از
 از هر یک یک درم سنبل الطیب حب بلسان زرد نباد سیاه
 دیوندری دار صینی عود قاری سافج هندی آشنه از
 هر یک دو درم مشک خالص پنجم درم ورق نقره پنجم درم
 طلا یکدانگ اجزا کوفته بجمیع بر وزن بلسان چرب نموده

یاسه وزن ادویه عسل مصغله معجون سازند شتر زرد یک
 تا یکدانگ + افلونیای دیگر از متقدین و معلوم نیست که
 از اختراع کدام طبیب است لیکن نسخه بسیار خوبی است جامع
 جمیع فواید افلونیای رومی و فارسی است + صنعت آن
 فلعل سفید زرد بلخ سفید از هر یک بیت درم افیون
 زعفران از هر یک ده درم تخم کرفس مصغله رومی از
 هر یک پنجم درم زرد نباد عود هندی صندل دار صینی قرق
 آشنه سازد هندی سنبل الطیب جد و اختطائی
 حب بلسان از هر یک دو درم عاقرقره افیون از هر
 یک یک درم کوفته بجمیع بعسل مصغله است وزن ادویه معجون
 سازند افلونیای محمودی تا این حکیم عماد الدین محمودی
 منقول از خط مغرب الیه قریب است در نافع با فلونیای
 فارسیه + صنعت آن فلعل سفید بیت مثقال زرد بلخ
 سفید ده مثقال افیون پانزده مثقال زعفران پنجم
 مثقال دانه سیل سنبل الطیب قفل مصطک رومی پنجم
 بسلسله سارون شامی افیون اقلیله دار صینی زنجبیل
 از هر یک و مثقال گلشن صنعتی از اتماع ششتر خشک
 متشخم کرفس از شش مثقال کوفته بجمیع بر وزن با دام
 شیرین ده مثقال چرب نموده با عسل مصغله معجون سازند
 در نسخه منقول از خط میرزا معز الدین برادر حکیم احمد
 وزن روغن بادام پانزده مثقال و وزن عسل در
 مجموع ادویه است + افلونیای دیگر منقول از خط
 الیه قلمی فرموده که در جمیع افعال خصوص در امراض فی نظیر
 صنعت آن فلعل سفید از فلعل مصطک رومی قفل
 از هر یک پنجم مثقال دار صینی عود قاری قرقه الطیب
 قاقله صفار زرد نباد جرح سنبل الطیب درون عرقی
 جوز بوا بسا سه بوزیدان پوست بیرون پسته پوست زرد
 اترنج ورق گلشن تخم فلجنتف کبابه چینی سلیمه سیاه
 سعد کوفی سازد هندی عاقرقره صندل سفید
 مغرب الزلم مرورید ناسفته بسد کرباجی مشک تپی
 عنبر اشهب البرشم مقرض از هر یک دو مثقال زعفران
 ده مثقال افیون پنجاه مثقال زنجبیل چهار مثقال
 آملر منقعه فرنیون ورق نقره خصیة الثعلب مصری

از هر یک یک مثقال ورق طلا بیت عدد چند بیدستر
 سه مثقال عسل مصغله است وزن ادویه بدستور مقرر
 ترکیب نمایند و بقوانین الطبایع یونان این ترکیب
 مشوش است زیرا که ایشان جمع میان ادویه قلبیه سیاه
 زعفران و افیون را جانز نمیدارند + افلونیای
 دیگر منقول از حکیم عماد الدین محمود + صنعت آن
 سوربخان هفت مثقال بوزیدان خصیة الثعلب مصری
 مرورید ناسفته از هر یک پنجم مثقال عاقرقره افیون
 یک درم مثقال مصری تخم کرفس عاقرقره سنبل رومی
 ریوندری جوز بوا چند بیدستر از هر یک دو مثقال
 سبمن سرخ بهمین سفید خونخوار زنجبیل قفل طباشیر
 سفید گل گاؤزبان تخم بالنگو صندل سفید ترید سفید
 مجوت مدبر بسا سه از هر یک چهار مثقال فلعل سیاه
 دار فلعل مصطک رومی سعد کوفی درون عرقی بادریج
 سنبل الطیب مایه شتر اعرابی گل سرخ لسان العصافیه
 سرخ سلیخه عود الصلیب تودری زرد تودری گالگول
 قاقله صفار ورق نقره از هر یک سه مثقال زعفران
 پانزده مثقال زرد بلخ سفید بیت مثقال عنبر اشهب
 مشک تپی از هر یک یک مثقال البرشم مقرض هفت مثقال
 کارزونی یک اوقیه تیریزی عسل مصغله است وزن ادویه
 معجون سازند و تشوش این نسخه زیاده از نسخه سابق
 چند از طبایع یونان جمع میان ادویه قلبیه افیون جاز بیت
 چنانچه گذشت جمع میان ادویه قلبیه مسلمات را نیز
 نداشته اند و در این نسخه هر دو شد + افلونیای محمودی تا این
 حکیم عماد الدین محمود شیرازی + صنعت آن یا قوت مانی
 قرقه بسد محرق جد و اختطائی عنبر اشهب ورق نقره
 هفت قاقله صفار دار صینی قفل رومی درون عرقی
 اسارون سنبل الطیب تخم کرفس سافج هندی از هر یک یک مثقال
 مرورید ناسفته کرباجی سبمن سرخ زرد نباد از هر یک سه مثقال
 لعل خشکی ورق طلا مشک خطائی از هر یک پنجم
 خصیة الثعلب مصری پنجم مثقال مصطک زردی زعفران
 از هر یک پانزده مثقال فلعل سیاه زرد بلخ سفید از
 مثقال افیون سی مثقال عسل مصغله است وزن ادویه

مجموع سازند + افلونیاسه دیگر از حکیم عماد الدین محمود
 حسنه شیرازی + صنعت آن فلفل سیاه بزرگ و سفید
 از هر یک بیست مثقال زعفران مصطکه اسفود خود و
 ابرش مقرر مغز تخم خیارین مغز تخم خرزله از هر یک مثقال
 مروارید ناسفته بسد محرق که با شیب سبز یا قوت ربانی
 حد در خطای مجرب ورق طلا اصل بخشی قرفل دانسته
 زنجبیل دار چینی دار فلفل اسارون شامی زرنب با جزئی
 خولجان عود بلسان حب بلسان پوست بیرون لیسته
 بوزیران اشنة از هر یک مثقال مشک بتی خالص زین
 عاقرقره از هر یک یک مثقال درق لقره عود سندی حد
 سانق شمشک سنبل الطیب مایه شتر اعرابی درون عرقی
 بسا سه تخم بادرنجبویه عنبر اشهب صندل سفید گل گلاب
 لیسرخ تخم کرفس ناخواه پوست زرد اترج نصیبه الثعلب
 مصری همجن سفید تودری گلگون تودری زرد از هر یک
 مثقال شقال مصری زرنباد لسان العصافیر از هر یک چهار
 مثقال مغز نارچیل مقشر مغز جلفوزه مغز گردگان مقشر
 از هر یک ده مثقال انیون سکه مثقال عمل سته وزن این
 ستور مقرر مجموع سازند + افلونیاسه محمودی که معمول
 سلسله حکیم محمد باقر دلدار شد حکیم عماد الدین محمود است
 صنعت آن فلفل سفید انیون از هر یک بیست مثقال
 از اهل دار چینی سنبل الطیب ریونند چینی ایتیمون ابر
 ساسه مصطکه رومی اسارون زنجبیل از هر یک مثقال
 زعفران تخم کرفس درق گل سرخ از هر یک شش مثقال
 بنر اشهب یک مثقال ورق طلا بیست عدد ورق لقره
 چاه عدد مشک بتی یک مثقال عمل مصفیه سته وزن
 دره بدستور مقرر مجموع سازند + افلونیاسه حکیم عماد الدین
 شیرازی مقبول از بیاض مجربات حکیم محمد باقر مشهور
 درک بخت مغزی الیه + صنعت آن درق طلا محلول
 فی خالص از هر یک یک مثقال ورق لقره لعل بخشی
 قوت ربانی مروارید ناسفته مرجان قرمز میزمر کبیر
 رباسه شمعی عقیق یابی بسد محرق مقبول حد در خطای
 رب عنبر اشهب عود قماره خام زرنباد درق عرقی
 بل الطیب سانق هندی قرفل دانه اهل بو اسارون شامی

زنجبیل تخم کرفس دار چینی صندل سفید از هر یک درم
 خصیه الثعلب مصری پنجم درم زعفران پانزده درم فلفل
 سفید زرنباد مغز سفید از هر یک بیست مثقال انیون چهل
 مثقال غسل صافی سته وزن تمام ادویه بدستور مقرر
 سازند شتر تا یکدانگ - افلونیاسه محمودی به نسخه دیگر صنعت
 آن فلفل زنجبیل بسا سه مصطکه گل سرخ دار چینی سنبل الطیب
 اسارون ریونند چینی ایتیمون از هر یک دو مثقال انیون
 کار زنی شش مثقال زعفران پنج مثقال روغن بنفشه
 و بادام ده مثقال غسل مصفیه سته وزن مجموع ادویه بدستور
 مقرر مجموع سازند شتر تا یکدانگ + افلونیاسه محمود
 محمد باقر معروف همیز از بزرگ دلدار شد حکیم عماد الدین
 محمود شیرازی مقبول از بیاض مجربات بخت مغزی سته
 غفر السله + صنعت آن حد در خطای عود سندی از هر یک
 دو مثقال صندل سفید درق گل سرخ منزه الاقار
 دانه اهل سنبل الطیب قرفل دار چینی فلفل سفید جوز لوبا
 بسا سه مصطکه رومی درون عرقی خولجان زرنب حد
 کونی بسد محرق مقبول مروارید ناسفته درق گل سرخ مرجان
 قرمز شیب سبز که با درق لقره درق طلا از هر یک
 دو مثقال زرنباد زعفران از هر یک پنج مثقال اسفود خود
 سته مثقال ابرش مقرر ده مثقال یا قوت ربانی شمشک
 بتی از هر یک یک مثقال انیون بزرگ سفید از هر یک
 بیست مثقال غسل سفید خوشبو مصفی نبات سفید
 بالما صنفه سته وزن ادویه مجموع سازند + افلونیاسه
 تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازی معروف فلفل
 محمودی مقبول زخط حکیم سلیمان موسی شیرازی مایه
 از براسه صنعت باه و تقویت باه بی نظیر است ذراع
 از براسه صنعت قلب و خفقان و نشاط تمام آورده
 بسا سه از براسه این فلو نیانقل کرده و با حقه خود
 آخر گفته که این فلو نیانجمع امراض را نافع است صنعت
 آن یا قوت ربانی مروارید ناسفته کمر باسه شمعی
 نادر بر حیوانی حد در خطای مجرب موسیانی معطر
 دارا بجدوی از هر یک دو درم درون عرق سبه
 شقال مصری صندل سفید از هر یک چهار درم

از زرنباد طباشیر سفید و از فلفل آله منقی عرق کلسه
 پوست بیرون لیسته زرنباد مدحرج حب الفارح ابر
 حبه السودا عود هندی انیون ناخواه زرنباد قاقلا
 صغار قاقله کمار فرفره الطیب فطر اسالیون مرکی صانق
 چند بیست درم کونی عاقرقره اسارون نایه شتر اعرابی
 قرط خیرین سانق هندی سنبل الطیب از هر یک پنج
 مثقال شمشک سنبل الطیب رومی جوز لوبا خصیه الثعلب مصری
 بسا سه باغی ریونند چینی مغز جلفوزه مغز نارچیل مقشر
 مغز بادام شیرین مقشر زرنباد سفید از هر یک ده درم
 فلفل سیاه بیست درم زنجبیل سفید هندی پوست لیسرخ
 سته همجن سفید ابرش مقرر تخم پیاز پوست از زرنباد
 تخم گندنا حب بلسان عود بلسان خطیانا کرباسی و سانق
 از هر یک سته درم عنبر اشهب دو درم مشک بتی یک درم
 دو درم زعفران کی درم مغز تخم خرزله سه درم درق طلا
 یک درم درق لقره دو درم انیون کار زنی پنجاه
 نبات سفید یکصد درم غسل مصفیه سته وزن مجموع ادویه
 بدستور مقرر مجموع سازند شتر تا یکدانگ با یکدانگ
 و گاه باشد که شخصی معتاد با انیون باشد که یکدرم توان
 افلونیاسه تالیف حکیم محمد باقر دلدار شد حکیم عماد الدین محمود
 شیراز که مجموع موافق است + صنعت آن
 بزرگ سفید فلفل زعفران مصطکه از هر یک بیست مثقال
 حد در خطای مجرب عنبر اشهب مشک بتی شیب کافور
 مروارید ناسفته درق طلا یا قوت ربانی بسد لعل بخشی
 عاقرقره انیون تخم بادرنجبویه پوست زرد اترج بوزیر
 همجن سفید دو تو بادرنجبویه کندر ذکر درج ترکی پوست
 بیرون لیسته از هر یک دو مثقال که با درق لقره زرنباد
 درون عرقی بسا سه از هر یک چهار مثقال عود قماری
 سانق هندی اسفود دس قرفل زنجبیل اسارون
 اشنة حب بلسان عود بلسان خولجان سعد کونی
 زرنب قط بجزری جوز لوبا اسان العصافیر خصیه الثعلب
 ریونند چینی دار فلفل سلخه سیاه جاما فطر اسالیون مرکی
 میوه سایله غار لیون ش سفید از هر یک مثقال ابرش مقرر
 صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس گل سرخ شمشک سفید

مغز حلقوزه مغز نارجل مقشر مغز تخم خیار مغز تخم خیزنه
 از هر یک سه مثقال انیون یکصد مثقال عسل سه دران
 بدستور معجون سازند + افلونیای خاصه بنسخه دیگر از حکیم عابدین
 محمود قریب بنسخه سابق بانى الجملة فادى + صنعت آن
 یا قوت سرخ رمانى شب سبز لاجورد مغسول که با تخم
 بسد محرق ورق طلا سنبل الطیب رومی اشنه کبابه چینی
 ترکه زر بناد سافج هندی زر آوند جرح زرنه خطا
 عود بلسان تودری گلگون تودری زر داسارون گوزن
 گل گاوزبان سلیمه تخم فرنجشک اسطوخودوس چند
 ایتیمون گلشنه تخم شاهتره از هر یک سه مثقال لعل بد ششی
 عقیق یانی زعفران جردار خطائی مجرب با درجنوبه تخم بالنگو
 قره الطیب تخم شترسب از هر یک دو مثقال مروارید بنفشه
 ورق نقره عود قاری صندل سرخ صندل سفید یا شترسب
 زنجبیل سورجان مصری درون عقری بهمین سرخ بهمین
 بسا سه ناخواه تخم کرفس خارلقون سفید نقل ارزق ملا با
 طباشیر سفید گل نلو زرد چینی مغز حب السمیه قاقله کباب
 مغز حب الزلم مغز لپه مقشر مغز نارجل مقشر مغز بادام
 شیرین مقشر مغز فندق مقشر مغز حبه الخضر انور کبابک
 مغز گردگان تخم کاسنی مقشر مغز تخم که و مغز تخم خیارین مغز
 تخم خرفه مقشر از هر یک پنج مثقال عنبر اشب مشک تبتی
 خالص از هر یک یک مثقال خصیه الثعلب مصری صنفیل
 دارچینی از هر یک ده مثقال مصطک تخم خشکاش سفید
 هر یک هفت مثقال انیون کار رومی سی مثقال کلاب
 یکصد مثقال نبات سفید نیم سبز عسل سفید مصنی القید
 حاجت بدستور مقرر معجون سازند شترسب از یک قیراد تا یک کباب
 صنعت این افلونیای بنسخه دیگر از مسودات نواب عفران
 ماب حکیم عماد الدین محمود شیرازی قدس سره یا قوت سرخ
 رمانی لعل بد ششی عقیق یانی بسد محرق مغسول شب سبز
 سفید کبابه شیمی ورق طلا جردار خطائی مجرب
 لوزیزان سورجان عاقرقره زر آوند جردار
 تخم ترب تخم شلغم از هر یک دو مثقال مروارید
 نامقله مرجان قرمز سه ورق نقره عنبر اشب مشک
 تبتی خالص سنبل الطیب درون عقره سه با درجنوبه

گل گاوزبان ابرشم مقرر بسا سه لسان العصافیر
 از هر یک سه مثقال عود هندی صندل سفید یا شترسب
 اعرابی خولجان تخم خرفه مصطک عنبر گلشنه دار لفلل
 دارچینی زنجبیل سعد کونی قرفل و آنه هیل از هر یک
 پنج مثقال خصیه الثعلب مصری زر بناد تودری سرخ تودری
 زرد بهمین سرخ بهمین سفید مغز لپه مقشر مغز بادام شیرین
 مقشر مغز گردگان مغز حبه الخضر از مغز حب الخضر تخم خشکاش
 مغز تخم خیزنه مغز تخم خیارین تخم لیمون ماهی رودیان
 بزرگتان از هر یک ده مثقال زعفران بزرگ الیم سفید
 هر یک چهل مثقال لفلل سیاه پنج مثقال حب کاکبم سی
 انیون یکصد مثقال نبات سفید دو صد و پنجاه مثقال
 کلاب عرق مید مشک از هر یک یکصد مثقال بسبب
 شیرین آب انار شیرین رب شیرین از هر یک پنجاه مثقال
 عسل سفید مصطک دو وزن دو نیم مجموع ادویه بدستور
 ترکیب نمایند افلونیای خاصه تالیف حکیم عماد الدین
 محمود منقوره بنسخه دیگر گفته که این افلونیای جمع امراض
 را موافق است + صنعت آن بزردالنج سفید چهار
 مثقال لفلل مصطک جردار خطائی مجرب عنبر اشب
 مشک ترکی شب سبز مروارید با سفید ورق طلا
 یا قوت سرخ رمانی بسد محرق مغسول لعل بد ششی عاقرقره
 قرنیون تخم با درجنوبه پوست زردا ترنج بوزیدان
 بهمین سفید کندر ذکر درون ترکه پوست بیرون بسته
 از هر یک دو مثقال کبابه شیمی ورق نقره زر بناد
 درون عقری بسا سه عود قاری قام اسطوخودوس
 سافج هندی قرفل زنجبیل سارون دارچینی اشنه
 حب بلسان خولجان قسط بحری جوز لوان لسان العصافیر
 ریونید چینی خصیه الثعلب خارلقون شش سفید دار لفلل
 فطر اسالیون مرکه صانی میوه سالیله از هر یک سه مثقال
 ابرشم مقرر صندل سفید الطیب تخم کرفس گلشنه
 خشکاش سفید مغز نارجل مقشر مغز تخم خیزنه از هر یک سه
 انیون یک صد مثقال عسل سه وزن ادویه بدستور معجون
 افلونیای مجرب مقول زخمه المومنین صنعت آن انیون
 لفلل سفید از هر یک هفت مثقال سنبل الطیب از بسا

دانه سیل دارچینی مصطک ریونید چینی زنجبیل انیون از
 هر یک ده مثقال تخم کرفس زعفران گل سرخ از هر یک
 شش مثقال مشک ترکی نیم مثقال عنبر اشب یک مثقال
 ورق طلا درق نقره از هر یک پنجاه عدد عسل سه وزن
 مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند شترسب از یک قیراد
 تا دو قیراد + افلونیای حکیم سلیمان موسوی شیرازی گفته که
 این افلونیای را جمع منافع افلونیای محمودی که قبل ازین
 شد میباشد شی زاید + صنعت آن یا قوت رمانی
 لعل بد ششی ورق نقره جردار خطائی مجرب عود قاری
 قام عرق صندل سرخ صندل سفید یا شترسب اعرابی
 زنجبیل سفید سورجان مصری بهمین سرخ بهمین سفید لوزیزان
 خارلقون شش سفید نقل ارزق چند بدستور حساب سفید
 حب الزلم مغز تخم که و شیرین کشنده خشک مقشر مغز
 مغز تخم خیارین مغز گردگان مقشر مغز نارجل مقشر تخم کاسنی
 مقشر مغز تخم خیزنه مقشر تخم خشکاش از هر یک پنج مثقال
 مروارید با سفید مصطک رومی از هر یک هفت مثقال عاقرقره
 کافور لاجورد مغسول که با شیمی بسد محرق عقیق یانی
 عنبر اشب مشک خالص زعفران اشنه سنبل هندی سنبل
 خصیه الثعلب مصری کبابه چینی درون زر بناد سافج
 زر آوند جرح زرنه خطائی مجرب خطا نامی رومی عود بلسان
 تودری گلگون تودری زر داسارون شامی درون عقره
 با درجنوبه تخم بالنگو گاوزبان گل گاوزبان گلشنه سرخ
 بسا سه باغی قره الطیب سلیمه سودا ناخواه تخم کرفس
 تخم فرنجشک اسطوخودوس ایتیمون اقربطی طباشیر
 گل کبابه فرخ شترسب تخم بادام شیرین از هر یک سه مثقال
 طلا جردار مثقال لفلل دارچینی قاقله از هر یک ده مثقال
 مغز حلقوزه مغز بادام شیرین مقشر از هر یک هفت مثقال
 انیون کار رومی یکصد و بیست مثقال رومن بنفشه بادام
 پنجاه مثقال کلاب بهمین تبرزنی نبات سفید نیم سبز عسل
 دو وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند شترسب از
 یک قیراد تا یک کباب + افلونیای دیگر از حکیم سلیمان
 که اکثر امراض را نافع است + صنعت آن جردار خطائی
 مجرب عنبر اشب مشک تبتی صندل سفید سنبل الطیب

از هر یک دو مثقال عود قماری خام غرقی بهمن سفید سرخ
 کوه کدو زبان تخم بادرنجبویه گل سرخ زعفران لعل سیاه
 لعل سفید کوه کوه زنجبیل سفید دارچینی تخم ترب خشک
 از هر یک یک مثقال بایه شتر اعرابی سورنجان مصری بونیا
 دوری زرد تور دوری سرخ درونج عقربیه عاقر قرحا زرد
 درج قرظ قاقله لسان العصاره فی تخم لیمون قرصون
 یک مثقال خصیه الثعلب مصری مصطکی رومی جوز بونیا
 سفید متشتر سفید فندق متشتر سفید کدو گمان متشتر تخم خشک
 سفید تخم شلغم از هر یک ده مثقال زرنبا و بادرنجبویه لعل
 غرق از هر یک چهار مثقال بزر البینج سفید بیت مثقال
 انیون کارزونی شش مثقال غسل مصطکی سه وزن درونج
 کوفته بخت بر و عن بادام شیرین بقدر حاجت جریزه
 غسل مصطکی برستور مقرر معجون سازند شتر سیاه
 نایب رنگ + افلونیاسه دیگر تالیف حکیم احمد بقول
 میرزا حکیم باشی شاه سلطان حسین صنعت آن
 لعل سیاه مصطکی رومی سنبل الطیب افیتیمون دارچینی بونیا
 لعل سفید سفید زنجبیل سفید طباشیر سفید سیاه
 تخم خنثاش و بزر البینج سفید دانه هیل تخم خشک
 از هر یک هشت مثقال غنچه گل سرخ بیت دو مثقال
 چهار مثقال پوست هلیله کابلی پنج مثقال زعفران دو وزن
 مثقال بزر البینج پانزده مثقال انیون سی و یک مثقال
 غسل مصطکی هفتصد و هشتاد و پنج مثقال برستور معجون
 سازند + افلونیاسه احمدی دیگر تالیف حکیم احمد
 دارشد حکیم سلیمان موسو گفته که این ترکیب بحسب
 در تقویت قلب و دماغ و نشاط آورد و در تقویت
 و اساک نظیر است + صنعت آن لعل سیاه پنج
 بزر البینج سفیدی مثقال دارچینی زنجبیل قرظ مصطکی
 دانه هیل ریوند چینی بوزیدان خصیه الثعلب مصری
 مصری اسارون عاقر قرحا لعل رومی سفید پوست
 هلیله بادرنجبویه سنبل الطیب بایه شتر اعرابی گل سرخ
 لسان العصاره سر نشسته سلیمه عود الصلیب تود درونج
 گلگون قاقله مخار درونج نقره از هر یک مثقال زعفران
 پانزده مثقال بزر البینج سفید بیت مثقال عتبر اشب

مشک تبی از هر یک یک مثقال انیون کارزونی چهار مثقال
 غسل سفید مصطکی یکصد و هشتاد مثقال بزر البینج و تخم شتر
 رانهایت نرم کوبیده باقی ادویه را کوفته بخت برستور
 بادام حریب نموده زعفران و انیون را بگلاب حل کرده
 مجموع را تبسل بقوام آورده بسببش در ظرف چینی نگاهدار
 و بعد از چهل روز استعمال نمایند شترت از یک تخم
 یک رنگ + افلونیاسه احمدی دیگر تالیف حکیم احمد و لعل
 حکیم سلیمان موسو که بحسب خان احمد ترکیب فرموده
 صنعت آن لعل سیاه بیت و پنج مثقال سنبل الطیب
 افیتیمون اقریطه ریوند چینی سفید سفید زنجبیل
 طباشیر سفید دارچینی سیاه تخم خرفه بمقشتر تخم
 خنثاش سفید خصیه الثعلب مصری مصطکی رومی
 قرظ دانه هیل از هر یک هشت مثقال درونج گل سرخ
 بیت دو مثقال گل از منی چهار مثقال پوست هلیله
 کابلی پنج مثقال بزر البینج سفید پانزده مثقال انیون
 سی و یک مثقال زعفران دو وزن درونج نقره
 دو مثقال غسل سفید مصطکی هفتصد و هشتاد و پنج مثقال
 تخم خنثاش و بزر البینج نرم کوبیده باقی ادویه
 کوفته بخت برستور مقرر معجون سازند شترت از یک
 نایب رنگ + افلونیاسه دیگر بقول از مجربات حکیم احمد
 موسو که خود تناول میفرموده اند + صنعت آن عود
 قماری خام پانزده مثقال لعل سفید مصطکی رومی
 از هر یک هشت مثقال دارچینی سنبل الطیب چند بیت
 مردارید ناسفته عتبر اشب از هر یک ده مثقال قوت
 بیت مثقال زعفران پنجاه مثقال دانه هیل قرظ
 درونج عقربیه زرنبا عاقر قرحا بهمن سرخ مویزانی
 دار الجودس جد و ارجطانی مشک تبی پوست هلیله کابلی
 کربار شمعی ابرشیم مقرر درونج گل سرخ سفید
 تخم کاسنی گاوز زبان بادرنجبویه پوست زرد اترج مثقال
 سفید خصیه الثعلب از هر یک پنج مثقال کافور قیصر
 نیم مثقال زرنبا درونج دو مثقال درونج نقره درونج
 از هر یک صد عدد و جوز بونیا سیاه چینی از هر یک مثقال
 آمله سفید دو مثقال انیون دو بیت و بیت مثقال

شربت انار شیرین شربت به شیرین شربت سیب شیرین
 از هر یک بیت مثقال عرق گاوز زبان عرق بربنک
 از هر یک یکصد مثقال گلاب دو صد مثقال غسل سفید
 مصطکی سه وزن مجموع ادویه برستور مقرر معجون سازند
 افلونیاسه استنباط سید الفضل علامه العلماء میرزا محمد باقر
 و اما قدس سره این افلونیاسه بمطیبه الارواح
 و فرمود که این افلونیاسه جمع فواید افلونیاسه ریوند
 و فارسیه و تریاق اکبر است باز یادتی در حفظ صحت
 تقویت ارواح قوت و اعضا و از آن در جمع افیتیمون
 و بارده و شترت طول از برای این دو نوشته و
 نزد قلیشاه والی دکن فرستاده + صنعت آن لعل سیاه
 بیت مثقال لعل سفید دارچینی سیلانی از هر یک
 دو وزن مثقال رازیانه سفید سنبل الطیب از هر یک
 ده مثقال زنجبیل پانزده مثقال پوست زرد اترج سیاه
 شک گاوز زبان گیلانی از هر یک هشت مثقال گل گاوز
 گل سون از اولستانی قرد و اترج بادرنجبویه پوست نارنج
 از هر یک پنج مثقال ورق بادرنجبویه هلیله سیاه شیطرج
 بندر از هر یک هفت مثقال آمله سفید پنج مثقال
 تخم شلغم بری فلفل خشک پوست هلیله بهمن سفید پوست
 بیرون پوسته تو دوری سرخ کوه کوه ناخواه حب لغار
 لسان العصاره اسارون شامی لک مغول گل سرخ
 اسطوخودوس تمسک سفید بحسب پوست هلیله زرد پوست
 هلیله کابلی شش مثقال مقرر سفید کشته عتبر از
 هشت مثقال جوز بونیا سیاه باغ کندر زرد کونج تری
 رب السوس درونج عقربیه مرصانی دانه هیل بونیا
 ریوند چینی بزر البینج سفید از هر یک ده مثقال بهمن سرخ
 تو دوری زرد حاشا مغاث لغزادی ثوم بری نارنجک
 زرنب قصب الذریره تخم فرخنده کافور کابلی کدو
 کما فیطوس حب بلسان عود بلسان افیتیمون اقریطی
 خالقیون شش سفید زرنبا درونج زرنبا درونج گل سرخ
 صمغ عربی مقل ازرق کتیرا قرصه الطیب سلیمه سیاه
 انیون عاقر قرحا و لسان مشک اشع خطیله ناردری
 سفید سرخ مویزانی دار الجودس فقر الیهوم مردارید

طباشیر سفید زرشک منقی فادز هر حیوانی اعصاب حیوانی
 لاخورد مشول غنبر اششب ورق لقره از هر یک بمشغال
 کباب به پنبی مشک بتی فالص از هر یک شش مشغال مصطکی
 رومی سنی مشغال زرنبا و خصیه الثعلب مسکر در لطف
 عود مسکه خام جودار خطائی میخرب ابرشیم مقرر من کل اثر
 مشغول از هر یک دوازده مشغال تخم کرنس سبت مشغال
 زعفران خصیت و شش مشغال لیسد محرق که با ورق طلا
 هر یک چهار مشغال یا قوت ربانی زمره کنه از هر یک مشغال
 زبیر مشغال در مشغال روغن بلسان سی و دو مشغال
 میغه سائله روغن نارچیل از هر یک سبت و دو مشغال افیون
 کار زونی یکصد پنجاه و دو مشغال عرق بهار زبان یک چهارمین
 تیرترس عرق بنید مشک کلاب از هر یک دو سبت و پنجاه
 عرق فتنه یکصد و سبت درم عرق گاد زبان یکصد پنجاه
 عرق قر نفل پنجاه درم عرق دارچینی هفتاد و پنج درم نبات
 سفید یکصد پنجاه درم غسل سفید مصغه چهار وزن
 ادویه طریقی ساختن اینج و اب این نحو است که ضمیر را بسو
 مصطکی در عرق بهار گاد زبان و عرق سید مشک کلاب یکسی
 و اندک غسل داخل کرده کیش بگذرانند و عود اعلیّه در غسل
 بگذرانند و همچنین مویابی و فقر را جدا جدا غسل بگذرانند
 افیون را در عرق دارچینی و عرق قر نفل و عرق فتنه نجیسانند
 و مشک و زعفران و جود از فادز هر را جدا جدا بگویند و جود
 را نرم کوبیده بر روی سنگ سماق با کلاب سخی بلیغ نموده
 بخورد که در زرد زردان را نیاید و ابرشیم را نیک و مقرر من خود
 از پارچه نازکی بگذرانند و باقی ادویه را کوفته بخت بر روغن
 بلسان در روغن نارچیل و میوه سایله جزیب نموده و چون
 لقوام آورده باشند و از آتش فرود آورده اول مرتبه بگو
 را در آن حل نمایند پس جوهر را اصلاح کرده ابرشیم را
 داخل نمایند بعد از آن غنبر گد اخته و مویابی و فقر را گد اخته
 و فادز هر جدا جدا و افیون و زعفران باین ترکیب ذکر
 داخل نمایند پس ادویه چرب کرده را پس مشک گاه در
 طلا و ورق لقره پس جمد و مباله نمایند که اجزا خوب بجم
 شوند و آنقدر تریز نند که هیچ جزئی از آن ممتاز از غیر
 دیگر نباشد پس در ظرف چینی کرده نگاه دارند و پیش از شش

استعمال نمایند و شربت ازین مجموع از هر یک یک نیم مشغال
 و مقدار بافیون را تا یک مشغال نیز جائز است و این کوا
 بغیر غرقها و غسل و نبات یکصد و دوازده جزو است
 و فراجش گرم است در اول درجه اول و شاکت
 درجه سوم مسفر مانند بر عار فان قوانین ترکیب نیست
 که کسب قوانین کلیه ترکیب این ترکیب مشغول است اما اگر
 سیر عمده فضلا اندکی لازم است که عادت قوانین ترکیب
 باشد افلونیای حکیم عماد الدین محمود که از جهت اعتماد بر آن
 بحد دس نموده اند صنعت آن لفل سیاه سنبل الطیب
 قر نفل بیل بوا مصطکی رومی ریوند چینی بسبب استادن
 بزربالینج سفید تخم کرنس درق گلشن افیون دارچینی
 از هر یک دو مشغال افیون خالص زعفران از هر یک پنج
 مشغال ادویه کوفته بخت بر روغن بنفشه بادام چرب بخور
 باشد وزن ادویه غسل مصغه مقوم سبت شش درم نبات
 یک خود تاد و خود و افلونیای دیگر منقول از طب کوه
 صنعت آن لفل سیاه بزربالینج سفید از هر یک سبت درم
 افیون ده درم زعفران پنج درم سنبل الطیب عاقر قره حافریون
 از هر یک دو درم چندیدتر یک درم زرنبا و در و پنج درم
 مشک خالص مردارید ناسفته از هر یک یک درم غسل
 نو و مشغال علی الرسوم مجموعی سازند شربت یک رنگ
 افلونیای دیگر صنعت آن ریوند چینی بسبب زرنبا و
 عود هندی دارچینی قر نفل اشنه سانج هندی سنبل الطیب
 حب بلسان از هر یک دو درم خصیه الثعلب مسکر بزربالینج
 زعفران تخم کرنس از هر یک یک درم لفل سیاه افیون
 مسکر از هر یک سبت درم مصطکی رومی پنج درم عاقر قره
 فریون از هر یک یک درم مشک ترکی نیم درم ورق طلا
 دانگ درق لقره یک درم اجزا کوفته بخت بر روغن بادام
 کند و باسه چندان غسل صاف کف گرفته لبشیر
 و بعد از ششماه بقدر قوت مزاج استعمال نمایند افلونیای
 جالینوش صنعت آن زعفران پنج درم عاقر قره
 افیون سنبل الطیب از هر یک یک درم لفل سبت درم
 بزربالینج سفید سبت درم افیون یک درم با غسل مصغه
 وزن ادویه مجموع سازند و افلونیای دیگر صنعت

از تالیف شیخ الریس است مسکن ادجاع است و آنرا
 از برای قولنج صنعت آن لفل سفید بزربالینج سفید از
 هر یک سبت مشغال افیون ده مشغال زعفران پنج مشغال
 فریون سنبل الطیب قرقره از هر یک یک مشغال غسل
 سه وزن ادویه بدستور مجموع سازند افلونیای این
 جهت نزلات و ادجاع معده و ریاح و قولنج با مطبوخ
 یا بارب استعمال نمایند و جهت تشنج و قابل مطبوخ جزو
 و جهت سرفه و ضیق النفس با مطبوخ زود فایر مشک
 و جهت سنگ کرده و شانه با آب کرنس و جهت نزلات
 جمیع اعضا یا آب برگ نار مشک قدر شش یک خود
 داین نسخه نیز از قرابادین افندی صالح علی طیب ابرام
 سلطان قیصر درم نقل شده + صنعت آن لفل سفید
 بزربالینج سفید زعفران از هر یک یک درم سنبل الطیب عاقر
 چندیدتر از هر یک یک درم با غسل سفید بدستور مقرر
 سازند + افلونیای کبیر منقول از قرابادین افندی صالح
 چلی نهایت مخدر و مسکن ادجاع است صنعت آن
 لفل سفید بزربالینج سفید از هر یک دو درم افیون از
 از هر یک یک درم و نیم تخم کرنس تخم مقدونس که فطر اسالیب
 است دو تو از هر یک ثلث درم زعفران یک درم
 سنبل الطیب عاقر قره حار زرنبا و از هر یک سبب
 حبه افیون و قطس تخم از هر یک یک درم اجزا را با غسل
 سفید مصغه بقدر حاجت مجموع سازند + افلونیای تالیف
 مرحوم حکیم سید محمد رحیم حکیم باشی منقول از خط ایشان
 بجهت درد اعضا و قولنج و تقویت باه و اعضا زرسه
 نافع + صنعت آن غنبر اششب یا قوت سرخ مردارید
 از هر یک دو مشغال مایه شتر اعرابی خصیه الثعلب مسکر
 جودار خطائی فادز هر حیوانی دارچینی عود قمار سبت
 جوز لوا زعفران ما زرنبا و از هر یک پنج مشغال فادز هر
 مشغال مشغال لفل سفید بزربالینج از هر یک سبت
 چهار مشغال تخم کرنس سه مشغال سانج هندی سلینج
 عاقر قره حافریون از هر یک یک مشغال سنبل الطیب حافریون
 ادویه را بار و روغن بلسان چرب نموده با غسل سبب

مجموع سازند + افلونیای حکم صلح خان شال آن مجموع
صنعت آن فلفل سفید بزرگ البوم سفید از هر یک سه مثقال
در روغن عرق به سنبل الطیب خصیة الثعلب مفرغ خلیا
مثقال از روغن تخم شمشیر بر سه تخم جزر رشک ترکه فلفل
بریک ده مثقال منطکے روغن طباشیر آله منقح عرق
از هر یک یک مثقال بسباسه دانہ بیل تخم بالنگو انیمون
گل گاوزبان صمغ عربی رازیانه دار فلفل صندل سفید
کلاب سوده مغز نارچیل مقشر مغز بادام شیرین مقشر مغز
بسته بومن سرخ بومن سفید از هر یک سه مثقال فلفل
مثقال در روغن گلکسنخ دارچینی از هر یک شش مثقال
زنجبیل عاقر قره راج ترکه جوز بویا از نواد از هر یک چهار
مثقال زعفران ده مثقال تخم کرفس نه مثقال حب انیسون
سازند هکته پنج مثقال انیسون کارزرونی هتقاد و پنج مثقال
عسل سفید معنی هتقاد و پنج مثقال کلاب جیل مثقال
بوستور مقرب مجموع سازند + افلونیای نهایت صندل شیرین
ولانا عبد الرزاق لاهیجی صنعت آن انیسون کارزرونی
دوازده مثقال در روغن عرق بر درارینا منته سنبل الطیب
بر انیسون فلفل سیاه عود همکار خام دارچینی در جان ترمزی
بر باوسنی بر ششم مقرب زعفران گاوزبان اسطوخودوس
انیمون اریطی تخم جزر رشک تخم کاسنی مقشر صندل
سفید سوده هلیله سیاه مثل از روغن فلفل سفید انیسون
رازیانه خصیة الثعلب قاقلیه صری قاقلیه جوز بویا بسباسه
فلفل شقال مفرغ خولجان بوزیدان بومن زنجبیل آله
فلفل رشک ترکی فالص از هر یک یک مثقال در روغن طلا در
قره از هر یک سی عدلا جو در منقول سه مثقال عسل
صنعت آن وزن ادویه بستور مقرب مجموع سازند + افلونیای
یک از اختراع حکم محمد سفید قلع امدانے که این افلونیای
در بار افلونیای حکیم امیر عباد الدین محمود و افلونیای
حکیم احمد ترکیب نموده و چنانچه ایشان افلونیای خود را
کرده اند مجموعا و واحد سے موسوم نموده اند و نیز
افلونیای خود را بسفید کوم نموده و جمع منافع و خواص
مغزی ایها بجهت افلونیای خود ذکر کرده اند حکیم محمد
راوی از برای افلونیای خود آورده + صنعت آن کلاب سیاه

پوست هلیله زرد پوست هلیله کالی پوست هلیله طاش سفید
نیسه سالکه کشین خشک مقشر از هر یک سه مثقال کبریا
شمع شیب سبز گلکسنخ پوست زرد اترج از هر یک دو
مثقال اسطوخودوس ریوندر چینی پوست سنج نفل مصطکے
رومی عود قمار سے خام زعفران صندل سفید زهرین
مطلق مخلوب یک مثقال زنجبیل عاقر قره راج یک مثقال دارچینی مثقال
بزرگ البوم سفید پنج مثقال انیسون ده مثقال اجزا الا توفیه خیر
بر روغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه
عسل سفید مصطکے مجموع سازند و بعد از شش با احتمال
نماند + افلونیای نهایت میرزا محمد حکیم صنعت آن فلفل
بزرگ البوم سفید انیمون زعفران از هر یک بیست مثقال مصطکے
اسطوخودوس بر ششم مقرب از هر یک پنج مثقال مردارینا
سند کر با شیب سبز یا قوت رمانی شک تبتی جد و خطا
در روغن طلا از هر یک دو مثقال بعد کوفته و روغن نقره عود
تقاری خام مایه شتر اعرابی سنبل الطیب سازند هکته
در روغن عرق جوز بویا بسباسه گاوزبان تخم باد بونوب
گلکسنخ تخم کرفس ناخواه پوست زرد بیرون اترج
از هر یک سه مثقال خصیة الثعلب مفرغ شقال زرنجان
لسان العصا فی از هر یک چهار مثقال فلفل دانہ بیل زرنجان
دارچینی دار فلفل اسارون زرنج باد بونوب خولجان
حب بلسان پوست بیرون پسته بوزیدان اشنه از هر یک
مثقال عاقر قره انیسون از هر یک یک مثقال بومن سفید
تودری سرخ تودری سفید مغز نارچیل مقشر مغز خلیا
مغز تخم خرزله مغز پسته مغز کزدگان از هر یک یک مثقال
عسل مصطکے سه وزن ادویه بستور مقرب مرتب نمایند
و مخفی نمایند که این ترکیب نیز نهایت شوش است و آنچه
کالیه ترکیب خارج + افلونیای که دیگر که بجهت قوت
بے نظیر و باد با شکند و طبع رانم سازد و لیکن مسکن جمیع
دردها است و خواب آورد و صنعت آن فلفل انیسون زرنجان
سفید بیرون ناخواه برگ سداب فودنج زرنجان
چند بیست حب الفار از هر یک یک جزو ستمونیای
شوشه ثلث جزوی کوفته بخیه بعسل مصطکے سه وزن
ادویه بر ششند شربت تا یکدم و این دو ایازده جزو است

وز اجش قریب با اعتدال در گرمی و سردی بلکه مال
لگرنه و خشک است در رجب سوم افلونیای دیگر قریب
با فلونیای قبل لیکن مسهل نیست و دوا سے اجید است جمیع
دردها را فروشانند و باد با شکند و قوت لوج رانم باشد
صنعت آن فلفل ناخواه شونیز حب الفار چند بیست
زرنج کرمانی انیسون بزرگ البوم سفید بیرون اجزا سارک
کوفته بخیه بعسل مصطکے سه وزن ادویه مجموع سازند
افلونیای که دیگر از نهایت متأخرین نهایت نفع و زیادت
با فلونیای حکیم سلیمان سوسو شیرازی و کله در دیده که
جمیع امراض را موافق است + صنعت آن بزرگ البوم
چهار مثقال فلفل مصطکے رومی جد و خطای عنبر زنجبیل
رشک تبتی شیب سبز مردارینا منته یا قوت رمانی لکل
بخشی بسد محرق منقول در روغن طلا عاقر قره فلفل بیرون
باد بونوب پوست زرد اترج بومن سفید بوزیدان کند
پوست بیرون پسته و نه ترکه از هر یک دو مثقال
کرباسه مخفی زرنجان در روغن نقره در روغن عرق بیس
عود قمار سے خام سازند هندی اسطوخودوس فلفل
زنجبیل اسارون شامه دارچینی اشنه حب بلسان خولجان
سعد کونی قسط بجرى جوز بویا لسان العصا فی خصیة الثعلب
مهری ریوندر چینی غار لیبون هن سفید لافلفل سنج
سیاه نظر اسالیون صمغ صانی میوه سالکه از هر یک سه
مثقال بر ششم مقرب صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس
گلکسنخ منقوح الا قمار تخم خشخاش سفید مغز نارچیل
مقشر مغز تخم خرزله از هر یک ده مثقال انیسون یک مثقال
عسل مصطکے سه وزن ادویه بستور مقرب مجموع سازند
شربت از یک نخود تا یکد انگ + افلونیای متأخرین که
صنعت آن مردارینا منته کرباسه تخم سلیخه
سنبل الطیب از هر یک ابر ششم خام از هر یک سه مثقال
سعد محرق زرنجان حقیق میانی طباشیر سفید دارچینی
اسارون شامی سازند هندی صندل سفید رشک
منقح ریوندر چینی تخم جزر رشک عنبر اشهب رشک تبتی
در روغن طلا در روغن نقره جد و خطای محب در روغن عرق
باد بونوب گل گاوزبان پوست زرد اترج از هر یک دو

اعل بر خسته یا قوت رمانی از هر یک یک مثقال لفل سفید
 چهل مثقال مصطلح است مثقال زعفران ده مثقال
 ایون چهل مثقال تخم کرفس یا زرده مثقال جوز بولسا
 خولجان اسطوخودوس مایه شتر اعرانی از هر یک پنج مثقال
 مصطفی وزن مجموع ادویه بدستور مقرر بخون سازنده افلونا
 دیگر از متاخرین + صنعت آن یا قوت سرخ رمانی یا قوت
 زرد یا قوت کبود لعل بر خسته ورق گل سرخ سانج هندی
 گل کماؤ زبان دار چینی سیلانی تخم خرفه مفسر صندل
 صندل سفید قرفل پوست زرد اترج بهمن سرخ بهمن سفید
 درونج عقربی از بنا د شیر آرد منقعه چندید تر خشک
 عنبر اشب باد زهر حیوانی اصطهسانا زورق طلا خطبه
 مسری از هر یک دو مثقال مردارینا منقعه پنج مثقال
 سنبل الطیب پوست برون استه تخم کاسنی مفسر طباشیر
 سفید جدوا خطانی مجرب مصطفی رومی گل محتوم ورق
 لقره محلول از هر یک مثقال ایون گاز رونی خالص
 دو صد و بیست و پنج مثقال زعفران هفتاد و پنج مثقال
 حمل مصطفی صد و پنج مثقال گلاب پنج حقیقه بدستور مقرر بخون
 سازنده در نسخه دیگر فیروزه نیشابور سے عقیق یانی بسد
 سرخ کرباسه شمع شتر کافور از هر یک دو مثقال داخل
 دوزن غسل سه صد مثقال دنبا ت سفید و قن از هر یک
 هفتاد و پنج مثقال نیر داخل است + افلونیای دیگر از اطبا
 اصغیان که بحبت خاقان اعظم بادشاه جمجاه شاه سیاهان
 تالیف نموده اند + صنعت آن جدوا نفس مجرب خطانی
 یا زده درم مردارینا منقعه یا قوت سرخ رمانی از هر یک یک
 کرباسه شمع مرجان قرمز باد زهر حیوانی اصطهسانا
 از هر یک دو درم لعل بر خسته مومیانی دارا بگردی گل
 ارمنی مغول دروغ کعقر به طباشیر سفید صندل سفید
 صندل سرخ بهمن سفید بهمن سرخ کباب چینی شبانگین نخود
 آویند مایه شتر اعرانی سنبل الطیب ان العصاره عاقر قرقاص
 صافی دار چینی آله منقعه جوز بوا قاقله صغار قاقله کباب
 لفل سیاه لفل سفید و لفل زنجبیل اسنه دار چینی
 تخم کرفس زراوند بر جرج زرباد تو دوری سرخ تو دوری زرد
 حب الزلم تخم زرد کنگه زیران بزر البه سفید بز کنگه مثل لعل

سورجان سفید شیرین ایون مثقال مسخر تخم بلبل
 ترب لفل مویه تخم انجره صمغ عربی قرفل بسا سه تخم کما
 ریونز صنی بطیاناسه رومی حب الغار زراوند طول کوی
 لقره فریون نار جبل دریائی از هر یک درم گل کما
 خصیه الثعلب مسری مصطلح رومی مغز بادام شیرین
 مغز فندق مفسر مغز نار جبل مفسر مغز تخم خربزه از هر یک یک
 ایون گاز رونی بیست و پنج درم عنبر اشب غسل سفید
 سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر بخون سازنده لفته اند
 که این افلونا نافع است از برای قوت باه و تمهید
 ریه است و نشاط و تفریح آورد و دفع سموم است و
 صحت کند و نافع است از برای باد طاعون و نافع
 از برای جمع اوجاع و الآم + افلونا سے دیگر تالیف
 یکے اطبا سے اسفغان + صنعت آن قرفل سفید زرد
 سفید زعفران مصطلح رومی لیب محرق اشب زرد یا قوت
 رمانی مشک بتی جدوا خطانی مجرب لعل بر خسته درق
 دانه میل بواز زنجبیل دار چینی عود بلسان پوست بیرون
 بسته اسارون عنبر اشب دار لفل زرد حب بلسا
 باد زهر حیوانی خولجان از هر یک دو مثقال اسطوخودوس
 ابر شمع مقرر مردارینا منقعه فاد زهر حیوانی اصطهسانا
 از هر یک نیم مثقال درق لقره کرباسه شمع بعد کونی
 سنبل الطیب عود کما قوام غرقی سانج هندی جوز بولسا
 کرفس درونج عقربے ناخواه پوست زرد اترج بهمن سفید
 تو دوری زرد تو دوری سرخ لسان العصاره از هر یک
 مثقال خصیه الثعلب مسخر قرفل زرباد از هر یک چاه
 مثقال مایه شتر اعرانی یا زرده مثقال عاقر قرقاص فریون
 از هر یک یک مثقال تریاق فاروق بیست مثقال مغز
 نار جبل مفسر مغز خنوزه از هر یک ده مثقال ایون
 گاز رونی نسی مثقال غسل مصطفی سه وزن ادویه بد
 مقرر بخون سازنده + افلونیای دیگر از اطبا و گیان
 صنعت آن لفل سیاه سنبل الطیب زنجبیل دار چینی
 مرکه صافی فریون از هر یک ده درم زعفران پنج
 اسنه سلیمه سیاه قرفله الطیب اسارون زرباد خصیه الثعلب
 مسری چندید تر زراوند بر جرج عود بلسان حب بلسا

لسان العصاره عود قمار سے غرقی خام عود و کلب
 اسنه حب الزلم حب لقلقل تخم بلبلون سیطرح مندی کما
 خولجان زراوند مشکطرا مشع باد زهر حیوانی پوست زرد اترج
 مغز خنوده گاز زبان ریونز چینی از هر یک یک درم
 پوست بلسا کبابی مغز بادام شیرین مغز لسته مفسر
 مثقال مسخر مغز نار جبل مفسر زراوند سفید از هر یک
 درم قرفل جدوا خطانی مجرب صمغ عربی از هر یک یک
 مصطلح رومی گل ارمنی از هر یک درم کباب چینی
 سرخ بهمن سفید اشب انجیر از هر یک چهار درم کما
 تو دوری زرد طباشیر سفید مردارینا منقعه کرباسه شمع
 بسا محرق عقیق یانی یا قوت رمانی از هر یک درم
 بیست درم + در نسخه دیگر ده درم است عنبر اشب
 مشک خالص نیر درم زرد محلول لقره محلول از هر یک یک
 ایون ده یک وزن مجموع ادویه ایون را کلاب
 کرده باقی ادویه را انچه صلایه کردنی است صلایه کرده
 باقی ادویه را کوفته بخته بر دهن بادام شیرین حب
 لعل سفید مصطفی سه وزن ادویه لعل مقرر بخون
 سازنده در ظرف چینی نگاها لاند و بعد از سه ماه بعد از
 از شش ماه استعمال نمایند شربت بقدر نخود کباب
 فرود بردار افلونا بکیم مومن در تحفه المومنین ذکر کرده
 گفته که مزاجش قریب است با اعتدال موافق است
 مزاج بارده و حاره را صنعت آن زراوند سفید ایون
 گاز رونی از هر یک مثقال زعفران کشتیر خشک مفسر
 هر یک پنج مثقال صندل سفید طباشیر سفید سنبل الطیب
 درونج عقربے بسا سه عود قمار سے سانج حب بلسان
 عود بلسان سعد کونی زرباد قسط کج جوز بولسا
 دار لفل سلیمه سیاه اسارون فوغل زنجبیل بهمن
 بهمن سفید تخم باد زهر حیوانی بوزیدان از هر یک دو مثقال
 دار چینی گل سرخ تخم خنوخاش مغز خنوده مغز نار
 زرباد گل گاز زبان از هر یک سه مثقال آله
 در شیر کما و پر در ده هفت مثقال مشک بیست مثقال
 کرباسه شمع مردارینا منقعه یا قوت رمانی لعل بر جرج
 مرجان قرمز عقیق یانی درق طلا عنبر اشب از هر یک

یک شقال جوهر را رنگ سماق با گلاب صلا پیچوده
 واتی ادویه را کوفته بجمیده بجزل مصفیه سه وزن مجموع
 در سرشته معجون سازند میفرمایند باید دانست که درین
 سرشته شال را خیار از متاخرین رعایت قوانین کلیه
 ترکیب نیز شده و با اعتقاد بنده خالی از مضار نیستند
 افلونیاسی با حفظ الارواح جمع منافع افلونیاسی فارسیه
 و افلونیاسی حکم عماد الدین محمود که حکیم سلیمان موسوی
 از مغزی الی نقل کرده از براسه این افلونیاسی که نموده
 و این افلونیاسی متاخرین است موفقت معلوم نیست
 صفت آن بزبان سفید سفید فلفل سفید از هر یک بیست
 شقال شیر خشک خراسانی صندل سرخ صندل سفید
 دارینی طباشیر سفید سنبل الطیب گل سرخ منزه از الاقیاع
 و خشکاش سفید مغز چغوزه مغز نارچیل مقله مغز
 خیارین مغز خرمخیزه از هر یک پنج شقال ایون زربان
 درون محقر به گل کا و زربان بسا سه عود و تمارسه
 هم حب لبسان از هر یک چهار شقال مصطکی رومی
 زعفران از هر یک ده شقال ساج شکر خولجان سعد
 کوفی قسط بخری جوز بلو او و لبسان با شکر جاما سلیمه
 فطر سالیون اسارون زنجبیل رازیانه انیسون تخم
 کرفس قرفل از هر یک سه شقال افزون پوست زرد
 اترج پوست بیرون پوسته ورق نقره مشک تری بهمین
 بهمین سرخ دو تو تخم بادرنجبویه بوزیران از هر یک دو
 شقال اجرا کوفته بجمیده بجزل مصفیه سه وزن ادویه
 سرشته معجون سازند و در سرخه دیگر یا قوت رمانی لعل
 برشته که در سرخه ورق طلا عنبر اشهب از هر یک شقال
 مروارید ناسفته یک شقال سدیر جان قرفی عقیق یاسنی
 از هر یک شقال داخل است جوهر الکلاب صلا پیچوده و ق
 طلا و ورق نقره را بجزل ملکرده عنبر ابرو عن لبسان
 که داشته بانی ادویه را کوفته بجمیده بدست و مرقر معجون را در
 شکر خوار که یک تا نیم درم + افلونیاسی با حفظ الارواح
 حکیم میر موسی گفته که این افلونیاسی با اعتبار است
 جمیع از این است بصفت آن بزبان سفید فلفل سفید
 سفید از هر یک ده شقال زعفران یک شقال کثیر خشک یک شقال

صندل سفید و در سرخه طباشیر سنبل الطیب گل سرخ خشک
 سفید مغز چغوزه مغز نارچیل مقله مغز کا و زربان یک
 سه شقال درون محقر به زربان و بسا سه عود و تمارسه
 سابق هندی عود لبسان سعد کوفی زربان قسط بخری خولجان
 لبسان العصاره دار فلفل ساجیه اسارون فلفل زنجبیل رازیانه
 انیسون قرفل فرنیون پوست زرد اترج پوست بیرون
 پوسته ورق نقره بهمین سرخ بهمین سفید و در سرخه تخم
 بادرنجبویه بوزیران از هر یک شقال آمله بشیر بر درده
 بنقاد شقال مشک ترکی نیم شقال عمل سه وزن ادویه
 بدست معجون سازند و بجهت بعضی این ادویه اضافه شده
 مروارید ناسفته که از هر یک سه شقال یا قوت رمانی لعل
 برشته ورق طلا عنبر اشهب از هر یک شقال سدیر جان
 قرفی عقیق از هر یک سه شقال + و نیز از اجزاء نفس
 است نفس التراب کبیر تالیف میرزا ابراهیم ولد محمد شرف
 نقل از بیاض مجربات او بجز مغزی الیه قلمی نموده اند که از
 ترکیب از من است دسوا از این اسم نیا فتم اسم لائق این
 ترکیب بسبب بسیار منافع که مشاهده نمودم از ترکیب است
 از بر اعانت بر مضه و تقویت باه و تقویت قلب و جمیع
 اعضا کرمیه و با وجود این افعال بسیار گرم نیست و در سرخ
 از یک تا یک تا دو دانگ تا نیم شقال است بصفت آن لبسان
 قاقله صغار قرفه الطیب زنجبیل لبس دار فلفل دارینی ساج
 شامه از هر یک یک شقال فلفل سفید مروارید ناسفته زعفران
 رو بوزینی از هر یک دو شقال کثیر خشک مقله شش
 شقال طباشیر سفید یک شقال عصاره زرشک ده شقال
 بادرنجبویه معدنی ایون کار و نسی از هر یک شقال
 قاقله کبارنج شقال قرفل یک شقال و نیم شکر سفید
 بنقاد شقال من مصفیه یعنی عمل مصفیه بنقاد شقال
 بدست و مرقر معجون سازند و اگر اضافه کرده شود
 باین معجون عنبر اشهب ورق نقره از هر یک یک شقال
 ورق طلا نیم شقال میگردد اقسومی فرماید که اگر
 درین معجون بوض فا در هر معدنی حد و در خطایی
 کنند و ملحق است دانش سل بنده شده باشد معجون
 نفیس است فا در هر معدنی بطل فعل ایون است

جمع میان ادویه قلبیه و ایون را جائز نداشته اند
 اطباء یونان و یا آنکه ایون را داخل نه نمایند
 و بانی ادویه بالمخفات داخل باشد + و نیز از اجزاء
 بادرنجبویه است و آن مغرب از بادرنجبویه فارسی است
 یعنی تریاق الریح چون زهر مره که بعضی تریاق السم است
 و بعضی گفته اند که بادرنجبویه ترجمه و حرثا است اسحق گفته
 که بادرنجبویه معجون مبارک است بادهاست غلیظه که در معده
 و اخشا باشد خلیل دهد و سد باسه کبد و طحال را
 بکشاید در دوت رحم را برود و حیض فرود آورد و تریاق
 ریح را سود دهد و منیع النفس بر ترقان سکه و استر خاکی
 اعصارا نفع بزرگ دارد و سرخ زیتون گفته که منافع بادرنجبویه
 منافع و حرثا است و منافعی که برای در حرثا ذکر کرده بعینه
 منافعی است که اسحق از براسه بادرنجبویه ذکر کرده بصفت
 آن بر سرخه اسحق زربان و درون محقر به ایون
 چندید است مرقر ماسلیج سیاه هوام الجوس بزبان
 سفید قسط تلخ بلندی جاوشیر زعفران از هر یک شش درم
 بزربانیه شش درم مروارید ناسفته بزرگ درم که
 صافی از هر یک دو از ده درم ادویه را کوفته بجمیده
 بجزل مصفیه سه وزن ادویه سرشته معجون سازند
 و در سرخه زعفرانی هوام الجوس داخل نیست وزن
 مروارید دو درم است دو وزن عمل دو وزن مجموع ادویه
 است و در سرخه مصفیه هوام الجوس داخل است و
 وزن مروارید دو درم است و گفته که صاحب کمال المعنا
 بعضی یازد کند ر آورده و در سرخه شیخ الریس فلفل
 دار فلفل از هر یک شش درم داخل است و وزن
 مروارید دو درم است و سرخه شیخ الریس بهتر است
 و این دو را در ظرف صینی نگاه دارند و بعد از ششما
 استعمال نمایند و قوت این دو تا دو سال باقی میماند
 شربت تا دو دانگ + و نیز از جمله کبار که اصل و عود
 در این ایون است بر ششما است +

فصل در ذکر سرخه بر ششما
 و آن لغت سر بانی است و معنی آن بر الساعه و این است
 که سر بانیون الطلاق کرده اند بر معجون که آن را کبیر

معروف است با فلونیاسه رومیه ذکر افلونیاسه رومیه
 ازین شد ولیکن افلونیاسه رومیه به نسخه شیخ الرئیس برین
 آزار بر ششما نامیده اند و در آنجا ذکر شده پس لازم است که
 درینجا ذکر شود با تصرفاتیکه بعد از جالینوس در آن کرده اند
 و صنعت هر یک را ذکر نماید و بعضی اطباء بر ششما قدیم
 با فلونیاسه رومیه اصل شیخ نمیدانند و این غلط از ایشانست
 از راه عدم مطالعه کتب متقدمین واقع شده چه کتب معتبره
 قانون شیخ الرئیس صریح است باین معنی که افلونیاسه رومیه
 ششما قدیم است اگر چه شیخ بر ششما از ذکر کرده لیکن نسخه
 افلونیاسه رومیه را ذکر کرده بهایون دوائی است که در آن
 بنام بر ششما قدیم ذکر نموده اند و شیخ داود الطائفی گفته
 که بر ششما که درین زمان معروف است از تراکیب است
 و اکثر اطباء بر آنند که از تراکیب ابوعلی بن سینا است
 که مشهور است با الوالبرکات طبیب که از دین یهودی
 اسلام آورده و سلسله الکبابه هم مثل حکیم محمد سعید و حکیم
 محمد باقر از اولاد او است حق تعالی او را برکت داده
 که همیشه از اولاد او اطباء هادق میباشند - و باز شیخ
 داود گفته که من دیدم در کتابی که تالیف شده در خواص
 بر ششما و صفات و افعال آن که این ترکیب از جالینوس
 و آن مرحوم میفرماید شیخ الرئیس ابوعلی علیه الرحمه در قانون
 آورده که جالینوس گفته که من خواب دیدم این مرکب را که
 من دو فیلین رومی طرسوسی ام و فیلین که از خلفای
 و انبیای نبی اسرائیل بلکه از خلفای حضرت سلیمان
 علیه السلام است و شیخ این را با اسم فلونیاسه رومیه کرده
 و بالفعل این امیان اطباء مشهور بر ششما قدیم است
 و گفته که این نافع است از براسه بسیاری از امراض خصوص
 از برای تویج و مسکن جمیع اوجاع است و بعد ازین میگوید
 که جالینوس حکایت کرده که دیدم در خواب دو فیلین را
 و گفت که من از استنباط فیلین که در طرسوسی طبیب ام
 و منفعت من از براسه کسی است که قسمت شده باشد او را
 موت بسبب شدت اوجاع جمله و امراض مملکه منفعه عظیم
 نیکی استم از براسه بسیاری از اوجاع شدید عارضه
 و بسیاری از امراض مملکه منفعه عظیم و از آنجمله آنکه اگر

مادت شود در معاقولون و جبهه شدید که آن در حرا
 قویج نامند پس بخورد صاحب و جع از من بخورد
 میگردد و جع او را گریزاند مانند مرلیسه که بوده باشد
 او را عسر بول یا سنگ کرده و همانند که اذیت رساند بان
 نخض نفع میدهم از برای او و زایل میگردد اوجاع
 طحال را و نفس انصباب شود و شیخ و سل را در دردیست
 که با ناهخوف هلاک باشد اگر آشناسیده شوم کسی را
 که نفث الدم داشته باشد یا فی الدم حامل می شوم میارم
 و موت برده موت او میگردد و ساکن میگردد اوجاع
 را که جارت شود در اعضا و احشا و سعال و خنا قما
 و فواق و زلزله با سه مندر از سر را و گفته شده که خوردن
 آن بعد از فصد و اسهال در صدک مرکب از خون
 و غلطی بارد چون سودا و بلغم نهایت نافع است و در
 در ساعت فردمی نشانند و این همچون نافع است از برای
 تشنج از شدت و جع خوردن آن و از برای درد گوش
 چون خورده شود یک قیر اط یا نیم دانگ و چون متعلق
 حبه از آن در شیره دختران ملگروه در گوش چکانند
 زایل میگردد اندر در گوش را و بعضی از روایات از مخبر
 صادق عمر چنین استنباط میشود که این دوا از ادویه
 ساویه یعنی منزله بطریق وحی و الهام است صنعت آن
 به نسخه شیخ ابوعلی بن سینا هم لطف سفید بزرگ سفید
 هر یک بیست شقال اینون ده شقال زعفران پنج شقال
 افزیمون سنبل الطیب عاقر قرحا هر یک یک شقال
 اجزا کوفته با عسل مصفا بقدر کفایت همچون سازند
 و بعد از گذشتن ششماه از ساقن این دوا استعمال
 نماید شربت مقداره نخودی با آب گرم نوشند و این نسخه
 هفت جزو است و وزن اجزا پنجاه و هشت شقال است
 و گفته که مزاجش سرد است در درجه اولی و خشک است
 در او در درجه سوم و اجزای این به نسخه شیخ
 رئیس مطابق است با اجزای موزی که در حدیث فاطمه
 عباس وارد شده زیرا که فاشاره است لطفل امین
 و الف بافیون و زبر عفران و صین بعاقر قرحا و با
 به زبر البجم و الف ثانی با فزیون و صین به سنبل الطیب

و شیخ داود الطائفی که تالیف شده در صفات خواص
 و منافع بر ششما قدیم نقل کرده عبارتست درود آن
 که صورت عبارتست این است - انی لم ازلع و اوجد من
 المتخذ من الاخون الشاهین الروسه و الی غیر ذلک
 الرأس المشرف و اغویه و شعور استقاله و شعر السط
 الطیب و البارود الحار المقطع اذا جمعا بالشراب الذی
 جمده الزنبور + بدانکه مراد از اخون شاهین رومی ذریع
 لطف سفید و لطف سیاه است که تازه باشد که شباب
 کنایه از تازه بودن آنهاست و میان این هر دو
 است سبب اسم با سبب نکه هر دو در شیر خست اندازند
 اند که از یک جنس اند یا آنکه هر دو از یک زمین خیزند که
 سهندستان باشد بلکه فی الحقیقت در اکثر هر دو یک
 یک مقشر و یک غیر مقشر رومی کنایه از سفید و زنجی کنایه
 از سیاه است و مراد از رومیه رأس مشرف اینون است
 که در نسخه ششماش است که ششماش مشرف یعنی لنگه
 وار و مراد از او برادران اینون یک افزیمون است
 باعتبار رنگ و صورت و فعل و بردت و تخمدرد و آن
 و مو در حتم و دووم زبر البجم است باعتبار فعل بجز
 تخمدرد که با اینون درین فعل بلکه در اکثر افعال و خواص
 مشارکت و برادری دارد و موها سقا له کنایه است
 از زعفران که تشبیه بوسه سقا له در سرخی رنگ و شعر سبط
 طبیب کنایه است از سنبل الطیب و عاقر قرحا بار کنایه است
 از عاقر قرحا که مرکب القوی است از قوت حاره مقطع
 از قوت بارده محذره و شربه که جمیع کرده آنرا زنبور
 عسل است در نسخه لطف سیاه بر نسخه شیخ اضافه شده
 و شیخ داود گفته که گمان آن است که جالینوس جمع کرده
 باشد این همچون را پس فراموش شده بسبب غفلت
 کسانی که کتب جالینوس را از یونانی ترجمه کرده اند
 یا بسبب اعراض مردم از استعمال آن چنانکه از بسیار
 از مرکبات و ابوالبرکات تجدید ذکر آن کرده باشند
 انتشار و شهرت آن امشده باشد و بحسب از امبا
 که چنانند این همچون را از جالینوس و حال آنکه او
 رئیس و سر کرده قوم است و حکیم حماد الدین محمود حسی شیرازی

در سال افیونی صفت آنرا با این صفت آورده اند که
 بر سریده باشد که در بلاد هند و برادر کوچک شامه در
 مقدار و در مقدار می باشد یکی از ایشان پسر جاشی
 و دیگر جوانی است رومی بجز او جوان رومی مقدار کمی
 و در نزد محدوده و از تخم سفید گیاهی که آنرا اخلع الرجال
 گویند یعنی قریب دهنده مردان مقدار سه مسادی اول
 و از دوع جاریه از دیده سیاهان مثل وزن دو اسه
 اول در آنکه سفید از آن مقدار مقلدی که اگر آن مقدار
 را اضافه کنند مثل آن مساوی وزن دو اسه اول
 شود و از شور تقالیه اگر چه در لوج ایشان نمیرود
 مقدار کمی نسبت آن بمقدار ثانی از تسبیل نسبت
 مقدار ثانی است باول از دو اینکه در شکابنه گویند
 می نهند بودیت و از حافظ الاطفال بنامند و از
 رخ گیاهی که کیفیت آن گرم است و فعل آن در زبان
 انسان ضد فعل آنست در سار بدن و ازین که بدن
 در دوع بسته اند و خوشبو است از هر دو مقدار که اگر
 اضافه کنند و در دوع ضرب کنند در پنج مساوی مقدار اول
 میشود که مقروض بود و از چیزی که نه جاد است و نه نبات
 و نه حیوان و منبرک است میان نبات و حیوان مقدار
 اول شریاب و داخل بعد از آن بود حیت نند جمله را در ظرفی
 که ضیق المسام باشد باطن آن لمس بر آنرا نیک شود بعد از
 ششماه استعمال نمایند شربت از یک نخود تا دو دانگ و بعد
 از آن میگویند که مراد از دو برابر و نفل سیاه و نفل سفید است
 و از خذ اهرجال بزرالبع است چون آن عقل را برود
 از نخل گشته و دوع جاری از شش ماه این افیون آورده
 شقالیه زعفران است و در آنیکه در شکابنه گویند می نهند
 محفوظ ماند و متاکل نشود از بیون است و عرق جیل
 و آنچه در جاد است و نه نبات و نه حیوان مثل است و
 و از وزن اول که نفل است پس آن بیست درم است
 و درم که بزرالبع است مثل اول است و سوم که افیون است
 در درم که چون ده دیگر بر آن افزایند بیست میشود و چهارم
 که زعفران است وزن آن پنج درم است نسبت آن بزر

که افیون است از نفل نسبت افیون باول که نفل
 و چون بزرالبع بوزن نفل است اعتبار نکرده و باقی
 از وزنه را وزن از هر یک یک درم است که در تصنیف اول
 دو میشود و در تصنیف دوم چهار و چون چهار را در پنج
 ضرب کنند بیست میشود این نسخه موافق نسخه شیخ رئیس است
 که نسخه جمهور را تصنیف بر شقای قدیم به نسخه شیخ
 داود الطائکی نفل سیاه نفل سفید بزرالبع سفید
 از هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران هفت درم
 سنبل الطیب لسان العصافیر عاقر قرحا فرفیون از هر یک
 یک مثقال عسل مصفای سه وزن ادویه بدستور مقرر همچون
 سازند و درین نسخه بود و در نسخه شیخ رئیس زیاد بخند
 و در وزن اجزای تفاوت است و گفته که همچون مذکور
 مجموعی عظیم النفع است و این همچون بالغ النفع است
 در تحفیت رطوبات غریبه بالا و قطع نزلات و زکام و
 امراض مطوین و قلع و مع و بخار و صداع کهنه و آمدن
 اب از دهان و استسقا و اسهال مزمن و نزف الدم
 و نفث الدم و کدورت حواس و کسالت و اعدا و تموی
 حواس است و نشاط می آورد و تقویت قوت مغز و
 و نافع است از برای بهره در دفع سرعت انزال میکند و در
 میگردد و اندر انزال منی را وسکن جمیع اذجاع است و در
 دندان را ساکن میکند و از چون بروی نهند و عظیم نافع است
 از برای سه قوی چون نیدرم از آب گرم فرو برند از برای
 باز دهر از برای تسکین و حج قوی و متفاوت است قوت
 آن در افعال زمانی که محسوس کرده شود فعل آن سبوزمان
 پس بدانکه گفته اند قطع اسهال میکند در یک ساعت و صداع
 در یک روز و اذجاع مفاصل و بخار در یک ماه و استسقا را در
 یک سال پس از شش ماه که از ساختن آن گذشته
 قوتش تا بیست و یکسال باقی میماند و در شفا الاستقام
 مسطور است که قوتش تا پنج سال باقی میماند و این همچون
 مضر است بخداوند صفرا و نکایت و ضرر میرساند بخداوند
 سودا بزودی و مداومت آن ناسد میگردد و اند بدن و
 عفتل را و ساقط میگردد و اند اشتهاست طعام
 را و شهورت باه را و افسار رنگ می کند

و ضعیف میگردد و اند قوتها را و جانز نیست از برای اصحاب
 استعمال آن زیاده بر یک مرتبه در هفته و شش از یک
 نخود تا دو درم است و باید دانست که می افتد در دم این عنصر
 بر کما دی یا بند از آن مضر نماید عظیم و غالب فساد آن
 درین زمان از جهت آن است که افیون و بزرالبع در
 زیاده میکنند و قبل از گذشتن ششماه استعمال میکنند و هر روز
 از آن میخورند سفید میکند که با یک جمله مضر آن درین زمان
 آن است که اطباء در آن و در افلونیا و فارسیه تعریفات
 نموده اند که ترکیب آن موش و مفر ساخته چنانکه در ذکر
 افلونیا گذشت و بعنوان اعتیاد هر روز از آن ضعیف
 از وزن شربت آن میخورند و شیخ داود الطائکی گفته که
 ضرر نسخه ششما شرب ریجانی جید است و علاوه سگری مضر
 فربه و قائم مقام آن است افیون یعنی چون وقت استعمال
 آن برسد و حاضر نباشد آن و حادث گردد در حفظان ساقط
 شود قوتها و نفس در سینه پیچیده شود و نیز قائم مقام
 افیون است بر ششما چون وقت اغذایون در آید و حاضر
 نباشد و حالات مذکوره حارض گردد و مستغنی بسیار
 شخص را استعمال بر ششما از استعمال قطران شامی آریفر
 و همچون و حسب مزاجه و مزاجه و تقوا و سلیم + بر ششما
 قدیم به نسخه معمولی که بهترین نسخهها است + صنعت آن
 نفل سفید بزرالبع سفید از هر یک بیست درم افیون
 ده درم زعفران پنج درم عاقر قرحا فرفیون دار چینی
 سنبل الطیب از هر یک یک درم عسل مصفای سه وزن ادویه
 بدستور مقرر همچون سازند و این نسخه ها نسخه افلونیا
 شیخ رئیس است با اضافه دار چینی بر شقای قدیم به نسخه
 دیگر صنعت آن نفل سفید بزرالبع سفید از هر یک بیست
 مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال قرحا
 افیون سنبل الطیب دار چینی چندید شرب یک مثقال
 کوفته بخیه لعسل سفید خام بپوشند و در شش ماه
 استعمال نمایند و این نسخه نیز جان نسخه قبلاست آن آنکه
 چندید شرب زیاده داخل دارد و س ادویه بهما
 درم مثقال بر ششما قدیم به نسخه محمود بن الیاس
 شیرازی + صنعت آن نفل سفید فلش ششماه

از هر یک بیت درم بزربنجم سفید افیون کازروسته از
 هر یک ده درم زعفران پنجم درم افزه بون سنبل الطیب
 عاقرقروا از هر یک یک مثقال کوفته بخیه لعسل مصفیه یکصد
 و پنجاه درم معجون سازند و در ظرف چینی کرده چهار ماه
 در جوگزارند پس استعمال نمایند شربت بختیقال و شایه نیک
 آلمه شده مطلقا که شربت بختیقال سوزاکتاب باشد
 یا از مصنف جدا کرده درم را یک مثقال آن کشنده است و
 اگر کشنده البته ضررهای عظیم میرساند پس چگونه صحیح باشد
 آنکه شربت از آن یک مثقال باشد بر شفاست قدیم بقول
 از تراویح المارولح + صنعت آن فلفل سفید افیون
 از هر یک هفت درم بزربنجم سفید پنجم درم زعفران دو درم
 افزه بون عاقرقروا سنبل الطیب از هر یک یک درم
 غسل سفید مصفیه است و وزن مجموع ادویه بدستور مقرر
 معجون سازند و در ظرف چینی کرده در جوگزارند
 و بعد از ششماه استعمال نمایند بر شفاست قدیم به نسخه
 دیگر + صنعت آن فلفل سفید بزربنجم از هر یک بیت
 درم افیون ده درم زعفران پنجم درم عاقرقروا سنبل الطیب
 از هر یک یک درم افیون را در شراب حل کرده باقی
 ادویه را کوفته بخیه بان لب برشته و در سایه خشک کرده
 باز سوده با غسل سه وزن ادویه معجون سازند و بعد از
 ششماه استعمال نمایند شربت از یک نخود تا یک درم
 بحسب عادت + بر شفاست ابو البرکات به نسخه این جز
 نافع است از برای امراض قلب و معده و امراض
 و سواد و دوسواس و اینجولیا و بے خوابی و استسقا
 و این جزله منافع بسیار از برای این بر شفاست ذکر کرده که
 ذکر آن موجب طولیست اگر اراده اظهار بر اینها
 در منهای مطالعه آن نمایند + صنعت آن فلفل سفید
 فاشرے فرخ خشک فو بزربنجم سفید از هر یک ده درم
 زعفران زرد و نود طول خطیانا سه رومی عقیق مشوی
 جد و از خطائی از هر یک چهار درم حب باغلا افیون مری
 صافی از هر یک هفت درم عاقرقروا سنبل الطیب
 سنبل رومی چندید ستر از هر یک دو درم افزه بون یک
 و کوفته بخیه باسه وزن مجموع ادویه غسل مصفیه معجون

سازند و بعد از شش ماه کار برند و در نسخه دیگر سنبل
 مروارید ناسفته هفت درم داخل است و وزن چندین
 یک درم + بر شفاست ابو البرکات به نسخه دیگر + صنعت
 آن فلفل سفید بزربنجم سفید از هر یک ده درم افیون
 پنج مثقال چندید ستر یک مثقال عود بلسان دو مثقال
 زعفران دو درم و نیم عاقرقروا عود هندی سنبل الطیب
 زربنجم سیاه همین سه درم همین سفید از هر یک یک
 درم خشک سفید نیم مثقال افزه بون نیم درم کوفته
 بخیه بروغن بلسان یاروغن زیتون چرب نموده
 با غسل مصفیه است و وزن ادویه معجون سازند بر شفاست
 ابو البرکات به نسخه حکیم میر محمد موسی گفته که این معجون
 در اکثر خواص بهتر از مشردیلوس است و بحسب
 تبت بلع کر بر به تجرب بر رسیده + صنعت آن
 میوه ساله مرئی صافه نماز لوس زعفران خطیانا
 از هر یک یک مثقال طین منقوش افیون سنبل الطیب
 صمغ عربی غار لیتون سفید از هر یک سه مثقال
 اقا قیا هو غار لیتون فطر اسالیون از هر یک دو مثقال
 قصب الذریره دار شمشعاع حب الفار عصاره
 لجه الیشس از هر یک پنج مثقال زرد و نود طول ریون
 چینی اسارون حاما جده روغن بلسان از هر یک
 سه مثقال و اگر روغن بلسان نباشد بدل آن زیت
 کنه دو وزن بلسان کنند روغن ادویه را کوفته بخیه بد
 چرب نموده با دو وزن مجموع غسل سفید مصفیه
 معجون سازند + بر شفاست ابو البرکات به نسخه حکیم
 میر محمد موسی منقول از تحفه المؤمنین + صنعت آن
 دار فلفل سلخه سیاه خطیانا از هر دو مثقال و از چینی
 سه مثقال چندید ستر چهار مثقال فلاح از حشر
 زرد و نود طول سنبل الطیب زنجبیل بودیه خشک از
 هر یک هفت مثقال افیون ده مثقال زعفران
 ده درم اینسون تخم کرفس بزربنجم سفید از هر یک
 ده مثقال و نیم روغن بلسان با روغن گسرخ
 هر کدام باشد ده مثقال غسل سفید مصفیه بقدر
 کفایت بدستور مقرر معجون سازند + بر شفاست

ابو البرکات منقول از خط شیخ بهاؤ الدین طبیب +
 صنعت آن افیون فلفل سفید از هر یک بیت مثقال
 زعفران بزربنجم سفید از هر یک ده مثقال افزه بون
 درم و نیم عاقرقروا دو درم غسل سفید مصفیه است و وزن
 ادویه بدستور مقرر معجون سازند + بر شفاست محمد بن
 ذکریار رازی + صنعت آن سنبل الطیب فلاح از حشر
 زعفران زرد و نود طول از هر یک ده مثقال دار فلفل
 خطیانا رومی سلخه دار چینی چندید ستر از هر یک چهار
 مثقال زنجبیل بودیه خشک از هر یک هفت مثقال
 افیون پانزده مثقال غسل سه وزن ادویه کوفته بخیه
 بروغن بلسان یاروغن گسرخ هر کدام که باشد ده
 مثقال چرب نموده با غسل بدستور مقرر معجون سازند
 و در نسخه دیگر وزن افیون ده مثقال است + بر شفاست
 دیگر + صنعت آن مصفیه رومی دار چینی کند از هر یک
 دو مثقال فلفل سفید یک مثقال زعفران نیم مثقال
 افیون پنجم درم ادویه کوفته بخیه باسه وزن مجموع ادویه
 غسل مصفیه معجون سازند بر شفاست دیگر + صنعت آن
 دار فلفل خطیانا سه رومی چندید ستر سلخه سیاه
 از هر یک چهار درم سنبل الطیب زعفران فلاح از حشر
 زرد و نود طول از هر یک ده درم افیون پانزده درم
 اینسون تخم کرفس پوست کرفس از هر یک بیت درم
 فلفل سی درم قسطخ فوسارون از هر یک ده درم
 زنجبیل فوجی خشک از هر یک هفت درم روغن بلسان
 ده درم غسل مصفیه سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون
 و بعد از ششماه استعمال نمایند و این مرکب
 با آنکه تفاوت معجون غیاتی است و معجون غیاتی
 در معاجین اقیونی ذکر خواهد شد بر شفاست ابو البرکات
 به نسخه دیگر گفته اند که این نسخه بهترین نسخه است
 و بحسب دفع معوم نائب مناقب تریاق فاروق و
 نافع است از برای زکام و نزلات کنه و در اعضا
 و اعصاب و زحیر و اسهال و قولنج و احتباس بول
 در وقتیکه دستسقا و در درم و احتباس حیض و قسط
 بول و منافع بسیار دارد و شرح آن موجب طولیست

صفت آن خطیانا سلیخه دا چینی از هر یک سه مثقال
 سبل الطیب قلع از خرزراوند طویل از هر یک هفت
 مثقال ایون ده مثقال زعفران یک مثقال انیسون
 نیم کرفس بزرالبنج سفید ساردن از هر یک پانزده مثقال
 فلفل سیاه هشت و دو مثقال قسط شیرین نود و هشت
 از هر یک پانزده مثقال زنجبیل بود نیمه خشک از هر یک
 هشت مثقال از دیره را کوفته بختی بر وزن گشنیز پانزده مثقال
 بر کرده غسل مصلحه چهار صد و پنجاه مثقال بدستور
 چون سازند بر ششانه نیمه حکیم لطف الشیرازی خالی
 آن مغزور صنعت آن فلفل سیاه بزرالبنج سفید از
 هر یک سی و هفت مثقال و نیم ایون زعفران از هر یک
 پانزده مثقال زعفران عاقر قرقا سبل الطیب از هر یک
 شش مثقال غسل سفید مصلحه سه وزن او دو غسل
 توام آورد اول مرتبه ایون را بنگاب حل کرده پس
 ای او دیر را بان سرشته همچون سازند مرتبه از یک
 کباب بر ششانه نیمه دیگر صنعت آن سفل سفید
 از فلفل پوست پنج انجبار از هر یک هفت مثقال عاقر قرقا
 و مثقال و نیم سبل الطیب زعفران از هر یک هشت مثقال
 ایون کار زدن هفت مثقال غسل مصلحه سه وزن
 او بدستور مقرر همچون سازند بر ششانه ابوالبرکات
 منقول از تحفه المؤمنین که معزی الیه علم نموده که مولانا
 ابوالبرکات فارسی شاگرد ابوالبرکات اودانی میفرماید
 این نسخه را از خط ابوالبرکات نقل نموده ام بهترین نسخه
 شفا است از برادری سموم حیوانی و نباتی و هفت دو
 سه در نظمت بصردا با کوش و ذکام و مزه و قوی
 فانی در غشه و سیلان لعاب از زبان و ذکای قلب
 قوت حافظه دفع نسیان و کراهت علم و تصفیه
 صوت و سه سبانی و سیات سه و هفت و هفت و هفت
 در درد معده و جگر و تقویت سداسه جگر و تقویت
 بر طبع خون و اخلاط صالح و هفت ربود و انواع استسقا
 وستی بدن و کثرت عرق و بوسه بدن و تقویت
 از پاره میگذرد حرارت عزیزه را در اول میگرداند
 حرارت غریبه را و کسل و تشاوب و نظمی و استروا و انواع

عیار و جهت کیفیت سنگ گریه و شانه و اورا رول
 در یک مجتمع را متفرق و محمد زسیان و جهت طبع و کوز
 سودا و در حشمت و سور مزاج بار دود و معده و در غم
 شدن طعام و وجع نواد نافع و قدر شربش نهایت
 کثرت بختی است و افشش یک خود صاحب
 مقدار خود سه با بگرم بدینند که وقت خواب بنوشند در
 بار و پانزده روز و در زمان حار هر سه روز یک بار با آب
 گرم بر وزن بادام شیرین و نبات و عدد نمایند در
 مزاج خشک و معوط آن بمقدار حبه با آب گرم
 و بر وزن بادام شیرین و نبات شیرین نمایند در
 مزاج خشک و معوط آن بمقدار حبه با آب مرزنجوش
 صاحب صدر ع بارد و نافع است همچنین معوط نماید
 صاحب لقوه را و در امراض ملق مقدار حبه بدان
 گرفته آتش را فرو برند و در سرفه کهنه تازه بغض بصیر
 مرزنجوش مقدار حبه و جهت شوق النفس در لبو آب بزر
 و اصل السوس در دفع وجع نواد و معار با آب طبع
 و اگر متغیر باشد بطبع زیره و جهت وجع سپر زمار الود
 و جگر و جهت درد پهلو شرب اصول و جهت
 با آب غسل هرگاه از مواد بارده باشد و اگر از سیده یا
 باار الاصول و جهت سبزون باار الاصول هرگاه غلیظ
 خود توان کرد و جهت درد همیگاه با آبیکه گرم شده باشد
 در آفتاب در تابستان بجواب بگرم و جهت پنهان با بزر
 هرگاه با آن وجه نواد باشد با آب نیم گرم و جهت تپان
 هر کس مبطوح انیسون و جهت زحیر بلغات زرقطونا
 نیم گرم و جهت حصاة با آب سرد با آب برگ تریب
 و جهت بیماری که با آن سهر باشد بطبع خشک و جهت
 بواسیر با آب گندنا و جهت نقل لسان با آب سماق
 بر زبان لظوخ نمایند و جهت غلبه سبب با آب
 کمانسی تازه با آب لسان الثور و جهت تقویت
 باه با آب نخود مبطوح و جهت نفرس هر روز
 حبه فرو برند و جهت زنی که بزاید و نفاسش
 قطع نشود با آب حلیه و جهت کسیکه کافور بسیار
 خورده باشد بطبع خود قماره که باار الورد و جهت

هم با آب حمل و جهت کسیکه انیسون خورده باشد بطبع
 دار چینی و جهت کسیکه اورا عقرب گزیده باشد
 با غسل و جهت کسیکه اورا الفه گزیده باشد حبه هر روز
 فرود در هر چند که گزیده باز بنوشند تا اثر قطع نشود و عطالت
 درین نیست که انیسون گزیده و قلیکه پاک شود از اسم
 خواش می برد و همچنین در هر قسم قناسه و جهت ماره
 گرد و سهر سیده باشد بطبع مخالف و در جهت حبس زیادتی
 خون حبس با آب سماق و جهت اعتداس خون حبس بطبع
 عناب و موز و جهت قولنج بطبع اصل السوس صنعت
 آن در فلفل دار صغیر خطیانا سلیخه چند ستر از
 هر یک چهار درم و در نسخه دیگر از هر یک سه مثقال
 سبل الطیب قلع از خرزراوند طویل از هر یک درم
 و در نسخه دیگر از هر یک هفت مثقال است ایون بختی
 و یکد انگ و نیم زعفران یک درم انیسون نیم کرفس
 بزرالبنج سفید از هر یک پانزده مثقال و در نسخه دیگر
 ایون یک مثقال و یکد انگ و نیم است انیسون پانزده
 مثقال فلفل سیاه هشت و دو مثقال و نیم قسط بلخ نو
 اساردن از هر یک ده مثقال نیم زنجبیل نو درج خشک
 از هر یک هفت درم روغن لسان یار و عن کاسر رخ
 هر کدام که باشد هشت مثقال غسل سفید جید غشوبه مصلحه
 مقدار چهار صد و پنجاه مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند
 و امید شش ماه استعمال نمایند بر ششانه ابوالبرکات
 دیگر که حکیم محمد بن موسی در تحفه المؤمنین ذکر کرده و قلمی نموده
 این نسخه منقول است از خط ابویحیی که مفرس الیه از خط
 او است و خود نو اب حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمد
 شیراز سے نقل کرده و قلم فرمود که بهترین کیمیم بر شفا است
 صنعت آن بزرالبنج سفید سفل سفید از هر یک
 بیست درم انیسون ده درم زعفران بخدرم چند ستر
 و مثقال عاقر قرقا سبل الطیب عود سفید سلیخه زرنباد
 همین میزان همین سفید از هر یک دو درم عود لسان
 چهار درم خشک سفید فرنیون از هر یک نیم مثقال
 روغن لسان پنج مثقال و اگر نباشد بدل آن
 روغن زیتون گندنه و بدستور مقرر با غسل مصنوعا

سه وزن ادویه مجون سازند بر شش از آن که به اولدین
 طیب صنعت آن ایون ده مشتال فلفل سفید
 بزرا لجن سفید از هر یک نسبت مشتال زعفران چهار مشتال
 سنبل الطیب عاقر قرقط فرنیون از هر یک یک درم
 عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر مرتب
 نمایند بر شش با بنسخه دیگر + صنعت آن فلفل سیاه
 رخ مشتال بزرا لجن ایون از هر یک ده مشتال عاقر قرقط
 زعفران فرنیون سنبل الطیب از هر یک چهار مشتال
 عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند
 شربت یختمال تادو درم با آنچه مناسب باشد از انجیر
 برش از مغزات صاحب فلامه انجیر بقایت سفید است
 صنعت آن مصطکی کندر دارچینی از هر یک دو مشتال
 فلفل سیاه یختمال زعفران ربع هر دو سه ایون خالص
 نیرم اجزا کوفته بنحیه پاره چندان عسل مصفی بقوام
 بسزند و نیز از آنجمله بزرگ دارد است بدانکه آن لغت
 است و ترجمه آن دوار البکیر است و این دوا از کجا
 ادویه اطبا سه فرس و مختار جمع اطبا است در هر مرضی
 که مانع است از تریاق الکر و افلوتیا و سستینا
 شیخ رئیس گفته که صنعت این دوا بزرگ است و بوی
 محمود بن الیاس گفته که بزرگ میداشند ملوک عجم
 شان این دوا را و شبیه است در اکثر افعال تریاق
 فاروق و از تریاق کبار است و نافع است از برای
 در گوش حادث از بردت و از زجاج بارده غلیظه
 خوردن آن + صنعت آن به نسخه شیخ رئیس بزرا لجن
 سفید زعفران از هر یک یک استار ایون فرنیون از
 هر یک نسبت درم سنبل الطیب لینی از هر یک دو استار
 سازج هنبه سه قرقفل از هر یک چهار درم فلفل سفید
 دو درم مروارید ناسفته نوشادر تخم سداب بری
 مشک تبنی خالص کانونه قیصری قاقصه دایچینی
 سلیمه سیاه از هر یک یک درم قطر بلخ هشت درم
 بزرا لجن یعنی تخم اسپند عاقر قرقط حادار فلفل از هر یک چهار
 درم سکنجند سید شرفا و خیر از هر یک دو درم زرنبا
 درون عرقنی روغن بسان از هر یک هشت درم

و در نسخه رستریانیه و نسخه عمه مرکه و کافور قیصری
 از هر یک چهار درم داخل است ادویه خشک را کوفته
 بنحیه صمغ را در شلکت نسیانیده حل کرده مجموع را
 بسفل گشته سه وزن مجموع ادویه مجون سازند
 در ظرفت چینی نگاه دارند و بعد از ششماه که گشته شود
 استعمال نمایند شربتیه مقدار بندت با آب نیم گرم
 و بنسخه عسل نسبت و هفت جزو است و بنسخه رستریانیه
 و عجمی نسبت و هشت جزو درم از جش گرم است در دوزخ
 و خشک است در آخر درجه سوم سید اسمعیل جرجان
 در ذخیره گفته که شربتیه ازین دوا از یک درم است تا
 یکمقال + بزرگ دارد بنسخه جیش بن الحسن + صنعت
 آن بزرا لجن سفید زعفران از هر یک ستر درم
 ایون افونیون از هر یک ده درم سنبل الطیب لینی از
 هر یک ستر درم مروارید ناسفته نوشادر تخم سداب
 بری مشک تبنی قاقصه دایچینی سلیمه سیاه از هر یک
 نیرم قطر بلخ زرنبا و نود طویل درون عرق بلخ روغن
 بسان از هر یک چهار درم تخم اسپند عاقر قرقط حادار فلفل
 سازج بندی قرقفل از هر یک دو درم سکنجند سید شرفا
 جاوشیر فلفل سفید از هر یک یک درم ادویه را کوفته
 بنحیه با عسل مصفی سه وزن ادویه مجون سازند
 و در ظرفت چینی نگاه دارند و بعد از ششماه شربتیه
 چغوزه با آب نیم گرم تناول نمایند و قوت این دوا
 تا شش سال قوی میباشد و بعد از آن میگردد
 ضعیف و بدانکه لفادت میان این نسخه و نسخه شیخ
 این است که درین نسخه کافور داخل نیست و بجای
 زرنبا در آن نود طویل است و سازج و قرقفل درین
 هست و در نسخه شیخ نیست و باقی موافق نسخه
 شیخ است و نیز از آنجمله ترا بیی که اصل و عمود در آنها
 ایون است بیوشی در دوا است + بدانکه آن را
 بخری دو اسه مرقد و دواست نسبت نامند بنسخه
 دوا نیک موجب جواب بسیار سنگین طبع و خواست سنگین
 غیر طبع گردد و این بیوش دارد نافع است از هت
 تشخیصه خواسته باشند که عقوسه از اعضا فاسد

قطع کنند یا حراسته را که بشکافند یا سل یا لطر شراب کنند
 و امثال اینها و فیکه اورا در هوشیاره برداشت آن
 نباشد + صنعت آن ایون کار زونی بزرا لجن سفید
 رخ لفلح حرس خالص بریان کرده زعفران جزو است
 کوفته بنحیه با آب جوی مائل خیر کرده سه وزن زیر برک
 کردگان گذارند پس از او سایه خشک کرده باز با
 و هر شخص را موافق مزاج و صنعت و قوت و اعتقاد
 بمغیر دهم اعتیاد نماید تا یکبارنگ بخوراند از بهوشی
 دارد و دیگر که همین صنعت دارد و رفع بخوابی مفید است
 صنعت آن ایون کار زونی بزرا لجن سفید رخ لفلح
 حوز مائل که از اینهاست و دهورا نامند تخم کاجله بار
 نیم کوفته بچوشاند و از استر به یا لاینس بچرخند
 قدر خود در آب آن مطبوخ نجیسانند و بگذارند تا تمام
 را جذب کند پس خشک کنند آن گندم در سایه و در
 مرتبه دوم ادویه زرنبا را بچوشاند و همان گن مرا
 مرتبه ثانی در آن نجیسانند و خشک کنند در سایه مکرر
 این عمل کنند تا پنج مرتبه پس بسایند و در شیشه نگاه دارند
 و بوقت حاجت یکبارنگ تادو را یک چون خواهند بود
 آید چند قطره سرکه انگور سه درمینی آن چکانند و بند
 تا اثر آن باقی بماند و بدین او برسد و یا قوت آید
 بیوشی دارد و دیگر که همین صنعت دارد و صنعت آن
 ایون کار زونی پنجدرم خشکاش سیاه درم تخم کاهو نسبت
 درم مجموع را در سه رطل آب بچوشاند تا یک رطل رسد
 پس ربع رطل گندم در آن نجیساند پس بچوشاند تا
 آب خشک شود پس از او سایه پس گندم تا خشک
 و در شیشه نگاه دارند و در وقت حاجت یختمال
 از آن ساییده بخورند که بیوش شوند + بیوشی دارد و
 از برای اثران چیکان و دیگر اعمال شدیدة الوج
 استعمال کنند تا شخص بیوش گردد و بعد از فراغ چون
 خواهند که بیوشش آید سرکه و کلاب و روغن
 و کافور بر سر و کت دست و پا که او مالند و آب
 برن و سرکه و کلاب بخوراند + صنعت آن بزرا لجن
 سفید تخم خشکاش سیاه تخم کاهوی سیاه رخ لفلح

نم خور مال فیون از هر یک یک درم پوست کونک را رقیق نرود
 در درم هر دو در شش رطل آب نیل ساندین چو شامچون
 بجز رطل رس در رطل ورق القنب با ده درم جرس
 خالص در آن سرشته خشک سازند بعد از آن بخت
 قوت در شراب منقح نموده تر کرده خشک سازند پس چهار
 درم جوز بود چهار درم زعفران سو در آن بیاض تر کرده
 یک درم از برای کسیکه معتاد با فیون و ننگ و غیره باشد
 در میوش گرداند و کسیکه معتاد به کیفیت و غیره باشد
 زیاد بقد طاقت او دهد + بیوشی دارد تا لیت شود
 بسیار قوی است + صنعت آن اینون جو مال کوفه
 فیون از هر یک یک درم ورق القنب یک درم مشک تری
 یک درم زردی یک مثقال خرق سفید دو درم جگر کوفه
 نیمه در بول حمار تر کرده بگذارد تا خشک شود آنگاه
 صلایه نموده مقدار جو سه درم با هر که مالدهوش
 در دو چون از شیشه بیرون آورند با مشک صلایه
 کنند و در فرود کج کنند در وقت حاجت دماغ خود را
 که بالند که در و کس اثر نکند +

فصل در ذکر تریاق که اصل عمود در آنها اینون است
 تریاق بر الساعه از مولانا طاهر الدین فارسی شاکر
 ابوالبرکات که مرز نوشته و آن مرعوم کس فرموده اند
 از آنکه تریاق نقل نموده تصدق نموده بود که به نسخه خط
 صنعت مقابل کرده ام + صنعت آن لفل سفید نقل
 بزرگ سفید از هر یک بیست مثقال فیون ده مثقال
 زعفران پنج مثقال فیون سنبل الطیب از هر یک یک
 مثقال غسل دو وزن ادویه به دستور مقرر مرتب نمایند
 این تریاق جهت دفع سموم حیوانی و نباتی و جهت
 دور کردن از ظلمت بصر و دور کردن از گوش و زخم
 و زلزله و لغوه و فالج و رعشه و سیلان لعاب از دهان
 و ذکای قلب و قوت حفظ و دفع لسان و گدازدن چشم
 و صفای صوت و جهت مهر سباقی و سبات سر
 قوت و پیش بردودت معده و جگر و کشودن سد مگر
 تقویت جگر و ترشح خون و جهت رلود انواع استقامت
 با جمله جمع منافع که در بر ششای ابوالبرکات منقول است

خط مولانا طاهر الدین عماد الاسلام مذکور است دارد +
 و طریق استعمالش مثل بر ششاک است با آنچه استعمال فیون
 نموده و فراش مایل بجزارت است یا پوست غالب
 تریاق بر الساعه و کراک مولانا طاهر الدین عماد الاسلام
 فارسی ابوالبرکات و حدیث حکیم مؤمن در نسخه المنیر
 ذکر کرده و قلم نموده که مگر به تجربه فقیه رسیده و در خوا
 بهر از مشرد و لیوس است و جهت تب بر مگر به تجربه
 صنعت آن میوه سایه کما در یوس مرصافی از عفران حشر
 خطیانا از هر یک پانزده جزوین چغندر فیون سنبل الطیب
 صمغ عربی چند تر سفید فیون ش سفید از هر یک یک
 جزو اقا قیاسی و فیون فطر اسالیون از هر یک دو جزو
 قصب الذریر و از ششکان حب لغار عصاره لحمه التیس
 از هر یک پنج جزو در آن طولی ریون چینی اساردن
 حما جده روغن بلسان از هر یک دو جزو نیم غسل
 مضم و وزن مجموع ادویه به دستور معمول سازند و اگر
 روغن بلسان نباشد بدل آن زیت متیق کنند و با
 تریاق کبیر سه بشرد و لیوس و تریاق کبیر سه بشرد
 کبیر سه بشرد با ششک متعده و تریاق غرغره و تریاق
 کبیر سه الریس و تریاق اعظم حکیم میر محمد مؤمن و تریاق
 انفع هر چند فیون در آنها اصل و عمود نیست بلکه در
 حفظ مزاج ترکیب مانند معاجین غسل که از برای حفظ
 ترکیب معاجین کبار و سایر مرکبات داخل است طرفه
 در نجا ذکر میاید + تریاق فاروق سنی بر تریاق الاقا
 و تریاق اکبر و تریاق کبیر در رفع مذکور شد و آنچه در
 فیون داخل نیست در حروف تا ذکر خواهد یافت
 انشاء الله تعالی + تریاق کبیر سه بشرد و لیوس شش
 داؤد الطاک گفته که صنعت مشرد و لیوس سخات و مشرد
 از هر است یا آنکه نام شکر از ملک روم آید و بعضی گفته
 نام حکیمی است که تالیف این مرکب نموده و در کتابی
 از کتب یونانی که مؤلف آن معلوم نبود دیده شد
 آنچه دلالت بر ادل دارد یعنی نام ملک رسو است
 و اندر و نامش ششک است که در آن از استنباط فیون
 حکیم است و بعضی گفته اند از تالیف قلیا غورس است

که یکی از اجزاء معلم است و چون شیوع یافت
 ترکیب عظیم میباشند که یونانیون در آن زمان آنکه مشق
 از آن راه منت مشتاق طلای فرود کنند و همچنین بود
 تا ظاهر شد تریاق کبیر سه بشرد تریاق فاروق پس
 آن بزرگتر از مشرد و لیوس است در منافع و دفع سموم
 و مشرد و لیوس ثانی اوست درین امر و بزرگتر از مزاج
 معاجین کبار است و نیز بعضی از اعتبار مشرد و لیوس
 افضل از تریاق کبیر است در تقسیم سد با کبیر اول
 حاسبه و ادوام صلبه که در منافع حاصل باشد و در تریاق
 باه شیخ رئیس گفته که در کتب معتاد مشرد و لیوس طویل القدر
 و نام نهاده شده با هم او تالیف کرد این مرکب از ادویه
 مجرب بود دفع سموم و بر اغواق دیگر تابوده باشد جامع صنعت
 آن از برای سموم مختلفه و اغراض مختلفه دیگر بود این
 مرکب تریاق اکبر در آن زمان پس اتفاق افتاد از برای
 اندر و نامش ششک است که آگاه شد بر صنعت لحوم افاحی و غیر
 آن از ادویه فادر هر یک دیگر پس زیاد کرد در آن قرص
 افاسه و غیر آن از ادویه اندک که زیادتی و نقصان
 از ادویه پس نامیده نچه را خود در آن تصرف کرده بود
 تریاق اکبر و آن انفع است از مشرد و لیوس در کبیر
 که آن حکم بارهاست اما در سایر منافع کم ندارد و مشرد و لیوس
 از تریاق کبیر معتمد به بلکه مشرد و لیوس زیاد بر برای
 فاروق است در دفع در حمان دارد و بر آن در فرود
 منافع بسیار و طول کلام در ذکر منافع آن نمی نمایم
 بجهت آنکه منافع این تریاق منافع است که از برای
 تریاق اکبر ذکر کردیم ولیکن مقدار شربت این تریاق
 اندک از تریاق اکبر زیاد است و توانین استعمال
 این تریاق مثل توانین استعمال تریاق اکبر است
 و تین مدت گذاستن این از برای گرفتن مزاج از ابتدا
 ساختن تا زمان استعمال نیست مثل تریاق فاروق بلکه
 ششک است و قوت مشرد و لیوس زیاد بر و ادویه
 سال باقی نمی ماند و بعضی گفته اند که قوتش زیاد است
 سال باقی نیماند شیخ رئیس گفته که مشرد و لیوس
 و فاضل است از برای حصاة کلیه + صنعت آن چنین بود

که شیخ رئیس در قرابادین قانون ذکر کرده بگردد عرق
 مرغی غار لقیون هین سفید زنجبیل دارچینی که در اقرص
 هر یک ده درم سنبل الطیب کند حرفت با بی از خرمی
 جو و لبان اسطوخودوس میسا میوس قسطخ سفید
 کما فیوس قند ملک البطم دار فلفل عصاره سبته التیس
 چند بیدتر سابع هند سه میده ساله جاو شیر از بر کفایت
 و درم سلیخه سیاه فلفل سفید فلفل سیاه سورنجان حبه
 سفور دیون دو تو اکیلی الملک خلیانا حسب لبان
 اقرص فرنیون قند ارزق از هر یک هفت درم
 سداب دو درم اشق سنبل رومی مصطکه رومی صمغ
 عربی فطر اسالیون قردمانا تخم بادیان از هر یک چند
 انیسون هجرتی موسکینیم اسارون از هر یک درم
 تویم انیسون غنچه گلشن مشکطرا شیخ از هر یک چند
 قو اقا قیاسه شفقوریهای رودیان هوی غار لقیون از
 هر یک چهار درم و نیم شراب ریجانی که در قدر سه که
 صمغ ارا در آن حل کنند عمل مصطفی بقدر کفایت دو
 نسخه دیگر قانون عمل مصفی دو وزن مجموع ادویه است
 به دستور تریاق فاروق معجون سازند و نگاه دارند و
 بعد از مشغله استعمال نمایند شربت مقدار بند که با
 مناسب باشد از شربه و این نسخه تجاره پنج جز است
 سو اسه اقرص فرنیون و شراب و عمل و این نسخه تمام
 ترین نسخه است و درین نسخه سیزده جز است که
 در نسخه جالینوس نیست و آن غار لقیون است و سورنجان
 و سداب یا بس و اشق و سکنبیم و اسارون کیترا و
 اسطوخودوس کما فیوس و اکیلی الملک و عود لبان
 و قند ارزق و فلفل سیاه و در نسخه جالینوس دو جز است
 که درین نسخه نیست و آن پنج موس و ملک هندی است
 و در نسخه شاپوری که دو است که درین نسخه نیست و آن
 بزر سداب است و وزن خلیانا و در نسخه شاپوری چند
 است حکیم میر محمد موسی گفته که اگر بجای شراب سر که
 انگور سه یا خلت گفت شاید و بدل ماهی سفنور
 رودیان بوزن آن یا سکه صیدالغنه و میفرمانند
 که فقیر قریب اسه را بهتر میداند و یا بایه شتر اعوانی و پنج

حسب لبان عود لبان و روغن لبان یافت میشود
 بدل حسب لبان حب الفارنج وزن آن و بدل عود
 لبان زرد و نطویل نمورن آن و بدل روغن لبان
 روغن بزر نخل بزر که دره اند و نهایت به قریب است و نیم
 معصوم گفته که بعضی از اطبا که پیرو س شرح نموده اند
 بجای شراب عرق خلصه و با عرق دارچینی بجای بر روغن
 و در نسخه کامل الصناعت و نسخه صاحب تذکره و نسخه
 متاخرین وزن ملک البطم ده درم و جاج حرفت با بی
 خردل بعضی در اینج هشت درم داخل است و جاک
 برگ سداب بزر سداب شش درم و جاک گلشن
 کل بنفشه است و در نسخه دیگر گلشن و گل بنفشه
 هر دو داخل است و این اشتر است و وزن نو بود
 سکنبیم و اسارون از هر یک سه درم است و این
 داخل ندارد و صاحب تذکره گفته که صمغ رومی
 ریجانی حل سازند و یاد درم که معصوم و یاد شراب
 انگوری که قدر سه زعفران داشته باشد پس بزر
 آن در نفع مثل شراب است و باید که ادویه را با سه
 وزن آنها عمل مصفی معجون سازند و در نسخه دیگر دو
 وزن مجموع ادویه عمل مصفی داخل است و اجزاء
 بر نفع این تریاق در اقلیم سنج لیکن هر جا که اقصا
 ایالی آنجا نیست بجای سه و دیگر اقصا باشد و عرض آن
 زیاد بود پس نفع این تریاق آنجا زیاد است
 و اطبا سه هند این تریاق را با آب کرفس میهند
 و اطبا سه نرج و بنشه بالین طلیب و اطبا مصر و فلاح آن
 یا آب بادیان و غیر آنها به تهنانی محمودین لیا س شیرازی
 گفته که شربت ازین تریاق یک شقال است
 اقرص فرنیون مستعمل در شرود لیوس جمل و سنبله و
 ملطفت و نفع احشا است و حجت امراض بارده اعصاب
 رسیه نافع و یا قوت تریاقیه است و صنعت آن به نسخه
 شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده - مویز
 دانه بیرون آورده چهار درم دارچینی قند ارزق
 اظقار الطیب اکیلی الملک سلیخه سیاه سنبل رومی
 سد کون حسب الفار از هر یک سه درم ملک البطم

بسیست چهار درم از خرنوبه مرغی صدایی از هر یک ده
 و درم قصبه الذریره نه درم زعفران یک درم قند لقیون
 و درم و نیم و این نسخه شاپوری بن سل است و در آن
 فقر الیود زیاد کرده و در نسخه سرسرا بیون دار شیشا
 و درم و نیم زیاد برین نسخه است و در نسخه سرسرا سارون
 و درم زیاد کرده شده و در نسخه حکیم موسی وزن
 ملک البطم چهار درم و این سه است از و جاک
 نسخه او و مجموع این اقرص را باید که در شراب با اشال
 شراب بنجیساند و باقی ادویه را کوفته بخیمه با سکه
 سازند و بعضی از قداما از اجزای این اقرص را با سه
 ادویه عمل مصفی معجون سازند و میفرمانند که اگر در
 از برای جز و شرود لیوس ترکیب نماید باید که اقرص
 سازند بدون عمل اگر از برای استعمال آن به تهنانی
 باشد بهتر است که با عمل مصفی سرشته معجون سازند
 که بر سه بطوریکه معروف بخلص اکبر است بر آنکه طویرا
 لغت یونانی است و معنی آن خلص اکبر است و از
 تریاق کبار است و از صناعت استاد بقراط است
 از برای قیلوش ملک صوری صغری و متفق اند اطبا
 جمیع بلاد بدان که این تریاق است که استعمال آن معجون
 العافیة است و جلیل النفع و عظیم القدر و قریب النفع است
 تریاق فاروق سامیری از کتابت بن قره نقل کرده کلین
 تریاق مستغنی میسازد و خص بر جمیع ادویه ماسواوی خود
 و گفته که این سه است باید نیکو نگه داشت و با جمل
 این تریاق جامع النفع است شیخ رئیس گفته که این معجون
 نافع است از برای جمیع اوجاع حادثه در دماغ و چشم زلات
 و مفید است مخصوص از برای صرع و در او در صد آن
 و رعشه و القطار صوت و فالج و دوسا س در دندان
 و گفته که من الیدم بر زبان مضمون بر سه دو جانب زبان
 او ازین تریاق پس بعد از سه روز خلاصی یافتن از آن
 علت و نافع است از برای سه در چشم و خلق میکند بسیار
 چشم را چون با شربت خزان در چشم چکانند و سودمند است
 از برای سه در دها سه رویه و پلویوسینه و در آنها چ
 بیاشامند با مار العسل و ملع مواد است از آن جلا

کفایت چشم و گاهی احتمال کرده میشود بان تعصب قلع
 چشم پس اشخ میکند عود آب را بچشم و مانع حشو آفت
 است چشم و نافع است از بر آفتی که در چشم آید
 از بزرگ و رب عصی الریح و از برای ریح و عود
 جاع آن از بر آفتی که در چشم آید و تعصب زنگ در چشم
 بسیار افکار رویه را و زایل میگردد و اندک مفاصل را
 بنده تر و متشنه و امراض امعاء است و نافع است
 برای معض امعاء که درون بان و نافع است از
 ورم متشنه و امعاء و روح این اعضا را از برای اول
 مال و او را در فنون کلیه و متشنه میکند و قوی میکند
 ضعیف را و طرا کرده میشود بان بر تعصب پس حرکت
 می شود باه را در شیخ گفته که حکایت کرد مرا کسیکه
 در طبیعت او ضعیف شده بود و او کرده بودم او را
 لیدن مخلص اگر بر خود را در وقت جمع گفت که
 که قوت داد بر جاع بعد از فعلی وقت لذت عظیم و نافع
 می چون از برای اوجاع مفاصل و تقوس و تشنج
 از برای جمع سموم که در نگان و معلوم مشرب و نافع است
 از برای عیانت عقیده که با نماند و در لرز و سردی
 طلال ادرام است و اطلاق لطن میکند و سردی
 عالی در ذخیره از محمد بن زکریا که رازی حکایت کرد
 داخل کردم و ترین تریاق نزد استعمال لاجورد را
 استعمال کردم از برای کسی که صدراع غمزه عتیق و
 پس رفخ شد صدراع آن شیخ داؤد گفته که من نیم مثقال
 را در آب مریضی که خرنبل است حال کردم و دوام
 سو که مایوس بودم از وسع رحال قاقه آن که استعمال
 ده میشود و این تریاق بعنوان آشامیدن با مال العسل
 طرا کردن و عوط نمودن و چشم کشیدن و استعمال کرده
 این تریاق از برای جدام باشه ضعیف و از برای استفا
 مال العسل و از برای خفقان با آب را یا نه تازه و این
 چون تزکیه ذهن میکند و دور میگردد اندنسیان را و
 بنین میکند و با بخله این تریاق دوائی است نظیر
 بیشتر از شیخ ماه که از ساقن او گذشته باشد استعمال نماید
 در شربت اذان از یک گرم تا یک مثقال و نوشش تهنیت

سال باقی است + صنعت آن بنسخه شیخ رئیس در قرابادین
 قانون ذکر کرده بگیرند در صافی سلیمه سیاه از قرمکی از
 هر یک یک ذوقه و نیم چند بیتر فطر سالیون که آن
 تخم کرفس کوهی است از هر یک یک بزرده مثقال تخم کرفس
 دو ذوقه بزرسیا سالیون یک مثقال قسط سفید تلخ
 دارچینی و اقراص اقرو معما و میوه سالیسا را در
 شش مثقال نیون ده مثقال فلفل سفید و دو ذوقه
 مثقال دار فلفل سنبل الطیب حمالا زعفران از هر یک یک
 مثقال اینون ده مثقال او دوی کوفته بخیچه با عسل کف
 گرفته معجون سازند و در ظرف مناسب نگاه دارند و بعد
 از شش ماه در وقت حاجت بکار برند این نسخه است
 و قرص اقرو معما و عسل بنده جز است و مزاجش گرم است
 در یک ربع ذوقه و خشک است در دود در نیم و در نسخه
 مرصافی و سنبل الطیب داخل نیست در نسخه رجوع
 سنبل الطیب مقدار پنج مثقال است + صنعت
 تریاق کبیر که بسوی طبر بنسخه شیخ داؤد و انفا که
 چند بیتر فطر سالیون از هر یک پانزده مثقال
 تخم کرفس بتانی بوزن فطر سالیون و بعضی دو ذوقه
 گفته اند که صافی و سلیمه سیاه از هر یک
 چهارده مثقال نیون فلفل سفید اینون از هر یک
 ده مثقال قسط سفید تلخ دارچینی اقراص اقرو معما
 میوه سالیسا سارون از هر یک شش مثقال حمالا زعفران
 دار فلفل از هر یک چهار مثقال بزرسیا سالیون یک مثقال
 سنبل الطیب هفت مثقال و در نسخه دیگر فلفل دو ذوقه
 مثقال است و بعضی اینون را حذف کرده اند شیخ داؤد
 گفته که نزد من حذف اینون صواب نیست ولیکن اول
 آنست که چهار مثقال شد میفرمانند که چهار مثقال اینون
 ترکیب این معجون بخوانند نمود و بکبر واجب است که در
 باشد مگر در نسخه شیخ داؤد که از شیخ نقل کرده که او در
 دار و پس هر چند اینون در آن کمتر باشد بهتر است بلکه اول
 آن است که در آن نسخه نباشد اما از آنکه شیخ داؤد گفته
 که شیخ رئیس بر سوطی افزوده و ولیکن را معلوم نشود
 که از کدام کتاب شیخ نقل کرده این است خود بنده

شش مثقال مرز او را بنسخه کبریا که شمع میزد
 قرصه از شش مقررین طباشیر سفید زرنب در وقت
 همین نسخه همین سفید از هر یک چهار مثقال مشک خالص
 عنبر اشتریب از هر یک یک مثقال یا قوت رمانی طلا محلول
 لقره محلول از هر یک نیم مثقال + اقراص اقرو معما
 در سوطی را که بعضی گفته اند که اقرو بفتح همزه و ضم قاف
 و سکون را و جمله و ضم قاف ثانی و سکون و از بعضی نقل
 است لغت یونانی و ما بمعنی نقل است یعنی اقراص سفل زعفران
 و در یک نسخه قانون اقراص او را بجمع بنظر رسید و در نسخه
 دیگر او را معمود در نسخه از تذکره اقراص اندر و معما
 شده و در اکثر نسخها اقراص اقرو معما سطور است
 مشهور است + صنعت آن بنسخه شیخ رئیس بگیرند حمالا
 دار ششمان قسط سفید تلخ قصب الذریره و فلفل
 نامخواه از هر یک یک مثقال دارچینی مصطک رودی
 زعفران از هر یک شش مثقال فویک مثقال سنبل الطیب
 سازج هند سه از هر یک شش مثقال مرصافی شش مثقال
 کوفته بخیچه با شراب ریحانی یا غیر آن از مالعات
 مناسب سرشته اقراص سازند هر قرصه یک مثقال بود
 سایه خشک کرده استعمال نمایند و این نسخه چهارده جز است
 و مزاجش گرم است در اول درجه سوم و خشک است
 در آخر درجه دوم + اقراص اقرو معما بنسخه شیخ داؤد
 گفته که بعضی اقراص زعفران است که این اقراص نافع
 از برای خفقان و ضعف معده و کبد و مصلح است
 او را با طنی و عطر را دور میکنند + صنعت آن سنبل الطیب
 سازج هند از هر یک هفت مثقال دارچینی زعفران
 از هر یک شش مثقال قسط سفید حمالا دار ششمان
 فلفل سفید و فلفل از هر یک سه مثقال قصب الذریره
 نامخواه از هر یک یک مثقال کوفته بخیچه با شراب ریحانی
 سرشته اقراص سازند هر قرصه یک مثقال بود
 سایه خشک نمایند صنعت این قرص بنسخه این جز است
 در سمان الا دوی حمالا قسط سفید تلخ فلفل سفید
 دار ششمان قصب الذریره و فلفل نامخواه
 از هر یک یک مثقال کوفته بخیچه مثلث سرشته اقراص

ساخته در سا خشک نمایند در ظرف آبگینه بجا دارند
 سینر مانند که طن نقره آن است که این نسخه را این جزله بوی
 نسخه شیخ رئیس ذکر کرده ولیکن از کتاب باقی اجزای
 نسخه شیخ رئیس ترک شده است حرف در همین فصل
 مذکور خواهد شد + تریاق کبیر سے قبلتیا نامیده میشود
 این را با سبله ذمیلیه جهت آن که اهل از جمله ادویه عودیه
 آن است و بعضی گفته اند که شلیتیا بزبان یونانی بمعنی
 هیترا السد تعالی و فاد در هر لاکبر است شیخ رئیس گفته
 که این ترکیب از اطبا سے فرس است و ضامن شد از
 اطبا سے فرس از ان برقع را و نیز در کتب این افعال
 عجیبه و خواص غریبه است و گفته که سن ندیم از ان
 اثر سے کثیر مکر در کفنت و استرفاسه لسان و اما اطبا
 گفته اند که تریاق کبیر سے قبلتیا نامع است از بر خوب
 و امراض بارده سوداویه و بلغمیه و فلولج صرع و سکت و قوه
 دو سواس و خجبت نفس و از براسه صغر قطر و نوش مسموم
 و شیر کیم در باطن منجمد شده باشد و از براسه صلاء و
 شقیقه و نسیان و بالجو لیا و برودت دلخ و رعشه و خفتقا
 و حفظ جنین میکند و نافع از برای مزاج و اسقاط و ادخل
 رحم و ریاح آن و از براسه تقطیر لول و از برای استرفا
 زبان و دودار دم و براسه ادخل بارده فرمته و آشامید
 میشود و از براسه هر مرضه با آنچه لائق بان مرض باشد پس
 از براسه بردشید در آب خیار شنبه و بعضی گفته اند که
 در خمر نفع است و از براسه سد مایه باطنی با مار الاصول
 و از برای ادخل رحم با آب بلخوخ ایون و از براسه ادجا
 اعالی بدن با آب مرزنجوش با مار الاصول و از براسه
 اطفال باروغن غفسه این بود آنچه اطبا گفتند
 اندر شیخ رئیس گوید که نزد من این دو امشوش غیر
 ترکیب است و حرق خون و اخلاط دکو تا می دارد
 در قوایر دخواص که از براسه آن ذکر کرده اند + صنعت
 آن بنسخه شیخ رئیس در قرابادین قانون مشکبندی
 خالص کافور تصویر سے عنبر اشتمب از هر یک دودم
 مروارید با صنعت زعفران از هر یک ده درم درق طلا
 محمول درق نقره محمول از هر یک نیم درم جاما تخم حزل

فریون اشنان طبی اشسته تخم کرسن تخم سداب کرسن
 گو سه کبریت زرد حرق سفید کلبه سدر کوفی مارچوبه
 یعنی بیون رخ اسفند یعنی اصل حمرل ارضی با میان طنز
 حب ملب عود بلسان هزار چشان سندان از هر یک
 دودم فلاح از فرساذج هند سے جوز بودا هند سے
 بهر حیرت کز از هر یک دودم زرب مصطک زنج کفشگر
 شونیز سر کوبین روبا بهج کبر از هر یک نیم درم ابر شیم خام
 مقرض تخم شبت یا سنج شبت زربا در درخ مقرض
 زنجبیل خبطیا ناسان العصاره فرنگب سهند عاقر قرحا
 لبه محرق فقر الیود فو بزرق لونا از هر یک چهار درم
 قرض سنبل الطیب اسارون قسط تلخ سفید سینه سیاه
 قاقاز کبار پر سیاوشان از هر یک شبت درم بسا سه
 ایر سا از هر یک دودم فلاح یا بس بیت درم عود سینه
 نیم درم تخم رازیانه زود فاسه خشک از هر یک ده درم
 فار سے صغر خوزی از هر یک چهار درم باو آورد و در
 نسی بوسیده در دیوار بار یونند یعنی از هر یک دودم
 فلفل سفید فلفل سیاه افیون زراوند طولی دار فلفل
 زراوند جرح زبرالبنج سفید از هر یک بسیت درم
 جوز هند سے دودم و چهار دانگ در سه بهاد میدیو
 پنج کاسه خشک هلام الجوس حبه عصاره ایر ست
 دار شمشیان قیوم از هر یک مقدار یک درم انجان سیاه
 چهار درم در ربع اکمل الملک چهار درم و چهار دانگ
 در سه قطر الفول انگشت زرد یعنی اصلان صغر کشت
 حلیت طیب جاوشیر سکنج از هر یک دودم خاک چهار
 راه چهار درم پس شیخ رئیس گفته که آنچه منظر آمده از
 ادویه که داخل کرده شده در شلیتیا در کتاب قرابادین
 اصول عجیبه زیاده بر آنچه در نسخه مذکور است این ادویه
 زرب اسفند سفند از هر یک دودم پنج خیره آل
 چهار درم گل حناد دودم در خشک که آن قرض بلستانی
 است چهار درم قرمانیک درم ریونند چینی بلستان
 عود بلسان حب الاس مصری گل سرخ گل ختموم حردا
 حلیت منقین از هر یک درم خیر لور درم حب بلبان
 منقشر چهار درم طباخیر سفید یک درم تخم کثوث کبر کزخی

سوردا سزم حفت افرید جوز اصل مرکه منغات بغداد
 مراخور سمن کرسن همین سفید از هر یک دودم ایون
 نمک طبرزدک طعام یعنی سنج العجین و دو قطر اسالیون
 عصاره اصل السوس عصاره فاقه از هر یک دودم
 پوست زرد بیدون اترج خشک کرده عود فادانیا از هر
 چهار درم کوردان بخودرم تقطاطیس ششدرم قلعاب
 و آن متن جمله است مغز بادام تلخ منقشر از هر یک شبت
 درم ادویه خشک را کوفته بخت عصاره و صمغ و را
 لشراب جدید سیانیده حل سازند و مجموع را بر العسل حبه
 مصلحه سه وزن ادویه معجون سازند و در کره اخضر
 یا چینی بجا دارند و بعد از سخته شاه استعمال نمایند
 مثل نخودی با آب نیگرم صنعت آن بنسخه دیگر که شیخ
 رئیس در قرابادین قانون گفته و گفته که نسخه سلم است
 کبیرند مشکبندی خالص جدید دودم مروارید با صنعت
 ده درم ذهب محول غفسه سوله از هر یک نیم درم عنبر
 چهار درم زرب نیم درم ابر شیم حرق یا مقرض غیر حرق
 چهار درم پنج سوس اسما بخونی یک درم مصطک رودی
 نیم درم ساذج هند سے ده درم حب بلسان نیم
 بسا سه یک درم فلاح ده عدد عیدان سلجیه سیاه از هر یک
 پنجم درم فلفل سفید زنجبیل پنج شبت از هر یک چهار درم
 قسط سفید تلخ سه درم جوز بودا ده درم خند بید شده درم
 افریون یک درم فلاح از خرده درم تخم شبت خبطیا با
 لسان العصاره از هر یک چهار درم قاقاز شبت درم تخم رازیانه
 ششدرم زنج کفشگر ان نیم درم اشنان طنز اخضر تخم کرسن
 تخم سداب شنه کبریت زرد از هر یک درم عیدان پر سیا
 شان ششدرم نمک چهار درم شونیز نیم درم صغر فارسی
 چهار درم فوشندرم باو آورد و صنعت درم کرسن کا و کوی دو
 دودم ایون تخم خیر جیره درم اهل چهار درم فلفل سیاه
 زربالبنج سفید از هر یک بیت درم عاقر قرحا چهار درم
 بیت درم زراوند طولی بیت درم زراوند سیاه
 چهار درم خاک چهار راه یک درم ریونند چینی صنعت
 تخم زود فاده درم منق منق منق منق منق منق منق منق
 خیار چهار درم و یک دانگ در سه فقر الیود چهار درم

فراوان کبیر
 از هر یک هشت درم بلسان حب بلسان از هر یک یک درم حب الحلب
 یک درم سفید که آن خردل سفید است دو درم
 عقده ای که کاسه که در دیوار بوسیده باشد هفت درم
 کبریا رود با نیک در پوست تخم کبریا درم هفتاد و چهار
 سفیدان از هر یک چهار درم ادویه بلسان را کوفته
 بچنه و آن کبیر سفید که باشد در شراب ریختنی سفید
 ل سازند مجموع را با عسل سمنه همچون سازند در
 برنج با ریاضت چینه کاه را در آن بعد از شش ماه
 استعمال نمایند شربت مقدار خود به با مبلوحت
 تخم کاسه در سرخه دیگر پوست تخم رازیانه بدل تخم
 کاسه است و تخم کرفس و سوسود که بود با آن مقدار
 در آن کندنی با آب شاد رخ و یا آب مرزنجوش تازه یا از
 برگ چغندر و صفت شلتاب بکشود کامل الصناعت کبیر
 خشک استی دو درم مروارید ناسته ده درم ورق طلا
 در عقده از هر یک نیک درم زرنجب بلسان از هر یک
 یک درم ابریشم مقرر چهار درم زعفران ده درم قفل
 سنبل الطیب از هر یک هشت درم ایرسایک در حمال
 دو درم مصطک ده درم دلق سازد هندی از هر یک
 ده درم بسا سه یک درم لفاح بیست عدد قفل سفید
 کبیر پنج شبت از هر یک چهار درم قسط طرخ مرمانی
 از هر یک هشت درم جوز بواجند ستر از هر یک ده درم
 فیون در درم قفاح از خر تخم شبت خطیانا شکوفه
 لسان العصافیر از هر یک چهار درم چوب پر سیا نشان
 قافل هر از سفند از هر یک هشت درم تک هندسه
 صقر فارسی از هر یک چهار درم رازیانه زرد فاکر
 از هر یک شش درم زنج سیاه شونیز از هر یک نیم درم
 نشان بجز اختر تخم سداب تخم کرفس اشنة کبریت
 از هر یک دو درم سمرکین بزکوه با آرد و از هر
 یک هشت درم قفل سیاه دار قفل بزربالیم سفید

فیون از هر یک هشت درم زرد زنده بلج چهار درم
 ریون چینی هفت درم زرد روده درم بر قطبنا سده
 حرق از هر یک چهار درم دود دانگ قفر الیمو چهار درم
 کافور مصیوع خرخرق سیاه خرخرق سفید کوبیده
 مساکله مایران چینی تخم بایون از هر یک دو درم حلال
 صغیر برگ پر سیا نشان آن ترکی تخم کاسنی کشت برین
 از هر یک ده درم حب الحلب دو درم مارالسوس انشوک
 از هر یک هشت درم عقده های کاه بوسیده دیوار
 هفت درم سمرکین سمرکین او با نیم درم بیست یک نیک درم
 هزار چشان سفید آن از هر یک چهار درم جزا کوفته
 با سوزن مجموع ادویه غسل مضمون چنان سازند و بوی
 شش با دستمال نمایند سرتبه مقدار خود سه +
 شلتاب استی سفید اسمعیل در زخمیده خواد که شش از البیا
 از هر یک این همچون ذکر کرده آورده گذرنده قطران
 در گوش و بینی با آب مرزنجوش نافع است از برای
 صرع بصفت آن مشک چینی غیر اشک کافور کوبیده
 نما حارل فریون اشنان بنطی اشنة تخم سداب حش کبیر
 بقرب جلیه کبریت احمر کبریت صغیر خرخرق سیاه یعنی سوسود
 عود ملیون حارل سفید مایران حلیت حب الحلب از هر یک
 سفیدان جوز مندک شعر الفول شکست زرد شکست
 برکشت حلیت طیب سلک نجاد شیر قفاح ریون چینی
 حب بلسان عود بلسان حب الاس مصری مخموم مشک
 حرداؤد حلیت منق کشت کمر با مورد اسفرم
 حفت آفریز جزا اهل معاش بغداد در ماحوز همین سفید
 از هر یک ده درم مروارید ناسته زعفران قفاح از خر
 تخم رازیانه زون فاکه یا بس از هر یک ده درم زرسوق
 سیم سحوق زرین گیاه زنج اساکه شونیز خرد و الحلب
 پوست تخم کبریا عود فارسی از هر یک نیم درم ابریشم
 خام مقرر تخم شبت اصل شبت زرنباد در دو درم عقده
 زنجیل خطیانا در سه لسان العصافیر تک هندسه
 عاقر قرحا بس فقر الیهود بزرقطونا صعق فارسی
 صعق خوزی خاک چهار راه پنج خیره سسرخ
 فرخ شک حب البان فشر لو مست زرد از تخم +

خشک کرده فاد انیا از هر یک چهار درم قفل سنبل
 سنبل الطیب سارون قفل تخم پر سیا نشان قافل
 از هر یک هشت درم بسا سه ایرساقط بید پوست
 پنج کاسنی موم الجوس جده عصاره ایرساقط نشان
 قرد و نا طبا شتر سفید از هر یک یک درم لفاح بلس
 قفل سفید قفل سیاه دار قفل فیون زرد زنده بل
 زرد زنده بل حرج بزربالیم سفید از هر یک هشت درم
 با آرد و عقده های کاه بوسیده که در دیوار با ش
 جوق جلیه مغز باو ام تخم قفشار از هر یک هشت درم زرد
 سیاه چهار درم در لاج دره اکلیل المنک چهار درم
 چهار دانگ در خر بوا الیون سح از شنه تک بطرز
 تک طعام دو قونطر الیون ربالسوس عصاره فاق
 از هر یک ده درم کوردان نیک درم حمر قفناطیس شدریم
 ادویه را خشک را کوفته بچنه و فمومع را در طلا حش خطیانا
 و حل کرده با سه وزن ادویه غسل مضمون بسند در غلت
 چینی باز جایی نگاه دارند و بعد از شش ماه مقدار خود
 با آب گرم استعمال نمایند + اخلاط شلتاب بکشود این جزا
 صاحب منهلج لا ادویه بصفت آن مشک خالص
 جاما عود بلسان افریون اشنان اخضر بنطو تخم کرفس
 تخم سداب کبریت زرد سمرکین کاؤو یا سمرکین بزکوه
 کافور خرخرق سفید خرخرق سیاه سفید مایران چینی
 تخم ملیون اصلح صغیر پوست تخم کاسنی حب الحلب
 خردل سفید از هر یک دو درم مروارید ناسته زعفران
 سازد هندسه دلق سلک سیاه غیر قفشار جوز بواجند ستر
 قفاح از خر تخم جزیر زرد و از هر یک بوده زرد بوده زرد
 سوده سیم زرنجب حب بلسان زنج کفشگان شونیز سمرکین
 رود با پوست تخم کبریا از هر یک نیک درم ابریشم خام حرق قفل
 قفل سفید زنجیل تخم شبت خطیانا شکوفه
 لسان العصافیر تک هندسه صعق فارسی عاقر قرحا
 بنیق هندسه زرد زنده بل حرج اسقیل فقر الیهود زرد
 چشان از هر یک چهار درم قفل سنبل الطیب قسط
 تخم حارل چوب پر سیا نشان قافل از هر یک هشت
 درم اصل انوس آسمان کوشه که ایرسا است

بسیار ناک چهارراه مارالشوک از هر یک یک درصفت
سه درم نقاح نیست عدد و تخم رازبانہ رودفان خشک
از هر یک شش درم قفل سیاه دار قفل بزرگ سفید
زرد و زیتون از هر یک بیست درم انیسون بیست درم کلین
الملک چهار درم و نیم زرد طوطا سیاه از هر یک درم دو
وانگ ادویه خشک را کوفته بختیہ و آنچه خیسابندی باشد
در مثلث بخیسانند و حل سازند و مجموع را با سہ وزن
ادویہ عسل مصفہ معجون سازند و بعد از شش
مقدار نخود سہ با آب بادیان یا آب طبعی پنج کفن
بیاقمانند و تریاق کبیر مسکے بر تریاق غرہ این تریاق
تالیف حکیم است کہ باسم آن معروف شدہ و این تریاق
خلیفہ و قائم مقام تریاق فاروق است . یوحنا گفتہ
کہ این تریاق نافع است از براسے گزیدن تجمیع جانوران
سگے و بادا سہ غلیظہ اشتا و اوجاع کبر و اشتا و طحال
و صرع و جنون و خفقان و لقوہ و فالج و اگر بچہ در شکم
نادر مزہ باشد یا شکل زاید چون بیشتال ازین تریاق
زود و آسان زاید و مجمع امراض بارده سو ادویہ
و بلغمیہ را صنعت دارد . صنعت آن نسخه شیخ رئیس کرد
قرابادین قانون ذکر کردہ بگیرند جاما مکه صافے بل
ہفتہ سازد ہندے لک مرقہ منقول عصارہ ماہی شا
قر قفل زرد چینی طین قہویہ قسط سفید تلخ خطیبا ناما
کی از ہر یک دوازده شقال نقل از غر عصارہ ہیوفا
قسطیاس بعیز عصارہ لحمیہ التیس نقل ازرق از ہر یک
ہشت شقال عاقرقرا دارچینی تخم رازبانہ کبریت زرد
تخم شبت کبد مالکی اسارون قرودماہ افزیون انیسون
نارگون اقلیون سبل رود است نقاح کرم در دود فلے
یعنے گل خرز ہوا نیسون فوار ہر یک شش شقال زعفران
سی و شش شقال فطر اسالیون و آن تخم کرفس کوہی است
دو تو و آن تخم جزرا قلیبی است و زرم قوی دو تو و تخم
جزبری است از ہر یک سہ شقال و در نسخه دیگر قفاح
سبل اقلیبی از ہر یک سہ شقال داخل است کثیر سفید
تخم خشخاش سفید قفل حیاہ از ہر یک سی شقال اسر
عینہ اصل موسن اسما بخوسے بانزہ شقال لبان چتر بزبانہ

سفید از ہر یک بیست و ہشت شقال سلجہ سیاہ نیم کنگر
منزوع الاقاع از اس اندر خوردن ز خوردن
از ہر یک شقال تخم سداب بکشتال حساب تیج منقشر
منقہ از حب زہر یک دو شقال روغن بلسان بیست
چهار شقال نقل مرد چہار شقال و نیم عصارہ ارطدا و از
وارطاماسیان نیز بجاسف است کہ از قیصوم ہر گوند
یوست تیج کاسنی از ہر یک بیست شقال برگ ازہ
تسزہ شقال صمغ رائیم کوفتہ در شراب صافی
حب الجویہ کہ آنرا شراب اصل نامند یا جویہ یا
مثلث یا بیند زہیب و عسل بخیسانند و حل سازند
و باقی ادویہ را کوفتہ بختیہ بآن داخل کردہ مجموع را
با عسل مصفہ سہ وزن ادویہ معجون سازند و در نظر
چنانکہ در تریاق فاروق ذکر شد نگاہ دارند بعد از شش
ماہ تمام استعمال نمایند بہستور استعمال تریاق کبیر
و بعضی از اطباء قدر سے اشق درین تریاق داخل
کردہ اند و سہ تو سہ آنست کہ اشق نباید داخل
بجست آنکہ مضرت بعدہ و این نسخه شیخ رئیس
سوا عسل بشراب و اشق کہ بعضی اطباء داخل کردہ اند
بہ جایہ دیک جز و است مفرد دیک جز و اقراص اندر خوردن
و وزن مجموع پانصد و ہفتاد و ہفت شقال و نیم است
و مزاجش گرم است در اول در درجہ دوم و خشک است
و از خرد درجہ دوم و یوحنا بن سر ایون و اکثر متاخرین
ادویہ کہ درین نسخه بوزن شش شقال است بوزن
سہ شقال و باقی برادر وزن مساوسے این نسخه و بعضی
در درقلے درد باقلے آدرہ اندر انیسون و خود
از خرنکے و لبان ابيض و تخم بادیان و کبریت زرد
تخم شبت و کبد مالکی و اسارون و قرودمانا و کلخیز
و ایرسا این دوازده دوا داخل نکرده نسخه صاحب
اختیارات در اوزان مثل نسخه یوحنا است و از اوزان
نسخہ رنکور از شیخ رئیس از خرنکے و کبد مالکی قفاح کرم
و در دود فلے و انیسون و دوز عفران و فطر اسالیون
دو تو و لبان و ایرسا و افزیون و قفاح سبل
اقلیطہ داخل ندارد و بجای افیون اقلیطہ و تخم کبر

بہر ادویہ نسخہ شیخ رئیس از زودہ و نسخہ محمود بن ابیاس
شیرازی در اوزان موافق نسخہ یوحنا است
و از ادویہ نسخہ شیخ رئیس از خرنکے و انیسون و خود
کبد مالکی و قفاح سبل اقلیطہ افیون و ایرسا و لبان
داخل ندارد و بجای قفاح سبل اقلیطہ افیون و بجای
دزد و دود فلے و بجای کبریت زرد و نیم کنگر
و گفته کہ صمغ رائیم مثل حل سازند و باقی ادویہ را
کوفتہ بختیہ سہ وزن مجموع ادویہ عسل مصفہ سازند
و در ظرف صینی نگاہ دارند و بعد از شش ماہ تمام استعمال
نمایند شربتے از آن تا یک شقال بحسب حاجت بجا
تریاق غرہ بہ نسخہ دیگر شیخ رئیس در قرابادین قانون
ذکر کردہ جاما مکی صافی از ہر یک پنج ادویہ عاقرقرا دارچینی
و نیم از خرنکے چہار ادویہ لینی شش ادویہ و نیم سلجہ سیاہ
دوازده ادویہ و نیم قویک نیم ادویہ زعفران دوازده
ادویہ فطر اسالیون یک ادویہ و در دم ایرسا و ادویہ
و نیم تخم رازبانہ نقل ازرق از ہر یک چہار درم و نیم لبان
نہ ادویہ کبیرہ ازہ ادویہ عصارہ ہیوفا قسطیاس کبر عصارہ
لحمیہ التیس سہ ادویہ حب اترج منقشر یک شقال تخم
شبت کبد مالکی عیدان صفر نخود و قفاح کبریت زرد
زرد چوبہ گونید از ہر یک دو شقال بزرگ سفید کبریت
تخم خشخاش و در طبل سبل الطیب نہ ادویہ سداب خشک
یک ادویہ دو درم سماق سہ ادویہ اسارون انیسون
قرودمانا از ہر یک چہار ادویہ انیسون دوازده و یک درم
افزیون دوازده و نیم قفل یک ادویہ و نیم درق
گلخیز چہار ادویہ سازد سہ حب بلسان از ہر یک
ادویہ عسل طلار دوازده و نیم لک منقرخ ادویہ دار صبر
چہار ادویہ و دوازده سبل الطیب اقلیطہ نہ ادویہ کبریت زرد
چہار ادویہ عصارہ ماہی یا خالص ریونہ چینی قسط سفید
تیج از ہر یک چہار شقال برگ اترج تیج شقال قرقر
اندر خوردن سہ شقال روغن بلسان ہفت شقال
عصارہ قیصوم یک طل خونجان ہفت ادویہ خضخض
ادویہ قفل تیج ادویہ عسل مصفہ بقدر کفایت بہستور
معمول شربت نمایند این تریاق خلیفہ مناسب مناسب

تریاق فاروق و در مجموع منافع و همه امور مثل آن است
 قرص اندر و خوردن مستعمل در تریاق غرزه شیخ داود
 افغانی در تذکره گفته که این قرص تالیف صاحب تریاق
 دق است و واقع میشود در تریاقات و معاصین کبار
 نافع است از برای دسواس و فلق و صداع مار و حکم کوز
 گفته که مولف اس قرص را باسم پادشاه عصر خود اندر
 خوردن ملک نامیده و لهذا این قرص را قرص اندر
 خوردن ملک خوانند و جزو اعظم تریاق غرزه و معاصین
 است و این قرص مقوی و دلخوار و جگر است و در آن
 تریاقیت قوی است و مجموع علل بارده اعصاب
 تریاق است صنعت آن به شیخ رئیس ابولی
 سینا که در قانون ذکر کرده بگیرند بایون سرخ و بایون
 سفید سماق انیسون مرکب صافی از هر یک یک درم سارون
 بیست درم استند تصدق زبیره عود بلسان جراحی است
 که بنحیه لشراب اصلی صافی جید الجویهر یا جویهر یا
 بند زیب و عسل صفتی یا شلتک بشیرند و سه روز
 از روز و هر روز صبح و شام از هر یک نیم درم در گشتک
 ده باشد یکی از شمشیر کور را داخل کنند پس روز
 از قرص سازند هر قرص بوزن یک مثقال و در سایه
 یک کند و شیخ داود استند در اصل نسخه در اصل
 که در نسخه دیگر گل سرخ استند مصطکی بوزن بایون
 است و با کویست بدخل کردن این ادویه در نسخه
 شیخ بایون سفید سماق انیسون مرصافی از هر یک
 درم سارون بیست درم استند تصدق زبیره عود بلسان
 جراحی است درم است در اکثر نسخه قانون وزن تمام
 است و است و قوت این تریاق اقراص تا دو سال
 است و تریاق کبیر از صنعت شیخ ابوعلی است که
 از زبیره کبیر صاحب ذخیره سفید سفید گفته که من این
 تریاق را ساخته و آن نمودم فایده بسیار مشاهده کردم
 و در دیواره از زمانه کند در دفع ضرر مسموم کند و در
 دفع مسمومین کبار مساق است صنعت آن بوزن
 یا ناخوب بلسان مرکب صافی عود بلسان تخم کبیر
 با در بنحیه تخم زنجبیل زرد بناد و در دفع عرقی از

سرمه جگر درم مشک خالص عنبر شمشب از هر یک مثقال گوز نا
 سیاه تخم مثقال عود هندوزی زبیره جویهر تخم شلغم تخم کند نا
 لسان العصافین مغز حب القلق از هر یک دو درم قسط
 در پیینی دق ترک زعفران نارون انیسون انستین از هر یک
 دو درم نومو فطر اسالیون از هر یک دو درم و نیم کافور
 خالص نیم مثقال ادویه را کوفته بنحیه چنانکه رسک است
 با عسل بسبب شده بعد از ششماه شربت نیم مثقال در تریاق
 صغیر شیخ رئیس رحم صنعت آن حب بلسان قسط
 مرصافیانادار چینی فلفل سفید عود هندوزی فطر اسالیون
 از هر یک یک درم مشک خالص شلتک یک جز و چند بدست
 ربع جز و سه بدستور با عسل بسبب شده استعمال نمایند
 تریاق اعظم که حکیم میر محمد مومن در مقابل تریاق کبیر
 شیخ رئیس تالیف نموده و گفته آنچه از ادویه مشتبه که در
 ماهیت آنها اختلاف شده بدل کردم و غیر شمشب زبیره
 داخل نمودم و بدل قرص نفی قرص حلال داخل کردم
 چه صریح نموده اند که کوم باعث فساد ترکیب و حرمت
 الحم نفی در شبیه است و چون جدو در در همه ابواب بهتر
 الا ان است و فادیه هر چند که عبارت از حره اسم باشد
 در مجموع خواص اولی از ان دفیروزه و نارخیل بجزی درم
 سموم قوی است لهذا اقراص حلال را از اجزای زبیره
 ترتیب دادم و بدین صفت جدو از خطائی اعلا یا زبیره
 مثقال فادیه چهارده مثقال نارخیل بحر سه
 مثقال فیروزه بیستادوسه دو مثقال که مجموع ترکیب
 سی مثقال باشد و عدد ادویه چهار شلتک بسببند
 و قرص اندر خوردن باین نسخه ترکیب دادم انستین
 قصب الذریره اسارون عود بلسان جعد سلخه
 مصطکی بنحیه سنبل که فواست از هر یک نیم مثقال و نیم قنار
 از خزرعفران از هر یک مثقال دارچینی حمام مرصافی
 شش مثقال قحوان نیم مثقال سنبل الطیب چهار مثقال
 یا شلتک قرص سازند مجموع این ترکیب حمل بنحیه
 است عدد ادویه پانزده و قرص استیل باین صنعت
 دادم و بیاز عفضل بنحیه شش و در جزو درم
 یک درم با شلتک شسته اقراص سازند ادویه غیر شمشب فلفل

انیون فشک کند قرص اندر خوردن از هر یک چهار
 مثقال قرص استیل حمل و شست مثقال قرص حلال نیم مثقال
 گل شیخ زبیره شمشب است اسقور دیون نیم سوخ اسمان جوی
 غار لقون سفید زبیره سوس دار معنی از هر یک و از در مثقال
 زعفران ریون صغیر اسقور خود سقسط تلخ دار فلفل
 مشکط المشیح کند ز قنار از خزر فطر اسالیون صمغ البطم
 سنبل الطیب جعد حب الغار از هر یک شش مثقال صغیر شیخ
 سیسالیوس مقشر حرف ناخواه نارون سافج خفیطان
 رازیانه و صمغ عربی قره مانا انیسون فو که بنحیه سنبل
 مو که ریشه والا است اقا قیاس بنحیه عود مصطکی از هر یک
 چهار مثقال تخم کبیر دو قوته قنار ازرق جاو غصیر قنار
 دقیق زردند طویل از هر یک دو مثقال ادویه که در آن
 داخل ترکیب بود با در بنحیه بدل بنطافون سارون بدل
 فرسیون بوزیران چهار مثقال بدل کما ذر یوس سنبل
 چهار مثقال بدل کما فیطوس طین دانستانی بدل طریخ جویهر
 قوتیر یا بس بدل جاما سعد بدل حب بلسان تخم خلاص
 بدل هو فارلقوان شمشب یا بدل فلفل سحر قرص انا
 بدل اورا فنی دانسته داخل نمودم زبیره که مانی بدل
 فلفل سفید روغن ترب بدل روغن بلسان بزر چند
 تو فابدل بزر کرفس حاشا بدل انیسون عصاره قنار که به
 پیلان ادو نامند بدل عصاره الحیة البیس مومیا زبیره
 فقر صمغ کویبر که طبیعت طبیعت بدل چند در بنحیه
 بدل سور بخان زردند مرجع بدل اشق زر بناد بدل
 عود بلسان مجموع ادویه با قرص نه قنار ادوزن آن
 یا فصد و شش مثقال است و اما طریق ساختن آن
 است که عسل کف گرفته بقدر دوزن ادویه با دوزن
 شلتک بقوام آورند موم و انیسون را در شلتک حاکم کرده
 بسببند تا چهل روز صبح و شام بر سه قنار گرم گذاشته تا
 هر روز بر هم زنند و چون بقوام بلند شود و توان اندر نرم
 بجهت رقت قوام بقدر احتیاج آب انجور بر روی خاکستر گرم
 بخورد ادو هندوس در ظرفی کرده تا نه ماه اقل باشد
 تیار شود و استعمال آن بعد از یکسال جا نوار است و اگر
 ادویه عسل کف گرفته شسته شلتک زبیره قوام دهند

افسانه نمایند در نوبت محتاج باد فحال آب انگور جهت
ترقیق قوام نخواهد شد + اما طریق استعمال آن بدین
ترتیب کسیر باید در هر صحنه با ادویه موافق آن بنهند
بهر است و الا به توفائی نیز اثر از آن ظاهر میگردد و نوشته
که این ترکیب در جمع اموات که در مریح الاثر ترازیق
قدماست و در درج کرم پیش مجرب است بخلات زمان
معروف و در مرض متضاده به تجربه رسیده و در درج کرم
انمی و هوام و سموم نباتی و سنگ و دیوانه گزیده
عجیب الاثر است و قد ترشترش از یکدیگر تا یک مثقال است
با ادویه مناسبه و ضماد آن بر موضع گزیده هوام را
دافع الم آن دافع ورم عضو و انتشار سموم است
بسیار اعضا و تریاق الاسنان در دندان که از طریق
بود و در خلقت نزلات در حلق و سینه باشد نافع
است و فایده دهد هر گاه قدری بر دندان دردناک
بگذرانند در نقطه در مساکن کند + صنعت آن چندین
صفت لفل از جنس مسیه سائله فیون از هر یک جزو
هر مسیه و چنانکه رسم است کوفته بختی با عمل بسند
در بنگام حاجت تعداد نخودس بجورند و نیز بردندان
گذارد تریاق انفع دافع مهترت جمع زهر با است
و قویخ و فلاج و لقوه و استرها و اختلاف اخلاط بر
او و ارم حاسبه و او جاع معده را نافع و چشم را روشن
کند و مقوسه باه و مفتت و حصاة در رسوادی را
نیکو باشد صنعت آن لفل سفید فرنجشک فاخر از
هر یک ده درم افیون حب الفار از هر یک هفت درم
خطیایا ناروی فریون عاقر قرا از هر یک دو درم
جنید سید ستر یک درم کوفته بختی بر دغن بلسان جز
نموده با سه وزن ادویه مجموع غسل مصنوعه چون سازند
و در جو بنهند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربت
ازین تریاق بوزن یک دانگ مثقال است
تریاق اخص سگ دیوانه گزیده را نافع بود و مقول
از خلاصه التیاب و از موعهات حسب آن صنعت آن
جنید سید ستر چشم سرطان بچنک سیاه کشته از هر یک
وزن یک گشته پیزایه سگ پیزایه آهو سلطان محرق

قرافل و ارچینه مشک از هر یک دو جزو و خطیایا تا یک
سگ دیوانه از هر یک شش جزو و زعفران یک دانگ نیم
افیون عشر حله زرارک دست و پانداخته بیس پاش
متشر مقابل وزن آن خاک لانه حسن که دو برابر مجموع
از برای راباش و افیون و قرافل و زعفران و در آخر
و چندید ستر نیکو بکوبند و نرم بنزند و خاک لانه حسن کند
در آب حل کرده یک شنبنگا بپزند تا ته نشین گردد و صبح
صاف آنرا کوفته ادویه را بان نمیزند پس سیاه است
و چنانکه و لفل و مشک را با هم بکوبند و نرم بنزند و
بان بسند آگاه پیزایا و سرطان محرق و جگر سنگ
و خطیایا و چشم سرطان را با هم بکوبند و نرم بنزند و آب
نیکو بسند پس حله را با هم قوی و صبح نیکو ببالند تا
خشک نموده باز بکوبند و با خون زمار خور بسند و
ساخته در سایه خشک نمایند شربت یک مثقال از هر
یا آب یا شیر تازه گاوی و وشیده با تمهید کردن چیره با
که بعد از چهل روز که از ساختن آن گذشته باشد استعمال
نمایند + و نیز از جمله کبابی که اصل و عمود در اینها
افیون است لفافه مصنوعه و لفافه منوره است لفافه
مصنوعه سفید است از برای صدها حادث از رود
چون دایم بویند آن را + صنعت آن افیون زعفران
افیون مشک ترکی با آب مرزنجوش شسته بشکل لفافه
ساخته دایم بویند و غرض این لفافه تخذیر و تسکین است
و اگر بر رنجی بحسب حال در فرج جنین اضافه نمایند
است لفافه منومه متعل در هر ظرف دور و الا م صنعت آن
پنجه این نوع قرمی افیون پوست بچ بیرون آرد جو
زعفران صمغ عربی از مجموع لفافه ساخته دایم بویند
لفافه منومه معدن زکریا + صنعت آن مسیه سائله افیون
پوست بیخ لفاع زعفران از مجموع لفافه ساخته دایم
بویند که خواب می آورد و مسکن الالم است + لفافه
منومه این زهر + صنعت آن افیون جوز انزل پوست بیخ
لفاح زعفران شلیم مرصافی اتحوان صمغ عربی آرد جو
از هر یک جزو سه کوفته بختی باب نیلو فرشته
لفافه ساخته دایم بویند که خواب می آورد و نیز در

خار نافع جهت درد مفاصل بارود اما در مفاصل حاصل
یا در باره استعمال میتوان کرد + صنعت آن لبان قر
سورنجان مرزنجوش گل کلم الحلیل الملک از هر یک مثقال
خولجان شیات مائیا مغاقت بغداد و آرد جو از هر یک
بیخ مثقال پوست بیخ لفاع زعفران فیون از هر یک
در مثقال کوفته بختی باب برگ خاسر شسته آرد اصل زرد
جوارش طباشیر اتونی تپ و اسهال صفا در آن نافع
و شنگه بنشانند + صنعت آن طباشیر سفید حسب الالم
گل سرخ از هر یک درم تخم حاض صمغ عربی از هر یک هفت درم
خرنوب شامی گلکار سماق عصا در لحتیه التیس از هر یک
شش درم زعفران افیون از هر یک دو درم کوفته بختی
بشرب سبب شیرین بسند شربت سه درم و در شربت
شنگالی خرنوب بیست درم است + جوارش علاج افیونی
که معین بر حمل است + صنعت آن نشاره علاج مسیه
سائله مصطلک سنبل الطیب و ارچینه از هر یک پنج مثقال
پوست زرد اترخ سعد کوفی و عود قاری خام نار خشک
قرافل از هر یک چهار مثقال عود الصلیب گل سرخ
سازج هندسه افیون مصره از هر یک مثقال حله
مشک خالص از هر یک نیم مثقال نبات سفید برابر یک
ادویه عمل دو برابر ادویه بطریق جوارش سازند نیز
از هر یک مثقال نناد و مثقال +
فصل در ذکر حبوبه که اصل و عمود جزو
در آنها افیون است +
حب افیون با مصلحات که بدل افیون استعمال کرده
صنعت آن افیون گماز رونه یک مثقال زعفران
لفل سفید لفل از هر یک نیم مثقال عاقر قرا مصطلک روی
جنید سید ستر سنبل الطیب از هر یک بم مثقال افیون کفیر
رادر گلکاب حکروه باقی ادویه را کوفته بختی بان بسند
و حبوبه سازند هر چه بقدر لفل شربت از برای غیر
با افیون یک حب و از برای اعتدال بقدر افیون مته
حب افیون نافع از برای اسهال معده بسبب رطوبت
حالی میان غذا و جرم معده صنعت آن افیون سند در
صافی زعفران اجزای مساک و کوفته بختی حبوبه سازند هر

بقدر خودی شربت یک حب تا دو حب حب ایون
 که اکثر اوقات جهائیر بادشاه هندوستان میل میکردند
 نفع از برای صفت معده و تقویت اعضا رطوبت
 ذہن و تصفیہ حواس و ضرر ایون را دور میکند اندک
 سے آورد و اسماک منی میکند و مقوی باه است
 آن ایون صفا کرده خالص شش متقال زعفران
 متقال مصطکے ردی و دولت متقال غیر شمشک
 متقال در بیع متقالے عود قاری نام دار چینی از هر یک
 دولت متقال چند بید شربت متقالے فلفل سیاه
 شش متقال پوست بیدون لبه پوست زرد و اترج از هر یک
 متقال سدس متقالی اجزا کوفته بخت با گلاب سرشته
 خوب سازند هر چه مقدار خودی و فلفل شربت یک حب
 تا سه حب حب ایون دیگر که در ساعت شکم بند
 آن ایون بکدرم افاقا و دو درم گل گز سماق حب
 از هر یک چهار درم کوفته بخت با بیکه در آن صمغ عربی
 ضیاء بنده باشد سرشته خوب سازند شربت متقال
 حب ایون دیگر که اسهال الدم باز دارد صنعت آن
 باز دارد ایون مساوسه کوفته بخت با آب برگ
 باریک سرشته خوب سازند و اگر پوست سیخ انجیر
 و کربا اضافه نمایند خوب و اقله است حب ایون
 دیگر که اسهال آن بلبه باز دارد + صنعت آن مرکه
 صفائی افزونی قدر چند بید تر ایون مساوسه الوزن
 کوفته بخت با آب خالص سرشته خوب سازند هر چه
 بقدر فلفل شربت از یک حب تا سه حب حب ایون
 دیگر که اسهال بوا سیر باز دارد + صنعت آن ایون
 مصری حفض کنه صمغ عربی مقل ارزق نشاسته
 عصاره لحمه التیس از هر یک یک متقال کوفته بخت
 بزوده تخم مرغ سرشته حب سازند هر چه بقدر خودی
 شربت سه حب فرد بر بند از عقب آن آب برگ باریک
 شیر ذره کرمانه در آب عناب بریان که بود در تخم
 شربت و باز تک کوفته از هر یک یک دانگ بران تا
 باشد خوشند حب ایونی دیگر که اسهال رطوبه را
 باز دارد + صنعت آن ایون بزرا بلخ سندروس

گندر ذکر زعفران اجزا مساو کوفته بخت خوب سازند
 هر چه بقدر خودی شربت دو حب حب ایونی
 اسهال رطوبت را نافع و حالس لطین است صنعت آن
 ایون مسکه خرد بید تر مرکه اجزا کوفته بخت خوب
 سازند هر چه بقدر ماشه و نصف ماش کا ملین دیگر
 ماش و اطفال را نصف ماش حب ایونی دیگر که
 اسهال و اطفال و غیر اطفال که از نوله باشد نافع است
 صنعت آن جوز بو ایک عدد میان آنرا خالی کرده ایون
 مسکه یا گار دنی پر کرده سر آنرا پاره پاره جوز بند
 نمایند و بخت گرفته در زیر آتش بریان نمایند پس بر آرد
 خمیر را جلا کرده مجموع را در بادون سنگی نرم سائید
 بسیار کوچک بمقدار کشیز و فلفل سازند شربت اطفال
 را ایک حب و جوان دو حب تا سه حب و اگر از آن
 اقلی خواهند آن جوز ایون پر کرده را در جوت انا
 خاک که جوت آنرا خالص کرده باشند تا یک عدد ماز و سر
 گذاشته بدستور خمیر بگرد و بریان کرده خوب سازند
 اطراف جوز و ماز و بزیره کرمانه و یازیره منبر نمایند
 و بعد بریان شدن و در کردن خمیر آنرا را با انجیر در آن
 نرم سائید با آب برگ باریک سرشته خوب سازند
 بهتر و اقوی است حب ایون که اسهال رطوبت فرزند
 و بوا سیر را نافع بود + صنعت آن سماق منقش کشیز خشک
 بریان صندل سفید سوده زعفران که با از هر یک یک
 ماشه ایون خالص وزن یک ماش ادویه کوفته بخت با
 سرشته خوب سازند هر چه بقدر خودی و فلفل شربت
 اطفال و صعیف المزاجان را یک حب کوچک جو انان و
 اقویا را یک کلان و معتادین با ایون را دو حب تا سه حب
 دو ماشه حفض هندی اضافه نمایند بخت حب ایونی
 که بر دز مقده را نافع باشد + صنعت آن ایون مسکه
 حفض کنه از هر یک ربع دانگ مقل ارزق یک بخود
 کوفته بخت با صمغ عربی حل کرده دست و بر بند از
 عقب آن آب برگ باریک و آب برگ گندنا
 گندنا و آب خرفه خوشند حب ایونی حلقیم عماد الدین
 محمود حین شیرازی صنعت آن در بادور در

عقر بنی مصطکے سنبل الطیب دانه هیل بو ادر چینی
 زعفران تخم کرفس از هر یک دو متقال اسارون بخت متقال
 زرب ساقی هکک کوفتی کبابه منبر زنجبیل ایونی
 از هر یک متقال جوز بو الباسه از هر یک متقال
 و نیم کوفته بخت با گلاب سرشته دوران گلاب قدری
 صمغ داخل نمایند که خوب بسته شود هر چه مقدار خودی
 و هر روز از این خوب بمقدار معتاد ایون بخورند +
 حب بدل ایون دیگر بنسخه حکیم عماد الدین محمود
 قریب بنسخه قبل صنعت آن زرنبا و اسارون
 در دوزخ عقر بے زعفران زرب سنبل الطیب سعد کوه
 سازد هکک کبابه منبر زنجبیل پوست سیخ کرفس از
 هر یک متقال دانه هیل بو ادر چینی قر قفل دار فضل
 مصطکے اشنه از هر یک تخم متقال جوز بو الباسه
 ایون از هر یک ده متقال ایون زعفران را
 بگلاب حل کرده باقی ادویه را کوفته بخت با سرشته
 خوب سازند حب بدل ایون دیگر از اطبا که
 هند نافع از برای ترک ایون و از برای سک و رو
 سمر زمین و غیر زمین و در سردی و در بخت امراض
 امراض بارده و حار و حمایت مزمنه و ناسه و در حمایت
 ناسه قمل از وقت نوبت باید داد و بخت تسکین دوزخ
 قوی بخت و مداومت بان بخر طیب میر ساند
 و حافظ صحت است + صنعت آن تخم جوز مائل و دار
 درم ریوند چینی هشت درم زعفران ایون
 زنجبیل صمغ عربی از هر یک دو درم ایون زعفران
 و صمغ را در آب حل کرده باقی ادویه را کوفته بخت
 بان سرشته خوب سازند هر چه بقدر خودی
 شربت یک حب حب بدل ایون بخت دفع حادث
 خوردن ایون + صنعت آن کچله جوز بو الباسه از
 هر یک تخم متقال تخم حمله ده متقال جوز مائل ایون از
 از هر یک دو متقال کوفته بخت بر دوزخ کرفس بریان نموده
 خوب سازند غذا شیر برنج با قند بخورند و بعد از دو هفته
 رنج خوردن ایون می شود طبیعت قوت میگردد
 و مقدار شربت فلفله نموده ظاهر بمقدار ایون معتاد

خوردن دنی از آن جمله خوب جدوار است که اصل و عمود و
در آنجا جزو اعظم در آنها اینون است و جدوار است
اصلاح آنست بحسب جدوار بدل اینون صنعت
آن جدوار خطائی موجب دو متقال لفل سیاه بزرگ
سفید از هر یک هشت متقال سنبل الطیب زر منباد
تخم کرفس بر سه عود قمار سه دار چینی ریوند چینی از هر یک
سه متقال زعفران پنج متقال فرنیون عاقر قمار صنعت عربی
از هر یک یک متقال اینون کار زود ننه ده متقال کوفته
بخته بگلای سرشته خوب سازند هر چه بقدر بخورد
حسب جدوار حکیم عاقلین محمود شیر از سه صنعت آن
جدوار خطائی محراب تخم کرفس سنبل الطیب زر منباد و
عود قمار سه ریوند چینی از هر یک متقال زعفران اینون
صنعت عربی از هر یک پنج متقال فرنیون عاقر قمار از هر یک
یک متقال لفل بزرگ سفید از هر یک دو متقال کوفته
بخته بگلای سرشته خوب سازند هر چه بقدر بخورد
حسب جدوار حکیم محمد باقر دلدار شد حکیم عاقلین محمود
شیر از سه صنعت آن جدوار خطائی محراب بزرگ
سفید لفل از هر یک دو متقال زعفران پنج متقال عود
قمار سه دار چینی سنبل الطیب زر منباد تخم کرفس ریوند چینی
از هر یک متقال عاقر قمار فرنیون از هر یک یک متقال
اینون کار زود ننه باز ده متقال صنعت عربی اندک صمغ را
بگلای حل کرده باقی ادویه را کوفته بخته بان سرشته
خوب سازند هر چه بقدر بخورد سه شربت یک حسب
حسب جدوار له قدس سره موسوم به له بدل اینون
صنعت آن جدوار خطائی موجب مصلک رود سه حسب
سفید بسا سه بزرگ سفید پنج لفاح دار چینی زعفران
صنعت عربی از هر یک متقال نبات سفید ده متقال اینون
کار زودنی هشت متقال ورق طلا ورق نقره از هر یک
یک دانگ نیم پستور صمغ سازند بقدر جهات اینون مفاد
و بدل صمغ ایون ازین خوب استعمال نمایند و حسب
جدوار خطائی بدل اینون ایضاً قدس سره موسوم به لنا
این حسب بدل اینون و نیز مقوسه باه است چنانکه
تخصه که این حسب را با او تالیف نموده بودم یا یوس بود از کجا

و بعد از استعمال این حسب کما حدیث کرده و از این کجا
پس از این هم رسیدند از این حسب نشاط آورده و مقدور
است صنعت آن بگینه اینون کار زود خالص که کجیل
از اتحاد آن گذشته باشد از آن بر سفال آب ندیده اندک
بر بیان نمایند پس در عرق دار چینی حل کرده و صاف نمود
با عشر وزن آن زعفران خالص و با خمس وزن آن
جدوار خطائی موجب سوده مخزون کرده در میان غیر ناریله
مقشر از قشر نارنگی که بر بالاسه لب آن است که کز
سورخ کرده باشد بر کرده سورخ آنرا القبطه نارنجی
حکم نموده نارنجیل را بنجیر گرفته در سه سن منبر بر شکر
بچو شانند تا تمام شیر مثل جریه شود و بعد سوختن زبرد
پس روغن گاوی بر آن ریزند آن مقدار که از روغن نارنجیل
برگردد و باقی مالک آنرا بر بیان کنند تا یکدیگر غیر
بالاسه نارنجیل سیاه شود و لیکن نارنجیل سوخته پس
از روغن بر آورده نمیرد از آن جدا کرده آن نارنجیل
را با باکیه در میان آن است بسایند تا چون مرهم شود
پس در هر هیت متقال ازان مسحق بسا سه صمغ
صمغ سفید باد بچوبیه مایه مقشر ابی خولجان زنجبیل از
هر یک یک متقال مغز بادام شیرین مغز جلوزره مغز پسته
مغز آنکلیک تخم زرد متقشر از هر یک یک متقال نیم طلایه
سفید صمغ عربی کثیرا بزرگ سفید پنج لفاح جوز بو اب
سینه از هر یک پنج دانگ روغن بلسان دو متقال
نبات سفید ده متقال اجزا را کوفته بخته بروغن بلسان
چرب کرده بان مسحق بگلای سرشته در باون سنگه
مالند تا یکدیگر مخلوط شود و صمغ سازند هر چه بقدر بخورد
لورق طلا ورق نقره پچیده در سایه خشک نمایند
و در شیشه نگاهدارند شربت از دو حسب تا سه حسب
کجا و شربت حسب جدوار له قدس سره موسوم به لنا بخته
دیگر این حسب بدل اینون و نیز مقوسه باه است چنانکه
لوشه مار که تخصه که بر اسه از این حسب را تالیف نموده
یا یوس بود از خود و بعد از استعمال کما حدیث کرده از
ازین مکتوبه جدیده سرکه پسته با صنعت آن اینون
کار زود ننه خالص صفت نموده با عشر وزن آن

ز عفران خالص و خمس وزن آن جدوار خطائی موجب بود
مخزون کرده در میان نارنجیل که مقشر کرده سر آنرا
سورخ کرده باشد بر کرده سورخ آنرا القبطه نارنجیل
بند نموده نارنجیل را بنجیر گرفته در سه سن منبر بر شکر
بچو شانند تا تمام شیر مثل جریه شود و بعد سوختن زبرد
پس روغن گاوی بر آن ریزند آن مقدار که از روغن نارنجیل
برگردد و باقی مالک آنرا بر بیان کنند تا یکدیگر غیر
بالاسه نارنجیل سیاه شود و لیکن نارنجیل سوخته پس
از روغن بر آورده نمیرد از آن جدا کرده آن نارنجیل
را با باکیه در میان آن است بسایند تا چون مرهم شود
پس در هر هیت متقال ازان مسحق بسا سه صمغ
صمغ سفید باد بچوبیه مایه مقشر ابی خولجان زنجبیل از
هر یک یک متقال مغز بادام شیرین مغز جلوزره مغز پسته
مغز آنکلیک تخم زرد متقشر از هر یک یک متقال نیم طلایه
سفید صمغ عربی کثیرا بزرگ سفید پنج لفاح جوز بو اب
سینه از هر یک پنج دانگ روغن بلسان دو متقال
نبات سفید ده متقال اجزا را کوفته بخته بروغن بلسان
چرب کرده بان مسحق بگلای سرشته در باون سنگه
مالند تا یکدیگر مخلوط شود و صمغ سازند هر چه بقدر بخورد
لورق طلا ورق نقره پچیده در سایه خشک نمایند
و در شیشه نگاهدارند شربت از دو حسب تا سه حسب
کجا و شربت حسب جدوار له قدس سره موسوم به لنا بخته
دیگر این حسب بدل اینون و نیز مقوسه باه است چنانکه
لوشه مار که تخصه که بر اسه از این حسب را تالیف نموده
یا یوس بود از خود و بعد از استعمال کما حدیث کرده از
ازین مکتوبه جدیده سرکه پسته با صنعت آن اینون
کار زود ننه خالص صفت نموده با عشر وزن آن

ایفون که مقوی اعضا سے ریسہ است + صنعت آن
 زرناد در روغ عرقی گل گاؤ زبان گل سرخ بادرنجوبیہ
 کربازہر یک سے متقال بہمن سرخ بہمن سفید عود الصلیب
 سورنجان کباب چینی لاجورد مغول مایہ شتر اعرابی
 مارشک حسب بساں عود پساں قاقلم کبار خولنجان
 سنبل الطیب مروارید ناسفتہ یا قوت رمانی لعل خولنجان
 ورق طلا درق لقرہ بسا سے عود ہند سے خام دانہ پیلو
 فلفل ازہر یک سے متقال طباشیر سفید صمغ عربی جدو
 خطائی محرب جوزہ ازہر یک بیج متقال لب سہر
 بالگو ازہر یک متقال بزرالہنج سفید بیت متقال ایفون
 کارزونی پانزدہ متقال عنبر اشب مشک تر کے ازہر
 یک متقال صندل سفید زعفران ازہر یک پختقال
 مصطکے روی مرجان فرم سے ازہر یک سے متقال نبات
 سفید صنعت متقال گلاب بقدر سے کہ اجزا بان شتر
 در نشتر دیگر ابریشم مقروض سے متقال داخل است
 وزن مردار پاناسفتہ سے متقال ووزن فلفل دہ متقال
 وزن جدو در خطائی سے متقال بدستور خوب سازند
 ہر سے بقدر خود سے شربتے تا دوحب + حب جدو
 محس خان ولد حکیم صلح خان خال آن مرحوم + صنعت
 آن جدو در خطائی محرب خصیہ الثعلب مسرور در چینی
 مارشک ایفون رازیانہ صمغ عربی کثیرا سفید ازہر یک
 شش درم دانہ قاقلم کبار قاقلم صفا خولنجان
 بسا سنبل الطیب سعد کونے اہل مایہ شتر اعرابی بوست
 زرد ابرج تخم ہلیون بزرالہنج سفید عنبر اشب مروارید
 ناسفتہ یا قوت رمانی کربا سے تمبی بسا ازہر یک چار
 درم جوزہ او قرفل ورق کلسر ازہر یک بہشت درم
 فلفل سیاہ از قرفل مصطکے عود قمار سے قام زعفران
 تخم کرنس ازہر یک دہ درم ایفون کارزونی دو دانہ
 درم فرخیشک مشک ترکی ازہر یک دو درم جو اہر
 گلاب صلا یہ منودہ باقی ادویہ را کوفتہ بچیتہ مجموعہ ہر
 گلاب سرشتہ جو با زند ہر سے بقدر تعلقہ خشک
 درشتہ نگاہ دارند شربتے دوحب + جدو حکیم محمد
 سیاہ + صنعت آن جدو در خطائی محرب متقال زعفران

راسن اسارون مقل زرق بہمن سفید بہمن سرخ بسا سے
 بودنتہ باسنے ایفون پوست ہلیوہ زرد ازہر یک پختقال
 سنبل الطیب فرنیون زرد آوند مدحج ریونہ خطائے
 مصطکے سلینہ منز بادام شیرین مقشر مزنجوش مر کے حصے
 صندل سرخ صندل سفید صمغ قمار سے زیرہ کرمانی ازہر
 یک نیم متقال دار قفل زرناد ازہر یک دو متقال
 قاقلم صفا ربع متقال بزرالہنج سفید در روغ عرقی
 کباب چینی عاقر قرا تخم کرنس عود قمار سے قرفل تخم
 ہلیون گاؤ زبان حسب الاصل ششہ تخم سلیمہ ورق کلسر
 مغز تخم خربزہ زرد تخم حمرل کثیر خشک تخم رازیانہ
 خوب پختہ خولنجان ازہر یک ربع متقال دار چینی
 بادرنجوبیہ خصیہ الثعلب مسرور ازہر یک یک متقال
 متقال ایفون بیج متقال جنید ستر کجا ننگ منغز
 مروارید ناسفتہ بسا ازہر یک ربع متقال سے مشک
 نیم متقال بدستور قمر خوب سازند ہر سے بقدر خود
 شربتے تا دوحب + حب جدو حکیم عاد الدین محمد شریک
 کہ کجبت مرتضیٰ قلیخان شاملو تالیف منودہ صنعت آن
 جدو در خطائی آزمودہ لعل بنہ سے یا قوت رمانی ازہر
 دو متقال ایفون کارزونی پنجاہ متقال عنبر اشب
 متقال درق لقرہ مشک ترکی خالص جوزہ ازہر یک
 سے متقال قفل شہناہ متقال بزرالہنج سفید صنعت متقال
 زعفران بیت متقال فرنیون سنبل الطیب عاقر قرا
 ہر یک چار متقال ناخواہ ملک البغم در چینی ازہر یک
 متقال مصطکے روی تخم کرنس سلینہ پوست بیرون پتہ
 اسارون ازہر یک شش متقال زرناد در روغ عرقی
 عود ہندی ازہر یک بیج متقال نبات سفید دہ اسار
 کہ ہر اسار سے چار متقال و نیم است کہ دہ اسار
 پختقال باشد اجزا را ایچہ صلا یہ کرنے است صلا یہ
 باقی ادویہ را کوفتہ بچیتہ گلاب سرشتہ جو با زند ہر
 بقدر خود سے شربتے یک حسب تا دوحب + حب جدو
 دیگر از حکیم عاد الدین شیراز سے + صنعت آن جدو
 خطائی محرب فرنیون ازہر یک یک متقال زعفران بیج
 متقال قفل بزرالہنج سفید سنبل الطیب ازہر یک

دو متقال تخم کرنس زرناد در روغ عرقی دار چینی عود
 ہندی خام ریونہ صمغ عربی ازہر یک سے متقال ایفون
 پانزدہ متقال کوفتہ بچیتہ گلاب سرشتہ جو با زند
 شربتے از یک حسب تا دوحب + حب جدو در خان احمد
 کیلانی + صنعت آن جدو در خطائی محرب زعفران
 جوزہ او بسا سے بزرالہنج سفید ششہ مصطکے خصیہ الثعلب
 مسرور سنبل الطیب صمغ عربی ازہر یک دو متقال عنبر
 اشب مشک ترکی ازہر یک نیم متقال قفل دار قفل
 ازہر یک سے متقال فرنیون عاقر قرا ازہر یک یک متقال
 ایفون دو متقال کوفتہ بچیتہ لعسل سرشتہ جو با زند
 حسب جدو در منقول از خط حکیم جلال از اولاد حکیم
 ابوالبرکات ادھانی مشہور حکیم جلالا قحی حکیم حرم شاہ
 سلیمان صفا سے + صنعت آن جدو در خطائی محرب چکا
 متقال عنبر اشب مشک ترکی ازہر یک یک متقال
 زرناد در روغ عرقی صندل سفید مروارید ناسفتہ
 لعل شربتے عود پساں سازج ہندی لسان العصار
 بادرنجوبیہ خولنجان بسا سے بہمن سفید بہمن سرخ عود الصلیب
 کباب چینی بوزیران تووری گلگون تووری سفید ورق کلسر
 فرخیشک دو قراقرقرا ازہر یک دو متقال گل گاؤ زبان
 خصیہ الثعلب مسرور متقال مسرور جوزہ او اسکہ صلا ازہر
 بیج متقال صمغ عربی بہشت متقال ایفون کارزونی
 متقال عود مسرور سنبل الطیب قاقلم کبار در چینی ریونہ
 قرفل مایہ شتر اعرابی پوست زرد اترج ازہر یک سے
 متقال فلفل سفید نبات سفید ازہر یک بیت متقال
 نبات و صمغ عربی را در گلاب مکرودہ باقی ادویہ را کوفتہ
 بچیتہ بان سرشتہ جو با زند ہر سے بقدر خود و در نشتر
 جدو ازہر متقال است + حسب جدو از حکیم اشرف قحی
 صنعت آن جدو در خطائی محرب چار متقال عنبر
 ورق طلا منغز جلینہ کجبت مقشر عاقر قرا ازہر یک یک
 متقال مشک ترکی چار دانگ درق لقرہ بسا سے
 صمغ عربی بہمن سفید ازہر یک دو متقال مروارید ناسفتہ
 بیج متقال ایفون بزرالہنج سفید ازہر یک متقال قفل
 سفید متقال ناخواہ عود ہندی سے مصطکے روست

در نادر زعفران سنبل الطیب جوزبوا از هر یک سه مثقال حصبیه
 الثعلب مصری چهار مثقال کوفته بختیج بگللاب سرشته
 خوب سازند هر چه بقدر نخود در حب جدر و تالیف
 نواب زعفران تاب کلیم محمد باقر موسوی شیرازی منقول
 از خط و لادار شد معنی الیه نواب مسز از محمد رحیم حکیم
 باشی شاه سلطان حسین حسینی صفوی قلمی فرموده که
 قدری تصرف در نسخه اصل نموده ام بصفت آن جدر
 خطائی بحرب زعفران ایون از هر یک هفت مثقال
 بزربلیج سفید فلفل سفید از هر یک ده مثقال عود سبک
 مصطلک رودی خصیة الثعلب مصری از هر یک پنج مثقال
 سنبل الطیب تخم کرفس زنجبیل در روغ عقر به صمغ عربی
 عنبر اشهب کثیر ادر چینی از هر یک مثقال گل کاووز با
 صندل سفید بگللاب سوده ریونند چینی جوزبوا یا شیر
 اعرابی از هر یک سه مثقال ورق نقره یک مثقال نبات
 سفید دو از ده مثقال بطریق معمول حب سازند
 و گفته که در نصف این وزن یک مثقال طلاست مگر
 داخل نموده ام حب جدر از حکیم عماد الدین محمود شیرازی
 صنعت آن جدر و از خطائی بحرب فلفل سنبل الطیب
 تخم کرفس زربناد ادر چینی عود هندی ریونند چینی
 بزربلیج سفید از هر یک سه مثقال زعفران ایون
 صمغ عربی از هر یک پنج مثقال فرنیون یک مثقال
 عاقرقود دو انگ مجموع را کوفته بختیج بگللاب سرشته
 خوب سازند هر چه بقدر نخود حب جدر و لادار
 سره قلمی فرموده اند که این حب را نیندر در گاه از براس
 قطب الملک عبدالسرخان وزیر مالک هندوستان
 تالیف نموده و نهایت موافقت نمود در مزاج مغزی
 از برای تقویت اعضا و ریسه و زکام و نزله و سعال و
 حفظ صحت بصفت آن جدر و از خطائی بحرب مایه
 شیر اعرابی مصطلک رودی بهمین سرخ طباشیر سفید بسیار
 صمغ عربی جوزبوا زنجبیل زربناد بزربلیج سفید پنج لاف
 از هر یک چهار دانگ مثقال مصری دار چینی از هر یک
 یک مثقال و نیم زعفران یک مثقال نبات سفید و مثقال
 ایون سه مثقال دو دانگ ورق طلاست و پنجد و پنجاه

معمول خوب سازند هر چه بقدر نخود سرشته از هر یک
 در حب بعرق دار چینی پنج مثقال فرود بر نافع باد
 حب جدر از حکیم محمد حسین مسز بحرب رشت بصفت آن
 جدر و از خطائی بحرب قاقله کبار سعد کوفی قاقله صندل
 فلفل سیاه ورق گلکسنج قرنفل دار فلفل کندر و دار
 جوزبوا کبار چینی بسیار نشاسته زنجبیل خولجان
 از هر یک اسارون زربناد ریونند سورخان برگ کلیم
 صمغ عربی کثیر از هر یک دو مثقال بر کنی صافی بختیج
 ایون ده مثقال عود قماری خام یک مثقال و نیم مصطلک
 رودی سه مثقال زعفران شش مثقال ایرسا چهار
 مثقال عود الصلیب یک مثقال مراد ریونند سفید بختیج
 مشک حرکے فالص عنبر اشهب از هر یک یک دانگ از
 را کوفته بختیج با شیر آله مر با سرشته خوب سازند
 بقدر نخود سرشته از یک حب تا دو حب بختیج و
 نواب زعفران تاب کلیم محمد باقر موسوی شیرازی حکیم
 باشی شاه سلیمان صفوی منقول از خط میرزا علی قلی
 از بی اعام معنی الیه رحما السرخانی بصفت آن
 خطائی بحرب سه مثقال زعفران فلفل سفید صمغ عربی
 خصیة الثعلب مصری از هر یک سه مثقال عود قماری
 زربناد ورق گلکسنج تخم کرفس فرنیون دار چینی سنبل الطیب
 مصطلک رودی ریونند چینی عاقرقود از هر یک شش مثقال
 زنجبیل ده مثقال بزربلیج سفید هفت مثقال ورق
 طلا و ورق نقره از هر یک قدری ایون هفت مثقال
 کوفته بختیج بگللاب سرشته حب سازند هر چه بقدر نخود
 حب جدر و موسیائی فاذهری بصفت آن جدر و از خطائی
 بحرب دار چینی قرنفل دانگ هسل با سعد کوفی ورق
 گلکسنج مثقال مصری ایرسا زعفران از هر یک و مثقال
 فاذهری حیوانی یک دانگ عنبر اشهب مشک ترکی از هر یک
 نیم مثقال موسیائی دار الجدر صمغ عربی از هر یک نیم
 و نیم عود هندی خام زربناد سنبل الطیب از هر یک سه
 مثقال صندل سفید مراد ریونند سفید دار فلفل بهمین
 بهمین سفید از هر یک پنج مثقال قرص انعی خصیة الثعلب
 تخم خرزقده شش تخم خنشاش از هر یک مثقال پوست تخم

مکلس یک مثقال ایون کارزونی سی مثقال جزا را بر
 معمول بشیره نبات سرشته خوب سازند هر چه بقدر نخود
 سرشته یک حب حب جدر و دیگر بصفت آن جدر
 خطائی بحرب دار فلفل دار چینی نازا مشک را زیاده صمغ عربی
 کثیر از هر یک سه مثقال قاقله کبار خولجان قاقله صندل
 بسیار سنبل الطیب اهل سعد کوفی خصیة الثعلب مصری
 مایه شیر اعرابی پوست زربناد تخم بیون بزربلیج سفید
 عنبر اشهب مراد ریونند سفید یا قوت رمائی کبار
 بسد از هر یک سه مثقال جوزبوا قرنفل درق گلکسنج
 درق نقره از هر یک چهار مثقال فلفل مصطلک عود
 زعفران تخم کرفس از هر یک پنج مثقال ایون شش
 تخم کرفس از هر یک نیم مثقال ایون کارزونی
 مجموع ادر به دستور معمول با گللاب سرشته خوب سازند
 هر چه بقدر نخود سرشته تا دو حب حب جدر
 دیگر منقول از خط ایراکمی ادرانی بصفت
 آن جدر و از خطائی بحرب فلفل سیاه تخم کرفس زربناد
 عود قماری دانه خیر بوا خولجان دار چینی از هر یک
 یک مثقال زعفران بزربلیج سفید عاقرقود فرنیون از
 از هر یک یک دانگ و نیم مصطلک سنبل الطیب قرنفل از
 هر یک دو مثقال ایون کارزونی صمغ عربی قرص
 از هر یک سه مثقال برسیا و شان دو مثقال رب السوس
 تخم خبازی از هر یک دو مثقال گل خطم سفید یک مثقال
 و چهار دانگ کوفته بختیج نعل سرشته خوب سازند هر چه
 بقدر نخود سرشته دو حب حب جدر و نزلات
 گوش و آرنج و ریم و صد ردا از گوش سفید است حب
 جدر و دیگر فرخ آورد و مفود مغ و قلب ادر فرخ نزلات
 کند و قیحه مزمن شده باشد و سحر ازال را ازال کرد
 و اسهال را مفید باشد و نافع است ادر اصل بختیج
 قلب بسبب غلبه بلغم مزاج قلب چون بعد از تنقیح
 بلغم حب ایاب آخر با سه روز یک حب از با عرق
 با در پنجوی فرود ریونند بصفت آن بزربلیج سفید یک
 شب در شیر گاو خیسانید و پس خشک کرده سوده
 بردغن بادام شیرین حب نموده فلفل سیاه فرنیون

قرابا کبیر

عاقق حادار چینی دانہ خضرا قرقل عود قمار سے خام
 جدوار خطائی مجرب مصطفیٰ رومی صمغ عربی سبیل طبیب
 جوزہوا زرباد درویش عقربی حسب لقاہم قرقر سرد
 ورق گسرخ ایون زعفران ازہر یک قدر کو فتنہ
 بجنہ بکلاب سر شستہ جو با زہد ہر جسے بقدر خوب
 فشر تے بکچھ جب جدوار دیگر منقول از خط آقا ابوبکر
 نے ادھانی ہ صنعت آن جدوار خطائی مجرب
 بزایون سفید قفل زرباد ازہر یک دو شفتال
 ایون زعفران زنجبیل ازہر یک پنج شفتال سبیل طبیب
 عود قمار سے خام مصطفیٰ رومی صمغ عربی گسرخ
 دار چینی ازہر یک سے شفتال عاقق حادار ایون از
 ہر یک بکھال کو فتنہ بجنہ خوب سازند ہر جسے بقدر
 قفل شربتے دو حسب تا تہ حسب حسب جدوار ازہر یک
 کاشتری ہ صنعت آن جدوار خطائی مجرب زنجبیل
 دو شفتال زعفران بزر ایون سفید عاقق حادار ایون
 تازہ ازہر یک بکھال قفل تخم کرشن زرباد عود قمار
 خام دانہ چینی یوا دار چینی ازہر یک دو شفتال
 مصطفیٰ زنجبیل سبیل طبیب ازہر یک چار شفتال ازہر
 یک سے صمغ عربی مر کے صانی ازہر یک شرف شفتال پریا
 چار شفتال خونمان یک شفتال و چار انگ ریلہ سکر
 تخم خبابہ تخم خطے ازہر یک چار شفتال اجزا کو فتنہ
 بجنہ بکلاب سر شستہ جو با زہد و این حسب نامہ
 زلات و صخرہ در گوش و آمدن صابون دریم از
 گوش را خواہ بخورند یا سائیدہ در گوش چکانند و سر
 زلات گوش بکنند جب جدوار فتنہ قوی است
 ریلہ است ہ صنعت آن زرباد درویش عقربی گل
 کا زبان گسرخ با در جو یہ گرسا سے بجنہ ازہر یک
 بجنہ صمغ عربی سبیل طبیب سورنجان کباب
 کا جو در وصول مایہ شتر اعرابی نار شکر حسب لیسان
 عود و لیسان قافلہ کباب کباب خونمان سبیل طبیب
 زلات رمانے لعل بد شستہ ورق طلا ورق نقرہ
 سبب سے عود ہند خام دانہ چینی یوا قفل قفل
 ہر یک شفتال طباشیر سفید صمغ عربی جدوار خطائی مجرب

ازہر یک بکھال شیب سبز تخم بانگو ازہر یک شفتال
 بزر ایون سفید سمیت شفتال ایون یا زہد شفتال غیر
 شکت کی ازہر یک بکھال مندل سفید زعفران ازہر
 ہر یک بکھال مصطفیٰ سہ شفتال مرجان سرخ شفتال
 نبات سفید خصیت شفتال کلاب بقدر یک کہ ازہر یک
 کنند و جو با زہد در شستہ دیگر ازہر یک مقرر شفتال
 داخل است دوزن مراد یو جدوار شفتال دوزن
 قفل وہ شفتال است جب جدوار بجنہ دیگر نافع از
 براسے زکام و نزلہ و سر تہ کھیت عبدالمعرفان بزر
 اعظم یا لیسف نامودہ و مزاج معزے الیہ موافقت کردہ
 و مجرب است ہ صنعت آن جدوار خطائی مجرب
 رومی سبب صمغ عربی بزر ایون سفید طباشیر سفید
 زنجبیل ازہر یک بکھال رومی دار چینی سہ درم
 دو درم نبات سفید ہمار درم ایون شش درم و ہر
 ورق طلا سمیت و پنج عدد دیگر ایون ورق طلا
 طلا سے مکمل کنند تیرہ است بہر طور مقرر جو با زہد
 ہر جسے بقدر خوب و فتنہ شربتے بکچھ ہ صنعت این
 بہ تخم دیگر کہ مقوسے باہ و مفرح و مسکامنی است
 و زلات فز مہ رانہ و این نسخہ را بہت قفل طبیب
 وزیر الملک ہندوستان تاجیہ نامودہ جدوار شفتال
 مجرب باہ شتر اعرابی مصطفیٰ رومی صمغ عربی
 سفید سبب بزر ایون سفید زعفران ازہر یک چار
 انگ شفتال شتر اعرابی ازہر یک یک شفتال
 و نیم زعفران پنج حسب ازہر یک شکر یک ایون زہد
 نبات سفید ازہر یک سہ شفتال دودو انگ ورق طلا
 سمیت و پنج عدد ورق نقرہ چاہ عدد بہر طور مقرر جو با
 سازند ہر جسے بقدر خوب و شربتے از تخم تاب و حبیبان
 سابق است ہر کس اتفاقاً و عدد ازہر یک حسب
 منقول از مجرب حکیم ہند سے قریب ہر کس ہر
 ان جدوار شفتال سبیل طبیب قاری و ہر
 زرباد ازہر یک شفتال ایون صمغ عربی ازہر یک
 شفتال بزر ایون بزر قفل سبب ازہر یک شربتے
 عاقق حادار یک درم و گاہ زیادہ سے شود و شربتے

و حاجت این ادویہ زعفران مشک عود ورق طلا
 نقرہ ازہر یک بقدر حاجت جب جدوار دیگر
 ازہر یک بزر ایون زکام و نزلہ و سر تہ کھیت
 جدوار خطائی مجرب قفل زنجبیل و شربتے قافلہ قفل
 تخم کرشن برا زیادہ ایون نامودہ ایون شفتال سہ
 خطیہ الشلب مفرد تخم خیار تخم زہر زعفران مصطفیٰ
 کثیر صمغ عربی ازہر یک سبب بقدر مہر نبات سفید از
 درم ایون بقدر مہ کو فتنہ بجنہ علی الرسم حسب سازند
 حسب جو زہد ایونی حبت اسمال کہنہ نافع است
 صنعت آن سماں جو زہد حالی کردہ ایون ہر کردہ
 شربتے زہد زہد شربتے ایون خوب بجنہ قوی ہر
 زہد زہد کردہ کو فتنہ جو با زہد ہر جسے بقدر خوب
 شربتے از یک سبب تا سہ حسب از شربتے کثیر
 باشد در روشن گاہ تازہ بریان نمایند این تیرہ مان
 نسخہ است کہ در خوب بکھیت اسمال اطفال و غیر
 اطفال ذکر یافت حسب الزہد کہ زہد اسمال کہنہ
 رانہ باشد و فتنہ حرارت و قہ تباشیر صنعت آن
 ایون پیدا انگ افاقیا حفاض شے نشاستہ صمغ عربی
 ازہر یک یک انگ کو فتنہ بجنہ بزرده تخم صمغ عربی
 جو با زہد نصف آن اول روز نصف و دیگر آخر روز
 زہد زہد و حسب آن نشاستہ بریان طباشیر سفید
 کو فتنہ بدو ع آس تاب کردہ باشد و بنوشند و اگر
 باہ سرد کردہ بنوشند سہر است و آرا بکے جو سبیل
 ایونی است حسب حال و این نافع ادویہ اسمال
 صنعت آن سز تخم کردہ صمغ عربی تر بجنہ باگ کردہ
 ورق گسرخ ازہر یک سمیت و پنج شفتال گل زیند
 شفتال بنفشہ ہندہ شفتال عناب سمیت وہ دانہ
 کشتہ خشک شربتے شفتال مفر ہندہ ایون
 ازہر یک سمیت شفتال طباشیر سفید کثیر با در جو
 ازہر یک بکھال مندل سفید کا نور ریاسے از
 ہر یک دو شفتال مصطفیٰ عود قماری خام کا
 ازہر یک دو شفتال و نیم زعفران سبب شفتال کو فتنہ
 کو فتنہ بجنہ بکھال سبب شربتے حسب سازند

هر چه در بطن شکم ترش است تا دو حب و حب سعال افون
 و دیگر صنعت آن زرا بلبل سفید رب السوس تخم کاج
 صنم عربی لباسه مصلحه کثیرا شکر تیغال آرد با قلاب
 لقاغ مغز بادام شیرین تخم خشتخاش افون زعفران از
 هر یک یکجز ربات سفید پنج جز و کوفته بجنه بگلای سرشته
 خوب سازند هر چه بقدر خود ترش است یک حب تا دو
 شقال حب سعال مستعمل در سرفه که سبب انصباب
 نزلات حاره حاده باشد بسینه که در آن خوف کشیدن
 بسل است و این حب ماده را غلیظ گرداند و منع انصباب
 ماده بسینه نماید + صنعت آن خشتخاش سفید بزرا بلبل
 سفید تخم کاج بود مقشر مغز تخم کدو سه شیرین مغز تخم خیار
 نشاسته کثیرا صنم عربی گل ارمنی گل داغستانی افون
 زعفران اجزا بوزنی که راسه طیب اتقان کند کوفته
 بجنه بلجاب حب سفید یا لعاب بزرقطونا سرشته مغز
 شکل عدس ساخته و اکم در دمان نگا بردند حب سعال
 دیگر صنعت آن رب السوس کثیرا افون زعفران
 مغز همدانه طباشیر سفید آرد با قلاب اجزا مساوی کوفته
 بجنه آب پوست گوگنار حب سازند هر چه بقدر
 شربت یک حب تا دو حب حب سعال + دیگر صنعت
 آن رب السوس کثیرا افون زعفران مغز همدانه
 سفید آرد با قلاب نشاسته تخم خشتخاش سفید صنم عربی
 شکر تیغال مغز تخم خیارین مغز بادام مقشر اجزا مساوی
 کوفته بجنه آب گوگنار حب سازند هر چه بقدر بملغز
 یک حب تا دو حب حب سعال دیگر این حب نافع است
 از براسه سرفه که یا تب باشد و از براسه سل و دوق و طبع
 را نرم گرداند و نزلات حاره را نافع است + صنعت آن
 آرد با قلاب صنعت شقال کثیرا سفید نشاسته صنم عربی
 مغز تخم کدو سه شیرین مقشر مغز همدانه طباشیر سفید
 تخم خیارین عصاره لیمو التیس از هر یک چهار شقال
 سرطان محرق ده شقال تخم خطمی گلنار فارسه آقا قبا
 گل ارمنی از هر یک دو شقال افون زعفران از هر یک
 یک شقال کوفته بجنه آب پوست گوگنار و لعاب
 همدانه سرشته خوب سازند شربت دودانگ

یا مار الشیر حب السعال سعال و اسهال صنعت
 آن کثیرا رب السوس صنم عربی لباسه افون از
 هر یک نیم شقال مر و ایدر ناسفته یا قوت را مانی ساینده
 از هر یک شش شقال کوفته بجنه بالعب همدانه سرشته
 خوب سازند هر چه بقدر خود ترش است یک حب صلیح
 و کبب شام فرزند حب سعال نافع جهت سرفه با ق
 کته فرمن قریب بسیل - صنعت آن کثیرا سفید آرد
 با قلاب مقشر نشاسته تخم خشتخاش سفید پوست خشتخاش
 سفید مغز همدانه گل ارمنی مغز بادام شیرین مقشر از
 هر یک دو شقال افون سه شقال نبات سفید و زرد
 دانه بیرون کرده از هر یک دو شقال اجزا کوفته
 بجنه بالعب همدانه حب بند بند صنعت را مد و لقاغ
 خود سه و لصف را منقطع عدس و وقت حاجت
 یک حب مد و رط فرزند و مغز را بزیر زبان نگا
 و آب آن را فرزند + حب سعال و صیق النفس
 که سبب نزله بارده رطبه باشد + صنعت آن افون
 فلفل سیاه نمک سیاه صبر صوطه اجزا مساوی کوفته
 بجنه بالعب همدانه خوب بندند هر چه بقدر خود
 شربت یک حب تا دو حب بعد از غذا وقت خواب
 فرزند + حب سعال دیگر که سرفه های که نه یا نافع
 صنعت آن میوه سائید عکاب البلم مرکه از هر یک نیم
 افون مصری خالص نیم جز و کوفته بجنه بالعب همدانه
 سرشته خوب سازند هر چه بقدر باشد شربت کبب
 عند الحاجت فرزند + حب سعال دیگر بقول از
 تحفه المومنین سرفه بار و طب را نافع است + صنعت
 آن کندر ذکر میوه سائید مر صافی از هر یک یک درم
 افون ربع درم خوب سازند هر چه بقدر بملغز
 خود سه شربت یک حب تا دو حب + و نیز از انجمله
 خوب سرفه است حب سفید از انجمله اگر
 شربت طیب بدل افون + صنعت آن بگیرند
 یک عدد سرفه رسیده شیرین و سر آرد بر گرفته
 همدانه آرد بیرون آرد سرفه را از افون
 پر کرده سر آردا جاسه خود گذاشته آردا خمیر

گرفته پس گل بگیرند و در تنور گذارند تا پخته شود
 و نفع تام یا بد پس از تنور بر آرد و گل و غیره از آن
 جدا کرده بکوبند تا چون سرفه شود و خوب سازند هر چه
 بقدر باشد و این حب جهت صنعت معده و زردی و اسهال
 و بواسیر نافع است حب سفید بدل افون تا لیس
 حکیم جلالت فرودینی + صنعت آن افون شش شقال
 زعفران جوز بوالباسه از هر یک یک شقال کوفته
 بجنه یک عدد سرفه را گرفته همدانه آرد بر آرد و
 پوست آرد و در کرده در آن نماند که صنعت شقال
 باشد و اگر زیاد باشد زیاد تر را از میان آن بردند
 و ادویه را در میان آن کرده سر آردا بپایه از آن
 که از سر آن بر داشته باشد بپوشند و بدو سنج از خوب
 آقا کیم گرداند و سرفه را بکوبند در زیر خاسته
 گرم آردا بپزند پس از آنش بر آرد و در تنور آرد و
 کرده سنج آردا سر آن بر آرد و نرم بکوبند و حب
 سازند هر چه بقدر خود بپزند بپزند بپزند
 شربت از دو حب تا چهار حب + و نیز بپزند و استرا
 و تشنج حادث از غلبه رطوبت و سردی را نافع و
 و جنت تقویت اعضا و برداشت تقویت نکات
 ابن مسویه گفته که این حب را در دفع فضل معتدل
 استعمال توان نمود + صنعت آن زهره نیل سه درم
 زهره گلنگ عدس مخ مرکه صافی افون زعفران
 شونیز از هر یک یک درم کزب مشقت درم شکر طبرزد
 چهار درم کوفته بجنه آب تمام سرشته خوب سازند هر چه
 بقدر بملغز شربت از یک شقال تا دو درم نیز لازم
 که دو روز قبل آن و دو روز بعد آن برهنه نکات +
 و نیز از انجمله حب الشفا است + حب الشفا از هر یک
 اطبا سه هند گفته اند که این حب حی ربع و چهار تپا که
 زهره را نافع است و جنت و در دهن من در دهن بار و
 جمع امراض حاره و بارده نافع است + صنعت آن
 افون تخم جوز ثعلبی زهره یک شقال ریوند عیس خندانگ
 گلشن ز غلیل گل ارمنی از هر یک دو دانگ و نیم
 زعفران دودانگ اجزا کوفته بجنه آب که در آن

خفت عکروه باشد سرشته خوب سازند هر چه
 قدر خود از براسه رکع پیش از وقت نوبت
 ساعت سرد آرزو آب گرم فرو برند از براسه
 مراض دیگر صبح ناشتا دو عدد فرو برند حب الشفا
 بنوع دیگر صنعت آن زنجبیل دو مثقال انیون یک
 مثقال ریون چینی پنج مثقال ادویه کوفته بجنینت باشی شست
 و مثقال سرشته خوب سازند هر چه بقدر ماشه شتر
 و حب فرو برند حب الشفا منقول از خط نواب عفران
 بعلیم میر محمد باقر موسوی که کلمه فرموده اند که این
 ب تالیف است از کسی است که بان استناد حکمت
 است و این حب را ترکیب نموده به تجربه در آورند از
 بوق و سلول و نزلات حاره و تقویت قلب حاصل
 است آن مروارید صلایه کرده یک مثقال مغز
 این صغیر عری از هر یک شش درم گل نیلوفر کج
 مغز سفید یک درم کثیر سفید مغز تخم که در تخم است
 روز مغز بهدانه نشاسته طباشیر سفید صندل سفید
 خود نقشه رسا موسس عنبر شنب از هر یک دو درم
 کثیر سفید یک درم انیون در عفران از هر
 یک درم کوفته بجنینت بعباب بهدانه سرشته خوب سازند
 هر چه بقدر خود شتر بجنینت حب و اگر در مغز و نزلات
 با السوس یک درم و عنبر نیم درم کنند بهتر است حب
 بفت میرزا محمد حسین حنیفه طبیب مستعمل در تهر از
 فرموده فرموده اند که این حب را درین تهر و سایر
 مراض حاره نفع عظیم است صنعت آن صندل سنج
 بدل سفید از هر یک پانزده مثقال طباشیر سفید
 ناسته از هر یک پانزده مثقال بزرالین سفید
 مال کافور تصویب از عفران از هر یک یک مثقال
 و انیم مثقال کوفته بجنینت بعباب بهدانه سرشته
 سازند هر چه بقدر خود شتر بجنینت حب و اگر
 بخله عطانی است حب عطانی به سنج عظیم
 هر کس که در حقه ذکر کرده گفته که این حب
 بفت بدین علیم میر عطار السراست عفران است که
 است از براسه سر فرقه رطوبه و ضیق النفس

و سیرج الاثر است صنعت آن مالک البطم یک مثقال
 میوه سائله کند زکرم که صافی از هر یک مثقال
 زرد اندر جرج انیون از هر یک یک مثقال کوفته بجنینت
 باک حب سازند شتر بجنینت از یک درم مالک با شنب
 موافقه حب عطانی دیگر صنعت آن میوه سائله کند
 از هر یک یک درم انیون نیم خود زعفران طبعی
 کوفته بجنینت بگلکاب سرشته خوب سازند هر چه بقدر
 وقت خواب یک حب را در دهان نگاه دارند چنانچه
 صبح شکم نماید و بار در المراجان را بسیار مفید است
 آن هر که صافی چند به شتر انیون اجزا مساوی کوفته
 بجنینت خوب سازند هر چه بقدر ماشه شتر
 جوان را بقدر ماشه و طفل را بقدر نیم ماش و بطن
 خوب قدرت است حب قدرت که در مراض مغز
 کثیر النفع است صنعت آن نخل سفید بیست و مثقال
 بزرالین سفید تو مانا کند از هر یک دو ازده مثقال
 سلیمه برگ سداب تازه از هر یک بیست مثقال انیون
 زعفران از هر یک ده مثقال جودار عطانی چند شتر
 دار نخل قطره زرد اندر جرج زعفران پوست سنج
 نعل از هر یک بیست مثقال کبریت زرد صاف نموده بکشتال
 اجزا کوفته بجنینت بصل آن مقدار که ادویه را بان توان
 حب پسته سرشته خوب سازند هر چه بقدر خود ریون
 نقره بچیره نگاه دارند شتر بجنینت یک حب تا دو حب
 قوت مزاج و طرفی صافی نمون کبریت بجنینت این
 حب آن است که بکبریت کبریت زرد صافی هر قدر که خود
 و طرف سنی را برایش نگاه کرده پارچه کر یا سر
 نوسه را بر سر آن طرف بندند و کبریت را در میان آن
 پارچه بجنینت طرف سنی دیگر را بر آن آتش کرده بر روی
 کبریت گذارند که آنچه لطیف باشد آب شده داخل
 شود پس طرف آتش را از دو دور اند که پارچه نسوزد
 پس آن شیر را بگذارند تا سرد شود و کبریت صافی را که
 بر روی آب باشد مانند عطر از روی آن کبریت زرد
 دارند و داخل آن نمایند و اگر خواسته باشند اجزا این
 یا سه وزن مجموع ادویه عمل سفید جید صافی میسازند

نیز خوب است حب قدرت دیگر مقوسه قلب و باه است
 و حافظ تو نهاد اشتها آور و نشاط افزاید صنعت آن
 فادر حیوانی اسطه بان قی و فادر هر معده خطنی
 مردارید ناسفته یا قوت رانی بسا سینه باغ در میوه
 کباب چینی از هر یک دو مثقال عنبر شنب یک مثقال
 تر که فالص نیم مثقال دار چینی زعفران از هر یک
 پنج مثقال جوز بوداده مثقال انیون کار زونی پانزده مثقال
 اساردن شامی دانه هیل بوا قاقله کبار مصطکی رومی
 مهن سفید خصیه القعب مضر صمغ عربی کثیر شقال
 مضر سعد کونی از هر یک مثقال ادویه را آنچه کوفته یا
 کوفته بجنینت آنچه صلایه کرنی باشد با گلکاب بر سنگ ساق
 صلایه کرده ورق نقره محلول یک عدد ورق طلا
 محلول بی عدد مجموع را بگلکاب سرشته خوب سازند هر چه
 مقدار خود در سایه خشک کرده بورق نقره و طلا بچیره
 خشک نموده نگاه دارند شتر بجنینت تا دو حب عرق کافور
 زبان فرو برند حب قدرت به سنج عظیم جعفر صنعت آن
 عنبر شنب فادر حیوانی از هر یک یک مثقال مروارید
 ناسفته یا قوت رانی بسا سینه باغ خشک تر که فالص
 در وی عقرنی کباب چینی دانه هیل بوا اساردن
 شامی زعفران شقال مضر سعد کونی صمغ عربی از هر یک
 مثقال با وز حیوانی خطانی قر نخل قاقله کبار مصطکی رومی
 مهن سفید مهن صمغ خصیه القعب مضر کثیر از هر یک
 سه مثقال جوز بوداده مثقال انیون کار زونی پنج مثقال
 ورق نقره ورق طلا از هر یک پنجاه عدد صمغ عربی
 کثیر هر دو را بگلکاب ملکرده بانی ادویه را آنچه صلایه کرده
 صلایه کرده و آنچه کوفته است کوفته بجنینت ورق طلا ورق
 نقره را حل کرده همه را مخلوط نموده نیکو بسوزند و صلایه
 هر چه بقدر خود بورق طلا و نقره بچیره در سایه
 نمایند شتر بجنینت تا دو حب مضر ماینه که تالیف ابن
 دو حب از قواعد ترکیب صمغ است بجنینت آنکه منع است
 صمغ میان ادویه ادویه قلبیه و انیون و قطع نظر ازین
 لیحه نموده اند مقرر آن قواعد ترکیب که در مرکب دو کلمه
 احدی باطل محل مطلوب است و دیگر باشد مخصوص و اینکه

آن میشود نمود و اصل باشد در آن کرب عمل آن
 بالذات باشد جمع میان آن دو جائز نیست و عمدتاً
 درین انیون است و فاوهر معدنی بمطلک آن است
 باله پس باین دو وجه این حب قدرت مشوش الکرب
 حب قدرت حکم جعفر بن یسیر دیگر صنعت آن در این
 سعد کوفی قافله کبار دانه اهل فضل سیاه کباب چینی
 درق گلیس سیاه به شمع قرقر کنیز زنجبیل خونجان
 از هر یک اساردن شامی زرناد سورجان بوزیران
 دار لفل درق فلفله نشاسته مصطفی رومی مروارید
 ناسفته شیر آله منقعه بدو در خطای از هر یک دو مثقال
 ایرسا چهار مثقال صمغ عربی کثیر انیون زعفران از هر یک
 دو مثقال مرکب صافی عود هندسه عود الصلیب زنی
 عنبر اشعب فاوهر حیوانی از هر یک یک مثقال کوفته بجنیه
 بگلاب سرشته خوب سازند هر چه بقدر خورد و بوق طلا
 بیست عدد بچیده در سایه خشک کرده نگاهدارند
 در حب در قدر بار دسکن جمع او جلع حاره است
 صنعت آن تخم کاهو پوست خشخاش پسته تقشیر
 خرفه تقشیر تخم کاهو از هر یک دو درم انیون یک طوی
 کوفته بجنیه خوب سازند جمله در شربت است و اگر مقدار آن
 باشد یک شربت نماید سیست عار قوسه از اسهال
 و تحقیق و جمع او جلع بارده صنعت آن تخم خشک
 انیون یک طوی زعفران مرکب صافی از هر یک دو
 بزر البیوم سفید میوه سائله از هر یک یکدانه سیخ لقا
 یک تیرا ط کوفته بلعاب طلعه سرشته خوب سازند
 سرشته را نافع بود چون یک حب وقت خواب فرو برند
 در کلام و نزله را نافع باشد و منع سیلان منی کند
 آن مصطفی رومی زعفران از هر یک یک درم انیون گار
 چهار جزو کوفته بجنیه خوب سازند هر چه بقدر لفل
 تخم حب منشط این حب امساک منی کند در دفع
 انزال نماید و معده را قوت دهد و باه را بفراید و نشاط
 آورد و دل و دماغ را قوت دهد و گو دمان را خوش
 کند صنعت آن بزر البیوم سفید سیخ مثقال مصطفی
 رومی سنبل الطیب چینی از هر یک دو مثقال لسان

مثقال سیخ شیبی ده مثقال صمغ عربی یک مثقال زعفران
 ده مثقال کل سوسن سفید زرد انیون از هر یک یک
 مثقال کوفته بجنیه بلعاب بزر قوطی با کلاب بر آرد
 باشد سرشته خوب سازند هر چه بقدر لفل بوق لقره بجنیه
 در سایه خشک کرده بخورده هفت سرشته در حب بجنیه
 دیگر تا لیف حکیم میر محمد زمان صنعت آن اساردن
 سنبل الطیب زعفران مصطفی از هر یک دو مثقال زرناد
 حب الفار عاقر قرقاش صمغ عربی از هر یک یک مثقال
 بزر البیوم لفل از هر یک ده مثقال انیون سیخ مثقال
 فرعون نیم مثقال تخم کرفس دار چینی و یونانی سیاه
 از هر یک دو مثقال کوفته بجنیه با کلاب سرشته خوب
 هر جزو بقدر شسته از یک حب تا دو حب چینی
 حبت اسمال صنعت آن انیون جنید سرشته زرد
 مسادسه را کوفته بجنیه با آب گوگرد سرشته خوب
 سازند هر چه بقدر خورد و لفل شربت از حب
 ماسته حب و اگر بزر البیوم و لفل و تخم خشخاش سفید
 دانه کاهو زعفران اضافه نماید و از اسهال تقویت
 قدر سه مثقال صمغ میگردد و قوسه و خوب است
 حب نزله مسمی نموده اند که از قذره الحکا و استاد الا
 حکیم میر محمد بی ولد ماجد من است قدس سره
 صنعت آن بزر البیوم سفید مصطفی رومی گل ارغوان
 مغزول کثیر اگر با صمغ عربی رب السوسن نشاسته
 گل گاوزبان تخم خشخاش مغز تخم خیارین از هر یک ده
 انیون چهار مثقال و در نسخه دیگر وزن انیون نیندر
 مثقال است سیخ لقا زعفران از هر یک یک مثقال
 ریون چینی یک مثقال نیم کوفته بجنیه باب پوست
 گوگرد سرشته خوب سازند هر چه بقدر لفل شربت در
 حب نزله حکیم عماد الدین محمود مشیر ازی صنعت
 آن سیخ لقا بزر البیوم سفید نشاسته کثیر انیون زعفران
 تخم کاهو صمغ عربی اجزا مسادسه کوفته بجنیه
 آب پوست گوگرد سرشته خوب سازند هر چه بقدر
 شربت یک حب حب نزله حکیم احمد صنعت آن انیون
 بزر البیوم سفید نشاسته تخم کاهو تخم خشخاش سفید صمغ

از هر یک یک مثقال سیخ لقا نیم مثقال و در نسخه دیگر
 وزن سیخ لقا نیم مثقال است زعفران دو دانه
 کوفته بجنیه باب سرشته خوب سازند هر چه بقدر لفل
 شربت در حب حب نزله حکیم اشرف صنعت آن بزر البیوم
 سفید صنعت مثقال زعفران مغز بهمانه ایرسا تخم در
 هر یک چهار مثقال شربت سیخ صمغ عربی کثیر اسفند
 پوست سیخ لقا انیون صمغ نموده از هر یک یک مثقال
 کوفته بجنیه باب سرشته خوب سازند هر چه بقدر لفل
 تا دو حب در نسخه دیگر کاهو مسادسه نشاسته بهمانه است
 حب نزله حکیم محمد باقر سوسه صنعت آن تخم کاهو
 مغز بزر البیوم سفید صمغ عربی کثیر انیون زعفران
 نشاسته از هر یک هفت مثقال پوست سیخ لقا دو مثقال
 کوفته بجنیه باب سرشته خوب سازند هر چه بقدر لفل
 یک حب حب تا دو حب حب نزله نیم دیگر صنعت آن
 تخم کاهو صمغ عربی زعفران بزر البیوم سفید انیون
 سیخ لقا رب السوسن نشاسته اجزا مسادسه کوفته
 بجنیه باب سرشته خوب سازند و این حب را بعضی از حکم
 محمد باقر ولد حکیم عماد الدین محمود مشیر از صمغ
 حب نزله دیگر صنعت آن صمغ عربی کثیر زعفران
 سنبل الطیب انیون تخم کاهو تقشیر بزر البیوم سفید پوست
 سیخ لقا اجزا مسادسه کوفته بجنیه باب سرشته خوب
 سازند هر چه بقدر لفل شربت یک حب تا دو حب
 حب نزله دیگر صنعت آن بزر البیوم سفید انیون زعفران
 تخم کاهو تقشیر نشاسته کثیر صمغ عربی کوفته بجنیه باب
 سرشته خوب سازند هر چه بقدر لفل شربت یک حب تا
 دو حب حب نزله دیگر صنعت آن بزر البیوم
 سفید انیون زعفران تخم کاهو تقشیر نشاسته
 صمغ عربی تخم خشخاش لفل سیاه از هر یک سه
 مثقال درق طلا یک مثقال صمغ عربی
 و انیون را باب به ششیرین مل کرده درق
 طلا را مل نموده باسته او در کوفته بجنیه
 در هم سرشته خوب سازند هر چه بقدر ماسته

جب نزلہ دیگر صنعت آن بزر البیض سفید از هر یک ده گرم گل سرخ منزع الا قه
 دار چینی سازنج هند سے اقلیمون از هر یک گرم
 عود هند سے غرتے خام عاقرقرا از هر یک یک گرم ایون
 ایون مسخر خالص سدس در سے اجزا کو فیه بخیمه
 ایون وزعفران را بگلاب ملکرده با صمغ عربی
 محلول سرشته خوب سازند هر چه مقدار بخودی
 در سایه خشک نموده شربت یک حب تاسه حب و
 نیز خوب نشاط است - حب نشاط حکم میر بخود
 سرفه هار و نزلات و سل را نافع است و با صندل
 قوت دهر و نشاط آورد و مقوسه باه محروم است
 و منع اسهال کند و معدل مزاج سودا و است
 صنعت آن صمغ عربی کثیرا رب السوس نشاسته
 از هر یک بخیمه ایون گار زو سے سه شقال و
 در نسخه دیگر دو شقال است حب الحلب مراد از نسخه
 کبریا سے شمع یا قوت رمانه از هر یک یک شقال
 کوفته بخیمه به لباب حب السفرجل سرشته خوب سازند
 حب نشاط دیگر که همان نفع دارد و صنعت آن
 اسارون سنبل الطیب زعفران مصطک رومی
 تخم کرفس دار چینی را بنویسند از هر یک دو شقال
 زرباد حب الغار فریون قرفل بسباسه صمغ عربی
 از هر یک بخیمه بزر البیض سفید فلفل از هر یک شقال
 ایون گار زو فی پانچ شقال کوفته بخیمه باب سرشته
 خوب سازند هر چه بقدر بخود سے لورق طلا بخیمه
 نگاهدارند و در وقت حاجت بکار بندند - شنبلیله
 ایونی صنعت آن کبریا سے شمع شادون خرد سے
 مسول شب پاتی بازو سے سبر دار چینی دم لاون
 کند رنگار فارس سے پنج انجبار از هر یک یک دانگ
 ایون زعفران از هر یک بقدر ملته موده حب
 فرد بند و بعد از آن شیره تخم خرفه مقشر شیره جو مقشر
 از هر یک پنج شقال قرص طباشیر کافور شیره سرطان
 نرسه از هر یک یک شقال شربت دیاقوا یک
 ادویه عربی بید مشک ده شقال بنوشته
 صنعت این حب به نسخه دیگر که حکیم میر محمد موسی

در تحفه اندک تصرف در آن نموده با صمغ خود ذکر کرده
 کثیرا صمغ عربی رب السوس نشاسته از هر یک بخیمه
 ایون هفت شقال حب الحلب زعفران مراد از نسخه
 یا قوت رمانی از هر یک یک شقال کوفته بخیمه بلعاب
 حب السفرجل سرشته خوب سازند هر چه بقدر باشد
 شربت دو حب و نیز از انجمله است - حب نواب اثر در
 شاه جننت آشیان شاه طاسب موسی صمغ
 این حب را حکیم عماد الدین محمود شیراز بجمت بندگان
 اشرف ترکیب نموده و بسیار موافقت مزاج بندگان
 اعلى نموده صنعت آن فلفل دار فلفل زنجبیل حب
 بلسان مرجان قرز سے خطیبا ناعاقرقرا رب السوس کثیر
 نشاسته صمغ عربی زرباد در روغ عقرب به مصطک
 زعفران عود هند سے از هر یک دو شقال قرز سے
 تخم کرفس پوست زرد اتوج قرفل از هر یک شقال
 تخم کرفس پوست زرد اتوج یا زوده شقال کوفته
 بخیمه بگلاب سرشته خوب سازند هر چه بقدر بخود
 لورق طلا یکصد عدد بچیده نگاهدارند شربت یک حب
 تاد و حب و اگر لورق طلا را ملکرده داخل زمان
 بر بالاسه حب هم قدر سے بچید بهتر است حب
 اشرف علی شاه عباس موسی صمغی که اطبا اتفاق
 بجمت بندگان اقدس ترتیب نموده موافقت مزاج
 جننت مکان نموده صنعت آن صندل سفید مصطک
 اسارون تصب الذریره مشک خالص عود نار غرام
 عنبر اشب کثیرا از هر یک بخیمه دار چینی بسباسه
 فلفل سفید اقلیمون اقلیمه خصبه الشلب مقشر زعفران
 از هر یک دو شقال ایون بزر البیض از هر یک شقال
 کوفته بخیمه بگلاب سرشته خوب سازند هر چه بقدر
 بخود لورق طلا بچیده نگاهدارند شربت یک حب
 حب مسکن او جاع لیطن وغیره صنعت مصطک حب
 الغار منک زعفران فلفل قرفل چند بید سبر سنبل
 کثیرا عاقرقرا از هر یک بخیمه مشک دانگ ایون
 یک شقال و نیم بگلاب حب سازند حب هند سے این
 حب از ترکیب اطبا سے هند تحفه اندک که نافع است

از براسه در دوسر و ضعف بگر صنعت آن افیون دانند
 جوز ناعل از هر یک یک مثقال زنجبیل دو مثقال ریوند
 حین رسد مثقال کوفته بختیجهها سازند هر چه بقدر کوه
 شربت از کجی تا سه حسب حسب هضمه در صورتیکه قی
 با سال یا سه روز نیشود و در آنند که تنه تمام شده و از
 بسیار در خراسان خوف هلاکت است استعمال نمایند
 صنعت آن فلفل بزر بلخ از هر یک بیست درم میون
 ده درم زعفران پنج درم چند بیست یک درم زرباد درم
 عقرب سه از هر یک یک درم مشک ترکه خالص در او ریخته
 محلول از هر یک دو مثقال درم و دو قیراط در خطا
 از موده سه درم عود سحر خام دو درم کندر چهار درم
 درق طلا پنج درم درق لقره دو عدد دهر در او حل
 نموده ادویه کوفته بختیجه بگلاب سرشته جویند زنده
 بقدر است شربت یک حسب تا دو حسب - و ایضا از انجلی
 نسخه و خرما است - بوانگه و خرما فلفل دال و سکون
 همایون فلفل میم و سکون را سه مملو و فتح تا سه مثقال
 مقصوره لغت حمیر است و در خرما و در خرما نیز
 کزده و تعریف آن عاده است یعنی دو ایکه حسب
 استمراسه طعام است و بچینه دوا سه مندر کننده
 فضول با در او این او است و بعضی گفته که آن
 فرود آورنده حیض و برانگه ریاح است در بعضی
 قانون نظرسیده که بچینه با درم است و صابون
 ابو العباس و سایر این معجون را با اسم معجون
 اختلاف ذکر کرده اند و با وجود که لفظ خرما لفظ حمیری
 این معجون را منسوب نموده اند بجا اینوس و بولون و
 حرما حمیری لقب بولون این معنی از ترکیب جالبینوس
 نمیکند زیرا که مکن است که مترجم این معجون یکی از اطباء
 حمیر باشد که اسم بونانی آنرا لغت حمیر سے نقل نموده
 چنانکه بر شمشاک لغت سریانی است و مرکب آن افکن
 روی است که اطبا سه سریان آن بولون را چون از
 ترکیب جالبینوس ترجمه سریانی نموده اند از اسم
 اسم سریانی نموده اند و با وجود که معجون خواص
 وضع اسمال منفرط میکند با آنکه ادراک فضول و بول

و حیض میکند و نافع است از ترا تحلیل ریاح غلیظه
 متولده در احتیاج از براسه قویج و اد جلع مقعد
 و از برای صد که کبد و طحال در بدوت رحم و اد جلع
 آن و از برای سفال رطب و تپ ریح و تپان که از
 مواد بارده باشد مانند موطنه و از برای سفتی نفس
 و القطاع نفس و صورت و از برای برقان اس
 و استرخای اعضا مخصوص استرخاسه مقعد و امعاء
 معجون گرم است در درجه ثانیه و خشک است در درجه
 ثالثه و مضر است بجز درین فواید گفته اند که صلاح می آید
 و مصلح آن بکجین است و شربت از آن بکشتال در وقت
 تابک سال بابنه میماند صنعت آن بنسخه ریح از هر
 در قرابادین قانون بزر حمل یک من و نیم لبان ذکر
 ده درم ریوند چینی زراوند طول از هر یک بیست درم
 زرباد درم و عقرب از هر یک چهار درم مصطک
 روغن حسب بلسان زعفران اکلیل الملک
 سنبل الطیب از هر یک ده درم افیون زنجبیل قسط
 تلخ سلیمه سیاه از هر یک سه استار سعد کوفته ده
 استار فلفل ده درم صبر سقوط سه چهار درم قرفل
 شش درم خرمن سفید عنجه گلیخ منزه الاتاق
 شونیز از هر یک شش استار ادویه را کوفته بچینه
 مصطک سه وزن ادویه سرشته در کوه سربازان چینی
 کرده نگاه دارند در وقت حاجت استعمال نمایند و
 در نسخه سرفیون وزن زنجبیل و قسط و سلیمه از هر یک
 دوازده درم است و فلفل داخل نیست پس این سه دوا
 بدین نسخه از کبیر کمتر است زیرا که سیر چهار مثقال
 و نیم است و سه استار بوزن مثقال نیز ده مثقال و
 نیم و بوزن درم نوزده درم و کسر باشد و وزن
 قسط ده استار است در نسخه دیگر از هر یک از آن چهار
 ذره که از آن آنها هر یک سه استار است دوازده
 درم است و در نسخه صاحب فخره که در استرخای
 لسان ذکر کرده وزن صبر بیست و چهار درم است
 و بانی موافق نسخه شیخ الرئیس است - و خرما بنسخه
 شیخ داؤد و صنعت آن بزرمل پنجاه درم

جلال

زراوند طول زراوند مویج - ریوند چینی از
 هر یک بیست درم مصطک رومی سنبل الطیب حسب
 بلسان زعفران اکلیل الملک از هر یک ده درم
 افیون زنجبیل قسط تلخ سلیمه سیاه قرفل خرق سفید
 درق گلیخ شونیز سعد کوفته از هر یک شش درم
 زرباد درم و عقرب از هر یک چهار درم و در
 دیگر باین ادویه صبر سقوط سه چهار درم داخل است
 و در نسخه دیگر بیست درم است و گویا در نسخه اصل
 باشد لعل مصطک سه وزن ادویه بدستور معجون سازند
 و خرما بنسخه قوس و کبینه بن عینیه صنعت آن زرباد
 درم و عقرب از هر یک بیست درم فلفل دال و فلفل
 همایون الجوس بزر بلخ سفید قسط شربل الطیب و شرب
 میوه سالمه زعفران از هر یک شش مثقال حله مثقال
 م دارید ناسفته و مثقال بازر درم که صافی از هر یک
 دوازده مثقال مجموع را کوفته بختیجه با عسل مصطک
 بدستور معجون سازند بعد از شش ماه استعمال نمایند
 شربت ده درم و قوت این معجون تا سه سال بانی
 و خرما با دها بشکند سده جگر و سپر بشکاید و سرته ملخی
 و صندق النفس فیرقان که از سره باشد و قویج را
 بود و ادراک عیض نماید و قوا اند بسیار دارد و
 آن تخم هزار اسپند یک من و نیم کندر ذکر کرده
 ده درم زراوند طول و در ریوند چینی از هر یک
 بیست درم زرباد درم و عقرب از هر یک چهار
 مصطک حسب بلسان زعفران اکلیل الملک سنبل الطیب
 خالص زنجبیل قسط تلخ سلیمه فراسیون از هر یک ده
 درم سعد سه صبر سقوط سه چهار درم درم
 شش درم خرق سفید گلیخ شونیز از هر یک شش
 سیر طیف فلفل ده درم و در نسخه دیگر فلفل بیست
 ادویه کوفته بختیجه با سه چندان عسل کف کرده کوفته
 شربت از یک م تا دو درم و خرما بنسخه شافی با
 بشکند و قویج را نافع باشد صنعت آن هزار اسپند
 هر یک درم درم و عقرب از هر یک بیست درم و فلفل
 اساردن سلیمه سودا قسط تلخ افیون زنجبیل

از هر یک دو درم کوفته بخیمه بحسب سه وزن ادویه
 شربتی در دم - و نیز از انجمله درج الصمغ است بنجیمه
 چوب تفتی که در میزان الطباع ذکر کرده و گفته که حضرت
 زکریا قدوة الحکما میر محمد باقر داد این چون را لایف
 و نیز از ابابیک وزن نجون ساخته برسم به پیش طب
 والی حیدر آباد فرستاده بودند و گفته که این این شکر از
 خط مغز سے الیه نقل نمودم - سیفر مایند که حضرت غیر العتمه
 این نجون را در برابر تریاق اکبر الیه نموده این را
 که از آن شمرده اند صنعت آن مخلصه اصططابا اقراس
 شقیل از هر یک بسیت و هشت مثقال اقراس از زعفران
 فضل سیاه دار چینی از هر یک بسیت و چهار مثقال
 زعفران سی مثقال آملی پسته هلیله کاسه ایشتم
 عود فرار سے خام مصطک رودی در عین لبسان از وزن
 از هر یک بسیت مثقال اینون سحر نجبه و هشت مثقال
 فلفل سفید در درج عقیق از هر یک دوازده مثقال
 شیرین چهارده مثقال تخم شلغم بر سه پوست ایش
 خصیه الثلج سحر ریوند کچینی غار بقون هش سفید
 اشی زنجبیل چینی سمن سفید دانه هیل بو ادوق کلک
 از هر یک دوازده مثقال تخم بادرنجوبیه شش مثقال
 لبان الثور گیلانی از هر یک نه ده مثقال گل گوزان
 گیلانی شش مثقال بنه سفید خوشخو تخم فرخ شک و ترکی
 لبان العصافیه شیرین قاقا کبار فلفل از هر یک ده مثقال
 عدو اخطائی موجب چهارده مثقال جوز بوا بسایه
 فراسیون از هر یک مثقال مرکه صانی دوازده مثقال
 حسب الفار سیاه قرنه الطیب بغض خشک لیمان
 کوزک از هر یک مثقال سعد کوفی بسیل الطیب از دوازده
 مثقال نیون ده مثقال ناخواد از دانه اسارون
 اسلو خود و س اریسا اصل سوسن سفید از ادویه طبع
 که در یاقوت افشار شیرین ارال تا قرق حاقسط تلخ مقب
 الذر زرب خطبایارومی مثقال سحر قلع از هر یک
 سافراچ هند سه پوست بیرون پسته مشک طری
 تار مشک بزر البج سفید در شیر شتر پرورده طباشیر
 سفید ز شاک منقو فطر اسالیون از هر یک شش مثقال

کتر اصغ عربی از هر یک ده مثقال میوه سالمه بسیت
 چهار مثقال رب سوس دو اوزده مثقال کما فی طوک
 صندل سرخ صندل سفید و دریدنا سفید بسید عرق کبر
 اش طین از منی طین محتوم فقر الیه و متقل از رزق از
 شش مثقال موسمی و از بجز دسه لک مضمون از هر
 هفت مثقال مغاث بغدادی اینون اقرطیب سیالیک
 لاجور و مضمون سلینج قه درق لقره از هر یک پنج مثقال
 تخم کرفس حب لبسان پوست عود لبسان زراوند
 زراوند طول سماحت با سیله معتر بری حلیت طب
 کشیر خشک فرنیون دو تو از هر یک چهار مثقال
 حصاره لجه القیس ده مثقال اشق یا قوت سرخ
 زرد عقیق یا سسه از هر یک درم زبرد علی و شش مثقال
 فلا زهر حیوانی اصططابا قرع غیر شمشک ترکی
 خالص از هر یک هشت مثقال درق طلا چهار مثقال
 سفید سه چهار یک من تبر عرق جرد و اخطائی عرق
 اصططابا قاتی عرق زرنباو شیرین از هر یک بمقدار جات
 عرق بهار عرق تنه عرق دار چینی عرق قر قفل از هر یک
 هفتاد و پنج مثقال گلاب مقور عرق بسید مشک اصفا
 از هر یک یکصد درم غسل مصغفه سه وزن مجموع ادوی
 روغن بادام شیرین روغن بادام تلخ بمقدار حاجت
 صمغ زاجیعا الامصطک در عرق مخلصه عرق جردار
 در عرق زرنباو بنجیسانند و اندک عسل دران داخل کرده
 یکتا بوز بگذرند و غیره علیچره در غسل بگذرانند
 اینچنین موسمی را جردار غسل بگذرانند سیفر مایند که
 آنست که عنبر موسمی را در یک اوز و عنبر این
 مرکب در قدر مناعف بگذرانند و ادویه را کوفته بخیمه
 بروغن لبسان میوه سالمه در روغن نارچیل در وزن
 بادام شیرین و تلخ چوب نماید و مشک را جردا بکوبند
 اینچنین زعفران و جردار را علیچره علیچره بکوبند
 و بعد از آن قاذر هر را بگلآب صلایه نماید و اینون
 را در عرق تر قفل و عرق دار چینی و عرق فستق
 بنجیسانند و چون غسل بقوام آمده باشد از آتش
 فرود آورده او را صمغ را دران حل کنند پس جواهر

را که خوب صلایه کرده باشند بعد از آن ابر ششم
 مقرض پس عنبر موسمی را کراخته را و فاذر هر دو جردا
 و اینون در زعفران باین ترتیب که مذکور شد بعد
 بعد از آن ادویه چوب کوبیده بعد از آن مشک که درق
 طلا درق لقره مخلوط بعد از آن عدو و مباله نمایند
 که اجزای خوب مخلوط شده اند یعنی که بر نمند تا خوب مخلوط
 شوند پس در ظرف چینی که بگذرانند و بعد از شش ماه
 استعمال نمایند شربت ازین نجون از یکدک مثقال
 و مادو مثقال نیز مجوز است و این ترکیب یکصد و بسیت
 چهار جزو است سوا نبات و گلاب و عرق دار چینی و
 وزن اجزای یکبار دو دو و بسیت و هشت مثقال
 صاعب میزان الطباع گفته که این مرکب در حرارت و
 بر دود متقل مائل بحرارت است خشک اول در
 فصل در ذکر دوا هاییکه اصل و عمو در آنها
 اینون است و از انجمله دوا های مسبت است
 دوا مسبت که از الفارسی بهوشی دارد و گویند
 صنعت آن اینون ده درم تخم خشناس سیاه بسیت
 تخم چهل درم زنج لقل حنجرم مجموع را در شش مثقال
 بزند تا بد در طبل رسد پس صانی نموده در صافی آن نیم
 رطل کندیم یک کرده بزند با شش ملایم تا تمام آب را
 جذب کند پس در سایه خشک نماید و کوفته بخیمه یک
 مثقال آن موجب سبات میشود - دوا مسبت دیگر
 اینون پنج سوسن برابر کوفته بخیمه در طعام کسیکه خواهد
 بهوش شود بسیار میرند تا بخورد بهوش گردد و گفته اند
 که جرب است و تسخ بهوشه دارد و با در چمن باب ذکر
 یافت و نیز از انجمله است دوا سه نافع از برای قحی
 اذن که وصف کرده آنرا قالینس علیک - صنعت آن
 مرکه صانی صبر سقوط سه از هر یک چهار مثقال کنده
 مثقال و در نسخه دیگر یک مثقال است اینون زعفران
 از هر یک مثقال مغز بادام تلخ سی عدو یازده و
 مثقال اجزای را سخن نموده بسره که انگوری بسید بقدر
 که بر دوش غسل سطر در شیشه بگذرانند و در وقت خات

سه قطره آزاد گوش بچکانند و بنسجه دیگر نافع از برای
جمع اوجاع و قدوح اذن و صفت آن مرکه صافی
یک مثقال کندر سه مثقال زعفران چهار مثقال اینون
و دو مثقال مغز بادام تلخ مقشر بیست عدد و سحر را کوفته
بسرکه سرشته اقرص سازند در سایه خشک نمایند
و در وقت حاجت اگر بوده باشد در گوش یکقرص آنرا
بر و شکل سرخ حل کرده سه قطره آزاد گوش بچکانند و اگر
بوده باشد نقل در سامه بسرکه انگور سه کهنه بوده گوش
چکانند و دیگر نافع از برای درد های گشته گوش دان
برای او رام اذن و از برای درد قدوح که از گوش آید صفت
آن ترنس شکسته مقشر از بیج قشور شب یانی فلفل سفید
الظردون زعفران اینون پوست انار مرکه صافی کند
سندل الطیب از هر یک دو درم چند بیدستر یکدرم کوفته
بیخته بسرکه انگور سه و غسل بسرشته و در نسخه دیگر وزن
عسل ششدرم و در نسخه دیگر عسل ششدرم است و در نسخه
قطره اذن و گوش چکانند و در سایه بر و طالع کهنه
منافع دار و صفت آن زعفران مرکه صافی سندل الطیب
از هر یک نیم مثقال نخاس محرق نصف و ثلث مثقال
اینون نیم مثقال چند بیدستر ثلث مثقال شب یانی
شب ماد از هر یک یک مثقال کوفته بیخته پس اگر در گوش
در و باشد این دو را بر و شکل سرخ سرشته سه چهار قطره
در گوش چکانند و اگر در گوش صدید باشد این دو را
مطبوخ مثقال استعمال نمایند و اگر در گوش گرم باشد
باید مخلوط کرد با جزای این دو و خرق اسود و دو مثقال
و در آب برگ شفتالو مخلوط کرده سه قطره در گوش چکانند
و ایضا از آنجمله دین نافع از برای درد گوش که از گوش
بود صفت آن روغن بادام شیرین چند درم سرکه کهنه
سه درم اینون یک دانگ سرکه و روغن را در هم جوشانند
تا سرکه برود و روغن بماند پس اینون را در آن حل کرده
دو قطره آزاد گوش بچکانند و نیز از آنجمله نسخ را هر آن است
است - را مرکه کبیر این معجون از ترا کبیر اطا هند است
در بعضی نسخ قانون زهرمان در زهرمان هر دو در آن معجون
در اول و در اکثر نسخ زهرمان بر کبیر در بعضی نسخ را هر آن

را کبیر و سحر در آخر بدل نون و بده شده مانند قرابادین
مقصود محتمل که این صیغ باشد اصل آن رام زهرام
بوده که را هر ام شده نافع است از برای اسوز مزاج بارد
و از برای ضعف معده و زیاد می کند باه را و سفید
از برای سوسا و سودا و صلح است از برای حرکت
بدن و فقط جنین در کلیه و دمانه کند و تقویت حصاه کلیه
و دمانه نماید صفت آن بنسجه شش درم ریس که در قرابادین
قانون آورده و ج ترکی قسط تلخ زراوند در جرح زراوند
طول از هر یک استار و در استار سه چهار مثقال گفته
شد که چهار مثقال و نیم است دار فلفل زنجبیل از هر یک
سیح استار تخم کرفس ناخواه کرد و یا از برای تخم رطبه تخم خرفه
مقشر هر چه بود سه سفید تو درمی گلگون اذان الفار
زیره کرمانی مدبر تخم شبت از هر یک شش استار فلفل
قصب الذریره عود بلبان از هر یک استار سلیمه
بسببه قاقله قرقره الطیب اکلیل الملوک شیخ زرب بلبان
از هر یک چهار استار پوست هلیله زرد پوست هلیله شیره زرد
منقعه از هر یک بیست استار لافان خشک خرق بی سفید
موجب سرد و مازوز را بجز بری بزرگ استار
شیطیح هند سه زرشک منقعه خشک بستانی مورد استار
حب اترج مقشر زرد در سبزه اس هند سه همبر شیخ
بهمین سفید لسان العصاره از هر یک چهار دره مثقال
در نسخه دیگر بیست و چهار مثقال است جوز بود اسی عدد
اصول قنبر سه تخم فنجکشت از هر یک سه استار تخم جزا
حما از هر یک ششدرم اینون فرنیون چند بیدستر
از هر یک سه درم هلیله سیاه چهار درم سازج هند سه
حلبه بود و قنطره اسالیون ریوند چینی از هر یک ششدرم
مجموع را کوفته بیخته فایند نسخه سه سفید بوزن مجموع
ادویه کو بیده در روغن گاؤ بوزن ادویه و فایند
و غسل مصفیه بوزن همه ادویه معجون سازند با این دستور
که فایند را کو بیده در سرطل آب حل کرده بچوشانند
تا ناگذاخته شود و غلیظ گردد و لقاوم عسل آید پس داخل
کنند در آن غسل مصفیه را و چند جوش دیگر داده
و کف آنرا بیزند پس ادویه کو بیده بیخته بر روغن گاؤ

دلخ کرده چرب نموده لعسل و فایند بقوام آورده که
در یا تیل بزرگ باشد ادویه کو بیده را برون پاشند
و به شیر حلوانی بر هم زنند تا مستوی گردند و در سبزه
سبز لافان را که در آن غسل که باشد از غسل غالی
کرده آن معجون را در آن کرده ششماه بگذارد پس در آن
نمایند شربت مانده مازو سه در اول ماه و وسط و آخر
آن سه روز با آب گرم یا با لعسل بنده و افضل اینده
از برای این امر فایند زرب عسل است و این نسخه
دو چهار جزو است جوز آن بیست عدد درم دو چهار
دانگ است در آن جوش گرم در یکدرم و نیم و خشک است
در یکدرم در ربع در ربع - را زهرمان بنسجه روغن شیخ
که در قرابادین قانون آورده صفت آن و ج ترکی
قسط تلخ زراوند طول زراوند در جرح از هر یک سه استار
دار فلفل زنجبیل از هر یک پنج استار در نسخه دیگر از
هر یک دو استار است تخم کرفس ناخواه کرد و یا از برای تخم
سپست تخم خرفه مقشر تخم کبیر تخم مزخوش تو درم سفید
تو در سه سیح اذان الفار زیره کرمانی تخم شبت از هر یک
شش استار فلفل اشه قصب الذریره عود بلبان
هر یک سه استار سلیمه قاقله اکلیل الملوک شیخ زرب
حب بلبان بسببه قرقره الطیب از هر یک چهار استار
پوست هلیله زرد پوست هلیله آله منقعه از هر یک بیست
استار لافان خشک مورد خشک خرق سفید مازوز
بزرگ بستانی خشک شیطیح هند سه زرشک منقعه حب اترج
مقشر زرد در سبزه اس هند سه همبر شیخ بلبان
شیرین از هر یک بیست و چهار مثقال جوز بود اسی عدد
سبزه تخم فنجکشت از هر یک سه استار تخم جزا
از هر یک ششدرم اینون فرنیون چند بیدستر از هر یک
سه درم هلیله سیاه چهار درم سازج هند سه حلبه بود
و قنطره اسالیون ریوند چینی از هر یک ششدرم
دو قنبر ریوند چینی از هر یک ششدرم ادویه را بعد از آن
که کو بیده و بیخته باشند هر یک را عسل سه و وزن نموده فایند
سفید بوزن مجموع ادویه در روغن تازه بقدر حاجت
روغن را گرم کرده ادویه را آن سرشته فایند را حل کرده
بقوام آورند و غسل مصفیه را حل کرده در جوش دیگر فایند

پس ادویه چرب نموده را بان بسزنده و در ظرف چینی
 نگه دارد شربت به دو درم عجبت افویا یا داز براسه
 عیفت مزاجان کثیر ازین در نسخه دیگر بجایه زعفران
 زعفران و بجان نسی بری سنج قنبری است و این نسخه
 عجب است در بعضی بجای تخم پنجاخت فرخ شک است
 را امران صغیر قریب است در منافع بر امران کبیر
 منست آن نیز به نسخه شیخ الرئیس دوج ترکی را و نیز در
 قسط مزاجان طول از هر یک است اشارت به الرشد که در
 از هر یک دو استار قنقل و در قنقل زنجبیل از هر یک یک
 استار تخم کرفس گرد و یا سعد کوفی تخم شلغم استیست تخم پیاز
 زنجبیل زعفران در جبر جبر تووری سفید تووری سبزه تخم
 که با بزرگان بزرگند قوقار از اینه ناخواه حبس است
 تخم خرفه مشربودنه ناریکوا حلیه تخم مرزنجوش
 زرد کمانی تخم شبت تخم جردان هر یک ده درم قنقل
 بر او استند سازد بندس قاقله کبار قرقه الطیب
 اسن جوز بوا قصب الذریره زرب هلیل مر حوز حبس
 زهر یک بیت و چهار درم غنچه گل سرخ مندر دوج الاقا
 شک کرده بخورم بایله سیاه پوست هیله کالی پوست
 یله آمد نسخه از هر یک استار بزر الی سفید ایون
 ایون از هر یک درم چند بدستریک استار شیه طرح
 ندی خشک زردنا همین سبزه سفید ریون چینی و نیز
 قرقی خونجان میسان از هر یک استار فانی سفید بزر
 دوج ادویه را علمده علمده کوبیده و بجهت وزن نموده
 بود کرده بر دهن گاو تازه چرب نموده بسبب مصفود
 ان ادویه بسزنده شربت به یک مثقال باب گرم و این
 نسخه شست و نه جز است سوا فایند در دهن گاو
 سل در جوش گرم است در آخر در جودوم و خشک
 اول سوم + را امران به نسخه بسید اسمعیل که در زجره
 مرض نفوس ذکر کرده نافع است از برای استرقاق
 حساب و ادواج مفاصل و نفوس صنعت آن بلیله
 بی پوست هیله آله منقه تووری سبزه تووری زرد
 ن سبزه سفید تخم کرفس را زیاده استنبتین دمی
 صاده آن دوج ترکی قسط مزج مرزنجوش زرداندر جودوم

ششاش تخم شبت قاقله صفار الحبل الملک گل سرخ بزر الی
 سفید خونجان اجز مساوی کوبیده و بجهت بسبب مصفود
 شربت به دو درم - از انجمله نیز سفوف مسکن دوج است
 در قروح کلیه صنعت آن ایون گار زردنی خیر ملک
 بزر الی سفید یکد انگب منفر تخم خیارین دو درم تخم کاکا
 مقشر یکد رم تخم خرفه مقشر دو درم جله در بعضی از
 شربت است و در بعضی دو شربت تا چهار شربت است
 سفوفیکه خون را از کلیه و مثانه و مقعد و هر جا که باشد
 باز دارد صنعت آن که با کرمی گل ارمنی آقا قیاس
 گانار فارسی کند اجز مساوی ایون ریح جزو ک
 کوفته بجهت شربت به یک درم باب سماق ایضا از انجمله
 شوم است شوم سفید از براسه صلع احتراقی
 و تکیه با سهر مطر باشد صنعت آن ایون زعفران
 از هر یک یکد انگب در دهن تخم کاه و عرق بوشک
 و عرق نیوف از هر یک یکد انگب کوبیده در شیشه بر سر نهاد
 کرده دلم بپوشید شوم دیگر قنق سده خیا شیم نایند
 و صلع را نافع است صنعت آن ایون زعفران
 حجر المفاطیس هر سه مساوی بر سنگ سماق باب سوه
 پیار چه آلوده بر یا فوخ گذارند و اگر پیار چه کاغذی در
 حیده بسوزن سوراخها نموده بر یک درم آن بیالیند
 در صدقین بچسباند نیز سوزمند است و نیز از انجمله
 شیا قانیه است که اصل و عود در آنها ایون است
 شیا ایون به چون بر یکد ای چشم طلا نایند در ساکن
 سازد در بعضی را خواب بر دودین عن عیب اشک
 صنعت آن ایون خالص شادنج عدسی مشول از
 هر یک یک مثقال صمغ عربی کثیر از هر یک مثقال
 کوفته بجهت باب باران سرشته شیا فها و از ک طوفانی
 بزرگ سازند در در سایر خشک نایند و عذرا حاجت
 باب کشنیر تازه با سفیده تخم مرغ سائیده بر یکد اسه
 چشم طلا نایند شیا ایون دیگر نافع از برای
 زجر در دناک صنعت آن کند زعفران حضرت
 که صمغ عربی از هر یک جزو ایون ریح جزو ک
 شیا صنعت استعمال نایند - شیا ایون دیگر

اقوی از ان صنعت آن عفران چند بدستریک
 ایون اجز مساوی برستور شیا سازند شیا
 دیگر منقول از مجرب است حکیم حماد الدین محمود بخط معراج
 نافع از براسه زجره در خون بسیار که بسبب برود
 اسما باشد دفع است از برای برده و صدیدر صنعت آن
 کند زرد کمری صافی از هر یک جزو ایون زعفران
 از هر یک نیم جزو هم در انیم کوبیده شیا صنعت سازند
 که در ظرف آن خیط اریسته باشد پس بر دار این
 شیا را صاحب زجره که حاضر الفیج است و چون
 ساکن شود زرد بر آورد و الا مفر دیگر خواهد رسانید
 شیا دیگر نافع از برای قوی ریگی صنعت آن
 چند بدستریک زعفران هر سه صافی از هر یک دو جزو
 ایون یک جزو بدستریک شیا صنعت استعمال
 نایند شیا فیکه جرح است که از گزشتن سنگ بر جرحه
 بول بر سیده باشد چون بچکاند در جرای بول بعد از
 فصد جرحا را بر و یاند و تخم سازد صنعت آن
 سفید آب قلمی شسته گل مختوم کند روم الاغون
 اجز مساوی ایون عشر جزو لسه شیا سازند در
 وقت حاجت با آب لسان الحمل انگلاب سائیده حجر
 قضیب بچکاند و الوع شیا ایون کافور
 و غیر آن نافع از برای امراض عین در سفیدان مذکوره
 و ایضا از ان قبیل است ضماد اینکه اصل و عود در آنها
 ایون است و ضماد نافع از برای شقیه صنعت آن
 دم الاغون صنم عربی زعفران ایون کوفته سفیده
 تخم مرغ سرشته بر پارچه کاغذی نایند بر شقیه بچسباند
 بدانکه گاه استعمال کرده میشود در اضمه و اطلیه اقسام صند
 بسبب شدت دوج ایون را از برای تسکین دوج تخم
 آن تسکین بسبب است تبرید و تخم ایون باید که استعمال
 کرده با مصلح آن مثل چند بدستریک زعفران و جودار
 و خشک و استعمال آنها از مصلحات ایون که ذکر کرده
 بجهت آنکه اگر بدون مصلح استعمال کرده شود بسیار
 که احداث بلاک عظم شل ظلمت بصرد سکت کند و گاه باشد
 که هلاک گرداند علیل را پس چون مصلح آن مشتمل

خندید ستر زعفران و جدوار و مشک داخل کرده شود
 میگرد و عطر آن کم با نخی صیقل و جوار که اینها را میباشند
 و لیکن در اقسام صمد عار زعفران بهتر است بجهت
 آنکه زعفران اگر چه جارست اما حرارتش از جدوار کمتر
 و مشک است و این هر سه سبب حرارت مفرط ممکن است
 ضرر بصاحب صمد عار رسانند و نیز زعفران مقوس
 جوهر روح است و جوهر اعضا بقوت قابضه پس حفظ روح
 و جوهر دماغ و اعصاب و سایر اجزای سر میکنند و می باشد
 مانع از افیون در آنها و نیز آن اعضا در اول قبول اثر
 افیون کمتر میکنند با آنکه نیست از حرارت مفرط و نیز
 بالخاصه قادر بر مانع ضرر افیون است و نیز زعفران
 منبسط و قویترین تریاکیست از ادرک و جمع اوجاع
 بجهت آنکه تا آن احساس و حج نمیکند پس میگرد و طبیعت قوی
 بر دفع آن زیرا که در حال احساس و حج مواد تمام متوجه آن
 عضو میگردد و در وجب زیادتی و حج است و عدم قدرت است
 بر دفع آن ضما و نافع از برای صمد عار منقول از محمد
 زکریا زنی صنعت آن تخم کاهو شیان مائیا صندل سرخ
 صندل سفید فلفل افیون زعفران بگلایه سرکه و سرکه تازه
 گمانی را بان تر کرده بر سر نهند و چون گرم شود عاده نماید
 ضما و دیگر منقول از طبیب از برای صمد عار حادث
 از احتراق شمس و صنعت آن تخم کاهو صندل سرخ
 صندل سفید گل سرخ گل بنفشه از هر یک درم گل نیلوفر
 چهار درم شیان مائیا و درم پوست سنج لفاح یک درم
 زعفران یک درم افیون نیم درم کوفته بجمیع آب کاهو تازه
 و آب کشنیزه تازه و آب عنب الثعلب و سرکه انگوری تر
 بر صندلین ضما و نماید و در شنی شفقانی درین ضما و وزن
 افیون و درم و وزن سنج لفاح یک مثقال است و در
 دیگر این ضما و جاسه تخم کاهو گل بنفشه پنجم درم است
 شنی و دیگر بجان گل بنفشه گاو زبان پنجم درم است صنعت
 این ضما و بنفشه محمود بن الیاس صندل سرخ صندل
 گل نیلوفر گل سرخ تخم کاهو از هر یک درم افیون زعفران
 سنج لفاح از هر یک یک درم زعفران نیم درم شیان مائیا و درم
 کوفته بجمیع آب کاهو تازه سرشته بر پیشانی طلا نماید

صنعت آن ضما و بنفشه دیگر مستعمل در صمد عار صندل
 و مو بعد از تنقیح هر گاه و حج باقی باشد از برای
 تعدیل مزاج و تسکین و حج صندل سفید صندل سرخ بگلایه
 سوده گل سرخ بابونه شیان مائیا فلفل تخم خرزه از هر یک
 یک گز و افیون نیم جز و زعفران ربع جز و کوفته بجمیع
 بگلایه و اندک سرکه انگوری سرشته بر مقدم سر ضما
 نمایند و لیکن باید بر حذر باشند از استعمال خمدات تا که
 با صندل بکشند استعمال نمایند و چون استعمال نمایند
 آن مثل زعفران و بابونه استعمال نمایند چنانچه در صمد
 ذکر یافت و نیز از جمله طلاها است که افضل در آنها
 افیون است طلا سکه افیون مسکن صمد عار و در حقیقت
 که نهایت شدت داشته باشد و شخص را بی طاقت کرده
 صنعت آن صندل سرخ صندل سفید تخم کاهو گل نیلوفر
 از هر یک درم شیان مائیا و درم افیون پوست
 سنج لفاح از هر یک یک مثقال کوفته بجمیع بگلایه و آب
 عنب الثعلب تازه و آب کشنیزه تازه سرشته بر پیشانی
 شقیقه طلا نماید طلا سکه و دیگر از برای صمد عار بار و در
 بارده این طلا مسکن جمع اوجاع بارده است صنعت
 آن مشک ترکه یک درم صبر قوطری فریون چندین
 صمغ عربی عود هندی زعفران از هر یک و درم افیون
 یک درم و نیم با آب کرفس طلا نماید طلا سکه جید برای
 شقیقه صنعت آن زعفران صمغ عربی افیون
 سوده بنفشه تخم مرغ سرشته بر دیواره کاغذ بر آنها
 از سوزن سوراخ بسیار کرده باشند یا لیده بر و در
 بچسباند طلا سکه لاد قیه بجهت شقیقه از حضرت
 علای و الداجد آن مرحوم قدس سره و صنعت آن
 برگ مورد که صبر قوطری حفضض که حفضض است
 صمغ عربی نشاسته انزروت سفید گل مسکن
 فلفل فشار کنر گنار فارسی اقا قیادم الاخوین
 شیان مائیا از هر یک یک گز و افیون و جز و زعفران
 نیم جز و کوفته بجمیع آب برگ مورد سرشته اتر اصل
 و در وقت حاجت یک قرص را بنفشه تخم مرغ سوده
 بر پارچه کاغذی شکل و دینار سه چیده بسوزن سوراخ

بسیاری در آن کرده و در او ابران طلا کرده شریان
 صمد عار بچسباند طلا سکه و دیگر از برای شقیقه حار
 صمد عار و صنعت آن بزرا بنفشه سفید تخم کاهو شیان
 مائیا برگ گل سرخ صندلین فلفل پوست سنج لفاح
 افیون کوفته بجمیع بگلایه و سرکه سرشته بر شقیقه طلا نماید
 و بر طلا سکه آن خرزه گمانی که بگلایه و سرکه تر کرده باشد
 گذارند و عاده کنند چون گرم شود بچسباند این در
 در بینی دوش بار و عن گل سرخ و اندک سرکه انگوری
 پس اگر بوده باشد و حج شدید اضافه ادویه مزبور
 نمایند از زروت و بچسباند بر صندلین و بچسباند بر الا
 قطعه سر بر رقیق و بگذارند تا خشک شود و دفع نبض
 کند و این را ذوق نماید طلا سکه و دیگر که جهت
 صمد عار حار نافع است منقول از قرابادین شفقانی
 صنعت آن صندل سفید صندل سرخ تخم کاهو از
 هر یک سه درم گل نیلوفر گل سرخ از هر یک چهار درم
 زعفران یک درم افیون شیان مائیا از هر یک و درم
 سنج لفاح یک مثقال با آب برگ کاهو تازه سائیده
 بر پیشانی و صندلین طلا کند طلا سکه چون بر پیشانی
 باشد دفع صمد عار نماید و صنعت آن افیون زعفران
 قرفل صمغ عربی اجزا مساوی در آب برگ لیمو
 کاغذی با آب لیمو سائیده بر پیشانی باشد بجهت
 طلا سکه دیگر از برای شقیقه و صمد عار که در در او
 ساکن و صنعت آن سنج لفاح کند زعفران صندل
 از هر یک یک درم بزرا بنفشه و درم گل ارمنی یک درم
 صمغ عربی انزروت سفید مرکه از هر یک نیم درم
 دانک کافور تصویب کوب کوفته بجمیع آب سرشته
 بر شقیقه و پیشانی و محل درد طلا نماید طلا سکه
 از برای تسکین و حج صمد عار مستعمل این را
 صنعت آن تخم کاهو بزرا بنفشه افیون زعفران کاهو
 قیصری سوده آب کشنیزه تازه سرشته بر سر طلا
 طلا سکه لیمو این طلا را بنشیند الدین سمرقندی
 در قرابادین خود ذکر کرده و گفته که نافع است از برای
 صمد عار و مو سوسه بر گاه بوده باشد با آن ضربان

بجینگی که برداشت آنرا نداشته باشد چون استعمال
 کرده شود بعد از تقیال صنعت آن صندلین فلفل کل
 برسی شیاف مایه از هر یک سه درم پوست سیخ لقا
 بر لب سفید ایون زعفران کا فور قیصره از هر یک
 یک درم همرا کوفته و بجنیه بکلاب و قدری سرکه سرشته
 پارچه کتانه را بان آلوده کرده بر سر بگذارند و در میان
 از در آن کور بران بچکانند که خشک نشود و طلای
 دیگر نافع از برای صداع حار هر گاه بوده باشد و ج
 شدید بجینگی که علیل برداشت آن نداشته باشد
 این طلا در در ساعت تسکین می دهد صنعت آن
 از زرد سفید نیم جزو صندل دو جزو ایون سدس
 یک جزو زعفران مثل ایون کوفته بجنیه بحصاره کا پوست
 بر صندلین طلا نمایند طلا سه دیگر از برای تسکین
 تسکین صداع حار هر گاه از تدا سیر دیگر تسکین نیابد
 صنعت آن صندل سرخ صندل سفید از هر یک یک درم
 ایون زعفران از هر یک یک دانگ کوفته بحصاره
 تسکین تر و عصاره کا پوست تر و عصاره غنچه
 سرشته بر مقدم سر طلا نمایند و گاهی اضافه کرده میشود
 درین طلا نیم جزو زعفران سفید هر گاه اعتیاج بر زیادتی
 کثیر باشد در نسخه دیگر وزن ایون نیم درم است
 و زعفران داخل نیست و در نسخه دیگر وزن ایون
 دو دانگ و زعفران نیم درم است و گفته که بکلاب و
 آب کا پوست تازه سرشته طلا نمایند نسخه دیگر این
 صندل سرخ صندل سفید از هر یک یک درم از زرد
 سفید درم ایون یک درم سوده آب کشنیزه تازه
 آب کا پوست تازه سرشته طلا نمایند طلای دیگر که در در صداع
 در ساعت تسکین دهد صنعت آن ایون زعفران
 هر یک یک درم پوست خشخاش یک درم ایون زعفران
 آب برگ کا پوست تازه حل کرده پوست خشخاش کوفته
 آن سرشته بر مقدم سر طلا نمایند طلا سه دیگر منقول
 قرابادین شفای نافع از برای صداع حار هر گاه بارطوب
 باشد صنعت آن ایون مرکب زعفران زعفران زعفران
 مساوی کوفته بجنیه بکلاب سرشته بر صندلین طلا نمایند طلا

سایر صفت صداع بار و صنعت آن چند مرتبه از
 فلفل خردل کوفته بنماید کشته بر صندلین طلا نماید
 حکم محمد باقر در مجرب است خود این طلا را ذکر کرده و لیکن
 قرص زعفران داخل کرده طلای دیگر نافع از برای
 صداع بار و صنعت آن مرکب زعفران ایون از هر یک
 صغیر عربی قسط طلای صغیر قوطی چند مرتبه از زرد سفید
 فشار کند زرد کوفته بجنیه با یک مناسبت باشد از لعاب است
 بر سر صندلین طلا نمایند طلای دیگر که همین صنعت
 دارد صنعت آن مشک تر که صغیر قوطی چند مرتبه
 صغیر عربی ایون عود هندی فاو ایون زعفران از هر یک
 دو دانگ ایون یک دانگ و نیم کوفته بجنیه آب کرفش
 یا آب مرزنجوش تر سرشته بر دو باره کاغذ مایه برود
 صغیر بچسباند طلای حذر ایون مستعمل در صداع
 حادث از وقت حس داغ صنعت آن تخم کا هو
 پوست خشخاش زعفران ایون زعفران سفید برگ
 قنب کوفته بجنیه آب برگ لعل سرشته طلا نمایند لیکن
 مجذرات قوی بسیار باشد که مورش طلاهای عظیم گردند
 ظلمت بسرو تغیر حواس و گاه باشد که مودر ممالک شوند
 پس چون طبیب مضطر گردد استعمال آنها باید که اندک
 استعمال نمایند و پرمدر باشد چون در باید که تغیر شدید
 احوال آن علیل و متغیر گردید حواس و عدول کند از
 تدبیر و تدبیر آن نماید بنظیر آبیکه بر سر آن که در آن با
 در زعفران و برگ خار و جود و جوشانیده باشد طلای
 دیگر مستعمل در سر حادث در حیات شیخ رئیس گفته که از نظر
 که تجربه کردم درین قسم سر آن که فرا گرفته شود ایون
 و سیخ زعفران ساییده داخل نمایند در روغن گلبرگ
 و بنامند بر منی صاحب این سر طلای حذر که اسهال
 خون باز دارد صنعت آن ایون زعفران سفید از هر یک
 جزو صنعت بطوط گلزار فارسی اقا قیفا فشار کند از هر یک
 پنج جزو سوده با عصاره خشخاش باطلخ آن سرشته بر یک
 طلا نمایند طلای مسکن و جع مستعمل در اورام شان
 صنعت آن ایون یک دانگ و نیم در روغن بنفشه با دم
 یک شقال حکرده طلا نمایند طلای مسکن و جع

صداع صفرا هر گاه استعمال کرده شود بعد از تقیال
 در ساعت و جع را فرد نشانند صنعت آن پوست
 تخ لقا کندر زعفران صغیر قوطی از هر یک یک درم
 بزربنج و درم گل از مغز یک درم و نیم صغیر عربی مرکب
 صافی از زرد سفید از هر یک یک درم ایون یک دانگ
 کا فور قیصره یک کوفته بجنیه با آب سرشته بر پیشانی
 طلا نمایند طلا حذر نافع از برای صداع بشارت کوفته
 صنعت آن مرکب صافی ایون زعفران کا فور قیصره
 سوده لسره انوری سرشته روغن یا کین داخل کرده
 طلا نمایند طلای مسکن از برای سر حادث از او جان
 سر صنعت آن ایون سلیم زعفران سوده بروغن
 گل سرشته در منی طلا نمایند طلای منوم منقول
 از مجرب است حکم محمد باقر موسوی بجنیه فزی الیه
 حکم احمد نقل نموده صنعت آن ایون بزربنج سفید
 پوست تخ لقا زعفران تخم کا هو کوفته با آب طبخ خشخاش
 سرشته بر پیشانی و صندلین روغن طلا نمایند طلای
 جهت نزول آب در هر عضو که باشد صنعت آن روغن
 یک جزو ایون زعفران آب حکرده طلا نمایند طلای
 نافع جهت نزول مایه در کس بیضه صنعت آن سر
 سیندر نامند ایون قسط که بنماید که گت که نیند از
 مساوی کوفته با آب سرشته گرم نموده طلا نمایند و اگر
 چند دانگ فلفل سیاه اضافه نمایند بجای آب خالص آب بونج
 پر سیا و شان یا آب مطبوخ را از این یا شنبه نمایند بهتر
 است طلای نزدی قلمی نروده اند که از حضرت سید
 سند و لکنی استاذی میر محمد بادی حکم قدس سره است
 نافع است از برای اورام حاره که در غیر مغایر باشد
 صنعت آن صندل سرخ صندل سفید گل از منی عصاره
 مایه هبانی پوش در بند ی طین قیویا طین شاموش
 طین مغز سفید آب قلمی شسته حنظل کی حنظل هندی
 اقا قیفا جزا مساوی کوفته بجنیه با آب سرشته اقراس
 شکل مهربان نرود در سایه خشک نمایند و بوقت
 حاجت یک قرص یا زباده بمقدار حاجت با آب
 کا سنی تازه و آب برگ کشنیزه تازه و آب برگ

عنب الثعلب و آب برگ کا ہونا زہ و آب برگ خیار و دیگر
انگور می و گلاب مجموع باہر کد ام کہ حاضر باشد سائیدہ
طلانا نمایند و از برسہ تسکین و جمع پوست کوکنا و لعاب
بزر قطن ناداخل نمایند و اگر وجع بسیار شدید باشد کہ آب
کوکنا و تسکین نیابد ایون بزر البجج سنج لفاح از ہر یک
عشر جزو زعفران خمس جزو در اجزاسے قرص بنفزایند
و اگر درم حار در سر طبلہ باشد عود الصلیب جزو سے
آرد ماش دو جزو در اجزای اصل قرص بنفزایند و اگر
ورم در تہ سین باشد آرد با قلا آرد مشوش گل خطمی
آرد جو براجز آرد بنفزایند و در آہما کہ قرص رامی سائید
آب خیار بنفزا و آب برگ خیار بنفزایند و اگر درم در معده
باشد صندل سفید عود سے در دصینی ساکلسک را
گل سنج براجز اسے اصل نسخہ بنفزایند و در آہما سے کہ
قرص را بان میسائید آب سیب شیرین اب بہ شیرین
بنفزایند و اگر درم حار در طحال باشد بہ پوست سنج کبیر
و خطیانا و زرد فنجکشت براجز ای اصل قرص بنفزایند
و در آہما کہ قرص را در ان می سائید سرکہ عقیق و سرکہ
کہ بجای سے سرکہ فالص کنند و اگر درم در ہفتین باشد
آرد با قلا آرد مشوق بنفزایند و اگر درم با حرارت شدید
بر اجزاسے قرص بنفزایند و اگر درم با حرارت شدید
صفراویت و التہاب بسیار داشتہ باشد کا فور قیصری
زعفران از ہر یک خمس جزو در اجزای اصل قرص بنفزایند و در
عصارا تیکہ اقراص را بان سے سائید آب خارش و آب
عصۃ الراعی و آب خرفہ تازہ و آب برگ با رنگ و آب
برگ گیاہ بزر قطن ناد آب با رنگ و آب جرادہ کدو
مجموع یا ہر چہ میسر آید اضافہ نمایند و بعد از سائید
قرص درین عصارا ت آرد جو بزر قطن نادرا ن داخل کردہ
بر عضو درم دار صناد نمایند و اگر درم حار مفاصل باشد
سورخان استخوان بوسیدہ سوخته سنج نے فارسی از ہر یک
جزو در اجزای اصل قرص بنفزایند و اگر درم سبب گزیرین
زبور و جوارہ و امثال اینہا از حیوانات سے حارہ یا
حجر با زہر معدنی خطائی گل منوم گل سیاہ شدہ یا
خمائر الصخر کہ سنوی است کہ بر دیوار باد جا ہفتا

در ایام بارش پیدا میشود از ہر یک جزو سے براجز اصل
بنفزایند و در عصارا تیکہ اقراص را بان میسائید آب
سیب و آب قیصرہ کہ عبارت از کشیزہ صحرانی باشد و
طخشقوک کہ عبارت از کاسنی برسہ باشد داخل نمایند
و اگر با درم حار جوشش و طرادش صدید و آہما کہ
بر اجزای اصل قرص سفید آب از ہر یک سستہ مرزبان
توتیاسہ کہ مانی شستہ اقا قیصرہ لحدیہ القیصرہ الاغون
پوست کد و گلنا فار سے اسرین شستہ شجر
و امثال اینہا از ہر یک جزو داخل نمایند و کا فور قیصرہ
زعفران از ہر یک عشر جزو البتہ براجز ای اصل بنفزا
و در عصارا تیکہ اقراص را بان سے سائید آب برگ
داخل باشد و اگر درم در حرارت گل با بونہ خارشک
اکلیل الملک بر سیاوشان مرگے از ہر یک جزو در اجزای
اصل قرص بنفزایند و همچنین درم حار در ہر عضو سے
کہ باشد ادویہ مناسبہ آن عضو براجز اسے اصل قرص
بنفزایند و همچنین درم با درم ہر عضو تیکہ باشد ادویہ
مناسبہ آن عضو براجز اسے اصل قرص بنفزایند و
زردی منقول از بیاض مجربات حکیم محمد حسین برادر کوچک
حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود نافع از ہر اسے
اورام حارہ حادثہ در غیر مغناہ + صنعت آن صندل
سرخ گل ارمنی عصارہ مایٹا حفض مکے بوش در بند
سفیداب قلعی فوفل دھنی بزر البجج سفید در اسنگ
ریونڈ چینی از ہر یک جزو ایون سنج لفاح از ہر یک
نیم جزو کو بیدہ بیختہ آب کشیزہ سبز و گلاب و سرکہ و
امثال اینہا سستہ اقراص زدی سازند و طلا زردی
بہ نسخہ دیگر + صنعت آن صندل سرخ گل ارمنی عصارہ
مایٹا حفض مکے بوش در بند سے صبر سقوطی زرد
اقا قیصرہ از ہر یک جزو سے ایون زعفران از ہر یک
عشر جزو سے کو فتنہ بیختہ آب عنب الثعلب شستہ اقراص
زرو سے سازند و در وقت حاجت باہر عصارہ کہ
مناسب باشد سودہ طلا نمایند + طلا
زرد سے رادع مستعمل در جمیع اورام حارہ
در ہر عضو کی بودہ باشد سواسے اورام حارہ

مغناہ یعنی عقب گوش و زردی و سنج را ن کہ در ہر اعضا
استعمال روادع مطلقا جائز نیست و این طلا رادع
و باید کہ در ابتدا سے تراید و در حالیکہ جائز است استعمال آن
طللا کردہ شود صنعت آن صندل سرخ گل ارمنی شیان
مایٹا حفض مکے بوش در بند سفید آب از ہر یک سنج لفاح
از ہر یک چہار مثقال ایون دو مثقال زعفران نیم مثقال
کو بیدہ بیختہ اقراص شکل مہر اسے نزد سازند و در وقت
حاجت بقدریکہ احتیاج آب کاسنی تازہ و آب عنب الثعلب
تازہ و آب برگ با رنگ و آب برگ بزر قطن ناد آب
عصۃ الراعی و قدر سے سرکہ انگور سے و گلاب سائیدہ طلا
نمایند و پارچہ کتابان آلودہ کردہ بر ان گذارند
و پے در پے پارچہ را با ادویہ مذکورہ تر سازند کہ خشک
نگردد و انشا اللہ تعالی نافع است - طلا زردی سنی
بندی کہ منع انصباب مواد بچشم کند و مسکن ادواع
در ادوع مجموع اورام چشم است + صنعت آن
حرق کیمثال ایون زعفران از ہر یک طوبی سے در وقت
نیم مثقال کو بیدہ آب لیمو در ظرف آہنی کردہ بر سر آتش
طلا م یاکتر گرم بہ نند و بدستہ آہنی بسائید تا سیاہ
شود و در وقت طلا نمایند کہ داخل چشم نشود و کا سے
بوض آب لیمو آب برگ تمہندی میخند + و نیز از عصارہ
غزہ است + غزہ تا لیمت میرزا محمد علی از طلا
میساطیب مسکن ادواع و الامت و از فلونیا و شیان
درین فعل اقوال سے است + صنعت آن ایون در اجزای
از ہر یک مثقال بزر البجج سفید پانزدہ مثقال زعفران
سہ مثقال قر قطن کوفتہ بیختہ بروغن تخم خشکاش
حرب نمودہ لعل معنی سے وزن ادویہ بسندہ شیان
از ہر یک نخود ماد و نخود است + و نیز از انجلی قطن ایون
است + قتیقہ کہ رعاف باز دارد و صنعت گلنا رادع
مازو از ہر یک نیم درم ایون دانگے کوفتہ بیختہ عصارہ
سرگین الارغ بسندہ و بتار خانہ عنکبوت بگردانند و در
نمند بعد از آنکہ مینی را گلاب شستہ باشد قتیقہ
نافع ہر اسے درم و حرک گوش + صنعت آن مرکہ
صافی ایون گازر و نی چند بیدتر عصارہ مایٹا کوفتہ

فتیله را با دینیک آلوده کرده در گوشه که سیلان میکند
از آن ج و بوده باشد در آن اورام تازه بگذارد و فتیله را
که جریان دم از مقعد و زحیر را باز دارد و صنعت آن
مصافی ایون کند در ذکر زعفران با سویه جدا جدا کوفته
بخته با آب برگ کشنیز تر سرشته فتیله سازند و در هر
نفسه آبریشم بگذارند و بر دارند بعد بکین بزودی بر آن
فتیله نافع از براسه حرقت مجارسه لول و قرصه آن
که از فبارسی سوزاک گویند و از بر قرص کله و شانه و
بول در دم قطع کرده و قرصه را التیام دهد چون فتیله
باریک بان آلوده کرده در سوراخ ا حلیل گذارند یا
از آن در فرج ننند و نیز نافع است از برای نو اصریحون
در سوراخ نو اصریحون و نیز نافع است از برای حکه فرج
و مقعد چون فتیله موافق ممران در فرج و مقعد
صفت آن ایون گارزونی زرد و توتیای کرمانی منقول
سنداب قلعی شسته گلزار فارسی گل ارینی منقول
سرای سوخته فشار کند راجز امتسادی کوفته و بحر بخته
با کشنیز تازه سرشته فتیله های موافق سازند و در هر
و ایضا فریاد رس است و این معجون را معجون ابوسلم
گویند مخدر در مسکن جمیع ادجاع است و گفته که چون
دانه آن را بعد از قصد و تهویه غلبه غالب در صناعه تجلیه
نویس و اخلاط دیگر استعمال نمایند مسکن در و آن است و جمیع
دجاع حادثه از احتیاط مرکب را بعد از تهویه نام صنعت آن
ایون بزرگ سفید از هر یک ده درم افرون زعفران
سنبل الطیب عاقرقرا سورجان مهره قاقله دار فلفل از
هر یک چندم کوفته بختیله با سده وزن مجموع ادویه سیل
معجون سازند و در سینه چینی اخضر لعابدار کنند و
ششاه استعمال نمایند و اگر جوز بانل در مجلس و در
هر یک دو درم اضافه نمایند جائز است و نقول بعد
عمل روز استعمال توان نمود و در نسخه دیگر وزن ایون
بزرگ سفید از هر یک دو درم است و فریاد رس بخته
صفت آن ایون گارزونی زرد و زلال سفید از هر یک
از ده تنال زعفران قاقله رگبار سنبل الطیب عاقرقرا
فلفل از هر یک شش تنال سورجان سمرقند زعفران

کوفته بختیله لعل سفید صفت آن درون مجموع ادویه بزرگ
مقرر بسر شدند و نیز فرود نوش ابد آنکه اطلاق
فرس این لفظ را استعمال میکنند بر دو نوع از مجاز اول
بر سوسه که بوده باشد مرکب از ایون که از در فارسی
نوش دار و نامند چنانکه گفته شده که نوش در و در که
رسم از کینسر و طلبیده بود ایون بود و دوم بر ادویه دیگر
که بوده باشد مصیحات ایون و مراد از اینجا از فرود نوش
این نوع است و نیز استعمال میکنند بر نخبوش که آن معجون
که عمود در آن هلیله و امله و خبت الحیدر و عسل است
که پنج نوش باشد چنانچه این نوع را در باب امیج و خبت
الحیدر ذکر خواهیم کرد انشار السد تعالی ۶۷
نسخه فرود نوش یعنی اول نافع از برای نافع ایون است
از برای آن بر ششاه و معنی فرود نوش قریب است بعضی
بر ششاه بر ششاه یعنی بر الساعه است و بعضی فرود نوش
دوای فرودزی در تنگراسه ده از ادجاع و امراض است
از برای جمع ادجاع مخصوص قویج و مخص و دیگر و امراض
زمان حاله که بسبب ریاح و برودت باشد و گفته اند که
نیسان را نیز نافع است و ریاح را در فرج کند صنعت آن
ایون بزرگ سفید از هر یک بست تنال و در نسخه دیگر از
هر یک شش تنال است از فریون عاقرقرا زعفران سنبل الطیب
از هر یک هفت تنال کوفته بختیله لعل سفید بعضی
جید مندرع الرغوه ستر وزن ادویه معجون سازند
بعد از ششاه استعمال نمایند شربت از یک طبعی تا
نیرانگ و بعضی گفته اند شربت از یکانگ تا نیم درم
و نیز از آنجا قرصی است که اصل در دو در آنها ایون
است و قرص ایون بدل تنز خطای قلمی نموده اند که
مالیعت علاج محمد بن از تلانه حضرت ابوبکر قدس سره
است منقل در اورام حاره این قرص را قرص مبارک
موسوم ساخته و صنعت آن صبر قو طری زرد و رگ حنا
حفض می صند لسنج کافور قیصری زعفران گسرخ
از هر یک سه تنال است هلیله زرد قاقله گل ارینی آرد
عده صهاره میتا از هر یک پنج تنال ایون ششاه
شش تنال زرد چوبه و در خطای از هر یک سه تنال ادویه

کوبیده با آب میانه چند مرتبه نمبر کرده خشک زدن پس
ساخته نگاه دارند و در نسخه دیگر آرد جو نریج شش تنال
است عصاره میانه شش تنال است و قرص اما زونس
قلب معده قریب بحالت ایلاوس و الهنا معده و نغمه
ریاح آن و امراض مزمنه باطنیه و شخصی که طعام در معده
قرار نگیرد و لقی دفع کند نافع است و صنعت آن بخار
ایون دار چینی از هر یک شش تنال فلفل مرکه ایون چند ستر
از هر یک شش تنال ادویه کوفته بختیله آب سرشته اقراص سازند
شربت معادل بر صاحبان ضعف معده یشتال با ششاه
مخروج و قرص زرد ایونی منقول از قرابادین مازون
نافع از برای اسهال طبیعت و قروح امعاء و قیام دم از
برای یکسکه غذا در معده هضم نشود و از برای مخص شدید
در حیرت از برای سلیح بوا سیر و آمدن خون از بوا سیر
و از برای نرفط طمث زمان زود پی و بی وقت
صفت آن حسب الاسب رازها نه ایون ناخواه مخدر
بزرگ سفید دو دو از هر یک یک ادویه ایون ششاه
کوبیده و بختیله بشراب ریحانی سرشته اقراص سازند
هر قرصی بوزن یکدرم و بعد از ششاه استعمال نمایند
شربت کیکر ص با آنچه مناسب باشد از آیات قرص
ایونی باراسن صنعت آن مخمشاش مخ کا هو رسن
از هر یک چهار درم گل اصلی مغز تخم خیار با درنگ مغز تخم
مغز تخم کدرسه شیرین از هر یک سه درم ایون بزرگ
سفید ششاه کثیرا گل سرخ مندرع الاقارع طباشیر
سفید تخم خرفه مقشر از هر یک دو درم کافور قیصری صندل
سفید سگ از هر یک شش تنال کوبیده بختیله گلاب سرشته قرص
سازند شربت یکدرم و اگر دو درم سماق منقعه با یک درم
زرد و افزاینده آتوسه میشود و قرص ایونی باراسن
دیگر صنعت آن ایون نریج لعل از هر یک یکدرم
قرص قرصه سگ از هر یک سه جز زعفران دو جز و دو
بختیله آب سرشته اقراص سازند شربت یکدرم
با یکدرم با شربت خشکاش و قرص زعفران نافع از برای
شقیقه و عمل میکند عملی قوی چون طلا کرده شود در

دوسه مرتبه از صندغ تا صندغ دیگر و طلا کردن این قرص
که بسیار با عصاره خشخاش یا با گل از پنجه باشد در آن
پوشته خشخاش یا باب برگ که بود بر سر و بینی و نازک است
از برای هر حادثه در معیات + صنعت آن زعفران
یا نروده درم گنجد ده مثقال مرصافی شب یا نی افیون
عصاره حصص خشک کرده ققطار از هر یک سه مثقال
صندغ عربی یا نروده مثقال مجموع را سحق نموده بشیرین
سرشته باز سحق نموده و اقراص ساخته نگاهدارند و در وقت
حاجت یک قرص را سه که مزوج باب سوده جرابه صندغ
تا صندغ دیگر مانند قرص شقیقه یعنی قرص نافع از برای
وجع شقیقه منقول از جربات حکیم عمادالدین
مجموع شیرازی صنعت آن مرکه صافی افیون لادون
کافور قیوسه از هر یک چندم کند در ذکر انزروت از
هر یک یک دانگ کوفته بگللاب سرشته اقراص سازند
قرص طراشیت خون آمیز از جمع اعضا مخصوص بواسیر
و نفث الدم باز در صنعت آن طراشیت شیرین چهارم
خربزه منطی پوست بیخ انجبار از هر یک سه درم زرد و گلاب
فارسی آقا قیاد مالاخون بسد محرق منقول صدق محرق
منقول از هر یک دو درم باز دست نشاسته صندغ عربی تیر
از هر یک یک درم افیون خالص زعفران کافور قیوسه
از هر یک یک دانگ کوبیده و بخیته بلعاب بزقطونا سرشته
اقراص سازند هر قرص یک درم شربت یک قرص باب
برگ نارمشک و آب برگ بزقطونا + قرص طرفیلون
این قرص از ترکیب قدما سے الیابا یونان او معنی
آن قرص مثلث است و این قرص را قرص منوم نیز نامند
و اسمیه این قرص لبرص مثلث حجت آن است که این قرص
مثلث میسازند بخلاف اقراص دیگر که آنها را مد و میسازند
دو وجه آنکه این قرص را مثلث میسازند آن است که در همه
که از برای خوردن است هر گاه حاجت با استعمال آنها
کوبیده بپوشیده سرشته میخورند پس هر شکلی که باشد در وقت
کوبیدن تفاوتی چندان ندارد و چون اسهل اشکال از
برای ساختن شکل مدور است که کرده و بهتر در اشکال
لذا از آمد دو میسازند و اما این قرص که از برای طلا کردن آن

باید شکلی باشد که حک آن بر یک بابا یعنی بسبب است
و شکلی که چنین است با شکل مخروطی است یا مثلث
یا پنج خردلی است که آنرا بسبب شست گرفته قاعده آنرا بر یک
بابا یعنی می مانند تا سایده شود و آنچه مثلث است
دو قطر مثلث را بر دو انگشت گرفته ز قطر سوم را قاعده
مثلث است بر یک میسازند و آنکه از این دو شکل را اختیار
کرده اند بسبب آن است که چون شکل مخروطی نسبت به
مثلث ضخیم می باشد و ضخیم بودن جرم قرص شکل مثلث
سبب آن است که ظاهرش خشک شود و باطنش تر
تری باطن آن سبب فساد آن است بخلاف شکل مثلث
که بریق می باشد و باطنش بزودے خشک میشود پس این
میباشند از فساد و لهذا طبایع یونان اقراص را بر
بنایق اختیار کرده اند مگر آنکه آنها حافظه ترکیب چون
عسل افیون باشد که قرص نمودن بهتر است بیخ دانگ
الطایق در تذکره آورده که این قرص را شکل مثلث باین
سبب میسازند که ممتاز باشد از اقراص دیگر که بخت
خوردن میسازند که باین امتیاز حذر کرده شود از استعمال
آنها بخوردن بخت آنکه خوردن این قرص مضر باشد اگر
قدر کم زیاد خورد شود مملک است و بعضی طبایع گفته
که وجه آنکه این قرص را مثلث میسازند آن است که
حکما سے با تقدم چنین یافته اند که شکل مثلث با الحاق حجت
زیادتی اثر آن است و با بجلد این قرص مسکن در مقام
صدراع حاد و شقیقه و ضربان و موجب خواب است
صنعت آن بنبخه شیخ الرئیس افیون زعفران
بزر الیخ سفید مرکه پوست بیخ فلاح اجزا مساوی
کوفته بخیته باب برگ کاهوتازه سرشته اقراص سازند
در وقت حاجت باب سوده بر صدغین طلا نمایند
و نسخه نقلانی مطابق نسخه شیخ الرئیس است الا آنکه
که در وقت حاجت یک قرص را باب کشنیز تازه و آب کاهوت
تازه سوده بر جبهه و صدغین طلا نمایند مولانا القیس
که مانی گفته که قرص مثلث که در آن افیون و بزر الیخ
بیخ فلاح باشد چون بگللاب سوده بر پیشانی و صدغین
لطوخ نمایند مسکن وجع و منوم است بسبب حذر و

در آن میباشد + قرص مثلث بنسخه این جزله در زمان
الادویه و این قرص مثلث را قرص صدرع نیز گویند
بجست در صدراع و شقیقه نافع است چون بر شقیقه طلا
نمایند صنعت آن افیون مرکه صافی لادون کافور
قیوسه از هر یک چندم کند در ذکر انزروت سفید
را یک طین رومی از هر یک ده درم زعفران بزر الیخ سفید
پوست بیخ فلاح از هر یک چندم کوفته بخیته اقراص
سازند در وقت حاجت یک قرص را بگللاب و آب
کاهوتازه و سرکه انگوری سوده بر پیشانی و صدغین طلا
نمایند قرص مثلث بنسخه دیگر قریب به نسخه این جزله
صنعت آن افیون مرکه لادون کافور قیوسه زعفران
بزر الیخ سفید پوست بیخ فلاح از هر یک چندم کند
سفید آملی منقعه گل رومی کوفته بخیته بگللاب سرشته
اقراص مثلث سازند در صدراع خشک نموده در وقت
حاجت بگللاب سوده طلا نمایند + قرص مخدر را بطول
نافع از برای صدراع + صنعت آن حسب الفارسیه نیا افیون
مرصافی عصاره حصص از هر یک چهار مثقال تخم کرفه
از هر یک هشت مثقال کوفته بخیته سرکه انگور کاهوت
کفایت سرشته اقراص سازند در وقت حاجت بگللاب
انگوری یا بابا یعنی دیگر مناسب سوده بر پیشانی
تا صندغ دیگر طلا نمایند + قرص مسکن او جلع منقول از
بیاض جربات میرزا محمد باقر بن حکیم عمادالدین محمود بخت
معز الیه + صنعت آن تخم کاهوت تخم خشخاش تخم آرد با قلا
تخم خرفه تقشرب کاهوت از هر یک یک درم افیون زعفران
از هر یک طسوج کوبیده و بخیته بلعاب بزقطونا سرشته
اقراص سازند مجموع یک شربت است + قرص منوم
بارد + صنعت آن تخم کاهوت تخم خشخاش تخم آرد با قلا
تخم خرفه تقشرب کاهوت از هر یک یک درم افیون
یک طسوج کوفته بخیته بلعاب بزقطونا سرشته اقراص
و شب وقت خواب با شرب خشخاش بخورد + در نسخه
فلانسی بکاسه تخم خشخاش پوست خشخاش است گفته
که این یک شربت است با آب نیم گرم بخورد + قرص
حار صنعت آن تخم شبت دو درم زعفران بزر الیخ سفید

از هر یک یکدانگ ایون یک طسوج کوفته بخیته بلع
 حلیه سرشته اقراص سازند هر چه بخورد شراب
 قرص و در نسخه دیگر جای افریون پوست بخیه بر ص
 فرط داخل است - قرص منوم حار دیگر صنعت آن
 بخت و در دم کل شبت مرکه صافه بزرگ سفید
 میوه ساله زعفران از هر یک یک دانگ ایون یک
 طسوج کوفته بخیته بلع بزرگ سفید سرشته اقراص سازند
 قرص منوم مسکن و حج صنعت آن مرکه صافی افریون
 بزرگ سفید زعفران پوست بخیه لعل کوفته بخیته باب
 برگ کا هو سرشته اقراص سازند و یقرص برابر صد
 و عضو صاحب و حج طلا نمایند + قرص منوم از استیلا
 شیخ رئیس نافع از حج اوجاع اذن چون در روغن
 کسح حکم کرده در گوش چکانند + صنعت آن زعفران
 چهار دم کند زکظرون از هر یک سه دم ایون
 و در دم مرکه یک دم کوفته بخیته بسره انگور
 سرشته اقراص سازند + قرص منقول از قرابادین
 نجیب الدین سمرقانی نافع از برای صدمه باره و در
 رده و در گوش باره + صنعت آن چند بیدستر
 ایون میوه ساله لعل برگ سد اب بود
 جزا مساوی کوبیده بخیته بدستور مرقاض اقراص سازند
 در وقت حاجت بخورص در روغن که مناسب
 حکم کرده در گوش چکانند در جائی که و حج است
 نه و بریشانی و شقیقه طلا نمایند + قرص نافع از برای
 صدمه حار که در دراد ساعت تسکین میدهد و زائل
 گرداند حرارتی را که در سحر احتراق شمس حادث
 شده باشد + صنعت آن صندل سرخ صندل سفید
 از هر یک پنج دم ایون یک دم زعفران نیدرم
 زردت سفید سه دم کوفته بخیته باب کسینه
 از سرشته اقراص سازند و وقت حاجت با کسینه
 زرد آب کا هو تازه سوزه بر سر طلا نمایند + قرص نافع
 حبت سرفه و اسهال باخون صنعت آن کبیر
 طباشیر سفید نشاسته صمغ عربی گلزار فارسی سرخ
 زعفران تخم مورد شلخ گوزن سوخته زرنوب شامی تخم گوزن

دم الاخون از هر یک دو دم ایون خالص یک دم
 پوست بخیه انجبار گل ارمنی آرد کنگار از هر یک
 یک دم و نیم کوفته بخیته باب برگ بازننگ
 سرشته اقراص سازند شراب نیم شقال بالغاب
 بهرانه و لغاب بزرگ قشوناب و شمشاد + قرص زردس که در
 حج اورام آزموده است - صنعت آن عند لسرخ
 فلفل شیانک مایشا سفید استامی گل ارمنی بزرگ بزرگ
 حفص کس بوش در بندس ریون پینه از هر یک
 جزو کس بخیه لعل ایون از هر یک یک دم
 زعفران کافور خالص از هر یک یک ربع جزو کس باب
 برگ کشنیز تازه سنبر سرشته میات همه زرد ساخته
 خشک سازند و عند الحاجة باب کشنیز تر و گلکاب
 و سرکه و مانند آن سایه طلا نمایند و در امر اض باره
 و براسه سرد و اطراف جان کافور داخل نمایند
 و بدل آن چند بیدستر و تر فلفل کنند + قرص زرد
 این قرص نزلات باره رانفع است و مانع انصباب
 آنهاست باعضا مخصوص بعد + صنعت آن فلفل
 راسن قره الطیب سنگ اصلی از هر یک جزو زعفران
 دو جزو و ایون پوست بخیه لعل از هر یک یک جزو
 باب سرشته اقراص سازند شراب نیدرم با شرباب
 خشکاش + قرص زردس که در فموده اند که از تالیف
 حضرت ابویوسف سره است مانع انصباب نزلات
 از سر باعضا است + صنعت آن دم الاخون از هر یک
 حفص هندس نشاسته صمغ عربی مرکه صافی صندل
 زردسک اصلی راگ گنگار فارسی اقا قیونل شیان
 از هر یک یک دم ایون زعفران از هر یک نیم دم لعل
 را کوفته بخیته باب که در ان برگ مورد جوشانده
 موده باشند سرشته اقراص سازند و در سایه خشک
 و در وقت حاجت یک قرص را به سفید تخم مرغ سوده
 پاره کاغذ که شکل دراهم حیده و لبوزن آنها سوزان
 بسیار موده باشند بالیده بر هر دو شریان دو مرغ
 و بر مایع بچکانند + صنعت این قرص نشسته دیگر از اما
 حضرت استاذی ابویوم قدس سره حفص کی بود که

شیانک مایشا از هر یک دو دانگ از زردس سفید
 صافی صمغ عربی دم الاخون برگ مورد از هر یک
 یکدانگ ایون قیر طسوج زعفران طسوج کوبیده و بخیته
 به سفیده تخم مرغ سرشته اقراص سازند و در سایه خشک
 هر قرص مقدار دانگ و بدستور نسخه قبل بکار برند + قرص زرد
 بند دیگر از تقدین که منع انصباب نزلات از هر یک گوش
 حلق و شیشه و شمش و معده کند + صنعت آن صندل
 زرد چهار دانگ ایون زعفران از هر یک یکدانگ بخیه
 کوبیده و بخیته باب برگ مورد سرشته اقراص سازند
 و در وقت حاجت یک قرص بسفیده تخم مرغ سوده
 بدستور مذکور بکار برند + قرص زردس که در همین صنعت
 دارد + صنعت آن برگ مورد اقا قیادم الاخون از هر یک
 فشار کندر شیانک مایشا از هر یک دو شقال شیب یانی
 یک شقال ایون زعفران از هر یک یکدانگ کوبیده
 بخیته بسفیده تخم مرغ سرشته اقراص سازند و وقت
 حاجت یک قرص را که یکدانگ باشد بسفیده تخم مرغ سوده
 بدستور بصغین و یا فوخ بچکانند + فلفل اصل زرد
 بند دیگر از تقدین که همین صنعت دارد + صنعت آن
 از زردت دم الاخون صمغ عربی اقا قیونل سفید
 از هر یک یک شقال گل ارمنی چهار دانگ بزرگ سفید
 از هر یک دو دانگ ایون زعفران از هر یک دو طسوج
 کوبیده بخیته بسفیده تخم مرغ سرشته اقراص سازند
 و در سایه خشک کرده در وقت حاجت یک قرص را
 بسفیده تخم مرغ بسازند بدستور مذکور بر صدغین
 و یا فوخ بچکانند + و ایضا از آنجه قطرات ایونی است
 قطور مسکن صدمه احتراقی هر گاه بالتهاب و حرقت شدید
 باشد + صنعت آن ایون زعفران کافور قیونل
 از هر یک طسوج در دهن خلاص حکم کرده در بینی و گوش
 بچکانند و در نسخه دیگر این قطور زعفران و استیل
 نیست + صنعت این قطور بنسخه دیگر ایون کافور
 از هر یک شعیره در روغن گل سرخ و شیر درختان حکم کرده
 در بینی و گوش بچکانند و در نسخه دیگر این قطور که در صدمه
 دموی ذکر شده زعفران یک شعیره داخل است

قطور نافع از براسه در دگوش که در دراد ساعت
 ساکن کند صنعت آن عمل مصفا ده درم افیون زعفران
 از هر یک یک درم هر دو را نرم سوده در غسل حل کرده سه
 قطره در گوش بچکانند قطور دیگر مسکن در دگوش صنعت
 آن ایون یک درم شیاف ایض سه درم در و عسل
 سرخ و سرکه که نه از هر یک سه درم حل کرده نیم گرم سه قطره
 در گوش بچکانند صنعت این قطور بنجیه دیگر ایستون
 گاز زنی یک درم شیاف ایضا درم شیاف ایض سه
 درم سوده بشیر دتران حل کرده نیم گرم سه قطره ازان در
 گوش بچکانند قطور دیگر مسکن در دگوش که از سردی باشد
 و نافع است مرآت صنعت آن ایون گاز زنی و جندبید
 از هر یک دو درم در دمن آن بزیند تا بقوام آید
 در شیشه نگاهدارند در وقت حاجت روغن سوسن
 داخل کرده سه قطره در گوش بچکانند صنعت این قطور
 به نسخه دیگر ایون جندبید ستر از هر یک دو درم در دو
 استار بنجیه بزیند تا بقوام آید در شیشه نگاه دارند و
 حاجت دو قطره آزاد در دو قطره روغن سوسن
 داخل کرده گوش بچکانند و نیز از انجده قطارغان آ
 بدانکه لفظ قطارغان بفتح قاف و سکون فاد و ستم طار
 جمله و الف در اوین مجموع و الف و لون معرب کفار
 کان است منسوب است بسوسه گفتار که صنعت است
 و این معجون را بقطارغان اکبر نامیده اند جهت آنکه
 در غسل مستعمل در آن مرقه گفتار داخل است و اکبر را
 آنکه اجزای آن بسیار است و گفته اند که از ترکیب
 اطباء هند است و حال آنکه نزد اطباء هندی نامی
 ازان نیست و شاید قبل ازین بوده حال متروک شده
 باشد و فی الحقیقت مجموعی است غریب از خلیشای
 و عجیب تر و اکثر مذاق اطباء در کتب خود ذکر کرده اند
 منقشه براسه آن نوشته اند هر چند درین عهد متروک
 است و قطارغان اکبر به نسخه شیخ الرئیس منقول از
 قرابادین قانون گفته که این دوا سه هندی نافع است
 از براسه اسقاط جنین و ادجاع زنان را نافع است
 و هر ضیکه عارض گردد ایشان را صنعت آن ایون

چهار ستار و چهار دانگ فریون هشت درم اقا قیا
 پنج ستار و دو درم دو دولت در سه حماما مصفا ده
 از او اندر جرح سازن هند سه از هر یک ستار و چهار
 دانگ قسط تلخ آبریشم مقرر منج کرفس مقل ارزق
 برگ سور حب بلسان کصب لذریه سلیمه سود از بر
 درون پنج عقرب به فرقه الطیب شیطخ هندی از هر یک
 دو ستار فلفل سیاه بهمن سفید بهمن سرخ از هر یک
 دو ستار چهار دانگ ماقز و قافنه محرق گل سرخ
 خشک منزوع الاقلع مشک خالص پنج کالنج دار حنی
 از هر یک شش درم فاشر او آن هزار چشمان او فاشر تیز
 و آن سپندان است تخم سداب ناخواه فلاح اذخر
 فلاح گرم اسارون خونچان پنج فلاح از هر یک چهار
 بزر الیغ سفیده ستار و دو درم صمغ عربی پوست تخ
 کرفس پنج سوسن آسمانچونه از هر یک سه ستار و دو درم
 بزر البقله الحماقوده استار حب الخروع مقشر
 هشت ستار کبریت زرد قرفل ذکر زنجبیل فلفل سفید
 هر یک پنج ستار میوه ساکنه ستار و دو درم و چهار
 دانگ کندر زکریخ ستار و دو درم و چهار دانگ
 دلیق مقشر پنج ستار و چهار دانگ قرومانا قشش ستار
 قاقله یا نصد دانه صمغ قرنفل نخی ستار و دو درم و جان
 دو ستار و دو درم مروارید ناسفته پنج درم بسد و دو
 و یک درم زرد و نطویل نه ستار زرد و فراماره بقرا از هر یک
 یک درم و ج سفید دو ستار و دو درم اطوط که اسم
 رنه است لور بار و از هر یک دو دانگ درم سور بار و
 مشک است دو ستار و دو درم و چهار دانگ زهر
 گرگ زهره خرس زهره غراب از هر یک یک درم از بر
 ادویه انچه تو قتی است کوفته بجیمه و انچه خیسایندی
 است هفت روز شراب انگوری بخیسانند بعد از آن
 پیالیند و ادویه کوفته را در آن حل کرده مجموع را +
 بسر شند لعسل کف گرفته سه وزن ادویه در روغن
 بلسان سه ستار و باید که بوده باشد مقدار شراب انگور
 که صمغ رانی خیسایند که آن مقدار که دیگر در روغن
 کردن ادویه در آن مانند لعوق پس مجموع را در روغن

و یاد یک گلی کرده و پنج شمش جوش داده از آتش فرود
 آورده سرد کرده در ظرف زجاجی منقذ و بعد از آن
 گفتار ماده پیر و چهار دست و پاسب آنرا محکم بند
 و در دیگر نخاست کرده بریزند بران ترس سفید شامو
 نسبت از هر یک کفی و آب خالص بقدر حاجت و سه
 دیگر را گرفته اطراف سر آنرا بخیل کند که در وقت
 بخار بیرون نرود و با آتش ملایم بریزند تا ماهر شود بعد از آن
 از آتش فرود آورده پیا لایند و یک بند جلد و غط و شعر آنرا
 دور کنند و مرق آن باز در دیگر پاکیزه کرده بریزند در آن
 روغن بلسان در روغن نارون از هر یک یک
 سکر جبهه با آتش ملایم بچشانند تا ثلث آن بماند پس داخل
 کنند در آن عمل بقدر مرق و روغنها که در آن باقی ماند
 است و بزیند تا غلیظ گردد و بقوام عمل رسد پس داخل کنند
 در آن معجون موصوف را در هر هم زنند و سرد کنند و در
 آبگینه نگاه دارند و بعد از ششماه استعمال نمایند
 و پیش از ششماه استعمال نکنند که میباشد پیش ازان نیم
 قاتل و قطارغان کبیر دیگر به نسخه ای که بن عینی این جز
 گفته که این دوا هندی است و نافع از براسه جمع
 امراض بارده و از براسه ادجاع زنان و اسقاط جنین
 صنعت آن ایون بیست درم فریون شش درم اقا قیا
 بیست و دو مثقال حماما بنزده درم ماقز و قافه شش درم
 هزار چشمان فاشر تیز از هر یک چهار درم آبریشم خام
 مقرر منج هشت مثقال فنه محرق شش درم تخم سداب
 ناخواه فلاح کرفس از هر یک چهار درم غنچه گل سرخ
 منزوع الاقلع مشک تبتی پنج کالنج از هر یک شش درم
 تخم کرفس مقل ارزق حب بلسان کصب لذریه سلیمه
 سودار زرد بار و در و پنج عقرب شیطخ هندی از هر یک
 هشت مثقال بزر الیغ پنجاه و چهار درم پوست تخم
 نوده درم تخم خرفه مقشر چهل مثقال حب الخروع مقشر
 سی و دو مثقال کبریت زرد هشت مثقال صمغ عربی
 میوه ساکنه از هر یک نوزده درم جندبید ستر پنجاه و چهار
 درم دلیق مقشر بیست مثقال قرومانا بیست مثقال
 سازن هندی هشت مثقال قاقله غبار صمغ پانصد و بیست

قرنفل ذکر بیت متقال قرنفل اشنة ده متقال تخم
ریحان سیزده درم و شلت درم قرنه الطیب درم
و در این سفته سجدرم سبده محرق دوازده درم و نیم
سهره گاوهریک دودرم زرد آوند طول سنی دسه متقال
زنجبیل فلفل سفید از هر یک بیت متقال اطموط و آن
الکنت است بوزیدان از هر یک دوازده درم زهره
گرگ زهره خرس زهره غراب از هر یک یکم ادویه
کوفتی را کوفته بختیه صموغ را در شراب انگوری جید
شبان زرد بخیسانند پس بیالایند و ادویه کوفته را داخل
کرده در دیگ سنگی گرده چند جوشه بدهند تا چون لعوق
شود پس از آتش برگرفته سرد نموده در ظرف چینی نگاهدارند
پس قرنه کفار را بدستور مذکور در نسخه شرح بیاید
بلسان را در عسل سه وزن ادویه داخل کرده بقوام
آوردند و دوی مذکور را داخل کرده معجون سازند و بعد
از ششماه استعمال نمایند قفطارغان صغیرین معجون
نیز از اطباء هند است و در خواص و منافع قرنه
قفطارغان اکبر است صنعت آن بنسخه شرح بیاید
حب بلسان دودرم ابریشم خام مقرر شد یکم زعفران
ده درم مشک تبی دودانگ و بقی اینها شش درم
ایون یا زده درم کندش دودرم فلفل ده درم زرد بخیله
ده درم فریون هفت درم گمانا فلاح پوست سنج فلاح
هر یک دودرم اشنة سایه ریش لبان سنج صموغ
بلسان شمشخند زنجبیل سبکسینج دارچینه جادو شیرین بیان
بزرگ چشمان شش بندان شیطان هندسه از هر یک یکم
درم حرمل قرنفل سافج سبده پیله گردن مراره فلفل از هر یک
پار درم زهوب مسخول فسنه مسخول از هر یک یکم
زرد نادر و سنج عقرب کافور قیسوری از هر یک درم
سبیل الطیب هشت درم قسطخ چهار درم کرویادو
زرد آوند مدجرج یک درم ناخواه معتر فارسه اصل غلظت
حب کبر از هر یک درم قاتل ابیه شکر حب لغار درم لاجون
از هر یک دودرم نمک هندی اشنان ذکر از هر یک
دودرم کبریت زرد دجری یکم درم رنگ بلبل فلفل سفید
از هر یک دودرم خیار شنبز باغ کرده از قصب تبرک

طالیسفر اصول شاهان رخ ارز از هر یک درم آنچه کوفتی
باشد کوفته بختیه صموغ را در شراب بخیساند و بیالایند
و مجموع را یکجا کرده بسبل کف گرفته سه وزن ادویه
بعد از ششماه استعمال نمایند قفطارغان صغیرین
یکم بن عیس بن بزله صنعت آن حب بلسان کندش
گمانا پوست سنج فلاح شمشخند سولایمان ذکر اصل
خراش شده عود بلسان شمشخند زنجبیل سبکسینج جادو شیر
دارچینه جنید ستر نهار چشمان شش بندان شیطان
هندسه برنج کابلی قرنفل ذکر کرویادو زرد نادر مدجرج
قاتل ابیه شکر حب لغار درم الاخون از هر یک دودرم
زعفران فلفل سیاه بزرگ البکم سفید از هر یک ده درم
فریون هفت درم سپندان نمونی قرنفل اشنة
سافج هندسه پیر گردن خربق سفید زهره فیسل
قسطخ از هر یک چهار درم ورق طلا ورق نقره از هر
یک یک دانگ زرد نادر و سنج عقرب پیله کافور
قیسوری از هر یک سه درم سبیل الطیب هشت درم
مشک تبی دودانگ ایون یا زده درم ابریشم خام
مقرر شد نمک هندی اشنان ذکر کبریت زرد محرق
بجره از هر یک یک ادویه خیار شنبز منقعه از پوست
و هسته پاک کرده قیر بول طالیسفر پوست شاهان
از ناخواه معتر فارسه حب کبر از هر یک یک درم
و بختیه مجموع را در شراب کفنه بخیساند و مجموع را
وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشد و در ظرف چینی
نگاهدارند بعد از ششماه استعمال نمایند و شسته
از آنجمله کایبختی است از اطباء فارس است اسنان
ابوالفرح ره گفته بسبب حضرت لون آن نامیده
شده بدان جهت آنکه در آن جوز السرد و ورق آله
وزر سنج و زعفران داخل است شمشخند رئیس گفته کاین
معجون بزرگ کثیر الشفع است از برای اطفا الحصبان
مانند صرع و لقوه و کراز و قو لوج ایشان و بسیار
نافع است از برای اعتناق ارحام زنان و در
وزیاد و آدن خون است و ریاح رحم را ساکن گرداند
صفت آن بنسخه شرح الریس حفت افزین سنج سرد

سلیخه تخم حرمل رازانه حب بلسان زرد آوند طول زرد آوند
مدجرج مشک ترکی خالص عنبر اشنب از هر یک چهار درم
دانه پیل چهار ده درم و در نسخه دیگر چهار درم است اینون
قسطخ تلخ جوز بوا پوست هیله زرد از هر یک دوازده درم
وج ترکی هشت درم قرنفل بیت و چهار درم قرنه و نیم
کسر تازر سنج زرد بزرگ سوس از هر یک دودرم درم
عقرب پیله سبکسینج مرکه دهن دستر جان از هر یک شش درم
نار مشک بزرگ البکم سفید سیاه سعد کوفته زعفران
هر یک ده درم مغناث میوه سالک از هر یک پانزده درم
موزد اسفرم برگ موزد جوز السرد و جوز ابهل از هر یک
سه درم کوبیده بختیه بسبل معضنه سه وزن ادویه معجون
سازند و در ظرف چینی نگاهدارند و بوقت حاجت
بکار برند و قوتش تا پنج سال باقی میماند و در نسخه دیگر
مسطور است که دو اسه خشک را کوبیده و بختیه صموغ
را در سنج بخیسانند و بیالایند و جمله را با آب بلین صاف
نموده بقدر حاجت بسرشد شربت بعد از ششماه
از یک درم تا یک مثقال است و اجزای این نسخه سی و
چهار جز است سوا سه معجون کسر تا عمل و سنج و
وزن آنها دو لیست و سی و پنج درم است و مزاجش گرم
است در اواخر درجه اول و خشک است در درجه دوم
معجون کسر تا مستعمل در کابک سبکسینج صنعت آن کایبند
قصصب المذیره اطفال الطیب میوه سالک کند راز از هر یک
چهار درم اشنة قرنه الطیب زعفران از هر یک یکم
مشک تبی عود فارسه از هر یک یکم کوبیده بختیه
بشراب ریحانی کفنه بسرشد و بگذارد تا خمیس شود
پس استعمال نمایند بعضی درین نسخه بجای شراب
مار العسل آورده اند این نسخه جزو است و درین
بیت درم است و مزاجش گرم است در آخر درجه
دوم و خشک است در وسط دوم و کابک سبکسینج بنسخه
سید اسمعیل در ذخیره صنعت آن سلیخه سیاه
حفت افزین اصل به درج رازانه حب بلسان زرد آوند
مدجرج زرد آوند طول مشک ترکی خالص عنبر اشنب
از هر یک چهار درم پیل بوا چهار ده درم تخم نزار آسیند

بجمل جز السرم و از هر یک چهار درم ایون تسطجوز لولا
 پوست هلیله زرد از هر یک دو از درم درم قرنفصل
 بیست و چهار درم قرقه الطیب همچون کستر تا به نرد
 تخم سوسن از هر یک دو درم درم دوج ترکه هشت درم
 بکنج درم پنج عقر بیه میوه ساله از هر یک هشت درم
 قرنجشک بیست و چهار درم بسا سه سعد کوفی ناز
 زعفران از هر یک ده درم سنات بغدادی پانزده درم
 مورد اسفرم چهار درم ادویه خشک را کوبیده و بنجیه
 صموغ را در پیچ حل کرده بیالایند و مجموع را با سل
 مصغله سرشته همچون سالاند در ظرف چینی نگاه دارند
 و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربت از یک تم یک
 مثقال که صنعت کستر تا استعمال درین همچون به نسخ
 سید اسمعیل که در زغیره ذکر کرده فصیح الذریه
 اطفا الطیب کندر میوه ساله سعد کوفی از هر یک چهار
 درم اسنده عرقه قرنفل زعفران از هر یک دو درم
 مشک تبی عود قمار سه خام از هر یک نیم درم ادویه
 کوفته بنجیه میوه ساله در شراب انوری حل کرده ادویه
 را بان سرشته اراض سالاند در سایه خشک نمایند
 و نگاه دارند در وقت حاجت بکار برند ایضا
 نخامه منوم ایونی است صنعت آن زرد زردی است
 بیخ لفلح از هر یک یک درم ایون یک دانه کافور
 قیسوری زعفران از هر یک دو دانه ادویه را سود
 گلاب و عرق نیلوفر و آب برگ کاهوتانزه داخله کلخند
 نمایند و کلخند دیگر که خواب آورد بنجیه شفافی صنعت
 آن بیخ لفلح تخم گل سرخ از هر یک یک درم کوفته و بنجیه
 و آب برگ کاهوتانجه ایون دانگ کافور و دو دانه
 در آن حل کرده در ظرفی کنند و بپزند و اگر در شیشه
 باشد بهتر است و ایضا لطوفات است و لطوخی
 که در در شقیقه را نافع باشد منقول از شفافی صنعت
 آن مرکه تخم کاهوتانهر یک یک درم بزربلیج کثیر از
 هر یک دو دانه ایون نینا تک کوفته بنجیه به سرکه
 بسرشته و بر کاغذ پاره کشیده بر شقیقه چسباندند
 در دسرا ساکن کند و لطوخی دیگر که همین عمل کنند

صنعت آن زعفران ایون دم الاخون صمغ عربی
 بسفیده تخم مرغ سرشته بصد غنیم چسباند و لطوخی
 دیگر که همین نیز خاصیت دارد صنعت آن تخم کاسنی
 تخم کاهوتانهر یک دو درم حفض مکه سه درم ایون
 یخارم کوفته بنجیه بلعاب بزرقطونا سرشته
 بر دو باره کاغذ کشیده بر صد غنیم چسباند و لطوخی
 ایونی منتقل در شقیقه که مساک بنض شریان شقیقه
 میکند و ساکن میگردد در در صنعت آن تخم کاهو
 یک درم بزربلیج دو دانه مرکه صافی یک درم ایون
 نیم دانه کثیر ادودانگ ادویه را کوفته بر سرکه سرشته
 طلا کنند بر کاغذ مربع و چسباند بر صد غنیم و دوز
 محمودی جوهر دار است صنعت آن یا قوت نانی
 مرجان قرزی بسد و در خطائی عنبر اشب و زرق
 قرنفل عود هیکه خام قاقله صغادر چینی زنجبیل
 مر باد و رخ عقر بیه اسارون سنبل الطیب بیخ مشک
 تخم کرفس از هر یک دو مثقال لعل بد نشسته ورق طلا
 مشک ترکی از هر یک یک مثقال مر و ایدر سفته
 بزربلیج دانه آبدار غلطان کبر با سه معی همین سرخ
 زربناد از هر یک سه مثقال خصیة الشعب مصری
 بنجیمثال مصطک رودی زعفران از هر یک پانزده
 مثقال لفلح سیاه بزربلیج سفید از هر یک بیست
 مثقال ایون گاز زوئی سی مثقال غسل مصطک
 وزن ادویه بدستور مقرر متب نمایند و ایضا فروغ
 ایونی است و مروح نافع از برای سهر مفرط
 صنعت آن اندک از ایون وزعفران را در
 روغن بنفشه حل کرده بر بینی و صد غنیم مروح نمایند
 مروح نافع جهت جرب و جرح صنعت آن ایون
 نیم مثقال بیخ ریح مثقاله آبک ریح و دشمن مثقال
 اجزا کوبیده در روغن سرشته شش مثقال مخلوط
 نموده مروح نمایند و یا بطریق مرهم ساخته بر عضو
 مجروح بگذارند و دوز از اجزای معاین ایون دار است
 معجون ابواهر مرکه تبر یاق جهت قروح کرده
 و شانه و جابول و احتباس آن حرقة البول مرمن

و امر اض رحم را بسیار نافع و در حصین و مسکن در دم
 اعضا تناسل و مانع صعود الحزبه برانغ و مقوی اعضا
 است و قدر شربش در اول علمت کیمشمال با سهر
 او قیه شیر الیغ و هفت درم مار العسل و در مزل بسیار
 حار با شربت به در ب غوره و در وسط طلت دو
 مثقال با هفت درم آب برگ با رنگ مطبوخ و در نیم
 مار العسل و در آخر خلعت که پرک پاک شده باشد و
 خواب یک کیمشمال در ربع با شربت مورد و بار غوره
 امثال آن جهت در ارض با آب بخورد مفتوح ماندان
 از ادویه مد حصین صنعت آن گل محتوم گل خلمر تخم
 خبازی تخم خرده نقشه مغز تخم خیارین مغز تخم خرزله
 مغز تخم کدو شیرین دم الاخون از هر یک یک مثقال
 طین قیر سه پانزده مثقال طین ارمنی مغول ده مثقال
 دوزع مرقق شام کا دکوی سوخته بسد مدار از هر یک
 یک مثقال و نم عصاره لجه التیس فطر السلیون کافور
 خشک صنعت تخم کرفس ایون از هر یک چهار مثقال صمغ
 ضر و نشانه کثیر احب القلت که بپزدی کلمتی نامند
 حب الصنوبر خرنوب بنطی مغز بادام کوبی مغز بادام
 شیرین نقشه از هر یک هفت مثقال سماق منقه اعفوره
 خشک طین فارسی که گل شیرازی است ریو پیچ
 رامک طلق مخلوب نشخا ش سفید و سیاه بزربلیج از
 هر یک سه مثقال حب الکا کنج چهل عدد ایون رسر
 از هر یک دو مثقال با غسل گرفته سه وزن از
 که با صند و همتا و مثقال باشد علی الرسم همچون سالاند
 همچون اختلاف به نسخه شفافی اسهال بنی
 را سود مند بود و صنعت آن چندید ستر میوه بزربلیج
 ایون زعفران مرکه اسارون تخم کرفس سلخه
 سنبل الطیب گل ارمنی گل انار فارسی ایون کوبیده
 صمغ عربی اجزا مساوی وزن کوفته بنجیه باشد چندان
 غسل کنند گرفته بسرشته شربت مقدار نیم درم با سهر
 بار سهر مورد به هفت بسرشته که نافع است همچون
 احسن در بعضی محتسب ارطینا حسن بنظر سید الطیب
 است از برای اسهال و زوز الدم و قرحه ریه و دره بنجیه

قرابادین کبیر

صدور و غرق عظامت و قهقار طعام و هضمه
 و علل مشابه و احتیاج رحم و حمیات ناسیه باید که خورده
 پیش از وقت نوبت بیک ساعت و نیز نافع است
 و ارات مزاج را در سموم ملدغه و شمه و بر صفت
 آن دار چینی قسط بارز و چند بید ترافیون نفل سیاه
 در نفل میوه سائله از هر یک اوقیه غسل مصلی یک
 قط که یک صد و هشتاد درم درم باشد اودیوه لاکوبه
 و بخیته بارز در اول غسل حل کرده صاف نموده بقوام آواز
 داد و در آن لیسر شدند و در شیشه با طرف لقره پاز
 گاو بارند شربتی بقدر ترس با بال غسل و دو قوطون
 که با پشت در آن سه قطره روغن کنجد چکامیده
 باشند و این ترکیب هشت جزو است و وزن آن
 هشت اوقیه و وزن آن گرام است و نیم درجه خشک
 در دو درجه و نیم مجون اسو از حیر و اسهال کهنه نافع
 صنعت آن ایون مصری چند بید ترستی میوه
 سائله بزرالبنج زعفران اسارون مرکب تخم کرنس
 سلیخه انیسون سنبل الطیب گل ارمنه اجزا هر یک
 اوزن کوفته بخیته باسه وزن مجموع اودیوه غسل مصلی
 و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از ششماه استعمال نمایند
 و اگر جو زائل و زنجبیل و ریوند چینی از هر یک ازین
 سه جزو درم اصفافه نمایند بازر است بقول بعضی
 بعد از چهل روز استعمال توان نمود در نسخه دیگر وزن
 ایون و بزرالبنج از هر یک دو درم است و مجون عظم
 و ازرا مجون اسود نیز نامند و صاحب کامل الامناعه
 از ابابم کند رس ذکر کرد و ز حیر و اسهال مزین را
 بهایت نافع است و صنعت آن چند بید ترستی
 بزرالبنج سفید کند رس میوه سائله مرکب اسارون
 زعفران ناخواه اجزا مساوی بغسل لیسر شدند و
 کامل الصناعته جلائر و طین ارمنه و تخم کرنس و سلیخه
 داخل کرده و نسخه شفقانی مسوس نسخه کامل الصناعته
 است الا آنکه کند رس ناخواه اخل ندارد ۲۶۶۶
 مجون ایونی حکیم عماد الدین محمود شیرازی ازین
 اعتقاد باین مجون آنرا سلسله تبریک محموی گوید

و در خواص مثل مالونیا سے فار سے است و صنعت
 آن نفل سمیت متقال زانه حیل بو و نفل
 سنبل الطیب مصطک ریوند چینی بسیار سارون
 انیسون تخم کرنس دار چینی اقیون زنجبیل کافور
 قیصوری زعفران از هر یک دو مثقال ورق کلسرخ
 شفتال بزرالبنج سفید نخل ایون گازرونی
 پانزده مثقال اودیوه کوفته بخیته بروغن گاو بادام
 شیرین چرب نموده بغسل سفید خشبو مصلی سه وزن
 اودیوه لیسر شدند و بعد از ششماه استعمال نمایند
 شربت میوه مجون ایون نافع از برای اسهال
 معدی از رطوبت حامل میدان غذا و جرم معدی
 صنعت آن ایون گازرونی بزرالبنج سفید چند
 میوه سائله زعفران بزرالبنج اسارون کند
 ناخواه اجزا مساوی کوفته بخیته باسه وزن اودیوه
 غسل مصلی لیسر شدند شربت بقدر قندی + مجون ایون
 منقول از حکیم عماد الدین محمود مزبور در معالجات
 تالیف مغز کے الیه نافع از برای زجر سبب طوب
 امعا که با آن خون بسیار باشد و نیز نافع است از برای
 دره صدید و صنعت آن چند بید ترستی از هر یک
 چند درم ناخواه و ج تر کے ایون از هر یک درم
 کوفته بخیله بغسل تموزن اودیوه لیسر شدند شربت دو
 دانگ + مجون ایون منقل در قونج که خواب
 آورد و در درساکن گرداند و قونج را با آب شاید
 صنعت آن نفل ناخواه سداب فودج خشک
 چند بید ترستی که مانی حب الفار از هر یک سه درم
 ایون بزرالبنج بروج المصنم از هر یک یک درم محمود
 مشوے یک درم کوفته بخیته با غسل سفید مصلی سه
 وزن مجموع اودیوه مجون سازند شربت یک مثقال
 مجون بارز و ایونی دندان را بچس کند و ج زجر
 تسکین و صدمه گاه از حرارت باشد و علامت
 آن استراحت از آب سرد است و صنعت آن
 بزرالبنج ایون میوه سائله از هر یک دو درم نفل
 آنکوزه شانهتره از هر یک یک درم کوفته بخیته

با و شباب انوری سرشته اندک بردند از گذارند
 که و حج دارد و صنعت آن مجون بدل ایون حکیم
 عماد الدین محمود بخت شخصی که معتاد با ایون بود
 استقار زنتی داشت تالیف نموده و صنعت آن
 نفل سیاه سمیت متقال نفل تخم کرنس و ج ترکی از
 هر یک ده مثقال مغز خرمزره تخم کاشم بزر سیاه لکوبه
 بزرالبنج سفید از هر یک پنج مثقال حب الفار برگ
 سداب رب السوس از هر یک دو مثقال زعفران
 پنج مثقال ایون پانزده مثقال ریوند چینی بختقال
 کوبیده بخیته با غسل مصلی سه وزن اودیوه مجون سازند
 و جوش ایون دو چند وزن ایون ازین مجون نخورد
 شود و صنعت این مجون به نسخه میرزا محمد باقر
 بن حکیم عماد الدین محمود معروف بمیرزا بزرگ سارون
 و ج تر کے فوة الصباغین دار چینی نفل تخم کرنس
 از هر یک ده مثقال نفل سمیت متقال مغز خرمزره
 کاشم بزرالبنج سفید سیاه لکوبه رب السوس از هر یک
 پنج مثقال حب الفار رب سداب رب السوس از هر
 یک دو مثقال ریوند چینی بختقال ایون پانزده مثقال
 اجزا کوفته بخیته باسه وزن اودیوه غسل مصلی مجون
 سازند و مجون بزم آرا شا بهجانی بسیار
 منجم و منشط و مقوس قوسه دار و اح و اعضا کوسه
 و آلات تناسل است و صنعت آن مردارید ناعته
 بهمن سفید سلجی پوست زرد اتج عود قمارے جو بلو
 بسا سه تخم بالنگو تخم زنجبیلک ورق لقره عنبر شمش
 از هر یک کوله یا قوسه رمانی که با سد بهمن سترح کاشم
 سازج پوست بیرون پوست گل سرخ صندل سفید و زرد
 پنج لفلح تازه روغن بلسان مغز تخم خیارین مغز مغز
 مغز بادام مقشر مشک از هر یک یک کوله لیش لعل
 بدخشه از هر یک نیم کوله قرفل سنبل قاقله صفار
 دار چینی سعد کونی زنجبیل اسارون مصطک خولجان
 مصری خصیه الثعلب از هر یک کوله نفل مقشر
 زعفران از هر یک پنج کوله بزرالبنج سفید ایون کبر
 خالص مصلی از هر یک چهار کوله ورق طلا هفت کوله

کلاب یک شیشه شربت فواکه قرص عنبر مسحوق از هر
یک نیم سیر کبرے قند سفید یک سیر کبری مسعود سفید
البری بدستور یک رسم است ترکیب نمایند شربت غیر
مقتادین ایون را نیم مثقال و مقتادین ایون را
فراخور عادت بعد از چهار ماه میل فرمایند تا هفت
سال قوتش باقی میماند همچون بوس حافظة راقوت
دهر و نیان راقوت دهر و نافع بود و صنعت آن بلای
ایون از هر یک شش مثقال قسطخ سداب فلفل
سفید از هر یک بیست مثقال عسل سده چهار یک بطریق
معهود همچون سازند همچون ربع از مجربات علم عادله
مجموعه شیره از سه فرموده که روز نوبت تب در ساعت
قبل از تب در دو خود تا نیم مثقال آزار تا اول نام سید
النبیه در سر نوبت قطع کنند این همچون سبکی کبک کولوا
صنعت آن چند بید تر حلیت قرفل در چینی عود
شونیز مرکه صافی میوه سالک از هر یک درم ایون
سداب فلفل از هر یک یک درم عسل بوزن مجموع ادویه را
کوفته بخیته لعسل سرشته خوب سازند و بوقر قسط
و نقره سیدیه گاهارند و همچون ربع محمد بن زکریا را
ادویه فرموده که از ماده از سه چهار نوبت احتیاج نمی آید
و قدر شربتش بمقدار سابق است و صنعت آن
ایون کار رونی گنه هفت درم زعفران قنه مرکه صافی
از هر یک چهار درم سلیخه حلیت از هر یک دو درم
میوه سالک چند بید تر سنبل الطیب از هر یک هفت درم قسط
سه درم عسل بوزن مجموع ادویه بدستور مزبور مرتب نمایند
مجموع ربع حکیم میر محمد مؤمن علمی نموده که از مخرج است
استاد والدین حکیم محمد باقر است و در قطع ربع سید
است و وقت استعمال و قدر شربتش بدستور مجموع سابق
است و صنعت آن اساردن شامه کند زکریا ملی
چند بید تر میوه سالک بزر الیون ایون اجزائا و علی
مصنفه بوزن مجموع ادویه بدستور سابق مرتب
نمایند شربت در دو خود پیش از نوبت تب بدو ساعت
مجموع رضوی بجهت قوت باه بی تطیر است و صنعت
آن قرفل بزر الیون لباسه جوز بوا مغز تخم خربزه

تخم خشخاش مغز نارچل مغز بادام شیرین دار مغز
تودر بین شقاقل مصطکی مغز سیه خصیه الثعلب زرد
از هر یک یک مثقال زعفران ایون همین سفید و سرخ
عود خام از هر یک سه مثقال عاقر قره حاسنل الطیب
لسان العصاره از هر یک دو مثقال مایه شتر اعرابی
جدو از از هر یک یک مثقال اجزا کوفته با سه چندان
عسل همچون سازند شربت درم و دانگ تا نیم مثقال
مجموع ضمیرے نافع از برای فلج و لقوه و استرخا
وسایر امراض دماغ و اعصاب از رطوبت و بلغم
و طلاخ آن بر عضو ترخه نیز سود مند است
صنعت آن ایون بزر الیون سفید از ایون چند بید تر
دار چینی دار فلفل سنبل الطیب زنجبیل زعفران
متساوی کوفته بخیته لعسل مصفیه سه وزن ادویه
سازند شربت بقدر احتمال علیل و این همچون
جزو است و مزاجش گرم است در اول درجه دوم
و خشک است در دو وجه و نیم و در نسخه دیگر شیطان
هندی عاقر قره از هر یک یک جزو داخل است و در
نسخه بهتر است همچون غیاتی از برای درد سر گنه
چون بشراب ممدوج لعسل و آب نیم گرم نبوشند
کسه راله صرع بوده باشد چون از آن نبوشند نفع
باید و نافع است از برای نپیان و اورام صلبه و
قاطع فضولی است که متوجه چشم باشد و جمیع امراض
بلغمه را نافع و سرفه بلغمی و فنیق النفس و اسهال
کنه راقطع فضول غلیظ از سه است از سینه و شش
و معده را فائده دهر و صنعت آن به نسخه شریک
مرکه صافی سلیخه دار چینی فلفل بزر سیسیا لیوس
حما از هر یک چهار درم سنبل الطیب نقاح اذخر از
هر یک دو از ده درم زعفران بنجد درم ایون
پانزده درم تخم کرفس کوسه سی و بنجد درم ایون
تخم کرفس بستانی از هر یک بیست درم فلفل
سی و هفت درم لبنی قسط قوه البصع اسارون از هر یک
یک درم مرکه و ایون را در شراب ریجانی خیسبانی
باقی ادویه را کوبیده بخیته با عسل مصفیه بقدر حاجت

بدستور مقرر همچون سازند و در نسخه شیخ مسطور است
که شربت یک درم با آب یک گرم ناشتا بنوشند و آنچه
بنده از استاد خود دیده زیاده از یکدانگ آزار
نخورد نمی فرمودند و بعضی اطباء گفته که شربتش از
یک دانگ تا نیم درم است و این همچون بجد
جزو است و وزن اجزا یکصد و هشتاد و پنج مثقال
وزن اجزش گرم است در ثلث درجه اول و خشک است
در آخر درجه سوم و همچون غیائے دیگر جهت قوت با
بے نظیر است که صنعت آن قرفل بزر الیون لباسه
جوز بوا مغز تخم زرد تخم خشخاش مغز نارچل مغز
بادام شیرین دار چینی تودر بین شقاقل مصطکی
سپسته خصیه الثعلب جلعوز از هر یک یک مثقال زعفران
زعفران ایون همین سفید و سرخ عود خام از هر یک
مثقال عاقر قره حاسنل الطیب لسان العصاره از هر یک
دو مثقال مایه شتر اعرابی جدو از از هر یک یک مثقال
کوفته با سه چندان عسل همچون سازند شربت درم
تا نیم مثقال و همچون قباد الملک جهت درج مفاصل
نقرس و تسکین درد آنا و جهت منع حادث شدن
مفاصل و نقرس و جهت سپردن بادد های غلیظ و تهاجر
کنه و در دو توج و شش درم سنگ گرده
و شانه و جهت عسر النفس و سرفه و قروح امعا و تائیکه
چشم در در گلو هر گاه دور روز بنوشند و نافع است
جهت حفظ صحت بدن و نافع است از حادث شدن
بسیار که از امراض و صنعت آن تخم سداب بری
فرسیون انیسون اسقوله قندریون کمانی فلوکس
جاؤ شیر خطیبانار و س اسطوخودوس قد و مانا میوه
از هر یک پنج مثقال قسط المر زعفران فلفل ابیض
اذخر یک مرفا سنبل الطیب فرنیون فشر اصل
اللفاح اشق قونج حبلی را زیانه تخم بربرس کلکسرخ
نار دین آلیطی که سنبل رو است حب اللسان از
هر یک مثقال دار چینی هشت مثقال سلیخه شانزده
مثقال عصاره غافش کاشم بزر خرد قوا صمغ اللوز قره
از هر یک چهار مثقال بزر الیون امیض ایون از هر یک

شش شغال دویه را کوفته و بجمله آنچه خیسایندنی است
 در شراب بجانای با جموری یا بنیله زبیت و غسل مصفا
 خیسایندیده با سه وزن ادویه غسل گفتم گرفته بسرشد
 استعمال نمایند در وقت حاجت بعد از شستشاه شنبه
 یکدم با آب گرم و جهت سنگ نشاند و کرده با آب گندم
 در از این جهت درد معده و کبد با باران اصول و جهت
 نفوس در فواصل بقدر یک نخود هر روز قبل طعام با آب
 گرم به معجون قدرت منقول از میان منجر بات میرزا
 مغزالدین بن میرزا محمد رضا بن علی سلیمان شیرازی
 این معجون در اکثر امراض مغزی کثیر النفع است میفرمایند
 که این نوسه از فلونیا است که باین اسم مسمی نموده
 صنعت آن فلفل بیت دو و شغال بزرگ سفید
 قرمانا کندر از هر یک دو اذره شغال سلیمه برگ سدر
 از هر یک بیت شغال نیون زعفران کبریت زرد صاف
 یک یک شغال دار فلفل قسط تلخ زرد و نوره جرح فرنیون
 پوست سیخ لفاح از هر یک سه شغال غسل مصفا سه
 وزن ادویه یعنی چهار صد و بیست و سه شغال بر توت
 مقدر معجون سازند شربت بقدر نخود سه وزیاده بحسب
 وزن و عادت لا طریق معاشی نمودن کبریت ذکر یافت
 معجون قیصر از ترکیب فیلیوس روسی است که از برای
 روم ترکیب نموده نافع است از برک خفقان بار و
 داد جاع بارده و معده و اسهال و سد باد عفونت و خون
 و برطرف شدن غذا و عسر نفس و نواق شدید صنعت آن
 چند بید ستر ب السوس قسط تلخ سلیمه فلفل سیاه و فلفل
 سیاه ساکنه فیون زعفران سنبل الطیب از هر یک درم جا
 شیر یکدم مشک ترکی یکدانگ زریناد در سیخ عقوبتی
 مرادید ناسفته از هر یک نیمدرم مرکه صفائی ندرم
 ادویه را کوبیده و بجمله غسل مصفا سه وزن ادویه
 سازند و بوقت حاجت استعمال نمایند از ان مقدار
 نخود سیخ داد گفته که شربت از این معجون یکدم است
 وقتش تا دو سال باقی میماند شیدا سمعیل نیز گفته اند
 یکدم است و بدانکه این معجون شانزده جزو است در
 وزن اجزای و درم است و چهار دانگ مزاجش گرم است

زراخر درجه دوم و خشک است در اول درجه سوم گفته
 شده که شربت از یک دانگ دو دانگ است سیخ و ادویه
 گفته که این معجون را همان وقت که ترکیب کنند استعمال
 توان نمود و بعضی طبای گفته که بعد از شستشاه باید استعمال
 کرده شود به معجون مسمی نیز فراید و منوط آورده و گره
 و کمر را قوت دهد و بیخایت مسمی بود و اگر قوت جماعت بر
 طرف شده باشد از خوردن این معجون بحال آید و اگر
 پیران بخوردن این معجون مداومت نمایند قوت بخورد
 در خود یابند صنعت آن مرادید ناسفته یا قوت شربت
 یا قوت زرد دل به خشانی لیث سبز از هر یک دو درم
 قرص نعنی یا زهر حیوانی شبانکاره مشک خالص از هر
 یک یکدرم بوزیران زنجبیل دار فلفل قرص لسان العصیا
 از هر یک سه درم شقال خصیه اشعلب مصری قضیب کافور
 سوهان کرده تخم بابونه کاسخ مغز کونجشک خایه خروس
 مارچوبه از هر یک نیمدرم فلفل سفید دار چینی زرنبار
 تخم جرجیر تخم کرفس تخم کند نامخ اسپست از هر یک
 نیمدرم ماسه رویان مغز ناراجیل مغز حبه لزم مغز
 حبه السنوبر مغز لیمه مغز بادام مغز فندق معصنه
 حبه الخضر امونین شسته از هر یک ده درم جدو در خطائی
 مجرب ایون مصری چند بید ستر عاقره قرها از هر یک
 دو درم مغز حبه الحلب تخم منقشر از هر یک نیمدرم
 خونجان خرغه همین از هر یک سه درم زعفران حبه کبر
 از هر یک ده درم زده تخم کونجشک ده عدده لسیاسه
 جوز بواقا قلعه کبار از هر یک نیمدرم حبه اشترب درم
 ورق طلا نیمدرم ورق لقره یک درم نبات سفید
 نصف اجزا غسل صاف سه چندان ادویه اجزا را کوفته
 بیخته چنانچه رسم است معجون سازند شربت مقدار
 دو درم پیران را او جو انان را یکدرم معجون الماک
 از احتراق جالینوس است از برک ملک معتقله که
 نفوس داشت و از خوردن این معجون شفا یافت
 دو دانگ است نیکو از برک حفظ صحت و از الراض
 و قوتش تا هفت سال باقی میماند و از شستشاه که
 ساختن آن بگذارد استعمال توان نمود و مقدار شربت

از یک شغال تا سه شغال است اسحق گفته که مضر است
 مجوده و مصلحت عذاب است و بالغ النفع است از برای
 جمع امراض بارده و حرارت و پوست این معجون بر وجه
 سوز است و نافع است از برای جاع حلق و صد و حال
 و جمع ریاح بارده و سنگ کرده و مثانه و حیات و ظلمت
 صنعت آن سلیمه شانزده درم دار چینی هشت درم اذین
 بزرگ بزرگ مغسول زهر کیش شدرم سداب بزرگ سیاه
 کما فیطوس جاوشیر خطیبانا اسطوخودوس قرمانا میوه سا
 از هر یک پنجدرم عصاره غافث کاشم بزر خند قوت
 صمغ عربی مغز بادام شیرین از هر یک چهار درم زعفران
 قسط تلخ فلفل سفید از خرغه سنبل الطیب فرنیون پوست
 سیخ لفاح اشقی بود نه کوبی رازیانه تخم گز بربری درم
 گلبرخ نارودین اقلیطه حسب بلسان از هر یک سه درم
 و در قرمانا و دین کبیر جالینوس غار لیقون و سورجان زهر
 یک دو درم داخل است و ناچار است از این دو درم و ناچار
 ریلح اشتداد داشته باشد در گاه و جرح در فواصل شند
 و الا سورجان نباید داخل نمود و اگر بلغم قوی باشد خصوص
 بلغم خام باید که زیاده کرده شود برا جرای مسطور تر سفید
 تدبیر زنجبیل از هر یک بوزن غار لیقون در بعضی نسخ این
 معجون زیاده کرده شده کثیف نشک بریان مرزنجوش
 از هر یک ششدرم و این نیکو است از برای اسهال بصر
 اگر حی قوسه باشد باید که زیاده کرده شود بدل مرزنجوش
 طباشیر صمغ در شراب خیسایندیده داخل شود و باقی
 ادویه را کوبیده و بجمله همه را با ستر وزن ادویه سیس
 مصفا معجون سازند صاحب کامل الصنائع گفته شربت
 از این معجون یک درم است با آب گرم و از برای حصاة کبده
 و مثانه با آب کرفس معجون میوه اسهال کمنه و حرار
 سوو مند بود و صنعت آن چند بید ستر اسارون از برای
 میوه ساکنه بزرگ بزرگ کندر اجزا مساوی کوفته بیخته با ستر
 چندان غسل بسر شند شربت از نیم نخود تا یک نخود
 معجون منقول از نصاب الرجیمان این معجون از استنا
 استاد القراط است نافع است از برای فالج و لقمه
 و استرخا و دفع رطوبات غریبه است و مصلح است از برای

میرودین و مشاخ و مردان فرجه اصلا عظیم و محلل باجر
 و مختلف قروح و زائل کننده قروح و جرب و قوبا و
 سفته و اوجاع مفاسل و ظهیر گاه از رطوبت باشند
 و انواع استسقا و ضعف باه و سموم و صداع قدیم خوردن
 و طلا خوردن با سرکه انگور و در وسط سر بعد از
 تراستیدین سرد از برای او جلع اذن قهطور آن
 گوش بادیهان ناقصه یا روغن بلسان و از برای درد
 دندان گذشتن اندک ازان بردن ان و از برای زخم
 باد و عیقه در آن شبکی پیچیده باشند و باید که استعمال کرده
 شود و بعد ازان روغن گاؤ و از برای کرمهای با بیک پیچیده باشد
 در آن پوست هیچ کرم و عاقرقرا و از برای امراض کتیه
 آبیکه پیچیده باشد در آن بودنه سهری و از برای انواع
 کرمها با آب پوست درخت انار شیرین و از برای بواسیر
 با غمغمی و از برای ضعف کبد و معده و امراض این
 اعضا با مار العسل در بار و با مار الجبن در حار و این همچون
 ستر است با صاحب حرارت مزاج و صلح شیر است
 و باید که در تابستان استعمال نکند که کسا استیلا داشته
 باشد بزمزج ایشان برودت و قتیکه نموده باشد
 بلعار و شربتی ازین همچون تاد و مثقال است و قتیکه
 و فورداشته باشد اسباب برودت بحبت آنکه این
 همچون گرم و خشک است در درجه ثالثه و یک مثقال
 است در وقت عدم و فور اسباب حاره و قوت این
 همچون تاده سال باقی و بعد از ششماه استعمال
 توان کرد و صنعت آن دانه اترج بزر بلنج سفید از هر
 یک ده درم و فزین زعفران سلیمه جاما انیسون
 اقا قیاقط ریح سنبل الطیب صنم عینی تخم حند قوقا
 تخم انجبره مغز حب الخروع مقطی السود کندر کوبق مقشر
 کبریت زرد لینی فلفل سفید ورق گلپریخ عاقرقرا
 تخم عریضیا تخم کرنس از هر یک چهار درم تخم بادرمزج یک
 درم ادویه را کوبید و بسر کبریت استه بان مقدار که
 آنرا قوامی باشد پس بسر شعله بسل مصله و داخل کنند
 در آن روغن بلسان انچه میسر آید و جو شسته اندک داؤ
 در شیشه نگاه دارند و همچون امیرس نافع است از برای

زهر حنون آشامیده شود ازان وزن دو مثقال در
 با آب سرد و از برای کید و وجع کبد با کورد و گلکند
 و از برای سحر حمی با آب نیکرم و اگر با هاض مسطور ه
 تب نباشد باطلایه کمزورج و از برای نفث الدم
 مقدار با قلا با سرکه کمزورج با آب و در اعتقال امعا
 و ریاح باطلایه عقیق کمزورج و بحبت در دم و دو
 و خون شبت بخورند با شرب کمزورج و در اسه کزین
 را دافی با آب ترنجبین بنوشند و با ناند و بحبت
 کزین سنگ دیوانه با شیر دیو دار بنوشند و صنعت
 آن فلفل سفید بزر بلنج سفید از هر یک پنج است
 ایون زعفران از هر یک ده است و فرفیون اشق
 سازج هند و عاقرقرا پوست پنخ فلاح سداسلیج
 سنبل الطیب تخم کرنس از هر یک شش است و در
 بلسان سه استار غسل سفید خوشبو کف گرفته بقدر حاجت
 بدستور مقرر همچون سازند این نشئه چهارده جز و است
 و گرم است در نیم درجه و خشک است در دو درجه و بحر
 همچون که دندان را محس کند در دندانها هر گاه بسبب
 حرارت باشد و علامت آن استراحت از آب سرد
 و هوا سرد است و صنعت آن ز بلنج ایون
 میعه بار و از هر یک دو درم فلفل انجبره شانه
 از هر یک یک درم کوفته بدو شاسب انگور و سرشته
 بردن آن نمند در اساکن گرداند و ایضا صفراحت
 ایونی است و مفرح را از استراحت حرم
 عماد الدین محمود در فتح از برای تقویت باه و شبت
 و کرم و ادعیه منی و کرده از طرف المجالس قوی است
 صنعت آن عود قماری خام سه درم سنبل الطیب
 قرفل دانه پهل بو زعفران از هر یک پنج درم زدنبا
 ده درم درون عقریبه خصیة الثعلب مصری از هر یک
 درم تخم شلم تخم ترب از هر یک پنج درم تودری
 سنج تودری زرد خو لنجان مغز چلغوزه مغز پسته مغز
 بادام شیرین قشر مغز تندق مغز تخم خیارین
 مغز تخم انجبره جوز با اسه یا قوت روانی مسکه
 صیدر کبابی چینی دارچینی از هر یک ده درم

مایه شتر اعانی مصطک سنبل کی ریگ مایه از هر یک
 سه درم فلفل بزر بلنج سفید از هر یک ده درم فزین
 یا زده درم عود خطائی نجرب عنبر اشهب ورق طلا
 نقره از هر یک درم مشک ترکے خالص ستره قراط غسل
 مصطفی سه وزن ادویه بدستور مقرر همچون سازند
 ترکیبی و یک جز و است و در آتش سرد است در
 درجه اول و خشک در دوم و مفرح دیگر مقوی اعضا
 رتیه است و مساک و نشاط آورده و صنعت آن ایون
 گاؤ و نون یک مثقال در ششده و جوز که میان
 آنها را خالی کرده باشند فقیله کرده گذارند و جوز را
 را نجبره گرفته در روغن گاؤ بریان نمایند پس خمیر را کرده
 یا قوت از دیاقوت سرخ لعل بدخشه مر در این یافته
 کربا ورق نقره از هر یک دو مثقال ورق طلا یک
 مثقال عنبر اشهب یک مثقال عود قماری خام زدنبا
 دانه پهل لوانی سطر حند و طباشیر سفید کوشنک
 از هر یک مثقال و دو دانگ زعفران چهار دانگ
 پوست زرد اترج یک مثقال دو دانگ نبات سفید
 غسل مصطفی از هر یک چهل مثقال بدستور مقرر همچون
 سازند شربت یک درم و مفرح جواهری خفقان و دو دانگ
 و فکر و قوش لا سود مند بود و جگر و دل و دماغ را
 قوت دهد و فرح آورد و نشاط تمام بخشد و خون را
 صفات کند و بشره را بغایت برافروزد و کوکبه را
 کند و طعام بگوارد و معده را قوت دهد و طبع را نرم و
 و مقوی قوت باه باشد و نوزاد آورد و ضعف را نزل
 سازد و حفظ را زیاده گرداند و جوانی را نگاه دارد و
 را بغایت قوی کند و بواسیر را سود دهد و مجمل غاصبت
 این ترکیب بسیار است و صنعت آن مر در این یافته
 یا قوت روانی یا قوت زرد فیروزه نیشابور و زهر
 دو مثقال لعل بدخشه عقیق منی کرباسه شعی بسدر
 شیب از هر یک مثقال لاجورد مشبول یک و نیم
 ریون چینی صندل سفید نیلوفر عنبر اشهب پنج درم
 بهمین سرخ طین مخوم عود قماری سلیمه کوشنک
 زرشک است از هر یک سه مثقال جندبید شتر لانی

ز نادر خوانجان عود الصلیب سنبل جوزوز بخمیل و بی
 قاقله کبار سعد کوفی اسطوخودوس شامی اشنة نفع
 مشک فودج قشراح فرخشک مرزنجوش ابرشیم قشعر
 بمن سفید ساسه جاما اذخر لسان العصار فی رتی بی
 قفل سفاج قشقه زراوند گروز زراوند طولانی
 تخ کاسنی تخ کرفس فنیون شامی درون عقرب مصطفی
 روی ناخودا کجل سرخ ازهر یکسج متقال لفل سیاه
 لفل سفید دار لفل آله مقشور پوست هیلد کابلی از
 هر یک متقال زعفران ده متقال مشک خالص جدا
 آلوده انیون مصره گاوز بان بادرنجویه تخ گل سرخ
 ازهر یک دو متقال ورق طلا ورق لقره فادر هر حیوان
 ساون هندی کافور قیصره ازهر یک بی متقال و غیر
 و بعضی کافور را یکدم کرده اند و میانی کافی بی متقال
 نبات سفید نصف تمام اجزا را کوفته و بجفته با سه جندان اسفل
 سفید صاف کرده بقوام آورده سر نموده چنانکه مستورا
 رویه رادران آمیخته بپوشند و در ظرف چینی کرده بلند
 سه ماه مقدار دو متقال میل نمایند و از عقب آن
 پیاله پیاسه یا عرق گاوز بان با گلاب بپاشند
 که نظرها فایده شود و انتشار اشرفا لای ۶۶۶۶
 فصل در بیان مرکباتی که اصل و عمد در آنها
 پوست خشخاش و دانه خشخاش است و
 از انجمله بخور مجذراست

اعضا در زیره جید است صنعت آن مروارید مروارید مروارید
 که با عقیق لیش سبز عیاج طباشیر طر ائیت کشتیز خشک
 بریان صندل سفید بهمین ذوقل سعد زهره کرمانی
 در بر مصطفی کرد یا ماز و سبز گل ارمنی شاد و نه هر یک
 صمغ عربی آرد کنار آرد سجد حب الاس عذبه دانه
 بریان کرده پوست بیرون بسته عم زریب ازهر یک
 درم ورق لقره یکدم تخ خرفه بریان بزر خشخاش
 سفید دانه انگور ازهر یک پنجم درم عود خام بزر البجز از
 یک دو درم رب به شیرین رب سیب شیرین رب موز
 بالسویه و دو چند با سه چند همه ادویه را کوفته بجخته
 با شکر به سرشته معجون سازند شربت تا یکدم با شکر
 مناسب بنوشند ۴ تر یاق الزلا است که در منع انصباب
 ۴ ادورغ سرفه مجرب است ۴ صنعت آن تخ کاج
 ده درم بزر البجز سفید پوست خشخاش ازهر یک پانزده
 درم تخ خشخاش سفید بیست درم گل گاوز بان تخ
 مور کشتیز خشک ازهر یک پنجم درم اسطوخودوس و
 نیم درم حله رادر آب نجسانند و بچوشانند و نبات
 سفید صد و پنجاه درم اضافه نموده بقوام آورند پس
 گل سرخ کشتیز خشک رب السوس نشاسته صمغ عربی
 کثیره امر صاف ازهر یک دو نیم درم نرم سوده به آن
 بیامیزند شربت یک تخ ۴ حب خشخاش نافع است
 از برای اسهال خون و زهره و اسهال کبدی و معوی
 و دماغی ۴ صنعت آن ماز و سبز کزباج پوست خشخاش
 سفید صمغ عربی اجزا مساوی کوفته بجفته با عا
 بزر قطونا که با آب بازنگ بر آورده باشند شربت
 خوب سازند شربت مقدار خودی بقدر قوت فرا
 ازهر یک حب تا پنج حب و اگر قدری حب الاس
 و تخ البجز داخل نمایند بهتر است ۴ و علوی تخ
 خشخاش است متوسه دماغ و سمن بدن ۴ صنعت
 آن تخ خشخاش سفید هفت توله نبات سفید پنج توله
 روغن گاوز تازه سه توله اول سفید خشخاش
 را در دیگ کرده با آتش ملائم چند جوشه دهند پس
 روغن داغ کرده و نبات گداخته در آن ریزند و برهم

با غلیظ گردد و بقوام آید پس زعفران لباسه ازهر یک
 یک یکجاشه با گلاب سائیده داخل نموده فرود آورند
 و سرد کرده ناخودا بخورند جمله یک شربت است اقواب
 را در غصه راد و شربت ۴ و حلوا سه کوکبا را از اطباء
 هند است از برای زلات نافع است و نشاط آورند
 سرعت انزال را نافع بود ۴ صنعت آن بکیر خشخاش
 تخ تازه با تخ بیست عدد و یکو بسند و یک شب
 در آب باران نجساند پس بفشارند و نقل آن را
 دور نمایند و در سیر کندم رادران آب بچوشانند تا تمام
 آب آنرا جذب نماید پس در سایه خشک نمایند و آرد
 کنند و آن آرد را در روغن بریان کرده و سیر سفید
 و یک سیر عمل مصطفی رادر آب حله کرده بچوشانند و گفت
 آنرا بکیر ناز داخل آرد و روغن مذکور کرده با آتش
 ملایم بپزند تا شروع بپس و او در روغن نماید مغز
 بادام شیرین مقشورده درم زنجبیل دو درم زعفران نیم
 درم نرم کوبیده داخل کرده از آتش بکیر ناز درنگاری
 چینی چمن نمایند و بطریق حلوا کافور بریزند و هر کس
 بمقدار برده شربت طبیعت خود بخورد ۴ و غمزه خشخاش
 است ۴ غمزه خشخاش نافع است از برای زلات و
 در رسیه و سرفه دسل و تسکین اوجاع ۴ صنعت آن
 بکیر پوست خشخاش تخ زوده یکصد و پنجاه متقال
 نیم کوفته در صندل و هفتاد و پنج متقال آب بچوشانند
 پس و اخر لطیفه بکانه تا مطلق تلخی دران پوست
 نماند پس بکیر تخ خشخاش مقدار سه حبه هفت
 متقال و نیم نرم صلابه کرده دران آب چکیده پوست
 کوسنا ریشیه بکشد پس از آب سه صد متقال قند سفید
 بقوام آورند پس بکیر ناز زعفران سه متقال قند سفید
 سائیده دران داخل نمایند و یک جوشه ادویه بکیر
 عنبر اشهب نیم متقال و با قند سفید بکوبند و دران داخل
 نمایند و برهم زنده تا نیکو مخلوط شود از آتش فرود آورند
 دانه هیل هفت متقال و نیم دار چینی پانزده متقال
 کوبیده بجفته دران داخل کرده بمواطآن مقدار
 برهم زنده که خمیره شود و در صها سازند هر قرصه متقال

و گاه بر آن در وقت حاجت یک قرص آنرا بخورند
 و گاه که سستی چون قبل از جماع بر دست بگذرد
 اسماک منی کند و سرعت انزال را مانع باشد صفت
 آن بگیرند خشخاش تیغ زوده با تخم نیم رطل و نیم کوفته
 و صفت من آب همدان بخوشانند چون آب بپزد
 رسد بالند و بیالیند پس با یک رطل نبات سفید
 بقوام خمیره آورند پس فردا آورده زنجبیل صیت درم
 جوز بود درم ایون یک درم زعفران نیم درم کوفته
 و بختیبه داخل کرده تیززند تا نیکی مخلوط شود و خمیره گردد
 در ظرف چینی با شیشه نگاهدارند و عند الحاجة شربت
 از نیم درم تا یک درم و یک مثقال نیز تناول نمایند
 تخمیر خشخاش مالیت نواب عفران آب یعنی حکیم
 محمد باشم العیوی قدس سره ۴ صفت آن تخمیر
 خشخاش سفید تخم خشخاش سیاه مغز بادام شیرین
 مغز فندق مغز لسته مغز نارچیل همه مقشر نشاسته کزبر
 هر یک دو نیم مثقال دانه پهل دو مثقال عود الصلیب
 زعفران دودانگ همین صمغ همین سفید کرم با همین
 دو مثقال در نسخه دیگر که با داخل نیست لبوب چهار
 صلایه نموده باقی ادویه را کوفته بختیبه شربت گاوزبان
 شربت اسطوخودوس شربت سیب شیرین شربت به
 شیرین از هر یک شش مثقال دو نسخه دیگر شربت
 بنفشه نیز داخل است و از هر یک این شربت ها صفت
 مثقال نبات سفید صیت مثقال همه را بقرق بر شیک
 بقوام آورده ادویه را بان بسر شدند و خمیره سازند
 روز پنج مثقال تناول نمایند + خمیره خشخاش ایصتا
 مالیت آن مغفور برود ۴ صفت تخم خشخاش سفید تخم
 خشخاش سیاه مغز بادام شیرین مغز فندق نشاسته
 مغز لسته کثیر از هر یک دو مثقال نیم دانه پهل دو مثقال
 عود الصلیب چهار دانگ زعفران یک دانگ و نیم نیم
 صمغ همین سفید کرم با شمع مغز نارچیل تازه مقشر از هر یک
 دو مثقال و نیم لبوب و زور رازم صلایه نموده باقی
 ادویه را کوفته و بختیبه شربت اسطوخودوس و شربت
 گاوزبان و شربت انار شیرین و شربت به شیرین

شربت بنفشه از هر یک صفت مثقال و نیم نبات سفید
 یا زوده مثقال مجموع را با عرق بید مشک چهل درج
 مثقال بقوام آورده ادویه را بان سرشته خمیره سازند
 شربت پنج مثقال و اگر یک دانگ عنبر اشوب داخل
 بهتر است و نیز از آن جمله و یا تو ز است بهمانکه و یا تو ز
 قوذا البقره دال مملد و فتح یا سه شانه تخمینه است
 و ضم قاف و سکون داو و فستق ذال و صمغ عربی صفت
 بافت یونانی یعنی شربت خشخاش است + و یا تو ذال
 نزلات حاره و سرفه خشک را سفید است و حلق و سیندر
 نرم گرداند ۴ صفت آن بگیرند خشخاش تیغ زوده
 با تخم صیت عدد تخم سفید کثیر سفید صمغ عربی تخم
 خبازی بهدانه شیرین از هر یک پنجم اصل السوس
 صیت درم بزرقطوناده درم و در نسخه بصیت و کزبر
 درم است مجموع را در شش رطل آب باران دو شانه
 روز بخسائند تا نرم شود پس با شش طایم بپزند تا غلظت
 و آب بصفعت رسد پس بیالیند و با یک من قند سفید
 بقوام آورند شربت نام تا بختیبه در نسخه دیگر این
 و یا تو ذال و یا قند سفید صفت است سفید اسمعیل کفیه
 در ذخیره خود که بعضی اطباق قند سفید نیم من میبخند نیم من
 می کنند و بعضی میبخند نیم من و غسل صمغ نیم من میکنند
 و اگر بجای هر دو شکر آتشند رو باشد میفرمایند که اگر
 بجای همه یک من قند سفید با یکین ترکیب یا هر
 دو از هر یک نیم من کنند بهتر است + و یا تو ذال دیگر
 که منافع مثل است ۴ صفت آن خشخاش
 سفید تیغ زوده نیم و خشخاش سیاه تیغ زوده با تخم
 از هر یک ده مثقال کل بنفشه صمغ عربی از هر یک
 پنجم اصل السوس سه درم رب انار شیرین صیت
 مثقال قند سفید کفیه درم به دستور شربت بسندند
 شربت به درم + و یا تو ذال که منع نزلات کن و سرفه
 را مانع بود و خواب آورده در دو بار غر قوت دهد
 صفت آن خشخاش سفید خشخاش سیاه با پوست
 تیغ زوده از هر یک ده درم و عناب خراسانی نیم درم
 مویز شسته و دانه مثقال و نیم زرد بون سفید کفیه مثقال

و یک دانگ و نیم اصل السوس دو زوده مثقال و نیم تخم کفیه
 سه مثقال تخم زوده دانه ایرسا دو مثقال و سیس
 بر سیاوشان اسطوخودوس زود فاشک از هر یک در مثقال
 مجموع را در آب باران و اگر یافت نشود در آب باران
 مقدار صفت رطل یک شبانه روز بخسائند روز دیگر
 بخسائند آنقدر که ثلث آب بماند و بیالیند و با شکر کفیه
 یک من بقوام آورند پس بپزند مصلطه روی سر سه شانه
 دار چینی زعفران رب السوس از هر یک نیم مثقال کزبر
 و بختیبه بان بسر شدند سرشتنی نیکی شربت سه مثقال +
 و یا تو ذال مقبول از خط حکم احمد موسوی قلم نموده اند
 که این شربت حاجت و زنده ام ساخته آزموده بحرب
 افتاد و مختصر آن فقیر است ۴ صفت آن پوست
 خشخاش تیغ زوده سرخفته گل سرخ اصل السوس از
 هر یک دو مثقال عناب خراسانی تازه بصیت عدد
 پستان سی عدد گل خطنی سفید زوفای با پس از هر یک
 یک مثقال تخم خبازی نیم مثقال مویز طافنی صمغ عربی
 تخم خشخاش سفید چهار مثقال جوشاننده و صلابی
 نموده قند سفید یک من داخل کرده بقوام آورند
 بوقت حاجت اگر ضرورت باشد صمغ عربی شکر خالص
 از هر یک دودانگ کوبیده بران پاشیده بصیت
 و یا تو ذال دیگر مالیت حکم احمد موسوی صفت آن
 مویز طافنی دانه بیرون کرده سه مثقال تخم سفید
 صمغ عربی زوفای با پس تخم خرفه مقشر تخم خبازی
 بهدانه اصل السوس مخلوک از هر یک دو مثقال فلفل
 تیغ زوده با تخم یا زوده مثقال ایرسا یک مثقال در آب
 خیساننده بخوشانند چون بصفعت رسد صافی نموده با
 شکر سفید بقوام آورند و اگر سرفه بلغمی و یا کهنه باشد
 اندک آب کبیرین یا شکر نیز داخل نمایند + و یا تو ذال دیگر
 اصحاب نزلات و خداوند سل را و کسب سرفه را
 باشد و با سرفه خون بر آید نافع بود ۴ صفت آن
 خشخاش سفید تیغ زوده با تخم خشخاش سیاه با تخم از
 هر یک پنجاه درم تخم کافور مقشر زرد بون سفید از هر یک
 هر یک سه درم و نیم کوفته با پالند درم آب صابون

نابیت درم مانند بیالیند و پنجاه درم لعاب بزرقطونا
 و یکصد درم پنجه و انگورده بقوام آورند سر سببه یک
 یا قوذا نشود این ماسویه که انفع از نسخه قبل است در تمام
 درم صفت آن خشخاش سفید بیست درم خشخاش
 سیاه ده درم تخم خطمه سفید کثیر اصمغ عربی مغز کزک
 بوز بیدانه از هر یک پنجاه درم اصل السوس بیست درم
 بزرقطونا پنجاه درم ادویه را سوا بزرقطونا کوفته نیم
 سوا بزرقطونا و خطمی در دو من آب باران بخیسند و کباب
 بزرقطونا و خطم را لعاب بر آورند و صمغ عربی کثیر را
 غلیظه در ده سیر آب باران حل کنند پس بگوشتانند تا به
 نصف رسد پس بیالیند و لعابها و کثیر اصمغ عربی حل
 نیم من شکر صافی نموده بقوام آورند شربت یک اوقیه
 یا قوذا دیگر که حکیم احمد موسوی در مجربات خود از اول
 خود را قوذا دیگر کوفته نقل کرده صنعت آن خشخاش سفید
 پنجه زرده با تخم نیم من درسته من آب باران یک شازرد
 بخیسند و روز دیگر بگوشتانند تا به نصف رسد صافی نموده
 تخم من پنجه و تخم من شکر سفید بقوام آورند و اگر در سینه
 طبله باشد بدل شکر انگین کنند و یا قوذا منقول از خط
 میرزا معز الدین محمد موسوی صنعت آن تخم خشخاش
 بیست خشخاش از هر یک بیست درم بگوشتانند و بیالیند
 پنجاه درم قند سفید بقوام آورند شربت ده درم آب باران
 یا قوذا دیگر منقول از خط میرزا معز الدین موسوی صنعت

ذخیره سید اسمعیل جرجانی در زکام و نزله بسیار حاره
 باره نیز که رقیق باشد استعمال کرده میشود صنعت آن
 بگیرند خشخاش تیغ زرده یکصد عدد و با پوست و تخم بکوبند
 و در صفت من آب باران یک شازرد و زنجبیل مانند و روز
 دیگر آن مقدار کجوشانند که به نصف رسد بیالیند و با همین
 قند سفید یک من میسخت بقوام آورند شربت هفتاد
 با مار الشیر و بعضی اطباء اقا قیازعفران مگر صاف
 گلزار قارصه عصاره لجنه التیس صمغ عربی از هر یک
 یک درم کوبیده بجنه داخل میکنند در تمام آن شکر و پنجه
 با زا هر طلای ازین شربت این ادویه را با این مقدار
 داخل نمایند و یا قوذا تا لیس آن مرحوم نافع از برای
 سبل و جمیع امراض صدر و ریه که از نزلات حاره باشد
 و اسهال مراری و زو بانی و نفث الدم صنعت آن
 خشخاش سفید تیغ زرده با تخم بیست عدد خشخاش سیاه
 تیغ زرده با تخم زده عدد نیم کوفته بهرانه به شیرین تخم
 خطمه سفید صمغ عربی کثیر اصل السوس محکوک مروض
 سرطان نهری که اطراف آنزاد در کرده شکم آن را
 زنگنه اول مرتبه باب خاکستر خوب طر فاواند که لک
 شسته پس باب خوش بشویند که اثر خاکستر و کوبند
 گردد و از هر یک پنجه مثقال جمل را در یک من تبریز آب
 باران یک شازرد و زنجبیل پس بزین تا به نصف رسد
 بالاند و بیالیند و لعاب بزرقطونا ده مثقال قند
 سفید نیم من داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند قاقا
 عصاره لجنه التیس طباشیر سفید از هر یک یک مثقال زعفران
 بزربلنج سفید از هر یک دو دانگ که با مرادید ناسفته
 از هر یک نیم مثقال داخل کرده نیکو بر حسمت نهند
 تا خوب مخلوط شود و در ظرف چینی نگاه دارند شربت
 پنجه مثقال و در خشخاش است از تا لیس
 قدر ما است حمت نزلات حاره بقامت نفع وارد
 صنعت آن کونار مرغ تخم دو بست عدد و کوبند
 و یک شازرد و زردنه صد مثقال آب بخیسند و کجوشانند
 تا به نصف رسد صاف نمایند و با صد و پنجاه درم شکر
 با غسل با شلت بقوام آورند که لعوق شود و بعد از آن

اقا قیازعفران ناز و لجنه التیس از هر یک درم کوفته
 پنجه دران لیس شند و بدانند که رب نزد اطباء آن است
 که نبات و اشکار کوفته آب آنرا بگیرند یا جو خنده
 آب صاف طبع آنرا بستانند پس این آب با طبع را
 نقطه تا که غلیظ شود و باید که چون به نصف رسد در سینه
 نیز و اسهل نمایند و بقوام آورند چه آب بعضی خواک
 بعضی شیر با از بسکه نبات و لطافت دارند عند
 الطبخ همه هوامی گردند و غلیظ نشوند تا که آن شکر نیازند
 و یا آنکه میوزند بخلاف شراب که شربت با مالعات است
 داخل نمایند و طبع میدهند تا غلیظ گردد و بقوام آورند
 آن مالغ عصاره باشد با طبع یا غیر آن و این فرق است
 میان آن هر دو و نیز بسبب تجزیه چهار بر دیگر که اطباء
 میثابند و در حرف الرار در محبت ربوب انشا الله تعالی
 خواهد آمد و سفوف خشخاش است و سفوف خشخاش
 نافع از برای نزلات حاره و سبل و سعال و خشونت صدر
 صنعت آن تخم خشخاش سفید پنجاه درم صمغ عربی نشاسته
 بریان تخم خطمه سفید کثیر سفید تخم خجاری از هر یک درم
 تخم زرده مقشره درم طباشیر سفید یک مثقال مغز بهرانه
 رب السوس از هر یک دو مثقال کوفته بجنه شربت دو
 مثقال باشیر زنان یا شیر بز یا شیر خر یا شامند بهرانه
 دیگر که در صمغ کلیده را نافع باشد و در راسکین و در صنعت
 آن بزربلنج سفید یک دانگ ایفون قیر اطلی مغز تخم کرد
 خرفه مقشره از هر یک یک درم کوفته با شراب خشخاش پنجه
 ایضا از انجلیه شرابها صنعت خشخاش است و شراب خشخاش
 ساده منع نزلات کند و قروح صدر در ران نافع بود و
 پنجابی را مفید باشد صنعت آن خشخاش سفید بزک تخم
 زرده یکصد عدد با تخم نیکو کوفته با دو من آب باران بزیند
 بیالیند و با یک من و نیم قند سفید بقوام آورند شربت
 تا ده درم و اگر خواهند شراب خشخاش از تخم سببه پوست
 مرتب نمایند مقدار بیست مثقال تخم خشخاش را بکوبند
 و بزیند و با یک من قند سفید بقوام آورند و اگر تخم خشخاش
 از خشخاش تیغ زرده باشد بهتر است و شراب خشخاش
 بزیند و شمع التیس بلغ الحار از نزلات و مواد دماغی است

و مسرفه رافع است و مانع از الدم و اسهال مزمن است
صنعت آن بکثیر خشخاش رسیده تیغ نروده متوسط
در بزرگی و کوچکی دو صد عدد و گنگره سر آنها را خوب
پایان آنها را دور کنند و در آب باران پانزده رطل سه
شبان روز بخیسند پس بچشانند تا به نصف رسد پس
بفشارند نقل آنها را دور کنند و آب را نیکو صافی نموده
وزن کنند از آن چهار رطل و نیم و از عسل مصفوفه خود
سلاقه عنب از هر یک یک رطل و نیم و نیز تا بقوام
آید پس اقا قیا و زعفران و مرکه صافی گلناز فارسی را
لجه التیس از هر یک یک گرم کوبیده و بچینه آن مخلوط
سازند و در ظرفی صافی نگاه دارند و حکیم سیر
معر الدین موسوی گفته که درین شراب براسه
نفت الدم و الاخون و طرائث تیرین و صمغ عربی
نیز داخل میتوان کرد دیگر درین شراب بجای مرکه
صافی عضص و گلناز فارسی هر دو داخل کرده و گفته
که این شراب را با پنجاه گرم شکر سفید با عسل مصفوفه
ترتیب باید نمود و دیگر گفته که این شراب را با عسل مصفوفه
بقدر ضرورت باید نمود و ادویه که در آخر داخل میکنند
همین اقا قیا عصاره لجه التیس آورده و این نسخه از اسهال
اسهال مزمن نسبت به و دیگر گفته که در هر رطل از
شراب مذکور یعنی بعد از آنکه بقوام آمده باشد اقا قیا
و برگ ساق و عصاره لجه التیس و گلناز فارسی و کثیر او
زعفران از هر یک چهار گرم باید داخل نمود و در نسخه دیگر
که از براسه اسهال دماغ بسیار نافع است بعد از آمدن
بقوام لائق گلشن صمغ عربی از هر یک شش درم تخم خشخاش
سفید تخم خشخاش سیاه که دو هر را بریان کرده باشند از هر
یک شش درم رسا سوس نشاسته کثیر از هر یک چهار درم
زعفران یک درم داخل است شربت و درم شربت خشخاش
و دیگر صنعت آن پوست خشخاش سفید تیغ نروده چهل
مثقال تخم خشخاش دو صد و چهل مثقال هر دو را یکشان روز
در شش رطل آب باران بخیسند پس بچشانند تا به نصف
رسد و مانند و بفشارند و صافی نموده و صد و صد و چهل
مثقال داخل کرده بقوام آورده نگاه دارند و شراب خشخاش

تخم خشخاش پوست خشخاش تیغ نروده از هر یک تنی درم
نیکو قیته در سه من آب باران بچشانند و چون یک رطل
آب بماند بیالایند و با یک رطل تخم سفید بقوام آورند
شراب خشخاش دیگر جهت سلولین و صاحبان نفث الدم
و کسیکه با سرفه خون از سینه آید و از براسه اسهال
سعال صعب که شنب بقیار سه داشته باشد و خواب کم
نمیدهد صنعت آن خشخاش سفید با تخم خشخاش سیاه
با تخم که از تیغ نروده باشند از هر یک پنجاه درم تخم
اکا هو مشرف زین سفید از هر یک تنی درم همه را با پانصد
درم آب باران یکشان روز بخیسند پس بچشانند
با نصف رسد و بیالایند و پنجاه درم لعاب بز قطن و
یکصد درم پیچچه داخل کرده با چوبشانند تا بقوام آید
و در آخر دو درم زعفران داخل کرده در ظرف چینی
نگاه دارند شراب خشخاش مرکب منافع بسیار دارد و
صنعت آن پوست خشخاش تیغ نروده با تخم یکصد پنجاه
عدد گنگره و خوب آزاد کرده یکشان روز کوبیده
و اگر بجای آب گلاب و عرق بید مشک کنند بهتر است
و این ادویه را نیم کوفته در پارچه بسته علیحده علیحده
و با گلاب و بید مشک بخیسند همان قسم یکشان روز
پس هر یک را جدا جدا جوشانیده مالیده صاف نموده
با سه چندان نبات بقوام آورند و ادویه این است
عود هند غرقا قیام و ارضینی قرنفل و دانه هیل سانج هند
از هر یک یک مثقال سنن الطیب سه مثقال و بوجد بید
عنبر اشهب مشک خالص مصطلک زعفران از هر یک
یک مثقال اضافه نمایند و باید که قدر نبات کمیناد و صد
شصت مثقال باشد و شراب خشخاش دیگر نافع از اسهال
صد درم زین و زلات و سعال و صنعت آن خشخاش
تیغ نروده با تخم سی عدد گل بنفشه گل سیلوفر
کا و ز بان از هر یک مثقال اصل السوس پنج مثقال
عنب استان از هر یک ده دانه جوشانیده صافی
نموده شکر سفید بیست و پنج مثقال داخل کرده بقوام
آورند شربت پنج مثقال و شراب خشخاش دیگر که طریقت
برن کند چون با مار الشعیبه نبوشند و حیات

و اقسام حمایت را نافع باشد و صنعت آن آب بنفشه
تازه و آب گدازه آب گل بنفشه تازه از هر یک نیم
من تخم خشخاش سفید یکصد درم تخم خشخاش را نرم کوبید
و در آب داخل نموده با شکر سفید مصفوفه یک من بقوام
آورند و بعضی از اطباء بزرگ با پنجاه سفید در آب مذکور شنب
غیسایند پس صاف نموده تخم خشخاش سفید را نرم کوبید
داخل کرده با قدر بقوام آورند و نیز نمایند که این خوب است
زیرا که بزرگ بنفشه است بسیار است و این آب بسیار
لطافت تامه روز فاسد میشوند و شراب خشخاش سفید
سعال با تیس طبع را سرد و مندر است و صنعت آن پوست
خشخاش تخم خشخاش از هر یک درم حب الاسهال است
درم صد سفید صد لسخ از هر یک پانزده درم تخم گل
و عرق بید مشک از هر یک یکمن شبان روز بخیسند
و بچشانند چون یکمن بیالایند و با تخم من رب سیر
و نیم من نبات سفید بقوام آورند پس بخارم عنبر اشهب
براد و شمال نبات سفید نرم کوبیده داخل نمایند و صاف
خشخاش از محمد بن زکریا است نافع از اسهال و جاع اذن
و اسنان و شقیقه و صنعت آن گل بنفشه خشک با بونه
اکلیل الملک گل ختم سفید اردو تخم خشخاش پوست
خشخاش از هر یک تنی نیم کوفته با آب بنفشه تا فراموش
در با دهن شکر کوبند و در عین گلشن داخل کرده و پیچ
بالند تا چون نرم شود بر گوش و لجه و شقیقه نهاد نمایند
و طلاء خشخاش است چون بر در چشم بالند آب آمدن
در در اعناق آنرا از اول گردانند و صنعت آن یکصد
پوست خشخاش را در آب برگ عنبر اشهب سه مثقال
غیسایند پس مالیده صاف نموده در آن مضمض کنند
نم وزن زرد جو یک وزن ساینده شیر گرم نموده
طلا نمایند و عرق خشخاش و این در خواص قریب لبق
ایون است و صنعت آن بگیری که کوزه خشخاش تیغ
نار و فیون ناکرسته با تخم سیر قدر که خواهند و پارچه
یکشان روز در آب آنقدر که از در آن بگذرد و بسیار
پس با چهار وزن آن آب بطریق متعارف با کثیر
لقح و انش عرق کشند و اگر قوی خواهند باز در آن

فردی پوست خشکاش تیغ نازده بدستور خلیسانیزه عرف
 کشفه غرق پوست خشکاش مرکب در لشف آقوی از ساد
 بن است صنعت آن گیرند پوست خشکاش موصوف
 هم من تبریز بزر البچ سفیده شقال پنج لشف شقال
 تخم خشکاش مسیت شقال همین سسغ همین سفید
 بودیران شقال مصری ز آوند بر جرم نراوند طول
 در چین قرض جوز بوا بسباسه از هر یک چهار شقال
 برگ بادرنجوبه برگ فوجتک برگ گاوزبان گل
 گاوزبان از هر یک هفت شقال زعفران سه شقال
 چندید تر عنبر اشهب مشک خالص از هر یک شقال
 ادویه را سوازی زعفران و چند بیدستر و عنبر و مشک
 چوب نموده در آن مقدار آب باران که از بلاسه
 آن دو سه انگشت بگذرد یک شبان روز بخیسانند
 پس چهار وزن آن آب داخل کرده در یک عرق کشی
 بر ستور مقرر عرق کنند و زعفران و عنبر و مشک و عنبر
 سووه در پایه نازک بسته در ته مشرب اندازند تا عرق
 بران کشیده شود پس سرد کرده در شیشه نگاه دارند
 و عند الحاجة بقدر برداشت طبیعت بیاشامند
 و این عرق پیران و صاحبان امراض دماغیه
 باره و معقودین بگوکار بسیار نافع است و قاقص
 خشکاش است و قرص خشکاش نافع است از برای
 قروح سینه و ریه و در سینه و ذات الریه و ذات النجب
 و حره البول و لول الدم و حره کرده و شامه و نفث
 الدم و اسهال مخومی و سرفه و تب و صنعت آن غنچه
 گلشن منزوع الاطالع صمغ عربی از هر یک چهار درم
 کثیر رس السوس از هر یک دو درم تخم خشکاش سفید
 تخم خشکاش سیاه از هر یک سه درم طباشیر سفید نیم
 زعفران کو دو دانگ کوفته خیمه باب سرشته اقرا
 سازند شربتی از یک درم تا یک شقال با شراب خشکاش
 و قوش تا ششماه باقی است و بعد از آن منعیت مگر
 در استر حکم محمد باقر که در مجربات خود نوشت ز شامه
 داخل نیست و گفته که شربتی از یک شقال تا یک شقال
 و نیم است با شراب خشکاش و در موضع دیگر از همان

مجلات خود نشاسته داخل است و گفته که شربتی از
 یک درم تا سه درم است با شراب خشکاش و قرص خشکاش
 که سفید اسمعیل در ذخیره در علت قرص ذکر کرده گفته
 که این قرص از برای قروح کلیه مثانه و مجاری بول
 و از برای رویانیدن گوشت تازه درین قروح کار
 آید هر گاه استعمال کرده شود بعد از سکون و وجع و ایتدا
 ریم و صنعت آن تخم خشکاش سفید تخم خشکاش سیاه
 از هر یک دو درم کثیر صمغ عربی نشاسته گل ارمنی
 طین قبرس گل محتوم غنچه گلشن منزوع الاطالع کلنا
 فارس ساق منقعه از هر یک یک درم طباشیر سفید
 کربا از هر یک یک درم و نیم کندر نیم درم ریوند چینی دو دانگ
 کوفته و بختی باب بارنگ تازه است را ص سازند
 شربتی از یک شقال تا دو درم با سکنجبین سفر جلی
 با کشاب بیاشامند و اگر درین قرص دم الاغون و حب
 الاس و سرطان محرق زیاد کنند قوسه تر میگردد
 و حب القلت و دورق محرق و بسد و مر و در این
 از برای قروح مثانه هر گاه این قرص ساخته
 شود باید که زیاد کرده شود و قرص خشکاش بنسخه
 قرص و حره مثانه و سوزش بول را نافع باشد
 صنعت آن تخم خشکاش سفید و سیاه از هر یک چهار
 شقال نشاسته کثیر صمغ عربی از هر یک یک
 شقال بزرالنج سفید پنج شقال ریوند چینی یک
 شقال اجزا کوفته خیمه باب لسان الحمل سرشته
 قرص سازند شربتی در دو درم با سکنجبین سفر جلی
 و گوکار مصلح است صنعت آن پوست خشکاش سیاه
 تیغ نازده یا زده مشتال جوز بوا قرضل از هر
 یک دو شقال و نیم بسباسه با دیان از هر یک
 یک شقال و نیم در چینی یک شقال زعفران
 نیم شقال همه را نیم کوفته بطریق متعارف بچکانند
 شربتی پنج شقال و آبانه فولونه است لبانه که
 معین بر تقویت باه و بطور ازال است صنعت
 آن پوست خشکاش تیغ نازده پنج لشف شونیز جوز بوا
 از هر یک پنج درم عدد کوفنی قرضل بسباسه از هر یک چهار

گرفته و خیمه با چهار وزن ادویه لعسل مصنف مقوم سرشته
 همچون سازند دو ساعت قبل از مقاربت مقدار
 یک درم تا یک شقال تناول نمایند و آبانه دیگر که همان
 بخشند صنعت آن پوست خشکاش تیغ نازده جوز بوا
 جوز بوا کثیر خشک و ورق الجوز اقا قیا انستین رو بو
 بیرون بسته جاوشیر از هر یک یک جزو بالسویه قسط
 بندری میغ یا بسه سندروس صده تخم سداب زهر یک
 نیم جزو مغز پسته مقشر بوزن گل بساسه وزن مجموع ادویه
 غسل مصنف علی الرسم سرشته همچون سازند و عند الحاجة
 دو سه ساعت قبل از آن مقدار یک شقال تا دو شقال
 تناول نمایند و از آن جمله لوقات خشکاش است
 لعوق خشکاش از تراکیب حکم اشرف و لدار شد حکم
 ابراهیم منقول از خط لدار شد حکم ابراهیم منقول
 که باین امر ضمای بسیار خلاصی یافته و کسالتی که
 میل کرده بودند از مزه ایشان بمقدرات سل مبتلا بود
 و از آن نبات یافتند صنعت آن ایر ساز زعفران
 اسطوخودوس از هر یک پنج شقال رازیانه غری السک
 از هر یک سه شقال برسیاوشان پنج شقال گاوزبان
 هفت شقال اصل السوس گل حطی سفید از هر یک سه
 شقال تخم خشکاش مسیت شقال تخم اسفنا نارج زو
 خشک از هر یک ده شقال پوست خشکاش یا زده شقال
 مغز خرق خام مقشر شقال عناب سی داد سیدشان
 سی دانگ کزلبک سفید پنجاه شقال فایند یک شقال
 نبات سفید یکصد و پنجاه شقال بدستور مقرر لعوق سازند
 شربتی دو شقال با آب گرم و لعوق خشکاش
 که در امراض نرسه قائم مقام شراب خشکاش است
 صنعت آن خشکاش نازده با پوست و تخم پنجاه عدد
 در یک سیراب بچوشانند به صنعت رسد صافی نموده
 قند سفید و غسل مصنف از هر یک پنجاه شقال در حل
 کرده بقوام آورند پس شیره مغز چلندوزه و شیره حب
 و شیره حب القطن نشاسته از هر یک دو دانگ شقال
 داخل کرده باز بچوشانند تا بقوام آید بکار بردند و اگر در
 اسیل و صمغ عربی در رس السوس از هر یک شش شقال

زعفران یک مثقال کوفته و بخیته مزوج نمایند بهترا
 و در ظرف حبیبی نگاهدارند شربت یک اوقی ۴
 لعوق خشخاش که امراض نزله حاره مزمنه را مانع است
 صنعت آن مغز تخم خیار بن پیچدرم مغز بادام شیرین
 ششدرم صمغ عربی سه درم زعفران یکدرم زرد سبزه
 سیستان سی دان اصل السوس مقشر پوست خشخاش پیچدرم
 از هر یک هفتدرم در آب جوشانیده چون بهکشت رسد
 بیالانید نمایند در هر شکر طبرزد و یکطل داخل کرده بقوام آرد
 و ادویه کوبیده را داخل کرده بر هم زنند و در ظرف حبیبی نگاه
 دارند شربت یک و نیم و بعضی در عین عین خلوس خیار بن
 بزده درم و کل غبشه خشک پیچدرم عناب جرجانی بزرگ
 بیست دان داخل نموده اند و در وقت سر شدن اجزا
 آرد با قلاوه درم و روغن بادام شیرین سی درم داخل
 مینمایند لعوق خشخاش که قدس سره موسوم به لانا نام
 از برای امراض مذکوره صنعت آن پوست خشخاش
 سفید تخم خشخاش سفید از هر یک سی مثقال کل غبشه
 اصل السوس محکوک تخم خبازی تخم حله سفید کثیر از
 هر یک پانزده مثقال در دوازده رطل آب باران دو
 شباروز غیسانیده بچوشانند تا به نصف رسد پس
 صاف نموده با دو رطل نبات سفید بقوام آورند شربت
 شش مثقال لعوق خشخاش سل و قره ریزه و امجاد
 نفث الدم و سرفه بلغمی را مانع باشد صنعت آن
 پوست خشخاش سفید پنجاه درم در دو رطل آب جوشانند
 تا به نصف رسد و یکرطل قند اضافه کنند و بچوشانند
 تا بقوام آید بعد از آن رب السوس و مغز تخم کند و از هر
 یک پیچدرم کوفته بآن مزوج نمایند شربت ده درم
 بلیسنده کویق خشخاش بنوعی که که نزله گرم را ساکن
 کند صنعت آن تخم خشخاش سفید ده درم
 نشانه کبیر صمغ عربی از هر یک چهار درم مغز تخم
 که در مغز بهدانه از هر یک سه درم بگلآب بسروشند
 لعوق سازند ۴ لعوق خشخاش نزله گرم را مانع باشد
 و ماده را رفیق گردانند صنعت آن خشخاش سفید
 ده درم پوست خشخاش سفید پیچدرم بکوفته و غیسانیده

و جوشانیده و صاف نموده با قند بقوام آورند و نشانه
 و کثیرا و صمغ عربی از هر یک سه درم بآن بسروشند
 لعوق کند و لعوق خشخاش از استناظ آن معلوم
 که در امراض نزله قائم مقام رب خشخاش است
 صنعت آن خشخاش سیاه تخم زنده با تخم پنجاه عدد
 در کبیر شایهانی آب باران بچوشانند تا به نصف
 رسد صافی نموده نبات سفید عمل مصفای از هر یک
 پاوسیر شیره مغز چلو زه شیره حب القطن شیره کشنیز
 خشک نشاسته از هر یک چهار توله داخل کرده بریزند
 تا بقوام آید پس دانه بیل صمغ عربی رب السوس
 هر یک دو توله زعفران سه ماشه بوده داخل کرده
 نیکو بر هم زنند و در وقت حاجت شربت به خشخاش
 تناول نمایند لعوق بوب در قوت باه و اساک
 منی و رعیت انزال بی نظیر است و تفریح و نشاط
 تمام آورد صنعت آن تخم خشخاش سفید مغز بادام
 مغز حب الزم مغز حب القطن مغز حب السمیه مغز تخم
 خیار بن از هر یک چهار مثقال مجموع برابر روی سنگ
 با شیر گاو صلابه نموده تا چون مرهم شود پس بکثیر بنویسد
 گوئند از تخم زنده شش مثقال بزرگ سفید مغز
 استه تر اندی مقشر از هر یک دو مثقال بیخ فلاح
 کوفتی که مبنی بیخ موقه گویند از هر یک بیسم
 مثقال حسک مربی چهار مثقال مجموع را در
 سه سیر شیر گاو میش بچوشانند تا ثابت رسد
 پس با نان رقوت و بیالانید و نبات سفید یک سیر
 داخل کرده بقوام لعوق آورند پس بوب ساینده را
 داخل کرده نیز زنده تا نیکو مخلوط شود از آتش فرود
 آورده شش اقل مهره دار چینی سیلانی بهمن سرخ
 بهمن سفید از هر یک دو مثقال حصیه الثعلب مهره
 شش مثقال زعفران عنبر اشهب مشک ترکی از
 هر یک نیم مثقال کوبیده و بخیته بآن بسروشند و در
 چینی نگاهدارند و هر روز صبح یک مثقال و عصر یک
 مثقال آن را تناول نمایند و مرهم گوئند که کتار است
 حبت زخم شمیره و سرطان و ناصور مانع است صنعت

گوئند از توله دم الاغون سرفه اصفهانی زرد
 چوبه شایخ گوزن سوخته زنج سفید از هر یک یک توله
 مردار سنگ شش ماشه موم سفید روغن کبچر یا زیتون
 از هر یک هفت توله اول روغن را جوشانده موم را
 در آن بگذارند پس ادویه را کوفته بخیته در آن اندازند
 و هر هم سازند و وقت حاجت بکار برند +

باب الالف مع القاف

انحوان لضم اول و سکون تاسی و ضم حای جمله و اد
 والفت و نون لغت عربی است و آنرا اصلق الر
 و قسم صغیر از اهل شام عین الحبل نامند و بقارس
 بابونه گاو حنتم نامند و قسم از انحوان را که انبوت الراه
 انبوت الملك نیز گفته اند که آنرا بونانی او نامه
 حکیم امیر محمد مومن گفته که خبز الغراب انحوان است و
 مشهور آن است که خبز الغراب که فارس که آن نان
 گلرخ است اسم خبازی است و مشهور اصح است
 نیز لعربی رحل لدجاج و عار و عین الیقر و عین لایع
 و لعربی خیفاء لفا و لسریانی نشا و نیز انحوان را از انبوت
 و نوزد و بعضی کافوریه اسم انحوان است و آنرا که کش
 که کاش نیز نامند و آن دو قسم میباشد صغیر و کبیر را
 بهار گویند و بونانی اقلیمن و آن دو نوع است
 بری و بستانی و شامک او بار یک در بیس شیب
 برگ کثیر در ازبانه و گلش زرد در در اطراف آن
 بر گیاه زیره سفید و از گل بابونه بزرگ تر و قیل الراه
 و باندک تخم کوئی الجمله صنعت از بابونه است و فرق آن
 است که بابونه تخم میدارد و این ندارد و نوزد اطلاق
 مراد گل آن است گرم است در سوم و خشک در دم
 و سخن قوی و محلل خون منجمد در شان و منفتح سد عک
 و افواه عروق لطیف و مد عرق و بول و حیض مسقط
 جبین و باقوت تریاقیه و تقویت حصات و هجت دم
 مقدر در دشمنان و صلابت پیروز و استسقاء قرا
 معده با سنجبین و بانگ مسهل سودا و بلغم و لعوق آن
 حبت ربو و سرفه و نفث الدم و جلوس و طبع آن
 صلابت رحم و طلاسه آب تازه آن بر اثین و طبی

قرابون کبر

و بجز آن مقوی باد و جلع و ضداد آن جهت التواء
 و با موم روغن چیت درم صلب و شربت نیم شقال
 اسکنجبین جهت آنگیختن آستخاناغ و فرزند آن حضرت
 و منقح رحم و اکثر آن مصدرع و مصلحش سکجنین و کمرته
 و مصلحش بنفشه و انیسون و قدر شربش تا دو شقال بود
 با بونه است و قسم ضعیف آن در دوم گرم در اول خشک
 در در افحال ضعیف تر از اول و با شرباب جهت یکنوی رنگ
 زشاده کلید درم صلب و امکان خشک آن جهت تقویت
 طبقات چشم و ظلمت بصرد جلاسه آثار قروح و دوفهم نزد
 آب نافع است و خاکستر گل آقحوان نافع است از برای
 غلبه زرد در آن برتن و انگیاس بان هر دو نصف
 آقحوان میباشد قوی - امراض الراس + سحر و کیدن
 آقحوان خوابی آورد و بهبات بسیار بونیدن
 آقحوان محدث شباب است - اما لیونیا آقحوان مخمض بون
 و بلغم است و استفرغ بان نافع است از برای اصحاب
 فرج جالبینوس گفته که آشامید خشک آن نافع است
 صاحب مانیولیا را مانند آفتیون + صرع استفرغ یا
 آقحوان نافع است از برای صرع و بخت آنگه مخمض بلغم
 بود است محمد طبرسی گفته که چون از اصول آن هرگز
 یک شقال با طیخ فاوانیا تری روز متوالی بخورد نافع
 است از برای صرع و زائل میگردد از صرع راسحق گفته
 که چون بیاشامد از آقحوان هر روز درم با شرباب
 ریجانی بیست و پنج روز متوالی نافع است صرع را
 از برای گفته که چون بیاشامد صعب صرع را از پنج آقحوان
 روزی دو شقال تا سه روز متوالی لغز میدهد او را
 نفس بین را اوس گفته که چون آشامیده شود از پنج
 آقحوان هر روز یک شقال نافع است صرع حاد از غلط
 بود از القوه مطبوخ آقحوان را بطول نمودن بر نافع
 است از برای القوه - درین الماقحوان جهت نفخ جراحات
 اعضا عصبانی و التواء عصب و درم اسافل بدن
 صندره و صلابت رحم و درد گوش و نفخه سادات و
 در لوزخ کوفراست شرباب و ترمینا و قطره و آشامید
 بخورم آن در عرق و جهت دفع قوی بلغم مفید و نافع

استنشاق باین دهن بعد از استفرغ به حسب ایام از برای
 سرگیج بوده باشد سبب آن رطوبت پورسنی در دماغ
 پس بدستیکه خواب می آورد خواب از نیکو مولانا نفیس
 گفته که تفریق سر بآن نافع است از برای رین قهقرا
 سر را زنی گفته که دهن الماقحوان نافع است از برای
 سر حادش از برای مشایخ سحوط کردن بان و نیز نافع
 است از برای لقوه محرر و طلال کردن آن بر سر و اگر گرم
 است + صنعت آن بگیرند گل آرایک رطل و در چهار
 رطل زیت یاروغن بکنند داخل کرده چیل روغن در قاب
 گذارند پس استعمال نمایند و گاه ترسب کرده شود
 یا بعضی از وی عاره عطریه نطفه براسه نماید که در این
 تسخین و فعل آن - بطول آقحوان نافع است از
 برای سر حادش مربران را فرموده اند بدانکه علاج
 این سر صعب و دشوار است لیکن سزاوار آن
 آن است که استعمال نمایند صاحبش هر شب این بطول
 را پس بدستیکه خواب می آورد و خواب نیکو و صنعت
 آن آقحوان جو مضمض با بونه در آب عنبر
 جوشانیده روغن ابرسا داخل کرده بر سر بطول نمایند
 و در نسخه دیگر بجای شعیب صغیر است و نام جزوی
 داخل است + قطعه فارسی پیوند خشک نیز در ترکیبی
 قرط نامند و آن جنبیت ذومغ است که از طبیعت بجز
 گردان پس چکانیده بعد از رفع ماییت استراص
 ساخته خشک گردانند و در خشک است و در برضم
 قابض و مبرود و بریان کرده آن جهت اسهال مزمن
 نهایت نافع و ضداد سوخته آن جهت و اراشلت و زهر
 زوت الدم و بواسیر مفید و با شیم سوخته با سوبیه خوراکی
 محرب باین طور که اول سر را بر روغن گلشن چرب کرده
 بعد از آن طلال کنند و مولد ریح و بلغم غلیظ خام و سست
 و اصلاحش بجوارشات و مگفته است ابن الیاس
 که هر گاه بود صرع بسبب دیدان و خوره شود و در
 قائمه دیدان و از برای دفع سبب آن میباید که بوی
 باشد غذا در آن روز مارا لقط با ثوم بسیار
 صنعت اقط بگیرند و روغن را و بگذارند تا جنبیت آن

ته تشن شود آب آن جدا کرده جنبیب آرای شامند
 متعقد گردد و آنگاه در آفتاب بگذارند تا خشک شود بجز
 اوقات از برای منعقد شدن آن بزودی آنرا که
 خشک شیخ یا خشک گنم و داخل میکنند قطعه قرصه
 شیره از برای بیاشد در آن قوت محله زباده و نیز
 بجمده که از برای گرفته از جنبیت و این را به سرگی
 نامند و از جنبیت را قرط و در لبیان نیز خواهد آمد +
 انشا را الله تعالی - اقلیمیا و اقلیمیا غیره در اول نیز
 گویند و از اقلیمیا نامند و آن بیونانی اسم چیز
 است که از گدازدن اجساد متفرقه مانند زب و فضنه
 مس و مر تشیاش مثل کف و در دردی و تحت آن بجز
 گردد و آنچه در وقت بهم میرسد بازگفت آن است که
 گدازدن و بهر سیدن کف بسبب حرکت آن فایده
 لطرف تحت نیز جمع میشود و گویند خبث فله اقلیمیا
 است یعنی خبث ذهاب اقلیمیا است و خبث فضنه
 اقلیمیا فضنه است و بعضی اطباء گفته که خبث فله
 غیر اقلیمیا است و قول اول اصم است و بهترین آن
 طلای است و آنچه در رنگ شبیه باصل آن فله باشد و
 و طلا مال بسبب و منضی بسفیدی و سیاهی طلای از
 بوره است که بر طلا نرزد و گویند و اقلیمیا معده
 نیز میباشد در پیشینه نیز هست و هر قسم اقلیمیا مثل
 اصل آن است در طبع و بیوست بران غالب است
 و مجف و مقوی با صره و منقح جراحات و جهت بردن
 گوشت زیاد و رو یا سیدن گوشت تازه و دفع تبصن
 قروح و از ازاله بیاض عین و بهق و حریب و سل و ناخنه
 دومه و غشاوه نزول آب و طلای آن راجع و اول
 و جالی کلف و آثار سیاه نافع از برای صلابت سینه
 و با ایون و زعفران و روغن نافع از برای مفاصل
 و خوردن بکیقراط از طلای آن جهت خفقان و تقویت
 دل نافع و مستعمل از آن محرق مغزول آن است که
 مردار سنگ محرق مغزول است + دستور احراق اقلیمیا
 بگیرند آنرا در م سائیده در کوزه مطین بطین حکمت کرد
 یک شب در نوز تا بیده با تون حمام تا بیده بگذارند و صبح

بر آورد و کار بر ندهد احراق اقلیمیا به نسخه محمود سنجری
 اقلیمیا و بشکند آنرا قطعه های ریزه ریزه و بوسل برشته
 در کوزه گلی کنند و دهان آن کوزه را بگل حکمت بگیرند
 در وسط سرپوش آن سوراخی کنند تا بلوده باشد از
 برای دو سه ازان متصاعده می گردد و منفذی که
 ازان دو دیرین آید پس آن کوزه را در وسط خمیر
 برافروخته گذارت پس چون شروع کند اقلیمیا بخورد
 نظر باید کرد بدو آن که ازان سوراخ متصاعده بگیرد
 مادام که آن دو سیاه است باید گذاشت دو ازان تا سیاه
 پس چون دو سفید شود کوزه را فرود آورده اقلیمیا
 ازان بیرون آورد و شراب بران ریزند آن مقدار که
 سر شود و هر طریق شستن اقلیمیا آن است که آنرا
 صلابه نمایند و آب صاف بسایند تا نیکو نرم و مزه
 باب گرد و در کاسه ریزند و ازان کاسه کاسه دیگر
 دیگر ریزند و اجزای درشت که در کاسه اول نشین
 خده است باز بسایند و همان دستور عمل نمایند تا دیگر
 نشین نشود پس سر کاسه را بسته که غبار در آن داخل نشود
 بگذارند تا نشین شود و آب را دور ساخته اجزای نشین
 را خشک نموده استعمال نمایند و عمل اقا قیاد و دودیزه
 مانند یا قوت و شاد بخ و غیره بمانند برین دستوار است
 دستور بروردن اقلیمیا آنست که بگیرند آنرا در نم بستانند
 و در ظرف چینی کرده آب باران یا عرق بید مشک یا
 آب ساق یا آب غوره هر کدام که مطلوب باشد چنانچه
 ماده روز آن آهار تازه کنند و در دویم یا بی ازان
 آهار بر روی سنگ نرم بسایند مثل غبار در سایه خشک
 و در ظرف شیشه نگاهدارند و عند الحاجة بکار برند و
 بروردن سرکه و گوتیا و حله و است نیر بدین قسم است
 اقلیمیا که ابتداء در آن نافع باشد صنعت آن اقلیمیا
 نقره صبر سقراطی از هر یک ده درم کثیر ابلیت صمغ عربی
 چهل درم نشاسته سی درم انیون ده درم محرق کوفته
 پنجه آب بادیان برورده در در نمایند در در دیگر
 نافع صنعت آن اقلیمیا به فضی سفید آب از ریزه صبر
 از هر یک دو درم صمغ عربی چهل درم گل زنبق صفت نرم

نشاسته سی درم انیون ده درم کوفته و کبر سنجی
 باب رازیانه تازه سرشته خشک نموده در در نمایند
 در در دیگر رازانه را نافع است صنعت آن اقلیمیا
 صبر سقراطی زرد از هر یک دو درم شاد بخ مغسول
 سوخته از هر یک سه درم و نیم کثیر اشدرم صمغ عربی
 چهار درم انیون یک درم مر و ایدنا سفید زرد البحر
 نبات سفید نشاسته از هر یک چهار درم کوفته
 در در نمایند صنعت این در در به نسخه دیگر اقلیمیا
 فضی سفید آب قلعی از هر یک ده درم شاد بخ مغسول
 سوخته از هر یک سه درم و کثیر اشدرم بسدر سوخته
 از هر یک چهار درم همه کوفته و صلابه کرده در در سازند
 در در از براسه بیاض صنعت آن اقلیمیا زده می
 بعرضب زرد البحر مساوی کوفته و بختی در چشم کشند

فصل در ذکر شیاقات اقلیمیا

شیاق معروف به قرطین مرگان بر آورد و در کوزه
 در دشتی چشم را نگاه دارند صنعت آن اقلیمیا
 زرد کوفته بوسل بشینند و در کوزه سفالی کنند
 پارچه سفالی که در میان بقدر سر جوال دوزی سوزان
 کرده باشند بر سر آن نهند و کوزه را بگل حکمت گیرند
 آن سوراخ باز باشد و کوزه را به فم تافته بگذارند تا آنچه
 در کوزه است بسوزد و دو ازان سوراخ بیرون آید
 پس سفال را از سر کوزه بردارند و شراب انگوری
 آن مقدار که دو ازان کرده داخل کنند و از کوزه بیرون
 و ساینده بشویند و بگیرد ازان یک جزو و از سرکه
 محرق مغسول یک جزو و از دود سوخته محرق مغسول
 یک جزو و نیم و بسایند و استعمال نمایند شیاق اقلیمیا
 که طرد دود چشم که از حرارت باشد ساکن کنند
 آن اقلیمیا به ذهی مس سوخته از هر یک ده درم
 دم الاخون بسدر و ایدنا سفید از هر یک چهار درم
 کثیر اشدرم صافی زعفران اقا قیاد نشاسته زرد و چوب
 از هر یک دو دانگ زنج شکر طرز زرد از هر یک یک درم
 شیاق سازند شیاق اقلیمیا استعمال در و سینه و
 که بعد از قصه و اسهال و کشیدن شیاق ابض انیونی

بکار آید صنعت آن اقلیمیا محرق بتور نسخه اول
 هشت درم مس سوخته سرکه اصفهانی شل کوزن سوخته
 مغسول مرکه اقا قیاد از هر یک ده درم انیون سه درم
 آب باران سرشته شیاق سازند عدد و دین هفت است
 شیاق اقلیمیا دیگر صنعت آن اقلیمیا زده می
 اقلیمیا به فضی سفید آب قلعی مس سوخته شاد بخ عدی
 شسته صمغ عربی بسدل الطیب از هر یک شش درم مرکی
 انیون چند بسدر حنظل سی از هر یک دو مثقال از راز
 بسیار نرم صلابه نموده یک مثقال فند در آب سرد آب
 حل کرده همه اجزا را با آن همیز نموده شیاق سازند
 شیاق اقلیمیا براسه شور و قدوح که در طبقه قرنی و
 شود و از براسه شور سوراخ نافع انصاب مواد از
 چشم کند صنعت آن اقلیمیا سوخته در آب
 انداخته شازده متقال سفید آب قلع سوخته شست
 متقال زعفران چهار مثقال کثیر اود متقال باب باران
 شیاق سازند با سفید خشم مرغ در چشم کشند
 شیاق اقلیمیا آثار قدوح غلیظ برده صنعت آن
 اقلیمیا به ذهی سوخته شسته مس سوخته شسته اقا قیاد
 از هر یک هشت درم صمغ عربی سرکه از هر یک ده درم
 صبر زرد باز کوزگار چند بسدر حنظل کثیر بسدل الطیب
 زعفران انیون مرکه گل سفید آب نشانه انیون
 از هر یک یک درم و نیم علی الرم شیاق سازند و چند
 نسخه دیگر انشاز اسر تعالی در حرف اشین
 در شیاق خواهد آمد

باب الالف مع الکاف

الکسر به منقول از قرابادین افندی صالح حلبی حکیم
 باشه سلطان ابراهیم قیصر دم که ترکی نوشته ترجمه
 آنرا بقاری درین کتاب درج نموده + الکسر صالح
 اخلاط فاسده است در مزاج و تقوی حفظ است
 صنعت آن ریلون چینی خاریون هس سفید از هر یک
 هشت درم بسدل الطیب صندل دار چینی زنجبیل از هر
 یک درم موقان چلایا بر بسدر حنظل از هر یک
 دو لاده درم بسدل طریقه سفید اساردن پوست خرچ

از هر یک شانزده درم پوست زرد اترج گل گاؤز بن
 سناری گل تخم کافیشه از هر یک هشت درم مجموع را کوفته
 کفایت گیرند اینسون چهار صد درم و تقطیر نمایند و او
 بان مزاج نموده یکفتمه بگذارند پس صافی نموده و با
 سفیده تخم مرغ مزوج نموده تقطیر نمایند تا هفت
 نوبت قدر اثربش یک فاشق و مخوقان و چلایا
 هر دو از ادویه جدیده است که از ارض جدید می آورند
 و میان آن در خامه انشالیس را لعل خواهد آمد
 کسیر الحویه جهت امراض ادمسغ و تقویت ارواح
 دفع سودا و نافع از برای الیخویا مرست و مصلح معده
 و حیات و کبد و حافظ صحت و زیاد کننده عمر و مطبی
 شیب و از اسهال است بصفت آن دار چینی بیت
 و چهار درم قرظ غلبه چینی قاقلیج الفار جوز الطیب
 بسا سه درم ترکی خولجان از هر یک چهار درم پوست
 زبره و اقلاد اقلین الجبل گل خشک منزوع الا
 از هر یک شانزده درم ادویه را سحی نموده در عرق
 ایسون یک هزار دو دست درم یک هفته بخیسند
 بلکه در همان عرق سحی نموده کفایت بخیسند پس تقطیر نمایند
 و در صین تقطیر این ادویه را سحی نموده در صره بسته در
 انبغ بندند جز این است اصطرک لاوان از هر یک
 چهار درم عود هندس یک درم و نیم عنبر شمشک
 تخم از هر یک نیم درم بعد از تقطیر نبات سفید یک صد درم
 در آن حل کرده نگاه دارند مقدار شربش نیم فحان
 کسیر ذوالخاصیه جهت امراض دمسغ و تقویت ارواح
 و ضعف قلب و سینیه سفید است و مانع تعفن اخلاط
 و ادرج و هواد قدر شربش سه درم است بصفت
 آن صبر سقوی امر که صافی زعفران مساوی در
 عرق کبریت زرد بگذارند که در کوزه بر کوزه خیسند
 بعد از چهار روز صافی کنند و با عاده عمل نمایند
 تا سه مرتبه پس تقطیر نمایند و استعمال کنند کسیر که با
 است در دینک در اکثر کتب مستعمل است و در کتب دیگر
 فصل در کسیر کبیرین
 بر آنکه کسیرین با سه هزاره و سکون کافت و کسیرین

سکون یا کشتا تهمینه و کسر اسهال و یاد لون و
 بعضی مجذوف یا سه بین اول حملتین کسیرین
 و بعضی بجای یاسه ثانی الف کسیران خوانده اند
 گویند نام پادشاه است از پادشاهان روم که این
 دو اوجبت او ساخته شده و نام او شهرت یافته و
 گویند بعضی اصل کار است که کسیر نزد اهل کیمیا اصل
 را گویند و گویند دو اسهال است تخم در قروح و طسوق
 جراحات است و بدانکه این از ادویه صین است و استود
 صنعت ادویه صین آن است که بسیار نرم مانند غبار
 سائیده استعمال نمایند و این از قبیل برویات نافعه
 است از برای رمد های گرم و حرب و فرود آمدن
 رطوبات غلیظه بوی چشم و قروح آن هر چند کند
 شده باشد و ظلمت چشم خفیف و ضعف بصیرت بصفت
 این بنسخه شیخ دواد سفید آب قلع هشت درم شادنج
 عدس مغسول سه درم صمغ عربی از زردت از هر یک
 دو درم نشاسته اقلیمیا نفی سرته اصفهانی
 مرتقیثا ذبیب لؤلؤ افیون لبد از هر یک یک درم
 کوفته به حریر بخیه صلیبه کرده در چشم کند و این در ور
 بار دیالین است در درجه سوم و استعمال کرده میشود
 امراض حاره رطوبتس ازین جهت موافق تر است
 از برای اطفال و گسائیکه حدقه را ایشا ضعیف باشد
 و زمستان فعل این در در ضعیف میکند یعنی
 زمانیکه بارش و باران باشد که دو اسبب رطوبت بود
 هم رساند خواه این بارش زمستان باشد خواه
 در ربیع و خواه در تابستان چون برسات هندوستان
 و خواه در حرین مانند کرمانک و در نسخه شفای
 مرتقیثا و لبد اقل نیست کسیرین بنسخه دیگر که
 رمد های گرم و اوجاع حاره چشم و قروح و نورسج را
 نافع است بصفت آن سفید آب قلع هشت درم اقلیمیا
 فقره صمغ عربی از هر یک چهار درم نشاسته
 افیون از هر یک دو درم رومس سوخته یک درم
 علی الرم صلیبه کرده استعمال نمایند و در نسخه دیگر
 ردی سوخته دو درم است و یک درم سرته اصفهانی

و شادنج مغسول اصنافه شده کسیر بنسخه محمودین
 الیاس صنعت آن شادنج عدس مغسول مردارید شادنج
 لبد تو بال نخاس محرق مغسول اقلیمیا سه ذبیب از
 دو درم سرته اصفهانی مرتقیثا کف دریا از هر یک
 یک درم کوفته به حریر بخیه خوب صلیبه کرده مانند سر
 چشم کشند کسیرین بنسخه مسج بصفت آن شادنج
 عدس مغسول سه درم نشاسته اقلیمیا سه فقره مغسول
 سرته اصفهانی افیون از هر یک یک درم صمغ عربی
 از زردت سفید از هر یک چهار درم و در نسخه دیگر دو درم
 است سفید اب از زردت هشت درم همه را کوفته به حریر
 بخیه خوب صلیبه کرده بخیم کشند کسیرین امر که تا لم
 از برای قروح چشم و از برای اسهال شدید آن
 قطع میکند از چشم رطوبت را که فرود آید در چشم از کثرت
 رطوبات و فضول و قطع بردهای چشم میکند بصفت
 آن بنسخه شیخ رئیس افیون شادنج مغسول سه ذبیب
 نشاسته از هر یک هشت درم سفید آب قلعی هفت
 و چهار درم اقلیمیا بیت و هشت درم صمغ عربی حمل و
 هشت درم شادنج و در نسخه راعلیجند باب تسایر
 جمع ادویه را بان مخلوط کرده سحی کنند حال کونیکه شمشک
 باشد پس چشم کشند چنانکه سر سه چشم میکشد و در نسخه دیگر
 نظر رسیده که با سر سه که در چشم کشند اقلیمیا الملک آنرا
 اصالح الملک نامند و ملکانیز گویند که آنرا بھندس
 اسپرک گویند و بقاری گیاه قیصر و بیونانی جالینوس
 و آن نبات است برکش بر در بقدر درم و شادنج آن
 بار یک و درشت و صلب و بعضی منظر بر او سه زمین
 و بعضی راساق بقدر درم و گلش زرد و زیره و حضرت
 بنفش و بعضی سفید و پر النده و ترش مثل غلاف تخم
 ترب و هلالی شکل و در غلاف تخم مدور و زیره از غزل
 میباشد و بعضی را تخم شبیه بگلجه و بعضی را غلاف غیر
 هلالی است و بار یک تر مرکب القوی است و حرارت
 و بیوست در آن غالب محلل منبج و قالفص و مخفف
 و لطیف و تقوی اعضا و ملین ادرام و جهت صدق
 و شقیقه و حبس نزلات و در دجگر و مله و سپرز و امراض

متعدده و درم شمر با وضو و اجابت تحلیف فصول باطنی
 نافع و طلاکوی خفته آن با پنجه جفت اورام مرکبه و جاره
 چشم درم و مقعد و اعین و مطبوخ آن با آب و شراب
 جفت فستق و روح شدیه سر و یا فستقین جفت درم
 مگر و سپرز و معدده و قطره عصاره آن جفت درم گوش
 و آشامیدن سه درم آن با تخم آن با پنجه جفت درم
 اشتها نافع و عصاره آن باز عطران در تسکین گل خندان
 مجرب و بطبخ آن جفت برود و لغت حصاة و حخته آن
 جفت تقویت امعاء و تنقیه و تسکین درد امعاء مفید
 آشامیدن آن مضر با شین و مصلحت عمل و انجیر و پنجه
 ست و قدر شترش تا دو مثقال و از عصاره آن بیست
 درم است و بدیش با بونه است + دهن اکلیل الملک
 بآن نافع است از برای صداع حادث از ضرب و نقطه
 صنعت آن بگیرند آب اکلیل الملک تر در رطل و یک
 رطل زیت انفاق و اغلگه درم و در مضعفت بچوشانند
 تا آب برود در رغن با نرنگه بر بند و مالیدن آن بر سر
 نافع است از برای صداع حادث از ضرب و نقطه و
 صداع حقیقت باشد مطبوخ اکلیل الملک مستعمل درم
 بلغم معده + صنعت آن اکلیل الملک بیخ راز یا ناز
 هر یک درم در چهار رطل آب بنزد تا بر بلغم برسد
 چهار اوقیه آن را با دو درم روغن بیدار تخم و سه درم روغن
 بادام شیرین بعد از گذشتن هفت روز از ابتداء خلط
 که همه روزه آب راز یا ناز تازه و آب کرفس تازه از
 هر یک دو اوقیه با دو درم روغن بادام شیرین خورده
 باشد استعمال کند + امراض الراس + صداع لظول
 کردند سر بر آب مطبوخ اکلیل الملک نافع است از برای
 صداع دوار و سرد را بن نوع قحری گفته که طبع آن نافع
 است از برای دوار و سرد بارد السبب چون سر به بخار آن
 براند و آب مطبوخ آن را گرم بر سر لظول نمایند در حمام
 روز و شب و نیز این فعل نافع است مردار و سرد را
 که از مرار باشد + احتلاط الذهن و الرعونه و الحق و البلاوة
 و البلاهة از سالیوس گفته که چون خورده شود از اکلیل الملک
 دو درم با پنجه درم عمل مصغری نیکو میگردد و دهن را با مالینجی

چون با شامند از اکلیل الملک وزن یک مثقال با پنجه
 غسل مصغری نیکو میگردد و دهن را با مالینجی چون بیا
 شامند از اکلیل الملک وزن یک مثقال با پنجه درم
 غسل مصغری زائل میگردد و سواس سودا و اورا چون
 بنزد آزاد آب و بریزند آب مطبوخ آن را در حمام
 بر سر صاحب سواس سودا و در سه روز یک مرتبه
 پس بدرستیکه زائل میگردد غلت آزاد را سالیوس
 گفته هرگاه آشامیده شود از اکلیل الملک دو درم با
 پنجه درم عمل مصغری بیانشه نافع از برای نسیان
 و نیکو میگردد و حفظ را سه هفته چون اکلیل الملک را
 در آب پنجه بر سر صاحب سکت لظول نمایند نافع است
 اورا با پنجه و استرخا صناد و درون اکلیل الملک بر سر
 عصب معضو مسترخ نافع است استرخا آن عصب
 لقوه این سر بیون گفته که سرداشتن به بخار آب مطبوخ
 آن نافع است از برای لقوه رازی گفته که دهن اکلیل
 الملک مسخن عصب است و نافع از برای لقوه تدین
 بآن + تمرد و کوز از لظول آب مطبوخ آن در
 آب نیم گرم بر سر معده نافع است از برای
 تمرد و کوز از لظول نافع هرگاه بچوشانند اکلیل الملک
 را در آب به تنهایی یا با ادویه مناسبه دیگر مانند
 با بونه و صغیر و شب و لظول نمایند به مطبوخ آن
 نافع است از برای تشنج اقلانی + احتلاج لظول
 کردن بطبخ اکلیل الملک زائل میگردد احتلاج را
 آکوالبی به لازم نبرای سمله چنانچه بعضی گفته اند
 یونانی بمنع عمل عین است و غسل داؤد نیز نامند
 براسه انیکادول کسیکه از ایافت و بگردن شناسانیده
 او بود و نامیده بنام خود و آن رطوبته غلیظ صافی
 شبیه بجهیه سائله است که از اساق درختی در ترم حاصل
 میشود و بهترین آن صاف براق شیرین غلیظ است
 گرم در سوم و خشک در اول و گویند در دوم تراست
 سه اوقیه آن با ناز اوقیه آب مسهل فصول خام و در
 صفر و اغلاط رویه است و جفت جرب و قروح و در
 مفصل نافع و بشارت آلوامی کسالت و سبات بهم

و با بر نخور و حرکت بکند و مصلحت بچین میبند
 دهن الوامی طلا و آن جفت درم و جفت جرب و پنجه
 اکحال بان جفت ظلمت بصرف نافع است + صنعت آن
 بگیرند درخت آلوامی را و در روغن مناسب اندر روغن
 گنجد یا زیت بچوشانند و صاف نموده استعمال نمایند
باب الالف مع المیم
 ارجح موجب آله فارسی است و بندی اوله و لغت
 نیز گویند و شیر پر دره آنرا که برای اصلاح و کمی صحت
 تر از دو سه روز در شیر گاو خیسانیده پس فستق
 کرده باشند شیر اند نامند و آن تر و درخت هندی است
 و مستعمل پوست تخم آن است دون است آن در شیر و
 پرورده نباشد تلخ و عفن است در دم سرد در اول
 سوم خشک است و شیر پرورده آن در اول سرد در
 خشک است و قابض و مانع ریختن مواد مجده و امعاء
 اغلاط از لعفن و مخرج سودا از بدن است و مانع خلط
 و اخرا سودا و بیه و صفرا و بیه تخم ترودج است بیخ
 اسباب موجب ذکار و وحدت ذهن و تفریح کلبه
 بالخاصیه و فعل آن که قبض است معین است بر خا
 آن زیرا که ادویه قابضه میباشد مقوی و سرد و آن
 است که هرگاه استعمال کند آنرا بار و المزاج از برای
 تقویت قلب تعدیل کند لعل و یاد ارجح و یا صفت
 و یا شراب و از برای عار المزاج محتاج تعدیل نیست
 شیخ رئیس گفته که منفعت آله در تقویت قلب زیاده
 از منفعت آن براسه توحش و امله ادویه شدید
 المنفعت از برای دهن و حفظ و یا لجمه از ادویه قلبیه
 بالخاصیه و محرک باه و قاطع قن و تشنجی و آب دهن
 خون بوا سیر و زف الدم و مسهل سودا بلغم رقیق
 و مخفف رطوبات معده و مقوی معده و امعاء
 احتشاد اعصاب و شتر و با آرد و آب قاطع اسهال
 مزمن و مسکن حرارت خون و مقوی دل و چشم و قطره
 منقوع آن که نیم کوفه در آب خیسانیده باشد جفت
 از الالباض چشم مجرب است خصوصاً هرگاه بعد از دو
 ساعت آله را فشرده تا سه بار آله را تازه کنند

و چون خنار با آب منقوع آله نم کرده باد سمه را با آن
 خمیر زده بندند بر روی سیاه کند و مقدار شش است
 درم تا پنج درم است و در مطبوخ تازه درم مطبوخ
 است و فصل شش سنبل و عمل و مولد قوت و مصاحف
 با دام شیرین + امراض الراس و اعصاب ارجح است
 فطالت سودا و سودا و سوط اخیره سودا و سودا و سودا
 است بسوی دماغ و قلب و اندامها باشد موجب ذکاوت
 ذهن و مدت فکر و تقویت و سهل بلغم رقیق است
 خصوص از سرد دماغ و محقق رطوبات و باین سبب
 اعصاب اعصاب اس دماغ نافع است مایه یا را خصوص
 مزاجی و عادت از صفراست محترمه را و نیز تقوی معده
 بلکه تقوی جمع اعضا است در جواهر اول است ذریع
 از برای نسیان و قلاج و استرفار و تقویه گفته شده که
 خورده شود آله با عمل تقویت دماغ میکند می
 افزاید در فم و چون آشامیده شود نفع آن من
 سودا و اخیره از معده بسوی سر میکند و همچنین است
 بر بایه عمل آن +

فصل در ذکر اقسام انوش دارو ها
 بدانکه انوش دارو لغت فارسی و سخن آن در او با
 علوم است و در تسمیه این همچون بالوش دارد آن است
 که حجج انوش دارد از جوارشات است یعنی گوارنده
 طعام و بعضی گفته که معنی انوش دارو عطیه الهی است
 یعنی در آنیکه حق تعالی اعطیه کرده به بندگان خود و بعضی
 گفته که انوش دارو اسم است از برای آله و اهل بیت
 و بحث الحدید و عمل و لهذا چون نیکه مرکب از این پنج
 جزء باشد از این نوش نوش گویند و همچون آله را نیز
 گفته اند انوش دارو نموده حکمت آنکه اصل عمود در آن
 است که آن عمده این پنج نوش است پس معنی دارو و
 الاطلا است که انوش دارو در ساده معنی است شهور
 از برای قدیم اهل هند است و این از جوارشات
 مطبوخ است و باین سبب آنرا همچون مفرغ نیز نامند
 نافع است از برای سرد مزاجان و با صفت قوت و
 و آتسهاست طعام آورد و نفع و تقوی اعضا و ریه است

یعنی قلب و دماغ و کبد و اعصاب مایه یا را برای
 است خصوصاً مایه یا را برای چون استعمال کرده شود
 بعد از تفتیب بدن و مریح و مریح و مقوی معده است
 و بوی دماغ را خوش گرداند و متفان و مریح را منبسط
 با شد و مقوی بدن و جمیع اعضا است و نافع است
 از برای سرد مزاجان بشدت معده بسبب اجتماع
 فضول رطبه بلویه در آن چون ناشناخته شود و چند
 زور آن مریح نماید در رنگ را همچو گرداند و زور
 رنگ را برود بوی عرق را خوش سازند و نفع آن از
 برای کبد بسیار است و فوائد بسیار و در شرح مریح
 گفته که این همچون نفع مریح نیست و پیش از طعام
 بعد از طعام میتوان خورده مریح از این مایه یک
 مثقال تا دو مثقال است کشف داؤد الظاکی گفته که
 این همچون گرم و خشک است و در درج سوم و مریح
 و مریحین را نافع است و از برای ضعف قلب که از
 برودت و رطوبت باشد نهایت سودمند است و
 نیز گفته که حکایت کرد از برای من عارضا از ملک
 هند که الیاً آنجا استقامت میداد با این همچون از برای
 سرد مزاجان خواهد حار باشد و خواهد بارد و آنکه ایشان
 مریح میگویند لبس آن پیش از آنکه دوی را با آن کسب
 زرده تخم مرغ که راسن در آن داخل کرده بر سهیم زده
 باشند و درین حالت میباشد نافع از برای آنچه
 شد و با بچه اگر سخن بود این ترکیب قابض است بود
 در نهایت نفع و نیکویی و ادوی آن است که بعد از چهل
 روز که از ساختن آن گذشته باشد استعمال کرده شود
 قوتش تا دو سال باقی میماند و شربتش از یک مثقال تا سه
 مثقال است و سردوار آن است که مریح مزاج بعد از آن
 بکنجین با شرباب نفشه بخورد و صاحب میزان الطب
 گفته که این انوش دارو گرم است در اول درجه دوم
 و خشک است در دو درجه دریم درجه سوم و تحقیق آن
 است که مزاج این مرکب گرم در نصف و دره ادوی
 و بدالدین قلانسکی گفته که مریح معروف بانوش دارو
 تا نیست کندی است و معتدل است و در نفع و مریح و مریح

ناید و نافع است از برای متفان و نواق چون مراد
 آن نماند موجب نشاط نفس است تا بعد از استعمال
 آنرا شبیه بر عونت پیدا میشود از بسیاری قوت و خنده
 و مقوی قلب است و رنگ را در آنیکه میگرداند و مقوی
 معده است به نسبت آن که بشوید شیخ الریس که در قرابون
 قانون ذکر کرده مریح کلین منزه از الاقاع شش درم
 سعد کوفی چندم قرانصل مصطلک سنبل الطیب اساردن
 هر یک ورم قره الطیب زرب زعفران بسیار فاقه
 کبار میل بود از هر یک و درم او دید که گفته به
 هر یک علیحده وزن نموده مخلوط کنند اخلطه حکم لبحق
 پس بگیرند آله منقعه بعد تازه بر مریح عرق که بود نقل
 است و در مریح آب پزند تا ثلث آب بماند و در
 ثلث برود پس بیالایند پس آن بالوده را باز در وید
 کنند و فایده سخن در مریح داخل کرده بخوشانند تا غلیظ
 گردد و بگردن بقیام قوی غلیظ پس از آنش برگرفته
 را بر آن بمیاشند و بسواط که بقاری تیر حلوانی گویند
 که فرا گرفته شده باشد آن سواط از جویب پیدا
 صندل بریم زنده بریم زنده نیکو مستوی گرد پس
 چون سرد شود در ظرف پیچیده کرده نگاهدارند شربت
 یک مثقال تا دو مثقال میگویند که اگر درین نوشدارو
 مثقال درق طلا مخلول داخل نمایند میگرد و ادوی در
 جمیع احوال دماغی و قلبی و اگر فایده یافت نشود و بکسر
 رطل غسل سفید مصلی و یک رطل قند سفید بویس آن و نفع
 این نوشدارو که شیخ داؤد ذکر کرده سنبل الطیب و اخلط
 نیست و بعضی آن نسیل بودا در چین ذکر کرده و وزن
 آنیکه آله را در آن طبخ میکنند شش رطل مقرر کرده و گفته
 که بعد از طبخ و تصفیه آله را این همچون از برای مریح ساخته
 شود و مثل آله مطبوخ شکر سفید داخل کنند و اگر از
 بر سه مریح مزاج باشد در مثل آن غسل داخل کنند
 و بقوام آورده او دید با آن بسر شند و در ظرف چینی
 نگاهدارند میفرمایند که سنبل الطیب بهتر است از برای
 مصلح آله است در سرد مزاجان و بعضی گفته که آله را یک
 شبانه در شیر گاو بپزند پس بخوشند و بایه رطل آب

بجو شانند تا مخر شود از پشت غربال بگذرانند باند
و عمل بالمساوات بکشد و پشت و مثقال بقوام آورند
ادویه را بان برشته و بعضی گفته که قند و عمل با هم باید
که سه وزن مجموع ادویه این مجموع باشد و شکر ریس
در قانون چهار ذکر این انوشدارو در نسخه مجموع
هندی ذکر کرده و آن بعین همین انوشدارو است الا
آنکه اختلافی در وزن بعضی اجزا واقع است چنانچه درین
مجموع موسوم بمجموع هندی وزن سحر کوفی هشت درم
است و وزن قرفه و زرنب زعفران از هر یک دو درم
است چنانچه در نسخه انوشدارو است ولیکن اجزاء
بعد ازین نسخه و تا آخر از هر یک یک درم است و وزن
آنیکه آمده در آن طبع باید که در هشت درم است و گفته
که آن مقدار بچوشانند که چهار درم آب سوخته و سه درم رطل
مانند و با فانیند بچوشد بقوام آورده مجموع سازند شکر
یک مثقال و نیم صاحب اختیارات برمی گفته که بعضی
از اطباء افزوده اند بر اجزای این مفرغ فرخ شک و
مروارید ناسفته و ساخن هندی از هر یک دو درم و
گفته که شکر سه ازین مقدار دو مثقال و نیم است بایک
اشترای مناسب + انوشدارو به نسخه بدرالدین قلماسی که
در قرابون خود از کندی نقل نموده + صنعت آن غنچه
گلشن منزوع الاقاع شش درم سحر کوفی بهمین سفید
پوست هلیله گل کاو زبان گیلانی از هر یک پنجم قرفه
سنبل الطیب اسارون بادرنجویه بهمین سرخ از هر یک سه
درم قرفه الطیب زرنب مصطکه قاقله کبار تووری سرخ کوه
سفید خونچمان از هر یک دو درم بسبب دانه هیل بوا
جوزبوا از هر یک یک درم عنبر انقب پنجم آمله منقح پنجم
در چهارم و نیم آب بنیر نزالث مانند پس فرو آورده
بپوست مانند و بیالانند پس بگیرند فانیند بنحیه سفید
و کجلاط حل کرده گفته آنرا بگیرند و عنبر در آن گذاشته
مطبوع آمله را داخل کرده با آتش ملائم بقوام آورند پس
ادویه را کوته بختی در آن داخل کرده مجموع سازند
شکر سه یک مثقال و نیم و بعضی بر اجزای مروارید ناسفته
سوده کشنیز خشک منقح ساخن هندی فرخ شک از هر یک

فرویه و گفته که شکر سه ازین تادو مثقال است
و میفرمایند که اگر درق طلا و ورق نقره مخلوین و شب
عملایه کرده از هر یک یک درم بگیرند و کوه در دفع
و این انوشدارو همان انوشدارو هندی است
صفت این انوشدارو در تصرف بعضی متاخرین بچوشد
درق گلشن سه مثقال سحر کوفی هشت مثقال قرفه
مصطکه رودی زعفران اسارون شام از هر یک چهار
مثقال دانه قاقله صغار قاقله کبار از هر یک سه
مثقال و نیم جوزبوا بسبب قرفه الطیب سنبل الطیب زرنب
از هر یک سه مثقال آمله و منقح یکصد و پنجاه مثقال آمله
رایک شب در شکر کاو مقدار یکصد و پنجاه مثقال در
ظرف چینی و یا یکی بچینانند بعد از آن چند مرتبه از آن
آب محض بسویند که زنگی آن برود پس بچوشانند تا
شود و بیالایش می تازه علمی کرده بیالانند و نقلش را در
کنند پس بگیرند فانیند سرخی ششصد مثقال و بقوام
آورده آمله پالوده را داخل نمایند و یک جوشن دیگر
داده فرو آورند و بریزند تا نیکنو مخلوط شود پس باقی
ادویه را کوته بختی بریزند و مقرر بان برشته و در شکر
وزن آمله یکصد و هشتاد و سه مثقال و نیم است و
طریق دیگر آن است که آمله را بعد از طبع و پالودن در
کیسه قریب بسته کنند و بیا در نیز تا آبلش برود و باقی
بقوام آورده و با سایر ادویه برشته و صنعت این
انوشدارو در تصرف حکیم جلال الدین بولفت مجموع جلال
از انوشدارو در تصرف کنند که به نسخه بدرالدین قلماسی
جراش کمتر است و هر نسخه که براسه آن ذکر کرده این
نیز دارد و چهار المراج و بار و المراج را مناسب است
صفت آن درق گلشن شش درم سحر کوفی قرفه
پوست بیرون بسته زرشک بیدار مصطکه رودی اسارون
نخ خرفه منقح کاسنی منقح کاو زبان کشنیز خشک
طباشیر سفید دانه قاقله کبار دانه هیل بوا گل نیلوفر
از هر یک سه درم عنبر سفید مقاصره شش درم
قرفه دار چینی سنبل الطیب جوزبوا زرنب بسبب زعفران
هر یک دو درم و دانه درم شیر آمله منقح یک درم

شیر آمله را در رطل آب بچوشانند تا به رطل رسد
آورده بپوست کالند و بیالانند و یک من فانی در آن
حل کرده با آتش ملائم بچوشانند و کوه آنرا بگیرند و صفائی
نموده آمله منقح را داخل کرده بقوام آورده ادویه را
و بختی بان برشته و قند سه مثقال اصل اضافه نمایند
و اگر مروارید ناسفته و ساخن هندی و نیم فرخ شک
هر یک دو درم اضافه نمایند بهتر است شکر سه ازین
دو مثقال + انوشدارو کبار سه درم فرموده اند که
تالیف حضرت استادی و بعضی قدس السرا که است
مقوی معده و آلات غذا است و کوارنده طعام و نیست
بواسطه و غیر آنرا این است + صنعت آنرا آمله منقح
بسته و یک مثقال طباشیر سفید کشنیز خشک پوست
بیرون بسته از هر یک مثقال غنچه گلشن منزوع الاقاع
مثقال سحر کوفی سه و نیم مثقال قرفه مصطکه اسارون
سنبل الطیب از هر یک سه درم قاقله صغار قاقله کبار از
بسبب جوزبوا قرفه زعفران پوست زرد آنج با بویه
و دو درم ادویه کوته بختی با عمل نبات بالند و نصف سه
وزن ادویه بطریق مقرر برشته شکر سه ازین مثقال
تادو مثقال + و در نسخه دیگر عود سعید غرقی خام کاو زبان
از هر یک درم نیز داخل است + انوشدارو به نسخه
تصرف بعضی متاخرین + صنعت آن گلشن منزوع
الاقاع شش مثقال سحر کوفی سه مثقال قرفه مصطکه
سنبل الطیب اسارون از هر یک سه مثقال قرفه الطیب
زرنب زعفران جوزبوا بسبب قاقله صغار قاقله کبار
دار چینی سلیمه سیاه عود قارے خام عود بلسان جبران
ساختن هندی زنجبیل از هر یک دو مثقال شیر آمله کوه
شصت مثقال عمل مصطکه سه درم ادویه برشته و قند
مرب نمایند + انوشدارو دیگر از تصرف متاخرین
صفت آن غنچه گلشن ساخن هندی از هر یک سه
مثقال سحر کوفی قرفه الطیب از هر یک سه مثقال قاقله کبار
مصطکه دانه هیل بوا سنبل الطیب مثقال قاقله کبار
بوا زعفران زرنبوا از هر یک دو مثقال شیر آمله کوه
نبات سفید مصطکه عمل مصطقه از هر یک دو درم شیر

در رطل آب پیزند تا به رطل رسد صافی نموده نقلش
 آورند و نبات و عسل داخل کرده بقوام آورند و او
 در سرشند بر ستور همچون سازند شربت بود درم تا
 به اوشاد و تالیفات کی از اطباء اصفهان
 نافع آن قریب بمنافع اوشاد و هندی نوشته
 بودانی نفع از برای سده های کبده استقامت و جمیع
 امراض کبده صنعت آن سعد کوفی غنچه گل سرخ منزوع
 القاع اسارون حب بلسان سنبل الطیب ریوندر
 بی از هر یک دو مثقال گل غافث دو درم مصطک ریوندر
 رب سبانه باغ جوز بو از بنا زنجبیل سازج بعد از
 از هر یک یک مثقال دارچینی سه مثقال فوه الصنع یک درم
 شسته هشت مثقال ادویه رساوسه آله منقعه کوفته
 نیم بر وزن بلسان چرب نموده آله را یک شانه زرد
 کاه و خیسانیده پس در نهاد مثقال آب در یک شکر
 نش ملائم بچوشانند تا سی مثقال آب باقی ماند و بالند
 لایند پس بگیرند گل قدر آفتابی بوزن ادویه و در باون
 طعم نرم صلیبه نمایند و عسل مصطفی دو وزن ادویه مجموع
 در آب مطبوخ آله بالوده داخل نموده بقوام آورند
 در بان سرشته همچون سازند اوشاد در کندی
 نقول از مجربات حکیم احمد ولد حکیم سلیمان موسوی
 برادر حکیم احمد صنعت آن غنچه گل سرخ
 شش جزو سعد کوفی پنج جزو نقل سنبل الطیب مصطک
 اسارون از هر یک سه جزو قرقه الطیب زرب از هر یک
 جزو و بسا سه زعفران دانه هیل بوا قاقله کبار جوز بو
 هر یک یک جزو اجزا را علیحدگی کوفته بختی وزن
 نموده بگیرند باز از هر سه شش از ادویه بحر طبل
 شسته و در هفت رطل آب پیزند تا سه رطل بماند پس
 دیالایند و صافی آنرا در ویگ کرده مقدار یک رطل
 نماند شربت صافی داخل کرده پیزند تا بقوام آید پس
 ادویه را داخل نموده نیکو بسرشد و گاه دران شربت
 دو مثقال و نیم اوشاد و سه لؤلؤه مغزی آرد
 اول و دماغ و معدده و جگر را قوت بخشد و اشتها آرد
 طعام بخورد و بسیارها که از مشارکت معدده و جگر بود

و نشاط و کفایت آورده صنعت آن مروارید ناسفته
 حجر شیب بسد کونی از خر کرب با از هر یک دو مثقال
 عود خام طباشیر سفید سانج هندی سنبل الطیب گل زنی
 ابریشم خام مقرض از هر یک سه مثقال زعفران درون عقرنی
 بهمنین آسنه از هر یک دو مثقال شیر آله منقعه سی مثقال
 زرشک بیانه انار دانه از هر یک دو مثقال زرشک
 انار دانه لابه آله بچوشانند و صاف نمایند و سه چندان
 ادویه قند و عسل بقوام آورند و بطریق معمول همچون سازند
 شربت بود درم تا دو مثقال تن اول نمایند
 اوشاد در کونی لؤلؤه و دیگر قریب النفع بدان صنعت
 آن درق گل سرخ سه درم سعد کوفی نقل مصطک رومی
 زعفران هیل بوا اسارون قند مروارید ناسفت کربا
 مرجان از هر یک دو درم ابریشم مقرض حجر شیب گاو زبان
 صندلین درون جزو بهمنین گل ارمنی گل مخمور طباشیر
 سفید پوست بیرون پسته از هر یک یک درم و نیم جوز قاقله
 کبار کشتیز خشک از هر یک یک درم شیر آله منقعه پنج
 مثقال آب زرشک آب انار ترش از هر یک پانزده
 مثقال عنبر اشوب یک درم مشک ترکه نیم درم درق طلا
 نعی عدد درق لقره پنجاه عدد قند و عسل سه چندان مجموع
 ادویه بر ستور معمول بهر ششند مقدار شربت بود درم تا
 اوشاد در کونی لؤلؤه تالیفات حکیم اشرف غنی نقول از
 خط معضو الیه ۴ صنعت آن عود هندی طباشیر
 سنبل الطیب گل سرخ منزوع القاع سازج هندی
 ابریشم مقرض از هر یک چهار مثقال مصطک زرشک
 منقعه گل ارمنی مغسول اسارون سعد کونی از خر کرب
 دارچینی زعفران از هر یک سه مثقال بسا سه جوز لؤلؤ
 درون عقرنی بسد کرب با سه دانه هیل قاقله کبار
 لیشب سنبل مروارید ناسفته عنبر اشوب یا قوت رسان
 از هر یک دو مثقال مشک تمبی خالص یک نیم مثقال
 ورق لقره یک مثقال ورق طلا نیم مثقال آله منقعه
 هفتاد و پنج مثقال قند سفید یکصد و پنجاه مثقال
 عسل سفید مصطفی شش صد مثقال بر ستور مقرض
 نمایند شربت از یک مثقال تا یک مثقال و سه

اوشاد در کونی لؤلؤه تصرف حکیم عماد الدین محمود حسینی
 شیرازی مفرح و مقوی قلب و دماغ و کبده و معدده
 است و دو اس نخ و هم و ذرع را از اکل سازد و قرقه و
 سرور آورد و اقسام مالینو لیا خصوص مرا و معدده را نهایت
 نافع است و امراض سودا و دلغ و قلب را از اکل گرد
 منافع بسیار است بحسب این مرکب ذکر کرده و ما مختصر کردیم
 آن دانه هیل بوا زرب دارچینی زربا سنبل الطیب
 جوز بوا بسا سه قرقه درون عقرنی گل ارمنی مغسول
 گل مخمور مصطک رومی زعفران درق لقره زرشک
 بیانه مشک تمبی خالص طباشیر از هر یک یک مثقال
 مروارید ناسفته یک مثقال و نیم گل سرخ منزوع القاع
 سعد کوفی صندل سفید کلاب سوده تخم خرده مقشر تخم
 کاسنی مقشر از هر یک دو مثقال درق طلا نیم مثقال
 شیر آله منقعه نو مثقال کلاب و آب به شیرین آب
 سیب شیرین آب انار شیرین آب امرود و عرق میثک
 از هر یک یکصد و سیست مثقال اول مرتبه را که شیب
 در شربت کاه و خیسانند و صبح بشویند و یانه رطل آب بچوشانند
 تا سه رطل آب بماند پس فردا آورده بالند و بیالایند
 در صافی آن نبات سفید و قند سفید و عسل مصطفی از هر
 یک یک صد و سیست مثقال کلاب و عرق بیاض شش
 آب میوه های مسطور داخل کرده بقوام آورند پس از
 آتش فرود آورده بگذارند که حرارت آن شکسته فایز گردد
 و بلکه باطل بسردی شود ادویه را آنچه صلابه گردانی است
 صلابه کرده و آنچه حل کردنی است حل کرده و آنچه کوبیدنی
 است کوبیده بختی بد ستور بان سرشته همچون سازند
 و در ظرف چینی نگاهدارند شربت از یک مثقال تا دو
 مثقال اوشاد و سه لؤلؤه تالیفات حکیم احمد
 صنعت آن مروارید ناسفته لیشب سبز سعد کونی
 مصطک از خر کرب طباشیر سفید تخم خرده مقشر سانج هندی
 سنبل الطیب طین ارمنی ابریشم مقرض گل سرخ منزوع
 القاع از هر یک دو مثقال عود هندی کلاب سوده
 سه مثقال و نیم زعفران عنبر اشوب از هر یک یک مثقال از خر
 طلا درق لقره از هر یک یک نیم مثقال شیر آله منقعه مثقال

عسل سفید قند سفید با المناصفه سه وزن ادویه
 آمله را کتیا زوز در شیر گاو بخید یا ندیس شیر را دور کرده
 آمله را آب گرم بشویند تا اثر شیر بماند پس بگلاب
 بچوشاند و بیالایند و با عسل و قند سفید بقوام آوردند
 انوشدارو سه لؤلؤسه دیگر صنعت آن مردار بر تاب
 لبه کرم با شمع شب کافوری از هر یک سه مثقال و
 سعد کوفی هفت مثقال و نیم سنبل الطیب عود قمار سه
 قرقه الطیب زرب سا سه دانه چیل دانه قاقله کبار
 دار چینی سیلانی جوزی الوست بیرون لسته درون چغندر
 صندل سفید طباشیر سفید گل رسنه از هر یک سه مثقال
 آمله در شیر بر درده منته بیت و دو مثقال و نیم عنبر آب
 یک مثقال و نیم درق طلا محلول درق تصفیه محلول
 از هر یک یک مثقال رب سیب شیرین لود و پنج مثقال
 نبات سفید پنجاه و هفت مثقال عسل سفید مقطر هفتاد
 و پنج مثقال جواهر ابراهیم هفتاد و پنج توله که دو صد و بیست
 و پنج مثقال صیرغنی است آب لیمو نیکو صلایه کرده نبات
 را بگلاب گذاخته بارب سیب و عسل بقوام آوردند
 اول جواهر را داخل نمایند پس عنبر را بر دهن با لیمو شیرین
 گذاخته داخل نمایند پس باقی ادویه را اندک اندک
 داخل کرده بر هم زنند و زعفران را بگلاب حمل کرده درق
 طلا و درق نقره را بعسل حل کرده داخل نمایند و
 بسواط بر هم زنند و در ظرف چینی بگذارند شربت
 یک مثقال تا دو درم ۶ انوش دارو سه لؤلؤسه که بخت
 بندگان حضرت نواب بادشاه جنت مکان شاه عباس
 صفوی مولو سه حینسه یک از اطباء سرکار ترتب
 داده ظاهر آن است که تالیف عمده الاطباء حکیم محمد رضا
 ولد حکیم سلیمان باشد و منافع بسیار است بخت آن نوشته
 صنعت آن درق گل سرخ شش درم سعد کوفی چهار
 درم قرفل مصطک قاقله کبار اسارون شامی دانه چیل
 از هر یک دو درم بسا سه قرقه الدار چینی جوزی سنبل الطیب
 زوزب گل مخوم بعد محرق را زبانه پوست بیرون لسته از
 هر یک یک درم و نیم زعفران سافج هند سه طباشیر سفید
 مردار بر تاب سفید کشتیز خشک مقشر ابریشم مفرض

پوست زرد اترج گل گاؤ زبانه بادرنجبویه از هر یک
 دو درم و نیم عنبر اشوب درق لقره از هر یک دو درم
 مشک خالص درق طلا از هر یک یک درم شیر آمله منقح
 یک رطل آب سیب شیرین پنجاه مثقال عسل مصفا قند
 سفید بالمسا و اده ستره وزن ادویه بدستور مرتب نمایند
 شربت یک مثقال پیش از طعام و بعد از طعام توان
 خوردن ۶ انوشدارو دیگر مقبول از مجرب است حکیم
 احمد ولد حکیم سلیمان بخط معرفت الهیه صنعت آن
 مردار بر تاب سفید شب کافوری بعد محرق محلول سعد کوفی
 از خرمن زعفران از هر یک دو مثقال عود قمار
 خام سه مثقال و نیم طباشیر سفید سافج هند سه
 سنبل الطیب ابریشم خام مفرض طین ارمنه از هر یک
 سه مثقال عنبر اشوب نیم مثقال شیر آمله منقح شش مثقال
 عسل مصفیه قند سفید بقدر ضرورت بدستور قمر سحون
 سازند و قلمه فرموده اند تصفه که کمره تن درین نسخه
 انوشدارو نموده و حسب سرب کرده نافع امر این است
 مردار بر تاب سفید لبه شیب سبز سعد کوفی مصطک از
 هر یک طباشیر سفید خرزه مقشر سافج هند سه
 طین ارمنه سنبل الطیب ابریشم مفرض درق گل سرخ
 از هر یک دو مثقال عود قمار سه خام سه مثقال و نیم
 زعفران یک مثقال درق طلا و درق لقره عنبر اشوب
 از هر یک نیم مثقال شیر آمله منقح مثقال قند سفید عسل
 مصفیه بالمناصفه بقدر ضرورت اول مرتبه آمله را در شیر
 بخینانند یک شب از پس آب گرم بشویند و آب
 خالص بچوشاند تا همر شود و از پالایش بگذارد و قند
 و عسل را داخل کرده بقوام آوردند و ادویه را کوفته بخت
 بان مجون سازند و در نسخه دیگر وزن عنبر اشوب
 یک مثقال است و وزن قند و عسل سه وزن مجموع
 ادویه و قلمه نموده که آمله را بعد از شستن آب گرم
 با گلاب بچوشاند تا همر شود و از پالایش بگذارد
 و با عسل و قند بقوام آوردند و ادویه را بدستور مقرر
 بان بسر شدند ۶ انوشدارو سه لؤلؤسه دیگر که بخت
 بندگان حضرت پادشاه نواب محباب

سلیمان صفوی مولو سه حینسه حکیم میر محمد باقر غفر الله که
 که از اعام آن مرحوم است تصفه نموده و در نسخه
 منافع انوشدارو سه لؤلؤسی تالیف حکیم عماد الدین محمد
 شیرازی حکیم با شمی حضرت نواب شاه طباشیر سفید
 صفوی حینسی بلکه از ان اقوی است صنعت آن مردار
 ناسفته یا قوت رمانی کرباسه شعی عنبر اشوب ابریشم
 مفرض غنچه گل سرخ سنبل الطیب طباشیر سفید زعفران
 مصطک رومی از هر یک درم شیب سبز جان فرود
 عقرب لاله و ادهیل بودا تخم بادرنجبویه از خرمن اسارون
 سافج هند سه سعد کوفی عود هندی صندل سفید
 مقطر پوست زرد اترج زرشک بهدانه ریوندره
 هر یک دو درم مشک تبخی خالص درق طلا و درق لقره
 از هر یک یک درم آب منقح بشیر گاؤ پرورده نیم رطل تصفیه
 نبات سفید عسل سفید مصفیه متساوی سه وزن مجموع
 ادویه بدستور مقرر مجون سازند شربت از هر یک مثقال از
 تا دو درم و در نسخه دیگر بعضی ریوندره چینی دار چینی
 انوشدارو سه لؤلؤسه معمول حکیم محمد باقر حینسه ولد حکیم
 عماد الدین محمد غفر الله منقول از خط معرفت الهیه
 قریب است در افعال پنجه والد مغزی الهیه صنعت آن
 ابریشم مفرض طباشیر سفید سنبل الطیب زعفران مصطک
 رومی کرباسه شعی مردار بر تاب سفید درق گل سرخ
 از هر یک سه مثقال اسارون دانه چیل بودا ریوندره
 عود قمار سه خام پوست بیرون لسته صندل سفید
 زرد اترج سعد کوفی سافج هند سه مرجان قرمزی شیب
 سبز تخم بادرنجبویه عنبر اشوب مشک تبخی درق طلا
 درق لقره محلولین از هر یک یک اوقیه زرشک منقح
 از هر یک از هر یک دو اوقیه یا قوت رمانی یک مثقال
 شیر آمله منقح صنعت مثقال نبات سفید عسل مصفیه
 بالمناصفه سه وزن مجموع ادویه داگرد وزن مجموع
 ادویه کنند بهتر است اول مرتبه آمله را یک شب از پس
 شیر بخینانند آن مقدار که تر گردد پس از شیر
 شسته با گلاب و عرق بید مشک بچوشاند آنقدر
 که همر شود پس از پشت آرد بزر موئی بگذارد

و اما نابت و غسل کف گرفته و داخل کرده بقوام آورد و او را
 با دستوران سرشته بمجون سازند شربت یک مثقال
 شکر و دیگر ما عنبر اششوب از هر یک دو درم و در شکر
 شکر و او خرنیز دو درم و مشک یک درم و درق طلا و در
 است - او شدار و کولوئسه و دیگر که بجهت نوا سب
 شرف علی شاه عباس ماضی ترکیب نموده بصنعت
 آن مردوارید ناسفته کربالیشب سبز و کافور سه لبر درق
 مغول یا قوت رمانی لعل برهنه عنبر اششوب مشک
 بنی درق نفوس مخلول دانه هیل بو ارفل درون غنچه
 قاقله کبار از هر یک دو مثقال عود قمار سه خام مصطک
 رومی دار چینی سنبل الطیب سعد کوفی ابریشم مقرر من از
 یک چهار مثقال جوز بوا بسباس سازد هندی طباشیر
 سفید درق گلشن زعفران طین ارمی زرشک سنجق
 اسارون اذخرت از هر یک سه مثقال درق طلا مخلول
 یک مثقال شیر آمل سنجق هفتاد و پنج مثقال قند سفید غسل
 سفید مصغه از هر یک دو مثقال مثقال بدستور مقرر مجون
 سازند شربت از دو درم تا سه درم + او شدار و کولوئسه
 مغول از خط میرزا محمد رحیم حکیم باشه شاه سلطان بن
 علی فرموده اند که بد معز الیه حکیم محمد رضا این او شدار
 است نوا سب اشرف علی شاه عباس ثانی تالیف نموده
 در وقت آن عود هندی مصطک رومی دار چینی سنبل
 الطیب سعد کوفی ابریشم مصغه من از هر یک چهار
 مثقال جوز بوا بسباس سازد هندی طباشیر سفید زعفران
 مغول سنجق منزوع الاتع طین ارمی مغول زرشک
 سنجق اسارون اذخرت از هر یک شش مثقال
 ارفل درون غنچه عقرنی قاقله صغار مردوارید ناسفته
 سبز کربا سه می بسدر حرق مغول یا قوت رمانی مغول
 شکر بنی از هر یک دو مثقال درق طلا یک مثقال
 درق نقره دو مثقال شیر آمل سنجق شصت مثقال قند
 سفید غسل مصغه از هر یک صد مثقال لبس اتون
 مقرر مجون سازند شربت از یک مثقال تا دو مثقال
 او شدار و نصرت میرزا رضی موسوی بصنعت آن
 غنچه گلشن منزوع الاتع شش مثقال سعد کوفی

بسایند زعفران از هر یک پنج مثقال قرفل سنبل الطیب
 اسارون ساون هندی از هر یک سه مثقال شکر
 بتنی خالص قرنه الطیب از هر یک نیم مثقال جوز بوا
 عدد دانه هیل بو ادانه قاقله کبار از هر یک دو مثقال
 زرنبا و دار چینی دار فلفل از هر یک دو مثقال و نیم شکر
 آمل سنجق یکصد مثقال غسل سفید مصغه دو وزن مجون
 ادویه قند سفید یک وزن مجوع ادویه بدستور مقرر مجون
 سازند شربت دو درم و این او شدار و او شدار و
 کند سه احمد است و نسخه کند سه بهتر است
 از برای تقویت قلب او شدار و کولوئسه که
 مغفرت پناه حکیم محمد باقر موسوی ترتیب داده و بعد
 آن معمول حکیم محمد حسین ولد شمس الیه بود و این نسخه
 است یک نسخه حار و یک نسخه بار و نسخه حار این است
 ابریشم مقرر من طباشیر سفید مردوارید ناسفته کربا سه
 شمع گل سنجق سنبل الطیب زعفران مصطک عنبر
 از هر یک سه مثقال عود قمار سه خام پوست زرد اترنج
 با در بخوبی دانه هیل درون عقرب اسارون اذخرت
 لیشب سبز جان قرمز مشک خطانی درق طلا در
 نقره ریون چینی سازد هندی سعد کوفی زرشک
 یا قوت رمانی از هر یک دو مثقال آمل سنجق شصت
 مثقال قند سفید نابت سفید غسل مصغه از هر یک
 برابر مجوع ادویه آمل را بگللاب و عرق بید مشک جوز بوا
 و از لشت غزال بیالیند و قند و نبات و غسل را
 صاف نموده داخل کنند و بعد از آن عنبر ادران حل
 کنند و بعد از آن مشک و زعفران و بعد از این در هتسا
 پس اجزای داخل نمایند نسخه دوم که بار است
 ابریشم مقرر من طباشیر سفید گل کادو زبان گلشن درق
 ناسفته عنبر اششوب درق طلا درق نقره کربا سه
 شمع صندل سفید زرشک سنجق از هر یک سه
 مثقال لیشب سبز جان قرمز ریون چینی از هر یک
 دو مثقال یا قوت رمانی زعفران نیم با در بخوبی سنبل
 مصطک از هر یک یک مثقال اسارون سعد کوفی
 دانه هیل درون غنچه عقرنی پوست زرد اترنج اذخرت

سازد هندی از هر یک یک و نیم مثقال عود سفید غنچه
 یک مثقال آمل سنجق شصت مثقال بانابت و قند
 و غسل از هر یک مثل مجوع اجزای مرتب نمایند شربت یک
 مثقال تا دو درم نافع بار + او شدار و کولوئسه لگوی
 تالیف زین الدین مسعود شیرازی بصنعت آن مردوار
 ناسفته بسدر حرق مغول لیشب سبز کربا سه شمع غنچه گل
 سنجق منزوع الاتع زعفران قاقله صغار اذخرت غنچه
 با در بخوبی گل ارمی مغول ریون چینی بسباس چهار
 از هر یک دو مثقال سعد کوفی همجن سنجق سفید ساون
 هندی اسارون مصطک رومی شقار از هر یک دو مثقال
 و نیم سنبل الطیب یک مثقال و نیم عود قمار سه چهار مثقال
 زرشک سنجق و نیم مثقال ابریشم مقرر من سه مثقال
 سنجق آمل نجاه مثقال اجزای ارفل سنجق قند سفید
 پنجاه مثقال غسل سفید جدید غنچه سنجق مصغه یک صد
 پنجاه قند و غسل را بگللاب ملکره بقوام آورده ابریشم
 مقرر من برابران یا سفیده ادویه را بدستور مقرر
 بان سرشته مجون سازند شربت یک مثقال تا یک
 مثقال و نیم او شدار و کولوئسه و کولوئسه نموده
 که این از تصرف بنده آثم میرزا شمس الحاج الی
 غفران رب الرحمن مخاطب بکلمه معتد الملوک سید علویان
 است اعضا سه ریس و سنده را قوت دهد و نور چشم را
 بیفزاید و این انصاب مواد است بمده و اسامی حافظ
 اخلاط از بعضی فساد و اخلاط سودا و روح و غلبه سودا
 و تقوی باه و تحفط رطوبات سنده و اسامی دماغ و
 اعصاب و باضم و مشتی طعام است و بوی دبان خوش
 کند و فرح و سرور آورد و ضعف دماغ و مالینجیا و
 سایر امراض سوداوی را نافع است و منافع بسیار
 دارد و خوب است این نسخه بلکه جمع او شدار و کولوئسه
 کولوئسه و لایسا او شدار و کولوئسه حکیم عابد الی
 محمود باشد مقوی معده و اعضا و ریون دماغ از برای
 اصحاب و مواس سودا و مالینجیا مخصوص از برای
 اصحاب مالینجیا سه مراتب و معده و میاشد و در هتسا
 نفع در آنها بصنعت آن غنچه گلشن منزوع الاتع

چهارشقال دروارید ناسفته لیشب سبز بید محرق مغسول
 کبریا سیمی از هر یک دو شقال طباشیر سفید سافج
 هندی پوست برون لسته پوست زرد اترج فادزیم
 خطائی گل ارمنی مغسول گل داغستانی ابریشم مقرض صندل
 سفید همین سرخ همین سفید شقال مصری خوبتجان از هر یک
 سه شقال سعد کونی ایل بوا سنبل الطیب زرنب از هر
 یک یک شقال و نیم زرشک منقعه هفت شقال تخم
 خرفه مقشر چهار شقال عنبر شمس طلا محلول از هر یک
 نیم شقال زعفران ورق لقره محلول از هر یک یک شقال
 شیر آمله منقعه هفتاد و پنج شقال فانی سنجی عمل سفید مصلی
 خوش بو نبات سفید سه وزن ادویه یعنی از هر یک بوزن
 مجموع ادویه آمله را یک شش بانوز در شیر گاو و خیسانه
 و پس بشویند نیکو آن را با زرشک منقعه در نه رطل آب
 خالص بچوشاند تا به سطل برسد پس بیالانید و فایند
 و غسل و نبات را گلاب حل کرده با آتش ملاک بچوشانند
 و کت و آرا بگیرند چون دیگر کت نیاید و صافی نموده
 در مطبوخ آمله داخل کرده بقوام آورند و ادویه را با آن
 مقرض شده مجموع سازند شربت از یک شقال تا دو شقال
 انوشدارو سه لؤلؤ یا قوتی نیز از اترج آن مرجم صفت
 آن مروارید ناسفته یا قوت ربانی لیشب کافور سه
 حقیق یا قوتی بسد محرق مغسول مرجان قرزی زرد کمنه
 فادزیم معدله خطائی ورق طلا ورق لقره عنبر شمس
 کبریا قلع از هر یک چهار دانه سنبل الطیب
 ورق گلشن سعد کونی پوست برون لسته پوست زرد
 اترج طباشیر سفید صندل سفید گل محتوم گل ارمنی ابریشم
 مقرض سازد هندی دانه بیل از هر یک یک شقال شیر آمله
 منقعه امیت شقال آب امرد آب بوشیرین از هر یک
 چهل شقال نبات سفید عمل مصلی از هر یک پنجاه شقال
 در دستور ساختنش آمله را در یک رطل گلاب
 بپزید تا صاف شود پس بماند و بیالانید و قلعش را در کنند
 و آب امرد و آب به و نبات و غسل قدری آب
 خالص داخل کرده بچوشانند کفش را بگیرند و در آمله
 مطبوخ داخل کرده بقوام آورند و جوهر فادزیم و کبریا

را گلاب صلابه کرده ذوب و فند را حل کرده سازد ادویه
 کوفته و منقعه باب سرشته همچون سازند شربت
 از دو درم تا سه درم انوشدارو لؤلؤسه دیگر نیز
 از اترج آن مرجم مقوی اعضا سه رسیده است و
 از برای خفقان مجع اقسام مالینو لیا خصوص مراغه
 و از برای ضعف دماغ و معده و کبد و احتشای نافع است
 و لوسه و دانه را خوش کند و فرج آورد و مشتبه می
 است و روشنائی چشم را نیز اید و منافع بسیار دارد
 صنعت آن عنبر گلشن چهار شقال سعد کونی سنبل الطیب
 از هر یک سه شقال مروارید ناسفته لیشب کافور سه
 یا قوت ربانی حقیق یا قوتی بسد محرق مغسول مرجان قرزی
 زرد کمنه لعل بد خشه فادزیم معدله خطائی عنبر
 شمس ورق طلا محلول ورق لقره محلول کبریا سه
 شیمی در درج عقربی پوست برون لسته ابریشم مقرض
 گل گاو زبان زعفران قلع از هر دو نخونجان در نوب
 اسارون بسا سه از هر یک یک شقال پوست زرد
 اترج همین سرخ همین سفید شقال مصری در اسپینه طباشیر
 سفید فخر خشک صندل سفید سازد هندی گل ارمنی
 مغسول گل داغستانی دانه بیل بوا بادرنخوبه از هر
 یک یک شقال و نیم عنبر شمس مشک تنبی از هر
 یک نیم شقال شیر آمله منقعه شصت و پنج شقال
 زرشک منقعه هفت شقال آمله و زرشک را یک
 شش بانوز باب حدادان بچوشانند و باید که صفت دار
 آب نه رطل باشد پس بچوشانند تا سه رطل آب
 بماند فرود آورده نیکو بماند و بیالانید پس فایند
 سنجی نبات سفید رب بوشیرین رب امرد از هر
 یک نصف وزن اجزا عمل مصلی بوزن اجزا
 گلاب حل کرده و با آتش ملایم بچوشانند و کت آنرا
 گرفته چون دیگر کت نیاید در آمله مطبوخ داخل
 کرده بقوام آورند ادویه را بپزید و در آن مقرض
 و در ظرف بپزید تا بماند شربت از یک شقال
 تا دو شقال صنعت آن بسینه زرد دیگر یا قوت ربانی
 مروارید ناسفته لیشب سبز بسد محرق مغسول

کبریا سیمی پوست زرد اترج از هر یک سلیمه سبزه
 سنبل الطیب در درج عقربی سازد هندی دانه بیل
 ورق لقره محلول سعد کونی اسارون تخم بادرنخوبه از
 هر یک دو شقال زعفران مصلی طباشیر سفید
 کشنیز خشک بریان ورق گلشن ابریشم مقرض صندل
 سفید و قاری تمام از هر یک سه شقال فند لعل
 مشک تنبی خالص عنبر شمس ورق طلا محلول از هر یک
 یک شقال شیر آمله منقعه شصت شقال قند سفید
 عمل مصلی با ناصفه سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرض
 همچون سازند شربت از یک شقال تا از یک شقال نیم
 انوشدارو لؤلؤسه دیگر از تالیف آن مغفور که همان منافع
 دارد و صنعت آن عنبر گل گل سنج منزوع الاتجار چاه
 شقال مروارید ناسفته بسد محرق لیشب کبریا سیمی از هر
 یک دو شقال طباشیر سفید سازد هندی پوست برون
 لسته پوست زرد اترج فادزیم معدله گل ارمنی
 مغسول ابریشم مقرض صندل سفید از هر یک شقال
 سعد کونی دانه بیل بوا از هر یک یک شقال و نیم زرشک
 بیدانه هفت شقال تخم خرفه مقشر چهار شقال عنبر
 شمس طلا محلول از هر یک نیم شقال زعفران ورق
 لقره محلول از هر یک یک شقال شیر آمله هفتاد و پنج
 شقال فانی سنجی عمل مصلی نبات سفید سه
 سه وزن ادویه یعنی از هر یک یک وزن ادویه مجموع
 را یک شش بانوز در شیر گاو و بچوشانند پس بشویند نیکو و
 و با نه رطل آب آن را در زرشک را بچوشانند تا به سه
 رطل برسد پس بیالانید و فایند و غسل و نبات را
 داخل کرده بقوام آورند شربت از یک شقال تا دو
 شقال انوشدارو سه لؤلؤسه نیز از تالیف نواب
 غفران آب لیمو حکیم محمد شمس ابن محمد بادی العلوی
 غفران لیمو نبات مقوی اعضا سه رسیده است و
 برای خفقان و مالینو لیا سه مراقی و ضعف دماغ و معده
 و کبد نافع است و بوی دانه را خوش کند و نشاط آورد
 و مشتبه است و منافع بسیار دارد و موجب است
 آن عنبر گل گل چهار شقال سعد کونی سه شقال

مردارید ناسفته لیبک فوری یا قوت ربانی عقیق کما
 بسد محرق مرجان قرمز زرد کهنه لعل برشته حجر باد
 زهر خطائی عنبر اشهب ورق طلائی محلول ورق نقره
 محلول کربا شمس درون عقرنی پوست بیرون بسته
 زعفران نقل از خرزنب اسارون بسبانه با سینه
 از هر یک یک مثقال پوست زرد اترج دار چینی طباطبائی
 سفید صندل سازج هندی گل ارمنی گل مخوم مغول
 ابریشم مقررض دانه هیل بو از هر یک یک مثقال دیم
 شیر آله شصت مثقال زرشک منقح هفت مثقال آله
 زرشک را در نه رطل آب بجوشانند تا سه رطل رسد
 پس فرود آورده بماند نیو دیالانید پس فایند سنجی
 ذرات سفید و عمل صفی در آب به شیرین و رب ادر
 از هر یک بوزن مجموع ادویه داخل کرده بقوام آورند
 و با سزا ادویه بدست و رقر معجون سازند و در ظرف
 چینی نگارند شربت از یک مثقال تادو مثقال
 نوشداروی کولوسه به نسخه دیگر صنعت آن یا قوت
 ربانی مردارید ناسفته لیبک فوری محرق محلول
 مغول کربا شمس پوست زرد اترج از هر یک سلخه
 سبانه سازج هندی سنبل الطیب دوج عقرنی چینی دانه
 هیل ورق نقره محلول سد کونی اسارون تخم بادبزنی
 از هر یک دو مثقال زعفران مصطفی طباطبائی سفید
 زرشک بریان متشکله کسرخ منزوع الا قمارع ابریشم خام
 مقررض عود قماری خام صندل سفید از هر یک مثقال
 نقل مشک تبتی عنبر اشهب ورق طلائی محلول از
 هر یک یک مثقال شیر آله منقح شصت مثقال قند
 سفید و عمل السوریه وزن مجموع ادویه بدست و رقر
 فایند شربت از یک مثقال تا یک مثقال و ستم
 نوشداروسه کولوسه که از مفرحات است و تقو
 دل معده و مرق و دملغ است و دفع غم و دفع و
 دواس کند و الیخویا به مراتب زانهاست سو مند
 باشد و هاضم طعام است و بوی دبان خوش کند
 و شتهای طعام آورد و شکم به بندد و به بیماری را که
 بشاکت معده باشد نافع است صنعت آن عقرنی

کسرخ منزوع الا قمارع چهار مثقال سد کوفی
 از هر یک مردارید ناسفته بسد محرق مغول لیبک سبز
 کربا شمس از هر یک دو مثقال عود قماری غرقه خام
 سه مثقال دیم طباطبائی سفید سازج هندی سنبل الطیب
 گل ارمنی ابریشم مقررض از هر یک سه مثقال عنبر اشهب
 زعفران از هر یک نیم مثقال شیر آله منقح اسی مثقال
 و طریق شیر آله آن است که هر مقدار آله را که خواسته
 باشند باد وزن شیر گاؤ بخیا نند یک سبب از
 پس بشویند و سی مثقال آنرا باد و هفت هفت او
 مثقال آب خالص بجوشانند آن مقدار که نود مثقال
 آب در آن بماند پس عمل مصطفی و قند سفید رسام
 یک صد و هشتاد مثقال داخل کنند و بجوشانند تا
 بقوام آید پس فرود ادویه را بدستور بان بسرشند و در
 نسخه دیگر این نوشدارو عنبر اشهب داخل نیست
 و وزن زعفران دو مثقال است و این اجزا را جزا
 اصل از دست کربا در دوج عقرنی همین سفید
 همین سرخ آشنه از هر یک دو مثقال شیر آله منقح
 مثقال چنانچه در نسخه اصل بود زرشک منقح و انار
 دانه از هر یک دو اذنه مثقال در آب بجوشانند
 و از پالایش بگذرانند و با ستم چند مجموع ادویه قند
 سفید و عمل مصطفی ترکیب کنند شربت از دو درم
 تادو مثقال نوشداروی دیگر منقول از خط سیادت
 باب عمده الا طباطبائی محمد رحیم حکیم باشد و در
 حکیم محمد باقر بن حکیم محمد رضا را در حکیم احمد
 فرموده اند که این نوشدارو بجهت نواب اشرف
 جنت مکانی شاه عباس صفوی موسوی تالیف
 شده است صنعت آن عود هندی مصطفی رومی
 سنبل الطیب سد کونی دار چینی ابریشم از هر یک
 چهار مثقال جوز بوا بسا سازج هندی طباطبائی
 سفید کسرخ زعفران گل ارمنی زرشک منقح
 اسارون از هر یک شش مثقال قرنفل سرد
 عقرنی قاقله صفار مردارید ناسفته کربا لیبک سبز
 بسد یا قوت سرخ عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک

دو مثقال ورق طلائی مثقال ورق نقره دو مثقال
 آله منقح شصت مثقال قند سفید عمل مصطفی از هر یک
 دو سبت مثقال بدستور مقررض اشهب نایند عود نوشداروی
 کولوسه دیگر منابع بسیار دارد و به نهایت مقوی قلب
 و معده است صنعت آن مردارید ناسفته بسد محرق
 لیبک سبز سد کونی قمارع از هر یک چهار مثقال
 طباطبائی سفید سازج هندی سنبل الطیب ابریشم مقررض
 گل ارمنی از هر یک شش مثقال عود قماری خام هفت
 مثقال عنبر اشهب یک مثقال شیر آله منقح شصت
 مثقال عمل سفید مصطفی و قند سفید بالنا صفا سه
 وزن مجموع ادویه بدستور مقررض نایند عود نوشداروی
 کولوسه دیگر صنعت آن مردارید ناسفته بسد محرق
 لیبک سبز طباطبائی سفید سازج هندی سنبل الطیب
 ابریشم مقررض شیر آله از هر یک سه مثقال سد کوفی
 زعفران عنبر اشهب از هر یک یک مثقال قند سفید
 عمل مصطفی از هر یک نود مثقال بدستور مقررض نایند
 نوشداروی کولوسه منقول از بیاض مجرب است
 حکیم احمد موسوی بخط موسسه الیه صنعت آن مردار
 ناسفته بسد محرق مغول لیبک سبز محرق مغول مصطفی
 رومی از هر یک سد کونی از هر یک دو مثقال عود قمار
 خام گلاب سوده سنبل الطیب طباطبائی سفید سازج هفت
 گل ارمنی مغول ابریشم خام مقررض از هر یک سه مثقال
 عنبر اشهب زعفران از هر یک یک درم مشک تبتی
 شیر آله منقح شصت مثقال نبات سفید عمل مصطفی
 برابر بقدر حاجت بدستور مقررض معجون سازند و بعضی اطبا
 درین نوشدارو زرشک خطائی دو مثقال مردارید
 ناسفته صلابه کرده دو درم دیم زرشک سازج
 هندی از هر یک دو مثقال عنبر اشهب یک
 مثقال داخل نموده اند و بعضی اطبا آله را یک شب
 در شیر می خیسانند پس آنرا آب گرم شسته که آنرا
 شیر برود در آفتاب خشک کرده کوفته بجزئی
 داخل می نمایند و عمل فرموده اند که این هم بهتر است
 بحسب علم از آنکه آله را بجزئی از پالایش بیرون میکنند

که باطل تشریح میگردد و شربت نیم شمال + انوشاد
 لوکوس دیگر منقول از بیاض مجربات حکیم احمد خطب مغزی
 الیه صنعت آن مرادید باسفته بسبب محرق مغول
 یشب سبز کوفی اذخر که زعفران از هر یک چهار
 شمال عود قمار سه خام ده شمال طباشیر سفید سافج
 هندی طین ارمنی مغول سنبل الطیب از هر یک شش
 شمال عنبر آتش لاجورد مغول از هر یک دو شمال
 صندل سفید گلاب سوخته سه شمال آمانه صنعت شمال
 قند سفید یک صد و شصت و شمال عمل مصطفی بقدر حاجت
 را یک شب در شیر بخپسباند پس باب گرم بشویند و
 گلاب بنفشه را شامه شود از پالایش بگذرانند و با عمل
 ندر بقوام آورند و ادویه را بان سرشته معجون سازند
 و فرموده کابن دستور بهتر از سفوف است + انوشاد
 لوکوس دیگر منقول از خط مغز الیه صنعت آن
 مرادید باسفته یشب سبز بسبب محرق مغول مصطفی رودی
 سعد کوفی اذخر که از هر یک دو شمال عود قمار خام
 گلاب سوخته سنبل الطیب سافج هندی طباشیر سفید
 گل ارمنی بر ششم مقرر از هر یک سه شمال عنبر آتش
 زعفران از هر یک یک درم مشک تبی یک دانگ و انوشاد
 منقعی شمال نبات سفید غسل سفید مصطفی بالمناصفه
 بقدر حاجت بدستور مرتب نمایند شربت یک شمال
 تاد و شمال + انوشاد و سه دیگر منقول از بیاض
 مجربات مغزی الیه صنعت آن مرادید باسفته
 سعد کوفی قرنفل اسارون مصطفی از هر یک سه شمال
 قاقاقه عنبر قاقاقه چهار بسبب سه جوز بواقرقه الطیب
 زعفران سنبل الطیب زرب از هر یک دو شمال ورق
 گلشن پنج شمال شیر آمله منقعی بقدر و پنج شمال عنبر
 عنبر آتش یک شمال مشک تبی یک دانگ و پنج
 شمال سافج هند سه دو شمال و نیم غسل مصطفی
 وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربت از دو درم
 تا سه درم + انوشاد و سه لوکوس معمول حکیم محمد
 موسوی منقول از خط مغز الیه صنعت آن بر ششم
 مقرر طباشیر سفید سنبل الطیب زعفران مصطفی رودی

که با شمع مرادید باسفته ورق گلشن از هر یک
 سه شمال اسارون دانگ هیل بواقرقه و پنج عود قمار
 خام پوست بیرون لپته صندل سفید پوست زرد اترج
 سعد کوفی سافج هند سه مرجان قرمز لپته
 سنبل الطیب با در بخوبی عنبر آتش مشک تبی ورق طلا
 ورق نقره از هر یک یک اوقیه زرشک منقعی اذخر که
 از هر یک دو اوقیه یا قوت رمانی یک شمال شیر آمله
 منقعی صنعت شمال نبات سفید غسل مصطفی بالمناصفه
 سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند اگر شیرینی
 دو وزن ادویه کنند بجز است اول مرتبه آمله را از
 شیر شسته با گلاب و عرق بید مشک بچوشانند تا همراه
 شود از پالایش بگذرانند و نباتات و غسل بقوام
 آورده معجون سازند شربت از یک شمال تا یک
 شمال و نیم + انوشاد و یک لوکوس مفری است
 قوی دل و دماغ و معده و جگر اوقات بخشد و آنتها
 آورد و طعام گوار و بیمار بسیار که از مشارکت
 معده و جگر بود و سود دهد و نشاط شکفتگی آورد صنعت
 آن مرادید باسفته جد و در خطائی مجرب یشب سبز
 سعد کوفی اذخر که کرباز از هر یک دو شمال عود خام
 طباشیر سفید سافج هند سه سنبل الطیب گل ارمنی
 بر ششم مقرر از هر یک سه شمال زعفران در دو درم
 رودی همچنین اسشند از هر یک دو شمال شیر آمله
 تنی شمال زرشک بیدانه انار دان از هر یک دو شمال
 زرشک و انار دان را با آمله بچوشانند و صاف
 نمایند و باسه چندان ادویه قند و غسل بقوام آورند
 و بطریق معمول معجون سازند و شربت سه دو درم
 تاد و شمال تادل نمایند + انوشاد و یک لوکوس
 نالیف حضرت استاذی شمس حکیم سید محمد
 هادی خان قدس سره جامع این ادویات مقوسه
 اعضا ریسه و معده و باطنه است داسمال طوبی
 و لو اسیر سه را سفید صنعت آن سفید آمله
 چهل و پنج شمال مرادید باسفته فلطان بسبب محرق
 مغول یشب سبز کرباز شمس سعد کوفی اذخر که

از هر یک سه شمال عود قرقر خام طباشیر سفید سافج
 هندی سنبل الطیب گل ارمنی بر ششم مقرر از هر یک
 چهار و نیم شمال زعفران سه شمال عنبر آتش یک
 شمال شربت به شیرین سیب شیرین از هر یک
 بیست شمال غسل و نباتات بالمناصفه سه وزن
 ادویه علی الرسم معجون سازند و در لپته دیگر قرنفل
 پوست زرد کونک و یا پوست زرد اترج مصطفی رودی
 قاقاقه کباب از هر یک سه شمال جوز بواقرقه و شمال شک
 نالین نیم شمال داخل است + انوشاد و یک لوکوس
 دیگر صنعت آن ورق گل سرخ سه درم سعد کوفی
 قرنفل مصطفی زعفران اسارون دانگ هیل بواقرقه
 الدار چینی مرادید باسفته کرباسه شمعی مرجان قرمز
 از هر دو درم جوز الطیب قاقاقه کباب بسبب سه کشنده
 خشک مقشر عنبر آتش از هر یک یک درم بر ششم مقرر
 یشب سبز لسان الثور صندل سفید صندل سرخ در دو درم
 بهمن سرخ بهمن سفید گل ارمنی گل مخوم طباشیر سفید
 پوست بیرون لپته از هر یک یک درم و نیم شیر آمله
 در شیر شربت زرشک شربت انارین از هر یک با درم
 شمال مشک تبی خالص نیم درم زرخول فلفل
 محلول از هر یک دو دانگ باسه وزن ادویه قند سفید
 و غسل مصطفی بدستور معجون سازند شربت از هر یک
 شمال تا سه درم + انوشاد و یک لوکوس دیگر +
 صنعت آن مرادید باسفته صندل سفید قهاری
 درق نقره بر ششم مقرر سعد کوفی تخم خرفه مقشر
 کشنده خشک مقشر از هر یک هفت درم غنچه گل سرخ
 منزع الاقاع قرنفل مصطفی رودی سنبل الطیب
 قرقره الطیب اسارون شامی از هر یک شش درم
 سفید خردم زرب بسبب سه زعفران قاقاقه کباب
 دانگ هیل بواقرقه از هر یک سه درم عنبر آتش ورق طلا
 از هر یک دو درم مشک تبی یک درم آمله سه شیر گاو
 پرورده نو درم قند سفید غسل مصطفی بالمناصفه
 وزن ادویه بدستور معجون سازند شربت یک شمال
 انوشاد و یک لوکوس دیگر نالیف استاذ الاطبا

وسید الحکام نواب حکیم سلیمان موسیٰ غفر اللہ
 صنعت آن مردارید ناسفته اصلایه کرده قره الطیب
 بسد محرق مغول فرخیشک جوز بوا ابریشم مقرر
 از هر یک دو مثقال قرفل اساردن دانه هیل
 قافله کبار بسا سه سنبل الطیب زرنب طین ارمنی از
 هر یک سه مثقال درق گلشن طباشیر سفید زعفران
 از هر یک شش مثقال سعد کونے دو مثقال پوست
 زرد اترنج صندل سفید از هر یک چهار مثقال لسان
 بادی بوی سافج بندر سے از هر یک پنج مثقال اجود
 مغول مشک خطائی از هر یک نیم مثقال ابریشم
 مقرر دو مثقال عنبر اشب یک مثقال تادو مثقال
 کله منقے یک رطل شربت نو که شیرین چهل شفتال
 قند سفید یکصد مثقال عسل سفید مصلی دو وزن مجموع
 ادویه برستور مقرر معجون سازند شربت یک مثقال
 دو مثقال او شدار دے لؤلؤ دے دیگر صنعت آن
 مردارید ناسفته سنبل الطیب اساردن مصطلک
 بسن سنج بهمن سفید قره شفا قفل مصر دایه سلی
 کشیز خشک از هر یک شش مثقال زرنب زعفران
 بسا سه قافله کبار دانه هیل بواجوز بوا بادی بوی
 خانجان سافج بندر سے از هر یک چهار مثقال عنبر
 گلشن منزوع الاقلاع دو ازده مثقال سعد کونے
 طباشیر سفید صندل سفید زرشک مصلی از هر یک
 دو مثقال صندل سنج هشت مثقال مشک تبتی یک
 مثقال عنبر اشب یک مثقال دو دانه شیره
 آدیک صد و شتاد مثقال قند سفید عسل مصلی ادویه
 برستور مقرر معجون سازند شربت یک مثقال
 او شدار دے لؤلؤ دے دیگر صنعت آن عنبر
 گلشن منزوع الاقلاع شش مثقال سعد کونی
 مثقال مردارید ناسفته قرفل اساردن بسا سه
 قافله کبار دانه هیل بوا بهمن سنج بهمن سفید مصطلک
 لسان الثور از هر یک سه مثقال زعفران بادی بوی
 جوز بوا سافج بندر از هر یک دو مثقال مشک خالص
 کله دانه عنبر اشب دو دانه شیره شفا قفل

قند سفید عسل مصلی از هر یک شتاد و پنج مثقال
 برستور مقرر معجون سازند شربت یک مثقال
 او شدار دے لؤلؤ دے دیگر صنعت آن عنبر
 گلشن منزوع الاقلاع شش مثقال سعد کونی
 قرفل مصطلک رومی اساردن قره الطیب سنبل
 شیر آله منقے مردارید ناسفته ابریشم خام مقرر
 هفت مثقال زرنب بسا سه قافله کبار دانه هیل بوا
 صندل سفید طباشیر کشیز خشک از هر یک سه مثقال
 جوز بوا عنبر اشب از هر یک دو مثقال درق طلا
 درق نقره از هر یک یک مثقال مشک خالص نیم مثقال
 قند سفید عسل مصلی بالنا مصلی دو وزن ادویه برستور
 مقرر معجون سازند شربت یک مثقال
 او شدار دے لؤلؤ دے یا قوتی صنعت آن مردارید
 ناسفته یا قوتی رمانی لیش کافور کرباسه شمع
 بسد محرق پوست زرد اترنج از هر یک سلی سافج
 سازند بندر سے سنبل الطیب درون عقرب دانه
 هیل درق نقره محلول سعد کونے اساردن
 تخم بادی بوی از هر یک دو مثقال زعفران مصطلک
 طباشیر سفید کشیز خشک بریان مقشر گل سنج
 منزوع الاقلاع ابریشم مقرر عود قمار صندل
 سفید از هر یک سه مثقال قرفل مشک تنقے خالص
 عنبر اشب درق طلا سے محلول از هر یک یک
 مثقال شیر آله منقے شصت مثقال قند سفید
 عسل سفید خوشبو سے مصلی با سوید دو وزن معجون
 ادویه برستور مقرر معجون سازند درق ظرف چینی
 دارند شربت از یک مثقال تا یک مثقال و نیم
 او شدار دے لؤلؤ دے عنبر سے صنعت
 آن ابریشم مقرر سنبل الطیب مردارید ناسفته
 کرباسه شمع زعفران طباشیر سفید عنبر گل سنج
 منزوع الاقلاع از هر یک سه مثقال اساردن سنج
 هشت دے عود قمار سے غرقے خام سعد کونی
 هیل بوا پوست برون لیته پوست زرد اترنج
 زرشک منقے صندل سفید مصطلک رومی برستور

عنبر اشب مشک تبتی خالص مردان قرفل اشب
 درق طلا درق نقره بادی بوی از هر یک از هر یک
 یک مثقال شیر آله منقے شصت مثقال قند سفید
 بوزن تمام ادویه عسل مصلی دو وزن مجموع ادویه
 مقرر معجون سازند - او شدار دے عنبر لؤلؤ دے
 دیگر صنعت آن مردارید ناسفته بسد محرق لیش
 طباشیر سفید سافج بندر سے سنبل الطیب ابریشم مقرر
 از هر یک سه مثقال سعد کونی زعفران عنبر اشب از
 هر یک دو مثقال عود قمار سے غرقے خام دو مثقال نیم
 گل ارمنی یک مثقال شیر آله منقے شصت مثقال عسل
 مصلی قند سفید از هر یک نو مثقال آله رادرسه
 آب بوشانند تا یک رطل رسد قند و عسل راد داخل
 کرده بقوام آورده پس عنبر رادران داخل نمایند
 باقی ادویه را کوفته بخیمه بان سرشته معجون سازند
 در ظرف چینی نگاهدارند شربت یک مثقال
 او شدار دے لؤلؤ دے عنبر سے منقول از تحفه
 که معنی الیه از بیاض مجربات نواب حکیم میر محمد باقر
 بخط معز الیه نقل نموده در قلم فرموده که کبریت
 با سه او شدار دے لؤلؤ دے است و کبریت
 بخت تقویت اعصابه ریشیه و ضعف معده
 و بدن و نقاست و بر اینگختن اشترا صنعت
 آن طباشیر سفید ابریشم مقرر مصطلک زعفران
 سنبل الطیب مردارید ناسفته کرباسه سنج از
 هر یک سه مثقال یا قوتی رمانی رولون خطائی اساردن
 سعد کونے عود هندی از هر یک صندل سفید
 زرد اترنج سافج بندر سے لیش سنج بادی بوی
 درون عقرب دانه هیل بوا زرشک منقے عنبر اشب
 درق طلا درق نقره از هر یک دو مثقال مشک
 ترکی یک مثقال شیر آله منقے نو مثقال آله راد
 با گلاب نو مثقال و آب باران سنج رطل بوشانند
 تا مراه شود از بر وزن بکذا زنده با یک وزن نیم مجموع
 ادویه قند سفید و مثقال آن عسل سفید خوشبو مصلی
 بقوام آورند ادویه را برستور مقرر بان معجون سازند

الوشاد و روکولوسه عنبري لهرت حکيم رکن الدین
 مسعود شيرازي بصفت آن مرداريد انما صفت
 سبيل الطيب شقال مصره بسا سه از هر يك سه
 شقال غنچه گلشن منزوع الاقاع بهمن سبب بهمن
 سفيد از هر يك شقال شقال سعد کوفه طباشير سفيد
 سفيد زرشک شقال از هر يك شقال اسارون غنچه
 قاقله کبار قاقله صغار جوز بلو انجولجان دار چيني
 بادرنجويه سانج هنده کشنيز خشک مقشره از هر يك
 دو شقال مشک تبقي خالص عنبر اشهب از هر يك
 نیم شقال شير آمله شقال یک رطل فانيد بنجره نیم رطل
 عمل مصفره یک و نیم من رب به شيرين بی شقال
 بدستور مقرر زرشک تا نيز شيرت به یک شقال نافع باد

فصل در بيان جوارشائے که اصل و
 معود در آنها آمله است

آنچه تالیف حکيم علامه الدین مصور صاحب طب مصور
 معده را قوت دهد و اشتها سے طعام آورد و سردی
 و سردی معده را بر بند و مقوی قلب و کبد و معده
 است و خفقان بار را زایل کند بصفت آن شير
 آمله بیست شقال پوست بیرون پسته سرد درم
 رومی سه درم پوست اترج زرشک بی رانه عود
 قماره از هر يك سه درم عنبر اشهب یک شقال
 سبیل الطيب دو درم قند سفيد یک من و نیم قدر
 بقوام آورده ادویه را کوفته بخته بان سرشته برود
 سنگ ریزند و بطریق نوریات بریده نگاهدارند
 جوارش الطبع حلی فرمودند که از تالیف بنده درگاه
 محمد هاشم مخاطب حکيم معتمد الملوک علویستان
 محرابی است که در سن یک هزار و یک صد
 و هفتاد و هجری در دار الفتح اجین بخت شاهزاده
 نسب محمد بیدار بخت بن اعظم شاه بن اوزنگ زیبا
 عالمگور کانی تالیف نموده نهایت سفید آمده این
 جوارش معده را قوت دهد و اشتها سے طعام
 طعام آورد و حرارت کبد را تسکین دهد و مقوی معده
 حار و طيب است در اول بر قوت دهد و مفرق قلب است

و استعمال مراری را بصفت دهد و معده را باصلا
 آورد بصفت آن شير آمله شقال دو اوزه شقال
 طباشير صندل سفيد سماق زرشک مقشره بادرنجويه
 گلشن منزوع الاقاع پوست بیرون پسته از هر
 يك یک شقال کشنيز خشک مقشره نیم رطل
 مقشره از هر يك دو شقال مرداريد ناسفت
 چهار دانگ عنبر اشهب ورق نقره در قطل از هر يك
 دو دانگ نبات سفيد رب به شيرين از هر يك دو
 وزن ادویه بدستور مرتب نمایند جوارش آمله
 لولوسه دیگر تالیف آن مرحوم بخت منافع مذکور
 بصفت آن شير آمله شقال شقال زرشک بیدار
 دو توله در آب خالص و گلاب و عرق گاؤزبان و عرق
 انار شيرين و آب انار ترش و عرق بیدمشک و عرق
 بادرنجويه از هر يك ده توله از بارچه به بالانیدین
 سیر نبات سفيد داخل کرده بقوام آوردند پس مرداريد
 یا قوت ربانی کرباسی سمع دار چینی مصطلک از هر
 ششماشته دانه پهل بولاباشير سفيد ابر شمش مقطر
 صندل سفيد گل گاؤزبان کشنيز خشک مقشره از هر
 يك یک توله در قطل در قند نقره از هر يك سه توله
 زرد اترج نه ماشه عنبر اشهب سه ماشه بدستور
 بان بسر شد شربت ششماشته جوارش آمله ساده که
 همین منافع دارد بصفت آن شير آمله بیست درم
 پوست بیرون پسته سه درم زرشک بیدار صندل
 از هر يك پنج درم حب الاس گلشن منزوع الاقاع
 خشک کرده از هر يك سه درم قند سفيد یک من و نیم
 گلاب یک چهار من تبریز بدستور شربت زنده و برکت
 ریخته بطریق نوریات بر بند جوارش آمله لولوسه
 دیگر بصفت آن آمله مقشره چهارده شقال آب زرشک
 آب سماق از هر يك نه شقال صندل سفيد ابر شمش
 مقطر گل گاؤزبان دانه پهل بولابادرنجويه و چینی
 مرداريد ناسفته از هر يك دو شقال گلشن منزوع
 مقشره از هر يك سه شقال عنبر اشهب مشک خالص
 ورق نقره در قطل از هر يك یک شقال زعفران ششماشته

نبات سفيد سی و هفت شقال رب لورب سيب و گلاب
 رب انار شيرين از هر يك بیست شقال گلاب عرق
 بیدمشک عرق گاؤزبان از هر يك و پنج شقال
 اجز را کوفته بخته طرداريد را صلايه نموده نبات را
 عرقیات بقوام آورد و رلوب را داخل کرده تبریزند
 چون معجون شود و وقت فرود آوردند مشک و عنبر
 در ورق طلا در ورق نقره داخل نموده تیز زده فرود آورده
 در ظرف چینی نگاهدارند خوراکه از ششماشته یا کوفله
 با عقیات مناسبه بخورند جوارش آن معده و قلب
 قوت دهد و خفقان را زایل کند و قوت تمام آورد
 را قوت کرد و اندوا این جوارش را منافع بسیار است
 بصفت آن آب با صفهانی آب سبب اصفهانی آب
 اترج آب انار شيرين آب امرود آب سبب ترش
 آب زرشک مقشره آب سماق از هر يك دو اوقیه نبات
 کین گلاب عرق بیدمشک از هر يك نیم رطل شير آمله
 بیست درم شير آمله را در آب بنیزد تا نهر اشود و با آن
 و به آنها دعوت نماید تا که بقوام آوردند پس مصطلک و
 خام زعفران طباشير سفيد سبیل الطيب قرفه دار چینی
 از هر يك دو درم پوست بیرون پسته پوست اترج
 حب الاس از هر يك سه درم کوفته بخته بان سر
 جوارش سازند و زیاده نمودن اجز ادرک کردن شش
 مزاج و احتیاج بجهه طيب است که بحسب مزاج
 اضافه دم نماید و اگر صفت قلب شد در مزاج حار
 نباشد عنبر اشهب یک شقال و مشک خالص و گلاب
 دانگ اضافه نمایند و اگر خواسته باشند آمله را بنیزند
 با سایر ادویه کوفته بخته بعد از آن که نبات و آبها
 و عرقها بقوام آورده باشند داخل کنند و از آن
 و همچنین اگر آب زرشک را بگیرند بلکه سه درم زرشک
 شقال از حب را کوفته بخته با سایر ادویه داخل نمایند
 جائز است و اگر سه درم غنچه گلشن منزوع الاقاع
 مسحوق داخل نمایند صواب باشد جوارش آمله
 مرحوم بخت نواب بندگان عالی مقام شاهزاده و
 جاه رضا قلی میرزا دلار شد تا در شاه صاحب قران

صفت آن بلبله مر بایک صد و پنجاه مثقال با کلاب
 نیم من و آب یک من بزنند تا ممتد از بالا لیش و
 سفید یک من غسل منصفه نیم من داخل کرده بقوام
 آورند پس بگیرند شیر آله منقح بیت مثقال پوست برین
 پسته مصطکی ردی خار خشک دار چینی عود هندی تمام
 بر شش مقرر از هر یک سه مثقال زرشک منقح پنج مثقال
 عنبر آتشب درق طلا محلول درق نقره محلول از هر یک
 داخل کرده همچون سازند اگر خرب الحدید مدبر نیست
 مثقال درین جوارش داخل نمایند بهتر است
 جوارش آج دیگر آب لیمو آب سماق از هر یک درم
 قدر سفید نیم من بقوام آورده آله منقح پنجم درم عود
 آله تمام درم مصطکی و درم عنبر آتشب نیم مثقال
 کوفته چینی بر تور جوارش سازند جوارش آج دیگر
 تنوی معده حار است و اشتها آورده و طعام هضم کند
 و اسهال صفراوی باز دارد و دماغ را قوت و خفقان
 را فائده دهد و لوسه دهان خوش کند به صنعت
 آن شیر آله منقح نیست درم زرشک منقح صد سفید
 از هر یک پنجم درم گل سرخ منقح الا قمار سماق پوست
 زرد اترج حب الاس پوست بیرون پسته از هر یک
 درم مصطکی یک درم مشک تبتی یک دانگ عنبر آتشب
 نیم دانگ قدر سفید یک من کلاب بکین قدر کلاب
 حکرده بقوام آورند و اجزا را کوفته بخیته بان بپزند
 شربت ازان سه درم جوارش آج تالیف آن
 مرموم که بخت رضا قلی میرزا دلدار شد نادر شاه
 زریب داده اند معده را قوت دهد و اشتها طعم
 آورد و تقویت قلب نماید و تخفیف رطوبات غریبه
 نماید و سود را دفع کند مفرح است و نافع است
 از اسهال و اسهال خفقان و قرصه شانه کمنه را سفید
 است و منافع بسیار دارد و مجرب است به صنعت
 آن پهلای کابلی مر بمانند از نو یکصد و پنجاه مثقال
 به کلاب نیم من تبریز و آب یک من تبریز بچوشانند
 تا ممتد از بالا لیش بگذرانند و نقل آنرا دور کنند
 پس قدر سفید یک من غسل منصفه نیم من داخل

آورند پس بگیرند شیر آله منقح بیت و پنج مثقال پوست
 بیرون پسته پوست زرد اترج مصطکی خار خشک
 دار چینی عود هندی بر شش مقرر گل کاؤزبان
 سفید از هر یک مثقال زرشک منقح پنج مثقال عنبر
 آتشب درق طلا محلول درق نقره محلول از هر یک
 یک مثقال بدستور مقرر متب نمایند و اگر خرب الحدید
 مدبر درین جوارش داخل نمایند بهتر است جوارش
 آج کولوسه افترج آن مغفور الیضا که بخت
 بندگان مغرمه الیه ساخته و نفع بسیار بجزاج ایشان
 نموده از برای امراض مذکوره قبل به صنعت آن
 آله منقح بیت مثقال در کلاب و عرق بید مشک
 و عرق خار شتر و عرق گاؤزبان از هر یک نیم من
 عرق بادرنجوبه ده سیر در یک نقره یاد یک کلو
 بچوشانند تا آنکه ممتد شود و بالند و با لاینده پس آب
 سفرجل حلوا آب سیب شیرین آب انار آب امرد
 شراب اترج شراب آلوبالو شراب زرشک از هر یک
 بیت مثقال نبات سفید منی سیر غسل منصفه و دوسیر
 همه را داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند مراد بید
 ابریشم مقرر خار خشک دار چینی عود هندی
 پوست زرد اترج از هر یک دو مثقال گل کاؤزبان
 سه مثقال سازج هندسه طباشیر سفید عنبر آتشب
 درق نقره از هر یک یک مثقال درق طلا مشک ترکی
 جد و از خطائی از هر یک نیم مثقال بدستور مقرر بان
 سرشته جوارش سازند شربت یک مثقال جوارش
 آج حکیم عزت السد فاطم حکیم الممالک به صنعت
 آن آب انار شیرین آب انار ترش قدر سفید از هر یک
 یکصد و پنجاه درم آب نخلع تازه سی دهفت درم
 و نیم شیر آله منقح پنجم پوست بیرون پسته پوست
 زرد اترج مصطکی ردی سکنب الطیب قاقله کبار دان
 هیل بو طباشیر سفید زرد و کشتیز خشک از هر یک
 نیم درم عود هندی تمام و ج ترکی از هر یک نیم دانگ
 بدستور مقرر متب نمایند شربت سه درم جوارش
 آج کولوسه فاضله نادره شاه از تالیف آن مغفور

فلسه فرموده اند که این جوارش را فوائده بسیار است
 و از جمله فوائده آن الفح است از برای بالنجوبی است
 مرانی و سودا و خفقان سودا و کرم و صمد ع سوداوی
 صنعت آن شیر آله منقح اهراده مثقال زرشک
 منقح شست مثقال صندل سفید طباشیر سفید گل کاؤزبان
 سماق منقح دانه هیل بادرنجوبه ابریشم مقرر دار چینی
 از هر یک دو مثقال گل سرخ چهار مثقال تخم غوره منقح
 سه مثقال مراد بید ناسفته عنبر آتشب درق و طلا
 نقره از هر یک یک مثقال نبات سفید یکصد و بی مثقال
 شراب آلوبیت و چهار مثقال شراب انار بیت مثقال
 بدستور مقرر متب نمایند شربت دو مثقال و در وقتیکه
 برودت که در مزاج اثرش محسوس شود یا قبضه مصطکی
 ردی عود هندی پوست زرد اترج از هر یک دو مثقال
 مشک تبتی یک مثقال برادریه افزوده و در شربت برنجین
 حراسانی پاک کرده از تخم و خشک تبتی مثقال و نیم
 من کلاب افزوده نافع باد جوارش آج دیگر از
 تالیف آن مرموم بخت شخصی که حرارت مغز در
 مزاج خصوص گرد باد داشت و بسبب رت کرده و بیاض
 داشت و اورالینت در طبع نیز بود و ضعف قلب
 خفقان نیسان نیز داشت به صنعت آن آله منقح
 مثقال زرشک منقح پنج مثقال کافور قیسور
 زعفران از هر یک نیم مثقال غنچه گل سرخ سه مثقال
 طباشیر سفید با دوزخ خطائی معده نل گل داغستان
 کرباسه شمعی گل ارمنی مغول یشب سبز صندل سفید
 مقرر کزبانج از هر یک یک مثقال کشتیز خشک
 منقح تخم حرقه منقش از هر یک سه مثقال انجیر
 صلابه باید گرد با کلاب برنگ سماق صلابه نموده
 باقی ادویه را کوفته بخیته بر ب شیرین در بسبب شیرین
 از هر یک پنجاه مثقال بسبب شربت دو درم
 جوارش آج دیگر آن مرموم بخت عالیجا بالطف علی
 برادر زن نادر شاه تالیف نموده اند که آزار قرصه شانه
 قدیم و ضعف معده و بواسیر و ضعف باه داشت
 بسبب برداشت باین جوارش در امراض مغزی

تجفیف هم رسیده صنعت آن شیر آمله منقعه پانزده
 شقال بز شک منقوح شقال فادز هر معدنی خطاطی
 کربای شمس گل داغستانی گل ارمنی مغول طباشیر
 صندل سفید کز مازج صمغ عربی بزرالبنج سفید تخم بلوط
 غنچه گلکسرخ طراشیت شیرین عنبر اشهب از هر یک یک
 شقال حسک مر بادو شقال کشتیز خشک تخم خرفه مقشر
 مغز تخم خیارین مغز تخم خرفه مغز خربزه از هر یک سه
 شقال مایه شتر اعرابی نیم شقال نبات سفید یکصد و دو
 شقال رب به شیرین رب سبب شیرین گلاب عرق بیک
 از هر یک بیست و پنج شقال بدستور مقرر مرتب نمایند
 جوارش مفرح کند و در حقیقت این جوارش همان نوله
 رودی هندیست که بسهل تصرفی میسے به جوارش
 مفرح ساخته و افعال و منافع و خواصش همان است
 و کندگی گفته که جوارش نافع است از برای حزن
 و تقویت بدن و معده و نیکو کردن رنگ رخساره و
 دفع بوسه و هان و عرق صنعت آن گلکسرخ شمش
 سفش شقال سعد کوشی پنج شقال قرفل مصطکی رود
 اسار دن سنبلی الطیب از هر یک سه شقال قرفه الطیب
 زرنب از هر یک دو شقال بسباسه جوز بوا قاقله صغیر
 قاقله کبار از هر یک یک شقال آمله منقعه بوزن مجموع
 اودیه نیم گرمی دیک شقال آمله را در سدر رطل آب
 بجوشانند تا به ثلث رسد از پرویزین بیرون کرده با یک
 رطل قند سفید لغوام آورده بسرشدند + جوارش
 آملی مفرح قلمی نموده اند که از تالیف حلاج حسین از تلامذ
 حضرت ابویوم قدس سره است نافع از برای بالیجولیا
 مرقی صنعت آن آمله منقعه چایه خطائی با در بخوبی
 طباشیر سفید از هر یک ده شقال زعفران جوز بوا اسلخ
 هندک قرفل بسباسه دان هیل بوا عود قمارے خام
 از هر یک دو شقال پوست زرد اترج پوست بیرون
 پسته از هر یک سه شقال قند سفید نبات سفید
 از هر یک نو شقال گلاب بنقاد شقال آب زرشک
 زرشک پنجاه شقال آب لیمو صفت شقال آب
 سیب شیرین آب سیب ترش آب انار آب سفرجل

یک بنقاد پنج شقال بدستور مقرر ترکیب نمایند
 از دو درم تا سه درم جوارش آمله کابدر محمد حسین شیر
 آمله منقعه زرشک منقعه گلاب عرق بید مشک
 عرق شاهنشه عرق گاؤزبان از هر یک یک مینا
 بنجیسانند تا مهر اشود و بالند و از بالایش بیرون کنند
 پس بگیرند نبات سفید یک صد و شصت شقال شربت
 آلو شربت انار از هر یک بیست شقال داخل کرده لغوام
 لغوام آوردند پس بگیرند گل گاؤزبان بسفنج با در بخوبی
 غنچه گلکسرخ از هر یک سه شقال مصطکی لغواع
 طباشیر صندل سفید دار چینی زرشک منقعه از هر یک
 یک شقال ابریشم مقصر صغیر کشتیز خشک از هر یک
 دو شقال لاجورد و منقول نیم شقال بان سرشته
 بدستور مجموع سازند و جوارش آملی از اتمت صرح
 حضرت ولینعی است از جامع این کتاب حکیم سید
 بادی خان قدس سره مقوم قلب و دماغ و معده
 است و با ضمه راقوت دهد و اشتها طعام آورد
 صنعت آن شیر آمله منقعه برگ گاؤزبان از هر یک
 نه شقال درق گلکسرخ طباشیر پوست بیرون پسته
 پسته مغز تخم خرفه مقشر پوست زرد کونله از هر یک
 شش شقال کبر با مر جان قردی مر دارید ناسفته
 از هر یک چهار و نیم شقال صندل سفید دان هیل
 قاقله کبار قرفل جوز بوا دار چینی از هر یک سه
 شقال ابریشم مقصر یا کوبیده پنج شقال مصطکی
 سه و نیم شقال زعفران دو شقال عنبر اشهب
 مشک اتیقی خالص درق نقره محلول از هر یک یک
 شقال درق طلا محلول نیم شقال با قند و عسل
 بالمناصفه چهار وزن اودیه لعنه الرسم مجموع سازند
 شربت از یک شقال تادو شقال ملاحظ آملی
 حبت اسهال بوا سیری و غیر آن نافع صنعت
 آن آمله منقعه رازیانه هر دو مساوی الوزن دروغزبان
 بار و عنق گاؤزبان بریان کرده خوب سازند هر
 حبه بقدر خود شربت از نیم درم تا چهار درم
 و اگر سفوف نموده گفت نمایند و بالاسے آن آب یا

شیر با سه مناسب بنوشند نیز مناسب است دهن
 آنج موسه را سیاه کند و قوت دهد و مقوم بدن و
 اعصاب است صنعت آن آمله منقعه برگ مور دیوت
 پنج صنوبر اجزاء مساوی نیم کوفته در آب یک ش با زرد
 بنجیسانند و بار و عنق زیتون در دیک مضاعف نیز
 تا آب برود در و عنق بانند سفوف آملی اسهال سخت
 را باز دارد و مقومی معده و جگر است صنعت آن
 آمله منقعه سه شقال مصطکی رودی عود قمارے خام
 غنچه گلکسرخ منقوع الاقاع زیره کرمانی در بر کردیم
 رب السوس مغز تخم خیارین لغواع خشک احسن
 مساوی کوفته بنجینه شربت یک شقال با گلاب
 شراب آملی و تقویت معده بنیظیر است صنعت آن
 بگیرند آمله منقعه بیست شقال اسنتین رودی شقال
 یک شب در گلاب و آب از هر یک یک رطل بنجیسانند
 و صبح بوشانند تا به نصف رسد یا لایند و یک رطل
 شکر سفید داخل کرده لغوام آوردند شربت یک ادقیه
 محلول آملی مقومی قلب جار و سینه اشتها و باضم طعام
 است و صنعت آن بگیرند آمله نیم گرم دیار سیده را
 هر کرام که خواهند و خار بازده در آب آهک زمانی
 بگذرانند پس بر آورده پاک شسته در آب شیرین
 چند جوشی نموده که نیم پخته گردد پس از آب بر آورده
 آب را بالکل نشف نموده سرکه انگورے تند و مک
 لاهوری بران بریزند و بگذرانند تا برسد و قاقول
 نمایند و اگر سرکه منقعه یا عرق لغواع باشد و چند دان
 قرفل و فلفل و سیاه دان دران اندازند بهتر است
 و اگر چاشنی دار خواهند قدری نبات و یا چند دانه غوا
 خاک درق نموده دران اندازند + مر با سه آملی
 مقومی قلب و معده و دماغ است و صنعت آن
 بگیرند آمله با سه رسیده با لیده بزرگ دان و
 بسیار بران برزند در آب آهک صاف قدرے
 بگذرانند پس بر آورده نیکو شسته در آب صاف
 شیرین طبع نموده رطوبت آنرا از پارچه کرکاس
 صافی نشف نمایند و شیر شکر سفید صاف نموده

در غسل مصفی که بسیار غلیظ نباشد داخل کرده باش
 طبع و همتا آنکه در جرم آنها شیره لغو نماید و
 غلیظ گردد پس فرود آورده سرد کرده در مرتبان چینی یا
 سبوحی گلاب دار نمود و گاه دارند و بعد یک هفته یا
 زیاده ملاحظه نمایند اگر طوبی از جرم آنها تراوش
 نموده شیره را رقیق ساخته باز چند جوش داده
 بپزند گاه دارند و عند الحاجة یک عدد و تا دو عدد
 آنرا با گلاب شسته با آنچه مناسب باشد از طباشیر
 مسطک و وان سبیل بود و کشنیز خشک و غیره تناول نمایند
 طبوخ آج نافع است از برای مایخه لیا که حاد
 از احتراق صفرا و صفت آن آله منقعه پوست
 بلیله زرد پوست بلیله کابل بلیله سیاه پوست بلیله
 سکنجبین از هر یک بچند غناب خراسانی ده دانه اول
 سیاه تر هندی از هر یک بیست دانه اصل السوس پوست
 زرشک بچند هم را بقانون مقرر جوشانیده صافی
 نمایند و در فلوس خیار شنبلیله از حب و ترنجبین
 یک کرده از هر یک دو مثقال و نیو بالند و بیالاند
 یک اند بران دودرم روغن بادام شیرین تازه و نیم
 گرم بیاشامد نافع باد و همچون آج نافع از برای
 لیا که حاد در اوست و در استول از خط نجیب الدین
 منقعه آن شیره آله منقعه از شکر مقرر
 است بلیله کابل گل گاؤز زبان بادرنجویه گل گنج
 هین سفید همین سرخ کشنیز خشک اجزا مساوی کوفته
 برب سیب شیرین سه وزن ادویه پسته سرشته
 چینی گاه دارند تر است درم با عرق گل گاؤز زبان
 آج بار دوازده اقتراح آن مرحوم مقوی است
 است و نافع است از برای خفقان حار و از برای
 ناقصین از امراض حاره و مسکن حرارت و مزیل دوا
 سدر است و صفت آن منقعه سی درم در شیر گاه
 تازه دوشیده بخیسانند پس از شیر بر آورده بشوند
 و در گلاب بخیسانند پس آنرا با گلاب و عرق بید خشک
 و عرق گاؤز زبان و عرق صندل از هر یک یک صد
 مثقال بپزند تا ماهر شود و در یا لالیس لقره یا غزال
 موئی بیالاند و شراب سیب بچند و بیست مثقال
 چرا حله کرده بقوام آورد پس بگریزند و در بدنه
 بزرگ دانه غلطان که با سیب منقعه از شکر مقرر و در
 لقره محلول از هر یک یک مثقال غنچه گل گنج ده
 مثقال زرشک مقرر صندل سفید صندل سفید

زعفران از هر یک دودرم بسایه جوز بوا از هر یک
 یکدوم و در شکر دیگر از هر یک دودرم است اجزا را
 کوفته شیره آله منقعه بزرگ و در وقت طل آب بپزند
 تا سه رطل بماند پس بالند و بیالاند و نیم رطل غسل
 مصفی در آن داخل کرده بپزند تا بقوام آید ادویه را
 بان بپازند بعد از فرود آوردن از آتش و در طرف
 چینی نگاه دارند و بدانکه این همان محجون هندلیست
 معروف به نوش دارد که ذکر یافت

فصل در بیان مسخرجات آبجی

مسخر آج کولوسه صفت جالینوس این مسخر
 را از برای قیصر دم البهت نموده و نامیده آن را
 ارسطو ناس یعنی خیار القلب جهت خفقان حار و
 سودا و منع صعود آنچه بدماغ و سرد و در دوا صرع
 و تشنجه و مایخه لیا خصوصاً مراتی و حه و تشنگی قطع
 خون و نکات مسموم نافع است و گویند سرد است
 در جه ددم و خشک است در اول و صفت آن
 آج در شیر گاه تازه دوشیده بخیسانند یک هفته بشرط
 آنکه هر روز شیر تازه کنند پس از شیر بر آورده سرد
 روز در گلاب بخیسانند پس بپزند با شراب رامین و
 شراب سیب و شراب ریاس و گلاب و عرق بید خشک
 از هر یک دو صد مثقال تا آله ماهر شود و باز در یک
 کرده آتش بپزند تا بقوام لائق آید پس از
 آتش فرود آورده بگریزند گسرخ مندرج الاقمار
 گل گاؤز زبان نیم خرد منقعه از هر یک بیست مثقال
 صندل سفید صندل زرد صندل سفید پوست سچ را با
 سبیل الطیب از هر یک ده مثقال همین سفید و از برای
 کشنیز خشک مقرر طباشیر سفید پوست زرد بچند
 پوست زرد نارنج ابریشم مقرر کربا از هر یک
 یک پنجم مثقال مرجان قرمزی مروارید ناسفته
 غلطان بزرگ دانه از هر یک سه مثقال ورق طلا
 محلول در قرقه محلول یا قوت رمانی زرد سبز از
 هر یک دو مثقال معاون را با باب لیویا آب ترنج
 ترش حله کرده در قرق طلا زرق لقره را با غسل حله کرده

و باقی ادویه را کوفته و بخیته عین شمس دودرم بر عرق
 پسته بار و غن بلسان گداخته بدستور مقرر باش با سبک
 مزبور محجون سازند و در ظرف طلا یا چینی نگاه دارند
 شربتی یک مثقال تا دودرم مفرح آج نافع از برای
 اصحاب مایخه لیا و صفت آن آله منقعه انقاده و بچند
 درم پوست بلیله کابل پنجاه درم هر دو را در دو من
 آب بپزند تا ماهر شود و نیو بالند و از یا لالیس یا از
 پشت غزال موئی بگریزند پس نیم من غسل سفید
 خوشبو و صفت آن حله کرده بقوام آورد پس بگریزند با
 بنجوبه پوست زرد نارنج قرص لعل صفت آن صفت الطیب
 جوز بوا و آله نارمشک همین سفید سرخ زرد در قرق
 زعفران خم بالنگو نیم زرشک از هر یک دودرم و
 نیم مثقال یکدانه و نیم کوفته بخیته بان لیسر شده
 و در ظرف چینی نگاه دارند و صفت این مسخر
 به نسخه مقرر است در قرابادین نافع از برای مایخه لیا
 مراتی بلیله سیاه آله منقعه گل گاؤز زبان بادرنجویه گل گنج
 سرخ مندرج الاقمار همین سرخ همین سفید ابریشم
 مقرر کشنیز خشک مقرر اجزا مساوی کوفته بخیته
 برب سیب شیرین سه وزن ادویه پسته سرشته
 چینی گاه دارند تر است درم با عرق گل گاؤز زبان
 آج بار دوازده اقتراح آن مرحوم مقوی است
 است و نافع است از برای خفقان حار و از برای
 ناقصین از امراض حاره و مسکن حرارت و مزیل دوا
 سدر است و صفت آن منقعه سی درم در شیر گاه
 تازه دوشیده بخیسانند پس از شیر بر آورده بشوند
 و در گلاب بخیسانند پس آنرا با گلاب و عرق بید خشک
 و عرق گاؤز زبان و عرق صندل از هر یک یک صد
 مثقال بپزند تا ماهر شود و در یا لالیس لقره یا غزال
 موئی بیالاند و شراب سیب بچند و بیست مثقال
 چرا حله کرده بقوام آورد پس بگریزند و در بدنه
 بزرگ دانه غلطان که با سیب منقعه از شکر مقرر و در
 لقره محلول از هر یک یک مثقال غنچه گل گنج ده
 مثقال زرشک مقرر صندل سفید صندل سفید

کل ازین منقول بادر خوبه پوست سردون بسته
 پوست زرد و تریج از هر یک سه مثقال کشید خشک
 متشخم خرفه متشکل گاو زبان از هر یک هفت
 مثقال با زهر معدنی خطائی ورق طلا از هر یک
 یک مثقال عنبر اشب دو مثقال بدستور مقرر باشن
 سیب و آمله مذکور معجون سازند شربت از دو درم تا
 بنید آن چاشنی آرد و در دفع رطوبات مفید کسند
 و مانع صعود بخار از معده لبر است ۴ صنعت
 آن آمله منفع شش استار بادیان کشید خشک
 یک استار شکر سرخ یک من در خم کنند و بقدر مقرر آب
 بر روی کرده سه روز بگذارند پس صافی نموده بقدر
 ده مثقال آنرا بنوشند ۴ امر و سیانفت و
 در اصل یعنی مالس المواد است نام نهاده شده
 باین معجون که ذکر کرده میشود هجت آنکه مانع مواد
 و امراض است و دافع امراض و این معجون از استبا
 افضل الحکام و استاد الاطباء القراط است از برای
 ملک عصر که شکوه داشت از ضعف معده و این
 معجون نافع است از برای ضعف معده و کبد و طحال اگر
 برای اورام صلبه این اعضا و هجت در معده از
 سردی و تعوی با ضمه است و کاسه ریاح و دافع
 در معده از ریاح و تنیق النفس در لوبه که سبب ریاح
 غلیظه باشد سودا در دوازده براسه صنعت کرده و تقویت
 باه و تقویت شهوت طعام مفید است و مفتوح سردا
 و در لوب و مفتت حصا است و هجت استقا
 عظیم النفع و دافع جمیع امراض بارده است و
 بدن را قوی میکند از مزاج این معجون گرم است
 در دو درم خشک است در سوم ۴ صنعت آن به شنبه
 شیخ رئیس رحمة الله تعالی در قود آن تخم جزر سیست
 بریزد که مافی قرو مانع و بلسان سلیخ سیاه نفت از
 ذخرف تخم کرفس از هر یک یک درم فلفل سفید در لفظ
 قطش از هر یک نیم درم مرکه صافی سه درم حب
 الخارده در دوج ترکه زعفران از هر یک دو درم معجون
 را کوفه بخیته بسبب سفید خوبه صنعت است در آن

ادویه معجون سازند شربت معجون سازند قوی با کبیر
 شیخ دو درم کفت که احوط آن است که بعد از
 دو ماه که از ساختن آن گذشته استعمال نمایند
 و قوت این معجون تا چهار سال و نیم می نماید و
 شترش تا دو مثقال با جلاب و لفته شده که قوتش
 زیاد بر کاسل و نیم می نماید و دیگر گفته که قوتش
 تا سه سال بانی میماند و شترش از یک مثقال
 مثقال تا پنج مثقال باب نیم گرم و در نسخه در دم
 اسارون شامی دو درم داخل است ۴

باب الالعت مع النون

آن پنج بفتح همزه و سکون نون و فتح باه معده و
 سکون جیم معرب انه بهندی آب نامند در اکثر
 بلاد هند و سهند و کهن و بعض سواحل دریا می شود
 و عمان و سبیل و سیانفت که مشهوره و از توابع لار است
 و غیره از اماکن دیگر نیز میشود و درخت آن بسیار
 بزرگ و از درخت کردگان بزرگتر و بعد از چهار پنج
 سال تمام هفت سال از نشاندن آن شتر می آید
 بحسب اختلاف اماکن و در بالستان که آن می رسد
 و در بعضی جاها بعضی درختان تمام سال نمی رسند
 ولیکن در غیر بالستان که موسم آن است شتر آن خوب
 و لذیذ و شیرین و شاداب نمیشد و تا چهل و پنج
 سال نمی رسد و بعد از آن سردی به نقصان می
 نماید و برگ آن شبیه برگ سازج هند که و از آن
 طولانی تر و برگ بیدمانا و از آن عزیزتر و بزرگتر و
 بهار آن که سهندی مول نامند منی الجمه شبیه به
 کنب بید و شتر آن بزرگ و کوچک و با اشکال مختلفه
 و طعم متفاوت میباشد و بزرگی تر بزرگ و بزرگتر
 آمار تا فریب به یک آله هند که شاهجهانی که
 قریب بدو صد مثقال صیر می باشد تخمیناً دیده شده
 و تا یک آله در نیم دریا و نیز شنیده شده
 و بعض اشکال آن اندک منفرج فی الجملة طولانی
 سردی آن که هر یک بطرفی که بهندی چندین کو
 نامند یعنی رنگ آن شبیه بزرگ صندل و شکل آن

مانند کوسه میباشد زیرا که چندین نام صندل سفید است
 بهندی که چین کوسه نیز نامند و کچین با هجت ایشان
 یعنی طلا است یعنی رنگ آن مانند رنگ طلا است
 و این در اکثر بے ریشه و ابدار و خوش طعم و را که می
 باشد و اکثر اندک شبیه شکل و امیات کرده حیوان است
 و بهترین آن شیرین ابدار خوش بود و بی ریشه است
 و بهترین آن ترش بزرگ است بر ریشه و بعضی بجم و را که
 یکا فور و بعضی نامخواه و راز یا نه و غیره دیده شده
 و نیز از بدترین انواع آن بر تیوع صغیر پوست آن
 است که در زیر پوست آن تیوع باشد و بهترین آن
 با و صفا مذکوره نازک پوست کم تیوع که در پوست
 آن تیوعیت نباشد و نیکو ترین بیست خوردن آن
 است که سر آنرا بریده بکار دوازده و در طریقه آنرا
 برداشته تناول نمایند و نیز و اهل هند بهترین احوار
 خوردن آن است که رسیده ابدار آنرا بیست نرم
 کنند و سر آنرا بر نه تا جو عقیده در سر آنرا تا اتصال
 ایشان میباشد و در شود و بکند تا تمام آب صافی آن
 شود و ریشه آن خود نشود زیرا که ریشه آن نفیس
 لفتح است و رسیدن تیوع آن بر لب و کام در آن
 و طلق باعث سوزش و جراحات آن میگردد و اگر
 بے ریشه ابدار آنرا به این قسم که اولاً ذکر یافت و
 ریشه دار ابدار آنرا بدین قسم تناول نمایند اولی
 است و ترش ریشه دار شیرین که آب لحمی آن
 با چیدن سائر انواع دیگر زبون هر یک خالی از مضرت
 و نقل و لقمه نیستند اهل اقتباب از آنها است
 آنچه لقمه شیرین گرم و خشک است در دو درم و خام بلا
 آن در دو درم سرد و خشک زیرا که لقمه آن مولد خون
 سوداوی غلیظ است و نارسیده ترش آن مولد سودا
 حار است امراض و موسی محترقه و سوداوی فاسده
 و نباتا خوردن آن ممنوع است خصوص آنچه در
 پوست آن تیوعیت باشد زیرا که مورت ضعیف است
 و سرفاست و همچنان حرارت خاصه محرک را ایجاد
 را و مصلح آن ملا المرقع و مار الشیخ و لعاب بزرگ

مصدور ماخوذ از شسته را نامند نافع است از براسه
 طحال و برانگیختن اشتها و منافع آن قریب است
 بمنافع آب غوره و لیکن این میج سودا و سوداوسه
 است زیرا که مزاجش بار دیاسل است و کثافت
 بر جبهش غالب است صنعت آن بگیندانه خام
 شاداب و پوست آنرا در کنند و بگویند در بادون
 سنگی یا چوبی و آب آنرا بفشارند و صاف نموده
 در شیشه کنند و قدری نمک در آن ریخته در آنجا
 بگذارند چون در آن ته نشین شود صاف کرده صاف
 آنرا در شیشه دیگر کنند و در در آنجا نماند و بچند
 سکرار نمانند تا دیگر در وقت در آن نماند ولیکن باید
 که شیشه خالی نباشد و پر باشد و بالاسه آن انگلی
 روغن گل یا روغن گنجه تازه کنند تا مانع تصرف
 هوا باشد و فاسد نشود و الا بزودی فاسد میگردد و
 هر گاه خواهند استعمال نمایند روغن بالاسه آنرا
 تمام از پنبه و یا پارچه پاکر یا س نازک پنبه گرفته
 استعمال نمایند و آفته این بدون شیشه بینی خوب
 لذتبخش می باشد مزاجش سرد و اول در وقت خشک
 در آخر دوم است که آچور با صطلاح اهل هند
 انبه خام نارس پوست و خسته جدا کرده و حصه
 نموده خشک کرده نامند مانند پوست بالاسه گو
 اترج که از برای مریه خشک می نمایند و عند الحما
 هر مقدار آنکه خواهند در الطمه در صین طبع می اندازند
 ترشش و لذیذ می گرداند آن را مانند سیب
 و به ترش خشک کرده و او تهر با صطلاح اهل هند
 شیر انبه شیرین رسیده است که گرفت از
 صافی گذرانیده بر روی برگ موز پس کرده خشک
 نمایند عند الحاجة تناول کنند شیر زرد آلو خشک
 کرده از براسه این مرانبه بسیار شاداب و
 خوب نیت بلکه انبه لجه مناسب است تا آنکه زرد
 خشک کرده و فاسد نشود چنانچه انبه خام لذیذ
 باضم طعام و مقش ریاح است صنعت آن بگیند
 خام انبه بیه ریشه و اگر پوست پالوده خسته آن

میرانه در سیده شیرین آبرایان غاسل غلاط
 و از نیک ملین و مدر بول و مقوی قوسه
 و از اعضا ریسیده و گروه و مشا نه باره و باه
 یوننده رنگ رخسار و بوسه و بان و دافع نفصا
 سینه و ضیق النفس و در و سر باره رطبه و مقوی مری
 کت نفس و غذا و معاد و دافع اعیاد مانند گسه و
 آن را فریه کند و بجز خوردن تقویت و تفریح بخشد
 از مکنی زمین را زائل کند و مضر محردین و صفراوی
 ارجان اطفال و امراض دهان و لثه و دندان و
 درک ریاح بوسیر و گروه مخصوص شیرین لجه بیه
 سراز اقسام زبولن آن و مورث حکم و جرب و قوبا و
 امراض و موی سودا و مصلح آن آب دوع سرد کرده
 آب سرد و اهل هند گویند که مصلح و دافع نفخ آن
 فیل است و برای تقویت باه و بدن و فریه شیر تازه
 و سفید و گویند ضعف جگر و مصلح آن مویز است و
 خشک و یا بخیلین بهتر باشد و مغز است و بچند
 آن قابض استمال است چون صفوف نموده با
 یا با رویه مناسبه بقدر حاجت بیاشانند و خاک تر
 آب آنجست نوزف الدم و طلاسه آب تر باسه
 زک آنجست در از گردن موی سیاه داشتن و نوز قاطا
 آن نافع و تبرج آن حاد یا بس در آنکه آن شبیه با کلمه
 نبتة الحنظل تمام نارس که بقارسی برنج بشیرازی سبه
 اند و دریا سینه دوع آب و داخل که میخورد و اگر
 تبرج آنرا گرفته برین قسم که چوب سر آنرا در هنگام سبک
 قام است شکسته و زلفی میج نمایند و قطره آنرا در
 ر آب دوع داخل نمایند بعینه طعم و رائحه آن قریب
 به شیشه خواهد بود و برگ و پوست آنرا و چوب و سخت آن
 نیز همان رائحه است و مصلح تبرج آن چربا و شیر تازه
 و سفید است بر آنکه نیمه اشتها که در طعم و رائحه
 خواص این میوه یافت میشود در رایج میوه دیگر نیست
 بسیار خوب آن تزجج بر اکثر میوه دارد و بدن آن نیز
 زبولن ترین گل میوه است که آب آفته انبه که
 بندی اسرس گویند زیرا که بس بزبان هندی آب

ته بسته باشد بهتر دوست و استسته آنرا در کرده و
 هر یک بندگی با پوست و خسته که بعد از جدا کردن هر
 که مانند زنجبیل تازه که به هندسه ادک نامند
 نیم آنرا پوست آنرا جدا کرده بر سنگ صلاویه یا کبیره
 و در جدا جدا نرم بسایند و در وقت ساینده آن اگر
 آبه زیاده از آن هر دو بر آید در ظرف صینی نگاه دارند
 و بعد ساینده هر دو را در هم نموده آن آب را
 در آن ریزند و نمک بقدر آنکه ذائقه آنرا نیکو گردانند
 و از هر یک از دار چینی و قرفل و نعناع خشک و
 قلف سیاه سرخ هند و خردل مقشره و قاقاقه کبار
 سیاه و آنه کوفته بیخته یک توله کش نیز خشک کوفته بیخته
 نیم پاد آنرا بهندس نفع و اگر نباشد سرکه انگوری
 یا شبنم بخورد یک آنرا داخل نموده در مرتبان صینی کنند
 و در آفتاب گذارند چون رطوبت آن کم گردد و عرق
 نعناع باز حاصل نمایند و اگر شبنم بخورد بسیار تند
 باشد نصف یا ربع آنرا داخل نمایند و در مرتبان
 مانند بنگاله عرق نعناع یا سرکه نیم آنرا کافه است
 و عند الحاجة بقدر مطلوب باطعام تناول نمایند
 و در از هر چهاره قلفل سرخ نصف یا ربع وزن آن
 داخل نمایند حلوا و آب لیمو روغن مسکن صفت سر
 و مقوی قلب حار و کبیر و مسکن عطش و لذیذ است
 صنعت آن بگیند انبه خام نارس بر ریشه و پوست
 سبز و خسته آنرا در کرده با قدری آب طبخ نمایند تا
 مهر گردد و از صافی بگذرانند بقسمی که غلیظ بقوام
 باشد پس بگیند وزن آن و تا بد و وزن شکر سفید
 و صافی نموده بقوام نبات و قند آورند و بر تهر همچون
 سازی بر هم زنند و ببالند اندک اندک کف سفید
 بیضه مرغ مزوج باب بر آن بیاشند تا سفید و با
 گردد نگاه انبه پالوده را بدان مزوج کرده زبانی بگیند
 اگر نماند تا شفت رطوبت آن گردد پس قدری
 زعفران و قلیله مشک با کلاب سوخته صافی کرده
 بدان مزوج کرده فرود آورند و نظر نما کشیده تناول
 نمایند اگر قرض دهند زیاده شفت رطوبت آنرا نموده تهر

زعفران و خشک ذاخل کرده نشفت رطوبت گلاب را
 نیز نموده بر تخمه بچن کرده بطریق لوزینه بر فردا اگر خواهد
 در حق طلا و نقره بران رنند و از انبه سفید برین رسیده
 نیز اگر خواهند برین دستور مرتب نمایند و اگر خواهند برین
 مغز بادام و پسته مقشر اضافه نمایند و باره روغن نیز بر تری
 معلویات دیگر مرتب نمایند و خوش آب این قیاس
 است بشربت غوره بگیرند انبه خام نارس و پوست
 داخته آن را دور کرده و بخلال چوبه سورخناس
 بسیار در آن کرده در گلاب شکر بچشانند تا گلاب
 ترش شود و بقوام آید پس جرم آن را دور نموده در شیشه
 نگاهدارند و عند الحاجة بقدر حاجت تناول نمایند
 شراب اینج قریب است شراب حصرم در خواص
 و افعال الا آنکه سودا ویت برین غالب است
 صنعت آن آب انبه خام را گرفته یک جوش داغ
 فردا در آن بگذارند تا در آن ترش شود آب صافی
 آنرا بگیرند در روش را دور کرده در دمن آب آن
 یک رطل قند سفید یا ن مقدار که ذائقه آنرا گرداند
 داخل کرده بقوام آورند و الفسج ابیح مقوی استحا
 مطیب نفس و مغز است و صنعت آن کبیر
 انبه خام را پوست داخته آن دور کرده ریزه نمود
 در آب صاف ذاخل کرده بگذارند چهل ساعت تا آب
 ترش شود صافی نموده نبات سفید بقدریکه آن را میخوش
 گرداند داخل کرده بیاشانند و عرق آب اینج خام
 و خواص لطیف تر از آب افشره آن است و صنعت
 آن آن است که بگزینند انبه خام تا داب نارس
 دراد در مشرع و امیق نقره با یک سفالی در سر و بش
 معکوس عرق کنند در شیشه نموده قدری نمک
 داخل کرده با قصاب گذارند و بر بالای آن قدری روغن
 کبیر تازه کنند تا نه هوا محفوظ ماند و در آنرا بعد از نشین
 شدن دور نمایند و عند الحاجة بدستور آب لیمو
 قدری سیره نبات یا قند داخل کرده افشره سازند
 و یا درون شیرینی مانند نمک و اگر خواستند
 چاشنی قلاب یا اشتها و طعامها ازین میتوان نمود

قرص استه ایخ قاض و مقوی معده و خوشبو کنند
 و مان است و صنعت آن بجز استه ایخ خشک
 و پوست بالای آنرا دور کرده مغز آنرا بکوبند و قدری
 نمک و زنجبیل خشک کوبیده داخل کرده باب لیمو خرم
 کرده قرضها ساخته خشک کرده استعمال نمایند و اگر
 بجای آب لیمو عرق غوره کنند و آب انارش بهتر است
 و اگر به یک فقه خوب ترش نکرده تا نیا با ز آب لیمو
 و یا بغیر آن خمیر نموده اقرص سازند و اگر داغ
 است انبه را در آب لیمو نمک بر روده نمایند بهتر است
 تلمیه ایخ و دویازه و آتش آن نذیر و مرغوب
 میباشد و صنعت آن مانند صنعت قلیه و دویازه
 و آتش سفوف و قلع خامض است که از انبه
 ترتیب دهند و آب آنرا در مطبخات و بیلا و پاسه
 چاشنی در خواهند قدری شیرینی نیز اضافه میکنند
 مثل ایخ نافع است از برای صلابت لجام
 اشتها و نفیته حصار کلیه و مثانه و اکثر آن در
 حکه و جرب است و صنعت آن بگیرند انبه کبیر
 غلام استه نالته بی ریش پوست آنرا دور کرده
 شق کنند و استه که در میان آن است بر آورند و
 بپزند و سیاه دانه و یک دو دانه قمر لعل و زنجبیل تازه
 درق کرده و چند دانه سیر قشر بجای آن بپزند و
 بخلاهما حکم نموده و یا پرشته باریک بسته در سرکه
 اندازند و بگذارند تا برسد و اگر بجای سرکه آب
 نارس یا آب لیمو یا عرق غنغاع کنند مناسب است
 و اگر خواهند درین قدری نبات داخل کنند تا
 چاشنی دار شود و درین صورت نمک که داخل کنند
 آن مقدار که مانع آید از فساد آن و نیز اگر خواهند
 کویک آنرا رنگ نموده سرخ دیاسبزه و یا زرد
 سرکه مقطر اندازند تا برسد و بعد از رسیدن آن را
 تبدیل کنند و سرکه مقطر جدید بران ریخته تناول
 نمایند و اهل هند آنرا شق کرده بران خردل مقشر
 و نمک مالیده بپزند و در آن قصاب می گذارند
 بجای آن آب کبیر بران میریزند آنقدر که از روی آن

بر گرد و پس قدری روغن سرخ شده تازه بران بریزند
 که از روی آن بریزند تا لایح آید از فساد آن و بر
 در آن قصاب میگزارند تا برسد در وقت استعمال
 از آن بر آورده بپارچه کرباس پاکه روغن آنرا
 نموده با کچوری و طعام بچین برافزاید و با چار آب
 می گویند و تلویح دیگر آنست که پوست آن را دور
 نه کرده بران قدری خردل مقشر و نمک مالیده و در
 آن قصاب سینه بپارند و میگزارند تا نمک نرم گردد
 پس سرخ شده تازه بران میریزند آنقدر که از روی
 آن بریزند و در آن قصاب میگزارند تا برسد و عند الحاجة
 از روغن بر آورده از پارچه پاکه روغن آنرا
 کرده بخوبی بپوشند آنرا دور کرده این عمل بسیار
 و این بهتر است و این نوع را با صفا خود اچار
 تیلی میگویند زیرا که مطلق لعل را اچار در روغن نرود
 تیلی نیامند و نفع دیگر آن است که میگویند انبه خام
 را پوست آنرا دور کرده ریزه ریزه شکل لوز بریده
 قدری خردل مقشر و زرد چوبه کوبیده و نمک
 و چند دانه قمر لعل و سیر باس کویک مقشر و زنجبیل
 که بپزند و اگر گویند درق کرده در آن و افکار
 در صبا کویک بسته در شیشه دهن کشاده یا مرتبان
 چینی کرده بر روی آن روغن سرخ شده تازه خالص
 که روغن خردل سفید است میریزند و می گذارند تا
 برسد و عند الحاجة بقدر احتیاج از صره بر آورده
 با طعام بخورند و اگر خواهند بجای روغن سرخ
 بر روی آن میکنند و بعضی در صفا نالته آن را ریزه
 کرده همان دستور در شیشه و یا مرتبان کرده روغن
 یا سرکه بران میریزند و آن قسم در صره بسته را بستند
 اچار بولی و قسم در صره نالته را بچین میگویند و بعضی
 بپزند و در آن چین میگویند و نیز تخم نارس نازک آنرا
 و یا با انبه در شیشه کرده سرکه بران میریزند و میگذارند
 تا برسد و این لذیذ و قاض و نافع برای اسهال است
 و بجای ایخ مقوی نفس و دفع خلط آن
 صنعت آن نیز انبه خام و پوست آنرا جدا کرده

استه از اسهول آورده و در آب آهک اندک زانی
 که از آن تا شکند گردد پس بر آورده پاک شده و در
 آب چند جوش داده بر آورده آب آنرا شست کرده در
 نبات بقوام آورده داخل کنند و چند جوش دیگر داده
 بر تن مر با پوست اترج و آمله و سیب و بهر غیر
 در ظرفی کرده بخند حاجت بکار برند و بعضی این را رنگ
 نموده چنانچه در تشریح آن ذکر یافت مر با میانه چون
 مر باست اینده متداول و کثیر الاستعمال است حاره
 از آنجا با طرائف میسند و همچنین مر باست آمله و هلیله
 زنجبیل و بیل و غیره مانند جمع مر باست رایج است که
 مانند تقویا + انجات اسم اقسام مر باست است
 چون انبر مر باست زنجبیل مر باست آمله مر باست غیر
 انبر مر باست هر چند در ذیل آن ذکر کرده میشود
 که در تعالی محمود سحری گفته که انجات بمنی مر باست
 است و آن چیز باست که ترتیب کرده باشند
 ناما مسل و بغیر عمل نیز و بعضی افاضل لاطبا گفته
 انجات چیز باست که مختلف و ترتیب نمایند آنها را
 عمل و یا شکر که با هم متحد گردند مانند پنجه در میان
 ترتیب نمایند آنها را با عمل تا آنکه هر یک از دیگر
 سبب کیفیت نمایند آنها و مختلف با هم نگردند و اتحاد
 آنها از برای تنقیه رطوبات و فضول یا قیام از غذاست
 مقدم و یا از برای جوش نمودن راغله در آن است
 تقویت باه چون مر باست زنجبیل و یا استعمال آن
 در بعضی لذت لذت است چون مر باست که
 پوست هند و دانه انبر بارلیس و انبر بارلیس میسند
 از انباری زرشک و زازاز نیز مانند اجواب
 یا در آب آنرا از نامند ثابست مثلثه و ابل مصر آنرا
 قده و گفته شده که قراقاط سیده است که آنرا جوی
 و قال نامند و آن نوع از انبر بارلیس است و با
 که قراقاط است نوع از انبر بارلیس و معروف
 عمل انبر بارلیس شقی از دانه است یا بدانه آن
 در زرشک است در دم و شیخ الرئیس در آنرا

و یا قوت قابضه و مقوی سده و جگر و دل و مانع یخنت
 مواد با اعضا و قاطع صفرا و تشنگی و مسکن حرارت
 سده و جگر و غلیان و سیلان خون از اسفل و بواسیر
 و رفع سیلان رحم که منمن شده باشد و باد و یه حاره
 خوشبو مانند منبل الطیب و امثال آن منفتح سده
 جگر و مقوی جگر سرد و تر و سایر احتیاجت اسهالیکه
 از ضعف جگر و سردی احتیاجت استسقا و بواسیر
 حاره جهت سردی و با آب افستین جهت تقویت
 با ضمه مفید است و آب آن مانع قزو غشیان و یا زعفران
 جهت صلابت جگر مانع درد آن به تنهاست و
 بادویه مناسبه جهت قرصه امعا و سح و اسهالیکه
 ضعف احتیاجت بوده باشد مانع و ضداد آن را در اول
 حاره و مولد ریح است و مصلحت تر لقل و قاطع طبع
 و مصلحت شکر و شیرینی با است و صاحب فشار الاستقام
 مضر با صاحب اعتقال طبع گفته و قدر شربت از آب
 آن تا بابت مشقال و از جرم آن تا با نوده مشقال
 و از دانه آن تا مشقال است و بدیش مثل آن گل
 سرخ است و دو ثلث آن صندل سفید و پوست
 نوح زرشک ارضیس است بalf مدوده و کون را
 و کسیرین مجعده یا شنه آتخانیه و سین ممل و چنین بن
 آنحق در الف مع الزاز ذکر کرده و زبان این و مشق
 و مضر و در ریح خوانند طبعیت آن گرم در اول و
 خشک در دوم یا قوت با سده و قابضه و مانع تعفن
 اخلاط و طبع آن مقوی جگر بار و مصنفه بدان زائل
 کننده قروح دهان و غلارخ جنبیه آن هر نوع که باشد
 و در دهان و مقوی لثه و قطور جوشانیده آن با
 کلاب و همچنین جیساییده و زرشک گفته رطوبات
 سائله در ریح بقیه ریزمن و حافظ صحت آن در
 هنگام غم زبان علت و استامیدن مطبوخ آن با
 شراب و سرکه رافع درد جگر و درم و منفتح سده آن
 و حقه طبع آن منقح طهر و قرصه امعا و گفته اند که طبع
 ریح گرم جگر کوفندان است و خوردن جرم آن با
 شراب جهت در جگر اگر تپ نباشد و آب سرد اگر

تب باشد و احتمال بران مقوی با بهره و در جمع افعال
 مانند میزان است و بجای آن مستعمل و عصاره مطبوخ
 منعقد آن در افعال مانند حفص می است و قدر شربت
 از جرم آن در مشقال و در مطبوخ تاسی درم و مضر صفا
 سعال و مصلحت عمل است و شیخ الرئیس نوشته که گفته
 شده که چون ریح آنرا بر شکم زن حامله بزنند مرتبه
 یا طبع بران کنند اسقاط جنین آن مینماید و مانع
 سیلان دم از اسفل را با اغذیه متخذه از انبر بارلیس
 انبر بارلیس سرد و خشک است و غذاست صلیح و مانع
 از برای کبیر و از برای محمد درین و مقوی سده حاره
 اصلح است از ساقیه از برای کبیر حاره و مانع است از برای
 الدم و صلیح است از برای کسایطکه و موسی مزاج باشند
 اصحاب صدرع و موسی جهت آنکه مولد میگردد و از آن
 خون باردیاس بل غلظت و قلیض و سزا و آن است
 که کسیکه نخو است باشد جسم شکم نیز دوران بخیر و استفراخ
 حب القرط و کسیکه اراده عمل بطن داشته باشد نیز
 دران برگ حماض و سماق و لقله الحما و عدس
 و نیز صالح است مرا صاحب صدرع بمشارکت قلب
 بسبب سوی مزاج و موسی قلب و هرگاه بوده باشند
 صدرع حار لطیف در طبع باید که بوده باشد صاحبش
 انبر بارلیس و امثال آن از چیزهاست که دران جهت
 و عفو صحت باشد و نیز مانع است از برای استسقا هرگاه
 با حرارت فراخ باشد و باید که اقتصار کند صاحبش
 بمزوره انبر بارلیس با کاسنی تازه بقدریکه حاصل شود
 مراد از غشی و انبر بارلیس در هر حال غذاست جد است
 از برای اصحاب استسقا از حرارت و چون کاسنی تازه
 و کاهوسه تازه را بچخته مطیب باب زرشک سازند
 غذاست نیکوست از برای اصحاب یرقان و ذوال
 صفرا دی و کبدی و خونی حادث از حرارت سده و
 و با بجا انبر بارلیس اصلح چیز با است از برای اسهال مراری
 هرگاه بریزد و قرصه صفرا بسوسه سده از کبیر و آنرا
 صباغ و لوان است و بعضی آن است که مانع است از برای
 کبیر و ضعف و حرارت فرا حسان که صنعت آن

اشک جوخ مرغ یا وراج از زرشک بیدانه یا اندک
 کشنیز بر کرده بنزد باکاسنی تازه و اندک عناب شلب
 و بخورند و لاون دیگر که نافع است از براسه اسهال
 صفراوی و صدراع حادث بمشارکت کبد بسبب صعود
 انجیره و مویه و صفراویه از کبد بسبب سردی که میاید
 که بوده باشد غذا سے ایشان غذا سے لطیف خفیف
 مانند زرشکیه و صغیر دیگر آن است که بگیرند برنج را
 در آب بنزد و آب زرشک تازه یا آب زرشک
 خمیسانیده و قدری نبات که آنرا لذیذ گردانند تا
 شیریه با دام شیرین یار و عناب با دام شیرین داخل
 کرده بکار برند و اگر استفراخ تازه یا خرفه تر یا کدو را
 نمایند مناسب است و اگر ماش مقشر یا برنج داخل
 نمایند خوب است و این فروری زرشکیه را در وقت حمز
 حاده و شدت حرارت استعمال باید نمود و لاون
 دیگر از زرشکیه نافع از براسه اسهال صفراوی هرگاه
 ضعف غالب بود و خون سقوط قوت با شد
 صنعت آن بگیرند گوشت مرغ جوان و بنزد در آب
 و نقل آزاد و کرده پس زرشک و به شیرین منقطع
 و کشنیز خشک بسیار داخل کرده بنزد تا ماهر شود و لاون
 باشد نمک آن نمک درانی بریان کرده و بخورند و صغیر
 دیگر از انبر بارسیه صالح از براسه صفراوی که بوده با
 از کبیر صنعت آن بگیرند برنج سبغ رنگ و
 بریان کرده آب دران داخل نمایند پس زرشک
 بیدانه و حب الرمان حامض هر دو برابر داخل کرده
 بنزد از نذر دران تر با سه بقله الحماق ریزه کرده بنزد
 و مطیب سازند بکشنیز خشک سوده روغن بادام
 شیرین و بخورند و لاون دیگر آن است که گوشت
 بزغال یا بره یا گوشت طیور خفیفه چون مرغ بجهت و
 خروس و کبک و مرغ و خروس و دراج و کبک و طیور و ج
 جوان را قطععات نموده در آب و نمک و میاز بقدر
 حاجت بنزد و کف آنرا بگیرند پس آن گوشت را
 از ان آب بیرون آورده بار و عناب گاو و پیاز
 حلقه نموده و قدری مصالح حاره چون دار چینی و لاون

و کشنیز خشک و بیل زرقه و زیره کرمانی در پارچه
 نازک بسته دران اندازند و بار و عناب سبغ رنگ
 پس مصالح را با آب گوشت دران اندازند و بنزد
 چون گوشت بپخته شود آب زرشک و قدر سفید
 بقدر حاجت داخل کرده بنزد و فرود آورده بانان
 با جلا و بخورند و اگر خواهند بعد از بختن گوشت قدر
 قدری برنج داخل کرده بنزد تا بپخته شود پس آب
 زرشک و قدر بقدر حاجت داخل کنند و یک دو جوش
 جوش دیگر داده فرود آورند و تناول نمایند و اگر
 درین قلیه انبر بارسیه اندک زعفران از برای تقویت
 قلب داخل نمایند بهتر است و اگر خواهند درین زرشک
 از بقول مثل اسفنج و صغیر تازه و ترش شود
 برگ چغندر و روغن چغندر درق کرده در کدو اشال
 آن در وقت طبع داخل نمایند بدست و غذا سے
 موافق است از براسه از بجهت صفراوی و مویه و
 تقویت معده و کبد حار میکند و صغیر دیگر آن است
 که بنزد برنج را در آب نامحار شود پس آب زرشک
 و قدر سفید و مسکه بمقدار سه که بگرداند آنرا خوش
 طعم و لذیذ داخل کرده دو سه جوش داده فرود
 آورده بخورند و مصالح دران قدری چند برگ
 نفع باشد و حب حاجت شور با کاش یا عدس
 و از بقول چون اسفنج و کدو و خرفه و سبغ داخل
 این خرد و انبر بارسیه نمایند و اگر تقویت و زیادتی
 غذا کمیت خواسته باشند گوشت بره یا بزغال
 را بنزد پس دران برنج داخل نمایند و روغن بقدر
 بگرداند آنرا طیب الطعم و بنزد تا برنج ماهر شود پس
 آب زرشک و قدر سفید داخل کرده چند جوش داده
 فرود آورده بخورند و گاهی داخل میکنند زرشک
 بیدانه در قوی و در شکم مرغ و در مرغ پلا و در روغن
 کباب و در شکم بزغال و بره اللمک در دم بخت نیر
 به تنهایی و یا با کشنیز سبز از براسه چاشنی آن
 افشرد انبر بارسیه نافع است معده و کبد حار را
 و اشتها سے طعام آورده و باعث معده کند صنعت آن

بگیرند انبر بارسیه است شقال و در مقدار و شقال
 آب بخسایند و صافی نموده پانزده شقال نبات
 سفید داخل کرده به برف و ج سرد کرده بنوشند
 نیکو و اگر خوش آب انبر بارسیه یارب با شراب
 آن را در آب حل کرده افشرد ساخته برف یا ج
 سرد کرده بنوشند نیکو تر است و دیگر احتیاج بشرت
 ندارد و جوش انبر بارسیه ساده مسکن حرارت
 و مقوی کبد است و صنعت آن نبات سفید را بقوا
 آورده آب زرشک داخل کرده بقوام آوردند بر
 سنگ بنزد و بنزد مانند لوزیات و بقدر حاجت
 تناول نمایند و جوارش انبر بارسیه دیگر اسهال معده
 و معده نافع بود و صنعت آن زرشک منقعه اسهال
 حب الاس بوداده آرد کنار ناخواه زنجبیل از بجهت
 پنجم کوفته بختی بارب زرشک و قدری قدر
 بقوام آورده بسزند شربتی که درم به حب
 انبر بارسیه نافع از براسه امراض کبد و صنعت
 آن زرشک منقعه شقال نیم کاشنی نیم خرفه
 نیم خیارین مقشر از هر یک یک و نیم شقال درق
 دو و نیم شقال ریوند چینی منقل لطیب از هر
 یک یک شقال کوفته و بختی بلعاب بزر قطره
 خوب سازند شربتی یک شقال با انچه مناسب
 باشد و جوش آب انبر بارسیه مقوی معده
 معده و کبد حار است و نافع است از براسه حمیات
 حاره و سوزن حار کبیر صنعت آن بگیرند شکر سف
 و بدستور مقرر آنرا صافی نمایند و در یک من آن نیم
 من آب زرشک بیدانه یا زرشک با دانه تر تا
 پاک شسته افشرد داخل نموده بچشانند بقوام
 جلاب آید صافی نموده در ظرف شیشه یا چینی
 دارند در وقت حاجت دوا و قی آنرا با یک
 پیاله آب سرد حل نموده بیاشامند و اگر برف
 و یا ج سرد نمایند بهتر است و این شراب انبر بارسیه
 است فی الحقیقه نیمه انبر بارسیه مقوی معده و کبد
 است و اشتها سے طعام آورده و صنعت آن زرشک

یک سن در آب یکسان روز بخید مانند و صبر روز دیگر
 بالدر صافی نموده با یک سن قند سفید بقوام خمیره آرد
 مصطک و انیسون تخم کاسنی سنبل الطیب قاقله کبار
 قاقله صفار از هر یک دو مثقال کوفته و بخته داخل
 کرده تیز ترند تا خمیره شود و در ظرف چینی نگاه داند
 شربت زعفران نافع باد و دواست قرص انبر بارسی
 نافع از برای اسهال اطفال و قتیکه تهج در یا و صورت
 آنها بمرسیده باشد و صنعت آن قرص زرشک بارد
 زعفران ایون نیم دانگ آله خشک منقعه کینک
 مطفص کنه اقا قیا از هر یک یک طسوج کوفته بر آب
 شیرین بچردم سرشته تناول نمایند و بعد از آن گلاب
 یک مثقال بنوشند و دواست قرص انبر بارسی دیگر نافع
 از برای اسهال زرد بانی که بسیار باشد و موجب سنج
 زهر شیره و صنعت آن قرص زرشک کافوری بود
 مثقال شیره پنج انجبار شیره دان هیل نار شکر بریان
 از هر یک یک مثقال شیره تخم خرزهره بریان شیره تخم کاسنی
 رب بقیعین از هر یک پنج مثقال با عرق کاه کل بنوشند
 رب انبر بارسی نافع از برای اسهال سوزان حار
 بود و بعد از استفراغ و حاصل شدن علم بانکه نمانده
 در بدن غلط موجب صدمه و نیز نافع است از برای
 اصحاب خمار و صدمه خاری و صنعت آن بکیر نند آب
 انبر بارسی را و چند قطعه بقیعین در آن اندازند و در
 آب سنگ با آتش ملائم بپزند تا بقوام آید شربت و دواست
 رب انبر بارسی دیگر معده و جگر را سودمند بود و تری
 وارد و التهاب صفرا و تشنگی نشانند و سحر را نافع بود
 سنگ بپند و صنعت آن آب زرشک تازه را گرفته
 در دیگ سنگی با آتش ملائم بپوشانند تا برنج بر بقوام
 آید و این رب اقوی است در عمل خود چون در وقت
 طبع قدری قند سفید داخل کنند میگردد الحظ و کبر
 فعل خود ضعیف میشود و قریب میگردد و لثراب انبر بارسی
 ساده و گاهی اضافه کرده شود در آب زرشک طباشر
 سفید و صمغ عربی بریان گل مخموم بچسب شربت حنظل
 بسوزد برید و قبض و گاهی در آب پیچیده در آن

مقوی معده و کبد مثل عود هند و دار چینی و غیره
 و مصطک و طباشیر سفید و صندل سفید مانند اینها
 و گاهی داخل میکنند در آن ادویه قلبیه نیز هنگام
 حاجت با آنها مانند قاقله هیل بود و قرقفل و زعفران
 و سنبل الطیب و مانند اینها و قتیکه مانع از داخل
 این ادویه مانند حرارت مزاج نباشد و باید که ازین
 ادویه صفت ارسه داخل نمایند که بیرون نبرد و طعم
 اصلی خود یعنی بختی باشد که مره این ادویه بران
 غالب نباشد بلکه مره رب غالب باشد

فصل در بیان سفوفات انبر بارسی
 سفوف انبر بارسی نافع از برای سردم حار کبد
 و حرارت کبد را ساکن کند و در آن نمایند و سره بکشاید
 صنعت آن عصاره زرشک چهار درم و در لسنه و دیگر
 یک مثقال است مغز تخم خیارین مغز تخم خرزهره از هر یک
 پنج درم تخم کاسنی تخم کثوث طباشیر سفید از هر
 یک سه درم را زبانه تخم کرس انیسون از هر یک درم
 و در لسنه و دیگر رب السوس دو درم لک مغفول چهار
 دانگ زعفران سنبل الطیب مصطک انستین رودان
 هر یک دو درم کافور قیصری و دودانگ داخل است
 و اگر مره بسیار باشد صمغ عربی و کتیر از هر یک درم
 داخل کنند و در او مل و با شیره تخم خرزهره و سنجید
 ساده دهند و در او آخر با سنجید سردم و سفوف
 انبر بارسی معده و جگر را قوت دهد و شکم بپند و در حشا
 را گرم گرداند و صنعت آن ناخواه زنجبیل منقعه زرشک
 منقعه انار دان ترش بریان کرده آرد کتیرا
 هر یک دو درم قند سفید صیت درم کوفته بخته نگاه
 دارند شربت یک مثقال سفوف انبر بارسی نافع از
 برای اسهال کبیر و صنعت آن زرشک منقول
 لک مغفول از هر یک سه درم گل سرخ منزع الا قاع
 شش درم قوه الصمغ طباشیر سفید صندل سفید
 نشاسته صمغ عربی از هر یک ده درم ریون پهنی
 یک درم و نیم تخم حاض سه درم زعفران یک درم
 کوفته بخته شربت دو درم باد و ع آهن تاب بپند

فصل در ذکر لسنه سکجنات انبر بارسی
 سکجنین انبر بارسی سحر علی که قدس سره موسوم
 به لی مفتح سد با وسکن حرارت آن و حرارت معده و
 قلب نافع از برای حمایت صفراویه و حمی محرقه و التهاب
 و کرب معده و معده را قوت دهد و اشتها را طعام آرد
 و طعام بگذارد و در وقوع خمار نماید و در اربول کند و این
 سکجنین نافع است از برای صدمه ایس و قتیکه با حرارت
 باشد بخت آنکه این سکجنین مسکن است و تقویت
 معده درین مرض واجب بخت مضم غذا زیرا که مضم
 غذا بسبب ترطیب است و دالته که این سکجنین
 گذارنده غذا است و هر گاه بالینت طبع باشد نقل
 ضرور است چلیبیت از برای اسهال در امراض بسیار
 پس انبر بارسی که درین سکجنین است موجب قبض عقل
 طبیعت است و صنعت آن زرشک منقوع ربع سن برنج
 در دو درم آب و دوا قیه گلاب یک شب بخسبند
 و صمغ از غیر مالیدن زرشک آب صافی آنرا بگیرند
 و در درمل شکر سفید صافی کرده داخل کرده در دیگ
 سنگ بپوشانند و قدری سفیده تخم مرغ در آب مخلوط کرد
 بر سر زنده تا کف کند و کف آنرا بر آن زنده و کف
 آنرا بگیرند تا زمانیکه دیگر کف نیابد پس از آتش
 فرد آورده بگذارند تا در شکر فرو نشینند بسیار صفت
 صافی نموده باز در همان دیگ کنند و پنج استار
 تبریزی سرکه انگوری و نیم من آب منقل داخل کرده
 با آتش ملائم بپوشانند تا بقوام آید پس فرد آورده
 سرد کرده نگاهدارند شربت و دوا قیه سکجنین انبر بارسی
 ایضا قدس سره موسوم به لثا مفتح سده و کبر و مسکن
 کبد و معده و قلب است و نافع است از برای حمایت
 صفراویه و حمی محرقه و التهاب و کرب معده و معده
 قوت دهد و اشتها را طعام آرد و طعام را بگوارد
 دفع خمار کند و صدمه خاری را نافع است و صنعت
 آن بکیر زرشک منقوع از حب صنعت رطل در دو درم
 آب صافی دوا قیه گلاب بر روی دیگ کرده یک شب
 بخسبند و در روز دیگر از غیر مالیدن آنرا صاق نمود

از پارچه یک فشار داده تا تمام آب صافی آن بر آید پس در آن دو رطل قند سفید داخل کرده در یک سنگ بچوشانند و سفیده یک عدد تخم مرغ را در آب حل کرده بر هم زنند تا کف بسیار بر آید پس آن کف را بر آن زنند تا کف بر سر آورد آن کف را تمام بگیرند و فرود آورده بگذارند تا در آن تر نشین گردد و بارچه صافیه صافی نموده باز در همان دیگ کنند و پنج استار کمره انگوری که هر استار پنج مثقال باشد در آن داخل کرده با آتش ملایم بچوشانند تا بقوام آید پس از آتش فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاهدارند شربت دو اوقیه و گاهی اضافه کرده میشود در سببین آب و آب سیب و آب انار و لبا باشد که داخل کرده درین سببین ادویه مقوی معده و کبد و ادویه مقوی قلب که در انبر باریس ذکر شد بشرطیکه در آب انبر باریس گذشت سببین انبر باریس منقول از بیاض مجربات میرزا ابراهیم حکیم باشد ابن اقا شرف تالیف میرزا محمد باقر حکیم باشد صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین از هر یک یک عدد و پنجاه مثقال سرکه که خمر کنه یک عدد مثقال آب زرشک و گلاب از هر یک دو عدد مثقال نبات سفید ششصد مثقال بدستور سببین بریزند شربت از یک اوقیه تا دو

فصل در بیان شربت ابها اسک و عمود در آنها انبر باریس است

شربت انبر باریس تریانه جهت رفع سموم قابل د خفقان و کرب و غمیان و ضعف استها و بر آید طین آن و گزیدن اضی مجرب است صنعت آن آب زرشک آب سیب ترش آب سیب شیرین از هر یک یک رطل آب لیمو نیم رطل نبات سفید بقدر حاجت بقوام آورد و اگر آب ترنج نیم رطل و مر و ارید ناسفته محلول دو مثقال اضافه کنند در اکثر امراض قائم مقام تریاق فاروق شربت انبر باریس سفید که قدس سره موسوم به لبا نافع از برای اسهاب صدرع صفراوی هرگاه سببین است و سیت طبع ایشان باشد صنعت آن آب زرشک

مازه یک رطل و اگر زرشک تر نباشد نیم رطل زرشک خشک در دو رطل آب یا شرب بنجیا نند پس روز دیگر بچوشانند آن مقدار که کف است بماند پس نیم رطل آب به نیم رطل قند سفید داخل کرده بقوام آورد شربت دو اوقیه با شیره تخم خرفه مقشره شربت انبر باریس ایضا که قدس سره موسوم به لبا سور مزاج حار کبدر معده و قلب نافع است اشتها طعم آورد و اعاده شهوت طعام زائده از حرارت کند و ناقیلین امراض حاره که بقیه از حرارت سازد در مزاج ایشان باشد نهایت سودمند است صنعت آن زرشک منقعه از پانزده مثقال آمله منقعه هفت مثقال لکشب در هفتاد و پنج مثقال آب و سیت و پنجاه مثقال گلاب بنجیا نند و صبح بچوشانند تا آب و گلاب به نصف رسد صافی نموده آب ترنج بیت مثقال آب شیرین آب سیب شیرین آب انار شیرین آب انار ترش آب سیب ترش آب زرد در از هر یک پانزده مثقال مر و ارید محلول در آب ترنج دو مثقال قند هفتاد و پنج مثقال داخل کرده بقوام آورد شربت دو اوقیه شربت انبر باریس و دیگر نافع از برای جمیع امراض حاره و مویه و صدرع و موسی و از برای ماشره صنعت آن زرشک منقعه از حب نیم رطل عناب جرجانی بزرگ شصت دان گلشن ده درم را در دو رطل آب و یک رطل گلاب بچوشانند تا یک رطل رسد بپالانید و با یک رطل قند سفید بقوام آورد شربت دو اوقیه شربت انبر باریس بزوری منقول از خط حکیم احمد موسوی که در رساله مجربات خود ذکر کرده از برای رفع سدا و استفاد سوار آید و بر تان و حمیات مزه مفید است صنعت آن زرشک منقعه یک اوقیه رازیانه انیسون تخم کرفس کرم کوش رخ رازیانه زنجبیل زرنبا در پنج کرفس عود الصلیب پوست زنج کبر از هر یک دو مثقال تخم کاسنی سیت و دو مثقال نیگوفته در شربت پال آب بچوشانند تا یک پیاله بقدر نیم من بماند صافی نموده بانیم من قند سفید

بقوام آورد و سرد کرده در شیشه نگاهدارند شربت یک اوقیه تا دو اوقیه شربت انبر باریس دو اوقیه از اختراع میرزا محمد باقر موسوی که در امر جناب اطفال خصوص از برای حمیات و ضعف جگر رسده آن و ابتداء استفاد سوار القینه نافع است صنعت آن اسارا شامی رازیانه انیسون بسفنج فستق تخم کثوت گل سرخ منزوع الاطام از هر یک دو مثقال ربون حنی لک مغول عود قماری خام از هر یک یک مثقال در آب میل و اسفله از هر یک مثقال سنبل الطیب مثقال تخم خرفه مقشره مثقال قرقره الطیب یک مثقال در آب و مثقال زعفران صندل سفید از هر یک یک مثقال آب زرشک منقعه یک اوقیه من تری قند سفید بقدر حاجت ادویه را تخم کوفته بچوشانند تا نموده آب زرشک و قند سفید بقوام آورد و در آخر مصطکه را سوخته داخل نمایند شربت یک اوقیه طی قلی خمره اند که تجربه شد و طفلی که آزار او تا موت جنس باقی نموده بود تب میگردد شکم او درم کرده سخت شد بود و هیچ اطراف هم رسیده ده روز همین شربت را نوشیده خوب شد شربت انبر باریس غله فرود که از اقوال احقر محمد باشم الحافظ بنجیم معتد الملوک سید علونجان است نافع از برای سور مزاج حار کبد و معده و قلب و معده را قوت دهد و اشتها را طعام آورد و اعاده شهوت زائده از حرارت کند تقویت کند نماید و تقیتم سدهای آن کند و ناقیلین از امراض حاره که بقیه از حرارت سازد در مزاج ایشان منقعه بیت و پنجاه مثقال آب زرشک در آب بنجیا منقعه بیت و پنج مثقال یک شرب در آب بنجیا و باید که وزن آب دو عدد مثقال باشد و صبح بچوشانند تا به نصف رسد صافی نموده پس بگیرند آب به شربت آب انار شیرین آب سیب ترش آب انار ترش آب سیب شیرین آب سیب ترش آب انار ترش آب سرکه انگوری از هر یک پنجاه مثقال همه را بچوشانند و ظرف سفالی یا دوسلو در آن جوشانده آورده بگذارند

و نافع از برای حمایت مرکب و تپ ریح که داده آن محرق
از صفر ابا مشهوره صنعت آن عصاره انبر بارلس
پنج درم عصاره غافق طباشیر سفید از هر یک دو
درم و نیم زعفران یک درم کوفته بنجیته آب کاسنی
تازه سرشته اقرص سازند و در نسخه سید اسمعیل
در ذخیره که از شیخ نقل کرده تخم کاسنی تخم کشمش
تخم خرزهره مقشر از هر یک دو درم و نیم داخل دارد
قرص انبر بارلس دیگر صنعت آن عصاره زرشک
لک مغزول انستین رومی عصاره غافق از هر یک
یک مثقال سینه گلشن پاک کرده از اتمام سنبلیله
الطیب اسارون منع عربی کل رسنه کثیر اشتهار
رومی رب السوس تخم کرفس بادیان نیون تخم مورد
رئونه از هر یک دو مثقال طباشیر سفید جدا
مثقال از هر یک زعفران اقا قیا از هر یک یک مثقال
کوفته بنجیته با کلاب اقرص سازند شربت یک مثقال
با شراب دنیار یا با بنجین بزور سے تناول نمایند
قرص انبر بارلس منقول از قبادین قانون نافع از
برای تب و سرفه و وجع کبد و تسکین عطش صنعت
آن انبر بارلس مقشر دوازده درم مغز تخم خیار زه مغز
تخم خیار بزرگ مصطفی طباشیر سفید از هر یک
شک شد درم لک منقح ریونند چینی از هر یک سه درم
گلشن پاک کرده از اتمام شک شد زعفران عصاره
غافق رب السوس ترنجبین فراسانه از هر یک شک شد
ترنجبین را کلاب حل کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته
بنجیته باب سرشته اقرص سازند شربت از یک
مثقال تا دو درم با قرص انبر بارلس منقول از قانون
عرب از برای آفتیحه سده با سه جگر و طحال که از هر
باشد و بجهت تها و امراض حاره معده معید است
صنعت آن زرشک منقح رب السوس گل سیرخ
مغز تخم خیار مغز تخم هندوانه تخم کشمش تخم کاسنی
از هر یک که مثقال مصطفی سنبلیله عصاره غافق
از هر یک دو مثقال فوة الصنیع ریونند چینی زعفران
از هر یک مثقال قدر سه ترنجبین را با آب حل کرده

صافی نموده ادویه را کوفته بنجیته باب سرشته اقرص
سازند هر یک یک مثقال شربت یک قرص و اگر
مقدار ریونند را دو مثقال کنند قرص انبر بارلس
دیگر منقول از ذخیره سید اسمعیل نافع از برای
آماس معده و جگر گرم و تپاسه گرم صنعت آن
زرشک منقح رب السوس گلشن مغز تخم خیار بن مغز
تخم خرزهره تخم کشمش از هر یک سه درم مصطفی رومی
سنبلیله الطیب عصاره غافق از هر یک دو درم
ریونند چینی طباشیر سفید از هر یک یک درم ترنجبین
شش درم ترنجبین را با آب کاسنی تازه حل کرده
ادویه را کوفته بنجیته با سرشته اقرص سازند
شربت یک مثقال با بنجین سانج و قرص انبر بارلس
بارد نافع از برای سردی و سردی و سردی و سردی
صنعت آن زرشک منقح درم گلشن طباشیر
سفید از هر یک پنج درم مغز تخم خیار بن مغز تخم خرزهره
مغز تخم کاسنی مغز تخم کشمش از هر یک سه درم
درم رازدایانه دو درم کوفته بنجیته اقرص سازند شربت
دو مثقال با بنجین سکر و اگر حرارت بسیار
باشد دو دانگ کا فور قیسوسه اضافه کنند
و با شیره تخم خرزهره مقشر دهند و در او آخر حالت
لک مغزول ریونند چینی از هر یک دو درم داخل
سینکند قرص انبر بارلس بارد نافع از برای
اد جاع حاره کبد و سردی و سردی و سردی
حادث از حرارت در قان اصفر حادث از حرارت
صنعت آن عصاره زرشک که فر گرفته شده
باشد بدستور که فر گرفته میشود رب ابلج و
اگر عصاره زرشک نباشد زرشک منقح هر کدام
که باشد درم گلشن آس کرده طباشیر سفید
از هر یک پنج درم تخم کاسنی تخم خیار مغز تخم کدو
تخم خرزهره مقشر از هر یک سه درم رازدایانه یک درم
اقرص سازند شربت دو مثقال با بنجین و بسیار
باشد که داده شود با آب کاسنی تازه و آب غنابلق

تازه قرص انبر بارلس بارد نافع از برای سردی و سردی
مکرم کند و حمایت حاره چون بعد از تفتیه استعمال
کرده شود بدوین اسباب در سردی و سردی و سردی
نافع است منقول از ذخیره سید اسمعیل صنعت آن
عصاره زرشک با زرشک منقح هر کدام که باشد در
درم گلشن مغز تخم الاقلع طباشیر سفید از هر یک
پنج درم تخم کاسنی مغز تخم خیار بن مغز تخم خرزهره
مقشر از هر یک سه درم کوفته بنجیته اقرص سازند
شربت دو مثقال با بنجین و شیره تخم کاسنی که
خوف شده باشد یک درم رازدایانه جدا جدا
قرص انبر بارلس بارد دیگر نافع از برای اورام حاره
و سردی و حمایت حاره بعد از تفتیه معده و سردی
مغز تخم کاسنی کبد را مفید است و درم حاره
کبد بعد از فصد و سردی و سردی و سردی
بمسلمات و فصد مستعمل است صنعت آن زرشک
منقح از حبه درم گلشن طباشیر سفید از هر یک
پنج درم مغز تخم خیار بن مغز تخم کدو تخم خرزهره مقشر
تخم کاسنی از هر یک سه درم رازدایانه دو درم کوفته
بنجیته با آب اقرص سازند شربت دو مثقال با آب
و اگر درم کبد و حمایت با سردی باشد دو درم کثیر
درم رب السوس زیاد کنند اگر حرارت بسیار
دو دانگ کا فور قیسوسه زیاد کنند با شیره تخم
مقشر بیا شامند و بجهت او است درین قرص لک
مغزول ریونند چینی اضافه میکنند و قرص
انبر بارلس بارد دیگر نافع از برای امراض حاره
حرارت کبد و حمایت صفا دیه و دومیه و حجره
و غلبه خالص و صنعت آن زرشک منقح از
پنج درم رب السوس یک درم و نیم مغز تخم خیار تخم کدو
باز رنگ تخم خرزهره مقشر از هر یک دو درم و نیم کوفته
بنجیته با کلاب سرشته اقرص سازند شربت
مثقال شربت دو مثقال با بنجین ساده یا آب
غنابلق تازه و قرص انبر بارلس بارد نافع از
برای صدمه حاره بشارت کبد بسبب صدمه حاره و سردی

از کبیر بود چون استعمال کرده شود از براسه
اصلاح کبد بعد از تنقیه با سلیق و اسهال نزوح المانع
صفت آن زرشک منقرده درم تخم کاسنی منقرده درم
از هر یک پنجم منقرده تخم خیارین ده درم طباشیر سفید
سرخ از هر یک سه درم ریوند چینی دو درم و نیم
رازیانه انیسون تخم کشوت مصطلک از هر یک یک درم
زرشک را در گلاب یا آب رمانین بنیسانند پس کاند
تازم شود و دریا کوفته بخیته بان بسرشد و در بان
سنگ بدست به بالند و اقراص سازند شربت به استعمال
تا دو درم با بنجین بزور کس بار دیاستند یا آب کاسنی
در وقت با کفکه محلول در آب کاسنی و گلاب یا با بنجین
سفرجله و شیر و تخم کاسنی و عرق بیدمشک مجرب است
در وقت دهن و اعراض و تقویت کبد و در وقت این
قرص را صیغه تعادل کنند و آنرا در آب زرشک و گلاب
عرق بیدمشک و عرق کاسنی با شیره مر و دریا بنجین
قرص انبر بارین نافع از برای ادواج کبد از بردوت
صفت آن زرشک منقرده پنجم درم کسنی منقرده
عصاره غافل سنبل الطیب انیسون مصطلک از هر یک
یک درم اقراص سازند هر قرصی یک شکان بکتر من
طبیعی بزور با شامند قرص انبر بارین بار الکلی
نارده کبد و اشتقاق نافع است و منقرده کسنی
نارده را سفید بود و صفت آن زرشک منقرده پنجم
ریوند خطائی کسنی منقرده عصاره غافل سنبل الطیب
انیسون مصطلک از هر یک یک درم کوفته بخیته بان
سازند شربت یک شقال + قرص انبر بارین ریوند
طبیعی گیاهی شایع قانون بردوت کبد و اشتقاق
نافع است و تپاسه سرد منقب و کب از مغز
که کلمه یا سود غالب باشد سود مند است صفت
آن زرشک منقرده شقال غنچه گلشن منقرده الاقاص
گل غافل عصاره غافل آفتابین مصطلک تخم کاسنی
از هر یک دو شقال سنبل الطیب اسارین اذغری
انیسون ریوند طباشیر سفید از هر یک یک شقال کوفته
باب اقراص سازند هر قرصی یک شقال شربت بقرص

قرص انبر بارین نافع از براسه عطل کبد که از حرارت
باشند و از برای غطش و حرارت مزاج و زردی رنگ
و فساد مزاج از حرارت و صفت آن زرشک بیانه
ده درم تخم کاسنی منقرده پنجم تخم خیار تخم خرفه منقرده از
هر یک سه درم درق گلشن طباشیر سفید از هر یک
پنجم درم ریوند چینی تخم کرفس از هر یک یک درم
سنبل الطیب پنجم کوفته بخیته اقراص سازند هر
قرصی یک شقال یک قرص را با بنجین بکتر
ترش یا آب انار ترش و آب انار منسرد درج بود
قرص انبر بارین به شیره بکتر که بهین صفت دارد
صفت آن زرشک منقرده کسنی منقرده ریوند
گلشن منقرده الاقاص عصاره طلخ شقوق
تخم کاسنی تخم کشوت اجزا مساوی سه ترنجبین
قدری بگلاب حل کرده صاف نموده اجزا
کوفته بخیته بان سرشته اقراص سازند
قرص انبر بارین نافع از براسه غلب غیر خالص
زمانیکه مغز او کثرت مساوی باشد و معده و کبد
صفت باشد بر صفت آن عصاره زرشک
چهار درم گلشن ریوند درم اصل السوسیس
عصاره غافل منقرده پنجم تخم خیار تخم خیار بادرنگ
لشانه کثیر اصنع عربی طباشیر سفید زعفران
تخم خرفه منقرده از هر یک دو درم کسنی منقرده
سنبل الطیب از هر یک یک درم کافور قیصری تخم
درم ترنجبین صافی چهار درم ترنجبین را در آب حل کرده
صاف نموده باقی ادویه را کوفته بخیته بان
سرشته اقراص سازند هر قرص انبر بارین درم
که درین صفت تپاسه معده یا کبد درم کرده باشند
استعمال است صفت آن زرشک منقرده پنجم
گلشن منقرده پنجم از هر یک سه
شقال مصطلک سنبل الطیب عصاره غافل از
هر یک دو درم فوکه الصنیع ریوند چینی زعفران از
دو درم تخم کشوت تخم کاسنی از هر یک سه درم
طباشیر سفید یک درم و نیم ترنجبین را با آب حل

کرده صافی نموده ادویه را کوفته بخیته بان سرشته
اقراص سازند هر قرصی یک شقال شربت بقرص
قرص انبر بارین منقرده از قرص بادین کبیر کوفته
عصاره را سفید است و کرمی را سنگین دهد و جگر حار را
نافع و اشتقاق را که از کرمی باشد سود دارد و مغز
حار را نافع بود و صفت آن منقرده پنجم تخم خیارین منقرده
کدو شیرین از هر یک سه درم انبر بارین منقرده چهار
چهار درم گلشن منقرده الاقاص تخم خرفه منقرده
تخم خشخاش سفید تخم کاهو تخم کاسنی طباشیر سفید
صنیع عربی از هر یک دو درم ریوند چینی چهار درم
کوفته بخیته باب سرشته اقراص سازند و در سینه
نماند شربت سه درم + قرص انبر بارین منقرده از
مجربات نواب حکم محمود باقرین حکم غاد الدین
محمود حسینی نافع از برای آماس بجز معده و از برای
حیات کبیر و تقویت سینه کبیر و از برای صفت
کبد صفت آن عصاره انبر بارین ده درم تخم کاسنی
یوست بیخ اجنار تخم خرفه منقرده از هر یک سه درم
گلشن منقرده الاقاص دو شقال ریوند چینی یک درم
بنجین و نیم عصاره غافل رازیانه انیسون از
هر یک دو درم سنبل الطیب نیم درم اقراص سازند
شربت یک شقال + قرص انبر بارین نافع از برای
جمع امراض کبد و امراض حاد و ششاک است از
کبد سبب صعود و بخار است یا اخلاط از کبد بسرشته
انبر بارین منقرده درم کاسنی منقرده پنجم خیار بادرنگ
منقرده کدو شیرین از هر یک پنجم درم بادین کبیر
تخم کشوت مصطلک از هر یک دو درم اصل السوسیس
طباشیر سفید درق گلشن از هر یک سه درم ریوند
دو درم و نیم انبر بارین را در گلاب یا آب انارین
نیسانند و مالیده صافی نموده ادویه را بان سرشته
اقراص سازند شربت از یک درم ماد و درم و از برای
حاجت بنجین این بجای منقرده دو درم تخم
کرفس دو درم و نیم سنبل الطیب داخل نمایند و در
انبر بارین دیگر نافع از برای غلب غیر خالص بضعف

و معده منقول از ذخیره سید استعمل جراحی صنعت
 آن عصاره انبر بارلس چهار درم گل سرخ پاک کرده
 دو اذره درم اصل السوس عصاره فافش مغز تخم
 مغز تخم خیار یا در سنگ نشاسته کثیرا صمغ عربی طبایع
 سفید زعفران تخم خرفه مقشر از هر یک دو درم کت
 ریوند چینی سنبلیله از هر یک یک م کافور قیصری
 پنجم ترنجبین سنیق چهار درم ترنجبین راد آب حل کرده
 صافی نموده باقی اودیه را کوفته بخته بان سرشته اقرص
 سازند شربت یک مثقال قرص انبر بارلس دیگر
 نارفع از براسه غیر خالص و حرارت کبد و معده
 و صنعت کبد و معده بسبب حرارت و درم جگر منقول
 از ذخیره سید استعمل صنعت آن انبر بارلس شقی
 رب السوس گل سرخ مغز تخم خیار
 مغز تخم خرفه از هر یک سه مثقال مصطک سنبلیله
 عصاره فافش از هر یک دو درم ذره الصمغ عربی
 زعفران از هر یک دو درم تخم کثوث تخم کاسنی از هر
 یک سه درم طباشیر سفید یک درم و نیم ترنجبین
 درم بدستور قرص سازند شربت یک مثقال
 قرص انبر بارلس دیگر کبد و معده را قوت دهد و
 بیون بعد از سهامات استقبال نایب استعمله زنی
 را که حرارت باشد مفید است و حیات مرکب را
 نافع است صنعت آن زرشک سنیق رب السوس
 گل سرخ مغز تخم خرفه از هر یک سه درم طباشیر سفید
 دو درم و نیم مصطک روی سنبلیله عصاره فافش
 ریوند چینی ذره الصمغ زعفران از هر یک دو درم تخم
 کثوث تخم کاسنی از هر یک یک درم ترنجبین مقشر
 درم ترنجبین در گلاب حل کرده همانف نموده اودیه
 را بان بسپارند و اقرص سازند شربت یک
 مثقال با سنجبین ساده یا آب انار شیرین و قرص
 انبر بارلس تالیف نجیب الدین سرفندس نافع از
 حیات حاره و اکثر اراض حاره کبد و صنعت آن
 زرشک سنیق درم کاسنی مقشر تخم خرفه مقشر
 مغز تخم خیارین از هر یک سه درم گل سرخ طباشیر سفید

از هر یک پنجم ریوند خطائی تخم کرفس کت
 هر یک یک درم سنبلیله الطیب یک درم کوفته بخته باب
 اقرص سازند شربت یک مثقال با سنجبین سازند یا
 سنجبین بزوری و اگر از برای فساد خون از سده
 و فساد کبد خوردند آب انار شیرین بیانشانند و قرص
 انبر بارلس تالیف میرزا محمد حسین مستعمل مغز سنیق
 حیات مرکب با آب برگ بید و صنعت آن عصاره
 زرشک کت مغول انستین رومی عصاره فافش
 از هر یک مثقال گل سرخ سنبلیله سنبلیله اسارون
 صمغ عربی گل ارغوان نشاسته کثیرا مصطک رب السوس
 تخم کرفس بادیان انیسون حب الاس ریوند چینی
 از هر یک دو مثقال طباشیر سفید چهار مثقال اذخرفه
 زعفران اوقیه کوفته بخته بگلایب سرشته اقرص
 سازند شربت دو درم با آب برگ بید و شربت نیا
 و سنجبین بزوری نمیشد بطریق گرفتن آب برگ بید
 آن است که بگیرند بر گاه سه تر آن را بکوبند و آب
 آن را بگیرند و یک جوش داده در پیاله صحنه کنند و
 بگذارند و صبح آب زلال آن را یک اوقیه شربت
 و پانزده مثقال از آب زلال آن را یک اوقیه شربت
 دینار سه بابک اوقیه سنجبین بزوری داخل کرده
 و با دو درم اقرص مذکور نوشند و قرص انبر بارلس
 ریوند سه سده بگشاید و او جاع کبد را و صلابت
 آن را نارفع و از براسه حیات مرکب زمزمه سفید است
 صنعت آن زرشک سنیق گل سرخ پاک کرده از
 هر یک پنجم کت مغول ریوند چینی عصاره فافش
 سنبلیله الطیب انیسون مصطک از هر یک یک درم
 بخته باب سرشته اقرص سازند در او جاع کبد
 از سوزن جاع حار کبد با سنجبین بزوری بار و از برای
 او جاع بارده کبد با سنجبین بزوری حار بیانشانند
 قرص انبر بارلس قالیق از اقرص الیوسین کاسنی
 از براسه حرارت و اسهال دو جع کبد و صنعت آن
 زرشک سنیق طباشیر سفید عود قاسه خام تخم خیار
 بریان مصطک رومی اسارون سبلیله از هر یک

گل سرخ بختمال کوفته بخته بگلایب سرشته اقرص
 قرص انبر بارلس قالیق به نشسته دیگر صنعت آن
 سنیق و ورق گل سرخ طباشیر سفید از هر یک پنجم کت
 مغول ریوند چینی زعفران صمغ عربی کثیرا نشاسته
 رب السوس از هر یک یک درم کوفته بخته اقرص سازند
 شربت یک مثقال قرص انبر بارلس قالیق نارفع
 از براسه حرارت کبد و قلبیک با صمغ لعینت طبع یا ش
 صنعت آن زرشک سنیق و ورق گل سرخ طباشیر سفید
 از هر یک پنجم کت مغول چهار درم تخم خرفه مقشر
 خشخاش دکاه و کاسنی از هر یک یک درم رب السوس
 دو درم همانف نمایند و قرص انبر بارلس قالیق
 اسهال کبیدی دموی هر گاه خون در کت متعین و کفایت
 و سیاه رنگ باشد صنعت آن زرشک گل سرخ
 طباشیر سفید شاه بلوط تخم حاض گل سرخ مغز تخم
 سرطان شوی صمغ عربی بوداده رب سنجبین
 اقرص سازند شربت یک مثقال تا دو مثقال
 قرص انبر بارلس کافور حیات مفید و در کور آن
 است و سوزن جاع حار کبد را سوزمند و مقوی کبد
 معده حار است صنعت آن عصاره انبر بارلس
 فافش مغز تخم خیارین ترنجبین از هر یک چهار درم
 ورق گل سرخ رب السوس نشاسته کثیرا صمغ عربی طبایع
 سفید تخم خرفه مقشر کت مغول از هر یک دو درم
 قیصری پنجم ترنجبین راد آب حل کرده صافی
 نموده باقی اودیه را کوفته بخته بان سرشته اقرص
 سازند شربت یک مثقال با شیره تخم خرفه مقشر
 انبر بارلس کافوری بهار بهار کرم و نشانی را شود
 صنعت آن زرشک سنیق رب السوس طباشیر سفید
 هر یک درم سنبلیله الطیب یک درم مغز تخم خیارین
 درم و نیم گل سرخ شش درم و نیم تخم خرفه مقشر زعفران
 نشاسته کثیرا از هر یک دو درم کافور قیصری یک درم
 کوفته بخته باب اقرص سازند و قرص انبر بارلس
 کافور سه نارفع از برای کبد حاره لمتنه و صنعت آن
 زرشک سنیق سماق سنیق طباشیر سفید گل سرخ شربت از اقرص

از کاسنی رب السوس از هر یک دو دانگ مغز تخم کدو
 چهار دانگ مغز تخم خیارین یک مثقال و دو دانگ کنگر
 صوری دو قوطی کوفته بخیته بلعاب بزر قوطی نا
 سرشته اقرص سازند جمله دو شربت است با آب
 سکه و آب کاسنی نوشند + قرص انبر باریس
 کا فور دیگر نافع از براسه مرقان با حله و حرارت
 صنعت آن زرشک منقعه طباشیر سفید کلسرخ
 از هر یک سه درم تخم کاسنی مقشر تخم خیار مغز تخم
 کدو تخم کاهوسه مقشر تخم حنظل سفید از
 هر یک یک درم کوفته بخیته اقرص سازند هر قرص
 یک مثقال هر روز یک قرص را با یک قطره کافور قیصر
 باب انار ترش و شیرین نوشند + قرص انبر باریس
 کافوری دیگر که قریب است به نسخه اول در ادویه
 خواص صنعت آن زرشک منقعه چهار درم کلسرخ
 منورع الاقارح دو درم اصل السوس ده درم عصا
 نشسته مغز تخم خیار مغز تخم خیار با درنگ نشاسته کثیرا
 صمغ عربی زعفران تخم کافور مقشر از هر یک سه درم
 لک نخول یا ونده خطائی اصله سنبل الطیب از هر یک
 یک درم طباشیر سفید دو درم کافور قیصر یک درم
 تربجین منقعه چهار درم تربجین را در گلاب حل کرده
 صافی نموده باقی ادویه را کوفته بخیته بان سرشته
 اقرص سازند شربت دو درم + قرص انبر باریس
 کافوری دیگر قریب النافع به نسخه قبل صنعت آن
 انبر باریس کافور قیصر سه عصا انبر باریس تازه
 عصا غافق مغز تخم خیارین تربجین خراسانی
 از هر یک چهار مثقال نشاسته غنچه کلسرخ منورع
 الاقارح رب السوس کثیرا صمغ عربی طباشیر سفید
 حنظل مقشر لک نخول از هر یک مثقال زعفران یک
 حبه سنبل الطیب از هر یک یک مثقال کافور قیصر
 نیم مثقال تربجین را در آب حل کرده صافیه نموده
 اقرص را کوفته بخیته بان سرشته اقرص سازند قرص
 انبر باریس کافور منقعه فرموده اند که این قرص
 زبده الحکما و استاد الاطبا میر محمد هادی قدس سره

والد ماجد است در حمایت شرف و عیب منظر
 حاره کبد و معده صنعت آن زرشک منقعه
 منقعه طباشیر سفید کلسرخ منقعه از اقرص از هر یک
 دو مثقال تخم کاهوسه مقشر تخم خیارین مغز تخم کدو
 شیرین تخم حنظل مقشر تخم کاهوسه مقشر حنظل سفید
 از هر یک یک مثقال کافور قیصر سه بیت قراط
 کوفته بخیته بلعاب سرشته اقرص سازند در وقت
 غزالین کرده در سایه خشک نمایند شربت کلسرخ
 قرص انبر باریس کافور سه کلسرخ در روز
 معده و جگر را که از گرمی باشد سوودار و روشنی باشد
 و خداوند نرقان علیانی را نافع بود صنعت آن
 زرشک منقعه طباشیر سفید گل سرخ منورع الاقارح
 از هر یک هفت درم کاهوسه مقشر تخم کاسنی
 از هر یک سه درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو سه شیرین
 از هر یک یک درم حنظل سفید رب السوس از هر یک
 دو درم کثیرا سه درم کافور قیصر سه درم کوفته
 بخیته بلعاب بزر قوطی نامرشته اقرص سازند شربت
 دو درم با سبجین در قرابادین شقایق این قرص
 مذکور با سبجین زرشک کافور قیصر دو درم کلسرخ
 این قرص تخم خیار و تخم کدو سه شیرین و حنظل انخل
 نیست + اقرص انبر باریس کافور سه حلی عصاره
 و حرارت کبد و معده را نافع است و نشسته نشاند
 التهاب را ساکن گرداند صنعت آن زرشک منقعه
 مغز تخم حنظل مغز تخم خیارین مغز تخم کدو سه شیرین
 مغز تخم هندوانه از هر یک سه مثقال طباشیر سفید
 درق کلسرخ حنظل سفید از هر یک یک مثقال و نیم
 ریوندر حینی یک مثقال لک نخول دو مثقال تخم
 کرفس کافور قیصر سه از هر یک نیم مثقال زعفران
 یک دانگ کوفته بخیته باب کثوث سرشته اقرص
 سازند در وقت غزالین کرده در سایه خشک نمایند
 شربت یک مثقال + قرص انبر باریس کافور دیگر که
 همان نافع دارد صنعت آن زرشک منقعه درم
 و نیم تخم حنظل سفید رب السوس صمغ عربی کثیرا سنبل الطیب

نشاسته از هر یک سه مثقال و نیم طباشیر سفید کافور
 صوری زعفران از هر یک یک درم کوفته بخیته اقرص
 سازند شربت یک مثقال + قرص انبر باریس کافور
 یک صنعت آن زرشک منقعه هفده مثقال مغز
 تخم خیارین مغز تخم کدو سه شیرین از هر یک سه مثقال
 مغز تخم هندوانه مغز تخم حنظل از هر یک دو مثقال
 طباشیر سفید کلسرخ منورع الاقارح ریوندر حینی کثوث
 کرفس لک نخول از هر یک یک مثقال و نیم کافور قیصر
 زعفران از هر یک دو درم کوفته بخیته کلسرخ درم تخم
 حیثاننده صافی نموده باقی سرشته اقرص سازند
 شربت یک مثقال + قرص انبر باریس کافور سه
 از براسه تها که با شکر و گرمی و التهاب و ضعف
 امعا و جگر باشد منقول از ذخیره خوارزم شامی
 صنعت آن عصا زرشک چهار درم کلسرخ
 دو از ده درم اصل السوس دو درم عصا غافق
 مغز تخم خیار با درنگ نشاسته کثیرا صمغ عربی
 طباشیر سفید زعفران تخم حنظل مقشر از هر یک دو درم
 لک نخول یک درم صوب الالبه سنبل الطیب از هر یک
 یک درم کافور قیصر سه درم تربجین چهار درم ک
 بخیته با آب اقرص سازند شربت یک مثقال
 و نیم زامخ با قرد و زیل این نسخه نسخه قلم فرموده اند
 که هر دو هم هم میرزا انور الدین محمد این نسخه را از ذخیره
 خوارزم شامی نقل نموده و بسیار از صاحبان
 اسما کبیر را با این قرص علاج فرموده اند
 قرص انبر باریس کثیرا منقول از قرابادین مستان
 نافع از براسه حمایت صفا و به درم کبیر صنعت آن
 عصا زرشک و اگر نباشد زرشک منقعه چهار درم
 مغز تخم خیارین صمغ عربی طباشیر سفید از هر یک دو
 درم لک منقعه چهار درم ریوندر خطائی از هر یک
 یک درم درق کلسرخ دو از ده درم زعفران یک درم
 سنبل الطیب اصل السوس عصا غافق تربجین
 از هر یک چهار درم تربجین را در گلاب حل کرده صافی
 نموده باقی ادویه را کوفته بخیته بان سرشته اقرص

هر قرصی بوزن یک درم و بیاضامند با آنچه مصححت
 باشد از اشرب و بعضی زیاده نموده اند بر اجزای
 این قرص عصاره افستین دو درم اسارون تخم کزبر
 رازیانه از هر یک یک درم قوه الصبیغ ربونہ خطائی
 زعفران از هر یک درم تخم کاسنی تخم کشوت
 از هر یک سه درم طباشیر سفید یک درم تربت کبیر
 تربت کبیر در گلاب حل کرده صاف نموده آتس ادویه را
 کوفته بچینه آن سرشته اقرص سازند شربت
 یک قرص + قرص انبر باریس کبیر به نسخه محمود
 بن الیاس شیرازس که در حدیث صغیر ذکر کرده نافع
 از برای حیات یمنه عقیقه و از برای حرارت کبد
 دو درم کبد و معده شغالی گفته که این قرص استقارا
 نیز نافع است و صنعت آن عصاره انبر باریس مخمر
 تخم خیار مغز خرزهره و در نسخه دیگر بجای مخمر
 خرزهره تخم خرفه مقرر است از هر یک سه درم گلشن
 منزه و الاقاع تربت کبیر منقی از هر یک شش درم تخم کشوت
 رب السوس طباشیر سفید تخم کاسنی مصطلک عصاره
 غانت سنبل الطیب دو درم قوه الصبیغ لک مغول ربونہ
 خطائی از هر یک دو درم زعفران یک درم تربت کبیر را
 در گلاب حل کرده صاف نموده باقی ادویه را کوفته
 بچینه آن سرشته اقرص سازند شربت یک درم تا
 یک مثقال و در نسخه دیگر از یک مثقال تا دو درم تا
 صاحب اختیار است بر لیس گفته که این مؤلف گوید
 که بعضی درین قرص سه درم افستین روئے افزوده
 و صاحب مناج الادویه این جزو گفته که قوت این
 قرص تا شاه توی است و بعد از آن ضعیف میگردد
 قرص انبر باریس کبیر منقول از کامل الصناعت و منهاج
 ابن جوزی و قرابادین فلاسی این قرص تپهای کینه
 و تپهای یمنی دو درم کبد و معده را نافع است مصطلک
 آن عصاره انبر باریس تازه مغز تخم کدوس
 شیرین مغز خرزهره مغز تخم خیارین از هر یک سه
 مثقال غنچه گلشن منزه و الاقاع تربت کبیر
 از هر یک شش مثقال رب السوس تخم کشوت طباشیر

تخم کاسنی مصطلک روئی سنبل الطیب عصاره کافور
 از هر یک دو مثقال قوه الصبیغ لک مغول ربونہ
 خطائی از هر یک یک مثقال زعفران یک مثقال تخم کزبر
 در آب حل کرده صافی نموده ادویه را کوفته بچینه آن
 سرشته اقرص سازند در پشت غزال در سایه
 خشک نمایند شربت یک مثقال + قرص انبر باریس
 دیگر نافع از برای حیات یمنه عقیقه و از برای
 بارده مرکبه کبد و معده و چون استقار ویرقان کبد
 و اورام بارده و مرکبه کبد و معده و امثال این
 امراض صنعت آن عصاره زرشک لک مغول
 افستین و می عصاره غانت از هر یک یک مثقال
 سلیمه سنبل الطیب اسارون غنچه گلشن منزه و الاقاع
 صمغ عربی گل ارمنی نشاسته مصطلک رب السوس
 تخم کزرس رازیانه ایسون تخم کشوت حب الکر
 ربونہ چینی از هر یک دو مثقال طباشیر سفید چیا
 مثقال اذخر که زعفران اتاقیا از هر یک مثقال
 کوفته بچینه بگلاب سرشته اقرص سازند شربت
 یک مثقال باشد اب دینار با سکنجبین بزورس
 قرص انبر باریس صغیر به نسخه سید اسمعیل که در ذخیره
 ذکر کرده و گفته که این قرص نافع است از برای
 بیاریها که جگر گرم و تپهای گرم را سود دارد و صنعت
 آن انبر باریس ده درم تخم کاسنی تخم خرفه مغز
 تخم خیار با درنگ از هر یک سه درم گل سنج
 منزه و الاقاع خجدرم ربونہ چینی یک درم سنبل الطیب
 نیدرم کوفته بچینه با جاب بزرقطونا سرشته
 اقرص سازند در پشت غزال پهن کرده در سایه
 خشک نمایند شربت یک مثقال تا دو درم با سکنجبین
 و قوتش تا شش ماه باقی است که در نسخه محمود بن الیاس
 که در حدیث صغیر ذکر کرده وزن انبر باریس با زرقطونا
 درم و وزن سنبل الطیب یک درم است و گفته که
 ازین قرص یک مثقال است و صنعت آن بچینه
 منقول از بیاض مجربات نواب حکیم محمد باقر حسینی
 بخدا مغز البیه زرشک از حب پرخ مثقال تخم کاسنی

تخم خرزهره مغز تخم خیارین از هر یک سه مثقال
 گلشن منزه و الاقاع پختنقال ربونہ چینی سنبل
 الطیب از هر یک یک مثقال کوفته بچینه بگلاب بزر
 اقرص سازند - قرص انبر باریس صغیر فوی منقول از
 قرابادین نارتانی استاذ اطباء البوالمرکات او صاحب
 نافع از برای حیات عقیقه و اورام کبد و معده و صنعت
 آن انبر باریس سفید از حب رب السوس و رب گلشن
 مغز تخم خیار مغز خرزهره تخم کزبر از هر یک سه درم مصطلک عصاره
 غانت سنبل الطیب قوه الصبیغ لک مغول
 عصاره افستین اسارون نقاح اذخر تخم شادریه
 تخم کاسنی تخم کشوت ربونہ خطائی زعفران طباشیر سفید
 از هر یک چهار درم کوفته بچینه با بیکه تربت کبیر در آب
 حل کرده صافی نموده باشند سرشته اقرص سازند
 پشت غزال پهن کرده خشک نمایند شربت دو درم
 قرص انبر باریس لک دار منقول از خط میرزا محمد
 رحیم حکیم حیات مستطی که لذت طبع داشته باشد
 تپهای مرکبه مزمنه و یرقان نافع است و صنعت آن
 عصاره زرشک با زرشک مغز هر کدام باشد لک
 مغول از هر یک سه مثقال افستین روئی عصاره
 غانت از هر یک یک مثقال سلیمه طباشیر سفید گلشن
 اسارون سنبل الطیب صمغ عربی بریان گل ارمنی
 بوداده کشر بوداده نشاسته بوداده از هر یک دو
 مثقال مصطلک زعفران تر مس شامی شیرین کرده آتس
 از هر یک یک مثقال رب السوس ذخیره رازیانه
 حب الاس ربونہ چینی از هر یک دو مثقال ربونہ
 اقرص سازند هر قرصی یک مثقال یک قرص را
 با سکنجبین بزورس یا شراب دیناری بنوشند و اگر
 سرفه داشته باشد با شراب حب الاس بنوشند
 مفرح انبر باریس لؤلؤ سے خفقان حار را نافع بود
 و قلب و بدن را قوت دهد و محرک المزاج را موافق
 بود و صنعت آن زرشک ده درم و ارینا
 کبریا سمعی زعفران کافور قویصو از هر یک یک درم
 غنچه گلشن طباشیر سفید گل کادزبان پهن سفید

تشنه خشک تشنه صندل سفید از هر یک یک گرم
 کرم خیارین مغز تخم کدو سه ششیرین از هر یک چهار گرم
 تخم خردق مقشر بخاردم نبات سفید یک صد درم
 سیب ششیرین پنجاه درم عرق بید مشک گلکاس از یک
 بیت و پنجاه درم بجز بجزون سازند و نقوع اینها را
 نافع از براسه غلیان خون و امراض و کوفتگی است
 غناب خراسانی است بیرون آورده یک طلع از یک
 تازه بیدانه یک طلع تخم کشمش کنی تخم کاشنی
 را بوز چینی سه درم و نیم کوفته در ظرف چینی کرده
 آب گرم آن مقدار که آید و بر او برشته بر روی کرده
 بر آبستان سه روز در آب غناب بگذارد و در زمستان
 چهار روز و در بهار و در تابستان از آن را بنوشند و کاف
 درین نوع ده درم شرباب غناب و اصل کرم
 آشامیده میشود صنعت آن شرباب غنابی که با این
 آشامیده میشود غناب خراسانی یک طلع کشمش
 درم حدس مقشر یک صد درم پنجه کاسنی یک
 درم که آفتوری سه روز بچیسای آن را پس بوشانند
 بوشانیدنی قوی و صافی نموده از آن یک سنج از آن
 نبات سفید پنجاه درم از آن ششیرین و خیار
 ششیرین دوال عمل گویند پنجه آزار عرق انجبار
 ششیرین از جرد آن مایه نبات و شکر است و ششیر
 ششیر برک رطبه با شکر رغبته مثل خبار و شاکها
 آن قوی تر از شاکهاست رطبه مائل بسرته و خارا
 نقد رتاسه و اکثر بر علقه پیچید و گلکاس و
 کرم خردق و کبک خصیه لهذا آن را خانه ابلهین مانند
 غناب می دانند و الطالی گفته اند که بعد از کلمین کل غلافای
 کویک از او بهر میرسد و در آن تخمها که ریزه باشد
 و کلمین خشنه و پوست پنجه آن سرخ و مستعمل است
 پنجه تازه آن است و ششیرا سه بار یک آن که
 انجبار گویند و آن سرد و خشک است در درجه دوم
 جالینوس کرم خشک دانسته و قاطع خون جمیع اعضا
 است مخصوص از سینه و لویا سیر و جالینوس اسهال مزمن
 و نزله از ریه ازیت و مسکن کرم و متفکوا اعضا و اولو

تسکین التماص صفا و غلیان خون و ضعف استحا
 و لول الدم و معدة تازه و مزمن در رخ سبوم
 و الفتح افواه عروق مقده و سل تازه و مزمن
 ربول را نافع و ضما د آن و آشامیدن جهت سحر و آل
 کبدی و شکستگی اعضا و کوفتگی عضل و نجر و تنگ
 آن در درش جهت رد مائیدن و گوشت و قطع
 نزف الدم زخمها نهایت نافع و قدر ششیرین
 یک مثقال و از عصاره آن یک درم و از کرم خیار
 و سطر و درین و مصلحتش زنجبیل و بدشش مثل آن
 زرشک است در ربع آن گل ارسنه و عصاره آن
 در اکثر افعال اقوی از پوست و پنجه آن است
 صنعت آن آنست که بگیرند پوست پنجه آنرا و
 بکوبند و آب آنرا گرفته در طبق سفالی کنند و در
 آفتاب گذارند و هر روز سه چهار مرتبه بریم زنده
 و زیر شفت گذارند که اشتم آنرا فاسد نگردد و چون
 بحر رسد که قرص تو آنرا در قرص نموده در آفتاب
 خشک کنند و نگاهدارند و در وقت خشک کردن
 محافظت نمایند و رنگ آن سرخ تیره مانند توتمگر
 باشد و حب انجبار جهت نفث الدم و نزف الدم
 از هر عضو که باشد نافع است و صنعت آن پوست
 پنجه انجبار دو درم کرم با مرجان قرزی دم الاخوین
 طین مخموم مر و درید با سفید از هر یک یک درم
 کوفته بچینه با آب برگ با رنگ سرشته حب با این
 هر چه بقدر خود که شربت تا صنعت حب با این
 مناسب دانند و حب انجبار دیگر اقوی از اول
 صنعت آن پوست پنجه انجبار سه درم بسد محرق
 مفول کربانه شمع مرجان قرزی که یا سفید
 دم الاخوین طین ارسنه طین مخموم طبا شیره سفید
 نشاسته از هر یک یک درم مر و درید با سفید سائیده
 دو درم کوفته بچینه با آب برگ با رنگ سرشته
 حب بند شربت یک درم با اینچه مناسب دانند
 سفوف انجبار صنعت آن انجبار حب الاس
 شاه بلوط خرنوب سبطی ششیرین پوست بیرون پسته

از هر یک پنجه مثقال بلوط و این مویز از هر یک مثقال
 عود هندسه هشت مثقال کوفته بچینه سفوف سائیده
 سفوف انجبار از براسه امصاب نفث الدم صنعت
 آن پوست پنجه انجبار دم الاخوین مر و درید با سفید
 کربانه شمع غری السبک عود الصلیب رب السوا
 ایون سرطان محرق نشاسته بریان شادنج حدیقا
 مفول گل ارسنه صمغ عربی کبیر مغز بادام ششیرین از
 هر یک یک مثقال ایون زعفران از هر یک یک مثقال
 کافور قیوسه نیم مثقال کوفته بچینه مجموع را چهار درم
 حصه نموده هر روز صبح یک حصه را با شیره الاغ یا شیر
 بزرگ نارمشک داخل کرده باشد بنوشند و شام
 دو درم را با آب برگ نارمشک ده درم بهاشانند
 فصل در بریان شرباب انجباری
 شرباب انجبار به شیره حکیم سفید کاذر زنی که
 در شرح ذکر کرده صس خون میکنند از هر موصوف که با
 و صس اسهال خون و نزف خون و آمدن خون
 رحم و مقده میکنند و مقوی معده و کبد کرم است
 است از براسه نفق الصال واقع در سینه و ریه و صنعت
 آن پوست پنجه انجبار شامی هفت مثقال قرطاس
 پنجه مثقال صندل سرخ صندل سفید گلکاس بود
 یک چهار مثقال باقیه ادویه نیم کوفته یک شب در
 آب بچیسانند و صبح بنوشانند و بیالانید و در طلع
 نبات سفید و خاکر ده بقوام آورند شربت ده درم
 ماده مثقال با آب سرد و آب برگ با رنگ شیره
 تخم خردق مقشر و شیره کشمش خشک و حال در وقت
 مرض در رتبه اگر در وزن نبات یک طلع است حکم مندر
 و در حکیم محمد باقر موسوی گفته که این شرباب را از براسه
 نفث الدم با آب با رنگ یک اوقیه و کبیر با درم
 الاخوین و صمغ عربی از هر یک نیم مثقال کافور قیوسه
 یک دانگ بخورند و گاهی بکبیر ایون نیز اضافه میکنند
 ایک طسوج زعفران و صنعت این شرباب بچینه
 حکم محسن خان و در حکیم صالح خان حال آن معفور
 است که پوست پنجه انجبار هفت مثقال صندل سرخ سائیده

صندل سفید سوخته از هر یک پنج مثقال اقا قباد و
 مثقال از اینم گرفته در آب بچوشانند و صافی نموده
 سفید شده مثقال و داخل کرده بقوام آوردند و صنعت
 این شراب بچشم حکیم مومن که در قرادین تحفه المومنین
 ذکر کرده پوست بچ آب انجیر هفت مثقال خربوب شامی
 پنج مثقال صندل سفید سوخته صندل سفید سوخته حسب
 الاسب از هر یک دو مثقال مجموع را یکشنبه روز در آب
 حار و آن نجیسانند در روز دیگر بچوشانند و بیالانید
 یک مثقال شکسته صافی بقوام آورند پس فرود آورند و در
 گزده در شیشه نجیسانند در شراب انجیر و دیگر نافع از برای
 زخم و نفث الدم و آمدن خون از هر موضع که باشد
 صنعت آن پوست بچ آب انجیر پانزده درم گلنار کمال
 طر ایش خربوب از هر یک شش درم صندل سفید سوخته
 و اقا قباد از هر یک سه درم اجزا نیم کوفته در دو مثقال
 یک شب نجیسانند و صبح بچوشانند چون ثلث آب
 با ندر صافی نموده و در ثلث رطله قند سفید داخل کرده
 بقوام آورند پس فرود آورده سرد کرده در شیشه نجیسانند
 سر بجه یک ادمه شراب انجیر در یک پوست بچ آب انجیر
 سی درم خربوب شامی طر ایش شیرین از هر یک یک مثقال
 نیم کوفته یک خیار روز در آب صافی نجیسانند پس بچوشانند
 بیالانید و با یکس من قند سفید بقوام آورند و طبع نجیبا
 سبب نفث الدم نافع و صنعت آن بکره یک مثقال
 پوست بچ آب انجیر و بچوشانند و با قدر که قند
 سفید بیالانید و نیز زنف الدم از هر عضو که باشد
 قطع نمایند و قرص از انجیر منقول از خطه نواب
 محمد باقر حسینیه از باض بجرات مغزیه الیه نفث الدم
 در سج و قروح اسهال کثرت طمث و آمدن خون از
 بواسیر نافع است و صنعت آن پوست بچ آب انجیر
 شش درم چهار درم گلشن منزوع الاطعمه ضمخ عربی کثیرا
 که باست شحم از هر یک سه درم نشاسته گل ارمنه سب
 طباشیر سفید رب السوس گلنار فارس از هر یک درم
 اقا قباد درم و نیم کوفته بچته رب مورد و سرشته آرد
 سالار و در سایر بچته غزال صحن کرده تا خشک شود

شر بجه یک مثقال ، لوق انجیر هفت نفث الدم
 المده و سل و بواسیر خوالی نافع و صنعت آن پوست
 بچ آب انجیر چهار درم کبر با چشمه مرجان قرز که سبب
 سفول طین مخموم طین اغثنای طین ارمنه دم الاخون
 کثیر انشاسته مر و اید با سفینه از هر یک دو درم مغز
 تخم کدو سه شیرین مغز تخم خیارین مغز بهمانه از هر
 یک درم طباشیر سفید ضمخ عربی از هر یک یک درم آب
 کوفته بچته بارب خربوب در حب الاس و عصا
 ابرار از هر یک بقدر احتیاج سرشته لوق سازند
 اگر بخرنوب و رب حلال اس و عصا که انجیر نیبا
 با شراب آن تمام یا هر کدام که باشد و اگر بچشم که ام
 با قند که با آب برگ با رنگ بقوام آورده با آب
 و با آنچه مناسب دانند لوق قرمانید + صنعت انجیر
 سبب نفث الدم مبارک صاحب تفار الاستقام نوشته
 اطرا استاد من است حبت اسهال و مویز و حیر و قباد
 صغراوی نافع و صنعت آن پوست بچ آب انجیر
 نازک یک مثقال بچ خطه یا پوست پوست شمشاد
 از هر یک یک درم کوفته هلال مغز است از هر
 یک درم صنعت رب درم طبع در در حب الاس از هر یک
 یک درم زرد شک نخ ساقی شسته از هر یک سه درم
 صاف نموده تخم خرفه بریان سه درم دران شیر
 کشیده طباشیر سفید یک درم سوخته بران پاشیده
 شراب در دو مثقال سفرجل خام دو اوقیه با لوق
 داخل کرده تخم بارتنگ و تخم حماض بریان از هر یک
 نیم درم صنعت نموده با لاس آن بیاشانند + انجیر
 معرب انگدان فارس است و با ندر بران کولر بران
 و ساق انجیران را به تری بالدرغان نامند و کولر
 اسم فارس انجیران طیب است و محو است و اگر
 بچ آب انجیران است و چون مطلق مذکور شود مراد از
 تخم آن است و نباتش مجوف و سبزه و بلند تر از
 بشود و برکش شبیه برگ کلم دازان کوچک تر و گلشن
 مثل غبث سفید و تخم بعد از رسیدن سفید و در
 شبیه بدایم و بسیار خوشبو و صمغش را طیب

نامند و قسبه از ان تخم سیاه و بسیار بود و در
 نامند صغیر سوخته بر سر رخ و ساقش طیب است از آن
 سفید و صمغش بسیار بود و آنرا حلت منقن و طیب
 خراسانی و بغاری انگوزه و عوام آشست کنده و سبب
 بلیک نامند و پیش را انجیر قارا و گیاه آنرا کاه نامند
 و در بلاد فارس گوشتندان را گیاه آن می خوانند
 نهایت فربه میشوند و لیکن گوشت آنرا بولوشود
 و حلیت طیب بجه از منقن است و انجیران سفید
 درم گرم و خشک و سیاه منقن در عوم و قوی مطبق
 انجیران را گرم و خشک و دم گفته اند و آن غلیظ
 و در میان در معده و قشر معده و محفص رطوبات
 لطیف طعام و مخر را کج و دکان و در بول و مضمون
 و سخن کرده در روده و محرک باد و مقوی معده و قطع
 بلغم و بخل ریاح و هبت عمل البول ملتی و در انجیران
 تقویت با صندل و درغ صراغذیه غلیظه و اختلاط غلیظه
 ادویه کبیر نافع و مقاوم محمود و نافع است از برای
 مفصل عادت از روده رسیده سپرز و جذب و
 نگاهار سپر یک درم بران بکره بران جدره بوی
 سبز و آن است که انجیران را محلل نموده سرکه آنرا
 استعمال نمایند و نجین آنکه بچینه بچینه حبت تب بلغم
 و تهاک بلغمی در کبیه نهایت نافع است و حبت در
 بره سینه و عرق النساء و مفصل و استسقا و بر قان
 فواق بلغمی محبوب و با شراب در انجیران چینی و آنرا
 ضادش با موم روغن حبت خنازیر و جراحات و عرق
 النساء و امثال آن و بار و عن زیتون حبت کبیه حبت
 و لای مطبوخ آن با سرکه و پوست انار حبت بقر
 در در برگ آن حبت آنکه نافع و بوسیدن بر آن
 و گفته شده که انجیران از توایل مستعمله در افغانه است
 خارج و استر حا و لقه است و مضر است بشما
 تخم غریزه و مضر است با مواد مصلح سرخ عربی است
 و قدر شمشاد و مثقال و پیش محو است بوزن آن
 حلیت روده آنک گویند بوزنش زود و آن است
 و مفرورین مصلح شربت انار و بجزیر و بجزیر انار

قوی تر از سایر اجزای آن است و طلا و آن محل
 درام و ملح زیاد شده خناب و طبع زخمهاست
 قدرش بیشتر از غیر متقال و گویند مضرش کش است و
 طبعی المضم و مصلحتش غسل است + شیخ داود انطاک
 گفته که گویند چون زن بعد از حیض بلافاصله برود
 بکرم انجدان بخورد تا یک هفته هرگز آبستن نشود و
 زاده که سیاه آن باشد یا سفید - امراض الراس
 در درد سرد طبع گفته که گاسته بنام کرده میشود انجدان
 سود با حلیه کوفته و آرد که سسته بر سرد سرد راوش
 از انعطاط بارده مجتبه در درمان + رعوت و حق
 جارات و نسیان + روغن گفته که خوردن انجدان
 میگرداند زمین را در نسیان را زائل میگرداند و حفظ
 می افزاید و بدانکه موجب تعب نشود آنکه انجدان امثال
 از در چینی و زنجبیل و اشتراک و مانند آنها از ادوی
 باسیه با وجود آنکه محل نفع اغذیه نامخته اند متولد میگردد
 از آنها نفع اندک و مجار که موجب الفاظ میگردد
 و گرم میگرداند و نواسه کرده را کرده را بخت آنکه
 میاشند در آنرا طوبت فضلیه غریبه که سبب تولید نفع
 و نفع است و این در زنجبیل و انجدان و اشتراک
 موجود است و اما در چینی بسبب لطافت خود
 عوض و نفوذ میکند در اقسامه عروق و تنه میگردد و اندک
 در عروق است از رطوبات و موجب نفخ میگردد

فصل در ذکر جوارشات انجدانی

جوارش انجدان نافع از برای برودت معده
 زده و نوبت حساده کبد و برودت آن و بخت
 استقار و صنعت آن انجدان سیاه که تخم حلیت
 منتن است و در تخم جرجیر تخم کندنا از هر یک
 درم زنجبیل پوست هلیله آله گفته هلیله سیاه از هر یک
 هشت درم ناخواه تخم کرفس نیون خیر بو از میره کرمانی
 هر دو در چینی از هر یک پنج درم قرنه الطیب دو درم
 قرفل یک درم فانیه میض سحره بیت درم کونیه
 سفید برشته و در ظرف چینی نگاه دارند شربت درم
 آب طبوخ نیون و بادیان و سبب الطیب که بعد

طبخ صافی نموده مصطک روی سوده بران پاشیده با
 تناول نمایند و این جوارش گرم است در آخر در
 دوم و خشک است در اول در جبه سوم جوارش
 انجدان منتول از کامل الصنانه نافع از برای کس نفخ
 بطبن و معده و قراقر در برودت معده و کرده و هضم
 طعام است + صنعت آن کاشم که انجدان روغن
 است سیزده درم قفل تخم کرفس از هر یک دو ادره
 درم فطر سالیون صنایع خشک بزرسیا لیوس از
 هر یک سه درم ادویه را کوفته بخته غسل سفید مصغه
 بقدر حاجت جوارش سازند و در ظرف چینی نگاه
 دارند شربت درم بخت حاجت بکار برند +
 جوارش انجدان به نسخه این جزله مثل نسخه صاحب
 کامل الصنانه است الا آنکه تفسیر کرده شده کاشم
 با انجدان طیب که مانند بران معرفت بکوله پر است
 و وزن از هر یک از فطر سالیون و لغت صنایع
 خشک و بزرسیا لیوس بیت متقال است
 جوارش انجدان که سید اسمعیل در زخیره در باید از
 معده ذکر کرده قونج را بکشاید و بادا و جشاسه
 حامض بر طرف کند + صنعت آن قفل سیاه قرفل
 از هر یک پنج درم ایر ساز زنجبیل از هر یک شش
 درم مصطک را زایانه از هر یک دو درم انجدان پانزده
 درم ناخواه تخم کرفس از هر یک دو درم کوفت
 بخته با غسل سفید خوشبو مصغه بسرشدند
 شربت درم تا سه درم جوارش انجدان نافع از برای
 نفع بطبن و معده و قراقر در ج غلیظه + صنعت آن
 قفل تخم کرفس از هر یک دو ادره درم انجدان بود
 چهار درم فطر سالیون هشت درم کاشم سیزده
 درم کوفته بخته بصل گفت گرفته بسرشدند و در ظرف
 چینی یا کاشی کرده در وقت حاجت استعمال نمایند
 مزاجش گرم و خشک است در اول در جبه ثالث
 جوارش انجدان نوع دیگر + صنعت آن قفل تخم
 کرفس از هر یک دو ادره درم انجدان سیاه فطر سالیون
 ما میران فونج حاشا سیسا لیوس و از هر یک شش درم

انجدان سفید سیزده درم بکوبند و با آب کبکین بسرشدند
 درین انجدان جهت خناب و خناب است و عرق انسا
 نقرص و ادویع مفاسل و تحلیل از برای در یاج حبت
 غسل لوبلیغی در یاج کرده و شمانه در کبکین است
 و تقویت باضمه و دفع ضرر ادویه سمیه و اغذیه غلیظه
 و اخلاط لزبه و سده سپرز نافع بصفت آن بگردد
 انجدان هر قدر که خواهند و جو کوب نموده بهشت
 دزان آن آب با این یکشنبه روز بخمیسانند پس بچشند
 ما بر لچ رسیده صدف نموده باره و عن کبیر یا ریت
 با تش ملائم بچشاند تا آب رفته روغن بماند پس
 در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند و عند الحاجة بکار
 بسکنجین انجدانی نافع از برای حلی ریح و امر انعطاط
 و امراض بارده سو ادویه بصفت آن بگردد
 که آنرا محروث نامند و نیم کوفته یک شب در سرکه انگور
 و آب خالص از هر یک کوفته متقال بخمیسانند در روز
 دیگر بچشاند تا به نصف رسد صافی نموده با
 شتاب انگور که یکصد و بیست متقال بقوام آورند
 و هر ده متقال آنرا با آب شاهره تازه یا با شیر تخم کرفس
 بپزند و اگر حرارت غالب باشد با آب کاشی تازه و
 امثال آن بپزند این نسخه از حکیم میر محمد مومن است
 که اگر کجاسه مطبوخ محروث در سرکه داخل محروث
 محال در سرکه انگور و نود متقال و بجای و دشاب
 انگوری غسل طرکاکه آنرا کز آب کبکین نامند گفته است
 محال ساق انجدان و اصل و انجدان که آنرا محروث
 گویند بسیار گرم و خشک و جالی معده و مفتح اخلاط
 غلیظه و نافع از برای برودت و رطوبت معده و
 ریح و سقوط اشتها و سوء هضم اغذیه و لیکن محرق اخلاط
 و مورث تشنگی و التهاب است مصلح کافور در سرکه
 برش محال شده فار است + صنعت آن بگردد
 یا زنج انجدان هر کدام خواسته باشند و سافش از زنج
 بپزند و پیش را یک هفته در آب نمک بگذارند پس در
 آب خالص بچشاند که شورس نمک از آن دو درم
 پس آنرا ببردن آورده در پارچه کرباسه اندازند

تا آب آن بر دوپس آن بر دوس بار چیه که باسی پس
 کنند که بواشتن بطوبت آن کنند پس سرکه انگور
 آن مقدار که از دوس آن برگردد بر دوس آن کنند
 اگر خواسته باشد چاشنی دار باشد قند یا نبات در آن
 داخل کنند و بگویند که سرکه در جوهر آن جذب
 شود پس بکار برند سرکه ساق و اصل انجدان مخلوط نافع
 است از برای صلابت طحال + معجون انجدان
 انواع که در حاکم باوشکم را بکشند صنعت آن انجدان
 بیخ انجدان از هر یک ششدرم بیخ ارمنی درم
 کوفته بخته باسته وزن اودیه غسل سبزه معجون انجدان
 دیگر اقوامی اذنان و استسقا طحال را مفید است
 صنعت آن انجدان و بیخ آن دیوست بیخ کبرسان
 الحصار قریح از هر یک هفت درم بیخ ارمنی ماهی
 زهری قریح از هر یک سه درم سلیمه مطبوک زنجبیل
 از هر یک یک درم بزرگ کابلی پیاس یا پره از هر یک
 چهار درم علی الرسم باسته وزن اودیه غسل معصوم
 شربت از یک درم تا سه درم + انجن باصطلاح اهل
 ودانی را نامند که در چشم کشند بر آینه تقویت در دشت
 و دفع امراض دیگر مانند حال و ششیا قات و غیره
 انجن که چون در چشم صاحب حمی غشیه که بپندد سنیا
 نامند کشف بافاقت آید در اثر ترقیب اطباء میهند است
 صنعت آن ترکط یعنی بلبله بلبله آمله نفوزه یعنی
 حلیت منتن دج ترکه نمک سنگ شرف زرداگر
 تخم سرش جمله را بسیار نرم مانند سرکه و غیره صلابت نمود
 با بول بز یا گاومیش سرشته خوب یا شیانف
 ساخته خشک نمایند و عند الحاجة با آب سائیده
 در چشم کشند + انزروت معرب از انزروت است و
 بفارسه اصفهان مجیده و اگر دهک و بشیرازی کرد
 و عبرنی محل فارسی و محل کرمانی و بپندد لانی نمایند
 آن صمغ درخت خاردار است ببلندی و در جزیره
 شبیه برگ مورد و برگ درخت کند و بخت آن بلاد
 فارس و ترکستان است و صمغ و سفید مائل بزرگ
 میباشد و بهترین آن قسم اخیر است که در مالیدی مثل

کنند صفار و زردشکن و طمش تلخ با اندک شیرینی
 باشد گرم است در آفرودم و خشک است در اول
 دوم و محض بلوغ و بهترین اسهلات بلغم غلیظ
 و بالخرص منهل صفا و مخلل ریاضه غلیظه و منقحه قمره
 و معسطه جنین و گرم معده و امعاست و جهت
 مفاسل و در حج درک و عرق النساء بالخاصیه نافع
 و جاذب بلغم غلیظ از عرق بدن است خصوصاً با بر
 و بلبله و سیکنه و اشمال آن و در نشین منزل
 بنیاست موثر چون بخورم آن را با ستره قیاب اط
 حجر الترقه عوام آنرا از زرا گویند درم ناسیل
 مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار روز بی آن زرا
 و از خوردن چند عدد زرده تخم مرغ بر پشت بنشینند
 باعث تسهیل عیب گردد و بعد از آن گویند که زنان
 انزروت را در آب میهند و آن نصف روز خیسند
 بجهت تسهیل تاده درم آنرا می آشانند و گویند
 پیچورم سائیده آن بسبب تسهیل مسام و چسبیدن
 آن با نشانه اشکند است خصوصاً با طلق محلوب
 و از اسرار کتومنه شمرده اند و مصلحتش صمغ عربی و زعفران
 بادام است و در گاه مفرد استعمال نمایند باید که در
 بادام آن در چند آن باشد و قدر شربتش مفید است
 از نیم مثقال تا دو مثقال و در کبابا سائر مسهلات
 یک مثقال است و بدش بوزنش صراست و استعمال
 آن در خارج جهت التهام و زیاد کردن گوشت و
 خوردن گوشت زاید و پاک کردن حرک زخمها و
 سیلان خون در رفع آثار جدرسه و با نظر در جهت
 درم شبیه بنجازه که در حلق هم میرسد و با غسل سرشته
 و تقویت آلوده کرده در گوش گذاشتن بجهت
 پاک کردن چرک گوش بسیار موثر است و استعمال
 آن خصوصاً بعد از آنکه در شیر الایغ یا شیر دختران برود
 با ششند جهت رمد و چسبیدن پاک چشم و
 دفع نزلات و جرب و سلاق مفید و چون با مراد
 و مرجان سوخته و نبات بالسویه زرد سازند جهت
 ازاله بیاض عین مولفت تذکره مجرب شمرده است

تسخیر استامیدن انزوت بار و عن حب الحار و سبب
 تسخیر را امر اهل ذن خون پیاز سه را خالی کرده
 جوف آنرا از انزوت سفید بر کرده بر آتش بنهند
 بجوش آید پس از آن در گوش بچکانند در گوش
 سالن میگرداند + دستور نشویه انزوت بگیرند و
 انزوت سفید را با شیر الایغ یا شیر دختر خمیر کرده
 بر شاخه های خوب که چسباندند و در نور مستعد بها
 و زنده تا خشک شود و آنرا در کس بریان شود و اگر بار
 دیگر سائیده با سفیده تخم مرغ سرشته بر جوب
 چسباندنشویه نمایند با عتدال قریب تر میگردند
 انزوت تقیه بلغم از تمام بدن میکنند خصوصاً از
 صدر و سینه بلغم و کفیک النفس را نافع است
 آن انزوت سفید در درم در بیج درم حاقه
 نیم درم غار لیبون شش سفید تر بد سفید در برابر هر یک
 سه درم اصل السوس تخم خنظل ایاریج نقره از هر یک
 دو درم کوفته بخته آب حلب سازند قدر استعمال زان
 از دو درم تا چهار درم + ددار الانزروت منصف
 نافع جهت اوجاع مفاسل و عرق النساء و تقویت
 صنعت آن انزوت سرخ سورنجان مسک سفید از
 هر یک سه درم کوفته بخته بر دهن یکصد عدد گردگان
 چرب نموده با ارا التبت یا شامند بدرستی عیب
 النفع است در اسهال از غیر لغب و عنف
**فصل در بیان ذر و رانی که اصل و
 در است انزروت است**
 ذر و رانی روت نافع از برای رص و دره
 و حرت چشم صنعت آن بگیرند انزروت سفید جدید
 در بان شیر دختران انزروت در سایه گذارند تا
 خشک شود پس آنرا سوده بگیرند از آن ده درم
 نشاسته دو درم و با آن بسایند و در سایه گذارند
 تا خشک شود بعد از آن در دست دیگر چسبیدن است که بپندد
 در آن وزن دو درم انیون نیم درم کافور و ذر
 انزروت و دیگر که زیاد قطع رص میکنند صالح است
 رمد را هر گاه نموده باشد حد بسیار صنعت این انزروت

جلد اول

بشیر دختر ده درم زبهر یک درم نبات سفید
 سوخته در ساندن + ذرور انزروت نشسته به ذرور
 صفر نافع از براسه حله چشم دورم و در و صابون
 است استعمال در او اخر ریس میرد بقیه سینه
 که در چشم باشد و آب که از چشم آید خشک گزاید
 به طوبت پاکه اسه چشم را پاکه که گرداند در صابون
 صنعت آن انزروت سفید در بشیر دختر ده درم
 صبر سقوطه زعفران حنظل که از هر یک دورم
 که یک درم کوفته بجز بخیته استعمال نمایند و بخیته
 در انزروت مر به بشیر دختر ده درم شیان ماشیا
 که در حنظل که صبر سقوطه از هر یک دورم
 زعفران یک درم زبهر یک درم کوفته بجز بخیته
 استعمال نمایند ذرور انزروت و دیگر نافع از براسه
 در چشم که ترش کند از آن مره + صنعت آن
 انزروت مر به نشاسته از هر یک سه درم سفید آب
 نافع شسته دورم کوفته بخیته مخلوط شیان امیض
 نموده استعمال نمایند نافع باد + ذرور انزروت
 دیگر نافع از براسه صوب اجفان و کلینی و مملط در
 اجفان + صنعت آن انزروت مر به بشیر دختر چهار
 درم زرده تخم مرغ خشک کرده در آفتاب دورم
 که صافی امیران چینی از هر یک نیم درم زعفران
 شیان ماشیا از هر یک دودانگ مجموع را کوفته بجز
 بخیته بر پاک چشم ذرور نمایند + ذرور انزروت
 دیگر نافع حبت رمد و بیاض صین + صنعت آن انزروت
 مر به چهار مثقال تو تیا که کرمانی مغول و مثقال
 دو مثقال مامیران چینی دورم زبهر حنظل که
 صبر سقوطه در فاعل پوست پسته زرد از هر یک
 یک درم صغ عربی یک مثقال کوفته بخیته ذرور
 ذرور انزروت دیگر در درنج و اجواسه رمد نافع
 باشد + صنعت آن انزروت بشیر خضر پرورده
 نشاسته صغ عربی نبات سفید مساو که کوفته بخیته
 استعمال نمایند + ذرور انزروت دیگر که نافع بیاض
 است + صنعت آن انزروت سفید در زبهر یک

شکر سرخ از هر یک جزو سه بوره ارمنی ربع جزو
 کوفته نرم بخیته در چشم استعمال نمایند + ذرور انزروت
 معروف که ذرور امیض + صنعت آن که بر اندازد
 سفید و محق نموده بشیر دختران داخل کرده در سایه
 بگذارد تا خشک شود پس آن نرم سوخته بگردد از آن
 ده درم و از نشاسته دورم و با هم محق نموده بجز بخیته
 ذرور انزروت معروف به ذرور اصغر +
 صنعت آن انزروت سفید در سینه مثقال صبر سقوطه
 زعفران حنظل که از هر یک دو مثقال نرم صلابه
 نموده ذرور نمایند + ذرور انزروت جالینوس
 حالبس دم جارسه از جراحت هر عضو که باشد + صنعت
 آن انزروت دو مثقال گلنار فارسی دم الاخون
 از هر یک نیم مثقال کوفته بخیته اجزای جراحت باشد
 و بالاسه آن زفاده به بندند + ذرور اصغر نیم مثقال
 دیگر صنعت آن انزروت پرورده ده درم عصاره
 ماشیا بجز درم صبر زرد تخم گل از هر یک نیم درم انیون
 چهار دانگ درم کوفته بخیته بقفا خوابیده ذرور
 نمایند ذرور اصغر بخیته حاوی صغیر از براسه
 او جاع عین از رطوبات + صنعت آن انزروت
 سفید مر به بشیر خضر بجز درم عصاره ماشیا دورم صبر
 زرد زبور زعفران انیون از هر یک یک درم
 کوفته بخیته استعمال نمایند + ذرور اصغر مغول از
 منتخب که همین نفع دارد + صنعت آن انزروت
 مر به هفت درم ماشیا چهار درم مره درم نیم درم انیون
 صبر سقوطه زعفران از هر یک یک درم کوفته بخیته
 ذرور سازند ذرور اصغر صغیر در درنج و ابتدا اسه
 رمد و او جاع عین را نافع باشد + صنعت آن
 انزروت مر به ده درم صبر سقوطه ماشیا از
 یک دورم کوفته نرم بخیته استعمال نمایند
 ذرور اصغر کبیر نافع آن مثل نافع ذرور اصغر
 است در قطع سیلان رطوبات و کلب فضول
 و منع لواز نافع است و در صقیق را نهایت
 سود دهد + صنعت آن انزروت پرورده یک جزو

صبر زرد زعفران زرد از هر یک دورم و انیون
 دانگ یک جزو عصاره ماشیا یک جزو کوفته بخیته ذرور
 نمایند + ذرور اصغر کبیر از جیانس گوید که این ذرور
 بیوفانی اقرا ما طبقات خوانند در دانه چشم را سوخته
 دارد و در مکه را از اکل کند + صنعت آن انزروت
 سفید ده درم شیان ماشیا بجز درم صبر سقوطه
 زعفران از هر یک نیم درم انیون دودانگ هم را
 کوفته بخیته بخیته وقت خواب به پشت خوابیده در
 چشم کشند + ذرور اصغر نافع است از حبت کمنه
 المده دورم که سبب آن رطوبت باشد
 صنعت آن انزروت مر به بجز درم شیان ماشیا
 دورم صبر زعفران تخم گل از هر یک نیم درم انیون
 چهار دانگ کوفته بخیته استعمال نمایند + ذرور انزروت
 انزروت از حبت در چشم اطفال نافع باشد + صنعت
 آن انزروت مر به چشم منیر از هر یک ده درم مایه
 دم الاخون از هر یک دورم کوفته بخیته استعمال نمایند
 ذرور انزروت قرصه را پاک سازد + صنعت آن
 نشاسته سه درم انزروت مر به سفید راج رماط
 یک دورم کوفته بخیته ذرور سازند + ذرور راجه
 گوشت برویان و خون فتن از جراحت باز دارد
 و رعاف را نافع باشد + صنعت آن انزروت مر به
 دم الاخون مر که کند مساوی کوفته بخیته استعمال نماید
 ذرور دیگر که همین خاصیت دارد + صنعت آن انزروت
 دم الاخون کنر گلنار گل ارمنی از هر یک نیم درم
 قشقر کبیر کوفته بخیته ذرور سازند + ذرور دیگر گوشت
 قاسد شده را بجز دورم جراحت را بندد و بخت کند
 در وقت شدن در اول سر جراحت بکشاید و تری
 بر چند گوشت برویان + صنعت آن انزروت
 چهار درم دم الاخون دورم گل مخوم مردانگ
 مر کند از هر یک یک درم نیم گل ارمنی شیان
 ماشیا از هر یک یک درم بوره ارمنی صبر سقوطه
 زرد از هر یک دورم از هر یک دورم کوفته بخیته استعمال
 نمایند + ذرور سحر بلک یا بخیته دیگر کوفته از نسخه اول

صنعت آن از زردت سفید مدبر مردارید نامی است
 مرجان قرمز من محرق نبات سفید اجزا تساو می گویند
 نرم بختی زرد سازند + زرد ریکه خون رفتن از
 جراحت باز دارد و گوشت برویاند + صنعت آن
 انزروت دم الاخون کند نشانه حاج انیون کا
 همه اجزا را بر صلایه نموده در محال نرم میباشند
 زرد دیگر که گوشت قاسم بخورد گوشت نوبر ویاند
 و جراحت را مندرل سازد + صنعت آن انزروت
 مرکه دم الاخون مردانگ مغول کند را زهر یک
 یک جزو گل ارمنی شیان ماثیا صبر زرد زرد اندر دانه
 هر یک نیم جزو کوفته و نرم بختی صلایه نموده زرد سازند
 زرد دیگر که همین نفع دارد + صنعت آن صبر
 زرد انزروت دم الاخون زنجار را سخ اشق اجزا
 تساو نرم صلایه نموده زرد سازند + زرد دیگر
 آمدن چرک در کم از زخم بر طرف کند + صنعت آن
 صبر زرد انزروت کلنا همه تساو نرم کوفته بختی
 استعمال نمایند + زرد ریکه آمدن چرک در کم از
 گوش بر طرف کند + صنعت آن صبر زرد انزروت
 دم الاخون زنجار خشت الحدید از هر یک جزو سه
 نرم کوفته بختی بسر که حل کنند و فیکه لصل آلوده
 کرده درین زرد و بیالایند و در گوش گذارند زرد
 دیگر که جراحت بینی و گوش را با صلاح آورد
 صنعت آن انزروت دم الاخون زبد البحر بوره
 ارمنی مرکه صافی شیان ماثیا از هر یک جزو یک
 کوفته بختی بختی که لصل آلوده باشند یا سفید
 در گوش بگذارند + زرد دیگر در خشک ریش زخم نام
 نافع بود و زرد بکند + صنعت آن دم الاخون سم
 گو سفند سوخته زل سوخته انزروت حب الرمان
 از هر یک جزو سه کوفته بختی زخم را بدان بر کنند
 سمه انزروت مسمن بدن است + صنعت آن بگیند
 انزروت سفید بخیرم و مخلوط کنند بانی حجر البقره
 قیراط مغز نارچیل تقشده درم و همه را نرم کوبیده
 چهار حصه نمایند + و چهار روز بعد از حمام و

صنعت آن از زردت سفید مدبر مردارید نامی است
 از هر یک یک درم کف دریا نیدرم بدستور مقرر میباشند
 استعمال نمایند در زخم دیگر عروق صفر و کشنیز داخل
 است + زرد ملکا یا نافع از ماسه آماس چشم که صبا
 از کوه آزاد در پنج نامیده بعد از فصد و مجامعت
 و مکیس طبیعت بمابون لیلیج و استر از از ادویه مقوی
 چکانید این شیر و خرد در چشم و طلا کردن شیان این
 محلول با شیر و تران و فضا در کون کشتیر و اکلیل
 الملک و قدس زعفران زرده تخم مرغ و گدشتن
 سه روز اول از کوفت استعمال نمایند + صنعت آن
 انزروت مدبر نشاسته خاک طبرزد صمغ عربی اجزا تساو
 نرم سائیده بکار برند + زرد ملکا یا دیگر بیشتر حاوی
 صغیر از براسه او جاع عین + صنعت آن انزروت
 مرکه بشیر نشاسته نبات سفید شیان ماثیا
 کوفته بختی استعمال نمایند در انزروت مسمن
 بذور اصفر صغیر که در اول الحظاظ درم جنین مستعمل
 است + صنعت آن انزروت سفید مدبره درم تساو
 ماثیا دو درم نشاسته چهار درم کوفته بختی استعمال نمایند
 زرد انزروت مسمن بذور اصفر کبیر که در او آخر
 الحظاظ درم جنین مستعمل است + صنعت آن انزروت
 سفید مدبر بخت درم شیان ماثیا دو درم صبر
 سقوط سه اینون نشاسته زرد از هر یک نیم درم
 زعفران مرکه از هر یک یک دانگ و نیم بدستور مقرر
 زرد ساخته استعمال نمایند زرد اصفر دیگر انزروت
 سفید مدبره درم شیان ماثیا دو درم زرد اصفر
 کبیر سه درم نشاسته چهار درم کوفته بختی استعمال نمایند
 زرد انزروت مسمن بذور نیانیم که از گذاشتن یک
 هفته از در پنج و ادرا م جنین بکار آید + صنعت آن
 زرد ملکا یا نیدرم زرد در اطرف مغز نیدرم در هم کرده
 استعمال نمایند + زرد انزروت که عرب را زائل کند
 صنعت آن انزروت سفید قش را کند خوشتر
 صبر سقوط سه زنج شیان ماثیا تساو سه کوفته بختی
 استعمال نمایند + زرد انزروت که جهت بیاض چشم نافع

بعد از خوردن چند عدد زرده تخم مرغ نیم شب
 بنوشند با غش تساو گردود +
فصل در میان شیا فاست انزروتی
شیا ف ملکا انزروتی نافع از براسه که مده
 تحت قرینه مستعمل بعد از تنقیه بدن و در مغز و چشم
 لعاب حله و چشم و شیان شیان ایض انزروتی
 و شیان ایض شکر + صنعت آن انزروت سفید
 اشق از هر یک بخیرم کند زده درم زعفران دو درم
 کوفته بختی بلعاب حله سرشته در چشم کشند + شیان
 انزروت مسمن شیان درینج ماده شکر زاده را
 تجلیل برود در ساق و جرب فرمن و سبل سفید
 صنعت آن انزروت سفید مدبر بر سه درم صمغ
 عربی سفید انبلیج کثیرا قلیما سه محرق مغول مرکه
 صافی صبر سقوط سه زنجار زنجار مسخ تلفظ اسوخته
 مستعمل سوخته لفل سیاه لفل سفید در لفل شاد زنجار
 عدس مغول نشاسته زرد چوبه تو بال نخاس سوخته
 شکر از هر یک دو درم دم الاخون اقا قلیما
 هر یک یک درم و نیم تو تا حفظش که سینل الطیب از
 سوخته از هر یک یک درم عدد کل اجزا بسیت و پنج از
 همه را سائیده پس یک درم بار زرد با آب سداب
 و ترش اترج حل کرده ادویه را بان سرشته شیان
 کوچک کوچک سازند و عند الحاجة با سفید
 مرغ سائیده در چشم کشند + شیان انزروت مسمن
 شیان ایض کافور سه اینون + صنعت آن انزروت
 سفید سوخته بشیر فرخمیر کرده بچوب گز
 چسبائیده با نش ملائم بر بیان کرده یک منتقال
 شیان ماثیا زعفران از هر یک چهار دانگ کثیرا
 دو دانگ کافور تصوره اینون از هر یک یک دانگ
 بخته باب عنب الثعلب سرشته شیان سازند در
 وقت حاجت بسفید تخم مرغ سوخته در چشم بچکانند
 یا در چشم کشند + شیان بر روی ماده زرد
 و در ساکن کند و در کوز مستعمل چشم با خرد
 از فصد و مکیس طبیعت بخت کشند + صنعت آن

از زردت سفید بر شبات مایشا از هر یک شکر
 زعفران و دودرم کثیر بگیرم ایون نیدرم کوفته
 بجهت آب باران سرشته بشا قها سازند و در وقت
 حاجت بسفید به سرخ ملکه که سرشته شده ضاد
 از زردت بجهت انفار و با سیل نافع صنعت آن
 مرد از زردت سفید کثیر از گمان از هر یک شکر
 مغزسته نرسندی مغز بخر و سرخ از هر یک چهار
 شقال خیزمان هشت شقال کوفته بنفشه کافور
 زرده سرخ دو عدد و روغن گلشن ده شقال بوم
 شقال بلون صینی زهره گاو از هر یک یک شقال سرخ
 کوبند و شقال قصابون عانی دو شقال اصل کرده
 ساخته بیکرم بر موضع دل ضاد نماید و فیتله
 از زردت نافع از برای قروح اذن و دهه ساله
 از آن صنعت آن فیتله از کافور خطانی نسی
 ساخته بصل زرده سرخ مرغ آلوده کرده از زردت
 سفید سفید اب قلعی دم الا خون صبر صبر اجزا
 شادوی کوفته بجز بجهت بران پاشیده سب در
 کوشش گذارند و همان طرف بخوابند بقله از زردت
 نافع از برای قروح اذن و دهه ساله از کوش
 صنعت آن از زردت سفید صبر صبر طری کف
 دریا بورد از برای دم الا خون کند برای صافی رنگار
 جنت اسعد بر در جل و شادوی بیکر که اکوری است
 زوده اول مرتبه با مار العسل در گوش چکانند با
 نند گوش از آن پس این دو در اسکا کنند و بر
 است کاین و دارا سب که ساخته شایندنی بلیغ
 بفسک کرده نرم سوخته فیتله از کافور خطانی ساخته
 بصل آلوده کرده و دارا بران پاشیده در گوش نهند
 که بولون السد عالی شقلاید و تلور مسوق بر تنهایی با
 خیز لای با خیز زنان جبهه امر فرغ کوره نافع و مجرب
 مرد از زردت اکثر قروح و جروح و ناصور نافع
 است خصوص ناصور عین صنعت آن از زردت
 سفید بر سوخته و در عسل مصفی عمل کنند تا چون
 سرد شود پس طرف چینی نگاه دارند و بوقت حاجت

استعمال نمایند هم از زردت دیگر از محمد بن کربا
 برای جنت تمام نوا صبر محرب دانسته و قروح
 را نیز نافع است: صنعت آن از زردت سفید بر
 ده و دم اشق دودرم کند رفته زنگار از هر یک یک درم
 مجموع را کوفته بجهت نرم با عسل بشیند و بکار برند
 اگر قلیله موم و روغن زیت یار و روغن گلشن باکی
 از ادیان مناسبه دیگر علی الرسم مردم سازند و بکار
 بزند بر نیست: از نفخه بکسر سحره و اسکلون نون
 فتح فاد ماسه هله و مالغت عربی است نفاک
 پیر یاب و بپندی جبهه نامند از هر یک برای حاجت
 زردت و در با سبج مرغ آن گرم و خشک است و
 در جبهه دودم و گفته اند زردت بر جبهه سوم گرم و خشک است
 و ملطف و اسهل خون بنجد و بشیر شده و در
 دبا و تریاقت و مجرب است نفاک نسی
 مجرب مثل خون و زردت در سحره و اعصاب بجز شکر
 باشد و نافع رعاف و حابس اسهال مزمن سرخ و
 نرف الدم و نفث الدم و سیلان سحر و قروح
 اعتناق رحم و در شکم و در دهان اسهل خون
 بنجد در معدن و انقبه که خرد بزرگوی و آهوس
 و گو سفند و فیل عقد نخودی نهایت بسی است
 و از آن خاصیت و بر تقویت قلب و تفریح است
 الا اگر بسیار سوزن است و میل سید به مزاج روح
 بجنب زیاده بر فرج و برداشتن آن بجز جبهه
 بر عمل است و آشامیدن آن نافع حمل نافع
 از برای صرع و دیسپوریدوس و سرخ از زردت سفید
 و یک علی کلبانی گفته اند نافع از هر حیوانی که باشند
 چون آشامیده شوند با سرکه و یا با مسکه یا با اس
 میباشد نافع از برای صرع بلغمی الا که انقبه است
 در بناب اتوی است و صیان چون بخورند
 از نافع این مسکه و ناصور و چون بدم از نفخه
 را در سرکه اکوری حل کرده بوشند نافع است
 صرع را و سمر قندی گفته که انقبه که اسب نافع
 است از برای صرع و بغدادی گفته که انقبه

حیوان بجز سحی بقوی و آن حیوان در بجز روم
 است خاصیت و قوت آن مانند جبهه سحر
 و آشامیدن آن نافع است اصحاب صرع را و
 آشامیدن تمام نافع میباشد نافع از برای سحر و
 کوز از بطنی و امتحان غاصل آن است که از ناخته
 شود بران انقبه بر حیوان دیگر که باشند اگر کوفته
 شود و خالصت و الا فلا حسب انقبه حمل غرابی
 قدس سره که بجهت رضای سیر این نادر شده باشد
 نموده اند از برای تقویت اعصاب بجهت
 رطوبات و تقویت اعضای راس و اعصاب
 رمیه و تفریح و دفع خیالات بیدار است و تفریح
 صنعت آن موسیقی و آواز بجزدی و در شقال
 بر روغن زیت در روغن نار دین از هر یک پنج
 شقال کدافه صاف نموده جد و از خطانی مجرب
 زعفران از هر یک نیم شقال فاد زهر سرخ خطانی
 بزردت سفید در از یک ناسفته صندل سفید
 کبر با سوسن غلظت قن طلا محلول صمغ عربی از
 هر یک یک شقال بایه شتر اعوانی یک شقال و سرخ فاد
 زهر حیوانی اصطهباناتی نیم شقال حل کافور تانی
 طباشیر سفید گل مخموم از کسب مقطر همین سرخ همین
 سفید شقال قلعی صغیر کلک و روغن نقره محلول
 از هر یک یک شقال مغز بلخوزه مغز حبه انقبه مغز
 انجلیک مغز سبزه مغز بادام شیرین مغز انجیر
 یک سه شقال بدستور مغز صوبیا سازند مرغی
 بقدر خودی سرشته این پنج صوب تا نه صوب با سرکه
 میشن و دارا لافحه در یک روز اسهال کودکان از
 وقت دندان بیرون آوردند هم نرساند باز نهند
 صنعت آن دانه نموز ساخته استخوان سوخته شده
 بلوط مقشر کثیر خشک بریان سماق منقح خروبت
 سرخ کرفس زره کبابی در وسط خشک ناخواه اجزا
 مسکوی میر با بزرگوش یا پیر یا به آهوس که کم با
 نیم خرد و کوفته بجهت هر ساعت قدر خود بخورند و در شش ساعت
 هشت درم بود و الا لافحه دیگر که نیم درم است و در شش

بگذارند صنعت آن نیز باید خرگوش حلیت از هر یک
 بگذرد و در وقت بودید خشت از هر یک نیز خرگوش کوفته بخت
 قشنگی بکنند در هر یک و سه بار یا چهار بار که در آن
 سنگین حاضری باشد و در آنرا نفع نافع
 مقوی باه است و نفع آورد صنعت آن با هر
 اعراب انفرگوشند انفرگوشانگ و قصب گاو خشک
 کرده سوپان نموده خولجان بزنجبیل تخم اسپتاز
 هر یک و در کوفته بخت و غسل حیات مقوم شده چون
 سازند شربت بگذرد به سفوف انفرگوش که اسهال صغیر از
 دارد و اگر حرارت عظمی باشد صنعت آن نیز باید
 خرگوش میون از هر یک و آب از هر یک و در هر یک
 هر یک نیز در کوفته بخت شربت بگذرد تا یکدانه
 و در هر یک انفرگوش در تقویت بنظر است و خوردند
 آن تو آنکه هر شب سه چهار ازاله بجا آید نماید
 بخت رعت انزال نیز مفید است صنعت آن
 سنبل الطیب نقل جوز بود از جنی بزنجبیل
 بایشته اعراب عاقره خولجان دار لفظ از هر یک
 در وقت حال نشک خاکس یکدانه که سفوف
 مصطلح از عرقان عود و خام جد و از خطایی باهی سفوف
 از هر یک در وقت حال غسل بخانه درم بدستور چون از
 شربت بکنند عرقان انفرگوش در تقویت باه بنظر
 رعت انزال را نیز مفید صنعت آن بایشته اعراب
 سنبل الطیب نقل جوز بود از جنی بزنجبیل عاقره
 خولجان دار لفظ سفوف مصطلح عود و هندی عود و خام
 جد و از خطایی حجب باهی سفوف از عرقان از هر یک
 نشک برتی فاص غیز استنب و در وقت حال از
 هر یک و در آنک ورق طلا محلول یکدانه که در کوفته بخت
 با نفع در وقت حال غسل مصطفی بقوام آورده باشند شربت
 بکنند و اگر بایشته اعراب را نیز منقل نمایند شربت
 انفر و ایلا و است و در رسم باه است و خواص جمع
 ترکیب آن اشاره السد نقالی نموده خواهد شد

فصل در بیان شخ انگیاب

بد آنکه انگیاب در لغت بمعنی ورود افتادن میل
 کردن در اصطلاح الطیاره اسم کردن و بخار کردن بخار
 جاوری یا در والی بر سر گرفته باشد یا نه انگیاب
 از برای صدراع حلاوت از بخار غلیظ چون استعمال کرد
 شود بعد از تنقیح نفع صبر یا حجب آماج صنعت
 آن مزخوش بایونه پودنه در آب بپزند در ریاض
 بخار آن بماند و چند مرتبه استعمال این انگیاب
 تا بخار غلیظ تجلیل رود انگیاب نافع از برای صدراع
 حلاوت از ریاض بارده غلیظه که در صنعت آن
 شیخ از برای قیوم صغیر مزخوش در آب بخت هر یک
 آن بماند انگیاب دیگر نافع از برای صدراع
 صنعت آن را زیاده مزخوش تمام بر بخار
 جو شایده هر بخار آن بماند و آب آنرا گرم نمود
 بر سر طول نمایند انجاب از برای صدراع حلاوت
 از اخلاط بارده غلیظه و سودا ویه صنعت آن
 بایونه مزخوش پودنه دشتی انگیاب الملک شیخ
 از برای قیوم شبت انخوان تمام هر یک غار از
 خوب چینی تراشته خوب صنوبر کبار زکون موم را در
 آب بخت شاند و غلیظ و والی بر سر گرفته بر بخار آن
 بدارد و چون عرق آب در آب آنرا بر سر طول کند
 و نقل بر سر صفا نمایند انگیاب دیگر از برای
 در صدراع خواه یکی از این خلط باشد یا سبب آن کبر
 باشد از هر دو و مصلحت آن بایونه انگیاب الملک
 مزخوش قیوم تمام برگ غار هندی یا صغیر فارسی
 انخوان شیخ از برای برگ مود در آب بخت شاند تا مگر
 شود پس هر بخار آن بماند و آب آنرا گرم کرده در
 کنند و بر سر طول نمایند یا با هر چه هندی بان کرده بر کما
 نمایند و چون بر سر طول کنند و باید دانست که
 اراده کرده شود و غلیظ باره از سردی بخار آن
 از اضاف نمودن چیزی قایض است آنکه سبب تجلیل
 ضعیف میگردد سردی را پس باید که در صنعت آن
 انجابات و نظرات محلا امراض بارده سردی از
 چیزی قایض مقوی و مایع مثل برگ مود و سردی از

انگیاب این سر بون نافع از برای دو حادث
 از ریاض غلیظه صنعت آن بایونه انگیاب الملک
 بر بخار صغیر فارسی مزخوش شیخ از برای برگ غار
 محمود و آب بخت شاند و بر بخار آن بماند انگیاب
 طری نافع از برای دو حادث از اخلاط بارده
 هر گاه درین سوپات و عطوسات بجز را استعمال
 حقن و آشامیدن ایاریات بعمل آمده و در وقت
 نشده باشد صنعت آن بایونه انگیاب الملک شیخ
 از برای قیوم از هر یک که صغیر مقوی مری از هر یک
 اندک مسوس کدم تک طعام از هر یک یک لاف
 کبره منفر کردن آن در عدد چهار یا سه عدد مود
 را بنیکو نموده در آب قابیه با آب کرده سر از بس و
 بچوشانده تا مگر شود پس سر بخار آن بماند
 نحو که قیوم سر آفتاب بگذارد و بخار آنرا از لود
 بگذرد و در وقت شربت بر زنده و در آب بر سر گرفته بخار
 بگذرد و چند وقت این قفل اگر کند کسین باز آن
 آنرا گرم کرده بر سر طول نمایند انگیاب
 از برای سدر صنعت آن بایونه انگیاب الملک شیخ
 از برای سداب همه اور آفتاب بخت شاند یا خالص
 مگر شوند پس بخار آن بماند و آب آنرا بر سر نمایند
 انگیاب ثابت بن آره نافع از برای سدر سردی
 صنعت آن صغیر فارسی مزخوش برگ غار شیخ از
 بدستور مقرر در آب بخت شاند و سر بخار آن بماند
 آب آنرا بر سر طول نمایند و این عمل اگر نماید انگیاب
 یوحنا بن سر بون نافع از برای دو حادث از صنعت
 داغ صنعت آن بایونه انگیاب الملک مزخوش تمام
 سداب با آب در آفتاب بخت شاند و سر بخار آن بماند
 و آب آنرا گرم بر سر طول نمایند انگیاب محمل نافع
 از برای دو حادث در بلغمی صنعت آن بایونه انگیاب
 الملک صغیر فارسی تمام مزخوش غلب باه
 در آفتاب بخت شاند و سر بخار آن بماند و آب آنرا
 گرم بر سر طول نمایند انگیاب نافع از برای دو حادث
 سدر بلغمی صنعت آن بایونه انگیاب الملک صغیر فارسی

مرد خوش بقوم تمام شیخ از منی شاه سقم بر کار برگ
 خود و من خوشایند و در سنجار آن بدارند اما آب
 دیگر نافع از برای لقمه صنعت آن تمام فرخوش است
 شیخ از منی مراد خود بدست خوشایند و در سنجار آن
 بدارند بعد از نیکو نام و این محلل تقا فضول نام و
 اعصاب و عضل است که آب کباب نافع از برای
 درد گوش و صنعت آن اکلیل الملک با بون گل
 خطی درون است از هر یک که هم براد آب بخورند
 گوش را بخار آن بدارند آب کباب نافع از برای
 درد گوش حادث از سوی مزاج ساق یا صنعت
 آن سر بنفشه برگ بنفشه گل نیلوفر خجاری برگ کلم
 اجزا مساوی در آب تیز تا مظهر شود و در غن
 بنفشه داخل کرده یک خوشی کرده سر گوش با بخار
 آن بدارند آب کباب دیگر نافع از برای دوی
 طین و درد گوش حادث از برای ریح و صنعت آن
 فرخوش است نشتین رومی بود در صقر فارسی را
 بر شایند سر گوش با بخار آن بدارند آب کباب
 دیگر نافع از برای درد گوش حار و درد گوش حادث
 از اجزای صفرای حاره حاره و صنعت آن
 که در تر براده کدی شیرین برگ کاهو ترخ کاهو برگ
 خشک خشک خشک خشک خشک خشک خشک خشک خشک خشک
 سفید شاه سقم گل نیلوفر بنفشه اطراف قلات
 در آب بنزد تا مظهر شود سر گوش با بخار آن
 در آب آنرا بر سر طول نمایند آب کباب دیگر
 نافع از برای درد گوش حادث از حرارت و صنعت آن
 صنعت آن گل بنفشه گل نیلوفر کشته ترخ کاهو برگ
 خرفه و برگ بید براده کدی شیرین خجاری
 برگ خشک خشک و پوست خشک برگ بستان
 برگ باز رنگ بر در قوطی سقم شاه سقم
 بنفشه گل نیلوفر کاهو برگ کاهو برگ
 یا شیر و روغن بنفشه داخل کرده سر گوش با بخار
 آن بدارند و آب آنرا یکم بر سر طول نمایند و نقل
 آنرا از م کوبیده بر خاج گوش ضما نمایند آب کباب

صنعت آن شیخ از منی برگ غار شیخ هم بر کار
 خود و من خوشایند و در سنجار آن بدارند اما آب
 دیگر نافع از برای لقمه صنعت آن تمام فرخوش است
 شیخ از منی مراد خود بدست خوشایند و در سنجار آن
 بدارند بعد از نیکو نام و این محلل تقا فضول نام و
 اعصاب و عضل است که آب کباب نافع از برای
 درد گوش و صنعت آن اکلیل الملک با بون گل
 خطی درون است از هر یک که هم براد آب بخورند
 گوش را بخار آن بدارند آب کباب نافع از برای
 درد گوش حادث از سوی مزاج ساق یا صنعت
 آن سر بنفشه برگ بنفشه گل نیلوفر خجاری برگ کلم
 اجزا مساوی در آب تیز تا مظهر شود و در غن
 بنفشه داخل کرده یک خوشی کرده سر گوش با بخار
 آن بدارند آب کباب دیگر نافع از برای دوی
 طین و درد گوش حادث از برای ریح و صنعت آن
 فرخوش است نشتین رومی بود در صقر فارسی را
 بر شایند سر گوش با بخار آن بدارند آب کباب
 دیگر نافع از برای درد گوش حار و درد گوش حادث
 از اجزای صفرای حاره حاره و صنعت آن
 که در تر براده کدی شیرین برگ کاهو ترخ کاهو برگ
 خشک خشک خشک خشک خشک خشک خشک خشک خشک خشک
 سفید شاه سقم گل نیلوفر بنفشه اطراف قلات
 در آب بنزد تا مظهر شود سر گوش با بخار آن
 در آب آنرا بر سر طول نمایند آب کباب دیگر
 نافع از برای درد گوش حادث از حرارت و صنعت آن
 صنعت آن گل بنفشه گل نیلوفر کشته ترخ کاهو برگ
 خرفه و برگ بید براده کدی شیرین خجاری
 برگ خشک خشک و پوست خشک برگ بستان
 برگ باز رنگ بر در قوطی سقم شاه سقم
 بنفشه گل نیلوفر کاهو برگ کاهو برگ
 یا شیر و روغن بنفشه داخل کرده سر گوش با بخار
 آن بدارند و آب آنرا یکم بر سر طول نمایند و نقل
 آنرا از م کوبیده بر خاج گوش ضما نمایند آب کباب

نافع از برای صداع بار و این آب کباب بر سر از م کوبیده
 و محلل مواد و مانع است و مفتح سد های و مانع و درد
 گوش حادث از برای بارده بنفشه و صنعت آن
 با بون گل اکلیل الملک فرخوش تمام سبوس کندم گل
 خطی نیک طعم برنج است بوزنه شیخ از منی خوشایند
 سر بخار آن بدارند و آب آنرا طول نمایند و نقل
 آنرا ضما کنند و در نسخه دیگر نیک و داخل اندازند
 دیگر کبر و مرطب و مانع است و صداع حار و
 ترا نیکو نافع است و صنعت آن ترانه که در
 ترخ کاهو کاهو کاهو خشک خشک خشک خشک خشک
 بید و روغن بید شاکه سفر حیدر کاهو کاهو در آب
 بخورند و سر بخار آن بدارند و آب آنرا طول
 نمایند و نقل آنرا بر سر ضما کنند آب کباب نافع
 از برای درد گوش و صمغ و تلطیف مواد و مفتح
 سده حشیم و صنعت آن فرخوش تمام شیخ
 از منی اکلیل الملک برنج است افشینه برومی
 با بون گل از برای نفع زوفا خشک خشک خشک
 صنعت کبریت زردیم کوفه خوشایند گوش کبیری
 بخار آن بدارند آب کباب مرط و مانع
 و نافع از برای حرارت و پوست و مانع و از برای بخاری
 و در نطف صداع حار یا بس و صنعت آن گل
 بنفشه گل نیلوفر کشته ترخ کاهو برگ کاهو برگ
 جاده کدی تر جاده خاخر آتم خشک خشک خشک خشک خشک
 برگ گل بستان افروز برگ باز رنگ گل شاه حرم
 خوشایند کوفه مجموع را در آب بخورند و در کاهو
 شیر و ختر آن در عن بنفشه با دام بران شیخ سر بخار
 آن بدارند و آب آنرا بر سر طول نمایند و نقل
 ضما کنند و صنعت آن آب کباب بنفشه گل نیلوفر
 بنفشه گل نیلوفر کاهو برگ کاهو برگ کاهو برگ
 خطی ترانه کوه و برترین محمود را در آب بنفشه
 روغن بنفشه داخل کرده سر بخار آن بدارند و در
 آب و روغن را بر هم زنند تا بخار بسیار فرخوش
 بر سر مرط و سوسوم و سوسوم گرم کرده استعمال نمایند

در زور و بند مرتبه استعمال نمایند صنعت آن
 انجلیاب بنفشه و دیگر سمرقندی در کتابت و ابابون در
 چشمه مغزی الیه برگ که در جوده شیرین برگ کاهوی تر
 تخم کاهوی تخم خشتاش پوست خشتاش گل بنفشه گل بنفشه
 با بارک بید شاه سقم اطراف طاف در آب بچوشانند
 و سرخار آن بدانند و آب آنرا بر سر نطول نمایند
 انجلیاب تاغ از برای صداع بلد حادث از سردی
 و سوزنستان یا غسل آب سرد یا مصادقه باوج
 صنعت آن انجان با بونه اکلیل الملک مزخوش
 حمال شلغ تراشیده چوب عینی تراشیده چوب صندل و چوب
 الفار چوشکاید اندک که روغن اجرد اخل کرده
 سرخار آن بدانند + انجلیاب تاغ از برای جلد
 حار صفراوی چون استعمال کرده شود بعد از بنفشه
 نام ماده وقتیکه بوده باشد بان صداع سه مرتبه
 صنعت آن بنفشه جو متفشه جراه که در کوه و در کوه
 خرد و تخم سقمید شاه سقم پوست خشتاش پوست
 پنج نفاع تخم کاهوی نازک بید گل بنفشه اجرد است
 همه با بچوشانند تا مگر بنفشه در طشت ریخته بریزند
 قدر روغن بنفشه و شیرینی که در دستش بریزند
 بدانند و دوام بر سر زنده با بخار آن زیاد شود و در
 و باغ برسد پس آنرا انیم گرم بر سر نطول نمایند و بقلند
 را بر سر ضا دکنند + انجلیاب تاغ از برای صداع
 و زکام بارد و لطف مواد + صنعت آن با بونه
 اکلیل الملک مزخوش و قاق خشک تمام شیخ از
 برنج است انستین و می صغیر فارسی را با آب و
 نفع خشک بود و خشک تخم شبت کبریت رود
 طاف بر سر بنفشه سر و ابینی را به بخار آن
 بدانند و خشک حاره ستم در جمیع امراض بارده
 و باغی بسبب اسحاق سرد و تحلیل مواد + صنعت
 آن با بونه اکلیل الملک تمام مزخوش سوس
 گندم قیوم گل خط اسطوخودوس شبت بود
 شیخ ارمنی که استه کسب عینی تراشیده چوب
 صندل و مجموع را در آفتاب بر سر بنفشه چوب

و سرخار آن بدانند و آبش برابر سر نطول نمایند
 انجلیاب خشکیش بارده رطبه سرد و مکنش
 است و نافع است از برای صداع حار یا بس و
 قرانطس و سایر امراض عاده و باغی و امراض
 یا بس و باغی و بخوابی را مفید است + صنعت آن
 برگ که در جوده کبوتر رطب جراه بخار برگ کاهوی
 تخم کاهوی تخم خشتاش گل بنفشه گل بنفشه
 شاه سقم گل بنفشه گل بنفشه اطراف طاف در آب
 بنفشه سرخار آن بدانند و آب آنرا بر سر نطول
 نمایند و نقلش را بر سر ضا دکنند + انجلیاب تاغ
 از برای صداع حادث از اخطا غلیظ بارده نیمه
 و سودا و بر صنعت آن با بونه مزخوش در آب
 بنفشه سرخار آن بدانند و نقلش را بر سر ضا دکنند
 انجلیاب و دیگر تاغ از برای زکام و نزله یا بچوش
 آن گل با بونه اکلیل الملک مزخوش پوست خشتاش
 چوشانند بخار آن بدانند + اینسون نفاهی
 بادمان روی و زیره روی و بوی زی را از برای
 الرومی الشامی و حب کلوه و کون حلو و بنفشه
 زدن تا مگر بنفشه است بلند از ذره و ساقش
 برنج و باریک و برگش باریک و خشک و گلش کامل
 بسفیدی و تخم بنفشه طاف لطف طویل و از برای
 کولکنه و بنفشه ماکل سفیدی و سردی گرم و خشک است
 در آخردوم در بول و حیض و بشرد و عروق و تحلیل
 معده و سایر اعضاء و موی و قابض طبع خصوصاً
 برشته کرده آن و مقوی کرده و مفع شده جگر و سینه
 و عالی مجاری نفس و در سینه و سرفه و ضیق نفس
 و اعیا و استقار و حصات و بت بلغم و سرفه
 و قطع سیلان رحم و از آنکه فضول نافع و باقوت
 تر یا قیه و از توایل مستعمل در اندام اصحاب فالج و
 استخار و لثوه است بخورش اخراج چند و سینه و
 سون آن جبهه ملا دندان خصوصاً محرق آن و ذوق
 بلودمان و اکتال آن جبهه سیل کته مجرب و دانند
 و خاییدن آنحت حفظان و طایر مبطوع آن

در سر که جبهه تحلیل اورام و کشتن شل و طبع آن باغی
 جبهه دفع زردی رخسار زن نایبده نافع و مفع
 اما و مصلحت از برای مصلح سرد و مصلح
 سلجین و قدر شمش از دورم تا بخورد و در
 تخم شبت در ربع آن را زیاده و در تقویت با
 مثل آن بجهه است + دستور نشویه اینسون
 سنونات و غیره است که از ابل غسل برشته
 لته بسته را بگل گرفته در تونم خمدل یک شب
 بگذرانند پس آوزند و بکار برند + صلیح اینسون
 نافع است از برای درد سرد و شقیقه و بخور آن
 در سردی است و چون بخورد کرده شود در سردی
 میباشد نافع از برای صداع بارد و نزلات و بخور
 کردن و سوط نمودن از آن نافع است از برای
 بارد زکام و نزلات بخور اینسون نافع است از برای
 نزلات بارده و چون اینسون را بسره که اگر
 تر کرده خشک نموده بوداده در باره کتان غلی
 بسته در این بوی نافع است از برای زکام و نزلات
 بارده لثه غش و چون بکشد اینسون خرد در
 مصلح بگذارد و کوفته در درم گلکند
 بخورد و چند روز با این مراست نمایند
 نافع است برای لثه غش محبت آنکه مبدل نافع و باغ
 و مقوی است پس تولید میکند باخ که بسبب لثه غش
 بسیار چون دورم اینسون را در آب بچوشانند و
 صافی نموده در دهان بچوشند و در آن بکار
 صافی نموده بیاشامند نافع است از برای سبات
 از برده حاجی و سبات حادث از آشنایند نافع
 مجزه مانند اینون و نیزه و از آنست که کسک این نفع
 بیاشامد باید که بوده باشد غذای او بخورد آب و شبت
 خروس جوان متول با باره با طلیت و مزج
 اقلیم بسا سمجیل گفته که نافع است از برای سبات
 بعد از تقیه تام تقویت معده بمادمت آشنایند
 اینسون و مصلح با گل قند سگری + در
 سد چون اینسون را در آتش بریزند که و کوفند

داستنیاق درو آن که در ساکن میگردد و در او
 ریب بخیل مواد و عید و عیدین بخیل گفته که
 بیدن بوداده آن نافع است از برای در
 در و بخور کردن آن سوطنون آن با اینجولیا
 چون اینون که کوبیده سوخت نمایند و یا کوبیده
 بگفته سخته بخورند و یا جو شاییده به نهانی بخت
 و یا گفته در آن طکرده صافی نموده بخورند نافع است
 از برای اینجولیا عضو صامتی آن کابوس چون میسون
 بوزن آن در وقت بام در آب جوشانند و صافی نموده
 با الیصل با شامه نافع است از برای کابوس
 صحرانوار است که نافع شود و در قد در صاحب
 صحرانویسون و امثال آن از برای زجر که بنویسند
 در آنها حرافت به فالج و استخار و لقوه از توایل
 مستعمل و در صاحب فالج و استخار و لقوه نیز
 است شیخ الریس گفته اینون نافع است اینون
 نافع است از برای استرخاضا کردن بان اعضا
 مستزیه لبیب اگر بیاشند در آن حرارت با و
 دفع که بان فیض قوت عضو میکند رازی گفت
 از او است که اقتضا کنند در اول فالج
 یا چاره روز و یا تا بهفت روز بماند که جوشانده
 باشد و در آن اینون به نهانی با جمل کرده باشد
 در آن اوقیه حلیمین عسلی و امراض اذن چون
 اینون را نیکو سخی نموده مخلوط بروغن گل سرخ
 نوره در گوش بچکاند ساکن میگردد و در او
 نظور و در آن گل که در آن اینون جوشانده با
 گوش حبت کرمی و نقل سامه مفید است جوارش
 میسون منقول از قرابادین ترکی اندی صالح علی
 ریاح و بلغم زنج و اطلا طلیطه و سرکه است صنعت
 آن اینون بخت درم اصل السوسه مصطکی از هر یک
 شست درم که و یا از اینها بسیار جوشانند و در
 هر یک بچندم فاضل سفید فاضل سیاه و در فاضل غار
 و در آن بچندم درم قاقله بیا چینی در آن بچندم
 در هر یک بچندم درم سفید سازده درم عسل

بقدر کفایت به جوارش سازند جوارش میسون و دیگر
 همان لفع و در صنعت آن در جمل فاضل سفید مصطکی
 جوارش از هر یک است منقول میسون روی و چینی نانخواه
 کون کرانی از هر یک شش منقال سفید الطیب منقول از
 و در منقال تخم از اینها منقال عسل مصطکی در آن
 و بعضی طباسیب و در فاضل از هر یک درم و صاف نموده
 حب اینون کاسه ریاح و شیخ غصب و زنجبیل و بجم
 ریخی نافع است صنعت آن اینون مصطکی درم
 حرمل زعفران بکلیت منقال از هر یک یک درم بسیار
 پوست بلبله آینه منقی از هر یک درم فوخی و اسالیبان
 قحاح از هر یک منقال اسارون زربنا و عود و روح از هر یک
 نیم درم اجز کوفه بخت سداب و جویبار و زجر بچندم
 ترش بکدرم در من اینون نافع است حرمت
 حضور است سداب و بلبله درم و با الیصل منقول از
 مطبوخ مناسبه و منع میکند نوزل و بخت منقول از
 ریاح معده است و خالی میگردد معده را از آن
 صنعت آن بکدر اینون و در طبل نجساند در
 بیست رطل آب گرم با دو اوقیه نمک مدنی بقرع او
 تقطیر نمایند و در آن از آب حمانه و نگاه دارند
 و عند الحاجة بکار بند منقول از لب کوبالی بر
 الکسوس و نفع دیگر است که مانند در آن
 اخذ نمایند و بکار بند و آن ذکر باقت به سفوف
 اینون با و های معده را نفع کند و معده را از اطلا
 غلیظ پاک کند و صنعت آن نانخواه تخم کرفس از
 هر یک بچندم کند در چهار درم قحاح از هر یک
 مصطکی از هر یک سه درم سفید آن سفیدی درم
 کوفه بخت با فانیند بخت شربت بچندم عرق
 اینون گرم و خشک و لطیف محلل ریاح و کاسه
 آن و با نغمه او در اکثر افعال خواص از هر یک خود
 بهتر است و مفتوح سده بکدر و بسیار عالی تجمل
 نفس در افعای و جهت سوراخ نموده و استسقا
 و فالج و لقوه و تحلیل فضول و ترش آن از آن
 بارده نافع به صنعت آن بچند اینون هر قدر

که خوانند و با شستن در این آب غلب صافی یک
 بشاز و زنجبیل مانند پس در یک کند و بطریق
 عرق کشند شربت از بخت منقال تا در منقال در با و
 هر یک بر او برداشت طبعیت مریض میتوان داد
 فصل در بیان شیخ اقراص اینون
 قرص اینون منقول از قرابادین قانون
 مفتوح سدای کید و مصلح مال بید و مقوی است
 و نافع است از برای صنعت کبد و بلین طبعیت است
 کینه زائل کند و تبخیر در آخر سهار مفید است
 صنعت آن اینون سه درم استسقا و بی سارون
 شامی تخم کرفس منقوش با و ام تلخ منقوش ساقه سنگی منقل
 الطیب مصطکی روی تخم شبت از هر یک یک درم
 سه درم صحرانویسون چهار درم و کوفه بخت با
 سه درم اقراص ساکن در هر یک بچندم فوخی یک درم
 با سکنجین روی بچندم قرص اینون نافع از برای
 یرقان سدای صنعت آن اینون غافث از هر یک
 سه درم صحرانویسون زرد و بچندم غار بقون سفید
 درم استسقا روی اسارون تخم کرفس منقوش مصطکی
 روی سنگی منقوش با و ام تلخ منقوش از هر یک یک درم
 بخت بطینه استسقا روی بخت اقراص ساکن در بخت
 از کدرم تا و درم قرص اینون بکدرم معمل در
 ذخیره صنعت آن اینون چهار درم اینون ساسی
 ساخن مهدی عصانه غافث از هر یک سه درم
 روی منقوش با و ام تلخ منقوش صحرانویسون
 هر یک چهار درم مصطکی تخم کرفس از هر یک یک درم
 کوفه بخت اقراص ساکن در بخت منقال شربت یک
 قرص با طبع استسقا و دیگر درین قرص بکدرم
 بمانی از زرده و در شربت بکدر و درم غار بقون
 سفید برای اجرای نشو اصل اقتضای شده و بخت گفته اند
 که این قرص با سکنجین بچند و دیگر گفته که اجرای
 این قرص را با کلاب شسته اقراص ساکن در
 شربت از آن بکدرم با طبع استسقا و باید است
 کین شربت این قرص قرابادین قانون با سکنجین

ذکر کرده و در وقت صبح رئیس بادویه و غیره سادای
 است و احتمالات درین دو نسخه در اوزان او در دست
 و در نسخه پنج رئیس که با هم قرص عشره آلوده باین
 اوزان است اینسون چهار درم مصطلک اسارون
 ساوچ مندی استنین رومی که در اصل منفر با درم
 سنبل الطیب از هر یک یکدرم ابریسق قطری در دو درم
 عصاره عاقث چهار درم کوفه نخچه بطبع استنین
 سرشته اقراص سازند و باب گرم بنوشند و گفته این قرص
 نافع است از برای تب رلیح کتفه و وضع و وضع کبد و
 تریل و اسهال و تهیج و بیش از قرص عشره پنج قرص
 دیگر را وصفت کرده که بعینه همین قرص است اما آنکه
 استنین داخل ندارد و در اوزان او در دست است
 و در آن قرص باین اوزان است اینسون
 که من از هر یک چهار درم اسارون منفر با درم
 مصطلک سنبل الطیب از هر یک یکدرم چهار درم
 عصاره عاقث صیر سقطری از هر یک یکدرم کوفه نخچه
 اقراص سازند و قرص اینسون و یکدرم کوفه نخچه
 سود دارد و صده راقوت و مردطام بخورد و در رلیح
 غلیظ از الطیب گرداند و سد با کشاید و در تب و تهیج
 حادث بعد از تهای بارده رازا که در او در دست است
 اینسون پنج کرس از بانه از هر یک سه درم لضع
 قاقله کبار چهار درم اسارون دو درم عصاره عاقث
 افشستین قحاح از خرخران ریوندرینی فطر اسالیون
 مصطلک سنبل الطیب ورق گلرنگ از هر یک یکدرم
 کوفه نخچه اقراص سازند و قرص چهار درم کرس
 یکقرص تا مار الاصول قرص اینسون به نسبتی است
 بلغ و کلر عقیق را نافع بود صفت آن اینسون منفر
 با درم پنج استنین سنبل الطیب چهار درم هر یک چهار درم
 عصاره عاقث ساوچ مندی اسارون از هر یک سه
 درم مصطلک کرس از بانه از هر یک یکدرم کوفه نخچه
 قرص سازند و سرشته یکدرم با طبع استنین باین اوزان
 استنین طبری که با او عوارت باشد نافع در اسهال
 آن اینسون فطر اسالیون ریوندرینی فطر اسالیون

قرمانا سنبل الطیب حب بسان جادو حلت است
 ایند ان اسارون در عین آن از هر یک یکدرم
 و در منفر با درم اسارون خشک زیره کرمانی که در
 تاخره صفت در وقت صبح و در وقت شام و در وقت
 غاریقون که با کعبه اسارون با کافور و زعفران از هر یک
 و در درم کوفه نخچه بسال بسال استنین

باب الالف مع الواو

او در کبسه مره و قوت و او مشدده و از هر یک
 است و در زیره که در وقت صبح از نانمند و در نمایی
 نیز گویند و مندی با نس نامند و به سر بسند از در
 کشند و گویند هم جنس بر جای است و لیکن نزد اهل
 مرو گویند آن است که فاز نامند و گفته اند که جمیع
 اصناف آن نادر و گرم و تاخره و درم تر غلیظ غذا
 و در بعضی است و گویند که چون هم شود کسین بدن
 حرکت باه است چون با مضامه عار نه نند است
 و مصطلک آن آبکاره و آب انار است و گفته اند که آن
 از نفع بسیار است از برای برودت کبد و ادغام
 حادثه مر آن که از برودت باشد و مندی بطون آن
 با با نبر عار چون غفل و در اعینی و زیره و منال
 انهاره و فلفله آن نیز است و غلیظ اما مضامه است
 و لیکن چون هم شود متولد میگردد و امان غذایی بسیار
 و کبد آن اندک کبد است و غذایت آن از جمیع
 کبد با مندی است و نیست که شستن آن از طریق عوار
 و خراج آن صالح است و در هم و غذا و گوشت آن
 شد و الحارت و الرطوبت و کینه الطغول بطی المصفر و در
 است و بزودی از خوردن گوشت آن حادث میگردد
 تنها و نیست گوشت آنرا غذا نیست بیشتر از گوشت
 ماکیان با او زبری بهتر از او را می گویند شستن ماکیان
 و پیه آن عمل درام بارده است و کلاً منفر آن
 جهت درم معده آن نموده است و پیه آن جهت مطابقت
 مقعه و شفاق آن و شفاق طبله و گفته آن و
 و در التعلب و در ام ایجه و جهت دفع ادرت
 این که در گوشت رفته باشد و با آب و با فلفله است

درم بسان با نخاصیه نافع است و زرده زهر مندی
 آن منقوی زهر و مستط و وجه افزونی عقل نافع و لظهور
 آن باریت میگردد و در همه اجناس حسن نافع است
 و نوشت آن که سر آنجسته باشد به التیام فوق زهر
 کون سیر کرده و در زهر آیدن سنگ کرده و نشانه
 انکار و نماد آن موثر است صاحب جامع الادویه
 کفون آنرا چون باب تکب نوشته جهت و در وقت
 و عصاره بسیار نافع و بیضه و ذیل آن جهت مندی
 مندی است و نیست تخم آن جهت اسپهال سوری است
 ادویه است بسان و کلمه که از او و شش محراب
 گفته خوردین یعنی از مویز حب و کافور و در حفظ
 وقت عاقثه و نیز باین است و گفته که خوردین
 از نافع است از برای بسان و در کبسه و در وقت
 را در تخم بر پیه او ز کفنه نافع است از برای سرد
 و از او و شش امثالی و همچنین آشامیدن آن
 تلخ بود و در معده و در معده و در معده از نفع
 قرصی از برای دفع متعاضل منمن گفته که مجرب است
 صنعت آن بجزند آنرا دفع کرده پاک نماید و از
 و اخصا و امعایس البقا قوس منفر بخش اسهال و
 از هر یک کفی اتق مقل از نفع از هر یک شش شش
 از هر یک کفی خور با بیاسه قرض سور بخان از هر یک
 متقال در معده خراطین که نوشته میشود و در وقت
 البطل مع الهادر ادیان انتشار الله تعویبی و
 نه متقال و ادویه را گویند و در معده خراطین
 شکر آن گفته و بد فزنده و بطلان بسنج کشند و با
 انشکات کباب نمایند و در وقت و در وقت را بر از هر یک
 که در زمان بگذرانند و در وقت از آن در سر که بگذرد
 روغن را خندان سحرشانند که سر که تخمیل رود و در وقت
 بگذرد و ریشنه کرده نگاه دارند و اگر قار باشد از او
 و هو اصل نیز میتوان ساخت و هم عواص و ادر بلکه
 مندی از عواص می است آمال از جمله اندر
 است و آن در گوشت و بقول مطبوخه است که
 حایتموده بیاشامند و در معده و در وقت و در وقت

و خواص آن تابع بقول و امثال آن است :-
باب الاکت مع الاسام
 بلبلج بدانکه بلبلج را باغی است بلبلج و بندگی بر بلبلج
 است یعنی خسته دارد و انداز است و اینجمله
 شده است که در جنت است که آنجا ابتدای طوبی است
 تا انتهای کمال عقلی و کمال فنی هر مرتبه را نامی گذارند
 از شکوه خشک آنرا که مثل بره است بلبلج بره و
 از آن بزرگتر که بره که بره است بلبلج بوی دا
 از آن بزرگتر که سیاه بقدر بوی سیاه است بوی بزرگ
 و بلبلج بزرگی و بلبلج بندی اسود نامند و اینها همه
 است و از آن بزرگتر هم بزرگتر است بوی بزرگی را
 بلبلج یعنی و از آن رسیده تر از آن و اینها همه
 بکمال رسیده تر و باطل سیرخی الملس کابلی در اکثر
 جا از بلاد دیگر در هند و دکن هم می رسد مثل سیرخی
 از بنگاله و بنارس که است و غیر آنرا از همه تری در رشته
 و بلبلج بزرگ است که کوچک و بزرگتر است که کابلی
 نامند جهت آنکه اکثر آنان سمت بلاد دیگر می رود
 همچنین از هر ستمه موجود در آن است مانند صبی در هند
 و غیر آنرا در آن و اول سرد در وقت و در وقت
 و گفته اند که خشکی کابلی از سایر انواع کمتر است
 و سهل بصرفه و بلبلج برقیق است و بحسب سبب
 خود در وقت و ضعف او مقوی معده و دماغ
 و مقوی سرد و مطبوع و منقوع آن بهتر از هم است
 و بلبلج بسیار باعث ضعف قوی آنست و حریم آن
 جهت قوی است بسبب فح مکنون خلط رقیق و با
 بدن غلبه اندازد حیات قبل از اربع عشرت منع نموده
 آنرا گفته اند که بلبلجات را هرگاه با مسهلاتی که عمل آنرا
 بر تلکین و لزوم است چون بنفشه و خیار شیرین
 کنند بسیار باید کرد که قوت کی بصارم و مقصود
 و بلبلج قوت دیگری شود و مانع تا میزان نگردد و نیز
 گفته اند که آنرا است که استعمال کرده و بلبلجات
 بلبلج گفته اند مسوی بسیار نرم تا اینکه باطل شود و عمل آنرا
 بلبلج صفر بلبلج زرد است و بلبلج آن بلبلج زرد است

در دو دم خشک تنوی حواس ذهن و تیره خفقان
 صدرع و اغشاق و جذام و حیات مرگه و در سردی
 استسقا و ریاح بوا سیر و منع خود بخار بد باغ و
 تقویه رنگ رخسار و الطفای نار و سودا که از حرق
 صفا باشد نافع و بعضی در حیات مطلقا منع کرده اند
 و این قول درست نیست مگر آنکه ماده بسیار غلیظ باشد
 که مثل زلفیج و تریق جانر نیست و بر سردی و خشکی
 منع نموده اند و در شرح اسباب و قواعد کلی علاج
 سرسام صنداقی اند که است که بلبلج در حقیقت باید اصل
 کرده شود و این پندیده است و علت منع بعضی
 است و این صورتی ندارد و حقیقت را از سردی و خشکی
 به سبب که باعث انفهام و اتقای مواد غلیظ و زرد
 کرده خصوصاً که باد و بلیت و منقوع و جاذبه اعضا
 آن باشد و عصا در خشک بلبلج قوی العقل فرود
 بلبلج در وجهه و منقوع و خشک رطوبات و جهت بعضی
 خصوصاً هرگاه در حرقه بسوزانند و بر سردی و خشکی
 عیسایزه آن هم آنرا در اردو دستور داده اند آن
 جهت تقویت نشه و خون رفتن از بدن و بدان در و باغ
 گوشت آن مفید و مطهر و مفصل و مصلح غناب و سبب آن
 و مصلح قبض لازم و عصیان روغن بادام و سفید
 و ترشین و قدر شربت از جوش تا چند روز در مطبوخ
 و منقوع از سفید روم تاده در دم و بلبلج در غناب
 پوست آنرا و گویند که بعضی بلبلج است و آنرا بلبلج
 سندی که اسود نیز نامند و باغی بلبلج سیاه و بنفشه
 زردی هر دو آن بقدر بوی سیاه و صلب سبب آنرا
 خیانت ذکر یافت گفته اند در دم خشک و در وسط
 اول سرد و مسهل سودا و منقوع خون و روغن از خلط
 سوداوی و جهت بوا سیر و تقویت احتشاد و در سبب
 و رطوبت معده و جذام و بوداده آن جهت سهال
 مفید و نگاه داشتن او در دهان باعث سیاهی
 سوز و تقویت آن و تقویت نشه نبات
 سوز و گویند مضر است و مصلح غسل و قدر
 شربت از جوش تا در و مثقال و در مطبوخ تا

هفت مثقال و بلبلج کابلی و در قبض نصف
 و زرش عفت و خمس آن هم مورد است و اما بلبلج
 کابلی بهترین آن بلبلج است که بنفشه است که کوچک تر
 مائل سیرخی است بعضی آنرا در سردی و در وقت معتدل بود
 اول خشک و بعضی آنرا و بلبلج سیاه را گرم با معتدل
 میزدند و مسهل بلغم و سودا و منقوعی مخلوط با خلط و او
 در بول و بهترین اقسام و در افعال قوی تر از بلبلج
 زرد و سیاه در مجموع و خواص که در بلبلج زرد مذکور
 شده و گویند چون یکسال هر روز یک عدد آنرا تناول
 نمایند موی سفید شود و بعضی این خاصیت را مخصوص
 به بلبلج بندی پرورده کابلی و بعضی مخصوص بلبلج زرد
 کابلی دانسته اند و با خاصیت جهت زرع ضرر آنرا
 بسیار خوردن آب نافع و در آن بلبلج در بول است
 زرد و در حرق آن جهت قطع خون بوا سیر و نیز بلغم
 اعضا و تقویت دندان و نشه جرب و قدر سبب
 از جوش تا سه مثقال و در مطبوخ تمام شت مثقال
 و بلبلج سیاه است و برای آن که زیاد از یکسال
 نگذشته باشد مقوی معده و باغ و منقوع سنده بلبلج
 و مقوی بکر و حواس است و اما بلبلج یعنی گفته اند
 صفت کابلی است در مائل سیرخی و سیاهی و کوچک
 درشت دانه و در گوشت و مائل بر تیره و ضعیف الفع
 سبب که با وجود سایر بلبلجات آنرا استعمال نباید نمود
 المصفره با راس گفته شده که بلبلج کابلی مضر است بسرد
 مصلح غسل است مایع الواس : و اما صفت بلبلج کابلی
 نافع است جمیع حواس او دفع حرارت سردی و سبب کننده
 حال دماغ و عقل است و صافی میگرداند در بدن را
 مریای آن و گفته شده که سبب سردی میگرداند است
 کرده آنرا در دهان نگاه دارد در دهان بخسید و آب
 و بان قوت آنرا بگردان آب دهان را فرورد او مان
 باین فعل کند نیکو میگردد و حال دماغ را و از نافع
 مشتمل که میان جمیع اقسام اربعه بلبلجات تقویت
 حواس و زیاد کردن ذهن است و ملاحظه میکن
 نسبت با بلبلجات دیگر بلبلج چینی درین افعال

بلکه در جمع افعال صغیر است و ابلج صغیر است
 و مانع از تصدع آشنامیدن ابلج کابلی نافع است
 از برای صداع لنتیان ابلج کابلی نافع است
 جمیع حواس را خصوص از برای حفظه دارد
 تسکین پوست بلیله زرد نافع است از برای دور
 رسد و آشنامیدن آن و اسهال بان و هرگاه
 سفوف کرده شود پوست بلیله کابلی را چون آن
 کوفته هر روز یکمقال آنرا با شکر سفوف سازند نافع
 است از برای دور رسد و اسهال کوفته که است
 بلیله کابلی نافع است از دور رسد و اسهال کابلی
 ابلج کابلی نیکو میگرداند حال دلخوار و نافع است
 برای مالینولیا و سواس و بنا بر قول صغیر که آن
 است تربیت آن با شکر با عسل در زعفران است
 و جمیع منافات ابلجیات پاک میگرداند خون را از
 صفائی میگرداند از روح نافع اند از برای مالینولیا
 و سواس سوداوی لیکن سودا و سندی درین فعال
 اقوی است به سودی گفته که چون فراگرفته شود ابلج
 سیاه بندی بخورد و از جراحی مغزول یکدم و اسهال
 منوی الطالکی رنج درمی و جب ساخته با اسهال
 فو در نافع است از برای مالینولیا ترک هندی گفته
 که بلیله کابلی بخوان بعسل مصغی نافع است از برای
 نسیان آشنامیدن آن و بلیله سیاه بندی از برای
 در قوت حفظ و نافع است از برای نسیان و تقوی است
 است الصواع آشنامیدن ابلج کابلی با عسل نافع است
 از برای صرع شیخ الرئیس گفته که اسهال فرمودن سودا
 بلیله بتسانی و بادیه و یکمقال سفاج و سندی و ج
 از برای واسطه و درین جملها خوردن نافع است
 از برای هرام سودا و کوفته که نافع است از برای
 صرع سوداوی پوست بلیله زرد و منقوع در آشنامیدن
 محصور با شکر آشنامیدن آن کبیر میگرداند
 صف اول لقوه ابن بطالان گفته که چون صاحب لقوه
 هر روز بعد از ابلج کابلی را استه زرد کرده و در
 گیوه پودا تمام شود و آب آن فرود نافع است

مخبرین ذکر یا گفته که نه او را آن است که بگذارد
 لقوه در دهان در جانب ماکل کبیر بلیله کابلی
 بولس گفته که چون اسهال بلیله کابلی کوبیده را
 بصل سوزن بلیله و بخورد از آن صاحب لقوه
 هر روز بیکمقال بگذرد تا کول نافع است از شیخ
 به عین گفته که از مصنوعات بومیه از برای اسهال
 یا ویدن بلیله سیاه بند است و واجب است
 داشتن آن در دهان در وقت علیل در طب
 منقول است از مخبرین نشان از علی بن موسی الرضا
 علیه السلام و الشنا که گفته شنیده بودی بن جعفر علیه السلام
 را که بجهت شکایت کردند از فضل پس از مدتی
 توصیف کرد برای آن حضرت عجم عجم است
 را پس فرمودند آن حضرت این بجزب که بجزب
 میگرداند قضا بکنید برسد این او را با عسل
 در از نافع و تسکین در آینه که ماه متوالی در
 با پس از متوالی و در پیش آمدن زستان زمین
 بگردانید بجای از نافع در زستان مصطلک
 در سینه که مرض نشوند مگر مرض موت و احقر
 از برای زورات عین خصوص بلیله زرد محرق
 برای زورات قاطع خون بویاسه زرد نافع
 تقویت دندانها و لثه خصوص ابلج کابلی محرق
 امور بلیله است صنعت آن بکبیر ابلج را از
 هر نوع که خواسته باشند و در کبیر گرفته بروی خونی
 بکبیر از نفع در نور نهند تا سوخته شود پس از نوز
 بیرون آورده خیمه از آن جدا کرده ابلج محرق
 را ساییده بکار برند تشویه و تعلیه بلیله است
 خصوص بلیله سودا در سفوفات قابله و غیره است
 که بلیله را که ذرات نوری باشد استه آنها را سوزن
 کرده خود آنها می بخورند را بکوفته در آب بچشانند
 اما آب را جذب کنند بکبیر از نافع یا روغن بلیله
 یا روغن کبیر تازه خوب کرده برشته کنند و
 احتیاط نمایند که بلیله نسوزد و اما تعلیه بلیله
 اسود پس از نفع روغن کبیر و بریان نمایند تا بکبیر

روغن ماکل سیاهی شود و احتیاج نماید که بلیله
 اسود پس از روغن بیرون آورده کوبیده بکبیر
 فصل در بیان ابلجیات مر با
 ابلج مر با معده را قوت دهد و طعام بکشد که عمل
 را می کند و اشتهای طعام آورد و نفع معده را تقویت
 در واقع معده است و در نفع میکند بجزب سفوف بلیله
 از معده باقیه از غذای متقدم در معده و اما حاد از نفع است
 او مانع آن نافع سفید شدن روی و محسن است و نافع
 است از برای بویاسه و اصحاب سوداوی متولد از نفع
 مداومت بان و نافع است از برای رطوبت و مانع
 خصوص آنکه مداومت کرده شود بان بعد از نفع
 بجزب آنکه مقوی معده و مانع است و اما طبع آن سفوف
 و نافع است خوردن بلیله نیمه بار زمان آنکه
 صفراوی و سوسو چون آنرا بکباب شسته کشته
 سوده بران یافته خورده شود بجهت آنکه مقوی
 مصلح مزاج و نافع و مانع معده و بجزب سوسو و نافع
 است و مداومت آن نافع است از برای صداع
 از شرکت معده بسبب خوردن بخار از معده ببلع
 بر او صلیب و نفع و اطریف صغیر قوی از ابلج مر با
 و مانع است درین فعلها تمام آنان الا آنکه طریف
 متقل منی است و نیز ابلج مر با خصوص عسل آن نافع است
 از برای نسیان مداومت بان بویاسه سودا و سندی
 چشم بجزب اسود بکبیر و از نفع است از نفع
 نافع آنکه در کبیر کشته خشک سوده با و خوردن
 شود بهتر است و رطوبت معده را نفع کند و بلیله
 است و بجهت ضعف جگر و مانع و ریح بویاسه سودا
 و سودا محرق نافع و خوردن آن در معده و نفع
 عمومی سفید زرد که تقویت معده میکند و مصلح
 نافع است صنعت آن اگر ابلج زرد به
 سد تب است و باید که آنرا با عسل بشوید بان مر با
 سازند و اگر بلیله دریافت نشود پس و سوسو ترب
 که معمول آن قدس سره است آنست که بکبیر بلیله

بزرگ و زین پس بے دان غلبه مورخ عجمی را که بسم
 آب رود و کوی در زمین ساخته بلیله را ایک یک
 بر یکدیگر چیده چنانکه متصل بیکدیگر نباشند و اطراف
 آنرا خالی باشد پس در ایران ریزند و باید که آن را در
 رودخانه آب غلبه خوش باشد پس در روزه و در
 مرتبه آب خوش بران ریزند و در صورتیکه از دوسه روز
 بلیله را از زمین بر آورده و در آن زمانه که در کوه و
 در سوزن کور رودی و دوسه مرتبه آب بران ریزند و در
 بعد از دوسه روز در آن زمانه نمانند و این عمل در آن
 برده روز نکند پس بلیله را با سرون آورده و در آن
 زمان بلیله را مثل بلیله تر نخواهد کرد پس در شب
 بلیله را با آب خوش سه چهار مرتبه تا خوب بشنود
 پس بیکدیگر مسح کونی با زای هر یک عدد عدد بلیله
 در مشقال و در ای جید میت و در مشقال و در
 بسیار چو شانه و بلیله را در آن آب مبطوح اندازد
 و با آنش تمام چو شانه پس چون خوب بشنود از آب
 بر آورده آب آرد و در کوه مرتبه در آن آب مبطوح
 سعد کونی و در بار چو شانه تا خوب بشنود پس در
 آورده آب شیرین بشنود شش یا کوه پس کونی
 غسل جید سفید و کف آنرا بگیرند و با شیره نبات
 را در آب بسیار و فله که بلیله در آن اندازند و
 ریزند و کینه افادیه را که در کوه میشد سوزانند
 اندازند و افادیه این است و در حقیقت و نقل آنست
 بسیار بجمیل زعفران مشک بتنی کوفته در کتابی
 است در آن پابیل اندازند و چو شانه و داکم کسبه را
 مانند تا قوت او در باره داده شود و چون بشنوی
 و آب جذب کرد و در بلیله را از آب بر آورده بر روزه
 و مشقال که باس یا کیزه بین کنند و دوسه روز به
 گذارند تا رطوبت تمام جذب کرده هوا سفت کند پس
 در میان حینی کرده غسل مصلح بقیه آورده و با شیره
 نبات تمام آورده در آن مرتبه آنرا اندازند آن بعد
 که از بلیله بر کرده و میت روز در فاکه با این
 در آن کندی پس سرون آورده و اگر غسل با شیره نبات

آن بسبب رطوبتی که در زمین بلیله مانده رطوبت شده
 باشد آن غسل و شیره نبات را آورده و در کوه غسل سفید
 مانده بقیه آورده و با شیره نبات سفید بقیه آورده
 تازه بر روی وی کرده نگاهدارند و اگر خواسته باشند
 این افادیه را کوفته بخیتم بر عمل آن با شیره نبات
 افشانند و در حینی قوت الطیبیه نقل از جمیل خوب
 خود سندی در هر یک که عدد و بلیله از هر یک در روز
 مشک بتنی نیم مشقال زعفران یک مشقال همه کوفته
 بخیتم بران افشانند و سوزان گرفته بعد از چهار روز
 استعمال نمایند و هر روز سرون ظرف را با آب سرد
 بشنود انشاء الله تعالی تا قوت است + بلیله را با
 به شش مجربین مسعود سجری صنعت آن بلیله
 کالی علی صد عدد و در زمین نوی کنند در روزه
 نمک رمی در زمین غلبه پس بر زمین این عمل را
 از رودخانه غلبه بخیتم و بر روی آن بلیله را
 و بر روی بلیله را در روزه نباتند بران آب
 و بعد در روز بلیله را از زمین سرون آورده
 رطوبت را دور کرده بطریق مذکور در آن تازه و در
 دو روز دیگر بگذرانند و در روز سه چهار مرتبه
 بران باشند و با زبر آورده بلیله های سابق را
 دور کرده در رمل تازه و در آن کنند و این دستور
 تا ده روز که بلیله با لیده و در کوه پس سه مرتبه
 آن بلیله را با آب خوش بشنود با چهار مرتبه
 پس بیکدیگر چو در آب و از چو شانه و بلیله
 را در آن آب مبطوح چو اندازند و با شش
 تمام چو شانه تا بلیله با شیره بشنود بلیله را
 ششگونی نیکو یا کیزه پس بشنود غسل نیکو سفید و چو شانه
 و کف آنرا بگیرند و بلیله را در آن چو شانه و کفند
 این افادیه را زعفران فاقله بنل بوا از هر یک
 دو مشقال و نقل از حینی از هر یک یک مشقال
 مشک نیم مشقال کوفته در کسبه گمانی کرده و
 در آن اندازند و ساعت بساعت کسبه را
 بلیله بشنود تا قوت آن تمام باد داده شود پس بلیله یا

بر آورده و در ظرف زجاجی یا ترابان حینی کرده غسل کنند
 اقسام آورده و بران بخته مشک بتنی زعفران غیر
 استمب با قند سود و بران باشد و در میان را
 می بسته عند الحاجة استعمال نمایند و در صورتیکه
 شود و کبیر باشد + بلیله را با شیره و دیگر بلیله را
 بزرگ بکشد عدد و در آب بگذرد که آنرا بشنود
 بخیمیا نند و بخواه درم فاکه حیات پاک بران ریزند و در
 روز یکبار آب و خالصه را تازه سازند و بعد از آن روز
 بلیله را بشنود و با قند آب که آنرا بشنود و یک کت
 چو مشقال چو شانه بخیتم شود بلیله از آب سرون و در
 و خشک کنند با سرون هر عدد در این سوراخ کنند
 و با غسل کف گرفته بقدر فله گرفته آب در ظرفی کنند
 و میت و در بگذرانند و غسل را بقیه دهند و اگر
 آن غسل را چند چو شانه آورده بران ریزند و در
 و تجدید او این است و همچنین تا خاطر جمع گردند
 که رطوبت از آب بر او نشسته بود و در آن زمانه پس
 با غسل مصلحی تازه بقدریکه آنرا بشنود و در ظرفی
 نگاهدارند و از چو شانه قوی گردانند از ای هر یک
 عدد بلیله از هر یک از این او و در حینی زبر بلیله
 و نقل و آن میل خور بوا از هر یک سه مشقال مشک
 حکی یکدک کوفته بخیتم اضافه نمایند + بلیله را
 به سوزان آب کنند صنعت آن بلیله از بلیله
 که خواهند و در تغاری کرده و چندان آب بران
 ریزند که بلیله را بشنود و بعد از آن بخاورد و در
 چوب بلوط در آن ریزند و در سه روز کسبه آنرا بشنود
 ترابیل کنند تا در داده روز که چهار مرتبه آب فاکه
 برل شده باشد بعد از آن چندان آب بلیله را بشنود
 آهسته که پوست آنها جدا شود و بعد از آن در آن
 اندازند و آن مقدار آب که از سر آن برگردد و در
 چو در آن کرده چو شانه تا چو شانه کسبه بشنود
 بار دیگر آورده بشنود بقیه که پوست آن جدا
 نشود و هر بلیله را اندازند و در آن بلیله را چو شانه
 چند سوراخ کرده و در روز بگذرانند تا بقیه رطوبت از

کنند پس در سه روز کرده غسل کن گرفته باشه و با بقیه
اگر در دوران روزند و سرش را گرفته نگاه دارند

فصل در فرکار اظرفیلات

بر آنکه اظرفیلات چون تخم از سه میوه است یعنی بلبله و
بلبلج و بلبلج محمود و سبزی گفته که اظرفیلات معاصرین
از بلبلجات هستند و آن بلبله کابلی و بلبله زرد و
بلبله سیاه و بلبله آمله است هر قدری در افعال
گفته که اظرفیلات موجب از لغت است و واقع میشود
بلبلج و بلبلج و بلبلج این سه میوه خاصیت اظرفیلات
تقویت اعصابی معصومی باعث آلات غذا از ضلالت
مختر در آن ترکیب کرده شده ازین سه میوه بسبب
مشاکرت آنها در ضعف و تقویت بعضی آنها
بعضی دیگر اگر در اندام شده اولان آنها را مساوی
سبب تشابه قوتها و منافع آنها حاصل است که
اقتضای کرده شود از بلبلجات بر بلبله کابلی و بلبله
و کابلی افزای کرده میشود بر این سه بلبله زرد و بلبله
بشکل اولان هر یک از آن سه حکمت آنکه این در تقوی
آن سه میباشد و مزاج و منفعات از تقویت تقویه میکند
اکثر قوی و فعل و بعضی آنها گفته که اظرفیلات معرب از
لغت یونانی است و معنی آن سه بلبله است و گفته شده
این معنی از ترکیب نام در داخل اول است و این سه
گمان کرده که از منفعات جالبین است شیخ داود گفته
که قیمت چنین که این سه میوه قوی کرده زیرا که اسحق بن
یوحنا از جبرئیل و الدجین شمع طبیب عباسی نقل کرده
طبیب است از لغت یونانی باعث بنطی آورده که اظرفیلات
بلخت یونانی و وانی است مرکب از بلبلجات از
است اندر داخل اول و بعضی دیگر گمان آن
که از ترکیب طبیبی هند است و معرب بر هند است
است یعنی سه میوه که بلبله و بلبله و آمله است قلمی
گفته که اظرفیلات معرب از لغت هند است یعنی آن
سه بلبله است و لیکن در عرف اطباء اطلاق کرده میشود
و این اسم مرکب از بلبلجات خمس یعنی سه بلبله مشهور
و بلبله و آمله یا بیشتر آنکه آن آمله پرورده در بیشتر جای

در ابلج ذکر یافت از برای ازاله تخمیف آن و باید
دانست که اولی آنست که شیر آمله در زمانه اظرفیلات
کرده و آمله غیر پرورده در بیشتر اظرفیلات این بود
اقوال طببا در ین باب میفرمایند که در کتاب کافی از
کتب اربعه عادیث شیعه از محمد بن یحیی از احمد بن
محمد بن عیسی از سعید بن جبلی مروی از ابی عبد الله
امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
روایت کرده اند که آنحضرت فرموده اند که موسی
بن عمران علی نبیا محمد وآله و اصحاب الصلوٰه و السلام
شکوه نمود بر آوردگار خود و عمل از برای اذیت
و ملت پس از بر آوردگار عالمیان که بلبله زرد
و بلبله زرد آمله را بیخون سازند از اظرفیلات
و در آمله زرد و این حضرت امام علیه السلام فرمود
که این دو همان است که شما از اظرفیلات میدانید
و بنا بر این نیست اظرفیلات ترکیب نامر و باخس
و نه از ترکیب جالبین و نه طبیبی هند بلکه ترکیب
سه و منزلت نیز است لیکن ممکن است که اندر بعضی
اول اظرفیلات بر آن گذاشته و بان شهرت داده
یا آنها شکر آنرا از بیجا که معرب آن اظرفیلات است
نام گذاشته و این نام در میان ایشان شهرت یافته
باشند در کتب فردوس که از کتب حدیثی است
سنت و جماعت نقل کرده از ابن عباس که آن
روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اصحاب
و سلم که آنحضرت فرمودند که بلبله سیاه و بلبله کابلی و
منق و بلبله زرد منق و بلبله و آمله منق را گرفته و بخور
بروغن گاو و جرب نموده غسل مضمی معجون سازند
و این اظرفیلات است انھی و نیز باید دانست
که اظرفیلات از آنها شمع بسیار است و اصل اظرفیلات
اظرفیلات معرب است و آن مرکب است از بلبلجات
خمس یعنی بدست بلبله زرد و بدست بلبله کابلی و بلبله
سیاه و بلبله منق و آمله منق و آمله منق و بلبله منق
منق را نیز بوزن یکوزن داخل نموده اند از آنکه گفته
نسخه بروغن گاو و یاربوغن بادام شیرین جرب نموده

معجون سازند منور آنست که و احکامه شود غسل
اظرفیلات و و خید مجموع ادویه و تقطیر آمله شود
آنها تمام و کمال فغان نما و گامی و آمله که میشود غسل
صافی سه روزن مجموع ادویه تا آنکه بگردد لطیف تر
و بگردد بری و بشاعت طعم آن کبر و همچنین است
حکم معاصرین بیکر و غسل تمام اجزا و آمله و آمله
میباشد از غسل کف گرفته و غسل مضمی کف گرفته
حدیثی که از آن و درین حال منور آنست که
و آمله کرده شود در آن آب و اول برتبه و بجز شستن
بقوام آید هر گاه از آمله بلبلج غسل باشد و بجز در
مال استعمال نمایند بیشتر خود و مشغال و باید دانست
که این معجون افضح ادویه است نزد آمله مردم و
یونان و فرس بند و باید دانست که از اظرفیلات کابلی
اراده کرده میشود از آن تقویه و تقویه آمله کرده
شود از آن تقویه باید که اضافه کرده شود بان مثل ترب
سفید بر روگامی اراده کرده میشود از آن منع سیلان
خون از بنوا میسر و در خیال باید که اضافه کرده شود در
باید خون مانند که با در روگامی و گلنار فارسی و
سوسنمه و غده و ما خواهد بود و سفید و مانند آنها و باید
که اولان آنها که از اولان باستانی باشد و وقتیکه بوده
باشد بر او اول و اول و بلبلج کلبیت و سیلان خون
درین حال باید که بلبله زرد را در روغن بریان نموده
تا شکر شود و قوت استعمال آنها و بخورد و عسل خنای مسدل
قبض و نیز حفظ نماید و من قوت آنها را با برید و خنجر
بعید و روغن گاو و بهترین اولان است از برای بریان
نمودن آنها در آن و غسل آنها در آن اظرفیلات
بجمله آنکه در غسل حدیثی معاصرین بر استعمال است بلکه
را بقل معلول باب گفته باید دانست بسبب خصائص
مقلی بو اسیر و همین معجون را و جرب خنجر خوب
کو حکم تا با آسان آورده شود و عمل کرده و در اول
باستفلا وید و این را حسب مقلی مانند و گامی را
کرده میشود بر اظرفیلات و او باید که بر اصلاح حال
میکنند و مقوی اندر آنرا در سور مزاج معده

قرابادین

واجتماع اخلاط در آن نیز در سوز مزاج و طب با همه
 براده کرده میشود و در بعضی از جاییها و در بعضی
 عود هندی و باید که بگرداند مقدار این او و بر او
 عدد و اوزان بر مقدار سوز مزاج بحسب قوانین معتبره
 در اصل ترکیب پس باید که نسبت جمیع این ادویه
 معیه که زیاد کرده شده است بحسب سوز مزاج
 با رطوبه باشد و رطوبت آن در سوز مزاج خار
 و در باید که زیاد شود سناکی و گنج و او و بر او
 بادام شیرین چرب نماید و بیشتر بشیر است
 و بیشتر خشک و شراب و در او برای چرب اقتصار
 کرده بر سه میوه اول و در اخلاط کرده شود در آن سنا
 و شادتره و بیشتر شود و بکشمش بسبب رطوبت آن
 و کی گری آن و نزد حاجت منع بخار از سردی اخلاط
 شود و در اصل صفت کشتن خشک و نزد اجتناب
 با استفراغ سودا و ترکیب زوده شود به غار قیون و
 اسطوخودوس و ترب و اقیون و اسطوخودوس و سنا و کزک
 این پنج را از ای پنج پس بگرداند اوزان اینها را
 متساوی بسبب مساوی منافع اینها تفاوتی آنها
 بر صفت اوزان ادویه اطریقی بسبب تفاوت قوت
 اینها بقیاس بقوت ادویه اطریقی بسیار باشد که زیاد
 زده شود ترید جمله اینها بقدریکه واقف شود در هر
 جمیع ادویه یکدم ترید سفید بر باد و شسته تر
 زاده و یکدم ترید سفید زده با قوی سودا و بلغم در
 عالی که بوده باشد ادره قوت قوت اسهال آن
 می مانند از امجون بلخ و گاهی زیاد میکند
 سناکی و اسطوخودوس و غیر آنها بحسب مزاج و
 گاهی زیاد کرده میشود بر اجزای اصل مقویات معده
 بالینوس گفته که ادویه اطریقیات و جوارشات را
 بسیار ترید نماید که بد تا اینکه سطح معده را بسبب
 طول تمام خود در آن خشن گرداند و در و منجر گردد
 به که اجزای بعد که بیدن بر وزن گاو تازه یا روزه
 اوام شیرین تازه چرب نموده شود تا شسته شود
 شود بیوت انما در اصلاح یا بنده بجهت آنکه بیوت نظر

اجزای معتدلت بقوت با ضمیر گاه که تجاوز کند از دور
 تقویت مکررات غذا را در اینجهت است که او مان شود
 اطریقیات و بهر حال است در وزن گاو و بهر است بجهت آنکه قوی
 ترین در موفق ترین او بان است مزاج انسان که در دور
 قریب بساختن استعمال کرده شود و اما از در سوز مزاج
 آن تاخیر واقف شود پس و عن بادام شیرین است بجهت آنکه
 سمن بقوی زودی سوست بد است بکنند و بیشتر میگردند
 رائحه آن و فاسد میگرداند مرکب و بدانکه او در اکثر
 و ترکیب که بر وزن بادام یا آن آرد و عن گاو و
 لسان و بنفشه و بادام و غیر آنها چرب میکند باید
 که قبل از مزوج نمودن و کشتن آن با عسل و غیر آن
 چرب نموده بکف مالند و زمانه بخورند تا اجزای قوت
 و مزاج بر وزن پنج در یک باشد و کسوفت آن
 از پس با قدرت باشد نفوذ گردد پس با عسل
 غران بیشتر شخ و ادویه اطریقی گفته که اصل اطریقیات
 اطریقی است و آن مرکب را بلبل است یعنی بلبل
 زرد کالی و بلبل سیاه و بلبل سبز یعنی بلبل واکه
 و گاه افکار کرده میشود به جزواتی و گاه بیشتر
 جزو کور بلبل و آله انداخته میشود و افکار کرده
 بجز بلبل و گاهی اضافه میکنند شمش جزو کور
 کشتن خشک در وقت غلبه بخارات و از آن اطریقی
 کشتن میگویند و با که نیست افزون تر شمش
 و تخم کرفس آن بسیار و بهر که قوت بجهت بر وزن گاو
 و با و عن بادام شیرین چرب نموده پس معجون
 بسیارند و گاهی اضافه میکنند بر بلبلات مذکور
 اسطوخودوس و فاونیا و فافر و قاز بر ریاب
 مثل کیز و از بلبلات و با نصف جزو معجون می
 سازند تا ریب است بیرون کرده و این را معجون
 ریب اطریقی زرمی میگویند و گفته که این معجون ریب
 از صناعت شیخ رئیس است و لیکن من و دیگر
 در قرابادین روی که این معجون ذکر کرده و فافا
 بوزن حبیب ریب آورده است که در حبیب
 را بیرون آورده بجای حبیب آن یک و از

خلف سیاه گذاشته از جزا انرم که بر روی سوز مزاج
 بادام شیرین چرب نموده بهر سبب مذکور را با و اشها
 خلف گرم که بنده اجزای آن بیشتر معجون سازند
 و این اطریقی است بمعجون ریب و تاخیر از
 برای صرع و یا قویا و برودت کلیه و متناهی و غیر
 بول و گاهی اضافه کرده میشود بر اجزای اطریقی
 اقیون و ترید و اینسون اندر یک نصف یک و از
 بلبلات و از آن اطریقی گفته که بنیاسند پس میگرد
 نفع آن ترک در امراض حادثه از اخلاط بارد
 مخصوص بود این گفته عمده نفع اطریقی صفت در سوز
 و اعینه و قطع اجزای تقویت اعصاب و ماع و
 معده و بواسیر و زکیمه و عن و رعوت و من است
 خواه سبب آن بلغ باشد و خواه سودا و رطوبت
 بان بعد از تعدیل در مزاج در امر اطریقی بسیار بعد
 از تقیه و با و بهر است آنکه قوتیت بنیاسند
 و در مزاج را یکدیگر و امر معجون و نشت رطوبات
 فضلیه میکنند پس میگردند در مزاج خونی با بنده
 لطیف صافی از رطوبت بلغم و در سوز سودا و از
 جزو اطریقی کرده اند با آنکه از آن کل اطریقی
 باغ سفید شدن و قوی و ماع و معجون رطوبات
 صدیده است و لیکن گاهی او مان آن تولید
 قوی میکنند زیرا که اسهال بر موق اخلاط میکند و غلبه
 آنها مانده مورت قوی میکند و اسهال گفته که اطریقی
 صفت معتدلت بلبل و معجون آن ترید بنفشه زرمی
 که گمان احتیاج اصل را از بلبل و بلبل کالی بلبل
 و آله باشد و از برای تقویت قوت و زیادتی بلبل زرد
 و بلبل سیاه را افزوده اند و بعضی بلبل سبز یعنی را
 نیز زیاد کرده اند بحسب فاضل در اصل ادویه و یکدیگر
 افزوده اند هر یک را اسمی بر آن نموده اند چنانچه
 بتفصیل انشاء الله تعالی مذکور میگردد و خواص متافع
 اطریقیات امراض الراس الصداع و اسهال
 چون اطریقیات سوز مزاج و ماع و فافا و غیر آن
 خصوص کشتن آنها بسبب قطع رطوبات و

اخلاط و اجزیه از سده و سایر بدن بسوی دماغ نهد
 نافع است آن از برای صداع بشارکت معده در
 طول و شقیقه را نیز در است بخوردن طریقل کشیش
 السبات و الما لئولیا و سورا قکوزون طریقات
 حاره نافع اند سبات و الما لئولیا و سوزن با در طب
 بلغمی بر او طریقات بارده حاره و مویه آنرا لئولیا
 و السدر گفته اند هرگاه بوده باشند آن هر دو زمین
 و مواد از اخلاط بلغمی و رطوبات و ریح و اجزیه
 متصاعده از معده و سایر بدن بسوی سورا قکوزون
 معده علاج آنها بعد از کشودن طبیعت بجهت با
 تنقیه تام معده و بدن یعنی و تسکین آب تر متقیما
 دیگر و یا استعمال یایارجات بعد از انضاج ماده
 استعمال طریقات موافق سبب مرضی ابر
 تقویت معده و دماغ و تجویف هم در استعمال لئولیا
 نشف رطوبات باقیه و منع مفود اجزیه و ریح بسوی
 سر و تولید بلغم و رطوبت و معده و سایر اعضا و
 گفته اند بسیار باشد که در علاج آن به دو علت محتاج باشند
 بخوردن طریقل صغیر تنهائی در صبح ناشتا و متقال
 و آخر و ز شرب اسطوخودوس و سورا قکوزون
 یا و تجویف و غذا کباب بخورند و یایارج فقا اگر بوده
 بلغم بسیار و عقل طبیعتی ماده و نیز نافع است طریقل
 صغیر که تنهائی سدر حادث از ضرب و سقط را بجهت
 نموده اند تقویت دماغ و منع صرع و نجات و غیر با
 نیز خوردن دو و متقال طریقل کشیشی خصوص قمع اب
 با کرم نافع است و در حادث از اجزیه غلیظه
 راه انسان تعالی بخوردن طریقل نافع است
 آنرا الما لئولیا و الواس السوادی گفته اند که بر نفیقه
 از طریقل صغیر درم و ایتیمون مسوق دو درم و
 یایارج فقا درم درم سرشته خوب ساخته بوق
 نقره بچیده وقت خواب با کرم فرود نافع است
 آن سرد و آنرا بن نوع قوی گفته اند بسیار لئولیا
 است اگر واجب باشد و در طب مزاج و انضاج
 سودا و استعمال آن به ادویه مناسبه در ایام حار

باید کرده شود بصیبا آن هر دو زخمی از طریقل
 صغیر با نشت و زدن آن فیتون مسوق و سدر
 آن یایارج فقا شیخ الرئیس گفته که استفراغ ماده
 الما لئولیا بعد از نفیخ و ترتیب ماده بر نفیقه که تنهائی
 نمودن صغیر طبیعت متوسط در قوت و ضعف و با
 این مدت استعمال طریقل باید نمود باین صفت که
 یک درم طریقل صغیر درم و ایتیمون مسوق یک درم
 و یایارج فقا درم درم سرشته خوب ساخته با کرم فرود
 برزد و همراه کرم استفراغ بار و نه قوه نماید مانند
 یایارجات کباب و خوب کباب قویه بار آبی که در آن
 گرد و عدلت و طریقل صغیر با فیتون مجرب است از برای
 الما لئولیا اگر بوده باشد خوف ضعف فوت از استعمال
 ادویه مسهله قویه سید اسمعیل جربانی گفته که چون
 ایدان اصحاب الما لئولیا باشد بسیار ضعیف نش
 باید که استفراغ ایشان نمود با طریقل صغیر درم
 ایتیمون دو درم و یایارج فقا یک درم و حلیله یک
 است قوی گفته که تعالی استفراغ در الما لئولیا
 از هر چند روز بعد از تطیب و انضاج ماده طریقل
 صغیر مقوی با ایتیمون باین نحو که در سه درم از آن
 یک درم ایتیمون سرشته بخورد و این نیز بسیار مفید
 خصوص در صفت الما لئولیا که سبب آن نفس دماغ
 باشد بحیث آنکه آن بسمل ملغمه سودا و بعضی مقوی
 دماغ است نیز ابرسم و در منهای الا و در او در
 که چون گفته شود در الما لئولیا باین آشامیدن مایه
 همچنین هر چند روز که از نفیقه متجاوز نباشد از طریقل
 صغیر دو درم و یایارج فقا یک درم و ایتیمون مسوق دو
 دانگ مجموع را درم سرشته خوب ساخته قوه زود نفع
 می بخشد از نفعی همین و اگر قوت را برودا باشد
 زیاد کند برین دو و در متقال مسوق و سورا قکوزون اسطوخودوس
 خود و سی و ایتیمون مسکه گفته اند که چون صاحب
 سکه غیر موی را فاقد حاصل شود و تواند و اجزیه
 است او را خوردن طریقل صغیر مقوی اسطوخودوس یایارج
 فقا درم قوی گفته که استفراغ بلغم طریقل صغیر مقوی

یایارج فقا و جربانی از هر یک یک درم نافع است از
 صرع بلغمی خصوص آنکه بشارکت معده باشد نفیقه
 سودا با طریقل صغیر مقوی یایارج فقا و جربانی از هر یک
 یک درم نافع است از برای صرع سودا و انضاج قوی
 نفیقه که در فواج بلغمی استفراغ با طریقل صغیر مقوی به
 اسطوخودوس و یایارج فقا در اسبوع و نشت
 نافع است از او گفته اند که در فواج و موی بعد
 قصد استعمال مقینه متوسط نافع است طریقل صغیر
 یایارج فقا اللقوه شیخ الرئیس گفته که چون صرع
 را در آخر فصل ریح لقوه عارض گردد باید که تا نشت
 روز هر روز بخورد ایشان را طریقل صغیر و غذا
 ایشان باید که بخورد آب باشد و وجع الاذن در آن
 دو و متقال از طریقل کشیشی نافع است در کوب
 حادث از بخارات سده را اسلس سول در وقت
 با طریقل کشیشی نافع است از ایامه آنکه مقوی اصحاب
 واعمالی عصبانیه و نشت رطوبات است

فصل در بیان نشت اقسام طریقات
 طریقل اسطوخودوس و سی و ایتیمون غلیظه بلغمی
 و سودا و زدن و دماغ کند و نافع است از
 بر اسراع سوداوی و بلغمی و از برای لقوه و این طریقل
 از استنطاق آن موجود است صنعت آن سوت لیا
 زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله آنکه مقوی
 شامکی زرد نفعی در برین طریقل مقوی اسطوخودوس
 ایتیمون از هر یک یک درم متقال عار ققون مقوی
 روی فاوانیا بر زین سیاه سول جربانی مقوی از هر
 یک دو و متقال و نیم موز سرخ متزوع این دو متقال
 ادویه را کوفه بجهت بر روغن بادام شیرین می متقال
 جربان نموده موز را بکباب نیز تا تمام شود پس
 بیالانید و با سدر وزن از وی غسل بقوام
 آورده ادویه را بآن بشنید و بعد
 از جمل روز استعمال نمایند تا تمام شدن
 تا چهار درم و از برای استعمال تا سندهم
 طریقل اسطوخودوس و دیگر نافع است از برای صرع

قرابادین کبیر

صنعت آن پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی
 بلیله سیاه پوست بلیله آلمه منقی سفار کی ترید سفید
 بلیله سفید منقی سفید اسطوخودوس از امتدادی کوفته
 بخت بر وزن بادام شیرین نصف وزن مجموع ادویه
 جرب نموده بصل منقی سه وزن ادویه مجموع از
 ترید و در انتقال و کبابی آشامیده میشود در صرع
 بلیله این اطراف قوی بایا ج فقر اکیدم و گفته شده
 که اطراف نافع است از برای فالج و مقدارش بر شربت
 فالج چهار مثقال است و بدانکه اطراف اسطوخودوسی
 بلین طبع و مقوی دماغ است و بیمارهای بلغم و
 سوداوی را نافع دماغ و معده را آنرا اطراف ایلیک
 کند و صرع و بالیولیا و بهق و برص را مفید است و
 امراض سرخ چشم و گوش و منی را و نافع است خوردن
 چهار درم آن به آتمانی و یا با مقوی بایا ج فقر
 اکیدم از برای صدراع بلغمی بخت آنکه اسحال بلغم
 شش را آنکه استعمال کرده شود بعد از دفع بلغم اطراف
 اسطوخودوسی دیگر تفتیه دماغ از اطراف غلیظه میکند
 و نافع است از برای بالیولیا خصوص منعی که از احتراق
 بلغم باشد و مداومت بان نافع سفید شدن موی
 است و در طبو با جرب کند و صنعت آن پوست بلیله زرد
 پوست بلیله کابلی بلیله سیاه پوست بلیله آلمه منقی ترید
 سفید سفار کی سفید منقی سفید اسطوخودوس منصفه کوفته
 افیمون اقراطی کشمش نیمه پودر شش از هر یک پنج مثقال
 کوفته بخت بر وزن بادام شیرین مقدار بخت و پنج
 مثقال جرب نموده پس مجموع را بصل منقی شش مثقال
 ادویه همچون سازند و بعد از چهل روز استعمال
 نمایند ترید چهار مثقال اطراف اسطوخودوسی
 سفید بلغمی طبع است و مقوی دماغ و از برای امراض
 چشم و گوش نافع است صنعت آن پوست بلیله زرد
 پوست بلیله کابلی بلیله سیاه پوست بلیله
 آلمه منقی اسطوخودوس از هر یک پنج مثقال کوفته
 بخت بر وزن بادام شیرین بخت و پنج مثقال
 جرب نموده با شمش کشنده مثقال و غسل منصفه

سه وزن ادویه برستور مقرب همچون سازند و بعد
 از چهل روز استعمال نمایند ترید از یک مثقال چهار
 مثقال و در نسخه دیگر وزن کشمش پنج مثقال است
 و در نسخه دیگر بصل منقی نیز داخل است ۴ اطراف اسطوخودوس
 اسطوخودوس سه مثقال تفتیه بلغم و سودا کند و نافع
 است از برای بالیولیا و صرع و مخصوص وقتیکه ماده
 مستحاضه از اعضا مانند رحم و معده و غیر این اعضا
 پدید آید باشد صنعت آن پوست بلیله کابلی بلیله
 سیاه پوست بلیله آلمه منقی اسطوخودوس افیمون جرب
 اقراطی سفید منقی از هر یک درم ایلیک فقر
 ترید سفید مدبر از هر یک بخت درم غار لیقون و
 حش سفید کما فیطوس از هر یک پانزده درم حش
 خنظل شش درم نمک هندی چهار درم کوفته بخت
 بر وزن بادام شیرین سه درم جرب نموده بصل سفید
 کت گرفته سه وزن ادویه همچون سازند ترید ایلیک
 از چهل روز از سه درم تا چهار درم ۴ اطراف اسطوخودوس
 بلیله دیگر نافع از برای امصاب بالیولیا و سودا
 سوداوی و آنکه از فاسده و از برای صرع و سایر
 امراض سوداوی و بلغمی صنعت آن پوست بلیله زرد
 پوست بلیله کابلی بلیله سیاه پوست بلیله آلمه منقی
 از هر یک درم سفید منقی اسطوخودوس
 سفار کی سفید منقی سفید اسطوخودوس منصفه کوفته
 ترید سفید مدبر از هر یک جرب درم بصل الطیب منصفه
 روی جوز بود از هر یک دو درم کا و زبان نشا ترید
 فرخ شک لاجورد حرا منقی سفید بلغم باور بخوبی از
 از هر یک چهار درم انیسون دو درم کوفته بخت بر
 روغن بادام شیرین جرب نموده بلسه وزن
 ادویه غسل سفید منصفه با موز استه بیرون
 آورده با سر و دو با هم همچون سازند ترید دو مثقال
 اطراف اسطوخودوس آنکه بخت آن درم که بنام کوفته
 دماغ بار است و نافع است از برای انسان باور کند
 و حافظه را قوت دهد صنعت آن پوست بلیله کابلی بلیله
 سیاه آلمه منقی از هر یک درم مثقال پوست بلیله زرد

پوست بلیله سفید پوست بلیله اسطوخودوس صرع
 شش کوفته باور بخوبی از هر یک پنج مثقال عمود
 صلیب زنجبیل سارون شامی سفید منصفه هندی ایلیک
 کلان لونه از هر یک درم صنی فاضل سفید منصفه کفتر
 دار فاضل از هر یک سه مثقال عاقر قرقا پودر فاضل
 جده از هر یک یک مثقال و نیم موز سرخ منصفه
 الی کلکته آفتابی از هر یک بود مثقال غسل منصفه
 یکصد و هشتاد مثقال موزر اشب و عرق سازان
 فرخ شک از هر یک یک درم عرق کل منصفه عرق خود چهار
 عرق صفت فارسی عرق از هر یک هر یک هر یک هر یک هر یک
 و صبح با کلکته در یک پاکیزه نموده بخوبی شستند تا شش
 آنما شش فرود آورده بمانند و بنشانند و صافی نمایند
 پس در غسل منصفه داخل کرده بخوبی شستند و کنش را بکنند
 و بقوام آورند پس ادویه را کوفته بخت بر وزن بادام
 شیرین چهل مثقال جرب نموده بان نشیند و بعد از
 چهل روز استعمال نمایند ترید دو مثقال اطراف
 افیمون بر نشیند امین الدوله ابن تلمیذ معده و
 نواحی از برای سازد و تفتیه دماغ کند و سودا
 و بلغم را دفع کند و بالیولیا را نافع باشد و غلط بود
 از سفید شدن کند صنعت آن پوست بلیله زرد
 پوست بلیله سیاه پوست بلیله آلمه منقی انیسون
 هر یک مثقال افیمون اقراطی ترید سفید مدبر از هر یک
 بخت مثقال کوفته بخت بر وزن بادام شیرین
 مثقال جرب نموده شش سفید بود مثقال ایلیک
 کا و زبان از هر یک سی مثقال بقوام آورده ادویه
 جرب نموده با بان سرخ همچون سازند ترید چهار مثقال
 و در نسخه دیگر انیسون داخل نیست و گفته اند که سرخ
 از دو مثقال تا سه مثقال ۴ اطراف اسطوخودوس
 صنعت آن پوست بلیله کابلی بلیله سفید منصفه
 منقی انیسون از هر یک مثقال نمک شکر و مثقال
 پوست بلیله آلمه منقی از هر یک ده مثقال سفار کی
 افیمون اقراطی ترید سفید از هر یک پنج مثقال زنجبیل
 مثقال کوفته بخت بر وزن بادام شیرین پانزده مثقال

حرب منوره بعل مصفی سه وزن او در معجون سازند
 و بجای زجبل روز استعمال نماید خمر تر تا بجا بمقال
 اطراف ان فتقونی بنشیند دیگر با بای سودای و بلغمی را
 مانع است و سیاهی که را نکند در دوزخ کند از کله
 سفید شود صنعت آن پوست بلیله از رویت بلیله
 کابلی بلیله سیاه پوست بلیله آمانتی از هر یک درم
 سناسکی تر بد سفید بر اقیقون اقریسی از هر یک بخیرم
 شیطیح هندی سه درم مسناج منسقی یک درم اقیقون
 یک شکر از هر یک درم اجزاء اگفته ختم بروغن
 بادام شیرین چهل درم در دوزخ دیگر است متقال حرب
 نموده بعل سفید مصفی سه وزن از ویه جوان سازند
 شکر از یک متقال تا چهار درم و نیز گفته اند که از یک متقال
 تا سه درم است و این ایدام گفته که شکر است از رویت
 یک متقال است و صاحب میزان لطایح گفته که
 این طرف نقل گرم در اول درجه دوم و خشک است در
 آخر درجه دوم و در نسخه دیگر این طرف نقل پوست
 بلیله زرد بلیله سیاه داخل نیست و وزن مسناج
 دو درم است و وزن روغن بادام شیرین چهار درم
 و گفته که جای از جمل در استعمال نماید خمر تا چهار
 متقال اطراف اقیقون دیگر هرق سفید را بر طرف سیاه
 و سودمند بود صنعت آن بلیله سیاه بلیله آمانتی
 سناسکی از هر یک ده درم و قوبیت درم مصطکی
 درم اقیقون روی بخیرم و ج ترکی دو درم شقی روی
 اجزاء اگفته بنشیند با سه خندان عمل بقوام آورده گفت
 اگر گفته باشند اطراف اقیقون دیگر هرق سیاه را بر طرف
 کند و فایده در صنعت آن بلیله کابلی بلیله سیاه
 بلیله اقیقون از هر یک بزوی کوفته خیمه با موز منسقی
 بشیرند مقدار شکر سه درم باشد اطراف اقیقون یک
 اقوی از شقی قبل صنعت آن پوست بلیله زرد پوست
 بلیله کابلی بلیله سیاه پوست بلیله آمانتی منسقی مسناج
 منسقی اسطوخودوس تر بد سفید از هر یک مقدر
 اقیقون ابارج فیکر از هر یک ده درم غاریقون شکر
 سفید بخیرم شک هندی دو درم کوفته خیمه

بروغن بادام شیرین حرب نموده بعل مصفی سه وزن
 او و به بشیرند خمر تر از سه درم تا بخیرم باب گرم
 بخورند و اطراف اقیقون فتقونی که قدس شکره این طرف نقل
 اقسام بالینو لیا تا انجا است مانع است و خمر است
 صنعت آن کما قند آفتاب مویز منسقی عمل مصفی
 از هر یک یکصد و بود درم همه در کلاب و عرق
 کما در بان و عرق دارچینی و عرق قویشک از هر یک
 یک طرف حکله در انش بلایم بخور شاند و جمانت نیکو
 و نشانند و سیالانید و بقوام آورند پس بخورند
 بلیله زرد پوست بلیله کابلی بلیله سیاه پوست بلیله
 آمانتی از هر یک ده درم کما در بان اقیقون قرطبی
 اسطوخودوس شکر هندی سناسکی رومی قریشک و
 باد بخوبی سناسکی از هر یک مقدر درم مسناج شکر
 تراشید و تر بد سفید بد بخور از انی لاجورد منسوق
 سن شکر خطل رویت هندی اقیقون زرد او درم درم
 سناسکی کلب از هر یک بخیرم غاریقون شکر
 سفید سه درم جب باسان فادان او از ویه مصطکی
 روی نارنگی کاس نام بود نه بخوری سیلخه از هر یک درم
 درم کوفته خیمه بروغن بادام شیرین چهل درم حرب
 نموده بان بشیرند و بعد از جمل از در استعمال
 نمایند خمر تر و در متقال و اگر گفته است باشد که در
 استعمال قوی باشد یک درم ابارج فیکر از هر یک
 مقدر از شقی آن برشته جب ساخته با گرم فرو
 اطراف کبرناخ از برای رودت معده و ریاح لوان
 و حسین لون در یاره نمودن باه صنعت آن
 پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمانتی منسقی اطراف نقل
 از هر یک بخیرم در بخیرم لوز بدان شیطیح سفید سیاه
 شقال از هر یک سه درم لودی زرد لودی
 نرج جوی هندی لسان العصاره حسب نقل از هر یک درم
 درم همین نرج سه درم کبچ مقشر نبات سفید از هر یک
 یک درم کوفته خیمه بعل مصفی لوزن مجموع او درم بشیرند
 بعد از جمل در استعمال کنند شکر سه درم اطراف نقل زردی
 بلخ از هر یک درم و معده را از صفرا و بلغم پاک گردانند و

کرب بلغمی انقیدت صنعت آن پوست بلیله از رویت
 بلیله کابلی پوست بلیله آمانتی از هر یک شکر منسقی
 خیمه کاسنج اصل السکر پوست تراشیده از هر یک
 متقال از هر یک بد سفید بخورند در چهار درم متقال نقل
 متقال قرقه الطیب دارچینی فاقه خیز بود از هر یک
 کما متقال شکر شکر منسقی متقال اجزاء اگفته خمر بروغن
 بادام شیرین شکر منسقی متقال حرب نموده بعل مصفی سه
 وزن او و به جمل سازند و در طرف منسقی کما در بان
 شکر از در متقال نیم و تا بجا متقال بود در شکر
 شکر مقدر است اما کبیر مانع است انشا الله
 اطراف زردی انشیرنیرا محرم حکم منسوق از هر یک
 حبت امر از باد کوه و ما عنی ان صنعت آن پوست بلیله
 کابلی پوست بلیله زرد و بلیله سیاه پوست بلیله آمانتی
 منسقی از هر یک پوست متقال تر بد سفید در درم
 اقیقون بخیرم اقیقون یک متقال کوفته خیمه بروغن
 بادام شیرین چهل متقال حرب نموده عمل مصفی سه درم
 مجموع او و به کلاب عرق کما در بان از هر یک یک طرف
 عمل با کلاب عرق کما در بان بقوام آورده او
 را بان بشیرند و در طرف منسقی کما در بان از هر یک
 از جمل از در استعمال کنند با شکر منسقی کما در بان
 چند خواصش گل خوردن و هم با در قطع گفته است
 آن پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمانتی خمر خیمه
 فاقه کبار ناخود بخیرم لوز استاوی کوفته خیمه بعل
 مصفی بشیرند شکر مقدر بخورند و در طرف منسقی کما در بان
 میتوان تادل نموده بجای کل نشاسته با مرکب شکر
 بخورند و با جود خیمه را شکر ساخته بخورند و مقدار
 مخیر کباب بلکه بلیله فرغ خیمه نماید اطراف نقل
 احمد کبر نافع است از برای وجع بواسیر و انشیرنیرا
 نشانه از برای جمع امر از در طرف منسقی کما در بان
 برای صنعت با خمر صنعت کرده و پرودت آن
 صنعت آن بنشیند شکر رتین کس در متقال سوم
 از جمل او که از با دین که در جوار شات است
 ذکر کرده و معلوم است که منسقی کس

پوست بلیله کابلی پوست بلیله آینه منع کرفش کرمی
 نافع و صفت فارسی از هر یک یکس او قیبه کما سبیل
 الطیب و اتم سبیل بواج ترکی از هر یک سه درم
 جنبت السحر بر سه اوقیه در اینجی چهارم درم
 فلفل سیاه و از فلفل نارغیست یعنی از شکر یک
 بندی از هر یک نیم اوقیه خردل یک اوقیه و نیم
 نوشاد نیم درم از ویه را کوفته نیمه وزن کرده بود
 بر وزن بادام شیرین جرب نموده غسل نموده
 وزن مجموع او و نیمه مجرب سازند بعد از غسل روز
 از ساختن آن که نشسته باشد استعمال نمایند شکر یک
 شقال صاحب میزان الطبایع گفته که این فلفل
 گرم است در و در و نیم و خشک است در آخر
 سوم و این توهم است از آن چه حرارت و پوستش
 بر در آنجا گفته اند است در ریشه و یک این فلفل
 شطرنج شدی است او قیبه و انخل است از فلفل
 شکر است که در منقول از قانون سوادیه در و در
 معده و اسهال با و بواسیر و مثانه را نافع بود و با
 راقوت در صنعت آن پوست بلیله کابلی تو
 بلیله بلیله سیاه آینه منع کرفش حلی شیطرح بندگی
 نافع و صفت فارسی از هر یک اوقیه سبیل الطیب
 جاما هم بواج ترکی از هر یک سه درم در اینجی
 چهارم درم فلفل سیاه و سفید و نارنگی یک
 از هر یک نیم اوقیه خردل سفید یک و قیبه نوشاد نیم
 درم جنبت السحر بر سه اوقیه اجز کوفته نیمه
 بر وزن بادام جرب کرده با سه نیمه آن غسل کرده
 بشند شکر نیمه و درم + اطراف جنبت السحر بر و یک
 منقول از قانون شکر الریش نافع از شرکات
 معده سرد و بواسیر و ریاح بارده و بیگ روتا
 صافی گردان در ششهای طعام آورد و طعام را منع کند
 صنعت آن پوست بلیله کابلی پوست بلیله آینه منع کرفش کرمی
 بلیله کابلی پوست بلیله کابلی پوست بلیله کابلی
 کابلی سبیل الطیب سبیل کرمی از هر یک درم شکر یک
 یک درم باده جنبت السحر بر منقوع و در شکر یک اوقیه

بدر زهفت روز بجز نماز او سخن نمایند سخن منع کرفش
 نافع است بریان کنند و بیکدیگر از آن نوزن مجموع او
 و غلط کنند باقی او ویه کوفته نیمه بر وزن بادام شیرین
 جرب نموده و مجموع را با غسل منقوش سه وزن او ویه
 بشند + اطراف جنبت السحر بر منقول از جامع لادیه
 ریحانی که همین نافع و صنعت آن پوست بلیله کابلی و
 پوست بلیله آینه منع کرفش سوسن بجمیل خود قاری خام
 جود او اسهال اصلی کلنج سبیل الطیب زخم کرمی معطل
 از هر یک درم جنبت السحر بر یک اوقیه که هفت شانه روز
 در شکر قیاسانده و بعد از آن خشک کرده و بریان
 نموده صلیبه کرده باشد مثل مجموع او ویه را کوفته
 نیمه بر وزن بادام شیرین جرب نموده با نبات سفید
 قوام آورده بشند شکر نیمه و درم + اطراف جنبت السحر
 به شکر عیسین یعنی بن تریله و صنعت آن بلیله سیاه
 پوست بلیله آینه منع کرفش فلفل بجمیل سجد کرمی شیطرح
 شدی سبیل الطیب از هر یک درم جنبت السحر بر و یک
 یعنی کوفته نیمه که چهارده شانه روز نسیم که اگر کرمی گرد
 پس خشک نموده بریان کرده باشد یکصد درم حمله
 او ویه را کوفته نیمه یک یک را علیحد وزن نموده
 نیم اکتبر و بر وزن بادام جرب نموده و درم شکر
 تبتی خالص کرده در آن کنند و با غسل سفید مصلی
 سه وزن او ویه بشند و بعد از ششماه استعمال
 نمایند شکر نیمه از و درم تاد و فتقال اطراف جنبت
 السحر بر جود خندمی مبطوح نافع از برای ریاح
 بارده و وضع طهر و فساد طهت و بواسیر و یک
 رود اصافی گردان و اشتها طعام آورد و قیبه
 باه میظیر است و کاسه ریاح بارده معده است
 و مقوی معده و رحم و مثانه بارد است و صنعت آن
 پوست بلیله کابلی پوست بلیله آینه منع کرفش
 بلوط پوست کرفش از هر یک ده درم خشم
 کرفش آریانه و در قوا یسعون قطر اسالیبون
 خشم کدر خشم کند خشم باز خشم سلون
 خشم کرب خشم سبیل نافع است نافع از خشم اجز

جنبت السحر احمدان فلفل شکر شکر کمان نوره
 کمانی کشته خشک از هر یک درم زینا و در و نیم
 عطبری بهین سنج بهین سفید نوری سنج نوری زرد
 جوز بوا سیاه در اینجی خولجان بجمیل سجد کرمی
 سبیل الطیب سبیل از هر یک چهارم درم شکر شیطرح
 شدی اسارون اطفا رقت لذیره لسان
 الصفا و نارنگی صفت فارسی راستن قله خروا
 صندل سفید قیبه الطیب سه درم از هر یک نیم درم
 جوز خندم حون باطلی مصلی روغی غنی کلنج خندم
 قشار کند لافعا خشک بود نیمه خشک از هر یک
 سفید درم جنبت السحر بر گرم کرده با نبات سبیل
 ریحانی بر کرده مرات بسیار بوزن مجموع او ویه
 را با نیکه عفن سز تا غلیظ شود و از آنش بر گرفته
 سالانید و مقدر نیکه قیبه هر روز ناشتا با دانه
 گرم نموده بنوشند و میان روز غذا سفید باج
 گوشت بره باشد بجای آب بنیذ صرف بیاشانند و در
 یک هفته تاد و هفته باین مداومت نمایند + اطراف
 جنبت السحر بر مبطوح به شکر شکر الریش صلیبه
 ضعف معده و حرارت مزاج آن صنعت آن
 جنبت السحر بر یک پوست بلیله زرد و بلیله سیاه
 پوست بلیله آینه منع کرفش شکر شروع الاقاع کلنار
 فارسی زخم کرمی جزا متساوی همدا در شراب ریحانی
 بیوشانند تا غلیظ شود و باین سالانید و کما به از و در
 روز مقدار سه اوقیه بیاشانند + اطراف جنبت السحر بر
 دیگر منقول از قرابادین قلاسی که نیمه معده گرم موافق
 است صنعت آن پوست بلیله کابلی پوست بلیله آینه
 منع کرفش سوسن کلنج از حرکات از هر یک درم جنبت
 السحر بر بر شکر عیسین او ویه شکر طرز و آن مقدر که
 او ویه بآن سرشته شود و شکر طرز را بگذارد و طعام
 آورد و او ویه بآن سرشته شود و درم با شکر سبیل
 و امثال آن و در آنکه این اطراف جنبت السحر بر در کرمی
 با سه درم جنبت السحر بر سوسن + اطراف جنبت السحر
 با شکر یک و کوفته جنبت السحر بر یکشده و برون آورد

فضول فاسده غلیظ از معده و اما کند و اخرج نم
 نماید صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی
 بلبله سیاه پوست بلبله آلمه منقح از هر یک درم نیم کابلی
 مقشربست و بخوردم ترید سفید جاب لیل قسطاخ از هر یک
 بخوردم قتل فرس شالی فستقین روی درم نیم کابلی
 افتخارین اقوی خردل سبک تقطی سبک فلفل سعده کوفی اگر
 از هر یک سه درم کوفته بخیته با سه وزان مجموع ادویه
 غسل سفید مضمی بعد از آنکه اجزای او روغن بادام شیرین
 چرب نموده پاشند نیشتر تر از در و منقال با چنگ
 منقال + اطر فل زبیب به نسخه شیخ الرئیس نافع از هر یک
 صرغ صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی
 بلبله سیاه بلبله آلمه منقح اسطوخودوس از هر یک درم
 فادانیا بخوردم عاقر قمار سه درم کوفته بخیته روغن بادام
 شیرین خوب نموده بمویز سرخ و آنکه بیرون کرده کوبیده
 بشنند استعمال نمایند در روغن دیگر اسطوخودوس
 بخوردم است و بخوردم افتخارین افزوده کرده شده و
 عاقر قمار داخل مایه بود و در نوزد دیگر افتخارین و عاقر قمار
 داخل شک و مانی اجزای بلبله کابلی در وزن مساوی
 و وزن زبیب بوزن تمام ادویه است نیشتر یا منقال
 و نیم اطر فل زبیب که حکم میبرد مایه من در کوفته و کوبیده و گفته
 که تالیف بدرین حکم مایه زمان است و در نسخه دیگر
 است که تالیف من شک که با سبک بدی خود کرده اند درم
 مسهل صغیر و بلخ و سودا و تفتیه معده و در مایه کند و در
 آن قطع نزلات کند و مانع صعوبات بخارات بدی است
 و مسهل است و اگر بعد از طعام خوردند قدرت برسانند
 و حکمت باینکه لیا خصوص مرانی و اقوی نافع و قوی
 و اقوی سال با جی همانند و قدر نیشتر حکمت اسهال
 اظلام از چهار منقال است تا شش منقال چون منقال
 آن کنند و هر روز یک منقال تا دو منقال تناول نمایند
 و موافق جمیع از همه است صنعت آن پوست بلبله
 زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه گل نقشه خشک
 شکر نیلای شوی از هر یک ده منقال ترید بر سفید
 نیشتر خشک از هر یک پوست منقال پوست بلبله

آلمه منقح گلشن طبل نیشتر گل نیلوفر از هر یک یک منقال و
 صندل سفید کثیر از هر یک سه منقال روغن بادام شیرین
 بادام شیرین سی منقال ادویه کوفته بخیته با ن
 چرب نموده عناب چستان از هر یک یکصد عدد و
 گل نقشه ده منقال جو شاییده صافی نموده شکر آلمه
 بلبله با یکصد و نشتاد و یک منقال غسل مضمی یک
 صد و نشتاد و یک منقال داخل کرده بقوام آورده
 ادویه را با آن بشنند + اطر فل زبیب کابلی چرب است
 از برای چرب و طعم و سفر صنعت آن پوست بلبله
 زرد پانزده منقال پوست بلبله آلمه منقح شکر کابلی
 از هر یک ده منقال روغن زنجبیل نیشتر کوفته بخیته روغن
 بادام شیرین چرب نموده غسل سفید مضمی سه زن
 مجموع ادویه نیشتر نیشتر یا نیشتر منقال + اطر فل
 سنابکمی دیگر با دانه نام را سودمند بود صنعت آن
 بلبله زرد و وزنده درم بلبله سیاه مقدم بلبله
 آلمه از هر یک بخوردم سنابک کابلی شایسته از هر یک یک منقال
 درم گلشن نقشه نیشتر کاسنی از هر یک ده منقال اجزا
 کوفته بخیته روغن گل چرب کنند با غسل نیشتر
 و مقدار نیشتر چهار درم باشد + اطر فل سنابک
 دیگر که وسواس دیوانگی و اندیشها فاسد را نافع
 باشد و بواسیر اسود و بد و طبع را نرم کند صنعت
 آن بلبله کابلی بلبله آلمه منقح از هر یک درم فستقین
 روی سنابکمی شیخ هندی افتخارین بسفای بر سفید
 اسطوخودوس از هر یک بخوردم سنبل الطیب خوزیو
 از هر یک درم کا و زبان و نیشتر لاجوردی مغشول
 جوار منی مغشول با درم بخوبی از هر یک چهار درم کبک
 انیسون از هر یک درم اجزا کوفته بخیته روغن بادام
 چرب کرده باد و چند آن ادویه غسل صاف و چند
 درم بمویز پوست از و آنکه بیرون کرده نرم کوفته
 به خردم متعارف بشنند + اطر فل شایسته چرب
 حکم و سفره و نیشتر را نافع است صنعت آن پوست
 بلبله زرد پوست بلبله سیاه بلبله کابلی شایسته خشک
 از هر یک سی درم پوست بلبله آلمه منقح سنابکمی از

هر یک شست درم روغن زنجبیل و درم خوب کز دور
 ادویه کوفته بخیته روغن بادام شیرین از هر یک یک منقال
 بکشتش نیشتر کوبیده بشنند نیشتر چهار درم و روغن
 صاحب اختیارات بدیع و زدن بلبله آلمه و شایسته
 کابلی از هر یک درم است و نیشتر اول نیشتر است
 میزان الطیباغ گفته که مزاج این اطر فل گرم است در
 یکدرجه و نیم و خشک است و در او اخرد درم درم
 آن قدس سره میفرمایند که در خشکی این اطر فل خشک
 نیست لیکن سرفاست در او اخرد درم اولی یا
 اوائل درجه دوم و بعضی گفته اند که کشتش درین اطر فل
 بوزن بخوبی باید و این اطر فل را با طبع عناب
 بایزداد نیشتر نیشتر یا نیشتر که چهار منقال باشد و بعضی
 گفته اند که نیشتر ازین اطر فل از چهار درم باشد
 اطر فل صبری تالیف آن کدین سره بعضی حکم
 الملوک سید علونجان مسهل است و اسهال بکلی
 است و بسا باشد که روزی دو سه که اسهال کند و بود
 از اعالی اعماق بدن جذب کند و تفتیه معده و
 کند از اخلاط و نافع است از برای امراض خصوص
 امراض که از بخارات معده باشد و صداع و
 گرانی گوش و اوجاع مفاصل را سودمند است
 آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه
 پوست بلبله آلمه منقح از هر یک پنج منقال صغیر و کابلی
 نیست درم عاریقون سفید نیشتر کابلی از هر یک
 منقال سنبل الطیب عرقان اسارون خبلسان بخورد
 بسان و از جوی مصطکی سلج اسطوخودوس افتخارین نیشتر
 گلشن منقح از المانع از هر یک کوفته بخیته روغن بادام
 شیرین سی درم چرب نموده غسل مضمی سه زن او و
 معجون سازند نیشتر چهار درم با چهار منقال حبه
 لوتی تفره حیدره و وقت خواب فروزید و از عقب
 آن آب نیکم نیاید بپوشند انشا الله تعالی نافع
 است + اطر فل صغیر به نسخه شیخ رئیس صنعت
 آن پوست بلبله کابلی آلمه منقح پوست بلبله کوفته
 بخیته اجزا مساوی بروغن کا و چرب نموده

بجس مسانی همچون سازند نافع است اگر بر اطوبت
 عدده داشته خای آن و غلبه بر طویات در بدن و
 ریاح بویسریه گوگردین رنگ رخساره چون طریفل
 صورت را به تنهایی مفوی با یاریغ فیکر او سطر خود پس
 که در انتقال آنرا با یاریغ فیکر او اسطر خود پس از هر یک
 بندم سرشته حبس ساخته و در زردی و انی نافع است نیز
 برای اسهال و صداع باغی شکر آنگاه استعمال کرده و
 بعد از نفع موده و نیز خوردن چهار دم طریفل صفت
 با یاریغ فیکر او غار لقون سفید و ایندی که از هر یک
 یکدم نافع است از برای صداع سردی و از او در
 نافع از برای آنست که وقت خواب در چهار دم
 طریفل یکدم ایاریغ فیکر او و عن بادام شیرین هر
 زوده سرشته جنوب سازند و با بکر موز و زردی و
 آن طریفل آرد و سال باقی میماند و زنجبیل زردست
 در وجه اولی و خشک است در وجه ثانیه شقایق
 گفته که شکر نیز از این طریفل و در دم است و صفا
 مادی عنین گفته که شکر نیز شش منتقال است و بعضی
 گفته اند که شکر نیز در سهامات چهار منتقال و
 نیز مایند که شکر است که پوست بلبله زرد و بلبله
 سیاه بر اجزای این طریفل سفید و در روغن بادام
 شیرین حبس نموده با سه وزن آرد و در غسل کردن
 سازند و طریفل صفت کثیرتری نافع است مگر آنکه
 نفع است طریفل صفت و قتیله بخار غالب بود شقایق
 که طریفل کثیر موده را قوت دهد و در سردی
 در گوش و در چشم که بسبب بخار موده باشد نافع
 در مدامت با طریفل کثیرتری نافع است اگر بر
 صداع بخار است مده بسبب صعود اجزای موده
 بر اجزای صداع حادث از بسیاری کل چون اسهال
 موده بعد از تیفه مده بخار شش شکر بار آن و
 از سفره بی مسهل چون آن غذا از موده موده
 بند صنعت آن مثل طریفل صفت است آنکه اضاف
 بود و بان کثیر خشک بوزن یک و نیم و بلبله سیاه
 خزن کثیر خشک بوزن هر چهار داخل میکنند و در

سخته حکم بوزن نصف مجموع اخرا است گفته که
 این طریفل بحسب منع بخارات از دماغ و ریحین خود
 سوخته موده و تقویت خواص نافع است و بعضی طبیبان
 غسل کثیرش سبب و با موز طاقنی است بیرون آورده
 داخل میکنند و شکر نیز از طریفل کثیرتری که منتقال
 است تا چهار دم و بعضی از کثیرتری که منتقال گفته
 اند صاحب میزان الطبایع گفته که درین طریفل اگر
 اجزاء البصل سببند از جنس سردست در نصف وجه
 اولی و خشک است در آخر وجه سوم و اگر کثیرتر
 بشند سردست در یکدم وجه و خشک است در وجه
 سوم و بعضی گفته که طریفل را بعد از پانزده روز در جاز
 است استعمال نمودن شکر نیز از آن اند و در کثیرتر
 در دم و طریفل صفت مقلی در علاج بواسیر بعد از فصله
 تیفه بکار آید صنعت آن پوست بلبله سیاه یا بلبله
 سیاه پوست بلبله آلمه منقی از هر یک یکدم در مقل از روغن
 سی درم با غسل سببند شکر نیز چهار دم و طریفل
 عرق مایه چون باین طریفل ده روز مداومت کنند
 موده عرق مدنی که نفاسی رفته و بارای بی رویه بندگی
 نار و نامند از بدن پاک کند صنعت آن پوست بلبله
 زرد پوست بلبله سیاه بلبله کابلی پوست بلبله آلمه منقی
 تر بد سفید موصوف زنجبیل نینال از هر یک پنج منتقال
 کوفته نموده روغن بادام شیرین حبس نموده بغسل سفید
 مصفی یا فانیه بنجری هر یک که آرد که باشد سه وزن کل آرد
 سببند شکر نیز منتقال در آن شسته شقایق که تمام طریفل
 قتیله ذکر کرده و در نسخه حکم سببند موده که از بد خود
 ذکر کرده بلبله زرد و داخل مده و کل موده مذکور
 را با سه وزن آنها غسل مصفی همچون سازند طریفل
 غار لقون نافع از برای امراض موده از روغن
 در بدن خصوص در سرد مده و صنعت آن
 پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست
 پوست بلبله آلمه منقی از هر یک یکدم غار لقون
 شش سفید موده درم اجزاء اسوای غار لقون
 کوفته نیمه غار لقون را از پوست آرد نیز موهی

بگذرانند و سبب ادرست درم روغن بادام شیرین
 حبس نموده بغسل سفید مصفی یا سفید و سببند موده
 سازند و بعد از غسل روز هر روز بخوردم آنرا با آب
 یکم که تناول نمایند و طریفل غار لقون غلای خنار موده
 و خواص آنرا نافع است و جمیع امراض سوداوی را
 سودمند و نافع بسیار دارد صنعت آن بلبله
 سیاه یا زرد و در پوست بلبله آلمه منقی تر بد سفید موده
 غده که در گردن کوفته سفید مایه خشک کرده از هر یک
 یکدم روغن فیکر او و بلبله و درم بسطاج فستقی اسطر خود
 شاملی از هر یک یکدم سفید موده سفید موده نو سادر
 غار لقون شش سفید از هر یک سه دم اینسون
 مصطی خنار سبب الطیب از هر یک یکدم کوفته
 نیمه بروغن بادام شیرین حبس نموده بغسل سفید
 مصفی سه وزن مجموع آرد و نیمه همچون سازند موده
 یکدم و در شکر و دیگر بسطاج داخل نیست در زرد
 سه دم و چون بود در طریفل از هر یک یکدم و درم داخل است
 طریفل غار لقون دیگر حبه اما س کلکو که بندگی کبلیها
 نامنه نافع است صنعت آن زنجبیل پوست بلبله
 زرد از هر یک شش منتقال خنار یا سیاه دار
 حیثی از هر یک یک و نیم منتقال غده گردن کاف و شکر
 چهار عدد غده و در سایه خشک نموده با سار کوفته
 زرد کوفته نیمه با سه وزن غسل سرشته همچون سازند
 شکر یکدم تا یک منتقال و اگر این او در اطریق
 سفوف ربع منتقالی بخورد سبب است طریفل فارسی
 منقول از قرابادین افندی صالحه جللی حکم با شسته
 ابراهیم سلطان قیصر و در همه حیات نافع و کوی ربع
 را مقید و نافع بر بود بلغم بالقی و تقوی و مانع و بر
 و قاع عطش و منقح سد و حاجت احراق اظطالایغ
 و قدر شکر شش است صنعت آن عصا
 الشکلیب عصا سه بند یا عصا سه کرفس عصا سه لیل
 از هر یک یکصد و درم کل نغشته سه دم غار لقون شش
 سفید موده شاملی شانه زده آلو سفید و در کثورت
 چهار دم پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی

بلیله سیاه بر روغن گل شرح هر سه برابر بان کرده از هر یک
سه درم اقیقون محمد درم سبیل زندی یک درم سخن
نموده با کسه عصا زات سابقه جو شده در ده صاف نوده
در نصف این جو شایسته است و چهار درم در هر یک
سه و دو درم فلوس خیار خنجر و آرد و درم کبیر
یکصد درم شربت بنفشه ملکه کرده صاف نوده و در نصف
و یکصد درم قند سفید و یکصد درم شکر سفید و یک
انگور یک یکصد درم و در هر یک لقمه آرد زرد و ریو جینی
شازیم و درم پوست بلیله بر روغن شکر درم پوست بلیله
آله منتق از هر یک درم تخم شکر گل سرخ سیاه منتق
کباب جینی طیار شکر سفید محمدل سفید از هر یک یک درم
لبوب باره از هر یک یک درم و نیم سبیل الطیب درم
سخن بلخ نموده شکر قوام آورده مزه سرشته و
در آن نصف دیگر و این سرشته معجون سازند و
مرا در عصا که لبوب شاید طیب و شکر لبوب
حبوب باشد اطراف فعل فصولی مسهل زرد آب و
بلخ است و عصای آن فایده کفوه و استر فاد و
مفاصل و عرق النساء و وجع درک و غیره استقا و
طحال از آنفع صنعت آن پوست بلیله کالی پوست
بلیله زرد بلیله که منتق از هر یک پانزده منتقال فزقون
زرد سفید بر ما زردون بر با باج فیکر از هر یک
منتقال رب السوس مثل کثیر از بلیله و درم کلینچ و
مصطلع از هر یک یک منتقال اسطوخودوس ریو جینی
عاریقون هشت سفید بر یک سالی از هر یک درم آرد
کوفه خنجر بروغن بادام شیرین جرب نموده باشد زان
کل جربا غسل منعی مقوم استند و بعد از یکماه تهرت
از و منتقال تا سه منتقال با بچه مناسب باشد از
مخفات و بیدرقات مانند مار الشبث و مار الاعمول
یا شامند اطراف قینلی حب لقرع و اقاصم درک
کیار و صغار را کشند و دروغ نماید و نفعه فصول کلینچ
فاسده از معده و سایر بدن نماید و امراض طوی و
بلخی و اوجاع مفاصل انافع بود و صنعت این
بلیله کالی پوست بلیله زرد بلیله سیاه پوست بلیله که منتق

از نویم از هر یک و از زرد و درم قینیل چهار درم رنگ
کالی کوفه شبت درم تری سفید درم شکر سفید
السلامین بر سر درم استخراخ بنویس سوزن خان
مصری سفید لسان العطا قینچ از هر یک یک درم
شامی اقسیقین روی و درم تری اقیقون آرد
مزدول یک نعلی سخن منتقل سعد کوفی در سن شیخ از می
یاس ایله برگ سالی از هر یک چهار درم و نیم کالی
زنجبیل انیسون مصطلع گل سرخ منروق الافاح از هر
سه درم کثیر رب السوس از هر یک و درم کوفه خنجر
بر روغن بادام شیرین جرب نموده باشد و در آن او در
عسل مصغف لقمه آورده علی الریم شکر شتران
و در منتقال تا چهار منتقال اطراف قینلی لی و دیگر که
استیصال حب القرح و دیدان تا در صنعت آن
پوست بلیله کالی پانزده منتقال پوست بلیله زرد و
بلیله سیاه پوست بلیله که منتق از هر یک درم قینیل
چند درم رنگ کالی منتق سبت و درم کبیر که
است که از جشمی آرد نموده برای حب القرح مستعمل
چون است و در بنگاله برکی که آرد ابر تیموزگی مانند
و از مزه یک می آرد زنجبیه بان است و از زرد درم
زنجبیل سه درم تری سفید بر یک درم لسان العضا و
تلخ مقلد درم طالیس باره که در آبدل از آن نباشد
شبت شت شیخ از می پوست شیخ زمار از هر یک و یک درم
کینر زرد کالی از هر یک درم و نیم آرد و کوفه خنجر
بخیچه بروغن بادام شیرین جرب کرده با کسه وزن او
عسل مصغف لقمه آورده علی الریم شکر شتران
درم تا چهار درم با با کرم اطراف کبیر احمده اطراف
است و نافع است از برای سوزن هضم و برودت احد
و اما و استر فاد و مقوی معده و اشتا است
و طعام هضم کند و با بلیله نافع است از برای جرب امراض
معده و استر فای نشانه را سفید است و با ما زیاد
کند و اوجاع طبع را سوزند و در نافع بود
و در طبع بود و رنگ سوزد و رنگ گرداند و صفائی
گرداند و در صداع بمشاهکت کرده و نشانه

بلیله از اصلاح حال کرده و نشانه و از برای تقویت
سر و کرده و نشانه استعمال آن باید نمود و صنعت
آن به صنعت شیخ الریس که در مقاله سوم از جمله اولی
از قرا بادین قانون کرده و جوارشات است آورده
بلیله زرد بلیله سیاه آله منتق پوست بلیله در انتقال
فلفل سیاه از هر یک سه جزو بود زردان شیرانه شکر
شبت شت قافل مصری زنجبیل از هر یک یک جزو بود
دیگر بسیار بود و اصل است تووری سفید بود
سخن لسان العضا فی زردان بر می یونی بلیله
و بعضی گمان کرده اند که شکر زردی است و آنرا
بسیار در آن گویند و بنابر این ناسفاله گویند و کبیر
و شکر طبرزد که معروف است به نبات از هر یک درم
همین سخن همین سفید شختان از هر یک نیم درم
خشت کبیر یک عسل کوفه خنجر شکر شتران
حب القرح را عسله نرم صلا نموده مجموع با آن
کرده مخلوط نموده بروغن آکا و جرب کرده بعسل
مصغف سه وزن او و نیم معجون سازند و در زردی
نگاه از زرد و بلیله زرد و ماه استعمال نمایند و بعضی
و این شکر بجای روغن گاو روغن بادام شیرین
آورده اند و این خوب است و این شکر زردی که
و عسل نوزده جزو است سوای سیاه و با آن
جزو است صاحب میزان الطباع گفته که این اطراف
در او خرد درم و خشک است درم و سوزنده
درم و شتران از این اطراف کینتقال تا و در منتقال
اطراف کبیر شکر شیخ ریس که در مقاله اولی از جمله اولی
از قرا بادین قانون کرده و در ذکر معاصین کباب است
و گفته که این اطراف منخف معده و صنعت کرده و از برای
که از برودت باشد و امراض او نه از رطوبت و بلخی
طایف است صنعت آن پوست بلیله کالی پوست بلیله
شکر زردان بسیار شیطیح شندی منتقال از هر یک
یک جزو تووری سخن تووری زرد لسان العضا فی
همین سخن همین سفید از هر یک نیم جزو بود
روغن گاو جرب نموده بعسل مصغف معجون سازند

و این نسخه دوازده جزو است صاحب میزان الطباع
 از آنکه این اطفال گرم و خشک است در یکده و نیم
 مجربین ایس این اطفال مایه وادی صغیر ذکر کرده
 و همین داخل نموده و گفته شربت ازین یکتقال
 بعضی اطباء گفته که این اطفال را بعد از آنکه شستن و دوا
 از ساقش باید استعمال نمود و اطفال کبیر به شش
 حکم سدید کا زرونی که در شرح موجز قرنی آورده
 در این همان نسخه اول شیخ رئیس است بانکه تفاوتی
 در دوا و در اوزان و صنعت آن پوست بلیله
 کالی بلیله سیاه پوست بلیله که منقح فلفل دار فلفل
 هر یک سه جزو و نیم بلیله بوزیدان سیاه شطرح
 شکر تودری شرح تودری سفید شکر شکر سفید شکر
 طرز درین شرح همین سفید از هر یک یک جزو و نیم
 بختی بروغن بادام شیرین یا روغن کاه و حریب
 نموده بعل مصفی بجزون سازند شکر سه جزو تا
 سه متقال بعد از دوا از ساختن آن استعمال
 نمایند اطفال کبیر بنسخه شیخ و او دانی این نیز
 همان نسخه اول شیخ رئیس است با قدر تفاوت
 صنعت آن پوست بلیله زرد پوست بلیله کالی
 پوست بلیله حنی بلیله سیاه بلیله آلمنتی فلفل دار
 فلفل از هر یک یک جزو و نیم بوزیدان سیاه شطرح
 سیاه شقال مصفی تودری شرح تودری زرد
 لسان العصاره حریب فلفل کبیر مقشرب نبات همین
 همین شرح از هر یک ثلث جزو و گفته که شیخ رئیس
 از دوا درین اجزا مصطک کبیر حینی و ارضی از
 هر یک ریاح جزوی و این زبانی جدید است
 اجزا که گفته بختی بروغن کاه و یا روغن بادام شیرین
 حریب نموده بعل سفید و صغیر بجزون سازند و گفته
 خطا کرده که در اصل کرده و درین اطفال بوزیدان
 خطا ظاهر میگردد مگر اگر در این باشد که یکده بوزیدان
 عمل درین اطفال بوزیدان و اصل کرده جایز بعضی کرده اند
 خطا است زیرا که این اطفال از خاصین کبیر است
 و لازم است بدون غسل از آن برای حفاظت کبیر

تا زمانیکه مزاج کبیر و گفته که اطفال درین اطفال
 بسیار است از روی خطا و غلطی و نسخه مقشرب
 است اطفال کبیر یا است این ماسه مقول از
 قرابادین افندی صالح جلی طیب ابراهیم سلطان مقبر
 دروم که برتری نوشته مقوی معده و کبدت و معفی
 لون و مزاج اطفال فاسده معده و دوا ریاح فلفل
 و حافظ صحت و مقوی میباشند و دوا ریاح فلفل
 شش کبیر است صنعت آن پوست بلیله کالی
 پوست بلیله زرد پوست بلیله سیاه پوست بلیله
 منقح از هر یک یک جزو و ارضی سه جزو شقال کبیر
 حینی کبیر فلفل سیاه فلفل کبیر فلفل کبیر
 شقال سیاه شطرح حینی سه کبیر لسان العصاره
 همین شرح همین سفید زخمیله از هر یک و دروم
 الطیب روی جوز بوزیدان سیاه شطرح فلفل از هر یک
 سه جزو و نیم بادام شیرین مقشرب مغز بادام تلخ مقشرب
 هر یک یک جزو و نیم از او در هر جزو از او مصطکی
 روی از هر یک یک جزو و نیم فلفل لکن شقال کبیر از
 هر یک یک جزو و نیم اجزا که گفته بختی یا چهار وزن
 مجموع او و بعل مصفی بجزون سازند اطفال کبیر
 بنسخه دیگر نافع ایچرا امراض کبیر و منانه و
 سرد معده و صداع حادث بشمارکت منانه و
 کبیر و سردی امراض کبیر منانه و مدامت
 بآن صنعت آن پوست بلیله کالی بلیله سیاه پوست
 بلیله منقح فلفل از هر یک یک جزو و نیم بوزیدان
 بوزیدان این شطرح حینی شقال مصفی تودری شرح
 تودری زرد لسان العصاره مقشرب فلفل کبیر مقشرب
 مقشرب همین شرح همین سفید از هر یک
 دروم گفته بختی بروغن کاه و یا روغن بادام شیرین
 حریب نموده با سه وزن مجموع او و بعل مصفی بجزون
 سازند و بعد از دوا استعمال نمایند خبیر از دوا در
 چهار درم اطفال کبیر بنسخه حکیم مومن که در قرابادین گفته
 المومنین آورده گفته مقوی ریاح و قطع ریاح بوزیدان
 ریاح معده و برضیق و اصلاح غلط سودا تا مع

صنعت آن پوست بلیله کالی پوست بلیله کالی
 منقح زرد لکین ایچرا از هر یک شش شطرح
 حینی منقح از هر یک یک جزو و ارضی سه جزو شقال کبیر
 حینی کبیر فلفل سیاه فلفل کبیر فلفل کبیر
 شقال سیاه شطرح حینی سه کبیر لسان العصاره
 همین شرح همین سفید زخمیله از هر یک و دروم
 الطیب روی جوز بوزیدان سیاه شطرح فلفل از هر یک
 سه جزو و نیم بادام شیرین مقشرب مغز بادام تلخ مقشرب
 هر یک یک جزو و نیم از او در هر جزو از او مصطکی
 روی از هر یک یک جزو و نیم فلفل لکن شقال کبیر از
 هر یک یک جزو و نیم اجزا که گفته بختی یا چهار وزن
 مجموع او و بعل مصفی بجزون سازند اطفال کبیر
 بنسخه دیگر نافع ایچرا امراض کبیر و منانه و
 سرد معده و صداع حادث بشمارکت منانه و
 کبیر و سردی امراض کبیر منانه و مدامت
 بآن صنعت آن پوست بلیله کالی بلیله سیاه پوست
 بلیله منقح فلفل از هر یک یک جزو و نیم بوزیدان
 بوزیدان این شطرح حینی شقال مصفی تودری شرح
 تودری زرد لسان العصاره مقشرب فلفل کبیر مقشرب
 مقشرب همین شرح همین سفید از هر یک
 دروم گفته بختی بروغن کاه و یا روغن بادام شیرین
 حریب نموده با سه وزن مجموع او و بعل مصفی بجزون
 سازند و بعد از دوا استعمال نمایند خبیر از دوا در
 چهار درم اطفال کبیر بنسخه حکیم مومن که در قرابادین گفته
 المومنین آورده گفته مقوی ریاح و قطع ریاح بوزیدان
 ریاح معده و برضیق و اصلاح غلط سودا تا مع

هر یک شش ربع درمی ریزد یعنی یک شش ربع تمام
 فاقه گبار و عنقاو از هر یک یک آونقه بجهان قسم در
 بنظر طریقی آب جو شده و عنقاو را در آن بجای آنکه تا
 تمام بکویت باقی مانده از طبع را نشکست نماید پس خشک
 نموده بگویند و نیز در جگر و جرب نماید به پیچیدم
 بر و عنق بلسان و بقره کفایت بر و عنق بادام شیرین
 و بگذارد مرکز و یک سبب پس بروی بخیل مالیده
 بسیار رنگی چمن گند و پیچید و بندید و عود و هند کسین
 بر و از زرد با غسل بقدر کفایت بدستور بخور
 بشیرند و بعد از چهل روز استعمال نمایند و اگر زرد
 و بسفاج و جرب زرد و جرب را در آب خوشتر است و لیکن
 را بجای آنکه در همین قسم تا آخر شام خوب باشد
 اطفال کثیرتری که در منجلیج در باب نقل ساد صفت
 آورده صفت آن پوست بلبله کابلی پوست بلبله
 آلمه منقی از هر یک درم کثیر خشک غنچه گل سرخ از
 هر یک پیچیدم کوفته نیمه بر و عنق بقیه با بادام جرب
 نموده بغسل همچون سازند شتر و کیمشقال و بنفشه
 را وزن یکوز و از بایلی که ده درم است و بقیه
 بوزن تمام او و بیهلند و این اطفال نافع است
 همه اگر که بوده باشد بشارکت طحال چون از آنجا
 کرده بعد از آن شراب اسطوخودوس محلول در عرق
 بادام شیرین بنوشند + اطفال مابان در نسخه دیگر اطفال
 مابان بود بنظر بید برش و بقیه نافع است و سایر
 موی را نگارند و امراض بلغمی اسود دارد صفت
 آن پوست بلبله کابلی میت درم پوست بلبله آلمه
 از هر یک درم بزرگ کابلی منقش یا زرد درم بخیل
 شیبلیج سندی کسود کوفی از هر یک شقال ساوچ
 پیچیدم بسفاج قشقه اسطوخودوس از هر یک هفت
 غار بقون شش سیند شش درم منقلخ سه درم
 مصطک انیسون کند زخیر بود او ز بود از هر یک درم
 نافع نارنگ از هر یک درم کوفته نیمه با غسل سفید
 خوشبو صفت همچون سازند شتر سبب از سه درم تا
 چهار درم و در نسخه محمودین الیاس سیرازی در اطفال

چهار درم نیز داخل است و در نسخه دیگر و اطفال و
 ناشناخته از هر یک چهار درم داخل است صاحب شتر
 البطلان گفته که مزاج این اطفال گرم است در یک
 و سه ربع درجه و خشک است در اوکال و سه سوم
 و بنابر نسخه که در اطفال و عاشاد در گرمی آن
 است به و درجه و در نسخه حکیم موسی وزن بلبله
 کابلی ده درم است و وزن بزرگ کابلی منقش پیچیدم
 وزن زنجبیل و شیبلیج و مصطک کوفی از هر یک درم و
 وزن بسفاج و اسطوخودوس از هر یک یک شقال
 و وزن مصطک و انیسون و کند زخیر بود او و جرب بود
 از هر یک شش درم است و شش درم و نقل
 چهار درم و اطفال نیز داخل دارد و گفته که مقدار
 شتر سبب از سه درم تا چهار درم است + اطفال منقلخ
 بسیار بیماری حادث از صفرا و بلغم و سودا داخل
 است و صدراع و و در او کابوس و ظلمت
 که از بخار اتما غلیظه باشد که از معده متصاعدا
 بنهایت نافع است و گفته که این اطفال جمیع انواع
 کابلی در نافع است صفت آن پوست بلبله کابلی
 سی درم پوست بلبله منقش درم بلبله سیاه پوست
 بلبله آلمه منقی از هر یک میت درم شانه زرد یا زرد
 غنچه گل سرخ یک استار سنابلی ده درم انیسون مصطکی
 از هر یک پیچیدم کوفته نیمه بر و عنق بادام شیرین جرب
 نموده بغسل بصفی چون سازند و اگر طریقت غالب
 باشد شش درم بر بقیه بر بقیه نماید و اگر
 سقمویا بقدر حاجت یا با رنگند اسهال صفت
 کند و این اطفال در گرمی و سردی محتال است و شش
 است در او اسطوخودوس اطفال منقلخ نافع است
 سو برضه او در معده و شانه دان هر دو را قوت و
 صفت آن بلبله سیاه پوست بلبله کابلی پوست بلبله آلمه
 زنجبیل کوفته نبات سفید از منسا و کوفته نیمه
 بر و عنق بادام شیرین یا بر و عنق کافور و جرب سه
 وزن مجروح او و بیه چون سازند و این نسخه سودا و عنق
 کافور و بر و عنق بادام و غسل معده هفت جرب و جرب

درین اطفال کثیر و نباتات داخل کرده اند و
 این هر دو پوست بلبله زرد و نقل داخل نموده
 و گفته که این اطفال نافع است از برای اسهال
 و رطوبت آن و بواسیر افرغ کند و کوبد بان
 کند و سلس البول را نافع بود و شتر سبب از هر یک
 دو شقال بعد از دو ماه که از ساختن کوفته نیمه
 استعمال نمایند و قوتش تا دو سال یا بیست
 اطفال مسهل اسهال غلاظت کند و سه با کشت
 و محلل ریاح و مقوی معده دو مرغ و جگر است
 آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه
 پوست بلبله آلمه منقی زرد سفید بر سنابلی از هر یک
 پنج شقال غار بقون شش سفید جاز شقال انیسون
 شقال اسطوخودوس دو شقال نیم ریزد یعنی
 هفت شقال کوفته نیمه بغسل بصفی سه وزن ده
 بود از آنکه او و بر و عنق بادام شیرین جرب بود
 باشد همچون سازند + اطفال مسهل شقال از نسخه
 المومنین که مشار الیه خط نواب حکیم محمد باقر
 جهت بقی و بر صحن حرام و دار القیل و کوزه امر
 بلغمی سودا و نافع صفت آن پوست بلبله زرد
 پوست بلبله آلمه منقی از هر یک جرب مقوی ریاح
 شانه زرد از هر یک درم بسفاج قشقه سنابلی از هر
 یک هفت درم زرد سفید بر و درم عاشاد درم
 اسطوخودوس پیچیدم انیسون یک درم مقوی ریاح
 پیچیدم با سه وزن او و بر غسل بصفی چون سازند
 شتر سبب از هر یک شقال اطفال مسهل تا لیف حکیم
 مؤمن خبث امراض ماره و مواد سوداوی بود
 از نفع و جهت قوی بسیار نافع است و قدر شتر
 تا پنج شقال است صفت آن پوست بلبله کابلی
 سیاه از هر یک بیست شقال کوفته نیمه بر و عنق
 شیرین جرب نموده سنابلی گل بقیه از هر یک
 شقال گل سرخ بسفاج قشقه از هر یک شقال
 غسل دو وزن او و بر بایک سنابلی ده شقال
 کسود زرد نیمه بلبله سیاه از هر یک ده شقال

از سر یک بست درم شاهانه با نوزده درم سنائی و درم
 ورتی گنج یک ستار لیسون مصطلی از سر یک پیچیدم
 کوفته بخت بر فغن با دام شیرین چل ورم جرب نموده
 بعسل مصفا شده وزن او و بر لبه شسته در اگر بوده باشد
 بلغ غالب باید که بفرمایند بر این اجزا اثر بر سینه
 بد بر کشیدم و اگر احتیاج با سهال صغیر از یاده کرده
 بر جواسه اصل سقونی بقدر حاجت احتیاج حال
 سود از یاده باشد باید که بفرمایند بر اجزای اصل
 ایتمون ده درم شربت و در متقال باب گرم
 این طریقی حار در اول درجه دیال و در اول
 درجه دوم است و طریقی ملین تا لیت نواب عقرون
 باب حکیم محمد الملوک سید علوی خان قدس سره
 محمد شاهی نافع از برای نزلات بلغمیه مریضه حضرت
 آن غناب پنجم زرد از سر یک بست دانه اصل لیسون
 زرد فاقه خشک گل بنفشه استوخودوس ابرسا بسفنج
 قتیق فراسیون از سر یک بست و متقال و نیم مویز مسرخ
 استه بدون کرده بست و پنج متقال مجموع را در
 سه چهار یکم تر از آب فاقه پنجم شانه است تا
 رسد بالا اندر غسل سفید مصفی یک سده و پنجاه
 متقال داخل کرده بقوام آورند پس پوست
 بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله
 آمله منقی استوخودوس کشنیز خشک تقشیر از سر یک
 پنج متقال رازیا نه لیسون مصطلی حب بلبله آن
 سر یک و متقال و نیم غار لیسون شش سفید متقال
 فاضل سیاه نیم متقال تخم خشک شش سفید و متقال و نیم
 روغن با دام شیرین دو اذنه متقال و نیم او و یا کوفته
 بخت بر فغن با دام شیرین جرب نموده بعسل جز نور
 شتر از گشتال تا شش متقال باب نیم گرم تناول نمایند
 طریقی ملین مسخ حکیم مومن نافع از برای سینه
 صنعت آن پوست بلبله کالی پوست بلبله آمله
 منقی از نومی بلبله سیاه ایتمون استوخودوس و در
 ده متقال ترید سفید صفت متقال فضل رزق منقی
 فاقه شیرین متقال نقل و فاس خیار شیر را

در آب گند داخل کرده صاف نموده با سل بقوام آورند
 او او و یا کوفته بخت بر فغن با دام شیرین جرب
 نموده با آن شسته استعمال نمایند و طریقی ملین مگر
 غناب خراسانی پستان از سر یک بست دانه پنجم
 غنچه گل سرخ سنائی از سر یک بست ده متقال باب
 جوشانیده صافی نموده غسل مصفی یک سده و پنجاه
 متقال در لیسون دیگر دو صد و هفتاد متقال است
 داخل کرده با نش ملایم بقوام آورند پس پوست
 بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه کالی بلبله سفید کالی
 از سر یک بست درم بلبله سیاه بست درم پوست بلبله
 آمله منقی از پنجم پوست بلبله از سر یک بست درم پنجم
 گل سرخ صندل سفید از سر یک بست متقال ترید سفید
 ریوند چینی از سر یک بست متقال سقونی منقی ریوند
 متقال جزا را کوفته بخت بر فغن با دام شیرین بست
 پنج متقال جرب نموده با غسل جزا را معجون سازند
 شش از متقال تا چهار متقال و طریقی ملین طبع را
 نرم دارد و معده را از بلغم و صفرا پاک گرداند
 صنعت آن پوست بلبله کالی پوست بلبله کالی
 بلبله سیاه آمله منقی از سر یک بست درم اصل لیسون
 تقشیر درق گل سرخ از سر یک بست درم ترید سفید
 مجوش مصفی در بست درم شش درم پنجم
 از سر یک بست درم و چینی قنده درم میل با از سر
 یک بست درم شاهانه درم لیسون سفید مصفی بستور
 قمر معجون سازند شش درم درم تا دو متقال
 طریقی ملین یک از حکیم اشرف منقی صنعت آن
 پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه آمله
 منقی پوست بلبله ترید سفید از سر یک بست متقال
 اول ترید ترید یا نیم کوفته در کینه گمانی کرده در پنج من
 آب بچوشانند تا به نصف رسد صاف نموده یکم شیرین
 غسل مصفی داخل کرده بچوشانند تا بقوام آید او و یا
 را کوفته بخت بر فغن با دام شیرین جرب نموده با آن
 معجون سازند و طریقی ملین معلوم منقی نموده اند که در بست
 سه قده العلماء رسید الاطباء و الیها بعد است

آن سر این طریقی را معلوم معلوم نموده اند
 تا از اثر بخلات و مگر متمیز باشد و این طریقی را
 در سرد در چشم و در گوش که بسبب آنچه معده
 باشد در نهایت دفع است و اسهال کند و معده
 از اخلاط صغیر و بزرگ کند و گرم مزاج را موانع باشد
 صنعت آن پوست بلبله کالی پوست بلبله کالی
 بلبله سیاه پوست بلبله آمله منقی از سر یک بست درم
 مصطلی ریوند سقونی منقی ریوند چینی
 از سر یک بست درم کوفته بخت بر فغن با دام شیرین جرب
 نموده بعسل مصفی دانه درم لیسون سفید کالی
 سازند شش درم چهار متقال باب گرم تناول نمایند
 طریقی ملین از ارشاد و منقول حبست قطع اخلاط
 و فضلات بلغمیه و او را از حصص نافع و نیز این طریقی
 رنگ رو را نیکو میگرداند و بر عین را مفید است و در
 سه روز نیم پیچیدم صم روز استعمال نمایند و قطع کنند پس
 بعد از چند روز دیگر خود کنند و وقت استعمال آن خوب
 است که قمر شش درم به نقصان کرده باشد و صنعت
 آن پوست بلبله کالی پوست بلبله کالی منقی دانه
 از طریقی دو قوز هر یک پنج متقال قنده درم فاضل از سر
 چهار متقال جزو بوا عاقره صغیر حبه مندی از سر یک
 دو متقال با سیدوزن و در حیل مصفی معجون سازند
 طریقی ملین بسنج و دیگر صنعت آن غناب خراسانی
 پستان یکصدانه گل بنفشه ده متقال جوشانیده
 صاف نموده غسل مصفی دو لیست متقال داخل کرده
 بقوام آورند پس پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی
 ترید سفید بر شقونی منقی منقی از سر یک بست متقال
 بلبله سیاه آمله منقی پوست بلبله بلبله سفید کالی
 خشک گل سرخ گل نیلوفر از سر یک بست متقال صندل
 سفید بگلایه سوخته متقال کوفته بخت بر فغن با دام
 شیرین پنجاه متقال جرب نموده با غسل جزا را
 سازند شش درم چهار متقال طریقی نافع و اگر
 و ما شی حداد از اخلاط کبر را در برای ترش و در
 نقل ساقی از سر یک بست آن پوست بلبله کالی

بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر یک دو درم
 کالی ترید سفید در انقبون از هر یک هفت درم سبط خود
 بسفنج شفته آله منقی سفید سفیدی منقوی از هر یک هجده
 غار لقیون شش سفید سفیدی از هر یک درم کثیر خشک
 بازده درم کوفته بجنه بیست درم روغن بادام
 جرب نموده با سته وزن غسل معجون سازند شتر جواز
 سه درم تا بخورد منقول ز خط حکیم عبدالرحمن قزوینی
 اطریفل دیگر نافع از برای امراض سودا و صفعت
 آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه
 پوست بلبله آله منقی از هر یک بیست مثقال بسفنج
 شفته سبط خود و سلفیتون ترید سفید در انقبون
 شش سفید از هر یک و مثقال غسل معنی سته وزن
 او و به دستور معجون سازند و اطریفل دیگر مقوی معده
 و دماغ بارد است و صنعت آن پوست بلبله زرد
 پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر
 یک بیست مثقال خود هندی زنجبیل از هر یک پنج
 مثقال فلفل ار فلفل از هر یک مثقال کوفته
 بجنه بروغن بادام شیرین جرب نموده با سته وزن
 او و به غسل معجون سازند و اطریفل دیگر از برای کسیر
 موش سفید شود و صنعت آن پوست بلبله کالی بلبله
 سیاه آله منقی از هر یک ده درم پوست بلبله کالی بلبله
 طیار سفید از هر یک هجده درم سفید بطلای ده غم
 کاسی از هر یک سه درم فلفل دو درم و نیم زنجبیل گرس
 منقوع الا قلع و ج ترکی از هر یک یک درم و نیم کوفته
 بجنه لصل بلبله کالی مری سته وزن دو و بیشتر شتر
 سه درم لصل ریشک قطع میکند از موی سفید را
 و نگاه میدارد سیاهی را و اطریفل مقوی قوت حافظه
 و دفع نسیان تا لعلت حکیم سید کا زردنی و صنعت آن
 پوست بلبله کالی بلبله سیاه آله منقی از هر یک پنج
 ترکی از هر یک هجده درم پوست بلبله کالی بلبله سیاه
 چهار درم زنجبیل فلفل و فلفل کند از هر یک سه درم
 نیمه سته ستر زنجبیل از هر یک هفت درم مویز صفت
 از جیب ده درم او و به کوفته بجنه با مویز معجون سازند

پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست
 بلبله آله منقی از هر یک پنج مثقال طیار سفید
 هجده درم سبط خود و سلفیتون ترید سفید در انقبون
 شش سفید از هر یک و مثقال غسل معنی سته وزن
 او و به دستور معجون سازند و اطریفل دیگر مقوی معده
 و دماغ بارد است و صنعت آن پوست بلبله زرد
 پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر
 یک بیست مثقال خود هندی زنجبیل از هر یک پنج
 مثقال فلفل ار فلفل از هر یک مثقال کوفته
 بجنه بروغن بادام شیرین جرب نموده با سته وزن
 او و به غسل معجون سازند و اطریفل دیگر از برای کسیر
 موش سفید شود و صنعت آن پوست بلبله کالی بلبله
 سیاه آله منقی از هر یک ده درم پوست بلبله کالی بلبله
 طیار سفید از هر یک هجده درم سفید بطلای ده غم
 کاسی از هر یک سه درم فلفل دو درم و نیم زنجبیل گرس
 منقوع الا قلع و ج ترکی از هر یک یک درم و نیم کوفته
 بجنه لصل بلبله کالی مری سته وزن دو و بیشتر شتر
 سه درم لصل ریشک قطع میکند از موی سفید را
 و نگاه میدارد سیاهی را و اطریفل مقوی قوت حافظه
 و دفع نسیان تا لعلت حکیم سید کا زردنی و صنعت آن
 پوست بلبله کالی بلبله سیاه آله منقی از هر یک پنج
 ترکی از هر یک هجده درم پوست بلبله کالی بلبله سیاه
 چهار درم زنجبیل فلفل و فلفل کند از هر یک سه درم
 نیمه سته ستر زنجبیل از هر یک هفت درم مویز صفت
 از جیب ده درم او و به کوفته بجنه با مویز معجون سازند

پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست
 بلبله آله منقی از هر یک پنج مثقال طیار سفید
 هجده درم سبط خود و سلفیتون ترید سفید در انقبون
 شش سفید از هر یک و مثقال غسل معنی سته وزن
 او و به دستور معجون سازند و اطریفل دیگر مقوی معده
 و دماغ بارد است و صنعت آن پوست بلبله زرد
 پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر
 یک بیست مثقال خود هندی زنجبیل از هر یک پنج
 مثقال فلفل ار فلفل از هر یک مثقال کوفته
 بجنه بروغن بادام شیرین جرب نموده با سته وزن
 او و به غسل معجون سازند و اطریفل دیگر از برای کسیر
 موش سفید شود و صنعت آن پوست بلبله کالی بلبله
 سیاه آله منقی از هر یک ده درم پوست بلبله کالی بلبله
 طیار سفید از هر یک هجده درم سفید بطلای ده غم
 کاسی از هر یک سه درم فلفل دو درم و نیم زنجبیل گرس
 منقوع الا قلع و ج ترکی از هر یک یک درم و نیم کوفته
 بجنه لصل بلبله کالی مری سته وزن دو و بیشتر شتر
 سه درم لصل ریشک قطع میکند از موی سفید را
 و نگاه میدارد سیاهی را و اطریفل مقوی قوت حافظه
 و دفع نسیان تا لعلت حکیم سید کا زردنی و صنعت آن
 پوست بلبله کالی بلبله سیاه آله منقی از هر یک پنج
 ترکی از هر یک هجده درم پوست بلبله کالی بلبله سیاه
 چهار درم زنجبیل فلفل و فلفل کند از هر یک سه درم
 نیمه سته ستر زنجبیل از هر یک هفت درم مویز صفت
 از جیب ده درم او و به کوفته بجنه با مویز معجون سازند

بسیار است که تبیین جویب را استعمال نمایند از آنکه مال دنیا
 نزال شود که جب ایلیج نافع از برای مال دنیا است
 حوادث از سودای محرقه از صفرا و صنعت آن پوست
 بلبله زرد ششدرم پوست بلبله آله منقعه و رقی نقل
 سرخ نمک هندی از هر یک دو درم ایارج بقدر
 پنجم شاهره تقوینای مشوی عصاره آستین از هر یک
 سه درم تخم کرفس خردم غار یقون هرس سفید
 چهار درم کوفته بخت بر وزن بادام شیرین حرب نموده
 باب کاسنی تازه مرشته جب سازند شربت از دو
 درم نیمه تاسه درم دور نشو صاحب خیره خوارزم شاهی
 گل سرخ و نمک هندی و تخم کرفس داخل نیست و وزن
 پوست بلبله سفید است سفیر مایند که چون همو نیاید
 اصلی یافت نمیشد اگر بدل آن پنجم سنای اخل کنند
 بهتر است که جب ایلیج این حارث جویب است از برای
 برن فاحش از آنکه آن میکند در سه روز و نیز این جب
 نافع است از برای رمی در یخ و اوجاع مفاصل هر
 بلغمی و سوداوی که صنعت آن پوست بلبله زرد
 بلبله سیاه پوست بلبله کابلی صبر سقوی از زرد
 سفید نقل سرخ تخم حنظل سفید از هر یک پنج حبه
 و وزن ابض صغیر فارسی شوش زیره کرمانی نمک
 بطرز مصطک رومی از هر یک یک حبه و صغیر ادر طرف
 مسی باب گندما بقدر یک دو ویه بان خیر توان کرد
 بخسباند در روز پس حل کرده باقی او در بان شسته
 ششتری جید و جها سازند هر چه بقدر غلظت و در سیاه
 خشک نمایند ششتر که منتقال باب نیم گرم دو روز نقل
 از استعمال این جب جمع اشیا سواسه آن در بان
 پرین نمایند که جب ایلیج این همه ظاهر النفع است
 و از برای بوی شیر مطلق ریاح خصوص ریاح بوی
 هر روز و هر شب تا استان در استان صنعت آن
 پوست بلبله زرد و بلبله سیاه پوست بلبله از هر یک
 دو درم منتقال آله منقعی شش منتقال شیطرح هندی
 و از نقل از هر یک پنج منتقال جوز بوانکس در آن

از هر یک یک منتقال و نیم ترید سفید محرقه صمغ بدرب صبر
 سقوی از هر یک سه منتقال کوفته بخت بر وزن بادام
 حرب نموده باب مرشته بصورت شش ساخته
 در سیاه بسیار مجالد لیس باز کوبیده باب مرشته
 جویب سازند هر شب بمقدار نخود سه که جب ایلیج
 نافع از برای اخراج مده صفرا و سودا از سردی و سایر
 بدن و دیگر تجربه شده و بسیار نافع است و معالجه
 صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی
 بلبله سیاه پوست بلبله آله منقعی سنای از هر یک
 دو درم منتقال مشوی یکدانگ کوفته بخت
 بر وزن بادام شیرین حرب نموده بمویز دانه برن
 آورده مرشته بخت لبونق لقره بجمده وقت
 خواب فرود بر نه بعد از آن آب نیم گرم ساله بنوشند
 و اگر آنچه اضافه کرده میشود بر اجزای این جب از برای
 تقویت اسهال آن مرمره سودا را لاجود و حل نقل
 از هر یک یکدانگ جب ایلیج دیگر صنعت آن
 پوست بلبله کابلی ایارج فیه ترید سفید بدرب از هر
 یک چهار منتقال غار یقون هرس سفید از ارد ششتر
 بگردن کرده صمغ عربی کثیر مصطک رومی اسپین نخیل
 نمک هندی از هر یک دو منتقال صبر سقوی حتم
 حنظل از هر یک یک منتقال کوفته بخت باب جب
 سازند که جب ایلیج دیگر صنعت آن پوست بلبله
 زرد پوست بلبله کابلی ایارج فیه ترید سفید بدرب
 از هر یک دو منتقال جب لینیل غار یقون سفید لیسون
 صمغ عربی از هر یک یک منتقال شش حنظل نمک هندی
 از هر یک یکدانگ کوفته بخت باب از زمانه که تازه
 مرشته جویب سازند که جب ایلیج دیگر طبیعت را
 نرم و در مزاج معتدل را مناسبت است صنعت
 آن پوست بلبله زرد مرشته ترید سفید بدرب هندی
 از هر یک دو درم تقوینای مشوی پنجم درم عصاره
 آستین از هر یک یک درم کوفته بخت
 باب جب سازند ششتر از دو درم تاسه درم
 جب ایلیج حتم منتقال از اختیار است حتم و حتم

است که صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله
 کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقعی از هر یک سه درم
 غار یقون سفید بدرب تقوینای مشوی قراط نمک هندی
 دو درم کوفته بخت باب جب سازند ششتر نیمه درم
 جب ایلیج قلمی فرموده اند که معمول حضرت است از
 ابویم قدس ستره است در تبیع امراض صفراوی و
 سوداوی محرقه که صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله
 کابلی بلبله سیاه سنای پوست بلبله آله منقعی از هر یک
 دو درم نموده بر وزن بادام شیرین حرب نموده
 حتم ساخته باب گرم فرود بر نه که جب ایلیج آصف که
 منقعه معده از صفراوی مخلوط سلیم کند سرگاه استعمال
 کرده شود بعد از آن پوست بلبله زرد
 یک درم نیم تقوینای یکدانگ صبر سقوی زرد و دیگر
 غار یقون سفید بدرب کوفته بخت باب غناب نقل
 مرشته جب زنده که جب ایلیج نافع از برای حکم و حرب
 و شش صنعت آن پوست بلبله زرد و صبر سقوی
 هر یک یک درم تقوینای مشوی کثیر از هر یک ربع
 درمی کوفته بخت جب سازند جلد یک شربت است
 جب ایلیج که حکم میر حبه جعفر له مولانا حیدر علی
 ساکن مشهد مقدس حضرت امام رضا علیه الصلوٰه و
 السلام وقتیکه محمود آقا ناظر زیارت روزه رضوی غلام
 سالک الف الف السلام و الصلوٰه و التحیه و التثانی
 زنده بود مغزی الیه راجعی ربع عارض کرده بود
 حکم مغزی الیه باین جب بلنج بتور یک درم مسکود
 علاج فرموده بود و دستور آنرا عالیجاه معظم الیه گرفته
 بودند و دستور قوم باین طریق است که جب ایلیج
 موافق نسخ باید که صاحب حمی ربع در غموم راحت
 قند طلوع صبح و منتقال فرود بر نه از عقب آن صبح
 و از جنبی ساله بنوشند غذا بخورد آب گوشت خوردن حتم
 با نکه در روز اول راحت کافند آفتابی هفت منتقال
 سکنج و هفت منتقال عرق گاو زبان اول کرده باشد
 یوم اول راحت نیمه شود با از گوشت بره تناول نمایند
 و در جمیع اوقات این به از حوض و نبات بقول جنتان

صفت این حبیب است بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه سالی از
 بلبله سیاه سالی از هر یک پنج مثقال یا بارخ فقرا
 سه مثقال نصاره آتشین یک مثقال نیم سقمونیاز
 تنوی شاتره از هر یک یک مثقال نمک هندی بزرگ
 کوفته بجز بزرغن بادام شیرین چرب نموده حب ساخته
 کباب دستور مزبور فرود در روز نوبت حب
 آب یک عدد اول روز یک عدد آخر روز فرود
 صفت آن طلایی کسوفی در هر معدنی جدا در خطائی
 آن نسیب از هر یک یک مثقال جوز لوان مصطک رومی
 بقران از هر یک چهار دانگ در جینی قرض از
 هر یک نیم مثقال صمغ عربی دو دانگ کفرا کدو
 جزا موافق دستور سخن نموده کباب سرشته جو تیانند
 بر جی بقدر بخودی با حب بلبله که سسل خفیف است
 سفول از اختیارات جنس با صفت آن پوست
 بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله کالی
 صفت از هر یک سه گرم غار بقون سفید بجز در سقمونیاز
 شوی سه قیر کباب هندی و در آن کوفته بجز آب
 سنی نازده سرشته حب زنده حاجت ابلق بجز
 سفری خالص با صفت آن پوست بلبله زرد
 در رم حب نسیب یکدم سقمونیاز شوی جسم درم
 کوفته حب آب بلبله سرشته حب سازند شربت دو
 درم باشد درم با حب بلبله شمشیر نسیب نافع است از
 هر سه سودای صفت آن پوست بلبله کالی
 بلبله سیاه از هر یک نیم مثقال لاجورد حجارنی آفتیون
 کوفته درون از هر یک را یک کوفته بجز بزرغن
 بادام شیرین چرب نموده آب سرشته حب سازند
 یک شربت است با حب بلبله نافع از بزرگ
 سیری و غیره با صفت آن پوست بلبله سیاه
 روی مدرفتن کاو بجز درم زیره کرامتی در حب درم
 یا شیره یکدم شکر سفید است و در درم کوفته
 نه از برای بوی اسیر آب کند تا از برای لیست
 از زهر کباب بزرگ بارنگ سرشته حب سازند
 جزا یکدم با حب بلبله سسل با صفت آن

پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه سالی از
 هر یک یک مثقال درق گل سرخ نیم مثقال سوده
 بزرغن بادام شیرین چرب نموده بادو مثقال بوز
 صفت سرشته حب ساخته بوزق لغت سه
 باطلای بجز وقت خواب آب گرم فرود در روز
 نشوی در بزرغن شکر صمغ عربی نیز داخل است و وزن
 او و بجز استیلاج وقت صفت مزاج زیاد و کم
 مسطور است در نسخ و بجز درم نمک لاجورد
 بر است تقویت عمل نیز داخل است و نوشته که با
 عرق بادیان یک گرم تناول نمایند در جین عمل سگ
 کشته مشوند عرق رازیانه یک گرم بجز شکر و در اول صبح
 از طب که گفت محمد بنان که حدیث کرد با حضرت
 رضا علیه السلام گفت شنیدم موسی بن جعفر را که گفت
 شکایت کرد از بیماری که با چهار جوع نموده و هر یک
 دو اسب غمی بیان کرده پس آن حضرت فرمودند چرا
 فراموش کردید و از زمین شمارفت بسید او نه
 که بلبله در رازیانه در شکل است اجرم ساق و در استیصال
 صفت سه ماه و در هر ماهی سه روز درین وقت
 سنا سه ماه و در هر ماهی سه روز درین وقت
 بجای رازیانه مصطک نماید در سینه که عمل آن
 در نسیب نگردد در مرض موت

فصل در قرادین کلکاج

کلکاج در بعض نسخ وین کلکاج بجز سیده
 و عرب بلبله هندی است یعنی قرین میوه با که
 جمارت از بلبله و بلبله آبله باشد از اطباتی هندی
 است و نافع است آشامیدن با مار لاجورد
 صحاب کاتبه بعد از آن که نیکو است از برای علاج
 و استر خاجون با مار لاجورد بنشیند و نیز از برای
 نشخ و عرق کلسا و اجاع مفاصل بارده
 و لغوه در جین و در جین و در جین است و نفاس
 در سخن رحم و شفقت حمدا کیده و شاز و تندی
 آنها است و مسکن و جمع بجز سمد و سخن بدن است
 این نوع قمری گفته که آشامیدن با مار لاجورد

بعد از و بنفته از ابتدا که فلاج نافع است است
 بنهایت نفع ابوسهل سحر گفته که چون نشفه شود اول
 نواح سه هفته تا بیست و پنج روز نسیب نافع است
 استامیدن با مار لاجورد با و ص کل کلکاج بجز صفت آن
 استخ و شخ زین پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست
 بلبله آله شفته از هر یک ه درم صمغ عربی شخ رازیانه
 از هر یک هفت درم و در لطف لعل زنجبیل از هر یک
 شمش و درم جادو شیرین از پنج بجز از هر یک بجز درم
 زرد در چهار اسرار کرم ترکیب صفت اجزا سیاه نیم
 کوفته صمغ را با آب گرم حل کرده بقول رازیانه
 نموده بخورد تا در یک تا نه تلخی نموده مقدر است
 چهار زل آب بر روی کوهی کرده و بجز تا آب صفت
 رسد صفت نموده باز در یک کرده داخل نمایند
 هشتت طل روغن حب بخورد تازه و با نسیب بلایم شیره
 تا آب بر در روشن ماند پس نگاه دارند قمری افزوده
 از درین زمین بر سده و شتار لیسون و حمر علی
 حاقر حقا از هر یک دو درم شیطون هندی چهار درم
 صفت درین کلکاج بجز شخ و در و نسیب بلایم شیره
 بلایم شیره در بلبله و آله شفته از هر یک بجز درم
 تری سفید در چهار درم حکمت کرم تر از هر یک بجز درم
 ادریه را با آب سرشته و مالند و بشارت دریا لاند و در
 دیگر کرده در روغن حب بخورد ساده داخل کرده بجز
 تا آب ماند در روغن نمانه با صفت این درین بجز
 حکم نمون انواع بلایم شیره آله شفته در لطف لعل
 زنجبیل کرب برگ سولان هر یک درم جادو شیره
 بجز اشق از هر یک بجز درم تری سفید در چهار درم
 را در یکبار دو درم مثقال آب سرشته تا به صفت رسد
 نیکو مالند و بشارت دریا لاند و باز در دیگر کرده
 بلبله مثقال روغن بیدار بجز ناز برود آن کرده مالش
 بلایم بجز ناز آب سرشته روغن نمانه و اگر در قدر مضایقت
 بجز بجز است + ابوسهل سحر گفته که در علاج شخ
 اشتلالی باید که بخورد و بشارت آن در کلکاج یا مار
 لاجورد این نوع قمری گفته که علاج شخ استیصال علاج

قالج است و این باین ستموست که با شما مانند او را
 جنوب مسهل پس بسیار مانند او را درین کلکلاج با مار
 اصول و گفته شده که آشامیدن این کلکلاج بخوابانند
 بعد از استنشاق مجویب مسهل که گاه بدن از اعلاط پاک شود
 نافع است از برای هضم نیز گفته شده که این دهن
 کلکلاج نافع است از برای هضم چون آشامیده شود بعد
 از استنشاق مجویب طبع و حبه منقش و قیتکه حد دوش خدر
 بلغم باشد نافع است آشامیدن این دهن از برای
 رفته بحدوث از خلط بلغم که بسیار است بلغم طبع
 آنرا حباب بلبل نامیده میسازند این دهن از برای
 مسافرتین سهل مضر است برفق و نافع است صدراع
 صفراوی و سایر امراض صفراوی و سبب و قیتکه با نماند
 با شسته قائم مقام مطبوخ بلبله است در رفع از برای
 هر مرضی که نافع است در آن مرض را مطبوخ بلبله
 صنعت آن بکنند بلبله زرد سبز به بزرگ بی سورت
 یکصد عدد در زعفران خضر یعنی بعد از کرده آب برده
 و کف کنند چند آنکه چهار آنکشت آب از روی
 بلبله برگردانند سر آن را بپوشانند که گردوغبار
 در آن داخل نشود و در آفتاب که از نرد و هفت پس
 صافی نموده آب آن را نگاه دارند و باز آب تازه
 بر روی آن کف کنند و سرش را پوشیده در
 آفتاب یک هفته دیگر بگذرانند پس از صافی نموده نگاه دارند
 و ملا حظ بلبله نامیدند اگر در آفتاب زردی و تلخی باقی باشد
 یک مرتبه دیگر آب بر روی آن کف کرده بعد از هفت آب
 آنرا گرفته بلبله را دور کنند و الا بعد از دوم مرتبه بلبله
 را دور کنند و بهار را در سیاهای خرد کرده بر
 بالای آن بام بر روی آن تخم بند نهند در آفتاب و
 سیاه را با پلچ بپوشند و صبر کنند تا خشک شود
 پس زمین جها ساخته نگاه دارند و در وقت حاجت جها
 درم تا هفت درم آنرا آب خالص با جلاب سگری
 فرد بزنند پس بگواه که تب نباشد اراده سهال زیاده
 باشد باید که اضافه کنند برین دو اجبه سقوطی و گل
 گشاد و کثیر چاشنی بکار برند و گاهی سهال افزاینده

عصانه و فستق پس باید که هر یک جزو از عصاره
 فستق نیم جزو و از گلرخی ربع خردی و از نقوع
 بلبله و کدو کور انشلی مجموع شش مرتبه از چهار درم
 تا هفت درم باشد
**فصل در بیان سفوفاتیکه اصل و محمود در
 آنها ابلج است**
 سفوف ابلج استعمال در برقان اعتر سدی بسبب
 سده فیما بین مزاره و معا هر گاه از تداوی دیگر زایل نگردد
 این سفوف را با شیر شتر به بند خصوص شتر که
 آنرا علف شتر و قیوم داده باشند که صنعت آن
 پوست بلبله و دو درم فستقون انیسون از هر یک
 نیم درم ابرج فیکر چهار دانگ جمله یک شربت است
 یا خجانه صنعت درم شش شتر که سفوف ابلج شتر که
 انطی که جلد لعل و عظم الفع و بانغ است در قطع
 امراض سرد و حده و قلب با صنعت آن پوست
 بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه تخم ریحان
 تمام بود نه نری و تر بد سفید بزرگ هر یک چهار درم
 که با تخم خرده تعشر مرجان و دوزی از هر یک سه درم
 و هر گاه حرارت در مزاج نباشد دو سه قطره مشک
 اضافه کنند اگر اراده سهال باشد اضافه کنند بر
 اجزای اصل سفوف بستانج فستق اصل السوس از
 هر یک چهار درم سفوف نیای مشوی دو درم و اگر
 مرض اعضا که مذکور است معتدی بسوس که باشد
 اضافه کنند بر جزای اصل نسخه انواع تلخه خنثی را
 یعنی اجرو صفرد ابرق اگر در حده باشد صطله گلرخی
 بر جزای اصل بپزایند و اگر خفقان قوی باشد
 گل گاوزبان طباشیر سفید بر جزای اصل بپزایند
 و اگر مریح بسیار باشد از زیاده داخل کنند از هر یک
 سه درم و از برای حدیث نفس و سواسن سودا
 و جنون فستقون فطی شش درم انیسون چهار درم
 ابریشم مفرض مروارید ناسفته کثیر خشک تعشر گل
 از برای تسکین از هر یک دو درم بپزایند بر اصل نسخه
 بگواه که خفقان قوی زیادتی کند در آن عود تاریخ م

در پنج خردی و زرباد از هر یک سه درم اضافه کنند
 و اگر حرارت اشتداد داشته باشد میسازند آن را
 با آب زرشک و کلاب بعد از آنکه بر دهن گلرخی
 جرب نموده باشند و الا بر دهن با دوام شیرین جرب
 نمایند و اضافه کنند برین بوزن آن شکر شتر که
 سفوف ابلج قاض شکم به بند و در حده را از برای
 بود و در حیرت بعد از تفتیق سوخته بود با صنعت آن
 بلبله سیاه در زیت انفاق بریان نموده در
 بریان زیره که با می بدین انیسون بریان از هر یک
 یک جزو و بزرگ قطونا بریان حب الرشاد از هر یک
 دو جزو چهار دانه ای او را کوفته بجهت بزرگ قطونا
 الرشاد را روشن گل یا با دام جرب نموده در
 داخل کرده استعمال نمایند شتر که چهار درم با صنعت
 ابلج که بلغم براند و حده را پاک سازد با صنعت
 آن پوست بلبله کالی دو درم نمک هندی و
 فلفل از هر یک دو دانگ کوفته بجهت هر یک
 باشد با سالز آب گرم بنوشند که سفوف ابلج
 حال دیرتر آن سود چون بعد از تصد سلطی و انیسون
 ابریشم خوردن سهلات موافقه با مارا الجین مخمل
 سبب فستقون خورده شود نافع است صنعت آن
 پوست بلبله زرد و سه درم پوست بلبله بلبله
 هر یک دو درم فستقون یک درم ابرج فیکر
 نمک هندی یک دانگ کوفته بجهت یک شتر
 است بحسب قوت و ضعف و زیاده و کم نمودن
 طبیعت ابلج سفوف ابلج دیگر که در برقان اسهال
 بسبب هابین کبد و طحال بکار آید بگواه استعمال
 کرده شود با مارا الجین فرا گرفته با سبب فستقون
 صنعت آن بلبله زرد سه درم پوست بلبله پوست
 بلبله کالی از هر یک دو درم فستقون یک درم
 نیم درم نمک هندی یک دانگ جمله یک شربت است
 این همان نسخه قبل است الا آنکه بلبله سیاه
 ندارد و سفوف ابلج ابواسمیر که نافع است از برای
 سهال و مریح و طوبی که هر روز یک درم میداده باشد

صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی
 بلبله سیاه نمک طعام ساذج شدی آفتین روی
 ایلیج فیه قرص کل جز ایسادی کوفته بخته بوزن
 مجموع نبات سفید سوخته داخل نمایند سفوف ایلیج
 دیگر نافع از برای اسهال معدی که بسبب ضعف یا ضمه
 حادث انزیدیاتی بلغم و صفرا باشد که صنعت آن پوست
 بلبله زرد یک جز حب الرطل و نیم جز حب الاس
 ساق که مزاج سنگ صلی از هر یک سدس جز به
 کوفته بخته شتر در دو درم با سفوف ایلیج کوفته شده
 نافع است از برای همداع صفراوی بسبب اسهال صفرا
 صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی
 از هر یک سه درم ریوند چینی کوفته و بخته
 سفوف سازند چلبیک شربت است با آب انار
 برش آب ناشیرین معصور یا تخم بوشند و باید
 در دست که قومی از اطباء کرده اند شسته اند احتمال
 جز ایلیجات را در امراض شکر است که اجسام
 ایلیجات میباشند اسهال آنها بصرف و مسهل است
 البته در اکثر اجتناب یعنی بستن شکم عارض میگردد
 و عقل شکم در امراض سیر از اخراش است باینها
 اولی آن است که ایلیجات را در امراض مهر طریق
 کفوف با مطبوخ داده شود بعد از اربع عشر پس بنابر
 این اگر جزای این حب را یعنی هر دو بلبله ریوند
 را نقوش سازند باین طریق که بکند بیسله زرد
 بلبله کالی از هر یک نیم درم ریوند چینی نیم درم تا
 یک درم و همه را در آب ریانبین معصورین با شکر بنمایند
 و در دادن بستی به مانند آب انار قوت دو بار یکبار
 و صافی آنرا بنمایند خوب است و گفته اند
 که صنعتی که در بلبله زرد ریخته که در آن است میباشند
 سفوف ایلیج است بر ما نیست آن عصر کس گاه
 بنمایند آنرا در آب میگردانند از آن قوت صحبت
 در آب می گردود اسهال آن آب قوی و در ریوند چینی
 قوت بارده تا نفع میباشند و در شکاره لطیفه است
 هر گاه در آب بنمایند آنرا بیرون میآید بجز ماری

سهم آن بجز هر تا بنس اسهال نقوش آن
 زیاده است از اسهال جرم آن با سفوف ایلیج
 نافع از برای رعوت و قوت که صنعت آن پوست
 بلبله کالی دو مثقال کند بخل معطر روی از هر یک
 یک مثقال نبات سفید چ مثقال کوفته بخته هر روز
 صبح ناشایک مثقال آنرا بخورند که حذف ایلیج
 روغن نافع از برای قطره چون آشنایه شود
 با ما را بچین بعد از تصفیه و اخراج خون مقدار که
 قریب نفعی رسد صنعت آن بلبله سیاه آله منتظر
 پوست بلبله کالی ایلیج کوفته پوست تراشیده و ریوند
 لا حور کوفته با شامه از آن دو درم با ما را بچین
 سفوف ایلیج منتظر در ریوند بعد از تصفیه در قاروره
 و سایر عطالات نفع مایه صنعت آن پوست
 بلبله کالی بلبله سیاه از هر یک هفت درم بسفوف
 کوفته ششون از هر یک سه درم همه را کوفته بخته
 ششون سه درم با سه درم شکر سفید کت کنند و بعد از
 از آن آب گرم بنوشند که سفوف ایلیج شعله در خفا
 سو داوی که صنعت آن پوست بلبله کالی بلبله سیاه
 آله منتظر فلج شکم با انگه مسطوخ و در سس
 بسان شور آفتون گل آرنی خود هندی مسد کوفتی
 قریب نفعی خشک از هر یک سه درم کرباب و
 در دریدنا سفوف بر شکر مفرغ حجاری مغبول از
 هر یک یک درم و نیم تخم خرفه مفرغ تخم کدو
 شیرین از هر یک چهار درم کوفته بخته شربت یک
 مثقال با آب بادرنجبویه یا شرباب شیرین بنوشند
 سفوف ایلیج طلع بخارات از دریاغ و عین آذن
 و نیز این سفوف نافع است از برای تقویت قلب
 و معده است و با هم طعام و در کتنده و سوس و
 خفکان خوشی و جعفر رطوبت و مخرج اخلاط رو به است
 صنعت آن پوست بلبله کالی نقد بر میان کرده
 از هر یک یک کوفته کتینه خشک در سرکه خیسایند
 خشک نموده بر میان کرده گاو زبان آله منتظر پوست
 ارج تخم کاسنی اصل لیسول از هر یک پنج درم

خرد در دو درم پنج عقربی زرقه و با سفوف کوبیده از یانه
 حرف محرق از هر یک سه درم یک مغبول طباشیر سفید
 خود هندی معطر روی و در اینها سفوف سفید
 از هر یک دو درم نبات سفید بوزن مجموع او در کوفته
 بخته شتر در دو درم و اگر حرارت غالب باشد نمردم
 کافور قیصری زیاد نماید که سفوف ایلیج مستعمل در
 سو مزاج عارادی کبید بعد از تصفیه در دومی و تصفیه
 آب کدوی تازه و آب شیار تازه با آرد وجود آرد عین
 و سفید سرخ و زعفران صنعت آن پوست بلبله
 زرد درم یک مغبول سه درم طباشیر سفید دو درم
 راز یا نه یک درم و در شکر دیگر بجای راز یا نه کتینه است
 کوفته بخته شتر سه درم و در صورت خوردن این سفوف
 آنکه هر روز سه درم این سفوف را با جمل درم با ما را بچین
 در بند و با هفت روز هر روز نسبت درم با ما را بچین را
 زیاد کنند که سفوف ایلیج مستعمل در شیر شکر و پیوسته
 مزاج عارادی کبید که صنعت آن پوست بلبله زرد
 دو درم یک مغبول کل سرخ طباشیر سفید از هر یک نیم درم
 ریوند چینی سه درم راز یا نه انیسون از هر یک یک درم
 کوفته بخته با شکر شتر بنوشند و اگر خواهند باین زیاد
 کند چهار درم کل بنفشه داخل نمایند و سفوف ساخته
 با ما را بچین شیر شکر با شکر سه درم آن را بدست
 سفوف ایلیج مستعمل در درم نبات کبید هر گاه حرارت
 نباشد یا یک رطل شیر شکر که صنعت آن پوست
 بلبله کالی بلبله سیاه از هر یک یک جز تخم کرفس
 انیسون راز یا نه از هر یک ربع جز و شکر آتش درم
 تا هفت درم با یک رطل شیر شکر با سفوف ایلیج کل
 در برقان صفر هر گاه بسبب بسیاری صفر باشد در جگر
 و تب نباشد صنعت آن پوست بلبله زرد در
 درم صفر سوطی نیم درم طباشیر سفید یک درم سفوف نیایک
 فانگ نیم جله شربت است با سفوف ایلیج
 کوفتی نافع از برای یخو لیا و صف تلب خفقت آن
 سو داوی که صنعت آن پوست بلبله کالی بلبله سیاه
 آله منتظر پوست بلبله کالی نیم درم با ما را بچین

اسطوخودوس و بنفشه و انزلی گل ارمنی و عود هندی
 سعد کوفی و قنقل کشنر خشک از هر سه درم کبیری
 شمع باریش مقروض چهار منی مقبول در وازید صنعت
 از هر یک یک درم و نیم تخم خرفه و مغز تخم کدو
 شیرین از هر یک چهار درم کوفته بجهت شربت یک
 شقال با عرق بادرنجبویه یا شرباب سبب شیرین بنوشند
 سنون بلبله مسکه مدد آئینک عبدالله بن مسعود یحیی از
 طرانی روایت کرده که او از خالد که گفت نوشت از
 برای من حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام
 این دوا را از برای بلغم و صنعت آن فرمودند بگر
 بلبله زرد یک شقال خردل دو شقال عاشر در حاق
 یک شقال و کوب و بنبر و مال بیاسه دندانها
 جوش شیرین بدستیکه این دوا تینقه بلغم می کند
 و جو شیر میگرداند بوسه در آن را دستکم میگردد اند
 دندانها را باذن الله تعالی

فصل در ذکر شربت بلبله

شرباب بلبله سبب کرم و اوجاع کرم را سود دارد
 و صغیر بر آن در طبع را نرم کند و صنعت آن پوست بلبله
 زرد و عدس کوفته در ظرفی کرده آب صاف بر سر
 آن کنند و شکر در آن آب بگذارند و بعد از آن صاف
 کرده و بنفشه نگاهدارند و عدس و بلبله دیگر نمیکند و شرباب
 آب تازه داخل همان آب کرده شده در آن آب
 بگذارند و صاف نموده باز در عدس بلبله دیگر را با آن
 آب تازه اضافه کنند و در آن آب بگذارند و بعد از
 شکر در آن آب بر دارند و صاف کنند با صبر و
 پنجاه شقال بنفشه بقیوم آورند و از آن شکر فرو
 که در یک شقال سقونیای ششوی سوده در آن حل نمایند
 شرباب بلبله فواکمی بدانکه صنعت معده اصحاب صناع تجارت
 شرباب بلبله سفید است مرآتینان را به صنعت آن
 پوست بلبله زرد پوست بلبله کبابی آمله صنعت از هر
 یک با نزه درم و نوق سیاه بزرگ لنه فارسی الوی
 بخارانی از هر یک نیم درم هندی منقعی از حب یک درم
 خواب خراسانی بزرگ پنجاه دانه هم را در شش درم بزرگ

تا چهار درم برود و در طول جانند پس صافی نموده و اصل
 کنند در آن آب ترنج و آب انار ترش و آب انار
 شیرین معصومین به شخم و آب سیب کلاب زهر یک
 نیم درم طل شکسته سفید بنفشه پاک کرده از هر یک دو
 تلمت یک درم و قانش ملازم بپزند تا بقوام جلاب
 سرد کرده در شیشه کرده نگاه دارند و شرباب بلبله
 ملین دشمنی طعام و مقوی معده است و صنعت آن
 پوست بلبله زرد و بلبله سیاه پوست بلبله آمله منقعی از
 هر یک یک درم و شش شقال جو کوب نموده در مرتبان
 چینی با سفالی کرده مقدار چهار سنج آنرا بنهند که
 آب بر آن ریخته در آن آب بگذارند و بنفشه تا دو
 روز در زمستان و در تابستان چهار سنج و تا یک هفته پس
 صاف نموده آب زلال آن را گرفته مقدار اصل شش
 شقال یک طعام داخل نموده نگاه دارند وقت
 حاجت از آن نوزده با صفت شقال میل نمایند
 عرق بلبله و ششوی و صنعت و نشاط است

صنعت آن قدسیه یک من پوست بلبله زرد
 پوست بلبله کبابی بلبله سیاه پوست بلبله آمله شقال
 از هر یک دو درم پوست و رخت انقیلان چهار سیر
 هم را بدستور مقرر در خم کرده بقدر ضرورت آب برود
 در آن کرده خم را در سر کین اسب و در آن کرده
 بگذارند تا جوش خورد و از جوش فرو نشیند پس
 از خم بر آرد و بدستور مقرر عرق کنند پس بپزند
 کل سرخ با تمام دو سیر در هندی سیر سرخ بهمن سفید
 خولجان شقال از هر یک پنج توله برگ بنفشه یک
 گل کاو زبان از هر یک نیم سرخ حقیقه الثعالب مهره
 پنج توله ابریشم خام با و سیر داخل عرق مذکور کرده مرتبه
 ثانی عرق کنند و در وقت عرق کشیدن یک توله
 عصاره شنب و رته شنبه که عرق در آن می جلد بگذارند
 با عرق بر آن بچکد و عرق بلبله دیگر که صفت نواب
 زدا لفقار خان بهادرتالیست نموده شخم از اهلای
 عصاره صنعت آن پوست بلبله کبابی و سیر در آب
 بپوشانند تا مهران شود پس آنها را آنرا

دور کرده یک من قدس سرخ داخل کرده در خم منسمل نموده
 خم را در سر کین اسب و در آن کنند و یک روز بگذارند
 گاو تازه دو شیده جوشانند که چربی آن را گرفته
 باشند داخل کرده سرش را با پسته در روز دیگر ترنج
 ناخواه پاک کوزه در آن داخل نمایند در روز دیگر
 دو سیر نیم سوسن آسن داخل نمایند و بعد در روز
 دو سیر سبب داخل نمایند در روز دیگر و بعد در
 ما بنول داخل نمایند و بگذارند تا بنشیند شود و عرق
 کنند از آن مقدار با نوزده سیر و سیاه پیش از غدا
 و دو سیاه بعد از غدا یا شامند که اشتها آورد و باه را
 قوت دهد و امساک آورد و غواص بندد و اگر خواسته
 باشند که در آن شامند اول مرتبه صفت سیر عرق
 کنند و یک سیر در هندی یک شال نوزده در آن بنشیند
 پس بعد از آن عرق کنند مقدار دو از دو سیر
 فنجوش نسخ آن در حوت الحار و خمش الحار
 الشار الله تعالی مذکور خواهد شد با فیروز نوش
 بدانکه آبهای فوس این لفظ را گاه بر مجنون مرکب از
 ایون و مصلحات آن دگاه بر مجنون مرکب از بلبله
 و خمش الحار استعمال میکنند چنانچه در باب ایون
 ذکر یافت و آنچه فیروز نوش یعنی فنجوش است
 و خمش الحار مذکور خواهد شد الشار الله تعالی
 فیروز نوش مسک یعنی فیروزش با مسک بن فیروز
 نوش نافع است از برای ریح بواسیر و بلغم خام و مقوی
 معده است و مقوی باه و عین آن در یک را
 صافی کنند و در هر گرم گردان نافع است از برای
 ریح رحم و جالس خون بواسیر و در نفع سرعت انزال
 است و صنعت آن پوست بلبله کبابی بلبله سیاه
 پوست بلبله زرد و شرباب هندی تخم کرفس حبه بوا
 فسطج بلبله تر نفل سیاه خولجان نار ششک
 از هر یک شش درم پوست بلبله آمله منقعی تو دوری زرد
 تو دوری گلگون ناخواه و از نفل کبیر مغز از هر یک
 چهار درم قوفا الطیب جوز بواز بنفشه و از
 هر یک شش درم سعد کوفی ده درم در سنج دیگر

است مشک خاص ترکی و در متقال غیر اشبه یک
 متقال خربت الحیدر لوزن مجموع ادویه روغن
 آورده استار که جمل متقال باشد مجموع ادویه را
 لوزن و نیم عمل سفید جید مزروع الزمخوره معجون
 سازند شتر در دم باد روغ کا و مسکه گرفته و با پسته
 رب جید و در وقت باین دو اداست باید نمود و بعضی
 گفته اند که این معجون را باید که با شیر گاو تازه و دوشیده
 بنهند مزاج این معجون گرم است و خشک است در
 آخر در جیسوم که قرص بلبله نافع از برای ضعف معده
 یکی بعد از نیتیک یک بسیار بانی با سنجین آب هر کدام
 باشد در نیتیک یک تبه و غذا باید در ایام خوردن این
 قرص بر لاج باشد در این قرص تا لیف اطباء میهند
 نفع آن پوست بلبله کابلی زده درم زنجبیل شش
 درم و در لفظ شیطان هندی از هر یک چهار درم یک
 یک هفت درم که ت زرد و در روغ محرق از هر
 یک شغال جمله را در آب لیمو یک شانه زود سخی
 اندیس تراص سازند شتر از یک درم تا در دم

فصل در بیان شکر کلکاجات
 کلکاج خوب از نیت هندیست که بلبله باشد
 پنج بای سرد قاری چه بل بزبان هندی شکر
 و است یعنی کرب از میوه ها که بلبله و بلبله و
 باشد شکر زرد و قانون آورده که این معجون از
 یک طبای هند است کثیر نفع است از هر
 شکر مسموم در وقت آن وضع معده از بروت
 کوبت از برای سوزن بلغمی و تها که کینه و غشی
 پس بول و بوق و برص و بصر و ضیق نفس و رسل
 کلاه نموده باشد با همی و از برای جبر کرم عظام و از
 برای بروت بدن و از برای بوا سیر و اورام طحال
 بلکه نموده باشد تا از برای و بلبله و قو الخ و
 سفید و اسام استسقا و از برای زنان که در ایام
 بر نفس کرده و از برای اختناق جسم در صرع
 و حاد و در مفاصل لفظه مرق و در روزان و در
 نفع نفع آن بلبله یا پوست بلبله نفعی از لفظ

افضل زنجبیل شیطان هندی لفظ مویه تک هندی سیاه
 تک سزخ لفظ تک زرد تک طعام تک درانی
 لسان العصافیر سعید هندی دانه میل لوز اجوز لوز افرت
 الطیب بزنگ کابلی متنه صغیر فارسی شونیز جبال لیل
 زیره کرمانی سافج هندی تخم کرس از هر یک
 چهار درم و گفته که با نیتیک در سنج و دیگر این معجون این
 ادویه را در آن شقیق است و از آن شقیق نامند
 و اطوط که آن کشت بر کشت است از هر یک چهار درم
 چهار شنبه شست درم تر پسته یک درم و چهار است
 میزد آن بیرون آورده یکصد متقال آله منقعه
 صد متقال فانی شش رطل و نیم روغن کبچر سه
 رطل و در لسخ دو دیگر روغن کبچر یک رطل است
 ادویه را کوفته بخته در آب بخته بیالاندیس خیار
 شنبه را در آن بختانند پس شوشانند و بیالاندیسند
 و آله را علی حده و در نیتیک و در رطل آب خاص یک
 ششبار در نیتیک شوشانند تا هشت رطل
 آب باقی ماند پس بیالاندیس و دیگر با لوده را در
 دیگر کرده و خیار شنبه خیسانیده در آب مویز را که
 پانوده اند فانی در آن عمل کرده باشد معتدل
 سزند تا بقوام عمل آید پس روغن کبچر را در آن
 اندازند و حرکت دهند تا مخلوط گردد و روغن آن کبچر
 بدست و جامه پس از آن شش فرد آورده او در
 را کوفته آن بسز شند و استعمال نمایند
 شتر سبب از یک متقال تا چهار متقال
 بحسب هر کس بقدر قوت و تخم رسن
 بل صاحب میزان الطباع این نسخه را باندک تفادلی
 ذکر کرده یعنی بجای بلبله هندی سیاه
 بلبله کابلی و بجای آله منقعه شتر آله منقعه و بجای
 قرفه تر نزل و وزن بلبله و بلبله و شنبه آله از هر یک
 هفت درم آورده و وزن باقی ادویه با شنبه خشک
 از هر یک چهار درم و حقیق و اطوط نیل آورده و وزن
 ترید را یکصد و پنجاه درم و وزن فلوس خیار شنبه
 را ده درم و وزن زرب را نیم من آورده و بجای

آله آخر شتر آله لوزن یک من آورده و گفته که شتر آله
 و مویز منقعی را آورده من آب سزند تا نیت آب با نیت
 ماند پس بیالاندیس و خیار شنبه را در آن عمل کرده و سز من
 و ده شتر فانی در آن کبچر در آن کبچر در آن کبچر ملایم
 بچوشانند در روغن کبچر نیم من بآن بیالاندیسند و
 جوش دیگر داده تا بقوام آید پس ادویه را آن بشنند
 شتر چهار درم و گفته که این ترکیب سی جز است
 بغیر فانی در روغن کبچر در جوش گرم است در آخر در
 اولی و خشک است در سز بلع درجه اولی و سز نهایی
 در تراویز خود آورده مسادی است با نیتیک صاحب
 میزان الطباع و بلبله سیاه و قرفه را بحال و است
 لوزن بخدرم و بخت سعید قرفه و بجای صغیر فارسی
 صغیر اعظم آورده و گفته که مویز و شتر آله را در شش
 من شتر آب سزند تا بدو من رسد وزن کرده و
 وزن فانی در آن من ذکر کرده و گفته شتر بخدرم
 است با شتر آب غنبل لعلب سید سخی و
 و غیره این کلکاج را با سز کلکاج مخموزی ذکر کرده
 با اعتبار آنکه این ترکیب از اطباء مرد است یا
 با عمت با آنکه اطباء مرد این نسخه را از هند
 ترجمه کرده و در کتب خود ذکر کرده اند و نسخه آن با نسخه
 صاحب میزان الطباع مسادی است الا آنکه وزن
 خیار شنبه نسبت درم است و وزن آبیکه مویز
 و شتر آله را میجو بنمانند دو از ده من و وزن روغن
 کبچر سه من قرفه قرفه داخل ندارد کلکاج اکبر
 این معجون هندیست عمده اجزاء آن آلیج است
 تا نفع است از برای در معده و تها که کینه و غشی
 و غش بول و برص و بوق و سز و رطب و سز و روح
 شش و عطش و زهر را در بروت بدن و بواسیر و در
 سز و در امیل و قو لبح و مار اصف و استسقا و امراض
 زنان آلبستن و از برای اشتهای طعام آوردن و قوش
 تا پنج سال باقی نماند و نفع آن بلبله سیاه بلبله شنبه
 آلیج منقعه برنج کابلی لفظ مویه تخم کرس شتر شیطان هندی
 لفظ لسان العصافیر زیره کرمانی شونیز شقیق

و بعضی گفته اند شفاصل ملح درانی ملح هندی همین سرخ
 بهمن سفید نمک طعام نمک سیاه نمک سرخ ناخواه از
 هر سه شفاصل ترب سفید یک طل ادویه را کوفته بجمعه
 ششدرج منقعه سه رطل در بست و چهار رطل آب
 شیرین با آن معتدل بپزند تا بملغش باقی ماند از آن
 فرود آورده بماند و با لایند لعلش را بپزند از آن دوشگر
 صافی چهار رطل داخل کرده بر آنش طلایم بماند از آن دوشگر
 بپزند تا شکر کداحته شود و غلیظ گردد و مانند غسل در روغن
 شیطرج تازه سه رطل در آن داخل کرده حرکت
 دهند تا آن مخروج شود از آنش بر گرفته ادویه را کوفته
 بجمعه بر آن بپاشند و بر سبب زنده تا مخروج
 شود و در ظرفی چینی کرده بوقت حاجت استعمال
 نمایند شکرش از سه شفاصل چهار شفاصل کلک کلک کلک
 اگر دیگر بپوشد و سحر فندی نافع از برای اصحاب استسقا
 اصحاب ضعف کبد درم آن و اصحاب صلابت
 آن و مباح شدن این کلک کلک کلک کلک کلک کلک کلک
 و قوی بپاشد و صلابت سپرز و برقان سدی و دویله
 و امراض حادث از بلغم در طوبت را نافع است
 ضعف آن بلبله سیاه بلبله استه بیرون کرده از
 هر یک سی و پنج درم و در نسخه دیگر پوست بلبله زرد
 بیست درم و بلبله سیاه پوست بلبله از هر یک پانزده
 درم آله متقی کین و نیم تر هندی چباه درم و در
 نسخه دیگر چباه تر هندی تر بیرونی استه
 بیرون کرده چباه درم است مویر منقعه از چبایک
 رطل همه را در مانزده رطل آب بپوشانند تا ربع
 رطل آب بماند پس بماند نیکو و از مالایش بگذارند
 و حل کنند در آن یک رطل فلوس چهار شنبه و مرتبه دیگر
 صافی نمایند پس بگذرند برگ باز و یون پوست درم
 او در سه اوقیه روغن بادام شیرین و کمر طل آب
 بپزند تا تمام آب برود و روغن بماند پس بگذرند کلک
 فوسول سبب الطیب گسرخ و قوی فطر اسالیون
 قویه الصغ ریون چینی نمک هندی ایر سا عاریقون
 هس سفید زهر یک ششم کما ذریوس سیالیوس

زراوند طول اسارون عود طیان مصطکی جنطیانا
 بزرگ کبابی متقشر پوست سیلخه از هر یک چهار درم
 عصاره غاف عصاره سنبلین صعد کوفی از هر یکی
 از هر یک پنج درم تخم کنوژ بر سر منق و در نسخه دیگر
 بجای بزر میز تخم حمر طل مست رب لسوس سقمونیا
 از هر یک درم تخم کرفس بادیان قسط تلخ و ج
 ترکی انیسون از هر یک سه درم ترب سفید مدبر بکصد
 و چباه درم زیره کویانی چهار درم کوفته بجمعه بر روغن
 بادام زبور حرب نموده پس بگیرند و دمن نمایند و
 سی درم روغن کبچده نیند را در مطبوخ مسطور حل
 کرده مرتبه دیگر بپزند تا غلیظ شود و بقوام آید پس
 روغن کبچده و ادویه نشوخته را داخل کرده جوشش
 خفیف داده بر هم زنده تا مستوی گردد فرود آورند
 شربت چهار درم تا چند درم با شربت آب غلبه
 یا ما البرجین و کلک کلک کلک کلک کلک کلک کلک
 و تری باشد و تهمال کنه را سود دارد باز گرفتن
 بول بکشاید و بنوع در بعض دوسر فو بلغمی قزوح شش
 و تنگی نفس را برود خدا دندان جگر بارود سپرز
 صلب را خردانه آن با سوز و روغن را خردانه آن
 استسقا و اختناق رحم و بیماریهای آنرا خداوند آن
 صرع و مزاج سرد را سود دارد و ضعف آن بلبله کبابی
 بلبله آله پاک کرده از جهت ریشته از هر یک هفت درم
 نقل و از نقل زنجیل فلفل مویه نمک هندی سیاه
 نمک سرخ هندی نمک اندرانی نمک بطرز در حیمبر
 لسان العصاره شیطرج سفید حیر لواتر فو نقل بزرگ
 کبابی متقشر صغری فارسی شونیز چب الیسبل زیره
 کویانی سانج هندی تخم کرفس کینز خشک
 از هر یک پنج درم ترب سفید صعد و چباه درم فلوس
 چهار شنبه تازه درم مویر منقعی نیم شیره آله پاک
 کرده یک من مویر و آله را اندر دوازده من آب
 بپزند تا دوبره برود یک حصه بماند و با لایند
 و چهار شنبه را درین حل کنند دسته من و ده اشترار
 نمایند نیکو درین آب بگذارند با آنش نرم و نیم من

روغن کبچده تازه بادی بیامیزند و یک جوش بپزند
 تا قوام گیرد بعد آن در او بادیان بسر ششند شربت
 از سه درم چهار درم و این ترکیب سی جزو است
 بغیر فایند و روغن کبچده وزن آن شش حصه شصت
 و هفت درم و نیم تقریبا مزاج آن گرم است در روغن
 در کله اول و خشک است در سرد ربع درجه در نسخه دیگر
 با سبب کلک کلک کلک کلک کلک کلک کلک کلک کلک کلک
 کینز خشک داخل نیست کلک کلک کلک کلک کلک کلک کلک
 اقسام استسقا و ادویع کبد و طحال سده و دانیل
 است و در منافع با ضعف آن بلبله شش ریوس
 پوست بلبله زرد بیست درم بلبله سیاه پوست بلبله
 از هر یک پانزده درم آله متقی سه رطل نیم سپرز
 چباه درم مویر و انیسون آورده یک رطل ادویه
 جمع کرده سی رطل آب بر روی آنها کرده بپوشانند
 آنکه شست رطل آب باقی ماند پس ادویه را نیکو
 و بپاشند و با لایند بگذرند غسل فلوس چهار شنبه
 از جهت شربک رطل و در آن آب صغری داخل کرد
 یک شمشیر داده پس فرود آورده بماند بالیدنی نیکو
 بالایش انداخته بپاشند با از غریبال موس بگذارند
 و نقل آنرا در کرده پس بگذرند فایند جبه چهار رطل
 در آن حل کرده بپوشانند تا بقوام حسل آید پس در آن
 در آن روغن کبچده تازه یک رطل و در نسخه دیگر صغری
 الطبا و ذکر کرده وزن روغن کبچده سه استار است
 علی التقیرین صافی نموده بر هم زنده تا غلیظ بماند
 شوند و چند جوش دیگر داده از آنش فرود آورند
 دیگر نمک فوسول سبب الطیب و قوی سرخ نمز
 الا قراخ فطر اسالیون فور یون چینی نمک هندی
 سوسن آسمانی جونی فاریقون هس سفید هس شش
 کما ذریوس سیالیوس زراوند طول اسارون
 عود طیان جنطیانا بزرگ کبابی متقشر سیلخه از هر یک
 چهار درم زهر کشتوت زهر سر منق اصل لسوس
 سقمونیا نشوی از هر یک ده درم عصاره
 عصاره سنبلین سحر هندی قراخ از هر یک چهار

مگر کس قسط از روح ترکی از یانه اینسون از هر یک
سه دم تربید بر یکصد و پنجاه درم زیره کرمانی
چهار درم مجموع را کوفته بخته پس بکس بند برگ
مازیون بست درم و داخل کنند در آن یک
رطل آب و سه اوقیه روغن کبچ و باروغن بادام
شیرین و بچو شانه تا آب سرد در روغن بماند پس
بنازند و اودیو را بان چرب کرده و در فایه مطبوخ
نگویند و سازه نه خط نیکو و در ظرف چینی نگاه دارند
شترتی چهار درم با شیر شتر یا با الجبن یا آب
غالب انوار آب کالنج و بعضی گفته اند که شترتیه
از چهار درم تا پنج درم دین نسخه و جمل و سه جزو است
بغیر فایه روغن و وزن اودیو بکنند و در وقت
درم است و مزاجش گرم است در اواسط درجه اولی
و خشک است در یک درجه و نیم و در نسخه سید اسمعیل
در زیره و بجای کما در لوس کما فی طهر است و این نسخه
جمل از نسخه زخیره است که کلک کلنج صغیر در منافع
مثل منافع کلک کلنج اگر است به صنعت آن بلیله
سیاه هندی بلنج منقی شترتیه منقی نخل و انفسل
شیرتیه هندی صغیر بخیل حب ایسل بلنج کالی مقبت
کشیده خشک نخه و فلفله و نیم تخم کرفس لسان العیاض
زیره کرمانی اعلی و از هر یک پنج درم خیار شترتیه
شترتیه نمک هندی فزقه الطیب سادج هندی
جمل بود که شترتیه است و اگر یافت نشود و عوج آن
فایه کما رجته السودا که شترتیه است از هر یک سه درم
است تربید سفید روغن شیرتیه از هر یک بیست
استار شکر سفید یکصد و بیست استار مویز دان
بسیان کرده و بست و پنجاه استار آب آلیج ده
رطل صنعت با و الا بلنج متعادل درین کلک کلنج شیر
آله منقی سه من مویز منقی از عجم شش من جمل
رطل آب عذب بپزند تا لعش بماند پس جان لند و پالانیه
در در یک با کوزه کرده شکر در آن اندازند و با
آتش ملایم بپزند تا شکر که اخته مثل غلیظ گردد پس
اودیو مسجود را بر آن ریخته بر بالای آتش حرکت دهند

بعد از آن روغن شیرتیه را بر آن ریخته بر سر زنده تا خوب
مخرج شود مثل خمیر گردد و آتش برگزیند و سرد
کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند و وقت حاجت
استعمال نمایند شترتیه از سه مثقال تا چهار مثقال
و طبعی فرموده اند که با عقدا در این فیه درین هر دو
نسخه روغن شیرتیه تازه است که بسوی روغن شیرتیه
طبعی شده خواهد سهوا از مفوشش باشد یا از کتاب
بعد از تالیف کلک کلنج دیگر است که کبد در طحال
و عسر دل بکشاید صفت النفس و قوی بلنج را مانع
بود و بیماری رحم و بهتای که کند که از بلغم و
رطوبت باشد سودمند بود و مستقیم را فایه و عظیم
بمخند و سینه و شش را از بلغم و رطوبت پاک سازد
و سینه کند که از رطوبت و بلخ و دلکش باشد
بر طاعت کند و صنعت آن پوست بلیله زرد بود
بلیله آله مقشر فلفل شیرتیه هندی صغیر زرد بخیل
جیدل بلنگی بخشه کشیده خشک نامخواه
فلفله نیم تخم کرفس کسان که صغیر زیره کرمانی
بنف هندی از هر یک پنج درم شترتیه فلفلس
خیار شترتیه هندی فزقه سادج هندی قالیقین
شونیز از هر یک سه درم تربید سفید بر یکصد درم
مویز منقی از پوست و تخم پاک کرده یکصد درم شیر
آله در رطل اجزا کوفته بخته مویز و شیرتیه را در دست
رطل آب صفاف بلنج نمایند صفافی کرده مقدار یک
کفایت باشد فایه داخل کرده بقوام آوردند که
ددا بار کوفته بخته و در رطل روغن کبچ تازه داخل
کرده همه را در هم آمیخته خوب بسوزند و در
ظرف چینی با شیشه نگاه دارند و هنگام حاجت مقدار
شترتیه چهار مثقال ننادل نامان کلک کلنج
بار و نافع از برای استقامی حاد و اوج کسب و سه
و دمایسل و صنعت آن بر نسخه و ناست
ین فیه در درجه و ظاهر آن است که بوده با ست
از تالیف او پوست بلیله زرد و شیرتیه منقی مازنیون
در غار یقون شش سفید تربید سفید در برابر هر یک

پنج درم تخم کلنج مخرج الا ملخ تخم کاسنی
خیارین مقشر از هر یک دو درم رب السوس یک درم
عصاره اینستین سه درم تربید سفید درم اودیو را
کوفته بخته تربید سفید را در آب حل کرده بچو شانه
و بنا لایند با بچو شانه تا بقوام آید اودیو را بان
بسیار شند کلک کلنج بار و دیگر نسخه سید اسمعیل در
زخیره خوارزم شاهی در باب استقامی زنی ذکر کرده
صنعت آن بکس بند برگ مازیون که صنعت روز
در سر که چسبیده خشک کرده باشد پوست بلیله
زرد و غار یقون شش سفید از هر یک یکصد درم عصاره
اینستین سه درم ایرساقل مسجود مخرج الا ملخ
تخم کاسنی تخم خیارین مقشر رب السوس از هر یک دو درم
کوفته بخته تربید سفید منقی فلفلس خیار شترتیه از هر یک
پانزده درم هر سه را آب گرم که اخته شده اند
بقوام آوردند و اودیو را بان بسوزند شترتیه از دو
درم تا چهار درم و در نسخه سید اسمعیل که از بر
استقامت با حرارت آورده بجای ایرساقل السوس
است و در نسخه دیگر مغز بادام مقشر پنج درم نخل
است و بجای مغز تخم خیارین مغز تخم خرزنده
و در نسخه دیگر وزن تربید سفید و فلفلس خیار شترتیه از هر
یک صنعت درم است و نوشته که شترتیه از دو درم
تا چهار درم با شیر شترتیه یا شترتیه منقی دیگر باشد
و نامش درم بیخون خورد و باقی اودیو مسجود
نسخه سید اسمعیل اند کلک کلنج حار نافع از بر
امراضیکه نافع است از برای آنها کلک کلنج بار و ست
است در آن امر افش فیکه بوده باشد بسبب بر
صنعت آن ورق مازیون در غار یقون شش
سفید پوست بلیله زرد و سبب از هر یک پنج درم
ایر ساقل درم رب لوند چینی عصاره فلفلس اینستین
سنبل الطیب از هر یک دو درم کوفته بخته با سه وزن
در عمل صنعتی امجون سازند شترتیه از سه درم
تا چهار درم با شیر شترتیه یا غیر آن از شترتیه منقی و تا
شش درم بیخون خورد و کلک کلنج معتدل اند

قرابون قلاسی به نسخه ثابت بن قره صنعت آن
 ورق تا زریون که یک هفته در سرکه آملوری خیسانیده
 خشک کرده باشند پوست بلیله زرد غار لقون هوش
 سفید زهر یک پنجم عصاره سنبلین سه درم
 ارساگل سرخ منقوع الاقلع مغز تخم خیارین تخم
 کاسنی رب السوسل از هر یک دو درم ترنجبین منقوع
 فلوئس خیار شنبه فانی از هر یک با نژده درم
 این هر سه را با آب گرم حل کرده بنالانید و پزند
 تا غلیظ شود و او به خشک را کوفته بچینه با آن
 معجون سازند شربت از دو درم تا سه درم دین
 نسخه با فانی دوازده جز است و وزن این
 مجموع هفتاد و سه درم است و مزاجش چنانکه
 ثابت بن قره اشاره نموده معتدل است در حرارت
 و برودت و خشک در رطوبت دوم کل کلکلاخ به نسخه
 دیگر صنعت آن ترید سفید مدبر مازریون
 مدبر پوست بلیله کابلی عصاره سنبلین بونجینی
 قاریفتون شش سفید از هر یک پنج درم
 مغز تخم خیارین تخم کاسنی ورق گل سرخ ابرسا
 رب السوسل از هر یک دو درم ترنجبین شکر سفید
 فلوئس خیار شنبه از هر یک پنجاه درم روغن بادام
 شیرین دوازده درم ترید و بلیله را کوفته بچینه
 بر روغن بادام شیرین جرب نموده باقی ادویه را
 کوفته بچینه ترنجبین و شکر و فلوئس خیار شنبه
 را در آب حل کرده صافی نموده با شش ملایم بقوام
 آورده بدستور مقرر معجون سازند شربت
 منقل تا پنج مثقال جاگز بود با شکر شسته یا غیر آن
 از اشربه مناسبه کلکلاخ دیگر به نسخه محمد بن
 زکریا رازی صنعت آن مازریون مدبر ترید سفید
 مدبر غار لقون هوش سفید پوست بلیله
 زرد از هر یک پنجم عصاره سنبلین سه
 درم ورق گل سرخ تخم کاسنی از هر یک دو درم
 رب السوسل دو درم تخم با ترنجبین منقوع و فلوئس
 خیار شنبه فانی بدستور معجون سازند شربت

از دو درم تا چهار درم با طبع بلیله زرد در نسخه
 اسمعیل فانی داخل نیست اما الحیره جهت قوت
 با هم در نسخه مستی اعصاب بجهت تقویت دماغ
 وحدت ذهن نافع است با صنعت آن پوست
 بلیله کابلی بلیله آمله منقوع اجبت الحید از هر یک پاؤ
 آثار هندی دار لطف زنجبیل ناسخه از هر یک
 نیم پاؤ همه را جوکوب کرده جهت الحید را نرم سائید
 در سبزه چینی با لعاب دار کرده پانزده آثار آب
 شیرین خالص را بنحو شانه تاده آثار همانند گراگرم
 بر آن ریزند پس شش توله نمک طعام
 داخل نموده و اگر نمک سنگ سفید باشد بهتر است
 پس سر آنرا بسته در آفتاب بگذارند تا
 دوازده روز که شب در روز در تحت السماء باشد
 پس شروع نمایند بخوردن آن شربت از سه توله
 تا پنج توله ناستاد بعد از طعام توان خورد و در
 ایام خوردن از ترشی و با دی پر هیز نایسند و
 هرگاه قدری آب بخرج شود قدری آب خالص را
 جوش داده که نالت آن برود گراگرم و آنرا
 نمایند همین قسم چون آب شود آب خالص را
 جوشانیده افزانند تا در آن طعم تند می
 باقی است و چون طعم آن کم گردد دیگر آب داخل
 نمایند اما الفواکه الملیح اسهال صغرا بان بعد
 از نفع و نافع است مصلح صغراوی را صنعت
 آن پوست بلیله کابلی پوست بلیله زرد از هر یک
 هفتاد غناب ده دان سبستان منقوع دان
 نمر هندی منقوع از قشرب و لیف ده درم آلو
 سیاه آلوئی بخارانی از هر یک دوازده
 دان همه را در یک رطل آب گرم یک شب
 بچینانند و صبح صافی نموده یک اوقیه تا دو اوقیه
 بسکنجین گرمی ساده داخل نموده بنوشند
 مفعول الملیح این مفعول از استنباط آن قدس
 سره است نافع است از بربری رغونت و حرق
 صنعت آن بکثیر الملیح کابلی کلان غزنی زرین غدو

و آسته آن را برین کرده با کندر که صطک علك
 المنظم از هر یک یک مثقال غناب شنبه مویز سرخ
 سه کوبنی صغراوی تر نفل زنجبیل اسطوخودوس از
 هر یک یک مثقال کوفته بچینه لعون با در بنجوبه سرشته
 بناوق سازند هر یک بوزن یک مثقال دایم
 یک را در دهان نگاه دارند آهسته آهسته بجایند
 و آب آن را فرود برند
**فصل در بیان مطبوخ خانیکه اصل و عمود
 در آنها الملیح است**
 رازی گفته که آشامیدن آن نافع است از بر
 دوار و سرد صغراوی این الیاس گفته که علاج
 دوار صغراوی تمقیق بدن و سر است از صغراوی
 مطبوخ الملیح مدایی گفته که اسهال لطن مطبوخ
 الملیح نافع است از برای دوار و سرد صغراوی تخم هندی
 گفته که هرگاه سبب دوار و سرد هاد است بمشارکت
 معده از اخلاط مراریه حاصله در معده باشد علاجش
 بقی است و با سهال مطبوخ الملیح مطبوخ الملیح
 مسهل صغراوی معده و ملز اخلاط مراریه صنعت
 آن پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی از هر یک
 هفتاد درم سر بقیه کل فیلو ترخم کاسنی مسناکی
 از هر یک پنجم اصل السوسل تراشیده سه درم
 مویز منقوع ده درم غناب سبستان آلو سیاه
 از هر یک بیست دان مجموع در سه رطل آن بچینه
 تا یک رطل بمانند صافی نموده فلوئس خیار شنبه
 ترنجبین از هر یک پانزده مثقال در آن داخل کرده
 صافی نموده روغن بادام شیرین دو درم بر آن
 چکانیده سخن بنوشند مطبوخ الملیح دیگر که نسخه
 معده از اخلاط مراریه و نافع است از برای
 دوار بشرکت معده از اخلاط صغراوی در معده
 صنعت آن پوست بلیله زرد نمر هندی از هر یک
 دو مثقال آلوئی سیاه آلوئی بخارانی سبستان
 از هر یک ده دان تخم کاسنی پنج مثقال در آب
 جوشانیده صافی نموده ترنجبین خراسانی پانزده

جلد اول

در آن محل کرده صافی نموده تقوینا یکد انگ سوده در حل کرده بنوشند مطبوخ ابلج اطلاق طبیعت آن از برای تنفیحه معده از بقیه فضل شراب که در معده مانده باشد دقت کند او دده باشد مزاج حار و صمد ع آزاری شدید میباشد مفید با صنعت آن پوست بیلله زرد و سفید آلو سیاه فارسی آلو سیاه بخارانی از هر یک بیست دانه شاهتره سناری یکی از هر یک پنجم درق کل سرخ چهار درم غناب بیست دانه رازیانه پنجم کشت تخم کاسنی از هر یک دو درم غناب آلو سیاه رب السوس سفید گل بنفشه از یک سی درم همه در سکه طلا ب بچوشانند تا نصف رسد صافی نموده بگردد از آب صافی آن بیست درم و شیر خشک خراسانی و قمر هندی منقی از حب دلیق از هر یک ده متقال در آن حل کرده بپاوند بیاشانند مطبوخ ابلج اصفر نافع از برای اسهال صفراوی در معده رخ حادث بمشارکت معده از غلبه صفرا در معده صنعت آن پوست بیلله زرد و سفید شاهتره سه درم غناب خراسانی دو دانه قمر هندی مویز منقی از هر یک ده درم بنوشند صافی نموده فلوس خیار شیر منقی از حب پانزده درم در آن حل کرده صافی نموده تقوینا یکد انگ نشاسته و انگ سوده اخل کرده بنوشند و غذا مرقه زرد مرغ مطبوخ با آب آلو با آب قمر هندی یا آب خوره یا آب سماق باشد مطبوخ ابلج نافع از برای در صفراوی با صنعت آن پوست بیلله زرد و سفید از هر یک ده درم در یک گل و نیم آب بنوشند تا نماند مادم برده فلوس خیار شیر خشک خراسانی از هر یک ده متقال صافی نموده مانده بقشارند و بیالایند و یک متقال در دغن در م شربین و اخل کرده بیاشانند مطبوخ ابلج نافع از برای و اعراض بمشارکت معده از غناب و صفرا در معده با صنعت آن پوست بیلله زرد و سفید آلو سیاه آلو سیاه بخارانی از هر یک ده

بیست دانه قمر هندی منقی از حب ده درم تخم کاسنی چهار درم جو شاینده صافی نموده ترنجبین خراسانی سی درم در آن حل کرده صافی نموده بنوشند و انگ سوده تقوینا یکد انگ سوده مشوی سرداره نموده بنوشند بهتر است مطبوخ ابلج نافع از برای سرد صفرا و صنعت آن پوست بیلله زرد و سفید از هر یک ده درم در یک رطل آب بچوشانند تا نماند باقی مانده صافی نموده بیست درم شیر خشک خراسانی در آن حل کرده صافی نموده بنوشند مطبوخ ابلج نافع در دوار سرد از برای اسهال خلط معده آن هر گاه بوده باشد علت غوی با صنعت آن پوست بیلله زرد پانزده درم آلو سیاه بزرگ ده بیست دانه بیست دانه مویز منقی بیست درم قمر هندی پانزده درم شاهتره پودنه از هر یک ده درم درق کل سرخ سفید مویز منقی در مویز باد آورده سه درم رازیانه انیسون از هر یک یکد انگ سوده نیاک مشوی یکد انگ سوده در آن حل کرده هر گاه نیم گرم بیاشانند مطبوخ ابلج نافع مسهل سودا و اخلاط متفرق نافع از برای امراض سوداویه و صفراویه خصوص از برای دوار با صنعت آن پوست بیلله زرد پوست بیلله کالی بیلله سیاه از هر یک دو درم و نیم افقون انیسون رومی ترب سفید مجموع مضمع مد بر پنجم آلو سیاه پانزده دانه قمر هندی منقی از حب دلیق ده درم همه را بدستور مقرر جو شاینده صافی نموده نادر س خیار شیر خشک ترنجبین بیست درم در آن مانده و بیالایند و در دغن بادام شیرین یک درم در آن داخل کرده سحر بگرم بیاشانند مطبوخ ابلج نافع این مطبوخ را در کفایت موسم معالجات بقراطه ذکر کرده و گفته که هر گاه بوده باشد دوار از اخلاط حار و محبسه در بطون و داغ و طبیب را لازم است که درین قسم دوار نظر کردن بقوت غلبه سوسه و این پس اگر نافع منع نکند اول قصد

بقال نماید لسهال طبیعت نماید بعد از جهت روز این مطبوخ و افش باید که پنج روز از فصله گذرد و شفقت طبیعت و قوت این مطبوخ آن است که طفت منفع اخلاط است و مسهل و متفرق جمع بدن است و اگر یک شربت کفایت کرد بهتر و الا باید که بیاشانند در شربت دسه شربت با صنعت آن پوست بیلله زرد پوست بیلله کالی بیلله سیاه از هر یک پانزده درم شینق رومی منظور لون دقین شمش غافث از هر یک چهار درم قمر هندی منقی از لایق و حب ده درم غناب آلو سیاه از هر یک سی دانه بر سیاه و شان پنجم اصل السوس تراشیده در غرض چهار درم مجموع را بدستور مقرر در مطبوخ بچوشانند و صافی نموده بگردد از آن یک شربت و مانده در آن غناب و انیسون سفید و دلیق رومی ترب سفید مد بر تقوینا یکد انگ سوده الطاق مشوی سه طسون بعد از آنکه همه را سخی نموده بجلاب سکری سرشته باشد پس آنرا بگرم کرده در طلوع صبح بنوشند مطبوخ ابلج دیگر منقول از کفایت بقرطی مستعمل در دوار از اخلاط راجحه محبسه در بطون و داغ و طبیب واجب است که اگر قوت اطاعت کند نقد بقال نماید غلبه را پس بعد از خوردن اسهال طبیعت نماید باین مطبوخ صنعت آن پوست بیلله زرد و منقی درم قمر هندی منقی از حب دلیق سی درم شینق رومی هفت درم رازیانه زونک خشک هین فارسی از هر یک پنجم درم غناب آلو سیاه از هر یک سی دانه مویز منقی بیست درم مجموع را بدستور مقرر بدستور صافی نموده بگردد از آن یک شربت و حل کنند در آن ترب سفید یکد درم تقوینا یکد انگ سوده الطاق مشوی یکد انگ سوده و نیم گرم کرده بیاشانند مطبوخ ابلج این مطبوخ جامع مسهل سه مرتبه نماید است و یک میکند داغ را و نافع است از برای امراض ناشی صفرا و زبرک و دوار سرد اعراض از اخلاط مختلفه سواهی خون صنعت آن پوست بیلله زرد پوست بیلله کالی

پیلید سیاه از هر یک ده درم آلودی سیاه سی دانه
 تخمندی متقی یا نژده درم شاهتره هفتدم استین
 رومی سته درم هم در رسته رطل آب بجز نشانه
 نایب صفت رسد صافی نموده بگیرند از آن یک رطل
 بجای در آن کرید بکرید درم صبر سقوطی رطل
 درمی غار لقیون دود انگ در بنوشند سیفر مایند که
 اگر او کسر دار در احب بسته فرود بند و بعد از دو
 ساعت مطبوخ بنوشند بهتر است و اگر در مطبوخ
 متقال فلوس خیار شنبلیله حل کرده بیالایند و یک
 متقال روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند
 اقوی است مطبوخ ابلج یا شنبلیله بجز شنبلیله
 که سیاه بوده باشد سبب دارد و سدر حاد است
 بمشاکت مده و اخلاط مرئی سادجه در معده پس باید
 که استفراغ با سهال این مطبوخ بعد از آن نموده شود
 صنعت آن پوست پیلید زرد شاهتره درم آلودی سیاه
 آلودی بخارانی از هر یک بیست و دو سیستان سی دانه
 شاهتره سنابل از هر یک بخمد درق گلبرگ چهار درم
 غناب ده دانه از زبانه تخم کشمش تخم کاسنی از هر یک
 دو درم غناب اصل السوس گل بنفشه گل نیلوفر
 از هر یک سته درم مجموع را در رسته رطل آب بجز نشانه
 تا نصف رسد صافی نموده شیرخشت خراسانی تخمندی
 متقی از جب ولیف از هر یک ده متقال تربجین
 فلوس خیار شنبلیله از هر یک بانژده متقال در آن
 بمالند یا لیدنی قوی و بیالایند و یک متقال روغن
 بادام شیرین بر آن بکافند و بیالایند مطبوخ ابلج
 یا غار لقیون از اصران گفته که میباشد در آریا از
 معده یا از سرد آنچه بوده باشد تخم کس باید که
 بیاشامند صاحب آنرا این مطبوخ که سهل اخلاط
 ملته است از سرد نیز این مطبوخ نافع است از
 برای جنون چون اعمال کرده شود بعد از تدبیر منومه
 چون خواب آید سهال غلط نماید باین مطبوخ بعد از
 تفریح مده و بعد از تنقیه چند روز در آن صنعت است
 فریاد و اگر کنند او را به تدبیر مده از اغذیه و غیره

این اعاده کنند و ای سسل را در بر طیب است
 که اعاده همین سسل نماید یا قوی ازین چون جب
 اسطوخودوس صنعت آن پوست پیلید زرد
 ده درم پوست پیلید کابلی پیلید سیاه از هر یک بیست
 درم پوست پیلید آله متقی از هر یک چهار درم مویز
 سبزه ده درم آلودی سیاه دانه گاو زبان بادربجوبه
 خیش خشک اسطوخودوس از هر یک سته درم
 بسفنج صنعتی پوست تراشیده مروض و درم
 اقیتمون در کتان بسته ده درم افون خشک سافج
 هندی ایسین از هر یک یک درم مجموع را در رسته
 مقرر بجز نشانه و صافی نموده غار لقیون بیست
 صبر سقوطی از هر یک یک درم یک نعلی لاجورد
 از هر یک دو انگ شمشک یک انگ نعلی لاجورد
 منسول از هر یک دو انگ شمشک یک انگ شمشک
 ده درم غار لقیون را به پشت آرد بر موی بیالایند و
 و باقی را در رسته دارد که کوفته بجهت باشد شمشک
 سبزه در مطبوخ بمالند و بنوشند مطبوخ
 ابلج مستعمل در اقسام جنون و قیتکه سودا که
 محرق از صفرا باشد چون استعمال کرده شود بعد از
 نهد و سائر تدبیر سهال صفا روی صنعت آن
 پوست پیلید زرد بانژده درم پوست پیلید کابلی
 ده درم اقیتمون استین رومی از هر یک چهار درم بسفنج
 صنعتی پوست تراشیده نمکونته خمد درم سنابل سبزه
 جوشانیده صافی نموده فلوس خیار شنبلیله بیست درم تربجین
 پاک کرده بخام در آن حله صافی نموده بنوشند و
 اوقات نهدر مستعمل است و اصل نمالند بعضی اوقات
 سبزه گل نیلوفر غناب شنبلیله صاف نمایند این سبزه
 دستور العمل است در خوردن شخص یاده و کم کنند بعضی اوقات
 از جهت تقویت قوت معده طی رومی ایسین داخل
 نماید مطبوخ ابلج دیگر سسل صفا مستعمل در صفا
 صفراوی صنعت آن پوست پیلید زرد پوست پیلید
 کابلی اصل السوس از هر یک ده متقال آلودی سیاه و عدد
 مویز متقی بیست عدد غناب خراسانی بانژده عدد

تخمندی ریح متقال جوشانیده صافی نموده شیرخشت
 خراسانی تربجین از هر یک بانژده درم در آن حله
 صافی نموده فلوس خیار شنبلیله بانژده متقال در آن حله
 بانژده صافی نموده روغن بادام شیرین یک متقال
 در آن داخل کرده بنوشند مطبوخ ابلج سسل صفا
 مستعمل در صفا صفراوی صنعت آن پوست
 پیلید زرد تخمندی متقی از جب ولیف از هر یک
 یک سته درم مویز طالعی صنعتی از جب غناب سیستان
 از هر یک سته دانه سبزه خشک دو از ده متقال آلودی
 سیاه سی عدد و هم را در رسته رطل آب بجز نشانه
 بمالند پس بگیرند از آن هر روز هفتاد متقال و حل کنند
 در آن دو از ده متقال فلوس خیار شنبلیله از هر یک
 بمالند و بیالایند و بکافند بر آن روغن بادام شیرین
 یک متقال بنوشند مطبوخ ابلج دیگر مستعمل در صفا
 صفراوی که در سهال صفا اقوی از سبزه قبل است
 سهال صفا صفا یعنی مویز می کند صنعت آن پوست
 پیلید زرد بانژده درم آلودی سیاه فارسی بزرگ
 بیست و نه غناب خراسانی بیست و نه تخمندی
 متقی از جب بانژده درم شاهتره ده درم استین
 پنجم مجموع را در رطل آب بجز نشانه
 صافی نموده بگیرند از آن شش دقیقه حل کنند در آن
 شیرخشت خراسانی و تربجین از هر یک یک دقیقه تقویت
 نماید آنرا بنماید سقوبناب مشوی و بیاشامند
 و اگر مده اخلاط باشد سزاوار آن است که بعضی
 شیرخشت و تربجین نیم متقال صبر سقوطی در آن
 داخل کرده بنوشند مطبوخ ابلج دیگر مستعمل در صفا
 صفراوی هر گاه با صفرا شائبه از بلغم باشد صنعت
 آن پوست پیلید زرد بیست درم تخمندی متقی از
 سته درم بر سیار شان اصل السوس از هر یک سته
 درم شاهتره بانژده درم استین رومی هفت
 درم غناب سی دانه آلودی بیست دانه مویز
 از جب ده درم کشمش خشک یک کف کبیر مجموع
 در آب بجز نشانه که رسم مطبوخ است و بعضی اوقات

نموده در مقدار یک شربت از آن وزن پانزده گرم
 ترنجبین پاک کرده حل کرده صافی نمایند و مقدار آنرا
 شکر نیاید و قوامت نرمی ترید سفید بر در آن جانند
 تا نیکو مخلوط شود و بیاشامند مطبوخ این مطبوخ و با صفا
 و سوداوی محرق از صفرا و صداع صفراوی سوداوی
 را مفید است صنعت آن پوست بلبله زرد و زرد
 پوست بلبله کابلی آله منقی از هر یک چهارم تخم
 کاسنی نیکو فته گل سرخ منزع الاتح از هر یک سه
 درم غناب بیست عدد آوی سیاه پانزده عدد گل
 یلونه در دو روز صحنی بخردم ریوند را نیکو فته درم نه
 کتانی بسته بخورد را در آب بخوشانند بدستور
 پس صافی نموده بیست و پنج درم شیر خشک در آن حل
 کرده صافی نموده بدو چهار دانگ پوست بلبله زرد
 بخردم تخم نیای مشوی یک دانگ گل سرخ منزع الاتح
 یک دانگ کوفته بختی در آن حل کرده بیاشامند
 مگر سرد را در حجب ساخته و در بند و بعد از آن مطبوخ
 را بیاشامند بهتر است با مطبوخ این مطبوخ فوکه پلین
 طبع است با زلاق اسهال صفرا و نافع است از هر یک
 صداع صفراوی صنعت آن پوست بلبله زرد
 چهار درم غناب بیست دانگ سیستان سی و نه آوی سیاه
 بزرگ لوی خراسانی شش اصغاری از هر یک ده درم
 تره بندی منقی از حب لیب ده مثقال انسجین
 ردی تخم جازی تخم کشوت تخم کاسنی گل نیلوفر
 پوست کاسنی پوست بجز از آن از هر یک سه
 درم مجموع را در دو روز و نیم آب بسزند تا نماند باقی
 ماند صافی نموده حل کنند در آن فلوئس خیار شنبلیله
 منقا از حب شیر خشک خراسانی از هر یک ده مثقال
 پانزده مثقال و با لاند و با لاند و با لاند بر آن روغن
 بادام شیرین یک مثقال و بیاشامند و اگر با صفا
 شامه از بلم با شند با کی نیست که تقویت کرده شود
 این مطبوخ بر ریوند چینی دودانگ ترید سفید
 محکوک ملتوت بر روغن بادام شیرین مرفوع بخورد
 هر دو را کوفته بختی بر آن پاشیده نیم گرم بنوشند

مطبوخ این مطبوخ بجز شش در صداع دومی
 اسخ گفته که اسهال بمطبوخ این مطبوخ نافع است
 از برای کالوس حاد و اسهال و ای محرق از خون چون
 استعمال کرده شود و بعد از صفا صنعت آن پوست
 بلبله زرد و تره بندی خشک از هر یک یک درم تره بندی
 منقی از حب ده درم و آب بسزند و صافی نموده
 بیست درم شیر خشک خراسانی در آن حل کرده
 یا از صافی نموده بنوشند با مطبوخ این مطبوخ اسهال
 صفراوی است و اسهال صفراوی آن بعد از نفع
 است از برای صداع صفراوی صنعت آن
 پوست بلبله زرد و پوست درم در دو روز و نیم آب
 تا نماند با نماند صافی نموده حل کنند در آن وزن
 چهل درم ترنجبین پاک کرده و سی درم شیر خشک خراسانی
 و صافی نموده بنوشند به نسیه و دیگر پوست بلبله زرد
 ده درم تا بیست درم نیکو فته در سه روز و نیم آب
 برقی تا یک گل جانند صافی نموده در سه روز
 بیست درم شیر خشک با ترنجبین هر کدام که باشد
 پانزده درم در آن حل کرده صافی نموده بیاشامند
 به نسیه و دیگر پوست بلبله زرد و پوست درم در کمن
 آب بسزند تا نماند با نماند صافی نموده سی درم شیر خشک
 خراسانی در مقدار دو درم آب مطبوخ حل کرده صافی
 نموده بنوشند و اگر شیر خشک نباشد بدان ترنجبین
 چهل درم کنند و میفرمایند که اگر بدل آن هر دو شربت
 در دو درم بیست درم کنند بهتر است با مطبوخ این مطبوخ
 دیگر مسهل صفرا و صداع صفراوی صنعت
 آن پوست بلبله زرد و تره بندی منقی از حب شرب لیب
 از هر یک بیست درم هر دو را در دو روز و نیم آب بسزند
 تا نماند رسد صافی نموده بکند از آن سه اوقه
 تا چهار اوقه دو حل کنند در آن فلوئس خیار شنبلیله
 منقا از حب با لاند و با لاند و با لاند و با لاند در آن
 کمنقال روغن بادام شیرین و بیاشامند مطبوخ
 این مطبوخ دیگر مستعمل در برع دومی صنعت آن
 پوست بلبله زرد و پوست بلبله کابلی از هر یک یک درم

گل سرخ کاسنی از هر یک یک درم مویز منقی آوی سیاه
 سیاه سیستان از هر یک سی عدد پوست کاسنی کرفس
 پوست کاسنی از برای آن سیون از هر یک یک درم برگ کرفس
 تر برگ کاسنی تر از هر یک یک درم کوبک بودنه خشک
 ده شاخه بنفشه بخردم تره بندی بیست درم در یک من
 و نیم آب بسزند تا نیم من جانند پس در مقدار ده استار
 از آن سی درم ترنجبین حل کرده صافی نموده بنوشند
 مطبوخ این مطبوخ دیگر مستعمل در برع صفراوی صنعت
 آن پوست بلبله کابلی پوست بلبله زرد و از هر یک یک درم
 گل بنفشه بخردم افیتون سنابکی از هر یک چهار درم
 تخم شبت تخم تره بندی نیکو فته پنج تره بندی از هر یک
 بخردم خوشایند صافی نموده مقدار صد درم با زیاد
 تا یک تا پنجاه درم سکنجبین منجسته نیکو فته بنوشند مطبوخ
 این مطبوخ مستعمل در برع سوداوی که اسهال قوی کند صنعت
 آن پوست بلبله کابلی پوست بلبله سیاه از هر یک یک درم
 پوست بلبله آله منقی از هر یک یک درم انسجین
 ردی چهار درم افیتون نفع درم لسان الثور از بختی
 بسفنج فته نیکو فته از هر یک چهار درم سنابکی
 بخردم آوی سیاه مویز خراسانی از هر یک بیست
 دانگ جمله را در دو من آب بسزند تا نیم من جانند صافی
 نموده در یک درم از آن یک مثقال غار لیبون سفید
 و نیم درم هر مستطوی و نیم درم نفع و یک دانگ
 خرب سیاه کوفته بختی لعل هر شسته حل کنند و بنوشند
 و اگر این اجزا را صاحب بستر در بند و بعد از آن مطبوخ
 را بنوشند بهتر است با حجب مسهل که بدل اجزای
 هر دو درین مطبوخ استعمال کرده میشود صنعت آن
 افیتون یک درم ترید سفید هر یک درم و نیم نانخواه
 دودانگ بسفنج فته چهار دانگ ایسون تخم
 کرفس از برای آن از هر یک دودانگ ایارج فیض افیتون
 سفید از هر یک یک درم نمک هندی نقل ازرق
 از هر یک یک درم و نیم کوفته بختی آب بودنه تازه
 سرشته خوب سانه نه وقت خواب یک درم و نیم از این
 خوب و در بند مطبوخ ساده یا نیکو فته بنوشند

مطبوع ایلیج که مسل صفرا و سودای محرق از صفرا
 و صلاخ صفراوی و سودای رانیع است با صنعت
 آن پوست بلبله زرد هفتدم پوست بلبله کابلی
 آله شنی از هر یک چهار درم تخم کاسنی نیم کوفته
 گل سرخ منزوع الاقلخ از هر یک سه درم عناب بلست
 واته الوی سیاه یا نژده دانه ریوند چینی نیم درم
 ریوند رانیم کوفته در مرقه کتانی کرده کل نیلوس سرد
 درم مجموع را بدستور مقرر طبع نموده شیر خشت خراسانی
 بیست و پنج درم دران حل کرده صافی نموده سرد دارد
 تر به سفید چهار دانگ پوست بلبله زرد نیم درم
 سقویا سیاه شوی کل سرخ از هر یک یک دانگ بسایند
 و دران داخل کرده بپاشانند اگر سرد دارد
 بسته فرزند بعد از آن مطبوخ را بپاشانند
 بقر است مطبوخ ایلیج مستعمل در سوز مزاج حار باد
 کبد در رموی بعد از قصد در صفراوی پیش از
 قصد هرگاه قصد واجب نباشد با صنعت آن پوست
 بلبله زرد و تخمندی منقی از حب و لیف از هر یک
 درم آوی سیاه بیست دانه بوستانیده صافی نموده
 شیر خشت خراسانی ده درم دران حل کرده بنوشند
 مطبوخ ایلیج مستعمل در سوز مزاج بار دمی کبد بجه
 حکمت تقینه ماده میدهند صنعت آن پوست بلبله
 کابلی یا نژده در استخین دمی فافت از هر یک نیم درم
 گل سرخ دو درم ترب سفید بر مروض سه درم شنبلی
 الطیب یک درم پوست سرخ کوفس پوست سرخ رازیان
 انیسون از هر یک دو درم فیتون نیم درم بسفنج شقیق
 پوست تراشیده مروض هفتدم مویز منقی استی آوی
 این نژد یا نژده دانه بوستانیده صافی نموده بیست
 درم فایند خزان در یکصد درم ازین مطبوخ داخل کرده
 صبح بنوشند اگر شب وقت خواب جی فرا گرفته
 شود از ایلیج فیکر یک درم غار لیتون سفید یک درم
 حک طعام یکدانگ ریوند چینی دو دانگ انیسون نقل
 از رنق از هر یک یکدانگ آب کرفس تازه حب ساخته
 فرزند صبح مسطور را بنوشند بهتر است با مطبوخ ایلیج

مستعمل دو درم بار و کند حکمت استغراغ ماده با صنعت
 آن پوست بلبله کابلی سیاه از هر یک ده درم سرخ
 رازیان سه درم غافت چهار درم تخم کاشنی نیم درم
 انیسون بسفنج شقیق پوست تراشیده مروض
 استخین از هر یک نیم درم ریوند چینی نیم کوفته
 نیم مثقال مویز شقیق بیست درم ریوند چینی صافی
 نموده بیست درم فایند دانه درم تخم کاشنی دران حل
 کرده صافی نموده شب وقت خواب جی فرا گرفته
 باشد از ایلیج فیکر غار لیتون سفید از هر یک
 یک درم فرزند صبح مطبوخ مسطور رانیم گرم بنوشند
 مطبوخ ایلیج مستعمل در درم حار طحال بعد از قصد
 با سلیق و قبل از طبع و سلیم جانب حب صنعت
 آن پوست بلبله زرد و بلبله سیاه از هر یک هفتدم
 تخم شاپریج کوزانج پوست سرخ کب از هر یک نیم درم
 تخم کاشنی از هر یک یک درم ریوند آوی سیاه
 سیاه یا نژده دانه بوستانیده صافی نموده سحر گاه
 ایلیج فیکر یک مثقال غار لیتون سفید شش یک درم
 حب ساخته دو درم ریوند و مطبوخ رانیم گرم بنوشند
 مطبوخ ایلیج مستعمل در صلابت طحال بعد از قصد
 و تدبیر لطیفه با صنعت آن پوست بلبله کابلی
 بلبله سیاه از هر یک هفتدم شاپریج ده درم سرخ
 او خرافت از هر یک نیم درم کوزانج سه درم
 استخین نیم درم کرفس رازیان از هر یک سه درم
 جو شاینده صافی نموده شربت دو اوقیه با یک درم
 ایلیج فیکر یک درم غار لیتون سفید که حب ساخته
 سحر فرزند صبح مطبوخ را بنوشند مطبوخ ایلیج
 مستعمل در برقان صفراوی سیاه یا نژده دانه
 صنعت آن پوست بلبله زرد یا نژده درم بلبله
 سیاه هفتدم شاپریج فافت استخین روم از
 هر یک نیم درم مویز شقیق بیست درم مصطلک رومی
 انیسون از هر یک سه درم ایلیج شقیق سرخ رازیان
 پوست سرخ کب از هر یک هفتدم ترب سفید نیم درم
 فیتون ده درم آوی سیاه بیست عدو تخمندی از حب

و لیف و شیر زرده درم در سندن بچوشانند تا یک
 من رسد صافی نموده هفتاد درم آنرا با نیم درم
 غار لیتون شش سفید دو دانگ انیسون هفتدم
 یکدانگ محموده شوی هر نیم درم یک تبه بر هند مطبوخ
 ایلیج و یک مثقال مستعمل در برقان اسود که سبب آن رسد
 میان کبد و طحال باشد بعد از قصد با سلیق با
 اسلیم از دست حب با صنعت آن پوست بلبله
 زرد یا نژده درم پوست بلبله کابلی سرخ کرفس سرخ
 رازیان از هر یک هفتدم کل کب پوست سرخ کب کرفس
 قدری لون از هر یک شش درم خرق سیاه چهار درم
 مویز شقیق بیست درم آوی سیاه بیست عدو تخمندی
 منقی از حب لیف و قشر ده درم فیتون نیم درم
 من ب بچوشانند تا به ثلث رسد صافی نموده شش درم
 درم با یک درم ایلیج فیکر او نیم درم غار لیتون شش سفید
 و یک درم ترب بدهند این مطبوخ را سرد دارد و چند تبه با
 داد و مطبوخ ایلیج نافع از برای برقان اسود که سبب
 رسد مابین طحال و کبد صنعت آن پوست بلبله
 زرد درم بلبله سیاه هفت درم استخین رومی
 نیم درم مویز شقیق یا نژده درم پوست سرخ کب کرفس
 سرخ کرفس سرخ رازیان سرخ کاشنی از هر یک نیم درم
 آوی سیاه بیست عدو تخمندی منقی از حب لیف
 و قشر یا نژده درم فیتون سه درم در سندن ب
 بچوشانند تا یک من جانده صافی نموده ده درم فیتون
 خیار شنبدر یکصد درم از ان حل نموده روغن
 بادام شیرین یک مثقال داخل کرده بنوشند
 مطبوخ ایلیج دیگر نافع از برای صلابت طحال
 صنعت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی
 بلبله سیاه عدو کل سرخ کادو زبان بادرنجبویه شاپریج
 عناب شغاب پرسیاوشان از هر یک نه مثقال سنا
 کل یک توله عناب ده دانه جو شاینده صافی نموده
 فیتون خیار شنبدر شش توله کافند قلابی چهار توله
 دران حل کرده صافی نموده روغن بادام چهار دانگ
 نموده بنوشند ایمان روز خود آب شب قلیه مشک

مطبوع ایلیج نافع از برای درم دیوی کله لعاز
 نفع بسیار است و در صفراوی نفع بسیار است آن
 پوست بلبله زرد درم تر هندی منقح از دانه لعین
 است درم آ لوی سیاه سی عدو غرابستان از
 هر یک بخار عدو گل نقشه خشک تخم کشوف از هر
 یک مشت برگ کاسنی یکدرسته عنب الثعلب یکدرسته
 چوشانده صافی نموده تر تخمین منقح ده درم فلوس
 خیار شنبلیله زرد درم دران حل کرده صافی نموده
 سه طبوخ سقمونیایک اضافه نموده نیم گرم بنوشند
 و اگر حاجت باقی باشد در مدت سه روز سه مرتبه
 این طبوخ را برهند و طبوخ ایلیج دیگر نافع
 برای جمع امراض صفراوی مانند صداع و حیمات
 صفراویه و غیره است صنعت آن پوست بلبله زرد
 یکدرسته یعنی رسیده بیست و پنج درم تر هندی منقح
 استار شنبلیله یازده درم غراب خراسانی بیست
 درم پستان نخا عدو آ لوی سیاه ده دانه گل سرخ
 ششدرم برگ عنب الثعلب پنجدرم تخم کشوف
 پنجدرم برگ کاسنی تازه یکدرسته تخم کاسنی نیم گرم کوفته
 پنجدرم مجموع را در پنج رطل آب بپزند تا دو رطل باقی
 بماند و بیانشانند یا این سفوف سقمونیایک
 انگ نمک هندی دو انگ صمغ شول یک درم
 نیم گرم کبریم انگ ترد سفید در یکمقال کوفته بخند
 درون با دام شیرین چرب نموده بجلا بپوشند
 ساخته فرود برند یا در طبوخ مالیده بنوشند
 طبوخ ایلیج نافع از برای خارش صنعت آن
 سیاه زرد منقح از لوی پانزده درم برسیاوشان
 شنبلیله از هر یک پنجدرم با مهران چینی دو درم
 تخم کاسنی سه درم بسفنج منقح اگل سرخ حشیش
 شنبلیله از هر یک درم جمع اجزا را در سه رطل
 آب بپوشانند تا دو رطل باقی بماند پس صافی
 نموده دران پنجدرم ایتیمون حل کرده یک شنبلیله از
 هر یک کله صافی نموده پانزده درم تر تخمین پاک کوفته
 دران ساخته جانند و مرتبه دیگر صافی نموده بنوشند

مطبوع ایلیج مسهل در صداع کاسنی
 بمشاکت معدو بسبب غلبه مره صفرا در معدو
 و انسب آن است که استعمال کرده شود این طبوخ
 بعد از استعمال مرقی صفرا با صنعت آن پوست بلبله
 زرد پنجدرم شنبلیله سه درم غراب ده درم
 هندی منقح از حب مویز منقح از حب از هر یک درم
 چوشاننده صافی نموده فلوس خیار شنبلیله زرد ده
 درم دران حل کرده صافی نموده سقمونیایم دو انگ
 نشاسته دو انگ حل کرده بنوشند و غذا
 مرقه جوزه مرغ مطبوع با آب آلود آب سفورده و
 آب سماق تناول نمایند و طبوخ ایلیج اسود
 نافع از برای مالینو لیا حجت آنکه اخراج سودا از
 دماغ میکانند بقوت که دران است و نیز این طبوخ
 نافع است از برای ابتدای جدام و از
 برای جرب و قوبا و بهق سیاه و کلف با صنعت
 آن بلبله سیاه ده درم سنکی هندی مر ترد سفید
 بد بر چهار درم بسفنج منقح پنجدرم اسطوخودوس
 ده درم مویز طالع دانه سیرون کرده ایتیمون از
 هر یک ده درم دو مرتبه رسوا سانس ایتیمون در سه
 رطل آب بپوشانند تا یک رطل رسد پس صافی
 نموده ایتیمون را در نارجه کفاله بسته در آب
 مطبوع که خوب گرم باشد اندازند یک شنب
 لیلند از دانه صمغ بازان آب را گرم کرده کبسه ایتیمون
 را جانند و بمشاکند و در کفاله پس بگرد غار لقون
 سفید کفالت درمی صمغ زرد سقمونیایک درم نمک
 هندی نیم درم خربق سیاه ربع همدرانم سو ده
 بجلا بپوشند و مرتبه در طبوخ نیکو مالیده
 نیم گرم بنوشند و این طبوخ بسیار قوی است
 و اگر خواسته باشند اجزای سرد را با باد و نمک
 کثیرا حب ساخته فرود برند و بعد از دو ساعت
 مطبوع را بنوشند و طبوخ ایلیج اسود دیگر مسهل
 سودا است نافع است از برای مالینو لیا هرگاه
 خلط موجب سودا سه عقیقت باشد و بوده باشد

مال برودت با صنعت آن بلبله سیاه هندی پوست
 بلبله کاسنی از هر یک دو درم پوست بلبله آنکه منقح
 از هر یک پنجدرم ایتیمون درمی گاو زبان بادرنجبویه
 بسفنج منقح پوست تراشیده مرفوض از هر یک
 چهار درم سنکی پنجدرم آ لوی سیاه مویز منقح از
 هر یک بیست دانه مجروح را در چهار رطل آب
 بپوشانند تا یک رطل رسد بر روی بپزند درم ایتیمون
 در کتان بسته صافی نموده یک شنبلیله از هر یک درم
 دیگر گرم کرده کبسه را جانند و بمشاکند و در کفاله
 تقویت عمل آن نمایند لغار لقون هیش سفید کفالت
 نمک لفظی صمغ سقمونیایک از هر یک پنجدرم زرد
 یکد انگ بیانشانند و اگر اجزای سرد را در رطل
 ساخته فرود برند و بعد از دو ساعت مطبوع نیم گرم
 بنوشند بهتر است کبسه دیگر این طبوخ بلبله سیاه
 ده درم بسفنج منقح پوست تراشیده مرفوض
 پنجدرم اسطوخودوس سنکی از هر یک هندی درم
 سرخ گاو زبان بادرنجبویه از هر یک چهار درم از زبان
 ایتیمون از هر یک یکدرم خربق سیاه دو انگ
 غار لقون سفید نیمدرم ترد سفید یکدرم نیمدرم
 همه را در چهار رطل آب بپزند تا یک رطل رسد
 پس بگرد ایتیمون ده درم و در پاچه کفاله بسته
 دران اندازند و یکجوشش دیگر داده فرود آورند
 و صمغ ایتیمون را در کفاله جانند با هم قوت تا تمام
 قوت آن بیرون آید پس آن کبسه را یک کوفته
 در کفاله مطبوع صافی نموده پیش از نوشیدن
 مطبوع حقی که فرآورفته باشند از لاجورد و نمک
 و یا از بیقراد نیم منقل از هر یک دو انگ کوفته
 بیخته بر دهن با دام شیرین چرب نموده خرب
 ساخته بوق نقی بپوشند فرود برند و بعد از دو
 ساعت مطبوع را نیم گرم بنوشند به کبسه دیگر بلبله
 سیاه هندی ده درم بسفنج منقح پوست تراشیده
 مرفوض سرخ درم سنکی بیست درم اسطوخودوس
 چهار درم مجروح را در چهار رطل آب

بجز شانه تا به کبرطل رسد پس بگردد آفتمون ده درم
 و در صرسته در آن اندازند و جو سنج دیگر داده فرود
 آورند و در آنجا خرقه را بمانند تا وقت آفتمون بیرون
 آید و مطبوخ سرد شود پس صرسته آفتمون را بفتشاند و در
 گشته در مطبوخ را همان قی نموده تقویت فعل آن بس
 و در وقت سنج از غار بقون سفید چهار دانگ
 خرقه سیاه یک دانگ یا پنج قیر یک درم اجزا را کوفته
 نرم کرده بجلاب سکری سرشته در مطبوخ بمالند
 و گرم کرده مطبوخ را نیم گرم بنوشند و اگر اجزای
 سرد را کوفته بر روغن بادام شیرین چرب نموده
 چرب ساخته فرود برند و بعد از دو ساعت مطبوخ را
 نیم گرم بیاشامند مناسب است با مطبوخ ابلج
 اسود و دیگر نافع از برای مایه لویلیا درم محال با صنعت
 بلبله سیاه هندی پوست بلبله کابلی آله منقی از پوست
 از هر یک چهار درم در روغن گل سرخ نیم کوفته علم
 از هر یک سه درم صفت سنج فتنه آفتمون از هر یک ده
 درم گاو زبان و در شقال غناب با نروده دانه آلو
 سیاه ده دانه بقانون مقرر بچوشانند و صافی نمایند بر
 چوبین کز انگبین یعنی فایند سحر از هر یک
 با نروده درم و بمانند و صافی نموده بیاشامند
 و گاهی تقویت کرده میشود با این مطبوخ تر به سفید
 یک درم سرشته خشک بندرم روغن چینی کشیرا
 ستونیا مشوی از هر یک یک دانگ یا پنج قیر یک درم
 را کوفته بجمیع بجلاب سکری سرشته در مطبوخ بمالند
 و مطبوخ را نیم گرم بنوشند و یا آنکه اجزا کوفته بر روغن
 بادام چرب نموده چرب ساخته فرود بند و بعد از دو
 ساعت مطبوخ را بنوشند مطبوخ ابلج صنعت
 نافع از برای مایه لویلیا حادث از سودای محرق
 از صفر صنعت آن پوست بلبله زرد و بلبله کابلی سیاه
 سفید درم از هر یک هفت درم پوست بلبله کابلی سیاه
 کابلی گاو زبان شاهتره آفتمون با در چوبی مطبوخ
 قهوه بقون دقیق از هر یک چهار درم بسنج فتنه
 پوست تراشیده مرضوض سه درم تر به سفید بر
 مرضوض درم در بنجطل آب بچوشانند تا یک
 رطل و کثرت رطل آب بماند صافی نموده بنوشند
 و کوه تقویت کرده میشود این مطبوخ بغار بقون
 بندرم خرقه سیاه مطبوخ شخم مختل دو دانگ
 مطبوخ ابلجیات دیگر که اسهال اخلاط سوخته کند و نفع

از هر یک بیست عدد مجموع را شب در سه رطل آب
 گرم بقانون مقرر بنفشاند و صبح با آتش ملایم بچوشانند
 تا یک رطل رسد پس بر روغن فلوس خیار
 شیرین و ترنجبین منقی از هر یک با نروده درم
 صافی نموده بمانند و ببالانید و یک درم روغن بادام
 شیرین بر آن بچکانید بنوشند با مطبوخ به سنج دیگر
 که تفتیده نموده نماید از سودای محرق از صفر صنعت
 از برای مایه لویلیا حادث از سودای محرق از صفر
 صنعت آن بلبله زرد و منزع انواس بلبله
 کابلی منزع لوی از هر یک هفت درم سانی بخندم
 تخم کاسنی نیم کوفته گل نیلوفر سرشته از هر یک
 پنج درم اصل نسوس سه درم مویز طالق منزع از هر
 درم غناب سیستان لوی سیاه از هر یک بیست
 دانه مجموع را در سه رطل آب بچوشانند تا یک
 رطل بماند پس بر روغن ترنجبین فلوس خیار شیرین
 از هر یک با نروده و شقال صافی نموده بنویسند
 و ببالانید و بعد از دو درم روغن بادام شیرین
 بر آن بچکانید نیم گرم بیاشامند به سنج دیگر پوست
 بلبله زرد و منزع لوی سیاه بزرگ دانه آلو
 بخارانی از هر یک بیست دانه سیستان
 دانه سانی شاهتره از هر یک چهار درم در روغن گل سرخ
 چهار درم غناب ده دانه رازیانه شخم کثوت تخم
 کاسنی نیم کوفته گاو زبان از هر یک دو درم غناب تغلب
 اصل نسوس سرشته گل نیلوفر از هر یک سه درم
 مجموع را در سه رطل آب بچوشانند تا نصف رسد
 پس صافی نموده بگردد از آن یک رطل و در اصل نمایند
 در آن شخم غناب خراسانی و تر هندی منقی از هر
 و لیست از هر یک ده شقال ترنجبین پاک کرده
 فلوس خیار شیرین منقی از هر یک با نروده و شقال
 و بمانند و ببالانید و بچکانید بر آن یک شقال
 روغن بادام شیرین بنوشند با مطبوخ ابلج
 صفر دیگر که تسهل اخلاط سوخته است و تفتیده
 و نافع کند و نافع است از برای مایه لویلیا

صفت آن پوست بلبله زرد و پوست بلبله کابلی
 رومی آفتمون از هر یک دو درم تر به سفید بر بندرم
 لوی سیاه با نروده و تر هندی منقی از هر یک بیست
 درم بقانون مقرر طبع نمایند و صافی نمایند
 بر روغن فلوس خیار شیرین و شقال ترنجبین بیست
 درم و بمانند و ببالانید و بچکانید بر آن روغن بادام
 شیرین تازه و نیم گرم بیاشامند با مطبوخ ابلج صفر
 یا آفتمون نافع از برای مایه لویلیا حادث از
 سودای محرق از صفر صنعت آن پوست بلبله
 زرد و تر هندی منقی از هر یک شاهتره از هر یک ده
 لوی سیاه بزرگ بیست عدد در روغن گل سرخ تخم
 کاسنی نیم کوفته از هر یک بندرم سیستان بخارانی
 مجموع را در سه رطل آب بچوشانند تا یک رطل
 پس بگردد آفتمون ده درم و در خرقه گمان بسته در آن
 اندازند و یک جوش دیگر داده فرود آورند و در
 بمانند و در مطبوخ را گرم کرده صافی نمایند بر
 ترنجبین بیست درم و بمانند مرتبه دیگر و صافی نموده
 ستونیا مشوی یک دانگ با هر سقوی زرد و منقول
 یک درم تر به سفید یک درم همه را کوفته بجلاب سکری
 سرشته در مطبوخ مقل نموده نیم گرم بنوشند
 مطبوخ ابلجیات اسهال سودای محرق کند
 نافع است از برای مایه لویلیا حادث از آن
 صنعت آن پوست بلبله زرد و بلبله کابلی سیاه
 هندی از هر یک هفت درم پوست بلبله کابلی سیاه
 کابلی گاو زبان شاهتره آفتمون با در چوبی مطبوخ
 قهوه بقون دقیق از هر یک چهار درم بسنج فتنه
 پوست تراشیده مرضوض سه درم تر به سفید بر
 مرضوض درم در بنجطل آب بچوشانند تا یک
 رطل و کثرت رطل آب بماند صافی نموده بنوشند
 و کوه تقویت کرده میشود این مطبوخ بغار بقون
 بندرم خرقه سیاه مطبوخ شخم مختل دو دانگ
 مطبوخ ابلجیات دیگر که اسهال اخلاط سوخته کند و نفع

موانع است از برای این که صفت آن پوست
 بلبله زرد و پوست بلبله کالی بلبله سیاه هندی پوست
 بلبله سیاه هندی از هر یک درم آن که سیاه استی عدد
 هر هندی شقی از جاب پانزده درم استین بر روی
 درم ششتره هفت درم مجموع را در سه طل آب
 جوشانند تا یک باقی ماند بر روی فلوس خیار ششتر
 و شقال صافی نمائند و بمالند و صافینوده بجا کنند
 در خون بادام شیرین یک شقال و بنوشند و گاه است
 تقویت کرده میشود این مطبوخ با این بوی که بگیزد تریه
 سفید بکند مایه ابرج فیقر ایندوم غار لقیون سفید دو
 آنک کوفته بر خون بادام شیرین جرب سمنو و جاب
 سافند و در بند بعد از دو ساعت مطبوخ را هم گرم
 بنوشند مطبوخ این که مستعمل است در قطب که
 سبب آن سودا مخزق از صفرا و یا خون باشد چون
 استعمال کرده شود بعد از لضعی ماده و بعد از قصد قتیله قصد
 لازم باشد بنوده باشد تا از قصد صنعت آن
 پوست بلبله زرد پانزده درم پوست بلبله کالی بلبله
 سیاه هندی از هر یک درم استین اقیون از
 هر یک چهار درم سبناج شسته پوست تراشیده
 چسبیده بخردم سناکی ستر درم در سه طل آب
 بنوشند مقرر بنوشند در آخر کبسه اقیون را داخل
 کرده یک جوش دیگر داده فرد آورده کبسه را بمالند تا
 قوت آن مطبوخ بر آید پس کبسه را فشرده دو کنند
 و مطبوخ را باز گرم کرده بر روی فلوس خیار ششتر
 بیست درم تخمین پاک کرده چلدرم صافینوده
 بمالند نیکو و بمالند و یک شقال روغن بادام شیرین
 داخل نموده بنوشند این دستور العمل است از برای
 شربت لعل این مطبوخ چون مرض ضعیف القوه
 باشد با مرض تعیف باشد کم باید نمود از اجزا که
 این مطبوخ بحسب مقدار و گاه در مطبوخ سه سفینه
 گاه در بان گل نیلوفر ششتره خناب می افزایند و گاه
 از برای تقویت قوت و قتیله قوت ضعیف باشد
 مصطلکی در اچینی و اسیون و گل گاه در بان گل نیلوفر

داخل کرده میشود و گاه از برای تقویت اسهال
 این مطبوخ بخردم سقونیای مشوی سردار میکنند
 شرح زکس این مطبوخ ایلیج را از برای مایه و ساسر
 اقسام جنون و قتیله سودا سبب نفس متعرق از صفرا
 باشد در زین هر بنفشه در گل نیلوفر که انسدوده
 است بر نسخ اهل و شرح زکس را مثل نسخ آورده از
 هر یک چهار درم است و خناب ده دانگ گفته که گل
 اضافه کرده میشود درین مطبوخ سقونیای
 مشوی بخردم اگر بوده باشد طبیعت عمل الا فعال
 عاصی از فعل و واسه سسلی را گوید و باشد قوت
 ضعیف داخل میکنند مصطلک را اسیون و مطبوخ
 ایلیج طری بان از برای صرخ حادث از صفود
 ریخ از اسافل و ساقین و قدین و یا بد است
 که درین قسم صرخ ابتدا باید کرد به استین ساق موضعی
 که با فوق موضعی است که ابتدا میکنند از آن موضع
 تصاعد خلط بسوی دماغ پس تیغ زنده اسفل صورت
 را که بسته اند در آن محله کبیا نهد بیاتنا باشد
 در وقت فوت صرخ با و این مطبوخ را صنعت
 آن بلبله سیاه هندی پوست بلبله کالی از هر یک
 پانزده درم پوست بلبله آبله شسته از هر یک
 ستم درم سناکی اسطوخودوس منظور یون و قیق خشش
 غافش از هر یک چهار درم اقیون هفت درم
 اقیون را در باره کتابه بسته یا تریه سفید بر
 کوبیده ستم درم ریوند هندی کوفته دو درم و این صره
 را نگاه دارند و فرد مواد از هر یک ستم درم کافور
 که از یوس از هر یک ستم درم جوده بخردم ایسیا
 هفت درم مویز سرخ منزوع از تخم مستور
 بجز اوله ستم درم مقرر بنوشند در آخر صره اقیون
 و تریه ریوند را در آن انداخته و ایم کالند تا شیره
 و قوت او در تمام بر آید صره را نیکو بالسد
 بفتش رنده و در کتفه مطبوخ را صافی نموده بگیزد
 لذن مقدار یکصد درم و حل کنند در آن مقدار
 یکصد هم و بیخ غار لقیون سفید و دو نالت درمی

ایارج فیقر او یکد آنک خرب سیاه مسوق که هم سسلی
 سرشته باشند و نیم گرم بنوشند +
فصل در بیان معاجینی که اصل عمود در
آنها ایلیج است
معجون ایلیج نافع از برای صرعی که ماده
آن از صفود و دیگر دماغ ایلیج است آن پوست بلبله
کالی بلبله سیاه پوست بلبله آبله مشوی از هر یک ستم
اسطوخودوس جحرانی سبناج شسته غار لقیون سفید
کما فیطوس تریه سفید محوت در بر روغن بادام شیرین
جرب نموده ایارج فیقر از هر یک پانزده درم شک
هندی ساندل هندی از هر یک چهار درم تخم مختل
هشت درم غسل مصفی ستم درم او دیده در سید سحران
سازند معجون ایلیج اسود دماغ از برای صید اسوداد
صنعت آن بلبله سیاه بیست درم اقیون پانزده
درم سفید سوختنی تخم زیمجان تخم و سفید غار لقیون
هش سفید خرب اسود گاه در بان خود و صلیب سرب
بخردم اسطوخودوس ده درم قرقش دور مایه سبناج
زیست از دایح و تخم کازهریک و درم جوز بوا
مشک ترکی از هر یک یکصد کوفته سینه شمش سبز
غسل مصفی معجون سازند ششتره و شقال معجون
ایلیج کالی قلمی فرموده اند که از تالیف اوج ایجاد
الی فضل رب الرحمن علوی خان است نافع از برای
جمع امراض با دعه و ایغه خصوص از برای صرخ
در جرب است با صنعت آن ایلیج کالی منسبروخ
التوی استی شقال در یک طل کلاب عرق بهار طل
عرق صغره عرق استین عرق از خشک از هر یک
برع طریک شب بخسارند و روز دیگر بخسارند و
تا همراشده از بالایش بیالند پس بگیزد میز سرخ
دانه سرون کرده و کشمش سبز از هر یک ستم درم آب
سبز تا عمل شود پس از این از بالایش بیالند در آن
سرد مطبوخ را کجا کرده غسل سفید صفا فوشه غسل
داخل کرده بقیام آورند پس بگیزد عنبر اشبه میانی
دارا بجدی از هر یک یک شقال دور روغن لبان

در دهن مغز پسته از هر یک دو مثقال گداخته فاد ز سر
 مصدق خطانی فاد ز سر حیوانی اصطیب نامی زرد
 کهنه طلای مکلس چند بدست از هر یک یا بدرم فولاد
 مکلس بد بکر با سه شیمی از هر یک یک مثقال نیم ارد
 شامی آستیمون فریطی سیاه سه جنبیا ناهاشا حمانو بی
 غر درخت دیو دار یونجه صینی زوفای خشک زراوند
 طول زراوند مخرج و زبنا سلیمه شیطون هندسه
 پودنه جلی قافله بکار خبر بو اقر نقل کندر ذکریه جوش
 در باغ از هر یک دو درم اسطوخودوس عاقوت حها
 سبکینج آشنه عود طبیب نیسون ایرسا باور بچو یه
 و از جنی دار شمعان در نقل نر سیاه لیونج بختک
 قنطاریون دقیق لغاع خشک کل شقایق النعمان از
 هر یک متصل سه درم اقر اصل اطفار طبیب تخوان
 بیج با یونجه عود بلسان جاوشیر حده جلیقت از هر یک
 یک مثقال فاکستر جاز حار و حین یک فلنجی را دویه را
 بیخته غسل مزبور بدستور معجون سازند و بعد از
 چهل روز استعمال نمایند شترتو یک مثقال معجون
 ایلیج کشمشه نافع از براب جرب و حکم و سعفسه
 صفت آن پسته زرد دقنی از نوک شمش مثقال
 پر سیاوشان شاهتره از هر یک دو مثقال آستیمون
 برومی یک مثقال و نیم کوفته بکشمش سبز بستد ریکه
 ادویه را بان توان سرشت بدستور معجون سازند شتر
 سر روز بقدر گدگانی معجون ایلیج که بوا سیر را در
 گرداند و مرغ را پاک کند و اسهال باز دارد و صفت
 آن پوست پسته زرد و ادویه پوست پسته پسته
 در نقل تربید سفید بدستور نیز از هر یک یک ادویه
 در جنی اسارون از هر یک نیم ادویه کوفته بیخته بروغن
 گاو شمش ادویه با در طل غسل مصفی بجا کرده در هم
 بچوشانند تا بقوام ادویه را بان سرشند معجون
 راحت مسهل اخلاط تخیمه و صفراویه و سوداویه
 و مثالی بدن است از آنها جهت امراض و مانع
 و عصبانی مانند فاج و لقیه و رسته و صرخ دکا بوس
 در ابراع مفاصل و ظهر و عوق الساق و لقرس و امثال اینها

نافع است بصفت آن پوست پسته کبابی پوست
 پسته زرد و پسته سیاه پوست پسته آله و صنی آگمشخ
 اقر نقل جزو از بخیل دانسته پسته از هر یک دو درم
 برگ سانی خالص چهار درم اجزا کوفته بیخته کل کنند
 آستیمون سی و شش درم در غرق رازیانه خوب پسته
 صاف کرده با جمل مثقال غسل خالص بقوام آورده
 ادویه را بان سرشند و شش وقت خواب سه درم
 تا چهار درم بحسب مزاج و احتیاج تناول نمایند بالاس
 آن آب گرم بنوشند و سخن آینه اگر ایلیج است و پسته
 و آله هر یک از چهار درم بگیرند و بروغن با دام
 شیرین آن مقدار که جرب گردد نماید و بروغن
 گلقدار غسل نیز هر یک یا زوده درم بپزند تا بوی
 می گردد و معجون زبیب گفته اند که از صناعت شیخ
 رئیس است و فرمودند که طن این فیکس آن
 است که اقدم است از شیخ رئیس بصفت آن
 پوست پسته زرد پوست پسته کبابی پسته سیاه
 پوست پسته آله شقیه اسطوخودوس فادانما
 عاقر قرقاز اجزا مساوی کوفته بیخته تجویز طافه
 است بیرون آورده بشیرند شربت از آن چهار
 مثقال از براب صرخ شیخ و ادویه کوفته در قبا دینیه
 که ذکر شده بود این طریقی داخل بود در آن فلفل
 بوزن استه مویز که بیرون آورده اند معجون زبیب
 از اطر فیلمات مائل با اعتدال است و از براب
 صرخ نافع است و مداومت آن در دفع امراض
 عصب و دماغ مجرب است بصفت پوست
 پسته کبابی پنجاه درم آله شقیه پوست پسته زرد
 پسته زرد پسته سیاه پوست پسته اسطوخودوس
 از هر یک دو درم تخم صلیب پنجاه درم عاقر قرقاز
 سه درم کوفته بیخته با مویز سرخ دانه بیرون آورده
 بوزن دو درم بشیرند شترتو از یک درم تا دو درم
 تا سه درم نیز در سرخ و مویز بوزن مویز منزع و معجون
 کیر طل است در سرخ اصل وزن پوست پسته کبابی
 نیز درم است معجون زبیب حکم سدید گار دقنی

نیسان رازا ل کند و حفظ را بپذیراید و صرخ را سفید
 است و دماغ از تنگ بلغم در دماغ است صفت آن
 پوست پسته کبابی پسته سیاه پوست پسته آله شقیه
 و از جنی مویز ترکی از هر یک پنجاه درم کوفنی چهار درم
 زنجبیل فلفل در نقل کند از هر یک دو درم مغز گشت نشتر
 هفت درم مویز سرخ طافه ای اسنه بیرون کرده پنجاه درم
 ادویه را کوفته بیخته با مویز کوبیده سرشته در ظرف چینی
 نگاه دارند هر روز یک مثقال آله شقیه معجون منسل
 که عرفان سیاه حکم عماد الدین محمودین سید قطب الدین
 مسعودی شترتو ایلیج با سم خود ذکر کرده که نافع است
 از برای ایلیج و سوسا و اسهال و اسهال است و باید داشت
 که این معجون بجا آورده است که بسفاج و اسطوخودوس
 را داخل کرده و لا جورد و جوارزمی داخل کرده است
 بصفت آن پسته سیاه پسته زرد و منزع النومی ایلیج
 کبابی منزع النومی آله شقیه از هر یک سه درم فلفل
 تربید سفید بدستور معجون جوارزمی که معروف است
 بشمش از هر یک سه درم ادویه را کوفته بیخته بروغن
 بادام شیرین جرب نموده غسل سفید مصفی بشیرند
 شترتو سه درم بعد از بیجا داده باین جلاب داده
 شود و بصفت آن جلاب منفع که پیش از این معجون
 چند روز باند و انا و اخراج در قاروره ظاهر باد و بچوبه
 گاو زبان اسطوخودوس از هر یک پنجاه درم جوشاننده
 صاف نموده جلاب کبری غیر طل داخل کرده بقوام آورده
 و هر روز و ادویه آنرا کتاب حکم کرده بنوشند تا اثر
 نفع در قاروره ظاهر گردد پس معجون فز بوراتنار
 نمایند معجون مسهل محمد بن زکریا بنیاست نیکو
 با نفع است از برای ایلیج و در کردن
 توحش و سودا صفت آن پسته سیاه پوست پسته
 زرد پوست پسته کبابی آستیمون از لیلی اسطوخودوس
 بسفاج شقیه تربید سفید بدستور از هر یک یک مثقال غار لوق
 سفید یک هندی جوارزمی از هر یک نیم مثقال زنجبیل
 سلف هندی نقل از هر یک یک مثقال کوفته بیخته
 بنجرب آله غسل مصفی مساوی سه درم ادویه سرشته

مخون سازند شربت و در شقال تا چهار دم و در شفته
 دیگر چنین است که جز را کوفته بجزینه بکنند آلهه منقح نیم
 ظل و بجزند در چهار ظل آب تا مفر شود و در حصه
 آب رفته یک حصه بماند پس از غبال مونی با لایند
 یک رطل غسل مصفی در آن داخل کرده بقوام آورند
 پس بکنند از آن ستر وزن ادویه و ادویه را بان
 بسترند مخون و یک رطل است از بلب سودا و
 خوش در مزل بخورند و اندیشهای باطل بهبوده و خوف
 و خفقان و وجع فواد و فرخ است با صنعت آن
 پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه
 پوست بلبله آلهه منقحی از بلبله کبیرم کشنده خشک متفرد
 چهار دم کل نیلوفر سفید پنج شفته پوست تراشیده
 کوفته اسطوخودوس گل سرخ منزه از اقل عباد و بجزویه
 بقیون نارمشک کبرانی سنی بلبله زهر یک دم و حشر
 ازنی تخم کاسنی کل بنبشته از بلبله دو دم ریون جانی بکند
 سفیدی مشکوی بکند و بکوفته بجزینه بلبله سفید متفرد
 وزن ادویه بسترند و در ظرف چینی نگاهد از شراب
 سه دم تا بخردم و این قریب است بمخون پنج
 پس با مخون مسهل دیگر که اسهال سودا نماید
 صنعت آن بلبله زرد کابلی سیاه از بلبله
 دم آلهه بلبله از بلبله بجزدم ستمو نیل یک دم
 بقیون اسطوخودوس از بلبله سه دم جز را کوفته
 بجزینه در فن بنبشته با دم سترنده حرب نموده بافتند
 پس بسترند شربت دو دم مخون بلبله دیگر حکم
 حرب را نانغ باشد و صفرا نند صنعت آن پوست
 بلبله زرد ستاکی بنبشته از بلبله ده دم قاقله
 بلبله مصطلی از بلبله دو دم ورق گل سرخ
 سه دم ادویه کوفته بجزینه بروغن بادام حرب کنند
 با سه حبت آن ادویه غسل و نمند بسترند
 شربت چهار دم مخون بندی مقول از قانون در
 این قریب است به افونده از و صفات
 نه وزن و مقوی بصر و منقح معده و بلبلی طبیعت
 و اسیر از نانغ است صنعت آن فلفل ار فلفل

بلبله سیاه بلبله آلهه منقحی انطوریون بقیون از بلبله یک
 چهار استار غسل دروغن گاو تازه قدری که ادویه
 را بان توان بستر علی الرسم بسترند شربت
 یک شقال و زیاد بقدر قوت و برداشت طبیعت
 مخون بلبله مسهل از استغناط آن قدس سره نافع
 از بلبله کابوس بار و حوادث از بلبله سودا و حرب
 است با صنعت آن پوست بلبله کابلی بلبله سیاه
 آلهه منقحی گاو زبان با در بجزینه بقیون اینستین رومی
 از بلبله هفت شقال اینسون دو تو قد ما نا
 حبل لبسان از بلبله ستر شقال فاد اینا خود هندی
 برگ سداب بزرسیا لیون از بلبله دو شقال
 بکینچ بکینچال افزبون نیم شقال گفته صنعت
 شقال غسل مصفی یکصد و سی شقال گفته در بلبله
 و عق و از صنی از بلبله نیم من تبریز حل کرده
 خوب بمانند و بجزوشا نند با لایند و غسل راصانه
 نموده در آن داخل کرده بقوام آورند و ادویه را
 کوفته بجزینه بروغن بادام شیرین پوست شقال
 حرب نموده بان بسترند و در ظرف چینی نگاهد از شراب
 شربت دو دم و اگر بجز شربت مشک ترکی از بلبله
 و ثلث شقالی داخل نمایند میگردد اتومی مخون
 مفرح قلبی فرموده اند که از تالیف بنده آتم
 محمد باشم مخا طب بکم معده الملوک سید علویان
 است و افع سودا و محرق از مخون صفرا و افع
 خفقان و ضعف و قلب بالجو لیا خصوص اتی نانغ
 از بلبله امراض حوادث از سودا است صنعت آن
 در دینا صنعت کبریا و بجز عقرب و ورق نقره محلول
 بلبله مفرح تخم باد بجزویه بجز باد و ریح تخم نقره خشک
 از بلبله دو شقال باد بجزویه بجز خشک پوست
 زرد اترج گل سرخ طباشیر سفید و از صنی کل گاو زبان
 بزرگ گاو زبان کشنده خشک متفرد آنه میل بهمن
 سرخ بهمن سفید زهر یک دو شقال و نیم زعفران
 بجز شربت ورق طلا محلول از بلبله یک شقال
 بلبله سیاه پوست بلبله کابلی از بلبله پوست بجز

شقال ماله منقحی انطوریون و پنج شقال زرشک منقحی ده
 شقال این هر چهار را یک شب در گلاب و عرق
 گاو زبان و عرق بید مشک از بلبله یک من تبریز
 بجزوشا نند صبح در دیگ سنگی با نقره با لاش ملایم
 بمانند و با لایش نقره یا از پشت غبال مونی
 بگذرانند و یک من و یک چهار یک من قند سفید
 شقال غسل مصفی داخل کرده بجزینه بقوام آورند
 زعفران را بگلاب سودا داخل نماید و از آن شش
 فردا در ده ورق نقره ورق طلا محلول را در غنبر
 شربت مشک ترکی با نبات کوفته را داخل نمایند
 بمسوا ناچوب بید یا چوب صندل برسم زنده باقی
 ادویه را داخل کرده با برسم زنده تا بکوفته شود
 و در ظرف چینی نگاهد از شراب سه دم و اگر رطوبت
 در معده باشد مصطلی کتد از بلبله دو شقال صندل
 سفید و قاری خام نارمشک از بلبله یک شقال تمام
 نمایند و وزن غنبر را در شقال کنند مخون مفرح
 رازی که در منصوره ذکر کرده و گفته که این مخون
 بالجو لیا و توحش و افکار فاسده و وسواس را
 زائل گرداند و مفرح قلب و نیکو گرداننده رنگ
 است و مقوی معده و منقح صنعت آن با در بجزویه
 پوست زرد اترج در فلفل مصطلی زعفران فرفره
 جوز بوا قاقله نارمشک سنگ اصل بهمن سرخ بجز
 زربناد در پنج عقرب زربباد بجزویه بجز زرشک زرب
 یک جز و بجز شربت مشک تمبی از بلبله حشر حشر
 بلبله کابلی پوست عدد آلهه سی عدد بلبله و آلهه را
 از استه منقحی نموده در ستر ظل آب بجزینه تا بیک
 رطل رسد پس فردا آورده بمانند بقوت تمام و با لایند
 پس یک رطل غسل مصفی داخل کرده بجزینه بقوام آورند
 پس بکنند از آن مقدار ستر فلفل ادویه و اول مرتبه
 غنبر و شربت را در آن صل نمایند پس ادویه را
 بر آن با شیده برسم زنده تا بکوفته شود و شربت
 سه دم مخون مفرح سید عسل که در زهر لبرای

مالجوتیای مرقی ذکر کرده صنعت آن با درنجوبیه
 پوست زرد از ترنج کوزه مصطکی تر نفل جوز بو اقا قاسم
 نارمشک بجن سرخ هم سفید زربناد در درنج عقرب
 زعفران تخم بالنگو تخم فرج خشک از هر یک دو درم
 و نیم مشک ترکی بکده انگ دیم کوفته بچینه پس بگردند
 پوست بلبله کابلی چاه درم آله منقی انبساط در درنج
 درم دور درون آب بزنند تا نصف رسد فرود
 آورده بمانند و بیالایند و نیم غسل صافی داخل
 نموده بقوام آورند و در دیر با آن معجون سازند
 شربت در درم و نیم سده درم به شمار الابدان
 ابدان را با اعتدال دارد و سوره المزاج آنها را نازل
 سازد و تقویت بخشد صنعت آن پوست بلبله زرد
 پوست بلبله سیاه آله منقی طبع شیر روغن بلوام
 شیرین از هر یک دو توذ فلفل سفید فلفل سیاه
 زنجبیل فلفله مویز در فلفل مغز خیار شکر مصطکی از
 هر یک سده توله نبات مصری با غسل و نیم آتار
 بطریق متعارف معجون سازند و مفرح نافع از آری
 مالجوتیای مرقی صنعت آن بلبله سیاه آله منقی
 از هر یک دو درم و کل گاوزبان با درنجوبیه ورق
 گل سرخ هم سرخ هم سفید کتیر خشک نقشه ابریشم
 مقراض از هر یک یک کوزه بچینه با شرباب سبب
 شیرین سده وزن مجموع ادویه معجون سازند
 شربت سده درم با گلاب و عرق بیدمشک
 و عرق گاوزبان -

فصل در بیان مفرحات الملع
 مفرح الملع سبی با نسج منقی فرموده اند که ترکیب
 بنده موثق بتوفیق الملائک السنان محمد با ششم
 الخاطب بخطاب حکیم محمد الملوک سید محمد
 علویخان است نهایت مقوی دماغ است
 و موجب ذکا و فکرو ذهن و زائل کننده بلاد است
 در عونت و حتم عارضی است صنعت آن پوست
 بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آما منقا
 از هر یک بیست دو درم اسطوخودوس با درنجوبیه کاشم

از هر یک ده درم از ترکی فرج خشک دار صنی عنبه
 عود هندی صوفه فارسی کبابه چینی کسند مصطکی سنبل
 الطیب ابریشم مقراض ایرسا تمام در درنج عقرب مغز
 با جمل هر یک هفت درم زرد زنجبیل مساره علاج از هر یک
 پنج درم صمغ عربی عسلک النظم از هر یک سده درم غنچه
 انتمب دو درم جدا در خطائی ورق طلا و اگر بجای
 ورق طلا طلاکس کند میگرد و اتوی مشک
 یعنی مومیایی دارا بگردی از هر یک یک درم کوفته
 بچینه مصطکی و عسلک النظم مومیایی و غیره را در
 روغن بادام شیرین در روغن مغز پسته هر دو جمل
 درم گذاخته ادویه را کوفته بچینه با آن روغن جرب
 نموده جمل مصغف سده وزن مجموع ادویه بپزند
 شربت بکشتقال تا دو درم با مفرح با درنجوبیه
 فرموده اند که این نیز از اقراض احقر العباد است بحسب
 است از برای مالجوتیای مرقی و سایر اقسام مالجوتیای
 و جمیع امراض سوداوی و توخس و خفقان حادث از
 محرق از صفرا و خون و یا از سودا که طبیعی
 وقتیکه حرارت غالب باشد و فرموده اند که یکی از
 شی اقسام احقر اعلمت مالجوتیای مرقی عارض
 گردید و متذکره را کلا شری شولستان بود و شتقال
 خدمت فرصت آمدن بشیر از بنود و مدت سنان
 کشیده زمان مرض شتار ایده علاج بسیار نموده
 فائده بران علاجات مترتب نشده بود پس بد
 بشیر از دنیا بس احمد و شتار ایده حامت و دوستی
 بسیار هم رسیده و در آن اوان عمر حقر سفده با حقد
 سال بود و شوق بسیار در حاجت مرضه داشت
 خصوص در معا لوجو خلان و دوستان پس متوجه
 گردیدم بعلاج ایشان پس عطا نمودم در اول امر
 ایشان را منصفیات سودا منصفی از مقدر بعد از
 ظهور علامات نفع در قاروره و بسیار عراض عطا نمودم
 ایشان را جب لا جورد با معجون نخاج بنفشه محمودیا
 با را بجن منقذ از سبب جنین شتار ایده که سفده بود و معجون
 را شتار ایده و صبح تا ما بجن منقذ و نفلوس خیار شیرین

بوشیر خشک حل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین
 در آن چکانیده میزنند که در عوض جمل و یک روز
 مرتبه مسهل نوشید و اکثر مسهل را می نمیکرد و با وجود
 آن عمل خوب می کرد پس ازین مسلمات چند
 روز در ایشان را استراحت فرموده و مفرح نمود
 برادون بلبله امرا هر روز یک عدد با دو دانگ لاوین
 روز در اکثر این امام فی سوداوی غلیظ بود و در
 اید لقی چیز شل آبر کوبیده در ریخ نیکو کوفته
 چون نصف نخود و ماش و کوبیده با نفلوس بسیار
 پس بعد از بیست روز عطا نمودم با ایشان این مفرح
 که از اقراض احقر است که ترکیب شده بنوعی
 ملک اکبر با شرباب مقوی با شرباب سبب و شرباب
 ریان منفع و شرباب سفوف جمل و شرباب فو که در شرباب
 صندل حاشن با گلاب عرق گاوزبان و عرق بیدمشک
 و تخم بالنگو و تخم فرج خشک و تخم بادام شیرین
 آن مرض بکلی صنعت آن مردارید کبار سلطان
 کبابی شتار ایده از هر یک چهار دانگ فرموده
 دو دانگ لا جورد مقبول حقد امینی مقبول با درنجوبیه
 خطائی صندل سفید طبع شیر سفید هم سرخ هم سرخ
 خیز بود ورق گل سرخ اسطوخودوس گل گاوزبان
 از هر یک یک مثقال پوست بلبله کابلی بلبله سیاه
 از هر یک سده شتقال آله منقی پنج مثقال مفرح
 تخم کدو پنج مثقال تخم خرفه مقشره بازده شتقال
 زرشک منقی ده مثقال فلفل خشک ابریشم مقراض
 گل نیلوفر سر بنفشه از هر یک دو مثقال شرباب
 سبب فو که از هر یک بیست و پنج مثقال غسل
 مصغف ده مثقال فند سفید بقدر حاجت همه را بگذار
 و عرق بیدمشک عرق گاوزبان حل کرده بقدر
 آورند و جوهر را با آب ترنج صلابه نموده و در
 ورق نقره محلول از هر یک چهار دانگ غنچه شرباب
 شتقال مشک ترکی دو دانگ سائر ادویه که کوفته
 بچینه باشند بتورنفر معجون سازند شرباب در درم
 در مفرح متعل نیز از استنباط آن مفرح نافع از شرباب

اوتش و سوسا سوداوی و بالیجولیا و صفیان سوداوی
 صنعت آن مردارینا سفید یا قوسه رمانی که بر آب
 شیمی باز معدنی خطائی ابریشم مقفص و ورق نقره
 محلول از هر یک دو مثقال لعل بدخشی ورق طلا از هر
 یک یک مثقال لاجورد منسل حجر ارنی زعفران بنفشه
 مشک قتی از هر یک یک مثقال دینم گل گاوزبان برگ
 گاوزبان پوست سبج گاوزبان از هر یک چهار
 مثقال فرخنگ بادرنجبویه همین سرخ همین سفید درونج
 عقربی طباشیر سفید خود سندی صندل سفید صندل
 قانله کبار کل نیافر ایتیمون و ورق گل سرخ تخم
 نرگه مقشر از هر یک سه مثقال آمله منقی پوست
 بلبله کابلی بلبله سیاه زرشک منقی از هر یک ده مثقال
 تخم خنثی شمشک شمشک مقشر مغز تخم که در از هر یک
 پنج مثقال قریل مصطلع زرشک تخم فرخنگ
 تخم بادرنج تخم بالنگو از هر یک دو مثقال
 تخم شراب سیب شراب ریان شراب سفرجل بلبله
 گلاب عرق بیدمشک عرق گاوزبان عرق بهار
 نارنج از هر یک سی مثقال نبات سفید فانیند سحر
 از هر یک یکصد و پنج مثقال غسل سفید خوشبو منقی سیب
 مرغ مثقال بقانون مقرر در مرقعات یا قوتیه
 ترکیب نمایند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از
 جهل روز استعمال نمایند شربت یک مثقال -

فصل در ذکر معاجین نخاج

بدانکه معاجین نخاج از دوزخ اطرافات است
 اقبال گفته اند بهترین است که ساخته شود این معجون
 در ایلول ماه رومی سامری شایع قانون گفته
 که معجون نخاج ترکیبی نیکو است و شافع بسیار دارد
 از آنجمله نفع است از براب دماغ و بالیجولیا و
 ابوسل منجی گفته که معجون نخاج نافع است از براب
 بالیجولیا خصوص مرآتق آن و این الیاس گفته که
 سرگانه بوده باشد بالیجولیا از سودای مخرج اصفرا
 نافع است صاحب تراقیقه دماغ معجون نخاج و نیز
 اگر بالیجولیا از سودای مخرج اصفرا طبعی باشد

نافع است صاحب تراقیقه از آشنایان معجون نخاج مره
 بعد از خوی دست پیدا می کند که معجون نخاج به نشخود
 جمهور مقوی بخار لیتون و جگر ارنی نافع است در صواب
 بالیجولیا را آشنایان آن هر روز و نیز گفته که
 معجون نخاج نافع است از براب بالیجولیا
 نهایت نفع خصوصاً معدی و این معجون نفع -
 مسلمات است و از برای لسیان سوداوی و از
 براب کابوس و نیز گفته که این معجون نافع است
 از برای صراع سوداوی و چون خورده شود در رزق
 با سنجین غنصل یا با شراب روان و در تالستان
 باب گرم و در زنده گفته که این معجون نافع
 است از براب صراع هر گاه بوده باشد
 علامات غلظه خون و کوس گفته سزاوار آن است
 که با شاند اصحاب صراع معجون نخاج را بجهت
 آنکه تر از اصفیه قظیم است از برای امراض دایم
 خصوصاً بالیجولیا و صراع و نافع است از برای هتلاق
 رحم بالیجولیا معجون نخاج مهمل سودا و بلغم غلیظ
 است و جهت قونج و امراض باغیه که از سودا باشد
 نافع است یا صنعت آن پوست بلبله زرشک
 بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آمله منقی از
 هر یک ده مثقال ترب سفید بقیه مثقال غاریقون
 هس سفید سفنج شسته از هر یک پنج مثقال اسطوخود
 ده مثقال حمود مشوی کسه مثقال گل سرخ ریا سوس
 مصطلع رومی از هر یک پنج مثقال غسل منقی از وزن
 او و به دستور مقرر معجون سازند شربت و در مثقال تا
 سه مثقال این معجون در جرد اول گرم است و نوش
 تا یک سال باقی است + معجون نخاج به نسج و کبیر
 که از هر سر اصفراست و چنین گفته که از بالیجولیا
 است جهت زجر و در معده و بالیجولیا و چون
 نافع است یا صنعت آن بلبله سیاه پوست
 بلبله از هر یک ده مثقال ایتیمون ترب سفید به بر
 اسطوخودس سفنج شسته از هر یک پنج مثقال
 غاریقون سفید جگر ارنی منقول مرجان قرقری کز

مردارینا سفید از هر یک یک مثقال گل سرخ زرب
 بادرنج خفص کی دم اناخون از هر یک یک مثقال قلم
 و در نسج شیمی رئیس طباشیر سفید سه مثقال داخل است
 و گفته که ایتیمون همدان با این معجون رغبت بسیار
 است و شربت از آن دو مثقال است و کندر ذکر
 و غزبوش و پوست بلبله کابلی و مصطلع از هر یک سه
 مثقال اضافه باید نمود و در کوفته حقیقه با نسج معجون
 او و غسل منقی معجون سازند و این نسج را شیمی داود
 از هر سر منقل کرده گفته که دیدم در کتاب تحریف
 که تا لیف جین است فرم است که در کتاب تحریف
 با لیتوس است پس در کوفته اعلان و فصل که از آن
 انظرط است و چهار شانه را که در کوفته عینی آن است
 که بود من سرگانه میگردد شمشک شمشک در اشتهار مجامین
 معجون از این معجون نخاج و در مثقال از برای ثبات
 عقل این قول بسیار شده است قبل از این ذکر یافت
 می نماید که ممکن است که هر یک را معجون نخاج نافع
 از براب سودا و نسج یا لیف هر یک غیر نسج تا لیف
 دیگر باشد و احوال مزبور همه صحیح باشد
 معجون نخاج دیگر که سید اسمعیل در علاج بالیجولیا
 آورده و گفته که این معجون خون را از سودا پاک کند
 و نافع است از برای جمیع امراض سودا و در غرض
 دماغی خفص بالیجولیا و جنون و در او رسد سودا و
 صنعت آن پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست
 بلبله آمله منقی از هر یک ده گرم اسطوخودس ترب
 سفید بدستور مقرر سفنج شسته از هر یک پنج گرم
 غاریقون هس سفید جگر ارنی منقول و در دم
 نیم غل سه وزن او و به دستور معجون سازند شربت
 چهار درم در یا صنعت این معجون به نسج و دیگر که سید
 اسمعیل در زجر آورده و وزن ایتیمون ده درم است
 و وزن غاریقون سه درم و در دم نیم لاجورد و
 سه درم سفونیا مشوی و جوف سفرجل باقی است
 بر نسج قبل از درده است + معجون نخاج مهمل سودا
 و اخلاط غلیظه از دلغ فرود آورده که صنعت آن

بلبله سیاه پوست بلبله کالی پوست بلبله آله منقه
 اقیتمون از هر یک ده درم ترند سفید مجوق تراشیده
 بسفنج مستقی استخوان خودس از هر یک پنج درم غرغره
 سه درم لاجورد شسته حجر ارمی مغسول سفید ناسته
 مشوی از هر یک دو درم نیم اجزا کوفته بخته غسل
 صاف لبرشده به نسخه دیگر بلبله سیاه پوست
 بلبله کالی پوست بلبله از هر یک ده درم تربد
 سفید استخوان خودس بسفنج مستقی اقیتمون شامی از
 هر یک پنج درم کوفته بخته باد و چندان غسل لبرشده
 مقدار شربت از سه درم تا پنج درم باشد این نسخه در
 اصل است در بعض نسخه صرفت زیاده و کم ادویه
 کرده اند این نسخه از جمله است بلبله کالی با بلبله آله
 ترند سفید از هر یک ده درم استخوان خودس بسفنج مستقی
 اقیتمون از هر یک پنج درم غرغره سه درم حجر ارمی
 لاجورد مغسول از هر یک دو درم سفید نیاسه غرغره
 سیاه از هر یک یک درم دو نسخه دیگر در وزن ناز
 سنبل الطیب جوز لو مصطکی گاو زبان پوست
 ترنج از هر یک دو درم زعفران ریونید چینی از هر یک
 یک درم افزوده اند بلبله کالی نخ حقیقه الفه است
 از برای اکثر امراض و اعراض مذکور مخصوص سودا و
 دماغه خون بالجو لیاد جنون و دوار و سرد سردا و
 و فرغ اطفال و اختناق رحم را مفید است
 صنعت آن نسخه جمهور پوست بلبله زرد پوست بلبله
 کالی بلبله سیاه پوست بلبله آله منقی از هر یک ده درم
 بسفنج مستقی پوست تراشیده مغسول اقیتمون استخوان خود
 ترند سفید از هر یک پنج درم کوفته بخته به روغن
 بادام شیرین جرب نموده بقانون مقرر غسل مصنوعی
 لبرشده بعد از غسل روز استعمال نمایند شربت
 پنج درم باب گرم و اگر حبت اقیتمون اسهال احتیاج
 یا شکر در وقت استعمال غرغره لقیون سفید حبه ارمی
 بقدر احتیاج داخل نمایند بعض اطباء گردانیده
 اند غرغره لقیون سفید را پنج درم حجر ارمی دو درم از
 هر جزء اصل این معجون صاحب کامل الصناعت گفته

کافی تقویت کرده میشود تقویت اسهال معجون بخاج
 جمهور غرغره لقیون سفید و خرزق سیاه و سفید نیاسه
 مشوی بقدر حاجت و صاحب اختیار است بدلی
 گفته که در کتاب کامل الصناعت دیدم نسخه این معجون
 را که هر یک ز غرغره لقیون سفید و لاجورد مغسول
 یک مثقال از اجزای آن بود و نسخه که صاحب
 میزان الطبع ذکر کرده پوست بلبله زرد داخل
 نیست و بر نسخه جمهور غرغره لقیون سفید سه درم
 دو قود و شربت درم حجر ارمی لاجورد مغسول از هر یک
 دو درم و نیم سفید نیاسه مشوی دو درم افزوده
 است و نسخه اطباء زیاده کرده اند بر نسخه جمهور با
 این دو نسخه چیز که صاحب میزان الطبع
 افزوده است این جزا را نیز در نسخه عقربی نازشک
 خبر بلسان الشور سنبل الطیب مصطکی پوست زرد
 اترج از هر یک دو درم ریونید چینی زعفران از هر یک
 یک درم و گردانیده و وزن تربد را و استار
 فصل در بیان لغو عاتیکه اصل محمود
 در نسخه این بلبله است
 لغوع البلبله نافع از برای اسهال صغیر و صواع
 صفراوی صنعت آن بکینه پوست بلبله زرد و درم
 تا بیست درم دیک شب در نیم رطل آب نجسانند
 و صبح صافی نموده ترنجبین پاک کرده یا شربت
 خراسانی هر کدام که باشد دو اوقیه در آن حل کرده
 مرتبه نانی صافی نموده بنوشند و اگر کعبه
 شربت یا ترنجبین شراب در دیگر بکنند بهتر
 است و گاهی به جای آن هر سه جلاب سکری
 میکنند لغوع البلبله دیگر مسهل صغیر نافع از برای
 صواع حار صفراوی هر گاه نبوده باشد آن صواع حلی
 و نیز نبوده باشد آن صواع مرفوعه صنعت
 و بوجت صوت صنعت آن پوست بلبله زرد
 ده درم در نجاه درم آگ نجسانند پس در با
 شکی بسته تا کند آب آن قوت بلبله را بشیر و
 صافی نموده ترنجبین پاک کرده یا ترند مثقال در آن

حل کرده صافی نموده بنوشند و اگر کعبه
 آب ترندی کنند بکنند و اگر ترنجبین شربت
 کنند بهتر است و اگر کعبه هر دو جلاب سکری کنند
 موافق است و این نوع نافع است از برای صواع
 حار و شربت کتک کتک بلبله سیاه از برای تقویت
 آن به نسخه دیگر پوست بلبله زرد و آب آبی سیاه
 یکصد سی درم دو نسخه دیگر بکینه درم است از برای
 آب آبی لور بلبله و ریونید سفید باشد و بسیار آن
 مقدار که آب آن قوت بلبله را بستاند صافی نموده
 سی درم شربت یا چند درم ترنجبین حل کرده
 صافی نمایند و قوی گفته اند که ترنجبین یا شربت
 را در گلاب یک اوقیه حل کرده صافی نموده در آب
 آن حلق با بلبله داخل کرده باشد مانند اگر بعض
 آب آبی ترندی کنند شاید صنعت این لغوع ترندی
 دیگر بکینه آب لغوع آبی سیاه و آب لغوع ترندی
 هندی از هر یک یک رطل و پنج سیاه در آن پوست بلبله
 زرد بکنند و صنعت و سفید درم پس در با درون شکی نموده
 برشته سنگی بکنند تا با آب لغوع قوت بلبله را از
 پس هر روز از آن نیم رطل گرفته شربت یا شربت
 ترنجبین از هر یک بیست درم در آن حل کرده هر گاه
 صافی نموده بنوشند و اگر در طبع قبض زیاده باشد یا زرد
 فلوس خیار شربت در آن حل کرده مرتبه دیگر صافی نموده
 روغن بادام شیرین کتک کتک داخل کرده بنوشند
 لغوع البلبله دیگر مستعمل در صواع صفراوی صنعت
 آن پوست بلبله زرد ترندی منقی از برای صواع حار
 از هر یک سی درم موز منقی غنابستان از هر یک سی
 عدد سرفش فلوس خیار شربت از هر یک دو درم
 مثقال آبی سیاه صنعت عدد موز را در سرفش یک
 یک شب در روز نجسانند هر صبح هفتاد درم صافی نموده
 با قدری شربت یا شکر سفید یا فلوس خیار شربت
 بنوشند لغوع البلبله دیگر مسهل صغیر است و صواع
 حار را نافع است که صنعت آن پوست بلبله زرد
 ده درم آبی سیاه غنابستان از هر یک بیست سی درم

ترندی منقی از حب و لیف بیست درم کل نهفته
 منشی تخم کاهو از هر یک سته درم مجموع را در سینه طفل
 یک شب بخیسند پس صبحش صافی نموده ببرد
 فلوس خیارشبه در تخمین از هر یک ده مثقال بالیده
 پس از آنکه بگذرد باز صاف نموده روغن بادام شیرین
 یک مثقال داخل کرده باشد مانند صنعت این نفوق
 شیخ دیار بوسه با لیل زرد درم آلودی سیاه غنا
 بیستان از هر یک سی عدد ترندی منقی از هر یک
 بیست درم کل نهفته تخم کاسنی تخم کاهو از هر یک
 سته درم درق گسرخ پنجم درم شب در بخاه درم آب
 گرم بخیسند صبح بر روی فلوس خیارشبه ده مثقال
 روغن بادام شیرین مثقال داخل کرده باشد مانند
 صنعت این نفوق به نسخه دیگر پوست بلبله زرد
 منقی از حب لیف از هر یک سی درم غناب بیستان
 روز منقی از حب لیف بیست درم کل نهفته دوازده
 مثقال آلو سیاه فارسی سی عدد درم آلودی سی
 درم یک شب بخیسند صبح صافی نموده بپزند درم
 دوازده مثقال فلوس خیارشبه که در آن حل کرده
 مانی نموده باشند یک مثقال روغن بادام شیرین
 داخل کرده بنوشند اگر بجای فلوس خیارشبه
 خشت خراسانی یا شکر هر کدام که باشد دوازده
 مثقال داخل کنند شاید نفوق ابلج دیگر نافع بر
 صغری که تنقیه صغری چون استعمال کرده شود
 در نفع ماده صنعت آن آب انار ترش آب
 شیرین مصورین با تخم نجا مثقال بخیسند
 آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کبابی از هر یک
 درم روغن صغری تخم درم غناب کل سرخ منقوع الا
 رخ چهار درم که اجزا را تمام نیکو نموده باشند کس
 با نموده تخمین خراسانی یا زرد درم در آن حل کرده
 یا نموده باشد نفوق ابلج صغری در آن
 غناب از برای مدع صغری و صنعت آن گو
 بلبله زرد درم ساکی سفید درم آلودی سیاه غناب سی

بیست عدد بیستان سی عدد ترندی منقی از حب
 لیف ستر نهفته تخم کاسنی از هر یک سته درم همه را
 یک شب و شش اطل آب گرم بخیسند صبح صافی
 نموده بگذرد اطل آنرا داخل نمایند در آن فلوس خیار
 شبه در تخمین از هر یک سته درم و با لیل و با لیل
 دو اطل نمایند در آن مقدار یک مثقال روغن بادام
 شیرین و با لیل مانند نفوق ابلج نافع از برای
 صداع بمشاکت کبد سبب مزاج هاروی یا عقرب
 کبد چون نوشیده شود این نفوق بعد از فصل
 بشرط بودن قوت با صنعت آن بگیرند آب این
 مصورین با تخم از هر یک نیم اطل و بخیسند در آن
 پوست بلبله زرد روغن کوفته چهار درم در دوازده
 بمالند تا آب را این قوت بلبله را بگیرد پس
 صافی نموده در حقه نمایند هر روز یک حقه آن
 فلوس خیارشبه یا زرد درم داخل کرده صافی نموده
 یک مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده
 برایشانند بعد از نفع ماده با بار الاصول بارو +
 نفوق ابلج به نسخه رازی گفته که اسهال بطن باین
 نفوق در دوازده صغری اولی اولی در دوی اولی
 فصد با سلیق و حجامت سابق میباشد نافع صنعت
 آن پوست بلبله زرد آلودی سیاه ترندی از
 بخیسند شب صبح صافی نموده بجلاب سکری
 شیرین کرده بنوشند بفرمایند باید که درین نفوق
 وزن پوست بلبله زرد ترندی از هر یک درم
 و آلو بیست درم و جلاب سکری دو انیم باشد
 نفوق ابلج نافع از برای صغری صغری
 آن ابلج صغری منقوع آلودی در آب انار ترش
 آب انار شیرین مصورین یا حجامت زرد در دوازده
 به شب بلبله زرد و شش در آب را این آید پس
 صافی نموده باشد مانند

درم آن قوس مزاج است درم از آن بیست
 آسمانوی است و برومی ابریمون نامند و شیرینی
 مقلد سوسالی دان بیست سوسون کبود تری در جلی است
 که از سوسون بری نیز گویند بعضی گفته که مراد از سوسون
 تری سوسون زرد و لبوس است و ایرسا سوسون جلی
 گویند رنگ گل ایرسا مرکب ز بنفشه سفید و زرد
 است و بیج آن سخن در از بقدر آمانتی بر کرده
 دو درم گرم خشکیش کمتر است و لطیف و سخن و شهل
 با رصفر و مره سودا و لغم غلیظ است و جهت سینه
 و شش و نفوس در دیکه و سبز و زرد که از رودت
 بود و بین النفس بود اعیان و احتیاس طشت و استسقا
 و ترقان و لویا و غرق السار و امراض جسم و
 با سر که جهت گردیدن هوام دوم و سده سبب ز
 و با شرب جهت تنگ عضل مفید و یادمان آن
 جهت رفع بوسه نافع است و صفا و بطیوخ آن
 جهت در رحم و صلابت آن الفصام فم رحم در درام
 صلبه مرمنه و خنار و مزمل صداع و منوم است
 و طلاء آن با سر که جهت در دیکه و دهن سفید و کلف
 و زردی اش با غسل جهت اخراج جین و زردی
 جهت رو بایندن گوشت بر استخوان و التسمام
 زخمهای غائر و بدبوئی ناصور و با غسل صفا کردن
 آن جهت زخمهای غائر و جلوس و زردی است
 صلابت مقعد در امراض بارده و قنطاری طبع آن
 با سر که جهت نزلات بارده و دوی گوش و منصفه
 آن جهت در دندان و بدل رسا و رسا ایله
 ثلث در نش ماندریون است یا بسبب مثقال شیرین
 فقط شترش دو مثقال است و گویند منصفه
 به شش و صلابت است و امراض بواس صداع
 چون بیج سوسون آسمانی کوفی با و مخلوط بس که درون
 کل نمایند و صفا کنند بیست است از برای صداع
 طلاطلی در مجربات خود آورده که چون در سوسون
 را بگویند و آنرا افشرد هموطا آن نمایند سه روز
 متوالی قطع خشک میکند باذن الله تعالی اعطاء الذین

با سبب الفصام مع الیاء المتناهة الحما نیتة
 ایرسا کبیر سبب و سکون یا و متناهة الحما نیتة
 مملو فوج سین مملو الف الف لغت یونانی است

القراط گفته که خوردن ایرسا شکو میگردد اندوهن را
 ستم اند و با حس گفته که هرگاه آتشامیده شود از آن
 مقدار بپزند در با مار لعسل اسپهال بلغم غلیظ و مره
 سودا می کند و خواب می آورد و فرغ الاطفال می آید
 آتشامیدن طبع ایرسا اطفال را در دفع فرغ ایشان
 است و خواب و لیسان اسحق گفته که آتشامیدن
 آن نافع است از برای لیسان و البقراط و جالینوس
 گفته اند که آن می افزاید و حفظ و نافع است از برای
 لیسان سکه ایرسا خوردن آن نافع است از برای
 سکه تمیمی گفته که کل ایرسا نافع است از برای سکه چون
 ضماد کرده شود بر سره صرع آتشامیدن نافع است
 از برای صرع کفالج و استرخار البقراط گفته که نافع
 است از برای فالج شرابا این ماسویه گفته که اصل
 آن گل آن هرگاه آتشامیدن شوند با آب میباشد
 نافع از برای استرخار جالینوس گفته که ایرسا نافع است
 از برای فالج مخصوص درین آن + تشنج از خواص
 آن نفع است از برای تشنج جالینوس گفته که اصل
 سوسن آسمان کونی نافع است از برای تشنج خصوص
 ردغی که آنرا در آن بخت باشند و نیز گفته نافع است از
 برای تشنج خوردن حرم آن و همچنین آتشامیدن آب
 طبع آن و این صحاح ثبت گفته که چون آتشامیده شود
 اصل ایرسا شراب ریحانی نافع است از برای
 امتلانی و باقی گفته هرگاه طبع کرده شود با شراب و
 آتشامیده شود اصل ایرسا نافع است از برای تشنج و رخ
 آن گل آن هر دو نافع اند از برای تشنج در وقت گفته که
 چون اصل ایرسا کو بده در زیت و اصل کرده گرم
 نموده و ترنج با آن نافع است از برای تشنج و آتشامیدن
 ایرسا نافع است از برای تشنج امتلانی + احتلاج
 جالینوس گفته که آتشامیدن طبع اصل ایرسا نافع است
 از برای اختلاج + حدیثین نیز گفته که شراب ایرسا
 میکند خدر را رازی گفته که آتشامیدن هر یک از اصل
 ایرسا و برگ آن و گل آن نافع است از برای خدر
 رعنه آتشامیدن اصل ایرسا نافع است از برای خدر

در عشته که جوارش ایرسا تا لیف نیقولا در س منقول
 از قرآبا دین فندی صلح جلی حکیم با شی ابراهیم سلطان
 قیصر و م نافع از برای سرخه فریق الفسل ز اخلاط
 غلیظ در سینه و آلات نفس + صنعت آن نافع ایرسا
 هشت درم فودج خشک ز فودج خشک اصل
 السوسن ز هر یک ششدرم کثیر مغز بادام سبزین مغز
 بادام تلخ مویز منقعه آشتق روی دار چینی ز حبس نقل
 خراگه منقعه از روی از هر یک درم اصل کتخو ز هر یک
 از هر یک درم شکر سیلانی سفید صغلی بقدر کفایت
 بقوام آورده او دیر را بدستور مقرر بان بپزند و شربت
 بکشد نقل با حبت ایرسا متقیه بلغم از جمیع اعضا نماید
 خصوص از اعضا صدر و ریه و نافع است از
 برای صفت انفس بلغمی و سعال بلغمی + صنعت آن شحم
 حنظل ثلث درم و فارقون هشت سفید نیدرم السوسن
 فراسیون ز فودج خشک ز هر یک ثلث درم
 شحم انجیر ایرسا از هر یک نیدرم کوفته بخت با آب
 حب سازند جای یک شربت کامل است + فودج ایرسا
 نافع است از برای فساد مده و اجماع مار اصقتر
 در لطن که عبارت از استسقا زنی باشد و نافع است
 تا لیدن لطن را صنعت آن ایرسا بیست و چهار
 درم فلفل سیاه بیست و درم زنجبیل انجیر آن
 از هر یک دو ارده درم انیسون مصطلی رازیانه
 از هر یک چهار درم ناخواه تخم کرفس از هر یک
 هشت درم کوفته بخت لعسل بپزند و شربت از آن
 مقدار معقده که درین ایرسا تدعین باین دهن
 نافع است از برای صداع و سرکه بسبب رطوبت
 بورتی در دماغ باشد بعد از استنقاع غجب ایا راج
 و تخم رخ بان نافع است تشنج رطب امتلانی را و نیز
 تخم رخ بقدر طی فرا گرفته از دهن ایرسا با میوه نام
 زائل میکند خدر را و نیز نافع است از برای اختلاج
 و خدر آتشامیدن و تخم رخ بان و استنشاق بان
 خواب می آورد و خوابی نیکو و نیز سوط بان نافع است
 سحر غارین موستانج را و ایضا شربت آن

جست کشودن افواه عروق دو ایرسیر در دفع سمیت فطاد
 رخ و غیره و یک ادویه آن سسمل قوی و غرغره آن
 با مار لعسل همت خنوت قهقهه رده مفید صنعت آن
 مانند صنعت دهن انجیران است که ذکر یافت
 قرص ایرسا فالج و تشنج و عرق الساس را سود دارد و نقل
 سیر زله از محمد بن زکریا گفته که چون این قرص را
 منقول با سنجین بخورد سه روز متوالی صحت با صنعت
 آن ایرسا چهارم درم فلفل سبیل الطیب استنق
 از هر یک یکدرم استنق را در سرکه انگوری منحل کنند
 و باقی او دیر را کوفته بخت آن سرشته اقراس سازند
 شربت یکدرم تا یک انتقال با آنچه مناسب باشد
 قرص ایرسا بخت معتبر نافع از برای طحال و اورام کبد
 صنعت آن ایرسا چهار درم فلفل سفید استنق خضاره
 زرشک یونیدجینی از هر یک یکدرم تا یک انتقال نیم
 تخم خرفه نقشه مغز تخم کدو از هر یک یکدرم تا یک
 طباشیر سفید و در انتقال نیم اجزا را کوفته بخت بکلاب
 سرشته اقراس سازند در سایه خشک نمایند شربت
 یک انتقال در قرص ایرسا بخت شفقانی سیر زانم
 سازد صنعت آن ایرسا چهار درم فلفل سفید
 سبیل الطیب استنق از هر یک دو درم استنق را در سرکه
 انگوری منحل کنند و باقی او دیر را کوفته بخت بان
 بپزند و اقراس سازند شربت دو درم با سنجین
 درین گوید طبعی که این قرص را ساخت میگوید
 که من خوبی راسته در این قرص وادم لیل در آن
 سیر زانم و این سنج بخت محمد بن زکریا بر
 است الا آنکه آنچه اینجا یکدرم است در اینجا دو درم
 است لعوق ایرسا بود و سعال مزمن را که بار طوب
 باشد نافع است + صنعت آن ایرسا یک کوفته زدن
 خشک از هر یک بیست درم در سه رطل آب بپزند
 تا چون یک رطل با مانند صافی نموده با یک رطل کنند
 سفید بقوام آوردند هر صبح ده درم و شام ده درم لعوق نمایند
 کتاب البیاض الموحده
 باب البیاض مع الالف

باد زهر حیوانی لفتح بای موحده و اعلت و سکون دال
 جمله و فتح زای مجرید باوراسی مملد در آرد گاه حذف
 میکنند دال را و میگویند باز سرگفته اند اصل آن با کوب
 است کاف را بدال بدل کردند باز سرگشته و گاه
 یا را با فابدل میکنند فاد زهر میگویند که معرب با وز هر
 باشد گفته اند اصل آن باز زهر است که زای اول
 را بدال بدل کرده اند گاه دال را نیز حذف میمانند
 بقاری باز زهر بیای میگویند باز هر در لغت عجم
 یعنی واقع و مقادیم سم خنجره تریاق بونانی همین منی است
 و بنابرین بحسب لغت اطلاق با وز هر تریاق هر دو
 بر سر دای مفرد و مرکبی که مقادیم با سموم نماید
 میتوان کرد بلا شترک و لیکن بحسب اصطلاح اکثر
 از اطبا با وز هر سم دوانی است مفرد و مرکبی که از
 جود حیوانات و یا از معدون اخذ می نمایند مانند
 یا وز هر حیوانی و معدنی که با الحاق صفت و بالطبع بصورت نوزعی
 خود مراد است خنجره در روح و دل را از مضرت و ازیت
 سموم حاره و بارده محافظت می نمایند و تریاق اس
 هر کبی است مصنوعی که همین اثر خنجره مانند تریاق فاروق
 و فز و بطوس و آنچه قریب باین هر دو باشد در
 خواص و فوائد کوره و بر دوی مفردیه نباتیه نافه
 و اموارند کوره را تر یا قبه نامند و بعضی از اطبا لفظ تریاق
 را از ترکیبات بر غیر تریاق فاروق و لفظ فاد زهر را از
 مفردات بر غیر فاد زهر حیوانی و معدنی اطلاق نمی
 نمایند و این دو اسم را مخصوص باین دو دوا میدهند
 و پس آن سنگی است که در شیردان اکثر حیوانات
 مثل بز کوبی و گاه کوبی و میمون یافت میشود و بعضی گفته
 اند در زهره آن تکون مییابد اصل آن است که
 متصل بزهره آن تکون مییابد بهترین آن حجر آیس
 است و چون مطلق ذکر کرده شود مراد همین است که شتر
 جان بار دوه بز کوبی که در کوههای شبانکاره فارس
 میزند تکون یابد آن با شکل مختلفه مییابد طولانی
 و بیضی و گرد و پهن زیر که هر چه منقده بسته شود
 لیکن شکل میگرد و آنچه سبب مخلصه منقده شده باشد

طولانی یا سنگی میباشند و این هر دو بسیار خوب دآن
 خوب و یا تخم مخلصه را مغز فاد زهر مینامند چه
 مشهور است که غذای آن بز نام است و بعد از
 خوردن بار و احساس سمیت آن مشغول بخوردن
 علف مخلصه که تریاق آن است دوران کوهستان
 بسیار است میگرد و باین سبب این دو در جود
 آن تکون میشود و این هر دو شکل فاد زهر را فاد زهر
 گیاهی نامند و این آن اکثر اوقات آن است
 که لشمی است یعنی بر لشم منقده شده و در جود آن
 لشم میباشند پس اگر لشم جود آن کم است چون
 در آب اندازند لشمین میگرد و اگر زیاد است
 بز دوی آب می آید و مقدار این فاد زهر از ربع
 مثقال تا سه مثقال دیده شده بطول نیم بند انگشت
 و بحسب ناست آن و تا بطول یک انگشت خنجره و بر جرم
 آن بقدر بلوطی متوسط نیز میگویند که از علامات
 آن حیوان است که همیشه یکدیگر را از میان بزها
 در آن کوه میگرد و لاغر لیکن قوی و زور آور میباشند
 و نیز نوعی از فاد زهر حیوانی میباشند که آن را حجر الابل
 میگویند و جود گاو کوبی است تکون میگرد
 آن جمع گفته در دال آن گاو میباشند و آن گاو
 بقوت جذب نفس بار و افی و افی را از سوراخ
 بیرون میکشد و غذای خود میسازد و بعد از احساس
 سمیت آن هر چیزی که در دفع سمیت آن میکند و موت
 نجات او است با نام الهی میخورد و بدین سبب این
 دو در جود آن تکون میگرد و این بهترین انواع
 فاد زهر حیوانی و موافق جمع از جیه است اگر شخصی
 هر روز بقدر نیم دانگ ازان را با آب بر سنگ
 ساییده بخورد مقادیم با جمع سموم می کشد و از
 مضرت آنها ایمن میگردد و اگر چه در بدن آن شخص
 و غده خلط غالب نیز باشد و خنجره در تریاق فاروق
 غیر و بطوس شرط است که بدن باید نقره پاک
 باشد درین نیست لیکن در کمال امتلا شنااید
 خوب نباشد و احتیاط ضرور است و وزن این دوا

تا بیست مثقال دیده شده و جمیع اجزای با وز هر حیوان
 دو طبقات و پردها میباشند که بر تو مانند سیاه و گاه
 است که طبقه بلغمی ازان صمیم تر از دیگر طبقات
 و در ابتدا تکون بتدریج طبقات آن یکدیگر میگری
 منقده میگردد و تا تمام و کامل می گردد بعد از اتمام
 میگویند که اگر آنرا از جود آن حیوان برینا و ترا
 اگر در شکم آن حیوان بسم میرسد که بمرد ایام آن
 با وز هر را میخورد و با خود بخورد بسبب گرمی و جدت منخل
 می گردد و بعضی اوقات بافته اند با وز هر را که بعضی
 ازان را گرم خورده و یا منخل شده بود و گفته اند
 که در حین بر آوردن آن را از شکم آن حیوان
 بخایت نرم می باشد و بعد از رسیدن هوا که خارج
 بآن دسر و دشمن صلابت و جرمیت بهم میرساند
 لهذا بخورد و بر آوردن در حین گرمی و نرمی فی الفور
 در دهن می اندازند و تقاضای زبان بهر شکلی که میخواهند
 میسازند و حفظ در دهان نگاه می دارند پس هر دو
 می آورند و بدین سبب سطح ظاهر آن بر افق

و اس میباشند
 فصل در بیان کیفیت پیدا شدن فاد
 زهر و ولایت فارس

بدانکه صاحب تاریخ انکلاسی سخی اصله الجواهره ملا احمد
 تنوی نوشته که از جمله اتفاقات عجیبه پیدا شدن
 با وز هر است در ولایت فارس و کیفیت ظهور آن
 را در کتب معتبره حکما چنین آورده اند که در ایام
 حکومت ملک خورم زار که یکی از اجداد امین سفلیان
 بود خنجره نام مردی که بصلاح و صدق دوران
 زبان استهوار است و اوقات او از صید سمیت
 یعنی او بیاز صحرای آوردن و شناختن آن میگفت
 و او هر روز لاهی با ای ولایت فارس و کوههای
 آن دیار میرفت و او دیده و حقا قیز جمع میکرد و بشتر
 می آورد و یک نظرش بر گوزن کوهی افتاد
 که بقله کوه ایستاده و زیاد می کرد و گاه در دست
 و گاه در زین خود را بر زمین میرود و حرکات عجیبت او

اوضاع غریبه از قیام مشاهده نمودند که در آنجا
 جست و خیز بجانب سلمان نگاه می کرد و از روی
 نشاط و خوشحالی او از غیر مکر می کرد آنقصه چون خوش
 این حالت از آن گوزن دید حریره خود را برداشته
 از زمین نگاه متوجه او شده تا آنکه خود را به نزدیک او
 رسانید آنگاه حربه بر دزد که از تله کوه با این افتاد
 با خوش و سعادت خود را با او رسانیده و بخش نمود
 و در آنجا فریاد دید که سرفعی بزرگ در دهن او است
 که نم چاییده در دهن او مانده اخنوش چون آن را
 مشاهده کرد تعجب و زیاده شد در حال شکم آن را
 بشکافت که حقیقت حال اطلاع یابد چون رود پا
 از ملاحظه نمود از زردی که بزبان فارسی آن را
 هزار خانه گویند تنگی پس هموار یافت آن سنگ
 را بر چوب زر شک ننهاد و بخدمت ملک خورم زاه
 آمد و آنچه از احوال گوزن مشاهده نموده بود بخدمت
 رسانید ملک خورم زاد حکیم از ناسیوس را که از اجداد
 امام القراط از ملانده حکیم البرقلید صاحب
 تریاق صغیر و برادر زاده او بود و در مملکت فارس
 منصب وزارت ملک خورم زاه چنانچه رسم آن
 زمان بود که فر حکیم را وزارت میدادند با و تعلیق
 داشت طلب نموده آنچه از اخنوش صید لای شینده
 با و تقریر کرد حکیم بعد از سلسله خسته تامل کرده روی
 با اخنوش آورد و گفت ای اخنوش آیا دهن آن
 گوزن هیچ کف داشت با و اخنوش گفت در پیش
 کف بسیار داشت حکیم پرسید که در دندان هیچ درمی
 با چراست بود یا نه گفت در ظرف دندان و کوه پس
 رنگ بود ظاهر اجیان می نمود که پوست از آن موضع
 کنده اند حکیم چون این علامت از اخنوش شنید
 متوجه ملک شده بعد از ادا سے دعا و ثنا که در آن
 زمان در بلاد وقت عرض مهمات بسطاطین میگردد
 گفت ایها الملک خوراک این گوزن انعی است و
 مردم او چنانکه اخنوش میگردد که سبز رنگ است و
 همیشه دهن او کف می کند و در رود های سرد و سنگ

اینچنین متولد میشود که از آن تریاق جمع زرد با است
 و دیگر خاصیت زهر بلبل دارد که ذره از آن
 قاتل است پس ملک تبسم کرده گفت ایها
 الحکیم اکنون این را تجربه باید کرد حکیم گفت کسی
 را که قتل بر او واجب شده باشد حاضر کنند تا این را
 تجربه کنم ملک فرمود تا از بید بخانه هفت بستند
 حاضر ساختند آن جامعه چون بخدمت حاضر شدند
 ملک از ایشان پرسید که آیا درایت آباد و با و با بل
 شما واجب است یا نه ایشان گفتند بمقتضای
 ضرورت قتل واجب شده اکنون ملک گفت اکنون
 مرا شکی نیست بخدمت میان زهر و تریاق آنرا بر آن
 امتحان بشما میدهم اگر زهر بود باشد شما بسیار است
 خود رسیده از عقوبت خودی خلاص میشود و اگر
 تریاق است شما را شایع بدنی بسیار حاصل خواهد شد
 و بعد از آن آزاد خواهید شد ایشان با یکدیگر مصاحبت
 کرده قبول آن کردند حکیم آن سنگ را وزن نمود چهارم
 بود و بسویه میان هفت نفر قسمت نمود و ایشان را در
 حضور ملک خورم و جماعه بر ایشان موکل حجت
 که تا پنج روز ایشان را نگاه دارند که حقیقت حال
 مشخص شود اتفاقاً وقتیکه ایشان از مجلس ملک
 بیرون میرفتند یکی از ایشان نارنجی از دست
 شخصی گرفته آب آن را تمام بکبک و هفت است
 دیگر بالاس آن میخ نخوردند و بعد از پنج روز
 ایشان را طلب فرشته حکیم را فرمود که از احوال
 تحقیق نماید که هر یک را بعد از خوردن آن سنگ
 چه حالت ساختند یکی از ایشان گفت که در
 یک سال بود که مرا حقیقتان حادث شده بود
 و آنچنان شدت داشت که من بملکت خود را
 بودم اکنون مجبور خوردن این سنگ آن مرض
 با کبک از من زایل شده دیگر گفت مراد دوسر
 قدیم بود و هیچ لحظه هیچ نمی بود که از دهن آن
 لایم نماند الحال بعد از تناول آن سنگ بیکت
 آن در دهن من از من زایل شد هیچ اثری از د

درین پنج روز خود دنیا تم ستوی گفت که حشمت
 من بسیار ضعیف داشت اکنون بخوردن آن
 در باصره من قوت عظیم پیدا شده که در جوانی نیز آن
 حالت را در باصره خود نمیدانم چهارمی گفت که مراد
 معده در دو معده و ذرت می خورد و در دهن آن در
 معده من آن مرض من بضمیت تبدیل گشت پنج
 گفت مدت مدید بود که از در زانوینا لیدم اکنون با کبک
 آن سرد از من مفارقت نمود ششمی گفت مراد بوسه بود
 الحال آن لایم با کبک زایل گشت و در بدن من نشانی
 پیدا شده منجمی گفت که مدت مدید بود که بر ساقین من
 که قروح خبیثه پیدا شده بود که همیشه صید و در چوب
 متعفن از آن جاری بود اکنون همه رو بخفتی آورد
 بصحت تبدیل و مندل شد رنگ پوست اصلی در
 ظاهر مشهود شد هفتمی گفت که مراد مدت مدید در دهن بود که
 همیشه من از شدت آن میتا لیدم از خوردن آن
 سنگ اکنون شدت آن منبت شد حکیم گفت تو هر چه
 از خوردن آن سنگ خورده بودی گفت آنرا آب
 یک نارنج را تمام بکبک بودم حکم فرمود که این شدت
 رو بلبیل آب نارنج است نقل آن سنگ چرا
 که ترشی نارنج با رو دمالس است و بر دست مستلزم
 جمع و قبض است چنانچه پوست موجب مساک و حفظ
 و این هر دو صفت مانع اند از انتشار حار است این
 جرد و ظهور آثار آن دلنا بود از آن حکما با کبک منع
 از خوردن ترشی فرموده اند و همچنین در سردی
 ذوالخیمه مثل زهر و تریاق قاروق و غیر اینها
 بجز زهر هیچ قسم ترشی فرموده اند اما وجه تشبیه این
 سنگ بنا بر زهر گفته اند آن است که چون آن شحم
 شسته که نارنج میکند بود بخانه خود رفت در سردی
 بمرتب شد او یافت که ظلمت بر چشمهای او ستولی
 لشت بسیارین آن شخص روی کمال صطار و
 مسکری بر دستها ملک مد فریاد کرد و در بازار
 برهنه چون آواز بلبلش ملک سید فرمود که نام آن سنگ
 باز بر فریاد او بگفت استحال باز بر فریاد زهر کردید

فصل در بیان جودت و رادرت با ذر سر
 بدانکه بهترین انواع با ذر سر که اکثر استعمال در معالجات است
 است و خطبتهای شایسته آن است که رنگ آن زردی با ماشی مایل
 بسیار و چشم در آن باشد یعنی در گوشه آن مانند چشم
 وضعی در خنده بود چنانکه دلالت بر صفای جوهر آن
 می کند و این وصف هر چند بلوطی شکل و بزرگتر باشد
 بهتر است و امتحان خوبی آن آنست که با شکر بر روی
 شکر بسایند اگر رنگ آن سرخ برآید و یا سرخ را بچهر
 سازد خوب است و اگر زرد یا سرخ بسیار تیره برآید
 بد است و دیگر آنکه با خاکه و یا آبک خندان کف دست
 خوب کند اگر رنگش کتر یا آبک را بر سر با لیبسی نماید
 خوب است و الا فلا و امتحان اصلی از مضمونی آن است
 که سوزن مینی را با تنش نماید و در آن فرو برند
 اگر بید سوزی و اندک زرد در دور و زرد از آن
 برآید و سوزن زرد در دور اصلی و اگر با سانی زرد در دور
 دور و سیاه از آن برآید و سوزن سیاه گردد
 جعلی و مضمونی است زیرا که شنیده شده که از صبر
 دور ایست و یک فاد زهره میازند بسیار رنگ تیره
 با صلی که بخت رویت بر اکثر خدای اطمان شده میگردد

فصل در بیان مزاج و کیفیت با ذر سر خورش
 شایسته آن و مقدار شربت و بدل آن
 بدانکه وجود آن گرم و در سوم و خشک و در دوم
 است در جمیع احوال و انواع سموم حاره و باره و تیار
 و جوانه و سوزنه مفید است چه اثر آن چنانچه ذکر است
 در طبیعت و مزاج است بلکه تجار صید و صید و صید
 و با بطبع دفع حضرت سموم از اعضای سرد و سائر
 بدن بسیار تقویت آنها میکند و جهت تقویت
 حرارت خیزی بهای نافع و لیکن محرور بلوطی و تیار
 مفرد و خرق خون و دورت التهای اسهال موسی است
 و محلل درام باره ساییده آن تهنائی دیا با آب
 شیر تازه جهت درام حاره و با کلاب جهت طالعون

و به تنهایی نیز با شرب جهت گرم کردن موام و با آب
 ریجان جهت گرم کردن زنبور همچنین با شرب و به تنهایی
 نیز بر وضعی که ماریا افعی و یا جانوزان سمی گزیده
 باشند باعث تسکین درد و وضع آن است در عشت
 و نجاست او از هلاکت مالیدن و خوراندن آن هر دو
 صاحب کنش لقرطی در کنش خود آورده که زنبور
 گزیده را دیدم که موضع نیش آن درم کرده بود و سرخ
 شده و از درد بمقره آرام بود قدری فاد زهر با آب
 سوده بر موضع آن مالیدند سرخ از این دو امر سرد
 می ایستاد و رنگ اصلی مایل میگردد و درم آن خفیف
 می یافت و تم او نقل کرده که شخصی را مار گزیده و
 تریاق حاضر نبود و حجر التمس را با شرب سوده بدو دادند
 و قدر کثیر زهر بالا می خورد اینند بدن او آبله کرد
 از هلاکت نجات یافت و نیز گفته اند که از خواص او
 آن است که چون بر محل گزیدن مار بماند از زهر آن
 موضع محکم می گسند تا زهر تمام نکشد جدا نمیکردند
 اگر شخصی را زهر خورانیده باشند و همان لحظه فاد زهر
 آرموده را در باون با نگاه دارند نفع تمام می بخشد اگر
 چند عدد فاد زهر موصوف در کاسه چینی گذارند
 بر بالای کاسه شیره بد و شند زمانی توقف کنند که شیره توت
 و کیفیت فاد زهر را بگیرد و آن شیره را بخوردون سموم
 دهند بعد خوردن آن شیره را می کرده از ضرر آن سم
 ایمن می گردد و گفته اند چون بسایند آرد بر موضع
 جراحت هوام و غیر آن باشند زهر را جذب نموده
 بهتر شرح دفع یکنماید باعث التمام آن میگردند
 نیز از فوائد آن اتعاش و زیاد نمودن حرارت
 خیزی و تقویت قلب و عواس و شایع و می فلتت قو
 برتی و لفریح و نشاط و از آن هم است و قدر شربت
 آن زبک قیر اطمانا و تیرا و در بعضی احوال
 مصیحات تا سه قیرات نیز بخورد فرموده اند و زیاد
 از آن کشت و بدل آن بوزن آن حجر لالیل و اگر
 نباشد فاد زهر معنی نوع اعلی و یا زهر دصاف
 شفاف کشته و یا زهر ج است

فصل در بیان دستور رادرت خوردن
 دستور خوردن آن در اول فصل بهار زرد است
 هواد است و لیل بنار اگر کسی از اصحاب براس
 حفظ صحت مزاج و تقویت قوی دارد و در حرارت
 غریزی چهار قیرط آنرا بر روی سنگ سماق بسازد
 نرم سوده بخورد تمام سال مزاج و نشات و قوت و کفایت
 خود مشاهده می نماید بدن شاد و طبعی آنکه مزاج و حسن
 او مقصود باشد یعنی در سن شباب و مجرد المزاج نباشد
 چه بواسطه زیادتی حرارت آن هر دو را مضر است
 چنانچه ذکر یافت دیگر آنکه در زمان گرما گرم و سرد
 سرد نباشد دیگر آنکه قبل از شروع آن مقصود مسهل خفیفه
 میل نمایند تا ترقیه بدن فی الجمله حاصل گردد و دیگر آنکه
 بر سوزن احتیاجات و بلنات و آب سرد و تقویت
 اطعمه خفیفه و مفسدات معده و حرکات خفیفه و اعراض
 نفسانیه جمیع و غم و اجتناب لازم دانند و اطلاق ایام
 بر سوزن قبل از شروع ده روز بعد از فراغ نیست و در
 است دیگر آنکه در روز خوردن فاد زهر بدن را با سیاه
 نرم و نازک پاکیزه و معطر فرین و طبعی سازند و طبیعت
 خوشحال و شگفته دارند و غم دارند و را بخوردند
 و اگر سوزن در جهت قین و عملات و لگنتا ماند فاد زهر
 شیرین کلام و مطربان خوش الحان مجلس نمایند و طعمه
 لطیفه خفیفه مسهل نمایند و دیگر آنکه رسال اول خوردن
 این دو باشد یکد انگ آنرا بگیرند و سنگ سماق بسیار
 نرم سوده با شیره نبات سفید سرشته شده نموده
 در سرد زنا شاهرود یک تخته را چسب ساخته فرودند
 و قسمی که بیدند آنها ز سوده از عقب آن فغانی برآید
 کلاب بنوشند و بعد از آن احتیاطا جهت سرخ
 فاد زهر است آن بدندانها چنانچه بعضی گمان برده
 اند که ضرر است بدندانها و چندان اصلی ندارد و سوزن
 یا آب شیر تازه مضمضه نمایند و اگر درین ایام
 در قیل و سکه و زاج از آن غذا را منحصر بخورد آب
 گوشت جو آن مرغ و زغال فریه و بره شیر است
 با سیل و در چینی در نقل از کباب کباب کباب و در

و مانند اینها تناول نمایند هر وقت از روز که گرم شود
 نشوند و شب شربت نبات با گلاب عرق بید مشک
 بنوشند و ما شربت معمول از شربت صندل و یا
 شربت گاوزبان ساده یا عجبی یا شربت ابریشم
 بدستور ساده یا عجبی یا معمول بحسب مزاج و اقتضای
 وقت با گلاب و بید مشک و یا با یکی از عرقها
 مناسبه و با شربت مناسبه دیگر که تخم بالنگویا
 و تخم شک بران پاستیده و از عویات حلوائی یا قوی
 و سیب و به شیرین و سبزی باره غن بادام و یا شکر
 نبات داندک گلاب و از تنقلات شکر نیرو لقل
 بادام و صیل و قرص عنبر و پیسته بادام و مانند اینها
 نگار دارند اگر سال دوم باشد دودانگ و اگر
 سال سوم باشد بمزاج موافقت کرده در حرارت
 بر مزاج غالب نباشد نیم مثقال و الا بقدر برداشت
 طبیعت و مزاج و سن عادت و دیگر آنکه در آن ایام
 بجمام نبردند زیرا که حرارت در طوبت تمام فاذر هر را
 بعرق وضع می نمایند و دیگر آنکه اگر درین ایام تقییل غذا
 نمایند آن مقدار که تخمه و فاساد و هضم عارض نگردد بهتر
 است و بعضی مردم شش قراط از ابروسنگ سماق
 نرم سوخته سوخته نموده هر سه حصه را یک روز با گلاب
 آیمخته قلی را در دهان گرفته بدم فرد میکشند قسمی که
 بدندانها نرسد از عقب آن شربت نبات و گلاب
 می آشناند بر بالا کوشش نرم از پهلوی پهلوی میگرددند
 و اندک راه می روند که حرارت افی آنجه انتقاشی باید
 و بعد از دو ساعت یا سه وقت که خوب گرم شده نشوند
 طعام لطیف خفیف مثل نخود آب مذکور مثال آن
 به تقییل میل نمایند و اگر به تمنای سخاوتند یا این
 ادویه که چشم محمد با شرم طرانی در رساله جد و ارفا و
 زهره خود نوشته اند ترکیب نموده تناول نمایند نیز خوب
 است و آن این است که بگریز طباشیر سفید در آورید
 تا سفید از هر یک کیمشقال عینر اشهب یکد انگ مثقال
 مشک خالص پنج انگ مثقال یا قوت قلی فاذر هر
 صغیر از هر یک نیم مثقال ورق طلا محلول ده عدد

ورق نقره محلول با نروده عید و جواهر فاذر هر را رنگ
 سماق نیکو صلابه نموده باقی ادویه را نرم کوفته
 بجنه مجموع را با بشیره نبات سرشته خوب بسته
 سه حصه نموده هر حصه را یک روز با نبات فرود برند
 اگر کسی در سن کولت و ضعف مزاج شش قراط
 آن را بدستور مسطور مفرد یا مرکب در اول فصل بهار یا
 اول فصل خریف بخورد بسیار مفید و سودمند است
 دستوریکه آن زعفران یک قلی فرموده اند که ازین
 بنده حقیقه محمد با شرم العلوی منی طبیب مجتهد الملوک است
 و در افزون باره روز اول تحویل محل تا سه قراط
 بمشایخ می خورند این است فاذر هر حیوانی صغیر تا
 بچوب نیم درم و در سفید زرد اعلی ابریشم مفرغ
 صندل سفید گل اعتانی ورق نقره از هر یک یک درم
 ورق طلا یکد انگ صمغ عربی دودانگ سوخته گلاب
 سرشته حب سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه را
 بخورند و دستوریکه قلی فرموده اند که حضرت استاد
 اطباء و قدوة الحکما سید سنده الدماجد حقیقه قدس سره
 فرارده اند این است که بگریز عینر اشهب مویز
 و ارباجردی از هر یک یک تخم مصطکی رومی یکد انگ
 همه را در فنجان صنی کرده روغن مغز پیسته داخل کرده
 در ظرف مس کوبن گلاب که بر سه آتش بگذارتند
 و سه بایه در آن گذاشته فنجان را بر دوسه سه بایه
 سهند و گلاب را بسجوشانند تا اجز اول شود پس
 با دزهر حیوانی مجرب سه قراط مشک خالص یک قسط
 قرفل دار فلفل و اجینی عود هندی جوز بواجو
 الصیاب و سنج عقربی زنجبیل جد و از خطای صغیر
 مصری از هر یک یکد انگ مثقال صیرغنی کوفته
 بجنه بان سرشته خوب سازند و سه حصه نموده هر
 روز یک حصه آن را فرود برند و از عقب آن نبات
 سفید خردم تخم بالنگویا یک درم گلاب عسق
 گاوزبان از هر یک ده درم شربت نموده بنوشند
 و دستور دیگر از برای خوردن فاذر هر حیوانی منقول
 از خط استاد الفیلا و الا طباشیر ابوطالب قلی نموده

اند که گمان این است که از مالین مغزی الیه است
 و دستور خوبی است و از اکثر نسخهها بهتر است صفت
 آن با دزهر حیوانی نیمد انگ عینر اشهب یکد انگ
 نیم درم و در سفید یکد انگ کرباسه شیمی لبه محرق
 منقول از هر یک نیم مثقال ورق طلا سه عدد ورق
 نقره پنج عدد صندل سفید کیمشقال مویزانی و الا
 یکد انگ زعفران دودانگ صمغ عربی دودانگ
 را صلابه کرده مویزانی را بر دهن بسته مجموع را بشیره
 نبات لبقوام آورده سرشته سه حصه نمایند هر روز یک
 حصه را در سه روز متوالی فرود برند از شیرینی و ترشی
 و ماست و پنیر سبزیها اجتناب نمایند و اگر یکد انگ
 جد و از خطای مجرب و نیمد انگ جندبید ستر سوخته
 اضافه نمایند بهتر است بحسب فاذر هر حیوانی مرکب
 حییات دبایه و امراض مزمنه و حاده در گذریدن
 جانوران سعی را تریاق اکبر است و مخزج اخلاط
 فاسده بدنی و مقوی بدن است و مقدار شربت
 آن دو درم است منقول از مرکبات صلح صغیر
 ابراهیم سلطان قیصر دوم + دستور خوردن با دزهر حیوانی
 از حکیم عماد الدین محمود شیرازی با صفت آن
 با دزهر حیوانی فرودارید تا سفید یا قوت سامانی از هر یک
 یک مثقال طباشیر سفید نیم مثقال عینر اشهب مشک
 قلی از هر یک نیمد انگ صندل سفید چهار دانگ
 نیم عود قماری خام چهار دانگ مصطکی رومی دودانگ
 ورق نقره پنجاه عدد ورق طلا بیست عدد فاذر هر
 یا قوت و مر و اید ابروسنگ سماق صلابه کرده ورق
 طلا ورق نقره راحل نموده باقی ادویه را کوفته بجنه
 یا بشیره غناب لبرشند و خوب سازند و سه حصه
 کرده هر روز یک حصه را تناول کنند و اول تحویل
 فرود برند و قبل از خوردن فاذر هر سه روز پیمیز کنند
 از لبنیات و ترشیا و اغذیه یاری و از مجامعت و
 غذا نخورد آب و قلیه و کباب و اشربه شربت فواکه
 شیرین و شربت گاوزبان و تخم بالنگویا گلاب
 و عرق بید مشک عرق گاوزبان و نبات مناسب

میفرمایند که این مقدار که حکیم عماد الدین محمود مقرر کرده اند از برای خوردن هر روز میباشند اسم قابل نیز که مقدار شربت از بازر هر حیوانی بقول جمع تحقیقین و متاخرین مقدار یک قیراط است و مقداری که حکیم مقرر کرده اند هر روز دو دانگ بخوردن می آید و این بنده حقیقیدر شخصی را که سنش از شصت سال میگذرد از خوردن بود و مزاجش سرد و بلغمی و باین دستور این جب را خورد پس تمام بدنش سیاه شده و هلاک گردید و از نو آب سیرالامرا بهادرد و الفقار خان سیرالامرا یک بنده سندان مسموغ شده گفت که من نیز شخصی را دیدم که باین دستور بازر خورد در روز دوم تب محرقه آرزو عارض گردید و روز چهارم هلاک شد پس بقیراطها را میخورد و واجب دانست تا دیگر کسی عمل بآن نماند و دستور دیگر از حکیم عماد الدین محمود که بسیار خوب است بصنعت آن بازر هر حیوانی نیم مثقال یا قوت ربانی لعل بدخشی خود میدهند که از هر یک نیم دانگ از بر جدا عملی یک دانگ مشک خالص غلبه اشبه مصطلک از هر یک یک جو درق طلا دو عدد درق نقره چهار عدد عملی لکاب سرشته خوب سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه را فرود برند و از عقب آن کلاب سیاه بنوشند و غذا نخورد گوشت جوان مرغ یا بقره مرغی و در این که در آن داخل کرده باشند تناول نمایند و آخر روز شربت نبات سفید نخود تخم بالنگو یک درم کلاب ده درم بنوشند و قلعی نموده اند که این نسخه خوب است بشرط آنکه وزن بازر هر حیوانی باشد سه دستور دیگر که بهترین دستورات متاخرین است چه آن دستورات دیگر در اکثر از جنس خرد عظیم دارد و این سبب آنکه وزن بازر هر حیوانی است با آنچه متقدمین قرار داده اند در آن دستورات دیگر را ندارد و بصنعت آن بازر هر حیوانی طبعها نامی یک دانگ شغال صیرنی طباشیر سفید عنبر اشبه از هر یک دو دانگ مرادار ناسفته مشک بتنی مصطلکی رودی از هر یک نیم دانگ صندل سفید عود سندی خام از هر یک یک دانگ درق نقره دو مثقال ادویه راصلایه نموده یا بشرب نبات یا شراب فواکه شیرین یا شراب گاوزبان یا شراب ابریشم دو وزن ادویه سرشته پنج حصه نموده هر روز یک حصه را بخورند و دستور دیگر بازر هر حیوانی طباشیر سفید از هر یک نیم مثقال عنبر اشبه مشک بتنی صندل سفید عود سندی خام از هر یک نیم دانگ

مصلک رودی یک دانگ مرادار ناسفته یا قوت ربانی از هر یک یک مثقال درق طلا بیست عدد درق نقره بیست عدد ادویه راصلایه مستور مقرر صلایه کرده یا بشرب نبات سرشته خوب سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه را فرود برند و از عقب آن کلاب سیاه بنوشند و غذا نخورد گوشت جوان مرغ یا بقره مرغی و در این که در آن داخل کرده باشند تناول نمایند و آخر روز شربت نبات سفید نخود تخم بالنگو یک درم کلاب ده درم بنوشند و قلعی نموده اند که این نسخه خوب است بشرط آنکه وزن بازر هر حیوانی باشد سه دستور دیگر که بهترین دستورات متاخرین است چه آن دستورات دیگر در اکثر از جنس خرد عظیم دارد و این سبب آنکه وزن بازر هر حیوانی است با آنچه متقدمین قرار داده اند در آن دستورات دیگر را ندارد و بصنعت آن بازر هر حیوانی طبعها نامی یک دانگ شغال صیرنی طباشیر سفید عنبر اشبه از هر یک دو دانگ مرادار ناسفته مشک بتنی مصطلکی رودی از هر یک نیم دانگ صندل سفید عود سندی خام از هر یک یک دانگ درق نقره دو مثقال ادویه راصلایه نموده یا بشرب نبات یا شراب فواکه شیرین یا شراب گاوزبان یا شراب ابریشم دو وزن ادویه سرشته پنج حصه نموده هر روز یک حصه را بخورند و دستور دیگر بازر هر حیوانی طباشیر سفید از هر یک نیم مثقال عنبر اشبه مشک بتنی صندل سفید عود سندی خام از هر یک نیم دانگ

مصلک رودی یک دانگ مرادار ناسفته یا قوت ربانی از هر یک یک مثقال درق طلا بیست عدد درق نقره بیست عدد ادویه راصلایه مستور مقرر صلایه کرده یا بشرب نبات سرشته خوب سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه را فرود برند و از عقب آن کلاب سیاه بنوشند و غذا نخورد گوشت جوان مرغ یا بقره مرغی و در این که در آن داخل کرده باشند تناول نمایند و آخر روز شربت نبات سفید نخود تخم بالنگو یک درم کلاب ده درم بنوشند و قلعی نموده اند که این نسخه خوب است بشرط آنکه وزن بازر هر حیوانی باشد سه دستور دیگر که بهترین دستورات متاخرین است چه آن دستورات دیگر در اکثر از جنس خرد عظیم دارد و این سبب آنکه وزن بازر هر حیوانی است با آنچه متقدمین قرار داده اند در آن دستورات دیگر را ندارد و بصنعت آن بازر هر حیوانی طبعها نامی یک دانگ شغال صیرنی طباشیر سفید عنبر اشبه از هر یک دو دانگ مرادار ناسفته مشک بتنی مصطلکی رودی از هر یک نیم دانگ صندل سفید عود سندی خام از هر یک یک دانگ درق نقره دو مثقال ادویه راصلایه نموده یا بشرب نبات یا شراب فواکه شیرین یا شراب گاوزبان یا شراب ابریشم دو وزن ادویه سرشته پنج حصه نموده هر روز یک حصه را بخورند و دستور دیگر بازر هر حیوانی طباشیر سفید از هر یک نیم مثقال عنبر اشبه مشک بتنی صندل سفید عود سندی خام از هر یک نیم دانگ

با در هر حیوانی از هر یک یکد انگ هم تا دود انگ
 زعفران یکد انگ صمغ عربی دود انگ اجزا اصلایه
 نموده با تخیر نبات سرشته بوق نقره پیچد و ورق
 طلا سه عدد آوده کرده چسبخته سه قسم نموده هر روز
 قسمی را فرود برند اگر مزاج بسیار سرد باشد مویسائی
 دارا بخوردی و جدا در چند ستر داخل میتوان کرد
 و آنرا ستور اتیکه میرزا محقق قاضی در رساله فادزهریه
 خود که منتخب زرسا که حکیم سالک لیدین بر روی نموده
 از آنجمله یکی آن است که گفته اند که بهتر آن است که
 با در هر راجی از کفجایم چیز که استعمال کنند اگر چه
 داخل نمایند یا بد کنی آنچه مناسب است با در هر
 داشته باشد جهت آنکه با در هر را تاثیر اوراید آن انسان
 بجا صحت است و تاثیر بعضی ادویه دیگر در حقیقت
 کیفیت مزاج است اگر با هم ضم کنند باید که نفع
 بزاج هر کس را ملاحظه نمایند از جمله مختصریات
 ایشان این ترکیب است که بحیث صاحب مفصل
 ترتیب داده اند که صنعت آن سورنجان مصری و
 منقال بوزیدان مصطکی جوز بوم و ارید یا سفید از
 هر یک یک منقال با در هر حیوانی چهار دود انگ ورق
 طلا ورق نقره مخلوین از هر یک یک است عدد
 عنبر اشب مشک خالص صندل سفید کبرای سمعی
 از هر یک نیم منقال عدد ادویه دوازده است وزن
 آن هشت منقال چهار دود انگ کوفته بخت با در هر
 و در او در سنگ سماق صلیبه کرده بشیر نبات
 بشیر و چهار حصه کنند و در وقت دخول شمس محمل
 و چهار روز ناشتا بخورند و بعد از دو ساعت شترتج از
 نبات و گلاب عرق بد مشک تخم بالنگو بنوشند غذا
 نخورد آب جوان مرغ یا گوشتت بره یا زیره و زعفران
 و در اینجینی مثل نمایند که نفع بکبریت تقویت باه
 و ضعف قلب مرطوب مزاجان ترتیب داده اند
 صنعت آن با در هر حیوانی عنبر اشب مشک خالص
 از هر یک نیم منقال قوی نعیمی مرادید یا سفید
 نصیه التعلب مصطکی صندل سفید مقاصری خود قمار

از هر یک یک منقال ورق طلا دود ورق نقره
 است عدد اجزا را مجتمع ساخته علی الرسم در شربت
 گا و زبان سرشته چهار حصه نموده در چهار صبل بطریق
 مذکور بنوشند و در آن ایام شکر طلا و جنیا بلا دود
 یک جوان مرغ و کبوتر بچه میل کنند و از شربت
 شربت صندل و گا و زبان غیره و شربت سیدب
 و اشمال آن در اشکلات شکر صندلی و شکر پیر و
 نقل سیسته و مشکونی که مناسب دانند و ادویه با
 شربت دوازده است که نفع دیگر که در شربت باه
 و قوت شمولی بنظر است که صنعت آن با در هر
 حیوانی مرادید یا سفید از هر یک نیم منقال عدد دار
 مجرب خصیه التعلب مصری از هر یک یک منقال یا قوی
 سرخ در جان قوی از هر یک دود انگ زعفران
 لاجور مغنول از هر یک یکد انگ ورق طلا دو
 عدد ورق نقره پیچد عنبر اشب چهار خرد مشک
 خالص سوزاد و روی علی الرسم در نو شند و در
 لونی بشیرند و سه حصه نمایند و در سه صبح
 بدستور بنوشند که نفع دیگر با در هر حیوانی را به
 تنهایی با گلاب بر سنگ سماق ساییده و در معجز
 مناسبت دو انگ و نو شند و در معجز یا
 قوی بشیرند و سه صبح بطریق معود بنوشند
 فصل در ذکر جنوب با در هر حیوانی که
 جب با در هر جهت تقویت قلب و دماغ و کبد و
 معده نافع و قوی است و اسهال را مفید صنعت
 آن مرادید یا سفید نیم منقال کبر یا نیم منقال
 مشک خالص یکد انگ لید یا قوت صندل سفید
 طماشیر سفید از هر یک نیم منقال با در هر حیوانی یک
 دود انگ و نیم زعفران یکد انگ صمغ عربی منقال
 کوفته بختی جب سازند که جب با در هر جهت تقویت
 قوت حیوانی خورد صنعت آن با در هر حیوانی نیم
 منقال عدد هندی غنی خام یا قوت رمانی سیکونی
 لعل چینی از هر یک یکد انگ زبرد و دود انگ
 ورق طلا دو عدد ورق نقره چهار عدد عنبر اشب

یک نخود مصطکی دود انگ حواریا انچه صلیبه کردنی است
 بر سنگ سماق صلیبه کرده و باقی را فادان نرم کوبیده
 بختی بگلاب سرشته بوق نقره مخلول مخلوط
 ساخته و جب ساخته سه قسمت نموده هر روز قسمی را
 فرود برند از عقب آن گلاب بنوشند که جب با در هر
 حیوانی طلی فرموده اند که از قدوه حکما و اشرف سید
 اطبا سے آفاق والد با در تقیر قدس سره العزیز است
 صنعت آن با در هر حیوانی بجز یکد انگ مشک
 خطائی عنبر اشب مویسائی در ابجدی از هر یک نیم
 دود انگ مرادید یا سفید کبرای سمعی لید صمغ عربی
 نیم منقال یا قوت رمانی دود انگ طماشیر سفید کبر
 منقال ورق طلا ورق نقره از هر یک سنی عدد صندل
 سفید یک منقال زعفران صمغ عربی از هر یک دود
 دود انگ مویسائی و عنبر مرادید و بلسان کد حخته جو
 را بگلاب صلیبه نموده باقی ادویه را کوفته بخت و صمغ
 بگلاب حل کرده ورق طلا ورق نقره را با آن
 حل کرده باقی ادویه را با آن سرشته جها سازند هر
 چه بقدر نخود و سه قسمت حصه نموده هر روز یک حصه
 آنرا با گلاب و عرق گا و زبان از هر یک ده منقال
 فرود بند که جب با در هر حیوانی صنعت آن با در هر
 حیوانی مجرب با در هر صحنی خطائی خود هندی قوی لعل
 سنبل لطیب دار چینی جوز بوم از هر یک دود انگ
 عنبر اشب مشک بختی زعفران ورق طلا ورق نقره
 از هر یک یکد انگ صمغ عربی یکد انگ صمغ عربی را
 بگلاب حل کرده ادویه را کوفته بختی آن سرشته جب سازند
 هر چه بقدر نخود و سه قسمت حصه نموده هر روز یک حصه
 عرق گا و زبان پنج منقال فرود بند که جب با در هر
 حیوانی نیز از آن قدس الله سره است که صنعت
 آن با در هر حیوانی یکد انگ نیم یا قوت رمانی لعل چینی
 مرادید یا سفید مصطکی روی دود نخود حلی حلیسان
 از هر یک نیم منقال زعفران چند بدست مویسائی و
 ابجدی از هر یک دود انگ ورق نقره دود انگ
 بختی عنبر اشب از هر یک یکد انگ صمغ عربی یکد انگ

اول تریه عنبر و موسیانی بر آید و عنبر بستگاریست
 جوهری که با کلاب ملایه کرده باشد بان باشند
 و مع جوی را که کلاب ملایه کرده ورق طلا درق نقره
 را بان عمل نمایند و باقی مانده از او در کوفتختی
 مجموع او و بر با با صغیر مخلول رشته حساب زیند هر خور
 تقدیر خود و پشت حصه نموده یک حصه او بدارند
 و پشت حصه او بر پشت روز با کلاب هر روز یک
 حصه افزونند و حب با در هر حیوانی مقبول در حکم
 محراب و ولد حکم صالح خان مرحوم با در هر حیوانی اصحاب
 ثانی یک انتقال آورد و آنک منتک نمی بویست
 روی در اینی قرتقل تا با بصحار عاقر قرتقل
 زه البیغ سفید عود قماری تمام زیناد همین سنج
 بسینه بجا با بر ششم مقصود از سر یک انتقال
 و عرفان خصله شعلب مصر می خورجی از سر یک
 انتقال ایون گا ذرونی سه انتقال و نیم خورجی با
 زهر یک در انتقال در صندل سفید سیون از سر یک
 انتقال و نیم ورق طلا و ورق نقره و نیم شمشیر
 یک نیم انتقال عمل معنی سه انتقال کلاب باننده
 انتقال عمل را کلاب ملایه باقی او و بر او کوفتختی
 آن خمر کرده حساب زیند هر خورجی بقدر خود و صغیر
 زیند غلات صاحب نیایسته ایثار ب صفت آن
 زهر حیوانی اصل طبایانی ده درم عدد و از غلاتی زهر
 زده درم عرفان بخیرم از شمشیر با در کوفتختی
 یک مقصد زهره کرمانی عمل کوفتختی از سر یک
 شمشیرم کلاب در بان سودم و نیم ورق طلا
 شمشیرم غلبه شمشیرم درم شمشیرم کلاب کلام کلام
 ضد درم و عقیقی از سر یک کلاب درم املی شمشیرم
 هر یک درم و نیم ورق طلا شمشیرم درم او و بر
 نیمه با در بر آبر شمشیرم سماق عمل یافته جگر
 ورق بدتک شمشیرم خشک نموده با شمشیرم
 شمشیرم بچون سازند و در ظرفی صغیری نگاه دارند
 شمشیرم یک انتقال و اگر حب خواننده در کوفتختی
 طایفه صغیر جوی در بید شمشیرم سیاه شده آن شمشیرم

جوب سازند هر چه بقدر خودی و فلفله و ماش
 شمشیرم اقبای را مقصد از خود و متوسطین را
 بقدر فضل و ضعیف را بقدر ماش و گفته اند که در
 ملک هند از شمشیرم بعضی حیوانات جنگلی نیز نوس
 از با در هر می آید قریب به چهار تیس درم و در کوفتختی
 ضعیف تازان و بعضی سیاه نموده و قریب بان
 گفته اند و اصله ندارد و نیز در شمشیرم و لایسته
 گو کنند و مانگاه که از صد ملک و کن است از زهر
 کلاب و پیش شمشیرم نیز بر می آید و بسیار در او است
 بند و زهر زهر یک بی و ورق و طلا و صغیر و کلامت
 انتقال دیده شده بسیار کم قیمت و ضعیف الفعل
 است و نیز گفته اند که در زهر کلاب هر چند در همین نوس
 از با در هر می آید و نیم درم از زهره سیون از سر یک
 و رنگ آن بزودی کوفتختی میکی در آری و باری
 ملک با شاهان است بقیت تمام نمید و در زهر
 خود نگاه میدارند و با شمشیرم آن قوم خواص
 دارد و در باب او بسیار بنمایند اما در زهر
 و آن شمشیرم در در بانگ طولانی شمشیرم
 و از خورجی اندک زهر رنگ تر کوفتختی بقدر نیم انتقال
 و تا در انتقال نیز دیده شده سیاه نموده و زهر کلاب
 بعضی از فارسیهاست جنگلی در بعضی از جزایر ملک
 و رنگ هم میرسد گویند که آن جزیره بنا و دیگر جاده نیز
 نماند و علامت هم رسیدن آن زهره آن است
 که آن حیوان روز بروز ضعیف و لاغر میشود و از
 میات تنفس آبی و دیگر برآمده جدا و تنه میگرد
 و اگر مطلق نشوند و بر بنیاد زهره آنرا در اهل ملک
 گویند از خواص آن آنکه یافته شنیده شده است که آن
 است از بر آسور زهر و اکثر انواع سفید با و اوجاع
 کرده و امراض بارده که رطبه و بعضی هم در طریق
 استعمال آن است که در ظرفی مقدار باز و ده نامت
 انتقال آب شمشیرم خالص کنند و اگر آن شمشیرم
 را با شمشیرم در میان آن گذارند تا آب تلخ گردد
 آنرا بر آورده آید از بعضی خوردانند و آن شمشیرم

قرابدرین کبیر

شمشیرم نموده نگاه دارند اگر سکه شمشیرم نارنجی
 دیگر بدستور بنمایند و این هر چند زهره کلاب
 تلخ کنند شمشیرم است زیرا که چون کلاب از او آید نماند
 و یا که اگر در وقت آن ضعیف میگردد و آب او در
 شمشیرم بنمایند و از بهر آن که زهری خالص میباشد و کوفتختی
 میگردد و شاید زهره زهره کوفتختی آن باطل شود و تمام
 که در زهره کلاب است

فضل در بیان با در زهر محمدنی

آنرا عربی جالسیم و با آری با در هر کانی زهره
 نامند و در هند نیز زهره مشهور است و در بعضی
 لغات معروف بقسط است و آن جرمی است
 و معاون آن در ملک خطا و جبال صین و هند
 اجیر و دکن و تبت و قندهار و در مملکت اختر
 و خراسان و کرمان و توران و خلیص است که در
 نواح مدینه طیبه است و بهترین آن خطای کوفتختی
 این خراسانی کوفتختی است و در زهر آن کوفتختی
 است و آن با قسم و اوان کوفتختی رسیده گویند
 که اوان مفوده آن پنج است زهر و سفید و زهر
 و اجیر و مسقط و این هر پنج قسم است و دیده در اوان
 و کلاب مانند سیاه و این زهری و کوفتختی و زهره
 زهره ماکل بینی و زهره ماکل بینی و زهره ماکل بینی
 مخطوطه سبز زهره و سیاه و آری بدین اوان
 خودی بزرگ است نیز بنظر رسیده و با جمله این جرم اوان
 و اقسام بسیار است اما امتحان خوبی و بهترین آن
 انواع است یکی آن است که سفید نرم است
 قماش خوشبو باشد و زود ساییده شود و از سایر
 آن بوی خوش قریب بکوفتختی و غیر شمشیرم
 بلکه ناسایده آن نیز خوشبو باشد و بعد از سایر
 هر رنگ که باشد سفید و کف در بر آید و خوش بوی
 هر چند شمشیرم و کف و بوی آن زیاد باشد کمتر
 است و اگر آنکه چون ایون یا آب برگ نیم سیاه
 تلخی آن هر دو را زائل کند و یا آنکه چون برگ نیم
 بنمایند و شمارن آن زهره سیاه نموده کوفتختی

آن همسوس گردید و همچنین انبوه را در یک آن گفته اند
 کچون در آفتاب بگذارد عرق کند و گداخته شود و آن
 عرق را اگر بخوردن معالجه است و بنده تب او را مل کند
 و شاید این نوعی باشد و اصلش نهشته باشد و دیگر آنکه
 گفته اند که چون بر طعمی که سوزاننده باشد بگذرد تا آنکه
 عرق کند و آن را بسیار خوب است و اول آن دیگر آنکه گفته اند که
 چون بگذرد و جو از آن بماند و بخورد آن خوب است و بنده اگر
 آن را بکشد با دهن خوب است و علامت آن خوبی
 نیز است که چون سوس می خورد آن بخوردند و یا آنرا بکنند
 و بعد از آن قدری سست از آن ساید و آن تیلانی بر
 خوانند و در صورت که از این نیز بر موضع گزیده مانده
 اگر زنجیر سمیت نمایند بسیار خوب است و اول آنکه امتحان کرد
 آنکه در سینه از سوس مشروب با ملد و قه امتحان نمایند که
 نفع و اثر تمام از طلا هر شود خوب است و اول آن و شاید
 بعضی ازین احوال خالی از مبالغه نباشد و در قیاسان
 خطائی و جنبی و غیر آن مانند خراسانی و کرمانی و قندهاری
 و شاه مقنونی و خلیفه است که خطائی و جنبی نرم
 میباشد و بانی صلب و لیکن معالجات بعضی زاده و
 بعضی کمتر و در بانی اوصاف از خوشبوی و خوش طبعی
 خوش رنگی و قفاش و عنفانی جوهر سنگ و ملاست و سفید
 بر آمدن محک همه بر اینند با فریب خطائی و بعضی از
 قدما می اطمینان خراسانی بر او نفع و اثر متساوی با جنبی
 بلکه زیاده آن پیدا کند و بعد اوی نیز برین است
 و بهترین الوان آنرا زرد و صاف را نیم رنگ و اولان
 اخمر و بعد از آن مائل بسبزی و خودی گفته حاصل آنکه
 هر سنگی که کشف با اوصاف مذکوره بسیار خوب است
 و جوهر سنگ و از هر جا که باشد خوب و با تریاقیت
 هر چند بیشتر بنشیند و هر سنگی که اوصاف مذکوره در آن
 کمتر آن ضعیف تر بود

در بیان مزاج و طبع این سنگ

اطهار او را در آن اخلاق است بعضی گرم است
 و بعضی سرد و بعضی معتدل و بعضی معتدل مائل
 و قوت و قول با اعتدال اقرب بصواب است

و باین در درجه دوم بالاتفاق

بیان منافع و خواص آن

گفته اند موافق است بجمع از همه حبس آنکه نفع
 آن بر خاصیت است نه ببطولت فقط و در جمع
 سموم نماید و تا و در آنده قراط آنکه بقریب بگذرد
 باشد مقاوم بر جمع سموم حیوانی و نباتی و معدنی است
 و چون آنرا عملایه نموده و حبس شده هر روز یکبار
 آنرا فرود برند تا چهل روز مافت صحت و مانع ضرر
 سوزا و بانی و اختلاط میانه و ابوی و ناراضی
 اظطاب و رائل گفته سمیت آن و بیستی هموی بعضی
 و قوی و مفاعیل و محمل رابع او را م بارده در
 عاره است و جهت ففکان و ضعف قلب و معده
 و اسهال و در او امر سینه که قی و اسهال نباشد
 جهت بر و صنیق النفس از آن غم و سوز و خشک
 با نفع و اطاعت و در بیمار و با کلاک با عرق سرد
 متساوی با غیر آن از عرقهای مناسبه یا با آب خالص
 سائده آسائیدن و اگر با او و در مانیه و دیگر کتب
 نمایند نیز بسیار نوشته و در سینه از آن از یک قراط تا
 دو زده قراط است اخلاط در کتاب جامع
 در فصل با در هر کانی میگوید که همرازه بسیار نماید و
 شرباتی و بدن را از آن پاک میسازد و در سینه
 میکند و خون را از سمیت خالص میسازد و هر سه
 اقاتل که باشد هر گاه مبادرت در خوردن آن نمود
 شود پیش از آنکه سردی گرفته شدن سم در بدن
 و همچنین نفعی باشد نفع ظاهر من در گزیدنی بود
 و حیوانات سمی اگر بسایند و بر موضع لیس سوام
 انداخته باشند سم را بر شیخ دفع نماید و حکم محمد
 با ششم بلرانی در رساله فاو در بریه خود نوشته که از
 غزاشب آثار آن است که شخصی از روی چهل
 در حالت خمر مضد کرده و در دست برده و در جانب
 جگر و زیر اضلاع او عارض گشته بود سه روزی ازین
 بر سر بر سر و در یک روز با او داده شده هر سه روز
 او ضعیف یافت و در آخر روز مرض او بر جگر

بالکلیه دفع گردید و صحت یافت و اگر کسی از این
 سموم مضد کرده باشند قدری از آن صاف
 بسایند و بر آن باشند مضرتر نباشد از سوس
 که اگر از با در هر حدنی نوع اعلی انگشتری سلاسه
 و در دست کنند و همیشه با خود نگاهدارند و
 بدانند که آن چندان اثری کند که در غریب
 دوستی که در آن این انگشتری باشد اگر داخل
 طعاشی کنند که سمیت داشته باشند عدت و قوت
 آنها ضعیف و کم میگردد و ازین قبیل است زنگ
 آن و نقل کرده اند که اگر برین سنگ در قند
 در برین عقرب باشد صورت عرقی نقش کنند
 بر نگین و آن انگشتری طلا لایب نماید عقرب
 بداند که آن مضرتر نمی رسد و نزدیک اوی
 شود و با خود در شستن این انگشتر نیز از
 دارد و اگر این انگشتری را با انگشتری که در سینه
 نقل کرده در در حین سوس گزارد و بکنند نفع
 است او را و همچنین که بر موضع لیس عقرب
 و طلا را تا سوس و وقت سوس مثل قی را بر جانند
 نفع و موثر باشد و بدل آن در در سینه صاف
 زنگ آمد از سوس تغ که مشور بر زمر و کشت بود
 است و طبع و مزاج و قدر سوس زمر و زرد
 نه هر سوس بر است چون آب سرد با نباتات
 یا با عمل بنوشند در جمع افعال قائم مقام آن است
 و بر بر عدت نفع نیز در نفع و از آن سوس بر
 اعطی است لیکن گفته اند بسبب زیادتی سوس
 که دارد و بدن جهت شفا تر و جوهر اوصاف
 از زرد است و لهذا از درجه اعتدال اخراج
 در مثل آن بدل یک مثل سرد میتواند بود و گفته
 که اگر با در هر کانی سفید آب با بسایند و هر عقرب
 با واسطه سقظه و هر چه متامل شده باشد طلا نماید
 از آنکه از موضع تورم آن نیاید و چون زهر خورد
 را بخورد آن زهر را بر ابط لقی عرق دفع نماید
 فصل در ذکر خوب با در هر حدنی

حب باوزهر معدنی چون جمل روز متوالی بران
 در وقت کرده شود و جمیع منافع مطبوعه در باذن بر
 ازان فطره مسرور و صحت آن باوزهر معدنی
 مرورید ناسفته گری با می شیمی بسیار سفید کلام اغستانی
 کل روزی منقول صندل سفید آتش هر یک در دم و نیم
 ورق نقره یک درم ورق طلا یک درم عطر سفید و
 دانک کوفته بختیبت است و حب ساخته هر روز
 حب آنرا با کلاب فروزند حب باوزهر معدنی
 دیگر تا لیس آن مرحوم کبیت جمیع خواص که در
 تقویت باه مجرب است صحت آن باوزهر معدنی
 بختیبت مرورید ناسفته گری با می شیمی در مانی زعفران
 کشته سبز و مانی مرغان قرقری شقال مکرر بن سفید
 بهمن سبز حب بسیار گل گاو زبان صندل سفید و
 صندل از هر یک یک شقال و یک دانگ و نیم زعفران چهار
 دانگ و نیم شنبلیله یک شقال و نیم زعفران یک شقال
 شقال جوهر با کلاب صلیب نموده ورق طلا
 شقال محلول و ورق نقره محلول چهار دانگ او
 کوفته بختیبت سفید را با نبات سوده مجموع
 حب باوزهر معدنی خودی هر روز چهار حب باوزهر
 فروزند حب باوزهر معدنی در تقویت قلب دفع
 سموم و از آن ضرر است و اسمی اصلح اطباء فاسد
 بدن اینست و صحت آن باوزهر معدنی
 خطائی یا قوت رمانی مرورید ناسفته گری با می شیمی
 منقول در پنج عقرب حب بلسان شقال مکرر
 بهمن سبز حب سفید حب الفار بسیار سفید
 گاو زبان صندل سفید و از اینها هر یک یک شقال
 زعفران نیم شقال عنبر شنبلیله شقال علف ورق
 نقره ورق طلا از هر یک یک دانگ و نیم جوهر را
 برده و شک ساق با کلاب صلیب کرده ورق طلا
 ورق نقره را با آب صمغ عربی محلول عمل نموده
 مشک زعفران را کلاب طلعه عطر ادر در روغن
 بلسان نیم شقال کد اخته با می شیمی که کوفته
 بختیبت هر روز کرده و یکو شنبلیله چهار دانگ

هر چه تقدیر قراطی و هر روز پنج در ازمین خوب
 را با کلاب ده شقال قرقره حب باوزهر معدنی
 مشهور حب بلانی نافع از بر است تقویت قلب و
 دماغ و صفت آن باوزهر معدنی خطائی و
 مرورید ناسفته سایده صندل سفید از مسکه
 کوفته بختیبت با کلاب با عرق بید مشک سرشته خوب
 سازند هر چه نقد نخودی شترخو از حب با
 پنج حب با کلاب یا عرق بید مشک فروزند
 باوزهر معدنی تالیف میرزا ابراهیم مستی فرموده
 که این سفوف را منافع لا محصی است او در تقویت
 باضمه و قلب و دماغ بی مثال است و با وجود این
 افعال نیست بسیار کار و صفت آن باوزهر
 معدنی خطائی مرورید ناسفته از هر یک یک شقال
 عود فارسی عود الصلیب بید مشک و انیسون
 اسطوخودوس گل گاو زبان باوزهر معدنی زرشک
 شقی از هر یک سه شقال رازیانه گلشن از هر یک
 یک شقال عنبر شنبلیله شقال کوفته بختیبت سفوف سازند
 نبات سفید یکصد و پنجاه شترخو یک شقال و نیم
 کلاب سفوف سازند باوزهر معدنی مرورید ناسفته
 فارسی و بکر مفرح القلوب قبله از حب و زعفران
 نامند و بنفشه ملی لوشن و آن نباتی است و تو
 شبیه بلورنگ و خود رو و نباتانی بسیار عود
 برگش لطیف و طولانی و اطراف برگ مثل آره و
 شاخش رسیع شبیه بریحان و گلش نقش مال بسنی
 و جای بسنی باطعام نخوردند هیچ صفتی میباشد و هر
 سال تخم آن سبز شود و نقش شبیه به تخم کتان و اغرض
 نوع کرد بوی باد شبیه و از آن تلخ بود و برگش
 مال به تدویر و محرانی و نباتانی میباشد بی ساق و
 شاخها و بسیار کاشخ و بی نم و در برگش با شترخو
 و عریض و از بزرگ نفع بزرگتر و گلش سفید و کم
 تخم و در دار آن باوزهر معدنی سدا آمد و ریشه او
 مثل نفع هر سال سبز شود و گریه این نوع را
 دوست میدارند و میوه هر دو ریشه سدا آمدند

و این نبات حکیم میر محمد مومن نوشته که این نبات
 اختیار است بدلی کفته که آن بالنگوست غلط است
 چه تخم باوزهر معدنی یا یکبار از تخم بریحان و آنچه است
 بالنگوست کشته گیاه آنرا از جمله بریحان مشا بهر نموده
 و آن بریحان بنر و بزرگ است و در لوشن شایه
 سبزم و باوزهر معدنی در دم گرم و خشک است و تقویت
 دل و دماغ و خواص احده و طعم او مفرح و مطلق طعام
 تخلیط و باضمه و مورث ذکا و حفظ وجهه عسر النفس
 و حقیقته و غلشی فواق و تحلیل سودر و امر اش یعنی
 و کابوس و منقصر امراض در کین و کرده و دفع
 سموم مطلقا و حست سوداوی و سده و دماغ نافع
 و بر کسحوق آن از بخور نموده درم با شرب حب
 گزیدن سگ دیوانه و ریتلایه با وضاد امفید
 فاسد آن اجنت از لوبه شتر و لوبه
 و آن بسیار مؤثر و مضمضه طبعش خست فساد و زدن
 و جلوس در آن جهت احتباس حین و ضماد حست
 در و مفاصل طلا آب اجنت حرب سودا و نمک
 نار فارسی و آله دفع لرزه و شکر بره و بانگ
 حست خضار و سده درم آن با نمدرم لظرون حست
 قرصه اسما و با یک شقال لظرون حست زعفران
 و سمار دفع و لوق آن با عسل حست غنصر و نفس
 انتصابی نافع و مضرورک و مصلح صمغ عربی و کسبه
 و بدلتش و وزن آن از نیم و دو تلت آن پوست
 تیخ و قدر شربت از خشک آن تا ده درم و از تازه
 اش تا بیست درم است و تخم در افعال صغیر از
 برگش است و یک شقال او حست دفع لرزه و شکر
 و منقصر نافع و قدر شربت ماد و انتقال است
 شراب باوزهر معدنی امراض بارده و سوداوی یعنی
 و سدرهای دماغی و حفقان بارد و سوز مزاج بارد
 سودا و قلب را نافع است و صفت آن آب
 باوزهر معدنی تازه یکم و با یکم سفید لغوا
 آورند و از تازه آن بنا شد پنجاه شقال باوزهر
 خشک را بچونانند و پالانند و با یکم سفید

آوردید شراب بادرنجوبه مرکب بادرنجوبه برگرفته
 انتقال و نیم تخم بادرنجوبه تخم قوچ خشک تخم کاسنی از هر یک
 ده مثقال گاو زبان اصل السوس از هر یک
 پنج مثقال رازیانه بسفید کشتی از هر یک چهار
 مثقال ارساسه مثقال کلاب یک مینا آب سیب
 شیرین دو لیت مثقال قند سفید یکصد و پنجاه
 مثقال بدستور مقرر است نمایند شکر یکصد و پنجاه
 صنعت آن سینه بادرنجوبه کوشش برین در او دم
 قلب ذکر کرده و در اکثر اقسام صنعت قلب باغ
 و تنقه آنجا که است تخم کاسنی تخم قوچ خشک تخم بادرنجوبه
 از هر یک ده مثقال گاو زبان گیلانی کل گاو زبان
 رازیانه پنج مثقال اصل السوس مقرر از هر یک سه
 پرسیاوشان بسفید کشتی مقرر از هر یک سه
 پنج مثقال بادرنجوبه سه مثقال در عرق بدستور
 و کلاب و آب سیب فیسانیده جوشانیده صافی
 نموده با یکصد و چهل مثقال قند سفید بقوام آورده
 عرق بادرنجوبه مقوی اعضای ریمه و معده و
 و مغز و ملطف و باضمحام و مدلی و دهن و حفظ و
 باره و کله درج را نافع است صنعت آن با نیر بادرنجوبه
 تازه سبز و در یک کنند و در یکم آن ششمر آب
 خالص شیرین داخل کنند و اگر تدها نهند که و اگر
 طاهر خوانند زیاده و بدستور متعارف عرق کنند و اگر
 برگ بادرنجوبه تازه بنشیند از خشک آن بگردند
 در یک من آن بهشت من آب پاکتر زیاده بنابر عرق
 داخل کرده و عرق کنند

فصل در بیان مادمرج

بادمرج به سینه سید اسمعیل حر جانی ریح غلیظ در
 معده و احشای تجلیل برود سدهای سرد و طحال کثیف
 و ضیق النفس و برقان سندی و استرغای اعضا درود
 رحم و تب ریح را میند و همین بکتاب و مضمون آن تریاق
 الراج است مانند بادرنجوبه که تریاق السم است و در
 آن خون تبر ذکر است و صنعت آن بنزله آب سینه
 از هر یک سه درم زرباد در ریح عقربی عاقرمه فلفل

سینه سیه اسارون قند تلخ زنجبیل زعفران از
 هر یک دو درم کوفته نیمه بسفید صندل سه درم ادویه
 بدستور مقرر همچون سازند سر به یک مثقال باد
 صندل پنجاه سمر قند در قرا با این از کتب معتبره
 الیه نافع از برای برودت معده و درم و اجتناب
 طمط و ریح غلیظ آن و صنعت آن از برای
 در ریح عقربی زربالینج سفید چند بدستور فلفل سفید
 فلفل سیاه دانه فلفل سفید قطب سفید الطیب کل
 الملک زربالینج ناخته و فلفل شونیز زنجبیل
 جاوشیر اشق قند سلینج حب حلب از هر یک
 ششدرم حمل درج ترکی حب انار میسالم
 خرب سفید زعفران سه درم کوفی از هر یک دو درم
 ماسفته سه درم مکی صافی صندل قطری از هر یک
 دو زرده درم علیه پانزده درم صمغ رابیشاب
 طکره باقی ادویه را کوفته نیمه بسفید شکر
 از یک درم تا دو درم و در شکر دیگر تر به از یک
 مثقال است زربالینج تخم کبیر

فصل در ذکر شکر با سلیقون

بزرگ با سلیقون یعنی کحل و ششانی است
 و به معنی سلب السوادت نیز گفته اند و گویند
 بلغت یونانی یعنی مالک اعظم است و با سلیقون
 دو یکی است و نام بادشاهی است که این دو کتب
 او ساخته شده و با شکر آن شکر بافته و شکر
 مولف است با سلیقون کبیر نام یکی شکر و ابتدای
 نزول آب و درم و جرب و سبل فطره و شرفانی
 را نافع است و صنعت آن کف دریا اقلیمای
 نوره از هر یک سه درم نمک اندرانی سافج هندی
 سفید آب از هر یک درم فلفل سفید سفید الطیب سه
 اعضائی از هر یک دو درم کس هندی فلفل و لیمو
 از هر یک دو درم صندل قطری عصاره مایه سوسه
 از هر یک یک درم مایه ان عینی مکی نوشاد زرد
 جو به از هر یک سه درم لیمو زرد چهار درم مثل عبا
 ساینده چشم کنند با سلیقون کبیر جالی و حافظ

صحت چشم و نافع از برای جرب حکم و خشاره و
 غلظت آنجان و سبل و درم و بیاض کمنه و در
 هر مرض که از حرارت ناشد این دو است آنرا
 از روشنائی شکر الرمس گفته که این دو دانی است جلا
 دهند از برای چشم میکند و چشم در حال سخت در
 هر روز یک قند پس علامه بدیده او حفظ تحت چشم
 صحیح میکند ششانی گفته که تاریکی چشم و ابتدای آب غم
 و معده و جرب و سبل فطره و شرفانی را نافع است
 صنعت آن بنفشه شکر ریمس که در جمله تانیه از برای
 قانون نوشته اقلیمای فطره زرد لیمو از هر یک سه
 مس سوخته بجزر سفید اب تلخی نمک اندرانی از
 هر یک سه درم نوشاد زرد از فلفل از هر یک دو درم فلفل
 اشته از هر یک یک درم فلفل چهار درم کافور با جی کبیر
 کوفته نیمه صلابه کنند بر کاس سماق و در چشم کنند
 با سلیقون کبیر بنفشه شکر داود و صنعت آن اقلیمای
 فطره زرد لیمو از هر یک سه درم مس سوخته سفید اب تلخی
 نمک اندرانی فلفل سیاه کعبه نوشاد زرد فلفل
 از هر یک سه درم و نیم قنده اشته از هر یک یک درم کافور
 بنزد و در چشم نشاند اقلیمای چهار درم و اصل
 است و با کفیت از داخل بودن آن با سلیقون کبیر
 بر لیمو حاوی صندل صنعت آن زرد لیمو اقلیمای فطری
 اقلیمای زردی از هر یک سه درم مس سوخته بجزر نمک
 اندرانی سافج سفید سفید اب از هر یک فلفل
 چند بدستور سفید الطیب سه درم اقلیمای از هر یک
 درم فلفل کبیر صندل قطری پانزده درم اشته
 یک درم صافی مایه ان عینی نوشاد زرد لیمو از
 از هر یک سه درم پوست لیمو زرد چهار درم کس طعام
 یک درم و در شکر دیگر صندل و فلفل دو درم است
 و این شکر آخر صحت است ادویه کوفته و جرب نیمه
 وقت حاجت در چشم کنند با سلیقون کبیر
 که همین خاصیت دارد و صنعت آن زرد لیمو
 اقلیمای زردی و صبی و اقلیمای فطری مرقشیشای
 زردی توپایه هندی و ارسنی سنگ بصری

سرمه اصفهانی بلبله سیاه شبنم از هر یک یک
 سینه قرقر از هر یک چهار درم پوست بلبله زرد پوست
 پوست بلبله کبابی صبر سقوی انشا علی حدی مشول
 از هر یک سه درم برنجیل بامیان صینی فلفل زلف
 نمک هندی نمک اندرانی نمک سرخ از هر یک دو درم
 زعفران مروارید نرفته نو شاد از هر یک یک درم بجز
 صلیب کرده بکار داند با سلیقون کپرسول اندر
 فراوانی کوفتوالی ظمیت بصیر ایدر و ابتدای نزول
 آب را نافع است وضع کند از فرو آمدن آب
 در جبهه چشم و دمه را که بسبب رطوبت باشد سود
 در صنعت آن زرد البهر اقلیمیای صینی اقلیمیای
 از هر یک یک درم شیان با شیا صبر سقوی زرد
 جوهر از هر یک دو درم و نیم پوست بلبله زرد دو درم
 صانی بامیان صینی نو شاد از تو شای شکر کبابی
 صلیب سینه از هر یک یک درم و نیم مس سقوی انشا علی
 رصاص نمک طبرزد ساقچ هندی فلفل از فلفل
 چندید بر سنبل الطیب سرمه اصفهانی نمک لعلی
 از هر یک یک درم استنه قرقر از هر یک یک درم نمک
 خرد و استار کوفته بحر رخته سخن نموده بکار داند
 در نشه دیگر نمک برکی یک درم داخل است
 با سلیقون صیغور نفع قریب است با سلیقون کپرسول
 صنعت آن اقلیمیای صینی کعبه از هر یک یک درم
 درم مس سوخته اقلیمیای صینی از هر یک دو درم و
 فلفل دو درم استغنیاج رصاص محسول نمک
 بزرگ که از آن نمک اندرانی خوانند از هر یک
 یک درم و نیم نو شاد و در فلفل از هر یک یک درم
 فلفل از هر یک یک درم کافور نمک از هر یک یک درم
 و نیم از کوفته بجز سخن نموده بکار داند
 با سلیقون با سلیقون صیغور نافع از برای جمع
 این نافع است از برای آن با سلیقون کپرسول
 صنعت آن به نشه شبنم اقلیمیای صینی
 مقدرم شاد و خ محسول نو شاد و در فلفل از
 یک درم مس سوخته فلفل سفید اب نمک

اندرانی از هر یک یک درم کت دریا چهار درم نمک
 هندی قرقر سبل نو استنه سنبل الطیب از هر
 یک درم کوفته بر روی سنگ ساق صلیب کرده
 بجز کشته صنعت این نشه شانی اقلیمیای
 نقره یک درم روی سوخته دو درم سفید اب لعلی
 نمک اندرانی نو شاد و حجه فلفل دار فلفل از
 هر یک یک درم کوفته بحر رخته صلیب کرده استعمال
 نمایند در نشه دیگر بجای روی سوخته مس صینی
 به نشه دیگر صنعت آن اقلیمیای صینی دو درم
 مس سوخته یک درم سفید اب رصاص نمک اندرانی
 از هر یک دو درم نو شاد و حجه فلفل دار فلفل تو شای
 از هر یک دو درم زرد البهر دو درم و در نشه دیگر
 یک درم است قرقر استنه از هر یک یک درم مجموع
 کوفته بحر رخته و صلیب کرده استعمال نمایند و در نشه
 دیگر آن با سلیقون بجای حجه هندی کافور قیصر
 داخل است با سلیقون که جهت عشاوه سطر
 یک و بیاض مزمن را نافع است و بسبب و حرب
 و دمه از بر سفید صنعت آن اقلیمیای نقره زرد
 از هر یک یک درم شقال مس سوخته هفت مثقال سفید
 از هر حجه نمک ترکی فلفل سیاه نو شاد و در فلفل
 از هر یک یک مثقال قرقر استنه از هر یک یک درم
 کافور ربع مثقال ساقچ هندی چندید ستر
 سنبل الطیب از هر یک یک درم کوفته بحر رخته
 بکار داند در نشه دیگر بجای قرقر استنه
 در بعضی نشه سرمه اصفهانی چهار درم فلفل
 است با سلیقون دیگر حرب و سنبل فلفه و
 دمه و خیرگی چشم را نافع است صنعت آن
 فلفل دار فلفل از برای صینی زنجبیل پوست بلبله
 زرد بلبله سیاه از هر یک یک درم صبر سقوی
 یک درم و نیم کعبه ریاست شندم شبنم یک درم
 سینه سیاه قرقر از هر یک چهار درم کوفته بحر
 رخته سخن نموده در نشه دیگر بکار داند و در وقت
 حاجت چشم کشته با سلیقون دیگر نقره و

صنعت با صره و آتشله و نزول آب فارغ چشم
 را نافع است و از برای درم چمن سودمند صنعت
 آن زنجبیل بامیان صینی فلفل دار فلفل از هر یک
 دو درم زعفران مروارید نرفته از هر یک یک درم
 پوست بلبله زرد پوست بلبله کبابی نمک استنه
 اندرانی نمک اندرانی سرخ از هر یک دو درم شاد
 عدسی محسول صبر زرد سقوی از هر یک یک درم کعبه
 تو شای هندی بحر لهری سرمه اصفهانی قرقر شاد
 ز صینی اقلیمیای صینی اقلیمیای صینی از هر یک یک
 درم در نشه دیگر شقال ساقچ از هر یک یک درم
 افضل در نشه با شویب
 بدانکه با شویب صدراع و سدر و صیغور الی
 را بنا بر جذب مواد با شغل نفع تمام دارد و اینها
 حیات را در آخر وقتها بسبب انقراح سالم و
 تسلیع عرق و بسبب جذب حرارتها از باطن به
 ظاهر زود تر منقطع میزند و استعمال آن در چین
 استند اجمی منقذ الحرازه مایه نیست بسبب گرمی آب
 گرم و از آنجا که باشند با شویب نمایند با شغل
 سردی و در هر حال باید که در وقت با شویب نمودن
 روئی مابین ظرف آب و روئی بیمار مائل سازند تا
 تا بخار آب بدماغ مریض نرسد و اصل در با شویب
 آب گرم است فقط از برای اصلاح حرارت با شغل
 آب گرم آدویه بارده در آن میوشانند مانند تخم
 جو و بید برگ و خطمی و نیلوفر و انشال آنها و انشال
 بر سیل ماده با سافل آدویه هر چه چون خطمی و
 برگ خطمی و خبازی و امثال آنها و از برای
 تحلیل ابجه بنجید با سافل چون انشال و با بونه
 و غیب التعلب و سیدوس کند و از برای
 بسبب مواد با سافل مثل خردیل و طبله نمک
 و دسمه و انشال اینها و طرق استعمال
 آن آن است که آدویه را در آب بسیار میوشانند
 و در وقت طبع سر آنرا میوشند که بخار آن سرد
 زود پس فرود آدویه میگذارد تا بخار زود

گرمی آن که در وقت فزونی در آفتاب کرده یا بسیار آفتاب
 در آن روز برهنه کرده در لکن و یا پشت گذاردند و آب
 از بالای آن به آهسته آهسته بریزند و یکسره جانی از اعلی با سفلی
 بمانند و در میان غلظت و در وی در بعضی جاها سازند
 چنانچه که غلظت و باید که آب بسیار گرم باشد که با سفلی
 در در آن روز طاره هر چند ماکل سردی و احتیاط باشد
 بهتر است پس با بسیار آهسته در شک نموده و در یاد
 خشک که بگز با نسی سحریده و در اندیس باز نمایند و در
 عمل را حسب حاجت در شب یا روزی در سه مرتبه
 شویان نموده و بعضی گفته اند که گذارستن با پارچه
 یا شوی و در غلظت عمیق که عمق آن تا زانو باشد در
 حال ص گرم یا مطبوخ آدویه آنقدر در آن باشد
 که با پارچه در آن غرق شود و باید در آن ساها از آب
 با سفلی مادام که در بعضی را خوش آید و طبع او سرد
 کند بهتر است و در هر حال باید که هنوز در آب گرمی باقی
 باشد که ریختن از اعلی با سفلی از آفتاب به بال گذارستن
 یا با در ظن عمیق را موقوف نمایند که گذارستن و در
 درین آب نیز ضد بخار اند و مانع دول میکند و
 برگاه حرارت استند او داشته باشد و ضد بخار
 ضروری است و قضا بر بعضی اطراف بهتر است از غرق
 در آب گرم چه که گذارستن اطراف در آب گرم نرو عدت
 حرارت محضت زیادتی گرمی است و باید دانست
 که هر وقت که شدت جلیین کرده شود جهت جذب مواد
 با سفلی باید که ابتدا از اعلی نموده با سفلی اند برین
 باید که ریختن طولانی گرفته از رخ آنها سحریده با سفلی
 آید تا جلیین و در وقت باز کردن از سفلی با سفلی
 که در وقت بعد از باز کردن بلافاصله با پارچه با آب گرم
 شویند تا آنچه بنویس باز صحت نمایند و این امور
 مذکوره واجب است و ضروری و مراعات آن
 لازم است به پاشویه نافع جهت امراض حاده عاده
 مانند سرداع حار و هیات حاده ماده و امراض
 غلبه و کبد حارین و سایر امراض حاده صنعت
 آن گل بنفشه گل سیل و گل خطمی از هر یک یک جزو

شکله که برگ بید برگ خلم برگ خمازی از هر یک
 یک قبضه سوسن جزو و خشک در آب بسیار نموده
 صاف کرده در آفتاب نموده بطریق مسطور پاشویه نمایند
 و اگر جمع آدویه برست نماید آنچه دست آید کافی است
 یا شوی معتدل در امراض که در صنعت آن گل سیل
 گل بنفشه یا بونه اکلیل الملک از هر یک یک جزو سوسن
 گندم سبوسن جزو از هر یک یک شست برگ بید یک قبضه
 همه آنها هم در آب بسیار بچوشانند و صاف کرده و در
 آفتاب نموده بطریق مسطور یا شوی نمایند یا شوی
 و اگر جهت امراض بارده و مانع صنعت آن گل سیل
 گل بنفشه یا بونه غلظت گل خطمی زودنا خشک اکلیل
 الملک از هر یک یک جزو سوسن گندم شست حلیه
 و جزو و سیمه یک و نیم جزو در آب بچوشانند بطریق
 متعارف یا شوی نمایند یا شوی چهاره جت ماده
 ماده بارده و مانع صنعت آن با بونه غلظت
 اکلیل الملک گل خطمی زودنا خشک خردل حاشا
 کما فی سوسن از هر یک یک بقدر حاجت سوسن
 گندم شست در آب بسیار بچوشانند و بطریق متعارف
 پاشویه نمایند

باب الیاء مع التار المتناه الفوقانیة
 بتیسه مضافه بر آنکه بتیسه لفظ هندی است و نحو
 آن می رود و در است یعنی این شوی و دو
 دو است و مصاعف آن صنعت و چهار دو
 و اکثر آن آدویه هند است نافع جهت امراض
 بارده و سرد مزاجان و نیز از موافق صنعت
 آن تخم الملهکانا تخم اشکن تخم بند سردالی مخم
 کوانج سحر جلی جو زبوا بسیار و انم سیل فاقله
 سفلی الطیب استه ساقچ هندی زرنبا و صول
 سفید مابین کلان مابین جزو گل سبازی گل
 بسته گل و صاوه هندی ز کندی گل یک گل جزو
 پوست یک پوست درخت موسری ساری ره
 صنعت سحره صول سفلی قرضل ج تیزات بسیار
 چنانچه اندر جو شیرین فلفل دار فلفل زنجبیل و

دار صنی سندر سوکه صمغ پاپاس مانو و جمل خورسرو
 سندر و جمل سنگ کاهه معلب مصری صمغ سنبل
 گل سفلی زعفران مغز نارجیل جزو خارک مغز
 گردکان مغز بادام شیرین صمغ بیول جزو بی مغز
 شکله فالص مغز پسته مغز کبلی کبلی استوار
 که کوه و اسگند کوری کوه تخته باسه وزن تمام
 آدویه سندر سفید اعلی مغز مرغ کرده بقدر طبع است
 بخته نگاها در دو در موسم سرما بقدر برداشت
 مزاج تناول نمایند

باب الیاء مع السخار المعجمه

فضل در بیان نخته جو شتاب

نخته جو شش جهت صند و صنف آن و در
 جاره و جرح طبع و مفاصل و قوی و لغوه و نیسان
 و صمغ کرده نافع بود و زکات را صافی گرداند و در
 و بان خشک کند و باه را قوت دهد و غلظت زیاد
 گرداند و بول براند و باها بشکند صنعت آن
 شراب آگوری یکصد من گوشت سنج از گو سفید
 بیست من عود و قاری عام ده درم جزو آرد غلظت
 مصطکی رومی خوبان از هر یک یک جزو سانس یا سفلی
 دار صنی سفلی الطیب عاقر قوا از هر یک یک جزو سفلی
 بو اکبایه جلی زرنبا و قرضل بسیار است کوی از هر
 سه درم عمل مهنی ده رطل گوشت را در آب انگور
 بچوشانند تا صاف شود و آدویه را با نگوخته و یکسره کرده
 کیده از م بندند و در آن اندازند و هر کس بماند و یکسره
 رطل کتاب آشفته نموده یا لایند و در آخر خشک می
 دو دانگ و غیره شصت یک درم و اعل نموده و در صغری
 رزند و بوزن ششاه استعمال نمایند و اگر در
 باشد مرغ و در راج و کبک و کبوتر که و فلفل از سفلی
 این کرم و اعل نمایند و شش شش در یک صنعت آن
 یکند آب انگور زرنبا با انگور راتی ریخته شیرین
 مقدار یکصد من گوشت زرد و زرنبا و در آن
 شل مرغ فانی کبوتر و صمغ و در راج و کبک قوی

شکست نموده بخور نماید و در مانع را بخور آن بماده
 بجز جهت رکام بصفت آن سیاه در آن بر روی
 آهن لخته ریخته گوشت آنرا استنشاق نمایند و
 جهت صلب کردن ماده رکام و قطع سیلان رطوبات
 بخور کنند و من موجب است و بخور نبات جهت
 سیلان ماکو رکام مفید و اگر لخته را در شکم
 آید آخته سرانجام آنرا استنشاق جهت درد سر مزمن و
 شقیقه و مواد بارده و ماخیه از موجب است و اگر
 ماده غلط بسیار باشد سبب خرابی آب با سر که مریض
 بخور است بخور که رکام در آن ظاهر آنافع است
 آن سوس گندم آرد جو با قلا صندل سفید گلشن
 بنفشه گل گرز از هر یک نیم درم کافور و انگی کوفته
 در سر که خسیا توده خشک نموده دیگر بارده بز
 کلاب برشته چهار سازند و در وقت حاجت بر
 آتش بپزند و سرخار آن بداند و بخور کشته خشک
 پوست خنقانی نیز مفید است یعنی وخته آن
 بخور دیگر جهت نقل سامه و دوی و فین و علاج
 نبات آنافع است بصفت آن مزه خوش سلب
 افشین سیخ از موی صفتها با بوی گل اخیل الملک
 بنفشه نیلوفر بالسویه جو شانه در طرفت لوله دار
 کرده لوله طرفت را در سوراخ گوش گذارند تا بخور
 آن داخل گوش شود و بخور دیگر جهت تسکین در گوش
 بصفت آن برگ بزم برگ آرد درخت که بندی
 بکامین نامند برگ بختکست که بندی سینه لوانامند
 از هر یک از هر یک قدری در آب بپوشانند و باید که
 در وقت جوش سرفه بپوشانند و با نوبه بخار
 آن بگوش رسانند و بخور دیگر گرم دانه از اسردان
 آورده بصفت آن بزرا لقیه بخور کند تا بخور سیاه
 موم با یکدیگر کوفته گلوله ساخته و در آتش اندازند و در
 آرزو از موی با نوبه بر دمان گرم در برسانند گرم بر آید
 بخور نافع برای سرد مزمن و نفس نگیل و در بصفت آن
 زرد مزه سفید سالیقه بالسویه در موی خنقانی جمع آوری
 کوفته بخیه بر و عنکبوت برشته مقداره قندنی جو بپوشانند

نماشتا بخور نماید بخور که بر بوی صندق النفس را نافع باشد
 بصفت آن مرصقات سیاقه قطار عنبران از هر یک
 یک درم و یک درم و یک درم بپوشانند و در موی خشک کنند و
 با آتش دور کرده درین برادر و آن بماده بخور که
 بصفت دل و دماغ را نافع و تقوی روح حیوانی
 و نفسانی بود و بیماریان صعیف و محروم را جان زافا
 در بصفت آن سیب صفحانی کوفته بیان آنرا
 کرده از کلاب و صندل و کافور بر کرده در حضور
 مریض بخور آتش بگذارند که بخار آن مشابه آن
 بخور دیگر جهت تقویت دل و دماغ بصفت
 آن عود هندی حنن لبان پوست زرد انجیر
 با کلاب ساییده و در عود به و سیب کوفته بر
 آتش بسوزانند بخور که تقویت دل و دماغ کند
 بصفت آن صندل سفید عود هندی میوه خشک
 نبات سفید از هر یک خردی کوفته بخیه کلاب خنجر
 کرده خوب بپوشند و در صفا ساخته خشک نمایند
 هر وقت که خواهند بخور کنند بخور که مقوی دماغ
 باشد و صنف دل را زایل کند بصفت آن
 صندل سفید عود هندی سیخ بنفشه از هر یک درم
 گل نارنج سنبل الطیب از هر یک بخور یک کلاب
 عرق گل نارنج از هر یک دست درم آب یک پاره
 مجموع را در دو گلیه برتاب کرده و در حضور بخور
 آتش بگذارند که با نیت بخورند و بخار آن دماغ
 برسد و بخور که بر آستنی مغزین باشد بصفت آن
 بارز و میوه سالیقه حبه الفار از مساوی کوفته
 بپوشانند و بعد از ظهر سه روز متوالی هر روز یک
 درم برزد و این بخور کنند و بعد از آن به نیت نمایند
 بخور دیگر که همین خاصیت دارد و بصفت آن
 سداب خشک کوفته بخیه ماموم کوفته در موی کوفته
 برشته بخور کنند بخور که بران استدلال کنند بران که
 زن آستین بپوشانند یا بصفت آن کندر حب سداب
 از هر یک درم مری یک درم و نیم نقل میوه سالیقه از موی
 از هر یک درم سنبل الطیب چارم کساج نیم درم کوفته بخیه

بپوشانند و در صفا سازند و در روزی بخور کنند اگر روی
 و دماغ را از آن آرد با نوبه یعنی مریض آید آستین خنجر
 شد و آله بخور که اگر آستنی مفید بود و بصفت آن
 سداب و آستین آن از هر یک خردی کوفته بر و عنکبوت
 بپوشانند و در آتش بپوشانند و آب او در بخور کنند بخور که
 که در ار حقیقت کند بصفت آن جاوش کشته شرافا لیلیه
 عود الصلیب میوه یا بپوشانند بخور که در آنجا که جهت
 رفع اقباس حقیقت نافع است بصفت آن سیخ خنقانی
 کند موی عکال السطر از هر یک یک درم و نیم سیخ بخیه کوفته
 از عنبران از هر یک یک درم و نیم سیخ بخیه کوفته
 برشته بقدر خندنی و زرد خود بسوزانند بخور که در صفا
 محل و تسهیل شلوات عجب بصفت آن مقل از ق
 مرجهل بالسویه کوفته بخیه باقی سازند و بپوشانند
 بخور که شکر مریض آن آورده بخور کرده بپوشانند
 آن مریض بارز و کوفته خنقانی مساوی کوفته بخور
 زهره گاو و بپوشند و گلوله سازند و در زیر زلفا سوراخ
 کرده و در کف فرج را بدان سوراخ نهند بخور که بپوشانند
 را نافع بود بصفت آن سیخ کساج کساج کساج کساج
 خا تر بنجین سیخ سوسن آسمان جونی اجزا مساوی
 کوفته بخیه بپوشانند و در صفا سازند و در وقت حاجت
 مقدار یکمقال خشک نموده بیک بار در وقت حاجت
 یکمقال اندازد با آتش بپوشانند و در وقت حاجت
 کرده باشند و در کف فرج و در وقت حاجت
 چنانچه در دو بخار از آن سوراخ آید بصفت آن
 همین شغ و در دو بپوشانند و در وقت حاجت
 بصفت آن سیدان سفید بخیه خنقانی از اسبستان
 مری سداب از روت بر کوفته از اسبستان و بهمان
 دستور با آتش بپوشانند و در وقت حاجت
 دو آن بداند بخور دیگر کساج کساج کساج
 باشد و خون آمدن را باز دارد و بصفت آن مقل
 شد و در وقت حاجت کساج کساج کساج کساج
 از هر یک خردی کوفته بخیه کوفته بخیه کوفته
 کساج کساج کساج کساج کساج کساج کساج

و انراض نموده خشک گردد وقت ضرورت در آتش
 چوب گرز و کند و چوب فلفل خشک کبوتر نیز بدستور
 همین اثر دارد و مسقط و نه آن است + بخورد و دیگر
 که بواسیر را نافع باشد صنعت آن مقل ازرق تخم
 گندم ناکل باد بخان از سر یک جزو کوفته بخیه صفا
 ساخته دو کند به بخورید همان نفع دهد صنعت آن
 خیاره که مقل تخم گندم ناکل گوزن از سر یک جزو
 همان دستور بخورد کنند به بخور نافع جهت بواسیر
 صنعت آن حرف با بی بیض عروق الصباغین است
 بچ کبر تخم حنظل شتر از زردت اجزا کوفته بخیه
 بطریق مقرر بخورد نمایند بخورد دیگر جهت بواسیر صنعت
 آن چ کبر تخم حنظل برکی از زردت اجزا قسا و
 کوفته بخیه بزغن زنبق برشته در زیر قمار سوراخ کرده
 دو کند و بر سر آن شنیند + بخورد دیگر جهت بواسیر
 دومی + صنعت آن زرد جو به بزرا لایح سیرج بلا اجزا
 مسادی کوفته بخیه جویا بخته در زیر قمار مشقوب
 بخورد کنند + بخورد دیگر که همین نفع دارد و صنعت آن
 پوست بازو در نخل گریگ بخورد کنند + بخورد جهت
 ساقط کردن دانه های بواسیر جهت است صنعت
 آن گوگرد و بلبل در اصل السوس بچ کبر برگ سوراخ
 بزغن زیتون سرشته جها ساخته دخته نمایند و در
 آب برگ مور و پشمیند و عمل مکرر کنند + بخورد جهت کسکه
 دائم بسبب ترش اشتاق برز بود و هیچ بنیاد در این
 حالت با طالب کشیده باشد صنعت آن بکبر کبر
 با تخم کینه ماغور بسهند و بسوزانند و بتوسط مغز
 افغان آنرا بجمعه رسانند + بخورد یک و دو با
 سوره نشاند + صنعت آن خاکشی که خبه است تخم
 گندم ناکل خشک السوس بسوزانند در ظرفی دو دو
 آن بجمعه رسانند + بخورد نافع است جهت درم
 ایشان بزول آب در آن که سخت و صلاب شود
 صنعت آن برگ بنگ خشک کرده هشت توله
 بسند خالص یک توله با هم بسازند و در کسکه
 آن سوراخ باشد بنشینند + بخورد یک بقیه مشکاف و آن

آوزن این باشد برگ بنگ و بسند را در بریز آن
 اگر سی اندک اندک بسوزانند تا مدت یک ساعت
 که دو دو گرمی به بنجید برسد و با مقدار یک برده است
 تو اند نمود بسیار زیاده دانه کم و درین سوزانید آنرا
 اگر سی را و خوردن آنرا که از پارچه به بنجید که دو مطلقا
 بیرون نرود و بواسی خارج به بدن ترسد و
 بعد از آن فیض بسته شب بخوابد و خوردن آنرا
 محفوظ دارند و صبح باز نمایند باز از هوا محفوظ دارند
 و همچنین تا هفت شب و بعضی را در بین دو اکره
 را بعد از آن اورا بشود و بعضی را تا مدت شش ماه
 اورا بنمایید باید که معالجه اورا نمایند و همین کنند
 بعون الله تعالی می گردود و بیات اصلی میگرد
 و بد آنکه مضرع را ترضین شایخ نزد بارز و تخم
 کتان مضر و مرکب آن است و همچنین از بوسیدن
 بیخ لفاق مخصوص که مخلوط با مشک باشد و همچنین
 بوسیدن خنفسا و ذرات تخم سوجن و گفته اند که سوره
 نزد صاحب صرع در آن صین حاشا را بسوزانند
 در بانفت آید علامت صحت و سر آن است که

باب الباریع المرار المیهله
فصل در ذکر برودات

بدانکه برود تخم با موعده درایه لعله ادویه را
 گویند که با بهای گیاه مخصوص سرشته خشک نموده
 باز سائیده مانند زرد استعمال نمایند و چون ابتدا
 از کافور و بهرات تریب یافته با این اسم سمی
 گشته و بعد از آن این رعایت متروک شده و بر
 ادویه ها نیز اطلاق یافته چنانچه این عبارات
 کتب ظاهر میشود که این لفظ را مطلق و بلا تیسر
 اطلاق کرده اند اول کسیکه آن را تالیف نمود
 بلیا نوس است و فرق میان برود و کل زرد در آن
 است که اجزای ماکه برود را با اجزای البیه
 می سرشند در اکثر خشک نموده باز سائیده
 استعمال مینمایند چنانچه ذکر یافت بخلاف کل
 زرد که ادویه آن هر دو را اکثر کوفته و بریزند

استعمال مینمایند درون شترن آن بخرید دیگر
 و انفا در در مخصوص بخت سبب بلکه در جراحات
 نیز استعمال میشود و درین استعمال آن است که
 کوفته بخورد چینه در چشم بیاشند و کل آنچه بمیل در
 چشم کشند تا قدر قلیل از دو استعمال کرده شود و نیز
 کل آن است که سیاهی داشته باشد زیرا که شترن
 از کلماتش می سودا است و شایف ادویه را گویند
 که کوبیده و بخیه و با مالعات سرشته جها که
 طولانی دراز نمایند و در وقت حاجت با بهای
 مناسب سائیده در چشم بکشند و نیز شایف
 مخصوص بخت سبب در چشم نیم استعمال است
 و بدانکه باید که ادویه مخصوص چشم مانند زرد و زرد
 شایف و کمال نهایت سعی و مباهله مرغی دارند و
 ساختن ترکیب ادویه آنها که اصلا مطلقا بچشم
 آید و از آنجا سوزید که چشم عضوی است
 شریفی و کی اس و اشرف اعضا است پس باید که
 ادویه حریه آنرا مانند شادنج و توتیا و انلیسا
 و غیره آنچه به قبول معنی اجلس محتاج است بطریقی
 که در جایای خود ذکر یافت اتمام تمام سجا آورند
 و آنچه محتاج بسوجن باشد مانند سرکه و سوس و شادنج
 بدستور مزبور در جهای خود نیز بعل آورند و هر دو
 که محتاج به ترتیب باشد مانند زردت بغیر خود
 توتیا که باب خورده و سرکه باب راز یا نیز بطریق
 فرود را که خود پس هر یک از ادویه سوخته و
 شسته بر درده را جدا جدا سائیده از بار چینی
 سفید بخیه وزن نمایند و ادویه دیگر باید که نوذانه
 دانه غش و صاف اخذ نموده و بدستور هر یک
 را جدا جدا کوبیده بسیار نرم بخیه وزن نموده مجموع را
 در تخم کرده بر بنگ سماق باز سخن بلوغ نمایند و در
 صین سخن از گرد قمار محافظت نمایند تا مانند غبار
 گرد و در شیشه یا چینی نگاه دارند و بعد از حاجت
 بکاشند و در چشم با سهند یا سبیل طلا و یا
 نقره و یا چوب بیخ در تحت زرشک در چشم کشند

برود قاطع که آنرا در دارستانی نیز نامند از محمد بن
 زکریا است در تقویت اجفان در رویانیدن فزه
 در رفع برص اجفان و تقویت بصر و منع نوازل
 مجرب است صنعت آن سره اصفهانی سنبل لطیف
 از هر یک یک جزو دانه خرمای دانه بیل که هر دو را به هم
 گرفته سوخته باشند از هر یک یک جزو بود از سائیدن
 آب کشیده تازه یا آب برگ مور و سرورده خشک کنند
 و صلایه کرده در چشم کشند تا برود اجمر چشم را خشک
 کند و از سوزش باز دارد و صنعت آن شادنج مغسول
 ده درم رود سوخته بخردم مروارید ناسفته یک
 مثقال دود در انگ نبات یکدرم یک صلایه کرده در حال
 نمایند که در نسخه دیگر روی سوخته داخل نسبت
 برود اجمر به نسخه دیگر آب چشم را بند کند چشم را خشک
 کند و سوزش شیافه گرم که در چشم کشند باز دارد
 صنعت آن شادنج عدسی مغسول سه درم روی چشم
 یک مثقال نبات سفید یکدرم کوفته بخته لکار دارند
 برود اکسیرین که برود اجمر نیز نامند از تالیف قه ما
 جنت الزنم قروح و تخفیف رطوبات و رفع حرب
 مجرب است صنعت آن به نسخه شادنج داود شادنج
 مغسول و اگر نباشد فضا طیس محرق مغسول چهار جزو
 سره دو جزو نوبال الخاس یک و نیم جزو صدف
 سوخته سفید آب فلی مروارید ناسفته از هر یک نصف
 جزو و گاه زیاده کرده میشود از برای حدت و جلاسه
 بسیار اقلیمای قضی صمغ عربی نشاسته
 از هر یک یک جزو و آب را زیاد تر برورده استعمال
 نمایند + برود حصرم نافع از برای حرارت و گرمی چشم
 و دمه و سلاق صنعت آن توتیای کرمانی کوفته
 بجزو بخته در آب غوره هفت روز برورده خشک
 نموده و دیگر با سحر کرده استعمال نمایند + برود خیار
 بنسبه دیگر صنعت آن توتیای کرمانی زرد چوبه
 از هر یک ده درم پوست بلبله زرد بخردم باب غوره
 به دستور مذکور برورده خشک کنند و صلایه کرده در
 چشمی نگاه دارند + برود حصرم و دیگر سلاق و سل

و حرب و ظفره را سود دارد صنعت آن توتیای
 کرمانی هفت و نیم درم پوست بلبله زرد زنجبیل پنج
 درم زرد چوبه یک اوقیه نقل امیران از هر یک دو
 درم نمک هندی چهار دانگ مجموع را کوفته بخته
 باب غوره پرورده پنج بار تا هفت بار آب غوره
 را تازه کنند پس خشک نموده صلایه نمایند لکار برند
 برود حصرم دیگر نافع از برای بقیه ردها در آب
 آمدن از چشم صنعت آن توتیای کرمانی
 شادنج عدسی مغسول صلایه کرده آب غوره پرورده
 و سه کرده در آفتاب بنهند تا خشک شود باز آب
 غوره پرورده و سه کنند تا هفت مرتبه پس
 سوخته در چشم کشند + برود حصرم دیگر حرب و دمه
 و دمه و سلاق و سبل و ظفره را نافع باشد صنعت
 آن توتیای کرمانی مغسول ده درم زنجبیل بلبله
 زرد زرد چوبه از هر یک بخردم در اجنبی مایران چینی
 از هر یک سه درم نمک هندی یکدرم کوفته بجزو
 بخته بیست روز در آب غوره پرورند و در سایه
 خشک سازند و در نسخه دیگر کوره آرنی بخردم نیز
 و اصل است + برود حصرم کافوری نافع از برای
 ردها و سوزش و خارش و آب آمدن از چشم
 صنعت آن توتیای کرمانی که هفت مرتبه در
 آب غوره پرورده خشک کرده باشند پنج درم کافوری
 دو جزو نرم صلایه کرده در چشم کشند + برود فرخ
 یعنی توتیای کرمانی که بخت ردها بغایت نافع است
 صنعت آن توتیای کرمانی کوفته بجزو بخته
 در آب کروی تر شست روز برورده خشک کرده
 و دیگر با سحر کرده استعمال نمایند + برود خیار
 صنعت آن یکدرم توتیای کرمانی را و سحر کرده
 پس یکسری چهار دانگ در مجون سازند و توتیای
 دران پر کنند و سر آن را بکوبند و در مجیم گند در تنور
 نهند تا خیره بخته شود پس توتیای را بر آورده سحر بلیغ
 نموده استعمال نمایند + برود اسود نافع از برای
 اوجاع عین صنعت آن ایون ده درم مشک

یکدرم کافور دو درم زعفران دو دانگ مصفا فی بخردم
 مس سوخته دو درم اقلیمای بخردم صمغ عربی چهل درم
 توتیای هندی قاقله از هر یک یکدرم سره اصفهانی
 بیست درم بار تشنشا و دو درم نبات سفید دو دانگ
 خفص کی یکدانگ گلزار فارسی سانح هندی از
 هر یک یکدانگ و نیم اقلیمای و غیاس فلهایه بسیارند
 و صلایه کنند و بانی او و سه را سوخته صمغ کوفته بخته
 صمغ را با آب باران بقدری که از روی او دیده تواند
 برگردد و بقدر چهار انگشت نجیسا تدریس در دیده مسوخته
 در آن نجیسا تند و در آفتاب بنهند تا خشک شود
 پس سحر کرده باز نجیسا تدریس آب باران که
 صمغ در آن نجیسا نموده باشند خشک کنند تا هفت
 مرتبه پس خشک کرده کوفته بخته در ظرف چینی نگاه دارند
 و در وقت حاجت بچشم کشند + برود اسود به نسخه دیگر
 صنعت آن ایون ده درم مشک یکدرم زعفران
 دو دانگ مصفا فی بخردم مس سوخته دو درم مشک
 طرز دود انگ خفص کی جلوه گلزار فارسی سازج
 هندی از هر یک دانگ به دستور مذکور مرتب نمایند
 برود اسود دیگر دمه باز در دیده ببرد صنعت
 آن سره توتیای کرمانی مغسول از هر یک دو از ده
 درم مروارید ناسفته دو درم سانح هندی مثقال
 زعفران نیم مثقال مرقشیا هشت درم مشک کافور
 دانگی یک صلایه نموده استعمال کنند + برود بنفشه حرب
 چشم را نافع بود و صنعت آن گل بنفشه کشمیری خشک
 بوداده صمغ عربی کبیر از هر یک یکدرم نشاسته
 سه درم کوفته بخته پنج نوبت در سرکه انگوری پرورده
 هر نوبت خشک کنند پس سائیده بجزو بخته استعمال
 نمایند + برود یک چشم را جلا دهد و تبریکت و حرارت
 را فرد نشاند و صنعت آن اقلیمای سه درم چهار درم
 توتیای هندی سره اصفهانی از هر یک بخردم
 توتیای سوزانده اجرا را کوفته بگللاب و سرکه
 خمر انگودی سرشته در پارچه و بقیه که باره بصر
 است و بعضی گفته که آن گندان مصری است کنند

بافت مرتبه بشوند و هر مرتبه که می شود خشک کنند
 و با کلاب و سرکه خمیر کرده در پارچه نمد کور کرده
 بکشند تا بهفت مرتبه بس خشک کرده با دو و یک
 با تصویر نیکو صلیب کرده بکار برند و بر روی
 و چنانکه کشیده میشود در چشم از براسی بقاعی رسد
 شفت آن سافج هندی مس سوزخته ایون نشاسته
 از هر یک هفتاد درم صمغ عربی سی درم اقلیمیا حمل درم
 سفید آب رصاص شصت درم مجموع را سوانی
 صمغ عربی کوفته بختی صمغ عربی راهفت حصه کرده
 از هر یک حصه آرابا آب باران آن مقدار
 که چون ادویه برادران نجیسانند چهار انگشت از
 آب ادویه برادران نجیسانند و ادویه برابان تر کرده
 خشک کنند تا بهفت مرتبه بس صلیب کرده در
 چشم کشند در کسب دیگر این برود اقلیمیا سفید
 اصل نیست و بر روی بلین چنین که میباید چشم را از
 آب آردن ز چشم باز دارد پس نشانیها نیز باید کشند تا
 سرش چشم را از نشاند و شفت آن شادنج پانزده
 شغال رو شنج پنج شغال مرادید ناسفته چهار درم
 سه شغال نبات سفید یک درم شادنج را بر روی
 سنگ سماق باند که آب نیک بسایند تا خشک شود
 و با سرچین کشند و باقی ادویه را نرم کوفته بجز بختی
 شادنج مخلوط کرده بار دیگر سختی کنند و نگا بر اندر
 یکام حاجت در چشم کشند برود و در چشم و مور سرج
 رافع است و شفت آن سفید آب قلعی پانزده
 اقلیمیا نقره ده درم صمغ عربی هفت درم و نیم
 شادنج منسول روی سوزخته نشاسته ایون از هر یک
 در صلیب کرده بلعاب بز قوطو ناسفته خشک نموده
 و مثل عیار ساییده برود نمایند برود دیگر که بیاض
 چشم برود جای قرصه را بر کند و شفت آن سافج
 هندی شش درم مس سوزخته سه درم صفحانی از هر یک
 یک درم شادنج منسول مرادید ناسفته صد
 سوزخته از هر یک یک درم توتیای کرمانی یا مسران
 از هر یک یک درم کوفته بجز بختی بکار برود در

منقول از ذخیره چشم راقوت دهد و بصیرتیز گرداند
 صنعت آن بکند انارین بادانه و شحم و کوبند و
 بکشند آب آنرا گرفته بسایند و نیکو صیات کنند
 دو مقدار یک من از آب انارین صد درم انگبین
 اضافه کرده در یک سنگی با شش ملائم بچوشانند
 و کف آنرا گرفته بسایند و نیکو صیات کنند و بقوام
 آورند و نگا بر اندر هنگام ضرورت استعمال نمایند برود
 و معده سیلان خشک تر بودن چشم را سود دارد و صنعت
 آن استخوان بلبله کالی سوزخته سه درم بازو و نمک
 اندکی از هر یک نیم درم کوفته بجز بختی استعمال
 نمایند برود فارسی قوت باصره میفزاید و محافظت
 چشم کند و صنعت آن توتیای فرنیشتا اقلیمیا سه
 نقره از هر یک پنج درم سنبل الطیب سافج
 زعفران از هر یک یک درم مرادید ناسفته دو درم
 کافور تصویر دو دانگ مشک دانگ کوفته
 بجز بختی استعمال نمایند برود و نقاشین در زمان
 بنام برود الرابین مذکور خواهد شد نشاء الله تعالی
 برود دیگر که چشم را سود دارد و صنعت آن سافج
 هندی ایون نشاسته از هر یک هفتاد درم صمغ
 عربی سی درم اقلیمیا منسول حمل درم اسفید لاج از هر
 شصت درم اجزا را کوفته بختی نیکو بسایند و استعمال
 نمایند برودی دیگر چشم را جلا دهد و تقویت بصیرت کند
 صنعت آن شادنج منسول روخته از هر یک یک درم
 صبر سقوطی پوره ارثی از هر یک یک درم زنجار فلفل
 سفید دار فلفل شحم منقل زعفران ناسخه
 از هر یک یک درم کوفته و نرم بختی استعمال کنند
 برودی که جلای در چشم را مقوی است
 صنعت آن نشاسته چهار درم صمغ عربی دو درم
 سرکه سرخ سفید آب از هر یک از هر یک درم
 نیکو ساییده استعمال نمایند

باب الباس مع السین المملا
 بسباسه بشارسی بز باز و بندی جای سری گویند
 و آن پوست اندرون جزو است بر جزو بچید

بهرین آن تازه تند بو اشقر مال لب سرنی بچیده است
 دو درم گرم خشک و گویند در اول گرم دو دو درم
 خشک است محمل ریح و صلابات باطنی و منفتح شده
 و محففت رطوبات و مفرح و مقوی معده و باه و باضم
 و خوشبو کننده دهان و جهت سلس لبول و سحج نفث
 الدم و قرصه المعاد و رطوبت سینه و شش و اسهال
 کهن دور و سپرز و منع ریحین فضلات معده و حرمت
 در طوبت آن و فساد برگ آن با برگ نورد و جهت
 رفع بد بوئی زیر بغل آزموده و با سرچین بز و غسل
 جهت اورام ضلیبه و در زخم آن با غسل بعد از طهر معین
 بر حمل با زعفران منقی و مصلح رحم و تسو ط آن جهت
 صرع و شقیقه باوده و طلاک آن با غسل و در حمامت
 در پشت زن زائیده و رفع ریح نفاس موجب است
 و مصلح و مصلح کلاب و گویند مفرج است و مصلح آن
 صمغ عربی است و قدر شش تا سه درم بشن جزو است

فصل در ذکر سرخ جوارش است بسباسه
 جوارش بسباسه محمل ریح و صلابات باطنی محمل
 رطوبات و منفتح شده و مفرح و مقوی باه و باضم طعام
 و خوشبو کننده دهان است و اگر دران زعفران در
 نمایند بسباسه مصلح رحم و در جوارش آن در کلاب
 داخل باید کرد تا صلع نیاد و صمغ عربی و رفع ضرر آن
 از کبد نمایند و صنعت آن بسباسه سی درم زعفران
 سه درم صمغ عربی هفتاد درم و نیم نبات سفید یک من
 طبعی که یک صد درم شغال صبرنی باشد کلاب هفت
 شغال نبات سفید را بکلاب حل کرده بقوام آورده
 ادویه را کوفته بختی داخل کرده جوارش سازند
 شربت و در شغال که جوارش بسباسه نافع
 است از جهت بردت معده و سوز استمرار و از
 براس بو اسیر ریح غلیظه صنعت آن بسباسه قوفه
 قافله صفار زنجبیل دارچینی اسارون از هر یک
 سه درم قافله کبار بجز درم قافله سیاه دو درم قافله
 یک درم و نیم نبات سفید سیست درم ادویه کوفته بختی
 بعسل مصفی شده وزن کل در دیر جوارش سازند شربت

یک انتقال جو از لباسه دیگر عبود را نافع است
 و با دواسه بوا سیرا سو و مند باشد و خفقان بار و
 ضعف قلب بار و رانفید و صفت آن لباسه در
 قاعده صفار زنجبیل دار چینی اسارون دار فلفل از هر یک
 یک درم قافله کبار پنجم درم فلفل یک درم پنجم شکر
 چینی نیم درم قند سفید بیست درم اجزا را کوفته بخته با
 غسل صفت آن در آن دو سیرا سو سازند ۴ جوار سوس
 لباسه دیگر با دواسه در سدی معده و بدی هم نافع
 باشد و با دواسه فلفل را در معده کند و صفت آن
 لباسه در فلفل کبار از هر یک از هر یک پنج درم
 فلفل دو درم فلفل یک درم زنجبیل دار چینی دار
 فلفل اسارون قافله صفار از هر یک پنجم قند سفید
 بیست درم اجزا کوفته با سیدان غسل صفت آن
 دو از لباسه که منی بفرزاد و نفوس آورد و مقوی
 باه است و منفعات بسیار دارد و صفت آن لباسه
 فلفل از هر یک یک مثقال خوبان دو مثقال چینی
 پنجم قند سفید سیاه از هر یک پانزده مثقال کوفته
 بخته با غسل صفت آن در آن نماید و در لباسه
 نافع است و پنج درم از آن را در مقوی دماغ و معده و
 قلب و جمیع امراض قلبی هم سلسل لبول از برودت
 و تبین آن آلات تناسل را مقوی است با صفت
 آن بکبیر لباسه هر قدر که خواهند بختیساند یک
 شب از روز دلقر و از این نطفه نمایند و درین را از جود
 نمایند و بکار بند و لباسه نشاط و خوشحالی تمام
 و اساک نبی و معوط آورد و مقوی باه است ۴
 صفت آن و فلفل دار چینی جوز بوا که با تخم
 قند شکر گاوزبان با در پنجم بوا میانی دار چینی
 غیر از شرب از هر یک یک درم در ایندنا سفته یا قوی
 و مانی هم سفید هم سرخ استنه سافج هندی بنای
 خوبان فلفل سفید فرنیون کباب چینی لباسه صندل
 سفید از هر یک دو درم بنای پنجم سفید پنجم درم جودار
 خطائی زعفران از هر یک سه درم شکر خالص نیم درم
 کوفته بخته با عرق فحاصه یا عرق دار چینی خوب بندند

هر چه بقدر نخوردی شربت است از یک حب است
فصل در بیان شکر معالجین لباسه
 معجون لباسه تقوی اعضا و ریه معده است
 در یاق و جشرا از آن بسیار در طعام نیکو میگویند
 صفت آن کل سرخ طهارتین سفید هم سرخ کل
 گاوزبان کینین شکر بریان کرده صندل سفید
 هر در ایندنا سفته که با شکر شکر شکر گاوزبان
 با در پنجم پوست پنجم تخم گاوزبان یک مثقال
 مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز لپه مغز فندق مغز بادام
 مغز حبه مغز بادام مغز تلخ مغز نارگیل از هر یک از ده
 مثقال تخم خرفه مغز تخم پنجم مثقال زعفران نیم
 اینج از هر یک نه مثقال گاوزبان شکر از هر یک
 نیم مثقال جوز بوا لباسه از هر یک بیست چهار مثقال
 زرشک میدان سبزه مثقال ورق طلا بجا غدوق
 لقره صد عدد او در کوفته بخته در آن او در بنایت
 و غسل بالمناصفه بقوام آوردند شربت یک مثقال تا
 یک مثقال نیم معجون لباسه دیگر مقوی معده و اعضای
 ریه باه است و منی بفرزاد و نفوس آورد و طعام
 بوار آورد اشتها زیاده کند و صفت آن لباسه جوز بوا
 پنجم قافله کبیر پنجم کل سرخ مغز صندل قافله کبار
 پنجم سفید برنگ شیرازی از هر یک سه مثقال شکر
 مصری خصیعه الثغاب مصری طهارت سفید از هر یک
 شش مثقال مغز تلخ مغز بادام مغز تخم پنجم
 خیارین مغز نارگیل مغز از هر یک پانزده مثقال
 شکر خالص غیر از شربت از هر یک یک درم شکر
 غسل صفت آن لباسه بیست سفید از هر یک دو درم
 جمع او در ورق طلا ورق لقره محلولین از هر یک
 یک مثقال علی الرستم معجون سازند کبیر بکسر باه
 موحده و صفت آن پنجم با در پنجم شکر ده نیز
 آینه است شکر است سرخ بر سولخ مثل خانه زنبور
 لیکن سوزانهای این زمان با ریکتر آن سنگ است
 خرفی صلب که در سواصل دریای مالدیپ غارتند

و همان زمین و غیر از این آب کمون میاید و مشهور
 است که در حیران است در ریشه آن سفید و در
 بلند تر میشود سرخ تر میگردد و شناخت آن حیران
 است آبی ندارد و آن سرخ و سفید و سیاه نیز می باشد
 با اختلاف اما اگر مواد و شاید باوه آن طین لوز مخملط
 با طبیعت با اجزای غیر از سیاه و سیاه است که بطول
 مدت و مدت امور و طبیعت و با اجزای غیر از سیاه
 جدا شده و با طبیعت آن متخیز گشته بدان طبیعت
 و متخیز میگردد و سیاه آن قویتر و سفید آن ضعیفتر
 است و بهترین همه سرخ آنست که صفت آن کوسولخ
 صفت آن بل باشد در اول هر دو درم شکر سرفج
 و قافله صفت و قاطع نرف الدم و نفث الدم و
 محمل خوبی که در دل منجم شده باشد خصوصا مرق
 آن جهت و سواصل خفقان و صرع و ضعف معده
 و نسا و اشتها و نفث الدم و اسهال و موی و سنگش نه
 و کرده و سپرد بوا سیر و نیم مثقال آن که با نصف
 آن صمغ عربی و با سفید پنجم سرفج سرشته باشد با
 سیر زوشیدن جهت قطع نزول الدم باطنی مجرب است
 خصوصا سوخته آن و مرق و مفسول نوع سیاه آن
 بفاصلت مقوی دل و در ریه جهت برودن کوشش
 زیاد زخمها و زرع آثار آن مرق آن جهت نرف الدم
 ظاهری و تقویت دندان و معال کزین زردی مذاک
 و ثورات چشم و تقویت باصه و دو معده در جرب و بیاض
 و سلاق و نظوران بار و در کسان جهت نقل سماع
 و کزینی نافع و آیین لدرله گوید که چون سه روز هر روز
 و انگ از آن اسکنجین نوشند البته رفع درم و سده
 سبز سفید و زهر کرده و مورث تبوع و مصلحت کثیر از شش
 جهت مجلس نخون بوزن دم الا خون دست در سر
 تبش تا یک مثقال و ادوی استعمال مرق آن است
 در جمیع مذورات و محلول آنرا در رفع جذام مجرب است
 اند و از خواص آن است که چون طلا و لقره را از زهر
 بقدر بسد در هم که اخته انگتر می با بختین دانی
 ترتیب بزند و بسد را در آن نصب کنند و در شش و حدی

خود مقارنت باز سره داشته باشند با خود نگذارند
در حال صرخ قطع شود در انده آن را هرگز نخه
نرسد و از چشم بد این باشد دستوار احراق آن
آن است که بعد از ریزه ریزه کرده در کوزه گلی تازه
آب نندیده کرده بگل حکمت گرفته در تنور گداشته یک
شب بگذرانند صبح روز دیگر بر آورده احتیاط نمایند
که بسیار سوزد و بسودر ما دیت نرسد بعد از احراق
سایند و بخی نیند از آب تو غسل انده و احجار زیکر استعمال
نمایند در انده گرفت

فصل در ذکر سحر اقراص سسد

قرص سسد - نافع از بزی اسهال و موی و قد خن خون
صفت آن بسد محرق مغسول ده درم اقا قیاجله ر
فارسی از هر یک چهار درم صمغ عربی یک درم و از چینی
بدرم کوفته بیخته یا سفیده تخم مرغ بقدر حاجت
شسته اقراص سازند شربت یک انتقال + قرص
سدنی ادم را نافع باشد صنعت آن بسدسول
ده درم کند را قیاجله ر صمغ عربی از هر یک چهار درم
بدرم گل محمود از هر یک یک درم و از چینی یک درم کوفته
بیخته اقراص سازند در سایه خشک نمایند شربت
یک انتقال با شرباب انجبار + قرص بسد نفث ادم
سرخ امعاء کنت ملت و آیدن خون بواسیر را
نافع است و نیز در مفاصل قرص انجبار است که ذکر شد
صفت آن بسد محرق لیان ذکر اقا قیاجله ر
فارسی از هر یک چهار درم و از چینی صمغ عربی از هر یک
بدرم و از سفید و یک از هر یک یک درم است کوفته
بیخته یا سفیده تخم مرغ شسته اقراص سازند در سایه خشک
نمایند نوش تا دو سال باقی مینماند شربت یک درم
است و همچون بسد فراط خون حیض اسهال موی
نفث ادم را سودمند بود صنعت آن بسدسول
از چینی مغسول اروپا گلکار گل رنی گل محمود دم لاجون
سب یا بی از هر یک جزو در وزن سوی کوفته بیخته بارت
در شاق در آب جلاش بسزند مقدار درم شربت
بدرم بسدسول شسته چینی است آن بسد یا بسد یا بسد

و از گرسه ریشما برآمده و اندر دلش سبز پستی رنگ
و نبات آن نل ساق و یک ساق در برگ دار شنبه
بیال طهور و مانده گیاه سمنس و بقدر یک شبر از میان
شانتاس در مخان از سنج انجبار میرد در گلاب در ار
جماز نامند گرم است در درجه دوم و خشک است
در لوی و گویند در اول گرم است و در بیست معتدل
سهل مرقه سودا بلغم غلیظ دهر خلط که ملاقات کند
و محمل لفع و شیوه نمود در معده و قوی لفع و بجه کننده بیشتر
غیر نمند و مفرح بالمرض و جهت دفع سودا و حیدام
و عمل سوداوی و مفصل و ضاآن و جهت توائجی صعب
و شقاق میان انگشتان نافع از خوردن آن با شکر
و با طعمه خصوص سخن در سنج و یا با مارا عمل موجب
موجب سهال مواد دبی ضررست و بکسوخ آن با اسود
دایسون جهت سرفه ضیق النفس بود و در آد مت بطبخ
آن با عنایت جهت سقوط بواسیر نجات مؤثر در خون
سسته قال آنرا جوشانیده با نلبوس خیار شنبه و زنجبین
که در آن گل کرده صفائی نموده روغن بادام شیرین
داخل کرده بنوشند جهت در معده فرمونه در ریاح
بواسیر و صرخ موجب و غشی و مضر سینه و کرده
است و مصلح بر سیما و شان جو شایند آن
یا مارا اشعیر نو که یا بسده و با خروس سالوار و سدر
شربت از جرم آن تا سه درم در بطبخ تا در شش درم
و بدتر جهت سودا سوداوی لصف و زرشاق فیتمون
در ربع آن نمک هندیست و سمنس و از آن است که
استعمال کرده شود مجرد و یعنی دست تراشیده نرم
کویده تا اینکه لفع نکند و سود بخشد جهت بسفایج
بلغم و سودا را از معده پاک کند و منقیه و باغ نماید
صفت آن یا بی نقیله درم بسفیل شسته ده درم
شخم حنظل شش درم اسطوخودس انجمنون از
هر یک درم و نیم تر بد سفید شست درم سمنس یا
ششوی یک درم و نیم کوفته بیخته باب حب سازند شربت
دو درم و نیم بسفوف بسفایج مهسل سودا
و خلط محترق سوداوی دانه برای امراض حاد و ناز

سودا و اخلاط غلیظه نافع صنعت آن بسفایج شسته
انجمنون انویطی از هر یک یک و شکر طرز رد و جزو
کوفته بیخته چهار درم آنرا با جلاب شکرک بنوشند
شراب بسفایج مهسل سودا بود شغال از کناش الیوس
صفت آن بکنند بسفایج شسته یک و قیه در صرة
کسانی کرده در سنج قسط شرب انگوری انداخته
بیست و یک روز بگذرانند پس صرة را نیکو بمانند و
بفشارند در دور کنند و شرباب را ننگا بهار مدد یک مرتبه
پیش از غذا از آن بقدر حاجت بیاشانند و مطبوخ
بسفایج جهت در معده در ریاح بواسیر و صرخ و
امراض سوداوی معیدل است صنعت آن بسد
از سته متقال تانج متقال آنرا خیسانیده بچوشانند
وصاف او را با نلبوس خیار شنبه و زرشاق بادام شیرین
بنوشند به دستور با زنجبین سمنس و زرشاق است

باب الیام مع الصاد و التمسله

بصل نفاری پیاز نامند برمی آن بی بوته و در
چشمه سارک که تنها کثیر الوجود و طعم و بوی
بگشمانند پیاز و سبزی که مران نامند و تو سیر از بستانی
است و مجموع آنرا در آخر سوم گرم و در اول سوم
خشک و گویند چهارم گرم است و با رطوبت فضیله
و منفتح سده و مقوی شستوین خصوص بیخته آن
با کوشش حرب رافع مفرط هوای و بانی و طاعون
و اختلان آبها در ربول و حیض و نفث حصاة
و مطبوخ مملئی آن کثیر الغذاء و یمن طبع و بیخته آن
با چربی جهت تنقیه شش سینه از اخلاط لزجه
و بیخته آن در سر که یاور ده بسره جهت برقان و سردی
برای گنختن اشتها و تقویت باضمرد منع غثیان صفراوی
و بلغمی و به تمهائی نافع غثیان اددیه کشته و دافع سموم
و آب جهت رافع ضرر سنگ دیوانه گزیده نافع
و خصوصاً چون یک چهار یک بوزن شاه از آن
در عرض سه روز خورده شود نجات موجب
است و قطور آن جهت دمعه و حکو و سوز چشم است
نزول آب و با عمل جهت بیاض و سوط آن منقوی و مانع

و بوییدن آن جهت دفع ضرر بواسطه دباکی سینه است
 و چکانیدن آب آن گداختن بجهت آن در گوش جهت
 نقل ساسمه و طینن و پاک کردن چرک و تحلیل
 ریح و ضماوش جاذب خون بظواهر جلد و نسیب گوشتی
 رنگ موجب است و باموی آدمی جهت زخم سگ
 و بوانه گزیده دبا آن جهت گزیدن غریب و زنبور
 ضماوش جهت آن جهت تقیح او رام بارده دبا زده تخم
 مرغ یا روغن تازه جهت درد و رم مقوده و حکم دبا
 روغن کوهان شتر جهت شقاق مقود و بوا سیر و زحیر
 موجب و حمل آن جهت کشودن رگها بوا سیر
 و بیلان زردون خون موثر و جهت کجی ناخن و تشنج
 نافع و پوست محرق آن باموسه سوخته و کافور جهت
 آکنه و موجب و دیو طی آب آن با پیله مرغ جهت لیش
 شدن پا از لیش و موزه سفید و مضر محو درین کنار
 آن مورت قوی و سیان و لیش غریب در ریح غلیظ
 مولد گرم معده و خلیظه در جرم معده و موجب تشنگی
 و مصلح محو درین و مصلحت شستن آن با آب سرد
 تک و با سرکه خوردن و بوی آن اندک و کاستنی تندی
 نمودن و مصلح بد بوی آن با قوی نان سوخته و در کف آن
 است و تخم آن در آرد و دم گرم و خشک با بوی مصلحت
 شتر و ضماوش جهت دوا و تشنگی بوق نافع و قدر شتر
 یک شغال است و حسوبل سر زرد بار در نافع باشد
 دبا و بار انگیزه و صنعت آن شیر پیازده در دم در یک
 طبل شیر و تازه پیازده در دم عمل مصلحتی داخل نموده
 نیم گرم حسونمانند و در اول مولد منی باشد و لغو
 آورد و با بوی مصلحت آن است و صنعت آن آب پیاز
 یک من شیر گزیده من فانی یک من با تشن زخم
 جوشن هند تا بقوام آید و اگر خوبانند که قویتر شود
 اجزا را کوفته بخیته در هم برشته داخل کنند خشم
 اسپست ده در زنجبیل و در فلفل از هر یک دو
 درم تخم مارچوبه بخیرم شتر به یک سقچه و اگر قوی
 خواهند که بجهت بوزیدان بزمین شتغال تر فلفل
 در چینی بوز بوا بسیار از هر یک یک درم نیز اضافه

نمانند و قوی اصل جهت لیش پاک از کفش یا موزه
 هم رسیده باشد و صنعت آن بگردد آب پیاز
 را با پیله مرغ علی الرسم قوی سازه و بکار برنده
 الحق اصل مصلحتی است و منی را زیاد کند و سینه را
 نرم کند و باه را بسفزه اید و صنعت آن بگردد پیاز
 سفید کوفته آب آنرا بگردد و در قدر سیم رطل
 آب آن یک رطل عمل مصلحتی داخل کرده بپزند تا بقوام
 عمل باز آید و در ظرف چینی نگاه دارند شتر به یک
 اوقیه و تحوق بصل به پیوسته دیگر نافع و اعتدل
 از اول صنعت آن پیاز سفید یک جزو شتر
 گاو تازه و جزو فانی سبزی یک جزو مجموع را یکجا
 کرده بپزند تا غلیظ شود و در شیشه یا در ظرف چینی
 نگاه دارند شتر به یک اوقیه صبح و یک اوقیه شام
 فراهم بصل نو اصیر و قروح خرمنه را نافع است
 صنعت آن بگردد پیاز رسیده یا پیله آبدار
 چاه درم و نرم بگردد بعد از جدا کردن شتر آن
 و با هم وزن آن روغن گاو خالص بچوشانند تا مائل
 بسیاری شود و بعد از آن صاف نموده روغن را تمام
 گرفته با نیم وزن آب برگ نیم تازه ساینده و صفا
 شل که با شامی ساخته در آن روغن بر پانمانند
 تا انهم مثل پیاز مائل بسیاری گردد پس در صفا
 را بگردد و در روغن را صاف نمایند و شست درم
 موم خالص و در آن بگذارد و طینن مقدار فن تیز
 در آن بگذارد و صاف نموده در ظرفی نگاه دارند
 و عند الحاجة بکار برند باید که این موم را قبل از
 بهفت یا سل زردی بپزند و در هم بصل دیگر
 نو اصیر و جمیع قروح خرمنه را نافع است و صنعت
 آن موم سفید مسکه گاو از هر یک ده درم پیاز
 ده درم مرکی صافی صبر سقوی کند زنگار از هر
 یک نیم درم پیاز را در مسکه بسوزانند و مسکه را صافی
 نموده موم را در آن بگذارد و جزا را بطریق غبار ساینده
 داخل کرده در آن بماند که یکسان شود و بچکان بصل
 یعنی پروده آن در سرکه که از القاری ترشی پیاز

و بهندی اجار پیاز نامند جهت بر قان و سپهر و بر خنجر
 اشتها و تشنگی با ضمیر و مانع غشیاں او در سر که بر زرد
 سوم است و صنعت آن بگردد پیاز بزرگ جبه
 را و بخلال جوی سوراخها که بسیار نمایند یا چهار شتر
 کنند اگر در سنت منظور باشد و به تجمل مطلوب نباشد
 و الا در ق نمایند و سرکه انگوری بپزند از آن مقدار
 که سرکه از رده آنها بر گردد و بگذارد تا برسد
 پس استعمال نمایند اگر از براسه خوشبوی و خوش
 طعم چند دانه و قفل و چند پارچه جو زرد و چند دانه فلفل
 سیاه یا فلفل سرخ و در آن زرد بپزند و داخل نمایند
 بد نیست و اگر خواهند که زرد و ساخته تناول نمایند
 پیاز را با خار بسیار زرد و در روغن یا تا نصفه آب کنند
 و بر سر آن صافی بپزند و پیازها که خاز زده را بر آن
 صافی بچینند و بالا آن سر لوش گذارند زرد رنگ
 آتش بر آفرزند تا آب بچوش آید و بخار آن
 بر آنها برسد آب آنها را صافی در آب بچکد و بخت
 گردند پس بر داشته در سرکه که سبک جوش و بهندی
 سرکه بپزند از زرد و نمک بپزند تا جهت داخچه خواهند
 از او و نیم خوشبوی از قفل و جو زرد و سیاه دانه و
 فلفل سرخ هندی و غیره داخل کنند و این در یک در
 قابل خوردن میشود و بدین دستور فلفل هر چه سرد
 سخت باشد و زرد و خواهند تناول کنند شتر به خان
باب البهار مع الطهاره الممکنه
 بط بفتح باء موحده و طه مملو لعمی از طیب و باکی
 است ابلق مختلف الالوان که چکته از او زرد القاری
 قانمانند و بهندی ریح هندی آن را القاری اورک
 مرغابی اسم غریب آن است و پایا س آن کوتاه و
 اول خوشی و شکل میباشند در دم گرم و در اول خشک
 مرتب بر طوبت فضلیه گرم ترین حیدر ابله است
 اولی آن و بعضی گفته اند در سرد و اول مرغ گرمی میکند
 و در محروم و المراج مورث حی است شتر الخوا و بر هضم
 کثیره الریح فلفل سمن بدن در کرده و بهی مصلحتی آواز
 و مولد خون غلیظ مصلحتی است مصلحتی چون هضم شود

بترین گوشتهاست در تقویت باه و زیاده کردن
 ماده می و سایر قوی و مصلح آن سرکه در تخمیل و ادویه
 و سکنجبین و خوردن جگر آن خصوص پلوارک
 آن مولود خون حاصل و خفقان را مفید و ضماد گوشت
 آن با نیک جهت نماید سیاه آن بهترین پلست گرم
 لطیف و طبعی و با قوت نافذ و جهت خفقان دو
 درمستان و تسکین اوجاع و با آرد با نخلضاد او شربت
 جهت امراض مذکوره و تسکین لذع امعا و اوجاع
 آن و اعراق بدن و سرخه خشکی سینه و خسونت
 صورت مفید و همچنین تبین آن در تخم آن و سرخه
 در صفت ترازم ترس برکس رفع نیال و سرخه در
 سینه دبا که با جهت طبع سیلان خون و زجر و برشته
 آن با سداب در روغن زیتون جهت سرعت نظم
 افعال نافع و ساییده پوست آن با مر و اید و شکر
 زو شاد و جهت رفع بیاض مؤثر قوی و سنگدان
 آن در مضمون از لعن و در چون مضمون شود مقوی موده
 و ایش است و خاکستر بره بال آن برای تخمیل
 خنای و زل آن جهت کف و کش و خنای و نافع
 در آن ابله که در نگان فرامیگردان روغن جهت
 درج مفاصل و طرح ساختن آن آنست که بگنبد
 در سرد آنرا کشته پاک کنند پس بگنبد لیا قوی و در روغن
 و سطل خود و از هر یک کفی اشق تفل از برق از
 هر یک شش متقال از هر یکی جز بولو البسایه تر نفل
 سوزن آن هر یک سکه متقال روغن خر اطلین که
 در هر لدرال استار شده در او بان مذکور خواهد شد
 که شش متقال و دره را کوفته بجهت بروغن خر اطلین
 مذکور خواهد بود و شکر آن آن کرده بد و در نسل آنرا
 سرخ کشد و با شش انگشت یک با نای بند و در ظرفی تمیز
 آلودگی کرده در زیر آن بگذارد تا روغن آن سرکه
 بخورد تا آنکه روغن در آن نی ندیس آن سرکه و
 روغن را چندان با شش لایم بچوشاند که سرکه به جمل و در
 روغن بخاند و چون روغن مذکور ساخته شود و فرات
 پشت و مواضع در در بان چرب کنند پوست بره

که تازه کشیده باشد گرم باشد بر روغن اسفند که ذکر
 کرده خواهد شد چرب نموده بالاب اعضا و موثر
 که چرب نموده اند بندند و اگر این روغن را که مذکور
 شد بار روغن جوز بود و روغن الیقا قوس از هر یک
 و متقال مزوج نمایند نفع است و روغن قازو
 روغن حواصل به نسخه فرنگان نیز بدستور روغن بطا
 و همین شفقت دار است بطبع هندی که به فارسی
 هندوانه و بوعلی و دالغ و دابو و هندی تر بر نه
 در اول و دوم سرد و در آخر آن ترسکن حدت صفا
 و نون خشکی و در بول و طبع و آب او با شل
 و زخمیل جهت قطع بلغم و با نیت جهت امراض سودا و
 و با تمیزی جهت مواد صفا و در جرب و حله و با
 سکنجبین جهت قطع سده و در بار بول و در قان و مواد
 محترقه و اعانت بر مضمون و با ششخت و امثال
 آن جهت تپا به حاره و در فخلط روی الکفیته که کم
 مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و
 مرط بدن و مضر سبز و بار و المزاج و مضر معده
 سرد و مصلح گندم و س و قد و امثال آن و در
 مزاج که صفر بسیار غالب باشد هندوانه از جهت
 لطافت و تسخیم بصر ایش و شل آب که در و در روغن
 بد و مصلح مورت صفت باه و در مفاصل و امثال
 آن است چون هندوانه را سوراخ کرده در
 حسل در آن ریخته سوراخ را مستحکم کنند و یک
 هفته در زیر سرگین اسپ و فن کنند آب آن شل شراب
 مسکرمی گردد اما مضمون و مفسد معده است و تخم او در
 دوم سرد و در در جمع افعال مانند تخم که و است
 و قدر تخمیش تا بخدم است و در مزاج حصاره و حله
 خربزه از معده گویند چرب است و سکنجبین
 صنعت آن بگنبد هندوانه بزرگ و قدری از سرکه
 آرا برین دانگ خالی کرده پس مویز کوبیده با
 نبات سفید یا قند سیاه در آن بر کرده سرش بجای
 خود بگذارد و سکه روز بگذارد که جوش آید پس
 صافی نموده بنوشند و گاه در شفقت ال زرشک و نیم

متقال جوز نائل داخل میکنند و این شراب نیکو و
 سرد است و مزاجی پوست هندوانه و جمل و شکر جهت
 برسام و دو سوا اس و بجز نسی و در رو سینه و ضعف معده
 که از خلط کراتی باشد و تقویت با ضمه نافع است
 صنعت آن بگنبد پوست هندوانه و پوست سینه آنرا
 دور کرده در آب آهک صافی نموده که قدری تند خا
 باشد یک شب از نخلضاد پس آب گرم بشوید تا
 اثر آب بک دور شود پس در آب تازه طبع دهند
 تا بخته شود و نبات سفید را تقویم آورده پوست هندوانه
 را در آن نازند و یک جوش دیگر داده که جذب سیرک
 نماید پس فرود آورده سرد کرده نگاه دارند و اگر
 بمشک یا گلاب سوده معطر نمایند بهتر است

باب الباس مع العین المعجم

بجز غذا و خوراسانی است که از آرد خمیر کرده بپزند
 در سحر ترتیب میدهند و با قلیه که از سرکه و دو شتاب
 داد و کوه حاره و گوشت ساخته باشند استعمال نمایند
 گرم نائل با اعتدال مشوی و مسکن فی صفا و دی و ایتها
 و شنگی و مقوی بدن و مضمون معده مصلح حال گرفت
 و اصحاب ریاضت و مولود خون صالح و بطبی البصر
 و مولد ریاح و مضمون اجینی و مولف تذکره موافق آنچه
 مذکور شد ذکر نموده است و همین خاصیت
 دارد آتش با میچ و آتش آکره که در اصفا
 آتش برگ نامند در اویه ذکر یافت

باب الباس مع القاف

بقلمه تخم قاف فارسی خرقه نامند و تورک و لجرانی
 از تخم و بفرنگی بر فال سالی بناتش کتیر از روغن و اکثر
 مفروض بر زمین و ساقش بقدر انگشته و بسیار
 نازک و شکننده و برکش ریزد نائل بندد بر دگمش
 سفید خوش سیاه و ریزه و طولانی و بسوم سرد و تر و گویند
 دو درم تراست آب و مسکن صفا و خون
 و ناطع نرف الدم و چرب که از سینه آید و مانع نفل
 و جهت حصاة داو و در مودن بول و حرقت آن و
 نواصیر حرارت جگر و تپا به حاره و دفع جمل العرق

و در دستانه و در حلقه امعا و تبرید مانع و در دسیر نافع
 و ضماد او بار و عن کل جهت صمد ع حار و سوختگی آتش
 و او را م حاره در با شراب جهت تبور سرد با آرد جو
 جهت مقدمه شفا قلوب و درم چشم و درم دماغی و
 جرب و حکه و درم نشین و شری و حمره و آشفایدن
 بار و نوبختی جهت قطع تب جرب و حقه او جهت درم
 انیشین عاده و سیلان فضول امعا و حمره و ضماد و
 پچیش جهت تاویل قوی تر از نبات او و نبات آن
 در فرورده صاحب تر و امراض حاره بغایت نافع و
 مضر با هر دین و ضعیف الحار و با الحاح صده مستط
 اشتها و انکار او مورث تاریکی چشم و مصلح او مصدک و
 اگر فوس و نفع و قدر شربت از شراب و تا بیست انتقال
 است و فوس کردن نبات آن نافع احتلام است
 تخمش در جمیع فواید مثل بل و دوزان ضعیف تر و زور و در
 جهت قلال طفل غیر آن نافع و در زرع تشنگی قوی تر از
 نبات اوست و گویند مضر سرد و موده بار و اوست
 و مصلحتش فند و قدر شربت تا بچهره هم بدیش در کشته
 امور بزرگ و نادر بود و اوقا بلص و غیره لوده ملین طبع
 است و حریره بزرگ قله الحما و مود نافع از براسه
 اصحاب و ق دسل از براسه سعال حار و خشونت سینه
 از احراق مواد و صنعت آن بگیند تخم خرده و مفسر
 کنند فنی بگویند بشویند تا سیاهی و پوست آن
 تمام در دسیر و آب ز آب شیر کشته بگزارند نشاسته
 آن نشین شود آب آن را در کرده نشاسته آن را
 سه جزو با یک جزو آرد برنج و شیر گاو داخل نمایند پس
 بگیند مضر بادام شیرین پنج جزو مضر گاو شیرین مضر
 تخم نهند و آن را بر یک دو جزو و نیم در کلاب عرق بید
 مشک شیر کشته در آن داخل نمایند و با نش ملائم
 بپزند چون قریب بقوام حریره رسد شیر نبات بقدر
 حاجت داخل کرده و دو سه جوش دیگر داده و در ظرفی
 بکشند و بچونند حلوا و بزرگ قله الحما و موافق سینه و
 حلق و مضر و تب و در حلقه امعا و ترتیب اعضا و سول
 است و در تر است صنعت آن بگیند تخم خرده تقویه و سرد

آنرا گرفته بگزارند تا نشین شود پس آن نشین را
 با مثل آن نشاسته در آب بپزند و در عن با دام و
 روغن تخم کدو و روغن خشیاش و نبات سفید داخل
 کنند چند آنکه شمع بپس دادن روغن کند پس در
 ظرفی چینی بن کرده بطریق نور بریده بخورند +

باب البام مع اللام

بلا و روغن جنجیب الفهم دغره الفهم و حب القاب
 در دوی انق و یاد و بندی بهلا ده گویند آن مثل
 اکیله است بر بالاسه شمشیر بدل و ازین جهت
 آنرا حب القاب میزدند اند آن شمر و زخم نه نیست
 و شبیه شبا با و طوسیاه رنگی مغز آن مفسر و دوران
 آن مغزی مثل مغز بادام شیرین و با این مغز پوست
 آن مملو از طوبت سیاه غلیظه که عمل بلا در نامند
 درخت آن بقدر درخت کدوگان در کوش غلیظ و غیر
 و تند بود آنچه به تحقیق پوسته شمر آن شبیه بام و در
 می باشد در رنگ آن زرد و بر سر آن مثل کلیل قلیح
 و آن بر آمده آن بلا و است و بر بالاسه آن در
 کل آن در اندرون شمر آن تخم با است و گوشت
 آن اندک شیرین چاشنی را غلیظ و بعضی مردم آنرا
 میخورند و مضر بلا در نیز شیرین است مانند مغز بادام
 و آنرا آرد دره نیز میخورند و بلا در دو قسم است
 صغیر و کبیر کبیر را بادام فرنگی می نامند و نباتات
 کرده نرمی باشد و مثل آن کدو مغز آن شیرین تر و
 و کوال است و عمل آن مستعمل نیست و صغیر را بلا در
 نامند و مثل آن بسیار مستعمل است و مغز آن کوچک
 و طریقه بر آوردن مغز هر دو نوع است که باید آنرا
 در آتش افکند از نند تا پوست و عمل آن سوخته
 کرده و مغز آن بسوزد پس ز آتش آورده مفسر نموده
 تناول نمایند و فواید آن در سایه درخت آن باعث
 سکه و سبات و عمل بلا در در چهار گرم و خشک پوست
 آن در سوم و مغز آن سوم گرم و در اول خشک
 و بی مضر است و همی هیچ باه و عمل آن را محلیوط
 بر روغن گاو یا بکنج یا مضر کدوگان کرده باید آنرا

محل مسخ و بلطف روح و مفرح جلد جهت امراض
 باره دماغی و تشبانی مرطوبی و تقویت حفظ ذهن
 و دفع رطوبات و ریاح و تقویت اعصاب و رفع سلسله البول
 و فیان و فالح و لقه و رغه و هدر و اختلاج و قطع
 تاویل و سسم و سائر آثار جلد نافع و مضر محوری و
 محرق خون و مورث یوست و باغ و خوشن دبان و
 بدن و جنون سرسام و مانجولیا و مصلحش روغن کدوگان
 تازه و نا جمل مغز کدوگان تازه و ما الشغیر و دروغ
 و هدرانه و انتقال آن کشته و قدر شربت از ربع
 و در هم تا نیم و در هم بدیش بخورن آن فندق برین آن
 روغن بلسان و سدس آن لفظ است و انتقال آن
 چشم چار پایان مورث بیاض و رافع آن خریق و ضماد
 آن با دویه مناسبت مفرح جهت جمع امراض آرد
 نافع در بخور آن زائل کننده بواسیر و مسقط دانه آرد
 و پوست بلا در موی جهت حفظ سیاهی موی بغایت
 مؤثر است خصوصاً هرگاه یاد روغن لطمه تر سیرا کرده
 باشد گویند چون بگیند پوست بلا در را که مضر آنرا
 در نموده باشند بسیار ریزه مفرض کرده مقدار یک
 اوقیه آنرا در ظرفی کوهه دهن ایلم آن مقدار که از
 روی آن برگردود بر آن ریزند پس بیست درم لبان
 ذکر را سوده بر آن باشند زیر آن آتش بسیار بلام
 افزودند تا مسقط کدو پس بریزند محمود زرد با زای
 هر اوقیه نیم و آنک بعد از آن تفاوت آتش بگیند و در
 ظرف شیشه نگاهدارند و هنگام حاجت قطعه از آن
 بوزن یکدم در دهان نازند و بخانند و تقویت
 و حفاظ قوی نمایند و صنعت بر آوردن غسل بلا در
 بگیند بلا در نو تازه هر قدر که خواهند و سائر اسبند
 این گرم نموده بگیرند و بقتارند و قطره روغن غلیظه که از
 سر آن بر آید گرفته جمع نمایند تا هر قدر که خواهند
 نگاهدارند و این روغن مسمی غسل بلا در است صنعت گرفتن
 اگر دگان مانند روغن مغز بادام است و سوسر و غسل
 بلا در به نوبه بگیند آن است که در دیگر سفالی را موی آن
 شیشه که از آن توان گذرانید سوراخ سازند و یک

برسمه پایه استوار کنند و شیشه گردن بلند را کف حکمت
 بکنند و بلور را بپوست کنند و با سر آنرا جسد کرده
 زین شکسته در شیشه کنند و قدری لیسیت باموی
 به بال اسپ پیچیده بدن شیشه بگذارند و گردن شیشه
 را و از گون از سوراخ ته دیگر بر آورند و در کاسه
 آب کرده در زیر برسمه پایه زیر دهن شیشه بگذارند
 و با لیسیت شیشه درون دیگ آتش ملایم از
 سرین کاو جنگلی که بندی ایلا گویند بر آتش در زیر
 تا آنکه دیگ را از سرین کاو برکنند و آتش کنند تا
 بلور بچکد و در کاسه جمع شود و سرگاه از چکیدن باز
 آید و در آن در غوطه نهد یا آست که سر بلور
 را بریده بر تابه آهنی یا سنگ گذارند و دست
 باون یا اشال آن را گرم نموده بر آن گذاشته و در
 فشارند و آنچه در آن زمان بر آید جمع نمایند اگر
 با کجی نرم بگویند و اندک نمک آب بر آن بزنند و در
 آن قوی اندازند و در کاسه بکشند آنچه روغن در آن است
 بخوبی برمی آید جمع نمایند و باید که در سیمع لوال
 دست و درین مینی را محافظت نمایند که باعث
 توام آنها گردد و در غوطه خوردن بلا در جهت حفظ
 و تقویت اعصاب و باه و استحکام لثه دندان است
 که بکند بلور را در سر آن را بریده غسل آنرا برستور
 سطور گرفته جرم آن را ریزه ریزه نموده باز غسلی که
 در آن باشد و در نموده با مغز نارچیل ریزه کرده با کجی
 سفید یا غیره مقله با گردگان هر که ام که باشد خوش
 مخلوط نموده بخورند و باید که عسر م بلور یک جزو
 و مغز نارچیل خیز آن هر کدام که باشد از پنج جزء
 که بنامند و ابتدا از ربع یا ثلث یا نصف دانه
 اجمال طبیعت شرف نمایند و بعد پنج اندک اندک
 بفرمایند تا یکانه دو دانه تا پنج و هفت هم بخورند
 که اندر صورت موافقت و عدم هفت و بعضی
 بر م بلور غسل گرفته را با یک یا دو مصفا شده که
 نارچیل مغز گردگان و کجی مقله سفید مقله است
 در ربع یا ثلث که بیده بهمان سطور بخورند و این شاید

در ابتدا فصل از عادت بهتر باشد و بعضی بلا در غسل
 ناکرفته را بهمان دستور کوبیده می خوردند لیکن
 این در ابتدا خالی از غلا نیست و باید درین ایام
 از ترشیهها و چیزهای نفلخ و اشیا
 مشقه بان و یا چیزی که تقویت آن و باشکندت قوت
 آن با لکویه از حرکات متعبه و هواست تند بختند
 نمایند و خوردن بلور در سر آن و کول و جو انان
 مرطوب المزاج را نافع و محمود و یا بس ل مزاج
 جو انان را مفراست و علامت مصرت آن آن
 است که کسی را که مصرت بچکد شمام را بچکد
 آن اعضای آن متورم میشود و درم و درم و درم
 بهنج پس در استعمال آن حتی المقدور و جایز است
 بخورد و در آن کتفه دانه کوا سیر و سقراط آن است
 صنعت آن کوهی بکنند و اندک آتش در آن
 گذارند یک دانه بلور را بر آن بگذارند و قدری
 بر آن آتش و بر آن بنشینند تا دو در آن بر آن دانه
 برسد و در سه چهار دفعه نهایت هفت هشت دفعه
 زائل خواهد شد و یا در زیر دیگ گلی یا غیر آن که آنرا
 سوراخ کرده باشند و معکوس گذارند و در زیر آن
 دو دو کنند بر آن شیشه دو آنرا بگیرند
**فصل در بیان مرکباتی که اصل و نمود و راهها
 غسل بلا در دست و از آنجمله فقر و یا است**
 بدانکه فقر و یا لغت رومی است و نامیده اند این
 دو را با اسم فقر و یا است آنکه نمود اصل در آن
 غسل بلا در دست و اول کسیکه استنباط این معجون
 نموده الباط است پس باده کرده بر آن زیادتها
 جالینوس شیخ زینس گفته که این معجون نافع است
 از بلی قنچ و مانند آن از لقوه و استرخا و حلاک
 دماغ و در زیر کیه زمین کند شیخ داود انطالی گفته که
 اعظم نفع آن من تجربه کرده ام ازین معجون تقویت
 حفظ است و دفع لسیان و بلارات و دفاع و تقویت
 و عرق و نیز از نفع عظیم است از برای اوجاع معال
 و عرق النساء و کایه مثانه و هر مرض بارد و صرع و استرخا

و سوط کرده میشود بان با آب مزج خوش از بلی شیخ
 و در او دقت میدهم با صره را از روی تجربه این جزله
 گفته که سواسه منافع که شیخ یسین زبیری آن ذکر
 کرده آنرا منفعت کلی است از بلی دو بار یعنی در میان
 و صرع و صدخ بارد و اوجاع معده و سینه و جمع دوزخ
 که از بردت باشد صنعت آن به شیخ زینس
 الطیب موزعفران سلجیه سیاه و سافج هندی ایتیمون
 قنچ از خر قنچ حب لبان یونجه جینی از سر یک دو درم
 حب لبان مقشر زنجبیل صبر مقو طری از هر یک یک
 اوقیه مصطکی غسل بلا در قنچ از هر یک سه درم
 غار قنقون شش سفید دو درم و در لثه استیا و در شست
 است ایسا دو اوقیه پوست بچکد رازیانه سه درم
 انگوری کهنه سه درم دویم کوفته بختیج رازیانه را
 سه درم و زیتونی در سر که بچکد پس در دیگ
 شکر با دیگ گلی کرده با آتش ملایم بچکد تا سه
 چهار جوش بخورد پس با لایه و نقل آنرا دو کنند
 و سر که با با ده ظل و نیم غسل مصف و در همان دیگ
 کرده با آتش ملایم بچکد تا بقوام آید پس اویم
 کوبیده را بان بپوشند و بعد از شش شمال استعمال
 نمایند شربت بکدرم باب نیگرم و غذای گوشت
 بخورند و صنعت فقر و یا به شیخ این جزله در میانج
 که جهت در اعصاب و استرخای عقید و دارد
 نسیان خیالات و صرع و در و سرد و در معده
 در و سینه و جمع در دهان بارد نافع است صنعت
 آن سمنل الطیب مصفا فی سافج هندی سیاه زعفران
 و بعضی طباطبای شیخ ترکی افزوده و در بعضی نسخ شیخ زینس
 و اصل است ایتیمون از لطفی در منه ترکی از ترکی یونجه
 چینی حب لبان مقشر زنجبیل از هر یک یک اوقیه
 مصطکی غسل بلا در از هر یک دو مثقال حب
 لبان زنجبیل صبر مقو طری از هر یک یک اوقیه
 غار قنقون شش درم پنج سمن آسمان کونونی دو اوقیه
 پوست بچکد رازیانه سه درم غسل حل خمر سه درم
 زینم باشد اویم را بپوشد و کوفته بختیج رازیانه

که آن را در سر که خیسایند باشند پس در یک پاکیزه کرده دو سه جوش داده از آتش فرود آورده صاف نموده سه طبل غسل داخل کرده با آتش ملایم بپزند تا بقوام آید و به مسجور را بجل بلادرش تیه بجل بقوام آورده بپزند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربت به یکدم با آب یک گرم جهت فالج و بقوه و سترقا و سبب نافع باد و صنعت انقرویا نسخه شیخ داود زنگاک ایساده و اوقیه سنبل الطیب سا فاج هندی مرکب صافی سلیمه سیاه زعفران شیخ ازنی افیتون لوطی اذخرکی ریوند چینی حب البان مقشر قرفل مقل ازرق حب بلبان صبر سقوطی غسل بلا دراز هر یک یک اوقیه غار ليقون ش سفید مصطک رومی از هر یک شش درم فلفل و ج ترکی سوه کوفی کند از هر یک پنجم درم و گاه به زیاد میشود و این جزا انواع بلبلجات از هر یک ه درم و در نسخه دیگر اسارون کباب چینی از هر یک و متقال داخل است و در نسخه دیگر شونیز چهار درم است شیخ داود گفته که تا من مقدار این جزای این معجون میسازم نشانه حاج سعید درم مرجان قرمز سه درم تخم حبل درویش عقرب هب منخ از هر یک درم چندید ستر میدم مجموع را کوفته بخت پس بگنجد پوست کرفس پوست سیخ رازیا نه از هر یک سه رطل سرکه انگوری سه قسط هر دو را به سرکه بخسایند پس بچوشانند تا نلث سرکه بماند و بیا لایند و غسل مصفی بقدر پنج وزن مجموع ادویه داخل سرکه مزبور نموده با آتش ملایم بقوام آورند پس ادویه را با آن معجون سازند و نگا بدارند و درین نسخه اختلاف بسیاری واقع است و جایز نیست استعمال این معجون پیش از آنکه بدت شش ماه از ساختن آن گذشته باشد و تیسرا همیبل در ذریه گفته که قوت این معجون تا ده سال باقی می ماند و قول زهر لوی و شیخ صحیح است که گفته اند که قوتش تا چهار سال باقی است و شتر مش از یکدم تا یکمقال است و بهتر است که استعمال نکنند این معجون را اگر مشایخ در طوین و مبرودین و فصول

بارده به انقرویا که شیخ زین الدین در قانون ذکر کرده و گفته که نافع است از برای جمع اوجاع معده و از برای صداع عینق و دو ارمادی و جنون و پندیان و وجع کبد و طحال و کلیه از برای برودت مزاج و اوجاع ارجام و تقریب جدام و امراض سودادی و نسخه ابن جزله نسخه شیخ داود زنگاک قریب باین نسخه اند و اندک خلطانی دارند و صنعت آن سنبل الطیب موزعفران سیخ سیاه سا فاج هندی افیتون لوطی اذخرکی حب بلبان ریوند چینی قرفل حب لبان مقشر زنجبیل سفید صبر سقوطی مقل ازرق مرکب ازرق بلبان از هر یک یک اوقیه مصطک غسل بلا در غار ليقون ش سفید از هر یک هشت درم ایساده و اوقیه پوست سیخ رازیا نه سه رطل سرکه انگوری سه قسط پوست سیخ رازیا نه را سه تیان روز در سرکه انگوری بخسایند پس رو یک کرده جوش دهند جو شس اندک و بیا لایند و بچوشانند و نقل آن را بپندازند و سرکه را با یک رطل و نیم غسل مصطک در یک سنگی کرده با آتش انگشت بقوام آورند و ادویه را کوفته بخته با آن مخلوط نمایند و بوز شش ماه استعمال نمایند شربت به یک درم با آنچه مناسب باشد انقرویا دیگر منقول زقرابون صهارخت نافع است از برای جمع امراض بارده مزمنه چون فالج و دستخدا لقوه و اوجاع بارده مفاصل و تقریب این معجون سران و سر و مزاجان را نافع است و سیاهی موی را رنگ بدار و صنعت آن بلبله سیاه پوست بلبله آله منقعی از هر یک سه درم و شونیز سیست و چهار درم همیل بوا صنعت درم طبا شتر سفید سوه کوفی غسل بلا دراز هر یک شش درم فلفل دار فلفل زنجبیل فلفل سیاه نمسون از هر یک دو اده درم ادویه را کوفته بخته تا نلث سیخ شصت درم فایند را در آب بقدر کفایت حل کرده ادویه بلان بپوشند و در سبوحه لعاب دار اخضر کرده در جوشن کنند و چون سه ماه بگذرد بکار برند و

نسخه گفته اند که بعد از شش ماه که در جو گذاشته باشند استعمال نمایند مزاج آن گرم است در یکدرجه و نیم خشک است در آخر درجه دوم انقرویا دیگر که قریب است و منافع بانقرویا ی صهارخت و شروع را به نهایت مفید است و صنعت آن پوست بلبله کابلی پوست بلبله آله منقعی که شینر خشک نقشه اسطونودون از هر یک پنجم درم زنجبیل عمود الصیاب صتر فانی غسل بلا دراز هر یک سه درم چندید ستر میدم غسل سفیدی سه درم ادویه بدستور مقرر معجون رازیا نه شربت به یکدم با آب گرم و انقرویا دیگر برض و بق و فالج و نسیان و استرخار به نهایت نافع است و صنعت آن بلبله سیاه پوست بلبله آله منقعی از هر یک سه درم کند زوقای خشک زنجبیل فلفل غسل بلا دراز هر یک پنجم درم مصلی بقدر حاجت بدستور معجون سازند و این معجون گرم است و در سه ربع و درجه اول خشک است در آخر درجه دوم شربت به ازان یک درم با آنچه موافق باشد از شربت انقرویا معروف بمبیل المزاج و انقرویا کبیر نیز نامند لقوه و رسته و فلج و برص و حذر نسیان و صداع بارود صرع و جمع امراض مغنی را نافع است و حفظ را زیاد کند و با صفته با قوت دهد و باه را بهیضه ای چنانکه منقعی مزاج را بیخ و دوائی در امراه بهتر از این معجون نیست و برقان و جمع امراض حادثه از سردی را نافع است صاحب اختیارات بدلی گفته که کسان را که بلغمی مزاج بودند امر کردم ایشان را استعمال این معجون جهت قوت باه بسیار پسندیده داشتند و قوت حفظ و ذهن و دفع نسیان و فالج و لقوه و همه رنجهای حادثه از سر سر و به نهایت سودمند است و صنعت آن زنجبیل عاقره درجا شونیز و ج ترکی قسط تلخ غسل بلا دراز هر یک درم سداب خشک حلیقت حب لغار زراوند در حرج جنطیا نا حب لبان شیطرح هندی خردل سفید چندید ستر از هر یک پنجم درم اجزای خشک کوفته بخت

ترا باین کبر

اعمال ملاد در شسته بردن مغز گردگان چرب نموده
 با عمل مصفیه استه وزن ادویه همچون سازند شربت
 از یک درم تا یک مثقال و در شسته اختیار بدی
 فلفل در فلفل از هر یک ده درم اضافه این جزا
 شده و وزن عمل بلادر چهار مثقال و نیم است
 در شسته دیگر بجای زنجبیل حب لبان فلفل از فلفل
 از هر یک ده درم داخل است و القویای کبیر
 است و نجیب دین سمرقندی که با سم بلادر کبیر در
 از این خود ذکر کرده گفته که این همچون تریاق
 فایده و فقه و سکنه است و مفید است از برای بی
 در بدن گردیدن تحریف جمیع امراض باره و از برای
 تشنج و طب و نسیان دین در ساعت بدن را
 تشنج بسیار و عرق می آورد و سرداران است
 که چون خورده شود چرب نباشد تا عرق آورد +
 صنعت آن عاقر قرحا زنجبیل شیو قسطه بلخ فلفل
 فلفل و ج ترکی از هر یک درم مرئی صافی بر کسب
 طبیعت جنطیا ناز را در جرح حب لغا شیطرخ
 بندی جزید ستر خردل از هر یک پنج درم ادویه را کوفته
 برون مغز گردگان و غس بلادر چرب نموده
 با عمل مصفیه استه وزن ادویه همچون سازند شربت
 یک درم بعد از ششماه از ساختن آن استعمال نما
 در شسته دیگر این القویای بجای سیاه پوست
 سیاه کالی داخل است و القویای صغیر دیگر نافع
 است از برای صلابت سپرزوده در مدینه
 زاده نشانه و پنهان کنه و صنعت آن جنطیا
 در فلفل سیاه از هر یک هشت درم قسطه بلخ فلفل
 صافی صاف چینی ریوند چینی سیب الطیب از
 هر یک هفت و نیم مثقال ادویه را کوفته بخت
 برون مغز گردگان و غس بلادر چرب نموده
 با عمل مصفیه استه وزن ادویه شسته همچون سازند
 از وزن چینی نکا بدارند و بعد از ششماه استعمال
 نماید شربی یک درم القویای بلین صرخ و فلفل قوه
 داشته است برای اعصاب نافع باشد و باغ را از خلا

یک سازد و زمین را نیز کند و حفظ را از باره کند و
 پیران و سرداران را موافق باشد و طبع را نرم
 دارد و صنعت آن سیب الطیب سیلخه سافج هندی
 فوموز خفران در منه ترکی افیمون فلفل اوخر راوند
 چینی حب بلسان قر فلفل از هر یک درم حب لبان
 مقشر زنجبیل از هر یک یک درم مصطکی و فلفل از هر یک
 سه درم غاریقون ایسا از هر یک درم صبر زرد
 ده درم پوست سیخ را زبانه سرطل سرکه کهنه سرطل
 پوست سیخ را زبانه رسته روز در سرکه چینی است و در
 دیگر شسته بجز شانه بعد از چهار جوش از آتش
 فرود گیرد پوست سیخ را زبانه را با ناله بفتا رند
 و جرم آن را بیدند از نده صاف کنند با سه رطل و
 نیم عمل صاف بقوام آورند و سه درم نسل بلادر
 اضافه کنند با ادویه کوفته بخته بپزند و بعد از
 ششماه مقدار یک درم باب تیگرم بخورند با القویای
 دیگر منقول از شرح اسباب و علائق سیان
 و فلاج و جمیع امراض و ماغی که از غلبه بلغم در طوبت
 باشد سودمند بود این همچون آزموه قدما است
 خصوص از برای قوت حافظه صنعت آن عمل
 بلادر یک ادویه صبر سقوطی شصت مثقال غاریقون
 بیست و چهار مثقال سیلخه زراوند و ج ترکی و فلفل
 در چینی مصطکی رومی از هر یک از هر یک
 شش مثقال قسطه بلخ تخم سیاه فلفل
 سفید از هر یک هشت مثقال افیمون یک قبه
 اجزا کوفته بخته با سه چندان عمل کف گرفته بشند
 مقدار شربی بعد از ششماه استعمال باشد یک درم

**فصل در بیان جوارشاتی که اصل و عمود و
 آنها بلادر است**

جوارش بلادر و مردن جوارش ملوک که آنرا
 و دانسته نامند بسبب آنکه ظاهر میگرد تمام نافع
 آن مگر آنکه استعمال کرده شود یکسال تمام در آن وقت
 تمام منافعی ظاهر میگردد و این جوارش را جوارش
 سلیمان نیز نامند نافع و خواص این جوارش را

سازنده انداز جمله آنکه منع سفید شدن موی
 میکند مگر آنکه سفید شده باشد و شمال اخلاط باره
 میکند نافع است از برای ضعیف معده و سوء هضم و
 از برای اوجاع معده و اوجاع سرد و داغ و فلاج و
 صرخ و قوه و نسیان و داروشنج نمودن بجز از کل
 ریاح شیخ ترلس گفته که این دو آملوک است حکایت
 کرده اند که ملوک باین دو داد و امیکرده اند و این
 دو نافع است از برای ناصورا سرد و آهین و امرد
 تلال و صفرت و ابرده و ضربان مفاصل و بواسه
 باصره در باره ساکنند قوت جماع را زیاتی نگاه مید
 نیست از برای این جوارش ضرری و از استعمال
 این جوارش گرم میگردد مزاج مستعمل آن نفسیه کلام
 شیخ مراد از ناصورا سرد سبق است و بر صا سود که
 عبارت از ناصورا سرد است و مراد از ناصورا سرد
 بر صا و بر صا سبق از قبیل است و مراد از ناصورا سرد
 جذام است و مراد از تلال و انناسه بواسه است
 و سایر تاویل و فدها که در بدن بهم میرسد و مراد از
 صفرت برقان صفردی است و صفرت یک
 بسبب فساد مزاج کبد گفته اند هر گاه فرا گرفته
 شود از این جوارش یکسال تمام هر روز بلافاصله پس
 صالح میگردد اندک افزا اگر نکان را با وزن شش و حل
 و یک یک یکسال تمام این جوارش را با دست
 کند باقی می ماند در بدن او مرضی از امراض مادی
 مگر آنکه آن مرضی اهل میگردد با امر الله تعالی صنعت
 آن به شش شیخ زین سیاه بلبله منقلا منقلا
 از هر یک بی شش مثقال شونیز بیست چهار مثقال
 فلفل سیاه زنجبیل در فلفل فلفلویه از هر یک بیست
 دو و شش مثقال نارنگ قاقا صغیر سوسکونی از هر یک
 دو و شش مثقال کبابه چینی مسل بلادر از هر یک شش
 مثقال جزا بعد اجد کوفته بخته پس وزن نموده
 که از آن جمیع اجزا تمام باشند پس اجزا را مخلوط
 کرده شش صد مثقال فلفلین چینی در پانل پاکیزه
 کرده با شش ملایم بگذارند و آب بر فانی بپاشند

بناگذاخته شود پس اجزا داخل کرده حرکت دهند تا
 نیکو مخلوط شوند پس برداشته بگذارند تا گرمی آن
 شکسته شود پس از بناوق سازند هر چند سرد
 متعاقب و در وقت مناسب دو دست را چرب نمایند
 یا بر روغن مغز گردگان یا بر روغن گاو و در وقت ساشن
 بناوق پس بخورند از آن هر روز یک بند که داین
 جوارش سید و ابا است و کسیکه جوارش میخورد
 باید که از ترشها و لینیات پرهیز کند و مزاج این
 جوارش گرم است و در دم و خشک است و در وسط
 درجه سوم جوارش بلا در اینست این جز که گفته که این
 جوارش سرد و ابا است و هر کس که یک سال با این
 جوارش مداومت نماید باقی عمرش بصحت میسر گذرد
 و هیچ علت در بدنش نباشد مگر آنکه بلی ز آل گردند
 و خوردنش هیچ زیان نباشد و صفت آن بلبله منقح
 آمله منقح بلبله سیاه از هر یک سی شش متعاقب است
 نیز صفت چهار متعاقب فلفل اصطک و در فلفل بلبله
 فلفل سیاه از هر یک دو متعاقب کبابه حبیبی عمل بلاد
 از هر یک شش متعاقب اجزا را جدا جدا گرفته بخت
 وزن نموده بهم آمیخته شش متعاقب فایزاد را در یک
 روغن پاک کتفه و پاش ملایم بچو شانند بعد
 از آنکه بقدر حاجت آب در آن کرده باشند و بقوام
 آورند و ادویه را در آن داخل کرده بر هم نزنند و دست
 را بر روغن گاو و یا بر روغن گردگان یا بر روغن چرب نموده
 بناوق سازند هر یک بقدر دو متعاقب دیدگانک
 و نیم هر صبح یک بند که از آب سرد حل کرده بخورند
 صفت این جوارش به نسخ شیخ داود الطای کوبست
 بلبله زر و بلبله کابلی بلبله سیاه بلبله آمله منقح از
 هر یک سی شش متعاقب شونیز صفت و چهار متعاقب
 کبابه حبیبی دو از دو متعاقب عمل بلاد در مصلحه از هر یک
 شش متعاقب فلفل و فلفل و در فلفل و در حبیبی استق
 پنجیل از هر یک دو متعاقب سازف یک متعاقب
 شکر سفید صافی شش متعاقب شکر را بقوام آورند
 تا فریب با بقوام سرد پس ادویه را کوفته بختی عمل بلاد

ببرشند و در ظرف چینی پهن کرده شکر را بقوام آورده
 بر آن ریزند و نیکو بر هم نزنند و بگذارند تا سرد
 شود و بطریق لوزات ببرند لنگا هارند و فاسب
 آنست که استعمال کرده شود بعد از طعام و کسیکه
 ریاح غلیظ در بدن او بسیار باشد بناشتا بخورد و
 کسیکه بخار بسیار در بدنش باشد وقت خواب بخورد
 و شربت و در متعاقب و همچنین شربت اکثر اورشاست
 و در متعاقب است صفت این جوارش به نسخ حکیم
 میر محمد مؤمن گفته که این جوارش بصفت اسکندر
 ترتیب داده و چون یکسال تمام استعمال کرد بشود
 آن را در او استه نامیده اند و در او دانسته مذکور
 خواهد شد بصفت این جوارش به نسخ دیگر
 گفته هر که یک سال تمام بدام بخورد باقی عمرش
 بصحت گذرد هیچ علتی در اندون و غیره نداشته
 بکلی بدن آلوده و باصورد در و مفاصل را بسیار
 روشنایی چشم را افزاید و شهوت باه را زیاد کند
 و استه را بطوام آورد و فواید این جوارش را بسیار
 نوشته با جمله جمیع امراض نافع بود و در ذکر خواص
 آن ملاحظاتی است مقدار مساوی و ششیم + بلبله
 سیاه استق و در فلفل زنجبیل فلفل مویز از هر یک صفت
 دو متعاقب کبابه حبیبی عمل بلاد از از هر یک
 شش متعاقب همه را جدا جدا گرفته بخت وزن نموده
 نموده در هم آمیزند و عمل بلاد آمیزند پس در یک تازن
 قلعی نموده را بر آتش ملایم نهند و اندک آب کنند
 و سه صد و پنج متعاقب فایزاد را کوبیده اندک اندک
 در آن کتفه تا گداخته شود و قیبه از آن ادویه
 در آن ریزند و بر هم نزنند و بردارند و دست
 را بر روغن مغز گردگان چرب نمایند و اثر این سازند
 هر قرص دو متعاقب و یک دانگ و نیم و بر یاداد
 یک قرص را با آب سرد بخورند و در آن سال که این
 دو را استعمال میکنند از بقول و ترشها و لینیات
 پرهیز کنند هر که این جوارش میخورد و هر دو اسکله که
 بلاد و عمل بلاد دارد از خوردن مطلق محوم خواهد

الغام و خواص طیور و خواص سماک پرهیز واجب است
 زیرا که از خاصیت بلاد و غسل بلاد و فساد محوم است
 جوارش بلاد حبیبی جوارش حبه انحصار نافع است
 از برای استماد استطلاق نظن و برودت معده
 و استسهای طعام و بواسیر را مینداید بشود بدن را
 فریب کند و مفضل بفریزد بصفت آن به نسخ شیخ زین
 که در قرابادین قانون ذکره غسل بلاد و حبه انحصار
 کبچة منقح از هر یک یک ستار شکر طرز دست چهار
 ستار پوست بلبله کابلی پوست بلبله آمله منقح
 در فلفل بزرگ کابلی منقح سازف هندی شیطون حبه
 از هر یک چهار درم فلفل مرزنجوش بسیار هر یک
 دو درم کوفته بخت اول مرتبه ادویه را عمل بلاد
 شربت بر روغن گردگان چرب نموده پس عمل مصلحه
 بقدر کفایت ببرشند و لنگا هارند و شربت این
 دو درم با فلفل گاو و طعام در دهانی که این جوارش
 خورده میشود باید که شیر مرغ با شند گوشت
 نخورند و گفته اند که این جوارش گرم است و در
 درجه سوم خشک است در آخر درجه سوم صفت آن
 جوارش به نسخ این جزه حبه انحصار که آن را بفارسی
 کسودان گویند و نیز نامند و در آن نیز کوبند
 عمل بلاد در کبچة منقح از هر یک صفت و چهار متعاقب
 پوست بلبله کابلی پوست بلبله سیاه بلبله منقح زنجبیل
 در فلفل بزرگ کابلی منقح سازف هندی شیطون حبه
 از هر یک چهار درم فلفل مرزنجوش بسیار از
 هر یک یک درم نبات سفید نیم من ادویه را کوفته
 بخت با ندک روغن گاو و عمل بلاد چرب نموده
 با عمل نخل خالص بقدر مناسب بقوام آورده بشود
 مقرر جوارش سازند و بعد از شش ماه استعمال نماید
 شربت دو درم بادوغ گاو بنوشند جوارش بلاد
 صفت نافع است از برای سردی مزاج و جمیع امراض
 بارده بغمیزد در معده در یخ و زنگار نیکو گرداند
 و لسان و سکه را نافع بود بصفت آن پوست
 بلبله کابلی بلبله سیاه آمله منقح از هر یک سی درم

قرابادین کبیر

گند زرد و فاسه خشک زهر یک شدم زنجبیل فلفل
 عمل بلاد زهر یک بخورم روغن مغز گردگان
 هفت گرم ادویه را کوفته بچینه لعسل بلاد در سرشته
 بزخم گردگان چرب نموده با سه وزن مجموع
 ادویه غسل مصفی مرتب نمایند و بعضی فرج ترکی و
 سعد کونی از زهر یک بخورم بر اجزای این جوارش
 می افزایند درین حالت میگردد اقوی و در عمل و
 بعد از ششماه استعمال نمایند شربت از یک گرم
 تا دو گرم بخورند بلاد کبیر قوی از جوارش بلاد در
 صفت و در جمع و بعد از مزاج باردوست و زانغ
 است از برای جمع امراض بارده و بلغمیه مانند
 فاج و لقوه و سکنه و شیخ و رعشه و لذغ عقرب و موم
 بارده با صنعت آن عاقر قرحا زنجبیل شونیز قسط
 شیرین فلفل و ج ترکی از زهر یک ده گرم برگ
 سداب حلیت جنطیانا زراوند حرج حب الفار
 چند بیدستر خرد شیطان هندی غسل بلاد زهر یک
 بخورم روغن گردگان نامت مجموع ادویه کوفته بچینه
 لعسل بلاد در سرشته بزخم مغز گردگان چرب نموده
 با سه وزن مجموع ادویه غسل مصفی مرتب نمایند
 و بعد از عمل و استعمال نمایند شربت مثل بندقه
 هرگاه خورده شود و وساعت خود را بپوشند
 که خون آید و در نسخه دیگر وزن روغن مغز گردگان
 سه جزا است بخورند بلاد زهر یک حکیم مصدوم
 از نیندیان است لسیان بر طرف کتف و حفظ را زیاد
 و زمین را نیز گرد اندودن را عافان سازد و بلغمی مزاج
 و پیران را موافق بود با صنعت آن فلفل بلبله کالی
 بلبله زرد آمله مقشر از زهر یک چهار گرم چند بیدستر
 دو درم قشر اترج غسل بلاد در قند سفید قسط
 حب الفار سعد کونی از زهر یک هشت مثقال
 از کوفته بچینه روغن گاو و غسل بلاد در ملتوت کرده
 با سه چندان غسل کف گرفته بسر شند و بعد از شش
 ماه استعمال نمایند شربت دو درم بخورند
 بلاد در صلح زبانه وضع معده که مزمن شده باشد

و از برای سردی مزاج و نسیان در رنگ در اینکو
 گرداند و فکر در زمین را لطیف سازد و جدید گرداند و
 خواص بسیار دارد و این جوارش از حکما است
 و گویند که از سلیمان بن داؤد علیه السلام با صنعت
 آن نسخه شیخ رئیس که در قرابادین قانون آورده
 بلبله سیاه هندی پوست بلبله شیر آمله منقح فلفل
 دار فلفل چند بیدستر از زهر یک چهار درم قسط شیخ مغز
 بلاد در رنگ کالی مقشر نبات سفید حب الفار از زهر
 یک دو وزده درم سعد کونی هشت درم اول
 مرتبه بلاد در مقشر نموده نرم بکوبند باقی ادویه را کوفته
 بچینه غسل مصفی مسکه گاو مسادی در هم بچوشانند
 و بقوام آورند ادویه بلاد در کوبیده مخلوط
 کرده و غسل در روغن بقوام آورده مخلوط نمایند تا
 منقح شود بعد از ششماه استعمال نمایند شربت
 دو درم با آب طبع کرفس در از یانه و استعمال این جوارش
 باید که نگاه دارد خود را از تعب و غم و حزن و دشمنان
 شراب بسیار و جماع و باید که غنای گوشت
 بخورد و مزاج این جوارش شش گرم است
 در اول درجه سوم با صنعت این نسخه از این جزله
 پوست بلبله کالی پوست بلبله شیر آمله منقح فلفل
 سیاه دار فلفل زهر یک چهار درم برنگ کالی
 مقشر غسل بلاد در قسط حب الفار سعد کونی از
 زهر یک هشت درم ادویه را لعسل بلاد در قندی روغن
 گاو چرب با غسل مصفی سه وزن ادویه ترکیب
 نمایند بعد از ششماه استعمال نمایند شربت دو
 درم با آب کرفس بخورند بلاد در این جوارش را
 از غایت فعل فرجه نمودن جوارش منمن نامند
 نافع است از برای بواسیر و سو بزم طعام و یا به را
 زیاد کند با صنعت آن نسخه محمود بن ابیاس شیرازی
 در قرابادین عادی صغیر فلفل زنجبیل از زهر یک ده درم
 دار فلفل سی درم نمایند و من مغز گردگان
 مقشر کبچ مقشر از زهر یک پنجاه درم بلاد در مقشر خود
 دو درم نسخه اصل عادی بلاد در دیده نشده اجزا را

کوفته بچینه لعسل مصفی بسر شند شربت کتفقال
 صنعت این جوارش شش درم کبچ مغز گردگان
 آورده زنجبیل ده استار در فلفل سه استار شیطان
 هندی دو استار شقال پنج استار فانی چند
 چهار صد و پنجاه مثقال مغز گردگان مقشر کبچ مقشر
 از زهر یک بیست درم در نسخه دیگر ده مثقال است
 بلاد در مقشر پنج عدد بلاد در کوبیده در یک قیصر
 روغن کبچ مالند و صفائی نمایند ادویه را کوفته بچینه
 بان بسر شند با سه چندان ادویه نمایند شربت
 گداخته بقوام آورده بسر شند بخورند بلاد در این
 ماسویه بقول از قرابادین افندی صلح چینی حکیم
 باشی ابراهیم قیصر درم جهت زیادتی حفظ و تقوی زانغ
 از برای اصحاب مطالعه در قوی مسده و امسا
 و ضیفه خون و مقدار شربش یک درم تا دو درم با
 عرق را زیاد است با صنعت آن فلفل دار فلفل
 پوست بلبله کالی آمله منقح پوست چند بیدستر
 از زهر یک دو درم قسط شیخ بلاد در شیطان الفار
 از زهر یک شش درم سعد کونی چهار درم نبات سفید
 شانزده درم بعد از شش ماه روغن کبچ چرب
 نموده بعد از یک روز با سه وزن غسل سفید مصفی
 بسر شند بخورند بلاد در سی جوارش منمن فریبی
 آورد طعام هضم کند و اشتها را طعام آورد و بواسیر
 و سب زرا سود دارد با صنعت آن زنجبیل ده درم
 دار فلفل سه درم فلفل دو درم شیطان هندی
 دو درم شقال پنج درم فانی صنعت و پنج درم مغز
 گردگان کبچ مقشر از زهر بیست درم بلاد پوست
 جدا کرده پنج عدد بلاد در کوبیده در پارچه نازکی کرده
 در یک دقیقه روغن کبچ مالند تا شربت آن بر آید و
 صفائی نموده ادویه را کوفته بچینه بان روغن چرب
 آورده نمایند و آب مالند بقوام آورده ادویه را
 بان بسر شند تا منقح گردد و همان گرمی بر کبچ ران
 نماید نمایند اسهال صفر کند و بر با سه نافع اسهال
 سودا و بر در کین و تیسگاه اسهال بلغمی درگاه با آب سرد

بشوند قطع اسهال شود و بجوشش بلا در جهت ریاچ
 بواسیر و تقویت باه و بضم طعام نافع است و موافق
 مزاج پیران است با صنعت آن زنجبیل و سیسبیلی
 و فلفل سیاه و سیسبیلی و سیسبیلی و سیسبیلی
 قانیچه چواری ضد و پنجاه مثقال مغز گردگان معشر پنجاه مثقال
 از هر یک ده مثقال ده عدد بلا در کوبیده در گند اوقیه
 روغن کبچر خیسایند به دست بمالند و صافی نموده
 اودیه را بان چرب نموده و یک وزن و نیم فانیله
 و قوام آورده جوارش سازند شربت یک درم
 حلواک بلا و منقول از خزانة التجارب گفته که از
 محترحات اهل هند است در نافع قریب بجوارش
 بلا در است با صنعت آن غسل بلا در یک جزو درون
 کبچر تازه و جزو در هم نموده آرد میده را بان بریان
 کنند آن مقدار که دستور معلوم است پس بقدر کفایت
 غسل مصفا بران روغن بر هم زنند ده گام فرد آورده
 فلفل زنجبیل و سیسبیلی بسیار با دیان جزو با فلفل
 از هر یک جزوی ساییده پنجه بران ریزند و نیکو
 بر هم زنند و فرد آورده در ظرف چینی نگاه دارند هر روز
 منقارده مثقال تناول نمایند دل بهره بلا در از
 صنعت اطباء هند است و منافع بسیاری از برای
 آن ذکر کرده اند و گفته اند نافع است از برای
 اکثری از امراض مزمنه باید که غذا را نوشند
 آن گوشت بریان بر روغن گاو باشد میفرمایند که
 هرگاه بلا در در کباب خورد شود واجب است پر هیز
 از خوردن گوشت چه بلا در منفسد گوشت است چه در
 خارج چه در بدن و لهذا با وجود آنکه آن را زبافت
 قوی است در تریاق فاروق که گوشت است نفع در
 داخل است مگر ده اند با صنعت آن بلا در یک سیسبیلی
 پوست بلبله زرد و نیم سیسبیلی و فلفل سیاه و فلفل
 قافله سیاه فلفل سیاه از هر یک سدس سیسبیلی و فلفل
 دام گل و صاوه پنجه سیسبیلی سیاه دو وزن هم در
 را نیکو فته نهد را باب گرم حل کرده همه را در ظرف گلی متعلق
 کرده در سرگین اسپ دفن کنند تا بنشیند و

و چون بنشیند بلا بند و بکار برند این را اگر
 عرق کشند بهتر است و در او استه این دو جوارش
 بلا در است و جوارش اسکندر نامه بجهت آنکه
 از برای اسکندر ترتیب داده اند چون در تمام سال
 استعمال میشود آرزو دار اسکندر نامه اند و آنرا
 جوارش الملوک نیز نامند خواص آن چون یکاه
 خورده شود موی سفید را سیاه کند و چون تمام سال
 مداومت کرده شود معده را قوت دهد و با صره را
 قوی گرداند و لکننت را از زبان و در دودت اعصاب
 و عروق را برود و رقیقه کرده و دشانه و باد و قوت
 با صره و قوت حفظ و دفع امراض بلغمی و سوداوی
 و جذام و بوق و برص و بواسیر و حفظ حرارت خونی
 بی نظیر است با صنعت آن پوست بلبله کالی بلبله
 سیاه آله منقعه از هر یک سی و هشت مثقال
 پوست بلبله شونیز از هر یک بست و چهار مثقال
 فلفل سیاه و فلفل از هر یک بست و دو مثقال
 زنجبیل فلفل سیاه و فلفل قافله صغیر از هر یک از ده
 مثقال کباب چینی بلا در منقعی از هر یک شش مثقال پنجه
 بیست و چهار مثقال اشق دو از ده مثقال موثری
 مغز تخم خیار از هر یک هفت مثقال نبات سفید
 شش صد مثقال اودیه کوفته حینت نبات لبرشند
 و صد و شصت پنجه شمت کرده اقراض سازند
 و هر روز یک قرض را تناول نمایند در نسخه ذخیره
 پوست بلبله زرد و پنجه و موثر تخم خیار بیست و دو
 نسخه دیگر اشق و شونیز داخل ندارد در نسخه دیگر
 سعد کوفتی و سیسبیلی و سیسبیلی از هر یک دو از ده مثقال
 داخل است و در نسخه دیگر وزن فلفل بیست مثقال
 و تخم خیار بیست و چهار و در متن البلا در تالیفات قدما
 است حینت بواسیر و جمیع امراض بارده و تخمیل
 ریاچ غلیظه عظیم النفع است با صنعت آن اشق
 انقون زرنب بسفنج فستق حب بلسان مغز بادام
 معشر خرب سفید فانیله شیطون هندی از
 هر یک شش مثقال فلفل جزو بوزنجبیل خونی

و اینی بلا در چند ستر از هر یک پنج مثقال سعد کوفتی
 بگت مورد و مغز نخوش جلیله سپند حبه الحنظل احب الحنظل
 از هر یک ده مثقال و رقی الفار فلفل سیستان از هر یک
 چهار مثقال عمل مصفا روغن لادن فلفل سفید روغن
 یا سیمین فطران روغن حب الفروع درین لغوا از هر
 یک سیزده مثقال زیت سفید و صد و پنجاه مثقال
 آب صافی هزار مثقال آبش ملائم بجوشانند تا آب بپزد
 و روغن بماند در شیشه نگاه دارند که درین بلا در دیگر
 جهت استرخاش عصب فاج و تقوه و امراض بارده
 نافع است نهایت محلل ریاچ است با صنعت آن
 سبیل الطیب و انقون بوزنجبیل و رقیه شیطون هندی
 را سبیل و فلفل جزو را قلی بلا در بر سر از این قطعه
 بوزیران زرباد در روغن عرقنی از هر یک با نروده
 مثقال نیم کوفته با نروده آب از هر یک با نروده مثقال
 روغن کبچر و سیسبیلی و پنجاه مثقال بجوشانند تا آب بپزد
 برود و روغن بماند در شیشه با حیات نگاه دارند که عرق بلا در
 جمیع امراض بارده کباب حینت و اوجاع مفاسل و شنج متعلق بارده
 و پیران را موافق است با صنعت آن بلا در پوست
 بلبله کالی زرد و جو به از هر یک و نیم آنرا هندی سیسبیلی
 یکدانه که هندی یک بوئیه نامند نیم آنرا و نیم پارچه
 سیاه بیست و دو آنرا قلع بلا در در کرده زرد جو به
 را نیکو فته تمام اجزا را در هم کرده آب گرم بپزند
 لایق بران ریزند و سران را بسته در سرگین اسپ
 دفن کنند تا بچون آید و در نشیند که علامت رسیدگی
 آن است پس از عرق کشند که ششش آثار بر آید
 باز از عرق کشند که دو آثار بر آید ششش از آن دو
 درم و هر روز اندک مقدار ثلث درم بنفشه
 تا ششست درم که مقدار دو توله است برسد و بعد
 از آن شروع کنی نمایند همان ترتیب که افزوده اند
 تا باد درم برسد و باید که ناشتا بخورند بلکه هر روز
 روغنی بی نمک ورده بر روغن گاو چرب نموده اول
 یک قلمه زان نان بخورند و بالای آن عرق را و نیم
 نان را بالای آن سیل فرمایند و هر وقت سوزش

و از آن معلوم گردد چه درسته تناول نماید در اول
 بگردان عرق اشتها که طعام می آید و تقویت
 بدن می افزاید باید که از ترشی و باوی و خوردن گوشت
 بسیار اجتناب نمایند و مزید العرم از مخرجات صفا
 حلاوته تجارت با منبجسته آن بلاد یک جزو کجند
 سفید مفسر و جزو فلفل قرمز و چینی از هر یک سه
 جزو خشک خالص صفت جزو پوست بلبله یا بلبله
 سفید از هر یک چهار جزو تخم جوز یا فلفل صفت مجروح
 در اول بلاد و کجند را با هم سخن کنند آنگاه باقی اوده
 کجند بر آن غلط نموده چهار سخن نموده یا نموده و زکات
 مجروح اودیه لعل صفت ابقوام آورده کجند شسته
 بعد از آن در قی مجروح را با بالاسک طعام و در
 علاج را نشان بخوراند و لیکن الطور و نه جهت منع
 سخت انزال تقویت باه مفید صحت آن بلاد
 تقویت یک وقت که بخوردم جو شیر و درم بسبب
 در اول یک درم ستمو نیامد درم اودیه کوفته بخورند در خون
 کجند کجند تا یک هفته بخورند پس بگو شانه
 در بوب سازند و خندان حاجت و وقت مجامعت
 یک درم آنرا بخانید و بخورن بلاد جهت تقویت تفصیلا
 شکام دندان و لثه و دفع جمع امراض بارده طبع
 اندک فالج و قوه و استرخا و رسته و سکه و لیس خرس
 بلسان و لیس اسهالی و ادواج مفاصل و درج
 کس و عرق النسا و نقرس و سایر امراض عصبانی
 در بوب سوم بارده و کزیدن جانوران سی بارده
 تقارب نافع و تقویت معده و دروغ و اعضا که
 اسهال آلاب بول نماید و با بجمه نافع بسیار دارد
 در اول بلاد و در اول بلاد و در اول بلاد و در اول بلاد
 کجند آن مغز بلاد و حب لغار برنگ کابلی مفسر
 کجند از هر یک دو درم چند مفسر در فلفل بلبله یا
 پوست بلبله آله و سفی سعکونی کس طرح از هر یک
 صفت درم پوست زرد و درج عاقر قورچاز جلیس
 در اول بلاد و درج همین عود و بلسان حب بلسان
 طبعان عود الصلایب عود هندی ایرساج ترکی

شفا قمل مصری شطرنج هندی مصطکی شنبلیله زردان
 برک کا و زبان گل کا و زبان بادرنجبویه فروغ شمشک
 اسطوخودوس بسفنج از هر یک چهار درم مغز بلبله
 و حب لغار برنگ کابلی مفسر و کجند مفسر را در اول
 سنگی نرم بکوبند و سائر اودیه را هر یک جدا جدا پس
 در آن نموده در هم کرده مجروح را بر روغن مفسر
 کردگان چرب نمایند و با یک وزن اودیه فانیند
 دو در وزن عمل مضمی مقوم علی الرهم سرشته در
 ظرف لقره یا شیشه یا چینی که یک کاس است آن
 خالی باشد و زبان جو کند از آن و بعد از ششماه
 استعمال نمایند شسته از یک درم تا یک درم و تا
 خج درم در بعضی از جرح مجوز است و باید که استعمال
 این اودیه بعد تقیه و خالی بودن بدن از اخلاط
 فاسده باشد و در ایام خوردن از ترشها و بادی
 اجتناب نمایند بلسان سیا و لام و سین حمله مفسر است
 و الف و نون درختی است مخصوص ببلبله و مفسر در
 موضعی که مودت است بلسان شمس مقدر درخت
 سقر برگ آن در شکل دو شبیه برگ سدایان سفید
 و در وزن آن از جمله اشجار نفیسه کثیره المنافع است
 شیخ داود النطکی گفته درخت آن در است
 بقامت درخت ریحان میباشد و به ترتیب آن
 مقدار میرسد و آن مانند انسان ز سر دی و گرمی و
 تشنگی و سیرابی بسیار مادی و فاسدی گردد پس
 سبز ادر آن است که آنرا بحسب قنات از منه
 و فضول ترتیب نمایند از کلام او ظاهر می گردد
 که آن درخت حال مفقود است و بجای آن عودان
 حبه خود درین بشام را میفرستند و این در
 افعال بسیار ضعیف و بجای آن نمی تواند شد
 و اما خواص منافع اجزای بلسان پس بدانکه نهاد
 برک آن جهت کزیدن عقرب و رفع صیدرغ
 بار و رطوبی و آشناییدن طبع آن جهت تحلیل نفخ
 و ریاح و عصاره آن جهت اخراج زرد عاقر و اسخون
 در خلق و ظهور آن جهت در گوشت و همچنین قطور طبع

آن در فید بان جهت تسکین معده رطوبی و ضماد و جرح
 ریشامه سوخته آن با سرکه جهت رفع شامیل و در
 پوست تازه آن با سرکه جهت تقویت معده و رفع
 رطوبات آن مفید و اما حب آن پس بهترین آن
 تازه خوشبوی شبیه بیوی درین بلسان است
 اشقر اللون لعل لوزن اندک تلخ و تذکره زیان
 اندک بکند و در تخم برگی نماید شکل آن سستیر مال
 بطولانی بزرگتر از فلفل یا مغز سفید باشد و بخان
 حب بشام که سه مزه و در در بلسان مغز است و آن
 و خشک است و در آخر درجه دوم یا قوت تر یا قه
 و ضعف رطوبات معده و اسهال و دفع بعضی امراض
 بارده بلغمیه و سوداویه و صرع و ضیق النفس و نفس
 الاثقاب و شوره و درم رده و درم سده و جگر
 و استسقا و عرق النسا و کزیدن هوام و عقرب و
 تحلیل ریاح و نفخ و عسر البول و حبس آن حیض و
 شربا و در جرح و در آن جهت ادواج ارحام
 و جلوس و در طبع آن مفتوح رحم و جازب رطوبات
 آن و ضماد آن به تنهایی جهت کزیدن عقرب و
 با اسهال جهت روح سران و در ضمیر بمانند و مصلح
 آن کینه او قدر شربت آن تا دو درم و بدل آن
 یک وزن درم خود آن و اگر نباشد بوزن آن سلیخه
 و شکر آن بسیار در در تر یا قات بوزن آن
 ز راوند طول یا حب لغار است و اما عود آن
 پس بهترین آن با یک سرخ رنگ خوشبوی که
 تازه است که بوسه درین بلسان از آن آید و در
 حرارت و بیوسمت از حب آن کمتر و در سایر افعال
 مسطوره از آن ضعیف تر و بدل آن و در نامش
 حب آن همچنین باقی اودیه مذکوره و اما درین آن
 پس بهترین آن خوشبوی تازه تومی الراسخ
 خالی از حبه است سرخ رنگ صافی با اندک غلظت
 و چسبندگی که در در آب منحل گردد و توام آب را
 با نیشکر گرداند و شیر را بچند سازد و در آب
 تیشین نشود و چون به چشمی آلوده بآب بشویند

تربے ازان در شتم نماید در خندن زبان را بگزرد
 باید که قبضه هر چه در آن این آثار نباشد منتهوش
 است و خوب آنرا قوت تا چهل سال باقی می ماند
 و رسوم گرم و خشک با قوت تریاقیه و مانند زیاقات
 است در مرکبات و مقام سموم باره مانند عقرب
 و سایر هوام و خالق النور و سایر سموم را و امراض
 باره و همچنین دانه ها مانند فلج و قوه و صرع و دور
 و رعشه و استرخا و کزاز و اوجاع مفصل و عرق النساء
 و قمرس و صداع و کرمی و طمست بصر و بیاض و سبل
 و عشاوه و وحدت بصر و نزول آب و قروح سرد
 و اوجاع حلق و استان ضیق النفس در بلوغ
 و انتقاب نفس قروح ریه و قنطاریه و کبد و طحال
 و کوفه و متان و حرقة البول و غیره سلسل آن زیر بندن
 حصاة و استرخا و قنطاریه و امراض معده و ریح و
 اوجاع آن و اخرج جنین و شیر و در ارض و نشفت
 در طویات و اعانت بر حمل و پاک کردن جراحات
 از حرک و بلین صلابات و تحلیل مواد باره شکر با
 و طلاء و دانه بنیاد و اکحالاً و قطره و فزجه مفر و آو
 مرکبات نافع مثلاً محمول آن با موم و روغن گل مخرب
 شیر و جنین است و با روغن زیتون برداشتن و قنطاریه
 آورده بدان و روغن گدازشتن جهت رفع سکنه و
 اوجاب جمود و قطره یکدانه و نصف آن با طبع
 زود فایده یک اسکرجه ناست تا جهت معال اوجاع
 سینه و آشامیدن هم شغال آن با شیر تازه دوشده
 جهت رفع سمیت و اذیت خالق النور و منش موام می
 و با ارسا جهت اخرج شوک استخوان مقدار شربت
 آن تا نیم شغال و بدل آن یک وزن نیم و باد و
 وزن آن روغن زیتون که نه بار روغن رازقی و روغن
 ترب که در آن حب و تخم بلسان جو شامیده باشند
 صنعت اخذ خالص اصلی آن آنست که در جنین
 بدون آفتاب بر سر طان نوز و طلوع شغری یا نیمه در
 آنرا تمنا زده آنچه ازان تراوش کسب می نمایند
 این بر طار و نفاذ می نوشته اند که در سانس مقدار

بچه طبل عمل می آید نیم وزن آن نقره باطله
 میفر و شند نوشته که باید با اوصاف مذکور رنگ
 آن بسیار که مال بجزت باشد و آنرا آنچه با فصل
 معمول است آن است که میگیرند خوب بشام و
 بسیار وسیع و روغن تخم ترب جز امتدادی و خوشبند
 مجموع رباده وزن آن زیت و صاف نموده زه
 فروشد و نوعدیکه شخ و برگ حب خود بلسان را
 در آب جو شامیده و بار روغن زیت مرتب نموده
 میفر و شند نوشته که با کز او بان مانند و این
 جهت الحضر و خفا و درخت مصطکی و سوسن بان بعضی
 بعسل موم و روغن مورد و عناد و ریح می نمایند
 و نوع دوم بهترین بدل دهن بلسان است
 معجون بلسان از محمد بن زکریا نازی نافع از بر
 حصاة مثانه گوید عجیب است درین فعل هر گاه
 مداومت کرده شود بان و نیز نفعه که من معالجه کردم
 بان با یونان که سنگ بسیاری در مثانه
 داشت و جمعی برین شده بودند که بشکافند و سنگسار
 بر آورند و من چهل روز این معجون را با و دارم سنگسار
 ریزه ریزه کرده بیرون آوردم و صنعت آن حب
 بلسان تخم ترب و قنطاریه و اسالیون پوست سبک
 جاوشیر با و تلخ حب الغار از هر سعد کوفته
 سنبل الطیب سیلیقه است و قنطاریون عمل خنطیانا
 زردند و حرج اسارون فردا تا نقل اشق
 سبک و مقل نقل و حرج ترکی اجزا امتدادی صمغ
 راحل کنند و باقی او در کوفته نیمه روغن بلسان
 چرب سازند و صمغ شکر که جها سازند و هر روز
 دو درم آن را با طبع بنور بنوشند و بسیار باشد
 که محتاج باشد علیل با که باشد با این یکدانه
 از رما و عقارب صنعت رما و العقارب و عقرب
 الشار الله تعالی ذکر خواهد یافت و بدانکه فی الحقیقه
 این حب است معجون با بلوط بلوغ طرستانی
 دارمازی نامیده بفارسی با بلوط گویند قسمی ازان
 مستدیر بیارند و قسمی را بهش نامند و آن از قسم

استطیل لذیز تر و درخت آن شبیه بدخت متدق
 و آن شاه بلوط است و ماکول اهل بلاد و این تمبذ
 شطاط بلوط و بلوط را دو قسم شمردند و موقت مالایع ستم
 قسم ذکر کرده و این اصول است و درین صورت
 شاه بلوط نیز از اقسام آن است و استطیل و قسم
 می باشد که ماکول و دیگر به با مرارت و غیر ماکول
 چنانچه در ویلم و طرستان مشاهده شده است و این
 الدر و از محمد بن احمد و از جالیونوس ذکر کرده که در
 بعضی بلاد درخت بلوط یکسال بلوط بار میدهد یکسال
 غفص شیرین ماکول آن را اول سرد و در دوم خشک
 تلخ آن و راول سوم خشک تا یب مناب غفص است
 و قابض معطر و حالبس اسهال مزمن و نفث الدم
 و وزن الدم و جهت سبک و سلس البول و فطیر البول
 و قرحه المعاف و حقان و عثمان که از هم مسده باشد
 نافع و ضامدان با پیه نوک نمک سود جهت و نرم
 حاله او را مضمی و سوخته آن جهت فلدع و قروح
 سیاه و حمل آن جهت قطع سیلان رحم نافع دندان
 آن لقیض و مصدق و مولد سودا و مسدود مصلحین
 و قنطاریه و شکر نشا از یک شغال تا پاره شغال
 و بدلتش خوب بنطی است و درخت بلوط را جمع اجزا
 باره و با سلس است و در شامه با یک آن یا اس قر
 و در قطع سیلان رحم و اشغال آن نافع و برگ آن
 جهت التیام جراحات تازه و خاکستر خوب آن
 جالی دندان و جهت آکله مفید است و چون بلوط را
 با نیم وزن آن کند بار روغن زیتون سرشته مداومت
 شرب آن نمایند قاطع سلس البول و بول در فراس
 دادرانندی و منی و نجف نار فاری است و موجب
 دانسته اند و آبیکه در چین سوختن خوب بلوط ظاهر میگردد
 جهت خضاب ابر و بهتر از خطاط است و نجف
 البول که پوست رقیق آن است در برغز آن ملا
 حق است نجف قوی و در اوج جراحات و حال سیلان
 خون و طویات شکر با و جهت فتح ضامدان نافع
 و بدلتش گلزار است و گویند پوست انار و موم و

بالسویه بدل آن است و قدر شترش یک مثقال
 در مطبوحات تا سه مثقال و شاه بلوط اندک
 حرارت و نفس و میل آن کمتر از بلوط است و غده
 آن غالب و باقوت جا لیه و سخن بدن و مولد پی
 زده و دشواری آن یا شتر بهی و هیچ باه و تقوی
 بدن جهت رفع سموم لایمت موثر در در بسیار
 خواص صعیف تر از بلوط و نافع آسام بلوط صریح
 و نماند است مصلح آن بر خند قوی او شکر کبیر
 چون پوست درخت آن را بر سینه یک شنب موی
 گمانند که نمل زان باطین میوه لیا شسته با شند
 لایمت سیاه کند و جفت شاه بلوط در سمیت مثل
 پوست ساتوک است با حب جفت بلوط نافع در
 از پوست و سیلان زحام و رطوبت فروج را نهی
 مفید است به صنعت آن بنسب حکیم محمد طاهر زرد
 کبیر صالح خان مریم زاج سیاه و طاس عطانی بجز
 جفت بلوط صدف بجز قرن ابل بجز حرق غصص
 بجز حرق مینف با نخل از هر یک سه مثقال کوفته بخینه
 در آب برگ مور و یک مثقال و نیم صمغ عربی کمثقال
 کلول در آب مسکه آنکوی چهار مثقال خمیر کرده تنها
 سازند هر چتی مقدار قدرتی در وقت حاجت گیرند

فصل در بیان سفوفات بلوطی

سفوفات بلوط منقول از منصوری محمد بن زکریا
 بهجت تقطیر بول و اس البول به صنعت آن بلوط
 بوده کند کشینر خشک بوداده گل اینی صمغ عربی
 اجزا مساوی سفوفت سازند و بقدر در در هم
 صبح دو در هم شام و اگر با سلس سلی مفرط باشد
 هر طریقی سرخید آب سیاه شامه شنبلی اود دفع نشود
 باید که مریض این سفوفت را با مار الشعیر در زطوبت با شامه
 در غذا از آب خوره و آب سماق و امثال آن ترور
 ترتیب داده بخورد و در نیمه دیگر این سفوفت زن
 بلوطی بجز جزو کند سه جزو و پانی ده جزو است
 سفوفت بلوط دیگر بجز از برای سلس البول صنعت
 آن بلوط و مثقال در در نسخه دیگر کمثقال

کشینر خشک این از هر یک سه مثقال اصل مسوس
 گا و ترابان نیسون تخم خرفه مقشر زرد و نمل لطیب
 سعد کوفی کند از هر یک چهار مثقال طباشیر سفید
 پنج مثقال مصطکی کمثقال قند سفید بوزن
 پنجم اودیبه کوفته بخینه وقت خواب سه مثقال
 از اسفوفت نمایند

فصل در ذکر معاجین عطانی که اصل و نمود
 در آنها بلوط است

معجون عطانی جهت دفع سرعت انزال بی نظیر است
 صنعت آن جفت بلوط لبان و کزبر الغناب از هر
 نیم مثقال مصطکی یکدم اجزا کوفته بخینه با چهار ذره
 اودیبه غسل مقوم سرشته معجون سازند شربت
 یک مثقال معجون عطانی دیگر که جهت دفع
 سرعت انزال نافع است به صنعت آن جفت
 بلوط کندر کمثقال لوز اقسادی کوفته بخینه با چهار
 وزن اودیبه غسل مقوم بقوام آورده بشند شتر
 یک مثقال معجون عطانی دیگر که همین خاصیت
 دارد و صنعت آن بلوط کندر فانی کشینر خشک
 شونیز لبان و کز از هر یک دویم مثقال کون کرانی
 ناخواه کویا از هر یک یک مثقال در ربع مثقالی بود
 پایله زرد پوست پایله پایله سیاه آمله کشته از هر
 یک یکدم اودیبه کوفته بخینه با سه وزن اودیبه
 غسل مقوم سرشته معجون سازند شربت تا دو
 مثقال غذا کباب و حلا و قلیقه ز کسی مناسب
 است معجون عطانی دیگر تقطیر البول و سرعت
 انزال را نافع باشد به صنعت آن کندر عذک می
 جفت بلوط بلوط شاهانه موثر اجزا مساوی
 کوفته بخینه با سه جندان غسل صاف بشند شربت
 دو مثقال معجون عطانی دیگر سلس البول را نافع
 باشد به صنعت آن کندر فانی کشینر خشک می
 بلوط که در سر که پرورده باشند از هر یک یکدم
 سعد کوفی کویا از هر یک یکدم در نخل خصیه
 الشهاب از هر یک سه درم اجزا کوفته بخینه با چینه اصل

صاف معجون سازند معجون عطانی سرعت انزال و
 اختلاط و تقطیر البول را نافع باشد به صنعت آن عذک
 روی کندر بلوط کندر شونیز کشینر خشک از هر یک
 دو درم زرد کرانی ناخواه از هر یک یکدم پوست
 پایله کابلی پایله زرد و پایله سیاه آمله کشته از هر یک
 سه درم اجزا کوفته بخینه با سه جندان غسل بشند
 معجون بلوط مقوی باه و مسک است صنعت
 آن بلوط مقشر آر و کندر لبان و کز از هر یک دو درم
 زرد کرانی مدبر ناخواه کویا از هر یک یکدم کشینر
 خشک دو درم کوفته بخینه با سه وزن اودیبه غسل
 مقوم معجون سازند شربت دو درم تا دو مثقال غذا
 کباب و در میازه و نان میداتناول فرمایند

باب البایع مع النون

بن لضم با سکون نون شده دو در اصل اسم حمر
 غلیظ که مشهور و معروف بقوه هست بوده و باغسل
 اطباق بنمایند بر شمره خاص و براسه حرمت
 آن را ترک کرده و این را بجای آن می آشناند
 آن قوی است که در جالی من و نواح
 آن در بناد سه که چیره ایست از جزایر زیاده است
 هم می رسد تخم آن را در آب می کارند و آب که هر
 دو اسم ماه روی است می رسد یک سان دارد
 بیطری انگشت ابهام و پندی آن بد و فرغ تا
 به سه وزن دست می رسد شبیه بد زشت زعفران
 گل آن سفید رنگ نمر آن در خلایف سیاه رنگ
 شبیه بجا بخار در اندرون آن دو مغز دور وسط
 هر مغزی شکسته مانند آن گندم می باشد و لیکن
 از آن من تر و بزرگ تر سبز رنگ که در جود آن
 پرده نازک بجمده بانگ تلخی می باشد و بهترین آن
 تازه سنگین سبز رنگ آن است که در تره آب
 رود و سیاه آن بسیار بد تلخ و بطعم و تناوست
 آن سفید و بزرگتر و سبکتر از بیخی پوست تازه آن
 اندک طوبت و چیدگی و حال است و عفو صلی است
 چون خشک گردد حلاوت بدان کم میشود و زنده رفته

از کل میگرد و ضخامت آن از پوست پسته و حب انوار
 کبر و نار کتر است گویند سبب اطلاق بر آن آنست
 که هیچ باور آن شاذی که در کوهستان بین صومعه داشت
 در میان او بسبب کثرت شب بیداری در ریاضات
 کسل مند مانده میشوند از اتفاقات در کتب بعضی
 تر آن ریاضت خوردند و منع کسل ماندگی آنها شده این
 را بدینسان گفته اند این نیز خوردند نفع یا نسیبند
 خود گفته اند که نموده گوش داده آب آنرا
 بیاشامند پس بن میوه را در آب جوش داده
 آب آنرا می آشامند باعث رفع کلال و بلال
 ایشان میشد پس رفته رفته شهرت تمام یافت
 و تیار و کل بر او بردند و مشتمل ساختند و اکثر میخوردند
 و لیکن اصل هر یک در هر جامه بوضع خاص
 آل من و نواح آن پوست برون آن که گفته اند
 خصوص تازه آن را در آب بسیاری جوش داده
 کرده که با گرم و نیم گرم یا یک گرم بپوشانند
 و اکثر بعد از آن می آشامند و در بعضی بسیاری
 بر آن دارند و طعم آن آب نیز مال بشیرینی و عفو صفت
 می باشد و نمون از آن اول آنکه مظهره در نیند طینه و
 بلاد دیگر از عرب و بحر و ایران و توران و فرنگ و
 هندوستان و غیره آن را بوضع خام و بعضی نیم
 بریان و بعضی بریان که در سبب با حراق رسد و بعضی
 نیم کوفته و بعضی نیم کوفته در آب طبع داده بعضی از ک
 خلیج و بعضی بسیار ترقیق و بعضی صاف کرده و بعضی
 صاف ناکرده می آشامند چنانچه تفصیل نشان داده ام
 که در خواهد شد در طبع و مزاج آن اختلاف است
 چاکم سر عاقل الدین محمود در آخر سال اونیف در بیان
 تموه نوشته اند که سرد و خشک است در درجه در حقیقت
 آنکه در آن کیفیت غالب بر طبع سرد است و چون آن
 نیست که قیاس دلالست بر حرارت آن نماید و چیزی
 یافته اند که سردی آن بسبب صفا ضار نمی رسد در
 سردی و غلبت هر یک از برودت و یوست بزرگی
 مودت بر آن است و نیز قاضی رساله خود نوشته اند

که تیر به فقیر یافته که سردی آن در درجه اول خشکی
 آن در درجه دوم است و حکیم سناک الدین
 یزدی نوشته اند که بعضی از دافعان خواص او به
 بران رفته اند که برودت آن در اول درجه ثانیه
 و یوست آن در ثانیه است بواسطه آنکه در انظار
 آن پوست دماغ و چیزیابی خشکی مزاج بهم میرسد
 شارب آن آزاد شیخ داود انطاک گفته که گرم در
 اول و خشک در دوم و مشهور سرد و خشک است
 و نیز چنین نوشته است که پوست آن تلخ است
 و تلخی دلیل حرارت است لیکن که پوست آن گرم
 باشد و نیز آن معتدل و یا سرد در اول و آنچه در
 دلالت بر برودت آن میکند خصوص آن است
 چاکم میر محمد مومین در تحفه نوشته اند که بقیاس
 ظاهر میگردد که در گرمی معتدل و خشکی بران غائب تر آن
 گرم و خشک تر از آن باشد جامع اوراق را گفته
 احوال میگوید که شاید مرکب القوی باشد خصوص
 تازه آن حبت آنکه در آن در جزو است یک لطیف
 هوایی حار و طب و دیگر که کثیف از فی بار و یا بس
 که جزو اول افعال و آثار حرارت از تفریح و لطیف
 و قتیق و بضع و او را در تلخ و غیره از آن صا در
 می گردد و جزو ثانی افعال و آثار برودت و یوست
 از تسکین حرارت و تشنگی و توران و غلیان دم
 وحدت صفا و لذت آن و منع نوم و یوست
 دماغ و غیر آن ظاهر میشود در چند تازه تر باشد
 آن جزو اول در آن زیاد می باشد چون گفته
 گردد تدریج کم و زایل میشود خصوص در نشر آن
 چون بریان نمایند آن نیز کمتر زایل می گردد
 بمقدار بریان نمودن حاصل مدعا آنکه تازه در آن
 خصوص تشنه خام آن مائل بحرارت و یوست
 است و گفته آن خصوص بر بیان آن بار و یا بس
 و هر چند گفته تر گردد و زیاد بر بیان نمایند
 برودت آن می افزاید اما افعال و خواص
 آن آنچه اطبا گفته اند که بیان نموده اند آن است

که شرب آب مطبوخ آن مفتوح سرد است و بقا در مزاج
 که در مسکن و جاع و توران و غلیان خون و جدت
 و نفع صفا و سودا و احتراق آن مرقی و صفا و اخلاط
 و غلظت آنها است و لهذا در حیات دموی صفا و
 سودا و یوست و در اول لیدر روز حصه و جدی
 و ربع مفید است و شری دموی در توران را سودمند
 است و طبع در در بول و محفوف بر طویات گفته
 اند که بواسطه بسیار نافع است و اکثر انواع و صفا
 در در مایه لویلیا خصوصاً احتراقی آن آنچه سبب غلظت
 اخلاط و ایجاد آن باشد بحسب تخفیف و ترفیق آن
 در اخلاط را و حکیم میر عاقل الدین فرموده که بنام مجزوم
 را نیز نافع باشد بحسب همین علت و نیز سرفه و نفع
 نزلات و رخاوت عمده را به تخفیف رطوبات آن
 و سود بخارات بد باغ و اسهال خصوصاً نیم بریان
 آن و کثرت نوم و تشنگی و سردی بران هر دو و گفته
 نمودن بطوام و شرب آنکه بی آنکه مودک
 بضعف و انحراف مزاج گردد مفید و نیز رفع اغیاب
 و مانندی و کلال و کلال اسفار و حرکات تشنه نماید
 و از مضار آن آنست که گفته اند صدراع می آورد
 و باعث بیداری و لاغری بدن و ضعف تن و قطع
 شهوت باه و تقلیل منی و خفقان و بضع و قوی و
 مایه لویلیا و کابوس و خشک نمودن لات تنفس و تشنگی
 آن و مولد بواسطه و با بخله بار و المزاج و طبع
 و صاحب غلبه اخلاط ناسده را مضر و بعضی طرف
 در مزاج آن گفته اند بحسب آن سیر و که نام
 آن تموه است و مانع النوم و قاطع الشهوة است
 و اغلب آنکه این معاد اکثر در کهنه بسیار بر بیان
 کرده سیاه شده آن باشد تازه خام آن خصوصاً
 قشر که در بعضی فوجیه شاید محکم باه و باضم طام
 باشد و لیکن که در بودع ابل عین باشد میسودن
 آن بالاسه طام همین دو وجه باشد و در جواب
 این گفته اند که در بودع ایشان بدان کثرت حرارت
 مزاج و خوردن خوراکیها که گرم است و حق آن است

که میان لقمه بسیار از طرفین در منافع و مضار آن بجا است
 اکثر نباتات و قوت مزاج بر سه گرد و در صبح پخته
 نیستند و میان دوجه هر یک از منافع و مضار آن
 طوی دارد و مقام گنجایش آنها ندارد و نیز از قاصص
 نوشته اند اما محلی که مزاج ایشان گرم باشد این
 دو اسبب آنکه حرارت را کم میگرداند و اسبب کمی
 حرارت و رطوبت کم تخمیل میگرداند نگاه است که
 ایشان از خوابی آورد و از آنجمله شخصی را دیدم
 که مزاج او کمال حرارت داشت و بدان سبب بسیار
 خواب میگردانند کسیکه سرسام داشته باشد و غمناک
 بگردد چون در سینه روز سه ماه مداومت نمود او را خواب
 آمد و آن حالت زایل گشت و چون قوه مغز غالب
 است اگر با او در این احتمال نمایند اولی است
 فصوص رخصه و جدی بعد از پرورده است آنکه
 در او در رادر رخصه و جدی قطع تمام است و نیز
 استعمال آن جهت تقویت قلب با زعفران که چند
 طاقه در صحن طبع در آن اندازند نیکو است و چون
 سوز در وقت زرد آمدن و همچنین بعد از وقت
 بسیار بعد خوردن فیونات رافع تعب و کلال و
 بدل باعث شکستگی طبع است آشنا میدان چند
 بخان آن در گفته اند تا شاور در وقت اشترا از غذا
 دیگر نباید آشنا میدان بلکه صبح اندک غذای لطیف
 تا شاکه به فضل در عرف خوام مشهور بخت القوه
 است خوره بالاسک آن چند مال به ایشانند و اگر
 خواهند مقدارین با فیون انبوتیات و شنبلیله
 آن روز با بعد از نماز غشاء فصوص تربیب به صفت شب
 چند مال به ایشانند گفته اند مصلح آن زنجبیل و
 در اول مسک و نبات و گلاب و امثال اینها است
 و شرح داده و الطاق نوشته که شخصی که از او شرب
 آن برای نشاط در رفع کسالت و آنچه ذکر کردیم به
 باید که شرب در وقت پس از خوردن بسیار با
 آن خورد و قوتی با شرب میخورند در این خطا است
 قوت احدی بر صحت است اگر قوی میخورند در این

طعم در آن کج آن را طیب و لذیذ میگرداند و در بد
 نواز لقمه میسازد و در غلبه شرب است پس زعفران صفت
 طبع آن آنچه یکیم میر عباد الدین محمود نوشته اند
 آن است که مقدار پنج مثقال آنرا در هشتاد مثقال
 آب بچوشانند تا سی مثقال بماند و صاف سازند
 و گرم بپاشانند که سرد آن عظیم بد باشد و فایده آن
 نیز خوب نیست و بدل ضرر کلی میسازد و احداث
 خفقان بیناید و اصلاح آن با او دیده اند که در زعفران
 نمایند و بعد از طبع قبل از خوردن بزودی صاف می
 نمایند و نگذارند که گرم آن باز صافی و قوت آنرا
 جزب بخورد تا بدو میر قاضی نوشته که در بعضی بلاد مغز
 آن را بریان می کنند یا با پوست آن را میچوشانند
 و آب آنرا میخورند و در بعضی بلاد مجموع مغز با سرد
 پوست آن را میچوشانند و آب آنرا میخورند
 و در بعضی بلاد پوستش را بریان میکنند و با نم سوزخته
 شود و بان تغل می نمایند و اولی آن است که مغز آنرا
 با نیک پوست بریان کرده بچوشانند و آب آن را
 بخورند جهت آنکه حق سبحانه تعالی در بیشتر از دواها
 و میوهها که قشری دارند خاصیت قوی و جمع جویی
 قرار داده که از هر یک از قشر و مغز و دفع مغز است
 دیگری می کنند لکن شیخ الرئیس میگوید که جبار را
 با پوست خوردن بهتر است جهت آنکه در پوست
 آن جلالی است که دفع لجهت مغز آنرا میکند
 برای این نیز میوز را با دانه خوردن بهتر است و
 همچنین بسیار از میوهها و اما احباب نم بواستند
 لذت مغز را از قشر جدا می نمایند و بریان کرده که بعد
 سوزن رسد و کوبیده چوشانند و آشنا شدند
 و سبب بریان نمودن آن بان حد کثافت جرم آن
 است که سبب سوزن لطیف میشود و آنچه متعارف
 است آن است که اول است که اول آنرا بریان میکنند
 و بعد از آن می کوبند جهت آنکه روز صلا می شود
 اما اولی آن است که اول کوبیده بعد از آن بریان
 کنند و این اگر چه اندک شوار است اما بهترین روش است

است چم گاه درست بریان کنند از برای آن سبب
 طریق بریان خواهد شد و اندک حتمانی در آن خواهد
 بود پس جزوی که بیشتر بریان شده باشد لطیف تر
 از خروی خواهد بود که کمتر بریان شده است و اما آنچه
 با فعل معمول کثر قوام اهل بلاد مانند خرمین و شرفین
 زادهما الله و شرفا و کرامته و عراق عرب و عجم
 ایران میند است آن است که مغز قوه را در ظرف
 سفالی بدون آنکه در سینه بان برسانند نیکو است
 بریان می نمایند که جزوی از نیک گرد و بعضی اندک
 زیاد پس نرم کوبیده یا ده در آورده مقدار آن آب
 بر آتش آنقدر برین دستوری بریزند که آب را گرم بخوان
 نموده در قوه وان سنگ یا شیشه یا لقمه یا مستانه
 قلعه نمود و قوه را در آن اندک اندک میسوزند
 بر هم می زنند تا نیکو مخلوط گردد و در آتش گذاشته
 می چوشانند تا کف بر سر آرد و کف آن در سینه
 در درین جوش دو سه مرتبه اندک اندک آب سرد بریان
 می بریزند تا کف آن بریده گردد و در غن برسد
 آرد و پس در سیاهار ریخته گریا گرم صبح و شام هر دو
 صادر در دارو کس آید می آشنا کنند چند سیاهار
 جرمه جرمه اندک اندک و اما بعضی خواص دانهها
 سیاه فاسد آنرا دور کرده پاک شسته همان خوب بران
 می نمایند که جزوی از نیک گرد و لیس در سوزن نرسد و
 دانهها که بسیار بریان و سیاه گشته حمیده دور
 بینمایند پس اندک خورد و نموده بده نازک اندرون
 آن را که نیک دارد و آشنانده دور کرده باز نرم میگویند
 و هر مقدار که خواهند با ده در آورده در آن آب
 صفائی شیرین به سوزن طبع نموده در زمین طبع اگر سخن
 بایرد باشد بکس آب سرد چند باره در آن می
 اندازند و بدستور گریا گرم اندک اندک می آشنا کنند
 و بعضی از صاحبان سلیقه متنوع تر و بکس نوشته
 طعم در آن کج آن دو سه مرتبه جزب کرده درین
 طبع در آن می اندازند تا کافحه گردد پس می آشنا کنند
 و نیز به شربین مصنفات آن است چنانچه ذکر یافت

و اگر بر است بلغمی مزاجان و صاحبان سرفه مستعد
 بران سه چهار دانه قلع در دست را در بین طبع دران
 اندازند و بعد از طبع بر آورده و در نمایند و یا شامند
 نیز از بهترین مصالحت آن است -

باب البام مع التون
فصل در بیان بنادق البزور است

بنادق البزور که در قره مجاری بول بحرب است
 صنعت آن مغز تخم خربزه نشان زده درم مغز تخم
 خیارین بچندم مغز تخم که در دوه درم بز البز سفید تخم
 خرفه مقشر از هر یک درم تخم حمله سفید کبر انشا است
 کبر بارب اسون تخم شمش سفید گل انی تخم کرفس از
 هر یک دو درم کوفته بجهت بنادق سازند شربت
 یکدم به بنادق البزور به شنبه دیگر به صنعت آن
 مغز تخم خربزه درم خیارین ج درم مغز تخم که در تخم
 خرفه مقشر از هر یک سه درم حمله سفید مغز بادام شیرین
 مقشر انشا است رب اسون تخم خمش سفید گل انی
 تخم کرفس از هر یک دو درم کوفته بجهت باب سرشته
 بنادق سازند شربت و در انتقال به بنادق البزور
 دیگر نافع از بر است قروح مزه مجاری بول صنعت
 آن تخم کرفس قوی و قوی فطر اسالیون ابعسل اسارون
 یا خواج راه از یانه بنیل الطیب معسر با دام تلخ از
 هر یک بیست درم تخم خرفه مقشر ده درم اشق سه
 درم اشق را در آب حل کنند و باقی او پیرا کوفته
 بجهت آن سرشته بنادق سازند بنادق البزور
 منقول از خط میرزا محمد باقر ولد حکیم میرزا محمد الدین
 محمود صنعت آن مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادام
 مغز تخم کردی شیرین مغز تخم خربزه از هر یک بچندم
 تخم شمش سفید سیاه از هر یک بچندم کرفس چهار
 درغیب انشا است درم تخم خرفه مقشر ده درم کبر
 صنعت عربی از هر یک بچندم طین ارمنی منقول دو درم
 نبات سفید دو درم او پیرا کوفته بجهت باب
 نیم گرم بنادق سازند شربت یک مثقال بنادق
 البزور حرفه بول قروح کایه و نشان و عسل بول نافع با

و خداوند بحرب و درجه نشان را بنمایست سودمند
 باشد صنعت آن مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم
 خیارین بچندم مغز تخم که در دوه درم بز البز سفید
 تخم حمله سفید کبر انشا است رب اسون تخم شمش سفید گل
 انی تخم کرفس از هر یک دو درم کوفته بجهت بنادق سازند
 شربت و در انتقال به بنادق البزور به شنبه دیگر به صنعت
 آن تخم کرفس قوی و قوی فطر اسالیون ابعسل اسارون
 یا خواج راه از یانه بنیل الطیب معسر با دام تلخ از
 هر یک بیست درم تخم خرفه مقشر ده درم اشق سه
 درم اشق را در آب حل کنند و باقی او پیرا کوفته
 بجهت آن سرشته بنادق سازند بنادق البزور
 منقول از خط میرزا محمد باقر ولد حکیم میرزا محمد الدین
 محمود صنعت آن مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادام
 مغز تخم کردی شیرین مغز تخم خربزه از هر یک بچندم
 تخم شمش سفید سیاه از هر یک بچندم کرفس چهار
 درغیب انشا است درم تخم خرفه مقشر ده درم کبر
 صنعت عربی از هر یک بچندم طین ارمنی منقول دو درم
 نبات سفید دو درم او پیرا کوفته بجهت باب
 نیم گرم بنادق سازند شربت یک مثقال بنادق
 البزور حرفه بول قروح کایه و نشان و عسل بول نافع با

بوی زنی از فراموشی می توانی برود اول سرد و در دوم
 تراست و گویند در اول سرد تراست و بعضی در اول
 گرم و در اول است اندر مسهل صفا و مسک عطش و دست
 خون و حیات حاره و خفقان خوشی و منوم مکل او رام
 و طبع و جهت صدمه حاره و سرفه و فنونت سینه
 و خلق و حرقت منانه و بول و در دگرده و در حیات
 بول و ذات البهیم و خفاق و ذات الحریه و مفرغ
 اطفال و نزلات و کام را نافع است و چشمه رفر
 در وقت نمودن در درم تا چهار درم آن با آب
 سه درم است و در زمانه فری از این نافع خوب است
 و در مثال سایه خشک آن با شربت و شکر
 انتقال آن از هر یک به مثقال مسهل سرت عمل
 سرشته آن با شرفه و فلفله جهت تباهی مرکب بعدل
 است و در مثال گل آن است پس برگ آن تخم آن
 و چون تراست عمل انشا که در دگر گویند گل تازه آن
 فایده بسیار است و در طبع آن جهت رفع بیست
 و نافع و خفا و در آن جهت صدمه حاره و او رام
 حاره و شقاق و در دگرده و فلفله و آن را برین موافقت
 صنعت دل و بعضی آن با عسل کرب و نقل معده
 و غشای از التاب خصوص در تباهی حاره و شمس
 اندک آن را بنسوزن در پیش نیل و در برگ خبازی
 در رسال گل گاو زبان است و در شربت از جرم
 آن نافع مثال و در مطبوخ تاده مثال و خوردن
 آن برگ آن با است آن شکب جهت خراج مقعد
 اطفال لجاست و در دگرده آن جهت او رام حاره
 در التاب معده و چشمه و در مقعد و در سرفه فرای
 و در بعدل است و در عین نقیضه فوائده بسیار دارد
 و فواید انشا و انشا و انشا و انشا و انشا و انشا
 حکیم مصوم مسهل سو و او بنسوزن باشد از باب
 شمس و دردی را که انشا و انشا و انشا و انشا
 موافق بود و انشا و انشا و انشا و انشا و انشا
 صنعت آن در خبیل مصلی نقل فایده گل سبز از
 هر یک درم لب فایده شمس سنا کی سمنوی می شود

از هر یک بخورد ترید سفید تر شده بر روشن باد و هر چه
 کرده گل بنفشه از هر یک دو درم شربت بنفشه
 نیلوفر شربت گاو زبان از هر یک بیست درم
 زنجبین شربت از هر یک سی درم آب ترس
 بخاری آب تخم بندوی از هر یک پنجاه درم مشک
 ترکی یک درم اجزا را کوفته بخته سقمونیا و بنفشه را خوب
 در هم می کنند و زنجبین و شیر خشک را در گلاب
 صاف نموده آنها و شربت ها را با صندل و درم قند سفید
 بقوام آورده اوویه را کوفته بخته بدستور متعارف
 باب شربتند شربت از سه درم تا چوب درم

فصل در ذکر کسب جنون بنفشه

بنفشه نافع از براسه ردد و صداع حار و صفت
 آن سرد بنفشه ترید سفید در بر از هر یک دو درم رب السوس
 نیم درم سقمونیا مشوب برع درمی کثیرا یک
 دانگ حب سازند جمله یک شربت است
 حب بنفشه دیگر بنفشه جمع فضول و اخلاط صفراوی
 و سردی و غمی نماید جمع اقسام ربوضن النفس
 و سردی نفس را نافع باشد صفت آن سرد بنفشه
 درق گل سرخ رب السوس از هر یک یک درم غار لقون
 شش سفید سقمونیا مشوی از هر یک نیم درم سوده
 حب سازند جمله یک شربت است و اگر طبیعت
 نفس باشد یک درم لبغاج سفید اضافه نمایند و حب
 بنفشه دیگر بنفشه درق گل سرخ ترید سفید از هر یک
 یک درم کثیرا رب السوس سقمونیا مشوی یا ارج فقیرا
 از هر یک نیم درم کوفته بگلاب شسته چها سازند
 جمله یک شربت است با گلاب نیم گرم فرود بند و
 از نمایند تا بنفشه کامل کند و حب بنفشه مقول از
 این ارات برلی نافع از براسه در چشم و در سرد
 در بنفشه و در گوش و دماغ را پاک کند از فضول
 صفراوی و طبیعت آن صفت آن سرد بنفشه خشک
 دو درم ترید سفید در یک درم رب السوس کوبیده
 زرد انیسون از هر یک نیم درم سقمونیا مشوی

نیم دانگ دو درم کوفته بخته باب خالص سرشته حب
 سازند شربت یک مثقال تاسه درم شب وقت
 خواب باب نیم گرم فرود بند و در نسخه دیگر درق گل سرخ
 یک دانگ اصل است و وزن سقمونیا نیز یک دانگ
 و بنفشه گفته که جمله این اجزا یک شربت کامل است
 حب بنفشه دماغ و سینه کند و نافع است از براسه
 صداع و در گوش چشم و در سینه و سرفه با
 صفت آن گل بنفشه دو درم ترید سفید در یک درم
 رب السوس نیم درم سقمونیا مشوی ربع درمی سقمونیا
 درق گل سرخ از هر یک یک دانگ کوفته بخته باب
 شسته حب سازند در آب گرم فرود بند جمله یک شربت
 است و حب بنفشه بنفشه و دیگر صفت آن گل بنفشه
 دو درم ترید سفید یک درم رب السوس نیم درم
 محمود مشوی ربع درم کثیرا یک دانگ بدستور
 حب سازند و حب بنفشه بنفشه و دیگر مقول از کفایت
 طری معروف بمعالجات بقرالهی گفته که این حب
 تالیف قبطی است و صفت آن مانخواه زیره
 کربانی کویا انیسون بلیله نیمک افطی از هر یک
 یک درم مصطکی سه درم بنفشه سه درم سقمونیا
 مثل مجموع اوویه در نه را کوفته بخته باب برگ
 اترج سرشته چها سازند از نسخه دیگر درق گل سرخ
 یک حب آنرا تناول نمایند یک مجلس عمل کند و
 رطوبات فاسده را از معده رایا پاک سازد و نگذارد
 که رطوبات فاسده موجب ضعف معده و سردی در معده
 عذوق و حب بنفشه مقول از قرابادین کو تواسه
 اسهال صفراوی بنفشه و اخلاط از بدن پاک سازد
 صفت آن سرد بنفشه ترید سفید پوست بلیله
 زرد از هر یک سه درم رب السوس یک درم
 نیم سقمونیا مشوی نیم درم کثیرا یک دانگ کوفته بخته
 حب سازند شربت سه درم باب نیم گرم فرود بند
 حب بنفشه دیگر مقول در شربت خشونت سینه صفت
 آن سرد بنفشه یک مثقال شربت خراسانی
 یک مثقال هر دو را عمل خیار شربت شسته حب سازند

جمله یک شربت است و حب بنفشه نافع است از
 براسه و جلع سرکنده و شقیقه و کتبت بصر و اوجاع اذن
 صنعت آن گل بنفشه و مثقال ترید سفید در یک
 مثقال رب السوس پوست بلیله زرد انیسون از هر
 یک نیم مثقال گل سرخ کثیرا سقمونیا مشوی از
 هر یک یک دانگ کوفته بخته باب سرشته حب سازند
 شربت از یک مثقال تا یک مثقال نیم حب بنفشه
 از شاپور بن سهل اسهال صفراوی بنفشه با ساسانی کند
 صنعت آن گل بنفشه خشک ترید سفید از هر یک
 نیم درم نیم زعفران چهار دانگ کوفته بخته باب
 حب سازند شربت سه درم و نیم بنفشه اسهال صفرا
 کند و امراض صدد و ذات الجنین و ذات البریه
 و سعال و تهامه گرم را نافع باشد و صفت آن
 کبیر بنفشه و ساق و قع سبز آن را در کرده
 بر کما می بنفش آن را مقدار یک رطل و سه رطل قند
 سفید کوبیده هر دو را در هم کرده کف مال نمایند
 پس نگاه دارند و در وقت مالیدن مدی از گلاب
 بر آن باشند تا نیکو مخلوط شود پس در آفتاب گذارند
 تا سه روز هر روز آن را نیکو کف مال نمایند پس
 نگاه دارند و در وقت حاجت ده درم آنرا تناول
 نمایند این را بنفشه مر با و گل کبیر بنفشه نیز نامند
 و هر چند که را مالیدن زیاد نماید و تا چهل روز در
 آفتاب گذارند بهتر است و بنفشه کویا که قوت
 اسهالش زیاد است بکثیر بنفشه خالص پاک
 کرده یک چهارم من تیر زرد نیکو کف مال نمایند
 شیره که بعد از ریختن قند در کوزه و نبات در شیشه میماند
 که بسته می شود فادیا آنرا شیره اصل می نامند
 و در وزن گل بنفشه داخل کرده در باقیل قنادی کرده
 تیر زرد تا چون خمیر شود سه روز در آفتاب گذارند
 و هر روز یک درم زرد پس آن را در ظرف حبس
 کرده نگاه دارند شربت ده درم و نیم بنفشه سرد تر
 است و منوم جهت جرب و دیارت جسد و خشکی دماغ
 در سردی گرم کردن اعصاب و مفاصل حفظ همت ناخن

و کمر آتش میدن آن بعد از تعریق در حمام جبهت
 خضیق النفس وضما دآن بر سینه اطفال جبهت معال
 نبیایت مؤثر است و نظور آن در اجلیل جبهت
 حرقت البول و حرارت نشانه و سقوط آن جبهت در دسر
 حار و سخیابی مفید است و بدیش روشن نیلو فر است
 و در من نان آن جبهت رفع اسهال مجرب است
 و چون آن سفید را با پنبه را بر دمن بنفشه آلوده کرده بر
 مقعد ضما نمایند در تنویم عدیل مادم و طسریق
 گرفتن روشن آن دوا دوع است کی آنکه کجی مقش
 با گل تازه آن دما دوا مقش در کینه کر باسی کرده
 مکرر نمایند و خشک کنند و گل را تبدیل نمایند تا مغز
 بادام یا کجی زگیل شود و رنگ بنفشه پس از آن کوبیده
 روشن بگیرند و دو کرا انگل بنفشه تازه بقدرت سه
 شغال در یک ظل روشن کجی یا روشن بادام
 داخل نمایند بعد از خرد نمودن صافی نموده باز بنفشه تانند
 داخل نمایند همین قسم تا رنگ بوی بنفشه بگردد
 دوا بنفشه مقول از جنین صفا و بلغم را از اندامها
 فرود آورده صنعت آن کجی سفید و مغز بادام مقش
 و مغز حب لقمه تر بد سفید از هر یک سه درم نیم
 گل بنفشه خشک چهار درم سقونیای یک مثقال نخود خام
 دو درم سمر کوفته نخچه در دوا و قیسه عمل مصفا معجون
 سازند و بوقت حاجت دو درم از دوسه لکار برند
 و قوت این دوا تا بدو سال باقی می ماند و در کجی جبهت
 اصلاح بیوست ایفون و غیره که صنعت آن بگیرند
 آب معصوم تازه آزاد رسایه خشک کنند و بدستور
 هر گاه تازه آن نباشد بنفشه خشک را خنک کرده
 خا نچه مذکور سه آن را خشک کنند و مقش در
 کم آن فعل مقدار بسیار از جرم آن نماید
فصل در بیان شیخ اشرف بن قتیبه
 شیخ بنفشه مقول از کمال الصناعت جبهت پنهان
 گرم و سعال و تسکین غلیان خون تلین طبع نافع
 است صنعت آن بنفشه تازه سه درم ظل و چهار درم
 آب بچوشانند تا بر لب رسد و با سه درم ظل شکر بقوام آورند

و اگر بنفشه مکرر کنند همین آن قوی تر خواهد بود و
 همچنین سرخه تکرار زیاد نماید قوی تر می گردد
 مانند شرب آب و دره اگر بنفشه خشک باشد یک
 درم از بچوشاننده با دو درم ظل شکر بقوام آورند
 شرب آب بنفشه دیگر یک از اقرا ح البقر اطمستدل
 است و در شش و در سینه دهل و در و در گرده را
 سو در دوا در بار بول کند و شکم را نرم کند و سینه
 دسر را نیک باشد و سرفه و تپهاک گرم را صنعت
 دارد صنعت آن گل بنفشه تازه یک درم ظل اصل سوس
 تراشیده یک اوقیه تخم غلی که کتار سفید
 از هر یک یک درم کثیر اهدانه از هر یک سه درم مجموع
 را در چهار چند وزن اودیه آب بچوشانند تا بنفشه
 رسد پس با نود و بیالیس درم دسر کنند و با یک
 من نبات سفید بقوام آورند و هر روز پانزده
 درم آن را با ما را اشیر صبح بیاشامند و دوه
 درم آن را شبها گاه با لعاب بز قوطی با بیاضه
 شرب آب بنفشه یک به نسجه دیگر نفع از برای شوه
 و سرفه ها صنعت آن گل بنفشه تازه یک درم ظل
 اهدانه صمغ عربی تخم خشخاش تخم سفید از
 هر یک ده درم مجموع اودیه را یکبار روز در پنج
 درم آب بنفشه اندیس بچوشانند آن معتد دار که
 ثلب آب بماند و بیالیس درم درم نبات اشیر می
 داخل نموده بنفشه تا بقوام شربت آید پس بنفشه
 مکرر کرده نگاهدارند شربت از آن صنعت درم
 و در شرب این شرب که قلاسی ذکر کرده مکان بنفشه
 خشخاش تخم خیار است ده درم کثیر سفید بنفشه
 داخل اردو باقی موافق نسجه سالق است شربت
 بنفشه بنفشه سید اسمعیل که در ذخیره ذکر کرده
 صنعت آن بگیرند بنفشه تازه نیم من سبزه
 ده درم کثیر است درم تخم غلی سفید با نود و درم
 و در دمن آب بچوشانند و بیالیس درم با یک من
 نبات سفید بقوام آورند و شرب آب بنفشه و دیگر طبع را
 نرم دارد و ذات الجنب و صفت نفس و سرفه گرم را

نافع باشد و صنعت آن بنفشه تازه نیم من سبزه
 ده درم تخم خجاری اصل سوس از هر یک سه درم
 مجموع را در سه من آب صاف بنفشه اندیس
 و یک درم بچوشانند پس بچوشانند و صاف کنند و با نیم
 من قند بقوام آورند و شرب آب بنفشه دیگر شوه
 دوات الجنب و ذات الصدر و سرفه گرم و بیمارها
 گرم را نافع باشد با صنعت آن بنفشه تازه یک صد
 درم اهدانه تخم غلی صمغ عربی کثیر سرفه تخم خیارین از
 هر یک ده درم مجموع را در پنج درم ظل آب بچوشانند
 تا نماند همانند صاف کنند و با یک من سبزه با نود
 بقوام آورند شربت صنعت درم بنفشه
فصل در ذکر شیخ اقرا ح بنفشه
 و قوت بنفشه مقول اطمانا جبهت امراض حاره که با
 بیوست طبع باشد صنعت آن گل بنفشه محو مشوی
 مغز کجی زگیل تخم خرفه مقش از هر یک سه
 مثقال و درم کل سرخ تخم کاسنی از هر یک پنج مثقال
 رب السوس کثیر از هر یک سه مثقال مصفا و
 مثقال کوفته نخچه آب تر بنفشه محلول مرشته قرص
 سازند و قرص بنفشه سمل با نواکله صنعت آن سمر
 بنفشه خشک ده درم سقونیای غیر مشوی یک مثقال
 رب السوس کثیر شاسته از هر یک یک درم کوفته نخچه قدر
 نبات سفید با لعاب بز قوطی داخل کرده اودیه با آن شربت
 اقرا ح سازند شربت و دو مثقال در قرص بنفشه از کمال
 الصناعت نافع از برای درم و در دسه و در د
 شقیقه و در د طلعت بصر و در دانی زایل کنند
 صنعت آن گل بنفشه دو درم تر بنفشه محو یک درم
 رب السوس بخردم سقونیای مشوی نیمه انگل اقرا ح
 سازند شربت از یک درم تا یک مثقال و صفت اسهال
 صفا و بلغم باشد و دید آنکه شیخ الرئیس بن قرص
 را در قرا با دین قانون با سم قرص ملین طبع ذکر کرده
 و تقاضی که با این نسجه دارد آن است که سقونیای
 داخل نماید و کوفته که این قرص درم کثیر است نافع
 است از برای صحت نفس و درم است و شربت از آن

از دو دم است تا سته دم و تا چهار دم با جلاب
 سگری که بعون الله تم نافع است حکیم محمد باقر
 حکیم محمد الدین محمود شیرازی بعینه نسخه قرص بنفشه
 صاحب کمال الصنایع را در بیاض مجرب است خود
 بخط خود از براسه غیب غیر خالص کرده گفته که
 در نسخه و نجیب الدین سمرقندی که در قراباوین خود
 ذکر کرده وزن سقمونیا یک انگ و نیم است و حکیم
 محمد باقر توخراجر از کوفته بجنه با لبه که ترنجبین
 خراسانی در آن حل کرده صافی نموده باشند
 سرشته اقراص سازند و مجموع یک شربت است
 با ده دم شکر سفید که باب گرم حل کرده باشند
 بنوشند و سید اسمعیل در ذخیره قرص بنفشه حساب
 کمال الصنایع را در غیب خالص آورده گفته
 که این غیب غیر خالص را از بلین طبیعت بعد از
 نضج بکار آید اختلافی که میان نسخه صاحب کمال
 الصنایع و نسخه سید اسمعیل است آن است که وزن
 سقمونیا یک انگ است که مجموع یک شربت است
 با پنجم ترنجبین در آب گرم حل کرده صافی نموده
 صنعت این قرص نسخه دیگر بنفشه خشک کرده حل
 درم ترید سفید سفید بر سبت درم صغ غوبی است
 از هر یک ده دم سقمونیا می شود چهار دم نیمه را
 کوفته بجنه باب اقراص سازند مقدار شربت
 از چهار دم با جلاب سگری طبیعت درم و گلاب درم
 در آب نیم گرم چهار دم و اگر در طبع قبض باشد بجای
 جلاب سگری با شیر خشک خراسانی ترنجبین از
 هر یک ده دم بدهند و قرص بنفشه دیگر که منافع
 قرص بنفشه کمال الصنایع دارد صنعت آن
 کل بنفشه ده دم اصل السوس ترید سفید از هر یک
 یک دم کوفته بجنه باب خالص سرشته اقراص سازند
 در سایه خشک نمایند شربت سه دم درم قرص
 بنفشه دیگر همین صنعت دارد صنعت آن
 کل بنفشه دو دم ترید سفید یک دم رب السوس هم
 درم سقمونیا یک انگ پودنه انیسون نیم گرم

یک دانگ باب کاسنی تازه و یا باب کرفس
 حل کرده از رویه را کوفته بجنه بان سرشته اقراص
 سازند شربت سه دم درم قرص بنفشه دیگر که تهای
 گرم و سرفه ذوات الجنب را نافع باشد صنعت آن
 سر بنفشه مغز بادام شیرین مغز تخم کدو سه
 شیرین مغز تخم خیارین تخم خطمی سفید از هر یک
 پنج درم رب السوس کثیرا لک ارنی نشاسته
 کل سرخ از هر یک سه درم کوفته بجنه قرص سازند
 شربت دو درم با کشکاب قرص بنفشه و گلاب
 از براسه غیب خالص و سرفه و خشکی طبع
 ذوات الجنب با صنعت آن سر بنفشه ده دم
 تخم خشتی تخم کاسنی مغز تخم خیارین
 از هر یک پنج درم رب السوس کثیرا از هر یک چهار
 درم کوفته بجنه اقراص سازند شربت یک مثقال با
 جلاب سگری بدهند و گلاب که خشکی طبع زیاد
 باشد چهار درم سقمونیا صنعت درم ترید سفید
 محوف زیاد کند بجنه تلین طبیعت شربت
 دو درم با جلاب سگری بدهند قرص بنفشه دیگر
 که همین منافع دارد صنعت آن سر بنفشه ده درم
 سقمونیا می شود چهار درم رب السوس
 دو درم کثیرا نشاسته از هر یک یک درم کوفته بجنه
 بلعاب بزرگ قطونا سرشته اقراص سازند شربت
 با جلاب سگری بدهند بجنه اسهال صفرا
 قرص بنفشه مس قویج کشاید و خداوند ضیق النفس
 و تهای مرکب از بلغ و صفرا و سرفه را مفید بود
 صنعت آن کل بنفشه خشک ده درم ترید سفید
 در برنج درم رب السوس سه درم و نیم سقمونیا
 مشوی سه درم مصطکی رومی و نیم کثیرا سفید نیم درم
 تا یک درم کوفته بجنه اقراص سازند شربت دو
 درم نیم با جلاب سگری بجنه قویج و در طبع
 از ریب و انجیر با نوبس خیار شنبکه در طبع
 حل کرده صافی نموده بروغن بادام شیرین
 چرب کرده باشد بسیار شامند قرص بنفشه مس

بنفشه محمود بن الیاس که در عاوی ذکر کرده در نفع از
 براسه در چشم دور دور در بنفشه و در اول ظلمت
 چشم بسیار قوی است در درازا ل گرداند صنعت
 آن کل بنفشه خشک دو درم ترید سفید یک درم
 رب السوس نیم درم پوست بلبله زر درم نیم درم
 سقمونیا می شود یک انگ و ده درم کوفته بجنه
 حب سازند مجموع یک شربت است با صنعت
 قرص بنفشه دیگر سر بنفشه ترید سفید از هر یک ده درم
 رب السوس یک درم تخم کبک سرخ پنجم سقمونیا
 مشوی یک درم مصطکی رومی یک درم نیم کثیرا نیم درم
 بدستور اقراص سازند قرص بنفشه حار مقبول از
 ایضاح تهای مرکب که بلغم غالب باشد و سرفه
 بلغمی و در و پهلوسه بلغمی را نافع است با صنعت
 آن کل بنفشه ترید سفید از هر یک ده درم رب السوس
 سقمونیا می شود از هر یک سه درم و نلث درمی
 کثیرا مصطکی از هر یک دو درم و نلث درمی کوفته
 بجنه اقراص سازند و مجموع راده قرص سازند و در
 سایه در لشت غراب خشک کرده نگاهدارند شربت
 یک قرص قرص بنفشه مسهل اسهال صفرا کند
 جمع امراض صفراوی را نافع است خصوص سرفه
 صفراوی با صنعت آن سر بنفشه سی درم کثیرا
 بیست درم اصل السوس مقشیه پوست بلبله زر و ترید
 سفید در از هر یک ده درم صغ غوبی کثیرا محمود
 مشوی مصطکی رومی از هر یک یک درم کوفته بجنه
 لکلاب سرشته اقراص سازند شربت چهار درم با
 نیم رطل گلاب که شازنده درم ترنجبین با شربت
 خراسانی در آن حل کرده باشد بسیار شامند صنعت
 بنفشه مسهل دیگر که همین صنعت دارد ذوات الریه
 را سود دارد با صنعت آن بنفشه بیست درم
 کل سرخ ده درم رب السوس صغ غوبی از
 هر یک یک درم نشاسته کثیرا از هر یک یک درم پوست
 بلبله زر سقمونیا می شود غار بقون سفید از هر یک
 چهار درم سوده لکلاب سرشته اقراص سازند

شراب چهار درم تا شش درم با جلاب نیم گرم
 درص بنفشه سبب که منافع نسجه قبل دار و صنعت آن
 سر بنفشه پنج مثقال درق گل سرخ گل نیلوفر مغز
 تخم خیارین مغز تخم کدو تخم کدو تخم کاسنی سقونیا
 مشوی از هر یک درم لایق کوفته بجمه اقراص
 سازند شربت یک مثقال با شرباب بنفشه -

فصل در بیان عووقات بنفشه

لغو قوت بنفشه جهت شتره و قوت در صفا و می
 نافع است به صنعت آن کل بنفشه ده مثقال مؤثر
 منقح است دانه غناب ده دانه سیستان بیانی
 جو شامیده آب آن را نیم رطل باشد سفید بنفشه مثقال
 غناب خیارین مثقال روغن بادام شیرین سه
 مثقال بقوام آورده سر بنفشه خشک مثقال ساسینه
 اضافه نموده شربت از پنج مثقال با صفت مثقال
 لوق بنفشه به نسجه معصومی سینه را نرم کند و در
 گرم را سود دهد و قوت در می را نافع با صفت صنعت
 آن بنفشه خشک ده درم فلو س خیارین
 پنجم مؤثر سرخ که از پوست و دانه پاک کرده باشند
 ده درم غناب ده دانه سیستان سی دانه اجزای آب
 صاف بلخ نمایند و صاف کنند و یک رطل سفید
 نیم رطل روغن بادام بقوام آورند چنانچه منعقد شود
 لوق بنفشه دیگر که امراض حاره صدر و ریه را نافع
 باشد به صنعت آن سر بنفشه خشک دو درم
 فلو س خیارین بنفشه چهار درم مؤثر دانه بیرون کرده
 بیست درم غناب ده دانه سیستان سی دانه جو شامیده
 با لایق پس شکر سرخ نیم من اضافه کنند و بنفشه
 استار روغن بادام شیرین داخل کرده جو شامیده
 تا بقوام آید پس بنفشه استار گل بنفشه خشک را
 سوود داخل کنند و شربت از پنجم تا یک اذیه
 لوق نمایند به لوق بنفشه صاحب اختیار است
 بدلی صنعت آن کل بنفشه خشک پنج مثقال
 غناب خراسانی بیست دانه سیستان بنفشه دانه مؤثر
 طافی منقح از حبسی دانه اصل السوس خراشیده

ده درم خنکاش نیم کوفته بیست مثقال زرفا
 خشک رازیانه کثیر از هر یک سه مثقال ایرسا
 بنفشه سه مثقال صمغ آلود درم پر سیاوشان
 پنج مثقال انجیر زرد بیست دانه مجموع در آب
 بنفشه شامیده و بدست بمالند و با لایق و فلو س
 خیارین بیست مثقال دران حل کنند و با لایق
 و فلو س سفید نیم من اضافه کنند و باز بنفشه شامیده تا
 بقوام لوق آید پس مغز خیارین سه درم مغز بادام
 شیرین بنفشه پنجم مغز بهدانه تخم خنکاش علموا از
 هر یک سه درم با فلو س بنفشه مثقال گل حط سفید
 پنج درم کوفته بنفشه بان بسرشد و روغن بادام
 شیرین بیست مثقال اضافه نمایند و برهم زنند تا
 مخلوط شود نگاهدارند شربت یک اذیه -

فصل در ذکر نسجه معاجین بنفشه

بنفشه امراض صفا و می را نافع بود و در
 رذخ کند صنعت آن بنفشه بادام شیرین از هر یک
 ده درم تخم کاسنی سه درم مغز تخم خیارین مغز
 مغز تخم کدو سلیخه از هر یک پنجم کثیر یک درم
 اصل السوس یک درم کوفته بنفشه لفت و گلاب
 معجون سازند شربت یک درم بگلاب گرم کرده
 معجون بنفشه دیگر که همان نفع دارد به صنعت آن
 بنفشه خشک پنجم درم درق گل سرخ رب السوس
 سقونیا از هر یک ده درم کثیر رازیانه از هر
 یک پنجم زعفران دو نیم درم قند و حل مصفی از
 هر یک صد درم ادویه کوفته بنفشه بر روغن بادام شیرین رب
 سازند و چنانچه رسم است معجون سازند مقدار
 شربت پنجم بلخ عقهاره آن با آرد جو جهت
 اورام حاره و به تنهایی کجاست درد گوش و در چشم
 و با شرباب جهت لقرس و درم خصیه پستان نافع
 است و چون خالستر سوخته آنرا با دارچینی و زنجبیل
 و عمل مخلوط کرده طلا نمایند بهترین ادویه در معده
 است و برگ شاخ آن را چون در عصا بکشد دهند
 بنفشه مسکن است و در حق بنفشه با کبیر بنفشه سفید با
 شربت چهار درم باب گرم بد بنفشه بنفشه دیگر

که همان نفع دارد و صنعت آن بنفشه خشک چهل
 درم فلو س خیارین بنفشه پنجم از هر یک پنجاه درم
 ترب سفید بیست درم رب السوس پنجم مغز بادام
 بنفشه ده درم بنفشه ترب سفید کوفته بنفشه بنفشه و فلو س
 خیارین بگلاب صاف کنند و بدست معجون سازند
 مقدار شربت پنجم معجون بنفشه دیگر که همان نفع
 دارد به صنعت آن بنفشه خشک پنجم درم فلو س خیارین
 بنفشه از هر یک پنجاه درم بنفشه رب بگلاب صاف
 کنند و بدست معجون سازند شربت پنجم معجون
 بنفشه بنفشه دیگر صداع و تهامه صفا و می در سر
 و ذات الجنب و شوصه را نافع و قوت در که از درم
 اجماع باشد سوود به صنعت آن مغز تخم خیارین مغز
 تخم کدو اصل السوس تراشیده ترب سفید از هر یک
 سه درم بنفشه خشک سی درم کثیر او درم سقونیا
 مشوی پنجم بنفشه بیست درم مؤثر منقح ده درم
 فلو س خیارین بنفشه یازده درم روغن بادام ده درم
 بنفشه و فلو س خیارین بگلاب صاف کنند و در
 رازیانه و دانه بر آورده نرم بگویند و او را
 دیگر را کوفته بنفشه با تر بنفشه بسرشد شربت
 سه درم معجون بنفشه قوی بکشد و مسهل صفا
 و بنفشه به صنعت آن ترب سفید تراشیده
 پنجم سقونیا مشوی سفید بنفشه سی درم
 و درق گل سرخ دو درم رازیانه کثیر از هر یک پنجم
 زعفران دو درم نیم قند و حل مصفی از هر یک
 صد درم ادویه کوفته بنفشه بر روغن بادام شیرین رب
 سازند و چنانچه رسم است معجون سازند مقدار
 شربت پنجم بلخ عقهاره آن با آرد جو جهت
 اورام حاره و به تنهایی کجاست درد گوش و در چشم
 و با شرباب جهت لقرس و درم خصیه پستان نافع
 است و چون خالستر سوخته آنرا با دارچینی و زنجبیل
 و عمل مخلوط کرده طلا نمایند بهترین ادویه در معده
 است و برگ شاخ آن را چون در عصا بکشد دهند
 بنفشه مسکن است و در حق بنفشه با کبیر بنفشه سفید با
 شربت چهار درم باب گرم بد بنفشه بنفشه دیگر

و با آب گرم جگر کرده در آفتاب گذارند که اندک
خشک شود افشوده دروغن آن را بگیرند که تمدین
بآن بخت قروح صفراوی سرد جرب و جگر و متوسط
آن جهت زرع بجویی دود و سرد و قطورین جبت
در گوش و گوش جبت در سرد و در چشم نافع است
و آن بر البونج دیگر که تریاق سموم است و با لیمو لیاو
و سوسان بری نفس را شرب با و تدمینا و سوطان نافع است
صفت آن بر البونج سفید است متقال تخم کاه که متقال هم
تخم خشک است سفید متقال کوبیده بفتان دروغن بگیرند

**باب البام مع الواد
فصل در ذکر انواع لسخ بوزره با**

باز کبوتره اسم فارسی میزند است و ذکر آن بده در جوف
نون انشا الله تعالی خواهد آمد با افعال و خواص
آنها در اینجا ذکر می کنیم بعضی بوزره ای است عمل می کند
بوزره بوزره بعضی لطیف می باشد که صنعت آن
بگردد بوزره که خواسته باشد و بنزد بوزره که
بیم خفته شود و چون شکله گردد در هر یک من طبعی از
درق لغبنا علی یک سیر طبعی کشمش سبز بوزره سیر سنجید
سیر طبع سیر جوز بود و سیر طبعی داخل نمایند باز چند
بوش دیگر داده فرود آورده سرد کرده در تخم نمایند
در زیر سیر کین اسپ هم را در فن کنند چون بوش سرد
و از جوش فرو نشینند و لائق نوشیدن شود و صافی نموده
نوشند و تا هفت روز صانع نمیشود و دیگر میتوان برود
باز از آن فاسد میگردد اگر نخواهند که خوشبو سازند
در وقت نوشیدن آنکه تر لعل و بسیار به جوز بود
سایده داخل نمایند بوزره حنظل باد و بوزره جلد را
رفع کند و قوت دهد و منی افزاید که صنعت آن با کینه
یک من گندم و آنرا نیم کوفته در چهار من آب بپزند
تا چون فائوده شود و سیر قند سیاه داخل کرده
درم اندازند و هم را در زیر سیر کین است و فن کنند بعد از
یک هفته که برسد تر لعل چهار درم جوز بود و درق لغبنا
نوشان از هر یک پنجم درم فلفل سنبل الطیب از هر یک
درم درم برکت بنول صیت و پنج عدد کوفته در آن اندازند

در شبانه روز دیگر که از نعل صافی نموده بکار برند و این
بوزره زیاده از هر یک هفته نمی ماند پس فاسد میگردد
و بعضی گفته اند اگر خواسته باشند که زیاده بماند بعد
از سه روز که او دیده در آن انداخته باشند بچشانند
تا بقوام عمل آید صافی نموده نگاهدارند بوزره
جاد و صفت آن صنعت آن بگیرند از زن ده سیر و
نیم کوفته با آب بچشانند تا مثل پاوده شود پس سرد
کرده در جوی اندازند در سیر کین اسپ و فن کنند
تا جوش بید از جوش فرو نشیند برگ گل سرخ
برگ گل سفید که از در چینی گویند از هر یک سیر
نارنگ یک سیر در آن داخل کرده بعد از سه روز
ببالانند و خشک خالص و زعفران از هر یک
یک مثقال سوده داخل کرده بکار برند

باب البام مع البامر المشاة المحتما نیه
بیش با سیر موهده و سکون یا عتقاه محتما نیه
و شین مجربینجی است می در اکثر جبال هند و نواح
آن میروید و انواع میباشد که را سنگ میمانند
جبت مشابهت و بهیات آن بشاخ آه بوزره و یک
بلسان بل هند شلخ حیوانات را نامند و اکثر در
کوه و در پریت که میان هند و خطا واقع است میباشد
و در کوهستان مورنگ در کپور و فیال نیز هم میرسد
و بهترین آن بود که بوزن سنگین چون بشکند
اندرون آن سیاه براق صلاب باشد و بعد از آن
آنچه اندرون آن سرخ تیره و یا زرد و یا سفید تیره
بود که بر ظاهرا آن لفظ سیاه و بر روی آن خمری
مانند طلق و یا کافور بوده است میباشد و قوی ترین
از همه سیاه پس سرخ پس زرد پس سفید آن بود و قوی است
اقوامی آنرا بمر تبه گفته اند که اگر کسی آنرا لمس کند
یا به بدن عرق آلود آن برسد و یا بر زبان برساند
در ساعت هلاک شود و سبب سرعت تاثیر آن در روح
و فاسد ساختن آنها را و بعد صیت قرار نمودن روح
حیوانی بسوی قلب متحقق و خاموش شدن در آن
و میگویند حکمای هند امتحان فوت آنرا بلان میکنند که کسانا

بزشاخ کاه و بیش تیر در میان خون از بستان و بعضی
گفته اند که خون زرد باغ و شکم اجاری شده میزد و بعضی
میان بعد با این حد نموده اند که اگر در دست آنرا بززشاخ
کاه و بیش در تعلیق نمایند اگر چه کاه و بیش خون از بستان آن
باید بغایت قوی بود و الا ضعیف و بوی آن کشنده
است و اگر کسی بر آن کاه و بیش و یا کاه و سوار شود در آن
بیش تاثیر میکند و نیز میگویند که اگر هر کاب بمالند از
سردن موزه و کفش بر یک سیرت میکند و این نوع را
ملوک سلطانین هند در خزانه خود نگاه میدارند و در نظرت
بسیار میمانند این قسم نادر در کیمیا است و کوه سیر
بچشمک است و آن سخی است که در بهیات و تا
هموا را ظاهر است به سجد و راست و برین آن سیاه و
اندرون آن شکاری رنگ گیاه بیش بقدر ذریع
و یکساق از آن برمی آید برگ آن شبیه برگ کاه بود و گل
بعضی آن سرخ و بعضی زرد و بعضی بنفش و گویند قوی تر
در کوه کیدار و سر حریت کوهک در در مواضع دیگر از
کوهستان زرد گاه باقی و غیره که مذکور شد نیز یافت میشود
که بوزن سنگین صلب و اندرون آن براق صلب
میباشد و نیز اقوامی آن در سمیت بمر تبه است که اگر
مقدار خرد از آن را بخورند در یک لحظه هلاک میکند
بفساد و بعضی روح و چون بچشک در سمیت کمتر از
سنگها است و در آنجا آن هلاک نیست و برین
درست و عرق بدان نیز قوی نیست اینها حکما رهند
این را بعد از تدبیر استعمال نمایند و ایضا گفته اند
اقسام دیگر نیز میباشد و لیکن همه ضعیف و بهیات
در لون شبیه بان مانند و دشتا و یا جلک در کم جان
این سیر از اهنات بچشک ضعیف اند و از در
دانگ تا نیم در هم آنها کشنده است بعضی ارواح
در طعم هیچ یک از انواع بیش تلخی و نیز بی حیات
نیست و لیکن همه آنها مخدر اند فی العود و نیز قسمی از
اقسام بچشک صند برمی اشکل کوچک بزرگ
را اهل شبیه به سیر میباشد آنرا نیز ک نامند و در غایت
ندی و تلخی در این نوع شبیه سجد و راست قسمی دیگر

شبهه با کلید المک است و این را قرون آسنبل بنیامند
 را چنانکه در سنبلیله زیادت مشهور است و در سنی دیگر ابراهیم صورت
 گویند و آن سفید شکر رنگ مایل بر زردی غیر مزوطی
 اشکال شبیه برنج است و در احوالی که مستان حوالی
 کشمیر و غیر آن اوضاع دیگر هم میرسد و بعضی آن را
 مسوده نامند و در طعم این نیز تلخی و تند میباشند
 و یکد رنگ این کشنده است بکیفیت غایله خود بسوزش
 اندرون و غلبه حرارت و از اطاقی و اسهال و تشنج و
 تسهیل ابرواح و قسمی دیگر را بلهیه میگویند یعنی سسبیه
 به زرد چوبه بجهت آنکه زرد چوبه را بسندی بلدی بنیامند
 و کاهی در میان زرد چوبه بهم میرسد و اندک سانیکه آنرا
 می نشاندند از میان زرد چوبه اولاً جدا نمودند و بعد
 از آن زرد چوبه را جو شاییده خشک کرده حمل و نقل
 به بله آن نمود و مع شرمی نمایند و طریقه شناخت
 آن میگویند آن است که زرد چوبه را اول جوش داده
 بعد از آن خشک میکنند و یا بر پان می نمایند و آنچه بلهیه
 است و قسمی در وقت بریان نمودن جهت بیرون می آید
 آن را علمه نگاه میدارند و اصل صنعت براس
 آن چیزها از خواص و منافع در عمل خود بیان میکنند
 زنگش سبز غیر با اندک زردی و منقط بسیار است
 و آن را کالات نیز نامند و این نیز قوی است و در
 قسمی راستدای نامند یعنی با نند زنجبیل بود این در میان
 زنجبیل یافت میشود و در وقت صحت تر از جبار
 قس اول است و فی الحقیقه این نوع قس از اقسام
 بیش آید باشد بلکه نوعی دیگر باشد مگر آنکه پیش از
 هم جنس است و قسمی که نند که همه را شامل گردند اسم
 نوع در طبیعت مطلق آن بیان حکما میهند و یونان
 خللات است هندیان جلد را سرد میدانند و در متبه
 چهارم جهت دریافت بعضی آثار و انسا و آنها را
 تابع خواص آنها میدانند و جوهر آن را انسانی جوهر روح
 حیوانی و حکمای یونان گرم و خشک بمرتبه چهارم گفته اند
 جهت دریافت بعضی آثار آن و جوهر آن را ضد جوهر
 روح حیوانی و گویند طریق اخذ آن و سایر رسوم نباتیه

چنان است که آنکه منشأ سند و عادت با استحال
 سمیت کرده اند و در وقتیکه آن سخا رسیدند سسبیه
 رفته در علقهای آن مواضع سیر میکنند هر جا که برنج می
 قوی بود از آن موضع شعاعی ظاهر می گردد و قدر س
 خاکستر از براس نشان و علامت بران موضع میریزند
 و در زرفه آن موضع را نشا گفته بیخ را با احتیاط
 بر می آورند صاحب دستور الاطبا حکیم محمد قاسم استرا
 آبادی لقب بسند و شاه مشهور بفرشته در کتاب سطور
 نوشته که کجناک را اطبا به هند بعضی سرد و بعضی
 گرم میدانند سودا و بلغم و علت تاب حلق را نافع بود
 و صفر از یاده کند و طلاک سانیده آنرا باب یا
 گلاب بر موضع بوق در برص و جذام مفید و موجب
 میدارند گفته که چون کجناک را اطبا میهند از جمله
 رسان میدارند و آنرا لازم نمود که سنی از آن
 را شیت نمایند بدانکه آن را سچده قسم گفته اند و قسم
 آن زسرا قائل است که اصل در عالجبت متعل نیست
 آنرا جمله کی آن است که چون سانیده بر شایه گاوش
 بماند خون از دماغ و شکم او جاری شده هلاک گردد
 و قسم دیگر آنکه اندرون و بیرون آن سرد و سفید است
 و اقسام دیگر را براس تطویل ذکر نموده و همیشه
 قسمش عمل آن که بعد از تدابیر داخل دوا با اینمانند
 بهترین آن تیلیا کجناک است که بیرون و اندرون
 آن سفید میباشد و دیگر بر همین کجناک است
 که آن نیز اندرون و بیرون آن سفیدی باشد
 زیاده از تیلیا کجناک و این بهترین آن است
 است و مضرت این کمتر و بیخ این سبط و در این
 بار یک میباشد مثل شاخ گوزن می گویند در وقتیکه
 سسکاد کجناک کالا کوت اعلی میروید و بیخ
 گیاهی دیگر نمیرد مگر جد و ارد آن نیز بچند ذریع
 و در تر و بر اطاق آن و آن جلد و تر تریاق آن
 بیش است و شاید بوجاهضم بای موده و سکون
 و در وقت حاد و علت نام همان جلد را باشد و غیر آن
 و خاک آن موضع مایل بسیار میباشند و چنان می نماید

که گویا جرب است و در موسم گل آن بیخ جوانی گرد آن
 نمیکرد که اگر بوسه آن بدیشان برسد ملاک میگردند
 الا حیوانی که آنرا موش میباشند و مقرر آن در میان
 آنها و خوراک آن نیز از همان سخا است و آن حیوان
 نیز سمیت دارد و با لجه اقسام متعل آن در اطلبه برص
 و جذام و معجون بزعلی ویشی و غیره داخل است
 در میان حوالی که بعد از خوردن هر یک
 از انواع قوی آن طاری می گردد
 از جمله خدرات و بخی اعضا و درم اعضا باطنی عمومی
 و در او خیرگی چشم و بر آمدن آن از حدقه و عفان
 و صرع است گویند از اشتها مایل آن نیز
 صرع عارض میگردد و اگر کسی از این آفات بخورد
 جلد او تریاقات و غیر باجات باید کش
 آن است که بخورد انتقال بدق و سل میگردد و در تریاق
 آن جلد را جرب و تریاق فاروق و دوا را مسک
 خصوصاً مر آن در مثال آن از ترکیب تریاقیه و
 فادزهر حیوانی و معدنی است و لیکن لفع تریاق
 فاروق را درین بسیار ضعیف دانسته اند و خوراندن
 برگ بیدار نگر را در قی فرمودن مفید است و آن
 حلال که آنرا هلاک نیز میباشند در آن خلط بسیار
 است بعضی میگویند که کجناک قوی است بعضی میگویند که
 بعضی میگویند که کجناک قوی است بعضی میگویند که
 نام که در موضع است که در آن کجناک میریزند
 دوران موضع از بعضی سخا که صفت تراوش می نماید
 در کمال قوت سمیت و آن صمغ را اسمی باسم آن
 موضع می نامند مجازاً و بعضی میگویند که رطوبت
 و کله است که از زمین حیوانی که بموش میباشند
 بر می آید و آن در کمال حدت و قوت سمیت است
 است و آن موش را هلاک و آن طوبت لاسم
 هلاک میباشند و بعضی میگویند که آن حیوان سچده دم
 است و هر گاه میخورد بر حیوانی تسلط باید در کف و دم
 خود بول کرده بر او میباشند و در رسیدن بول آن حیوان
 هلاک میگردد و اجزای او از هم میباشند و العلم عند الله

دستور در نمودن کجھناک یعنی بیش آن است که در یک
 روزه آب کفند و کجھناک را در پارچه کتبه در آن بیاورند
 بنوعیکه در آب معلق باشد و مقدار یک ساعت آن را
 جوش داده بیرون آورند و این قسم جوش دادن را
 باصطلاح اهل هند دول جنتری نامند اگر کجھناک
 آب ریش طبع دهند و یا آنکه بخار ریشترین قسم که
 در ماده نازکی در وی که تا نصف شیر گاوی باشد
 معلق بیاورند که بشیر سرد و سرد و یک را گرفته
 آتش زیر آن کنند تا یک ساعت و زیاده جوش
 دهند پس بر آورده بکار برند بهتر است لیکن اگر کجھناک
 مستعمل است و نوع دیگر آن است که سر تخم مرغی را
 سوپاخ کرده سفیده آن را بر آورند و قدری عسل آن
 بریزند و بهم زنند و بیش را در وی کرده در آن بریزند
 و بر آن را بسته بچینه که بند در زیر آتش گرم فرو
 کنند و یک تخم نسوزد پس آن آورده شسته استعمال
 نمایند و بدین عمل بزرگ خدمت توت آن کم میگردد
 دستور خوردن کجھناک یعنی بیش جهت دفع جمیع امراض
 باره رطبه تقویت اعصاب و باه آن است که او مقدار
 یک کجھناک در یک بشیر شکر بخورند نمایند و هر
 روز یا دو روز یا سه روز بحسب برداشت مزاج
 دوت اضافه نمایند تا آنکه در هفت یا شانزدهم
 بیست و چهارم هشت برنج برسد و بر همان مقدار
 برادست نمایند جمیع امراض مذکوره زایل گردد و
 تقویت باید و گفته اند که اگر با هموزن آن تکرار شود
 دفع عظیم می بخشد و باعث طول حیات است و در
 آن آنرا با نیکار جهت سهولت که از طلا در وقت
 که از بطلای زرد بسیار زرد که ختمه میشود و باید که
 در ایام خوردن بیش از حرصات و لبنیات و بقول و جوش
 نفاذ حرکات متعبد و جماع و از خوردن ادویه مضاده
 و صیغه قوت آن مصلحه آن اجتناب لازم دانند
 چون خواهند که خوب بماند قوت آن محفوظ بماند
 در کتب معتبره نگارند که تراب لنگ بن زساز
 اهل هند است و در ساین باصطلاح ایشان ادویه

مفوقه از املاح کرده شده نامند جهت تسخیر روحی
 و بلغمی استلالی که اهل هند آن را دوشنگ او نامند
 و افلیج و استرخای و امراضیکه زنان را بعد از وضع
 حمل بهم رسد سفید است مصلحت آن سیاه
 مصلحت طلق کشته گوگرد و سول از هر یک یک تا ناک
 فضل سیاه سه تا ناک و مع حق هندی سنکه بسرم
 نامند چهار تا ناک این کشته پنج تا ناک خاکستر
 سرگن گاو و صحرانی هشت تا ناک کجھناک تیل که نوعی
 از بیش است شانزده حصه مجموع ادویه و سیاه و
 گوگرد را با هم سحق نمایند بحدیکه اجزای سیاه
 نامعلوم گردد پس ادویه را کوفته بچینه اضافه
 نموده آب زنجبیل تازه که اورک نامند و آب
 بسکجه و آب اردسه از هر یک سه مرتبه شسته
 و هر دفعه خشک نموده پس خوب سازند
 هر چه بقدر دو کجھناک شسته یک جاب تا در حب
 آب زنجبیل تر که مصلح است فرد برند که تر باقی بیش
 که مسی استریاق کامل است از مختصرات صاحب
 خلاصه التجارب یا صنعت در حرف التام در
 تریاقات الشارح الله تعالی خواهد آمد که حب بیش
 که با شنبلیله موسوم است بقول از خط نواب
 عفران باب حکایه موسوی مصلحت آن بیش
 در پنج گل سه برنگه که قرحا زنجبیل صغ عربی از هر یک
 سه مثقال فلفل سیاه و دار فلفل از هر یک دو
 مثقال قر فلفل یک مثقال نوشاد و زعفران زرد
 کرمانی بدینا سخاوه از هر یک ثلث در می کوفته بچینه
 خوب سازند هر چه بقدر فلفل شسته یک حب
 با کلاب فرد برند که حب حور آنکس جو بر صغیر جمع و
 سکون و ادویه مصلحت در وقت هندی مسک را
 گویند و آنکس یک راقیل را نامند یعنی جو که ت راقیل
 و مقول و مطیع سازند فلفل آن که میگردد فلفل از هر
 یک یک مغز آن قهوه و مغز مطیع خود خصوص حیوانات
 بنده و مرکبه را با صلاح می آورد و این حب آهبا
 هند است مصلحت آن سیاه صغی که بر تفسول

بیش تر تخم جوز مال پوست بلبله زرد پوست بلبله
 آمله منقح زنجبیل خشک دار فلفل زرد پنج و ذوق اجزا
 مسادی سیاه و کبریت را که هندی گفته حک نامند
 سرد را با هم سحق بلیغ نمایند بحدیکه اجزای سیاه
 ناپدید گردد پس سایر اجزا را کوفته بچینه اضافه نمایند
 و آب بچینه که گیاه است هندی و بقدر یک فرغ
 و شنی میشود و سفید و سیاه رنگ می باشد سفید
 آن بهتر است و بر لهای آن سر تر که یک ط لانی مثل
 برگ نار می باشد و شانهاست آن با رنگ هم نیک
 صلاح نمایند و بقدر دانه فلفل حب بنده و در
 سایه خشک نمایند و عند الحاجة یک حب را در
 زیاده بقدر قوت مزاج و برداشت طبیعت جهت
 تب یا شکر سفید ساییده و جهت عیش و استعمال
 با غسل یا مصاحات آن میدهند بحدیکه عین بیش از هر یک
 اطبای هند است جهت جذام و دوا حتمه و
 برص و این مستعمل است و آن را در نفع از برای
 جذام عظیم شمرند و اند منافع دیگر نیز از برای آن ذکر
 کرده اند مصلحت آن بلبله سیاه شیطرح هندی
 از هر یک ه درم دار فلفل بجز در بیش و درم و
 نیم ادویه را کوفته بچینه بر وزن گاو چوب نموده با سه
 وزن ادویه عسل صغی بحدیکه سازند شسته کال
 یک مثقال است بحدیکه بجز این بحدیکه نیز از
 ترا کبیل طبایعی هند است و گفته اند که این بحدیکه از
 برای جذام نفع عظیم است و مصلحت دیگر هم از برای
 آن بیان کرده اند مصلحت آن پوست بلبله
 زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله
 آمله منقح شیطرح هندی از هر یک چهل مثقال
 جوز بو آتش را کنند و فلفل دار فلفل نار خشک
 کنند و عصاره ایقتیل سازند هندی از هر یک بیست
 مثقال بیش سفید که هندی ذکره نام چهار مثقال مجموع
 را کوفته بچینه با فایند سنجری بحدیکه سازند و بعد از
 چهل روز استعمال نمایند شسته کال این بحدیکه تا
 یک مثقال طبی بحدیکه بحدیکه بحدیکه بحدیکه بحدیکه

جمعت آن بیش یک مثقال نیم نخل و مثقال
 از نخل یک مثقال و نیم عاقرقوس از هر یک
 یک مثقال غسل مقوم نیم وزن تمام او دیده و میباید
 که هر یک از او در طلحه عملی که گفته بخت بعد از آن
 وزن کند و با غسل مقوم بپوشند شربت کمال از
 نیم مثقال تا یک مثقال و مفرح دلکش است بی
 که طارقم جانی جبت و قرضی انظام شاه ولی جنگگر
 ترتیب داده بر سه روز خما شراب و در سر سفید
 و امراض سوداوی و بلغمی را زائل کند و دل را تقویت
 دهد و نشانه او را بد فرج آورد و صنعت آن
 بچکناک تیرلیا مدبر که نوعی از بیش است چنانچه
 در پیش ذکر یافت و با دوز هر حیوانی پوست بلیله
 پوست بلیله آملی بنفشه بوجرس پهلون مویس
 از هر یک یکتا تک نیم مثقال سیاه شیطرح بهاد
 موخه سنبلیله کرباس سیمی کبری که نوعی از
 و سنبلیله است جگر بلیله و بوجرس بره بری نخل مویس
 سازج بندی ناگه سر سقاقل کشید خشک سنگداز
 هر یک دو از ده تا یک قرص و از نخل کبابه چینی
 و اجنبی مصطکی را زیاده کنه تخم کرفس با سفید
 گل سرخ سیونی که در چینی است قافله صغار جگر
 گل جامی گل جنگلی که در سایه ختاب کرده باشند
 گل دصاو چوده خود هندی قسط تلخ خوبان
 گوهر و مغسول مشک اصل از هر یک چهار تا یک
 چینی عاقرقوس تخم خطمی کل نیلوف پوست سنج کاسنی
 تخم کاسنی جنس شهاب از هر یک دو تا یک تر و ارید
 ناسفته لبید از هر یک پنج توله پوست زرد و برنج
 بدان خاک کهری موصلی سیاه موصلی سفید راج بنفش
 طباشیر سفید صندل سرخ صندل سفید گاوزبان سنابلی
 از هر یک سه تا یک کافور سیاه صغلی از هر یک نیم
 تا یک زعفران شش تا یک حاجی فخر هفت تا یک
 نبات سفید چهل تا یک و به کوفته بخت با سه خندان
 عمل سفید و قند سفید کف گرفته بقوام آورده علی ازم
 بپوشند شربت یک سوز تا دو سوز و

بپوش مراد بطلق آن تخم مرغ خانگی است و بندی
 مرغی کارند نامند و حرارت بودا منفسد آن و حافظ
 آن از فساد در نگاه داشتن آن است و بهترین
 آن بزرگ مقدار آن است که در همان روز از مرغ
 تولد کرده باشد و نیم شست آن معتدل ترین
 اغذیه و مایل بگرمی و مرکب تقوی است و پوست
 آن در اول و دوم سرد و خشک و سفیدی آن در دوم
 و زرده آن در اول گرم و تر و کثیر غذا و قلیل الفضول
 و مولد خلط صالح و موی و مقوی دل و بدن و جبت
 خستوت معده و روده و مثانه و قرحه کرده دستانه
 و لفتش الیوم و منع نزلات حاره سینه و اصلاح
 آن مقوی شخصی که خون زیاد از او دفع شده و
 ضعفی از فصد بهر سیده باشد و موافق مزاج سودا و
 و خجسته آن در سر که قابض طبع و مانع ریحین مواد
 معده و با ساق و ماز و دانه مویز و انگور و
 امثال اینها جبت اسهال مراری و با صطک مانند
 آن جبت درد شکم و با تخم تیره تریک و نمک سفید
 و نشاره قنطاریه گاو کوهی و کثیر یا که شتر جبت
 تقویت باه بغایت نافع و خوردن زرده خام
 آن جبت گردیدن را در وقت مثانه و تصفیه صوت
 مفید و مضر معده و کثرت ادوات آن مولد صفا
 کرده و هت و کلفت و بسیار خجسته آن در پشم و مورش
 قونج و مصلحش او چهاره و آب کاهه نیم خجسته آن
 در مزاج اطفال تا آب مناب شیر و با کندر
 جبت سرفه و با تخم کتان جبت ضیق النفس و
 با اندک کندر و نمک انزروت جبت قسیمین آن
 بیجیل و با دم الاغون جبت زحیر و با کبریا
 و طباشیر جبت قطع سیلان خون و تسدید قوبات
 عروق و سنج و با تخم مثقال جرم ناک که زرگران
 زور نامند و آلات را با دو است حکام میدهند
 قطع سیلان حیض و در رجم مجرب و صفا
 باروغن گل و با بونه جبت ورم چشم و انقباض
 و مقعد با موم روغن جبت تلبلین او را م

و اعصاب و طلائی بخت آن باز عفران در روغن گل
 جبت ورم بوا سیری مقعد و ضربان آن و ضربان
 چشم و با غسل جبت رفع کلفت و آثار سیاهی و با روغن
 بنفشه جبت او را م حاره و با موم زعفران جبت و سیکه
 از خون غلیظ بهم رسد و بنهایی جبت شمتاق
 سفلی نافع است و چون زرده آن را بر پارچه
 آب نندیده مالیده بر او را م و مایل بکند آن را
 بخت و شکر میسازد و در وقت یک روز یا دو روز
 سفیدی تخم مرغی خوردن آن مولد خلط
 خام و لزوج و در پشم و خوردن زرده با سفید
 موافق مجود المزاج و آتش آمدن آن با آرد جو قطع
 نزول الدم و لفت الدم از فوق و جبت و صفا
 آن جبت در چشم و حرارت مقعد دست روح
 خجسته و سوختگی آتش و آب بسیار گرم و منع آله کردن
 آن در بشه جبت رفع آثار حرارت آفتاب و
 با دودیه قافله لے لذخ جبت قطع خون رعاف
 که از زرده هاس و داغ آید و با کندر بر جبه طلا کردن
 جبت منع ریش بزله چشم و بنهایی را و مع سنگ
 و مسام و جبت او را م حاره نافع و خجسته آن با کبریا
 و امثال آن جبت اسهال و اسهال مراری
 و تحمل آن باروغن گل جبت ضربان مقعد
 و جسم و التحال آن بنهایی و یا با قلیله کافور جبت
 تیرید چشم و منع ریحین مواد بدان مفید و با کافور
 و زرد بخت جبت صمداع حار مجرب است
 و قطران باروغن گل جبت و ج و خارش
 و درج اذن و پوست تخم مرغ جالی و محقق قروح
 و قاطع رعاف و جبت جرب و حکم و با صدف
 جبت بیاض چشم و قروح سوخته آن بقدریکه سیاه
 شود و تا نترنگ شود و جبت رعاف و نمک مجرب سوخته
 فلکس آن که مانند آهک سفید گردد و با غسل
 جبت قطع بیاض چشم بغایت ستر تلح الاثر
 و خوردن پوست تازه آن سحوق بقدر و در موم
 بهج باه و طلائی آن با غسل و سرکه جبت تحلیل او را م

درد در آن قاطع خون و جفت الیام جرات کند
 و انصاف بر اجابت تازه دریده را معجون پوست
 آن مولا صیب بکارت است با خون بچه که کمتر از
 آن است و مکتس پوست تخم مرغ و برنج آبی مثل
 آن است و با لیمو سدی بخت تخم کردن
 آن قرار داده که هرگاه در آب بوش داد و بگذارد
 و تا حد شماره کنند هرگاه در آب سرد بر آتش گذارند
 تا آنکه بحد شماره نمایند نیم خفته می شود دست در
 آن جعد تا آنکه در دست و تخم ساق طیب و در
 ابواب خود می رسد و در فضائل برود و زهر جوج
 و در آن دیکب شبیه اند به تخم مرغ خاکی
 طریق مکتس فشریف آن است که در آب نمک بگذرد
 بشویند و پدایه اندرون آن جدا نمایند و نرم
 گوید و در کوزه می بین کرده در تنور گرم بگذارد تا
 سوزنی مثل آب سفید گردد و در سینه استعمال نمایند
 و پوست تخم که جوزه بر آورده باشد از براسه او و
 تخم بر است در حوائی زرده بقیه مرغ کثیر نشاند
 مقوی و بی معده و منقطع و سخن بدن است
 صفت آن بکیرند تخم مرغ هر قدر که خواهند دور
 آب نیمه پس سفید آنها را در کوزه زرده آنها را
 بر در آن گاو بریان نمایند در آب چینی جوز بوا با زرد
 و پوست پنج عدد از زرده یک مثقال از هر یک
 داخل کرده قند سفید بگلایب حل نموده داخل کرده
 بزند تا آب برود و زرد آورده بکار برند و بعضی
 یک آنک مشک داخل نمایند و حلواک زرده
 بقیه مرغ دیگر که زرده تخم مرغ عدد زعفران
 ربع مثقال مشک یک جبه بناشش مثقال در
 مثقال زعفران گاو تازه بریان نموده تناول نمایند
 اگر ربع مثقال دارچینی بران باشند نیز خوب
 است که حلواک زرده تخم مرغ دیگر نبات را در
 آب با گلایب حل کرده بر آتش گذارند تا جوش آید
 و زرده تخم مرغ هر قدر که خواهند در عین جوش
 در آن نازک در نیم زنده تا چخته گردد و در آنجا می

آن در دوش و پس زعفران مشک با گلایب سوده
 داخل نمایند همچنین او ریه دیگر از دارچینی و در آن
 و قرض و بسا سده جوز بوا بقدر حاجت و ضرور
 و اگر خواهند بعد از امتزاج با شیر که نبات قدری
 مسکه گاو تازه داخل نموده قدری بر بیان
 نمایند پس زعفران و غیره را در آن بیاورند و در
 آورده تناول نمایند حلواک بقیه مرغ دیگر
 صفت آن آرد برنج که برنج بر بیان یا برنج
 را نیمه خشک نموده آرد کرده باشند بخانه درم یا
 در وزن آن شیر نبات با آتش طبع نمایند تا چخته
 و غلیظ گردد پس بخانه عدد زرده تخم مرغ باز در
 تخم کبوتر یا در بریان که ام که خواهند در آن
 داخل کرده بر نیم زنده و طبع نمایند تا در
 خامی بقیه زغال گردد پس بهمان دستور مسکه گاو
 تازه داخل کرده بر بیان نمایند در آخر قدری
 زعفران و اندک مشک با گلایب سوده با آن خروج
 کرده زرد آورده تناول نمایند و اگر خواسته باشند
 دارچینی و غیره اضافه نمایند و اگر خواسته باشند
 بجای آرد برنج آرد کدو و با آرد نخود نمایند
 ذین البیض گرم و محلل و لطیف بخت درد
 درد دندان در دیندن موی در جع مقده و بواسیر
 بغایت مفید است صفت آن بکیرند زرده
 تخم مرغ هر قدر که خواهند در آب بزند تا با آب چینی
 را بر آتش گذارند تا شیب تا سرخ گردد و زرده
 چخته را بطرف بالا که تا بگذارد تا نیم سوخته
 اگر در دست آهنی اشال آن بزود بشارند
 تا آنچه و نیست است جدا شده بطرف نشاند
 بزودی بردارند و در ظرفی جمع نمایند و همچنین تا
 دیگر و نیست در آن نماند و خود دیگر آن است که
 زرده بقیه را هر قدر که خواهند سخت چخته در پارچه
 صفتی که کرده نیکو بماند و بشارند آنچه و نیست
 است از آن بر آید و این نوع بهتر از اول
 است و بسیار بر می آید به رشته بقیه کثیر القوا

و می و منقطع و لذیذ است صفت آن بکیرند زرده
 بقیه هر مقدار که خواهند قلیله زعفران بگلایب
 سوده آن بیاورند و نیکو بر نیم زنده و اگر قلیله مشک
 با عین نیز داخل نمایند بهتر است و در ظرفی که شاد
 شربت نبات با گلایب کرده بر آتش گذارند تا جوش
 آید و در عین جوش آرد قلیله کشاید باشد که در آن
 در آن منافع و سوداها که کشاید باشد که در آن
 بر زنده بوی عین در هم نشود و منقطع گردد و در وقت
 ریختن دست را بگیرد آنرا در آنچه منقطع شده باشد
 بر آورده تازه بر زنده و همچنین تا تمام گردد و در وزن
 جوش اگر کف بر سر آورده آب سرد بر آن باشد
 تا زرد نشیند و معیار شیرینی آنرا در آن شربت مرغی
 دارند و غایب است است و شش شنبه قریب است
 به عین صفت آن بیان را حلقه نموده در روغن
 گو سفند بریان کرده رب انار ترش با آب نارنج
 یا آب لیمو یا آب قریبندی و یا ترشی دیگر قند سفید
 داخل کرده چند جوش داده تخم مرغ را بر آن برزند
 تا نیم سته شود و زرد آورند با نان و یا با حلواک نخود
 و اگر زردک را رشته بریده چخته با بیان شش مرغ نموده
 بدستور مسطور شد شربت که شش شنبه نیز کیرند
 قریب نمایند بسیار خوب است
 فصل در زرد که شش مرغ

بدانکه بقیه تخم مرغین هم در هم شده و با بستی د
 نام نوسه از خاکینه است که گو گو نامند مقوی باه
 و سخن بدن است صفت آن زرده که تخم مرغ
 زرده تخم از هر یک بیست عدد آرد معده کفچه
 بجمع را حلقه و نموده قدری نمک کثقال دارچینی
 سوده داخل کرده در روغن گاو نیم برشت نموده
 نیم گرم بخورند چون اللذ نافع است
 بجمه منده سره بکیرند آرد نخود معده از هر یک
 آنکه در آن بیست عدد تخم مرغ بشکند و در چینی
 و یا سله زهر یک یک درم نمک بقدر حاجت داخل کرد
 در آن گاو و تا به داغ کرده آنرا در آن برزند

و چون قدری بسته شود بکار دیگر در انداختن آن و پس
 دیگر آن برشته شود فرد آورده میسوزند گرم بخورند
 عجمه شود که نهایت مقوی باه و سخن بدن است
 صنعت آن بگیرد پیاز زده ورم ووق کرده باروشن
 گاو و آب زردک بپزند تا سبک شود تخم مرغ کبوتر
 از هر یک بست عدد و اول کرده نیم برشته نمایند
 بر آن نمیدرم خوبان و یکد انگ انگ سفوف باید
 بخورند تا عجمه دیگر مقوی باه و سخن بدن است
 و زیاد کنند منی است به صنعت آن بقیه باقی زده
 زرده تخم مرغ کند نازیزه کرده همه را در یکجا کرده
 با انگ آرمیده بقدر حاجت روغن گاو خاگینه
 نموده بخورند مقویه است تا عجمه دیگر مقبول از جوین
 اطمینان است به صنعت آن زرده تخم مرغ
 بست عدد از آن عجمه برشته ترتیب داده اسان
 اوصاف شیرین تخم شکر تخم گز عانت سر قرحا
 اسکندر از هر یک بقیه نیم گرفته عجمه بر آن
 پاشیده بخورند تا عجمه دیگر به صنعت آن بیضه
 بهشت عدد پیاز بروغن گاو سسرخ نموده و
 سدس یک سیر نخود بزبان کرده بسبب که آنرا
 بسته دل کرده گویند همه را در هم کرده باروشن
 گاو و شهد از هر یک سدس یک سیر مخلوط کرده عجمه
 نموده بخورند اگر روغن گاو و شهد بیشتر باشد
 است تا عجمه دیگر از اطمینان است به صنعت آن
 زرده تخم مرغ یا در حلقه کرده غسل مصفی روغن گاو
 هر چه پدید آید در دم عجمه بخورند و بست و دیگر زبان
 با ویت نمایند از ترشها پسته کنند عجمه متوسک
 که از بلای متوسک عجمه است ترتیب داده اند باه
 قوت و در سخن بدن است به صنعت آن آورد
 میدا بر روغن گاو بریان کرده تخم کجشک تخم کبوتر تخم
 تخم مرغ جمل را بشکند و نیمه نیم خوبان و اندک سسرخ
 سفوف بر آن افکنند و تخم گرم بخورند تا عجمه دیگر
 که همین صنعت دارد و صنعت آن زرده تخم مرغ
 ده عدد بروغن گاو بست ورم نبات سفیدی ورم

و اجنبی نوردیم نیم برشته کرده بخورند اگر باره المزاج
 باشد بدل نبات عمل مصلحت کنند تا عجمه دیگر بگیرند
 پیاز و ورق ووق کرده بروغن گاو برشته نمایند تا
 سسرخ شود پس چند عدد تخم مرغ بر آن شکسته بگذارند
 که نیم برشته شود قدری نمک و دار چینی را بر آن
 پاشیده بخورند که مفید است تا عجمه دیگر به صنعت
 آن بگیرد حشیش حلزون را در آب بخت پس آنرا
 باروشن گاو سسرخ نموده چند عدد تخم مرغ بر آن شکسته
 بگذارند که نیم برشته شود و با افادید و اجنبی خوشبو
 قدری نمک یا قند بر آن پاشیده بخورند که مقیه
 است تا عجمه دیگر الیس بوعلی بن سینا به صنعت
 آن بگیرد مغز سر کجشک مغز سر کبوتر از هر یک
 پنجاه عدد زرده تخم مرغ زرده تخم کجشک از
 هر یک بست عدد آب گوشت بره پنج اوقیه نمک
 و اول حاره بقدر حاجت بروغن گاو پنجاه ورم
 از عجمه ترتیب دهند و بخورند و میانها نمک بر آن
 شراب ریحانی قوی یا مال بشیرینی و در نسخه دیگر یکی
 آب گوشت بره آب گوشت خروس حصی جوان
 فربه است ریجای روغن گاو در روغن گوسفند
 و هر دو نسخه خوب است که کو کورب است بعجمه
 صنعت آن کند ناویاز را بریره تا تخم مرغ با نمک
 و فاضل کوبیده در هم کرده در روغن گاو در مایه تا به
 رشته نموده چون یکدوی دی برشته گردد آنرا بکار
 قطعات نموده برگردانند و در دیگر آن برشته
 شود فرد آورده بروی جلا داده داشته و با جلا و کما
 نیم و بخورند اگر خواسته باشند نسبت را نیز زنده
 نموده در اجزای که کو کورامل نمایند با بونه نیز
 خوب است به صنعت تخم بگیرد روغن گوسفند
 را در مایه داغ نموده تخم مرغ را بروی لاشکند
 و نمک لطف کوبیده بر آن پاشند و بانان یا جلا و
 بخورند از بلای تقویت باه منشوی زرده
 تخم مرغ یا پیاز باین نحو یک تخم مرغ را بخت زرده
 آن را در روغن گاو پیاز زلفه نموده و نمک معتد

و اجنبی در روغن گاو سسرخ نموده بخورند تا عجمه
 بست زرده تخم مرغ باین قسم که زرده تخم مرغ را در روغن
 پوست باطون دیگر کرده مقدار برداشت مزاج و بر
 روی آنش گذارند تا نیم بند شود یا در آب نیم بخت
 چنانچه ذکر یافت پس برداشته قدری نبات و اجنبی
 فزونی باین جزو بگویند تمام یا بعضی آنها بر آن پاشیده
 بخورند بسیار مقوی باه سخن بدن است

کتاب التمار التثناة الفوقانیة
 باب التمار مع الالف

تا نبول آنرا بسته یان درک تا نبول نیز مانند
 بدانکه تا نبول انواع است یک نوع آنست
 که بر گماست آن نازک و کوچک و بیضه است و در کج
 که از مضافات هو که عظیم آباد است بیضه است و کجی مانند
 لطیف و کم حلت معتدل و در حرارت و بیضه است و کجی مانند
 نوع دیگر رنگری است که در شاخه همان آباد و کجی با در
 نوع آن میشود در رنگ آن بزرگتر از بزرگ کجی در جمع آن
 در زج در خواص قریب آن است نوع دیگر که رنگری کما
 آن سبز و رنگری در سسار کالو که قریب از قرص
 مضافات جهانگیر نکر از نکال است میشود کافوری مانند
 با حرت طعم و تندی را نیمه مشبه بر کجی در طعم قریب در
 مزاج گرم در آخر دم و خشک در اوسط آن است از جمع
 انواع الطف مقوی باخته خوشبو کننده و بان است
 قسم دیگر که بر گماست آن بزرگ نازک و سفید در اکثر
 همیشه سبب ناخنی مانند نیز لطیف و خوشبو است و رنگ
 باطانت و راسخ آن سرسوخ نیم سرد و در حرارت
 قریب با دابل درجه ثانیه است نوع دیگر که بر گما
 آن سبز و رنگری و تخم و با حرت است بنگه نامند
 و این نیز در اکثر بلاد هند بهم میرسد و در لآخر
 درجه دوم دیالین در اوسط آن است و هر یک از
 سبب و بنگه اصناف میباشد در سربدی و جایی سببی
 در بعضی جاها در قماست آنها بزرگ و در بعضی جاها
 کوچک و در اصنافه ننگه آنچه بر گماست آن باریک
 و نازک و کوچک و اندک ذلیل میباشد ملک پورینا

و باطله اصناف اقسام بسیار باشد و در هر جلد که
 در آنست و بنامی مشهور است و تمام اینها تا در
 درخت است سبز میباشد و بعد چون بعضی را منقل
 سفید میکنند برین قسم که بر گماست بسیار از آن را
 در زینت و با سبک پاکیزه که بسندی تو کرمی نامند
 که در سر آن را لبه پنبالی برنج یا گندم که بسندی
 بوال گویند پوشیده در زمین کودی بمقدار آن کنده
 در آن کود آتش می افروزند تا قدری گرم گردد
 پس آتش را از آن کود بر آورده زینل تا بنول را
 را گرم در میان آن می گذارند و بالا سکه آن
 سنگی یا چینی قلع می گذارند و بالا و کیشا نزدنگ میارند
 پس در تابستان شبها در شبنم در زمستان جای گرم
 نگاه می دارند بر گماست آن سفید و نازک میگردد و
 جمیع اقسام آن مفرح و مثنی و مقوی معده و دماغ و تقویت
 حافظه و فهم و نشاط آورنده است و منع آن مجتبت
 نوع رطوبات دهان و لثه و استحکام لثه و دندان خوشبو
 دهان و تقویت معده و باضم خصوصا با فلفل نافع
 و فاعل زرد الم و بلغم حراجات است و لیکن کبر
 بان بنگله گرم کرده بر زرد آن آب که در بقیه باشد بار
 منقل است در دست در زینت جلیلی می برود اگر بسیار
 گرمی کند و تاب نیارند متوالی نه بنده بلکه متفرق یک
 کوزه باد و روز در میان تا به تخمیل رود و درخت آن
 بطریق تخم بسیار میباشد مثل درخت تاک استانی
 و دیگر که در برگ آن عریض و طریقه بالاسه آن
 بار یک تر و نیز تند طعم و بیج آن را خونچکان نامند
 و طریقه استعمال آن است که بگیرند سه چهارم در
 برگ آنرا در گماست آنرا در کنند و با قدری فلفل
 ریزه کرده و کت هندی شسته بجایند و اول مرتبه
 آنکه در دهان جمع شود بهیندازند تا اثر آب و در
 شود پس نیکو بجایند و آب آنرا کمیده فرو برند و نقل آنرا
 بهیندازند و فرو برند که فلفل و مسدوست و گماست
 در آن دو سکه دانه با دام مقشر از برای زود خشکی آن
 داخل می کنند و بعضی یکدروانه قرقر یا سبیل یا آنرا

زیادتی بود بحقیقت آن در طبوبات را نیز داخل میکنند
 و آنرا هندی سرگاه تا بنول گویند مرکب سگری که از
 برگ تا بنول ترتیبی دهند بخوانند و هرگاه برگ
 تا بنول را با مصلح آن که فلفل و کات هندو
 قدری آهک است چاییده آب آنرا بر زخم تازه
 عمود بر زخم کحلی سر بعد سر تراشی و خون آلود بودن
 با اند و پنچین بعد ختنه اطفال خصوصا بر آن چکانند
 و یا با شند موجب بند شدن خون و سرعت اندال
 آنهایی گردد و بعضی درین فلفل داخل نمی کنند
 صنعت تا بنول چنان است که برگ تا بنول
 را ساینده قدری شربت را گرفته از گلاب
 و نبات داخل میکنند و بسا سه و جوز بوا در زعفران
 و تخم خفخاش سوده داخل کرده میجوزند و بعضی
 از برای نشاط و سکر قدری درق القنب
 سوده نیز داخل می کنند تا بنول که خمر ابل سده است
 و فروع و نشاط می آورد و مقوی باه است و پاک
 نمی می کند صنعت آن به شسته شیب نجاب بعد جوئی
 این دانه اخراجی و شیشه است بر اینج سفید
 اگر بر روز خواجهند یک شقال دیم در آن کم زرد خوانند
 چهار دانگ و نیم شقل صبرنی جوز بوا بسا سه از
 هر یک سه شقال در ربع شقال قرقر فلفل و سبیل
 بوا از هر یک یک شقال و چهار دانگ زعفران منقل
 سفید و خرماری خام از هر یک یک شقال دو دانگ
 مشک و بیج عمر اشب از هر یک دو دانگ اول مرتبه
 سه شقال تخم اسپند سوختنی را در دو شیشه آب یک
 شب بخیسانند پس صافی نموده پوست کونک را یک
 شقال دو دانگ در قدری از آن آب مذکور
 بسایند سائینی بزکات پس بگیرند سه پاره پان که هر
 پاره پانزده درق باشد با مصلح موافق معمول است
 را بسایند بطریق سائیدن بنگ و اندک اندک
 از آب مذکور بر آن بچکانند تا نیکو سائیده شود
 پس دانه مذکور را سائیده همه را یکجا کرده با نبات
 سفید یا قدری مطلوب بکار برند و از دو توله تابع بکسر

شاهجانی بنوشند که نشاط تمام دهد

فصل در بیان عرفای تا بنول

عرق تا بنول مرکب درد شکم و معده و قوی برنجی و
 اعراضیکه از بلغم و سرخ باشد مفید است که صنعت آن
 خود تماری خام و دانه شقال گل سرخ منزع الا قراخ
 چهل هشت شقال ناخود صغر در چندنی قرقر فلفل
 از هر یک بیست و چهار شقال گاو زبان گیلابی بودند
 خونچکان از هر یک چهل و هشت شقال برگ تا بنول از
 هر نوع که باشد دو صد عدد کافوری و بنگله بهتر است
 کلاب نیم شیشه بید مشک و شیشه آب باران در شیشه
 همه اجزا را شیب در قهوا آب مذکور همسائیده
 در ستور معمول عرق کنند شربت تا بیست شقال
 عرق تا بنول ساده مقوی معده و باضم طوام و خوشبو کند
 و بان است که صنعت آن برگ تا بنول کافوری
 یا ساجی با بنگله هر کدام که باشد در یک کنند و
 چندان اگر تند بخوانند الا کتر آب شیرین برود
 آن کنند و به ستور مقرر عرق کنند اگر قدری
 غنچه بر سر بچکانند خوب است و اگر برای زیادتی
 را نهند و طعم قدری قرقر فلفل و خود نیز در پاره بسته
 در ته شربت نیت بهتر است

باب التماس مع الرار المجله

ترید بلغم نامی متناه فوائده و با سه موده در میان
 و دال مملکت ساکنین بیجی است ظاهر سیاه و باطن سفید
 و مجوف و بیست آن حوالی خراسان دهند و نبات
 آن ساق در برکش شیشه برگ لوبیا و اطراف آن
 محدود گلش آسمان خونی و شمش مثل لسان العصافیر
 و هر چند اندویش سیاه باشد مثل خرق سم است
 و زرد آن نیز بد است و بهترین آن سفید سیاه
 مجوف ابوبی صمغ دار است در اول سوم گرم و در آخر
 آن خشک و سهل بلغم و رطوبت رقیق و قلیله از مضر
 و اخلاط سوخته و گفته اند که خوردن جرم خام آن خونچ
 بلغم است زیاد از صفرا و طبع آن صفرا از ماده
 بلغم و با زنجبیل قلع بلغم فلیظ و لرح از عرق بدن می

در دم و مفتوح شده آن و منقی ادماغ از بلغم و جهت
 عق النساء و امثال آن و فلاج و سرنگه که کمبخت است
 رطوبات معده باشد و با بلغم کالی و امثال آن جهت
 بالیخو لیا و جنون و صرع و با تخم کتان در وزن با دام
 جهت سوال مرزمن و در دینه نافع و مضر معا و محقق
 اعضا و منغی و کرب و مصلحتش خراشیدن پوست سیاه
 آن بر وزن با دام و پسته چرب گردند با اکثر استعمال
 نمودن و قدر شربش از چرم تا سه درم و در
 مطبوخ تا چدرم و بدش پوست ریش توست
 است بوزن آن در نصفه از وجه غار لقون و در
 غیر معاین باید که بالغه در کوبیدن و تخمین آن
 نمانند یعنی باید که چربش باشد تا محل معده و ادماغ
 رطوبات و بلغم چسبند و باعث اذابه و دفع آنها
 گردند و نیز بسیار چرب نباید نمود و کدی که مانع
 الصاق آن گردد و محل معده در رطوبات و بلغم و زود
 از معده بگذرد و در برابر اگر بطریق سفوف با شکر خور
 باید که با آب گرم بخورد اگر با نمک خورد با آب سرد
 بخورد تا عمل آن نیکو گردد و در طریقی در بر نمودن تربد
 آنست که بگزیند تربد سفید مجنون مقنع خراشیده
 مخصوص را بر وزن با دام چرب نمایند اگر از برک
 دوام تربد بد و جوارش و حب و سفوف است
 اندک بکوبند که چربش باشد با ادویه مناسبه دیگر مزج
 نموده بکار برند و اگر از برای معاین است نرم
 بکوبند و نیز فر گرفته میشود و از آن جوارشات مسله
 جوارش تربدی سهل تنقیه معده و دفع فضلات کند
 صنعت آن تربد سفید تراشیده بر وزن با دام
 چرب کرده درم زنجبیل بنی درم قند سفید خجسته
 درم قند را بقوام آورده تربد زنجبیل را با آن خراشند
 شربت سه درم آب گرم و کافیه اضافه کرده میشود
 بان بعضی ادویه مسله و دیگر مثل سقمونیا و عصا
 افسنتین در یونجه و امثال آن بحسب احتیاج
 و بقدر ضرورت نیز فر گرفته میشود و از آن خوب
 مسله

فصل در ذکر نسخ خوب تربد
 حب تربد اسهال بلغم کند و صنعت آن تربد سفید
 در بر سه شقال زنجبیل مطبوخ رومی از هر یک یک
 شقال ریوندر غار لقون از هر یک سه درم و درم
 حفظ بکدرم ادویه کوفته بخیته با آب رازینا سرشته
 خوب سازند شربت سه چدرم جهت تربد دیگر
 منقول از حاجی حسین اسهال بلغم و صفر کند و صنعت
 آن تربد سفید بدرد و شقال گل بنفشه فاضل خشک
 کثیر از هر یک سه شقال رب السوس سقمونیا می شود
 از هر یک نیم شقال کوفته بخیته بر وزن با دام شیرین
 چرب نموده با آب سرشته حب سازند شربت سه درم
 با آب نیم گرم جهت تربد دیگر مسهل بلغم و سوداوی
 محرقه است و صنعت آن تربد سفید بدرد بکدرم
 افسنتین افسنتین فریطی از هر یک یکد انگ پوست
 پلنگه زرد نیم درم نمک سیاه و درم کوفته بخیته با نو
 سیاه و از هر یک کوفته سرشته خوب سازند جمله یک
 شربت آب نیم گرم و باید که پیش از خوردن خوب
 مسله و بعد از آن بر سر نمایند و در نسخ دیگر شربت
 داخل نیست و جهت تربد اسهال سودا و متولد از بلغم
 از بدن و نواح قلب معده و ادماغ کند و نافع است
 از برای خفقان سوداوی و صنعت آن تربد سفید بدرد
 افسنتین فریطی از هر یک یکد درم حاشا شخم حفظ
 غار لقون سفید چرانی از هر یک یکد درم و درم کوبیده
 مشوی و درم کافیه کفلی یکد انگ است و خود در
 ثلاث درم خرق سیاه نیم درم کوفته بخیته بر وزن با دام
 شیرین یکد درم سرشته حب زرد و آب نیم گرم فرود بند
 جمله یک شربت است و در نسخ دیگر سقمونیا یکد
 است و در صورتیکه تنقیه جمع بدن منظور نباشد
 جهت تربد کفلی را مفید است و صنعت آن
 تربد سفید بدرد ریوندر چینی از هر یک یکد انگ نیم چره
 منقل از رقی از هر یک دو درم کافیه فریون که در وزن
 چرب کرده باشند است علی الرسم با آب رازینا چرب
 سازند جمله یک شربت است سه شربت بخیته با آب رازینا

بیشود و از آن مسهل و آن را دوام تربدی نامند -
فصل در ذکر نسخ دوام تربد
 دوام تربد مسخه است و صنعت آن غلیظ و رطوبت فاسده
 را که در اعضا از خوردن میوه های رطب متولد شده باشد
 فرود آورد و بلغم مزاج را نافع باشد و صنعت آن تربد
 سفید بدرد سه درم و نیم زنجبیل دو درم شکر سفید پانزده
 درم کوفته بخیته شربت یک شقال تا دو درم شقال
 نمایند و قوت این دو تا سه سال باقی نماند و در اسهال
 بنسخه سید مظفر الدین شقایق و صنعت آن تربد سفید
 بدرد سه درم زنجبیل مطبوخ از هر یک سه درم نبات
 سفید عمل درم کوفته بخیته شربت سه شرب کیمشقال و
 محمد معصوم و در او با این خود شربت چهار درم آب سا گرم
 کوفته نموده دوام تربد بنسخه دیگر و صنعت آن
 تربد سفید بدرد درم سارگی چدرم زنجبیل مطبوخ از هر یک
 دو درم شکر سفید درم شربت چهار درم و اگر کافیه
 شکر چدرم کافیه آقایی و شیر خشک و زنجبیل از
 هر یک پانزده درم نمایند سکر دو قوت اسهال آن
 بیشتر دوام تربد بنسخه آن قاطع بلغم غلیظ و مزج
 از ذوق برن و منقی معده و درم و ادماغ از بلغم و سوداوی
 است از برای بالیخو لیا و جنون و صرع و نافع است از برای
 اسهال بلغمی مرزمن و در نسخه صنعت آن تربد سفید
 خراشیده بر وزن با دام شیرین چرب نموده مخصوص سه
 درم زنجبیل یکد درم مصطی بومی نیم درم پوست پلنگه
 کالی یکد درم نیم غار لقون سفید یکد انگ نبات سفید
 هفت درم کوفته بخیته کف کتند و بعد از آن آب نیم گرم
 و بعد از آن دوام تربد بمالند و در نرم کوفتن و
 بخیتن نباید کرد باید که اندکی درشت بخیته شود و در
 تربد قدری فلیس از آن فعل قوی مقدار کثیر کند و صنعت
 آن بکثیر تربد سفید مجنون خراشیده هر مقدار که خواهند
 بکوبند در آب گرم خیسبندند و درم حرکت دهند و
 بعد از آن فشرده صافی آن صاف نموده و در ظرفی کرده با آب
 در آن کتند و همان عمل نمایند تا مادام که جرم آن طی
 پس آن آهار را در سایه خشک نموده نگاهدارند -

فصل در بیان شیخ سفوفات تربیدی

سفوف تربید اسمال بلغم کند و امراض مغزی را باطل
 است و صنعت آن تربید سفید در ده درم زنجبیل
 کل سرخ ریون چینی از هر یک یک درم کوفته بخیمه سفوف
 سازند شربتی در شقال باروغن بادام شیرین در
 آب گرم بنوشند سفوف تربید دیگر اسمال اخلاط
 غلیظه غلیظه نهد و صنعت آن تربید سفید در غار یون
 سفید از هر یک در شقال کثیر اجنبیل انیسون مصطکی
 از هر یک یک مثقال بخ درانی نیم مثقال او در کوفته بخیمه
 سفوف سازند شربتی در درم تاد و شقال سفوف
 تربید و صنعت آن تربید سفید در یک درم تک بندی
 یک درم درم برود کوفته بخیمه کف کند و بعد از آن آب
 سرد یا شامند در نگاه نشسته شود آب سرد بنوشند بجهت
 کتاب گرم قاطع عمل آن است و سفوف تربید دیگر قلمی
 در ده درم از که از بنه در نگاه محمد شام است اسمال
 اخلاط سرد نماید رابع است از برای امراض حاد و نادر
 اخلاط غلیظه صنعت آن تربید سفید بجهت خراشیده
 در ده درم شیرین چرب نموده پوست بلبله زرد
 ساری از هر یک یک درم زنجبیل یک آنک غار یون
 سفید ریون چینی بیضاغ کشتی اسطوخودوس
 انیسون از هر یک یک درم کثیر از هر یک دو آنک نفسی
 نبات سفید و درم کوفته بخیمه بروغن بادام شیرین
 بر آب نموده شربتی از درم تاد و شقال
 در ده بعد از آن آب نیم گرم بنوشند

فصل در ذکر شکر ابهامی تربیدی

شکر ابهامی تربیدی از نبات بن فرو بلغم و صغری مغز را
 صنعت آن تربید سفید در یک درم زنجبیل در چهار درم
 آب گرم بنوشند و صنعت آن در صفت کند و پاک من
 در غوام آورد و در آخر یک درم سقمونیانمیدم غلظت
 در دو آنک زنجبیل کوفته بخیمه بان یا بنوشند شربتی
 است درم و آب بجای گلاب عصاره برگ گل سرخ
 شربتی کرد و افوی شکر اب تربید دیگر مسهل بلغم بود

صفت آن زرد سفید کوفته صد درم در شیشه
 کنند و آب صاف بر سر آن کنند آن مقدار که پنج
 انگشت باشد آن باشد و سه روز در آفتاب
 بگذارد پس با لایند و دیگر با آب تازه کنند و سه
 روز دیگر در آفتاب بگذارد تا آنکه بیخ مزه در تربید
 نماند پس مجموع آنها را با یک من قند بخرام آورد و اگر
 بقدر حاجت سقمونیان داخل کند صواب باشد
 و اگر بجای آب خالص آب باران کنند اولی است
 و اگر هست درم زنجبیل با تربید یک گند بهر صفت
 شربتی در او قند

فصل در بیان شیخ معالجین تربیدی

معجون تربیدی قوی کفکشااید و بلغم دفع کند و در
 پشت را ساکن گرداند و صنعت آن سقمونیان درم
 قاقه گبار قاقه صغار زنجبیل و در سفوف دار چینی
 قرقه نار شکم نقل نخل از هر یک یک درم شکر سرخ
 تربید سفید از هر یک صد مثقال غسل بقدر احتیاج
 معجون سازند شربتی در درم معجون تربیدی دیگر
 مسهل بلغم بود و صنعت آن تربید سفید در سقمونیان
 شربتی از هر یک یک درم قاقه صغار انیسون از هر
 یک دو درم دار چینی تک بندی از هر یک چهار
 دانگ و در نقل یک و نیم دانگ اجزا کوفته بخیمه با
 شکر طبرزد معجون کنند مقدار شرب چهار دانگ آب
 نیم گرم برهند معجون تربید که مسهل بلغم باشد و صنعت
 آن تربید سفید تراشیده غار یون از هر یک چهار درم
 صاب انیسون یک درم تخم حنظل یک درم زنجبیل و در نقل
 قاقه گبار مصطکی از هر یک یک درم اجزا کوفته بخیمه
 با قند و غسل کنند شربتی چهار درم آب گرم
 معجون تربید دیگر طبع رازم دارد و بلغم و صغرا برقی
 براند و معده را قوت دهد و صدایک از اجزای است
 بر طرف کنند و تو بلغم کفکشااید و صنعت آن تربید سفید
 پوست بلبله کبابی ساری بنفشه از هر یک ده درم
 قاقه زنجبیل مصطکی از هر یک دو درم درم گل سرخ
 روغن بادام از هر یک یک درم زعفران یک درم

رازیانه سه درم اجزا کوفته بخیمه بروغن بادام خرب
 کنند و با سه خندان او در قند و غسل کنند مقدار شربتی
 چهار درم باشد معجون تربید که اهل غم را لذت بخش
 آید و موافق باشد و مسهل بی زحمت است و صنعت
 آن تربید سفید در ده درم ورق گل سرخ چندم زعفران
 سقمونیان شربتی از هر یک یک درم مصطکی رو می یک درم
 مغز بادام مقشره درم قند و غسل سه وزن او در کوفته
 بخیمه با غسل کنند پس بنهند و اگر خواهند شربتی کتاب
 در تمام قند و غسل اضافه نمایند شاید ترنجبین با لفتح
 شنبلیله است که بر جلد کبھی بجای منقذ میگردد و بیشتر
 در اول گرم در نه جالی ترا از شکر و طین قلع و مسک منقذ
 و بزرگ باه و لطف از شربت حبت سرفه در دین
 و غنیان و بهای عار شربتی و باار الیچین حبت اخراج
 اخلاط محترقه و باروغن که گاو حبت عسرا الیچین با شرب
 تازه و شیده حبت حرکیک باه نافع و مغز سبزه و
 تمندی غناب تدیر شربت از صفت شقال تامسی
 شقال و بد شربت است و بد شکر آب چوبانگر
 سرخ و از آن فرا گرفته میشود در دانی از برای تقویت
 باه و شمیم و تخمین لون و صنعت آن ترنجبین پاک
 کرده و چند درم شیر گاو یا شیر گاو میش از هر یک یک باشد
 یک درم مخلوط کرده با لایند پس بنوشند تا بقوام حسود
 یا شامند بقدر برداشت طبیعت و این در او در
 امزج حاره و معتدل مفید است و چند روز بان ملاحظ
 باید کرد و در اول ترنجبین به پخته آن در حوت صنعت
 آن ترنجبین خراسانی پاک کرده نبات سفید از هر یک
 ده مثقال در شیر تازه دو شیده و اگر شیر سب باشد
 بهتر است حل کرده با لایند پس بنوشند تا بقوام حسود
 آید زنجبیل دار چینی خمر لجان خصیه التعلب مصره
 بوزید آن از هر یک یک دانگ کوفته بخیمه داخل نمایند
 و این در امزج بارده و معتدل سریع النفع است
 در اول ترنجبین دیگر ایضا بنوشد آن درم و صنعت
 آن شیر تازه دو شیده و اگر شیر بز باشد بهتر است
 مقدار یک درم نبات سفید و ترنجبین خراسانی از هر یک

ده درم در آن حل کرده بالا بند پس بچوشا تند که توام
 حسو آید ز تجمل خوب جان دار چینی خسته القلب
 بر زید آن از هر یک یک که کوفته خسته داخل کرده از آن
 بقدر طبیعت و برداشت طبع بخورند؛ دوا
 ترنجبین دیگر منقول از مصحح در ضعف باه
 که از حرارت باشد سوزنده بود و معنی زیاده کند و
 چنان را موانع باشد به صنعت آن ترنجبین تازه
 پاک کرده از خاک و خاک سی درم در درو رطل شیر
 صاف کنند و آنش ملائم بقوام آورند و هر شب
 یک ملقه میل نمایند به شکر آب ترنجبین این شراب با
 دوا الله نامند و شکر مبارک نیز اصحاب سسل و
 سرخه و نفث الدم و نفث المدد را فایده دارد و در وقت
 صاحب تب طبیعت را مانع باشد و صنعت آن
 ترنجبین پاک کرده در درم شکر خراسانی بیست دان
 پستان پنجاه دان اصل السوس مخلوک در مضمون خوشخام
 سفید خمیره و بنفشه روغن بادام شیرین از هر یک در
 درم یکبار حب الاس از هر یک یک درم جو مقشر پازره
 درم شش حکمی سفید هفت درم برسیا و شان سه درم
 انجیر زرد سی دانه ادویه را سوا سه ترنجبین و خمیره بنفشه
 و روغن بادام نیم کوفته در یک من آب نجیسانند
 و روز دیگر بچوشا تند تا به ثلث رسد بمانند و
 بپالایند ترنجبین و خمیره بنفشه را در آن حل
 کنند و باز بپالایند و آنش ملائم بقوام آورند و
 در آخر روغن بادام را داخل کرده بکند و جوشی
 داده شود و آورند و سرد کرده در شیشه نگاه دارند و
 بر روز صبح چهار درم و شام چهار درم با او شکر
 شکر آب ترنجبین که تلانی در شکر ابا دین خود ذکر
 کرده گفته که این شراب بر پوست و طبع طبیعت و
 قاطع عطش و غیره آورنده صغیرا با سهال و در تب
 چون در صیاح بیانشا مندا القاب به حرارت می کند
 صنعت آن کبیر ترنجبین و از خاکشاک عباد پاک
 نمایند پس آب را بچوشا آورده از آنش سرد آورند
 و نگاه دارند که جوش آن سرد نشیند و ترنجبین را در آن

حل کرده بپالایند پس آنش بسیار ملائم بر یزید بقوام
 آید و در هر روز و قیه از آن وزن یک قراستاقی نماید
 نایک و آنک داخل نمایند و این شراب
 اسهال بطن بسهولت می کند و اخراج تره صغیرا
 می کند و صالح است از برای صاحبان تب پرگاه
 محتاج بشوند و مسهل و قوی که از حرارت باشد میکشاید
 و اخراج خلط بے ازیت می کند و مجرب است
 معجون ترنجبین مسمی معجون مختصر مقوی باه و محرک الزاج
 و طبع اشان است به صنعت آن ترنجبین
 سفید مقدار یک رطل در آب خسک تازه صاف
 کنند و نیم رطل نمایند و در رطل شیر در آن اضافه
 کرده آنش نیم جوش دهند تا که بقوام آید هر شب
 وقت خواب مقدار یک ملقه بنوشند

**فصل در بیان قریاقت که در آنها
 اینون نیست**

تریاق کبیر شیخ داود گفته که سن تالیف کردم من
 تریاق را در سنه نصد و نود و چهارم تحریر نمودم
 پس بعد از مدتی در حل یافتن آن را عظیم النفع و خیر
 الفعل در حصول از بوسه در امر خیر کشفه منقحی دانستم
 است از جمیع امراض و دافع ضرب جمیع سموم و مقوی باه
 و بخت صرع و بالخصوص با آب مرزنجوش استعمال
 کرده میشود و بخت فالج و لقوه و سایر امراض باره و اغی
 چون خدر و تشنج و کزاز و از برای نقل اسان و
 عسر البول و سنگ مثانه با آب کرس یا آب
 زنجبیل و بخت ضیق النفس و سرد نفث الدم و
 ذات الریه ذات الحنج و خفقان و ضعف معده که از اجزای
 باشد با آب کاسنی تازه و اگر از بیروت باشد با
 کلاب و عسقلان و اگر صینی که اندک سنگ در آن حل
 کرده باشند و بخت استسقا و در و سپرز و برغان
 و قوی باه و مطبوخ اینسون و بخت بواسیر و امراض
 مقعد با آب عذاب و بخت دوار و اوجع مفاصل
 و نفرس با آب مطبوخ کبیر و سوزان و سوزان و بخت
 سموم و جذام با شیر تازه دروشیده و بخت برص و بخت

با ماد العسل بنوشند و طلاسه ان در امراض مذکور
 بخت اورام نافع و قوت این تریاق تا بیست سال
 بانی میماند و شربت آن از یک شقال است تا سه
 شقال و در اجزش معتدل است و کسفات با میل بجانب
 حرارت و پوست به صنعت آن پوست زرد اترج و
 حب اترج مقشر ورق اترج از هر یک در شقال حب الغار
 حبنا اسفیل سندی سکر بالن از هر یک هفت شقال
 زنب درو بخ عقربی اطیر طال همین سرخ همین سفید از
 هر یک شقال زرد در دله کرده که با سه سمی از هر یک
 در شقال عروندی هفت شقال عود را در بیست و
 شش شقال نجاب نجیسانند بعد از آنکه سیر و قیراط
 فاویر جدید در آن نجاب ساییده باشند و اگر از این
 شقوق را هفت روز پس مرورید با سفید چهار شقال
 در ششتم بر آب اترج کنند و سر آن را محکم بکنند
 در حمام نهند تا آنکه مرورید حل گردد پس آن محلول را
 در نجاب و فاویر هر دو داخل کنند و سه وزن ادویه عسل
 صغیر بقوام آورده محلول را کم در آن نیز درو
 زنده و آنش ملائم بچوشا نمایند تا تمام
 کلاب با آن تسفیه کرده شود و کلاب عسل بخورد کنند
 بعد از آن ادویه مسخوره را با آن معجون سازند و در ظرف
 چینی نگاه دارند و بعد از آن شامه استعمال نمایند حکم
 میر محمد موسی گفته که در نسخه اصل این تریاق سیزده
 دانک فاویر معدنی داخل است و اگر ایست نشود
 سیزده قیراط فاویر حیوانی جدید کنند و آن هر دو هم سفید
 ایکه گفته این تریاق معتدل است بیست بیست
 حاد و با پس در ادا شترانیه تریاق کبیر قسمل
 فرموده اند که بنده آنم میر محمد ششم بالارام و با
 حکم علم جمیع اجزای آن نموده بلکه وصلوک اعالی
 و ادنی و شریف و وضع و شیخ و شاکب و میان و
 کول تجیه کرد در هر فصل از فنون هند با شخاص کثیر اکثر
 عظیم القدر ایست و جمیع سموم مشرب و مهنوشه
 در امراض باره و تلبیه و داغیه خصوص و بالخصوص یا مسر
 و با بخار برای جمیع منافع که بخت تریاق فسار و

در کرده شده بصنعت آن مکی صافی را تنه از در
 با شیر از هر یک چهار درم همه این صمغ را در آب مصلحه
 در عرق بهار نارنج در عرق دراجنی و کتاب از هر یک بقدر
 هر دو نجیسانند و حل نمایند پس بگردن میانی از آب سرد
 در شب مصلحی و کند و صمغ ضرر از هر یک دو درم
 در این مجموع را در روغن بلبان ده درم در عرق حبثی
 در ندر مصلحه عاف بگذرانند پس بگردن و اید با سفینه
 با قوت سرخ زمانی زمره که نه عقیق بانی که با شیمی
 چهار درم معدنی خطائی از هر یک چهار درم هر یک
 علی و علی و بر شک باق با کتاب بنامید تا منحل شوند
 پس بگردن با جورد مغسول حجاره منی مغسول حجاره می کرد
 در آن صمغ و شمشاد و زنبق فضا که بر در امکلسر
 نبرده باشند از هر یک دو درم از شیم مخفی شده هم او را
 اسفین بنشیند که در تریاق فاروق است و ذکر شد حب العار
 خطیانا از او و طولی قسط پنج در او و در حرم عروق صفر
 بزرگ از اید نفل سفید و از خطائی محرب عود فارسی
 نطاح از هر یک در حبثی سنبلی الطیب نظور یون
 در قین است بلیکه کالی اسطر خودوس زعفران
 در رخ عقربی فاو اینا عاقه و قره جان بر سیسیالیوس
 پرستنج که بر اقیون سافج هندی زرنبار و جابل
 در بانی کا شمشان خم انجمن رومی است تمام معتبر
 چند بیدتر که برت زرنبار پنج کرته البیضا که
 معروف است بار او و در ناریون سفید نجیافت
 انجمن با بون از هر یک چهار درم کل سرخ ششدرم
 مشک حبثی خالصی که مخله با زهر جالی بری صلبه نانی
 طین و غسانی تراب مرقد حضرت امام حسین علیه السلام
 از هر یک دو درم عمل صافی سه وزن مجموع او و
 این ساختن این تریاق آن است که عمل را
 با شش بسیار بایم گذاشته صمغ را در آن حل کرده
 بسواط بریم زنده تا آنکه بگردد صمغ با عمل می پس از
 آتش گرفته جو او و در صمغ مکلوس را در آن حل
 نموده بسواط بریم زنده تا آنکه مخلوط شود پس از آن
 بر روغن بلبان چرب نموده بگذرد بیکر با ندر و در

در جرم او و یه نفوذ کند پس اجزا را اندک اندک بر عمل
 بپاشند و بریم زنده بسواط بریم رومی متوالی تا
 اجزا بیکو مخلوط بعمل شوند و در طریقت طلا یا فضا کرده
 چنانکه چهار انگشت نظرت عالی باشد و وقت روز
 آن را در آفتاب دهند و شبها در زیر آسمان نندازند بعد
 از سفینه آن را در ظرفیکه در آن باش سیاه باشد در فن
 کنند و بر سفته یک روز آن را از ماش بر آورده
 سر از آبشاید تا بخارش بیرون رود در روز دیگر
 با در ماش در فن کنند تا چهار سفته پس آن را در سون
 آورده بعد از یک سفته استعمال نمایند شبی تا یکایم
 با آنچه مناسب باشد تریاق از همه این تریاق را
 صغیر خوانند از ترکیب قدیمه است پیش از آنکه در
 بانی بگردد چنانچه ذکر شد در تریاق فاروق اول
 ترکیب شاد زهریه الطیاست و تالیف اندوه
 ماش اول است و این تریاق چار و ابس در آخر
 در جرم دوم بار اول در جرم سوم کل ریح غلیظ و
 مصلح بگردن حال است اصلاحه عظیم و مصلح سد و نافع
 است از برای هم مار و عقرب و عکبرک جمع با زرن
 از نده زهر دار و صمغ و خضقان و جمع امراض بارده
 او را در فضلات محبوس برودت و اخراج چنین
 است و تسبیل ولادت میکند و فو لوج می کشاید
 جمع امراض بارده را نافع و لیکن صورت صداع
 و معده است و مصلح آن شیر و تخم خرفه مفسر است و صنعت
 آن حبثی با خطیانا می رومی مرکه صافی زرنبار
 طویل اجزای مساوی گرفته بخیجه بعمل مصفی سه
 وزن او و یه مجون سازند و بعد از جابل در استعمال
 نمایند ششتری از چهار دانگ تا یک مثقال با آب گرم
 وقت این تریاق تا دو سال باقی می ماند و بشر
 نصف وزن آن منور و بطوس است و گفته شده که
 بعضی اطبا بعضی مرصاف قسط پنج داخل کرده اند
 و حکایت کرده صهارخت که یا نتم در نسخه که یک جزو
 زعفران برای اجزای از نسخه این تریاق زیاد کرده شده
 شیخ رئیس گفته که بعضی اطبا بعضی زرنبار و طول

در جرم میکنند این قوی است تریاق از پیدس از
 ترکیب اسکندر رومی است و این تریاق مصلح است
 بر منقذ یعنی مخلص و این تریاق را مخلص اگر گویند چنانچه
 سوطه را مخلص اگر گویند و این تریاق مصلح است
 در تخلیص از سموم قوی و در صمغ و مقوی معده که در طول
 است نافع است از برای امراض صدر و در و در شقیقه
 کند و او جاع ظهر و این در و ای حید است و لیکن در فاسد
 میشود و زیاده بر کمال نمی ماند و صنعت آن بصل عضله
 مشری تریا سفید صمغ صمغ تراشیده بر روغن بادام
 شیرین چرب نموده سنبلی الطیب که بر یک و مثقال
 حبثیانا هفت مثقال اسارون مثقال از زرنبار حب العار
 از خرنوب از هر یک پنج مثقال با او در بر جند تره
 مراد اید با سفینه از هر یک سه مثقال که برای سمعی
 صندل سرخ صندل سفید از هر یک دو مثقال گرفته
 بنجته بوزن مجموع از هر یک از عمل مصفی در روغن گاو
 سرشته مجون سازند در ظرف حبثی نگاه دارند ششتری
 یک مثقال آب نیکرم تریاق النفع و افغ مضرت
 جمیع زهر است و قوی و سده بکشاید و فایح و نفوذ
 و استرخاد اختلاف اخلاط رویه و او را هم جاسیه جاع
 معده را نافع باشد چشم را روشن کند و مقوی باد باشد
 و مفت حصاة و رده سوداوی را نیکو باشد و صنعت
 آن نفل ایض فرخ شک فاشه از هر یک دو درم چند بیدتر
 یک درم گرفته بر روغن بلبان چرب نموده داشته وزن
 مجموع او و یه عمل مصفی مجون سازند و در روغن گاو
 و بعد از نسیاه استعمال نمایند ششتری یک دانگ
 تریاق النفع دیگر از معاجین کبار است و آن را از
 نضرجات شمرده اند و از تریاقات است بصنعت
 آن با قوت زمانی مراد اید با سفینه و در نفل جو زرنبار
 فانکه کبار شیطر ح هندی در اجینی لسان بعضی سافج
 هندی پنجه کل سرخ منور و الا قلع و نفل زنجبیل نفل
 سنبلی هندی همان او و در عرق عقربی با در زرنبار لسان شور
 مصفی حو لجان فرخ شک صندل سفید زرنبار و در حرم
 سلج سیاه از هر یک دو درم بسیار ششدرم پرستلج

سه درم زعفران پوست بلیه جد در خطای از هر یک
یک درم بومن سنج نمیدرم غیر اشتب مشک چینی از
هر یک نیدانک اجزا را کوفته بخیمه با عسل مصفی و وزن
اودیه همچون سازند شربی یک مثقال و این کتب
سی و دو جز است و وزن اجزاست درم
و چهار دانگ و نرا جش گرم و خشک است در دو
درجه و بعضی گفته اند شربی ازین تریاق از یک درم
تا دو مثقال است که تریاق بلوغ النفع که جماعه از اطبا
وی را در لزع افامعی سازی تریاق کبیر یافته اند
صنعت آن اینسون ده درم نقل شده درم زراوند
در حج چندید ستر از هر یک یک درم و نیم کوفته بخیمه
بسیار شربی قدر یک جوزه تریاق نماید بعد
از تریاق اربعه تالیف شده مانع است از براس
گردین حشرات و دافع همه زهرهاست و باد را بکشد
و قوی بکشد و قوی سرد کند و از براسه صلابت
طحال و سدای آن نافع است و فایز و ریشه ذرع را
سودا و ایدو منافس از تریاق اربعه بیشتر است صنعت
آن شمشید اسپیل و رویره این نسخه اصل قلدیس حکیم
است و بعد از آن در و احس اول که کوفت تریاق اربعه
است چهار جز و بران افزوده که شست جز شده لهذا
آن را تریاق نماید نامند این تریاق نیز با سم تریاق
مسلمی است بگرد مری صافی حب الفار جنطیانا قسط
از هر یک شش مثقال فلفل سفید فوج سیاه از هر یک
چهار مثقال زعفران دارچینی از هر یک دو مثقال اجزا
را کوفته بخیمه با عسل مصفی بر شربت از یک مثقال
تا سه مثقال تریاق نماید بخیمه صاحب اختیار است
بگرد حب الفار جنطیانا صافی زراوند طویل بریوند چینی
پوست سنج کبیر و جویبه قسط بلخ اجزا مساوی کوفته بخیمه
بسیار شربت شربی از یک درم تا یک مثقال بعد از گذشتن
چاره از ساختن آن استعمال نمایند و بعضی گفته اند که
این تریاق را بعد از گذشتن چهل روز از ساختن آن
استعمال توان نمود تریاق نامت بن مشهوره عقرب
اگر میده را مانع بوده صنعت آن زراوند طویل و در حج

پوست سنج کبیر خشق اجزا برابر کوفته بخیمه با عسل
بسیار شربت شربی دو درم تریاق سلطان که مسلمی
است بدو از سلطان گردین کلب را نافع است
صنعت آن سلطان محرق ده درم کند جنطیانا از
هر یک یک درم کوفته بخیمه با عسل مصفی شربت یک
مثقال در لزع تریاق جنطیانا یک درم داخل است
در فرموده که دو درم صبح و دو درم شام با آب سرد
تا روزهای بسیار بدیند تریاق صغیر شربت کبیر
نفع از برای سموم و امراض بارده اقوی از تریاق نماید
است صنعت آن حب بلسان قسط بلخ جنطیانا
مرصافی دارچینی فلفل سفید عود هندی فطر اسالیون از
هر جز مشک چینی کلت جزوی چندید ستر بلخ جزوی
اجزا را کوفته بخیمه با عسل مصفی سه وزن اودیه بدستور
معمون سازند تریاق صغیر و دیگر از شربت کبیر که در
نفع از برای گردین جانوران سمی و سموم و دفع
امراض بارده اقوی از تریاق اربعه است صنعت
آن زراوند طویل حب الفار جنطیانا پوست سنج کبیر
افستین بودی زرد چوبی بوج قنطاریا شرا اجزای
مساوی کوفته بخیمه با عسل مصفی همچون سازند شربی
یک مثقال تریاق بلین مختوم جهت سموم فتا نافع
است و از خاصه این است که چون سموم بخورد تا که سم
پاک نشود سینه بسیند و اگر بدیند و نه نماید دلیل
آن باشد که آن شخص سم نخورده صنعت آن گل
مختم حب الفار ایرسا بالوسیه کوفته بخیمه بروغن کابو
چسب نموده با عسل بر شربت شربت مقابل یک مثقال
و در نسخه دیگر ابر ساینست قبل از غذا و بعد از آن
توان خورد که عذیر که جهت سموم قتاله و منصفه از
برام و در اب در تن مردم نافع است صنعت
آن گل مختوم حب الفار از هر یک دو درم الفار چینی شربت
درم جنطیانا بودی زراوند در حج تخم سداب برگ غار
از هر یک یک درم کوفته بخیمه با عسل صاف بر شربت شربی
قدر بلندی تریاق بلین جدید از شربت است
صاحب علامه التجارب و نفع از آن گفته صنعت آن

بگرد گل ارسی دو درم فساو زهر حیوانی نیم درم سیاه
گشته دو درم چغناک یک درم حله را سائیده با هم و
نخون بزمار خوار بسیند و قهر صا کرده در سایه خشک
نمایند و نگاهدارند شربی دو دانگ طین کشتن سیاه
چنان است که در نوبه گرمی کنند و اندکی گوگرد بران
پاشند و در ظرف چینی بریزند و بزور سخن بلوغ نمایند
دور او از میان نم ظرف چینی را بر روی خاکستر گرم
گذرانند سخن نمایند چندا که خشک شود و در هیچ ریزه
از آن نماند اگر اول بار با دارو مانع خشک سوده
در ظرف چینی کرده سخن نمایند چندا که خاک شود هم نوعی
از کشتن بود و اگر آب یا با بانی دیگر سخن بلوغ نمایند نیز
نوعی از کشتن بود و این است قول صاحب علامه التجارب
تریاق محمد بن زکریا که نفع دهد اگر سموم را که صنعت
آن پوست سنج کبیر فستین زراوند در حج جنطیانا اجزا
مساوی کوفته بخیمه با عسل مصفی سه وزن اودیه بدستور
معمون سازند شربی دو درم تریاق صنعت کناس
بقراطی نافع سموم و اودیه سسمیه بود و صنعت آن
زراوند طویل و در حج از هر یک دانگ چندید ستر و جویبه
بازد از هر یک یک دانگ و نیم اودیه کوفته بخیمه جویبه
بازد در او شربت زرد چوبی و در قدری این
بیشند شربی یک درم تا یک مثقال تریاق دیگر که
دافع جمع زهرهاست صنعت آن حب بلسان و
زوفای خشک تخم شلغم بری فلفل سفید و سیاه و در چینی
بوج ترکی اینسون فطر اسالیون اسارون زره کرانی
بندالنج سفید از هر یک یک درم زعفران شش درم
اودیه کوفته بخیمه با سه چندان عسل بر شربت شربت
یک درم با شربت تریاق عام النفع که جهت اکثر سموم
مشروب و طه و نفع نافع است صنعت آن تخم حرمل
شونیز زره کرانی از هر یک دو درم جنطیانا یک درم
فلفل سفید مرا از هر یک یک درم زراوند در حج یک و نیم
درم کوفته بخیمه با عسل الهم با یک عسل بر شربت شربت
مثل باقلانی با شربت تریاق کامل از شربت است
صاحب علامه التجارب صنعت آن سیاه گشته

بجناک که بیش سیاه است زرنج از هر یک یک جرد
 زردند در حرح فاوهر معدنی مرئی زنجبیل فلفل قرنفل
 شک تخم سرکه گوشت افنی خون کشت از هر یک دو جز
 فرسبون کنج انگدان تخم تربج مقشر گوشت را سو غلصه
 قینیب ایل انقه نخر گوش انقه جدی از هر یک بر
 جرد فاوهر حیوانی جرد اربوست پنج کبر دار صبی حیوانی
 از هر یک چهار جز و جوز مائل نصف مجموع اودیته
 خون پیش ثلث مجموع اول گوشت بارانزم یکونید
 قینیب ایل را همچنان خشک بچوشانند با گوشتها یکونید
 و اگر همچنان خشک سو بان نموده با گوشتها یکونید شاید
 شاید بهتر باشد پس تخمها را با آن یکونید پس زنجبیل و صبی
 و پوست پنج کبر پوست کنج انگدان را نرم یکونید تا آنها
 نرم نموده باز یکونید و بپزند تا نگاه جمله را بخوان کشت
 صلایه کشتا نگاه باقی اودیته و اچار را کوفته بخته با
 ضم کنند و بسیار با هم نرم یسایند و بپزند تا نگاه جمله را
 بخون پیش بسزند و چندان سخن و صلایه کنند که با هم
 خشک شوند تا نگاه جمله را با غسل معجون سازند و در حرح
 فنی کرده در شب چون نگاه بدارند بعد از شیشاه
 استعمال نمایند شربت از نیم درم تا یک درم و نیم یا
 عسکری جهت لذع عقرب جرازه و غیر جرازه اثر
 نام دارد. صنعت آن پوست پنج کبر پنج خطل
 افسنتین زردند در حرح طر خشقوق یا بس دینار روه
 اگر تار می خرا گویند جمله برابر کوفته بخته تا دو درم بخورند
 نسخا دیگر پنج خطل و دینار روه نیست و عوض اینها خطلیا
 مرفوم شده و بدانند که در در تخم کزوم ازین دو ادر
 یک ساعت فرو نشینند و شربت دی یک درم جهت مالخ
 و لذت درم جهت طفل کافی است. تریاق دیگر که تقوی
 ارواح و دفع سموم و بلبودین را نافع است -
 صنعت آن اسارون فطر سایلون اذخر قلع
 اذخر تخم انجره لفات الکرم ایتون از هر یک ششدرم
 پوره ارمنی تلخ اندرانی زرد فای خشک فودنج جلی
 سافج بندی مصطکی از هر یک دو درم تخم خطل تخم
 فرغ خشک پنج بازنگ تخم بازنگ تخم لیون کنج فافنا

حب لبان نعفران از هر یک یک درم و نیم راسن
 محفت فلفل زبیره کرمانی سنبل الطیب ایرسا از هر یک
 یک درم مغز بادام شیرین و تلخ پنج بون جوده شطیبه
 غار یقون بابونه از هر یک یک و نیم درم کبذوب
 محفت حب الآس برگ طر خشقوق حب کاکج
 از هر یک ده درم تخم کرفس اینسون افسنتین
 برگ فی العالم از هر یک سه درم پوست پشیرین
 خشک نار دین فوموز هر یک یک درم دو دثلت
 درم عصاره انبر باریس بلبله زرد از هر یک بیست
 درم فظوز لون دقین مرصافی میوه ساله میوه یالیسه
 جمد کبر از هر یک سه درم ریوندر چینی تخم خیار قشار
 خربزه لک خام از هر یک یک درم تخم حلیه تخم مرد
 رب السوس از هر یک دو درم سرخس برگ شبت
 از هر یک دو درم و نیم اودیته کوفته بخته باز نیب
 طالعنی منزوع العظم کوبیده سرشته معجون سازند
 باید که نوشیده شود در جمیع امراض کبد باره رطبه
 با مار الاصول و سکنجین بزوری دور امراض حاره
 یا بسه با آب کاسنی و آب طر خشقوق که کاسنی
 بری است و آب برگ عنب الثعلب و آبو ما هر
 گفته که الهامی ما هر این تریاق را با مار الشعیر با
 صحاب امراض حاره کبیر همیشه می خورند و در سرد
 کبیری با سکنجین بزوری و طیب باید بر حسب علت
 و ترکیب آن با اودیته مفرده و مرکبه بخورند تریاق
 دیگر جهت لذع عقرب. صنعت آن مغز گردگان
 جاو شیر از هر یک دو درم سداب حلیت مرکی صافی
 از هر یک یک درم کوفته بخته با اینر مدقوق یا غسل
 مصفی مقوم بسزند شربت سه درم با شراب تریاق
 دیگر که لذع عقرب را سودمند بود. صنعت آن تخم
 سداب زردند در حرح حب لغار خطلیا ناپوست پنج کبر
 افسنتین زرد و جو به پنج خطل فاشرا با بسوه کوفته بخته
 غسل بسزند تریاق دیگر که جهت لذع عقارب سو
 سندا است. و صنعت آن کنج کبر افسنتین خطلیا زرد
 چینی طویل خطلیا کوفته بخته با غسل سرشته شربت

سه درم. تریاق دیگر که عقرب گزیده و خداوندان
 قویج دور و اخطا و لغز رود و بار اینمایت نافع است
 و تسهیل ولادت کند. صنعت آن صافی حب لغار
 قسط تلخ فودنج سداب بری چند بید ستر عاقر قرقز حانجیل
 فلفل شونیز حلیت اجزا سادی کوفته بخته با بسوه
 مجموع اودیته غسل مصفی با قوام آورده معجون سازند
 شربت دو درم آب نیم گرم. و در نسخا دیگر خطلیا و
 زردند در حرح و اخل است. تریاق یوخاک در دفع سمیت
 عقرب النفع است. صنعت آن چند بید ستر
 پنج کبر ریوندر چینی عاقر قرقز حانجیل اجزا سادی
 کوفته بخته با انگبین صاف بسزند شربت یک شقال
 با شراب ریجانی بپزند. تریاق جهت گزیدن رتیل
 صنعت آن شونیزده درم دو قوزیره کرمانی را از
 هر یک یک درم اهل جور السوز از هر یک سه درم سئل
 حب لغار زردند در حرح حب بلسان دار چینی خطلیا
 تخم خند قوی تخم کرفس از هر یک دو درم کوفته بخته
 بسل مصفی بسزند شربت مقدار جوزی با شراب کنه یا
 مار العسل بسزند. تریاق دیگر که دفع مضرت ایفون
 و بیرون دشوکران و کزیزه در پنج و دم الفاز اذره
 سید و سمیات باز دارد. صنعت آن حلیت چند بید
 اهل فلفل سیاه سادی کوفته بخته بسل بسزند
 شربت مقابل یک فذنه با شراب کنه و بعد
 کردن بار العسل و شبت و طخ. تریاق دیگر که ایفون
 خورده و عقرب گزیده را نافع بود و مضرت سموم بوده
 از بدن باز دارد و اگر پیش از آفت بخورد این یا
 عادت کنند این باشد. صنعت آن دانه سیر
 مقشر برگ درخت انجیر برگ درخت لاغله از هر یک
 ده درم گل ارمنی چند درم اجزا کوفته بخته با غسل
 بسزند شربت یک درم. تریاق که ضرر سمیات و سلم افان
 و زنگار درم و سنگ باز دارد. صنعت آن مر افسنتین تخم
 کرفس سادی کوفته بخته دو شقال با یک اوقیه سرب
 بخورند بعد از آنکه کوفته باشد بطبع انجیر و شبت و
 قدر سه تک آمیخته و باید سقمونی در جلاب دهند

که شکم برانند. تر یا قلیکه جهت کسکه ذنب ابل خورده باشد
صنعت آن بنین فسق فعل زهرج اجزا مساوی نرم
گرفته بخته بقدر بینه ازان در یک روز به چهار مرتبه بخورد
بعد ازان که سادرت یعنی کرده باشند بکرات گفته و
سمن و عمل فلیله باد داده. تر یا قلیکه جهت کسکه
عرق دایه خورده باشد. صنعت آن زراوند یک
اندرفنی با سوسیه گرفته بخته آب یک گرم درم
برهند بعد ازان که سده بردفات فرموده باشند با عمل اول
از آنکه می بینج بارو عن گل بنوشند و طین منجم نیز درین
حال نفع دارد. تر یا قلیکه همین عمل دارد و عقرب
گزیده را نافع. صنعت آن زراوند در حرح پوست
بج کبر با سوسیه گرفته بخته یک گرم با شیر یا مینزد و بنوشند
فانکه از ادویه سفیده و مرکبه فادزه هر چه نیز و تر یا قلیکه
لین الاغیه تر یا قلیکه نفع افمی است و شربکه افمی
دران مرده تر یا قلیکه است مسموم جمیع حیوانات
را و تخم اترج مقدار دو مثقال صنعتیت جمیع سموم
دارد و خاکه کلب کلب را و پنج انجدان فادزه هر جمیع
سموم است و جوزم فندق و انجیر فادزه هر است
و جلیان او با شیر ع زراوند و ثمره الالب طب
فادزه هر است و دار چینی و کما در پوست و کاشم و زردین
و حرف و قوم و غار بقون و قروانا همه اینها سواد مندر
و طبع سرطان سوزی و بار زردین نفع تمام دارد و تر یا قلیکه
که عقرب گزیده و افیون خورده را بنفایت نافع است
و مساوی تر یا قلیکه کبیر شده اند. صنعت آن
انیون ده درم فلفل سه درم زراوند در حرح
جند بیدستر از هر یک یک درم و نیم گرفته بخته بکشت
بسرشد شربکه مقدار یک مثقال تا دو مثقال تر یا قلیکه
دیگر که در لذع عقرب جمید الاثر است صنعت آن
پنج خطل خشک کرده و دو مثقال آب گرم بخورد
این دو اسهال نیز می آورد و طینت یک مثقال
با یک و قیه شرب لنع عقرب نافع است تر یا قلیکه جهت
ضربه و سقط که بر سینه و پشت و سایر اعضا سید اکثر
مستعمل ابل بکار است و خالی از بقی نیست آن کبیر

باد بخان را و درست در زیر آتش کنند که نیم بخته گردد
پس بر آورده بقتارند و مقدار دو سه توله آب آن را
گرفته مقدار یک توله قند سیاه داخل کرده تا دو سه
روز هر روز تازه آنرا نیم گرم بخورند بر آنکه
معنی تر یا قلیکه و تر یا قلیکه الاقاعی که تر یا قلیکه قاروق
و تر یا قلیکه اکبر است در افمی و تر یا قلیکه و در آنها این
بود ذکر یافت مانند تر یا قلیکه بر الساعه و تر یا قلیکه
کبیر سیمی شبر و دیوس و تر یا قلیکه کبیر سیمی البوطه امون
بخلص اکبر و تر یا قلیکه کبیر سیمی بشلیقا و تر یا قلیکه کبیر سیمی
بغزه و تر یا قلیکه کبیر شیخ ابو علی و تر یا قلیکه صغیران
و تر یا قلیکه اعظم حکیم میر محمد موسی و تر یا قلیکه الانسان و
تر یا قلیکه النفع و تر یا قلیکه العوض صاحب خلاصه التجارب
تر خوانه با او مسدود بر وزن مردانه نوعی از طعام
باشد که مردم فقیر و نامراد بخت زستان سازند
صنعت آن چنان است که گندم را بلغور کنند و با
داروهای گرم در آب تانیک بپزد و دوام گیرد
قدسه آب غوره در آن ریزند و اگر میسر نباشد
شیر گوسفند آنرا گلوله سازند و خشک کنند و وقت
حاجت قدری ازان را بجوشانند و بخورند و این
را ترخینه نیز نامند و ترخینه بر وزن قرینه نوسه
از قانق باشد که مردم را نامراد و فقیر در آشفاس
آرد کنند و طریق ساختش آن است که نان
تخمی نیم بخته را ریزه ریزه کرده با لطف و زنجبیل
دریزه و سیاه دانه نیم گرفته و سبزی با سه ریزه
کرده مانند شلغم و چغندر و گندم و پودنه و اشال
اینها مجموع را در تناری کنند و سرکه و دو شباب
بر بالای آن ریزند و شست بسیار بر آن بنهند
تا خوب خمیر شود و در آفتاب بنهند و همچنین تا چهل
روز بدین دستور هر روز سرکه و دو شباب بر آن
ریزند و بر هم زنند و در آفتاب بنهند تا بقوام آید
بعد از چهل روز قهر صما ازان سازند و خشک
کنند و در وقت احتیاج قرصه ازان را در آب
گرم از آن زمانم شود و قانق آتش کنند اقسام بندها

نیز گویند و طعامی باشد که آنرا با گوشت و گندم سرگزینند
و آن را لعزنی عولیشه خوانند یا عین بے لفظ بر وزن
همیشه. بر همان قاطع.

باب التامع الشین المعجمه
تشمیرج معرب چشمیزگ فارسی است که بپندی چاک
نامند و آن دانه ایست بمقدار بیدانه و شلث شکل
و بهترین آن بزرگ سیاه بر اق است در آخر دوم
گرم و خشک و جالی بابدک حدت و بنمایت قابض و
محلل و مقوی با صرد و جهت فم و غشاده و جرح است
قبضت اعضا عصبانی نافع مفرداً و مرکباً و در اد
قطر او ککلا و دستور مفسر نمودن تشمیرج بحد فاع است
یکی آنکه در آب خالص بچینا نند تا پوست آن نرم
گردد پس مفسر نمایند و بکار برزند. دوم آنکه تشمیرج را
در کبسه کرده در آب گیاه مایتا بجوشانند و سه روز
در همان آب بگذارند پس بر آورده مفسر نموده و خشک
کرده بکار برزند سوم آنکه تشمیرج را در کبسه کانی کرده
در آبیکه سرگین چهار دران طبع نموده باشند بجوشانند
پس بر آورده مفسر نموده خشک کرده بکار برزند.
چهارم آنکه گبیرند تشمیرج را در در میان پای گذارند
و یا زرا بخیم گرفته در زیر آتش بپزند پس بر آورده
مفسر نموده و بکار برزند نوع اول از برای خوردن و
سوم نوع دیگر از برای امراض عین بکار می آید.

**فصل در بیان ذره و رایتکه اصل و محمود در آنها
تشمیرج است**
ذره و رایتکه رصعب و سومی را نافع است. صنعت
آن تشمیرج مفسر کرده بچند درم دم الاخوین بکیرم
گفت سپیده تخم مرغ سه درم باید که سفیدی تخم مرغ
را در ظرف چینی کرده چندان بر هم زنند که تمام گت شود
و آن را خشک ساخته مجموع را نرم صلاوه نموده هنگام
صبح و شام و در چشم ذره در نمایند. ذره تشمیرج که مستعمل
الطباطبائی است در بچطفال و در بوج. صنعت آن از جهت
مرئی ده درم چشمیزگ مفسر شده درم بسیار نرم سیاه است
نماید و تشمیرج نافع است از برای در چشم اطفال صنعت آن

فرابادین کبیر

تشمیر از زودت سفید مری با شیر خراز هر یک در دم مری
 یعنی دم الاخرین از هر یک دو درم کوفته بجنه استعمال
 نمایند در تشمیر کسمی است بزور او بعضی بسیار
 لطیف و محلل رید و محقق رطوبات عین است و
 بخت امراض چشم اطفال نافع است صنعت
 آن چشم زک از زودت سفید پیش خرم بر زده از هر یک
 بزودی جنه السوداء نشاسته از هر یک یک نیم خرم سفید
 قلمی ریح جزوی صلابه کرده در در نماید در تشمیر
 بزور کسمی بزور او صفرا این چنین گوید که این فرود
 در در و دهاست چشم را که از رطوبت باشد صنعت
 دارد صنعت آن تشمیر سه درم از زودت
 سفید پانزده درم نشاسته شش درم بر زودت
 بزرگ بجنه وقت حاجت در چشم باشند در تشمیر
 بزور باض رقیق و جرب و عله و حمه و ملحه و بقای
 در وقت و فرود و مینه حاره را نافع و حافظ صحت چشم
 است صنعت آن تشمیر بخت شقال بیست
 شقال آب گیاه مایا بجاوشانند و سه روز در همان
 آب بگذرانند پس بر آورده مقرر نمایند و خشک کنند
 در درم از آن را بگیرند با صمغ عربی و سماق و صمغ
 از زودت سفید ندر و نیات سفید و گرد زبر قطبنا
 که در صین کوبیدن از آن جدا میشود از هر یک دو
 درم انیون دو و نخود اجزار کوفته و نرم بجنه در
 نماید و در تشمیر که جراحت قضیب را نافع
 است صنعت آن بگیرند چشم زک از زودت
 بزور حاجت باشند با دم الاخون و مردار سنگ
 بزرگ ارمنی و امثال اینها نیز مفید است سفوف
 تشمیر بخت بنوا سیر خونی و سرعت انزال
 بیان مری نافع صنعت آن تشمیر مقرر
 ظرف سه رتی تا لکیمانه مدبر که در دانی هندیست
 ششاشه آب کسیر و با پوست پانزده دانچه
 در سنوالی بنوشند و طریق نمودن تا لکیمانه است
 که قدر سه تا لکیمانه را بکوبند و در آب بچینانند تا لکیمانه
 درست را در آن آب بچینانند پس بر آورده خشک شود

بکار بر ندر قطره تشمیر از ابتدای رمد را نافع و مسکن
 و حج است صنعت آن تشمیر بخت همدانه تخم جباری
 از هر یک نه نیم کوفته نشاسته نیم درم محض کلی دو
 دانگ در آب بچوشانند تا غلیظ گردد و با قدر سه
 سفیدی تخم مرغ در شیشه کرده بر هم زنند و دیگر کم
 نموده در چشم بچکانند قطره تشمیر یک درم که در ایام
 تراید در نافع است صنعت آن تشمیر بخت
 از هر یک سی عدد بکوبند با یک درم نیم از زودت
 سفید در بر شیشه کرده باب عصی الراعی و شیر
 دختران با تش ملایم بچوشانند و صاف نموده
 چشم بچکانند و اگر آب عطشی الراعی نباشد آب آبنگ
 عوض آن نمایند محل تشمیر رمد مزمن در میان
 و سل و تکرر و امثال اینها را نافع است صنعت آن
 بگیرند تشمیر را در جوف پیاز و خیر گذاشته
 در زبر آتش بجنه مقرر کرده با نیات سفید عرفان
 مایران چینی سرفه اصفهانی کوفته بجنه مانند محل
 ساخته در چشم کشند محل تشمیر که آن قدس سرفه
 ترتیب داده اند بخت امراض مذکوره عین صنعت
 آن بگیرند تشمیر را در کینه کمانی کرده در آبیکه
 در آن سر کین حار طبع نموده باشند بچوشانند پس در
 مقرر کرده از زودت سفید در برابر هر یک دو
 شقال سفید آب قلمی شسته توپاسه کرمانی
 مسلول مایران چینی اقلیمای ذهبی محض کلی
 از هر یک یک شقال کوفته نرم بجنه مانند سرفه
 در چشم کشند اگر خواسته باشند ازین شیاف ساخته
 عند الحیاجت بالغاب علیه ساییده و در چشم کشند
 و اطیاسه هندی فرامیگز از آن عرقه و میگویند
 نافع است از برای پواسیر و نواسیر و کسیر و بواج
 و مضاف بسیاری برای آن ذکر کرده اند صنعت
 آن چشم زک یا زده سیر و آس کرده سعد هندی
 دو سیر در دو سن آب بچوشانند تا بنصف برسد
 پس در خم کرده پانزده سیر قند سیاه کته داخل کرده
 خم را در سر لگن اسپ دفن کنند و در روز بگذرانند

که برسد پس بر آورده قرفل جوز بوا بسیار از هر یک
 دو درم خولجان بچدرم نیم کوفته داخل کرده عرق کشند
 و در شیشه نگاهدارند و بنوشند شربت پنجاه شقال و چشم
 تشمیر مقرر را بدستور مسطور نرم سوخته و چون در
 چشم کشند همان منافع بخشد

باب التامح الفار

تفاح بفاوری سبب نامند شیرین در اول گرم
 و در دوم تر و ترش آن در اول دو درم سرد خشک
 و فران که بخوش نامند و در حرارت در برودت معتدل
 و در اول خشک مجموع آن مقوی و باغ و دل و جگر
 و بخت حققان و عسر النفس نافع اند و در صحت
 وارد است که خوردن تفاح حاض مورث نسیا
 است و شیرین آن مغز و ولطف روح حیوانی
 و سبب الاستحاله بصفرانی که در معده باشد با قوت یا قوت
 آن بخت سرفه بیسی و آب آن با شرب که گوشت
 آب بخت رفع غشی جرب آب آن در معده صین مفرح
 مقوی فعل آن و اکثر خوردن آن باعث چهار
 مرکبه و نیسان و مولد ریاح و مصلحش اغذیه لطیفه
 است و ترش آن قابض و مسکن و عطش و موافق
 معده صفراوی و بجنه آن در خمیر جت اسهال و سوز
 و مصلح ادویه سمیه و خشک کرده آن با آب انار
 و ادویه مناسبه جت تقویت معده و اسهال صفرا
 و تسکین نافع و اکثر آن مضربته و سوزش و
 الریه و ریاح و عرق و مصلحش گلکند و ادویه است
 و ترش شیرین آن مولد خلط صالح و در اطفال
 مثل ترش آن دنارس و بے مزه آن مولد خلط خام
 و تضاد آن در ابتدای ادوام حار و نافع و سبب
 تلخ قابض تر از همه و عصاره سبب عصاره بزرگ
 آن بخت سموم مفید قدر شربش هفت شقال
 است و شگوفه آن با ادویه موافقه جت دفع خلط
 مستفنه و با ادویه مغزه جت تفریح مؤثر است
 و گویند اقسام سبب هر گاه بخلط حار که در معده باشند
 برسد و دفع آن میکند و رب سبب ترش که آب آزا

صنعت آن بگیرند سبب شیرین صفتانی رسیده است
 و تخم آزاد و در کنند و آن را در باون سنگی برسته بگویند
 و آب آنرا بگیرند پس آب آزاد و یک سنگی یا سی تازو
 غلیظی که چند خوش خفتی برهند و کف آنرا بگیرند پس
 فرود آورده زمانی بگذرانند که در آن ته نشین شود
 پس بگیرند صافی آن را بخوبی در داخل نشود و ده
 من آب آنرا بچوشتانند تا بدو من سدریس بگیرند سفید
 داخل کرده با تش طایم بقوام آورند صنعت شیرین
 قلع ساده به نسخه و بگیرند آب سبب شیرین
 و آن را چند خوش داده بگذرانند یک شب در آن
 ته نشین شود پس با نش دزن آن آب قند با غسل
 و شتاب انگوری یا سیلان رطب بقوام آورند و بعضی
 آب سبب را با شیرینی با لثا صفت بقوام می آورند
 عرق قلع منقول از خط میرزا رحیم حکیم با شکی که غلی
 فرود آورده اند که نسخه این عرق را میرزا علاء الدین کاشانی
 از هند آورده از برای تقویت قلب و تقویت بنهار است
 صنعت آن سبب شیرین از پوست تخم پاک کرده و پنج
 من بریزند یک من دیم صندل سفید و صندل شقال
 دار چینی سیلانی یکصد شقال آشنه بیست و پنج شقال
 دانه هیل سی و سه شقال دو دانه گ قرقند و شقال
 چوب میخی جو بوا بسیار و از هر یک پنجاه شقال در اول
 خطانی مجرب یک شقال و چهار دانه مصلطی است
 شقال دو دانه گ سورنجان یا زده شقال دو دانه گ
 شک خطانی چهار دانه گ شقال بیست و پنج شقال
 زرا باد هشت شقال دو دانه گ پنج قلع شازده
 شقال چهار دانه گ زعفران سیزده شقال دو
 دانه گ در پنج عقرب شش شقال چهار دانه گ
 عود هندی شش شقال و چهار دانه گ گلاب
 شش بنا عرق بید مشک ده مینا اجزایا بنیر
 از عنبر و مشک و مصلطی و سبب سجد سه شازده
 در گلاب و عرق بید مشک بچینانند در وقت عرق
 کشیدن سبب سجد و مصلطی و زعفران داخل نمایند
 و مشک عنبر را در پارچه کتانی بسته بر همان چوب بسته

عرق کشند عرق قلع بنسخه دیگر صنعت آن بگیرند
 سبب سیده خوشبو و پوست آنرا جدا کرده با آب
 در و یک کنند پس سبب الطیب گل گاوزبان با خوشبو
 عود قاری خام زیره کرمانی صندل سفید شنبلیله
 اجزا مساوی نیکوخته و رگینه تانگی بسته در آن
 اندازند و عرق کشند اگر بجای آب گلاب
 کشند بهتر است و اگر خواهند قریب عنبر بر همان
 نیمه بندند و بعضی پنج قلع و زبرالنج نیز اضافه
 نموده اند - مرابا قلع و در جمع افحال اتوسه از
 سبب عنبر مرابا است نافع است از برای تقوی
 معده و قلب و نیکو کردن بوی دهان - صنعت آن
 بگیرند سبب رسیده نیکو شامی و پوست آنرا بکار
 و چوبی جدا کرده تخم و نقل آنرا به نقل کش بر آورند
 و در آب قدر گلاب بپزند چون نیکو بخت شود از
 آب بیرون آورده که باس پاکیزه آن را خشک
 کنند تا آب را که جذب کرده است پس در پس
 نبات سفید را در آب آن بقوام آورده سبب با
 را در آن اندازند و یک خوش و دیگر داده فرود آورند
 و سرد کرده نگاه دارند و بعد از دو سه روز ملاحظه
 نمایند اگر سبب آب پس داده و شیر نبات بترق
 شده باشد سبب با را بپزند و در شیر را یا ز بقوام
 آورده سبب با را داخل نمایند و اگر خواهند بجای
 عسل سفید معنی کنند در آخر قدر شک با گلاب
 سوده اضافه نمایند و وقت خوردن با درق نقره
 تناول نمایند

باب التامع ایسم

قرناری خرا نامند و آنرا از اجزای نگون تا آنجا
 سفت مرتبه بسیار که طالع و دلیغ نیز گویند
 و دیگر بلج سوم خلال چهارم بیشتر جسم سبب شرب
 هضم تر و هر یک در موضع خود مذکور است و تدریج
 دوام گرم در اول و خشک و بعضی در اول تر و آند
 همی سرد و در موافق سیند و شش و کثیر القواد
 مولد خون منین و منوی کرده لاغر شدن و ملین مفاصل و

فالج و عباد و در ک امرض بارده و بلغمی و در و کر
 و طبع آن یا طبع حمت تب بلغمی و حصاة مجرب مولد
 و سده جگر و پیر و محرق خون و معفن اخلاط و مصلح
 و مورش قلاع و در سرد و در دندان و مصلحش و عن با
 و ششاش و بادام و سلیمین و آب انار و محرو و او
 اجتناب اولی و در بلدی که خرما حاصل نشود ابل آن
 بلدر با بد بسیار تقلیل نمایند و دانه خرا مرکب القوی
 و قابض و مسوق آن حمت اسهال و در سوخته آن
 حمت رو یا بدن مزه و قروح خبیثه و الصاق جراحت
 تازه و قرح چشم و بیل و جرب و وحدت بصر نافع است
 و چون تر را در شیر تازه دو شیره ضایده تناول
 نمایند و از عقب آن شیر خوشند و تقویت باه و بیدل
 دانسته اند - تر بر زنی تر بیست بار یک کوچک کسرخ
 رنگ با استه بار یک کوچک و از تر جنین بسیارند
 و آن بفتح خانه بجز و کثیر با موحده و سکون پاک
 شتاة تخمینه و صا و ممل بفارسی چکال مالیده گویند
 و آن غذای غلیظ و بر معضم کثیر القواد مسمن است
 صنعت آن نان سیده و غنی را ریزه ریزه کرده
 با خرمای استه بیرون آورده در هم باندند و در عن
 دوغ کرده و بر روی آن پنجه در هم سخته تناول تا
 و از خرمای خدای دیگر که آنرا نلیک گویند بسیارند
 یا این طریق که استه خرا را بر برون کرده در طبق
 پس نموده آرد سیده و در سخن بر میان کرده اند که
 گلاب دانه هیل بران یا شیره و بر روی آن کرده
 میخورند و از رطب و هم بره خرا بهتر است و پس و
 سیلان بفارسی و شتاب خرمای نامند و آن انواع
 است آنچه شیر خرا را گرفته طبع داده باشند و پس
 نامند آنچه شیر خرا را گرفته طبع داده باشند و پس
 تا غلیظ و نجر و منفقد گردد آنرا دس آفتابی گویند آنچه
 جلینا خرا با را در جره بر هم چیده و یک طرف نشیب
 نره خوش ساخته که آنچه شیره از جلینا تراوش و سیلان
 نماید در آن جمع گردد پس برداشته برون طبع استعمال
 بینا نیز این سیلان نامند و درم گرم و در اول خشک

ملین طبع و کثیر الغذاء و موافق بازو المزاج و بلغمی و جمت
 سرخ و قلیح و در مفصل نافع و طلای آن به تنهایی
 و با قسط و نمک جمت کلفت و با شونیز جمت جوهر اعضا
 در سر با نافع و مولد سودا و محرق خون و مصلحتش سرکه و
 با دام و خشکاش و ترشها است . دو اهرم مقوی است
 صنعت آن بگیرند خرمای جید را و استه آن بیرون
 کرده در شیر گاو بخینا تند پس خرمای را خور و در شیر را با
 آن بنوشند و اگر در آن از کس زنجبیل داخل کنند بهتر
 است . رب ترقی و اسهال بازوار و دو معده ضعیف
 را نافع باشد . صنعت آن بگیرند خرمای نیم رسیده
 و استه آن را بر آرد نرم بکنند و بپاشند و صاف نمایند
 و با نش نرم جو شده هند تا لث آن بازنگارند
 و عند الحاجة جمت بکار برند . هر برای ترمز برای تسکین و
 تقویت باه مفید است . صنعت آن بگیرند خرمای
 رسیده خوب و استه آن را بیرون آورده بجای استه
 سبز یا دام مقشر و یا پسته مقشر که از ترود در میان باد
 که در کرده سیلان رطب یا شیر نبات که از کس زنجبیل در
 داخل کرده باشد بر روی و س کنند و چند روز بگذرانند
 که برود در جرم خرمای جذب شود پس بکار برند اگر در
 کج سفید مقشر نیز داخل کنند خوب است ترمز برای
 بار در غنی است و در غلانی و نهایت بقدر شیر
 و با دانه اشکل با قلابی کوچک پس در وقت آن عظیم با طرا
 شاهان شاهان یاریک بسیار بر آرد و هر دو طرف
 شاهان با یک مقابل هم برگ با کوچک طولانی
 از پنج صفت تاده و دانه رسته و طعم آن از کس ترین
 و با عفو صفت بسیار و طعم مانی التفات که لجم آنست
 ترش و سرخ تیره و بنیدی ابله نامند و نوع دیگر
 سرخ میباشد بهترین آن چینه کمال رسیده خانه
 از عفو صفت صادق الخوضت منقذ از جت لیف
 است که بسیار کند و بسیار تازه باشد در سوم ترود
 درم خشک و مسکن غلیان صفراوی و ملین ضعیف و مسهل
 صفرا و اخلاط محترقه و در محو ضرات سلسه سواهی آن
 و ملین بیجان خون و جمت خفقان طار و حکم و حرب

و قلع و عطش و تپها سے حاده و تپهای غشیه و کرب
 و تفریح محدودین معیدیل و اکثر آن مورث سحر و جادو
 و مضر سبز و مولد رسیده و مصلحتش کثیر و خشکاش و بنفشه
 و لعاب بیدانه و عناب و قدر شترش از هفت شقال
 تا سی شقال و بدنش آوی سیاه و در غیر اسهال خشک
 و دانه آن در سوم سرد خشک و قابض و سحر آن
 جمت اساک منی مجرب و صناد آن جمت خلج معصوم
 و فی و تقویت سستی عضل و با پیه و امثال آن جمت
 نفع و کشودن و مل آزموده و تقصید سلیم آن
 مسکن اورام دودهای حاره است و با شیر کهنه
 آن جمت تخمیل اورام و نفع آنرا دو مایل سفید
 خصوصاً که هم زبجان که بیده چینه باشد . جوارش
 ترمز برای نافع از برای جس بول و تولید در معده
 صنعت آن پوره ارمنی زبیره کرمانی در بر فطرا
 مایون زنجبیل فلفل سفید از هر یک یک جزو شود
 شوی و در جزو خرمای همیونی از دانه پوست پاک
 کرده مغز بادام شیرین مقشر برگ سداب خشک
 از هر یک چهار جزو و دیر را کوفت چینه خرمایا یکسان
 در سرکه انگوری بخینا تند نرم بکنند و دیر را کوفت
 بنیت یا آن بپوشند و مجموع را بعلل مصفا بپوشند و
 بوقت حاجت شربت از آن تا چهار شقال بکار برند
 جوارش ترمز دیگر مستقول از فرا بادین اقدسه
 صالح چینی حکیم سلطان قیصر دم نافع از برای صیق
 الفس و صیق الصدر و تقویت معده و اوجاع کرده
 و استسقا و تفریح قلب قدر شترش سه درم صنعت
 آن قنقل زنجبیل از هر یک یک گرم و مردارینا سفید
 خاشاک سفید ثلث درمی از هر یک درق طلا و نقره
 شاخ گوزن از هر یک ثلث درمی و دنان قیل خشک
 تینی غیر تیب از هر یک ثلث درم عسل سفید
 خوشبوی مصفا بقدر کفایت بدستور همچون سازند
 حلوا ی بزر ترمز برای قوت باه بپزاید و اساک
 سستی آورد . صنعت آن بگیرند تخم ترمز برای پوست
 آزاد و کند خوب سایند که مثل آرد شود در روغن پان

با قند حلوانمایند و اگر در آخر قدری جوز پودا بسیار
 دو اهرمینی در عفران و قنقل سایند و اضافه نمایند
 اگر دو اهرمینی و الی بکنجبین ترمز برای قدری سرخ و نافع
 از برای شدت حرارت و حمیات حاده و قنقل با نش
 طبیعت باشد و از برای معده تصفادی و تقویت معده
 و کبد حار نافع . صنعت آن بگیرند ترمز برای نیم رطل
 دور و در رطل آب خالص و دو اوقیه گلاب بخینا تند
 یک شب و صبح آب صافی آنرا از غیر المیدن جرم آن
 پرست بگیرند و در رطل شکر سفید جید داخل کرده
 بچوشانند و قدر سفیده تخم منع مخلوط با آب آن
 بزنند و کف آنرا بگیرند و چون دیگر کف بر سر نیاید و
 مصفا نموده باز در یک شکی نموده مقدار نیم رطل
 سرکه انگوری جید داخل کرده بچوشانند تا اتمام آید
 و نگارند در شراب ترمز برای مسکن غلیان صفراوی
 ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه است و مصلحت
 مسکن بیجان خون و جمت خفقان طار و تپهای گرم
 نافع است . صنعت آن بگیرند ترمز برای منقذ از جت
 و لیف نیم در آب بخینا تند پس بچوشانند با نش
 رسد صافی نموده و نیم من قند سفید داخل کرده بقوام
 آورند شربت و دو اوقیه شراب ترمز برای پشخ و دیگر
 نافع است از برای تپهای صفراوی و تپهای گرم
 و برقان و مسهل صفرا است . صنعت آن بگیرند
 منقذ از جت لیف را در آب بخینا تند پس بچوشانند
 تا حله شود صافی نموده قند سفید بقدری که خوش طعم
 گردد داخل کرده بقوام آورند و اگر قدری محمود داخل
 نمایند قوی الفعل میشود و حکیم معصوم گفته براس
 زیادتی قوت اسهال بکدرم سقویا که مشویه
 و در درم ترمز و نیم درم زنجبیل سوده اضافه نمایند
 مقدار پانزده درم در آب مزج کرده و یا شامند مراب
 ترمز برای در رطال قریب با بشراب آن دازان
 کثیف تر . صنعت آن بگیرند ترمز برای سرخ تازه
 و پوست آن با در کرده استه آن را بیرون
 آورند و بپزند تا نرم شود پس قند سفید یا نبات سفید

داخل کرده چند جوش بگرداند که بقوام آید و بکار بند
 همچون نرجهت عسقلول و قویج نافع ولی مشقت
 و سعال میکنند و در زستان در تابستان میتوان داد
 صنعت آن خربانی بیرونی یا نرصر فان و این بیرون
 کرده پنجاه درم بکشان روز در سرکه انگور سه خنک
 نیز در از پالایش بیرون کنند پس سقونیاسدای شک
 از هر یک هفت مثقال فلفل سیاه یکصدانه زنجبیل
 سه مثقال بوره ارمنی یک مثقال مغز بادام مقشری
 کوفته بچینه تبر مطبوخ در سه وزن ادویه بعل مصفای
 سرشته همچون سازند شکر چهار مثقال آب گرم
 فرو برند این قریب است بخوارش که ذکر آن کرده
 شده همچون تری به نر شقانی قویج را بکشاید
 صنعت آن زنجبیل فلفل سفید از هر یک بیست
 درم سقونیاسدای درم و آنه خربا تخم بیرون کرده مغز
 بادام برگ سداب از هر یک صنعت درم
 تر مارا بکشاید روز در سرکه خیساییده بکوبند و با داره
 دیگر سرشند و با نیم من عسل صاف همچون سازند
 شربت سه درم تا چهار درم همچون تری دیگر قویج
 بکشاید صنعت آن زنجبیل فلفل سفید از هر یک
 بیست درم سقونیاسدای مشوک زبیره کرمانی
 قطعه فطر اسابون خربا بیدانه مغز بادام مقشری
 از هر یک صنعت درم سداب پنجم خربا را بکوز
 و یک شب در سرکه بخیسانند دست مالیده نرم
 کنند و دو بار کوفته بچینه با نیم من عسل صاف
 همچون سازند و عند الحاجة بکار برند

باب التار مع النون

تینا کو حکیم سیر محمد بن موسی در تحفة المومنین نوشته اند
 که تنباکو ظاهر اقسیمی از ماهی زهرج جلی که فلوئوس
 نامند بوده باشد جهت آنکه در ماهیت بقسم سوم آن
 شبیه دور سمیت نسبت باهی چنان است که در
 قلوبس توفیت کرده اند و برکش مانند برگ آنکه مثل
 کرب و ازان در از تر دبا اندک رطوبت چسبیده
 و ساقش زیاده بزرگ و با اندک زغب

و شمش در غلانی و بسیار رزّه مائل بسیار بی رطوبت
 ریزه تر تلخ است و تویید دیگر آنکه در زمان بقراط
 بجهت رفع و با گیا به را مقرر کرده که آورده در
 خندق اطراف شهر زد و کنند و در آن باعث کوفت
 که احدی را دبا آنز نگردد و آن گناه قبی از فلوئوس
 بوده و این اثر با تنباکو میباشد و گویند باعث دفع
 و شهرت آن در ایران و هندوستان پر تکیش که صنعتی
 از نصارا است شد که چون ارض جدید را بدست
 در دو که چنانسانه بهصد و کسر از بجزی قدیم
 باشد و از اینجا تخم در برگ آنرا به سمت ایران بند
 آورد و ابتدای شهرت و فور آن در ایران مان
 سلطنت شاه عباس ثانی در هندوستان او از
 اکبر داد اهل جهانگیر شد که سنه یک هزار و کسر از
 بجزی قدسی نبوی صلوات باشد و با فلفل عالم گیر
 شده خواص و عوام صغیر و کبیر همه مبتلا بدان گفته اند
 چه در غلیان بکشیدن و چه بخورد و چه بسوط نمود
 و در جمیع ممالک و بلدان و قریب راعت و گشتکار
 آن میشود و در همه اسواق بیع و شرا و آن میانند
 و آن در آخر سوم گرم و خشک و معطر و محففت
 و سم اقسام مایه و در آن مصلح فساد هوا و قوی طریبا
 و مانعی و محرک آن است و جهت در دندان کوفت
 در بو یعنی و خاکستر آن جهت زخم دوای بار و عن
 گلسترخ جهت جرب متفرح و خرازد و منع نزول الدم
 جراحات تازه و تخفیف قرص ذمه آزموده است
 و از جمیع ثقات شنیده شده که چون آب غلیان را
 که از کشیدن تنباکو زده شده باشد صاحبان استقفا
 نامتجاوز بسبب ادرا ربول و عفرق مغز مفید
 است و بزودی ازان نجات مییابند و گویند بار
 گزین را این آب نیز مفید است و مغزول و دماغ
 یا بس و مغزله خون و مورث سده و تحقان و بکدر
 حواس محدودین و سودا است و مصلح آن شیر
 تازه و دوشیده است و ادویه بارغ تها است چه
 معادین آن با اندک ناخوشی تجم که باشد واک کد

از آن میکنند و خوش می آید در صین تب گویند چه
 که در آب فی غلیان نزدیک بسر غلیان جمع میکرد
 اگر آنرا بر آوردند و فیتله ساخته یا فیتله آن آورده در
 تا صورتی که مزمن شده باشد بگذارد و در سه چهار
 مرتبه با صلاح می آورد و تجربه بر سیده و چون آن
 چرک را خشک نمایند و صلایه کرده یا نر سر در چشم
 کشند و رفع شبکوری مجرب است و کشیدن تنباکو را
 بسر غلیان با هموزن آن فخلشت که سندی سبها لو
 نامند برای صیق النفس و سرفه مزمن و ظلمت بصر
 از بردن رطوبت نافع و مجرب گفته اند و سوط
 ساییده برگ آن که مانند عیار نرم سوده باشد جهت
 دفع نزلات و مانعی مزمن تقطیس فرمودن آن مفید
 فرو بردن و در آن رافع قبض طبیعت است بخت تنباکو
 جهت استقفا و سرفه بار و مزمن و صیق النفس
 بار و دوشتمای طعام و رفع بین طبیعت اساک منی
 نافع صنعت آن بکیز برگ تنباکو هر قدر که خواهند
 و یک شب در آب بخیسانند پس از آب بر آورده خشک
 و بر بالای سنگ ساق نرم بپایند و خوب بندند و خوب
 بقدر نخودی بر آ استقفا و سرفه بار و صیق النفس
 از هر یک حب تانج حب برای رفع قبض و اشتها
 طعام بعد از طعام حب تنباکو دیگر که همان نفع دارد
 صنعت آن بکیز نخود خشک یا پوست یا با قلاک
 خشک مقشری قدر که خواهند یا برگ تنباکو در تره بان
 لابلای بچینه بپزند و فرش و کاف و آب بر سر آن بزنند
 آن مقدار که از روی آن برگردد و هفت بار بزنند
 پس نخودها را بر آورده خشک نمایند و نرم کوبیده با
 تنباکو سرشته خوب بندند و شربت یک حب صبیح یک
 حب شام و اگر بلغم بسیار و مبرود المزاج باشد یک حب
 وقت ظهر نیز فرو برند و از خوردن ترشی و بادامی چنان
 نمایند و روغن تنباکو که برای فالج و لقوه نافع است
 صنعت آن ورق سبز کوچک تنباکو و دو سه برگ
 ز قوم خار دار تازه با شانه های سیر در و خشک
 کرده کوفته در چهار چندان آب بچوشانند که یک سیر

با قیام نسیب صاف نموده و روغن زیتون یا روغن بادام
 آن قدر بچوشانند که آب به تخمیل رود و روغن بماند
 تقویه در جای گرمی بر بدن بالند مجرب است. عرق تنباکو
 بر آنکه فکر گرفته از متاخرین ازان عرق آن عرق نام
 است از برای فالج و لقوه و استرخای اعصاب
 و استسقا و مفاصل بارود و تخلیل ریاح معده و تسخیر
 سد های کرده و ما ساریقا و تخلیل مواد فاسده و هم فرج
 سد های آن و از برای هضم طعام و آوردن شهوت
 طعام و رفع صدمه بلغمی و رعشه و جمیع امراض بلغمی
 ماده از ریاح بارده خصوص قوی بلغمی و ریخی صفت
 آن تنباکو جز در خشک یکبار یک من تیز تر از خشک
 نباشد تر آن سه چهار یک ناخنوه معتز از هر یک پنج
 شقال دار چینی قر نقل اظفار الطیب حاشا از هر یک
 دو شقال هم را در چهار من تیز تر یک شازوز
 بچشانند پس عرق کشند و هر صبح و شام پنج شقال
 آرزای بنوشند و سوخته تنباکو جهت دفع جراحات و ذاب
 نافع و بار روغن گل سرخ جهت حرب منقرح و خزان
 و منع نزف الدم جراحات تازه و تخفیف فرج مزه
 آرزوده است و خوردن آن باریک تا بنول پور نافع
 است و کور البصم کاف عجب و سکون و اذوق برای شهت
 چهار لفظه و الف و انهم کاف عجبی و دوا لغت کهنیت
 و از ترکیب ایشان که بجای تنباکو در سر غلیان
 می کشند. صنعت آن تا که هندی اگر نم در طوبت
 دارد و بهتر و الا آب بران پاشیده که نم بردارد و سان
 سیان برگ آرزای کرده با کار و دوا خاطر آرزای زره
 ریزه کرده و با هم وزن آن اگر تنباکو بسیار تیز باشد
 یک شیره است و الا باریک وزن و یک ربع نا
 یک و نیم وزن آن شکر سرخ که هندی که با من
 در اوان چوبین دیاسکنه خوب بگویند که خرفج
 گرد و پس خرفنه کرده سر آن را بسته در بلدان
 حاره یا بسته تا یک هفت روز زمین فن نمایند و بلدان
 حاره رطبه احتیاج بر فن نیست در جای مناک بگذرانند
 تا خیزد پس استعمال نمایند هر چند تنباکو تیز تر است

و شکر سرخ صاف و غلیظ تر باشد بهتر تخمیری با برود
 بهترین تنباکو برای آن بخیله و کهنه است خصوصاً
 نوع اعلا می آن بعد از آن انواع تنباکو می هندی
 و بیگالی دیگر که متنازه و بر کما می آن صفت و تند طعم و
 راسخ و خوشبو باشد و بعضی برای خوبی طعم و راسخ
 قدر کم برای به در وقت که بیدن داخل می نمایند
 و بعضی در تنباکو با یکبار خوب نیستند قلیلس
 سنبلی الطیب که بیده مزوج میکنند و طریق استعمال
 آن بد نوع است صاحبان سلبه تا به از نقره
 یا از آهن و یا سقاس ساخته بگردی آن قدر
 کوز که چسبیده در سر غلیان میگردد از هر طرف
 چسبیده کوز که در جوت سر غلیان باشد ظرف
 خالی آن بالا در آن اخلر های آتش گذاشته و
 بعد از زمانه که حرارت در آن تاثیر نمود و شروع
 با حراق آن کرد آن زمان یکسخت تا تمام محرق
 گردد و چون تمام سوخته شد بخمد بر میانند ستون سوخته
 آن جهت ورود وزن و تقویت آن و تقویت شهت
 و خوردن آن جهت طحال که گرم شده و در خواجه اش
 گل خوردن و امثال اینها منافعی که در تنباکو ذکر
 یافت موثر و بهترین تا با سفالی است زیرا که نقره
 و آهن زود گرم میشوند و بزودی محرق میگردد و اندک
 و طعم آرزایز فاسد بسیار نند و نوع دوم آن است
 که مردم کم مایه قدر ازان را در سر غلیان گذاشته
 بر آن آتش میگردد از نند و یکسخت و این را با اصطلاح
 خود سلفه نامند طبیعت آن گرم و خشک و در سوم
 افعال و خواص آن جهت امراض رطوبی سینه و
 مانند سرفه و ضیق النفس و تخلیل ریاح و هضم طعام و
 امثال اینها نافع. المضار مضر محرورین خصوصاً حلال
 قلب حار و دوق و سل و خفقان و لوجش و امثال
 اینها را و آتش سیدن مقدار قلیل ازان که بطریق
 خوب سرفه بسته در وقت بیجان سوزانند و در وقت
 و ضیق النفس بلغمی بلع نمایند نافع چنانچه شخصی که نقل
 نموده که در شکر که ادویه حاضر نمرد و مردم بسیار را شکر

رسید قدر کوز که بدست آمد آن را خوب منهار
 ساخته با نماند بخورایند و هر یک بخورون هفت هشت
 صب بتقارین صحت یافتند اگر جهت فشریح
 کوز با مویز بنفشه بپوشند و خوب صفا ساخته استعمال
 نمایند نافع است. مرهم تنباکو از برای زخم ناموزن
 سلاح زهر دار. صنعت آن تنباکو سه جزو از هر دو
 یک جزو زنج سفید نیم جزو زنجار یک جزو موم کافوری
 سه جزو پیس بزیار گو سفند و جزو تنباکو را خشک نموده
 با اجزا کوفته بجمعه با شمع و پیس مزوج نموده استعمال
 نمایند و قیتکه همه گوشت مرده را خورده گوشت صحیح
 رسد روز بروز از اجزا تنباکو کم نمایند که زود گوشت دید
 مرهم تنباکو از برای امراض تکرره که در نسخ قبلی
 ذکر یافت نافع صنعت آن تنباکو یک جزو در دو
 برابر روغن کنجد جوش دهند تا سوخته گردد و بر آورده
 صاف کرده قدر موم شسته داخل کرده مرهم سازند
 و بکار برند همچون تنباکو جهت سوال عینق و ضیق النفس
 بعد از ده و شقال آرزای بخورند و بالای آن یک پاره
 شربت خورمی عرق کاسنی میل نمایند و اگر در
 مزاج باشد یک شقال کافی است صنعت آن
 و طریق ساختن آن این است که درق تنباکو
 کوچک خشک نموده یک سیر خوب کوفته با دو تیز آب
 چندان بچوشانند که یک سیر باقی بماند بعد از آن صاف
 نموده با دو سیر قند قیوم آورده تناول نمایند.

فصل در ذکر سرخ تیز وها
 تیز و خطای که آنرا شاه چینی گویند و آن اقوامی صنوبر
 است مائل بسرخنی و بعضی مائل بسخری که از خطای
 آورند و اقراض سیاه رنگ نیز از کاشغری آورند
 که با سم تیز و نیز مودت است میفرمایند که من جهر
 آن است که تیز و خطای عصاره برگ خالی خطای
 است که با گل که از یکی از مساوان با دو سیر مودت
 بر می آورند سرشته اقراض ساخته بهر ملک آن ملک
 بجهت اعتبار رسانیده با طرف می آورند چون باد
 زهر معدنی مختلف الاوان است لهذا تیز و نیز

مختلف الیوان میباشد آن مرکب القوی است
قابض و رادع و محلل ادرام بارده و حاره و سکن اوجاع
آن و مسکن و در سرد کردن بدن و محلل خنازیر و ادرام
صلبیه و فرجه آن جهت افراط سلطان رطوبات رحم و بیج
علل آن که از رطوبت باشد و قاطع نزف الدم و حرکات
و آشامیدن یکدیگر آن تا نیم شقال جهت اسهال
و موی قویا سیری و نفث الدم و فی الدم و ذرور
آن جهت قرص چشم و مقعده و قصب نافخ و قشرش
و مصلحش کثیر است تنزد و خطائی منتول از مرکبات فندی
صالح چلی طبیب سلطان ابراهیم قیصر روم گفته که این
تنزد و نیز دبا سه جار گیش کثیر است و صنعت آن
پوست بزین بسته ورم عود قاری خالص هشت
درم قرنفل قندخل صندل سفید طین قبری بهم سرخ
بهم سفید زرنبا و درونج عفرنی طباق سفید دندان فیل
سنبلیطی تخم خربزه از هر یک پنجم درم گل مخوم مصطکی
مردار پدنا سفید با قوت ربانی مرجان ترقوی لاجورد و کبود
زرد و مشک عنبر شمش قرص تنزد و حار که بعد از این
آید از هر یک سه درم جد و از خطائی مجرب درم افیون
خالص و درم خا و زهر خطائی معدنی پنجم درم ادویه را پنجم
کو فتنی است کوفته بجنه و صلایه کردنی را با گلاب صلایه
کرده پس بکینند بر ششم خام و در گلاب و عرف رباعین
جو شایسته صافی نموده لعاب کینه داخل کرده اجزای
آن سرشته اقراص سازند تنزدی حار تا لیت حکم عظیم
رحمة الله صنعت آن مرکبی کند زکریا زینجی مقبل
ازرق زیت کینه از هر یک بیست شقال قسط بحر صی
تلخ ایر ساز عفران مصطکی رومی قردانا بار زرد پوست
سرخ کبرک کبر سکیج مقبل ایبو و صمغ عربی حب لغار صبر
سقوطری زرد بزرگتان حلیه شیاف ماینا سلاح از هر یک ده
شقال جنید پند و از خطائی مجرب نباد شونیز سعد کونی گل
ارسی مغسول را پنج فریون قرنفل کبریت زرد و سلیمه سواد
شکله مشیح حاشا زهر حرمل قصب لزریره از هر یک بیست شقال
اشن جاوشیر مقبل ازرق از هر یک پانزده شقال برک
سداب رقی گل سرخ برک خنابک مشر برک زهره گاو زان

بر کینه شقال قویان بیست شقال اول مرتب بک سینه
و گل سرخ و برک خنابک مور در آب بسیار بچوشا
تا لیت با نذین صافی نموده در شیشه نگاهدارند پس
صمغ را آنچه حل کردن آنها ممکن باشد حل نموده اول
دباقی ادویه با سدر را بکوبند و نیزند با صمغ و زهره گاو
مخروم نموده در باون کرده از آب مطبوخ اول اندک
اندک داخل کرده تا جمیع مطبوخ بکار رود پس قرص
ساخته مهر کرده نگاهدارند تنزدی دیگر تا لیت نواب
حکیم احمد عفران باب حکم باشی که در قرصین ساخته
بود صنعت آن مرکبی صافی از زرد و نطویل قسط بحر
کندر ابر سار یونجینی جنید پند صندل کثیر اید و از خطا
مجرب زرنبا و جنینا ناکل سرخ مقبل ازرق زعفران
مصطکی رومی مشک بادیان خطائی زین کشته کوفته
بجنه بگلاب سرشته و در داده قرص نموده مهر نمایند
تنزدی حار و دیگر تا لیت رحمت و زعفران پناه
زین لبا بدین موسوی برادر نواب عفران پناه نیز
مجرب حکیم باشی صنعت آن قسط بحر صندل
سفید بادیان خطائی زرنبا و جنینا ناکل کندر مقبل ایبو
مرکبی صافی صندل سرخ گل ارسی مغسول جنید پند
از هر یک پنج مغسول زین مغسول هفت شقال
ایر سا مصطکی رومی از هر یک هشت شقال قسط
تلخ جد و از خطائی مجرب از هر یک سه شقال یونج
چینی سورنجان مصری زرد و نطویل از هر یک ده
شقال طین شاموش شش شقال زعفران چهار
شقال مشک تبخی یک شقال کوفته بجنه بگلاب
سرشته اقراص سازند تنزدی حار و دیگر تا لیت جهت
و ج مفاصل باره و داماد مفاصل حار با ادویه باره
استعمال میتوان کرد صنعت آن لبان سورنجان
مصری مرتب خوش گل خطمی اکلیل الملک از هر یک
ده شقال خولجان شیاف ماینا مناث بغدادی
ارد جو از هر یک پنج شقال پوست بیج فلاح عفران
افیون از هر یک ده شقال کوفته بجنه باب برک
خا سرشته اقراص سازند تنزدی باره از انبا

حاج حسین جراح مستعمل در اورام حاره و مسی ای قرص
سبارک نمود در افیون ذکر یافت در اقراص افیونی
تنزدی دیگر از حکیم احمد منتول از خطا برادر زاده مغربی
حکیم محمد باقر صنعت آن قسط بحر صندل سرخ بادیان
خطائی زرنبا و کثیر گل ارسی طین مغره کندر مرکبی از هر یک
پنج شقال جنینا زعفران از هر یک چهار شقال ایر سا
مصطکی سیاب کشته از هر یک هفت شقال قسط بحر
خطائی از هر یک شقال یونجینی زرد و نطویل قسط
ازرق سورنجان صندل سفید از هر یک ده شقال طین
شاموش شش شقال بگلاب سرشته اقراص سازند
قرص تنزد منتول از مرکبات حکیم صالح چلی طبیب سلطان
ابراهیم قیصر روم گفته که این قرص نافع است از
حمیات دبا و جمیع سوم و از برای تقویت اعصاب کبیر
و امراض سودا و ید و جصل سهال نفث الدم از هر یک
که باشد صنعت آن گل مخوم کبیر و نود و درم
عنبر شمش نود و شش درم مشک تبخی غالبه پنجم
مردار پدنا سفید از هر یک بیست و چهار درم عود قاری
خام هشتاد درم صندل سرخ سه صد و هشتاد و چهار درم
صندل سفید بیست و چهار درم مصطکی رومی ترکی خوب
دار چینی صبر سقوطری یونجینی بلیله زرد و سفیدی از هر یک
ارسی بلیله کابلی افنتین رومی مرجان قرمز از هر یک
شازده درم و رقی طلا هشت درم با زهر کبیر و
درم اید شمش حرق شصت چهار درم دندان فیل سوخته
سه صد و شش درم با قوت سرخ زرد با قوت زرد با قوت
کبود از هر یک سی و دو درم ادویه را پنجم کوفتنی است
کوفته بجنه و پنجم صلایه کردنی است صلایه کرده با بلی
که کینه دران خیساینده صافی نموده باشند سرشته اقراص
سازند

باب التار مع الیوان
قوت شامی شیرین آن را بطی و ترش آن را شامی
نامند و شیرین آن در اول گرم و در دوم سرد و در اول
ولین طبع مولد خون صالح و سستی و موافق سینده
در طبع باغ و در انصاف شبیه با پنجم سرشته اقراص

و ناسد پس از مسکن و مقوی پیر کرده و جهت آبله و جسد
 نافع و مسکن و سرد و سرخ الاستحاله بخلط جاف مزاج و خشک
 و ترش آن و در دم سرد در اول خشک
 قابض و مطنی حدت خون و قاع صفرا و روع و مانع از
 مواد باعضا و مواد حاره بخلق و زبان و مسکن عطش
 و شبه اشتها و غرغره آن جهت روع و تحلیل مواد
 و تقویت خلق و خشک آن جهت قرحه اسهال و اسهال
 با رزق آن ناسب مناب آن و خشک آن مفرسینه
 و عصب و طش عسل و جوارشات و طبع آن با عسل و انجیر
 جهت سموم برسام و چون دود و کدو پشت بنایت نافع
 و طبع برگ آن نیز همین اثر دارد و در طوبی بیخ آن ما
 از پیشه در غم کند و آنچه در عرض شباز روی جمع شده
 باشد ضبط نماید سهل قوی جهت در دندان تحلیل
 و لهای برگ نافع است و از صمغ توت هم همین آثار
 می آید و منصفه بلبلج پوست درخت برگ آن جهت
 دندان نافع و قاعیدن صمغ آن نیز همین اثر دارد
 و عصاره برگ آن بعد از یک دقیقه و نیم جهت گزیدن
 ریخته و هوام و مواد آن با مسکه در حمام جهت شیره مزمن
 و لهای برگ آن بار در غن زنبون جهت قرحه و سوزگی
 آتش و ضاد توت نارس آن با مسکه جهت رفع شتاق و
 شری از نموده است . رب و شراب رب و شراب
 آن می باشد نافع از برای درد گلوئی صفراوی و دیوسه
 آتشیدن غرغره بدان و مسکن صفرا و حدت خون
 صنعت آن رب توت شامی بگزین آب توت را در
 یک تنگ کرده با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید و روع
 برگ رب شاه توت منقول از مسکه حداد و زعفران را سود
 بود صنعت آن بگزین عصاره توت شامی و پالانید
 و آتش نرم آهسته جوش دهند تا به نیمه آید پس در مصل
 زمین آب با سه رطل مثلث جوش دهند تا سه
 یک بماند بعد از آن شب یمانی و مرده و عفران از هر
 یک می گویند بجهت مزاج نمایند . صنعت شراب
 توت شامی بگزین آب توت را و بجوشانند تا به نصف رسد
 پس فرود آورده یک شب بگذرانند و در آن درین

صبح آب صافی از بگزیند چنانچه در داخل نشود و با یک مس
 قند سفید بقوام آورند ترش است و واد قیه . و این رب
 و شراب قابض و مطنی حرارت خون و قاع صفرا و
 روع و مانع ریختن مواد از بخلق و زبان و غرغره آن
 روع و محلل مواد و مقوی خلق است و چون شش درم
 ریخته توت را با سه دقیقه انجیر زرد در نو و شتاق آب
 بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده بیان نامه سهیل
 قوی است از برای غلط سودا و غراب الاثر است و
 عصاره برگ توت جهت گزیدن هوام نافع . توایل
 اصطلاح است از برای ادویه یا بس که در اطعمه کنند مانند
 زیره و دارچینی و کشنیز خشک نیمه باه تودری اسپس
 فارسی است بیوفانی از دوسین و بعضی بزنجبم نامند یا
 او را برگ و رازد به ساق و شاخه های او سنج و صلب
 و با اندک خاری ریزه و نمزش در غلاف باریک لطیف
 و نمزش از عدس کوچکتر و اندک پهن و سرخ زرد
 و سفید میباشد و به تنزی و در اصفهان قدومه
 گویند و سنج او را قدومه گلگون و او غیر خبیث است
 چه خبیثه را خاکسی نامند و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که خبیث
 نبات هر دو را مشابه نموده است و هر دو در آمار
 فریب به یکدیگر اندر دو دم گرم دور اول تر محرک
 باه ششی و مسکن و جهت برودت احتشاد و سنج کردن
 رخسار و صاف نمودن بشیره و رفع مواد سوداوی
 و تصفیه صورت و معال و موی میس و مطبوخ آن در
 شیر جهت تسهیل اعضا و رنگ رخسار نافع قدرش
 تا پنجم و بدیش همین سنج است و نبات آن قابض
 و در غایت روع است . و در التودر سین از نبات
 آن مرحوم میس و مسکن و صافی کننده بشیره و صورت است
 صنعت آن تودری گلگون تودری زرد از هر یک
 یک شقال و در شیر کافور سیرن تبریز بجوشانند
 پس بهمین سنج خولجان از تخمیل و در چینی از هر یک
 یک و انگ داخل کرده نبات سفید یک دقیقه
 اضافه نموده بجوشانند نافع باد . تو یا مسرب از دود یا
 فارسی است و به یونانی منقول نامند و آن

معدنی و مصنوعی میباشد و آنچه صاحب تحفه المومنین
 حکیم میر محمد مؤمن و دیگران نیز در باب تو یا نوشته اند
 اکثرش به اصل بیناید مثل آنکه معدنی راسته گشته گفته
 اند یکی سفید شبیه به پوست تخم شتر مرغ که در چرخش
 نمک ظاهر باشد گفته که بهترین اقسام است و یکی زرد
 و یکی کبود شفاف و آن غلیظ تر از هر سه است مشهوره تو یا
 بندی و تو یا و یک و در غایت حدت است
 اما در قسم اول که سفید و زرد باشد ظاهر آن است
 که مصنوعی از دود قلع و اسریشی که بفارسی روح تو یا است
 و بندی جهت نامند باشد و سوم را از مس بجان می آورند
 و چند قسم دیگر نیز قلعی فرود آورده اند چنانچه در تحفه و غیر آن
 مذکور است و تحقیق آنست که تو یا می گویان که نامی در
 سفالک نیز و بندی کهر به و سنگ بصری می نامند
 و دوی است که در کرمان که معدن سرسبز است و وقت
 که مضعن سنگ آن بجان می آورند بدین طریق که در کوزه
 آن که در طبقه یسازند بلند و بر آن جامی آتش کرمان
 میگذرانند مثل اجاع و از خاک چسبنده که در عرف آنرا
 خاک است می نامند و بعضی عوارات بدان سرشته و خاک
 مسطور را خیسایند و خوب سرشته و در زبده از آن
 شمشها و قلمه های راست بشکل خیار شنبدر در کوزه
 آن اندک باریک طول آن مقدار یک شبر باشد
 و خشک نموده در آب نمک غوطه میدهند و باز خشک
 بینمایند و آنها را در طبقات کوره مذکور چپ و راست
 و چلیپا خوابانیده می چسبند و سنگ سرب را که ناز از
 معدن بر آورده اند میگذرانند تا در آن بر آنها چسبند
 منعقد گردد و ضلع نشود و چون بعد بر تکی یافتند که
 معتد و در آنها انعقاد یافته آن شمشها را بر می آورند
 و شمشها دیگر بدستور بجای آنها می چسبند و همچنین پس
 آن شمشهای معفود بر آن دو در آب استگلی می کشند و
 و دویهای معفود را که بشکل قلم و انبویه و سفالک است
 جدا کرده نگاه میدارند و باخراش می برند شسته شده که
 بدستور مستور است و سنگ روح تو یا نیز در زمین گذارند بجان
 آورند و غایت است بسیار دارد و نوع دیگر آن است که کوره آن را

بشکل توری سترنگ بلند بسیارند و در زیر آن جابجی
 آتش و گداز میگذرانند از پائین تا بالا سه دیوار آن
 توری سنجامی سفالین بدستور نرگور لصب سه کنگرنگ
 سرب راه در آن توری آتش قوی میگذرانند تا بخار غلیظ
 که از آن صعود میکند برینجا چسبند و منعقد گردد چنانچه
 ذکر یافت و آنچه بر باین سنجامی چسبند غلیظ و انبوه
 می باشد آنچه بطریق کرد بر حوالی کرده و دیوار آن چسبیده
 شده است و تراشیده جمع میکنند آن را توپیا سه کرد
 بنامند و پار چهاره انبوهی که مشابست بقلعه دارد و
 رنگ آن خاکسری و سدا آن مثل چینی است که بسیار
 اعلی و خالص تر و صاف آن مغشوش است اقسام
 آن را بدون غسل استعمال جایز نیست بدانکه توپیا و
 هندی مستعمل در اکثر احوال آنچه آن قدس سرور در اکثر
 مواضع ضبط فرموده اند همین است که توپیا یا خضر جارا
 و اکال و چون از کرمان به بصره برده از آنجا بند و در آن
 میریزند مشهور به بصری گشته و الا در بصره نمیشود و این
 ذکر نموده که توپیا میجری نیز میباشد و آن سنگ سفید
 شنبه سنگ ریزه میباشد و جالینوس توپیا را در اول
 سرد و در دوم خشک دانسته و معقول را بار و محقق
 ببلع لذع و شش آن لطیف تر و مستوی چشم و حافظت
 آن و مانع از بخار مواد و جهت تقویت روح با صوره و قوه
 چشم و قیض و عانه و مقعد و سرطمان متفرقه در جهت
 بینی و سایر اعضا و اندامال قروح و بار و عن گل جهت التیام
 جراحات عصب و تشنج الموبات و قطع نفث الدم و نزف
 الدم و تقویت معده مسترخیه جهت قروح ظاهره و باطنی
 شراب و مضاد اکثر امراض عین و آکل و شیان آن جهت
 حرقة البول و حمل آن جهت سیلان رحم نافع و مولد
 و سد و مصلح آن غسل و قدر شترش تا بر شقال و
 قشم هندی آن قاتل بر لبش بوزن آن شاد و نج و نصف
 آن توپال النحاس معقول و گویند در قشیشا و اقلیم یابل
 آن است و در امراض عین مستعمل غیر توپیا میباشند
 و مراد از توپیا میباشند توپیا و سنا لک است که هندی
 کبیر نامند و دستور غسل آن بطریق سوسودین سنجری

در حقایق اسرار طب که کرده آن است که گویند توپیا
 را و آب صلایه کرده و سخن بلیغ نموده پس آنرا
 در پیاله کرده آب بر آن ریزند بر هم نهند و در پیاله دیگر
 کنند و در آن زاده کرده آب آن را بگذارند تا نه نشین
 شود آب آنرا بر علقه در کرده نه نشین آنرا باز آب
 سخن کرده در پیاله کرده آب بر آن ریزند و بر هم نهند
 و در پیاله دیگر بکنند و در پیاله اول بمانند و در
 کرده پیاله دیگر در دم را بگذارند تا نه نشین شود و همین
 دستور سه مرتبه عمل نمایند پس نه نشین آن را خشک
 کرده استعمال نمایند بعضی گفته اند طریق آن است
 که توپیا را سخن بلیغ نموده در کینه کمان مثلک بلیغ
 کرده و کینه را در پیاله چینی گذاشته آب باران بر روی
 آن کرده حرکت دهند تا رفیق و لطیف آن بیرون
 آید و باقی مانده در صرد مل غلیظ و سخن آن پس آن
 آب در پیاله دیگر کرده بریزند بر آن کینه آب باران
 مرتبه دیگر آنچه اول مرتبه بعمل آورده اند و آنچه در آب
 برآمده بر روی آب اول ریزند و همه را حرکت دهند
 و در پیاله دیگر ریزند پس در دیگر در پیاله بمانند و در
 کرده و آنچه در پیاله دوم ریخته اند بگذارند تا نه نشین
 شود و آب آنرا بر علقه گرفته و نه نشین آنرا خشک
 کرده بیکار بریزند و بعضی دیگر طریق غسل آن را چنین
 مفر کرده اند که توپیا را کوفته حقیقه مخلوط با آب باران
 نموده حرکت داده آب را در پیاله دیگر ریزند و آنچه در پیاله
 اول مانده باز صلایه نمایند پس در پیاله دیگر نموده آب
 بر آن ریزند و حرکت دهند و در پیاله دیگر ریزند و در آنرا باز
 بسیارند و دیگر در کاسه چینی نمایند پس بگذارند توپیا را تا
 نه نشین شود و آب بالا ایستد آن را در کرده توپیا را
 خشک نموده بیکار بریزند طریق آتیه توپیا آن است
 که آنرا با آب ساییده قرص نموده در آتش نرم بر روی
 سفال گذارند و دیگر آتیه خشک شود و شش آن لطیف تر
 است مستوی چشم و حافظت آن معقول آن معضف
 بی لفع است دستور پروردن توپیا با آب غوره دیگر
 توپیا کرمانی کوفته حقیقه نرم بسیارند و در ظرف چینی یا شیشه

در آب غوره که خوب صاف کرده باشد بجایانند و تا نه
 روز هر روز آب غوره را تازه کنند پس از نه روز که مکرر
 با آب غوره صاف تازه بر آورده باشند بر سنگ ساق آنرا
 و آب غوره که خوب صاف و بجرم باشد با برن و نج سر کرده
 باشد با هتگی بسیارند چون خشک شود باز آب غوره
 سرد نموده اندک اندک بر آن ریخته بسیارند تا آنکه بنام
 نرم سوده شود پس در سایه خشک نمایند و در ظرف
 شیشه نگاهدارند و عند الحاجة بیکار بریزند صفت
 توپیا هندی که توپیا ای خضر است آن است که مس را
 قلمهای باریک تنگ کرده ریزه ریزه مقدار نصف باقی
 نموده و با برنج و ثلث وزن زجاج سفید و بعضی سبزه برنج
 مزج نموده و در یک سفالی کرده سردیگ را بند نموده در
 آن بگل حکمت گرفته زیر آن آتش بسیار ملایم میکنند
 تا زجاج و یاکبریت تبدیل سوخته شود چون دانستند که
 تمام سوخته شد فردمی آورند و سردیگ را کشاده آنچس
 سوخته باشد جدا کرده نگاه میدارند و تحت را باز با زجاج
 و یاکبریت ب همان وزن مزج نموده در یک می کنند
 و همان نخویسازند و همین عمل را مکرر می نمایند تا تمام
 سوخته شود پس مسهای سوخته را در آب بسیار عمل کرده
 در جوی میریزند و سه چهار روز میگذرانند تا متعفن گردد
 پس بر هم نهند و زمانه میگذرانند که در آن نه نشین
 شود آب سبز بالای آنرا گرفته در ظرف نگاه میدارند
 باز روز دیگر بر هم زده آب سبز بالای آن مای گویند
 در آب روز اول سبز بر زمین عمل میکنند و دیگر آب
 رنگین نشود پس آهار در یک مسی کرده سبزه تا تا
 گزیده پس در یک گلی چوش میدهند تا خشک و منعقد گردد
 پس در یک رافزده آورده از میان آن بر می آورند
 و اگر بر نماید در یک را سخته بر می آورند
 فضل در ذکر نسخ خوب توپیا سه هندی
 حب توپیا که جهت آتش نافع است صفت
 آن توپیا ای خضر هندی کات هندی مردار سنگ از کبیر
 بندرم بیلد رنگی سیاه بکدرم در آب لیموی کاغذی یک
 شیار و سخن بلیغ نموده خوب بندند و بر بقدر داشته

دور سایه خشک نماید شربت یک حب با شور با گوشت
 و با آب لیمو ساییده بر موضع زخم طلا نمایند. ایضا حب
 تویتا جهت آتشک صنعت آن تویتای هندی هلیله
 ازگی از هر یک سه مثقال رسکپور چهار رتی قرفل سیب
 و یک دانه فلفل و کهنی یکدانه جمیع اجزا را در آب یکصد
 و یک لیموی کاغذی ساییده جوید بندند هر چه بقدر
 بخورد شربت یک حب تا هفت روز در اگر جرات
 باشد با آب لیمو یا آب خالص ساییده نیز طلا نمایند
 و غیر آن و شیرینی هر چه خواهند بخورند حب تویتا
 به شکر دیگر جهت مرض آتشک صنعت آن نیز طلا
 یک توله پوست هلیله کابلی سه توله هر دو را در دانه
 پس منزلی یا آب لیمون کاغذی صلا به نموده بعد از آن
 جوید بندند هر چه بقدر بخورد شربت یک حب
 با آب لیمو کاغذی فرو برند و اگر زخم بزرگ باشد
 در سه ازان حب را با آب لیمو ساییده بر آن بالند
 حب دیگر تویتا سه هندی یک توله هلیله سیاه و دو
 توله حب السلاطین و دانه هر سه را با پنجاه
 عدد آب لیموی کاغذی ساییده جوید بندند هر چه
 بقدر بخورد شربت یک حب با آب لیمو بخورد
 و سوده یک حب را بر زخم طلا نمایند. و در التویتا
 جهت آتشک و جذام و قروح خبیثه نافع و در حب
 صنعت آن بگیرند یک عدد لیمو کاغذی
 و از میان بریزد یک سنج تویتای هندی را بسوزانند
 آن مقدار که خاکستر گردد و بر یک حصه آن با شکر یکصد
 تا نام آب آن کیده شود پس حصه دوم را نیز بکنند
 و بالای آن یک پیاز شور با از هر گوشته یکا شود اگر گوشت
 موجود باشد و یا بخورند مانند بعضی بنود ماش یعنی مونگ
 را با پنجاه عدد هند تا خوب لطج یا برود و مرا شود و صاف
 نموده با آنک نمک و پیاز بکهار داده بکرم یا شکر
 و سنی بکهار در ماش ذکر خواهد یافت انشاء الله
 ناله پس قه آورده یعنی را بشدت در طبوبات
 غلیظه لزجه زرد رنگ و فح نماید اسهال نیز کند همان
 نوع اخلاط و ماده روز همچنین عمل آورد انشاء الله تعالی

شفا حاصل میگردد و هر نوع علت که باشد
فصل در بیان فو در اینکه اصل و عمود آنها تویتا است
 فو در را غیر قروح چشم و باد و اسهال و اسهال و اسهال و اسهال
 صنعت آن تویتا که کرمانی مسئول شیخ محرق مسئول
 نبات سفید از هر یک پنج گرم از زردت سفید بریزد
 شیان مائینا از هر یک درمی نیکو سخی نموده استعمال
 نمایند و در نسخه دیگر این فو در را از زردت شیان مائینا
 داخل نیست. فو در یک دانه و در حب را سوده دارد
 روشنی چشم بفرزاید و پیران را موافق باشد صنعت
 آن تویتای کرمانی سه درم هلیله زرد و صبر زرد و
 فلفل زرد و جوید از هر یک پنج گرم فلفل سیاه و دو درم
 کوفته بچینه چون سرد بکار برند. فو در یک نافع است
 از جهت درد چشم کینه و سحرخی و آب رفتن از چشم را
 صنعت آن تویتای مسئول نشاسته سفید آب فلسی
 سادی کوفته بچینه فو در نمایند. و شیان فائیکه اصل
 و عمود در آنها تویتا است در حرف الشین ذکر خواهد
 یافت انشاء الله تعالی

فصل در بیان مرهم تویتای
 مرهم تویتا که جهت جراحت قضیب سوده مند باشد
 صنعت آن تویتا مینت درم صلا به کرده با موم
 زرد غیر مستعمل بوزن آن در روغن گل سرخ یکصد
 درم در هم که گداخته مخلوط کرده در هاون برشته بالند تا
 یکسان شود و استعمال نمایند و در نسخه دیگر روغن گل
 و موم زرد از هر یک پنجاه درم است. مرهم دیگر که
 قضیب را به نهایت سفید است فو در و با صلاح عمل آورد
 صنعت آن تویتای کرمانی پوست تخم مرغ منکلس
 کاغذ سوخته از هر یک یک جز و مودار سنگ یک جز و
 دیم از زردت سفید دم الاخوین از هر یک دو جز
 کوفته بچینه با موم بروغن گل گداخته بدستور مرهم
 سازند. و در نسخه دیگر زنج سوخته یک جز و داخل است
 مرهم دیگر که جراحت قضیب را در دور روز با صلاح آورد
 صنعت آن قه تویتای هندی زردی سبز از هر یک یک جز و

قنه را در هاون چوبی با آب گرم نرم سازند و از پارچه پان
 صاف کنند و قدری سیاه را با آب و هان کشته تویتا
 را در سفال آب نذیره بریان کرده با سارا و دره نرم
 بکوبند و از حریر بچینه موم سفید غیر مستعمل در روغن گل
 سرخ بار و روغن کبک گداخته ادویه را با آن داخل کرده
 در هاون برشته بالند تا یکسان شود پس اول مرتبه
 محل زخم را با آب نیکو که در آن برگ خا و جند چو شیا
 باشند بنوشند تا این مرهم را دقتی بگذارند که مراد
 بضعیف قروح باشد. مرهم تویتا به نسخه حکیم لطیف
 صنعت آن تویتا مرکی صافی را بچینه علك البکم از هر
 از هر یک هفت درم زفت رومی چهار درم
 موم شانزده درم روغن زیتون یک صد پنجاه
 درم موم و زفت را در روغن بگذارند و صمغ
 راحل کرده داخل نمایند که یکسان و مرهم شود و در
 طرف چینی نگاه دارند و بکار برند. مرهم تویتا که
 جمیع قروح اعضای عصبانی خصوص قروح رطبه
 قضیب و اینشین و عجان و سبها مقده را نهایت
 سفید است. صنعت آن تویتای کرمانی مسئول
 صبر سقوطی از زردت سفید کندر شادنج مسئول
 پوست درخت غوب سوخته شب یانی زنج محرق
 مازوی سبز گلزار فارسی اقیاله اجزا ستادی کوفته
 زنجار نیم جز و قلع رمان حامض دو جز و مجموع
 را در روغن گل سرخ مرهم سازند مرهم تویتا به
 دیگر همین صنعت دارد. صنعت آن تویتا به
 کرمانی مسئول مازوی سبز از هر یک دو درم زنج محرق
 از زردت سفید قنه از هر یک یک درم موم را در روغن
 گل سرخ گداخته ادویه را با آن مزوج کرده مرهم سازند
 مرهم دیگر مسئول از مجربات حکیم مهدی که جهت
 کپه ارمنی که نهایت با درج شدید باشد. صنعت
 آن تویتای هندی را با پیله کرده بر سرشته بر زخم
 گذارند و بعد از آنکه دیگر مرهم بر زخم بچسبند قدری روغن
 کشمش بر زخم بچکانند تا خوب پیسود. مرهم دیگر
 سرخ الاثر و در حب جهت آتشک و قروح خبیثه

صنعت آن تو با و اخضر هندی یک ماشه کات هند
 سفید مغز تخم بیدار کشته و فاسد نشده باشد از هر یک
 یک تول تو تیا دکات راسا بیده و با مغز بیدار تخم
 ساعت خوب حل نمایند و عند الحاجة بر زخم مالند
 انشاء الله تعالی در دوسه دفعه صحت حاصل میگردد
 و دستور مالدین آن آنست که زخم را از چرک و زخم
 در طبیعت خوب و خشک نمایند که مطلق در آن طبیعت
 مانند در هم را بر دوی در آن مالند بخوبی که تمام جوف و
 اطراف آن از آن گرفته و کینه بچ جای میان آن و غصه صبح
 خالی نماید و سه ساعت به نشیند و حرکت نکند پس
 حرکت نمایند و راه روند مانع نیست و تا زخم در زیر هم
 باقی است مرهم در آن چسبیده میباشد و بی جان
 شدن خود بخود جدا می گردد و احتیاج مرتبه دیگر نمیشد
 الا تا در تو بال سوب از انفال فارسی است آن
 چیرست که از مس و آهن تفته در چین کوفتن
 آن ریزد و از مطلق آن مراد تو بال مس است بهترین
 آن مائل بسیار می و سرفی و براق و رفیق است که قوی
 نامند در سوم گرم و خشک و لطیف و جالی و جمت
 جرت و حله و سبل و قلع بیاض و منع زیاده شدن
 قروح خبیثه و التیام قروح چشم و شونت اجنان و
 بردن گوشت زیاده صلب جراحات و آشامیدن
 مغسول آن با علق البطم یا آرد گندم یا صمغ عربی
 سهل مقوی بلغم و جمت استقا و اخراج ما اصف
 نافع و زیاده آن باعث حج و قروح امعا است و
 ناشتا آنرا استعمال نباید نمود و در صمغ و مرهم آب
 مغسول آن در نهایت لطافت و حدت میباشد و تو
 بال المدید در چهارم خشک و عابس اسهال خون
 و مانع خفقان و ذرب و صنعت باه و در سائر خواص
 قریب تو بال نحاس است و چون در لثه بسته و در جگه
 تمناک خصوصاً لثت همانیک هفته بگذارد زخم آن
 میشود آن بیست بردن جرب مین و جلا و جرت
 آن و بار بچ آن نوشاد و دفع جمت ساسن و سبل
 آزموده است و با سرکه و غسل محلل او رام است

باب التار مع الیاء المتناة التختا نسه
 تیزاب فاروقی که اگر کار دوسه در آن اندازند
 فولادش گداخته شود و دست به انداز صنعت
 آن بگردد شوره قلمی دوباره و بوزن آن زنج
 سفید و زنج و زن شوره نوشاد و پیکانی و این جمله
 را با هم صلا کرده و فرغ و این حق تصدیق کنند تا
 بچکد و باید که از طلوع صبح تا بوقت زوال آتش معتدل
 دهند در یکس قمع سرخ شود و پس از آن بپن
 دوی پیدا کند و سرخ شود و بگذارد که آن دوی سفید
 شود و چون سرد شود فرود آید و حکیم میر محمد حسن گفته
 که تیزاب فاروقی مستعمل مضایبان است و جدا
 کننده طلا از نقره است که با هم مخلوط باشند چون
 گداخته در آن ریزند باید که سه چندان مغشوش باشد
 و در زجاج مطین باشد ملایم بچشانند پس قطعه مس
 در آن اندازند و نقره از طلا جدا شده بر بالا آمده پس
 ملحق میگردد و طلا خالص به نشین میشود و در امور تجارت
 جمت بردن گوشت زیاده و بین و برص و عکده
 جرب غیر متفرج و دفع آثار چلده مستعمل است و در
 بعضی اعمال گویا موثر دانسته اند صنعت آن
 زنج ساه و در جز او را با دوزخ و شوره بسیار صاف
 نموده قلمی بترغ مطین و این حق تقطیر کرده و یاد در دیک
 رنگ خاکستر با قروح غیر مطین عمل آورند و گویند چون
 در قروح زینت ریخته ازین آب به قدر ثلث قروح
 اضافه نمایند و تقطیر کنند زینت را مخلص بسیار و
 تین بفارسی ابجیر نامند بیهی و بستانی می بار شد
 و هر یک آن زوداوه و بری آن عجز جزو برک
 و بارش که چکتر دور تنکابن ابوالجیر نامند با بمت
 و بسیار گرم و تند و محلل قومی و همانا آن در دفع
 خال و تاملیل نافع و سیر آن در افعال قویتر از سیر
 بستانی است و تازه بستانی در اول گرم و در دوم
 سرد می و کثیر الفضا ترازا سار میو با است سرخ و کثیف
 و سکن حرارت و خشکی و معرق و ملین طبع و سهل
 برفق و کاسر قوت غضبی و مبرودل و ستم بین

خصوصاً چون چهل صلیح با قدر می انیسون تا اول
 نماید در سیمین عدیل ندارد و منقح سده و مقوی جگر
 و دفع سده و رم طحال و بولاسیر و عسل بول و بهر حال
 کرده و خفقان و ربل و وسال و در دینه و خشونت
 قصیه ریه با کز و کان خوردن جمت اما ان زخم سوم
 قتال و با سداب ناسب نایب تریاق و با بادام و پسته
 مصلح برینا و زیاده کننده عقل و جوهر و مانع و تازه و
 خشک آن با مغز قرحم و یکدنگ و نیم پوره ارسی
 سهل قومی اغلاط غلیظه خشک آن و در رم گرم و در
 اول تر و در مبع مراتب مذکوره ضعیف تر از تازه و
 معشش و تقیل و ملین و دفع مواد عفنه بطرف ساه با جلا
 لهذا اکثر آن مولد قمل است با مغز گردگان جمت و
 قوی و صاحبان پوست طبع و تقطیر مجاری غذا و سیر
 بدن و کزیدن عقرب و دفع سورت ریح موثر است
 و همانا آن با آرد گندم و جو منقح و محلل و رم جاکوش
 و طلا با پوست انار جمت و اسن با زنج جمت و فرغ
 ساق و با خردل جمت خارش گوش و دوزخ و با پوره
 ارمنی جمت بقی و امثال آن و آب مطبوخ آن با
 جلیه جمت سینه و ریه و با سداب و انیسون جمت ریح و
 سرد مانع و سوخته آن در سفید کردن دندان عدیل
 و مقوی لثه و قاطع نرف الدم و با موم روغن جمت
 شقاق که از سر با هم رسیده باشد و حقه آن با سداب
 جمت منقش سفید است و ابجیر نارس ملین و جابوب
 و با زبانیقه و صناد بخته آن جمت خازیر و تقطیر عصب
 و با سرکه و نمک جمت قروح رطبه و با عسل جمت
 کزیدن سنگ یوانه و با گز جمت کزیدن بن عرس و
 طلای آن با برگ شمشاد جمت اخراج استخوان شکسته
 ریزه شده موثر و شیر سفید قومی و خطرناک و بنجر
 کننده کل ذائب و آب کننده کل بنجر است و التمال
 آن جمت نرول آب حمل آن با زرده تخم مرغ و موم
 در جین و منقح رحم و مخزج جنین و همانا آن با جلیه جمت
 نقرس بار و با آرد و جو جالی جرب شقرح و قویا و کفک
 و بهق و طلای آن جمت کزیدن هوام سنگ یوانه

و ستون آن هست و دندان متاثر در آن با پسته
 هست قطع نایل سفید و برگ تازه آن هست که درین
 سکه روانه و جهت التیام جراحت و خشک آن با سرکه
 هست نقشه جلد طلائی آن با آب هست ریختن سوسه
 و طبع آن هست استخوان کوفت یافته نافع و سایر اجزا
 آنرا فی الجمله نفعی در صرع و جنون و سوساس است فشر
 قوی تر است چون انجیر را در سرکه روزه بخسارند بر در
 پنج عدد آنرا با سرکه آن بنوشند بپخته را کو بیده ضما
 نمایند جهت تحلیل سینه و جرب دانسته اند چون با سوسه
 آن منور گردگان کو بیده روزه بهیست مشتقال آن
 بخوردند بالخاصه اطلاق نمایند و جرب است و ضمیر
 بکرم ضعیف و مصلحتش گردگان و صعتر و اینسون
 مصلح این تازه سلکین و شربت ترنج در بیان برش
 در ادویه شش مغز پلخوزه و قدر شربش از خشک
 آن ناسی مشتقال و از تازه آن تا یک رطل

فصل در بیان شرب شراب تین
 شراب تین می گویند الفند و سخن بدن و ملین طبع است
 و موجب مان از ضرر سموم و ابلط از طبع است صنعت
 آن بگزیند انجیر زرد و صدف خشک و یک من آنرا نیکو شده
 و پنج من آب صافی یک شب خیسانده روز دیگر
 بخوشانند تا آب بنصف رسد فرود آورده پالایند
 و یک رطل و نیم عسل سفید داخل کرده بقوام آورند
 شرقی تا سه اوقیه و شراب تین مقوه که سید معمل در دین
 از برای تقویت باه ذکر کرده صنعت آن انجیر زرد
 خشک خربزه و تخم حلیه سه درم اول مرتبه انجیر را بشویند
 در آن مقدار آب که چهار انگشت از روگه بر گردد
 بپسارند و اگر زمستان باشد سه چهار روز و اگر تابستان
 باشد یک شب از روز دیگر و اگر بیج و خرفین باشد دو روز
 یک شب در جای گرم بگذرانند تا آب بقیه انجیر را بشویند
 پس آنرا چوبی با حلیه داده پالایند و آب بطیخ صافی
 نموده را در دیگ شیشه کنند هموزن آن عسل سفید خربزه
 مصلحی داخل نمایند پس بگزیند تخم هیون که تودری گلگون
 دودری را در آن بگذرانند و هم بخیل سه درم دار میخی بیاسه

باغی خوب بود اندک سیل با از هر یک یک درم هر دو کو فیه در
 کبسه کتان کشاوی کرده چنانکه ناست کبسه عالی باشد و سر
 آنرا محکم بسته در یک انگشت در چو شانه در هر کس هر دو
 بالند و بشارند تا صره از دارد خارج شود و شراب
 بقوام آید پس فرود آورده سر کرده نگاهدارند
 شراب تین مقوه مسطور در حادی صیفین الیاس
 نافع از برای ربو و سعال مزمن و وجع ظهر و کلیه باره
 صنعت آن بگزیند انجیر سفید خشک کرده یک من در
 بیخمن آب صافی بخوشانند تا به نصف رسد پس از
 آتش فرود آورده بالند و پالایند پس در هر رطل
 از آن طبع نیکو رطل عسل سفید خربزه مصلحی داخل
 نمایند و بگزیند دار میخی سیلانی قرفل خولجان از هر یک
 یک درم زعفران نیم درم سوسای زعفران باقی اوقیه
 را نیکو فیه در کبسه کتان کشاوی کرده سر آنرا محکم بسته در
 اندازند و بپزند و لویه لویه کبسه را بالند و پستارن
 بقوام آید پس از آتش فرود آورده زعفران را
 بگلایند سوده در آن داخل نمایند و چون قدری
 سرد شود صره را نیکو بالیده بشارند و در کتند و شراب
 را در نزلت صیفی یا زجاجی نگاهدارند در نسته سفاسی
 انجیر درمن و سبیل الطیب نیز داخل است و شراب
 تین دیگر که ربو و سعال و ضعف کرده مانع باشد
 و با و اوقیه دهد و سینده و طبع را نرم کند صنعت آن
 انجیر سفید رسیده سوز طایفه بیدانه از هر یک در رطل
 تریچین صد درم در دو من آب جوش دهند پالایند
 با دو رطل عسل صاف یا فایند بخوبی بقوام آورند و سر
 ده درم شراب تین دیگر که طبع را نرم گرداند و قوی را
 نافع بود در یخ را در کند و پیران را موافق باشد
 صنعت آن بگزیند انجیر زرد و فرفر خشک کرده یک من
 و بشویند و در چهار من آب بپزند تا به نصف رسد
 فرود آورده بالند و پالایند و فایند نیم من در بیان
 داخل کنند و بخوشانند و در صین جوش صره که در آن کبسه
 و خولجان کوفته از هر یک یک درم باشد در آن اغازند
 لویه کبسه را بالند و چون بقوام آید فرود آورده سر کرده

در ظرف صیفی نگاهدارند شربت و ادویه شراب تین
 بنسخه الجبای هند مستقول از تریچه ما هر جهت سرد کرد و در
 کرده و شانه در هم دیگر و محقق درم سپهر و عرفی النسا
 و نشت الیم و ربو و فواق و حفقان قرقط المعاد و تین
 و اثره و گردین هوام و مفاصل سفید صنعت آن انجیر
 زرد و پسته خشک کرده در زیاده از هر یک یکصد نخا مشتقال
 در آب جوشانند پس بخوشانند تا به نشت رسد پس صافی
 نموده شیره برگ گل سرخ تازه صدف مشتقال قدر سفید
 ششصد مشتقال داخل کرده بخوشانند تا بقوام آید
 یکصد نخا مشتقال ربو صیفی سوده که اول بگلایند
 تر کرده باشد با پانزده مشتقال روغن گاو چرب نموده
 داخل کنند و از ده مشتقال تا هیست مشتقال استعمال
 نمایند لویه تین مستقول از بیاض قرابادین بسط
 میرزا محمد باقر حکیم باشی که در آنجا مجرب است خود را ذکر
 کرده اند سه سال صفا کنند و صدف خشک را نافع باشد
 صنعت آن انجیر زرد و دانه گاو زبان سه درم در
 سپستان از هر یک دانه گل بنفشه نیم درم جوشاننده
 پالایند فلوس خیار شرب شتر درم تریچین خراسانی پانزده
 درم در آن حل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین
 داخل نموده بشویند و فرمایند که صواب آن است که این
 دو در مطبوعات نیکو شود و با سم مطیخ تین سسل باشد
 ماو الیتین تلکی نفس در بویه سرفه بلغمی را سوده در چون
 چهار اوقیه آنرا با یک درم روغن بادام شیرین بخورند
 صنعت آن انجیر زرد و دانه موز طایفه سنی از تین
 یازده دانه عناب سپستان از هر یک سی از پسیا و شان
 سه درم اصل السوس خراشیده نیکو فیه هفت درم تخم
 خطمی تخم خازی از هر یک دو درم جمله را دو در رطل
 آب جوشانند تا به یک رطل رسد بالند و صافی نمایند
 بکار برند و محلول تین یعنی پروده انجیر در سرکه نافع از
 برای تحلیل صلابت سینه صنعت آن بگزیند انجیر زرد
 خشک و پاک بشویند و بخیل که رطوبت در جرم آن اثر
 نکند پس با چوب رطوبت آن را نشت نموده خشک کرده
 در سرکه انگوری تند بپزند که چهار انگشت سرکه بر پا را

آن باشد و بگذارد تا برسد هر صبح ناشتا یک دانه با پنجه
 آن را با قدری ازان سرکه مطول بخورد و با پنجه نرسد
 خام حلال نیز این فعل دارد مطبوخ تین لی جهت
 جدوری و دفع مواد بلغمیه صنعت آن اینچیز زرد
 سه عدد تاج عدد عدس مفسر صنعت شقال لک
 اخام کثیر از هر یک سه شقال راز یا نه دو شقال
 یک رطل و نیم آب با تیش ملائم طبع نماید تا بصف
 رسد مالیده صاف نموده قلیله زعفران در آن
 حل کرده نیکوم یا سرد بیکر فیه یا برود فیه بخورد و جهت
 اطفال مقدار آنهارا کمتر اند نمایند مطبوخ تین بزرگی
 ازان اقوی صنعت آن اینچیز زرد خشک نخود و نخود
 خام عدس مفسر زردک خام یا پوست تازه و اگر نباشد
 خشک آن ماش هندی از هر یک هفت شقال گل
 بنگوف خام از هر یک دو شقال کثیر برگ گل شقایق
 از هر یک یک شقال در یک نیم رطل آب جوشد هندی نیمه
 رسد مالیده صاف کرده سرد نموده بیکر فیه یا بخت
 دور نشود و بیکر گل نیلوفر کثیر و گل شقایق داخل نازد و اگر این
 بطریق دفع بخورد نیز خوب است تیوانج پوست
 است شبیه به پوست درخت چای که گویند پوست درخت
 لسان العصاره فی بلاد خطا است ظاهر طالیستری باشد
 و آخردوم گرم و خشک قابض بسیار تلخ و سفوف
 آن با دفع ماست چکیده و رولوب قابضه جهت سما
 مزین بار و بوی شیر قطع خون یا اسیر یا نیلوفر نیز جهت
 اسهال بوی اسیر ضاوش با سرکه جهت سرد سردا و رام
 رخ و ستون آن جهت درد دندان تقویت لثه و نزله
 رطوبی و جگر آن جهت دفع مباد و طاعون عیب الاقره و سوز
 جهت بوی اسیر و شقایق مقعده و درد آن و درد رحم و
 فرجه آن جهت قطع سیلان رحم و حیض مفید است نیم
 شقال آن با یک شقال نیلوفر و حبس اسهال جرب
 است قدر شربش تا یک شقال و مفرج و برین
 معطش و موش التهاب شاد و مصلحش کثیر و رولوب قوی
 است و اینچیز تین نیز طالیستری است و تیوانج هندی
 سندی کاکور نامند گویند آن پوست درخت لسان العصاره

است که در هندوستان درخت آنرا که بضم کاف
 و کسر ساء و فتح یای ثناته تخمیه و با پوست آنرا که با
 چهل زیر که چهل بلسان ایشان پوست درخت
 را گویند در خواص قریب است به تیوانج خطائی که
 قشری است شبیه به پوست چنار و طبیعت آن را
 سرد و خشک گفته اند در دوم یا سوم جهت بوی اسیر
 نافع و جرب و فتنه در شش چهار شقال و طریقه استعمال
 آن چنان است که هفت شقال آنرا نرم صلایه کرده
 بار و عن بادام شیرین سرشته حب سازند و پنجه در آن
 چهار اسیل نمایند و در اول بکشتال و در دوم یک شقال
 روز سوم یک شقال دو دانگ و همچنین روز یکم دانگ
 بپزند که با پنجه در تمام خورده شود و در روز یکم نیمه
 وقت ظهر جلاد و باز روزه تخم مرغ روز پنجم مسکه تازه گاو
 با جلاد پنجه در آن قطع بوی اسیر نماید و موجب است جهت
 رعاف آنکه ازان سوده در بینی نفوخ نمایند آنکه
 با گلکاب صندل و کافور سرشته بر پیشانی طلا نمایند
 نفثت الدم یک شقال ازان با شل آن لجنه اس
 میل نمایند و جهت منع سیلان خون جرحه نرم سوده
 پاشند و جهت حبس اسهال موسی با شیره تخم خرفه بریان
 نیم شقال آنرا پاشانند و مفرسفل و مصلحش نیز قلفونا
 در روغن بادام است چهارش تیوانج جهت اسهال
 موسی دیوا اسیر و زنت الدم از عصبه یک باشد سفید
 صنعت آن تیوانج خطائی سه شقال پوست پنخ
 انجار که با سوه طابشمر و اریدنا سفته صلایه کرده
 از هر یک یک شقال گل مخوم دم الاخرین کثیر از هر
 نیم شقال اودی کوفته بخته با شین مجموع اودی شربت
 شیب و به شیرین با شربت حب لاس یا انجار برشته
 بود آنکه بفرام آورند اگر مزاج حرارت بسیار باشد
 با شرب سیب به ترش شنبلیله شقال با شیره تخم
 خرفه و شش خشک و ب تیوانج جهت امراض مذکوره
 نافع است صنعت آن تیوانج خطائی پوست پنخ
 از هر یک یک شقال مراد برینا سفته بسدر مرق مرجان
 قرمزی که با تمش دم الاخرین کثیر لطین مخوم طین غن

فادز هر معد از هر یک نیم شقال انجار را بر سنگ
 ساق نرم سوده سازد و ب کوفته بخته باب برگ
 بازنگ سرشته خوب سازد و اگر خواهند بطریق
 سفوف نکا بداند شربت یک شقال آب خالص
 یا اینچیز مناسب باشد فرد بر بند سفوف تیوانج جهت
 اسهال بوی اسیر نافع صنعت آن تیوانج خطائی کبیر
 کثیر ایندرم گل نیلوفر در دم کوفته بخته سفوف نیز جمله
 سه شربت است مرهم تیوانج جرحه با قصب و قصب
 و فتح راناف است صنعت آن تیوانج خطائی پوست لیلی
 زردیخ مرق تو تپای کرمانی شیر خشک خراسانی خراسانی
 از هر یک یک شقال مراد برنگ شقال بازوی سبز جود
 سفیداب قلعی نیم شقال صبر ستوری طلق مخلوط جان
 سفید از هر یک سه شقال فیون نیم شقال صابون
 عراقی قدر موم زرد و غیر مفسول روغن گل سرخ روغن
 شیخ صنمان از هر یک بقدر کفایت موم صابون در
 روغن بگذارد و سازد و ب کوفته بخته خوب آن شربت
 و مرهم ساخته استعمال نمایند

کتاب التار المشله
 باب التار مع العین الممله
 تعلب بفارسی رو باه نامند و آن حیوان معروف
 است و پوست آن در گرمی قریب سموم جهت برزخ
 در مطوین و لطلول طبع زنده و مذلولج آن بخت ورد
 مفاصل و طبع زنده آن قوی تر است خصوصاً که
 زیتون جوشاننده باشند و جهت تعقد و صلابت
 مفاصل نافع و باعث سرعت راه رفتن المفاصل و رفع
 اعیاد و آشامیدن یک شقال از شش آنکه خشک
 کرده باشند آب و عسل جهت بود و سرد و طلاهی آن
 با پوست سوسنة تخم مرغ جهت دوار اشکاب مجز
 و پیه آن جهت درد گوش و بار و عن تیوانج اشال آن
 جهت نفوس و دورهای بارده و سقوط زهره آن با موم
 وزن آن کرفس در برده روز یکبار جهت ابتدای
 جلد و زیاده نشدن آن نجایست مؤثر و گوشت آن
 جهت مبرودین و فرج حاره صاحبان استقامت

و خاکستر پوست آن جهت سوزنی آتش زود می فروزد
 حاره و تند بین دست و پا به پیه آن مانع مضرت سرما
 و نگاه داشتن دندان آنرا جهت منع زیاد کردن سنگ
 جرب و آنته نزد مالیدن پیه آن بر جوبه و نصب
 کردن آن در موضع اذخانه سبب اجتماع کبک آن
 است آنگاه طبع غلبه شستن در آن نافع است از برای
 وج مسافله و تعهد و صلاحت آنها و باعث سرعت
 راه رفتن اطفال است در رفع اعیان میکند صفت
 آن بگیند غلب زنده یا نریج زنده آن اقوی است
 در آب خالص و زیت بچوشانند و طبع آن در زیت
 اقوی است که زنده آنرا گرفته دست و پای آنرا حاکم
 است در آب یا در زیت انداخته بپزند تا ملامت شود و در وقت
 کرده در حالتیکه نگریم باشد غلیظ در آن نشینند تا ملامت شود
 بجز غلب جهت فالج و استرخا و تمدد و بیستی استلانی نافع
 صفت آن بگیند غلب را در همان قسم زنده دست
 و پاسته در آب است یا در روغن کنجد طبع دهنده و در بین
 طبع نظرت را بپوشند تا بخار و قوت آن بیرون رود
 و چون خوب طبع یافت و ملامت شود مریض را در چای پای
 که پاهای آن از زمین بلند باشد و سطح آنرا از جزیران
 یافته باشد بطرف علت بخوابانند و لانی بران بپوشانند
 که میزان بر نفس کشیدن برین باشد پس بگیند همان
 سرفه خفیه - تر بچای پای بوده اطراف چای پای را رسیده
 کنند که بخار اصل بیرون نرود و هوا هم نرسد پس سرفه
 را از آنکه نوبت باز کنند تا بخار آن بقدر مطلوب بیدان
 برین سرفه عرق کنند تا تمام بخار گرفته شود و مریض
 در مریض همان قسم خوابیده باشد اگر برهنه باشد بهتر
 و صبر کنند تا عرق بر بدن او خشک شود پس لباس
 گرم کرده بپوشند و بر آید و اگر لحام از عرق ترشد با
 لحام دیگر را گرم نموده از بالای آن پوشند و لحام
 تر شده را از زیر با هتگی که جوان سرد بر آوردند بپزند
 نیز پارچه گرم نموده خشک میتوان نمود و اگر از یک
 دفعه کفایت نشود مکرر نمایند -

باب التار مع الوداد

توهم بقاری سیر بندگی اسن گویند و بری آن است و
 یون است و بستانی آن دو قسم میباشد یکی بسیار زده
 و یکی منحصر بکبرانه و بقدر نیاز کویچه و آن کمتر است
 و جمالی آنرا بقاریه موسیر نامند و بر گش عریضتر
 از بزرگ زگس و گلشن نقش و بخش یک عدد و
 بله دندان و بزرگ مقدار در بوی مانند بستانی و
 بهتر از همه بیستانه مشهور بر دندان است در آن زخم
 گرم و خشک با رطوبت فضلیه و محلل و در یول
 و حیض و عرق و منفتح و جالی و با زب و محض طوبات
 معده و مفاصل و حرارت آن شبیه بجمارت عجزی
 و ملطفت در قین کننده خون و با قوت تریا قیسه و
 خوردن یا مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال
 حا قظ صحت در باغ مضرت آبهای مختلف هوای
 و بانی و تعفن آن است و جهت گزیدن بوم و یک
 دیوانه و تصفیه خلق و صوت و قطع اخلاط غلیظه و
 قوی بجز زخمی و نسیان در بوی و سپرز در یاج نیکگاه و در
 سردین محرک باه و مولد منی در محرومین محض
 آن و محض و جهت پنهانی کته و قروح شش درد
 معده و مفاصل در رفع گرم شکم در زود حل ماند و در رفع
 تشنگی که از بلغم و از سده ماسار لیا باشد و تقطیر البول و
 نیلونی رنگ خار و تلطیف غذای غلیظه و جهت
 ضیق النفس و فالج و رعشه و تحلیل او را مخصصه
 کرده و با شراب جهت سم افنی و دوام آن باعث
 ستود موسوی سفید و دیانیدن موسیاه و با انجیر و
 سداب و با منقذ گان قوی تر از فاذر و در مریض
 آن بار زده و برگ صنوبر جهت تقویت دندان و با شیر
 گو سفند بعد از آن بار و روغن تازه و بعد از آنکه با سل
 سرشته باشد در تحریک باه میجدل و اکثر آن عدم
 مراعات مزاج و سن و فصل حرق خون و تصرف
 و زمان حائله و شیرده و صاحبان زحیر و خنازیر
 و مولد صفرا و سه بسیار تند و مضعت با صره و
 بیج امراض ناپید منجر و مفر شش و مصلح آن است
 بچتن آن در آب با قلیله نمک امانه نمودن

روغن بادام در روغن کره و اسنمال کشیده و بچین
 انار ترش و شیرین امثال آن و نشستن در طبع بزرگ ساق
 آن جهت صیاس حیض و اخراج مینه و طلاهی آن حاصل
 جهت شور بینه و قویا و قروح رطبه سر نخال آن و بهق
 و حرب منقوح و با برگ انجیر سیاه و زیره جهت گزیدن
 ابن عرس و با جند و روغن زیتون جهت جذب سم حفر
 و با سرکه جهت تحلیل رطوبات غلیظه و درم اعصاب و ضمنا
 پخته آن با شیر جهت کشیدن و مل و تصفیه مرق آن
 با عسل جهت ازال رنگ خون منجر و در تحت بک تمام
 و بار و روغن آن جهت دار الشلب و روغن کبران
 مکرر چوشانیده باشد جهت جمود خون در اطراف برن
 و شفا قیلا از برودت باشد و جهت مفاصل و قویج
 بلغمی و سح شرباد و نافع و غرغره با سرکه ترشی
 جهت اخراج زلوی که در حلق مانده باشد و جهت بوج
 سفید و مضمضه طبع آن با کندر جهت مومندان بار بینه
 و در لیش پای و عسل و سپر صحرائی و طلاهی آن با زشاد
 جهت برض و بهق و بیازفت جهت داخل و خشونت باغن
 و کچی آن و طبع آن کشته قمل است - تریاق النوم
 در احادیث دارد است که این تریاق معرفت است
 بر دای شافیه این تریاقی است که حضرت جبرئیل عم
 از برای حضرت موسی علیه السلام آورده در حالتی که فرعون
 صیافت آن حضرت علیه السلام و قوم او شان
 کرده بود و در جمیع طماها سم داخل کرده موسی علیه السلام
 بقوم خود پیش از خوردن طعام بجهت یک بقدر سر سوزنی
 ازین تریاق خورانیده از آن طماها سم سموم منقشر
 نشدند و این تریاق نافع است از برای سرفه کته
 و تازه و لقوه کته و تازه و قویج کته و تازه و از برای
 و سیه و کوز و روح شوک و در چشم درج سیل و از برای
 شمر شلب از برای درد پای منکر از بلغم خام و از
 برای صفت معده و از برای ام العبدیان از برای
 قرع زمان آبتن در خواب علی که شروع به بقیع کرده
 باشد و زرد آن بلغم که علت استقا از آن طوف میشود و از
 برای گزیدن جانوران سمی که بر بدن مار و عقرب و زهره

جمع سموم و اعظم و اکبر تر با قات است صنعت آن
 بگیرند سیرستانی مشکریک جزو آنرا شکسته نرم کو بیده هر
 مقدار که خواسته باشند در پاتیسله کرده برافروزند و زیر
 آن آتش ملایم و بریزند بر آن روغن گاؤ آفتقدار که
 از سر سیر با بر کرده و با آتش ملایم بپزند تا روغن را جذب
 کند و چون دیگر روغن را جذب نکند شیر گاؤ و یا شیر
 تازه دو شیده بدستور روغن بر روی کفند و با آتش
 ملایم بپزند تا شیر را جذب کند پس بگیرند شنبلیله و شنبلیله
 مصفوفه و بچوشانند و کف آن را بگیرند تا دیگر چیزی نیست
 از موم در غوطه و در آن مانند پس آن سیر را در
 بریزند و برافروزند و زیر آن آتش بسیار نرم تا آبش
 بقوام آید پس بگیرند درم شونیز پاک کرده را و بگویند
 از پنجه پنجه و پنجه درم فلفل و مثل آن مزه خوش و بر در
 نرم بگویند و هم در داخل کنند در آن سیر ملبس با سل
 و غیره بگردانند آنرا مانند جنین بیضه چنگال حاکوینکه
 بوده باشد بر آتش پس فرود آورده آن را سرد
 و زطرفه کنند و محافظت نمایند از عیار و با دوق
 را که این بخون در آن میکنند باید که از سمن بقری جرب
 نمایند و چون را در آن کنند و آن را در جو یا در خاکستر
 و فن کنند و چهل روز بگذرانند که مزاج گیرد و این دوا
 هر چند کنته تر میشود بهتر میگردد و شرفی ازین تریاق
 یک نخود است در ساعتی که برسد باین کس از غمی شیرین
 و حدیث شریف وارد است که چون بکاه از سمن
 این دوا بگیرد پس آن نافع است از برای مریض
 و نماند هیچ امراض که حرکت در آمده باشد از بلغم سرد
 از آنکه فرا گرفته شود از آن بر نماند مقدار نصف چوب
 و چون در آید باه و دم از سمن آن پس آن نیکوست
 از برای جمعی ناقص باید که فرا گرفته شود از آن وقت
 خواب مقدار نصف جوزی و آن نافع است نهایت
 نفع از برای مضمطم طعام و هر مرضیکه نوده باشد در چشم
 چون در آید باه سوم پس آن نیکوست از برای مریض
 صفرا و بلغم مریض و بجان هر علت که بوده باشد از صفرا
 و قیتکه فرا گرفته شود صبح نماند و چون در آید آنرا ماه چهار

آن نیکوست از برای ظلمت چشم و نفسیکه میگردد در
 حرکت میکند و دیگر در شب وقت خواب و چون در
 آید از ماه پنجم فرا گرفته شود در روغن بنفشه بار روغن کبوتر
 فرا گرفته شود ازین دوا مقدار نصف عدد سه و
 حله کرده شود بر روغن مذکور و سحر کرده شود بآن از برای
 صداع مطلق یعنی صداع دائمی که نموده باشد آنرا
 نواب و چون بیاید آنرا ماه ششم فرا گرفته می شود
 از آن قدر عدس و مسوط کرده میشود بآن از برای
 صاحب شقیقه بار روغن بنفشه در جانی که در آن
 جانب مریض است و باید که مسوط کرده شود بآن بر نماند
 ادرک و چون در آید ماه هفتم نافع است از برای
 ریح اذن هرگاه بچکانند گوش حاکوینکه حله کرده
 باشد مقدار عدسی از آن در روغن گل سرخ اول در
 وقت و چون در آید بر ماه هشتم نافع است
 از برای مریضه صفرا و مریضه در آن غوث آکل است
 و چون آشامیده شود با آب مالیده شود یا هر روغنی که
 باشد بر موضع مریض نماند اول طلوع آفتاب چون
 در آید بر آن ماه نهم نافع است باذن الله عز و جل
 سرد و بسیاری خواب بزیان خواب ترس و فرغ
 و قیتکه فرا گرفته شود بار روغن تخم ترب بر نماند و وقت
 خواب مقدار عدس ازین دوا در روغن کبوتر
 سرد است چون در آید بر ماه دهم نیکوست
 است از برای مریضه صفرا که حادث میشود صاحب
 آنرا ملبلو تب باطنی و اختلاط عقل چون بگیرند از آن
 عدس با سرکه سفیده تخم مرغ و یا شامند بر نماند با هر
 روغنی که خواسته باشند وقت خواب و چون بگذرد
 بر آن ماه یازدهم نافع است از برای مریضه سودا که
 میشود صاحب آنرا فرغ و دوسواس چون فرا گرفته
 شود از آن مقدار تخم بار روغن گل سرخ و آشامیده
 شود بر نماند مقدار نخودی آشامیده شود و وقت خواب
 پس باید آن مقدار نخود که وقت خواب می آشامند
 بنیز روغن باشد چون برسد آنرا ماه دوازدهم باشد
 نافع از برای قانج که تازه حادث شده باشد و قانج

چون فرا گرفته شود از آن مقدار نخود سه و باید که وقت
 خواب ذلک نماید هر دو با سه ادرک است که نیکوست
 طعام در آن و اختلاطه باشد و شب بیکم مثل شب
 اول بر سینه کنند از سرکه و شیر اینچون از شیر فرا گرفته باشد
 و از بقول و مای و غیره بنا هر چه خواسته باشد بخورد
 و چون برسد باه سیزدهم نافع است از برای دیه
 خنده بی سبب بصفت مرد باریش خود باز بگردن چون
 بگیرند از آن مقدار نخودی و در آب سرد با ناز مل
 کرده اول شب یا شامند چون برسد این دوا باه
 چهاردهم میباشد نافع از برای تمام سموم و اگر دوا باشد
 که آشامیده شود می بگیرند تخم باد و بجان دوقت آب
 در بر آتش بچوشانند پس آنرا صافی نموده و یا شامند
 ازین دوا مقدار نخود بگیرند باه و در مریض یا چهارم
 باب بگیرند و از چهارم مریضه بخورد و نکند و باید که یا شامند
 آن را نیز در جو و چون برسد این دوا باه پانزدهم پس
 بر سینه نافع است از برای تخم و بلغم خام و اگر
 برده و در روغن هرگاه فرا گرفته شود از آن مقدار نصف
 هند و یا خرما بچوشانند و یا شامند آن را وقت
 خواب روز و یا شامند در آن شب آشامیدنی
 و نه فرغ است آن طعام بسیاری خوردند و چون برسد
 این دوا را ماه شانزدهم فرا گرفته میشود از آن
 نصف عدس پس حل کرده میشود با آب باران
 که از آن در با از آن شب گرفته باشد و با آب گریز
 پس کشیده شود در چشم صاحب عین یا حدیث
 صبح شام و وقت خواب چهار روز متوالی پس
 در سینه بر می میشود از غمی و چشم آن روشن می گردد
 و اگر درین چهار روز روشن نگردد بر سینه تا هشت روز
 بدستور مذکور بآن اکتفا نمایند و دیده نشود که برسد
 بهشت مگر آنکه شفایافته باذن الله عز و جل و چون
 برسد این دوا ماه هفتم نافع است باذن الله
 عز و جل از برای مریضه که از آن مقدار یک بندر با
 روغن با چوگاؤ و زعفران با چوگاؤ سفند وقت خواب
 و صبح ناشد و بگیرند از آن جبه و بار روغن با چوگاؤ و آن

فرابین جسم نمایند و دلک نمایند بان بدن را و دلکی شدید
 دیگر از آن مقدار بی قلیل و بان سوط نمایند با و بن
 زیست زیتون و بار و عن گل سرخ دوده باشد سوط
 بان آخر و زرد در حمام در جوان برسد این دوا باه میزوم
 نافع است باذن الله عزوجل برای بن آبخندان
 پیش که بوده باشد شبیه بر برص الا آنکه جوان تیغ زینند
 سرفه آنرا خون بیرون آید باید که فرار گرفته شود از برای
 این مرفز این دو مقدار نخورد و آشامیده شود با
 روغن بنفشه بار و عن بادام تلخ یا حب الصندل و صندل
 از طلوع صبح و سوط کردا شود از این دو مقدار جبه
 باکی از دوا بان مذکوره و دلک کرده شود با این دوا
 بانک طعام جسد را و دوا می گوید که سرفه است
 که فریاده شود این دوا به اندام با یک قرار داده شده
 و گرداشته شده که ذکر یافته پیش از این بحسب آنکه اگر
 نماند گفت کرده شود هر آینه میگرد و نماند گفت عمل آنما
 و دفع نیند بر چهره انسان و هر گاه برسد این دوا
 ماناد نوزدهم فرار گرفته میشود صوب الزمان شیرین پس
 فشرده میشود و بیرون آورده میشود از آن آب
 پس آشامیده میشود از این آب با ششم مثل مقدار
 یک حبیبس آشامیده شود از این دوا آب گرم که کوب
 شفا است از سه و نسیان و بنم سوخته و پتهای گفته
 پنهانی تازه بهر سیده چون ناشتا آنرا یا شام در چون
 ماه به شرم شود از ساختن این می باشد نافع باذن الله عزوجل
 از برای گرمی گوش چون نجیساند کند را و آب پس
 که بر لب آنرا و حل کنند در آن مقدار ده عدد مثل سوط
 از این دوا و بچکانند و گوش و پس اگر نشیند بر بند الا
 سوط کنند صبح روز دیگر بان آب مقدار عددی که بریزد
 بر باغ آن باقیمانده از سوط را و میرسم هر گاه سنگین
 شود بر آن مرض و دراز گردد کردن و دراز گردد
 زبان او با بر فراگرد و حب العنب حامض و نخورد
 آنرا پس یا شام از این دوا پس بر سینه میگرد
 متع بان و موجب تخفیف مرض او میشود و در چینه
 این دوا گفته میشود بهر سوز و باید که فرار گرفته شود

از که نه ترازان مقداری کتر قوش و چه تسمیه این
 دوا باشد بلفظ نامیش که دال است بر سبب
 بسبب احتمال این دواست بنافع بسیار
 فالج کبیر لام با مصطلح اطبا استرفای تمام شفت
 بدن است از سرتا بقدم و این اصطلاح موافق
 است بانست عرب زیرا که عرب میگوید بر جهت افشای
 یعنی از انش منوم بر و نشت بعضی اطبا گفته اند
 که فالج استرفای یکی از دو شق بدن است سوسا
 صاحب کامل الهضاه برین قول است و در کتاب
 اطرافق میان فالج و استرخا کرده شیخ زینس سج
 گفته که هر گاه فالج را بمعنی استرخا بگیریم مطلق است
 باشد از آن قسمی که بوده باشد عام هر دو شق بدن است
 اعضای راس که اگر عام با اعضای راس نیز باشد
 سکتو میباشد همچنانکه می باشد شفته از آن مخصوص است
 بیک انگشت و گفته که گفته فنج الام و کلام نیز گفته است
 که شیزب شود بسبب آن یک شق از دو جسم
 بسوی جهت غیر طبیعی پس بر آید نظیر و براق از دوا بان
 از یک جانب و نیک باشد ملاقات هر دو و نیک
 نگردد هر دو یک یک چشم یکدیگر و بیلد بعضی گفته اند
 که بیلد بلفظ تصنیف بر روی است که عارض گردد از دوا
 آن موضعی که ریخته شود در آن ماده پس آنرا مایه
 گویند آن مخصوص است با سم ورم و از دویلات
 آنچه بوده باشد ماده آن حار مخصوص است با سم شرج
 آبی گفته که دبلد ورم کبیر ستر بر شکل است که جمع
 گردد دره و رجوف آن و بعضی اطبا گفته اند بیلد
 دل بزرگ است است که آنرا دوا پنهانی بسیار باشد
 آنرا بنفاری کفیک گویند بعضی دیگر از اطبا گفته اند
 که دبلد سوب و دبلد در فارسی بمعنی کبیر است یعنی
 دل دو کبیر و آن قسمی از دل است که آنرا یک
 بیلد باشد که در میان آن دره جمع می باشد و میان
 آن بیلد بیلد دیگر می باشد که در آن ماده غلیظی
 باشد و خراج و دل درمی را گویند که جمع شود ماده
 آن در یک بیلد این قول افریسیا الهضاه است

در از بعضی کانت گفته میشود و بر تشبیه پنهانی آن
 از عضلات تر و با شرفس موجب تدر آن عضلات
 اگر دسوی خدام یا بسوی خلف یا بر دو جانب و کانت
 گفته میشود که از بر نودیکه بر تشبیه که باشد و کانت
 داده میشود لفظ که از از تدر آنچه بوده باشد بسبب
 بر دو طرف از داخل یا از خارج خواهد بود با شرفس کانت
 یا از دو جانب و شوک ضارب قاموس گفته که شوک
 مرصع موقوف است و آن دم صفر اوی است
 که موقوف شود بر بالای جسد و صاحب بحر الجواهر گفته
 که الشوک حجة تعلق الجسد و الوجه بعضی گفته که مراد از
 شوک که بخارج است که حادث شود از گردن عرق
 و امثال آن شایسته ترجمین این حدیث گفته که شرفس
 مذکور درین حدیث از برای سبل خلاف آنست
 که مشهور است میان اطبا زیرا که درین حدیث گفته شده
 ریح سبل یا آنکه یعنی است که برود بیشتر از یک ششم
 و شیخ الرئیس گفته که سبل غشاده است که عارض شده
 گردد چشم را از اشتقاق عروق ظاهر و سطح ملت و قریب
 و از اشتقاق چیز ما بین آن عروق که مانند فان است
 علامه شیرازی در شرح قانون اطبا گفته که اطبا
 کلام در سبل ننوده اند معنی آنکه شیخ الرئیس با جهالت
 قدر نیز حقیقت سبل را آنچه بوده حق بیان نکرده و حق
 آنست که سبل عبارت است از اجسام غیر طبیعی
 بعروق و عتسای بقی غریب که متولد شود در چشم
 آن قدس سرفه میفرمایند که نیست نماند شرفس
 تشبیه که از برای سبل در حدیث وارد شده و آنچه اطبا
 در تعریف سبل آورده اند هر چه از از زخم سبل که اطبا
 نموده اند آن است که بان سوزان در یک روید
 پس آنچه در حدیث وارد شده تعریف بقرض عام
 و آنچه اطبا ذکر کرده اند تعریف ماهیت آن است
 پس نیست نماند میان این دو قول و خام بینی است
 که سوز تیغ نیانید باشد صاحب بحر الجواهر گفته که
 خام بلغم غلیظی مختلف القوام است در وقت خلط
 و اطباق کرده میشود نیز بر چهره که در سببش در تاز و در

که بوده باشد رقیق الاجزا غیر متین و درین حدیث است
 و المثل الذی باخذ بالشیخ و هو الماء الاصفی البطن
 بعضی از مفسرین باخذ بالشیخ خوانده اند گفته که مراد
 از آن قولی ماری است و این قول در نهایت بعد است
 بلکه مراد حضرت عم سلی است که شروع کرده باشد شیخ
 پیش از آنکه شروع با بدن مرده کرده باشد چه هرگاه در
 سل مرده بر آید علاج نیز نیست و آن حضرت عم
 تعریف شیخ نموده که آن آب زرو است که از زبان
 بر آید که در فارسی آنرا خوانند گویند و بدانکه سل در
 لغت بمعنی بزل است و رطب بمعنی قشر ریز است
 و لازم آن است می و قیه و تسمیه قشر ریز با هم سل محبت
 آن است که لازم آن است و بعضی از اهل کلام گفته اند
 که اطلاق کرده میشود سل بر حی و قی شونیه و بر قشر ریز
 و صاحب قاموس گفته سل کبیرین و بغیرین و
 سلاسل بر وزن غراب قره است که حادث شود در
 رید یا عقب ذات الحنق و عقب ذات الریه یا عقب
 حکام و ترلالت و سعال طویل و لازم آن است حی با
 یعنی تب و لایم و نشه عبارت از نسج میام است و در
 بعضی نسخ این حدیث عند المصنف است نیز و محل ضیاء
 دور اکثر نسخ عند المصنف است یعنی نزد محلی ضیق یعنی
 در تنگنای تابگرد اند زمان صبیان را و این او سلی
 است و شرح در قاموس آورده الشرح کالشرح الکسر
 فی کل رطب و عییل بایس و فیص حلوانی است بنفخ
 از خربا و سمن و و مزه جو یا عبارت است از و م
 فاسد محرق یا ریاحی که موجب اجرام بدن گردند سرد
 در بعضی نسخ بر دو ال میا است و در اکثر نسخ برای
 جمله بعد از دال هملا است و سرد بنفخ و تجریک در لغت
 بمعنی تجریک است و در رطب مرصی است که باقیاندا
 نیان با عدوت آن بیسوت و بیا بر در سر خود نقلی
 عظیم و در چشم خلطت و بسیار باشد که بیا در گوش
 طنین و وی وینا باشد که با و عقل زائل گردد و چون
 لازم این مرض است تجریک ریاحی باین اسم ساخته اند
 آنرا و سرد و جمع شده است و سده عبارت از اخلاط

از نه غلیظه است که ثبت گردند در مجاری در کماهی
 تنگ پس باقی مانند دران مجاری و عروق مانع
 نفوذ غذا در آنها و خروج فضلات از آنها گردند اطلاق
 کرده میشود نیز بر آنچه مانع بعضی از آنها باشد درون
 بعضی علامه شیرازی گفته بدانکه انسداد نزد اهلای غیر
 سده است زیرا که انسداد او را اطلاق میکنند بر
 مسام جلد و افواه عروق هرگاه مسخمش شوند و گاهی
 اطلاق کرده میشود بر صلابات یا نیکه بر دیند بر جملة حیات
 بنزله قشر در بعضی نسخ این حدیث بلبله است که
 جمع آن بلبل الصدر است یعنی شدت هم و سواس
 و در بعضی نسخ بلبله است بیم و بای فناء تخانیه بعد از
 لام و آن حرارتی است که ناراض بدن گردد و بر سرد
 میگردی در بعضی نسخ این حدیث من القابله است
 بای موده یعنی شب آید و در بعضی نسخ من القابله
 بای فناء تخانیه یا به همزه است یعنی کرد این فعل
 را نزد قبیله نیز و قول آنحضرت که یشریب هذا الدوا
 یعنی پیش از آب باد بخان بعد از آن که حلقه کرده
 باشد دران ابرده کبیر همزد و رای جمله علتی است
 که از غلبه سردی و رطوبت مراد و جمع است گرد
 و همزه آن زائد است مولانا محمد باقر مجلسی در بحار الانوار
 گفته که قول آنحضرت عم که لا یشریب فی اللیلة من الا
 آن است که نیاشد از زمین و او در شب بل انکفا
 کند بر یک مرتبه و بعضی گفته که مراد آن است که لا
 یشریب الماری فی اللیلة و معنی مانند بعد از این تفسیر مولانا
 میفرماید که معنی مانند بعد قول اول بحجت آنکه آن
 حضرت فرمودند که آن یشریب به مضجعه و لا یشریب فی اللیلة
 و لاسن العذی طیعم طعاما کثیرا پس چون آنحضرت
 فرمودند که بیا شام دران شب ازین دوا و قیتکه
 بنجوا بگاه ر و د معنی ندارد آنکه نیاشد در این شب
 ازین دوا بلکه معنی آن است که بیا شام دران
 آب و معین است بر معنی آنکه آنحضرت فرمودند
 که بیا شام از آنکه غذای بسیار نخورد یعنی چون بعد غذا
 آب نوشیدن از برای بر تو غذا ضروری است

بعد از غذای بسیار آب از برای بر تو غذا بنوشند و عجب
 است از فضل مولانا و بسیار است همارت آن
 حدیث که قول اول را ترجیح دهد برین قول ثانی با
 به دو معنی بودن تفسیر ثانی و بر وجه تشریح معنی صفت
 است که آنرا بفارسی نگردد نامند یعنی ایراد آب تنگ
 حلقه و بیا شام مد و قول آن حضرت که فرموده برین کلام
 زیت الریه توان بحجت این مقید فرموده که اطلاق کرده
 میشود زیت بر هر روغنی که بطریق محصر گرفته باشند و اگر چه
 از غیر زیتون باشد یا کینوس گفته هر چیزه از
 او بان که بصبر بگیرند و اگر چه از غیر زیتون باشد پس
 بر سینه آنرا زیت گویند بطریق استعاره قول آن
 حضرت که فرموده اند که الا آن بشرط موصوفه معنی آن
 است که بنی و برص مشتبه بگیرند از شیخ زده شود و چون
 حجام یا به مثل شیخ حجام پس اگر خون بر آید باید دانست
 که بنی است و نیست برص حقیقی و هرگاه بوده باشد
 برص حقیقی بیرون می آید از آن آبی و قول آنحضرت
 من المخطئه باین عبارت است در تنهای او که با هم
 و ممکن است که مراد از خطئه دوا می شافیه باشد که از راه
 علمی آنرا خطئه گفته یا بمعنی ادخال و رای خطئه است
 با هم در آب زمان بانکه مراد آشناییدن آب اناریا خطئه
 است اولاد بعد از آن نوشیدن دوا سه شافیه و
 قول آن حضرت که شیخ با بنویس یعنی کند را آب
 بچینا نزد گوش بچکانند اگر نفع کرد بهتر و الا سوط
 کنند آن را در بینی او و تریاق لوم مسی بر دوا سه
 تا فقه در حدیث دارد است که جبرئیل امین علیه السلام
 از برای حضرت محمد مصطفی صلعم آورد و مسی و معرفت
 بر دوا می محمد است صلعم و این گرفته میشود از برای بر نفس
 از رهنما که آنکه نفع میدهد بر آنرا و بیا یک یک سردی
 از آنچه دارد شده زیاده و کم نموده صنعت آن کبیر
 از سبب مفسر چهار رطل و بریزند و تجرد بریزند بران
 چهار رطل شیر گا و تازه دو شیده و برافروزند زیر
 آتش بسیار ملایم برقی تا شیر را سبب مفسر بیا شام
 یعنی نخورد کشید پس بریزند بران چهار رطل و سخن در

تا سیر و غن را جذب کند و نفع یا بر پس بریزند بر آن
 غسل سفید و شنبلیله مصفی چهار رطل و برافروزدند و زبر
 آن آتش بسیار ملایم پس بنیندازند در آن وزن دو درم
 قراض کو بیده و بسوخته بر هم زند ضرب شدید تا زبانه
 سفید گردد پس چون گردید نفع نفع یافت و مصلحت کرد
 بان قراض با بیکره ایندازد بر سبزه و جالانکه بده
 باشد آن دو اگر هم در آن گرفت و دفن کرد در جویا در
 خاک پاک طیب تمام ایام صیفت و چون بر سرستان
 زنگنه از آن یک نخود بزرگ بر نشانی بر سینه این
 دو اجازت است از برای هر چیز خواه حقیق باشد خواه
 طبعی و خواه کوچک خواه بزرگ و این دو موجب و
 سودت است میان نوسین قراض با بونه است
 زبانی نوم دیگر که جمیع سموم را نافع است از برای باه
 بیخبر است و منی بیفزاید صنعت آن نزد طبیبان
 غیر شتران مقدار که خواسته باشد و با شکر گاو نیز چون
 دیگر شیر اجذب نکند و روغن گاو بچوشاند چون دیگر
 روغن بجز جذب نکند و عمل سفید منی بجز در هر دم زنده
 چون ضعیف گردد در ظرف چینی نگاهدارند شربت بکند
 درین ششم قدیم و جدر بر نافع است و نقل سامه و
 دومی و طین باره و حادث از ریح باره و رانای است
 صنعت آن بگیرند روغن کبچر و در ظرف من سفید
 آوند و یکدیگر سیرا با آن می گرفته در آن بگرداند که سیر
 شود پس سیرا و در کرده روغن باور شیشه نگاهدارند و در
 حاجت سه قطره از آن در گوش بچکانند و درن الثوم از
 که آراهن از اهاب نامند گویند که این ترکیب یکی از
 راهبان صالح است و بان مصدر افعال عجیب گشته
 و مداومی کرد بان و غن پیران زمین گیر ادا این در
 جرب است در هر مرض باره و عاده باه یا بوسین میکند
 و منقل عقد عصب آ و جج نه قدیم و جدر بدو اسیر
 و نقل لبول و جمیع امراض باره و سفید است و سد های
 کشاید رنگ سرخ میگرداند و کبکله زاده در استان اسنوال
 نماید و در محتاج آتش و پوشیدن بوسین صنعت آن
 نوم شکر و زعفران عاقر فرج از هر یک ثلث جز و یک

فلعل سدا از هر یک یک جزو مجموع را بنکونه و با بنه در آن
 جملگی زیت بنیزد تا کثرت ماند پس با لند بر بالاینه در
 نگاهدارند و لوق نوم پیران و سرد مزاجان را مرفوع
 بود و اخلاط از حجاز سینه پاک کند صنعت آن بجز
 نوم بالیده فریه پاک کرده مقدار یک من و یا نیم آب
 و نیم من روغن طبع و هندتا بهر شود پس با لاینه
 و با یک من غسل بقوام آورند شربت بجز در مرقع نماید
 مخلل نوم طریقه آن مثل طریقه مخلل پیاز است
 صنعت آن هر قدر که خواهند سیر بکند یا اگر فته و
 مفسر نموده بخلال جوی سوزخ سوزخ نموده در سیر
 تند بنیندازند و بگذرانند تا بر سرد نگاه استعمال نماید
 و اگر حیدرانه قرفل و چند دانه قرفل سیاه یا سبزه در
 اندازند میگرداند از دوقوی و نافع است از برای ریح
 و تقویت با صند و رفع رطوبت معده و قراقران ببول
 نوم تالیف سخن کثیر المانع است نهایت سبی بر
 دین مریضین است بجهت دفع رطوبات و جمیع امراض
 باره و رطوبت چون فالج و سیان و سکه و عرق سفید
 و کنت بان و سرد رطوبی و فساد و آواز و تحلیل ریح
 و سرد و تقویت معده و جگر و امراض معده و درم که
 احتناق نیند و جهت احتیاس حیض ببول و نیکو کردن
 سنگ و در این مضمون به مجرب است و طلا کردن روغن
 آن بر بدن جهت دفع اذیت سرما و شقاق و روغن
 آتار و بر قضیب جهت تهج باه مفید قوتش تا چهار
 سال باقی بماند و شربتش تا در و شقال مزاجش
 گرم و در سوم و خشک و راول است صنعت آن
 بگیرند سیرانه پاک کرده یک رطل و با یک رطل نیم شیر تازه
 ووشیده بچوشاند تا شیر اجذب کند پس یک رطل
 و نیم غسل مصفی بقوام آورده زنجبیل سفید قرفل
 و رطل در چینی کباب چینی جوز بود عاقر فرج خونیان
 از هر یک دو مثقال زعفران یک مثقال و مصل
 سرخ ده مثقال و اگر فته و غن آن خواسته قبل
 غسل بچوشاند و روغن آن را بگیرند و بعد از آن غسل
 بچوشاند ببول سیر شقایق لقه و فلفل و صرع

در عشه بود اسیر و هین در برص را نافع است معده
 را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و بطن دفع کند
 رنگ و در نیکو گرداند و قوت بیفزاید حرارت عزیزتی را
 برافروزد و در پیران را بقایت مفید بود صنعت آن
 سیر پاک کرده نیم من و یک من شیر گاو بنیزد تا هم
 شود سه چهار یک من غسل می درم روغن گاو بر سر آن
 بریزند و با یکدیگر مریض کنند و از آتش فروگیرند و از آن
 گرفته بخته بان بپوشند قرفل جوز بود با سه مثقال
 قاقه بلبله کابلی و ارچینی زنجبیل از هر یک درم و درم
 خام زعفران از هر یک پنجم شربت مقابل
 کردگان

کتاب الجیم
 باب الجیم مع الالف

جای خطائی با نیکو چای بیخ قاسمی و الف و یا
 در آرزاد و پدید عذره غیر شتران است و کت
 قدیم نوم مذکور است و آنچه او بر بجان در صید خود
 و حین بن سخن در اختیارات خود ذکر کرده از بعضی از آنها
 تحقیق چندان ندارد و حکیم تیر زامر قاسمی در رساله خود
 نوشته که حنین بن اسحق گفته که سبب معرفت و شناخت
 چای چنان بوده که پادشاه از پادشاهان چین بر
 یکی از خواص خود ششم گرفته آنرا از ملک خود خارج
 نموده آن شخص در جنگها و کوهها میگشت و زرد و طبل و
 ضعیف گشته روزی از غایت گرگی بر اطراف کوه
 میگشت گاه سه دید از غذا سه خود ساخت در
 اندک مدت آنار صحت و حسن صورت در خود مشاهده
 نمود و کمال قوت در خود یافت و شتر آمده پایکی از
 سفر بان پادشاه احوال خود را نقل کرد آن شخص
 بحضور پادشاه عرض نمود پادشاه با حضار او امر فرموده
 و از دیدن صورت او متعجب شد بعد سوال از احوال
 آن اطبار امر فرمود تا آن گاه را حاضر سازند و تجزیه
 نموده خواص آنرا ثبت نمایند و نیز حنین در اختیارات
 خود نوشته که نبات جای شنبلیله نبات شبت چهار یک
 نوشید با نیکو چای است چون آنرا بچوشاند تلخی آن

از ابل میگردد و آتش میدک آب آن حرارت باطن را
تسکین میدهد و خون را صاف بنماید آن خورد و در معده
پیدا شده گفته که طمانه که در بلاد چین نبات آن باشد
کرده اند چنین میگویند که در میان شهر چین وادیه است
و این برگ بر اطراف آن میروید و خماران بخورد
آن احتیاج دارد در دفع و شراسه آن بے رخصت
پادشاه آنجا نوازند نمود و خران آن بخزان پادشاه
عائد سازند و تنگ صید ابوریحان میگوید که چای
نوعیست از انواع نبات است آن زمین چین است
و آن را برینر دور سایه خشک کنند و در وقت حاجت
با آب گرم شربت کنند و بخورد و شربت آن قائم مقام
اودیه مرکب بود و در معده او دیره مرکب کنند و از نجس
اهل بیت دفع مضرت شراب باد میکنند زیرا که ایشان
افراط در خوردن شراب میکنند و در دفع مضرت او بیج
داروی آن نیز سرد و طمانه که برین نبات میسوزند
بیت او جز خشک نیکنند و در دفع بسیار است در میان
بیت اعلای آن تا اونی را هم گویند که آنچه مشا بر شده
برگ آن شبیه برگ انار و خنادر گیان است با شصت
و بعضی نوع آنرا برگ بزرگ و پهن تر و بعضی تر و تنگتر
و بعضی که چکر دیده شده و بیت آن ملک چین و خلایق
و نیال است و آن انواع و الوان پیدا شده سفید
و بنفش و نیر و سیاه اما سفید ریزه برگ خوشبو که برگها
آن در هم پیچیده باشد از همه اقوی است و بعد از آن
سبز و پس این زیاد است و بعد از آن سیاه و این
از همه ضعیف تر و نوع خوب اعلای آن قبیل الوجود
و گران بها است و آنرا بجایا سه دیگر می برند آن
مخصوص بسلاطین آن بلاد است مگر اجماعاً قدر قلیله
از آن را بسوزانند و دریه از برای بعضی سلاطین
بفرستند و از برای آن خواص بسیاری نقل میکنند از
کمال قوت و سرعت انضمام و انضمام آن مراغه
را و نقوی قوی و از آن در دفع اسهال و طیفیه بارده
خصوصاً صاحبان خرد و آنرا در استوار است و بسیار
که در قوتها و هنر و قیاسه آورند آنرا نیز مراتب است

بعضی خوب و گران بها و بعضی متوسط و بعضی بد و ضعیف
القوت و از آن ولین نوع اخیر سیاه رنگ و اندک
بر بومی باشد و از بعضی شینده که چون آورند آن از
سمت چین نصاری اند و در بقعه ایشان آن است
مطبخ و چو شده آنرا سفر میدهند و استعمال
آن نیز و ایشان چنان است که قدر قلیله از آن
را در قوه دانی و مانند آن کرده آب بسیار گرم
چو شان مقدار مستدی بران ریخته سران راست
تا یک ساعت کامل میگذرانند تا قوت آن قدر
در آب باز داده شود و آب نیم رنگ گردید و
یا لهار ریخته با نبات و شیر یا با نبات تنگ گرم می
آشامند چنانچه تفصیل انشاء الله تعالی خواهد آمد
و از طبع این نوع انواع خروف از نقره و چینی و سفالی
میسازند همه لوله دارد و در سرشوش آنها یکد و سوراخ
می گذارند تا باعث احتقان انجیره و بعضی آن نکره
و بعضی نامتقدان از خورده و غیرا بعد صاف نمودن
آب آن برگها را خشک نموده جمع کرده در میان
قوتها و صد و قها باز پر نموده سران را همان قوی
بستی فرو شدند و این نوع خالی از عفونت و در
بیت و برگهای آن اندک از هم باز شد و رنگ
آن بسیاری مائل گشته و اکثر شکسته پیدا شد و انواع
دیگر از سفید و سبز و اندک سیاه متوسط اند و قوت
هر یک نسبت بد دیگری و از نوع بسیار خوب اعلای آن
غریب عجیب شینده شده از جمله آن است که اگر سه
چار برگ آنرا بر یک ران گوشت گاو خام کوبیده
بپاشند و سر آنرا پوشیده چهار پنج ساعت نگاه دارند
تا م آن را شعل میگردانند و این نقل را چنین میکنند
که یکی از سلاطین خطا قدر قلیله از جای پانچاهت دیگر
برای یکی سلاطین پنداشد بود و بنظر آن پادشاه
حقیر نمود لیلی پادشاه خطا گشت اینقدر بسیار است
و عزیز و مقدار استعمال آن بسیار کم از یکد و برگ زیاد
نیست پس آن گوشتی را طلبیده آن عمل را بران
نمود و نیز قاصی بر سر آن نمود نوشته اند که قوت آن

در استحال طعام و غذا چنانچه از بعضی ثقیله که بقول آن
اعتماد تمام بود و بلاد خنار فته و از کیفیت آن اطلاع
داشته سموع شد که اگر چند برگ آنرا در دینگی که در آن
سه من برنج و گوشت و مصلح طعام بوده باشد
یکد از نر و سرد یک را ساعتی بپوشند چون شریک را
بردارند معلوم نتوان نمود که در آن یک یک چه چیز بوده
یعنی گداخته و مصلح دور هم شده نبوی عیله امتا از نر
نمود اما مزاج آن بدانکه آن گرم است و سرد و آخرد
دوم و بعضی ازین کتد و بعضی نیز تسکین آن حرارت
و التهاب باطن را سرد میدهند و شاید این نوعی باشد
و تسکین آن حرارت و التهاب باطن را به سبب برود
آن باشد بلکه سبب حرارت و تقطیع و تلطیف آن
مرطاب و اخلاط از جیرا و ایس را فصل دوم و سیزده
قاصی نوشته که مترجم کتاب ابوریحان متوجه تحقیق
دو نوشته و از خواص کلام مشار الیه چنان معلوم شود
که مزاج این دو ابار و باشد زیرا که دفع ضرر شراب
بآن نشان میدرد چنانکه میگوید حرارت باطن را پس
میدرمان اقوال استدلال بر سرد مزاج آن آن بود
کلامیکه چنین نقل میکنند که در طعم او تلخی فی الجمله است
مشعراست بر آنکه در وی حرارتی است و اینجاست
میرسد این است که طبیعت این دو معتدل مائل بر سرد
باشد و الله اعلم بحقائق اشیا و اما افعال و خواص
و افعول و با هم طعام و مقوی آن در دفع
میرودین و در طبعین و منق و منق و منق و منق آن
عقلش کاذب و التهاب معده و جشامی و خاسه و
صاف کننده خون و رنگ خسار و منق و منق و منق
باه میرودین و جهت از ازاله بخورد بومی پس از آن
و سیر و باز و ضعیف نکست بقایب منق و منق و منق
است بقدر معده و عمق بدن منق و منق و منق و منق
و شاید بر قان سوراقتنه و استقامت امراض سرد باطن
مناسبه بر یک منق باشد و جهت خفقان امراض قلب
و انتصاب نفس و از ازاله غم نافع و بعضی از اهل آن
داخل اجزای مفرجات کرده اند جهت لک منق و منق

فتریح نماست و صفا و بخت آن جهت اورام صلبیه
 و سلبین در دوا سیرناغ و فلفل آن معرق مذکور است
 و در طعم آنک تلخی و عفو صفتی میباشد و آن در طبع با آب
 و داخل کردن نبات زایل میشود و منزل بدن محروم
 است و مصلح آن شیر تازه دو شیده جو شده نبات
 است و مضر معده بارد و مصلح آن بادیان خطائی است
 مطبوخ چای که برای هضم غذا به نهایت نافع است
 و بعضی را گمان آن است که مریضه جرم صده است
 و اندر مطبوخ آن مقویات معده چون بادیان
 خطائی و قرفل و امثال آن داخل نمایند و سموت
 آن یکند چهار سن آب باران و در دیگر سنگی یا سنگ
 و انفرنی کرده بچوشانند تا یک سن بماند اگر گرم در بر
 چینی کرده چای خطائی با دمان خطائی و در چینی سیلان
 ز قرفل ناخواه فلفل از هر یک یک مثقال سوا
 چای باقی او ویه را کوفته در آن ریخته اطراف
 و سر آن مرتبان را بلایا سما پوشانند و بچویک بیست
 و چهار ساعت اثر گرمی در آن بماند پس صاف کرده
 در شیشهها نگاهدارند و زخمها جهت گرم کرده نبات سفید
 به مثقال داخل نموده بگرم کرده بپاشانند و یا آنکه
 قند نبات بقدر ضروری داخل کرده بقوام آورده
 بر سنگ بریزند تا مانند قراض بسته گردد و چون بسته
 شود بریده نگاهدارند و در وقت حاجت بگرم
 باد و قرض را در آب با گلاب بپخته چون قویه
 بنوشند طریق طبع چای که بهترین اقسام و اکثر سموت
 اهل فنک است آن است که فدرگی از چای در
 قوه دمان چینی یا گلی یا نقره کرده آب بسیار جوش
 نموده که اگر گرم بر آن میریزند مقدار یک ساعت میگذرانند
 که آب نیز ننگ شود و بعد از آن در با لهار بپخته قدر
 نبات که آنرا شیرین کند داخل کرده شیر گرم بینوشند
 یک پار باد و پیاله بالای نا شتابا وقت انخار
 غذا و بعضی شیر تازه دو شیده جوش داده نیز قدر
 در آخر داخل میکنند و بعضی دیگر بادیان خطائی
 در فرودان با چای می انگند و در ابتدا و آخر خوردن

و بسیار غلیظ تر بکن آن ممنوع و مضر معده و لانه کند
 بدن است خصوص محرومین را و شیر و شیرینی مصلح
 آن است و در آن فیر است آن نیز بطریق نخستین چای
 نوع دیگر مقدار شش آنرا آب در دیگر سفالی بچوشانند
 تا به نصف رسد پس در چینی قرفل بادیان خطائی
 ناخواه دانه هیل فلفل از هر یک یک مثقال
 در آن بچوشانند تا دو سیر آب بماند و در عین چوش
 دو مثقال چای که در دانه از فرود آورده
 او را بپوشانند و بالای آن چند لاسه پارچه
 بیندازند تا گرم بماند و چهار آن بیرون نرود و تا دو
 سه ساعت نگاهدارند پس مقدار سه چهار
 مثقال آنرا با دو مثقال نبات شیر گرم بنوشند
 نوع دیگر در چینی عود غرقه انیسون خضیه الکباب مصری
 مصطکی رومی صندل سفید گاو زبان از هر یک یک
 مثقالی در آب بچوشانند و در آخر نیم مثقال چای
 در آن اندازند و فرود آورده بهمان دستور
 بکار برند و مقدار شش مثقال آنرا با چای
 پنج مثقال نبات بنوشند و اگر بسیار سرد و مزاج
 باشد گرمی بسیار مطلوب باشد یک جبهه مشک و
 دو جبهه عنبر سوخته بر آن پاشیده بنوشند و اما آنچه
 میرزا قاضی در رساله انور نوشته طریق طبع آن آن
 است که از شش تا جگر که شش می شنیدم که طبع آن
 باین طریق مشاهده شده که مقدار دو دست مثقال
 آب را با دو مثقال چای دردی بچو کرده با شش ملائم
 آن را بچوشانند تا به نصف رسد و هر گاه بعلیان
 و دوران آید قدر آب سرد بر آن زنند تا غلیان نور
 آن باز نشینند و همچنین زمان زمان ملاحظه نمایند تا
 آنکه رنگ آن مثل شراب سیحانی شود پس فرود آورده
 نیم گرم چند پیاله بنوشند و در اطفال مذکور به نهایت
 مقید بود و ایضا نوشته که از شخص دیگر بدن نفع
 مشاهده شده و آن شخص از اهل بلاد خطا بود و گفت
 که آب بعلیان میباشد آورده و چند برگ از آن را
 در حالت غلیان جران میباید از احت فرود آورده

زمانی گذشته تا رنگ و اثر آن در آب اثر نماید پس صفا
 نموده استعمال نمایند و جماعته از اعیان بعضی از
 او ویه حاره مثل دار چینی و هیل بود و در عرفان در اضا
 بنمایند و بچوشانند و میگویند که آثار غریبه از آن بلور
 می آید و قرض چای خطائی مقوی بدن و باضم
 طعام و دافع جشاد و ریح و میج باه است و صفت
 آن چای خطائی بادیان خطائی و در چینی زنجبیل فلفل
 هیل از هر یک یک مثقال بچوشانند و یکدو قرفل دو
 مثقال اجزا کوفته بپخته بشکر مقوم بگرم بقدریکه
 سرشته شود و سرشته بر روی سنگ پهن کرده بطریق
 نور بریزد و وقت حاجت بقدر ضرورت میل نمایند
 قرض دیگر مقوی معده و باضم طعام و مقوی دل و
 و مانع و باه است و صفت آن چای خطائی بادیان
 خطائی از هر یک شش مثقال قرفل و در چینی زنجبیل
 همین سرخ خضیه الکباب مصری از هر یک شش مثقال قافله
 صغیر خوب چینی گاو زبان عود غرقه خام از هر یک
 سه مثقال صندل سفید چهار مثقال مصطکی کباب
 چینی از هر یک یک مثقال عنبر شنب چهار جبهه مشک خالص
 دو جبهه او ویه کوفته بپخته یک سقند سفید بقوام آورده
 علی الرسم سرشته قرضها سازند و با بر سنگ ریخته و در
 بریزد و وقت حاجت از یک مثقال تا شش مثقال
 آنرا در آب گرم حل نموده شیر گرم بنوشند

باب الحیسم مع الدال السمله
 جد و اربعه جم و سکون دال و فتح او و الف
 درای ممله بفارسی زود و از برای عجمی و مغربی ماه
 فرین بیوتانی ساطر پوس لبرنی الظله و بهندی برسی
 نامند و آن یکی است شبیه بسد بهندی با بوزن اقل
 و صلبتر از آن اکثر مزاجی مشکل گره دار بقدر انکشته
 و از آن بزرگتر و کوچکتر میباشد و بهترین آن است
 که چون بسایند رنگ آن بنفش و طعم آن تلخ باشد
 و نبات آن مقدار یک شیر و شاخ آن بنفش و برگ آن
 شبیه برگ برسیا و شان است اما وجه تسمیه آن بلفیت
 اهل هند است زیرا که آن است که ز کسر نون و سکون

رای جمله بلسان ایشان یعنی واقع و خالص و پس کسر
 بای موحده و سکون بین جمله یعنی زهره پیش است
 یعنی واقع و خالص کننده از زهر است خصوص در پیش
 که بدترین زهرها است بعد از آنکه مطلقاً امان نمیدهد
 و هیچ زهری با دمقاوست یعنی نماید حتی زبانی فاروق
 نیز زهر جودار نقل است که ششها مقدار نیم ششها پیش
 رنجور در حال بهای او درم کرده و چشمهایش بلند شده
 از حد برآمده و بچو شد مقدار نیم ششها جودار را
 صلاح کرده بایک کاسه شیر تازه و دو شیره با دو خوردند
 بعد از یک ساعت شروع یعنی کردن نمودن متعفن
 و با نوع رنگها چنانچه حاضران را از بوسه آن مصلح
 غار من شد و اکثری بیوش شدند و با آن شخصی
 بخود افتاده و بار دیگر نیم ششها جودار سائیده
 با شراب انگوری با دو خوردند باز هم بسیار نمود و
 بعد از سه خواب بر روی غلبه نمود و در بین خواب عرفی
 بسیاری از وی جاری شده و چون بیدار شد غدا آب
 نموده و باذن الله تم از آن سم قائل نجات و صحبت
 یافت و گفته اند که جودار این قسم بیاض می آید ظاهر
 تیره و باطنش سفید مائل به سرخی و عرقی شکل
 تلخ باشد و در طعم آن اولاً شیرینی کمی و بعد از آن کمی
 بسیاری محسوس گردد و این قسم را خطایی گویند بهترین
 جمع اقسام است دوم آنکه ظاهر و باطنش هر دو تیره
 رنگ مائل زردی و عقرب شکل و تلخ باشد و این
 در خوبی بعد خطایی است سوم آنکه ظاهر و باطنش سیاه
 و سائیده آن برنگ نیل و تلخ باشد و این هر دو قسم
 را مندی گویند از خبال نیت و نیبال و رنگ دور
 و سوزنگ و غیره با خورد چهارم آنکه بقدر زینوسه مائل
 بسیاری و تلخ باشد و این قسم از بلاد و کهن خیزد و بجم
 است و آنرا لنگه گویند بقدر شیر که سیاه و نرم
 و بسیار تلخ میباشد و اکثر آن است که نسبت این با
 بیش یکی میباشد و میگویند که بسبب محاربت این است
 آن پیش که میشود بعد که اکثر اهل آن موضع مقدار
 بنام آن آب پیش را میخورند و زبان نیاید بخلاف آنکه

علیحد و تمارد میده باشد که مقدار بسیار کم آن هلاک
 بسیار و حکیم با ششم در ساله فادزهره خوردند
 که جودار در اکثر محال و مواضع میشود با پیش و بدون
 پیش حتی محال خراسان خصوص در حد و یک سبت تری
 نزدیک باشد چنانچه نشینده که در کههای نسان که
 واقع است میان شمشه مقدس و تبت گیاره جدار
 بسیار میشود اما جودار کوچک و کم رنگ به سفیدی
 مائل و اثر تر باقیست آن بسیار کم است اما آنچه
 تبت میبرد بسیار بزرگتر و بهتر و رنگین تر است و
 از آنچه در هند میبرد و اثر و نفع تمام بر دست تبت
 میشود و هندی بهتر است از آنچه در جاهای دیگر
 میبرد و جودار بعضی از محال هند که جودار تبت
 نزدیک تر است و ششک نیز در آنجا یافت میشود
 بهتر از جودار سایر محال هند است و نفع و اثر نزدیک
 به جودار خطایی است چنانچه ششک این موضع نیز نزدیک
 بشک خطایی است نسبت قرب حدود و آنچه در خراسان
 و سایر محال که روی در بلون نزد اثرش نجات
 ضعیف تر چو خوبی و بدی هر دو و گیاره به حسب
 اقتضای آب و هوا در زمین آن موضع است
 هندیک چیز در یک جا بسیار خوب میشود و اثر و نفع
 بسیاری بر آن مرتب میگردد و همان چیز در موضع
 دیگر خنان میشود مثل ریون که شخص و محقق است که
 هیچ زیادت و تفرخه که کند و در دیگر از اقتضای آب و هوا
 در زمین چین آن است که ریون در آنجا در نهایت خوبی و
 اثر و نفع بسیار میباشد بخلاف جاهای دیگر چنانچه
 الله در رسم الاربع الالفت ذکر خواهد یافت
 و در بیان جویت در دارت جودار و فرق میان
 خالص و معشوش آن
 بدانکه جودار چنانچه ذکر یافت نقش مائل بر سر
 و نقش مائل بسیاری و سفید و زرد میباشد که این همه
 تلخ یا بکر باشد هر نوع که تلخی آن زیاده باشد
 بهتر است و همچنین هر چند عقرب شکل و صلب
 سنگین بزرگتر چنانچه باشد که چون بسیار رنگ

آن نقش صاف مائل بر سرخی باشد تبت است این نوع
 را خطایی بنامند و اجاناً بدین اوصاف چند دانده میباشد
 جودار بایک در اماکن دیگر سردی باشد و همچنین
 نوع سیاه آنرا آهندی نامند هر چند بزرگتر و سیاه تر
 و سنگین تر باشد بهتر است و اگر از آنکه سیاه تر
 قریب بخطایی است و همچنین لوان و دیگر بزرگتر چون
 عزیز الوجود و کم یاب است بعضی از آن سفیدان
 بعضی چنانچه شبیه جودار را رنگ کرده بجا جودار
 فرودند و نیز گاهی بعضی انواع پیش ضعیف را در
 شیر جودار نامسیت آن کم کرده و رنگ نموده
 بعضی جودار میفرودند و اگر چه بر طبیب بسیار
 فرق میان جودار اصلی خالص و مبدل معشوش
 ظاهر است اما باز نبار احتیاط که مبادا اشتباه
 واقع شود جودار را سفید مگر به بسیار نزدیکی با دیگر
 تجربه و امتحان که خاطر از خوبی و تر باقیست و اثر و نفع
 آن جمع نموده باشند استعمال نمایند و اما فرق میان
 اصلی و رنگ کرده و چنانچه دیگر بخیزد روش است
 یکی آنکه رنگ کرده آن ظاهرش بزرگی میگرداند و
 آنکه طویلتی بظاهر آن رسد بدون آنکه بسیار
 و با پارچه که ریاست که بر در سرد است میکند و چون
 در سخنان آب گرم اندازند آب را رنگین بسیارند
 رنگ آنچه بر رنگ کرده اندگاه نقش و بعضی اوقات
 مائل بر سرخی و گاهی برنگ گل گاوانان در تعداد دوم
 آنکه ظاهر جودار رنگ کرده بسبب چوشانیده خطایی
 و خشونت و نامجواری سنگین بهم میرساند و اصلی رنگ
 نکرده در غایت نرمی و صفاد همواری میباشد و بر
 صاحب بصیرت اینی پوشیده نیست سوم آنکه چون
 آنرا بشکنند رنگ باطنش را ملاحظه نمایند اگر رنگ
 جمع اجزای باطنش مسادی است اختلافی ندارد
 اصلی است و اگر آنچه قریب بظاهر آن رنگین تر و
 اندرون آن کم رنگ تر رنگ کرده است اما فرق
 میان جودار و چنانچه مشابه آن بر در اجاناً نزد
 که مکرر ملاحظه جودار نموده باشند نیز پوشیده نیست چه

چه بجهادی دیگر همه در جمیع اوصاف مذکوره از شکل و
 و حجم و هیئت و صلابت و وزن مشابه جدول نیستند
 هر چند در بعضی اوصاف اندک مشابهت داشته باشند
 و اما فرق جدوار و بیش نیز چند وجه است یکی آنکه
 بیش کوچکتر و بار بکتر از جدوار میباشد و رنگش سبز
 زرد دم آنکه چون بیش را برتر باشند و بزبان سانسوز
 را بگویند و احداث حرقت و خدرت نماید و بسیار باشد که
 باعث تورم و آبله شود و این در صورتی است که سمیت
 آنرا چنانچه ذکر یافت نگرفته باشند و یا آنکه گرفته
 باشند و اما اگر با تمام گرفته باشند امتحان نیزه تلخی با
 حسب حجم و شکل است و الا با امتحان جدوار اصلی
 از فاده خاصیت و تریاقیت غیر آن اما تجربه اصلی
 جدوار که تریاقیت و عدم تریاقیت آنکه در چه مرتبه است
 برین نحو است که زهری از زهر کرم که باشد و اگر بیش
 باشد برتر است بخورد و میمونه با خرد و دهند گفته اند
 که اگر کین امتحان در خرد و سخی صحرانی که عمارت
 از فرقاد است و بفارسی تدر و بعضی تریاق گویند
 و نافع شود بهتر است چرا که مزاج او خشک و محکم تر است
 و برترین است که چنین نمایند که مقدار قابل بیش را
 که زنده آنک تا یکد آنک است بخورون آن داده
 بیافاصله جدوار بقدر یکد آنک تا دو دانگ بخورد و دهند
 اگر دفع سمیت بیش را نمود جدوار خوب است
 و معتد الانه و باید که بیش را علیحده نیز آزموده باشند
 که قوی باشد که اشتباه و نفع نشود و دیگر آنکه مقدار قابل
 انبوه در خراج که متوسط باشند بسیار ضعیف بسیار
 قوی و معتاد با قیون نباشد و در هر طبعی که یک شقال
 صبر باشد یا قدری کمتر از آن بدان بخورند قوی
 همان مقدار جدوار ساییده بران برینند اگر دفع سمیت
 آن نمود جدوار خوبه مجرب است و الا فلا امتحان
 دیگر آنکه چون بیش بزبان و لب رسانند و از آن
 سوزش و جوشش است زمان عارض گردد و از آنکه
 و خوردن آنکه جدوار اگر زردی دفع اذیت نماید
 آن شود خوب و اعتمادی است و الا نه +

فصل در بیان مزاج و کیفیت و منافع جدوار
 بدانکه جدوار گرم و خشک است و در اول در سه سوم و
 حرارت آن لذت و لذت و موزی نیست بسبب شبکیست
 آن با حرارت عزیز و ادر و اوج و تقویت و از زیاد
 آن مر آن هر دو را شاید آنچه شیخ رئیس رساله اود
 قلبیه خود و دیگران نیز فرموده اند که حرارت آن منظر
 نیست بسیار همین باشد از دفع آن همین کیفیت
 فقط نیست بلکه بصورت نوعیه و خاصیت است و
 لهذا انواع سموم حاره و بارده مشروب و ملذونه را
 نافع است و الا بیابان است که مخصوص سموم بارده
 و امراض بارده باشد حاره و یا آنکه اثر آن در باره بیشتر
 از حاره باشد و الا آنکه مساوی است بلکه باید که کیفیت
 فقط باشد که ذکر فی مقدمه و مقدر شربت آن
 از یکد آنک تا نیم شقال گفته اند و قائم مقام بر آن
 کبیر است مفرح و مقوی دل و اعصابه کبیر
 و احسان و با در هر جمیع سموم است و مفتح و ملطف
 و محلل و منفع و مسکن اوجاع و متوری باصره و شستی و
 مرد و نافع است از برای عفونت اخلاط و تب سنج
 و استقوا و عسر البول و تسهیل بدن و حصاة و ویران
 و قوی و صرع فالج و امراض بارده را آتاشیدن آن
 طلایی آهن جالی جلد و نافع است در و دندان و در چشم
 و با سرکه رافع طاعون و برص و مانع و با است و
 با جمله منافع و خواص این صبح بسیار است یکی آنکه باد
 زهر و تریاق و دفع اکثر سموم حاره و بارده مشروب
 و ملذونه است حتی بیش که برترین آنها است و
 و انبوه نیز چنانچه ذکر کرده بشده خصوصاً با چند دان
 فلفل سیاه و دیگر آنکه گفته اند شخصی را مارسی از
 مارهاست قتال بگزید مقدار نیم شقال آنرا با شراب
 ساییدن و بخورد و دادند بفرمان باری قواسله
 صحت یافت و در دفع زهر عقرب حتی اعتراف بر آن
 که سمیت آن قوی تر است در بیلا و جمله حیوانات
 زهر دار و شرب مقدار دو دانگ آن با شراب نافع
 است و دیگر آنکه مجموع در دها و اوجاع را بشناسد و در بعضی

ظاهر باشد با گلاب یا آب به نهنائی یا بروسته و آن
 فلفل سیاه ساییده طلا نماید و اگر در باطنه باشد مقدار
 دانگ یا دو دانگ آنرا بسایند با قدری شراب یا آب
 گرم با جلاب بحسب مزاج و بخورند و در دفع فلفله و در
 کرده و معده و سنگ کلیه و دانه و عسر البول با شیره
 تخم خیارین ساییده بیاشامند و نیز مجموع ادرام بلغمیه
 و صفراویه و دومیته و سوداویه را سودا و در و در ابتدا آنها
 اما در امتداده را باز گردانند و در انتها تحلیل و در و اگر
 محتاج به نفع باشد نفع و در خصوصاً ادرام منجان چون
 زیر بغل و پس گوش و بن ران چون با سرکه بسایند و طلا
 نمایند خصوصاً آب کشتی تازه جهت حاره آن در خیارک
 را نیز تحلیل در بے آنکه بزد و بکشد و هیچ حسرت باد
 زرد و بعضی را کیفیت و بعضی را بصورت و خاصیت
 چنانچه ذکر یافت دیگر آنکه چون در ایام و با دواعی
 هر کس که طاعون بر آورد با سرکه بسایند و در آن موضع
 طلا نمایند چون انشور از آن نجات یابد و دیگر آنکه دل
 و جگر را بنایت قوت و در از جهت از دیاد حرارت
 عزیز و تقویت قوی و ادر و چنانچه ذکر یافت دیگر
 آنکه طلا کردن آن با سرکه در ابتدا بر خنایر بجات مفید
 بود و تحلیل و در آنرا دیگر آنکه چون بر ریشهای حیث زهر
 گفته قدر از آن با بکوبند و پاشند گوشت مرده فاسد
 را زایل کند و تازه بر ویانند و جراحات با اصلاح آورد
 دیگر آنکه چون با بعضی روغنهای مناسب چون روغن
 قسط و گل سمرخ و سورنجان و بابونه با گلاب یا
 عرق دارچینی ساییده بروج مفصل مالند و قدری
 با گلاب ساییده بخورند بسیار مفید است و دیگر آنکه کسی
 را که ضعف دل یا خفقان و طیش و اذیتگی دل باشد
 خصوصاً که از بردوت باشد چون چند روز هر روز مقدار
 چهارم از آن را با جلاب یا شراب یا یکی از اشربه
 مناسب مثل شربت گاوزبان در بشم و با و بخورند
 و مانند اینها و عرق های مناسب مثل عرق گاوزبان
 و گلاب با در بخورند و اما مثال اینها بخورد و در انبایست
 قوت دهد و تفریح بسیار آورد و دیگر آنکه جهت تقویت

والغالبه بعضی از مزج مفید است خواه به تنهایی یا با بوی
 مناسبه دیگر با کلاب ساییده بخورند یا حسب نامجون ساق
 و گاهت با شیر گاو تازه دو شیده یا شراب یا با بعضی
 شربت های مفویه نیز مفید است و الغالبه تمام آرد
 دیگر آنکه در ایام و با چنانچه ذکر کرده شد در تریاق که
 تناول آن منع عقوبت و ضرر با میکند و تقویت
 دل میدهد هر شرب این دو اسفند نیز همان خاصیت
 آن مرکب دارد باز یادنی هست آنکه یا قوت تریاق
 چندان گرم نیست و مولانا امین الدین از شاگردان
 مولانا نجم الدین محمود بن الیاس شیرازی که یکی از
 شرح کلیات قانون است فرموده که هر خاصیتی
 که در تریاق فاروق است درین پنج نیز هست
 و هم او فرموده که مراد سرد بود هر سالچه که گرم
 مفید نیست و آخر الامر چند عدد دار را اندک
 اندک بردار صلا میگردم و با جلاب گرم بخورم
 بعون الله تعالی آن در ذراتی شده اگر مقدار خوراک
 بقدر یکدیگر باشد تریاق است دیگر آنکه شخصی رسیده
 جگر بود و نزدیک بود که با استقفا انجام چند روز
 را ساییده با سلجمین میل نموده جگرش کشاده شد
 و رنگ رویش بی نهایت زرد شده بود باز رنگ اصلی
 عود نمود دیگر آنکه شخصی را قرحه مشاهده شده بود چهار
 بول او بند بود که از جگر دار را ساییده بر پشت
 زهارا و طلا نمودند و چند قطره در امیلس او چکانند
 همان دم بول او کشوده شد و جگر بسیار برآمد
 و از آن علت شفایافت دیگر آنکه استقفا با رده که از
 برودت کبد و ضعف آن در رسیده ما سارینا یکدیگر
 آنرا با سلجمین ساده یا بزوری یا شراب یا شیر
 عنب الثعلب و شیر تخم کاسنی نوشند و چند روز
 بدان مرادست نمایند قائمه تمام بخشد دیگر آنکه
 شک کرده و مشاهده در شیر عنب الثعلب و خار خشک
 ساییده نوشند دیگر آنکه جهت جسد البول ایشو تخم
 خارین و تخم خربزه یا شیر خار خشک مفید است
 دیگر آنکه قوی بوی کبیش سردی و نفع باشد با بعضی

سلیبوبات مناسبه مثل مطبوخ سداب و بوی دراز یا
 و عنب الثعلب آشنا میدن آن مفید است و دیگر آنکه
 حی ریح و سایر حبوبات بلغمیه زنده را بعد از تنقیه بدن
 با جلاب گرم کرده یا شرابهای مناسبه دیگر مرادست
 کردن دو دانگ آن موافق است و اقل ایام
 مرادست هفت و زاست دیگر آنکه چون بر موضع
 در و دانه بوا سیر طلا نمایند و در و دانه آن ساکن
 درم آنرا تحلیل و دیگر آنکه چون بر او سواری و وضع حمل
 مفید است و دانگ آنرا ساییده با آب عنب الثعلب
 یا آب حلیه یا شیر و خار خشک یا جلاب بخورند آنرا
 دهند و آنکه ساییده پارچه پشمی بآن آلوده کرده
 به فریادند که بخورد و در و وضع حمل آن با سبانی گردد
 دیگر آنکه چون زنده را بر سواری و وضع حمل شود و سخت
 بسیاری با درسد و ضعف او را عارض گردد یا آنکه
 بچه امده از شکم و سه بر آید و سمیت به بدن
 او سرایت نماید که همچنین اکثر امراض وارده
 بعد ولادت را چون چند روز بخورد مقدار
 سه چهار حبه از آن با جلاب ساییده و مرادست
 نماید بعون الله تعالی شفایابی با در و اقل مدت خوردن
 آن هفت بوم است که تا سه روز هر روز صبح
 و شام و ایام دیگر صبح یا شام دیگر آنکه خنای
 بلغمی را طلا کردن آن مفید است و محلل او را تخم
 است و دیگر آنکه در چشم بلغمی را چکانند آن در چشم
 باعث تسکین در و اولم آن است و صفراوی
 را طلا کردن آن بر پشت چشم محلل او را بلغمی است
 است و فرق میان در و چشم بلغمی و صفراوی آن
 است که بلغمی را در و ساکن تر و حرمت کمتر و درم نبوده
 و صفراوی را در و سوزش و چکیدن آب بیشتر باشد
 و اگر آنکه بقی سفید برص را طلا کردن آن نافع بود
 و دیگر آنکه در و دندان را ساکن کرده اند چون مقدار
 عدسه آنرا بر دندان بگیرند و یا ساییده بر دندان
 طلا نمایند دیگر آنکه جمیع امراض بارده رطبه نایست
 و عصبانیه ساذجه و ماده را مثل صرع و سکنه

قالب و لثوه و خدر و استرخا و عشه و مانند اینها را مفید
 بود شراب و طلا خصوصاً با کلاب یا با یکی از او
 مناسبه و دماغ را قوت بخشد و تقویت آورد و اعانت
 طبیعت نماید بر دفع امراض از خود دیگر آن که
 صرع اصبیان که ام الصبیبان بود که یک زمانه
 خالی نبود چه در او را بشیر ما در وی سوده بوی او بوم
 همان روز شفا یافت و بارها از مودیم و حکمای هند
 گویند که مرادست بآن مردم را فریب کند را گویند شاید
 مبرزه المزاجان بلغمی مراد باشند و بعد از تنقیه در اکثر
 امراض از مزج نفع آن بیشتر است و گفته اند درین
 دو اصل و بیست منفعت است و این پنج تجربه معلوم
 شده و استماع از استادان یافته و در کتب دیده
 اکتفا نموده شد و آن مفید و صمدی و مودیم و یاس
 المزاجان و مصدع ایشان موش جرات و قرحه اسما
 و تصدق آن سلجمین ساده و شیر تازه دو شیده آن
 یافته و با بعضی از مبررات لطیفیات دیگر است
 مزاج و شخص دهن و نوع مرض مقدار شربت آن
 از بندگ نام چهار دانگ بحسب مزاج و شخص مرض
 مختلف است جهت اطفال از بندگ تا یکدانگ
 در تریاق و سایر امراض یک دو دانگ و در تقویت
 باه تا نیم شقال و در استقفا تا چهار دانگ گفته اند
 و بدل آن در تریاق و تریاقیت سه وزن آن بر باد
 است و شاید در تریاقیت بایق فاروق با درم هر دو
 بدل آن باشند و این اقرب بقیاس است از تریاق
 علی الاطلاق و چنانچه ذکر یافت تا بندگ کیفیت
 صرف نیست بلکه بصورت نوعیه با الخاصیه است
 و قانون ترک بول بخورد و در ایفون ذکر یافت

و ستور خوردن جگر و در خطائی
 قلمی فرموده اند که از بنده فقیر اتم محمد با اتم العالی
 الحاج الی عفران را به الفتی است از برای تقویت
 و جمیع امراض بارده بلغمیه امراض عصب و دفع سموم
 و امراض حادیه از مواد سمیه چون جگر اتم و کنگ از برای
 در بر مریض و ضعف معده مریض منافع بارده و تقویت

اعضای ریه بقره نموده آنست که در اول متبقیه
 باید بود در اول فصل ریح باین طریق که در روز این
 صبح بخورد بنوشند بصفت آن کاو زبان شامه
 بسفنج سفید غلبه پر سیاوشان با در بخوبی
 آفتون از هر یک و شقال بخیزرده و این نوشته است
 در اندوه راسوا آفتون چو شاینده در آخر آفتون
 در پارچه کتان بسته در آن یک جوش بگداخته فرود
 آورده و ایم کسیر با لند تا شود پس کسیر با لیده
 آورده و در کتله داده و در صافی نموده بنوشند بخوبی
 گفته آفتون در آن حله داده باز صافی نموده بنوشند روز
 سوم بر اجزای مطبوخ مذکور ساسکی اصل السوس مخ
 گوشت از هر یک و شقال سفید ایندیش چهارم است
 بلیله زرد پوست بلیله کالی بلیله سیاه ساسکی از هر یک
 نیم شقال غار یفون کثیر از هر یک یک دانگ کوفته
 بنوشند در عن بادام شیرین یک شقال جرب نموده
 حب ساخته بوق نقره سه عدد و چیده و وقت خواب
 فرود آورده از عقب آن آب بنگرم یک پارچه بنوشند
 طلوع صبح کاو زبان شامه بسفنج سفیدی با در بخوبی
 پر سیاوشان غنچه گل سرخ اصل السوس مطبوخ و در
 آفتون از هر یک و شقال ساسکی چهار شقال
 غاب بخیزرده از هر یک ده دانگ بنوشند بصفت
 مجموع راسوا آفتون چو شاینده صافی نموده آفتون
 در آخر کتابه بسته در آن اندازند و بکوش بگداخته
 فرود آورند و ایم کسیر با لند تا مطبوخ سرد شود
 پس کسیر با لیده فشرده و در کتله داده و در صافی
 نموده شیرشت خراسانی گفته آفتون از هر یک ده
 شقال ترنجبین قوس خیار شیراز هر یک پارچه
 شقال داخل کرده با لند با لند و در عن بادام
 شیرین یک شقال داخل کرده بنوشند اگر همین تنقیه
 بدن پاک شد بهتر و الا یک مرتبه دیگر تکرار نمایند
 پس سه روز هر روز بلیله بر اعدای بگداشته
 تناول نمایند و بعد از آن تخم زرد خشک یک شقال
 گلاب و شقال نبات سفید و شقال بنوشند

پس هفت روز این حب را فرود بر صنعت آن
 جدوار خطائی بگردم و یکدانگ همین سرخ همین سفید
 زرباد و در پنج عقربی خولجان زرباد از هر یک نیم
 شقال یکدانگ یا شتر عربی و درق نقره و درق
 طلا در ایندینا سفید فادز هر صدی خطائی از هر یک
 یکدانگ کوفته بنوشند نبات سفید بقوام
 آورده سرشته خوب سازند و هفت حصه نموده
 هر روز یک حصه را با گلاب فرود برند و غذا چهار
 ساعت از روز گذشته بخورد آب بخورد و آخر روز
 تخم بالنگو یک شقال گلاب و شقال نبات
 سفید و شقال بنوشند شب پلاذ گوشت سرخ
 جوان با گوشت بره بخورد و یک هفته بعد از آن این
 خوب از ماست پنیر و ترشها و غذاهاست غلیظه
 و اعراض نفسانی بر همین نمایند و طوق دیگر بگرد
 جدوار خطائی محراب بگردم و سه حصه نمایند و هر روز
 یک حصه را با گلاب سوده حب ساخته صبح ناشتا
 فرود برند از عقب آن شربت از نبات و عرق
 کاو زبان و عرق پید خشک بنوشند و بعد از سه
 ساعت بخورد آب گوشت جوان مرغ با دو پی
 حاره مانند در چینی زعفران تناول نمایند باقیم
 شور با بخورد قلیه پلا و نیز خوب است در اموصاف
 و نبات اجنبی کنند و اگر پیش از خوردن
 آن چند روزی خوردن نان و غذای غلیظه
 بریزند کنند و این فایده این در بسیار نوشته اند
 فصل و بیان خوبه که اصل و عمود در آنها
 جدوار است

و نیز در آنها قرصه ایون از برای حفظ ترکیب
 داخل است اصل عمود در آنها جدوار است کلان
 خوب جدواری که در باب ایون ذکر نموده شد
 که اصل و عمود در آنها ایون است و جدوار از برای
 اصلاح ایون داخل است حب جدوار با سوس
 که اد جاع بدن را دفع کند و تقویت بدن و توانایی
 و نشاط آورد و مقوی اعضای بیسته است معده را

بناست نافع است بصفت آن جدوار خطائی بگرد
 آزموده در پنج عقربی دار چینی عمود بلسان قرفل طباطبای
 سفید و میانی دار بجدوی از هر یک در دم بسا
 مصطکی عمود هندی ایون کاو زردی زرد الیچ سفید
 از هر یک یک درم شک ترکی بگردم اجزای کوفته
 بنوشند بگلاب سرشته خوب سازند هر چه بقدر خود
 شربت از یک حب تا دو حب اگر غلبه شرب و دراید
 ناسفته و کسیرای سمی از هر یک بگردم داخل نمایند
 میگردد اقوی حب جدوار دیگر سرشته و اد جاع صید را
 نافع باشد و در دماغ و جمیع اعضای بیسته اقوی گوشت
 و نشاط و فرح آورد و نموده اقوی آورد طعام بنوشند
 و سرعت از نال سلس البول و بیست طبع و زکام و نزله
 بار و در او گردانند بصفت آن جدوار خطائی از هر یک
 هفت شقال زعفران تخم کرفس در پنج عقربی از هر یک
 دو شقال نیم قلفل زرباد مصطکی عمود فادی سلس
 الیچ قلیه کبار در قلفل خیزلوا صمغ عربی خولجان
 دار چینی عاقر قراغی ایون از هر یک یک شقال و نیم
 فریون نیم شقال کوفته بنوشند بگلاب سرشته خوب
 سازند هر چه بقدر خود می هر صبح دو عدد و شام
 دو عدد با گلاب فرود برند و اگر نزله باشد با عرق کاو
 داز محصولات بر همین نمایند حب جدوار دیگر فاد
 زهر و میانی که از آن اقوی است بصفت
 آن جدوار خطائی محراب و شقال فادز هر یک
 یکدانگ عینر شمشپ میوسیانی دار بجدوی و شک
 ترکی خالص از هر یک یک شقال عمود قماری خام
 دار چینی قرفل خیزلوا گل سرخ منزه شقال مصری
 سعد کوفی ایر سا هر یک و شقال صندل سرخ سرد
 ناسفته و در قلفل همین سرخ از هر یک بنوشند
 همین سفید سلس الیچ خفته غلبه مصری از هر یک
 سه شقال صمغ عربی یکدانگ نیم زرد افنی تخم خرفه
 مقشر تخم خشتخاش از هر یک ده شقال زعفران
 هفت شقال ایون سه شقال پوست تخم زرد
 یک شقال کوفته بنوشند بگلاب مقوم سرشته خوب سازند

هرجی بقدر نخودی بوق نقره بچیده نگاه دارند شربت
دو حب حب جودار نواب تقریب خان که بخت
نواب اشرف خان ترکیب نموده و شربت آنرا ب نواب
مغزی الیه داده بودند صنعت آن جودار خطائی
مغرب دار چینی بسیار فلفل سفید ایتیمون خصیته اش
قصب الذریر زعفران از هر یک دو مثقال صندل
سفید مصطکی اسارون شامی عمود قمارعی خام کثیرا
ایفون خالص عنبر شیب از هر یک یک مثقال
اجزای کوفته بجنه بگللاب سرشته خوب سازند هر چه
بقدر نخودی بوق طلا بچیده نگاه دارند شربت یک
حب تا دو حب حب جودار حکیم جلاله از اولاد حکیم
الوالیرکات اودانی حکیم حرم شاه سلیمان صفوی به
صنعت آن عمود قمارعی خام مصطکی رومی همین سرخ بود
زرد تاج قاقله صغار قاقله کبار صندل سفید بگللاب
سوده گل کاو زبان مردار پدنا سفته بسد فادز هر
معدنی کربانی شمسی باقوت ربانی عنبر شیب طیار سفید
صمغ عربی بزرابنج سفید از هر یک یک مثقال ایفون زرد
دو مثقال جودار خطائی مغرب سه مثقال زعفران نیم
مثقال ورق طلا ورق نقره از هر یک ده عدد در ستور
مقرر خوب سازند هر چه بقدر نخود شربت دو حب
حب جودار دیگر که در قوت باه و اساک منی بنظیر
است و منافع بسیار دارد صنعت آن جودار
خطائی مغرب ایفون زعفران از هر یک نیم مثقال
قرنفل باد بجنه کباب چینی فلفل دار فلفل از هر یک
سه درم عمود هندی چهار درم قرنیه الطیب نور مشک
ترکی مصطکی رومی از هر یک یک مثقال بابونه مردار
ناسفته از هر یک یک درم کوفته بجنه بگللاب سکری یا به
شیره نبات مقوم سرشته خوب سازند حب جودار
له عفر الله له لواله الله ولی بحق محمد صلعم و آرد اصحاب
صنعت آن جوز بوانج عدد میان آنها را خالی کرده
ایفون کا زردنی یک مثقال فیتله کرده در آن جوزها
بگذرانند جوزها را بچینه گرفته در روغن کاو بریان نمایند
بعد که بفریب بسوختن کرده و جیر را از آنها جدا کرده

جودار خطائی مغرب همین سفید همین سرخ شقال مصر
خصیته الشلب مصری از هر یک چهار مثقال عمود قمار
عربی خام زرد باد و روغن عقرنی کباب چینی گل کاو زبان
زعفران لسان العصاره اسارون بسیار سنبل الطیب
مصطکی قرنفل غنچه گل سرخ منزه الاقناع اسار
فلفل سیاه دانه خیزلوا قاقله کباب زرنب باد بجنه
خولجان تخم بلبلون مغرب سمنه دار مغرب از لم
منزه چلو زه منزه نارچل مقشر مغرب القطن از هر یک
دو مثقال بایه شتر اعرابی کثیرا صمغ عربی از هر یک یک
مثقال تخم خشتخاش مغرب الفلفل تخم خرفه مقشر از
هر یک پنج مثقال عنبر شیب مشک ترکی ورق طلا
ورق نقره مخلوین از هر یک نیم مثقال نبات سفید
هفت مثقال بدستور مقرر خوب سازند هر چه بقدر
نخودی شربت از دو حب تا چهار حب و اگر در مزاج
بروت غالب باشد بجا تخم خرفه قرص افنی
بوزن آن داخل کنند حب جودار از ترکیب
ساختن است مقوی اعطار کلبه باه و مولد
منی و مغله آن و باعث حصول ولد است باذن
الله تعالی صنعت آن جودار خطائی مغرب دو درم
مردار پدنا سفته کلبه شمسی بسد زرد باد صمغ عربی طیار
عمود غرقی خام قرنفل سنبل الطیب جوز بوا بسیار
قاقله کبار ریز چینی همین سرخ همین سفید باد بجنه
زعفران تخم انجبه تخم شلغم حمرل خشتخاش سفید
خشتخاش سیاه عنبر شیب مشک خالص از
هر یک نیم مثقال ددر شخته و دیگر وزن مشک بوج
مثقال است یا قوت ربانی لعل بدخشی از هر یک
ربع مثقاله ورق نقره ورق طلا مخلوین از هر یک
ربع مثقال چلو زه مغرب سر کبک خصیته الشلب
مصری کس خرمایچ شیب لسان العصاره ایفون
مصری خالص از هر یک یک مثقال در شخته دیگر بوزن
شقال مصری پنج نفاع از هر یک نیم مثقال داخل
است در شخته و دیگر ایفون داخل نیست اجز کوفته
بجنه با گللابی که در آن صمغ عربی ربع مثقال و نبات

دو مثقال خسانیده باشد سرشته خوب سازند هر
چه بقدر فلفل و نخودی بوق طلا و نقره بچیده در سا
خشک نمایند شربتی از هر یک حب تا سه حب از بزرگ
و کوچک تا پنج حب حب جودار مستقول ز حکیم سرخ
همه قوی و اعضا ریسه زرد و دماغ و کبد و
سار اعضا و اعصاب ماه راقوت بخشد در باح
عینقه را دفع کند و سوال بلندی فی الدم و اوجاع
نقرس و مفاصل و بواسیر فلج و لقوه و سکه و صرع
و نزله و خنقه و استرخای زبان و در چشم و عت
انزال و قوت باه و قروح اسکارا سود مند بود
قروح و سرور آورد و در اشتمای طعام و هم باری
کند بسیاری سوراخ فطرت نماید در غزبه جانوران
اگر نه نماید بزرگ سرخ گرداند و قوی بکشاید دیوان
و سنگ کرده و شانه بریزد و دروستی چشم بفرزاید
دیوانگی و سودا را دفع کند و دروست آن از بچ
امراض مذکوره و علل بلندی و سودای الهی بخشد
و پیش از طعام بعد از طعام توان خورد و صنعت آن
جودار خطائی مغرب زعفران راس مقل ارزق کباب
چینی همین سرخ همین سفید جوز بوا ایفون تخم
سداب تخم کزدرق گل سرخ زنجبیل از هر یک یک
مثقال صبرنی که چهار ماشه باشد دار فلفل و مثقال
و یک ربع زرنبات هفت ماشه آمله مقشر شقال
مصری از هر یک شش ماشه اسارون ریز چینی
باد بجنه ایفون اعلی خالص از هر یک پنج ماشه
بزرابنج سفید عاقر قرحا تخم کرفس عمود قمارعی
خام صمغ عربی قرنفل خولجان خصیته الشلب مصر
بسیار نفع کاو زبان حب الالاس سعد کوفی مغز
تخم خیارین مغز بادام مقشر ماهی سقنقره اگر نباشد
بدل آن ریک ماهی یا بزره اسپند سفید مردار
ناسفته تخم بلبلون و روغن عقرنی از هر یک یک درم
که طرشد باشد سنبل الطیب قاقله کبار فرعون بونجه
مصطکی سومی سلیمه سیفون هندی زرد باد حمر گل
یلو قمار شتر اعرابی نخود و لندی عنبر شیب از هر یک

بم شقال صیرنی بسد و ال نبات مشک خالص بخشنه
 یا قوت ربانی از هر یک یکا شمشه جذبه بدتر نیم باشد و در
 طلا و ورق نقره مخلوبین بقدر کفالت او دویه کوفته بخینه
 با کباب سرشته خوب سازند هر چه بقدر نخورد در
 ورق چیده در سایه خشک نمایند شربت یک حب
 ناسه حب حب جدوار دیگر صنعت آن جدوار
 خطائی مجرب بمشقال عنبر شمشه بنا و در پنج عقرنی
 صندل سفید در ایدنا سنه زعفران درق طلا
 از هر یک یک مشقال درق نقره گل گاوزبان از
 هر یک دو مشقال یا قوت ربانی لعل بر خشتانی مشک
 بنی خالص عود هندی غرقی خام صمغ عربی انیون
 خالص از هر یک نیم مشقال او دویه کوفته بگلکاب سرشته
 خوب سازند حب جدوار دیگر صنعت آن جدوار
 در زرباد و در چینی تخم کرفس عود فارسی غرقه
 خام از هر یک ثلث در پنج بزرالنج و ثلث در پنج
 کوفته بخینه صمغ عربی را در کلاب حل کرده آن بر شند
 و حب سازند هر چه بقدر نخورد درق طلا و
 نقره چیده در سایه خشک نمایند شربت از یک حب
 ناسه حب این حب فالج و امراض بارده راناف
 است و اساک آورد و حب جدوار دیگر صنعت
 آن جدوار خطائی مجرب بزرالنج زعفران از هر یک
 نیم مشقال سنبل الطیب پوست بیضه مکمل اسان
 از هر یک یک نیم مشقال انیون عاقرقرا عنبر
 صمغ عربی سکنه پوست بیرون پسته از هر یک یک مشقال زرد
 در پنج عقرنی عود هندی دارچینی از هر یک یک
 مشقال در پنج ششاسه نامخواه مشک خالص فلفل
 سیاه از هر یک ثلث مشقال او دویه کوفته بخینه به
 عمل بشنند حب سازند حب جدوار مختصر
 صنعت آن جدوار خطائی مجرب عنبر شمشه از یک
 یک مشقال مصطکی زعفران انیون از هر یک دو مشقال
 اگر انیون را یک مشقال کنند و براسه نیم مشقال
 با انیون نیم مشقال کنند بهتر است مشک نیم مشقال
 انیون را در کلاب حل کرده صاف نمایند و در آنجا

گذارد تا غلیظ گردد او دویه کوفته بخینه آن شربت
 خوب سازند حب جدوار دیگر صنعت آن
 جدوار مجرب انیون خالص اعلی عود غرقی ^{التعلیل}
 مصری از هر یک یک دم عنبر شمشه یکدم
 و دثلث ورم در پنج مشک خالص قرفل غرق
 گل سرخ زرنب از هر یک ثلث درمی فلفل سنبل
 جوز بوا لیا شیر فرقه فافله صغار بسا از هر یک
 و دثلث درمی نقره درق طلا بقدر کفالت او
 کوفته بخینه بگلکاب سرشته خوب سازند هر چه
 از یک حب ناسه حب حب جدوار دیگر
 نافع از برای امراض سوداویه صنعت آن
 جدوار خطائی مجرب عنبر شمشه مرادید ناسفته تخم
 خرفه مقشر گل گاوزبان تخم فرفر خشک صندل سفید
 کشتیز خشک مقشر طیار سفید از هر یک مشقال
 انیون یکدانه زعفران نیم مشقال لاجورد
 چهار دانه کوفته بخینه بگلکاب سرشته خوب سازند
 هر چه بقدر نخورد در حب
 فصل در ذکر خوب جدوار که اصل در
 آنها جدوار است و انیون داخل نیست
 حب جدوار از متاخرین در تقویت باه و با صنعت
 صنعت دل و ممد بنایت نافع است صنعت
 آن جدوار خطائی مجرب مرادید ناسفته و از فلفل
 تخم بادرنجبویه از هر یک یک مشقال تخم فرفر خشک
 عود فارسی قرفل کباب چینی فرقه الطیب فلفل از
 هر یک دو مشقال خصیة الثعلب مصری مشقال
 زعفران نیم مشقال او دویه کوفته بخینه قند سفید
 بیست و دو مشقال بقوام آورده او دویه بدان
 سرشته خوب سازند هر چه بقدر نخورد درق طلا و
 نقره از هر یک سی عدد پیچیده نگارند شربت
 نیم مشقال حب جدوار دیگر از متاخرین سی و
 باضم و مقوی بدن است و نافع است از برای
 عموم صنعت آن جدوار خطائی مجرب عود فار
 خام صندل سفید زرباد زعفران قرفل صمغ عربی

فلفل در پنج عقرنی دارچینی از هر یک دو مشقال مصطکی
 عاقرقرا خشک تبتی از هر یک نیم مشقال کوفته بخینه
 بشیره نبات سرشته خوب سازند حب جدوار
 منقول از بیاض حکیم محمد حسین بخط مغزی لیبین را
 قوت بد حافظه صحت و مقوی اعصابی میسر و معده
 و دافع آلام و امراض بارده صنعت آن جدوار
 خطائی مجرب صندل سفید بگلکاب سرشته زرباد و دارچینی
 در پنج عقرنی صمغ عربی از هر یک یک مشقال عود
 قوی خام یک مشقال و نیم مصطکی رومی زعفران
 عاقرقرا از هر یک نیم مشقال قرفل فلفل سیاه خشک
 ترکی از هر یک دو مشقال کوفته بخینه با شیره نبات سفید
 سرشته خوب سازند هر چه بقدر نخورد شربت یکدانه
 حب جدوار اهلایه هند گفته اند که حافظه خود
 و ارواح است و چون هر سال چند روز آن
 را دوست نمایند بجز طبعی میر سازند صنعت آن جدوار
 خطائی مجرب تخم گندما دارچینی فلفل و از فلفل
 کندنه طلح مکمل فولاد مکمل از هر یک سه مشقال
 دانه سیل او قرفل زنجبیل زعفران صیر سوطی زرد
 از هر یک دو مشقال سعد کوفنی سنبل الطیب عود فارسی
 خام تاریقون هوش سفید از هر یک چهار مشقال با زهر
 حیوانی اصطیباتی یک مشقال مصطکی بمشقال از حب
 مکمل یکدانه طلح مکمل فولاد مکمل از حب مکمل راور
 روغن کافور بچوشانند و باقی او دویه کوفته بخینه آن
 بشنند و بسمل مصغری بقوام آورده سرشته خوب
 سازند هر چه بقدر نخورد درق طلا و نقره چیده
 نگارند شربت دو حب حب جدوار فاو زهری
 موسیقی حکیم محمد باقر موسوی منقول از خط نواده مغزی
 الیه میرزا عبدالباقی فلهی فرموده اند در بیان حب
 صمغ و مقوی قلب حافظه صحت که ترکیب بساط
 آن بدستیار سی پنجه حواس خمس باطنی این خیره
 بقاد بر آن بهلس طبع این فقیر صورت بست امید کرد
 نظر کوهستان این در دمان ولایت نشان بود و این
 در مذاق طبع صوفیان آستان خوش شاه نشان شیرین

صنعت آن جدوار خطائی مجرب هفت مثقال فاوز هر
 معدنی سه مثقال مرداریدنا سفته دو مثقال یا قوت
 رمانی غنبر شنب از هر یک یک مثقال زعفران میا
 دارا بجدوی از هر یک نیم مثقال مویزانی را در روغن
 بنفشه با دوام بارو عن منزه پسته بر تر در بنفشه گذاخته
 باقی ادویه را مساوی جواهر فاوز هر کوفته بخیمه جواهر
 و فاوز هر را بالواب بز قوطا که در آن صمغ عربی و کیترا
 حل کرده باشند صلاه نموده بعد از آن ادویه را بان
 سرشته در دو دانگی بالنزید از آن جها سازند
 هر چه بقدر نخودس بورق طلا بچیده یا درق نقره
 در سایه خشک کرده نگاه دارند شربت جواراد قیبه
 حب جدوار حکیم عماد الدین محمود منقول از خط میرزا
 محمد باقر در حکم منبری الیه بصنعت آن جدوار خطائی
 مجرب پنج مثقال غنبر شنب یک مثقال شنب نیم
 مثقال زرنبا در روغن عقریبه صندل سفید واریه
 ناسفته زعفران درق طلا از هر یک یک مثقال
 یا قوت رمانی نعل بوشی صمغ عربی عود قاری ظلم از
 هر یک نیم مثقال درق نقره گل گاوزبان از هر یک دو مثقال
 و یک دانگ ستره مفر جوب سازند شربت جواراد قیبه
 دیگر صنعت آن جدوار خطائی مجرب بنفشه نیم مثقال
 فاوز هر حیوانی قرنفل زعفران عاقر قرقا چندید شتر
 جوز بوا بسیار از چینی وانه سبیل بود درق طلا محلول
 درق نقره محلول از هر یک یک دانگ کوفته بخیمه بگلکاب
 شربت جوب سازند هر چه بقدر نخودس شربت از سه حب
 تا هفت حب حب جدوار صغیر جدوار خطائی مجرب
 مرداریدنا سفته از هر یک دو جز نبات سه جز با
 لواب بیدانه سرشته جوب سازند شربت نیم درم حب
 جدوار که در تقویت قلب و مانع و جمع اعضای ریه
 و دفع رطوبات دماغی و در دمه و پروت و مانع
 و مده نفع نام دارد بصنعت آن جدوار خطائی مجرب
 عود غرقنی خام مصطکی از هر یک نیم درم و چینی گل گاوزبان
 گاوزبان پوست زرد اترج از هر یک شش درم و نیم
 اسطوخودوس قافله کبار قافله صغار قافله و در قفلس

ریو زینبیتی عاقر قرقا سبیل الطیب و دال زرنبا در روغن
 ترکی شنب خالص غنبر شنب از هر یک یک نیم
 درم اجزا کوفته بخیمه با گلکاب سرشته جوب سازند هر چه
 بقدر قفلس و بورق طلا و نقره چیده در سایه خشک
 تا پند شربت یک حب تا سه حب و اترج حب حب
 قوت و مزاج حب و دیگر که مینی و با ضم طعام
 و مقوی بدن است بصنعت آن جدوار خطائی مجرب
 مجرب عود قاری خام صندل سفید زرنبا در قفلس صمغ
 عربی در روغن عرقنی قفلس سیاه از هر یک دو مثقال
 مصطکی زعفران از هر یک یک مثقال کوفته بخیمه بگلکاب
 سرشته جوب سازند شربت از یک دانگ تا دو دانگ
 حب جدوار دیگر نهایت مقوی باه است و اساک
 شربت نظیر صنعت آن جدوار خطائی همین سرخ
 همین سفید زعفران صندل سفید مرداریدنا سفته
 از هر یک نیم مثقال با دهر حیوانی مجرب یک دانگ
 غنبر شنب شنب نیم از هر یک نیم مثقال صمغ عربی
 یک دانگ نیم عود قاری قرنفل و در قفلس صمغ
 گل سرخ سعد کوفی از هر یک دو مثقال اصل غرقنی
 تخم ختمش خیمه الثعلب مصری از هر یک دو مثقال
 زرنبا در روغن ایرانی ساقاقل مصری سبیل الطیب
 از هر یک سه مثقال تخم خرفه سفته پوست تخم مرغ
 سکس از هر یک یک مثقال اجزا کوفته بخیمه بر شیر
 نبات سفید بقوام آورده سرشته جوبها سازند
 هر چه بقدر نخودس در سایه خشک نمایند شربت
 پیچیده و حب جدوار دیگر اساک منی کند و عرق
 انزال منی را دور گرداند و تقویت باه کند و پست
 را قوی گرداند و صفت النفس را مانع بود و دوا میر
 باوی و خوبی را سود آور و بهای کند و سرفه و سل
 را مفید است بصنعت آن علق ابلم مصطکی بود
 از هر یک یک درم قرنفل سه درم شنب نیم یک دانگ
 و نیم جدوار خطائی مجرب دو دانگ زعفران یک درم
 اجزا را نرم ساییده با انزک شیر نبات بگلکاب
 بقوام آورده سرشته جوب سازند هر چه بقدر نخود

بورق طلا و نقره چیده در سایه خشک کرده نگاه دارند
 شربت پنج حب حب جدوار تا لبنت حکیم محمد حسین
 حکیم باشی شاه جنت مکان شاه عباس صفوی موسوی
 جمیع اعضای ریه مقوی باه است نشاط آورد
 و مجرب است بصنعت آن جدوار خطائی مجرب عود
 هندی قافله سبیل الطیب دار چینی لسان العصار
 صمغ قرنفل با شتر اعرابی از هر یک سه مثقال زرنبا
 در روغن عرقنی صندل سفید مرداریدنا سفته لعل بود
 عود و لسان قفلس سفید زنجبیل ریو زینبیتی با دهر
 سانج هندی لسانه خولجان کباب چینی عود لعل
 بوزیدان تودری گل سرخ منزه الا قیام تخم فرفنج
 دو قو عاقر قرقا از هر یک دو مثقال گل گاوزبان حبه
 الثعلب مصری مصطکی برومی طبا شریفید پوست
 زرد اترج سکه صیدا از هر یک نیم مثقال صمغ عربی
 هفت مثقال غنبر شنب شنب نیم از هر یک یک
 مثقال همین سفید هفت مثقال نبات سفید نیم مثقال
 اجزا کوفته بخیمه بگلکاب سرشته جوب سازند بورق طلا و
 نقره از هر یک یک مثقال چیده در سایه خشک نمایند
 و باید که جوب هر یک بقدر نخود باشند شربت از
 پنج حب تا هفت با عرق جزر بمقدار یک اد قیبه
 فرود در حب جدوار دیگر بصنعت آن جدوار خطائی
 از موده قفلس سفید قفلس سیاه و درق گل سرخ سبیل
 الطیب از هر یک نیم درم کبابی شتر مرداریدنا سفته
 یا قوت بانی تخم کرفس سانج هندی لسانه عود و لسان
 فرغون زنجبیل دار چینی کباب چینی زرد اترج حصار
 شامی زرنب عود هندی خام غرقنی پوست بیرون
 پسته صمغ عربی و در قفلس عقیق بانی بسید شنب
 سباز هر یک سه درم زعفران ناخواه جوز بوا
 لسانه حب الزلم شفاقل مصری خیمه الثعلب
 مصر از هر یک شش درم عاقر قرقا در روغن عرق غرقنی
 صافی از هر یک یک درم بزر الیخ سفید زرنبا از هر یک دو درم
 غنبر شنب یک درم و درق طلا بچاید عدد درق نقره یک مثقال
 ادویه را آنچه کوفتی است کوفته بخیمه عملایه کردنی است

با کلاب بر سنگ ساق صلابه کرده اینجمل کردست
 حلاوه نمون را بر دغن مغز پسته چرب نموده خوب
 سازند هر چه بوزن نخودی شش از چهار حب آتش
 حب جردار دیگر بخت تقویت باه و دوش
 باغچه و صفت دل معده - صنعت آن جردار خطا
 از نموده مردار بزرگ سفته دار فلفل از هر یک بمشقال
 فلفل قزوه الطیب عود قاری خام قرنفل کبابی
 از هر یک دو مثقال خصیه الشلب مسری مثقال مسر
 تخم بالنگواز هر یک سه مثقال عرفان بمشقال گفته
 چینه بکلاب سکری شسته خوب سازند چینه بقدر خود
 بمشقال حب جردار دیگر مقوی سده و باه و
 است با صفت تقویت دهد و خفقان بار درازا نکل کند
 و تقویت با دبی تفسیر است صنعت آن جردار
 خطای مجرب مردار بزرگ سفته دار فلفل کبابی
 از هر یک یک مثقال فلفل زنجبیل خولجان قزوه الطیب
 همین سرخ همین سفید عود قاری خام قرنفل کبابی
 از هر یک دو مثقال خصیه الشلب مسری مثقال مسر
 تخم بالنگواز هر یک سه مثقال عرفان بمشقال افزا
 را کوفته چینه بکلاب سکری مقوم شسته خوب سازند
 بزرق طلا بچیده نگاهدارند نیم مثقال داین حب
 جردار با شکر قیل یک است با نرگ تقا و سینه
 حب جردار دیگر صنعت آن با دوز بر مده چرب بکلاب
 عنبر شنب شک ترکی از هر نیم مثقال صمغ عربی
 کبرک و نیم عود قاری قرنفل فلفل غنچه کل سرخ
 سعد کوفی از هر یک دو مثقال صندل سفید مردار
 با سفته جردار خطای همین سرخ همین سفید از هر
 بمشقال قرص افنی تخم خشتاش خصیه الشلب مسری
 از هر یک دو مثقال زرد بادار چینی ایراس شاقلمصر
 سنبل الطیب از هر یک سه مثقال تخم خرفه مقشر و است
 تخم مزع مکنس از هر یک یک مثقال اجزا را کوفته چینه
 بشیر نبات سفید مقوم شسته خوب سازند هر
 چه بقدر خود شسته پنج حب حب جردار که مقوی
 لب و دماغ و کبد است و باه بزرگیزه و مردار موافق

باشد و پشت ذکر را قوت دهد و نشاط آورد و صنعت
 آن اشنة سنبل الطیب صندل سرخ صندل سفید
 حب آلاس لا جورد مسول شمله مسول ساوق بند
 تخم ریحان تخم خشتاش کشیزه شک مقشر و است
 بلبله کبابی بلبله سیاه پوست بلبله زرد پوست
 بلبله آمانه مسقی سلیمه خودوس از هر یک سه مثقال
 جردار خطای بنفس جرب شقال تخم مزایا سفته
 بسد کبابی سسی شیب بنبر عنبر شنب بر ششم مقمن
 بیونز چینی زنجبیل سفید طبا سفید لادن فلفل از
 هر یک دو مثقال پوست زرد اترج گل سرخ تخم خرفه
 مقشر مغز بادام سیون مقشر مغز حلزونه مغز حب الزهر
 مغز نارچیل مقشر مصطکی از هر یک پنج مثقال
 گل مخموم کافور قیصری ورق نقره مشک کی
 از هر یک یک مثقال تودری رد تودری گلگون
 از هر یک دو مثقال تخم ورق طلا نیم مثقال اودیله
 اینج صلابه کردنی است یا کلاب سنگ ساق صلابه
 کرده و اینج کوفتی است کوفته چینه و اینج حلاوه دنی
 حلاوه بر دغن لبان جرب نموده با آب پوست
 که کاسر شسته خوب سازند شسته یکدم اگر خواسته
 باشد اجزا را غسل مصغنه سه وزن اودیه شسته
 همچون سازند شسته از آن یک مثقال است حب
 جردار حکیم ارشدی منقول از خط ولدار شد مغزی
 البه میرزا ابراهیم - صنعت آن ذوب مکنس
 جردار خطای فادو بر معدنی خطای اعلی از هر یک
 یک مثقال جوز بودا مصطکی رومی زعفران از هر یک
 چهار دانگ دار چینی چهار مثقال قرنفل نیم مثقال
 قمع عربی دو دانگ کبرک الیکدانگ علی الرسم حب
 سازند هر چه بقدر خود و چون یک حب این
 خوب بود می رو پیش از دقت نوبت نیم ساعت
 با کلاب فرود نزنافع است حب جردار حکیم سلیمان
 باه را قوت دهد - صنعت آن جردار خطا که
 جرب باه شتر اعرابی قرص افنی خصیه الشلب مسری
 زعفران از هر یک سه مثقال عنبر شنب مصطکی رومی

شک حب خالص خایه خریش کند سعد کوفی از هر یک
 یک گرم کافور جردان نمدرم اجزا کوفته چینه بکلاب
 سرشته خوب سازند هر چه بقدر خود و است باورق
 طلا و نقره بچیده شک نماید شربت از یک باه و است
 و همین جردار صنعت رفع اوجاع مفاصل مزاج و جاع در
 و عرق المذاق و نقرس و التیام جرح کرم خا و نظیرا
 سفید صنعت آن بکند جردار خطای جرب و جوب کوب
 نموده یک شازور آب باران با خمر عینی بیسانند
 ملایم طبع دهند تا قوت آن شراب بیس نکو
 مالیده صابک کرده با هموزان آن آب صافی روغن کنجد
 تازه یار دغن بتون یار دغن و در اتمراش ملایم
 طبع دهند تا روغن با نرگ و سنوز و یکبار بر نرگ هر چه جردار
 از صنعت حکیم کیلانی شارح قانون گفته که این کرم
 نیز عدیل ما نند که این ویو و است در اکثر فواکه بکلاب
 از آن زیاد و نیز سد باین در منافع برای التیام
 جراحات و انزال آنها دوائی نه مرهمی صنعت آن
 جردار خطای خوب جرب که پیش نبات یک مثقال
 زرد جو بودا راهل السوسن سین در آخر برگ خا
 خشک و دو مجمع بر سفوف و کاکین محصان و خود بوزن
 نه و کاکین زرد گران و مس گران و قلبی گران غیر با
 از هر یک یک و قدیر پوست درخت میخلان برگ درخت
 نیم تازه بنبر جو جوبه از هر یک دو قیه قه نصف اوقیه
 جو بودا و جیمارا کوفته در رو شک صلابه نرم بسیار
 تا مضمحل گردد و با سار اودیه سواست قند و فلفل
 من آب با قش ملایم همچو شانند تا به ثلث رسد پس
 آب صافی آنرا به کفچه که بسیار سوراخ آن ریزه و شک
 باشد بکند و از پشت همان کفچه در کفچه بفتا رند
 و انقال آنرا تا آنچه در آن ماهیت است بر آید پس
 آن ماهیت را گرفته انقال را دور نمایند بر تر
 بر آن روغن کنجد تازه خالص است اوقیه با آتش ملایم همچو
 تا آنکه قریب به خشک شدن آب گردد پس صاف نمایند
 و انقال را فشرده و در نمایند و قه را با آن که از آن
 روغن حل نموده صاف نمایند و اودیه موم سرد و با

روغن بریزند با قش ملایم طبع نماید تا بقوام مرهم
آید و احتیاط نماید که نسوزد و عند الحاجة استعمال نمایند
و نوشته که اگر در موضع بماند برگه خست نیم با پوست درخت
میخلان یا جودار قابل بچون یافت نشود با کسب
بخیف آن لیکن تمام اجزا بهتر داولی است مرهم
جودار دیگر فرج خبیثه و ناصور و زخم آتشکند
کنه رانافع و مجرب است. صنعت آن جودار
خطائی مجرب یک شقال بوجوه قنده پوست درخت
میخلان برگ خنادر سایه خشک کرده از هر یک ده
شقال برگ نیم در سایه خشک کرده بموم زرد غیر
مستقل از هر یک سی و هفت شقال نیم روغن خنجر
سفید بپزند و روغن شقال اجزا را سواست جودار
درسته برار شقال آب بچوشانند تا به ثلث رسد
که برار شقال باشد مالیده صاف نموده بعد از آن بموم
دقت در روغن براند پس جودار را نرم سوده داخل
که آب قنده روغن براند پس جودار را نرم سوده داخل
کرده در هاون پرسته با لند تا یکسان مانند مرهم شود
و در ظرف چینی نگاهدارند و عند الحاجة بکار برند
فصل در ذکر نسخ مساجین جودار
این معجون را موسی بن میمون از خطیب شیخ زینب نقل
کرده و نقلی نموده که خواص این معجون را شرح چنین نوشته
که نهایت مفوی باه است و دفع جمیع سموم و باضنه را
قوی گرداند و اعضای باطنه را نام علی التمام قوت دهد
خصوصا دل را دفع بلغم کند و مانع صعود اجزای در باطن
است و تقویت جمع اعضاد و اس ظاهری و باطن
کند و قدرت باز آید کرده اند و تفریح آورد و نفس
را قوی گرداند و حافظه صحت است و مانع بسیاری
از امراض است و فوائد این معجون بسیار نوشته و ما
محقق کردیم. صنعت آن جودار خطائی مجرب قنده
خنجر گل سرخ منزه عن الاقارح پوست بلبله کالی پود
بلبله سیاه پوست بلبله از هر یک یک اوقیه نیم
نشته دو اوقیه پوست زرد اترج اسطوخودوس
گاوزبان از هر یک یک اوقیه لسان العضا و شقال

خم بلبلون خم خربزه خم جوی چمن سرخ بهمن سفید آمیز
مصطکی عود بلبلان با نشت از هر یک نیم اوقیه لایا چینی
قرنفل دار چینی از هر یک یک اوقیه کوفه بخت بر روغن
بادام شیرین روغن مغز پسته مکره بر چرب نموده
با غسل مصفی دو وزن اودیه و جلاب سه رطل
که بقوام آورده باشند بپزند و هر روز یک شقال
آز انادول نمایند تا مزاج با اعتدال آید همچون
جودار دیگر مقوی باه و مجرب است. صنعت آن
عود قناری خام قرنفل شقال مصری خصیه لعلب
مصری از هر یک سه شقال زعفران می شقال کباب
چینی فلفل تخم بالنگودار فلفل از هر یک دو شقال
خم نازده مراد برنا سفته جودار خطائی مجرب از
هر یک یک شقال قنده سفید سه وزن اودیه قنده
بقوام آورده اودیه را کوفه بخت بان همچون سازند
همچون جودار نواب حکیم الممالک مرجم صنعت
آن پوست بلبله کالی بلبله سیاه پوست بلبله آمله
مقشر دار چینی روغن ترکی از هر یک دو توله سدر کوفی
یک نیم توله زنجبیل فلفل سیاه دار فلفل کنداز
هر یک یک توله مغز پسته سه توله مغز پسته
توله اسطوخودوس پوست زرد اترج گاوزبان لبله
جودار خطائی خم خربزه از هر یک دو توله قطع
خنجر گل سرخ لسان العضا و شقال مصری
خم بلبلون زعفران بهمن سرخ بهمن سفید آمیز
مصطکی عود الصلیب عود بلبلان از هر یک یک توله
روغن بادام شیرین روغن پسته از هر یک پنج توله
عسل مصفی یک و نیم بپزند سفید بادام شیرین
بسیست توله بقوام آورده علی الرغم همچون سازند
شری از یک شقال تا دو شقال -
فصل در ذکر نسخ مسفرحات جوداری
مفرح جودار که حسب الامر حضرت قدس اعلی
امل التی شاه سلیمان صفوی بوسی حکیم محمد باقر
موسی حکیم باشی از حکیم فرنگی نسخه آنرا گرفته که صنعت
آن جودار خطائی مجرب زعفران خم زریحان عود

قرنفل پوست اترج خولجان بسیار جودار پوست
سائله از هر یک دو وزن و نیم ایسوان عالج سوخته
مرزده ایسوان از هر یک یک گرم کافور قیسور می مشک
ترکی عینر سبب مراد برنا سفته استخوان لبل کوز
لبنه باوز هر حیوانی کوزنی از هر یک نیم وزن در روغن طلا
ورق نقره از هر یک بیست و چهار درم آب سبب مرزده
عرق گاوزبان از هر یک هفتاد قند سفید دو وزن
مجموع اودیه قنده راداب سبب عرق گاوزبان
حکمرده بقوام آورند و از آن همچون سبب مرزده
دو درم تا سه درم مفرح جودار خطائی صنعت
آن جودار خطائی مجرب مراد برنا سفته باقوت
بادام شیرین خطائی کرباسی شسته بسد حرق پودن
بلبله عود قناری خام اسارون شامی پسته و پسته
بسیار زرباد خصیه لعلب مصری بهمن سفید بهمن
گل گاوزبان روغن گل سرخ یوز بران شقال مصری
خم شخال از هر یک یک شقال ابر نیم مقروض لبله
مغول یوز چینی ایسوان قرطبی سنبلی الطیب
مصطکی رومی زعفران سافج هندی عینر سبب
شتر اعرابی صندل سرخ دار چینی زنجبیل قرنفل جوز
در روغن عرقنی سدر کوفی بادام شیرین خم بلبلون تودری
سرخ تودری زرد قاقله کباب خم قره خشک کباب چینی
خولجان طباشیر سفید ورق نقره از هر یک ده شقال
مشک ترکی ورق طلا از هر یک یک شقال آمله شفته ده
شقال آب به شیرین آب سبب شیرین از هر یک
چار یک من بپزند سفید کبکده پنجاه شقال عسل
و بیست شقال بر ستور مفرح همچون سازند شری از
یک درم تا یک شقال طبعی در نسخه دیگر زنج شقال
ایسوان درین مفرح داخل است و نسخه اول خوب است
مفرح جودار شری صنعت آن جودار خطائی
مجرب روغن ترکی نار شقال سنبلی الطیب دار چینی خم زردوک
خم سبب مرزده خصیه لعلب مصری مخلصه مشک
گل مخوم مراد برنا سفته کرباسی شسته از هر یک شقال
پوست زرد اترج گل گاوزبان صندل سفید بلبله

طباخ سفید برینم مفرض از هر یک پنج شقال بهار
 نارنج خشک کرده مغز تخم خیارین عود هندی غمیته
 خام تخم خرفه مقشر از هر یک هفت شقال فر لفل
 جوز لوان خولجان سدر کوفی تخم افرنج خشک زرنب بسیار
 فادز هر حیوانی اصلطیانانی از هر یک یک شقال
 و نیز قرقه الطیب دار لفل قاقله که از نجیل لفل
 سیاه کافور قیسوری لعل بدختی زرد اصل از هر یک
 یک شقال پوست بیرون پسته جنطیانای تخم کرس
 لسان العصاره فیزر بنا و مغز حبه الخضر مغز چلغوز
 مسکن قاقله صغار در و ج عقرب که با پیچینی بجز
 سرخ بهمن سفید از هر یک دو شقال با قوت مانی
 بادرنجوبه فادز هر معدنی خفانی عنبر شنب از
 هر یک چهار شقال مشک ترکی نیم شقال درق
 طلا چاه عدد ورق لقره یکصد عدد نبات سفید چار
 صد شقال بدستور مقرر متب نمایند نیز نامحر باقر
 حکم باشی قلی نموده که من این مفرح را حسب امر
 علی اسانم لیکن کافور فادز هر حیوانی را داخل
 نگردم و مشارالیه قدر خوراک آنرا از برای هر صحن
 مختلف نوشته و در امر اهل متنوعه نافع دانسته لیکن
 هنوز تجربه نشده

باب الحیم مع الزار البعثة
 جز بفتح جیم وزای بجز در اسهله بفراسی گز
 وزرک و هندی گاجر گویند بری و بستانی بیباست
 بستانی آن دو قسم میباشد یکی طویل و یکی مستدر
 در دوم گرم و تر و گویند در اول تر است بسی لطفت
 و در بول و حیض و خصوصاً برای آن و مفتح سده
 جگر و استقا و قاطع بلغم و مقوی معده و لیکن
 و در برهمن چون بکوبند بر قروح مشکله به بندند
 نافع است آنرا در جهت صرفه گفته و در دینه و
 ذات آب و در معده و جگر و لیکن مغض و اخراج حصاة
 سفید و طول طبع زیتها آن محلل خون جلد و برای
 آن بغایت بسی و منطف و مقوی احشای و رحم و پانته
 و سر بر المعصوم و پرورده آن به سرکه ذنک

جست از این پسر بیدیل و مقوی معده و جگر بارو
 و دو شتاب آن قریب بر بای آن است و بنشیند
 آن که آب افشوده آنرا با ربع وزن آن اصل
 جو شاییده در خم ریخته بگذارد تا مسک شود بغایت
 مست کننده و بلبل الا بخار و مسدوع و عرق آنکه
 با اودییه مناسب گرفته شود بدستور یکا انشاء الله
 نعم عنقریب مذکور خواهد شد و زجج آنرا ناسب
 مناسبه فرست مگر در زیادتی اسکا و صناد برگ
 آن جهت آله نافع و جرم آن بطبی المعصوم و نافع
 و مضر و درین مصلحت اودییه حاره و آبکانه و پسته
 آن با گوشت برغاله مولد خلیل صالح است و قدر
 شربت از جرم آن تا صد و شصت شقال و از
 برای آن تا هفت شقال از بنین آن تا پنجا
 شقال و تخم محک باه و در آنرا مثل اصل آن
 در در آرد و بول و حیض قوی تر خصوصاً برای آن
 و چون یک جز و آنرا با یک جز و تخم سلغم در چون
 ترب کرده در زیر آتش طبع دهند جهت اخراج
 سنگ کرده و متانه و عسل بول مجرب دانسته اند و قدر
 شربش تا دو درم و برش انیسون دو قواست
 و بری آنرا در بلاد قزوین گز را نامند و شش بقدر
 انگشته و گلش زرد و غلاف آن تخم خارناک در
 اول سوم گرم و در آخر اول خشک با انزک
 حد در افحال سوخته یک باه قوی تر از زیتا
 و تحمل آن مخرج جنین و خوردن خام آن جهت
 سموم و صناد پخته اصل و برگ آن جهت ایجاد خون
 که از برودت باشد نافع و آدین آن در منازل
 باعث گریختن بواس است و مضر معده و حلق و سب
 و مصلحت انیسون و حمل آن منفی رحم و معین بر
 حمل است و حلواهی جز برهمنی در بول و مفتح سده
 جگر و جهت سرفه بارو و اخراج حصاة کلیه و متانه
 نافع است صنعت آن بگیرند زرک رسیده
 و پوست آن را دور کرده از گد و تراش تر است و
 استخوان سخت میان آن را دور کنند پس آن زرک

تراشیده را در آب و گلاب بپزند تا ملس شود با سلام
 بر هم زنند و شیر نبات سفید با عسل مصفی بقدر
 حاجت در آن داخل کرده بپزند و بر هم زنند تا قویب
 با نقاد و سید پس قدر مشک و عنبر شنب را با نبات
 سفید کوبیده و زعفران با گلاب ساییده در آن
 داخل نمایند و بر هم زنند پس مغز پسته بوداده مغز
 بوداده نیم کوفته داخل نمایند بر هم زنند و در سینی کشیده پس
 کنند و بطریق لوز بریده نگاهدارند و طریق بود
 دادند مغز پسته بودام در حلوا با آن است که با دام
 و پسته را مقشر کرده آرد گندم را در ماهی تا به کرده
 مغز پسته و با دام را در آن اندازند در زیر آتش
 ملایم کنند و بر هم زنند تا بوداده باشد

فصل در ذکر نسخ اشهر جزیره
 شراب جزیره چندان قوت دارد که به تجربه در میان
 آن بگیرند جزیره پوست آن را تراشیده بطول آنرا
 شق نموده استخوان میان آن را بیرون آورده
 جزیره را بریزه کرده مانند دراهم یک من آنرا در یک
 کرده و سه درم حلب و دو من و نیم آب بر روی
 کرده سردی را بطبق سفالی پوشانیده اطراف
 طبق را بخیمر محکم نموده با آتش ملایم بپزند تا جزیره
 شود پس از آتش فرود آورده بگذارند تا سرد
 شود با لند و با لاینند و بمقدار صافی آن عسل مصفی
 از عوه داخل نموده بگیرند این اویه را قویب مفرط
 قویب زرد از هر یک پنج درم زنجبیل چهار درم فر لفل
 خولجان از هر یک سه درم جوز بودا بسیار از
 هر یک هفت درم و نیم کوفته در صره گمان کشایدی
 کرده در آن اندازند و با آتش ملایم بپزند و لوز بود
 کیسه را بدست مالند تا قوت اودییه بیرون آید و
 بقوام آردند و کیسه را مالیده بقشار زنند و در کنند
 و شراب را سرد کرده در ظرف چینی نگاهدارند و هر روز
 بیست درم آنرا با قدری آب با عرق خر
 بیاشامند صنعت آن بیشتر سید اسمعیل که در ضعف
 باه ذکر کرده بگیرند جزیره و سر و بن استخوان آن را

دور کرده خرد نموده دو من آنرا در یک سنگی کرده سه
 درم حلبه دو من آب بر روی دست کرده در یک
 را بطبق سفالی پوشانیده اطراف آنرا بچوب گز
 بنیز تا جزر مهر شود پس فرود آورده سردیگ را
 برگرفته بالند و پالایند و بوزن آن عمل سفید شود
 مصفای از عوه داخل نمایند پس بگیرند تخم هلیون
 تووری سسج تووری زرد از هر یک دو درم
 زنجبیل سه درم دارچینی جوز بوا بسیار قاقلا
 صغارا از هر یک یک درم کوفته در صره کتانی کرده در
 دیگر اندازند و بچوشانند و لجه لجه صره را بدست بالند
 و بقشارند تا بقوام آید و بعضی بوزن آن شراب
 انگوری داخل میکنند شراب جزر دیگر بگیرند جزر
 رسیده و پاک کرده استخوان آنها را در کنند دور
 دو من ازان در برابر آب داخل کرده بنیز تا مبر
 شود پس بالند و پالایند و بوزن پا لوده غسل مصفای
 داخل کرده و این ادویه را کوفته در صره کتانی کشاد
 کرده در آن اندازند و با تش ملایم بچوشانند و لجه
 به لجه صره را بدست بالند و بقشارند تا شراب بقوام
 آید ادویه این است قاقلا صغارا قاقلا کبار
 نارشک جوز بوا بسیار قرفله الطیب
 از هر یک یک درم خولجان سنبل الطیب از هر یک
 پنج درم رازیانه کردیاد و قوا از هر یک دو درم زرد
 پنج درم اسارون سلیمه از هر یک چهار درم زعفران
 دو درم مشک تینی یک درم شراب جزر بنسخه فلاشی
 در امراه بی نظیر و مقوی بدن و کرده است چونت
 آن بگیرند جزر رسیده اعلی و پاک کرده استخوان
 انزول آنرا دور کرده ریزه چون دراهم نموده
 در و یک پاکیزه کرده و بوزن جزر آب خالص بر روی
 وی کرده بنیز تا مهر شود پس آتش فرود آورده
 بگذارد تا گرمی آن ساکن شود پس بالند و پارچه
 پاکیزه کرده پالایند و داخل کنند در هر جزر ازان یک
 جزر و شراب قیقین صفائی صرف و یک جزر و عمل سفید
 خوشبوی مصفای پس بگیرند ادویه را کوفته در پارچه

کتانی بست چنانکه گشت خالی باشد و در دیگر اندازند
 و بنیز تا بقوام آید پس خرقه را دور کرده شراب
 را بکار برند و ادویه این است قاقلا نارشک
 جوز بوا بسیار قرفله الطیب از هر یک
 چهار درم خولجان سنبل الطیب از هر یک پنج درم
 رازیانه کردیاد و قوا از هر یک دو درم ایسون
 سلیمه اسارون از هر یک چهار درم زعفران مشک
 تینی از هر یک یک درم کوفته در کسه کتان کرده در
 اندازند شش شکر که جزر بسیار لذیذ و مقوی باه است
 صنعت آن بگیرند زردک را و پاک کرده از کرد
 تراش بیرون نموده و بارشبه بریده در آب طبع نموده
 بار و عن پیاز سسج کرده و چاشنی گرفته از رب
 انار یا غیر آن هر ترش که خواهند دوران به صیه سسج
 هر قدر که خواهند شکسته لعل کو بید بران پاشیده
 بگذارد تا نیم بند یا بسته گردد پس بانان با جلاد
 تبادل نمایند عرق جزر کبیر تا لیف و آب زعفران
 آب حکیم احمد موسوی صنعت آن گلاب عرق
 بید مشک از هر یک پنجاه مثقال آب خالص
 یک من شاه تخم جزر با در بنجونه گل گاوزبان از هر یک
 ده مثقال تخم شلغم هفت مثقال صغ زردک سفلیج
 قسقی از هر یک سه مثقال در و نج عقرنی سه
 مثقال ایسون و دو مثقال جدر در خفای مجرب و
 مثقال افخوکی شیطیح هندی بمن سفید بمن سسج
 سا فح هندی زرنب زرنبا از هر یک هفت مثقال
 ادویه را بکوفته در گلاب و عرق بید مشک بچوشانند
 پس بمن زردک پاک کرده را ریزه کرده در اختیار
 ادویه داخل کرده بطریق مقرر عرق کشند میفرمایند
 که اگر در وقت عرق کشیدن یک مثقال غیر شرب
 بردهان بخیزند بهتر است

فصل در ذکر الوان اطعمه جزر
 بدانکه از جزر الوان طعامها ساخته میشود و لونه
 آنکه جزر را در آب بنیزد و ورق کرده بنیزد و باد زرد
 آتش ملایم بنیزد و بنیزد مقدار خوراکی از جزر آن

تا یکصد و شصت مثقال است و لون دیگر قلیه جزر است
 صنعت آن بگیرند گوشت بزغاله یا بره ششما
 و قطعات نموده باد و عدد پیاز در آب بچوشانند
 و گشت آنرا بگیرند پس آن گوشت را بار و عن مصالح
 چاره دیاز سسج کنند و باد آب بچوشانند پیاز زردک
 پاک کرده قطعات نموده داخل کرده بنیزد تا مهر شود
 و اگر خواسته باشند چیزهای ترش چون آب کاشنه یا
 آب غوره و یا آب قیو و یا چغندر یا سنیب یا در آب
 و یا غیر آن هر چه خواهند داخل کنند اگر چاشنی و
 بخواهند قدر کنند سفید یا در شراب داخل کنند و چند
 چوبه داده کشیده بنیزد و لونی دیگر قورم زردک است
 که در قورم گوشت بران بدست مقرر زردک قاقلا
 کرده داخل نمایند و اگر خواسته باشند این قورم را
 در زیر بلا و یا در زیر جلاد گذارند قورم پلا و
 قونا جلاد زردک سازند و لونی دیگر دیاز زردک
 است که دیاز را بدست مقرر ساخته زردک را
 در آن داخل کنند و لونی دیگر قیوی جزر است که در
 قیوی آن بدست مقرر زردک داخل نمایند و در
 الوان اگر ترش خواهند از اشیا حامصه زردک
 داخل نمایند و اگر چاشنی دارند خواهند شکر یا نبات بقدر
 حاجت بنیزد داخل نمایند و لونی دیگر زردک پلا و است که در
 زیر پلا و زردک و اسفناخ را بر و عن سسج کرده بگذارد
 و بعد کشیدن زردک اسفناخ را بر روی آن گذاردند
 و تخم مرغ نیم برشت در آن گذاشته بنیزد و لونی
 دیگر برانی جزر و اسفناخ است که این دو با گوشت
 بزغاله یا بره یا بی گوشت در آب پنجه بر و عن سسج
 کرده در لنگر کشیده است چکیده بر روی آن کرده
 خورده میشود این الوان همه میباشند تبی و پنجه
 زردک با گوشت بزغاله مولد خلد صالح است و مصلحه
 و حلن است و مصلحت ادویه چاره و آب کاشنه است
 بنیزد جزر قائم مقام خراست و نبات است کفنده
 و طبی المصنم است صنعت آن بگیرند جزر و بکوبند
 و بارب آن غسل مصفای بچوشانند و تخم ریخته غم را در

ذیل اسپ کنند تا جوش خورده از جوش فرد
نشسته برسد

باب الجسیم مع اللایم

جلاب طبعی صنعت آن بگیرند شکر سفیدین گلاب
سه سن با نش ملایم بچوشانند و گت آنرا بگیرند هرگاه
بصفت رسد مقدار یکدرم زعفران سوخته در آن
و خلط در وقت حاجت آب سرد حل کرده بوشند
جلاب دیگر از محمود بن الیاس مقوی قلب و نافع از
برای حنقان یا بچولیا چون هر صبح بناشا یا نشا
صنعت آن گلاب عرق گاوزبان عرق بیدک
بات سفید زهره درم نبات را در عرقها بگذارند
و حل کنند در آن یک مثقال معجون سفید و نبات
نیز چون سفید و ورق گل سرخ سد کوفی قرض بود
زرد انج از هر یک سه درم شک بقیه یک دانگ
کوفته بخیته بشراب سبب شیرین سه درم زرد و سه درم
جلاب فارسی گلزار گویند و او غیر گل انار مشرب است
اگر چه در هیچ افعال مشا به یکدیگر اند ولیکن گل این
بزرگتر و با نزره است و شکر سفید را نادار او درم
سرد و خشک و قابض و رادع و محفیف مقوی اعصاب
و جهت اسهال و موی و صغری و ذوق امواج
فرا اما و نرفت الدم هر عضو و نفث الدم و جرب
و کله و رخ ریختن مواد ببعده نافع و صفا د آن جهت
بر لونی زیر نفث و التیام جراحات و منع تر ایدارم
و سقوط موی سنون و مصفیه آن با سکر جهت
ببره و بان و استحکام لثه و اسنان و قلاع موثر و صغ
و صلحش کثیر و قدر شربش تا دو درم و بدین وزن
آن پوست انار است و از خواص آن آن است که چون
روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یک عدد غنچه
ناشکفته آنرا صاحب سرد و معادین بان انداخت
برهن جدا کرده فرد بر نر تا یک سال رسد نشاند از
جربات شمرده اند - سفوف جلزار اسهال مراد
دو موی رانافع است و طبع را به بند و صنعت
آن گلزار بلوط در هر که خیسایند ساقی حب الاس قرط

طریقت از هر یک دو درم باز دو سه سینه در سر
پر درده بریان کرده پوست کز طبع هر ایک از هر
یک یکدرم تخم خاض صغ عربی عصا ربه لخته آتش
دانه مویز بریان کرده خربوب شامی از هر یک یکدرم
و نیم ایزا کوفته بخیته سفوف سازند

فصل در ذکر شرح اقراص جلزار

قرص جلزار نافع از بواسه جربات حاره و اسهال
مزمن و آمدن خون از هر موضع که باشد شیخ داود
الطحاکی در تذکره آورده که این قرص را من بجز
کرده ام در چیزیکه ذکر نکرده احدی آنرا در توفس
این دان این است که از برای بحیف قروح
قسمی از نار فارسه که آنرا آتش فرنگ گویند پس
بصحت پوست بجز من و فعل کرد در تخم صفت
آن قروح فله عجیب ولیکن لازم است که بگره
از برای این فعل آتشامیده شود زیاد کرده شود
بر اجزاییکه ذکر کرده میشود و غص سبب پوست نار
و استعمال کرده شود آب گرم تا شش مثقال
اما در غیر این خل پس بقیه از آن تا نیم مثقال
است و گفته که قوت این قرص تا چهار سال
باقی بماند میفرمایند این اگر چه بحسب ظاهر
در آن نظر است بجهت آنکه عمودین قرص گلزار
است و آن زود فاسد میشود ولیکن می تواند بود
که چون یکی از اجزای آن ایون است و ایون
حافظ ترکیب مرکبات است قول شیخ داود صبح
باشد و الله اعلم صنعت آن گلزار فارسی قبا
از هر یک هشت درم اینسون طین مخموم سلخه صغ
عربی از هر یک چهار درم کثیر ایون از هر یک
یکدرم کوفته بخیته آب گلزار تازه با آب گرم سرشته
اقراص سازند صنعت آن قرص سلخه و دیگر
سلخه سیاه گل ارمنی از هر یک چهار درم گل سرخ
منزوع الاقاع گلزار فارسی اقا قبا از هر یک
درم کثیر سفید و درم کوفته بخیته آب گلزار
سرشته اقرص سازند صنعت این قرص بخیته

دیگر سلخه سودا طین مخموم مرکب صغ عربی گلزار
فارسی از هر یک هشت درم کثیر او دو م کوفته بخیته
آب گلزار سرشته اقرص سازند اگر گلزار تازه
نباشد گلزار خشک را در آب بچوشانند و صافی نموده
در آن بپوشند صنعت این قرص بخیته بخی بن
عیسی بن جزله که در مناج با سم قرص ماریوس و
و گفته نافع است از برای اختلاف و نفث الدم
وزنق الدم و افراط طست مجریان خون بواسطه
آن سلخه سیاه طین مخموم مرکب صغ عربی از هر یک
چهار درم گل سرخ منزع الاقاع گلزار فارسی قبا
از هر یک هشت درم کثیر یکدرم اجزای از م کوفته بخیته
بخیته آب گلزار فارسی تر دیا آب مطبوخ گلزار سرشته
اقراص سازند در سایه خشک نموده نگاهدارند
شریبه دو درم قوتش تا ششماه باقی بماند قرص جلزار
که در آمدن خون از هر موضع که باشد بکار آید خصوص
از برای نفث الدم و فی الدم که بسبب قوت
یا کشاده شدن گی از رگها باشد بعد از فصد طین
قوت و امتلانی و موی و بدین فصد تا یک صنعت
باشد مستعمل است صنعت آن صغ عربی بازده
درم کثیر سفید خشک گل سرخ منزع الاقاع
طبا سفید سماق گلزار عصا ربه لخته آتش
از هر یک درم شاخ گوزن سوخته شسته اقا قبا
از هر یک هشت درم شب یمانی سه درم ایون یکدرم تا
دو درم کوفته بخیته اقرص سازند شریبه سه درم
آب دیوان یا آب لسان الحل یا شامندر صغ
جلزار دیگر که همین صنعت دارد صنعت آن
گلزار فارسی ششدرم کبیرای شمی بسد کند دم الاقاع
نساسته صغ عربی از هر یک یکدرم کوفته بخیته بالباب
بازنگ سرشته اقرص سازند اگر حرارت بسیار باشد
نیز درم کافور فیصوری زیاد کنند و اگر حاجت
قبض باشد ایون یک دانگ اضافه نمایند
شریبه دو درم قرص جلزار دیگر نافع از اسهال
معدی و خون آمدن از هر موضع که باشد صنعت آن

گلنار فارسی زرد و تخم حماض از هر یک سه درم سماق
منقی از حب مازوی سبز عصاره لجنه البیتس اقا قیا
کنند از هر یک یک درم و نیم کوفته بخیته باب برگ
مؤثر سرشته اقراض سازند شربت بکدرم با شربت
حب الّاس + قرص جلنار دیگر نافع از برای اسهال
مزمن و از برای خون آمدن از هر موضع که باشد
و از برای ضعف کرده حار بعد از فصد اگر قوت باشد
و علامت استلانی خود موجود باشد و چون بجهت این
علت استعمال کرده شود باید که باکیه ازین ادویه
استعمال کرده شود رب به شیرین در آب سیب شیرین
و شربت حب الّاس و شربت ریاس و شربت لیون
فذاشله عدس باشد سماق و یا غوره و یا پارچه
بزغال یا سر بزغال باشد یا گوشت کبک یا دراج
یا طیلسوج + صنعت آن گلنار فارسی تخم حماض
از هر یک ده درم گل سرخ منزوع الاقاع سماق
منقی طباشیر سفید صمغ عربی گل مختوم گل ارمنی گل قبری
صندل سفید از هر یک یک درم نیم بسپاسه بر بان
سه درم اقا قیا دو درم کوفته بخیته باب سیب
به ترش سرشته اقراض سازند شربت بکدرم باکی
از ربوب و اشتر بنز کوره + قرص جلنار دیگر بجهت
ذیابلیس و خون آمدن از هر موضع که باشد صنعت
آن گلنار فارسی چهار درم گل سرخ منزوع الاقاع
سه درم اقا قیا دو درم صمغ عربی یک درم کبیر
سفید نیم درم کوفته بخیته اقراض سازند شربت دو
درم بالجاب بر قطنونا و در زیا بلیس با آب کدو
سرد کرده + قرص جلنار دیگر از برای اسهال رفیق
اعم از آنکه موسوی باشد صفاوی + صنعت آن
حوض خرنوب بنعلی که مارج کند گلنار فارسی از
هر یک یک جزو اینون صمغ عربی از هر یک نیم جزو
اقراض سازند شربت یک درم + قرص جلنار دیگر
شعب زینس نافع جهت قروح سرد و رویه و طمحات
آنهاست + صنعت آن گلنار فارسی گل کسرخ
از هر یک چهار درم منفز گندم لبان از هر یک دو درم

صمغ عربی کبیر مصطکی از هر یک سه درم اقا قیا
زعفران از هر یک نیم درم کبر با مرکب از هر یک
یک درم نار کیواچ نیم درم اجزا کوفته بخیته باب به
شیرین بارب حب الّاس سرشته اقراض سازند
هر قرصه یک مثقال و در سایه خشک نموده
شربت یک قرص تناول نمایند

باب البیسیم مع الیسیم
جمد بفارسی پنج نامند در سوم سرد و در دوم خشک
سکن در دندان حار و اخراج کننده زلو در حلق
مانند و جهت گرم معده و تقویت هضم معده حار
و جرب و حله و آتش میدن آن باعث اجتماع
حرارت در معده لهذا در محرز و معطش و مورت
سعال و مفراحتای ضعیف و مبرودین صاحبان
ادرام باطنی است و صفاد آن بر پیشانی جالب
رعاف و جرب و آب پرورده آن بهتر است و مصلحت
قرنفل و عسل و بدل آن تلخ است که در خواص
و افعال مانند این است لیکن این ازان
الطفت است + دستور صنعت جمدها آنکه در بلبلیم
بسبب قلت برودت هواد با اندک رطوبت
آن در موسم زمستان بخ مجرنگرد و در خواص
که بعل آوردند + طریقتش آن است که در صحرانیک
بے اشجار و دور از آبادی باشد و قریب
بدریای شور نباشد و اگر دامن کوه باشد بهتر است
زمین را مقدار یک حب کنده در آن کاه بپاشند و اگر
نباشد کاه برنج به صفات چهار انگشت زیاد
فرش نموده بر آن ظرف های سرکشاده سنگ
گذارند و آب چاه اگر اندک شور بے داشته
باشد بهتر است گرم نموده اول شب در آنها
بریزند که در هر یک پنج انگشت نهایت دو درم
باشد و تمام شب بگذارند و وقت طلوع صبح پیش
از بر آمدن آفتاب برداشته در جاسه خنک
نمایند و همچنین هر قدر که خواهند و بخ چال محفوظ
دارند بدین قسم که بالای آن کاه برنج ریخته آنها

را از پاد غیر آن خوب بنشانند که همه یک قرص گردد
و از هوای گرم محافظت نمایند در ایام گرم بزرگ
بهر نحو که خواهند استعمال نمایند و این عمل را
باید در همین زمستان کمال مری هوای آن
بلند نمایند و چون کیفیت و معشوش بکاه میباشد اگر
ظروف آب در آن بگذارند که سرد و یا بجمد گردد
و همچنین میوه جات را بهتر است بخ پرورده که بخ
بچه نیز مانند بید و بهتر از برف و بخ و لطیف تر از
هر دو است + صنعت آن آن است که بکبرنج
بایرن هر کدام که باشد و فرود کرده در آن نمک بنفشه
عشر آن شوره بقدر خمس و قلیله بنخ مزاج
نموده در طاس و یادگی کرده و در ظرف های
کوچک دیگر رنگ سفالی نازک و یا نقره و یا س
نازک نازک طلعی کرده شربت بید خشک یا کلاب
یا عرق بهار ساخته و یا آب انار و سیب هر میوه که
خواهند و یا شیر جو شداوه با قند یا نبات شیرین کرده
و یا افشربای حامض چاشنی دار از هر کدام که خوا
دلیکن باید که شربت بسیار شیرین باشد زیرا که
بعد از شربین آنها کم عسوس می گردد و در آن
ظرف خا کرده که اندک خالی باشد در آنها را بشوئش
پوشیده و اطراف آنها را بجمیر سخت مستحکم نموده
که آب در طوبت خارج در آن مطلقاً نفوذ نماید
پس آن ظرفها در میان آن بخ و یا برف
به نحوی به چینه کند بخ یا برف تمام اطراف آنها را
فراید و بالای آنها قدری معتد باشد و سر آن طاس
و دیگ را بقدر کاه برنج و پارچه نمدی و یا پشمی بپوشند
که تمام آن طاس را فرا گیرد که مطلقاً هوای آن نرسد
پس سه چهار ساعت بگذارند تا بجمد و پس برآورده
سر آنها را باز کرده با کارد باریک نازک بریده در
ظرفی بر آورند و با قاشق تناول نمایند و این در
از شربت و افشربا بسیار صلب مانند بخ نمیکرد
بلکه مانند برف بجمد و اما آب خالص مانند بخ میشود
صلب بعضی قریب نوساد بر بالای آن برف و بخ

بعد از شستن کوزه با دران که بیده میباشد و لیکن بزرگ
 شرف و نوشا در هم نهم میگردد و آنرا که بر بری جهوری
 شراب است که شگفت را با آب بجز شانه زنا آب
 بسوزد و در آن بگذارد پس استعمال نمایند و بعض
 شراب انگور سه سال را جهوری نامند و دیگری گفته
 که آب انگور است که چو شاییده تا به نصف رسیده
 باشد پس در خم کرده آنرا شراب نمایند و آن گرم
 و خشک و منفع و محلل و شستی و سستی و معین بر جماع و
 سرخ الاغدار و سوز خون غلیظه و سخن احتیاست
 جگر منجی است که از چین می آورد و گمان آن است
 که شفاقل چینی باشد و آن نیخی است شبیه بزرگ
 و باریک و دراز و اندرون او سفید و بیدارش
 مابین سفیدی و زردی و خوشبو با آنکه تلخی و
 ندی و شیبوی و از بلاد چین خیزد و در گردستان
 گریه موشان نامند ساق و برگش شبیه بزرگ است
 در سوم گرم و خشک و محرک باه خصوصاً مریه
 آن جهت ریو و سرفه و زنت الدم و ذات الریه
 و ذات الحجب نافع و مضر سپرز و صمغ عربی
 و قدر شتریش تا دو در هم و این را در کوه کوه لوزیک
 شغال تا یک شغال و نیم آن با جلاب رافع خفقا
 است در حال و از مجربات است مریه
 جرم صنعت آن بگیرند تازه آنرا پوست آنرا
 تراشیده در آب آهک صافی نموده که قدر شندی دا
 باشد یک شبانه روز بچینا نندیش بشویند و با آب
 بچوشانند یک و دو جوسه تا آب آهک که جذب کرده
 آنراش مانند بعد از آن در آب تازه طبع دهند تا نرم
 و پخته شود پس پوست آنرا دور کرده در آب
 بپزند و با آنکه آب و غسل بچوشانند تا نرم شود پس
 غسل کف گرفته با قدر بقوام آورده بر روی آن
 کنند آن مقدار که از روی آن برگردد و دو سه جوب
 دیگر داده و فرود آورده سر کرده در ظرف چینی با جاب
 نگارند

باب الحیم مع النون

جنطیانا کبیر هم سکون نون طمای همان فتح است
 شناه تخمنا دالک و نون لغت یونانی است و
 سندی یکمان بید که نیندیکه است و راز و غلیظه و
 ماکل بسرخ و تیرگی و تلخی و در می آنرا که بهترین
 انواع است ساق و عروق بسطری انگلیشی چون
 و در طول قریب بر و فرغ و زرد رنگ چون بشکنند
 اندرون آن زرد تر قریب بر و تلخ و تلخ و در فلفل
 جبال و جابای نناک و سایه میرد و در بعضی گفته
 وجه تشبیه آن بجنطیانا جهت آن است که اول
 یافت و شناخت آنرا جنطین الملک بود از
 ملک روم لهذا مشتق بدان است بر گش شبیه بزرگ
 کردگان و لسان الحمل و سرفه و ریزه با شفاقل
 و گلشن سرخ مائل یکدوی و در شرف و غلابی شبیه
 می باشد و غیر روی را چرخانی نامند بر گش شبیه بجای
 و این غیر مستعمل است در اول سوم گرم و خشک
 در دوم است و نهایت ملطف و شتی و جالی
 و محلل و باقوت و طبیعت و در در تریاق سوم و
 مخزن جین و جهت کزیدن سگ دیوانه و عمر ب
 و هوام و سوم مشروب و در هم جگر و سپرز و عسر البول
 احتباس حیض و ضا و آن با شراب جهت کزیدن جانوران
 سمی و جراحات قروح خبیثه و در مریه و احتیاست
 ضربه و سقطه و کسر اعصاب و در زاله سبت و با شتر
 جهت وجع معده و طلای آن با خنجر کف دست
 قاطع خون حیض و استعمال آن با سداب یا شراب
 هر دو تریاق است قوی است و شراب در هم
 با شراب جهت التوای عصب و وجع کبد و طحال و
 برودت ادرام آنها و حمل آن مخزن جین و مسقط
 آن و لطف آن جهت رمد بار و نافع و مضر سینه و
 مصلحتش استقو قدر بول است و قدر شتریش تا یک شغال
 و بدارش در تقنیج و تجلیل یک نون و نیم آن اسازند
 و نیم وزن نج کبر و در سائر مواضع قسط و زرد
 بوزن آن و بقای قوت آن تا سه سال است
 و عصاره آن در جمع افعال قوی تر از آن است

در تریاق سوم و نافع از برای کزیدن سگ دیوانه و
 و سوم مشروب و در هم جگر و استعمال آن با سداب
 در تریاق است قوی و قوتش تا سه سال است و باقی
 دستور اخذ عصاره آن آن است که آنرا بکوبند
 و بجز در آب بچینا نندیش بچوشانند تا آب غلیظه
 پس صافی نموده طبع دهند تا منعقد گردد و دو
 البجنطیانا نافع از برای صلابات و اسهال و وجع
 کبد و معده و طحال و از برای تهیای کبینه است
 به شش و شش زردی و جنطیانا می فلفل از هر یک
 شب یانی سفید ساق سفیدی مثل الطیب و در چینی
 از هر یک یک ساق کوفته بچینه بچینا نندیش آن مقدار
 که او به آن مرشته شود پس شش زردی یک در هم
 با شش یا آب سداب و در شش بکوبند و باقی
 تلخ است بوزن آن یک و نیم را و در جرج و حال
 و این جنطیانا محلل راج بارده و نافع است و جهت
 قیل و قیون نهایت سفید و در مریه را نهایت نافع
 است و با یک در خصیه زهار پشت و کرده باشد
 و در عمل این اعضا نیز دور کند صنعت آن جنطیانا
 روی ده درم زرا و در مریه سجد کونی سلیقه
 پوست بچ کز از هر یک پنجم گرم کوفته در یک طل
 روغن مغز بادام تلخ داخل کرده خوب بریزند
 و در شیشه کرده ده روز در آفتاب گذارند پس از
 آفتاب برداشته بپالایند و در شیشه کرده نگارند
 سفوف جنطیانا ادرار بول مانند چون مالاک
 حار یا بار و کبیر مزاج بجز نند و استسقای لحمی راناق
 است صنعت آن جنطیانا زرا و در مریه حاشا
 فطر اسالیون تخم کرفس اینسون از هر یک و شغال
 سنبل الطیب قلع اذخر قوه الصنع جده و در چینی
 منتر تخم خیار بن از هر یک دو درم و در شش دیگر از هر
 یک دو درم است ریونز چینی ربع جمیع او به نبات
 سفید مثل جمیع او و کوفته بچینه سفوف سازند
 قدر مستعمل و در هم یا شراب بزروری با شش
 بزروری یا بار الاصول حار یا بار و کبیر مزاج

و اغراض بیاشامنده شراب خطیانا مقوی معده
 بود و در طبوبات معده را پاک سازد و صحت آن
 خطیانا ده درم صبر زرد چهار درم مویز بهرانه ده درم
 گل سرخ افستین از هر یک سه درم تربت پیچیدم
 مجموع را در سه رطل آب جینا بنده جوش دهند
 تا نکت با نضارت کنند و با یک رطل می پخته بقوام آرد
 شربت سه ملحقه صفا و خطیانا این زهر طبع در خوا
 آورده هر زنی را که خون حیض زیاده از عادت
 آید و بند نشود بتا نند خطیانا رومی را و نرم بکوبند
 و با خاب برشته و برکت دست صفا نمایند از این
 خون را باز دارد همچون خطیانا صلابت سبز
 و جگر درد معده و گرده و مثانه مزمنه و اذیت
 زهره های گز زهر نافع باشد و سده بکشاید
 صنعت آن خطیانا سه رومی لفل سیاه
 از هر یک ده درم قسطر سافج هندی سنبل ریوند
 چینی از هر یک هفت مثقال کوفته بخته با سه وزن
 ادویه عسل مصفا برشته شربت و در درم با آب
 مطبوخ سداب همچون خطیانا مشهور به همچون
 سقراط جهت امراض بلغمی و سوداوی از برای
 سداغ و صنعت کرده و جنون و ضعف بدن نیا
 و سواس و سل و سرفه قدیم و وق و صرع و برص
 و این درد معده و جگر و دیرقان و سپرد و مایل
 و زجیر و قوت باه مفید است و صنعت آن خطیانا
 قرد و انار خشک بچکشت حب النار تراوند
 طویل انیسون چند بیدستر حب بلسان اسارون
 سلیمه از هر یک یک مثقال مرصاف یک مثقال
 دو دانگ اگر زنی یک مثقال و چهار دانگ در پنج
 زرباد تخم کرفس از هر یک یک مثقال چهار دانگ
 زعفران دار چینی لک معنول صبر سقراطی تربت
 سفید عود جوز نوار قفل ریوند قاقله اشنه سیاه
 سنبل الطیب گل سرخ معده حب الحلب بلبله
 سیاه پوست بلبله آمله مشتق از هر یک چهار مثقال
 یک دانگ تخم جرجیر تخم پایز تخم گندیا از هر یک

یک مثقال دو دانگ زرب شیطرح و پیاز محصل
 شوی فلتج از هر یک دو مثقال نرم صلابه کرده
 و بر و عن بادام جرب کرده با سه وزن عسل
 و در وجود ششماه گذشته بعد از آن استعمال نمایند
 شربت از آن دو مثقال تا چهار مثقال است
 چند یاد ستر فارسی آتش بچکان و تبرکی افلا
 آبی است مانند آن شبیه شخصیت است و در معده
 متصل بهم و حیوان آن مانی و در آنهار عظیمه
 یافت میشود و غیر سنگ آبی است داز سنگ
 بسیار کوچک و نوی او سرخ مایل بسیاری در خارج
 آب نقیض نمیکند و در دلم آنرا اشک نامند و حکیم
 میر محمد یونس در تحفه نوشته که قیاس تقاضا سه
 آن نمی کند که خصیبه آن بغلم چند باشد و حقیر تازه
 او را ملاحظه نموده که صبا و قطع نموده بود و اصلا بود
 رنگ نداشت و بعد از جوشانیدن آن در آب
 و خاکستر پرده کردن آن بر دو گاه بعد از آن
 صاحب بود رنگ شد و اینک در نوعی از استحاله
 هست شکی نیست موهف گوید که آنچه حکیم نوشته
 بیان دفع است و بهترین انواع چند سرخ و بعد
 از آن زرد است و سیاه آن از سیوبات قبال
 است و واجب است که بعد از قطع آن بشکند
 آنرا تا آنکه رطوبت و چیزی که در آن است مانند
 عسل بر آید پس خشک نمایند در آخر سوم گرم و
 در در دو مثقال و لطف و اقوی جمع ادویه
 حاره با بسا است و چیزی صغیر که در داخل آن است
 لا دفع شد بر تعیین است استعمال آن جاز
 نیست مفتح و مغلل و تریاق ادویه بارده قنار و کز
 هوام و مخوق از خربق جهت احتیاس حیض و اخراج
 مشیره و جنین و نفخ و فواق و منفس فایز لیا سنی
 مرانی و قوی بلغمی و ریجی و خفکان باری و و نسای
 و صرع و ام الصبایان قبال و در عتبه و شرب رطب
 استلانی و سرسام بلغمی که بیشتر است مفید در
 امراض بارده و مانعی و عصبانی را با سر کردن

در و عن گل نافع و چون بعد از فصد صافن مقدار
 دو درم آنرا با آب قوی با عسل بخورد و در وقت
 بنامید بر دل ضرر و اخراج جنین و برودت رحم را
 زائل میکند و اگر با او تب نیز باشد با عسل و فلفل
 مقدار یک ملحقه لعن نمایند و هیچ مغز ناز و هیچ
 حرارت غریزی است و طلای آن جهت فرغ
 قنار مفید است و سوط و طلای آن جهت در و سر
 بار و در ری مزمن و سبات و حذر و کز از رطب
 و صرع مفید و همچنین خوردن آن تضمین است
 یابار و غنما سه مناسب جهت تحلیل او را مبرنه
 حاره و بارده و اجاع بارده مفاصل و غیر آن مفید
 و بر ستور تر بن بر و عن آن گذارستن آن در گوش
 جهت ریاح و نقل سامه که از برودت باشد
 و در ج بارده آن و همچنین قنار آن بار و عن آن
 در گوش جهت امراض مذکوره و بخورد آن جهت صفا
 صداغ بار و در ری مفید است ششام آن جهت
 او را مریه و علمتهای نافع و اکتمال جهت ظلمت
 و موعه و سل و حمل آن مصلح حال رحم و مستطین
 و در حیض بول آشامیدن آن بقدر یک ایفون
 خورده باشد و دفع سمیت آن است و چون بسا
 آن ایفون بسا نیست است آنرا زائل می کند مضر
 محو درین و مصلحتش بیشتر بنفشه و قدر شربش تا یک
 دانگ ویدنش مثل آن و ج یا نصف آن لفل
 و در بعضی مواد بوزن آن شک در امراض جگر
 فریون جهت تحلیل رطوبات از جبهه وزن آن
 لفل و ثلث آن دار لفل و ثلث آن زرباد
 و چند سیاه بقدر یک هم کشده است و بسا است
 که در مدت یک روز میکشد و الا منجر بر سام می شود
 و تریاق آن ترشی ترنج و سر که فرود شیر الاغ است
 و در جنید با دست چون زن ازین بیاشامد اگر
 بچه آن را قوی گرداند و اگر آبتن نباشد و حیض
 آن بسته شده باشد حیض آنرا بکشاید صنعت آن
 چند بیدستر ترکی انیسون تخم کرفس از هر یک یک درم

زرم کوفته بچینه با شرباب مخمور با شامند چینه بیدستر
 بی جهت ام الصبایان و صرع و فالج و سکه و ساکنه و کرم
 بلغمی رطوبتی و اعراضیکه بعد از وضع حمل عارض زنان
 و الطفال میگردد که از برودت باشد مفید است صنعت
 آن جنید بیدستر شک خالص عود الصلیب انزاساد
 با عرق دارچینی یا عرق جوز یا عرق رازیانه زرم
 ساییده جویند سازند هر چه بقدر فلفل شربسته
 الحفال را نیم حب تا یک حب با شیر منقوع آن و
 دیگران را از یک حب تا سه حب یا آنچه مناسب باشد
 با عرق جوز یا ویا دارچینی و یا رازیانه ساییده گرم زوده
 طمانینه و اگر در آن زمان زایید بر هم افتاده باشد
 بر شقیقه با و فلیکن ایشان بالند و اگر قدیمه عود
 غرق نیز اضافه نمایند بد نیست و اگر برودت بسیار غاف
 باشد جوز بوا نیز در آن جنید با دستر تنه و تریخ با
 بار و غنما و دیگر جهت تحلیل ادرام مزمنه و
 رعشه و دردهای سه سر مثل مفاصل و قطور آن در گوش
 جهت ریاح و نقل ساسمه و اوجاع بارده بانی و رعشه
 نافع و حمل آن مصلح حال رحم و در بول و حیض و قشنگ
 آن جهت حرقت آنها در ریاح افرسه و اوجاع منقار
 بارده و فالج و استرخاد و قوه و صرع بلغمی و سبات
 نافع است صنعت آن بگیرند جنید بیدستر فلفل سفید
 عاقر قراغتم حنظل فرینون حلیتنت اجزای مساوی هم
 زرم بگویند پس ده درم آزاد یک رطل بغدادی
 روغن سداب داخل کرده خوب بر هم زنند و یک هفته
 در آفتاب بگذارند هر روز دو مرتبه بر هم زنند پس
 بعد از هفته آنرا با لایند و نقل آنرا با لند و بنگو و بفتا
 و مرتبه دیگر ده درم از همان ادویه را داخل کنند
 و بگو بر هم زنند و یک هفته دیگر در آفتاب بگذارند
 و هر روز دو مرتبه بر هم زنند پس بعد از هفته آنرا
 با لایند و نقل آنرا با لند و بنگو و بفتا و مرتبه دیگر
 ده درم از همان ادویه را داخل کنند بگو بر هم زنند
 و یک هفته دیگر در آفتاب بگذارند و هر روز دو مرتبه
 بر هم زنند پس از هفته از پارچه کتان آنرا

با لایند و بنگو با لند و بفتا و در شیشه نگاه
 دارند و بکار برند - جوارش جنید بیدستر ریاح نان
 آستن را دروغ کند و جین را حاکمیت نماید صنعت
 آن جنید بیدستر حلیتت زرباد ما ز و طها شیراز
 هر یک یکدرم زنجبیل ده درم قند سفید و دوازده
 درم شک نیم شقال کوفته بچینه با عسل مصفا
 مقوم سه وزن ادویه بسر شدند شربسته و دو درم
 مرهم جنید بیدستر جهت ضعف رحلین و قدین صنعت
 آن جنید بیدستر چهار درم اسارون شامی صبر
 سقوطری شیان آیتا شیطرح سندی کسب انزاساد
 مرکلی از هر یک سه درم ادویه رازرم کوفته بچینه
 با طلا که نوسه از شرباب است زرم سوده مثل
 مرهم سازند و بر ساقها و پا و بر قدین بالند
 و کسب البصم کاف تازی و سکون سین مملد با
 موهده معنی کف و جرم جو بات است که افشرد
 روغن آنها را گرفته باشند و مراد آنجا نقل
 کنی است و فی الحقیقه این نوع طلا و روغن
 است زرم مرهم +

فصل در ذکر نسخ معالجین جنیدی

مخون جنید نافع جهت ریاحی که عارض می شود
 در معده زنان حامله صنعت آن جنید بیدستر
 یکدرم و نیم مرادیدنا سفته بسد کمر با بریشم نقل
 زعفران از هر یک یکدرم زرباد در روغن تخم
 از هر یک دو درم آشنه سنبل الطیب از هر یک
 نیمدرم ادویه کوفته بچینه با سه وزن کل عسل
 بقوام آورده علی الرسم بسر شدند - مخون جنید
 بیدستر که همان خاصیت جوارش آن دارد
 صنعت آن جنید بیدستر کیتقال در روغن تخم زرباد
 از هر یک دو درم مرادیدنا سفته با کلاب ساییده
 که با دو ال سنبل الطیب از هر یک یکدرم کوفته بچینه
 بعسل مقوم سه وزن ادویه سرشته مخون سازند
 شربسته یک مثقال - مخون جنید بیدستر که در سهولت
 وضع حمل بنیاید مفید است صنعت آن

جنید بیدستر مرکلی صافی میوه سامله از هر یک یک مثقال
 دارچینی نیم مثقال اجزا کوفته بچینه با آملین بسر
 شربسته و مثقال با شرباب کمنه یا با مارا العسل بسر
 مخون جنید بیدستر مشهور مخون ابن عیاد نافع بود
 سوده را که طعام قبول نمیکند و ذواق امتلائی و سورا
 العضم و اوجاع معده را بنیاید نافع و بی نظیر است
 صنعت آن جنید بیدستر قسط شیرین سنبل الطیب
 فلفل سیاه دار فلفل دارچینی از هر یک یک درم
 سلین و دو درم مرکلی سه درم ایفون یک درم ایفون
 مرکلی را در شرباب کمنه ریحانی خیسایند زرم کنند اجزا
 را کوفته بچینه مجموع را آمیخته مخون سازند و بعد از ششماه
 استعمال نمایند شربسته یک مثقال -

فصل در ذکر نسخ سحر نیا هر چند مناسب

آن بود که در ذکر حرف سین مذکور شود
 لیکن چون اصل و عمود در آنها جنید با دستر
 است لهذا مناسب نمود که اینجا ذکر یابد
 بر آنکه این لغت یونانی است بمنی کثیر النسخ و چند
 قسم بنظر رسیده در نسخه سحر نیا بفتح سین مملد و سکون
 نون و فتح جیم و سکون رای مملد و کسوف نون و فتح یای
 شناه تخانیه و الف و در نسخه دیگر سحر نیا بزبان
 یای شناه تخانیه قبل از نون ثانیه و در نسخه ثالث
 سحر نیا بکسری سکون یای شناه تخانیه و فتح نون
 و الف و شاید لغت اول اصح باشد صاحب
 کامل الصیانه و شیخ داود النطالی گفته اند که در
 کتاب تقریب جمه کرده شده مخون عارض یعنی
 مخون کلین شانه و در کتاب منتخب موسوم است مخون
 ملاس یعنی مخون در سحر نیا کبیر بلا خلاف از ترکیب
 جالینوس است که ترکیب نموده بود این مخون را
 از برای بادشاه جتوه و قتیله جس بول بهر سایند
 بود و این مخون را بعضی از تریاقات شمرده اند
 و شک نیست در آن که از معالجین کبار است
 و خاصیتش بی شمار مجرب است در دفع از برای امراض
 بارده و تریاق امراض بلغمی است و امراض حاد و

از ریاح غلیبه و از برای عسر البول و ادجاع کرده و
حصه کرده و مثانه و از برای تخاطی بولون بول و
سلس البول و قروح مجاری بول و از برای نفخ
و بطبات و تخم و صنعت همدم و در معده که از برودت
و ضعف معده باشد و برگزشتن طعام از معده و قوی
و از برای ضعف کبد و تحلیل صلابت کبد و از برای
وجع اسنان و تاکل آنها و از برای خفقان و سرد
مزاجان را بغایت مفید و موافق حفظ مینماید
ایشان را و بسیاری از امراض و حافظ صحت شایع
است و گرم میکند بدن را از برودی که از خارج عارض
آن شده باشد و مزاجش گرم و خشک و در رطب
ثانیه و مضر در رین و مصلحتش آب کاسنی تازه
است و قوتش تا چهار سال باقی مینماید و باید که
استعمال کرده شود بعد از ششماه صنعت آن
بنسخه شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده
چند بیدستر فیون و در چینی اسارون تو بود و قوا
هر یک یک گرم فلفل دار فلفل قهقه قسط حلوان هر یک شش
زعفران نیم گرم اینها گداختنی باشد در نار السلس
خیسانیده حل کنند و باقی ادویه را کوفته بجمعه مجموع
را با سه وزن ادویه عمل مصفی بسرشد و مجون
سازند شربت از یکدانگ تا یک مثقال و بعضی گفته شربت
از یکدانگ است تا یک گرم و بعضی از یکدانگ تا دو
مثقال گفته اند و برعم بعضی شربت نیم مثقال و
این نسخه سوای عمل دو از ده جزو است و وزن
اجزای دیگر هم و نیم است صاحب میزان الطباع
گفته که مزاج این مجون گرم است در آخر در نسخه
و خشک است در دو درجه و رطب درجه و در نسخه دیگر
زعفران داخل ندارد و نسخه که یکم میر خرمخون در تحفظ
ذکر کرده در اصل نسخه زعفران یک گرم است گفته که
بعضی نسخ نیم گرم و شش قیراط است اسارون داخل
نماید و سبب آن صافی شدن درم داخل است بعضی طبایع
با عمل یک سکره مثلث داخل کرده اند بنسخه کبر
اسحق صنعت آن چند بیدستر در چینی قوموشم

گردد شتی اسارون از هر یک یک مثقال کوفته
بجخته با سه وزن ادویه عمل مصفی و نیز شمش قیراط
ز عفران سه دقه می تیخ وردی کنند و در وقت
حاجت از مثقال از دی تاد و مثقال یکا دارند
و قوت این مجون تاد و مسال میماند و بعضی گفته اند
که شربت از این مجون از یکدانگ تا دو مثقال است
و بدش امر دسایه است که همین عمل می کند و مجرب
است بنسخه شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده
است بنسخه اسحق و در آخر گفته که داخل کرده میشود
درین مجون ربع رطله مثلث و شش قیراط
ز عفران بنسخه شیخ رئیس که در قرابادین
قانون آورده صنعت آن چند بیدستر فلفل سیاه
ز عفران مو و قوا اسارون ایون فلفل سفید
قنه دار چینی از هر یک دو درم قسط یک گرم کوفته
و بجخته وزن نموده بسط مصفی سه وزن ادویه
مجون سازند نگاه دارند و بعد از ششماه
استعمال نمایند سید اسمعیل در قرابادین نسخه
این نسخه را آورده و گفته که از جهت باد با سه
رحم و از جهت باز گرفتن حیض و نابودن فرزند
مقدار یک باقلا ازین مجون را بر دوغن سوسن
حل کرده زن بخورد و در او اگر در دوغن بادام
تلخ حل کنند شاید بخورد که زن بگوید آن هم
سود و در باد با سه رحم را بر دو آب بخوان باشد
که مجون را با شش بنزد و فرج را بان بدارد و یا با
نیزه مع بخار آنرا بچویشتن گیرد و از جهت درد سین
در سرفه و امراض کلیه اندر شراب صرف بخورند
بنسخه شیخ رئیس که در قرابادین قانون
ذکر کرده که در منافع قریب است به کبر صنعت
آن چند بیدستر فیون از هر یک دو درم در نسخه
دیگر درم است در چینی قومود و قوا اسارون
از هر یک ده درم فلفل دار فلفل قهقه صافی قسط
از هر یک شصت درم زعفران مع ادویه
کوفته و بجخته بسط مصفی سه وزن مجموع ادویه

مجون سازند و در نسخه دیگر زنجبیل یک ادویه
میوه سائله سه ادویه داخل است و در نسخه اصل قهقه
داخل نیست شربت نیم مثقال با آب گرم بنسخه شیخ
بنسخه دیگر صنعت آن چند بیدستر فلفل سیاه فلفل
سفید زعفران مو فوا اسارون دار چینی قسط از
هر یک یک گرم عمل مصفی سه وزن ادویه ادویه
کوفته بجخته با عمل مجون سازند شربت مثقال با آب
یک گرم ناشتا بخورند و بعضی گفته که چون حل کنند یک قیراط
ازین مجون را در دوغن سوسن با لند بر موضع باز کرده
و دیگر جانوران سی که گزیده باشند و دفع زهر آنها
می کنند و نیز خوردن آن نافع است از برای
فتره سموم و سمیت و گزیدن جانوران سی چون بچشما
آزما شراب با شامند نیز نافع است از برای ریاح
رحم و قلت گرفتن حمل و کمی ادرار خون حیض چون مقدار
باقلا می ازان را در دوغن سوسن حل کرده یا با سه
پاره فرجه سازند و قدری ازان را با دوغن
زین حل کرده بنوشند ازان زن و نیز بان درین
کند و در رحم خود مفید است و از برای وجع سین
سرفه و از برای امراض کلیتین از برای عسر البول
و از برای سردی و ریاح بارده خورده میشود و زن
مثل نخودی با شراب صرف و از برای تخم چون شامند
ازان زن یک مثقال با شراب صرف بنسخه شیخ
سید اسمعیل در قرابادین نسخه مستعمل از قرابادین
حیض صنعت آن فرودمانا زیره کرمانی تخم گزرا
هر یک سه درم چند بیدستر فیون مو فود و قوا اسارون
از هر یک یک گرم کوفته بجخته با سه وزن ادویه عمل
مصفی مجون سازند و بعضی شراب انگوری درین
مجون داخل کرده و سببی در نسخه خود مثلث بجای شراب
انگوری آورده شربت از یکدانگ تا یک مثقال
است بنسخه شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده
است و سه همدم و قوی و جوس بول و جمیع امراض بلخی و
بادهای غلیظه را سود دارد و صحت فترت را بسیار
علل است صنعت آن چند بیدستر در چینی قوموشم

فردود و قواسرون از هر یک یک شقال اجزا را جدا جدا
 گفته چینه ذرن کرده و در هم آمیزند و با سه وزن مجرب
 ادویه غسل و یکدنگ نیم شقلت معجون سازند یک
 شقال زعفران در آن آمیزند شربت از یکدنگ
 تا دو شقال باشند ناف باد.

باب الجسیم مع الواد
 فصل در بیان جوارشات غیر مسهل

بر آنکه اکثر جوارشات در ذیل بعض ادویه مفزده آن
 دو اصل معبود است در آنها به ترتیب حروف تجوی
 ذکر یافت و بیاید مانند جوارش حب الاس اهل
 و انج و حذب و اسارون داشته و آمله و انبر یاس
 و انجوان و انیسون و ابرسا و بسباسه و بلاد و
 بنولج و جند و جوزبوا و فنجوش و ابرچینی و رمان
 و زعفران و زنجبیل و زودفا و سفرجل و ساق و سم
 و سنبل الطیب و صندل و طباشیر و عصرم و عنبر
 و عود و هندی و فلافل و فودج و قرفل و حب القرم
 و کافور و کاکج و کون و کندر و لولو و مشک و مصطکی و
 نازخواه و وچ و جوارشات ایونی مانند جوارش
 طباشیر ایونی و علاج ایونی و بعضی که ذکر نیافته بود
 و آنکه هر یک بر اسمی خاص دارند مگر میگرد
 و بدانکه جوارش بضم جیم و فتح و آدو الف و کسر را
 عمل و شین معجم بدون نون و جوارش بانون در
 آخر هر دو آمده و صاحب بحر الجواهر گفته که بانون
 تصحیف است و آن معرب گوارشگ و گوارش
 است و معنی آن در لغت فارسی گوارنده طهام است
 و با هم غذا و بعضی باضموم گویند و در حقیقت ترجمه
 جوارش بعضی باضموم است شیخ داود الطائفی در
 تذکره گفته اند که جوارش فارسی است و بلغت عربی
 مسخن و ملطف است و نیز شیخ داود گفته که سبب
 سمرقندی در قرابادین از کتب حمسه خود گفته که جوارش
 است قدیم است و معنی آن مقطع اخلاط است گفته که
 بر سیدم از آنکه سبب خیر از لغت فرس بود و انکار کردند
 آن فرس سرفه میفرمایند که فرنی نیست میان لغت عربی

بسخن و ملطف با مقطع اخلاط چنانچه از صفات
 جوارش است زیرا که جوارش معنی باضموم است
 و اینها از لوازم و خواص آن است چه معنی غذا تمام
 نیشو و مگر بجز یک مسخن و ملطف ماده غذا باشد آنچه
 ملطف و مسخن ماده غذا است مقطع اخلاط غیر مسخن
 لزوماً ملطفه محل معده و عامل مانع از اشتغال
 معده بر غذا و تصرف حرارت در آن و همضم و نفیج
 تام تا فتن دستبرد شدن آنها از برای گردیدن
 جزو اعضا است و شیخ داود نیز گفته که جوارش
 نزد اطباء عبارت است از ادویه که نرم گوید
 فشرده و حرارت آتش با نارسیده باشد بلکه با شکر
 و باسل و بقوام آورده سرد کرده شش قطعات
 تا نازک که چک بریده باشند و ایضاً میفرمایند که لفظ
 جوارش نزد اطباء موضوع برای معجون است که ساقه
 باشند از برای اصلاح حال معده و اعانت
 بر همضم و استرا و گواردین طهام و تقطیع اخلاط
 و تحلیل آریاح و رطوبات و لهذا از برای جوارش
 را جریش باید که میده تازه و از معده نگذرد و بود
 باشد سبب طول مکث در معده اقوی پس اگر
 جوارشات را با فعال مذکور خواص و افعال
 دیگر باشد ضرر بدعانی رسد که آنرا از جوارش
 بدون بیرون بود و جوارشات مثل معاجین میباشد
 الا آنکه معاجین شیرین می باشد و تلخ نیز ذکر کرده
 و غیر کرده و جوارش نمی باشد مگر طیب و طیب
 جوارشات و لذات با عود است و در حرف العین
 مع الواد و نسخ آن در ذیل عود هندی هم بطریق
 اجمال و کلیه و دستور العمل و هم تفصیل جزو
 انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و آنکه بعض
 اطباء منسوب نموده جوارش باطبا سے یونان
 بعضی باطبا سے قبط و فرقه دیگر گفته اند که از
 اطبا سے یونان است و نه از اطبا سے قبط بلکه
 جوارش مخصوص فارس است و مخترع آن
 نباشد اندک از برای خلفای عباسی ساخته اند

پس شهرت یافته تا لیف جوارشات میان اطباء
 و جمعی انکار این قول نموده اند و گفته اند که بسیار
 از جوارشات چون جوارش بقراط و جوارش طابوس
 و جوارش کوفی مقدم بر نجا شده اند میفرمایند که اصل
 جوارشات که اطریفل صغیر است مقدم است بر
 اطبار یونان و بر اطبار قبط نیز و لیکن که گویم پیش
 از نجا شعابین جوارشات سمی بجوارش بنوده اطباء
 عجم جوارش خسروی را از برای نوشیدان نامی
 کرده باین اسم سکه ساخته اند و ادویه که از برای
 اصلاح معده و تقویت همضم است نیز این اسم
 مسمی نموده پس نیستند اطبا که عجم مخترع جوارش
 بلکه مخترع این اصلاح اند که معاجین اصل معده و هم
 را جوارش نامیده اند جوارش از بار تا لیف بقراط و اس
 منقول از قرابادین افندی صالح چلی حکم با شی ابراهیم
 سلطان قیصر روم ضعف بدن را زایل کند و ناف
 است از برای تفریح و مایه بخور و جنون و تقویت
 همضم و مناسب هر مزاج و شربتش یک درم است
 صنعت آن گل اقلیل الملک گل سرخ سرخ مرغ الاغ
 اصل السوس مقشر از هر یک شش درم قرفل سنبل الطیب
 جوزبوا و ابرچینی خولجان خیزلوانه و جیمیل زر نباد بساسه
 عود هندی فاقه انیسون تخم طوارق ادنی و طوارق
 ادنی حبش خوشبو است که ترکان در ماست میکنند
 و بشیرازی آنرا پودر نامند از هر یک یک درم و نیم شکر
 سفید صافی بقوام آورده بقدر حاجت بدستور
 سقر مرتب نمایند جوارش بزوری مقوی باضموم
 و منفخ سرد قویج و محلل ریاح است صنعت آن
 کون کرمانی انیسون را زبانه کردیاد و قونا خواه تخم
 کرفس از هر یک شش درم مجموع را بیست و چهار ساعت
 در سرکه انگوری چسبیده پس خشک کرده اند که
 بوداده با صافه و ابرچینی زنجبیل و ارفلفل زربینا الی
 خولجان از هر یک شش درم گفته چینه بسلس سفید
 بقدر کفایت سرشته جوارش سازند شربت
 یک شقال جوارش بقراط معده را قوت دهد

و طعام منعم کند و اشتها را طعام آورد و نفخ دور کند
 باه را قوت دهد و دردت معده و کرده و شانه زایل
 گرداند و آب آمدن از دهن باز دارد و جشا و ذواق
 را سودمند باشد و صفت آن خم کرفس تخم کز تخم
 رازیانه کشنیز خشک نانخواه از هر یک یک مصطلکی
 عاقر قرقرا از هر یک یک مثقال عود هندی قرفل
 از هر یک نیم مثقال کوفته بخته با سه وزن اودیه
 فانیند بنجری و عمل سفید مصفای بالمسوات جوارش
 سازند شترجه و دو مثقال جوارش بقراطیه نشو و نا
 عنقران پناه حکیم احمد موسوی که در بیاض جربیات
 خود قلمی فرموده اند که منقول از خط مغربی الیه صفت
 قرفل سنبل الطیب فلفل سیاه زنجبیل عاقر قرقرا
 زرنباذ و جوز بود از هر یک سه مثقال ترب سفید کباب
 چینی عود هندی از هر یک یک مثقال اسارون نیم
 مثقال شقائق قاقلا صغارا از هر یک دو مثقال تخم
 مشک تینی عنبر شنب از هر یک یکد انگ و نیم صغیر
 فارسی نانخواه تخم جلابنگ برگ سداب از هر یک
 پنج مثقال کوفته بخته بر دغن بادام شیرین جرب
 نموده با عمل سفید مصفای سه وزن اودیه پرستور
 سقر جوارش سازند و در ظرف چینی نگاه دارند سر
 دو مثقال جوارش جالینوس این جوارش افوا
 و خواص بسیار است همه اعضا را قوت دهد و بوی دهان
 خوش کند و باه بشکند و بسیاری بول را که از سر
 باشد خصوص سر شانه باز دارد و باه را قوت دهد
 و بوی زایل کند و رنگ رو را صاف کند و اسهال بلغمی
 را نفع دهد و صداع بلغمی و سسات و سرفه بلغمی
 یواسیر و نفرس و قوبا و بن و سنگ شانه زانافع
 بود و سسایچه مورا حفظ کند و نگذارد که سفید
 شود و گفته هر که بیست روز باین جوارش مدا
 نمایند از جمیع امراض این شود و صفت آن
 سنبل الطیب قاقلا سلیمه سیاه دار چینی خولجان
 قصب الزرنجه قرفل سدر کوفتی زنجبیل فلفل سفید
 دار فلفل قصب چینی عود و پلسان اسارون خولجان

حب الاس عنقران از هر یک ده درم مصطلکی و
 پنجم قند سفید بوزن جمیع اودیه عمل شده وزن
 مجموع اودیه را کوفته بخته با قند و عمل سفید مصفای
 بشزند و در نسخه دیگر مصطلکی ده درم است شترجه
 از هر یک مثقال بیش از طعام و بعد از طعام توان
 خورده و در نسخه دیگر سید اسماعیل در ذخیره حب
 پلسان ده درم داخل است و در بعضی نسخه این
 جوارش خطیایا نیز داخل است و این جوارش
 را بعد از ده روز که از ساختن آن بگذرد و شتال
 توان کرد و بعضی گفته که هنگام رسیدن این
 جوارش بعد از هفت روز است و هر چند گفته تر
 شود خاصیت آن بهتر میشود و مزاج این جوارش
 گرم و خشک است در آخر و بر دووم و گفته که مدا
 بیست روز باین جوارش پیری را دیر می آورد
 جوارش جلاسه می زیاد کند قوت مجامعت
 بفرزاید و ضعف کرده را سودمند بود و معده را
 قوت دهد و اشتهای طعام آورد و صفت آن
 سنبل الطیب قرقه الطیب از هر یک یک مثقال
 زیره کرمانی در بر قلع خشک عود هندی غرنی
 خام از هر یک چهار مثقال فلفل اسارون شقائق
 از هر یک دو مثقال خصیة الثعلب مصری بوزن
 از هر یک دو نیم مثقال بجز کوفته بخته با سه وزن
 آن قند و عمل یک رطل گلاب بقوام آورده شود
 متعارف بشزند شترجه و درم جوارش حاضر
 قاصع صفرا و سکن عجلش و حمیات صفراوی رانافع
 صفت آن بگیند برگ حمای تازه که هندی تخم
 کاساک نامند و با وزن آن باز یاده یا کمتر شود
 مستور در جوارش روان ساده مرتب نمایند عند الحاجة
 بقدر ضرورت اول نمایند جوارش چنین معده را
 قوت دهد و بوی را برود و دهان را خوشبو سازد
 و آب رفتن از دهان باز دارد و سردیها را
 زایل گرداند و گرم شکم بشکند و باه به نشاند کرده
 را قوت دهد گرداند و رنگ شانه را پاک سازد

و طعام را بگوید و بوی را برود و اشتها آورد و
 گفته اند که عجب باشد از کسیکه سالی یک هفته هر روز
 سه درم از این جوارش بخورد و او را بطیب احتیاج
 باشد اگر که کینزک داشته باشد از عده بگنی برون
 آید و صفت آن تخم کرفس تخم کز تخم شنب از هر
 یک یک استار قرفل مصطلکی رومی عود هندی از هر یک
 یک درم کوفته بخته با سه وزن مجموع اودیه عمل سفید
 مصفای بقوام آورده مرتب نمایند هر روز سه درم
 آنرا بخورد جوارش خاصه خاص بسیار دارد و اعصارا
 قوت دهد بوی دهان خوش کند و کسری را کسری
 بول را که از سر می شانه باشد باز دارد و سرفه بلغمی
 نافع بود و باه را قوت دهد و منی بفرزاید و جرب
 را قوی گرداند و آب از دهن آمدن باز دارد و در یک
 شانه را پاک کند و تخمه رانافع بود و مانع را قوت
 و نفرس و قوبا و بوی اسیر را سود دارد و سیاه
 موی را نگاه دارد و صفت آن که بایستی سنبل
 الطیب سلیمه دار چینی قاقلا خولجان قرفل سدر کوفتی
 زعفران زنجبیل فلفل دار فلفل قسطخ عود پلسان
 اسارون حب الاس قصب الزرنجه از هر یک چهار
 مثقال مصطلکی کباب جوز بود از هر یک سه مثقال شقائق
 پنج مثقال مغز چلقوز مغز فندق از هر یک چهار مثقال
 خصیة الثعلب پنج مثقال لسان العصار فیوز بوزن
 از هر یک دو مثقال مشک تینی عنبر شنب از هر یک
 یکد انگ روق طلا و روق نقره از هر یک بیست عدد
 یا قوت احمد و در بدنا سفته از هر یک دو مثقال عمل
 سه وزن اودیه پرستور مرتب نمایند جوارش خروب
 منقول از شرح اسباب علامات و سکن قبض کند و در
 و اسهال موی رانافع است و صفت آن خروب
 شامی بیدانه زیره کرمانی در جرب الاس سوبین کباب
 بلوط کشنیز خشک از هر یک جزوی همه مساوی کوفته
 بخته بارب مورد بشزند شترجه سه درم جوارش خروب
 جمت اسهال مزمن تقویت جگر معده و دفع سوطات
 معده و اسهال نافع و سوافخ اقرطه اطفال و زلق الاسما

را بنایت مفید از ترکیب محمد زکریا رازی است
 صنعت آن دانه انگیر که از سرکه استخراج کرده باشند
 آورده مثل سرکه صلا که کرده سی پنج مثقال تخم مورد
 شصت مثقال خرگوب نیلی گلناز جو زو اگر با پنج از
 هر یک شش مثقال کنیز یا نخواه سعد کوفته مصطکی سنبلی
 الطیب از هر یک پنج مثقال با شکر یا عسل بقوام
 آورده و وزن ادویه بر شکر شریقه تا سه
 مثقال جوارش سکر بعضی اهلای این جوارش را
 سعی جوارش عود نموده اند و در اگر کم کند و با مننه
 را قوت دهد و دیگر که در اندوناف است از برای رطوبت
 سده و بلغم صنعت آن بنوشه محمود بن الماس
 در عاوی صکنه فاقله صغارا فاقله کبار قرفل دارچینی
 و بنجیل دار قرفل زعفران از هر یک یک درم
 شکر زرد نیم درم عود هندی قلفل سیاه از هر یک
 نیم درم کوفته بنجینه عسل مصطکی بقدر کفایت بر شند
 شریقه یک مثقال جوارش سیلانی روایت است
 که حضرت سلیمان علیها السلام هفتاد درم داشت همه را
 بسبب این جوارش خرسند داشتی و چندان اهل
 نازد و صنعت آن لسان العصاره تخم بنجینه تخم
 بنجینه کباب چینی تخم تره تیزک که مانع عاقر قرقا تخم کزک
 از هر یک سه درم و در نسخه دیگر بجای تخم کزک
 مای رویان بوزن تخم کزک و در نسخه دیگر بجای
 آن سه سفنقر است بوزن آن اگر رسد باشد
 بهتر است کوفته بنجینه وزن کرده بکجا نموده و در شیشه
 نگاهدارند و در وقت حاجت بنفش بر گیرند هر چه
 آید بر روی یک عدد زوده تخم مرغ نیم بر شت باشد
 بخورد سه روز یا زیاد جوارش سلویه در تقویت
 سده و سود هضم بسیار مجرب است و رطوبت
 و برودت سده بر طرف سازد و برودت آن را
 سبیل بگری سازد و اشتهای طعام آورد صنعت
 آن سنبلی الطیب قرفل دارچینی جو زو فاقله
 صغارا یک اصل از هر یک پنج درم کند زوده درم
 قلفل زنجبیل از هر یک شش درم چند بر شکر نیم درم

شکر طرز برابر چهار درم کوفته بنجینه علی الرغم جوارش
 سازند شریقه سه درم جوارش سلویه دیگر سده را
 قوت دهد و طعام هضم کند و اشتهای طعام بیاورد
 و نفخ و بخار را دور سازد و صنعت آن کندز نانخواه
 مصطکی از هر یک شش درم قلفل از هر یک یک مثقال
 عود هندی خام غرضه از هر یک سه درم مجموع
 را جدا جدا کوفته بنجینه مویز طماقته صد درم با پوست
 دوات کوفته بچون مرهم سازند و ادویه را با مویز بنشیند
 و در ظرف چینی با شیشه نگاهدارند شریقه از یک
 مثقال تا سه مثقال جوارش شامی سیلانی
 آن مرحوم در نفع مایه لوزیایه مرقی را بنویسند
 است و مقوی قلب و معده است و نفخ
 آورد و صنعت آن آله مرابلیله مرابلیله از هر یک
 هفتاد و پنج مثقال از استه بیرون کرده و در یک
 سینه گلکاب عرق بید مشک از هر یک هفتاد و پنج
 مثقال همه را بیزند تا ملامت شود مالیده بالا بند پس
 شراب انار ترش شراب انار شیرین نبات سفید
 شربت نارنج شربت لیمو شربت آلو از هر یک پهل
 و پنج مثقال سلجین سه و پنج مثقال داخل نموده
 بقوام آورد پس بر شکر مفرغ و برق طلا درق
 نفقه مرادارید تا سفته از هر یک سه و عین شمش دو
 مثقال گل گاؤزبان غنچه گل سرخ از هر یک
 پنج مثقال کوفته بنجینه بان بر شند شریقه دو
 درم جوارش صغارا بقرسی کارس او شش
 گویند رایج معده و اسهال دفع کند و معده را قوت دهد
 و صنعت هضم بازال کند و امراض بارده و داعی
 را نافع باشد و صنعت آن صغارا فارسی زود فاقله
 نفع خشک ریز بخوش سبزی زره کرمانی از
 هر یک پنج درم زنجبیل و ج ترکی بسا سه عود
 هندی خام غرضه از هر یک سه درم تخم کرفس زنیانه
 اینسون از هر یک چهار درم حاشا دو درم شکر بنجینه
 درم همه را کوفته بنجینه با سه درم عسل مصطکی ترکیب
 نموده استعمال نمایند شریقه یک مثقال جوارش

طالیسفر نافع است از برای سردی معده و کبد و رایج
 غلیظ و مقوی کبد است صنعت آن طالیسفر
 پنج درم زنجبیل بیست درم قلفل دو زوده درم سنبلی
 از هر یک شش درم شکر طرز و پنج درم کوشش صد و پهل
 دو درم و نیم باشد کوفته بنجینه و در ظرف نگاهدارند
 بوقت حاجت یک مثقال از آن اول نماید و رایج
 این جوارش گرم است در آرزو برود و درم خشک
 است و در سه ریح و ریح اولی در نسخه دیگر بجای قلفل دار
 قلفل است جوارش علاج معین محل است صنعت
 آن نشاره علاج میوه ساله مصطکی سنبلی الطیب
 دارچینی از هر یک پنج مثقال پوست زرد و تریح
 سعد کوفتی عود قاری خام نار مشک قرفل از هر یک چهار
 مثقال عود الصلب گل سرخ ساق هندی اینون
 مصری خالص از هر یک سه مثقال و اگر اینون را
 یک مثقال نمایند بهتر است عین شمش غلظت از
 هر یک نیم مثقال عین و شمش از هر یک یک مثقال نمایند
 نیز خوب است نبات برابر تمام ادویه عسل دو برابر ادویه
 علی الرغم جوارش سازند شریقه از یک مثقال تا
 دو مثقال جوارش عطانی منی زیاد کند و کرده را
 قوت دهد و دماغ ماقوی گرداند صنعت آن
 شفاقل مصری فاقله صغارا دار قلفل خولجان
 دارچینی زنجبیل قرفه الطیب از هر یک پنج مثقال
 پس سرخ همین سفید توری گلگون توری زرد
 توری سفید تخم بنجینه تخم شمش مغز تخم خرزله تخم خربزه
 تخم پیاز سفید تخم لیمون کثیر تخم شلغم تخم کرفس از
 هر یک سه مثقال مجموع را کوفته بنجینه زنجبیل سنبلی
 کرده سه وزن مجموع ادویه زنجبیل را یک شب
 شب در شیر گاو بنشیند و صبح در دست مالیده
 بگذارد که اگر خاکی در آن مانده باشد نشین شود پس
 صافی نموده بچوشانند تا غلیظ شود پس از آتش فرود
 آورند و بگذارد که حدت جوارش شکسته شود و دیگر
 باشد و در با آن بر شند در ظرف چینی نگاهدارند
 شریقه سه مثقال باد و ادویه شیر گاو پیش نازده

دو سینه جوارش قنداریقون این جوارش از
 رویان است نافع است از برای ضعف معده
 که تولید ریح و ران بسیار باشد از برای ضعف کبد
 باره و استقامتی لطیفی و از برای درد پشت و در معده
 ضعف آن بشوخی رئیس زنجبیل سنبلیطی الطیب از هر
 یک شش درم مصطکی رودی ناسخه از هر یک چهار درم
 تخم کرفس نفع خشک از هر یک پنج درم سیلخه سیاه بزرگ
 کرمانی مدبر عاقر قرحا حب بلسان از هر یک دو درم سافج
 بندی یک درم کوفته بختی بسمل سفید صغری بشوخی در سینه
 سبز نگاه دارند شربت نیم مثقال مزاجش گرم است
 و راول در بوسوم و خشک است و را خورد در بوسوم
 حکیم تصدیر در قرادین خود گفته که شربت از تخم کرفس
 چهار مثقال است و در نسخه او انیسون چهار درم و اصل
 است و در نسخه این جزله بر نسخه اصل لفل سیاه شش درم
 انیسون چهار درم افزوده است و در نسخه سفید
 اسمعیل در ذخیره در سوی مزاج باره و سافج معده بجا
 نفع خشک بود و وقتی آورده و باقی موافق نسخه
 شیخ رئیس است جوارش قنداریقون دیگر معده
 را گرم کند و ریح بکند و نافع است از برای اوجاع
 معده و امعاء و نفیج سد های کبده است تقاسم می
 مفید است صنعت آن تخم سداب زعفران تخم
 کرفس انجدان زنجبیل حاشا منزه از دام شیرین مقش از
 هر یک شش درم کند منزه از دام تلخ مقش از هر یک دو درم
 لفل مہنت درم کوفته بختی با دو وزن یا سه وزن و در
 عمل منزه از رغوہ بشوخی شربت از یک مثقال تا دو
 درم دو درم دیگر بجا منزه از دام شیرین منزه از غلغزه
 بوزن آن داخل است جوارش قنداریقون دیگر
 معده و روده و در معده و امعاء نافع باشد صنعت
 آن زنجبیل لفل سنبلیطی الطیب از هر یک چهار درم مصطکی
 ناسخه تخم کرفس پودنی از هر یک پنج درم حب بلسان
 سیلخه عاقر قرحا زیزه کرمانی مدبر از هر یک دو درم سافج
 بندی یک درم کوفته بختی با سه چندان غسل مصطکی
 بشوخی سوزن سازند شربت از یک مثقال تا

دو مثقال و این همان نسخه شیخ رئیس است با
 اندک تفاوت جوارش قنداریقون دیگر مقشون
 از مہنج نفع و برودت معده را سود مند بود و در
 معده که از برودت و بلغم و نفخ و سوء هضم باشد بر طرف
 کند صنعت آن زعفران انجدان تخم کرفس زنجبیل
 حاشا منزه از غلغزه تخم سداب از هر یک دو درم کند
 منزه از دام تلخ از هر یک چهار درم لفل شازنده
 درم کوفته بختی با سه چندان غسل مصطکی علی الرسم
 بشوخی شربت یک مثقال جوارش فواکه کرم
 استادین الدین صاحب اختارات بدینی
 معده را قوت و برودت باز داد و در جگر و دل دردها
 را قوت دهد و دفع صفرا کند و منقل بان کردن و دفع
 خمار است صنعت آن آب انار ترش آب انار
 شیرین آب ترش آب به شیرین آب غوره آب
 زرشک آب سماق آب کبیل آب امروا اجزاء
 متساوی همه را با آتش ملایم بپزند تا برع رسد و کف
 آنرا بگیرند پس متساوی آنچہ باقی مانده قند سفید
 داخل کرده با آتش ملایم بپوشانند تا بقوام آید پس آب
 لیمو آب اترج از هر یک متساوی یک جزو اندک
 اندک داخل کرده با آتش ملایم بپزند تا بقوام جوارش
 رسد و قند تمام آنها را شرب کرده باشد بر دوسه
 سنگ ریخته بپزند و بردارند و اگر خواسته باشد آب
 فواکه را با قند سوسای آب لیمو آب اترج بقوام
 بلند آردند پس فرود آورده اندک اندک آب لیمو
 آب اترج داخل نمایند و قرص سازند و اگر پیش
 ازین داخل نمایند تلخ می شود و اگر بعد از فرود گرفتن
 از آتش شک تپتی دود اندک مصطکی رودی یک درم
 زعفران نیم درم سوده داخل کنند بهتر است
 جوارش فواکه مقوه نافع از برای ضعف قلب
 و معده و خفقان صنعت آن آب انار ترش
 آب انار شیرین آب امروا آب سیب شیرین
 آب به آب غوره آب زرشک آب سماق آب
 لیمو از هر یک بیست درم قند سفید یک مل

بقوام آورده از آتش فرود آورده پس مصطکی در آن
 باور بپوشد از هر یک سه درم شک تپتی دود اندک کوفته
 بختی بان بشوخی در طرف صغری نگاه دارند شربت
 سه درم جوارش فواکه کرم فرود آورده اندک از تالیف
 حکیم معتمد الملوک سید علویان است صنعت آن
 آب انار ترش آب انار شیرین آب سیب ترش
 آب سیب شیرین آب به شیرین آب به ترش آب
 امروا آب آمله تازه از هر یک چهل مثقال شراب
 ریاس شراب زرشک ساده شراب کبیل شراب
 غوره شراب اتناس شراب فالسه از هر یک دو درم
 مثقال هر دو درم و رخت بندی اندک سفید یک
 صد و هفتاد مثقال آب لیمو آب اترج از هر یک
 بیست مثقال دل مرتب آب سیوهای را سوسه آب لیمو
 آب اترج بپوشانند و کف آنرا بگیرند فرود آورده
 یک شب بلند آردند پس آب صافی بالای آنها را بجز
 علقه گرفته در دوسه را در کنند و آب صافی
 را وزن نموده در دیگر شنگ با آتش ملایم بپوشانند
 تا برع رسد پس شربت را در باقی کرده بقوام
 جوارش آورند و چون قرب بافتاد رسد از یک کنگ
 آب لیمو آب اترج را داخل کرده به آتش نشست
 چند بپزند تا تمام آنها را شرب نماید و به قوام جوارش
 آید و باید که پیش از داخل نمودن آب لیمو آب اترج
 گلاب عرق گل مشک عرق بید مشک عرق صندل
 از هر یک بیست مثقال عرق بهار تارنج ده
 مثقال داخل کرده بقوام آورده باشند پس به
 سخا که در یافت آب لیمو آب اترج را داخل کرده
 بقوام آردند پس او آتش فرود آورده طباشیر سفید
 کشنیز خشک مقش در ق کلسر رخ صندل سفید
 هر یک ده مثقال دانه سیل بر ششم مقش نفع خشک
 که برای شمی مرادید با سفته بسوزند مقش از هر یک
 یک مثقال شک تپتی خالص عنبر اشرف ق طلا و ق
 نقره از هر یک دود اندک سوزبان بشوخی شربت جوارش
 دیگر معده و دل و جگر را قوت دهد و اسهال معده و رخت

از دارو صنعت آن آب سیب آب انارین از
 هر یک یکصد درم فایز سخی نیم من هم را با هم
 بچوشانند و بقوام آورند و این اجزا کوفته بخته بآن
 بسزند اجزای این است سونق کنار سونق امرو و از هر
 یک درم صد کوفی مصطکی سنبل الطیب جوز بوا از
 هر یک دو درم زعفران یک درم علی الرهم بآن بسزند
 شربت از دو مثقال تا پنج مثقال جوارش فلفل
 معده و دل را قوت دهد و دندان را محکم سازد و بواسطه
 دهان خوش کند و شکم بنده و طبع را باز دارد و طعام
 بگردد و صنعت آن کوفل رسیده فریبست عدد
 نیم کوفته در شیر بخینسانند بعد از دور دراز شیر بر آورند
 و خشک نمایند و بگردانند و بیل بوا قرفل تخم شنبه
 از هر یک سه درم صندل سفید عود هندی زعفران
 کما بچینی کشینز خشک مقشر از هر یک دو درم اجزا
 را با فلفل یک شب در گلاب بچینانند پس خشک
 سازند و بگردانند با اندک شیر بخته بایک من قند بقوام
 آورده بسزند و بالای سنگ بریزند و پهن ساخته
 بکار بریزند پیش از طعام و بعد از طعام بقدر حاجت تناول
 نمایند و اگر در آخر شیر داخل نمایند برای بعضی دور هوا
 های بار و رطب خوب است جوارش قانصه جهت
 ضعف معده و ذرب نافع صنعت آن پوست
 اندرون قانصه خروس منی سنگدان آن که خشک
 کرده باشند طباشیر سفید از هر یک دو مثقال و نیم
 گل سرخ سه مثقال نفع خشک قانصه کبار و صغار
 پوست بیرون پسته پوست ترنج پوست بلبل زرد
 آله منقی از هر یک یک مثقال همین صندلین صندل
 کشینز خشک بریان قرفل قرفه حب الاس از هر یک
 دو درم اجزا کوفته بخته با شربت فواکه سرشته بچون سازند
 شربت دو مثقال جوارش قانصه دیگر در منافع
 مذکوره اقوی صنعت آن پوست اندرون
 قانصه جز پوست اندرون قانصه خروس و در
 ناسفته طباشیر سفید از هر یک یک مثقال تخم گل
 سرخ نفع خشک پوست بیرون پسته قانصه صغار

کبار از هر یک یک نیم مثقال صندلین صندلین خشک
 بریان حب الاس پوست بلبله آله منقی از هر یک
 یک درم بسد محرق کربا با زهر معدنی خطانی جوز بوا بسا
 قرفل دار چینی سیخ از هر یک بندرم ادویه کوفته بخته
 با شربت سیب و شربت به سرشته جوارش سازند
 شربت دو مثقال جوارش قانصه دیگر جهت
 ضعف معده و ذرب نافع است صنعت آن
 پوست اندرون قانصه خروس خشک کرده عود
 غرقه خام مصطکی رودی از هر یک دو درم زیره
 کرمانی بهمن کسرخ بهمن سفید عنبر قشرب ورق طلا
 ورق نقره از هر یک یک مثقال کشینز خشک یک درم
 طباشیر سفید زرشک منقی گل گاؤز بان دانه بیل
 بادرنجبویه از هر یک دو مثقال ابریشم مقرض سه
 مثقال سماق منقی گل سرخ پوست بیرون پسته
 پوست زرد انرج حب الاس حب الرمان
 نفع خشک از هر یک سه درم خشک خالص
 بندرم مرابی آله بلبله قند سفید گلاب خالص از
 هر یک نیم انار هندی آله را با یک انار آب و گلاب
 همراه بنده صاف نموده قند و غسل و بلبله را داخل کرده
 بقوام آورند و سازند ادویه کوفته بخته بآن
 بسزند شربت از یک درم تا سه درم
 جوارش قطر مردون منقول از قرابادین آفندی
 صالح چلی حکیم ابراهیم سلطان قیصر و درم که تری
 نوشته جهت امراض صدر و معده نافع قدر شترش
 یک مثقال است صنعت آن پنج انزلیاده
 درم زیره کرمانی سه درم بیرون تخم رازیانه
 از هر یک چهار درم غسل مصطکی بقدر کفایت بپزند
 مقصر جوارش سازند و در ظرف چینی نگاهدارند جوارش
 کشینز آلیف بقولادوس منقول از قرابادین آفندی
 صالح چلی حکیم ابراهیم سلطان قیصر و درم که آفندی
 مزبور از طب کیمیا که بر اکتسوس رودی انتخاب
 نموده جهت امراض سینه و ضیق النفس و ذات
 الریه نافع و مقوی معده و باطنه است

و باطنه است صنعت آن کشینز و فای خشک از
 هر یک چهل و هشت درم مغز پسته مقشر مغز بادام مقشر
 از هر یک شش درم بزگمان بز حله دار چینی از هر یک
 چهار درم اصل السوس ب السوس زنجبیل از هر یک
 دو درم شکر سفید مصطکی بقوام آورده بقدر کفایت
 شربت یک درم تا دو درم جوارش کراویا نافع است
 از برای ضعف معده و وجع معده و سده که در آن
 باشد و از برای سده های کبدی و بجهت قلب و باطنه
 طعام صنعت آن کراویا ناخواه تخم کرفس زنجبیل
 مغز پسته بز سیب ایوس تخم جزیر از هر یک هشت درم
 مغز بادام تلخ مقشر و درم کوفته بخته بپسل سفید
 مصطکی سه وزن ادویه بسزند شربت مقدار عظمی
 جوارش کراویا بنفشه دیگر صنعت آن کراویا فجاج
 اوخر گل سرخ فلفل سفید زیره کرمانی مدبر اجزا
 متساوی کوفته بخته با سه وزن ادویه غسل مصطکی
 جوارش سازند جوارش متوکل معده را قوت دهد
 و صنعت باطنه را نافع بود و سرکه مزاج برودت
 معده و کبد و ابتدای استقار نافع باشد صنعت
 آن بنفشه این جزله قرفل سنبل الطیب دار چینی جوز بوا
 سگ اصلی قانصه از هر یک یک مثقال فلفل سفید
 زنجبیل جنبدی ستر از هر یک دو مثقال کند چار
 مثقال نبات سفید بوزن همه ادویه ادویه بر
 کوفته بخته با سه وزن مجموع ادویه غسل مصطکی جوارش
 سازند شربت سه مثقال جوارش دیگر حکیم معصوم
 نوشته مستعمل من است مقوی معده و جگر بود و شکم
 به بندد و بهینه و تی و عثمان و اسهال موی را
 نافع بود صنعت آن طباشیر سفید حب الاس
 انار دانه گل سرخ همین سنبل الطیب اسارون
 از هر یک دو درم درم زرشک منقی پنجم پوست
 بیرون پسته مصطکی قرفه الطیب از هر یک یک نیم درم خشک
 دو درم کتیرب سبب بود و در فواکه از هر یک
 ده درم گلاب بمیت درم علی الرهم بسزند جوارش
 فلفل مصیب دل را قوت دهد و دهان را خوشبو

سازد و قوی بهینه و ضعف معده را نافع بود و طعام
بگوارد و اشتها بیاورد و دندان و لثه را محکم سازد و اسهال
آورد و صنعت آن فلفل کباب چینی و انیسون و چینی بل
الطیب عود هندی از هر یک یک درم زعفران مصطلکی
از هر یک دو درم شک عبث از هر یک دو درم
کافور یکدانگ شربت فاک شیرینی سیدرم پنج
پنجاه درم فایند سخی صد درم فایند را در کلاب بگذرانند
و یا شربت فاک و می تخم بقرام آورند و اجزا گرفته بخت
دران برشته و بر بالاسه سنگ پهن سازند و بگذرانند
تا سرد شود و از کار و بیزند و نگاهدارند و بدان مداوت
نمایند جوارش فلفل مطیب دیگر مقوی معده و ششی
طعام بود صنعت آن قاقله کباب قر فلفل زنجبیل
دار چینی و دار فلفل زعفران عود هندی فلفل از
هر یک یک درم شک و دو دانگ عبث از هر یک
دانگ اجزا گرفته بخت با شکر طبرزد بقوام آورده
برشته شربت سه درم با کلاب جوارش
معتدل جهت تقویت معده و انضمام طعام قطع
بلاغسم و دفع ریاح و تبدیل برودت معده
بجارت و تقویت اعصار ریسه و باه نافع
است صنعت آن جوز بوا خولجان هیل لوا
زنجبیل فلفل دار فلفل دار چینی زعفران عود قاری
سافج هندی تخم کرفس سنبل الطیب همین سرخ همین
سفید شقال مصری بوزیران مصطلکی گاو زبان برشم
مقرض از هر یک یک درم عبث از هر یک
نیم درم مرادین تا سفته با بید شک بر سنگ سماق سوه
یک درم تخم خرفه مقشر سه درم کشنیز شک مقشر
طایر سفید پوست بیرون پسته زرشک منقعه سماق
منقعه از هر یک یک درم و لثه و سه شربت سیب تر
و ترش شربت امرود شربت انارین شربت پی شیرین
و ترش از هر یک بیست شقال اوویه گرفته بخت با
سه وزن تمام اوویه نبات سفید و عسل مصطلکی علی
الزسم برشته و در آخر پنجاه عدد ورق طلا و یکصد
عدد ورق نقره بان برشته شربت از یک درم

تا سه درم جوارش مفرح از رجه باره نافع است
و معده را قوت دهد صنعت آن سنبل الطیب
قاقله کباب دار چینی سیلخه سیاه خولجان فلفل سعد
کونی زنجبیل فلفل سیاه دار فلفل قسط بحری حب الفار
حب بلبلان حبلیا نازرا و نذر حرح قره الطیب
اسارون حب الآس از هر یک بیست شقال
جوز بوا قصب الذریره مصطلکی عود هندی از هر یک
پنج شقال زعفران تخم کرفس انیسون بسا سه از هر یک
دو شقال حیرس خالص یا ورق القصب یا پنج
لفاح هر کدام که باشد بمقدار مناسب مزاج عادت
آن شخص کدام سفید وزن مجموع اوویه عسل دو وزن
اوویه بدستور مرتب نمایند اصل این نسخه از جالیوس
است که الهامی زمان بعضی تصرفات دران نموده
مشوش ساخته اند جوارش مفرح دیگر این جوارش
معروف است جوارش کنده برود و نشاط
و سرد آوردن و نفس معده را قوی گرداند و رنگ
را صافی و بوی دهان و عرق را خوش کند صنعت
آن گل سرخ شش درم سعد کونی یک درم فلفل مصطلکی
سنبل الطیب اسارون شامی از هر یک سه درم
قره الطیب زنب از هر یک دو درم بسا سه قاقله
وانه هیل بوا جوز بوا از هر یک یک درم جدا جدا گرفته بخت
وزن کرده در هم بیاورند و در هر سی و شش شقال
از این اوویه نیم من آمله منقعی و پنج من آب بپزند
تا یک من و نیم برسد بدست با لند و با لایند
و بار دیگر و دیگر شکه کنند و نیم من فایند دران
کنند و بپزند تا مانند آرد بال شود از سر آتش بردارند
و اوویه را بران بپاشند و تیززند تا چون خمیر گردد
و در ظرف چینی یا کاغذی نگاهدارند شربت و شقال
جوارش مفید تا زجیر و پیش شکم و بوا سیرا سود
است صنعت آن سپندان خوش
یک درم زیره کرمانی در سرکه انگور می حینا بنده
از ان بر آورده در سایه خشک کرده اندک بوداده
نیم درم پوست بلبل کابلی و روغن گاو بریان کرده

نیم درم کوفته بخت بکلاب برشته جوارش ملکی معده
و جگر را قوت دهد و در امر مجامعت قوت عظیم میدهد
صنعت آن فلفل جوز بوا بسا سه اسان اعصاب
شیرین پنج از خزر زنجبیل دار چینی مصطلکی عود قاری
زعفران از هر یک سه درم قاقله کنده از هر یک یک
شقال آشنه سه شقال شک تینی یکدانگ تخم سفید
و کلاب از هر یک سه شقال قند را در کلاب حله عسل مصطلکی
بقدر کفایت دران داخل کرده با آتش ملایم بپوشانند
تا قریب بانقادر سردین فرود آورده بگذرانند تا
حرارتش ساکن شود اوویه را کوفته بخت دران داخل کرده
بر هم زنند تا خوب مخلوط شود و در ظرف چینی نگاهدارند
شربت بخت شقال جوارش ملکی تالیف این با سوه
منقول از قرابادین افندی صالح چلی نافع از هر یک
مالجولیا و صنعت معده و خفقان و امراض
زمنه و تقویت طاقه و ضیق النفس صنعت آن فلفل
دار چینی عود هندی خولجان سنبل الطیب جوز بوا طبایع
سفید زنجبیل از هر یک گل سرخ منقوع الاقاع گل
بنفشه از هر یک یک درم بسا سه مصطلکی اصطک زنجبیل
نفاع خشک قاقله دار فلفل تخم فلفل حب الآس
پوست خربزه از هر یک و لثه در می مرادین
تا سفته همین سفید همین سرخ مرجان قرمز ابریشم حرق
از ان هر یک لثه در شک ترکی خالص بخت کافور
قیصوری یک چه اجزا را آنچه کوفتی است کوفته و
انچه صلایه کردنی است صلایه کرده شکر سفید را در
آب حل کرده بپوشانند و کف شیر بر آن زده هر یک
آنرا بگیرند صافی نموده بقوام آورند اوویه را بدستور
مقر بان سرشته جوارش سازند شربت یک شقال
جوارش در و منقول از قرابادین افندی صالح چلی
مقوی اعضای ریسه مقوی قوت با ضمه و نافع
رطوبات فله و مناسب هر مزاج است صنعت
آن گل سرخ منقوع الاقاع ده درم عود هندی
صندل زرد از هر یک دو درم دار چینی چهار درم مصطلکی
رومی یک درم و نیم عبث از هر یک می کوفته بخت شربت در

بفکر کفایت بدستور مقرر جوارش سازند، جوارش
 منقول از اکلیل محمد بن زکریا گفته که این جوارش
 طعام بگوارد و سد با بکشايد و فواق را زایل گرداند
 و شفت رطوبت معده تا يرد و اسهال طوبی را نافع
 باشد. صنعت آن پوست بیرون بسته سه درم
 کبیضه مصطکی طین ارمنی سنبل الطیب هر یک دو درم
 شرف الاقاع طباشیر سفید از هر یک چهار درم عود قناری
 قلم نرم نم نبات سفید پنجم سماق شش درم اجزا کوفته
 لیکن در شب بگذارند با سه اودی عسل مصفای مقوم
 بشند شربت یکدم تا چهار درم آب سیب یارب منقول
 تناول نمایند جوارش که مقوی قلب کبد و معده است
 و هیچ اطراف را نافع باشد تحقیقان و دج فواد را صلاح
 آورده و تفریح بخشد صنعت آن مروارید ناسته سیب
 منصلک طباشیر سفید آمله منقی ابریشم مقرر منقل سفید
 زنجبیل تخم خرفه مقشر از هر یک سه مثقال پوست بلبله
 سبب سنبل الطیب سود کونی اذخر کبی رود چینی رب
 السوس سافج هندی تخم کثوث از هر یک مثقال عود قناری
 خام پوست بلبله زرد از هر یک سه مثقال ورق گل
 سرخ زرشک منقی از هر یک چهار مثقال عرقان ورق
 نقره از هر یک یک مثقال تخم خشخاش نیم مثقال تودری
 سرخ تودری زرد از هر یک و مثقال نیم ورق طلا
 نیم مثقال اجزا کوفته بجنه صلایه کرده و حل کرده
 را حل کرده شراب سیب شیرین و شربت تریخ و شربت
 فواکه شیرین شربت فواکه ترش از هر یک بیست و پنج
 مثقال قند سفید بوزن مجموع اودی گلاب پنجاه مثقال

آورده نافع است از برای قویج و برودت معده
 و دوج مفصل و نقرس و صنعت معده را بیکو بود
 صنعت آن شیطرح هندی سافج هندی از هر یک
 چهار درم جوز بوانا سخاوه نارمشک سیل با از هر یک
 دو استار فلفل دار فلفل زنجبیل از هر یک پنج استار بلبله
 سیاه سی استار قرفل پنجم سباسب چهار درم فایند
 ده استار کوفته بجنه و وقت حاجت دو درم از
 با بنید کمنه تناول نمایند این جوارش گرم خشک
 و راول درجه سوم است جوارش هندی یک گرتوی
 باه است و مردوزن را فربه سازد و رنگ و رطوبتی
 و روشن گرداند و قوت بدنی را بیدار کند صنعت آن
 زنجبیل اسکندره از هر یک یک استار نیم شاهی همین
 سفید همین سرخ تودری سفید بوزیدان خولجان از هر یک
 هشت درم قرفل وانه سیل از هر یک چهار درم
 اجزا کوفته بجنه پس بگیرند فلفل خراسانی و خرفانی
 و قند کمنه و نبات سفید و روغن گاو از هر یک
 یک استار شاهی نیم درم راورهاون اندازند و نرم بکنند
 و اجزای کوفته بجنه را اندک اندک در آن اندازند
 و برسته بالند تا بیکو مخلوط شود پس بنا دق سازند
 هر بند نیم استار شاهی هر روز یک بند آزا
 با شیر گاو میش تناول نمایند

فصل در بیان جوارشات مهمل

جوارش شهریاران سردی جا و معده و قویج و
 عسر البول را نافع است صنعت آن بنسج این
 جزله زنجبیل قرقه قرفل دار چینی سیله سیاه سنبل الطیب
 جوز بوا هیل بوا مصطکی رومی قاقلا کبار حب بلبلان
 زعفران از هر یک چهار درم و نیم سقمونیای شوی
 سه درم ترب سفید حب اللیل از هر یک هشت درم
 قند سفید بوزن مجموع اودی کوفته بجنه با عسل
 مصفای جوارش سازند شربت تا چهار مثقال با آب
 نیکرم جوارش شهریاران و دیگره نسخه شیخ رئیس
 نافع از برای برودت معده و کبد و استقا و مره
 سودا و این جوارش مهمل است صنعت آن

زنجبیل شیطرح هندی فلفل دار فلفل قرقه قاقلا صفا
 قرفل نایست سافج هندی مرصانی مصطکی رومی
 قاقلا کبار دار چینی سنبل الطیب تخم کرفس سیله سیاه ناخته
 راز یا نه اینسون از هر یک شش درم ایتمون اقرطی
 ترب سفید موج تراشیده بروغن بادام شیرین
 چرب نموده از هر یک دو از ده درم سقمونیای شوی
 ده درم سکر طبرزد بیست درم مجموع را کوفته بجنه پس
 مصفای سرشته جوارش سازند مزاج این جوارش گرم و خشک
 است در دو درجه نیم جوارش شهریاران تحقیق معده
 از اخلاط مرکه نماید و نافع است از برای امراض حاد
 در معده از اخلاط مرکه دامنش که حادث شود و رسار
 اعضا بشارکت معده خصوص از برای صرع حادث
 بشارکت معده از معودا بنجره اخلاط مرکه یا معمودین
 آن اخلاط از معده بریانگ صنعت آن فلفل سیاه
 زیره کرمانی مدبر سدای بوره از منی خولجان از هر یک
 یک یک درم سقمونیای شوی ده درم عسل مصفای
 درم بدستور مقرر در مرتب نمایند مقدار ساق ازان
 از ده و مثقال تا پنج مثقال جوارش شهریاران
 بنسج بدرالدین قلاسی نافع است از برای معده و
 جگر سرد و قویج بکشايد و سواد و بلم برانند صنعت آن
 سنبل الطیب قرقه قرفل فلفل اینسون قاقلا جوز
 از هر یک دو درم زنجبیل مصطکی رومی دار چینی نارمشک
 شیطرح هندی از هر یک سه درم سقمونیای شوی

ده درم مغز حب اللیل چهار درم بسفاج بجنه
 پنجم درم نمک هندی سه درم ترب سفید مره بیست
 درم خیزل او دو درم اودی را کوفته بجنه بعسل جوارش
 سازند شربت ازین جوارش اقوبار او دو درم و صفا
 را پنجم درم مزاج این جوارش گرم است و دو درجه
 در پنج درجه و خشک است در یک درجه و فلفل در جوارش
 شهریاران بنسج حکیم معصوم برودت معده و جگر را نافع
 باشد و مره صفا و سواد برانند و قویج بکشايد صنعت
 آن شیطرح هندی زنجبیل دار فلفل فلفل خولجان
 قرقه قرفل سافج هندی نارمشک مصطکی رومی

سبیل الطیب سلخو قاقلا کبار را زیاد اینسون تخم کز
 ناخواه از هر یک سه درم ببنجان فستقی دوم فلفل
 پنجم تر بر سفید تراشیده بر روغن بادام حرب کرده
 درم سقمونیای مشوی دوازده درم شکر فبر زده است
 درم عسل بقدر حاجت ادویه کوفته بچینه آن برشند
 و در میان جو بگذرانند و بعد از ششماه استعمال نمایند
 شربت مقدار چهار درم تا شش درم همراه آبی که بریزند
 کرمانی در آن جو شاییده باشند جوارش قیصر قلع
 بکتابید نفوس را سودمند بود و اخلاط غلیظه را برادفع
 کند صنعت آن دار فلفل زنجبیل پیله زرد سقمونیا
 تر بر سفید از هر یک دوازده درم تخم کز نشا خواه قزقر
 نمک طبرزد از هر یک شش درم قند سفید شازده درم
 کوفته بچینه عسل برشند جوارش نارشک طبع را
 نرم دارد و قزقر بکتابید صنعت آن جوز بوا قاقلا
 کبار دار چینی از هر یک سه درم فلفل زنجبیل
 نارشک از هر یک شش درم سقمونیا پنجم درم نبات
 بقدر تمام اجزا عسل دو چندان ادویه را کوفته با آن
 برشند شربت از یک درم تا سه درم جوارش نارشک
 دیگر صنعت معده و مقده استسقا را نافع بود صنعت
 آن نارشک سه درم قاقلتین از هر یک دو درم فلفل
 درم دار چینی چهار درم قزقر سقمونیا از هر یک درم
 تر بر سفیده درم مصطکی زنجبیل از هر یک یک درم نیم اجرا
 کوفته بچینه با قند و عسل برشند شربت و در شقان با قند
 کلاب جوارش نارشک قلمی فرود آمده اند که از تالیف
 قدوة المحققین سید سند والد ماجد فقیر میر محمد بادی
 قدس الله تعالی تره است معده را قوت دهد و اخلاط
 فاسده را دفع کند و جگر را قوت دهد و بادها را غلیظه
 خفقان را دفع کند صنعت آن نارشک شیطر ج
 هندی زنجبیل فلفل دار فلفل دار چینی قاقلا صغار
 قاقلا کبار قزقر فلفل سافج هندی بسیاره لیمان مصطکی
 ردی کباب چینی سبیل الطیب سلخو کز کز نشا خواه در آن
 یوزیران اینسون فستقون از هر یک شش مثقال ریوندر
 از هر یک یک مثقال تر بر سفید دوازده مثقال اجرا

کوفته با دوزن ادویه عمل مصفا سرشته بطریق معمول
 جوارش سازند شربت از چهار مثقال تا شش مثقال
 بدانکه جوارش سهل ادویلی تر بر بی تری هر یک حاک
 خود ذکر یافتند و جوارش سفر جلی سهل و جوارش سقمونیا
 و جوارش طباشیر سهل و جوارش عود سهل ادویلی و
 جوارش عود ملین و جوارش قزقر و جوارش کونی سهل
 و جوارش ماندریون انشاء الله تعالی و راناکن
 کن خود با نذکر خواهند شد نسخه جو اهر چه اعلی که از
 قزقر ساختگی آورند جهت تقویت قلب و رفع
 خفقان و توحش دیگر امراض مخصوص بسیار است
 برای آن بیان میکند مختصر نموده شد صنعت آن
 لعل یا قوت سرخ یا قوت زرد یا قوت کبود و قزقر
 از هر یک چهار سرخ حقیق یعنی نیشب سد فیروز جردار
 از هر یک یکا شش سرخ کبر باد و ماشه درار بدیک ماشه
 و چهار سرخ نارجهل بحری لا جورد از هر یک سه
 ماشه فادر هر شک عبود و قزقر از هر یک شش
 سرخ کافور جها و جو سومیانی دو سرخ افیون یک سرخ
 قرص فی شش ماشه زمر چهار ماشه همه اجزا را رنگ
 ساق با کلاب سخت بلخ نموده آب صغ عربی موهن
 و قزقر طلا پیچیده خشک نمایند شربت و دو سرخ
 تا چهار سرخ -

فصل در بیان خوب چینی چینی و خطائی و
 سهلنی و بنگالے

و ماهیت و کیفیت برده اطلاع بران جمیع مختار
 و مزاج و خواص و منافع و طریق استعمال آن اما
 بیان ماهیت آن بدانکه اکثر خوب چینی راجع چینی نیز
 نامند و آن بنجی است سرخ رنگ و گلانی و بعضی سفید
 و بعضی مائل بسیاری برای که آنرا مصغ مینامند که گویا
 در اندرون آن صمغ جا کرده و قطعات آن بزرگ
 و طولانی بقدر یک شیره زباده و کتر قوی و ضعیف
 و کمره و پرگه در است و کج و منشب و افسر خوش
 و سنگین و سبک و صلب و خویب باشد و گیاه آن از
 قبیل جم و یاره و مغروش بر زمین بزرگ آن باریک

بلند مثل برگ سافج هندی از آن اندک کوهانه ترد
 ساق آن بانگ صلابت و غیر محوت و تازو آن
 بیخ بار طوبت و شیرین و چون خشک شود شیرینی آن
 کم میگردد و آنکه آن نغمه میا شد و در کوهستان بلاد چین
 و کوهستان سلطت از بلاد بنگال یافت می شود و در جا
 دیگر تا حال شنیده نشده اما سبب برد اطلاع
 بر چینی آن بدانکه حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی
 رحمه الله علیه در رساله خوب چینی خود که در زمان
 سلطنت شاه طهاسب ماضی بن شاه اسمعیل صفوی
 موسوی که تقریباً سنه هفتصد و پنجاه و هجری حضرت
 ختمی پاری صلوات الله و سلامه و علیه و آله تالیف
 نموده بنا بر آنکه در آن آدیوان خوب چینی از چین بود
 فرنگان که دائم در تجسس و تفتیش امور غریبه بودند
 همین نام در سیر و یاد جزایر و سواحل آن شرقا و غربا
 و جنوبا و شمالا و فوق الارض و تحت الارض اندو
 هر جا امر غریبه و چیز تازه مییابند در صد و شصت و پنجمین
 و پنجاهم تحریر آن درمی آیند باطرات و اکتاف می برند
 و باعث شهرت انتشار آن میگردد و چینی نوشته اند
 و بوسیده بهمان نیست که این بیخ که در چین تالیف
 که مردم بران اطلاع و از استعمال آن انتفاع یافته اند
 چنین سموع شده که وقتی از اوقات دران بلاد که
 این بیخ از آنجایی آورند خطی دران شهر پیدا شده بود و
 مردم بصرا متوجه شده اغتصابا اصول اوراق نباتات
 می نموده اند چون این بیخ غریبه دارد و طعم در آن
 که موجب مغز طبع باشد ندارد مردم باین بیشتر رغبت
 نمودند اتفاقاً در میان ایشان صاحبان امراض مزمنه
 بوده اند خاصه سوداویه و قزقر حنظل و بعضی
 و نار فارسی و مانند اینها و از خوردن این بیخ شفا
 کامل می یافتند چون این حال مشاهده ایشان
 شد از آن زمین استخراج می نمودند و دیگر مرض می
 بردند و شتر شفا میشد اما چون دران صحرا و اسطر
 فصلی نمک بهم نمیرسد و اخل آن بیخ بی نمک بوده است
 بر حال که سیر و نذکر نمک میدارند و بتلاش افکار و تجار

بسیار قرار بر آن داده اند و بطریقیکه حال معمول است
 از بعد از آنکه با بجا آوردند نیز سکر و در بعضی مفید
 می بود و در بعضی فائده نمیداد بلکه صفت نیرسازند از
 جمله بگرم که حرم شاه جنت مکان مغفوب بر در شاه
 اسمعیل بود فاجعی طاری گشت و نصف اعضای او
 از حرکت مانند بعد از معالجات بسیار او را حرکت پیش
 دوست ایشان همچنان از حرکت ماند و چون اول
 اشتها را این بیخ بود که در بلاد ایران تازه آورده بودند
 در اوان آن اندیشه کردند که مبادا مودی بملکت خود
 صلاح در آن دیدند که اول مرتبه در دیگری تجربه کنند
 عورتیکه قریب بادورسن بود و از مفید نیفتاد و باران
 باوند و نوا و در ریشها در خم قروح خبیثه و عفنه و وجع
 مفاصل و بادهای آتشک در تنهای مدیر مزمن شده بود
 و بیخ تنقیه تطلیه در آن مفید نمی افتاد و بکم مریضی از این
 دوا ندانند که شفایافته باشند و حکیم مزاقاضی نزدی و حکیم
 باشم طرینی در رساله خوب چینی خود چنین نوشته اند که در
 رساله دیگر از آن جماعت مسطور است که مردم آن
 بلاد و هر ساله چار و با حیوانات خود را ببلای مقرر
 که داشته بودند میفرستادند و رساله بملت خشکی و گیاهان
 در آن بیلاقات علف خوب نرسند بود بوضع دیگر که در
 آنجا علف و گیاه تازه بود فرستادند بعد از مراجعت بعضی
 از آن حیوانات که بنایت لاغر و ضعیف و لنگ و زخمها
 ناصور داشتند تمامی جاق شدند و فرنگر دیده و زخمها
 و لنگهای آنها با صلاح آمده بود حکمای آن دیار
 متفطن بان شدند که درین بیلاق البته علف باید یافت
 شود که در بیلاق دیگر نباشد و از این خاصیت باشد
 بعد از لطف و تجسس ظاهر گردید که این بیخ در بیلاق میباشد
 در بیلاق دیگر یافت نمیشود و سبب جنت و دفع این
 ظنهما و فریب و جاقی حیوانات همین بیخ است تبیین
 در امراض و علل انسانی تجربه نمودند و آن آثار و فواید
 را مشاهده کرده و برود ایام باین دستور که حال معمول
 است قریب است و این کلام دلالت تمام دارد بر
 آنکه در امراض حیوانات نیز بنیافت نافع است و اما آنچه

مخالدین نام حکیمی که شاید از حکمای هند یا از آن باند در رساله
 خوب چینی خود نوشته چنین است که وقتی جماعتی بر کشتی
 نشسته بسفر دریا بجانب تحت لریج میرفتند شخصی میان
 آن جماعت آبله فرنگ داشت و بنیابت ضعیف و
 ناتوان و بر آن در مرتبه مجروح و دریم و چرک بسیار
 از آن جاری بود که اهل کشتی از دستاویزی و تنقیه بودند
 اتفاقا بعد از چند روز به جزیره رسیدند که محل بر داشتن
 آب بود سرداران کشتی مصلحت چنین دیدند که آن مریض
 در آن جزیره فرود آورند و آنرا که خوراکی بوی دهند و
 آسجبار بکنند پس او را فرود آوردند خود بجانب مقصود
 شتافتند بعد یکسان که باز بدان جزیره معاودت نمودند
 جهت برداشتن آب جمعی جزیره فرود آمدند و دیدند
 شخصی بنیابت تند دست بر کنار چشمه آب نشسته اما
 برهنه و عریان است از سوال کردند که چه کسی اهل
 خود را بیان نمود مردم کشتی او را شناخته با خود بلشتی
 بردند و از او سوار کشتی از دوسه احوال استفسار
 نمودند آن شخص گفت وقتیکه مرا درین جزیره رها کرده
 رفتند ما یوس شده باطراف و جوانب این جزیره بیشتر
 بعد از چند روز خوردنی که داده بودید با خر سید شروع
 بخوردن گویا نمودم بگیا سه رسیدم که بیخ آن
 شیرین بود سه روز بدان مداومت نمودم آن
 مرض من بالکلیه زایل گردید و صحت یافتم و تا این
 مدت از همان بیخ نمی خورم حکیمی در آن کشتی بود گفت
 این بیخ را در آن مرض قطع تمام است اهل کشتی را
 بیخ کردن آن بیخ امر نمود و از آن بازاری پوینا بزا
 شهرت یافت و قول حکیم میر عماد الدین محمود اقرب بصواب
 است و بعد از آن قول میرزاقاضی و میرزاهاشم
 و این قول بعید نماید مگر آنکه برای آن تا ویلی کنند
 و آن جزیره از جزایر چین گرنه بجز بصحمت پیوسته که از
 ملک چین می آورند از تحت الریح که زیر باد است
 و اما اطلاع بر سلسلی و بنگالی آن بر آنکه الی الا ان
 که سه یکبار و یکصد و هشتاد و پنج بجزی است با وجود
 قرب سلسله که چارده پانزده منزل بیشتر مفاصله

دو دراز مرشد باد میست و در جانب شمال مائل
 بشرق و در سرحد ملک بنگاله واقع است سبب
 فصور همناسه از اهل مرشد آباد و اما کن دیگر اطلاع
 بر آن نیافته و از اهل کوهستان سلسله و سلامت و نواح
 آن شنیده شده که اکثر آنرا برای جمیع امراض مذکوره
 در خوب چینی به تنهای دیا با اودی و دیگر بطریق مطبوخ
 و قهوه استعمال دارند و فواید بسیار از آن نقل نمایند
 و قبل ازین گاه گاه عظامان بنگالی در مرشد آباد
 آورده به تنهای و گاهی بوضع خوب چینی و گاهی مخلوط
 بچوب چینی چینی کرده میفرستند تا اهل بنگاله این را
 سنگ چینی و چوب چینی بپاژی بونی که بچوب چینی چینی
 جازمی بینا مندرکس واقف برین بود و بعضی که
 فی الجمله اطلاعی داشتند اعتباری و توجه بان نمی
 نمودند تا آنکه درین اوقات شخصی از اهل آنجا مرشد آباد
 آمد و قدری بیخ چینی آنجا تازه را با خود داشت و
 می گفت تر و تازه آن قوی و مفید و سودمند است
 و خشک آن ضعف دل فائده فی الحقیقت چنین
 است زیرا که خشک آن سفید میفرستند ریشه دار
 سبک میباشد و لهذا استعمال آن بیفائده محض است
 خصوص گفته آن و شاید اگر گس و اما بدانجا رود و آن
 ریشه را ترتیب نماید و هنگام کمال بخیلی در سید گس
 بر آورد و حفظ و ضبط آن بشرط مفره نماید مثل خشک
 آن نیز سودمند باشد و چند کس را که وجع مفاصل
 جادش از بیسبب خوردن سبب و در غلبه ریح و
 نفخ در شکم بے رغبتی بر طعام داشتند با بعضی از
 اودی و دیگر هر یک را بطور خاص که بیانش نیز نشاء
 الله تعالی خواهد آمد خورایند و همه صحت یافتند و
 شاید در کوهستانها و دیگر که قرب و اتصال بدان
 دارند مثل تیره و مورنگ و نگبور و نیبال و غیر اینها نیز
 یافت شود اگر تجسس و لطف نمایند و بدانکه نوع دیگر
 دیده شده که آنرا خوب چینی خطائی می نامند و آن نیز
 شبیه نهد و گره بزرگی یکبار و کحل با پوست اندک
 خشنه جوزی رنگ تیره و مغز آن مخلوط بے بادای

رنگ بے ریشه شبیه بجزیران خشک شده که از کوهستان
 خطا و بیابالی می آید و بر حقیقت آن چندان اطلاق
 نیست شاید از تنه درخت بر سر آید مانند کبش و
 بعضی سیوها که دیگر از براسه آن خواص بسیار
 نقل می کنند از قبیل خواص خوب چینی و بعضی
 بهتر و قوی تر از آن میدانند و دستور استعمال
 این نیز مانند آن است اما جیز و مختار خوب
 چینی آن است که رنگ آن سرخ یا گلگابی رنگ نیز
 باشد و سلیم الملس که تبه آب رود و کم گره بے ریشه
 متوسط و بزرگ و کوچک و صلبه در خوسه و مائل به
 شیخی و مستوی الاجزا باشد یعنی بخته مسخ و بعضی
 خام سفید و بعضی صلب و بعضی رخو باشد زیرا که اینها
 همه دلالت بر کمال قوت و لطافت ماده وجودی و اعتدال
 مزاج و نیکوئی زمین و آب و هوا آن می کنند و باید
 که قطعه های آن درست باشد و بریده و ریزه کرده
 و کوبیده نباشد زیرا که قوت آن بسبب تصرف هوا
 در آن ضعیف میگردد و در پیش برد غلبه می کند و سفید
 و سبک رخ و خشن اندرون سیاه که گویا صمغ و ازباده
 جا کرده که آنرا صمغ نامند و ترکیده و بسیار سحج و پر شعبه
 و پر گره ریشه دارد و بسیار صلب و راسخ و طعمه غالب
 بر آن نباشد جهت آنکه بعضی از اینها دلالت بر خامی
 و بعضی بر کمال میں و عدم اعتدال آن در بزمین
 و آب و هوا آن میکنند و باید که کشته بوسیده گرم خورده
 نباشد که شتر فائده نیست و محدث حرارت
 و میں بسیار است و فائده هر یک از امور وجودی
 و مضار هر یک از امور عدیه آن را حکیم میر عباد الدین
 محمود در رساله خوب چینی خود تذلل بیان نموده اند
 تنبیه باید دانست که بعضی نامفیدان خوب
 چینی خام سفید را در آب آهک جینا بنده در
 آب گل لاله عباسی سرخ و مانند آن جینا بنده
 رنگ کرده بے فو دستند باید که واقف بوده امتحان
 کرده استعمال نمایند هر چند بر صاحبان بصیرت
 که فکر خوب چینی را دیده اند مشتبه بے کرده و از رنگ

ظاهر پوست آن معاوم میگردد و آنکه رنگ ظاهری
 رنگ کرده مخالف رنگ باطن آن است و نیز
 باید که نمی در طوبت در یادگر بے آتش و آفتاب
 بآن نرسیده باشد از مجاورت چیزها بے که
 سفید و مغز مزاج آن است مثل کافور و فزونی و خبث
 و خشک و آهک و امثال آنها مصحون باشد و اما طبیعت
 و مزاج آن بقول میر عباد الدین محمود چنین است که
 چون از قدما و بارو آن نصی نیست لهذا تا مل در
 تحقیق طبیعت آن لازم است مجمل چون نفع و
 فائده آن در امراض سوداویه بسیار است و سودا
 بار و یابس است و بنا بر قاعده کلیه که شفا مرض
 بقصد است و حفظ صحت بمثل باید که حار و طبع باشد
 و چون تاثیر حرارت آن طهوری چندان ندارد
 یعنی بترک و کمتر استعمال مقدار آن احداث
 حرارت زیاده نمی نماید و بار حار در مرتبه اولی باشد
 بلکه در اول آن دو دلیل دیگر آن که چون فعل آن
 ترفیق و تسیل و ندریب و تحلیل مواد است
 و اینها همه فعل حرارت است و تعلیظ و انجماد
 و تخمیر و تصلیب که فعل برودت است باید
 که در طبیعت آن حرارت باشد و دلیل بر آنکه
 معتدل نیست آن است که در داسه معتدل
 از افعال مذکوره قاصر است پس هر گاه معتدل
 نباشد ظاهر است بار و نیز نتواند بود بدلیل ظهور تاثیر
 افعال مذکوره و اما دلیل بر طوبت آن همان دلیل
 جرات آن است که از ظهور تاثیرات و افعال
 مذکوره زیرا که افعال مذکوره مقارن بچوبست می
 تواند بود و لیکن جائز است که در آن بچوبست قلیلیه
 باشد و بواسطه مصاحبت آب بسیار منکسر گردد و
 بر طوبت مائل شود میتواند بود که بواسطه همین طوبت
 مکتسبه دفع بچوبست کند و خود هم منکسر گردد و بسبب
 اعتدال آید که اذ انقارضا تا فظا و این احتمال
 قوی است لهذا حکم بر طوبت آن تا مل تمام
 است بخلاف حرارت که با وجود آنکسار برودت

آب بالکلیه منطقی نمیشود و اما اینکه در آن رطوبت فضلیه
 است نزد دوسه نیست و مراد از رطوبت فضلیه بچوبست
 است که در مزاج او باشد و مزاج تمام اجزا او باشد
 و دلیل برین آن است که سوراخ سوراخ میشود و شفقت
 میگردد و چون این رطوبت فضلیه بچوبست حمارت
 آن بنمایند که اندک کشته باشد تا نیز آن در بعضی اجزا
 و مواد اقوی میشود و بهتر بے و اندکان راه و نیز
 خاصنی بزوی و حکیم با ششم طهرانی سرد و اول
 خشک در دو م میدانند و میگردد که سردی و خشکی آن
 بسبب نازج و لطافت آن بیشتر و کمتر میگردد
 اما تحلیل و ترفیق و تلطیف و کدر ختن و سایر افعال
 و آثار قوی که از آن ظاهر میگردد و از جهت خاصیت
 و صورت نوعیه آن است و بعضی از آثار دیگر تابع
 کیفیت آن است و ایشان هر دو نیز قائل گویند
 فضلیه آن اندر بدلیل تقویت آن مرابه را و کون
 گرم در آن نزدی و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه المؤمنین
 حکم بر مرکب القوی بودن آن با سیل بجات بچوبست
 کرده و گفته که بچوبست آن زیاد است بر حرارت
 آن و حکیم محمد کبر سعوف حکیم از زانی نیز در قرابادین
 خود که موسوم بقربابادین قاور کمی است قائل بر مرکب القوی
 بودن آن است بدلیل آنکه مقرر است نزدیک
 اطباء که اما امکان استناد فعل اثر چوبست بکیفیت آن
 باشد استناد بنجاصیت آن یعنی نزد خاصیت و اشتن
 آن جائز نیست و همچنین تا نسبت عمل با بالذرات
 چوبست ممکن باشد نسبت او به مابا العرض و اینست مع
 ذلک بعضی افعال عجیبه که از قوت و کیفیت آن
 خارج باشد اگر بنجاصیت مفوض در نزلین اجتماع فای
 بر مرکب القوی بودن آن تدبیری بچوبست ندارد پس
 آن مرکب القوی است و آن قدس سوسین و
 که نزد این بنده آنم محمد باسم العلوی النجا طب معتبر
 الملوک آن است که مرکب القوی است مزاج
 ترکیب آن مائل بجات بچوبست است بر طوبت
 فضلیه غریبه بسیار و اما اجزای اصلیه بسیط آن که

دو اثر کبیر از آفات یک را مزاجی خاص است اما جزو هوای آن نامعرق و ملطف و محلل است و جوهری از آن بار مقوی جزو هوای آن غالب و جزو غذائی آن قلیل فرد بدن شود و باقی میانند بر بدن جزو هوای آن نامعتد بر آن جزو هوای آن اثر سفین و تلطیف و تعریق در بدن میکنند و چون در آب بطریق تصفیه نچته شود و در آب جزو حار لطیف آن می باشد غالب غذائیه آن نسبت آن کم است و در جوش میماند کمتر و لهذا استاذان بعد از دادن مطبوخ مقصد آن حلوانی از جرم چوب چینی ساخته در آن لبوب و شکر ازاد و عطر مطبوخ و ارواح حاره داخل کرده میدهند که غذا سینه لزوج از آن تولد کند که به چسبید با اعضا و چسبند غذای سابق و لاحق را با اعضا و قدامت میدارند و فعل و در آن بدن با نماند و بعضی او ویه غذایی که چون در بدن گردن بعد از خوردن است آن بدن و تسخیر مخلط گردید و جزو بدن شدن آن تا خوردن است آن سینه در بدن باقی میماند و ظاهر آن است که حرارت آن در داخل در جوار او باشد و پس جوش نیز در آخر در جوار او و اما آب مطبوخ بطریق تصفیه از آب چینی که در یک را بستن پوش پوشیده و اهراف آن بار به و خیر و ماش محکم گرفته که اصلا مطلقا بخار آن بپزند و در دو یا بر این مقدار از جوش آن آزارناشد و شاید مائل بر طوبت باشد و لهذا اکثر اطباء در امراض مزمنه این دو را در مطبوخ بطریق تصفیه میدهند جهت آنکه مطبوخ که سرش باز باشد جزای حاره ملطفه معرق و محلل است بسبب لطافت متقلب بود و گریه فانی میگردد و در عرض کم میشود و اما بطریق تصفیه یعنی عرق گرفتن مثل بار آورد که گلاب باشد و سایر عرقها اجزای لطیفه آن متصاعد گردیده چیز از اجزای تنه و اجزای غذائیه آن در آن داخل نشود پس بزودی از حرارت بدن متاثر گردیده غلظت زائل میگردد و اما بطریق تصفیه در یک سر پوشانیده بخورند که جرم در ریزش باشد متصل از اجزای لطیفه آن متصاعد گردیده متقلب با سینه

باز در همان و یک که جرم چوب چینی در آن است نزول نموده با نماند و گریه باز معود میکند تا زانکه در فصل آن قوتی باقی نماند و درین قسم طبع هم اجزای لطیفه متصاعده میباشد و جرم آن پس حاصل میگردد و از آن مطلوبه حکیم میرزا عا و الدین محمود را که اول کسی اندازد لطایب اسلام که در آن ساله نوشته و بیان کرده درین مقام و اکثر مواضع دیگر سخنان محققان در قضاة دلیل است میرزا قاضی و حکیم هاشم طهرانی را با ایشان مناشقه بسیار است که طایفه در تحت آن است این مختصر کنایه ذکر آنها ندارد و قول هر یک فانی از شبهات نیست لهذا ذکر کرده نشده کسی را که اباده الطالع بر آنها باشد باید که رساله میرزا قاضی امیر محمد هاشم را مطالعه نماید مخفی نماند که آنچه از روی تجربه تکرار استعمال آن برین بنده ضعیف عاصی همچنان جامع این اثرات پریشان و سخنان منتشر معلوم شده آن است که با وجود کمبالتقوی بودن صاحب طوبت فقلیله حار و یا بس است و لیکن ظهور این هر دو کیفیت در آن برتاب است از تری و تازگی و در قرب عمد از اخذ و کنگلی و بعد از عمد از خندان مانند حرارت است و پوست در ابدان محروم از مزاجان صفراوی از مراتب طفولیت و شبان کهوت و شیخوخت که در ابتدا وین تری و تازگی حرارت است و پوست آن بسبب کثرت طوبت بلونی منفر میباشد مثل حرارت بدن طفل که منفر و سخت طوبت و افزه آن است و اثری ظهوری ندارد و بعد از آن که اندک مدتی بران بگذارد و در طوبت آن فی الجمله به تحلیل رود و اعتدال یابد که تخمینا ششماه تا یک سال باشد حرارت است و پوست آن نیز مرتبه اعتدال ظهور مییابد مانند ظهور حرارت و پوست در ابدان شبان و چون از حد اعتدال بگذرد که تخمینا یک نیم سال تا دو نیم سال از زمان اخذ و بر آوردن آن از زمین باشد طوبت آن میل بقنا مینماید و خشکی برد است بلا مییابد بحکم آنکه احدی الفاعلین را که

حرارت برودت است با احدی الفاعلین که رطوبت باشد فعل اثر ضعیف میباشد و با منفعل دیگر که پوست است قوی و بعد از آن هر چند میل به کنگلی و خشکی آورد اثر حرارت و پس از آن زیاد ظاهر میگردد و مثلا سینه در چهار ساله آن در کمال حرارت و پس میباشند و همبدرین قیاس تا فاقد و باطل گردد پس تر و تازه آن از برای محروم از مزاجان و سومی و صفراوی و امراض حادثه از احتراق و فساد آن هر دو مخلط به تنهایی یا با بعضی ازادیه مناسبه و از برای سوداوی مزاجان و امراض حادثه از آن با بعضی ازادیه مناسبه آن مفید و متوسط آن آن مثلا یکسال تا دو ساله آن از برای سوداوی مزاجان و امراض سوداوی مفید و نیم گفته آن مثلا دو نیم ساله تا سه و نیم ساله آن از برای سرد مزاجان بر طوبت بلونی و امراض بارده رطوبه بلونی نافع است اما بسیار گفته آن از برای اکثر مزاجه خصوصاً محروم از مزاجان ضعیف بنیه بسیار مضرو و محدث حرارت عظیمه و نه برقی است و اجتناب از آن حتی المقدور نسبت اولاد لازم و واجب است خصوصاً بطین مطبوخ و تعریق درین استعمال و اگر ضرورت بسیار داعی شود و علاج منحصر بران باشد تازه و توان و یا نیم گفته آن مطلقاً یافت نشود آن هنگام مقدار کمی از آن بقدر ضرورت با او ویه باره رطوبه مناسبه با کمال احتیاط بعنوان تقوی یا قوده و یا مطبوخ بدون تعریق یعنی درین تعریق نشیند استعمال میتوان نمود و باقی العلم عند الله و عند اولادین هم الا سخن فی العلم سوال اگر کسی گوید مثیل شام نیست و مناسب است نام و من جمیع الوجود با مثل که مراتب انسان است نزار و در جواب میگویم فی الواقع چنین است لیکن مثال را با مثل اندک شام است کافی است که در جمیع وجودها باشد و هر شامی را که ملاحظه نمایند چنین است و اما خواص و فوائد و منافع آن - بر آنکه این دو امداد حرارت عزیزیه و طبیعت میکند و مقوی اعضا کبیره است و در او از جمیع امراض مادی و امراض مزمنه

سوداویه و بلغمیه یا نذاوج مفاصل و فالج و عرشه و هبت
 ابيض و تشنج استلانی و اوجاع ظهر و وجع درک و عرق النساء
 و نفوس و دوار الفیل و دوالی و خمازیر و سسل و دفع بواسیر
 نزلیه بارده مزمنه و تنویم بسیار و اختلاط ذرین و سبل
 و نفث الدم و نزف الدم از هر عضو که باشد و تقویت
 یاه و اعضاء تامل یا یوسین از باه و دوار العقب و
 دوار الحیه و سورا القینه و استسقا و حمیات حقیقه و سایر
 امراض بلغمیه مزمنه و حجت ازاله و تکمیل امراض سوداویه
 و مواد غلیظه متجزه حقیقه مزمنه و مواد سوداویه
 متزوجه مانند آشک و جذام و انواع جرب و کله و قوبا و جیح
 قروح خبیثه و چوششها و عقدهای صلبه و ادرام صلبه
 و اقسام جنون و مایه لویا و مایا و قطرب و برص و هبت
 اسود و آکل و قروح کلویه و مثانه و امراض مقده و بواسیر
 و نوایر و اسهال بواسیری و حمی ریح و سرطان و
 امراض رحم و عقروم و مرز سفیده و صداع مزمن و دوا
 و سایر امراض سوداویه که تفصیل آنها موجب طویل است
 قوی الاثر و النفع است و در هر یک نوعی خاص و حقیق
 رطوبات غریبه و ملطفت و مفتح و محلل و مررق و مصفی خون
 و سایر اخلاط و ادرج از کثافات و کدورات و مشرق
 و مسور آنها است و سریع النفوذ و در عمق بدن ندرت
 رطوبات و اخلاط غلیظه منجمه و مررق و دفع آنها است
 به تجزیه و ادرار ببول و عرق و حجت بر روز فرمودن حصیه
 و دفع سمیت خلط فاسدی و دفع مادت ایون سریع الاثر
 و چون اصحاب بعد از سن قوت هر سال در موسم سرما
 خوردن آنرا بر خود لازم گیرند تا توانی محفوظ میمانند و
 بحجت رفع نفاست خصوصاً پیران را و از برای همین
 اکثر ابران و نصارت و حمرت و صفاد و دوق رنگ بشود
 نیز نافع لیکن مشقت و صعوبت پرهیز آن برابر است
 با نفع آن نیکنند چنانکه انشاء الله تعالی بیان پرهیز
 و مضار عدم آن خواهد آمد مستعمل در اکثر امراض آب
 طبع بطریق تصعید آن است چنانکه ذکر یافت و حریم
 آن سرد و قوی التحمیف است تسدید و تحمیف حریم
 خشک نشود آن کمتر و مصلح چوب چینی خصوصاً تازه در آن

در اکثر امراض بارده رطبه چینی و عشب مغزی با دایان
 خطائی و صافسراس و کبا کواست و در سر فهای کینه و
 صیق النفس اصل السوس و در استسقا با دوا و شکامی
 و فقلح او خراذ خرکی و با عرق اینها و در تحقیقان و کوش
 لسان الثور و گل آن با در بنجویه و بسفنج و در امراض
 دماغیه بارده اسطوخودوس و بسفنج و جمبوج قلیس
 در هر مرضی و ماده و مزاجی خاص با دوی مناسب
 مختصه بان مرض آن عضو و تا خواهد نمود آن را به
 تنهائی بکار برند مگر عند الحاجة و ضرورت با دوی
 دیگر و در آنوقت نیز هر چند کمتر باشد بهتر است و اما
 و رسل و دوق نفث الدم و نزف الدم بعنوان تقویع
 و در عرقهای مناسب و مغز و اولی است مگر در اول
 عند الضرورت با بعضی حاسبات دم و مغزیات
 اندک و مقدار شربت آن منوط برای طیب طاق است
 مخفی نماز که این دوا حقیقه جمیع اقسام امراض بارده
 بلغمیه و سودمند نیست چه تو به آنها مانند فالج و عرشه
 و استرخای و استسقای ننی و طبلی و امثال اینها
 بی فائده بلکه مضر است و اما در اقسام صلیقه آنها
 مانند استسقای لحمی حادث از قبیل درم صلب سودا
 کبد و طحال و امثال اینها را لیکن که سودمند بود و مضر
 از جهه اطفال و شبان و محروم المزاجان است و
 ایشانرا استعمال آن جائز نیست زیرا که اضر حراتی
 در رطوبتی زاید بر حرارت عزیزیه و رطوبت اصلیه نماید
 و بدان سبب خون در ادرج را گرم می سازد و باعث
 تخمیل و فحای طوبات و احتراق آنها میگردد و قوی
 بالعرض نیز مینماید و اینها خود کمال مضرت است
 کمالاً مخفی و اما منافع آن اکثر بواسطه افعال مذکوره
 آنست از ملطیف و تندوب و ترقیق و تصفیه و
 دفع فضول و غیره که ذکر یافت ظاهر است احتیاج
 به تبیین ندارد +
 فصل در بیان شرائط ضروری استعمال چوب
 چینی بسلسله از شروع و در بین بعد اتمام
 آن

بر آنکه شرائط استعمال آن بسیار است از آن جمله
 یکی آن است که باید سن مستعمل آن اگر در المزاج
 باشد از چهل سال و اگر سرد المزاج بود از سی سال متجاوز
 باشد بهجات مذکوره شرط دوم آن است که تا ضرورت
 بسیار داعی نباشد و علاج منحصر بر آن نشود و مستعمل
 آن نکرده و بلبث خود را در مشقت و رنج و تعب و
 هملکه نیندازد زیرا که چنانچه نفع آن بسیار است
 و مضرت آن نیز زیاد از آن است و اندک به
 احتیاطی و تا پرهیز منجر با مرض صعبه میگردد و در بیان
 بعضی اذیان انشاء الله تعالی خواهد آمد و نیز در بیان
 آن عوارض و حالات حالات مختلفه طاری میگردد که
 کم کسی تحمل آنها میتواند شد شرط سوم آنست که باید
 هواد کمال اعتدال مایل بسوی باشد که بهترین فضول
 برائی آن اواسط و اواخر زمستان است و اگر ببلاد
 هند و نکال و در ایران و در اکثر بلاد دیگر و اواخر زمستان
 و اوائل ریح و ناچار اوائل خریف نیز شرط چهارم
 آن است که باید که بدن لطیف و پاک باشد از فضول
 اخلاط فاسده خصوصاً در مرض آشک و جذام و قروح
 و جروح خبیثه و سایر امراض سوداویه بلغمیه و اوجاع
 مفاصل و صحت مزاج و غیره با و تنقیه یا بقصد است
 یا باسهال - اما فصد پس هرگاه خون فاسد و زائد
 بدن بسیار باشد و علامتش از حمرت رنگ بشود
 و بر آمدگی عروق و نقل سرد بدن و بسیار خواب
 و غیره با ظاهر باشد بقدر فساد و زیادتی بشرط ساعت
 قوت و حال ریح و فصل سن و عادت عدم موانع
 قصد نمایند و بقدر احتیاج بیکه فصد یا بدو دفعه یا زده
 خون کم نمایند و اگر خون بسیار غلیظه و کثیف باشد بعد
 از فصد اول شروع بخوردن این دوا نموده بعد از
 چند روز که سفته در خون پیدا شده و قوامش معتدل
 آمده باشد بحجت آنکه مررق و مصفی خون است فصد
 دیگر نمایند بهتر است چه با وجود زیادتی فساد خون این
 دوا نفع معتدله نمی بخشد و شاید ضرر سازد و گاه باشد
 که بعد از فصد و رانهای چوب چینی بقصد دیگر نیز محتاج شوند

باید که با وجود احتیاج تمام توقف و تامل نموده بقصد
 مبادرت نمایند و همچنین است در تنقیه سهل و در تنقیه
 سائر اخلاط را پیش از شروع بخوردن چوب چینی باید نمود
 یعنی استعمال منجبات سهلات آن خلط را نموده پس
 شروع بخوردن چوب چینی نمایند که در اثنا می چوب چینی
 احتیاج بتنقیه آن خلط نشود پس چوب چینی تنقیه قدری
 از خلط فاسد دفع میگردد و بانی آن خلط را طبیعت غایب
 افعال این دو از لطیف تند و بی تخلیل و تسبیل
 بخوردن و او را در غیر با دفع میکند و خلط کرده اند
 گمان که حکم کرده اند که پیش از دو اسطوخودوس و تنقیه
 اخلاط بنا گیرند که موجب ضعف میشود و غرض از
 استعمال این دو در تنقیه خون دفع اخلاط دیگر و دفع
 حرارت عزیزی توتهما است هرگاه خلط فاسد در بدن
 بسیار باشد چوب چینی با داسه فاسد ساکن را
 حرکت در آورد و تلخین و تر قین و لطیف و تخیر و تسبیل
 و غیره بر دفع تمامی آنها قادر نباشد ممکن است که
 با عضا که ریسه باشد ریفه با ضعیف ریخته موجب تسبیل
 و با ضرر عظیم گردد مگر آنکه ماده قلیل باشد و ضعف که
 در مصورت غالب است که چوب چینی تواند آن مقدار
 ماده را دفع نماید که در بحالت پیش از شروع احتیاج
 بقصد تنقیه نیست بلکه درین حالت شاید آنرا فصد
 تنقیه ضرر رساند و در امراض سوداویه مانند آتشک
 و فرخ حبشه و جذام و بعد از احتیاج بقصد باید فصد
 را کشاد و بزنده و لمحه و بلخ و دهن رگ را انگشت گیرند
 طبیعت خون فاسد غلیظ را بدین رگ ساندین
 انگشت را بر دراز تا قدری خون دفع گردد و همچنین تا
 تمام فصد این معنی موجب عدم عود ضعیفی و ضعف نیز
 است و استعمال جمیع امور از فصد و تنقیه غیر با منوط
 برای طبیب حاذق است و لیکن ما از برای شفقت
 بحال مریض و طبیب دستور العمل کلی از برای تنقیه در
 مرض آتشک و جذام و سائر امراض سوداویه و فصد
 و بلخیه ذکر میکنیم و کمی در یادتی آنرا نیز و اینگونه که
 طبیب حاذق منسجم روز اول گاوزبان

شاهتره بسفنج فستقی با در بخوبی عنب الثعلب
 پر سیا و شان اصل السوس مفسر گل بنفشه گل نیلوفر
 از هر یک دو مثقال عنب الثعلب از هر یک ده دان
 چوشانیده صافی نموده ترنجبین سنگین افیتومنی از هر یک
 پانزده مثقال دران حلکده صافی نموده نیم گرم بنوشند
 و روز دوم و سوم بر دوای روز اول تخم خبازی تخم
 خربزه پوست چغ کاسنی پوست بچ بادیان پوست
 بچ کشت افیتومنی در کتان بسته از هر یک دو
 مثقال اضافه اجزای چوشانیده نموده بعد از چوشانیدن
 او به سوسه افیتومنی در سه پیاله آب بخوردن آب
 که بیک پیاله رسد افیتومنی را دران انداخته یک گوش
 دیگر داده فرود آورده متصل کیسه افیتومنی را با لند
 بنشارند دران تا آنکه حرارت مطبوخ کم شود پس مطبوخ
 را بر روی ترنجبین سنگین افیتومنی از هر یک
 پانزده مثقال صافی نموده با لند و با لند و نیم گرم
 بنوشند شب چهارم حب لاجورد یک مثقال سوده
 بروغن بادام شیرین یک مثقال حرب نموده
 بمحون سنجح و دو مثقال سرشته حب ساخته بوق
 پیچیده وقت خواب فرود برده از غصب آن آب
 نیم گرم پیاله بنوشند صبح گاوزبان شاهتره بسفنج
 فستقی پوست تراشیده پوست بلبله زرد پوست
 بلبله کابلی سیاه عنب الثعلب پر سیا و شان گل
 بنفشه گل نیلوفر با در بخوبی تخم خبازی تخم خربزه اصل
 السوس مفسر پوست چغ کاسنی پوست بچ بادیان
 غنچه گل سرخ از هر یک دو مثقال سناسکی چهار
 مثقال افیتومنی در کتان بسته دو مثقال عنب
 الثعلب زرد و سرش اصغفانی از هر یک دو دانده
 سوز منقعه نیست عدد او به رادر سه چهار یک سن
 آب چوشانند تا بیک چهار یک برسد افیتومنی را دران
 انداخته یک گوش دیگر داده فرود آورده متصل کیسه
 را دران آب با لند و چون حرارت مطبوخ کم شود
 کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ را بر روی
 فلوس خیار شنبه ترنجبین و سنگین افیتومنی از

هر یک پانزده مثقال شیر شست خراسانی ده مثقال
 صافی نموده با لند و با لند و روغن بادام شیرین
 یک مثقال و حلکده نیم گرم بنوشند روز پنجم بلبله
 یک عدد بگلاب شسته لاجورد مغسول یک دانگ
 بران پاشید در ق طلا و عدد بران سجده متداول
 نمایند بعد از آن تخم بالنگو یک مثقال شربت گاوزبان
 پنج مثقال گللاب ده مثقال بنوشند روز ششم بنفشه
 روز اول روز هفتم بنفشه روز دوم عمل نمایند شب
 هشتم دوا سه روز چهارم در روز نهم دوا نیم گرم را
 بنوشند درین ایام وقت ظهر قهقه شور با یا بخورد آب
 گوشت جوان مرغ بخورند و شبها حرطاد و قلیه و جلا
 جلا و بعد ازین چهار روز در وقت بخوردن بلبله
 گللاب شسته و شربت فرا گرفته از نبات سفید گللاب
 و عرق گاوزبان عرق سیدشک از هر یک پنج مثقال
 تخم شربت یک مثقال نمایند غذا درین ایام تر بلاد
 از گوشت برده با گوشت جوان مرغ با خردل شرب
 بنوشند چوب چینی بر سوسه که مذکور شد نمایند اگر
 ماده صفراویت داشته باشد منسجم روز اول تخم خبازی
 سر بنفشه گاوزبان شاهتره گل نیلوفر عنب الثعلب
 اصل السوس از هر یک دو مثقال آلو و بخارابی
 عنب پستان از هر یک ده دانه ترنجبینی بمثقال
 چوشانیده صافی نموده ترنجبین پانزده مثقال شیر شست
 خراسانی ده مثقال دران حلکده صافی نموده بنوشند
 و روز دوم اضافه او به روز اول تخم کاسنی تخم خبازی
 تخم خربزه از هر یک دو مثقال نمایند روز سوم اضافه
 او به چوشانیده چغ کاسنی پوست بچ بادیان بسفنج
 فستقی غنچه گل سرخ تخم خبازی از هر یک دو مثقال
 و بر او به که دران حلکده میشود منسجم فلوس خیار شنبه
 پانزده مثقال و روغن بادام شیرین یک مثقال اضافه
 نمایند و شب چهارم چغ کاسنی که فر گرفته باشند از پوست
 بلبله زرد پوست بلبله کابلی سیاه سناسکی از هر یک
 نیم مثقال محموده شوی کثیرا جوار مینی مغسول از هر
 یک یک دانگ کوفته بخیته بروغن بادام شیرین بمثقال

چرب نموده حسب ساخته بوق نقد پیچیده وقت خواب
 فروردین در عقب آن آب نیم گرم پیاله بنوشند طلوع صبح
 گاود زبان شاهترنگ نیلوفر گل بنفشه غلبه شکر سیاهوشان
 اصل السوس تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه پوست
 تخم کاسنی پوست کبج رازیانه بسفنج مستکلی از هر یک
 دو مثقال سنار کی چهار مثقال عخاب آلودی سحرانی از
 هر یک ده دانه ترندی هفت مثقال پوست بلبله زرد
 پوست بلبله کابلی بلبله سیاه از هر یک دو مثقال در سه
 چهار یک من تبریزی آب بچوشان تا یک چهار یک
 زرد بر روی شیر خشک و ترنجبین و فلووس خیار شیر
 سکنجین افتیمونی صافی نموده بالند و پیاله بند و روغن
 بادام شیرین یک مثقال داخل کرده یا شامندر در
 دیگر بلبله مر با بگلکاب شسته ورق نقره دو عدد بران
 پیچیده تناول نمایند بعد از آن شربت انار شیرین یک
 مثقال تخم شربتی اسپرزه از هر یک یک مثقال گلاب
 عرق بید شکر عرق نیلوفر از هر یک پنج مثقال شکر
 نموده بنوشند روز ششم نسو در اول روز ششم
 نسو روز سوم و شب ششم در روز ششم نسو روز چهارم
 در روز چهارم در روز نهم نسو روز نهم عمل نمایند غذا بید
 درین ایام نیز دستوریکه در ماده سودا و س ذکر
 شده بوده باشد چهار روز دیگر بلبله مر با بگلکاب شسته
 تناول نمایند بعد از آن شربت از نبات سفید پنج مثقال
 تخم شربتی اسپرزه از هر یک یک مثقال گلاب عرق
 بید شکر عرق نیلوفر از یک پنج مثقال بنوشند غذا
 تر بلا بخورد پس شروع بخوردن چوب چینی نمایند اگر
 ماده بلبنی باشد سفنج روز اول گاود زبان باد بنویسند
 فستقی قنطور یون و قیقن زوفای شکر غلبه
 پریاوشان اسطوخودوس آسنین رومی از هر یک
 دو مثقال البجز زرده وانه سوزنی بیست عدد چوشانند
 صافی نموده ترنجبین گلکند آقابی از هر یک پانزده مثقال
 ومان حل کرده صافی نموده بنوشند روز دوم چوشانند
 روز اول پوست کاسنی پنج بادیان ارسا
 پنج کرفس پنج کبر اصل السوس از هر یک دو مثقال

بفرمایند روز سوم بر اجزای روز دوم فلووس خیار شیر
 پانزده مثقال روغن بادام شیرین یک مثقال بر اجزای یک
 در سلجوخ حل کرده میشود بفرمایند شب چهارم ایاج
 فیکرا یک گرم پوست بلبله کابلی تر بر سفید از هر یک دو انگ
 زنجبیل غار لیون تخم شکر مقل ازرق کثیر از هر یک
 یکد انگ سوده بروغن بادام شیرین یک مثقال چرب
 نموده حسب ساخته بوق طلا سه عدد پیچیده وقت فرود
 بر روز عقب آن آب نیم گرم پیاله بنوشند ایاج
 حسب را صفت آن ایاج فیکرا غار لیون شش
 سفید بود چینی تر بر سفید بر باز هر یک نیم گرم تخم
 خنظل نیر انگ محموده شوی یکد انگ دیم شکر مغسول
 نیم گرم مصطکی مقل ازرق کثیر انگ هندی از هر یک
 دو نخود داده مثقال شراب بنفشه سرشته وقت بخور
 بخورد چون بعضی از المباش صاحب معالجات
 بفرایید در جمع میان صبر و غار لیون امتناع نمایند
 اگر بنا برین احتیاط ایاج داخل نکند و یا ر
 غار لیون داخل نمایند بواسطه آنکه در ایاج
 فیکرا صبر داخل است و عوض آن جگر ایسی داخل
 نمایند بهتر است طلوع صبح گاود زبان باد بنویسند
 فستقی قنطور یون و قیقن پوست بلبله کابلی پوست
 پنج بادیان پوست کبر پوست کبج کرفس اصل السوس
 تخم گل سرخ از هر یک دو مثقال سنار کی چهار
 مثقال موزنی بیست عدد تر بر سفید بر برو
 مثقال زنجبیل یک مثقال جوشاننده صافی نموده
 فلووس خیار شیرین ترنجبین از هر یک پانزده مثقال
 گلکند آقابی ده مثقال دران حل کرده صافی
 نموده روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده
 بنوشند روز دیگر بلبله مر با بی عددی شسته
 نیم مثقال سوده بران پاشیده تناول نمایند بعد
 از آن نبات سفید پنج مثقال تخم فرنجشک یک
 مثقال گلاب عرق باد بنویسند از هر یک دو مثقال
 شربت نموده بنوشند روز ششم نسو روز اول و
 روز هفتم نسو روز سوم و شب هفتم ایاج لوغافا

چهار مثقال حسب ساخته وقت خواب فروردین بعد از آن
 آب نیم گرم پیاله بنوشند روز ششم نسو روز چهارم
 را بنوشند و غذا درین ایام میان روز نخود آب کبر
 جوان مرغ یا دران یا ترود باشد و شب پیاله با یک
 ازین گوشتدار روز نهم ادویه نسو روز نهم را بخورند
 و پنج شش روز دیگر بلبله مر با بگلکاب شسته مصطکی
 نیم مثقال سوده بران پاشیده تناول نمایند بعد از آن
 شربت اسطوخودوس پنج مثقال گلاب عرق باد بنویسند
 از هر یک ده مثقال تخم فرنجشک یک مثقال بنوشند
 پس شروع بخوردن چوب چینی نمایند اگر صاحب
 آزار راعلی در کبد باشد حجت اصلاح حال
 آن نیم مثقال تادو مثقال ریون چینی را سوده صاف
 منضج و سسل آن نمایند اگر اد جلع مفاصل باشد
 در سفحات و سهلات آن سورنجان داخل
 نمایند اگر آن باشد در اجس طمش باشد در
 سودای تخم کثوت و خشک دانه و شکله اشج و در
 بلنی خلبه و خشک دانه و شکله اشج کما فیلس کما در نوس
 در سفحات و سهلات آن اگر صفاوی باشد تخم
 خیارین تخم خربزه کاسنی تخم کثوت آلوبا و مانند
 اینها و همچنین در هر علتی او و یا مناسب آن در سفحات
 و سهلات آن اضافه باید نمود حسب طیب حاذق
 شرط نیم آن است که باید یک هفته قبل از شروع
 درین و یک رعیین بعد از اتمام آنکه مجموع هشتاد
 و هفت یوم باشد از اکل جمومات و لذات و از
 شیر و ماست و نیز دیگرها و بقول و جویب میوه
 تر و اشای نفاخه و قابضه سوده و بنجره و تقیله
 و طبیعت المضم روتیه الکیوس حرکات غنیفه متعبد
 بدینه و نفسانیه از قبیل بسیار راه رفتن دویدن
 و چیزهای ثقیل برداشتن بیداری بسیار و جماع
 و امثال اینها و از هموم و غموم و خوف و غضب و غیره
 اجتناب نمایند که سفرت عظیم می بخشد حکایت
 شخصی را درین چوب چینی اعراضه و شسته واقع شده
 غضب نموده چوب چینی را شسته بلز نزد بعد از آنکه

یکدو چوب بران دوست خود را خواست که جمع نماید
 متوانست باری بجز نفقات ترا بر بسیارانکه بحال
 آمد و لیکن بحالت اصلی خود رجوع نمود و همچنین از
 هوای سرد و آب سرد نیز اجتناب نماید چنانچه در
 انهای آشناسیدن چوب چینی در بین خواب پاسه
 او برهنه شود و هوای آن سید پای آن لنگ گردید و دیگر
 در او اول قدری انار شیرین و آب سرد بخورد و در
 سینه و سرفه آنرا عارض گردید باره بعد از
 ده دوازده روز زائل شد زیرا که در آن هنگام جمیع
 و مسامات مفتوح میباشد و عضا بسیار است گویا
 از هم جدا و جلد تن رفیق با اندک برودت در طوبی
 در هر کس بجای میگردند و باعث قبض و جمع و تسدید
 تکالیف و درین در افعال و ترکیب بدن رو میسر
 در باطن باعث حدوث اوجاع باطنیه سرد و
 و غیره میگردد و نیز از هوای بسیار گرم و دیدن
 اشیا میزده شفا فزاید و خطوط بسیار خفنی و کمات
 بسیار نمودن اجتناب نمایند زیرا که اینها باعث
 ضعف بصیرت و جمع انگشتان و دست میگردد و عضا
 از مباشرت و حمام نیز اجتناب نمایند و تکالیف
 شخصی در بین آشناسیدن چوب چینی مقاربت نمود
 او را رعشه در پاها و تمام اندام بهر سید و زائل
 نگردد و بدت العمر پس تا مدت ششماه بعد از تمام
 از جموعات و مباشرت اجتناب اولی است مخصوص
 در امراض صلبه مزمنه و صاحبان ابدان ضعیفه
 و پیران که ضرور و واجب است چه هر یک از امور
 مذکوره مسرت آنها ظاهر است زیرا که هر یک بجهت
 چند منافی افعال چوب چینی اند و شرط ششم آن
 است که در زخم آتشک و جذام و سایر قروح و جراح
 خفته گفته فرستد و اکثر امراض مزمنه تک با بالکل
 در اثنا یک هفته قبل از شروع و یک هفته بعد از تمام
 ترک نمایند و بخورد و بعد از آن آنک اندک میل
 نمایند تا قریب یکماه بعد از اصلی رسد زیرا که فعل تک
 احراق و تغلیظ خون و تصلیب اعضا و تحقیق

مواد در طبیعت و تسدید مسامات است و اینها هم
 متانی چوب چینی اند و برای این امور و عدم نفع از
 هوای خارج و حرکات و ساس لباس خشک گفته اند
 که باید که بر بدن سولود و بین ولادت آب نمک نیم
 گرم باشد و در سائر امراض نمک را تقلیل نمایند
 شرط هفتم آن است که در بین چوب چینی نیز چوب
 و لباس ننگند زیرا که بسبب رسیدن بخار رات
 و عرق بران تاثیر در آن بهم میرسد و قوت
 به بدن می بخشد که از تبدیل آن آن قانده قوت میزد
 و اگر بسیار چسبک شود و محتاج به تبدیل گردند و سه
 دست لباس پاکیزه را در آب چوب چینی تر کرده
 خشک نموده همیادارند که عند الحاجة تبدیل نمایند
 و نیز بدن را نشویند و در حمام نروند بهمان جهت
 و نفوذ آب و هوای بدن و شرط هشتم آن است
 که باید که مطلق و مشروب شارب چوب چینی نگیرد
 باشد زیرا که سرد آن باعث حدوث اوجاع
 باطنیه و سرد و قوی میگردد و نیز باید که
 آب استعمال در دست و رو شستن و طهارت
 گرفتن و وضو ساختن همه نیم گرم باشد و سرد باشد
 و اگر آب چوب چینی باشد بهتر است بر قیسم که در
 از ریشه داره با سه بر گره کج و آنرا اگر چوب چینی خود
 کم باشد هر روز از طرفه علیقه در آب بسیار
 طبع دهند و آن آب را آنک آنک استعمال نمایند
 شرط نهم آن است که انتقال هر روز را بعد از طبع
 با احتیاط خشک نمایند که فاسد نگردد و تا آنکه در آخر بکار
 آید خصوص در جای که چوب چینی کم باشد یافت نشود
 و محتاج بان باشند که مرتبه ثانی آنرا طبع نموده آب
 آنرا یا شامند برین قسم که افعال هر روز را بعد از
 در سایه خشک نمایند و اگر در سایه خشک نشود آنرا
 با قلاب یا با تش نموده خوب خشک کرده در پارچه
 کاغذی بسته بران بنویسند که نقل و زاول همچنین
 تا بیست و یک روز بیست و یکم و یا بیست
 دوم و زاول را بر ستون طبع نموده بیانشانند و همچنین تا پهل

یک و زک با تمام رسد و شرط دهم آن است که در
 نیرت بنشیند و هفتادم احتیاط نمایند که تخم و سوسنم
 و سفید عارض نگردد که بسیار مغز و باعث ضلعت
 میشود و از بسیار خوردن طعام هم و اختلاط لطیف
 یا کثیف و غیره با بسیار هم کم نخوردند که ضلعت عارض
 گردد و شرط یازدهم آن است که از خواب بسیار و بیدار
 بسیار همچنین از یک جا نشستن بسیار و راه رفتن بسیار
 اجتناب نمایند که همه مضرانند هر یک بجهت و شرط دوازدهم
 آن است که اگر تو اندم معتادین بانویون انیونیات
 و مغزات و قوه تنبا که بطریق قلیان و دومی غیر با ترک
 نمایند و یا کمتر میل نمایند بهتر اولی است خصوص ضعیف
 المزاجان و اصحاب قلب و دماغ حار که تنبا که
 دو دو آن مضران هر دو است و ایفون و قوه
 مضرب اصحاب مزاج ضعیفه باره است و شرط سار
 مغزات خود ظاهر است زیرا که منافی و مخالف چوب چینی
 است و بدانکه اکثر این شروط و لوازم برای کسانی است
 که صاحبان امراض مزمنه صلبه یا لطیف المزاج یا حسد
 ادرک باشند و اگر شخصی بسیار قوی المزاج و یا غلیظ
 الطبع باشد آن امور امری ندارد و بخلاف آن
 عمل نماید هیچ نوع ضرر نیابد اما در سنیست باعث
 روتول جمهور نمی گردد زیرا که او از ما نحن فی خارج
 است و افعال او منافی ندارد و دیگر آنرا نباید بر
 او نمایند و تمسک خود سازند بلکه باید در جمیع مراتب
 حدود سطر امری و از ندرت حد لایق در گذرند و نه
 بسیار بر خود تنگ بگیرند که ضعیف و ناتوان گردند
 دانش علم و اما طبع استعمال چوب چینی پس
 بدانکه بهترین طریق استعمال آن بطریق بطرز اول است
 و بعد از آن قوه و بعد از آن تقوی و بعد از آن معین
 و بعد از آن حلوا و حریره و بعد از آن سفوف و بعد از آن
 عرق و فالوده و مراب و بعد از آن سائر ترکیب +
 و اما مرابسه آن در جمیع افعال از همه اقسام
 ضعیف تراست الا در تقویت معده و وجه
 ترجیح مطلق بر تقوی یعنی تقوی و اطرقت

تزویش را باره و خیر حکم نموده که اصلا در مطلقا بخاران
 بیرون نرود همان است که در صدر در بیان طبیعت
 و میزان چوب چینی ذکر یافت پس باز در روز یا بیست
 و یک روز یا چهل روز بحسب احتیاج وضع وقت
 در لیض باید داده شود بدین طریق که چوب چینی جید
 باد صاف مذکوره گرفته اگر تازه باشد در نماسه
 نازک نمایند و اگر خشک باشد در نماسه رقیق نمودیم
 نیشه بخار سه و یا کار و چون نخود و باقالا ریزه ریزه کرده
 و ریشه و گرسه که در میان آن باشد و اینچون مثل آرد
 شده باشد در نمایند و اکثر آنها در ظرفی علیحده در
 آب بسیار برای استعمال دست و رو شستن و وضو ساز
 و طهارت گرفتن جوش دهند عند الحاجة نیکم بکار
 بر مذکوره طالع نگر و بهتر است و وجه دور نمودن که در ریش
 آن است که بیس و کثافت بر آنها غالب است و
 دور نمودن اجزا آرد شده آن آن است که آرد
 غلیظ میگردد و اندوین زمانه نفوذ در عروق صفته باعث
 شده میشود و حکیم میر عماد الدین محمود و وجه دیگر نیز
 نوشته اند و انشاء الله تعالی در رساله ایشان خواهد
 آمد و اما در باب جدا نمودن پوست آن اختلاف
 است حکیم میر عماد الدین محمود و حکیم محمد باشم طبرانی
 و میرزا قاضی بزمی و حکیم میر محمد مؤمن و غیر ایشان هیچ
 یک متوجه ذکر آن نشده و مطلق بیان نموده اند و آنچه از
 بعضی فرنگان شنیده شد پوست پاپوست هر دو استعمال
 میانند و از چین هم بپوست هم پوست و نقش و نقش
 نازک کرده می آرد و پارچه ای نقش در دست و غیر نقش
 نیز اکثر دیده شده و اهل سنت نیز بیشتر پاپوست استعمال
 دارند و حکیم ازانی در قرابادین قادری خود نوشته
 که پوست آنرا جدا نمایند و شایسته تحقیق درین امر آن باشد
 که تازه و قرآن محتاج بجد نمودن پوست نباشد بسبب
 کثرت لطبت آن خشک کتله آن بجد نمودن پوست
 باشد بحسب پوست پوست آن پس ازین چوب چینی
 خورده کرده هر روز مقدار هفت و نیم مثقال صبر فی کبیر
 چه کتر ازین را به تحریریه معلوم کردند که سوخته است

لندا بعضی روزی هشت مثقال صبر فی شش دانگ
 گفته اند و زیاده این را مضرب اندازند این افراب
 بصواب است از جهت و اراض قویه مزمنه جهت
 آنکه هر گاه کسی بکسی بکشد چوب چینی بپوشد
 در پیاله چینی در گلاب و عرق بید مشک از هر یک یک
 اوقیه تیر زنی یک شب بخینا نند اگر در لیض صاحب
 نزل باشد گلاب و اگر بار و المزاج باشد بید مشک داخل
 نمایند و در آب یا عرقهای مناسبه دیگر بخینا نند
 و روز دیگر با دمن و نیم آب خالص در و یک
 شنگه یا سالی یا نقره یا سن تازه قلعی کرده پاکیزه که
 چرب و چرکین نباشد در ریخته سر آن را بطبق سفید
 یا نقره مس تازه قلعی کرده پوشانیده و اطراف
 سردیگ را بخیر آرد و ماش و گل حکمت محکم نموده چنانچه
 در وقت بلج مطلق بخاران بیرون نرود و پس باز
 نموده مقدار دهن و نیم بهیمه قلم بار یک خشک مسوی
 در بار یکی و خشکی دو شاخ و دو شاخ متصل
 در زیر آن بشوزانند تا همه تمام شود و آب صفت
 رسد زیرا که به تجربه معلوم شده که با این مقدار معینه این
 دستور آب به نصف رسد پس دیگر را فرود آورده
 زمانه بگذرانند که حدت گرمی آن کم شود پس روزه
 بر سر گرفته سردیگ را بتدریج اندک اندک باز
 کرده سرد کردن علیل را بخاران بر آرد و یک پال
 شربت خوری آب آنرا پنج مثقال نبات سفید
 داخل کرده گرم گرم بنوشند و در آب سرد کردن
 پیچیده و اگر احتیاج یلحات باشد لمانه پوشیده بخوبند
 تا عرق خشک گردد پس تمه آنها را در شیشه کرده
 در عرض یک شبان روز قدری نیکم بعرض آب
 قدری گرم بجاسه قهوه و قدری پیرل آب
 در طبع غذا و خیر نان بقدر خوراک آن شخص بکار
 برند تا تمام شود و هر روز همین دستور عمل نمایند تا سیت
 و یک روز یا چهل روز و روز هفتم و یازدهم چهارم
 و هفتم و بیستم بعرق نشیند بکین نخوکه مقدار
 هشت مثقال با ده مثقال چوب چینی را در

یک سن و نیم آن بوزن شاه که بکند و در شش مثقال صبر
 میشود دستور در ویکی علیحده طبع نمایند جهت آنکه اگر با آن
 و یک ب مشرب باشد اگر قطره عرق یا کثافت در آن
 افتد باعث کراهت و تنفر طبع میگردد پس علیحده
 بوزن بهتر است آن یک با همان قسم گرم گرم دست
 زیر کس بر نکرده در وسط آن سوراخی باشد یا وسط
 آنرا بخیزران که بندی نیست گویند یا فته باشند و
 علیل بر آن کرسی نشیند و لمانه بزرگ بر خود گیرد
 بنوعیکه تمام بدن آنرا در کرسی را فرگیرد و در رخت از بر
 داخل شدن هوا خارجی و بیرون شدن بخار و نظایر
 مانند و دهن و بینی آنرا برای نفس کشیدن بیرون باشد
 که تحقیق و عشی آن طاری نگردد پس شخصی دست
 در زیر کرسی کرده سردیگ را اندک اندک بکشد که
 همواری تمامی بخاران مجمع اعضای علیل بر سر
 خصوصاً بعضی معلول که آنرا بیشتر بخار دهد تا تحلیل مواد
 از آن عضو بیشتر واقع شود و یک پیاله شربت خور
 آب چوب چینی مفرس را با نبات و با نبات
 و با نبات اثرش بیشتر است بنوشند تا اثر آن بیاطن
 و اعناق بدن آن برسد زیرا که همچنان که از بخاران
 بنواهد و عالی بدن بیشتر است همچنان تاثیر شرب
 آب مطبوخ آن در باطن و اعناق بدن از آن دیده
 است و چون عرق بسیار آید و هنوز بسرد صفت
 نرسیده باشد لحات را بر خود پیچیده بکشد که هوا رسد
 از کرسی فرود آمده بخوابد تا تمام تمام تمام عرق در بدن
 او خشک شود و درین هنگام نیز راه نفس کشیدن باز
 باشد تا موجب ضعف اضطراب و عشی نگردد و اگر عارضه
 و علتی در سرد صورت و جگر آنف باشد در بین نوبت
 گاه گاه سرد صورت را محاذی اندک بخاری نرود
 و چون اضطراب عارض گردد صورت از اعراق
 خشک نموده اندک از لحات بر آرد و همچنین باید که وقت
 بخار گرفتن خوابیدن حرکات بیجا و مختلف نناید
 که عارضه رود و بدین تمه آب هر روزه را بدستور
 بصرف رساند و آب فیکه که در زیر کرسی ده اندوین

که بکار نمی آید و اگر ماده بسیار غلیظ و مرض بسیار مزمن باشد
 تا چهل روز بخورد و بر صورت مقرر در مواد بارده قدسه دار
 چینی سیلانی از مقدار یک درم تا دو درم بحسب آنچه
 ریزه کرده یا چوب چینی بچینا نند و طبع نمایند و بعد از
 بیستم سه مرتبه دیگر هر هفته یک مرتبه بفرغ نشیند بر ستور
 مزبور فائده بر آنکه در توفیق مراعات بنیه و حالات مزاج
 از قوت و ضعف و شدت مرض شرط است بعضی
 را هر روز جائز است و بعضی را یک روز در میان و بعضی
 را دو روز در میان و بعضی را سه روز در میان تا یک
 هفته و زیاده هم بحسب برداشت و طاقت و نیز
 مقدار زمان مکث آنرا طویل و قصر نمایند هر گاه علت
 در عضوی خاص باشد و شامل تمام بدن نباشد اگر روز
 یا یک روز در میان همان عضو را بجا چوب چینی
 بردارد کافی است و بعد از فراغ از خوردن مطبوخ
 چوب چینی بیست و یک روز این حلوا را بخورد و فائده
 آن مذکور شد و صنعت آن آرد گندم چهل مثقال
 آرد نخود سی مثقال بر روغن گاوی بریان کرده غسل
 بیست مثقال بقدر ضرورت بگللاب و عرق بید مشک
 حل کرده داخل نموده پزیز تا چون تر حلوا شود مغز
 پسته مغز بادام شیرین مغز چلغوز مغز حب السمسم
 مغز فندق مغز نارچیل مقشر مغز جسته الحنظل مغز
 الزم از هر یک دو مثقال نیم کوفته داخل کرده پزیز
 تا شروع به پس دادن روغن نماید چوب چینی و صابون
 مذکور چهارده مثقال خسته الغلب مصری چهار مثقال
 دار چینی بسا سه خولجان مصطلی سوزنجان و اینها را
 قنفل عود هندی عود الصلیب جوز بواز زرباد کلم
 همین سفید همین سرخ از هر یک یک مثقال زنجبیل
 زعفران از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بعد از فرود آوردن
 حلوا از آتش داخل کرده در طبق چینی پس کرده قدر
 نبات سفید کوفته بر آن پاشیده بطریق لوزیات
 بریزد هر روز چهار مثقال آن را تناول نمایند
 و بعد از اتمام حلوا بحام رود و افعال خوب
 چینی را ساینده بر بدن در حمام مالند و بعد از

دوروز بحام رفته این ادویه را بر بدن طلا نماید
 عود هندی عود الصلیب قسط تلخ فوج ترکه زرباد
 سوزنجان بوزیران عاقر قرحا از هر یک یک مثقال
 چوب چینی شش مثقال کوفته بگللاب و آب ریحان
 تازه شسته روغن قسط و دو درم داخل کرده پیش از
 داخل شدن در آب بر بدن مالند و بعد از دو ساعت
 بشوید و شسته حلوا سه چوب چینی دیگر قلمی فرموده
 اند که از قدوة الاطباء والدماجد فقیر قدس سره
 است نافع از برای امراض مزمنه بارده چون
 مرض سعوط یا تشک و جذام و در و مفاسل و
 سق و ضعیف باه و صنعت آن آرد میدره چهل
 مثقال آرد نخود سی مثقال بر روغن گاوی بریان
 کرده غسل مصفی بیست مثقال نبات سفید بقدر ضرورت
 بگللاب و عرق بید مشک عرق گاوی زبان از هر یک
 یک اذقیه تبریزی حل کرده داخل نموده با نش
 ملائم پزیز تا چون تر حلوا شود پس مغز بادام شیرین
 مقشر مغز پسته مقشر مغز فندق مقشر مغز نارچیل
 مقشر مغز حب الحنظل مغز انجلیک مغز چلغوز مغز
 حب السمسم مغز شاه بلوط مغزین مالور از هر یک
 دو مثقال نیم کوفته داخل کرده پزیز تا شروع به پس
 دادن روغن نماید پس از آتش برگرفته چوب
 چینی بصفت مزبوره چهارده مثقال خسته الغلب
 مصری چهار مثقال دار چینی همین سرخ همین سفید
 قنفل زرباد وانه برل مصطلی عود الصلیب شش مثقال
 بسا سه سوزنجان مغاث بغدادی تو درمی گلگون
 از هر یک یک مثقال جوز بواز زنجبیل زعفران
 از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته داخل کرده بیکو بر هم
 زنند و در ظرف چینی پس کرده بر آن قند سفید
 پاشیده بطریق لوزیات بریزد هر قطعه چهار مثقال
 هر روز یک قطعه صبح و یک قطعه شام بخورد و بعد
 از آن نبات سفید تخم فزنجشک گللاب عرق
 بید مشک بنوشند اگر در آرد و دوانگ مشک
 قتی خالص در حلوا داخل نمایند بهتر است

و اگر ضعف بر بدن طاری شود که قوت رفتار
 در پاهای نامند اکثر اوقات روغن جوز بواز بر بدن
 مالند خصوص پاهای تا که وفقرات نظر را در حرکات
 بسیار دشوار اجتناب نماید بر آنکه برین دستور
 هر روز هشت و نیم مثقال اگر بازده روز خورده شود
 چوب چینی هشتاد و دو مثقال و نیم میشود و اگر بیست
 و یک روز خورده شود یک صد و پنجاه و هفت مثقال و
 نیم میشود و اگر چهل روز خورده شود صد و شصت مثقال
 میشود و اگر چهل و یک خورده شود صد و هفت
 مثقال و نیم و اگر هر روز هشت مثقال خورده شود
 در بیست و یک روز یک صد و شصت و هشت مثقال
 و در چهل روز صد و بیست مثقال در چهل و یک
 روز صد و بیست و هشت مثقال میشود و اگر اتفاقا
 هر روز را خشک نموده بعد از اتمام و فراغ از چوب
 چینی اندک اندک بچوشانند و بجای آب بخورند
 در بعضی امراض مستحکم بهتر است و بدانکه اگر در بعضی
 روز با آب مطبوخ و فاباکول و مشروب نماید
 نفل آن روز را با ده مقدار از آب که مطلوب باشد
 بر ستور مقرب تلخ دهند و در مطبوخ بکار برند و در شکر
 نیز بد نیست و بعد از اتمام در ایام خوردن حلوا اگر
 هر روز قدری از افعال خشک کرده آرد آب یا به
 بعضی عرفا سه مناسب مثل عرق گاوی زبان زرباد
 و شاتره و غلب و مانند اینها جوش داده نیم
 گرم بجای آب بیاشامند و آب خالص سرد ننوشند
 و بعد از حلوا نیز یازده روز از همان عرفا به تنهایی
 یک گرم بیاشامند و بید مشک و گللاب نیز خوب است
 اما اگر بعضی صاحب نزله باشد گللاب نیاشامد که در ک
 نزله است و بدانکه ملاحظه احتیاط بر میزد استعمال
 چوب چینی از امور مذکوره بقدر برداشت طبیعت
 و قوت و ضعف مزاج مرین مرض است نه آنکه
 بسیار شدید رنگ باید گرفت که مرین ضعیف شود
 و ضعف بسیار عارض گردد و چندان به ملا حظه
 که مرصها سه بسیار از آن عاید شود زیرا که هر مرصه

که درین چوب چینی عارض گردد چنانچه ذکر یافت باز
 موقوف باشد قبول چوب چینی ازان قوی تر است
 و بعضی عوارض نیز ازان فیتل است که زائل نمیکرد
 و مدت العمر میماند پس بای حال بقدر ضرورت احتیاط
 اجتناب اولی و واجب است و باید در ایام برین
 غذا منحصراً غذیه جیده الکیوس سر قیه الهضم باشد مانند
 سیخ کباب بانان یا چلو و دیلا و ساده و یا شکر ناله و
 باشکری و عرق و طویه و شوربا و شو آب هم که روغن و
 زرده تخم مرغ تیره است و اشغال اینها از گوشت بز
 و بزغال و گوشت شیرشت و مرغ بچه و خردسب بچه فرجه
 و کبک و دراج و تیموج و سنگوار و چرز و اشغال
 اینها از هر یک که موافق مزاج و اندام بعضی او و یه
 مثل دار چینی و قرفل و هیل و قره و زعفران و زرد
 و نقل و زنجبیل بقدر ضرورت و اما باید همه از برای صاحب
 آتشک و خدام و صاحبان قروح و جروح خبیثه منبت
 بیه نمک و از برای دیگران کم نمک باشد و از حلوای
 حلوای دار چینی و برنج و حلوای مغزی و شکر پاره و نشا
 و نقل و از زیاده و هیل و پسته و چلغوزه و قرص دار
 چینی و مصطکی و جل و او و صندل و عنبر و عود و صندل
 شنبلیله و انجیر زرد و خشک و دونه وانه خارک جهری و
 مانند اینها موافق مزاج و وقت و حال میتوان خورد
 و همچنین بالوده و پن پسته و شربت قند یا بید شکر
 و کلاب یا تخم ریحان و شربت همه یکدم نیز و با او
 باعتبار نقل آن مناسب نیست و از سینه یا از بقدر که
 را با صلاح آورد و نفع و پودنه و مزه و با در نجوی
 تجویز نموده اند و بعد از فراغ تا چند روز نیز این امور
 را مرغی دارند و تقلیل و تلطیف در اغذیه اولی است
 و اجتناب از امتلا و تخمه و سوراخ و همیشه واجب است
 و مورد المزاجان را از ادویه حاره و کثیرنما اجتناب
 اولی است بلکه برای ایشان خصوصاً صفا و بی انار
 شیرین و انار میخوش و رب انار شیرین و شربت شکر
 و شربت ریاس و الو باو بعضی تجویز کرده اند که
 و بسیار آمد در تعریق و یک روز قبل و یک روز

بعد ازان مناسب نیست اگر برود و المزاج بلخی را
 با شربت چوب چینی که در شرابها انشاء الله تعالی
 ذکرش خواهد آمد بر چند خصوص صاحبان ضعف
 باه و مایوسین را بدین قسم که ادلا و مقدار نیم درم
 تا دو مثقال آنرا بحسب حال و مزاج بخورند بالا
 آن آب مطبوخ چوب چینی را یا در آن حل نمایند
 نبوشند و باقی تدریجاً برای طبیب حاذق است
 و بدانکه چون رساله حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی
 قدس سره جلیل القدر عظیم القوائد و مدلل است چند
 بعضی فوائد آن بالا جمال بیان نموده شده است
 لیکن چون خواست که این کتاب از فوائد تمام
 آن خالی نباشد لهذا تمام آنرا ایراد نموده حکیم قدس
 سره می فرمایند

رساله حکیم میر عماد الدین محمود قدس سره
 بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله على نعمائه والصلوة والسلام على نبينا
 محمد وآله وصحبه افضل الصلوة واكمل التسليم اما
 بعد بدانکه این رساله ایست مختصر و مقالا ایست
 متعبر و امور متعلقه به پنج چیزی که حسب الامر و اب
 جهانانی و کشتورسانی سلیمانی الزمانی آنکه از فتم ثانی
 درای صاحب گوئی سبق از همگنان و اقران از عالمیان
 ربوده و ابواب نیر و اصطلاح بر عالمی کشوده
 عالمی است در عالمی و جهانی در جواسنی
 و در یاس و در دانی سایه دولتش که غره صباح
 سعادت است همچون نخل شاخص در وقت استوا
 در او نخل نهار در خط استوا از مشرق مغرب کشیده
 آنکه در خردی از همه بزرگان برتر است بلندتر و درین
 حدیثت بحکم در اشته از همه و بلندان ارجمندتر است
 نور حدقه شاهی و نور هدیه شاهنشاهی مجموع الطاف
 الهی الذی فی نشانه در دهنه الابیات علی خاطر
 مرتجلا و به ابایی بیت ای پرورش ذات توار
 لطف الهی + انعام تو اولطف خدانا متا الهی +
 هر چند خرد خواست کند حصرت کمالت + عاجز شد از

ادصاف کمال تو کما هی کس را نبود هیچ شکایت ز
 زمانه - اگر چه خ کند بر وی آنچه تو خواهی + این حقیر
 بجه استطاعت همه صناعت محمود بن سعید طبیب
 الشیرازی رساله در خواص طبایع و منافع پنج چیزی
 که تا قریب باین زمان معلوم کسی نبود در خیر بر آورد
 اگر موافق صواب باشد برکت آستان علیین و
 آشیان امام الشفین با وی الحافیقین علی ابن
 موسی الرضا علیه السلام الملهاد من التجات اجملها
 و توجیه شانزده عالمیان و نور دیده آدمیان خواهد
 بود و اگر موافق نباشد از نور قصور این فقیر است لیکن
 امیدواری بتوفیق حضرت باری عز اسمه چنان است
 که از آنچه در بیان دوارای که معروف و مشهور است
 و در همه کتابها مذکور و مسطورا تم و اکمل و احسن و
 اجمل باشد آن علی با بشار قدیر و تحقیق جارالمؤمنین
 جدیده مقدمه پوشیده و پنهان نیست که این پنج
 درین تاریخ که مردم بران اطلاع از استعمال آن
 انتفاع یافته اند چنین سموع شده که بعضی از اوقات
 در آن بلاد که این پنج از آنجانی آورند قطعه و شرب
 شده بود مردم بصحرا متوجه شده اعتدال با صول در آن
 نباتات مینوده اند و چون این غده تبی دارد و هم
 در آنکه موجب تنفر طبع باشد در مردم باین شربت
 رغبت مینموده اند اتفاقاً در میان ایشان صاحبان
 امراض بوده اند خاصه سو داویه و قروح خفیه و خبیثه
 نواصیر و نار فارسی و مانند اینها از خوردن این پنج
 شفای کامل می یافتند و چون اینچال شاهه ایشان
 شد از آن زمین استخراج مینمودند و بدینک موافق
 میبردند و شربت می یافتند و چون در آن صحرا ابواسطه
 اضطرار خطی نمک بهم نمیداد کل آن پنج بیه نمک
 بوده باز هر جا که برود باز بیه نمک میدادند و مبتلا حق
 انکار و تجارب بسیار قرار بر آن داده اند که بطریقیکه
 حال استعمال است مینورده اند بعد از آنکه با نجا آورد
 تمیز نمیکردند و در بعضی مفید بود و در بعضی فایده نمیداد
 بلکه مسخرت میرساند از آنجمله حکم را که حرم شاه حضرت کلان

منفور بر شاه اسمعیل بود فالجی طاری گشت و نصفت
اعضای او از حرکت باز ماند بعد از معالجات بسیار
او از حرکت پیدا شد و دست همچنان از حرکت ماند چون
اول اشتمار این بیخ بود و در او اندریشه کردند که با
سودا بهلاکت شود صلاح در آن دیدند که او را
دیگر به تجربه کنند بویرتی که قریب باد و در سن بود
و او از مفید نیفتاد و بنا بر آن یادند و در او آماره ریشها
دور زخمها و قروح خبیثه و عفنه و وجع منفاصل
و بادهای آتشک که مدت هاست در بدن مزمن شده
بود و بیخ تنقیه و تطهیر در آن مفید نمی افتد بکم
ازین امراض و او نگر که شفا نیافتا باشد

فصل در تحقیق طبیعت او

چون از قول قدامت در باره او گفته نیست تا مل کام
در تحقیق طبیعت او هست جملاً چون نفع او در امراض
سودا دیده است و در طبیعت سودا بردوت دیده است
است بنا بر قاعده کلیه که شفاست مرض بضد است
چنان ظاهر میشود که خار و رطب باشد چون تاثیر او
در حرارت ظهوی نادر و میناید که در مرتبه اول بلکه در
اول مرتبه اول باشد در حرارت دیگر چون فعل او تریق
و تسبیل و تزویب مواد است نه تغلیظ و اجاد و تخمیر و
تصلیب باید که در طبیعت او حرارت باشد زیرا که
طبیعت و دوائ معتدل از افحال مذکوره قاصر است
و هر گاه معتدل نباشد ظاهر است که بار نتواند بود
و دلیل آنکه قلیل الحرارت است آن است که در اکثر مقدار
نگار استعمال او احداث حرارت زیاده مینماید و اما اینکه
این طب است یا بس همین دلیل حرارت جاری
است جهت آنکه افحال مذکوره که تریق و تسبیل و تزویب
است مقارن بیوست نمیتواند بود و لیکن جایز است
که در وی بیوست قلیل باشد و بواسطه مصاحبت
آب بسیار بیوست او منکسر شود و بر طربت مائل گردد
و میتواند بود که بواسطه همین طوبت کتبی دفع بیوست
کنند این احتمال قوی است لهذا در حکم بر طربت او
تامل تمام است بخلاف حرارت که با وجود آنکسار

بر بردت آب بالکلیه منطقی نمیشود و اما اینکه در و
رطوبت فضلیه هست سرد نیست و مراد از رطوبت
فضلیه طبیعی است که در مزاج او باشد و مزاج اجزای
تمام او نباشد و دلیل بر این آن است که سوراخ سوراخ
میشود و با اندک زمانه تنفت میشود و چون این
رطوبت فضلیه کسر حرارت او فی الجمله می کند حتی که
اندک کند شده باشد از بهتره و مانند بواسطه آنکه
تا غیره اقوامی میشود

فصل در بیان منافع او

همه کس نفع او را در قروح آتشک که بتقیه و لطایف سایر
ترا بر شخاروفه مند و نفع شود و شایسته کرده اند بعد از آنکه
درین مرض کاسیده و زبون شده باشد بعد از خوردن
این بیخ بسینه و قوت اول بر جمع میکنند بلکه بسیار
بتر از اول شخ و فزیه و با صفا و تراوت میشود و در
تعدیات و کرباسه صلب سوداوی فائده عظیم دارد
و بطریقیکه آفتاب برت و بیخ را بکنند و این بیخ
این باره می گذارد و در دار الشلب و دار الحیه
نیز بسیار نافع است و اما نفع او بصورت پر هیز
برابری آن نمی کند و متحمل است که در مایه لیمو نیاید
چون در بهمه گفته نیز نافع باشد اگر چه در نسخ
طریق این بیخ نوشته اند اما بشایسته نرسیده
و در برص سیاه و بهن سیاه بسیار مفید است و در
سرطان بواسطه آنکه مرض در کمال صوبت است
تا در آن نفع می باشد حکایت عورتی را
سرطان رحم بود در سن میت سالگی تقریباً
و بدین سبب اعظم بود و فرزند او نمی آمد و اگر حامله
میشد و او اسقاط میکرد و او را بعد از تنقیه بلغم بیخ
چینی دادند مرض او بالکلیه مرتفع شد و فرزند آن
متعد و آرد و بزرگ و کامل شدند چند کس را
دیدم که سرطان رحم داشتند و حامل شدند و در وقت
وضع بواسطه آفت عضو قوت دفع جبین و ج
شدید طلق داشتند و مرودند و بسیار حال نمیشدند
و بحال ایشان اصلاح می بود اگر این بیخ را

سید و ندر ایشان یعنی فائده عظیم مینماید اما چون خوا
تمای این بیخ مردم را معلوم نبود دلیل نمی آوردند و در
جریب بواسطه آنکه سواد تحت جلدر با بعرق نفع میکند
نفع تمام دارد اما نفع او بشقت پر هیز برابر
نمیکند و خالی از نفعی نماند نیست و در اورام صلیبه سفید
و سیاه و ورم بطنین نفع تمام دارد و در مفاسل سودا
را نافع است این است منافی که ازین بیخ اکثر
شایسته این حقیر شده تمبیه در نفع او در ازالای عادت
ایفون ایفونی که بواسطه تقلیل دم و روح مضرت
عظیم بنشارت آن می رسد و آنکه ترک نمیتواند کرد چنانچه
در رساله ایفونیه گفته ایم سبب آن است که روح در
حرارت بدنی بواسطه قلت وافی و قادر با قلال بدن
نیست و از خوردن آن اجتماع حاصل میشود که به
قوت تمام عود میکند و لا يزال درین حال مبتلا این
و بال است و این بیخ چنانچه مذکور شد در قین خون
میکند و از خون قین روح بسیار تولید میشود پس صفتی
که از ایفون حاصل میشود و بردوت و بیوستی که او را
بست بمرات لطیفه و رطوبت ذاتیه یا عصبیه او
زائل میشود خاصه در زمان طویل و غالب آن است
که بعد بر دیگر در ازالای عادت ایفون حاجت
نمیشود و خوابی پسر خواجه شمس الدین محمد بهرانی
بعد از آنکه میت سال ایفون درش و مانند آنها
بافراط سحر و بیخ چینی خورد و از خوردن آن عادت
او بر طرف شد و بقوت و حال اول عود نمود و بسیار
نظیر او چنین کردند و گسائیکه بواسطه تسکین او جماع
قدیمی ایفونی شده بودند چون آن او جماع را بر طرف
ساخت این عادت را نیز بر طرف ساختند و بعد از
مشاهده شده که مشکل است حصران بعد از آنکه منافی
که در نسخها نوشته اند مطلقاً درست نیست و مطلقاً نیز
باطل نیست و اما از برای هر یک از صواب و خطا
وجه و حکم بیان میکنم آورده اند که این بیخ در
مرض استفهام مفید است و این گاسه میتواند بود که
سبب استفهام صلیبه سوداوی کبریا باطالیه با

چون آنرا در ازاله اینها نوسه تمام است و در استفقا
 نیز فی الجمله اثری دارد و در نیست که فایده کند و یا آنکه
 در ازاله رطوبات استقاییه به تعریق داورار نفعی
 تمام دارد و این در مورد البینه که از او رام مذکور باشد
 نیز بخالی از نفعی نیست اما اگر فی عظیم بل طبعه با نفعی
 باشد عجب است که تاثیر سه بکنند بلکه احتمال ضرر
 نیز دارد و اما در طبعه فایده او معدوم و ضرر او معلوم
 و در قسم باقی بواسطه آنکه مرض از رطوبت حاصل شده
 و ترتیب این بیجا بسیار است نفعی معتد به ندارد
 و ضرر قوی دارد و جهت آنکه آن قدر تعریق داورا
 از که او میکند با صناعات آن ترطیب میکند و دیگر آورده اند
 که در مایه حیوانیا نافع است و این حق است جهت آنکه
 خون را صافی و مشرق و نورانی میکند و کثافتها و کدورتها
 که موجب اطلاق روح میشود دور میسازد و اینها مستلزم
 رفع این علت است و ما بعد مایه حیوانیا از اقسام حیوان
 و مایه و قطرب نیز همین حال دارد و آنچه آورده اند
 که جز امراض سفید است جهت آن است که تصفیه و
 ترقیق خون میکند و ازاله تعقدات که لازمه این مرض
 است مینماید و مواد تیره کثیره که مکرر لون است به
 تعریق اخراج میکند که ازاله یوسته که لازم مرض
 است مینماید مگر همه وجه نفع تمام دارد و درین امر
 و اما نفع او در لقوه اگر موافق تجربه واقع شود بسبب
 آن است که مواد تشنجی و مرخمیه را به تعریق اخراج میکند
 اما فایده او در برص سیاه ظاهر است و در برص سفید
 جهت آنکه خون صافی تر قیق درین اوقات بسیار
 حاصل و ظاهر میشود و ازاله رنگ و طبع غذا سه عضو
 مبرص میکند و ماده برص را نیز شایفیتا به تعریق و رایام
 دراز بواسطه آنکه ترقیق کرده است اخراج می نماید
 و اما فایده او در قویج بواسطه ترقیق و تحلیل ماده
 محدث قویج است بیاید است که مکرر مردم از
 لفظ قویج تشنج استلانی عضلات و اعصاب ربا هلات
 است و در دیگر از انصاب مواد درین اعضا حادث
 میشود و نفع این بیجا در اینها حاجت به بیان ندارد

و اما قویج که شتعارف لها است و آن وجع امعاء است
 که بواسطه عسر خروج مایه خروج بالطبع است نفع این
 در ازاله تمکن در زمان او هست و اگر نه بآنکه معلوم ما
 نیست که حل قویج نصیب کند به شست بریزد و نوزی ارزو
 و اما فایده او در وجع الورک که از اثر بزرگی کهنشو گویند آن
 است که رطوبت غلیظه که تشرب شده در جرم عضوه
 بواسطه لطافت بخار لطیف میشود و در مدت مدید
 بعرق و بخار دفع میشود و به تخصیص که ماده و بسبب
 آن منقطع میشود بواسطه انقطاع تجمه و همین دلیل
 نفع او در عرق العنا ظاهر است و اما در مرض حلی
 بواسطه تحلیل ماده به تجزیه و تمین و توسیع مسام خلد
 و تصفیه دم از کدورات و شوائب غلظه و مخرقه
 و همچنین در امراض مقده و بواسیر جهت آنکه حدیث
 اینها از مواد غلیظه سوداوی میشود و این داور نفع
 سودا اثر عظیم دارد و اما نفع او در تب ربع بواسطه
 تلطیف ماده و اصلاح دم و ازاله کیفیت سودا و
 از اخلاط و اعصاب است و اما نفع او در مفاسد از آنچه
 در وجع الورک گفته شده ظاهر میشود بآنکه ماده
 این در صعوبت و غلظت کمتر است از آن اما
 نفع آن در دار الفیل و و والی هم بواسطه تصفیه
 دم و ذوال سودا ویت و غلظت مواد است این است
 سبب نفع او درین مرضهاست مذکور به فحصل
 معلوم است که در امراض کثیره صعبه مزمنه نفع و
 قوت تاثیر بیشتری که دارد که بعد از آنکه در امراض مذکور
 از سایر معالجات مایوس گشته باشند در استعمال
 این بیجا نجات تمام و فلاح و خلاصه
 مالا کلام حاصل میشود و این است که گفته اند
 که پرورش او از آب حیات است به تخصیص که در او
 کرده اند که از حوالی خلقات میآورد و نخواه این سخن
 صواب باشد و نخواه خطا و بسبب نفع کلی و داورید
 از چند وجه است و محتمل است که از تمام وجود
 باشد محتمل است که در وجه غیر معلومه زیاد از
 معلومه باشد و لا یحیطون بشی من علمه الا بما شاء

و جداول آن است که بخار این و ابد از طبع نفعی حاصل
 و تلطیف حرارت طبع آب را و تمزج زمین و دوا هم در
 ظاهر بدن و هم در باطن او تاثیر میکند اما در ظاهر ظاهر
 است و اما در باطن جهت نفوذ او در باطن از رطوبت
 استنشاق و تنفس به ازان اثر کلی بر مایه و نفت
 و مجاری میان الف و فم و حلق و قصبه ریه و دل
 میرسد و خود بخار که از مسام با نوزن رفته بواسطه
 سرعت عروق بسیار از مواضع بدن میرسد
 پس چنین ظاهر شد که بیجا موضع نیست از بدن که این بخار
 در آن تاثیر بسیار ندارد و وجه ثانی از تاثیر این دوا
 خوردن آب گرم و است که با لجا صحت و بالطبع
 منجذب میشود و در عروق زیاد از آنکه آب فقط منجذب
 شود و این معنی بر شارب این دوا ظاهر است زیرا که
 از خوردن آب او اصلا نفعی نمی یابد و بسبب این
 سرعت انجذاب آن است که این آب بجز حرارت طبع
 و رعایت لطافت شدت جهت آنکه سر از اشته اند بخار
 آن چون راه بیرون ندارد بسودیک میرسد و تبخیر
 بآب میشود و بار در دیگر میریزد و علی هذا آب او در
 لطافت بر تبه اعلی رسیده و این چنین آب چون سودا
 رسد و در عروق نفوذ کند و بجز و سایر اجزای بدن
 رسد خاصه که حرارت طبع منور با او است و این موجب
 سرعت نفوذ او است و چون خود در کمال قوت لطافت
 است چون اخلاطی که همانج و مصاحب ایند لطیف
 میشوند و قوت ایشان زیاد از قدر طبی میشود و معلوم
 است که همچنانکه با اعضا در غذا میرسد که اگر منقطع شود
 آن عضو ضعیف و فانی میشود و همچنین بجز او امراض با
 وجود آنکه صلاحیت زیاد از قدر متعارف داشته باشند
 اغتذا بمواد مناسب میکنند و هرگاه که مواد بدنی این
 حال پیدا کرده اند که از ان نشود و نهاد داشته باشند
 و کمال بدن در خاوت و وضعی خواهد بود و هرگاه
 که این حال بویا فو ما برود دارد و شود بسیار نیکند و کلا آن
 مرض اصلا اثری نماند و وجه ثالث آن است که بدن
 شکلیت بجفیات متحمل میشود و این کیفیت همانند بدن

بواسطه تواتر و روانی آن عدم انفعال باب و غیر آن عدم
 تبدیل نبات و مسات بدن اکثر اوقات منفتح است
 و این موجب وصول کیفیت و واسطه با عماز بدن
 و در تحت جلد خود البته می رسد و از آنجا شایفاً با قاصی
 بدن بواسطه آنکه حرارت در دنیا غیر بسیار کرده و اخلاط
 حاوه حاره مصاحب او است تحلیل تمام نیست
 و در و سنج نیز بسیاری از اجزیه نیز در منافذ جا هم
 است و این سترگم آن است که تحلیل قوی حاصل
 شود خاصه در جلد و ما دون او و آنچه دور است از
 سام بواسطه آنکه اثر مانی الماسام باو می رسد آن نیز
 تحلیل می یابد و چه رایج آنست که رنگ طبع مصلحت
 میکند و در اعضا بواسطه آن لین بر طوبت حادث
 بشود و از نمک اعضا صلب میشود و نفوذ و داور و تپس
 میشود و قوام بر طوبت رانیز غلیظ میکند و منجمد می سازد و
 برای این منعی در مولود آب نمک بر اعضای او می باشد
 تا صلب نشود و در مسات نبات صلبه هوا بارده
 منقور نشود و وجه خاص قریب با آنچه سابق مذکور شد
 آن است که چون آنرا در آب می جوشانند و طبع ادرامی
 خود در عروق دقیقه نفوذ میکند و بمواسطه که
 محل صلابت و غلظت است می رسد خواه بواسطه
 طول استعمال که او در همه جا می رسد خواه بواسطه آنکه
 بست باذن خالقها توجیه مورثه بواسطه لایق
 میکند و شبها آفتاب تدریب مواد صلبه نماید بمرحمت
 لطیفه ذاتیه مکتبه از حرارت طبع و از بر لطیف میکند اگر
 بترجمه میکند اخرج آن از مسات بخاری کند و اگر
 بطریق تسبیل میکند با تیس طبع بطریق عروق و ترشح
 از بخاری بول مندرغ میشود و میتواند بود که بر سه طریق
 دفع کند و چه سادس ترک اطعمه غلیظه در دیه است و
 استعمال صالحه الکیوس پس ازین ماده در این
 امراض منقطع یا کم میشود و طبیعت بران مستولی می گردد
 و دفع میکند و چه سابق آن است که تحلیل غذا خواه
 اختیاری و خواه اضطراری جهت آنکه طعام بکس
 موجب عدم توجه نام طبع است بان و تحلیل غذا خواه

تفصیل مواد میشود و تقبیل مواد موجب استیلاست
 طبع بر دفع مرض و چه تا من طول زمان است جهت
 آنکه مؤثر هر چند ضعیف باشد در مدت طویل اثر قوت
 او قوی میشود و قریب باین معنی در اثنا می جوهر مذکور
 گذشته است چه تا مع آن است که بواسطه آن عدم نفس
 از هوای بار و سوخته و رار و اج قلبیه و از بنادر تمام
 اعضا وارد ح حاصل میشود و موجب تحلیل قوی شود
 و چه عاشر آن است که طبیعت درین اوقات که
 غذا کمتر می یابد و روحی آدو با صلاح ماده مرض صرف
 میکند آنرا در مصالح خود و وجه حادی عشر آنکه بعضی از
 مقدمات که از مطاوی ماسبق معلوم شده آن
 است که اگر شخصی چند روز متعاقب غده از غذا
 هر چند که صلب و قوی باشد در آب گرم فقط
 بگذارد و بسیار زمان نگذارد که آن غده بگذارد
 پس اگر مدت چهل روز این آب حار ندید
 استعمال کند البته از باطن بموضع درم می رسد
 جهت آنکه آب مشروب با قاصی اعضا می رسد
 و یا خود همه مجازی می رود بر لیل آنکه بول سیکه در پا
 خاسته باشد سرخ می باشد و هر گاه هر روز بان
 موضع می رسد تحلیل بسیار و اثری قوی خواهد کرد و یا
 فیوما ماده مرض کم خواهد شد و هر گاه کم میشود تحلیل
 و اسهال میشود جهت آنکه محمل فیوما قوی
 میشود زیرا که اثر او کیفیت او تمام زایل نشده
 و اثر او روز دیگر با و می رسد همچنین تحلیل سینه
 فیوما کم میشود و هر گاه که فاعل قوی میشود و
 متفعل ضعیف فعل با کمل و جوهر وقوع یا بدو آتادر
 قروح و نوا صیر که بواسطه روات غذا آن قرحه
 ناصور میشود و هر گاه آن روایت بر طرف شود و خلط
 صالحی که کاسر کیفیت روات آن باشد یا
 به تحلیل رود بواسطه قوت محله و یا منتشر شود و طول
 ملاقات او بدن را بر طرف شود بلکه مجموع این امور
 و امثال آنها واقع شود و بر طرف شدن اینها
 بسیار ضعف نباشد و اما در سایر

امراض مذکوره سبب علت آنها مذکور میشود
 فصل در شرط خوردن پنج
 اما شرط منقسم است بر دو قسم یکی آنکه متعلق است
 بنفس این دو دوام آنکه متعلق است باستقبال او
 اما اول دوران چندان شرط است اول آنکه سرخ
 باشد و مفید و با آنکه غالب سنگین تر میباشد و لالت
 بر غلبه فحاجت و قلت نفیج و حرارت میکند و همچنین
 پنج طبع او نیز سرخ است و دوم آنکه سنگین باشد
 جهت آنکه سبک او کند و بوسیده و کم قوت آنها را آنکه
 سبک او بواسطه غلبه اجزای هوایه خفت پیدا میکند
 و اجزای هوایه متخلخل المزاج است و متخلخل نوب
 تاثیر هوای خارج در باطن و تحلیل قوی و سوم
 آنکه کم گره باشد و سطح ظاهرا مستوی باشد چه آنچه
 برخلاف این باشد یا آن است که در زمین کم
 رطوبت نیافته است و زمین و غالب شده و معلوم است
 که این چنین و جذب غذا خود نتوانست کردن
 و ناقص و کم قوت مانده و با آن است که هنوز تکلیف
 نیافته که بیرون آورده اند و رطوبات غیر مزاجیه
 او مفارقت نموده اند و خشکی مانده و ضعف
 و نقصان این در دفع علت ظاهر است چهارم
 آنکه متوسط باشد و کوچک و بزرگی و اگر چنین نباشد
 افراط در بزرگی چندان مذموم نیست ما و امسکه
 جمیع صفات حمیده با و باشد اما خوردن با وجود آنکه در
 اکثر حالات انقل میباشد بواسطه نقصان نموده
 و کمال نیافته بجم آنکه در وسطی غالب نباشد زیرا که
 طعم غالب دلیل است که جسم دیگر و طعم در و نفوذ کرده
 و اصداط طعم نموده و چون اصل خالی از طعام بگذرد
 مائل است هر چه در چنین باشد غیره سرد
 مستولی شده خواهد بود و آن چنانکه منیر طعم است
 مبدل مزاج است بپوشتم آنکه را سحر با و نباشد
 بهمین دلیل مذکور به محقق آنکه رنگ ظاهرا و مخالفت
 باطن نباشد بلکه آنکه سرخ تر و مساوی این دلیل آن
 است که رنگ از خارج استفاده نموده باشد و سرخ نما

چهار دانگ آن شکر سنگین دو دانگ سبک تر باشد
 رقیلین در مقاله مذکور است هم آنکه ستومی الاجز باشد
 در صفات مذکوره و آن لون و صلابت و لین است
 و هم آنکه در آوردن او را از میزانش و مفسدات نگاه
 دارند مثل آب در یاد نم و باران و گرمی آفتاب آتش
 و مجادرت چیزهاست که بنویسد مفسد مزاج است مثل
 کافور و زعفران و جندبیدستر و مشک و امثال اینها
 و این شرط عام است در اکثر دوا یا زرد هم
 آنکه درست باشد و تا گفته جمت آنکه قوت او
 دو در تخمیل میسر و خوب و بد را تمیز نمی شود و
 همچنین شکرها که در جسم و حرارت حقایق آورده شده
 در اینجا نیز ملحوظ دارد و قسم دوم از شرط آن است که
 متعلق با استعمال باشد و در آن نیز چند شرط است
 اول آنکه این پنج چنانکه مذکور شد بعضی سبک
 باشد و بعضی سنگین و آنرا بکار دوسه پاره پاره کنند
 به تنگی کاغذ سه دانگ که از آن گنده تره اصل چنان
 بنمایند که در مرتبه اول در جوشانیدن طبع استفاد تمام
 قوت او نموده باشد و آنقدر قوت در آن نماند باشد
 که در مرتبه ثانیه که ملین شود میان او بید کند
 فرقی باشد بلکه فرق باشد که در چوب بید کند فی الجمله
 قوتی هست و در مثل این نماند نگاه است که می
 گویند او را و بقدر جو و نخود و با قلا خورد می کنند و این
 بر نیست ما دام که مانند آرزو ریزه نشود و اگر بشود آرزو
 برل کنند و وزن آن نیجه که بطریق مذکور باشد بسبب
 آنکه آنچه مانند آرزو شده در چند مضر است است
 آنکه در وقت نیمه از براسه طجوز شانیه دو دیگر آنکه بعضی
 از اجزای او آب شرب داخل میشود و در آن
 نیز چند مضر است است یک آنکه کم میشود براسه طجوز
 نماند دوم آنکه قوت او در طبع اولی زیاد از قدر مطلوب
 می شود و هم چنانکه تفریط خوب نیست از اطر نیز
 مضر است سوم آنکه آب را غلیظ و در منافذ و مسام
 دقیقه نفوذ برود و مطلوب نمی کند چهارم آنکه او
 نیز در بعضی مجاری می ماند و احتمال تسبب دارد

و دیگر آنکه چون در مقدار کمتر از بانی اجزا است تاثیر
 و الفعالت او از حرارت طبع و غیر آن تشابه نخود هر
 بود و تاثیر ما دیگر اجزا متساوی نخواهد بود و شرط
 دیگر از قسم دوم وزن معین است بدستور مذکور
 که به تخم بصحت رسیده که ما دون آن غیر مؤثر و نافذ
 آن مضر است سوم آنکه طبع آب که اگر سفوف
 سازند و یا سجون کنند و یا غیر آن و یا آنکه بدستور یک
 بعد از این می آید ترتیب یافته باشد خاصیت
 مطلوبه از و بفعلی می آید و تعیین آب در میان
 مایعات بواسطه آن است که قابل همه قوتها
 است و منافات با هیچ قوتی ندارد و مالون
 همه طبع است چهارم تعیین وزن آب جمت
 آنکه زیاد بران موجب ضعف یا بطلان قوت
 او میشود و کمتر از آن موجب غلظت قوام و تاثیر آن
 زیاد از حد مطلوب و تخم درین امور شایه
 عدل حکم و صدق است تخم پوشیدن او در وقت
 جوشیدن تا آنجکه حاصل قوت او است بیرون
 نرود و نقصان قوت او لازم نماید ششم آن که
 جوشیدن تا حد معین آن کمتر از ثلث است
 که استیفای استخراج قوت او چنانچه مطلوب است
 بشود و هفتم آنکه بخارا در وقت سردی و داشتن
 و دیگر زیر کفایت برودن میباید که در رو و گلو
 او بر آید ششم آنکه آن بخار که باعث بیرون آید ضایع
 نشود و هم براسه مصلحتی صرف نشود و آن این است
 که بخار که بسیار از قوت دو آبا اوست
 بعضی در بیرون بدن تفتیح مسام کند و در طو با تسک
 بواسطه حرارت بخار و زبان و سیلان پیدا کرده
 از مسام بیرون آید و همچنین بدماغ او و تنفس و
 استنشاق و پر شدن سردی و سردی اثر کلی میکند
 رطوبات غلیظه که در بدماغ است که میگرداند و در
 سینه و شش و آلات تنفس اثر عظیم میکند حاصل آنکه
 آن بخار در ظاهر و باطن بدن تاثیر فوسه می کند و
 رطوبات را تخمیل میبرد و اما تاثیر او در اعمال بدن

زیاده است از آنکه در اسافل جمت آنکه با طبع صعود
 بخار بجانب بالا است و در تنفس نیز بالا می آید
 میشود هم آنکه از آن آب مقدار آنکه بخارا او بیرون آید
 باشد و حرارت او هنوز فایز نشده باشد یک پیهاله
 و نیم پیهاله در بعد از تصفیه تا این آب بخار است
 بالفعل و بالقوه آنچه بخار در جوف علی مانند کرده
 باشد این در جوف اسفل اصغافه مضاعفه آن
 بکند و عروق ماساریق نیز نفوذ کرده و تصفیح آنها کند
 در جگر همچنین و از آنجا از مجرای جوف باعضا رسانند
 و آنچه مذکور شد از منافذ و فواید بفعلی آید و هم آن که
 بقیه آن آب را دو نصف کنند نصف صلیح
 تا پیشین و نصف پیشین تا شب جرحه جرحه بجای
 آب میاشامند یا زرد هم آنکه ازین آب قدری
 در دیک طعام و در شربت با بکند در ابرین آب طهارت
 کنند تا از همه حسی در بدن اثری ازین آب حادث
 شود و از زرد هم آنکه استعمال اطعمه ماکولات او بلی
 نمک باشد جمت آنکه در نمک تصلیب اعضا و تخفیف
 رطوبات است و این معنی منافی افعال این پنج است
 چنانچه مذکور شد ششم آنکه آن است که از خوردن
 ترشها و لبنیات همه طعامها بجز این چیزه چند که مجبور
 است احتراز کند و بسبب آن حاجت تفصیل ندارد
 چهارم آنکه احتراز کنند از مباشرت مطلقا و بسبب
 آن نیز معلوم است یا زرد هم از اعراض نفسانی مثل
 غم و هم و غضب و محزون باشد و امریکه مضمضه یکی از اینها باشد
 مثل غلظت و بعضی احوال و وجه آن بر خبر تصفیه حنظل و
 مستور نیست شازدهم از حرکات غلیظه مجمل و ازین
 چیزهایی که حافظه صحت را می باید مرعی دار و شمارب
 این دو از نیز میباید که آنها را مرعی دارد و هفتم خشک
 کردن پنج جوشانیده است و آنچنان است که در سایه
 خشک کنند و رطوبت او را با کلویه نشف کنند تا از
 تعیین محفوظ باشد و اگر زمستان یا هوا می
 نمک باشد با قناب یا حرارت آتش ملاخیم خشک
 کنند و در کیسه بارو کاغذی کنند و بران بنویسند که

بجز روز فلان تا بیست و روز در زمیست و یکم از مهر
 اگر داول پنج جو شاییده روز اول و روز چهلیم پنج جو شاییده
 روز بیستم نیز در هم این پنجامی دو بار جو شاییده را بر ستور
 نکرده خشک سازند و حاجت آن نیست که سفر و باشد
 بلکه همه را یکجا با هم میتوانند کرد و اما در خشک کردن مبالغه
 باید کرد و در هم آن است که از این پنج جدا جدا است
 و نیز باید داخل زفت نموده بر سر آفرغ نهند با خشک
 کرده بر بخت افشانند بیستم آنکه وقت خوردن عرف
 کردن تغییر جامة کنند و بجمام زرد جمت آنکه در بخار
 که در بیرون بدن تاثیر کرده قوت از دور بدن چاره
 بسیار از دوام ملاقات تاثیر عظیم حاصل میشود و اگر این
 شسته شود اثر آن باطل میگردد و در طوبات برنی
 را با واسطه طول تاثیر قوت و حرارت عزیزه
 تاثیر است که کمتر از تاثیر قوت و دوا نیست
 و ازین است که تا بجز مبالغه نموده اند که دست
 دردی را با آب خالص نشویند بیست و یکم آنکه بدن را
 از هوای سرد نگه دارند خاصه در زمایکه سام بدن
 با واسطه تعرق منقطع شده باشد که درین هنگام برودت
 هوای در اقصای بدن نفوذ کند و آن تخلیل و تلبیس که
 مطلوب است بفعل آید یعنی آید و دیگر منفرد است
 کلیه و به ترکیب مینماید و آنچه باشد که تغییر بدن حرارت
 و برودت موجب دهن ترکیب بدن میشود و مخلل و
 نکات متعاقب است. تبدیل چخل عظیم میرساند قیاس از گرم
 کردن پشم و در آب سرد و انزاختن باید کرد که بعد از آن
 که این را کنند باندک سی سفید میشود و با وجود صلابت
 قوی که او است پس واجب است که بعد از تعرق قوت
 تمام کنند تا بدن بحالت اصلی عود نماید بعد از آن اگر
 زود اندک نمایند و است بیست و دوم آنکه نگذارند
 که آب بیخ که در شراب و شربت بر آن است
 سخت سرد شود که موجب حدوث قوی بخی یا دومی قوت
 در اندرون شود بیست سوم از اموریکه بحث مرض باشد
 خاصه مریکه منافی باشد خاصه پنهانیکه حسب ضرورت
 معالجه او را مقدم باید داشت استعمال چوبخندان باید کرد

که موافق صحت و غرض مطلوب باشد در غرض این چنین ملاحظه کند
 فصل در بیان تفاوت امزجه و خوردن این دوا
 مخفی نماند که مزاجیکه برودت میبوست بر دو غالب است
 خاصه که در آخر شب و اول کبوت باشد انتقال
 او ازین دوا اتم و بلوغ است و اطفال با واسطه
 غلبه بر طوبت اصلیه مشایخ با واسطه بر طوبات فصلیه
 ازین دوا کمتر منتفع میشود مگر مزاج اصلی ایشان
 با واسطه مرض تغییر یافته باشد که این هنگام تحمل است
 که بسیار با ایشان برسد خاصه کسانی که در آخر سن صبا
 در اول شباب باشند با واسطه امراض سوداویه قوت
 برق شیخه حاصل کرده که ایشان میتوانند بود که بسیار
 منتفع شوند و اما مشایخ با آنکه بر طوبت فصلیه ایشان
 با واسطه عارضه بر طرف شود و قوت شیخه ایشان
 بر طرف گردد به صلاح آمدن ایشان با واسطه غلبه
 قوی و در است و چند کس را دیدم از پیران که با واسطه
 خوردن این دوا اول نوبت حبس بول مشد
 با واسطه آنکه بر طوبتیکه منجز در عرق ایشان با حقیقت
 ایشان می شود با واسطه ضعف و قوت تمام
 بعروق مندرغ نمیشود و بجانب کرده و متانمی آید
 و چون در طی مسافت طویل مختلط با اخلاط غلیظه میشود
 و با واسطه کثرت غلظت قوت ایشان از دفع آن
 عاجز باشد حبس بول میشود و بعد از تحمل بسیار
 خطرهای شدید مشاهده اما تقطیر البول با واسطه
 ضعف ماسکه پیدا میشود و بجز مندرغ نمی شد
 و بعد ازین بسیار سعی گذشت که از هم می
 گذشت و ایشان را از چیز باس که بیس اختیار
 اتفاق افتاده و زیدن باد شمال بود با وجود آنکه
 در میان تابستان بود که او دخل گلی در حبس ایشان
 بود و می پندارم که اگر بجانب متان عود نمیکرد و در
 اعضا میماند و موجب استسقا میشد و اما امزجه بارده
 رطوبه که بلغم و مایست و غالب باشد این دوا
 را در و خرد بسیار است جهت آنکه حرارت ضعیفه

او در آن مزاج تاثیر سے نزار و در طوبت امزجه بسیار
 میرساند و اما در مزاج صفراوی نفع فی الجمله دارد و بجز
 اصلاح آن مزاج میکند و حرارت او را مستعمل بسیار
 بلکه سورت صحت او را میکنند و در او اعتدال و قوت
 احداث میکند و اما در موسمی مزاج نیز خالی از نفع نیست
 اگر که میزد خفته صحت بمثل است و چنانچه گذشت غالب
 در طبع او حرارت بر طوبت است پس باید که در موسمی
 مزاجان صحیح را این دوا بسیار سفید باشد گوئیم که این
 دوا با واسطه دواست مشایخ طبیعت دم بلکه طبیعت
 سارا اعضا نمیشود بلکه احداث کیفیت میکند و رای
 آنچه بدن راست پس دم را از حرارت بر طرف
 که موجب اعتدال دست بیرون می آید و در بر وجه بالا
 تر از آن میرساند که مرتبه افراط است در برین قیاس
 باقی اخلاط و سایر اجزای بدن پس مشایخ کیفیت
 سخاوت شد بلکه غالب بر کیفیت برنی و غلظی خوب بود
 و در طی این کلام حکم بر آنکه موافق موسمی مزاج است
 ظاهر شد اما اختار اوقات فضول و در شرب
 این دوا بدانکه بهترین اوقات شرب این دوا وسط
 بهار است و او اول خریف بطرفین صیف که نیم
 آن در اول بهار و اول خریف شود و بدترین اوقات
 آن است که برودت هوا تکثف مسام نماید ظاهر
 قیاس عقل منصفه آن است که اسنان امزجه و فضول
 و بلدان متاد می الاقدام باشند در استعمال و اما لیکن
 بنظر تحقیق چنان ظاهر میشود که اسنان متسوی
 باشند چنانچه گذشت و حصول بلدان ابر باشند
 فصل در مقدمات خوردن آن
 جمهور بر آنند که قبل از استعمال آن اسهال اخلاط
 فاسده بلکه اسهال خلطی که سبب غلظت است بکنند تا آنچه
 بماند نیک باشد و این پنج در اصلاح دوق آن
 قوی باشد و بر طیب لیب تعیین منصف و تلبیس
 و خوردن هر مرض و مزاج و اسنان است و اما طریقه
 آن علی سبیل التمثیل بیاوریم که اگر آن پنج را
 معمول دارند شفا و صحت مقارن افتد از آنچه در گذشت

فروح و نوامیر که از آبله فرنگ پیدا شده باشد و هند
 منجنبات آن مرکب از پوست بلیله زرد و بلیله سیاه
 گاؤزبان با درنجویه انجیر آلو سے بخار لے سویر
 منقہ بنفشه عناب اصل السوس تخم کاسنی تخم کاسنی
 تخم خیار بن گلقد آفتابنی ترنجبین مسهلانی که در مطبوخ
 داخل میشود ترید و آفتیون و بسفنج و مانند اینها
 زودتر داخل کنند تا بر چه بوماً فیوماً لفعج یا بد اینها
 کنند و کمتر نمایند تا هم لفعج قلیل باقی اسهل باشد
 و هم دفع آن آسان زود داخل المکلیجین در اول
 مرتبه جهت آن است تا فائده آن بیشتر بشود و رسد
 زیرا که عمره اندر تصفیه دم و تقویت اعضا است
 غذا که بواسطه رخا سے ادویه منضبه است شده با
 د بواسطه انضباب مواد فاسده در احشا ضعف یافته
 تلافی کنند و دیگر مقاصد که تعیین آنها مستلزم تطویل
 کلام باشد و این ادویه را تا روز چهارم معمول دارند
 و در پنجم ضاعت باینها سنا کی پنج مشقال ناهفت
 مشقال داخل کنند و چون رافع اکثر مضار سنا
 کی گل سرخ است و فی الجمله اسهالے بر سبیل عصر
 میکند مشقال داخل کنند کسی را ندیده ام که آنها
 سنا کی بی کل کرده باشد اگر طبیعت لین چندان پیدا
 نکند گاه باشد که روز ششم و هفتم نیز داخل کنند جهت
 اصلاح جگر که است از نیم مشقال تا دو مشقال بر بوند
 چینی در جلاب اگر بدست نفع کلی دهد و در ششم
 یا هفتم یا هشتم علی سبیل الاحتیاج جلاب
 ضعیف کنند که بعضی از ادویه منضبه بدستند
 و اگر حاجت باشد استراحت فرمایند و روز
 آخر از ایارج فیترا و غار یقون و ریون و چینی و ترید
 سفید از هر یک یک درم تخم الحنظل نیم دانگ محموده
 یکدانگ و نیم شط مشمول یک درم مصطکی و قمل و کینرا
 و نمک هندی از هر یک دو نخود برهند و دو مشقال شکر
 بنفشه وقت سحر بدستند و بعضی از اطباء مثل صاحب
 ساحلجات بقراطی و در جمیع میان صبر و غار یقون
 امتناع سے نمایند بنا برین اگر احتیاط

غار یقون داخل نکنند بواسطه آنکه در ایارج فیترا
 صبر است و بعضی آن مجر امنی بوزن داخل
 کنند پیشاید
فصل در ترتیب خوردن پنج چینی
 میباید که ایشانرا زود صد و پنجاه مشقال زرگری آن
 شد انگ است و صد و هشتاد مشقال عطاری سے
 تیریزی ابریشمی که هر مشقالے از آن پنج دانگ
 باشد از آب بیست و یک حصه کنند و هر روز حصه را
 مثل باقلا و کوجکتر خورد کنند و در یک من و نیم
 آب بوزن تیریزی بخوشانند تا نصف آید و در بعضی
 نسخ آمده و در من آب بخوشانند تا به سته چهار
 یک آید و بعد از آنکه بخفته شود بر بالاسے دیگر شاد
 سرد یک بار در او تا بخار برسد و گاه که او بر آید
 یا آنکه همچنانکه در دیگر است پیش خود بند و لجان
 بر سر کشد و سردی را محاذ سے روی و سر خود
 بکشاید تا عرق تمام بکند و گاه گاه وین دا کند
 و نفس بکشد هم از وین و هم ازینی که بخار خوب
 بانزدون برسد و بعد از آن صاف کرده و بیال
 از آن بخورد و بعضی گفته اند که یک پیاله و نیم
 یا شامه تمه آزاد آن شب از روز بخورد و آب
 دیگر بخورد و دست و رو سے خود را هم بران آب
 بشوید و در وقت قسمت کردن میباید که دو دانگ
 سنگین و دو دانگ سبک باشد هر روز سے مقدار
 هفت و نیم مشقال که دو دانگ میشود تخمنا و تخمنا
 جهت آن گفتیم که فی الحقیقت از دو دانگ
 کمتر میشود و بعد از آن در دیگر سفالین پاک مشسته
 کنند و آب بوزن مذکور در روز بریزند و یک دیگر بریزند
 نهند و سیرنگون و اطراف آنرا بخوبی بریزند بعد از آن اکثر
 نهند و بخوشانند و میباید که از هیچ طرف محل تنفس
 نداشته باشد که بخار بسردن رود
 و همچنان سر است سر شیب لماف برزند و سرش
 بکشاید و نو سه کنند که بخار بر سرد در برسد
 و همین نیجه که یکبار جو شایند بار دیگر بخوشانند

همین طریق تا بپل دور و تمام شود و پرهیز نماید از
 لبنیات و حموضات و بقول و سبزیها و میوهها و نمک
 و آب و غیر از آن بے نمک و برنج و مرغ بے نمک
 بخورد و از هوا اجتناب نماید و شربت قند یا
 نبات بخورد و در طعام دار چینی بخورد و گوشت بره
 کباب هم میتوان خورد و در نیمه است اصلاً مباشرت
 نمیداید کرد و تبدیل لباس و غصه و تخم نماید و بجام
 نماید رفت و آخر روز چهل دووم بجام رود و در
 نسخ اصل مذکور است بهر مرض که خوردند الله سبحانه
 تعالی شفای بخشد و تفصیل مذکور سابق واقع است
 و در بعضی نسخ آمده که بیست و یک روز هر روز
 هشت مشقال بخوشانند چنانچه صد و شصت مشقال
 باشد و این چون مشتمل مقدار اکثر بواسطه احتیاط
 اشهر است و گسائیکه صد مشقال استعمال نمایند
 اگر چه مشتمل بر احتیاط است اما مستلزم اولاد است

فصل در استعمال این پنج
 باین طریق مذکور معلوم باشد که بعضی چوب چینی
 دو باره جو شایند را خشک میکند و میگوید داخل
 حلوا می آرد و دروغن میکند و بخورد اما عجیب است
 که بعد از دوباره بلع و تخفیف در او فوٹے نازد باشد
 و اگر نخورد و آرد و دروغن فقط بخورد و این چنین
 چیزے در آن نکنند و بعضی آن دار چینی کنند و
 خواهد بود و حلوا بقند سازند و اگر حلوا با در برنج
 سازند بهتر است چرا که غلظت و تسدید آن
 کمتر است و اگر با قند و با عسل ترکیب کنند مانند
 معجون و شربت بکار دارند نسبتے دارد و بسیار
 مردم باشند که فوائد این دوا ایشان حاصل شود
 اما آب مشقت پرهیز در روز نازند این وزن
 مذکور را کوفته بخینه سفوف میکنند و نشنیدیم و ندیدیم
 که یکی را انتفاع حاصل شده باشد اما اگر بکوبند
 و بسبب مصاعبت بهر مرض با بعضی ادویه ترکیب
 ساخته بقند معوم و عسل معجون سازند و هر روز قدر
 بخورد و غذا پرهیز مقرر معمول دارند اگر تمام منافع

آزادتا بعد بعضی از آنما لامحال حاصل شود انشا الله تعالی
 نسبت الرساله و اما آنچه حکیم با ششم طهرانی در رساله
 خود طریق استعمال آنرا نوشته این است که ملاحظه
 نمایند قبل از شروع اگر بدن محتاج بقصد و تنقیه باشد
 قصد و تنقیه نیز ضرور است بدانکه هرگاه خون فاسد
 باز آید در بدن بسیار از صلابات آن ظاهر باشد بقدر
 فساد و زیاده و قوت حال مریض اولاً آن خون
 را دفع باید نمود و اگر خون بسیار غلیظ و کثیف باشد و از
 قصد رقیق آن دفع گردد و بقیه غلیظ تر شود بعد از آن
 از خوردن این دوا با در آناسه منصفی که قوام خون
 با اعتدال مائل گردد قصد نماید زیرا که قطع نظر از قوام
 و دلیل مکرر تجربه شده که با وجود فساد و زیاده و خون
 این دوا نفع نکرده بلکه ضرر کلی از دناشی شده و گاه
 باشد که با وجود قصد در آناسه چوب چینی بقصد دیگر
 محتاج شوند با وجود احتیاج تامل نموده به قصد
 سادرت نمایند و همچنین است حال تنقیه و
 بقول بعضی که می گویند در آناسه این دوا قصد
 و تنقیه مناسب نیست اعتماد نمایند و چون با دوا
 مرض آتشک از سودا ویت و کثافت خالی نیست
 بهتر آن است که در اواخر این مرض یا در آنمای
 منصف یا چوب چینی که قوام خون را اعتدال حاصل
 می شود قصد نمایند در امراض سوداویه و در مرض
 رگ راکتاد بزندان و لحظه در آن رگ را با نشت
 بگیرند طبیعت خون غلیظ فاسد را بر موضع قصد نزدیک
 سازد و اجتهام طبیعت در دفع مواد فاسده و حفظ اصل
 بسیار است و این معنی موجب عدم عرض ضعف
 و غشی نیز هست لهذا اکثر اوقات اطباء تا برین
 منافع برین منج و دستور امر بقصدی نمایند خصوص
 در حالتی که گمان ضعف و غشی باشد و تاسه مراتب
 مذکوره از ضرورت قصد و قصد قبل از منصف و چوب
 چینی در آتشک و سایر امراض مقدار کم نمودن
 خون منوط بر ای وحدس طبیعت است که از بنفشه و شکر
 و قاروره و سایر علامات استنباط و حکم نماید و از

ملاحظه قاروره بهتر ظاهر میشود و همچنین هرگاه اخلاط
 فاسده در بدن بسیار باشد از خارج غلطی که سبب آن
 مرض باشد لازم و ضرور است تا بسبب تنقیه در سه
 از خلط فاسد و دفع و کم شده در اصلاح و دفع باقی
 بطریق تلین و تخلیل و سیلان از راه بخار و عروق
 و بول و ادرار اثر این دوا قوی و ظاهر گردد و این که
 بعضی را اعتقاد این است که قصد و تنقیه اصلاً
 نمی باید و موجب ضعف میشود و عرض ازین دوا که تقویت
 حرارت عزیز می دوتا است حاصل می شود از
 صواب و در است هرگاه خلط فاسد در بدن
 بسیار باشد و چوب چینی مادهاسه فاسده ساکن را
 به تلین و ترقیق سیلان حرکت دهد و دفع تمامی
 قادر نبود بعضی را بعرق و بخار و ادرار دفع کند و بعضی
 دیگر با اعضای ریمه با شریف یا صنیفه ریختند
 شود و موجب ضرر و خطر بلکه هلاک می شود مگر آنکه قدر
 خلط فاسد قلیل باشد که به چوب چینی دفع گردد یا آنکه
 مریض ضعیف باشد و تا ب تنقیه نداشت باشد
 یا آنکه عرض از چوب چینی دفع مریض مادی نباشد
 بلکه ترتیب و تبرید با تقویت قوی حرارت عزیز
 باشد که درین حالت تنقیه ضرور نیست بلکه مضر
 است پس خلاصه کلام در باب قصد و تنقیه
 آن است که اگر خون با خلط فاسد بسیار در بدن
 باشد بدون دفع آنها چوب چینی نفع می نماید ضرر
 میرساند و قصد و تنقیه لازم است مگر در حالات
 و ستوتیکه بیان شد که از قصد و تنقیه ضرر میرسد
 و گاه باشد که سبب تلف و هلاک شود و اگر چه تلین
 منصف و سسل در خوردن هر مزاجی و مریضی و مینه
 و شحمی بر طبیب بسبب سهل آسان است اما تا بر
 آنکه این رساله که در هر باب تمام باشد طریقه برپیل
 اجمال بحسب ابدان امراض متوسطه و مواد مختلفه
 بیان مینماید که هرگاه بدان منج و قانون و دستور
 عمل نمایند حق سبحانه تعالی مقارن آن شفای
 گراست فرمایند چنانچه اگر ماده صفرا ویت داشته باشد

و در روز هر روز منصفی از بنفشه و گل نیلوفر و تخم حنظل و
 خبازمی اصل السوس و تخم کاسنی و منج کاسنی از هر یک دو
 مثقال ترمیمی هفت مثقال تریچین و شیر خشک
 از هر یک ده مثقال بدستور معمول چنانچه در جوشانده
 صاف نموده میل نمایند در روز سوم باضافه سنابلی
 چهار مثقال گل سرخ دو مثقال منج خیار حنظل
 روغن بادام دو مثقال بنوشند و روز چهارم دوا
 روز سوم را باضافه پوست بلبله زرد و منج مثقال ترب
 سفید روغن بادام حرب کرده خراشیده و منصف
 میل فرمایند اگر چه شهرور این است که ترب سسل بلبله است
 اما از محرمین محقق است که منج سسل صفرا و جرش سسل بلبله
 در روز پنجم راحت نموده و هر روز ششم چینی از روغن چینی
 یک مثقال پوست بلبله زرد و منصف سسل بلبله
 یکدانگ مثقال حب ساخته فرو بردند و نمائی آب بگرم
 از عقب آن بنوشند بعد از دو ساعت منصف روز
 اول را بدستور میل نمایند و غذا یک روز قبل از تنقیه و در روز
 بعد منصف شور یا با گوشت خردش بچ یا بره نمایند و در ایام
 منصف و سسل نمود آب و اگر مانده از شش نباشد
 قبل از منصف و ایام منصف دیگر در بعد از فراق ترمیمی
 ترش و بقصد شیون سازند و اگر ضعف باشد شکر
 از عرق پید و بید شکر که بسیار شیرین نباشد نیز
 میتوان خورد و دوم از فروع بهام میتوان گرفت
 و بار چنانچه با مریضی زرشک با آلباکی از شربت
 با می ترش مثل شربت فواکه ترش یا گنجبین سفید جلی فند
 و اگر ماده بلغمیه داشته باشد سه روز هر روز منصفی از
 پرسیادشان اصل السوس منج کرفس سننتین روغن
 رومی زود فایح را زیاد ایسون تخم کاسنی غلب الشلب
 از هر یک دو مثقال بخیر زردی منج عدس و موز دانه بدون
 کرده سه مثقال شربت زود فایح هفت مثقال گل سفید
 آفتابی ده مثقال بنوشند و در چهارم باضافه بلبله سیاه
 پوست بلبله کابلی از هر یک چهار مثقال را بر ساد و ده
 سسل نمایند و اگر ضعفی باشد راحت نمایند و الا
 روغن منصف روز اول را بدستور و هر روز ششم

حجی از ایاج فیرا پوست بلبله کابلی از هر یک یک
 شقال تر بر سفید نیم شقال غار لقیون دو دانگ
 شقال تخم حنظل یک دانگ شقال حب خسته فرزند
 داز عقرب فحجان آب نیگرم نبوشند اگر تنقیه کامل
 ازین ده اما حاصل نشده باشد یکروز استراحت نموده
 روز دیگر باز منبج روز اول درد دیگر بعد از آن حب کور
 را بدستور نبوشند اگر در اعضا درد و وجع باشد سورنجان
 و بوزیدان و ماهی زهره از هر یک دو شقال اضافه
 منبج و مسهل نمایند و غذا در روز قبل دو روز بعد ایام
 راحت قیمة شور با با گوشت نقلی و شک و سیل و دوا
 چینی در نقل و زعفران نمایند ایام منبج و مسهل بخورد
 آب و روزی سه آخر شربت قند با کلاب عرق بید
 شک و تخم ریحان موافق و مناسب است و اگر
 ماده مرض سوداویت داشته باشد سه روز هر روز
 منبج از گاو زبان با درنجوبه شاهره برسیا و شان اسطوخودوس
 اصل السوس نج کاسنی آفتیون رومی
 از هر یک دو شقال انجیر زردی پنج عدد شربت
 اسطوخودوس دو شقال نبوشند روز چهارم با صافیه
 بسفاج منقعی بلبله سیاه پوست پوست کابلی از هر یک
 سه شقال اضافه نموده سیل نمایند روز پنجم بر دستور منبج روز
 اول در روز ششم سه روز چهارم را نبوشند روز ششم
 استراحت نموده سحر روز ششم حجی از ایاج فیرا پوست
 بلبله کابلی از هر یک یک شقال حجرار منی منسول لاجورد
 منسول غار لقیون از هر یک دو دانگ شقال آفتیون
 رومی نیم شقال حب ساخته فرزند و سبت خانه آب
 نیگرم از عقرب آن نبوشند اگر تنقیه کامل از این اوویه
 نشده باشد یک روز استراحت نموده باز منبج روز اول
 و امیل نموده روز دیگر حب را بدستور نبوشند و غذا در وقت
 بدستور سابق است و هر گاه ضعف باشد بقدر سه چهار
 شقال شربت گاو زبان یا عرق گاو زبان بید شک
 سیل نمایند و بعد از فراغ از تنقیه هر ماده تا چند روز
 تقلیل و تلخیص در غذا حاضر لازم است تا مدت
 که از غلط فاسدی پاک شده از امتلاک اغذیه

تولید غلط فاسدی در بزردی نشود چه در نوبت تولید
 غلط فاسد بیشتر میشود این بود منجنبات و مسلمات
 مناسبه مواد صفاویه و بلغمیه و سوداویه ابران و
 امراض متوسطه که معمول و مجرب فیرا است هر گاه ماده
 مرض بیشتر یا کمتر باشد یا مرض مرکب که سبب آن
 مثلا در غلط باشد یا مزاج و بنیه قوی تر یا ضعیف
 تر باشد مجرب صاحب و راسه نایب قدر اوویه
 منبج و مسهل در فراخور آن زیاد و کم و مدت منبج و
 مسهل را بیشتر یا کمتر نموده و اوها سه هر خطی را ماده
 غلط دیگر که مانع او باشد ترکیب دهند تا عرض منقبض
 حاصل شده عرض مرض با کلبه دفع شود و اما آنچه
 در میان دستور خوردن پنج چیزی بطریق عرق بنام
 معمول مشهور است مقدار خوراک و قدر آب و مقدار
 چوشانیدن و مدت خوردن و بوق نشستن بهر
 و غیره اقرب آن چه در صدر ذکر یافت بیان
 نموده اند لهذا مقصود از آن نگردانما آنچه معمول
 ایشان است بیان مینماید فضل بر آنکه دستور یک
 و باب خوردن این دو از قدر شربت هر روز مقدار
 خوراک و مدت آشامیدن و چوشانیدن با آن بزرگ
 معین در رسیدن بقدر مقرر بیان نموده و در مسائل
 مذکور دستور است شاید با ابران و امراض مزاجیه
 باشد که بعد اعتدال و داسطه در ضعف و قوت و
 شدت و خففت و حرارت و برودت باشد و الا
 در تمامی امراض مزاجیه و ابران و اشخاص مختلفه
 این دستور از جاوه صواب و در وقت مینماید
 موافق قانون کلی قدر شربت و مدت شربت مقدار
 آب و سایر شروط و مقدمات آنچه مذکور شد فراخور
 مزاج و بنیه و مرض و سمنه و سایر حالات است
 آگاه باشد که مزاجی بسیار ضعیف باشد قدر شربت
 شقال ضرر رساند و کمتر نافع باشد چنانچه به تجربه
 ظاهر شد و قیاس نیز دلالت دارد زیرا که تا غیره و در
 بدن بعد از تاثیر بدن است در و دوا و اخراج وقت
 او پس هر گاه زیاد از مقدار سه باشد که بدن

درد تو انزای بیشتر نمود اثر سه خواهد داشت چنانچه اگر سستی
 مقدار دانگ و هند سه سال بسیاری نمیکند و اگر زیاد باشد
 اصلا سه سال نمی نماید پس صواب آنست که ادلا قدر
 که داده و بتدریج اضافه سازد و گاهی نیز بر عکس است
 که در مزاج و بنیه قوی قدر سه کم را اثر سه نیست و از
 قدر زیاد کمال اشتغال میباید و ریوقت شاید هر روز
 ماده دو روز و سه شقال توان داد و بسا باشد که مرض
 صعب نباشد و نیم خوراک کافی باشد و این نیم خوراک
 نیز بعضی اوقات اتفاق می افتد باید که در عرض شانزده
 روز میل نماید و گاهی نیز در عرض هفت و هشت روز
 و هر گاه صعب شدید باشد مخرج بخوردن و خوراک
 میشود و یک خوراک را نیز بعضی اوقات باید که در عرض
 چهار روز و گاهی در عرض پانزده روز شانزده روز
 سیل نمایند و همچنین قدر آب و چوشانیدن نیز مختلف
 میگردد و در مزاجهای خاصه که تشنگی غالب باشد
 قدر سه آب زیاد از دوسن جز نباید و کمتر از دوسن نباید
 باید چوشانید که مثلا نصف آب با نمک و با صافیه
 نماید و در مزاجها سه بار و قدر آب را کمتر و بیشتر بخوانند
 که بیلت یا برنج برسد در اصل آب نیست
 مختلف میگردد و گاهی باشد که در مزاجها سه بار
 صفاوی و مزاجهای گرم باید که عرقا سه سرد
 تنها مثل عرق بید و بید مشک و نیلوفر و کاسنی داخل
 نموده و یا آب و عرق با یکدیگر مزج و در امراض مزاجیه
 سوداویه عرق گاو زبان یا با درنجوبه یا شاهره هر یک
 به تنهایی و یا از هر یک قدر سه با یکدیگر مزج باید نمود
 در مزاجها و مرضها سه که سوداویت غالب باشد
 در طبیعت زیادنی داشته باشد کلاب یا عرق رازیانه
 یا عرق از خرهریک به تنهایی یا مزج با هم با آب
 باید و بجلا در هیچ یک ازین ابواب بنا بر اختلاف
 احوال و مزاج و امراض دستور کلی قرار نمیوان داد
 و تعیین هر یک ازین مراتب در امراض مزاجیه منوط
 برای وحدت طبیب لیب است اما بنا بر آنکه نخواهد
 که این سال تمام باشد بر سیل جمال و دستور خوردن این

به سه طریق که تجربه نموده مذکور میسازد و دامیدارد که هرگاه موافق آن عمل میل نمایند حضرت حق سبحانه تعالی مقارن آن صحت کامل و شفای عاجل کرامت فرماید بطریقه او که در آن بران و امراض متوسطه تجربه داده شده آن است که یک صد و پنجاه و هفت مثقال نیم از چوب صینی موصوف مذکور را در عرض میست و دیگر در دستور مذکور سابق و بدین قانون میل نمایند هفت و زوال هر روز هفت مثقال و هفت روز دیگر هر روز هفت مثقال نیم هفت و آخر هر روز هفت مثقال و این طریق بحسب قیاس و تجربه بهتر از دستور مذکور است زیرا که از الفت و عادت و طبیعت بروائی افزا و کمتر میشود پس اگر هر چند روز در هر روز اضافه نمایند که اثر او کم نشود قوی تر گردد بهتر باشد لذا اطبای چین معالج مرض هر چند روز از دوائی بردوائی مجموع و تغیر نسخ می کنند هر چند که هر دو در آثار و منافع و مزاج هم نزدیک باشند و با آنکه قدری همان دوا را زیاده بینمایند و دستور نخستین بعرق بیان کرده قریب بقانون طریق اول است که بیان شد و گفته بنا بر این دستور که قدر خوراک یک صد و پنجاه مثقال و نیم باشد و هفت اول که هفت مثقال میل شود و قدر آب یک من و سه چهارم یک تیر که یکبار و پنجاه مثقال باشد می باید که چندان بخورد که سه صد و دو و سه مثقال و چهار و آنگ و نیم بماند که بازا هر شقالی یک صد و پنجاه مثقال آب پنجاه مثقال و شش مثقال یک و آنگ نیم باشد و هفت دوم که هفت مثقال و نیم خورده میشود قدر آب یک من و سه چهارم یک یکسبب تیر که یکبار دو و صد و بیست و پنج مثقال و نیم خواهد بود که از چوب صینی چهار صد و بیست و پنج مثقال و پنجاه و شش و یانی نیز همان پنجاه و شش مثقال دیگر آنگ و نیم باشد و هفت سوم که هشت مثقال خورده میشود و همان دستور اول و سابق است که قدر آب و من تریز است و پنجاه یانی بماند سه چهارم یک اما طریق ثانی که مناسب موافق بردان قوی و امراض صعیبه است آن است که سه روز اول هر روز شش مثقال و سه روز دیگر هفت مثقال

و سه روز دیگر هشت مثقال و سه روز دیگر نه مثقال و سه روز دیگر ده مثقال بدستور مذکور چو شایسته میل نمایند و هفت روز با یک و در میان بعرق نشینده و بهتر آن است که در سه چهارم و زوال بعرق نشینده تا اسامی مفتوح و رطوبات رفیق دوا و استعداد دفع برساند و ازین قرار در عرض پانزده روز یک صد و بیست مثقال چوب صینی میل نمایند و اگر احتیاج بخوردن باقی باشد از قدر ده مثقال اضافه نشاخته سه روز دیگر هفت مثقال و سه روز دیگر هشت مثقال و سه روز دیگر شش مثقال میل نمایند که مدت خوردن بیست و هفت یوم و قدر خوراک دو بیست و دو مثقال شود و اگر احتیاج باقی باشد سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز چهار مثقال و سه روز سه مثقال و سه روز دو مثقال بدستور میل نمایند که مدت خوردن بیسی و نه روز و قدر خوراک بدو بیست و پنجاه و دو مثقال رسد و قدر آب مقدار چو شاییدن و آب تنها یا عرق تنها یا مزج یا آب سار مراتب بدستور است که سابقاً بیان شد و در هر یک موافق حرارت و برودت و بیوست و رطوبت صفت و سودا ویت مزاج بدان قانون عمل نمایند و در او که قدر چوب صینی را کمتر می نمایند که هر روز چهار مثقال میل می شود یا کمتر و آب آن و قابض و رت نمی نماید از نقل ایام سابق که خوب خشک ساخته باشند و فساد آن را راه نیافت باشد بقدر هر روز چهار مثقال را چو شایسته صاف نموده صرف نمایند و همچنین بعد از فراغ و چند روز یک آب باید میل شود اما دستور سوم که مخصوص امراض بدان ضعیفه است آن است که سه روز هر روز چهار مثقال سه روز دیگر پنج مثقال و سه روز دیگر شش مثقال سه روز دیگر هفت مثقال میل نمایند که در عرض دوازده روز هفت و شش مثقال چوب صینی صرف شود و اگر احتیاج باقی باشد از هفت مثقال تجاوز نموده و سه روز دیگر هر روز شش مثقال سه روز دیگر هر روز پنج مثقال سه روز دیگر

هر روز چهار مثقال و سه روز دیگر سه مثقال بدستور بدستور بدستور که مدت خوردن بیست و چهار روز مقدار چوب صینی بیست و بیست مثقال گردد و قدر آب چو شاییدن نیم میل شود بعرق قاسم گرم و سرد یا مزج یا ساختن آب عرق یا یکدیگر بنوعی است که مکرر بیان نمود و اگر حرارت نباشد قدر آب یا عرق را کمتر و بیشتر چو شایسته غایت کی آب آن است که بازا هر شقالی صد مثقال باشد و نهایت چو شاییدن آنکه ربع او بماند که کمتر ازین آب زیاده برین چو شاییدن موجب غلظت قوام آب چوب صینی میگردد و اگر حرارت مزاج غالب باشد قدر آب یا عرق های مرطاب بیشتر کنند و کمتر چو شایسته و غایت زیادتی آب آن است که بازا هر شقالی دو بیست مثقال باشد و نهایت که چو شاییدن آن است که نصف سدر چو زیاده برین قدر آب اصل ساختن کمتر ازین چو شاییدن سبب ضعف قوت آب این مزج میشود و حد وسط مقدار آب چو شاییدن آن است که مذکور شد و اگر سودا ویت بر مزاج غالب باشد عرق گاو زبان و بادرنجبویه و اگر رطوبت غالب باشد گلکاب و عرق رازیانه الحاصل همان دستور که بیان شد سار نماید و درین دستور نیز بهتر آن است که با چهار پنج روز بعرق نشینند بقدر قوت و طاقت هر سه چهار روز یکبار بعرق نشینند بلکه اگر مفروض آنست که مزاج و بدن ضعیف است هر گاه چنین باشد تا آب عرق هر روز نخواهد داشت تا اینجا بماند بطریقه حکیم هاشم بود و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین آورده که چوب صینی را به چندین مزج استعمال میکنند به تعریف و تمهید و تقویع و حلوا و سفوف و معجون و عرق سستقر از آن نیز تجربه رسیده و دوائی مفیدی در منافع چون چوب صینی شایسته نگشته و دیده نشده و قسمی از قسام استعمال آن چون دیده نشده که موافقت بحالی از احوال بدن انسان نداشته باشد با ملاحظه شرائط و ادب آن طریق است استعمال آن بطور عرق بطریق ایشان بطریق حکیم از آن نیز قریب بطریق اولی است که از حکیم میر عماد الدین محمود است که از سال اول فصل فرنگان اخذ نموده و خود بخورد

رسانیده اند الا آنکه میر محمد موسی از بهشت مشقال تاده
 مشقال نوشته اند و طریقه حکیم میرزا قاضی قریب بطریقه
 حکیم محمد باشم است بلکه حکیم باشم از ایشان اخذ
 نموده اند با تصرفات دیگر و همه خوب مستحسن است
 و هر یک بمنزله و مرضی از قوت و ضعف و توسط
 و غیر آن موافق و حکیم میرزا قاضی در ساله چینی خود توت
 اند که در ساله حکمائی فرنگ موافق مشهور میان خواص
 و عوام مسطور است که صد و پنجاه مشقال صیرنی بیشتر
 دانگ ازین پنج را باید گرفت و به بیست و یک حصه
 باید کرد و هر روز یک حصه را استعمال باید نمود اما بخاطر
 این فقیر سیده که در بعضی امراض چون قوی ضعیف
 باشد معلوم نیست که طبیعت تاب این مقدار بخداست
 باشد و چون تاثیر دوا در بدن بعد از تاثیر بدن است
 در او پس اگر این پنج را زیاد از مقدار یک بدن در
 او اثر تواند کرد استعمال نمایند این پنج هم در بدن اثر
 نخواهد کرد پس درین چنین مرض اندک بجای استعمال
 نمود و هر چند در قوی باسه برنی قوتی بهم رسد
 این پنج را زیاد باید کرد پس کلیه خوب نباشد که چه
 مقدار ازین دوا در امراض استعمال باید کرد آخر
 به تجربه در ماده جمعی کثیر بر فقیر ظاهر شد که در بسیاری
 از امراض اگر بدستور مشهور استعمال این پنج نمایند از
 نمیکند و اگر بدستور یک گفته برهند نفع عظیم میکند پس ظاهر
 شد که در همه امراض یک مقدار ازین پنج که هفت مشقال
 و نیم باشد استعمال نمی باید کرد پس بحدث طبیب
 در بعضی مرضها هر روز زیاد و کم باید کرد و در امراض
 احتیاج نیست که هر روز ازین پنج را زیاد و کم کنند
 اگر در هفت اول هر روز هفت مشقال در هفت دوم
 هر روز هشت مشقال و نیم در هفت آخر هر روز هشت
 مشقال استعمال نمایند اولی خواهد بود جهت آنکه هر چند
 طبیعت الفت بدو آید و اثر دوا در دکتور میشود پس باید
 که هر چند روز اندک ازین پنج را زیاد کنند تا اثر این
 کم نشود و اکثر اوقات این پنج را باین دستور داده
 ایم و در آب خوردن چوب چینی باین دستور صد و پنجاه

و هفت و نیم مشقال میشود و در بعضی سالهای الهامی
 فرنگ یکصد و شصت مشقال مذکور است و در بعضی
 سه صد مشقال این در بیشتر مرصها افزا است و حکیم
 کمال الدین شیرازی نیز برین است که بیست و پنج
 برای بیست روز هر حصه هشت مشقال است آنرا
 در دوسن آب بوزن تبریز بچوشانند چند آنکه چهار یک
 ماند بدستور مقرر و بیانشانند بهمان پنج و نوشته که نقل
 پنج چینی را خشک نموده بیست و یک روز
 بکار برند بهمان پنج و افعال این را نگهدارند که دوا
 سراقع است و باقی شرائط و تدابیر پنج مقرر
 مذکور است و حکیم میرزا قاضی نوشته که استعمال اهل
 تجربه آن است که هفت مشقال و نیم که مقدار
 اوسط است در یک من و نیم آب بوزن تبریز
 بچوشانند تا به نصف آید و در بعضی نسخها مذکور است
 که دودوسن آب بنگ تبریز بچوشانند تا به سه چهار
 یک رسد و در بعضی بلاد مستعارف است که در سه
 من آب بنگ تبریز بچوشانند تا به نصف رسد اگر
 در بدن ماییت باشد و عطش نباشد آب را کمتر داخل
 کنند و اگر مواد یا باسه غلیظه باشد یا عطش با فراط داشته
 باشد آب را زیاده باید کرد و اگر مقدار این پنج را از
 هفت مشقال و نیم زیاد یا از دکتور استعمال نمایند
 آب را با آن نسبت زیاد و کم باید کرد و اگر آب و قاف
 بعطش و طعام نکنند با ضرورت آب را زیاد کنند
 و بعد از اتمام یک روز بجمام روند و اگر جمعی باقی
 باشد روغن نارودین بر بدن طلا نمایند بعد از آن داخل
 آب شوند و بدستور اول نمک را پیش از روز چهل
 دوم در طعام داخل نباید کرد بدستور دوم بعد از یک
 هفته از اتمام این پنج نمک را اندک داخل
 کنند و هر روز قدری زیاد کنند تا آنکه بعد از بیست
 روز بدستور اصحانک را داخل نمایند بعضی بعد از
 اربعین که از ابتدا سه خوردن چوب چینی بگذرد
 تمام نمک بخورند و بعد از دوا اربعین میوه با توت بخورند
 خورد و جماع مضرت ندارد و بعد از سه اربعین توت

و سنبل و لبنیات مضرت اما هر چند ازینها را کمتر
 استعمال نمایند ازین پنج بیشتر خواهد بود اما مطبوخ
 آن بطریقه مولوی افندی احمد بن لطف الله در
 در ساله ادویه جدید خود که ترجمه از ترکی بعضی نموده
 و اصل آن از فرنگ است و انتشار الله تعالی
 در خاتمه آن تمام رساله مذکور خواهد شد و اینجا ترجمه
 آن بالا جمال بنیاد است که نوشته این دوا را بخار
 مختلفه متکثره از مطبوخ و بچون و سفوف و غیره استعمال
 نمایند و اشهر آن با مطبوخ آنست جهت آنکه لطف
 و مریخ نفوذ تر از رساله ترکیب آن است و هر چه
 آن ثقیل و در استعمال آب آن نیز بچند طریق است آن
 آنها آنست که از برای هر روز پنج جدید نمایند جهت آنکه
 آب آن بسبب لطافت و دستیز میگردد و در اختیار
 وزن آن سه مرتبه است جهت قوت مرض در بعض
 مرتبه اولی که علیا است آنست که بگردد هر روز مقدار
 چهار درم از جید و فحاران دریزه ریزه نموده و یا
 مقدار یک مشت میزسیاه استه برین کرده و اگر
 از صفت کشش باشد بهتر است و قلیل اصل السوس
 مقشره از که صندل سرخ و صندل سفید در شش رطل
 آب گرم یک شیار در بچینانند پس در دو یک گلی که اندر
 آن لعاب را باشد سر آنرا بتولوش و خیر مستحکم نموده به
 آتش بسیار ملایم طبع نمایند تا بملت یعنی دو رطل
 رسد و استحان آنرا بطور مستعارف نوشته اند از تقیای
 بچوب غیر آن پس فرد آورده رو بر سر گرفته
 مقدار پنجاه درم تا صد درم آنرا قدری نایات اقل
 کرده بنگرم بیانشانند تا عرق شود و وقت شام نیز
 بدستور در معات در تعریق هر دو وقت صبح و شام بقدر
 احتیاج و ضرورت و حالت مرض در بعضی است شدت
 و ضعف مثلا اگر مزاج مریض در مرض قوی باشد هر دو
 وقت لایک وقت نورت زمان کمکت نیز بدستور بچوب
 که در کثرت باعث ضعف و در کمی سفیاضه نباشد
 مریعی دارند و تهمه آب را صاف کرده اوقات دیگر
 بنگرم بجای آب بیانشانند و افعال آنرا در شش رطل آب

برستور طبع و هندا تبصفت سلس صاف نموده بصرف
 شرب و مطبوع و غیر بارسانند و جدا نخل نمودن
 نبات شیرینی آن است که دفع مخدوم و ز یادنی تبس
 آن نماید و نیز کبدر خوبی آنرا قبول کند و بزودی نماید
 زیرا که کبدر شتاق بشیرینی است بنا سبب مزاج خود
 و نیز بسبب قوت جلالی خود همین بر افحال خوب
 چینی گردد و در تپه ثانیه و سلسه است آن است که هر
 روز مقدار پانزده درم را در شش رطل آب بدستور طبع
 دهند تا بدور رطل رسد و همان معرفت سازند استعمال
 را نیز و در تپه ثالثه که ادنی است و مختار در جمع مراتب
 و امر جدا و اکثر امراض است نزد خدای متاخرین از اهل
 و آن است که هر روز مقدار ده درم آنرا در سه رطل آب
 طبع نمایند تا یک رطل سدرین بدستور صرف نمایند
 باقی را همان بدستور بجای آب بیاشامند و در طبع طعام
 و قوه اگر معدا و بقیره باشد داخل نمایند و در باب تقویه
 و برهین و اجتناب از آب سرد و هوا و نمک غیر با بدستور
 مزبور متعارف مشهور که ذکر یافت بیان نموده و لیکن
 مدت ایام را ذکر کرده شاید متعارف مشهور که نیست
 و دیگر در ناچهارم است حواله نموده باشند و گفته که مزاج
 این دو ابناء بر فزل صحیح معتدل لطیف الحار است پس
 در درجه اولی است دوران سلطه است و استوائی
 رطوبت غریزی حیوانی از نخبه است همین مزبورین
 است دوران قوت فاد هر چه زاید شد بره براد و
 دیگر است بنا بران دفع سست اعلا طفا سده منما
 و صغری و سکن دم است با لیا صیبت و تقوی صده و
 کبد و مفتوح سده آن در سلسله های اعصاب و مجاری است
 و سایر امراض را بتفصیل ذکر یافت گفته که نافع است
 خصوصاً امراض جلیدیه و تصرفات مناسبه گمی و زیاد
 مقدار شربت ترکیب نمودن با دویه لافقه هر مرتبه و
 اتبالی ظهور شهرت آن چنین نوشته که با دشا سده از
 بادشاهان نصاری تلقب بجای ساسانی ملک الموت
 بتلاشد بر صحت و مفاسد متکلم و مزمن شد آن
 مرض محکمیکه باغز شد ند اهل از مسا لچه آن بولاز زانه طول

یکی از کم نامان اهل از بلاد چین این خنثیه را آورده و
 مسا لچه آن بان نموده و در زمان طبله مرض اهل
 زائل گردید و شفا یافت پس اعتبار بهر ساینده آن
 و با آنجا سے مختلفه و در وجه کثیر در امراض صعبه
 نمودند و با فتنه آنرا نافع در کل و از آنجا در سده
 و پنجاه هجری نبوی صلعم باطراف مشرق گردید و شهرت
 یافت و با فعل فرنگان از بلاد چین به بلاد روم
 و غیره از راه دریا بر اکتب می آوردند و از آنجا مسافر
 بلاد روم و غیره می برند و از راه خشکی نیز از بلاد و خطا
 و اطراف میا در نزد گفته آن بیخ درختی است از
 قبیل سنی و بیشتر بر کناره های چشمه و نهر و چاه آب
 می رود و سلسله و صفات و خواص و جید مختار آنرا بنام
 ذکر یافت نوشته این طبع و خلاصه کلام ایشان در باب
 خوب چینی و اما طریقه استعمال این سلسله که هستان
 آنجا که شخصی از سلسله آرد و به بعضی خوراند که مذکور
 شده بود این است که نادت هفت روز هر روز
 دو آنرا تر تا زنده آنرا گرفته بار چرب نموده در آب
 بسیاری که در شسته آنرا تر سندی باشد چنانکه در یک
 سفالی طبع بنمودند تا قریب به نصف میرسد تمام
 شباز روز بر اجاع بود اندک اندک آنش در زیر
 آن میبخت ناد و شباز روز بجای طعام و شراب آنرا
 صاف کرده بیک گرم بخوراند و غذای دیگر باه نشود و دوام
 آن آب مطبوخ اندک غلیظ بود و در روز سوم قلیله برنج
 در همان آب طبع نموده بدون نمک می خوراند و
 بجای آب از همان آب مطبوخ نیم گرم در روز چهارم
 یک قطعه مرغ بچرا در همان آب بپزد که پنجاه فرقه
 آنرا سیداد و بعضی را کبوتر بچرا هفت همین پنج و
 گاه سه قدره برنج داخل آن بنموده و از هوا سه
 سرو و نمک آب و غیره با اجتناب میفرمود و در آخر
 یا نیم غسل فرموده میگفت که بر این دو تا بیست روز
 یا چهل روز روزی مقدار با دویه یا کت از آن تبدرج
 همان بدستور طبع نموده بخورند و طعام کم نمک بخورند
 و میگفت در خشک و جوی و قروح خنثیه درت چهل روز

نمک مطلق نباید خورده شود و تا ده پانزده روز زیاده
 هم تا بیست روز بدستور آن هفت روز با یکدوب
 چینی خورده شود و برای ادواج مفاسل و تقویت باه
 سه پنج دیگر که یکی را کند با لقی و کند و یکی موم تر نیز نامند
 و آن بیخه است زرد تیره و تند بود و دیگری سفید بود
 و طعم که آنرا سلهتی بر چاندند و به تنگالی سنی گویند و دیگر که
 سیاه بکن خشن و قوی و منفز آن سفید مشکری رنگ
 بانگ حالات بود که آنرا الکورل و چه لاد و بکمران نیز
 نامند از هر یک که نیز داخل میگرد و برای تقویت
 بعضی اشخاص کبوتر را خفه کرده آرایش آن را
 بر آورده در آن و یک می انداخت که با چوب چینی
 طبع یا بدو از اهل سلسله که هستان آن شنیده شده
 که برای اکثر امراض آب چوشده صاف کرده بخورند
 و بعضی در زیر آتش کرده قدره پخته بر آورده و بخورند
 و شفای یابند و لیکن نمک را کم می خورند یا سینه
 خورند و بدانکه حکمای فرنگ به تنهایی سفید و مرکب با
 مغز بچه صاف سوس اصل السوس مساوی یا
 متفاوت بحسب احتیاج بطریق مطبوخ بدستور بسوز
 و غیره استعمال مینمایند و در امراض صعبه نمک و غیره
 آن بانگ نمک و اما طریقه که اکثر معمول و سفعل
 عم عالمقدر از حررت و آب حکیم الممالک علی نقی خان
 مخالف بجلو بخان ثانی و والد ماجد جامع این ادیان
 قدس سرها بود و این جامع ادواق نیز اکثر معمول
 و بر چند طریق استعمال آنرا حد و حد نیست بلکه بحسب
 هر شخصی و هر مرض با اعتبار جزئیات از ملاحظه سن و
 کیفیت مزاج شخص مرض و سخته و بلده و فصل و غیره مختلف
 میباشد اما در کلیات اکثر باید که قریب بهم باشند و هر مرتبه
 که استعمال کرده میشود البته که باید که یک از طریق
 کلیه مقرره باشد به تصرف و آن دریا بانگ تصرف
 بحسب مزاج آن شخص و مرض و غیره همان زمان
 به سه طور است یکی بحسب حقیقت صحت و نسبت بحال
 ضعیف و دوم بحسب متوسطین و اکثر امراض حدیه بخورند
 سوم بحسب صاحبان امراض قدیمه مزمنه و امراض صعبه

از آتشکند چندان و سائر قروح و قروح خبیثه روده
 و اما اثر آنکه جمیع سائر امور نیز بطریق نزوده است اولت
 و کثرت شدت و ضعف و توسط حال موافق حال
 مریض و مرض و سن و فصل و غیرها اما طراول که بجهت
 حفظ صحت و ضعف و صاحبان امراض جزیه است
 آن است که بگیند چوب چینی باوصاف مذکوره جهت
 صفراوی مزاجان و امراض صفراوی و حاره یا بسبب تر
 تازه آن و جهت سوادی مزاجان امراض سوادی
 و باره یا سبب خشک یکساله آن تا یک نیم سال همچنین
 جهت موسوی مزاجان امراض موسوی و امراض حاره
 رطبه از برای بلغمی مزاجان و امراض بلغمیه و باره رطبه
 و دو ساله نهایت تا سینه ساله آن زیرا که گفته زیاده
 از سه ساله استعمال آن خالی از فایده و خطر است
 نیست چنانچه ذکر یافت و بدستور ورق نموده و یا
 مانند نخود و باقلا ریزه کرده ریش و وار و زرد شده آن را
 دور کرده روز اول مقدار یک و نیم شقال صبرنی که
 ششماشته بوزن بنگال میشود در روز دوم سه شقال
 در روز سوم چهار شقال و نیم که یک تولد نیم دوازده شفته
 میشود در روز چهارم شش شقال در روز پنجم هفت شقال
 در روز ششم هفت شقال و نیم و همچنین تا باز در روز
 روز نهم شش شقال بنفشه ایندور در روز دهم و نهم و دهم
 که افزوده اند کجا هند که روز بیست دوم بار بهمان
 یک و نیم شقال روز اول برسد در روز بیست سوم
 چهارم نیز یک شقال بدستور مسطور و باید که هر روز آن
 وزن چوب چینی را در گلاب و عرق بیدمشک و یا از
 عرق قاسه مناسبه و بگرد یا باب اول صبح بچینانند
 آب به نصف شب در و یک پاکیزه از سنگی و لقرنی
 یا بس تازه قلنی کرده با و مقدار از آب که تمام سازد
 تخمنا صرف قوه و مشروب گردد در آن ریخته سر آنرا
 بسروش از بهمان جنس گرفته اطراف آنرا بچینانند
 ماش مستحکم نموده بالای سر پوشش سنگ سنگین
 بگذارند که از کوز بخار بلند نگردد و در زیر آن آتش
 ملایم بدستور مسطور در قاعده صدر برافروخته بجهت

رسانند یا آنکه اول آن مقدار آب که در شبان روز
 صرف قوه و مشروب گردد مثلاً دو آنار و زیاده
 در آن دیگر ریخته و سر آن را پوست سید و مجموع
 آب و دیگر و سزوش و چوب چینی و خیمرا وزن
 نمایند سنگ وزن آنرا در خریطه نگا بدارند و باز
 همان مقدار آب دو آنار و زیاده بر آن ریخته
 سر آنرا بدستور آتش مستحکم نموده با آتش بسیار ملایم
 طبع دهند تا آنکه بحدس یا بنگال بوزن مقرر رسیده
 آن هنگام آتش از زیر دیگر کشیده و دیگر وزن
 نمایند باز در آنکه در خریطه نگا داشته اند اگر بار
 فیها دیگر آتش در زیر آن نهند و الا باز قدری
 آتش در زیر آن نمایند و ساعت بساعت
 وزن نمایند تا بحد مقرر رسد پس صبح دیگر را
 فرآورده نزد خود طلبیده رواسه بر خود گرفته بدستور
 یک پیاله بمقدار پنجاه شصت شقال تا صد شقال
 از آن آب را بیک گرم با پنج شقال نبات یا شامند
 و همین مقدار از آخر روز یا اول شب گرم کرده با
 شقال نبات یا شامند تا آنکه عرق شود و عرق
 بر بدن خشک گردد و تمه آب را صاف نموده
 در ظرف چینی یا شیشه نگا بدارند و بجای آب
 تمام شب در روز نیم گرم یا شامند آب خالص
 یا شامند و انتقال آنرا در دو مقدار از آب که صرف
 مطبوخ طعام و خیمران و سائر مطبوعات گردد و طبع
 نمایند تا به نصف رسد و بصرف آنها در آورند
 و اگر قدری از ریشه وار با دشم زبون آنرا در آب
 بسیار طبع دهند و بصرف است در وقت شستن و وضو
 ساختن و طهارت گرفتن نمایند اولی است ولیکن
 باید که همه نیم گرم باشد و آب سرد و خالص استعمال نمایند
 و آنچه دیگر آن در باب معلوم نمودن مقدار آب بمقدار
 نوشته اند برین قسم که اول آن مقدار آب را که خواهد
 ماند در دیگر ریخته و دیگر را دست باز نمایند
 که کج نباشد و بچوبه بار یک اندازه گرفت
 ملاحظه نمایند که آب چه مقدار چوب را تر کرده آن

موضع را نشان نمایند و در وسط سر پوش را سوراخ باریک
 با اندازه آن چوب نموده تمه آب را داخل نمود
 سر پوش را بر سر دیگر گذارند و اطراف آن را در آن
 سوراخ را نیز گرفته در زیر دیگر آتش ملایم نمایند تا
 زمانیکه گمان برند که بحد مقرر رسیده سوراخ را کشیده
 چوب را بصورت تمام در آن داخل نمایند و زود سه
 بیرون آورند که بخار بسیار بیرون نرود نشان نیز تر
 نگردد که محل اعتماد نباشد اگر بوضع نشان رسیده نمود
 المطلوب و الا بزودی سوراخ را گرفته باز بچینانند
 تا بوضع نشان رسد چینی نمایند که امتحان برین قسم
 خالی از صوبت و تکلف نیست و شاید در دست
 هم نباید زیرا که بسبب بخره بسیار تمام آن چوب
 البته نرمی گردد و خشک چگونه خواهد بود تا معلوم گردد
 و نیز بخار بسیار بیرون خواهد رفت روز بیست و پنجم بجم
 روز بهمان دستور امر بر سیزانک بقول حموضات
 و لنبات و هو و غیره نیز بهمان نحو مذکور سابقاً
 مرعی دارند اگر درین طریقه نمک مطلقاً نتوانند
 تبادل نمود قلیله نمک بر میست و در مدت این
 بیست و یک روز سه مرتبه بقرق نشینند و در روز
 و هفتم درین طریقه در مدت بیست و چهار روز یکصد
 و پنجاه و یک شقال چوب چینی صرف میکردند و اما
 طرز ثانی که بجهت متوسطین امراض حدیثه خبیثه و غیر
 خبیثه غیر مزمنه است از قروح و جروح و جرب و اوجاج
 مقاصل و عرق السنه و لقرنی و حیات و غیره با از امر
 متوسط آن است که بگیند چوب چینی باوصاف
 مذکوره را در ورق و یا ریزه نموده تا بیست و یک روز
 برین ترتیب زیاده نمایند روز اول و دوم هر روز دو
 شقال در روز سوم و چهارم هر روز چهار شقال در روز
 پنجم و ششم هر روز پنج شقال در روز هفتم و هشتم
 هر روز شش شقال در روز نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم
 هر روز هفت شقال در روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم
 روزی هشت شقال روز شانزدهم و هجدهم و بیستم و بیست
 روزی نه شقال روز نوزدهم و بیست و بیست و یکم

روز سه ده شقال و باز از روز بیست و دوم بهمان
 ترتیب که افزوده اند کم نمایند یعنی روز بیست و دوم
 و شقال و همچنین که روز چهارم یک شقال برسد چهار
 روز دیگر هر روز یک شقال برسد و بطور اول پنج نمود
 برای قهوه و شراب و نقل هر روز را بر سه طعم طعام
 و نان مریشه دار ذکره دارد آرد شده را بر سه آب
 استعمال و روز چهارم و پنجم بحمام روند بهمان دستور و هفته
 و در تبه لعوق نشینند از نظم گرفته تاسی و نیز در بدین طرز
 و در مدت چهل و پنج روز و صد و هشتاد و یک شقال چوب
 چینی بمصرف می رسد و اما طرز ثالث که بحسب ابران
 قویه و امراض صعبه مزمنه مانند تشنگی و خردم قروح
 خبیثه قتیقه و امثال اینها است آن است که نابت
 چهل و یک روز بدین روش زیاده و کم نمایند که سه روز
 هر روز سه شقال سه روز دیگر هر روز پنج شقال سه روز
 دیگر هر روز هفت شقال و بدین ترتیب تا مدت بیست
 و یک روز هر سه روز و شقال سفیر نابت که بیست و دوم
 بهماره شقال برسد و باز از بیست سوم برستور
 کماهند که باز سه شقال برسد و از چهل و دوم هر روز
 یک شقال کم نمایند و روز چهل و پنجم بحمام روند و جمع امور
 را بهمان باقی بر مری دارند و بدین طرز هر روز در میان
 لعوق نشینند از نظم گرفته بحسب قوت طاعت بدن
 و شدت و ضعف مرض و اگر در وقت تعریق بر کرسی
 که سطح آن بخیزد آن یافته باشند نشینند و پیراکنش و کشا و کشا
 پوشند و اگر جراحت بر اسافل بدن باشند لنگی به بندند
 و از راه بر آرد ندادنی است تا بخار به تمامی اعصاب برسد
 بے منافع و حاجت و شرالط و اداب تعریق بهنجی است
 که در صدر ذکر یافت و در مدت چهل و پنج روز مقدار خوردن
 چوب چینی بدین طور صد و نود و شقال میشود و بدین
 سه طور بعد از تمام مدت بیست روز در اول و در چهل
 و یک روز در هر یک از دو طور دیگر طوره چوب چینی
 بهمان دستور صدر متداول نمایند و یا سجوی از معاین
 چوب چینی مناسب و یا حریره از حریره با اگر احتیاج
 باز باقی باشد از آن مقدار زیاده نمایند و در هر یک از

الطوار بلکه چند روز دیگر همان مقدار را بیاشامند بقدر
 احتیاج پس کم نمایند و اگر بدین احوال گرمی نماید چند
 روز دیگر نیز این مقدار را کم کرده پس بقدر احتیاج بریزند
 و اگر بدان اکتفا نشود کم نمایند بقدر ضرورت یا با بعض
 مبرذوات مناسبه بیاشامند و غذاها سه گرم نازک
 نمایند و اگر گرمی با فراط نمایند و دانستند که معزت نخواست
 نمود بزود کم نمایند و ترک کنند و تدریج آنرا بمراتب
 بحدائقه نمایند و لحاجت نمایند که البته باید
 چوب چینی را بمقدار و مدت مقرر رسانند خواه مرض
 صحت یابد و خواه بلاک گردد بلکه باید که نظر طبیب بر
 صحت و ابقای قوت که راس المال است
 باشد که در آن نقصانی تازه عاید نگردد و اگر مرض
 مبرود المزاج باشد و در بین چوب چینی برودت طبع
 در مزاج او ظاهر گردد قدر دار چینی را ریزه کرده اگر مزاج
 غالب باشد قدر سه با دیان خطائی نیز داخل مطبوخ
 چوب چینی نمایند و اگر سرفه عارض گردد قدر سه
 اصل السوس مفسر کرده و اگر سرفه از گرمی باشد
 قدر سه بهدانه را در آب مطبوخ چوب چینی توشند
 لعاب آرتا یا بیاشامند و همچنین بر هر علت علت
 او ویه مناسبه آرتا سفیر ایندازند و قدر سه لایق
 بسیار ریزه که خلط او ویه بسیار یا چوب چینی خوب
 نیست و اگر در آتاسی خوردن پنج چینی اسهال و
 یا پیش عارض گردد و یا خون آید و یا سوزش مقعد
 و در دشکم پیدا شود و در اسهال چندان اندیشه نمایند
 زیرا که گاه است که هفت هشت مجلس مطلق نمایند
 مگر آنکه بسبب فراط رسد بر جس آن در دفع پیش خون
 تخم بالنگو و بار تنگ از هر یک نیم گرم صمغ عربی دو دانگ
 گل ارمنی دم الاخوین از هر یک نیم گرم تا یک گرم
 شیر تخم خرفه مشقش و در شقال مشیره بهدانه نیم گرم
 مجموع بریان کرده یا خام یا بعض بریان بعض
 تمام با قدر سه پوست پنخ انجبار هفت هشت
 ناده شقال بید مشک بیاشامند و اگر از بر سه
 تقویت باه و اعضای ریشمی آشامند بجای

نابت یا کمی از اثریه مناسبه که عنقریب خواهد آمد نشان
 الله تعالی بیاشامند انسب است بر آنکه درین
 شرب چینی بعد از تمام آن تغییرات و تبدلات بسیار
 در احوال رو میگردانند صنعت بدن فیصله غیبی طعام و
 شراب و غیره با باید که مشوش و مژده الحاطر نگردد و در ترک
 نمایند که اگر گرمی بسیار احوال نماید و دانند که ضرر خواهد
 رسانید چنانچه ذکر یافت زیرا که در او خرد بود و انفساع
 بتدریج طبیعت عود بصحت و تقویت بینماید و آن امور
 علامات تصرف آن دو است در تمام بدن تحریک
 آن اخلاط و مواد را چنانچه ذکر یافت و نیز باید که بعد
 تنقیه بقصد و اسهال شرفع نمایند و درین باز اگر
 محتاج بقصد و تنقیه گردند و یا تب عارض گردد و بهمان
 پنج فصل و تنقیه نمایند بقدر لایق بے سالن و مضامین
 در آن الحاصل این دانی است بسیار شود و چنانچه
 نفع آن عظیم است خطر آن نیز خطیر است باید که پیش
 بر خود بدون تجویز طبیب حاذق مشفق و حضور آن
 مرتکب استعمال آن نگردد بدین بود میان محل از طریق
 استعمال چوب چینی بعنوان مطبوخ و باقی کلیات
 جزئیات منوط بر ای طبیب حاذق است و الله اعلم
 بحقائق الامور و الاحوال و اما بیان استعمال
 چوب چینی بطریق قهوه بدانکه بر بنیز و مشقت بدین
 که است و محتاج لعوق نشستن نیست و تقویت بدن
 و قوی و راه ح و حرارت میکند این در منافع از آن
 قسم مطبوخ و در اکثر مواد ضعیف تر است و اگر صحیح المزاج
 باین عنوان میل نمایند نهایت تنفع میگرد و امر ضعیف
 مواد آنها صلب و غلیظه و در مفاصل و اعماق بدن
 نباشند که محتاج به تحلیل به تعریق بدان باشند و تا آنکه
 مرض مزمن کهنه نگشته باشند نافع است و همچنین در
 امراضیک بسیار صعب و ناده آن قوی نباشد و تا آنکه
 سبب مرض سوء المزاج سافج باشد تا دومی تنقیه
 بعضی متاخرین گفته که بهترین طریق استعمال آن
 است که تا بیست و یک روز تا چهل و نه روز چهار روز
 تا نه روز بحسب حاجت قوت چوب چینی اعطای گرفته و دریم تنقیه

بخاری بزه کرده بقدر اتمای نخود و در شش من آب که سردی را بخیر مستحکم نموده باشد که بخار اصلا بیرون نرود بچوشانند چون آب با یک من سدھانی نموده بطریق قوه صبح و شام گرم بیاشامند اگر تمام آب خورده نشود دهمه را بجای آب نیم گرم بنوشند و اگر از آن نیز چیزی بماند بجای آب در لیمو طعام و خمیر نان بقدر خوراک بکار برند و اگر از استعمال آب سرد و هوا سردی و حرکات مغرطه و اعراض نفسانی و جماع و جمومات و لذیات و بقول و فوا که رطب و باقی امور بدستور مذکور قبل بلکه اندک کمتر برهنه نمایند و بر طلا با دکاب و طلا و دندان که جلا چرب بکند نمک باشند و بر شیرینی اگر موافقت کند و اختصار نمایند تا بیست و یک روز یا چهل روز و بعد از ترک خوب چینی یک هفته دیگر برهنه نمایند پس آهسته آهسته برهنه بگذارند و بعضی تناول اندک حوضات و قلیله نمک را در او داشته اند و در معنی را بعد از فراغ از خوب چینی ششماه برهنه اولی باشد اگر برهنه نمایند و با در تن بر خطائی شود و ضرر رساند علاجش باز به خوب چینی کنند و گویند که بخار آنرا نیز در وقت نشانی بگیزانند نافع باشد گفته شده که اگر سه چند مقدار مذکور خوب چینی را یا آب برستور طبع نمایند و صبح و شام مقدار مذکور را به خوردند آنچه باقی ماند در جمیع کارها سواکه شربت بکار برند بهتر است و اگر بر حفظ جلوس قادر نباشند خوب چینی تراشیده را مقدار حاجت هر روز همراه آب تازه یا همراه نبات لعجون سفوف بخورند و برهنه طعام و شراب و جماع را بدستور مقرر نمایند و این طریق را خوب چینی کشاده گویند و اگر از گرمی ترسند همچون خوب چینی یکسهم بر عمار الدین محمود را استعمال نمایند حکیم محمد باشم طبرانی گفته که خوب چینی را اگر چه اکثر الیاء در حمایت نافع نمیدانند بلکه مضریستند اما فقیرا کفر سے رادرتب ہاے اوقیہ کہ بعد ذول ز سیدہ بودند بگری بطریق قوه تجربہ نمود و هر روز کمی یا بسیار سے مقدار از عرق نیسین و فوج شانه میدادند بسیار سے از آن دریافت آن مقدار

که زیادہ از شیراللاغ و قرص کافور گفته که بحسب قیاس نیز باید که نافع باشد بسبب بروت ذاتی آن زیرا که نزداد خوب چینی بار و دیابلس است و بار طوبت عرضی و به تقویت قوی دار و روح و از الاعمی نماید جماع این اوراق پریشان می گویند عمل که نزدانہ آن را این خاصیت باشد نه خشک کنند آن را و تاثیر آن به بخت بروت آن است که گمان فرموده بلکه از بخت و تقویت و غذائیت و دفع کردن حرارت از قلب بسبب کمال لطافت و نفوذ در ستایندن ادویہ بار و در قلب و با عمیق بدن و مبدرق آنها شدن از قبیل داخل نمودن شراب ریحانی بعضی اوقات ادویہ صاحب دق و در مرتبه صاحب ذبول و اندک علم و گفته طریقی که در داده این است که تا چند روز را یک شقال آنرا بریزد کرده با نیم من سرکه عرق نیلوفر جو شایند تا به نصف رسیده سرد کرده بدن شیرینی در عرض یک شبانه روز داده بعد از چند روز نیم شقال اضافه نموده تا بقدر چهار شقال رسیده انگاه اگر احتیاج باقی بود هر روز نیم شقال کم کرده تا بقدر اول یعنی یک شقال رسیده و گاهی از اقرص کافور و سائر ادویہ مناسب بحسب اقتضا سے حال و وقت اضافه نموده و سائر تدریجات از اغذیہ و اشربہ لطول و مضاد و طلا منظور داشته و برهنه از آنچه در خوب چینی فرمایند سفیر بود و از میوه با سے مناسب و دروغ گاو و غیره آنچه موافقت مناسبت بحی و دق داشت میباید و نیز در اول سل و قرط ریه و قصبه ریه با دویہ مناسب داده مفید افتاد و نیز گفته که معرفت و مشهور میان الیاء در استعمال آن بطریق قوه و در طریق است و طریق اول تا بیست و یک روز هر روز شش شقال آنرا با یک من و نیم آب بدستور مستور جو شایند تا به نصف رسیده صاف نموده و در طریقت روز نیم گرم و سائر اوقات سرکه نیل نماید و گاهی نیز با نبات شیرین

ساخته نباشند و اگر اصلا آب بنوشند بهتر خواهد بود اما لازم نیست که از این آب داخل طبع غذا و نان شربت نمایند و از آنکه نمک نیز میتوان داخل ساخت مدت پرهنه بعد از فراغ نیز کمتر است اکثر اوقات تا بیست روز و در بعضی حالات غایتش چهار روز است سائر اغذیہ و اشربہ و ملاحظه برهنه لعجون عرق است که بیان نموده و طریق دوم آن که تا بیست و یک روز هر روز نیم شقال را با یک من و نیم تریز آب بخوشانند تا ثلث که نیم من هرگز باشد برسد صاف نموده و رطوبت صبح و نصف رطوبت شام صین خلاصی سده نیم گرم گاهی با نبات و بعضی اوقات بدون نبات میل نمایند و او سطر روز و شب آب بیاشامند و فرقی نیز داخل غذا می توانند کرد و از میوه با سے تر نار و انگور شیرین و از ترشها صاحبان مزاج حار صفاوی ترشها ملایم مثل آب انار میخوش و شراب نارین و تریز رشک صاحبان مزاج سرد آب کمانه عرق لناع که بقند چاشنی نموده باشند می توانند میل نمود و سائر برستور طریق اول است پس در طریق اول قدر خوراک در بیست و یک روز یکصد و بیست و شش شقال شیرین و شش شقال را با یک من و نیم تریز آب بخوشانند که بنصف رسد که با از هر شقالی صد پنجاه شقال آب باشد که بنفاد و پنج شقال آب از آن باقی ماند و در طریق ثانی قدر سه خوراک صد و پنجاه شقال میشود که در هر روز پنج شقال با یک من و نیم تریز آب بخوشانند تا یک ثلث رسد که با از هر شقالی صد و پنجاه شقال با یک شصت شقال از و با ندر نیز قلی نموده که اعتقاد این فقیر در طریق نوشیدن خوب چینی لعجون قوه نیز بدستور خوردن عرق آن و قانون کلی ندارد و قدر شربت مقدار خوراک و مدت خوردن قدری برهنه چوشانیدن با آب تنها یا مزاج با عرقها و یا عرقها و ملاحظه برهنه و اغذیہ و اشربہ و سائر ندره را برهنه در نبات بیان نموده اند تمامی منوط مزاج و بنیة و قوت و ضعف و صوبت و سخت منق و فعل و حال مرعیض است

که غرض اصلی از خوردن این دو آن است زیرا که از مزجه
 ضعیفتر از اکثر آنچه ذکر نموده اند نافع و این مقدار مضرت است
 و از مزجه قوی را زیاد بر این مقدار میتوان داد بلکه تاثیرش
 بیشتر است و اگر مرضی نباشد و غرض تقویت مزاج باشد
 بر نیز بسیار در کار نیست و همچنین سایر مراتب از قدر
 آب و جوشانیدن با آب خالص یا با عرق و غیر آنها
 نیز بسبب اعراض اغراض چنانچه سابقاً بیان شد مخلت
 میشود و جمع این مراتب منوط و مراد بر ماسه طیب است
 دیگر گفته که این فقیر دستور خوردن این دو را بر حیوان
 قوه بچند روش و قاعده که تجربه نموده ایم بیان میکنیم
 اسید که عاملان آنرا جناب اقدس الهی مقارن آن
 شفا که است نماید بنده و فصله طریقه ادلی که بدان
 و از مزجه متوسط در حرارت و برودت و رطوبت نیست
 و قوت و ضعف مستعمل و مجرب فقیر است آن است که
 سه روز هر روز سه شقال سه روز هر روز چهار شقال
 سه روز هر روز پنج شقال سه روز هر روز شش
 شقال میل نمایند که مدت خوردن و از دوز دیگر تمامای
 خوراک پنجاه و چهار شقال باشد اگر احتیاج بخوردن
 باقی باشد از شش شقال پنجاه و نه نموده سه روز دیگر
 هر روز پنج شقال و نیم سه روز دیگر پنج شقال و سه روز
 دیگر چهار شقال و نیم سه روز دیگر چهار شقال بنوشند که
 مدت خوردن بیست و چهار روز و قدر خوراک صد و یازده
 شقال گردد و اگر باز احتیاج باشد سه روز دیگر هر روز
 سه شقال و نیم سه روز دیگر هر روز سه شقال سه
 روز دیگر هر روز دو شقال و نیم سه روز دیگر هر روز
 دو شقال که مدت خوردن سی و شش روز و قدر خوراک
 صد و چهل و چهار شقال شود و طریقه ثانیه که در ابدان
 از مزجه قوی مستعمل است آن است که سه روز هر روز پنج
 شقال سه روز هر روز شش شقال سه روز هر روز شش
 شقال و در عرض مدت دوازده روز بنفاد و شش شقال تناول
 شود اگر احتیاج باقی باشد سه روز دیگر هر روز شش
 شقال نیم سه روز دیگر هر روز شش شقال سه روز

دیگر هر روز شش شقال و نیم سه روز دیگر هر روز
 شش شقال استعمال شود که مدت خوردن بیست و چهار
 روز و قدر خوراک یکصد پنجاه و نه شقال گردد و اگر باز احتیاج
 باشد سه روز دیگر هر روز پنج شقال و نیم سه روز
 دیگر پنج شقال سه روز دیگر هر روز چهار شقال
 و نیم سه روز دیگر هر روز چهار شقال بنوشند که در عرض سی
 و شش روز و صد و شانزده شقال خورد شود و طریقه
 ثالثه که بدان از مزجه ضعیف مستعمل است آن است
 که سه روز هر روز دو شقال سه روز هر روز دو شقال
 و نیم سه روز هر روز سه شقال سه روز هر روز
 سه شقال و نیم بنوشند که در عرض دوازده روز سی و
 سه شقال میسرسد و اگر احتیاج باقی ماند و تحصیل
 قوتی باشد باشد تصرف و زیاد بر نمیقدار توان کرد
 که تا دوازده روز دیگر بهین دستور که سه روز هر روز چهار
 شقال سه روز هر روز چهار شقال و نیم سه روز
 هر روز پنج شقال سه روز هر روز پنج شقال
 نیم که در مدت بیست و چهار روز و قدر شقال صرف
 گردد و هرگاه تحصیل قوتی نشده باشد و احتیاج باقی
 باشد بر خلاف این عمل نمایند یعنی هر سه روز
 نیم شقال کم نمایند که سه روز اول هر روز سه شقال
 سه روز دیگر هر روز دو شقال و نیم سه روز دیگر هر روز
 دو شقال سه روز دیگر هر روز یک شقال و نیم که در
 مدت بیست و چهار روز شصت شقال میل شده
 باشد اما اگر ضعف مزاج و بدن در نهایت باشد
 بهتر آن است که روز اول هر روز یک شقال و
 سه روز دیگر هر روز یک شقال و نیم سه روز
 دیگر هر روز دو شقال سه روز دیگر هر روز دو شقال
 و نیم تناول نمایند که در عرض مدت دوازده روز
 و یک شقال صرف شود و اگر احتیاج باقی
 و تحصیل قوتی نموده باشد و از دوز دیگر هر روز
 نیم شقال افزود نمایند که در عرض بیست و چهار روز
 شصت و شش صرف شود و الا هر سه روز نیم
 شقال کم سازند که در عرض بیست و چهار روز سی و

شقال صرف شود و در هر یک از این چند طریق قدر آب
 و جوشانیدن آن در صورت آب و عرق با آب و عرق مزاج
 بدستور بیست که بیان کرده شد و همچنین ملاخذه و پر بنیز
 غذاها در هر باب موافق آن سلوک نمایند اما دستوری که
 قلمی فرموده اند که بنده آنم محمد با ششم حکیم معتد الملک
 سید علوی بخان محمد شاهی قوه آنرا با سجون که از جوب
 چینی و عشب مغربی تالیف کرده و مکرر تجربه نموده است
 یافته خصوص از برای مردی شصت و پنج سال
 عمر داشت و مدت بیست سال بود که از جوع
 مقاصل او را سنگسار نموده بود و از جمله پادوسین از باه
 بود قوه را با سجون با دوز خوراند نهایت منتفع شد و
 از یاس برآمد صنعت آن سجون جوب چینی اعلی
 باوصاف مسطوره عشب مغربیه از هر یک چهار شقال
 با دیان خطائی سه شقال چای خطائی دار چینی از هر یک
 چهار شقال گاؤزبان انیسون بسفنج سنتی با دوز
 از هر یک دو شقال میز علفی منقحی از یک زردک از
 هر یک پنجاه شقال یک شب بخسانند و پنج من
 تبریز آب و صبح و در یک شنگه یا نقره با مس تازه
 قلمی نموده کرده سر آنرا بطبق سفالی پوشانند و ظرف
 آنرا بنجیر باش و گل حکمت حکم نموده مقدار پنج من
 قلم باریک و زیر آن بسوزانند تا ایسه تمام شود پس مرده
 آورده صافی نموده غسل مصفای نبات با لبا صفا از
 هر یک یک من تبریز داخل کرده با قش ملایم بقوام
 آورند ادلی است پس بگیرند جوب چینی باوصاف
 مزبوره هفت شقال دار چینی همین سرخ همین سفید
 سورنجان و این سه مصطلکی رومی را پنج از هر یک دو
 شقال عشب شمش زعفران از هر یک یک شقال
 پوست بلبله کابلی سه شقال ورق طلا یک شقال و نیم
 بدستور سجون سازند هر روز صبح دو شقال و شام دو
 شقال این سجون را با قوه جوب چینی با این دستور
 که بگیرند هر روز یک شقال و نیم جوب چینی باوصاف مزبوره
 در یزه کرده چون نخود و شب در گلاب عرق بید شکر از
 هر یک ده درم بخسانند و صبح با نیم من تبریز آب و یک

کرده مقدار نیم من یک دقیقه برزیمه قلم باریک دو شاخ
 دو شاخ در زیر آن بسوزانند تا تمام رسد فرود آورده
 ردای بر سر کشیده و سر و گردن را بخاراد بدارند پس در
 سجود مذکور با نصف آن آب نیم گرم بنوشند و در
 بر سر خود چیده بخواهند تا عرق خشک شود و نصف دیگر
 آب مطبوخ را آخر روز نیم گرم با شیرینی دیابله شیرینی
 هر قسم که خواهند باو شغال دیگر از آن سجود تناول نمایند
 که بویون الله تعالی نافع است باید که مقدار نبات
 که در شیرینی قوه کرده میشود زیاد بود و شغال نباشد قوه
 داخل نمودن نبات در آب چوب چینی در صحن شرب آن
 است که کسر پوست آن گردد طبیعت آن میل نماید
 و کبیر نیز بزودی آن را جذب نموده با طراف و جواب
 و قاضی و اعناق بدن بفرسند و بسبب ارغاف
 و جلایکه دارد معین بر تقطیع و تکلیف و دفع اخلاط گردد
 جهت آنکه اکثر طبیعت کبیر شتاق بشیرینی است و اگر
 بر اثر جای سجود در روخ عربی با در بنجویه گل گارن
 عکس الطبع صمغ چلنوزه مغز چلنوزه از هر یک یک شغال
 لا جورد مغسول جوار منی مغسول مروارید ناسفته که با
 از هر یک نیم شغال گل شتاقی نمان چهار دانگ بپزد
 میگرد و قوی و دفع بویون الله تعالی چنانچه به تجربه
 رسیده اما دستوریک حکیم میر محمد موسیمن از برای آتشیدن
 قوه چوب چینی آورده این است که جو شاییدن چوب
 چینی را بویجی که مذکور شده و مقدار تا هفت شغال
 کافی است و آب آن تا نصف شغال که نصف سید
 و همیشه نایک من یک چهار یک بریز آب را به نصف سیاه
 و شرب بدستور است که مذکور کردید از نخوردن آب سرد
 بحمام و نکردن جماع و امثال آن و درین دستور
 اصلا ضرر و درین مزاج منطون نیست و قلب
 مقدار و کثرت آن و کمی در یادنی آن بحسب مزاج
 و هر علت متفاوت است و کلیه آن است که باید
 ایام شرب آن آب اصلا نخورد پس اگر آب زیاد
 میل شود آب آنرا زیاد باید کرد و اگر کمتر خواهش کنند
 همیشه راز زیاد بسوزانند تا آب کمتر از نصف بماند

قوتش قوی تر گردد و اگر مطلب کمی قوت و کثرت شرب
 باشد کمتر بخوشانند تا آب بیشتر بماند و قوتش کمتر بر آید
 و این فائده خشمی است بحسب توفیق آنرا از امان
 طریق حکمای مغرب در قوه چوب چینی بر آنکه ایشان
 اصلا برین ملاحظه امور مسطوره را در آن شرط ننهادند
 و در حالت مزاج از براسه تقویت بدن و تقویت
 ساز قوتهای و هندان است که یک شغال و
 نیم چوب چینی موصوف را ریزه کرده با یک شغال
 جائی خطائی و از هر یک از دار چینی و بادیان خطائی
 و نقل نیم شغال یک شب در گلاب و عرق
 بید مشک از هر یک ده شغال بخسانند و صبح
 و بایک من آب در یک کرده سر آنرا بر ستور پشانند
 با قش ملایم بپزند تا ربع آب نماند صافی نموده نگاه
 دارند و بعد از آنکه غذا از معده منحر شده باشد
 چند پیاله آنرا گرم کرده بنوشند و اگر خواهند آنرا
 با مقدار پنج شغال نبات سفید شیرین کرده بنوشند
 اما دستوریک بعضی حکما و فرنگ احتیاجی هندیست
 مرض آتشک استقفا و امراض کرده و مثانه و قروح
 و جروح آلات تناسل مخصوص که مرکب باشند غسل
 دارند و میگویند که چون بیست روز تا چهل روز بحسب
 احتیاج دستور میباشند مرض زائل میگردد و طبیعت
 آن چوب چینی اعلی از هر یک شغال تا نه شغال که
 که باز یک شغال آورند و در چینی و کباب چینی در یون چینی
 از هر یک نیم شغال که تدریج تا چهار شغال رسانند
 و باز نیم شغال آورند بحسب قوت و ضعف مزاج
 زیاد و کم نمایند و در یک و نیم آنرا تا دو آنرا آب با
 عرق قاضی مناسب شب بخسانند و صبح جو شایند
 صاف نموده نصف آنرا وقت صبح و نصف دیگر آنرا آخر
 میباشند و این را چهار چوبی مینامند

فصل در بیان استعمال چوب چینی بطریق سفوف
 بدانکه حکیم محمد ششم طبرانی گفته در بعضی امراض این دو
 را بطریق سفوف باید استعمال نمود یعنی در امراض

بلغمیه و معدی بایک در آن لطوبت غالب باشد با دو یه مناسب
 بشرط آنکه درم در احتیاج نباشد سده و خوت سده نباشد
 چه در نوبت کمال سفوف میرسانند و این که جمیع گفته
 اند که سفوف آن در هیچ مزاجی اثری و نفعی ندارد
 کمال تعجب دارد و ویلے ندارد بلکه در اکثر امراض طبع
 تجربه نموده کمال نفع کرده گاه به به تنهایی و بعضی اوقات
 با نبات و گاه به نیز با دو یه مناسب هر مرض در مزاج
 ترکیب نموده با گلاب یا عرق بید مشک یا عرق گارن
 داده نبات مؤثر بوده از جمله مرحوم میر میرزا صادق
 مستوفی الممالک سابق که رطوبت نامالی بر مزاج او غالب
 و در او کثرت قوی داشت و اکثر اوقات از لطف و رحمتی
 که در معده او از رطوبت بلند متولد نموده در آزار بود و در
 چوب چینی را بطریق قوه و عرق خورده و اصلا ارتفاع
 نیافت بود فقیر سفوفی بحسب تدریج ترکیب نموده و در
 عرض پانزده روز برین قانون با دو دانگ سه روز
 اول هر روز سه شغال سه روز دیگر هر روز سه شغال
 نیم سه روز دیگر هر روز چهار شغال سه روز دیگر هر روز چهار
 شغال نیم سه روز آخر هر روز پنج شغال نبات سفوف
 گردیده اکثر آزارها سه مذکور و سه رفع شد کمال
 صحت قوت یافت و شخص دیگر از نقاسه سفر
 که معطله که ضعف معده داشت و فرصت خوردن داشت
 داشت و از بعضی معاصین که همراه بود نفعی نیافت
 قدر از چوب چینی که پر خوب بود تحصیل نموده به تنهایی
 سفوف ساخته سه روز هر روز یک شغال سه روز
 دیگر هر روز یک شغال نیم سه روز دیگر هر روز دو
 شغال سه روز دیگر هر روز دو شغال نیم سه روز
 آخر هر روز سه شغال با گلاب او آزار او بالکل دفع
 شد با وجود آنکه ملاحظه خوبه نیز نموده بود و همچنین جمیع
 دیگر که تجربه شده اثر کلی مشا به نموده اما بنوعی که کثرت
 رساله بیان شده در خور مزاج و نیبه و مرض باید داده
 شود گاه به به تنهایی یا با دو یه مناسب بارده مثل مندل
 دلها شکر با وجود رطوبت حرارت بر مزاج غالب
 باشد با دو یه حاره مثل دار چینی و مصداق در آزار باشد

هرگاه برودت و رطوبت غالب باشد اگر مزاج بدن ضعیف باشد قدر خوراک چوب چینی در سفوف و چند روز اول زیاد از دو دانگ و نیم شقال نباشد و بتدریج اضافه نموده از هر یک شقال تجاوز نمایند و اگر در حد وسط مائل با اعتدال باشد قدر خوراک چوب چینی در اوائل چهار دانگ و بتدریج بایک شقال نیم رسانند و اگر مزاج و بنیه قوی باشد قدر خوراک چوب چینی در سفوف در اوائل یک شقال بتدریج بر دو شقال رسانند و از دو شقال تجاوز نمایند و درت خوردن سفوف و از دو یا پانزده روز است و نیز کمتر ازین مدت کافی است و اگر بعد ازین مدت مذکوره احتیاج باقی باشد بهتر آن است که در هر دو دستور بهمان نسبتی که اضافه نموده اند باز کم ساخته تا چند روز دیگر که بمقدار اول یا کمتر از او برسد مایل نمایند یا بدانست اگر چه موافق قیاس بحسب امراض و اعراض این دو را با او بیست و پنج هر مزاج و عرض موافق دستور و قانون ترکیب می توان نمود و در هر باب نسخه های مختلفه مذکور ساخت اما چون با وجود این مراتب تا تجربه باین نحو ترکیب ضم نگردد اعتماد در انشاء پیدا نکند ما به آنچه تجربه نموده و اثر نفع بسیاری از ان دیده اکتفا ننماییم سفوفیکه بر جرم بسیار صادق مستوفی الممالک داده و مغزی الیه از ان نفع گرفته و صنعت آن چوب چینی بسو بان ساییده بیست شقال در چینی عشبه مغزیه از هر یک شقال در نسخه دیگر بجای عشبه سورنجان مصری پنج شقال مصطلکی سه شقال رازیان و دو شقال نبات سفیدی شقال که مجموع شصت شقال میشود و بقدر ثلث چوب چینی دارد و در عرض پانزده روز سفوف نمایند اگر قوت مزاج و بنیه در مرتبه کمال مثل او نباشد اگر بسیار ضعیف نیست بلکه در مرتبه اعتدال و حالت وسط است اوائل بقدر خوراک هر روز چهار دانگ چوب چینی در ان مقدار از سفوف باشد چون در یک شقال و دو دانگ داخل دارد و دو شقال از سفوف را باید تناول نمایند و به تدریج اضافه نموده از چهار شقال

و چهار شقال نیم که مقدار چوب چینی درین وزن آخر یک شقال نیم است تجاوز نمایند اگر مزاج ضعیف باشد در اوائل بقدر یک شقال هر روز تناول نمایند و بتدریج هر سه روز نیم شقال اضافه نمایند تا سه شقال برسد که یک شقال چوب چینی در هر روز از سه روز آخر میل شود و در هر یک ازین مراتب بعد از رسیدن بمقداری که تجاوز از ان نباید نمایند اگر احتیاج باقی باشد دستور قانونیکه اضافه نموده اند کم نمایند تا بقدر روز اول یا کمتر از ان برسد خلاصه کلام در قدر شربت هر روز سفوف آن است که اگر مزاج قوی باشد در اوائل از سفوف مقدار سه تناول نمایند که یک شقال چوب چینی داشته باشد و بتدریج بر دو شقال برسانند و اگر مزاج باشد در اوائل بقدر دو دانگ و نیم شقال در آخر بقدر یک شقال بلکه کمتر از ان چوب چینی داخل سفوف است باید که باشد و اگر واسطه در میان این دو مزاج باشد در اوائل بقدر چهار دانگ و او آخر یک شقال و نیم مقدار خوردن چوب چینی برسد سفوف دیگر که در منافع قریب سفوف اول است و مفید است از برای ادجاع مفاصل صنعت آن سورنجان سفید مصری پنج شقال در چینی رازیان مصطلکی قاقه کبار قاقه صغارا از هر یک سه شقال چوب چینی موصوف نبات سفید از هر یک بیست شقال بر دستور سفوف ساز قدر خوراک در امر جوقیه اوائل سه شقال است و بتدریج تا پنج و شش شقال در امر جوقیه سفید در چند روز اول هر روز یک شقال است و بتدریج تا سه شقال در امر جوقیه متوسط در اوائل هر روز دو شقال است تا بقدر چهار شقال و پنج شقال میتوان رسانید و درین سفوف نیز چوب چینی ثلث سائر اجزا است سفوف دیگر که با وجود غلبه رطوبت معده برودت و لبنیت طبع و نفخ و قراقر باشد اما پیشش خون با او نباشد صنعت خود قاری خام قاقه صغارا قاقه کبار پوست

زرد و تریخ پوست بیرون بسته آله منقعی گل سمنغ منزوع الاقماع انیسون بوداده زیر کربانی بوداده کندراته هر یک دو شقال چوب چینی موصوف بیست شقال بر دستور سفوف ساز قدر مقدار چوب چینی درین سفوف در هر یک شقال نیم شقال است بقانون مسطور قدر شربت و مدت خوردن هر یک از امر جوقیه و ضعف متوسطه تعیین نموده با عرق بارتنگ با کلابه یا مزج تناول نمایند سفوف دیگر که با وجود غلبه رطوبت بر معده حرارت نیز غالب باشد صنعت آن چوب چینی و دو شقال صندل سفید طباشیر کبر آله منقعی کشنیز خشک بوداده از هر یک دو شقال سفوف نموده با عرق بارتنگ بر دستور تعیین قدر شربت و مدت شده با آن دستور هر روز تناول نمایند قدر چوب چینی این سفوف نیز مثل سفوف سابق است که در هر شقاله نیم شقال است و اگر با وجود رطوبت حرارت بسیار نباشد چوب چینی تنها سفوف نموده بر دستور تناول نمایند و اما شراب های چوب چینی مسکه و غیر مسکه شراب چوب چینی مسکه یعنی خمر آن که در جمیع امراض بارده سوداویه بلغمیه نافع است صنعت آن بگیرند انگور بخش شیرین رسیده و آنرا با پوست واسنه افشوده در خم کرده در سرگین و قون بگذارند تا جوش دهد از جوش فرو نشیند پس آن را صافی نموده شش من تبریزی آنرا در خمی که قیر زده باشند کرده نیم من چوب چینی بصفات مذکوره رنده نموده در چهار پنج کیسه گمان کرده سر کیسه ها را بسته در ان اندازند و بر رو سفی شراب پیه گذاخته رنده بگذارند تا ششماه پس بکار و در نزد موافق قوت و ضعف و توسطه قوت مرضی با جمله باید از مقدار و پنج شقال زیاد خوردن نشود و ابتداء از پنج شقال تا بسند و هر روز پنج شقال زیاد کنند تا به هفتاد و پنج شقال برسد پس زیاد از چهل روز این مقدار خورده نشود و متوسطه بیست و یک روز است و اقل یا زده روز تا پانزده روز چون خواهند که

ترک کنند باز هر روز پنج مثقال کم کنند تا پنج مثقال برسد
 و گاهی سبب حرارت مزاج یا ضعف قلب یا غلبه
 سودا یا گلاب گل سرخ یا گلاب در دینی با عرق بید مشک
 با عرق گاو زبان یا عرق بید بقدر حاجت مزاج نموده
 بنوشند و ملاحظه بدستور است که در چوب صینی بطریق
 ذکر شد شراب چوب صینی مسک و دیگر از اقوال اطباء
 فرنگ نافع از برای جذام و آتشک و جعب امراض
 باره و زهره سودا و بطنیه صنعت آن بگیرند
 چوب صینی عکاشه صد مثقال و نیم کوفته در خشم
 عصیان اندازند و سر آنرا محکم نموده بعد از شش ماه
 مروق نموده در شیشه نگاه دارند و باید در یک شبان روز
 زیاد برهنه داد و مثقال از آن نوشیده نگردد و نسخه
 شراب مسک و دیگر بگیرند شش صد مثقال چوب صینی عکاشه
 در زهره ریزه کرده چون دانه های چوبدانش در زایه
 شراب انگوری که شش من بریز شراب داشته باشد
 اندازند و سر آنرا گرفته چهل روز در آفتاب بگذارند
 پس مروق نموده بنوشند و باید که زیاد از هفتاد
 مثقال بنوشیدند نیاید در شبان روزی تا چهل روز
 بنوشند و این اقوی از نسخه اول است شراب
 چوب صینی غیر مسک یعنی شربت آن شملی فرموده اند
 که این از اقوال بنده آخ محمد هاشم الخاکی است
 علوی بخان معتمد الملوک است به نهایت مفوی بن است
 و یاد بفرمایند و سودا دفع کنند امراض سوداوی را
 نافع باشد صنعت آن بگیرند چوب صینی عکاشه
 مثقال ریزه ریزه کرده شب در گلاب عرق بارنجوب
 و عرق بید مشک و عرق گاو زبان از هر یک هار من
 بریز بنجینا نزد روز دیگر بانه من تیر زاب در دو یک تازه
 قلعی کرده نموده سر آنرا بطریق سفالی پوشیده در زیر آرز
 بنزد گل زرد محکم نموده مقدار ده من تهیه قلم بار یک در
 آن بسوزانند تا با تمام رسد پس فرود آورده صافی نموده
 مقدار یک صد و بیست مثقال و نبات سفید و گل
 کرده در قدر صاف عفت بقوام آورند و در وقت توام
 آوردن ضره کتانی که در آن این او و باشد از آن

لمح کیسه را بالند چون بقوام آید کیسه را مالیده فشرده و دو
 کنند و او و این است بمن سرخ بمن سفید زرب
 شقال مصری خوشنجان ابریشم مفرض قاقلا کبارین
 زعفران عنبر شمشک خالص از هر یک یکدم
 و چون بقوام آید سرد کرده و جرت چینی کرده هر روز
 ده مثقال آن را با عرق چوب صینی بنسخه ذیل بنوشند
 شراب چوب صینی غیر مسک یا عشبه اقلی از نسخه
 قبل صنعت آن چوب صینی علی ورق کرده یا ریزه
 کرده شصت درم عشب مغربه پانزده درم گل
 گاو زبان بسفنج مستقی با درنجوب و در چینی آبریشم خام
 از هر یک ده درم موز شش یک رطل و نیم مجموع
 را در شش من آب باران و عرق گاو زبان و گلاب
 و بید مشک و عرق شانه از هر یک بقدر ضرورت یک
 شبان روز بنجینا بنشیند بنسخه چوب صینی در یک
 نقره با سنگی باس تازه قلعی کرده سر آن را به
 سر پوش و غیر مستقیم نمایند که انجانان سلفا بیرون
 زود در آتش ملایم کله بنمایند فرود آورده بگذارند
 تا شود چون سرد گیرند سر آنرا از نموده خوب مالیده
 بیالایند یک من نبات سفید و یک رطل و نیم
 غسل مصفی تازه خالص با آتش ملایم بچوشانند
 و کف آرز گرفته صافی نمایند پس بر آتش ملایم
 بقوام آورند و درین هنگام این او و را گویند
 در قدر نازکی ملایم بسته در وقت توام در آن آرز
 و لمح بلجی از پشت کف بالند تا قوت آن خوب
 بر آید و از توام آده صره باران فشرده و در نمایند پس
 مصطلکی یک مثقال عنبر شمشک خالص از هر
 یک نیم مثقال زعفران با گلاب سوده و دو درم ورق
 طلا نیم درم ورق نقره یک درم هر دو داخل کرده اضاف
 نموده بنک حله نمایند و در ظرف چینی نگاهدارند شربت
 از یک مثقال تادو مثقال صبح و شام تناول نمایند
 و از عقب آن مبلوغ چوب صینی یا عرق آن با یک
 از عفتا که مناسب دیگر بنوشند و او و این است
 بمن سرخ بمن سفید شقال بوزیران تخم بلبل

خوشنجان وانه اسل بواقا قاقلا کبارین و بنجینی بنسون تخم
 کرفس پوست بلبله کابلی سارنگی اسطوخودوس از هر یک
 پنج درم فلفل دار فلفل از هر یک سه درم زعفران دو درم
 و اگر از برای امراض سودا و بطنیه بنوشند و اگر
 در جوش اندازند و جلا جود و جلا جود و جلا جود و جلا جود
 تقویت قلب مردار بنده صنعت یک مثقال یا قوت
 رسانی یا قوت زرد عقیق یانی مردار علی العن خشانی از
 هر یک نیم درم با قدر ضرورت بنمایند است و اگر سنگ
 متقیه و بنیت طبع و تقویت کبد متقیه مجاری پول
 باشد در ملت با ربع این شربت اسطوخودوس شاملی
 پوست بلبله کابلی از هر یک چهار مثقال یک شاز زرد لب
 چسبیده پس با آتش ملایم جوش کمی داده قدر مالیده صاف
 نموده با آن قدر شربت با آتش ملایم بقوام آورند
 دو درم مثقال یونجه چینی یک مثقال فلفل سفید نیم
 کوفته بنسخه مزاج نموده و در ظرف چینی نگاه دارند و در
 شربت از دو مثقال تا پنج مثقال سبب نمایند و سه دست
 بلاست آسانی اجابت مفریاد به کلفت و شفقت
 در ریسورت اجار داخل نمایند اگر حرارت بر مزاج
 غالب باشد بعضی از او و به حاره را مثل فلفل انیسون
 و تخم کرفس خوشنجان و فلفل و دار فلفل و امثال این با
 مقدار وزن آنرا کم سازند یا بالکل حذف نمایند و اما
 عفتا چوب صینی و طریقه آشامیدن آنها پس
 بدانکه بر بنده آشامیدن عرق چوب صینی از هر یک قسم
 این او و به کثرت است و در بعضی امراض که ماده آن
 بسیار باشد بعد از تقیه قدر قلیله ماده مانده باشد
 بقیه ماده را از بدن دفع میکنند و به تخمیل می برد و این
 را قوت میدهند تقویت بدن قوت نمایند و در بعضی اجاب
 کمال اثر دارد و او و به مناسبه سودا و از او خوش شود او
 بنمایند و ترقیق و تلخیص خون می کند و اوج امراض صافی
 و نورانی می سازد و او و به با هیبه تقویت باه میکنند
 صنعت تمامی دارد و با جمیع امراض اعراض
 و اغراض مختلف است پس بحسب بر مزاجی مرضی غرضی
 با او و به مناسبه با آب تنایا با یک از عفتا و با مزاج

از آب و عرق با یکدیگر بقدر مزاج و مینه و قوت
 مقدار چهار پنج فنجان که هر فنجان پانزده مثقال باشد
 یا کمتر یا بیشتر در فلای معده یا بعد از آن غذا طعام یا هر دو
 وقت بدون شیرینی یا با شیرینی بنوشند و نه تنها
 بسیاری از عرق چوب چینی بنظر سیده لکن به نسو که
 اعتماد با آنها بود اکتفا نمود. عرق چوب چینی که مقوی بدن
 و قوت باطن و حرارت عزیز است و قوت باه را می افزاید
 و در امر چوب که بسیار جار نباشند نافع صنعت آن چوب
 چینی سوهان کرده یا برنده بخاری با یک نموده نیم من
 تبریز دار چینی یک من تبریز برستور معمول با آب بطریق
 گلاب عرق بکشند و در امر جبهه جاره قدر چوب چینی و
 دار چینی را ستادی یادار چینی را کمتر از چوب چینی کنند
 و اگر مزاج بارد باشد در خلاصه معده و از مزاج جار
 جار باشد بعد از آن غذا و در فنجان نیم بنوشند و بعضی ثبات
 شیرین نموده بنوشند. عرق چوب چینی دیگر که در امر
 سوداویه و خفقان و ضعف قلب بعد از تمهید نافع
 نافع است مقوی اعضای ریه معده و حرارت عزیز
 است و لطیف و ترقیق خون میکند و مقوی قوت باطن
 است و در بعضی از مزاج تقویت تمامی قوتها و قوت باه
 میکند و حرارت آن از عرق اول کمتر است صنعت
 چوب چینی اعلی یکصد مثقال گل گاوزبان ده مثقال
 گاوزبان دار چینی صندل سفید بگلکاب سوده با درنجوبه
 از هر یک بیست مثقال همین سرخ همین سفید سنبل الطیب
 از هر یک پنج مثقال در عرق بید مشک عرق گاوزبان
 و آب شبنم شازند و خیسایند در روز آخر میوز را افزایند
 و آب شبنم شازند و خیسایند برستور عرق بگیرند عرقا با بر
 که در وقت مقدار آب باشد برستور هر روز صبح و فنجان
 و عصر و فنجان گاهی شیرین و بعضی اوقات بدون شیرین
 بنوشند. عرق چوب چینی دیگر که مقوی اعضای ریه
 و شربین و حرارت عزیز است و قوت باطن است
 و قوت باه را می افزاید صنعت آن چوب چینی
 یک صد و پنجاه مثقال گل گاوزبان صندل سفید از هر
 یک پنجاه مثقال دار چینی سی مثقال همین سرخ همین سفید
 از هر یک پانزده مثقال پوست ردا ترنج صندل سرخ

از هر یک بیست مثقال عود قاری سنبل و حلب از هر یک
 ده مثقال ریحان تازه و سسته سیب شیرین از پوست
 و دانه پاک کرده یک من شاه به شیرین از پوست و
 دانه پاک کرده یک من شاه عنبر اشهب دو مثقال چوب
 چینی صندلین عود سندی را سوهان کرده باقی اجزا
 نیم کوفته و در عرق بید مشک آب گلاب
 که گلاب سدس و عرق بید مشک شلب آب باشد خیسایند
 در دیگر کرده عنبر را نیم کوفته در پارچه نازکی کرده
 برهان بچوب بندند و عرق کنند که چون الله تامل
 نافع است. عرق چوب چینی دیگر که منافعین بوق
 قبل نزدیک است و لکن ازان کمتر است در تقویت
 باه اثر عظیم دارد و صنعت آن چوب چینی اعلی صندل
 مثقال گل گاوزبان گاوزبان با درنجوبه صندل سفید
 سوده از هر یک پنجاه مثقال گل سرخ صندل سرخ پوست
 زردا ترنج شقال مصری از هر یک بیست مثقال دار چینی
 سنبل الطیب از هر یک سی مثقال سوهان کوفنی سور ریحان
 مصری سانج هندی خصیثه الثعلب مصری خولجان و قاری
 از هر یک ده مثقال همین سرخ همین سفید از هر یک بیست
 پنج مثقال ریحان تازه نفع تازه از هر یک سسته
 گل سرخ تازه صد مثقال میوز طالعی با دانه کوفته صندل
 مثقال عنبر اشهب سه مثقال چوب چینی صندلین و
 عود را برستور اول رنده کرده باقی اجزا را نیم کوفته
 دو شب از روز عرق بید مشک عرق گاوزبان و آب
 خالص بهمان عنوان خیسایند در روز آخر میوز را افزایند
 نموده در دیگر کرده عنبر را در پارچه کتانه بسته برهان
 بچوب بندند و عرق کنند و برستور در وقت روز با بعد
 از آن غذا و در فنجان یا کمتر یا بیشتر یا شیر گاو یا
 شیرینی یا بغیر شیرینی بنوشند باید که شیرینی آن
 مقدار پنج مثقال باشد. عرق چوب چینی دیگر
 که در منافع مثل و نسو قبل و ازان با اندک کمتر است
 صنعت آن چوب چینی چهل مثقال سور ریحان
 مصری یک مثقال دار چینی برنجاسن بنسون از هر یک
 هفت مثقال با درنجوبه گاوزبان درون عرقی

دانه سیل قرظ سنبل الطیب زنجبیل زعفران بسا
 باغی خصیثه الثعلب همین سرخ همین سفید که با چینی زردا
 خولجان جوز بودا و خرگی ناخواه پوست چوب کرفس کند
 اگر با عود هندی فلفل سیاه فلفل سفید و چوب ترکی سعد
 کوفنی غنچه گل سرخ از هر یک دو مثقال گل با پونز
 اگر باقی صفت فارسی حاشا از هر یک ده مثقال رازیانه چهار
 مثقال تخم کرفس پنج مثقال مجروح را در گلاب بکشند
 خیسایند روز دیگر در دیگر تازه قلعی کرده نموده عنبر
 ریزه کرده در پارچه کتانه بسته بر سرخچ بندند و برستور
 مقرر عرق کنند بعد از آنکه یک من تبریز نبات سفید گل
 کرده باشند و در فنجان صبح و در فنجان شام بنوشند عرق
 چوب چینی تفاحی در تفریح و تقویت قلب بسیار نافع است
 صنعت آن سیب شیرین صنفانی رسیده پاک کرده
 پانزده من تبریز صندل سفید سوده از هر یک
 یک من دار چینی نیم من دانه سیل و یکصد مثقال قرظ
 سی مثقال چوب چینی نیم یک چهار یک من شقال مصر
 یکصد مثقال بسا سده جوز بودا از هر یک یک چهار یک من
 تبریز جد در خلاصی پنج مثقال زردا و مصلی از هر
 یک بیست و پنج مثقال سور ریحان خولجان از هر یک
 سی پنج مثقال مشک تیی دو مثقال پنج نفع پنجاه
 مثقال زعفران چهل مثقال درون عرقی عود هندی
 از هر یک بیست مثقال عنبر اشهب مثقال با درنجوبه
 گل گاوزبان از هر یک پنجاه مثقال گلاب بیست پنا
 اجرا در گلاب و عرق بید مشک شبنم روز خیسایند
 سوهان و مشک زعفران و سیب و سجد و مصلی پس
 همه را یکجا کرده عرق کنند. عرق چوب چینی دیگر که مقوی
 طعام و مفرج قلب منشط و حسن لون دسی است و
 نون و تمام آورد و قوت بسیار بخشد صنعت آن چوب
 چینی اعلی عرق دو صد مثقال بدم تیشه بخاری چون نخود
 ریزه کرده گل سرخ دار چینی خصیثه الثعلب مصری شقال قرظ
 جوز بودا بسا سده برنج تخم کرفس از هر یک ده مثقال
 گل گاوزبان و از ده مثقال زعفران صندل سفید سوده
 عود هندی سوده عاقر قرحا پنج نفع پنج شنبه یا بیشتر عاقر

لسان العصاره فی شرح بنفشه سنبل الطیب نشه زرنباد همین
 سرخ همین سفید زهر یک نیم شقال مصطکی رومی و شقال
 حداد خطانی میوه یا لبه از هر یک سه شقال مشک
 بتنی نیم شقال عنبر اشهب یک شقال او دیر را آنچه کوفتی است
 بکوفته مجموع را دور در آب بچسباید و بدستور گلاب
 عرق کشند و عذوق در جای که عرق میچکد بزه ریزه نموده بگذرانند
 و هر روز در فغان که هر فغانی پانزده شقال باشد
 صبح بپوشند و بدستور دو فغان شام ۴ عرق چوب
 چینی تالیف قدوة الاطباء میرزا محمد حکیم صنعت آن
 چوب چینی اعطی بیست شقال سورنگان مصری دان
 بیل بواقر نقل ازیره کرمانی زنجبیل بیاسه خصیة الثعلب
 مصری صنعت فارسی همین سفید همین سرخ اینسون زرنباد
 بیج کرفس ناخواه کند کرد یا تخم کرفس از هر یک
 دو شقال و در چینی یک چهار یک من تبریز سنبل الطیب
 مصطکی رومی نبات سفید زهر یک یک اوقیه تبریز دور
 نشخو و دیگر وزن مصطکی سه شقال است نیم من تبریز
 رازیانه داخل داد و دور دو من گلاب و یک من عرق دیا
 یک شباز در چینی اند بعد از آن با سه من آب عرق
 کشند صبح دو فغان و شام دو فغان نه شند عرق چوب
 چینی دیگر صنعت آن چوب چینی املی اهل شقال گل
 بابونه دو شقال و در چینی برنجاسف اینسون از هر یک
 هفت شقال سورنگان مصری یک شقال با در نجبویه و زرنباد
 در پنج عقرنی دان بیل قرفل سنبل الطیب زنجبیل عرق
 بیاسه خصیة الثعلب همین سرخ همین سفید زرنباد
 کباب چینی خولجان جوز بوا اذخر کلی ناخواه بیج کرفس کند
 کردیانج ترکی عود هندی فلفل سفید فلفل سیاه سعد
 کوفی گل سرخ از هر یک دو شقال زیره کرمانی جاشا
 از هر یک دو شقال رازیانه چهار شقال تخم کرفس پنج
 شقال مجموع را در گلاب یک شباز در چینی اند پس دیگر
 تازه قلعی نموده عنبر اشهب در کتان بسته یک شقال
 نبات سفید نیم من در آن داخل نموده بطریق مقرر
 عرق کشند عرق چوب چینی دیگر صنعت آن چوب
 چینی اعلی دار چینی قرفل سافج هندی زعفران

عرق گاوزبان عرق با در نجبویه آب جز از هر یک
 پنجاه شقال سنبل الطیب همین سرخ همین سفید نبات
 سفید زهر یک چهل شقال نشه جوز بوا شقال مصری
 بیاسه از هر یک بیست شقال رخ ترکی ده شقال
 آب به شیرین آب سیب شیرین از هر یک یک شقال
 گلاب چهار صد شقال عرق بید مشک هشت شقال عنبر
 اشهب سه شقال مشک بتنی یک شقال بدستور مقرر
 عرق چوب چینی دیگر صنعت آن چوب چینی اعطی ده
 شقال سورنگان مصری دان بیل قرفل زیره کرمانی
 زنجبیل بیاسه خصیة الثعلب صنعت همین سفید همین سرخ
 اینسون زرنباد بیج کرفس ناخواه کند کرد یا تخم کرفس
 اذخر کلی از هر یک پنج شقال و در چینی یک اوقیه
 سنبل الطیب دو شقال نیم مصطکی یک شقال و نیم
 رازیانه یک چهار یک نبات سفید نیم اوقیه و یک من
 نبات و نیم من عرق رازیانه چسباید بعد از آن یا
 یک من و نیم آب عرق کشند و در پس آن نیم من گلاب
 یک چهار یک عرق با دیان و سه چهار یک داخل کرده
 عرق پس آب بگیرند عرق چوب چینی با کوم که سببی با
 اللهم چوب چینی است نافع از برای نقصان باه و ضعف
 بدن و قوتها و تقویت معده صنعت آن چوب
 چینی اعلی هفتاد شقال قرفل دار چینی قاقله کباب جوز بوا
 بیاسه با دیان فارسی با دیان خطانی گل سرخ همین سفید
 عشبه مغربه صندل سرخ صندل سفید مصطکی
 رومی زعفران کباب چینی اشنه همین سرخ زرنباد و لیمو
 سیاه زرنباد شقال عود هندی تخم بلیون از هر یک
 ده شقال بوزیران عنبر اشهب از هر یک پنج شقال
 مشک خالص دو شقال گوشت بره گوشت مرغ
 زهره گوشت کبوتر تازه بپزد از آرد همه را از استخوان
 و چربی جدا کرده از هر یک یک من تبریز کبشک زرنباد
 پنجاه قطعه عرق با دیان عرق با در نجبویه عرق بید
 گلاب عرق گاوزبان عرق بهار نارنج از هر یک
 دو من آب بقدر کفایت بشکری نیم من او دیر را
 در عرقها و آب یک شب بچسباید مشک و عنبر مصطکی

وزعفران را در پارچه کتان بسته در جای که عرق میچکد
 بگذرانند و بدستور عرق کشند چون عرق کشیده شود سر کرده
 در شیشه کشند و در جای سرد کرده بگذرانند و هر روز سه بار
 ترشی خوری از آن بیاشامند و در نسخ و دیگر چنین آورده
 که اول مرتبه لوم را در عرقها عرق کشند پس او دیر را در آن
 عرق چسباید مرتبه ثانی عرق کشند و در مرتبه مشک و
 عنبر زهره آن آنچه بگذرانند یا در جای که عرق در آن میچکد
 بگذرانند و بدانکه چون این عرقها بسبب شیرینی مخصوص آگاه
 بدست با شندغالی از سگری بنشیند و شیشه ناک اند پس اگر
 شیرینی داخل نکنند بهتر است عرق چهار چینی از املی با
 هند و رنگ جت آتشک و قروح خبیثه و استسقاء و امراض
 گرده و شانده و قروح و جروح آلات تناسل مخصوص که
 مزمن باشد چون بیست روز تا چهل روز بحسب احتیاج
 بدستور مقرر و شراط بیاشامند نفع عظیم بخشد صنعت آن چوب
 چینی اعطی چهل شقال و در چینی کباب چینی رومی چینی از هر یک
 بیست شقال هر چهار را بکوب نموده در عرق گاوزبان
 و با در نجبویه و شاهتره و بسفاج و خار خشک و اذخر کلی از
 هر یک نیم با و آتار یک شباز در چینی اند پس از همین
 عرقها از هر یک یک آتار بران بپخته بدستور متعارف
 بقرع و این عرق کشند که آتار بپزد از نیم با و که است
 و چهار شقال میرغی میشود شروع نمایند که صبح و شام
 نیم گرم بیاشامند و در سه شقال بیفزایند تا بیست
 یک یوم و همین دستور کم نمایند اگر منظور چهل یوم باشد
 و اگر بیست یوم تا در روز بیفزایند و در روز یکجا سازند و اگر
 سی یوم تا پانزده یوم بیفزایند و تمته نقصان نمایند
 چون عرق نزدیک با تمام رسد از سر نو کشند و درین
 آشامیدن از نباتات و محو ضات و نمک و غیره بدستور
 مذکور احتیاج نمایند و اگر براسه استسقاء و سوراخ قینه
 شکامی و با و آورده و قحاح اذخر و بیج کاسنی بیج کرفس
 در رازیانه و کبر و افسنتین بیفزایند از هر یک بقدر
 لائق و همچنین از براسه هر علت او دیر مناسبه
 مختصه آن و از براسه آتشک و قروح و جروح
 خبیثه صافسراس نیم وزن چوب چینی املی و بیج کرفس

اولی است و اگر در امراض مزمنه وضعه در سه چوب چینی و
 کیا که چوب چینی سه ربع و کیا که یک ربع باشد و همان کیا که
 در خانه انشاء الله تعالی خواهد آمد در آب خیسایند بپزند
 نقوع بجای آب نیگرم یا سرکه یا شامند که آب خالص
 نوشیده شود بهتر است بدین قسم که پنج یوم هر روز سه
 شقال و پنج یوم دیگر هر روز پنج شقال و پنج یوم دیگر
 هر روز هفت شقال و پنج یوم دیگر هر روز نه شقال
 یا پنج یوم کم نمایند بدستور مذکور نیز اگر در عرق مرتبه
 دوم نیز بر اجزای چهار چینی قدر سه بیفزایند تا بیست
 یوم و باز بکاهند مثلاً بر چوب چینی شش شقال و بر سه
 چینی دیگر سه شقال بهتر است.

فصل در بیان دستور استعمال این و بطریق معجون مفرح

بر آنکه بعضی از معاصین چوب چینی در ادجاع مفاصل بلغمیه و
 بادها سه آتشک و امر اینک بعد از آتشک عارض شده
 باشد چون آن معاصین را بعد از تنقیه استعمال نمایند
 نافع است و بعضی دیگر در سایر امراض بلغمیه از درد کمر
 و ضعف معده و باه مفید است و بعضی را منافع دیگر است
 که تفصیل در منافع معاصین بیان می نمایند همچون
 چوب چینی که در ادجاع مفاصل سرد و در با و امر اینک
 بعد از آتشک حادث شده باشد نهایت نافع است
 اما چون سهل است ملاحظه از زمان و غذا با سه
 غلیظه لازم است و اگر در ایام خوردن این معجون قیسه
 با نخود آب تناول نمایند بهتر است صنعت آن چوب
 چینی بیست شقال سورنجان مصری عفران مصطکی و
 دار چینی از هر یک سه شقال صندل فارسی که آنرا اوشن نامند
 مای زهره بوزیدان پوست پنج که بشرط سندی زیاده
 فلفل سیاه قرنفل گل سرخ فاقه کبار از هر یک دو
 شقال پوست هلیله زرد در بر سفید بر از هر یک هفت شقال
 نمک سندی زنجبیل از هر یک یک شقال کوفته بخته در
 نموده و غذا دام شیرین ده شقال حریب ده و با یکصد
 پشته شقال غسل سفید خوشبو کت گرفته لقبو ام و در معجون
 سازند قدر شربت از مزه قویه سه شقال و تبخیر چوب چینی

مشقال می تواند خورد و در امراض ضعیفه که مشقال تبخیر
 تا دو شقال و در امراض معتدله دو شقال تا چهار شقال اگر
 بعد از شش روز قدر خوراک و زاول را الصفا عفت سازند
 که بخواهد بیشتر دفع شود نافع تر خواهد بود و اما در آن روز غذا
 باید نخورد آب باشد یا گوشت جوان مرغ و بیل و دار
 چینی و همچون چوب چینی دیگر که از مختصرات یک چهارم الی
 محمود حسینی شیرازی است و در مزاج غیر حار تقویت
 قوی میکند و متعش حرارت عزیزیه است به نهایت
 مقوی باه است و در ادعنا در لطوبت و ضعف
 معده رانافع است و بر هیز بسیاری نادر و صنعت
 آن چوب چینی اعلی سی شقال جد و در خطانی مجرب لجان
 زرنبا و سافج سندی و در پنج عقرب زنجبیل عاقر قرحا
 مشک خالص صافی از هر یک دو شقال همین سرخ
 بهمن سفید دوری سفید تخم تربا چینی مصطکی قرنفل
 وانه سیل جوز بوا بسیار سه عود قماری خصیه الشلب مسکه
 زعفران از هر یک سه شقال مغز بادام شیرین مقشر
 مغز تخم خربزه مغز فندق لسان العصار از هر یک
 شش شقال مغز پسته مقشر مغز ناچیل مقشر از هر یک
 ده شقال کوفته بخته بدستور معجون نمایند مقدار شربت
 در امراض متوسطه دو شقال است و در امراض قویه سه
 شقال و در امراض ضعیفه یک شقال همچون چوب چینی که در
 اکثر امراض مزاج باره و ادجاع در بعضا خصوص که بسبب
 آتشک باشد نافع است صنعت آن چوب چینی
 باوصاف مذکوره سی شقال قرنفل جوز بوا بسیار
 گل سرخ زعفران بوزیدان زرنبا و سعد کوفی از هر یک
 سه شقال دار چینی فاقه فلفل سیاه سنابلی مصطکی
 رومی سورنجان بوزیدان لسان العصار از هر یک
 پنج شقال زنجبیل و عاقر قرحا جد و در خطانی
 از هر یک دو شقال کوفته بخته بعسل مصفی سه وزن
 او و به معجون سازند قدر خوراک این معجون مثل معجون
 سابق است اما ملاحظه در پیریز این کتر است همچون چوب
 چینی دیگر که در فوائد منافع فریب است همچون این
 صنعت آن چوب چینی سی شقال دار چینی دار فلفل

مصطکی رازیانه از هر یک سه شقال سنابلی صمغ عربی
 مغز بادام شیرین مقشر از هر یک چهار شقال تخم کرفس عفران
 سورنجان قرنفل از هر یک ده شقال زنجبیل یک شقال
 عسل سه وزن او و به دستور معجون سازند شربت در امراض
 قویه چهار شقال تا شش شقال در امراض ضعیفه دو
 شقال تا سه شقال در امراض متوسطه سه شقال تا پنج
 شقال است و اگر در ایام خوردن این معجون در سایر
 معاصین چوب چینی سه شقال تا یک لقیل نمایند بهتر است
 و همچنین از لقیات حموضات بقول جماع و بهر بسیار
 و رطب میوه های بسیار رطب معجون چوب چینی دیگر از معجون
 حکیم عباد الدین محمود حسینی سیرک و معمول و مستعمل مزاج شیرین
 چون این معجون شش یک جز در قرحا لجان بود بهترین و کافرا
 ذکر کنند ای چون مبالغه بسیاری در منافع قوی این معجون نموده
 بودند خصوص در تقویت باه و سایر قوتها بیان می نمایند صنعت
 آن چوب چینی پنجاه شقال مرادید تا سفته صلایه کرده
 شمشاد مشغول عفران مشک تبتی عنبر اشهب مایه ششتر
 اعرابی صندل سرخ و دار چینی قرنفل زنجبیل بوزیدان سوراخ
 کباب چینی قسط شیرین سعد کوفی از هر یک دو شقال یونان
 چینی سنبلیطیب وانه سیل مصطکی رومی ایتون رومی
 عود قماری اساردن شامی گل محتوم صندل سفید مایه
 سکه صیداد و در پنج عقرب زرنبا و تخم کز تخم شلغم تخم ترب
 تخم بخته همین سرخ بهمن سفید مشک با تو دوری زرد و در
 گلگون از هر یک سه شقال آمله شیر برده جوز بوا بسیار
 شقاق مصری گل گاوزبان باد بخته بویه گل سرخ اشته مخمر
 شمشاد مغز تخم خربزه مغز تخم خیار تخم کاسنی تخم خرفه مقشر
 مغز گردگان مقشر مغز فندق مغز چلغوز زره از هر یک ده
 شقال خصیه الشلب پنج شقال روق الخیال چهل شقال
 آب شیرین آب انار شیرین گلاب از هر یک صد شقال
 قند سفید غسل سفید خوشبو مصفی بالن صفا یک من
 و یک چهار یک نریز بطریق معمول معجون سازند قدر خوراک
 این معجون بحسب صنعت قوت مزاج از دو شقال تا چهار
 شقال است همچون چوب چینی مخدر و در مجرب حکیم با هم
 طهرانی نافع از برای ادجاع مفاصل در و با و تقویت

قوت باه و سایر قوی و نهایت نافع است و بیرون را
 کمال ارتفاع دهد و صفت آن در چینی سورجان قنقل
 مصری خصیة الثعلب مصری لسان العصاره قوی قاری
 مصطلکی زعفران از هر یک سه شقال دانه سیل قاقلا کبار
 قرنفل خولجان بوزیدان زنجبیل زرنباد اسارون شامی
 سنبل الطیب سانج هندی دار فلفل کباب چینی شک تخی
 عنبر شمش جودار خطانی از هر یک دو شقال مغز حب السمته
 مغز حب الفلفل مغز انجک مغز حبه الخضر از هر یک پنج شقال
 مغز جلینوز مغز نارچیل مغز از هر یک ده شقال جوز چینی
 اعلی بکار در تراشیده یکصد و پنجاه شقال یک شب در آب
 چسبیده روز دیگر با چهار من شاه آب در یک بزرگی کرده
 سرش را محکم ساخته تیدر بچ بالمش ملائم بچوشانند تا ربع
 که یک من شاه باشد بماند صافی نموده با غسل سفید خوب
 مصفی یکصد و پنجاه شقال زنجبیل یشاپوری اعلی که از
 خار و خاشاک پاک کرده باشد یک صد و پنجاه شقال
 بقوام آورده پس هر یک از اجزای شک را سوا سه
 شقال و عنبر و زعفران مغز با جدا جدا کوفته بجمیع وزن
 نموده داخل هم سازند و مغز با ریز جدا جدا خوب نرم نشا
 پس عنبر شمش را در غسل بقوام آورده حل کرده پس زعفران
 کوفته بجمیع و با کلاب حل کرده داخل نمایند بعد از آن مغز با
 را داخل نمایند در آخر سایر اجزا را و بعد از تمامی شک را
 با قدری نبات ساییده اضافه نموده خوب بر هم زنند
 تا تمامی با یک دیگر مخلوط و مزوج شوند پس در مرتبان
 چینی کرده اما باید که مرتبان پر نباشد و جاسه نفس کشیدن
 همچون بماند و مقدار شربت ازین همچون مثل مقدار
 شربت همچون چوب چینی حکیم عماد الدین محمود است و باید
 دانست که در هر یک از معالجه در حلا و حریره هر گاه
 مقدار چوب چینی را سه مثل باد و مثل آنچه گفته اند
 نموده و بدستور مذکور جوشانیده تا ربع بماند با غسل و
 شیر و همچون و حلا و حریره بقوام آورند و بهتر و نفع است
 همچون چوب چینی تالیف حکیم علی کبابی منقول از
 رساله بجز مغز الیه گفته که این همچون از تالیف
 ما است و نهایت نافع است صنعت قوی و کسل را

در رنگ خسار و رانگ گرداند و باه بفرزاید و صفت آن
 چوب چینی اعلی بیست شقال زعفران دو شقال
 خود قاری خام مصطلکی از هر یک دو شقال دار چینی
 سنبل الطیب سورجان سانج هندی شنه قرنفل
 بیج ترکی قاقلا فلفل سیاه دار فلفل بوزیدان خند پیر
 شیطرح هندی زنجبیل سفید ورق گل سرخ زیره
 کرمانی جوز بوا انیسون خولجان همین سرخ همین سفید
 از هر یک سه شقال مشک تخی یک شقال قند سفید
 بوزن مجموع اودیه غسل سفید خوشبو مصفی او وزن
 اودیه بدستور مقرر همچون سازند شربت از یک شقال اودیه
 شقال همچون چوب چینی منقول از مجربات حکیم احمد
 موسوی از خط مغربی الیه مقوی سده و قلب و دماغ و کبد
 در گده و مثانه و اعضاء تناسل و تمام بدن است
 و مجرب است صنعت آن چوب چینی اعلی پنجاه شقال
 مرداریدان سفته صلایه کرده شمس مغسول مصطلکی خود قاری
 خام مایه شتر اعرابی زعفران مشک تخی عنبر شمش و چینی
 فلفل سیاه قرنفل زنجبیل سفید زرنباد از هر یک دو شقال
 ربوز چینی انیسون قرنفل دانه سیل بوا اسکندریه سنبل الطیب
 ماهی رویان در پنج عنبر تخی تخم کدو تخم شمش تخم زرن
 تخم اسپست همین سرخ همین سفید حبک مر با از
 هر یک سه شقال ابر شمش مقرر من چهار شقال حبه کب
 مصری پنج شقال جوز بوا اباسه باخته از هر یک ده
 شقال شقال مصری شمش شقال غسل سفید حبید
 خوشبو مصفی و قند سفید مساوی از هر دو سه وزن
 اودیه بدستور مقرر همچون سازند شربت از یک شقال
 تاد و شقال همچون چوب چینی دیگر استرخاسه اعضاء
 و اوجاق مفاصل رانغ بود و بدن را قوت و بصیرت
 آن چوب چینی اعلی چهار شقال زعفران مصطلکی دار
 چینی فلفل سفید مرکی انیسون افروقی شونیز از زبان
 تخم اسپست زنجبیل تخم کرفس پوست بلبله کابلی
 از هر یک پنج شقال فلفل سیاه چهار شقال منقول از
 خولجان شیطرح هندی سنارکی زرن سفید سانج سفید
 از هر یک سه شقال سورجان مصری مغز بادام شیرین مغز

از هر یک شش شقال سنبل الطیب چهار شقال جوز چینی
 شش شقال شقال نبات سفید پنجاه شقال غسل مصفی
 وزن اودیه بدستور مقرر همچون سازند شربت از یک شقال
 تاد و شقال همچون چوب چینی سفید مایه که از اقرا ح
 بنده در گاه محمد با شمش مغز کبابی حکیم عماد الملک سفید
 علویان است مفاصل مزین بادا شک ابر و سفید
 است صنعت آن پوست بلبله کابلی سیاه آبله شامی
 اسطوخودوس همین سرخ همین سفید زرنباد و ربوز از هر
 یک شقال چهار دانگ انیسون افروقی بسفنج فستقی از
 هر یک شقال لاجورد مغسول یک شقال در پنج
 عنبر شقال مصری خصیة الثعلب مصری سورجان
 مصری بوزیدان از هر یک یک شقال یک دانگ از چینی گل سرخ
 گل گاوزبان از هر یک چهار دانگ چوب چینی اعلی است
 و صفت شقال غسل مصفی یکصد شصت شقال اودیه
 را کوفته بجمیع با غسل سفید خوشبو مصفی شربت است
 یکروز هر دو پنج شقال تناول و از عقب آن یک شقال
 چوب چینی را کلاب عرق بید مشک عرق گاوزبان
 و عرق بادرنجبویه از هر یک بیست شقال بچوشانند
 تا بصف رسد صافی نموده نبات سفید پنج شقال داخل
 کرده بوشند تا چهل روز از است و نیز در شش ماه و سه
 و حرکات حنیفه بدین و نفسانیه و جماع و از خوردن رنگ
 اجتناب از لوازم است همچون چوب چینی تالیف
 حکیم عماد الدین کاشغری صنعت آن چوب چینی شش
 شقال دار چینی جوز بوا اباسه کباب چینی ربوز چینی سنار
 کلی کندر مصطلکی از هر یک سه شقال زعفران یک شقال
 غسل سه وزن مجموع اودیه همچون سازند شربت صبح و
 شام دود و شقال با یک پیاله قوه چوب چینی همچون
 چوب چینی دیگر که دفع جمیع امراض است بدن را فربه
 گرداند و صحت افزاید و سرد آرد و صنعت آن چوب
 چینی سه سبز مغز بادام شیرین مغز دار فلفل از زبان و فلفل
 تخم کرفس مصطلکی سنار کلی از هر یک نیم سیر غسل مصفی سه
 وزن مجموع اودیه اودیه را کوفته بجمیع با غسل همچون سازند
 در صبح سه شقال آنرا و شام سه شقال بخورد تا بیست یکروز

داگر زیاد از بیست دیگر و خوردن فائده بیشتر و در غذا به
 نمک باشد از سفیدی در ششها پریشانی نماید تا سه ماه از
 جماع اجتناب کند که فائده تمام می بخشد صاحب این
 نسخه نقلی نموده که شصت مثقال یک سیر است در کتاف
 دیگر شصت مثقال بنظر رسیده چون خوب چینی دیگر
 واقع جمع است و بدن را فرزند و صحت افزایر
 آورد و صفت آن خوب چینی که پوست بالای آنرا
 تراشیده باشند یک نیم که در صد هشتاد و یک مثقال
 باشد سنا یکی و دوازده مثقال زعفران پنج میل مصطکی
 دار چینی دار فلفل سیاه عاقر قرقص حاشیطرح هندی
 مثل ازرق مرلی سبیل الطیب لیمان جج ترکی ناخواه
 رازیانه تخم شنبلیله سیاه شونیزا فیتون افرونی از هر یک
 مثقال مویز منقش است سه مثقال ادویه کوفته و نجیبه بر غنایم
 شیرین چوب نموده با سه وزن غسل مصفی اسجون سازند
 شربت یک مثقال نیم تا دو مثقال در نسخ و روغن گاوچی
 مثقال نیز داخل است اسجون خوب چینی دیگر تالیف حاکم و دیگر
 محمود شیرازی چینی جهت تقویت باه و معده و دل و دماغ
 و جگر و مثانه و کرده و سرخی رنگ و می در می بدن مفید بود
 و بان خوش کند صفت آن خوب چینی یک مثقال
 مراد در بیاض صفت صلا کرده غلط مغسول از هر یک و مثقال
 مصطکی عود قاری مایه شتر اعرابی زعفران مشک قیبه
 عنبر اشب از هر یک دو درم دار چینی قزفل زنجبیل فلفل
 سیاه جوز بوا بسا سه از هر یک دو مثقال بوزیران اسجون
 کباب چینی خولجان قسط شیرین سعد کونی از هر یک دو درم
 ریوند چینی آیتون قرطبی از هر یک سه مثقال سبیل الطیب
 وانه اسپل عنبر اشب از هر یک سه درم که صید مایه و بیان
 در پنج عنقربی زرباد تخم کز تخم سلغم تخم ترب بن سرخ بن
 سفید تودری سرخ تودری زرد از هر یک سه مثقال شقایق
 مصری ده مثقال درق القشب سدس مجموع ادویه مجموع
 را کوفته نجیبه نگارنگا کونان با در نجویه گل سرخ است
 از هر یک ده مثقال چوشانیده صاف نموده آب آرائین نگاه
 دارند تخم خربزه تخم خیار تخم کاسنی تخم خرفه مقشر از هر یک
 ده مثقال نرم کوبیده شیر و بکیرند شیر و آنها را اضافه

شیر سابق نموده آب شیرین آب سبب شیرین آب
 انار گلاب زهر یک سه مثقال با قند و غسل صافی با لکنا صند
 سه وزن اجزا بقوام آورند مغز فندق مغز بادام شیرین
 مغز گردگان مغز چلغوزه از هر یک سه مثقال نرم کوبیده
 و غسل و قند بقوام رسیده اندازند در عقران و در گلاب
 حل کرده اضافه کنند و عنبر را دو حصه نموده یک حصه اول
 مرتبه داخل کرده و همچنین مشک را دو حصه نموده یک
 حصه قبل از باقی ادویه یک حصه را با عنبر بوزیران
 ادویه داخل نمایند و از برای بعضی این اجزا نیز افزوده
 اسارون شامی گل محتوم صندل سرخ صندل سفید
 هر دو سو درم تخم خشخاش از هر یک سه مثقال آمله سنغی
 دوازده مثقال کوفته نجیبه با جزا داخل نمایند و در نسخ دیگر
 این اسجون خصیة الثعلب مصری پنج مثقال تخم اسپست
 سه مثقال حک مر بار بنو مغز زرد افزوده و در تخم چینی
 پنجاه مثقال و وزن ریوند چینی دو مثقال وزن هر یک
 از مصطکی عود و مایه شتر اعرابی و مشک و عنبر یک یک
 ورم و وزن دار چینی یک مثقال وزن آب سیب آب
 انار و گلاب زهر یک یک صده مثقال است اسجون خوب
 چینی دیگر که در تقویت باه و اعصابی یسافه امراض
 سوداوی به نظیر است صفت آن پوست بلبله
 کابلی بلبله سیاه آمله سنغی از هر یک سه درم آیتون
 بسفاج مستقی از هر یک پنج درم لاجورد مغسول دو درم
 تر بر سفید اسطوخودوس بهمن سرخ بهمن سفید زرباد
 با در نجویه از هر یک سه درم در پنج عنقربی مثقال خصیة
 مصری سبیل الطیب سورنجان مصری از هر یک دو درم
 بوزیران دار چینی قزفل جوز بوا درق گل سرخ عود هندی
 ابر نیم مقرر از هر یک یک درم نیم خوب چینی اعلی وزن
 مجموع ادویه غسل مصیفا سه وزن مجموع ادویه با
 کوفته نجیبه با غسل اسجون سازند هر روز چهار مثقال را
 بخورند و در نسخ دیگر جوار منی دو درم داخل است
 اسجون خوب چینی دیگر که از منافع بسیار و در تقویت باه
 به نظیر است صفت آن خوب چینی اعلی صفت
 دو در مثقال نیم مراد بر بیاض صفت لاجورد مغسول که با

شمی ریوند چینی آیتون قرطبی سبیل الطیب وانه اسپل
 بوا بوزیران سورنجان مصری سعد کونی جوز بوا بسا سه
 باغی از هر یک دو مثقال نیم رنگ مایه و بیان
 در پنج عنقربی زرباد تخم کز تخم سلغم تخم ترب بن سرخ بن
 سفید خشک مراد تودری زرد تودری گلگون ریوند چینی قزفل
 زنجبیل اسارون آمله سنغی از هر یک سه مثقال سه
 ربع مثقال خصیة الثعلب مصری شش مثقال و
 یک دانگ نیم عود قاری خام مصطکی رومی با شتر اعرابی
 زعفران عنبر اشب از هر یک یک مثقال نیم مشک خالص
 چهار دانگ مغز کز نیم مغز بادام شیرین مقشر مغز زنجبیل
 مقشر مغز چلغوزه و مغز انجلیک مغز حب السنه مغز بنه
 از هر یک دوازده مثقال نیم ادویه را سوا سه مغز با کوفته
 نجیبه مغز با با بعد مقشر کردن نرم صلا کرده پس گل کافور
 درق گل سرخ از هر یک دوازده مثقال و نیم و گلاب
 و عرق بید مشک از هر یک یک حصه زود و مثقال یک شب
 بنیسانند پس چهار پنج جو شوده صافی نموده ده مثقال
 تخم خرفه مقشر باور گلاب شیر گرفته آب زردک لوفت و پنج
 مثقال آبله نار شیرین پنجاه مثقال آب سبب شیرین
 پنجاه مثقال غسل مصفی و نبات سفید از هر یک چهار مثقال
 بقوام آورده ادویه را بان بر شند اسجون خوب چینی صندل
 الشریعگیلانی آتنگ کب و در و مفاصل و تقویت معده
 و ضعف باه و امراض کرده و مثانه را نافع است صفت
 آن خوب چینی اعلی هشتاد مثقال سلیمه کباب چینی بهمن سرخ
 بهمن سفید دار چینی اسارون عود هندی سبیل الطیب مصطکی
 رومی قزفل سافج هندی از هر یک سه مثقال فلفل دار
 فلفل زنجبیل زعفران از هر یک سه مثقال شک خالص عنبر اشب
 از هر یک یک درم غسل مصیفا سه وزن ادویه بر سوزن اسجون
 سازند شربت هر صبح مقدار سه مثقال اسجون خوب چینی
 دیگر بدانکه لوفت این اسجون چیز بر اسجون سورنجان اضافه
 نموده و چوب کم کرده خواص که از برای اسجون سورنجان
 مذکور است از برای این اسجون ذکر کرده این اسجون را اسجون
 خوب چینی نامیده صفت آن خوب چینی اعلی هشتاد
 مثقال سورنجان مصری شش درم مایه هر روز بوزیران

نات سفید شست شقال داخل کرده بسته نمیشوند
 و باز بر ستور از هر یک هشت شقال داخل همان نعل چوب
 چینی روز اول نموده بر ستور گلاب عرق داخل ساخته در
 عرض در چند مرتبه بر هم زده صبح و در دیگر آب صاف آنرا
 بر ستور گرم کرده با نبات هشت شقال سرخ میل نمایند
 در روز سوم باز بقیه ساینده چوب چینی مذکور را اضافه نعل
 دوم نموده بر ستور گلاب با عرق داخل کرده چند مرتبه بر هم
 صبح روز دیگر گرم نموده صافی کرده هشت شقال نبات داخل
 کرده بر سرخ نمیشوند پس بر روز دیگر یک کف آرد میدره
 در سرخ و دیگر جای آرد میدره آرد شکر شقال است یک کف
 آرد برنج و نیم کف برنجان کوفته در روغن گاو یا گوسفند
 نمک یان نموده انقال چوب چینی را با گلاب عرق شید
 و عرق گاوزبان در یکدیگر بچوشانند صاف نموده
 پنج شقال قند سفید در آن حل کرده اضافه آرد و روغن زیزه
 نموده بزیر ناپون حریره شود و در چینی دانه میل از هر یک
 دو شقال نرم کوفته داخل کرده بر هم زنند تا خوب مزج
 شود در ظرف چینی کرده در دست روز تناول نمایند حکیم محمد
 باشم طرانی گفته که ستور معمول فقیر در نقوع چوب چینی
 آن است که از یک شقال تا هشت شقال بحسب ضعف
 و قوت بدن مرض با عرق مناسب و با سه موافق میباشد
 داده اثر بسیاری مشاهده نموده مخصوص در فصل تابستان مزاج
 گرم و در امراض حاره و خفقان امراض قلبیه حاره با صندل
 سفید و گل گاوزبان و تخم کشنیز خشک با سویه و بقدر نصف
 مجموع چوب چینی سوپان کرده در عرق بید خشک نیلوفر آبی
 هر یک یک شقال چوب چینی سی شقال عرق اضافه نموده در
 شیشه کرده در عرض روز چند مرتبه بر هم زده صبح روز
 دیگر آب آنرا صافی نموده گاه سرد گاه گرم داده که میل نموده
 اند و در امراض بارده و سردین با عود و قاری با در کبیره
 و گل گاوزبان کیلانی و چوب چینی سوپان تراشیده که نسبت
 عود با چوب چینی نسبت سدس با هر یک از این در دو نسبت
 ثلث باشد مثلاً هر گاه چوب چینی شش شقال عود باید
 که یک شقال از هر یک گل گاوزبان و با در کبیره و شقال
 باشد بر ستور با گلاب عرق بید خشک یا عرق رازیانه و عرق

افزوداگر سودا ویت بر مزاج غالب باشد با عرق گاوزبان
 و با در کبیره در شیشه کرده در عرض روز مکرر بر هم زده
 صبح زود صاف آنرا نیلگر با اندک نبات یا بدون شکر
 میل نمایند همچنین اگر بحسب علت عضو خاص باشد
 مثل جگر یا معده یا دواها سه مناسب آن عضو است
 چنانچه نمیشوند اقل مدت خوردن نقوع شش روز
 و اکثر دوازده روز است و اگر هوا بسیار گرم بود و در
 فساد چوب چینی دو دوا با بعد از سه روز باشد با در کبیره
 دو دوا با داخل همان نعل نموده عرق ریخته بر ستور
 چنانچه در روز دیگر میل نمایند و اگر غده فساد با
 داخل نعل ساخته بر ستور طلحه چنانچه میل نمایند
 و نعل را با عرق مناسب چنانچه یا چوشانند صافی
 نموده بجای آب عرض شباز روز نمیشوند بعد از اتمام
 جرم و نعل سه روز آخر بر ستور با عرق چوشانند
 با چنانچه صاف نموده بجای آب میل نمایند خلاصه
 کلام در باب چوب چینی نقوع چوب چینی آن است
 بطریق عرق و قوه ذکر شده و نیز ستور کلی در باب
 وزن و مقدار چوب چینی و عرق آب در دست خوردن و با
 که داخل میشود و در بحسب مزاج و مرض عرض تمامی مختلف
 است بنحی که در باب عرق قوه مکرر آن ذکر شد
 آن قانون سلوک نمایند همچنین در باب اغذیه و اشتیاق
 و ملاخذه حمیه موافق آنچه بیان شده عمل نمایند و اما بر
 و ملاخذه این نیز کمتر از طریق قوه و نزدیک بعنوان
 سفوف است که بر نیز بسیار ضروریست و بر ستور
 و اگر در نقوع چوب چینی از حکیم میر محمد یومین که بحسب تقییر
 و در المزاج و خفقان و تقویت اعضا قوی و اما در
 اطفال نافع و در فصل گرمی هم موافق است بحسب
 آن چوب چینی را از یک شقال تا هشت شقال با سوپان
 نموده و با عرق مناسب و او به موافقه یکیشان روز
 دو شیشه و اشغال آن چنانچه ذکر بر هم زنند پس صاف
 نموده نمیشوند هر گاه از برای خفقان حار و مزاج حار
 حاره باشد با صندل سفید و کشنیز خشک و گل سرخ
 با سویه بقدر چوب چینی در گلاب و عرق بنسلو فر

با عرق بید خشک عرق گاوزبان از چهل و پنج شقال
 تا دو شقال چنانچه هر گاه هست مبر و المزاج با
 با عود و با در کبیره و زرنبا و اشغال آن عرق رازیانه
 و عرق بهار و عرق افزودا و اشغال آن چنانچه با شکر
 مناسب در هر امر سه نمیشوند همچنین هر گاه بحسب عضو
 دهند یا دوا مناسب آن چنانچه هر چه بجز روز
 صاف کرده باشد جرم آزاد را با عرق مناسب بقدر
 ضرر چنانچه بجای آب و با بام شرب نقوع بر شند
 در در چوب چینی بحسب اطفال از یک شقال تا چهار شقال
 است و از برای غیر اطفال از چهار شقال تا هشت
 شقال نقوع چوب چینی منزه دیگر ضعف آن مقدار
 شقال چوب چینی از گرم کوبیده در شیشه کرده عرق گاوزبان
 عرق با در کبیره عرق شاهتره عرق بید خشک گلاب
 از مجموع یک پیاله بزرگ آب بخور سه از هر یک بقدر حاجت
 داخل کرده یک شباز روز در شیشه حرکت دهند پس صاف
 نموده مقدار سبب شقال نبات سفید سوخته و داخل
 بیاشانند در سه روز و در چهارم نعل آنرا جلوه کرده تناول
 نمایند نقوع چوب چینی بنوع دیگر این است که از یک
 شقال چوب چینی را تا هشت شقال روز اول یک شقال آنرا
 ریزه نموده در روز دوم دو شقال و همچنین تا روز نهم
 شقال آنرا در مزاج حاره با گلاب عرق بید خشک عرق
 نیلوفر آبی هر یک شقال چوب چینی سی شقال از عرق
 در مزاج سرد و گلاب عرق افزودا و عرق با در کبیره عرق
 با دیان بر ستور مزاج چنانچه در عرض یک شباز روز گاه
 سرد بجای آب و گاه گرم چون قوه با شیری نبات یا
 شیر شیری نیز نمیشوند در مقدار چوب چینی بام چهل و شش
 شقال میشود و مقدار عرق در روز اول سی شقال است
 و در نهم و صد و هفتاد شقال و از این روز و در آن زمان
 در ایام دیگر معلوم میشود و دستور نقوع چوب چینی که فرنگ
 در امراض بارده و مرسته که تدریجاً بر دیگر دفع می گردد باین
 دفع میگردد و در مزاج ایشان الحین با دوا ایشان چنین است
 وارد که باین چنین دای قوی امراض مزمنه قوی میگرد
 حضرت آن بلیه شرب بمانی قوی خالص چنانچه

که هر دو در طول است هر طایفه یکصد و بیست و هشت درم و دو
درمی و در چهار قراب کنند که در هر قراب شش من طبعی شراب
باشند پس بگیرند چوب چینی که برنده بخاری تراشیده باشند
و در هر قراب شانزده سیر من طبعی از چوب چینی تراشیده داخل
کرده سر آن گرفته چهل روز در آفتاب گذارند پس بعد از چهل
روز آن آفتاب برداشته اول فصل بهار شروع بخوردن
آن نموده روز اول پنج شقال آنرا بنوشند و هر روز پنج شقال
آنرا بیفزایند تا بمقدار پنج شقال رسد پس چهل و یک روز
هر روز بمقدار پنج شقال آنرا بنوشند و بعد از چهل و یک روز
هر روز پنج شقال آنرا کم کنند تا پنج شقال رسد پس ترک
نمایند و این وقت که مزاج بسیار قوی باشد اما اگر مزاج
متوسط باشد و قوی آن که در قراب چهار من طبعی شراب
باشد ساخته بر ستور مذکور تا بمقدار پنج شقال سایه بیست
و یک روز هر روز بمقدار پنج شقال بنوشند پس هر روز پنج
شقال آنرا کم کنند تا پنج شقال رسد پس ترک کنند و اگر
مریض ضعیف باشد و بعد از رسیدن بمقدار پنج شقال باز
روز یا پانزده روز هر روز بمقدار پنج شقال را بنوشند پس
هر روز پنج شقال آنرا کم کنند تا بمقدار پنج شقال رسد
آن زمان ترک نمایند و بر ستور بیست و یک است که در خوردن
چوب چینی بر ستور تقریب ذکر شده و اگر بوزن چوب چینی
نیز گویا که رنده کرده با چوب چینی مزبور در قراب ریخته و بقدر
وزن این نیز بر شراب بیفزایند میگردد اقوی و لیکن درین
هنگام باید غذا و شراب را منحصر بر شیر گاو تازه و دوشیده
نماند که شیر مرغ بی شیرینی نمک و با جلا و دیا شیر بخورند
و بجای آب شیر گرم بنوشند و قنوع دیگر او حکما می فرماید
و هند جنت آتشک قروح و جروح جلای بول غیره
آن چوب چینی اعلی از هر یک شقال گرفته تا دو شقال
و یکا پی چینی در یون چینی و در چینی از هر یک از نیم شقال گرفته
تا پنج شقال که چهل روز درین مزاج که سه روز اول هر روز چوب چینی
یک شقال از آن هر نیم شقال شقال است و دیگر دو شقال
چوب چینی از آن هر سه یک یک شقال که در آخر روز دوم و سوم
یک است هفت شقال چوب چینی از آن تا نیم شقال
باشد و باز همین ستور کم نمایند و این در هر یک است که مرض

صعب شدید باشد الا هر دو روز یک شقال بنوشند تا بیست
و یک شقال و همچنین باز بجا بماند که مقدار هر روز را در هر یک
بندی آب تا سه یا دو شقال بنشیند و صبح صاف نموده
نصف آنرا آنوقت و نصف آنرا آخر روز دیگر بنوشد و شفا
و اگر در صورت قوی چوب چینی اعلی را از شقال گرفته
تا هفت شقال در آب میسایند و در عرض شب از روزی بجای
آب بیاشامند که آب خالص نوشند اولی است و ترشها
و رنگ غیره را ترک نمایند و اما حریر با چوب چینی پس
بر آنکه اینها نیز در نفع قریب بجا می آید بلکه از این نفع
در بعضی امراض و امراض مواد اندر حریره چوب چینی طبعی
فرموده اند که تا بیست قندها الحقیقین سید سندها الدما جود
میر محمد با دی قدس سره است نافع از برای نزلات
بارده و سرد و ضعیف النفس و امثال اینها صنعت آن
آرد میره آرد نخود از هر یک یک کف دست خشک تخم خشک
تخم خرفه مقشرمه که در وقت بر وزن گاو زبان کرده است
بنفشه شربت اسلو خود و س شیر و بلبله با عسل سفید
خوشبو مصغی از هر یک دو شقال بعرق میدمشک عرق
گاو زبان عرق بادرنجبویه از هر یک ده شقال ملکه
باتش ملائم بنیز تا چون تر حلوا شود چوب چینی چهار
شقال و در چینی دان پهل از هر یک دو شقال و عودا
یک شقال زعفران بسا از هر یک دو دانگ کوفته و
بران پاشیده ساعتی سر یک حکم نموده که بخار آن بدر
نزد پس از آتش فرود آورده سردا بر سر کشیده ساعتی
سرد یک را بر گرفته سر بخار آن با رنده تا عرق آید پس سردا
را بر خود پیچیده بخوابد که آنرا بر سر خود گرفته صبر نماید
که عرق خشک شود پس حریره را در سه کاسه چینی کرده هر روز
یک کاسه را بخورد اگر مزاج قوی باشد مرض مزمن
و قوی وزن چوب چینی را زیاد نموده میتوان نمود تا چهار شقال
و اگر خوف فساد آن باشد از برای هر روز تازه تر تریب
و هند حریره چوب چینی دیگر نافع از برای امراض سینه
و شش مثل غلی نفس سرد کسب صنعت آن چوب چینی
اعلی هر روز نیم شقال با یک شقال تا دو شقال آن را
بمسب مزاج و صنعت قوت نرم کوفته بخیه با عسل

آن نبات سفید شب پیاله با عرق میدمشک و عرق گاو زبان
بنشیند و صبح باتش ملائم بنیز تا چون خالوده شود و کافور
اگرم تناول نمایند تا سه روز یا تا شش روز تا این دستور عمل نماید
و اگر شکر خیال در بیخ زخم و تشنه و کثیره و صغری از هر
یک بقدر سدس چوب چینی داخل نمایند بهتر است
تسویب چینی که معروف است بکشند آب نزلات بارده
و امراض سرد و گوش درد و سرد تارگی چشم که حادث شده
باشد بعد از مرض معروف با تشک و از برای سه و دوار
و سرد و مالچولیا نافع است صنعت آن آرد گندم
آرد نخود از هر یک هفت شقال تخم خرفه کشتی خشک هر دو
مقشرمه خشک شمش مغز بادام شیرین از هر یک دو شقال
اول سته آرد بار بار دروغن گاو زبان نموده پس خرفه و
کشند خشک تخم خشک شمش مغز بادام در عرق گاو زبان
و عرق میدمشک نیز گرفته شربت بنفشه شربت گاو زبان
شربت اسلو خود و س نبات سفید نیز بنفشه شربت گاو زبان
دو شقال داخل آرد دروغن نموده تخم مغز و زبان یک
شقال کوفته بخیه اضافه نموده باتش ملائم بنیز تا بقوام
حسود چوب چینی سو بان کرده دو شقال نیم در چینی
عودا الطلیب دان پهل با از هر یک دو دانگ عفران
یک قندها کوفته بخیه داخل نمایند بر هم زنند و در سردی
بگیرند که بخار آن بیرون نرود پس در لعن دای بر سر گرفته
و یک را در زیر زده برده در صبر کنند که حرارت آن خشک
شود پس سرد یک را از آنک اندک بر گرفته سر بخار آن بار
تا عرق آید بمسود که در یک گرم تسه نماید پس دوار بر خود پیچد
صبر کند تا عرق خشک شود تا یک هفته باین حسودا دست
نمایند که چون آتش در دل نافع در چوب چینی نیم چوب چینی
جنت تقویت قلب و ماغ و کبوسا قوامی در داغ چون
نافع دباغ را بیفزاید و خفقان و سواس و امراض سودا و
ماغ کند صنعت آن بگیرند چوب چینی اعلی در عرق کرده
یا ریزه نموده بجا شقال گل گاو زبان گاو زبان با بنفشه
بسفاج فستقی ابر شمش خام اسلو خود و س از هر یک با بنفشه
شقال بنیز شقال یک ملل مجموع را در دوس آب عرق گاو زبان
و عرق شاهتره و گلاب از هر یک یک من میدمشک و عرق چینی

که بفارسی گل مشکین و مشکین چه و بهندی سیوتی ناسند از هر یک
 نیم آنار یکبار زوزنجیسانند پس بدستور مسطور در اثر چوب
 چینی بلخ نموده مالیده صاف نمایند و بقوام آورند و در حین
 بقوام آوردن بیست درم آفتیتمون را در صفت کراته
 نازک بته دران اندازند و بعد قوام آمدن فشرده در
 نمایند پس بترسجون سازی خوب و بقوت بالند
 تا سفید گردد پس دار چینی قرنفل وانه هیل بواشقاقل
 مصری همین سرخ همین سفید خولجان بوزیران خصیصه است
 مسخرم بلون بوز چینی پوست هلیله کالی سناکی اسطوخودوس
 از هر یک چهار درم در نیم مرقض سه درم فلفل دار فلفل
 زعفران زنجبیل از هر یک دو درم غیر شمشک شاک مصلط
 از هر یک یک درم ورق طلا پنجاه عدد ورق نقره یک عدد و در
 ناسفته دو درم ادویه کوفته بخیه عذوق شک مصطلک را با در
 نبات سوده و زعفران با گلاب ساینده مردار بر با گلاب
 و بید شاک بر سنگ سماق نرم سوده و در ورق را حل
 نموده علی اللحم بان بیشترند شسته از یک شقال تا شقال
 و اما حلوائی چوبچینی پس بدانکه اینها نیز فریب النفع از با معاین
 و از آنها ضعیف تر با اعتبار و اعتباری سادی حلوائی
 چوب چینی تالیف قوده الحکا و سیدالادبیا والد ماجد
 آن مرحوم قدس سره در دستور نوشیدن چوب چینی بطریق
 قوه مخمر یافت حلوائی چوب چینی که در امراض سینه و شش
 و سرفه کهنه نافع است صنعت آن چوب چینی کوفته از ناسته
 بیرون کرده را با ناسته و غیره برنج و شکریه شقال و نبات سفید
 و تخم زنجبیل در روغن تازه بے نمک بدستور مقرر حلوائی سازند
 و اگر تخمین مطلوب باشد در چینی زرنبا و زنجبیل زنجبیل
 از هر یک قدری بیاضانه نمایند در هر شربت و خوراکی
 چوب چینی در ضعف بازده از یک شقال در دستور مسطور
 شقال و در اقویا سه شقال بناید که باشد اگر درین حلوائی
 و سایر حلوائیها قدر چوب چینی را مضاعف ساخت و تراشیده
 بقدر هر یک شقال از چوب چینی صد شقال آب سرد یک
 نموده بطریق عرف و قوه جو شاینده تاریخ بانند با عمل
 و شکریه بقوام آورده حلوائی یا حریره سازند بهتر و نافع
 تر است چنانچه در باب بچون بیان شد حلوائی

چوب چینی حکیم هاشم طرانی نافع از برای امراض سینه و بعضی
 ادویه مناسبه بمقوی باه است و سکن ادجاع اعضاد
 ادجاع مفاصل صنعت آن بدستور مسطور است
 ایضا حلوائی که در مفاصل دردها که از آتشک عارض
 شده باشد نافع است صنعت آن چوبچینی شش شقال
 دار چینی هیل شقال سورنجان و شقال شکریه شقال
 نبات سفید پنجاه شقال با آرد گندم روغن گاوی نمک
 در و غلبه دام شیرین از هر یک بقدر ضرورت حلوائی سازند
 و از پانزده شقال ناسی شقال بدستور حلوائی سالت
 بحسب صنعت و وقت مزاج میل نمایند و حلوائی
 چوب چینی دیگر که جمیع ادجاع را نافع است و تقویت باد
 میکند و برودین را نافع است نفع بان صنعت آن
 چوبچینی را نرم که بیده و بحر بخیه بگیرند از آن شقال نیل
 سفید یک شقال قرنفل وانه هیل سورنجان خولجان
 زرنبا و از هر یک ده شقال دار چینی چهار شقال مغز
 چلغوزه مغز نارچیل مقشر از هر یک ده شقال آرمیده روغن
 گاوی بے نمک از هر یک بقدر ضرورت روغن بادام شیرین
 قدری با عمل قند صند پنجاه شقال بدستور مقرر حلوائی سازند
 شربت هر روز از پانزده شقال تا شقال بحسب
 ضعف و توسط وقت تناول نمایند حلوائی چوب
 چینی اقوی از شقال صنعت آن چوب چینی آ
 کوفته بحر بخیه بگیرند از آن سی شقال قرنفل دار چینی
 زرنبا و زنجبیل انیسون را زرنبا و زنجبیل از هر یک ده شقال
 چلغوزه مغز نارچیل مقشر سعد کونی از هر یک یک شقال
 آرد سفید یک چهار یک من تریز روغن گاوی بے نمک
 عمل مصغی از هر یک بقدر ضرورت در روغن آن
 نموده عمل را بگلاب حل نموده داخل کرده بزرنبا و زنجبیل
 تر حلوائی شود پس ادویه را کوفته بخیه آن بیشترند در
 طرف چینی همکارند هر روز از پانزده شقال ناسی
 شقال بحسب ضعف مزاج و توسط وقت مزاج بخورند
 و بهتر آن است که مقدار مذکور را بد وقت صبح و شام
 بخورند حلوائی چوب چینی بیشتر دیگر صنعت آن
 آرد سفید یک ربع من تریز روغن گاوی یک نیم من

تریز بر بیان کرده عمل مصغی بمقدار ضرورت بگلاب حل کرده
 دران داخل کرده با شش ملائم بپزند تا چون تر حلوائی شود
 پس مغز پسته مقشر مغز چلغوزه مغز بادام شیرین مغز نارچیل
 مقشر از هر یک هفت شقال یک کوفته داخل کرده باز بپزند
 تا شروع نماید پس دادن و عن چوب چینی سوبان کرده
 سی شقال قرنفل دار چینی زرنبا و انیسون تا نخواره سوبان
 سعد کونی از هر یک یک شقال داخل کرده بر هم زنده و از
 آتش فرود آورده در طبق چینی پهن سازند بطریق لوزیا
 بریده قدر قند سفید کوفته بران پاشیده نگاه دارند و
 هر روز صبح و شام مقدار کرده کاسه تناول نمایند بعضی
 درین حلوائی روغن زیتون مقدار یک و قیه داخل کرده
 از وزن عمل را نیم من تریز نموده که سی صد شقال باشد
 حلوائی چوب چینی بیشتر دیگر صنعت آن آرد سفید
 ربع یک من تریز روغن گاوی یک من تریز بر بیان کرده
 عمل مصغی یک من نیم تریز بگلاب عرق سرد ک عرق
 گاوی زربان حل کرده داخل نموده بزرنبا و زنجبیل از هر یک
 چلغوزه مغز نارچیل که پوست سیاه آزاد کرده باشد مغز بادام
 شیرین از هر یک شش شقال یک کوفته داخل نموده بزرنبا
 تا وقتیکه روغن پهن بدین چوب چینی اعلی یک شقال قرنفل
 دار چینی وانه هیل زرنبا و تخم زرنبا و زنجبیل انیسون تا نخواره
 لسان الصغیر سورنجان دار فلفل خولجان سعد کونی
 از هر یک پانزده شقال کوفته بخیه داخل کرده در ظرف
 چینی نگاه دارند هر روز بقدر کرده کاسه بخورند حلوائی
 چوب چینی دیگر اصحاب از جمله بارده و امراض بارده
 را نافع است و جمع دردها و ادجاع مفاصل را سفید
 خصوصاً آورده و در جمع نرد و مقوی باه است صنعت
 آن آرد گندم سمندر روغن گاوی بر بیان کرده قند سفید
 و عمل مصغی سفید بگلاب حل کرده داخل نموده بزرنبا و زنجبیل
 تر حلوائی شود مغز بادام شیرین مغز چلغوزه مغز نارچیل مقشر
 از هر یک ده شقال نیم کوفته داخل کرده بزرنبا و زنجبیل
 باز در چوب چینی ساینده از حریر بیرون کرده ده شقال
 زنجبیل یک شقال قرنفل وانه هیل جوز بلو سورنجان
 سیاه زرنبا کوفته بخیه داخل کرده در طبق چینی پهن

هر روز از پانزده مثقال تا سی مثقال آنرا دو وقت یعنی
صبح و شام هر وقت نصف مقدار مذکور تناول نمایند حلوا
چوب چینی دیگر نایب آن مرحوم قلمی فرموده اند که متاع
بسیار دارد و در تقویت بدن و تقویت باطن بسیار است
صفت آن زرد و ک تراشیده سیب شیرین آتش و شیرین
تراشیده که پوست استخوان و تخم آنرا در آورده باشند
آب انار شیرین از هر یک بیست مثقال همه را در عرق زرد
و عرق چوب چینی نیز نماند شود پس با لند و با لاند پس آرد
سیده یا زده مثقال آرد و نخود بیست مثقال نشاسته
گندم پنج مثقال اول مرتبه آرد گندم آرد و نخود در روغن کاه
چهل مثقال بریان کرده نشاسته را در آب حل کرده نیز تا چون
پالوده شود پس نبات سفید و عسل مصفا در تخمین پاک
کرده خالص از هر یک بیست و پنج مثقال همه را در عرق کاه
و عرق چوب چینی آب حل کرده نشاندند کف سفیده تخم مرغ بر آن
زنند کف آنرا بکینز تا دیگر کف نیاید در پس با نوک مطبوخه
پالوده و نشاسته در آورده روغن مذکور داخل کرده نیز تا
چون تر حلو شود مغز چلو زده مقشر مغز پسته مقشر مغز بادام
مغز فندق مغز بادام شیرین مقشر مغز گردگان مغز انار
مغز حبثه الحضر مغز انجک مغز حبثه الرطبه مغز حبثه السنبله
مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز تخم هندوانه همه بوس
باید که از قشر قین بالای آب مقشر باشد از هر یک مثقال
همه را بیکوفه در حلوای مذکور داخل کرده با تش ملایم نیز
تا شروع نماید باز دادن و روغن پس بگیرد چوب چینی اعلی
چهار مثقال خسته الشلب مصری و مثقال خمبیل سفید
مثقال دار چینی بوزیران بسیار دانه رسیل همین سرخ کردن
سفید مثقال مصری لسان العصار شیرین لودی زرد
تودی سرخ از هر یک یک مثقال جوز بوا چهار دانگ
غیر شمشک تینی زعفران زرد البیض سفید و قلع از
هر یک دو دانگ کوفته بخته داخل کرده بر هم زنند از آتش زود
آورده در طبق چینی بین کنند و بگذارند تا سرد شود نبات کوفته
بخته را با تش بطریق حلوای زرد برود صبح چهار مثقال
و شام چهار مثقال آنرا بخورند حلوای چوب چینی دیگر صفت
آن چوب چینی اعلی بیست و مثقال قرقفل دانه رسیل

را زیاده زرباد اینسون تا نخاره سورنجان مغز چلو زده
تا ریحیل سعد کوفی از هر یک هفت مثقال دار چینی پنج
مثقال کوفته بخته آرد گندم بقدر حاجت بر روغن کاه
یک چهار یک بریان کرده عسل مصفا یک چهارم سفید تخم
سن داخل کرده نیز تا چون حلو شود حلوای چوب چینی
دیگر نایب آن مرحوم کرده تقویت ماهه داساک
کشت سیلان نری و دومی و سیلان رحم نافع است
صفت آن آرد سیده بیست و پنج مثقال روغن کاه
بریان نموده نبات سی چهار مثقال عرق کاه زبان حلوا
داخل نموده با تش ملایم نیز تا چون تر حلو شود و منور پسته
مقشر مغز بادام شیرین مقشر مغز حبثه الحضر مغز حبثه السنبله
مغز چلو زده مغز انجک مغز انار چهل تازه مقشر زهر یک مثقال
و یک کوفته داخل کرده با تش ملایم نیز تا شروع پس
دادن و بخندنا بد پس بگیرند من سرخ همین سفید قفل
مصری خولجان تودی سرخ تودی سفید و چینی کل
قفل پوست بگردن بسته از هر یک یک مثقال خسته الشلب
مصری یک مثقال دو دانگ چوب چینی هفت مثقال
دیم زعفران دو دانگ منات لعدای باردخت گردان
هر یک یک مثقال دو دانگ کوفته بخته داخل کنند و
بر هم زنند و در طبق چینی بین کنند و بطریق لوزیات
بیزند قدری نبات سفید کوفته بران باشند نگاه دارند و
صبح پنج مثقال و شام پنج مثقال بخورند با شرب مناسبه
فالوده چوب چینی قریب الفتح است بخلوای آن
صفت آن بگیرند مقدار دو توله چوب چینی اعلی را
و مانند صندل سوده با نیم توله خسته الشلب نرم صلا
کرده با شیره نبات و گلاب بقدر حاجت بخته و در آخر
یک دانگ زعفران و یک دانگ غیر شمشک سوده اضافه
نمایند و چون فالوده یعنی تر حلوای بخته شود و در ظرف کشیده
روغن پسته یا بادام قدر بران بخته تناول نمایند اگر
مریض سرفه داشته باشد گلاب و عنبز داخل نمایند و
از لعابها سه مناسب مانند لعاب بدانه و با لعاب
بزر قطن نماند نشاسته داخل نمایند بدین مداهست نبات
و اگر بسیار محر و المزاج باشد خسته الشلب را نیز

حزف نمایند فالوده دیگر الطف سبک چون هفت
تناول نمایند فواید بسیار نشاند صفت آن بگیرند چوب
چینی اعلی و بکار و ورق نموده دو توله آنرا در مال آب
خالص بخیسانند و صبح چندان بخوشانند که نصف رسد
پس قدر نشاسته با قدر سفید یا نبات داخل کرده بطریق
مقرطخ نمایند تا بقوام فالوده آید بطریق نموده با نشاند
بهین سوز تا روز هفتم قرص چوب چینی ایضا در دفع قرص
بخلوای آن است بقتت آن بگیرند شیره نبات مقدار
دو انار و یا نیم انار گلاب بقوام آورند و مقدار نیم چوب
چینی اعلی نرم سوده مقدار نیم توله نماند تا یک توله غیر
اشتب و شمشک زعفران نیز نرم سوده داخل کرده
تیر سون سازی نیکو مزج نموده بر تخمه پاکیزه یا سیسی که
بر روغن پسته یا بادام حرب نموده باشند بخته اقران بر بند
و نگاه دارند و در وقت بخورند تا ماده توله تناول نمایند و نیز
چوب چینی قریب الفتح است بخلوای چوب چینی صفت
آن چوب چینی اعلی بود مثقال زیره کرده روغن نیز یک
شاه کینج سن نیز باشد آب خالص بخوشانند تا نیم شام
که یک سن نیز باشد پس صافی نموده قدر سفید سفید
مصفا با لماند چهار صد بیجا مثقال داخل کرده با تش
ملایم بخوشانند تا بقوام آید پس یکصد بیجا مثقال مغز بادام
شیرین مقشر بکوفته بان مغز فوج نموده در طبق چینی یا بر
جوارش نری بین کرده لوزیات نیز دو بیست یک حصه
کرده هر دو یک حصه صبح ناشتا بخورند و موافق امر چوب
مغز بادام مغز پسته یا مغز انار چیل یا مغز حبثه الحضر یا مغز
انجک یا مغز گردگان یا مجموع میتوان داخل کرد و با
چوب چینی صفت آن بگیرند چوب چینی تازه بر پسته
جید اعلی دو پوست آنرا در کرده قطعات بمقدار بندگشت
نموده بخلاسه دران سوراخها کرده در آب بیزند پس از
آتش برگشته بر سر کراپاسه آنرا بین کنند که طوبست
آن در شود پس همان آب بقدر ضرورت سفید یا
عسل مصفا داخل کرده بگیرند در چینی خولجان بسیار
دانه رسیل جوز بوا زعفران قرقفل بمقدار هر یک رطل
از چوب چینی یک درم از هر یک از این ادویه کوفته در

کیسه گمانی کرده در آن از آن زرد بچوشانند و دایم کیسه را
 بالاندا بقوام آید پس کیسه را بنگو بالند و شیره آزار آورند
 بفتار زرد و دکنند و چوب چینی را در آن داخل کرده دو
 جوش دیگر داده فرود آورند و بگذارند تا سرد شود و در مرتب
 چینی کرده چله از بگذارند تا مزاج گیرد پس استعمال نمایند
 شربت یک انقیه اگر بعد از فرود آوردن در هر یک طل
 از چوب چینی که بر مانده اند مقدار یک درم از هر یک
 مشک بتی و عنبر شنب را با نبات سفید سیاه داخل نمایند
 بر است و اگر ساده خواهند با قند یا عسل مصفای باهر و بقوا
 آورند و دوی دیگر مطلقا داخل نمایند تصنع چوب چینی
 گفته اند که چون آزار زرد کرده مانند انهای نخود بیاض
 فوفل یا برگ تنبول که بان نیز مانند مضع نموده آب آنرا
 فرود برند و نقل آنرا بیدارند تا قلاع و جوش ششهای بدن
 زیادست بان نافع است خصوص آنکه از ماده آتشک یا شکر

فصل در بیان طریق استعمال چوب چینی در مرهم و عسل
 و غاغ و اولیت و معمول آن

اما مرهم چوب چینی که بر اجتهای آتشک زخمهای ناصور
 در زخمهای مفصل و ادجاع مفصل و سایر ادجاع را تصویب
 که از آتشک باشد کمال نفع دارد و هر یک که همین مشافه دارد
 صنعت آن آهک را در کیسه گمان کرده یک شانه زرد
 در آب خیسایند پس کیسه را در آب بهر آب بمانند و بگذارند
 تا نه نشین شود پس آب آنرا در کرده آب تازه بر روی
 آن کرده بر هم زند و در ظرف دیگر کرده بگذارند تا نه نشین
 شود آب آنرا در کرده همچنین تا هفت مرتبه آنرا غسل داده
 آب آنرا در کنند پس آنچه نشین شود یک جزو از آن در دو
 از چوب چینی کوفته بحر برنجینه و نصف جزو از مراد سنگ و
 خاوری جزو سوم سفید اقلیمای نقره مثل جمیع اجزای آن
 زیون بدستور مرهم سازند و بفرمایند که اگر یک جزو چوب
 درین مرهم داخل نمایند نافع است مرهم چوب چینی دیگر
 نفع از اول صنعت آن تو تپای کرمانی مسئول شربت
 مسئول مردار سنگ سفید آب قلعی شسته از هر یک سه
 شقال چوب چینی سوم از هر یک پنج شقال سوم رادر و دن
 بادام شیرین بیست پنج شقال گراخته و دیگر کوفته بحر برنجینه

بان شتر مرهم سازند و در نسخه دیگر بیست پنج شقال روغن گاو
 بلبه نمک نیز داخل است مرهم چوب چینی دیگر جنت
 زخمهای آتشک که از زرد نسخه اول النفع است صنعت
 آن مردار سنگ شرف از هر یک دو شقال کیه که در فارسی
 مسودت است بکاف هندی چوب چینی از هر یک
 چهار شقال سوم کافوری پنج شقال روغن گاو بلبه
 نمک بیست پنج شقال و اگر بجای روغن گاو سکه گاو
 تازه یا سر شیر باشد بهتر است بدستور مقرر مرهم سازند و اگر
 نصف کات را سوخته داخل نمایند النفع است مرهم
 دیگر که زخمهای آتشک و کجی را نافع است صنعت آن
 مردار سنگ گت تپای کرمانی مسئول صابون فخر تراشیده
 از هر یک پنج شقال از زردت برگ خار نگار شق بازو
 سبز کند از هر یک دو شقال زردت رو بیست شقال چوب چینی
 دو شقال صمغ مار در سکه لاکو بی خیسایند حله کرده و
 تو تپای کرمانی سائیده و سایر اجزای کوفته بحر برنجینه یا سوم
 وزیت کهنه روغن بادام تلخ در دو شقال سرخ از هر یک
 بیست شقال مرهم سازند و در نسخه دیگر از زردت سفید
 بیست شقال هر سه روز یک مرتبه بجام کوفته سر را بشویند
 و این مرهم را بمانند اگر چوب چینی را به تنهایی سائیده
 بحر برنجینه در زفت و می داخل کرده بر سر کجی اندازند
 نافع است و در جزاجتهای دیگر که کوفته از چوب چینی را
 کوفته بحر برنجینه در مرهم کافور یا با سلیتون داخل کرده
 استعمال نمایند نهایت نافع است و اما روغنهای
 چوب چینی که ادجاع مفصل در دو یا یک از آتشک حادث
 شود و از برای جدام و درد اعضا و ادرام سودا و دملنی
 چون فالج و استرغاره و عشه و کرا از را نهایت نافع است
 روغنیکه در ادجاع مفصل در دو یا یک از آتشک حادث
 شود نهایت نافع است صنعت آن چوب چینی طل
 بیست شقال سورنجان مصری مخلوطه آب از هر یک
 پنج شقال قصب لوزیه اشه سنبل الیب سافج هندی
 مرزنجوش و زرد طریال از هر یک سه شقال عاقر قرحا دو شقال
 تلخ دو شقال در نسخه دیگر شش شقال است مجموع از مر
 کوفته و چوب چینی مانده نموده دو شانه زرد و دن بریزد آب

بخیسانند نگاه بار و روغن تیون روغن گل سرخ از هر یک
 چهل شقال روغن بابونه روغن بنفشه روغن شنبه زرد
 یک پانزده شقال روغن یک با تاش ملائم بچوشانند تا ممل
 شود و آب و در روغن بماند صافی نموده در روغن اول
 داخل کرده نگاه دارند وقت حاجت بمانند بعضی اوقات اگر
 دو دره شقال روغن یک شقال موسیانی و ارا بجدی داخل
 نمایند النفع است در ادجاع بارده و امر آهن برده چون
 رعشه لثوه و قلع مخصوص آنکه در هر سه شقال از هر یک از
 خند بیدستر و فوین پنج شقال نرم سائیده اضافه نمایند
 روغن چوب چینی دیگر ادجاع مفصل حاره را نافع است
 صنعت آن چوب چینی ده شقال در سده من تبریز آب بچوشانند
 تا برنج رسد برگ خاسته شقال علمه و در آب کیش
 بخیسانند صبح چوشانند صافی نموده روغن گل سرخ بخواب
 شقال اضافه نموده در قدر مضاعف بچوشانند تا آب و روغن
 بماند مکرر کرده در شبته نگاه دارند وقت استعمال در هر پنج شقال
 ازین از هر یک سورنجان و حنظل یکی شقال نرم سائیده داخل
 نموده استعمال نمایند نهایت نافع است اگر آب سائیده
 و آب کرفس آب قهوه آن تازه و آب بجان تازه از هر یک
 سی شقال اضافه آب چوب چینی نمایند روغن بادام تلخ
 چندان بچوشانند که آب با سوخته روغن بماند پس استعمال
 نمایند و ادجاع مفصل و ادجاع عکله از مواد بارده حادث
 باشد از تمام دارد و روغن چوب چینی دیگر که در آتشک و
 جدام و بلع زخمین مو است در در اشک و دار الحیوه سفید
 نوی برد باید موسی را در از سیاه و قوی گردانند صنعت
 آن چوب چینی تراشیده دو شقال ک سر در برگ خاوری
 پرسیاوشان صندل سفید سنبل الیب شش شفاف هندی پو
 هلیله زرد هلیله سیاه هلیله کالی آله منقحی سکه کوفتی حب لاس فرغفل
 عود صندل صندل صندل زرد اباسا سه هر یک دو شقال کیشب در
 گلاب آب ک چقدر آب اسفناخ و آب برگ سرود
 آن پنج شقال آب گاو زبان از هر یک چهل شقال بخیسانند
 و صبح با تاش ملائم بچوشانند تا نصف سرد بماند و صافی نموده
 زیت انفاق روغن گل سرخ روغن مغز حبه الخضر از هر یک
 شقال روغن بنفشه شقال داخل کرده در صفا بچوشانند تا آب

برود و روغن بماند عطری بمان لادن زهر یک شقال
 عنبر شنب زفت و می عطرمندل مصطکی رود می میانی
 دارا بجدوی زهر یک یک شقال دران واخل کرده بکار برند
 روغن چوب چینی بنحو دیگر مستعمل در ادیاج مفصل دود
 که در ادیاج عاوت و آتشک صنعت آن چوب چینی ده
 شقال آنرا تراشیده برستور بطوبخ چوب چینی با سه بن
 تبریز آب بچوشانند تا بهیج رسد پس روغن گل سرخ یا روغن
 بابونه با زیت با هر سه شقال داخل نموده بچوشانند که آب
 برود و روغن بماند روغن چوب چینی دیگر که در ادیاج
 مفصل دوا و جا بیکله از مواد باره حادث شده باشد از تمام
 دارو صنعت آن چوب چینی ده شقال آنرا برستور کور
 طبع نموده پس آب مطبوخ چوب چینی را با آب کرفس تازه
 آب برگ خا از زهر یک سی شقال زیت شقال روغن
 انجوان تازه در شقال واخل کرده چندان بچوشانند که آبها
 سوخته روغن بماند در هر ده شقال او یک شقال
 سورنجان مصری بوده واخل کرده برهم زنده نگا برانند
 روغن چوب چینی بنحو حکایم محمد صالح ابن محمد بن صنعت
 آن چوب چینی روغن کنگر پیچیده کرده برانند هر یک در طبع چوب
 را ریزه کرده در پنج رطل آب بچوشانند بعد از آن که یک سب
 در آب چسبیده باشد آنقدر بچوشانند که صنعت آب
 برود پس روغن پیچ را دران آنرا زنده بماند بچوشانند تا آب
 رفته روغن بماند صافی نموده بکار برند بوقت حاجت
 بکار برند طلای چوب چینی که بعد از تمام خوردن چوب چینی در
 حمام بر بدن باید مالید خصوص در مرض آتشک جذام
 صنعت آن چوب چینی سوپان کرده چهار شقال سورنجان
 مصری بوزیران قسط تلخ منقش بعد از می بنددی زنده بماند
 عود الصلیب و ترکی دار چینی کوفته بچوب بکلاب انجوان
 رشته روغن راحت واخل کرده در حمام بر بدن بماند صبر
 کنند تا عرق آید پس غسل کرده بر آینه که چون شکر قاسی
 نافع است روغن راحت مستعمل در این طلای این روغن
 تالیف جالینوس است فوائد این روغن باده از آن است
 که درین مختصر کتب ازین روغن مقدار فایده بطور زبرد
 که ازین دو اشربت شده خصوص آتشک جذام انواع

قرح وناصود قبا و جرب شقاق و دار الحید و سواس و
 صداع که نهایت مفید است بصفت آن جدا از خطانی
 آزموده زرد و زرد طویل زرد ناز و زرد مرجم حب النار
 جطلانای دی مرصانی صبر سقوی جادو شبر کینج طبیعت
 کند مصطکی تخم خار برگ خا خند بیدستر عاقر قرقا متقل ازرق
 ازهر یک دو شقال سورنجان مصری چهار شقال فرغون
 یک شقال صابون عراقی دو شقال موم زرد و شقال
 پیچرگ پیچ و باده پیچ شقال پیچرگوش ازهر یک پنج شقال
 کند و تخم گل سرخ روغن بابونه روغن زنگس روغن خیری
 روغن یاسمین روغن بن زانی روغن خار روغن بجان
 روغن سورنجان روغن قسط تلخ روغن فرغون ازهر یک
 یک ستار زین چهار شقال زین را در آب لیمو بکشند
 بایر که در سه سر که با آب لیمو در ظرف سفالی نوزده سیاب
 را دران آنرا زنده اند که بر هم زنده که ریزه ریزه شود پس
 قدر شنا کوفته بچرخیده داخل نموده با کشت بر اند
 تا سه روز خوب که گشته شود و نهایت استقام در کشتن
 سیاب نمایند پس صفا را در سر که بچسباند و در باون
 بالاند و بالاند باقی ادویه را جدا جدا کوفته بچرخه زن
 نموده و جدا در برابر دی سنگ بکلاب بسیارند
 صابون را با کار تراشیده و پیچ با و میم را گداخته
 با بالاند و مجموع روغنهارا یکجا کرده در پاتیل بچوشانند
 و صنوع را داخل کرده از آتش برگیرند بر هم زنده تا مشر
 شود پس زین مقتول جدا در ادا خلک کرده نیکو بر هم زنده
 پس سازاد و کوفته به حرر بچرخیده داخل نمایند چندان
 بتیز بچون سازی بر هم زنده که بعد عا در هم آمیخته شود
 و در ظرف چینی با زجاجی کرده سرش را حکم بندند بوقت
 حاجت بکار برند عرق چوب چینی مستعمل در امراض جذام
 و آکل و آتشک هر گاه جوشش زخم در کله و گام و ملازده
 و لوزین باشد صنعت آن چوب چینی چهار جز و میزنج
 عاقر قرقا برگ خا بابونه پریاوشان برگ مورد سافج
 بنددی زرد و مسعد کوفنی کات بنددی فلفل لعل پیچوست
 بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آلمه سفیدی
 اسطوخودوس و قافی خشک است خشکی اس غلب

ازهر یک یک جز و چوشاننده صاف نموده صنعتش در غوغه زنده
 و اگر مرض مزمن باشد نیز آنک تو تپای هند می یان نموده
 و چهار دانگ طین مغزه سوخته نیز داخل نمایند نافع است
 خسون چوب چینی که در امراض جذام آتشک منج بختن کوسه
 کند صنعت آن چوب چینی سوپان کرده چهار جز و برگ
 سمبرگ خار برگ روغن بلبله طبیعت است بلبله زرد پوست
 بلبله کابلی بلبله سیاه آلمه سفیدی پوست بلبله زرد ازهر یک یک
 جز و نیکو کوفته در پیاله چینی با کلاب بچسباندند و آن را
 بدست مال کنانی پوشاننده تا جمل روز متصل بر روز دست
 از روی دست مال بکلاب مذکور کرده بر سر او برود و مزه
 در پیش بالاند و بر خرد کیم تیا و دیه را تازه نمایند چوب چینی
 است قلیل الفنا نافع صنعت صابون رایج در طبست بهره
 صنعت آن آرد کندم خمیر سخت نموده و صنم من نموده
 بریده مانند اش او باج در رشته با آب منبر با طبع کوفته نوا دل
 نمایند نیز جوزاب طلای است مصنوعی تخم از کوشش آن و شکر
 و شکر بدون تو ابل و با زرد گداخته میشود بدون کوشش
 و نان بعضی گفته اند که آن کندم در برج است که زیر بیانی
 که از زرد بدون ابزار و جمع آن جوزاب جوزاب است آرد
 جوزاب و الفار سی جوزاب و بنددی جابجیل گویند درختی است
 که در جزیره از جزایر جاده که بزبان فرنگی ابا و اوندرا
 نامی نام کرده اند یافت میشود آنجا یا الفل در کشت
 و لذت که فرق از نصاری است بهم میرسد و درخت آن
 بقدر درخت کردگان درق آن باریک طولانی سر نیز
 مثل برگ انبه جامون سافج و کویچک از آنها و شکر
 بقدر کردگان از آن بزرگتر و آن سه پوست دارد
 که سبز ملاحظه گوشت آن تا خام است نرم میباشد
 و خورده میشود و چون بچینه در سیده شد سخت و خشکی میگردد و
 در زیر آن گوشت بر گهای زرد و تیره مائل بسرخ میباشند
 که آنرا بسیار به بنددی جاده تری نیز میمانند و در زیر آن
 پوست خشکی در چون آن جوزاب است آن بعضی فندق
 کلان و سرخ تیره رنگ انجرامل بسیاری با خطوط شکل ازین
 صاف مستعمل از آن بسیار جوزاب است بهتر آن تازه
 خوشبو تر و طعم در آن سنگین با خطوط سیاه با صنعت

است در دم گرم و خشک که در خشکی آن در سوسم است
قابض و مسرف و مسک و ملطفت مقوی سرد و قوی آن گرمی
بیکر و حافظ حرارت غریزی با صفت صلابت بیکر و سیر
و اورام بارده آن و بر قان و خوشبو کردن عرق ببول و مسکه
و بان و تکمیل ریح و دفع کلفت و نمش و عسل المومل عثمان
فی و در طبیعت معده و زین الاسعاد اسماعیل معده ی بارد
و رطوبت از الرطوبات مستغنی معده و استسقا می و معده
آن جهت گرم بارد و جگر و ادجاع بارده رطوبه در و در فاج
و لقوه و رطوبت بافتن و غسل جهت کلفت و نمش آن را در
و بار و عن با جهت ادجاع بارده و گرمی گوش که استمال آن
جهت تقویت باصره و سیل و جرب نافع و مضر شمش و نمش
عسل و مصدع محرورین و مصلحت کشنده و بسیار خوردن آن بوش
سوی خلق و حرق و مضر شمش و جگر و مصلحت منفی قدر نمش
تا و و شقال در پیش بوزن آن بسیار جهت سرد صلابت
بکوزن و نیم آن سنبل الطیب و قوتش تا سه سال باقی است
و بر آنکه و لذت از آن بخار و عن و عطر آن بسیار سرد و عن بسیار
و مر باد مخلص آن که با پوست خشکی خارج در چین خالی تمامی سا
می آورد و میبرد و شد و یک را داخل نمیند و نمیکند از بند
که به چشم از آنجا آرد و در جوارش جوز بوا تقویت معده و باه
بضم طعام و قطع بوی دهان کند و با دهای مخالف را نیکو
بود و بسیار جرب است بصفت آن جوز بوا جهات شقال
سبل بوا خولجان و تخمیل فلفل سیاه فلفل سفید در فلفل داری
سافج مندی سنبل الطیب بهمن سرخ بهمن سفید از آن که کمتر
از هر یک یک شقال زعفران نیم گرم عود قاری خام سه
شقال شاک خالص یکد آن نیم پوست ترنج به شقال کوبیده
مصطکی از هر دو شقال قدر سفید و دانه شقال عسل و وزن
ادویه بدستور مومل چون سازند شربت تا یک شقال نیم
جوازش جوز بوا مشهور جوارش جاوید معده را قوت دهد طعام
بضم کند و حفظ بفرزاید و بوا سیرا فائده دهد در رنگ روی
راهانی گرداند و بوی دهان خوش کند بصفت آن
جوز بوا بسیار فلفل داری چینی سنبل الطیب سعد کوفی آمل
سنگی و اسیل از اسادی کوفته بخت با قدر سفید عسل سفید
بقوام آورده بپزند شربت و در دم جرب جوز بوا اسهال مرن

و اسهال بواسیر نافع است بصفت آن بگنیز یک عدد
انار خام نارس کوچک و ستر زار بریده جوف آن را قدر سه
خالی کرده دو عدد جوز بوا در آن گذاشته ستر زار کفته بهمان
قطعه بچرخند و بالای خمیر گل دور زیر آتش بپزند که سوخته
نگردد پس بر آورده گل و خمیر را در کرده انار جوز بوا را نرم
سوده با لعاب بهانه سرشته خوب سازند هر چه بقدر
نخود و شترچه از سه تا هفت حسب صبح ناشتا و شام
از دو حسب تا پنج حسب فرود برند و انفال را یک حسب تا
دو حسب کافی است و اگر قدر سه حفص بشدی خالص
صافی که رسوت نامند بزبان هندی در لعاب بهانه
با آب لسان الحمل حل کرده با آن سرشته خوب سازند
بتر است از برای بواسیر خوب جوز بوا دیگر از آن قوی
صفت آن بهمان دستور جوف انار را خالی کرده یک عدد
جوز بوا در آن گذاشته اطراف آن قدر سه زیر آتش
پز کرده و ستر زار بسته بدستور مرتب نمایند و بهمان قسم
نمایند حسب جوز بوا میون دارد در ایون ذکر یافت
و این جوز بوا جهت تقویت اعصاب و ضعف آنها که
بسبب برودت و رطوبت باشد و وجع مفاصل با در
نافع است تدبیر آن بصفت آن بگنیز جوز بوا قدر
که خواهند بسیار نرم بگویند و در آب بسیار نیکو جوش
دهند و بگنیز از آن خوب سرد شود پس روخته که بر بالاسه
آن بسته شده باشد بر دارند و باز جوشند بهمان
قسم سرد نموده روغن را بر دارند تا دیگر مطلق روغن
در آن نماند و این بهترین طرق اخذ روغن آن است
خالص و بسیار بر می آید بصفت آن در جوز بوا دیگر
منقول از طب کیمیای برکلیوس نیک است از برای
معده شرب با طلا و مسکن روح قوی و شانه و مقوی شام
است بصفت آن بگنیز جوز بوا هر قدر که خواهند بسیار
نرم بسیار در آب گرم یک شایانند و بچینا سازند در جا
گرم نگاه دارند و بقرع و این بقدر نمایند تا دیگر بهمت
در آن باقی نماند سفوف جوز بوا اسهال بلغمی را نافع باشد
صفت آن جوز بوا بر آنز کرده سه درم تا نخود
یک درم بگنیز در کوفته خنجر سفوف سازند شربت

بگنیز با آب گرم بپزند و جوز بوا مثل یفاری تا قوره
و تا قوره و بپندی هتوره و بلغمی استر مویه گویند آن موب
از گوز مثل فارسی است و آن قور دو مزاج و سفید
و به نفس می باشد و نفش مائل بسیاری آن قوی تر و نخی
درخت آن از ساق برگ و ثمر به نفس مائل بسیاری با
اقوی است نبات هر یک از دو نوع آن بقدر نبات
باد بخان و برگش از آن کویکتر و گل هر یک از دو نوع
آن شبیه جوق و سرنانی و گل لبلاب از آن را زرد گل
آن تخم آن هر دو مسکود چون کسی از آنها بخورد در آن سین
اشیا بهر چه چشم او بکوبد میاید و نمش بقدر که گان خندانک
و مثل بارید بچرخند و آن دانه شبیه بر آن سالن خوش
طعم و مستعمل آنست و بستن برگ گرم کرده آن بر
چشم صاحب رگه خوب تسکین الم و بسیار نافع و جرب است
در اول چهارم سرد در دو دم خشک منطقی آن قوی است
و اول دفع است مسکن حرارت ملینه مسرفه در غایت قوی
و مسکود در او و اورام حاره و مسکن صداع صفراوی و موی
و ضد آن در روغن دانه آن جهت بواسیر و ادجاع حاره
نافع و اکثر آن قائل قدما بگنیز که از اسامی آنست از طلا
بلغم آن با سرکه و عسل مخلل اورام و استسقا و ضربان
و قاطع عرق دمان قشعره و ضد مویج نبات آن جهت
تقویت اعضای سترخیه و مانع ریحین مویج و جفت طوبات
غریبه خوردن آن جهت دفع صداع مزمن مویج است
و قدر شربش تا یکد آنک بدل آن نافع و در وزن آن
و سورت جنون فساد فکر و مصلحت فلفل در زیاده عسل است
و گفته اند که آن بزرگ گل آن سیاه و در تو و طبقه بر طبقه
نیج در زیاده هم گفته اند که اثرنا بسته بر شده و آنرا بپندی
آنک هتوره نامند در افعال قوی از هر دو نوع دیگر است
تا بحدیکه بپندک گل آن باعث سکر و تخمیر صاحبان
امریه لطیفه و ذکای حس میگرد و حافظه الصحه از مخمرات
صاحب خلاصه التجارب حسب امراض طبیبی بلغمی از
قبیل سرفه و صیق النفس و استسقا و حمیات بلغمی
صداعیکه از ذکای حس مانع بود و صداعیکه از گرم بود و مانع
و میبند خودد مانع لیا و ستر سرد و در او که از بچینا

معدود بود و در مکه از شاکت مانع باشد و در وقت
 با صبر و خارش بک چشم که از جریان اشک باشد و نزل
 و زکام استرخامی لشو و خون آمدن از دندان و تب و خنک
 و همان بعد از تنقیه برادست آن در و مسود که از دکامی خوش
 آن باشد که کثرت جشا و عقیان و تنوع فی کار ضعف
 باشد و از براسه شوتهای وی چون گل خوردن و کوفت
 آن از برای نقصان اشتها و طعام و ضعف مسود و ترس
 شدن طعام در آن که از سستی جرم آن باشد و از برای خوش
 کلی استقامتی و سلس البول و کثرت اختتام و سرعت
 انزال و تقویت باه و عقده کسب کثرت کلمات و کلمات
 ستم باشد سیلان رحم و بیخ شانه روح سفاهل و لغا فاشا
 و بیور است طاعتی و مطبوخ و غب غیر شانه مانند اینها
 و درم خود بعد از تنقیه در برادست آن خوردن در آن
 صحت و آمان لهات و درم از تین و تو الصوت که از مسود
 و تری بود و نیز بعد از تنقیه هر شب در بار اول حله و در
 عا لسن و صنف النفس و جلایه که در آن بعضی العیش حله و
 باشد و در وقت لدم با عصاره لسان الحمل یا با عصاره
 خیار و ذات الحلب هر شب خوردن و مویز و مویز و مویز
 وقت نوبت برادست آن حمی و ابانی بود بعد از آب مسود
 از ترش یا شیرین با آب غوره و از برای شری نبات لیل
 بعد از طعام نافع است بیاید است که استعمال مجزرات مثل
 ایون حب الشفا و غیره با و اول امراض جاریست
 جهت آنکه باعث تظلم مواد آنها و در وضع یا فتنه است
 امراض است و نادات دیگر میشود و بعد نفع باعث جمع قبول
 دفع آن میگردد و باعث نیامدن اختلاط دیگر در آن عین
 و رحیات قبل استقرار نوبت میشود چنانچه در ایون حب
 یافت نیز مجزرات را گاهی که تب لازم باشد نباید و اگر
 و قیلا کند باشد نگاه حافظه الصحة و حب الشفا و امثال
 آن که در آن جوز مائل بود نافع است و دیگر مجزرات مسخر
 صفت آن در لفل دار چینی را زبانه جوز بود از هر یک
 یک جز و مشک خالص شکر جز و مسطکی و جوز کندی و کبیر
 و در نیم جوز مائل بر برتج ادویه اجزا کوفته بخیه با سه وزن
 ادویه مسطکی شکر جوز سازند و در مسود و کبیر و کبیر

کامل گفته که قوت این دوا بر طبع طبیعت است حب الشفا از
 مجزرات در صاحب خلاصه التجارب نافع جهت امراض
 مذکوره در حافظه الصحة و تهمای ناسیه و نیز منزه از سرد و غیره
 پس از نوبت در در سکنه و نوزخه از ماده سرد باشد یا گرم
 و در ج قویج را نافع و در دست آن حفظ صحت می نماید
 و شکر بدن در در میکند اگر بمقدارین ایون و در بند ترک
 ایون کنند و کار ایون کند و قائم تمام آن است صفت
 آن زنجبیل یک جز و یونجه و جوز و تخم جوز مائل
 جز که برابر مجموع ادویه باشد کوفته بخیه با دو برابر عمل
 مصفی التوام آورده سرشته بچون سازند و در ظرف مسینی
 نگاه دارند و عند الحاجة شربت بقدر نخودی بکار برند
 و نیز گفته که قوت این معجون با طبع طبیعتی بانی بود و این
 فی الحقیقه چون است اما چون حب ساخته میسر بند
 مسی حب الشفا که حب الشفا بنسب دیگر صنعت بود چینی زبیر
 جوز مائل اجزا مساوی کوفته بخیه با سه عمل سرشته خوب
 سازند و بعضی با آب صمغ عربی مخلول در آب سرشته میسازند
 هر چه بقدر نخود شربت یک حب بعد از نوبت تب در نافع
 ترسب نافع حب الشفا اول است حب الشفا بنسب
 حکم از آنی که در قرابا دین قادی آورده و گفته که این
 حب حافظه قوتها و نفسانی و طبیعتی است صنعت آن
 زنجبیل جوز بود از هر یک دو درم بر یونجه چینی سه درم جوز مائل
 نه درم کوفته بخیه با دو وزن ادویه عمل مصفی سرشته التوام
 آورده و چهار سازند هر چه بقدر نخود شربت یک حب
 و تسخ حب الشفا که ایون و اعل دارد و در ایون ذکر است
 تب جوز مائل بدل ایون مسود در سرسزمین و غیره
 بار و حار و جمیع امراض باره و حاره و حمیات مزمنه
 نافع و در تب قبل از وقت نوبت باید داد و در سکنین
 و ج قویج خوب است این حب الهامی هند است
 و گفته اند برادست آن بر طبیعتی میسر سازد و حافظه صحت
 است صنعت آن تخم جوز مائل دوازده درم بود چینی
 هفت درم زنجبیل صمغ عربی از هر یک چهار درم صمغ زبیر
 آب حاکره بانی ادویه را کوفته بخیه با آن سرشته جما
 سازند هر چه بقدر نخود شربت کوفته شربت کامل معاد

بایون را حب کلان و غیر معاد را کوچک حب ال ایون
 دیگر اسل از اول است در سرسزمین ضعف مسود و کبیر را
 نافع است و قاطع عادت ایون است صنعت آن
 تخم تا توره سیاه یک شقال زنجبیل و شقال بود چینی
 شقال کوفته بخیه جوید زبیر چینی بقدر نخود شربت
 از یک حب تا سه حب حب قوت مزاج و اگر بیست
 چهار شقال نبات سفید کوبیده داخل نماید نیز خواست
 و در نسخ دیگر دار چینی مسطکی از هر یک یک شقال نیز داخل
 است حب پنج جوز مائل جهت امراض که بعضی زمان را بگذرد
 وضع حمل عارض میگردد و از اینت طبع و حمی خفصه و ضعف
 مزاج که بعد از بیروت نامند صنعت آن بکبیر پنج جوز
 مائل سیاه را و با چنیزه و لفل سیاه نرم سائیده جوید
 هر چه بقدر لفل شربت از یک حب تا سه حب حب جوز مائل
 ایونی در ایون ذکر یافت و علوی جوز مائل از قوت عادت
 اهل هند است جهت امراض باره و رطبه نافع مقبول از
 خلاصه التجارب صنعت آن بکبیر تخم جوز مائل نیم درم
 کوفته و در چمن شیر گاؤ که در آن قدری آب داخل کرده
 باشد از نزد آتش ملایم جوید تا آب سرد بود پس فرود
 آورده با لایند مایه زبیر تا است گردد مسود آنرا صنعت
 وزن مسود زده تخم مرغ خام و دو مقدار آن حاصل صفتی
 سرشته با آرد سیده خالص حلوا بپزند چون خواهند که از
 آتش بردارند و در آن دار چینی جوز بود از هر یک
 کوفته بخیه یک شقال زعفران سووه با آن مزوج نمود
 نگاه دارند هر روز یک شقال آن را بخورند و زبیر
 کم نمود برای طبیعت است و این جوز مائل اوجاع را سکنین
 در دفع و در عت انزال را نافع باشد صنعت آن
 شجره جوز مائل را بکبیر یا بکبیر کبیر و کبیر و کبیر
 مثل قیلا مشعل سازند و در سخن کبیر خوب چرب نماید
 سیخ آهنی آنرا بپزند و اسفل آن آتش برافروزند و در
 زیر آن ظرفی از آهن گذارند و از بالا آنرا نزل کند و سخن کبیر
 بریزند و از کبیر سخن از سر قیلا بکبیر تا تمام قیلا سوخته گردد و نگاه دارند
 و عند الحاجة استعمال نمایند و این جوز مائل
 بنسب مسعودی که چون بر سر کاند و در سینی چکانند

خواب خورش آرد و صنعت آن جوز نامل خرب سیاه از هر یک بشود دست خشکاش زیر بلنج تخم کاهواز هر یک و بزذ کوفته در آب بچوشانند چون خوب قوت آدویه در آب باز داده شد
 صافند نمایند آن آب را باروغن که در باقش ملایم بچوشانند تا آب رفته بماند و هن جوز نامل دیگر جهت سرعت انزال باید در صین مقاربت کفت پارا آن جرب نمایند منقول از شرفانی
 صنعت آن جوز نامل را از پوست بکنند و نیکو کوفته در میان شیشه گردن دراز کرده بر آب آن بپوشی آب حکم نمایند و شیشه را بگل حکمت گرفته بگیرند طرف کلی دهن کشادی که در آن آتش
 گیر گین کا و قدر معتد که روغن بر آید توان نمود و وسط آن طرف را سوراخ کرده بر سه پایه آهنی یا سه پایه چوب بشکل سه پایه که بلند می آن یک شیر یا قدر سه زیاده باشد بر زمین فرود برزد
 آن طرف بر آن گذارند و سر شیشه را سوراخ بر آن سوراخ بطرف زیر بریزان آورند که شیشه در آن درون طرف باشد و در زیر آن طرفی آب کرده بگذارند که سر شیشه در آن طرف اندک در میان
 آب باشد و بر بالای شیشه در میان طرف کلی سر گین کا و جنگلی پارچه پارچه کرده بر نمایند و آتش بر آن نهند تا مشتعل گردد و در روغن آب مقطر شود و چون با تمام رسید و روغن از رو آب گرفته
 در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند و عند الحاجة استعمال نمایند و هن جوز نامل از مضمومات حکمای هندسی برین اادجاع و صنعت آن بگیرند و تحت تا توره در بار گسین و نیم کوفته مقدار گین
 در آب بچوشانند تا نیک پنجه شود و بیالایند و عشر آن تخم تا توره کوفته پنجه در آن اندازند و ساعتی بچوشانند و بیالایند و شکر روغن پنجه دانه در آن انگند و باقش ملایم بچوشانند تا آب برود و
 روغن بماند در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند و عند الحاجة بر موضع حلت نیکوم بالند و هن جوز نامل نوع دیگر جهت ادجاع مفاصل و تحلیل مواد بارده و استرخان فح و صنعت
 آن بگیرند و تحت تازه آن را از بیج و شاخ و برگ نمراگر تر سیده و نوع سیاه آن باشد که اقوی است و نیکو کوفته در آب طبع و هند و مالیده صاف کنند و با نصف وزن آن روغن کبند
 تازه برستور مقرر بچوشانند تا روغن بماند و نسوزد و عند الحاجة استعمال نمایند +

شکر الحمد و المنة که قرابا دین کبیر جلد اول بخیر تمام شد

لغت

مختص مفردات طب ادویہ

مخزن الادویہ - اردو جسمین ہر ایک دوا کی طبیعت طبیعت مفردات اصلاح بدل قدر شریعت افعال و خواص کمال لفظ و شرح کی لکھنؤ میں مع رسالہ تعداد ادویہ ترجمہ حکیم سید محمد نور کریم - دو جلد میں

جلد ۱

جلد ۲

مجموعہ میزان الادویہ - الفاظ الادویہ فرہنگ نصیریہ

مخزن الادویہ - یہ مجموعہ تین کتاب کا عملی ترتیب تصنیف حکیم نور الدین شیرازی و حکیم محمد و حکیم احمد علی عظیم آبادی -

ضروری الطب - مولفہ حکیم مناب دای جلد اول میں نام و دوا و مفردات اصلاح کا بیان ہے مقالات احسانی - مفردات کا بیان

مصنفہ حکیم اجمان علی دکن - نقیسی شرح موجز - شرح حال بہتر

یہ علم طب عربی کی کتاب خاص و عام میں مشہور و معروف ہے اس کے مستعد طالب علم کسی بڑے استاد مسلم التبت سے پڑھتے ہیں - اس کے بعد قانون شیخ بوعلی سینا کے پڑھنے کا مرتبہ ہے -

اس کتاب میں کلیات طب سے بحث کی گئی ہے - اول عناصر اربعہ یعنی آگ - ہوا - سی - پانی - اور اس کے اقسام اور رطوبت وغیرہ سے بحث کی ہے اور

ثابت کیا ہے کہ کوئی جسم بغیر ان چار عنصر کے عقلاً موجود نہیں ہو سکتا اور نہ کیفیت مزاج پیدا ہو سکتی ہے - پھر مزاج کے اقسام معتدل اور غیر معتدل اور

کئی و بیشی کے درجے باعتبار حسد ارت اور برودت کے بنائے ہیں جنکی از رو عقلی احتمال کے تقسیمین میں پھر ثابت کیا گیا ہے کہ کل حیوانات اور اشیا میں جسم انسان کو از روے اعتدال کے پڑھا ہوا ہے جبکہ معتدل الامزجہ کہنا چاہیے پھر جسم انسانی کے ان اعضا کا بیان ہے جو سب میں اعتدال میں اسی طرح جو عضو حرارت اور برودت اور یوست اور رطوبت میں حملہ اعضا سے پڑھا ہوا ہے دلائل عقلی سے اسکا ثابت کیا ہے پھر اخلاط اربعہ کا ذکر ازانکے مفردات اور

مرکب ہونے کا بیان ہے - پھر ارواح کی تفصیل باعتبار حیوانی - طبیعی - نفسانی ہونے کی درج ہے -

پھر قوائے طبعی کا ذکر ہے جو چار قسم کے ہیں نامیہ - غازیہ - مولدہ - متصورہ - پھر ان اعضا کا ذکر ہے جو قوت غازیہ کے خادم ہیں اور ان کے ذریعہ سے وہ غذا انسان کے بدن کا حصول ہوتی ہے اسی طرح کل قوائے کی تفصیل ہے

پھر امراض مرکبہ اور مفردہ کا بیان نہایت لبط کے ساتھ ہے جن میں سے بعض خلقی ہیں اور بعض غیر خلقی اور ہر ایک کی تقسیم باعتبار مقدار اور عدد کے کی گئی ہے پھر اسباب سببہ ضروریہ پر بحث ہے جو انسان کی حفظ صحت کے لیے ضروری ہیں بلکہ جن سے انسان زندہ ہے اگر ان میں فرق آجائے تو بیمار ہو جائیگا -

پھر ان اسباب کا ذکر ہے جو غیر ضروری ہیں مگر طبیعت کے مخالف نہیں ہیں - پھر ان غیر ضروری اسباب کا ذکر ہے جو طبیعت کے مخالف اور متضاد ہیں پھر مزاج کی علامتیں

فہرست کتب

گوشت چربی طمس - ہال - بدن کی رنگت نسبت کیفیت افعال - افعال طبیعت مفردات ہندفہ - وغیرہ اور ان سب کی ضروری تشریح ہندسوں میں بیان کی گئی ہے - پھر شخص بنف با اعتبار طویل - قصیر معتدل عریض - ضیق حرکت - سکون - بطنی - اور مزاج ہونے کی نہایت خوبی سے بیان کی گئی ہے - پھر بنف کی حرکت کے اقسام ہیں - یعنی منشاری - موجی - دودی - علی - ذنب الفار - مطرقی - ذوالقبضہ - کواع فی الوسطہ پھر فاروری کی شناخت اس کے مختلف رنگ - سرخ - زرد -

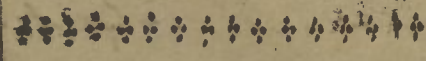
سیاہ - صاف - مکدر - کھٹ لایا ہوا - وغیرہ اور بنایا گیا ہے کہ نسلان نسلان صورت اس رنگ کا پیشاب آئے گا -

علی نہ القیاس با بنجانہ کی کیفیت کو بھی سمجھ لینا چاہیے اسکو بھی مختلف رنگوں ہی پر تقسیم کیا ہے پھر استفراغ کا ذکر ہے جس سے بائج چیزوں کا خارج کرنا مقصود ہوتا ہے پھر حجات اور حفرہ کا بیان ہے کہ کس صورت سے خون نکلوانا چاہیے - اور کس حالت میں حقنہ کرنا چاہیے

اس میں شک نہیں کہ اگر یہ کتاب کوئی مستعد اور فہم طالب علم کسی کامل استاد سے پڑھے تو اسکو دوسری کتاب کی احتیاج نہ رہے جس قدر

لیا تہ طب اس کتاب میں مدون کیے گئے ہیں اس سے بڑھکر نہیں ہو سکتا قانون شیخ بوعلی سینا میں بھی

اسی قدر ہے صحت نصیح اور تشریح اور دلائل عقلی اس میں زیادہ ہیں -



قانونیچ مع رسالہ قبریہ - علم طب میں اعلیٰ درجہ کی معتبر کتاب ڈر سی مطبوعہ مطبعہ کانپور۔
اقتصرانی - یہ کتاب فن طب میں درسی ستر مزید اعتبار کی ہے۔

کتب طب اردو

ترجمہ خوارزم شاہی - اردو زبان عام فہم اولیہ کتاب فارسی تھی مصنفہ حکیم اسماعیل بن حکیم حسن محمد احمد حسن حرطانی یہ کتاب علم طب میں کلیات طب اور معالجات طب اور شرح طب کو جامع و حاوی و مستند ہے یہ در خطی زبان مطبع حکیم محمد ثادی حسن خان صاحب نے فارسی سے اردو میں ترجمہ کیا اس کی دہش جلدیں مسوط ہیں۔

زبدۃ الحکمت - تصنیف فرعی صاحب ساکن تھمرا فصل اول اربعہ کی روزمرہ چیزوں کو کھانے کا بیان خوب ہے۔

مفید الاحسام - مع فوائد عجیبہ قسم کے امراض کے تشوہات محسرات مندرج ہیں۔

علاج الغریبا - اسکی کوئیوں کی روایتی کام کرتی ہے۔

میزان الادویہ - اردو دو جلد ترجمہ مولوی محمد لور کریم مروم۔

زینت الخلیل منظوم - فن معالجہ گھوڑوں میں مع تصاویر۔

ترجمہ طب اکبر - اردو یہ ترجمہ تمام و کمال خوبی سے ہوا ہے ہر ایک مطالب دقیق کو ساتھ ساتھ اور ذرا زبان کے پختہ کیا ہے۔

تحفة الاطبا - تصنیف لیلیٰ حکیم شہرت حسین صاحب خیر آبادی نایت عمدہ ہے۔

قانون عقرت - مصنفہ حکیم عقرت حسین صاحب سب نسخے مجرب ہیں۔

فترا بادین شفقانی - فن حکمت میں نسیات عمدہ اور بے مثل ترجمہ ہوا ہے۔

فترا بادین دکالی - فارسی سے اردو میں نسیات عمدہ و مفید ترجمہ ہوا ہے۔

شرح الاسباب - مسمیہ نظر العیون۔

رسالہ زبدۃ المفردات و رسالہ نظم بارتق منظوم۔

محسرات اکبری - اردو یہ کتاب طب میں نسیات عمدہ ہے۔

طب نبوی - جس کا ہر نسخہ مریضوں کے لئے نوبت دار ہے۔

رموز الحکمت - تصنیف حکیم رجب علی صاحب نسیات عمدہ ہے۔

معالجات احسانی - یہ کتاب عجیب و غریب فن طب کی اردو کتاب ہے۔

ترجمہ اردو علاج الامراض - مشہور معروف جامع فن طب ہے۔

مکاتبات احسانی - یہ کتاب مثل قرابادین احسانی کے نافع و جامع از تصنیفات نواب حکیم احسان علی۔

علاج احسانی - اسپین علاج ہائیم و طیور کے عمدہ نسخہ مجرب لکھے ہیں اور شناخت امراض ہائیم کا صان صان بیان ہے مجموعہ میزان الادویہ و شرتنگ نصیر یہ و مخزن الادویہ و الفاظ الادویہ یہ ایک مستند مجموعہ نادر طب کا ہے۔

میزان الطب - اردو مع رسائل ہنس و فارو و دلائل بول۔

الکلیب القلوب - ترجمہ منشرح القلوب مولوی محمد لور کریم مغفور نے حسب ایامی مالک مطبعہ ترجمہ کیا۔

عجالتہ مسیحی - معالجہ امراض و بائی و سود ہنہی میں۔

محسرات بشیر - مخصوص علاج قوت باؤ میں۔

تجربہ البحرین - اجتماع بیدک و طب یونانی۔

مخزن سلیمانی - ترجمہ اکبری۔

رسالہ فارو و ہ - اردو اسپین شناخت رنگ و رسوب بول کا بیان ہے بطور سوال و جواب تصنیف حکیم سید غلام محی صاحب مطبعہ آرا۔

فرسنامہ رنگین - گھوڑوں کے علاج میں لیمیا کے عنایت سے۔ ترجمہ قرابادین مولوی حکیم لور کریم مغفور نے شرا بادین قادی کا اردو میں ترجمہ کیا۔

رسالہ ہضینہ و بائی - اردو معالجہ ہضینہ کا بہت اہم تجربہ لکھا ہے حکیم سید غلام محی صاحب نے۔

وستور النجات - عن مصائب الحمیات اس میں بیان ہے کہ کسے چہرے کا علاج مع تقالید بقاعدہ یونانی و ڈاکٹری جدید الطبع۔

طب احسانی - مطبوعہ نظامی۔

مجمع البحرین - یہ کتاب لا جواب تصنیف حکیم محمد قاسم خان صاحب ساکن جالندھر سر ملازم سرکار۔

رباست گورنمنٹ سے باڈگار کے اس کتاب لا جواب میں فن طب ڈاکٹری و یونانی کو باہم متفق کیا ہے اس وقت تک ایسی نادر کتاب دیکھنے میں نہیں آئی ہے۔

Lithographed copy of an old Persian MS. on medicine.

Presented to the Medical Library of McGill University

By

Dr. Casey Wood





